



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



درس خارج تفسیر سال ۸۸-۸۷

حضرت آیت الله جوادی آملی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو درس تفسیر حضرت آیت الله جوادی آملی سال ۸۸-۸۷

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	آرشیو درس تفسیر حضرت آیت الله جوادی آملی سال ۸۸-۸۷
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۱۵
۲۱	آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۱۶
۳۴	آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۱۷
۴۴	آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۰
۵۴	آیات ۷۶ تا ۸۱ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۱
۶۶	آیات ۸۰ تا ۸۱ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۲
۷۷	آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۳
۸۹	آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۴
۹۹	آیات ۸۲ تا ۸۴ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۷
۱۰۹	آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۸
۱۲۱	آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۹
۱۳۶	آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۳۰
۱۴۸	آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۱
۱۵۷	آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۵
۱۶۸	آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۶
۱۸۲	آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۷
۱۹۲	آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۸
۲۰۳	آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۱۱
۲۱۴	آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۱۲
۲۲۲	آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۱۳
۲۳۴	آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۱۴

٢٤٩	آیه ٨٥ سوره اسراء ٨٧/٠٨/١٥
٢٥٧	آیات ٨٥ تا ٨٧ سوره اسراء ٨٧/٠٨/١٩
٢٦٩	آیات ٨٦ تا ٨٨ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢١
٢٨١	آیات ٨٦ تا ٨٨ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢٢
٢٩١	آیات ٨٦ تا ٨٩ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢٥
٣٠٢	آیات ٨٦ تا ٨٨ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢٧
٣١٣	آیات ٨٨ تا ٨٩ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢٨
٣٢٣	آیات ٨٨ تا ٩٣ سوره اسراء ٨٧/٠٨/٢٩
٣٣٣	آیات ٨٩ تا ٩٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٢
٣٤٥	آیات ٨٩ تا ٩٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٣
٣٥٢	آیات ٩٠ تا ٩٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٤
٣٦٥	آیات ٩٣ تا ٩٧ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٥
٣٧٦	آیات ٩٤ تا ٩٧ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٦
٣٨٨	آیات ٩٧ تا ٩٩ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١٠
٤٠٠	آیات ٩٧ تا ٩٩ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١١
٤١١	آیات ٩٧ تا ١٠٠ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١٢
٤٢٣	آیات ٩٨ تا ١٠٠ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١٣
٤٣٧	آیات ٩٩ تا ١٠٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١٧
٤٤٨	آیات ١٠٠ تا ١٠٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/١٨
٤٥٨	آیات ١٠٠ تا ١٠٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٢٠
٤٦٨	آیات ١٠٢ تا ١٠٥ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٢٣
٤٧٧	آیات ١٠٣ تا ١٠٦ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٢٤
٤٨٧	آیات ١٠٥ تا ١٠٦ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٢٥
٤٩٤	آیات ١٠٥ تا ١٠٩ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٣٠
٥٠٣	آیه ١٠١ سوره اسراء ٨٧/١٠/٠٢
٥١٦	آیه ١١٠ سوره اسراء ٨٧/١٠/٠٣

آیات ۱ تا ۴ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۳	۵۳۱
آیات ۱ تا ۴ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۴	۵۴۱
آیات ۱ تا ۵ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۵	۵۵۱
آیات ۴ تا ۸ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۸	۵۶۴
آیات ۴ تا ۹ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۹	۵۷۴
آیات ۷ تا ۱۳ سوره کهف ۸۷/۱۰/۳۰	۵۸۴
آیات ۹ تا ۱۳ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۱	۵۹۵
آیات ۹ تا ۱۴ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۲	۶۰۶
آیات ۹ تا ۱۵ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۵	۶۱۹
آیات ۱۳ تا ۱۵ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۶	۶۲۸
آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۷	۶۳۶
آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۸	۶۴۷
آیات ۱۷ تا ۱۸ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۹	۶۵۴
آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۲	۶۶۰
آیات ۱۹ تا ۲۰ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۳	۶۶۸
آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۴	۶۷۵
آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۶	۶۸۳
آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۹	۶۹۵
آیات ۲۱ تا ۲۲ سوره کهف ۸۷/۱۱/۲۰	۷۰۷
آیات ۲۱ تا ۲۲ سوره کهف ۸۷/۱۱/۲۱	۷۱۹
آیات ۲۱ تا ۲۲ سوره کهف ۸۷/۱۱/۲۳	۷۳۲
آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۲	۷۴۰
آیات ۲۳ تا ۲۴ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۳	۷۵۲
آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۴	۷۶۲
آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۷	۷۷۳
آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۸	۷۸۴

۷۹۳	آیات ۲۴ تا ۲۷ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۹
۸۰۷	آیات ۲۷ تا ۲۸ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۰
۸۱۸	آیات ۲۷ تا ۲۸ سوره کهف ۸۷/۰۲/۲۱
۸۲۸	آیات ۲۷ تا ۲۸ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۴
۸۳۸	آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۶
۸۴۹	آیات ۲۸ تا ۳۰ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۷
۸۶۰	آیات ۲۹ تا ۳۱ سوره کهف ۸۷/۱۲/۲۸
۸۷۱	آیات ۳۲ تا ۳۸ سوره کهف ۸۸/۰۱/۱۵
۸۸۰	آیات ۳۲ تا ۴۰ سوره کهف ۸۸/۰۱/۱۶
۸۹۱	آیات ۳۳ تا ۴۱ سوره کهف ۸۸/۰۱/۱۷
۹۰۱	آیات ۳۵ تا ۴۲ سوره کهف ۸۸/۱۲/۱۸
۹۰۹	آیات ۴۲ تا ۴۶ سوره کهف ۸۸/۰۱/۱۹
۹۱۸	آیات ۴۵ تا ۴۶ سوره کهف ۸۸/۰۱/۲۲
۹۲۸	آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۳
۹۳۶	آیات ۴۷ تا ۴۹ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۴
۹۴۵	آیات ۵۰ تا ۵۱ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۵
۹۵۳	آیات ۵۰ تا ۵۱ سوره کهف ۸۸/۰۱/۲۶
۹۶۴	آیات ۵۰ تا ۵۱ سوره کهف ۸۸/۰۱/۲۹
۹۷۵	آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره کهف ۸۸/۰۱/۳۰
۹۸۷	آیات ۵۲ تا ۵۵ سوره کهف ۸۸/۰۱/۳۱
۹۹۸	آیات ۵۵ تا ۵۸ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۱
۱۰۱۰	آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۲
۱۰۲۲	آیات ۶۰ تا ۶۵ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۵
۱۰۳۴	آیات ۶۰ تا ۶۶ سوره کهف ۸۷/۰۲/۰۶
۱۰۴۷	آیات ۶۰ تا ۶۷ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۷
۱۰۶۰	آیات ۶۵ تا ۷۰ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۸

۱۰۷۲	آیات ۶۵ تا ۷۱ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۹
۱۰۸۳	آیات ۶۶ تا ۷۴ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۲
۱۰۹۴	آیات ۶۷ تا ۷۶ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۳
۱۱۰۷	آیات ۷۱ تا ۷۸ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۴
۱۱۱۸	آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۵
۱۱۳۱	آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۶
۱۱۴۵	آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۱
۱۱۵۶	آیات ۸۷ تا ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۲
۱۱۶۹	آیه ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۳
۱۱۸۵	آیه ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۶
۱۱۹۷	آیات ۸۳ تا ۸۸ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۷
۱۲۰۸	آیات ۸۳ تا ۸۸ سوره کهف ۸۸/۰۲/۳۰
۱۲۱۹	آیات ۹۰ تا ۹۸ سوره کهف ۸۸/۰۳/۰۲
۱۲۲۹	آیات ۹۰ تا ۹۹ سوره کهف ۸۸/۰۳/۰۳
۱۲۳۸	آیات ۹۶ تا ۱۰۱ سوره کهف ۸۸/۰۳/۰۴
۱۲۵۰	آیات ۹۸ تا ۱۰۳ سوره کهف ۸۸/۰۳/۰۹
۱۲۵۹	آیات ۱۰۰ تا ۱۰۶ سوره کهف ۸۸/۰۳/۱۰
۱۲۶۹	آیات ۱۰۳ تا ۱۰۹ سوره کهف ۸۸/۰۳/۱۱
۱۲۸۰	آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره کهف ۸۸/۰۳/۱۲
۱۲۹۳	آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰ سوره کهف ۸۸/۰۳/۱۳
۱۳۰۶	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۹-۸۸ / عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۱۵

Your browser does not support the audio tag

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹)»

در این سوره ی مبارکه ی «اسراء» که در مکه نازل شد ضمن بیان اصول اعتقادی و تبیین خطوط کلی اخلاقی، خطوط کلی برخی از عبادات مثل نماز مطرح شد گرچه زکات و امثال زکات در مدینه تشریح شد لکن نماز در مکه بود. در این کریمه فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» نماز را اقامه بکن در جریان نماز گاهی قبله مطرح است که جریان کعبه و عدول از بیت المقدس به کعبه و اینها را طرح شده است که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» (۱) و مانند آن، گاهی به لحاظ مکان نماز مطرح است که «أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۲) و مانند آن، گاهی به لحاظ زمان نماز مطرح است نظیر این آیه ی ۷۸ سوره ی مبارکه ی «اسراء» و آیات دیگر که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» در غالب این موارد سخن از اقامه ی نماز است از نماز گزارها هم به عنوان مقیمین صلات یاد می کند «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (۳) درباره ی قرآن ما را به قرائت قرآن امر کردند که فرمود: «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (۴) اما درباره ؟ نماز ما را به قرائت نماز امر نکردند ما را به اقامه ی نماز امر کردند سرش آن است که در اسلام نماز عمود دین معرفی شده است «إِنَّ الصَّلَاةَ عَمُودُ الدِّينِ» (۵) این مطلب اول.

۱- (۱) . سوره ی بقره, آیه ی ۱۴۲.

۲- (۲) . سوره ی اعراف, آیه ی ۲۹.

۳- (۳) . سوره ی لقمان, آیه ی ۴.

۴- (۴) . سوره ی مزمل, آیه ی ۲۰.

۵- (۵) . وسائل الشیعه, ج ۴, ص ۲۷.

مطلب دوم آن است که ذات اقدس الهی قرآن را به عنوان کتابِ حکیم معرفی کرد «یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ», این مطلب دوم.

مطلب سوم آن است که کتابِ حکیم همه ی مطالبش حکیمانه است صدر و ساقه ی مطالبش محکم, مُتَقَن, حکمت و اِتْقَان است.

مطلب چهارم این است که اگر دینی که نماز را به عمود معرّفی کرد این دین به ما بگوید نماز بخوان معلوم می شود حرفش حکیمانه نیست چون ستون را که نمی خوانند باید حکیمانه حرف بزند حکیمانه حرف زدن این است که بگوید اقامه کنید یا بگوید نماز قرائت است بعد به ما بگویند «اقْرَأُ الصَّلَاةَ» یا اگر گفتند «إِنَّ الصَّلَاةَ عَمُودُ الدِّینِ» حتماً باید بگویند «أَقِمْوَا الصَّلَاةَ»^(۱) برای اینکه ستون خواندنی نیست ستون را اقامه می کنند این است که این کتاب می شود کتاب حکیم در جایی شما نمی بینید که ما را به خواندن نماز امر کنند عنوان «مُصَلِّی» داریم, «یصلون» داریم که اینها مُصَلِّی اند «المصلّی من هو؟ هو من یتقیم عمود الدین» نه «هو من یقرأ الصلاه» چون صلات قرائت نیست این می شود کتاب حکیم.

مطلب بعدی آن است که از نمازهای چهارگانه ظهرین و مغربین به اقامه یاد کرد فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ» یعنی «عند زوال الشمس» «إِلَى غَسَقِ اللَّیْلِ» که این وقت ظهرین است و مغربین از دلوك شمس یعنی زوال شمس نماز ظهر شروع می شود تا تاریکی فراگیر شب که نماز عشاءست این ظهرین و مغربین نمازهای چهارگانه, پنجمین نماز که نماز صبح است از او هم به عنوان اقامه یاد کرده است این چون «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» منصوب است و مفعول «أَقِمِ» باشد «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّیْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی «أَقِمِ قرآن الفجر» پس صلات صبح هم با اینکه مسئله ی قرائت در او مطرح شد چون جنبه ی صلاتی دارد امر به اقامه کرد و آن جنبه ی قرآنی را هم در آیات دیگر فرمود: «فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^(۲) و مانند آن, خب این هم یک مطلب.

ص: ۲

۱- (۶) . سوره ی بقره, آیه ی ۴۳.

۲- (۷) . سوره ی مزمل, آیه ی ۲۰.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ» خطاب به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) است به عنوان قائد امت و شامل جمیع امت اسلامی خواهد بود «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» که این «لام» برای وقت است «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» تفسیر این مسئله وقت ایضا چه موقع است؟ وقت فضیلت چه موقع است؟ چه موقع قضا می شود؟ این را به وسیله روایات باید مشخص کرد اجمالاً این است که این چهار نماز یعنی ظهرین و مغربین از این جمله ی «لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» مشخص می شود. برخیها خواستند بگویند «لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» هنگام مغرب است اول مغرب را می گویند دلوک سرش آن است که این دلوک از دَلُوك است یعنی مالیدن هنگام ظهر را می گویند دلوک شمس برای اینکه در اثر شدت نور شمس بیننده دست به چشم می کشد که چشمش خیره نشود برخیها هنگام غروب را دلوک شمس گفتند برای اینکه تاریکی فرا می رسد او باید دَلُوك کند، بمالد چشمش را تا درست ببیند اما آن طوری که در بعضی از روایات ما آمده و تقویت کرده دلوک شمس می شود عند الزوال که آغازش نماز ظهر است و غسق اللیل می شود نماز عشاء، منتها اگر دلوک شمس همان زوال شمس بود دیگر نماز ظهر می شود اولین نماز در حالی که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (۱) آنجا ترجیح داده شد که صلات وسطا صلات ظهر است جمع بین اینکه آغاز نماز، ظهر است و اینکه صلات وسطا صلات ظهر است در همان بحثهای سوره ی مبارکه ی «بقره» اشاره شد و قابل جمع هم هست این طور نیست که اگر ما از نظر زمان نماز ظهر را اولین نماز قرار دادیم با والصلوة الوسطایی که در روایات آمده منظور صلات ظهر است مخالف باشد آن هم راه حل دارد.

ص: ۳

به هر تقدیر «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ» که حالا دلوک به معنای ذلک و مالیدن چشم در اثر شدت شعاع باشد «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» «و اقم قرآن الفجر» در مسئله «قُرْآنُ الْفَجْرِ» نماز صبح و قبل از نماز صبح که نماز شب هست فضیلتی است که این آیه به هر دو نکته اشاره کرده است ولی قبل از اینکه به جریان نماز صبح و نماز شبی که قبل از نماز صبح هست با آن دو نکته ای که قرآن کریم درباره ی این دو نماز ذکر کرده است بپردازیم به آیات دیگری که درباره ی نمازهای پنج گانه وارد شده است مراجعه بشود تا یک مقدار روشن بشود که قرآن از نماز گاهی به عنوان تسیح یاد می کند، گاهی به عنوان تکبیر یاد می کند چه تسیح باشد، چه تکبیر عمود است و هر عمودی را باید اقامه کرد راجع به نمازهای پنج گانه آیات فراوانی است که شرحش به عهده ی روایات است حالا این آیات را ملاحظه می فرمایید.

در سوره ی مبارکه ی «طه» بخشی از این مطالب آمده که آیه ۱۲۹ از سوره ی مبارکه ی «طه» به این صورت آمده «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که می شود نماز صبح «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» که می شود نماز عصر «وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» که می شود مغربین یعنی نماز مغرب و عشا «وَأَطْرَافِ النَّهَارِ» که می شود نماز ظهر «فَسَبِّحْ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» این یک آیه البته تشریحش و تبیینش به عهده ی روایات است در روایات به صورت شفاف باز کرده که فرمود «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» منظور نماز صبح است «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» عصر است، «وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ» مغربین است، «وَأَطْرَافِ النَّهَارِ» که نماز ظهر است.

در سوره ی مبارکه ی «روم» هم مشابه این مطلب آمده است به همین نمازهای پنج گانه اشاره شده آیه هفده و هیجده سوره ی مبارکه ی «روم» «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» که مغربین می شود «وَحِينَ تَضِيحُونَ» که صلات صبح است «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که جمله معترضه است «وَعَشِيًّا» یعنی «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تَعشُونَ عَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ» «عَشِيًّا» می شود نماز عصر «وَحِينَ تُظْهِرُونَ» (۱) هم می شود نماز ظهر، عشا به معنای مصطلح ما نیست که پاسی از شب گذشته باشد غروب را می گویند عشا، خب «فَسُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی «حِينَ سَبَّحُوا سُبْحَانَ اللَّهِ» «حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تَضِيحُونَ» *... «وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ» گاهی از صبح شروع می شود، گاهی از ظهر شروع می شود، گاهی از شب شروع می شود این نشان می دهد که اگر ما آیه سوره ی مبارکه ی «اسراء» را که محل بحث است دلوک شمس را ظهر دانستیم با اینکه طبق روایاتی نماز ظهر بشود صلات وسطا منافات ندارد چون ادله ی نمازهای پنج گانه منحصر در سوره ی «اسراء» نیست چه در سوره ی «اسراء»، چه در سوره ی «طه»، چه در سوره ی «روم»، چه در سوره ی «ق»، چه در سوره ی «طور» که بعد می خوانیم به خواست خدا از نمازهای پنج گانه دور می زند گاهی از صبح شروع می کند، گاهی از ظهر شروع می کند، گاهی از آغاز شب شروع می کند، گاهی از عشا شروع می کند این طور نیست که الا و لابد آغاز این نمازهای پنج گانه نماز ظهر باشد که تا با صلات وسطا هماهنگ نباشد، پس آیه هفده و هیجده سوره ی «روم» این است که «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» یعنی «تدخلون في المساء»، «وَحِينَ تَضِيحُونَ» «تدخلون في الصباح» «وَعَشِيًّا» یعنی «حِينَ تَعشُونَ عَشِيًّا تدخلون في العشاء» «وَحِينَ تُظْهِرُونَ» یعنی «تدخلون في الظهر».

ص: ۵

در سوره ی مبارکه ی «ق» آنجا هم مشابه آیات گذشته آمده آیه ی ۳۹ و ۴۰ سوره ی مبارکه ی «ق» این است «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» چه موقع؟ «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که می شود نماز صبح، «وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» که می شود نماز عصر «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» خب اینکه فرمود: «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (۱) «قَبْلَ الْغُرُوبِ» ظهرین را شامل می شود «وَمِنَ اللَّيْلِ» مغربین را شامل می شود «فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» (۲) که مربوط به تعقیبات است اما در بسیاری از موارد امر به صبر همراهی می کند جریان نماز را در سوره ی مبارکه ی «بقره» این بحث گذشت که «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۳) نماز یکی از بهترین راههای تحصیل استقامت است برای اینکه آدم وقتی آن توان را داشت که این ستون را اقامه کند وقتی ستون را اقامه کرد اول کسی که زیر این خیمه می رود و از خطر محفوظ می شود خود نماز گزار است خب شما برای دیگران که خیمه نمی زنید برای خودتان خیمه می زنید وقتی وارد این خیمه شدید این خیمه حصن الله است دیگر وقتی حصن الله شد از هر گزند و آسیب مصونید لذا فرمود شما بیا اینجا من حفظت می کنم اگر فرمود: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» یعنی این خیمه را به پا کن بیا در خیمه گاهی می فرماید: «ولایه علی بن ابی طالب حصینی» (۴)، گاهی می فرماید: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» تحلیل این آیات نماز یعنی می گوید «الصلاة حصنی» خب اینکه فرمود: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۵) با نماز شما از خدا کمک بگیرید یعنی چه؟ یعنی وقتی آمدی اینجا من حفظتان می کنم هم شرح صدر به آدم عطا می کند این دلهره و ترس که در اختیار ما نیست این دل در اختیار «مَقَلَبَ الْقُلُوبِ» است او آرام می کند او در جریان مادر حضرت موسی (سلام الله علیهما) فرمود: «لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا» (۶) او خودش را می باخت ما دلش را نگه داشتیم گفتیم این بچه که دُرَدانه ی توست با زحمت فراهم کردی با تلاش و کوشش این را به بار آوردی و داری شیر می دهی بده در آب دیگر زهره ای می خواهد، جگری می خواهد آخر این رودخانه ی عادی نیست که دیگری بگیرد که دریای روانی است جریان نیل خب کشتیرانی می شود در آن این یک رودخانه ی محلی نیست که جلوتر کسی این را بگیرد که فرمود تو این را به دریا بده ما حفظش می کنیم «وَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» (۷) به تو دستور می دهیم که بینداز در دریا، به دریا هم دستور می دهیم این را به ساحل ببرد «فَلْيَلْقِهِ» این امر، امر غایب است «فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» (۸) از طرفی به تو می گوئیم بگو چشم، از طرفی به دریا می گوئیم دریا هم می گوید چشم چنین خدایی است فرمود اگر این کار را کردی خیمه را به پا کردی اول کسی که وارد خیمه می شود خودتی خیمه را روی سر خودت می زنی و این خیمه حصن من است لذا در غالب این موارد به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) فرمود صبر کن و نماز بخوان اگر کسی نماز را جدی بگیرد بداند که من دارم این ستون را نگه می داریم یقیناً محفوظ می ماند، خب.

ص: ۶

۱- (۱۰). سوره ی ق، آیه ی ۳۹.

۲- (۱۱). سوره ی ق، آیه ی ۴۰.

۳- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۴- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

۵- (۱۴). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۶- (۱۵). سوره ی قصص، آیه ی ۱۰.

۷- (۱۶). سوره ی قصص, آیه ی ۷.

۸- (۱۷). سوره ی طه, آیه ی ۳۹.

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (۱) این در سوره ی مبارکه ی «ق» بود آخرین بخش هم سوره ی مبارکه ی «طور» است که در آنجا هم راجع به این نمازهای چندگانه به این صورت بیان فرمود آیه ۴۸ و ۴۹ سوره ی مبارکه ی «طور» این است «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ» یعنی «تقوم من النوم» «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ» در بعضی از این آیات مشروحاً مفصلاً، در بعضی از این آیات متناً و مجملاً که آیات «یفسر بعضها بعضاً» این نمازهای پنج گانه آمده البته تبیین فقهی اش به برکت روایات و احادیث اهل بیت خواهد بود در غالب این موارد هم با صبر همراه است، خب.

در این سوره ی مبارکه ی «اسراء» که محل بحث است آیات قبلش ناظر به این بود که اینها تلاش و کوشش شان این است که بالأخره زیر پایتان را خالی کنند یا با تهدید یا با تحسین، یا با طمع دادن و تطمع یا با زر و زور دیگر که بالأخره زیر پایت را خالی کنند تو کوتاه بیایی اهل تسامح باشی، اهل تساهل باشی چیزی را کم کنی، چیزی را زیاد کنی که آیات قبل این در سال گذشته بیان شد آیه ۷۴ به بعد این بود که «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً* وَلَوْلَا أَنْ بَتَّئْنَاكَ لَاقِدْتُ تَوْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً* إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً* وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزِفُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلاً» (۲) یا می خواهند تو را وادار کنند یا نشد تو را تبعید کنند بعد فرمود تمام اینها را می توانی تحمل کنی با اقامه ی نماز «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ» «و أقم قرآن الفجر»، خب.

ص: ۷

۱- (۱۸) . سوره ی ق، آیه ی ۳۹.

۲- (۱۹) . سوره ی اسراء، آیات ۷۳ _ ۷۶.

اما آن دو نکته ای که مربوط به دوتا نماز است یکی نماز صبح، یکی هم نماز شب. درباره ی نماز صبح فرمود: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» روایاتی که ذیل این هست ملاحظه فرمودید مشهود است یعنی فرشته هایی که مأمور شب اند شاهدند که این شخص دارد نماز صبح را می خواند او را ثبت می کنند، فرشته هایی که مأمور روزند اول صبح می رسند یعنی صبح صادق می بینند این شخص دارد نماز می خواند هم «تشهده ملائکه اللیل»، هم «تشهده ملائکه الیوم» یا مشهود خود ذات اقدس الهی است به شهادت خاص و به شهود مخصوص و مانند آن لذا نماز صبح این فضیلت را دارد که بالأخره انسان از خواب برخیزد خب شب قدری زودتر می خوابد سبک تر غذا می خورد که دیگر نمازش قضا نشود «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

اما راجع به نماز شب آن را در آیه ی ۷۹ جداگانه ذکر فرمود، فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ» پاسی از شب «فَتَهَجَّدُ بِهِ» هُجود همان قیام بعدالنوم است کسی که قبلاً خوابیده بود و برخاست می گویند «هَجَد» در بحثهایی که تفاوت بین قعود و جلوس بود این حرف گذشت کسی که خوابیده است می نشیند می گویند «جَلَس»، کسی که ایستاده است می نشیند می گویند «قَعَد» چنین فرقی بین قعود و جلوس هست گرچه در بسیاری از موارد «قعود» به جای «جلوس» و «جلوس» به جای «قعود» کاربرد دارد اما آن فرق اساسی شان این است اینها مترادف نیستند که «قَعَد» و «جَلَس» نظیر انسان و بشر باشد دوتا رفع باشد یک مفعول «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» یعنی این یک فریضه ی زاید است «نَفْل» آن زائد را می گویند فرمود وجود مبارک ابراهیم از ما فرزند می خواست ما به او فرزند دادیم به او اسحاق دادیم «مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»^(۱) او از ما فرزند خواست ما به او اسحاق دادیم نوه هم دادیم که این نافلة است او که از ما نوه نخواست ما برابر خواسته ی او که فرزند بود به او اسحاق دادیم به او بعد از اسحاق نوه هم دادیم لذا یعقوب می شود نافلة یعنی زاید بر خواسته ی او، «نَفْل» آن زیاده است اینکه فرمود: «نَافِلَةٌ لَّكَ» نه یعنی مستحب است برای اینکه آن امری که دارد آن امر به معنی وجوب است یعنی این غیر از آن نمازهای پنج گانه که بر همه واجب است بر شما هم واجب است این نماز شب هم بر شما واجب است منتها «لَّكَ» دیگر بر مردم واجب نیست برای توده ی مردم همان استحباب خاصّ خودش را دارد، خب.

ص: ۸

آن نکته ای که درباره ی نماز شب است این است که فرمود: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً» این کار را اگر کردی یعنی نماز شب را به پا کردی به مقام محمود می رسی یعنی به جایی می رسی که هر که تو را شناخت تو را حمد می کند و هر که تو را نشناخت مقامت را حمد می کند الآن آنها که مؤمن اند و موحدند می دانند که به برکت اهل بیت «یُمنه رُزق الوری؟ و بوجوده ثبتت فی الأرض والسماء» (۱) از اینها حق شناسی می کنند، اینها را مجرای فیض می دانند، به اینها عرض ارادت می کنند، به اینها متوسل می شوند و مانند آن، آنهایی که نمی دانند این ذوات قدسی چه چیزهایی اند این مقام که مجرای فیض خداست این مقام را حمد می کنند منتها نمی دانند صاحب این مقام اهل بیت اند این مقامی است که «یُحمده کلّ متنعّم» دیگر نفرمود چه کسی حمد می کنند که، حمد مطلق برای چه کسی است؟ برای کسی است که مجرای فیض مطلق باشد اگر کسی رحمتِ مقطعی بود، محمود مقطعی است اگر کسی «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (۲) بود محمود مطلق است دیگر محمود مطلق مظهر آن حمید مطلق است که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت «فَبِإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۳) دیگر حمد بالأصالة برای اوست «الْحَمْدُ لِلَّهِ» اگر کسی عبدِ الله بود و مظهر اسم اعظم بود او هم محمود مطلق است چه دیگری بداند چه دیگری نداند.

پرسش:...

پاسخ: بله، مثل اینکه کورها به وسیله ی آفتاب نور می گیرند گرم می شوند ولو نبینند این اعمایا گرمایشان به وسیله ی چیست؟ بالأخره روز و شب فرق می کند یا نمی کند؟ اینها مگر آب را می بینند؟ مگر آفتاب را می بینند؟ مگر ماه را می بینند؟ مگر ستاره ها را می بینند؟ مگر آسمان را می بینند؟ مگر زمین را می بینند؟ اما از برکات همه ی اینها دارند استفاده می کنند آنکه نمی بیند این چنین نیست که محروم نباشد البته از بعضی از فیوضات محروم است اگر فرمود: «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» معنایش همین است دیگر. در پایان سوره ی مبارکه ی «توبه» فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ» (۴) آنچه معلّم باشد، استاد باشد، مهذب باشد، مزگی باشد، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۵) باشد آن بله برای شاگردان خودش است اما فرمود تا تو هستی من این مردم را عذاب نمی کنم «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۶) خب اینها عمری به جای صمد، صَيم گفتند این کعبه را بُتکده کردند بت خانه کردند شما در جریان مشرکین و وثنیون و صنمیین قریش خواندید اینها آن قدر این کعبه که با معماری و مهندسی دو پیامبر الهی ساخته شد این را آن چنان بتکده کردند که حقّ التولیه اش را کلیدداری کعبه را با دو مَشک شراب گاهی معامله می کردند همین ابوسفیانها، همین ابوقبشانها که داستانش را شنیدید در همان بازبازگریهای قماربازیهای خودشان گاهی در همان خَماریشان این کلیدداری کعبه را، تولیت کعبه را با دو مشک شراب فروختند چنین بلایی به سر کعبه در آوردند مگر قبلاً تولیت کعبه دست همین مشرکین نبود؟ مگر این را نمی فروختند حقّ التولیه؟ مگر جابه جا نمی کردند؟ مگر بالای همین کعبه قمار نمی کردند؟ این مردم را ذات اقدس الهی فرمود به برکت پیغمبر ما فعلاً کاری با اینها نداریم «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۷) این پیغمبر، خب این می شود «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (۸) الآن شما شنیدید لنین حرفهایی زده مارکسیستها حرفهایی زدند، کمونیستها حرفهایی زدند، استالین حرفهایی زدند اینها آمدند آن صبغه ی انسانی دستورات پیامبر را گرفتند صبغه ی الهی اش را رها کردند آن عبادت و الهیات و قریبات و امثال ذلک را گذاشتند کنار این دعوت به اقتصاد و عدل مردم و رعایت حقوق مستضعفان و رعایت حقوق محرومان و اینها را گرفتند این چنین نبود که حالا لنین و استالین تازه پیدا شده باشند این حرفها هم از خود آنها باشد که این وجود مبارک حضرت امیر این را صریحاً اعلام کرد

فرمود من کارم این نیست که به فقیر برسم کمک به فقیر یک امر عاطفی است شما هم بلدید من آمدم که جلوی فقر را بگیرم نه به فقیر کمک بکنم «لو تَمَثَّل لِي الْفَقْرَ رَجُلًا لَقَتَلْتَهُ» من هر جا فقر را ببینم گردن فقر را می زنم شما عاطفی فکر می کنید من عاقلانه، شما می خواهید به فقیر در اثر جشن عاطفی کمک بکنید من می خواهم بیکاری را بردارم که مردم کریمانه دستشان به سفره ی خودشان دراز بشود نه شما مردم را کمک بکنید این را شما در این صوت العداله الانسانیه می بینید «لو تَمَثَّل لِي الْفَقْرَ رَجُلًا لَقَتَلْتَهُ» این در خیلی از کلمات هست که در نهج البلاغه نیست خدا غریق رحمت کند آن گذشته ها را و تأیید کند آن موجودین را که مستدرک نهج البلاغه نوشتند، متمم نهج البلاغه نوشتند چون نهج البلاغه کتاب حدیث نیست کتاب بلاغت است سیدرضی (رضوان الله تعالی علیه) بارها شنیدید این بزرگوار آمده آن جمله های آهنگین، جمله هایی که فصاحتش بیشتر است، بلاغتش بیشتر است آنها را جمع کرده یک خطبه ی پنج صفحه ای حضرت سخنانی نیم ساعته ی حضرت که چند صفحه است ایشان همه اش جمله اش را انتخاب کرده همین جریان عهدنامه ی مالک که وجود مبارک حضرت امیر به عنوان بخش نامه برای استاندار مصر مرقوم فرمودند قبل از نهج البلاغه در این تحف العقول آمده تحف العقول قبل از نهج البلاغه است مفصل تر از او هم هست بخش نامه که نباید آهنگین باشد که باید جملاتش دستوری باشد این جمله های دستوری فراوانی که در تحف العقول است و قبل از نهج البلاغه آمده در نهج البلاغه نیست.

ص: ۹

- ۱- (۲۱) . مفاتیح الجنان، دعای عدیله.
- ۲- (۲۲) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.
- ۳- (۲۳) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۸.
- ۴- (۲۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.
- ۵- (۲۵) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۶- (۲۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۳.
- ۷- (۲۷) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۳.
- ۸- (۲۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

غرض آن است که آن دستورها را وجود مبارک حضرت امیر بیان فرمود این می شود علی آن وقت این حرف را بعدیها پیدا کردند مثل اینکه اذان دارند می گویند چون از این به بعد تا پاییز هست قبل از دوازده اذان می گویند ما زودتر شروع بکنیم بهتر است.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۱۶/۰۷/۸۷

Your browser does not support the audio tag.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹)»

برای تأمین آن اصول اعتقادی و اخلاقی یاد شده جریان نماز را که ستون دین است مطرح فرمود و اوقات پنج گانه نماز و نمازهای پنج گانه را هم اشاره فرمود که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» که اگر منظور از این دلوک شمس، زوال شمس باشد ظهرین و مغربین با «ذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» تأمین است و نماز صبح با «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» تأمین است می شود نمازهای پنج گانه.

برای اهتمام به جریان نماز صبح از او به «قُرْآنَ الْفَجْرِ» یاد کرده است اولاً و ثانیاً همین مطلب را با اسم ظاهر ذکر فرمود با اینکه ضمیر ممکن بود ثانیاً، برای اینکه فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی «أَقِمِ قُرْآنَ الْفَجْرِ» اگر می فرمود «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ» مطلب فهمیده می شد زیرا ضمیر بالأخره به همین قرآن فجر رجوع می کند لکن با امکان ضمیر اسم ظاهر را تکرار فرمودند تا به اهمیت مطلب عنایت بشود «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا». اگر منظور از این مشهود این باشد که «تَشْهَدَهُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ» که در روایت تطبیق شده است این در نماز عصر هم هست اگر نماز عصر در پایان وقت خوانده بشود هم ملائکه النهار او را ضبط می کنند، هم ملائکه اللیل اما چه خصیصه ای برای قرآن الفجر است که فرمود: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» باید جستجو کرد معلوم می شود غیر از حضور این دو صنف از ملائکه یک مطلب دیگری هم در «قُرْآنَ الْفَجْرِ» هست که در نماز عصر نیست و گرنه صرف شهود صنفین از ملائکه باشد این در نماز عصر اگر در آخر وقت خوانده بشود هست در حالی که آخر وقت فقط غفران الله است فضیلتی را به همراه ندارد لذا برخیها گفتند «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی ناظر به این است که این شأنیت آن را دارد که جمعیتی زیادی آنجا حضور پیدا کنند و شهود داشته باشند برای اینکه در نمازهای دیگر شهودشان آسان نیست ولی شهود جمعیت زیاد در نماز صبح سخت است برای اینکه صبح کسی بیدار بشود و در نماز جماعت شرکت کند کار آسانی نیست اگر به این معنا باشد که «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» این جمله یخبریه باشد در مقام انشا وصف باشد در مقام دستور یعنی جمعیت کثیری باید در نماز جماعت صبح حضور پیدا کنند این می شود مختص نماز صبح دیگر نماز عصر را شامل نمی شود برای اینکه حضور مردم در نماز جماعت عصر خیلی سخت نیست اما در نماز صبح مهم است و دشوار برای اینکه «نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۱) دنباله لیل که صلات صبح است مشمول او خواهد بود «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

۱- (۱). سوره ی مزمل, آیه ی ۶.

آن گاه فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ» که این «مِن» برای تبعیض است یعنی بعضی از شب را به پا خیز و بیدار شو تا نافله ی شب را اقامه کنی «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» یعنی به همین قرآن «نَافِلَةٌ لَّكَ» با اینکه از نظر زمان نماز شب مقدم بر نماز صبح است ولی بعد از نماز ذکر فرمود لوجهین یکی اینکه نماز صبح واجب است در ردیف نمازهای واجب ذکر شد و مقدم ذکر شد و نماز شب مستحب است, یکی اینکه نماز صبح عمومی است نظیر نمازهای دیگر و نماز شب وجوبش مخصوص وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است شاید وجوه دیگری هم داشته باشد ولی به این مناسبتها نماز شب با اینکه زماناً مقدم بر نماز صبح است ولی ذکراً و ترتیباً بعد از نماز صبح ذکر شده است «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةٌ لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».

هر نمازی خصیصه ای دارد یک خصیصه ی مشترک که اثر مشترک همان نمازهاست که خب «قربان کل تقی» (۱) است «قربان» یعنی «ما یتقرب به العبد من المولی؟» آن هم البته باید روشن بشود این در عهده ی فقه و حدیث نیست ما فقط اجمالاً می گوئیم منظور از قرب, قرب معنوی است یعنی انسان زماناً یا مکاناً به خدا نزدیک نمی شود چون او «أَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۲) و او «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) است می گوئید قرب, قرب معنوی است اما این قرب معنوی یعنی چه؟ این را با یک علم دیگر تعیین کنند حقیقت این مطالب که با فهم و علم حصولی حاصل نمی شود ولی بالأخره یک توجیه فنی دارد عناوین اعتباری بین ما و خدا نیست که ما این عناوین را بگذرانیم به خدا نزدیک بشویم, مفاهیم ذهنی بین ما و خدا نیست که تا با درک مفاهیم به خدا نزدیک بشویم بنا بر اینکه ماهیت اصیل باشد راهی با خدا نداریم برای اینکه ماهیات گسیخته و گسسته اند راه نیست هر ماهیتی از ماهیت دیگر جداست, هر مفهومی از مفهوم دیگر جداست چیزی باید باشد که مستقیم باشد, متصل باشد, ناگسیخته باشد, ناگسستنی باشد که آن چیز دیگر است خب بالأخره علمی هست که بشر را توجیه می کند که بین ما و خدا این امور فاصله است اینها را باید طی کرد حالا- آن از بحث فقهی بیرون است. این اثر مشترک است که «الصلاة قربان کل تقی» که «ما یتقرب به العبد علی المولی؟» مستحضرید هر عمل عبادی قربان است این دیگر قربانی اختصاصی به اضحیه روز دهم ذیحجه ندارد و اختصاصی به نماز هم ندارد که «الصلاة قربان کل تقی» در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) درباره زکات هم آمده است که زکات هم «قربان کل تقی» این بیان نهج البلاغه هم درباره ینماز است, هم درباره زکات «کل» نه «کَلِّمًا» «کل ما یتقرب به العبد الی المولی؟ فهو قربان» این قربانی است نماز قربانی است, روزه قربانی است, زکات قربانی است, حج قربانی است و درس و بحث قربانی است و مانند آن این اثر مشترک, اثر بعضی از نمازها شاید مشترک هم باشد اما «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۴) اثر برخی از نمازها دعوت به اتحاد است گذشته از اینکه «قربان کل تقی» است, گذشته از اینکه «تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است این نماز دعوت به اتحاد است مثل نماز جمعه, نماز جمعه و جوباً, نماز جماعت ندباً «تدعوا الی الوحده» مهم تر از همه همان نماز جمعه است برای اینکه این نماز جمعه مشروط به جماعت است اصلاً فرادا صحیح نیست ولو حالا امام معصوم, امام معصوم (سلام الله علیه) بخواهد نماز جمعه را روز جمعه تنها بخواند این مشروع نیست همان طوری که «لا صلاة الا بطهور» (۵), «لا صلاة الا بفاتحه الكتاب» (۶), «لا جمعه بالجماعه» شرط صحّت

او جماعت است لذا آن آقایانی که مأموم مسبوق اند در رکعت دوم نماز جمعه می رسند مشکل دارند در نمازهای عادی اگر کسی مأموم مسبوق بود رکعت دوم امام رسید در نماز صبح مثلاً یا رکعت آخر امام رسید در نماز مغربین یا ظهرین خب این رکعت را به جماعت می خواند وقتی امام سلامش را داد این جماعتش به فرادا عدول پیدا می کند و حالا یا قهری یا قصدی بالأخره بقیه نماز را می خواند چون نمازهای دیگر هم به جماعت صحیح است هم به فرادا اما نماز جمعه به فرادا صحیح نیست این رکعت دوم را چه کار می خواهد بکند؟ این است که این آقایان مشکل دارند که اگر کسی در رکعت دوم امام رسید وقتی امام سلام نماز را داد این شخص دیگر نمازش می شود فرادا نماز جمعه هم که به فرادا صحیح نیست آیا با یک رکعت به جماعت خواندن بقیه تصحیح می شود یا نه؟ «فیه مطلب آخر» غرض آن است که نماز جمعه اصلاً مشروط به جماعت است چیزی که متقوم به جماعت است، مشروط به جماعت است یقیناً «تدعوا الی الوحده و تنهی؟ عن الاختلاف» آن نمازهای دیگر «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۷) نماز جمعه گذشته از اینکه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» «تنهی؟ عن الاختلاف» منتها وجوباً، نماز جماعت گذشته از اینکه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» «تنهی؟ عن الاختلاف» چون به جماعت است تا اتصال صفوف نباشد، تا احکام دیگر جماعت نباشد این جماعت منعقد نیست مستحضرید که نماز جماعت مستحب نیست آنکه مستحب است نافله است نماز جماعت «أفضل فردی الواجب» است نه نافله باشد و مستحب، مستحب آن است که ترکش «لا الی بدل» جایز است اما نماز جماعت که ترکش «لا الی بدل» جایز نیست اگر نماز جماعت نشد باید فرادا باشد نماز جماعت «أفضل فردی الواجب» است مثل نماز اول وقت، نماز اول وقت که مستحب نیست «أفضل فردی الواجب» است بالأخره این نماز جماعت که «أفضل فردی الواجب» است «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» چون صلوات است، «تنهی؟ عن الاختلاف والتنازع» چون جماعت است مهم تر از همه نماز جمعه است که مشروط به جماعت است، خب.

ص: ۱۱

۱- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۲- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

۳- (۴) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۵) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۵- (۶) . من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۸.

۶- (۷) . مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۵۸.

۷- (۸) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

اینها خصیصه ینمازهای معمولی اما درباره ینماز شب خصیصه یاو این نماز شب گذشته از اینکه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است، گذشته از اینکه «قُرْبَانِ كُلِّ تَقِيٍّ» است این زمینه یمبعوث شدن به مقام محمود است مقام محمود جای برتر و برین است که انسان برانگیخته می شود به آنجا می رسد انسان متحرک است و محرک می خواهد، انسان مُنبعث است، انسان مبعوث است یک باعث می خواهد این چنین نیست که حالا اگر کسی نماز شب خوانده خود به خود برسد نظیر اینکه پله ها را طی کند برود بالا اگر هم نماز شب خوانده است کسی که دست او را می گیرد قدم به قدم بالا می برد ذات اقدس الهی است «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» آن مقام محمود که کشاف و دیگران نقل کردند که «يَحْمَدُهُ الْأُولُونَ وَالْآخِرُونَ» همه همان طوری که در سوره یمبارکه ی «واقعه» آمده است که «إِنَّ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) در آن صحنه ای که روز قیامت برابر سوره ی «واقعه» اولین و آخرین هستند همه در زیر پرجم وجود مبارک رسول گرامی اند که فرمود: «آدم و مین دونه تحت لِتَوَائِي» (۲) این «يَحْمَدُهُ الْأُولُونَ وَالْآخِرُونَ» این شفاعت کبراست این برای وجود مبارک پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است و دیگر عَدِيل ندارد حالا اهل بیت که نور واحدند حسابشان جداست دیگران اگر بر اساس «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» اهل نماز شب هم بودند آنها هم در حدّ خود به این مقام می رسند حالا به دیگران می گویند که وارد بهشت می شوید «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (۳) اما به فقها، به علما، به کسانی که مردم را هدایت کردند چنین مستقیم بگویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» این چنین نیست به اینها فرشته ها می گویند «قِفْ تَشْفَعُ» (۴) تشریف داشته باشید شفاعت کنید شفاعتتان مقبول است عده ای را هم به همراه ببرید شما که در دنیا عده ای را نجات دادید الآن هم عده ای را به همراه ببرید شما مجازید، خب به دیگران به افراد عادی می گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» اما به عالمان دین می گویند به هر یک از اینها «قِفْ» بایستید تشریف داشته باشید «تَشْفَعُ» برای اینکه شفاعت بکنید «تُشْفَعُ» مُشَفَّعِي یعنی مقبول الشفاعة ای خب اینها هستند این می شود مقام محمود منتها این آقایان حمدشان نسبی است برای اینکه کمالاتشان هم نسبی بود اما وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که «يَحْمَدُهُ الْأُولُونَ وَالْآخِرُونَ» این چنین اند این هم یک مطلب. در قرآن کریم گذشته از اینکه برای نمازهای دیگر شئونی ذکر کرده، ادله ای ذکر کرده، برکات جداگانه ذکر کرده برای نماز شب یک فرصت جدایی و وقت مغتنمی ارائه کرده است بهترین فرصت را برای نماز شب مقرر کرده.

ص: ۱۲

۱- (۹) . سوره یواقعه، آیات ۴۹ _ ۵۰.

۲- (۱۰) . بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۳- (۱۱) . سوره یزمر، آیه ی ۷۳.

۴- (۱۲) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶.

پرسش:...

پاسخ: حتمی است، خب بله وقتی که ذات اقدس الهی وعده داد و وجود مبارک پیامبر هم معصومانه به این حکم عمل کرده است این دیگر «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۱) منتها مادامی که انسان در دنیا هست با «عسی» و «لیت» و «لعل» همراه است چون دنیا نشئه یحرکت است یک، هر حرکتی تحوّل و دگرگونی را به همراه دارد دو، بعضیها اُفت و آفت دارند بعضی مصون اند سه، در همه موارد این «لعل» گفتنها، «لیت» گفتنها، «عسی» گفتنها برای همین است که اصلاً دنیا جای اُفت و خیز است البته اولیای الهی که مصون اند که «عصمه الله» است حسابشان جداست ولی «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۲) یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳) در همه موارد جا برای «لیت» و «لعل» هست برای اینکه کسی اطمینان ندارد آینده چه خواهد شد ولی درباره ی این ذوات قدسی البته هم اینها معصوم اند، هم ذات اقدس الهی «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ».

پرسش:...

پاسخ: آن برای وقت است.

پرسش:...

پاسخ: آن قاعده ی «مَنْ أَدْرَكَ» برای وقت است یعنی اگر کسی در پایان وقت مثلاً نماز عصر یک رکعت مانده به غروب که نماز قضا بشود نماز عصر چهار رکعت است کسی موفق نشد نماز عصر را در وقتش بخواند حالا فقط یک رکعت دارد پنج رکعت فرصت پنج رکعت است تا اینکه مغرب بشود یا غروب بشود این چهار رکعت ظهر را خوانده یک رکعت وقت دارد این قاعده ی «مَنْ أَدْرَكَ» برای آن وقت عصر است «مَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ» (۴) کار به نماز جمعه و جماعت ندارد که آن هم فوت را می گیرد نه تفویت را یعنی کسی خواب مانده بود، معذور بود، مضطر بود، راهی نداشت الآن یک رکعت مانده که وقتش قضا بشود اگر کسی یک رکعت را در وقت درک کرد گویا چهار رکعت را بتمامها در وقت درک کرد اما تفویت را نمی گیرد یعنی کسی عمداً نخواند، نخواند تا بشود یک رکعت بگوید «مَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ» (۵) این قاعده ی «مَنْ أَدْرَكَ» برای وقت است اولاً، و راجع به فوت است نه تفویت ثانیاً آن وقت از بحث صلات جمعه بیرون است.

ص: ۱۳

۱- (۱۳). سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.

۲- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳.

۳- (۱۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۰۰.

۴- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۴۶.

۵- (۱۷). بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۴۶.

اما نسبت به عظمت نماز شب سوره ی مبارکه ی «مزمل» ملاحظه فرمودید آیه اولش بعد از «بسم الله» از اینجا شروع می شود «یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (۱) اگر توانستید تمام شب را به استثنای یک اندک به پا خیزید حالا یا «نُصِيفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ» (۲) یا نیمی از شب یا کمتر از نیم یا بیشتر از نیم «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۳) چرا نماز شب را این قدر گرامی بدار؟ برای اینکه «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۴) نشئه ای است برای خودش همه آرام اند تو هستی و خدای تو اما آن قدر بخوری که دیگر سحر بیدار نشوی آن دیگر مطمئن باشید که کسی به جایی نمی رسد بله ممکن است یک آخوند عادی بشود بعد برود جایی کار بکند بخواند عالم بشود علم نور است آن قدر با جلال و شکوه است، آن قدر غیرتمند است، آن قدر با کبریاست که به هر دلی فرود نمی آید مگر علم از آسمان بالاتر است؟ از زمین بالاتر است؟ از شمس بالاتر است؟ از قمر بالاتر است؟ آن قدر قوی و غنی است که هر جایی مهمان هر کسی نمی شود این حواستان جمع باشد «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» نشئه ای است آدم می فهمد دارد چه چیزی می گوید سر و صدایی نیست مگر صدای «یا الله»، «یا الله» خود او بیگانه ای نیست، مزاحمی نیست نه در درون، نه در بیرون «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» آدم می فهمد دارد چه چیزی می گوید متقوم است، قوام دارد، قائم است، قیوم است، قیوم است حرفهایش حساب شده است او هم خوب گوش می دهد هیچ چیزی به عظمت و جلال علم نیست آن قدر کبریایی دارد مگر خانه یکسی می رود، سری به کسی می زند تا کسی طیب و طاهر نباشد آنجا راه پیدا نمی کند، خب.

ص: ۱۴

- ۱- (۱۸) . سوره ی مزمل، آیات ۱ _ ۲.
- ۲- (۱۹) . سوره ی مزمل، آیات ۳ _ ۴.
- ۳- (۲۰) . سوره ی مزمل، آیات ۴ _ ۵.
- ۴- (۲۱) . سوره ی زمر، آیه ی ۶.

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ» (۱) هفتاد درصد، هشتاد درصدش برای همان نماز شب است سی درصدش برای درس و بحث عادی است «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطَأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» این یک دلیل، «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (۲) این گفتگوها و شنیدن‌ها و دیدن‌ها و خوردن‌ها و مطالعه‌های عادی و درس و بحث و اینها شناوری است یک حیات شناوری است، یک زندگی شناوری است سَبْح طولانی این در روز است با هر که می‌خواهید حرف بزنید، با هر که می‌خواهید گفتگو کنید، حرف هر کسی را می‌خواهید بشنوید اینها در روز است اما شب را بگذارید برای خودتان و خدایتان «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» خب این براهین مسئله است خب این براهین را که درباره‌ی مسائل عادی ذکر نمی‌کند که چند جا «إِنَّ»، «إِنَّ»، «إِنَّ» تعلیل کند، تبیین کند، تحلیل کند، تحریر کند، تعمیق کند این در احکام عادی نیست کجا شما یک حکم فقهی دارید که خدا پشت سر هم «إِنَّ»، «إِنَّ» دلیل بیاورد برایش، اما این وقتی می‌خواهد به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بگوید آماده باش که وحی بگیری سحر را دریاب ما آن وقت «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۳) همین است اگر کسی بخواهد وحی بگیرد می‌شود پیغمبر، کسی بخواهد وحی را بفهمد می‌شود امت او، بالأخره این «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطَأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» را به همراه دارد.

در سوره مبارکه ی «سجده» نه سوره ی «فصلت» در سوره ی «سجده» آیه پانزده که سجده ی واجب دارد هیچ، بعد از او آیه شانزده این است که مردان الهی کسانی اند که «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا» اینها خیلی به رختخواب نچسبیدند بالأخره مقداری تجافی کردند از رختخواب فاصله گرفتند این حالتی که می‌گویند مأوم مسبوق در تشهّد حالت تجافی داشته باشد یعنی جاخالی بکند این وسط‌هایش خالی است آماده بیرخاستن است این را می‌گویند تجافی فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ» پهلوهای آنها از رختخواب مقداری تجافی کرده این قدر نچسبیده به رختخواب پُر نخورده یک، دیر نخوابیده دو، همه یسریالها را گوش نداده و ندیده سه، یک روحانی بود می‌خواهد عالم بشود چهار، خب این اهل سحر است دیگر «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا» (۴) این وقت، وقت همین کارهاست دیگر وقت دریافت فیض است دیگر، خب.

ص: ۱۵

۱- (۲۲) . سوره ی مزمل، آیه ی ۶.

۲- (۲۳) . سوره ی مزمل، آیه ی ۷.

۳- (۲۴) . سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۴- (۲۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۶.

این بیانات بعد فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱) این دیگر اصلاً نه تنها او نمی داند این نکره در سیاق نفی است نه تنها او نمی داند ما برای او در بهشت چه چیزی ذخیره کردیم خلیها هم نمی داند این دعاها را ما برابر با معرفت ماست ما هر چه از خدا بخواهیم به اندازه یدرکمان می خواهیم شاید قبلاً هم این مثال گفته شد ما به اندازه یدرکمان آرزو داریم آرزوی هر کسی به قلمرو معرفت اوست شما دیدی هیچ کاسب گذر، هیچ شاطر نانوا این آرزو داشته باشد ای کاش نسخه یخطی شیخ طوسی را که در فلان رساله نوشته من داشته باشم اصلاً در تمام مدت عمرش چنین آرزو ندارد او شیخ طوسی را نمی شناسد، او نسخه یخطی شیخ طوسی را نمی داند، آن مطلب خاصی که شیخ طوسی یا شیخ مفید در آن رساله نوشتند نشنیده هرگز آرزو ندارد که ای کاش نسخه یخطی شیخ مفید را در مقالات من داشته باشم برای اینکه آرزوی هر کسی به اندازه یدرک اوست در اینجا در تمام این ادعیه هایی که ماه مبارک رمضان خواندیم و خواندید خیلی از چیزهاست که اصلاً نمی فهمیم آنجا چه چیزی هست تا از خدا بخواهیم فرمود شما نمی دانید آنجا چه خبر است که چه چیزی را می خواهید از ما؟ شما فقط می گوید خدایا به ما خیر بده، سعادت بده، رفاه بده، آسایش بده اینها را بده اینها را شنیدید اما چیزهای دیگر هم هست که ما نگفتیم برای شما گفتنی نیست «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (۲) این را به نماز شب خوانها می دهند اینکه شب خلوت کرده است برای او چیزی ذخیره می کنند که به ذهن کسی نمی آید اینکه «ما سبعت إلاّ أذنٌ ولا خطر علی قلب بشر» تبیین همین جمله است که چیزهایی است که اصلاً کسی نشنیده نمونه هایش هم در دنیا ندیده، خب.

ص: ۱۶

۱- (۲۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

۲- (۲۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

بنابراین این برکات را ذات اقدس الهی درباره نماز شب بیان کرد در حدود بیست صفحه از کتاب شریف وسائل مربوط به همین نماز شب است یعنی باب ۳۹ و باب ۴۰ اینها را یک دور مرور بفرمایید این نوزده صفحه است تقریباً در نزدیکیهای بیست صفحه درباره یفضیلت نماز شب که شرف آور است، عزت آور است، عزت مرد مؤمن در نماز شب است، شرف او در نماز شب است ما در ماه مبارک رمضان در دعای سحر از ذات اقدس الهی شرف خواستیم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ مِنْ شَرِّكَ بِأَشْرَفِهِ» (۱) خب شرف در چه چیزی است؟ در همین وسائل طبع مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) جلد هشت صفحه ی ۱۴۵ تا صفحه ی ۱۶۴ این نوزده صفحه در طی دو باب ۳۹ و ۴۰ مربوط به نماز شب است چندتا روایت را تبرکاً می خوانیم.

روایت اولش که همان وصیت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیر (علیه السلام) است که «یا علی! اوصیک فی نفسک بخصالٍ فأحفظها» بعد آن حضرت فرمود: «وعلیک بصلاه اللیل، وعلیک بصلاه اللیل، وعلیک بصلاه اللیل» اینجا سه بار گفته شده و ضبط شده اهمیت این مسئله است.

روایت دوم که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است فرمود: «شرف المؤمن صلاته باللیل» خب ما گفتیم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ مِنْ شَرِّكَ بِأَشْرَفِهِ» شرفش همین است «وعز المؤمن کفّه عن أعراض الناس» کاری به آبروی مردم نداشته باشد بعضی از این روایات «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۲) را به صلات لیل معنا کردند.

روایت پنجم همین باب که هشام بن سالم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کرد این است که «إِنَّ نَاشِئَتَهُ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۳) يقول «وَأَقْوَمُ قِيلاً» قیام الرجل عن فراشه یرید به الله عزّ و جل لا یرید به غیره» این نماز شب بخواند.

ص: ۱۷

۱- (۲۸) . مفاتیح الجنان، دعای سحر.

۲- (۲۹) . سوره ی هود، آیه ی ۱۱۴.

۳- (۳۰) . سوره ی مزمل، آیه ی ۶.

پاسخ: بله دیگر این را خصوصیاتش را روایات مشخص کرده است مثل اوقات نمازهای واجب را که روایات خصوصیاتش را روایت مشخص کرده است.

روایت هفتم این باب هم باز «شرف المؤمن صلاه الليل وعز المؤمن كفه الأذى؟ عن الناس» غالب این روایات درباره عظمت نماز شب و فضیلت نماز شب هست تا به این بخش از حدیث شریف.

روایت هیجده این باب که عبدالله بن سنان از وجود مبارک امام صادق سؤال می کند «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» (۱) چیست؟ فرمود: «هُوَ السَّيَّرُ فِي الصَّلَاةِ» (۲) سَيَّرُ بِا «سین» و «هَاء» هُوَ يَعْنِي بِيَدَارِي أَيْنَ بِيَدَارِي فِي نَمَازٍ أَسْتُكِيهِ هَمَانِ مَرْبُوطٌ بِه نَمَازِ شَبِّ أَسْتُكِيهِ.

روایت ۲۶ آن «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» (۳) را معنا فرمود که در سوره مبارکه ی «سجده» بود. روایت ۳۲ «حَمَادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قُلْتُ» به حضرت عرض کردند این آیه سوره مبارکه ی «زمر» یعنی چه؟ «أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» (۴) یعنی چه؟ «قَالَ يَعْنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ» (۵) مستحضرید این جمله می‌معروف «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۶) این تنها یک آیه نیست این ذیل آیه است نه صدر آیه اول آیه همین است که «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» ذیلش این است که «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» خب آنکه در سوره ی «زمر» هست مستقیم نگفت که عالم بالاتر از غیر عالم است که این یک آیه نیست «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» این ذیل آیه است صدرش مربوط به نماز شب است آن عالم نماز شب خوان البته با دیگری فرق می کند دیگر اول نماز شب بعد سواد، زراره از وجود مبارک ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند که اینکه در سوره مبارکه ی «زمر» آمده است «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیه نه سوره ی «زمر» آمده است که صدرش دارد «أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» این یعنی چه؟ فرمود یعنی صلوات اللیل اول نماز شب خب معلوم است آدم نماز شب خوان باسواد با دیگری فرق می کند دیگر درجاتشان فرق می کند، هدایتشان فرق می کند، تأثیرش فرق می کند اول آن است بعد مسئله یسواد است این جریان تقدّم تزکیه بر تعلیم هم سرّش همین است اگر در بعضی از موارد «يُعَلِّمُ» بر «يُزَكِّي» مقدّم است برای اینکه تعلیم مقدمه ی تزکیه است اما آنجا که تزکیه مقدم بر تعلیم است برای اینکه تزکیه مقدم بر تعلیم است نه مقدمه ی اوست این آیات دو گونه است دیگر در بخشی از آیات تعلیم بر تزکیه مقدم است برای اینکه تعلیم مقدمه ی تزکیه است در بخش دیگر تزکیه بر تعلیم مقدم است برای اینکه واقعاً تزکیه مقدم است دیگر هدف است دیگر در همین آیه ۳۹ سوره مبارکه ی «زمر» چون تزکیه مقدم بر تعلیم بود ارزش نماز شب را هم قبل از ارزش علم ذکر فرمود، فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۷) آن هم کسی که اهل نماز شب است خوفی دارد و رجایی لکن متعلّق خوف پایان کار خودش است از نتیجه ی کار خودش می ترسد، متعلّق رجای لطف و عنایت الهی است «يَخْذَرُ الْآخِرَةَ» یعنی «آخره عمله» «وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» نه اینکه «یرجوا ثمره عمله» این از پایان کار خود می ترسد این می شود خوف، به لطف خدا امیدوار است می شود رجای نه «يَخْذَرُ رَبَّهُ» «يَخْذَرُ الْآخِرَةَ» یعنی «آخره عمله» «يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» که هم خوف و رجای هست، هم متعلّقشان محفوظ است هم این مجموعه مقدم بر علم

است این را زراره از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است و توضیح داد.

ص: ۱۸

۱- (۳۱). سوره ی فتح, آیه ی ۲۹.

۲- (۳۲). وسائل الشیعه, ج ۸, ص ۱۵۲.

۳- (۳۳). سوره ی سجده, آیه ی ۱۶.

۴- (۳۴). سوره ی زمر, آیه ی ۹.

۵- (۳۵). وسائل الشیعه, ج ۸, ص ۱۵۶.

۶- (۳۶). سوره ی زمر, آیه ی ۹.

۷- (۳۷). سوره ی زمر, آیه ی ۹.

این باب سی و نهم تقریباً ۴۱ حدیث نورانی دارد اما باب چهارم، باب چهارم که آن هم دارای سیزده روایت است یکی از آن روایاتش این است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به سلیمان دیلمی فرمود: «یا سلیمان لا تدع قیام اللیل» نماز شب را فراموش نکن «فَإِنَّ الْمَغْبُونَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْلِ» (۱) این سوره ی «تغابن» برای آن است که یکی از اسامی یوم القیامه، یوم التغابن است «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ» (۲) یوم التغابن برای اینکه غنیمت‌ها روشن می‌شود چه کسی مغبون شد چه کسی مغبون نشد؟ چه کسی بیشتر مغبون شد چه کسی کمتر مغبون شد؟ یوم التغابن است فرمود نماز شب را فراموش نکن که اگر کردی مغبون می‌شوی.

روایت سوم این باب دارد که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این فرمود کسی یک دروغ می‌گوید از نماز شب محروم می‌شود این چنین نیست که این لطف الهی، فیض الهی، نور الهی در هر قلبی بتابد این طور نیست اگر گفته شد «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» این هم این چنین است اگر گفته شد:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

همین است در آن روایت دارد که فرشته‌ها داخل نمی‌شوند خانه‌ای که «فیه کلب أو صوره کلب» این روایت که در مکاسب محرّمه خواندید همه تان آنجا که سگ است فرشته نمی‌آید خب حالا اگر کسی خدای ناکرده اوصاف زشت در او باشد خب آنجا فرشته حضور ندارد که این روایت نورانی را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحیدشان نقل کردند مرحوم صاحب وسائل هم (رضوان الله علیه) به عنوان حدیث پنج باب چهل ذکر می‌کنند و آن روایت این است که «جاء رجل إلى امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فقال إني قد حرمت الصلاة باللیل» من از نماز شب محروم شدم چکار کنم؟ راهش چیست؟ «فقال امیر المؤمنین (علیه السلام) أنت رجلٌ قد قیدتک ذنوبک» (۳) گفت بیا این دست و پایت را باز کن گناه تو، تو را بست در این بحثهای قبل ملاحظه فرمودید که فی الواقع گناه دست و بال آدم را می‌بندد این تعارف نیست بعضیها می‌بینید می‌گویند من هر چه می‌خواهم چشمم را کنترل کنم یا گوشم را کنترل کنم یا زبانم را کنترل کنم نمی‌توانم این بیچاره راست می‌گوید برای اینکه، اینکه آزاد نیست در دو جای قرآن ذات اقدس الهی این مضمون را فرمود: «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ» (۴) بعضیها مرهون اند، در گرواند آدم بدهکار باید گرو بدهد دیگر اگر مال بدهکار بود خب خانه و فرش را گرو می‌دهد اگر به الله بدهکار بود چه چیزی به الله گرو می‌دهد؟ خود او را گرو می‌گیرند دیگر «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ» این «فعلیل» به معنی «مفعول» است دیگر «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (۵) یعنی «مرهونه» مرهون یعنی گرو دیگر خب گرو که آزاد نیست طلق نیست حالا اصحاب یمین مستثنای اند خب ما می‌توانیم اصحاب یمین بشویم؟ فک رهن کنیم دیگر اگر دین را ندادیم همین است که می‌بینیم اینکه می‌گویند من هر چه می‌خواهم چشمم را کنترل کنم راست می‌گوید بیچاره این وقتی که به بند کشیده شد همین است دیگر یا زبانم را کنترل کنم یا گوشم را کنترل کنم این به بند کشیده شد دیگر اینجا هم حضرت فرمود: «قد قیدتک ذنوبک» (۶) گناه این چنین نیست که تاریخ مصرفش گذشته باشد که خیر و هست تو را به بند می‌کشد تو در بندی فک رهن کن، استغفار کن، توبه کن «إِنْ أَنْفَسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ» که در خطبه بوجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخرین جمعه ماه شعبان فرمود «إِنْ أَنْفَسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفُكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» (۷) فک رهن کنید دیگر اینجا هم وجود مبارک حضرت امیر فرمود فک رهن کنید.

-
- ۱- (۳۸) . وسائل الشيعه, ج ۸, ص ۱۶۰.
 - ۲- (۳۹) . سوره ی تغابن, آیه ی ۹.
 - ۳- (۴۰) . التوحيد, ص ۹۷; وسائل الشيعه, ج ۸, ص ۱۶۱.
 - ۴- (۴۱) . سوره ی طور, آیه ی ۲۱.
 - ۵- (۴۲) . سوره ی مدثر, آیه ی ۳۸.
 - ۶- (۴۳) . وسائل الشيعه, ج ۸, ص ۱۶۱.
 - ۷- (۴۴) . وسائل الشيعه, ج ۱۰, ص ۳۱۴.

بقیه روایات می مانند مخصوصاً آن روایت نورانی که از وجود مبارک امام حسن عسکری است که اگر فردا شد بخوانیم حالا چون بعضی آقایان باید به نماز جماعتشان برسند امام جماعت اند و الآن قبل از دوازده اذان گفته می شود ما بحث را زودتر شروع می کنیم ان شاء الله.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۷ تا ۸۹ سوره اسراء ۱۷/۰۷/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً (۷۹)»

بحثهای رسمی به برکت قرآن و عترت است و ثواب همه ی بحثها مخصوص به اهل بیت (علیهم السلام) است ولی امروز که هشتم شوال است و آن حادثه ی غم بار را به همراه داشت تمام این ثوابها نثار ارواح مطهره ی ائمه بقیع (علیهم الصلاه و علیهم السلام) خواهد بود.

فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» ملاحظه فرمودید که خطوط کلی احکام فقهی و حقوقی را قرآن بیان می کند و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مبین علمی قرآن است که در سوره ی «نحل» گذشت «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱) هم مبین عملی احکام فقهی و حقوقی قرآن است که فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، «خَدُّوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» مکه مشرف شدند مناسک حج را عملاً یاد دادند، نماز خواندند اجزا و شرایط و ارکان نماز را عملاً یاد دادند خصوصیات جزء و شرط و مانع و اینها را وجود مبارک حضرت عملاً آموخت، خطوط کلی اش را عملاً «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» این هم که در هنگام ورود نماز می گوئیم «قد قامت الصلاة» این «قد قامت الصلاة» را معنا کردند یعنی «حان وقت الزیارة» (۲) زیارت انبیا و اولیا مشخص است که یعنی چه، اما زیارت الله به صلوات است اگر کسی خواست به زیارت خدا برود باید نماز بخواند زیارت ائمه مشرف بشود خب معنایش روشن است معنای «قد قامت الصلاة» یعنی «حان وقت الزیارة» و اگر زائر یعنی نماز گزار در خطاباتش متوجه نباشد که با که حرف می زند و چه می گوید مشمول همان روایاتی است که خدای ناکرده که در کتابهای فقهی مخصوصاً در بخش صلوات مرحوم حاج آقارضا (رضوان الله علیه) هست که نام بردن آن تعبیر خیلی مناسب نیست، خب.

ص: ۲۰

۱- (۱). سوره ی نحل, آیه ی ۴۴.

۲- (۲). مستدرک الوسائل, ج ۴, ص ۶۹.

فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» صدر این آیه صلوات است, ذیل این آیه قرآن است چون «لا صلاة الا بفاتحه الكتاب» (۱) بفاتحه الكتاب

هم سبع مثنائی از مهم ترین سُور قرآن کریم است و همین فاتحه‌الکتاب در نماز مطرح است گاهی از این عبادت به صلوات یاد می‌شود، گاهی از این عبادت به قرآن یاد می‌شود چون در صدر دارد «أَقِمِ الصَّلَاةَ» معلوم می‌شود صلوات دلوک داریم و صلوات الغسق داریم و صلوات الفجر چون در ذیل آمده «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی «أَقِمِ قرآن الفجر» معلوم می‌شود قرآن الفجر داریم و قرآن الغسق داریم و قرآن الدلوك، صلوات الظهر و العصر قرآن ظهرین اند، صلوات المغربین قرآن المغربین اند و صلوات الفجر قرآن الفجر است هم از نماز به عنوان صلوات یاد شد هم از او به عنوان قرآن.

مطلب بعدی آن است که برخی از مفسران اهل سنت خواستند از این تعبیر «قُرْآنَ الْفَجْرِ» استفاده ی رکبیت فقهی بکنند که قرائت در نماز رکن است این استفاده ناتمام است برای اینکه رکن فقهی حکم خاص خودش را دارد که اگر کم و زیاد بشود سهواً، عمداً، جهلاً باعث بطلان است ما از این تعبیر «قُرْآنَ الْفَجْرِ» غیر از اهمیت و اهتمام و اعتنای به قرائت در نماز بیش از این نمی‌فهمیم حکم فقهی رکن بودن که کم و زیادش عمدی و سهوی باعث بطلان می‌شود از این تعبیر در نمی‌آید البته اهمیت او از مهم ترین اجزای نماز است می‌شود استفاده کرد پس استفاده ی رکن بودن قرائت برای نماز از تعبیر «قُرْآنَ الْفَجْرِ» که قرائت را در نماز بالصراحه یاد فرموده است این دشوار است آن را باید البته روایات فقهی مشخص بکنند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی «أَقِمِ قرآن الفجر» را «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» آن تعبیری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید اگر سر مشهود بودن صلوات صبح این است که ملائکه‌اللیل و ملائکه‌النهار هر دو حضور دارند و هر دو ضبط می‌کنند صلوات العصر هم باید همین طور باشد برای اینکه آن نمازی که در پایان روز خوانده می‌شود هم ملائکه‌النهار حضور دارند ثبت می‌کنند و هم ملائکه‌اللیل حضور دارند مگر اینکه گفته بشود اینها در ظهر می‌روند و بعد از اینها ملائکه‌اللیل می‌رسند ولی در صبح این چنین نیست قبل از اینکه ملائکه‌اللیل بروند، ملائکه‌النهار می‌رسند که این اثبات می‌خواهد.

ص: ۲۱

پرسش: حالا نمی شود «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» را منصوب برای فعل محذوف بگیریم یعنی «إلتزم قرآن الفجر» یا «ألزم قرآن الفجر»؟

پاسخ: برخیها گفتند که این منصوب به اغراست چه اینکه «وَمِنَ اللَّيْلِ» را هم همین گفتند «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» این منصوب به اغراست مثل «بَعْدَ نَفْسِكَ» یا «إلزم» و مانند آن، اما خب وقتی ما بتوانیم این را معطوف بر مذکور بدانیم و به فعل محذوف متعلق نکنیم اولاست. در کلماتی که فعلی در آن نیست مثل «الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ»^(۱) این بله اغراست مثل اینکه کسی وقتی کنار دریا می رود به بچه ها می گوید دریا، دریا یعنی «إحذرا! إحذرا!» این اغراست یا وقتی وارد یک باغ وحش شد یک حیوان گزنده یا درنده ای را دید می گوید شیر، شیر یعنی «إحذرا! إحذرا!» «بَعْدَ نَفْسِكَ» آنجا معلوم است که فعل محذوف است اما اینجا ما یک فعل مذکوری داریم در قبل بگوییم این عطف بر او نیست بلکه از باب اغرا منصوب است که «کما ذهب إليه بعض التفسیر» این یک معونه ی زائدی می طلبد «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

مطلب دیگر آن است که در طلوعه ی آیه ی بعد فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ» این متعلق را قبل از متعلق و فعل ذکر کرده قبل از اینکه بفرماید «فتَهَجِّدْ به نافله لك من الليل فتَهَجِّدْ من الليل» این «مِنَ اللَّيْلِ» را که ظرف است قبل از «فَتَهَجِّدْ» ذکر فرمود گرچه در ظرف و جار و مجور اتسایی است که در دیگر کلمات نیست اما هر جا برای یک نکته ی خاصی مقدم می شود اینجا برای آن است که اهمیت شب را بفهماند.

ص: ۲۲

در سوره ی مبارکه ی «مزمل» که به مناسبتی قبلاً قرائت شد آنجا تعلیل شده است که فرمود: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۱) شب اصلاً برای عبادت است محیط آرام است به شرط اینکه کسی آن مشاغل روز را به همراه نداشته باشد چون «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (۲) اگر کسی با همان سبوح طویل خوابید خب خوابهایش اضطراب احلام است بر فرض توفیقی پیدا کرد که نماز شب بخواند این صلاهاللیل هم با همان سبوح طویل آمیخته است «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» اگر اینها را گذاشت کنار شد جزء رجالی که «لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۳) شب آرام می خوابد وقتی که سحر شد برخاست این «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» را کاملاً احساس می کند. برهان مسئله را در سوره ی مبارکه ی «مزمل» ذکر فرمود صغریات مندرج تحت این کبر را در موارد دیگر ذکر کرد در جریان نزول قرآن کریم فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ» (۴) یک، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ» (۵) دو، با اینکه شب و روز برای وجود مبارک رسول گرامی می توانست یکسان باشد اما شب آن حضرت بهتر از روز آن حضرت است شب قرآن نازل شده است در جریان اسرا و همچنین معراج سخن از اسرای شبانه است که «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (۶) آن گاه از مسجدالحرام بود تا مسجدالاقصی این مسئله اسراست معراج هم که دنباله ی همین اسراست آن هم شب است در جریان میقات سی و چهل شبه ی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) آن هم میعادش با اینکه چهل شبانه روز بود اما سخن از چهل شب است نه چهل شبانه روز یا چهل روز فرمود: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (۷) با اینکه چهل شبانه روز بود نه روز مستقل ذکر شد نه در کنار شب ذکر شد روز مردان خدا شب است، شبشان هم شب است آنکه گفت «شب مردان خدا روز جهان گذاشت» برای آن است که شبش هم مثل روز روشن است بنابراین اگر میقات وجود مبارک موسای کلیم است شب است، اسرا و عروج پیغمبر است شب است، نزول قرآن است شب است، بالا رفتن شب است پایین آمدن هم شب است هم آنکه باید هبوط کند یعنی قرآن شبانه نازل شد، هم اینکه باید عروج کند شبانه عروج می کند برهان مسئله در سوره ی «مزمل» هست صغریات مسئله هم در این موارد لذا فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».

ص: ۲۳

- ۱- (۵) . سوره ی مزمل، آیه ی ۶.
- ۲- (۶) . سوره ی مزمل، آیه ی ۷.
- ۳- (۷) . سوره ی نور، آیه ی ۳۷.
- ۴- (۸) . سوره ی قدر، آیه ی ۱.
- ۵- (۹) . سوره ی دخان، آیه ی ۳.
- ۶- (۱۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱.
- ۷- (۱۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

اما جریان نافله بودن تعبیر نافله گرچه امر در خیلی از موارد با قرینه برای مستحبات و مندوبات به کار رفته یک، شواهدی هم که بر رجحان مطلق بعضی از عبادات وارد شده دو، اما تعبیر به نافله کم است در جریان نماز شب بالصراحه تعبیر به نافله فرمود این یک اصل، آن حدیث معروف قُرب نوافل که اهل سنت نقل کردند ما امامیه نقل کردیم به طریق حسن نقل شد به طریق صحیح نقل شد به طریق موثق نقل شد مرحوم کلینی نقل کرد، صاحب جوامع دیگر هم نقل کردند که «لِيتَقَرَّبَ إِلَى النَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّه كُنْتُ سَمِعَهُ... وَ بَصَرَهُ... وَ لِسَانَهُ» (۱) کذا و کذا بارها به عرضتان رسید آن حدیث سندش قابل قیاس با حدیث «لا- تنقض» نیست این حدیث «لا تنقض الیقین» (۲) به تعبیر مرحوم شیخ فرمود ما پنج، شش تا را جمع کردند که با تضارب سند درست کنید سند او قابل قیاس با این سند «لا تنقض» نیست، متن عرشی او قابل قیاس با متن «لا تنقض» نیست اما وقتی این «لا- تنقض» به حوزه های علمی آمده با مساعی علمای بزرگ و بزرگوار ما همراه شد الآن پنجاه یا شصت کتاب عمیق علمی از این یک خط درآوردند با حذف مکررات الآن غالب این مراجع بالأخره استصحاب را که تدریس فرمودند شاگردان زیادی داشتند مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) چندین شاگرد درباره ی همین استصحاب کتاب نوشتند امام (رضوان الله علیه) همین طور و مراجع دیگر (رضوان الله تعالی علیهم) همین طور با حذف مکررات الآن پنجاه یا شصت جلد کتاب عمیق علمی تقریرات یا تألیفات همین یک خط است وقتی چیزی به بازار علم عرضه بشود همان طوری که ادله ی نقلی «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۳) ادله ی عقلی هم «بثيروا دفائن النقول» این عقل خردمندان حوزه بود که دفینه ها را از این یک خط در آورده دیگر اگر طبق آن اولین خطبه ی نهج البلاغه انبیای الهی آن دفینه های عقل را اثاره می کنند ثوره و انقلاب و شکفتگی و شکوفایی و نوآوری دارند «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» این علما هم به برکت همین مطالعاتشان «بثيروا لنا دفائن النقول» آنچه که در درون این هست، بیرون این هست، حاشیه این هست، متن این هست این را اظهار می کنند می شود شصت جلد کتاب خب ما بخواهیم استصحاب بکنیم استصحاب تعلیقی چیست؟ استصحاب تنجیزی چیست؟ استصحاب زمانیات چیست؟ استصحاب اجزای فزّار چیست؟ شما روز است می خواهید استصحاب بکنی بعد بگویی وقتی شک داری آیا افطار شده یا نه؟ حق نداری بخوری داری زمان را استصحاب می کنی زمان که ثابت نیست جزء قبلی که از بین رفته جزء بعدی که سابقه نداشت آنکه وجودش قبلاً یقین بود حالا یقیناً زایل شده اینکه شک در بقا داری سابقه ی وجود ندارد اینها را همه را حل کردند دیگر اگر این حدیث قُرب نوافل در حوزه ها عرضه بشود چه خواهد شد؟ سندش به مراتب قوی تر از «لا تنقض» است متنش که اصلاً قابل قیاس نیست چطور خدا لسان عبد می شود؟ این برای کدام مرحله است باید مرحله ی ذات استثنا بشود یک، مرحله ی صفات ذات که عین ذات است استثنا بشود دو، بارها گفته شد این دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است که احدی به آنجا راه ندارد مرحله ی سوم که اوصاف فعل خداست مقام امکان است مطرح بشود سه، در این منطقه ذات اقدس الهی می شود لسان عبد، می شود دست عبد «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» «وَبَدَّهَ التِّي يَبْطِشُ بِهَا» (۴) من دست او می شوم، من پای او می شوم کجا پای او می شود؟ با کدام مرحله؟ اگر یک وقت آنها مطرح شد آن گاه گوشه ای از برکات اهل بیت مشخص می شود و وجود مبارک رسول گرامی (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) مستقیماً مخاطب به این نافله است خب وقتی خدا امر می کند بر او واجب می کند که این را بخوان و این یک فیض زایدی است به تو دادیم این هم یقیناً می خواند وقتی خواند متقرب می شود، وقتی متقرب شد ذات اقدس الهی ید و لسان او می شود، وقتی ید او شد در مقام ثالث یعنی مقام فعل نه صفات ذات و نه عین ذات آن گاه می فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۵) در مقام نطق هم می فرماید: «وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَطَقَ» برای اینکه «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۶) «إِنْ هُوَ» یعنی آن منطوق وحی است حق است، آن نطق، نطق الهی است حق است، این می شود محصول قُرب نوافل اگر فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً

لَكَّ» حضرتش به این امر عمل کرده و متقرب شده «الصلاه قربان كل تقى» (۷) این نافله هم «قربان كل تقى» است کسی که بخواند مخصوصاً آن حضرت که بر او واجب بود وقتی با این نوافل به ذات اقدس الهی متقرب شد در مقام ثالث که فعل است و ظهور است و امکان آن گاه همه ی مجاری ادراکی و تحریکی او را ذات اقدس الهی به عهده می گیرد. در پایان سال قبل اشاره شد که اگر وجود مبارک پیامبر به مقام فنا هم برسد خاصیت مقام فنا این است که انسان ساکت است نمی شود گفت چون به مقام فنا رسید قرآن برای اوست خیر، اگر کسی به مقام فنا رسید صدر و ساقه ی هویت او را گوش تشکیل می دهد نه لسان دیگری می گوید این فقط شنونده است اگر کسی به آنجا رسید خودش حرف بزند حرف برای خودش باشد دیگر مقام فنا نیست مقام فنا آن است که هیچ خبری از او نیست فقط منتظر است ببیند از طرف ذات اقدس الهی چه فیض می آید.

ص: ۲۴

-
- ۱- (۱۲). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.
 - ۲- (۱۳). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.
 - ۳- (۱۴). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
 - ۴- (۱۵). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.
 - ۵- (۱۶). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
 - ۶- (۱۷). سوره ی نجم، آیات ۳ _ ۴.
 - ۷- (۱۸). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

به هر تقدیر فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» البته این خصیصه در حوزه ی وجوب است اما در حوزه ی استحباب نه خیر خصیصه ای نیست برای خلیفها مستحب است به دلیل اینکه در همان سوره ی مبارکه ی «مزمل» که صدرش قبلاً قرائت شد در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مزمل» همراهان پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) که موفق اند به اقامه ی صلات اللیل آنجا ذکر شده بعضیها همراه پیامبرند در همه ی امور مثل مسلمانهای عادی که نماز می خوانند، روزه می گیرند و اینها برخیها قدری جلوترند بیشتر از طبقه ی اول با پیامبر معیت دارند مثل مجاهدان نستوه که وجود مبارک حضرت در بخش پایانی آن سوره فرمود وجود مبارک حضرت و همراهانش خود او رسول الله است اما «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱) همه ی مسلمانها «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» نیستند برای یک عده وصف است نسبت به یک عده دستور، یک عده واقعاً همین طورند «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هستند اما به عده ی دیگر هم می فرماید شما هم این چنین باشید که اگر برای یک عده جمله ی خبری بود نسبت به عده ای هم جمله ی انشائی است این «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» این گروه متوسط.

اما اخصّ از این خواص کسانی اند که همراهان با او هستند در نماز شب آن را در پایان سوره ی مبارکه ی «مزمل» بیان کرد فرمود آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «مزمل» یعنی آیه بیست «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنَضِيفَةٌ وَتُلْتَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ» نه همه شان گروهی از کسانی که با تو هستند طبقه ی عام با پیامبرند در مسائل عمومی، طبقه ی خاص با پیامبرند در جریان «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و مانند آن، طبقه ی اخص کسانی اند که با او هستند در نماز شب چون با او هستند در نماز شب، نماز شب اینها در کنار نماز شب رسول گرامی صعود می کند «وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ».

ص: ۲۵

روایتی است که از غرر روایات اهل بیت است و مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف بحار الأنوار از وجود مبارک امام عسکری (سلام الله علیه) نقل کرده است که آن از واقعاً درخشنده ترین روایات اهل بیت است حضرتش یعنی وجود مبارک امام عسکری (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» (۱) فرمود مگر نمی خواهید اهل سیر و سلوک باشید؟ مگر نمی خواهید قربه الی الله حرکت کنید؟ اگر بخواهید سیر داشته باشید سلوک الی الله داشته باشید مرکب می خواهد «مَطِيئَةٌ» یعنی مرکب راهوار، «امتطع» یعنی «رَكِبَ مَطِيئَةً» فرمود شما امتطاع کنید، مَطِيئَةٌ بگیرد این مرکب راهوار را سوار بشوید این مرکب راهوار نماز شب است «إِنَّ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» ای کاش این را مرحوم حاجی نوری در مستدرک نقل می کرد به چشم هم نخورد که ایشان در مستدرک نقل کرده باشد ولی مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در بحار الأنوار این را نقل کردند در بعضی از کلمات و موسوعاتی که مربوط به امام عسکری (سلام الله علیه) هست هم آمده فرمود اگر کسی خواست اهل سیر و سلوک باشد بدون این شدنی نیست این سفر را بدون نماز شب نمی شود طی کرد «إِنَّ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» مرکبی می خواهد که همین است، زادی می خواهد که «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۲) توشه ای می خواهد، زادی می خواهد گاهی محبت یاد شده است محبت اهل بیت (علیهم السلام)، گاهی تقوا یاد شده است ولی این مَطِيئَةٌ، مَطِيئَةٌ خوبی است شب مَطِيئَةٌ نیست نماز شب مَطِيئَةٌ است، شب مرکب نیست نماز شب مرکب است از این مرکب فرمود حدّا کثر بهره را ببرید آن گاه فرمود: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» آیا مقام محمود است یا صاحب مقام؟ ما اگر از کسی بهره ی علمی بردیم، بهره ی اخلاقی بردیم خود آن شخص را حمد می کنیم یا علم و کمال او را حمد می کنیم؟ فرمود: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» این منزلت جای حمد است اگر عالمی را احترام می کنند بالعلم است، اگر متقی را گرامی می دارند للتقواست پس در درجه ی اول آن مقام محمود است و از باب وصف به حال متعلق موصوف شخص می شود محمود این یک مطلب. فاصله ی شخص و مقام هر چه بیشتر باشد این وصف به حال متعلق موصوف پررنگ تر است این دو مطلب. فاصله ی مقام و شخص هر چه کمتر باشد این وصف به حال متعلق موصوف کم رنگ تر است تا به جایی می رسد که موصوف و وصف می شود یکی.

ص: ۲۶

۱- (۲۰). بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۷.

بیان ذلک این است که این مقام، مقامی است که به وسیله ی این خلیها از شفاعت برخوردار می شوند «کما سیظهر» اگر کسی دارای این مقام باشد می شود شفیع، پس برکت برای این مقام است این شخص چون دارای این مقام است به اعتبار این مقام ارزش دارد مثل اینکه عالم را للعلم، متقی را للتقوا گرامی می دارند اگر فاصله ی وصف و موصوف زیاد باشد این صفت برای این موصوف حال باشد این وصف به حال متعلق موصوف شفاف تر است و ارزشش هم کمتر اگر این وصف برای موصوف ملکه باشد نه حال فاصله ی وصف و موصوف کمتر است و ارزشش بیشتر و اگر فاصله ای نباشد این وصف برای او ملکه نباشد بلکه به منزله ی فصل مقوم باشد که شدنی است اینجا وصف و موصوف یکی است دیگر.

درباره ی ذات اقدس الهی می گویند صفت عین ذات است صفت عین ذات بودن مخصوص واجب نیست صفت عین ذات است اما ذات وقتی ممکن الوجود شد صفتش هم ممکن است دیگر اگر صفتی عین موصوف شد این واجب نمی شود باید ببینیم موصوف واجب است یا ممکن؟ صفت عین ذات بودن مخصوص واجب نیست در هر موجود بسیطی این چنین است اگر آن موصوف ممکن بود ذات ممکن، صفت ممکن، عیثت هم ممکن «والکلّ بالامکان» اگر آن ذات واجب بود موصوف واجب، صفت واجب، عیثت واجب «والکلّ بالضروره» اگر کسی تقوای ممثل شد تقوا برای او ملکه نشد بلکه فصل مقوم شد اینجا دیگر وصف به حال متعلق موصوف نیست نعم، لفظاً متعدّد، مفهوماً متعدّد لکن مصداقاً یکی درباره ی آنجایی که صفت عین ذات است الفاظ متعدّد، مفاهیم متعدّد مفاهیم که مترادف نمی شود اگر گفتیم خدا علیم است، قدیر است این دو تا لفظ که به یک مفهوم نیست اما مصداق هر دو یک ذات است بلا تجزی اگر وصف، ملکه بود یک اندازه بالاتر از ملکه بود فصل مقوم شد دیگر سخن از اینکه صفت به حال موصوف است، وصف به حال موصوف است و امثال ذلک این دیگر نیست اینها را نباید از ادب و ادبیات عرب توقع داشت این وقتی ادبیات مرزش مشخص است از آنجا که بالا آمدیم دیگر جا برای ادبیات نیست آنجا که جا برای عقل محض است جا برای ادبیات نیست شما الآن وقتی از ادیبی سؤال کنید که «الانسان موجود» این جمله ی خبریه را ترکیب کن این فوراً می گویند «الانسان» مبتدا، «موجود» خبر، ولی وقتی به حکیم بدهی که این طور معنا نمی کند اگر از حکیم خواستید بگویند که «الانسان موجود» را ترکیب بکن می گویند «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدای مؤخر برای اینکه هستی است که به انسانیّت متعین می شود نه اینکه انسان اصل باشد ما هستی به او بدهیم مبتدا آن است که اصل باشد، موضوع آن است که اصل باشد محمول را به دوش بکشد این طور نیست که انسانیّت اصل باشد هستی را به دوش بکشد که آن بزرگوار که گفت «از شافعی پرسید امثال این مسائل» یعنی وقتی بحث قدری اوج گرفت دیگر جا برای ادبیات نیست ببینید عقل چه می گوید؟ اگر گفتند «الانسان موجود» را ترکیب کنید می گویند «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدای مؤخر چون هستی است که تعین انسانیّت را به دوش می کشد، هستی اصل است نه ماهیّت نه اینکه اول انسانیّت هست بعد هستی را می گیرد در این بحثها هم بشرح ایضاً [همچنین] آیا تقوا می شود فصل مقوم باشد؟ می گویند نه، تقوا صفت است صفت که شد یا حال است یا ملکه اما وقتی به حرکت جوهری و تحوّل درونی سری زدید می گویند بله، گاهی انسان به مرحله ای می رسد که تقوا جزء هویت او می شود این کمالات وجودی نه ارزشهای اعتباری، کمالات وجودی سر جایش محفوظ است و واقعیّت دارد و سیر در درون شروع می شود و این سالک این مراتب را یکی پس از دیگری طی می کند بهوئیه و می شود متقی، اگر در بعضی از تعبیرات آمده است که مثلاً عمار یاسر ایمان از قرن تا قدم اوست ناظر به این مقامات است نه اینکه یک وصف است یا حال باشد برای او، خوب. فرمود: «وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ» آنها با تو همراه اند و همراهی می کنند و تو هم به این مقام محمود می رسی و این مقام محمود هم یک کمال وجودی است و برای تو به عنوان ملکه است و

وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرچه اهل بیت نور واحدند در آنجا که نور واحدند فرقی بین این ذوات قدسی نیست اما در نشئه کثرت فعلاً بحث در وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است چون صاحب جوامع الکلم است که فرمود: «اعطیت جوامع الکلم» چه اینکه حضرت هم به وجود مبارک حضرت امیر فرمود که تو هم «یا علی اعطیت جوامع الکلم» این را در مقدمه ی شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی (رضوان الله علیه) این حدیث آنجا هست که وجود مبارک پیامبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود: «اعطیت جوامع الکلم ولقد اوتیت یا علی جوامع الکلم» خب اینها بر اساس نور واحد بودن فرقی از این جهت بینشان نیست حالا مسئله نبوت و رسالت که فارغ است جداس است اگر حضرت صاحب جوامع الکلم است صاحب مقام محمود هم هست آنکه کشف، زمخشری و دیگران نقل کردند که اولین و آخرین تحت لوای آن حضرت اند برای همین است این شفاعت کبرا که یکی از مصادیق بارز زیرمجموعه ی مقام محمود است شامل همه ی اهل محشر می شود، همه ی اهل محشر حتی فرشته ها چندین مرحله دارد شفاعت آنها که اهل بهشت اند ترفیع درجه نصیبشان می شود، آنها که اهل اعراف اند اگر مشمول شفاعت بشوند بهشتی می شوند، آنها که اهل دوزخ اند منتها مسلمان اند، موحدند تخفیف عذاب می شود از جهنم به اعراف می آیند، آنها که در جهنم اند باید مخلص باشند اگر شفاعت حضرت نصیبشان شده تخفیف عذاب می شود همه ی اینها مشمول رحمت مطلقه ی الهی اند که به وسیله ی وجود مبارک پیامبر حل می شود خود فرشته ها هم همین طورند اینها که در دنیا معلّم فرشته ها هستند «یا آدمُ اَنْبِئُهُمْ بِاسْمَائِهِمْ» (۱) در آن عالم هم منشأ برکات فراوانی اند که فرشته ها هم از آنها استفاده می کنند.

ص: ۲۷

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سُنَّه مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹)»

گویا آیه ۷۶ و ۷۷ در بخش پایانی سال گذشته تفسیر نشده البته بحث مبسوطی ندارد حالا مقداری که مربوط به این دو آیه است مطرح بشود تا به تتمه بحث برسیم.

مشرکان حجاز و همچنین یهودیها و منافقان اینها دشمنان مشترک اسلام بودند گاهی توطئه یفیزیکی می کردند، گاهی توطئه فرافیزیکی. توطئه فیزیکی شان در همین آیه مطرح است که اصرار و تلاش و کوشش آنها همین براندازی نرم بود به اصطلاح براندازی مخملی یعنی بدون جنگ و خونریزی وجود مبارک حضرت را از مکه بیرون کنند یا از مدینه بیرون کنند یا از سرزمین حجاز بیرون کنند این براندازی بدون خونریزی مشرکان، اما آنچه که مربوط به فرافیزیکی بود مربوط به مکتب بود آن قبلاً در همین سوره یمبارکه ی «اسراء» گذشت یعنی آیه ۷۳ به بعد این بود «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ لِتُفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا» اینها فتنه می کنند که دین را تحریف کنی به میل اینها تفسیر کنی تفسیر به رأی کنی آنچه را که ذات اقدس الهی نازل کرده است آنها را بیان نکنی، آنچه را که نازل نکرده است به عنوان بیان خدا تو بگویی این فتنه های دینی و مکتبی را تحلیل می کردند که ذات اقدس الهی فرمود وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه یابین اُفت و آفتها مصون بود نه تنها این کار را نکرد میل این کارها را هم نداشت، نزدیک به میل هم نبود که این فضایل سه گانه در بحث سال قبل گذشت این کار را نکرد، میل به این کار را هم نداشت، نزدیک به میل هم نبود برای اینکه «وَلَوْلَا أَنْ جَبَّناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (۱) بلکه چهار فضیلت ذکر می کند یا پنج فضیلت فرمود اگر تثبیت الهی نبود، تأیید الهی نبود، توفیق الهی نبود «لَوْلَا أَنْ جَبَّناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ» «كاد» یعنی «قَرَّب»، «رَكَن» یعنی «مال» «كِدْتَ تَرْكُنْ» یعنی نزدیک بود که میل پیدا کنی آن هم چقدر؟ «شَيْئًا» که این تنوینش برای تحقیر است «قَلِيلًا» تحقیر در تأخیر پس فعل خارجی واقع نشد، میل به فعل خارجی واقع نشد، نزدیکی به میل هم واقع نشد ولو نزدیکی اش در حد «شَيْئًا» باشد که تحقیر است چهار، متصفاً بالقلة پنج، پنج فضیلت بود که در بحثهای سابق گذشت این درباره یمسائل مکتبی بود.

ص: ۲۸

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۴.

اما درباره یمسائل بدنی و فیزیکی که خواستند وجود مبارک حضرت را از سرزمین مکه یا مدینه تبعید کنند فرمود آنها تلاش و کوشش شان این است که تو را از این سرزمین بیرون کنند موفق نیستند ولی اگر به چنین کاری دسترسی پیدا کردند عذاب

خدایی که سریع العقاب است به حیات اینها خاتمه خواهد داد «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ». استفزاز را قبلاً در همین سوره «وَإِشْتَفَزُوا مِنْ آسَاءِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» (۱) در همین سوره مبارکه ی «اسراء» بحث گذشت یعنی همان براندازی نرم، همان کندن نرم، جابه جایی نرم بدون خونریزی آنها می خواهند بدون خونریزی تو از این سرزمین بروی. برخیها گفتند که منظور از این ارض مکه است برای اینکه این سوره ی «اسراء» در مکه نازل شد و این آیه مکی است برخیها خواستند بگویند که این توطئه یهودیه است در مدینه به بهانه ی اینکه سرزمین شام، سرزمین انبیاست در حجاز پیامبری نبوده مناسب است که شما به سرزمین انبیا هجرت کنید این توطئه و فتنه را یهودیهای مدینه داشتند وقتی دیدند سوره ی «اسراء» مکی است این حرف در مدینه باشد هماهنگ نیست گفتند درست است سوره در مکه نازل شد ولی گاهی بعضی از آیات مدنی در سوره مکی به اذن خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار می گرفت این آیه در مدینه نازل شد هر چند در سوره یمکی جاسازی شده این هم اثباتش آسان نیست توطئه یا آنها ممکن است بعداً راه پیدا کرده باشد ولی آیه در مکه نازل شد ناظر به جریان مشرکین مکه بود که آنها می خواستند وجود مبارک حضرت از مکه خارج بشود حالا- یا حبشه برود از سرزمین حجاز خارج بشود یا نه، از مکه به مدینه و جای دیگر مهاجرت کند.

ص: ۲۹

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» استفزاز همان ازعاج نرم است بدون خونریزی و جریان مهاجرت به اذن خدا و تصمیم پیغمبر به دستور خدای سبحان بود نه اینکه حضرت را بیرون کرده باشند اگر هم وجود مبارک حضرت با فشار بیرون رفته باشد باز آیه صادق است برای اینکه طولی نکشید بعد از مهاجرت حضرت جریان جنگ بدر پیش آمد و بسیاری از اینها از بین رفتند و مدت‌ها در غم و غصه بودند که چگونه جبران کنند «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ» این ارض می شود «الف» و «لام» ش «الف» و «لام» عهد است یعنی مکه نه مطلق زمین «لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» که از این مکه شما را خارج کنند اگر چنین کاری انجام بدهند «وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ»، «خِلَافَكَ» یعنی «بَعْدَكَ» پشت سر تو مثل «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (۱) آنهایی که در جبهه ها شرکت نکردند در جنگ شرکت نکردند پشت سر حضرت ماندند و همراه حضرت نرفتند خوشحال اند که ما جبهه نرفتیم فرمود: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ» یعنی «بَقَعُودِهِمْ» «خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی بعد از حضرت ماندند پشت سر حضرت ماندند اینجا هم فرمود: «وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» زیرا ذات اقدس الهی نسبت به بعضی از گناهان سریع العقاب است چه اینکه نسبت به بعضی از ثوابها هم سریع الحساب است اگر خدا سریع الحساب است، سریع العقاب است به وسیله یگناهان خاص یا اطاعت‌های مخصوص این سرعت انجام می گیرد گاهی هم ذات اقدس الهی تأخیر می اندازد لکن در بعضی از گناهان خدای سبحان زود انتقام می گیرد این گناهی هم که در دعای کمیل آمده که بعضی از گناهان «تهتك العصم» است، بعضی «يقطع الرجاء» است، بعضی «تنزل البلاء» است، بعضی «تغير النعم» است بابتی را مرحوم فیض در وافی (رضوان الله علیه) منعقد کرده است در آن باب روایتی که آثار گناهان را ذکر می کند جمع آوری کرده مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی که ایمان و کفر است این کار را کرده اول کسی که این کار را کرده در کتابهای حدیث مرحوم کلینی بود این کار را کرده منتها مرحوم فیض در وافی کامل ترش و جامع ترش را ارائه کرده مرحوم کلینی در جلد دوم کافی بعضی از این گناهی که آثار خاص دارند آنها را جمع آوری کرده (۲) در دعای کمیل اجمالاً بیان شده است که گناهان آثار خاص خودشان را دارند بعضی از گناهان اند که «تغير النعم» اند، بعضی «تحبس الدعاء» اند، بعضی «تقطع الرجاء» اند، بعضی «تنزل البلاء» اند و مانند آن، اما کدام گناه است که «تحبس الدعاء» است، «تغير النعم» است، «تنزل البلاء» است، «يقطع الرجاء» است آنها را مشخص نکرده مرحوم کلینی مقداری از اینها را جمع آوری کرده مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در وافی کامل ترش را بیان کرده اینها مشخص شد. کجا خدای سبحان سریع العقاب است و زود انتقام می گیرد آن را به وسیله آیات و روایات مشخص کردند.

ص: ۳۰

۱- (۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۸۱.

۲- (۴) . الکافی، ج ۲، ص ۴۴۷ - ۴۴۸.

یکی از مواردی که ذات اقدس الهی سریع الانتقام است، سریع العقاب است همین است اگر کسی توطئه کرده به عنوان براندازی مخملی، نرم یا تند یا غیر تند خدا مهلت نمی دهد فرمود اینها که تلاش و کوشش شان این است که رهبر مسلمانها را جابه جا بکنند پیامبر را از مکه یا مدینه یا از سرزمین دیگر دور بدارند که آن مکتب مهجور بماند خدای سبحان سریع الانتقام است و زود انتقام می گیرد «وَإِذَا لَأَ يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» این گونه از آیات یا روایات مشابه این در همان کتاب شریف کافی بالوافی جمع آوری شده که مشخص می کند که کدام گناه است که آثار فلان اثر را دارد، خب «وَإِذَا لَأَ يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا».

بعد می فرماید این اصلی است برای ما «سَيِّئَةٌ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسِيَّتِنَا تَحْوِيلًا» این مخصوص توی پیامبر نیست این برای نبوت عام است نه برای خاتم نبوت، بعضی از امور است که برای ختم نبوت است نظیر «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۱) خدای سبحان مادامی که توی پیامبر در بین مردم هستی اینها را به عذاب استیصال مبتلا نمی کند عذاب استیصال یعنی عذابی که اصل برانداز است فلان کس مستأصل شد یعنی ریشه اش کنده شد این گونه از عذاب استیصالی یعنی قطع اصل این با وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست برای اینکه او «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۲) است چنین چیزی را خدای سبحان درباره یانمایی دیگر وعده نداد همین عذاب استیصال را درباره ینوح به عمل آورده، درباره یعاد و ثمود به عمل آورده و مانند آن آنها را مستأصل کرد و اصلشان را برداشت فرمود: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» (۳) ما همه یانمایی را آن چنان برطرف کردیم و از بین بردیم که الآن فقط می گویند «کان» روزی در این سرزمین عاد بود، روزی در این سرزمین ثمود بود اینها را حدیث قرار دادیم اثری از اینها نیست فقط اسمشان در تاریخ مانده «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ».

ص: ۳۱

۱- (۵) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۳.

۲- (۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

۳- (۷) . سوره ی سبأ، آیه ی ۱۹.

اما درباره وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود چون تو «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» هستی مادامی که تو در بین مردمی ما چنین عذاب استیصالی نمی کنیم این برای شخص حضرت.

پرسش: این استیصال جمعی است یا فردی؟

پاسخ: جمعی، فردی را که کرده.

اما حالا درباره یاین معنا که اگر نسبت به خود تو بدرفتاری کردند بله اگر نسبت به تو بدرفتاری کردند این جزء احکام نبوت عام است نبوت خاص در اینجا سهمی ندارد «سُنَّه مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا» با هر پیامبری اگر قومش این بدرفتاری بکنند براندازی نرم داشته باشند بخواهند بساطش را برچینند خدا سریع العقاب است. در سوره یمبارکه ی «ابراهیم» مشابه این آیه آمده است که فرمود ما به اینها مهلت نخواهیم داد آیه ۱۳ سوره یمبارکه ی «ابراهیم» این است «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ» شما اگر دست به چنین کار براندازی بزنید ما همه تان را هلاک می کنیم در اینجا هم فرمود این سنت ماست درباره ینبوت عام است اختصاصی به نبی و دون نبی ندارد.

مطلب بعدی آن است که سنت گاهی به مبدأ قابل اسناد داده می شود، گاهی به مبدأ فاعلی می گویند این سنت مرسلین است یعنی اینها مبدأ قابلیت درباره یاینها اجرا می شود می گویند سنهالله است برای اینکه مبدأ فاعلی اوست آن سان، آن سنت گذارنده و ایجاد کننده خدای سبحان است لذا هم به فاعل اسناد داده شد هم به قابل فرمود: «سُنَّه مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا» سنت اینها چون درباره یاینهاست درباره یراه اینها ما انجام می دهیم.

مطلب بعدی آن است که فرمود این تحویل پذیر نیست که گاهی باشد، گاهی نباشد چرا؟ برای اینکه اگر مبدأ فاعلی یکی است، مبدأ قابلی یکی است و گناه همان گناه است و منتقم همان منتقم است خب کیفر همان کیفر است دیگر. چرا دین خدا تغییرپذیر نیست «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (۱)؟ چرا نه رفتن بلابدل هست می شود تخلف، نه رفتن با بدل هست می شود اختلاف چرا سنت خدا نه تخلف دارد نه اختلاف؟ گاهی چیزی از بین می رود جانشین ندارد این را می گویند تخلف، گاهی چیزی از بین می رود در خلف او چیزی به جای او می نشیند این را می گویند اختلاف، اختلاف یعنی رفت و آمد یکی می رود یکی می آید چرا سنت خدا نه تخلف دارد نه اختلاف؟ برای اینکه فطرت بشر بیش از یکی نیست اگر «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۲) مبدأ قابلی یکی است و اگر ذات اقدس الهی هم علیم محض است، قدیر محض است، حکیم محض است تحوّل در آنجا نیست و اگر دینی که برای تأمین سعادت این بشر آمده بیش از یکی نیست «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳) خب کیفر و پاداششان هم یکی است دیگر. چرا دین یکی است؟ برای اینکه دین برای هدایت مردم است، تربیت مردم است مردم که عوض نمی شوند اگر فطرت و هویت بشر عوض شدنی نیست خطوط کلی دین محفوظ است نعم، خصیصه یهر عصر و مصر عوض می شود چون این خصیصه عصر و مصر عوض می شود فرمود: «جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (۴) فروع دین عوض شده و بازگشت نسخ هم به تخصیص زمانی است نه نسخ مصطلح اگر گفتند شریعت منسوخ است، فروع دین منسوخ است یعنی ذات اقدس الهی از همان اول به انبیای خودش فرمود، به صاحبان لوح قضا و قدر فرمود که این شریعت که برای حضرت موسی (سلام الله علیه) است تا آن وقت است بعدش هم مثل اینکه جریان قبله را فرمود رجوع به بیت المقدس تا اوایل هجرت است دوباره باید برگردید به کعبه قبله یشما کعبه است بازگشت همه ینسخها بالقیاس الی الله (سبحانه و تعالی) تخصیص زمانی است نه اینکه _ معاذ الله _ خدای سبحان یک قانون دائمی وضع کرده بعد دیده که الآن دیگر مصلحت نیست عوض کرده باشد که ندانسته این کار را کرده باشد قانون به حسب ما مستدام است. دامستدیم است زماناً ولی عندالله منقطع الآخر است اما دین واحد است چرا؟ چون برای تربیت بشر است و بشر عوض شدنی نیست می شود خصوصیتهای هر اقلیمی، هر عصری، هر مصری، هر نسلی آنها با شرایع و مناهج عوض می شود و این مربوط به مسئله نبوت است و براندازی نبوت و نبی اصل کلی است چون این اصل کلی یک گناه مشترک است مبدأ قابلی یکی است، مبدأ فاعلی یکی است گناه هم مشترک است کیفرش ثابت است فرمود: «سُنَّتُهُ مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» این سنت ماست و سنت ما تغییرپذیر نیست این کبرا، پس این هم تغییرپذیر نیست این نتیجه، گاهی صغرا ذکر می شود و نتیجه کبرا مطوی است، گاهی صغرا و کبرا ذکر می شود نتیجه مطوی است مثل مقام ما این سنت ماست سنت ما تغییرپذیر نیست پس این تغییرپذیر نیست اینجا نتیجه محذوف است چون «حذف ما يُعْلَمُ منه جائز».

ص: ۳۳

۱- (۸) . سوره ی فاطر، آیه ی ۴۳.

۲- (۹) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۳- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۴- (۱۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.

پس بنابراین این مربوط به نبوت عام است نه نبوت خاص و تغییرناپذیر هم است و اگر هم کسی دست به این کار بزند خطر «إِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» دامنگیرشان خواهد شد چون خدا سریع الانتقام است «وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا * سُنَّهٖ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» این سنت ماست و سنت ما ثابت است پس این اصل ثابت است، خوب.

این دو تا آیه بود که ما فکر می کردیم در پایان بحث سال گذشته روشن شد و این متمیمش مربوط به آنهاست. اما درباره ی «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِمُدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» بعضی از بحثهاست که مربوط به فقه است وقت مختص نماز چه موقع است؟ وقت مشترک نماز چه موقع است؟ وقت فضیلت چه موقع است؟ تفریق بین الصلاتین مستحب است اینها را فقه به عهده دارد مستحضرید که مسئله استحباب تفریق بین الصلاتین غیر از مسئله یائیکه هر نمازی یک وقت خاص دارد اگر هم کسی خواست نماز را در وقت مشترک بخواند باز مسئله ی تفریق بین الصلاتین حکمش جداست شما در کتابهای فقهی یک مسئله داریم که وقت مختص چیست؟ وقت مشترک چیست؟ وقت مختص ظهر چه موقع است؟ وقت مشترک چه موقع است؟ وقت مختص عصر چه موقع است؟ یک مسئله دارید که وقت اجزاء چه موقع است؟ وقت فضیلت چه موقع است؟ یک مسئله دارید که تفریق بین الصلاتین مستحب است و لو شما خواستی در وقت مشترک بخوانی این یک مطلب دیگر است اینها را فقه البته به عهده دارد «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِمُدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی «أَقِمِ قرآن الفجر» «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» و این می تواند جریان صلات عصر را هم در بر بگیرد برای اینکه بعضیها خواستند بگویند که اختصاصی دارد به قرآن فجر یعنی نماز صبح ولی این مشکل است برای اینکه مشابه این روایت درباره نماز عصر هم آمده اگر «مَشْهُودًا» یعنی «تشهده ملائکه اللیل والنهار» شب نماز عصر اگر در پایان وقت خوانده بشود آن هم «تشهده ملائکه اللیل والنهار» خصیصه ای ندارد چه اینکه مشابه این روایت درباره نماز عصر هم آمده.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» قبلاً گذشت که شب آیت الله است فرمود این آیت من است «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ» (۱) بسیاری از این برکات در همان شب است که در نوبتهای قبل اشاره شده.

پرسش: ...

پاسخ: نه، ملائکه لیل که می خواهند بروند می بینند این شخص دارد نماز صبح را می خواند ثبت می کنند، ملائکه النهار که وارد می شوند اول طلعه یصبح که وارد می شوند می بینند این شخص دارد نماز صبح می خواند ثبت می کنند چون «تشهده ملائکه اللیل والنهار» این است در همان بحث در روایاتی که مربوط به این قسمت است بعضیها گفتند که این نماز صبح جزء بحثهای نماز شب است برای اینکه روز از اول طلوع شمس ثابت می شود شما در مجمل و مبین اصول در این کتابهای بعدی مثل کفایه و اینها کمتر مطرح است ولی در قوانین کاملاً مطرح است که لیل و نهار آیا مجمل است یا غیر مجمل برای اینکه روز از چه موقع شروع می شود؟ روز در مسئله یصوم و امثال صوم از صبح صادق شروع می شود، در مسئله یاجاره و امثال اجاره از طلوع شمس صادق می شود، در مسئله سفر از طلوع شمس صادق می شود اگر کسی اجیر شد که دو روز کار بکند چه موقع باید شروع بکند؟ از طلوع شمس دیگر نه از طلوع فجر اما اگر خواست دو روز روزه بگیرد از چه موقع باید روزه بگیرد؟ از طلوع فجر باید روزه بگیرد نه از طلوع شمس چون لیل و نهار در موارد مختلف مراتب مختلف دارد مرحوم میرزا در قوانین مثل بعضی از اصولین دیگر گفتند این لفظ مجمل است و اگر یک جا یوم وارد شد یا لیل وارد شد به وسیله یقراین خاص مشخص بشود نظیر ید اگر گفتند ید خب این ید در مسئله یتیم که «فَأَسْحُوا بُؤُجُوهِكُمْ وَأَيِّدِكُمْ» (۲) این تا زند و مُچ است اما اگر درباره یوضو گفتند دستتان را بشویید تا آرنج است در بخشی از موارد تا ساعد است و تا کتف است درباره یقطع ید دزد که گفته شد «فَأَقْطَعُوا أَيِّدِيَهُمَا» (۳) کجا را باید قطع کرد؟ این را وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) خب امام معصوم که عدل قرآن است باید مشخص کند اینها را در کلمات مجمل و مبین اصول مطرح می کردند به عنوان نمونه لکن در جریان صلوات لیل که به دنبالش نماز فجر مطرح است آن را چون روایت دارد که «تشهده ملائکه اللیل و ملائکه النهار» از این جهت گفته شد «فُرْآنُ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» البته به آن گستردگی که درباره ینماز صبح وارد شده در نماز عصر نیامده ولی درباره ینماز عصر هم این روایت هست، هم این ملاک است، خب تفسیرش البته به عهده فقه است. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» که محمود مطلق آن مقام است وجود مبارک حضرت هم به آن مقام که رسید همه او را حمد می کنند چون همه به شفاعت او محتاج اند.

ص: ۳۵

۱- (۱۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۲.

۲- (۱۳). سوره ی نساء، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۴). سوره ی مائده، آیه ی ۳۸.

پرسش: به وسیله قرب نوافل می رسد یا فرائض؟

پاسخ: اینجا به وسیله یقرب نوافل می رسد، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، اما برای دیگران اگر بخواهند برسند به وسیله ینافله است برای دیگران نافله است چون این مقام اشاره شد درجات فراوانی دارد آن مرحله یعالیه اش برای حضرت است مراحل دیگرش که برای دیگران هست چون شافعیان در قیامت وجود دارند این شافعیان برای عده ای نافع نیستند اما معلوم می شود شافعیانی وجود دارد جمع آورده که فرمود: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (۱) اهل بیت شافع اند و اولیای دیگر شافع اند، انبیا شافع اند که قرآن شافع است، علما شافع اند، شهدا شافع اند و مانند آن، خب آنها به وسیله یقرب نوافل به اینجا می رسند.

پرسش:...

پاسخ: صلات؟ نه، خب صلات مقسم است دیگر یا فریضه است یا نافله دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله، چون مباین که نیست کم و زیاد دارد همان صلات نافله هم باز «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) بعضی از امورند که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» هستند که مشترک است، بعضی از امورند که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است نظیر صلات جماعت صلات یا نافله باشد یا فریضه آن اصل مشترکش که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است داراست، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، آنها گفتند فرق بین مدح و حمد همین است می گویند «مدحتُ اللؤلؤ» اما «حمدتُ» می گویند نیست گاهی یک کمال است ولو به ما نرسد ولی به دیگری می رسد آنجا جای حمد و شکر است بعضی خواستند بین حمد و شکر این را فرق بگذارند ولی شما در اوایل مطول و غیر مطول بین حمد و مدح این را فرق گذاشتند گفتند چیزی که کمال دارد ولو به ما نرسد ما مدحش می کنیم می گوئیم «مدحتُ اللؤلؤ» اما نمی گوئیم «حمدتُ اللؤلؤ» ما این دُر را ستایش کردیم می گوئیم از این دُر به نیکی یاد کردیم به خوبی یاد کردیم مدح غیر از حمد است حمد بالأخره نعمتی باید برسد یا به ما یا به دیگری شکر این چنین است بالاتر است یعنی نزدیک تر از حمد است ولی مدح می خورد به آن کمالی که شخص دارد چه به ما برسد چه به ما نرسد، خب.

ص: ۳۶

۱- (۱۵). سوره ی مدثر، آیه ی ۴۸.

۲- (۱۶). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

فرمود این مطالبی که مربوط به این دو تا آیه بود گذشت و این تفاوت‌هایی هم که اثبات کرد که این آیه در مکه نازل شد یا در مدینه نازل شد آن هم ظاهراً در مکه نازل شد و جامعش این است که چه در مکه باشد، چه در مدینه باشد، چه در اراضی دیگر باشد ذات اقدس الهی سریع العقاب است انتقام می‌گیرد، اما حالا آیه بعد.

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا * وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۱) انسان وارد کاری می‌شود باید صادقانه وارد کار بشود از کار خارج می‌شود باید صادقانه از کار خارج بشود این دخول و خروج گاهی نسبت به دنیاست، گاهی نسبت به برزخ است، گاهی نسبت به ورود به صحنه یقیامت که انسان از خدا می‌خواهد خدایا توفیقی بده که من وقتی وارد دنیا شدم صادقانه باشم، از دنیا وارد برزخ می‌شوم صادقانه، از برزخ وارد قیامت می‌شوم صادقانه، از صحنه یقیامت وارد بهشت می‌شوم صادقانه، اگر کسی جزء رجال صدق بود این صداقت علمی و عملی، قولی و اعتقادی او را همراهی می‌کند در همه یموارد، خب اگر کسی جاهل بود صادق نیست، اگر کسی غافل بود صادق نیست، ساهی و ناسی بود صادق نیست، عاصی بود صادق نیست صدق گاهی در قول است و گاهی در فعل در همین سوره یمن که مقدار آن گذشت بعدش هم خواهد آمد که «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۲) خب این درباره ی شهداست وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) وقتی اصحاب یکی پس از دیگری می‌رفتند حبیب می‌رفت، مُسلم می‌رفت همین آیه را می‌خواندند (۳) «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ» خب این «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» که سخن از قول نیست سخن از فعل است یعنی این کسی که تعهد سپرده دینش را یاری کند، امامش را یاری کند این صادقانه دارد عمل می‌کند پس صدق گاهی در فعل است، گاهی در قول است همین آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» نه یعنی حرف زدن بلکه اینها فعلشان مطابق با همان تعهد بود اگر کسی از ذات اقدس الهی خواست که صادقانه وارد کار بشود یعنی عالمانه، عاقلانه، خالصانه وارد بشود و آلوده نشده از این کار بیرون بیاید این یک قرنطینه است برای همه یما به ما گفتند هر کاری که می‌کنید، هر حرفی می‌زنید، چیزی می‌نویسید بگویند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یک قرنطینه است برای اینکه آدم کار حرام یا مکروه را که نمی‌تواند بگوید خدایا به نام تو که، اما اگر کار واجب یا مستحب بود می‌تواند بگوید خدایا به نام تو اینکه گفتند در هر کاری بگویند «بِسْمِ اللَّهِ» برای اینکه این یک خط قرمزی است این جلوی آدم را می‌گیرد این «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» هم همین طور است اختصاصی به مسائل کلی ندارد در هر مسئله ای هر بحثی، هر روزی، هر جلسه ای، هر همایشی، هر گفتاری، هر مقاله ای که آدم می‌خواهد بنویسد می‌گوید «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» من صادقانه وارد بشوم، صادقانه خارج بشوم صدق درباره ی ذات اقدس الهی هم معنای خاص خودش را دارد آنجا باید و نباید نیست حالا دارند اذان می‌گویند ان شاء الله تتمه اش برای روز بعد.

ص: ۳۷

۱- (۱۷). سوره ی اسراء، آیات ۸۰ - ۸۱.

۲- (۱۸). سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۹). بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰.

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسِفَتُنَّكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سَنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدْخُلَكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)»

این بخش از آیات سوره ی مبارکه ی اسراء سه مطلب محوری را به همراه دارد اول بیان توطئه ی مشرکان و یهودیان و منافقان، دوم بیان راه حق، سوم هم نتیجه.

آن عنصر اولی و مطلب اول بیان توطئه های فرهنگی، نظامی، سیاسی، اجتماعی این سه گروه تبهکار است، مطلب دوم راه حلی است که خدا ارائه می فرماید، مطلب سوم اعلام نتیجه است که این راه برون رفت بود، راه صحیح بود و راه مستقیم بود و نتیجه داد و دیگران همین راه را طی کنند.

اما این توطئه های چندگانه بخشی از آنها در آیه ی ۷۳ گذشت «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» که توطئه فرهنگی بود اصراری داشتند با بهانه هایی که _ معاذ الله _ رسول گرامی آنچه را که از ذات اقدس الهی تلقی می کند بعضی را کم کنند، بعضی را زیاد کنند، بعضی را تغییر بدهد، بعضی را جابه جا کند و مانند آن این یک توطئه فرهنگی از آن ناکام ماندند دست به توطئه سیاسی، نظامی و اجتماعی زدند که حضرت را از مکه بیرون کنند یا از سرزمین حجاز بیرون کنند اینها توطئه ها بود.

ص: ۳۸

مطلب دوم برای حل آن توطئه ها راه برون رفت دستوری است که ذات اقدس الهی می دهد می فرماید در برابر نیروهای مهاجم و قوی شما باید به یک قدرت لایزالی تکیه کنید دیگر اگر کسی درصدد نبرد با بیگانه است و دستش خالی است و حق هم با اوست باید با منشأ حق رابطه داشته باشد و آن دعاست و عبادت که جامع هر دو همان بندگی است تنها راهی که انسان می تواند از خطر بیگانه از این چهار خطری که ذکر شده است و در این سوره آمده یعنی خطر فرهنگی که با آدم رابطه داشته باشند فتوای مخالف و مطابق با میل خودشان بگیرند، تفسیر به رأی و مطابق خودشان بگیرند، توجیه مطابق با میل خودشان بگیرند این همیشه بود اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد در زمان پیغمبر بود، در زمان امام بود، در زمان نایب خاص بود، در زمان نایب عام هم هست این بیگانه ها تلاش و کوشش می کردند که از رهبران الهی فتوای دلخواه بگیرند نشد تهدید می کردند این تهدیدها الآن هم هست در هر عصر و دوره ای هم بود تنها راه حلش همان دعاست و عبادت بالأخره انسان باید به منشأ قدرت نزدیک بشود دیگر اگر «کلمه لا اله الا الله حصنی» (۱)، اگر «ولایه

علی بن ابی طالب (علیه السلام) حصنی^(۲) اینها حصن اند، دژند دژبان اینها هم ذات اقدس الهی است برای اینکه این «یاء» نشان می دهد که من دژبانم دیگر اگر فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی» قلعه ی من است یعنی من حافظم دیگر معنا ندارد که دژ برای زید باشد دژبان عمرو باشد که فرمود این دژ من است دیگر خب اگر خدا حافظ است کسی نمی تواند واردان در آن قلعه را آسیب برساند که.

ص: ۳۹

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

مطلب دوم همین بیان راه حل است یکی دعاست و یکی عبادت «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» این نمازهای چهارگانه «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» این نماز صبح «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» نماز شب این عبادت «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» این دعا اینها راه حل.

فصل سوم هم و عنصر سوم هم مطلب سوم این بخش هم اعلام نتیجه است «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ» یعنی تمام این راهها اثر کرده حق آمده باطل رفته، باطل رفتنی است راه رفتنش هم همین دعا و عبادت تکیه به قدرت خدای سبحان است اگر کسی بخواهد از خطر بیگانه برهد باید به یک قدرت قوی تری تکیه بکند و آن قدرت قوی تر قدرت الهی است. این سه مطلب مترتب متوالی در کنار هم از این بخش آیات سوره ی مبارکه ی «اسراء» استفاده می شود توطئه ی فرهنگی اش در بحثهای سال قبل گذشت که «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً» (۱) همیشه همین طور بود جریان شریح قاضی همین طور بود این در جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) گفته شد «لا یومک کیومک یا ابا عبد الله» (۲) شاید در بعضی از این مباحث مقتلی ملاحظه کردید آنجا گفته شد که خب جریان شهادت حضرت و آن طور بی رحمانه شهید کردن و سوزاندن خیمه ها و غارت کردن اموال و اسارت بردن این بله، خب مستحضرید در جریان حسین بن علی در فتح او هم کمتر از این نبود منتها حالا او شهرت نداشت لذا در تاریخ ماند و گرنه حسین بن علی در فتح از همین ائمه ی زیدیه آنها هم به همین سبک مبتلا شدند دیگر و در جریان حمله ی مغول کارهایی شده که بدتر از کربلا بود شما این تاریخ جهانگشای جُوینی را که مطالعه می کنید می بینید وقتی مغول وارد این سرزمین شدند آن روز که پیک رسمی نبود بعضیها را گشتند سرهایشان را بُریدند پوست سرشان را کنند پر از کاه کردند در شهرها گرداندند و همه ی این فجایع در آن کتاب تاریخ دُفن شده اینها که دیگر ماندنی نیست کسی را مُثله کردند، قطعه قطعه کردند دست و پا و اعضای سر و گردن و اینها را تقسیم کردند مقداری را دم دروازه ی شیراز آویزان کردند، یک مقدار دم دروازه ی تبریز آویزان کردند، یک مقدار هم شرق و غرب بعد در هجو اینها هم گفتند «فی الجملة به یک هفته جهانگیر شدی» همین کسی که این را مُثله کردند و قطعه قطعه کردند اینها را شما وقتی به تاریخ جهانگشای جُوینی که مربوط به حمله ی مغول است می خوانید می بینید کارهایی شده در روی زمین بدتر از جریان کربلا منتها آنها ماندنی نبود این ماند، خب.

ص: ۴۰

۱- (۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۳.

۲- (۴) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

در همین جریان فتواگرفتنها هم همین طور بود اینکه گفته شد «لا یوم کیومک یا ابا عبد الله» (۱). این سه کار اساسی درباره ی سیدالشهداء کردند که درباره ی هیچ کدام از ائمه هم نکردند مدتها زیاد زحمت کشیدند علما، فقها، آن دین فروشان را وادار کردند تا اباحه ی خون سیدالشهداء را فتوایش را بگیرند خب این کار را درباره ی ائمه دیگر نکردند دیگر این برای قبل از کربلا بود چقدر توطئه کردند، زحمت کشیدند تا او را مباح الدّم کنند این برای اول، فصل اول.

فصل سوم هم برای سیدالشهداء (سلام الله علیه) بود که برای ائمه دیگر هم نبود فصل دوم هم که خب معروف است یعنی در جریان کربلا و غارت و کشتن و سوزاندن و اسارت. فصل اولش مدتها توطئه کردند تا فتوا بگیرند که او مهدورالدّم است لذا اینها که در کربلا بودند گفتند نماز شما مقبول نیست مگر شما نماز می خوانید همینهایی که از کوفه آمدند اینها که از شام نیامدند این سی هزار نفر اینها از کوفه آمدند همینهایی که پای منبر حضرت امیر بودند چون وقتی عمر سعد ملعون سوم محروم وارد کربلا شد در ظرف یک هفته تا روز عاشورا سی هزار نفر جمع شدند اینها برای همان روستاها و اطراف کربلا بودند دیگر کسی از شام بیاید به کربلا که دیگر یک هفته نمی شود که مدتی طول می کشد. مدتها کار کردند که اینها را باوراندند که حسین بن علی _ معاذ الله _ خروج از دین کرده گفتند خارجی، خارجی نه یعنی از روم و زنگ و بار آمده یعنی از دین خارج شده خارجیها، خارجیها یعنی خروج از دین این مدتها کار شده درباره ی ائمه دیگر این طور نشد، این فصل اول.

ص: ۴۱

فصل سوم هم این است که مدتها زحمت کشیدند از یک عده فتوا گرفتند که روز عاشورا روزه مستحب است، روز جشن است، روز مبارک است، روزی است که توبه ی آدم قبول شده، روزی که کشتی نوح به زمین نشسته از این چیزها را جعل کردند خیلی کار کردند درباره ی کربلا. فصل دوم هم که مربوط به همان قتل و غارتی است که هست لذا «لا یوم کیومک یا اباعبدالله» (۱) اختصاصی به آن صحنه ی بی رحمانه کشتن و غارت ندارد این توطئه های وسیع را اموی و مروانی انجام دادند این حرف همیشه هست یک عده مدتها توطئه کردند تا از وجود مبارک پیامبر فتوای جدید بگیرند دیدند نشد، توطئه کردند او را تبعید کنند یا به هر صورتی هست از پا در بیاورند آن توطئه های فرهنگی، این توطئه های نظامی، سیاسی، اجتماعی همه ی اینها در فصل اول است راه برون رفتن هم در فصل دوم است و آن اطاعت خدا و عبادت خدا و نیایش به درگاه خداست، فصل سومش هم اعلام نتیجه است «قُلْ» بگو «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» بگو همه ی این نقشه ها و ترفندها بی اساس ماند و همه ی مقاومت های ما اثر کرد و همه ی توطئه های اینها نقش بر آب شد و همه ی مقاومت های ما به بار نشست بگو علناً «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» این سه فصل کاملاً به هم مرتبط، منسجم و هماهنگ است، خوب.

فرمود: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسِفُوفُوكَ مِنَ الْأَرْضِ» با هر حيله و براندازی نرم و مخملی تو را بالأخره از مکه بیرون کنند آن کار فرهنگی شان اثر نکرد کار سیاسی و نظامی و اینها انجام بدهند ولی بدانند که «إِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» بر فرض دست به این کار بزنند و توطئه ی اینها کار آمد باشد اینها هم به زودی از بین خواهند رفت «سُنَّتُهُ» این منصوب است چون مفعول مطلق نوعی است یعنی «سَنَّ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى سُنَّتُهُ مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا» این مفعول مطلق نوعی است منصوب است به آن یعنی این طور سَنَّتْ، سَنَّتْ نبوی است سَنَّتْ رسالی است برای انبیاست، برای مرسلین است یعنی کسی با اینها در افتد وضعش همین است «سُنَّتُهُ مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» و این سَنَّتْ ماست و سَنَّتْ ما تغییر پذیر نیست آن وقت نتیجه محذوف است پس این تغییر پذیر نیست، خوب حالا راه حل چیست؟

ص: ۴۲

راه حل «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ» بالأخره تو در کنار سفره ی نعمت خدا نشستی باید شاکر باشی از او کمک خواهی نمازهای پنج گانه که ستون دین است این را بخوان تا دعایت مستجاب باشد مگر نمی خواهی خدا کمکت بکند راهش همین است دیگر بندگی خدا راه کمک یابی است «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» این هم در کتابهای ما شیعه هاست، هم در کتابهای برادران اهل سنت است که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ» (۱) که این را مقام احسان است از حضرت سؤال کردند احسان یعنی چه؟ فرمود این است که خدا را طریزی عبادت کنید که گویا او را می بینید «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» این مقام «كَأَنَّ» است آنها که به اوج مقام بار یافتند از «كَأَنَّ» گذشت به «أَنَّ» رسیدند آن هم وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) است که فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبِّيَ لَمْ أَرَهُ» (۲)، «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى» (۳) و مانند آن. فرمود در همین مقام احسان که خدا را طریزی عبادت کنید که گویا او را می بینید برای اینکه اگر تو او را نمی بینی او که تو را می بیند پس اگر نگاه کنی می توانی بینی «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ»، خوب.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» نماز که رابطه ی عبد و مولاست یک سلسله برکاتی دارد که عبارت از نفی آثار منفی است یک سلسله برکاتی دارد که اثبات فضایل است نفی آثار منفی همان است که «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۴) در سوره ی مبارکه ی «معارج» هم بخشی از آثار نماز و بهره هایی که نمازگزاران می برند آن را آنجا ذکر فرمود سوره ی مبارکه ی «معارج» آیه نوزده به بعد این است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» هلوع یعنی چه؟ یعنی «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» که این دو صفت رذل است و بد است «إِلَّا الْمُصَلِّينَ» خوب این صفات رذل بالأخره راه حل دارد یا ندارد؟ راه حلش این است راه حلش نماز است معلوم می شود نماز برای اینکه جلوی جزع را بگیرد، جلوی فزع را بگیرد، جلوی هلوع را بگیرد، مناع خیر بودن را بگیرد همه ی این رذایل را طرد بکند نماز برای همین است اگر این نماز را خواند و به آن برکات نرسید معلوم می شود نماز نخواند می شود «وَيُلِّ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (۵) یا «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ».

ص: ۴۳

- ۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.
- ۲- (۸) . الکافی، ج ۱، ص ۹۸.
- ۳- (۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۹.
- ۴- (۱۰) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.
- ۵- (۱۱) . سوره ی ماعون، آیات ۴ _ ۵.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ» غالب این جمله ها خبریه ای است که به داعیه انشا القا شده یعنی «ایها المصلون» این چنین باشید و گرنه صرف گزارش که منظور نیست گزارش که مربی نیست «إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» مصلین چه کسانی اند؟ مصلین آنهایی اند که اموالشان حساب شده است «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» اینها همه اوصاف مصلین است پس صلوات یک سلسله آثاری دارد که سلب رذایل است یک سلسله هم آثاری دارد که جلب فضایل و آیات محل بحث هم می تواند راجع به رفع خطر باشد، هم می تواند راجع به جزم منفعت. خطر توطئه ی فرهنگی را نماز و عبادت برطرف می کند، خطر توطئه ی نظامی، سیاسی، اجتماعی را نماز و دعا برطرف می کند این چهارتا خطر را که در گوش پیغمبر به صدا در آوردند و در این سه، چهار آیه قبل همین سه، چهار خطر آمده این چنین نیست که آن خطرها را ذکر بکند بعد بدون تناسب بفرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» خب رابطه ای باید باشد بین امر به صلوات با نجات از آن توطئه ها این چندتا توطئه را ذکر می کند بعد فرمود راه برون رفتن «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، خب.

بعد «جَاءَ الْحَقُّ» باطل رفت و حق آمد، خب چطور حق آمد؟ چطور باطل رفت؟ باطلها که درست است که «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» این «الف» و «لام» می تواند برای جنس باشد همه ی حقها و همه ی باطلها این چنین اند اما قدر متیقن مورد تخاطبش همین مطالب چهارگانه است دیگر این حق که نماز است و عبادت است و دعاست این تثبیت شده است باطل که توطئه های آنهاست که از آیه ۷۳ شروع شد همین است توطئه که از تو فتوا بگیرند بگویند خدا این چنین گفته حالا خدا هر چه بر تو نازل کرده تو خودت می دانی بدان اما آنکه به درد ما می خورد بگو این چنین نازل شده، همین.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» (۱) هر چه خودت می دانی بدان اما آنکه ما از تو می خواهیم این است این همیشه هست دیگر هم توطئه همیشه هست، هم این خطر همیشه هست، خب تنها حافظش همین صلوات است این صلوات هم همیشه هست یعنی عبادت. در اینجا فرمود این نماز آن آثار را دارد که هم آن رذایل را از تو دفع می کند.

مطلب دیگر اینکه مشکلات گاهی مشکلات فردی و روانی و شخصی است مثل هلع و جزوع و منوع بودن، گاهی مشکلات نظامی و اجتماعی و سیاسی است مثل «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ» تبعید می کنند، به زندان می برند، شکنجه می کنند این برای همین است آن بخشی که فرمود: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) هم همین است دیگر یعنی بالأخره شما باید از نماز کمک بگیرید ما در بحثهای قبل هم داشتیم که اصلاً مثل سکولار زندگی می کنیم درست است که می گوئیم دین ما عین سیاست ماست سیاست ما عین دیانت ماست اما زندگی ما متأسفانه سکولار است یعنی فکر می کنیم نماز در مسجد است کاری به مسائل ندارد مشکلات در بیرون مسجد است عبادت در مسجد است نماز را ما به عنوان یک وظیفه می خوانیم خیر، این وظیفه برای آن است که مشکلات بیرون را حل کند برای اینکه ما واقعاً از چه کسی کمک بگیریم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۳) خب بالأخره ما آدمهای عادی داریم که از چیزی کمک بکنیم صرف نظر نمی کنند ما هم بالأخره اگر در حدی هستیم که هر کدام ما چیزی از ما بخواهند از ما بربایند اگر ده تای آن را انجام ندهیم دوتای آن را انجام می دهیم ما روزی چندبار به خدا می گوئیم کمک، کمک، کمک، کمک آن وقت او در نیابد؟! «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» ده بار شب و روز به عرض او خودش به ما گفته که از من کمک بخواه در این دعاهای نورانی ماه مبارک رمضان بخشی در دعای افتتاح، بخشی در دعای ابوحزمه شمالی به خدا عرض کردیم شما بزرگ تر از آن هستی که دعوت بکنی، دستور بدهی، بگویی بخواه ما بخواهیم و تو جواب ندهی تو اعز از آن هستی، اکرم از آن هستی که ما را امر بکنی به دعا ما هم دعا بکنیم تو هم اجابت نکنی این شدنی نیست خب پس این «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» برای همین فتنه هاست دیگر بنابراین می شود راه حل آن وقت نماز که می شود ستون دین دیگر ما دیگر سکولار زندگی نمی کنیم مؤمنانه زندگی می کنیم یعنی آثار نماز را در کسب ما می بینیم، در توطئه ما می بینیم، می بینیم اینها که آمدند با ما مذاکره کردند از ما رأی می خواهند، فتوایی می خواهند، نظری می خواهند اینها را چه کسی فرستاده؟ ما بررسی می کنیم اگر حق بود به اذن الهی انجام می دهیم اگر باطل بود به وسیله ی نماز و از این برکت کمک می گیریم از خطر آنها نجات پیدا می کنیم این راه حل.

ص: ۴۵

۱- (۱۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۳). سوره ی بقره. آیه ی ۴۵.

۳- (۱۴). سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.

فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدُلُّوكَ الشَّمْسِ» پس این هم برای آیات سوره ی مبارکه ی «معارج» یعنی آیه بیست سوره ی مبارکه ی «معارج» به بعد راه گشاست هم برای مطلب فعلی ما که توطئه های گوناگون است «أَقِمِ الصَّلَاةَ» در همه جا همین طور است ممکن است کسی در کسوت استاد حوزه باشد خطر حوزوی دارد یا نه، روحانی روستای خودش باشد آن دهبان و کدخدا و شورا از او فتوایی می خواهد فرق نمی کند هر کسی بالأخره در معرض خطر هست «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدُلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَى عَسَاقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

مستحضرید که شما بعضی از این بزرگان فتوایشان این است یا در بعضی از کتب فقهی یا روایی آمده که مثلاً فلان سوره را در نماز صبح بخوانید این سوره مقداری طولانی تر از سوره ی دیگر است البته نماز جماعت هر چه مختصرتر بهتر برای اینکه رعایت اضعف مأمومین بشود اما نماز صبح را که گفتند فلان سوره ی طولانی را بخوانید، فلان مثلاً دعا را بخوانید این برای چیست؟ این برای اینکه «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی چه؟ حالا- بر فرض نماز اول وقت می خواهی بخوانی قدری صبر بکن، طول بده، اطاله کن که ملائکه‌النهار هم بیایند و ثبت کنند خب اول وقت خواندی بله، به ثواب اول وقت رسیدی اما این نماز صبحت مشهود ملائکه‌النهار نیست ملائکه‌اللیل ثبت کردند اینها رفتند هنوز نمازت که تمام شد ملائکه‌النهار آمدند خب این مشهود نیست اگر روایت دارد که «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی «تَشْهَدُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ» یعنی مقداری این نماز صبح را اطاله بده سوره های طولانی بخوان که آنهایی که نرفتند ثبت کنند، آنهایی که نیامدند بیایند و ببینند و آنها هم ثبت کنند و گرنه فقط ثواب نماز اول وقت را بُردی، خب. این هم که فرمودند مثلاً- فلان سوره را بخوانید شاید به این مناسبت باشد اطاله ی برخی از سُور در نماز صبح شاید به این مناسبت باشد «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

بعد فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» این قیام در برابر جلوس و قعود نیست ایستادنِ فیزیکی معیار نیست و ملاک نیست ایستادگی مهم است برای اینکه بهترین حالت انسان برای دفاع و کار و کوشش و فعالیت حالت ایستادن است می گویند این ایستاده است نه قیام فیزیکی منظور است آنکه الآن در کنار خیابان ایستاده قاه قاه دارد عمر تلف می کند او نشسته است شما که به فکر تحقیقات مطالب علمی نشسته اید ایستاده اید این قیام به معنای ایستادگی است نه ایستادنِ فیزیکی اینجا هم که فرمود مقام برای اینکه بهترین حالت، حالت ایستادگی است و گرنه وجود مبارک حضرت نشسته باشد شفیع است، ایستاده باشد شفیع است، در حال اضطجاع و استلقا و انتباه هم باشد شفیع است بجمیع شئونه شفیع است اینکه در زیارت آل یاسین بر تک تک حالات حضرت (سلام الله علیه) سلام می فرستیم همین است دیگر «السلام علیک حین تقوم»، «حین تقعد»، «حین ترکع و تسجد» همین است دیگر این چنین نیست که علی قیامک که «قیامک و قعودک و قرائتک و سجودک» چون در همه حال اینها ایستاده اند ایستادگی دارند اگر گفته شد «إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ» (۱) یعنی ایستادگی کنید نه قیام فیزیکی از آن جهت فرمود مقام محمود، خب «عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».

حالا مقام محمود البته اطلاق دارد به آن موارد اساسی که شفاعت و اینهاست شامل می شود کارِ عاقبت به خیر هم می گویند مقام محمود ممکن است اول آسیب باشد، رنج باشد اما محمود الآخر نیست کاری که عاقبتش حسن است این محمود است آن را هم شامل می شود.

ص: ۴۷

اما سرّ اینکه در بحث دیروز اشاره شد که دین بخش اش ثابت است بخش اش متغیر برای اینکه دین برای تربیت انسان است خدا ربّ همه است ربّ انسان هم هست ربوبیت ذات اقدس الهی نسبت به انسان ایجاب می کند که او را پیروراند پرورش انسان در بخش اندیشه همان «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است در بخش انگیزه همان «يُرْغِبُهُمْ» (۱) است منتها انسانها در هر عصر، در هر مصر، در هر نسل با یک آداب و عادات و سنن خاص زندگی می کنند چون این امور متغیر است «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (۲) شریعت و منهج فرق می کنند یک وقت نماز به طرف بیت المقدس است یک وقت به طرف کعبه است اینها شریعه و منهج است یک وقت رکعات بیشتر است، یک وقت رکعات کمتر و روزه گرفتن هم بشرح ایضاً [همچنین] اما آنکه فطرت است، انسانیّت انسان است، خطوط کلی انسان است برابر او عقاید ثابت، اخلاق ثابت، فقه ثابت، حقوق ثابت اینها ثابتات است برای آن فطرت ثابت لذا فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳) پس «الثابت للثابت المتغیر للمتغیر» لکن رابطه ی ثابت و متغیر را باید ذات اقدس الهی تنظیم بکند چه اینکه کرده است، خب از اینکه فرمود: «وَمِنَ الْإِيلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» یعنی این ایستادگی ات ایستادگی ای است که با حمد همراه است.

توطئه ای که بیگانه ها کردند یا خروج از مکه بود یا وقتی فهمیدند حضرت عازم مدینه است آنجا توطئه کردند که حضرت وارد مدینه نشود یا بعد از ورود در مدینه هم یهودیهای مدینه گفتند شام سرزمین پیامبران است شما شام بروید همه ی این موارد بود ذات اقدس الهی فرمود در برابر آن عبادت این دعای همه جانبه را هم داشته باشی «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» اگر بنا شد من در مکه بمانم صادقانه بمانم، از مکه به مدینه بیایم هم آن خروج هم این دخول صادقانه باشد از مدینه حرکت کنم بیایم وارد مکه بشوم برای فتح صادقانه باشد چه اینکه صادقانه هم بود خروجش از مکه صادقانه، ورودش به مدینه صادقانه، خروجش از مدینه به طرف مکه برای فتح صادقانه «إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (۴) هم او را همراهی کرد.

ص: ۴۸

۱- (۱۶). سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۲- (۱۷). سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.

۳- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۴- (۱۹). سوره ی فتح، آیه ی ۱.

معنای «أَدْخَلَنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرَجَنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» هم این است که این حُسن فعلی با فاعلی همراه باشد آدم کار بد، کار حرام، کار قبیح را که نمی شود صادقانه وارد بشود که پس آن مُدْخَلَ الا و لابد باید حق و صحیح و درست و مطابق شرع باشد می شود حُسن فعلی کار باید کار خوب باشد من که می خواهم وارد کار خوب بشوم یعنی حُسن فعلی داشته باشم باید با حُسن فاعلی همراه باشد با نیت پاک، با عقیده ی پاک، با خُلق پاک و مانند آن که هم کار، کار صِدْق است هم من که وارد می شوم یا خارج می شوم سالم باشم. از اینجا هم حُسن فعلی به دست می آید هم حُسن فاعلی به دست می آید اینها روشن است که کار حرام را که آدم نمی تواند صادقانه وارد بشود که.

طرد چند گروه منافقان از یک سو، واعظان غیر متعظ از سوی دیگر به وسیله ی همین حل می شود. منافق معتقد است که _ معاذ الله _ خبری در عالم نیست و این معنا را کتمان می کند و بر خلاف عقیده اش حرفی می زند واعظ غیر متعظ معتقد هست حرفش مطابق با عقیده هست اما فعلش مطابق با عقیده نیست چون به خلوت رفت کار دیگر می کند هم جریان واعظ غیر متعظ را قرآن نفی کرد که «لَمْ تَقُولُوا مِآلًا لَّا تَفْعَلُونَ» (۱) این مربوط به نفاق نیست اینکه در صدر سوره ی مبارکه ی «صف» است این مربوط به نفاق نیست آنکه مربوط به نفاق است در سوره ی مبارکه ی «منافقون» است که «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» آن برای آن است هم حرفِ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (۲) نفاق، هم حرف واعظ غیر متعظ هیچ کدام از اینها دخول صدق نیست برای اینکه می گوید چیزی را که عمل نمی کند خب این دخول صدق نیست، خروج صدق نیست. منافق صادق نیست از یک منظر، واعظ غیر متعظ صادق نیست از منظر دیگر فرمود: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» خب این در کارهای من، ولی این ادخال و اخراج به عنایت توست من وظیفه ام این است که صادق باشم اما فیض از توست این چنین نیست که کسی بگوید شاید دهها بار در همین بحث تفسیر گذشت که خیلی از ماها قارونی فکر می کنیم یعنی اسلامی حرف می زنیم ولی قارونی فکر می کنیم می گوئیم ما مسلمانیم اما وقتی خواستیم فکر بکنیم می گوئیم ما خودمان سی، چهل سال زحمت کشیدیم، عالم شدیم یا مال به دست آوردیم خب مگر قارون غیر از این می گفت؟ گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (۳) این اسلامی حرف زد و قارونی فکر کردن خطر خاص خودش را به همراه دارد مگر آن بدبخت غیر از این می گفت؟ او گفت «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم اینکه می گوید ما سی سال زحمت کشیدیم، چهل سال زحمت کشیدیم خیال می کردیم که از خودمان است خیر، سی سال قدم به قدم ما را او بُرد نباید اسلامی حرف زد و قارونی فکر کرد باید اسلامی حرف زد و اسلامی فکر کرد خدایا تو را شکر که قدم به قدم موانع را برطرف کردی این چهارتا کلمه را به ما آموختی «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» این برای این.

۱- (۲۰). سوره ی صف، آیه ی ۲.

۲- (۲۱). سوره ی منافقون، آیه ی ۱.

۳- (۲۲). سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

خب، حالا- ما به جایی رسیدیم قدرتی او به ما داد حدوداً او به ما داد بقائاً برای ماست یا نه؟ «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» اگر در مقام علمی است حجت دارد تو بده، اگر در مقام نظامی است می خواهم فاتحانه وارد مکه بشوم تو بده این می شود موحد «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» چون مِنْ لَدُنْ خداست، نزد خداست مشوب نیست خالص است یک، آسیب پذیر نیست برای اینکه «كَتَبَ اللَّهُ لِلْعَلْبَنِ أَنَا وَرُسُلِي» (۱) این دو و این رسالت است لذا وجود مبارک پیامبر فاتحانه وارد مکه شد و گفت خدا را شکر.

بنابراین این بخش سوم اگر خوب تبیین بشود این بخش دوم خوب تبیین بشود این راه برون رفت از خطرهای چندگانه ای است که هر روز سر راه همه است مخصوصاً روحانیون است حالا می ماند بخش بعدی که مربوط به «جَاءَ الْحَقُّ» است.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸۰ تا ۸۱ سوره اسراء ۲۲/۰۷/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)»

سوره ی مبارکه ی «اسراء» همان طوری که عنایت فرمودید در مکه نازل شد و دشواریهای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه هم فراوان بود دشواریهایی که متوجه حضرت بود بخشی مربوط به بحثهای فرهنگی و اعتقادی و علمی بود، بخشی هم نظامی، سیاسی، اجتماعی بود نظامی هم مشککش یک جانبه بود نه دوجانبه یعنی وجود مبارک حضرت سپاه و ارتشی نداشت که بتواند دفاع کند فقط آنها مسلحانه حمله می کردند هجوم داشتند وجود مبارک حضرت هم صبر و تحمل داشتند فتنه های اینها هم یکی پس از دیگری در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» بیان شد.

ص: ۵۰

۱- (۲۳). سوره ی مجادله، آیه ی ۲۱.

مهم ترین فتنه های فرهنگی آنها این بود که اصرارشان بر این بود که وجود مبارک حضرت فتوایی بدهد، بیانی بکند که روش منحوس اینها را امضا بکند آنها اوایل که وجود مبارک حضرت مقبولیتی پیدا نکرده بود از او نمی خواستند فتوایی بدهد، حرفی بزنند که مطابق با روش آنها باشد چون حضرت هنوز شهرتی پیدا نکرد بعد از اینکه مقبولیت حضرت تا حدودی تثبیت شد اصرار آنها این بود که حضرت حرفی بزنند که مطابق با روش آنها باشد بت پرستی را امضا کند، کاری با بتهای آنها نداشته باشد و روش اینها را هم تصحیح کند. این سخن در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آمده چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «یونس» هم مشابه این مطلب گذشت آیه ی پانزده سوره ی مبارکه ی «یونس» این بود که «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» (۱) می گفتند یا اصل این کتاب را تغییر بده یا این روش را و این

مکتب را و این بیان را آیاتی که مربوط به شرک و بت پرستی است اینها را اصلاح بکن که فتوای جدیدی می خواستند ذات اقدس الهی هم حضرت را تثبیت کرد هم این کار را نهی کرد و هم فرمود این خطر هر روز هست.

خطرهای دیگری که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که محلّ بحث است بیان شد آن گاه برای خطرزدایی راه حل نشان داد و آن این بود که فرمود نمازهای پنج گانه را رعایت کنید و دعا فراموشتان نشود این «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) برای همین است که انسان به مرکز قدرت که ذات اقدس الهی است تکیه کند آن گاه بعضی از کارهاست که انسان نباید وارد بشود حالا از نظر اعتقادی یا خلقی یا عملی و مانند آن، بعضی از کارهاست که باید وارد بشود ولی ورودش باید صادقانه و خروجش هم باید صادقانه باشد این دعاها ضمن اینکه نیایش است تعلیم هم هست این مضمون را انسان باید بخواند قلباً و عملاً و لساناً چون خواستن اگر با عقیده همراه نباشد، با تخلّقی همراه نباشد می شود لقلقه ی لسان این در حقیقت خواستن نیست آن خواستنی به اجابت می رسد که برابر استعداد باشد اولاً و حال باشد ثانیاً و قال باشد ثالثاً اینکه فرمود هر چه خواستید گرفتید «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» (۳) همین است این به نحو موجبه ی کلیه است فرمود هر چه از خدا خواستید گرفتید از یک سو در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» می فرماید که صدر و ساقه ی عالم سؤال است «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به دنبالش هم فرمود: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۴) یوم نه یعنی ۲۴ ساعت، یوم نه یعنی روز در برابر شب یوم یعنی ظهور در هر ظهوری او شأن جدید دارد و گرنه خود روز در برابر شب یا شبانه روز این بالأخره جزء فیوضات خداست در هر ظهوری او فیض جدید دارد چرا؟ برای اینکه در هر لحظه سؤال تازه است اگر سراسر عالم همه سائل اند و سؤالشان هم دائمی است خب جواب دائمی می خواهد دیگر هم «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۵) «کلّ ظهور، کلّ حال، کلّ آن فیه فی سائل و فی کلّ آن له جواب» این سؤالها جواب دارد سؤال به لسان استعداد، سؤال به لسان حال اما سؤال به لسان مقال اگر مطابق با آنها نباشد جواب ندارد خیلی از دعاهاست که مستجاب نیست برای اینکه مطابق با لسان استعداد یا لسان حال نیست فرمود: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» (۶) از هر چیزی که خواستید گرفتید تبعیض هم نیست اگر کسی واقعاً به لسان استعداد سؤال کند یا به لسان حال سؤال کند یقیناً جواب می گیرد اینکه فرمود: «قُلْ» این در برابر فعل نیست اینکه می گویند «قال» در برابر «فعل» است اما اگر در سوره ی مبارکه ی «ق» دارد «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۷) معنایش این نیست که در برابر هر لفظ و قولی فرشتگانی که مراقب اند و عتید و مستعدّ و آماده اند می نویسند که در برابر فعل باشند این قول در مقابل فعل نیست این بارها ملاحظه فرمودید اینکه در کتابهای فقهی ما هم هست اصولی ما هم هست اینکه می گویند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (۸) مال مردم را نخورید نه یعنی خوردن حرام است ولی تصرّف در زمین مردم و خانه ی مردم حرام نیست چون مهم ترین تصرّف اکل است این اکل عبره است، نماد است برای کلّ تصرّف ما می گوئیم مال مردم را خورد وقتی زمینی غصب کرد، خانه را غصب کرد، فرش را غصب کرد می گوئیم مال مردم را خورد این هم در تازی هست هم در فارسی «لَا تَأْكُلُوا» این است. «قُلْ» که در سوره ی مبارکه ی «ق» به صورت لفظ آمده در مقابل فعل نیست «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی «ما ينظر و ما يسمع و لا يتكلم و لا يقوم و لا يقعد و لا يكتب و لا يقول و لا يفعل الا لديه رقيب عتيد» اینجا هم «قُلْ» معنایش این نیست که فقط بگو بلکه فعلت این باشد، عقیده ات این باشد، اخلاقت این باشد با خدای خودت این چنین راز و نیاز کن خدایا آنجا که نباید باشم نگذار وارد بشوم این خروج قبل از دخول است آنجا که باید وارد بشوم توفیق ورود به من عطا کند صادقاً، توفیق بهره برداری و خروج عطا بکن صادقاً آنجا که نباید وارد بشوم بر اساس «آیهالکرسی» «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۹)، «رَبِّ أَخْرِجْنِي مُخْرَجٍ صَدَقٍ مِنَ الظُّلُمَاتِ» این خروج

-
- ۱- (۱) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۵ .
 - ۲- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵ .
 - ۳- (۳) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴ .
 - ۴- (۴) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹ .
 - ۵- (۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹ .
 - ۶- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴ .
 - ۷- (۷) . سوره ی ق، آیه ی ۱۸ .
 - ۸- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۸ .
 - ۹- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷ .

اما موارد دیگر که مثال زده شد نظیر ورود به دنیا صادقاً، خروج از دنیا صادقاً و ورود به ساهره ی قیامت صادقاً، خروج از ساهره ی قیامت و ورود به بهشت صادقاً در مسائل علمی هم همین طور است یک وقت است کسی می خواهد مقاله ای بنویسد، کتابی بنویسد اول با یک نیت صادقی وارد می شود بعد این وسطها خودش را دارد نشان می دهد این «دَخل صادقاً» اما «خرج کاذباً» این کتاب مقبول نیست آن سگه ی قبولی بخورد و در حوزه ها این کتاب بماند نیست ساختن ساختمان همین طور است، بنا همین طور است، تأسیس مدارس همین طور است، تشکیل حوزه ها همین طور است یک وقت است انسان با اخلاص وارد می شود بی اخلاص خارج می شود و نمی داند این وسطها دارد آسیب می بیند اگر بخواهد نتیجه بگیرد این باید دعای او باشد به لسان حال، به لسان استعداد، به لسان مقال «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» با این بیانه آن توطئه ها همه نقش بر آب می شود اثر ندارد چه توطئه فرهنگی که «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوْكَ عَنِ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً» (۱) و چه توطئه های نظامی یا سیاسی که «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُوْكَ مِنَ الْاَرْضِ» (۲) پس اگر کسی معتقد بود و متخلق بود و مستعد بود برای این حرف و گفت «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» یقیناً نتیجه می گیرد برای اینکه دستور را خود ذات اقدس الهی داد. آن گاه در این دعای قنوتهای نماز عیدین عید فطر و عید قربان که می گویم «اللّٰهُمَّ اَدْخِلْنِيْ فِيْ كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيْهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَخْرِجْنِيْ مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ» (۳) همین است یا انسان خودش مستقیماً دعا می کند یا اگر به آن حد نرسید که بگوید «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ» می گوید خدایا من چون پیرو این ذوات مقدّس هر جا اینها را صادقانه وارد کردی من هم وارد بکن، هر جا اینها را صادقانه خارج کردی من هم خارج بکن.

ص: ۵۲

۱- (۱۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۶.

۳- (۱۲). مفاتیح الجنان، اعمال عید فطر.

پس فتحصیل که اخراج گاهی قبل از دخول است اخراج سوء است مثل برابر همان «آیهالکرسی» که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱) یک وقت اخراج بعد از دخول است مثل اینکه آدم وارد کاری می شود صادقانه می خواهد نتیجه بگیرد این هم صادقانه، گاهی حسن الورد است و سیئء الخروج اول خوب وارد می شود عاقبت بد است اما اگر حسن الورد بود و حسن الخروج این مشمول این آیه است این «مُدْخَلَ» هم مصدر است که می شود مفعول مطلق نوعی «اللهم ادخلنی ادخال صدق و أخرجنی اخراج صدق» این کارها صادقانه باشد و خالصانه باشد تا در برابر او. حالا وجود مبارک حضرت که دارای مقام محمود است ورود به آن مقام و نزول از آن مقام نه خروج از آن مقام آن هم باید صادقانه باشد آن حوزه چون مقدور ما نیست این دعا هم شعاعش تا آنجا نیست آنکه دارای مقام محمود است مُدْخَلَ صدق مقام محمود را می طلبد، مُخْرَج صدق مقام محمود را می طلبد و مانند آن این چون شفیع است کسانی که به آن حد نمی رسند حوزه ی ادخال و اخراجشان هم تا آنجا نیست هر کسی قلمرو هستی او و کمالات او که مشخص شد حوزه ی دخول و خروجش هم مشخص می شود هر کسی برابر آن، اما وجود مبارک حضرت چون وسیع است حوزه ی هستی او و هویت او و کمال او دخول و خروجش هم وسیع است.

خب، «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» این «رَبِّ» گفتن هم برای آن است که انسان سند این دعا را ذکر می کند برای اینکه او ربّ است هیچ مربوبی را جز رب هدایت نمی کند این در بیانات نورانی حضرت و مناجات نورانی حضرت که «أَنْتَ الْمَوْلَىٰ وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَىٰ» (۲) همین است این برهان مسئله است این صرف ناله نیست این حجت است خب بالأخره اگر عبد شد غیر از مولا کس دیگر ناصر او نیست، اگر مخلوق شد، اگر مربوب شد، اگر فانی شد غیر از باقی و الهی که خالق است و الهی که رب است این حاصلی ندارد این ربّ گفتن هم سند دعاست برای اینکه من مربوبم تو ربّی هیچ کسی نمی تواند ولایت من و کار مرا به عهده بگیرد مگر تو، تو ما را راهنمایی کن آن گاه خدای سبحان افرادی را که وارد در مُدْخَلَ صدق کردن، مُدْخَلَ گرم کردن را هم مشخص کرد.

ص: ۵۳

۱- (۱۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۲- (۱۴). مفاتیح الجنان، مناجات حضرت امیر در مسجد کوفه.

در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود ما عده ای را در رحمتمان داخل کردیم «أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا» این هم یک نحو است، گاهی یک عده را در حوزه ی صالحین داخل بکند فرمود: «وادخلناه فی عبادنا الصالحین» گاهی انسان در جمع صالحین وارد می شود، گاهی در رحمت خاصه وارد می شود ورود در بهشت هم در آیات قرآن کم نیست که ما را وارد بهشت بکن یا عده ای را ما وارد بهشت کردیم و اینها، گاهی عده ای را به حوزه ی کرامت وارد می کند در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۸۶ به این صورت آمده است بعد از اینکه جریان اسماعیل و ادريس و ذی الکِف (علیهما السلام) را ذکر کرد که فرمود: «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۱) در آیه ۸۶ فرمود: «أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» اگر گفته شد ما را داخل کن «مُدْخَلَ صِدْقٍ» اگر جزء صالحین بشویم از همین قبیل است، جزء کسانی که از رحمت ویژه برخوردارند از همین قبیل است اما آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» دارد مُدْخَلَ کریم است در آیه ۳۱ سوره ی مبارکه ی «نساء» این است که «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۲) یعنی «ادخالاً کریماً» این «مُدْخَلَ» مصدر «میمی» همین ادخال است می شود مفعول مطلق نوعی ادخال کریمانه ورود در حوزه ی کرامت است قبلاً هم ملاحظه فرمودید که کرامت به اصطلاح قرآن کریم برای فرشته هاست که فرشته ها بندگان مُکْرَم اند در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» از فرشته ها به عنوان عباد مُکْرَم یاد کرده است فرمود فرشتگان هیچ سِمَتی ندارند فقط بندگان کریم خدای اند «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۳).

ص: ۵۴

۱- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۵.

۲- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۱.

۳- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ _ ۲۷.

خاصیت کرامت هم این است که انسان نه جلو می رود، نه عقب می افتد، نه می گوید من نظرم این است در برابر نظر شریعت، نه آنجا که نظر شریعت است خودش را کنار می کشد اینکه در صلوات خاصّ عندالزوال ماه پر برکت شعبان می گویم متقدّم مارق است، زاهق است، متأخّر مارق است «وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ» همین است، چرا؟ برای اینکه این ذوات یعنی اهل بیت (علیهم السلام) مثل ملائکه عباد مُکرم اند. درباره ملائکه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» اینها نه جلو هستند که بشوند زاهق، نه عقب افتاده اند که بشوند مارق بلکه همراه اند همین معنا در زیارت جامعه ی اهل بیت (علیهم السلام) هم آمده یکی از فرازهای نورانی زیارت جامعه این است که شما بندگان مکرم خدایید که «لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» یعنی آنچه که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» برای ملائکه آمده همین در زیارت جامعه برای اهل بیت (علیهم السلام) هم آمده آن وقت اینها می شوند معیار وقتی معیار شدند آن صلوات و دعاها ی مخصوص عندالزوال ماه پر برکت شعبان معنای خودش را پیدا می کند «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ» آنکه جلو بیفتد او باطل است، آنکه عقب بیفتد همراه اینها نباشد او هم مُروق دارد و خروج از دین دارد اما اینکه همراه اینها باشد ملازم رکاب اینها باشد «وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ» این می شود مُدخل کرم اگر در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ۳۱ فرمود: «وَنُذِخْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱) این می شود چون کرامت را قرآن کریم درباره ی ملائکه معنا کرد زیارت جامعه هم که درباره اهل بیت (علیهم السلام) این می شود کرم آن وقت این کرم با صدق همراه است، با اخلاص همراه است، با فضایل دیگر همراه است انسان از ذات اقدس الهی این را می خواهد بعضیها کریمانه وارد حوزه می شوند و کریمانه از حوزه خارج می شوند، می شوند «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۲) حالا- این چه در شهر باشد چه در روستا باشد یک نور متحرک است در دانشگاهها هم همین طور است در مراسم دیگر هم همین طور است این نعمتی است که انسان وارد مرکزی بشود صادقانه، خارج از آن مرکز بشود صادقانه، چون آغاز و انجامش با صدق است با کرامت همراه است این محفوظ می شود «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» این هر جا باشد منشأ کرامت و خیر و رحمت است، خب.

ص: ۵۵

۱- (۱۸). سوره ی نساء، آیه ی ۳۱.

۲- (۱۹). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۲.

فرمود بگو «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» تطبیقهایی که در غالب این کتابهای تفسیر آمده درباره ی مهاجرت خروج از مکه و ورود به مدینه، خروج از مدینه برای فتح مکه و ورود به مکه فاتحانه همه ی اینها مشمول هست. درباره ی مقام محمود مشمول همین اطلاق است درباره ی هجرتها مشمول همین اطلاق است درباره ی کارهای دیگر هم همین طور چون این مطلق است دیگر مقید که نیست «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ».

مطلب دیگر اینکه خب مشکل فردی حل است بالأخره انسان در همه ی کارهای خودش صادقانه وارد می شود و صادقانه هم خارج می شود اما اگر رهبری را خواست به عهده بگیرد یا امامت را خواست به عهده بگیرد یا زعامت را خواست به عهده بگیرد ولو در حدّ تدریس، در حدّ تألیف، در حدّ امامت جمعه، در حدّ امام جماعت بالأخره عده ای به دنبال او راه می افتند این سلطان می خواهد فرمود بگو «وَاجْعَل لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا». سلطان هم مستحضرید هم سلطان علمی است هم سلطان عملی بخش وسیعی از سلطان که در قرآن کریم به کار رفت سلطانهای علمی است فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۱) سلطان یعنی حجت برهان عقلی سلطان است، برهان نقلی سلطان است برای اینکه مسلط بر وهم و خیال و قیاس و گمان و امثال ذلک است این سلطه دارد وقتی دلیل قاطع جایی بیاید آن شبهات و اشکالات و اوهام و خیالات و قیاسات و مصالح مصطلح و امثال ذلک همه ی اینها می روند تحت الشعاع این می شود سلطان فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» این است درباره ی بت پرستی که فرمود بت پرستی باطل است فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» خدا دلیلی به شما نداد نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی خب چرا اینها را می پرستید؟

ص: ۵۶

این مسئله ی سلطان از بهترین برکتهای علمی است که وجود مبارک حضرت دارد که از راه وحی است و شاگردان او هم برابر دلیل عقلی یا دلیل نقلی هر کدام سهمی از این سلطان الهی دارند به تبع نوراتیت آن حضرت اما اگر کسی خواست زعیم یک کشور باشد گذشته از سلطان علمی، سلطان عملی هم می خواهد او باید سلطان الهی داشته باشد تا فاتحانه وارد مکه بشود وقتی مکه را فتح کرد کل جزیره العرب فتح شده است و آن کعبه که متأسفانه بتکده شده بود به حال اولی اش برمی گردد می شود معبد مسلمین «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا» این سلطان چون منصور توست ناصر ماست چون تو فرستادی تو ناصر این سلطانی این سلطنت، این قدرت چون به دست توست منصور توست وقتی از دست تو به ما رسید می شود نصیر ما، ناصر ما، معین ما و معاون ما آن وقت کسی بر ما مسلط نیست بعد هم چون کسی که صاحب مقام محمود است سلطان مع الواسطه را طلب نمی کند سلطان بلاواسطه را طلب می کند ما هم این دعاها را می خوانیم به برکت آن حضرت که از ناحیه ی او به ما برسد ما سلطان لدنی می خواهیم قبلاً هم مشابه این در سوره ی مبارکه ی «یوسف» که «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۱) یا مشابهاً آن قبلاً گذشت ما یک علم لدنی داریم، یک قدرت لدنی داریم و روزیهای لدنی دیگر لدن هم یعنی نزد در این کتابهای ادبی ملاحظه فرمودید با «عند» فرق دارد «عند» آن هم به معنی نزد است «لدن» هم به معنای نزد است اما آن سعه ای که در ادبیات عرب هست در فارسی نیست ما هر دو را می گوئیم پیش ماست، نزد ماست کتابی که در دست ما باشد می گوئیم کتاب نزد ماست، پیش ماست کتابی که در منزل ما باشد در قفسه ی کتابخانه باشد می گوئیم این کتاب پیش ماست، نزد ماست اما عرب این چنین نیست که هر دو را «عند» یا «لدن» بگوید یکی را می گوید «عند» که با غیاب سازگار است یکی که نقد نقد است می گوید «لدن» علم لدنی، قدرت لدنی آنکه از پیش او باشد خب انسان تا پیش او نرود که نمی گیرد که اگر پیش او نرفت از آنجا بخواهد هبوط بکن از کانال فراوانی مجاری زیادی عبور می کند این دیگر «لدن» نیست علم لدنی یا قدرت لدنی یک قدرت خاص یا علم خاص در برابر علوم دیگر نیست الان ما یک علم فقه داریم، یک علم اصول داریم، یک حکمت داریم، یک کلام داریم، ادبیات داریم، تفسیر داریم، حدیث داریم اینها در اثر اینکه موضوعاتشان فرق می کند، مبادی شان فرق می کند، مسائلشان فرق می کند این علوم از هم جدای اند اما علم لدنی علمی نیست که یک موضوع داشته باشد، محمول داشته باشد، مسئله داشته باشد، مبادی داشته باشد با در قبال علم دیگر ما یک علم فقه داشته باشیم یک علم لدنی خیر، همین علم را اگر انسان از استاد یاد بگیرد از کتاب یاد بگیرد از درس و بحث یاد بگیرد غیر لدنی است اگر توفیقی نصیبش شد که بلاواسطه از لدن از نزد خود خدای سبحان همین حرفها را یاد بگیرد می شود فقه لدنی علوم اهل بیت این چنین است این نگارهای به مکتب نرفته همه شان این اند حالا وجود مبارک حضرت شاخص است وگرنه همه این چهارده نفر این طورند اینها نگارهای مکتب نرفته اند علمشان لدنی است اینها از نزد ذات اقدس الهی می گیرند هیچ کسی بر اینها منتی ندارد استاد اینها نیست، معلم اینها نیست، مؤلف اینها نیست، مؤلف کتابی نیست که اینها استفاده کرده باشند و مانند آن لذا علوم اینها می شود لدنی وقتی لدن شد کسی بر اینها منت ندارد یک، ناب و خالص و صاف هم هست دو برای اینکه هیچ عبور نکرده از مجاری رنگ نگرفته ولو از مجاری طیب و طاهر هم عبور بکنند بالأخره صبغه ی مجرا را خواهد گرفت آن ناب بودن در آن نیست اگر هم این مسیر طیب و طاهر باشد بالأخره صبغه ی مسیر به این سالک می رسد هر چه هم باشد لذا غیر لدنی با لدنی فرق می کند آنکه بالا می رود متقرب الی الله است جزء مقربین است «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» (۲) بالا می رود، بالا می رود قربه الی الله، قربه الی الله تا به مقام «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ» (۳) می رسد این چون هر چه را دریافت می کند لدی الله سبحانه و تعالی است علمش می شود لدنی لذا معادل ندارد قدرتش هم می شود لدنی بدون هیچ زحمتی یک انسان فاقد همه ی امکانات «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَوَجَدَكَ

عَائِلًا فَأَعْتَى» (۴) این سلطان حجاز می شود این با سلطان الهی سلطان حجاز شده لذا بر همه ی اعصارش مسلط بود و خانه ی ابوسفیان را هم مأمن قرار داد حجتی شد برای همه هیچ کسی فکر نمی کرد که حجاز را وجود مبارک حضرت تحت سیطره ی خود در بیاورد نه تنها حجاز قبلاً هم این را ملا-حظه فرمودید که این حجاز یک حیات خلوت بود برای دوتا امپراطوری شرق حجاز امپراطوری ایران بود، غرب حجاز امپراطوری روم بود کسی برای حجاز حساب باز نمی کرد آن نه تجارت خانه ی مهم داشت، نه آب و هوای خوبی داشت به جز بخش ضعیفی از طایف و اینها برای حجاز اینها حسابی نمی کردند خب ایران بود یک ابرقدرت بود ایران را می گفتند شاهنشاهی کشور شاهنشاهی کشوری بود که از اذنانب و اقمار و کشورهای مجاور هم باج بگیرد و گرنه کشور شاهی بود و سلطنتی کشوری که نتواند از کشورهای دیگر باج بگیرد او کشور شاهی است و نه شاهنشاهی ایران امپراطوری بود در شرق حجاز روم هم این چنین بود، خب وجود مبارک حضرت به جایی رسید که هم برای امپراطوری ایران نامه نوشت که بیا و گرنه می آورمت هم برای امپراطوری روم خب این می شود سلطان الهی دیگر با شرایط عادی که کسی در حجاز قیام بکند آن وقت برای امپراطور ایران بنویسد بیا و گرنه می آورمت یا برای امپراطوری روم بنویسد که «أَسْلَمَ تَسْلَم» اینها نیست «وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» این سلطنت چون لدی الله است «لَا يَعَادِلُهَا شَيْءٌ وَلَا يَر_اقِبُهَا شَيْءٌ وَلَا يَظْلِمُهَا شَيْءٌ» برای اینکه «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَرْصَادٍ» (۵) است دیگر. چرا این سلطنت رقیب ندارد؟ برای اینکه کُلّ نظام سپاه و ستاد این است «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۶) خب اگر کُلّ نظام سپاه و ستاد الهی باشد خود انسان و اندیشه و انگیزه ی او سربازان خدا باشند فرض ندارد که کسی در برابر سلطنت خدا بخواهد مقاومت کند نه اینکه مقاومت می کند ولو یک لحظه بعد شکست می خورد اصلاً مقاومت فرض ندارد چون خود او سرباز خداست یک وقت است ما می گوئیم ما نمی توانیم در برابر سلسله جبال البرز مقاومت کنیم برای اینکه چهارتا کلنگ که زدیم خسته می شویم خب این درست است اما اگر همه ی توان ما سپاه و ستاد همین سلسله جبال بود فرض ندارد کسی ولو یک لحظه مقاومت کند فرمود: «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (۷) و آیات دیگر، خب اگر این است معنای سلطان لدی اللهی این است که وقتی او ظهور کرد دیگری مقاومت نمی کند اصلاً نه اینکه یک لحظه مقاومت بکند بعد شکست می خورد اینکه وجود مبارک پیغمبر فرمود: «أنا منصور بالرعب» این یعنی چه؟ از وجود مبارک حضرت امیر هم سؤال کردند که چطور شد در هر جبهه شما پرچم دست گرفتید دیگری فرار کرد؟ فرمود: «أنا منصور بالرعب» این «منصور بالرعب» یعنی چه؟ یعنی ذات اقدس الهی که مقلب القلوب است مگر قلب طرف سپاه خدا نیست؟ همان قلب را می لرزاند تا علی حرکت کرد او می ترسد فرمود من منصور بالرعبم چون وجود مبارک پیغمبر این چنین است این می شود سلطان لدی اللهی این سلطان لدی اللهی با نصرت همراه است.

ص: ۵۷

۱- (۲۱). سوره ی کهف، آیه ی ۶۵.

۲- (۲۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۹.

۳- (۲۳). سوره ی نجم، آیه ی ۱۰.

۴- (۲۴). سوره ی ضحی؟، آیات ۶ _ ۸.

۵- (۲۵). سوره ی فجر، آیه ی ۱۴.

۶- (۲۶). سوره ی فتح، آیه ی ۴.

۷- (۲۷). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

فتحصّل اگر علم لدى اللهی بود می شود حجّت بالغه ی الهی «لا یعادله شیء» اگر قدرت لدى اللهی بود می شود نصر الهی که «لا یعادله شیء».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۳

Your browser does not support the audio tag

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ إِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظَّٰلِمِيْنَ إِلَّا خَسٰرًا (۸۲)»

خطرات متوجه به نبوت و رسالت را بازگو فرمود که عده ای درصدد توطئه ی فرهنگى اند، فقهى اند، حقوقى اند عده ای درصدد توطئه نظامى، سياسى، اجتماعى اند و مانند آن. راه برون رفت از این خطرها را هم ذکر فرمود که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوْكَ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ» آن درباره ی فعل، درباره ی دعا و قول و گفتار عبادى و نیایشى هم فرمود: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ» البته این با فعل هم همراه است این «مُدْخَلَ» را گرچه زمخشرى و امثال ایشان مصدر میمی دانستند اما احتمال اسم مکان منتفى نیست یعنی جایگاه صدق مرا وارد کن نظیر قدم صدقى که در اول سوره ی مبارکه ی «یونس» است یا مقعد صدقى که در سوره ی مبارکه ی «قمر» است که «إِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنٰتٍ وَنَهْرٍ * فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۱) آنجا قدم صدق است اینجا قعود صدق است آنجا هم مُدْخَلَ صدق.

اینکه گفته شد گاهی ممکن است کسی صادقانه وارد بشود و کاذبانه خارج بشود کسانی که _ معاذ الله _ گرفتار سوء خاتمه اند اول وارد کارهای مثبت و خیر می شوند بعد در اثر افراط و تفریط به بدعاقبتی آلوده خواهند شد گاهی ممکن است کسی کاذبانه وارد بشود به قصد دنیا و طمع مادى بعد توبه کند و صادقانه از کار خارج بشود حُرّ جریانش این طور بود کاذبانه وارد کربلا شد و صادقانه خارج شد این فرق هست بین آغاز و انجام «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ».

ص: ۵۸

۱- (۱). سوره ی قمر، آیات ۵۴ _ ۵۵.

اما آنچه که در طى بحثهای قبل اشاره شد که کدام آیه مربوط به واعظ غیر متعظ است نظیر «لِمَ تَقُولُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ» (۱) و کدام آیه ناظر به منافقون است که «وَاللّٰهُ يَشْهَدُ» که «إِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكَٰذِبُوْنَ» (۲) و کدام آیه مربوط به غیر منافق است به تعبیر سیدناالاستاد در المیزان که «لِمَ تَقُولُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ» اینها را ان شاءالله در جمع بندى نهایی وقتى به سوره ی مبارکه ی «صف» رسیدیم آنجا مشخص می شود که آنچه قبلاً گذشته شد و آنچه الآن گفته شد و آنچه بعداً به خواست خدا گفته می شود باید در آن جمع بندى نهایی ملحوظ باشد.

درباره نسخ که گفته شد تخصیص آزمانی است برای اینکه اگر قانون گذار بداند که مدت این قانون محدود است روح این

قانون به منقطع الآخر بودن برمی گردد نسخ شرایع و مناهج از این قبیل است «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳) یعنی خطوط کلی عقاید، اخلاق، حقوق، فقه اینها محفوظ است اما خطوط جزئی که مربوط به شریعه و مناهج است اینها در هر شریعت و نبوتی عوض می شود و ذات اقدس الهی می داند که چه موقع این حکم بیت المقدس مثلاً متوجه به کعبه می شود قبله از قدس به کعبه منتقل می شود و مانند آن، پس اگر عموم و اطلاقی در آیه هست به حسب ظاهر برای ما دوام هست ولی برای ذات اقدس الهی که عالم به غیب است بازگشتش به تخصیص زمانی است یعنی از همان اول می داند که این حکم منقطع الآخر است برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به لحاظ قوس نزول که صادر اول است و همه ی چیزها را اهل بیت به اذن خدا می دانند برای اینها هم تخصیص زمانی است البته در قوس نزول می دانند در قوس صعود برابر «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (۴) که می گویند هر لحظه محتاج به علم جدیدند «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا».

ص: ۵۹

۱- (۲) . سوره ی صف، آیه ی ۲.

۲- (۳) . سوره ی منافقون، آیه ی ۱.

۳- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۴- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۴.

این جعل سلطنت با چند قید همراه است اول همان طوری که علم لدنی می طلبیدند سلطنت لدنی هم می طلبیدند که بحثش در روز قبل گذشت و این هم باید مسلط باشد بر همه ی قدرتها که «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (۱) که این واقعاً سلطنت است مسلط بر هر چیزی است. عمده آن قید سوم است که «نَصْرِيًّا» است برخیهها سلطنت می طلبند به دنبال «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (۲) هستند اما کسی که بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۳) حرکت می کند با معیار «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۴) حرکت می کند این سلطنت نمی خواهد مگر سلطنت نصیر، نه سلطنت قاهر یک وقت سلطنت قاهر است مثل فرعون که می گوید «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» (۵) یک وقت است نه، سلطنتی است که در راستای احیای دین است، نصرت دین است، نصرت حق است این سلطنت، سلطنت حق و مطلوب است «وَأَجْعَل لِي مِن لَدُنْكَ» نه از جای دیگر، دیگری کمک بکند نه «وَأَجْعَل لِي مِن لَدُنْكَ سُلْطَانًا» وقتی سلطان شد دیگر «لا يعادله شيء» که مسلط باید باشد و این سلطنت هم سلطنت «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» نیست سلطنتی است که با «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» و مانند آن همراه است می شود سلطان نصیر دین این نصیر هم صیغه ی مبالغه است که قوی تر و متقن تر از ناصر است این سلطنتی که نصیر دین والحق است این را از نزد خودت برای ما مقرر بفرما چه اینکه مقرر فرمودی «وَأَجْعَل لِي مِن لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا».

ص: ۶۰

- ۱- (۶) . سوره ی مجادله، آیه ی ۲۱.
- ۲- (۷) . سوره ی طه، آیه ی ۶۴.
- ۳- (۸) . سوره ی اعلی، آیه ی ۱۴.
- ۴- (۹) . سوره ی شمس، آیه ی ۹.
- ۵- (۱۰) . سوره ی زخرف، آیه ی ۵۱.

دستور دیگری که ذات اقدس الهی به رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عطا کرد این بود فرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» این ذیل نشان می دهد که این فعلها که به حسب ظاهر فعل ماضی است اینها منسلخ از زمان است اگر گفته شد «إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» (۱) مستحضرید این «كَانَ» دیگر فعل ماضی نیست که دلالت بر زمان بکند در بحثهای قبلی گذشت که برخی از علوم اند که دست ادیب و فصیح و بلیغ و اینها باز است یعنی کتابهای نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع نسبت به آنها دسترسی دارند اما بعضی از مطالب اند که دیگر در کتابهای ادبی جا برای آنها نیست آیا «كَانَ» فعل است یا از یک وجود خبر می دهد؟ آیا «إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» این فعل ماضی است که از گذشته خبر بدهد یا منسلخ از زمان است؟ خب فعل باشد و زمانی نباشد دیگر فعل نیست آن معنای جوهری فعل این است که با زمان همراه است اما اگر چیزی مترمّن نبود، متمکن نبود، در رهن زمان نبود، در رهن زمین نبود «کان» و «یکون» هم درباره ی او چیز دیگر خواهد بود اگر ذات اقدس الهی ازلاً و ابداً علیم است «إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» از اصل کینونت و هستی خبر می دهد «جاء» همین طور است این شعر معروف که «مات زید زید اگر فاعل بودی» این شعر این طور نیست «مات زید زید اگر فاعل بودی» شعر این است.

مات زید زید اگر فاعل بودی کی ز مرگ خویشتن غافل بودی

ص: ۶۱

یعنی شما فاعل و امثال ذلک را فقط در محور ادبیات و نحو و صرف خلاصه نکنید وقتی می شود گفت «مات زید» این «مات» فعل و «زید» فاعل که این فاعل باشد از کار خود باخبر باشد زید مورد فعل است نه مصدر فعل وقتی مورد فعل بود دیگر فاعل نیست پس فاعل نحوی غیر از فاعل در بحثهای دیگر است «مات زید» این به صورت شرطیه است یعنی وقتی می شود گفت «مات زید» زید اگر فاعل بود آن وقت زید چون فاعل نیست پس بنابراین این را باید گذاشت کنار این «جَاءَ الْحَقُّ» نه «جَاءَ» در قبال «یجیء» است «جَاءَ» یعنی «ظهر»، «یظهر»، «ظاهر» همیشه حق آمده است نه اینکه یک وقت آمد، یک وقت نیامد یا بعدها می آید به چه دلیل؟ به دلیل این تقابل که این «جَاءَ» به معنای آمد نیست زیرا «زَهَقَ» به معنای «ذهب» اگر «ذهب» بود این «جَاءَ» «یجیء»، «ذهب»، «یذهب» به معنی آمد و رفت بود همین آمد و رفت معمولی اما وقتی «جَاءَ» در قبال «زَهَقَ» قرار گرفت یعنی «حی» حیات دارد «زَهَقَ» یعنی «مات» و «هلک» و «اضمحل» و «زال» اگر «زَهَقَ» به معنای زوال است «جَاءَ» هم به معنای حیات و هستی است و اگر آن «زَهَقَ» فعل ماضی نیست که از گذشته خبر بدهد به دلیل اصل کلی که او را همراهی می کند می فرماید: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» اصلاً باطل رفتنی است این اختصاصی به گذشته و حال و آینده ندارد پس «ان الحق کان حیاً»، «ان الحق یكون حیاً»، «ان الحق کائن حیاً» پس «جَاءَ الْحَقُّ» به معنای ماضی در قبال مضارع و حال نیست چه اینکه «زَهَقَ» هم به معنای ماضی در قبال حال و مضارع نیست برهان مسئله هم «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» است این «كَانَ» هم به معنای گذشته نیست یعنی «ان الباطل زاهق» باطل رفتنی است پس این خصوصیات آیه کریمه این است «جَاءَ الْحَقُّ» یعنی «ظهر الحق» و «صَحَّ الْحَقُّ وَالْحَقُّ حَى لَا یَزُولُ وَ الْبَاطِلُ مَضمحلٌ لَمْ یَزَلْ» حق همیشه این طور است باطل هم همیشه این طور است.

پرسش: ببخشید تقدیر نمی توان گفت مثلاً «جاء الحق ربکم» یا «جاء أمر الحق».

پاسخ: چرا، تقدیر خلاف است دیگر البته «جاء الحق» خود «من ربك» است چه در سوره ی مبارکه ی «بقره»، چه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در هر دو بخش ذات اقدس الهی فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۱) حق با خدا نیست خدا با ندارد «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۲) چیزی با خدا نیست حق اگر هست حق فعلی «مَنْ اللَّهُ» است بله درباره ی انسان کامل می شود گفت «علی (علیه السلام) مع الحق والحق مع علی» (۳) اما «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۴) نه «مع ربك» خدا با ندارد، همتا ندارد، همسایه ندارد، کفو ندارد چیزی با خدا باشد خداست و خدا چیزی با او نیست هر چه حق است و حقیقت است از خداست «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۵)، «جاء الحق» یعنی «جاء الحق من ربك» این معنایش روشن است اما «جاء» به معنای گذشته نیست، «یجیء» به معنای گذشته نیست او «دائم الفيض علی البریه» است، «دائم الفضل علی البریه» (۶) است فضلش حق است، فیضش حق است این چنین نیست که گاهی حق بیاید گاهی باطل باشد این چنین نیست اگر ما یک وقت به مقصد نرسیدیم برای اینکه ما به حق عمل نکردیم نه اینکه ما به حق عمل کردیم به وظیفه عمل کردیم ولی نتیجه نگرفتیم این نیست این تخصیص پذیر نیست این چنین نیست که عالم گاهی جای حق باشد گاهی جای باطل، خب.

ص: ۶۳

۱- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۲- (۱۳). سوره ی حج، آیه ی ۶.

۳- (۱۴). بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

۴- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۵- (۱۶). سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۶- (۱۷). مفاتیح الجنان، اعمال شب جمعه.

پس «جَاءَ الْحَقُّ» در قبال «ذهب» نیست «زَهَقَ الْبَاطِلُ» به معنی «ذهب» نیست به معنی «زال» و «اضمحَلَّ» است آن گاه این دو تا قاعده ی کلی را به عنوان سنّت الهی، سنّت ثابت و لایتغیر ذات اقدس الهی بیان کرده بأحد الأمرین و «حذف ما يُعلم منه جائز» اگر می فرمود «إِنَّ الْحَقَّ كَانَ جَائِئًا» آن وقت «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» را هم ما می فهمیدیم حالا که فرمود: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» «إِنَّ الْحَقَّ حَيٌّ لَا يَمُوت» را ما می فهمیم این نظام، نظامی نیست که باطل بپذیرد اگر یک وقت ما به مقصد نرسیدیم برای اینکه به حق عمل نکردیم.

پرسش: آنهایی که «جَاءَ الْحَقُّ» را ترسیم کردند به ورود پیامبر به مدینه «جَاءَ» را به معنی...

پاسخ: خب، آن تطبیق خودشان است و گرنه اصل کلی قرآن که آن نیست اصل کلی قرآن این است که باطل زهوق است در جریان هجرت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چون نبوت حق است همیشه حق است در قبالش کفر و نفاق و یهودیت و مسیحیت که بعد از اسلام باطل است همیشه باطل است.

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» این دیگر «كَانَ» فعل ماضی نیست «جاء الحق ظهر الحق تحقّق الحق، زهق الباطل زال الباطل اضمحلّ الباطل» چرا؟ برای اینکه باطل رفتنی است خبر نداد تعلیل کرد نفرمود «والباطل زاهق» فرمود: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا». اینها ادعای کلی قرآن کریم بود.

در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» به عنوان مثل ذکر شده است که ذات اقدس الهی مثلی ذکر کرد در سوره ی مبارکه ی «رعد» آیه هفده فرمود: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ» این دو تا مثال برای یک ممثّل آن ممثّل این دو مثال چیست؟ یکی مثال طبیعی، یکی مثال صناعی، یکی مثال آنچه را که زرگرها و صاحبان فلزهای گرانبها آب می کنند و کفی روی آن آب می ماند آن را ذکر کردند یکی هم مثال طبیعی است که وقتی بارانهای سیل آسا آمد سیلی حرکت می کند و کفی روی سیل است، خب ممثّل این دو مثال چیست؟ این است فرمود: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ» که کف روی آب است «فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» «جُفَاءً» این مشتق نیست آب بُرد است این کفی که روی آب است که کسی این را از بین نمی برد که این با مرور آب از بین می رود این آب بُرد را می گویند جُفا «يَذْهَبُ جُفَاءً» یعنی خود سیر آب این را می برد ما کاری نمی کنیم حالا کف زدایی کنیم همین سیل آبش را نگه می دارد کفش را می برد. خب، فرمود این کف آب نماست آب نیست درونش خالی است آن بیرون که یک قشر نمی است او که حق است آب می ماند آن خلأ که شما را نشان می دهد به نام آب است این از بین می رود که «يَذْهَبُ جُفَاءً»، خب.

این پس مثل آن هم مدعا چرا باطل از بین رفتنی است؟ باطل فرق نمی کند فکر باطل، خیال باطل، روش باطل، منش باطل، بازی باطل، سیاست باطل هر چه باطل است چرا رفتنی است؟ ذات اقدس الهی که معمار و مهندس این مثلث است یعنی عالم، انسان، ربط عالم و انسان این مثلث را او ساخت در جهان هم که غیر از اضلاع سه گانه ی مثلث چیز دیگری نیست جهان کل نظام کیهانی هست و انسانی است که فعال ما یشا در این محدوده است و پیوند انسان و جهان اضلاع سه گانه ی این مثلث حق است فرمود من که معمارم، من که مهندسم، من که کارگرم، من که کارگزارم من که اینها را ساختم اینها با حق ساخته شد یک وقت است کسی که مهندس و معمار و کارگر خودش است «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) فرمود من در آفرینش آسمان و زمین که کمک نخواستم کسی نبود که مرا کمک بکند که کسی هم که آن توان را نداشت حالا اگر کسی این شبستان مسجد را ساخت کارگرس هم خودش بود کارمند هم خودش بود مهندس هم خودش بود معمار هم خودش بود این گفت مصالح ساختمانی این دیوارها و پی و بنیان و سقف و بام این است دیگر ما باور می کنیم دیگر فرمود من که این عالم را ساختم اینها را با حق ساختم باطل اینجا جا ندارد لذا هر کس در هر رشته ای باشد گوشه ای بخواهد بازی کند به مقصد نمی رسد این مزاج عالم با حق ساخته شد باطل بر نمی دارد قبلاً هم این مثال ذکر شد الان دستگاه گوارش ما یک روده و معده است انسان خیال می کند به حسب ظاهر خالی است دیگر درست است معده و روده خالی است جا برای غذاست اما طریزی ساخته شد که غذای سالم را می پذیرد این مثل تنگ و ظرفهای خالی دیگر نیست در یک تنگ شما غسل بریزید نگه می دارد، غذای سمی هم بریزید نگه می دارد دیگر چون حرفی برای گفتن ندارد که این فقط ظرف است اما این دستگاه گوارش و هاضمه حرفی برای گفتن دارد اگر غذای سالم دادیم حق است نگه می دارد فربه می شود ندادیم بالا می آورد چرا غذای سمی را بالا می آورد؟ می گوید من برای این ساخته نشدم این برای طبیعت است. فطرت هم این چنین است، آسمان این چنین است، زمین این چنین است همه ی اینها بالا می آورند اگر کسی خدای ناکرده در کاری بخواهد بازی کند همان محدوده ای را بالا می آورد این را رسوا می کند خب آدمی که بالا آورد رسوا می شود دیگر مکرراً فوراً دهنش را می گیرد، مکرراً با لباس جمع می کند، مکرراً از مجلس می رود بیرون فرمود ممکن نیست کسی کار خلاف بکند مگر اینکه آن محدوده این را بالا می آورد «حَيَاءُ الْحَقِّ وَزَهْقُ الْبَاطِلِ» چرا؟ برای اینکه «مَيَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَيَّا بَيَّنَّهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۲)، «مَيَّا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينِ» (۴) از مضمون مکرر در قرآن کریم آمده فرمود من ساختم این عالم را من اینها را با حق ساختم من اینها را که با اجر و مصالح ساختمانی و بتون ساختم که اینها بعد پیدا شده من تصمیم حق گونه گرفتم چون «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۵) و عالم را ساختم، آدم را ساختم، ربط عالم و آدم را هم ساختم لذا «کان»، «جاء»، «یجیء» در این گونه از موارد منسلخ از زمان است اختصاصی به گذشته یا حال یا آینده ندارد نظام همین طور است به نحو موجه ی کلیه هم هست تخصیص ناپذیر هم هست، آبی از تخصیص است هر کسی در هر رشته ای ذره ای بخواهد باطل انجام بدهد به همان اندازه بالا می آورد مثل اینکه غذایی را که سمی است یک گوشه اش سمی هم باشد همان اثر خاص خودش را دارد.

۱- (۱۸). سوره ی کهف، آیه ی ۵۱.

۲- (۱۹). سوره ی روم، آیه ی ۸.

۳- (۲۰). سوره ی دخان، آیه ی ۳۹.

۴- (۲۱). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۶.

۵- (۲۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

پرسش: اینکه بعضی از حقوق حسابش به قیامت واگذار می شود.

پاسخ: کيفرش به آن است و گر نه الآن اینجا رسواست قیامت ظرف ظهور حق است نه ظرف حدوث حق لذا وقتی که دید می گوید «يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصَاهَا» (۱) عجب! همه ی این حرفها را یادداشت کرده که چرا آدم نمی تواند منکر بشود چون متن آن عمل هست دیگر متن عمل هست نه یعنی متن آن خلاف هست حقیقت او که به یک صورت سمی در می آید همان است دیگر، بنابراین قیامت ظرف ظهور رسوایی است نه حدوث رسوایی انسان دفعتاً می بیند که با انباری از خاطرات تلخ محشور می شود، خب.

فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» می شود «إِنَّ الْحَقَّ كَانَ حَيًّا لَا يَزُولُ» حق این چنین است خب پس ماییم و چنین عالمی وقتی این چنین شد ماییم و چنین عالم شد، ماییم و چنین اضلاع سه گانه ی مثلث آن گاه می فرماید: «وَتُنزَلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» فرمود ما حرفهای بهداشتی می زنیم، حرفهای درمانی می زنیم کجا شما مشکلی دارید که این حرفها شما را آلوده می کند اگر اهل تجربه اید حس و تجربه کمک می کند، اهل تجرید عقلی هستید برهان تجریدی تأیید می کند فرمود آنچه که ما آوردیم شفاست اولاً ما می گوئیم مرض چیست؟ بعد می گوئیم راه درمان چیست؟ دارو چیست بعد هم شفایش را هم به شما نشان می دهیم. ما می گوئیم فلان عقیده مرض است برای اینکه با ساختار عالم سازگار نیست این عالم بالأخره حسابی دارد، کتابی دارد ما از جایی آمدم به جایی می رویم، عالم از جایی آمده به جایی می رود بین ما و عالم یک ربط ویژه است این «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» (۲) که نیست که قرآن نهی کرده فرمود یک عده در هرج و مرج اند فرمود: «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» اینها که هرج و مرجی فکر می کنند می گویند باری به هر جهت این اصلاً نمی دانند از کجا آمدند به کجا می روند عالم چه بود اینها چه بودند اینها نمی دانند ما این یک قطره آب را به صورتی در آوردیم که الآن هزار، هزار یعنی هزار، هزارتا دانشکده راه افتادند که انسان را بشناسند نتوانستند چشمش انواع و اقسام بیماری دارد، گوشش انواع و اقسام بیماری دارد، مغزش انواع و اقسام بیماری دارد، دستش، پایش، روده اش، ریه اش هزارها نفر دانشجو دارند کار می کنند تا همین هیکل یک متر و نیمی را بفهمند فرمود: «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى» (۳) فرمود این اگر پدرش مُخْتَلَم می شد لباسش خیس می شد رد می شد ما همین یک قطره آب را به این صورت در آوردیم مگر الآن کمتر از هزار دانشکده دارند این انسان و بیماری انسان و درد انسان و درمان انسان را می شناسند و هنوز بسیاری از بیماریها کشف نشده و هنوز بسیاری از داروها کشف نشده و اینها یقین دارند این بیماری سبب دارد، دارو دارد، نظم دارد باید کشف بشود آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید ما بیماریها را می گوئیم بعضی از بیماریها، بیماریهای اعتقادی است برخی از بیماریها ضعف ایمان است خب بیماریها هم فرق می کند دیگر بعضیها بیماریهای حاد است بعضیها طلیعه ی بیماری است، مربوط به مسائل اعتقادی است، گاهی مسائل خب، فرمود بعضیها واقعاً بیماری حاد است، بعضی طلیعه ی بیماری است، مربوط به مسائل اعتقادی است، گاهی مسائل اخلاقی است، گاهی مسائل اجتماعی است، گاهی مسائل سیاسی است، گاهی هم مسائل بدنی آنچه که مربوط به مسائل اعتقادی است درباره ی نفاق فرمود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (۴) اینها مریض اند ممکن است همین جوانِ منافق را وقتی ببرد در دستگاه آزمایش قلب بگویند قلبش سالم است اما آن قلبی که ذات اقدس الهی عطا کرده است که منبع ادراک و پذیرش دین باشد این مریض است «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» این یکی این در سوره ی مبارکه ی «بقره» بیان کرد که بحثش گذشت. برخیها گرفتار مسائل اخلاقی و اجتماعی اند نظیر اینکه با اینکه مَحْرَم دارند اما از نگاه به نامحرم نمی گذرد این را در سوره ی

مبارکه ی «احزاب» فرمود به زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» وقتی می خواهید حرف بزنید مردانه حرف بزنید زنانه حرف نزنید در منزل با محرماتان خب زنانه حرف می زنید و اما در جامعه اگر خواستید با نامحرم حرف بزنید مردانه حرف بزنید صدایتان را نازک نکنید، کلمات رقیقانه نگوید که محتوای رقت داشته باشد، آهنگ رقیقانه ارائه نکنید که جاذبه ی صوتی داشته باشد «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» (۵) چرا؟ «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»، خب اگر مردی با داشتن همسر در نامحرم طمع می کند در فرهنگ قرآن مریض است دیگر این مرض را قرآن باید معالجه کند. مشکلات سیاسی، اجتماعی که در صدر اسلام بود در هر عصر و مصری هم ممکن است پیدا بشود می گویند ما چرا رابطه مان را با ابرقدرتها قطع نکنیم شاید خدای ناکرده نظام اسلامی آسیب بیند شاید روزی دوباره رژیم منحوس برگردد شاید ابرقدرت در خاورمیانه قاهر مطلق بشود این را در سوره ی مبارکه ی «مائده» به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اینها بیماری سیاسی دارند و مریض اند باید معالجه بشوند آیه ۵۲ سوره ی مبارکه ی «مائده» این بود «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» آنها که مرض سیاسی دارند می گویند چرا ما با آمریکا رابطه نداشته باشیم؟ چرا با اسرائیل رابطه نداشته باشیم شاید یک وقت آنها قاهر بشوند دیگر اگر کسی معتقد به حق باشد باید بداند حق همیشه پیروز است ولو در این راه شربت شهادت بنوشد فرمود اینها مرض دارند مرض سیاسی دارند اینها را معالجه بکن اینها را هشدار بده «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» اینها منافق نیستند که باطنشان کافر ظاهرشان مسلمان اما بیمارند مرض سیاسی دارند خیال می کنند حق شکست می خورد، خیال می کنند باطل زهوق نیست و مانند آن، خب اگر قرآن کریم شفاست باید اول مشخص کند که چه چیزی بیماری است یک، بعد دارو عطا بکند که توکل این است، اعتماد به خدا این است، اعتماد به حرف پیامبر و انبیا این است، شهادت این است، نصرت این است راه دارد اینها داروست وقتی هم خوردند شفا پیدا می کنند.

ص: ۶۶

۱- (۲۳). سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۲- (۲۴). سوره ی ق، آیه ی ۵.

۳- (۲۵). سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.

۴- (۲۶). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۵- (۲۷). سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

پاسخ: بله دیگر، برای اینکه اینها کسانی هستند که «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۲) ذات اقدس الهی به اینها مهلت داد، مهلت داد، بلکه بتوانند توبه کنند وقتی فرمود ما به اینها مهلت دادیم راه توبه و انابه را به آنها نشان دادیم، راه درمان اولاً بهداشت را به اینها نشان دادیم عمل نکردند بعد راه درمان به اینها نشان دادیم عمل نکردند بیماری آمده اینها را گرفته راه توبه را به اینها نشان دادیم «انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک و سمیته التوبه» (۳) آن باب هم وارد نشدند تا اینکه صحنه ی دل را اینها سیاه کردند دیگر جا برای هیچ چیزی نماند وقتی این صحنه پُر شد این کاغذ پر شد فقط جای امضا مانده ما هم امضا کردیم «خَتَمَ» یعنی مُهر کرد چه موقع نامه را مُهر می کنند؟ آن وقت که جا دیگر برای نوشتن مطلب بعدی نباشد دیگر اگر جا برای نوشتن حرف جدید است که مُهر نمی کنند فرمود اینها جا برای حرف نداشتند که ما هر کاری که می خواستیم بکنیم کردیم هر فیضی که خواستیم اضافه کنیم کردیم اینها هم هر تخلفی از دستشان برمی آمد کردند دیگر جا نماند چیزی که چون صحنه ی دل جا نبود ما مُهر کردیم از این به بعد دیگر «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۴) یعنی اول که خدا مُهر نمی کند اصلاً مُهر برای پایان نامه است چون این چنین بود «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، خب.

ص: ۶۷

۱- (۲۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۲- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۷.

۳- (۳۰) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۴- (۳۱) . سوره ی یس، آیه ی ۱۰.

فرمود اینها مرض است اولاً اینها را بگو یک عده آگاه باشند می شود بهداشت، اگر خدای ناکرده آلوده شدند آن راههای خاص را به آنها نشان بده بشود درمان و اگر آلوده شدند باز راه برای توبه باز است و می شود شفا اما برای کسی که گوش به حرف پیغمبر بدهد فرمود: «وُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ» گرچه برای همه مردم است چون «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» است اما مؤمنین مدد می گیرند مؤمنین هم که هم از بهداشت کمک بگیرند، هم از درمان کمک بگیرند «وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» ذیلش ان شاء الله برای بحث بعد.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۴

Your browser does not support the audio tag

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)»

سوره ی مبارکه ی «اسراء» چون در مکه نازل شد و مهم ترین عنصر محوری مباحث مکه بعد از توحید جریان وحی و نبوت بود لذا در این سوره ی مبارکه پشت سر هم به مناسبتهای گوناگون از وحی، نبوت، رسالت، قرآن و آثار قرآن سخن به میان آمده در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه نه این بود «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» به عنوان اینکه بهترین راه برای هدایت مردم قرآن است مطرح شد همین مضمون با عبارتهای دیگر در آیات دیگر آمده تا رسید به جریان «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ» این «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ» بعد از دستور درخواست است درخواست اینکه انسان ورود و خروجش در هر کاری صادقانه باشد.

ص: ۶۸

به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود تو این حرفها را بگو و نتیجه این حرفها را هم اعلام بکن برای اینکه ما سنت ما نازل کردن شفاست اینکه فرمود: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي» بعد فرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» یعنی با زبان تو مردم بشنوند که دعای تو مستجاب شده تو گفتمی «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» ما این سلطان نصیر را به تو دادیم تو بگو آمده «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» این حق همان سلطان نصیر است این سلطانی که نصیر است نصیر للحق است در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که منظور حضرت سلطنت دنیایی نیست که بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (۱) شکل بگیرد بلکه سلطنت معنوی است که بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۲)، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۳) سامان می پذیرد آن «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» یک سلطنت مادی و منحوس است اما این سلطنتی که بر محور «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» است، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» است حق است تو سلطان نصیر خواستی بگو آمد «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» این حق همان سلطان نصیر است چون نصیر است و یاری می کند پس باطل رفتنی است چطور باطل رفتنی است؟ برای اینکه او سست است و مقاوم ندارد این حق هم آن باطل را مغزکوب می کند «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (۴) که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است باید خواننده بشود. پس اینکه ذات اقدس الهی به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد فرمود بگو «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» پشت سر فرمود و بگو «جَاءَ

-
- ۱- (۱). سوره ی طه، آیه ی ۶۴.
 - ۲- (۲). سوره ی اعلیٰ، آیه ی ۱۴.
 - ۳- (۳). سوره ی شمس، آیه ی ۹.
 - ۴- (۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۸.

پرسش: شما فرمودید اینجا ناظر به زمان خاصی نیست پس حق همیشه هست.

پاسخ: هست بله، منتها ظهورش است دیگر منتها باید خواست این ظهور خود این سیئات ابر است این ابر را انسان باید کنار بزند تا آفتاب را ببیند آفتاب بلا- ابر بتابد این معاصی، این ذنوب رین است، غبار است «كَلَّا يَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱) آنچه را که مردم کسب می کنند از این سیئات این رین است، غبار است، چرک است و جلوی آفتاب را می گیرد این را کنار بزن این گفتن، کنار زدن این حجاب است یا انسان دفع کند به صورت بهداشت آلوده نشود به گناه یا اگر خدای ناکرده آلوده شد با توبه تطهیر کند اگر این کار را کرد آفتاب می تابد «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ».

این جریان «شَيْطَانًا نَصِيرًا» که در بحث دیروز گذشت این نکته هم امروز باید ملحوظ باشد که این دوتا تنوین هر کدامش برای تفخیم است یک سلطنت مُفَخَّم و یک نصیر مَفَخَّمی نصیب شما شده است این تنوینها هم برای تفخیم و تعظیم است «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» یعنی «ظَهَرَ الْحَقُّ» منتها انسان در پرده بود از پرده بیرون آمد نه اینکه او از غیب به شهادت آمد انسانی که غایب بود به شهادت رسیده است «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ»، درست است که «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» اما در نشئه ی طبیعت سیلی می خواهد تا آن کف را به عنوان جفا از بین ببرد خب اگر سیل نباشد کفی باشد ممکن است مدتی این کف بماند اینکه «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» (۲) برای اینکه در خروش این آب او از بین می رود اینجا هم که فرمود: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» راه زهوق بودنش را هم مشخص فرمود. در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود که ما حق را بر باطل مسلط می کنیم آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» دماغ و مغز او را می کوبد «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» تا کسی دست به مغز بی مغزی این حباب نزند این حباب هست فرمود ما این کار را می کنیم «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» وگرنه خودبه خود بدون هیچ عاملی باطل از بین برود نیست این از بین رفتنی است یعنی ضعیف است منتها باید دستی به سرش بزنید سرکوبش کنید تا از بین برود ما این کار را می کنیم لذا فرمود بگو «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ».

ص: ۷۰

۱- (۵) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.

۲- (۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۱۷.

با این بیان آن روایاتی که چه شیعه، چه سنی درباره ی وجود مبارک حضرت نقل کردند که وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فاتحانه وارد مکه شد آن عصای کوچک در دست مبارک حضرت بود وارد حریم کعبه شدند بیش از سیصد بت برای قیایل گوناگون در حریم کعبه نصب بود به سر و صورت و منخره هر کدام از اینها اشاره می کرد و این آیه را تلاوت می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» این یک، «جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» (۱) همه اینها سقوط می کردند و فرو می ریختند آن بت بزرگ که روی کعبه بود به وسیله ی وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که پا روی دوش مبارک پیغمبر(علیهما الصلاه و علیهما السلام) گذاشت او را سرنگون کرد این آیه را یعنی «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» با آنچه که در سوره ی مبارکه ی «سبأ» هست این آیات را حضرت می خواندند و این بتها فرو می ریخت. سوره ی «سبأ» آیه ۴۸ و ۴۹ این است «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَمْحُذِفُ بِالْحَقِّ عَنَّا الْعُيُوبَ» این یک آیه، آیه دیگر «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» وقتی حق ظهور کرد نه جا برای باطل کهنه است که آن سنتهای کهنه ی قبلی برگردد، نه جا برای باطل جدید است «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» نه باطل نو و تازه پدید می آید، نه باطل گذشته دوباره برمی گردد اگر حکومت اسلامی ظهور کرد نه اعمال زشت گذشته برمی گردد، نه اعمال زشت تازه پدید آمده «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» هر دو را این دو آیه را وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تلاوت می فرمودند و بتها فرو می ریخت، پس «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

ص: ۷۱

مطلب دیگر اینکه برای ذات اقدس الهی اسامی حسناى فراوانی است که در دعای نورانی جوشن کبیر اینها را ملا-حظه می فرمایید و قرآن هم که کلام خداست و بسیاری از اوصافی که مطابق با اسمای حسناى متکلم است موصوف است قرآن نور است، قرآن صدق است، قرآن حق است، قرآن هادی است، قرآن شافی است، قرآن کذا و کذاست در هر بخشی، وصفی از اوصاف کریمه ی قرآن کریم مطرح است در قبال اوصاف منفی، گاهی نور در برابر ظلمت است، گاهی حیات در برابر موت است، گاهی علم در برابر جهل است، گاهی حق در برابر باطل است، گاهی صدق در برابر کذب است، گاهی شفا در برابر مرض است و مانند آن.

در این بخش از آیات سوره ی مبارکه ی «اسراء» حق و باطل از یک سو، شفا و مرض از سوی دیگر مطرح شدند منتها حق و باطل بالصراحه، در شفا و مرض شفا بالصراحه و مرض ضمناً مشخص شده است فرمود این حق در قبال آن باطل، آن باطل را می زداید چه اینکه این دارو و این شفا آن بیماریها را از بین می برد، خب این حرفها را بگو، بگو «اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» بگو «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» برای اینکه سنت ما این است فعل مضارع که دلالت بر استمرار می کند سنت الهی را در این زمینه یادآور می شود «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ» ما حق که شفاست و از هر بیماری باطل گرایی درمان را به همراه دارد ما نازل می کنیم «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» ما این کار را می کنیم این «من»، «من» بیانیه است نه تبیین یعنی همه ی آیات قرآن این چنین است برای اینکه بیماریها گوناگون است.

از اینکه فرمود شفا معلوم می شود که انسان طبعاً یک حقیقت و هویتی دارد که با سلامت و صحت آمیخته است خدا انسان بیمار خلق نکرد یک، انسانی که عقاید گوناگون، اخلاق گوناگون، اعمال گوناگون برای او یکسان باشد نیافرید دو، انسان را سالم خلق کرد که بعضی از عقاید و اخلاق و اعمال به حال او سازگار است بعضی ناسازگار در همان سوره ی مبارکه ی «شمس» که فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۱) مُسَوًى نفوس یعنی کسی که نفس را مستوی الخلقه خلق می کند خداست استوای خلقت او یعنی او ناقص الخلقه نیست سالم است، صحیح است، مستوی الخلقه است «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» آن «فاء»، «فاء» تفصیحیه و تفسیریه است که استفای خلقت نفس به چیست؟ به اینکه مُلهم است به فجور و تقوا ما هیچ کسی را بی سرمایه خلق نکردیم در درون همه ی افراد این مطلب را نهادینه کردیم که او می داند تقوا چیست، می داند فجور چیست، به تقوا گرایش دارد از فجور گریزان است ما این چهار مطلب را در درون هر کسی قرار دادیم علم به تقوا علم به فجور، گرایش به تقوا گریز از فجور این سلامت نفس است اگر انسان اینها را نداشته باشد مریض است فرمود ما انسان را سالم خلق کردیم و سلامت او در همین است چون سلامت است اگر یکی از این عناصر چهارگانه آسیب ببیند او می شود مریض این دو مطلب، وقتی مریض شد باید دارو مصرف بکند این سه مطلب، دارو که مصرف کرد شفا پیدا می کند چهار مطلب، شفا که پیدا کرد آن لطف ویژه ی ما نصیبش می شود، می شود رحمت این پنج مطلب آدم که شفا پیدا کرد که دیگر فریه نمی شود که از مرض نجات پیدا می کند برای فریهی دستور دیگر می خواهد برای رشد و نمو و فریه شدن و تنومند شدن و قدرتمند شدن یک راه دیگر می خواهد شفا نجات از آن مرض است این عناصر پنج گانه از همین کریمه ی محلّ بحث به دست می آید. از اینکه فرمود شفاست معلوم می شود که انسان مثل سنگ نیست مثل در و دیوار نیست که همه چیز برای او یکسان باشد صحتی دارد، مرضی دارد وقتی که بیمار شد صحیح بخواد بشود، سالم بخواد بشود یک غذای مناسب دارد اگر آن غذای مناسب نبود مریض می شود وقتی مریض شد باید دارو مصرف بکند وقتی دارو مصرف کرد شفا پیدا می کند وقتی شفا پیدا کرد زمینه برای فریهی و تنومندی او هست لذا فرمود: «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» بعد از شفا «وَرَحْمَةٌ» این رحمت آن تنومندی و فریهی است.

ص: ۷۳

در بحث دیروز بعضی از آیات از حفظ خوانده شد اما خود آن آیات از برابر شماره آیات و سُور خوانده نشد. در سوره ی مبارکه ی «بقره» جریان «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» مطرح است آیه ده سوره ی مبارکه ی «بقره» که معروف است مشابه این در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم هست که در سوره ی «احزاب» افراد ضعیف الایمان در کنار افراد منافق به عنوان بیماران قلبی مطرح شدند آیه دوازده سوره ی مبارکه ی «احزاب» این است که «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ خُذُوا نَفَقًا مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْجَوْنَ» و «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن ضعیف ایمان هم یک نحو مرض هست، خب اینها مریض اند اینها بیماری اعتقادی دارند چه در بحث حکمت نظری که سخن از بود و نبود است و چه بحث در حکمت عملی که سخن از باید و نباید است اگر با آن «وَنُفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) هماهنگ نبود چه در مسائل علمی که مربوط به جهان بینی و بود و نبود است در عالم چه چیزی هست چه چیزی نیست؟ خدا هست بت نیست، خدا هست شرک نیست، معاد هست انسان عبث نیست این مربوط به هست و نیست است که جهان بینی است کاری به باید و نباید و مسئله فقه و اخلاق و حقوق ندارد آنجا یک سلامت و مرضی هست.

در مسئله حکمت عملی که مربوط به فقه و حقوق و اخلاق و اینهاست باید و نباید است چه چیزی باید، چه چیزی نباید در مسئله چه چیزی باید، چه چیزی نباید سوره ی مبارکه ی «احزاب» که آیه اش دیروز اشاره شد این بود سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ۳۲ این است «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتِنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» خب این معلوم می شود اگر کسی به نامحرم نگاه می کند مریض است دیگر یا با شنیدن صدای نامحرم تحریک می شود مریض است این مرض را باید معالجه کرد این می شود مرض اخلاقی. در سوره ی مبارکه ی «مائده» که بحث دیروز با حفظ آن آیه خوانده شد این بود که فرمود: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» (۲) که این با شماره ی آیه در بحث دیروز خوانده شد فرمود یک عده در مدینه هستند به حسب ظاهر با شما هستند اما ستون پنجم دیگری اند اینها مریض اند اینها مرض سیاسی دارند می گویند شاید نظام اسلامی شکست خورده، شاید مشرکین برگشتند ما چرا خودمان را بد کنیم؟ فرمود: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» (۳) شاید اوضاع برگشت دور دیگر اینها آمدند، خب این مرض سیاسی شد، آن مرض اخلاقی شد، آن مرض اعتقادی شد این مرضها را مشخص کرد فرمود من آیات نازل می کنم که همه ی این بخشها را درمان بکنند اینها مرض اند قرآن شفاست بین مرض و شفا داروست آیاتی که دارد «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۴) داروست آن آیه ای که می گوید «إِنْ تَصِيْرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (۵) داروست، آن آیه ای که می گوید «مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا» (۶) داروست آیاتی که شرک را باطل می کند توحید را تثبیت می کند داروست این داروها اگر به جان انسان بنشینند شفا پیدا می شود وقتی شفا پیدا شد انسان شایسته است برای دریافت آن رحمت خاصه اینکه فرمود: «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَاءً حَلِيقًا» بعد «وَرَحْمَةً» خب برای چه کسی؟ این برای همه ی مردم است منتها مؤمنین گوش می دهند درست است که قرآن «هُدًى لِلنَّاسِ» است «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ» (۷) اما آنکه بهره می برد طبقه ی متقی است لذا فرمود: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (۸)، «وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» (۹)، «رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ» اما آنکه گوش نمی دهد که قرآن برای او شفا نیست.

- ۱- (۹) . سوره ی شمس، آیات ۷ _ ۸.
- ۲- (۱۰) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۲.
- ۳- (۱۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۲.
- ۴- (۱۲) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.
- ۵- (۱۳) . سوره ی محمد، آیه ی ۷.
- ۶- (۱۴) . سوره ی دخان، آیه ی ۳۸.
- ۷- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۸- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲.
- ۹- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۸.

اما آنکه گوش نمی دهد نه تنها درمان نمی شود برای اینکه با دارو مخالفت کرده یک وقت است کسی دارو مصرف نمی کند خودش است و با جریان عادی، یک وقت با دارو مخالفت می کند، با دارو مخالفت می کند یعنی چه؟ یعنی کاری می کند بر خلاف دارو باز یعنی چه؟ یعنی اگر دارو می گوید این باید مصرف بشود این ضدش را صرف می کند، خب بیماری اش افزوده می شود دیگر اینکه فرمود بیماری اش افزوده می شود برای اینکه اینها قرآن را نمی پذیرند با دارو مخالفت می کنند یک وقت است کسی دارو نمی خورد این مرض سیر عادی خودش را می کند یک وقت است نه، با دارو مخالفت می کند، با دارو مخالفت می کند یعنی چه؟ یعنی کاری می کند بر خلاف دارو، خب اگر قرآن داروی توحید داد کسی دامنه ی شرک را گرفت این شرک بر خلاف توحید است این دارد بر خلاف دارو حرکت می کند یعنی غذایی می خورد بر ضد دارو، کاری می کند بر ضد دارو، روشی دارد بر ضد دارو خب بر ضد دارو مرض را افزوده می کند دیگر و اینکه فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است مثل «وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» آن هم تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است فرمود آنها را با ضمیر و امثال ضمیر اکتفا بکنند فرمود ظالم «بما أنه ظالم» خب دارد یا ظلم اعتقادی دارد که «إِنَّ الشُّرَكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱) یا اهل رباست که ظلم به مردم است یا اهل رشوه و کار دیگر است که ظلم به مردم است یا حق الناس است یا حق الله بالأخره ظالم است دیگر این اگر حق الله بود ظلم به توحید است، اگر حق الناس بود ظلم در برابر عدل است چون عدل داروست، توحید داروست این در قبال دارو دارد مقاومت می کند چون در قبال دارو دارد مقاومت می کند مرضش افزوده می شود اسناد مزید به قرآن برای آن است که او سهمی دارد الآن مثلاً ما می گوئیم کسانی که دستگاه گوارشی آنها بیمار است زخم اثنی عشر دارند یا بیماریهای دیگر دارند یک طیب معالج می گوید این میوه ی شیرین شاداب خامش برای شما خوب نیست باید این را ببزید، خب این گلابی خوش طعم شاداب پر آب شیرین مقصّر است یا زخم دستگاه گوارشی این بیمار که به زخم اثنی عشر مبتلاست این هر چه این گلابی شیرین را بیشتر بخورد دانش در می آید برای اینکه هضم نمی کند که شما به او گلابی می دهید او نمی پذیرد دانش در می آید شما آیه می خوانی برایش، روایت برایش می خوانی اینها شفاست او نمی پذیرد دانش در می آید اگر این گلابی را دستگاه هاضمه بپذیرد که این شخص فریادش بر نمی آید مرضش اضافه نمی شود اضافه شدن مرض برای کسی که به زخم معده مبتلاست به گلابی اسناد داده شده برای اینکه بفهماند تو نتوانستی این را هضم بکنی اینجا هم فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» این ظلم هم برای آن است که سرمایه را خسارت یعنی چه؟ یعنی سرمایه بازی خب اگر انسان سرمایه نداشته باشد که خسارت نیست معلوم می شود چیزی دارد که این گناه کم کم دارد از او می گیرد دیگر عقاید باطل، اخلاق باطل، اعمال طالح و زشت یکی پس از دیگری آن سرمایه را دارد از آدم می گیرد می شود خسارت اگر خدای سبحان به انسان آن سرمایه را نداده بود اینکه خسارت نبود که خسارت باختن سرمایه است معلوم می شود این سرمایه را ذات اقدس الهی داد هر گناهی که انسان مرتکب می شود مقداری از این سرمایه را از دست می دهد و این ظلم باعث می شود که در برابر قرآن مقاومت می کند روزانه سرمایه می بازد «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

پرسش: حضرت استاد قرآن به عنوان طیب دارو را می شناسد، می شناساند و نسخه تجویز می کند، دارو تجویز می کند چطور می شود دارو باشد...

پاسخ: برای اینکه همین دارو اثر دارد دیگر یک وقت است که عمل به این بعدها شفا پیدا می شود یک وقت است که نه، همین دارد شفا می دهد یعنی چیز دیگری که نیست اگر دارو مؤثر صددرصد باشد شافی هم همین است دیگر منتها ذات اقدس الهی شافی حقیقی است این هم کلام خدا و فعل خداست «إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (۱) شافی حقیقی اوست «هو الشافی» منتها کلام شافی، دستور شافی، شافی است دیگر اگر ما گفتیم این دارو شفابخش بود این مجاز نیست منتها به فاعل قریب اسناد دادیم به فاعل «ما به» اسناد دادیم فاعل حقیقی البته «إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» است، خوب.

اگر «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ» است این وقتی که شفا پیدا شد این رحمت روزافزون می شود رحمت برای مؤمنین است نسبت به ظالمین درکات روزافزون است تا برسد به درک اسفل، نسبت به مؤمنین درجات روزافزون است تا برسد به مرحله ی عالی. در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه دو این است که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» اینها لحظه به لحظه بالا می آیند این مزید ایمان است. در قبال این مؤمنین تبهکاران و ظالمین هستند که در سوره ی مبارکه ی «توبه» آیه ۱۲۵ به این صورت آمده «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ» خوب حالا این نسیم که می وزد اگر بر مزبله بوزد هر چه این نسیم بیشتر باشد بوی بدتری در می آید این تقصیر نسیم است یا تقصیر مزبله؟ فرمود آیات الهی را ما نازل می کنیم این در برابر تک تک اینها موضع می گیرد با تمام اینها که حق است موضع می گیرد می شود باطل، با تمام اینها که صدق است موضع می گیرد می شود کذب، با تمام اینها که داروست موضع می گیرد می شود افزایش مرض «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ».

ص: ۷۶

Your browser does not support the audio tag

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)»

چون سوره ی مبارکه ی «اسراء» در مکه نازل شد و یکی از عناصر مهم و محوری مسائل مکه جریان وحی و نبوت بود در این سوره گاهی به صورت «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۱) از قرآن نام می برد، گاهی به صورت «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» (۲) نام می برد، گاهی هم به صورت «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ». عنایت فرمودید که قرآن اگر شفاست دارویی تجویز می کند که آن دارو باعث شفا و درمان می شود و دارو مسبوق به داء و درد است و درد هم مسبوق به علل و عواملی است که منشأ پیدایش مرض اند قرآن کریم همه ی این امور را یکی پس از دیگری ذکر کرد چه چیزی باعث مرض است و چه چیزی داروی درمان است و چه اثری برای شفابخشی آن داروست همه ی اینها را مشخص کرد فرمود فلان کار مرض اخلاقی است، فلان کار مرض سیاسی است، فلان کار مرض اعتقادی است اگر درباره ی نفاق و شرک و امثال ذلك فرمود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (۳) یا اگر ضعف ایمان را برابر آیه سوره ی «احزاب» مرض دانست فرمود: «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (۴) و اگر مشکلات اخلاقی را مرض دانست فرمود: «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (۵) و اگر گرایشهای مشئوم و ناروای سیاسی را مرض دانست فرمود: «فَسَتْرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» (۶) عده ای در بین مسلمانها بودند به حسب ظاهر مسلمان بودند می گفتند ما چرا رابطه مان را با مشرکین قطع کنیم شاید نظام اسلامی شکست خورد، شاید اوضاع برگشت و دوباره مشرکین فاتح شدند چرا ما این وسطها آسیب بینیم همه ی این مرضهای سیاسی، اعتقادی، اخلاقی را در آیات گوناگون مشخص کرد که فلان کار مرض اعتقادی است، فلان کار مرض سیاسی است، فلان کار مرض اخلاقی است بعد درمان اینها را در آیات ذکر کرد در نتیجه فرمود قرآن شفابخش است «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ».

ص: ۷۷

۱- (۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹.

۲- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.

۳- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۴- (۴) . سوره ی احزاب، آیه ی ۱۲.

۵- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۶- (۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۲.

رسیده ثانیاً که آنها را لابد ملاحظه فرمودید روایات فراوانی درباره ی اینکه سوره ی مبارکه ی «حمد» حالا یک بارش یا هفت بارش یا هفتادبارش شفابخش است از بیماریهای گوناگون آن هم تجربه شده است هم دستور دینی است که فرمود: «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ». در قبال شفا مرض هست و این مرض گاهی ممکن است که به فقدان عضو منتهی بشود، گاهی ممکن است سبب زوال حیات باشد آنجا که به فقدان بعضی از مجاری ادراکی منتهی می شود فرمود: «صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (۱) با اینکه در سوره ی مبارکه ی «نحل» و مانند آن فرمود: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» اما «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (۲) که اینها مجاری ادراک اند اگر این مجاری ادراک را انسان به جا به کار نبرد می شود «صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمٌ لَا يَرْجِعُونَ» (۳) یک، «فَهَمٌ لَا يَعْقِلُونَ» دو. قرآن شفابخش است انسان را از کُری، از کوری، از نفهمی شفا می دهد اگر کسی راه درمان قرآنی را طی کرد سمیع و بصیر و علیم می شود نشد این مجاری ادراک را از دست می دهد اولاً- بعد کم کم از بین می رود ثانیاً، اینکه انسان از بین می رود و می میرد به صورت لازم قضیه از سوره ی مبارکه ی «انفال» و «یس» برمی آید از سوره ی «انفال» برمی آید که «اسْمِ تَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۴) یعنی اگر استجابت کردید زنده می شوید و گرنه می میرید در سوره ی مبارکه ی «یس» که بارها گذشت بر اساس تقابل این معنا را فرمود، فرمود: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۵) که این صنعتی است در ادبیات ملاحظه فرمودید که گاهی چهار چیز را که می خواهند ذکر بکنند یک در بین ذکر می کنند برای اینکه آن مقابل مشخص است فرمود انسان یا زنده است یا کافر یعنی انسان یا زنده است یا مُرده، انسان زنده یا مُرده، انسان زنده یا کافر است یا کافر مُرده است یا کافر مُرده است یا مُرده، زنده یا کافر است یا مؤمن فرمود انسان یا زنده است یا کافر یعنی کافر مُرده است دیگر «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» کافر در مقابل زنده است انسان یا زنده است یا کافر و گرنه کافر مُرده است دیگر و منظور از این حیات، حیات انسانی است دیگر. اگر کافر در مقابل مؤمن نیست در مقابل زنده است معلوم می شود زنده همان مؤمن است و مُرده همان کافر است.

ص: ۷۸

۱- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

۲- (۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.

۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸.

۴- (۱۰) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

۵- (۱۱) . سوره ی یس، آیه ی ۷۰.

این بیانی که از سوره ی مبارکه ی «انفال» یک، از سوره ی مبارکه ی «یس» دو، به خوبی استنباط می شود در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه در چند جا آمده فرمود عالم بی عمل «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبٌ حَيَوَانٍ... وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»^(۱) این در زنده ها حرکت می کند ولی در حقیقت مُرده است. در جریان امر به معروف و نهی از منکر آنجا هم همین تعبیر را دارد فرمود کسی که نه با زبان، نه با قلم، نه با مال، نه با جان به هیچ وجه امر به معروف و نهی از منکر نمی کند «وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» جای سوم هم باز در نهج البلاغه هست ظاهراً که ان شاء الله اگر شد فرصت بود فردا آن سه قسمت نورانی نهج البلاغه را از رو بخوانیم دو تا خطبه است و یکی کلمات قصار حضرت است آن کلمات قصار ظاهراً شماره ۳۷۴ است آنجا همین تعبیر را دارد که «وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»، خب پس اگر کسی معالجه نکند کم کم مجاری ادراکی را از دست می دهد اولاً، رفته رفته حیات انسانی را از دست می دهد ثانیاً، این معنای شفا بودن قرآن از یک سو، حیات بخشی قرآن هم از سوی دیگر دارو بودن قرآن هم از سوی سوم. در بحثهای قبل هم آن خطبه های نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «دَوَاءَ دَائِكُمْ»^(۲) همین است.

قرآن در مرحله ی اول دواست، در مرحله ی دوم اگر کسی دارو را عمل نکند و نسخه هم بکند شفاست، در مرحله ی سوم انسان را حیات می بخشد زنده می کند هم مُحیی است به قرینه ی سوره ی مبارکه ی «انفال» که فرمود: «إِنَّهُ يَنْجِيئُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۳)، هم شافی است به قرینه همین آیه و هم مُداوی است به قرینه آن تعبیرات حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «دَوَاءَ دَائِكُمْ» این نظم طبیعی محفوظ است انسان که بیمار شد اول دارو مصرف می کند بعد شفا پیدا می کند بعد حیاتش را باز می یابد، خب.

ص: ۷۹

۱- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

۲- (۱۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸.

۳- (۱۴). سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ» وقتی شفا شد بعد از شفا البته رحمت است دیگر مرض زدایی که شد آن کمالات و سلامتها یکی پس از دیگری افزای می شود اما برای کسی که به قرآن معتقد باشد و عمل بکند و اگر _ معاذ الله _ پشت به قرآن بکند بیمار می شود اولاً بیماری او افزوده می شود ثانیاً، می میرد ثالثاً «وَذَلِكُمْ مِثُّ الْأَحْيَاءِ» که فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

آن گاه درباره افراد به این صورت ذکر فرمود، فرمود بعضیها این چنین اند «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» این به صورت قضیه فی الجملة است نه مطلق استقرا داشته باشد که جمیع افراد انسان این طورند به قرینه ی آیات دیگر که فرمود بعضیها هستند که وقتی ما به اینها نعمت دادیم شاکرند «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (۱) می گویند، «لِيُبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (۲) می گویند انبیا این طورند، اولیا این طورند، مؤمنین این طورند اما برخیها این چنین اند «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» نعمت اگر بالقول المطلق در قرآن کریم ذکر بشود همراه با قرینه نباشد همان نعمت ولایت است که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۳) در ذیل این آیه ی «لَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۴) آن بیان نورانی امام است که فرمود: «نحن النعم» (۵) نعمت عندالاطلاق نعمت ولایت است اما نعمتهای خاصه ارض و سما و شمس و قمر و اینها البته نعمتهای خاصه است که خدای سبحان با قرینه ذکر می کند. در اینجا هم منظور بر اساس سیاق و قرینه ای که هست نعمت مادی است که فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى» خب معلوم است که این نعمت، نعمت معنوی نیست چون نعمت معنوی انسان را شاکر می کند می گوید «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (۶) از سنخ «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۷) نیست آنکه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» که در سوره ی مبارکه ی «فاتحهاالکتاب» است در سوره ی «نساء» تبیین شده دیگر «مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۸) پس مُنعم علیه که یکی در سوره ی «نساء» است انبیا و اولیا هستند آنجا اینجا مراد نیست «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» سوره ی «فاتحهاالکتاب» هم مراد نیست این انعام هم انعام ظاهری و مادی است برای اینکه فرمود ما اگر نعمتی دادیم او اعراض می کند خب این نعمت، نعمت معنوی که نیست چون نعمت معنوی باعث اقبال است و نه اعراض.

ص: ۸۰

- ۱- (۱۵) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.
- ۲- (۱۶) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.
- ۳- (۱۷) . سوره ی مائده، آیه ی ۳.
- ۴- (۱۸) . سوره ی تکوین، آیه ی ۸.
- ۵- (۱۹) . بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۲.
- ۶- (۲۰) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.
- ۷- (۲۱) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.
- ۸- (۲۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۶۹.

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ» به جای اینکه اقبال بکند روآوری کند به عبادت رو برمی گرداند این اعراض را با جدایی همراه می کند اول رو برمی گرداند صحنه ی صورت را برمی گرداند بعد کم کم جدا می شود «وَوَنَائِي» انسان وقتی که حرفی زد دیگری قبول نکرد صورتش را برمی گرداند بعد پهلو می کند بعد پشت می کند «وَوَنَائِي» یعنی «بَعْدَ بجانبه» این در سوره ی مبارکه ی «توبه» گذشت که آنها که «يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱) فرمود آنها را به عذاب الیم بشارت بدهید، چرا؟ چه موقع؟ «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۲) آنجا بحث گذشت که این اسکناسها را یا این پولها را داغ می کنند به پیشانو و پهلو و پشت می چسبانند این سه قسمت را داغ می کنند، «کئی» داغ کردن در آن بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که من مجبورم در آخرین بار شما را داغ کنم «فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ» (۳) همین است «کئی» یعنی داغ کردن «تُكْوَى بِهَا» یعنی داغ می کنم آن شاعر بزرگواری که گفت «علاج کئی کنت کاخر الدوا الکی» نه علاج چه موقع کنم یعنی بالأخره آدم را داغ می کنند «علاج کئی کنم» آن وقت به این حدیث نورانی نهج البلاغه اشاره کرد «کاخر الدوا الکی» این در نهج البلاغه است فرمود بالأخره آدم را داغ می کنند دیگر در سوره ی مبارکه ی «توبه» فرمود ما این پولها را که از راه حرام جمع شد و در راه حلال صرف نشد داغ می کنیم به پیشانو و پهلو و پشت این سرمایه دارها می چسبانیم داغ می کنیم «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» سر انتخاب این سه جا برای داغ کردن این است که وقتی مستمندی، فقیری آبرومندی بیاید این کسی هم که وجوه شرعی به عهده ی اوست نمی پردازد اول وقتی این مسائل را دید او را به کار خیر دعوت کردند به مدرسه سازی، به درمانگاه سازی، به کمک مؤسسات دینی دعوت کردند اول چهره در هم می کشد، ابرو تارش می کند اثر انکار در پیشانی او ظهور می کند بعد کم کم نیم رخ برمی گردد پهلو می کند بعد هم پشت می کند که می رود، که می رود چون با این سه جا بی مهوری نشان می دهد همین سه جا را داغ می کنند اول پیشانو را داغ می کنند، بعد پهلو را داغ می کنند، بعد پشتش را داغ می کنند «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۴).

ص: ۸۱

۱- (۲۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۳۴.

۲- (۲۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۳۵.

۳- (۲۵) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۸.

۴- (۲۶) . سوره ی توبه، آیه ی ۳۵.

این شخص هم «أَعْرَضَ وَنَأَى» یعنی «بَعُدَ بِجَانِبِهِ» اول نیم رخ می کند بعد پهلو می کند بعد می رود که می رود فرمود کجا می رود نه اینکه در متن جامعه نباشد از حق فاصله می گیرد به جای قرینه الی الله، به جای عبادت و دعا و به جای انجام وظایف و ترک رذایل به خود کامگی سرگرم می شود پس «وَإِذَا أَنْعَمْنَا» به نعمت مادی بر چنین انسانی «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» این درباره ی بعضیهاست البته.

پرسش:...

پاسخ: نه، اگر نعمت هدایت باشد که او می پذیرد که.

پرسش:...

پاسخ: عرضه غیر از انعام است.

پرسش: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» (۱).

پاسخ: بله، عرضه غیر از انعام است یعنی به اینها ما دادیم او هم پذیرفت اما این عرضه صِرف دعوت است دعوت کردیم او نیامد دیگر.

پرسش: اینکه تمام حجت بشود از جانب خداوند این نعمت است حالا او نمی پذیرد بحث دیگری است.

پاسخ: بله، انعام نیست آن عرضه ی نعمت است، عرضه ی نعمت هست «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» یعنی با هدایت تشریحی نه هدایت ایصال به مطلوب.

پرسش: مگر ایصال خداوند نعمت نیست؟

پاسخ: عرضه اش یک نعمت است اما به او نرسید که به همه این نعمت عرضه شد بعضیها قبول کردند بعضی نکول اگر انعام باشد «أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» باشد دیگر آنجا جای نکول نیست اما عرضه ی نعمت بله با قبول و نکول همراه است اما انعام دیگر پذیرفته شده است «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ».

پرسش:...

ص: ۸۲

پاسخ: برای اینکه هر آیه ای دعوت حق است او انکار دارد، معارضه دارد، اعتراض دارد، اعراض دارد همه ی اینها در برابر قرآن، در برابر فرمان الهی موضع گیری است اینها را هضم نمی کند مثل اینکه آفتاب می تابد آن کسی که شب کور است آسیب می بیند، مثل اینکه میوه ی خوب بر دستگاه گوارش عرضه می شود او چون نمی پذیرد دادش بلند است، فریادش بلند است هر چه این میوه شیرین تر و شاداب تر باشد آن کسی که زخم معده دارد دردش بیشتر می شود برای اینکه طیب یا این شخص به این بیمار میوه ی شیرین داد او نپذیرفت هاضمه اش قبول نکرد دردش شروع شد این گلابی باید پخته بشود تا آن کسی که دستگاه گوارشش مریض است از آن استفاده کند خام بخورد از آن لذت ببرد چون زخم اثناعشر دارد دردش شروع می شود آیا گلابی مقصّر است یا ضعف برای آن دستگاه هاضمه ی اوست؟ این آیات که داده شده او هضم نمی کند چون هضم نمی کند در برابر این موضع می گیرد، اعراض دارد، اعتراض دارد، معارضه دارد دردش زیاد می شود، مرضش زیاد می شود دیگر، خب اگر کار نداشته باشد که مرض افزوده نخواهد شد.

پرسش:...خب اگر نعمت مادی باشد پس چرا قبول نمی کند؟

پاسخ: نه، متن باطن را قبول می کند.

پرسش: نعمت مادی؟!

پاسخ: بله، نعمت مادی را قبول می کند «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» ولی به جای اینکه شاکر باشد کفران دارد نعمت مادی را رد نمی کند فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» به جای اینکه بگوید «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (۱) رو برمی گرداند، اعراض می کند شاکر نیست بی جا صرف می کند «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» اما همین شخص اگر نعمت الهی از او گرفته بشود به جای اینکه تضرّع کند، ناله کند، دعا کند ناامید می شود بد و بیراه می گوید برای اینکه این اصلاً راه گم کرده است فرمود: «وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسَّأً» ما به او شرّ ندادیم خیر اگر هست برای ماست این را به صورت متکلم مع الغیر به خود اسناد داد فرمود: «أَنْعَمْنَا» نه اینکه «أَصْبَنَاهُمْ بِالشَّرِّ» یا او را ما به شرّ مبتلا کردیم او در اثر بدرفتاری به ویل شرّ افتاده است که شرّ با او تماس گرفت ما به او ندادیم او خودش به طرف شرّ رفت این یک، به جای اینکه در این حال به رحمت الهی امیدوار باشد و اهل نیایش و دعا باشد اهل یأس و ناامیدی است هم «کان» را که نشانه ی استمرار است ذکر فرمود، هم «یُتُوسَّأ» که صیغه ی مبالغه است بیان کرد فرمود: «كَانَ يُتُوسَّأً» این طوری هست اصلاً، روشش و طریقه اش این است.

ص: ۸۳

بنابراین البته این برای بعضی افراد است بعضی افراد هم وقتی که مشکلی پیدا کردند «دُعَاءِ عَرِيضٍ» آن وقت دعا و ناله و لابه و ضجه‌ی او بلند است اینها را هم در سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت» هست اما اینها برای یک گروه دیگر است آنکه در سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت» هست فرمود وقتی آسیب می‌بیند «فَدُوْ دُعَاءِ عَرِيضٍ» آیه ۵۱ سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت» این است «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدُوْ دُعَاءِ عَرِيضٍ» اینها باز بهتر از آن گروه اول اند گروه اول با این گروه دوم مشترکی دارند و آن این است که هر دو در حال راه اهل اسراف و اتراف اند، اهل اعراض و رو برگردانی از صحنه‌ی حق اند و مانند آن، اما تفاوت آن گروه با این گروه این است که آنها «كَانَ يُتُوسًا» به جای اینکه در حال آسیب متوجه خدا و ناله و دعا و درخواست از ذات اقدس الهی بشوند «كَانَ يُتُوسًا» با آن دو تعبیر «کان» و «یتوس» که صیغه‌ی مباله است اما اینها «فَدُوْ دُعَاءِ عَرِيضٍ» (۱) اعراضی ندارند اما دعاهای طولانی دارند، ناله دارند بعد در بخشهای دیگر هم فرمود ما اگر مشکل اینها را حل کردیم نظیر آنهايي که «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۲) مشکل اینها را حل کردیم آنها را از دریا نجات دادیم «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۳)، خب بعضیها پس طریقه‌ها فرق می‌کند این انتخاب راه است دیگر در آیه بعد فرمود: «كُلٌّ يَجْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۴) بعضی شاکله‌شان مثل گروه اول است، بعضی شاکله‌شان گروه دوم است، بعضی شاکله‌شان این است که اگر نعمتی رسیدند بگویند «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (۵) بعضی شاکله‌شان این است که در تمام حالات یکسان در صرّا و صرّا به یاد ذات اقدس الهی اند در سوره‌ی مبارکه‌ی «انعام» گذشت که ما اصلاً یک عده را در فشار می‌آوریم که بگویند «یا الله» «أَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (۶) تا ضراعت کنند، ضراعت یعنی تضرع چرا اینها «بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» چرا ناله نکردند؟ ناله کردن یعنی به درگاه خدا رسیدن، راه برقرار کردن، ارتباط برقرار کردن، کمک خواست ما قدری اینها را فشار دادیم که بگویند «یا الله» ما اینها را نعمت دادیم که بگویند «یا الله» نگفتند اینها دامنگیر نعمت شدند در فشار قرار گرفتند که بگویند «یا الله» نگفتند «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ فَإِذَا هُمْ مُثْلِسُونَ» (۷) دفعتاً اینها را گرفتیم اینها متحیرند که این از کجا آمده. فرمود ما همه‌ی راهها را به طرف شما باز کردیم که یک وقت بگویید «یا الله» نه در صرّا گفتید، نه در صرّا گفتید «فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (۸)، «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ» اینکه می‌گویند «فَتَبْتَهُمْ» (۹)، «فَتَبْتَهُمْ» همین است بهتان را هم که بهتان می‌گویند برای اینکه آدم را مبهوت می‌کند برای اینکه آدم کاری که نکرده به آدم اسناد می‌دهند اگر کاری را آدم انجام داده باشد به انسان اسناد بدهند که انسان مبهوت نمی‌شود کار نکرده را که به آدم اسناد بدهند انسان متحیر است و می‌شود مبهوت فرمود آن صحنه‌ی فشاری که می‌آید چون از راههای پیش بینی نشده می‌آید «فَتَبْتَهُمْ» برای آنها یک بهتان محسوب می‌شود برای اینکه اینها پیش بینی نمی‌کردند می‌شود مبهوت. در جریان قیامت هم همین طور است «تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً» (۱۰).

ص: ۸۴

۱- (۲۹). سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۱.

۲- (۳۰). سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۲.

۳- (۳۱). سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۵.

۴- (۳۲). سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۴.

۵- (۳۳). سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

- ۶- (۳۴) . سوره ی انعام, آیه ی ۴۲.
- ۷- (۳۵) . سوره ی انعام, آیه ی ۴۴.
- ۸- (۳۶) . سوره ی انعام, آیه ی ۴۲.
- ۹- (۳۷) . سوره ی انبیاء, آیه ی ۴۰.
- ۱۰- (۳۸) . سوره ی انبیاء, آیه ی ۴۰.

به هر تقدیر اینکه فرمود در سوره ی مبارکه ی «فصلت» «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (۱) این یک گروه دیگرند خب باز اینها خیلی بهتر از آن گروه اند آن گروه سوره ی مبارکه ی «اسراء» که محل بحث اند اینها «كَانَ يُتَوَسَّأً» به در و دیوار بد می گویند اما اینها نه خیر «فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (۲) در حال رنج اهل دعا و نیایش اند، در حال گنج «أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» خب این خاصیت برای انسان «بما أنه انسان» نیست همه شان فی الجمله است نه بالجمله آنجاهایی که بالجمله است برای جنس است یا برای استقرار است مشخص است آن «الف» و «لام» مشخص است اما اینجا که فی الجمله است یعنی قضیه موجب ی جزئیة است یا مهمله است که در قوه ی قضیه موجب جزئیة است این با بعض سازگار است به دلیل تقسیم فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتَوَسَّأً» یک، اینجا دارد «وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» گروه دیگر.

در آن سُورِی که مربوط به افراد مبتلای به خطر دریا فرمود: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۳) اینها واقعاً می گویند «یا الله» برای اینکه این غبار زدوده می شود در حال خطر انسان می فهمد این خطر هست باید هم دفع بشود و دافع خطر هم احدی نیست الا الله برای اینکه انسان در دریا که دسترسی به کسی ندارد نه هیأت نجات هست، نه هیأت همراه است کسی اطلاع ندارد از وضع آدم بر فرض اطلاع داشته باشد مقهور آن امواج است کسی که قدرتش مطلق باشد علیم مطلق باشد اگر سوار زبردیا شد آنجا آسیب می بیند بداند خدا از حال او آگاه است و بتواند از عمق اقیانوس او را نجات بدهد یک قدرت مطلقه می خواهد دیگر که هر کسی در هر شرایطی همان زمانی که این زبردیایی دارد آسیب می بیند آنکه سفینه ی مریخ پیما را زیر پا دارد آن هم دارد آسیب می بیند هر دو را ذات اقدس الهی علی وزان واحد می داند دیگر «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ» (۴) هم خطر سفینه ی مریخ پیما را می داند، هم خطر این زبردیایی را می داند چون «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ» هر دو را می داند، هر دو را می تواند «دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» اما فعلاً ما «نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۵) این «إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» با آیه محل بحث سازگارتر است که وقتی که «أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» هست چه اینکه با اول سوره ی مبارکه ی «فصلت» هم هست که «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» این با صدر هر دو آیه سازگار است.

ص: ۸۵

- ۱- (۳۹) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.
- ۲- (۴۰) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.
- ۳- (۴۱) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۵.
- ۴- (۴۲) . سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.
- ۵- (۴۳) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۵.

پرسش: ...

پاسخ: نه.

پرسش: ...

پاسخ: خب, دو گروه اند ديگر لذا فرمود: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهِ» (۱) هر كسى يك راه خاصّ خودش را دارد تا چه راهى را انتخاب بكنند اين غير راه مستقيم, راه ضلالت است كه «هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِ» (۲) «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ» (۳) آنها راههاى گوناگون است اين راههاى گوناگون هر کدام به جاى خاصّى مى رسد ديگر فرمود: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهِ» شاكله يعنى طريقه ديگر حالا موقع اذان است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۸۲ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۷/۲۸

Your browser does not support the audio tag

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُفُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

درباره ی قرآن که یکی از عناصر محوری مسائل مکه بود فرمود هر گونه بیماری را او شفا می دهد بیماریهای اعتقادی را درمان می کند، بیماریهای اخلاقی را معالجه می کند، بیماریهای رفتاری و گفتاری را درمان می کند و مشکلات علمی را هم حل می کند چون جهل هم یک نحوه مرض هست بیماریهای علمی را هم برطرف می کند چه درباره ی انسان شناسی، چه درباره ی جهان شناسی، چه درباره ی پیوند انسان و جهان بعد در پایان فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» آن گاه درباره ی این «ظالمین» فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» انسانی که جزء همین ظالمین است انسانی که بر اساس فطرت توحیدش هست وقتی نعمت الهی را دریافت کرد می گوید «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (۴) آن انسان الهی است اما اینها که جزء ظالمین اند وقتی نعمت مادی الهی را دریافت می کنند به جای شکر نعمت کفران می ورزند این همان است که فرمود: «أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» و اگر جزء کسانی بودند که همان فطرت اولی شان محفوظ بود شاکر بودند، این یک مطلب.

ص: ۸۶

۱- (۴۴) . سوره ی اسراء, آیه ی ۸۴.

۲- (۴۵) . سوره ی یوسف, آیه ی ۱۰۸.

۳- (۴۶) . سوره ی انعام, آیه ی ۱۵۳.

۴- (۱) . سوره ی نمل, آیه ی ۴۰.

مطلب دیگر اینکه انعام الهی مشروط به استحقاق نیست خدای سبحان نعمت مادی را به برّ و فاجر عطا می کند و امتحان است دادن مشروط به این نیست کسی مستحق باشد اما گرفتن مشروط به استحقاق است این را به عنوان سنّت الهی چه در سوره ی مبارکه ی «انفال»، چه در سایر سور فرمود خدای سبحان هرگز نعمتی را از کسی سلب نمی کند مگر اینکه آنها استحقاق سلب نعمت داشته باشند در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه ۵۳ این است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَ عَلَيْهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» نعمتی را که خدای سبحان به ملّتی داد هرگز از آنها سلب نمی کند مگر اینکه آنها عقایدشان، اخلاقشان، رفتار و گفتارشان را عوض بکنند آن وقت نعمت را از دست آنها می گیرد.

پس اعطای نعمت مشروط به استحقاق نیست این بیان نورانی حضرت امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه ی سجاده و همچنین ائمه دیگر(علیهم السلام) در روایات دیگر این اصل را تأیید می کند فرمود: «مَتَّكَ ابْتِدَاءً» یعنی خدایا هر نعمتی که تو دادی ابتدایی است مسبوق به شرط نیست «نِعْمَكَ ابْتِدَاءً» (۱)؛ «مَتَّكَ ابْتِدَاءً» (۲) این در دعاهای نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است اما بخواهد بگیرد مشروط به کفران نعمت است هم این آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ» که از سنّت الهی خبر می دهد «كان الله كذا»، «لم يك كذا» در صفت ثبوتی و سلبی برای بیان سنّت است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» این مضمون یک آیه ی دیگر است اما آیه ۵۳ سوره ی مبارکه ی «انفال» این است که خدای سبحان هرگز نعمتی را که به کسی داده است یا به جمعیتی عطا کرد از آنها نمی گیرد مگر اینکه آنها کفران بورزند، پس اصل اعطای نعمت ابتدایی است مشروط به استحقاق نیست، گرفتن مشروط به کفران نعمت است، افرادی که جزء ظالمین اند «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» افرادی که جزء مؤمنین اند وقتی نعمتی به آنها داده شد می گویند «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (۳) این مطالب چهارگانه به دنبال مطالب روزهای قبل بود.

ص: ۸۷

۱- (۲) . صحیفه ی سجاده، دعای ۱۲.

۲- (۳) . صحیفه ی سجاده، دعای ۴۵.

۳- (۴) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.

و آنچه که در سوره ی مبارکه ی «فصلت» خوانده شد یا قبلاً در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت آنها درباره ی گروه دیگر است. در سوره ی مبارکه ی «یونس» آیه ۱۲ است «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً» فرمود بعضیها هستند که وقتی امتحان الهی به آنها می رسد آسیبی بینند حالا یا ایستاده یا نشسته یا به پهلو آرمیده در همه ی حالات با نیایش و دعا همراه اند در آیه سوره ی مبارکه ی «فصلت» که آیه اش در بحث دیروز خوانده شد آیه ۵۱ سوره ی «فصلت» این بود که «وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فُذُو دُعَاءِ عَرِيضٍ» این دعای عریض را در سوره ی مبارکه ی «یونس» باز کرده «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً».

پس بعضیها هستند وقتی آسیب بینند می گویند «یا الله» و مکرر هم می گویند «یا الله» «فُذُو دُعَاءِ عَرِيضٍ» به تعبیر ۵۱ سوره ی مبارکه ی «فصلت» «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً» هست به تعبیر سوره ی مبارکه ی «یونس» اما اینجا به قرینه ی اینکه «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً» را قبلاً فرمود این گروهی که از قرآن بهره ای نبردند «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَمَا أَنْ يُؤْسَأُ» به جای اینکه بگویند «یا الله» پوچ گرا می شوند اینکه می گویند یأس از رحمت خدا کفر است به همین معناست دیگر «إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ» (۱) چرا یأس از رحمت خدا کفر است نه معصیت است کفر است یعنی دیگر کسی نیست که مشکل ما را حل کند یأس به این معنا یک وقت است می گویند ما دیگر لیاقت نداریم مشمول رحمت خدا باشیم خب این اگر خوب نباشد بد نیست چه رسد به کفر، یک وقت می گوید نه اصلاً کسی نیست که مشکل ما را حل کند خب این کفر است دیگر اینکه فرمود: «لَا يَنْفَعُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ» این آیس است نه مأیوس، آیس یعنی کسی که گرفتار یأس است می گوید دیگر کسی نیست یا نمی تواند مشکل ما را حل کند خب او که هست «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۲) است، «بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است همه جا حضور دارد می تواند مشکل را حل کند «لَا يَعْجزه شَيْءٌ» (۳) است پس اگر کسی یأس به این معنا داشت که بگوید پوچ گرایی به این معنا که دیگر کسی نیست در عالم مشکل ما را حل کند خب البته این معلوم است کفر است.

ص: ۸۸

۱- (۵) . سوره ی یوسف، آیه ی ۸۷.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.

۳- (۷) . اقبال الأعمال، دعای روز عرفه.

پرسش:...

پاسخ: بله، خوب است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله، اینها کسانی اند که فطرتشان محفوظ است همان آیاتی که در بحثهای قبل اشاره شد که «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۱) این مشرکین حجاز وقتی سوار کشتی می شدند احساس خطر می کردند خالصانه خدا را می خواندند به سراغ بتها نبودند «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ» (۲) بتها همه از یادشان می رفت فقط خدا می ماند معاد همین طور است در حال خطر این طور نیست. بعضیها هستند که نه، اصلاً چون ملحدند کسانی اند که به هیچ وجه آن فطرت را پاسخ نداند به بوج گرایبی مبتلا می شوند می گویند دیگر کسی نیست یأس به این معنا البته با کفر همراه است دیگر، خب.

پس چون محلّ بحث ذیل آیه قبل بود که «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» درباره ی این گروه فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» که عهدِ ذکری است و ناظر به این گروه است «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَتُوسَّأُ» این در هر دو حال منحرف است نه در حال نعمت و نه در حال نعمت، نه در حال ضرر نه در حال صرّاً برای اینکه «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» یعنی انسانی که عهدِ ذکری دارد «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» باز هم «كَانَ يَتُوسَّأُ» برای اینکه این بیماری اش را درمان نکرده اما آنها که نه، درمان کردند منتها گرفتار اسراف و اتراف و امثال ذلك شدند «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدَّوْا دُعَاءِ عَرِيضٍ» (۳) یا «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحِجَبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (۴) و امثال ذلك.

ص: ۸۹

۱- (۸) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۵.

۲- (۹) . سوره ی اسراء، آیه ی ۶۷.

۳- (۱۰) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.

۴- (۱۱) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۲.

بنابراین اگر کسی آن فطرت را _ معاذ الله _ دفن کرده و زنده به گور کرده و روی فطرت خانه ساخته و در خانه ای که روی قبر فطرت ساخته شده زندگی می کند این اصلاً صدای فطرت را نمی شنود که این می شود «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱) این «دَسَّاهَا» را قبلاً ملاحظه فرمودید این باب تفعیل این یک دانه از این «الف» هایش که این «الف» تبدیل شده «یاء» است این «یاء» تبدیل شده «سین» است اصلش «دَسَسَ» بود این «دَسَسَ» که باب تفعیل است تفعیل باب «دَسَسَ» است «دَسَسَ، یَدَسُّهُ، مدسوس، دسیسه» این است که انسان خاکها را کنار می برد چیزی را در آن دفن کند همین معنا که دسیسه است، دَسَسَ است و مضاعف است وقتی باب تفعیل رفت می شود «دَسَسَ» یک دانه از این «سین» ها تبدیل می شود به «یاء» بعد تبدیل می شود به «الف» می شود «دَسَّاهَا» یعنی آن قدر دسیسه کرد که این فطرت که گوهر الهی است آن زیر دفن شده بیچاره مدسوس شده، مدفون شده این را زنده به گور کرده ولی این فطرت نمرده فطرت همیشه زنده است فطرت اگر بمیرد ما مشکلات فراوانی برای ابدیت عذاب و خلود کفار در جهنم و آنجا مشکل پیدا می شود این اصلاً زنده است مُردنی نیست منتها حرفش به گوش کسی نمی رسد این شخص آن فطرت را از بین نبرده چون «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۲) ذات اقدس الهی نه کسی را بی فطرت خلق می کند نه اجازه می دهد فطرت کسی از بین برود ضعیف می شود، دسیسه می شود، مدسوس می شود، زنده به گور می شود ولی هست آنهایی که روی قبر فطرت دارند زندگی می کنند دسیسه کردند، تدسیس کردند که بالاتر از دسیسه است و آن زیر دفن کرده اند اینها «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسًا» اما آنها که نه، اهل خوش گذرانی و اسراف و اتراف اند این چنین نیست که فطرتشان را فراموش کرده باشند «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فُذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (۳) یا «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (۴) این طور است.

ص: ۹۰

- ۱- (۱۲) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.
- ۲- (۱۳) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.
- ۳- (۱۴) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.
- ۴- (۱۵) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۲.

بنابراین اگر همه ی این سه گروه مشمول ظالمین باشند چون ظلم درکاتی دارد آن درک اسفلش برای همانهایی است که «وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسَّأً» وگرنه سایر درکات ظلم طوری است که در حال خطر حالا یا سوار کشتی بشوند یا مشکلات دیگر بالأخره به یاد خدا هستند، خوب.

پرسش:...

پاسخ: آن مربوط به آن رسوبات است این «كَلَّا بَلْ رَانَ» (۱) رین یعنی چرک دیگر «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ» اگر خدای ناکرده آن رین و غبار و قیرگونی زیاد باشد به آسانی به یاد خدا نمی افتد اگر نه، کم باشد خوب چرا این چنین نیست که همه شان یکسان باشند همان طوری که ایمان درجات دارد، عصیان و فسوق هم درکات دارد بعضیها خیلی پایین اند در درک اسفل من النارند، بعضی در درکات وسط هستند.

پرسش:...

پاسخ: خوب آنها واقعاً بعضیها مُردند یعنی این حیات جدید را پیدا نکردند چون ذات اقدس الهی یک حیات اولیه را به همه داد که آن فطرت است، یک حیات ثانویه است که به برکت قرآن پیدا می شود فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲) این حیات مستأنف است حیات قرآنی و وحیانی است آن حیات وحیانی بر اساس آن حیات اولیه در می آید خطاب به مؤمنین است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شما که مؤمنید، دارای حیات انسانی هستید «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» این حیات وحیانی است، حیات قرآنی است، حیات نورانی است «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۳)، «یمشی به فی الارض» این حیات برتر است این حیات را کسانی دارند که به دعوت الهی عنایت کردند پاسخ دادند.

ص: ۹۱

۱- (۱۶). سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۷). سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

۳- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۲.

اما آن دو تا روایتی که وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه از افراد عالم بی عمل و مانند آن به عنوان مُرده یاد کرده اند یکی در خطبه ی ۸۷ است که اوصاف متقیان را در هم در آنجا ذکر می کنند بعد می فرماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» به حسب ظاهر انسان است ولی درونش حیوان است یوم القیامه که سرائر ظاهر می شود این به صورت حیوان در می آید این در زنده ها مُرده است واقعاً نه راه هدایت را می شناسد تبعیت کند، نه راه ضلالت را می شناسد تا فاصله بگیرد «وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» این را در خطبه ی ۸۷ فرمودند.

در خطبه ی ۱۳۳ هم این چنین فرمودند، فرمودند: «وَإِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ» حکمت، حیات دل است حکیم زنده است قبلاً هم ملاحظه فرمودید حکمت در قرآن و روایات اصطلاحش غیر از اصطلاح حوزوی است که حکمت در برابر کلام و فقه است فقه حکمت است، حکمت، حکمت است، کلام حکمت است حدیث حکمت است، اخلاق حکمت است علوم اسلامی حکمت است بالأخره چه اینکه علوم اسلامی هم فقه است این تفقه در دین این چنین نیست که اگر کسی مشغول اصول دین باشد تفقه در دین نباشد فقط باید مشغول فروع دین باشد اصول دین را یاد بگیرد تفقه در دین است، فروع دین را هم یاد بگیرد تفقه در دین است، این حکمت همین علوم اسلامی است در خطبه ی ۱۳۳ می فرماید: «وَإِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ وَبَصِيرَةٌ لِلْعَيْنِ الْعَمِيَاءِ وَسَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ وَرِيٌّ لِلظَّمْآنِ وَفِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَالسَّلَامَةُ» که غرض آن است که این برای قلب مُرده حکمت کارساز است.

در کلمات قصار هم از این تعبیر استفاده شد کلمه ی قصار شماره ۳۷۴ فرمود امر به معروف و نهی از منکر درجاتی دارد بعضیها هستند که از هر سه فیض یعنی لسانی و یدی و عملی استفاده کردند، بعضی دو، بعضی یک و بعضیها هستند که «و مِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَ يَدِهِ» این یک آدم بی تفاوتی است نه با زبانش نهی از منکر می کند، نه با قلبش که باید منزجر باشد، نه با دستش «فَذَلِكُمْ مِيتُ الْأَحْيَاءِ» این یک آدم مُرده ای است یک جنازه ی عمودی است بعد تبدیل می شود به جنازه ی افقی، خوب.

این تعبیر «مِيتُ الْأَحْيَاءِ»، «مِيتُ الْأَحْيَاءِ» در روایات ما کم نیست در نهج البلاغه هم در این چند مورد بود حالا در اینکه فرمود ما نعمت به او بدهیم «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ»، مصیبت دامن گیرش بشود که بلکه هدایت بشود «كَأَنَّ يَتُوسًا» این برای همان ظالمی است که قرآن شفا نداد و گرنه اگر کسی یک مقدار اهل استشفای به قرآن کریم باشد بالأخره وقتی «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» یا «فَدُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (۱) است یا «دَعَا نَا لِيَجْنِبَهُ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (۲) است و مانند آن، خوب.

به دنبال آن فرمود: «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» افراد یکسان نیستند. بیانی را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارند که حالا چون امام رازی قبلاً طرح کرد بعد آلوسی مطرح کرد ایشان هم برای اینکه هم پاسخ آنها را داده باشد هم تفسیر شریف المیزان از این بحث خالی نباشد مسئله ی شر را مطرح کردند که آیا شر داخل در قضای الهی هست یا نه؟ مستحضرید که در شر دوتا بحث اساسی است اینها این دوتا بحث در طول هم است نه در عرض هم اقوال را هم که نقل می کنند نباید اینها را در عرض هم نقل بکنند بحث اول این است که آیا شر امر وجودی است یا امر عدمی؟ اگر عدمی محض باشد دیگر نوبت به بحث بعدی نمی رسد، اگر عدمی محض نیست و همراه با امر وجودی است شر محض داریم یا نه؟ شر کثیر داریم یا نه؟ شر مساوی داریم یا نه؟ این تقسیمات پنج گانه که امور و اشیا یا خیر محض اند یا شر محض اند یا خیر و شرشان مساوی است یا خیر غالب و شر مغلوب یا شر غالب و خیر مغلوب اینها دوتا بحث است دو مقام در دو فصل است. فصل اول این است که آیا شر امر وجودی است یا نه؟ تحقیق این است که شر امر عدمی است شر امر وجودی نیست یعنی مار و عقرب شر نیست مار و عقرب اگر کسی را نزند «لیس» تا مه دامن گیر کسی نشود به عنوان زوال حیات که او را از بین ببرد، «لیس» ناقصه دامن گیر کسی نشود که اصل ذات را از بین نبرند بلکه سلامت او را از بین ببرند اگر مار و عقرب یا سیل و زلزله و مانند آن نه «لیس» تا مه ای به همراه داشته باشد نه «لیس» ناقصه شری در عالم نیست اگر هیچ کسی را و هیچ چیزی را از بین نبرد یا سلامت هیچ چیزی را از بین نبرند شری در عالم نیست شر از آن «لیس» تا مه یعنی از موت، از زوال حیات انتزاع می شود یا از «لیس» ناقصه یعنی زوال السلامه، زوال الکمال، زوال النعمه انتزاع می شود یا «لیس» ناقصه یا «لیس» تا مه ممکن نیست ما از امر وجودی شری انتزاع بکنیم الآن همان لذتی را که طیهو و آهو از زندگی شان می برند مار و عقرب می برند از تغذیه، از زاد و ولد، از داشتن فرزند، از نکاح چه لذتی را آهو می برد که مار و عقرب نمی برد؟ چطور برای آهو و طاووس لذت است برای مار و عقرب لذت نیست بنابراین مار و عقرب همان زندگی را دارند که آهو دارد و طاووس دارد اگر کسی را از بین نبرد یا سلامت کسی را از بین نبرند شری در عالم نیست. پس محال یعنی محال، محال است که ما از یک وجود «بما آتاه وجود» شر انتزاع بکنیم این وجود برای خودش خیر است، برای عللش خیر است، برای معالیش خیر است با همه ی آنها تناسب دارد منتها لذت آنها نسبت آنها با خودشان است اگر سلسله ی مار و عقرب هست با سلسله ی آهو و اینها هست آنها راه خودشان را دارند اینها راه خودشان را دارند.

۱- (۱۹). سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.

۲- (۲۰). سوره ی یونس، آیه ی ۱۲.

پس در فصل اول بحث این است که شرّ عدمی است و لا غیر وقتی عدمی شد مَقْضی بالذّات نیست، مخلوق بالذّات نیست، مجعول بالذّات نیست، مُعطای بالذّات نیست، ذاتاً علت نمی طلبد می ماند امر بالعرض بالأخره این شرّ که پیدا می شود به نام زوال حیات یا زوال سلامت از شیئی پیدا شده دیگر بالأخره از مار و عقرب پیدا شده، از سیل و زلزله پیدا شده این مار و عقرب یا آن سیل و زلزله که باعث زوال حیات اند یعنی «لیس» تامّه، باعث زوال سلامت اند یعنی «لیس» ناقصه خدا چرا اینها را آفرید؟ آن گاه بحث می شود که اینها خیرشان بیش از شرّشان است و اگر ذات اقدس الهی اینها را به لحاظ آن شرّ قلیل خلق نمی کرد ترک خیر کثیر بود برای شرّ قلیل این دوتا فصل کاملاً از هم جدایند و در کتابهای عقلی مطرح اند حالا اگر لازم بود شما کتابهای عقلی را مراجعه می کنید بعد تفسیر فخر رازی هم که گوشه ای را مطرح کرده به دنبالش هم آلوسی به او پاسخ داده اینها را ملاحظه می کنید سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) یک دو، سه صفحه ای در این زمینه بحث کردند به عنوان بحث فلسفی آن را ملاحظه بفرمایید اگر یک وقت راهنمایی می خواست ممکن است مطرح بشود، خوب.

فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» هر کسی بالأخره راه خاصّ خودش، روش خاصّ خودش که انتخاب کرده شاکله ای که ذات اقدس الهی داد «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» همه را به فطرت توحید آفرید یک، همه را مستوی الخلقه آفرید دو، هیچ کس را ناقص خلق نکرد همه را با سرمایه آفرید سه، در سوره ی مبارکه ی «روم» فرمود: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۱) به عنوان نفی جنس فرمود ما همه را به فطرت توحیدی آفریدیم نه در گذشته، نه در حال، نه در آینده کسی را بدون فطرت توحیدی خلق نکردیم و نمی کنیم در سوره ی مبارکه ی «شمس» هم فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۲) قسم به جان آدمی و قسم به کسی که انسان را مستوی الخلقه خلق کرد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» هیچ کسی را ناقص الخلقه خدا خلق نکرد مسئله بدن در اثر تقصیر پدر و مادر که رعایت مسائل بهداشت نکردند حرف دیگر است اما روح کسی را خدا ناقص خلق نکرده مستوی خلق کرده چرا؟ برای اینکه هر کسی را این سرمایه الهام به او داده.

ص: ۹۴

۱- (۲۱) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۲- (۲۲) . سوره ی شمس، آیه ی ۷.

آن گاه «فإن قيل»، «فإن سئل»، «فإن طلب» «ما تسويه النفس» اینکه خدا فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» تسویه نفس، مستوی الخلقه بودن روح به چیست؟ جواب: «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) انسانی که ملهم است و بد و خوب را تشخیص می دهد ناقص الخلقه نیست هیچ کس نیست که بد و خوب را تشخیص ندهد فرمود ما همه را در مکتب الهام آموختیم که چه چیزی بد است چه چیزی خوب است «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» آن گاه انبیا را فرستادیم که این سرمایه را شکوفا کند که «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۲) همین است فرمود اینکه دینه است و گنجینه است و ما به آنها دادیم و الهام کردیم و در درون اینها نهادینه شده است یک عده را هم فرستادیم که اینها را شکوفا کنند، اثاره کنند، ثوره کنند، شکوفا کنند و کردند پس بنابراین این شاکله ای است که ذات اقدس الهی داد حالا اگر کسی آمده این را دفن کرده برای خودش یک قصر دیگری ساخته آن وقت می شود «شاکلته و شاکتیه» فرمود: «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» هر شکلی، هر ساختاری، هر منهجی را که خودش انتخاب کرده به همان روش عمل می کند اگر در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت که «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً» (۳) شاکله ی او این است، اگر در سوره ی «فصلت» آمده «فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (۴) شاکله ی او این است، اگر در این سوره آمده که «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسَّأً» شاکله ی او این است این شاکله را خودش باید انتخاب بکند اول حال است، بعد ملکه است، بعد به منزله ی فصل مقوم است بعد فصل مقوم که رسید دیگر صریحاً به انبیاشان می گویند «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (۵) برای ما هم بی تفاوت است و ذات اقدس الهی هم به پیامبرش می فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۶) اینها دیگر حالا راه دیگر رفتند.

ص: ۹۵

- ۱- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۲- (۲۴) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۲.
- ۳- (۲۵) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۱.
- ۴- (۲۶) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۵- (۲۷) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۳۶.
- ۶- (۲۸) . سوره ی یس، آیه ی ۱۰.

این مدعاها را حکمت متعالیه تبیین می کند که چطور می شود انسان که با فطرت اصلی خلق شد کجا حرکت می کند، در چه مسیری حرکت می کند که آن اوصاف تلخ اول برای او عاریه است، بعد برای او لازم است، بعد برای او مقوم وقتی فصل مقوم شد و انسان شده نوع متوسط نه نوع اخیر و شده جنس سافل اینکه دیگران می گفتند حیوان جنس سافل است تحت او انواع است حکمت متعالیه می گوید خیر، رهنمود قرآن این است که انسان جنس سافل است و تحت او انواع متعدّد است و انسان در سر چهارراه است یا به طرف بهیمیه شدن حرکت می کند حقیقتاً یا به طرف درنده ها حرکت می کند حقیقتاً یا به طرف شیاطین جزء شیاطین الانس می شود حقیقتاً یا می شود بار دیگر از ملک پَران شوم می شود حقیقتاً آن گاه می شود «انسانُ مَلَكٌ»، «انسانُ شیطانٌ»، «انسانُ سَعٍ»، «انسانُ بهیمی» همین انسان می شود نوع متوسط، می شود جنس سافل با حرکت جوهری این چهارراه را طی می کند دیگر مجاز نیست اگر گفتند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) یا گفتند «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۲) یا گفتند «مع الملائکه» وجود مبارک حضرت امیر نامه ای که برای دربار امویان نوشته مرقوم فرمود که خلیها می روند در جبهه شهید می شوند اما از ما اگر کسی شهید شد می شود حمزه ی سیدالشهداء و خلیها می روند جبهه جانباز می شوند از ما اگر کسی رفته دست داده می شود جعفر طیار که «یطیروا بهما مع الملائکه فی الجنان» دیگر همسفر فرشته ها می شود با آنها سفر می کند، با آنها طیران دارد (۳) شاید قبلاً هم این بحث گذشت اینکه مرحوم کلینی نقل کرده در اوایل معالم هم هست که فرشته ها پرها را زیر پای طلبه ها پهن می کنند نه برای اینکه اینها پر در آوردن یاد بگیرند که بروند شرق یا غرب آن می شود پرنده ی مهاجر که به طمع تالاب حرکت می کند آن ملائکه پر در آوردند پر پهن کردند تالاب را گفتند روی پر ما بنشینید که شما هم مثل ما پر در بیاورید شما هم پرواز یاد بگیرید شما از جهت پرواز کنید نه در جهت، نه از قطب برای تالاب بیابید شمال یا به عکس شما از طبیعت حرکت کنید، از جهت حرکت کنید نه در جهت این بیان نورانی حضرت امیر است فرمود ما هم برادر دادیم جبهه رفته دوتا دست داده خدا به او دوتا بال داده که «یطیروا بهما مع الملائکه فی الجنان» شما ذیل آیه ی اوایل سوره ی مبارکه ی «فاطر» که دارد ملائکه «أُولَیْ أَجْنِحِهِ مِثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» (۴) آنجا ملاحظه می فرمایید که بعضی از جانبازان که دستشان را دادند با ملائکه محشور می شوند وجود مبارک قمر بنی هاشم در چه حالت است؟ وجود مبارک جعفر طیار در چه حالت است؟ این در مجموعه ی روایات ما هست ولی بخشی از این مطالب هم در نامه ی حضرت امیر هست هم در ذیل آیه «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحِهِ مِثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» آنجا هست که بعضی از انسانها بال در می آورند که مانند ملائکه پرواز می کنند.

ص: ۹۶

۱- (۲۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۲- (۳۰). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

۳- (۳۱). ر.ک: نهج البلاغه، نامه ی ۲۸.

۴- (۳۲). سوره ی فاطر، آیه ی ۱.

Your browser does not support the audio tag

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانِ يَتُوسَّأُ (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

شفا بودن قرآن نسبت به هر دردی حکم خاص خود را دارد در دردهای علمی، جهل علمی بر اساس «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) می شود شناخت قرائت آیات قرآن کریم برای شفای درد علمی کافی نیست بلکه تفسیر او، تدبیر او و مانند آن لازم است. پس جهل علمی را «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» شفا می بخشد، جهالت عملی را «يُزَكِّيهِمْ» درمان می کند این جهلی که معمولاً- مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در برابر عقل قرار داده است این جهل علمی نیست انسانی که معصیت می کند جهل علمی ندارد جهالت علمی دارد اولین کتابی که مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی تنظیم کرد کتاب العقل و الجهل است منظور از این جهل، جهالت است نه جهل در مقابل علم. انسان یا عاقل است و اهل بهشت یا جاهل است و اهل جهنم آن جاهل اهل جهنم یا درس خوانده است یا درس نخوانده آن جهلی که در مقابل عقل است مهم است هر کدام از اینها هم درد است قرآن کریم شفا می دهد دردهاست شفای جهل علمی چه در مسائل اصولی، چه در مسائل فقهی و فرعی با «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» حل می شود آن جهالت عملی که به اخلاق برمی گردد در مقابل عقل است نه در مقابل علم آن جهالت را با «يُزَكِّيهِمْ» شفا می بخشد و همچنین مربوط به بحثهای دیگر.

ص: ۹۷

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

اما شفای از بیماریهای ظاهری را همان طوری که در روایات اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) آمده است برای این آیات قرآنی معتقداً کسی بخواند آثار خاصی را دارد نه بر اساس امتحان، بلکه بر اساس اعتقاد، پس «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» که بحثش گذشت و همین ظالمین کسانی اند که «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» این نعمتهای مادی است و آن نعمتهای معنوی با انبیا و اولیا همراه است آنکه در سوره ی مبارکه ی «حمد» است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۱) آن با انبیا و اولیا همراه است که در سوره ی مبارکه ی «نساء» مشخص فرمود که «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» آیه ۶۹ سوره ی مبارکه ی «نساء» این است «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» که نعمتهای معنوی است که خدا به اینها نعمت عطا کرده است. مشابه این مضمون در سوره ی مبارکه ی «مریم» هست که فرمود خدای سبحان به اینها نعمت داده است اینها کسانی اند که جزء انبیا و اولیای الهی اند آیه ۵۸ سوره ی مبارکه ی «مریم» هم مشابه این است «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ

ذُرِّيَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ «اینکه در سوره ی مبارکه ی «حمد» گفته می شود «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۲)، «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» همینهایی هستند که در سوره ی مبارکه ی «نساء» و «مریم» مشخص شده است یعنی انبیا و اولیا و اهل بیت و مؤمنان خاصّی که تابع آنها باشند، خب.

ص: ۹۸

۱- (۲). سوره ی حمد، آیه ی ۷.

۲- (۳). سوره ی حمد، آیات ۷ _ ۸.

آن گاه فرمود: «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَتْ يَتُوساً» انسان چون جزوع هست طبعاً اکثری انسان این طورند که «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً» (۱) چون طبعاً، عادتاً اکثر مردم جزوع اند همین که به کمترین مصیبت مبتلا شدند جزع می کنند لذا درباره ی جَزَع و شَرِّ فرمود: «إِذَا مَسَّهُ» همین که برخورد کرد لازم نیست که به او احاطه پیدا کند تعبیر به مَسْ کنایه از قَلَّتْ است «وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَتْ يَتُوساً» اگر این یأس به معنای عدم لیاقت باشد که خب کفر نیست ملاحظه فرمودید اما اگر خدای ناکرده به این معنا باشد که دیگر در عالم کسی نیست که مشکل ما را حل کند این همان یأس از رحمت خداست که کفر است «لَا يَتُوسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۲) یعنی اگر کسی به این حد برسد به پوچی که در عالم _ معاذ الله _ کسی نیست که از مشکل ما باخبر باشد یا مشکل ما را بتواند برطرف کند خب این هم مشمول «لَا يَتُوسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» می شود اما اینکه احیاناً برخی از کافران به نعمت سرگرم اند نظیر برخی از غربیها با اینکه مسلمان نیستند متنعم اند این در سوره ی مبارکه ی «توبه» در دو آیه آن بحث گذشت که «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (۳) که اینها در حقیقت نعمت است نه نعمت مگر آنهایی که حق برای آنها روشن نشده و آن مقداری که برایشان روشن شده عمل می کنند همان حرف معروف محمدعبدو که گفته بود من رفتم غرب و مصر خودمان را هم دیدم غرب هم دیدم آنجا اسلام هست ولی مسلمان نیست، در مصر ما مسلمان هست ولی اسلام نیست این حرفی بود که ایشان داشتند در کتابهای ایشان هم هست، خب اگر واقعاً آنها به همان اندازه که فهمیدند عمل می کنند به همان اندازه هم متنعم اند البته دولت مردانشان غیر از افراد عادی اند دولت مردانشان می بینید که الآن كُلِّ خاورمیانه را اینها به آتش کشیدند اینها «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» هستند اینها نه در اینها اسلام هست نه مسلمان اند، خب.

ص: ۹۹

۱- (۴) . سوره ی معارج، آیات ۱۹ _ ۲۱.

۲- (۵) . سوره ی یوسف، آیه ی ۸۷.

۳- (۶) . سوره ی توبه، آیات ۵۵ و ۸۵.

فرمود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا» حالا که این اقوام و فِرَق و مِلل و نِحل بیان شد فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» هر کسی شاکله ی خود را خود می سازد و برابر آن شاکله و روش و طریقه ی خود هم عمل می کند در هر دو کار هم مسئول است هم در ساختار شاکله مسئول است و هم در عمل برابر شاکله مسئول است ما کسی را بر شاکله ی بد نیافریدیم و شاکله ی بد هم لازمه ی ذاتی کسی نیست که مجعول نباشد نه لازم ذات است که مجعول نباشد، نه ما بر اساس قضای ختم به کسی شاکله ی بد دادیم و نه اجازه می دهیم کسی آن دست کاری کند و آنچه را که ما دادیم عوض بکند منتها این روبناها گاهی عوض می شود.

پس چهار مطلب است یکی اینکه آنکه ما دادیم فطرت حق است «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۱) در سوره ی مبارکه ی «روم» در سوره ی مبارکه ی «شمس» هم فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) ما این را پاک آفریدیم با ساختار حق گرایی آفریدیم آلوده نبود و آلوده نکردیم به همه هم این طهارت را دادیم.

پرسش:...

پاسخ: در اصل فطرت یکی اند البته درجاتشان فرق می کند، مراتبشان فرق می کند کسی که شیر طیب و طاهر خورده باشد، پرورشهای صحیح شده باشد، غذای طیب و طاهر خورده باشد با دیگران فرق می کند مربی خوبی داشته باشد نظیر مریم (سلام الله علیها) که کفالتش به عهده ی زکریا (علیه السلام) بود فرق می کند ولی آن نصاب لازم را که به وسیله ی او اشخاص مکلف می شوند و باید در برابر تکالیف الهی جوابگو باشند به همه داده است البته کسی که استعداد بیشتری دارد خب مسئولیت بیشتری دارد ولی آن لسان لازم برای همه هست پس آن مطلب اول ذات اقدس الهی همه را بر اساس فطرت توحیدی آفریده نه اینها «لا بشرط» اند، بی تفاوت اند نه _ معاذ الله _ آلوده خلق شدند.

ص: ۱۰۰

۱- (۷) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۲- (۸) . سوره ی شمس، آیات ۷ _ ۸.

اصل دوم این است که فرمود ما کسی را اجازه نمی دهیم عوض بکنند این فطرت را این «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» (۱) نه خود ما عوض می کنیم نه قدرت دیگری عوض می کند اما دیگری عوض نمی کند برای اینکه توان آن را ندارد، ما عوض نمی کنیم برای اینکه به احسن تقویم آفریدیم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۲) حالا- خواه به صورت بلال حبش باشد یا به صورت یوسف (سلام الله علیه) آن احسن تقویمی را که ذات اقدس الهی آفریده همان فطرت توحیدی است دیگر لذا به صورت نفی جنس فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» نه ما عوض می کنیم نه دیگری، دیگری قدرت ندارد ما هم که بر اساس احسن تقویم خلق کردیم.

و اما آنچه را که شیطان گفته بود که من آنها را اغوا می کنم، اضلال می کنم «لَأُضِلَّنَّهُمْ»، «لَأُكْفِرَنَّ عَنْهُمْ آيَاتِي وَآتَايَهُمُ الْغُيُوبَ» (۳)، «لَأُغْوِيَنَّهُمْ» (۴) «فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» (۵) آن در روبناست یعنی این فطرت اصلی را ضعیف می کنند این فطرت اصلی را فراموش می کنند به حرف این فطرت اصلی گوش نمی دهند شاکله ی دیگر و ساختار دیگر پیدا می کنند و گرنه این قابل تغییر نیست اینکه شیطان گفت «فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» در اثر اضلال من تمنیه من «لَأُكْفِرَنَّ عَنْهُمْ آيَاتِي وَآتَايَهُمُ الْغُيُوبَ» من در حوزه ی امنیه و آرزو و آمال و آرمان اینها تصرف می کنم اینها آرمان گرای بی جهت می شوند، آرزوخواه بی جهت می شوند در اثر غوایت و ضلالت خلقت خدا را تغییر می دهند یعنی در روبنا، بله این می شود در حدّ اینکه «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۶) می شود آن فطرت را فراموش می کنند به یاد فطرت نیستند «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ» (۷) دامنگیرشان می شود و مانند آن.

ص: ۱۰۱

۱- (۹) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۲- (۱۰) . سوره ی تین، آیه ی ۴.

۳- (۱۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹.

۴- (۱۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۳۹.

۵- (۱۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹.

۶- (۱۴) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۷- (۱۵) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

پرسش: اگر قابل تغییر نیست پس خلود بعضیها در جهنم به خاطر چیست؟

پاسخ: خلود در جهنم برای آن است که اینها کفری پیدا کردند این کفر زایل نیست آن اصلی ثابت است این خلود هم تأیید می کند که آن فطرت محفوظ است اگر آن فطرت از بین برود و اینها طبعاً بشوند یک حیوان درنده یا مار و عقرب جهنمی خب آن دیگر عذاب نیست می شود عزم آنکه گرفتار این مشکل شدند که خیال کردند بعد از مدتی انسان عادت می کند رنج نمی برد غفلت کردند از اینکه آن صاحب خانه ی اصلی که در دنیا فراموش شده بود تدسیس شده بود، دسیسه شده بود، «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱) او صاحب خانه ی اصلی است دارد رنج می برد و خلود را هم او توجیه می کند و از مهم ترین مسائل توجیه خلود عذاب و عدم تبدیل عذاب به عزم همین است که آن سرمایه ی اصلی هست یعنی انسانیت انسان محفوظ است و بیچاره دارد می سوزد آن هم که او فراهم کرده یک امر ثابتی است چون برای او ملکه شده دیگر بعد از مرگ هم که جا برای توبه نیست تا اینها را ملکه زدایی را رفع کند آن بیان نورانی حضرت امام صادق (سلام الله علیه) که در رسائل مرحوم شیخ آمده که سؤال کردند این شخص موقتاً در حدود شصت، هفتاد سال مثلاً معصیت کرده چرا برای ابد باید بسوزد؟ حضرت در جواب فرمود این تیتش این بود که تا ابد هم بماند معصیت بکند این روایتی که مرحوم شیخ (رضوان الله علیه) در رسائل نقل کرده، خب این در حدی که مشکل تجزی حل بشود در کتاب اصول آمده اما همچنان آن سؤال باقی است که خب شما همه ی شما فقها (رضوان الله علیهم اجمعین) فتوا دادید که گناه ناکرده را کیفر نمی دهند و تیتش این است که اگر باشد معصیت بکند شما که این را گناه نمی دانید این چطوری نه تنها می سوزد بلکه دائماً می سوزد از این به بعد دیگر مرز رسائل و اینها نیست این حرفها این یک ردیلت است و ثابت است و زوال ناپذیر اگر زوال ناپذیر است عذاب زوال ناپذیر می خواهد.

ص: ۱۰۲

پرسش: بعضیها می گویند احادیثی که درباره ی نیت آمده برای اهل سنت است.

پاسخ: نه خب، خلود؟

پرسش: نه احادیثی که درباره ی نیت است اصلاً برای اهل سنت است.

پاسخ: نه، بالأخره این خلود که بیان قرآن کریم است و در روایات ما هم هست که این شخص در مدت محدودی گناه کرده چرا عذابش نامحدود است؟ خلود عذاب نه تبدیل عذاب به عزم، بعضی خواستند از این دشواری علمی فاصله بگیرند گفتند انسان بعد از مدتی عادت می کند دیگر عذاب نیست. این سخن ناصواب است عذاب یا گاهی ممکن است انسان بگوید که یک گناه موقت ممکن است انسان را برای ابد محروم بکند مثل اینکه انسان چشم خودش را کور می کند ولی برای ابد نمی بیند اینها جوابهای ابتدایی است خب حالا کسی که چشمش را کور کرده درست است برای ابد نمی بیند اما این دیگر عذاب نیست چون خیلی از مواقع هست همین افراد نابیناها قاه قاه می خندند و لذت می برند اما دائماً بسوزد نیست بله دائماً نمی بیند اما دائماً بسوزد، دائماً در رنج باشد ما نمونه اش را در عالم نداریم.

به هر تقدیر آنجا آن شاکله نه ذات اقدس الهی به اینها داد نه لازمه ی ذاتی اینهاست.

پرسش: ...

پاسخ: این طبعاً این است، طبعاً همین طور است اما یعنی غالباً و طبعاً همین طور است عده ی زیادی را استثنا کرده «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (۱) طبع انسان این طور است این در بحثهای «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (۲) و مانند آن گذشت یک توجیه خوبی هم سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) داشتند که بیش از پنجاه آیه در مذمت انسان است انسان هلوع است، انسان جزوع است، انسان منوع است، انسان قنور است، «كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» (۳) این بیش از پنجاه آیه در مذمت انسان است و اما آیاتی هم در فضیلت و عظمت انسان است همه ی آن فضایل به فطرت برمی گردد که «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۴) همه به آن برمی گردد و همه ی رذایل هم به «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» برمی گردد این انسان چون یک جنبه ی طینی و حمأ مسنون و امثال ذلك دارد این بخش اش نه طین او و بدن او این بخش از انسانیت او که به طین وابسته است به طبیعت وابسته است آن پنجاه، شصت آیه مذمت برای توده ی آنهاست اما آن بخشهایی که «كَرَّمْنَا» دارد، «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (۵) دارد فضایل فراوانی را برای انسان ذکر می کند این برای «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است و امثال ذلك «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» است، «أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۶) است و مانند آن.

ص: ۱۰۳

۱- (۱۷) . سوره ی عصر، آیه ی ۳.

۲- (۱۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۰.

۳- (۱۹) . سوره ی كهف، آیه ی ۵۴.

۴- (۲۰). سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.

۵- (۲۱). سوره ی تین، آیه ی ۴.

۶- (۲۲). سوره ی مجادله، آیه ی ۲۲.

بنابراین این شاکله و ساختار روبنا این نه عین ذات است نه جزء ذات است و نه با قضا و قدر حتمی ذات اقدس الهی جعل شده است این دست ساز خود انسان است وقتی ملکه شد دیگر دست بردار نیست لذا فرمود: «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» این شاکله همان است که می تواند مصداق «فَلْيَعْبُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»^(۱) باشد و گرنه آن فطرت اصلی به صورت «لامی» نفی جنس تبدیل ناپذیری او اعلام شده است «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^(۲) است شاکله قابل تغییر است، قابل احداث است، قابل توبه است، قابل تبدیل است، قابل تکمیل است، قابل تضعیف «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» بعضی بدند بعضی بدتر، بعضی خوب اند بعضی خوب تر فرمود: «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» این «أَهْدَى» نسبت به بعضیها افعال تعیین است، نسبت به بعضیها افعال تفضیل است خدا می داند که چه کسی هدایت شده تر است آن در صورتی که هر دو در مسیر حق باشند یکی بالاتر، یکی میانی اما اگر یکی حق بود یکی باطل، یکی صدق بود دیگری کذب دیگر اهدای تعیینی است نظیر «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» است نه اهدای تفضیلی. «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» این فَرَقَ آنها که ضالّ اند خدا می داند آنها که اضلّ اند خدا می داند، آنها که مهتدی اند خدا می داند آنها که اهدا هستند خدا می داند یعنی هر روشی را که انتخاب بکنند ذات اقدس الهی می داند برابر همانها هم اینها را کیفر می دهد «قُلْ كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» این شاکله هم یک بار در قرآن کریم استعمال شده است گرچه بار دیگری که استعمال شده کلمه ی شَکْل است که در «ص» است «وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجًا»^(۳) و گرنه شاکله بیش از یک بار در قرآن کریم نیامده، خب.

ص: ۱۰۴

۱- (۲۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹.

۲- (۲۴) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۳- (۲۵) . سوره ی ص، آیه ی ۵۸.

پاسخ: انسان فطرتاً به طرف خیر گرایش دارد طبیعتاً که به عالم طبع برمی گردد با حس برمی گردد با بدن باید کار بکند غالب این آیاتی که بیش از پنجاه مورد نزدیک شصت مورد است که «ظُلُوم» است، «جَهْلُول» است، «هَلُوعاً» (۱) است، «مُنُوعاً» (۲) است، «جَزُوعاً» (۳) است، «أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا» (۴) است، «قَتُورًا» (۵) است، «بَخِيل» است اینها به آن جنبه ی ارتباطش با طبیعت برمی گردد که اگر جنبه اش را با طبیعت تعدیل بکند آن قسمت فطرت راحت است این جهاد در درون هست دیگر بین این قسمت با آن قسمت.

پاسخ: نه، انسان با این سرمایه خلق شده است که درک می کند که خدا حق است «لَا شَرِيكَ لَهُ» (۶)، معاد حق است «لَا رَيْبَ فِيهِ» (۷) این درک را ذات اقدس الهی به انسان داد انسان در دنیا مادامی که سرگرم طبیعت است توجه به آن درک ندارد چون توجه به آن درک ندارد درد را احساس نمی کند چرا آدم مست درد را احساس نمی کند چرا با تخدیر عضو که بی حسّی موضعی است یا بیهوش کردن کلّ بدن که انسان کلاً در اتاق عمل بیهوش است این بدن را قطعه قطعه می کنند، اربابا می کنند و انسان درد را احساس نمی کند اگر یک آدم وارسته ای باشد در همان حال ممکن است خواب خوب هم ببیند رابطه ی روح با بدن به وسیله ی اینکه بدن از کار افتاد ضعیف می شود آن روح در دیار مرسلات خودش دارد حرکت می کند این بدن را قطعه قطعه می کنند چون رابطه ی روح با بدن به وسیله ی بدن حفظ می شود این تخدیر شده است درد را احساس نمی کند خلیها هستند که در اتاق عمل اند دارند بدنش را قطعه قطعه می کنند اما بیچاره ها درک نمی کنند الان اگر کسی یک مراسم جشنی داشته باشد برای پسرش یا برادرش صبح تا غروب به فکر استقبال مهمانان و بدرقه مهمانان و پذیرایی مهمانان است مسرور هم هست غروب که مهمانها رفتند همه بدرقه شدند این دفعتاً می بیند پایش می سوزد کفشش را نگاه می کند می بیند میخی که در کفشش بود جوراب را پاره کرده پا را پاره کرده خون آمده خون کفش را گرفته و او اصلاً توجه نمی کرد این خون که الان نیامده چون او حواسش، توجهش به جای دیگر بود به درد پا توجه نکرده بود خلیها هستند «إِنَّهُمْ لَفِي شَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۸) مست دنیای اند چه چیزی تهیه کنند، چه چیزی بخورند گرفتار اجوفین اند وقتی مُردند دفعتاً می بینند «فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» (۹)، «ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (۱۰)، «فَإِذَا هُمْ كَذَا وَ كَذَا» این طور است این فطرت بیچاره نمی سوزد این انسان است که می سوزد منتها این فطرت مجرای درک انسان است اگر کسی درک نداشته باشد که سوزشی ندارد که وقتی به هوش آمدند می بینند دارند می سوزند، خب.

۱- (۲۶). سوره ی معارج، آیه ی ۱۹.

۲- (۲۷). سوره ی معارج، آیه ی ۲۱.

۳- (۲۸). سوره ی معارج، آیه ی ۲۰.

۴- (۲۹). سوره ی کهف، آیه ی ۵۴.

- ۵- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰.
- ۶- (۳۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۳.
- ۷- (۳۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.
- ۸- (۳۳). سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.
- ۹- (۳۴). سوره ی یس، آیه ی ۲۹.
- ۱۰- (۳۵). سوره ی غافر، آیه ی ۷۲.

پاسخ: آن برق آن آتش هم «يُسَبِّحُ»، آن مار و عقرب هم «يُسَبِّحُ»، آن چوب هم «يُسَبِّحُ».

پرسش: طبیعی انسان است.

پاسخ: طبیعی هم همین طور است آن تسبیح تکوینی و ملکوتی در آتش هم هست در سم هم هست این منافات ندارد که بعضیها نسبت به بعضیها زیان بار باشند آن سنگی که سر کسی را می شکند هم سر تسبیح گوی حق است هم آن سنگ در مسئله ی تکوین حساب دیگری دارد، خب.

پس «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» و این شاکله متعدّد است ولی فطرت واحد است و شاکله جزء ساختار خود آدم است پس آن سخنی که جناب فخررازی و امثال ذلک دارد که نفوس ذاتاً متفاوت اند این ناصواب است البته درجاتشان فرق می کند اما نصاب لازم تکلیف را همه دارند آن اصل تکلیف را که اعتقاد به اصول دین و عمل به فروع دین که برای همه ی ما روشن است نصاب لازم را برای اصول دین و فروع دین همه ی انسانهای مکلف دارند البته بعضیها خیلی برترش را دارند در برابر آن نعمتی که خدا به آنها داده مسئولیت دیگری دارند مثل اینکه بر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نماز شب واجب بود و برخی از کارهای دیگر هم واجب بود که بر دیگران واجب نیست، خب.

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ» این با «فاء» تفریع شما هر کاری بکنید تحت علم الهی است دیگر ضلالت و هدایت، اهدا و اضل همه ی اینها تحت علم خداست که چه راهی را انتخاب کردی.

پاسخ: آن هم همین طور است آن نصاب اصلی را دارد ممکن است به اوج کمالات نرسد اما اصل اینکه توحید را بپذیرد، نبوت را بپذیرد، وحی را بپذیرد، درک دارد مثل دیگران است در این جهت فرقی ندارد که بله، آن مقامات والا را کمتر می‌رسند، خوب.

بعد فرمود: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱) این هم از غرر آیات این سوره ی مبارکه ی «اسراء» است سؤال هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید گاهی سؤال استفهامی است، گاهی استعطایی است، گاهی اعتراضی. سؤال استفهامی همین است که مطلبی برای او روشن نیست از کسی می‌پرسد که این مطلب چیست این لفظ معنایش چیست آن مدعا با چه اثبات می‌شود و مانند آن نظیر «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲) که سؤال استفهامی است. سؤال استعطایی یعنی درخواست چیزی «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳) همه از خدای سبحان عطا و عطیه طلب می‌کنند از انسان سیخی چیزی می‌طلبند آن سؤالی که فقیر از غنی دارد سؤال استعطایی است یعنی درخواست عطا، سؤال اعتراضی همین است که در قانون اساسی آمده که مجلس از فلاں وزیر سؤال کرده یعنی او را زیر سؤال برده این زیر سؤال بردن یک نحوه اعتراض است که این در قرآن کریم به صورتهای گوناگون ظهور شده «وَقَفُّوهُمْ»، «قَفُّوهُمْ» یعنی بازداشتشان کنید، چرا؟ «إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ» (۴) اینها را بازداشت کنید اینها زیر سؤال اند این سؤال سوم قرآنی سؤال اعتراضی است اگر گفتند مجلس سؤال کرده یعنی آن وزیر را زیر سؤال برده بعد از سؤال هم استیضاح است بعدش هم رأی اعتماد اینها همه مراحل اعتراضی است نه سؤال استفهامی، سؤال استفهامی را در کمیسیون تحقیق و پژوهش و اینها دارند یک سؤال استفهامی است اما وقتی به جایی نرسیدند آن مسئول را زیر سؤال می‌برند اینکه «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ» یعنی اینها زیر سؤال رفتند در این قسمت سؤال استفهامی مراد است «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (۵) نظیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَاهِلَةِ» (۶)، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» (۷)، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ كَذَا وَكَذَا» اینجا هم سؤال می‌کنند که روح چیست؟ پس سؤال در بین اقسام سه گانه ی سؤال مقصود سؤال استفهامی است نه استعطایی و نه اعتراضی.

ص: ۱۰۷

۱- (۳۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۲- (۳۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.

۳- (۳۸) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۴- (۳۹) . سوره ی صفات، آیه ی ۲۴.

۵- (۴۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۶- (۴۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۷- (۴۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۲.

اما عمده اینکه روح چیست؟ در قرآن کریم هم نفس انسانی و آنچه که حقیقت انسان را تشکیل می دهد و قوام انسان به اوست به روح تعبیر شده است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) من روحی که منصوب به خودم هست به انسان افاضه کردم هم روح به معنای فرشته است که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» (۲) و هم روح به معنای وحی الهی که «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (۳) که این خدای سبحان روح را بر انبیای الهی القا می کند یعنی وحی الهی را، پس روح گاهی به معنای وحی الهی است، گاهی به معنای فرشته مقرب است، گاهی هم نفس انسانی آیا مقصود از این روح، روح انسانی است یا آن ملک مقرب است یا وحی قرآنی؟

از آن جهت که محور اصلی این بخشهای اخیر سوره ی مبارکه ی «اسراء» درباره ی وحی و نبوت و اینهاست این تأیید می کند که روح قرآنی منظور است وحی الهی از آن جهت که در بعضی از شأن نزولها آمده برخی از یهودیها توطئه کردند از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کنند که روح انسانی چیست؟ چون در تورات خوانده بودند که این «من امر رب» است و هر کسی نمی تواند پاسخ بدهد گفتند اگر پاسخ داد مثلاً _ معاذ الله _ معلوم می شود پیامبر نیست و اگر گفت «من امر ربی» (۴) معلوم می شود پیامبر است چنین چیزی هم نقل شده بنابراین این می شود روح انسانی. راه دیگری هم باشد برای اینکه منظور از این روح، روح به معنای فرشته ی مقرب باشد آیا جامع اینها ممکن است یا نه؟ سؤال اگر خیلی عمیق باشد ذات اقدس الهی به آنها می فرماید این در سطح جواب شما نیست و از این مطلب سؤال نکنید نظیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» (۵) سؤال می کنند قیامت چه موقع قیام می کند؟ به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که به آنها بگو «ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جریان قیامت آن وقتی است که کل این نظام متلاشی می شود ما هم متلاشی می شویم چگونه من از جریان قیامت با شما سخن بگویم و خبردار بکنم «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» (۶) اگر به آن عظمت و جلال باشد پاسخ شفاف است که «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» شما سؤال می کنید قیامت چه موقع قیام می کند؟ چه موقع یک لفظ مرگب است و سؤالش این است در چه زمانی بازگشتش به امر مرگب است هم سؤال و هم سائل و هم زمان و زمین برچیده می شود نه جا هست برای اینکه شما سؤال بکنید کجا، نه جا هست برای اینکه سؤال بکنید چه موقع چون چه موقع و کجا رخت برمی بندد «وَاللَّأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» می شود، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۷) می شود چه موقع و زمانی نمی ماند که ما تاریخ به شما بگوییم جایی نمی ماند که ما بگوییم در آنجا جا برداشته می شود، زمان برداشته می شود این طور نیست که نظیر تاریخ هجری یا میلادی باشد که بگوییم در فلان سال اتفاق می افتد سال و ماه و مجموعه ی نظام هستی کلاً برچیده می شود «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» خب ما در این زمینه چه چیزی بگوییم به شما «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» پس اگر خیلی مهم باشد جریان آن است، اما اگر خیلی مهم نباشد قابل درک باشد درباره ی وحی قرآنی باشد خب خیلی از آیات است که درباره ی قرآن و وحی قرآنی نازل شده است چگونه خدا می تواند بفرماید: «وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» (۸) این را مسکوت بگذارد لابد چیزی هست که درکش بسیار دشوار است یا همین «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» همین جواب است نه سؤال نکنید یعنی روح از عالم خلق نیست از عالم امر است قبلاً هم ملاحظه فرمودید که خلق در قرآن کریم دو تا اصطلاح دارد یک اصطلاح که به معنی مطلق آفرینش است که این مقابل ندارد «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۹)، «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ» از مجردات و مادّیات، از ارواح انبیا و اولیا تا ارضین سُفلا همه مخلوق خدای سبحان هستند «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

- ۱- (۴۳) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.
- ۲- (۴۴) . سوره ی قدر، آیه ی ۴.
- ۳- (۴۵) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.
- ۴- (۴۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۵- (۴۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۷.
- ۶- (۴۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۷.
- ۷- (۴۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۸- (۵۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۹- (۵۱) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

یک اصطلاح دیگری در قرآن کریم هست که خلق در مقابل امر است «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (۱) اما آیا این امر به معنی عالم امر است یا امر به معنی تدبیر و اداره ی امور است که خدا خالق است یعنی آفریدگار «له الأمر» یعنی پروردگار، آفرید و تدبیر آنها هم به عهده ی اوست هم آفرینش برای اوست، هم پرورش برای اوست آیا امر به این معناست در مقابل خلق است یا به معنای تدبیر است اگر به معنای مقابل عالم خلق باشد این «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» می تواند جواب باشد که روح از عالم طبیعت نیست از عالم امر است.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۳۰/۰۷/۸۷

Your browser does not support the audio tag.

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

در جریان شاکله جناب فخررازی و هم فکراشان معتقدند که انسان دارای نفوس متفاوت است ارواح متفاوت اند، حقایقشان متفاوت است بعضی به طرف خیر بعضی به طرف شرّ، بعضی حسن بعضی قبیح این نفوس متفاوت وقتی به ابدان تعلق گرفتند بعضیها مؤمن اند و بعضیها کافر. دو قول در مسئله را جناب فخررازی نقل می کند قول اول این است که این نفوس متفاوت اند و همین را اختیار می کند، قول دوم آن است که نفوس در حقیقت انسانیّت یکسان اند و تفاوتشان عرضی است و می فرماید مختار همان قول اول است و هدایت بعضی و ضلالت بعضی مربوط به تفاوت شاکله و جوهره ی هستی آنهاست با این مبنای جبری که اشاعره قائل اند هماهنگ است لکن این سخن ناصواب است زیرا آیات فراوانی تساوی نفوس را می فهماند، احکام و قوانین اسلام تساوی نفوس را در عصر خلقت می فهماند اگر تفاوتی هست عرضی است و در ساختار جوهری دخیل نیست.

ص: ۱۰۹

۱- (۵۲). سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

بیان ذلک این است که از آیاتی نظیر «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «نحل» گذشت به خوبی برمی آید که انسان در بدأ پیدایشش از لحاظ علوم رایج حوزه و دانشگاه و مانند آن خالی است مجاری ادراک را که سمع و بصر و قلب است خدا عطا کرد تا از راه شنیدن و مطالعه و گوش دادن و فکر کردن عالم بشود این عصاره ی آیه ی سوره ی «نحل» است که «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا» اینها علوم مهمان اند که بعدها وارد نفس می شوند. از آیه سوره ی مبارکه ی «شمس» برمی آید که یک علوم میزبان و صاحب خانه ای را خدای سبحان به هر کسی عطا کرده است فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) ذات اقدس الهی بدی بد و خوبی خوب را به انسانها الهام کرد و انسان با این نفس ملهمه به دنیا آمده است به بدن تعلق گرفته این چنین نیست که از بدی ظلم باخبر نباشد،

از خوبی عدل باخبر نباشد همان طوری که خدای سبحان به انسان شامه ای داد که این شامه بوی بد و خوب را تشخیص می دهد، به او سامعه ای داد که آهنگ بد و خوب را تشخیص داد، به او ذائقه ای داد که غذای بد و خوب را تشخیص می دهد، به او فطرتی داد و نفسی اهدا کرد که حُسن عدل و قُبْح ظلم را می فهمد این هم دو مطلب.

درباره ی گرایش فرمود گرایش انسان این چنین نیست که مثل دانش او باشد او عدل را خوبی عدل را می فهمد و بدی ظلم را می فهمد علمش به عدل و ظلم یکسان است اما گرایش او به این دو یکسان نیست به یک طرف مایل است آن آیه فطرت است که در سوره ی مبارکه ی «روم» مشخص فرمود: «فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۳) این اصل سوم، اصل سوم یعنی اصل سوم تا کسی این اصول را از هم جدا نکند نتیجه گیری اش آسان نیست. در اصل سوم می فهماند که گرایش فرق می کند در اصل دوم دانش فرق نمی کند او بدی را می فهمد همان طوری که می فرماید خوبی را می فهمد اما میلش به بد و خوب یکسان نیست مثل اینکه ذائقه بد و خوب را تشخیص می دهد اما میلش به هر دو که یکسان نیست سامعه می فهمد آهنگ گوش خراش با آن آهنگ گوش نواز فرقیان چیست ولی میلش به یک طرف است.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). سوره نحل، آیه ی ۷۸.

۲- (۲). سوره شمس، آیات ۷ _ ۸.

۳- (۳). سوره روم، آیه ی ۳۰.

پس اصل اول آن است که انسان در علوم حصولی نظیر صنایع و حرف و امثال ذلک هیچ چیزی نمی داند بعد باید یاد بگیرد مجاری ادراکش هم آن است، اصل دوم آن است که از نظر مسائل ارزشی با سرمایه خلق شده است با علم میزبان خلق شده است خدا فجور و تقوا را به او الهام کرده است اصل سوم آن است که درست است که دانشش نسبت به این دو گروه یکسان است اما گرایشش یکسان نیست «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۱) او این بجه را رها بکنی به طرف صدق می رود این چنین نیست که راستی و دروغ برای او یکسان باشد دروغ را بعد یاد می گیرد، خیانت را بعد یاد می گیرد اولین حرفی که می زند راست است دیگر گرایش انسان به طرف فجور و تقوا یکسان نیست گرایش انسان به طرف تقواست دانشش نسبت به هر دو علی السواست هم می داند عدل حسن است، هم می داند ظلم قبیح است هر دو را علی السوا می داند اما میلش به عدل است و از ظلم رنج می برد این سه اصل، سه اصل یعنی سه اصل.

خدا غریق رحمت کند مرحوم شهید را ایشان در این آداب المتعلمین فی مفید و مستفیض نوشته طلبه حتماً باید یک مقدار ریاضی بخواند تا بتواند مطلب یک، دو، سه تا از این صفحه چندتا مطلب در نیامده نفهمد ملاً نخواهد شد این کتاب این صفحه چندتا مطلب دارد فرق این پنج تا مطلب با هم چیست، کدام اصل است کدام فرع، کدام مبناست کدام رویناست گفت حتماً طلبه یک مقدار ریاضی باید بخواند که فکرش فکر ریاضی بشود یک را از دو جدا بکند تا این چنین نکند ملاً نمی شود این سه اصل باید مشخص بشود تا به اصول بعدی برسیم این همه یکسان است. آیات دیگر می گوید که قانونی که برای هدایت بشر آمده است علی وزان واحد است این اصل چهارم، این چنین نیست که بعضیها به بعضی امور مکلف باشند بعضی مکلف نباشند همه در برابر قوانین اسلامی مکلف اند و قانون همه هم یکی است اگر نماز است برای همه است و اگر روزه است برای همه است و اگر حج و زکات است برای همه است و هر کسی در هر حالتی که باشد حکم آن حالت خاص را دارد پس قوانین اسلام، احکام اسلام برای همه علی وزان واحد است این هم از این.

ص: ۱۱۱

تخلّفی که شده محاکم قضایی برای همه علی وزان واحد است این طور نیست که یک قانون برای جرمی این قدر باشد با همان جرم برای مجرم دیگر طور دیگر باشد اگر زمانها فرق می کند برای همه فرق می کند، اگر مکانها فرق می کند برای همه فرق می کند اگر گفتند ماههای حرام جریمه ی سنگین تری دارد برای همه دارد، اگر گفتند حرّمها جریمه ی سنگین تری دارد برای همه دارد قوانین قضایی و محاکم شرعی برای همه ی مردم علی وزان واحد است این هم یک اصل. جریان برزخ و ساهره ی قیامت و بهشت و جهنم هم برای همه یکسان است هر کسی در برابر عمل خودش عمل قلبی و قالبی علی وزان واحد محکوم است و مطرح است. این اصول را که پنج، شش اصل مشترک مستفاد از قرآن کریم به دست بیاوریم معلوم می شود که انسانها نمی توانند حقایق گوناگون داشته باشند اگر حقایق گوناگون دارند چگونه احکام مساوی، محاکم مساوی، پاداش و کیفر مساوی دارند لابد حقایقشان یکی است اصولی هم که مسئله اختیار را ثابت می کند «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱) علی وزان واحد است، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۲) علی وزان واحد است، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۳) که هر گونه جبری را نفی می کند علی وزان واحد است پس همگان مختارند، همگان آزادند، همگان از اکراه مصون اند، همگان از جبر مصون اند قوانین همه یکی، محاکم همه یکی، پاداش و کیفر هم یکی این نشان می دهد که بستر انسانیت که نفس انسانی است واحد است نعم، شاکله ها فرق می کند این شاکله ساخته ی خود آدم است شاکله این ساخته ی پدر و مادر اوست، شاکله ساخته ی محیط اوست اما هیچ کدام از این شواکل اختیار را از انسان نمی گیرد درست است ممکن است او را با دشواری همراه بکند ولی او همچنان مختار هست البته اگر کسی با صعوبت و دشواری مبارزه کرد به کمال برتر رسید پاداش بیشتری می گیرد این اصل کلی برای همه است اما این چنین نیست که شاکله ها فرق بکند، گوهرها فرق بکند بعضی به طرف خیر ذاتاً مایل باشد یا قضای الهی افرادی را به طرف خیر بکشاند، افرادی را به طرف شر بکشاند بدون اختیار آنها، بدون اراده ی آنها این چنین نیست انسان در تمام حالات مختار است آن معصوم هم مختارانه معصوم است، آن عاصی هم مختارانه عاصی است.

ص: ۱۱۲

۱- (۵). سوره کهف، آیه ی ۲۹.

۲- (۶). سوره انسان، آیه ی ۳.

۳- (۷). سوره بقره، آیه ی ۲۵۶.

مطلب دیگر اینکه در سوره ی مبارکه ی «اسراء» و همچنین «نحل» این مضمون گذشت که ذات اقدس الهی درباره ی عده ای که حلال و حرام برای آنها یکسان است فرمود شیطان درباره ی اینها با این اصل رفتار می کند «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۱)، «شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ» اگر کسی به سوء اختیار خودش به طرف ربا و رشوه و امثال ذلک رفت شیطان شریک مال اوست چون حرام را وارد کرده، اگر کسی چشم ناپاک دارد نامحرمی را در خیابان ببیند با همان انگیزه در بستر با محرم خودش نکاح می کند آن فرزند گرفتار «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَوْلَادِ» می شود بعد از امام (سلام الله علیه) سؤال کردند چطوری انسان شریک ولد می شود این شخص هم پسر زید است هم پسر شیطان فرمود راهش همان است «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ» راهش مشخص است «وَالْأَوْلَادِ» راهش مشخص است «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»، خب اگر کسی با سوء اختیار خودش که این کج راهه را رفته آن طفلی هم که به دنیا می آید در قیامت از پدر انتقام می گیرد ولی اختیارش همچنان محفوظ است آن نصاب کلی را داراست البته سخت است چنین بچه ها به مقامات اولیا برسد ولی اصل آن اختیار و آن نصاب لازم که فطرت الهی است «لَا تَبْدِيلَ لِمَخْلُوقِ اللَّهِ» (۲) آن هرگز عوض نمی شود احکام اولیه هم برای او محفوظ است.

بنابراین وقتی که از وجود مبارک امام (سلام الله علیه) سؤال می کنند که «الشَّقِيُّ مِنَ شَقِيٍّ فِي بطنِ أُمَّه» (۳) یعنی چه این روایت درباره شقی است درباره ی سعید نیست آنکه مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل می کنند این است که بارها هم این حدیث شریف خوانده شد وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) فرمود که معنای «الشَّقِيُّ مِنَ شَقِيٍّ فِي بطنِ أُمَّه» این است که وقتی کودک در زهدان مادر هست ذات اقدس الهی می داند این وقتی که به دنیا آمده به سوء اختیار خودش با اینکه می تواند کج راه نرود عمل گناه می کند «إِنَّهُ سَيَعْمَلُ عَمَلِ الْأَشْقِيَاءِ» فرمود معنای «الشَّقِيُّ مِنَ شَقِيٍّ فِي بطنِ أُمَّه» این نیست که در رَحِمِ که هست قضا و قدر این چنین رقم خورده که الّا و لابد او باید بیراهه برود این چنین نیست معنایش این است که «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَعْلَمُ» که این شخص «إِذَا تَوَلَّدَ» این شخص «سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ» قهراً «السَّعِيدُ مِنَ سَعِيدِ بطنِ أُمَّه» هم معنایش همین است پس برای همیشه انسان آزاد است، برای همیشه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۴) هست، برای همیشه «فَلِالْحَقِّ مِمَّنْ رَبُّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ» (۵) هست، برای همیشه «إِنَّا هِدْيَانَا السَّبِيلَ» (۶) هست، «وَهَدْيَانَا النَّجْدَيْنِ» (۷) هست و مانند آن.

ص: ۱۱۳

- ۱- (۸) . سوره اسراء، آیه ی ۶۴.
- ۲- (۹) . سوره روم، آیه ی ۳۰.
- ۳- (۱۰) . التوحید [صدوق]، ص ۳۵۶.
- ۴- (۱۱) . سوره بقره، آیه ی ۲۵۶.
- ۵- (۱۲) . سوره کهف، آیه ی ۲۹.
- ۶- (۱۳) . سوره انسان، آیه ی ۳.
- ۷- (۱۴) . سوره بلد، آیه ی ۱۰.

پس این شاکله را خود انسان یا ساختار درونی او را پدر و مادر و مانند این می سازد این روایت نورانی هم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هست هم مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در کتاب مکاسب محرمة نقل کرد هم در جوامع روایی ما هست که حضرت فرمود: «کسب الحرام یبین فی الذریه»^(۱) بالأخره مال حرام در ذریه ظهور می کند چه رسد به فرزند اول و دوم، خب بالأخره همین است که نطفه می شود، همین است که بعد به صورت فرزند در می آید دیگر حضرت فرمود: «کسب الحرام یبین فی الذریه» خب این پدر مؤثر است و مقصّر، مادر مؤثر است و مقصّر لکن اختیار را از کودک نمی گیرند، بنابراین شاکله را خود انسان می سازد زمینه اش را البته محیط و غذای پدر و مادر و اینها فراهم می کند ولی هیچ کدام از اینها باعث سلب اختیار نمی شود برای اینکه اگر انسان مجبور می شد آن اصول کلیه محکم نبود آن اصول کلیه نشان می دهد که قانون همه یکی، محاکم همه یکی، پاداش و کیفر همه یکی، بهشت و جهنم همه یکی معلوم می شود اصل واحد است و هیچ کسی در کار خودش مجبور نیست.

این سخن جناب فخررازی بر اساس همان مکتب باطل جبر اشعری نشأت گرفته است که ایشان بعد از اینکه دو قول نقل کرد فرمود: «و المختار عندی القسم الأول» که نفوس در جوارحشان مختلف است. مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) دارد که این آیه ارجا آیه ای است که در قرآن کریم است^(۲) البته به نظر بعضیها چون بعضیها ارجا آیه را آیات دیگر می دانند امیدبخش ترین آیه این آیه است آنها که شاکله ی خود را با فطرت الهی هماهنگ کردند و هماهنگ نگه داشتند البته برای آنها خیلی امیدبخش است.

ص: ۱۱۴

۱- (۱۵). وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۲.

۲- (۱۶). رک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۸۷.

پرسش:...

پاسخ: نه، ساختار بدنی اش این است ابزار ناقص در دست اوست آنکه عطا می کند «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۱) است، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) آن دیگر آلوده نیست منتها او وقتی وارد محیط آلوده شد ابزارش سخت است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: خیلی آسان برمی گردد یعنی اگر بخواهد توبه کند از آن طرف فیض ذات اقدس الهی فراوان است دیگر برای او دشوار است اما نسبت به ذات اقدس الهی که «مَقْلَبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ» است که سخت نیست اگر توبه کرد جداً برگشت خدای سبحان «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (۳) فرمود ما کار را برایش آسان می کنیم.

پرسش: بنا بر این آیه ایشان نمی تواند توجه کند.

پاسخ: چرا، اختیار را که از آدم سلب نمی کند که البته سخت است.

پرسش:...

پاسخ: بله، خب سخت است اما فرمود اگر کسی «مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» ما آسان می کنیم دیگر این توبه برای همین است، رجوع برای همین است، التجا برای همین است.

پرسش:...

پاسخ: عاقبت به خیر نمی شود به سوء اختیار خودش نه اینکه قهراً شده این روایت را هم به مناسبتی مرحوم کاشف الغطا (رضوان الله علیه) نقل کرده در همین بحث تفسیر نقل شده مرحوم کاشف الغطا (رضوان الله علیه) در همان اوایل کشف الغطا از معجزات وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل می کند که درباریان اموی خواستند ببینند که وجود مبارک حضرت امیر قبل از معاویه رحلت می کنند یا بعد از او چون می دانستند علی بن ابی طالب عالم به غیب است یک عده جاسوس فرستادند از شام به کوفه وجود مبارک حضرت امیر مشغول سخنرانی بود مرحوم کاشف الغطا نقل می کند که این شخص آمده گفته من از شام آمدم دیگران گفتند شام چه خبر است؟ گفت معاویه مُرد خلیفها خوشحال شدند و به عرض حضرت امیر رساندند که این می گوید معاویه مُرد حضرت اعتنا نکرد، بار دوم گفتند و خیلی خوشحال شدند و به حضرت امیر عرض کردند حضرت اعتنا نکرد، بار سوم باز هم حضرت امیر اعتنا نکرد بعد بالأخره پرده برداشت فرمود معاویه نمرود نمی میرد مگر اینکه فتنه ای به پا بکند همان در مسجد کوفه فرمود مگر اینکه فتنه ای به پا بکند عده ای را بشوراند وارد این مسجد بشوند از این در بیاورند پرچمش هم به دست فلان کس باشد همان یکی از آنهایی که پای منبر حضرت نشسته بود فرمود پرچمش هم به دست توست عرض کرد من یا علی؟ فرمود بله تو، نکن ولی می کنی فرمود نکن ولی می کنی این یعنی چه؟ یعنی مجبور نیستی فرمود او حیل کرده ببیند من زودتر می میرم یا او؟ او نمی میرد مگر اینکه فتنه ای به پا بکند عده ای را

بشوراند از این در مسجد هم وارد بشوند پرچمش هم به دست همین شخص باشد این عرض کرد من یا علی؟ فرمود بله تو ولی نکن لکن می کنی این بیان لطیف را مرحوم کاشف الغطا در اوایل کشف الغطا نقل کرده، خب اینکه حضرت فرمود نکن ولی می کنی یعنی مختاری دیگر.

ص: ۱۱۵

۱- (۱۷). سوره روم، آیه ی ۳۰.

۲- (۱۸). سوره ص، آیه ی ۷۲.

۳- (۱۹). سوره لیل، آیات ۵ _ ۷.

پرسش:...

پاسخ: نه، حضرت می فرماید توبه بکن ولی می دانم نمی کنی به سوء اختیار مثل اینکه ذات اقدس الهی فرمود توبه بکن ولی نمی کنی این امر را خدای سبحان دارد امر تشریحی ولی علم غیب تکوینی دارد اگر کسی به دستور خدا عمل نکند خدا می داند که به او امر کرده بکن و می داند که او نمی کند می داند بر اساس علم غیب که این نمی کند به سوء اختیار خودش.

پرسش:...

پاسخ: همان شاکله؟

پرسش:...

پاسخ: نه، علم الهی تابع شاکله است چون این شخص شاکله ساخت و برابر شاکله عمل می کند خدای سبحان می داند که این شخص چه موقع شاکله می سازد؟ چگونه برابر شاکله عمل می کند؟ چگونه دستور پیغمبر را زیر پا می گذارد و مانند آن چون او می کند خدا می داند نه آن خیال باطل جبری که چون خدا می داند این کار باید بشود می شود جبر، خدا کار خودش هم می داند اگر علم خدا علم ازلی علت عصیان باشد یا علت جبر باشد _ معاذ الله _ خود خدا هم باید مجبور باشد که برای اینکه خودش می داند دارد چه کار می کند قبل از اینکه بکند می داند علم خدا باعث جبر نیست چون این چنین می شود خدا می داند نه چون این خدا می داند حتماً باید این چنین بشود می داند که فلان شخص شاکله می سازد و می داند که چقدر طول می کشد تا شاکله ساخته بشود می داند که می تواند این ساخته را به هم بزند ولی نمی زند و می داند که برابر این شاکله عمل می کند چون این چنین است خدا می داند نه چون خدا می داند الا و لابد این شخص باید بیراهه برود.

ص: ۱۱۶

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر اول این چنین است مثل اینکه ما بگوییم «كُلُّ يُفْتَى عَلَي فِتْوَا» اول می شود مجتهد، برابر اجتهادش فتوا می دهد این چنین نیست این وقتی به دنیا آمده فتوا بدهد که اگر گفته شد هر کسی با رأی خودش فتوا می دهد یعنی هر کسی در طی سالیان متمادی اجتهاد خاص پیدا می کند بعد برابر آن اجتهاد فتوا می دهد نه اینکه در سالروز میلادش، در زادروز میلادش عمل بکند عمل که این چنین نیست که.

پرسش:...

پاسخ: نه، اول مؤمن را ذکر کرده بعد ظالم را ذکر کرده بعد جمع بندی کرده فرمود شاکله، مگر افراد مؤمناً به دنیا می آیند؟ مگر افراد ظالماً به دنیا می آیند یا ظلم و ایمان عمل اختیاری افراد است کسب می شود؟ فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» این یک، «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۱) این دو، «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا» (۲) همین ظالمین این سه، «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» مؤمنین یک طور، ظالمین یک طور مگر اینها در زادروز ولادتشان یک عده مؤمن بودند یک عده ظالم؟ همان طوری که «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۳) «والله أخرجكم من بطون امهاتكم لا- تعلمون شيئاً» نه مؤمن بودند نه کافر بعد ایمان و کفر را با حسن اختیار یا سوء اختیار پذیرفتند بعد شاکله ساختند این آیه که اول نازل نشده که فرمود یک عده مستقیم رفتند شدند مؤمن، یک عده کج راه رفتند شدند ظالم آن گاه آن مؤمنین «يعملون على شاكلتهم» این ظالمین «يعملون على شاكلتهم»، خب.

ص: ۱۱۷

۱- (۲۰) . سوره اسراء، آیه ی ۸۲.

۲- (۲۱) . سوره اسراء، آیه ی ۸۳.

۳- (۲۲) . سوره نحل، آیه ی ۷۸.

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» در صحیفه ی سجادیه در دعای نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) دعای چهارم آنجا این واژه شاکله به کار رفته دارد «اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ» که «الَّذِينَ قَصِدُوا سَمَتَهُمْ وَ تَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ وَ مَضَوْا عَلَيَّ شَاكِلَتِهِمْ» اینها به همان روش و طریقه و سیره حرکت کردند شاکله یعنی سیره، سیره را خود انسان می سازد اینهایی که تبدیل کردند دستور به توبه دادند این همه مشرکین بودند که برگشتند این همه بعضیها مسلمانها بودند که مرتد شدند راه برای دو طرف تا زمان مرگ باز است این طور نیست که راه یک طرفه باشد یک عده ایمان آوردند، یک عده کفر ورزیدند، یک عده عاقبت به خیر شدند، یک عده عاقبت به شر شدند در همه ی حالات انسان مختار است پس شاکله را خودش می سازد بعد برابر آن شاکله دارد حرکت می کند.

پرسش: ...

پاسخ: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» یعنی هر کسی بر طریقه ی خودش طریقه را خودش انتخاب کرده دیگر نه شاکله الله ضمیر «هـ» به آن شخص برمی گردد شاکله ی او یعنی طریقه ی او آن تشکلی که خودش ساخته، آن راهی که خودش ساخته برابر او هم عمل می کند بعد از اینکه فرمود یک عده مؤمن اند، یک عده ظالم و ظالمین این چنین اند که «كَانَ يَتُوسَّأً» (۱) فرمود: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ»، خب.

«فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» بعد فرمود: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» این سؤالی که کردند که در بحث دیروز روشن شد که سؤال استفهامی داریم و استعطایی داریم و اعتراضی این سؤال، سؤال استفهامی است که سؤال می کنند که روح چیست؟ روح هم در قرآن کریم بر موارد متعدّد، مصادیق زیادی اطلاق شده است هم بر روح انسانی اطلاق شده است که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) و هم بر وحی و ایحا اطلاق شده است هم بر فرشته ای از فرشتگان مقرب اطلاق شده است آیا حقیقت واحدی دارد اینها افراد آن حقیقت اند یا اینها انواعی اند یا درجات یک واقعیت اند اینها در خلال بحث باید ان شاء الله روشن بشود.

ص: ۱۱۸

۱- (۲۳). سوره اسراء، آیه ی ۸۳.

۲- (۲۴). سوره ص، آیه ی ۷۲.

عمده آن است که گاهی سؤال شفاف است خب جواب برابر همان سؤال ارائه می شود، گاهی سؤال شفاف نیست از جواب می فهمیم که محور سؤال چیست در آن سؤالات دیگر نظیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» اگر معلوم نیست محور سؤال چیست از جواب معلوم می شود که محور سؤال اهداف و اغراض تشکلات گوناگون ماه هست که ماه چرا این چنین است گاهی هلال است، گاهی نیم بدر است، گاهی بدر است، گاهی در محاق است و مانند آن «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» (۱) برای اینکه تقویم که در همه ی عصر و مصر نبود در گذشته که این چنین نبود یک تقویم طبیعی است آفتاب نمی تواند تقویم طبیعی باشد مگر برای خواص اما ماه کاملاً می تواند تقویم طبیعی باشد که چه موقع اول ماه است، چه موقع دوم ماه، چه موقع چهارده ماه است، چه موقع ۲۹ ماه این تشکلات نشانه ی اول و وسط و آخر ماه است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» این معلوم است که محور سؤال چیست، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» (۲) از آن جواب معلوم می شود و مانند آن، اما از این «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» آیا می شود از نحوه ی جواب فهمید که منظور از این روح چیست یا نه؟ اجمالاً می شود فهمید که «قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» این در عالم امر است این عالم امر اگر در مقابل عالم خلق باشد همان طور که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) استشهد کردند یعنی این جزء مجردات است برای اینکه خدای سبحان عالم را تقسیم کرده به «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (۳) و امر را هم از سنخ ملکوت می داند که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۴) اشیا از آن جهت که سیر افقی دارند با خودشان رابطه دارند این نشئه مُلک است زمام اشیا که به دست خداست ربط کل شیء الی الله آن ملکوت اوست که آن با امر است دیگر نه مترمّن است نه متمکن اینکه فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بعد با «فاء» تفریع فرمود: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» با تسبیح هم آغاز کرده نه با تبارک معلوم می شود که سخن از مُلک نیست تا «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۵) باشد بلکه سخن از ملکوت است که «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» آنجا جای نزاهت است و تجرّد است و سُبوح و قدّوس است فرمود: «فَسُبْحَانَ» اینجا یعنی «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» جای برکت است و با «تَبَارَكَ» شروع شده، خب آن می شود امر اگر امر از سنخ ملکوت است از جواب می شود فهمید که روح مورد سؤال هم از عالم امر است نه از عالم خلق حالا- اقسام روح چندتاست، آیات قرآن در این زمینه چیست، آیا این جواب تام است یا نه در نوبت بعد.

ص: ۱۱۹

۱- (۲۵) . سوره بقره، آیه ی ۱۸۹.

۲- (۲۶) . سوره بقره، آیه ی ۲۲۲.

۳- (۲۷) . سوره اعراف، آیه ی ۵۴.

۴- (۲۸) . سوره یس، آیات ۸۲ - ۸۳.

۵- (۲۹) . سوره ملک، آیه ی ۱.

Your browser does not support the audio tag

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

بعد از اینکه فرمود قرآن هدایت است برای همه ی مردم برابر آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» که «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ» (۱) برای همه ی مردم لکن در بخشهایی از قرآن کریم فرمود این «هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲) است، «رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» است و شفا برای مؤمنین است مشابه آنچه که در سوره ی مبارکه ی «فصلت» آمده، در سوره ی مبارکه ی «فصلت» آیه ۴۴ این چنین است «قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ» معلوم می شود ایمان و کفر به اختیار خود آدم است عده ای با حُسن اختیار خود از قرآن بهره می برند می شود «هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» عده ای با سوء اختیار خود از قرآن استفاده نمی کنند می شود «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» هر دو را، هر دو کار را به خود افراد نسبت می دهد که یک عده ایمان آوردند و بهره بردند، یک عده ظلم ورزیدند و خسارت دیدند آن گاه درباره همین ظالمانی که خسارت دیدند فرمودند اگر ما نعمت ظاهری هم به اینها بدهیم اینها «أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» نعمت باطنی دادیم ظلم ورزیدند، نعمت ظاهری داریم اعراض کردند همینهایی که از قرآن اعراض کردند «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ» به جای شکر نعمت کفران نعمت را پیشه می گیرند.

ص: ۱۲۰

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲). سوره ی نمل، آیه ی ۲.

بنابراین این گروه هم از نعمت معنوی بهره ی صحیح نمی برند هم از نعمت مادی، چه اینکه مؤمنان هم از نعمت معنوی بهره می برند چون «هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۱) است هم از نعمت مادی وقتی مؤمن نعمت مادی نصیبش شد می گوید «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (۲) بنابراین این چهار قسم را قرآن کریم به صورت مشروح و مبسوط بیان کرده نعمت ظاهری، نعمت باطنی عده ای از نعمت ظاهری و نعمت باطنی بهره می برند می شوند مؤمن، عده ای هم از نعمت باطنی خود را محروم می کنند، هم از نعمت ظاهری بهره ی سوء می برند می شوند ظالمین و کافرین بعد از اینکه این عناصر محوری بحث را خوب شرح داد آن گاه فرمود: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» که این تنوین آن مضاف الیه را نشان می دهد یعنی کلّ واحد از مؤمنین و کافرین، کلّ واحد از عادلان و ظالمان اینها «يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و مشخص شد که این شاکله، شاکله ی ایمان و کفر به وسیله ی خود انسان ساخته می شود آنکه به وسیله ذات اقدس الهی ساخته شد شاکله ی فطرت توحیدی است هم «كُلٌّ مَوْلُودٌ عَلَى الْفِطْرَةِ» (۳)

را تعیین می کند، هم آیه ی سوره ی مبارکه ی «روم» این را تأیید می کند که «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۴) هم آیه سوره ی مبارکه ی «شمس» تشریح می کند که «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۵) هم ادله ی دیگر.

بنابراین این شاکله ی ایمان و کفر دست ساز خود انسان است و گرنه آنچه را که خدای سبحان آفرید فطرت توحید است و لا غیر یک شاکله ی دیگری است که آن شاکله هم متنوع و مختلف است، هم اختلافش منشأ برکت است و آن در اثر استعداد های گوناگون است چون بالأخره بشر نیازمند به علوم فراوان است یک و فنون متعدّد است دو و هیچ بشری به تنهایی جامع همه ی علوم و همه ی فنون باشد نیست این سه، پس اختلاف ضروری است چهار، این اختلاف رحمت است بعضی باید استعداد علمی داشته باشند بعضی استعداد عملی، بعضی استعداد اجرایی داشته باشند بعضی استعداد قضایی علوم هم مختلف است بعضی باید مستعدّ علوم تجربی باشند بعضی مستعدّ علوم تجریدی، علوم تجربی هم شعب فراوان دارد علوم تجریدی هم شعب فراوان دارد این اختلاف استعدادها زمینه برای فراگیری علوم متعدّد، فنون متعدّد، صنایع متعدّد، حرفه های متعدّد است این عین رحمت است اینکه گفته شد «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة» (۶) آنچه که به این معنا برمی گردد یعنی به اختلاف استعداد، به اختلاف گرایشها، به اختلاف سلیقه ها نعمتی است برای اینکه تساوی در اینجا هم نقص است هم زیان بار اگر همه ی بشرها گرایش به علم طب می داشتند همه می شدند طبیب در عین حال که طب محترم است و طبیب محترم مع ذلك این عین نقص بود برای اینکه سایر حرفه ها می ماند اگر همه مهندس بشوند سایر حرفه ها می ماند، همه روحانی بشوند سایر حرفه ها می ماند، همه ادیب بشوند سایر حرفه ها می ماند هم علوم انسانی باید رشته های گوناگون داشته باشد، هم علوم تجربی، هم علوم تجریدی آنجا که اختلاف هست و رحمت است در عین حال که به مبادی قابلی و شرایط خاص مرتبط است استنادشان به ذات اقدس الهی نه تنها مشکلی ندارد رحمت است این روایت را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در روضه ی کافی یعنی جلد هشت کافی که بخش پایانی کافی است آنجا این روایت را نقل کرده که «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة» آن گاه انبیای الهی آمدند این معادن را اثاره می کنند ثوره یعنی شکفتن، اثاره یعنی شکوفا نمودن کار انبیای الهی آن است که «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» که در خطبه ی اول نهج البلاغه است ثوره می کنند، شکوفا می کنند این استعدادها را به فعلیت می آورند تا اینها آن استعدادهای شکفته شان را وقتی به فعلیت رسیده دیدند دوباره برگردند یک خدمت متقابلی به ادله ی نقلی بکنند یعنی انبیا (علیهم السلام) این استعدادها را شکوفا کردند «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» شد طبق خطبه ی اول نهج البلاغه علما که آن دینه های عقلی شان به فعلیت رسید به خدمت روایات و آیات می روند «یثيروا دفائن النقول» می شود این مجتهدان فراوانی که از یک آیه یا یک روایت چندین حکم فقهی استفاده می کنند اینها مردان الهی اند که «اثارنا دفائن النقول» الآن شما می بینید بخش وسیع مکاسب مرحوم شیخ با یک روایه عروه ی واثقی حل شده است در جریان بیع فضولی و هر کتاب فقهی فحل دیگری را سر بزیند همین طور است یک روایت را وقتی به دست مرحوم صاحب جواهر دادید به دست مرحوم آخوند دادید، به دست مرحوم شیخ دادید اینها «یثيروا لنا دفائن النقول» این همه مطالب را از همین روایت در آوردند دیگر این «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ» (۷) بیش از یک خط نیست این همه مطالب عمیق براءت اصول را همه از همین یک خط در آوردند دیگر این می شود «یثيروا لنا دفائن النقول» متقابلاً دوباره همان روایات یک سلسله دفائن عقول آنها را اثاره می کند همین شیخ انصاری وقتی خدمت یک آیه یا یک روایت می رود به برکت آنها آن دینه هایی که در درون درون او نهاده شده است می بینید شکوفا می شود که دیگر آن روایت نمی تواند یک طلبه ی مبتدی را شکوفا کند این تعامل متقابل عقل و نقل که گاهی «یثيروا لنا دفائن النقول» می شود، گاهی «یثيروا لنا دفائن النقول» می شود الی یوم

القیامه ادامه دارد، خب اینها همه اش برکت است این گونه از استعدادهای مختلف را به ذات اقدس الهی اسناد دادن عین رحمت است بگویند چرا این شخص ذوق شعری دارد فلان شخص ذوق شعری ندارد بسیار خب، حالا عکس کردیم مگر از نظر جهان بینی مشکل حل شد زید به جای عمرو شاعر شد، عمرو به جای زید مهندس شد «الکلام، الکلام» همه مهندس بشوند تساوی است ولی نقص، همه ادیب باشند تساوی است ولی نقص، کمال در همین تفاوت است حالا علل و عوامل قابلی نقش دارند خانواده نقش دارد، غذا نقش دارد، شیر نقش دارد، محیط دبستان و دبیرستان نقش دارد، محیط جامعه نقش دارد آنها مبادی قابلی اند اینها هیچ مشکلی نیست اینها را به مبادی قابلی نسبت بدهیم صحیح است، به مبدأ فاعلی اسناد بدهیم صحیح است چون هیچ کدام جبر و اکراهی را به همراه ندارد بالأخره این شخص ادیب است دیگر کسی او را مجبور نکرده که در مدح کسانی شعر بگوید که در روایات آمده «احتوا فی وجوه المدّاحین التراب» (۸) خب این هم می تواند دعبل خزایی بشوند، این هم می تواند مانند مدّاحان دیگر بشود اگر کسی طیب شد اگر کسی مهندس شد راه برای حلال و حرام هر دو طرف به روی او باز است بنابراین اختلاف استعداد اگر شاکله به این معنا باشد گرچه مبادی قابلی بی اثر نیستند اما اسناد اینها به ذات اقدس الهی نه تنها نقص نیست رحمت است که «الناس معادن کمعادن الذهب والفضّه» (۹) ولی درباره ی ایمان و کفر هرگز شاکله ی کسی کفر نیست و هرگز کسی ظالماً یا کافراً خلق نشده «کل مولودٌ یولد علی الفطره» (۱۰) سوره ی مبارکه ی «روم» این است، سوره ی مبارکه ی «شمس» این است آیات فراوان این است در همان بخشهای دیگر همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» که آیاتش قبلاً خوانده شد آنها هم تشریح می کند که هیچ کسی در کارگاه الهی مورد ستم قرار نمی گیرد «وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَانًا» این یک چیز مختصری که انسان با دو انگشت خود این را مفتول می کند این را می گویند فتیل فرمود به همین اندازه کسی ستم نمی شود یا به اندازه ی قِطْمیر آن پوست نازک روی هسته ی خرما کسی ستم نمی شود در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» که آیاتش قبلاً خوانده شد آیه ۷۱ و ۷۲ این بود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَهُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَانًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِيْلًا» خودش را کور کرده ما همه را بصیر خلق کردیم ولی این خودش را عمداً نابینا کرده.

ص: ۱۲۱

- ۱- (۳) . سوره ی نمل، آیه ی ۲.
- ۲- (۴) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.
- ۳- (۵) . الکافی، ج ۲، ص ۱۳.
- ۴- (۶) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.
- ۵- (۷) . سوره ی شمس، آیات ۷ _ ۸.
- ۶- (۸) . الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷.
- ۷- (۹) . بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۵ _ ۱۵۶.
- ۸- (۱۰) . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۱.
- ۹- (۱۱) . الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷.
- ۱۰- (۱۲) . الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

فَتَحْصَلْ شَاكِلَه ي هِيچ كَسِي جَز فَطْرَت تَوْحِيد نِيَسْت مَتْنَهَا يَك عَدَه اِيْن شَاكِلَه ي تَوْحِيدِي رَا دَفْن مِي كَنْد مِي شُود «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَاهَا» (۱) يَعْنِي «دَسَسَهَا» يَعْنِي تَدْسِيْس كَرْدَه يَعْنِي دَسِيْسَه كَرْدَه يَعْنِي اِيْن فَطْرَتِ الْهِي رَا كِه اَمَانَت بُوْد بَيْن اِعْرَاض وَ غَرَايِز دَفْن كَرْدَه يَك مُشْت خَاك كِه غَرِيْزَه وَ شَهْوَت وَ غَضَب رُوِي اَنْ رِيْخْتَه اَنْ بِيْجَارَه رَا زَنْدَه بَه گُور كَرْدَه وَ الْاَنْ حَرْف هُوَا رَا مِي زَنْدَه نَه حَرْف فَطْرَت رَا اَنْ وَ قَت اَنْ هَمِيْشَه دَر عَذَاب اَسْت وَ هُوِيْت اَصْلِي وَ شِنَاسْنَامَه اِنْسَان هَم هَمَان اَسْت اِيْنَهَا عَوَارِضِي اَسْت كِه رُوِي مَهْمَانَهَائِي هَسْتَنْد كِه اَنْ بَه صَاحِب خَانَه سْتَم كَرْدَنْد وَ بَعْد اِيْنَكِه رُوِي فَطْرَت اَمْدَه شَاكِلَه ي اِنْسَان شُدَه حَالَا يَا كَفْر اَسْت يَا ظَلَم اَسْت يَا هَر چَه بَاشَد. اَمَا اَنْ شَاكِلَه بَه مَعْنِي اِخْتِلَاف اَسْتِعْدَاد كِه بَخْشِي اَز رُوَانْشَاسِي اُو رَا تَأْمِيْن مِي كَنْد اِيْن هَم نَعْمَتِ الْهِي اَسْت وَ هَم اَسْنَادْش بَه مِبَادِي قَابِلِي مَحْذُورِي نَدَارْد وَ اَسْنَادْش هَم بَه ذَات اَقْدَسِ الْهِي «فِيْمَا يَرْجَعُوْا اِلَى الْاِيْجَادِ» مَحْذُورِي نَدَارْد بَرَاي اِيْنَكِه اِيْن رَحْمَت اَسْت وَ كَرَامَت اَسْت وَ عِنَايَت اَسْت وَ نَظْم عَالْم مَرْبُوط بَه اَنْ اَسْت.

پرسش:...

پاسخ: بله، بهره مند می شود ولی هر کسی برابر استعداد خودش مسئول است خدا غریق رحمت کند بعضی از مشایخ ما را می فرمودند گاهی ممکن است عالمی برای رضای خدا مهاجرت کند به روستایی آنجا مسائل شرعی را بگوید، نماز جماعت بخواند، احکام بگوید، مناقب اهل بیت را بگوید، روضه ی سیدالشهداء (سلام الله علیه) را بخواند و در قیامت از خیلی از اینهایی که در حوزه ها هستند و نانی دارند و نامی جلو بیفتند این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در آخر نهج البلاغه است ناظر به همین بخش است دیگر فرمود: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ» (۲) چه کسی جلو است چه کسی دنبال است امروز که معلوم نمی شود امروز بله، بعضیها شهرتی دارند در حوزه ها دارند سر زبانها هستند نامی دارند، نانی دارند این معیار نیست فرمود چه کسی توانگر است و چه کسی تهیدست در روز حساب مشخص می شود «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ» این استعدادش همین قدر بود روحانی روستا شد تا آخر هم با طهارت زندگی کرد اما دیگری نه، استعداد بیشتری داشت به حسب ظاهر در حوزه بود و مشکل داشت اینها معیار نیست اینها آزمون الهی است خدای سبحان هر کسی را هر اندازه نعمت داد، استعداد داد همان اندازه پاسخ می خواهد، همان اندازه حسابش را بررسی می کند و این هم نعمت است همان بزرگواری که عرض کرد از شاگردان مرحوم آخوند بود در آمل وقتی نصیحت می کرد می فرمود اگر همه ی این روحانیون مثل من باشند با اینکه خیلی متواضع بود چون جزء برجسته ترین علمای شهر بود شاگرد مرحوم آخوند بود خیلی هم مورد فرمود اگر مثل فلان کس باشد اسم خودش را می برد خب چه کسی برود روستا؟ چه کسی برود در فلان شهر؟ حالا اگر همه شما شدید علامه طباطبایی شما در حوزه بمانید فقط تألیف کنید و تدریس دیگر مشکل جامعه را حل نمی کنید جامعه به وسیله همین سخنرانان و ائمه جمعه و جماعات و نویسندگان مقالات و اینها متدین اند بارها به عرضتان رسید کاری که همین مُعَمِّمِین و روحانیون کردند و می کنند احدی در این مملکت نکرد و نمی کند الآن این کشور هفتاد میلیون جمعیت دارد ما خیلی خوش باور باشیم یک میلیون از این مردم دینشان را به وسیله ی قرآن و روایات دارند یعنی تحقیق کردند آیات را بررسی کردند جوامع روایی را بررسی کردند، کتب اربعه را بررسی کردند محققانه شدند مسلمان آن ۶۹ میلیون دینشان را از شماها دارند می گویند عالم ما گفته، امام جماعت ما گفته، امام جمعه ما گفته، خطیب ما گفته، حسینیه شنیدیم، مسجد شنیدیم این سرمایه را همین روحانیت به مردم داده و می دهد این سرمایه مهم ترین منبع و ذخیره ی این مملکت است در جنگ جهانی اول آمدند ایران را کوبیدند هر چه خواستند گرفتند ما ایرانیها هم تقدیم کردیم در جنگ جهانی دوم آمدند

کویدند از ما هر چه خواستند هفده شهر، هفده شهر تقدیم کردیم در این کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چهار ساعته اوضاع ایران را عوض کردند ما ایرانیها هر چه خواستند تقدیم کردیم، چرا؟ برای اینکه حسینه و مسجد و روحانیت و مرجع مطرح نبود اما وقتی انقلاب اسلامی شد و امام شد و مراجع شدند و دین و اسلام شد مردم از مسجد و حسینه در آمدند هر چه خواستند جز خواری و ذلت چیزی نصیبشان نشد الآن بیش از چندین کشور جهان همین آمریکا پایگاه نظامی دارد دیگر خلیها برده اند گرچه نظام برده داری به حسب ظاهر رد شد ولی در معنا برده اند تنها کشوری که این آمریکا را با همه ی جلال و شکوهش تو دهنی کرد و به تعبیر امام، امام فرمود آمریکا غلطی نمی تواند بکند اینها هم گفتند غلطی نمی تواند بکند و جلویش را گرفتند همین کشور بود دیگر سرمایه ی این کشور همین حسینه و مسجدند دیگر این را روحانی دارد انجام می دهد حالا اگر کسی استعدادش متوسط بود این فقط سطوح را خوانده یا بعضی از سطوح را خوانده بعد رفته روحانی مسجدی شده، حسینه شده این یک نور است نمی شود گفت حالا چون استعدادش کم بود در حوزه نماند مثلاً به جایی نرسید خدای ناکرده به او ظلم شده خب اگر او هم مثل بعضی از این مراجع بود که او در قم می ماند دیگر آن حسینه و مسجد صاحب نداشت.

ص: ۱۲۲

۱- (۱۳). سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۲- (۱۴). نهج البلاغه، حکمت ۴۵۲.

بنابراین این اختلافها رحمت است ما هر اندازه که خدا به ما داد با او درست تا کنیم اهل سعادتیم ذات اقدس الهی که از ما بیش از آن مقداری که داد نمی خواهد که دیگر نمی گوید شما آن سؤال و جوابی که با شیخ انصاری دارد یا با بحر العلوم دارد که با ما ندارد که این اختلاف از مقدّس ترین چیزهاست این یکی از مصادیق «اختلاف امتی رحمه» است اگر شاکله به این معنا باشد این حق است این را در عین صحت استنادش به علل و عوامل قابلی اسنادش به ذات اقدس الهی محذوری ندارد.

پرسش: مرجع ضمیر به خدا برمی گردد؟

پاسخ: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ» که نه، شاکله ی او را شاکله ی او را حال چه کسی داد؟ خودش ساخت اسنادش شاکله به کل عیب ندارد شاکله ی اوست این شاکله را خودش ساخت اگر ایمان و کفر باشد البته در ایمان توفیقش هم باید به خدا اسناد داد اصل هدایتش هم که انذار کتاب است به خدا اسناد داد قبولش برای این است نکولش برای خود ظالم است قبولش برای مؤمن است. اما اگر شاکله به معنای اختلاف استعداد باشد شاکله ی اوست اما بر اساس «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۱) به ذات اقدس الهی اسناد دارد فرمود نعمت شما را او داده این چنین نیست که شما خودتان داشته باشید و هکذا آن طایفه از نصوصی که دارد «الأرواح جنود مجنّده فما تعارف منه ائتلف فما تناكر منها اختلف» (۲) می بینید در فضای جامعه، در فضای حوزه، در فضای دانشگاه دوتا دانشجوی یا دوتا طلبه یا دوتا کاسب و پیشه ور وقتی به یکدیگر رسیدند مثل اینکه سالیان متمادی با هم بودند و مأنوس اند و زود ألیف یکدیگر مآلف یکدیگر می شوند یک وقت است که سالیان متمادی دوتا مغازه دار کنار هم هستند اما با هم ارتباط ندارند این گونه از الفتها بله، اینها هم در عین اسنادشان به مبادی قابلی اسناد اینها به ذات اقدس الهی هم محذوری ندارد برای اینکه اینها هیچ کدام جبری را به همراه ندارد، کفری را به همراه ندارد، ظلمی را به همراه ندارد بالأخره بشر باید با هم انجمنی، محفلی، هیأتی داشته باشند با هم کار بکنند بعضیها با بعضی بیشتر مأنوس اند، بعضیها با بعضی کمتر مأنوس اند این گونه از نصوص را با شاکله هماهنگ کردن و به ذات اقدس الهی اسناد دادن هم محذوری ندارد.

ص: ۱۲۳

۱- (۱۵). سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.

۲- (۱۶). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

فَتَحْصِلُ «أَنْ هَاهُنَا امُوراً» يَكُ قِسْمِ إِيْمَانٍ وَ كُفْرٍ اسْتِشَاكِلَهْ يَ هَمَّهْ رَا فِطْرَتِ تَوْحِيدِي بَايْدِ دَانِسْتِ بَهْ ذَاتِ اِقْدَسِ اِلَهِي مَنْسُوبِ اسْتِ اَيْنِ اِيْمَانِ وَ كُفْرِ بَعْدِي بَهْ حُسْنِ اِخْتِيَارِ يَا سُوءِ اِخْتِيَارِ خُودِ اِفْرَادِ اسْتِ.

امر دوم درباره اختلاف استعدادها و گرایشهاست یکی ادیب است یکی شاعر است یکی خوشنویس است، یکی خوش آهنگ است همان طوری که صورتها یکسان نیست سیرتها هم یکسان نیست این هم در عین استناد به مبادی قابل اسنادشان به مبدأ فاعلی به نام ذات اقدس الهی هیچ محذوری ندارد برای اینکه سبب کمال است.

قِسْمِ سُومِ هَمَّهْ هَمَّانِ تَعَارُفِ اِرْوَاحِ اسْتِ وَ تَنَاسُكِرِ اِرْوَاحِ اسْتِ وَ گَرَايشِ اِرْوَاحِ بَا هَمَّهْ اسْتِ وَ گَرِيْزِ اِرْوَاحِ بَا هَمَّهْ اسْتِ اَنْ هَمَّهْ دَرِ عَيْنِ اسْتِنَادِ بَهْ مَبْدَأِ قَابِلِي اسنادشان به ذات اقدس الهی محذوری ندارد چون هیچ کدام از اینها جبری، کفری، ظلمی، اکراهی، اضطرابی را به همراه ندارد این می تواند «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ» باشد که این تنوینش هم تنوین عوض از مضاف الیه باشد با اینکه ذات اقدس الهی در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ۷۱ و ۷۲ فرمود: «وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْيَانًا» در کلّ نظام اصلاً ظلم نیست در معاد به احدی ظلم نخواهد بود آنجا گاهی می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^(۱) که نکره در سیاق نفی است گاهی به صورت نفی جنس می فرماید: «لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ»^(۲) الیوم جا برای ظلم نیست آنکه قادر است یعنی ذات اقدس الهی که عادل محض است، دیگران که ظالم بودند «خُدُوهُ فَغُلُوهُ»^(۳) دامنگیرشان شد اینها الآن دستشان بسته است آنکه ظالم بود امروز توانا نیست آنکه تواناست که همیشه عادل بود و هست لذا به صورت نفی جنس فرمود: «لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ» الیوم ظلم نیست این چنین است، خب.

ص: ۱۲۴

۱- (۱۷). سوره ی كهف، آیه ی ۴۹.

۲- (۱۸). سوره ی غافر، آیه ی ۱۷.

۳- (۱۹). سوره ی حاقه، آیه ی ۳۰.

بعد فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» اما جریان اینکه غیر از چهارده نفر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) می توانند معصوم باشند یا نه؟ این سؤالات و جوابها چون قبلاً گذشت عصمت یک ملکه ی اختیاری است انسان می تواند معصوم باشد آن امامت است و نبوت است و رسالت است که پُستهای کلیدی است «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) آنها کسبی نیست ولی عصمت کسبی است می توان غیر از این ذوات مقدس را معصوم دانست وجود مبارک قمر بنی هاشم، وجود مبارک زین کبرا (سلام الله علیهما) بعضی از اعضای اهل بیت را می شود معصوم دانست منتها همان طوری که نبوت مراتبی دارد، رسالت مراتبی دارد نبوت مراتبی دارد عصمت هم مراتبی دارد عصمت منحصر به آن چهارده نفر نیست و امامت هست که برابر «اللَّهُ أَعْلَمُ» تقسیم می شود نبوت این چنین است، رسالت این چنین است اما عصمت این طور نیست آیاتی نظیر «يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۲) از سوره ی مبارکه ی «بقره» تا سایر سُور چندین بار بحث شد.

اما درباره ی روح این روح تاکنون مقداری محلّ بحث قرار گرفت هم روح القُدُس محلّ بحث قرار گرفت برابر سوره ی مبارکه ی «مائده» که «وَأَيَّدْنَا لَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۳) هم «رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا» (۴) که در بعضی از سُور گذشته محلّ بحث قرار گرفت هم تا حدودی آیه ی سوره ی مبارکه ی «حجر» که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۵) محلّ بحث قرار گرفت اما ساختار اساسی روح که آیا روح قبلاً موجود بود وقتی بدن به نصاب استعداد رسید به او تعلق می گیرد یا نه، در همین حوزه ی بدن موادّ اولیه اش تشکیل می شود با تحوّل جوهری روح پدید می آید؟ این دو تا مبنای مهم را بالأخره باید در خلال آیات آن مقداری که بحثهای قرآنی طرح می کند در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» ان شاء الله خواهد آمد که ظاهرش همین است که روح انسانی سابقه ی مادیت داشت در اثر تحولاتی که خدای سبحان اعمال کرده است همین امر مادّی یک امر ماورای مادی شد همین طبیعی فراطبیعی شد فرمود این نطفه بود، علقه شد، مضغه شد، عظام شد، «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» شد، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۶) ما او را چیز دیگر کردیم همان را چیز دیگر کردیم این با حرکت جوهری و جسمانیها الحدوث و روحانیها البقا و اینها هماهنگ است اما آن آیاتی که بخشی در سوره ی مبارکه ی «حجر» بود بخشی هم در سوره ی مبارکه ی «سجده» و «فصلت» و اینها می آید که فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۷) این با حرفِ دیگران هماهنگ تر است که روح قبلاً موجود بود با آن روایات «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ» (۸) با آنها هماهنگ است که روح قبلاً موجود بود هر بدنی به نصاب روح یابی که رسید یکی از آن ارواح را ذات اقدس الهی به این افاضه می کند حالا آن بحثهای عمیق عقلی مربوط به کتابهای معقول است ولی آن مقداری که آیات با یکدیگر هماهنگ بشود باید ان شاء الله در بحثهای تفصیلی حل بشود منتها بخشی مربوط به همین آیه است، بخش قابل توجه اش مربوط به آیه سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است که دارد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۹).

ص: ۱۲۵

- ۱- (۲۰). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.
- ۲- (۲۱). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۳- (۲۲). سوره ی بقره، آیه ی ۸۷.
- ۴- (۲۳). سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.
- ۵- (۲۴). سوره ی ص، آیه ی ۷۲.

٦- (٢٥) . سورة ی مؤمنون، آیه ی ١٤.

٧- (٢٦) . سورة ی ص، آیه ی ٧٢.

٨- (٢٧) . بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ١٣٢.

٩- (٢٨) . سورة ی مؤمنون، آیه ی ١٤.

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

روایتی که مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) در کتاب شریف مجمع البیان نقل کردند دیگران این روایت را به صورت مبسوط ذکر کردند و به عده ای هم مضمون این روایت را اسناد دادند آنچه را که قرطبی در جامع الأحکام بیان کرده است عهده دار سند این خود قرطبی باید باشد چون بعید است که این روایت آن طوری که ایشان مبسوطاً نقل کردند بدون جعل باشد. قرطبی در تفسیر خود ذیل همین آیه ی شریفه ی «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» از مدعیان خلافت قبل از وجود مبارک حضرت امیر از آن سه نفر نقل می کند بعد از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل می کند بعد حرف خودش را می زند.

درباره ی ابوبکر این چنین می گوید که ابوبکر گفت «قرأت القرآن من أوله الى آخره» من قرآن را کاملاً از اول تا آخر مطالعه کردم «فلم أرى فيه آية أرجى و أحسن من قوله سبحانه و تعالى» (۱) که فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» من آیه ای از این امیدبخش تر و زیباتر ندیدم که خداوند فرمود: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ». برهان مسئله هم این است که هر کسی بر شاکله و روش خودش عمل می کند آنچه که شاکله ی عبد است عصیان است و طغیان، آنچه شاکله ی رب است رحمت است و غفران چون خدا با شاکله ی خود عمل می کند و شاکله ی خدا هم رحمت و غفران است پس این آیه امیدبخش ترین آیه و زیباترین آیه قرآن کریم است این یک مطلب لطیفی است ولی از این گوینده بعید است این را شاید از جای دیگر گرفتند.

ص: ۱۲۶

۱- (۱). تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

مطلب دیگر می گوید که عمر می گوید من قرآن را از اول تا آخر خواندم «فلم أرى فيه آية أرجى و أحسن من قوله سبحانه و تعالى» که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلُوقِ» (۱) من از این آیه امیدبخش تر ندیدم برای اینکه در این آیه ذات اقدس الهی مغفرت را بر توبه و قبول توبه مقدم داشت (۲) فرمود «غَافِرِ الذَّنْبِ» بعد «وَقَابِلِ التَّوْبِ» اگر توبه هم نباشد او می بخشد البته این فی الجمله درست است نه بالجمله در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است یک قضیه مهمله ای است که در قوه ی قضیه جزئی است و بیش از ایجاب جزئی از آن استفاده نمی شود. در سوره ی مبارکه ی «زمر» قضیه ای است به عنوان موجهی کلیه، در سوره ی مبارکه ی «نساء» دارد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۳) شرک را نمی

بخشد مادون شرک هر گناهی که باشد می بخشد البته بی توبه نه با توبه چون با توبه شرک را هم می بخشد این همه مشرکان بودند که در صدر اسلام توبه کردند و پذیرفته شد و مسلمان شدند لکن مضمون این آیه نورانی قضیه ی مهمله است که در قوه ی قضیه جزئیة است چون فرمود: «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ» آن «مَن يَشَاءُ» چه کسی است معلوم نیست و چون ذات اقدس الهی حکیم است و طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه ی سجادیة که فرمود: «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۴) ای خدایی که هر کسی هر توییلی بجوید که تو کاری بر خلاف حکمت بکنی نمی کنی هیچ وسیله ای نمی تواند مسیر کار تو را عوض کند که _ معاذ الله _ کار غیر حکیمانه بکنی آن مشیئتش حکیمانه است او می داند که چه کسی را ببخشد، چه کسی را نبخشد گاهی داشتن پدر خوب، مادر خوب، فرزند شهید، برادر شهید عاملی پیدا می شود که ذات اقدس الهی کسی را می بخشد این روشن نیست چون روشن نیست همه ی ما باید بین الخوف و الرجا به سر ببریم. پس آنچه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است که قبلاً بحثش گذشت فی الجمله است و نه بالجمله، آنکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» است بالجمله است و قضیه موجهه ی کلیه است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۵) دیگر «لِمَن يَشَاءُ» در آن نیست اما در سیاق توبه است «أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا» (۶) این موجهه ی کلیه است هر کس توبه کرد به معنا الواقعی ذات اقدس الهی توبه ی او را می پذیرد بنابراین آنچه که در سوره ی «زمر» است در سیاق توبه است موجهه ی کلی است و هر کسی توبه کرد توبه اش قبول است آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است غیر از شرک، بی توبه است منتها «لِمَن يَشَاءُ» معلوم نیست خدا از چه کسی بگذرد و از چه کسی نگذرد، خوب.

ص: ۱۲۷

۱- (۲) . سوره ی غافر، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۳) . تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۳- (۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۴۸.

۴- (۵) . صحیفه ی سجادیة، دعای ۱۳.

۵- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۵۳.

۶- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۵۴.

اینکه این دو می گفته است که «غافر الذنب» است و «قابل التوب» ذات اقدس الهی می بخشد و توبه را هم قبول می کند اولاً این صرف ترتیب ذکر است و ترتیب ذکر با «فاء» و امثال ذلك نیامده تا تقدم را اثبات کند فقط تقدم ترتیب لفظی است و ثانياً آیات دیگر مبین این است که چه گروهی را می بخشد، چه گروهی را نمی بخشد و مانند آن. به هر تقدیر استنباط دو می این بود که «ارجی آیه» و «أحسن آیه فی القرآن» آن آیه ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ» (۱). سو می یعنی عثمان گفت من آیات قرآن کریم را یک دور خواندم «فلم أرى آیه أحسن و ارجی من قوله تعالى» که فرمود: «تَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» (۲). به بندگانم گزارش کن، اعلام بکن که من غفور رحیم من از این آیه ارجا ندیدیم (۳). خب پشت سر این هم هست که «وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» (۴) دیگر این «تَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» که تنها نیست پشت سرش هم آن هست البته این تفاوت هست که ذات اقدس الهی در بیان مغفرت می فرماید من می بخشم در بیان عذاب نمی فرماید من عذاب می کنم می فرماید عذاب من سنگین است مثل «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۵) وگرنه نظم عادی اقتضا می کرد که بفرماید «ولئن كفرتم لاعدبنكم» از اینکه «لاعدبنكم» نفرمود فقط از شدت عذاب خود خبر داد این معلوم می شود که رحمت او بیش از غضب اوست و او رحیمانه رفتار می کند.

ص: ۱۲۸

۱- (۸). سوره ی غافر، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۹). سوره ی حجر، آیه ی ۴۹.

۳- (۱۰). تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۴- (۱۱). سوره ی حجر، آیه ی ۵۰.

۵- (۱۲). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۷.

بعد از نقل از این سه خلیفه که شاید اثبات این صحت هم آسان نباشد آن گاه نقل می کند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در بیان نورانی اش این را فرمود، فرمود من قرآن را از اول تا آخر خواندم «فلم أرى آية أحسن و أرجى من قوله تعالى «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱) این همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «زمر» است این راه را باز می کند و توبه هم آن تشریفاتش که انسان رو به قبله بنشیند و غسل توبه بکند و در مسجد برود اینها نیست آنها جزء سنن و آداب توبه است آن اراده ی شکست ناپذیری که عبد با مولا دارد در هر شرایطی باشد عرض می کند خدایا آمدم این عبد عابد وقتی خودش را معرفی می کند باید ببرد در خانه ی مولا او که همه جا هست «هُيَو مَعَكُمْ أَيَّن مَيَا كُنْتُمْ» (۲) اگر کسی با اراده ی شکست ناپذیر عرض کند خدایا آمدم نادمم نسبت به گذشته ها، مصمم نسبت به آینده حقوقی مانده دارم ادا می کنم این می شود توبه این از آیه سوره ی مبارکه ی «زمر» استفاده می شود که هم امیدبخش است و هم آموزنده و مربی این نقلی که از وجود مبارک حضرت امیر شده است بعد خود قرطبی می گوید «قُلْتُ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَىٰ آخِرِهِ فَلَمْ أَرَىٰ آيَةً أَرْجَىٰ وَأَحْسَنَ مِنْ قَوْلِهِ سُبْحَانَهِ وَتَعَالَىٰ «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (۳) من اول تا آخر قرآن را مطالعه کردم آیه ای از این آیه نورانی امیدبخش تر ندیدم که خدای سبحان فرمود آنها که مؤمن اند و ایمانشان را به ستم آغشته نکردند امتیّت برای اینهاست اینها نه تنها مهدی اند بلکه مهتدی هم هستند.

ص: ۱۲۹

۱- (۱۳). (سوره ی زمر، آیه ی ۵۳)؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۲- (۱۴). سوره ی حدید، آیه ی ۴.

۳- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۸۲.

اولاً جناب قرطبی حق ندارد در برابر حضرت امیر بگوید حضرت علی این طور گفت من این طور می گویم، ثانیاً مشکل اینها این است اینها می دانند که هیچ کدام از مدعیان نمی توانند به جای انسان کامل معصوم یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنشینند لذا عظمت نبوت را، جلال و شکوه رسالت را این قدر پایین آوردند، این قدر پایین آوردند تا دیگران بتوانند به جای او بنشینند و گرنه اگر نبوت را آن طوری که قرآن معرفی می کرد وجود مبارک پیغمبر معرفی کرد یک انسان «دَنَا فَتَدَلَّى» (۱) بود، «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ» (۲) بود، «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (۳) بود عصمتی داشت در مقام تلقی، در مقام ضبط، در مقام ابلاغ و انشا دیگری نمی تواند به جای او بنشیند مگر بر اساس «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (۴) چه کسی می تواند آنجا بنشیند اینها این قدر پایین آوردند که دست دیگران به آنها برسد که فاصله ای با پیامبر نداشته باشند آن وقت خودشان را هم در ردیف آنها قرار می دهند و گرنه یک آدم عاقل می آید بگوید علی بن ابی طالب این طور گفته من این طور می گویم. خب، پس بنابراین اینها درباره ی پیامبر آن طور دارند و درباره ی حضرت امیر هم که خب وقتی آنها را ردیف حضرت امیر قرار دادند آنکه می گوید که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۵) خب چه کسی می تواند این حرف را بزند خب حیا می خواهد دیگر.

به هر تقدیر این برای او، اما درباره ی اینکه «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» فطرت عوض می شود یا عوض نمی شود؟ فطرت را ذات اقدس الهی بر اساس گرایش توحیدی یک، بینش به تقوا و فجور دو، خلق کرده است این را هم به صورت «لای» نفی جنس فرمود کسی او را عوض نمی کند نه دیگری عوض می کند نه من، دیگری عوض نمی کند برای اینکه قدرت ندارد، من عوض نمی کنم چون به احسن تقویم خلق کردم دیگر از این بهتر نیست پس «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۶) به صورت نفی جنس.

ص: ۱۳۰

۱- (۱۶). سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۲- (۱۷). سوره ی نجم، آیه ی ۱۰.

۳- (۱۸). سوره ی نجم، آیه ی ۳.

۴- (۱۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۱.

۵- (۲۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

۶- (۲۱). سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

اگر فطرت تغییرپذیر نیست آنچه را که در حکمت متعالیه و امثال ذلک گفته می شود و خیلی از نصوص دینی هم او را تأیید می کند که یک عده واقعاً حیوان می شوند، یک عده واقعاً شیطان می شوند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) می شوند یا «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۲) می شوند چگونه است؟ البته اصلش را دلیلهای نقلی بیان کردند که یک عده واقعاً حیوان می شوند، یک عده شیطان می شوند و در قیامت هم به صورتهای گوناگون در می آیند همین جناب زمخشری از اهل سنت و مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) از فرقه ناجیه اینها هر دو نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «يَوْمَ يُفْخَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» عده ای به صورتهای گوناگون از حیوانات (۳) در می آیند، خوب.

پس روایات دارد عده ای حیوان می شوند، آیه دارد عده ای شیطان می شوند چطور این با حرکت جوهری توجیه می شود اما آیا با «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» هماهنگ است یا نیست؟ اینها فطرت انسانی را رأساً از دست می دهند واقعاً این شخص حیوان می شود یا نه؟ اگر واقعاً حیوان نشود یعنی مجازاً حیوان است، صورتاً حیوان است با ظاهر این ادله ی نقلیه هماهنگ نیست باید توجیه بشود، اگر واقعاً شیطان نیست صورتاً شیطان است با آیه ی «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ» (۴) باید توجیه بشود اگر واقعاً شیطان می شوند و واقعاً حیوان می شوند با آن «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» (۵) چطور در می آید؟ آیا معنای «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» این است که هر کسی به دنیا می آید با فطرت انسانی به دنیا می آید و هیچ کس نمی تواند شبیه سازی کند انسان را بدون فطرت به دنیا بیاورد یا خود من دست کاری بکنم انسان را بی فطرت به بار بیاورم و از این به بعد تغییرپذیر است یا نه، این «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» که نفی جنس است یعنی هویت انسان این است این تغییرناپذیر است وقتی به دنیا می آید با فطرت است، در دنیا به سر می برد با فطرت است، وارد صحنه ی برزخ می شود با فطرت است اگر آن اولی مراد باشد یعنی هر کسی با فطرت توحیدی خلق می شود هیچ کسی ممکن نیست شبیه سازی بکند انسانی را بیافریند که «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۶) نباشد یا کسی را خلق بکند که «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» را نداشته باشد، اگر آن باشد یعنی حدوثاً فطرت تغییرپذیر نیست بقائاً تغییرپذیر است این یک اشکال عمیق دیگری را به همراه دارد، چرا؟ برای اینکه اگر کسی فطرتش تغییر پیدا کرد و حیوان شد خوب این دیگر عذاب ندارد که، الآن این خنزیر یا آن خوک اینها از اینکه قیافه ی خاصی دارند معذب اند هیچ عذابی نمی بینند که، مار و عقرب در اینکه با این صورت اند معذب اند؟ عذابی در کار نیست که یا شیطان در اینکه شیطان است معذب است؟ اینکه عذابی در کار نیست همان لذتی که طاووس و طیهو می برند گراز و خوک هم می برند، مار و عقرب هم می برند انسان که حیوان می شود و در قیامت به صورت حیوان در می آید یعنی واقعاً حیوان است خوب اگر واقعاً حیوان است که عذابی در کار نیست یا نه، این را حکمت متعالیه حل کرده یا نه، «انسان حیوان» یعنی آنچه را که دیگران فکر می کردند که جنس سافل حیوان است این چنین نیست جنس سافل انسان است آنچه را دیگران فکر می کردند که انسان نوع اخیر است و نوع الأنواع است این چنین نیست انسان نوع متوسط است انسان سر چهارراه است هویت را تغییر می دهد تغییر هویت را هم باز حکمت متعالیه مشخص کرده است انسان با حفظ هویت انسانی در سر چهارراه است یا به سیمت بهیمنیت و خوردن و نوشیدن و پوشیدن و لذت حرکت می کند «كَالْأَنْعَامِ» (۷) یا به سیمت درندگی و خونریزی و گشتار و جنگ و امثال اینها حرکت می کند درنده است یا به سیمت نقشه کشیدن و مکر و حيله و سیاست بازی و امثال ذلک است جزء «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ» (۸) است یا «بار دیگر از ملک پزان شوم * * * آنچه اندر وهم ناید آن شوم» را آن طی می کند می شود فرشته این سر چهارراه است اما نوع متوسط است و تمام این تحولات لبس بعد از لبس است نه خلع و لبس، کون و فساد نیست که انسانیت را بکند و بهیمنیت بگیرد خوب اگر واقعاً بهیمنه شد مگر رنج می برد؟ الآن آنها که دیوانه اند ممکن است بستگان آنها، آشنایان

آنها از اینکه این حرکات غیر موزون انجام می دهد شرمنده بشوند اما خود دیوانه مگر خجالت می کشد؟ آیا در قیامت رباخوار که دیوانه می شود نظیر مجانین دارالمجانین است خب آنکه عذاب نیست دیوانه چه عذابی دارد خجالت نمی کشد که یا خیر، این رباخوار «عَاقِلٌ مَّجْنُونٌ» می فهمد که دیوانه است و عذاب از اینجا شروع می شود این فطرتش را از دست نداد، انسائیتش را از دست نداد، عقل و هوشش را از دست نداد، درایتش را از دست نداد می فهمد که دیوانه است و اولین لحظه ی عذاب اوست آنکه «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (۹) به صورت مار و عقرب در آمده «انسانٌ حَيَّةٌ»، «انسانٌ سَبُوعٌ»، «انسانٌ عَقْرَبٌ» که می شود نوع متوسط شما این سلسله انواع، سلسله اجناس، سلسله ی فصول می بینید مقوم عالی، مقوم سافل است اگر از شما سؤال بکنند «الانسان ما هو» همه را در جواب می گویند وقتی بخواهید باز کنید بسته جواب بدهید می شود حیوان ناطق، اما باز کنید بگویید «جوهر، جسم، نام، حساس متحرک بالاراده حیوان ناطق» اما از این رباخوار که بخواهید سؤال بکنید که این انسان مُرابی «مَن هو» همه ی آن اجناس را می کنید «انسانٌ عَاقِلٌ مَّجْنُونٌ» لذا درد از اینجا شروع می شود اگر آن فطرت از بین برود ما در معاد مشکل پیدا می کنیم، در عذاب مشکل پیدا می کنیم، در توجیهاات برزخی یک وقت آدم می گوید من «آمنتُ بجمع ما جاء به النبى» این کار حق است و ایمان، ایمان اجمالی است و برای دیگران است اما کسی که عمری را در کنار سفره ی اهل بیت نشسته است بالأخره باید چهارتا کلمه بهتر بفهمد این چطورى «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» از امام سجاد رسیده است، از امام باقر رسیده است، از امام صادق (عليهم الصلاة و عليهم السلام) رسیده است تا آن سرزمین عرفات مشخص فرمود این در جریان «ما أكثر الضحيج و أقل الحجيج» (۱۰) حضرت فرمود نه، نگاه کن ببین اینها که اهل ولایت نیستند امام زمانشان را نمی شناسند به دنبال دیگر راه افتادند اینها همین طور ند، خب.

ص: ۱۳۱

- ۱- (۲۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.
- ۲- (۲۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.
- ۳- (۲۴) . ر.ک: الکاشف، ج ۴، ص ۲۰۸؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.
- ۴- (۲۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.
- ۵- (۲۶) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.
- ۶- (۲۷) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۷- (۲۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.
- ۸- (۲۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۷۲.
- ۹- (۳۰) . سوره ی نب، آیه ی ۱۸.
- ۱۰- (۳۱) . مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

پاسخ: می فهمد که دیوانه است دردش شروع می شود مثل اینکه انسان می فهمد این کاری که کرده نباید می کرد خجالت می کشد ما در دوران عمر _ معاذ الله _ لحظه ای بالأخره هر کسی کاری می کند بعد شرمنده می شود دیگر این را می فهمیم که آن عقل ما می گوید این کار، کار زشت بود نباید می کردی ما این شرم ما از آنجا شروع می شود که این کار، کار زشت است می فهمیم این کار، کار زشت است شرم شروع می شود او همه ی کارهایش همین است این رباخوار «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» (۱) این طور نیست که دیوانه باشد که خب دیوانه را می برند در دارالمجانین او که معذب نیست او قاه قاه هم می خندد چه عذابی دارد؟ بستگانش شرمنده اند ولی در قیامت که «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (۲) همه از خاک برمی خیزند «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (۳) دیگر پدری و پسری نیست که پدر و پسر با هم از خاک برمی خیزند همین شخص می فهمد این کارها حرکات، حرکات عقلی نیست و باید هم بکند مجبور هم هست بکند عادت هم کرده این این طور است بنابراین فطرت عوض نمی شود لُبث بعد لُبث است کامل می شود و به عنوان یکی از فصول وسطاست، به عنوان یکی از انواع وسطاست، یکی از اجناس وسطاست همچنان هست آنکه عذاب می شود همان هویت انسانی ماست و اگر او گرفته بشود تبدیل بشود به شیطان یا به بهیمه یا به درنده خب انسان عذابی ندارد.

ص: ۱۳۲

۱- (۳۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.

۲- (۳۳) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۱.

۳- (۳۴) . سوره ی طه، آیه ی ۵۵.

پاسخ: بله دیگر آن عقلی را که باید «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۱) که عقل در فرهنگ وحی همین است این را ندارد و گرنه خودش را در شَمِّ اقتصاد عاقل می داند می گوید اصلاً زندگی بدون ربا با بانک بدون ربا سفاقت است مگر به وجود مبارک نوح نگفتند تو سفیهی _ معاذ الله _ تَسْفِیهِ کردند، تدلیل کردند «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲) گفتند، «أنت سفیه» گفتند، «من سفاهنا» گفتند وجود مبارک نوح فرمود: «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» (۳) نه من سفاقت ندارم مگر نگفتند به آن پیغمبر اینها خودشان را یعنی قرض الحسنه را سفاقت می دانند و ربا را عقل آن روز به این صورت در می آید. غرض آن است که فطرت عوض شدنی نیست و اگر این خمیرمایه عوض بشود کسی عذاب نمی بیند.

مطلب دیگر اینکه در جریان آنکه که شاکله را انبیای الهی شکوفا می کنند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» که اولین خطبه ی نورانی وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه است به این صورت است الآن شما یک هسته گردو را که می بینید، می بینید این هسته گردو هسته ی بالفعل است درخت با ریشه ها و تنه ها و ساقه ها و خوشه ها و شاخه ها و برگها و میوه های فراوان بالقوه بعد از چند سال که عبور می کنید می بینید همان یک هسته است که الآن فضا را پُر کرده آنچه که در قوه ی این هسته بود به وسیله ی خَاكِ مناسب، به وسیله ی باران مناسب، به وسیله ی هوای مناسب، به وسیله ی نور مناسب، به رهبری باغبان ماهر اِثاره شد، ثوره شد، شکوفا و شکفته شد از قوه به فعل آمد کار انبیا این است، کار انبیا این است که آنچه که در نهاد ماست این را به فعلیت بیاورند با هدایتها و راهنماییها این قرآن که نور مبین است گاهی به صورت آبِ رحمت تعبیر شده، گاهی به صورت هوا تشبیه شده، گاهی به صورت نور تشبیه شده، گاهی به صورت غذا تشبیه شده به وسیله ی انبیای الهی و اهل بیت (علیهم السلام) این فطرت را شکوفا می کند می شود «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۴) تا این «دَفَائِنَ الْعُقُولِ» وقتی ثوره شد و شکفته شد و شکوفا شد نوآوری بیاورد «یثيروا لنا دفائن النقول» بشود آن گنجینه هایی که در روایات و آیات است او را مثل علامه طباطبایی اثاره کند و گرنه این حرفها در آیه هست دیگر یا آن مرحوم شیخ انصاری یا آن فقیه فحل دیگر این مطالب در این روایت هست اما می بینید شما یک رساله ی عمیق مرحوم شیخ می نویسد درباره ی یک روایت این «یثيروا لنا دفائن النقول» است این تعامل باید بین عقل و نقل باشد الی یوم القیامه و تمام شدنی نیست مبادا کسی بگوید که علم خدا محدود بشود علم خدا به ذات خودش تعلق گرفته است و ذاتش حقیقتِ ازلی، ابدی، سرمدی و نامتناهی است علم خدا به اوصاف ذاتی خودش که عین هم اند و عین ذات اند تعلق گرفته که ازلی و ابدی و سرمدی و نامتناهی است علم خدا به افعال خودش تعلق گرفته از آغاز تا انجام برسد به بهشت و خلود بهشت که ابدی است علم خدا به افعال عباد هم تعلق گرفته منتها با حفظ مبادی خدای سبحان می داند که زید با اراده و میلش این کار را می کند می تواند نکند برادرش با میل و اراده کار دیگر می کند می تواند نکند هم کار را می داند، هم مبادی را می داند «فأین الجبر» هم علم خدا نامتناهی است برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «کَهِف» و «لَقْمَانَ» آمده فعل خدا نامتناهی است و هم اینکه جبری در کار نیست.

۱- (۳۵). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- (۳۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۰.

۳- (۳۷). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۷.

۴- (۳۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

در سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ۱۰۹ این است «لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِيدَانًا» دریا اگر مرکب بشود فیض خدا و عنایتهای الهی تمام شدنی نیست در سوره ی مبارکه ی «لقمان» هم آیه ی ۲۷ به این صورت آمده است «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ» که متأسفانه اینجاها با آن قرائت رسم الخط صحیح نوشته نشده اینجا «ما» باید از «أَنَّ» جدا بشود «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ» مثل «وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» (۱) نه اینکه «أَنَّمَا» از بس قرآن مهجور است اگر کسی بخواهد دست ببرد این «أَنَّمَا» را «أَنَّ ما» بکند نیاز دارد که اجازه بگیرد از بس قرآن در حوزه ها نبود مهجور بود خیال می کنند که وحی آسمانی همین است که این «ما» را وصل بکنند، خب بعضی دارد «كُلُّ مَا رُذُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا» (۲) این «كَلِمَا» است نه «كَلَّ ما» آن «كَلِمَا» که در سوره است متصل نوشته می شود یعنی هر وقت اما «كُلَّ ما» این «كَلَّ» مضاف و مبتداست آن هم «ما» مضاف الیه است اینها اسم اند بعضی از جاها «كَلَّ ما» به صورت «كَلِمَا» نوشته شده بعضی از جاها «كَلِمَا» به صورت کُلَّ ما» نوشته شده اینجا هم «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ» اما متأسفانه «أَنَّمَا» نوشته شده اصلاً گویا قرآن در جامعه ی ما نبود و گرنه سالها بحث می شد بالأخره ما چرا این طور بنویسیم اینکه بر خلاف قاعده است اگر روایتی داشته باشیم این طور بنویس سمعاً و طاعه اما اگر آنها همین طور نوشتند به ما گفتند همین طور می رویم چرا؟ «هل يجوز أم لا يجوز» را باید فقیه و فقه معین کند دیگر «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ» الآن «أَنَّمَا» نوشته می شود «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرِهِ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (۳) فیض خدا نامتناهی علم فعلی خدا نامتناهی، اسمای حسنیای خدا نامتناهی علم خدا نامتناهی، هویت مطلقه ی ذات اقدس الهی ازلی و ابدی و سرمدی و نامتناهی علم او نامتناهی بنابراین او از این سه مقطع، از سه جهت دارای علم نامتناهی است به اشیا و و افعال عباد علم دارد «بما لها من المبادی».

ص: ۱۳۴

۱- (۳۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۱.

۲- (۴۰) . سوره ی نساء، آیه ی ۹۱.

۳- (۴۱) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

اصل کلی «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» می تواند شامل واجب و ممکن باشد محذوری هم ندارد هم ذات اقدس الهی بر اساس روش خاص خود عمل می کند، هم مخلوقهای الهی. درباره ی مخلوقهای الهی کار سهل است درباره ی ذات اقدس الهی فرمود: «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱) یعنی ذات اقدس الهی بر اساس صراط مستقیم کار می کند هم در ساختار عالم فرمود ما عالم را بر اساس حق آفریدیم، هم در ادامه ی پرورش و ربوبیت عالم می فرماید: «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» کارهای ذات اقدس الهی بر اساس صراط مستقیم است چون خودش حق است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» (۲) و آنچه از خدا که حق است صادر می شود آن هم حق است برابر این آیه ای که هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده، هم در آل عمران «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۳) از غیر خدا حق نیست و آنچه از خداست آن هم حق است، پس «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» می تواند شامل واجب بشود درباره ی ممکن هم که بحثش گذشت می تواند.

مطلب دوم اینکه آنچه که جناب قرطبی نقل کرده است همان را آلوسی در روح المعانی بیان کرد بدون اینکه بگوید چه کسی گفته است.

ص: ۱۳۵

۱- (۱) . سوره ی هود، آیه ی ۵۶.

۲- (۲) . سوره ی حج، آیه ی ۶۲.

۳- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

مطلب سوم اینکه درست است که امام معصوم اُسوه ی ماست ولی ما مجاز نیستیم حرف خود را در ردیف حرف امام قرار بدهیم بگویم «قال علی (عليه السلام) و قال كذا» آن علم شهودی معصومانه ی حق است، این علم حصولی آمیخته با خطا و خطیئه بنابراین کاری که جناب قرطبی و امثال قرطبی کردند یک کار نارواست.

مطلب چهارم اینکه ارجا آیه چیست بالأخره؟ برابر روایات ارجا آیه را گفتند «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۱) آن گاه به ذات مقدس پیامبر ذات اقدس الهی عطا و رحمت و شفاعت و محبت اعمال بکند که پیامبر راضی بشود اما بالأخره ارجا آیه همان ارحم الراحمین بودن خداست وقتی خدا ارحم الراحمین است رحمت او نامتناهی است او به ما از خود ما نزدیک تر است اولاً، عالم تر است ثانیاً، قادرتر است ثالثاً، مهربان تر است رابعاً. ما به خودمان مهربانیم و ذات اقدس الهی به ما مهربان تر

نه اینکه ما از خدا به خودمان ارحم باشیم خداوند ارحم است بالقول المطلق حالا بعضی از کارهاست که ما از ثواب و خطای آن بی خبریم مطلب دیگر است و در روایات هم آمده است که «وآخر من یشفع أرحم الراحمین» آخرین شفیع ذات اقدس الهی است بالأخره انبیا، اولیا، اهل بیت (علیهم الصلاه وعلیهم السلام) موجود ممکن اند و عفو و بخشش و رحمت اینها نامتناهی است آنکه رحمت نامتناهی است او خداست این روایت را که در نهج الفصاحه هست و همین روایت را جناب فریدالدین عطار به نظم در آورده در منطق الطیر چندبار در همین بحث تفسیری خوانده شد که وجود مبارک پیامبر به خدای سبحان عرض می کند که اعمال امت مرا در قیامت به من واگذار بکن که من نزد انبیای دیگر مثلاً شرمنده نشوم و اینها ذات اقدس الهی در پاسخ می فرماید اعمال امت تو را خودم بررسی می کنم که حتی آنها نزد تو خجالت نکشند، خب این نشانه ی آن است که ارحم بودن خدا برای همین آمده.

ص: ۱۳۶

۱- (۴). سوره ی ضحی، آیه ی ۵.

پاسخ: حالا آن هم می آید به خواست خدا، خب.

پس اینها مربوط به مسئله ارحم بودن و ارجا آیه بودن و اینهاست، اما آنچه که مربوط به معذب شدن است که چه چیزی عذاب می شود بالأخره؟ انسان با بدن و روح در همه ی نشئات هست البته در دنیا که هست با وضع مناسب دنیا، در برزخ مناسب برزخ، در ساهره ی قیامت با وضع مناسب ساهره ی قیامت، در بهشت ان شاءالله مناسب با بهشت ولی بالأخره در هیچ نشئه ای بی بدن نیست و بی روح نیست آنچه که ادراک می کند حالا یا متنعم است یا معذب همان روح آدم است دیگر که او مُدِرِک است تن ابزار کار است اگر کاری بشود که روح ادراکش کم بشود یا منتفی بشود نسبت به موردی در آنجا نه لذت است و نه درد کسی را که بی هوش کردند، بی حس کردند، بی هوش موضعی یا بی هوش کلی به همان اندازه او درکی ندارد نه لذت می برد و نه متأثر می شود تمام ادراکها برای روح است و بدن ابزار کار است.

در دنیا اگر کسی آن فطرت الهی را شکوفا نگه داشت، زنده نگه داشت او از معارف و از علوم و از حقایق و از صداقت لذت می برد اگر بر اساس «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^(۱) او را مدسوس کرد، دفن کرد بین غرایز و اغراض خیال را، وهم را در مسئله ی اندیشه، شهوت و غضب را در بخش انگیزه حاکم کرد آن رنجور است رنج می برد ولی وهم برای لذت است، لذت برای وهم و خیال است و قهراً محدود لذت هم برای شهوت و غضب است ولی محدود و این وهم و خیال در بخش اندیشه و آن شهوت و غضب در بخش انگیزه بر خلاف عقل نظری در قسمت علم و عقل عملی در قسمت عمل یا لذت می برند یا رنج می برند و مانند آن، ولی اساس کار برای همان فطرت است و فطرت هرگز از بین نمی رود و آنچه را که شیطان تهدید کرده است که گفت من دستور می دهم، اغوا می کنم، اضلال می کنم «فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»^(۲) تغییر در خلقت همان است که تضعیف بکند فطرت را، تدسیس بکند، دسیسه بکند او را در بین اغراض و غرایز دفن بکند از سوی دیگر و گرنه توان آن را ندارد که آن فطرت اصلی و هویت اصلی انسان را نابود بکند.

ص: ۱۳۷

۱- (۵). سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۲- (۶). سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹.

حالا این انسان همان طوری که در فقه اگر یک سلسله مسائل دقیقی پیش آمد فقهای بزرگوار تلاش و کوشش کردند و می کنند که این را در مسیر عقل در بیاورند که بر خلاف عقل نباشد در مسائل حکمت و مسائل عقلی هم همین طور است در مسائل فقه مثلاً ملاحظه می کنید گفتند اگر مال کسی را فروختند بدون اذن او این بیع، بیع فضولی است و اگر مالک اجازه بدهد این بیع صحیح می شود حالا اجازه کاشف است یا ناقل؟ مشهور این است که اجازه کاشف است، اجازه کاشف است یعنی چه؟ یعنی خانه ی کسی را که بیگانه شش ماه قبل فروخت بعد از اینکه صاحب خانه بعد از شش ماه فهمید گفت «أجزت» این اجازه باعث صحّت معامله ی آن شش ماه قبل است برابر آن یکی، دوتا روایتی که در باب فضولی وارد شده اینجا این فقها (رضوان الله علیهم) با یک اشکال عقلی روبه رو هستند که بالأخره «لا بیع الا فی ملک» است یا «لا بیع الا فی ملک» است باید مالک باشد و اگر بیگانه مال مردم را فروخت این چه بیعی است این تجارت عن تراض نیست، «لا یحلّ مال امرئ مسلم الا بطیب من نفسه» (۱) نیست. رضایت که بعد از شش ماه واقع شد این رضایت شرط بود عنصر اصلی بود چگونه این رضایت بعد از شش ماه باعث صحّت معامله ی شش ماه قبل است یعنی این در متأخر اثر دارد آن وقتی که این معامله واقع شد که رضایت مالک نبود، آن وقتی که رضایت مالک پدید آمد معامله ای در کار نیست این اشکال عقلی فقها (رضوان الله علیهم) را وادار کرده است که اینها راه حلّی پیدا کردند شرط متأخر درست کردند، شرط متأخر دیدند مشکل دارند شرط متقارن درست کردند، ... درست کردند با همان بحثهای عمیق عقلی پیچیده ای که مستحضرید برخی کشف حقیقی، برخی کشف حکمی تا این مشکل عقلی روایات را حل بکنند.

ص: ۱۳۸

در جریان تعذیب رباخوار و آنهایی که به صورت حیوان در می آیند در قیامت رباخوار معذب است این حرفی در آن نیست، خب اگر این واقعاً دیوانه باشد دیوانه چه عذابی دارد درک ندارد اینکه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (۱) مُخْبَطَانَهُ سر از قبر برمی دارد این جنون که باعث عذاب او نیست در عین حال ذات اقدس الهی این را دارد به عنوان تعذیب نقل می کند این چه عذابی دارد یا برابر روایاتی که در ذیل آیه ی «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (۲) آنجا هم زمخشری نقل کرده از برادران اهل سنت، هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) از فرقه ناجیه نقل کرده است از ما که عده ای به صورت حیوانات گوناگون در می آیند منظور این نیست که نظیر کاریکاتور این شخص صورتش حیوان است ولی واقعاً انسان است که این شخص واقعاً حیوان شد به تعبیر نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه قبلاً خواندیم فرمود: «الصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ... وَ ذَلِكُمْ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (۳) یعنی این شخص در دنیا ظاهراً انسان است ولی باطناً حیوان قیامت که «تُبَلَى السَّرَائِرُ» (۴) است باطن ظاهر می شود این شخص به صورت حیوان در می آید، خب اگر این شخص به صورت مار و عقرب در آمد مگر مار و عقرب معذب اند؟ مگر گرگ و گراز معذب اند؟ این را حکمت باید حل کند صاحبان علوم عقلی باید حل کنند همان طوری که آن بخش را فقهای بزرگوار با شرط متأخر حل کردند این را هم حکما با حرکت جوهری باید حل بکنند که این انسان که دارد حرکت می کند این چنین نیست که این مجاز باشد و اگر قرآن فرموده است: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۵) این مجاز باشد این حرف شاعرانه باشد _ معاذ الله _ این چنین نیست اگر فرمود: «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۶) این چنین نیست که این شاعرانه باشد حرفهای مبالغه باشد.

ص: ۱۳۹

۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.

۲- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۹.

۳- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

۴- (۱۱) . سوره ی طارق، آیه ی ۹.

۵- (۱۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۶- (۱۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

تحلیلی در خطبه ی چهار نهج البلاغه هست که آن تحلیل هم چندبار اینجا خوانده شد که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) می فرماید شیطان گاهی نفوذ می کند اول وسوسه می کند در حرم و حریم قلب حرکت می کند و این شخص غافل است بیدار نیست یک گروه خاصی اند که «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱) این شیطان لباس احرام می پوشد با اینکه حرامی است این حرامی جامه ی احرام در بر کرده در اطراف کعبه ی دل دارد طواف می کند این را می گویند طائف فرمود این طائف حرامی در دور کعبه ی دل الآن می گردد منتظر است چه موقع درون کعبه ی دل باز می شود که برود در دل نفوذ بکند «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ» مؤمنان راستین «تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» و دفع می کنند اما آنهایی که غافل اند این حرامی طواف کعبه ی دل می شود وقتی وارد درون کعبه ی دل شد با وسوسه کار خودش را آغاز می کند و این شخص را وادار می کند که مصالح ساختمانی این شیطان را که وارد شد فراهم بکند چون وقتی وارد شد در قلب او ارادات و خواسته های او را هم سر و سامان می دهد با معاصی و گناهان این شخص را وادار می کند که این خَس و خاشاک را وارد کند با این خَس و خاشاک این پرنده ی حرام گوشت یعنی شیطان اینجا لانه می زند آشیانه می کند وقتی آشیانه کرد تخم گذاری می کند وقتی تخم گذاری کرد این تخمها را زیر پر گرم نگه می دارد وقتی گرم نگه داشت اینها را به صورت جوجه در می آورد وقتی به صورت جوجه در آورد کلّ این فضای دل را این جوجه ها پر می کنند اینها از لطیف ترین بیانات نورانی حضرت امیر است که در خطبه ی چهار نهج البلاغه است و چندین بار در همین بحث تفسیر خوانده شد فرمود وقتی که وارد شد مسکن فراهم کرد، آشیانه فراهم کرد «بَاضَ» یعنی بیضه گذاری می کند، تخم گذاری می کند بعد از اینکه فرمود: «بَاضَ وَفَرَّخَ» فَرَّخَ و فروخه یعنی جوجه تفریح می کند یعنی این تخمها را به صورت فَرَّوْخ و فرخ یعنی جوجه در می آورد «بَاضَ وَفَرَّخَ» وقتی که این جوجه ها از این آشیانه در آمدند «دَبَّ وَدَرَجَ» (۲) دابّه دابّه می گویند همین است این شخص می بیند آرام ندارد همیشه دلش شور می زند همیشه دلش در وسوسه است کجا بچاید، کجا بدزدد، با چه کسی هماهنگ بشود، با چه کسی بسازد، با چه کسی بسوزد اینها «دَبَّ وَدَرَجَ» پس «بَاضَ» است و «فَرَّخَ» است و «دَبَّ» است و «دَرَجَ» آن وقت کلّ این فضا را این جوجه شیطانها پر کردند از آن به بعد وجود مبارک حضرت امیر دارد که از آن به بعد «فَنظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِاللِّسَانَتِهِمْ» از آن به بعد این شخص دیگر تسخیر شده است هر وقت شیطان می خواهد نگاه بکند به نامحرم با چشم این نگاه می کند، می خواهد آبروی کسی را ببرد با قلم و زبان این می برد «نظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ» اینها می شوند تریبون شیطان «وَنَطَقَ بِاللِّسَانَتِهِمْ» (۳) با زبان اینها حرف می زند در آن خطبه ای که فرمود در وصف متقیان که «أَهْكَذَا تَصْبِحُ الْمَوَاعِظُ» آن شخص صیحه زد و جانش را از دست داد آن شخص دیگر به وجود مبارک حضرت امیر گفت که اگر موعظه اثر می کند پس چرا در شما اثر نکرده است نمی داند که هر کسی یک شأن خاصی دارد حضرت فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ» (۴) این شیطان است که از زبان تو این حرف را در آورده که من با این شخص خیلی فرق دارم بعضیها را یک آب نهر می برد، بعضیها را آب بحر هم نمی تواند ببرد این موعظه می تواند در او اثر بگذارد او قالب تهی کند اما دریا هم بشود نمی تواند علی را از جا بکند حسابی دارد، کتابی دارد فرمود این حرفی که تو زدی شیطان بود که از زبان تو گفت اینها تشبیه نیست، اینها مجاز نیست، اینها استعاره نیست، اینها کنایه نیست اینها را حکمت مشخص کرده است همان طوری که شرط متأخر را فقهای بزرگوار(رضوان الله علیهم) تبیین کردند اینها را هم حکما تبیین کردند به مقداری که عقل می فهمد آن اسراری را که نمی فهمد که معذور است «وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۵).

-
- ۱- (۱۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۱.
 - ۲- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۷.
 - ۳- (۱۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۷.
 - ۴- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
 - ۵- (۱۸). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

بر اساس حرکت جوهری لُبس نه لُبس، لُبس بعد از لُبس است مثل کون و فساد نیست که چیزی خلع کند و چیز دیگر بپوشد انسان وقتی که حرکت می کند آن فطرت اصلی خود را دارد و روی آن فطرت چیزهایی می آید یا شیطنت می آید یا بهیمنیت می آید یا سُبُعیت می آید یا مَلکیت می آید این چهار راه روی آن فطرت می آید آن فطرت مسیرش را برمی گرداند ولی همچنان زنده است اگر آن سه راه را طی کرد یعنی راه شهوت یا غضب یا مکر و حيله را طی کرد همیشه رنج می برد اما اگر راه فرشته خوبی را طی کرده است همیشه گنج نصیبتش می شود اگر درباره ی رباخوار گفته شد مجنون است این چنین نیست که این فطرت خودش را از دست بدهد این عاقل است می فهمد و این جنون فرهنگی و اقتصادی آمده روی این شما الآن همین رباخوار را ببرید نزد روانشناس می گوید کاملاً سالم است ببرید نزد قرآن می گوید این دیوانه است منافق را ببرید نزد متخصیص قلب می گوید سالم است ببرید نزد قرآن می گوید «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (۱) این حقیقت در قیامت روشن می شود آن شخص یعنی رباخوار می فهمد که دیوانه است آن منافق می فهمد که مریض است در قیامت، در دنیا چون نمی فهمد رنجی ندارد شما در ترتیب اجناس، در ترتیب فصول، در ترتیب انواع همه اینها را طبق بحث دیروز حفظ کرده دارید که اگر سؤال کنند «الانسان ما هو» می گوید «جوهر جسم نام حساس متحرک بالاراده ناطق» تا اینجا را بشر عادی رسید اما از این به بعد را وحی انبیا تبیین کردند که شما اینجا آمدید انسان هنوز در راه است انسان که آخر خط اینجا نیست این در راه است شما که می گوید این «جوهر جسم نام حساس متحرک بالاراده ناطق» این در راهش را گرفتید اما ببینید از این به بعد که راه را دارد ادامه می دهد «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَه» (۲) این کدام سیمت می رود؟ تا اینجا را عقل عادی می فهمد از آن به بعد را وحی گفته بله، تا اینجا که شما گفتید «ناطق» این وسط راه است از این به بعد هم این سر چهارراه است یا شیطنت است یا بهیمنیت است یا درندگی است یا فرشته خوبی است آنها هم روی همین ناطقیت می آیند اگر کسی ناطقیتش را، آن عقل و درایتش را در شیطنت به کار برد از شیاطین معروف بدتر می شود، اگر بر اساس بهیمنیت به کار برد از آنها بدتر می شود برای اینکه عقل دارد که دارد درصدد علم و دانش دارد که دارد در صراط بهیمنیت به کار می برد و اگر در راه سبوعیت و درنده خوبی افتاد از هر درنده ای بدتر است مگر گرگ، مگر مار و عقرب در طی مدّت عمرشان چند نفر را مسموم می کنند؟ هزار سال، هزار سال یعنی هزار سال مجموع تلفاتی که گرگ و مار و عقرب در هزار سال نسبت به انسانها دادند اینها یک روزه در خاورمیانه دارند پیاده می کنند الآن هم شما وقتی بررسی کنید می بینید تقریباً هفتاد درصد بودجه ی کره ی زمین صرف آدم کُشی است آن سی درصدش صرف غذا و اینهاست این کارخانه های وسیع اسلحه سازی، این دانشکده های مهم و فراگیر تربیت خلبانهای بمب افکن، آن ساختن و ساختارهای هواپیمای شکاری بمب افکن این هر روز سه شیفته دارد کار می کند تقریباً هفتاد درصد بودجه ی روی زمین صرف آدم کُشی است بقیه صرف همین مواد غذایی است کار به دست اینهاست اگر کسی درنده شد از آنها اضلّ است و اگر فرشته خوی شد می شود مسجود فرشته این مقام، مقام آدمیت است نه آدم شخصی این «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (۳) الیوم هم هست الیوم هم فرشتگان در پیشگاه وجود مبارک ولی عصر خاضع و خاشع اند این مقام انسانیت است که مسجود له ملائکه است نه آن شخص آدم که «قضیه فی واقعه» بشود یک داستان تاریخ مصرف گذشته این چنین نیست و اگر از معالم گرفته تا کافی، از کافی گرفته تا معالم همه این بزرگان این روایت را نقل کردند که فرشته ها پره های خود را پهن می کنند زیر بال طلاب علوم همین است که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْنَاقَهُنَّ لَطَالِبِ الْعِلْمِ» (۴) دارند خدمت می کنند فرش پهن کردن است، رفت و روی فرش است، روی بال ملائکه نشستن است اینها همه خدمتگزاری فرشتگان است نسبت به انسان برای اینکه انسان با داشتن همه ی این موانع و کُتل و عقبه های کثود از اینها گذشته است و الهی فکر می کند.

۱- (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۲- (۲۰). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۳- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

۴- (۲۲). الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

بنابراین اگر معذب است همین هویت انسان است این انسان طبعاً و فطرتاً و هویتاً به حق مایل است اگر چیزی را که مطابق همین است به او دادند لذتش مضاعف می شود بر خلاف این به او دادند که آن سه گروه این کار را می کنند یعنی شیاطین الانس، کالانعام و بهیمه شدن این عذاب می برد و آن چون از بین رفتنی نیست خلود را هم می شود با این حل کرد اگر او زایل بشود آن وقت کسی بشود واقعاً حیوان خب هر کاری که حیوان انجام می دهد سمومی که تولید می کند اینها عوارض ذاتی این نوع است این برای او لذیذ است همان مقداری که این بلبل از چه خودش لذت می برد این مار و عقرب از تولید سم لذت می برند نشاطشان در همین است عوارض ذاتی هر نوعی برای او لذیذ و گواراست اگر انسان واقعاً حیوان بشود حیوانی که در عرض انسان است نه در طول انسان این سم تولید می کند، بد و بیراه می گوید اما خب لذت می برد ولی این حیوانیتی که دامنگیر انسان می شود «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) می کند این در طول انسانیت است یعنی «فهو انسانٌ و حیةٌ» بر اساس حرکت جوهری، «انسانٌ و عقربٌ»، «انسان و سبوع».

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر در طول هم است در عرض هم که نیست در عرض هم اگر موجودی هم انسان باشد، هم مار بله اجتماع دوتا متنافی است اما اگر انسانیت ماده باشد و آن حیوانیت و درنده خوبی صورت بشود این حرکت بکند این انسانیت به سمت درنده خوبی برود از هر درنده ای درنده تر می شود و این حیوان و این درنده یعنی مار و عقرب با آن مار و عقربهای دنیا خیلی فرق می کنند مار و عقربهای دنیا حیوان محض اند درکی ندارند کارشان این است و از کارشان هم لذت می برند اما این مثل دیوانه، خب عاقل و دیوانه بله ضد هم اند بالأخره متنافی اند اما اگر کسی رباخوار شد «عاقلٌ مجنونٌ» می فهمد دیوانه است در قیامت این دیوانه وار سر از قبر برمی دارد در حالی که می فهمد اگر نفهمد مجنون است که عذاب نمی بیند این چه شرمی است شرم برای آن ادراک است.

ص: ۱۴۲

بنابراین اگر عذابی گفته شد آن هویت اصلی انسان عذاب می بیند و آن از بین نمی رود گرچه تضعیفش ممکن است «فَلْيَعِزَّنْ خَلْقَ اللَّهِ» (۱) گفته شد از همین باب است و مانند آن.

مطلب مهم در تفسیر این است که در طلیعه ی بحث تفسیر آنجا بنا شد که عده ای درباره ی شأن نزول کار بکنند، عده ای درباره ی فضای نزول کار بکنند، یک عده درباره ی جو نزول. بیان ذلک این بود که این آیه که نازل می شود ما باید ببینیم سبب نزولش چیست؟ مورد نزولش چیست؟ شأن نزولش چیست؟ چون آشنایی به شأن نزول یک سهم تعیین کننده ای در ادراک معنی آیه دارد درباره ی سبب نزول و شأن نزول عده ای کتابهایی نوشتند یا مستقل یا همراه با عنوان مقدمات تفسیر کارهایی البته درباره شأن نزول کردند که راهگشاست. درباره ی فضای نزول و همچنین درباره ی جو نزول این دو تا مقطع مانده است و نیاز شدید هم به آنهاست. درباره ی فضای نزول این است که این سوره ی مبارکه که در ظرف این چهار سال و پنج سال نازل شده است در این رخدادهای مهم این چند سال چهار سال در خاورمیانه چه بود یا دورتر خاور دور چه بود؟ جو نزول این است که در طی این ۲۳ سال آن حوادث مهم جهان مخصوصاً حجاز چه چیزی بود؟ الآن ما با تلاش و کوشش می خواهیم این «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» را معنا کنیم می دانم بعد از اینکه معنا کردیم آن طوری که باید و شاید با دست پر بر نمی گردیم چون معلوم نیست سؤال کننده ها چه کسانی اند؟ در چه فضایی سؤال شده؟ آیا مسئله غیب و شهادت، مسئله معرفت شناسی، مسئله تجرد روح و امثال ذلک آن طوری که الآن مطرح است آن وقت مطرح بود یا نبود؟ در فضایی که یهودیها سؤال کردند مشکلشان چه بود؟ در فضایی که مسیحیها سؤال کردند مشکلشان چه بود؟ اینها کارهایی است که البته در ظرف دو سال یا بیست سال یا سی سال حل نمی شود حالا تازه قرآن به بازار آمده باید در طی این مشخص بشود و آن فضای نزول و جو نزول و اینها باید مشخص بشود.

ص: ۱۴۳

اما آن مقداری که ما الآن مکلفیم این است که یک عده سؤال کردند روح چیست؟ ما احتمالات را باید بررسی کنیم بر اساس هر کدام از این احتمالات هم نظر بدهیم و اقوی‌المحتملات را هم بیان کنیم دیگر غیر از این مقدور ما نیست آیا روح منظور روح انسان است؟ آیا روح منظور وحی و نبوت و قرآن است که «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهٖ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ» (۱) یا روح فرشته‌ی مقرّبی است که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» (۲) کدام یک از اینهاست یا جامع بین اینهاست هر سه هست؟ آنچه را که قرآن کریم مطرح می‌کند و جزء حرفهای اساسی قرآن است و نوآوریهای قرآن است این است که همین که وارد شده است آمده گفته جهان دو بخش است غیب، شهادت معرفت شناسی دو بخش است حس و تجربه، عقل تجریدی اینها نوآوریهای دین است آن روز خبری از عالم غیب نبود آنها می‌گفتند که «کُلُّ موجودٍ مَادِّيٌّ» در هستی شناسی، «کُلُّ موجودٍ مَادِّيٌّ» یعنی چه؟ یعنی چیزی که ماده نباشد و زمین نداشته باشد زمان نداشته باشد مترمّن و متمکن نداشته باشد، حجم نداشته باشد، بُعد نداشته باشد و اینها خرافه است، اسطوره است و افسانه «کُلُّ موجودٍ مَادِّيٌّ» عکس نقیضش هم این است که «ما لیس بمادّی فلیس بموجود» خرافه است و اسطوره است و افسانه این درباره‌ی هستی شناسی. قرآن آمده فرموده خیر، «الموجود علی قسمین مجردٌ و مادی غیبٌ و شهاده».

در بحث معرفت شناسی که ما از چه راه بشناسیم آیا تنها راه شناخت حس و تجربه است که الآن شما وقتی وارد فضای دانشگاهی می‌شوید همین است، فضای غرب می‌روید همین است، فضای شرق می‌روید همین است آنچه را ما می‌بینیم درست است، آنچه قابل تجربه است درست است، آنچه قابل احساس است درست است آنچه تجربه پذیر نیست ابطال پذیر نیست حرف کوپر و امثال کوپر در همین فضاست آنچه تجربه پذیر نیست، ابطال پذیر نیست، اثبات پذیر هم نیست و قابل باور هم نیست این می‌شود در معرفت شناسی دین آمده فرموده خیر، ادراک، معرفت این یا با حس و تجربه است یا با عقل و برهان یا تجربه یا تجرید یا عقل تجربی یا عقل تجریدی «والجمع ممکن».

ص: ۱۴۴

۱- (۲۵). سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.

۲- (۲۶). سوره ی قدر، آیه ی ۴.

از اینها که گذشتیم آن گاه هم مسئله‌ی شهود مطرح است که کار انبیاست، هم در دسترس همه نیست این «عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (۱)، «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) آیات فراوانی است که اگر فیش برداری کنید مشخص می‌شود که از نظر هستی‌شناسی پیام قرآن این است که «الموجود إمّا غیب و إمّا شهاده» غیب یعنی «ما لا یناله الحس»، شهادت یعنی «ما یناله الحس» موجود یا از غیب است مجرد است مثل خدا و اسمای حسنا و وحی و عرش و لوح و قلم و کرسی و ملائکه و نبوت و ولایت و امامت و عصمت و امثال ذلک اینها هیچ کدام حسی نیستند یا شهادت است مثل آسمان و زمین و دریا و کوه و صحرا از نظر معرفت‌شناسی هم انسان یا با حواس درک می‌کند یا با عقل درک می‌کند خود ذات اقدس الهی را به این چهار صفت موصوف کرد او خالق غیب است یک، خالق شهادت است دو، عالم غیب است سه، عالم شهادت است چهار، او خالق ارواح و انبیا و لوح و قلم و اینهاست، او خالق ارض و سماست، او «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (۳) «إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۴) این چهار چیز را یعنی او خالق غیب است، خالق شهادت، عالم غیب است، عالم شهادت در قرآن کریم فراوان است.

درباره‌ی مؤمنان هم فرمود مؤمنان کسانی اند که «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۵) آنچه را که چشم نمی‌بیند مثل وحی و نبوت و امامت و عصمت و خود خدا و لوح و عرش و کرسی و که دیدنی نیست، بویدنی نیست، شنیدنی نیست اینها را ایمان دارند مثل بهشت و درجات بهشت را ایمان دارد و غیب را هم بعد توسعه داد فرمود بعضیها هستند که فی نفسه با حس درک می‌شوند ولی الآن نیستند مثل موجودهایی که در عصر خود بودند و الآن معدوم اند نوح چه گفت، ابراهیم چه گفت، عیسی چه گفت، موسی چه گفت، (عليهم الصلاة و عليهم السلام) اینها برای ما غیب اند بهشت چه خواهد شد، ساهره‌ی قیامت چه خواهد شد، میزان چه خواهد بود، صراط چه خواهد بود اینها در جای خودشان ممکن است که کسی بگوید «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا» (۶) ولی الآن برای ما غیب است هم این غیبهای نسبی را قرآن توضیح داد، هم آن غیبهای نفسی را، غیب نفسی اصلاً دیدنی نیست مثل خود خدا، اسمای حسنا، عرش او، کرسی او، لوح او، عصمت، نبوت و اینها غیب نسبی مثل جریان انبیای گذشته که در زمان خودشان محسوس بودند اما الآن محسوس نیستند یا جریان بهشت که در حین وقوع خودش محسوس است اما الآن محسوس نیست این را معرفت‌شناسی بیان می‌کند آن غیب نسبی برای ما با معرفت غیبی حل است ما چه موقع می‌توانیم ایمان بیاوریم به جریان حضرت ابراهیم و موسی و عیسی در صورتی که معرفت غیبی داشته باشیم ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قدم به قدم آدرس می‌دهد فرمود تو در جریان موسی نبودی، عیسی نبودی، ابراهیم نبودی، مریم نبودی، «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ» (۷)، «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ» (۸)، «وَمَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» (۹)، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ» (۱۰) قدم به قدم آدرس می‌دهد آنجا نبودی، آنجا نبودی، آنجا نبودی، ولی قضیه این است این را می‌گویند غیب. این طور آدرس دادن که هنگام سرپرستی مریم چه شده است تو نبودی ولی قضیه این است، چطور این اقلام را این قرعه‌ها را به روی آب می‌ریزند تو نبودی ولی قصه این است تو در جریان مدین نبودی که شعیب چه گفته «وَمَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» ولی قصه این است تو در جریان وحی یابی موسی نبودی «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ» ولی قصه این است، تو در جریان حضرت عیسی نبودی ولی قصه این است اینها می‌گویند غیب ما مؤمن به غیبیم خب اگر اینها را نفهمیم چطوری ایمان داریم؟

- ۱- (۲۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۳.
- ۲- (۲۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۶.
- ۳- (۲۹) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۹.
- ۴- (۳۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۴.
- ۵- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۳.
- ۶- (۳۲) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۳۳) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۶.
- ۸- (۳۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۴.
- ۹- (۳۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۵.
- ۱۰- (۳۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.

بنابراین قرآن کریم طوری سخن گفته که هم در هستی شناسی ثابت کرده «الموجود إمّا غیبٌ و إمّا شهاده» یعنی «إمّا مجردٌ و إمّا مادّی» هم در معرفت شناسی ثابت کرده که «المعرفه إمّا بالحس و التجربه أو بالعقل و البرهان» حالا این روح چه روح مجرد انسانی باشد، چه روح به معنای وحی و نبوت باشد که «یُلَقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (۱) چه روحی باشد که ملک مقرب است که با فرشته ها نازل می شوند قابل جمع است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۴ تا ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

«قُلْ كُلُّ یَعْمَلُ عَلَی شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

در بعضی از روایات همان طوری که ملاحظه فرمودید شاکله را به نیت تفسیر کردند که این بیان مصداق است منظور این نیت آن نیت ملکه ای است نه نیت حالی یا فعلی یک وقت انسان موقع نماز نیت می کند این نیت هم مسبوق به عدم است، هم ملحق به عدم قبل از نماز نیت نبود، بعد از نماز هم نیت نیست این فقط در حال نماز است گاهی نیت به معنی قصد، این امر ملکه ای است کسی که مسافرت قصدی دارد این مسافر تا به مقصد نرسیده است قاصد است مقصد انسانها هم کدح الی لقاء الله است تا آنجا نرسیده تا به دارالقرار نرسیده این قصدش هست. پس اگر شاکله در بعضی از روایات به نیت تفسیر شده است منظور نیت فعلی نیست نیت ملکه ای است این یک، و آن نیت ملکه ای هم به معنی قصد است یک مسافر قاصد است حالا خواه بالاجمال، خواه بالتفصیل وقتی که این سفر را دارد ادامه می دهد قصدش این است که به مقصد برسد و مقصود را بیابد این دو.

ص: ۱۴۶

۱- (۳۷). سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.

آن روایت نورانی که مرحوم شیخ در رسائل نقل کرده که چرا عده ای در مدت محدود گناه کردند ولی عذاب نامحدود می بینند امام (سلام الله علیه) فرمود نیت او این بود که اگر زنده بماند گناه کند منظور از آن نیت این نیت فعلی که در صوم و صلوات معتبر است نیست برای اینکه با نیت کسی را عذاب نمی کنند چه رسد به خلود آن نیت همان شاکله است یعنی نیت ملکه ای و قصد ملکه ای که به صورت یک فصل مقوم در آمده است و عالمأ عامداً انسان برابر با آن قصد چون راهی را در پیش دارد حرکت می کند و عمل می کند و این قصد و این شاکله عالمأ و عامداً برای اینها حاصل شده است حدوثاً، عالمأ و عامداً برای اینها مؤثر است بقائاً آن قدری اینها شیفته همین شاکله ی خودشان هستند که وقتی از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال می کنند آیا ذات اقدس الهی به معدومها علم دارد حضرتش فرمود خدا به معدوم علم دارد یک، به معدوم ممتنع هم علم دارد دو، چون بعضی از معدومها ممکن الوجودند بعداً یافت می شوند ولی بعضی از معدومها ممتنع

الوجودند. سه، این معدوم بر فرض وجود اگر موجود بشود چه خواهد کرد هم علم دارد سه، آن وقت استشهاد فرمودند به آیه سوره ی مبارکه ی «انعام» که برخی آن قدر ملحدانه در عالم زندگی کردند وقتی به دوزخ رفتند آنها درخواست رجوع به دنیا می کنند خدا می فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (۱) فرمود اینها که درخواست بازگشت به دنیا می کنند یک اُمنیه کاذب است زیرا اگر اینها بر فرض محال به دنیا برگردند باز همان روش سوء را دارند رجوع جهنمیها به دنیا معدوم است یک، و این معدوم هم معدوم ممتنع است نه معدوم ممکن برای اینکه دنیایی نمانده تا اینها برگردند اگر «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، اگر «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۲)، اگر «تُيَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۳) کل نظام برچیده شد دیگر دنیایی نیست تا او دوباره برگردد به دنیا یک عالم جدیدی ممکن است ذات اقدس الهی بعد خلق کند ولی آن دنیای قبلی دیگر نیست حالا وقتی دنیایی نباشد رجوع این جهنمی ملحد از جهنم به دنیا نه تنها معدوم است بلکه معدوم ممتنع است ولی بر فرض وجود که اگر این معدوم ممتنع موجود بشود چه خواهد شد را هم خدا می داند فرمود: «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده که «لَوْ كَان فِيهِمْ آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۴) تعدد آلهه معدوم است یک، معدوم ممتنع است دو، بر فرض وجود این معدوم ممتنع اگر یافت می شد اثرش چه بود را هم خدا می دانست و بیان کرد سه، خب پس آن شاکله ای که در روایات به نیت تطبیق شده و برابر همان روایات مرحوم شیخ در رسائل آن روایل دیگر را نقل کرده که سرّ خلود آن است که اینها اگر بمانند معصیت می کنند یعنی روش اینها، منش اینها، گرایش اینها، بینش اینها چیزی است که دین را افیون می دانند و اسطوره می داند و باطل می دانند _ معاذ الله _ و جز الحاد به چیزی نمی اندیشند اینها اگر ابداً هم زندگی کنند ابداً معصیت می کنند از جهنم هم برگردند به دنیا باز معصیت می کنند آن وقت این الحاد یک کفر است یک کفر ریشه دار و این کفر ریشه دار ثابت است و این کفر ریشه دار ثابت عذاب ثابت دارد این می شود خلود و گرنه برای آن عذاب بدنی هفتاد سال کسی را مخلاً عذاب نمی کنند این چون در دست دلش یک گناه ثابت مخلاً دارد این گناه با عذاب مخلاً باید پاسخ داده بشود بنابراین شاکله ای که در روایات آمده نظیر نیت به معنای نیت حال الصلوات نیست «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا».

ص: ۱۴۷

۱- (۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۸.

۲- (۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۳- (۳) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

پرسش: این معدوم چطور می تواند علم به او تعلق بگیرد؟

پاسخ: بله، این معدوم در ظرف وجود چه می شود هم به آن علم تعلق می گیرد این الآن ما می گوئیم فلان شیء معدوم است ما حکم می کنیم می گوئیم این معدوم حکم نمی پذیرد مورد علم نمی شود این چنین است صورتش را به ذهن آوردیم بالأخره گفتیم فلان حادثه معدوم است نیست یعنی الآن آنچه را که ما فهمیدیم در ذهن ما ظهور پیدا کرده این در خارج وجود ندارد یکی از ادله ی وجود ذهنی هم همین است که «للحکم ایجاباً علی المعدوم» ما با معدومات سر و کار داریم، درک می کنیم، قضیه سالبه داریم او را موضوع قرار می دهیم یا محمولی را از چیزی سلب می کنیم اینها هیچ کدام در خارج نیستند و درک می کنیم و در خارج نیستند پس در جاهای دیگری هستند به نام ذهن یکی از ادله ی وجود ذهنی همین ادراک معدومات است دیگر، خب.

فرمود: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» در بحث روز قبل اشاره شد که قرآن کریم چون معارف فراوانی را آورده یک تعامل متقابلی با عصر و مصر خود داشت پی بردن به تفسیر قرآن بدون این سه حوزه ممکن نیست هم شأن نزول را باید انسان خوب ارزیابی کند تا آیات مشخص بشود، هم فضای نزول را باید مشخص کند تا پیام سوره مشخص بشود، هم جو نزول را باید مشخص کند تا پیام کل قرآن مشخص بشود اگر یک شأن نزولی برای یک آیه معین بود آدم تا به او راه پیدا نکند خصوصیت این آیه نظیر آیه ولایت، آیه مباحله، آیه تطهیر، آیات دیگر روشن نمی شود اما فضای نزول مثلاً سوره ی مبارکه ی «اسراء» که الآن محل بحث است در مکه نازل شد این نظیر سوره ی «انعام» دفعتاً واحداً نازل نشد این در مدّتی نازل شد در این فضا در این مدّت چه سؤالاتی در جامعه مطرح بود، چه نیازهایی در جامعه مطرح بود، چه بازتابی نزول این آیات سوره ی «اسراء» در جامعه داشت این تعامل متقابل بین سوره ی «اسراء» و فضای مکه باید مشخص بشود در کل قرآن کریم که در ظرف ۲۳ سال آمده در حجاز چه خبر بود، در جهان معاصر چه خبر بود چون قرآن برای هدایت مردم و اداره ی امور مردم است بی ارتباط با رخدادهای جهان معاصر نیست آنچه در خاورمیانه گذشت، آنچه در خاور دور یا باختر دور بود وجود مبارک پیامبر اینها را از قرآن تلقی می کرد آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که وضع جهان معاصر نزول قرآن را تبیین می کند فرمود قرآن وقتی نازل شد که اهل الارض ملل متبّه بودند، مُتَشَتّت بودند، دارای اهواى منتشر، اهواى متشّت بودند بعضی ملحد بودند، بعضی مشرک بودند، بعضی کافر بودند بین مشبّه بعضیها تشبیه می کردند _ معاذ الله _ خدا را با اجرام و اجسام اینها را مشخص کرد حضرت فرمود مردم روی زمین این آرا را داشتند در این فضا قرآن نازل شد(۱) اگر کتابی جهانی شد فرمود: «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ»(۲)، «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»(۳) للبشر»، «مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»(۴) این بیگانه از بشریت بشر نیست، بیگانه از حوادث جهان و جهانی نیست اگر فرمود: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» اگر فرمود: «مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» این حقوق بشر را، علوم بشر را، فنون بشر را می بیند و به آنها پاسخ می دهد آنچه که در کامل ابن اثیر و امثال آنها آمده که وقایع تاریخ را مخصوصاً بعد از هجرت مشخص می کنند این می تواند کمک بکند لکن کار، کار گروهی است این تاریخهایی که نوشته می شود نظیر کامل ابن اثیر و امثال اینها اطلاعات به آدم می دهند نه تحقیق اینها سیره نویس اند چه سیره ابن هشام، چه سیره حلبی و مانند آن اینها وقایع نگارند مثلاً وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای حجه الوداع چه موقع حرکت کرده، چه روز از مدینه حرکت کرده، در مسجدالشجره چه حادثه اتفاق افتاده، در بین راه تا مرز حرم چه اتفاق افتاده، وقایع شخصی، وقایع علمی، وقایع غیر علمی فلان جا به یک پیرزن کمک کرده، فلان جا سائلی درخواست کرده

حضرت چیزی به او داد اینها همه را می بینید در این تاریخ می نویسند اینکه علم نیست این اطلاعات است تاریخ فن است، علم است مثل فقه و اصول مجتهد می خواهد این گزارشها را می گویند اطلاعات، این کشکول گونه حرف زدن را می گویند اطلاعات اما تاریخ وجود مبارک پیامبر نظر ایشان درباره ی فلان حادثه چه بود آنچه را که در مدینه در مسجد گفته، آنچه را که در طئی این سفر یک یا دو بار اتفاق افتاده گفته، آنچه را که در اسفار دیگر رخ داده گفته اینها را باید جمع کرد و جمع بندی کرد و نتیجه گرفت این می شود تاریخ علمی و گرنه پیرزنی خواسته ای از حضرت داشت حضرت چیزی به او داد، چوپانی را دید حرفی به او زد، کشاورزی را دید حرفی به او زد، در مسجدالشجره آمد این طور مُحَرَّم شد خب اینکه علم نیست اینها را در تاریخها فراوان است اینها سیره نویسهها اینها قدم به قدم گزارشگرهایی هستند شما می بینید اینهایی که مثلاً گزارشگر یک مسؤل سیاسی هستند قدم به قدم این حالاتشان را گزارش می دهند خب اینها کارشان همین است اما آن تحلیل گر سیاسی که کارش این نیست که فلان جا فلان شخص به فلانی این قدر کمک کرد، فلان جا جواب املا نوشت، فلان جا یک امضای مثلاً محترمانه داد، فلان جا یک مصافحه کرد اینها را یک گزارشگر می گوید نه یک محقق تاریخ.

ص: ۱۴۸

- ۱- (۵). ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۲- (۶). سوره ی مدثر، آیه ی ۶۳.
- ۳- (۷). سوره ی فرقان، آیه ی ۱.
- ۴- (۸). سوره ی قلم، آیه ی ۵۲.

برای علم تفسیر باید آن حوادث مثل شأن نزول، شأن نزول را ارزیابی می کنند باید فضای نزول هم ارزیابی بکنند، جو نزول هم ارزیابی بکنند این آیه سوره ی مبارکه ی «اسراء» که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» از غرر آیات این سوره است روح هم در قرآن کریم بر روح انسانی اطلاق شده است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) بر فرشته اطلاق شده است که «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (۲) بر وحی هم اطلاق شده است «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ» (۳) بر مراحل والای ایمان هم اطلاق شده است که «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (۴) این باید مشخص بشود که کدام روح است و سائلان ما یا از سائل و خصوصیت سؤال باید بفهمیم که این روح چیست یا از نحوه ی جواب بفهمیم که این روح کدام است؟ مستحضرید گاهی در بعضی از روایات مثلاً زراره یا محمد بن مسلم چیزی را از حضرت سؤال می کنند سؤال در روایت نیست اما حضرت که جواب می دهد جوابش مشخص است حضرت فرمود: «يُعِيدُ» یا «لا يعيد» از این جواب می فهمیم که منظور سؤال زراره این است که اگر کسی اشتباهاً در لباس آلوده نماز را اعاده کند یا نکند؟ سؤال زراره معلوم نیست ولی از اینکه حضرت می فرماید: «يُعِيدُ» یا «لا يعيد» معلوم می شود او از اعاده یا عدم اعاده ی نماز سؤال کرده اینجا هم جواب شفاف و روشنی داده نشد یک مقدار جواب این است که دانش شما کم است باید پیرسیم دانش بشر کم است یا اینهایی که سائل این مطلب اند دانششان کم است؟ کل بشر اعم از انبیا و اولیا علمشان اندک است یا این گروه علمشان اندک است و علی ای تقدير علم وقتی از ناحیه ذات اقدس الهی باشد حکمت الهی است «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۵) ولو متاع قليل است ولی خیر کثیر است کل دنیا را ذات اقدس الهی اندک یاد کرد فرمود: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (۶) اما علم را به کثرت و فراوانی یاد کرده است آیا آنها که از حکمت برخوردارند مثل انبیا و اولیا و معلم کتاب و حکمت اند «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۷) آنها هم دارای علم اندک اند یا نه، آنکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی را در آن لحظه به من آموخت که از او یک در باز می شود از آن در هزار در باز می شود از هر دری از آن هزار در هزار در باز می شود (۸) این می شود ألف ألف به اصطلاح این ألف یعنی یک میلیون سابق که واژه ی میلیون و امثال اینها نبود که اگر کسی از یک میلیون می خواست سخن بگوید می گوید ألف ألف برای اینکه بگویند فلان شخص اغراق گوشت می گویند این را رها کنید او ألف ألف می گوید این ألف ألف می گوید یعنی از میلیون حرف می زند خب یک میلیون مطلب را یک جا وجود مبارک پیامبر به حضرت امیر (علیهما الصلاه و علیهما السلام) القا می کند این باز اندک است آیا اینکه می گوید «سَيَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَهُدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۹) اندک است، «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا» (۱۰) اندک است، اگر اندک است اندک نفسی نیست اندک نسبی است نسبت به علم ذات اقدس الهی اندک است بالأخره باید روشن بشود «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی قلیل نفسی است یا قلیل نسبی.

ص: ۱۴۹

۱- (۹) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۰) . سوره ی قدر، آیه ی ۴.

۳- (۱۱) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.

۴- (۱۲) . سوره ی مجادله، آیه ی ۲۲.

۵- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۹.

- ۶- (۱۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۷۷.
- ۷- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۸- (۱۶) . ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷.
- ۹- (۱۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.
- ۱۰- (۱۸) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

به هر تقدیر علم بشر نسبت به ذات اقدس الهی بسیار اندک است اما نسبت به روح و امثال روح نباید اندک باشد. اگر منظور از این روح وحی باشد می شود گفت علم شما نسبت به وحی بسیار اندک است اما اگر منظور از این روح خود روح انسان باشد خب ما خودمانیم و این روح مجرد است خودش نزد خودش حاضر است خودش خب نزد خودش شاهد و مشهود است چرا ما نتوانیم خود را بشناسیم؟ این برای آن است که ما اصلاً به سراغ خودمان نرفتیم، به سراغ معرفت نفس نرفتیم فرمود: «نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ» (۱) اینها خدا را فراموش کردند خدا هم اینها را انسا کرده اینها به یاد همه چیز هستند مگر به یاد خودشان به یاد تهیه فرش و منزل و زندگی و اتومبیل و اجوفین هستند اما اینکه من چه کسی هستم، از کجا آمدم، کجا می روم، من یک موجود ابدی هستم موجود ابدی غذای ابدی می خواهد به فکر اینها نیستند، خب اگر کسی به فکر خودش باشد می تواند خودش را بشناسد اما آنهایی که به فکر خودشان هستند کم اند «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلاً» «مِنَ الْعِلْمِ عَلٰی وَجْهِ»، «اِلَّا قَلِيلاً مِنْكُمْ عَلٰی وَجْهِ» اندکی از شما، اندکی از شما از علم برخوردارید «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ» چیزی به شما ندادند مگر گروه کمی که از علم برخوردار باشید.

اما آن تفسیر قبلی این است که شما از علم برخوردار نیستید مگر علم کم این «اِلَّا قَلِيلاً» استثنای از علم است یا از عالم؟ شما از علم برخوردار نیستید مگر گروه کمی از شما این استثنای از علم است از مخاطبان است، شما از علم برخوردار نیستید مگر علم کم این استثنا از علم است کدام یک از این دو وجه می تواند جوابگو باشد آیا جمع هر دو ممکن است کما هو الحق، جمع آن سه وجه روح انسانی و روح حیوانی و روح به معنای فرشته و امثال ذلک ممکن است کما هو الحق اگر چنین جامعی دارد ما باید به سراغ آن جامع برویم برای رسیدن به آن جامع در بحث دیروز اشاره شد که قرآن کریم همراه با یک سلسله اصطلاحات خودش را عرضه کرد برخیها می گفتند که _ معاذ الله _ نهج البلاغه برای حضرت امیر نیست برای اینکه این اصطلاحات در آن عصر نبود، خب بله اگر حضرت امیر _ معاذ الله _ نظیر شیخ طوسی و شیخ مفید و این حرفها بودند مطالبی که در آن عصر سابقه نداشت اینها هم نمی توانستند بگویند اما اگر کسی معصوم باشد یک نگار به مکتب نرفته باشد که تابع عصر و مصر نیست اینها اعصار و امثال را عوض می کنند اینها معلّم هر دوره ای اند و معلّم هر قومی اند اینها حرفهای جدید می آورند، حرفهای تازه می آورند، اصطلاحات تازه می آورند خود قرآن کریم هم همین طور است شما می بینید در تفسیر آلوسی آمده که نمی شود این امر را به عالم امر معنا کرد برای اینکه عرب آن روز که اصطلاح امر و خلق نمی فهمید، بله عرب آن روز خیلی چیز نمی فهمید اما قرآن خیلی چیز تازه آورده این معلّم کتاب است، این معلّم حکمت است، این مزگی نفوس است به وجود مبارک ابراهیم خلیل یک مطلب گفت همان مطلب را ذات اقدس الهی در قرآن کریم امضا کرد فرمود پیامبران چهارتا کار می کنند معلم کتاب اند، معلم حکمت اند، مزگی نفوس اند و حرف تازه دارند این چهارمی این است «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» نه «ما لا تعلمون» اینها چیزهایی دارند که شما نمی توانید یاد بگیرید الان هم تازه است اگر کتابی «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۲) بود، اگر کتابی «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۳) بود و این کتاب گفت من چهارتا برنامه دارم چهارمی یعنی چهارمی نفرمود «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» فرمود: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۴) این «لَمْ تَكُونُوا» یعنی نمی توانید بالأخره یاد بگیرید کجا می خواهید یاد بگیرید با تجربه یاد بگیرید اینکه در عالم غیب است در تجربه نیست، با حس بفهمید اینکه محسوس نیست، با عقل یاد بگیرید عقلتان هم که محدود است «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلاً» با چه چیزی می خواهید یاد بگیرید؟ چند درجه برای بهشت است، بهشت چگونه است، ابوابش چگونه است، در بهشت چشمه ای است، چندتا نهر دارد، این انهار اربعه چیست اینها را چه کسی می تواند بفهمد «أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُّصَيَّفٍ»، «أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ» (۵) فرمود حرفهایی را انبیا وجود مبارک

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آورد که نه تنها نمی دانید، نمی توانید یاد بگیرید به خود پیغمبر هم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود تو هم حواست جمع باشد تو هم اگر فیض من نباشد بلد نیستی درست است با دیگران فرق داری «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۶) نه «ما لا- تعلم» این «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ» (۷) خب خیلی شفاف نیست اما هم به بشر عادی، هم به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» اصلاً تو نمی توانی یاد بگیری این را حالا _ معاذ الله _ کسی بگوید که این حرفها، حرفهای خود پیغمبر است خب اگر قرآن با دلالت مطابقه به صورت شفاف گفت ما چیزی یاد دادیم که نه تنها نمی دانستی اصلاً نمی توانی یاد بگیری با کجا یاد بگیری از اسرار غیبی چه خبر داری این حرفها.

ص: ۱۵۰

-
- ۱- (۱۹) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.
 - ۲- (۲۰) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
 - ۳- (۲۱) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.
 - ۴- (۲۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
 - ۵- (۲۳) . سوره ی محمد، آیه ی ۱۵.
 - ۶- (۲۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.
 - ۷- (۲۵) . سوره ی علق، آیه ی ۵.

بنابراین اینکه در تفسیر آلوسی آمده اصطلاح امر و خلق را عرب حجاز متوجه نمی شد نگرانی نیست خیلی از حرفهای تازه را قرآن آورده مگر عالم کُن فیکون را عرب جاهلی می فهمید این اصطلاح را از خود قرآن می شود به دست آورد برای اینکه قرآن کریم در جریان مناظره ی با مسیحیهای نجران به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود با آنها مناظره بکن بگو شمایی که می گوید عیسای مسیح چون پدر نداشت پسر خداست _ معاذ الله _ درباره ی حضرت آدم که همه ی ما و شما اعتراف داریم این را خدای سبحان آفرید حضرت آدم نه پدر داشت، نه مادر چطور درباره ی حضرت آدم نمی گوید که او ابن الله است درباره ی حضرت مریم می گوید؟ فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) از اینجا ما این دو مطلب می فهمیم یکی اینکه وجود مبارک حضرت عیسی یک جریان بدنی دارد که «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» یک جریان «كُنْ فَيَكُونُ» دارد «كُنْ فَيَكُونُ» یعنی دیگر تجزیه در آن نیست دیگر.

پس برابر آیه شصت سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» در جریان آدم چه بود؟ در جریان آدم فرمود جریان آدم این است «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» که «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۲) «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» این «كُنْ فَيَكُونُ» برای آن «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۳) است همین معنا را در سوره ی مبارکه ی «یس» بخش پایانی فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» خب این دوتا آیه را وقتی کنار هم می گذارید معلوم می شود امر خدا که تکوینی است همان «كُنْ فَيَكُونُ» است همین که فرمود باش این می شود در بحثهای قبلی هم از بیانات نورانی حضرت امیر استفاده کردیم که حضرت فرمود: «إِنَّمَا قَوْلُهُ فَعَلَهُ» خدا حرف می زند یعنی کار می کند مگر خدا می بیند با باصره می بیند، خدا می شنود مگر با صماخ و اذن و گوش و دستگاه شنوایی می شنود هر سه را حضرت امیر در نهج البلاغه مشخص کرد فرمود: «مَتَكَلَّمٌ لَّا - بَرُوِيهِ مُرِيدٌ لَّا - بَهَمِهِ صَانِعٌ لَّا بِجَارِحِهِ» (۴) او حرف می زند یعنی الفاظ را ایجاد می کند او سمیع است یعنی این آهنگها را علم پیدا می کند او بصیر است یعنی این مناظر را علم پیدا می کند، خب پس اگر سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است فرمود در جریان حضرت آدم نه در جریان حضرت عیسی در مناظره ی با مسیحیها فرمود جریان حضرت عیسی مثل جریان حضرت آدم است که جریان حضرت آدم دو بخش داشت «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» پس آدم از تراب است و از «كُنْ فَيَكُونُ» این «كُنْ فَيَكُونُ» چیست؟

ص: ۱۵۱

۱- (۲۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.

۲- (۲۷) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۳- (۲۸) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.

۴- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۹.

همان سوره ی مبارکه ی «یس» است که فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) دیگر زمان بردار نیست «كُن» یعنی ایجاد، «یکون» یعنی وجود و این «فاء» برای ترتب و تأخر زُتبی «یکون» بر «کون» است هر دو هم «کان» تامه اند هیچ کدام خبر نمی گیرند هر دو فاعل می گیرند که از آن به اسم یاد می شود دیگر خبر نمی گیرند در قبال اسم «کان» تامه اند آن «یکون» مترتب بر «کون» است یک حقیقت است که «إِذَا نُصِبَ إِلَى الْفَاعِلِ» می شود ایجاد، «إِذَا نُصِبَ إِلَى الْقَابِلِ» می شود وجود این اصطلاح «کن فیکون» از اینجا آمده، پس اگر گفته شد که «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» خود امر را قرآن کریم مشخص کرد فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ» این است این امر تکوینی است دیگر.

پرسش: استاد این امر تکوینی در مورد آدم چطور است؟

پاسخ: هیچ چیز در همه موارد همین طور است در تمام موارد تکوینی این طور است در جریان نفخ روح هم در اصل آدم است هم در نسل آدم که در سوره ی مبارکه ی «حجر» بحثش گذشت در آنجا آمده که وجود مبارک آدم را که خدا فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) در سوره ی «سجده» و امثال «سجده» هم آمده که انسان را از خاک آفرید «ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (۳) بعد اینکه این ماء مهین تطوراتی را پشت سر گذاشت «وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (۴) گاهی با ضمیر غایب، با ضمیر متکلم هم درباره ی اصل انسان، هم درباره ی نسل انسان.

ص: ۱۵۲

۱- (۳۰) . سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

۲- (۳۱) . سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.

۳- (۳۲) . سوره ی سجده، آیه ی ۸.

۴- (۳۳) . سوره ی سجده، آیه ی ۹.

بنابراین قرآن کریم به همراه خود این اصطلاحات را آورده آنچه را که الآن ما باید بحث بکنیم این است که این امور چهارگانه ای که در بحث روز قبل گذشت باید خوب تبیین بشود غیب داریم، شهادت این دو، علم غیب داریم علم به شهادت چهار، چون معرفه الغیب داریم، معرفه الشهاده پس از نظر معرفت شناسی راهمان منحصر در حس و تجربه نیست تجرید عقلی هم هست چون غیب به شهادت داریم در هستی شناسی موجود منحصر در ماده و طبیعت و امثال ذلک نیست فراطبیعت هم هست پس «الموجود إما مجرد و إما مادی»، «المعرفه إما تجریدیّه أو تجریدیّه».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیه ۸۵ سوره اسراء ۸/۰۸/۸۷

Your browser does not support the audio tag.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

سؤال آنها از روح برای این بود که خود قرآن کریم انگیزه ی سؤال را مطرح کرده است مکرر از روح سخن به میان آورده گاهی به صورت فرشته مطرح کرده که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» (۱)، گاهی به صورت وحی الهی و قرآنی مطرح کرده «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (۲) یا «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (۳)، گاهی به صورت پیک وحی معرفی کرده که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (۴)، گاهی با پسوند قداست مطرح کرده که «أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۵) گاهی هم به صورت اینکه محور خلافت انسان داشتن روح الهی است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) بیان کرده این تکرار روح در فرهنگ قرآن و اصرار قرآن کریم به اینکه روح از طرف ذات اقدس الهی به انسانها داده شد یک، همراه فرشته ها در ليله ی قدر نازل می شود دو، بر قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود می آید که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» سه، این باعث یک سؤال شد و گرنه در فضای حجاز این مطلب مطرح نبود که آنها سؤال بکنند روح چیست آنها لغاتشان و ادبیاتشان فصاحت و بلاغشان زمینه ی محض بود در انحای راه رفتن شتر، غذا خوردن شتر، خوابیدن شتر، خار خوردن شتر، بار بردن شتر، زایمان شتر می بینید سبغه های معلقه دارند اما همین که از زمین بگذرند آسمانی بشوند دست آنها خالی است الآن هم شما می بینید لغات غرب هم همین طور است انواع و اقسام قطعات یدکی هواپیما و کشتی و رادیو و تلویزیون اسامی فراوانی دارد، لغت نامه های فراوانی دارد اما معنویت و معرفت و اخلاق و فضیلت و گذشت و شهادت و اینها می بینید دستشان خالی است در لغت غرب این چنین نیست که برای این معارف واژه های فراوانی باشد برای قطعات هواپیما چون قطعاتش زیاد است ابزار یدکی زیاد است می بینید برای هر شیء یک نام خاصی است حجاز هم همین طور بود عربی آنها عربی مبین نبود فقط زمینی بود که بتوانند این مطالب را بیان کنند وقتی عربی مبین شد که قرآن به این زبان سخن گفته این ادبیات را روح بخشیده همان طوری که انسان را روح می بخشد، جامعه را هم روح می بخشد، ادبیات و فرهنگ را هم روح می بخشد آن وقت این عربی شده عربی مبین اینها بعد از اینکه دیدند ذات اقدس الهی از روح مکرر سخن به میان آورده سؤال کردند روح چیست؟ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ».

- ۱- (۱) . سوره ی قدر، آیه ی ۴.
- ۲- (۲) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.
- ۳- (۳) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.
- ۴- (۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۹۳.
- ۵- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۸۷.
- ۶- (۶) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

مطلب دوم آن است که بر اساس اهمیت این مطلب اسم ظاهر آورده نه ضمیر اگر فرموده باشد «قل هو من أمر ربی» مطلب معلوم است چون مسئول عنه روح است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» «قل هو من أمر ربی» اگر می فرمود «قل هو من أمر ربی» مطلب معلوم بود اما اصرار اینکه ضمیر نباشد و اسم ظاهر باشد برای اهمیت مطلب «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

اگر روشن شد که منظور از این روح، روح انسانی است چه اینکه عده ای از مفسران بر آن اند منهم سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این یک راه خاصّ خودش را دارد اما اگر روشن نشد که منظور از این روح، روح انسانی است محتمل بود که روح انسانی باشد یا روح به معنای فرشته باشد یا روح به معنای وحی الهی باشد که «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مِنْ يَشَاءُ» (۱) باید یک مطلب جامعی ارائه کرد که آن مطلب جامعه همه را زیر پوشش بگیرد و جزء جوامع الکلم قرآنی باشد آن مطلب جامع که جزء جوامع الکلم است این است که قرآن وقتی نازل شد نه تنها حجاز را و خاورمیانه را بلکه کلّ عالم را دید با دید جهانی بینی جدیدی ارائه کرد یک، معرفت شناسی تازه ای ارائه کرد دو، با آن معرفت شناسی تازه جهان بینی جدید را می شود شناخت سه، برابر این هم حرکت کرد.

آن جهان بینی اساسی یعنی هستی شناسی این است که جهان منحصر در شهادت نیست «الموجود إمّا غيبٌ و إمّا شهاده إمّا غائبٌ و إمّا مشهود» غیب هم موجودی است که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۲) اینکه گفته می شود چشم او را نمی بیند این چشم نماد حس است یعنی هیچ حسّی او را نمی بیند نه اینکه چشم نمی بیند ولی گوش می شنود یا شامه می بوید یا ذائقه می چشد یا لامسه لمس می کند اینکه فرمود ذات اقدس الهی موجودی است که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» یعنی «لا تدرکه الحاسه» هیچ حسّی او را درک نمی کند نه اینکه چشم او را نمی بیند ولی گوش می شنود که او _ معاذ الله _ بشود یک آهنگ و یک موجود جسمانی مثل اینکه می گویند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (۳) معنایش این نیست که مال مردم نخورید ولی مال غصبی را می توانید بپوشید و در خانه ی غصبی می توانید بنشینید و مانند آن. این خوردن نماد تصرف است چون بهترین تصرف خوردن است انسان اگر غذا نخورد می میرد این را در کتابهای فقهی ملاحظه فرمودید این «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی «لا تتصرفوا» نظیر همین که «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مَسْلُومٍ إِلَّا بِطَيْبٍ مِنْ نَفْسِهِ» (۴) هم اکل حرام است ما هم در ادبیات فارسی اگر کسی فرش کسی را غصب کرد می گویند مال مردم خوری کرد این اختصاصی به عربی ندارد اگر خانه ی کسی را غصب کرد می گویند مال مردم خوری کرد، مال مردم خوردن است چون خوردن بارزترین مصرف است لذا از سایر مصارف به خوردن یاد می کنند چون بصر دیدن، بارزترین کار حسّی است از سایر حواس به بصر و باصره یاد می کنند «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۵) که درباره ی ذات اقدس الهی آمد یعنی «لا تدرکه حاسه من الحواس» یعنی «فهو موجودٌ غائبٌ، موجودٌ غیبی».

- ۱- (۷) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۵ .
- ۲- (۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳ .
- ۳- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۲۹ .
- ۴- (۱۰) . عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۲۲ .
- ۵- (۱۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳ .

خب، پس «الموجود اما غیب و اما شهاده» قهراً معرفت غیب هم از راه عقل و برهان خواهد بود معرفت شهادت هم از راه حس و وجدان حسی خواهد بود پس معرفت شناسی دو قسم است برای اینکه معروف دو قسم است این چهار مطلب را قرآن کریم مکرر ذکر فرمود بعد به همراه این فرمود موجود یا غنی است یا فقیر «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (۱) غنی هم معنایش این نیست که بی نیاز از شماسست معنایش این است که نیاز شما را او برطرف می کند برای اینکه فرمود: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» پس معلوم می شود غنی به این معنا نیست که بی نیاز است غنی به این معناست که نیاز نیازمندا را هم برطرف می کند قهراً موجود یا محتاج است یا بی نیاز که حاجت این نیازمند را رفع می کند می شود موجود یا واجب است یا ممکن و به تعبیر قرآنی موجود یا خالق است یا مخلوق که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۲) یعنی «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَاللَّهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَالِقُهُ» پس از نظر جهان بینی موجود یا مجرد است یا مادی و به تعبیر قرآنی یا غیب است یا شهادت، یا غنی است یا فقیر، یا خالق است یا مخلوق به تعبیر رایج یا واجب است یا ممکن معرفت شناسی هم این چنین است آنها که می گفتند که ما تا نبینیم باور نمی کنیم به موسای کلیم عرض کردند که «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (۳) یک، «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۴) دو، آنها هم گرفتار همین بودند گرفتار حصر معرفت در حس و تجربه بودند می گفتند انسان تا چیزی را نبیند همین که برخی از غریبها می گفتند چیزی که ابطال پذیر نیست اثبات پذیر هم نیست چیزی که نشود آن را با تجربه ابطال کرد نمی شود او را اثبات کرد چیزی قابل اثبات است که ابطال پذیر باشد راه ابطالش هم تنها حس و تجربه است همین دنباله ی همین حرف است که می گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» یا «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» آن گاه قرآن کریم درباره ی این گونه از توهمها می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ».

ص: ۱۵۵

- ۱- (۱۲) . سوره ی غافر، آیه ی ۱۵.
- ۲- (۱۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۳- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۵۵.
- ۴- (۱۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۳.

پرسش: استاد جهره اشکال دارد یا اصلاً نری الله اشکال دارد؟

پاسخ: نه، برای اینکه چون رؤیت به معنای رأی گاهی به معنی رأی می آید یعنی فکر این «جهره» را آوردند تا معلوم بشود که به معنای رأی قلبی و رأی اندیشه و اینها نیست رأی مشاهده ای است «حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» و گرنه آن رؤیت غیبی را ذات اقدس الهی با غیب هم هماهنگ می کند درباره ی حضرت ابراهیم دارد که «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) یا درباره ی اسرا و معراج اسرا آنچه که از مسجدالحرام به بیت المقدس است، معراج آنچه که از بیت المقدس به سماوات است فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا» (۲)، خب اگر «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یا «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا» (۳) آن رؤیت و آن رأی به معنای اندیشه و شهود قلبی و عقلی و امثال ذلك است این اسرائیلیها به حضرت موسای کلیم عرض می کردند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» مشاهدهتاً آن طوری که ما _ معاذ الله _ اجرام و اجسام را می بینیم این همان حصر معرفت در حس و تجربه است که قرآن کریم اینها را نقل می کند و ابطال می کند و می فرماید ذات اقدس الهی اصلاً با بصره درک نمی شود آیه ۱۰۳ سوره ی مبارکه ی «انعام» این است بعد از اینکه در آیه ۱۰۲ فرمود: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» آن گاه فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» این «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» یعنی «لا تدركه حسه من الحواس» خب از آن طرف برهان اقامه می کند که خدا را بشناسید بعد از آن طرف دعوت می کند که به خدا عالم بشوید از این طرف هم می فرماید خدا با حس شناخته نمی شود معلوم می شود هم موجود دو قسم است یکی غیب یکی شهادت این می شود جهان بینی هستی شناسی، هم معرفت دوتا راه دارد یکی حس و تجربه است که مشهود است یکی هم عقل تجریدی است که قابل حس نیست.

ص: ۱۵۶

۱- (۱۶). سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.

۲- (۱۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۳- (۱۸). سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۸.

اینها را قرآن کریم مکرر ذکر فرمود تا هم به اینها از نظر جهان بینی دیدی بدهد، هم از نظر معرفت شناسی دیدی بدهد این چهار عنصر را که «الموجود اما غیب و اما شهاده»، «المعرفه اما حسنی أو عقلی» به اینها تفهیم کرد بعد از اینکه به اینها تفهیم کرد قدم به قدم دست اینها را بالا آورد گاهی گله می کند چرا شما کم سوادید، گاهی گله می کند چرا این مسائل را نمی فهمی ما همه ی این معارف را یکی پس از دیگری برای شما تبیین کردیم.

در سوره ی مبارکه ی «نساء» بعد از اینکه قصه ی سرنوشت را و سرشت را و جبر و تفویض را تا حدودی که لازم بود بیان کرد فرمود چرا اینها حرف نمی فهمند اینها سیئه و حسنه را تشخیص نمی دهند که سیئه از کجاست، حسنه از کجاست، سیئه من عند چه کسی است، حسنه من عند چه کسی است، چرا این مطلب را خوب نمی فهمند البته این بحث مبسوطش در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت. ملاحظه بفرمایید در سوره ی مبارکه ی «نساء» که بحث مبسوطش چند روز طول کشید آیه ۷۸ و ۷۹ این است فرمود: «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسِيئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» همه چیز از نزد خداست «فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» اینها چرا این مسائل تحقیقی را نمی فهمند با این تفاوت «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (۱) اینجا هم چهار مطلب است.

ص: ۱۵۷

یکی اینکه سَيِّئُهُ «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ» است، دوم اینکه حَسَنُهُ «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است، سوم اینکه حَسَنُهُ «مِنْ اللَّهِ» است ولی سَيِّئُهُ امر چهارم «مِنْ اللَّهِ» نیست این چهار مطلب را فرمود شما در چهار فصل باید بحث کنید که حَسَنُهُ «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است، سَيِّئُهُ «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است حَسَنُهُ «مِنْ اللَّهِ» است، سَيِّئُهُ «مِنْ اللَّهِ» نیست فرق «مِنْ اللَّهِ» با «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» چیست که سَيِّئَاتُ «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» هستند اما «مِنْ اللَّهِ» نیستند فرمود ما این را شواهد زیاد گفتیم چرا اینها تحقیق نمی کنند چرا در این مسائل بررسی نمی کنند «فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَيْدِيًّا» همین که این حرفها چون مهجور است وقتی یک مقدارش به حوزه می رسد می شود حرف کفایه که «قلم اینجا برسد و سر بشکست» خب همین حرف را البته هفتصد سال قبل دیگران هم گفتند، گفتند «هم لوح سرش بشکست هم قلم» منتها آنها از راه توحید افعالی می گویند یک جبر است که باطل است، یک تفویض است که باطل است طبق روایاتی که از اهل بیت رسیده مخصوصاً آنچه که از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است فرمود: «بین الجبر و التفویض ما بین الأرض و السماء» فاصله خیلی است این چنین نیست که اگر جبر بود الا و لابد تفویض است اینها نقیض هم که نیستند که اگر تفویض نبود جبر هست نه خیر «لا جبر و لا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» فاصله ی بین این دو باطل بین الأرض و السماست آن وقت در این فاصله که کسی گرفتار جبر نشود، گرفتار تفویض نشود راههای فراوانی است ادق راهها آن توحید افعالی است نه «الأمر بین الأمرین» معروف بین حکما و متکلمین این حق است ولی احق آن است که توحید افعالی باشد آنها که در توحید افعالی غور می کردند همواره بر اساس «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۱) می اندیشیدند می گفتند لوح اینجا سرش بشکست، قلم اینجا سرش بشکست این برای هفتصد سال قبل است اما آنهایی که در همین مسائل امر بین الأمرین ذکر می کردند چون پیچیده بود گفتند «قلم اینجا رسید و سر بشکست» خدا غریق رحمت کند مرحوم حاج آقا رضای همدانی را بعد از اینکه مرحوم کاشف الغطا در کتاب شریف کشف الغطاء فرمودند جبریه نجس اند، مفوضه نجس اند برای اینکه اینها بر خلاف حق رفتند نگاه کنید یعنی نگاه کنید و گرنه می شود درس عادی قبلاً هم گفتم به عرضتان رساندم هر جا، جا هست که آدم نمی رود بنشیند که فلان جا، جا هست خب آدم جا هست نمی رود در آن تفسیر که اگر کسی این حرفها را خوب نویسد، تحقیق نکند، نتواند بگوید آمدنش اینجا مشروع است جای دیگران را هم تنگ می کند.

ص: ۱۵۸

مرحوم کاشف الغطا (رضوان الله علیه) فتوا دادند که جبریه نجس اند، مفوضه نجس اند مرحوم حاج آقا رضای همدانی در بحث طهارت اهل کتاب و طهارت جبریه و مفوضه فرمودند شما خودتان این قدر عمیق و دقیق که این مسائل برای شما حل شده است و گرنه خیلی از علمای ما رفتند جبر را باطل کنند گرفتار تفویض شدند مگر اینها جزء ضروریات دین است اینها جزء نظریات و عمیق و پیچیده و پیچ در پیچ دین است خب اگر کسی تحقیق کرده بعد از سی، چهل سال بیراهه رفته این را که نمی شود گفت نجس که، فرمود خیلی از بزرگان ما اینها جبر را رفتند باطل بکنند به دام تفویض افتادند برای شما حالا این مسئله حل شد چطور شما فتوا می دهید که جبریه نجس است، مفوضه نجس است حتماً یعنی حتماً هم فرمایش مرحوم کاشف الغطا را در کشف الغطاء نگاه کنید، هم فرمایش مرحوم حاج آقا رضای همدانی را در باب طهارت جبریه و مفوضه نگاه کنید تا اینکه این عظمت این مطالب روشن بشود از این طرف هم توقع قرآن را هم ببینید قرآن می گوید چرا اینها چیز نمی فهمند؟ خب یعنی اینها را تحقیق کنید بفهمید «فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (۱) شما غالب این تفسیرها را مراجعه کنید ببینید چه چیزی گیرتان می آید که فرق «مَنْ اللَّه» با «مَنْ عِنْدَ اللَّه» چیست که حسنه هم «مَنْ اللَّه» است، هم «مَنْ عِنْدَ اللَّه» ولی سَيِّئُهُ «مَنْ عِنْدَ اللَّه» هست ولی «مَنْ اللَّه» نیست خب این سَيِّئُهُ «مَنْ اللَّه» نیست یعنی چه؟ این تازه آن بزرگوار که آن جزء فحول علمای ماست یعنی واقع مرحوم آخوند (رضوان الله علیه) نه تنها در اصول فحل است نظرات فقهی او هم معلوم است که فحل است قَمَدَری بود که غالب شاگردان ایشان مرجع تقلید ممتاز شدند مرحوم حاج آقا حسین قمی بود قبلاً، مرحوم آقای بروجردی بود بعداً، مرحوم آقا سید ابوالحسن بود، مرحوم آقای نائینی بود غالب اینها جزء فحول مراجع بعدی شدند همین آخوند خراسانی این بزرگوار می فرماید «قلم اینجا رسید و سر بشکست» اگر این مسائل در حوزه ها مطرح می شد مثل سایر معارف بود دیگر، خب.

ص: ۱۵۹

پس بنابراین اینکه می فرماید: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» احتمالاً یک جمله خبریه ای است که به داعی انشا القا شده یعنی بروید یاد بگیرید نه اینکه حدّتان همین است بحث نکنید یعنی تا حال همین مقدار داده شدید خب این همه ما درباره ی روح گفتیم و گفتیم و گفتیم بروید تحقیق کنید بعد هم فرمود این روحی که شما دارید این ارتباطی با من دارد حدوثاً، بقائاً هم نزد من می آید ثانیاً، اما ارتباطی نزد من دارد حدوثاً «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) به من ارتباط دارد، به من برمی گردد گذشته از «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲) فرمود اینها که شهید می شوند نگویند اینها مُردند اینها نزد من هستند چه سوره ی مبارکه ی «بقره» چه سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این دو تعبیر هست «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۳)، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» (۴) خب چه چیزی هستند اینها؟ «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» یعنی همین که الآن خمپاره خورده تکه تکه شده چیزی از او نمانده این زنده است همین زنده است نه اینکه بعداً من این را زنده می کنم. بله، هر مُرده ای را ذات اقدس الهی زنده می کند آنکه حرف دیگر است فرمود این هنوز که نمرد این نزد من است این حیّ است و عند الله است و مرزوق خیالش هم نکن نه تنها حرفش را نزن خیالش هم نکن، نه تنها «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۵) خیالش هم نکنید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۶)، خب.

ص: ۱۶۰

- ۱- (۲۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.
- ۲- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.
- ۳- (۲۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.
- ۴- (۲۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.
- ۵- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.
- ۶- (۲۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

پس انسان حقیقتی دارد که اگر بدنش تکه تکه بشود در تالار تشریح ارباباً اربا بشود آن حقیقت همچنان محفوظ است این اختصاصی به این شهدا ندارد این دوتا برادر سپاهی یا بسیجی یا ارتشی یا روحانی که رفتند یکی شهید شده، یکی شهید نشده گاهی آنکه شهید نشده بالاتر از آن شهید است گاهی کسی فاتح است فتح می کند این فتحش به مراتب از شهادت آن شهید بالاتر است. وجود مبارک حضرت امیر شهید شد در شب قدر یک ضربه ی کاری هم در جریان جنگ خندق زد آن ضربه ی کاری از این شهادت بالاتر بود برای اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن مدال را درباره ی آن ضربت داد «لضربه علیّ یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین» (۱) آنجا امر دایر مدار بین اسلام و کفر بود فرمود: «برز الایمان کله الی الکفر کله» (۲) اگر خدای ناکرده در جریان جنگ خندق آنها پیروز می شدند دیگر اسلامی نمی ماند، شب قدری نبود، مسجد کوفه ای نبود، شهادتی هم نبود خود شهادت حضرت امیر (سلام الله علیه) در کنار سفره ی آن شمشیری است که بر عمرو بن عبدود زد گاهی فتح بالاتر از شهادت است، گاهی فاتح بالاتر از شهید است، خب حالا این کسی که شهید شد فرمود نگوید مُرده است نه اینکه بعدها زنده می شود «سیحی» بلکه هم اکنون «حیّ عند الله مرزوق» خب نشانه ی تجرّد روح است دیگر اگر خدای سبحان با این صراحت و شفافی بفرماید این آقایی که مُرده، زنده است یعنی انسان همین نیست که در تالار تشریح شما می بینید یک طیب حس گرا ممکن است بگوید ما انسان را در تالار تشریح ارباباً اربا کردیم همه ی اجزایش را گرفتیم روحش را ندیدیم این برای اینکه معرفت شناسی اش را بر اساس «حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً» (۳) منحصر کرده اما اگر معرفت شناسی اش را گذشته از حس و تجربه به تجرید عقلی و قلبی هم برساند دیگر آن حرف را نمی زند این قرآن کریم می گوید روح غیب است جزء شهادت نیست، معرفت روحی غیب است جزء شهادت نیست نعم، بدنی دارد که انسان با روحش در مرتبه ی حس کار شهادت را انجام می دهد پس اصرار قرآن بر اینکه انسان دارای روح مجرّد است و ابدی است و نمی میرد این فرهنگ را برای مردم آورده که روح چیست؟ فرمود این روح جواب اجمالی دادند «مِنْ أَمْرِ رَبِّي» از عالم امر است و شما هم دانشتان کم است، پس اینکه جناب آلوسی در تفسیران داشتند که اصطلاح عالم امر و عالم خلق در فضای حجاز نبود این نارواست خیلی از این حرفها که گفته شد در فضای حجاز نبود و قرآن کریم مکرّر فرمود یکی برای امر است، یکی برای عالم خلق است «مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (۴) درباره امر چنین چیزی نیست در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» فرمود جریان حضرت آدم این است که «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۵) پس انسان یک بخش اش تدریجاً از تراب خلق می شود، یک بخش اش به «كُنْ فَيَكُونُ» برمی گردد «كُنْ» همان امر الهی است در پایان سوره ی مبارکه ی «یس» هم فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۶).

ص: ۱۶۱

- ۱- (۲۸). اقبال الأعمال، ص ۴۶۷.
- ۲- (۲۹). بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱.
- ۳- (۳۰). سوره ی بقره، آیه ی ۵۵.
- ۴- (۳۱). سوره ی یس، آیه ی ۶۸.
- ۵- (۳۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.

پس بنابراین «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (۱) می تواند بر اساس اصراری که قرآن کریم دارد که بخشی از موجودات مربوط به عالم امر است به همان نشئه امر برگردد. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) هم در اولین خطبه ی نهج البلاغه جهان معاصر وحی را فرمود به این عقاید باطل آلوده بودند در خطبه ی اول وقتی آن نبوت عامه را تشریح فرمود به نبوت وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید فرمود حضرت را «مَا أَخُوذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمئِذٍ مَلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُتَشَرِّعَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشْتَبِهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحَدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُثِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ» این دین مردم و عقاید مردم و ملل و نحل مردم در عصر وحی بعضی ملحد، بعضی مشرک، بعضی مجسم، بعضی مشبه و اسلام آمده همه ی اینها را تطهیر کرده و غیب و شهادت را تشریح کرده، حس و عقل را تأیید کرده و مانند آن.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیه ۸۵ سوره اسراء ۱۱/۰۸/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

قرآن کریم گذشته از اینکه خود را به عنوان نور معرفی کرده است فرمود: «جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۲) مضامین خود را هم معرفی کرد فرمود این کتاب از نظر مطلب وزین و سنگین است «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۳) یک کتاب عمیق علمی است که سالیان متمادی درس می خواهد یک کتاب عادی نیست «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» یعنی قول وزین این عنصر اول.

ص: ۱۶۲

۱- (۳۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

۲- (۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.

۳- (۲) . سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

عنصر دوم اینکه این قول وزین دلپذیر است نسبت به فطرت بیگانه نیست آشناست «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَيْلٌ مِنْ مَدَّكِرٍ» (۱) این کتاب آسان است این دو، پس وزین است چون محتوای او عمیق و علمی است آسان است چون دلپذیر است مطابق با فطرت است. ثقیل به معنای وزین است نه سخت، یسیر به معنای آسان است نه سست پس فهاهنا امور اربعه دوتا جزء اوصاف ثبوتی قرآن است، دوتا هم جزء صفات سلبی قرآن، قرآن ثقیل یعنی وزین، عمیق و علمی است که در بیانات نورانی حضرت امیر و سایر ائمه (علیهم السلام) آمده است که این بحری است که «لا- يُدْرِكُ قَعْرَهُ» (۲) و مانند آن. ثقیل است اما سخت نیست این سختی جزء اوصاف سلبی قرآن است آن وزینی جزء اوصاف ثبوتی قرآن «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» آسان قرار دادیم برای دل و فطرت این جزء اوصاف ثبوتی قرآن است ولی سست نیست پس آسان است و وزین، سخت و سست نیست این چنین کتابی است.

چون کتاب عمیق علمی است برای او راههای فراوانی را انتخاب کرده یکی اینکه خود آیات یکدیگر را شرح می کنند، یکی اینکه مُبَيِّن و معلّم برای قرآن قرار داده است که در درجه ی اول وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است بعد عترت طاهرين هم معلّم همتای قرآن است چون معصوم است، هم خود قرآن خطاناپذیر است «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^(۳) از اینکه فرمود: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^(۴) سمت رسمی رسول اکرم را مشخص کرد که استاد خوبی است، معلّم خوبی است، مفسّر خوبی است گذشته از اینکه مبلغ خوبی است، امام خوبی است «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»،
خب.

ص: ۱۶۳

۱- (۳) . سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

۲- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۸.

۳- (۵) . سوره ی فصلت، آیه ی ۴۲.

۴- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

بعد هم در سوره ی «نحل» و مانند آن فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱) تو باید تبیین کنی، تدریس کنی، آیات را برای آنها تشریح کنی این هم از این سو، به مردم هم دستور داد فرمود چیزی را که نمی دانید بیسید خودتان تدبیر کنید «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) مشکل تعلیم کتاب و حکمت را با تدبیر حل کرد، مشکل قفل گشایی را با «یُرَكِّبُهُمْ» حل کرد فرمود اینها یا استعداد ندارند یا اگر خوش فهم اند گرفتار دنیای اند که در دلشان قفل شده «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» بعضیها ضعیف الفهم اند برای آنها مرزی قرار داده، بعضیها خوش استعدادند ولی شواغل دیگر دارند فرمود تدبیر کنید، برخیها خوش استعدادند نه تنها شواغل دیگر دارند آلوده اند این آلودگی قفل در قلب است «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا». آن آیه ای که «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۳) هم حل می کند، خب.

در بین مردم هم موظف اند تدبیر کنند، هم موظف اند صحنه ی دل را آلوده نکنند که قفل بشود کمبودشان را با سؤال حل کنند «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴) هم تدبیر واجب، هم سؤال لازم، هم جواب لازم جوابگو هم این چهارده نفرند که معصوم اند و عدل قرآن کریم اند این کتاب عمیق علمی یک عده را خوب می پروراند آنهایی که دست پرورده ی قرآن کریم اند همانهایی هستند که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بحثش گذشت فرمود این مضمون آنجا بود «مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (۵) وظیفه ی عده ای که مستعدند این است که عالم ربّانی بشوند عالم ربّانی شدن یعنی شدیدالربط بالربّ تا از آنجا فیض بگیرد، شدیدالتربیب، تربیب یعنی تربیب این مضاعف است ناقص نیست اگر معنای رب را به تربیت هماهنگ کردند برای توجیه به مساعد است و گرنه یکی مضاعف است، یکی ناقص ربّ بودن به معنای مربّی بودن نیست به معنای مربّ یعنی مدبّر یعنی مدیر بودن «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» عالم ربّانی به کسی می گویند که شدیدالربط بالرب باشد از آنجا فیض بگیرد وثیق الربط بالناس باشد بتواند تربیب کند جامعه را خوب اداره کند چنین عالمی می شود عالم ربّانی راه عالم ربّانی شدن چیست؟ «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» هم درست به معنای تدریس کردن در محور قرآن، قرآن را خوب درس بخوانید قرآن را خوب درس بگویید بشوید معلّم قرآن تا بشوید عالم ربّانی آن وقت اگر در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود چرا اینها حرف نمی فهمند بعد از گذراندن این هفت، هشت عنصر محوری قرآن پژوهی است از توده ی مردم حجاز و غیر حجاز که نمی خواهد شما فرق «مِنَ اللَّهِ» با «مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» (۶) را بفهمید که از علما می خواهد این بزرگان هم چون وقتشان را در علوم دیگر صرف کردند در آنجا نوآوری و فنآوری فراوانی داشتند اما قرآن مهجور شد اگر همان بزرگان بخشی از کارها را درباره ی قرآن صرف می کردند آن وقت شکوفایی قرآن در حوزه ها معلوم می شد عظمت علمی آنها را مسخ شد اینها مردان بزرگی بودند خوش استعداد بودند اما الآن شما ببینید دست خیلها خالی است همین این شبستان نه که شبستان غربی مسجد اعظم است شبستان شرقی مسجد اعظم امام (رضوان الله علیه) اصولشان را عصرها آنجا تدریس می کردند در بحث حجّیت ظاهر قرآن به اینجا رسیدیم که قرآن منزّه از تحریف است عبارت کفایه مرحوم آخوند صاحب کفایه (رضوان الله علیه) این بود که گرچه اعتبار مساعد با تحریف قرآن است ولی اگر آیاتی حذف شده باشد _ معاذ الله _ همان آیات ولایت و اینهاست آیاتی که به فقه و اصول آسیب برساند داعی بر حذفشان نداریم امام می دانید نهایت ادب را داشت و اگر خواست اشکالی به علمای سلف (رضوان الله علیهم) بکند در کمال احترام می کرد مرحوم آخوند هم که مورد احترام همه ی مراجع بعدی بود ولی امام (رضوان الله علیه) آن روز وقتی

خواست به مرحوم آخوند اشکال کند همان طوری اشکال می کرد که در انقلاب حرف می زد نه اشکالات حوزوی به مرحوم آخوند می گفت که خب، آیات ولایت _ معاذ الله _ در قرآن بود و برداشتند و احدی در یوم الشوری[□] در سقیفه، در موارد دیگر به آن آیات استشهاد نکردند همه شان به حدیث غدیر و حدیث منزله و حدیث طیر مشوی و حدیث یوم الدار استشهاد کردند اگر در قرآن بود که «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» حافظان قرآن زیاد بودند خیلی هم که نگذشته بود بیش از چند روز طول نکشید که سقیفه پدید آمد، جای دیگر پدید آمد و احدی از اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) به قرآن استشهاد نکردند این چه حرفی است که شما می زنید؟ کجا اعتبار مساعد است که _ معاذ الله _ قرآن دست خورده باشد بلکه اعتبار عقل و نقل هماهنگ است که قرآن مصون از آن است که دست خورده باشد احدی جرأت نداشت دست به قرآن بزند، خب.

ص: ۱۶۴

-
- ۱- (۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.
 - ۲- (۸) . سوره ی محمد، آیه ی ۲۴.
 - ۳- (۹) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.
 - ۴- (۱۰) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.
 - ۵- (۱۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۷۹.
 - ۶- (۱۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۷۸.

اگر قرآن از حوزه ها فاصله بگیرد همین حرف در می آید همین حرف کفایه در می آید با اینکه این بزرگ از قدرهای علمی جهان اسلام است اگر در حوزه ها باشد آن وقت خلیها بین حبر و بین تفویض فرق می گذاشتند همان طوری که مرحوم کاشف الغطا فرق گذاشت برای مرحوم کاشف الغطا مُعزِل و مشکل نبود مرحوم کاشف الغطا برای او مسئله جبر حل شده بود، تفویض حل شده بود صریحاً هم فتوا داد مرحوم حاج آقا رضا می فرماید برای شما آسان بود اما برای خلیها مشکل است و خیلی از علمای ما رفتند جبر را باطل کنند به دام تفویض افتادند شما الآن خیلی از تقریرات مراجع قبلی را نگاه کنید در باب طلب و اراده حرفهای آنها را خوب بررسی کنید بعد برسید به سراغ معتزله می بینید معتزله هم همین حرف را می زدند آنها هم که اهل تفویض بودند هم همین را می گویند این چنین نیست که این آقایان غیر از تفویض یک حرف دیگر داشته باشند اینها امر بین الامری می گویند و تفویضی فکر می کنند، تشیع را در زبان دارند اعتزال را در سر می پروراندند، شیعی حرف زدن و معتزلی فکر کردن همین است اگر این بحثها در حوزه ها رواج پیدا می کرد آن وقت می شد کاشف الغطا و حرف کشف الغطا جبر حوزه اش مشخص بود، تفویض حوزه اش مشخص بود، امر بین الامرین حوزه اش مشخص بود بالاتر از همه برای اخص نه برای خواص توحید افعالی هم مشخص بود آن گاه دیگر جا برای گله نمی ماند که ذات اقدس الهی بفرماید: «فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَيْثُ بَدِثًا» (۱) بلکه خیلی از اینها تعبیر خوب می کرد می فرمود «وما كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب و بما كنتم تدرسون».

ص: ۱۶۵

اما جریان اینکه روح چیست؟ از آن طرف فرمود: «فَسَيَأْتُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»^(۱) بهترین اهل ذکر پیغمبر است و بالاتر از همه خود ذات اقدس الهی است اینها سؤال کردند که روح چیست؟ خدای سبحان که نمی فرماید به شما چه، این باید جواب بدهد جواب اجمالی اش همین است چون قرآن به منزله ی متن است و سنت اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) به منزله ی شرح است فرمود: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^(۲) امر را هم در قرآن کریم مشخص کرده است که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا»^(۳) چیست؟ شواهد فراوانی هم هست که امر را مشخص کرده است.

در جریان روح مکرر در مکرر فرمود این روح را ما قبض می کنیم انسان تمام حقیقت او با مرگ نزد ماست آنهایی که منکر معاد بودند _ معاذ الله _ می گفتند که «إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ»^(۴) ما که می میریم گم می شویم در زمین از بین می رویم در جواب ذات اقدس الهی فرمود نه، شما گم نمی شوید این بدن است که خاک می شود دوباره ذات اقدس الهی او را به صورت اول برمی گرداند اما الآن گم نشدید تمام حقیقت شما را مأموران ما گرفتند وقتی گفتند «إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» فرمود: «قُلْ» در جواب اینها بگو «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»^(۵) چه چیزی گم شد؟ چه کسی گم شد؟ چیزی از دست شما افتاد به زمین رفت که آن تن تان است آن فرع تان است بعداً هم ما او را به صورت دیگر در می آوریم اما اینکه حقیقت شماست، هویت شماست، انسانیت شماست، ملکات شما اوست تمامش نزد ماست ما توفی کردیم ما متوفی هستیم شما متوفایید فوتی در کار نیست وفا در کار است، استیفا در کار است، مستوفی بودن در کار است اگر کسی تمام حقیقت یک مطلب را بگوید می گویند مستوفی حرف زد، یک مقال یا مقالتی جامع همه مطالب باشد می گویند این سخنرانی مستوفی بود یا آن مقاله مستوفی بود چیزی را فروگذار نکرد فرمود ما حقوق را استیفا کردیم همه ی هویت شما را گرفتیم چیزی نرفت به زمین که «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» این راهشان، پس تمام حقیقت انسان به دست آنهاست گاهی ذات اقدس الهی به خودش اسناد می دهد، گاهی به فرشته ی مرگ مثل عزرائیل (سلام الله علیه) اسناد می دهد، گاهی هم به مأموران خود «تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا»^(۶) اسناد می دهد.

ص: ۱۶۶

۱- (۱۴) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.

۲- (۱۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۳- (۱۶) . سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

۴- (۱۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۰.

۵- (۱۸) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۶- (۱۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۱.

درباره ی شهدا فرمود اینها نمرندنگوید اینها مردند «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۱)، یک، خیالش هم نکنید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» (۲) دو، نه تنها نگویید خیالش هم در ذهنتان نیاید آن گاه پنج مطلب را در کنار همین فرمود، فرمود: «بَلْ أَحْيَاءٌ» یک، «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۳) دو و سه از این سه تعبیر پنج مطلب در می آید وقتی فرمود: «بَلْ أَحْيَاءٌ» یعنی این روح احیاست صفت این موجودات و ارواح دیگر موجود شما خیال می کنید انسان معدوم شد نه خیر موجود است یک، حی است نه میت دو، فها هنا امران الوجود، الحیات منتها وجود غیبی، حیات غیبی بعد «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اگر کسی روزی را نزد ذات اقدس الهی می گیرد پس رزقی است غیبی رزق به معنای «ما يُرْتَقَى» یعنی غذا، یعنی آب، یعنی میوه و مانند آن این امر غیبی است رزق به معنای فعل که فاعلش رازق است «رَزَقٌ» یعنی روزی داد این فعل امر غیبی است دو، ارتزاق که قبول آن رزق است امر غیبی است سه، این امور سه گانه ی غیبی با آن امور دو گانه ی غیبی پنج امر غیبی را این جمله می فهماند «موجود غیباً لا- بالشهاده» اگر بالشهاده بود که همه می دیدند «حی بالحياء الغیبیه» نه «بالحياء الحسیه» اگر حیات حسی بودند که همه می دیدند «هناك رزق غیبی، رازق غیبی، مرتزق غیبی» این می شود «عَالَمُ الْغَيْبِ» روح با اینها همراه است.

خب، اگر این عندالله مرزوق است پس موجودی است غیبی و حیات غیبی دارد و رزق غیبی دارد و ارتزاق غیبی دارد و رازق غیبی هم این امور را تأمین می کند این می شود روح و در موارد دیگر هم اوصافی برای این روح ذکر کرده این هم یقیناً اختصاصی به شهدا ندارد برای اینکه این بسیجی یا سپاهی یا نیروی مردمی که شربت شهادت نوشید این چنین نیست که روحش قبل از شهادت یک امر مادی بوده بعداً مجرد شده این روحی که ذات اقدس الهی به ایشان داده به دیگران هم داده بعضیها از ایشان بالاترند، بعضیها هم سطح ایشان اند، بعضیها هم از اینها پایین ترند این چنین نیست که حالا اینکه شهید شده دارای روح مجرد باشد دیگران که یا بالاتر از او هستند یا همسان او هستند روحشان مادی باشد، اگر ذات اقدس الهی جلوی سؤال را نگرفت بلکه به مردم گفت پرسید، اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مأمور تبیین کرد و او را معلم قرار داد «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۴) در شأن اوست، «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۵) در وصف اوست این نمی تواند در جواب سؤالی که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» بفرماید به شما چه؟ چرا این حرفها را سؤال می کنید؟ نعم، اگر آن سائل استعداد آن را نداشته باشد که این مطلب را درک کند امام معصوم یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید به تو نمی رسد شاید از زمان انقلاب تا الآن ما سی بار این حدیثهایی که مربوط به توحید مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) است نقل کردیم چه در مسجد اعظم، چه در جاهای دیگر کسی آمده خدمت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد که «دُلْنِي عَلَى التَّوْحِيدِ» یا «التَّوْحِيدِ مَا هُوَ» فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ» (۶) همین که دارید دیگر، خب دیگر پاسخ دقیق و عمیق به او نداد این یک کاسب عادی بود بیش از این هم از او متوقع نیست مگر از همه متوقع است که معارف اسلامی را بفهمند بعضیها همان که ابتدائیات را بفهمند کافی است همه که آن توان را ندارند همه هم که برای آن خلق نشدند اما همین امام صادق (سلام الله علیه) وقتی هشام حضور حضرت شرفیاب شد خود حضرت از او سؤال می کند که «أَتْنَعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» آیا تو خدا را وصف می کنی؟ «قال نعم یا بن رسول الله» بله، یک سؤال ابتدایی است که هر دو را مرحوم صدوق در توحید نقل کرده به هشام فرمود: «أَتْنَعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؟ فَقُلْتَ نَعَمْ، قال (عليه السلام) هات خدا را وصف بکن بینم چطور وصف می کنی؟ عرض کرد اوصاف را شمرد فرمود «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» حضرت نقض کرد فرمود: «هذه صفة يشترك فيها المخلوقون» خب غیر خدا هم سمیع است، غیر خدا هم بصیر است خدا هم بصیر است این نشد که این وصف خدا نشد هشام

عرض کرد یا بن رسول الله شما بفرمایید پس خدا را من چطور وصف بکنم؟ فرمود نگو سمیع است «هو نور لا ظمله فيه و حیاه لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه» خدا علم است نه علیم تا گفتی علیم این باید بیچاره بفهمد که این علیم مشتق است ذات در آن معتبر است یا نه، «ذاتٌ ثبت له المبدأ» آن وقت بوی ترکب می دهد تو بگو او علم است بعد از اینکه این حرفها تمام شد هشام می گوید «خرجتُ من عنده (علیه السلام) و أنا أعلم الناس بالتوحيد» (۷) امروز اگر سخن از تقلید أعلم است آن روز مراجعه به اعلم در علوم عقلی بود هشام می گوید «خرجتُ من عنده و أنا أعلم الناس بالتوحيد» این را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف و قیم توحید که در مکتبه صدوق چاپ شد صفحه ی ۱۴۶ بیان کردند روایت را «عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم» می گوید «دخلتُ علی أبی عبدالله (علیه السلام) فقال لی أتنتع الله سبحانه و تعالی؟ فقلت نعم، قال (علیه السلام) هات، فقلتُ هو السميع البصیر، قال (علیه السلام) هذه صفةٌ یشارك فیها المخلوقون» خب خلیها سمیع و بصیرند خدا هم سمیع و بصیر است.

ص: ۱۶۷

۱- (۲۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

۲- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۲۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۴- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۵- (۲۴) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۶- (۲۵) . التوحید، ص ۴۶.

۷- (۲۶) . التوحید، ص ۱۴۶.

پاسخ: بله، منتها با بیان نورانی اهل بیت آنجا ما می فهمیم که خود سمع، سمیع است نه «ذاتٌ ثبت له المبدأ» اگر بعدها ما فهمیدیم که این مشتق ذات در او جدای از مبدأ نیست خود این مبدأ ذات است به برکت علم اهل بیت است دیگر «قلت فكيف تنعته» شما چگونه خدا را وصف می کنید «فقال (عليه السلام) هو نورٌ لا ظلمه فيه» نه تیرٌ یا منورٌ «و حياة لا موت فيه» نه حیٌ، «و علمٌ لا جهل فيه» نه علیمٌ، «و حقٌ لا باطل فيه» اگر علم است خود این علم قائم به ذات است «فهو علمٌ علیمٌ عالمٌ» خود این حیات قائم به ذات است «فهو حیاتٌ فهو حیٌ» هشام می گوید «فخرجت من عنده (عليه السلام) و أنا أعلم الناس بالتوحيد» بعدها فارابی تربیت شد که از برهان «صِرْف الشیء لا یشئ» و لا یتکرر» دلیل بر وحدانیت خدا آوردند خب اگر نبود این حرفها فارابی و ابن سینا تربیت نمی شدند شما می بینید آنها که این مکتب را ندارند این حرفهای قبیح را هم ندارند خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را می فرمود ابن سینا بسیار بزرگ است، صدرالمتألهین بسیار بزرگ است اما صدرالمتألهین به علاوه ابن سینا، ابن سینا به علاوه صدرالمتألهین این دوتا را به هم براندازی می شود فارابی چون او قبل از همه ی اینها بود فارابی برهان صرف الشیء را از همین جا گرفته دیگر خدا علم است علم محض مگر می شود ما دوتا علم داشته باشیم «صِرْف الشیء لا یشئ»

و لا یتکرر» بعدها به برکت این روایات اهل بیت وقتی ما خدمت قرآن می رسیم بگوئیم او علیم است یعنی «علمٌ محض» نه «ذاتٌ ثبت له المبدأ» دیگر آن حرفی که مشتق «ذاتٌ ثبت له المبدأ» را درباره ی واجب نمی گوئیم خود این علم قائم به ذات است و اگر در بعضی از روایات مثلاً اصول کافی دارد که ذات اقدس الهی در باب اطلاق «أنه شیء» در آن بابی که مرحوم کلینی نقل می کند که باب «أنه شیء» اطلاق شیء بر خدا صحیح است آنجا روایت از وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) هست که فرمود خدا سمیع است، بصیر است، علیم است و اینها «بلا اختلاف الذات و لا اختلاف المعنی»^(۱) یعنی شما لفظ که می گوئید چهارتا لفظ است می گوئید الله، سمیع، بصیر، علیم مفهوم که دارید چهارتا مفهوم است ولی به عین خارجی که می رسید نه این اوصاف با هم اختلاف دارند، نه ذات با اینها اختلاف دارد ذات عین صفت، صفت عین ذات صفات هم بعضها عین بعض هم صفات عین هم اند، هم صفات عین ذات اند، هم ذات عین صفت است یعنی این معانی در هویت و عییت تعددی ندارند با ذات تعددی ندارند این ذات «نورٌ کله، حیاتٌ کله» و امثال ذلك.

بنابراین آنجا که می فرماید: «فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (۱) از آن اعرابی که در بیابانهاست توقع ندارد از آنها همین معنا را می خواهد وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در روایتی که باز مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل می کند در همین کتاب شریف توحید صفحه ی ۹۵ محمد بن عبید می گوید «دخلتُ على الرضا (عليه السلام) فقال لي قل للعباسي يكف عن الكلام في التوحيد وغيره» فرمود به این عباسی بگو اینها چیست مجلس راه می اندازی مگر هر کسی هر جایی باید برود هر بحثی را باید بشنود بگو این حرفها را زنند «و يكلم الناس بما يعرفون» برای مردم در سخنرانیهای عمومی چیزی را بگویند که مردم بفهمند شما بیاید مطالب عمیق علمی که مخصوص حوزه است این را در جلسات عمومی حسینه ها و مساجد بگویند اینک درست نیست فرمود: «و يكلم الناس بما يعرفون و يكف عما يمكرون» آن چیزی را که مردم نه انکار می کنند یعنی نمی شناسند چرا اینها را به مردم می گویی این مردم هم اگر توفیق پیدا می کردند می آمدند در حوزه ها درس می خواندند مثل ما یا بهتر می شدند ما هم اگر خدای ناکرده موفق نبودیم در بازار و در دامداری و کشاورزی کار می کردیم مثل اینها یا پایین تر می شدیم حالا فخرفروشی راه ندارد که این قلمبه سلمبه گویی برای حسینه و مسجد نیست آنجا آدم باید طریزی حرف بزند که مردم بفهمند دیگر حرفهای علمی جایش در حوزه و دانشگاه است. فرمود: «و يكف عما ينكرون و إذا سألوک عن التوحيد فقل كما قال الله عزّ و جل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ»» همین را برای آنها معنا کنید خیلیها به همین راضی می شوند و کافی هم هست برای آنها «و إذا سألوک عن التوحيد فقل كما قال الله عزّ و جل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و إذا سألوک عن الكيفية فقل كما قال الله عزّ و جل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و إذا سألوک عن السمع فقل كما قال الله عزّ و جل «هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فكلّم الناس بما يعرفون» اما وقتی که خود حضرت وارد حوزه ی خراسان شدند چون هر جا امام زمان باشد حوزه ی علمیه آنجاست وقتی وجود مبارک حضرت امیر و سایر ائمه (علیهم السلام) در حجاز بودند حوزه ی علمیه در مدینه بود، وقتی به عراق تشریف آوردند در کوفه حوزه ی علمیه در کوفه شد وقتی وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) به ایران تشریف آوردند به مرز خراسان رفتند حوزه ی علمیه متوجه خراسان شد همه ی علما آنجا رفتند که استفاده کنند آن وقت شما در بخش پایانی همین کتاب شریف توحید وقتی نگاه می کنید «باب الذکر مجلس الرضا» براهین فراوانی برای نفی می آورند، برای نفی جبر می آورند، برای نفی تفویض می آورند در بخش پایانی همین کتاب شریف توحید باب الذکر مجلس الرضاست که آن کنفرانس عمیق علمی است بعضیها که اشکالات فراوانی داشتند حضرت شبهات آنها را پاسخ داد آنها خیلی اصرار کردند حضرت فرمود: «أحسبک ضاهیت الیهود» (۲) این تفکرات یهودی آمده اینجا این حرفها چیست که می زنید این حرفها که با اسلام سازگار نیست حضرت گفت و گفت و گفت مأمون عصبانی شد خواست کسی که جدال بی جا و لج بازی می کند او را تنبیه کند وجود مبارک حضرت به مأمون فرمود ساکت باش بهانه دست اینها نده این می رود بیرون می گوید احتشام خلیفه نگذاشت من جواب علی بن موسی را بدهم وگرنه من جواب داشتم شما ساکت باشید بگذارید حرفهایش را بزند گفت حضرت به اصل تناقض تمسک کرد فرمود اگر اراده ازلی نیست پس حادث است، اگر اراده حادث نیست پس ازلی است اینها نظیر کفایه و مکاسب نیست که با هفت، هشت سال درس خواندن حل بشود اینها اگر بیاید به میدان و عرضه بشود آن وقت معلوم می شود که امام رضا یعنی چه، اهل بیت یعنی چه، آن وقت این حرفها هم هست دیگر چندین صفحه است یعنی شما از باب الذکر مجلس الرضا که بخش پایانی از صفحه ی ۴۱۷ شروع می شود تا اواخر این کتاب شریف ۴۵۴، خب یک خط «رُفِع... و ما لا یعلمون» (۳) آن همه حرف داشت، یک خط «لا تنقض الیقین» (۴) آن همه حرف داشت، این شما نگاه کنید فقط مطالعه کنید ببینید این کجا و آن حرفها کجا، سطح اینها کجا و آنها کجا، عمق اینها کجا و آنها کجا.

- ١- (٢٨) . سورة ى نساء، آيه ى ٧٨.
- ٢- (٢٩) . التوحيد، ص ٤٤٤.
- ٣- (٣٠) . وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٣٦٩.
- ٤- (٣١) . وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٤٥.

بنابراین اینها آمدند تقسیم کردند فرمودند توده ی مردم حسابی دارند ولی علما که «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (۱) از آنها توقع هست که این مطالب را کاملاً گوش بدهند حالا تتمه اش ان شاء الله برای روز بعد.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیه ۸۵ سوره اسراء ۱۲/۸/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

درباره ی اینکه منظور روح چیست ملاحظه فرمودید اقوال متعددی است که از تناسب آیه قبل و بعد خواستند کمک بگیرند. فخررازی مثل بعضی از محققان دیگر بر این نظر هستند که مقصود از این روح همان روح انسانی است زیرا در آیه قبل چنین آمده است «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۲) شاکله ی هر کسی مناسب با روح اوست چون سخن از شاکله است و روح و هویت انسان است سؤال می کنند روح انسان چیست که شاکله های گوناگونی دارد و هر کسی بر شاکله ی خودش عمل می کند این تناسب گذشته است که باعث می شود منظور از این روح، روح انسان باشد.

قول دوم آن است که منظور از این روح وحی قرآنی است برای اینکه در بخشی از آیات قرآن کریم ذات اقدس الهی از وحی به روح یاد کرده است نظیر آیه ی ۵۲ سوره ی مبارکه ی «شوری» که فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» ما روحی را وحی فرستادیم این روح همان قرآن است و وحی الهی است که ایحا برای خداست، تلقی وحی برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است منظور از این روح همان وحی الهی است و تناسب گذشته و آینده هم همین را تأیید می کند. در گذشته آیه ی ۸۲ این بود «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ» در آینده آیه ی ۸۷ و همچنین آیه ی ۸۸ درباره ی وحی قرآنی است مخصوصاً آیه ی ۸۸ که فرمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» پس سابق و لاحق دو شاهدند که منظور از این روح وحی قرآنی است. قول سوم آن است که منظور از این روح فرشته ای است اعظم از ملائکه برای اینکه خدای سبحان فرمود: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ» (۳). قول چهارم آن است که منظور از این روح خلقی است که از ملائکه نیست و انسان هم نیست و شبیه ملائکه است یا شبیه انسان است ولی از اینها نیست.

ص: ۱۷۰

۱- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۷۹.

۲- (۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۴.

۳- (۲) . سوره ی نبا، آیه ی ۳۸.

فخررازی بعد از نقل این قول چهارم می گوید ما نه دلیل قرآنی برای این قول پیدا کردیم، نه دلیل روایی اما آن اقوال سه گانه ی قبل شواهدی دارد لکن مختار همان است که منظور از این روح، روح انسانی است برای اینکه خدای سبحان از انسان به

عنوان خلیفه یاد کرد «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) را مطرح کرد و همیشه شناخت هویت انسان و روح انسان مطلوب بشر بود و همان را ذات اقدس الهی می خواهد بیان کند و آیه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِه» (۲) هم همین را تأیید می کند. منظور از این روح ظاهراً همین روح انسانی است.

مطلب بعدی آن است که در جواب اگر ذات اقدس الهی به پیامبرش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرموده باشد «قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» یعنی یکی از کارهای پروردگار است این در حقیقت جواب نیست چون همه ی آنچه که در آسمان و زمین اند «مِنْ أَمْرِ رَبِّ» اند این دیگر جواب نیست مگر اینکه کسی خیال کند محور سؤال این است که آیا روح مبدأ دارد یا نه، قدیم است یا حادث که این «قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» جواب باشد که نه خیر، روح جزء شئونی است که خدای سبحان به آن شئون متشأن است یعنی جزء امر خداست، خلق خداست و قدیم نیست لکن بسیار بعید است که منظور این باشد.

اما اینکه این بشر نمی تواند روح را بشناسد بسیاری از حقایق اند که کُنْهشان قابل درک بشر نیست اما خود بشر تا خودش را نشناسد، خالقش را نمی شناسد و همه ی ما هم مأموریم به معرفت خدا، معرفت خدا بالاتر از معرفت خود ماست اگر ما خودمان را نتوانیم بشناسیم چگونه خدای خود را بشناسیم؟ بنابراین نمی شود گفت که روح چون قابل شناخت نیست خدا پاسخ نداد چون ما موظفیم خودمان را بشناسیم برای اینکه تا خودمان را نشناسیم خالقمان را نمی توانیم بشناسیم و از کجا پی ببریم به خالقمان یا از راه خودمان یا از راه جهان بالأخره یک عالم تا خود را نشناسد و به خود معرفت پیدا نکند مقدورش نیست که به غیر خود راه پیدا کند.

ص: ۱۷۱

۱- (۳) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۴.

پس «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» باید یک نحوه جواب باشد و قرآن کریم چون آن خطوط کلی را مشخص کرده است در امور چهارگانه یعنی موجود یا غیب است یا شهادت، معرفت یا حسی است یا عقلی البته معرفت شهودی را هم برای اخص یا خواص تثبیت کرده است. برای اثبات اینکه روح جزء عالم امر است خود قرآن کریم امر و خلق را در مقابل یکدیگر قرار داد امر به معنای حکم و ایجاد جوش اوامر است چه تکوینی و چه تشریحی، امر به معنای شأن جمعی امور است این امر جمعی اوامر است یعنی آن موجودی که با امر انجام می شود. در شریعت قوانین با امر خدا یا با نهی خدا تثبیت می شود در تکوین قوانین با امر خدا تکوین می شود امر تکوینی، خود قرآن کریم وقتی امر را به مجردات اسناد می دهد که فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) و در پایان سوره ی مبارکه ی «یس» همان طور که قبلاً گذشت امر خود را تفصیل کرد که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲) معلوم می شود که عالم امر ماده ندارد با همان کنه الهی حل می شود که این کنه خیر نمی گیرد فاعل می گیرد فاعل او هم ضمیر «أنت» است چه اینکه آن «یکون» که «کان» تامه است خیر نمی گیرد فقط فاعل می گیرد فاعل او هم «هو» است. این «كُنْ فَيَكُونُ» به یک معدوم محض مستحضرید که نمی گویند «كُنْ فَيَكُونُ» گرچه در بحثهای قبل گذشت که فرق خطاب تکوینی و خطاب اعتباری این است که در خطاب اعتباری خطاب فرع بر مخاطب است تا مخاطب نباشد نمی شود امر کرد اما خطاب تکوینی اصل است مخاطب فرع بر اوست تا خطاب نباشد مخاطب خلق نمی شود آن «يَكُونُ» که مخاطب است بعد از این «كُنْ» که خطاب است پدید می آید تا اینجایش درست است که خطاب تکوینی اصل است و مخاطب فرع بر خطاب ولی خطاب اعتباری فرع است و فرع بر مخاطب است تا اینجایش اصل است اما خطاب به معدوم محض معقول نیست به چه کسی خدا خطاب می کند «كُنْ» به یک شیء معدوم که شیء نیست فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» معدوم که مراد نیست معدوم که شیء نیست بلکه این صورت علمی اشیاست که هم معلوم است و هم خدا اراده کرده است که آن موجود علمی را عینی کند «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا» یعنی «إِذَا أَرَادَ أَنْ يَوْجِدَ شَيْئًا عِلْمِيًّا فِي الْعَيْنِ أَنْ يَقُولَ لِلْمَعْلُومِ كُنْ فَيَكُونُ فَيُوجَدُ الْمَعْلُومُ فِي الْخَارِجِ» و گرنه معدوم محض قابل خطاب نیست و همه ی اینها در عالم غیب است یعنی موجود مجرد است زمان ندارد، مکان ندارد و مانند آن.

ص: ۱۷۲

۱- (۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.

۲- (۶). سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

روایات این مسئله را هم ملاحظه فرمودید مخصوصاً در این کتاب تفسیر شریف کنزالدقائق این بیش از تفسیر نورالثقلین و اینها روایات را جمع آوری کرده روایات هم متضارب است بعضی از این روایات درباره ی فرشته است در بعضی از این روایات درباره ی روح است بخشی از این روایات روح را مادی می داند این روح همان است که در پزشکی روانشناسان درباره ی او کار می کنند آنها آثار مادی را بر همین روح منطبق می کنند آن روحی که در روانشناسی پزشکان مطرح است به زعم سابقهها همان روح حیوانی و امثال ذلک است یک روانشناس هرگز نمی تواند آن روح کلیات را درک بکند آن را می فهمد هرگز نمی تواند چه با ابزار، چه بی ابزار آن روحی را که قرآن کریم می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (۱) بفهمد کسی که خدای ناکرده به بیماری نفاق مبتلاست جزء منافقین است هیچ دستگاهی تحت السماء و فوق الأرض نیست که بفهمد این شخص منافق است، مریض است می گوید این قلبش سالم است، ما بررسی کردیم عکس برداری کردیم همه ی کارهای فنی را انجام دادیم نوار گذاشتیم، نوار گرفتیم قلب سالم است اما خدا می فرماید این قلب مریض است آنکه مریض است در دستگاه طب بالقول المطلق نمی گنجد آن یک چیز دیگر است آن مربوط به غیب است اینها ابزار شهادت دارد آن عالم الغیب می خواهد که خبر بدهد که این مریض است یا سالم است. وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) ممکن است در دوران سالمندی و کهنسالی یک عارضه ی قلبی پیدا کند اما خدا می فرماید: «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۲) این قلب سالم است ولی وقتی پزشک معاینه می کند می بیند این دل مریض است این دلی که پزشک می گوید مریض است این همان قلب حیوانی است که در قسمت چپ بدن است و می تپد و کارش هم پالایش خون است در حیوانات هم هست پس آنکه قرآن می فرماید مریض است برای عالم غیب است، آنکه طیب می گوید ما روان شناسیم برای عالم شهادت است اگر روایاتی روح را مادی دانست همین روحی است که روانشناسان پزشکی درباره ی او سخن بگویند که یکی از خواص مادی بدن انسان است، اما اگر کسی بخواهد به آیه ی مبارکه ی «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» (۳) به این تمسک بکنند چه اینکه به این تمسک کردند که این مادی است، چرا؟ برای اینکه می فرماید آن کسی که می میرد روحش را خدا قبض می کند آنها که نمی میرند به خواب می روند دو قسم اند بعضیها هستند که عمرشان به سر آمده خدا همانها را در عالم خواب قبض می کند، بعضیها هستند که عمرشان باقی است خدا آنها را رها می کند پس هر کسی که می خوابد روحش را به خدا می سپارد این یک، آنکه عمرش تمام شده است خدا او را امساک می کند نزد خود نگه می دارد آنکه عمرش باقی است او را ارسال می کند وقتی که این روح ارسال می شود به بدن برمی گردد بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند شما اگر کمی تأمل بکنید می بینید این هفت میلیارد بشری که فعلاً روی زمین هستند هفت میلیارد پرنده از این ابدان شبانه پر می کشند این هفت میلیون روح این هفت میلیون بدن را موقع خواب رها می کنند بامداد که شد همه دوباره برمی گردند هیچ کدام هم اشتباه نمی کند انسان که می خوابد که روح با بدن نیست تعلقش را از بدن کم می کند آن مرحله ی گیاهی را اینجا نگه می دارد که این غذاها را حس بکند این دمی داشته باشد نفسی بکشد بخشهای ادراکی را رها می کند در دیار مرسله ی خودش می رود اگر یک روح عادی باشد که خوابهای پریشان و آشفته و اضغاث و احلام می بیند اگر روح ملکوتی باشد که رؤیاهای خوب نصیبتش می شود، می شود مبشرات این شخص که در بستر آرمیده است تعلق روح او به او موقتاً قطع است مگر بخش گیاهی او وقتی که می خواهد بیدار بشود این روح دوباره به بدن متعلق می شود این شخص می فهمد و بیدار می شود این هفت میلیارد روحی که بشر فعلی دارد چون هفت میلیارد بشر گفتند روی زمین زندگی می کند هفت میلیارد پرنده ی ملکوتی شبها از اینها جدا می شود بامداد همه به خانه ی خودشان برمی گردند بدون اشتباه آنهایی که خواستند بگویند روح مادی است از این امساک کمک گرفتند گفتند چون آیه دارد «فَيُمْسِكُ

الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ» (۴) خدا یکی را امساک می کند پس معلوم می شود که روح مادی است خب اگر _ معاذ الله _ امساک مادی باشد مُمَسِّك هم باید مادی باشد این امساک که مادی نیست با دست گرفتن نیست در اول سوره ی مبارکه ی «فاطر» دارد که ذات اقدس الهی «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» هست و رحمت اشیاء به دست خداست بعد فرمود: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ» (۵) اگر خدای سبحان در رحمت را به روی کسی باز کند کسی نمی تواند جلوی رحمت الهی را بگیرد «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ وَمَا يُمَسِّكُكَ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ» آن را که خدا امساک کرد و نگشود کسی نمی تواند باز کند خب اگر رحمت خدا امساک و فتح دارد، وحی خدا رحمت است، نبوت رحمت است، عنایت رحمت است، امامت رحمت است، عصمت رحمت است، ولایت رحمت است همه ی اینها رحمت الهی اند اگر کمله ی امساک دلیل بر مادی بودن باشد باید همه ی اینها امور مادی باشند و همه ی اینها می شوند جزء عالم شهادت آن وقت آنکه می گویند روح مادی است _ معاذ الله _ روح انبیا هم باید مادی باشد خب اگر روح شده مادی یعنی همین که در تالار تشریح اربابا می شود دیگر چیز دیگری نیست و بیرون از تالار تشریح هم چیز دیگر نیست آن وقت این چگونه می تواند از غیب باخبر باشد اگر موجودی در جای معینی است این چگونه می تواند معدوم را بفهمد، جریان نوح و امثال نوح انبیای گذشته (علیهم السلام) که معدوم فعلی اند یا جریان قیامت و امثال قیامت که معدوم فعلی اند این روح چه قدرتی دارد که معدوم گذشته را، معدوم آینده را الآن درک می کند و خبر می دهد معلوم می شود روح نه مترمّن است و نه متمکن، نه در عصری هست نه در مصری، نه در جایی هست نه در ظرفی این می شود امر مجرّد و جزء عالم غیب لذا روایات هم تقریباً سه طایفه است بعضیها که غالب این روایات را در همان تفسیر شریف کنزالدقائق نقل کردند که منظور از این روح فرشته است یا منظور از این روح حیوانی است یا منظور از این روح وحی قرآنی است.

ص: ۱۷۳

۱- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۲- (۸) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۴.

۳- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۴- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۵- (۱۱) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲.

جامع همه ی اینها همان طوری که در طلعه ی بحث اشاره شد می تواند یک امر عالم غیبی باشد که روایت ناظر به آن می باشد اما مستحضرید که این روایات بسیاری از اینها مرسل است ما در کتابهای فقهی به یک روایت مرسل که می رسیم می گوئیم دستمان باز نیست حالا اگر کسی خواست فتوا بدهد که فلان کار مستحب است مثلاً ناخن گرفتن در روز پنج شنبه مستحب است این نمی تواند به این روایات مرسل فتوا بدهد مگر رجائاً آن وقت چگونه معارف و حیانی را انسان با این روایات مرسل حل کند شما غالب روایاتی که در تفسیر شریف نورالثقلین است، تفسیر برهان است می بینید سند ندارد شما در ساده ترین احکام مستحب فقهی می بینید دستتان باز نیست آن وقت بیابید مشکل ترین مطالب دینی را با این روایت مرسل حل کنید.

بنابراین خود روایات هم باید روی آن کار بشود روایات معتبر پیدا بشود اولاً، و ملاحظه فرمودید که در بحثهای قرآنی ما به روال مجمع البیان بحث می کنیم یعنی آیات و روایات آمیخته ی هم اند ولی در مقام تألیف و تسنیم نویسی برابر المیزان نوشته می شود که مرزها از هم جدا باشد بحث تفسیری از بحث روایی جدا باشد سرّش این است که قرآن متن است و روایات شرح اما خود ائمه (علیهم السلام) و خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مثل خدا کسی حرف نمی زند نمی توانند حرف بزنند اما مثل ما حرف می زنند و به نام ما هم روایات فراوانی جعل می کنند «سَيَتَكْتُرُ عَلَيَّ الْقَالَه» (۱) خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را ایشان می فرمودند برابر این روایت که پیغمبر فرمود به نام من دروغ زیاد می بندند معلوم می شود یقیناً به نام پیغمبر دروغ بستند و می بندد چرا؟ برای اینکه این روایت که دارد «سَيَتَكْتُرُ عَلَيَّ الْقَالَه» یا صادر شد یا صادر نشد، اگر این روایت صادر شد خب پیغمبر صادق است مصدّق است فرمود عده ای به نام من دروغ جعل می کنند، اگر این روایت صادر نشده باشد همین روایت دلیل بر جعل است برای اینکه راویان این را به پیغمبر نسبت دادند گفتند پیغمبر فرمود: «سَيَتَكْتُرُ عَلَيَّ الْقَالَه». فرمودند به نام ما معصومان روایات جعل می کنند یک، و کلمات ما معجزه نیست که کسی نتواند مثل آن سخن بگوید مثل ما سخن می گویند این دو، ولی مثل قرآن احدی توان سخن گفتن ندارد شما چون به نام ما روایات جعل می کنند عنصر اصلی قبول و نکولتان قرآن باشد این به منزله ی قانون اساسی است شما مطالب قرآن اساسی را به صورت شفاف و روشن درک کنید یک، آنچه که از ما نقل شده است به این متن اساسی بسنجید دو، اگر مباین بود طرح کنید سه، اگر مباین نبود بپذیرید چهار، آن گاه همین روایات ما که سند دارد و متنش مباین نیست آن را در حوزه ی قرآن کریم شارح آیات قرار بدهید پنج این پنج تا کار در تسنیم شده در این بحثها می شود اول باید ما بفهمیم این آیه چه می گوید برای اینکه اگر ما یک معیار شفاف و روشن به نام میزان نداشته باشیم آن وقت روایات را با چه چیزی بسنجیم ببینیم که «إن واقف کتاب الله کذا، إن خالف کتاب الله کذا» این نصوص عرض روایات بر قرآن دو طایفه است یک طایفه همان نصوص علا-جیه است که معمولاً در کتابهای اصول ملاحظه فرمودید که در نصوص علا-جیه آمده است که اگر دوتا خبر متعارض بود باید بر قرآن بسنجیم «ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذروه» (۲) طایفه ی دیگر، دیگر در کتاب اصول نیامده هر دو طایفه را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی نقل کردند و آن اصل حجّیت روایت است ائمه (علیهم السلام) فرمودند هر روایتی که از ما صادر شده است یعنی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد شما باید بر قرآن عرضه کنید اگر مخالف قرآن بود نپذیرید حرف ما نیست، خب ما اگر قرآن شناس نباشیم خطوط کلی قرآن را ندانیم این روایت را بر چه چیزی عرضه کنیم؟ هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه دست ما باز نیست که اول به سراغ روایت برویم چون هم این نصوص علا-جیه دست ما را بسته است، هم آن طایفه از نصوص فرمود اولین وظیفه ی یک محدّث آن

است که بعد از احراز سند متنش را بر قرآن کریم عرضه کند موافقت کتاب شرط نیست ولی مخالفت کتاب مانع است چون بسیاری از این روایات شارح اند نظیر روایاتی که صلات را، صوم را، عبادات را تبیین می کند، شرح می کند رکعاتش، شکوکش، قواطعش، موانعش، شرایطش را ذکر می کند موافقت قرآن شرط نیست که ما مضمون این روایت را در قرآن بیابیم ولی مخالفت قرآن مانع است مانع حجیت است پس اولاً و بالاصاله ما باید در خدمت قرآن برویم تدبّر بکنیم ببینیم این آیه چه می گوید با آیات دیگر بسنجیم آیات وقتی که روایات نمی گوید این حدیث ما را با فلان آیه بسنجید که فرمود با قرآن بسنجید وقتی می توانیم ما میزان داشته باشیم که آیات قرآن بعضها را با بعض هماهنگ ببینیم که بگوییم پیام قرآن این است یک وقت کسی می خواهد در مراسمی سخنرانی کند یک آیه را می خواند می گوید قرآن نظرش این است خب این معفو است برای اینکه نه مخاطب از او انتظار دارد، نه آن مجلس بیش از این از او انتظار دارد که این درباره ی این آیه حرف بزند گرچه گفته نظر قرآن این است یا نظر اسلام این است ولی منظورش این است که این آیه پیامش این است اما یک وقت یک محقق می خواهد حرف قرآن را بیان کند این اگر یک آیه را دید که نمی تواند بگوید نظر قرآن این است که این باید کل آیات مناسب را ارزیابی بکند به مقدار طاقت البشريه اینها را که هماهنگ کرد بگوید قرآن نظرش این است اگر یک آیه یا چندتا آیه را ارزیابی کرد این مُتَجَزّی در تفسیر است نه مجتهد مطلق و حرف متجزّی باید متجزّیانه باشد باید بگوید این چند آیه این است تازه وقتی که همه ی قرآن را ارزیابی کرد فقط مجاز است که بگوید نظر قرآن این است حق ندارد بگوید نظر اسلام این است چون اسلام تنها قرآن نیست ما که نگفتیم _ معاذ الله _ «حسبنا كتاب الله» که ما گفتیم «حسبنا القرآن و العتره» بعد از اینکه تمام آیات قرآن مشخص شد باید اینجا بنویسیم که نظر قرآن شریف این است و حق نداریم بگوییم نظر اسلام این است باید برویم خدمت اهل بیت (علیهم السلام) آنجا هم یک روایت و دو روایت نیست خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را این در جلد ۲۷ یا ۲۸ جواهر است می فرماید این چهارده معصوم مثل یک نورند اگر کلام امام هادی یا امام جواد (سلام الله علیهما) را ما مفسّر کلام امام حسن و امام حسین قرار می دهیم برای اینکه اینها به منزله ی یک متکلم اند و کلام متکلم «یفسّر بعضه بعضاً» اینها چندتا نیستند اینها یک نفرند این کلام اینها «یفسّر بعضه بعضاً» (۳) فرمایش مرحوم صاحب جواهر در جلد ۲۷ یا ۲۸ است در یکی از این کتابها هم با ذکر صفحه آمده، خب.

ص: ۱۷۴

۱- (۱۲). تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲- (۱۳). الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۳- (۱۴). جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۶۷.

بعد از اینکه این چهارده معصوم سخنانشان ارزیابی شد اینجا باید بنویسیم عترت این را می گوید نه اسلام این را می گوید اگر حرف عترت را با قرآن حرف قرآن را با عترت هماهنگ کردیم مجتهدانه ارزیابی کردیم آن گاه مجازیم به قدر طاقت بشریه بگوییم اسلام چنین می گوید این راهی است که تسنیم و امثال تسنیم دارند طی می کنند.

به هر تقدیر این چهار قولی که فخررازی درست کرده ظاهراً همان قول «قُلُ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» که روح انسانی است آن اقواست همین راه را هم سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) طی کرده ولی مستحضرید آنچه که الآن فخررازی نوشته با آن صفحات رحلی اگر در همین صفحات وزیری چاپ بشود سی صفحه است معادل این در تفسیر آلوسی هم هست اگر مقداری این بحث طول می کشد گاهی بعضی از روزها تکرار محسوس می شود نه برای اینکه کار نشده مطلب بیش از این نیست یعنی آدم بخواهد سی صفحه ی رحلی تفسیر فخررازی را ببیند این کار یک روز و دو روز نیست سی صفحه یا کمتر و بیشتر رحلی آلوسی را ببیند این کار یک نفر و دو نفر نیست چون همه ی اینها بارش به دوش یک نفر است احیاناً ممکن است که بعضی از روزها تکرار خیال بشود یا مثلاً کم کاری نشان بدهند یا مثلاً مطالعه نشده نشان بدهند این چنین نیست تا اینها جمع بندی بشود گاهی ممکن است انسان مطالعه بکند سرش هم درد بیاید ده صفحه نگاه بکند ولی حرف جدیدی گیرش نیاید این طور نیست که حرف جدید همین طور دسته کرده در کتابها باشد و ردیف بگویند این اول و دوم و سوم و چهارم به هر تقدیر گفت:

باری که گردون عاجز ز حملش جز ما ضعیفان حامل ندارد

«و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

آیه ۸۵ سوره اسراء ۸۷/۰۸/۱۳

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

اقوالی که درباره ی روح بود اشاره شد و ظاهراً منظور از این روح همان روح انسانی است که مهم ترین مسئله ی انسان شناسی همان روح شناسی است و قرآن کریم برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «مائده» گذشت مردم را به معرفت روح و التزام به لوازم روح دعوت کرد فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» (۱) این «عَلَيْكُمْ» اسم فعل است یعنی «الزموا أنفسکم» از جانتان جدا نشوید همین جا بایستید از جانتان غفلت کردید جای دیگر را دارید تعمیر می کنید همین جا بایستید و جانتان را بشناسید و روی جانتان حرکت کنید «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» یعنی تنها صراط مستقیمی که بنده را به ذات اقدس الهی آشنا می کند معرفت نفس است و گرنه امور بیگانه نقشی در این طیّ طریق ندارد چون اصرار قرآن کریم بر این است که انسانها خودشان را بشناسند و در مسیر جان و کمالات جانشان حرکت کنند می توان گفت که منظور از این «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» همان روح انسانی است و همه ی علومی که در حوزه ها و دانشگاهها مطرح است یا علوم انسانی است که عنصر محوری اش معرفت انسان است یا اگر علوم تجربی و ریاضی است کاربردش انسان است بالأخره اگر زمین شناسی هست، سپهرشناسی هست، دریاشناسی هست، جانورشناسی هست برای اینکه انسان اینها را به کار می گیرد و تا انسان شناخته نشود مبدأ و منتهای او شناخته نشود، هدف او شناخته نشود آن علوم تجربی و ریاضی هم کارآمد نخواهد بود به همین وضعی است که شما می بینید جهان کنونی را.

ص: ۱۷۶

۱- (۱). سوره ی مائده، آیه ی ۱۰۵.

پرسش: بین قبض روح فرق است.

پاسخ: از نظر اعتبار فرق است و گرنه نفس همان روح است البته در این گونه از تعبیرات «مَيْن عرف نفسه فقد عرف ربه» (۱) همان است که خدای سبحان فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲)، خب.

پرسش: حقیقتی که در روح انسان است حقیقت انسان همان فطرت است فرقی ندارد.

پاسخ: فطرت انسان در درون روح انسان نهادینه شده است حقیقت انسان، روح انسان است این روح مفطور است به فطرت الهی این روح را این چنین ساختند.

جناب فخررازی هفده دلیل اقامه می کنند بر اینکه روح غیر از بدن است و با مرگ بدن هم از بین نمی رود بحث مبسوطی هم دارند اما این بحثها در فن تفسیر نیست این آمیخته کردن حکمت و کلام با تفسیر است چه اینکه برخیها وقتی به جمله ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»^(۲) رسیدند آن بحثهای عمیق اصول را اینجا مطرح می کنند در حالی که بحث تفسیری غیر از فن اصول است چه اینکه بحث تفسیری غیر از بحثهای فنی فقه است آیات احکام را باید همان مقداری که قرآن مطرح کرده است طرح کرد و تفصیلات فقهی اش را به فن فقه واگذار کرد و گرنه ما در ذیل آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» براءت عقلی و نقلی و رفع حکم تکلیفی و رفع حکم وضعی و نسبت براءت با اصول دیگر چیست اینها را مطرح بکنیم این دیگر می شود اصول این دیگر تفسیر نیست و همچنین ما ادله ای که در کتابهای عقلی مثل حکمت و کلام برای تجرد روح اقامه شده است در تفسیر اقامه بکنیم می شود فلسفه و کلام دیگر تفسیر نیست. در تفسیر عقل باید چراغ خوبی باشد هیچ حرفی از خود نزنند چراغ کارش روشن کردن و دیدن و وسیله ی ارائه است همین، قرآن کریم صراط مستقیم علمی است در این راه باز خب جاده خاکیهها هم طرفهایش هست یک چراغ روشنی هست که آدم از همین راه استفاده کند بیراهه نرود آن بدیهیات عقلی چراغ راه است، کیفیت استنتاج نظری از بدیهی سراج راه است و گرنه انسان حرفهای عقلی را بیاورد در تفسیر این دیگر تفسیر نیست این می شود یا فلسفه یا کلام یا علم دیگر کاری که فخررازی کرده درست است که هفده دلیل اقامه کرده خیلی هم دامنه دار بحث کرده و بسیاری از آن ادله هم سودمند است اما این دیگر به درد کتاب حکمت و کلام می خورد نه به درد تفسیر منتها در فن حکمت و کلام باید که یک آیه را انتخاب کرد به عنوان بحث عقلی در فن خاص خودش او را محور قرار داد و درباره ی او بحث کرد.

ص: ۱۷۷

۱- (۲) . بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲- (۳) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.

مطلب دیگر اینکه آنچه را که جناب فخررازی در این حجت‌های هفده گانه ذکر کردند بعضی از اینها عقلی است بعضی از اینها نقلی، آن نقلی شان هم بعضی از اینها قرآنی است بعضی شان روایی در کنار دلیل عقلی و دلیل قرآنی و دلیل روایی دلیلات عرفی هم مخاطبات عرفی، مذاکرات و مفاهمات عرفی را هم به عنوان شاهد ذکر می کند. یکی از چیزهایی که ایشان ذکر کردند و البته احتیاج به تقریر دارد این است که ما در بحث تجرد روح از آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره»، آیه سوره ی مبارکه ی «آل عمران» کمک گرفتیم یعنی «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۱)، این یک شاهد بود، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» (۲) شاهد دیگر بود این آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» دلالت دارند که این کسی که در میدان جنگ شهید شد بدنش اربا اربا شد این شخص پنج تا حکم دارد موجود نه معدوم است، حی نه میت است، مرزوق است نه تشنه و گرسنه است، عند الله است و رزق و ارتزاق اینها هم عنداللهی است این امور خمسه را از این آیه استفاده کرد، خب اینها نشان می دهد که روح غیر از بدن است و روح نمی میرد.

فخررازی در قبال این ادله نسبت به کفار هم شاهدی اقامه نکردند یا کردند البته و آن این است اگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» راجع به مؤمنان و شهیدان و اینها سخن به میان آمده در سوره ی مبارکه ی «نوح» راجع به کفار آمده «وَلَا تحسبن الذين أهلكهم الله و عذبهم الله في الدنيا امواتا» مبادا خیال بکنید اینها که خدا اینها را هلاک کرده از بین برده اینها مُرده اند نه خیر اینها زنده اند «بل احياء عند ربهم يعذبون» چون خدای سبحان هم رزق معنوی را نزد خود می داند، هم «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا» (۳) را لدی الله می داند فرمود نزد ما خیلی چیز است هم ملیک مقتدریم، هم قَدَمِ صِدْقٍ نزد ماست، هم جَنَاتٍ عَدَنٍ نزد ماست، هم «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ» انکال هست، گلوگیر است این عذابهای گلوگیر همین است دیگر «طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ» این طعام را باید بخورد چون گرسنه است ولی فرو نمی برد نمی تواند فرو برد این در گلو گیر می کند این را می گویند طعام ذَا غُصَّةٍ فرمود این نزد ماست پس «وَلَا تحسبن الذين أهلكهم الله و عذبهم الله في الدنيا امواتا بل احياء عند ربهم يعذبون»، «احیاء عند ربهم یرزقون طعاماً ذَا غُصَّةٍ و عذاباً أَلِيمًا» این معنا را می شود از سوره ی مبارکه ی «نوح» که درباره ی قوم نوح سخن به میان آورده است استفاده کرد آیه ی سوره ی مبارکه ی «نوح» آیه ی ۲۵ این است «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا» قوم نوح در اثر خطیئات و گناهانی که کردند به عذاب غرق معذب شدند و غرق شدند و مُردند اما همان آنی که اینها بدنشان مُرده است در همان آب رفتند در آتش این آتش برزخی در آب هم هست دیگر این طور نیست که حالا کسی در دریا مُرده باشد کافر باشد «حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ» نباشد که این آتش برزخی در درون آب هم هست دیگر نفرمود «ثم» به فاصله ی بعد اینها در آتش رفتند فرمود همان حالی که غرق شدند بلافاصله رفتند در آتش «أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا» (۴) نه «ثم ادخلوا» «فَأَدْخَلُوا نَارًا»، خب اگر کسی بمیرد و روح نداشته باشد و زنده نباشد این مثل هیزم و گازوئیل و نفت و بنزین است دیگر حالا اگر نفت و بنزین را کسی محترق کرده می گویند این نفت و بنزین را عذاب کرده یا هیزم را سوزانده می گویند هیزم را سوزانده قرآن کریم می فرماید ما اینها را تعذیب کردیم عذاب ما این است که تا زنده بودند جسم و بدنشان آسیب دید همین که مُردند با یک بدن دیگری همراه با آن روح مستقیم در آتش رفتند «أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا» پس این اصل کلی درست است که «وَلَا تحسبن الذين أهلكهم الله و أغرقهم الله عذبهم الله امواتا بل احياء عند ربهم يعذبون» منتها عذاب الهی که نزد خداست آن مشخص کرده است فرمود: «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا» (۵) اینها نزد ماست خب این شاهد خوبی است که فخررازی اقامه کرده.

- ۱- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.
- ۲- (۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.
- ۳- (۷). سوره ی مزمل، آیات ۱۲ _ ۱۳.
- ۴- (۸). سوره ی نوح، آیه ی ۲۵.
- ۵- (۹). سوره ی مزمل، آیات ۱۲ _ ۱۳.

پس دو طایفه آن بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان قلب بدر هم همین طور است دیگر در جریان قلب بدر مستحضرید الآن کسانی هم که بین مکه و مدینه اگر توفیقی پیدا کرده باشند شهدای بدر را زیارت کرده باشند آنجا مشخص است یک چاه نمادین هست با یک دلو و دولا ب نمادین این چرخ را می گویند دولا ب یک دولا ب نمادین گذاشتند آنجا به عنوان چاه بدر و گرنه آب ندارد شهدای بدر در این قسمت دست چپ اند و آن قسمت که به جاده نزدیک است دیواری کشیده شده بعد از آن دیوار همان قلب بدر است چاه بدر است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد آنها که فاصله اش داشته باشند که قبور کفار و مشرکین با قبرستان مسلمین یکی نباشد آن مرز را حضرت مشخص کرد الآن هم دیوار کشیدند که شهدا در یک طرف اند و مشرکانی که به عذاب الهی گرفتار شدند در طرف دیگر «وینهما جدار» بعد از آن دیوار چاهی است حضرت دستور داد اجساد نحس این مشرکان را در چاه انداختند بعد رفت بالای چاه فرمود من «فقد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فهل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً» به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند با چه کسی حرف می زنی؟ فرمود: «ما أنت بأسمع منهم» (۱) این چنین نیست که شما این حرفهای مرا بهتر از آنها بشنوید آنها کاملاً دارند می شوند منتها قدرت گفتن ندارند خب رفت بالای سر قبر اینها همان چاه فرمود خدا وعده ای که به من داد من یافتم آن تهدیدهایی که خدا کرد شما یافتید یا نیافتید؟ خب اینها زنده اند و الآن در چاه معذب اند. پس این سمت که شهدا هستند «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲) آن طرف که مشرکان هستند «ولا تحسبن الذين اهلکهم الله امواتا بل احياء عند ربهم يعدون» به عذابی که فرمود: «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا» (۳) و کذا و کذا، خب این حرفها یک بیان شفاف قرآنی است می شود تفسیر و گرنه آن ادله ی فراوانی که در کتابهای عقلی هست بسیاری از آنها قوی است ولی او دیگر می شود فلسفه و کلام دیگر تفسیر نیست.

ص: ۱۷۹

۱- (۱۰). تصحیح الاعتقاد، ص ۹۲.

۲- (۱۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۱۲). سوره ی مزمل، آیات ۱۲ _ ۱۳.

مطلب دیگر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» است در سوره ی مبارکه ی «فجر» ذات اقدس الهی به افرادی که مُردند حال احتضار را گذراندند به اینها خطاب می کند که بیاید بالا این «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (۱) را این را به چه کسی می فرماید به معدوم، به بدن یا به نفس «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي» یعنی تا الآن که بودی راه را خودت طی می کردی اهل سیر و سلوک بودی و عبادت بودی و راه را طی می کردی بقیه را می بریم حالا تو که نیامدی به همان اندازه که توان داشتی آمدی بقیه را ما دستور می دهیم که تو را بیاورند برگرد بیا بالا از این به بعد تازه اگر کسی بخواهد به لقای الهی بار یابد باید مطمئن باشد یک، راضیه باشد دو، مرضیه باشد سه، اگر راضی به قضا و قدر الهی بود و اگر جمیع مجاری ادراکی و تحریکی او مرضی ذات اقدس الهی بود به چنین انسانی ذات اقدس الهی می فرماید بیا، خب.

به هر تقدیر رجوع این گونه از نفوس مطمئنه به سیمت ذات اقدس الهی یک امر وجودی است به معدوم که نمی گویند «ارْجِعِي» (۲) این هم یک شاهد خوبی است که ایشان اقامه می کنند بنابراین انسان که دارای نفس است نفس غیر از بدن است یک، با موتِ بدن از بین نمی رود دو، و انسان نمی میرد که نمی میرد که نمی میرد ابدی است این برای انسان منتها ابدیت انسان بالغیر است و ابدیت ذات اقدس الهی بالذات است مثل بهشت درباره ی جهنم حالا احياناً یک اختلاف نظری هست ولی درباره ی بهشت که احدی اختلاف نکرده بهشت ابدی است، بهشتیها هم ابدی اند «لانقراض له و لانتقطاع»، له «عطاءً غیر مَجْدُودٍ» (۳) است «لَا مَقْطُوعَهُ وَلَا مَمْنُوعَهُ» (۴) است ابدی است خب این ابدیت به آن ابدی بالذات تکیه می کند.

ص: ۱۸۰

۱- (۱۳). سوره ی فجر، آیات ۲۷ _ ۳۰.

۲- (۱۴). سوره ی فجر، آیه ی ۲۸.

۳- (۱۵). سوره ی هود، آیه ی ۱۰۸.

۴- (۱۶). سوره ی واقعه، آیه ی ۳۳.

از این مجموعه کاملاً می توان طبق بحثهای قرآنی استمداد کرد و استدلال کرد که روح غیر از بدن است اولاً و با موت بدن از بین نمی رود ثانیاً، و برای همیشه زنده است ثالثاً، حالا- اینهایی که یا «يَا أَيُّهَا الْإِنْسِيَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ» (۱) آنجا که رفته می شود عندالله، عندالله که شد برابر سوره ی «نحل» که گذشت «مَيَّا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَيَّا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۲) آنجا که دیگر جا برای مرگ و زوال و تعییر و امثال ذلك نیست که، بنابراین فرمود این حرفها، حرفهایی نیست که شما با درس و بحث خودتان یا با سوابق خودتان بدانید این قرآن است که این معارف را آورده و این مطالب را به شما عرضه کرده است «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» نه «و ما توتون الا قليلا» شما چه چیزی می خواهید سؤال بکنید؟ این آیه نمی خواهد بگوید که راه علم بسته است، نمی خواهد بگوید که شما هر چه زحمت بکشید سرمایه ی کم گیرتان می آید فرمود اینکه شما دارید کم است با این ابزار کم چگونه می توانید به حقیقت روح برسید نعم، اولین و آخرین همه شان عالم و دانشمند بشوند در قبال علم ذات اقدس الهی نمی از یم است در روایات ما هم همین است این روایات را در تفسیر شریف کترالدقائق ملا-حظه فرمودید لابد وقتی به حضرت عرض می کنند انبیا چطور، اولیا چطور این همه علوم را ذات اقدس الهی به ملائکه داده یا به انبیا داده یا به اولیا داده یا به مجموعه انسانها داده حضرت بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «کهف» و اواسط سوره ی مبارکه ی «لقمان» را ذکر می کنند که اینها در برابر علم ذات اقدس الهی اندک است دیگر «لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (۳) نسبت به ذات اقدس الهی البته، چندان که خدا غنی است ما محتاجیم این درست است، اما بشر علمهای فراوانی دارد و این آیه نمی گوید بشر نمی تواند چیز یاد بگیرد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مرتب بگو «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (۴) بعد به ما هم فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۵) خب او اسوه ی ماست بهترین تأسیی معرفت است دیگر تنها مسائل اخلاقی که نیست حالا ما در اخلاق بخوایم رشد بکنیم بدون رشد علمی که میسور نیست هر کسی به اندازه ی دانش خودش متخلق است اگر دانش محدود باشد که اخلاق بالا- نمی رود دانش ضعیف خلق ضعیف می آورد یک آدم خوب و مقدس معمولی در می آید دیگر بشود اقتدا کننده به خلق عظیم که نیست یک عالم متوسط خلق متوسط دارد، یک عالم بالاتر خلق بالاتر دارد چون خلق را آن نیت و هدف سازماندهی می کند، خب اگر ما موظفیم بگوییم «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» برای اینکه باید به او تأسیی کنیم آن وقت چگونه علم ما کم است نفرمود ما به شما علم نمی دهیم یا علمی که بعدها نصیب شما می شود کم است، نه علم فراوان ممکن است نصیبتان بشود اما با این ابزاری که دارید علم کم شما با این سواد کم می خواهید حقیقت روح را ما گفتیم «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) خب مدتی تلاش و کوشش کنید، کم کم برسید «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۷) و مانند آن.

ص: ۱۸۱

۱- (۱۷) . سوره ی انشراق، آیه ی ۶.

۲- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

۳- (۱۹) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.

۴- (۲۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۴.

۵- (۲۱) . سوره ی احزاب، آیه ی ۲۱.

۶- (۲۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

بنابراین این «وَمَا أَوْتِيْتُمْ» نه یعنی «ما توتون» «مَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» پس اگر اولین و آخرین همه شان در حد انبیا و اولیا باشند نسبت به علم ذات اقدس الهی بله قلیل اند این یک. دو، آن آیه «رَبِّ زِدْنِي»^(۱) وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مأمور کرده به مزید علم در قوس صعود البته و گرنه در قوس نزول این ارواح مقدس که صادر اول اند یا ظاهر اول اند همه آنچه که در عالم خلقت است و خدای سبحان آنها را آفرید اینها عالم اند برای اینکه اینها یا صادر اول اند، یا ظاهر اول اند اگر چیزی را ذات اقدس الهی آفریده باشد یا گفته باشد یا هم سطح اینهاست یا پایین تر از اینها پس چیزی در عالم نیست که این خاندان ندانند ولی در قوس صعود موظف اند چون مکلف اند «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» بگویند تا به آن مدارج بالاتر برسند این دو، ما هم موظفیم به این «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» تأسی کنیم بگوئیم «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» نه اینکه این دعا را بخوانیم فقط به دنبال مزید علم هم باشیم سه، آن وقت این مزید علم باعث می شود که ذات اقدس الهی علوم فراوانی هم به انسان اعطا می کند. پنجمی این است که آیه نمی گوید ما به شما علم نمی دهیم یا بعداً هم علم قلیل گیرتان می آید فرمود شما با این ابزار کم می خواهید حقیقت روح را بفهمید خب این شدنی نیست باید سؤال مطابق جواب، جواب مطابق سؤال باشد اجمالاً این است که «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ولی در جای جای قرآن کریم از حقیقت روح سخن به میان آورده چه درباره ی شهدا، چه درباره ی صاحبان نفوس مطمئن، چه درباره ی کفار، چه درباره ی کسانی که گرفتار «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» هستند قدم به قدم اینها را ذکر کرده.

ص: ۱۸۲

اما حالا این ارواح قبل از ابدان بودند یا نه این آرای فراوانی دارد که دیگر اهل حکمت مطرح کردند یک عده قائل اند روح قبل از بدن بوده، یک عده می گویند روح هم زمان بدن حادث می شوند، یک عده می گویند روح از بدن متکون می شود و بالا- می رود آیات قرآن هم هر کدام یکی از اینها را تأیید می کند مخصوصاً سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که ان شاءالله رسیدیم آنجا معلوم می شود که این نظر جسمانیها الحدوث و روحانیها البقاء را تأیید می کند اما ما مجاز نیستیم که این مبنایی که حکمت متعالیه تأمین کرده این را بر قرآن تحمیل بکنیم بگوییم قرآن این را می خواهد بگوید زبان قرآن مخلوط با هیچ فن و اصطلاحی نباید بشود ولی در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» دارد که این انسان نطفه بود و علقه کردیم و مُضغّه کردیم و جنین کردیم و عِظام کردیم و «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ»، «أَنْشَأْنَاهُ» یعنی «أَنْشَأْنَاهُ» او را یک چیز دیگر کردیم «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»^(۱) او را یک چیز دیگر کردیم این با جسمانیها الحدوث و روحانیها البقاء بودن سازگار است نه اینکه از جای دیگر به او چیز دادیم.

پرسش: ...

پاسخ: نه، آن دشوار است چون به تعبیر سیدنا الاستاد مرحوم علامه می فرمودند آن احادیث دیگر نشان می دهد که تعلیق بر محال نیست گرچه خیلی از بزرگان گفتند این تعلیق بر محال است چون در حدیث دیگر دارد که «أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بَرَبَّهُ»^(۲) این نشان می دهد تعلیق بر محال نیست «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^(۳) اگر تعلیق بر محال بود دیگر در حدیث جداگانه نمی فرمود هر کس خود را بهتر بشناسد خدا را بهتر می شناسد «أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بَرَبَّهُ» این نشان می دهد که معرفت نفس ممکن است البته یک راه دیگری هم دارد و آن این است که این نفس موجودی است فقیر این موجود فقیر در بحثهای قبل هم به مناسبت اینکه ذات اقدس الهی فقر را برای هر موجودی ثابت کرد بیان شد که انسان فقیر نیست بلکه فقر است همان طوری که خدا غنی نیست بلکه غناست بعد از اینکه فهمیدیم خدا غنی است از سنخ «ذَاتٌ ثَبَتَ لَهُ الْغِنَى»*

ص: ۱۸۳

۱- (۲۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۲- (۲۶). جامع الأخبار، ص ۴.

۳- (۲۷). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

« نیست و بعد از اینکه فهمیدیم انسان فقیر است یعنی «ذاتٌ ثبت له الفقر» نیست آن گاه مجازیم بگوییم که انسان فقیر است و خدا غنی است.

در آن بیانات نورانی امام صادق (سلام الله علیه) نسبت به هشام بن سالم که فرمود خدا حی نیست بلکه حیات است، علیم نیست بلکه علم است این را به هشام می گوید و گرنه چگونه به دیگران می تواند بگوید خدا علیم نیست می گوید فوراً نه، خدا در قرآن فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ» (۱) اینکه قرآن ناطق است می خواهد بفهماند که خدا که علیم است با علیم بودن دیگران فرق دارد دیگران این علمشان عین ذاتشان نیست ذاتی دارند که به آنها علم داده شده اما خدا عین علم است بعد از اینکه معلوم شد صفت عین ذات است آن گاه به همین هشام بن سالم می فرماید بله خدا علیم است، خدا حکیم است، خدا سمیع است.

درباره ی فقر ما هم همین طور است انسان که فقیر است نه یعنی فقر برای او یک وصف عرضی است یک، دو نه آن طوری که زوجیت برای اربعه لازم ذات است فقر لازمه ی ذات ما باشد، چرا؟ چرا این محال است؟ برای اینکه اگر وزان فقر برای انسان در «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (۲) وزان زوجیت برای اربعه باشد، وزان لازم ذات نسبت به ذات باشد لازم ذات در مرتبه ی ذات نیست لذا زوجیت در مقوله ی کیف مختص به کم است و اربعه در مقوله ی کم اینها دو مقوله اند جدای از هم اند زوجیت لازمه ی ذات است و هر لازمی رتبتاً از ملزوم متأخر است اگر فقر برای انسان از قبیل زوجیت اربعه لازم ذات باشد معنایش این است که در مقام ذات فقر نیست اگر _ معاذ الله _ در مقام ذات فقر نبود می شود غنا پس انسان در حوزه ی ذات فقیر نیست و این فقر برای او وصف است ولو وصف لازم این هم محال است بلکه فقر برای انسان که می گوییم «الانسان فقیر» نظیر آن است که بگوییم «الانسان ناطق» این فصل مقوم اوست حوزه ی ذات را فقر تشکیل می دهد دیگر فقر از او قابل زوال نیست او چیزی جز فقر نیست وقتی به اینجا رسیدیم انسان می شود فقیر، فقیر مقوم بالغنی است نه اینکه «ذاتٌ ثبت له التقوم» اگر فقیر مقوم به غنی بود معرفت انسان بدون معرفت خدا مستحیل است ما حرف را چگونه می فهمیم؟ حرف را با اسم و فعل می فهمیم و گرنه اسم و فعل نباشد حرف معنا ندارد این حروف اعتباری ادبی با یک عنایت دیگری می شود اسم که ما می گوییم «المن للابتداء» یک «الف» و «لام» هم قبول می کند می شود مبتدا این «من» اسم است برای آن حرف این اسم دیگر حرف نیست این اسم است برای حرفی که در «سرت من البصره» است «الف» و «لام» قبول می کند و می شود مبتدا ولی درباره ی انسان که این تغییر نگاه ممکن نیست درباره ی غیر خدا «أی موجود کان» این تغییر نگاه ممکن نیست این فقیر الی الله هست یعنی فقر الی الله، فقر را بدون غنا نمی شود فهمید حرف را بدون اسم نمی شود فهمید چون معرفت خدا مستحیل است این معرفت انسان هم مستحیل است نه تنها معرفت انسان معرفت ائی شیء می گویند مستحیل است آن بزرگانی که می گویند «ولست أدرك من شیء حقیقه و کیف أدركه و أنتم فیه» ناظر به همین است می گوید من نه تنها خودم را نشناختم چیزی را در عالم نمی توانم بشناسم برای اینکه هر چیزی را بخواهم بشناسم آنکه «داخل فی الأشياء لا بالممازجه» (۳) آن درون و بیرون و حواشی و متن را پُر کرده او هم که قابل شناخت نیست او یک دید دیگری است «ولست أدرك من شیء حقیقه و کیف أدركه و أنتم فیه» برای اینکه «داخل فی الأشياء لا بالممازجه» آن یک راه دیگری است یک طرز دیگری است او هم از تفسیر بیرون است چه اینکه بحثهای حکمت و کلام هم از تفسیر بیرون است ما در فضای تفسیری فقط مجازیم عقل را به عنوان سراج و هاج همراه داشته باشیم یک چراغ بسیار خوبی است راه خود قرآن است آیات قرآن صراط مستقیم است، اتوبان

است، راه وسیع است و جاژه خاکیهها هم به عنوان تفسیر به رأی هست این عقلِ خوش فهم می تواند آیات را در کنار هم بگذارد این راه را طی کند بعد از اینکه خود قرآن را خوب ارزیابی کرد شده حجّت بالغه چون این قرآن معجزه ی خداست، کلام خداست و معجزه است این می شود اصل اول در اینکه این معجزه است محتاج به هیچ کس نیست نه محتاج به پیغمبر است، نه محتاج به اهل بیت برای اینکه هنوز ثابت نشد که وجود مبارک پیغمبر، پیغمبر است وجود مبارک اهل بیت (علیهم السلام) جانشینان او هستند خود این «جاءکم من الله نور و کتاب مبین فهو حجه بالغه الهیّه معجزه مستقله بنفسها بلا احتیاج الی أحد» این حجّت مستقل که معجزه است ما را هدایت می کند که آورنده ی این پیغمبر است و معصوم است، قدم دوم، فصل دوم رسالت پیغمبر با این ثابت می شود وقتی ثابت شد وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول است و از طرف خدا آمده این می شود «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (۴) همین پیغمبر برابر همین قرآن کلامش برای همه ی ما حجّت شد برای اینکه در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (۵) این می شود فصل سوم، در فصل چهارم بلا ریب وجود مبارک پیغمبر فرمود: «إِنِّي تَارِكُمُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی» (۶) عترت می شود حجّت بالغه ی خدا همتای قرآن بدون اینکه دور لازم بیاید بدون اینکه ما از جایی کمک گرفته باشیم این راهی که رفتیم این راه ما را به اهل بیت رساند این می شود فصل چهارم عالمانه سخن گفتیم، دور هم نبود، حجّیت روایات را به کلام خدا ثابت کردیم، حجّیت عترت را به کلام خدا ثابت کردیم و خدا به پیغمبر فرمود به مردم بگو «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» او هم علی رؤس الأشهاد به طوری که فریقین همه شنیده اند فرمود: «إِنِّي تَارِكُمُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی... لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردا عَلَيَّ الْحَوْضِ» آن وقت این اهل بیت می شود همتای قرآن بدون محذور دور. حالا مطالب دیگر ان شاء الله در فرصتهای بعد.

ص: ۱۸۴

- ۱- (۲۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۹.
- ۲- (۲۹) . سوره ی فاطر، آیه ی ۱۵.
- ۳- (۳۰) . ر.ک: التوحید، ص ۲۸۵.
- ۴- (۳۱) . سوره ی نجم، آیه ی ۳.
- ۵- (۳۲) . سوره ی حشر، آیه ی ۷.
- ۶- (۳۳) . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

تاکنون روشن شد که گرچه احتمالات متعدّد است ولی اقوی الاحتمالات این است که منظور از این روح، روح انسانی است و عنوان «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» هم یک جواب اجمالی است اجمال غیر از مُجْمَلِ بودن است اجمال یعنی متنی سخن گفتن یک وقت است یک حرف مُجمل است این حرف که مجمل است صدر و ساقه اش هماهنگ نیست چیزی گویا نیست یک وقت است نه، متنی حرف زدن است متن را می توان شرح کرد ولی مُجمل را نمی شود به آسانی مُبَيِّن کرد و قرآن متن است و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) شرح است اما این یک متن شفاف و گویایی است فرمود: «جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» (۱) یک نور سنگین و وزین است فرمود: «سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۲) الآن شما ببینید کفایه یک متن درسی است یا کتابهای دیگر یک متن درسی است این ثقیل است یعنی وزین است بامحتواست برهان را به همراه خود دارد منتها یک استاد می خواهد شرح بدهد این «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» به منزله ی متن است آن وقت آیات دیگر شرح این است روایات شرح الشرح است و مانند آن.

در طی این سی صفحه ی تقریبی که جناب فخررازی مطرح کردند سایر مفسّران هم همین راه را دارند از متأخران عصاره ی این مسائلش این است که نفس موجود است یک، نفس غیر بدن است دو، این نفسی که موجود است و غیر بدن است مجرد است مادی نیست این سه، این مطالب فصول سه گانه را در کتابهای عقلی مطرح کردند ولی این دیگر تفسیر نیست باید از خود آیات قرآن کریم مطالب این فصول سه گانه را استخراج کنیم تا بشود تفسیر جناب فخررازی تلاش و کوشش زیادی کردند مقداری از ادله ی نقلی نقل کردند، مقداری از ادله ی عقلی آن گاه بعد از اینکه این حرفهای مبسوط را گذراندند گفتند «فلنرجع الی التفسیر» به تفسیر برگردیم بحثهای تفسیری باید از بحثهای فنون دیگر جدا بشود ما این سه مطلب را باید از خود قرآن کریم به دست بیاوریم اما اینکه «النفس موجوده» آیات فراوانی دارد که ما را به نفس ما واگذار می کند می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (۳) شما که مسافرید اگر بر اساس آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَه» (۴) با یک کدح و تلاش و کوشش مستمر و نفس گیر انسان مسافر است مسافتی می خواهد خب کجا راه برویم؟ همان قرآنی که می گوید شما مسافرید فرمود بسترتان، صراط مستقیمتان این اتوبانان همین جانتان است از اینجا جدا نشوید «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» یعنی «الزموا أنفسكم» انسان با عقاید پیش می رود، با اخلاق پیش می رود، با اعمال صالح پیش می رود همه ی اینها هم امور نفسی است عقیده است که در نفس است، خُلق است که در نفس است، عمل است که با نیت نفس صادر می شود اگر گفتند دستورات اسلامی طریق است این مسلکی است که عین سالک است یک وقت کسی قصد حرم دارد می خواهد مکه مشرف بشود، مدینه مشرف بشود حالا یا راه زمینی یا راه دریایی یا راه هوایی بالأخره مسلک غیر از سالک است یک وقت می خواهد انسان کامل بشود اینجا سالک و مسلک یکی است انسان در درون خود حرکت می کند با عقاید خوب، با اخلاق خوب، با نیت خوب کامل می شود سالک خود انسان است مسلک هم نفس خود انسان است دیگر جدا نیست فرمود «الزموا أنفسكم» آیات فراوان هست که مسئله نفس را مطرح کرده پس «النفس موجوده» برابر آیات قرآنی این فصل اول است و «النفس غیر

البدن» این برابر آیات سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که به خواست خدا در پیش داریم این خیلی شفاف است برای اینکه در آن سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» فرمود انسان اصلش نطفه بود این نطفه را علقه کردیم، مُضْغَه کردیم، جنین کردیم به صورت استخوان در آوردیم «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۵) همان را ما یک چیز دیگر کردیم او دیگر در تالار تشریح و شبیه سازی و اینها در نمی آید فرمود یک چیز دیگری است آن چیز دیگر را در سایر آیات مشخص کرد که فرمود ما اصل انسان را که از طین بود «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) نسل انسان را هم فرمود: خَلَقَ انْصَانَ رَا مِنْ زُجُجٍ وَ امثال ذلك «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۷) هم درباره ی اصل انسان یعنی آدم (سلام الله عليه) فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» هم درباره ی نسل انسان فرمود: «مِنْ رُوحِي».

ص: ۱۸۵

۱- (۱). سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.

۲- (۲). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۳- (۳). سوره ی مائده، آیه ی ۱۰۵.

۴- (۴). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۵- (۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۶- (۶). سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.

۷- (۷). سوره ی سجده، آیه ی ۹.

پس بنابراین «النفس موجوده» طبق فصل اول و «النفس غیر البدن» طبق فصل دوم. عمده این «النفس موجوده مجردة» است جناب فخررازی بعد از اینکه این مسائل را نقل کرده گفته که اکثر حکمای الهی قائل به تجرد نفس اند راغب اصفهانی قائل به تجرد نفس است، غزالی قائل به تجرد نفس است، معمره از قدمای معتزله قائل به تجرد نفس است و شیخ مفید قائل به تجرد نفس است منتها چون ارادتی به آرای شیعه ندارد گفت که «الشیخ الملقب عندهم بالمفید» این هم قائل به تجرد نفس است مثل اینکه مرحوم میرداماد (رضوان الله علیه) هم به همین فخررازی در قبسات و امثال قبسات می گوید که «یا امام قومک» اگر ما می گوئیم امام رازی این چنین نیست که امام المسلمین باشد یا امام قومک آنها هم دارند که «الشیخ ملقب عندهم بالمفید» بالآخره اینها قائل به تجرد نفس اند. اما اینکه نفس موجود است و غیر بدن است گذشته از آیات سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی سوره ی «حشر» هم یک شاهد خوبی است در سوره ی «حشر» به این صورت بیان فرمود که اینها خودشان را فراموش کردند آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «حشر» این است که «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» خدا اینها را کيفری داده و انسا کرده خود اینها را از یادشان برده خب انسان که از اعضا و جوارح خودش غافل نیست خیلی از این پزشکان اند که درون و بیرون افراد را و خودشان را هر روز دارند عکس برداری می کنند و فتوا می دهند و درمان می کنند نه از سلولهای مغزشان فراموششان شده بی اطلاع اند، نه از قلبشان، نه از دستگاه سایر اعضا و جوارح ادراکی و تحریکی شان همه چیز را می دانند اما آن هویتشان را فراموش کردند همینها که هویت اصلیشان را فراموش کردند در سوره ی مبارکه ی «نساء» بحثش گذشت که اینها فقط به فکر خودشان اند «أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» (۱) فرمود اینها که جبهه و جنگ را پشت سر گذاشتند وقتی که

سخن از جنگ است حضور پیدا نمی کنند اینها فقط به فکر خودشان اند خودشان یعنی همین خود مادی، یعنی خود حیوانی،
خب اینکه فرمود این تبهکاران خودشان را فراموش کردند معلوم می شود نفس یک چیز دیگر است مربوط به تن و بدن و
امثال ذلک نیست.

ص: ۱۸۶

۱- (۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۴.

مطلب دیگر اینکه برای تجرد روح که روح غیر از بدن است چه تبه‌کار، چه پرهیزکار هر کس بمیرد بالأخره روحش موجود است و حی است و زنده .. یا قضای الهی درباره ی عذاب اوست، یا قضای الهی درباره ی رفاه اوست اگر مؤمن باشد که «رَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» (۱) که «فی روضه من ریاض الجنّه» است، اگر کافر و منافق باشد که «فی حُفْرٍ مِنَ حُفْرِ النَّيرانِ» نه مؤمن از بین می رود نه کافر از بین می رود آن جریان قلب بدر هم شاهد خوبی است و قرآن کریم هم درباره ی هر دو گروه آیات دارد هم درباره ی شهدا آیات دارد که فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» (۲) اینها موجودند، حی اند، عندالله اند، مرزوق اند که پنج وصف از آنها استفاده شد، هم درباره ی کفار کافر وقتی که مُرد این چنین نیست که از بین برود این هم «حیّ موجودٌ عندالله» منتها ذات اقدس الهی برای آنها ریاض جنت فراهم کرده برای اینها فرمود: «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا» (۳) ما اینجا عذاب الیم هم داریم و معدّیین در جهنّم از بس لجوج اند آنجا هم دیگر نمی گویند «یا الله» آنجا به مالک مسؤل جهنّم، مالک (سلام الله علیه) به مالک می گویند که به خدایت بگو جان ما را بگیرد «يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُكُ» (۴) آن وقت جواب می آید که نه، اینها «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (۵) اینها نه حیات طیبه دارند، نه می میرند که راحت باشند، خوب.

ص: ۱۸۷

۱- (۹) . سوره ی واقعه، آیه ی ۸۹.

۲- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۱۱) . سوره ی مزمل، آیات ۱۲ _ ۱۳.

۴- (۱۲) . سوره ی زخرف، آیه ی ۷۷.

۵- (۱۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۳.

اینها در همان سوره ی مبارکه ی «نوح» که درباره ی غرق تبهکاران قوم نوح مطرح است فرمود: «أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَاراً» (۱) اینها غرق شدند در همان آب رفتند در آتش «موجوداً حَيٌّ معدَّباً بعذاب الأليم» در آتش. درباره ی کسانی که پرهیزکارند اگر بدنشان به وسیله ی سلاحهای جنگی قطعه قطعه بشود یا به وسیله ی آتش سوخته بشود نظیر اصحاب اخدود، اخدود یعنی آن کانال آتش یک کانال آتشی حفر کردند این مؤمنین را گذاشتند آنجا «وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاَّ» (۲) اینکه اینها مؤمن به خدای سبحان بودند این «النَّارِ ذَاتِ الْوُجُودِ» (۳) این کانال را پر از آتش کردند این بیچاره ها را گذاشتند در آن آتش اینها را به صورت هیزم خاکستر کردند همینها را خدا می فرماید: «حَيٌّ مرزوقٌ عند الله» چه اینها که در آتش اند «حَيٌّ مرزوقٌ عند الله»، چه آنها که غرق شدند «أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَاراً» «حَيٌّ معدَّبٌ عند الله» بنابراین این فصول سه گانه تأمین است که «النفس موجوده» اولاً «النفس غیر البدن» ثانیاً، «النفس مجرّده» ثالثاً، حالاً- تجرّد مراتبی دارد و درجاتی دارد بعضها فوق بعض است به همان نسبت که ایمان درجاتی دارد «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۴) یک مرحله، «هُمْ دَرَجَاتٌ» (۵) که بالاتر از «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» است بخش دیگر.

پرسش: ...

پاسخ: برای اینکه اگر یک موجود مادی باشد کلّ این موجود از بین رفته سوخته دیگر، اگر انسان روحی دارد و بدنی اگر آن امر مادی باشد یکی از سلولهای بدن باشد ذره ای باشد از ذرات این بدن کلّ این بدن سوخته دیگر دود شده دیگر چیز دیگر نمی ماند که این را عذاب بکنند که، اگر کلّ این بدن از سر تا پا سوخته شده و دود شده دیگر چیزی نیست که عذاب بشود که معلوم می شود روح موجودی است که این را اداره می کند و لطیف ترین تعبیر همان است که مرحوم شیخ بهایی در کشکول از صفدی نقل می کند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود روح در بدن مثل معنا در لفظ است نه اینکه در این بدن حلول کرده باشد معنا که در لفظ حلول نکرده الآن معنای مسجد در کلمه ی مسجد فرو نرفته این مسجد یک «میم» است و یک «سین» است و یک «جیم» است و «دال» چون معنا دارد این کلمه مستعمل است و قابل گفتگوست اگر معنا نمی داشت مُهمَل بود چیزی که معنا ندارد مهمل است و می اندازند دور اما چیزی که معنا دارد او را به کار می برند معنای این کلمه که این بناست آن در این کلمه حلول نکرده ولی به این کلمه تعلّق دارد این کلمه را زنده نگه می دارد اگر مهجور بشود فاصله بگیرد که این کلمه را دیگر در آن معنا به کار نبرند کم کم بشود مهمل مثل بدن مُرده است که وزان روح در بدن تعلّق روح به بدن نظیر تعلّق معنا به لفظ است چهل قول را نقل کردند کیفیت روح و بدن بلکه چهل قول شده چهارصد قول یا بیشتر شما این تفسیر آلوسی را نگاه کنید یا تفسیر جناب فخر را نگاه کنید ببینید آرا و اقوالی که در مسئله روح و بدن هست چقدر است مسائل دیگر گاهی ممکن است ده قول، بیست قول، سی قول اما اینجا چهل قول، چهارصد قول از عهد قدیم تا کنون درباره ی معرفت نفس سخن گفتند دیگر آرای گوناگون هست مسیحیها این طور گفتند، یهودیها این طور گفتند الآن وقتی که ما درباره ی مسائل فقهی بحث می کنیم آرای علمای خودمان بحث می کنیم یا اگر خواستیم یک فقه مقارن و تطبیقی داشته باشیم آرای اهل سنت هم نقل می کنیم اما یک حکیم این طور نیست حکیم حرف شیعه و سنیها را یک طرف، حرف یهودی را یک طرف، حرف مسیحی را یک طرف، حرف زرتشتی را یک طرف احیاناً اگر می بینید اقوال در فلسفه گاهی یازده تاست یا دوازده تاست برای اینکه می گویند از عهد افلاطون تا الآن مثلاً این قول آمده در حالی که در داخله ی خود ما در مسائل فقهی اقوال فراوانی در مسائل جزئی هست.

-
- ۱- (۱۴). سوره ی نوح، آیه ی ۲۵.
 - ۲- (۱۵). سوره ی بروج، آیه ی ۸.
 - ۳- (۱۶). سوره ی بروج، آیه ی ۵.
 - ۴- (۱۷). سوره ی انفال، آیه ی ۴.
 - ۵- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۳.

غرض آن است که این روح حالا- یا چهل قول یا چهارصد قول کیفیت تعلق روح به بدن هست و در جریان خواب هم اینکه گفته شد انسان شب که می خوابد این هفت میلیارد می خوابند شب در برابر روز است مجموع گردش زمین و حرکت وضعی به دور خود این یک شب دارد و یک روز نه معنی اش این است که همه ی مردم در یک شب می خوابند حتی یقال که زمین گروی است، بله زمین گروی است وقتی می گوییم شب قدر یعنی شب قدر یعنی این گره وقتی که به دور خودش می گردد همیشه یک طرفش روز است یک طرفش شب تا این گردش تمام بشود یک شب داریم و یک روز اگر گفته شد شب یعنی شب این گره که به دور شمس می گردد که «من مشارق الأرض و مغاربها» را این ارض گروی تعیین می کند.

به هر تقدیر معنایش این نیست که همه شان با هم می خوابند یا همه شان با هم بیدار می شوند اگر گفتیم شب قدر معنایش این نیست که همه جا یک جا شب قدر است در خود ایران ما بین شرقمان و غربمان یک ساعت و نیم فاصله است در قسمت غرب شب قدر شروع شده «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» (۱) شروع شده در شرق هنوز روز است روز هیجدهم است دیگر شب نوزدهم نرسید در خود این کشور ما یک ساعت و نیم بین شرق و غرب فاصله است همین جا را حل کردیم جاهای دیگر هم حل می شود. به هر تقدیر این تعلق روح به بدن به این صورت است.

پرسش: خب اگر این کافر و مؤمن هر دو حیّ اند و مرزوق در اصلاح «لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و به عبارتی شبیه این.

ص: ۱۸۹

پاسخ: بله، اینجا مشخص نیست چون وقتی وارد صحنه ی ابد می شوند برایشان مشخص است که این برزخ حالا یا ده میلیون سال یا صد میلیون سال نسبت به آن ابد همین است یوم یا بعض یوم است البته «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» (۱) خب همین است.

پرسش: حی بود در گرفتاری بود و مرزوق بود به هر شکلش آن تعبیر یک روز یا نصف روز نمی تواند...

پاسخ: بله خب مثل اصحاب کهف که آنها مُرده که نبودند که زنده بودند.

پرسش: همانها هم نمی فهمیدند که...

پاسخ: بله، سیصد سال را گفتند یک روز یا نصف روز اما در اینجا آنهایی که عالمان این معارف اند می گویند «وَلَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» (۲) است، «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ».

پرسش: آن شامل افراد خاصی می شود.

پاسخ: بسیار خب، پس معلوم می شود خیلیها گرفتار کار خودشان اند اینها که خیلیها که گرفتار کار خودشان اند بله نمی دانند ولی از یک عالم محدودی به عالم ابد وقتی که برسند نسبت به آن عالم ابد می شود یوم یا بعض یوم.

پرسش: آنها احساس نکردند به عنوان مقایسه که نمی گویند.

پاسخ: بسیار خب، یا جهل داشتند.

پرسش: نفهمیدند، متوجه نشدند.

پاسخ: بله خب همان جهل است. یا جهل داشتند یا مقایسه کردند با ابد اما «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» (۳) شما در برزخ بودید حالا یوم البعث آمدید عالم ابد را می بینید.

ص: ۱۹۰

۱- (۲۰). سوره ی روم، آیه ی ۵۶.

۲- (۲۱). سوره ی صافات، آیه ی ۲۰.

۳- (۲۲). سوره ی روم، آیه ی ۵۶.

پرسش: با این حساب حی و مرزوق بودند مخصوص است همین افراد خاص را آیه نمی گوید.

پاسخ: نه، هر دو گروه را شامل می شود جهنمیها زنده اند آنهایی که «فی حُفْرِهِ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ» زنده اند چه اینکه بهشتیها زنده اند و آنهایی که «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱) زنده اند هم اینها که «فی حُفْرِهِ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ» می روند زنده اند، هم آنها که «فی روضه من ریاض الجنّه» می روند زنده اند «القبر روضه من ریاض الجنّه أو حُفْرِهِ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ» (۲).

پرسش: ادامه اش آیه قرآن نشان نمی دهد.

پاسخ: چرا دیگر، آیه قرآن می فرماید شما آن روز مانده بودید اینها سؤال و جواب می کنند اگر معدوم بودند که نمی گویند یک روز یا نصف روز که «لا میز فی الأعدام من حیث العدم» اگر کسی معدوم بشود بعد دفعتماً موجود بشود نه یوم می فهمد نه لیل، نه بعض یوم می فهمد نه کلّ یوم اینها که خبر می دهند معلوم می شود موجود بودند و زنده بودند دیگر متنها سرگرمی داشتند نفهمیدند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اینکه بیکار نیست.

پرسش: حی و مرزوق باشد عبارات با آن جور در نمی آید.

پاسخ: چرا، «أُغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَاراً» (۳) این عذاب است دیگر، دیگر «ثمّ» که نیست فرمود اینها همان که در آب رفتند غرق شدند همان جا مستقیم در آتش رفتند.

پرسش: ابتدای کارش است ادامه تا قیامت این طور بود این از آیه بر نمی آید.

پاسخ: چرا، «فَأَدْخِلُوا نَاراً» حالا ادامه اش همان است که وقتی وارد صحنه ی قیامت بشوند می گویند چه کار کردی؟ گفتند «لَبِئْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۴) آنها هم در جواب می گویند خیر «لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» (۵) یک روز یا نصف روز نبود سالیان متمادی در برزخ ماندید الآن وارد صحنه ی قیامت شدید این چنین نیست که اینها که مُردند نابود بشوند اگر نابود بشوند که دیگر عذابی در کار نیست راحت می شوند نه در جهنم نابود می شوند نه در «حُفْرِهِ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ» چه اینکه مردان الهی هم نه در بهشت نابود می شوند، نه در «فی روضه من ریاض الجنّه».

ص: ۱۹۱

۱- (۲۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۲۴). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- (۲۵). سوره ی نوح، آیه ی ۲۵.

۴- (۲۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹.

حالا- اینها اینکه فرمود: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» معنایش این نیست که بعداً اگر چیزی را قرآن به شما یاد داد شما در محضر قرآن بودید نمی توانید یاد بگیرید در حالی که اینها را قرآن مطرح کرده این آیات را مطرح کرده بعد فرمود تدبّر کنید و یاد بگیرید دستور داده اگر منظور این باشد که بشر همه ی بشر علمشان کم است این باید نسبی باشد نه نفسی برای اینکه ذات اقدس الهی نسبت به انسان کامل فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^(۱) همه ی اسمای حُسن را یاد انسان کامل داد، یاد اهل بیت داد دیگر اگر اینها معدن علم اند، عَیْبِه علم اند، صندوق علم الهی اند چگونه می شود عَیْبِه یعنی صندوق، عَیْبِه علم الهی باشند، معدن علم باشند مع ذلك «أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» پس بنابراین اینها یا اینها شامل اینها نمی شود یا اگر شامل اینها بشود برابر بعضی از روایاتی که اشاره شده در همان تفسیر کنزالدقائق هست نسبت به ذات اقدس الهی است وقتی به امام عرض کردند که چگونه علم این بزرگان الهی کم است؟ آن وقت حضرت آیه ی سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی سوره ی مبارکه ی «لقمان» را قرائت فرمودند که «لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ»^(۲)، «لَنفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِدَ كَلِمَاتُ رَبِّي»^(۳). فتحصیل که علم سائلان اندک بود یک، و معنایش این نیست که بشر برای همیشه علمش کم است این دو، و یا شامل انسانهای کامل نمی شود برای اینکه اینها همه ی علوم امکانی را ذات اقدس الهی به اینها آموخت این سه، یا اگر شامل حال اینها بشود نسبی است نه نفسی بالقیاس الی علم ذات اقدس الهی این طور است، خب.

ص: ۱۹۲

۱- (۲۸). سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۲- (۲۹). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.

۳- (۳۰). سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۹.

اما اینکه بحث شد این سؤالاتی در ضمن این روزها آمده که به آن جواب این سؤالات نرسیدیم حالا یکی پس از دیگری ان شاء الله به این سؤالات خواهیم رسید. یکی از آن سؤالات این است که موجودات تقسیم شده بود به غیب و شهادت برابر آیه سوره ی مبارکه ی «انعام» ذات اقدس الهی غیب است چون «لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ» (۱) و منظور از این بصر جامع حس است مثل اینکه گفتند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ» (۲) منظور صِرف خوردن نیست هر گونه تصرف است آنجا هم در سوره ی «انعام» هم که فرمود چشم خدا را نمی بیند یعنی هیچ حسی خدا را نمی بیند پس خدا غیب است و ما هم مؤمن به غیبیم «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۳) است، «تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ» (۴) است و امثال ذلك. اما در بعضی از روایات مثل آنچه که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در معانی الأخبار نقل کرده و مانند آن که ذات اقدس الهی شهادت است، مشهود است، شهود است و خلق غایب اند این سخن از آن لطایف روایات اهل بیت است همان طوری که قرآن دارای عبارات است و اشارات است و لطایف و حقایق روایات این خاندان هم همین طور است اینها اشاراتی دارند، لطایفی دارند آنجا که وجود مبارک حضرت می فرماید خدا مشهود است و اصلاً غیب نیست و خلق غیب اند و اصلاً مشهود نیست این سخنی است که بعضی اهل معرفت هم به آن رسیدند به برکت این روایات آنها می گویند که «الحق سبحانه و تعالی ظهر و ما غاب قط و الخلق غاب و ما ظهر قط» خلق همیشه غایب اند و هرگز ظهور ندارند و حق ذات اقدس الهی ظاهر است و هرگز غیبتی ندارد شما ملاحظه کنید بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فصلت» را در پایان سوره ی «فصلت» آیه ۵۳ این است که «سَيُنزِلُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَ مَا يَكْفُرُ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» آن بزرگان طبق رهنمود روایاتی نظیر آنچه در معانی الأخبار و امثال ذلك آمده گفتند این «شَهِيدٌ» به معنی مشهود است نه شاهد خدای سبحان «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» است یعنی مشهود است چون اگر شهید به معنای شاهد بود باید می فرمود «بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» است نه «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» چون شهید به معنای مشهود است یعنی شما هر چیزی را که بخواهی ببینی اول خدا را می بینی لایه ی اول را بخواهی ببینی اول خدا را می بینی بعد او را، لایه ی دوم آن شیء را بخواهی ببینی اول خدا را می بینی بعد او را، لایه ی سوم را بخواهی ببینی اول خدا را می بینی بعد او را بارها یعنی بارها به عرضتان رسید که تمام این مباحث در فصل سوم است فصل اول منطقه ی ممنوعه است که هویت ذات اقدس الهی است که احدی به آنجا راه ندارد، فصل دوم منطقه ی صفات ذاتی است که عین ذات است احدی هم به آنجا راه ندارد تمام این بحثهایی که انبیا آوردند و مرسلین می گویند و گفتیم و گفتند و شنیدیم و شنفتیم همه در ظهورت حق و فعل حق و وجه الله است و امثال ذلك اینها حوزه ی امکان است این حوزه ی امکان است که خود این حوزه ی امکان به این صورت در آمده اگر انسان این حوزه ی امکان را دارد مشاهده می کند اینها می گویند اینجا شهید به معنی مشهود است نه به معنای شاهد چون اگر به معنی شاهد بود که می فرمود «بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

ص: ۱۹۳

- ۱- (۳۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.
- ۲- (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۸.
- ۳- (۳۳). سوره ی بقره، آیه ی ۳.
- ۴- (۳۴). سوره ی فاطر، آیه ی ۱۸.

پرسش: استاد اگر به معنی مشهود هم باشد باید بگوییم «لکل شیء شهید».

پاسخ: نه خیر، «علی» بالای هر چیزی، محیط به هر چیزی یعنی شما قبل از اینکه خودت را بینی او را می بینی.

پرسش: از نظر ادبی؟

پاسخ: ادبی، از نظر ادبی الا و لابد باید همین طور بگوید که گفت همین که ما وارد شدیم می خواهیم که این بلندگو را ببینیم بالای او، او را می بینیم این لایه اول برداشته شد بالای لایه دوم اوست، لایه سوم آمد بالای لایه سوم اوست یعنی محیط به لایه سوم اوست از هر طرف بیاید «علیه» یعنی «علی» بالای او، اوست آن وقت چیزی برای این نمی ماند اگر شما کاموایی داشته باشید این یک کاموا که مثلاً به اندازه یک بلوز یا ژاکت است از این کاموا بخواهی شما یک بلوز درست کنی، آستین درست کنی، یقه درست کنی، سینه درست کنی، پشت درست کنی، جا دکمه درست کنی، اشکال مختلفی روی این بلوز و ژاکت درست کنی، گل و بلبل بدهی، بوته بدهی همه ی اینها این نخ است که به این صورت در آمده باز بکنی غیر از نخ چیز دیگر نیست ببندی می شود یک آستین دار و یک بلوز و یک ژاکت و یک گل و یک بلبل

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود *** یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

بسیاری از عرفا فتوا دادند که خواندن این علوم برای خیلی از طلبه ها حرام است و درست فتوا دادند بسیاری از حکما فتوا دادند که خواندن این علوم برای خیلی از طلبه ها حرام است بعدها فقها فتوا دادند مگر این حرف را همین طور می شود مطرح کرد که الّا-ن این حرف گفته شد تا فصل اول یعنی فصل اول دورش سیم خاردار کشیده نشده خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم امام (رضوان الله علیه) را فرمود ذات اقدس الهی احدی به او راه ندارد نه معبود هیچ پیغمبر است، نه مشهود هیچ پیغمبر است، نه مقصود هیچ پیغمبر برای اینکه این حقیقت بسیط نامتناهی است اینکه نظیر دریا نیست تا با شعر مسئله را سر هم کنیم بگوییم

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

این شعر با آن مطلب خیلی فرق دارد آب دریا مرکب است ساحلش غیر از سطح است، سطحش غیر از عمق است ما اگر دسترسی به عمق نداریم یک لیوان از سطحش می گیریم اما این خدا ظاهرش عین باطن است، باطنش عین ظاهر است، اولش عین آخر است آخرش عین اول است کجایش را می خواهی بگیری اینکه تو شناختی که خدا نیست آنکه خداست که تجزیه پذیر نیست ایشان در آن تعلیقاتشان بر فصوص فرمود انبیا به آنجا راه ندارد، اولیا به آنجا راه ندارد نه معبود احدی است، نه مقصود احدی، نه مشهود احدی هر سه را به عنوان سالبه ی کلیه نفی می کنند اینجا منطقه ی ممنوعه است دورش سیم خاردار است بعدش هم صفات ذات است که عین ذات است این هم سیم خاردار است بقیه در وجه الله و ظهور الله و اسماء الله و جمال الله و جلال الله و خلق الله خب خلق ممکن است «اللَّهُ خَالِقٌ»^(۱) بالضرورة الأزلیه که نیست «قَدْ يَخْلُقُ قَدْ لَا يَخْلُقُ»، «قد یشفی قد لا یشفی» خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را فرمود شما باید این را تشخیص بدهید کلینی کم حرف است در کافی حرفی ندارد ولی اینجا یک حرف خوبی دارد می فرماید شما باید تشخیص بدهید این صفتی را که گاهی هست و گاهی نیست معلوم می شود عین ذات نیست دیگر مگر می شود صفت ذات را بگویند گاهی هست و گاهی نیست خدا _ معاذ الله _ گاهی قدرت دارد گاهی ندارد، گاهی علم دارد گاهی ندارد، گاهی حیات دارد گاهی ندارد، اینکه شما می گویند «قَدْ يَخْلُقُ قَدْ لَا يَخْلُقُ»، «قد یشفی قد لا یشفی»، «قد یرزق قد لا یرزق»، «قد یبسط قد لا یبسط» معلوم می شود بیرون ذات است دیگر علوم ما در همین محدوده ی بیرون است.

ص: ۱۹۵

مرحوم صدوق (رضوان الله عليه) در کتاب شریف توحید این را نقل کردند که بعدها همین فرمایش ایشان در معانی الأخبار آمده و همین فرمایش را بزرگان اهل معرفت گرفتند روی آن کار کردند. مرحوم صدوق (رضوان الله عليه) در کتاب شریف توحید صدوق طبع مکتبه الصدوق صفحه ی ۱۱۷ اصلاً این باب به عنوان باب «ما جاء فی الرؤیه» است «ما جاء فی الرؤیه» حدیث بیستم می گوید که ابی بصیر، ابی بصیر کور بود کور که می دانید یعنی کور ابی بصیر دیگر چشم نداشت که این کورها را می گویند ابی بصیر این ابی بصیر کور خدمت امام صادق (سلام الله علیه) رسید عرض کرد که «أخبرنی عن الله عزّ و جل هل یراه المؤمنون یوم القیامه» این ابی بصیر کور از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می کند که آیا خدا را در قیامت می بینند؟ «قال نعم» بله می بینند «وقد رأوه قبل یوم القیامه» قبل از یوم قیامه هم خدا را دیدند «فقلتُ متی» به عرض حضرت رساندند که چه موقع خدا را دیدند؟ «قال حین قال لهم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (۱) ثمّ سکت» وجود مبارک امام صادق (علیه السلام) «ساعه» یک لحظه ساکت شد «ثم قال» وجود مبارک حضرت به ابی بصیر فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لیرَوْنَهُ فِی الدنیا قَبْلَ یَوْمِ القیامه» مؤمنین خدا را قبل از قیامت در دنیا هم می بینند «أَلَسْتُ تَرَاهُ فِی وَقتِکَ هَذَا» ابی بصیر الآن مگر خدا را نمی بینی این کدام رؤیت است؟ این همان است که در کتاب اهل معرفت مطرح است این شهود همان است، این رؤیت همین است به ابی بصیر کور می گوید «أَلَسْتُ تَرَاهُ فِی وَقتِکَ هَذَا؟ قال ابوبصیر فقلتُ له جعلتُ فداک فأحدّث بهذا عنک» اجازه می دهید این حدیث از طرف شما نقل کنم؟ «و قال (علیه السلام) لا» حق نداری شما این را می خواهی در منبر بگویی، در حسینیه برای مردم بگویی خب آنجا طور دیگر می فهمند چه چیزی می خواهی بگویی؟ «لا، فَإِنَّکَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْکَرَهُ مُنْکِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِکَ تَشْبِیهُ کُفْرٍ» اینها یا به ما بد می گویند یا بیراهه می روند «و لیست الرؤیه بالقلب کالرؤیه بالعین» ما شهود قلبی را می گوئیم نه شهود بصری را آنکه در معانی الأخبار آمده ذات اقدس الهی مشهود است شهود قلبی است انسان اول او را می بیند «تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون» مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در صفحه ی ۱۱۹ می فرماید «والأخبار التي رُویت فی هذا المعنی و أخرجها مشایخنا (رضی الله عنهم) فی مصنفاتهم عندی صحیحه» این روایاتی که در رؤیت خدا وارد شده «و إنما ترکتُ إیرادها فی هذا الباب خشیه أن یقرأها جاهلٌ بمعانیها» ما اینها را نقل نکردیم برای اینکه مبادا به دست نااهل بیفتد خب یک عده که خواصّ اند به دنبال این رفتند که قلب خدا را می بیند یعنی چه؟ خدا مشهود اینهاست یعنی چه؟ شهود چگونه است، انحایی دارد، درجاتی دارد و مانند آن. آن وقت «فیکذب بها فیکفر بالله عزّ و جل و هو لا یعلم» حالا بقیه سؤالاها ان شاء الله می ماند برای روزهای بعد.

ص: ۱۹۶

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)»

درباره ی اینکه این روح آیا روح انسان است یا منظور وحی قرآنی است یا فرشته ی معهود است اشاره شد که اقوال متعدّد است برخیا خواستند بگویند منظور وحی است برای اینکه قبلاً فرمود: «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» (۱) بعداً هم می فرماید: «وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (۲) این شاهد کسانی است که می گویند منظور از این روح، وحی قرآنی است و در آیات دیگر هم دارد که «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (۳). اما آنها که گفتند منظور از روح حقیقت انسان است به قرینه ی قبل است که فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (۴) شاكله ی هر کسی هم در روح اوست بنابراین باید روح مشخص بشود که اینها اقوالی بود که قبلاً گذشت.

خلاصه ی سخنان جناب فخررازی در طی این سی صفحه مرور شد اما آنچه که جناب آلوسی بیان کرده ایشان هم یک بحث مبسوطی درباره ی روح دارند حرفِ جالبی که ایشان دارند به این است که اقوال درباره ی روح، قلب، انسان، حقیقت انسان چیست؟ حقیقت روح چیست؟ حقیقت قلب چیست؟ اینها به یک جامع برمی گردد آیا اینها غیر بدن اند یا جزیی از اجزای بدن اند یک اختلاف، آیا اینها مجردند یا مادی اختلاف دیگر، آیا اینها قبل از بدن بودند اگر روح غیر از بدن است قبل از بدن بود یا نه این یک اختلاف، کیفیت تعلق روح به بدن چگونه است؟ کیفیت مفارقت و هجران روح از بدن چگونه است؟ و کیفیت تدبیر روح نسبت به بدن چگونه است؟ آیا روح هم می میرد یا نمی میرد کیفیت روح در برزخ چگونه است؟ کیفیت روح در معاد چگونه است؟ خلاصه ی سخن جناب آلوسی این است که هزار قول در این مسئله است الف قول هیچ مسئله ای به این اندازه گسترده بحث نشده درست است که جهان شناسی، خداشناسی مهم تر از روح شناسی است ولی آنچه که محلّ ابتلای همه ی بشر است این است که بفهمند انسان چه کسی است و چه چیزی است تعبیر ایشان این است که به الف قول رسیده است مجموع این حرفها. آیا روح با نفس یکی است یا نه، دوتاست؟ اکثر علما می گویند روح و نفس یکی است برخیا هم بر آن اند که روح غیر از نفس است. قول دیگر آن است که روح همان حقیقت نفس است ولی وقتی به کمال رسیده است به شفافیت رسیده است روح نامیده می شود و گرنه جوهر روح با جوهر نفس یکی است عده ای هم به ظاهر قرآن استدلال کردند که فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۵) پس روح هم می میرد آنها پاسخ دادند که مرگ روح به مفارقت بدن است نه اینکه روح نابود بشود به دلیل اینکه آیه ای که مربوط به شهادت است، آیه ای که مربوط به عذاب کفار است دارد همین که اینها مُردند وارد صحنه ی روح و ریحان یا وارد صحنه ی دوزخ و نار می شوند بنابراین روح یقیناً غیر از بدن است و عندالله هم که هست معلوم می شود مجرد است زیرا ذات اقدس الهی فرازمانی و مکانی است خداوند موجودی نیست که متزمن باشد در زمانی، متمکن باشد در مکانی «فهو لا زمان له و لا مکان له». این روح شهید و مانند آن می شود عندالله نزد اوست و این روح باید گفت همان چیزی که نه زمان دارد، نه مکان دارد.

- ۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.
- ۲- (۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۶.
- ۳- (۳). سوره ی شوری؟، آیه ی ۵۲.
- ۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۴.
- ۵- (۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

اصطلاح تجرّد و مادّیت، مجرّد و مادّی یک اصطلاح فلسفی و کلامی است در بحثهای نقلی چنین اصطلاحی نیست یا بسیار کم است نظیر اصطلاح استصحاب شما می بینید در قرآن و روایات عنوان استصحاب یافت نمی شود و اگر در بعضی از نصوص کلمه ی استصحاب به کار رفت معنای لغوی استصحاب است یعنی آیا نماز گزار می تواند پارچه ای را که آلوده است مستصحّب او باشد او را مصاحب خود قرار بدهد در جیب خود قرار بدهد یا نه؟ استصحاب یعنی «أخذ الشيء مصاحباً له» این معنای لغوی استصحاب است اما معنای اصطلاحی استصحاب که «ابقاء ما كان علی ما كان» باشد این در هیچ روایتی، در هیچ آیه ای نیامده لازم هم نیست بیاید برای اینکه علم برای خودش اصطلاحی دارد مسئله ی مجرّد و مادّی بودن هم از همین قبیل است لکن غیب و شهادت اصطلاح قرآنی است اگر گفتند وحی غیب است، رسالت غیب است، نبوّت غیب است، امامت غیب است، عصمت غیب است، فرشته غیب است اینها غیب است انسان باید اینها را بفهمد و ایمان بیاورد که بشود «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۱) حالا- روحی که دارد وحی را می فهمد آیا این فهم زمان دارد، مکان دارد، قابل تجزیه است، نصف و ثلث و ربع دارد، در جایی قرار دارد، در شرق بدن یا در غرب بدن قرار دارد یا نه، این فهم در هیچ جا، جا ندارد آن مفهوم هم در هیچ جا، جا ندارد ما نبوّت را می فهمیم، رسالت را می فهمیم، ولایت را می فهمیم، امامت را می فهمیم، عصمت را می فهمیم، حجّیت را می فهمیم بعد به اینها ایمان می آوریم ایمان برای عقل عملی است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۲) است فهم هم برای عقل نظری است آن بخش اندیشه ی ما این معارف را می فهمد، آن بخش انگیزه ی ما این معارف را ایمان دارد، خب پس ما عالم به غیبیم به تعلیم الهی، مؤمن به غیبیم به دستور الهی و قرآن هم از مؤمنان به عنوان «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» یاد کرده است آنها که مجرّدند چه اینکه ما الله را به اندازه ی خودمان می فهمیم در بخش اندیشه و به الله هم ایمان داریم و دعای نورانی جوشن کبیر هم می خوانیم او موجود است، او حیّ است، او علیم است، او قدیر است، او بصیر است و مانند آن، خب.

- ۱- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۳.
- ۲- (۷). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

هیچ کدام از این معانی و اسمای ذات اقدس الهی در جایی از جاهای عالم نیستند که مثلاً علم خدا، قدرت خدا، حیات خدا در گوشه ای از گوشه های عالم مثل فلان ستاره جا داشته باشد این معلوم، فهم و علم ما هم بشرح ایضاً این طور نیست که ما که می فهمیم «اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)، «اللَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» (۲) این فهم جایی داشته باشد که مثلاً در فلان گوشه ی عالم این فهم جاسازی شده این طور نیست، اگر معلوم مجرّد است و اگر علم به این مجرّد، مجرّد است و اگر این علم وصف روح است و روح عالم به این است روح هم باید امر مجرّد باشد اگر کسی عالم به غیب شد به تعلیم الهی و مؤمن به غیب شد به دستور الهی چنین چیزی یقیناً مجرّد است این معنا را قرآن به عنوان ایمان به غیب یاد کرده است یک موجود غیبی است که ایمان به غیب دارد نعم، یک غیب محض نیست اولاً. غیب محض مثل ذات اقدس الهی که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۳) غیبهای دیگر نظیر لوح و قلم و کرسی و امثال ذلک آنها هم که نفس نیستند تا مدبر بدن باشند نفس تجرّدش مثل تجرّد آن فرشتگانی که حامل عرش اند یا حامل وحی اند و مانند آن نیست آنها چون مدبر بدن نیستند بدن ندارند بدنی نیستند با بدن کار نمی کنند نفس با بدن کار می کند آن مراحل ضعیفه ی نفس که با بدن نزدیک است بدن را سازماندهی می کند مورد اختلاف است که آیا مجرّد است یا مادی، اما آن مرحله ی عقلانی نفس که کلیات را می فهمد، حقایق را می فهمد ما قضایای کلی را می فهمیم چه کلی طبیعی، چه کلی ریاضی، چه کلی الهی، چه کلی منطقی، چه کلی اخلاقی، چه کلی فقهی و چه کلی حقوقی این قواعدی که ما می فهمیم همه ی اینها کلی اند این کلیاتی که معلوم ما هستند چه در بخش تصوّر و چه در بخش تصدیق هیچ کدام زمان و زمین ندارند در جایی باشند، جایی قرار داشته باشند اگر این علوم مجرّدند و اگر نفس عالم به این علوم است و اگر این علوم وصف نفس اند نفس می شود مجرّد منتها نفس چون ابزار بدنی دارد هر ادراکی که در حیطه ی نفس پدید بیاید آثارش در بدن ظهور می کند آدم وقتی چیزی را وحشتناکی را به ذهن آورد و ترسید بدن می لرزد یا خبر مسرت بخشی را شنید چهره بشاش می شود آثار علم که برای نفس است در بدن ظهور می کند برای اینکه نفس مدبر بدن است جمیع حالاتش هم در او اثر دارد چه اینکه از این طرف آثار بدنی هم در نفس اثر دارد غذای حلال باعث پیدایش اندیشه های طیب و طاهر است غذای حرام باعث پیدایش اندیشه های آلوده است این طور نیست که کسی غذای حرام بخورد یک فکر طیب و طاهر نصیب او بشود این چنین نیست که غذای حلال بخورد افکار او طیب و طاهر نشود و هیچ اثری در او نداشته باشد این تأثیر و تأثر و تعامل متقابل بین نفس و بدن برای آن است که نفس عقل محض نیست که بدون ابزار کار نکند اگر ما جایی دیدیم که آثار نفس در بدن ظهور کرد یا آثار بدن در نفس منعکس شد این دلیل بر مادیت نفس نیست ما اگر جایی دیدیم که نفس بدون بدن کار می کند این رؤیاهایی که ما می بینیم مخصوصاً رؤیاهای صادقانه انسان با گذشته رابطه برقرار می کند، با آینده رابطه برقرار می کند و این خبرها هم اتفاق می افتد آنها یقیناً مجرّدند برای اینکه چیزی که معدوم است جا ندارد بعدها باید یافت بشود اگر کسی به وسیله ی رؤیا علم به آینده پیدا می کند آنکه موجود است که در وعای طبیعت نیست حتماً در فراطبیعت است چون اگر در طبیعت بود که می شد موجود مادی خاص و دیگر معدوم نبود و روح در عالم رؤیا به گذشته ای که فعلاً معدوم است، به آینده ای که فعلاً معدوم است رابطه برقرار می کند و چیز می فهمد معلوم می شود نه روح در زمان معین هست و نه روح در مکان معین نصف و ثلث و ربع ندارد شدت و ضعف دارد لکن شدت و ضعف اختصاصی به ماده ندارد موجود مجرّد هم می تواند شدید یا ضعیف باشد حالا شواهد دیگری هم هست البته ممکن است به خاص خدا وقتی به سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» رسیدیم آنجا مشخص بشود که آیا نفس قبل از بدن بود یا نبود چون ظاهر آن آیه این است که نفس یک چیز دیگری است «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۴) و توقی هم همین است حالا به بعضی از سؤالاتی که مربوط به بحثهای قبلی است پاسخ بدهیم.

- ۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۱.
- ۲- (۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۰.
- ۳- (۱۰) . سوره ی شوری؟، آیه ی ۱۱.
- ۴- (۱۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

در سؤالات قبلی یکی اش این بود که معدوم چگونه مخاطب قرار می گیرد خدای سبحان چگونه به معدوم می گوید «کن» آن معدوم می شود «یکون» اشاره شد که خدای سبحان به این معدومی که در خارج معدوم است و در حضرت علمیه وجود دارد به آن معلوم خطاب می کند که موجود عینی بشود حالا- سؤال این است که معلومات ذات اقدس الهی علوم الهی چون حضوری است نه حصولی آنها هم وجود خارجی دارند اگر وجود خارجی دارند به موجود خارجی چگونه می شود گفت «کن فیکون» (۱) این می شود تحصیل حاصل؟

پاسخش این است که آنها که گفتند مثل اشراقیین که علم حق به حضور برمی گردد بر خلاف دیگران، دیگران که می گویند «اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۲) یعنی «علیم بالمبصرات والمسموعات» اما در مکتب اشراق می گویند که سمیع و بصیر به «علیم» بر نمی گردد بلکه «علیم» به «بصیر» بر می گردد «اللَّهُ عَلِيمٌ» (۳) یعنی بصیر، یعنی شاهد یعنی علمش حضوری است یک تفاوت بینی است بین این دو مکتب. به هر تقدیر آن بزرگانی که می گویند «اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» یعنی «عالم بالمسموعات و المبصرات» که همین تفکر مشایی است بر اساس این تفکر مشایی مرحوم شیخ طوسی تفسیر نوشته بر اساس همین تفسیر مشایی مرحوم امین الاسلام مجمع البیان را نوشته و مانند آن. شما غالباً هر جا وقتی رسیدید به «اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» یعنی «عالم بالمسموعات عالم بالمبصرات» این تفکر مشایی است اما وقتی تفکر، تفکر اشراقی باشد آنها علیم را به سمیع و بصیر برمی گردانند «اللَّهُ عَلِيمٌ» یعنی شاهد چون علمش حضوری است ولی همین علم حضوری معلومات ذی مراتب دارد بخشی از مراحل عالی که مشهود حضوری ذات اقدس الهی اند خدا به آنها خطاب می کند که «کن» یعنی «تنزل»، «تجلی» متجلی باش در عالم طبیعت به آن موجود حاضر در نشئه ی عقل دستور می دهد که تجلی پیدا کند به مرحله ی عالم طبیعت برسد این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۴) یعنی آفرینش الهی تجلی است و نه تجافی خدای سبحان تجلی کرده است آنچه که در مراحل عالی بود آنها را تنزل داد آنها را جلوه ی خود قرار داد در صحنه ی هستی نه اینکه آنها نظیر کسی که در طبقه ی بالاست تجافی پیدا کند از نردبان پایین بیاید بشود طبیعی موجود فراطبیعی هرگز طبیعی نمی شود چه اینکه موجود طبیعی با حفظ طبیعت هرگز فراطبیعی نمی شود این به نحو تجلی است مثل اینکه ما مطلبی را که فهمیدیم همان مطلب را تنزل می دهیم به صورت مقال یا مقالت یا به صورت سخنرانی به دیگران می رسانیم یا به صورت مقاله در اختیار دیگران می دهیم این عین همان است که ما فهمیدیم معنایش این نیست که آنچه را که در عاقله ی ما و فاهمه ی ماست او آمده بیرون بر صفحه ی کاغذ دیگر چیزی در عاقله ی ما نیست ما آنچه که در عاقله ی ما بود تنزل دادیم به مرحله ی وهم از آنجا تنزل دادیم به مرحله ی خیال و متخیله، از آنجا تنزل دادیم به مرحله ی حس، از آنجا از دستان کمک گرفتیم و نوشتیم یا از زبانمان استمداد کردیم و گفتیم آنکه فهمیدیم همچنان سر جایش محفوظ است اینها در بحثهای سوره ی مبارکه ی «حجر» گذشت که «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (۵) در مخزن الهی موجودند و مشهود حضوری اند نه حصولی، از مخزن غیب به عالم طبیعت تنزل می کند بالتجلی یا بالتجافی که اینها در سوره ی مبارکه ی «حجر» گذشت.

ص: ۲۰۰

- ۲- (۱۳). سوره ی حج، آیه ی ۶۱.
- ۳- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۹۵.
- ۴- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸.
- ۵- (۱۶). سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

اما اینکه ذات اقدس الهی به معدوم خطاب می کند بله، معدوم ممتنع در ظرف وجود به فرض وجود معلوم است و گرنه معدوم «بما أنه معدوم» ممتنع «بما أنه ممتنع» تحت علم نیست اگر ما گفتیم سوره ی مبارکه ی «انبیاء» دارد «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۱) همین است دیگر تعدد آلهه و شریک الباری نه تنها معدوم است بلکه معدوم ممتنع است ولی ذات اقدس الهی به این علم پیدا کرده که اگر این ممتنع موجود باشد حکمش چیست؟ لازمه ی تعدد آلهه و وجود شریک باری چیست؟ فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا».

اما آنچه که از کتاب شریف کشف الغطاء نقل شده است مرحوم کاشف الغطاء در آن بحث که هر کسی مختار است و علم ازلی آن طوری که جناب فخررازی توهم کرده سخن ناصواب است علم خدا به اینکه زید فلان معصیت را می کند باعث نمی شود که زید در عصیان مجبور باشد توهم آنها این بود که آیا خدا در ازل می گساری می گسار را می داند یا نمی داند اگر نداند که _ معاذ الله _ جاهل است اگر بداند پس می گساری می گسار ضروری الوقوع است اگر واقع نشود علم ازلی جهل بود این خلاصه ی توهم و شبهه ی آنها. پاسخی که حکیم طوسی و سایر حکما دادند این است که درست است که هر اطاعت یا عصیانی را ذات اقدس الهی در ازل می داند، در ازل می داند که فلان شخص اهل اطاعت است و فلان شخص اهل عصیان اما مبادی اینها را می داند، می داند که فلان شخص با حسن اختیار خودش راه اطاعت را طی می کند یا اینکه به او پیشنهاد گناه می دهند، رفقای او به طرف گناه رفتند و این می توانست گناه کند ولی نمی کند آن دیگری با سوء اختیار خودش به طرف گناه می رود رفقای او به طرف اطاعت رفتند این می توانست به طرف اطاعت برود ولی با اختیار خودش نرفت و نمی رود اگر خدا می گساری می گساران را می داند، شب زنده داری شب زنده داران را می داند مبادی اینها که حسن اختیار و سوء اختیار است می داند و می داند که آن شخص مؤمن می توانست کافر بشود و نشد و آن شخص کافر می توانست مؤمن بشود و نشد لذا حکیم طوسی فرمود «علم ازلی علت عصیان بودن *** در نزد حکیم غایت جهل بود» در آن مسئله روایتی را که کاشف الغطاء نقل کرده است باز گو کردیم که وجود مبارک حضرت امیر به شخصی در جریان علم غیب وقتی گفتند خالد بن عرفطه مُرد حضرت فرمود نه خیر نمرد و نمی میرد مگر اینکه فتنه ای به پا کند و آن فتنه این است که در جریان سیدالشهداء که عده ای را اعزام کرده بودند که علیه حضرت در کربلا شرکت کنند این وجود مبارک حضرت امیر فتنه اش که اشاره کردند ناظر به آن فتنه است فرمود فتنه این است که خالد بن عرفطه عده ای را اعزام می کند و از همین باب الفیل مسجد اشاره کردند در مسجد کوفه فرمود از همین در مسجد می آیند و پرچمش هم به دست توست یکی از همانهایی که پای منبر نشسته بود حبیب بن جم_ار پرچم او به دست توست از همین در هم می آید این کار را نکن ولی می کنی حبیب عرض کرد من یا امیرالمؤمنین؟ فرمود بله، همین تو نکن ولی می کنی اینکه فرمود نکن و می کنی یعنی مختاراً می کنی اگر مضطر باشد که جای نهی نیست وجود مبارک حضرت امیر برابر تعلیم الهی علم غیب دارد یک، علم به مبادی کار هم دارد دو، فرمود تو این کار را با ارادت می کنی و می توانی نکنی لذا می گویم نکن ولی تو گوش نمی دهی و می کنی.

ص: ۲۰۱

این روایت را ما آن روز از کشف الغطاء مرحوم کاشف الغطاء نقل کردیم مستحضرید که این کسی که آمده جریان خالدبن عرفطه را در این جمع نقل کرده این یک شأن نزولی دارد که حالا آن را باید عرض کنیم. در کتاب شریف کشف الغطاء یک دوره اصول دین است استدلالی مُتَقَن مختصر دارد یک، بعد یک دوره اصول فقه مُتَقَن مختصر دارد دو، بعد وارد مسائل فقهی می شوند مبسوطاً سه، البته استدلال غالباً کم است همان «یَجِبُ یَحْرَمُ، یَجِبُ یَحْرَمُ» آن قدری است در فتوا «یَجِبُ یَحْرَمُ، یَجِبُ یَحْرَمُ» این طور سلطان فقه خیلی کم است مرحوم صاحب جواهر در جواهر دارد که من فقیهی به حدّ ذهن کاشف الغطاء سراغ ندارم پشت سر هم مسلط بر فقه «یَجِبُ یَحْرَمُ، یَجِبُ یَحْرَمُ» احتیاط در آن کم است اینها واقعاً سلطان در فقه اند سالیان متمادی هم در این رشته کار کردند و ذوقش هم داشتند خدا حشر اینها را با انبیا قرار بدهد.

در صفحه ی چهارده سطر سوم این چنین است که «و أخبروه» یعنی به وجود مبارک حضرت امیر گزارش دادند «بموت خالدبن عرفطه فقال (علیه السلام) لم یَمُت» نه خیر او هنوز نمرده. «و سيقود جيش ضلاله» این قاعد و پرچمدار یک گروه گمراهی است «و صاحب لوائه حبيب بن جَمَار» حالا حبيب هم آنجا نشسته «فقام إليه حبيب بن جَمَار» حبيب برخاست عرض کرد یا امیرالمؤمنین من این فتنه را پرچمش را می کشم «و قال ائی لک مُحب» من جزء دوستان شمایم «فقال (علیه السلام) إِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ اللِّوَاءَ وَ لَتَحْمِلَنَّهَا» درست است به حسب ظاهر دوست مایی مدّعی دوست مایی ولی تو این پرچم این خالدبن عرفطه را به دوش می کشی نکن ولی می کنی هم «إِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ» فرمود، هم با «نون» تأکید ثقیله فرمود تو یقیناً می کنی، خب «و تدخل من هذا الباب یعنی باب الفیل فلما كان زمان الحسين (علیه السلام) جعل ابن زياد خالداً یعنی خالدبن عرفطه را «علی مقدّمه عمر بن سعد (علیهم اللعنه)» و همین «حبيب رجا صاحب لوائه»، خب این قصه را ما آن روز نقل کردیم اما از معاویه نقل کردیم این دوتا مطلب هست که سومی توضیح می خواهد مطلب اول این است که وجود مبارک حضرت امیر عالم غیب بود به تعلیم الهی، مطلب دوم آن است که این علم غیب باعث سلب اختیار تبهکار نمی شود حضرت می داند که فلان شخص معصیت می کند و با اراده معصیت می کند و می تواند معصیت نکند ولی عمداً معصیت می کند این دو مطلب ذکر شد اما مطلب سوم که مربوط به معاویه بود این شأن نزولی دارد این کتابها مثل کتابهای عمیق علمی دیگر یک شأن نزولی دارد شأن نزولش این است که اینها که آمدند به حضرت امیر در حال سخنرانی در مسجد گزارش دادند که خالدبن عرفطه مُرد که حضرت نیامدند به او بگویند که این مُرده بیا نماز میت بخوان که اینها دسیسه های اموی بود که شأن نزولی دارد شرحشان در کتابهای تاریخ مبسوطاً هست گاهی خبر مرگ معاویه را می آوردند، گاهی خبر مرگ این گونه از رجال سیاسی را می آوردند تا بالأخره بفهمند که حکومت علوی زودتر از حکومت اموی سقوط می کند یا نه، شأن نزول این گونه از جاسوسها این است و گرنه این شأن نزولات در این کتاب شریف کشف الغطاء نیست اینکه از شام بلند می شود فاصله ی شام و عراق هم فراوان بود یک، بی خطر هم نبود دو، زمان جنگ بود آنها هم با شیعه ها در جنگ بودند اینها هم جنگ بودند راه هم ناامن بود مرزها هم بسته بود و ناامن بود اما اینکه از شام بلند شود بیاید چنین چیزی را جعل بکنند شأن نزول این گونه از وقایع و قصص مربوط به جاسوس خانه ی اموی بود که هر روز به مناسبتی کسی را وادار می کردند بیاید گزارش بدهد و خبر مرگ کسی را هم بیاورد گاهی مربوط به معاویه بود، گاهی مربوط به خالدبن عرفطه بود و مانند آن حالا مطالب دیگری که مربوط به بحث است ان شاء الله باز گو می شود.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۸۵) وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)»

آیات قرآن کریم از آن جهت که خود قرآن منبع علوم اسلامی و الهی انسانی است بعضیها به منزله ی قانون اساسی اند و جزء جوامع الکلم اند گرچه همه ی آیات از یک منظر این چنین اند آن آیاتی که روشن است جزء جوامع الکلم اند آنها محور اصلی یک علم مستقلی اند مثلاً «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (۱)، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (۲)، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۳)، «حَرَّمَ الرِّبَا» (۴) اینها جزء جوامع الکلم اند بحث درباره ی اینها به صرف بحث تفسیری کافی نیست درباره ی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که آیا این برای اصل صحت است یا مفید لزوم است عموم زمانی دارد یا عموم فردی دارد یا هر دو و اگر فردی در حال خیار خارج شد بقیه شک کردیم حکم خاصی را استصحاب کنیم یا به عموم ازمانی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسک کنیم نسبت «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» با سایر ادله چیست اینها علمی نیست مطالبی نیست که در ذیل آیه به عنوان تفسیر مطرح بشود این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که آیا ناظر به سبب اند یا ناظر به مسبب اند امضا هستند، تأسیس اند، تأییدند چه چیزی هستند اینها یک علم جدایی می طلبد که بزرگان فقه اینها را محور اصلی خود قرار دادند و علم فقه را با این تأمین کردند و همچنین آیه مبارکه ی «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۵) آیا این پیامش براثت است آیا اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی هر دو را می گیرد یا نه، آیا اصل است یا اماره، نسبتش با امارات دیگر چگونه است، نسبتش به اصول دیگر چگونه است اینها علمی نیست که در تفسیر جا داشته باشد بزرگان اصول این آیه را گرفتند و در اصول از آن بحث کردند به عنوان براثت نقلی در قبال قبح عقاب بلا بیان که براثت عقلی است. همچنین در فن شریف علوم قرآنی «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۶) این را بزرگانی که در علوم القرآن چیز نوشتند محور قرار دادند برای نزاهت قرآن از تحریف یا «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (۷) را محور قرار دادند برای معجزه بودن که معجزه یعنی چه؟ فرق اعجاز با امور غریبه چگونه است؟ نظیر سحر و شعبده و جادو و طلسم و ریاضتها و امثال ذلک و چه ارتباطی بین معجزه و صدق دعوا از یک سو، صدق دعوت از سوی دیگر هست انبیا هم دعوایی دارند که ما پیامبریم هم دعوتی دارند به معارف دین اینها را می خواهند با معجزه حل کنند چه تلازمی بین اعجاز و صدق دعوا از یک سو، بین اعجاز و صدق دعوت از سوی دیگر اینها را برای علوم قرآنی ذخیره کردند و همچنین آنچه در سوره ی مبارکه ی «طور» و «قمر» و امثال ذلک آمده است که «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» (۸) این قانون علیت است اثبات اینکه جهان مبدی دارد، انسان مبدی دارد این را حکما گرفتند و متکلمین درباره ی او بحث کردند. این «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» و آیات دیگری که مربوط به روح است مقدار کمی در تفسیر از آنها سخن به میان می آید اما بحث کافی و شافی اش را حکمت و کلام به عهده دارند که روح چیست، مجرد است یا نه، به کمک سایر ادله ی عقلی و نقلی این را تعیین می کنند.

- ۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.
- ۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۲۹.
- ۳- (۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.
- ۴- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.
- ۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.
- ۶- (۶) . سوره ی حجر، آیه ی ۹.
- ۷- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.
- ۸- (۸) . سوره ی طور، آیه ی ۳۵.

اینکه جناب آلوسی در تفسیرش نقل کرده است که درباره ی روح هزار قول مطرح شده است ناظر به همین است گرچه ذات اقدس الهی مهم ترین معلوم و معروف عالم است ولی ابتلای بشر به خودشناسی بیش از ابتلای بشر به جهان شناسی است لذا آرای شرق و غرب، آرای اهل کتاب، آرای موخّیدان، آرای شیعه و سنی و سایر فرق و نحل درباره این زیاد است ایشان می گوید هزار قول درباره ی روح است که روح چیست؟ بنابراین مقدار کمی که بحث شده است بحث تفسیر وابسته بود بحثهای مبسوط دیگری به فنّ خاص مربوط می شود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «مائده» ما وقتی به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۱) رسیدیم دیگر آن بحثهای عمیق فقهی را که اینجا نمی شود مطرح کرد یا در سوره ی مبارکه ی «طه» به خواست خدا وقتی به «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (۲) رسیدیم دیگر بحثهای عمیق اصولی برائت عقلی و نقلی را که نمی شود طرح کرد. جریان روح همین است ولی اگر کسی خواست پژوهشی داشته باشد پایان نامه ای داشته باشد این چندتا کتاب یعنی بعد از تفسیر المیزان این تفسیر آلوسی مبسوطاً بحث کرده است تفسیر فخررازی مبسوطاً بحث کرده است یعنی بحثهای عقلی و نقلی را در ذیل این آیه مطرح کردند شما اگر این چاپهای قدیمی تفسیر فخررازی را ببینید این اگر بخواهد به صورت وزیری چاپ بشود بیش از سی صفحه باشد، تفسیر آلوسی هم که رحلی است اگر بررسی کنید او هم اگر بخواهد به صورت وزیری چاپ بشود آن هم در صورت ۲۵ صفحه است جمعاً پنجاه، شصت صفحه مطلبی این دو بزرگوار ارائه کردند ولی مستحضرید که تفکر اینها تفکر اهل سنت است که آن تفکر عقلی آمیخته ی با برکت اهل بیت را ندارد این گوشه ای از اطلاعات است.

ص: ۲۰۴

- ۱- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.
- ۲- (۱۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.

یکی از مطالبی که در تفسیر آلوسی آمده این است که آیا ارواح با یکدیگر ملاقات دارند یا ندارند؟ البته این در بحثهای روایی ما هم هست آیا بعدالموت با هم ملاقات دارند یا نه؟ آیا در خواب و در منام با یکدیگر ملاقات دارند یا نه؟ آنها که خواب را آشفته می‌پندارند و فقط تخیلات است آنها بحثی ندارند اما کسانی که برای رؤیای صادقه فضیلتی قائل اند اینها در این زمینه بحث کردند که آیا ارواح در عالم خواب با هم ارتباطی دارند یا ندارند بخشی از قصه‌ها و داستانهای جالب را همین آلوسی در تفسیرش نقل می‌کند کسی بعد از خواب خواب نما کرده که من بدهکار بودم فلان جا مال هست بگیری بدهید از این قصه‌ها را هم نقل کرده است که کم و بیش قابل اعتماد هست البته سند عقلی نخواهد بود.

مطلب دیگری که ایشان نقل کردند این است که آیا یک روح می‌تواند در دو بدن تعلق بگیرد یا نه؟ و آنچه را که حکما گفتند اگر یک روح دارای دو بدن باشد هر چه را این فهمید او باید بفهمد «والتالی باطل فالمقدم مثله» این برهان را آلوسی نقض می‌کند می‌گوید اگر یکی در شرق عالم بود، دیگری در غرب عالم بود از یکدیگر باخبر نبودند هر چه را او می‌داند بله این هم می‌داند منتها اینها نمی‌دانند که ما یک روحیم در دو بدن نمی‌دانند تعلق یک روح به دو بدن چه می‌شود آیا این مستحیل است یا نه؟ اگر قائل شدیم به جسمانی‌الحدوث و روحانی‌البقاء آن گاه خوب می‌شود فتوا داد که چنین کاری محال است چه اینکه تناسخ ارواح هم محال است یک روح بعد از بدن تعلق بگیرد به بدن دیگر چون مستحضرید در جریان معاد ادله‌ای که برای ضرورت معاد اقامه شده است این است که خدا حکیم است، خدا عادل هست و ظلمهای فراوانی در عالم اتفاق می‌افتد و ظالمها به کیفرشان نمی‌رسند مظلومها پاداش نمی‌بینند عالمی باید باشد که به مظلومها و به وارسته‌ها پاداش بدهند، به ظالمان کیفر بدهند اگر هر دو از بین بروند معنایش این است که متقی و طاغی یکسان اند «أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» (۱) این چنین نیست چون اگر هر دو معدوم بشوند «سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءٌ مَا يَحْكُمُونَ» (۲) این گونه از آیات ثابت می‌کند که جزا هست، کیفر هست یقیناً چه اینکه برهانی که حد وسط او حکمت است یک، برهانی که حد وسط او عدل الهی است دو، خدا حکیم است پاداش می‌دهد، خدا عادل است جزا می‌دهد این براهین همه شان حق اند اینها ثابت می‌کنند که نشئه‌ای هست، پاداش هست، کیفر هست و مانند آن. تناسخها همه‌ی این حرفها را قبول دارند خدا هست، حکیم هست، عادل هست، پاداش هست، کیفر هست اما همین روح دوباره برمی‌گردد به بدن کیفر می‌بیند تا ما استحاله‌ی تناسخ را ثابت نکنیم کمبود آن ادله‌تأمین نمی‌شود مگر تناسخی حکمت را قائل نیست، عدل را قائل نیست، جزا را قائل نیست. کیفر را قائل نیست همه اینها را قائل است منتها می‌گوید وقتی که این تبهکار مُرد روحش تعلق می‌گیرد به بدن دیگری این مدتها در عذاب الیم هست یا فقر است یا فلاکت است یا مرض است یا زندان است یا تبعید هست یا زنجیر هست تا اینکه تطهیر بشود بعضیها نمی‌دانند که چرا مرتب همه‌ی حوادث تلخ علیه اینها روحشان قبلاً بود و آسیب دید این سخن بین الغی را حکمت باید باطل کند در حکمت متعالیه ثابت شد به برهان که روح میوه‌ی بدن است هر درختی میوه‌ی خاص خودش را دارد نمی‌شود میوه‌ی درخت قبلی را که درخت قبلی پوسیده شد و از بین رفت آن میوه را بیاورند به این شاخه بچسبانند بشود میوه‌ی این روح آن است که از خود بدن نشأت بگیرد فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۳) اگر روح میوه‌ی تن است و اگر آن باغبانی که «وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» (۴) طرزی این گیاهان بدنی را می‌رویاند که میوه می‌دهد دیگر میوه‌ی دیگری که به این شاخه وصل نمی‌شود که حکمت متعالیه مانند سایر حکم‌منتها بطریق اولی؟ استحاله‌ی تناسخ را ثابت می‌کند آن گاه ادله‌ی نقلی که استحاله‌ی تناسخ و بطلان تناسخ را ثابت می‌کند می‌شود مؤید این دلیل عقلی وقتی تناسخ باطل شد معلوم می‌شود که دنیا دار جزا نیست، جزا مربوط به معاد است.

- ۱- (۱۱). سوره ی قلم، آیه ی ۳۵.
- ۲- (۱۲). سوره ی جائیه، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۱۳). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.
- ۴- (۱۴). سوره ی نوح، آیه ی ۱۷.

پاسخ: قالب مثالی در برزخ است دیگر همین که انسان در عالم رؤیا می بیند این روایت را چندین بار در همین جا نقل کردیم و شما هم حضور داشتید مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی) در همان جلد هشتم کافی این روایت را نقل می کند مرحوم فیض (رضوان الله علیه) یک روایت دیگری همراه این روایت در وافی نقل می کند که این کافی را آوردیم جلد هشت کافی را آوردیم روایت را از روی کتاب خواندیم این روایت این است که حضرت فرمود بشر اولی می خوابید ولی خواب نمی دید یعنی رؤیا نداشت انبیا آنها را دعوت می کردند به توحید و معاد و احکام فقهی و عبادی آنها نمی پذیرفتند انبیا که بشیر و نذیر بودند می گفتند اگر بپذیرید بعد از مرگ در روح و ریحانید، نپذیرید در «حفره من حُفَر النیران» هستید انکار اینها بیشتر می شد می گفتند که این کسی که مُرد که بر نمی گردد و نمی پذیرفتند تا اینکه ذات اقدس الهی رؤیا را نصیب بشر کرد اینها وقتی می خوابیدند در عالم رؤیا چیزهایی را می دیدند متوجّه نبودند که اینها چه چیزی است بعد به انبیایشان می گفتند اینها چه چیزی است که ما در عالم خواب می بینیم؟ آنها می فرمودند اینهایی که شما می بینید نمونه ی آن حرفهایی است که ما می زنیم ما که می گوئیم بعد از مرگ خبری هست از این خبرهاست شما توقع نداشته باشید که مُرده هایتان، امواتان از قبرستان در بیایند در کوچه و پس کوچه ببینند یک عالم دیگری است نمونه اش همین است این برای عالم مثال است تا در عالم قیامت ذات اقدس الهی دوباره آن ابدان را زنده کند ولی این عالم مثال مربوط به آن است.

به هر تقدیر وجود مبارک حضرت آنها را فرمود این انبیا از همین راه است، خب ما تا تناسخ را بین الغی نکنیم هر دلیلی اقامه کنیم که عدل هست، حکمت هست، جزا هست، پاداش هست تناسخی هم قبول دارند باید از راه دیگری این هم جزء مطالبی است که از آیات قرآن گرفتند که دنیا نمی تواند عالم جزا باشد دنیا عالم مسئولیت و تکلیف است یک عالم دیگری است بنابراین ما یک سلسله کلام داریم، حکمت داریم، فقه داریم، اصول داریم هر کدام از اینها یکی از این جوامع الکلم را گرفتند و علم خودشان را تأمین کردند علوم قرآنی هم همین طور است و تفسیر موضوعی هم همین طور است منتها حالا تفسیر ترتیبی به مقداری که سهم تفسیر ترتیبی در بین این علوم مانده است باید بحث بشود و گرنه تفسیر موضوعی جایگاه خاص خودش را دارد، علوم قرآنی جایگاه خاص خودش را دارد همه ی اینها هم از قرآن گرفته شده فقه و اصول و حکمت و کلام هم جایگاه خاص خودش را دارند چون هر کدام یک آیه را گرفتند درباره ی او بحث کردند و عقل و روایت هم برای کشف پیام این قرآن سودمندند اینها حرفی برای گفتن ندارند مثل اینکه چراغ، چراغ هیچ حرفی ندارد عقل مصباح الشریعه است نه مفتاح الشریعه یا میزان الشریعه _ معاذ الله _ عقل مصباح الشریعه است چراغ که هیچ حرفی از خود ندارد فقط نشان می دهد کجا راه است کجا چاه، کجا امر است کجا نهی، کجا دستور است کجا پرهیز و مانند آن.

پرسش: ...

پاسخ: خب بله این هم یکی از آن بحثهایی است که در علوم قرآنی باید مطرح بشود به عنوان تمثّل شیطان گاهی متمثّل می شود گاهی خود شخص واقعاً شیطان می شود آن روایت نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در خطبه ی چهار نهج البلاغه است فرمود بعضیها طرزی می شوند که شیطان در درون آنها نفوذ می کند وقتی وارد قلبشان شد آشیانه درست می کند بعد از اینکه لانه درست کرد تخم گذاری می کند بعد جوجه درمی آورد «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ» و فضای قلب او را شیطان می گیرد آن وقت «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»^(۱) که بحثش هم در همین بحث تفسیری یک روز گذشت آنها واقعاً می شوند شیطان چه اینکه عده ای هم واقعاً می شوند فرشته با حفظ انسانیت چون در طول هم اند.

ص: ۲۰۷

پرسش:...

پاسخ: خب، بله این می شود تناسخ و مستحیل دیگر چون روح آن است که محصول بدن باشد مثل اینکه ما بگوییم این سیب را از این درخت بچینند بچسبانند به آن درخت دیگر میوه ی آن درخت نمی شود روح میوه ی بدن است فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»^(۱) نه «أعطيناه شيئاً آخر» نه اینکه ما به این بدن چیز دیگر دادیم تا احتمال تناسخ مطرح بشود.

پرسش:...

پاسخ: نه، همان را چیز دیگر کردیم یک وقت است که می فرماید: «ثم أعطناه خلقاً آخر»، «شيئاً آخر» ممکن است کسی احتمال تناسخ بدهد اما وقتی فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» یعنی ما همان را چیز دیگر کردیم مثل اینکه درخت را الآن این هسته ی گردو، حبه ی گردو این خب یک جرم کوتاهی است که آن شاخه ها و ساقه ها را در خود بالقوه دارد یک مقدار که آب به آن برسد، هوا به آن برسد، خاک به آن برسد، نور به آن برسد و مانند آن همین را ذات اقدس الهی شکوفا می کند چیز دیگر می کند.

پرسش:...

پاسخ: بله، این هم مفسر آن «نَفَخْتُ» می تواند باشد چون فرمود همان را ما چیز دیگر کردیم این «نَفَخْتُ فِيهِ»^(۲) که نمی گوید که من روح دیگری را به او دادم که، از روح خودم به او دادم این هم برای بطلان تناسخ کافی است لکن آیه ی سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که ان شاءالله در پیش داریم او به صورت شفاف تر بیان می کند که ما همین را به صورت چیز دیگر در آوردیم امام رازی می گوید که تعجب در این است که این همه معارف قرآنی از یک سو، این همه معارف روایی از سوی دیگر از محضر و منظر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت مع ذلک برخیا می گویند که «توفی رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و هو لا- يعلم الروح» پیامبر مُرد _ معاذ الله _ نمی دانست حقیقت روح چیست؟ ایشان می گوید «هذا من العجائب» سرّ این گونه تنزّلها قبلاً هم به عرضتان رسید برای اینکه سقیفه را توجیه کنند تا افرادی به جای او بنشینند آنکه می گوید «لو لا- علیّ لهلك عمر»^(۳) چندبار می گوید، بگویند که چنین آدمی هم می تواند جای او بنشیند برای اینکه او هم خیلی چیزها را نمی دانست _ معاذ الله _ به هر تقدیر فخر رازی می گوید «هذا من العجائب» حالا ان شاءالله الرحمان آیات قرآن اگر کسی خواست تفسیر موضوعی بحث کند راه دیگر دارد و اگر خواست بحث فلسفی و کلامی کند هم راه دیگر دارد این مقداری که گذشت ان شاءالله این برای بحث تفسیری کافی است.

ص: ۲۰۸

۱- (۱۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۱۸). الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴.

پاسخ: حالا ان شاء الله الرحمان وقتی به آیه سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» رسیدیم که ظاهر روشن و صریح آیه این است که ما همین را چیز دیگر کردیم فرمود این نطفه بود، «جعلناه علقه»، بعد «جعلناه مضغه» بعد «جعلناه جنین» بعد «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا» (۱) او را چیز دیگر کردیم نه اینکه از جای دیگر او را به این چسبانیم مثل اینکه میوه ی درخت بعدی را چسبانیم به این، اینکه روح این نمی تواند باشد.

پرسش: یعنی برای تناسخ جوابی ندارد

پاسخ: چرا، ادله ی تناسخ که مستحیل است آن تناسخ ملکوتی را همه ی حکما گفتند که «ما من مله الا و للتناسخ فيها قدم راسخ» هیچ ملتی نیست مگر اینکه تناسخ را امضا کرده است منتها تناسخ ملکوتی نه ملکی، تناسخ ملکوتی این است که روح یکی، بدن یکی، تحوّل و تطوّر دوتا همین شخص با حفظ وحدت روح و هویت می شود حیوان این می شود تناسخ ملکوتی اینکه در ذیل آیه «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (۲) آمده که عده ای به صورتهای گوناگون در می آیند بعضی به صورت مورند، بعضی به صورت خنزیرند، بعضی به صورت کذا و کذا این تناسخ ملکوتی است یعنی همین شخص با همین بدن و هویت می شود مور نه اینکه روح مور به بدن او تعلق بگیرد یا روح او به بدن مور تعلق بگیرد تناسخ ملکی که محال است آن است که روح از این بدن مفارقت کند بشود روح بدن دیگر این می شود تناسخ ملکی که محال است اما تناسخ ملکوتی که ظهور باطن هست این شخص طماع مورصفت بود همین شخص برابر صفت مور بودنش در قیامت محشور می شود این «انسان و نمله» که می فهمد مور شده است و گرنه مور بشود که عذاب نیست مور در عرض انسان. به هر تقدیر اگر این آیه و سایر آیات می تواند مطالب فراوانی را ارائه کند سخن فخررازی درست است که گفت «هذا من العجائب» که بگویند _ معاذ الله _ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست که این روح مثلاً مجرد است یا مادی است و امثال ذلك.

ص: ۲۰۹

۱- (۱۹). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۲- (۲۰). سوره ی نبا، آیه ی ۱۹.

حالا- آنچه که در پیش داریم به خواست خدا مطلبی است باز مربوط به وحی قرآنی. یک سؤال این بود که اینهایی که در برزخ اند وقتی وارد صحنه ی قیامت شدند می گویند «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۱) حالا آنهایی که به آنها خوش گذشته است اینها می توانند بگویند ما مدت کمی ماندیم اما آنهایی که در عذاب بودند چگونه می توانند بگویند ما در مدت کمی بودیم برای اینکه عذاب با سختی همراه است آنهایی که در «حُفْرَةٍ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ» است او باید کاملاً صحنه را درک کند حالا ان شاء الله وقتی به سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» رسیدیم آیه ۱۱۲ به بعد این است «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ الْعَادِينَ» با اینکه آن سائل جواب را در دهن اینها گذاشت اینها باز متوجه نشدند سائل سؤال می کند چند سال ماندید «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ» اینها می گویند ما نه، یک روز یا نصف روز ماندیم حالا این ناظر به آن است که اینها تقریباً بین خواب و بیداری اند لذا قرآن از آنها به رُقُود یاد می کند نظیر اصحاب کهف اینها که وقتی بیدار شدند در صحنه ی برزخ وارد صحنه ی قیامت می شوند می گویند «مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» (۲) این رختخواب را می گویند مرقد آدم می خوابد دیگر رُقُود یعنی خواب «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ» (۳) تو خیال می کنی اینها بیدارند ولی اینها خواب اند مرقد یعنی خوابگاه «مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» برزخ به منزله ی یک خواب است بیداری محض ابد در قیامت است آدم میلیونها سال بیدار است هیچ خوابی هم ندارد نه تنها مرگ ندارد خواب هم ندارد آن عالمی که بیداری محض است و آن عالمی که هیچ خواب نیست و آن عالمی که ابد هست نیم خوابها وقتی وارد آن صحنه می شوند گرچه سالیان متمادی در برزخ در این حالت بودند وقتی وارد آن صحنه می شوند این را نسبت به آن صحنه کم می بینند می گویند یک روز یا نصف روز لکن آن مُجِيب حقیقی در جواب می گوید که «قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (۴) شما مدت کمی آنجا ماندید این کم نسبت به ابد است وقتی آدم وارد صحنه ی قیامت می شود می بیند که یک عالم ابدی در پیش دارد، خب این هم برای آن مطلب.

ص: ۲۱۰

۱- (۲۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹.

۲- (۲۲) . سوره ی یس، آیه ی ۵۲.

۳- (۲۳) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

۴- (۲۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۴.

اما اینکه فرق بین نفس و روح چیست؟ البته اینها مترادف نیستند حالتهای گوناگونی که برای نفس پیش می آید اصطلاحات خاصّ خودش را دارد ولی بعضیها خواستند بگویند آن طوری که ظاهراً آلوسی نقل کرده که اگر روح همین نفس ترقّی بکند، سیقلی پیدا کند شفاف بشود بالذکر و الفکر و الشکر می شود روح حالا دیگر اصطلاحی است که ایشان نقل کردند خیلی هم ما در این زمینه بحثی نمی کنیم که آیا این سخن باطل است یا نه. یکی از حرفهای دیگری که آلوسی دارد این است که آیا روح می میرد یا نه؟ اینها گفتند روح همان نفس است و چون در قرآن آمده «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱) پس روح می میرد غافل از اینکه این آیه می گوید هر نفس ذائقه ی موت است مرگ را می میراند نه بمیرد این از معارف برین قرآن کریم است انسان است که مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند آیه که فرمود «كُلَّ نَفْسٍ يَذُوقُ الْمَوْتِ» فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر ذائقی میذوق را هضم می کند نه به عکس اگر کسی یک قدح آب یا شربت یا چای را نوشید آن ذائق این مذوق را هضم می کند در خویشتن خویش فرو می برد نه خود تسلیم او بشود ما مرگ را می میرانیم و دیگر مرگی نیست و برای ابد زنده ایم ما این تحوّل و دگرگونی و امثال ذلک را هضم می کنیم و برای ابد می مانیم و هیچ حادثه ای به سراغ ما نخواهد آمد شما این تحوّل را می چشید از این صحنه متحوّل می شوید می روید جای دیگر مواظب باشید که نمی پوسید از پوست به در می آید، خب آدم وقتی قرآن بگوید شما با مُردن نمی پوسید و از پوست به در می آید شما این تحوّل را هضم می کنید نه خودتان هضم می شوید این از برترین معارف است آنها که خیال می کردند مرگ افیون است بعد می فرمایند نه خیر، به یاد مرگ بودن باعث پویایی است برای اینکه وقتی انسان مُرد اولین چیزی که سؤال می کنند می گویند چه کار کردی برای مردم، چه کار کردی برای خودت هیچ قدمی از قدم انسان بر نمی دارد مگر اینکه می گویند چه چیزی آوردی، خب آنکه بیکار است و می گویند من بازنشسته ام و تسبیح دست می گیرد و می رود مسجد او مرگ را فراموش کرده اصلاً نمی داند «الموت ما هو» چون مرگ به معنای تحوّل است و ما مرگ را می میرانیم و اولین چیزی که از ما سؤال می کنند می گویند چه چیزی آوردی بنابراین بازنشستگی دیگر در اسلام معنا ندارد انسان در هر رشته ای اگر اهل علم است تا زنده است با قلم و علم کار داشته باشد حالا در جوانی هشت ساعت، در سالمندی دو ساعت، یک ساعت با فکر و ذکر این کار را ادامه بدهد مگر کسی می تواند بگوید من حالا پیرمردم بازنشستم این جناب آلوسی و امثال آلوسی گفت «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» این حرفهایی نیست که آنها متوجه بشوند اینها خیال کردند انسان می میرد مثل یک آدم عادی وقتی که شما در این مجالس مرگ، مجالس ختم می بینید کسی که یک مختصر اطلاعی دارد وقتی می خواهد سخنرانی کند یا موعظه کند می گوید «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) هر کسی بالأخره نابود می شود در حالی که آیه می گوید هر کسی مرگ را نابود می کند نه هر کسی نابود بشود از ابدیت ما خبر داد این آلوسی هم فکر کرده که انسان با مُردن نابود می شود، خب.

ص: ۲۱۱

۱- (۲۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

پرسش: ... آیات دیگر می گوید «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (۱).

پاسخ: آنجا هم همین طور است اگر عذاب قیامت انسان را از پا در بیاورد که اینها راحت می شوند اینها این را باید هضم بکنند در خودشان اینها تمنا می کنند تمنای آنها از فرشته ی جهنم (سلام الله علیه) این است که بگویند «يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» از خدایت بخواه که جان ما را بگیرد ما هر روز باید این غذای تلخ را بخوریم.

پرسش: ... تمام شدن نیست عذابش تمام نمی شود این با مرگ تمام می شود یا با عذاب تمام می شود.

پاسخ: نه، از ذُق از مذوق را باید دید نه کلمه ی ذُق باعث تمام شدن است.

پرسش: مفهومش آنجا عذاب، اینجا موت است.

پاسخ: آنجا این عذاب است این هر روز به او می گویند، هر روز به او می گویند که «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» این را چشیدی.

پرسش: معامله ی ذائق و مذوق از بین بردن باشد هر روز هم که بدهد باز از بین می برد.

پاسخ: از بین می برد، هضم می کند یک عذاب جدید است «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۲) هر روز عذاب جدید است آن قدح تلخ را می خورد و می سوزد دوباره تلخ، دوباره تلخ، دوباره تلخ هر ذائقی مذوق را از پا در می آورد این عذاب تمام شد اما «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» «لِيَذُوقُوا» را برای همان جمله مفید استمرار ذکر کردند.

پرسش: ...

پاسخ: یک عده خیلی با آنها کار ندارند مرحوم مفید (رضوان الله علیه) برابر این در برزخ فتوا داده است که افراد دو قسم اند یک عده با آنها کار دارند مثل کافر محض و مؤمن محض یک عده «یلهی عنهم»، «یلهی عنهم» نه یعنی اصلاً کاری با آنها ندارند آن کار رسمی و کار شدید را با آنها ندارند، خب.

ص: ۲۱۲

۱- (۲۷). سوره ی دخان، آیه ی ۴۹.

۲- (۲۸). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

حالا برسیم به آیه ای که امروز تلاوت شده است فرمود قبل از جریان روح سخن از قرآن بود که فرمود: «وُنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۱). بعدش هم که «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ» (۲) است که مربوط به قرآن است دوباره فرمود یعنی آیه ی ۸۶: «وَلَئِن شِئْنَا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» که این هم مربوط به قرآن است برخیا خواستند بگویند چون آیات قبل مربوط به قرآن است و این «لَئِن شِئْنَا» و آیه بعد راجع به قرآن است این روحی که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» گفتند روح وحی قرآنی است که این یکی از اقوال چهارگانه ای بود که در مسئله قبلی اشاره شد. حالا در اینجا ذات اقدس الهی با «لام» قسم می فرمایند: «وَلَئِن شِئْنَا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» این هشدار است به وجود مبارک پیامبر قبلاً فرمود آیه ۷۳ به بعد که قبلاً بحثش گذشت این بود «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» پیامبر مواظب باش اینها گذشته از دسیسه های نظامی، دسیسه های اقتصادی و محاصره ی اقتصادی و در شعب ابی طالب گرفتارتان کردند گذشته از آنها یک دسیسه ی فرهنگی هم دارند پشت سر هم تو را در فشار قرار می دهند یا تهدید یا تطمیع که از تو فتوایی بگیرند بالأخره تو بگویی _ معاذ الله _ خدا چنین گفته، تو بگویی قرآن چنین است، تو بگویی وحی این چنین آمده چیزی از تو بگیرند _ معاذ الله _ اگر این کار را کردی «لَأَذُقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» (۳) آن وقت آن تلخ رفتاری بود که بحثش قبلاً گذشت. الان هم اینجا دارد که «وَلَئِن شِئْنَا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» ما این وحی قرآنی که برای تو فرستادیم برابر آنچه که در پایان سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی ۵۲ آمده است «وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» که درباره ی قرآن است فرمود اگر ما بخواهیم این روح قرآنی، وحی قرآنی، علوم قرآنی را از تو می گیریم خدای ناکرده اگر گرفتار توطئه اینها بشوی اینها پشت سر هم می خواهند از تو چیزی بگیرند تو آنچه را شنیدی بگو «وَلَئِن شِئْنَا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» بعد از تو هم کاری ساخته نیست تو چه کار می توانی بکنی؟ ما دادیم ما هم از تو می گیریم و تو نه خودت می توانی دفاع کنی نه وکیل مدافع داری «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» وکیل مدافعی نداری ما دادیم، می گیریم این هشدار است نسبت به حوزه ها و جوامع انسانی و اسلامی که اگر خدای ناکرده نسبت به قرآن کریم بی مهر بودید ما این علوم قرآنی و معارف قرآنی را از شما می گیریم وقتی گرفتیم از شما کاری ساخته نیست حالا اذان می گویند دیگر بیش از این وقت نیست.

ص: ۲۱۳

۱- (۲۹). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

۲- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.

۳- (۳۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُل لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)»

عناصر محوری سوره ی مبارکه ی «اسراء» که در مکه نازل شد اصول دین است یعنی توحید، نبوت، معاد و در بخش نبوت جریان قرآن، معجزه بودن قرآن هم کاملاً مطرح است. آیاتی که مربوط به قرآن بود قبلاً بیان کرد که «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» (۱) و الآن هم باز درباره ی قرآن مطرح است لذا برخی احتمال دادند روحی که مورد سؤال است همان روح قرآنی باشد که «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (۲) که قبلاً بحثش گذشت ولی چون در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ توطئه ی مشرکین را ذکر می کند خطر توجه به این توطئه را هم بیان می کند.

توطئه مشرکان این بود که آنها که از راه تحریم اقتصادی با شعب ابی طالب موفق نشدند با جریان مبارزات سیاسی و نظامی موفق نشدند با تبعید بعضیها و شکنجه ی عده ای موفق نشدند خواستند با توطئه فرهنگی از وجود مبارک حضرت پیامی، فتوایی، نظریه ای بگیرند که با شرک سازگار باشد، با سنت جاهلی سازگار باشد که آیات ۷۳ به بعد در این زمینه بود «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً» بعد از اینکه مسائل میانی را بیان فرمودند دوباره هشدار می دهند می گویند اگر آن توطئه های بیگانه در شما اثر کرد ما این لطف الهی را که قرآن و وحی و علوم وحیانی است از شما می گیریم این هم سوگند یاد کرد که این «لام» جواب قسم است سوگند یاد می کند که اگر خواستیم از شما می گیریم این گرفتنها گاهی عادی است، گاهی کیفر است در جریان مرگ و حیات جامعه به طور عادی خب خدای سبحان بعد از مدتی سالمندان را از بین می برد نوسالان را می آورد که «یذهب بقوم یأتی بقوم آخر» اما اگر یک وقت ملتی بیراهه رفت خدا تهدیدشان می کند می فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» این مقام تهدید است این اهلاک است و گرنه سنت الهی بر این است که خب در هر عصر و مصری بالأخره سالمندان می گذرند نوسالان می آیند این «یذهب بقوم یأتی بقوم آخر» اما اگر خواست کسی را هلاک بکند به صورت تهدید می فرماید اگر خدا بخواهد «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» (۳) یا در حکومتها و افرادی را که به قدرت رسیدند می فرماید اگر شما این امانت الهی را رعایت نکنید «إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (۴) شما را می برد یک عده ی دیگر می آورد که آنها دیگر مثل شما نیستند، خب اینها تهدید است. در جریان علوم هم همین طور است حالا- شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که معصوم از خطا و خطیئه است این اسوه ی ماست ذات اقدس الهی به آن حضرت می فرماید تا دیگران متبته بشوند در حقیقت به دیگران می فرماید اگر شما گرفتار توطئه فرهنگی دیگران شدید برابر میل دیگران قرآن را تفسیر کردید، فقه را تفسیر کردید، روایات را تفسیر کردید به میل آنها فتوا دادید ممکن است از شما بگیریم ما «وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» هیچ کس هم وکیل مدافع نیست که این نعمت از بین رفته را دوباره برگرداند مگر «إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ» مگر همان رحمت ابتدایی که به شما عنایت کرده است

همان به داد شما برسد دوباره به شما برگرداند و گرنه هیچ قدرتی توان آن را ندارد که نعمت از دست رفته را بگیرد مستحضرید که مسئله نسیان از اموری نیست که در اختیار انسان باشد هر چه انسان تحفظ بکند مبادی اش را در ذهن داشته باشد باز بالأخره قدرت اینکه انسان بتواند صحنه ی قلب را مهار کند ندارد یعنی ممکن است علم پیشرفت بکند طوری که انسان دروازه ی کشور خود را ببندد چه اینکه الآن این طور است الآن می توانند طوری آسمان ایران را اداره کنند که هیچ هواپیمایی بدون اجازه ی اینها پرواز نکند این قدرت هست و برای بشر این قدرت هست که کمر بند زمین را مهار کند، مدار زمین را مهار کند، جاذبه ی زمین را مهار کند که چیزی بدون اجازه از مدار جاذبه خارج نشود و چیزی بدون اجازه هم وارد نشود اینها ممکن است و باز در اثر سعه ی علم ممکن است درباره ی کُرّات دیگر هم چنین قدرتی بشر پیدا کند که گره ی مریخ را ببندد بدون اجازه ی آن دستگاہ کسی نتواند وارد بشود یا خارج بشود اینها همه ممکن است اما جریان دل این چنین نیست انسان بتواند جلوی خاطرات را بگیرد چیزی که نمی خواهد در دلش خطور نکند چیزی که می خواهد از دلش رخت برنبد این مقدورش نیست که جلوی فراموشی را بگیرد، سهو و نسیان را بگیرد یک وقت نشسته دفعتاً می بیند مطلبی در ذهنش خطور کرده خاطره ی تلخ را جلوگیری کند که اصلاً به یادش نیاید مقدورش نیست، خاطره ی شیرین را همیشه حفظ بکند که از یادش نرود مقدورش نیست. مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحار نقل کرده است که گاهی انسان یک جا نشسته است گاهی که بیست سال قبل انجام داده دفعتاً به ذهن و می آید این یک نعمت الهی است که خدا به یادش می آورد یادت هست که بیست سال قبل فلان گناه را کردی الآن تدارک کن به توبه انسان نمی داند که چه کسی به یادش آورده، چرا به یادش آمده اینکه نمی داند که.

ص: ۲۱۴

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

۲- (۲). سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.

۳- (۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۳۳.

۴- (۴). سوره ی محمد، آیه ی ۳۸.

غرض آن است که صحنه ی دل را کسی نمی تواند مهار کند که چیزی نرود مگر به اذن آدم، چیزی نیاید مگر به اذن آدم این مثل کمر بند زمین نیست، مثل کمر بند کرات دیگر نیست این فقط به دست مقلب القلوب است فرمود این کار را ما می کنیم گاهی خیلی از خاطرات شیرین شما از یادتان می رود و دست شما نیست ما اگر بخواهیم به شما حافظه می دهیم حافظه ی بعضیها قوی می شود بعضیها نه، فاهمه ی بعضیها قوی می شود بعضیها نه، این دست کسی نیست ممکن است مبادی اولیه را آدم مقداری فراهم بکند مقداری زمینه ها را، استعدادها را فراهم بکند اما اصلش را کنترل بکند مقدورش نیست فرمود ما در قلمت «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۱) همین طور هم برمی داریم ما دادیم در قلمت گذاشتیم ما هم برمی داریم مواظب باش که برابر میل اینها قرآن را تفسیر نکنی و فتوا ندهی «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ» با این «نون» تأکید ثقیله «بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» هیچ عاملی نمی تواند نعمت از دست رفته را برگرداند «إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» رحمت الهی همان طوری که ابتدائاً به شما علم را عطا کرده است انتهایاً هم ممکن است که این علم شما را حفظ بکند یا اگر فراموشتان

شده دوباره برگرداند پس حدوثِ نعمتِ یکِ شکر دارد، دوامِ نعمتِ شکرِ دیگر دارد اگر کسی متنعم است این دائماً باید شاکر باشد برای اینکه حفظِ نعمتِ همِ نعمتِ جدید است و شکرِ جدید می طلبد برای هر نعمتِ شکر است آن گاه فرمود: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» که دفاع بکند این جریان «إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ» که احتمال اینکه استثنا منقطع باشد هست یعنی مربوط به حدوث می شود آن وقت یعنی آن نعمت را به تو ندادیم مگر اینکه رحمت الهی نصیب تو شده است اگر به گذشته بزنییم که محذوف است احتمال استثنای منقطع است و اگر به این اخیر بزنییم این از راهی هم می تواند استثنا متصل باشد و اگر به وکیل بخورد می شود استثنای منقطع هیچ وکیل مدافعی نداری مگر رحمت، خب رحمت ما که وکیل مدافع تو نیست از طرف تو وکالت ندارد که رحمت ما یک فیض ابتدایی است این همان بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است که در صحیفه آمده «مَنْتَّكَ اِبْتِدَاءً» أو «نِعْمَتُكَ اِبْتِدَاءً» (۲) خدایا هر نعمت و منّتی که تو دادی ابتدایی است مسبوق به استحقاق نیست که ما بگوییم قبلاً ما چنین کاری کردیم مستحقّ نعمت بودیم، خب اگر قبلاً یک کار خیری کردیم آن هم منّت و نعمت اوست این نعمت را مستند بکنیم به آن نعمت معنایش این است که تو دو نعمت به ما دادی مگر اولی برای خود ما بود پس «مَنْتَّكَ اِبْتِدَاءً» یا «نِعْمَتُكَ اِبْتِدَاءً» «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» این بزرگی فضل هم در ابتداست، هم در استدامه است آن گاه باز درباره ی عظمت قرآن به این صورت می فرمایند، خب.

ص: ۲۱۵

۱- (۵). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.

۲- (۶). سوره ی اسراء، آیه ی ۸.

چون فضای مکه همان فضای معارضه و مبارزه با قرآن کریم بود «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» در سوره ی مبارکه ی «هود» بخشی از آیات تحدی گذشت چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم گذشت ذات اقدس الهی اول به کتابی مثل قرآن تحدی فرمود بعد به ده سوره، بعد به یک سوره. تحدی معنایش این است که دعوت به معارض و مبارز بعد از یک ادعا مجموعه ی این دو امر را می گویند تحدی اگر کسی ادعایی نداشته باشد ادعای نبوتی، رسالتی، امامتی، خلافتی نداشته باشد سخن از تحدی نیست ادعا داشته باشد دعوتی نداشته باشد سخن از تحدی نیست چیزی باید بیاورد بگوید من این را آوردم من فلان سیمت را دارم از طرف خدا یک کار خدایی را هم باید نشان بدهد تا مردم بتوانند استدلال کنند بگویند آن یکی مؤید به این دومی است این دومی که از خداست پس آن هم که می گویی درست می گویی، اگر کسی ادعایی دارد که من از طرف خدایم باید یک کار خدایی نشان بدهد کاری که از دیگران ساخته نیست معلوم است کار خداست تا این کار خدا برهان بشود بر او، چرا؟ برای اینکه، اینکه کار خداست یعنی ثابت شد که این ممکن نیست بشر بتواند مثل این انجام بدهد این یک، و خدا هم که حکیم است و مدبر است، مدیر است، مصلحت دان است این دو، کار خود، پیام خود، نامه ی خود را به دست غیر فرستاده ی خود نمی دهد این سه، این براهین نشان می دهد که اگر کسی ادعای نبوت کرد و یک کار خدایی انجام داد یعنی کاری را که برای خداست خدا انجام داد و به او داد گفت این را ببر به مردم نشان بده خب این می شود برهان تام بر نبوت او، چرا؟ برای اینکه این ادعا می کند می گوید من از طرف خدا آمدم این ادعا یک امر غیر عادی است عقل می گوید خدای سبحان بشر را آفریده الا ولابد باید بشر را هدایت کند قانون بشری به درد بشر نمی خورد قانون الهی مربی و مدیر بشر است فقط باید قانون الهی باشد اصل ضرورت وحی این را عقل می فهمد اما اینکه این شخص پیامبر است این دلیل عقلی ندارد این با کمک معجزه و یا نصّ قبلی حل می شود چون جزئیات جایی نیست که عقل راه داشته باشد عقل می گوید «النّبوه ضروریه لا ریب فیها» اما زید نبی است یا عمرو نبی است این را که عقل نمی فهمد که، اگر معجزه آورد راه عقلی باز است، اگر نصّ پیامبر معصوم قبلی بود آن پیامبر به صورت قاطع تنصیص کرد که فلان شخص پیامبر است این هم ثابت می شود یا نصّ معصوم نصّ قطعی نه ظاهری یا نصّ قطعی یا معجزه، خب حالا معجزه فرقی با علوم غریبه چیست این یک، سحر است شعبده است جادوست طلسم است ریاضت است کهانت است، قیافت است این قیافه شناسی این آثارشناسی اینها همه شان جزء علوم غریبه اند فرق جوهری اعجاز با این علوم غریبه چیست اینها را علوم عقلی به عهده دارد این یک، چه تلازمی هست بین اینکه کسی معجزه بیاورد و دعوی او حق باشد این را کتابهای عقلی به عهده دارند دو، این یک فصل دیگر است چرا هر کس معجزه آورد ادعای او مقبول است؟ اینها را کتابهای عقلی به عهده دارند اما آنچه که تفسیر به عهده دارد این است که قرآن معجزه است و معجزه رسول است و رسول ادعای نبوت کرده است پس رسول ادعای او حق است. قرآن کریم گاهی به اصل کتاب، به مثل کتاب تحدی می کند «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» (۱) یا در همین آیه «عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» در آن بخشهای پایانی قرآن کریم دارد که «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» اینجا هم دارد که «عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» وقتی آوردن مثل قرآن مستحیل شد در سوره ی مبارکه ی «هود» آمده که «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» (۲) شما ده سوره مثل این بیاورید گفتند وقتی تحدی به ده سوره شد و آنها عاجز شدند فرمود: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۳) پس اول مثل قرآن، بعد ده سوره بعد یک سوره به یک آیه تحدی نشده که اگر شما در نبوت پیامبر شک دارید یک آیه مثل قرآن بیاورید یک آیه معجزه نیست یک سوره معجزه است چه اینکه ده سوره تحدی شده چه اینکه کل قرآن تحدی شده، خب.

- ۱- (۷) . سوره ی طور، آیه ی ۳۴.
- ۲- (۸) . سوره ی هود، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۳.

اینکه فرمود بیاورید کاری را که بشر محال است بتواند انجام بدهد می شود کار الهی باید معقول باشد یعنی محال عقلی نباشد چون محال عقلی لا ذات است، ممتنع است شیء نیست و تحت قدرت قرار نمی گیرد مثل اینکه دو دوتا بشود پنج تا آنجا که به اجتماع نقیضین و امثال ذلک برمی گردد محال عقلی است فرق محال عقلی و محال عادی چیست این را هم علوم عقلی به عهده دارد که محال عقلی تحت اعجاز نیست محال عادی و عرفی تحت معجزه است و معجزه با علوم دیگر فرق دارد این دو فصل و هر که معجزه آورد ادعای او حق است این فصل سوم. اجمالاً فرق معجزه با علوم دیگر این است که علوم دیگر فن است، حرفه است منتها اینها علوم قریبه اند که ما داریم با «قاف» مثل فقه و اصول و تفسیر و اینها، آنها علوم غریبه با «غین» اند و گرنه آنها موضوع دارند، محمول دارند، مسئله دارند، مبادی دارند، معلم دارند، شاگرد دارند، کتاب دارند منتها نافع نیست در جامعه هم مقبول نیست و مطرود است سحر علم است، شعبده علم است، جادو علم است، ارتباط با ارواح علم است، ارتباط با جنها علم است، کیهانت علم است، قیافت علم است، این علوم خاصی که جزء مکاسب محرّمه است آنها همه شان علوم اند موضوع دارند، محمول دارند، مسئله دارند، مبادی دارند، معلم دارند، شاگرد دارند الا آن هم یک عده دنبال اینها هستند اینها همه شان علم اند هر چه علم شد راه فکری دارد اگر موضوع و محمول و مسئله و مبادی دارد راه فکری دارد یعنی قابل انتقال است اما معجزه راه فکری ندارد مثلاً به وجود مبارک عیسای مسیح بگویند چه کار بکنیم که مُرده زنده بشود؟ می گوید این به کار نیست به ذکر و فوت و دم و اینها نیست این به قداست روح وابسته است من بگویم «قُمْ يَا ذن الله» زنده می شود دیگران هم بگویند نه، ما چیز مفهوم خاصی نداریم. وجود مبارک موسای کلیم این عصا را بزند به سنگ دوازده چشمه می جوشد دیگری این کار را بکند نمی جوشد این راه فکری ندارد این به قداست روح وابسته است، به جلال و عظمت روح وابسته است، به طهارت روح وابسته است این مطلبی نیست که بگویند من این طور کردم و عصا زدم به سنگ و دوازده چشمه «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (۱) اینها نیست. فرق اساسی علوم غریبه با معجزه این است که آنها علم است قابل انتقال است راه فکری دارد این به قداست روح ولی وابسته است این جزء علوم نیست اگر کسی بخواهد نبی بشود فقط از راه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۲) نبی می شود این با درس و بحث کسی پیامبر نمی شود که، خب.

ص: ۲۱۷

۱- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.

۲- (۱۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

حالا- وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده نبی و ادعا کرد که من از طرف خدا آمدم از طرف خدا آمدن محال عادی است محال عقلی نیست تو از کجا می دانی این خواسته های نفسانی نیست، از کجا می دانی القایات شیطانی نیست، از کجا می دانی تمثلات دیگر نیست، از کجا می دانی که این وحی الهی است؟ باید یک شاهد بیاورید شاهدش هم این است که کتاب او و امضای او به دست من است خب اگر نامه ی او به دست من است این نامه را که به دست هر کسی نمی دهد که این نامه، نامه ی خداست «بلا ریب» و خدا هم حکیم است می داند که این نامه به دست هر کسی باشد مردم به دنبال او حرکت می کنند جز به معصوم به احدی نخواهد داد و گرنه این اغواست اینها را هم علوم عقلی به عهده دارد که هر کس معجزه آورد الا- ولابد اگر مدعی نبوت است که نبی است، اگر مدعی امامت بود که امام است، چرا؟ برای اینکه می گوید مستقیماً این امضای خداست، نامه ی خداست، کلام خداست می گویند نه، همه ی بشر روی زمین جمع بشوید مثل این بیاورید من که یک نفرم و درس نخوانده شما همه ی درس خوانده هایتان جمع بشوید یک سوره مثل این بیاورید، خب پس معلوم می شود این نامه، نامه ی خداست و ذات اقدس الهی نامه ی خود را به غیر معصوم نخواهد داد برای اینکه غیر معصوم «يُجَزَّ النَّارُ إِلَى غُرُصِهِ» و این باید مردم را «يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى اللَّهِ» باشد بنابراین این تلازم عقلی هست بین اینکه کسی پیام خدا را به همراه داشته باشد و اینکه ادعای او درست است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من این کتاب را آوردم جن و انس جمع بشوند مثل این نمی توانند بیاورند «لا يقال» ما نتوانستیم حالا از جن که خبر نداریم خلیها هستند که با جن ارتباط دارند و از آنها خبر دارند ما بی خبریم الآن با اینکه عصر، عصر علم نیست عصر این گونه از علوم نیست جن گیرها فراوان اند جن فراوان است مؤمن دارد، کافر دارد خلیها با خیلی از اینها مربوط اند رابطه دارند «لو كان لبان» تجرد آنها هم در حد تجرد عقلی انسان نیست آنها مکلف اند مؤمن و کافر دارند پیغمبر دارند ولی پیغمبر آنها از جنس خود آنها نیست در قرآن کریم راجع به اینکه اینها انبیا دارند آمده فرمود ما جن و انس همه را مورد سؤال قرار می دهیم می گوئیم که در برابر دستورهای الهی چه کردید؟ بعضیها پاسخ مثبت می دهند، بعضیها پاسخ منفی آنها مکلف اند، آنها ایمان دارند، آنها کافر دارند، مؤمن دارند و اینها اما از آنها کسی پیامبر نقل نشده که به حد نبوت برسد جنی داشتیم که یهودی بودند در سوره ی مبارکه ی «احقاف» فرمود اینها آمدند قرآن را شنیدند گفتند ما «سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنَ بَعْدِ مُوسَى» (۱) بعد از تورات یک کتاب دیگری آمده رفتند سایر جنیها را خبر کردند آنها بعضی ایمان آوردند بعضی گفت در بین ما کسانی بودند که «لَنْ يَنْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» (۲) آنها خیال می کردند دیگر کسی پیامبری نخواهد آمد بعد از موسای کلیم آنها حسابشان جداست مؤمنین شان کاری با آدم ندارند کفار البته مزاحمت فراهم می کنند مثل کفار انسان وقتی انسان نتواند مثل قرآن بیاورد جن به طریق اولی و از طرفی هم «لو كان لبان» بنابراین اما اینکه ملائکه را در ذیل مطرح نکرده برای اینکه ملائکه سرکشی ندارند، تمرد ندارند و از طرف دیگر هم ملائکه مثل جن و انس مکلف نیستند که مورد خطاب باشند این «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۳) هم تشبیه است، «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» هم تشبیه است سخن از ملائکه نیست برای اینکه اینها «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۴) «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۵) اند، معصوم اند سرکشی ندارند، مطیع اند آنها یک امر و نهی تشریحی این چنینی داشته باشند نیستند، بهشت و جهنم این چنینی داشته باشند نیستند لذا چه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که فرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۶) از جن و انس سخن به میان آمده در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» آن ترجیع بندش از جن و انس خبر داده، در سوره ی «اسراء» این تحدی از جن و انس خبر داده و مانند آن، خب.

-
- ۱- (۱۲). سوره ی احقاف، آیه ی ۳۰.
 - ۲- (۱۳). سوره ی جن، آیه ی ۷.
 - ۳- (۱۴). سوره ی الرحمن، آیه ی ۱۳.
 - ۴- (۱۵). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.
 - ۵- (۱۶). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.
 - ۶- (۱۷). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

پاسخ: بله، شهدای خودتان را بیاورید به اینها می گوید به اینها یعنی به بت پرستها می گوید که غیر خدا هر که شاهد صحنه ی شماسست بیاورید ببینیم چه کار می تواند بکند به این بت پرستها می گوید و گرنه خود ملائکه را مورد خطاب قرار نمی دهد برای اینکه ملائکه حامل وحی اند همانها «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۱)، همانها «بِأَيْدِي سَفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۲) هستند این صُحفِ قِيمه، کتاب قِيمه را «بِأَيْدِي سَفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» تنظیم کردند خود آنها شاهدند، خب.

این مجموعه هست اما حالا- چندتا شبهه مطرح است و آن این است که این آدرسهایی که ذات اقدس الهی قدم به قدم مشخص کرده است فرمود: «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ» (۳)، «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرْبِيِّ» (۴)، «وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» (۵)، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ» (۶) این «مَا كُنْتَ»، «مَا كُنْتَ» شاید - معاذ الله - دروغ باشد ما که خبر نداریم، ما که خبر نداریم وجود مبارک پیامبر دارد می گوید که خدا به من فرمود تو در این صحنه ها نبودی ولی قضیه از این قبیل است.

پاسخش این است که غالب این آدرسهایی که ذات اقدس الهی داده برای انبیای ابراهیمی است یک، قصص انبیای ابراهیمی در تورات و انجیل موجود بود برای علما و احبار و رُهبان آنها مشخص بود دو، گاهی در همین زمینه های احکام و حکم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مطلبی می فرمود به علمای یهود و مسیحیها مخصوصاً یهود خطاب می کرد که آن توراتهای خطی آن روز که چاپ نبود که این توراتهای خطی که شما احتکار کردید در خانه هایتان گذاشتید در بیاورید ببینید همین حرفی که من می گویم در آن هست یا نه؟ «قُلْ فَأْتُوا بِالتُّورَاهِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (۷) ما که اصلاً در عمر تورات ندیدیم، انجیل ندیدیم، خط نمی شناسیم خدا هم فرمود: «لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ» (۸) به حسب ظاهر اصلاً وجود مبارک حضرت معلوم نبود که نامه را از آن طرف بالا بگیرد یا از این طرف پایین این نامه اولش کجاست، آخرش کجاست، بالایش کجاست، پایینش کجاست کسی که اُمّی باشد که هیچ نمی داند که فرمود ما که اصلاً خط نوشتیم، خط ندیدیم، کتاب ندیدیم ولی این کتابها را شما در اتاقهایتان پنهان کردید در بیاورید بخوانید دیگر «قُلْ» به اینها بگو «فَأْتُوا بِالتُّورَاهِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» ما قصه های قبل از نوح را نگفتیم تا شما بگوئید ما هم که نمی دانیم ما آنچه را که در کتابهایتان نوشته برای ابراهیم را گفتیم، برای موسی را گفتیم، مادرش را گفتیم، مریم را گفتیم، پسرش را گفتیم اینها را گفتیم اینها هست دیگر در کتابهایتان دیگر یداً به ید به شما رسیده، سینه به سینه به شما رسیده ما هم که از اینها هیچ خبری نداشتیم خب اینها را چرا در نمی آورید؟ اگر این حرفهایی که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی مریم، درباره ی عیسی، درباره ی موسی، درباره ی شعیب (سلام الله علیهم اجمعین) فرمود کمی خلاف بود آنها فوراً تورات را در می آورند می گفتند نه خیر این طور دیگر است «علی رؤس الأَشهاد» اینها را اعلام کرده آن قسمتهایی که در دسترس نبود ماقبل تاریخ بود فرمود ما آنها را برای شما نگفتیم مثل این خاوردور، باختردور اینها را نگفتند در بحثهای قبل هم داشتیم که برخیها خیال می کنند جای پرورش انبیا خاورمیانه است خیر خاوردور مثل خاورمیانه است، باختردور مثل خاورمیانه و باخترمیانه است هیچ جا بشر نیست مگر اینکه رهبر الهی آنجا رفته حالا- یا امام بود یا پیغمبر بود یا اولوالعزم بود یا غیر اولوالعزم بود «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۹)، «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا» که «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۱۰) ممکن نیست آن طرف آب، این طرف آب بشر باشد و رهبری الهی شامل حالش نشود در چند جای قرآن ذات اقدس الهی فرمود ما قصص بعضیها را برای شما نگفتیم «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» (۱۱) نه اینکه انبیا فقط در خاورمیانه بودند فلاسفه در باختر، شرق و

غرب همه جا جای انبیاست اگر چهارتا حرف علمی در خاوردور یا باختردور هست اینها هم از برکات همان انبیایی است که بود آنجا، خب منتها ما آنها را نقل نکردیم برای اینکه سندی برای ارائه نداریم بگوییم آن طرف آبهای اقیانوس اطلس پیامبری بود و قومی بود و عذاب شد نمی توانیم بگوییم «فَسَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ» (۱۲)، «كَيْفَ كَانَ» این را در خاورمیانه می توانیم بگوییم، می توانیم بگوییم این دوتا قریه ای که ما هلاک کردیم سرِ راهتان است وقتی می خواهیم بروید شام «إِنَّهُمَا لِيَأْمَامٌ مُّبِينٌ» (۱۳) امام این بزرگراه را می گویند سرِ راهتان است بروید تحقیق کنید اما آن طرف اقیانوس کبیر پیامبری بود و مردمی بودند و عذاب شدند ما چه بگوییم نه اقیانوس پیمای بود نه آنها می آمدند نه شما می رفتید لذا فرمود: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» لذا نه از نظر زمین آنچه که در دسترس بود گفته آنها را نگفته، نه از نظر زمان آنچه که قبل از طوفان نوح بود فرموده، آنچه که دورتر بود آن طرف آب غرب یا شرق بود فرموده قسمت مهم همین انبیای خاورمیانه همین ۲۵ و ۲۶ نفری که در این محدوده ذکر می کردند.

ص: ۲۱۹

- ۱- (۱۸) . سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.
- ۲- (۱۹) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ _ ۱۶.
- ۳- (۲۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۶.
- ۴- (۲۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۴.
- ۵- (۲۲) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۵.
- ۶- (۲۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۷- (۲۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۳.
- ۸- (۲۵) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.
- ۹- (۲۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۷.
- ۱۰- (۲۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۱۱- (۲۸) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۸.
- ۱۲- (۲۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۱۳- (۳۰) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۹.

پاسخ: فرموده آنها به عنوان قصه نبود آن طلعه . است کتابی در آنجا نبود برای وجود مبارک حضرت آدم کتابی نبود او فقط برای یک عده قصه را شرح بدهد این قصه ها هم دیگر «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ» (۱) در آن نبود که بروید ببینید چه چیزی بود قومی بودند و ما عذاب کردیم و هلاک کردیم و اینها در آن نبود.

غرض این است که آنچه را که ذات اقدس الهی فرمود جریان انبیای ابراهیمی بود و اینها مدون بود در تورات و در انجیل در عهدین و در اختیار آنها بود و همین را احتکار کرده بودند در بخشهایی از احکام فقهی فرمود اینکه ما الآن فتوا می دهیم که باید فلان کس را تعزیر کرد یا حد زد این در تورات شما هم هست این را در بیاورید بین همین هست یا نیست، خب این کسی که اصلاً ذات اقدس الهی فرمود در کتاب ندیدی، معلّم ندیدی، خط ندیدی، خط نوشتی، بلد نیستی بالا و پایین خط چیست از آن طرف بخوانی یا از این طرف بخوانی همه ی علوم را بلدی اما اینکه گفته می شود اینها در زیارت جامعه و امثال جامعه بگوئیم «شهداء دار الفناء» این هم معجزه است دیگر الآن دو آیه در سوره ی مبارکه ی «توبه» بود که بحثش گذشت فرمود هر کاری می کنند تو می بینی «قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ» این «سین»، «سین» تسویف نیست «سین» تحقیق است «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» هر کاری که انسان در خلوت و جلوت می کند وجود مبارک پیغمبر می بیند در آیه ی دیگر هم دارد «وَالْمُؤْمِنُونَ» (۲) که ائمه (علیهم السلام) هم می بینند همین است دیگر، خب این با بدن خودش حضور فیزیکی ندارد اما می فهمد ما داریم چه کار می کنیم کسی که حضور فیزیکی ندارد و می بیند الآن هم حضور فیزیکی در جریان گذشته ندارد ولی «شهداء دار الفناء» است آنها هم مثل همین آیه معجزه ی اینها را نشان می دهد، علم غیبی اینها را نشان می دهد.

ص: ۲۲۰

۱- (۳۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۲- (۳۲) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

به هر تقدیر فرمود: «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» این جریان صرفه را هم این عبارت را آوردیم که روز دیگر نیاوریم. مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) در کتاب شریف اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات که برای مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) است در این چاپ جدید که مقدمه ی مبسوطی هم دارد صفحه ی هیجده عنوانش این است «القول فی جهة اعجاز القرآن و أقول» این فرمایش مرحوم شیخ مفید است «إنَّ جهة ذلك هو الصرف من الله تعالى لأهل الفصاحة و اللسان عن المعارضه للنبي (ص) بمثله فی النظام عند تحدیده لهم و جعل انصرافهم عن الإتيان بمثله و إن كان فی مقدورهم دليلاً على نبوته» مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) نظر شریفشان این نیست که معجزه ی قرآن فقط از نظر فصاحت و بلاغت است آن معجزات غیبی را نظر ندارد این معجزات لفظی را می فرماید ممکن است مقدور آنها باشد ولی همین که مقلّب القلوب اینها را منصرف کرده و جلوی اینها را گرفته این معجزه است گاهی انسان اعراض می کند کاری ندارد، گاهی اعتراض می کند نق می زند هر فعلی هم انجام نمی دهد، گاهی اعراض نیست یک، اعتراض نیست دو، معارضه است معارضه این است که در عرض او یک دلیل دیگر بیاورد اینها را لابد در منطق خواندید که یا نقض است یا معارضه است یا جدل و ایتان به مثل. در منطق این سه راه هست اما اینجا یک اعراض است، یک اعتراض، یک معارضه، معارضه راه سوم است معارضه آن است که در گیر است در عرض کار او یک کار دیگری می کند در عرض حرف او یک حرف دیگر می زند این در بین عرب رایج بود افراد فراوانی بودند که در سبعة ی معلقه و غیر سبعة ی معلقه اینها معارضاتی داشتند بخشی را مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) نقل کرده بخشی را هم زمخشری در کشاف القمه با امری القیس معارضه ی ادبی داشت، حرث بن حنظلی با عمرو بن کلثوم معارضه ی ادبی داشت، جریر با فرزذق آن معارضه ی معروف را داشتند این معارضه یک چیز معروفی بود.

فرمود اگر شما در معجزه بودن این کتاب شک دارید معارضه کنید یعنی مثل این بیاورید این را می گویند معارضه ولی در جریان تحدی و امثال ذلک سخن از صرفه ی مرحوم مفید و امثال مفید نیست برای اینکه مرحوم مفید که قائل نیست اینها علم غیب داشتند ولی نیاوردند این صرفه در همان بخش کوتاه فصاحت و بلاغت است.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۶ تا ۸۸ سوره اسراء ۲۲/۰۸/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«وَلَيْنَ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُل لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)»

بعد از اینکه عظمت و برکت قرآن کریم را معین کرد فرمود: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۱) و قبلاً هم حق بودن قرآن را اشاره کرد که «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (۲) آن گاه فرمود اگر _ معاذ الله _ شما فریب توطئه گرها را بخورید و برخی از فتاوی خاصه ی آنها را به نام دین مطرح کنی ما آنچه را که دادیم از تو می گیریم آن گاه نه شما معادل آن را می توانید فراهم بکنید، نه خود آن را می توانید استرداد کنید «لَئِن» این «لام» جواب قسم است یعنی «والله لئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا الیک» آنکه «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» این بود که «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» یک، «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» دو، چنین کتاب نورانی را ما به شما دادیم ادراک شما هم زیاد نیست «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۳) پس عظمت قرآن از یک سو، ضعف علمی شما از سوی دیگر اگر نتوانستید این امانت الهی را حفظ بکنید فریب توطئه ی توطئه گران را خوردید برابر آنها تفسیر به رأی کردید فتوا دادید و مانند آن قسم به خدا اگر من بخواهم از شما می گیرم آن گاه خودتان که علمتان اندک است همه ی جن و انس جمع بشوند بخواهند مثل این بیاورند هم نمی توانند بخواهید از ما آنچه را که از شما گرفتیم استرداد کنید مقدورتان نیست این اضلاع سه گانه ی مثلث نشانه ی فقر و فلاکت شماسست از چه راه می خواهید نور پیدا کنید؟ «والله» این «واو»، «واو» قسم است «الله» محذوف است آن «لَئِن» نشانه ی آن قسم است «وَلَيْنَ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» شما هم که «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۴) این یک، بخواهید استرداد کنید این وحی ای که از شما گرفته شده مقدورتان نیست این دو، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» بخواهید مثل این بیاورید هم «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» مقدورشان نیست این ضمن اینکه تحدی هست آن مطب را هم می فهماند.

ص: ۲۲۲

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

۲- (۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۱.

۳- (۳). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

پاسخ: آقایی که اشکال یا سؤال دارند باید نزدیک بنشینند آنجا اصلاً صدا نمی رسد، خب.

فرمود: «لَتَنِ اجْتَمَعَتِ الْبِأْنَسُ وَالْجِنُّ» این حریم این بحث، اما جریان معجزه. در اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۳ مبسوطاً اعجاز و شئون اعجاز گذشت «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عِبَادِنَا فَآتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» در آنجا فرمود: «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» غیر خدا هر که را می خواهید به عنوان شاهد بیاورید یعنی اینجا سخن از جن و انس است آنجا «شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» هر موجود متفکر عاقلی که توان آن را دارد شما را در این مسئله یاری کند دعوت کنید چه جن، چه انس، چه فرشته هر موجودی را که می خواهید بیاورید «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» بعد فرمود: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» اگر نکردید و مطمئن هم باشید که نمی توانید بکنید «وَلَنْ تَفْعَلُوا» تاکنون که نکردید این را هم ما به عنوان اخبار غیب به شما خواهیم گفت که نمی توانید انجام بدهید آن گاه «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۱)، خب.

در سوره ی مبارکه ی یونس و همچنین هود بخشی از مطالب مربوط به معجزه بودن قرآن کریم گذشت آنها گفتند که شما این کتاب را خودت ساختی و به خدا اسناد دادی در سوره ی مبارکه ی «یونس» آیه ی ۳۷ این مطلب گذشت که اصلاً «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ» آنجا یعنی ذیل آیه ی ۳۷ و ۳۸ سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت که این اصلاً قابل جعل نیست بعضی از امور است که قابل جعل است نامی کسی، امضای کسی اینها را می شود جعل کرد یا یک اثر مصنوعی را می شود شبیه اش را ساخت، بدلی اش را ساخت اما می شود حالا کسی یک گره ی زمین بسازد بدلی زمین، زمین جعل بکند یا آسمان جعل بکند اصلاً آسمان و زمین قابل جعل نیست فرمود این کتاب قابل جعل نیست نه تنها از پیغمبر، همه ی انبیا جمع بشوند نمی توانند مثل این بیاورند از این بالاتر «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ» بله، یک وقت کسی کارخانه ای دارد مصنوعی دارد، یخچالی دارد، تلویزیونی دارد، بخاری دارد دیگری ممکن است شبیه آن را جعل بکند مارک هم بزند بگوید برای کارخانه است اینها قابل جعل است اما حالا بیاید زمین جعل کند، آسمان جعل کند، گره ی مرخ جعل کند اینها قابل جعل نیست فرمود قرآن قابل جعل نیست «مَا كَانَ حَرِيدًا يُفْتَرَى» (۲) مُفْتَرَى اش هر کسی می خواهد باشد بنابراین نه تنها من، فرشته هم نمی تواند این کار را بکند انبیا هم نمی توانند بکنند سرش این است که معجزه به اراده ی ذات اقدس الهی وابسته است طریق علمی ندارد که کسی مشابه او را جعل کند حالا فرقی نمی کند این معجزه، معجزه ی خالد و ابدی باشد مثل قرآن کریم یا معجزه ی زودگذر باشد مثل معجزه ی وجود مبارک صالح (سلام الله علیه) نه قبل از صالح بشرهایی که بودند، نه بعد از صالح بشرهایی که الی یوم القیامه می آیند هیچ کدامشان نمی توانند از یک صخره ی صَمَّا شتر در بیاورند ولو آن معجزه گذشت آن شتر هم پی شد و عقر شد و کشته شد اما معجزه برای همیشه خالد است ولو رفته باشد هیچ کسی از اولین و آخرین نمی تواند بشر عادی عصا بزند به یک صخره ی صَمَّا دوازده چشمه در بیاید اگر بشر قبلی می توانست یا بشر بعدی می تواند از راه پیشرفت علم کاری بکند که از صخره ی صَمَّا شتر در بیاورد یا عصا بزند به سنگ سخت چشمه بجوشد آن کار حضرت موسای کلیم یا صالح (سلام الله علیهما) دیگر معجزه نیست برای اینکه یک بشر عادی می تواند در اثر پیشرفت علم این کار را انجام بدهد آن وقت می توان گفت وجود مبارک صالح یا موسی (سلام الله علیهما) آن علم را داشتند مردم عصرشان نداشتند بعداً پیدا کردند این دیگر معجزه نمی شود معجزه ولو خالد باشد یا غیر خالد، خالد است

معجزه ی خالد یعنی خودش می ماند مثل قرآن کریم، معجزه ی مقطعی اعجازش مقطعی نیست ولو خودش مقطعی است یعنی وجود مبارک موسای کلیم که با عصا به آن سنگ زد این کار خالد است نه در گذشته مماثل دارد نه در آینده معادل ولو آن سنگ از بین رفته، آن آب از بین رفته وجود مبارک موسی عصا زد به این دریا «اضْرِبِ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» (۳) آبهای رفته رفت آبهای نیامده ایستاد یک سدّ آبی درست شد بستر این دریای متحرّک یک جاده ی خشکی شد فرمود حالا بروید بعدها هم آب روی هم آمد «فَعَشِيَهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» (۴) فرعون را هلاک کرد و بُرد دیگر آن صحنه حاضر نیست ولی این اعجاز، اعجاز خالد است نه در گذشته بشر چنین کاری را کرد و نه در آینده الی یوم القیامه می تواند چنین کاری را بکند که عصا بزند به آب یک سدّ آبی درست کند اگر _ معاذ الله _ بشری در گذشته یا در آینده توانست یا بتواند چنین کاری را بکند دیگر کار وجود مبارک موسای کلیم معجزه نیست این یک رمز و راز علمی داشت که دیگران نمی دانستند از معاصران حضرت موسی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) می دانست اعجاز خالد است به نحو موجه ی کلیه ولو آن معجزه مقطعی باشد این راه علمی ندارد که انسان سی سال، چهل سال کمتر و بیشتر درس بخواند ریاضت بکشد به یک سنگ بزند و چشمه در بیاید ممکن است مشابه این از کرامتها انجام بدهند ولی به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) وقتی که اعجاز مطرح شد همه رخت برمی بندند یکی از ویژگیهای معجزه این است که شکست ناپذیر است «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (۵)، «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (۶) شکست ناپذیر است خب آن همه سیّره آمدند آن چوبها را، آن طنابها را به صورت سیّهر عظیم در آوردند «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» تماشایها را متحیر کردند «سَيَحْزُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۷) و یک میدان مسابقه شده میدان مار همه تماشاچی می دیدند این میدان، میدان مار است دیگر چون اینها عصاها را انداختند، طنابها را انداختند شده مار و همه هم هراسناک بودند وجود مبارک موسای کلیم که آمد عصا انداخت همه ی این چوبها شدند چوب و همه ی این طنابها شدند طناب این همه تماشاچی دیدند یک مار دمان است در میدان مار بقیه چوب و طناب اند که افتادند در بحثهای قبلی هم گذشت که ظاهر قرآن این است که وجود مبارک موسای کلیم با این عصا سیّهر را از بین برد نه چوب را فرمود: «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» (۸) که متأسفانه «إنما» نوشته شده فرمود تو عصا را ببنداز «وَأَلْقِ مَا فِي فِي يَمِينِكَ» بعد چطور می شود؟ این عصا را که انداختی آنچه را که اینها کردند این عصا بلع می کند اینها چه کردند؟ سیّهر کردند نه اینکه چوب ساختند نه اینها طناب ساختند نفرمود طناب و چوب را بلع می کند فرمود: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» جواب این امر چیست؟ «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» این عصا آن کید را می خورد این همه تماشاچی دیدند مارهای فراوان بود و همه هراسناک شدند وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت همه دیدند که چوبهای زیادی، طنابهای زیادی در میدان افتاده یک مار دمان است که میدان دار است این سیّهر را می خورد اگر مرتاضی، شعبده بازی، طلسم بازی، جادوگری کاری بکند آن انسان کامل وقتی اعجازش را اِعمال کرد او رخت برمی بندد این کار معجزه است فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» «إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ».

ص: ۲۲۳

۱- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۴.

۲- (۶). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.

۳- (۷). سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

- ۴- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۷۸.
- ۵- (۹) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۷۳.
- ۶- (۱۰) . سوره ی مجادله، آیه ی ۲۱.
- ۷- (۱۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۸- (۱۲) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

فَتَحْصَلُ که معجزه علم نیست که موضوع، محمول، مبدأ، مسئله داشته باشد آدم سی سال، چهل سال، پنجاه سال درس بخواند معجزه بیاورد راه فکری ندارد به قداست روح و اراده ی غیبی الهی وابسته است و هر روح مقدّسی هم تحت اراده ی الهی نیست چون «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) ما چه می دانیم اسرار عالم چیست خدای سبحان به درون و بیرون افراد آگاه است این پُستهای کلیدی را به هر کسی که خود صلاح بداند می دهد. فرمود تو بگو، تو بدم این روح را من می دهم «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) این هیئتی که ساختی از این گل به صورت یک پرنده ساختی این را که نظیر سرامیک دستی نبود که نه، «تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» (۳) آن وقت این دستگاه گوارش هم دارد، مغز و روده و ریه هم دارد فرمود بدم من این را روح می دهم «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۴) این می شود معجزه، پس اعجاز خالد است چه در گذشته چه در آینده الی یوم القیامه ولو معجزه مقطعی باشد و عصر خاص باشد و الآن خبری از او نباشد.

اما اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خاوردور یا باختردور یا باخترمیانه خبری نیاید برای اینکه آنها هم نظیر بخشی از همین خاورمیانه مثل زرتشتیها بودند یک بیان لطیفی مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) دارد درباره ی جزیه اهل کتاب یهودی اهل کتاب است، مسیحی اهل کتاب است می شود با آنها قرار جزیه بست اما زرتشت هست یا نه؟ فرمود یک روایت نورانی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) رسیده است که اینها پیامبری داشتند پیامبرشان را کُشتند کتابشان را آتش زدند فعلاً چیزی در دست نیست خب این هم برای خاورمیانه است آن طرف آب و این طرف آب، آن طرف اقیانوس هند و این طرف اقیانوس کبیر راه نبود حالا اگر وجود مبارک پیامبر انبیای گذشته آن عصر را می گفت آنها پیامبر خودشان را حفظ نکردند چه رسد به اینکه حالا از پیامبر ما باخبر بشوند. در سوره ی مبارکه ی «نساء» که بحثش گذشت و بعضی از آیات دیگر فرمود آیه ی سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۶۴ فرمود: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» در سوره ی مبارکه ی «غافر» هم مشابه این مضمون آمده درست است که همه حقایق در قرآن کریم هست اما همه نمی توانند آن همه حقایق را دریافت کنند این اهل بیت (علیهم السلام) اند برای اینکه خود قرآن فرمود ما خیلی از چیزها را نگفتیم در قرآن نگفتیم نه برای شما نگفتیم شما الآن می بینید مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) یا سایر بزرگانی که جوامع روایی دارند مواضع انبیای گذشته را از اهل بیت (علیهم السلام) نقل می کنند وجود مبارک امام صادق یا امام باقر یا امام کاظم یا ائمه دیگر (علیهم السلام) از فلان پیامبر نقل می کنند که این چنین نصیحت کرد از فلان پیامبر نقل می کنند که چنین نصیحت کرد، از فلان پیامبر نقل می کنند که با قومش چنین رفتار کرد یا قوم او با او چطور رفتار کردند اینها که در قرآن نیست فرمود ما خیلی از چیزها را در قرآن نگفتیم اما خب اینها می گویند برای اینکه اینها عدل قرآن اند و آن معارف قرآن را ذات اقدس الهی اینها عیب علم الهی اند و به اینها عطا کرده. خب، پس بنابراین آنچه را که فرموده برای چند نکته است که دو نکته اش را می شود ارائه کرد یکی اینکه داستان انبیا و اُمم را که نقل می کند برای آن است که آنهایی که به دستور پیامبرشان عمل کردند کامیاب شدند به بهروزی رسیدند آنهایی که نکردند به نکبت و ذلّت رسیدند و همه ی اینها قابل ارزیابی است ذات اقدس الهی با دستور فیزیکی که بروید و از نزدیک ببینید و عبرت بگیرید ما را وادار می کند «فَسَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَمَا نُنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ» (۵)، «كَيْفَ كَانَ»، «كَيْفَ كَانَ» در قرآن کم نیست این یک، دو کتابهای آسمانی آنها در دسترس هست اسرار و رموز آنها در آن کتابهای آسمانی آمده به تواتر آن کتابهای آسمانی در بین خودشان مانده آن گاه قرآن کریم می تواند بگوید اسرار آن انبیا که ما آنجا حضور نداشتیم یعنی خود پیغمبر حضور فیزیکی نداشت یک، آن کتابهای خطی هم که نزد احبار و رُهبان است ما اصلاً کتاب ندیدیم دو، بر فرض هم می دیدیم قدرت خواندن و نوشتن

نداشتیم سه، ولی سطر به سطر از او باخبریم چهار، شما بیاید تطبیق بکنید پنج، «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (۶) همین است حالا- اگر این مطلب دوم را بخواهد برای کسانی که در آن طرف اقیانوس هند یا این طرف اقیانوس کبیر به سر می برند بگوید راه نیست بگوید شما نه آنها راه دارند حالا اسرار آنها را اگر پیامبر می فرمود اینها ممکن بود تکذیب بکنند بگویند چیزهایی می گویی که نه ما دسترسی نداریم نه کسی از آنجا می آید نه ما می توانیم بگویم اینها خیالهایی است که بافتی بنابراین آنها را فرمود ما نگفتیم و دسترسی ندارید نه آن راه «فَسَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ» (۷) کذا و کذا در اینجا جاری است نه راه «فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» جاری است اما اینها که در خاورمیانه اند انبیای ابراهیمی ما هم اسرار و رموز امتهایشان را می گوئیم بعد می گوئیم بروید اگر باستان شناسید آثار باستانی بلدید بروید از نزدیک زیرخاکها را بررسی کنید ببینید اینها چه کسانی بودند که ما هلاک کردید، هم به علمایشان می گوئیم که ببینید تورات و انجیل را نگاه کنید هم به علمای آنها می گوئیم تورات و انجیل را دریاورید ببینید این حرف. ما که اصلاً کتاب نخواندیم یک، معلّم ندیدیم دو، کسی هم یادمان نداد سه، الآن هم اگر کتاب بیاورید ما بلد نیستیم این را باز کنیم چهار، اما تک تک این جمله ها را به شما می گوئیم اینکه خدای سبحان می فرماید تو در آن صحنه ها نبودی و این صحنه ها هم در کتابهای انبیای ابراهیمی هست و اینها گرفتند پنهان کردند این می شود معجزه این اعجاز دیگر بیش از این نخواهد بود. اینکه وجود مبارک پیامبر کتابی نخوانده و درسی نخوانده و خطی نوشته آن را در سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» به این صورت بیان فرمود.

ص: ۲۲۴

۱- (۱۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۳- (۱۵) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۴- (۱۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۵- (۱۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۶- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۳.

۷- (۱۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

پرسش: ببخشید مگر در موقع نزول قرآن تورات و انجیل تحریف نشده بود؟

پاسخ: اما تحریف درباره ی نبوت و گرنه خیلی از اسرارش بود داعی بر تحریف نداشتند در جریان احکام قضایی که خواستند به میل بعضی از سرمایه دارها احکام را عوض کنند قرآن کریم فرمود: «فَأْتُوا بِالَّتُورَاهِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) اما اولها که داعی بر تحریف نبود همین که طلعه ی وحی و نبوت بود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور کرد آثار وحی و نبوت را که تطبیق می کرد که «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» آن قدر اوصاف وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن کتابها آمده بود که این احبار و رهبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند شناختند همان طور که بچه هایشان را می شناختند فرمود: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» اینها را عوض کردند اما اسرار انبیای گذشته را، اسرار حضرت مریم را، اسرار حضرت عیسی را، اسرار حضرت موسی را، کودکی حضرت موسی را، دریا انداختن حضرت موسی را اینها را که تحریف نکردند که، احکام را هم که داعی بر تحریف نداشتند که مگر اینکه از این به بعد چیزی مطابق میل آنها نباشد تحریف بکنند.

در سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» آیه ی ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ این است «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ» بعد در آیه ۴۸ فرمود: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ قَبْلًا» کتاب نمی توانستی بخوانی الا آن ما یادت دادیم تو تلاوت می کنی «أَتْلُ عَلَيْهِمْ» (۲)، «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ» (۳) و امثال ذلك است «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ» اصلاً نمی توانستی بنویسی، اگر شما خوانا و نویسا بودی «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» «أبطل» در متعدی نیست لازم است «أبطل» یعنی «أبطل بشیء باطل» انسان باطل رو یا باطل گو اگر این باشد می شود متعدی به او می گویند مبطل آدم باطل خو، باطل رو، باطل گو را می گویند مبطل فرمود مبطلون تردید می کردند اما محقق تردید نمی کرد برای اینکه همه ی علما اگر جمع بشوند مثل این کتاب نمی توانند بیاورند حالا تو که درس نخوانده ای کتاب، کتاب بشری نیست فرمود آنهایی که محقق اند با دیدن این کتاب ایمان می آورند اما آنهایی که دنبال فتنه و بهانه هستند آنها می گفتند خودت نوشتی اگر تو تازه درس خوانده بودی، اهل کتاب و کتابت بودی، مؤلف بودی باز هم این معجزه بود به دلیل اینکه الآن اگر همه ی مؤلفان و محققان جمع بشوند یک سوره ی کوچک مثل این نمی توانند بیاورند اما افراد باطل خو و باطل رو بهانه می گیرند «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۴).

ص: ۲۲۵

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۳.

۲- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۳- (۲۲). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۴- (۲۳). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.

پاسخ: آن هم ذات اقدس الهی به او داد دیگر همین آیه را که خواندیم می گوید این هم که دادیم برای ماست از تو می توانیم بگیریم.

پرسش: سؤال این است که مصلحت نبود که بگیرد.

پاسخ: نه، اگر بود فتنه گرها، باطل روها می گفتند این هم نوشته ی خودت است این برای آنکه آن فتنه گر بهانه نداشته باشد فرمود تو نانویسا بودی و ناخوانا اگر نویسا و خوانا بودی «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطُلُونَ» (۱) آن هم که داری ما به تو دادیم فرمود: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ» (۲)، خب.

بنابراین اعجاز خالد است ولو معجزه مخلد نباشد و اعجاز راه علمی ندارد جزء علوم نیست نظیر فلسفه و فقه و حکمت و امثال ذلک نه جزء علوم قریبه ی با «قاف» است نه جزء علوم غریبه ی با «غین» آنها مثل شعبده و سحر و جادو و طلسم جزء علوم غریبه ی با «غین» اند راه فکری دارند ممکن است کسی چند سال درس بخواند یا ریاضت بکشد به آنجا برسد اما معجزه راه فکری ندارد به قداست روح انسان کامل وابسته است یک، و شکست ناپذیر است دو، چون مرتبط با اوست. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ذات اقدس الهی تحلیل چند ضلعی کرد فرمود این حرفها که از خودت نیست برای اینکه «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (۳)، «لَا تَخْطئه بِيَمِينِكَ» (۴) تو که اینها را بلد نبودی برای خودت نیست معلّم بشری هم که نداشتی برای اینکه مکتب نرفتی اگر بر فرض هم معلّم داشته باشی همه ی معلّمان عالم جمع بشوند نمی توانند مثل این بیاورند چه رسد به تو از جن هم کمک نگرفتی برای اینکه جن هم مثل انس بر فرض در حدّ انس باشد آنها هم نمی توانند مثل این بیاورند گذشته از اینکه در همین کتاب آمده جنّها قبلاً بخشی از اسرار غیب را می فهمیدند اما به برکت وحی قرآنی آن چنان این تیرها به آنها می رسد که اصلاً اینها دسترسی ندارند این شهب اینکه می گویند شهاب باران است سنگ باران است گرچه وحی جای مشخص ندارد اما یک زمان خاصی برای وحی یابی سهم مؤثری دارد نظیر لیله ی قدر یک مکان ویژه ای سهم خاصّ استعدادی دارد نظیر حرا یا کنار مسجدالحرام اگر اینها می خواستند از وحی الهی باخبر بشوند باید یک مقدار بالاتر می رفتند از سطح زمین. در سوره ی مبارکه ی «صافات» و نظیر «صافات» آیه سوره ی دیگر فرمود بعد از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به این مقام رسید احدی حقّ بالا آمدن ندارد ما همه ی اینها را با تیر می زنیم «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ * فَاسْتَتَفْتِهِمْ أَمْهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا» (۵) پس جن هم که مطرود است دسترسی به اینها ندارد انس هم که مقدورش نیست خود تو هم که مقدورت نیست معلّمات هم که مقدور نیست می ماند در ماسوی الله فقط فرشته ها می مانند فرشته ها هم که بر اساس سوره ی مبارکه ی «انبیاء» «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۶) اند بدون اجازه ی ذات اقدس الهی کار نمی کنند اگر فرشته ای وحی ای را بیاورد از طرف خدا آورده این همان وحی قرآنی است حالا- گاهی بلاواسطه است، گاهی مع الواسطه است، گاهی «بِأَيْدِي سَفَرِهِ» (۷) است، گاهی «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۸) است، گاهی هم «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (۹) است.

- ۱- (۲۴) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.
- ۲- (۲۵) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۹.
- ۳- (۲۶) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.
- ۴- (۲۷) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.
- ۵- (۲۸) . سوره ی صافات، آیات ۶ _ ۱۱.
- ۶- (۲۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.
- ۷- (۳۰) . سوره ی عبس، آیه ی ۱۵.
- ۸- (۳۱) . سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.
- ۹- (۳۲) . سوره ی نجم، آیه ی ۱۰.

پاسخ: با قانون علّیت، علّیت محفوظ است معنی اش این است که هر معلولی علّتی دارد علّت این کار چون کار، کار عادی است یک امر عادی است اعجاز چون امر غیر عادی است یک علت غیر عادی دارد اینکه می بینیم ما دعا اثر می کند معنایش این نیست که نظام علّیت به هم خورده که اینها که گرفتار حس و تجربه اند می گویند ما تا چیزی را نبینیم باور نمی کنیم اینها مشکل معرفت شناسی دارند معرفت شناسی حسی و تجربی حق است اما معرفت شناسی تجربیدی هم حق است معرفت شناسی کشف و شهودی هم حق است اینها از دو مرحله غافل اند حرف کوپر و امثال کوپر می گویند چیزی که ابطال پذیر نیست ما نمی پذیریم یعنی ما باید چیزی را ببینیم که بشود باطل کرد و از همان راه بشود اثبات کرد راه حس و تجربه. دعا علّت می شود، مقتضی می شود صدقه این چنین است، صَمَلَه رَحِم این چنین است، احسان مردم این چنین است مریض بخواهد شفا پیدا کند سبب می خواهد منتها اسباب گاهی مستور است گاهی مشهود گاهی یک قرص است گاهی یک دعا، گاهی یک قرص است گاهی آه، گاهی یک قرص است گاهی یک حمد اینها را که ما از چه راهی منحصر بکنیم علل و اسباب عالم منحصر در قرص و کپسول است خب چه کسی گفته این را؟ نه معرفت شناسی این را گفته، نه عقل این را گفته، نه نقل این را گفته قانون علّیت با معجزه هماهنگ است کارِ مخفی علّت مخفی دارد، کار علن علّت علن دارد، خب. پس ذات اقدس الهی بررسی کرده فرمود این کار نه از خودت هست برای اینکه سابقه ی علمی نداشتی، نه از معلّمانت ساخته است همه جمع بشوند مقدورشان نیست، نه از جن ساخته است برای اینکه اینها اسرار غیبی بلد نیستند ما همه ی اینها را طرد کردیم می ماند فرشته، فرشته هم که بدون اذن خدا کار نمی کند اگر یک وقت فرشته ای یک مطلب غیبی را «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^(۱) او آورده ما فرستادیم برای اینکه «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ»^(۲).

ص: ۲۲۷

۱- (۳۳). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.

۲- (۳۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)»

اهمیت قرآن کریم همچین دین الهی و احکام الهی باعث شده است که عده ای درصدد توطئه ی دریافت فتوای غیر دینی باشند که در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۷۳ به بعد ناظر به آن است این هشدار ی است به رهبران دینی که مبادا خدای ناکرده کاری بکنند که دیگران طمع بکنند در فتوای اینها و از اینها بخواهند برابر میل آنها این رهبران فتوا بدهند. یک بیان نورانی از وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن عهدنامه ی مالک هست که به مالک دستور می دهد که مسئولان مصر مخصوصاً دستگاه قضایی کاری بکنند که دیگران درباره ی اینها طمع نکنند که خودشان را به اینها نزدیک بکنند برابر میل خودشان از اینها حکمی بگیرند، دستور قضایی بگیرند، حکم قضایی بگیرند و مانند آن. در همین زمینه به وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» اگر یک وقت _ معاذ الله _ دیگران در تو نفوذ کردند و برابر میل خود چیزی از تو خواستند تو هم قرآن را برابر میل آنها معنا کردی ما می توانیم کل این وحی را از شما بگیریم. در ذیل این آیه چندتا حدیث از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) است که اراده غیر از علم است یک، اراده غیر از قدرت است دو، این مباحث در پایان کتاب شریف توحید مرحوم صدوق هست بخشی از آن روایات را در تفسیر شریف کنزالدقائق می بینید آنجا وجود مبارک امام رضا با آن شخص با آن سلیمان در طوس در خراسان که مناظره می کرد فرمود اراده غیر از علم است و اراده غیر از قدرت است برای اینکه ذات اقدس الهی قدرت داشت و علم داشت ولی اراده نکرد به دلیل آیه ی «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» اگر اراده عین قدرت بود خدا یقیناً چون قدرت داشت این کار را می کرد پس معلوم می شود اراده یک مطلب است و قدرت مطلب دیگر که آن شخص متوجه نمی شد و حضرت شواهد دیگری هم اقامه کرده است، خب.

ص: ۲۲۸

فرمود: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» آن وقت هیچ عاملی نمی تواند وکیل مدافع تو بشود که این وحی را که ما از تو گرفتیم برگرداند برای اینکه این وحی مماثل ندارد طبق آیه بعد که «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا» مقدرشان نیست تو هم که مقدرت نبود و بیگانه هم که این قدرت را ندارد یک نعمت خداداد را ما از تو می گیریم که نه شما می توانید مماثلش را بیاورید نه عینش را می توانید از ما استرداد کنید.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر با اینکه این مناظره ها را از مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نقل کردیم و همچنین از کشف نقل شده است مناظره امری القیس با معاصرش معروف بود، مناظره ی جریر با فرزدق معروف بود، مناظره ی عمرو بن کلثوم با معاصرش معروف بود با اینکه اینها در سبعة ی معلّقه در ادبیات دیگر در نثر و نظمها مناظره و مبارزه داشتند و این کارهای برایشان مأنوس بود مع ذلک پیامبر تحدی کرده آنها از مناظره و مبارزه عاجز شدند به خونریزی تن در دادند اگر مقدورشان بود که سوره ای مثل قرآن کریم بیاورند که آن جنگها را تحمّل نمی کردند.

پرسش: اراده ی خدا تعلق گرفته که آنها تن ندهند.

پاسخ: آن از بحث مرحوم شیخ مفید گذشت که ایشان قائل به صرف اند ولی صرف درباره ی مسائلی نظیر فصاحت و بلاغت و امثال ذلک ممکن است که بشر بتواند ولی ذات اقدس الهی آنها را منصرف کند تصرف در اراده ی بشر با اینکه او درصدد مبارزه و مناظره است این کار الهی است اما آن بخشهای غیبی که در سوره ی مبارکه ی «قصص» آدرسهایی که قرآن داده فرمود تو در جانب طور نبودی، تو در جانب غربی نبودی، تو در مدین نبودی یا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و امثال آنها که فرمود: «مَا كُنْتَ لَمْدِيهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱) این صحنه ها که پشت سر هم خدا به پیامبر می فرماید تو در این صحنه نبودی ولی معجزه و داستان از این قبیل است این دیگر به صرفه بر نمی گردد این اخبار غیبی است که «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۲) این را بشر عادی نمی داند تا اینکه درصدد این باشد که شبیه این را بیاورد تا بگوییم خدا آنها را منصرف کرده عبارتی که از اوایل المقالات مرحوم شیخ مفید در روز چهارشنبه خوانده شد این می تواند حداکثر ناظر به مسائل ادبی و فصاحت و بلاغت باشد اما بخشهای اعجاز قرآن کریم مربوط به گذشته های مردم و مربوط به آینده است بهشت این طور است، جهنم این طور است، اعراف این طور است، پل صراط این طور است، تطایر کتب این طور است، محاسبه این طور است، میزان این طور است اینها را که بشر نمی داند تا ما بگوییم خدا اینها را منصرف کرده که آن آینده های غیبی یقیناً معجزه است، گذشته های غیبی یقیناً خارق العاده و معجزه است الفاظ، فصاحت و بلاغت بر فرض که مقدر بشر باشد آن گاه سخن مرحوم شیخ مفید اینجا می تواند فی الجمله مثلاً مورد قبول باشد. خب، فرمود اگر ما این وحی را از تو بگیریم نه عین این وحی را می توانی استرداد کنی برای اینکه خدا گرفت، نه مماثل آن را می توانی بیاوری برای اینکه احدی مثل این را نمی تواند بیاورد این کلام خدایی است که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۳) خود این کلام هم «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» این می شود معجزه.

ص: ۲۲۹

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.

۲- (۲). سوره ی هود، آیه ی ۴۹.

۳- (۳). سوره ی شوری، آیه ی ۱۱.

اما آن سؤالهایی که مربوط به روح و نفخ صور و اینهاست بعضی از مسائل روح قبلاً گذشت بعضی از مسائلی که مربوط به نفخ صور است که آیا روح می میرد یا نه، ان شاء الله در ضمن آیات نفخ صور خواهد آمد الآن محورهای اساسی سؤال و جواب و اشکال باید در مورد همین معجزه بودن قرآن و امثال ذلک باشد، خب.

فرمود: «إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» فضل خدا نسبت به تو زیاد است تو اگر دارای خُلق عظیمی، علم عظیمی برای اینکه خدایی که دائم الفضل و «دائم الفيض علی البریه» است نسبت به شما فضل کبیری را اعمال کرده است. درباره ی معجزه اصل اینکه بشر را خدا باید پروراند این برهانش در مسئله ربوبیت مطرح است بشر یک موجود متفکر مختار است این یک، و موجود متفکر مختار را باید از راه علم و عقل تربیت کنند نه از راههای دیگر این دو، راه علمی تنها به این است که ذات اقدس الهی قانونی و معرفتی برای انسان مقرر بکند که انسان را از راه قانون و معرفت و مانند آن پروراند این سه، پس غیر خدا کسی قانون بیاورد این با ربوبیت خدا سازگار نیست و با اصل دلیل نبوت عام سازگار نیست و اگر کسی بگوید نه، این قرآن _ معاذ الله _ کلام پیغمبر است ولی چون پیغمبر به مقام فنا رسیده است _ معاذ الله _ با خدا متحد شد و حکم احد المتحدین هم حکم دیگری است چون پیغمبر به مقام فنا رسید و مرتبط شد با خدا خداوند کلام پیغمبر را به خود اسناد می دهد این سخن بر فرض صحتش که انسان به مقام فنا برسد آنهایی که مقام فنا را گفتند این چنین گفتند اگر کسی به مقام فنا رسید همه چیز را فانی در اوصاف الهی، اسمای حسنا ی خدا می کند او حرفی ندارد او فقط گوش محض است اگر از خود حرفی داشته باشد، اراده ای داشته باشد، علمی داشته باشد که دیگر مقام فنا نیست در مقام فنا حرف را و اراده را و علم را و تعلیم را و تزکیه را آن باقی انجام می دهد نه فانی اگر وجود مبارک پیامبر به مقام فنا برسد و کلامی بخواهد بگوید دیگر با فنا سازگار نیست پس اگر به مقام فنا نرسید که حرف او حرف خدا نیست، اگر به مقام فنا رسید که حرفی ندارد تازه در جریان منصور که آن حرفها مطرح بود گفتند:

کاسه ی منصور خالی بود پر آوازه گشت***ورنه در میخانه ی وحدت کسی هوشیار نیست

مگر کسی به مقام فنا رسید آنجا قدرت حرف دارد احدی به خود اجازه ی سخن نمی دهد یعنی مقدورش نیست. بنابراین این کلمات برابر صراحت خود قرآن کریم برای خداست برای اینکه فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۱) این کتاب از طرف خدا آمده دیگر از اینها شفاف تر و روشن تر ما چه چیزی می خواهیم در سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» هم فرمود: «مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ» (۲) در بخشهای دیگر هم فرمود: «مَا كُنْتُمْ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (۳) اینها را که تو نمی دانستی اینها همه حرفهای ماست ما کتاب فرستادیم تو تلاوت می کنی، ما عالمت کردیم تو عالم شدی، ما تربیت کردیم تو مربی شدیم مربوب مایی تو اینها را نمی دانستی و نمی توانی هم بنویسی برای اینکه اگر توان نوشتن را داشته باشی و نویسا باشی آنها شک می کنند نه اینکه می توانی و نمی نویسی اگر تو واقعاً بتوانی بنویسی آنها می گویند مخفیانه نوشته علناً نمی نویسد برای مبطل شبهه گرا این شبهه هست ما طرزی تو را تربیت کردیم که «لَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ» نمی نویسی چه اینکه نمی دانستی ایمان یعنی چه، چه اینکه اصلاً نمی توانستی تلاوت کنی تلاوت را ما یاد دادیم آن وقت این گونه از معارف را ذات مقدس حضرت از خودش بگوید بعد به خدا اسناد بدهد پس قبل از مقام فنا که کلام بشر کلام خالق نیست، در مقام فنا هم که کسی حرفی برای گفتن ندارد مقام فنا آن است که آدم فانی باشد دیگر. پس بنابراین به صورت شفاف صریح قرآن این است که این کلمات، کلمات الهی است کتاب، کتاب الهی است منتها وجود مبارک پیامبر از هر زنبوری آگاه تر است این وحی اش کجا و آن وحی اش کجا اما این وحی را به او دادند یاد دادند مثل طوطی نیست بالاتر از زنبور است یاد دادند او یاد گرفت به ما گفت «عَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۴) او «ما لم تک تعلم» فرمود رسول ما ما چیزی یاد دادیم که نه تنها نمی دانستی نظیر تلاوت نبود تلاوت را ممکن است انسان درس بخواند یاد بگیرد نظیر کتابت نبود کتابت را ممکن است آدم درس بخواند یاد بگیرد چه اینکه می خوانند اما این معارف غیبی که ما قدم به قدم آدرس دادیم گفتیم در جانب غربی نبودی، در طور ایمن نبودی، در کوه طور نبودی، در مدین نبودی، در هنگام پذیرش کفالت مریم نبودی صحنه صحنه را آدرس دادیم، لحظه لحظه را آدرس دادیم به تو گفتیم اینها چیزی نیست که خودت از خودت بدانی نه تنها نمی دانی هر چه هم زحمت بکشی نمی توانستی یاد بگیری لذا درباره ی تلاوت فرمود: «مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ» (۵) یک، درباره ی کتابت فرمود: «وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ» دو، اما درباره ی علم نفرمود «و ما لم تعلم» فرمود: «وَعَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» این «کان» منفی نقشش این است که نه تنها نمی دانستی، نمی توانستی و نمی توانستی یاد بگیری این جمله ی «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۶) که به جوامع بشری می گوید آن هم همین است یک وقت سخن از «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَّا لَمْ يَعْلَمُ» (۷) است این علوم عادی را هم شامل می شود اما فرمود انبیا آمدند یک حرف جدید آوردند «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» نه «ما لا تعلمون» ما چه می دانیم بهشت چیست، جهنم چیست، درجاتش چیست، طبقاتش چیست، صراط چیست، تطایر کتب چیست، میزان چیست چطوری امر به معروف می کنند هر چه هم زحمت بکشی این «ما لم تكونوا» یعنی در وسع بشر نیست به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ما چیزهایی یاد دادیم که در وسع تو نیست تو کجا می توانی یاد بگیری حالا بر فرض هزار سال هم درس بخوانی این درسی نیست «وَعَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۸) این از هر زنبوری بالاتر است درست است مثل طوطی نیست اما برتر از زنبور است او یاد گرفت به ما گفت، شنید به ما گفت، فهمید به ما گفت، چیزهایی را فهمید که اگر هزار سال هم درس می خواند نمی توانست یاد بگیرد الآن وجود مبارک پیامبر اگر همه ی این هفت میلیارد بشر روی زمین در حد مرحوم ابن سینا باشند همه شان باز هم صادق است خدا بفرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا» (۹) در بحثهای

قبل ملاحظه فرمودید که حکما، فقها، علما، مفسران اینها نسبت به خودشان عالم اند اما نسبت به وحیی که از آسمانها و زمین خبر دارد، از گذشته و حال خبر دارد، از غیب ماضی و غایب و قادم خبر دارد و از کسی که در این مدینه ی علم می گوید «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^(۱۰) خب همه نسبت به چنین کسی اُمی اند دیگر درست است این «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا» برای مردم حجاز است ولی «لَوْ فُرِضَ» که همه ی مردم زمین در حدّ مرحوم بوعلی بودند باز «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا» صادق بود برای اینکه نایب او و وصی او و سحر او و در مدینه ی علم او می گوید «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» این حسابشان دیگر است علم بشر عادی چیز دیگر است بنابراین او هزارها مراحل را فهمید به تفهیم الهی و گوش محض بود به إسماع الهی و بصر محض بود به ارائه ی الهی همه ی اینها را یاد گرفت و برای بشر نقل کرد.

ص: ۲۳۱

- ۱- (۴) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.
- ۲- (۵) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.
- ۳- (۶) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.
- ۴- (۷) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.
- ۵- (۸) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.
- ۶- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۷- (۱۰) . سوره ی علق، آیه ی ۵.
- ۸- (۱۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.
- ۹- (۱۲) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۱۰- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

پاسخ: در نشئه ی قوس صعود در همین بعد از چهل سالگی، در قوس نزول چون «أول ما ظهر» یا «أول ما صدر» طبق روایاتی که اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند وجود مبارک حضرت بود نور نبینا در قوس نزول اولین صادر یا اولین ظاهر آن خاندان اند ولی در قوس صعود بعد از اینکه به چهل سالگی رسید دیگر، وجود مبارک حضرت هم خودش استدلال کرده فرمود: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ» (۱) **خب** چهل سال من در بین شما بودم دیگر ما که این کارها را نداشتیم این حرفها را نمی زدیم مثل شما زندگی می کردیم دیگر اگر خدا نمی خواست نه من تلاوت می کردم نه او ادری می کرد درایت را از او گرفتیم تلاوت را از من می شنوید «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ» و این «ادری» فعل ماضی است یعنی ادری خدا شما را که در بحث سوره ی مبارکه ی «یونس» و «هود» گذشت. بنابراین برهان ربوبیت می گوید بشر را خدا باید اداره کند برهان وحی و نبوت هم می گوید که نبی هر چه دارد از او دارد صریح آیات قرآن کریم این است که این کتاب را ما به تو دادیم تو این چیزها بلد نبودی و اگر به مقام بالا برسد به مقام فنا برسد در مقام فنا گوش محض است در مقام فانی که کسی حرف نمی زند که، **خب**.

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» در جریان اینکه این گروه جن شیعه اند یا سنی بله، بعضی شیعه اند بعضی سنی اند بعضی مسلمان اند بعضی کافرند و اینکه در برخی از آنها برخی از طوایف آنها سنی وجود ندارد برای اینکه اینها عمر طولانی می کنند و عده ای از آنها هنوز کسانی که در صحنه ی غدیر حضور داشتند الآن در بینشان زنده اند و به ولایت حضرت امیر معتقدند و در آن قبیل سنی نیستند این را بله، بعضی از بزرگان نقل کردند.

ص: ۲۳۲

اما اینکه چرا قرآن کریم داستان خاوردور و باختردور را نقل نکرده با اینکه آنچه که روی گره ی زمین زندگی می کنند فرزندان آدم اند و چطور فرزندان آدم آنجا رفتند که الآن ما دسترسی نداریم؟ پاسخش این است که قرن‌ها گذشته این طور نبود که در تمام این قرون آنچه که امروز دریاست دریا بوده، آنچه که امروز جزیره است جزیره بوده، آنچه که امروز خشکی است خشکی بوده خیلی از دریاها خشک شدند، خیلی از خشکی دریا شدند راههای متصل منفصل شد در آن وقتها این چنین نبود که کل زمین آن طوری که الآن چندتا اقیانوس دارد و چندتا دریا دارد و چندتا جزیره دارد در هزارها سال قبل همین طور بود وقتی وجود مبارک حضرت آدم در گره ی زمین آمد خب فرزندانش علی وجه الأرض منتشر شدند بعدها این دریاها به این صورت درآمد، جزیره ها به این صورت درآمد، راهها بسته شد بعضی از راههای بسته باز شد و مانند آن در عصر نزول قرآن کریم راه برای رفتن آن طرف اقیانوسها نبود لذا قرآن کریم فرمود ما داستان بعضی از انبیا را نگفتیم برای شما «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقُصِّصْ عَلَيْكَ» (۱) برای اینکه اگر داستان انبیای خاوردور یا باختردور را بگوییم بعد باید بگوییم «فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ» (۲) این را که نمی توانیم بگوییم نه شما رفتنی هستید نه آنها آمدنی بنابراین راه برای گفتن نیست آن وقت ممکن است که این شبهه گرها اعتراض بکنند بگویند حرفهایی می زنی که ما راه برای تحقیق نداریم.

پرسش: دلیلشان این است که راه برای تحقیق نداریم.

ص: ۲۳۳

۱- (۱۵). سوره ی غافر، آیه ی ۷۸.

۲- (۱۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۷.

پاسخ: بله، آنکه قصه ی دنیا نیست قصه ی آخرت است قصه ی آخرت را با برهان ثابت کرده فرمود اگر شما راهی را طی کنید می توانید ببینید مثل حارثین زید این راه را هم نشان داده این حارثین زید آن طوری که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده جوانی بود نهایت و ارستگی و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صبحی در مسجد یا غیر مسجد او را دید فرمود چرا به این حالت افتادی؟ عرض کرد یا رسول الله من «أصبحت علی یقین» حضرت فرمود حقیقت یقین تو چیست؟ «أصبحتک أنى أنظر الی عرش الرحمن بارزا» گویا عرض خدا را می بینم، گویا بهشت و اهلش را می بینم، گویا جهنم و اهل جهنم را می بینم این راه باز است اما ما خودمان را با سوء اختیار خود کور و کور کردیم و گرنه این راه باز است این چنین نیست که آدم نتواند بهشت را ببیند، نتواند جهنم را ببیند در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در آن خطبه ی همّام فرمود مردان الهی، متقیان که «وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ»^(۱) اینها «کأن» به مقام «کأن» رسیدند هنوز به مقام «أن» نرسیدند اینها «الْجَنَّةَ كَمَنْ قَدَرَاَهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَاَهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» این راه باز است منتها اگر کسی چشم و گوش داشته باشد می تواند ببیند.

پرسش: اگر قرآن برای همه ی زمانها نازل شده و راههای بسته باز می شد...

پاسخ: الآن هم همین طور است الآن که راه باز است الآن قرآن «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^(۲) است، «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ»^(۳) است الآن که سفر به خاور دور و باختر دور سفر بکنند این قرآن را عرض می کنند و قرآن حجت است برای تربیت و پرورش آنها هم آماده است کتابی است جهانی کتابی مقطعی و موضعی که نیست اما اینکه چرا داستان انبیای آنها را نگفته در خاورمیانه ما مشکل زرتشت داشتیم که به تعبیر مرحوم صاحب جواهر بالأخره آن روایت را نقل می کند که آیا زرتشتیها اهل کتاب اند یا نه، جزیه بگیریم یا نه در همان روایت از حضرت امیر نقل می کند که اینها می گویند پیامبری داشتند کتابشان را سوزاندند، پیامبرشان را کشتند چنین وضعی در خود خاورمیانه هست لذا قرآن کریم از یهود و مسیحیها خبر می دهد می گوید بروید بررسی کنید «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»^(۴) اما دیگر درباره ی زرتشت چنین حرفی را ندارد برای اینکه در دسترس نیست قرآن یک کتاب جهانی است الیوم هم می تواند غرب را، شرق را اداره کند چه اینکه پیامش رسیده لکن حرف انبیای آنها را نقل بکند مقدور بشر آن عصر نبود که بروند از نزدیک تحقیق کنند.

ص: ۲۳۴

۱- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۲- (۱۸). سوره ی فرقان، آیه ی ۱.

۳- (۱۹). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۴- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۳.

پس دو مطلب است یکی اینکه همه فرزندان آدم اند چگونه رفتند آنجا؟ این چگونه برای هزارها سال قبل است مگر هزارها سال قبل موقعیت اقلیمی کره ی زمین مثل الیوم بود هر جا که امروز دریاست هزارها سال قبل هم دریا بود، هر جا جزیره است یا خشکی است هزاران سال قبل این طور بود بنابراین راهها فرق کرده، خشکیها و دریاها دگرگون شده و مانند آن.

اما معجزه، حقیقت معجزه برای انسان کامل منزّه است آنچه را که ائمه(علیهم السلام) می آورند این نقض معجزه ی انبیای قبلی نیست برای اینکه اینها هم از قداست روح برخوردارند به لحاظ مبدأ قابلی، اراده ی الهی هماهنگ با ادعیه ی اینهاست این نظام فاعلی همان کاری که انبیای دیگر می کردند این نقض نیست برای اینکه اینها بشر عادی نیستند اما درباره ی اینکه درمان برخی از بیمارهایی که وجود مبارک عیسای مسیح معالجه می کرد و مانند آن درمان با یک دعا غیر از درمان با وسیله است مثلاً- طَى الْأَرْضِ کرامت است و معجزه وجود مبارک پیغمبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در یک مدّت کوتاهی از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی رفت این می شود معجزه حالا دیگر امروز ما با هواپیما هم می توانیم سفر بکنیم این پس معجزه نقض شده اینکه نقض معجزه نیست با وسایل رفتن که معجزه را نقض نمی کند با پیشرفت علمی با ابزار علمی کسی کوری را درمان بکند که معجزه شکست نمی خورد کسی با یک «یا الله» گفتن یک نابینا را بینا کند این می شود معجزه هزارها نفر «یا الله» بگویند اثر ندارد، انس و جن جمع بشوند «یا الله» بگویند اثر ندارد ولی وجود مبارک مسیح این کار را می کند «تُبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَيْدِي» (۱)، «تحيى الموتى باذن الله» حال اگر با وسیله ی عادی کسی سد بسازد جلوی آب را بگیرد که کار موسای کلیم نقض نمی شود وجود مبارک حضرت به دستور پروردگار عصا زد «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» (۲) این آبها ایستادند حالا- فان قلت که ما می توانیم سد بسازیم جلوی آب را بگیریم اینکه معجزه ی موسای کلیم به هم نمی خورد که معجزه آن است که همان کاری که او کرد آدم انجام بدهد عصا بزند آبهای رفته برود نیامده نیاید یک سدّ آبی تشکیل بدهد روی هم باشند بدون اینکه مانعی در کار باشد این می شود معجزه، بنابراین آنچه را که اعجاز است اعجاز مخلّد است ولو معجزه مقطعی باشد.

ص: ۲۳۵

۱- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۲۲). سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

اما اینکه آدم بتواند نظام علی و معلولی را عوض بکند و مسیر اعجاز را برگرداند این هم محال است برای اینکه نظام علی و معلولی به دست مسبب الأسباب است او مسبب الأسباب است، سبب ساز است، سبب سوز است اگر کسی بخواهد نظام علی را عوض بکند باید در کل کارگاه هستی دخالت بکند در حالی که مقدورش نیست تنظیم سلسله ی اسباب به دست مسبب الأسباب است، علت العلل است که اوست این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه، بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در کتاب توحید صدوق این است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»^(۱) یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست به غیر تکیه می کند این معلول است این قانون علیت را که در نهج البلاغه تصویب شده در توحید صدوق تصویب شده سلسله ی علل به ذات اقدس الهی که مسبب الأسباب است ختم می شود در این ادعیه ما هم هست که «مُفْتَحُ الْأَبْوَابِ يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ سَبَّبْ لَنَا سَبَبًا لَا نَشِيءُ تَطِيعُ لَهُ طَلَبًا» مسبب اوست آن وقت چه کسی می تواند سلسله ی اسباب و علل را طرزی عوض بکند که در برابر معجزه ی انبیا کاری را انجام بدهد این هم مقدر احدی نیست، خب. اما خود قرآن کریم چرا پیامبر نمی تواند مماثل آن را بیاورد؟ خود پیامبر برای اینکه انبیا که مقدورشان نیست، جن برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «صافات» که قبلاً خوانده شد و بعضی از آیات دیگر خدا می فرماید اینها مطرودند اینها نمی توانند بالا بیایند حرفهای وحیانی را بشوند درست است وحی مجرد است آورندگان وحی فرشته های مجردند ولی بالآخره یک مکان خاصیتی قداست دارد، یک زمان مخصوصی قداست دارد وحی را ذات اقدس الهی همه جا می تواند ایجا کند اما همه ی سرزمینها یکسان نیستند، همه ی زمانها یکسان نیستند یک لیلهاقدری می خواهد که زمان نزول وحی باشد، یک کوه حرایی می خواهد، یک مسجدالحرامی می خواهد، یک کنار کعبه می خواهد همان طوری که کنار کعبه اثر دارد، کوه حرا اثر دارد، مدینه اثر دارد، مکه اثر دارد خب بالا رفتن از جو هم اثر دارد فرمود: «فَمَنْ يَشْتَمِعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا»^(۲) درست است وحی مجرد است ولی مبادی قابلی زمان و زمین و زبان اثر دارد عربی باید باشد، مکان باید باشد، مقصد مشخص باشد، زمان هم باید مشخص باشد آن هم که از آیات برمی آید این نیست که ما کل ستاره را رجم کنیم این شهبی که می شود این شهاب بارانی که می شود اینها بالآخره سوزنده است اینها قبل از اینکه به فضایی برسند و منفجر بشوند و از بین بروند به این شیاطین می خورند و اینها را از بین می برند «إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ»^(۳) بنابراین جن قدرت ندارد، انس قدرت ندارد، خود پیامبر قدرت ندارد تنها کسی که این حرفها را می زند ذات اقدس پروردگار است افراد عادی هم که به هیچ وجه مقدورشان نیست.

ص: ۲۳۶

۱- (۲۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.

۲- (۲۴). سوره ی جن، آیه ی ۹.

۳- (۲۵). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰.

مطلب دیگر اینکه این اجتماع گاهی گردهمایی علمی و مشورتی است، گاهی دور هم نشستن عملی است یک وقت است کسی مثل این طناب دارها که می خواهند یک بار سنگینی را، یک کشتی را به بندر بکشند همه شان اجتماع دارند در عمل، گاهی مشاوره ی علمی است همایش علمی است کنفرانس علمی است گردهمایی علمی است اجتماع دارند در علم فرمود بگو «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» اینها چه بخواهند کنفرانس و همایش و گردهمایی علمی داشته باشند مشورت بکنند کاری از آنها ساخته نیست، بخواهند نظیر ابن ابی العوجا و هم فکراشان وارد صحنه ی عمل بشوند که با هم سوره ای بیاورند مقدورشان نیست هم در نشئه ی علم اینها آسیب پذیرند هم در نشئه ی عمل این چنین نیست که در مقام علم به جایی می رسند ولی در مقام عمل مشکل دارند خیر، اینها هم در مقام علم مشکل جدی دارند هم در مقام عمل مشکل جدی دارند، بنابراین اجتماع علمی و عملی، مظاهره ی علمی و عملی از اینها برداشته شد به هیچ وجه مقدورشان نیست. معجزه فی نفسها ممکنه الوجود است چون اگر محال بود که یافت نمی شد لکن علت غیر شناخته شده دارد که برخی از آن علل شفافشان قداست روح آن انسان کامل است و راه فکری هم ندارد که همان طوری که بارها گذشت از سنخ علوم باشد و مانند آن، بنابراین مشابه کار انبیا احدی نکرده و نمی کند و این کتاب آسمانی هم این اخبار قطعی که صادر شده از وجود ذات مقدس پروردگار است و وجود مبارک پیامبر همه ی اینها را کاملاً یافته، فهمیده، به مردم اعلام کرده.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَمَّا شَتَنَّا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكَيْلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)»

تاکنون روشن شد که این قرآن کریم که نور است و «تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱) است قبل از هر چیز خودش را معرفی می کند اگر این کتاب نور است که فرمود: «جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۲) باید به صورت شفاف خودش را روشن بکند که گوینده اش کیست، شنونده اش کیست، آورنده اش کیست، محتوایش چیست، برای چه نازل شده و مانند آن. از آیات فراوانی به صورت شفاف برآمد که این کتاب، کتاب خداست گوینده ی این و نازل کننده ی این و متکلم این کلمات ذات اقدس الهی است دریافت کننده ی این کتاب و این کلمات وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است هیچ کلمه ای از کلمات این قرآن را پیغمبر خودش نفرمود همه ی این کلمات را چه در مکه، چه در مدینه ذات اقدس الهی ایجاد کرد و وجود مبارک پیغمبر شنید. تعبیر «هَذَا الْقُرْآنُ»، «هَذَا الْكِتَابُ» هم برای تأیید همین مطلب است نمونه هایی از این مطلب گذشت برخی از آن نمونه ها هم امروز مطرح می شود.

در جریان قرائت که در بحث دیروز اشاره شد ممکن است قرائت باشد لکن به قرینه ی سیاق و آیاتی که در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آمده است منظور همین تلاوت لفظی است برای اینکه در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آیه ی شانزده به بعد به این صورت است «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» این به صورت شفاف دلالت می کند که منظور از این قرائت همان تلاوت لفظی است و این الفاظ را اول ذات اقدس الهی قرائت کرده یعنی ایجاد کرده این کلمات را بعد وجود مبارک پیامبر این الفاظ را تلاوت کرده. خداوند فرمود زبانت را بدون اجازه ی ما حرکت نده تا عجله کنی اول صبر بکن ما کلمه به کلمه این آیات را بخوانیم بعد از اینکه این آیات تمام شد آن وقت تو قرائت کن این تحریک لسان نشانه ی آن است که منظور از این قرائت همین قرائت معروف و معمول یعنی تلاوت است که فرمود: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» (۳) خب اگر _ معاذ الله _ این کلمات، کلمات پیامبر بود خودش می گفت دیگر، دیگر کسی بگوید که زبانت را بدون اجازه ی ما حرکت نده بگذار اول ما بخوانیم بعد تو بخوانی این لازم نبود اینکه فرمود زبانت را حرکت نده بگذار اول ما بخوانیم بعد تو بخوان معلوم می شود که این کتاب الهی معنأ و لفظاً از طرف ذات اقدس الهی است. در سوره ی مبارکه ی «مزل» هم آیه پنج فرمود: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» قول عبارت از لفظ با معناست اگر آیات از سنخ «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۴)، «مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» و مانند آن بود ممکن بود شامل بحثهای روایی هم بشود برای اینکه این روایاتی که مربوط به احکام الهی است همه را ذات اقدس الهی تعلیم داد اما الفاظ را به وجود مبارک پیامبر واگذار کرد بر خلاف حدیث قدسی و بر خلاف قرآن کریم. درباره ی قرآن فرمود: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» الفظی که دارای معانی وزین باشد می شود قول ثقیل چون کلمه ی قول آن عنصر محوری اش همین لفظ است «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا». در سوره ی مبارکه ی «حاقه» آیه چهل به بعد فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» این قول رسول است اما رسول «بما أنه رسول» هیچ حرفی ندارد مگر

حرف مُرْسِل به دلیل همین سیاق و آیات بعدی فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ» این سخن نه سخن شعری است نه کهنات است و مانند آن بلکه «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» پس اگر ما گفتیم قول رسول است رسول «بما أنه رسول» حرف مرسل را می زند بعد فرمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ» ما منتظر نیستیم که همه ی این قرآن _ معاذ الله _ یا کتابی به نام ما تهمت بزنند اگر گوشه ای از این حرفها را هم _ معاذ الله _ خودش می گوید «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» ما رگِ حیاتش را قطع می کنیم، قدرتش را می گیریم، کسی نمی تواند جلوی او را بگیرد برای اینکه برای ما فرق نمی کند عالم را خدا آفرید خدا باید پیروانند، بشر را خدا آفرید باید خدا پیروانند، پرورش بشر بر اساس تعلیم و تزکیه است تعلیم و تزکیه هم باید قانون الهی باشد اگر _ معاذ الله _ بشری ولو کسی که مدعی نبوت است یا نبوت به او داده شد این حرفها خودش را بخواهد به جای حرفهای خدا به مردم ارائه کند گرفتار چنین توییخی خواهد شد بشر ساخته ی خداست و پرداخته ی خدا یعنی خدا خالق اوست یک، خدا رب اوست دو، خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین طور است مخلوق خداست، مربوب خداست پس اگر در آیه ی چهل سوره ی «حاقه» فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» رسول «بما أنه رسول» هیچ حرفی ندارد مگر حرف مرسل بعد فرمود شعر نیست، کهنات نیست بلکه این تنزیلی است از طرف ذات اقدس الهی و اگر _ معاذ الله _ پیامبر بخواهد چیزی را به نام ما جعل بکند ما با او چنین چیزی رفتار می کنیم.

ص: ۲۳۸

۱- (۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۸۹.

۲- (۲) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.

۳- (۳) . سوره ی قیامت، آیه ی ۱۶.

۴- (۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

از سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی سؤال کردند که این تهدید خیلی حادّ و تیز است «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (۱) خیلی تند است چطور برخی از متبیین که ادّعی نبوت کردند خدای سبحان با آنها این طور معامله نکرد؟ ایشان در پاسخ فرمودند یک وقت است کسی از راه می رسد ادّعی نبوت می کند بعد از چند روزی هم رسوا می شود اما یک وقت است کسی ما به او ستم دادیم از طرف خدا ستمی داشت حرف او سگه ی قبولی دارد هر چه او بگوید مردم به عنوان دین می پذیرند و قبول دارند چنین شخصی در چنین شرایطی بخواهد با دین ما بازی کند گرفتار چنین سرنوشت تلخی خواهد شد و گرنه آمار متبیین کمتر از انبیا نیست در هر عصری که وجود مبارک پیامبری رشد کرده مدّعیانی هم پیدا شدند ادّعی نبوت کردند شما آمار متبیین را که رصد کنید می بینید کمتر از ارقام انبیا نیست این طور است دیگر آنها را ذات اقدس الهی به حال خودشان رها کرده یا مردم آنها را از بین بردند یا تاریخ مصرفشان گذشته بالآخره نابود شدند چیزی از آنها نمانده علی وجه الأرض مثل علف هرزند می بینید یک باغبان وقتی درخت سیب و گلابی را می کارد سالیان متمادی از میوه اش استفاده می کند اما هر سال در ریشه ی اینها چهارتا علف هرز هم سبز می شود اینها را باغبان برمی دارد می رود باغ که بدون علف هرز نیست ما بخواهیم باغی داشته باشیم که

اصلاً علف هرز روییده نشود این دیگر می شود باغ بهشت «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۲) دیگر باغ دنیا نیست دنیا باشد و کسی خلاف نکند و باطل نرود این دنیا نیست این می شود بهشت در دنیا اینها حرفها هست ولی اگر کسی مقبول القول بود و از طرف ذات اقدس الهی سمتی به او داده شد حرفهای او حرفهای دینی تلقی شد چنین شخصی _ معاذ الله _ بخواهد دست به تحریف بزند گرفتار چنین سرنوشتی خواهد شد این پاسخ.

ص: ۲۳۹

۱- (۵) . سوره ی حاقه، آیات ۴۴ _ ۴۷.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵.

اما درباره ی تحریف قرآن که اگر خود ذات اقدس الهی فرمود این کتاب مماثل ندارد نمی شود مثل او آورد دوباره چرا فرمود ما این را حفظش می کنیم خب کسی که نمی تواند مثل این بیاورد که در بحثهای سوره ی مبارکه ی «حجر» گذشت که بحثهای نزاهت قرآن از تحریف، صیانت قرآن از تحریف راجع به آن نقیصه است نه راجع به زیاده، زیاده ی قرآن متفق عندالکل است که منتفی است احدی قائل نشد که قرآن اضافه شده یا قابل اضافه شدن است همه ی بحثهای تحریف راجع به آن نقصان است که مبدا برخی از صور او و آیات او گرفته بشود، بنابراین اینکه خدا فرمود نمی شود مثل قرآن آورد از سوی دیگر هم فرمود من حافظ قرآنم آن حفظش ناظر به نقیصه است نه ناظر به زیاده، خب این بخشهایی بود مربوط به سوره ی مبارکه ی «حاقه» اما آنکه در سوره ی مبارکه ی «نجم» است که فرمود: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱) منظور از هوا در مقابل وحی خداست هر چه که وحی الهی نیست هواست سوره ی مبارکه ی «نجم» آیه ی یکم به بعد که «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» این هوا در قبال هوس نیست بگویم هوا و هوس یعنی حرفهای بی مغز، حرفهای سست، حرفهای لهو و لعب این نیست چون اگر چنین حرفی بود که با سایر آیات قرآن هماهنگ نبود و همه می فهمیدند هوا یعنی در قبال وحی میل قلبی را می گویند هوا اگر کلام خدا بود می شود وحی، کلام خود بشر بود می شود هوا، بعد این هوا تقسیم می شود یا حق است یا باطل، یا صدق است یا کذب، یا خیر است یا شرّ، یا سعادت است یا شقاوت، یا ثواب است یا خطا، یا سعادت است یا شقاوت این تقسیم بندی هواست شما می بینید در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» وقتی ذات مقدس ابراهیم خلیل از ذات اقدس الهی درخواست می کند که بحثش قبلاً گذشت به خدا عرض می کند پروردگارا آیه ۳۷ سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» این بود «رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» عرض کرد خدایا من کعبه را ساختم، همه کارها را کردم اما بالأخره یک امام جماعتی می خواهد، رهبری می خواهد، یک هادی می خواهد که تو باید فراهم بکنی و ان شاءالله مبعوث بکنی پذیرش مردمی هم می خواهد حالا بر فرض کسی آمده به عنوان امام اگر مردم قبول نکنند چطور؟ خدایا هر توفیقی که هست نعمتی که هست از ناحیه ی توست توفیق دادی که قبله ساختیم، مطاف ساختیم، کعبه ساختیم تو را شکر از فرزندان ما رهبران الهی قرار بده این را هم تو را شکر، قبول مردمی هم به اینها عطا بکن تو را شکر، حالا- اگر کسی نظیر برخی از انبیا شدند که ذات اقدس الهی می فرماید: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۲) در آن محل بزرگ فقط یک خانوار به این پیغمبر ایمان آوردند این تنوین «بَيْتٍ» تنوین وحدت است «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا» در آن بلد «غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» فقط اعضای یک خانواده به او ایمان آوردند خب این چطور می شود. فرمود توفیقی بده که عده ای به طرف فرزندان من حرکت کنند «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (۳) این جعل، جعل مجانی و رایگان نیست چون مسبوق به دعای قبلی است خدای سبحان هم سنت خودش را مشخص کرد فرمود من که مقلب القلوب دلهای مردمی را به طرف کسانی گرایش می دهم که آنها نه بیراهه بروند نه راه کسانی را ببندند اگر «الَّذِينَ آمَنُوا» شد، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» شد آن گاه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۴) وجود مبارک پیامبر حضرت ابراهیم هر دو را از خدا خواست عرض کرد ذراری من کسانی باشند که مؤمن اند و عالم اند و عمل صالح دارند که سهم اینها باز هم اگر کسی مؤمن شد و عمل صالح داشت او مقلب القلوب نیست اینها همه مبادی قابلی اند ذات اقدس الهی به استناد این مبادی قابلی دلهای عده ای را به این سمت گرایش می دهد فرمود: «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» این طور نیست که هر که آدم خوب بود خودش بتواند مقلب القلوب باشد این هم نیست، پس دعای حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) این شد که کعبه را به عنایت تو ساختم با کمک فرزندانم که آن با عنایت تو، قبله شد مطاف شد همه ی اینها ساختمان مؤسسه دینی و همه ی اینها درست شد اما اینها یک ولی و رهبر و

راهنما می خواهد این را هم شما باید تهیه کنی بر فرض از فرزندان من کسی به امامت رسیدند «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۵) عده ای باید اینها را قبول داشته باشند به دنبال اینها حرکت کنند «فَأَجْعَلْ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (۶) این «تهوی» یعنی «تمیل میلاً حقاً خیراً سعیداً» و مانند آن هوا به معنای هوس نیست این چنین نیست که اگر هوا شد یعنی باطل، هوا در مقابل وحی است یا حق است یا باطل. در آن قصه ی معروفی که یکی از رزمنده ها به وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) عرض کرد که چه جبهه سعادت بخشی است ای کاش برادر من هم در این صحنه ی جهاد حاضر بود حضرت فرمود: «أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟» (۷) آیا او در خط ماست در گرایش قلبی اش با ماست ما را قبول دارد، ولایت ما را قبول دارد، امامت ما را قبول دارد؟ عرض کرد بله آن هم مثل ماست فرمود او در تمام این ثوابها شریک است برای اینکه مایل بود در این صحنه شرکت کند منتها وسیله اش فراهم نشد آنجا حضرت فرمود: «أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟» بنابراین هوا به معنای هوس باطل نیست گاهی با او آمیخته است هوا و هوس ولی هوا در مقابل وحی است خب خیلی از حرفهاست که صحیح است اما و حیانی نیست وحی آن است که با گذشته و ازل هماهنگ باشد، با آینده و ابد هماهنگ باشد، با سایر مطالب هماهنگ باشد به هیچ وجه خطا و خطئه پذیر نباشد لذا فرمود در همان سوره ی مبارکه ی «نجم» که این هوا نیست و وحی الهی است پس اگر قول پیامبر بود ولو پیامبر حکیمانه حرف بزند عارفانه سخن بگوید، فقیهانه سخن بگوید می شود هوا چون هوا در قبال وحی است «ما لیس بوحي» را می گویند هوا.

ص: ۲۴۰

- ۱- (۷) . سوره ی نجم، آیات ۱ _ ۴.
- ۲- (۸) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۳۶.
- ۳- (۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.
- ۴- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۶.
- ۵- (۱۱) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.
- ۶- (۱۲) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.
- ۷- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲.

پاسخ: اینها را ما از نظر الفاظ و ظواهر قرآنی اینها اثباتش آسان نیست لکن در اصول ثابت شده است که هر کاری را که پیامبر انجام داد سکوت او مثل کلام اوست، قعود او مثل قیام اوست، تقریر او و تحریر او مثل آرامش اوست و مانند آن حجت شرعی است اگر این چنین است معلوم می شود متکی به وحی است مگر اینکه مهفوف به قرینه باشد ما قرینه داریم که اینجا حضرت درصدد بیان تعلیم دین نیست حالا حضرت خواستند وارد مسجد بشوند یک روز خسته شدند از آن کوچه رفتند، یک روز خسته شدند از این کوچه رفتند ما بگوییم مستحب است از آن کوچه عبور کردن، مستحب است از این کوچه عبور کردن اگر درصدد بیان حکم شرعی باشد قول او، فعل او، تقریر او حجت شرعی است اما اگر مهفوف به قرینه ی خاص باشد که دارد حالات شخصی خودش را دارد زندگی می کند با بچه هایش و اینها نه دیگر چون در آن صدد نیست البته بعضی از علوم هست که عهده دار این است که این آیات را خوب تفسیر بکنند «إِنَّ صِيَ لَاتِي وَنُسِي كِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) آنها که تحت ولایت مطلق الهی اند آن یک راه دیگری دارد آن دیگر راه تفسیر نیست آن دیگر راه فقه و اصول نیست آن را از راه دیگر می شود ثابت کرد، خب.

در سوره ی مبارکه ی «یوسف» مشابه همین آنچه که در بحث دیروز گذشت آمده در سوره ی مبارکه ی «یوسف» در دو جا این سبک مطرح است یکی آیه سوم سوره ی مبارکه ی «یوسف» است که فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» ما داریم قصه می گوئیم در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت که قصه ی یوسف احسن القصص نیست ما در قرآن آیه ای نداریم که احسن القصص باشد آنچه که در اینجا آمده قَصَص است نه قِصَص، قَصَص هم مفرد است این می شود مفعول مطلق نوعی «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ قَصِّصاً هُوَ أَحْسَنُ» یعنی هر چه می گوئیم احسن است نه اینکه قصه یوسف احسن القصص است اگر جمع بود بله، «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» اما قَصَص است قصه ی آدم این طور است، قصه ی نوح این طور است، قصه ی ابراهیم این طور است، قصه موسی و عیسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) این طور است همه ی اینها احسن القصص است «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ قَصِّصاً» که «أَحْسَنَ الْقَصِصِ» این مفعول مطلق نوعی است «قَصِّصاً أَحْسَنُ»، خب بنابراین وجود مبارک یوسف داستانش را پیغمبر که نبود بداند که خدا فرمود تو که در آن صحنه نبودی که ما به بهترین وجه این قصه را برای بازگو می کنیم چه اینکه به بهترین وجه قصص دیگر را هم می گوئیم قصه ی موسی هم احسن القصص است یعنی «قَصِّصاً أَحْسَنُ» هر کاری که ذات اقدس الهی دارد احسن است هر قولی هم که ذات اقدس الهی دارد احسن است «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصِصِ» به چه چیزی؟ «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» (۲) این هم «هَذَا الْقُرْآنَ» گفتن هم نظیر همان است که وجود مبارک پیغمبر دست حضرت امیر (سلام الله علیهما) را گرفته فرمود: «فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ» (۳) ما دیگر بیش از یک قرآن در آن عصر پیغمبر نداشتیم که مکرر «هَذَا الْقُرْآنَ»، «هَذَا الْقُرْآنَ» برای اینکه کسی نگوید یک قرآن دیگر است یک کلمات دیگر است «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ». در بخش پایانی همان سوره ی مبارکه ی «یوسف» آیه ی ۱۰۲ به این صورت آمده است «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَمُدِّيهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» آن در صحرا که برادرها بردند به عنوان بازی بردند به عنوان مسابقه بردند، بردند در آن چراگاه تو که آن صحنه نبودی که چطور این را تصمیم گرفتند به چاه بیندازند ولی من دارم برای تو گفتم که چطور تصمیم گرفتند و او را به چاه انداختند خب این «بِمَا كُنْتَ لَمُدِّيهِمْ» هم نظیر همان «مَا كُنْتَ لَمُدِّيهِمْ» که در جریان کفالت حضرت مریم مطرح است و همچنین در جریان طور حضرت موسی و در جریان

۱- (۱۴). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۲.

۲- (۱۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۳.

۳- (۱۶). الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

حالا- این آیات یک ترتیل بکن، آیات ترتیل، «رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» (۱) و مانند آن همه تأیید می کند که ذات اقدس الهی این کلمات را ایجاد کرده به سمع پیغمبر رسانده و وجود مبارک پیامبر اینها را یکی پس از دیگری خوانده. در سوره ی «کهف» آمده که این تنزیلها تدریجی است و ما تدریجاً فرستادیم تو هم تدریجاً بر مردم قرائت می کنی آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ پایان همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» که در آن هستیم فرمود: «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» قبلاً هم این بحث گذشت که ذات اقدس الهی این قرآن را نینداخت آن طوری که باران را انداخت انزال قرآن نظیر انزال باران نیست خدای سبحان قرآن را آویخت آن طوری که جبل متین را می آویزانند که یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست ما در این روایات فراوان حدیث ثقلین همین است دیگر که «إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی» (۲) و کتاب الله جبل متین است، ثقل اکبر است، «طرفه بیده الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیكم» (۳) این است قرآن را آویخت ولی باران را انداخت فرمود اینکه ما آویختیم یک طرفش به دست ماست از بالا- تا پایین، از پایین تا بالا حق است هیچ چیزی باطل در این مسیر راه پیدا نکرده «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» در حریم قلب تو هم که خب تو معصومی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» (۴) ما سوره سوره، آیه آیه، جمله جمله نازل کردیم تو هم جمله جمله اینها را شنیدی جمله جمله هم برای مردم می خوانی دیگر از این شفاف تر فرمود ما قرائت کردیم ما به طور تفریق جدا جدا، سوره سوره، آیه آیه خواندیم و تو شنیدی و برای مردم نقل کردی.

ص: ۲۴۲

۱- (۱۷) . سوره ی مزمل، آیه ی ۴.

۲- (۱۸) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳- (۱۹) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.

۴- (۲۰) . سوره ی اسراء، آیات ۱۰۵ _ ۱۰۶.

پاسخ: او دیگر در ماه مبارک رمضان بود آن راه خاص خودش را دارد که در اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش گذشت که انزال دفعی قرآن سالی یک بار نازل می شد و در آخرین سال عمر مبارک حضرت دوبار دفعتاً نازل شد آن بحثش در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت.

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (۱) اما اینکه از همین حروف ۲۸ گانه و یا ۲۹ گانه و مانند آن خدای سبحان سُورِی درست کرده، آیاتی درست کرده که احدی نمی تواند مثل آن بیاورد مشابهش همین است که در سوره ی مبارکه ی «رعد» فرمود این زمین خاکش یکی در دسترس همه شما، آبش یکی در دسترس همه شما، هوا برای همه ی شما مسخّر شد، نور آفتاب برای همه شما مسخّر شد اما میوه های رنگارنگ شما وقتی وارد یک باغ می شوید که مثلاً یک هکتار مساحت اوست می بینید صدها برگ هست، صدها میوه هست، صدها خوشه و شاخه است هیچ کدام شبیه هم، هم نیستند موادّ اوّلی شان هم یکی است صُور را او اعطا می کند به همان دلیل که الآن هفت میلیارد بشر روی زمین اند بر اساس «وَإِخْتِلَافُ السِّتِّكُمْ وَالْوَانِكُمْ» (۲) نه آهنگها و لهجه ها شبیه هم است، نه چهره ها شبیه هم با اینکه همه شان «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى» (۳) از یک قطره آب بیشتر نیستند این یک قطره آب را به این صورت الآن به این هفت میلیارد صورت در آورده این چنین نیست که اگر ماده محدود بود صور هم محدود است آن کیفیات هم محدود است کمّیات هم محدود باشد و مانند آن این چنین نیست، خب.

ص: ۲۴۳

۱- (۲۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۶.

۲- (۲۲) . سوره ی روم، آیه ی ۲۲.

۳- (۲۳) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.

از این آیات کریمه به خوبی برمی آید که ذات اقدس الهی قرآن کریم را بلفظه و معناه ایجاد کرده و به وجود مبارک پیغمبر عطا فرمود اما پیامبر از آن جهت که بشر است توان آن را ندارد مثل قرآن بیاورد چون معجزه معنایش همین است اما از آن جهت که رسول است معجزه را تلقی می کند و ضبط می کند و به مردم می گوید. بحثهای روایی کمک گرفتن از نهج البلاغه اینها که فراوان هست دیگر نیازی نیست که ما از بحثهای روایی کمک بگیریم اما بعضی از روایات در اثر برکت خاصی که دارند اگر ما از آنها کمک بگیریم بد نیست. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید در باب «ما جاء فی الرؤیه» که چندی قبل برخی از روایات این باب هم به مناسبتی خوانده شد. حدیث پانزدهم کتاب شریف توحید مرحوم صدوق باب «ما جاء فی الرؤیه» صفحه ی ۱۱۵ به این صورت آمده است مرحوم ابن بابویه قمی می گوید که پدرم (رحمه الله) «قال حدثنا سعد بن عبدالله عن ابراهیم بن هاشم عن ابن ابی نجران عن محمد بن سنان عن ابراهیم والفضل ابنی محمد الأشعریین عن عبید بن زراره عن أبيه قال قلت لأبي عبدالله (عليه السلام)» زراره به حضرت عرض می کند که به امام صادق (سلام الله علیه) که «الغشیه الّتی کانت تصیب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إذا أنزل علیه الوحی» این غشیه، این مدهوشی چه چیزی بود؟ وقتی که وحی بر پیغمبر نازل می شد می گفتند به حال غشوه در می آمد مدهوشی نه بیهوشی چه چیزی بود این؟ این را زراره از وجود مبارک حضرت سؤال می کند فرمود: «قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) جعلت فداک الغشیه الّتی کانت تصیب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إذا أنزل علیه الوحی فقال (عليه الصلاة و علیه السلام) ذاک إذا لم یکن بینہ و بین الله أحد ذاک إذا تجلّی الله له قال ثم قال تلک النبؤه یا زراره و أقبل یتخشع» فرمود زراره وحی درجاتی دارد، اقسامی دارد گاهی فرشته ها می آورند «بأيدي سَفَرِهِ * كِرَام بَرِّهِ» (۱)، «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَي قَلْبِكَ» (۲) و آیات دیگر آن خب وحی را تقدیم می کردند وجود مبارک پیامبر هم تلقی می کرد اما بعضی از مراتب وحی است که ذات اقدس الهی واسطه ای را ارسال نمی کند بین پیامبر و بین ذات اقدس الهی پیکی نیست بدون واسطه خدای سبحان وحی را به وجود مبارک پیامبر می رساند در آن حالات پیامبر مدهوش می شد. «ذاک إذا لم یکن بینہ و بین الله أحد ذاک إذا تجلّی الله له» آن وقتی که خدا بدون حجاب تجلّی بکند بعد فرمود آن مقام شامخ نبوت همین است «تلک النبؤه یا زراره» آن وقت خود حضرت هم حالش داشت عوض می شد «أقبل یتخشع» که قرائت این باشد نه «أقبل بتخشع» خب اینها به صورت شفاف دلالت می کند که ذات اقدس الهی این کلمات را ایجاد کرده وحی را فرستاده گاهی به وسیله ی فرشته های وحی نظیر آیاتی که دارد که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» «نَزَلَ بِهِ» این باب برای تعدیه است دیگر «نَزَلَ بِهِ» یعنی «أنزله» «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» این برای این، یک وقت است که نه، «ذاک إذا لم یکن بینہ و بین الله أحد ذاک إذا تجلّی الله له»، خب این وجود مبارک پیامبر نمی تواند خودش را جمع کند آن وقت چطور ما بگوییم _ معاذ الله _ این کتاب، کتاب اوست ببینید اینکه فرمود اگر خدا تجلّی بکند بین خدا و بین پیامبر احدی نیست با اینکه قبلاً این روایت را از وجود مبارک ابی ابراهیم خواندیم بین خدا و بین هیچ کس واسطه ای نیست آن روایت نورانی که از ابی ابراهیم خواندیم از همین توحید مرحوم صدوق این بود که «لیس بینہ سبحانه و تعالی و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغير حجاب محجوب واستتر بغير ستر مستور» حضرت فرمود بین خدا و زید مثلاً هیچ کس نیست، بین خدا و عمرو هیچ حجابی نیست در حجابهای مادی ما ناچاریم سه ضلع داشته باشیم محجوب و محجوب عنه و حاجب الآن ما از پشت دیوار محجوبیم آنها هم از ما محجوب اند ما یک طرف آنها که پشت دیوارند طرف دیگر این دیوار در وسط بین ما و آنها حاجب است این در حجابهای مادی است در حجابهای معنوی بین «الف» و «باء» حجابی غیر از «الف» نیست خود «الف» حاجب است فرمود: «لیس بینہ سبحانه و تعالی و بین خلقه حجاب غیر خلقه» پس او بی پرده پوشیده است «فقد استتر بغير ستر مستور واحتجب بغير حجاب» او بدون حجاب

محبوب است و خود خلق حاجب اند اگر آن بزرگوار گفت: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» شاگرد این گونه از روایات است حالا پیغمبر بین خود و بین خدای خود حجابی نداشت مگر خودی او این خودی را می خواهد فراموش کند دست و پایش را گم می کند این می شود مدهوشی نه بیهوشی آن وقت کسی بگوید _ معاذ الله _ در این حال پیغمبر حرف زده چون به مقام فنا رسیده حرف او حرف خداست خب این نمی تواند خودش را کنترل کند این حرف می تواند بزند؟ اصلاً مقام فنا، مقام محو محض است از او به عنوان محو یاد کردند، به عنوان فنا یاد کردند، به عنوان مه یاد کردند، اگر کسی از میان برخاست چه حرفی برای گفتن دارد او چشم گوش و مغز گوش و قلب گوش و گوش گوش او فقط گوش دارد او حرفی نمی تواند بزند که فرمود وقتی خدا تجلی بکند این نمی تواند خودش را جمع و جور بکند در چنین مواقعی حساس ترین مطلب را ذات اقدس الهی به پیغمبرش می گوید شما این دو تا آیه ای که در پایان سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش گذشت اینجا ببینید یکی از چیزهایی که در چنین حالتی که بین حضرت و ذات اقدس الهی احدی فاصله نبود پیکی نبود، جبرئیلی نبود، میکائیلی نبود، اسرافیلی نبود، هیچ فرشته ای نبود به حضرت داد ولایت وجود مبارک حضرت امیر بود شما ببینید آنچه را که حضرت در این حال به پیغمبر می دهد چیست اینها را رصد کنید ببینید چند چیز در این حال به پیغمبر داده ولایت حضرت گفتند مشافحتاً به پیغمبر رسیده دهن به دهن یعنی این دهنی که فقط ساکت محض است آن دو تا آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «بقره» که بعد از نماز عشا عده ای می خوانند «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (۳) این دو تا آیه به ولایت وجود مبارک حضرت امیر اینها از چیزهایی بود که مشافحتاً به پیغمبر رسید حالا آن حدیث قرب فرایض یاد آقایان باشد حتماً جستجو کنند اگر سندی پیدا کردند به ما اطلاع بدهند.

ص: ۲۴۴

۱- (۲۴) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ _ ۱۶.

۲- (۲۵) . سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.

۳- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۵.

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۸۸) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (۸۹)»

تاکنون روشن شد که کل قرآن کریم الفاظ او، معانی او، پیوند الفاظ و معانی همه و همه ساخت الهی و صنع الهی است و لا-غیر و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه ی اینها را از نزد ذات اقدس الهی تلقی کرد کاملاً، حفظ کرد کاملاً، به مردم هم ابلاغ کرد کاملاً این هم عصمت در مراحل سه گانه است.

پرسش: حاج آقا در اینترنت قرآنی را آوردند که شبیه قرآن است وحی نازل شده است تشخیص شان مشکل است حالا اخبار غیبی ندارد.

پاسخ: خب بالأخره باید به کارشناس مراجعه کرد قرآن کتاب جهانی است فرمود: «مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» (۱) یا «لِّلْعَالَمِينَ نَذِيراً» (۲) جن و انس را هم دعوت کرده است چون آنها مکلف اند خب خلیها هستند که عبری زبان اند، سریانی زبان اند، فارسی زبان اند اینها به کارشناسان همان فرهنگ و لغت عرب مراجعه می کنند در معارف غیبی، در براهین به صاحب نظران رشته های گوناگون مراجعه می کنند، در فصاحت و بلاغت و رعایت قواعد ادب و عرب به کارشناسان عرب مراجعه می کنند اگر یهودیها، مسیحیها، جن و انس همه مکلف به ایمان آوردن اند و همه در این تحدی یعنی دعوت به مبارزه سهیم اند اگر کسی خودش کارشناس است که اقدام می کند نشد به کارشناس مراجعه می کند دیگر باید دید که در مسائل قرآنی یکی از تحدیاتش این است که این کتاب شریف که در طی بیش از بیست سال حدود ۲۳ سال تدریجاً نازل شد هیچ آیه اش با آیه ی دیگر مخالف نیست «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيراً» (۳) در حالی که کتابهای بشری صدر و ساقه اش یقیناً هماهنگ نیست از این گونه تحدیها در قرآن کریم فراوان است اگر کسی خودش اهل خبره بود که بررسی می کند نشد که به اهل خبره ی خودش مراجعه می کند.

ص: ۲۴۵

۱- (۱) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۲- (۲) . سوره ی فرقان، آیه ی ۱.

۳- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۸۲.

پرسش: اگر پیامبر در .. خودش تأثیری ندارد پس این تفاوت آیات قرآن در فصاحت و بلاغت چه جهت دارد با اینکه خداوند می توانست همه را در یک..

پاسخ: بله خب این نظیر همان سوره ی مبارکه ی «فرقان» بود که عده ای گفتند چرا یکجا نازل نشد چرا تدریجاً «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (۱) چرا یکجا نازل نشد یا یک گونه نازل نشد در همان سوره ی مبارکه ی «فرقان» دارد که ما این را تدریجاً طبق مصالِح گوناگون، معانی گوناگون، الفاظ گوناگون در زبان و زمان گوناگون لمصالحی که بعضی مستورند و بعضی مشهور نازل کردیم شرایط مختلف است شما با هر کدام از اینها بخواهید مبارزه بکنید توانتان نیست آیات مختلف، مطالب مختلف، مضامین مختلف اما همه در یک راستاست بعضیها متوسط اند بعضی اقوای اند، بعضی کامل اند بعضی اکمل اند در سوره ی مبارکه ی «فرقان» این طور بود دیگر فرمود چرا اینها یکجا نازل نشدند فرمود ما به تدریج اینها را نازل کردیم شما هم به تدریج برای مردم می خوانید «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» فرمود: «كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» که در سوره ی مبارکه ی «فرقان» هست آنها گفتند چرا یکجا نازل نشده فرمود سَرَّ يَكْجَا نَازِل نَشْدَنَش اَيْن اِسْت كَه بَه تَدْرِیج مَا اَيْنَهَا رَا دَر هَر فَرْصَتِي اَيَه مَنَاسِب رَا نَازِل مِي كَنِيْم تَا شَمَا هَم دَر هَر فَرْصَتِي اَيْنَهَا رَا بَكْیَرِي وَ بَخْوَانِي وَ تَثِيْت مَقَام پيدا كَنِي وَ بَه مَرْدَم اِبْلَاغ كَنِي اَيَه ي ۳۲ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است «وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» اگر این قرآن _ معاذ الله _ كَلَام پيامبر بود خب می گفتند كه چرا يكجا نمی آوری در حالی كه آنها هم از پيامبر شنیدند اینها كَلَام الله است می گویند چرا يكجا بر تو نازل نشد «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» فرمود: «كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (۲) لحظه به لحظه هر روز يك حادثه پیش می آید ما هر روز يك آیه نازل می كنیم در هر مقطعی آیه ی مناسب آن را نازل می كنیم تا موقعیت شما را تثبیت بكنیم، خب.

ص: ۲۴۶

۱- (۴) . سوره ی فرقان، آیه ی ۳۲.

۲- (۵) . سوره ی فرقان، آیه ی ۳۲.

درباره ی قرآن کریم ملاحظه فرمودید که مشکلات برای قرآن کریم زیاد ایجاد کردند هر گروهی چون مهم ترین منبع دینی ثقل اکبر به اصطلاح قرآن کریم است گرچه در حقیقت بین قرآن و عترت فاصله ای نیست اما در مقام اثبات ثقل اکبر قرآن کریم است. درباره ی قرآن کریم که ثقل اکبر است عنصر اصلی دین است دشمنها از دیرزمان تا امروز صف آراییی کردند گاهی گفتند این کلام بشر است یک، بشر غیر مدعی، گاهی گفتند کلام بشر مدعی نبوت است مثل کلام خود پیامبر است _ معاذ الله _ لکن قائل به عصمت پیامبر نبودند و اگر قرآن کلام غیر پیامبر باشد یا کلام پیامبر باشد و _ معاذ الله _ آن حضرت معصوم نباشد دیگر حجّت الله نیست، سند نیست، عنصر دینی نیست، منبع معرفت دینی نیست و مانند آن این دو گروه در زمان خود پیامبر بودند و برخی از آنها هم همچنان ادامه دارد. گروه سوم دوستان افراطی بودند که گفتند قرآن در سطح بالاست درکش ادراک معارف قرآن مخصوص اهل بیت (علیهم السلام) است ما دسترسی نداریم لذا قرآن را مهجور کردند. گروه چهارم تفریطیها بودند که می گفتند درست است که قرآن کلام خداست ولی _ معاذ الله _ تحریف شده است چون تحریف شده است دیگر از حجّیت افتاده است. گروه پنجم کسانی اند که می گویند نه، قرآن کلام خداست تحریف هم نشده ولی _ معاذ الله _ تاریخ مصرفش گذشت این برای ۱۴۰۰ سال قبل بود دیگر الآن کارآیی ندارد.

اینها اقوام پنج گانه ای بودند که کم و بیش در هر عصر و مصری بودند. گروه ششم کسانی بودند و هستند که می گویند قرآن کلام خداست ولی خود قرآن پلورالیزم دینی را امضا کرده است که هر کسی هر دینی را پذیرفت، پذیرفت یهودی حق است، مسیحی حق است، زرتشت حق است، مسلمان حق است هر کسی هر دینی را پذیرفت، پذیرفت تمسّکاً به بعضی از متشابهات قبل از ارجاع آن متشابهات به محکّمات. گروه ششم یا هفتم کسانی اند که پلورالیزم معرفتی اند و نسبت در واقع را قائل اند می گویند هر کسی هر چیزی را فهمید همان درباره ی او حق است که برگردد به نسبت واقعی در خود واقع نسبت باشد. گروه هفتم پلورالیزم معرفتی اند یعنی می گویند هر که هر چه فهمید برداشت کرد نسبت به او درست است. این گروه هفتم به دو قسم منشعب می شوند یک عده می گویند پلورالیزم معرفتی اند یعنی هر که هر چه فهمید واقع همان است یک عده می گویند نه، این چنین نیست واقع یکی است واقع بیش از یکی نیست اگر دو گروه دو مطلب از یک آیه فهمیدند یکی ثواب است دیگری خطا لکن اگر این دو گروه روش مندانه، مجتهدانه با رعایت علوم پایه و فقه و اصول و سایر علوم لازم بروند خدمت قرآن و از آیه قرآن مطلبی را در بیاورند مثلاً فقهی، اصولی از آیه نبأ حجّیت خبر واحد را استنباط بکنند دیگری مثل مرحوم شیخ بگوید اشکالات «ما یمكن الذب» دارد، اشکالات «ما لا یمكن الذب» دارد از این آیه حجّیت خبر واحد به دست نمی آید خبر هر دو حجّت دارند گرچه یکی صواب است دیگری خطا، هر دو صواب نیست و هر دو هم خطا نیست چون مقابل هم اند نه جمع بین نقیضین درست است نه رفع نقیضین یقیناً یکی صواب است دیگری خطا منتها چون روش مندانه است و مجتهدانه است هر دو مأجورند آنکه مُصیب است «له أجران»، آنکه مُخطیء است «له أجرٌ واحد» این قابل قبول هست که حجّیت یا معدّریت این قابل نسبت پلورالیزم حجّیتی، پلورالیزم معدّر بودن هست اما واقع متعدّد باشد یا هر دینی حق باشد اینها نیست این شش، هفت گروه همیشه بودند و همین باعث مهجور شدن قرآن در حوزه های علمی و مانند آن است.

یک وقت از احمد خلیل نحوی سؤال کردند که نظر شما درباره ی علی بن ابی طالب چیست؟ گفت وجود مبارک علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) کسی است که دوستان او از ترس فضایل آن حضرت را نقل نکردند، دشمنان او در اثر کینه محبت‌های او و فضایل او را مخفی کردند مع ذلک ولای علی، حقیقت علی، معرفت علی و مقام علی «قد ملأ الخافقین» خافق یعنی افق نه خافقین، خافق یعنی افق، خافقین یعنی افقین یعنی مشرق و مغرب را گرفت

ه قرآن هم همین طور است با اینکه اقوام شش، هفت گانه همه علیه قرآن سر کشیدند اما مهم ترین کتاب و مشهورترین کتاب و معتبرترین کتاب و پرفروش ترین کتاب علی وجه الأرض همین قرآن کریم است هیچ کتابی به عظمت قرآن کریم و به اندازه ی قرآن کریم ترجمه نشده به تمام زبانهای زنده و رسمی دنیا ترجمه شده این همان نور الهی است که «قد ملأ الخافقین» یعنی مشرق و مغرب را گرفته، بنابراین در این کریمه یعنی آیه محلّ بحث یک مطلب بالصرّاحه آمده، یک مطلب ضمنی ولی در سوره ی مبارکه ی «بقره» هر دو مطلب بالصرّاحه آمده در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۳ و ۲۴ هم تحدی کرد، تحدی یعنی مبارزه طلب کردن «هل من مبارز»، «هل من مبارز» را می گویند تحدی کسی بیاید میدان و میدان دار بشود بگوید رقیب بیاید این کار را می گویند تحدی، مبارز طلب کردن.

مطلب دوم اینکه بعد از اینکه مبارز طلب کرد فرمود احدی نمی تواند با من مبارزه بکند هر دو را بالصرّاحه ذکر کرد ولی آیه محلّ بحث دومی را بالصرّاحه ذکر فرمود اولی را ضمناً، اما سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۳ و ۲۴ این است که «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» این «هل من مبارز» است «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اما مطلب دوم هم که فرمود توان مبارزه ندارید آن را هم بالصرّاحه ذکر فرمود، فرمود: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» که «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (۱) اما آیه محلّ بحث در سوره ی مبارکه ی «اسراء» به دومی صریحاً عنایت فرمود و به اولی ضمناً در آیه ی محلّ بحث «هل من مبارز» طلب نکرد فرمود نمی توانید بیاورید این نمی توانید بیاورید تصریح به عجز آنهاست که این قرآن می شود معجز یعنی شما را عاجز کرده ضمناً «هل من مبارز» هم طلب کرده فرمود: «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» اگر هر کدام پشتوانه ی دیگری باشند، پشتیبان دیگری باشند، ظُهر به ظُهر بدهند، ظُهر یکدیگر، مُظاهر یکدیگر، پشتیبان یکدیگر، پشتوانه ی علمی یکدیگر هم باشند مقدور نیست چنین کاری بکنند، خب.

ص: ۲۴۸

اما اینکه در اثنا از بعضی از آیات استفاده می شد این قانون کلی هست جزء اصول عقلایی است، جزء اصول لفظی است در فقه این طور است، در اصول این طور است، در تفسیر هم این طور است که اگر یک کلام متصلی ما داشتیم هم از سیاق او کمک می گیریم هم از سیاق او. سیاق همان است که در اصول و جای دیگر خواندیم ملاحظه کردید که می گویند تبادر «ما ینسبق من اللفظ إلى الذهن» می شود سیاق، سیاق مربوط به قبل و بعد است این سیاق که قرینه ی متصل است مثل سیاق حجت عقلایی است مگر اینکه ثابت بشود که اینها کنار هم بعداً کنار هم قرار گرفتند یا ثابت بشود که این جمله ای که در وسط هست جمله ی معترضه است ما قرینه داریم که این جمله، جمله ی معترضه است نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی تطهیر آمده که این وسطی به قبل و بعد مرتبط نیست یا آنچه که در آیه دوم و سوم سوره ی مبارکه ی «مائده» آمده که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» که این مربوط به قبل و بعد نیست برای اینکه قبلش مربوط به چندتا حکم فقهی است که قبلاً هم نازل شده حالا آن حکم فقهی که قبلاً هم نازل شده الآن هم بیان فرموده راجع به حرمت میت و امثال ذلك این چیزی نیست که کفار را ناامید بکند که بگوید «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، «الْيَوْمَ يَسَسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» این پیدا است با آنها مرتبط نیست. پس اصل اولی در یک نامه ی متصل، کلام متصل مقال یا مقالت متصل این است که هم سیاقش حجت است هم سیاقش مگر اینکه قرینه ای اقامه بشود که فلان جمله، فلان کلمه و فلان کلام اینجا که جمله ی معترضه است یا کلمه ی معترضه یا کلام معترض است یا نه، معترض نیست بعداً اینها را کنار هم قرار دادند این راجع به آن، اما تهدیدهایی که در سوره ی مبارکه ی «حاقه» است اینها به صورت فرض است آن هم با کلمه ی «لَوْ» که «لَوْ تَقَوَّلَ»^(۱)، خب درباره ی معصوم همان طوری که «لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»^(۲) درست است، «لَوْ تَقَوَّلَ» هم درست است همه فرض است دیگر جمله ی شرطیه است آن هم با حرف «لَوْ» فرمود چنین کاری نشده و نمی شود و شدنی نیست بر فرض محال پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بخواهد چیزی را به نام ما به مردم القا بکند کلام خودش را به نام ما به مردم القا بکند «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»^(۳).

ص: ۲۴۹

- ۱- (۷). سوره ی حاقه، آیه ی ۴۴.
- ۲- (۸). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۳- (۹). سوره ی حاقه، آیه ی ۴۵.

اما درباره ی اینکه «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (۱) جریان خواستن قلم و دوات و لوازم التحریر حال احتضار حضرت را شامل می شود یا نه؟ بله شامل می شود برای اینکه حالا عده ای که در مسئله ی ولایت و راههای دیگر تلاش و کوشش کردند آنها انسان کامل مثل وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) را در جمیع شئون این طور می دانند اما آن بحثها مستحضرید بحثهای تفسیری نیست زمینه ی آن بحثها هم اینجا فراهم نیست باید مبادی اش فراهم بشود تا ثابت بشود که اگر کسی به مقام اهل بیت رسید جمیع شئون، جمیع شئون یعنی جمیع شئون اینها الهی است این طور نیست که گاهی مثلاً حرف عادی بزنند، گاهی حرف غیر عادی بزنند محیا و مماتشان الهی است اما چون مبادی اش حاصل نیست ما در آن بحثها وارد نمی شویم بحثها هم بحثهای تفسیری نیست اما آنکه از «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» برمی آید به خوبی این است که اگر انسان کامل معصوم حالا وجود مبارک پیغمبر یا اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی مسائل دینی دارند حرف می زنند می خواهند سفارش دینی بکنند، حکم خدا را بیان بکنند، هدایت الهی را به مردم برسانند این درباره ی پیغمبر چه به صورت قرآن باشد که لفظ و معنا برای خداست و لفظ معجزه، چه به صورت حدیث قدسی باشد که گفتند لفظ و معنا هر دو برای خداست منتها لفظ معجزه نیست چه به صورت روایات و احکام فقهی باشد که معنا از ناحیه ی خداست لفظها را در اختیار پیغمبر قرار داد بالأخره اینها احکام الهی است دیگر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از طرف خودش که نمی گوید نماز ظهر چهار رکعت است _ معاذ الله _ که، نماز عصر چهار رکعت است که، اینها احکام الهی است صدها حکم است که در فقه هست، در روایات هست و در قرآن نیامده همه اینها مشمول «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (۲) است. آن جریان اینکه قلم و دوات بخواهید می خواهد جانشین خودش را معین کند این حکم الهی است، دینی مردم است، فریضه ی دینی است این حتماً بر اساس «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» مشمول آن آیه خواهد بود و چون حکم دینی در همین سه بخش است دیگر یا قرآن کریم است یا حدیث قدسی است یا روایت. بنابراین آن قصه مشمول این می تواند باشد.

ص: ۲۵۰

۱- (۱۰). سوره ی نجم، آیه ی ۳.

۲- (۱۱). سوره ی نجم، آیه ی ۳.

در این کریمه فرمود: «وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» حالا- آیه بعدش این است که جریان قرب فرایض را هم اگر توانستید تحقیق کنید حالا این مسئله اینترنت هست راههای دیگر هست کلمه ی قرب، کلمه ی فرایض، کلمه ی قرب فرایض معجمها، دائرهالمعارفها و اینها مراجعه کنید ببینید که یک حدیث معتبری از کلمات بزرگان نه، یا حدیث مرسل نه، مرسل هم باشد پیدا کردید باز هم نیمه راه است یک حدیث مُسندی نظیر آنچه که درباره ی قرب نوافل آمده است آیا در قرب فرایض در بین روایات ما یا روایات اهل سنت چنین چیزی هست یا نه، ما که تا حال چیزی دستمان نرسیده.

پرسش: سید آملی در کتاب الذریعه.

پاسخ: آن هم مرسل است و اینها هم جزء کلمات اصحاب است گفتیم اینها را نقل نکنید.

پرسش: روایت است از حضرت علی (علیه السلام) که از کتاب صدوق نقل کرده.

پاسخ: که چطور؟

پرسش: که فرموده: «أنا عين الله».

پاسخ: خب نه، آنکه آن روز اول سه، چهار روز قبل اینجا بحث شد او حضرت فرمود الآن در توحید مرحوم صدوق هم هست که چند قرن قبل از مرحوم سیدحیدر آملی است «أنا عين الله» (۱) أنا فلان اما این قرب فرایض به عنوان اصل کلی همان طوری که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی به عنوان اصل کلی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد که انسان به وسیله ی نوافل به خدا نزدیک می شود از مُحب بودن به محبوبیت منتقل می شود قبلاً- محبّ خدا بود هم اکنون محبوب خداست اگر محبوب خدا شد مجاری ادراکی و تحریکی او را خدا به عهده می گیرد اما ما یک اصل کلی داشته باشیم به صورت روایت که هر کسی در اثر قرب فرایض به خدای سبحان نزدیک شد به جایی می رسد که این شخص می شود لسان الله، این شخص می شود عین الله، این شخص می شود کذا آنکه سه، چهار روز قبل اینجا سؤال و جواب شد همین بود که وجود مبارک حضرت امیر در آن روایت بر فرض سند معتبر باشد شخص معصوم فرمود من این چنین هستم آن دیگر اصل کلی از آن استفاده نمی شود و ثانیاً مطلب مهم آن است که آیا اگر کسی به قرب فرایض راه پیدا کرده است حوزه ی او مشخص است یا نه؟ در چه گفتاری او لسان الله هست حتی در مسئله قرآن و امثال قرآن هم او لسان الله هست یا نه، خود حضرت امیر (سلام الله علیه) یا خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که اینها یک نورد و لسان الله شدند برابر آن روایتی که در توحید مرحوم صدوق هست خدا به اینها می فرماید که زبانتان را باید ببندید هیچ نباید حرف بزنید اول باید من بگویم، بخوانم، وارد گوشتان بشود، وارد قلبتان بشود بعد از زبانتان در بیاید «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (۲) اول گوش، بعد فهم، مرحله ی سوم زبانت را تکان بده بخوان این را به خود پیغمبر می گوید فضلاً از حضرت امیر. حرم قرآن و حریم قرآن باید کلاً محفوظ باشد به وجود مبارک پیغمبر اجازه نداد زبانش تکان بخورد فرمود زبانت در مرحله ی سوم است و فصل سوم است فصل دوم فهم توست، فصل اول گوش توست گوش کن، بفهم بعد برای مردم بگو این را به پیغمبر فرموده فضلاً از حضرت امیر، خب.

١- (١٢). التوحيد، ص ١٦٥.

٢- (١٣). سورة ي قیامت، آیات ١٦ _ ١٨.

فرمود اینکه می بینید به ما گفتند قرآن را بالای سر بگذارید اگر اسم کلب در قرآن کریم آمده «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ» (۱) هیچ حکیمی، هیچ فقیهی، هیچ مؤمنی حق ندارد بی وضو این کلب را ببوسد سرش همین است اسم فرعون هست، اسم کلب هست، اسم جهنم هست، اسم کفار هست، مشرکین هست چنین کتابی است مگر کسی حالا بگوید من این کلب را می خواهم دست بزنم خیر، می خواهم ببوسم خیر، تا وضو نداری نمی توانی دست به این کلمه بزنی بیوسی این چنین نیست این برای ابد آمده جهان را می خواهد هدایت کند هیچ احدی نمی تواند مثل این حرف بزند نه پیغمبر، نه غیر پیغمبر. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه می فرمود یک آیه در آن درخشان ترین خطبه های نهج البلاغه وقتی کسی دارد می خواند، می خواند، می خواند وسط یک جمله آیه هست آدم می بیند عوض شد با آنکه خطبه های نهج البلاغه دیگر در کمال فصاحت است الآن این آیه هایی که در نهج البلاغه هست کسی با آن آهنگ عربی بخواند بخواند وقتی به این آیه رسید آدم می بیند وضع عوض شد حساب او از حساب نهج البلاغه و همه چیز جداست، خب.

فرمود: «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» فرمود ما آنچه که لازم بود برای هدایت مردم در این کتاب گفتیم ما حکما را دعوت کردیم، فقها را دعوت کردیم، اصولیون را دعوت کردیم، ادبا را دعوت کردیم، پژوهشگران را دعوت کردیم، توده ی مردم را هم دعوت کردیم ما حرفی نزدیک که کسی نفهمد درست است که آیات عمیق در قرآن کریم است اما همان آیات عمیق را ترقیق کردیم در ضمن مثل، در ضمن قصص، در ضمن داستانها، در ضمن تشبیهات، در ضمن تنزیلها این قدر پایین آوردیم، پایین آوردیم، پایین آوردیم که همگان می فهمند. هیچ مطلبی در قرآن کریم نیست که توده ی مردم نفهمند اما آیاتی است که حکما هم به زحمت می فهمند همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مائدة» که ان شاءالله رسیدیم مشخص می شود که خیلی از متکلمان ماندند «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۲) برهان تمانع یعنی چه؟ آیا برهان تمانع به برهان توارد علتین برمی گردد یا نه؟ همین معنا را ذات اقدس الهی در ضمن قصص و داستانی آن قدر رقیق کرده که در دسترس فهم همه قرار گرفته همین آیه ی مبارکه ی «نبا» خب این را همه ما می فهمیم ولی وقتی به دست شیخ انصاری و امثال شیخ انصاری افتاد آن معنای خاص خودش را پیدا می کند «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (۳) چه کسی است که این را نمی فهمد شما به هر که این معنا را بگویید می فهمد که خدا در قرآن فرمود اگر فاسقی به شما گزارش داد همین طور قبول نکنید برای اینکه ممکن است دروغ بگوید این معنا قابل فهم نیست یا همه می فهمند اما همین آیه را وقتی به شیخ انصاری (رضوان الله علیه) بدهید می بینید آن مطالب عمیق اصولی از آن در می آید می گوید بعضی اشکالاتش «مِمَّا يُمْكِنُ الذَّبُّ» است، بعضی اشکالاتش «مِمَّا لَا يُمْكِنُ الذَّبُّ» است همه در کنار این مائده و مآدبه نشستند اما هر کسی به اندازه ی خودش استفاده می کند خب آن «مِمَّا يُمْكِنُ الذَّبُّ» و «مِمَّا لَا يُمْكِنُ الذَّبُّ» که برای مردم به درد نمی خورد این برای این آیه را همه می فهمند و درست هم هست خدا فرمود اگر فاسقی به شما خبر داد زود باور نکن این مطلبی نیست کسی نفهمد که اما آن عمقش و آن باطنش چون این طناب آویخته است درجاتی دارد بله درجات بالا-ترش برای علماست، بالا-تر بالا-ترش برای دیگران است، بالاتر بالاترش لدی اللہی اش برای اهل بیت است این کتاب فرمود ما همه طور حرف زدیم، برای همگان حرف زدیم هیچ کس نمی تواند بگوید من از این قرآن استفاده نمی کنم «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» ما تاکنون می گفتیم که در جریان مبارزه طلب کردن، تحدی کردن و امثال ذلك ذات اقدس الهی سه مرحله را به بشر آموخت ولی فخررازی در ذیل این آیه می گوید چهار مرحله است آن مراحل سه گانه ای که معروف است این است که اول ذات اقدس الهی تحدی کرده فرمود کتابی مثل این بیاورید نظیر همین که «عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» و کل قرآن، از این مرحله تنزل

فرمود آنچه که در سوره ی مبارکه ی «یونس» و «هود» و امثال این هست که «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» (۴) به ده سوره، از آنها تنزل فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۵) این معروف است که این مراحل تحدی سه گانه است. جناب فخررازی در ذیل همین آیه «لَقَدْ صَرَّفْنَا» دارد که مرحله ی چهارم هم هست آن مرحله ی چهارم این است که اگر نتوانستید مثل قرآن، نتوانستید ده سوره، نتوانستید یک سوره، لااقل یک پارگراف، یک مطلب قرآنی بیاورید «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» این حدیث را ایشان می گوید مطلبی مثل قرآن بیاورید حالا ولو این فلان سوره مثلاً ده تا مطلب دارد شما یک مطلب منسجم از این مطالب ده گانه را مورد مبارزه قرار بدهید مثل این بیاورید ایشان می گوید ما درباره ی معجزه این «صَرْفٍ» یعنی «عَنْبَرٍ» تصریف ریح همین است دیگر تغییر دادیم، تحویل کردیم، جابه جا کردیم، شبیه سازی کردیم، شبیه آوردیم و مانند آن دگرگون کردیم درباره ی معجزه این تحولات و تصریفات هست، درباره ی توحید ادله ی گوناگون اقامه کردیم برای وحدانیت ذات اقدس الهی و بطلان شرک مثل زدیم، با ممثلهای بیان کردیم، برهان آوردیم، شواهد دیگر ارائه کردیم، از فطرت کمک گرفتیم، از عقل کمک گرفتیم و مانند آن، درباره ی معاد و خود نبوت، نبوت غیر از مسئله معجزه بودن است درباره ی نبوت هم براهین فراوان داشتیم که نبی حتماً باید باشد، انسان باید باشد، فرشته نمی تواند نبی خدا باشد برای اینکه مردم او را نمی بینند اسوه ی مردم نیست، در مردم نیست این نمی تواند امامت بکند همه ی اینها را گفتیم درباره ی معاد گفتیم خدا عادل است، خدا حکیم است، کیفری دارد، پاداشی دارد همه ی اینها را بیان کردیم پس «فیما یرجع الی الاصول» اعم از توحید و وحی و نبوت و اعجاز و امثال ذلک ما براهین گوناگون، ادله ی گوناگون، بیانات گوناگون در ضمن قصص و داستان و برهان مطالب را به شما منتقل کردیم.

ص: ۲۵۲

- ۱- (۱۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.
- ۲- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.
- ۳- (۱۶) . سوره ی حجرات، آیه ی ۶.
- ۴- (۱۷) . سوره ی هود، آیه ی ۱۳.
- ۵- (۱۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۳.

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۸۸) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (۸۹) وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيراً (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَسِيفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولاً (۹۳)»

در جریان تحدی به یک سوره گاهی ممکن است گفته شود که کلماتی در روایات هست در حدّ سوره ی مبارکه ی «کوثر» این شاید بتواند مماثل آن سوره باشد در حالی که خود این سوره ی سه آیه ای چندین معارف غیبی را به همراه دارد که دو حکم غیبی او جزء برجستگیهای این سوره است یکی اعلام به اینکه دین و نسل دین دار رسول اکرم می ماند که می شود کوثر و دیگر اینکه دشمن معاند اینها منقرض و منقطع خواهد بود «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۱) این گونه از اخبارهای غیبی از غیر خدا ساخته نیست بنابراین این چنین نیست که انسان سه جمله پشت سر هم بگوید بلکه این جمله ها به ضرس قاطع خبر از بقای این دودمان یک، خبر از انقراض مخالفان آنها دو، و همه ی اینها جزء اخبار غیبی است.

در جریان قرب نوافل و قرب فرایض مستحضرید که اینجا چون بحث تفسیری است نه بحثهای علوم دیگر اصطلاح قرب نوافل و قرب فرایض اینجا مطرح نشد بعضی از سؤالاها که مثلاً نماز قربان کلّ تقی است (۲) و نماز فریضه است تقرّب می آورد این معلوم می شود که فرسخها از این بحث دورند برای اینکه آن قرب فرایضی که گفته می شود یک اصطلاح اهل معرفت است یعنی انسان در سایه ی کارهای واجب آن قدر به خدا نزدیک می شود که مجاری ادراکی و تحریکی خدا را در فصل سوم که وجه الله هست به عهده می گیرد می شود مظهر خدا، می شود لسان الله، می شود سمع الله، می شود بصر الله وقتی او دید خدا دیده است، وقتی او شنید خدا شنیده است، وقتی او گفت خدا گفته است اگر چیزی را او بگوید گفته ی خداست، اگر چیزی را او بشنود شنیده ی خداست این نه به نحو حلول است نه به نحو اتحاد است نه به نحو تجسم است بلکه به نحو مظهریت است و مانند آن. در برابر قرب نوافلی که مرحوم کلینی نقل کرده با دوتا روایتی که خواننده شد اولی خیلی معتبر نبود ولی روایت دوم یعنی روایت هشت باب «مَنْ أَذَى الْمَسْلَمِينَ وَاحْتَقَرَهُمْ» آن سندش هم صحیح بود و آن قرب نوافل است قرب نوافل این است که شخص در اثر انجام مستحبات در کنار واجبات از مرحله ی محبّ بودن به محبوب بودن می رسد اوایل محبّ خداست بعد به جایی می رسد که محبوب خدا می شود. برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آمده است که «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳) این مرحله ی انتقالی از محبّ به محبوب در مدار حبیب خدا حرکت کردن است اگر کسی در مدار حبیب خدا که رسول گرامی است حرکت بکند «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» زیرا وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلّم) حبیب الله هست یک، کسی که حبیب محور است می تواند از مرحله ی محبّ بودن به محبوب بودن منتقل بشود دو، بر اساس این دو اصل این آیه تنظیم شده است که «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» (۴) اگر کسی از محب بودن به محبوب بودن در اثر دوران مدار حبیب الله بالا- آمد می شود محبوب خدا وقتی محبوب خدا شد ذات اقدس الهی در مقام ذات نه، در مقام صفات ذاتی که عین ذات است نه، در مقام فعل که وجه الله است و ظهور الله است که مقام امکان است نه مقام وجوب مجاری ادراکی و تحریکی چنین سالک صالح را به عهده می گیرد فرمود: «كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها» (۵) همه ی اینها آمده هم در روایات شیعه است هم در روایات سنی این را می گویند قرب نوافل در این زمینه بیش از آن مقداری که فقهای ما و اصولیین ما درباره ی «رفع عن امتی تسعه» (۶) کار کردند یا درباره ی حدیث نقض کار کردند این بزرگان اهل معرفت درباره ی این حدیث قرب نوافل کار کردند رساله ها نوشتند، کتابها نوشتند، درسها دادند محورشان همین حدیث شریف قرب نوافل است.

ص: ۲۵۳

۱- (۱) . سوره ی کوثر، آیه ی ۳.

۲- (۲) . ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۳- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۴- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۵- (۵) . الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۶- (۶) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۰.

اما قرب فرایض که در کلمات این بزرگان است عبارت از آن است که در سایه ی قرب فرایض انسان آن قدر مقرب بشود، مقرب بشود، مقرب بشود تا مجاری ادراکی و تحریکی خدا در او ظهور کند او بشود لسان الله، او بشود عین الله، او بشود سمع الله این در کلمات بزرگان هست ولی روایتی پیدا نشده بر این کار چون دلیل عقلی نسبت به اینها نارساست یعنی عقل امکانش را ثابت می کند اما فعلیتش را که یک وجود خارجی است به وسیله ی عقل ثابت نمی شود. آنچه که حرف اول را در این قسمتها می زند نقل است یعنی حدیث صحیح است که می تواند تثبیت کند انسان مقرب به این درجه می رسد، چرا؟ چون آنچه که عقل می گوید این است که وقتی انسان در اثر اطاعت، در سایه ی قرب فرایض به خدا نزدیک شد ذات اقدس الهی به او پاداشی می دهد همین مقدار را عقل می فهمد اما پاداش «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ» (۱) را باید نقل بگوید اما اگر جزء مقربین شد «إِنَّ كِتَابَ الْأَمْرِ لَفِي عِلِّيَّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۲) این را باید نقل بگوید عقل فقط می فهمد انسان در سایه ی تقرب به خدا به کمالاتی می رسد، به درجاتی می رسد از مواهب الهی استفاده می کند ذات اقدس الهی به او پاداش می دهد و مانند آن اما آن پاداش چیست آن را دیگر عقل نمی فهمد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، عقل خلافش را می گوید، می گوید عصمت شرط هست اما عصمت منحصر نیست امامت که شرط نیست نبوت که

شرط نیست این همه روایات را ما حمل بکنیم بر چهارده نفر بقیه هیچ در حالی که آن عبد صالح می گوید «کأنتی أنظر الی عرش ربی و قد وضع للحساب» و ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم برابر نقل مرحوم کلینی او را تأیید کرده، تصدیق کرده فرمود: «عبد نور الله قلبه» (۲) مصداق کاملش بله آن چهارده نفرند عصمت ممکن است شرط باشد ولی امامت شرط نیست عصمت هم مراتبی دارد عصمت منحصر در آن ذوات قدسی نیست امامت منحصر در آنهاست، حجیت منحصر در آنهاست حرف آنها، فعل آنها، تقریر آنها حجّت است دون دیگران اینها دارای ستمت و رسالت و خلافت الهی اند دون دیگران، اما دیگران جزء مقربین نمی شوند، اسرار دیگران را نمی فهمند این را این همه آیات و روایات که دارد که منحصر بر آنها نیست اگر کسی به مقام مقربّی رسید از باطن دیگران باخبر می شود، اعمال دیگران را می بیند، نامه ی اعمال دیگران را می بیند «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» روح و ریحان می شود، کتاب ابرار در علّین است «يَسْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» مقربون شاهدند خلیها می فهمند که این آقا دیشب چطور نماز شب خوانده اینها را مقربین هم می فهمند اما آن مقام بالغه ی عصمت و حجیت الهی و امامت این بر اساس «الله أعلم حیث يجعل نبوته، رسالته، خلافته، ولایته و امامته» او معین می کند، خب بنابراین.

ص: ۲۵۴

۱- (۷) . سوره ی واقعه، آیات ۸۸ _ ۸۹.

۲- (۸) . سوره ی مطففین، آیات ۱۸ _ ۲۱.

۳- (۹) . الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

پرسش: استاد بیخشید اگر قرب فرایض قوت و قدرت بیشتری در حضور قلب به جا می گذارد آقا امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود بگذارید پدرم وارد نافله بشود بعد تیغ را از پایش در آورید.

پاسخ: بله، برای اینکه ممکن است که این احتمال می دهند که ممکن است که به آن نمازش آسیبی برساند خونی بیاید و آن خون در نماز واجب معفو نباشد در نافله مستحب باشد اسراری دارد ما که نمی دانیم این چنین نیست که وجود مبارک حضرت امیر در نافله حضور قلبش بیش از فریضه بود این طور نیست این برای جریان عادی است که اگر یک وقت حادثه ای پیش آمده در نماز واجب نباشد و اینها هم برابر علمشان هم فقه را اداره نمی کنند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه به استناد این دو تا آیه به صورت روشن و شفاف می فهمد مردم چه کاره اند «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (۱) که این «سین»، «سین» تحقیق است نه «سین» تسویف در برابر «سوف» قرار بگیرد برای اینکه الله یقیناً الآن می بیند نه تنها می فهمد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم الآن می بیند (صلی الله علیه و آله و سلم) که ما چه می کنیم فرمود: «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» منتها این علم ملکوتی سند فقهی نیست حضرت در محکمه ی قضایی فرمود: «إِنَّمَا» با حصر «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ» (۲) ما بنا نداریم بر آن علم ملکوتی عمل بکنیم آن فوق آن است که سند فقهی باشد اگر ما برابر آن علم عمل بکنیم که شما خلاف نمی کنید که ما می فهمیم چه کسی خلاف کرده، حق با چه کسی است، چه کسی دروغ گفته، چه کسی تهمت زده آن وقت بگیریم و ببندیم و بزیم و زندان کنیم که نمی شود این برای قیامت است ما فقط یعنی فقط برابر ایمان و بیّنات حکم می کنیم گاهی معجزه اقتضا می کند، حفظ دین اقتضا می کند که ما برابر آن علم غیبی عمل کنیم و گرنه «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ» بعد هم صریحاً اعلام کرد فرمود حکم قضای یک حجت ظاهری است نه حکم الله الواقعی اگر شما بین خود و خدایتان می دانید این مال برای شما نیست ولی با قسم دروغ محکمه را به سمت خودتان کشانید یا با شاهد زور حکمی گرفتید مبادا بگویید ما از محکمه ی پیغمبر این مال را گرفتیم پیغمبر با دست خود این مال را به ما داد این مال می شود حلال خیر، اگر مالی را از محکمه ی من با شهادت زور یا با قسم دروغ گرفتید «فَكَأَنَّمَا قَطَعَهُ مِنَ النَّارِ» یک مقدار آتش دارید می برید بنا نیست که ما برابر آن علم غیب عمل بکنیم وجود مبارک حضرت امیر عالمماً عامداً که ضربت می خورد و شهید می شود حرکت کرده وجود مبارک امام حسن این طور است، وجود مبارک امام حسین این طور است این طور نیست که آن علم ملکوتی سند فقهی باشد آن أسوه نیست فعل آنها برای ما حجت است باید در معیارهای عادی باشد اینها أسوه ی ما هستند باید در معیارهای عادی باشد با ملکوت آنها فقه را و اعمال عادی را اداره نمی کنند تا کسی بگوید وقتی سیدالشهداء (سلام الله علیه) می دانست که شهید می شود چرا رفته یا وجود مبارک امام مجتبی وقتی می دانست این آب مسموم است چرا میل کرده یا وجود مبارک حضرت امیر می دانست شب نوزدهم ضربت می بیند چرا رفته؟ آن علم ملکوتی اینها گوشه ای از حرفهاست که در بین فقهای ما مثل افراد کاشف الغطا متوجه اند متأسفانه این کتاب قیّم کشف الغطاء هم جزء کتابهای مهجور حوزه است این بزرگوار این فقیه فحل و نامی این هم این مطلب را ایشان هم دارد که این علم ملکوتی سند فقهی نیست. غرض آن است که اگر کسی خواست به قرب فرایض بار یابد عقل می گوید که این به خدا نزدیک شد یقیناً خدا پاداشی به او می دهد، کمالاتی به او عطا می کند، از مواهب الهی برخوردار است اینها را عقل می فهمد اما چه چیزی می دهد را عقل نمی فهمد آن اهل معرفت آنها هم به استناد همین روایات گفتند برخیاها ممکن است مشاهده کرده باشند آنها اهل شهودند مشاهده می کنند نظیر آنچه را که حارث بن مالک شهود کرده گفت «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ وَضِعَ لِلْحَسَابِ» (۳) و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم تصدیق کرده اما چه چیزی می

دهند، کجا می دهند، چقدر می دهند را باید دلیل نقلی معتبر بگوید، دلیل نقلی معتبر ما که کتاب و روایات معتبر است درباره ی قرآن ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «القیامه» به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه شانزده به بعد فرمود زیانت را تکان نده «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» اینجا جای تو نیست اینجا من باید بگویم تو باید گوش بدهی یک، بفهمی دو، به مردم هم برسانی سه، «لَا- تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُغَيِّرَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (۴) گاهی هم ممکن است آنها بفرمایند انا لسان الله چه اینکه فرمودند مرحوم صدوق نقل کرده که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أنا يد الله» یا «عين الله»، «أنا جنب الله» (۵) و مانند آن، اما این ثابت نمی کند کجا جنب الله است این مثلث را نگاه کنید این بنده در همه ی شئون بنده است یک، آنچه را که به او می رسد او فقط گیرنده است نه دهنده خدای سبحان به او عطا می کند نه او می گیرد دو، اعطای الهی هم به نحو تفویض نیست حدوداً و بقائاً در اختیار خداست این سه، چه چیزی داد، چقدر داد، چطور داد را او باید بگوید. فرمود اینجا زیانت را تکان نده در حدیث قدسی یک مقدار اختیارات داری، در روایات مقداری بیشتر اختیارات داری اما در حرم امن قرآن هیچ اختیار نداری به نحو سالبه ی کلیه معنا برای من، لفظ برای من، پیوند لفظ برای من تو فقط باید گوش بدهی و بفهمی و وحی را بگیری و ضبط بکنی و به مردم منتقل بکنی در همه ی مراحل هم معصوم و امینی، بنابراین قرب فرایضی که در کتابهای اهل معرفت مطرح است او را پیدا کنید در اینترنت و گرنه این همه روایات هست که خب فریضه باعث قرب است دیگر تمام اعمال عبادی را که مکلفین انجام می دهند می گویند قربه الی الله این «الصلاه قربان کل تقی» (۶) که مخصوص صلوات نیست این در زکات هم آمده که «الزکات قربان کل تقی» و راست هم هست اینها تمثیل است و نه تعیین یعنی هر عمل واجب عبادی قربان اوست «القربان ما یتقرب به العبد من المولی» صوم قربان است، حج قربان است، قربانی روز دهم قربان است، رمی جمره قربان است، حلق رأس قربان است، قربانی هم قربان است منتها حالا بعضیها چون اهمیتی داشتند به قربانی به قربان، قربانی نام می دهند و گرنه آن رمی جمره هم قربانی است، آن سیر تراشیدن هم قربانی است مگر کسی روز دهم بخواد حلق رأس کند یا مو را کوتاه کند نظیر آنجایی که گاهی می رود آرایشگاه یا پیرایشگاه نزد سلمانی می رود اگر آن طور سرش را کوتاه کند که عمل او باطل است او همان طوری که نماز می خواند می گوید دو رکعت نماز صبح می خوانم قربه الی الله سر را هم باید آن طور حلق کند اگر نیت نکند که باطل است تقصیرش بی نیت باطل است، حلقش بی نیت باطل است آن سر تراشیدن هم قربانی اوست، آن سنگ زدن هم قربانی اوست چون «یتقرب به العبد من المولی» پس قرب فرایضی که گفتند یعنی حرفی که عرفا دارند آن را باید پیدا کرد در کلمات اینها نثرأ و نظماً فراوان است چه در عرب، چه در عجم این کلمات فراوان است، چه در نثر چه در نظم این فراوان است ولی عمده سند این مطلب است اگر کسی این معنا را مشاهده کرد «طوبی له و حُسن مآب» ماییم و عقل و نقل، عقل به این مقام راه ندارد دلیل عقلی فقط می گوید که اگر کسی متقرب الی الله شد حتماً به کمال رسیده ذات اقدس الهی به او مواهبی دارد، درجاتی دارد، مراتبی به او افاضه می کند اینها را می فهمد اما به او چه چیزی می دهد را عقل نمی فهمد نقل هم که تا حال پیدا نشده حالا فحستان اگر هست بروید به سراغ این نروید که در مستدرک، در وسائل دارد که انسان با فریضه به خدا نزدیک می شود اینها که حرف دم دستی است آنکه این کتابهای اهل معرفت دارند، عرفا دارند نظیر قرب نوافل این را پیدا کنید اگر پیدا کردید سعی تان مشکور تا الآن هم سعی کردید سعی تان مشکور، خب این عصاره ی قرب فرایض آن هم عصاره ی قرب نوافل که دوتا اصطلاح است.

۱- (۱۰). سورة ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

۲- (۱۱). الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳- (۱۲). الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

۴- (۱۳). سورة ی قیامت، آیات ۱۶ _ ۱۸.

۵- (۱۴). التوحید، ص ۱۶۵.

۶- (۱۵). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

پرسش: قلب انسان در مسئله فریضه و واجب چیزی را به عنوان پاداش برای خودش منظور نمی کند.

پاسخ: پاداش یعنی قرب دیگر خود قرب، خود عقل می گوید وقتی عمل قربی را انسان صحیحاً انجام داد نزدیک شد به کمال محض خب این خودش کمال است دیگر قرب به کمال محض کمال است دیگر این ۱۰۰۱ اسم که در جوشن کبیر است منشأ همه ی کمالات ذات اقدس الهی است انسان به این کمال به علیم، به حکیم، به رفوف، به رئوف، به باسط، به قابض، به شافی، به ضارّ همین کسی که به قرب رسیده این هم یک حمد بخواند یک مریض شفا پیدا می کند دیگران نه، چون این به هو الشافی نزدیک شده چرا ما از نیکان التماس دعا داریم؟ می گویم شما یک حمد بخوانید برای ما خب این حمد را خود ما هم می خوانیم ولی این به هو الشافی نزدیک شده اینکه بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» اثر دارد خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد این از بعضی از مشایخ و بزرگان نقل می کرد کسانی بودند که مثلاً پایشان درد می کرد این حمد می خواند همین طور دست می کشید این درد از پا در می رفت خب این دست یک دست دیگر است اگر کسی به الله نزدیک شد یعنی به الشافی نزدیک شد، به الرزاق نزدیک شد، به القابض و الباسط نزدیک شد خب دعای او اثر دارد، خواسته ی او اثر دارد، اراده ی او اثر دارد، قیام و قعود او اثر دارد این چنین است، خب.

قرب فرایضی که هست این است منتها چهار مطلب است که جداگانه باید بحث بکنیم آن مطالب چهارگانه این است که در مسئله ی معرفت راهی است به عنوان برهان که شیء را انسان از درون او می شناسد که اگر ما خواستیم مثلاً انسان را بشناسیم از جنس و فصلش بشناسیم آب را خواستیم بشناسیم از ماده و صورتش بشناسیم از گوهر هر شیئی، شیئی را که بشناسیم بهترین راه اوست این خب کمتر نصیب کسی می شود گاهی از راه لوازم و اوصاف و آثار شیء را می شناسیم این هم راهی است تا حدودی قابل قبول، گاهی از راه ضد این شیء را می شناسیم یعنی وقتی «الف» ضدّ «باء» بود «باء» ضدّ «الف» بود یکی را که شناختیم دیگری را هم می شناسیم از باب «تُعرف الأشياء بأضدادها» این شناخت دیگر شناخت برهانی نیست شناخت جدلی است این گونه از شناختها در کتابهای عقلی به عنوان شناخت جدلی مطرح است در روایات ما هم هست از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کردند که عاقل کیست؟ عقل چیست؟ وجود مبارک حضرت امیر عقل را معرفی کرده بعد عرض کردند که جاهل کیست؟ فرمود گفتم نه، عاقل را معرفی کرده که عاقل کیست بعد عرض کردند جاهل کیست؟ فرمود گفتم نه، یعنی «يعرف الأشياء بأضدادها» در نهج البلاغه در کلمات حکیمانه حضرت کلمات قصار شماره ی ۲۳۵ این است «وقيل له (عليه السلام): صف لنا العاقل» که «العاقل من هو» «فقال (عليه السلام): هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ» عاقل کسی است که هر کاری را سر جای خودش انجام بدهد نه تند، نه کند، نه افراط، نه تفریط، نه یمین، نه یسار «اليمين و الشمال مَضَلَّة» (۱) در مسیر مستقیم این معنی عاقل است «فقيل له (عليه السلام) فصف لنا الجاهل» عرض کردند «الجاهل من هو» «فقال (عليه السلام) قَدْ فَعَلْتُ» گفتم نه، این گفتم نه از باب «يعرف الأشياء بأضدادها» است این یک معرفت جدلی است این معرفت جدلی هم مستحضرید در کتابهای منطقی مقبول است در حدّ خودش این یک مطلب. حالا ما این گونه از تقابل را بین قُرب نوافل و قرب فرایض نداریم تا بگوئیم اینها چون ضدّ هم اند «يعرف الأشياء بأضدادها» وقتی در روایت صحیح کلینی قرب نوافل معنا شد قرب فرایض هم از همین راه شناخته بشود اینها که از آنها نیست که دوتا امر وجودی اند، دوتا کمال اند، دوتا راه اند، دوتا فضیلت اند کاملاً جدا پس این راه «يعرف الأشياء بأضدادها» آنجا نیست.

اما آن مطالب چهارگانه در جریان قرب نوافل ما حدیث معتبر داریم و محور بحث خلیها هم قرار گرفت ببینیم آیا همان طوری که انسان در سایه ی تقرب و محبوت به جایی می رسد که خداوند مجاری ادراکی و تحریکی او را تأمین می کند لسان او و قلب او می شود آیا او هم می تواند لسان خدا و بصر و سمع خدا بشود یا نه؟ این را جداگانه باید ثابت بکنیم. یکی ثابت شد دیگری ثابت نشد این دو. در امور چهارگانه ای که مانده دوتا امر دیگر مانده یکی در ردیلت است درباره ی شیطان هم همین امر وارد شده گاهی انسان به همان اندازه که از خدا دور می شود به شیطان نزدیک می شود اول دوست شیطان است بعد شیطان دوست او، اول به ولای شیطان سر سپرده است بعد تحت ولایت شیطان است وقتی به شیطان نزدیک شد شیطان را به دل راه داد به درون دل راه داد و او را محرم اسرار خود کرد این بعد از خدا قرب به شیطان را به همراه دارد شبیه قرب نوافل _ معاذ الله _ که شیطان به او نزدیک می شود او هم به شیطان نزدیک می شود آن گاه او می شود لسان ابلیس، او می شود سمع ابلیس که کار را ابلیس انجام می دهد منتها با چشم و گوش او این را چند بار در طی این بحثهای تفسیری از کتاب شریف نهج البلاغه خواندیم خطبه ی هفتم نهج البلاغه که اوایل نهج البلاغه هم هست وجود مبارک حضرت امیر مذمت پیروی شیطان را در این خطبه ی کوتاه طرح می کند می فرماید این گروه منافق یا کافر یا شیطان دوست «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَ» اینها ببینند هر چه که برای شیطان خوشایند است اینها می پذیرند «وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا» شیطان هم اینها را دام خود قرار داد، تور خود قرار داد اینها شیطان را ملاک امر قرار دادند شیطان هم اینها را به دام کشید بعد وقتی وارد درون دل آنها شد «فَبَاضَ» اول آشیانه کرد و لانه ساخت و زمینه را فراهم کرد بعد «بَاضَ» بیضه و تخم گذاری کرده در درون دل اینها این تخمها را بعد از نهادن «وَ فَرَّخَ» فَرَّخَ و فَرَّوْخَ است جوجه که در نصاب خواندید این بیضه ها، این تخمها را به صورت جوجه در آورده «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ» این جوجه ها کم کم راه افتادند شدند دابّه، کم کم فضای سینه را میدان بازی قرار دادند تدرّج دارند، دَبَّ دارند این حیواناتی را که می گویند دابّه برای اینکه نم نم از این حرکتها شروع کرده تا به دویدن اینکه می بینید انسان چه در نماز، چه در غیر نماز از این خاطرات و وساوس تلخ مصون نیست اینها صدای پای همین دابّه هاست فلاّن جا چون چیزی را دیده، فلاّن جا چون حرفی زده الآن که موقع نماز است دست و پایش بسته است اینها فشار می آورند یک وقت می بینید که دارد می گوید «السلام علیکم» ولی نفهمیده با چه کسی سخن گفته، خب این باض هست، این فرخ هست، این دب هست، این درج هست «فِي صُدُورِهِمْ» بعد کم کم کلّ در دامن اینها، اینها رشد می کنند بعد «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِاللِّسَانِ» (۱) از این به بعد شیطان می خواهد نامحرمی را نگاه کند با چشم این نگاه می کند، دروغی، تهمتی، افکی، بهتانی بزند به زبان اینها می زند اینها می شوند لسان ابلیس، اینها می شوند چشم ابلیس. آن بیان نورانی حضرت امیر که در پایان خطبه متقین دارد که کسی شنید «صَعَقَهُ كَأَنَّهُ نَفْسُهُ فِيهَا» و فضولی بود آنجا اعتراض کرده به حضرت عرض کرد اگر فرمودید «هَكَذَا تَضَيِّعُ الْمَوَاعِظُ» پس چرا در شما اثر نکرده؟ فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَي لِسَانِكَ» (۲) شیطان این حرف را از دهان تو در آورده تو شدی لسان ابلیس، خب اینکه شده لسان ابلیس آیا ما در این قسمت سوم که دلیل پیدا کردیم که برخیها به جایی می رسند که می شوند لسان ابلیس آیا مشابه این درباره ی ابلیس هم دلیلی هست که ابلیس بشود لسان چنین شخصی؟ این سند می خواهد عقلاً همه ی اینها ممکن است این یک، آنهايي که اهل شهودند اگر یک عده را مشاهده کردند دلیل خاص برای خودشان است دو، خیلی از بزرگان اند ما نه می توانیم اینها را تکذیب بکنیم، نه برای ما حجت اند گفتند که ما بعضیها را می بینیم وقتی که حرف می زنند آتش از دهنشان در می آید، خب عقلاً که ممکن است ولی برای ما حجت نیست برای اینکه اینها معصوم نیستند یک، راهی هم برای اثبات چنین چیزی نداریم نه اثبات بکنیم نه تکذیب بکنیم این دو، ما که در راهیم اوایل راهیم این امکان عقلی را با روایت معتبر یا با آیه باید متمیم بکنیم که آیا چنین

چیزی شده است یا نه، چنین شیئی واقع شده است یا نه، آنکه برای ما طمأنینه می آورد دلیل معتبر نقلی است عقل امکانش را اثبات کرده، نقل تثبیت کرده این «فهاهنا امورٌ اربعه» یکی اینکه قرب نوافل را عقلاً که امکانش را ثابت کردند نقلاً دلیل معتبر و روایت صحیح داریم دو. دو، قرب فرایض عقلاً ممکن است ولی نقلاً هنوز دلیلی پیدا نشده. سه، در جهت خلاف آنها که با شیطنت رابطه دارند شبیه بُعد فرایض را ما پیدا کردیم یعنی شیطان این شده لسان شیطان که شیطان با زبان این حرف می زند او شده چشم شیطان، شیطان با چشم او می بیند. چهار، شبیه قرب نوافل بُعد خاص را که این شیطان بشود لسان او، آن را باید پیدا کنیم اگر پیدا نشود در همان امکانش باقی است.

ص: ۲۵۷

۱- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۷.

۲- (۱۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (۸۹) وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيراً (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَيْسَ فَا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)»

بعد از اینکه تحدی را اعلان فرمود این چنین بیان داشت که ما هر مطلبی را که برای هدایت مردم لازم بود و هر روشی هم که معتبر بود ارائه کردیم گاهی از راه مثل، گاهی از راه برهان، گاهی از راه قصه و مانند آن آنچه لازم بود بیان کردیم. در سوره ی مبارکه ی «بقره» و مانند آن آمده است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَشِيْخُئِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» (۱) گاهی مثال پشه می زند، گاهی مثال عنکبوت می زند، گاهی مثال مگس می زند این مثالها هست فرمود ما برای تفهیم مردم هیچ ابایی نداریم از ذکر مثل چون قرآن یک کتاب علمی مثل حکمت، کلام، فقه و اصول نیست که فقط مفاهیم کلیه را برای علما تبیین کند این نور است نه یک کتاب علمی وقتی نور شد باید همه را روشن کند هم مطالب برهانی برای حکما هست، هم مسائل فقهی برای فقها هست، هم مسائل اصولی برای اصولیین هست، هم مسائل حقوقی برای حقوق دانها هست، هم داستان و قصص و امثال برای توده ی مردم که برای توده ی مردم اگر آن معارف سودمند نیست این امثال سودمند باشد و همان مطلب برهانی را که برای اهل حکمت نافع است برای توده ی مردم به صورت مثل ذکر می کند اگر ان شاء الله به آن آیه رسیدیم که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءٌ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» (۲) آن گاه روشن خواهد شد که چقدر حکیمانه آن برهان سوره ی مبارکه ی «انبیاء» را که برهان تمانع است فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۳) همان برهان وزین عقلی که به تعبیر خودش قول ثقیل است آن را به صورت مثل برای توده ی مردم شفاف کرد همه ی قیودی که در آن برهان معتبر است در این مثل تبیین فرمود لذا فرمود: «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» ما مطلبی را فروگذار نکردیم که کسی بگوید من این را نمی فهمم درست است که مطالب اصولی هست آن اقل و اکثر استقلالی و اقل و اکثر ارتباطی و احکام تکلیفی و احکام وضعی و اینها را خب توده ی مردم نمی فهمند اصولیون می فهمند ولی همان مضمون «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۴) را که اصولی تحقیق می کند با مثلها و قصه ها و داستان برای توده ی مردم بیان فرمود، فرمود: «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» گاهی تشبیه معقول به محسوس است، گاهی تشبیه متخیل به محسوس است و مانند آن ولی بسیاری از مردم ابا کردند برای اینکه اینها گرفتار حس اند ما اینها را به ماورای حس دعوت می کنیم ما یک حرف جدیدی آوردیم این حرف نه در مشرق بود نه در مغرب الآن هم نه در مشرق هست نه در مغرب که انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند ماییم که فائق بر مرگیم این مطلب برای همیشه تازه است نه در مشرق این فکر است نه در مغرب این فکر است، نه در مشرق این فکر بود نه در مغرب این فکر بود همه خیال می کنند انسان که می میرد تمام می شود این دین است که فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۵) «لا كل نفس يذوقه الموت» نه اینکه مرگ این را می چشد بلکه انسان این مرگ

را می چشد و هضم می کند و می شود ابدی، خب این حرف نو برای همیشه نو است و این مرگ وقتی هضم شدنی است عامل پویایی است.

ص: ۲۵۸

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶.

۲- (۲). سوره ی زمر، آیه ی ۲۹.

۳- (۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.

۵- (۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

پرسش:...

پاسخ: خب آن در مسئله توفی جمع آیات مشخص شد.

پرسش:...

پاسخ: آنها مبدأ فاعلی اند ذات اقدس الهی همین هفت میلیارد مرگ هم هست، هفت میلیارد حیات هم هست این هفت میلیارد افرادی که الآن زنده اند هفت میلیارد کاسه به نام کاسه ی مرگ را می چشند و از بین می برند و خودشان ثابت می شوند «تنتقلون من دار الی دار» اگر انسان مسافر است مرگ به معنای حتی آنهایی هم که معاد را قائل اند کسانی که تابع انبیای قبلی بودند معاد را هم قائل بودند و الآن هم خلیها هستند که معاد را هم قائل اند لکن این حرف نومی قرآن برایشان روشن نیست اینها می گویند انسان می میرد بله، دوباره ذات اقدس الهی او را زنده می کند آنهایی که منکر معادند _ معاذ الله _ که می گویند انسان با مرگ نابود می شود، آنها هم که معتقد به معادند می گویند انسان می میرد، نابود می شود دوباره ذات اقدس الهی ایجاد می کند اما قرآن کریم می گوید این چنین نیست مرگ به معنای تخلل عدم بین متحرک و مقصد نیست این متحرک که پویاست لحظه به لحظه در سیر و حرکت و سلوک است الی لقاء الله «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۱) نه اینکه وسطها معدوم می شوی دوباره ما تو را زنده می کنیم عدمی در کار نیست یک مسافر وقتی منتقل می شود از شهری به شهر دیگر، از منطقه ای به منطقه ی دیگر یک عدم و فقدان و غیبت نسبی است یک ولادت نسبی هم هست یک مهاجرت نسبی هم هست از اینجا غیبت می کند و هجرت وارد سرزمین دیگر می شود نسبت به آنجا میلاد است و حضور مرگ به معنای تخلل عدم بین متحرک و مقصد نیست که انسان می میرد نابود می شود دوباره خدا او را زنده می کند هم منکران معاد در غفلت بودند، هم معتقدان به معاد در غفلت بودند این حرف نو را قرآن کریم آورده که انسان هرگز از بین نمی رود و از بین رفتن را از بین می برد یعنی مرگ را از بین می برد این را به صورتهای گوناگون فرمود، فرمود: «وَمِن وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۲)، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» نه اینکه وسطها سالیان متمادی معدوم می شوید دوباره برمی گردید خب ظاهر این تعبیری که هر انسانی با کدح و سیر حصیص و شدیدش شبانه روز درصدد لقاء الهی است ظاهرش این است که دیگر وسطها عدمی در کار نیست دیگر، خب. این مطالب را قرآن کریم هم با

برهان ذکر فرمود، هم با مَثَل و قصّه و داستان این را تبیین کرد.

ص: ۲۵۹

۱- (۶). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۲- (۷). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۰.

پرسش: حاج آقا بعضیها در آكل و مأكول شبهه می کنند این جوابش چیست؟

پاسخ: آنها كه دیگر انسان كه حیوان را نمی خورد كه آن بارها گفته شد همان طوری كه الآن ما در دنیا این آكل و مأكول برای ما جواب داده شد در قیامت هم همین طور است حالا در دنیا اگر کسی سرقت كرد در سنّ بیست سالگی و محكوم شد و برای محكمه ثابت شد كه شرایط قطع دست هم حاصل است این شخص سرقت كرد با همه ی آن شرایطی كه باید برای او دست را قطع كرد و حكم قطع دست هم داد حالا- این جوان سارقی كه محكوم به قطع ید شد فرار كرد در این فرار تصادف می كند و دست او قطع می شود و دست دیگر تلقیح می شود و فوراً می چسبانند و این دست جدید هم می گیرد و سالیان متمادی این شخص فرار می كند و بعد از بیست سال كه این شخص به صورت چهل سالگی در آمده دستگیر می شود حالا این شخص می تواند یا جهان می توانند بگویند یا دیگران می توانند اعتراض بكنند كه شما كه می خواهید این دست را قطع بكنید این دست آن دست نیست یا دستی را كه نفس بپذیرد و جزء بدن قرار بدهد دست اوست و همین دست را قطع می كنند در طهارتها در وضو گرفتنها هم همین طور است اگر دست كافری را به دست مؤمن پیوند زدند این تا نگرفته خب آلوده است اما وقتی گرفته دیگر پاك است دیگر اگر بگیرد خب وضو گرفتن با او صحیح است دست هم طاهر است هر بدنی را كه نفس بپذیرد عین اوست آن هم انسان كه كافر را نمی خورد آنكه مشكل هست در مسائل دنیاست و اگر کسی مُرد دیگر می شود جماد الآن کسی كه می رود قصابی گوشت تهیه می كند انسان كه حیوان را نمی خورد او بعد از ذبح دیگر حیوان نیست جمادی است انسان گوسفند نمی خورد گوشتش را می خورد كه جماد است بر فرض آكل و مأكول باشد مؤمن كه كافر را نمی خورد آنكه كافر بود با مرگ از بین رفت این بدن كه كافر نیست.

به هر تقدیر این جریان که انسان مرگ را می‌میراند با تعبیرات متعدّد در قرآن کریم آمده لذا فرمود چه در توحید، چه در معاد، چه در وحی و نبوت ما از هر راهی که ممکن بود بشر را روشن کردیم برای حکما و فقها و اصولیون و علما برهان اقامه کردیم برای دیگران قصه و مثل و امثال ذلک ذکر کردیم تا اینکه اینها بپذیرند ولی اکثری اینها گرفتار حسّ اند و نمی‌پذیرند، خب.

در همین راستا مشرکان حجاز معجزه‌های پیشنهادی داشتند اعجاز گاهی به همراه خود پیامبر می‌آید مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با قرآن آمده وجود مبارک موسای کلیم (علیه السلام) با عصا و ید بیضا آمده و مانند آن، گاهی معجزات اقتراحی است یعنی پیشنهادی است که این هم حق است که اگر تو نبی هستی برای اثبات نبوت برای ما معجزه ای بیاور و اینها هم درصدد تحقیق اند حق هم با اینهاست این گونه از معجزات عملی می‌شود اما برخی از معجزات اقتراحی و پیشنهادی بر اساس هوس مداری است مثل اینکه مردم مکه به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند که بالأخره اینجا سرزمین کشاورزی نیست برای اینکه سنگلاخ است و زمین خشک است و ما چشمه و آبی نداریم و این کوهها هم اطراف این کعبه را گرفته خب شما کاری بکنید که چشمه‌های جوشانی پیدا بشود که ما بتوانیم کشاورزی بکنیم این یک، آن هم برای ما چون کسی که نظیر همین مشرکان جاهلی گرفتار اسراف و اتراف بودند نگفتند تو چشمه ای بجوشان اینها فکرشان هم این است که برای ما این کار را بکن «فَجْرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» خب اگر کسی درصدد تحقیق است دیگر فرق نمی‌کند چه «لنا» باشد، چه «لک» باشد، چه «لغیر» باشد اما اینها گفتند نه «لنا» برای ما این کار را بکن اگر برای ما این کار را نکردی باید تو جزء سرمایه دارها باشی مثلاً باغ انگور، باغ خرما این آب با چشمه‌ها، با نهرها داشته باشی که این منصب نبوت به تو بیاید خب تو که دستت خالی است تو که متمکن و سرمایه دار نیستی چگونه می‌توانی چنین سمتی را ادعا کنی اینها ارزش را بر اساس همان مسئله تکاثر می‌دانستند و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ارزش در مدار کوثر است و نه تکاثر من کوثر آوردم شما به دنبال تکاثر می‌گردید آن نیست راهی که باید طی کرد. گفتند اگر این نشد آن نشد حالا- یا در دفعات گوناگون این پیشنهادها را می‌دادند یا اشخاص گوناگون این پیشنهادهای گوناگون را می‌دادند یا نه جمعاً نشستند و این پیشنهادها را یکجا طرح کردند هر سه فرضش ممکن است گفتند اگر اینها نشد تو قبلاً ما را تهدید کردی که از آسمان بلایی نازل می‌شود قطعه‌هایی از آسمان می‌آید این شهاب سنگهای بزرگ این «قطعه من السماء» است، این «كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ»^(۱) است اگر فرمود این نجوم شیاطین است همین شهاب بارانها تیر است می‌تواند کسی را بسوزاند یا این شهاب سنگهای بزرگ می‌تواند کسی را از پا در بیاورد همان طوری که باران از آسمان است این شهابها هم از آسمان است این شهاب سنگها هم از آسمان است نه یعنی خود گره‌ی مریخ مثلاً بیفتد در زمین اینکه معیار نیست اگر گفتند باران از آسمان است یعنی از جهت بالا است، شهابها از بالا است این سنگها هم از بالا است اگر این کارهای جاذبه دار نشد آن کارهای دافعه دار را انجام بده اگر این کارها را نکردی فرشته‌ها یا خدا را در رودروی ما قرار بده که ما اینها را ببینیم آنها هم گواهی بدهند به رسالت تو تا ما رسالت را بپذیریم این نشد بروی به آسمانها و کتابی برای ما نازل بکنی نه برای خودت تو الآن کتابی داری می‌گویی در کتاب من این مطالب ثبت است آن را ما باور نمی‌کنیم کتابی برای ما نازل بکنی که در آن کتاب نوشته باشد که تو پیامبری اینها پیشنهادهای اقتراحی هوس‌مدارانه‌ی مشرکان حجاز بود. ذات اقدس الهی اینها را یکی پس از دیگری نقل کرد فرمود اولاً- شما باید رسول را بشناسید رسول یک عبد سالک صالح است که به اذن ذات اقدس الهی هر چه را که بخواهد خدا به او عطا می‌کند نه اینکه خودش قادر بالذات باشد

تا هر پیشنهادی که شما دادید بدون اذن خدا هم او بتواند انجام بدهد گذشته از اینکه بسیاری از معجزات را انجام دادند شما نکول کردید همان قصه ای که وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» دارد و مرحوم سیدرضی (رضوان الله علیه) آن را در نهج البلاغه نقل کرده است از همین قبیل است دیگر، خب.

ص: ۲۶۱

۱- (۸). سوره ی سبأ، آیه ی ۹.

فرمود: «وَقَالُوا» این نقلها معجزه است گرچه آن منقول معجزه نیست و منقول عهده هم آدمهای عادی اند قرآن کریم حرف کفار را نقل کرد، مشرکان را نقل کرد، منافقان را نقل کرد، کسانی که عربی سخن می گفتند حرف آنها را نقل کرد، کسانی که عبری یا سریانی سخن می گفتند نقل کرد، کسانی که فارسی سخن می گفتند حرف آنها را نقل کرد اما این نقل عربی مبین است گرچه آن گوینده به صورت عبری یا سریانی گفته است این نقل معجزه آساست که چیزی از او فوت نشده با صداقت است، با امانت است، با فصاحت است، با بلاغت است با رعایت همه ی شئون ادبی است ولو گوینده ی آن کلام نتواند چنین حرف بزند «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» با «لن» تأکید نه تعبید «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» چون «فَجْر» متعدی است چشمه ی جوشانی که آب او هرگز خشک نمی شود چنین چشمه ای را باید برای ما از زمین بجوشانی اگر می گفتند «تَفْجُرُ مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» این معلوم می شود که به فکر اصل اعجاز بودند اما این «لنا» گفتنشان برای آن است که نفع مادی هم از این راه نصیبشان بشود این یکی، اگر برای ما این کار را نکردی «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ» یا باغی برای تو باشد باغ خرما یا باغ انگور که بشوی سرمایه دار و این سمت برای تو شایسته باشد کَفَّ این سمت باشی نه تنها باغ خرما یا انگور داشته باشی بلکه بتوانی لایه لایه این درختهای انگور یا خرما نهرهای فراوانی را جاری کنی «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا» آن جَنَّت «تَفْجِيرًا» این «تفجیر» که باب «تفعیل» است هم کثرت را می رساند هم شدت را این یک، تأکیدش هم با مفعول مطلق «تَفْجِيرًا» تأیید می کند این را دو، لذا در آن سخن از «تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» است اما اینجا چون باغ است و دائماً به آب احتیاج دارد و آب فراوان می خواهد و باغ خرما هست و باغ انگور هست و باید خلال همه ی این درختها آب بگیرد «تفجیر» را به کار برده است. اینها صبغه ی تشویقی دارد «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَيْفًا» این «كَيْفًا» جمع «كَيْفَةً» است مثل «قِطْع» جمع «قِطْعَةٌ» است که «كَيْفًا» و «كَيْفَةً» مثل «قِطْع» و «قِطْعَةٌ» است این «كَمَا زَعَمَتْ» همان طوری که دیگران هم فرمودند ارشاد به این است که آنچه در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آمده آن را عملی کنید گویا سوره ی مبارکه ی «سبأ» این بخش از سوره ی «سبأ» قبل از سوره ی مبارکه ی «اسراء» یا این بخش از اسراء نازل شده است در سوره ی «سبأ» آیه ی نه به این صورت است «أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نُخَسِّفْ بِهِمُ الْأَرْضَ» ما یا خَسَفَ الْأَرْضَ را بر اینها تحمیل می کنیم آن طوری که درباره ی قارون این کار را کردیم که «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ» این درباره ی قارون است «أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كَيْفًا مِنَ السَّمَاءِ» یا گوشه هایی از آسمان را بر سر اینها خراب می کنیم این گوشه های از آسمان نه یعنی این کُرَات می آیند پایین همین شهاب سنگها همین شُهَب و نیازک اینها هم از آسمان می آیند همان طوری که باران از آسمان می آید در سوره ی مبارکه ی «نور» دارد که ما از کوههای آسمانی تگرگ می فرستیم «مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» (۱) بَرَد همین تگرگ است فرمود ما از کوههای آسمان نه اینکه آنجا کوهی باشد و سلسله جبالی باشد این ابرهای باردار شبیه کوه را می گویند کوه آسمانی از اینها ما تگرگ می فرستیم «مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» یعنی این تگرگها را ما از کوههای آسمانی می فرستیم هر چه از قسمت بالا پایین می آید آسمان ماست دیگر خب این شُهَب و نیازک از این قبیل است، این شهاب سنگها از این قبیل است و مانند آن. در سوره ی «سبأ» که فرمود: «أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كَيْفًا مِنَ السَّمَاءِ» (۲) این تهدیدی بود که اینها گویا سابقه داشتند. در آیه محلّ بحث به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند که شما ما را تهدید کردید به اینکه گوشه ای از آسمان بر سر ما ویران می شود یا آن کار را بکن «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كَيْفًا» یا این کارها را نکردی _ معاذ الله _ خدا و فرشته ها را رودرروی ما قرار بده که ما آنها را ببینیم قبیل و مقابل مثل عَشیر و معاشر است مقابل یعنی آدم در قبله ی خود، در برابر خود، پیش روی خود ببیند قبیل هم همین طور است یک وقت می گویند قبیله یعنی گروه، یک وقت می گویند قبیل یعنی آنچه که در مقابل آدم قرار گرفته فرشته ها را در مقابل ما حاضر بکن، الله را _ معاذ الله _ در قبال ما در

مقابل ما حاضر بکن. این تفکر تشبیهی و تجسیمی در حجاز بود در سوره ی مبارکه ی «فرقان» مشابه این مطلب آمده آیه ۲۱ و ۲۲ این است که «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ» خب اگر ملائکه بر تو نازل بشود برای ما هم نازل بشود «أَوْ نَرَى رَبَّنَا» یا خدا را ببینیم همان طوری که بنی اسرائیل از وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) تقاضای بی جا داشتند می گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (۳) یا می گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۴) اینها هم می گفتند «أَوْ نَرَى رَبَّنَا» جوابی که ذات اقدس الهی در سوره ی «فرقان» آیه ۲۱ و ۲۲ به اینها داد این است «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» چه چیزهایی را می خواهند؟! مگر بشر عادی می تواند ملائکه را ببیند دوتا خواسته داشتید یا فرشته ها را ببینیم یا خدا را، فرشته ها با چشم ملکی دیده نمی شود با چشم دنیایی دیده نمی شود وقتی وارد برزخ شدید در آن حال در حال احتضار، در حال مرگ، در حال انتقال به برزخ در آن حال می بینید اما خب آن حال به شما سخت می گذرد اما خدا که اصلاً دیدنی نیست نه در دنیا، نه در برزخ، نه در قیامت یک، نه در خواب، نه در بیداری دو، اصلاً او صورت ندارد «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ» آن روز دیگر برای شما روز خوشی نیست می بینید اما با سختی می بینید همان طوری که «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ» (۵) اینها با فشار جان دادن از دنیا وارد برزخ می شوند «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا» (۶) یعنی ممنوع، «مَنْعًا مَمْنُوعًا» ما از شما ممنوع باشیم شما از ما ممنوع باشید رابطه ای نداشته باشیم. درباره ی ذات اقدس الهی هم که سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۷) این عام است و مطلق است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در معاد، چه در خواب، چه در بیداری بنابراین ذات اقدس الهی به این خواسته شان در جای دیگر جواب قاطع مرحمت کرد «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» که مقابل هم باشید یکدیگر را ببینیم آنها را «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» این را دوباره برگردند به همان نظام اشرافی و تکاثرگری که این باید سرمایه دار باشد تا بتواند پیامبر باشد خانه ای از طلا داشته باشد یعنی خانه ای که گنج خانه باشد یک، یا از طلا ساخته باشد دو، یا مزین و مذهب به ذهب باشد سه، به هر وسیله هست بیت از زخرف صادق است «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» یا بروی در سماء نه «إِلَى السَّمَاءِ» در متن آسمانها سفر کنی، رقی کنی اما این چنین نیست که خودت بگویی من رفتم آنجا و ما باور کنیم باید بروی از آنجا کتابی برای ما بیاوری نه برای خودت باید بروی یک، کتاب بیاوری دو، آن هم برای ما سه، در آن کتاب نوشته باشد تو پیامبری چهار، که کتاب برای ما باشد. «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيِكَ» رقا معمولاً استعمال نشده رقی استعمال شده یعنی ترقی در آسمان «لِرُؤْيِكَ حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» نه اینکه برای تو کتابی نازل بشود تو تلاوت بکنی نه خیر برای ما نازل بکنی کتابی که ما آن را بخوانیم و در آن کتاب نوشته شده باشد که تو پیامبری مثلاً آن گاه ذات اقدس الهی در جواب فرمود به اینها بگو اولاً- «فُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» این چیزهایی که می خواهید مگر در اختیار من است اگر ذات اقدس الهی بخواهد همه ی اینها انجام می شود به استثنای آنهایی که محال است خب ملائکه را شما نمی توانید ببینید خدا هم که اصلاً دیدنی نیست، خب.

ص: ۲۶۲

- ۱- (۹). سوره ی نور، آیه ی ۴۳.
- ۲- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۵۵.
- ۳- (۱۱). سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۳.

- ۴- (۱۲). سوره ی سبأ، آیه ی ۹.
- ۵- (۱۳). سوره ی انفال، آیه ی ۵۰.
- ۶- (۱۴). سوره ی فرقان، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

جواب مبسوطش را ذات اقدس الهی بعداً ارائه می کند اما این سؤالهایی که شده. نیاز به روایت برای آن است که هم شرح آیات است، تفسیر آیات است، تحریر آیات است یک، هم شامل امور جزئی است و امور جزئی را عقل نه عقل تجربی می تواند درک کند نه عقل تجربیدی اگر امور جزئی نظیر امور محسوسه باشد این را عقل تجربی در علوم طبیعی درک می کند اما اگر امور جزئی باشد مربوط به گذشته یا مربوط به آینده که غیب است درجات بهشت چنین است، درجات جهنم چنان است، برزخ این چنین است، صراط و میزان و تطایر کتب و انطاق جوارح چنین است اینها را امکانش را عقل می فهمد اما کیفیتش این امور جزئی نه عقل تجربی راه دارد که نظیر آزمایشگاهها حل کند نه عقل تجربیدی برای اینکه جزئی است عقل تجربیدی دسترسی ندارد چاره ای جز روایات نیست این یک، روایات چه در مسائل تفسیری، چه در مسائل فقهی و اصولی حجت است این دو، منتها درباره ی روایات فقهی این بزرگان ما واقعاً سعی شان مشکور باشد با نوشتن رجال و درایه بسیاری از مشکلات فقه حل شده است ما در بحثهای فقهی الحمدلله مشکلی به آن صورت نیست همه ی این ضوابط را این بزرگان چه در رجال، چه در درایه مشخص کردند اما آنجایی که کمتر کار شده مثل روایات مقتل، مثل روایات اخلاق، مثل روایات تاریخ، مثل روایات تفسیر اینها ببینید غالباً کم روی اینها کار شده اگر یک روایت مرسل بود همان طوری که در فقه معتبر نیست در جای دیگر معتبر نیست نه اینکه روایت در تفسیر معتبر نباشد روایت چه در تفسیر باشد، چه در فقه باشد، چه در اصول باشد هر جا اگر معتبر بود واجد شرایط بود حجت است اگر نبود حجت نیست منتها در فقه و اصول خیلی کار شده در اینجاها کمتر کار شده این هم یک مطلب.

درباره ی قرب فرایض آنچه که در کتاب شریف بحارالأنوار و امثال بحارالأنوار هست این است که انسان با انجام فرایض به خدا نزدیک می شود این قرب فرایض مصطلح اهل معرفت نیست آن قرب فرایضی که آنها می گویند این است که انسان به ذات اقدس الهی در سایه ی اعمال واجب به قدری نزدیک می شود که می شود لسان الله، عین الله، ید الله و مانند آن به صورت اصل کلی آنکه در کتابهای اهل معرفت است این است. به صورت شخصی درباره ی حضرت امیر یا ائمه دیگر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) وارد شده اما به صورت اصل کلی همان طوری که شیعه ها و سنیها در قرب نوافل با روایات صحیح و معتبر از معصومین (علیهم السلام) نقل کردند که انسان در سایه ی نوافل به قربی می رسد که ذات اقدس الهی مجاری ادراکی و تحریکی او می شود چنین معنایی مقابل قرب نوافل در قرب فرایض کتابهای اهل معرفت دارد اما سند روایی ما نداریم عقل هم هیچ راهی ندارد برای درک کردن این مطلب عقل می گوید کسی که فرایضش را انجام داد متقرب الی الله می شود و ذات اقدس الهی هم به او پاداش می دهد اگر جزء مقربین شد کتاب ابرار را مشاهده می کند، روح و ریحان می شود این چیزهایی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم فرمود از چشمه ی اختصاصی می خورد که آن چشمه خالصش برای مقربین است ولی ابرار اگر بخواهند از آن چشمه بخورند این چنین نیست که خالص آن چشمه را قح قح به اینها بدهند مقداری از چشمه ی مقربین می گیرند در چشمه ی ابرار ممزوج می کنند یک قح به اینها می دهند اینکه دارند «مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» (۱) یعنی خود تسنیم را به ابرار نمی دهند خالص تسنیم برای مقربین است یا «مِزَاجُهُ مِنْ كَافُورٍ» یعنی خود چشمه ی کافور را به ابرار نمی دهند این چشمه ی کافور برای مقربین است مقداری از آن را ممزوج می کنند در آب چشمه های دیگر که ممزوج شده اش را به ابرار می دهند اینها را قرآن کریم بیان فرمود اما حالا انسان در سایه ی قرب فرایض می شود لسان الله، عین الله این را نه عقل می تواند ثابت کند نه نقل معتبر داشتیم اگر البته هنوز باید فحص ادامه پیدا کند اگر آن فحص بشود ان شاء الله شاید نقل معتبر پیدا بشود، خب. پس عمده قرب فرایض به اصطلاح اهل عرفان است نه قرب فرایض به معنای تقرب الی الله، خب بله آن معلوم هست.

ص: ۲۶۴

مطلب دیگر اینکه خدای سبحان خلیفه ی انسان هست چه اینکه وکیل انسان هم هست و اما این قرب فرایض را ثابت نمی کند این دعای نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که انسان وقتی مسافرت می کند آن دعا را بخواند «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَضْحَبًا وَالْمُسْتَضْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا» (۱) این را مستحب است انسان در موقع سفر بخواند بگوید خدایا من زن و بچه ام را به تو سپردم تو هم همراه منی در سفر، هم جانشین منی نزد زن و بچه هایم و این کار فقط از تو ساخته است برای اینکه کسی که با ماست نزد زن و بچه های ما نیست، کسی که نزد زن و بچه ی ماست با ما نیست «وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ» برای اینکه «لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ» که «لَا يَكُونُ مُسْتَضْحَبًا وَالْمُسْتَضْحَبَ» که «لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا» (۲) ما تو را خلیفه ی خود قرار دادیم به تو توکل کردیم این جزء سنن سفر هست در نهج البلاغه هم هست و اینها خب یعنی ما به تو توکل کردیم نه اینکه حالا ما زبان تویم، ما ید تویم توکل بر خدا، خدا را خلیفه قرار دادن چه اینکه خود انسان هم خلیفهاالله هست اینها معیارهای خاصی دارد آن امور جزئی که در قرب فرایض است با این عناوین هیچ کدام حل نمی شود حالا اگر ان شاءالله روایت معتبری پیدا کردیم که قرب فرایض را ثابت بکند «نأخذ به».

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۶۵

۱- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۶.

۲- (۱۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۶.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ صَيَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹) وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)»

بعد از اینکه ذات اقدس الهی تحدی حکیمانه کردند فرمودند این کتاب الهی است و اگر تردید دارید مثل این بیاورید این یک تحدی و مبارزطلبی حکیمانه و عاقلانه است آنها از این کار عاجز ماندند بعد از اینکه از تحدی عاقلانه عاجز ماندند به بهانه دست زدند همه ی آنچه را که در این چند جمله آمده بهانه است زیرا مبارزه ی علمی احتیاجی به این ندارد که برابر با هوس آن پیامبر در نظام کیهانی اثر بگذارد یک روز اینها می خواهند کشاورزی کنند به پیامبر پیشنهاد بدهند که کوههای اطراف کعبه فاصله ی زیاد بگیرند اینجا یک دشت همواری بشود چشمه ای داشته باشد برای کشاورزی، یک روز می خواهند ساختمان درست کنند احتیاج به مصالح ساختمانی دارند به حضرت پیشنهاد می دهند که دستور بده این کوهها بیایند قدری جلو که ما از سنگ و خاکش استفاده کنیم وقتی ساختن این مصالح ساختمانی به کارگیری اش تمام شد دوباره این کوهها برگردد جای کشاورزی بشود تابستان و زمستان بشود کارشان این، این ملعبه است فرمود اگر واقعاً برهانی می خواهید همین است دیگر شما یک سوره مثل این بیاورید این یک کار عمیق علمی است و شما هم که در فصاحت و بلاغت آشنایید معجزه ی هر پیامبری هم مناسب با پیشرفته ترین رشته های علمی و فنی مردم همان عصر است از وجود مبارک امام رضا(علیه السلام) رسیده است، از ائمه دیگر(علیهم السلام) رسیده است که چرا معجزه ها مختلف اند فرمود یکی از اسرارش همین است که پیشرفته ترین رشته ی علمی و فنی هر عصری مورد تحدی قرار می گیرد در عصر وجود مبارک موسای کلیم سحر و امثال سحر به کمال رسید وجود مبارک موسای کلیم عصایی را آورد که به صورت اژدهای دمان در می آمد و همه ی ساحره ها ماندند و کارشناس ترین ساحر اعتراف کرد که این از سنخ سحر نیست همان علمای فن سحر پیش از دیگران و پیش از دیگران اعتراف کردند و ایمان آوردند. در جریان وجود مبارک عیسی مسیح این طور بود که فن پزشکی جزء پیشرفته ترین فنون عصر بود وجود مبارک عیسی مسیح درمان بیماران غیر قابل علاج را به عنوان معجزه آورد و پیشرفته ترین فن همان بود و عالم ترین آنها هم اعتراف کردند که این از سنخ فن علمی نیست.

ص: ۲۶۶

فرمود این کار علمی است این کار علمی را انجام بدهید از اینکه گذشتید شما هر روز پیشنهاد بدهید یا خانه ی طلایی داشته باشید یا کوهها را جابه جا کنید یا باغ خرما و انگور داشته باشید یا چشمه ایجاد بشود اینها یعنی چه؟ در قرآن کریم از این گونه معجزات ذات اقدس الهی هم گزارش داد و هم راه حل نشان داد سه مطلب را یا بیش از سه مطلب را در موارد مختلف فرمود. مطلب اول اینکه شما بین نبوت و ربوبیت دارید اشتباه می کنید به من می گوئید اگر پیامبری کار خدا را انجام بدهد خب اینها کار خداست من باید مأمور باشم از طرف حق دستوری که خدا می دهد من انجام می دهم. امر اول این است که

شما بین نبوت و ربوبیت اشتباه کردید، خلط کردید خیال کردید پیامبر کسی است که به اذن خودش فعال ما یشاء در نظام هستی است «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» جواب همه ی این پیشنهادهای هوس مدار آنها اول با تسیح شروع کرد فرمود این جای تعجب است ما که ادعای ربوبیت نکردیم ما ادعای نبوت کردیم نبی هم آن است که بدون اذن خدا کار نمی کند شما از من می خواهید این کار را انجام بدهم یعنی چه؟ «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

مطلب دیگر اینکه گاهی برخی از این معجزات اقتراحی در قرآن عمل شده فرمود آنها پیشنهاد دادند ما مشابه این را آوردیم حالا یا اقتراح بود یا مسبوق به سؤال نبود. مطلب سوم آن است که اینها که درصدد بهانه هستند هر معجزه ای که ما بیاوریم بر انکار اینها افزوده می شود فایده ای ندارد ما اگر بدانیم که این معجزه اثر می کند که می آوریم. بخشی از این بیانات را در سوره ی مبارکه ی «یونس» بیان فرمود آیه ی ۹۶ و ۹۷ سوره ی مبارکه ی «یونس» این است که «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ» هر معجزه ای و آیتی که بخواهند بیاید اینها ایمان نمی آورند برای اینکه قلبشان سیاه شد کفر در درون جانسان ریشه گرفته در بخشهایی از قرآن فرمود: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ» (۱) ما از درون به عنوان فطرت اینها را هدایت کردیم قبول نکردند، از بیرون به عنوان وحی و رسالت دعوت کردیم قبول نکردند آن قدر اصرار کردند که تا صحنه ی قلب اینها که یک ظرف وسیعی است که دهنه ی این ظرف باز است و به طرف بالاست با سوء اختیار اینها طوری شد که این قلبشان منکوث شد، دهنه ی این قلب به طرف آب و خاک و گل و زمین و خانه و مسکن و زن و فرزند است همین، پشت این کاسه ی دل به طرف بالاست خب هر چه فیض رحمت و باران بیارد خب یک قطره در درون این کاسه نمی رود دیگر از پشتش رد می شود فرمود: «نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ» این مقلب القلوب است دیگر این قلب که ظرف الهی است «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَايَا» (۲) این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است فرمود این دلها ظروف الهی است این ظرفها را خدا به شما داد بهترین دل آن است که ظرفیتش برای علوم و معارف الهی و اهل بیت بیشتر باشد «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَايَا» حالا اگر کسی تمام این ظرف را با لجن دنیا پُر کرده در حقیقت این کاسه ی دل را زیر و رو کرده یعنی دهنه ی این کاسه را به طرف گل برده پشت کاسه را به طرف الله آن وقت شب قدر می شود امثال شب قدر می شود فیوضات فراوان در شبهای جمعه و غیر جمعه نازل می شود یک قطره به این نمی رسد برای اینکه این کاسه به طرف زمین متوجه شده فرمود: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ» (۳) اینها ایمان نیاوردند ما هم کم کم این نعمتایمان را از اینها گرفتیم طوری که دیگر چیزی نصیب اینها نمی شود ولو اینکه خودشان هم می گویند «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَطْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (۴) در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۱۰ این است «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ» یعنی «لما» «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ» این «كاف»، «كاف» تعلیل است چون آن همه معارف را ما به اینها عرضه کردیم معجزات دادیم، بینات دادیم، آیات درونی و بیرونی دادیم اینها عمداً «نبذو کتاب الله وراء ظهورهم» ما هم دیگر هیچ راهی نماند این ظرف را پشت رو کردیم اینها اصلاً غیر از دنیا چیز دیگر نمی فهمند «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ» یعنی «لما لم يؤمنوا به» «أَوْلَ مَرَّةٍ» آن وقت «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» این گروه کسانی اند که «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» حالا فرشته ها بیایند فرشته که برای اینها نمی آید اینها دیدنی نیستند با چشم ملکوت باید فرشته را دید. بر فرض ما فرشته را نازل بکنیم اینها ببینند مُرده ها را هم زنده بکنیم از قبر در بیایند و با اینها حرف بزنند «وَكَلَّمَهمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا» ملائکه را قبیل و روبه روی اینها قرار بدهیم مقابل اینها، مُرده ها را قبیل و مقابل اینها قرار بدهیم «مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا» (۵) برای اینکه اینها تمام عمرشان را در طبیعت صرف کردند دیگر «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» البته این محال نیست

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (۶). بنابراین اگر کسی _ معاذ الله _ این دل را به سمت گِل متوجه کند بالأخره عنایت الهی هم حدی دارد خود خدا نامحدود است بخواهد فیضش نامتناهی است ولی عملش نسبت به افراد متناهی است دیگر عفو محدود دارد، رحمت محدود دارد این چنین نیست که برای همیشه عفو بکند که فرمود: «نُقَلِّبُ أَقْئِدَتَهُمْ» (۷) این می شود مقلب القلوب خب حالا اگر دل برگشت صریحاً به پیامبران می گویند خودت را خسته نکن «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِّنَ الْوَاعِظِينَ» (۸) ذات اقدس الهی هم همین را امضا کرده فرمود: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِّنَ الْوَاعِظِينَ»، بنابراین این گروه روزانه می آمدند کنار کعبه می نشستند این دشت را نگاه می کردند کوهها را نگاه می کردند می دیدند که احتیاج به کشاورزی دارند چشمه می خواهند آب می خواهند هر روز پیشنهادی می دادند یا هر کسی یک پیشنهاد می داد اینکه چندین پیشنهاد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» ذکر شده است اینها برای یک نفر نیست یا برای چند نفر است یا برای چند روز است و مانند آن فرمود چرا دنبال بهانه می گردی شما آن اصل را انجام بدهید ذات اقدس الهی از هر راهی شما را روزی تان را تأمین می کند دیگر بعد هم درباره ی مکه فرمود چرا دنبال بهانه می گردید هر روز از ما می خواهید یا کوه را جلوتر بیاورید که شما مصالح ساختمانی تهیه کنید یا کنارتر ببریم که اینجا را کشاورزی کنید خب اینجا یک سنگلاخ بیشتر نیست دایر که نیست، بایر هم که نیست، لم یزرع هم نیست زمین بالأخره یا دایر است مثل دشتی که آب دارد یا بایر است که در کنارش آب است می شود او را دایر کرد یا دایر نیست بایر نیست ولی لم یزرع است موات است یعنی می شود بالأخره با تلاش و کوشش آب آورد قسم چهارم یعنی قسم چهارم غیر ذی زرع است، غیر ذی زرع غیر از لم یزرع است لم یزرع عدم ملکه است یعنی می شود کشت کرد ولی فعلاً کسی نیست اما سنگلاخ را چطوری شما مزرعه قرار می دهید آنجا یک مُشت سنگلاخ است دیگر وجود مبارک خلیل عرض کرد «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» (۹) یعنی این سرزمین دایر نیست اولاً، بایر نیست ثانیاً، لم یزرع نیست ثالثاً، غیر ذی زرع است اصلاً قابل نیست بالأخره الآن این زمینهای موات بین تهران و قم را بالأخره می شود از راه یا لوله کشی یا چاه با وسایل دیگر ولو با آب دستی، ولو با تانکر آنجا را باغ درست کرد اما سنگلاخ را آدم چه کار بکند عرض کرد خدایا اینجا غیر ذی زرع است ولی از تو هر چه بخواهی برمی آید خدا هم فرمود بله، من اینجا را منشأ نعمت قرار دادم «أَوَلَمْ يَرَوْا» که این حرم غیر ذی زرع را «يُجَبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱۰) همه ی نعم در همه ی فصول فراوان است این جریان حج عمره که بر اساس ماه شمسی نیست که هر سال در یک فصل معینی باشد در جریان ماه قمری است که می گردد گاهی ایام حج و اشهر حج در زمستان است گاهی در تابستان است گاهی در بهار است گاهی زمستان است در تمام فصول چهارگانه «يُجَبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» این می شود معجزه فرمود شما آن راه اصلی را طی کنید چه کار دارید اینجا سنگلاخ است من از جای دیگر می آورم همه جا ناامن است من اینجا را امن کردم آنها که وضع مالی شان از نظر کشاورزی و اقتصاد خوب است در زحمت اند اما اینجا «أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (۱۱) ما این سنگلاخ را منشأ برکت قرار دادیم خب شما مشکل اقتصادی ندارید که نانتان تأمین است نان یعنی اقتصاد فرمود ما این دوتا کار را کردیم همه جا ناامن بود ما اینجا را امن کردیم، همه مشکل مالی دارند ما اینجا را مهد رزق قرار دادیم «أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» یعنی اقتصادتان را تأمین کردیم «وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» حالا شما به دنبال این هستید که بعضی از فصلها کوهها بیایند جلو یا بروند دنبال یا زمین یک چشمه پیدا بشود دنبال چه بهانه می گردید اصل آن راه علمی را که ما نشانان دادیم آن را طی کنید این «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» در بین این اکثری کسانی هم بودند که در مکه کنار هم جمع می شدند «وَقَالُوا» این «قَالُوا» ضمیرش به همان اکثری برمی گردد نه همه ی اکثری برخیا در غیر مکه بودند در همین اکثری که جز کفران چیز دیگری را نمی پذیرند اینها گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ» این ارض «الف» و «لام» ش، «الف» و «لام» عهد است یعنی یعنی زمین مکه چشمه ای بیاوری که

- ۱- (۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۰.
- ۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- ۳- (۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۰.
- ۴- (۴). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۳۶.
- ۵- (۵). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۱.
- ۶- (۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۱.
- ۷- (۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۰.
- ۸- (۸). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۳۶.
- ۹- (۹). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی قصص، آیه ی ۵۷.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی قریش، آیه ی ۴.

«حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْمَأْرُضِ يَنْبُوعاً * أَوْ تَكُونَ لِمَكَ جَنَّةً مِنْ نَخِيلٍ» گاهی گفته می شود که این کلمات _ معاذ الله _ کلمات پیامبر است برای اینکه میوه هایی که در عربستان نبود در قرآن نیست، میوه هایی که در عربستان بود در قرآن است خب خدای سبحان فرمود ما برای هدایت هر کسی پیامبری به زبان آنها می فرستیم خود ما هم به زبان عربی مبین قرآن را ایجاد کردیم برای اینکه با این مردم می خواهیم حرف بزیم بعد هم می گوئیم «خطابا للناس» اینها به عنوان تمثیل است نه به عنوان تعیین نه این کلمات _ معاذ الله _ کلمات پیامبر است نه لایه های بالای پیامبر به لایه هایی پایین پیامبر منتقل می کند آن مطالب خودساخته را خود انسان در درون خود این قوا را تنظیم می کند بعضی که به تعبیر قرآن کریم مُخْتَال اند مُخْتَال همان باب «افتعال» «خَيْلٍ» است اختال یختال می شود مُخْتَال اما آنچه که در زبانهای عادی رایج است تَخَيْل است متخیل تخیل در قرآن کریم به کار نرفته هر چه مُخْتَال است مختال یعنی انسان متخیل یعنی خیال باف، خیال زده کسی که در محدوده ی خیال کار می کند عقلش تعطیل است طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در دعاهايش عرض کرد خدایا «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» (۱) «سُبَات» با «سین» از همین یوم السَّبْت یعنی تعطیل خدایا ما به تو پناه می بریم از اینکه عقل خودمان یا عقل جامعه تعطیل بشود اینها که مختال اند عقلشان تعطیل است فرماندهی از خیال شروع می شود وقتی فرماندهی از خیال شروع شد از شهوت و غضب مدد می گیرند و به حس و دست و پا دستور می دهند و انجام می شود اینها می شوند آدمهای مختال که اینها مختال بالفعل اند، عاقل بالقوه اما افراد دیگر که عاقل اند اینها کسانی اند که با تلاش و کوشش شان مطلبی را به عنایت الهی می فهمند گاهی با خطا و خطیئه همراه است گاهی خطا و خطیئه نیست وقتی اینها فهمیدند این مطلب را می دهند به قوه ی واهمه این مطلب کلی را جزیی می کنند بعد به یک هنرمند درونی می سپارند به عنوان قوه ی متخیله، قوه ی متخیله هم چند سال قبل بحث شد که غیر از قوه ی خیال است قوه ی خیال برای ضبط صُور است متخیله بین قوه خیال و قوه واهمه است این متخیله کارش این است که صورتها را دوخت دو دوز می کند، معانی را دوخت دو دوز می کند، صُور را با معانی می دوزد، معانی را با صُور می دوزد آن کسی که قوه متخیله ی او قوی است او یک نقاش خوبی می شود، هنرمند خوبی می شود، مدّاح خوبی می شود، هجّای خوبی می شود اگر بخواهد هجو کند هنرمندانه می کند، بخواهد مدح کند هنرمندانه می کند برای اینکه این وسط قرار داد صُور را از خیال می گیرد، معانی را از واهمه می گیرد در دوخت و دوز ماهر است آنها که این قوه ی متخیله شان ضعیف است در کار هنر و نقاشی و مدح و هجو و اینها خیلی قوی نیستند ضعیف اند ولی به هر تقدیر افراد عادی آنچه را که قوه ی عاقله شان درک کرده است در خواب یا در بیداری به واهمه و خیال و متخیله می سپارند بعد تنزل می دهند به صورت یک کتاب در می آورند یا مقال می شود یا مقالت ولی کسی که معصوم شده است صدر و ساقه ی این جریان را خدا به عهده می گیرد همان طوری که در مجاری تحریکی می فرماید: «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۲) این شخص طوری است که تحت ولایت الله است وقتی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (۳) شد ولی کار مولی؟ علیه را به عهده می گیرد آن معارف را بخواهد تنزل بدهد خودش انجام می دهد در ظرف قلب رسول اکرم با دست دیگر می گیرد از مرحله ی قلب پیغمبر به واهمه ی پیغمبر با داستان بی دستی خدا جابه جا می شود از مرحله ی واهمه به خیال و متخیله ی پیغمبر با دستهای بی دستی خدا تنظیم می شود از مرحله ی خیال و متخیله به لبان مطهر حضرت با داستان بی دست خدای بی دست جابه جا می شود چه در مجاری گوش، چه در مجاری دهن هم می توان گفت «ما سمعت إذ سمعت و لكن الله سمع» هم می توان گفت «و ما نطقت إذ نطقت و لكن الله نطق» چه اینکه گفته شد «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۴) این کلاً می شود حجّه الله، می شود خلیفه الله، می شود ولی الله اگر ولی الله هست کار مولی؟ علیه را باید ولی انجام بدهد دیگر نمی شود گفت _ معاذ الله _ خود پیغمبر از جایی گرفته به جای دیگر داده با اینکه صریحاً خدا فرمود: «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۵) تو چه می

دانی این حرفها چیست قدم به قدم هم آدرس می دهد آدرس زمانی و زمینی می دهد در آن عصر نبودی ولی قصه این است، در آن سرزمین نبودی ولی قصه این است خب اگر لایه ی بالا به لایه ی پایین بدهد لایه ی بالا که خودش فاقد است چطور به لایه ی پایین بدهد هر چه هم ترقی بکند به مقام فنا برسد آن روز به عرضتان رسید که در مقام فنا انسان مستمع محض است حرف را آن باقی می زند نه آن فانی، بنابراین ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیامبر همه ی این مطالب را قدم به قدم تعلیم کرد، ارائه داد نه تعلیم مفهومی بلکه ارائه کرد همان کاری که نسبت به وجود مبارک ابراهیم خلیل کرد که «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ارائه کرد، اشهاد کرد، نشان داد، او دید بعد همانها را به صورت مفهوم در آورد و آن مفاهیم را به وجود مبارک پیامبر القا کرد و حضرت هم معنا را شنید، هم مصداق را مشاهده کرد، هم الفاظ را دید، هم آورنده ی لفظ را به نام فرشته دید و هم الفاظ را شنید و ذات اقدس الهی همه ی اینها را ایجاد کرده در حرم امن این نبوت و رسالت آن حضرت اما درباره ی اختلاف قرائت اگر سند این روایت درست نباشد که خب نمی شود این را به حساب شریعت آورد که فلاّن چیز هم قرائتش جایز است اما اگر سند معتبر باشد معنایش این است که اهل بیت (علیهم السلام) به نورانیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از وحی الهی باخبر شدند خدای سبحان فرمود این کلمه را من این طور نازل کردم هم این طور می توانید بخوانید هم آن طور می توانید بخوانید این دیگر نه تحریف است نه از خود پیامبر برای اینکه احکام الهی را بالأخره خدا تنظیم می کند دیگر حالا- اینکه نماز صبح باید دو رکعت باشد و جهر باشد این را که - معاذ الله - پیامبر از خودش نگفته که اینها اگر قرآن نبود یا حدیث قدسی است حدیث قدسی نبود همین روایاتی است که به وسیله ی وحی الهی ذات اقدس الهی به اینها القا می کند اینها از راه وحی الهی احکام را می فهمند و به ما منتقل می کنند.

ص: ۲۶۸

- ۱- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.
- ۲- (۱۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۳- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.
- ۴- (۱۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.
- ۵- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.

فرمود به اینها بگو «سُبْحَانَ رَبِّي» این چه پیشنهادی است که می دهید من این کارها را برای شما انجام بدهم باغ خرما داشته باشم یا باغ انگور داشته باشم یا آنچه را که شما پیشنهاد دادید خانه ی طلایی داشته باشم یا گنج خانه ای داشته باشم یا خانه ی مزین به ذهب داشته باشم به احد انحاء تفصیل یا اینکه پیشنهاد بدهید من غذایی را بر شما نازل بکنم این یعنی چه؟ «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» آنکه محال است یا «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ» این کِسْف جمع کسوه است مثل قطع جمع قطعه این هم سابقه ی در ادیان گذشته دارد هم در خود اسلام در سوره ی مبارکه ی «سبأ» سابقه دارد در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آیه ی ۱۸۷ و ۱۸۸ این است آنها به وجود مبارک شعیب گفتند به پیامبرشان گفتند که «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ» یک تکه از آسمان بیاید به حیات همه ما خاتمه بدهد این همین شهاب سنگها و مانند آن است که برای اعصار گذشته است در سوره ی مبارکه ی «سبأ» که در بحث دیروز اشاره شد آیه نه سوره ی «سبأ» این است که «إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ» که جریان قارون است «أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ» که سنگ باران بشود به حیات همه ی شما خاتمه داده بشود.

اما درباره ی این سؤال که ما چگونه این آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱) را با «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (۲) جمع بکنیم برای اینکه این «يُدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ» ظاهرش این است که مرگ شما را می گیرد و ادراک می کند. مستحضرید که مرگ در فرهنگ قرآن یک امر وجودی است و جزء مخلوقات خداست که «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (۳) این یک، مرگ یک دالان انتقالی است امر عدمی نیست دالان انتقالی است پُلی است به تعبیر سیدالشهداء (سلام الله علیه) که «ما الموت الا قنطرة» (۴) پلی است که انسان از این پل می گذرد وارد نشئه ی دیگر می شود این دو، چون امر وجودی است برخورد دارد، ادراک دارد، هم «يُدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ» آمده، هم «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (۵) آمده چون امر وجودی است امر وجودی بالأخره برخورد می کند. اما افرادی که با این مرگ برخورد می کنند دو قسم اند وقتی از ائمه (علیهم السلام) سؤال کردند چرا ما از مرگ هراسناکیم؟ حضرت فرمود شما این طرف مرگ را آباد کردید آن طرف مرگ را ویران کردید خب هر کسی می ترسد از آبادی به ویرانی برود دیگر شما می خواهید به «حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ» بروید آنجا را ویران کردید نساختمید که خب البته می ترسید این مرگ برای یک عده رُعب آور است اما کسی که آنجا را آباد کرده است هر لحظه به انتظار این دالان انتقالی است این مرگ چون پُل هست دالان انتقالی است انسان این تحوّل را پشت سر می گذارد و طی می کند آن راهی، راه را طی می کند آن سالک، این مسلک را می پیماید و پشت سر می گذارد نه اینکه راه، راهی را از بین ببرد این یک قنطرة است، این یک پُل است، این یک دالان انتقالی است که ما این دالان انتقالی را طی می کنیم و می رویم و قرآن کریم انسان را خلیفها لله قرار داده هم دنیا را آباد کند فرمود: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (۶) خدا استعمار کرده این «الف» و «سین» برای تحقیق است یعنی یقیناً از شما خواسته زمین را آباد کنید. در جریان آبادی مسجد «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (۷) اما آن قید در جریان «إِنَّمَا يَعْمُرُ الْأَرْضَ» این نیست زمین را بالأخره انسان باید آباد بکند فرمود: «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» این کلمه ی استعمار از مقدّس ترین واژه های قرآنی است که در دست این بیگانه ها افتاده و جزء پلیدترین کلمات در آمده استعمار قرآنی کما تقدّم معنایش این است که ذات اقدس الهی همه ی موجودات زمانی و زمینی را آفرید یک، انسان را به عنوان مهمان دعوت کرد دو، به او امکانات تسخیر داده سه، حقایق عالم را برای او مسخّر کرده چهار، فرمود من از تو می خواهم که تو این منطقه را آباد کنی آقای خود باشی همه ی نعم برای من، من مستعمرم یعنی از تو طلب می کنم امارت ارض را که مستقل و آقای خود باشی این استعمار قرآنی است که بسیار مقدّس است اما الآن جزء پلیدترین واژه ها شد برای اینکه بیگانه می گوید منابع این زمین برای شما، زمین برای شما، همه ی امکانات این برای شما، خود شما هم برای شما

ولی برای من کار کنید استعمار فعلی این است یعنی شما در کشورتان همه ی منابع برای شماست نیروی شما هم برای شماست ولی برای من کار بکنید لذا پلیدترین کلمه این کلمه شد خدای سبحان همان طوری که از ما طلب کرده زمین را بسازیم از ما خواسته بهشت را بسازیم ما مهندسان بهشتیم، معماران بهشتیم، کارگزاران بهشتیم فقط به ما زمین داد عُرف مبنیه را ما می سازیم فرمود: «الجنه قیعان» (۸) شما این روایات معراج و غیر معراج را ملاحظه بفرمایید فرمود ما به کسی خانه نمی دهیم ما زمین می دهیم خودتان باید این عُرف مبنیه را بسازید آنجا که خانه برای کسی نمی سازند که این انسان جلال و شکوهی دارد که معمار بهشت است، مهندس بهشت است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان معراج ملاحظه فرمودید وقتی حضرت دید که آن فرشته دارد آن دیوار را می سازد «لبنه من ذهب و لبنه من فضّه» (۹) گاهی می چیند گاهی دست برمی دارد حضرت فرمود فرشته ها که خسته نمی شوند این فرشته چرا گاهی این دیوار را می چیند، گاهی دیوار را ترک می کند نمی چیند آن کسی که مسئول گزارش بود عرض کرد یا رسول الله فرشته ها خسته نمی شوند ولی باید مصالح ساختمانی را مردم دنیا بدهند تا اینها بسازند برای آنها، فرمود مصالح ساختمانی چیست؟ عرض کرد اذکار الهی، عبادات الهی، «لا اله الا الله»، «سبحان الله»، «الحمد لله» اینها اذکار الهی است، اطاعات الهی است، فرائض الهی است، نوافل الهی است اینها مصالح است که فرشته ها می سازند فرشته ها کارگران ما هستند ما کارفرماییم این مقام انسانیت است، خب اگر انسان معمار و مهندس و مالک غرف مبنیه است آنجا چیزی نساخت باید ویران بماند خب می ترسد دیگر.

ص: ۲۶۹

- ۱- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.
- ۲- (۱۸) . سوره ی نساء، آیه ی ۷۸.
- ۳- (۱۹) . سوره ی ملک، آیه ی ۲.
- ۴- (۲۰) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴.
- ۵- (۲۱) . سوره ی جمعه، آیه ی ۸.
- ۶- (۲۲) . سوره ی هود، آیه ی ۶۱.
- ۷- (۲۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۸.
- ۸- (۲۴) . عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸.
- ۹- (۲۵) . وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۸.

فَتَحْصِلُ أَنَّ الْمَوْتَ أَمْرٌ وَجُودِيٌّ أَوَّلًا لِلرَّبِّ لِأَنَّ الْوَجُودَ الْوَجُودِيَّ أَمْرٌ وَجُودِيٌّ أَدْرَاكٌ دَارِدٌ، مَلَاقَاتٌ دَارِدٌ، كَرِيزٌ
أَزْ أَوْ دَارِدٌ هَمَّةٌ يَ أَيْنَهَا دَارِدٌ ثَانِيًا، وَ أَمْرٌ وَجُودِيٌّ يَكُّ كَذَرِكَاةٌ وَ مَعْبَرٌ وَ قَنْطَرَهَ اسْتِ بَرَايَ كَسِيٌّ كَهَ بَعْدَ أَزْ أَيْنَ رُحْلَ رَاةٍ صَحِيحِي رَا
طِي كَرْدَهَ بُوْدِ اَيْنِ رُحْلَ وَ اَيْنِ مَعْبَرِ بَرَايَ أَوْ شِيرِيْنِ وَ كُوَارِاسْتِ «مَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَهَ» (٢) بَرَايَ كَسِيٌّ كَهَ أَيْنِ طَرَفِ رُحْلَ رَا وَ اَيْنِ
كَرْدَهَ اسْتِ تَمَامِ تَلَاَشِ وَ كُوَشَشِ اَشِ اَيْنِ اسْتِ كَهَ اَيْنِ طَرَفِ رُحْلَ بَمَانَدِ بِنَابَرَايِنِ مَا مَرَكُّ رَا مِي مِيرَانِيْمِ مَا اَيْنِ تَحْوَلِ رَا وَ اَيْنِ رَاةٍ
رَا طِي مِي كَنِيْمِ.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ٩٠ تا ٩٣ سوره اسراء ٨٧/٠٩/٠٤

Your browser does not support the audio tag.

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (٩٠) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (٩١)
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قِيْلًا (٩٢) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ
وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (٩٣)»

برای اثبات نبوت یک پیامبر همین که ادعای نبوت کرد و کاری انجام داد که خارق عادت است و احدی از کارشناس ترین
آگاهان رشته های علمی آن عصر از آوردن مثل او عاجز شدند این عناصر سه گانه ی محوری که جمع شد نبوت این ثابت
می شود ادعای نبوت کرد، کار خارق عادت که کارشناس ترین افراد آگاه آن رشته عاجزند و این هم تحدی کرد دعوت به
مبارزه کرد و همه عاجز شدند این کافی است برای اثبات نبوت احدی برای معجزه شرط نیست نصابی داشته باشد کم باشد یا
زیاد باشد شرط نیست گاهی برابر حکمتهای الهی معجزات کثیر است نظیر آنچه که به وجود مبارک موسای کلیم عنایت
فرمود، فرمود: «تَسْمَعُ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ» (٣) نه معجزه ی شفاف و روشن به وجود مبارک موسای کلیم داد یا کمتر از آن را به وجود
مبارک عیسی مسیح (علیه السلام) داد ابرای اکمه بود، ابرای ابرص بود، احیای موتا بود و انبای آنچه ذخیره کردند بود و مانند
آن.

ص: ٢٧٠

١- (٢٦) . سوره ی ملک، آیه ی ٢.

٢- (٢٧) . بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٥٤.

٣- (١) . سوره ی اسراء، آیه ی ١٠١.

بنابراین در حقیقت نبوت برای اثبات نبوت غیر از آن سه عنصر چیزی لازم نیست زیادی معجزه رقم معینی برای معجزه باشد
این چنین نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اصل محتوا همیشه عجزشان مسلم است یعنی اخبار غیب، خبر از گذشته، خبر از آینده چیزی است که برای هر عصر و مصری روشن است که این معجزه است این کارشناسی نمی خواهد این چنین نیست که در رشته ای انسان زحمت بکشد عالم غیب بشود این طور نیست این یک اعجاز همگانی و همیشگی است اما فصاحت و بلاغت و امثال ذلک این می تواند رشته ی کارشناسی داشته باشد.

پرسش:...

پاسخ: آنها چون در قرآن کریم از آن راه تحدی نشده اخبار غیب شده درباره ی مبدأ و معاد شده، درباره ی برزخ و قیامت شده و مانند آن.

مطلب دیگر اینکه مشرکان حجاز اینها هم در مسئله توحید مشکل جدی داشتند، هم در مسئله وحی و نبوت. در مسئله توحید مشکل داشتند خیال می کردند _ معاذ الله _ خدا دیدنی است، در مسئله وحی و نبوت هم مشکل داشتند گاهی اشکالشان این بود که اصلاً بشر نمی تواند پیامبر باشد اگر نبوتی هست و رسالتی هست فقط نصیب فرشته ها می شود که این شبهاتشان را بعداً ذکر می کنند. گاهی فکر می کردند اگر کسی پیامبر هست باید «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» در عالم هستی باشد هر کاری را به او پیشنهاد دادند او بتواند انجام بدهد اینها هم در توحید مشکل جدی داشتند، هم در نبوت. مشکل ترین شبهه ی این مشرکان حجاز همان است که در آیه ۹۴ همین سوره که بعداً می خوانیم آمده که «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» می گفتند رسالت با بشریت جمع نمی شود اگر از خدا رسولی آمده است و بیاید حتماً باید فرشته باشد. اگر فرشته نبود و انسان بود باید هر چیزی از او خواستند انجام بدهد ذات اقدس الهی هم شبهات توحیدی اینها را نقل کرد هم شبهات وحی و نبوت را و یک پاسخ کوتاه داد به عنوان جزء جوامع الکلم هم شبهه ی توحیدی اینها را برطرف کرد هم شبهه ی وحی و نبوت را، آنها که گفتند «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» یعنی خدا را مقابل ما بیاوری ما او را بینیم تا گواهی بدهد که تو رسولی، ملائکه را در مقابل ما حاضر بکنی تا ما آنها را بینیم آنها گواهی به رسالت تو بدهند قبیل و مقابل مثل عشیر و معاشر است و اگر قبیل به معنای قبیله و طایفه باشد یعنی «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» خدا و فرشته ها را با هم بیاوری که ما با هم بینیم آنها هم با هم شهادت بدهند این دید اینها درباره ی معرفت خدا، دید اینها هم درباره ی رسالت این بود که هر پیشنهاد هوس مدارانه ای را به عرض پیامبر رسانند این باید انجام بدهد ذات اقدس الهی بعد از نقل این شبهات پاسخ جامعی که عنایت فرمودند این است که «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ» پروردگار منزّه از آن است که شما او را بینید قبیل شما بشود، مقابل شما بشود، رودروی شما بشود گرچه هر جا باشید خدا با شماست «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۱) ولی برابر سوره ی مبارکه ی «انعام» «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۲) است شما چطور می خواهید خدا در مقابلتان بینید او سبوح است، او قدوس است، او منزّه از دیدن است، او مبرای از شبیه جسم بودن است و امثال ذلک «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ» این برمی گردد به آن نقص معرفت توحیدی اینها اما درباره ی آن شبهاتی که مربوط به وحی و نبوت بود فرمود این جمله را بگو «هَيْلٌ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» من بشری هستم که رسالت دارم چون بشرم مانند شما عاجزم، چون رسالت دارم منتظر دستورم اگر دستور الهی بیاید بخواهد شق القمر کند، شق الأرض کند، شق البحر کند، شق الحجر کند، شق الشجر کند همه ی این کارها را ما می کنیم چون همه ی اینها منطبق شدند هم شق البحر شد با «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» (۳)، هم شق الحجر شد «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۴)، هم شق الأرض شد «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (۵)، هم شق الشجر شد طبق بیان نورانی حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» و هم

شَقَّ الْقَمَرِ فرمود اگر دستور بیاید، عنایت الهی بیاید همه ی اینها قابل اشراق است، اما اگر خود ما بخواهیم این چنین نیست پس از جنبه ی بشریت من منتظر دستورم، از نظر رسالت اگر عنایت الهی بشود همه ی این کارها شدنی است پس آن نقص توحیدی شما با تسیح باید برطرف بشود او منزّه از شباهت است، منزّه از جسمیت است، منزّه از دیدن است «لَمَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۶) اما این پیشنهادهای شما اگر ذات اقدس الهی اراده کند می شود انجام داد اما پیشنهاد هوس مدارانه ی شما که هر روز چیزی را از ما بخواهید این می شود لَعِبَ به معجزه، خب.

ص: ۲۷۱

-
- ۱- (۲) . سوره ی حدید، آیه ی ۴.
 - ۲- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.
 - ۳- (۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.
 - ۴- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.
 - ۵- (۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۱.
 - ۶- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

فرمود: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» چشمه ای که همیشه بجوشد برای اینکه ما می خواهیم کشاورزی کنیم اگر فصلی بجوشد فصل دیگر نجوشد، گاهی بجوشد گاهی نجوشد که زمین آبیاری نمی شود «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرُ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» اینها درباره ی تبشیر. نشد، آن تهدیدهایی که گاهی می کنید برابر آنچه که سوره ی مبارکه ی «سبأ» دارد یک، یا آنچه که در سوره ی «شوری»[□] از قوم شعیب درباره ی آنها نقل شده دو، تو هم «تُسَيِّطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا» یا نه، «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» که ما مقابل او، او را ببینیم «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» اما «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» پاسخ همه ی اینها این است. «اما فیما یرجع الی التوحید» که گفتید «تَأْتِي بِاللَّهِ»، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي» رب من منزّه از آمد و رفت است، رب من منزّه از دیدن است، رب من منزّه از تشبّه است، رب من منزّه از تجسّم است «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي»، اما «فیما یرجع» این پیشنهادها ی چندگانه «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» از آن جهت که بشرند کاری از دست من بر نمی آید، از آن جهت که رسول اند منتظر عنایت الهی اند اگر عنایت بشود انجام می دهم بعد می فرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»^(۱) که طلیعه ی اشکال و جواب دیگر است. فرمود مشکل جدی اینها این است که اصلاً رسالت با بشریت جمع نمی شود مگر ممکن است انسان با خدا سخن بگوید سخن خدا را بشنود حتماً کسی که سخن خدا را می شنود فرشته است.

ص: ۲۷۲

این شبهه با جوابش مبوطاً در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت در سوره ی «انعام» آیه ی هفت به بعد به این صورت بود که «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَوَلَوْ نَزَّلْنَا مَلَكَ لَقَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» اینها می گویند چرا فرشته نمی آید خب اگر فرشته بیاید هم باید به صورت بشر در بیاید تا حجت خدا باشد بر شما، شما بتوانید او را ببینید، حرف او را بشنوید، او برای شما آسوه بشود، رهبری شما را به عهده بگیرد اگر فرشته ای بیاید که نه شما او را می بینید و نه حرفش را می شنوید او چگونه می تواند آسوه ی شما باشد؟ در آن بخش سوره ی مبارکه ی «انعام» تا حدودی این بحث گذشت چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «تغابن» هم به لطف الهی بعداً خواهد آمد که اینها بشریت را با رسالت منافی می دانستند می گفتند اصلاً بشر نمی تواند رسول بشود «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» سوره ی مبارکه ی «تغابن» آیه شش این است «ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» مگر بشر می شود هادی ما باشد فرشته باید هادی ما باشد «أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاشْتَبِهَتْهُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ غَيَّبٌ حَمِيدٌ» الان هم در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» می فرماید مشکل ترین شبهه ی آنها این است که اینها فکر می کنند بشریت با رسالت سازگار نیست قرآن کریم آمده انسان را معرفی کرده که انسان از کرامتی برخوردار است، انسان خلیفهاالله هست، انسان سالک الی الله هست، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۱) از هر طرف به خدای سبحان مرتبط است هم حدوداً خلیفهاالله هست، هم بقائاً به لقاءالله راه پیدا می کند و مانند آن. «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» (۲) ذات اقدس الهی در این زمینه هم پاسخ برهانی داد، هم پاسخ جدلی داد و مانند آن. فرمود رسول باید از جنس مرسل علیهم باشد اگر شما فرشته بودید یا در زمین فرشته ها به سر می بردند ما برای آنها رسولی از جنس فرشته می فرستادیم چه اینکه رسول فرشته ها هم رسول است منتها آنها رسالت تشریحی و امثال ذلك ندارند اینکه گفته شد «مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ» (۳) همین است بعضی از فرشته ها در آن ملاء اعلیٰ مطاع اند عده ای هم مطیع، عده ای امام اند عده ای هم مأموم «مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ» در آن بارگاه رفیع این فرشته ی بزرگ مطاع است دیگران مطیع اند در آن رشته هایی که مناسب با کار خودشان است اگر شما فرشته بودید یا در زمین فرشته ها زندگی می کردند ما رسولی از جنس فرشته اعزام می کردیم «قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْمَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَاً رَسُولًا» (۴) حالا که آنها نمی پذیرند «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» (۵) خدا شاهد است که من پیامبر، چرا؟ برای اینکه او نه شاهد است یعنی عالم است او شاهد است یعنی گواه است چطور گواه است؟ برای اینکه نامه ی خودش و امضای خودش را به دست من داد می گوید ای نامه ی او و امضای او و کلام او کتاب او نیست مثل این بیاورید در پایان سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که آنها «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» (۶) خدا شاهد است نه یعنی خدا عالم است خدا اگر عالم باشد که این ختم دعواست او می گوید عالم است این می گوید عالم نیست اگر فرموده باشد «كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً» برای اینکه شهید به معنای عالم هست اینها می گویند نه، _ معاذ الله _ تو خلاف می گویی خدا علم به شهادت و رسالت تو ندارد این شهید یعنی گواه، خدا شهادت داد که من پیامبر او هستم، به چه دلیل شهادت داد؟ برای اینکه امضای او، خط او، کلام او، کتاب او، نامه ی او به دست من است خب اگر همه ی اینها را به دست من داد من را فرستاد دیگر می گوید نامه ی او، کتاب او، کلام او نیست مثل او بیاورید آن وقت این شهید یعنی گواه. اینجا هم آیه ی ۹۶ همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» می تواند به همین معنا باشد «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» من مدعی ام در محکمه ی حق داریم داوری می طلسم داور من هم خداست شاهد من هم خداست خدا شهادت داد که من از طرف او آمدم، خب «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ».

- ۱- (۹). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.
- ۲- (۱۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۴.
- ۳- (۱۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۲۱.
- ۴- (۱۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۵.
- ۵- (۱۳). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۶.
- ۶- (۱۴). سوره ی رعد، آیه ی ۴۳.

اما آنچه که مربوط به سؤالات روز گذشته بود که ما قوه ی متخیله داریم این قوه متخیله ما آنچه را که در واهمه و خیال هست اینها را جمع و تفریق می کند برای این است که اینها در کتاب علم النفس معمولاً اول مُدرکات را به چهار قسم تقسیم می کنند برابر ادراک یا کاری که ما یافتیم قوه ثابت می شود اگر خواستند برای نفس قوه ی علمی یا عملی ثابت کنند برابر کارهای متعددی که از نفس سراغ دارند قوا ثابت می کنند اگر چهارتا علم چهارگونه علم برای نفس ثابت شد چهارتا قوه ی عالمه ثابت می شود چهارتا کار گوناگون برای نفس ثابت شد چهارتا قوه ی عامله ثابت می شود اینها اول آمدند گفتند که آن مُدرکاتی را که بشر دارد چهار قسم است محسوس است و متخیل است و موهوم است و معقول، پس ما چهار قوه داریم حس داریم و خیال داریم و وهم داریم و عقل این تقریباً سخن ابتدایی حکمت است بعد قدری جلوتر رفتند دیدند موهوم و معقول تفاوت جوهری ندارند مگر اینکه در موهوم اضافه ای هست به مادون یا به طبیعت یا به جزء و در معقول این اضافه نیست فرق جوهری بین موهوم و معقول نیست می گویند این همان معقول مضاف است لذا بین وهم و عقل تعدد جوهری قائل نشدند گفتند اگر عقل ناب بود که کلی درک می کند، اگر عقل مضاف بود که معنای وهمی درک می کند آن تریع شده این تثلیث هم چهار مُدرک شده سه مُدرک، هم چهار مُدرک شده سه مُدرک این تقریباً حرف رایج حکمت متعالیه است سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی یک قدم جلوتر رفتند و دقیق تر از این سخن گفتند فرمودند همان طوری که شما موهوم را به معقول برگردانید منتها تفاوت در اضافه است، وهم را به عقل برگردانید منتها تفاوت در تعقل است همان کار را باید نسبت به متخیل و محسوس و خیال و حس بکنید چون صورت محسوسه یعنی محسوسه ی بالذات نه محسوسه ی بالعرض که بیرون است صورت محسوسه ی بالذات صورت بلاماده است آن متخیل هم صورت بلاماده است منتها در محسوس حضور ماده شرط است، در متخیل نیست فرق جوهری بین محسوس و متخیل نیست، قهراً فرق جوهری بین حس و خیال نیست در نتیجه مُدرکات می شوند دو قسم، مُدرکات هم می شوند دو قسم این هم یک بحث.

در جریان متخیله می گفتند ما یک چیز جدایی به عنوان متخیله و متصرفه و متفکر و اینها نداریم هر کدام از اینها حافظه ای دارند این صوری را که قوه ی خیال درک کرده است به مخزنی می سپارد آن معانی جزئیه ای که واهمه درک کرده است به یک مخزن می سپارد مخزن واهمه نام خاص خود را دارد به نام حافظه، مخزن خیال هم یک نام خاص خودش را دارد برای اینها مخزن قائل اند می گویند ما از اینکه می بینیم کاری در درون ما انجام می گیرد صورت را با معنا جفت می کند معنا را با صورت هماهنگ می کند صورتی را از صورت جدا می کند انسان بی سر درست می کند، انسان ده سر درست می کند معنا که برای واهمه است به افراد نسبت می دهد، صور که برای خیال است به معانی اسناد می دهد پس معلوم می شود کاری این وسط هست که دوخت و دوز دارد این کار چون آن قسمت مهمش هنری است به ادبیات برمی گردد بیش از همه و پیش از همه در کتابهای ادبی است قبل از مطول بود بعد در مطول تفتازانی در بحث انشاء ظاهراً ایشان این کار را مبسوطاً انجام داد که فرق قوه خیال با متخیله چیست؟ چون کار این هنرمندان و شعرا همین قوه ی متخیله است و این قوا هم فرق می کند بعضیها قوه ی خیالشان قوی است، قوه ی واهمه شان ضعیف است یعنی آدرسی که به کسی دادی این تا چند سال حفظ می کند این صورت را اما یک مطلب علمی یادش نیست بعضیها به عکس مطلب علمی خوب یادشان است چند سال هم می ماند اما آدرس دوستانش را فراموش می کند این می خواهد چند سطر شعر حفظ بکند نمی تواند اما مطلب را خوب می فهمد، چندتا آیه بخواهد حفظ بکند ضعیف است اما معانی آیه را خوب می فهمد آنکه ضبط المعانی اش قوی است معارف معنوی اش قوی است اینکه ضبط الصورش قوی است به زودی می بیند قرآن را حفظ می کند، الفیه را حفظ می کند، شعر منظومه را حفظ می کند اما در درک معنا ضعیف است بعضیها واجد هر دو کمال اند بعضیها هم فاقد هر دو کمال. در کتابهای فلسفی مثل سفر نفس مرحوم آخوند یا سفر نفس مرحوم حکیم سبزواری یا این بخشهای دیگر آنها همین کار را کردند متنها گفتند که این قوه اگر تحت رهبری عاقله باشد عقل نظریه نام دارد، تحت هدایت عقل عملی باشد یک نام دارد، تحت واهمه باشد تحت هدایت واهمه باشد یک نام دارد، گاهی متصرفه می گویند، گاهی متخیله می گویند، گاهی متفکره می گویند این متصرفه و متخیله و متفکره گفتن برای آن است که این دوخت و دوز به رهبری یک قوه ی بالاتر باید انجام بگیرد اینها بحثش مربوط به کتابهای عقلی است ولی بالأخره انسان گرفتار این خاطرات هست برای ضبط خاطرات بالأخره باید انسان بشناسد که کدام قوه اش قوی است آن را مهار بکند در راه صحیح هدایت بکند.

اما این سؤال که انسان بعدالموت حرکت دارد یا حرکت ندارد اگر حرکت دارد ماده می خواهد در حالی که در برزخ ماده نیست. مستحضرید انسان که مُرد به لقای الهی می رسد اما این چنین نیست که اگر هر کس خواست به لقاءالله برسد برابر آیه سوره ی «انشقاق» «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۱) همه ی اینها از سنخ «دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (۲) به آنجا می رسند تا به لقاءالله رسند خیر، همین حال احتضار ممکن است اینکه می گوید «رَبِّ ارْجِعُونِ» (۳)، «رَبِّ ارْجِعُونِ» به لقاءالله رسیده ولی این معرفتش چیست که این را ببرند به «دَنَا فَتَدَلَّى» (۴) تا آنجا خدا را ببیند این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که در صحیفه آمده «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» (۵) این با خدایی که «هُوَ الْحَيُّ الْأَزَلِيُّ الْأَبَدِيُّ السَّرْمَدِيُّ» که آشنا نیست این با «هُوَ الضَّارُّ وَالنَّافِعُ وَالشَّافِعُ وَالْقَابِضُ» همین که در «جوشن کبیر» خوانده با همین محشور می شود اینکه «مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ» (۶) با او همیشه هست وقتی مُرد دفعتاً خدای خودش را می بیند نباید توقع داشت افراد عادی مشمول «كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» هم به این نحو که «دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» بشود که ترقی بکند تا بگوییم که آنجا که ماده نیست چگونه ترقی می کند خلیها عندالاحتضار به لقاءالله می رسند این چنین نیست که حالا همه ی اینها به آن اوصاف کمالی و اسما آنها که با مظاهر اسمای جزیه مانوس اند خدا را در مظهر اسم جزیی می بینند، آنها که با اسامی وُسطا مانوس اند بشرح ایضاً، آنهايي که با اسامی اعظم مانوس اند بشرح ایضاً، آنهايي که برترند بشرح ایضاً بنابراین هر کسی ممکن است همان عندالاحتضار به لقای پروردگارش برسد.

ص: ۲۷۶

۱- (۱۵) . سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۲- (۱۶) . سوره ی نجم، آیات ۸ _ ۹.

۳- (۱۷) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴۴.

۴- (۱۸) . سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۵- (۱۹) . صحیفه ی سجاده، دعای ۴۷.

۶- (۲۰) . سوره ی حدید، آیه ی ۴.

مطلب بعدی این است که در برزخ کمالات عملی نیست یعنی کسی کاری انجام بدهد در اثر کار به مقامی برسد، به فیضی برسد این چنین نیست این بیان نورانی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در نهج البلاغه هم حضرت امیر (سلام الله علیه) این بیان را از رسول خدا نقل می کند که «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ»^(۱) این طور نیست که اگر کسی مُرد به وسیله ی عمل کامل بشود اما کمالات علمی هست خیلی از چیزهاست که برای انسان بعدالموت کشف می شود که قبل الموت نمی دانست این جهلش به علم تبدیل می شود اما فسقش به عدل تبدیل نمی شود قبیح بودن او به حسن بودن تبدیل نمی شود، شرور بودن او به خیر بودن تبدیل نمی شود، شقی بودن او به سعید بودن تبدیل نمی شود، اما جاهل بودن او به عالم بودن تبدیل می شود و تمام مشکل در این است که انسان بعد از مرگ چیزی را می فهمد ولی می خواهد قبول کند نمی تواند چون قبول، ایمان است عمل است درد تبهکاران و شرکان و جهّال و منافقان این است که حق برای آنها روشن می شود ولی نمی توانند ایمان بیاورند چون ایمان بارها ملاحظه فرمودید ایمان یک گره دوم است علم یک گره اول است علم گرهی است بین موضوع و محمول که قضیه را در منطق عقد می گویند به همین مناسبت است وقتی کسی گفت زید قائم است این است گره ای است که زید و قیام را به هم می بندد قضیه را عقد می گویند چون گره خورده موضوع با محمول این یکی.

پرسش:...

ص: ۲۷۷

پاسخ: چرا، این محصول عمل خودش است آنچه که ما الآن خیرات به اموات نثار می کنیم به آنها می رسد اما محصول کار خودش است لذا اگر کسی چنین کاری نکرد در صف مؤمنین نبود هر چه انسان طلب مغفرت بکند به او نمی رسد او را ذات اقدس الهی در اوایل سوره ی مبارکه ی «یس» وعده داد فرمود: «وَنَكْتُبُ مِمَّا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» (۱) «آثَارَهُمْ»، «آثَارَهُمْ» یعنی «آثَارَهُمْ» هر کسی کاری کرده در زمان حیات خودش فرمود ما آنها را می نویسیم، کاری کرده که جزء باقیات الصالحات اوست و آثار کار اوست آن را هم می نویسیم خب کسی که جزء امت اسلامی بود اثر گذاشت، خدماتی کرد اثر گذاشت دیگران درباره ی او طلب مغفرت بکنند یقیناً اثر می کند اثر کار خودش است اما اگر کسی جزء امت اسلامی نبود این نه «ما قَدَّم» دارد نه آثار دارد بعد از رحلت هیچ کاری از انسان ساخته نیست که به وسیله ی او به مقصد برسد اما مطالب علمی فراوانی برای او کشف می شود عقد هست یعنی بین موضوع و محمول رابطه هست می فهمد که بهشت هست، جهنم هست، درجات هست، وحی و نبوت هست، شفاعت هست، صراط هست، تطایر کتب هست، انطاق جوارح هست همه ی اینها را می فهمد اما می خواهد عصاره ی این علم را که عقد است به جان خود گره بزند که این گره دوم را می گویند عقیده این مقدورش نیست ما در دنیا با دو گره به کمال می رسیم صترف علم که مشکلی را حل نمی کند سخن از علم به عنوان مقدمه در قرآن مطرح است هر جا سخن از کمال است ایمان است یعنی قبول آن مطلب علمی یعنی این گره دوم این کار است؟ کار یا با دست به جارحه انجام می گیرد یا با دل به جانحه صورت می پذیرد در آنجا ممکن نیست این چنین نیست که اینها در قیامت بتوانند ایمان بیاورند می گویند ما را برگردان به دنیا تا ما ایمان بیاوریم آن روز روزی نیست که به انسان فرصت کار بدهند، بنابراین در برزخ کمالات علمی هست کمالات عملی نیست حالا- ماده در برزخ نیست ماده ی دنیایی، ماده ی مثالی آیا هست یا نه؟ آیا با ماده ی مثالی می شود کمالات علمی را فراهم کرد یا نه؟ ما شبیه اش را در نوم داریم انسان در خواب خیلی از چیزها را می فهمد در خواب بدن در بستر هست این ماده ی جرمانی در بستر هست این روح سفر کرده رفته به حرم امن الهی مکه رفته، مدینه رفته، جایی را زیارت کرده در آنجا مطلبی را دیده به او چیزی گفتند و فهمید بعد تعلق گرفته به بدن و این شخص بیدار شد ما درباره ی مسئله نوم بسیاری از مشکلات ما هنوز حل نشده درست است که بدن دارد ولی بدن که جرم مادی است در بستر هست آنکه رفته چیز یاد گرفته او روح مجرد است حالا یا اصلاً ماده نیست یا ماده ی مثالی هست یا تمثیل ماده است نه ماده ی مثالی ما این گونه موارد را داریم ولی آیه سوره ی «انشقاق» نمی گوید هر کسی تا «دَنَا فَتَدَلَّى» (۲) می رسد آنجا خدا را می بیند خیر، خدا را بعضیها در حدّ «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ» می بینند، بعضیها در حدّ «الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» (۳) می بینند، بعضی در ملاً أعلا می بینند برابر همین «جوشن کبیر» که هزار درجه هست هر کسی خدا را در درجه ای از این درجات مشاهده می کند. اما حالا- ما این کتاب را دیروز هم آوردیم که از روی آن مطلبی را عرض کنیم موفق نشدید امروز هم آوردیم. روایت را معمولاً سعی بکنیم خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد امام را یک وقت ایشان می فرمودند: «علیکم بالوسائل لا- الرسائل» کسی در درس روایت را از روی رسائل می خوانند مستحضرید این کتابهای درسی مثل رسائل و کفایه و اینها، اینها خیلی درصدد ضبط حدیث نیستند مثل این «فإن لم تجدوا ماء» خب ما در قرآن «فإن لم تجدوا ماء» نداریم «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» (۴) داریم ولی معمولاً آنچه دارج بین استاد و شاگرد است اگر «فإن لم تجدوا ماء»، «فإن لم تجدوا ماء» خب «فإن لم تجدوا ماء» که ما در قرآن نداریم ایشان فرمودند: «علیکم بالوسائل لا الرسائل» روایتی می خواهید پیدا کنید از منبع اصلی اش پیدا کنید از این کتابها پیدا نکنید الآن باید گفت «علیکم بالكافی»، «علیکم بمن لا يحضره الفقيه» اینها دست اول اند بعد وسائل است، بعد مستدرک است، بعد عوالی اللثالی روایت را از عوالی اللثالی و امثال ذلک پیدا کردند مشکلی را حل نمی کند اینها ردیف دست چهارم است در جریان قرب نوافل همان طوری که از جلد دوم کافی مرحوم

کلینی خواندیم در توحید صدوق (رضوان الله علیه) هم که واقعاً از کتابهای قیّم امامیه است در توحید مرحوم صدوق هم آمده در توحید مرحوم صدوق صفحه ی ۳۹۸ بابی است که «باب أنّ الله تعالی لا یفعل بعباده الاّ الاصلح لهم» آن گاه حدیث اول را که شروع می کنند از وجود مبارک پیامبر این حدیث جزء احادیث قدسیه است این را هشام از انس عن النبی عن جبرئیل عن الله عزّ و جل که این حدیث، حدیث قدسی است بعد که می فرماید: «ما تقرّب إلیّ عبدی بمثل اداء ما افترضت علیه و لا یزال عبدی ینتقل لی حتّی أحبّه و متّی أحبّته کنت له سمعاً و بصرّاً و یداً و مؤیداً» (۵) تا آخر.

ص: ۲۷۸

۱- (۲۲) . سوره ی یس، آیه ی ۱۲.

۲- (۲۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۳- (۲۴) . صحیفه ی سجاده، دعای ۴۷.

۴- (۲۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۴۳.

۵- (۲۶) . التوحید، ص ۴۰۰.

اما درباره ی خصوص حضرت امیر(سلام الله علیه) که حضرت به عنوان جنب الله هست، لسان الله هست این آمده که این گوشه ای از مدعیات آقایان است درباره ی قرب فرایض در همان کتاب شریف توحید صدوق صفحه ی ۱۶۴ و صفحه ی ۱۶۵ آنجا وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) می فرماید امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) فرمود: «أنا علم الله و أنا قلب الله الواعی و لسان الله الناطق و عین الله و جنب الله و أنا ید الله» این روایت اول، روایت دومش هم باز از وجود مبارک حضرت امیر آمده است که «أنا قائد المؤمنین الی الجنه و أنا جبل الله المتین و أنا عروه الله الوثقی و کلمه التقوی □ و أنا عین الله و لسانه الصادق و یده و أنا جنب الله الذی یقول «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» و أنا ید الله المبسوطه علی عبادہ بالرحمه و المغفره و أنا باب حطه من عرفنی و عرف حقی فقد عرف ربّه لأنی وصی نبیّه فی أرضه و حجّته علی خلقه لا ینکر هذا إلا رادّ علی الله و رسوله» و اما آن معنا که به نحو اصل کلی باشد هنوز پیدا نشده.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۳ تا ۹۷ سوره اسراء ۸۷/۰۹/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

«...قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةً يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)»

ص: ۲۷۹

بعد از اینکه راه علمی را ارائه کرد فرمود این کتابی است که عربی مبین است و همه ی شما از این لغت آگاهید از همین حروف ما کتابی فراهم کردیم به صورت قرآن اگر شما این کتاب را معجزه نمی دانید «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۱) یا «يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» (۲) این یک راه عاقلانه و حکیمانه بود که نه نزاعی را به همراه داشت و نه انکار و جدل و امثال ذلك آنها بعد از اینکه از این کار ماندند دست به یک سلسله پیشنهادهایی زدند که غیر معقول بود این پیشنهادهای برخی مربوط به فرشته است که فرشته باید این کار را بکند برخی هم بدون اذن ذات اقدس الهی ممکن نیست آن پیشنهادهای که مربوط به فرشته هاست گفتند «أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» رفتن به آسمان و طی مدارج آسمان کار انسان نیست کار فرشته است آن کارهای دیگر فرشته و غیر فرشته باید به اذن خدا انجام بدهد که «تَفْجَرُ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعًا» (۳) بشود، «تَفْجَرُ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» (۴) بشود و مانند آن.

درباره ی اینکه «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (۵) قبیل یعنی مقابل ما خدا یا پیامبر را بیاورید که نه تنها ما او را ببینیم او کفالت را به عهده بگیرد کفیل تو بشود رسالت را تضمین کند این کارها نه از بشر ساخته است نه از فرشته پس پیشنهادهایی که آنها دادند یک بخش غیر معقول بود فی نفسه که خدا بیاید، یک بخش معقول بود فی نفسه منتها کار فرشته هاست، بخشی هم معقول است فی نفسه لکن به اذن خدا باید ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

این سه گروه پیشنهاد را با سه جواب برطرف کرد. یکی اینکه آنها گفتند «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ»، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي» او آمد و رفت ندارد، او دیدنی نیست او بیاید از کسی کفالت کند نیست «سُبْحَانَ رَبِّي» اینکه گفتید «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ»، «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا» بشر مگر می تواند کار فرشته را انجام بدهد برود آسمانها، اینکه گفتید «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» (۶) یا «تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» (۷) من رسولم رسول کار را بدون اذن مُرْسَل نمی کند پس این پیشنهادهایشان به سه گروه تقسیم شد جواب پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم به سه بخش تقسیم شد یک بخش اش که ممتنع عقلی بود با تسیح جواب داد، آن بخش اش که ممتنع بود برای انسان ممکن بود برای فرشته فرمود من بشرم آن بخشی که برای بشر با اذن خدا ممکن بود بدون اذن خدا ممکن نبود فرمود من رسولم منتظر اذن الهی ام این یک بخش، اذن خدا هم اذن تکوینی است نه اذن تشریحی یک وقت است انسان به کسی اذن می دهد که وارد خانه ی او بشود در اتاقش نماز بخواند این «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مَسْلُومٍ إِلَّا بَطِيبَ مِنْ نَفْسِهِ» (۸) می شود و می گویند ما اذن فحوا داریم یا اذن صریح داریم این امور تشریحی است. یک اذن هم اذن تکوینی است اذن تکوینی همان قدرت است که بدون او محال است مثل اینکه تا نفس به چشم اذن ندهد او نمی بیند، به دست اذن ندهد آن دست حرکت نمی کند دست نمی تواند بگوید من این کارها را انجام دادم نفس می گوید به اذن من انجام دادی به اذن من یعنی به اراده ی من، به اقدار من، به تحریک من، به قبض من، به بسط من، به حیات من اگر ذات اقدس الهی به عیسی مسیح فرمود: «تُبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ» کذا و کذا «يَا ذُنَيْ» (۹) اینکه اذن تشریحی نیست که بگوید من به شما اذن دادم که در آنجا نماز بخوانید که حیات و ممانت مسیح (سلام الله علیه)، قبض و بسط او، قیام و قعود او، حیات و ممانت او، ارادت و کراهت او به اراده ی الهی وابسته است این چنین نیست که این کار را ما به بشر نسبت بدهیم بله، همان طوری که کار را به دست نسبت می دهیم می گوئیم دستم انجام دادم، دستم نوشت که ابزار کار است به همان طور می شود به پیامبر اسناد داد که پیامبر انجام داد کار را که به ابزار نسبت نمی دهند کار را به فاعل نسبت می دهند.

ص: ۲۸۰

- ۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.
- ۳- (۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۰.
- ۴- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۱.
- ۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۲.
- ۶- (۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۱.
- ۷- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۰.
- ۸- (۸) . عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۲۲.
- ۹- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

فتحصیل که اذن در این موارد تکوینی است نه تشریحی اذن تکوینی تمام، یعنی تمام هویت آن شیء را به عهده دارد اذن تکوینی ما در حرکت دست قبض و بسط دست و بالا- بردن و پایین بردن دست و زیر و رو کردن دست و جمع و گشودن دست را به عهده دارد همه ی اینها به اراده ی نفس است و این کلمه ی «بِإِذْنِي» یا در کنار تک تک کارهای مسیح (علیه السلام) آمده یا اگر بعد از چند کار آمده به عنوان تنازع مفعول بواسطه است برای همه، گاهی گفته می شود «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»، «تُبْرِئِ الْمَأْكَمَةَ وَالْمَأْبُرَصَ بِإِذْنِي»، «تُبْرِئِ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي» و «تَنْبِوْهُم يَدْخِرُونَ بِإِذْنِي»، «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» این درست است «تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي»^(۱) و اگر در آیه ای بیش از یکی گفته شد و «بِإِذْنِي» آمد این «بِإِذْنِي» مفعول بواسطه است برای همه به نحو تنازع مثل اینکه در دعای ماه مبارک رمضان می گوئیم «هَذَا شَهْرٌ عَظَمْتُهُ وَكَرَّمْتُهُ وَشَرَّفْتُهُ وَفَضَّلْتُهُ عَلَى الشُّهُورِ» این «عَلَى الشُّهُورِ» مفعول بواسطه است برای این چهار فعل این «تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي»^(۲) نه اینکه آن کارها را تو انجام دادی آن آخری به اذن من است، خب پس یا این «بِإِذْنِي» در تک تک اینها قرار گرفته مفعول واسطه است برای تک تک اینها و اگر بیش از یکی ذکر شده و بعد «بِإِذْنِي» گفته شده این «بِإِذْنِي» به عنوان تنازع مفعول بواسطه است برای هر دو فعل و اذن هم اذن تکوینی است، خب.

ص: ۲۸۱

۱- (۱۰). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۱۱). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

مشکل حجازیها عرب یکسان نبود برخیها ملحد بودند این بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در همان خطبه ی اول نهج البلاغه است که «أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مَلَلٌ مُتَّفَرِّقَةٌ وَ أَهْوَاءٌ مُتَشَتِّرَةٌ» بعضی مشبه بودند، بعضی مجسم بودند، بعضی ملحد بودند، بعضی مشیر الی غیره بودند این «اهل الارض» را تقسیم کرد حضرت همین اقوام چند گانه در حجاز هم به سر می بردند منتها اکثری اینها مشرک بودند، خب. اگر همه ی اینها جزء بقایای کسانی بودند که قائل بودند به نبوت حضرت ابراهیم خلیل آن وقت این شبهه که «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» جا ندارد برای اینکه اینها قائل اند که وجود مبارک ابراهیم خلیل پیامبر است پس اینها باور دارند که بشریت با رسالت جمع می شود بشر می تواند رسول باشد اما همه ی اینها که از این قبیل نبودند که به نبوت حضرت ابراهیم قائل باشند چه اینکه همه ی اینها مشرک نبودند بعضی از اینها مشرک بودند خدا را قبول داشتند منتها ارباب متفرق را شریک قرار دادند بعضیها هم ملحد بودند آنها که می گفتند «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (۱) همینها بودند «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» (۲) از همین گروه بودند آنها که می گفتند «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» بعضیها می گفتند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ» (۳) اینها بله مشرک بودند بنابراین در طلیعه ی بحث هم گفته شد که این حرفها و این شبهات همه ی اینها نه برای یک گروه است نه برای یک زمان و یک زمین در فرصتهای مختلف این را می گفتند احوال مختلف این را می گفتند، مکتبهای مختلف این را می گفتند بعضیها می گفتند رسالت ممکن است ولی باید فرشته رسول باشد، بعضی می گفتند اصلاً رسالت ممکن نیست برای اینکه مرسل در عالم وجود ندارد _ معاذ الله _ و مانند آن این است که جوابی که ذات اقدس الهی داد نسبت به این سؤالات است.

ص: ۲۸۲

۱- (۱۲) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

۲- (۱۳) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

۳- (۱۴) . سوره زمر، آیه ی ۳.

پرسش: طبق بیان ابن عباس پانزده نفر از سران شرک و کفر جمع شدند ...

پاسخ: بله خب آنها هم تأیید می کنند که اینها قائل بودند که بشر می تواند رسول باشد برای اینکه نبوت حضرت ابراهیم را قبول داشتند ذات اقدس الهی اینها را مرزبندی کرده بعد از اینکه آن پیشنهادها آن سؤاها را نقل کرد و جواب داد این اشکال را از گروه دیگر نقل کرد فرمود: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» این در قبال آنها نیست اگر این شبهه در ردیف شبهات گذشته بود پیشنهاد بود می گفتند که این را هم در کنار آنها ذکر می کرد یکجا جواب می داد آنجا تقریباً شبهات را به سه دسته تقسیم کرد جواب را هم به سه دسته تقسیم کرد منتها جواب چون از سنخ جوامع الکلم است با نصف سطر جواب این سه شبهه داده شد شبهه ی چهارم که بشریت با رسالت جمع نمی شود جداگانه ذکر کرد این طور نیست که همه ی اینها قائل بودند که اینها حضرت ابراهیم پیامبر است و ما مثلاً میراث او را داریم به عنوان کعبه حفظ می کنیم، خب.

فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ» اینکه گفتید «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ» او سُبُوحِ قَدُوسٍ است، گفتید «أَوْ تَزْفَىٰ فِي السَّمَاءِ»، «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا» گفتید این کارها را انجام بدهید سلسله کوه را ببر، فلان چشمه ها را جوشان بکن من رسولم رسول که بدون اذن مرسل کار نمی کند مرسل هم اذن تکوینی باید بدهد نه تشریعی، خب بعد فرمود شبهه ی دیگری دامنگیر خیلیهاست «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أ» این همزه برای نفی است استفهام انکاری است «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» اینها نه تنها شبهه داشتند، نه تنها صارف داشتند بلکه مانع داشتند در بعضی از موارد فرمود اینها چون در شبهه و رین اند از این بالاتر دارد که اینها منصرف شدند عاملی باعث انصراف آنها شد و از اینها برتر مسئله منع است که منع بالاتر از صرف است فرمود اینها یک مانع فکری و مکتبی دارند می گویند اصلاً ممکن نیست کسی بشر باشد و رسول «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» شنیدن کلام خدا برای فرشته هاست و دریافت پیام الهی برای فرشته هاست بشر در توان او نیست که رسالت الهی را تلقی کند و ضبط کند و ابلاغ و املاً کند این توهم آنهاست. ذات اقدس الهی این شبهه را جداگانه طرح کرد و جواب جداگانه داد فرمود اولاً رسالت لازم است حالا شما که می گوئیم ما بشریم شما اگر همه تان فرشته بودید باز رسول می خواستید بالأخره بشر را خدا آفرید یک، خدا باید پروراند دو، منتها پرورش هر شیئی به حسب خود اوست پرورش فرشته ها یک راه خاصی دارد، پرورش انسان یک راه خاصی دارد پرورش حیوانات و گیاهان و درختها و جمادات و معادن راهی دارد تا کسی پروراند این چنین نیست که «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» هیچ وقت سنگ، یک تکه خاک یک سنگ گرانها نمی شود این مربی می خواهد بالأخره ربی می خواهد. فرمود شما چه فرشته باشید چه انسان پیغمبر می خواهید منتها رسول باید از جنس مرسل الیهم باشد با آنها گفتگو کند، تبیین کند، تعلیم کند، تزکیه کند، احتجاج کند، اسوه باشد برای آنها شما اگر فرشته بودید رسول شما هم فرشته است چه اینکه فرشتگان ملاً اعلا هم رسول دارند آنجا هم «مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ»^(۱) اند آنها هم بالأخره راهنما می خواهند، دستور می خواهند آنها درست است نسبت به مادون مدبرات امرند ولی نسبت به مافوق مطیع اند مافوقی دارند که مطاع است، خودشان مطیع اند فرمود آن بالایی که فرشته ی برتر است «مُطَاعٍ تَمَّ» یعنی آنجا «أَمِينٍ» خب، پس ممکن بدون مربی نمی شود ذات اقدس الهی مربی است یا بلاواسطه یا مع الواسطه پس رسالت یک امر ضروری است و اما اینکه چرا رسول شما انسان است برای اینکه شما انسانید خب باید با او گفتگو کنید او حجت شما باشد او اسوه ی شما باشد کسی بیاید که او را نبینید نتوانید به او اقتدا کنید اسوه ی شما باشد اینکه رسول شما

نیست پس اگر شما فرشته بودید رسول شما هم فرشته است، شما که انسانید رسول شما هم انسان است منتها دو مطلب است درباره ی رسالت بشر یکی مبدأ قابلی است که چگونه انسان به جایی می رسد که وحی می گیرد، یکی مبدأ فاعلی است که ذات اقدس الهی چگونه برای هدایت بشر وحی می فرستد در کتابهای عقلی آن بخشی که مربوط به مبدأ قابلی است این را در علم النفس ذکر می کند که روح مجرد است شئونی دارد، مراتبی دارد، مراحلی دارد، درجاتی دارد برخیا می توانند به جایی برسند که معصوم باشند و وحی را تلقی کنند آن بخشی که مبدأ فاعلی است آن در فعل خدا و اسمای حسناى الهی و ربوبیت الهی آنجا مطرح می شود که خدا رب همه ی موجودات است هر چیزی را مناسب او می پروراند انسان را باید با علم و ادب پروراند علم و ادب الهی هم می شود کلام خدا، کلام خدا را فرشته ها تلقی می کنند انسان کامل تلقی می کند و مانند آن. علوم عقلی هم مبدأ قابلی را در علم النفس تنظیم کرده، هم مبدأ فاعلی را در بحث حکمت باری تعالی و اوصاف الهی.

ص: ۲۸۳

۱- (۱۵). سوره ی تکویر، آیه ی ۲۱.

فتحصل که این شبهات یک سنخ نیست چه اینکه شبهه گرها هم یک گروه نبودند آن سه شبهه از سه گروه خاص بود که قبلاً نقل شد این شبهه ی اخیر از یک گروه مخصوص است که بعداً نقل شد ممکن است همه ی اینها در حجاز به سر ببرند یا می بردند ولی طرز تفکر فرق می کند یک وقت است کسی می گوید اصلاً بشر رسول نمی شود یک وقت می گویند نه، بشر رسول می شود مثل موسای کلیم رسول شد ولی یکجا کتاب آورد شما هر از چند گاهی آیه ای، سوره ای می آوری چیست شما کتابی همان طوری که موسای کلیم الواحش را یکجا آورد شما این طور بیاورید این منکر نیست که رسالت حق است منکر نیست که بشر می تواند رسول باشد ولی می گوید که این طور جزء جزء معجزه آوردن و کلام آوردن این روا نیست نظیر آن کار را بکن این یک طرز شبهه است اینها که قائل بودند به نبوت حضرت ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) و خود را میراث خوار یا میراث دار آن حضرت می دانستند اینها نمی گفتند که بشر رسول نمی شود اما آنهایی که اصل نبوت و اینها را زیر سؤال می بردند چنین حرفی می زدند.

پرسش: انبیا هم پیامبران انس اند هم پیامبران جن پس چرا بر جنها پیامبر نیامد.

پاسخ: آن دیگر قبلاً هم گذشت ادراکات عقلی اینها تجرد آنها بیش از تجرد وهم اینها نیست اینها در کار خیلی دقیق و سریع اند ولی در درک آن قدرت را ندارند اینکه گفت که «أَنَا آتِيكَ بِه قَبِيلَ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۱) یا «قَبِيلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ» (۲) این کارها را قویاً انجام می دهند «قَالَ عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ» (۳) کذا، «أَنَا آتِيكَ» کذا اینها را می توانند تختی که در یمن بود از آنجا با اینکه فاصله اش شاید هفتاد، هشتاد فرسخ بود یا بیشتر در کوتاه ترین مدت آن تخت با عظمت را بیاورند به فلسطین این کار را کرده اما درکشان ضعیف است درکی که آن طایر داشت که گفت که «مَا لَمْ تُحِطْ بِه خُبْرًا» (۴) یا «وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۵) چرا سجده نمی کنند «أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۶) این درکهای عمیق که حتی برای طایر هم گاهی ممکن است پیدا بشود برای توده ی اینها حاصل نیست لذا در قرآن برای اینها پیغمبر قائل شده است اما از جنس اینها دلیل نداریم که پیغمبر باشد یعنی نقل نشده، خب.

ص: ۲۸۴

۱- (۱۶). سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.

۲- (۱۷). سوره ی نمل، آیه ی ۳۹.

۳- (۱۸). سوره ی نمل، آیه ی ۳۹.

۴- (۱۹). سوره ی کهف، آیه ی ۶۸.

۵- (۲۰). سوره ی نمل، آیه ی ۲۴.

۶- (۲۱). سوره ی نمل، آیه ی ۲۵.

فرمود: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ» یک وقت ملائکه‌ها لارض است می آیند، می روند برکات الهی را می آورند نظیر لیله ی قدر است خب اینها در ارض پیدا می شوند اما «يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ» نیستند که ساکن ارض باشند برای آنها که گذرا وارد حوزه ی زمین می شوند و برمی گردند رسولی لازم نیست ولی واقعاً اگر در زمین ملائکه ای بودند زندگی می کردند آرامش داشتند ما برای آنها پیامبر می فرستادیم بالأخره موجود امکانی پیامبر می خواهد مَلَكِ پیامبر می خواهد چه رسد به شما «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» ما این کار را می کردیم اما خب شما این طور نیستید که بعد بالأخره در پایان قبول کردید یا نکردید؟ ذات مقدس پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ادعا کرد که من رسول خدا هستم یک، کتاب آورد به نام قرآن دو، مبارز طلب کرد سه، ادعای نبوت است، معجزه آورد، تحدی کرد تحدی یعنی مبارز طلب کردن بعد در پایان جمع بندی کرد فرمود بالأخره شما قبول نکردید خدا قبول دارد که من رسول او هستم به چه دلیل؟ برای اینکه کتابش را به دست من داده، امضایش را به دست من داده، حرفش را به دست من داده این شهید به معنی گواه است نه به معنی عالم گاهی می بینید در دعاها و زدها و نزاعها می گویند خدا شاهد است یعنی خدا عالم است و در قیامت معلوم می شود این ختم دعواست این به منزله ی پیشنهاد کفایت مذاکرات است یعنی ما دلیلی دیگر نداریم حالا که شما قبول نمی کنید ما هم که شاهد نداریم خدا که می داند، خدا شاهد است یعنی خدا عالم است این ختم دعواست اما وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود خدا شاهد است ادامه ی دعواست فرمود او گواهی داد دیگر اگر کسی نامه اش، امضایش، کلامش، حرفش به دست من است پس من از طرف او آمدم دیگر در پایان سوره ی مبارکه ی «رعد» هم همین است «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۱) نه یعنی خدا می داند این خدا می داند که ختم دعواست این ادامه ی دعواست، ادامه ی مبارزه است، ادامه ی تحدی است «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» این می داند که کتابش را به دست چه کسی بدهد این بصیر است می داند، می داند که هر کاری بکنند این منحرف نمی شود بعضیها را به عنوان آزمون یک سلسله کرامتهایی، علم غیبی، لطف ویژه ای عطا کرده یکی بلعم باعور درآمد یکی سامری، سامری هم که آدم کوچکی نبود فرمود ما پُستهای کلیدی را به هر کس نمی دهیم اما این علوم را، این کرامتهای مقطعی را به عنوان آزمون بله می دهیم تا معلوم بشود که چرا «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۲)، چرا پُستهای کلیدی را به هر کس نمی دهد برای اینکه این کرامت با آن پُست اگر _ معاذ الله _ کسی بلغزد کلّ دین زیر سؤال می رود اما اگر کسی کرامت داشته باشد، پُست کلیدی نداشته باشد می گویند هوس او را وادار کرده او را که خدا نفرستاده، خب.

ص: ۲۸۵

۱- (۲۲). سوره ی رعد، آیه ی ۴۳.

۲- (۲۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

اما مربوط به این سؤالهایی که گاهی مطرح می شود ایمان باید یک امر اختیاری باشد در ظرفی که انسان مختاراً می تواند کاری انجام بدهد هم مکلف به ایمان است، هم ایمانش مقبول ولی در دالان انتقالی به برزخ وقتی کشاکش مرگ شد آن حالت هنوز چون وارد آن برزخ نشد مرحله ی ضعیف از اختیار هست لکن با اضطراب آمیخته است اینکه فرعون ایمان آورده که «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ» (۱) این ایمان اضطرابی و الجایی اختیارش شده پنج درصد، آن اضطرابش شده ۹۵ درصد این گونه از ایمانها مقبول نیست یا اگر در سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود آیه ی ۱۵۸ «هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» که «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنْتُ مِنْ قَبْلُ» قبلاً که مختار بود باید ایمان بیاورد ایمان نیامده که در دالان انتقالی برزخ است یک پنج، شش درصد اختیار برایش مانده بقیه اضطراب است و الجا است چنین ایمانی مقبول نیست در همین محدوده فقط برای قوم یونس را استثنا کرده که آنها بر اساس اضطراب ایمان آوردند البته شاید به این حد نبود آن هم لطف ویژه ی الهی بود در جریان فرعون هم این چنین است که این در حقیقت بر اساس اضطراب ایمان آورده که اگر برمی گشت باز همان کفر و الحاد خودش را داشت ولی اگر وارد نشئه ی برزخ بشود یعنی کاملاً بمیرد آن پنج، شش درصد هم از او گرفته می شود انسان بین انسان و بین ایمان دیگر هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه هیچ رابطه ای نیست انسان بعد از مرگ خیلی چیزها را می فهمد می گوید «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا» اما می گوید «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» (۲) اگر ایمان ممکن باشد خب همان جا مؤمن می شود، موخّی می شود از خلود نجات پیدا می کند چون هیچ موخّی مخلّد در نار نیست طوری بین نفس و بین ایمان که فعل نفس است فاصله است که به هیچ وجه مقدور نیست این نشئه یعنی نشئه ی دنیا نشئه ای است که بین نفس و بین فعل اراده فاصله است بین ما و بین علم اراده فاصله نیست یعنی وقتی مبادی فراهم شد، صغرا و کبرا فراهم شد هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اینکه می گویند ضروری، ضروری یعنی همین وقتی ما در مقابل ضروری قرار گرفتیم می شود مضطرّ یعنی اگر کسی گفت این دو هست، آن هم دو هست این دو و دو می شود چهار دیگر کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم فهمیدی چون ضروری است یک، و هر که در برابر ضروری قرار می گیرد مضطر است دو، فهم در اختیار ما نیست ما می توانیم گوش ندهیم، مطالعه نکنیم، بررسی نکنیم، فکر نکنیم اینها مبادی اختیاری است اینها کار است اما وقتی مطلبی با مبادی اش حاصل شد هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم او فهمیده که این همان عقد اول است که بین موضوع و محمول گره خورده که «تَسْمَى الْقَضِيَه عَقْدًا» اما از آن به بعد کاملاً در اختیار اوست یعنی نتیجه ی این علم را بخواید به جان خود گره بزنند که می شود عقیده و از او به ایمان یاد می کنند بین نفس و بین ایمان اراده فاصله است کاملاً آدم می تواند قبول بکند، کاملاً می تواند قبول نکند این جریان «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (۳) از همین قبیل است وجود مبارک موسای کلیم به فرعون ملعون فرمود همه اش برای تو روشن شد این حرفها، حرفهای خداست «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مِآ أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ» (۴) اینها سحر نیست، اینها معجزه است اینها کار خداست برای تو روشن شد خب قبول بکن می گوید قبول نمی کنم.

ص: ۲۸۶

۱- (۲۴). سوره ی یونس، آیه ی ۹۰.

۲- (۲۵). سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۳- (۲۶). سوره ی نمل، آیه ی ۱۴.

پرسش: خدمت می کنند اگر ایمان نباشد اصلاً فایده ای ندارد که

پاسخ: ریائاً انجام می دهند، خب بله ایمان او، ریای اوست دیگر او برای هوس این کار را می کند دیگر او مبدأ هوسی دارد، مبدأ شهوانی دارد برابر شهوت کار می کند نه مبدأ عقلی مثل اینکه غذا می خورد، نکاح می کند این مبدأ شهوانی دارد، خب.

بنابراین ایمان در آن مقطع پذیرفته نیست برای اینکه یا خیلی مضطرب است یا اگر اضطراش قدری کمتر هست اختیارش هم مثل اضطراب ضعیف است اما در جریان مرگ در مرگ دو نشئه است ما یک مرگ فردی داریم که هر کسی مرگ خود را می میراند هر کدام از ما که می میریم این تحوّل و مرگی که مربوط به ماست او را می میرانیم و می شویم دائمی. یک مرگ دسته جمعی است که در مسئله ی نفخ صور است که در نفخ صور آنجا گرچه یک عده استثنا شدند «نُفَخَ فِي الصُّورِ فَصَيَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» (۱) آنجا دوتا مشکل هست یکی اینکه یک عده استثنا شدند در نفخ صور حالا باید ببینند اینها اهل بیت (علیهم السلام) اند چه ذوات نوری اند دوم اینکه در نفخ صور صیَعَق است مدهوشی است یا بیهوشی است موتی در کار نیست طبق این تعبیر.

مطلب سوم اصل الموت است، حقیقه الموت نه موت زید یا موت عمرو یا موت بکر اصل التحوّل است که این در روایات ما فراوان هم آمده که این به صورت کبش املح در می آید اصل مرگ را ذبح می کنند و می میراند چه اینکه بعدش هم وجود مبارک عزرائیل هم اماته می شود بنابراین هر کدام از ما مرگ خودمان را می میرانیم دیگر تحوّل نداریم می شویم ثابت برای همیشه هستیم و خسته نمی شویم برای اینکه ثابت می شویم نه ساکن الآن شما نمی توانید برسید که این قانون علیّت یا قوانین دیگر خسته نشدند در عالم شما می توانید بگویید این کره ی ماه یا کره ی شمس اینها کم کم فرسوده می شود چه اینکه فرسوده هم خواهد شد «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۲) هست، «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۳) هست و مانند آن، اما بگویید آیا قانون اینکه هر مخلوقی خالق دارد، هر معلولی علّتی دارد، اجتماع ضدّین محال است، اجتماع مثلین محال است اینها خسته نشدند در عالم هستند اینها که ساکن نیستند خستگی داشته باشند که اینها ثابت اند ما به چنین نشئه ای می رسیم بهشت چنین نشئه است ثبات دارد نه سکون لذا جا برای این سؤال نیست که انسان میلیونها سال می ماند مکرر غذا می خورد و نکاح می کند و خسته نمی شود؟ خستگی برای موجودی است که یا بر زمان و زمین بگذرد یا زمان و زمینی بر او بگذرد اما نه آن بود نه این، این ثابت است نه خسته، نه خستگی دارد اینجا «أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ» (۴) مثل اینکه بگوییم خدا خسته نشد منتها او ازلی بالذات است دیگران در شعاع او هستند.

ص: ۲۸۷

۱- (۲۸) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

۲- (۲۹) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۳- (۳۰) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲.

۴- (۳۱) . سوره ی ق، آیه ی ۱۵

فَتَحْصِلُ كَمَا أَنَّ مَوْتَ سَهْ بَخْشِ دَارِدِ مَوْتِ شَخْصِيٍّ اسْتِ، مَوْتِ دَسْتِهْ جَمْعِيٍّ اسْتِ وَ حَقِيقَتِ مَوْتِ اسْتِ.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۹۴ تا ۹۷ سوره اسراء ۰۶/۰۹/۸۷

Your browser does not support the audio tag.

«وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)»

چون سوره ی مبارکه ی «اسراء» در مکه نازل شد و یکی از مهم ترین مسائل محوری مکه در آن روز جریان وحی و نبوت بود لذا در این سوره در هر فرصتی از مسئله ی وحی، نبوت، دلیل ضرورت نبوت، طرح شبهه ی منکران نبوت، ارائه ی جوابهای قانع کننده مطرح شد. یکی از شبهاتی که مانع وحی پذیری و قبول نبوت بود همین است که رسالت با بشریت جمع نمی شود بشر نمی تواند رسول الله باشد چون آنها انسان را واقعاً نشناختند انسان را همین حیوان ناطق می دانستند یعنی یک موجود زنده ای که حرف می زند یک جانور گویا اما دین که آمده، وحی که آمده انسان را معرفی کرد که انسان «حیّ متألّه» آن موجود زنده ای که حیاتش را تأله می بیند او انسان است بقیه «كَأَلَّا نَعْمَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) اند یا «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۲) اند یا «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (۳) اند یا «كَمَثَلِ الْيَحْمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (۴) این طوایف متعدّد آیات قرآن کریم درباره ی افراد غیر الهی است وگرنه اگر از قرآن پرسید که «الانسان ما هو» می فرماید: «حیّ متألّه» از توده ی مردم سؤال بکنی «الانسان ما هو» می گویند «حیوان ناطق» خب آنکه انسان را جانوری می داند که حرف می زند این شاید به خودش اجازه بدهد که بگوید رسالت الهی با انسانیت سازگار نیست اما وقتی دین آمده کرامت انسان را مطرح کرده، خلافت انسان را مطرح کرده، تأله انسان را مطرح کرده، تجرد نفس انسان را مطرح کرده فرمود: «وَمَا أَوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۵) و این روح من عالم امر است خب اگر موجود امری بود عالم امر بود چرا وحی خدا را قبول نکنند، چرا رسالت الهی را دریافت نکنند. آنها می گفتند که رسالت با بشریت سازگار نیست ذات اقدس الهی فرمود رسول باید از جنس مرسل الیه باشد، حجّت باشد بر آنها، شبهات آنها را بشنود پاسخ ارائه کند یک، اسوه ی آنها باشد در فضایل دو، اگر فرشته ای رسالت انسانها را به عهده بگیرد نه یکدیگر را می بینند یعنی انسانها فرشته را می بینند که شبهات را با او در میان بگذارند، جوابها را از او دریافت کنند و نه او می تواند اسوه باشد برای اینکه او اگر منزّه از شهوت و غضب است در عین حال طاهر و طیب بود نمی تواند اسوه ی انسانها باشد بنابراین رسول بشر حتماً باید بشر باشد چه اینکه اگر فرضاً فرشته ها رسولی داشته باشند باید از خودشان باشد البته آنها رسولی دارند از خودشان منتها در حوزه ی شریعت و امثال شریعت نیست.

۱- (۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۲- (۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۶.

۴- (۴) . سوره ی جمعه، آیه ی ۵.

۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

جناب فخررازی مثل مرحوم امین الاسلام اینها آمدند گفتند که این آیه ناظر به آن است که بعضیها بشریت را با رسالت هماهنگ ندانستند و آیه پاسخ می دهد برخی از متأخران نسبت به این دو بزرگوار اشکال کردند که این چنین نیست اینها رسالت را با بشریت منافی ندانستند برای اینکه اینها خودشان را فرزندان ابراهیم خیلی می دانستند، قائل به نبوت ابراهیم خلیل بودند و قرآن هم فرمود: «مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (۱) اینها چگونه می گفتند و یا می توانستند بگویند که رسالت با بشریت جمع نمی شود. این سخن ناصواب است برای اینکه ذات اقدس الهی این شبهه را در کنار شبهات مردم مکه نقل نکرد بلکه فاصله قرار داد یک، و کسانی که منکر وحی و نبوت بودند تنها مردم مکه نبودند که فرزندان ابراهیم خلیل اند بعضیها اصل وحی و نبوت عام را نمی پذیرفتند، برخیها یهودی بودند، مسیحی بودند قرآن با جدال احسن با آنها جدال می کند می فرماید بعضی از همین اهل کتاب منکر وحی اند خب شما با جدال احسن با اینها در میان بگذارید بگویند «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» (۲) خب تورات را چه کسی آورده اگر شما وحی را قبول ندارید، خب این یک جدال احسنی است اگر این آیه هم در همان راستا بود خدای سبحان جدال احسن می کرد که خب شما که فرزندان ابراهیم خلیلید و قائلید به نبوت حضرت ابراهیم چرا می گویند بشر نمی تواند پیامبر باشد در حالی که چنین جدال احسنی نیست ظاهراً این یک شبهه ی دیگری است از طرف ملحدان چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «تغابن» هم مشابه این آیه بود که «فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» (۳) و مانند آن مشابه این هم در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که می گفتند اصلاً بشریت با رسالت جمع نمی شود این یک شبهه ی دیگری است غیر از شبهه ی فرزندان ابراهیم کسانی که به نبوت حضرت ابراهیم معتقد بودند. آن گاه خدای سبحان می فرماید چون رسول باید از جنس مرسل الیه باشد و شما بشیرید آن فرستاده هم حتماً باید بشر باشد چه اینکه اگر در زمین ملائکه زندگی می کردند رسول آنها ملک بود.

ص: ۲۸۹

۱- (۶) . سوره ی حج، آیه ی ۷۸.

۲- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۱.

۳- (۸) . سوره ی تغابن، آیه ی ۶.

اما اینکه برای هر مردمی، برای هر گروهی رسول هست البته برهان نبوت عام می گوید هر جا موجود مختار متفکر هست راهنمای الهی هم هست چه قبل از تاریخ، چه بعد از تاریخ، چه در روی کره ی زمین، چه در کرات دیگر اگر در کرات دیگر هم طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «فیها مدائن کمدائنکم» کشف بشود که در کرات دیگر موجوداتی هستند که متفکرند و مختارند شبیه انسان حتماً وحی و نبوت دارند، حتماً پیامبر دارند، حتماً کتاب دارند چون خداوند بشر را یعنی موجود متفکر مختار را رها نکرده و نمی کند «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^(۱) این یک برهان کلی است که خدا هرگز بشر را رها نمی کند یعنی موجود متفکر را بدون هدایت رها نمی کند این یک امر عام است پس هر موجود متفکری چه در زمین باشد، چه در آسمان باشد چه قبل از تاریخ چه بعد از تاریخ این حتماً پیامبر دارد و پیامبرش هم از جنس خودشان است که بتوانند رفت و آمد کنند این هست. اما سؤالاتی که مربوط به گذشته بود آنها دیگر باید بگذریم حالا این آخرین سؤال است.

درباره ی تکامل برزخی در برزخ همان طوری که ملاحظه شد تکامل علمی هست ولی تکامل عملی نیست یعنی خیلی از چیزها در برزخ برای انسان کشف می شود در قیامت هم کشف می شود که می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ زُنَا وَسَيِّمَعْنَا»^(۲) اما تکامل عملی نیست یعنی انسان بتواند کاری انجام بدهد از قبیل ایمان و عمل صالح چه عمل قلبی، چه عمل جارحی که به وسیله ی عمل کامل بشود این چنین نیست اما آن باقیات و صالحات که «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ»^(۳) آنها در حقیقت آثار عمل خود انسان است اگر «وَلِدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»، اگر شجره ای غرس کرد، اگر کتابی را نوشت و اگر راهی را احداث کرد و اگر چشمه یا قناتی را احداث کرد همه نتیجه ی عمل خود اوست عملی که انجام داده است برکاتش یکی پس از دیگری به او می رسد این دیگر عمل جدیدی نیست.

ص: ۲۹۰

۱- (۹) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.

۲- (۱۰) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۳- (۱۱) . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

پرسش: اوامر و قضایا کلاً جزء تکامل علمی هستند ولو در برزخ

پاسخ: اخلاق جزء اعمال است ریشه های علمی، معرفتی دارد و گر نه اخلاق عمل است دیگر عمل قلبی است تواضع، قناعت، غبطه همه ی اینها جزء اعمال قلبی است اخلاق این چنین است اینها همه شان در برزخ با انسان هست اگر کسی تحصیل نکرده که دیگر نمی تواند تحصیل کند.

اما اینکه درباره ی بعضی آمده که «بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا» (۱) سرّش این است که هر کس در دنیا به اصول دین و فروع دین معتقد بود و عمل کرد در قیامت موخّید و آگاه مبعوث می شود هر کسی اینها را یاد گرفته و در عمل کردن سستی کرده ممکن است این مطالب هم از یادش برود در بحثهای قبل هم مشابه این را داشتیم که خدای سبحان وعده نداد نفرمود هر کس کار خوب کرد ما به او پاداش می دهیم آنکه در قرآن است این است که هر کس در محکمه ی ما در یوم الحساب با عمل صالح آمد دستش پُر است ما به او پاداش می دهیم «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» (۲) نه «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ» خلیها هستند که کار خوب کردند بعد کار شرّ کردند «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۳) با دستِ خالی می میرند اینها را که خدای سبحان پاداش نمی دهد که، اگر کسی یوم الحساب با دست پُر بیاید یکی، ده برابر پاداش دارد اما اگر کسی بگوید من در دنیا سابقاً کار خوب کردم بعد فرمود خب بله کار خوب کردی اما «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» اوضاع را هم به هم زدی و نتایج دنیایی را هم که هدفت بود گرفتی اما الآن دستت خالی است اگر کسی به محکمه می رود به یوم الحساب می رود پای میزان می رود باید دستش پُر باشد سخن از «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ» نیست سخن از «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» است لذا بعضیها آنچه را که در دنیا خواندند در قیامت یادشان نیست شما مسئله شفاعت علما این روایات را ملاحظه بفرمایید دارد آن کسی که در قیامت فقیه محشور شد عالم محشور شد کسی که «بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا» (۴) یا «عَالِمًا» به او می گویند «قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ» (۵) بایست شفاعت بکن که شفاعت تو مقبول است به دیگران می گویند وارد بهشت بشوید ولی به ایشان می گویند تشریف داشته باشید یک عده را هم به همراه ببرید اما کسی که در دنیا فقیه یا عالم بود که به او چنین تعارفی نمی کنند که، نه کسی که در دنیا فقیه و عالم بود کسی که در یوم القیامه فقیهاً بیاید، عالماً بیاید این هنر را داشته باشد که از دستِ جانش این علوم نلرزد و نلغزد و نریزد این یوم القیامه عالماً محشور می شود «بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا» خب این گاهی ممکن است که معتقد بود، عمل کرد، تابع دستورات بود، متشرّع بود ولی اصطلاحات را نمی دانست لذا ممکن است یک عده را ذات اقدس الهی فقیهاً مبعوث کند در حالی که در دنیا این اصطلاحات فقهی و اینها را نمی دانست ولی به همه ی اینها معتقد بود، همه ی اینها را یاد گرفت، به همه ی اینها هم عمل کرد حالا- آن اصطلاحات فتّی و آن مرجع ضمیر فلان جا برمی گردد و اینها را نمی دانست درس نخواند، خب نخواند اگر در روایات داشته باشد که بعضی از مؤمنین را خدا فقیه محشور می کند ناظر به این است چه اینکه برخی از علما هم در آن روز جاهل محشور می شوند این کسی که «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» (۶) شامل حال همینها هم خواهد بود. بنابراین حساب برزخ و قیامت شبیه حساب دنیا نیست که اگر کسی اینجا عالم بود آنجا هم عالم است اگر اینجا عالم بود و عامل بود و حرمتِ علم را حفظ کرد «بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا» (۷) برخیها هم این اصطلاحات را یاد نگرفتند ولی یوم القیامه عالماً محشور می شوند.

- ١- (١٢) . وسائل الشيعه، ج ٢٧، ص ٩١.
- ٢- (١٣) . سوره ى انعام، آيه ى ١٦٠.
- ٣- (١٤) . سوره ى توبه، آيه ى ١٠٢.
- ٤- (١٥) . وسائل الشيعه، ج ٢٧، ص ٩١.
- ٥- (١٦) . مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ٣٢٠.
- ٦- (١٧) . سوره ى نحل، آيه ى ٧٠.
- ٧- (١٨) . وسائل الشيعه، ج ٢٧، ص ٩١.

آن گاه ذات اقدس الهی در پاسخ اینها فرمود: «لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» بعد در پایان هم به عنوان جمع بندی فرمود من پیامبرم و از طرف خدا آمدم و گواه من هم خداست و همین خدایی که از این صحنه باخبر است و به رسالت من شهادت داد برای اینکه کتاب خودش را به دست من داد، کلام خودش را به دست من داد، پیام خودش را به دست من داد همین خدا اوضاع شما را هم می بیند «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» بعد هم چون مستحضرید که قرآن یک کتاب علمی نظیر حکمت و کلام و فقه و اصول نیست یک نور است شما می بینید در بحثهای فقهی آن آیه ای که قبلش یا بعدش یا صدرش یا ذیلش مسئله ی تقواست آن را فقیه می گذارد کنار فقط همان جمله ی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۱) را می گیرد روی آن کار می کند برای اینکه می خواهد بحث فقهی بکند نه بحث اخلاقی اما شما در قرآن کریم چنین بحث فلسفی یا بحث فقهی با بحث اصولی ندارید که با تقوا و اخلاق ندرخته باشد یا قبلش تقواست یا بعدش تقواست که ضامن اجرا داشته باشد این می شود نور با کتابهای علمی دیگر فرق می کند در کتابهای علمی دیگر قبل و بعد این جمله را کار ندارند فقط همین جمله را که «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۲) می گویند از آن براءت استفاده می شود اما قبلش چه بود، بعدش چه بود می گویند اینها مسئله تقوا و اخلاق است و از اصول خارج است ولی قرآن کریم این چنین نیست آن مسائل اعتقادی را با مسائل اخلاقی و هدایت و تقوا هماهنگ کرده بعد از اینکه آن حجتهای قاطع را ارائه کرد فرمود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» بالأخره مقصد هست یک، در آن مقصد مقصود هست دو، بینش سالک و مقصد راه است سه، یک راهنما می خواهد که انسان نلغزد، خب چه کسی به مقصد رسیده است؟ آنکه خدای سبحان او را هدایت کرده «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» این هدایت، هدایت پاداشی است و گرنه هدایت تشریحی که خدای سبحان همگان را هدایت کرده فرمود ما این قرآن را نازل کردیم «هُدًى لِلنَّاسِ» (۳) حالا یک عده قبول کردند یک عده نکول این مربوط به هدایت عام است اگر کسی پذیرفته ایمان آورده و عمل صالح انجام داد در سوره ی مبارکه ی «نور» در سوره ی مبارکه ی «تغابن» این مضمون هست فرمود: «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۴) این دیگر هدایت پاداشی است بعضی می بینید گرایششان به طرف فضیلت است اصلاً دلشان برای نماز اول وقت و نماز جماعت و نماز در مسجد می تپد منتظر این هستند که چه موقع وقت نماز می شود با خدا گفتگو کنند بعضیها هم نه، بی تفاوت اند این گرایش نعمتی است این علاقه موهبتی است این علاقه دست هر کسی نیست این علاقه را هم خدا به هر کسی عطا نمی کند به کسانی عطا می کند که به اصول معتقد بودند، به فروع معتقد بودن مدتی عمل کردند حالا پاداششان را خدا به آنها داده اینکه در سوره ی «نور» فرمود: «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۵) یا «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (۶) اینکه زیاده علم بشرط المحمول نمی خواهد بگوید، اینکه اتحاد مقدم و تالی نمی خواهد بگوید خب معلوم است هر کس مؤمن است، مؤمن است یعنی هر کس به حسن اختیار خودش به هدایت تشریحی ایمان آورد آن گاه هدایت تکوینی الهی نصیبش می شود به او گرایش می دهد، علاقه در قلبش پیدا می کند، او را از معصیت بیزار می کند، او را نسبت به طاعات شیفته قرار می دهد و مانند آن. فرمود اگر کسی مشمول هدایت تکوینی الهی شد آن هدایت پاداشی نه هدایت اولی «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ» یعنی «بهده الله» «فَهُوَ الْمُهْتَدِ»، «وَمَنْ يُضَلِّ» کسی را که خدا گمراه کند «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» یک، «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمياً وَبُكْمًا وَصِيماً» دو، «مَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ» سه، «كُلَّمَا حَبَتِ زِدَانُهُمْ سَعيراً» چهار، «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا» (۷) خب این چهار کیفر را به چه کسی می دهد؟ به کسی که عالمأ عامداً کفر ورزیدند. اضلال را قبلاً ملاحظه فرمودید مکرر قرآن کریم بین هدایت و اضلال خدا فرق گذاشته فرمود هدایت خدا دو قسم است یک هدایت ابتدایی است که این مقابل ندارد این هدایت ابتدایی «هُدًى لِلنَّاسِ» (۸) است همه را هدایت کرده چه از

درون به نام عقل و فطرت، چه از بیرون به نام وحی و رسالت این هدایت مقابل ندارد به نام اضلال که خداوند ابتدائاً _ معاذ الله _ کسی را گمراه کرده باشد این به هیچ وجه مقابل ندارد مقابل این هدایت، عدم است نه اضلال اگر کسی برابر این هدایت عمل بکند یا نکند از این به بعد یک هدایت و اضلالی هست که مقابل هم اند آن هدایت، هدایت ثانوی است و پاداشی آن اضلال، اضلال ابتدایی است و کیفری بیانش هم این بود که اگر کسی هدایت الهی را پذیرفت بر اساس اصول و فروع خدا به او پاداش می دهد پاداش نه تنها در آخرت است به نام بهشت، در دنیا شرح صدر است، سعه ی صدر است، نورانیت دل است، «جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۹) است و امثال ذلك یکی از آن پاداشها هم این گرایشهای معنوی است، این علاقه هاست این اصلاً ساعتش را هر شب کوک می کند زنگ بزند که نماز شب بیدار بشود دیگری اگر همسایه هایش اذان را از مسجد بخواهند منتشر بکنند این دادش بلند است که شما چرا اذان را بلند منتشر کردید، خب خیلی بین اینها فرق است آن یکی بی صبرانه منتظر است که سحر بشود بلند بشود با خدا مناجات کند، این یکی می گوید چرا صدای اذان را بلند کردید.

ص: ۲۹۲

- ۱- (۱۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.
- ۲- (۲۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.
- ۳- (۲۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۴- (۲۲) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۵- (۲۳) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۶- (۲۴) . سوره ی نور، آیه ی ۵۴.
- ۷- (۲۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۸.
- ۸- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۹- (۲۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۲.

پرسش: حاج آقا اذان نوزادان چقدر تأثیر در هدایت و گرایش او دارد.

پاسخ: برای نوزاد روایتی را مرحوم ابن بابویه قمی (رضوان الله علیه) در همان کتاب شریف توحید دارند که سیدناالاستاد فرمود این جزء غرر روایات ماست در ذیل آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم هست در آن روایت آنکه مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرده فرمود پدران و مادران مواظب باشند بچه ها را مثلاً تا یک سال ظاهراً یک سال اصلاً کاری با او نداشته باشند نزنند به گریه ی او هم کاملاً توجه کنند بی تفاوت هم نباشد برای اینکه گریه ی چهار ماه اولش توحید است شهادت به وحدانیت می دهد تمام این گریه های بچه ها در آن چهار ماهه ی اول «لا اله الا الله» هست و «سبحان الله» هست و «الله اکبر» هست و «الحمد لله»، گریه ی کودک در چهار ماه دوم شهادت به رسالت و نبوت و خلافت و ولایت اولیای الهی و معصومان الهی است، گریه ی چهار ماه سوم که فصل آخر هست برای یک سال دعا به پدر و مادر است که خدایا پدر و مادر ما را مورد عنایت قرار بده و اینها، این از غرر روایات ماست که مرحوم صدوق در کتاب شریف توحید نقل کردند که حالا- اگر مناسب بود یک روز از متن آن کتاب باید زیارت کرد و خواند (۱) و سیدناالاستاد هم در المیزان فرمود این جزء غرر روایات ماست بحثش در آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت خب اینها چیز می فهمند اگر نمی فهمیدند که نمی گفتند شما زیر گوششان اذان بگویید، اقامه بگویید و امثال ذلک که کاملاً می فهمد ولی اگر کسی با همه ی این فهمها چیزی از خود به یادگار نگذاشت بیراهه رفت ذات اقدس الهی به او مهلت می دهد که برگردد راه توبه را باز کرده «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ» (۲) و مانند آن، اگر او بارها بیراهه رفته و ذات اقدس الهی در توبه و انابه را به روی و باز کرده و او هم این در را به سوء اختیار خود به روی خود بست از آن به بعد خدا او را به حال خود رها می کند این رها کردن همان است که در دعاها خوانده می شود الهی «لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ» (۳) این رها کردن اضلال خداست و گرنه امر وجودی به نام ضلالت نیست که ذات اقدس الهی این ضلالت را به کسی بدهد بگویم «أَضَلَّهُ» یعنی «أَعْطَاهُ الضَّلَالَةَ» خیر این را به حال خود رها می کند خب اگر یک موجود محتاجی به حال خود رها شد دشمن هم از هر طرف حمله کرد این دیگر چطور در می آید فرمود کسی را که خدا اضلال بکند یعنی او را به حال خود رها بکند فیض را از او بگیرد، گرایش قلب را به او عطا نکند، او را به حال خود بگذارد این دیگر سرپرستی ندارد چنین آدمی کور می شود، گر می شود و گنگ. کور می شود آیات الهی را که سراسر عالم را گرفته نمی بیند، گر می شود این همه پیامهایی که انبیا و اولیای الهی (علیهم السلام) دادند نمی شنوند، گنگ می شود برای اینکه یک کلمه ی حق امر به معروف و نهی از منکر، عدالت خواهی چیزی از زبان او شنیده نمی شود زبانش یا به بدگویی و لهو و لعب عادت کرده، چشمش به بدبینی و زشت بینی عادت کرده، گوشش هم به غیبت و تهمت و آهنگهای حرام عادت کرده پس این کور است و گنگ است و نابینا همان طوری که در دنیا این همه پیامهای حق بود او نشنید فقط حرفهای بد و خلاف را شنید در قیامت چنین آدمی محشور می شود عُمِيًّا، بُكْمًا، صُمًّا در قیامت خیلی حرف می زند، حرفهای فراوانی هم می زند اما همه اش لعن است و فحش است و سَبِّ «كُلَّمَا دَخَلَ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» (۴) مکرر یکدیگر را لعنت می کنند این چنین نیست که زبانش بسته باشد یا چشمش بسته باشد یا گوشش بسته باشد این همه برکاتی که برای بهشت است نمی بیند اما جهنم را می بیند می گوید «رَبَّنَا ابْصِرْ زَنَا وَسَمِعْنَا» (۵) همینهایی که برابر سوره ی «طه» «مِنْ كَذَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهَوِيَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۶) یا «نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۷) همین کورها می گویند خدایا ما دیدیم، خب این در دنیا کور بود مسجد و حرم و معارف الهی را ندید و نشنید، مراکز فساد را دید و شنید همین شخص هم در قیامت جهنم را می بیند آن زفیر و شهبیق جهنم را می شنود لعنتهای متقابل را

می گوید و می شنود اما راه بهشتیان را نمی بیند این چنین نیست که او کور محض باشد همان کسی که قرآن فرمود این گنگ است حرف نمی زند آنجا هم دارد اعتراض می کند می گوید «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»^(۸) اینجا هم اعتراض می کرده آنجا هم اعتراض می کند، اینجا هم بد می گفته آنجا هم بد می گوید. اما مؤمنان که زبانشان حق، چشمشان حق، گوششان حق اینها هم در دنیا سخن حق دارند، هم در آخرت پس اضلال الهی اضلال کیفی است که مقابل هدایت پاداشی است.

ص: ۲۹۳

-
- ۱- (۲۸) . ر.ک: التوحید، ص ۳۳۱.
 - ۲- (۲۹) . صحیفه ی سجادیه، دعای ۴۵.
 - ۳- (۳۰) . الکافی، ج ۲، ص ۵۲۴.
 - ۴- (۳۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
 - ۵- (۳۲) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
 - ۶- (۳۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲.
 - ۷- (۳۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.
 - ۸- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.

فَتَحْصَلْ که هدایت ابتدایی عمومی است یک، این هدایت عمومی اصلاً یعنی اصلاً مقابل ندارد چیزی به نام ضلالت نیست که خداوند _ معاذ الله _ کسی را ابتدائاً گمراه کرده باشد این دو، هدایت پاداشی که مرحله ی سوم بحث است به عنوان پاداش خدا عطا می کند تکویناً گرایشهای قلبی توفیق می دهد برای کسی استاد خوب، رفیق خوب، شاگرد خوب، هم بحث خوب و هم حُجره ی خوب اینها همه توفیقات الهی است این چنین نیست که اگر کسی خواست به جایی برسد رایگان به جایی برسد همه ی وسایل را وقف دادنِ وسایل با اهداف به نام توفیق است این کار به دست اوست اینها یا محصول کار خودش است یا دعای پدر و مادر خودش است یا نیت اوست که این اصلاً برای چه آمده درس بخواند می بیند یک استاد خوب برایش فراهم شده، یک شاگرد خوب برایش فراهم شده، یک هم بحث خوب برای او فراهم شده، یک مدرسه ی خوب برای او فراهم شده، یک هم حُجره ی خوب برای او فراهم شده، یک دوست خوب برای او فراهم شده، اینها همه جزء نعمتهای الهی است اینها همه جزء توفیقات الهی است اینها همه جزء هدایتها پاداشی الهی است این هدایت پاداشی یک مقابل دارد به نام اضلال کیفری پس اضلال کیفری جایش در مقابل هدایت ابتدایی نیست، جایش در مقابل هدایت پاداشی است و اضلال کیفری هم یک امر وجودی نیست چیزی به نام ضلالت باشد خدا به کسی بدهد این چنین نیست بلکه ترکِ فیض است و ضلالت و هدایت عدم و ملکه اند نه ضدّ هم باشد خدای سبحان کسی را گمراه می کند یعنی «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ» (۱) دری را که او ببندد کسی نمی تواند باز بکند و او هم حکیمانه می بندد بعد از مدتها آزمایش می بندد، بعد از اینکه به نصاب رسیده در را می بندد و گرنه در را اوایل نمی بندد آن وقت این می شود اضلال کیفری فرمود اگر کسی گرفتار اضلال کیفری شد هیچ کسی ولایت او را و سرپرستی او را به عهده ندارد چون سراسر عالم جنود الهی اند بدون اذن خدا کار نمی کنند.

ص: ۲۹۴

پرسش: حاج آقا «آخر من یشفع فهو أرحم الراحمین» شامل حال گنهکار نمی شود.

پاسخ: خب بله، شفاعت برای کسی است که «إِلَّا مَنْ أَرَضَى» (۱) اگر دینش مرضی باشد آن دینِ خداپسند را داشته باشد بله، در سوره ی مبارکه ی «مائده» آن دینِ خداپسند را مشخص کرد دیگر فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲) این می شود دینِ خداپسند که در آن ولایت هست، تبعیتِ اهل بیت هست و مانند آن، اما اگر کسی _ معاذ الله _ همه ی اینها را به سوء اختیار خود کنار زد این مرضی الدین نیست دینِ خداپسند ندارد چون دینِ خداپسند ندارد چطوری مورد شفاعت قرار بگیرد البته کسی جلوی قدرت بی انتهای خدا را نه می تواند بگیرد نه کسی چنین حرفی زده او خودش می داند چه کار بکند گاهی بر اثر داشتن پدرِ خوب، پسرِ خوب، پسرِ بعضی از افراد به جایی می رسند که آدم تعجب می کند که از سنخ «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» (۳) است و مانند آن آنها را که آدم نمی بیند ولی به حسب ظاهر شفاعت شامل آنها نمی شود.

فرمود: «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» این یک، «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» اینها تمام همشان خاک بود دیگر این بزرگان حکمت ما گفتند بعضیها گیاهی زندگی می کنند بعضیها یک درخت خوبی اند مگر درخت در عالم ترقی می کند این کتابهای حکمت را شما ببینید این بزرگان فرمودند هیچ درختی در عالم ترقی نکرده برای اینکه، اینکه بالا آمده فرع او و دم اوست دهن او، سر او، مغز او، چشم او، گوش او و تمام هویت او در لجن است اگر اصل درخت، ریشه ی درخت، بالای درخت، سیر درخت بالا- بود بله این درخت بالا- رفته اما وقتی اصلش در لجن است این دُمش بالا- آمده اینکه دیگر بعضیها گیاهی زندگی می کنند یعنی تمام همشان خاک است بعد برج ساخته با دست خالی هم دارد می رود اینکه بالا- آمده فروعات اوست اما آنکه اصل اوست که در گِل است که تمام کارش این است فرمود چنین آدمی را ما مَنكوساً محشور می کنیم این «نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» (۴) از همین قبیل است، «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» از همین قبیل است این سر به زیر محشور می شود برای اینکه سر به زیر بود دیگر اینکه سیرش بالا- نبود که این یکی، حالا- پس مستوی القامه نیست، مستوی الخلقه نیست نظیر اینهایی که «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» (۵) این «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» مربوط به خزنده هاست اما افرادی مثل مرحوم ملا عبدالرزاق کاشانی و اینها می گویند مباد کسی خیال کند ما داریم قرآن را تفسیر می کنیم اگر این را ما تفسیر بدانیم که مشمول «من فسّر القرآن برأيه» (۶) می شویم نه خیر این تفسیر نیست این یک تأویل تطبیقی است که داریم ما می کنیم آن این است که «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» (۷) بعضیها خطّ مشی شان شکمشان است نه _ معاذ الله _ آیه معنایش این باشد که بعضیها خطّ مشیشان بر شکمشان است فرمود این را ما می فهمیم که معنای آیه این نیست این را در همان اول تعبیراتش گفته، گفته اگر این باشد که مشمول «من فسّر القرآن برأيه فقد كفر» می شود که ما نمی گوئیم معنای «أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» خطاب به عقل است که برو نفس اماره را هدایت کن هرگز چنین حرفی نمی زنی معنای این آیه همان است که خدای سبحان به موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود برو فرعون را هدایت کن اما ما این را تطبیق می کنیم می گوئیم قابل تطبیق است که عقل باید برود نفس را که فرعون است و اماره ی بالسوء است هدایت بکند معنای آیه این نیست ولی قابل تأویل و تطبیق است این «مِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ رِجْلَيْنِ» (۸) بر اساس همین است آنها که گرفتار غرایزند اینها «يَمُوتُ عَلَىٰ رِجْلَيْنِ» اند، «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» آنها که گرفتار شکم اند «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» نه اینکه _ معاذ الله _ معنای آیه این باشد که «مِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَىٰ بَطْنِهِ» یعنی بعضیها خطّ مشیشان شکم است معنای آیه این است که بعضیها خطّ

مَشیشان شکم است مثل خزنده ها مار، اما بعضیها مَشیشان این است که ببینند که چه به شکمشان می دهند خب چنین آدمی علی الوجوه دارد زندگی می کند دیگر در قیامت هم علی الوجوه محشور می شود.

ص: ۲۹۵

-
- ۱- (۳۷) . سوره ی جن، آیه ی ۲۷.
 - ۲- (۳۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۳.
 - ۳- (۳۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۵.
 - ۴- (۴۰) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۵.
 - ۵- (۴۱) . سوره ی نور، آیه ی ۴۵.
 - ۶- (۴۲) . عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۴.
 - ۷- (۴۳) . سوره ی نور، آیه ی ۴۵.
 - ۸- (۴۴) . سوره ی نور، آیه ی ۴۵.

مرحله ی بعدی آن است که همان طوری که در دنیا حق نگفت، حق نشنید، حق ندید در آخرت که یوم الحق است یوم ظهور حق است او کور است، کور است و گنگ و همان طوری که در دنیا باطل دید، باطل شنید، باطل گفت در قیامت هم بد می گوید، بد می بیند، بد می شنود همینهایی که گنگ اند مرتب یکدیگر را لعنت می کنند می گویند تو باعث شدی، تو باعث شدی «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (۱) وقتی هم که وارد جهنم شدند پشت سر هم یکدیگر را لعنت می کنند همینهایی که گنگ اند و قدرت حرف زدن ندارند برای اینکه در دنیا مسجد یک طرف، مراکز فساد یک طرف اینها مسجد را ندیدند مراکز فساد را دیدند دیگر پس مطلب بعدی آن است که فرمود: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» آن گاه «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» در قبال «كُلَّمَا نَضَا جَتَّ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۲) است که ان شاء الله به خواست خدا در روز یکشنبه یعنی اول ذیحجه مطرح می شود.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره اسراء ۸۷/۰۹/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كَلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكُمْ جَزَاءُ هُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَابْتِئِنَّا بِالظَّالِمِينَ إِلَّا نَكُفْرًا (۹۹)»

ص: ۲۹۶

۱- (۴۵). سوره ی زخرف، آیه ی ۶۷.

۲- (۴۶). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

چون سوره ی مبارکه ی «اسراء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سُورِ مَكِّي اصول دین است مخصوصاً مسئله توحید و نبوت بخش وسیعی از آیات این سوره درباره ی نبوت است. مردم مشرک حجاز بین افراط و تفریط به سر می بردند اینها برای اصنام و اوثانشان ربوبیت قائل بودند ولی برای انسان کامل نبوت را محال می دانستند یا مُستبعد می دانستند، خب اگر چوبی بتواند رب باشد چرا انسان نتواند نبی باشد و اگر فرشته ای بتواند رب باشد که این اصنام و اوثان تماثیل آنهاست، مجسمه ی آنهاست چرا انسان نتواند پیامبر باشد این بر اساس جهالتی که داشت. قرآن کریم همه ی سخنان آنها را نقل کرد و ابطال کرد و بعد فرمود بهترین شاهد کلام خداست که دست من است و اگر شما تردید دارید که این قرآن کلام خداست جن و انس جمع بشوند مثل این بیاورند مقدورشان نیست پس این معجزه است پس من از طرف خدا آمدم. آن گاه در پایان می فرماید هر کس با حُسن اختیار خودش پذیرفت او از اهدای پاداشی خدا برخوردار است این مُهتدی، اهدای پاداشی است، آن «مَنْ يَهْدِ» پذیرش هدایت اولیه را اگر کسی ذات اقدس الهی هدایت کرد بپذیرد خدا او را هدایت می کند.

بیان ذلک همان طوری که قبلاً گذشت خدا یک هدایت ابتدایی دارد که «هُدًى لِّلنَّاسِ» (۱) است برای همه ی مردم، اگر کسی پذیرفت خدا به او هدایت پاداشی می دهد می شود «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ» و اگر کسی از هدایت پاداشی برخوردار شد هدایت کامل نصیب اوست این ابتدا با هدایت نظیر اقتدار و قدرت کمال معنا را می فهماند مُهتدی بالاتر از مهدی است مثل اینکه مُقتدر بالاتر از قادر است اگر کسی خداوند او را در اثر هدایت پاداشی به هدایت موفّق کرد او دیگر مهتدی کامل است «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ» که بیان شد ضلالت ابتدایی وجود ندارد اضلال ابتدایی وجود ندارد اضلال کیفری است و بحث گذشت و اگر کسی را ذات اقدس الهی در اثر عقوبت و اضلال کیفری گمراه کرد «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ». درباره ی هدایت ضمیر را مفرد آورد چون معمولاً اینها از سنخ نورند و نور در قرآن جمع بسته نشد و کفر و فسوق و عصیان از سنخ ضلالت اند و از سنخ کثرت اند در اینجا جمع بسته شد آنجا مفرد ذکر فرمود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» اینجا جمع ذکر کرد فرمود: «مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» بعد فرمود اینها را ما به صورت محشور می کنیم وقتی انس از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرد چگونه اینها روی صورت محشور می شوند روی صورت راه می روند فرمود همان خدایی که اینها را روی پا مَشی می دهد این را می تواند روی صورت مَشی بدهد عمده این است که آیا این حالت یعنی مَشی علی الوجه و همچنین اعما و اصم و ابکم بودن برای تبهکاران ابدی است یا از حین حشر تا حین حساب است اینها «یحشرون علی وجوههم عمیاً و بُکماً و صمیاً» اما وقتی که وارد محکمه ی حساب شدند و میزان و حساب شدند و نامه ی اعمالشان را به دست چپ دادند اینها را می خواهند به طرف جهنم ببرند همان طوری که زمخشری نقل کرد بعضیها هم نقل کردند احتمال اینکه اینها دوباره به حال اولی برگردند هست یعنی ممکن است که بینا بشوند، شنوا بشوند، گویا بشوند با همان حال وارد جهنم بشوند پس از این آیه بر نمی آید که اینها الی الأبد این چهار حکم را دارند که یکی حشر علی الوجه است آن سه هم عُمی و بُکم و صُم بودن هست از این آیه بر نمی آید که اینها الی الأبد این چهار وصف را دارند از این آیه برمی آید که اینها با همین چهار وصف محشور می شوند اما حالا وقتی که وارد صحنه ی میزان شدند، صحنه ی حساب شدند، نامه ی اعمالشان را به دست چپشان دادند حالا می خواهند راهی جهنم بشوند باز هم همین وضع است یا به حالت اول برمی گردند از این آیه بر نمی آید.

ص: ۲۹۷

مطلب دیگر این است که ما انسان را در دنیا مختار می دانیم به سه دلیل انسان مختار است هم وجداناً، هم برهاناً، هم قرآناً. وجداناً برای اینکه ما وقتی کاری می خواهیم بکنیم مشورت می کنیم گاهی مردّدیم، گاهی می بینیم که دو طرف در اختیار ماست می خواهیم بکنیم، می خواهیم نکنیم این حالت را در خودمان مشاهده می کنیم بر اساس وجدانی که داریم به دلیل اینکه فکر می کنیم، مشورت می کنیم خب اگر ما مضطّر بودیم نتوانستیم انتخاب بکنیم کار برای ما یک طرفه بود دیگر فکر و مشورت و امثال ذلک معنا ندارد که بعد هم اگر خوب در آمد خوشحال می شویم، بد در آمد پشیمان می شویم خب اگر ما مختار نباشیم و مضطّر باشیم دیگر پشیمانی معنا ندارد که این وجداناً. برهاناً هم بشر مختار است برای اینکه ما می بینیم حسابی هست، کتابی هست، پاداشی هست، کیفری هست خب اگر بشر مکلف است به اطاعت و منهی از معصیت است و اگر در برابر امتثال پاداش می بیند، در برابر تعدی و تمرد کیفر می بیند او اگر مختار نباشد آزاد نباشد نه آن پاداشش حساب شده است نه این کیفرش از اینکه انسان مأمور است، از اینکه انسان منهی است، از اینکه انسان مکلف است و در برابر امتثال پاداش می بیند، در برابر تعدی و تمرد و فسوق و عصیان و کفر کیفر می بیند باید آزاد باشد این هم برهان. قرآناً هم انسان مختار است برای اینکه در آیات فراوان این مضمون هست «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱)، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۲)، «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۳) از این آیات فراوان است که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۴) هم همین راستاست پس وجداناً، برهاناً، قرآناً انسان آزاد است اما کجا آزاد است؟ آن وجدان و این برهان و آن قرآن هر سه قلمرو دلالتشان محدود است ما مادامی که در دنیا هستیم هم وجداناً آزادیم، هم برهاناً آزادیم، هم قرآناً اما وقتی وارد صحنه ی قیامت شدیم آنکه هنوز احساس نکردیم وجدانی نداریم که خودمان را ببینیم آزادیم یا نه این یک، برهانی هم در آنجا نداریم برای اینکه آنجا که دار تکلیف نیست امر و نهی نیست، تقوا و فجوری نیست، امتثال و تعدی نیست که ما بگوییم چون این انسان در آنجا مکلف است و مأمور است به حسنات و منهی از سیئات است باید بیاید آزاد بشود قرآن هم که در آنجا درباره ی قیامت ما را مختار نمی داند می گوید هیچ فایده ای ندارد پس این شش مطلب که سه مطلب مربوط به دنیاست و سه مطلب مربوط به آخرت برای ما کافی است که ما بگوییم انسان در دنیا آزاد است و در آخرت دلیلی بر آزادی او نداریم برای اینکه نه وجدان کردیم چون نرفتیم ببینیم، نه برهانی در مسئله داریم، نه آیات قرآنی دلالت می کند بر اینکه انسان درون مختار است برای اینکه آیات ظاهرش بر خلاف است یعنی آن روز دیگر کسی نمی تواند ایمان بیاورد. ادله ی نقلی می گوید آن روز، روز ایمان نیست این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در نهج البلاغه هم آمده چندتا روایت نبوی است که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه از آنها به عنوان سند یاد می کند می فرماید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود که «اليوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۵)، خب پس آن سه امر دلیل است بر اینکه ما در دنیا آزادیم این سه امر دلیل است بر اینکه ما در آخرت آزاد نیستیم یا دلیل بر آزادی نداریم این هم یک مطلب.

ص: ۲۹۸

۱- (۲) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۲- (۳) . سوره ی انسان، آیه ی ۳.

۳- (۴) . سوره ی بلد، آیه ی ۱۰.

۴- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

پاسخ: چون آخر هر عالمی حکم خاص خودش را دارد یک نمونه ی تجربی عرض کنیم ما الآن همه مان خیال می کنیم که وزن داشتن قبلاً این تنها خیال نبود حکمی بود که خیلی از عقلا می کردند، خیلی از حکما می کردند، خیلی از فیزیک دانها می کردند قبل از اینکه مسئله سیر کرات شروع بشود خیال می کردند که وزن داشتن ذاتی جسم است که می گفتند این جسم چه جسم انسان چه غیر انسان وزن داشتن ذاتی آن است مگر می شود سنگ وزن نداشته باشد، مگر می شود انسان وزن نداشته باشد هیچ کس باور نمی کرد وقتی که از فضای از محدوده و کمربند و جاذبه گذشتند و قدری بالا رفتند دیدند نه، هر طرف بخواهند می توانند بروند وزنی ندارند وزن برای جسم ذاتی به آن معنا که مقوم باشد نیست این در مقطع محدوده ی مادون جاذبه است یا کُره ی زمین است و مانند آن اگر کُره ای شبیه کُره ی زمین پیدا بشود بله، انسان وزن دارد این چنین نیست که ما جاهایی که نرفتیم و ندیدیم و برهانی هم نداریم بتوانیم حکم بکنیم الآن کاملاً برای بشر روشن شد که وزن داشتن ذاتی جسم نیست در این مقطع باشد سنگین است جای دیگر باشد سبک است. مسئله اختیار هم همین طور است این خواب از بهترین برکات الهی است منتها حالا ما قدر خواب و نعمت خواب و فضیلت خواب و مکتب خواب را درک نکردیم ما می خوابیم که بخوابیم اما خلیها می خوابند که بیدار بشوند این در آن دوتا روایتی که یکی را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی نقل کرد و روایت دیگر را هم مرحوم فیض در بحث بَعثِ وافی کنار هم این دوتا روایت را ذکر کردند همین بود دیگر آن روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد این بود که بشر اولی خواب نمی دید می خوابید ولی خواب نمی دید انبیا که آنها را هدایت می کردند آنها انکار می کردند می گفتند شما که می گوئید انسان بعد از مرگ زنده است و برمی گردد خبری بعد از مرگ نیست انسان که مُرد نابود می شود پاداش و کیفری نیست بعد خداوند رؤیا را نصیب بشر کرد حضرت می فرماید مردم آن بشرهای اولی رفتند نزد انبیایشان می گفتند که اینها چیست که ما وقتی که خوابیدیم می بینیم آنها فرمودند اینها نمونه هایی از آن چیزهاست که ما به شما می گوئیم شما خیال کردید انسان که می میرد برزخ به این است که دوباره از قبرستان بیاید بیرون در کوی و برزن این طور نیست برزخ شبیه همین رؤیاست بدن مثالی دارد روح است با بدن مثالی یا «فی روضه من ریاض الجنّه» یا «فی حُفَره من حُفَر النیران» (۱) تا دوباره بشود قیامت و مثل بدن اولی و وضع بدن اولی برگردد. این رؤیا یک مطلب بسیار خوبی است خب همه ی ما رؤیا را کم و بیش تجربه کردیم شما می بینید انسان در عالم خواب ملاقاتهایی دارد افرادی را می بیند ولی سؤال کردن در اختیار او نیست که چه چیزی پرسد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را می پرسیدم در آنجا سؤالهایی از او می کنند، جوابهایی می دهد سؤالهایی خودش می کند جوابهایی می شنود همه ی اینها تابع ملکاتی است که در زمان بیداری انجام داده ما مادامی که بیداریم این زبان ما در اختیار ماست وقتی خوابیدیم زبان ما در اختیار آن ملکات ماست و هکذا بعد از مرگ، بعد از مرگ طرزی حرف می زنیم که در دنیا رفتار کردیم چه اینکه در خواب طرزی سؤال می کنیم که در بیداری عمل کردیم ما در بیداری زبان داریم، حرف می زنیم ولی زبان در اختیار ما نیست در اختیار آن ملکات ماست در برزخ حرف می زنیم، در قیامت حرف می زنیم اما حرف در اختیار آن اعمال و ملکات نفسانی ماست بنابراین ما بگوئیم اختیار ذاتی انسان است در دنیا ما با سه دلیل وجدان و برهان و قرآن راه داریم ولی در آخرت این سه دلیل نیست بلکه دلیل قرآنی به عکس این است و دلالت دارد بر اینکه کسی نمی تواند ایمان بیاورد. اما آنچه که در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آمده است که اینها در قیامت می خواهند ایمان بیاورند می گویند ما ایمان آوردیم در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آیه ی ۵۲ که چنین فرمود: «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» قبلش این است «وَلَوْ تَرَى إِذْ فِرَعْوَا فَلَآ

فَوْتٍ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُوسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ * وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» در آیه ی ۵۲ سوره ی «سبأ» این است که آنها گفتند ما ایمان آوردیم به آنها گفته می شود که «أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُوسُ» تناوش مثل تناول آن «نال»، «ینال» است، این «ناش»، «ینوش» است «ناش»، «ینوش» یعنی دسترسی پیدا کرد، دسترسی پیدا می کند تناوش هم مثل تناول دسترسی پیدا کردن است آنها می گویند «آمنا به» به آنها پاسخ داده می شود که شما به ایمان دسترسی ندارید این یا در حال عذاب دنیاست که «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا فَوْتَ» نظیر آنچه که فرعون گفت «آمنا بربِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (۲) (سلام الله علیهما) به او گفته شد که «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ» (۳) این ایمان فایده ندارد اگر این باشد این ایمان الجایی است و اثر ندارد و اگر مربوط به آخرت باشد آنها نمی توانند بگویند ما ایمان آوردیم یک ایمان اختیاری چون اگر ایمان اختیاری باشد حتماً مقبول است این کذبی که در دنیا منافقانه داشتند در قیامت همین کذب هم ظهور می کند مشابهش را ما در اوایل سوره ی مبارکه ی «انعام» داشتیم در سوره ی «انعام» وقتی که از مشرکان سؤال می کنند در قیامت که شما چه کردید؟ گفتند: «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (۴) ما که مشرک نبودیم آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید: «انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنفُسَهُمْ» (۵) بین چطور اینها دروغ می گویند این نه این است که واقعا آنها بتوانند انکار بکنند این همان ملکات کذب و نفاقشان یکی پس از دیگری دارد ظهور می کند آنها هر وقت گیر کردند می گفتند ما موحد بودیم مشرک نبودیم مثل منافقین که وقتی «إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا» (۶) کذا، «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» (۷) همین معنای نفاق، کفر، فسوق و عصیان برای مشرکان ظهور می کند می گوید ما «آمنا».

ص: ۲۹۹

۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۲- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۷۰.

۳- (۹) . سوره ی یونس، آیه ی ۹۱.

۴- (۱۰) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۳.

۵- (۱۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۴.

۶- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴.

۷- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴.

فتحصّل اگر این «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ» (۱) حین یرون عذاب مربوط به عذابهای دنیا باشد که خب این ایمانشان ایمان اضطرابی است و تناوش و تناول نخواهند داشت و اگر در معاد باشد که این اظهار کذب است نظیر آنکه مشرکان می گفتند «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (۲) بنابراین ما دلیلی نداریم که انسان در قیامت مختار است چون هیچ تکلیفی، هیچ دستوری، هیچ خواستنی در قیامت از انسان نیست بلکه از انسان فقط بازخواست می کنند نه خواستند که کاری انجام بدهد.

پرسش: اینکه ما می گوئیم انسان مختار است با این روایت «لا جبر و لا تفویض» (۳) چگونه سازگار است؟

پاسخ: بله دیگر همین اختیار یکی از ادله ی نقلی این است دیگر برای اینکه تفویض یعنی مستقل یعنی خدا هیچ کاره است.

پرسش: «لا جبر و لا تفویض».

پاسخ: تفویض است نه «لا- جبر و لا- اختیار»، «لا- جبر و لا- تفویض بل أمر بین الأمرین»، «أمر بین الأمرین» می شود اختیار. تفویض این است که _ معاذ الله _ ذات اقدس الهی انسان را خلق کرده کار او را واگذار کرده به او، کاری به او ندارد فقط در قیامت از او مسئولیت می خواهد می شود تفویض یعنی کار او را به او واگذار کرده معنایش این است که چون خطر تفویض بدتر از خطر جبر است معنای تفویض این است که این زید کار انجام می دهد تمام کارهای او که ممکن الوجود است این کارهای ممکن الوجود به ممکن الوجود دیگر ختم می شود به واجب نمی رسد، خب اگر یک کار ممکن الوجودی در جهان هستی راه پیدا کند به واجب نرسد معلوم می شود ممکن واجب نمی خواهد دیگر اینکه آنها می گفتند علت احتیاج حدود است نه امکان سر از تفویض در آورده اما وقتی اهل حکمت می گویند علت احتیاج امکان است نه حدود یعنی چیزی که هستی او عین ذات او نیست این نیازمند به مبدأ است دیگر حدوداً و بقائاً چون امکان علت حاجت است و امکان ذاتی انسان و امثال انسان است و ذاتی «لا یختلف و لا یتخلف» پس انسان و امثال انسان حدوداً و بقائاً محتاج به خداست خب اگر چیزی در اصل هستی حدوداً و بقائاً محتاج به خداست می شود کار او را به خود او اسناد داد و این کار که ممکن الوجود است به واجب نرسد منتها با حفظ اختیار به واجب می رسد از امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است که فاصله ی بین جبر و تفویض بیش از فاصله ی بین ارض و سماست چرا شما مضطر شدید گفتید اگر جبر نشد تفویض، اگر تفویض نشد جبر «لا جبر و لا- تفویض بل أمر بین الأمرین» (۴) که این «أمر بین الأمرین» همان اختیار است، خب اینها را ما در دنیا می فهمیم در آخرت هیچ برهانی نداریم که انسان در آخرت مختار باشد، آزاد باشد بنابراین این معنای اختیار انسان ذاتی انسان است در حدّ دنیا نظیر اینکه وزن ذاتی جسم است در محدوده ی طبیعت.

ص: ۳۰۰

۱- (۱۴). سوره ی سبأ، آیه ی ۵۱.

۲- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

۴- (۱۷). بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

پاسخ: ثبات در ازلیت؟ در ازل هر چه هست ثابت است دیگر چیز غیر ثابت ما نداریم که پایین تر از آنها لوح محفوظ است بعد لوح محو و اثبات است که مسئله بدا و امثال ذلک و نسخ و اینها آنجا ظهور پیدا می کند، خوب.

اما اینکه گفته شد انسان در بهشت ثابت است و خسته نمی شود نه ساکن انسان چه جسمش و چه روحش آنجا ثابت است مثل درختان بهشت، مثل آبهای بهشت آب بهشت مثل آب دنیا نیست که اگر قدری بماند بو بگیرد میلیونها و میلیاردها سال بماند چون ثابت است دیگر تغییری در طعم و مزه و رنگ او پیدا نمی شود درختش هم همین طور است، میوه اش هم همین طور است این طور نیست که حالا گلابی بهشت یا سیب بهشت اگر یک مقدار بماند فصل بگذرد و مانند آن آسیب ببیند جسم هم همین طور است اینها احکام بهشتی است اما اینکه گفته شد درخت هیچ ترقی نمی کند برای اینکه درخت طبیعت واقعاً سرش، مغزش، دهنش، ریشه اش در لجن است اما اینکه ذات اقدس الهی در سوره ی «رعد» یا «ابراهیم» مثل زدند که «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» (۱) نفرمود «أَصْلُهَا ثَابِتٌ فِي الْأَرْضِ» که فرمود: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» این ثباتش فی قلوب الانسان است، ثباتش به عین الملائکه است «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۲) حالا اگر آن شجره ی طیبه در زمین بود بله این سؤال و اشکال وارد بود اما آن شجره ی طیبه که در زمین نیست و شجره را نفرمود اصلش در زمین است فرمود اصلش ثابت است جایی ثابت است که او دارالقرار است تعبیر قرآنی هم از بهشت به عنوان دارالقرار است اینجا دارالقرار است که «خُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» (۳) در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که دنیا دارالممر است جای مرور است در اینجا باید فرار کنیم گاهی تعبیر قرآن این است که «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» (۴) یک، در تعبیرات حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که «خُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» این دو، برهان عقلی اش هم این است که حرکت نمی تواند ابدی باشد موجودی ابداً حرکت کند چون حرکت به سوی چیزی رفتن است خوب اگر چیزی در کار نباشد که حرکت معنا ندارد مقصد هم جایی است که وقتی متحرک به آنجا رسید می آرمد حرکت با ابدیت سازگار نیست حرکت یعنی به سوی چیزی رفتن می شود وسیله، وسیله با ابدیت سازگار نیست دائماً آدم سیر می کند آن سیر الی الله هم بالأخره «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۵) انسان به لقای الهی که رسید می آرمد آنجاها برای گروه خاصی دارالقرار است نجات از جهنم و ورود به بهشت برای عده ای دارالقرار است بالأخره هر کسی باید به دارالقرار خاص خودش برسد.

ص: ۳۰۱

۱- (۱۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴.

۲- (۱۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴.

۳- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۳.

۴- (۲۱) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۰.

۵- (۲۲) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

پرسش: انسان در بهشت به فعلیت می رسد ولی ما داریم انسان از نعمتهای بهشتی استفاده می کند یقین و قوه استفاده از آنها را دارد ولی خودشان نیستند.

پاسخ: اما بدون رنج، بدون رنج استفاده می کند این چنین نیست که در روایات ما هم هست که بدون اینکه انسان گرسنه بشود لذت سیری را دارد نظیر دنیا نیست در دنیا دوتا خاصیت است تا انسان گرسنه نشود غذا نمی خواهد و تا رنج گرسنگی را بچشد لذت سیری را نمی چشد عطش هم همین طور است اما در کوثر این چنین نیست که آدم باید اول تشنه بشود رنج تشنگی را بچشد بعد از کوثر بنوشد و لذت سیرابی را بچشد آنجا لذت بدون رنج است چنین نشئه ای است.

پرسش: آنجا هیچ قوه ای تبدیل به فعل نمی شود؟

پاسخ: قوه تبدیل به فعل شده دیگر چون آخر اگر بخواهد تبدیل به فعل بشود باید با عمل تبدیل بشود دیگر انسان اگر بخواهد قوایش را به فعلیت تبدیل کند باید به وسیله ی عمل صالح تبدیل بکند انسان که نظیر گیاه و موجودات دیگر نیست که با رویش تبدیل بشود که انسان کمالش در این است که به وسیله ی عمل صالح کامل بشود عمل صالح هم تا دستور شریعتی است شریعتی باید باشد، امر و نهی باشد، راهنمایی باشد، راهبردی باشد، راهبری باشد، رهروی باشد انسان برابر آن عمل بکند و کامل بشود اما وقتی که مسئله شریعت نبود، امر و نهی نبود انسان با چه چیزی کامل بشود هر کسی به هر حدی که رسید به همان حد ثابت است در بهشت این طور است چون درجات فراوان است هم در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» فرمود هم در سوره ی «انفال» که «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۱) یک، «هُمْ دَرَجَاتٌ» (۲) که در سوره ی «آل عمران» است و بالاتر از آنچه که در سوره ی «انفال» آمده این دو، بالأخره هر کسی در درجه ی خودش ثابت است ملائکه هم همین طورند غبطه نمی برند هیچ کسی حسد ندارد که چرا من حالا به اینجا رسیدم آنها آن حد هستند این طور نیست همه شان ثابت اند، متزه اند، معصوم اند، پاک اند «لَا لَعْنُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ» (۳) این جسم با این روح در این حد است، آن جسم با آن روح در آن حد است اینها همه شان را باید در دنیا فراهم کرد.

ص: ۳۰۲

۱- (۲۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۴.

۲- (۲۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۳.

۳- (۲۵) . سوره ی طور، آیه ی ۲۳.

پرسش: اهل جهنم خستگی ندارند حاج آقا؟

پاسخ: چرا، جهنم حسابش با بهشت فرق می کند آنها هم خسته می شوند، هم درد دارند حالا آن همین آیه ای است که داریم می خوانیم.

فرمود: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصِيمًا» این چهار درد برای آنها هست یکی حشر علی الوجوه آن سه هم عمی و بُکم و صُم بعد «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» مسکنشان دوزخ است تمام شدنی هم نیست البته اینکه تمام شدنی نیست برای آن کفار عنود است و گرنه برای فُشاق و اینها منقطع الآخر است آنها دیگر بعد از مدتی نجات پیدا می کنند. «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» هر وقت این جهنم می خواهد نورش افسرده بشود خالی و افسرده بشود شعله اش کم بشود ما فروختگی او را زیاد می کنیم فروختگی آنها را زیاد می کنیم. در سوره ی مبارکه ی «نساء» آن آیه اش بود که «كُلَّمَا نَفَثَ جَنَّتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۱) خب اینها وقتی که وارد جهنم شدند سوختند این پوست که سوخت آن گوشت که سوخت به آن استخوان می رسد استخوان در عین حال که محکم ترین عضو بدن است حسّ لمسی اش ضعیف تر از گوشت و پوست است گوشت حسّ لمسی اش کمتر از پوست است پوست حسّ لمسی اش از همه بیشتر است این را ذات اقدس الهی به عنوان برکت قرار داد این روکش قرار داد تا انسان بفهمد چه چیزی برای او خوب است، چه چیزی برای او بد است با لامسه تشخیص می دهد اگر ملایم بود که جذب می کند و اگر منافی بود که فرار می کند این لمس به این است این نیروی لامسه در تمام جرم بدن مفروش است گاهی مثلاً می بینید چشم درد می آید این مربوط به درد آن شبکه ها و نقص شبکه ها نیست درد برای چشم نیست برای لامسه ای است که در حدقه وجود دارد، در قرینه وجود دارد، در آن شبکه ها وجود دارد و مانند آن نیروی لمس در همه ی جزء بدن مفروش است آن درد را احساس می کند آن مشکلات چشم یک چیز دیگر است، خب وقتی که این پوست به خاکستر تبدیل شد یا بعد آن گوشت درد و اینها کمتر احساس می کنند در آن آیه فرمود: «كُلَّمَا نَفَثَ جَنَّتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» افرادی مثل صدام و بوش و اولمرت و اینها این طوری هستند دیگر اینها هر لحظه دارند عذاب می دهند به این مسلمانهای فلسطین و غیر فلسطین آن همین معنا هم آنجا هر لحظه ظهور می کند دیگر جا برای دلسوزی نیست اینها هر روز عذاب می کردند آنجا هم هر روز هم عذاب می چشند اگر این پوستها سوخت فرمود: «كُلَّمَا نَفَثَ جَنَّتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» ما پوست تازه می رویانیم تا اینها عذاب را بچشند چون قوی ترین عضوی که لمسش بیش از اعضای دیگر است همین پوست است خب این برای پوستها، اما حالا اینجا نگاه کنید چطور تعبیر فرمود برای جهنم برای پوستها که این طور است جهنم را هم فرمود: «كُلَّمَا خَبَتْ» وقتی این جهنم رفت افسرده بشود نفرمود «زدناها سعیراً» فرمود: «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» ما خود اینها را فروخته تر می کنیم ما حالا اسرار جهنم را، درکات جهنم را، کیفیات جهنم را، اسرار فراوانی است که خیلی از چیزها را نمی فهمیم یکی اش هم همین است اما بعضی از چیزها که خیلی شفاف است آنها را می شود فهمید دیگر در بحثهای قبل در سالهای قبل هم همین اشاره شد که ما اگر بخواهیم چیزی را گداخته کنیم، آب بکنیم، بسوزانیم و مانند آن سه تا عنصر لازم است دیگر یکی آن مواد اولیه برای سوخت و سوز حالا- یا زغال سنگ است یا بنزین است یا گازوئیل است یا نفت است آنها را باید فراهم کنیم، دوم یک ماده ی منفجره حالا یا کبریت است یا تی ان تی است یا ماده ی منفجره ای است که باید بنزیم به این گازوئیل، نفت، بنزین که این مشتعل بشود، سوم این است که آن آنها یا هر چه هست بگذاریم اینجا که این آب بشود یک کوره مگر بیش از این سه عضو می خواهد البته جایی هم

هست یک سلسله مواد اولیه به عنوان وسیله ی سوخت و سوز حالا یا نفت سیاه است یا گازوئیل است یا نفت سفید است یا بنزین است یا مواد دیگر است اینها مواد اولیه، یک سلسله مواد سوخت و سوزی منفجره هم لازم است حالا یا کبریت است یا چیز دیگر است یا تی ان تی است که باید به اینها برسد تا اینها گر بگیرند بعد هم که گر گرفتند آهن یا غیر آهن را می ریزند داخلش آب می کنند خاصیت یک گره فلزی این است اینها را که ما به خوبی می فهمیم ذات اقدس الهی فرمود هر سه اش خود انسان اند حالا چیزهای دیگر هم هست مواد دیگر هم هست آنها را که ما بر فرض سر در نیاوریم اینها که روشن است فرمود: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۲) آنها که اهل قسط اند قسط یعنی ظلم در قبال قسط که به معنی عدل است اگر کسی اهل قسط بود، اهل عدل بود می شود مقسط که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۳) اهل قسط بود همان قاسطین در می آید نظیر ناکثین و مارقین فرمود: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» ما از جای دیگر هیزم نمی آوریم همینها هیزم اند خب از این شفاف تر و روشن تر ما چه چیزی می خواهیم این را که دیگر نمی توانیم بگوییم نمی فهمیم که فرمود اینها هیزم جهنم اند خب اینها هیزمها را می آورند وقودی لازم است که «ما یوقد به النار» این وقود چون قبلاً در روستاها بود، در شهرها هم بود از جنگل چوب می آوردند هیزم داشتند زغال داشتند آن وقتی که نفت و گاز و اینها نبود آن یک چوب بزرگی بود که دیر خاکستر می شد این را همواره کنار آن اجاق داشتند این هیزمهای باریک و نازک اینها که زود خاکستر می شد اینها را جمع می کردند موقع ظهر که می شد می خواستند غذا درست کنند چون آن وقود بود یعنی «ما یوقد به النار» بود زیر آن خاکسترها این هیزمهای نازک و غیر مثلاً ضخیم را با آن وقود مشتعل می کردند که آن کار مواد منفجره و کبریت و اینها را می کرد وقود یعنی «ما یوقد به النار» حالا یا آتش گیره است یا آتش زنه این وقود هم فرمود: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۴) حالا حجاره کدام سنگ است آن را ما نمی فهمیم ولی ناس را که می فهمیم که آن وقت کدام ناس وقودند؟ در آیه دیگر فرمود: «كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ» (۵) اینها در دنیا سوختند و عده ای را سوزاندند در آخرت هم می سوزند و عده ای را می سوزانند این «كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ» می شود وقود النار، خب این وقود با آن هیزم وقتی جمع شد شعله پیدا می شود عده ای هم که به آتش اینها سوختند آن را در سوره ی مبارکه ی «غافر» و امثال «غافر» فرمود: «ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (۶) اینها را می اندازیم و بعد مشتعل می شوند پس عناصر محوری کوره ی جهنم خود انسان است حالا چیزهای دیگر هم باشد هیچ منافاتی با این ندارد واقعاً هیزم باشد، واقعاً سنگ باشد چه اینکه فرمود: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» آنها وقتی ما نمی فهمیم حق اظهار نظر هم نداریم اما اینها که شفاف است می فهمیم که در اینجا فرمود هر وقت جهنم آتشش کم شد من آتش جهنم را زیاد می کنم فرمود هر وقت جهنم رفت خاموش بشود من اینها را گر می دهم «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» نه «زدناها سعیراً» اینها گر می گیرند، اینها گر می گیرند بنابراین خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه را ایشان بزرگان دیگر هم این را نقل کردند ما از دیگران هم شنیدیم ولی ایشان این را نقل فرمودند که عارفی در نجف مورد قبول حوزه ی علمیه نجف بود این عصر پنج شنبه که به زیارت قبور می رفت سعی می کردند که ببینند او چگونه می رود، چگونه برمی گردد این رفته بود زیارت قبور در وادی السلام و برگشت عده ای از علما در برگشت او را زیارت کردند گفتند کجا؟ گفت رفتم زیارت وادی السلام گفتند چه چیزی دیدی؟ گفت رفتم فاتحه خواندم و برگشتم و اینها آنها می دانستند که رفت و آمد او یک امر عادی نیست گفتند بالأخره چه چیزی دیدی، چه چیزی گفتی، چه چیزی شنیدی؟ چون در قبرستانهای عمومی مثل بهشت زهرا ی تهران و همین طور همیشه چندتا قبر آماده است در وادی السلام گذشته از اینکه همیشه چندتا قبر آماده بود آنجا چون شنی است قبرهای کهنه ی فرو رفته ی قبلی زیاد است گفت من هم این قبرهای جدید را دیدم، هم آن قبرهای قدیمی را دیدم خلیها فرو رفته بود درون قبر را دیدم از سوراخ قبر نگاه کردم نه ماری بود نه عقربی هیچ چیزی در آن نبود از این قبرها سؤال

کردم که این آقایان علما به ما می گویند در قبر مار و عقرب است ولی من هر چه نگاه می کنم مار و عقربی در کار نیست این قبرها به من گفتند که ما هیچ مار و عقربی نداریم هر کسی می آورد با خودش می آورد این حرفها نه دروغ است، نه _ معاذ الله _ اغراق است این می شود مار و عقرب گفت به من گفتند که هر کسی می آید با خودش می آورد خب این آیات دیگر آیات مبهمی نیست، آیات متشابهی نیست فرمود هیزم جهنم همین اولمرتها هستند، همین کسانی که الآن غزه را به این صورت در آوردند فرمود: «وَأَمَّا الْقَائِمُونَ فَكَأَنُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطَبًا» (۷) هیزم هست اما همینها هستند و خودش هم همینها هستند افرادی هم که به سوخت و سوز اینها می سوزند هم همینها هستند.

ص: ۳۰۳

-
- ۱- (۲۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
 - ۲- (۲۷) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.
 - ۳- (۲۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۴۲.
 - ۴- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۴.
 - ۵- (۳۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱.
 - ۶- (۳۱) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۲.
 - ۷- (۳۲) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكُمْ جَزَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)»

بعد از اینکه تحدی تمام شد فرمود: «قُلْ لئن اجتمعت الإنس و الجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله» (۱) بعد از اینکه آن معجزات پیشنهادی و اقتراحی آنها گفته شد و به آنها پاسخ داده شد و در پایان جمع بندی شد که ذات اقدس الهی شهادت به رسالت من داد زیرا کلام خود و کتاب خود را در اختیار من قرار داد آن گاه خدای سبحان به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید شما نگران نباشید برخیها مؤمن اند و برخیها کافر آنهايي که ایمان آوردند خدای سبحان در اثر حسن انتخاب آنها به آنها پاداش می دهد و هدایت پاداشی نصیبشان می شود اینها مهتدی راستین اند و کسی که به سوء اختیار خود ایمان نیاورد و کفر ورزید خداوند اینها را به حال خودشان رها می کند و اینها گمراه می شوند و این معنای اضلال کیفری است و احدی به کمک اینها و نصرت و ولایت اینها قیام نمی کند. سرّ اینکه در بخش اول مفرد آورد فرمود: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» برای اینکه هدایت یک راه است مؤمنان در یک راه اند، رهبران الهی در یک راه اند که فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» (۲) اما راههای انحراف و ضلالت و کج راهی و امثال ذلک دارد که «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» در مسئله صراط که مفرد هست انبیا همه در این صراط اند، مؤمنین در همین صراط اند لذا از او به عنوان مفرد یاد شده است اما کفر و ضلالت بر اساس خواسته است مبنای فکری و علمی که ندارد و خواسته ی هر کسی هم جدای از خواسته ی دیگران است لذا اینها متفرّق اند گرفتار ارباب متفرّق هم خواهند بود فرمود: «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» آن ارباب متفرّق ه هیچ کدام از آنها مشکل این افراد گمراه را برطرف نمی کنند خواه همه ی آنها بخواهند مشکل یک نفر را برطرف کنند نمی توانند، خواه ربّ هر کسی مشکل مربوط خاصّ خودش را بخواهد برطرف کند نمی تواند چه جمع برای مفرد، چه جمع برای جمع از هیچ کسی کاری ساخته نیست «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» یعنی «من دون الله» بنابراین سرّ اینکه در بخش اول مفرد است در بخش دوم جمع این روشن شد.

ص: ۳۰۴

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.

۲- (۲). سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

به این صورت آمده «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» در آتش هم به صورت کشانده می شوند و به آنها گفته می شود «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» این معلوم می شود که حشر علی الوجه در جهنم هم هست. عمده آن است که در قرآن کریم برای این کفار هم دیدن قائل شد هم کوری، هم گفتن قائل شد هم گنگی، هم شنیدن قائل شد هم کوری فرمود: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» گفتن قائل شد برای اینکه اینها می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» (۱) می گویند، دیدن قائل شد برای اینکه اعتراف می کنند که ما دیدیم «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» و خدا هم جهنم را نشان اینها می دهد می فرماید: «أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ» (۲) این آتش را می بینید یا نمی بینید این هم سحر است؟! هم گفتن و خواندن ثابت کرد برای اینکه اینها نامه شان که از ورای ظهر یا دست چپ به آنها داده شد اینها نامه شان را می خوانند می گویند «مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۳)، «يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيَهٗ * وَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ * يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهٗ * مَا أُغْنِي عَنِّي مَالِيَهٗ * هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ» (۴) خب اینها حرفهایی است که می زنند دیگر، خب این حرفها را برای اینها قائل شده در عین حال گنگی را برای اینها قائل شده، دیدن را برای اینها قائل شده در عین حال کوری را برای اینها قائل شده، شنیدن را برای اینها قائل شده در عین حال کوری را برای اینها قائل شده آیا مواقف قیامت فرق می کند؟ در بعضی از مواقف کورند در بعضی از مواقف بینا، در بعضی از مواقف گزند در بعضی از مواقف شنوا، در بعضی از مواقف گنگ اند در بعضی از مواقف گویا؟ این یحتمل یا نه، نسبت به مرئی و مسموع و امثال ذلک اینها کورند بهشت و مردان بهشتی را نمی بینند، بوی بهشت را نمی شنوند اما جهنم را می بینند همان طوری که در دنیا مسجد و حسینیه را نمی دیدند مراکز فساد را می دیدند اگر در دنیا رجال الهی را نمی دیدند به دنبال دیگران راه می افتادند در قیامت هم مردان الهی را نمی بینند کفار را می بینند این هم یحتمل برای اینکه این همه مراکز دینی در دنیا بود اینها را نمی دیدند خب جاهای فساد را می دیدند لذا همینهایی که در سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۵) همینهایی که می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (۶) همینها می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» (۷) خب اینها راجع به جهنم می گویند دیگر، می گویند دیدیم ما بهشت را نمی بینند بوی بهشت که می گویند از مسیره خمسه مأثه از پانصد فرسخی بوی بهشت می رسد این را نمی شنوند اما چیزهای دیگر را می شنوند استشمام می کنند یعنی، خب این هم یحتمل پس از اینکه در بخشی از قرآن کریم فرمود که اینها را نگهدارید بازداشت کنید برای اینکه اینها زیر سؤال اند «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَشْهُوُلُونَ» (۸) اینکه فرمود: «قَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَشْهُوُلُونَ» بازداشت کنید برای اینکه از اینها سؤال بکنیم این یک موقف است، یک موقف دارد که «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» (۹) در آن موقف دیگر کسی سؤال نمی شود چرا سؤال نمی شود؟ برای اینکه «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ» (۱۰) خب وقتی کسی با چهره ی تبهکارانه محشور شد در آن مرحله و موقف دیگر جا برای سؤال ندارد که بنابراین اگر سؤال در جایی نفی شد در جایی اثبات، کوری جایی نفی شد جایی اثبات، گنگی یک جا نفی شد یک جا اثبات یا به لحاظ مواقف است یا به لحاظ آن مرئی و متعلق «عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» هر وقت این آتش افسرده می شود ما آنها را گر می دهیم نه آتش را، نه «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا». اینجا چندتا مطلب است یکی اینکه چگونه فرمود: «خَبَتْ» خاموش می شود در حالی که در بخشهای دیگری از قرآن فرمود: «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» (۱۱) خب بالأخره افسردگی آتش خفت عذاب است دیگر. پاسخش این است که عذاب تخفیف پیدا نمی کند حالا- این آتش افسرده شد یک نار دیگری، یک عذاب دیگری، یک تنبیه دیگری، یک تعقیب دیگری در کار است اینها مثبتین اند قابل جمع اند اینجا آتش خاموش شد نفرمود عذاب خاموش شد که، خب عذابها در قیامت فراوان است که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا» ما چه می دانیم چقدر است اگر فرموده باشد هر وقت عذاب اینها تخفیف پیدا کرده است ما افزوده

می کنیم این با «فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» هماهنگ نبود اما دارد هر وقت نار افسرده شد ما آنها را مشتعل تر می کنیم.

ص: ۳۰۵

-
- ۱- (۳) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
 - ۲- (۴) . سوره ی طور، آیه ی ۱۵.
 - ۳- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.
 - ۴- (۶) . سوره ی حاقه، آیات ۲۵ _ ۲۹.
 - ۵- (۷) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.
 - ۶- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.
 - ۷- (۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
 - ۸- (۱۰) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
 - ۹- (۱۱) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.
 - ۱۰- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۱.
 - ۱۱- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۸۶.

مسئله قیامت مستحضرید که بخشی از احکام قیامت را ما می‌توانیم با مقایسه بفهمیم ولی بخشهای دیگر واقعاً برهان نداریم همان طوری که در بحثهای دیروز اشاره شده مثل اینکه قبلاً همه خیال می‌کردیم وزن داشتن ذاتی جسم است بعد الآن روشن شد که نه، جسم در جایی وزن دارد در جایی وزن ندارد اگر احکام قیامت برای همه ی ما شفاف و روشن باشد ما می‌توانیم حکم دنیا و قیامت را یکسان تلقی کنیم در حالی که این نیست ما این دو تا روایت را تبرکاً بخوانیم تا معلوم بشود که اگر یک وقت گفته شد جریان بهشت دارالقرار است آنجا ثابت است ثابت عقلی محض نیست که هیچ نحوه تحوّل، دگرگونی مثلاً تجدیدی نباشد اما به معنای خستگی هم نیست نظیر آنچه که در عالم مثال راه دارد حالا این دو تا روایت را ما بخوانیم مقداری رابطه ی ما با برزخ و همچنین رابطه ی ما با قیامت نزدیک تر بشود که ما خیلی خیال نکنیم آنجا هم نظیر دنیا است تمام احکام دنیا جاری است این روایت را قبلاً هم خواندیم در همین بحث و آنچه را که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردند مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در وافی بیش آن مقدار را نقل کرد. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد هشتم کافی یعنی روضه ی کافی صفحه ی نود جلد هشت صفحه ی نود بر اساس چاپی که مکتبها الصدوق دارد چون چاپهای کافی فرق می‌کند. عنوان حدیث این است عنوان باب این است «حدیث الأحلام و الحجّه علی أهل ذلك الزمان» ولو چاپها فرق بکند صفحات فرق بکند ولی عنوان یکی است «حدیث الأحلام» یعنی وضع خواب، خوابها چه موقع پیدا شده، خواب چیست؟ روایتی که حسن بن عبدالرحمن عن ابي الحسن از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «قال إنّ الأحلام لم تكن فيما مضى في أول الخلق» بشر اولى می‌خواهید ولی خواب نمی‌دید رؤیا نبود «و إنّما حدثت» این رؤیا بعدها پیدا شده. حسن بن عبدالرحمن به عرض امام کاظم (سلام الله علیه) رساند عرض کرد که «فقلتُ و ما العله في ذلك» چرا خواب بعدها پیدا شده اصلاً خواب چرا پیدا شده یعنی رؤیا چرا بعد پیدا شده؟ «فقال (عليه السلام) إنّ الله عزّ ذكره بعث رسولاً الى أهل زمانه» خدای سبحان پیامبری را به اهل زمانش فرستاد «فدعاهم الى عباده الله و طاعته» آن پیامبر مردم عصر خود را به عبادت خدا و طاعت خدا دعوت کرد «فقالوا» مردم آن عصر به پیامبرشان گفتند «إن فعلنا ذلك فما لنا» ما اگر طبق دستور تو عمل بکنیم چه چیزی نصیب ما می‌شود «فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً و لا بأعزنا عشیره» تو سیمتی هم نداری که مُتاع ما باشی نه از ما متمکن تر و سرمایه دارتری، نه قوم و قبیله ات از ما بیشترند چون آنها معیار ارزششان همین بود دیگر. «فقال» آن پیامبرشان فرمود: «إن أطيعموني أدخلكم الله الجنّه و إن عصيتموني أدخلكم الله النار» اگر اطاعت کردید اهل بهشت می‌شوید خداوند شما را به بهشت می‌برد و اگر معصیت کردید شما را به جهنم می‌برد «فقالوا» به عرض پیامبرشان رساندن «وما الجنّه و النار» بهشت و جهنم چیست؟ «فوصف لهم ذلك» برایشان بهشت را معنا کرد، برایشان جهنم را معنا کرد که بهشت وضعش این است، جهنم وضعش آن است «فقالوا متّى نصير الى ذلك» خب چه موقع ما به این پاداش می‌رسیم یا چه موقع به این کیفر می‌رسیم؟ «فقال إذا مُتّم» بعد از مرگ مادامی که در دنیا هستید زنده اید سخن از بهشت و جهنم نیست اینها انکار کردند گفتند کسی که مُرد بساطش برچیده می‌شود دیگر بعد از مرگ خبری نیست «فقالوا لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً و رُفاتاً» این مُرده ها پوستهایشان و گوشتهایشان اول خاک می‌شود به صورت استخوان در می‌آیند بعد استخوانش هم پوک می‌شود و پودر می‌شود و نرم می‌شود و تبدیل می‌شود به خاک «فازدادوا له تكذیباً و به استخفافاً» تکذیبشان نسبت به پیامبر بیشتر شد و سبک شمردنشان هم نسبت به پیامبرشان بیشتر شد «فأحدث الله عزّ و جل فيهم الأحلام» آن گاه ذات اقدس الهی رؤیا را نصیب این مردم کرد که اینها در عالم خواب چیزهایی را می‌دیدند اینها چون سابقه نداشتند که چیزهایی را ببینند وقتی صبح شد بیدار می‌شدند می‌آمدند نزد پیامبرشان می‌گفتند اینها چه چیزی است که ما می‌بینیم در خواب؟ «فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنكروا من ذلك» ما چیزهایی را می‌بینیم برای ما آشنا نیست سابقه ندارد اینها یعنی چه؟ چیزهایی می‌شنویم، چیزهایی می

بینیم، چیزهایی را بو می کنیم اینها چیست؟ «فقال إنَّ الله عزَّ و جلَّ أراد أن یحتجَّ علیکم بهذا هكذا تكون أرواحکم إذا متَّم و إن بلیت أبدانکم» این نمونه ی آن چیزهایی است که ما می گوئیم و ذات اقدس الهی خواست احتجاج کند که شما باور کنید عالمی هست انسان واقعاً درد می چشد و واقعاً لذت می برد منتها افراد عادی لذتی که می برند همین احتلام است، مردان الهی لذتی که می برند رؤیت انبیا و اولیا و مشاهده ی مشاهده مشرفه رفتن و آنهاست بالأخره چیزهایی هست دیگر در بیداری مردم مگر یک طور لذت می برند در بیداری هم لذت برخیا در اجوفینشان است، برخیا هم در درک معارف است در رؤیا هم بشرح ایضاً بعضی از دیدن خوابهای خوب لذت می برند، بعضی هم احتلام نصییشان می شود هر طور انسان بیدار باشد همان طور می خوابد و هر طور بخوابد همان طور بیدار می شود. فرمود: «إنَّ الله عزَّ و جلَّ أراد أن یحتجَّ علیکم بهذا هكذا تكون أرواحکم إذا متَّم و إن بلیت أبدانکم» این برای برزخ است آن گاه «تصیروا الأرواح إلى عقاب حتی تُبعث الأبدان» (۱) تا به مسئله قیامت برسد و ابدان دوباره زنده بشوند.

ص: ۳۰۶

مسئله رؤیا خیلی راهگشاست برای ما برای حلّ مسئله برزخ و اگر ثباتی هست ما الآن بالأخره همه ما در مدّت عمر بالأخره یک خواب خوب را تجربه کردیم یا از دیگران شنیدیم گاهی انسان خواب می بیند صدها کیلومتر، هزارها کیلومتر رفت، آمد با عده ای گفتگو کرد و لذّتهایی برد و همه شان ثابت بود بدنش هم در بستر افتاده و در ظرف یک چند دقیقه ای این حالات پیش آمده هم طیّ الأرض در عالم رؤیا برایش هست، هم طیّ الزمان برایش هست، هم لذّت برایش هست، هم ثابت یک وجود مثالی این چنین دارد البته آن لذّتهای عقلی برای مجرّدات تام بدو و حشرشان یکی است و حتی این گونه از مراحل را هم ندارند بالاتر از این را دارند. مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در مبحث بعث کتاب شریف وافی یک روایت دیگری هم نقل کرد این یک روایت.

روایت دیگر آن است که گاهی خود انسان گُر می گیرد این چهار مرحله در بحثهای قبل سالهای قبل هم مطرح شد و آن این است که گاهی مثلاً انسان جایی است خانه یا مغازه یا جایی آتش می گیرد خب آدم فرار می کند نجات پیدا می کند این یک، یک وقت جامه ی آدم لباس آدم پیرهن آدم آتش می گیرد انسان مقداری رنج می برد این لباس را می اندازد دور و نجات پیدا می کند این دوتا، یک وقت تن انسان آتش می گیرد قدرت سوخت و سوزش تحملش تمام می شود و می میرد این هم دیگر راحت می شود چون بعد از مرگ دیگر از سوختن بدن آسیب نمی برد این هم سه مرحله. اینها همه راه برای نجات هست چه آنجا که خانه آتش می گیرد، چه آنجا که لباس آتش می گیرد، چه آنجا که بدن آتش می گیرد بالأخره بدن مدّتی می سوزد بعد تمام می شود دیگر اما اگر خدای ناکرده «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» (۱) که قسم چهارم است پدید آمدن این را باید چه کرد و قابل فرار نیست که اینکه از بین نمی رود که این می شود «زِدْنَاَهُمْ سَجِيرًا» این دیگر قابل فرار نیست اگر خدای ناکرده عقیده ی بد، اخلاق بد در قلب کسی رسوخ کرد بلکه کرد این می شود «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» این دیگر هیزم نمی خواهد، تی ان تی نمی خواهد، موادّ منفجره نمی خواهد، زغال سنگ نمی خواهند، بنزین و گازوئیل نمی خواهد همین است دیگر فرمود این «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» این چهارمی چاره ندارد که ندارد این می شود «زِدْنَاَهُمْ سَجِيرًا» خود این آقایان را ما گُر می دهیم نه اینکه «زدناها سعیرا» این نار و اهل نار می شود یکی آن معاصی خارجی برای بدن بود که «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۲) اما این _ معاذ الله _ اگر معاصی کفر بود مثل همینهایی که صریحاً به پیامبرشان این حرفها را می زدند با این همه حجّتی که وجود مبارک حضرت اقامه کرده است ایمان نیاوردند این دیگر می شود «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» از درون سر می زند نه از بیرون آنچه که این مشکل را حل می کند یک روایت نورانی است از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) این روایت را قبلاً هم چند بار در همین مسجد خوانده شد. مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف الغدير جلد هشتم صفحه ی ۲۱۴ طبق این چاپی که نزد ما هست این را بیان فرمودند عنوان این صفحه هم این است که «لولا علیّ (علیه السلام) لهلك عثمان» همان طوری که «لولا علیّ لهلك عمر» دارد «لولا علیّ لهلك عثمان» هم باب خاص دارد و عنوان مخصوص حالا اگر چاپها فرق می کند این عنوان دیگر یکی است «لولا علیّ (علیه السلام) لهلك عثمان» ایشان می خواهد «أخرج الحافظ العاصمی فی کتابه زین الفتی فی شرح سوره هل أتیت» آن بزرگوار در شرح سوره ی «هل أتیت» از طریق «شیخه ابی بکر محمد بن اسحاق بن محمشاد یرفعه أنّ رجلاً أتیت عثمان بن عفان» ایشان نقل می کند در شرح سوره ی «هل أتیت» که کسی آمده نزد عثمان در زمان حکومتش «أنّ رجلاً أتیت عثمان بن عفان و هو أمير المؤمنين بزعمه و قوله» که «علی کلّیها ما یستحقّ»، خب «و بیده جمجمه انسان میت» کسی نزد عثمان آمد جمجمه ی مُرده ای را از این قبرستان برداشت آورد «فقال انکم تزعمون النار یعرض

علی هذا» گفت شما اینکه کافر است که از قبر فلان شخص است و قبرش هم کافر است و ما هم می شناسیم کافراً مُرد در قرآن هم دارد که «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا» کافر هم فرق نمی کند چه آل فرعون باشد چه دیگری مادامی که قیامت کبرا قیام نکرد آتش را بر این مُرده هایی که «فی حُفره من حُفر النیران» است برزخی اند عرضه می کنند اما «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۳) آن روز به عذاب شدیدتر مبتلا می شوند ولی امروز دیگر کنار آتش نگه می دارند، خب شما می گویند «النار يعرض على هذا و أنه يعذب في القبر» عذاب قبر حق است دیگر بالأخره مثل عذاب جهنم نیست کمتر از اوست ولی عذاب است دیگر «إما روضه من رياض الجنة أو حفره من حُفر النیران» (۴) دیگر می گوید «و أنا قد وَضَعْتُ عَلَيْهَا يَدِي فَلَا أَحْسِنُ مِنْهَا حَرَارَةَ النَّارِ» من دست روی این جمجمه می گذارم می بینم دستم گرم نمی شود من حرارت را احساس نمی کنم خب این جمجمه ی سر کافر است من هم در قبرش در آوردم شما هم که می گویند قبر «حفره من حفر النیران» عذاب قبر هم حق است پس کجاست این عذاب؟ «فَسَكَتَ عَنْهُ عِثْمَانُ» خب اینها علومی نیست که او بداند که «و أَرْسَلَ إِلَى عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى (صلوات الله و سلامه عليه) يستحضره» آنها قدری ادبشان بیشتر بود می گفتند بروید خدمت حضرت امیر این چون خیری از اینها نبود حضرت را احضار کرد «فَلَمَّا أَتَاهُ» وجود مبارک حضرت امیر آمد «و هو في مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ لِلرَّجُلِ» عثمان به همان شخص گفت «أَعَدَّ الْمَسْأَلَةَ» اشکالت را بگو این سؤال استفهامی که نبود این سؤال استیضاحی بود می خواست حکومت اسلامی را، دین را، مکتب را زیر سؤال ببرد این سؤال استفهامی برای کسی است که به همه ی این امور معتقد است منتها مطلبی برایش حل نشده دارد سؤال می کند این سؤال استیضاحی است تعنتی است «أَعَدَّ الْمَسْأَلَةَ فَأَعَادَهَا» در حضور وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) آن اشکالش را مطرح کرد که این جمجمه، جمجمه ی کافر است یک، شما می گویند کفار در قبر عذاب می بینند دو، من دست به این جمجمه زدم می بینم سرد است احساس حرارت نمی کنم سه، شما جواب چه دارید چهار، وجود مبارک حضرت امیر وقتی این را شنید «ثم قال عثمان بن عفان أجب الرجل» خب او باید به سائل دستور بدهد به مُجیب هم دستور بدهد اوضاع این طور بود دیگر به وجود مبارک حضرت امیر عرض کرد که شما جواب اشکال این آقا را بدهید «أجب الرجل عنها يا أبا الحسن» وجود مبارک حضرت امیر فرمود «فقال علي (عليه السلام) ايتوني بزند و حجر» آن روز می دانید قبل از اینکه کبریت و امثال کبریت اختراع بشود مَرخ و عَفار دوتا درخت بودند که این شاخه هایشان را وقتی قطع می کردند به هم می مالیدند جرقه می زد و چوپانها و ساربانها و مسافران بیابانی شبانه از همین نار استفاده می کردند «اللَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» همین طور است در بیابان حجاز این درخت مَرخ، عفار اینها درختهایی هستند که اگر شاخه هایشان را قطع کنند و به هم بمالند آتش جرقه می زند بعد هم سنگ چخماخ و اینها اختراع شده وجود مبارک حضرت امیر فرمود آن زَند یعنی آلتِ گیر با آن سنگ چخماخ را حاضر کنید خب همه داشتند دیگر برای اینکه آن روز که کبریت نبود که هر کسی در خانه اش از اینها داشت حاضر کردند حضرت فرمود این سنگ سرد است دیگر این چخماخ هم که سرد است اینها را به هم زد آتش جوشید فرمود کسی از بیرون که آتش نیاورد که آتش از درون دارد می جوشد شما دست به سنگ می زنی خب بله سنگ سرد است، دست به جمجمه ی سر کافر می زنی بله این جمجمه سرد است کسی از بیرون آتش نیاورده که شما با دست احساس بکنید که این بیچاره الآن هم که در دست است دارد می سوزد، الآن هم که در دست است دارد می سوزد «ايتوني بزند و حجر و الرجل السائل و الناس ينظرون إليه(عليه السلام)» به حضرت امیر نگاه می کنند «فأتى بهما» این زَند و حجر را آوردند خدمت حضرت امیر «فأخذهما و قدح منهما النار» این سنگ چخماخ را با آن زَند و مسعار به هم مرتبط کرد و به هم زد جرقه پیدا شد فرمود این جرقه از کجاست؟ «ثم قال للرجل ضع يدك على الحجر فوضعها عليه ثم قال ضع يدك على الزند فوضعها عليه فقال(عليه السلام) هل أحسست منهما حراره النار» کدامها ایشان

گرم بود؟ تو خیال کردی از بیرون هیزم می آورند این بیچاره الآن هم دارد می سوزد از درون این شعله برمی خیزد «فَبُهِتَ الرَّجُلُ فَقَالَ عِثْمَانُ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عِثْمَانُ» (۵) با بود علی هم هَلَك، لولا علی ندارد، خب بنابراین این یک مقدار حل می کند مسئله را که «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» حالا راههای دیگری هم باشد ما نه می فهمیم نه حق نفی اش داریم اینها را که می فهمیم اینها به صورت شفاف روشن است برای ما که این چنین هست هم «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۶) درست است و هم «وَقُودُ النَّارِ» (۷) درست است حالا- یا «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۸) در آن «الْحِجَارَةُ» در سوره ی مبارکه ی «بقره» که این آیه گذشت آن روایات هم خوانده شد دیگر در آنجا دارد که این حجاره آن سنگهایی است که اینها می پرستیدند و کمک می گرفتند از آیه «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۹) «حَصَبٌ» یعنی همین سنگ ریزه حَصَب جهنم، سنگ جهنم، سنگ ریزه ی جهنم شما هستید و این سنگهایی که می پرستید عابد و معبود کلاهما فی النار، خب چنین چیزی هست بنابراین اگر فرموده است «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» و فرمود «زدناها سعیرا» برای اینکه همین است که گر می گیرد خب اگر خود این شخص هیزم است ضمیر را به نار برگردانی درست است، ضمیر را به کسی که با نار دارد می سوزد برگردانی آن هم درست است، خب.

ص: ۳۰۷

- ۱- (۱۵) . سوره ی همزه، آیات ۶ _ ۷.
- ۲- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
- ۳- (۱۷) . سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.
- ۴- (۱۸) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.
- ۵- (۱۹) . الغدير، ج ۸، ص ۲۱۴.
- ۶- (۲۰) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.
- ۷- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰.
- ۸- (۲۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۴.
- ۹- (۲۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

در این بخش فرمود: «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» چرا؟ برای اینکه اینها با قیام حُججِ بالغه ی الهی اصول دین را منکر شدند قهراً به فروع دین هم که عمل نکردند دلیلش هم این است که «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» و این تفاوتها هم این است که هر وقت گاهی انسان دست از آن لجاج و عنادِ کفری اش قدری برمی دارد نه اینکه مؤمن بشود قدری کفرش کمتر می شود اظهار کفرش کمتر می شود این آتش افسرده تر می شود یک وقت نه، در «إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ» (۱) می شود آنجا کفرش گر می گیرد اینجا هم شعله گر می گیرد «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أءَاذًا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أءَاثًا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» اینها حرفشان این است خیال می کردند که معاد بازگشت انسان است به دنیا در حالی که معاد رجوع و عود الی الله هست نه عود الی الدنيا، دنیا که بساطش برچیده می شود اگر «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، اگر «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۲)، اگر «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۳) است، «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۴) است کل نظام بساطش برچیده می شود «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۵) یعنی «تبدل السماوات غیر السماوات» بنابراین دنیایی نمی ماند تا انسان دوباره برگردد به دنیا این عود الی الله است وقتی عود الی الله شد باید برابر آن عالم داوری بشود اینها می گفتند که «أءَاذًا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أءَاثًا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» مشابه این توهماتشان در سوره ی مبارکه ی «یس» از یک سو، در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هم از سوی دیگر بیان شده مبسوطش در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ۸۲ به بعد این است «قَالُوا أءَاذًا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ؕ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» به پدران ما هم انبیای گذشته می گفتند وقتی مُردید به این وضع می رسید خب نه پدران ما برگشتند نه آنها برگشتند اینها خیال می کردند معاد عود الی الدنیاست «لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا» حالا دارند احتجاج می کنند در برابر قدرت مطلقه چه چیزی محال است؟ کل آسمان را چه کسی خلق کرد؟ کل زمین را چه کسی خلق کرد؟ شما یک وقت اصلاً قابل ذکر نبودید «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّيْدُورًا» (۶) یعنی قابل ذکر نبودید مثل نطف کذا و کذا یک وقت اصلاً شیء نبودید «خَلَقْتِكُمْ مِّن قَبْلُ وَلَمْ تَكُن شَيْئًا» (۷) نه شیء قابل ذکر نبودی لا شیء را نطفه کرد بعد نطفه را به این صورت در آورد کجایش محال است؟ فرمود: «لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ * قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشْحَرُونَ» (۸) چرا مسحورانه حرکت می کنید این چه چیزی است که می گویند چه کسی می تواند دوباره ایجاد کند خب همان که اول ایجاد کرد دیگر. در سوره ی مبارکه ی «یس» بخشی از این فرمایشات آمده در سوره ی مبارکه ی «یس» آیه ی ۷۸ این است «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» در احتجاج مرحوم طبرسی از امام (علیه السلام) سؤال می کنند که آیا ذات اقدس الهی که به پیامبر دستور داد «وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۹) او جدال فرمود؟ فرمود بله دیگر چون خدا وقتی دستور می دهد «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۱۰) نمی شود پیامبر جدال احسن نکند که پیامبر جدال احسن کرد یکی از موارد جدال احسن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین بخش پایانی سوره ی «یس» است خب این جدال است دیگر آنها که اصلاً مبدأ را منکرند باید از راه دیگری برای آنها ثابت کرد ولی آنها که مبدأ را قائل اند، خلقت انسان را هم به عهده ی خدا می دانند به آنها می گویند شما که قبول کردید خدای سبحان انسان را که لا شیء بود شیء کرد خب چرا حالا که متفرق شده جمع می کند دیگر روح که از بین نمی رود این بدن هم متفرق می شود خب اینها را هم دوباره جمع می کند این چه مشکلی دارد؟

- ۱- (۲۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴.
- ۲- (۲۵) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۳- (۲۶) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.
- ۴- (۲۷) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲.
- ۵- (۲۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.
- ۶- (۲۹) . سوره ی انسان، آیه ی ۱.
- ۷- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۸- (۳۱) . سوره ی مؤمنون، آیات ۸۳ _ ۸۹.
- ۹- (۳۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.
- ۱۰- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

پاسخ: شبهه که در قدرت مطلقه که نیست شبهه در این ناسازگاری است ناسازگاری به زعم ماست در برابر قدرت مطلقه چیزی نمی تواند او را تحدید کند، محدود کند و جلوی قدرتش را بگیرد دیگر دلیلی هم که حضرت اینجا آورد به عنوان جدال احسن است آنجا یک براهین دیگر است که خدای سبحان قدرت مطلقه دارد وقتی قدرت مطلقه دارد چیزی در برابر آخر چیزی مانع نیست برای اینکه همه ی اینها مخلوق او هستند در تحت تدبیر و اداره و اراده ی او هستند این جدال احسن برای اینکه شما که قبول کردید انسانی که هیچ نبود خدا او را آفرید خب حالا که همه چیزش هست روحش هست، بدنش هم متفوق شده خب این دوباره جمع می کند دیگر «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» (۱).

مطلب دیگر آن وقت که یکی از اسرار آیات گذشته این است که و لطایفش در همین آیاتی که قبلاً بحثش گذشت آیه ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ پایان هر سه آیه این «بَشَرًا رَسُولًا» است که این به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) کم اتفاق می افتد که سه آیه پشت سر هم یک بخش پایانی داشته باشند آیه ۹۳ این است که «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»، آیه ی ۹۴ این است که «قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»، آیه ی ۹۵ پایانش این است که «لَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» این «مَلَكًا رَسُولًا» با آن «بَشَرًا رَسُولًا» دو آیه اش «بَشَرًا رَسُولًا» دارد و یک آیه اش «مَلَكًا رَسُولًا».

ص: ۳۰۹

Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكُمْ جَزَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)»

چون سوره ی مبارکه ی «اسراء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سُورِ مکی اصول دین بود در این سوره بخشهایی از توحید و همچنین وحی و نبوت و همچنین معاد مطرح شد بعد از جریان آن تحدی و طرح معجزات پیشنهادی آن گاه فرمود بالأخره راه باز است هر کس به حُسن اختیار خودش هدایت شد از هدایت پاداشی الهی بهره می برد و هر کس به سوء اختیار خودش بیراهه رفت ذات اقدس الهی بعد از اتمام حجت او را به حال خود وامی گذارد. کیفیت حشر تبهکاران معاند و منکر اصول دین به این صورت است که «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا» و همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت هر وقت این پوستها، گوشتها سوخت پوستِ جدیدی می رویاند تا جهنمیها عذاب را بیشتر ادراک کنند «كُلَّمَا نَضِيَ جُحْتُ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۱) همان معنا را در اینجا به این صورت فرمود، «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» چون نار از خود اینهاست و اگر پوست اینها سوخت و گوشت اینها سوخت و به صورت خاکستر در آمد این می شود خَبَتْ نظیر «كُلَّمَا نَضِيَ جُحْتُ» که در سوره ی «نساء» آمده این «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» نظیر «يَدَلُّنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» است که در همان سوره «نساء» آمده.

ص: ۳۱۰

۱- (۱). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

مطلب بعدی آن است که آنچه که در سخنان نورانی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) طبق نقل مرحوم علامه امینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف الغدير آمد آن شخص کافر خیال می کرد آخرت و برزخ هم مثل دنیاست در دنیا این چنین است که اگر کسی حرارت را احساس نکرد حُکم می کند به نفی حرارت همین برداشتِ باطل را این شخص درباره ی برزخ هم داشت که جمجمه ی سرِ آن کافر را گرفت و دست زد دید سرد است گفت پس در قبر عذابی نیست. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) از باب تشبیه معقول به محسوس، از باب تشبیه برزخ به عالم طبیعت آن جریان زَند و سنگ چخماخ را حاضر کردند در حضور حضرت، حضرت فرمود به این زند و به این سنگ دست بزن می بینی این سنگ و آن زند گرم نیست داغ نیست بعد وقتی اینها را به هم زد جرقه ای پدید آمد (۱) فرمود عدم و وجدان دنیایی دلیل بر عدم وجود برزخی نیست عدم وجدانی ظاهری دلیل بر عدم وجود باطنی نیست در درون این سنگ چخماخ این جرقه تعبیه شده است گرچه تشبیه لازم

نیست در تمام جهات ملحوظ باشد و همین که فی الجمله مطلب را رساند کافی است لازم نیست بالجمله تشبیه مثل اصل مطلب باشد فرمود همان طوری که در این جریان زند و مسعار، در جریان زند و سنگ چخماخ شما حرارت را نیافته ولی بود و اگر خود سنگ احساس می کرد حرارت را درک می کرد حرارت در درون این کافر هست در برزخ و خود این کافر ادراک می کند نه شما، پس عدم احساس دنیایی دلیل عدم وجود برزخی نیست اگر کسی با ابزار عالم شهادت چیزی را احساس نکرد دلیل بر عدم وجود غیبی آن شیء نیست چون در مکتب قرآن اشیاء تقسیم شدند به غیب و شهادت اگر ما با ابزار عالم شهادت چیزی را نیابیم بعد از فحص بالغ می توانیم بگوییم این محسوس نیست و اگر با ابزار حسّی چیزی که مربوط به عالم غیب است نیافتیم دلیل نیست که این در عالم غیب هم وجود ندارد حضرت فرمود این در درون این شخص وجود دارد خود این شخص هم الآن دارد می سوزد و ادراک می کند و شما احساس نمی کنید این هم یک مطلب.

ص: ۳۱۱

اما اینکه در جهنم ثبات نیست چون جهنم از نظر درجه ی وجودی خیلی نازل تر از بهشت است بهشت به مراتب کامل تر است اینکه می گویند «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (۱) بهشت در آسمان است و جهنم در آسمان نیست با اینکه بساط آسمان در هنگام قیامت برچیده می شود «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ» (۲) این «مَطْوِيَّاتٌ» قبلاً هم معنا شد این طومار را می گویند مَطْوِي الْآن این صفحه ی کاغذ که همه ی نوشته هایش مشهود است وقتی انسان این کاغذ را لوله بکند این بساطش برچیده می شود، می شود طومار این را می گویند مَطْوِي قیامت این طور می کند خدا آسمانها را این را طِي می کند سه جلد یعنی طومار «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ» (۳) این طومار الآن همه ی مکتوبات را در خودش دارد دیگر اما بسته است قبلاً باز بود الآن بسته است فرمود روزی می شود که ما این را لوله می کنیم بساط آسمانها را «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اما «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) چطور طی می کنید؟ «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ» این طومار وقتی لوله شد نوشته ها را همه در خود دارد منتها باز نیست خب این بساطش جمع می شود دیگر آسمانی نمی ماند تا بهشت در آسمان باشد جهنم در زمین کلّ این اوضاع عوض می شود یک آسمان دیگری است و یک زمین دیگری که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۵) یعنی «يوم تبدل السماوات غير السماوات» سماوات و ارض اوضاعش عوض می شود وضع جهنم خیلی پایین تر از وضع بهشت است نه پایین مکانی بلکه پایین مکانت درجه ی وجودی اش خیلی پست تر از درجه ی بهشت است لذا برخی از احکام تغیر و امثال ذلک در جهنم هست ولی در بهشت نیست الآن فرشته ها مرتب از عباداتشان لذت می برند، مرتب از اذکار لذت می برند، مرتب از شکر و ثنا و حمد الهی لذت می برند بدون سهو و غفلت در همین اولین خطبه ی نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که اینها بدون سهو و غفلت و خواب و امثال اینها سینه ای ندارند، خوابی ندارند، غفلتی ندارند، سهو و نسیانی ندارند دائماً به یاد حقّ اند اینها دائم الاتذادند بدون صیغ رنج پس می شود انسان دائماً لذت ببرد ولی بدون صیغ رنج در دنیا البته ما این طور نیستیم که ما از آب لذت ببریم بدون رنج تشنگی، خب آدمی که تشنه نشد بخواد آب بنوشد که از آب خنک لذت نمی برد که اگر کسی گرسنه نباشد بخواد غذا بخورد که از غذا لذت نمی برد که لذت از مأكول و مشروب در دنیا مسبوق به رنج جوع و عطش است ولی در بهشت این چنین نیست ما در دنیا وقتی از فهمیدن لذت می بریم که مسبوق به جهل باشد ولی فرشته ها این چنین نیست دائماً مطلب می فهمند، دائماً به یاد حقّ اند بدون صیغ جهل و سهو و نسیان و دائماً در التذادند چنین حالتی در بهشت منتها با بدن مناسب آن عالم انسان دارد انسان در هیچ عالم بدون بدن نیست این هم یک مطلب لذا در بهشت خستگی نیست در جهنم خستگی هست.

ص: ۳۱۲

۱- (۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۱۵.

۲- (۴) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۳- (۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.

۴- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۵- (۷) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

مطلب دیگر اینکه حرکت طلب است با ابدیت سازگار نیست اگر ما بگوییم حرکت مقطعی مبدأ و منتها دارد این ضرورت به شرط المحمول است خب بله، حرکت مقطعی مبیدی دارد و منتهایی دارد اما اصل الحركة طلب است این یک و هر طلبی مطلوب دارد دو، پس حرکت مطلوب دارد وقتی مطلوب دارد دیگر نیل به مطلوب دیگر حرکت نمی کند که لذا کل جهان به دارالقرار می رسد و از اینکه از بهشت و قیامت به دارالقرار یاد شده است برای اینکه آن مطلوب هر کسی است هر کسی به جایی که می خواست برسد می رسد پس اگر ما بگوییم حرکت مقطعی مبدأ و منتها دارد این ضرورت به شرط محمول است حرکت مقطعی یعنی حرکتی که اول و آخر دارد این حرکتی که اول و آخر دارد اول و آخر داشته باشد می شود ضرورت به شرط محمول اما اصل الحركة طلب است یک، و مطلب بی مطلوب نمی شود دو، وقتی به مطلوب رسید آرام می گیرد این هم سه، می شود دارالقرار و اگر از دنیا به مَمَرّ تعبیر کردند سرش این است که عالم، عالم حرکت است، خب.

حالا ما در جریان قرب نوافل و قرب فرایض این به عرض رسید که این سه، چهار مطلب باید ملحوظ باشد در کلمات اصحاب این عنوان فراوان است یک، به عنوان روایت مرسل در بعضی از کتابها هست دو، تطبیق قرب فرایض به عنوان قضیه ی جزئیة آن طوری که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرد درباره ی وجود مبارک حضرت امیر که «أنا عین الله»، «أنا ید الله»، «أنا جنب الله» (۱) این رسیده است سه، عمده آن است که روایت مرسل نه، مسند، معتبر همان طوری که درباره ی قرب نوافل داریم که هم به طریق صحیح نقل شده، هم به طریق دیگر نقل شده، هم مرحوم کلینی نقل کرده، هم مرحوم صدوق نقل کرده در جوامع روایی اولیه ما نقل کردند و می شود او را محور بحث قرار داد آیا چنین روایتی درباره ی قرب فرایض وارد شده است یا نه؟ مرسل نه، مسند آن هم در جوامع اولی.

ص: ۳۱۳

اما اینکه گفته شد که ذات اقدس الهی فرمود اینها منکر معاندند و ما برهان اقامه کردیم بر اینکه خدا توان اعاده را دارد بله این در موارد زیادی حرف منکران معاد ذکر شده در قرآن کریم خدای سبحان از راههای مختلف پاسخ داد یعنی اینکه فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْزَةِ الْحَسَنَةِ وَحِجِّهِمْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) خودش هم این چنین فرمود آیات الهی بعضیهایش برهان است، بعضیهایش جدال احسن است، بعضیهایش موعظه خب توده ی مردم که اهل برهان مُتَقِن نیستند آنها هم اهل جدال احسن نیستند توده ی مردم را باید با موعظه حل کرد وَعِظْهُمْ «جذب الخلق الى الحق» است طوری انسان حرف بزند که عاطفه بپذیرد، دل بپذیرد و آن مقدار گرایشی که در فطرت انسان هست او را همراهی کند. خود قرآن این راهها را طی کرده بعد به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم فرمود شما این سه تا راه را طی بکن وقتی از وجود مبارک امام سؤال می کنند آیا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جدال احسن کرد یا نه؟ فرمود بله، برای اینکه خدا وقتی فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْزَةِ الْحَسَنَةِ وَحِجِّهِمْ» اینها هم در احتجاجاتشان، در خطبه هایشان، در خطابه هایشان گاهی برهان بود، گاهی جدال احسن بود، گاهی موعظه. خدای سبحان در همین جریان معاد گاهی برهان اقامه می کند و آن این است که انسان ممکن الوجود است و قدرت الهی نامتناهی است خب اگر او «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) است و عود بعد الفنا هم شیء است خب چگونه خدای سبحان توان آن را نداشته باشد این حکمتش. از باب جدال احسن در ضمن چند آیه می فرماید به مردم بگو شما که قبول دارید خلقت آسمان و زمین از انسان بزرگ تر است یک، و اشد از انسان است دو، اگر خدا بر اکبر قادر است بر کبیر هم قادر است، اگر خدا بر اشد قادر است بر شدید قادر است این از بالا به پایین، از پایین به بالا وقتی خدای سبحان بر کار هین، آسان قادر است بر آسان تر به طریق اولی این تعبیرات از چند طایفه آیات قرآنی در می آید یکی اینکه آسمان و زمین اکبرند وقتی خدا بر خلق اکبر قادر شد بر معاد، بر اعاده، بر آفرینش انسان مُرده که کبیر است نسبت به عالم و عالم اکبر است به طریق اولی وقتی آسمانها را توانست بیافریند که اشد است آفرینش انسان بعد از مرگ شدید است اگر او بر اشد قادر است بر شدید به طریق اولی و اگر انسان ابتدایی را که سابقه ای نداشت خدا به آسانی خلق کرد برای انسان ثانوی یعنی معاد که هم روح موجود است، هم بدن موجود است منتها پراکنده شده اهون است پس به طریق اولی نسبت به معاد قادر است این سه طایفه آیات را ملاحظه بفرمایید. در همین آیه محل بحث فرمود آنها گفتند: «أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَعْنَاءًا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (۳) برهان اقامه می کند یعنی جدال احسن «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» الآن که اینها مخلوق شدند مثل اینها آینده هم مثل اول است دیگر، دیگر حقیقت دیگر که نیستند همه همین حقیقت است دیگر انسان در معاد که دیگر چیز دیگری نیست که همین حقیقت است دیگر «عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» (۴) هم همین است «عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» این را یقیناً می تواند «وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ» مدتی است که هیچ تردیدی نیست هم برای اینکه یک مدّت معینی است که باید بمانند و از این به بعد منقرض می شوند هم بازسازی و نوسازی مسئله قیامت یک فرصت معینی دارد که «لا ريب فيه» است منتها «فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا» این بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در همین راستا بود که در بحث دیروز گذشت.

۱- (۹). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۲- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.

۳- (۱۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۹.

۴- (۱۲). سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

و اما در سُورِی که مربوط به اشد و اکبر و امثال ذلک است در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه یازده به بعد این است که «فَأَسْبَغَتْهُمْ مَاءً أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مِّنْ خَلْقِنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ» ما ملائکه را آفریدیم، سماوات و ارض را آفریدیم «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ * وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ» از جریان آفرینش آسمانها به عنوان اکبر یاد کرد در سوره ی مبارکه ی «غافر» آیه ی ۵۷ فرمود: «لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» خب آنها از شما بزرگ ترند اگر شما انسان باشید بله از آسمانها بزرگ تری، از زمین بزرگ تری ما درباره ی آسمانها و زمین نگفتیم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱) اگر کسی بار امانت کشید و انسان بود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) نصیصش شد، «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (۳) شد بله این انسان از آسمان بالاتر است، از زمین بالاتر است ما درباره ی آنها نگفتیم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» درباره ی انسان گفتیم، اما اگر کسی _ معاذ الله _ آمد زیر همه ی اینها را آب بست ما به این می گوئیم «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۴) با این گروه وقتی می خواهیم سخن بگوئیم می گوئیم آسمان از شما بالاتر است، زمین از شما بالاتر است، کوهها از شما سنگین ترند آخر شما به همین جسم دارید می نازید دیگر. آنکه در سوره ی مبارکه ی «لقمان» فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (۵) همین است دیگر فرمود آخر شما آن معنویت و روحانیت روح را که رها کردی می ماند یک مُثت بدن، خب این زمین از تو بالاتر است، کوه از تو بالاتر است این سنگ از تو سنگین تر است «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» خب به چه چیزی می نازید؟ اگر آنکه من گفتم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» او مؤمن است و موخید است و الهی است و متأله است و از آسمان و زمین بالاتر است و آنجا من گفتم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اگر او نباشد همین آیه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی «غافر» است «لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» در سوره ی مبارکه ی «نازعات» آنجا هم فرمود شما به چه چیزی می نازید آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «نازعات» «ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» خب بله، آن «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) که من دادم آن امانتی که من دادم اگر آن را حفظ بکنی بله از آسمان و زمین بالاتری ملائکه هم در برابر تو خاضع اند اما اگر آن نباشد و این دهن کجیها باشد خب چه چیزی در می آید همه ی موجودات از شما بالاترند دیگر. شمایی که منکر مبدأ و معادی، منکر معادید و توحید ربوبی را انکار می کنید اصل خالقیت را هم قبول دارید بالآخره قبول دارید که طبق آیات سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که در بحث دیروز خوانده شد این نظام سپهری را خدا آفرید اینها هم از شما بزرگ ترند آفرینش اینها هم سخت تر است کسی که اشد را خلق کرد بر شدید قادر است، کسی که اکبر را خلق کرد بر کبیر قادر است حالا از این طرف کسی که آسان را خلق کرد بر آسان تر به طریق اولی قادر است بالآخره خلقت اولی شما نسبت به خدا آسان است خلقت ثانوی شما برای خدا آسان تر منتها این آسان و آسان تر، اکبر و کبیر، اشد و شدید چون جدال احسن است یک کمبود فکری دارد آن کمبود را هم قرآن جبران کرده ما الآن باید مسئله ی هین و اهون را ذکر بکنیم بعد آن کمبود را مطرح کنیم بعد آن ترمیم کمبود را باید مطرح کنیم این سه، چهار مطلب مانده.

ص: ۳۱۵

۱- (۱۳). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- (۱۵). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۰.

۴- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۵- (۱۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۳۷.

۶- (۱۸). سوره ی ص، آیه ی ۷۲.

پاسخ: نه، بدن را زنده نمی کند روح را به بدن برمی گرداند نه اینکه بدن را زنده بکند بدن که زنده نمی شود مرگ عبارت از فاصله روح از بدن است دوباره این را وصل می کند این طور نیست که بدن را زنده بکند بدن را زنده بکند دیگر به ما مربوط نمی شود که ما باید زنده بشویم ما روحی داریم یک بدن، وقتی می میریم این روح بدن را رها می کند بدن می پوسد دوباره این ارتباط را برقرار می کند که می شویم ما. در سوره ی مبارکه ی «روم» به این صورت بیان کرد فرمود آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ * وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ» که این هین است «ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» خب اینکه «لَمْ تَكُ شَيْئًا» (۱) را شیء کرد اینکه الآن هم روح موجود است هم بدن متفزق شده دیگر مشکلی ندارد که منتها حالا آن کمبود را باید عرض کنیم، خب.

پس ذات اقدس الهی بر اساس جدال احسن چون جدال احسن یک گروه خاص را قانع می کند آن حکمای متأله را بالأخره کمبودی آنها احساس می کنند آنها را هم باید تربیت کند حالا آنها را دارد تربیت می کند ولی غالباً شما با هر کسی این حرفها را در سخنرانیاتان، در مقاله هایتان با توده ی مردم با توده ی حوزویان و دانشگاهیان وقتی این حرفها را مطرح می کنید می بینید اصلاً اشکالی در ذهن آنها نمی آید خب وقتی خدا اکبر را می تواند خلق بکند کبیر را به طریق اولی، اشد را می تواند خلق بکند شدید را به طریق اولی، هین را می تواند خلق بکند اهون را به طریق اولی اما وقتی به یک حکیم می گوئید می بینید این اگر خدا بفرماید ما که اشد را خلق کردیم شدید را هم می توانیم این تام است، اگر بفرماید اکبر را خلق کردیم کبیر را هم می توانیم این تام است، اگر بفرماید هین را خلق کردیم دیگری هم نزد ما هین است این تام است اما اگر بفرماید دیگری نزد ما اهون است این طلیعه ی اشکال است برای اینکه قدرت نامتناهی هین و اهون ندارد، کبیر و اکبر ندارد، شدید و اشد ندارد اگر یک قدرت محدود باشد باید زور آزمایی بیشتری صرف بکند تا یک کار مهم تری را انجام بدهد اما اگر چیزی فقط با اراده کار می کند طبق بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه فرمود او که با اراده کار می کند با حرکت کار نمی کند الآن شما اراده کنید تصور کنید نمی را در ذهنتان این نم در ذهن ایجاد شده تصور بکنید اقیانوس آرام را که به تنهایی از تمام خشکیهای زمین بیشتر است پیدا شده در ذهنتان این چنین نیست که اگر چیزی با اراده بخواهد خلق بشود ابزار بخواهد، زحمت بخواهد، خستگی بخواهد، شدید و اشد داشته باشد، کبیر و اکبر داشته باشد علی وزان واحد است در برابر قدرت نامتناهی همه علی وزان واحد متساویه الاقدار و اقدامند حکیم این سؤال را می پرسد که اهون است یعنی چه؟ فوراً خدا برای تربیت او می گوید ما این را برای تفهیم دیگران گفتیم «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (۲) خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد علامه طباطبایی را شما می بینید این حرفها دیگر در تبیان شیخ طوسی و نمی دانم در مجمع البیان مرحوم طبرسی و این کتابهای تفسیر اهل سنت و اینها اصلاً از این حرفها خبری نیست در همین جمله ی نورانی «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» سوره ی مبارکه ی «روم» ایشان بارها می فرمودند ناظر به آن مطلب است که فرمود: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» یعنی این مثل «سبحان الله» گفتن است آیه ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» اگر به «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» نفرموده بود خب هیچ سؤالی هم نبود جوابی هم نمی خواست اما چون فرمود: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» فوراً برای تربیت صاحب نظران فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ما برای تفهیم شما این را می گوئیم ذات اقدس الهی منزّه از آن است که چیزی برای او هین باشد چیزی برای او اهون، چیزی برای او اکبر باشد چیزی برای او کبیر، برای قدرت نامتناهی جمیع الأشياء علی وزان

واحد است فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» حالا- که این است می فرماید شما مرتب استخوانها را می آورید یا جمجمه یا استخوان پا را می آورید می گوید که «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۳) برای ما حالا که روشن شد «لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» فرمود آنکه نزد شما سنگین تر است و دقیق تر است او را ما هم انجام می دهیم این در سوره ی مبارکه ی «قیامت» است که فرمود اینها می گویند که چگونه این استخوانها را خدا بعد از اینکه اینها به صورت پودر در آمده دوباره زنده می کند آیه سه سوره ی مبارکه ی «قیامت» این است «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» که بعضیها از این غریبها گفتند همین آیه را که شنیدند مسلمان شدند برای اینکه آن روز که سخن از انگشت مُهر و امضا و اینها رسم نبود این امضای خطی و قلمی بود خب این هم که کاملاً قابل جعل است آنکه قابل جعل نیست این انگشت مُهر است خدای سبحان فرمود این انگشتشان که احدی شبیه دیگری نیست الآن که هفت میلیارد بشر روی زمین زندگی می کنند این حداقل ۱۱۴ میلیارد این سبابه هست این دوتایشان شبیه هم نیستند این «وَإِخْتِلَافُ السِّنِّكُمْ وَالْوَالِدَاتُ» (۴) مربوط به بخش دیگر است «واختلاف بنانکم» مربوط به این است فرمود الآن هر کسی دوتا سبابه دارد این سبابه هایشان شبیه هم نیستند انگشت مُهرها هم شبیه هم نیستند ما این را که هیچ کسی شبیه کسی نیست این را برمی گردانیم چه رسد به استخوان «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» غرض آن است که برای قدرت مطلق این سؤال اصلاً فرض ندارد که چیزی کبیر باشد چیزی اکبر، چیزی شدید باشد چیزی اشد، چیزی هین باشد چیزی اهون فرمود ما این کار را می کنیم.

ص: ۳۱۶

۱- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.

۲- (۲۰) . سوره ی نحل، آیه ی ۶۰.

۳- (۲۱) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۴- (۲۲) . سوره ی روم، آیه ی ۲۲.

اما حالا انسان این انسان «عَلَى أَنْ يَخْلُقَ». بعد فرمود شما حالا اما خود انسان ما حقیقتی به انسان عطا کردیم همان طوری که قرآن حقیقتی است که «طرفه بید الله سبحانه و تعالی» است «و الطرف الآخر بأيديكم» (۱) این روح هم این چنین است شما در بیانات نورانی امام رضا (سلام الله علیه) ملاحظه می کنید می فرماید ارتباط روح مؤمن به ذات اقدس الهی اشد از ارتباط شعاع آفتاب است به آفتاب این تشبیه معقول به محسوس است پس یک طرف روح ما به همان «یاء» متکلم بسته است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) ما اگر ارتباطمان را با الله حفظ کردیم این «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ» (۳) می شود، این «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۴) می شود، این «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (۵) می شود، این «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» می شود در نتیجه «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (۶) می شود اما اگر نه، این ارتباط «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» را ارتباط به «یاء» متکلمی که به ذات اقدس الهی اشارت دارد او را قطع کردیم یا ضعیف کردیم به این بدن مرتبط کردیم «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ» (۷) آن «یاء» را رها کردیم به این ضمیر غایب چسبیدیم «فیه» به این بدن گرایش پیدا کردیم بیش از پنجاه آیه در قرآن در مذمت همین است همین آیه محل بحث که انسان قنور است از همین قبیل است آیات دیگری که دارد که انسان جزوع است، هلوع است، منوع است، عجول است «كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (۸)، ظلوم است، جهول است بیش از پنجاه آیه که در مذمت انسان است به همین برمی گردد اگر به آن سیمت گرایش پیدا کردیم آن همه آیاتی که در فضیلت انسان است شامل انسان می شود اگر نه، به «نَفَخْتُ فِيهِ» انسان به این بدن و طبیعت و طین و دنیا و امثال ذلك گرایش پیدا کرده این بیش از پنجاه آیه است که در مذمت انسان است یکی از آن آیات فراوان همین آیه محل بحث است فرمود شما حالا پیشنهاد دادید که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما چشمه بیاورد «تَفَجَّرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يُنْبِغُ» (۹) بر فرض همه ی این چیزها را داشته باشید باز بخیلید باز چیر دیگر می طلبید این یک، از طرفی هم شما چگونه می گوید که این نبوت چطور به پیامبر رسیده مگر کلیدش به دست شماست «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ» (۱۰) هم معیشت دنیایی و مادی و رزق ظاهری را ما تقسیم می کنیم، هم نبوت و ولایت و خلافت و امامت و عصمت و حجیت و اینها را که ارزاق معنوی است را هم ما تقسیم می کنیم «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ» شما اگر کلیددار خزائن الهی باشید می بندید برای اینکه می گوید مبدا تمام بشود چون «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» قنور یعنی بخیل، تقطیر یعنی تضییق انسان طبعاً این است خب این انسانی که فرشته خوی بود و تبارک الله شامل حالش شد و «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱۱) بود که این طور نیست این «نَفَخْتُ فِيهِ» به طبیعت و به علاقه ی تن و به حس و به این دنیا وقتی گرایش پیدا کرده این دنباله ی روح است که قنور است و هلوع است و منوع و گرنه آن بالای روح که به «یاء» متکلم وصل است او همچنان منزّه است فرمود: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَيْتُمْ» در این مخزن الهی را می بندید نمی گذارید فیض به کسی برسد، چرا؟ «خَشِيَةَ الْأُنْفَاقِ» می گوید مبدا تمام بشود «أنفق» یعنی «نَفَد» تمام شد می گوید مبدا تمام بشود خب آخر که تمام شدنی نیست او سرش این است که «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».

ص: ۳۱۷

۱- (۲۳) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.

۲- (۲۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.

۳- (۲۵) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۴- (۲۶) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

- ۵- (۲۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۰.
- ۶- (۲۸). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.
- ۷- (۲۹). سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.
- ۸- (۳۰). سوره ی کهف، آیه ی ۵۴.
- ۹- (۳۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۰.
- ۱۰- (۳۲). سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲.
- ۱۱- (۳۳). سوره ی ص، آیه ی ۷۲.

اما آن سؤال که ملائکه رفت و آمد می کنند در آسمانها و وجود مبارک پیامبر هم در معراج رفت و آمد کرد آنها خواهان این بودند که همان طوری که ملائکه به طور عادی رفت و آمد می کند وجود مبارک پیامبر هم به طور عادی رفت و آمد بکند حضرت فرمود من به طور عادی که رفت و آمدم در زمین است نه در آسمانها آن کار ملائکه است اگر بخواهم مثل معراج معجزه باشد باید به اذن او باشد برای اینکه من نمی توانم هر روز بروم آسمان و بیایم که این برابر معراج اذن الهی است و معجزه است هر وقت او خواست می توانم لذا اینکه گفت «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ» (۱) ناظر به همان مطلب است.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۹۸ تا ۱۰۰ سوره اسراء ۸۷/۰۹/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا نَهَّمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَسَمَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْمَآرِضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا- لَّا- رَبِّبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

در فضای مکه مهم ترین شبهه ی آنها اصول اعتقادی بود یعنی توحید ربوبی، وحی و نبوت و همچنین مسئله معاد بود. در جریان وحی و نبوت می گفتند مگر بشر پیامبر می شود این حرف از دیرزمان بود قبل از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انبیای دیگر مبتلا به این شبهه بودند درباریان فرعون درباره ی وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) می گفتند: «أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا» (۲) دیگران می گفتند: «أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» (۳) می گفتند بشریت با رسالت سازگار نیست این از دیرزمان بود. پاسخ الهی این بود که اگر شما فرشته بودید خب رسول خدا هم از جنس فرشته بود ولی شما چون بشرید باید از جنس شما باشد و اگر گروه دیگری هم مثل جن مکلف اند گرچه افراد عادی آنها را نمی بینند اما آنها به حضور پیامبرشان می رسند، سؤال و جواب دارند و مانند آن خواسته هایی هم که این مشرکان حجاز داشتند بعضیها محال بود، بعضیها ممکن بود ولی دلیل بر رسالت نبود، بعضیها ممکن بود و دلیل بر رسالت بود ولی به اذن الهی انجام می گرفت نه مطلقا. آنهایی که محال بودند می گفتند: «نَرَى رَبَّنَا» (۴) ما خدا را بینیم و خدا حضور پیدا کند و شهادت بدهد که این محال است در سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۵) چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» هم استحاله ی آن را مطرح کرد.

ص: ۳۱۸

۱- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.

۲- (۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴۷.

۳- (۲) . سوره ی تغابن، آیه ی ۶.

۴- (۳) . سوره ی فرقان، آیه ی ۲۱.

درباره ی داشتن چشمه ها و بیت من زخرف و جنّاتی از عنب و نخیل اینها خبر دلیل بر نبوت نیست حالا اگر کسی سرمایه دار بود بوستانی و باغی از انگور و خرما داشت که دلیل نیست او ستمی دارد که اگر هم بتواند کاری انجام بدهد چشمه ای جوشان کند این دلیل نیست بر اینکه او پیامبر است اما اینکه گفتند مگر اینکه «أَوْ تَزُقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ» (۱) رفتن به آسمان با وضع عادی، محال عادی است باید که ذات اقدس الهی اجازه بدهد چه اینکه در معراج اتفاق افتاده، به طور رسمی انسان رفت و آمد کند آن کار فرشته هاست نه کار انسان، به صورت معجزه بخواهد نظیر معراج آن شدنی است ولی اذن الهی می خواهد و وجود مبارک پیامبر فرمود من بشرم به اذن خدا باید کار بکنم. آن محورهای اصلی که آنها می گفتند که بیت من زخرف باید داشته باشی، جنّات من نخیل و عنب داشته باشی به دنبال تکاثر و سرمایه داری بودند حضرت فرمود من برای شما کوثر آوردم شما به دنبال تکاثر می گردید بر فرض همه ی این نعم در اختیار شما باشد دستتان آن قدر در اثر بُخل و تقطیر بسته است که این کلید را هرگز به آن روزنه مرتبط نمی کنید که در مخزن باز بشود «لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَيْتُمْ كُفْرًا» «أَمْسَكْتُمْ» نه یعنی چیزی را ضمیمه این می کنید و امساک می کنید و می گیرید یعنی بخل می ورزید «لَأَمْسَيْتُمْ خَشْيَةَ الْأَنْفَاقِ» می ترسید که تمام بشود ما مکتبی آوردیم کوثری شما به دنبال مرام تکاثری هستید ما می گوئیم اگر بخواهید روزی تان اضافه بشود ببخشید «إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (۲) این بیان نورانی حضرت امیر است در نهج البلاغه فرمود هر وقت مشکل مالی پیدا کردید چه دولت چه ملت، چه فرد چه جمع شما مشکل مالی پیدا کردید به داد فقرا و محرومان برسید توسعه پیدا می کنید این فقر را می گویند املاق «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» (۳)، «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» قبلاً هم بحثش گذشت این املاق به معنای فقر نیست چه اینکه فقر هم به معنای نداری نیست آن کسی که مال ندارد تهیدست است به او می گویند فاقد نه فقیر، فقیر یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته است منتها ملت گرسنه که دستش خالی است قدرت ایستادگی ندارد به آن می گویند فقیر کم کم این کلمه ی فقیر درباره ی کسی که مال ندارد دیگر رایج شده و گرنه حقیقت این لغت به معنای نداشتن مال نیست به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است یک، کسی که ستون فقراتش شکسته است قدرت ایستادن ندارد دو، ملتی که دستش خالی است ستون فقرات اقتصادی اش شکسته است سه، قدرت ایستادن ندارد چهار، و گرنه فقیر به معنای مال ندار نیست چه اینکه مسکنت هم همین طور است، مسکین هم همین طور است اینها معانی ای است که بعد پیدا شده در جریان املاق هم همین طور است «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» که فرزندانشان را می کشتند «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» نه املاق به معنای فقر باشد آدم ندار به ملق و چاپلوسی و تملق می افتد چون به چاپلوسی می افتد می گویند «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» لازمه ی نداری چاپلوسی است دیگر اینها جزء لوازم است امساک هم همین طور است فرمود شما خزائن رحمت الهی را داشته باشید دستتان بسته است این می شود تکاثری فکر کردن، اما کوثری اندیشیدن این است که فرمود: «إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (۴) هر وقت مشکل مالی پیدا کردید با خدا معامله کنید این دیگر اختصاصی به دولت ندارد یا اختصاص به جامعه ندارد برای همه ی ماست فرمود هر وقت کمبودی دارید، مشکل مالی دارید ارحام فقیرتان، همسایه هایتان را در یابید خدا می رساند این یک راه دیگر است که «إِذَا أَمْلَقْتُمْ» به فکر تجارت باشید با چه کسی تجارت کنیم؟ با خدا، چطور تجارت کنیم؟ با صدقه، چه کسی قبول می کند؟ خودش چون او «يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» دیگر «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (۵) فرمود شما در اثر بُخلی که دارید اگر کلید در رحمت دست شما باشد شما امساک می کنید این تعبیر برای توده ی مردمی است که درست تربیت نشدند برای توده ی مردم طبق بحث دیروز به این نتیجه رسیدیم روحی که ذات اقدس

الهی به عنوان امانت الهی به انسان عطا کرده که فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) شبیه قرآن کریم است که «طرفه بید الله سبحانه و تعالی» است «و الطرف الآخر بأیدیکم» (۷) آن طرفی که به خدا وصل است می گوئیم نماز می خوانیم «قربه الی الله»، توجه می کنیم الی الله، ارتباط داریم به خدا اما این قسمتی که به بدن وصل است به طبیعت مرتبط است برای تدبیر بدن و اداره ی امور زندگی اگر این روح به این سیمت گرایش پیدا کند این بیش از پنجاه آیه است که در مذمت انسان است راجع به همین است.

ص: ۳۱۹

-
- ۱- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.
 - ۲- (۶) . نهج البلاغه ، حکمت ۲۵۸.
 - ۳- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۱.
 - ۴- (۸) . نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸.
 - ۵- (۹) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۴.
 - ۶- (۱۰) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.
 - ۷- (۱۱) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.

در سوره ی مبارکه ی «نساء» و همچنین سوره ی مبارکه ی «حشر» بخشی از این مطالب را فرمود، فرمود این بخل و طمع مال و آزمندی این در درون جان توده ی مردم نهادینه شد «وَأَخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» (۱) شُح یعنی بخل این بخل یک وصف بیرونی نیست که تحمیل شده باشد این در درون جان اینها نهادینه شده «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و راه نجات از بخل هم همین است فرمود زهد عبارت از آن است که «أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَتَقِرَّ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۲) چیزهایی هم در کیف و جیب ماست، چیزهایی هم در مخزن الهی است زاهد کسی است که طمأنینه اش به آنکه در مخزن الهی است بیش از آن است که در جیب و کیفش است برای اینکه آن زوال نپذیرد این زوال پذیر است، این مورد طمأنینه نیست آن مورد طمأنینه است فرمود شما وضعتان این است حالا دنبال باغ خرما می گردید، دنبال باغ انگور می گردید، به دنبال چشمه می گردید، «تَفَجَّرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يُنْبِغًا أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَقَجَّرَ الْآنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» (۳) به دنبال اینها می گردید یعنی چه؟ اینها نه دلیل بر نبوت است و نه شما را سیر می کند اما آنهایی که حالا در اثر تربیت همین آیات قرآنی همان مردم حجاز وقتی تربیت شدند خدای سبحان در کمال جلال و شکوه از اینها یاد می کند همینها که بالأخره اهل غارت بودند دیگر تجارت رسمی اینها غارتگری و راهزنی بود از همینها در سوره ی مبارکه ی «حشر» با جلال یاد می کند «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۴) اینها مهمان دوست اند، اینها مهاجرین را دوست دارند، اینها اصحاب صُفَّة را دوست دارند، اینها در غنایم جنگی می گویند درست است ما محتاجیم، نیازمندیم، خصاصه ای داریم، فقری داریم، فلاکتی داریم ولی اینها بر ما مقدم اند همین غارتگرها را تربیت کرد دیگر اینها متمدن که نبودند به آن وضع که همینهایی که راهزنی می کردند اینها را به جایی رساند که «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» همینهایی که به دنبال سوسمار می گشتند سوسمارخور بودند اینها را در ایام حج و عمره در حال احرام گفت از آهو بگذرید گفتند چشم، این آهوهای بالای کوه در سرزمین عرفات و اینها می آمدند وقتی احساس که امنیت می کردند می آمدند نزدیک چادرهای اینها فرمود از آن طرف «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» (۵) از این طرف هم ما به این آهوها دستور می دهیم راهنماییشان می کنیم که قدری نزدیک بشوند در تیررس شما در دسترس شما قرار بگیرند، خب اینکه از سوسمار نمی گذشت دیگر حالا از کبوتر می گذرد، اینکه از سوسمار نمی گذشت از آهو می گذرد همینها را فرمود: «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» درباره ی همینها فرمود: «لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» (۶) ما نمی گوئیم آن آهوهایی که بالای کوه است شما صید نکنید تا برای شما آسان باشد که ما می خواهیم شما را امتحان بکنیم از آن طرف به آن آهوها دستور می دهیم چون زمام همه به دست اوست دیگر «مَا مِنْ دَائِهِ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (۷) به آنها می گوئیم قدری نزدیک چادرها بروید که در تیررس و دسترس این مُحَرَّمان قرار بگیرید از این طرف هم به شما گفتیم «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» از این طرف هم اینها تربیت شدند همین عرب سوسمارخور دیگر، بنابراین این قرآن این هنر را دارد که راهزن را به «يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۸) برساند، آن سوسمارخور را بگوید در حال احرام از آهو و کبوتر و کبک صرف نظر بکن و کردند فرمود شما اگر این راه را طی کنید به آن مقام والا- هم می رسید اما مادامی که در این شرایط «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ» برای اینکه می ترسید تمام بشود «أنفق» یعنی تمام شد «وافتقر».

- ۲- (۱۳). وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵.
- ۳- (۱۴). سوره ی اسراء، آیات ۹۰ _ ۹۱.
- ۴- (۱۵). سوره ی حشر، آیه ی ۹.
- ۵- (۱۶). سوره ی مائده، آیه ی ۹۵.
- ۶- (۱۷). سوره ی مائده، آیه ی ۹۴.
- ۷- (۱۸). سوره ی هود، آیه ی ۵۶.
- ۸- (۱۹). سوره ی حشر، آیه ی ۹.

پاسخ: نه همیشه کوثری بودند تکاثری نبود اصلاً در آن بیانات نورانی حضرت امیر که قبلاً خواندیم جریان سلیمان را ذکر کرده، جریان داود را ذکر کرده فرمود من برای شما قصه ی داود را بگویم، قصه ی سلیمان را بگویم این داود که رهبری انقلاب را به عهده داشت که «قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ» (۱) رهبری انقلاب را به عهده گرفت، حکومت تشکیل داد، سلطان آن عصر بود فرمود این با زنبیل بافی ارتزاق می کرد (۲) این در نهج البلاغه بود که قبلاً خواندیم دیگر فرمود این از این راه، دو عنصر است که کشور را حفظ می کند یکی تلاش در توحید، یکی قناعت در مصرف آن وقت هیچ کسی نمی شورد اگر کسی پنج هزار کارگر داشته باشد در کارخانه خب تولید می کند، تورّم را حل می کند، مشکل اقتصادی را حل می کند، حقوق کارگرها را هم می دهد خودش هم مختصری بیش از اینها زندگی می کند آن وقت همه ی کارگرها هم دوستش دارند کسی نمی شورد که کسی از تولید و داشتن بدش نمی آید اعتراض هم نمی کنند قدر مدیریت هم می دانند منتها این بیان نورانی حضرت امیر باید راهنمایی باشد همه ی ما یعنی سرمایه داران ما، تولیدکننده ها ما هم این طور بیندیشند تلاش در تولید، قناعت در مصرف این هم جامعه را تأمین می کند هم کسی را نمی شوراند اما تظاهر به ثروت شما می بینید یک وقت است کسی یک برج بلند می سازد برای شخص خودش یک وقت است نه، ده خانوارند در ده طبقه می نشینند آنکه ده خانوارند در ده طبقه می نشینند مشکلی ندارد اما آنکه یک خانوار است و ده طبقه ای دارد شما در روایات باب مسکن مراجعه بفرمایید مرحوم شیخ حرّ عاملی (رضوان الله علیه) در وسائل این روایت نورانی را نقل کرده که فرشته ها به او می گویند «یا أفسق الفاسقین این ترید» (۳) کجا می خواهی بیایی؟! این حرف فرشته هاست نسبت به اینها «یا أفسق الفاسقین این ترید» هم جلوی زهد خشک را می گیرند، هم جلوی این اسراف و اتراف را می گیرند در همان باب مسکن دارد وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) یک خانه ی متوسطی به یکی از اصحاب داد آن عرض کرد یک آدم متحجّری بود عرض کرد این خانه ی قدیمی پدر من است حضرت فرمود آخر اینجا کم نور است، تاریک است، نمور است آخر چرا اینجا می نشینی؟ عرض کرد اینجا خانه ی قدیمی است من می خواهم اینجا بنشینم چون پدرم می نشست خب این نگاه کنید وسائل یعنی وسائل حتماً نگاه کنید به این مسائل تا روشن بشود دین چقدر دین شفاف و آزاد است وجود مبارک امام رضا به او فرمود: «إن كان أبوك أحمق ينبغي أن تكون مثله» (۴) حالا پدرت نفهم بود تو هم باید در خانه ی تاریک نمور بنشینی این هم هست، آن «یا أفسق الفاسقین این ترید» هم هست به هر تقدیر فرمود شما همیشه کوثری فکر کنید داشتن بد نیست، تظاهر به داشتن و داشتن حرام، بیجا به دست آوردن، بیجا مصرف کردن جامعه را می شوراند اما اگر کسی چون قدرت تولید مثل قدرت علم نصیب هر کس نیست هزارها نفر می آیند در حوزه چندتا شاخص می مانند، هزارها نفر یا میلیونها نفر در طی این نیم قرن می روند دانشگاه یک چندتای آن می شود شاخص استاد کل این طور نیست که هر کسی حوزه آمده یا دانشگاه رفته بشود ممتاز که در اقتصاد هم همین طور است، در صنعت هم همین طور است، در مدیریت هم همین طور است بعضیها قدرت مدیریت و اقتصادشان قوی نیست خب اینها را چه کار باید کرد؟ باید قدردانی کرد ولی حضرت فرمود تلاش در تولید، قناعت در مصرف جامعه هم یار چنین کوثری است اما فرمود شما اگر کلید در رحمت الهی هم دست شما باشد می بندید اما ما «نَحْنُ قَسِيْمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشتَهُمْ» (۵) این را در سوره ی مبارکه ی «زخرف» بیان کرده فرمود تقسیم عادلانه به عهده ی ماست ولی ما گاهی می آزماییم افراد را که مبادا گله کنند به آنها قدری می دهیم می بینیم کج راه دارند می روند، بیراه دارند می روند فوراً از آنها می گیریم این بخش مسائل مربوط به خشیه انفاق.

- ۱- (۲۰). سورة ی بقره، آیه ی ۲۵۱.
- ۲- (۲۱). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.
- ۳- (۲۲). وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۱.
- ۴- (۲۳). وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۲.
- ۵- (۲۴). سورة ی زخرف، آیه ی ۳۲.

اما این سؤالی که در بهشت آیا اختیار هست یا نه؟ قبلاً هم گذشت در بهشت اختیار یا ارتفاع درجه به این معنا که کسی کاری انجام بدهد ایمانی بیاورد، ایمان جدید یا ترفیع ایمان، عمل صالح یا ترفیع عمل صالح کاری انجام بدهد به وسیله ی اعتقاد یا اخلاق یا عمل صالح که به وسیله ی کار درجه ی او بالاتر برود این در قیامت ممکن نیست چون «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۱) چه اینکه در جهنم هم کسی کاری بکند معصیتی بکند که در که ی او بیشتر بشود این هم ممکن نیست اما اصل اختیار، اصل انتخاب برای فرشته ها هست، برای مؤمنین هست در کیفیت بهره برداری از نعمتهای بهشت اینها خب چه لذتی می خواهند ببرند، چه میوه ای می خواهند میل کنند، چه آبی را می خواهند میل کنند، از چه چشمه ای می خواهند میل کنند این اختیار سرّ جایش محفوظ است اما اختیار داشته باشد که کاری بکنند به وسیله ی آن کار بروند بالاتر ممکن نیست یا کاری بکنند در جهنم که به وسیله ی آن کار بروند پایین تر ممکن نیست آنجا نه جای معصیت است، نه جای اطاعت اما اینکه ما در دعاها عرض می کنیم «وارفع درجته» (۲) آنها جزء آثار آن حضرت است که برابر اوایل سوره ی مبارکه ی «یس» که «وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» هر کاری که انسان در زمان حیات تو تقدّمه ای داشت یا به لحاظ آثاری که گذاشته جزء متأخرات بعد از مرگ اوست اینها آثار اوست دیگر کار اوست نتیجه ی عمل خودش را می بیند اما اگر چیزی جزء آثار نباشد، جزء کار او نباشد ابتدائاً بخواهد خودش کسب بکند آنجا جای کسب نیست اگر باشد باید شریعتی باشد، باید حساب و کتابی هم باشد، باید یک وحی و نبوتی باشد، باید قانونی باشد در حالی که آنجا از این مطالب خبری نیست. عمده این است که در آیه ای که قبلاً خواندیم فرمود خدا قادر است «عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ».

ص: ۳۲۲

۱- (۲۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

۲- (۲۶). تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۹۲.

پاسخ: چه برزخ، چه قیامت یعنی انسان که مُرد دیگر نامه‌ی عمل او از نظر کار کردن بسته است «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً» یعنی بعدالموت «حسابٌ و لا عمل» (۱) آنجا دیگر شریعتی باشد، قانونی باشد، امر و نهی باشد، فرستاده‌ای باشد اینهایی باشد نیست انسان نتیجه‌ی اعمال خودش را می‌چشد و هر چه که در دنیا اگر جزء امت اسلامی بود همانها که دعا می‌کنند که خدایا مسلمانها را هر کس گفت «لا اله الا الله» مورد رحمت قرار بدهد این نتیجه‌ی عمل خودش را دارد می‌بیند ترفیع درجه‌ای هم که برای آنها خواسته می‌شود یا به قاری قرآن گفته می‌شود «اقراً و ارق» (۲) همین استجابت این دعاست شما این دعای قبل از قرائتی که تلاوت می‌کنید همین است دیگر قبل از خواندن قرآن آن دعای قبل از قرائت هست که خدایا وضع مرا طوری قرار بده که من جزء کسانی باشم که هر آیه‌ای که می‌خوانم «مَنْ تُرْقِیهِ بِكُلِّ آیَةٍ قَرَأَهَا دَرَجَةٌ» (۳) این را اول آدم آن دعا را می‌خواند بعد شروع می‌کند به قرآن خواندن حالا هر روز نشد وقتی قرآن را که می‌خواهد شروع بکند در اول آن دعا را می‌خواند عرض می‌کنیم خدایا مرا جزء کسانی قرار بده که گفتی «اقراً و ارق» من به هر آیه که اینجا دارم می‌خوانم برابر همینها درجه داشته باشم نه اینکه حالا آنجا بگویند «اقراً و ارق» این «اقراً و ارق» را اینجا می‌گویند آنجا به عنوان نتیجه می‌دهند، خوب.

ص: ۳۲۳

۱- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

۲- (۲۸) . الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳- (۲۹) . بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

عمده این است که در این تعبیر معاد برهانی که اقامه کرده فرمود شما چه مشکل دارید؟ آنکه مطلب اساسی شماست که از ذهن شما دور مانده، اینکه مورد اشکال شماست این چندتا جواب نقد دارد. اما آن مطلبی که محور اصلی معاد است و یادتان رفته و اصلاً اشکال نمی‌کنید آن مربوط به روح شماست عقاید شما، افکار شما، اوصاف شما، اندیشه‌های شما در روح شماست او که از بین نمی‌رود که او را در چند جا مخصوصاً در سوره ی مبارکه ی «سجده» آیه ی ده و یازده به این صورت بیان فرمود: «وَقَالُوا» همین منکران معاد اعتراض می‌کردند «إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» ما که می‌میریم در زمین گم می‌شویم دیگر تمام شد و رفت مرگ پوسیدن است و گم شدن «إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» پاسخش که داد فرمود به آنها بگو «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» شما اصلاً آن مطلب اصلی را نپذیرفتید چه چیزی گم می‌شود؟ چه کسی گم می‌شود؟ تمام حقیقت شما در دست ماست «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» ما توفی داریم، وفات داریم نه فوت، متوفّا هستید نه فائت ما متوفی داریم، مأموران توفی داریم توفی یعنی اخذ تام می‌گویند فلان کس مقاله اش مستوفّا بود یا سخنرانی اش مستوفّا بود یا حق مطلب را استیفا کرد یعنی همه ی جوانب را حفظ کرد چیزی نمانده اگر یک گوشه از بین رفته باشد که مستوفّا نیست، متوفّا نیست فرمود هیچ ذره ای از هویت شما زمین نمی‌ماند همه اش در دست فرشته ی ماست «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» اینجا دیگر «مثلکم» نیست این را خوب عنایت کنید آنجا که دارد قرآن «مِثْلُكُمْ»، «مِثْلُكُمْ» «عَلَىٰ أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» (۱)، «عَلَىٰ أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» یا آیه محل بحث خدا قادر است «الا ان یخلق مثلکم» برای این حوزه نیست اینجا عین است نه مثل فرمود چیزی کم نمی‌شود کاملاً دست ماست می‌ماند مسئله تَنان که فرع است که «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (۲) این تَنان تمام فکرهای شما بر اساس همین تَن است دیگر این را که توجه نکردید اصلاً این بدن تَنان خب آسمان از شما بزرگ تر است، زمین از شما بزرگ تر است، خَلقِ اَوَّلی آسان تر است اینکه سه، چهار برهان بود که در بحث دیروز گذشت فرمود ما می‌توانیم مثل این را خلق کنیم این مثل برای تَن است نه برای روح، روح عین، عین یعنی عین بدون کمترین تفاوت اینکه دنیا می‌گفت «أنا»، برزخ می‌گوید «أنا»، آخرت می‌گوید «أنا» بدون هیچ تفاوتی اما این بدن دومی خب غیر از اَوَّلی است دیگر اگر دوتا بدن است دوتا که نمی‌شود عین باشد که عین یعنی هیچ تفاوت اگر دو هست کثرت است، اگر کثرت است تمیز دارد، اگر تمیز دارد دومی یا مخالف اَوَّلی است یا مُمَثَّل اَوَّلی فرمود نه، دومی مماتل اَوَّلی است فرض ندارد که دوتا باشد و عین، اگر ما «الف» داریم و «باء» دیگر «الف» عین «الف» نیست برای اینکه «باء» جای دیگر دارد «الف» جای دیگر دارد زمان دیگر دارد، زمین دیگر دارد، زبان دیگر دارد اگر یکی «الف» است و دومی «باء» پس دوتاست دوتا که نمی‌شود عین باشد که می‌شود مثل بنابراین آنجا که حوزه ی تماتل هست برای تَن است که دومی مثل اَوَّلی است هیچ فرقی هم با او ندارد مگر اینکه یکی در دنیا بود دومی در آخرت، اما آنجا که به هویت انسان و حقیقت انسان و ماهیت انسان و گوهر هستی انسان برمی‌گردد این عین است سخن از مثل نیست بنابراین در سوره ی «سجده» فرمود تمام حقیقت شما به دست ماست و دارید جابه جا می‌شوید راجع به تَن خب بله این اَوَّلی که از بین رفته دومی را هم داریم می‌سازیم منتها این دومی مماتل اولی است و چون در تحت اداره و تدبیر روح است عین همان بدن یعنی عین آن شخص است زید عین زید است، آخرت عین دنیا است.

پرسش:...

پاسخ: اگر دو هست حتماً غیر اوست عین همین است که این آقایی که اینجا نشسته عین خودش است.

پرسش:...

پاسخ: اگر این در دنیا هست و از بین رفت دوباره برگشت خب آن زمان دیگر دارد، زمین دیگر دارد آن می شود دومی این می شود اولی، اگر یکی اولی است و دیگری دومی معلوم می شود عین نیستند دیگر الآن می شود گفت «الف» هم اولی است هم دومی، «الف» این «الف» که یک دانه است می شود گفت «الف» هم اولی است هم دومی. کثرت با عینیت جمع نمی شود دومی اگر در تمام جهات مثل اولی باشد حتی در زمان، حتی در خصوصیت یا هر دو مبدأ هستند یا هر دو معاد می شود یکی، اما اینکه یکی مبدأ است و یکی معاد، یکی مبدأ است و یکی مُعاد معلوم می شود دو تاست دیگر چون دو تاست دومی مثل اولی می شود لذا هم آیه محلّ بحث فرمود: «عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» هم در سوره ی مبارکه ی «واقعہ» فرمود: «عَلَى أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» (۱) هر جا سخن از مثل است مربوط به بدن است، هر جا سخن از روح است مثل نیست ما اصلاً در جایی نداریم که عین اوست دیگر.

پرسش:...

پاسخ: قدرت خدا مطلق است اما این شیء قابل نیست که هم «الف» باشد هم نباشد.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر این هم «الف» باشد هم نباشد این هم واحد است هم واحد نیست این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که در توحید مرحوم صدوق بود یک روز هم خواندیم این است که کسی آمده همان قصه ی معروف که به حضرت عرض کرد خدا می تواند زمین را آسمان را یا زمین را مثلاً زمین را در پوست تخم مرغ جا بدهد که نه زمین کوچک تر بشود نه پوست تخم مرغ بزرگ تر بشود حضرت یک جواب اغنایی و اسکاتی داد فرمود چشم باز کن عرض کرد چشم باز کردم فرمود آسمان را ببین، زمین را ببین عرض کرد دیدم، فرمود چه چیزی دیدی؟ عرض کرد آسمان دیدم، زمین دیدم فرمود خداوند بزرگ تر از زمین را در کوچک تر از تخم مرغ جا داد یعنی در چشم تو جا داد تو داری می بینی این یک جواب این را وقتی یک سخنران روی منبر می گوید مردم هم صلوات می فرستند و می گویند به به عجب جوابی، اما دیگری که آمد خدمت امام (سلام الله علیه) مرحوم صدوق این هر دو روایت را ما خواندیم یک وقت همین جا دیگری که آمد خدمت حضرت همین سؤال را مطرح کرد حضرت فرمود او «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) است اما «والذی سألتنی لا یكون» (۳) اینکه شیء نیست این محال است محال که شیء نیست آیا خدا می تواند دو دوتا را پنج تا کند آخر دو دوتا لفظی است که این مفهوم زیرش خالی است محال لا شیء است لا شیء که مشمول به قدرت نیست اینکه طلبه بود فاضل بود نظیر هشام بن حکم بود، نظیر هشام بن سالم بود دست پرورده ی حضرت بود حضرت با او حکیمانه جواب داد فرمود او «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است اما «والذی سألتنی لا یكون» این «کان»، «کان» تاّمه است یعنی «لا یوجد» «کان» ناقصه نیست که خبر بخواهد این چنین چیزی

محال است و «لا يوجد» «الف» هم «الف» باشد و هم نباشد این محال است اگر دومی هست یقیناً غیر از اولی است دیگر مگر نمی گوئیم دوتا اگر دوتا هست دیگر عین نیست دیگر.

ص: ۳۲۵

۱- (۳۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۲- (۳۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.

۳- (۳۴) . التوحید، ص ۱۳۰.

پرسش:...

پاسخ: بله، عین است عینیت به لحاظ روح است دیگر «أَنَّ الْجِسْمَ غَبَّ مَا فَنَى**» هو المعاد فی المعاد قولنا» فرمود اینکه ما می گوئیم دومی عین اولی است این با آن حرف منافات ندارد که این جسم از بین می رود برای اینکه معیار هویت روح است که روح عین آن روح است دیگر هیچ تفاوتی ندارد.

پرسش:...

پاسخ: نه، برای انسان است هر بدنی که انسان قبول بکند برای بدن است در مثالهای قبل هم چند روز قبل گفته شد اگر کسی در بیست سالگی سرقت کرد و جنایتهای دیگری را مرتکب شد محکمه ی عدل الهی او را محکوم کرد به قطع ید و تعزیر و زندان و شلاق این فرار کرد از سنّ بیست سالگی فرار کرده در سنّ چهل سالگی دستگیر شده در طیّ این بیست سال تصادفهای فراوانی کرده دستش قطع شده پیوند زدند، کلیه هایش آسیب دیده پیوند زدند، قلبش آسیب دیده پیوند زدند بسیاری از اعضا و جوارح او را دگرگون کردند این در سنّ چهل سالگی دستگیر شده این می تواند در محکمه ی شرع بگوید حالا دست مرا قطع نکنید برای اینکه این دست، دست دیگر است می گویند عین آن هستی هر دستی را که روح پذیرد و جزء بدن قبول بکند عین آن است ما بالاتر از این را در بحثهای قبل داشتیم که ما در طیّ این مدّت عمر هشتاد سال یا نود سال چندین بار تمام ذرات بدن ما عوض می شود ولی ما خیال می کنیم همان انسان کودکی هستیم مگر این کسی که خالی روی دستش است این خال همان خال دوران کودکی است چندین بار عوض شد اگر روح حافظ است و وحدت دارد هر بدنی را که همین روح قبول بکند می شود زید در دنیا همین طور است دیگر هر طوری که دنیا مسئله اش حل شد آخرت هم همین طور است.

ص: ۳۲۶

پرسش:...

پاسخ: چرا؟

پرسش:...

پاسخ: «مِثْلَهُمْ»، «مِثْلَهُمْ» دیگر.

پرسش:...

پاسخ: همان که خدمت ما عرض کنیم همان بود که عرض کردی دیگر آقا «مِثْلَهُمْ».

پرسش:...

پاسخ: درباره ی روح، عین است درباره ی روح، عین است بدون کمترین تردید فرمود: «يَتَوَفَّأَكُم» (۱) چون چیزی کم نشد که روح که نمرود مرگ عبارت از مُفَارَقَتِ رُوحِ از بدن است. مگر روح می میرد؟ «لَكِنِّكُمْ تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» (۲) اینجا فرمود شما در دست مایید ما متوفی هستیم شما متوفی هستید تمام حقیقت شما برای ماست بدن را می گویی، خب یک روز خاک شده دوباره مثل او می سازیم، دوباره مثل او می سازیم.

پرسش: جمع بنابین استاد همان مثل بدن است.

پاسخ: بله خب، اگر به بدن برگردد اگر دوتاست دومی عین اولی نیست چون عین معنایش با کثرت سازگار نیست مگر می شود گفت «الف» عین «باء» است مگر مجازاً، اگر «الف» داریم و «باء» داریم اینها مثل هم اند نمی شود گفت که «الف» عین «باء» است حالا مطالب دیگر می ماند.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۹۹ تا ۱۰۳ سوره اسراء ۱۷/۰۹/۸۷

Your browser does not support the audio tag

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسِيحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳)

ص: ۳۲۷

۱- (۳۵). سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۲- (۳۶). بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

چون سوره ی مبارکه ی «اسراء» در مکه نازل شد و عناصر محوری مسائل مکه هم اصول دین بود یعنی توحید و نبوت و معاد مهم ترین شبهات نقدها و اشکالات آنها در اطراف همین اصول محوری بود. درباره ی وحی و نبوت و همچنین مبدأ مقداری از این آیات گذشت. درباره ی معاد آنها می گفتند که انسان که می میرد پوست بدن او و گوشت بدن او به صورت خاک در می آید استخوان او هم نرم می شود نظیر پودر که آماده ی پوک شدن و پودر شدن است و دیگر _ معاذ الله _ خبری بعد از مرگ نیست. ذات اقدس الهی فرمود خدا را شما با عظمت این جدال احسن است شما که خالقیت خدا را قبول دارید، سماوات و ارض را هم که خدا آفرید، آسمان و زمین هم که مهم تر و مشکل تر و بزرگ تر از انسان و خَلق مجدد انسان اند این چه نقدی است که می کنید خدایی که قدرتش نامتناهی است توان آن را دارد که مثل شما را ایجاد بکند. تاکنون ثابت شد که انسان مؤلف از روح و بدن است برای اینکه فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) این مطلب اول. و ثابت شد که اصالت برای روح است و بدن تابع او، این مطلب دوم. سوم اینکه روح هرگز از بین نمی رود چون موجود مجرد است مُردنی نیست، چهارم اینکه چون اصالت انسان و هویت انسان را روح او تأمین می کند و روح هم هرگز از بین نمی رود پس مرگ به معنای نابودی نیست به معنای مفارقت روح و بدن است و مرگ هم همان طوری که در بعضی از تعبیرات روایی آمده یک خواب طولانی است همان طوری که خواب مرگ موقت است مرگ هم یک خواب طولانی است «النوم أخ الموت» (۲) أخ یعنی مثل «النوم أخ الموت» قهراً موت هم أخ النوم است خب انسان اگر بخوابد بعد بیدار بشود که دیگر دو نفر نیست حالا- این خواب ممکن است که هفت، هشت ساعت باشد مثل خوابهای معمولی یا سیصد سال باشد نظیر خواب اصحاب کهف یا قدری بیشتر، اگر خواب سیصدساله مزاحم وحدت حیات نیست و وحدت هویت نیست بیشتر هم باشد همان طور است، پس انسان مرگب از روح و بدن است و روح مجرد است زوال پذیر نیست و اصالت برای روح است آن گاه سه مسئله می ماند روح با وحدت شخصی برای همیشه می ماند به اذن الله و هویت انسان نه اینکه این انسانی که در معاد است مثل انسان دنیا باشد بلکه عین اوست زیرا اصالت ماده روح است و روح هم که خوابیده بود بیدار شد این چنین نیست که مُرده باشد این دو.

ص: ۳۲۸

۱- (۱). سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.

۲- (۲). مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳.

می ماند مطلب سوم این بدن خاک می شود دوباره برمی گردد پس این بدن است بدن دوم است که مثل بدن اول است نه اینکه روح دوم مثل روح اول باشد دوتا روح نیست یک روح است و وحدت شخصی اش محفوظ است نه اینکه این زید آخرت مثل زید دنیا باشد بلکه عین اوست زیرا اصالت برای روح اوست و روح هم که از بین نرفته انسانی است که بخوابد خواب طولانی داشته باشد مدتی با این بدن مدتی با بدن دیگر، دیگر دو نفر که نیست که می شود عین او، اما بدن چرا، این بدن می پوسد دوباره بدن دیگر را ذات اقدس الهی همان به صورت بدن قبلی در می آورد و روح به او تعلق می گیرد و می شود همان زید لذا درباره ی روح و همچنین درباره ی هویت انسان در این دوتا مسئله تعبیر قرآن با بدن فرق می کند درباره ی روح انسان و همچنین درباره ی هویت انسان می فرماید اصلاً مرگی در کار نیست، گم شدنی در کار نیست شما وفات می کنید نه فوت، ما متوفی هستیم، شما متوفاً هستید تمام حقیقت شما دست فرشته های ماست و بعضیها را فرشته های زیرمجموعه ی حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) قبض می کنند «تَوَفَّئَهُ رُسُلُنَا» (۱) است بعضیها را خود حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) قبض می کند که «يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۲) آن اوحدی از انسانها را خود ذات اقدس الهی قبض می کند که «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۳) همه ی اینها هم به اذن خداست و می شود متوفاً پس آن دو مسئله مفروق عنهماست یعنی روح به هیچ وجه از بین نمی رود هویت انسان هم به هیچ وجه از بین نمی رود انسان اُخروی عین انسان دنیاست می ماند مسئله سوم که این بدن آخرت مثل بدن دنیاست لذا تعبیر قرآن درباره ی روح و درباره ی هویت انسان توفی است، درباره ی بدن تماثل است.

ص: ۳۲۹

۱- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۱.

۲- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۳- (۵) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

پرسش: ببخشید قرآن کریم می فرماید «نَسْتَوِي بَنَانَهُ» یعنی همان است.

پاسخ: بله، اما حالا بَنَانِ اوست الآن هم که مثل شد بَنَانِ اوست در سوره ی مبارکه ی «یس» که محور اصلی مُسْتَشْكِل بود که «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۱) آنجا فرمود خدای سبحان که اصل را آفرید، مثل را هم می آفریند در آیه محل بحث یعنی آیه ی ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» آنجا هم دارد که فرمود: «قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آنجا که سخن از بدن مطرح است آنجا هم سخن از امثال است در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آیه ی ۵۷ به بعد این است «نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» به پدر و مادر خطاب می کند که کار پدر و مادر امانت امانا یعنی «نقل النطفه من موضع الی موضع آخر» همین «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» پدر و مادر خالق نیستند اینها مُمنی اند ناقل نطفه اند «من موضع الی موضع آخر» «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» بعد می فرماید: «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشَأَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲) ما مسبوق نیستیم که کسی جلو بیفتد جلوی ما را بگیرد او بشود سابق ما بشویم مسبوق گاهی می فرماید: «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (۳) شما قادر باشید ما را عاجز بکنید این چنین نیست گاهی می فرماید ما مسبوق نیستیم، گاهی می فرماید شما مُعْجِز نیستید شما بخواید جلوی قدرت ما را بگیرید نمی توانید، بخواید جلوتر از قضا و قدر و اراده ی ما حرکت کنید نمی توانید ما همچنان «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (۴) ما سابقیم اراده ی الهی، قضای الهی، قدر الهی سابق است، خب بعد فرمود ما چه کار می خواهیم بکنیم که شما نمی توانید جلوی ما را بگیرید ما می خواهیم امثال شما را خلق بکنیم در معاد شما نمی توانید جلوی ما را بگیرید «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ» بالأخره این بدن که پوسید بدن دومی، دومی است دیگر دومی که نمی تواند عین اولی باشد اگر در مسئله ی روح گفته می شود که روح معاد عین روح دنیاست برای اینکه از بین نرفته کامل تر شده بله مثل کسی که رفته مکتب و بعد کامل شده و شده مجتهد مسلّم یا استاد دانشگاه این دیگر کامل شده اینکه از بین نرفته دوتا که نیستند که خوابیده ها بیدار شدند اینکه دوتا نیست و اما وقتی یک بدن خاک بشود دوباره بخوانند بسازند این می شود مثل چون دومی شبیه اولی است اگر اولی بود که دیگر عدم بین خود شیء و خود شیء که فاصله نمی شود که لذا فرمود: «عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ».

ص: ۳۳۰

۱- (۶) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۲- (۷) . سوره ی واقعه، آیات ۶۰ _ ۶۱.

۳- (۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۳۴.

۴- (۹) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۰.

پرسش: «أَمْثَالَكُمْ» یعنی امثال شما در دنیا یعنی شما را تغییر دادیم که یک هستی دیگر را به وجود آوریم.

پاسخ: نه، این درباره ی معاد است اینها چون گفتند: «وَوَسَّيْنَاكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱) اینها منکر معاد بودند چون منکر معاد بودند فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» (۲) شما که دنیا که یادتان نرفته که خب دنیا را چه کسی خلق کرد؟ نشئه ی اولی را چه کسی خلق کرد؟ نشئه ی ثانیه هم مقدور اوست دیگر نشئه ی ثانیه که آسان تر باید باشد به حسب ظاهر.

پرسش: ...

پاسخ: بله دیگر هویت این اعضا و جوارح به روح است روح درک می کند دیگر و گرنه اگر روح صرف نظر بشود توجهش از بدن کم بشود مثل کسی که در اتاق عمل ببرند این بدن را تکه تکه می کنند هیچ درد هم احساس نمی کند درد، درک است درک برای روح است روح اگر توجه داشته باشد به بدن درد دارد، اگر توجه نداشته باشد درد احساس نمی شود این سلب توجه یا به استغراق روح در جانب ملکوت است که روح به عالم دیگر توجه دارد به بدن توجه ندارد مثل همان جریان وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که تیر را از پا در آوردند و احساس نکرده یا نه، بدن قابلیت ندارد که روح او را اداره کند مثل همین حالتی که در اتاق عمل هست این بدن را تخدیر می کنند با تزریق آمپول و مانند آن این بدن دیگر لایق نیست مجرای تدبیر روح باشد این فاصله هست گاهی در اثر استغراق روح است در جانب دیگر که به بدن توجه ندارد درد احساس نمی کند، گاهی در اثر عدم لیاقت روح است برای اینکه مجرای روح باشد مثل همین حالت تخدیر، بدن کاری که انجام می دهد به وسیله ی روح انجام می دهد درک هم می کند به وسیله ی روح و شهادت هم می دهد باز به وسیله ی روح غرض این است که هر جا سخن از روح است عینیت است یک، هر جا سخن از شخص است عینیت است دو، هر جا سخن از بدن است مثلثیت است سه، این یک تعبیر. وقتی که این آیه سوره ی مبارکه ی «نساء» را مورد نقض قرار دادند «كُلَّمَا نَضَيْتُمْ جِلْدًا بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» آیه ۵۶ سوره ی مبارکه ی «نساء» این است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضَيْتُمْ جِلْدًا بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) خب در مدینه حوزه ی علمیه داشتند و شاگردانی تربیت می کردند آنجا دیگر زنادقه و امثال ذلک نبودند یا کم پیدایشان می شد ولی ایام حج وقتی مکه مشرف می شدند طواف می کردند در کناری قرار می گرفتند تا اینکه هر کسی سؤالی دارد، اشکالی دارد بیایند حضورشان اشکالاتشان را مطرح کنند در احتجاجات مرحوم طبرسی جلد دوم صفحه ی ۲۵۶ این سؤال هست از احتجاجات وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) حفص بن غیاث می گوید که من وارد مسجد الحرام شدم «شهدت المسجد الحرام وابن أبي العوجاء يسأل أبا عبد الله (عليه السلام) عن قوله تعالى «كُلَّمَا نَضَيْتُمْ جِلْدًا بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» حفص می گوید من وارد مسجد الحرام شدم دیدم که ابن ابی العوجا آن زندیق معروف خدمت حضرت امام صادق (سلام الله علیه) نشسته است درباره ی این آیه اشکال می کند به حضرت عرض کرد که خب این پوست اول سوخته شد و کيفر خودش را دید، این پوست دوم گناهِش چیست که باید بسوزد؟ آیه این است که هر وقت این پوستها سوخته شدند به صورت خاکستر در آمدند ما پوست جدید می روینیم ابن ابی العوجا می گوید که «ما ذنب الغیر» اینکه خدا فرمود: «بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» این جلد دوم چه گناهی کرده؟ حفص می گوید وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در جواب ابن ابی العوجا فرمود: «هی، هی و هی غیرها» این پوست دوم غیر از پوست اول است یک، عین پوست اول است دو، از نظر بدنی و جسمی حساب بکنی بله این دومی غیر از اولی است، اما پوست که گناه نکرده نه پوست اول، نه پوست دوم مگر پوست اول

گناه کرده که شما حالا قبول کردی در هر دو حال انسان است که گناه می کند مگر پوست اول گناه کرده می بیند گناه را نه شخص می کند لذا در بحثهای قبل هم داشتیم وقتی شخص سخن می گوید می گویند اقرار کرده «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسَيَحْصَأُ لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۳) این را می گویند اعتراف کرده اما وقتی دست و پا حرف می زنند می گویند شهادت داده شاهد غیر از متهم است، شاهد غیر از مجرم است این دست که گناه نکرده لذا انسان به این دست و پا و جنود می گوید: «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۴) خب اگر دست گناه کرده، دست حرف زده باید بگوییم دست اعتراف کرده ما یک شاهد عادل داریم که صادق است و قولش مورد قبول این شاهد صادق که قولش مقبول است و مسموع علیه متهم و مجرم دارد حرف می زند این ابن ابی العوجا متوجه نشد خیال کرد که پوست اولی گناه کرده پوست دوم گناه نکرده وجود مبارک حضرت هم جوابهای افراد را برابر استعدادهای آنها می دهند در خیلی از موارد به آن نکات دقیق اشاره می کنند که نه پوست اول گناه کرده، نه پوست دوم گناه را آن شخص می کند این ابزار است.

ص: ۳۳۱

- ۱- (۱۰). سوره ی واقعه, آیه ی ۶۱.
- ۲- (۱۱). سوره ی واقعه, آیه ی ۶۲.
- ۳- (۱۲). سوره ی ملک, آیه ی ۱۱.
- ۴- (۱۳). سوره ی فصلت, آیه ی ۲۱.

پاسخ: بله، خود این شخص به عنوان نیروی لامسه این نیروی محرّکه قبض و بسط دارد این مرحله ی نفس است این گوشت و پوست ابزارند مثل قلم اند منتها ابزار متّصل اند این گوشت و پوست منهای آن نیروی مُدِرکه که برای نفس است مثل قلم است کسی با قلم شهادت دروغ بدهد خب قلم هم در قیامت شهادت می دهد، زمین شهادت می دهد، مکان شهادت می دهد، مسجد شهادت می دهد، مسجد شکایت می کند این ابزار که هیچ کاره اند اینها که اهل حرف نیستند که اگر آن نیروی مُدِرکه بخواهد حرف بزند که جای تعجّب نیست خب نیروی ناطقه، نیروی سامعه، نیروی باصره همه اینها مُدِرک اند اگر درک بکنند و حرفهایشان را بزنند که جای تعجّب نیست اما پوستی که درک نمی کند پوست یعنی پوست نه نیروی لامسه ای که در پوست است نیروی لامسه برای نفس است پوست یعنی پوست آن می گوید چرا حرف زدی، چرا شهادت دادی؟ «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» خب همان ذات اقدس الهی که سنگ ریزه را به حرف در می آید، اُسْتَنْ حَنَانه را می نالاند اشکش را در می آورد همان خدا هم بالأخره پوست را به حرف در می آورد دیگر، بنابراین وقتی سخن از پوست باشد نه اولی گناه کرده نه دومی، وقتی سخن از نیروی لامسه و نیروی مدرکه و آن نیرویی که قبض و بسط به دست اوست این دست را به کار می گیرد این یکی است دیگر این دوتا نیست که این مجرم باید بسوزد دیگر اینها دیگر ابن ابی العوجا نمی فهمید که آن روزها این مطالب برای اوحدیّی از آنها بود یک هشام بن سالم می خواهد و هشام بن حکم می خواهد و سالها درس می خواهد و وجود مبارک امام صادق هشام را با آن عظمت ستود و گفت که مثل تو کم است و به دیگری گفت تو با هر کسی مناظره نکن و ولی این مناظره بکند برای اینکه «يقع و يطير»^(۱) قدری اوج می گیری بعد پرواز می کنی بعد سقوط می کنی اما «و هو يطير و لا يقع» او اوج می گیرد ولی نمی افتد اینها را امام صادق تربیت کرده اما در برابر ابن ابی العوجا فرمود: «هی، هی و هی غیرها» این دومی بله، حق با شماست غیر از اولی است ولی هر دو به یکجا مرتبط اند هر دو ابزار یک روح اند، هر دو ابزار یک انسان اند بنابراین خدا بیگانه را عذاب نکرده خود آن مجرم را دارد عذاب می کند.

پرسش: اگر اصالت با روح است خب مستقیماً روح عذاب می بیند چه نیازی به ابزار و.. هست.

پاسخ: اصالت با روح است ولی انحصار که برای روح نیست این روح همان طوری که بخواهد لذت ببرد با بدن لذت می برد. این روح اگر بخواهد لذت سیر شدن ببرد باید آب خنک بنوشد با همین بدن تا لذت ببرد اگر هم بخواهد تنبیه بشود باید با بدن تنبیه بشود اگر یک موجود شبیه فرشته ی محض بود او اولاً عذاب نداشت و لذتش هم روحانی بود همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در خطبه ی اول نهج البلاغه است که فرشته ها با ذکر حق بدون غفلت و سهو و نسیان و خواب زندگی می کنند آن می شود مجرّد محض اما اگر موجودی نفسانی بود یعنی در مقام فعل و تدبیر به بدن نیازمند بود لذتش با بدن است، دردش هم با بدن آن گاه گفت حفص می گوید من دیدم که ابن ابی العوجا در دنباله ی سؤالاتی که داشت به وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد که اینکه شما فرمودید: «هی، هی و هی غیرها» یک مثل بزیند که ما برایمان روشن بشود «قال فمّثل لی فی ذلک شیء من أمر الدنیا» از امور دنیا مثالی بیاورید که ما هم غیریتش را بفهمیم، هم عیّیت را مثالی ذکر کنید که شبیه ممّثل باشد هم غیر باشد هم عین «قال نعم» بله مثال می زنیم برای شما «أرأیت لو أنّ رجلاً أخذ لَبَنَهُ فکسرّها ثمّ رَدّها فی مِلْبَنها فهی هی و هی غیرها»(۱) فرمود این خشت قالب گیرها را که دیدی اینها قالبی دارند یک مقدار گل آمیخته را در آن قالب می ریزند می شود خشت حالا اگر گذاشتند در کوره می شود آجر نه که همان خشت است این را در آفتاب می گذارند می شود خشک، می شود خشت فرمود اگر این لبّنه را یعنی این واحد خشت را که در آن مِلْبَن یعنی آلت قالب گیری در آن قالب گیری آن را گذاشتند بعد دوباره این قالب را کنار بزنند این خشت را خرد کنند نرم کنند به صورت خاک در بیاید دوباره قالب گیری کنند این خشت دومی همان خشت اولی است از یک جهت و غیر اوست از جهت دیگر، غیر اوست برای اینکه زمانهایشان فرق می کند و مانند آن، عین اوست برای اینکه قالبشان یکی است فرمود این مثل است دیگر مثل که نباید جمیع خصوصیات ممّثل را دارا باشد فرمود: «أرأیت لو أنّ رجلاً أخذ لَبَنَهُ فکسرّها» این «تاء»، «تاء» وحدت است مثل «تمر» و «تمره» «ثمّ رَدّها فی مِلْبَنها» دوباره این لبّنه را در مِلْبَن آن قالب بریزد «فهی» یعنی این لبّنه ی دومی «هی» همان لبّنه ی اول است «و هی» یعنی لبّنه ی دومی «غیرها» غیر لبّنه ی اول است او هم بالأخره ساکت شد ولو نپذیرفت برای اینکه «اشربوا فی قلوبهم العجل».

ص: ۳۳۳

مطلبی را مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) دارد کسانی که می خواهند در فقه کار کنند کسانی که بالأخره رشته شان رشته ی فقهی نیست خب حالا همین مقداری که در حوزه رایج هست بخوانند کافی است اما اگر کسی واقعاً بخواهد در فقه کار کند چندتا متن است که بالأخره باید یا آن هنر را داشته باشد که به تنهایی مطالعه کند یا با کسی مباحثه بکند یا برای کسی تدریس بکند که بالأخره با اینها آشنا بشود مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) دارد که من فقهی به حدت ذهن کاشف الغطاء ندیدم این «یجب، یحرم، یجب یحرم» مثل موم در مُشتش بود یک فقیه فحلی بود «الأحوط کذا»، «الأحوط کذا» اینها کم در فرمایشات مرحوم کاشف الغطاء است این همان طوری که قبلاً هم عرض شد یک دوره اصول دین مختصر اولش است بعد یک دوره اصول فقه مختصر اولش است بعد آن فقه البته متأسفانه دوره فقه کامل نیست ولی بسیاری از این مسائل فقهی را دارد یک آدم عقل گرای فحل جدی هم بود در کتاب وقفش در همین کشف الغطاء در کتاب وقف این جریان امضایی که مرحوم میرزای قمی نسبت به فتحعلی شاه کرده آن ابلاغ و بخش نامه را داده این در همین هست که معلوم می شود آثار ولایت فقیه چقدر قوی بود بعد دارد اینها که چون روس که حمله کرده بود تعبیر ایشان در کشف الغطاء همان اُرس، اُرس این نمی دانم شما قبلاً این کشفهایی که می پوشیدند اُرسی، اُرسی یادتان باشد یا نه این چون از روسیه آمد آنها را می گفتند اُرس، اُرس این کشفها را می گفتند اُرسی، اُرسی بعضی از این بناهای خاصی هم که داشتند کتیبه ها یا پنجره ها را می گفتند اُرسی چون شبیه همان که از روس و اُرس آمده بود ایشان می گوید این طلاب لازم است که برای حفظ نماز جماعت امام جماعت بشوند در میدان جنگ که قشون به تعبیر ایشان می روند سربازها می روند این مبلغین اسلام بروند، این روحانیون بروند، این علما بروند واعظشان باشند، مبلغشان باشند همین است که در دفاع هشت ساله مقدس همین طور این کار را می کردند طلبه ها می رفتند امام جماعتشان می شدند، سخنران می شدند، مسائل شرعی شان را می گفتند و اینها. یک کتاب قیمی است بالأخره چون آدم عقل گراست در کتاب وقفش صفحه ی ۳۶۹ طبق این چاپ رحلی قدیمی که ما داریم در صفحه ی ۳۶۹ همین کشف الغطاء که مجموعه ای است از طهارت و صلوات و وقف و زکات و خمس و اینها آنجا می فرماید وقف باید ملک باشد، باید ماندنی باشد، واقف باید قصد قربت داشته باشد مثلاً قبض بشود و اینها حالا برای چه کسی وقف بکنند؟ می فرماید وقف باید بر کسانی باشد که این شرایط را داشته باشند حالا ملاحظه بفرمایید عقل گرایی ایشان و آسیبی که حوزه های علمیه نجف و امثال نجف از این اخباریها دیده چطور این آقایان را وادار کرده که در کتابهای رسمی شان این طور فتوا بدهند می فرماید یکی از شرایط وقف این است که «أن لا یترتب علیه تقویه أهل الباطل» وقف نباید طوری باشد که تقویت اهل باطل بر او مترتب است «فی اصول او فروع مع العیذر و بدونه فلا یصح الوقف علی الزناه و الفواحش و السراق و المحاربین مع ملاحظه الوصف» یعنی مادامی که این وصف را دارند «و لا- الکفار و المخالفین و الأخباریین القاصرین أو المعاندین للمجتهدین» اینها که جلوی تفکر عقلی را می گیرند، جلوی تفکر اجتهادی را می گیرند نمی شود مال را بر اینها وقف کردند از بس اینها آسیب دیدند از دست این قشرون، خب.

منظورم از این کتاب شریف کشف الغطاء عبارت صفحه ی پنج همین مجموعه است در صفحه ی پنج فرمود خب معاد حق است حرفی در آن نیست هم جسمانی حق است هم روحانی حق است اما حالا ما تحقیق بکنیم بفهمیم که این دومی عین اولی است یا مثل اولی است اینها واجب نیست اگر اینها واجب باشد خب توده ی مردم مشکل علمی دارند، مشکل اعتقادی پیدا می کنند این تحلیلات برای فضلا و حوزویون و دانشگاهیهاست و اگر برای توده ی مردم واجب بود که تحقیق بکنند که آیا این بدن دومی مثل اولی است یا از اولی او اصلاً سالیان متمادی باید درس بخواند دیگر. در بخش پایانی صفحه ی پنج فرمود: «و لا- يجب المعرفة على التحقيق التي لا- يصلها الا- صاحب النظر الدقيق كالعالم بأن الأبدان هل تعود بذواتها أو إنما يعود ما يُماثلها بهيئاتها» اینها دیگر واجب نیست همین که کسی معتقد باشد انسان در قیامت زنده می شود کیفرش را می بیند، بهشتش هست، جهنمش هست، حساب هست، صراط هست، میزان هست اما حالا میزان چیست، حساب چیست، تطایر کتب چیست، درکات جهنم چطوری است، درجات بهشت چطوری است، انسان بعینه می آید یا بمثله می آید اینها دیگر بر مردم واجب نیست خب البته یک محقق می خواهد تحقیق کند آن راهش باز است اما برای توده ی مردم اینها واجب نیست «و أن الأرواح هل تُعدم كالأجساد أو تبقى مستمرة حتى تتصل بالأبدان عند المعاد و أن المعاد هل يختص بالانسان أو يجرى على كآفه الضروب الحيوان و أن عودها بحكم الله دفعي أو تدريجي و حيث لزمه معرفة الجنان و تصوّر النيران لا- يلزم معرفة وجودهما الآن و لا العلم بأنهما في السماء أو في الأرض أو يختلفان و كذا حيث يجب معرفة الميزان لا يجب عليه معرفة أنها ميزان معنويه أو لها كفتان» و امثال ذلك که این را صفحه ی پنج را ملاحظه می فرماید.

بنابراین تحقیق مسئله این شد که عین انسان در قیامت هست درباره ی روح هم عین روح در قیامت هست، درباره ی بدن برابر راهنماییه‌های قرآن مثل اوست و آنچه که مربوط به حقیقت انسان یا مربوط به روح انسان بود تعبیر قرآن همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «سجده» آمده فرمود هیچ گم نمی شوید، هیچ کم هم نمی آورید توفی دارید و متوفی شما هم خداست و فرشتگان الهی.

پرسش: ببخشید استاد، آیه ی ۷۹ سوره ی «یس» صحبت از زنده کردن همین بدن است و صحبت از مثلثیت در کار نیست.

پاسخ: چرا دیگر همانجا دارد که به انسان برمی گردد می گوید همان کسی که «أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» نمی تواند «أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» ملاحظه بفرمایید آیه ی ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ فرمود: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ».

پرسش: آیه ی ۷۹ را می گویم.

پاسخ: ۷۹ که اشکال است می گوید بله، ما مثل همین را ایجاد می کنیم اینکه پودر شده آن اصلاً فرض ندارد اگر دوتا هستند بالأخره دومی غیر از اولی است کدامش معاد است کدامش مبدأ؟ اگر عین باشد که نمی شود گفت این هم مبدأ است هم معاد که، اما چون مثل است می شود گفت آن اگر کثرت هست، اگر دو هست یقیناً تفاوت دارند دیگر مگر می شود که کثرت باشد و تفاوت نباشد اجتماع مثلین چرا محال است؟ برای اینکه جمع نقیضین می شود اگر بگوییم «الف» و «باء» مثل هم اند و جمع شدند چون آخر خود اجتماع مثلین، خود اجتماع ضدین اینها محال بالذات نیستند اینها محال بالعرض اند چون به جمع نقیضین برمی گردند محال اند لذا اجتماع ضدین بدیهی است نه اولی، اجتماع مثلین استحاله اش بدیهی است نه اولی، بدیهی آن است که دلیل دارد ولی نیازی به دلیل ندارد، اولی آن است که اصلاً دلیل بردار نیست دو دوتا چهارتا بدیهی است نه اولی آنکه اولی است این است که نقیضان جمع نمی شود، وجود عدم نیست دیگر چرا بر نمی دارد این را ما مضطربیم درک کردن اضطرار را چرا می گویند اضطرار؟ برای اینکه ما در برابر یک امر ضروری قرار می گیریم نه می توانیم نفهمیم نه می توانیم در خلاف او سخن بگوییم می شویم مضطر، کسی نمی تواند بگوید من دو دوتا چهارتا یا اجتماع نقیضین را درک کردم ولی نمی خواهم بفهمم، نمی خواهم بفهمم نیست او فهمیده قبلاً، اجتماع مثلین محال است چرا؟ چون جمع نقیضین می شود باز چرا؟ برای اینکه اگر اجتماع شد یعنی هیچ میزی نیست ولی وقتی چون مثلین اند کثرت است پس معلوم می شود میز است دیگر اگر کثرت نباشد که این یکی و آن یکی ندارد، آن یکی و این یکی ندارد که چرا شما نمی گوید «الف» کثیر است برای اینکه ممیز در کار نیست اما اگر گفتید «الف» مثل «باء» است «الف» مثل «الف» است «الف» خصوصیتی دارد این جایش اینجاست «باء» خصوصیتی دارد آنجا جایش است ولی جنسشان، فصلشان، نوعشان، عوارضشان، احکامشان یکی است اگر مثل شد حتماً غیر است و اگر غیر شد می تواند مباین باشد می تواند مثل آنها گفتند: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۱)

فرمود ما می توانیم مثلش را خلق کنیم آنها هم ساکت شدند دیگر نمی توانند بگویند عین برای اینکه عین که رفته در همانجا هم سخن از مثلثیت است.

Your browser does not support the audio tag

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسِيَنَّكُمْ خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَاءَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَمَأْظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳)

پیشنهادهایی که مشرکان حجاز می دادند درباره ی مسئله وحی و نبوت بر چند قسم بود بعضی از اقسام دلیل بر نبوت نیست یعنی اگر کسی آن پیشنهادها را عملی می کرد دلیل نبود که او پیامبر است مثلاً- اگر کسی باغی از خرما یا انگور داشت و امکاناتی برای او فراهم بود که می توانست لابه لای این درختها نهر جاری کند این دلیل بر نبوت او نبود یا دلیل بر استحقاق او برای دریافت نبوت نبود و همچنین اگر برای آنها چشمه ی جوشانی احداث می کرد باز دلیلی بر نبوت نبود اینها یک سلسله خواسته هایی است که دلیل بر نبوت نیست یا استحقاق دریافت نبوت را اثبات نمی کند.

قسم دوم پیشنهادهایی بود که برای بشر عادی محال است این است که می گفتند: «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» (۱) رفتن در آسمانها نه تنها به سوی آسمان، رفتن در آسمانها به طور عادی محال است این برای وصف فرشته هاست و اگر کسی بخواهد به صورت معراج سیر سمایی داشته باشد آن ممکن است به اذن خداست این چنین نیست در اختیار خود شخص باشد هر وقت خواست سفر عروجی داشته باشد.

ص: ۳۳۷

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.

قسم سوم که پیشنهادشان محال بود گفتند: «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (۱) درباره ی ذات اقدس الهی که مستحیل است مقابل کسی قرار بگیرد این خواسته های آنها لذا ذات اقدس الهی فرمود بر فرض که آنها عملی بشود که پنج، شش خواسته ی شما درباره ی همین مسائل تکاثری بود گفتید «تَفَجَّرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يُبْعَثُ» (۲) این یک، «أَوْ تَكُونُ لِمَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ» دو، «وَعِنَبٍ» سه، «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارُ» (۳) چهار، «أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» (۴) پنج این پنج اموری که اکثری خواسته های شما را تشکیل می دهد راجع به مسائل مادی و تکاثر است بر فرض خدای سبحان خزاین غیبی را هم در اختیار شما قرار بدهد شما به دیگران چیزی نمی دهید و توزیع مال برای شما بسیار سخت است «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسِيَنَّكُمْ» چرا؟ «خَشِيَةَ الْإِنْفَاقِ» می ترسید تمام بشود و اصولاً طبع انسان قتور است و سخت گیر است و بخیل است و شحی این برای آن است که تناسبی دارد با آن پنج، شش خواسته ای که آنها دارند. این «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» فرمود این بخل و طمع در درون انسان جاسازی شده است و هر کس از این نجات پیدا کرد به مقصد رسیده است. در سوره ی مبارکه ی «حشر» آیه ی ۱۰ که این چنین آمده است که «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصِصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» اگر کسی از بخل

نفس نجات پیدا کرد تقوایی داشت که بخلِ نفس را از او جدا کرد و او را از بخلِ نفس آزاد کرد چنین کسی از فلاح برخوردار است این «حیّ علی الفلاح» ناظر به این گونه از فلاحهاست. در سوره ی مبارکه ی «نساء» به صورت شفاف فرمود این بخل در درون انسان نهادینه شده است آیه ی ۱۲۸ سوره ی مبارکه ی «نساء» این است «وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ» (۵). «الشُّحَّ» یعنی بخل این بخل یک وصف عارضی نیست بلکه در درون هر کسی نهادینه شده است باید با این مبارزه کرد این را تعدیل کرد و نه تعطیل امساک مال، حفظ مال و مانند آن برای تأمین ذخیره که بالأخره انسان اطمینانی پیدا کند این فی الجمله بد نیست که بتواند آبروی خودش را حفظ بکند اما مازاد بر این مخصوصاً در بخش محرم باعث هلاکت است، پس بنابراین این بیماری در درون جان هر کسی است بیرون نیست «وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ» چون این بیماری در درون افراد هست مراقبت نفس، معالجه ی نفس و مانند آن لازم است. پس یک مطلب این است که چه تناسبی بین آیه ی صد و آیات دیگر است این تناسب روشن شد برای اینکه آنها خواسته هایی داشتند که قسمت مهمّش مربوط به تکاثر و آثار مالی بود فرمود بر فرض اینها حاصل بشود مشکل شما حل نمی شود شما همان طمع ورزی و امساک و بخل و امثال ذلک را که داشتید دارید چون «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».

ص: ۳۳۸

- ۱- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۲.
- ۲- (۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۰.
- ۳- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۱.
- ۴- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.
- ۵- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۸.

پرسش:...چه فرقی بین «مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (۱) با «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».

پاسخ: خب خیلی آن مسائل مالی است این مسائل غیر مالی است «مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ضیئت نمی ورزد، بخل ندارد که اسرار غیبی را برای مردم باز گو کند هر غیبی را که ما از راه وحی به پیامبر ابلاغ کردیم او موظف است که به مردم برساند و می رساند نه چیزی را بدون اذن ما می گوید یک، و نه چیزی را که ما گفتیم او کتمان می کند، در اینها در بحث وحی و نبوت به عنوان دوتا قضیه ایجابی و سلبی گذشت یکی اینکه هر چه او می گوید گفته ی ماست، یکی اینکه هر چه ما گفتیم او به مردم می گوید هیچ کدام از این دو قضیه مُغنی از دیگری نیست آن قضیه ای که می گوید هر چه ما گفتیم به مردم می رساند کتمان نمی کند ثابت نمی کند که اضافه ندارد که آن آیه ی سوره ی «نجم» که می گوید هر چه می گوید گفته ی ماست ثابت نمی کند که هر چه ما گفتیم آن را هم می گوید نه خیر هر چه که او می گوید گفته ی ماست اما بعضی از چیزهایی که ما گفتیم ممکن است به شما نگوید لذا این دو قضیه کاملاً از هم جداست هیچ کدام مُغنی از دیگری نیست یکی موجه است و دیگری سالبه قهراً هویت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را معصوم نگه می دارد یعنی هر چه او می گوید گفته ی ماست، هر چه ما به او گفتیم به شما می رساند لذا می شود رسول امین آن درباره ی مسائل غیبی و معنوی و علمی است، خب.

ص: ۳۳۹

فرمود: «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَيْتُمْ خَشْيَةَ الْأَنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» اما حالا اینکه گاهی ممکن است گفته بشود ذات اقدس الهی یک حقیقت نامتناهی است و حرکت به سوی او نامتناهی است این دو تا مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود حرکت به سوی او متناهی است ولی او نامتناهی است چون حرکت طلب است طلب نمی تواند نامحدود باشد طلب نامحدود یعنی جزاف و گراف و بی هدف طلب حتماً به دارالقرار می رسد و آرام می گیرد منتها این قافله ی سیال همچنان هر کسی به دنبال مقصد خاص خود هست اگر شما یک اقیانوس نامتناهی فرض کردید بارانهای فراوانی آمده، نهرهای فراوانی، جویهای فراوانی تشکیل شده همه ی اینها به طرف دریا می روند اما هر کدام به اندازه ی توانش دریا را می شکافد بعضیها که آبشان کم اند همین به ساحل رسیدند به دریا وصل می شوند و آرام می شود، بعضیها که سیل خروشان اند بسیاری از این آبها را می شکافند تا به آن وسطهای دریا برسند افراد هم این چنین اند بعضیها هم به این ۱۰۰۱ اسم یا ۱۰۰۰ اسمی که در جوشن کبیر هست همه شان که اسم اعظم نیستند برخیها به بعضی از این اسمای صغار که رسیدند دارالقرارشان است بعضیها به آن اسمای عظیم می رسند، بعضی به اعظم می رسند اینها یکسان نیستند ولی این دو مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود طلب محدود است برای اینکه طلب نامتناهی یعنی به مقصد نمی رسد یعنی جزاف است اما آن مقصود نامتناهی است هر کسی به اندازه ی خودش با او در ارتباط است آن هم که از شیخناالاستاد مرحوم آقای الهی قشمه ای (رضوان الله علیه) نقل شده است که می فرمود آرزوی ما این است که در کنار حوض کوثر نهج البلاغه را خدمت حضرت امیر (سلام الله علیه) بخوانیم این نشان آن است که تکامل علمی در قیامت هست بله خب هست این را نمی گویند تکامل عمل صالح در قیامت کسی کاری بکند، ثوابی ببرد این چنین نیست اما تکامل علمی از همین مرگ به بعد شروع می شود خیلی از چیزهاست که انسان در برزخ می فهمد در دنیا نمی فهمد، خیلی از چیزهاست که در قیامت می فهمد در برزخ نمی فهمد، خیلی از چیزهاست که در بهشت می فهمد در ساهره ی قیامت و صحنه ی قیامت نمی فهمد این تکامل علمی هست اما حالا کاری بکند ثواب ببرد این طوری نیست، عملی انجام بدهد که به وسیله ی آن عمل ثوابی در نامه ی عمل او نوشته بشود این چنین نیست زیرا «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۱) خب.

ص: ۳۴۰

پاسخ: بله خب دیگر، بله اما نه اینکه چون این کار را انجام داده است ثواب می برد این لذت بیشتری می برد، شهود پیدا می کند مثل اینکه خود کفار هم تکامل علمی پیدا می کنند اینها که برایشان جهنم و بهشت و مسئله قیامت و عالم غیب افسانه و فسانه بود آن روز می گویند: «رَبَّنَا ابْصِرْ نَا وَسَمِعْنَا» (۱) خیلی چیز برای ما حل شد فکر می کردیم که اینها جزء اساطیرالاولین است اما این طور نیست که حالا اگر درجه ی علم آنها زیاد شد درجه ی وجودی آنها زیاد بشود فیضی ببرند و امثال ذلک، خب.

بنابراین اینکه فرمود: «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ» بخشی ناظر به آن پنج، شش امری است که خواستند بعد هم عده ای پیشنهادشان این بود که مسئله نبوت را هر کسی دریافت نمی کند باید که یک سرمایه دار طایفی یا مکی مثلاً به نبوت برسد آن را در سوره ی مبارکه ی «زخرف» بیان کرد که «نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَا يَنْهَمُ مَعِيشَتَهُمْ» (۲) مگر رزقهای الهی را شما تقسیم می کنید؟ رزق چه ظاهری چه باطنی، چه کریم چه عادی این را ما تقسیم می کنیم می دانیم نبوت را به چه کسی بدهیم مثلاً شعیب (سلام الله علیه) از نبوت خود چنین خبر دارد «وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا» (۳) نبوت یک روزی حسن است، ولایت، عصمت و امامت اینها روزی حسن اند، امور مادی هم باز روزی الهی است فرمود شما که دستتان نیست که تقسیم بکنید برای اینکه شما اگر خزائن رحمت هم داشته باشید برای اینکه تمام نشود انفاق نمی کنید پس شما نگویید چرا فلان کس پیامبر شد، فلان کس پیامبر نشد و مانند آن.

۱- (۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۲- (۱۰) . سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲.

۳- (۱۱) . سوره ی هود، آیه ی ۸۸.

اما درباره ی آن سؤال «لولا علیّ (علیه السلام) لهلك عثمان» (۱) آنجا مستحضرید که وجود مبارک حضرت امیر فرمود نار در درون این زند و مسعار هست، در درون این چخماخ هست منتها حرکتی می خواهد اراده ای می خواهد اینها که گرفتار «نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَيَّ الْأَفْتِدَةَ» (۲) هستند اینها وارد صحنه ی قیامت که شدند به اراده الله آنچه که در درون اینهاست ظاهر می شود در بخشی از امور ذات اقدس الهی فرمود اینها آنچه را که در دل دارند خیال کردند ما ظاهر نمی کنیم «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ» (۳) ما این کینه ها را بالأخره یک روز جراحی می کنیم در می آوریم حالا- یا در دنیا در می آوریم اینها رسوا می شوند یا در آخرت در می آوریم سوخته می شوند بالأخره عاملی می خواهد که اینها را استخراج کند در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که هر کسی یک راز بدی در درونش باشد بالأخره از فلتات زبانش ذات اقدس الهی این را بیرون می کشد تا مردم بفهمند اراده ای می خواهد که آن نار را از درون ظاهر بکند مثل سنگ چخماخ که از درون ظاهر کرد این یک، ثانیاً چون این نار از درون است نه از بیرون صادق است گفته شود «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۴) ما گر این آتش را، شعله ی اینها را زیاد کردیم نه شعله ی آتش را که خارج است، نه اینکه سَعیر نار را و شعله ی نار را زیاد کردیم شعله ی اینها را زیاد کردیم برای اینکه خود اینها دارند مشتعل می شوند می سوزند دیگر اگر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۵) اگر اینها «وَقُودُ النَّارِ» (۶) اند همینها گر می گیرند همینها که گر گرفتند تعبیر «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۷) درست در می آید دیگر لازم نیست بفرماید «زدناها» آن نار را «سَعیرا»، خب.

ص: ۳۴۲

- ۱- (۱۲) . الغدير، ج ۸، ص ۲۱۴.
- ۲- (۱۳) . سوره ی همزه، آیات ۶ _ ۷.
- ۳- (۱۴) . سوره ی محمد، آیه ی ۲۹.
- ۴- (۱۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
- ۵- (۱۶) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.
- ۶- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰.
- ۷- (۱۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

اما اینکه جدال احسن شده بود بعضی از اینها شفاف است، بعضی از اینها توضیحی می خواهد آنجا که فرمود: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ» (۱) خب جدال احسن است، آنجا هم که فرمود وقتی خدا اکبر را آفرید کبیر را می تواند بیافریند یعنی به طریق اولی دیگر، آنجا که اشد را آفرید شدید را می تواند بیافریند به طریق اولی دیگر، این به طریق اولی که در کنار او تعبیه شده است جدال احسن است گاهی هین و اهون به لحاظ فاعل است، گاهی کبیر و اکبر، شدید و اشد به لحاظ قابل در هر دو جا سخن از اولویت مطرح است چون اولویت برای قدرت غیر متناهی مطرح نیست بنابراین می شود جدال احسن. به هر تقدیر ذات اقدس الهی به رسولش فرمود شما این معجزات را آوردی اینها نپذیرفتند ولی قبلاً کسانی هم بودند که معجزاتی را خواستند وجود مبارک موسای کلیم آورد یا وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به همراه خودش معجزات را آورد برای آنها ثابت شد که اینها معجزات الهی است ولی ایمان نیاوردند نگران نباش بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۲) بسیاری از متأخران شبیه متقدمان اند، بسیاری از متقدمان شبیه متأخران اند این روزگار هست بشر هم همین طور هست انبیای قبلی صابر و بردبار بودند مقاومت کردند تو هم باید باید صابر و مقاوم باشی لذا فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» معجزاتی که برای موسای کلیم ذکر کردند از هفده، هیجده تا می گذرد ولی نه تایی آن شفاف است و خود قرآن کریم هم بر آن تصریح کرد و تکیه کرد غیر از این نه تا باز هم آیات دیگری را قرآن شمرده ولی فرمود نه آیه و معجزه ی شفاف ما به موسای کلیم دادیم معجزه که دیگر حسی است همه ی معجزات آیات الهی است ولی درباره ی بعضیها تعبیر به بین دارد، درباره ی موسای کلیم فرمود ما «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» چه اینکه درباره ی مکه هم دارد که حرم الهی، کنار مسجد الحرام، خود کعبه آن محدوده «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» (۳) آیات شفاف و روشن. امروز روز عرفه است تمام تصمیمتان ان شاء الله این باشد که همه ی کارهایتان را بگذارید کنار بعد از ظهر فقط به فکر دعا باشید مخصوصاً دعای نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) اگر توانستید جمع بکنید بین دعای عرفه امام سجاد و امام حسین (سلام الله علیهما) «طوبی لکم و حُسن مآب» نشد لا اقل آن دعا را بخوانید امروز را فقط دعا به مطالعه و اینها اصلاً نپردازید کاری که انسان در ماه مبارک رمضان موفق نمی شد و اگر خدای ناکرده مشمول رحمت الهی نشده بود در ماه مبارک رمضان امروز که روز عرفه است باید خودش را دریابد.

ص: ۳۴۳

- ۱- (۱۹). سوره ی روم، آیه ی ۲۷.
- ۲- (۲۰). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.
- ۳- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۷.

غرض آن است که درباره ی مکه فرمود: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» خیلی شفاف و روشن یک تکه سنگ هزارها سال بماند آخر این حجرالأسود را خیلها خواستند بردارند سایر احجاز بله خب بالأخره این سنگها چندین بار کعبه ویران شده دوباره بازسازی شده بالأخره این بنا که همان بنای دست ساز و درست شده ی معماری و کارگری وجود مبارک ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) که نیستند که سیل خراب کرده، زلزله خراب کرده، گذشت روزگار خراب کرده مگر یک چهاردیواری چقدر می تواند بماند به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) عصری که وجود مبارک پیغمبر به سر می بردند این به قدّ دوتا آدم دوتا یک متر و نیم، سه متر یا دوتا دو متر حدّا کثر چهار متر الآن شانزده، هفده متر است دیگر وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود بیا روی دوش من و این بتها را بریز همین کارها را هم کردند به قدّ دوتا آدم بود درست است که آن بار ملکوتی را به همراه دارد اما این چنین نبود که در عصر پیغمبر کعبه این قدر ارتفاع داشته باشد پانزده، شانزده متر باشد اما آن حجرالأسود این یک تکه سنگ قرنهایست که مانده انبیا آن را مس کردند، استلام کردند، بوسیدند، دست کشیدند، به صورت مالیدند همین یک تکه سنگ الآن بسیاری از چشمه هاست که در همین دامنه ی سلسله جبال البرز یک سال قدری که برف کم بیاید این چشمه خشک می شود ما مبتلاییم در بعضی از این بخشها دیگر اما زمزم الآن چهار هزار سال است دارد می جوشد آنجا جای برف نیست، جای تگرگ نیست، جای بارندگی نیست خب یک چشمه که چهار هزار سال دارد می جوشد این جزء آیات بیینات است، یک تکه سنگی که هزارها سال انبیا آمدند، اولیا آمدند، ائمه آمدند همه دست زدند، بوسیدند، احترام گذاشتند ما هم به همان احترام موظفیم استلام بکنیم این می شود «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» (۱) اما عصر عرفه خصیصه ای دارد مستحضرید که عرفه خارج از محدوده ی حرم است بیرون است هم خارج از مکه است، هم خارج از حرم است حاجی وقتی احرام حج بست حالا حجّ افراد یا حجّ قران را حساب بکنید که عمره شان عمره ی قبلاً نگذشته بودند حالا در حجّ تمتّع قبلاً عمره ای هست که طواف بکنند ولی حج در آن قران و افراد طوافی نبود اول احرام می بستند گفتند وقتی احرام بستی شایسته نیستی که دور کعبه بگردی باید بروی بیرون ناله بکنی، دعا بکنی، طیب و طاهر بشوی بعد وارد حرم بشوی اولین جایی که وارد حرم شدی مشعرالحرام است آنجا باید ناله را ادامه بدهی بعد باید وارد محدوده ی منا بشوی آنجا عبادات را انجام بدهی وقتی طیب و طاهر شدی آن وقت مجازی بیایی دور کعبه بگردی این خاصیت حج است امروز چنین روزی است خلاصه بعد از ظهر امروز را خیلی باید مغتنم بشمارید و مهم ترین دعایی که می کنید خب سلامت وجود مبارک ولی عصر باشد، نظام باشد، امت اسلامی باشد و نجات مردم غزه باشد هیچ چیزی نمی تواند اینها را نجات بدهد مگر دعا ببینید همه ی آن شیوخ بی عقل منطقه، همه این سران خود فروخته ی اعراب، همه ی آن استکبار جهانی دارند یک میلیون و نیم را دارند محاصره می کنند که فاجعه ی انسانی است و تنها عاملی که می تواند این مشکل را حل بکند همان مسئله ی دعاست اینها را ان شاء الله فراموش نکنید در خلال این دعاها برای دولت و ملت و مملکت و جوانها و اینها که حوایج جزئی داخلی است اینها هم ان شاء الله فراموشتان نمی شود، خب.

فرمود ما این معجزات را به موسای کلیم دادیم اینها آیات بینه ی الهی اند شفاف اند «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» هم درباره ی خود موسای کلیم صادق است، هم درباره ی وجود مبارک پیغمبر حالا درباره ی وجود مبارک پیغمبر که معروف است این است که ذات اقدس الهی به پیامبر می فرماید که تو از بنی اسرائیلی که از جریان موسای کلیم و مبارزات کلیمی و مخالفتها و محاربتهای درباریان فرعون باخبرند سؤال بکن بین جریان چیست؟ «فَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی آن یهودیهایی که عالم به تاریخ اند از آنها سؤال بکن تا روشن بشود سؤال بکن تو که می دانی من از راه علم غیب آگاه کردم برای اینکه فضای مکه، فضای حوزه ی مسلمانها یک فضای آگاهی باشد که وجود مبارک موسای کلیم با آیات شفاف و روشن آمد و فرعون برای او برای فرعون مسلم شد که اینها آیات الهی اند مع ذلک انکارش را ادامه داد «فَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ» و وجود مبارک موسای کلیم برای هدایت آنها آمد آن گاه فرعون در قبال خواسته ها و رهبریهایی وجود مبارک موسای کلیم گفت «إِنِّي لَمَأْطُوكَ يَا مُوسَىٰ مَسِيحُورًا» تو گویا سحر در تو اثر کرده که اگر مسحور معنای همان معنای مفعولی خودش را بدهد اما اگر گاهی گفتند مفعول به معنی فاعل است نظیر اینکه «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسِيئًا» (۱) «حِجَابًا مَّسِيئًا» گفتند «حِجَابًا ساترا» که مفعول به معنی فاعل است گرچه در آن بحثهای قبلی گذشت که خیر اینجا مستور به معنی خودش است حجاب غیبی داریم، حجاب ظاهری، حجاب ظاهری همین دیوار و پرده است حجاب غیبی همان گناه است این گناه و غرور و خودخواهی نمی گذارد انسان واقع را ببیند ولی ما خود این حجاب را نمی بینیم «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسِيئًا» این حجاب گاهی مستور است، گاهی مشهور، حجاب مشهور همین پرده و دیوار است، حجاب مستور گناه است این گناه حاجب است نمی گذارد انسان به آن حقیقت بار یابد. به هر تقدیر بعضیها گفتند این مسحور به معنی ساحر است بعضیها گفتند به قرینه ی سوره ی مبارکه ی «شوری» که «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (۲) _ معاذ الله _ همان طوری که گفتند وجود مبارک موسای کلیم مجنون است مسحور هم به همان معنا گفتند اما وجود مبارک موسای کلیم در جواب چه چیزی فرمود، فرمود که «قَالَ» یعنی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَيِّئَةٍ» فرمود فرعون تو می دانی اینها را فقط خدا نازل کرده یک، اینها بصائرند، آیات روشن اند، بصیرت اند نه تنها ظاهر شفاف دارند باطن شفاف دارند، باطن شفاف دارند ظاهر شفاف دارند از آیه روشن و معجزه ی شفاف به بینه یاد می شود، به مبصره یاد می شود درباره ی حضرت صالح فرمود: «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً» این «مُبْصِرَةً» یعنی «آیة مبصره» «مُبْصِرَةً» متعدی نیست لازم است یعنی روشن نه اینکه بیناکننده آیه ی مبصره یعنی آیه ی روشن، آیه ی بینه یعنی آیه ی شفاف، آیه ی بصیرت یعنی شفاف وجود مبارک موسای کلیم فرمود اینها معجزات اند یک، خدا نازل کرده دو، اینها بصائرند یعنی بینات اند «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَيِّئَةٍ» یعنی «أنزله الله آیات بصائر» «آیات بینات» تو فهمیدی دیگر روشن شد برای تو دیگر، خب یک چوب ما خواستیم می شود اژدها نشد می شود چوب اینها را می دانید دیگر آن صحنه های مبارزه را هم که دیدی که همه ی آن سحرها را بلعید این همان است که «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (۳) بود یعنی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) این آیات را که ارائه کرد فرعون یقین پیدا کرد که اینها آیات الهی است اما انکار کرد در بحثهای قبل ما داشتیم که قضیه را عقد می گویند برای اینکه بین محمول و موضوع گره خورده است اینها را حوزه و دانشگاه به عهده دارند که کارهای علمی است بعد از روشن شدن یک مطلب علمی که محمول برای موضوع ثابت است آن موضوع دارای این محمول است عصاره ی این عقد باید با جان گره بخورد بشود عقیده این را می گویند ایمان این کار عقل عملی است عقلی که «عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (۴)، این گاهی محکم است گاهی نیست، این اصلاً هیچ ارتباطی با آن فهم و علم ندارد ما کاری داریم، قوایی و شئونی داریم که ادراک به

عده ی آنهاست یک سلسله شئونی داریم که عمل به عده ی آنهاست ما همان طوری که در نشئه ی طبیعت و بدن و ظاهر چشم داریم که می بیند، گوش داریم که می شنود اینها کارهای ادراکی است ولی دست داریم که کار می کند، پا داریم که راه می رود اینها چهار قسم اند گاهی هر دو قوی اند یعنی کسی دارای چشم قوی و دست قوی است، گاهی هر دو ضعیف اند چشمش نایب است یا ضعیف است دستش هم فلج است گاهی چشمش که ادراکی است قوی است اما دستش فلج است گاهی هم قسم چهارم است کسی دستش قوی است نیروی دست و پایش قوی است ولی کور است این درون ما هم همین چهار قسم را دارد آن عقل نظری ما که باید بفهمد آن عقل عملی ما که باید تصمیم بگیرد یکی عده دار جزم علمی است یکی عده دار عزم عملی آنکه هر دو قوی باشد می شود عالم متقی، عالم عادل هم خوب می فهمد، هم خوب عمل می کند آنکه قسمت جزمش قوی است عزمش ضعیف است می شود عالم فاسق خوب می فهمد اما در موقع عمل دستش می لرزد. قسم سوم آن است که عزمش قوی است اما جزمش ضعیف است می شود مقدس بی درک هر چه به او بگویی عمل می کند اما تشخیص نمی دهد آنکه هم جزمش ضعیف است، هم عزمش ضعیف است می شود فاسق جاهل در درون ما هم مثل بیرون چهار گونه است وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو که فهمیدی اینها را این فهم را، این عقد را، این گره بین موضوع و محمول را به جانت گره بند بشود عقیده این دست می لرزد چرا این کار را نمی کنی؟ قرآن فرمود: «وَجَحَدُوا بِهَا» اما «وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ» (۵) آن بخش جزمی شان مشکل ندارد برایشان روشن شد آن بخش عزم و تصمیم گیری شان مشکل دارد این می شود عالم فاسق این چنین نیست که آن مسائل را تحلیل نکند که خوب می فهمد اما آن «ما يُعْبَدُ بِهِ الرَّحْمَنُ» و یکتسب به الجنان» او گیر دارد ضعیف است این است که گفتند هم علم پیدا کنید «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» بشود، هم «يُزَكِّيهِمْ» (۶) بشود برای همین است ان شاء الله عصر امروز که دعای عرفه می خوانید همه را در نظر داشته باشید ما هم مشمول ادعیه شما باشیم.

ص: ۳۴۵

- ۱- (۲۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۵.
- ۲- (۲۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۷.
- ۳- (۲۵) . سوره ی نمل، آیه ی ۱.
- ۴- (۲۶) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۵- (۲۷) . سوره ی نمل، آیه ی ۱۴.
- ۶- (۲۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسِيَنَّكُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» (۱۰۰) «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَيَأْخُذُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَمَأْظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا» (۱۰۱) «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ يَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (۱۰۲) «فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا» (۱۰۳)

پیشنهادهایی که مشرکان حجاز می دادند درباره ی مسئله وحی و نبوت بر چند قسم بود بعضی از اقسام دلیل بر نبوت نیست یعنی اگر کسی آن پیشنهادها را عملی می کرد دلیل نبود که او پیامبر است مثلاً اگر کسی باغی از خرما یا انگور داشت و امکاناتی برای او فراهم بود که می توانست لابه لای این درختها نهر جاری کند این دلیل بر نبوت او نبود یا دلیل بر استحقاق او برای دریافت نبوت نبود و همچنین اگر برای آنها چشمه ی جوشانی احداث می کرد باز دلیلی بر نبوت نبود اینها یک سلسله خواسته هایی است که دلیل بر نبوت نیست یا استحقاق دریافت نبوت را اثبات نمی کند.

قسم دوم پیشنهادهایی بود که برای بشر عادی محال است این است که می گفتند: «أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» (۱) رفتن در آسمانها نه تنها به سوی آسمان، رفتن در آسمانها به طور عادی محال است این برای وصف فرشته هاست و اگر کسی بخواهد به صورت معراج سیر سمایی داشته باشد آن ممکن است به اذن خداست این چنین نیست در اختیار خود شخص باشد هر وقت خواست سفر عروجی داشته باشد.

ص: ۳۴۶

۱- (۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.

قسم سوم که پیشنهادشان محال بود گفتند: «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (۱) درباره ی ذات اقدس الهی که مستحیل است مقابل کسی قرار بگیرد این خواسته های آنها لذا ذات اقدس الهی فرمود بر فرض که آنها عملی بشود که پنج، شش خواسته ی شما درباره ی همین مسائل تکاثری بود گفتید «تَفَجَّرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يُبْعَثُ» (۲) این یک، «أَوْ تَكُونُ لِمَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ» دو، «وَعِنَبٍ» سه، «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارُ» (۳) چهار، «أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» (۴) پنج این پنج اموری که اکثری خواسته های شما را تشکیل می دهد راجع به مسائل مادی و تکاثر است بر فرض خدای سبحان خزاین غیبی را هم در اختیار شما قرار بدهد شما به دیگران چیزی نمی دهید و توزیع مال برای شما بسیار سخت است «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسِيَنَّكُمْ» چرا؟ «خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» می ترسید تمام بشود و اصولاً طبع انسان قتور است و سخت گیر است و بخیل است و شحی این برای آن است که تناسبی دارد با آن پنج، شش خواسته ای که آنها دارند. این «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» فرمود این بخل و طمع در درون انسان جاسازی شده است و هر کس از این نجات پیدا کرد به مقصد رسیده است. در سوره ی مبارکه ی «حشر» آیه ی ۱۰ که این چنین آمده است که «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» اگر کسی از بخل

نفس نجات پیدا کرد تقوایی داشت که بخلِ نفس را از او جدا کرد و او را از بخلِ نفس آزاد کرد چنین کسی از فلاح برخوردار است این «حیّ علی الفلاح» ناظر به این گونه از فلاحهاست. در سوره ی مبارکه ی «نساء» به صورت شفاف فرمود این بخل در درون انسان نهادینه شده است آیه ی ۱۲۸ سوره ی مبارکه ی «نساء» این است «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ» (۵). «الشُّحُّ» یعنی بخل این بخل یک وصف عارضی نیست بلکه در درون هر کسی نهادینه شده است باید با این مبارزه کرد این را تعدیل کرد و نه تعطیل امساک مال، حفظ مال و مانند آن برای تأمین ذخیره که بالأخره انسان اطمینانی پیدا کند این فی الجمله بد نیست که بتواند آبروی خودش را حفظ بکند اما مازاد بر این مخصوصاً در بخش محرم باعث هلاکت است، پس بنابراین این بیماری در درون جان هر کسی است بیرون نیست «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ» چون این بیماری در درون افراد هست مراقبت نفس، معالجه ی نفس و مانند آن لازم است. پس یک مطلب این است که چه تناسبی بین آیه ی صد و آیات دیگر است این تناسب روشن شد برای اینکه آنها خواسته هایی داشتند که قسمت مهمّش مربوط به تکاثر و آثار مالی بود فرمود بر فرض اینها حاصل بشود مشکل شما حل نمی شود شما همان طمع ورزی و امساک و بخل و امثال ذلک را که داشتید دارید چون «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».

ص: ۳۴۷

- ۱- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۲.
- ۲- (۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۰.
- ۳- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۱.
- ۴- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.
- ۵- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۸.

پرسش: ...چه فرقی بین «مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (۱) با «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».

پاسخ: خب خیلی آن مسائل مالی است این مسائل غیر مالی است «مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ضیئت نمی ورزد، بخل ندارد که اسرار غیبی را برای مردم باز گو کند هر غیبی را که ما از راه وحی به پیامبر ابلاغ کردیم او موظف است که به مردم برساند و می رساند نه چیزی را بدون اذن ما می گوید یک، و نه چیزی را که ما گفتیم او کتمان می کند دو، اینها در بحث وحی و نبوت به عنوان دو تا قضیه ایجابی و سلبی گذشت یکی اینکه هر چه او می گوید گفته ی ماست، یکی اینکه هر چه ما گفتیم او به مردم می گوید هیچ کدام از این دو قضیه مُغنی از دیگری نیست آن قضیه ای که می گوید هر چه ما گفتیم به مردم می رساند کتمان نمی کند ثابت نمی کند که اضافه ندارد که آن آیه ی سوره ی «نجم» که می گوید هر چه می گوید گفته ی ماست ثابت نمی کند که هر چه ما گفتیم آن را هم می گوید نه خیر هر چه که او می گوید گفته ی ماست اما بعضی از چیزهایی که ما گفتیم ممکن است به شما نگوید لذا این دو قضیه کاملاً از هم جداست هیچ کدام مغنی از دیگری نیست یکی موجه است و دیگری سالبه قهراً هویت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را معصوم نگه می دارد یعنی هر چه او می گوید گفته ی ماست، هر چه ما به او گفتیم به شما می رساند لذا می شود رسول امین آن درباره ی مسائل غیبی و معنوی و علمی است، خب.

ص: ۳۴۸

۱- (۷). سوره ی تکویر، آیه ی ۲۴.

فرمود: «لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَيْتُمْ خَشْيَةَ الْأَنْفَاقِ وَكَأَنَّ الْإِنْسَانَ قَتُورًا» اما حالا اینکه گاهی ممکن است گفته بشود ذات اقدس الهی یک حقیقت نامتناهی است و حرکت به سوی او نامتناهی است این دو تا مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود حرکت به سوی او متناهی است ولی او نامتناهی است چون حرکت طلب است طلب نمی تواند نامحدود باشد طلب نامحدود یعنی جزاف و گراف و بی هدف طلب حتماً به دارالقرار می رسد و آرام می گیرد منتها این قافله ی سیال همچنان هر کسی به دنبال مقصد خاص خود هست اگر شما یک اقیانوس نامتناهی فرض کردید بارانهای فراوانی آمده، نهرهای فراوانی، جویهای فراوانی تشکیل شده همه ی اینها به طرف دریا می روند اما هر کدام به اندازه ی توانش دریا را می شکافد بعضیها که آبشان کم اند همین به ساحل رسیدند به دریا وصل می شوند و آرام می شود، بعضیها که سیل خروشان اند بسیاری از این آبها را می شکافند تا به آن وسطهای دریا برسند افراد هم این چنین اند بعضیها هم به این ۱۰۰۱ اسم یا ۱۰۰۰ اسمی که در جوشن کبیر هست همه شان که اسم اعظم نیستند برخیها به بعضی از این اسمای صغار که رسیدند دارالقرارشان است بعضیها به آن اسمای عظیم می رسند، بعضی به اعظم می رسند اینها یکسان نیستند ولی این دو مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود طلب محدود است برای اینکه طلب نامتناهی یعنی به مقصد نمی رسد یعنی جزاف است اما آن مقصود نامتناهی است هر کسی به اندازه ی خودش با او در ارتباط است آن هم که از شیخناالاستاد مرحوم آقای الهی قشمه ای (رضوان الله علیه) نقل شده است که می فرمود آرزوی ما این است که در کنار حوض کوثر نهج البلاغه را خدمت حضرت امیر (سلام الله علیه) بخوانیم این نشان آن است که تکامل علمی در قیامت هست بله خب هست این را نمی گویند تکامل عمل صالح در قیامت کسی کاری بکند، ثوابی ببرد این چنین نیست اما تکامل علمی از همین مرگ به بعد شروع می شود خیلی از چیزهاست که انسان در برزخ می فهمد در دنیا نمی فهمد، خیلی از چیزهاست که در قیامت می فهمد در برزخ نمی فهمد، خیلی از چیزهاست که در بهشت می فهمد در ساهره ی قیامت و صحنه ی قیامت نمی فهمد این تکامل علمی هست اما حالا کاری بکند ثواب ببرد این طوری نیست، عملی انجام بدهد که به وسیله ی آن عمل ثوابی در نامه ی عمل او نوشته بشود این چنین نیست زیرا «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۱) خب.

ص: ۳۴۹

پاسخ: بله خب دیگر، بله اما نه اینکه چون این کار را انجام داده است ثواب می برد این لذت بیشتری می برد، شهود پیدا می کند مثل اینکه خود کفار هم تکامل علمی پیدا می کنند اینها که برایشان جهنم و بهشت و مسئله قیامت و عالم غیب افسانه و فسانه بود آن روز می گویند: «رَبَّنَا ابْصِرْ نَا وَسَمِعْنَا» (۱) خیلی چیز برای ما حل شد فکر می کردیم که اینها جزء اساطیرالاولین است اما این طور نیست که حالا اگر درجه ی علم آنها زیاد شد درجه ی وجودی آنها زیاد بشود فیضی ببرند و امثال ذلک، خب.

بنابراین اینکه فرمود: «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ» بخشی ناظر به آن پنج، شش امری است که خواستند بعد هم عده ای پیشنهادشان این بود که مسئله نبوت را هر کسی دریافت نمی کند باید که یک سرمایه دار طایفی یا مکی مثلاً به نبوت برسد آن را در سوره ی مبارکه ی «زخرف» بیان کرد که «نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَا يَنْهَمُ مَعِيشَتَهُمْ» (۲) مگر رزقهای الهی را شما تقسیم می کنید؟ رزق چه ظاهری چه باطنی، چه کریم چه عادی این را ما تقسیم می کنیم می دانیم نبوت را به چه کسی بدهیم مثلاً شعیب (سلام الله علیه) از نبوت خود چنین خبر دارد «وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا» (۳) نبوت یک روزی حسن است، ولایت، عصمت و امامت اینها روزی حسن اند، امور مادی هم باز روزی الهی است فرمود شما که دستتان نیست که تقسیم بکنید برای اینکه شما اگر خزائن رحمت هم داشته باشید برای اینکه تمام نشود انفاق نمی کنید پس شما نگویید چرا فلان کس پیامبر شد، فلان کس پیامبر نشد و مانند آن.

۱- (۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۲- (۱۰) . سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲.

۳- (۱۱) . سوره ی هود، آیه ی ۸۸.

اما درباره ی آن سؤال «لولا علیّ (علیه السلام) لهلك عثمان» (۱) آنجا مستحضرید که وجود مبارک حضرت امیر فرمود نار در درون این زند و مسعار هست، در درون این چخماخ هست منتها حرکتی می خواهد اراده ای می خواهد اینها که گرفتار «نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ» (۲) هستند اینها وارد صحنه ی قیامت که شدند به اراده الله آنچه که در درون اینهاست ظاهر می شود در بخشی از امور ذات اقدس الهی فرمود اینها آنچه را که در دل دارند خیال کردند ما ظاهر نمی کنیم «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ» (۳) ما این کینه ها را بالأخره یک روز جراحی می کنیم در می آوریم حالا- یا در دنیا در می آوریم اینها رسوا می شوند یا در آخرت در می آوریم سوخته می شوند بالأخره عاملی می خواهد که اینها را استخراج کند در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که هر کسی یک راز بدی در درونش باشد بالأخره از فلتات زبانش ذات اقدس الهی این را بیرون می کشد تا مردم بفهمند اراده ای می خواهد که آن نار را از درون ظاهر بکند مثل سنگ چخماخ که از درون ظاهر کرد این یک، ثانیاً چون این نار از درون است نه از بیرون صادق است گفته شود «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۴) ما گر این آتش را، شعله ی اینها را زیاد کردیم نه شعله ی آتش را که خارج است، نه اینکه سَعِير نار را و شعله ی نار را زیاد کردیم شعله ی اینها را زیاد کردیم برای اینکه خود اینها دارند مشتعل می شوند می سوزند دیگر اگر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۵) اگر اینها «وَقُودُ النَّارِ» (۶) اند همینها گر می گیرند همینها که گر گرفتند تعبیر «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۷) درست در می آید دیگر لازم نیست بفرماید «زدناها» آن نار را «سَعِيرًا»، خب.

ص: ۳۵۱

- ۱- (۱۲) . الغدير، ج ۸، ص ۲۱۴.
- ۲- (۱۳) . سوره ی همزه، آیات ۶ _ ۷.
- ۳- (۱۴) . سوره ی محمد، آیه ی ۲۹.
- ۴- (۱۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
- ۵- (۱۶) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.
- ۶- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰.
- ۷- (۱۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

اما اینکه جدال احسن شده بود بعضی از اینها شفاف است، بعضی از اینها توضیحی می خواهد آنجا که فرمود: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ» (۱) خب جدال احسن است، آنجا هم که فرمود وقتی خدا اکبر را آفرید کبیر را می تواند بیافریند یعنی به طریق اولی دیگر، آنجا که اشد را آفرید شدید را می تواند بیافریند به طریق اولی دیگر، این به طریق اولی که در کنار او تعبیه شده است جدال احسن است گاهی هین و اهون به لحاظ فاعل است، گاهی کبیر و اکبر، شدید و اشد به لحاظ قابل در هر دو جا سخن از اولویت مطرح است چون اولویت برای قدرت غیر متناهی مطرح نیست بنابراین می شود جدال احسن. به هر تقدیر ذات اقدس الهی به رسولش فرمود شما این معجزات را آوردی اینها نپذیرفتند ولی قبلاً کسانی هم بودند که معجزاتی را خواستند وجود مبارک موسای کلیم آورد یا وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به همراه خودش معجزات را آورد برای آنها ثابت شد که اینها معجزات الهی است ولی ایمان نیاوردند نگران نباش بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۲) بسیاری از متأخران شبیه متقدمان اند، بسیاری از متقدمان شبیه متأخران اند این روزگار هست بشر هم همین طور هست انبیای قبلی صابر و بردبار بودند مقاومت کردند تو هم باید صابر و مقاوم باشی لذا فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» معجزاتی که برای موسای کلیم ذکر کردند از هفده، هیجده تا می گذرد ولی نه تایی آن شفاف است و خود قرآن کریم هم بر آن تصریح کرد و تکیه کرد غیر از این نه تا باز هم آیات دیگری را قرآن شمرده ولی فرمود نه آیه و معجزه ی شفاف ما به موسای کلیم دادیم معجزه که دیگر حسی است همه ی معجزات آیات الهی است ولی درباره ی بعضیها تعبیر به بین دارد، درباره ی موسای کلیم فرمود ما «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» چه اینکه درباره ی مکه هم دارد که حرم الهی، کنار مسجدالحرام، خود کعبه آن محدوده «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» (۳) آیات شفاف و روشن. امروز روز عرفه است تمام تصمیمتان ان شاء الله این باشد که همه ی کارهایتان را بگذارید کنار بعد از ظهر فقط به فکر دعا باشید مخصوصاً دعای نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) اگر توانستید جمع بکنید بین دعای عرفه امام سجاد و امام حسین (سلام الله علیهما) «طوبیٰ لکم و حُسن مآب» نشد لا اقل آن دعا را بخوانید امروز را فقط دعا به مطالعه و اینها اصلاً نپردازید کاری که انسان در ماه مبارک رمضان موفق نمی شد و اگر خدای ناکرده مشمول رحمت الهی نشده بود در ماه مبارک رمضان امروز که روز عرفه است باید خودش را دریابد.

ص: ۳۵۲

۱- (۱۹). سوره ی روم، آیه ی ۲۷.

۲- (۲۰). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.

۳- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۷.

غرض آن است که درباره ی مکه فرمود: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» خیلی شفاف و روشن یک تکه سنگ هزارها سال بماند آخر این حجرالأسود را خیلها خواستند بردارند سایر احجاز بله خب بالأخره این سنگها چندین بار کعبه ویران شده دوباره بازسازی شده بالأخره این بنا که همان بنای دست ساز و درست شده ی معماری و کارگری وجود مبارک ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) که نیستند که سیل خراب کرده، زلزله خراب کرده، گذشت روزگار خراب کرده مگر یک چهاردیواری چقدر می تواند بماند به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) عصری که وجود مبارک پیغمبر به سر می بردند این به قدّ دوتا آدم دوتا یک متر و نیم، سه متر یا دوتا دو متر حدّا کثر چهار متر الآن شانزده، هفده متر است دیگر وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود بیا روی دوش من و این بتها را بریز همین کارها را هم کردند به قدّ دوتا آدم بود درست است که آن بار ملکوتی را به همراه دارد اما این چنین نبود که در عصر پیغمبر کعبه این قدر ارتفاع داشته باشد پانزده، شانزده متر باشد اما آن حجرالأسود این یک تکه سنگ قرنهاست که مانده انبیا آن را مس کردند، استلام کردند، بوسیدند، دست کشیدند، به صورت مالیدند همین یک تکه سنگ الآن بسیاری از چشمه هاست که در همین دامنه ی سلسله جبال البرز یک سال قدری که برف کم بیاید این چشمه خشک می شود ما مبتلاییم در بعضی از این بخشها دیگر اما زمزم الآن چهار هزار سال است دارد می جوشد آنجا جای برف نیست، جای تگرگ نیست، جای بارندگی نیست خب یک چشمه که چهار هزار سال دارد می جوشد این جزء آیات بینهات است، یک تکه سنگی که هزارها سال انبیا آمدند، اولیا آمدند، ائمه آمدند همه دست زدند، بوسیدند، احترام گذاشتند ما هم به همان احترام موظفیم استلام بکنیم این می شود «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» (۱) اما عصر عرفه خصیصه ای دارد مستحضرید که عرفه خارج از محدوده ی حرم است بیرون است هم خارج از مکه است، هم خارج از حرم است حاجی وقتی احرام حج بست حالا حجّ افراد یا حجّ قران را حساب بکنید که عمره شان عمره ی قبلاً نگذشته بودند حالا در حجّ تمتّع قبلاً عمره ای هست که طواف بکنند ولی حج در آن قران و افراد طوافی نبود اول احرام می بستند گفتند وقتی احرام بستی شایسته نیستی که دور کعبه بگردی باید بروی بیرون ناله بکنی، دعا بکنی، طیب و طاهر بشوی بعد وارد حرم بشوی اولین جایی که وارد حرم شدی مشعرالحرام است آنجا باید ناله را ادامه بدهی بعد باید وارد محدوده ی منا بشوی آنجا عبادات را انجام بدهی وقتی طیب و طاهر شدی آن وقت مجازی بیایی دور کعبه بگردی این خاصیت حج است امروز چنین روزی است خلاصه بعد از ظهر امروز را خیلی باید مغتنم بشمارید و مهم ترین دعایی که می کنید خب سلامت وجود مبارک ولی عصر باشد، نظام باشد، امت اسلامی باشد و نجات مردم غزه باشد هیچ چیزی نمی تواند اینها را نجات بدهد مگر دعا ببینید همه ی آن شیوخ بی عقل منطقه، همه این سران خود فروخته ی اعراب، همه ی آن استکبار جهانی دارند یک میلیون و نیم را دارند محاصره می کنند که فاجعه ی انسانی است و تنها عاملی که می تواند این مشکل را حل بکند همان مسئله ی دعاست اینها را ان شاء الله فراموش نکنید در خلال این دعاها برای دولت و ملت و مملکت و جوانها و اینها که حوایج جزئی داخلی است اینها هم ان شاء الله فراموششان نمی شود، خب.

فرمود ما این معجزات را به موسای کلیم دادیم اینها آیات بینه ی الهی اند شفاف اند «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» هم درباره ی خود موسای کلیم صادق است، هم درباره ی وجود مبارک پیغمبر حالا درباره ی وجود مبارک پیغمبر که معروف است این است که ذات اقدس الهی به پیامبر می فرماید که تو از بنی اسرائیلی که از جریان موسای کلیم و مبارزات کلیمی و مخالفتها و محاربتهای درباریان فرعون باخبرند سؤال بکن بین جریان چیست؟ «فَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی آن یهودیهایی که عالم به تاریخ اند از آنها سؤال بکن تا روشن بشود سؤال بکن تو که می دانی من از راه علم غیب آگاه کردم برای اینکه فضای مکه، فضای حوزه ی مسلمانها یک فضای آگاهی باشد که وجود مبارک موسای کلیم با آیات شفاف و روشن آمد و فرعون برای او برای فرعون مسلم شد که اینها آیات الهی اند مع ذلك انكارش را ادامه داد «فَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ» و وجود مبارک موسای کلیم برای هدایت آنها آمد آن گاه فرعون در قبال خواسته ها و رهبریهایی وجود مبارک موسای کلیم گفت «إِنِّي لَمَأْطُنُكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا» تو گویا سحر در تو اثر کرده که اگر مسحور معنای همان مفعولی خودش را بدهد اما اگر گاهی گفتند مفعول به معنی فاعل است نظیر اینکه «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسِيئًا» (۱) «حِجَابًا مَسِيئًا» گفتند «حجاباً ساتراً» که مفعول به معنی فاعل است گرچه در آن بحثهای قبلی گذشت که خیر اینجا مستور به معنی خودش است حجاب غیبی داریم، حجاب ظاهری، حجاب ظاهری همین دیوار و پرده است حجاب غیبی همان گناه است این گناه و غرور و خودخواهی نمی گذارد انسان واقع را ببیند ولی ما خود این حجاب را نمی بینیم «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسِيئًا» این حجاب گاهی مستور است، گاهی مشهور، حجاب مشهور همین پرده و دیوار است، حجاب مستور گناه است این گناه حاجب است نمی گذارد انسان به آن حقیقت بار یابد. به هر تقدیر بعضیها گفتند این مسحور به معنی ساحر است بعضیها گفتند به قرینه ی سوره ی مبارکه ی «شوری» که «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (۲) _ معاذ الله _ همان طوری که گفتند وجود مبارک موسای کلیم مجنون است مسحور هم به همان معنا گفتند اما وجود مبارک موسای کلیم در جواب چه چیزی فرمود، فرمود که «قَالَ» یعنی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٌ» فرمود فرعون تو می دانی اینها را فقط خدا نازل کرده یک، اینها بصائرند، آیات روشن اند، بصیرت اند نه تنها ظاهر شفاف دارند باطن شفاف دارند، باطن شفاف دارند ظاهر شفاف دارند از آیه روشن و معجزه ی شفاف به بینه یاد می شود، به مبصره یاد می شود درباره ی حضرت صالح فرمود: «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً» این «مُبْصِرَةً» یعنی «آیة مبصره» «مُبْصِرَةً» متعدی نیست لازم است یعنی روشن نه اینکه بیناکننده آیه ی مبصره یعنی آیه ی روشن، آیه ی بینه یعنی آیه ی شفاف، آیه ی بصیرت یعنی شفاف وجود مبارک موسای کلیم فرمود اینها معجزات اند یک، خدا نازل کرده دو، اینها بصائرند یعنی بینات اند «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٌ» یعنی «أنزله الله آیات بصائر» «آیات بینات» تو فهمیدی دیگر روشن شد برای تو دیگر، خب یک چوب ما خواستیم می شود اژدها نشد می شود چوب اینها را می دانید دیگر آن صحنه های مبارزه را هم که دیدی که همه ی آن سحرها را بلعید این همان است که «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (۳) بود یعنی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) این آیات را که ارائه کرد فرعون یقین پیدا کرد که اینها آیات الهی است اما انکار کرد در بحثهای قبل ما داشتیم که قضیه را عقد می گویند برای اینکه بین محمول و موضوع گره خورده است اینها را حوزه و دانشگاه به عهده دارند که کارهای علمی است بعد از روشن شدن یک مطلب علمی که محمول برای موضوع ثابت است آن موضوع دارای این محمول است عصاره ی این عقد باید با جان گره بخورد بشود عقیده این را می گویند ایمان این کار عقل عملی است عقلی که «عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (۴)، این گاهی محکم است گاهی نیست، این اصلاً هیچ ارتباطی با آن فهم و علم ندارد ما کاری داریم، قوایی و شئونی داریم که ادراک به

عده ی آنهاست یک سلسله شئونی داریم که عمل به عده ی آنهاست ما همان طوری که در نشته ی طبیعت و بدن و ظاهر چشم داریم که می بیند، گوش داریم که می شنود اینها کارهای ادراکی است ولی دست داریم که کار می کند، پا داریم که راه می رود اینها چهار قسم اند گاهی هر دو قوی اند یعنی کسی دارای چشم قوی و دست قوی است، گاهی هر دو ضعیف اند چشمش نایبناست یا ضعیف است دستش هم فلج است گاهی چشمش که ادراکی است قوی است اما دستش فلج است گاهی هم قسم چهارم است کسی دستش قوی است نیروی دست و پایش قوی است ولی کُر است، کور است این درون ما هم همین چهار قسم را دارد آن عقل نظری ما که باید بفهمد آن عقل عملی ما که باید تصمیم بگیرد یکی عده دار جزم علمی است یکی عده دار عزم عملی آنکه هر دو قوی باشد می شود عالم متقی، عالم عادل هم خوب می فهمد، هم خوب عمل می کند آنکه قسمت جزمش قوی است عزمش ضعیف است می شود عالم فاسق خوب می فهمد اما در موقع عمل دستش می لرزد. قسم سوم آن است که عزمش قوی است اما جزمش ضعیف است می شود مقدس بی درک هر چه به او بگویی عمل می کند اما تشخیص نمی دهد آنکه هم جزمش ضعیف است، هم عزمش ضعیف است می شود فاسق جاهل در درون ما هم مثل بیرون چهار گونه است وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو که فهمیدی اینها را این فهم را، این عقد را، این گره بین موضوع و محمول را به جانت گره بند بشود عقیده این دست می لرزد چرا این کار را نمی کنی؟ قرآن فرمود: «وَجَحَدُوا بِهَا» اما «وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ» (۵) آن بخش جزمی شان مشکل ندارد برایشان روشن شد آن بخش عزم و تصمیم گیری شان مشکل دارد این می شود عالم فاسق این چنین نیست که آن مسائل را تحلیل نکند که خوب می فهمد اما آن «ما يُعْبَدُ بِهِ الرَّحْمَنُ» و یکتسب به الجنان» او گیر دارد ضعیف است این است که گفتند هم علم پیدا کنید «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» بشود، هم «يُزَكِّيهِمْ» (۶) بشود برای همین است ان شاء الله عصر امروز که دعای عرفه می خوانید همه را در نظر داشته باشید ما هم مشمول ادعیه شما باشیم.

ص: ۳۵۴

- ۱- (۲۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۵.
- ۲- (۲۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۷.
- ۳- (۲۵) . سوره ی نمل، آیه ی ۱.
- ۴- (۲۶) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۵- (۲۷) . سوره ی نمل، آیه ی ۱۴.
- ۶- (۲۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مِا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَيِّئَةٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْسِفَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)»

چون در مکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ارائه ی عناصر محوری دین یعنی اصول دین مواجه می شد با مشرکان لجوج و عنود مکه هم برهان اقامه می کرد، هم صبر و بردباری را حفظ می کرد ذات اقدس الهی هم برای اینکه وجود مبارک پیامبر را تثبیت کند، هم برای اینکه مشرکان حجاز را تنبیه کند جریان فرعون و بنی اسرائیل و وجود مبارک موسای کلیم را ذکر می کند که اینها بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۱) آل فرعون مثل همان مستکبران عصر وجود مبارک موسای کلیم بودند آل فرعون و مشرکان حجاز مثل آنها بودند یعنی آنها که معاصر حضرت بودند مثل معاصر موسای کلیم بودند که آنها عالماً و عامداً حق را انکار می کردند وجود مبارک موسای کلیم فرمود برای شما مسلم شد که اینها معجزات الهی است و مع ذلك نمی پذیرید و من فکر می کنم شما مثبور و هالک و گرفتار ثبور خواهید بود آن روز که می گویند ما هلاک شدیم و یل بر ما آن روز را یوم الثبور است بالآخره «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مِا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَيِّئَةٍ» اینها را ذات اقدس الهی نازل کرد اینها معجزه است از طرف من هم نیست از طرف خدای سبحان است معجزه شفاف و روشنی است برای اینکه شما بصیرت پیدا کنید و فهمیدید اما عمل نمی کنید «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» یعنی «هالکا» چون بعد از قیام حجت اگر کسی بیراهه برود بر اساس «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۲) به هلاکت خواهد رسید آن گاه فرعون به جای اینکه ایمان بیاورد درصدد براندازی وجود مبارک موسای کلیم و همراهانش بود قصد استفزاز داشت یعنی برداشتن از زمین، بیرون کردن اینها از مصر، تبعید اینها از سرزمین خودشان و مانند آن «فَأَرَادَ» فرعون «أَنْ يَنْسِفَهُمْ» موسای کلیم و مؤمنان او را از آن سرزمین که ارض مصر، ارض معهود است یعنی مصر آن گاه فرمود: «فَأَغْرَقْنَاهُ» من فرعون و همراهان فرعون و فراعنه را به دریا سپردم هلاک کردم موسای کلیم و مؤمنان به آن حضرت را نجات دادم به آنها گفتم حالا- وارد سرزمین مقدس بشوید «فَأَغْرَقْنَاهُ» یعنی او را غرق کردیم و کسانی که با فرعون بودند همه شان را به دریا ریختیم آنجا که فرمود: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» (۳) «فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» ناظر به این قسمت است. بعد فرمود بعد از اهلاک فرعون به بنی اسرائیل گفتیم شما در این سرزمین بمانید حالا این سرزمین می تواند برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «مائده» گذشت همان ارض مقدسه باشد که در آیه ۲۱ سوره ی مبارکه ی «مائده» قبلاً گذشت فرمود: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» می تواند آن باشد می تواند هم سرزمین دیگر بنا بر اینکه اینها دوباره به مصر برگشته باشند باشد «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» بسیاری از مفسران این آخرت را همان قیامت شمردند فرمود فعلاً ساکن در زمین باشید وقتی آخرت شد ما همه ی شما را جمع می کنیم بالآخره بین شما داوری می کنیم هم یوم الوصل است برای اینکه «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ

مَعْلُوم» (۴) که یوم الجمع است و هم یوم الفصل است برای اینکه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ» (۵) از یک طرف و ذات اقدس الهی هم که خیرالفاصلین است، خیرالفاصلین است بین اینها داوری می کند از سوی دیگر «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» که یعنی قیامت همه ی شما را ملفوفاً و جمعاً می آوریم برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «واقعه» است که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» بعد می گوئیم «وَأَمْتَّازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۶) از یک سو، بعد یوم الفصل است «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (۷) در آن روز هم ظهور می کند از سوی دیگر.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.

۲- (۲) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۳- (۳) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۰.

۴- (۴) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ _ ۵۰.

۵- (۵) . سوره ی عبس. آیات ۳۴ _ ۳۵.

۶- (۶) . سوره ی یس، آیه ی ۵۹.

۷- (۷) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۷.

احتمال دیگر درباره «وَعْدُ الْآخِرَةِ» است که در صدر همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» به آن اشاره شده است در همان صدر این سوره به این صورت آمده است فرمود ما دو وعده داریم برای شما در همین اول سوره ی مبارکه ی «اسراء» فرمود: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ آيَةَ چَهار به بعد «لَتَنفَسِدْنَ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ» بعد فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ» الآن این بنی اسرائیلیها که به این صورت دارند ستم می کنند این اسرائیلیها بعضی از علمای فلسطین خود همین جناب سید حسن نصرالله (حفظه الله و آیده الله و کتب له النصر و الغلبه) ان شاء الله این یک وقت به خودم می گفت که این احتمال می دانید که این وعد آخرت و عدی باشد که ان شاء الله فلسطینیها پیروز بشوند و می خواست معلوم بشود که این «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ» یعنی بنی اسرائیل به ذلت می افتادند ان شاء الله امیدواریم که این وعد آخرت ما باشیم اما ما داریم در بحثهایی که در اوایل سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت این وعده آخره مثل همان وعد اول هر دو آمده یعنی هر دو وعد سپری شد و تاریخی شد لکن اصل کلی در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» هست که «وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» یک وعد و دو وعد و پنج وعد و شش وعد نیست فرمود هر وقت شما بیراهه رفتید آن اهلاک ما، تدبیر ما و غضب ما و دمار شما را در آوریم هست که «إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» که الآن ما از ذات اقدس الهی این ایام رحمت و برکت است به ولای علی قسم می دهیم مسلمانهای غزه را از خطر اینها نجات بدهد، خب.

ص: ۳۵۶

بنابراین احتمال اینکه این «فَإِذَا حَيَاءٌ وَعَيْدُ الْمَآخِرَةِ» همان «إِذَا حَيَاءٌ وَعَيْدُ الْمَآخِرَةِ» آیه هفت همین سوره باشد که به تعبیر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) ردّ العجز الی الصدر است بخش پایانی این سوره به همان بخش اولی سوره برگردد این هم هست منتها این را غالب مفسّران متعزّض نشدند آنها که غالباً متعزّض شدند «وَعَيْدُ الْمَآخِرَةِ» را همان روز قیامت دانستند «جِنَّا بِكُمْ لَفِيْفًا».

مطلب بعدی آن است که این استفزاز همیشه بوده یعنی دشمنان دین درصدد براندازی نظام الهی و برداشتن رهبران الهی بودند در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۷۶ که قبلاً بحث گذشت این بود «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ» تو را از زمین بردارند، تبعید کنند، اخراج کنند و مانند آن که فرمود ما آنها را به هلاکت می رسانیم، به هلاکت رساندیم و مانند آن این استفزاز برای همیشه بود اما حالا آن سؤالاتی که مربوط به بحثهای قبل بود.

مطلب اول این است که چطور علم چون محلّ ابتلائی ما حوزویان هم هست چطور علم به عمل نمی نشیند آدم یا علمش ضعیف است یا اگر علمش قوی و صددرصد بود حتماً عمل می کند چطور می شود «جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (۱) بشود یک، چطور می شود «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ» دو، این دوتا آیات چطور توجیه می شود که آدم صددرصد مطلبی را بفهمد ولی عمل نکند حتماً در علم مشکلی هست.

پاسخ این مسئله این است که علمِ امیرِ اندیشه است یعنی بخش حس را آن علمِ برهانی رهبری می کند، بخش وهم راه بخش خیال را همه ی تعارضات را آن یقینِ علمی تأمین می کند چون فرمانروای بخش اندیشه با همه ی زیرمجموعه ای که دارد علم است اما انسان تنها اندیشه نیست بخش وسیعی از انسانیّت انسان را آن انگیزه تشکیل می دهد علم پنجاه درصد حرف را می زند کار به دست علم نیست کار به دست انگیزه است صددرصد می داند خدا گفته «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۲) علم برای سخنرانی خوب است، برای درس گفتن خوب است، برای تألیف خوب است، برای تصنیف خوب است، برای پژوهش خوب است، برای تحقیق خوب است اما وقتی از مدرسه بیرون رفته نامحرم را دیده این چشم را ببندد این از علم ساخته نیست این از ایمان ساخته است علم پنجاه درصد است خیلی هنر داشته باشد پنجاه درصد کار را انجام بدهد علم، امیر بخش ادراکات است و لا-غیر رهبر بخش عمل آن محیّث است و عقل عملی است که «به یُعبد الرحم؟ن و یکتسب به الجنان» (۳) اگر ان شاء الله آن عقلِ عملی بود رهبرِ عمل، امام عمل، مسئول عمل آن عقل بود با این علم هماهنگ است این می شود عالمِ عادل اما اگر عقل نبود «ما عُبد به الرحم؟ن و اکتسب به الجنان» نبود امامتِ بخش عمل را سقیفه به عهده می گیرد نه غدیر، شهوت به عهده می گیرد و غضب آن وقت این شهوت و غضب همیشه چالش دارند با علم این جهاد درونی شروع می شود اینکه می گویند جهاد اکبر، جهاد اکبر ما چون آن جهاد اکبر را ندیدیم این جهاد اوسط را معمولاً در کتابهای اخلاقی ما می گویند جهاد اکبر آن روایتی هم که وارد شده است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما از جهاد اصغر در آمدید وارد جهاد اکبر می شوید این برای تفهیم آن سرباز و آن نیروی مخاطب بود و گرنه اینها که جهاد اکبر نیست اینها جهاد اوسط است یعنی آدم خوب شدن، در حدّ شیخ مرتضی انصاری شدن، در حدّ بحر العلوم شدن اینها جهاد اوسط است جهاد اکبر آن است که کسی از شیخ انصاری به بعد بخواهد بالا برود بگوید من آدم خوبم، تقوا برای من حل شد، عادل صددرصدم، متقی صددرصدم یقین دارم بهشت حق است، یقین دارم جهنم حق است ولی می خواهم بهشت را ببینم اینجا مرز بین حکمت است و عرفان، مرز بین عقل است و قلب دعوا از اینجا شروع می شود او می گوید نرو سخت

است، این می گوید من باید بروم. جهاد اکبر بین حکمت است و عرفان، بین عقل است و قلب نه بین عقل و نفس چون آن محدوده تقریباً کسی به سراغ آن محدوده نمی رود ما این آدم خوب شدن را می گوئیم جهاد اکبر این جهاد اوسط است، خب بنابراین اگر کسی عالم شد این فقط می تواند سخنران خوب باشد، مدرّس خوب باشد، مصنّف خوب باشد، مؤلّف خوب باشد، پژوهشگر خوب باشد، حتی مرجع خوب باشد همین اما پنجاه درصد قضیه تأمین است مگر انسان با علم زنده است این می شود فرشته پنجاه درصد دیگر را آن انگیزه رهبری می کند جنگ بین اینها هست با اینکه عالماً عامداً دروغ می گوید، عالماً عامداً برای او روشن است که رشوه محرم است شرعاً اینکه تردید ندارد اما می گیرد سرّش این است که این علم هیچ کاره است علم قوّه ی مقننه دستگاه درونی است مجریه آن عقل عملی است کار به دست دیگری است این قانون شناس خوبی است نه قانون گذار قانون را ذات اقدس الهی وضع می کند این می خواهد تحلیل کند، تبیین کند، تشریح کند، تحریر کند بله خیلی ماهر است اما وقتی می خواهد عمل بکند دستش می لرزد مثل همان مثالهایی که قبلاً زدیم کسی چشمش خیلی خوب است خوب می بیند اما می خواهد این بار را بردارد دستش فلج است یا این راه را برود پایش فلج است مگر با چشم آدم به مقصد می رسد یا با گوش به مقصد می رسد با چشم و گوش راه آن صراط مستقیم را خوب تشخیص می دهد اما رفتن برای دست و پا است اینکه می بینیم عالم بی عمل کم نیست برای اینکه از علم کاری ساخته نیست علم فقط برای درس گفتن خوب است اما رفتن برای آن «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» است جهاد و جنگ و چالش و درگیری از اینجا شروع می شود. ائمه (علیهم السلام) همیشه جهاد داشتند برای اینکه بیگانه نیاید ماها موظفیم هم بکوشیم که نیاید هم بکوشیم این آمده را دفع کنیم آنها فقط برای دفع جهاد می کردند ما هم برای دفع، هم برای رفع اکثری ما برای رفع است وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى» (۴) من آن را ریاضت می دهم ریاضت یعنی ورزش، یعنی تمرین من مرتّب نفسم را تمرین می دهم خب اگر قوّه ی مجریه اماره بالسوء شد چه کنیم؟ اگر قوّه ی مجریه ی به قبح شد چه کنیم؟ اگر رهبری را به دست عقل عملی دادیم او اقیار بالحسن است او ما را به نیکی امر می کند به بدی امر نمی کند آن وقت علم بعلاوه عقل، عقل بعلاوه علم آدم صددرصد می شود مؤمن عالم عادل.

ص: ۳۵۷

۱- (۸) . سوره ی نمل، آیه ی ۱۴.

۲- (۹) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.

۳- (۱۰) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۴- (۱۱) . نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

فتحصل که از علم به اندازه ی اقتضا کار ساخته است نه علت تامه یک مانع قوی و عقبه کئود در کنار است و آن بخش انگیزه است اگر در جهاد موفق شدیم در جهاد اوسط این نفس را رام کردیم «هی نفسی أرؤضها بالتقوی» را رام کردیم، غضب را رام کردیم تعدیل کردیم و نه تعطیل، خب عالم عادل خواهیم بود نکردیم وضع همین است بنابراین نباید گفت انسان چطوری صددرصد می داند و عمل می کند بله صددرصد می داند و معصیت هم می کند، خب آن فرشته است که علمش با عمل آمیخته است ما مشکلات فراوانی داریم این راجع به کیفیت انفکاک علم از عمل. خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ حرّ عاملی را صاحب وسائل این خیلی زحمت کشیده خب آن قسمتهای فقهی اش که دیگر مشهور است و هر روایتی که او نقل کرده روح و ریحان است برای او اما این بخشی که مربوط به جهاد است ایشان در بخش جهاد در جلد پانزده و شانزدهم تقریباً بیش از سیصد صفحه این روایات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) را که مربوط به جهاد نفس است ذکر کرده بعد هم این اخلاق، علم است نه منبر و روضه خوانی و موعظه اینکه چهار نفر دور ما جمع بشوند ما موعظه بکنیم هفته ای یک روز یا دو روز این علم نیست، علم نیست یعنی علم نیست علم یک موضوع دارد، یک محمول دارد، مبادی دارد، مسائل دارد، یک روش دارد سفارش بکنیم باتقوا باشید، مواظب باشید محبت دنیا به هم تان نزنند اینها را می گویند روضه خوانی اینها را نمی گویند علم و سواد آنکه آدم ثابت می کند نفس هست و مجرد است و شئونی دارد و شئون علمی دارد شئون عملی دارد گناه سم است برای نفس این را باید بفهمد و بفهماند اینکه با منبر حل نمی شود که این است که بزرگان هم مرحوم بوعلی گفته هم در شرح حکمت الاشراف شهرزوری هست هم در گفته های عمر بن سیهلان ساوی در شرح رسالات الطیر ابن سینا هست که گفتند ما یک تقاسیم علوم داریم یک، یک تعلیم العلوم داریم دو که طلبه ها چه چیزی بخوانند اول، دانشگاهها اول چه چیزی بخوانند آن قدما گفتند اول اخلاق، بعد منطق، بعد طبیعی، بعد ریاضی، بعد الهی اخلاق درسی است تا ثابت نشود این روح مجرد است، تا ثابت نشود که چندتا شعبه دارد، تا ثابت نشود این شعب کدماهایشان به علم برمی گردد کدماهایشان به عمل چه ارتباطی بین اینها و کمال آنهاست و گناه چه می کند ریشه ی این شأن را خشک می کند مثل این سم است که پای این نهال بریزی این را می خشکاند زردش می کند و از پا در می آورد آدم متخلّق نمی شود خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب وسائل را ایشان بیش از سیصد صفحه از جلد پانزده و شانزدهم را به این روایات نورانی اختصاص داد در جلد پانزدهم ملاحظه می فرمایید که آنکه کار می کند عمل صالح از او ساخته است علم و سواد نیست سواد پنجاه درصد قضیه را حل می کند روایات فراوانی نقل کرده در همان جلد پانزدهم صفحه ی ۱۸۴ روایتی را که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند این است که آن حضرت می فرماید که «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الإسلام عریان فلباسه الحياء و زینته الوفاء و مروءته العمل الصالح و عماده الورع و لكلّ شیء اساس و اساس الاسلام حُبنا أهل البيت» تا آدم محبت علی و اولاد علی نداشته باشد دستش به هر چیزی باز است دیگر محبت است که حرف اول و آخر را می زند آدم چیزی را که دوست دارد خب به طرفش می رود دیگر چرا ما به طرف غذا می رویم؟ چون مطلوب ماست، چرا به طرف لباس می رویم؟ چون مطلوب ماست، چرا به طرف مسکن می رویم؟ چون مطلوب ماست، فرمود محبت علی و اولاد علی کار گشاست خب آدم واقعاً اگر نه نام، اگر کسی دوست داشته باشد که دیگر حرف اینها را مخالفت نمی کند که بنابراین پنجاه درصد قضیه اگر ما خیلی به علم بها بدهیم برای اندیشه است آن پنجاه درصد دیگر برای انگیزه است اگر این را تقویت کردیم با او می شود عالم با عمل نشد همین است دیگر. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) برای اینکه این اخلاق را علمی کند سفارش تقوا عالم پرور نیست کسی را ملاّ نمی کند مکرّر باتقوا باش، باتقوا باش این روضه خوانی است اما وجود مبارک حضرت امیر آمد گفت باتقوا باش اما راهش این است فلان قوه ای که مربوط به شهوت است چندتا کار دارد آنها را انجام

بده، فلان قوه ای که مربوط به غضب است چندتا کار دارد آنها را انجام بده همه ی آنها را شعبه شعبه کرده، شأن شأن کرده حدودش را مشخص کرده. در صفحه ی ۱۸۶ بخشی از اینها در نهج البلاغه هم آمده در صفحه ی ۱۸۶ جابر از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل می کند که «سئیل امیرالمؤمنین(علیه السلام) عن الإیمان فقال(علیه السلام) إِنْ الله عزّ و جل جعل الإیمان علی أربع دعائم علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد فالصبر من ذلك علی أربع شعب علی الشوق و الإشفاق و الزهد و الترقّب الی أن قال و الیقین علی أربع شعب تبصره الفطنه و تأویل الحکمه و معرفه العبره و سنّه الأولین و العدل علی أربع شعب علی غامض الفهم و غمّر العلم و زهره الحُکم و روضه الحلم إلی أن قال و الجهاد علی أربع شعب علی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی المواطن و شأن الفاسقین»(۱) این «رُفَع عن أمتی» چون به دست بزرگان ما مثل مرحوم آخوند، مرحوم شیخ و امثال ذلك آمد خب این همه بحثهای فراوان را از این یک خط در آوردند اینها سنداً از آنها اقواست، دلالتاً از آنها اقواست محتوای اینها اصلاً قابل قیاس با حدیث رفع نیست حالا چون اینها محجور است دارد خاک می خورد ما خیال می کنیم اخلاق علمی نیست اگر روشن بشود که روح مجرد است و اینها سمّ اند برای روح آن وقت معلوم می شود که علم اخلاق از این اصول قوی تر نباشد کمتر نیست وجود مبارک حضرت امیر فرمود من که نمی گویم باتقوا باش آدم خوب باش اینکه دیگر علم نشد بنابراین سفارش تقوا این است اما آنچه از یونان تا حال آمده آنها شاگردان انبیای قبل بودند بر اساس الهیّت و تأله این حرفها را زدند ما هر چه بررسی بکنیم شما بررسی کنید دیگر که انسان چندتا قوه دارد بیش از قوه ی ادراک و بیش از قوه ی عمل یک، این تقسیم اولی ادراک یا حس است یا وهم است یا خیال است یا کلی و عقل، عمل یا جذب است یا دفع اینها چون مهم اند یکی به شهوت برگشت یکی به غضب برای اصلاح تک تک اینها روایات وارد شده که شهوت را چطوری مهار کنیم، عفاف برای کجاست، سخا برای کجاست و مانند آن، غضب را چگونه تعدیل کنیم دفاع برای کجاست، جهاد برای کجاست و مانند آن بیش از این سه قوه در انسان هست یا کمتر از این هست؟ اینکه از دیرزمان آمده گفته قوه را شما اصلاح کنید بعد به آن مقوی علیه بدهید همین است اول آدم باید برود نزد چشم پزشک چشمش را معالجه کند که این چشم معتدل باشد نه تندبین باشد نه کندبین وقتی این چشم معتدل شد، آن گوش معتدل شد حالا دیدنیها را می بیند، شنیدنیها را می شنود آنها اول آمدند گفتند این قوه را باید تعدیل کرد، جُربزه چیز بسیار بدی است، بلادت چیز بسیار بدی است، زودپروازی ذهن چیز بسیار بدی است، کندپروازی ذهن چیز بسیار بدی است این را باید به حدّ حکمت آورد این قوه را باید معتدل کرد این کاری به مقوی علیه ندارد شهوت هم همین طور است ممکن است کسی با حلال زندگی کند ولی این در بحثهای اخلاق عادل نیست یک وقت است معصوم است برای اصلاح جامعه، برای تألیف قلوب حتی نه عیال هم می گیرد با اینکه اولین عیال را در سنّ ۲۵ سالگی گرفته و آن عیال چهل ساله بود این معلوم می شود که برای شهوت نیست این برای تألیف قلوب و امثال ذلك است اما اگر کسی به آن مقدار معقول متعارف بسنده نکرد به کثرت گرایید می گویند این عادل نیست نه عدالتِ فقه اصغر در فقه اکبر این عادل نیست برای اینکه قوه ی شهوتش بیش از مقدار لازم است در قوه ی غضب هم همین طور است اگر کسی خیلی عصبانی بشود متحوّل بشود و مانند آن می گویند این عادل نیست عدل آن هسته ی مرکزی فهم است که تا مطلب برای او روشن نشد باور نمی کند زودپرواز هم نیست که فوراً یا نقد کند یا قبول کند یا سر تکان بدهد یا اشکال بکند مثل گنجشکی که این شاخه را هنوز تغذیه نکرده از شاخه ای به شاخه ی دیگر می رود این جُربزه چیز بسیار بدی است، بلادت هم چیز بسیار بدی است مطلب وقتی روشن شد می پذیرد این قوه را می گویند حکمت نه آن مطلب را آنکه می گویند حکمت یا نظری است یا عملی آن مقوی علیه است این قوه می شود حکمت، شهوت معتدل این قوه ی معتدل که سر جایش به آن می گویند عفت، آن قوه ی غضب معتدل نه مقوی علیه این را می گویند شجاعت که بین

تهوّر و ترس است شجاعت بعلاوه ی عفت بعلاوه ی حکمت این هسته ی مرکزی را می گویند عدل این معنی فلسفی عدل است آن وقت این قوا که عادل شد می رود به سراغ مقوی علیه آنها اول می کوشند این قوا را اصلاح کنند یعنی این سه قوه را در هسته ی مرکزی شان قرار بدهند بعد مقوی علیه خوب به اینها عطا می کنند این روایات اگر عرضه می شد و محور بحث قرار می گرفت آن وقت معلوم می شد که فاصله ی اینها با «رفع عن امتی» (۲) چقدر بود این هم یک مطلب، بنابراین آنچه که مرحوم نراقی (رضوان الله علیه) در جامع السعادات دارد یا مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در معراج السعاده دارند برابر این تثلیث از بزرگانی که قبلاً شاگردان انبیای گذشته بودند آمده بر فرض هم اگر یک مطلب صحیحی از یک غیر مسلمان آمده باشد چون وجود مبارک حضرت امیر فرمود مطالب علمی و مطالب حق را هر جا یافتید بگیرید به این فکر نباشید که گوینده چه کسی است در مطالب علمی «انظر الی ما قال» نه «انظر الی من قال» نگاه نکنید ببینید چه کسی گفته در مسائل تربیتی و مدیریت هم «انظر الی ما قال» هم «انظر الی من قال» در ذیل این آیه ی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (۳) که بارها ملاحظه فرمودید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است فرمود یکی از مصادیق طعام علم است شما می خواهید درس بخوانید ببینید نزد چه کسی دارید درس می خوانید «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» «أى فلينظر الإنسان إلى علمه فلينظر عن من يتعلم» از چه کسی دارد یاد می گیرد یعنی «انظر الی ما قال»، «انظر الی من قال» ما می خواهیم اثر بپذیریم دیگر ولی در مسائل علمی آنچه که در نهج البلاغه در کلمات حکیمانه آن حکمتها به اصطلاح کلمات قصار آمده شماره ۷۹ و ۸۰ این است «و قال علیه السلام: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ» این برای ۷۹ شماره ۸۰ این است که حضرت فرمود: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ» آن روز هم که گفته شد «اطلبوا العلم ولو بالصّين» (۴) با اینکه خود حضرت مدینه العلم بود «و علی (علیه السلام) بابها» (۵) فرمود تا چین هم که شد بروید درست است که منظور به دنبال علم حق بروید ولی آن روز علم حق در مدینه بود دیگر در چین و امثال ذلک نبود اگر جایی یک مطلب صحیحی پیدا شد آدم می رود به دنبالش گذشته از اینکه اینها مطالب حقی بود که بزرگان از انبیای سلف (علیهم الصلاه و علیهم السلام) آموختند، خب.

ص: ۳۵۸

۱- (۱۲). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۲- (۱۳). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۳- (۱۴). سوره ی عبس، آیه ی ۲۴.

۴- (۱۵). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵- (۱۶). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

اینکه فرمود شما می دانستید و چرا عمل نمی کنید این مشکل حل می شود چون مشکل داخلی ما هم هست ما چطور می شود که مطلبی را صددرصد می دانیم و معصیت می کنیم سرش این است که کار به دست علم نیست ما آنکه کار به دست اوست آن را باید اصلاح کنیم یعنی عقل عملی را آنکه گفتند ایمان و «أساس الاسلام حیناً أهل البیت» (۱) و مانند آن اما در قرآن کریم هم حکمت همان طوری که در اواسط همین بحث سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت قرآن هم حکمت را و هم به حکمت نظری تقسیم کرد هم حکمت عملی در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» از آیه ی ۲۲ تا ۳۹ تقریباً ۲۷ صفحه مسائل حکمت نظری و حکمت عملی را بیان فرمود بعد در پایان جمع بندی کرد فرمود اینها حکمت است آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۲۱ به بعد این است آیه ی ۲۲ این است فرمود: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا» که توحید است، «وَوَقَّضِي رُبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» که هم توحید است هم وظیفه ی رعایت پدر و مادر و پرهیز از عقوق والدین بعد «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (۲) بعد هسته ی مرکزی اسراف و افراط و تفریط که عدل است «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً» (۳) بعد رعایت خون مظلومان «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» (۴) بعد رعایت عفاف «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» (۵) بعد رعایت خون دیگران «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (۶) بعد رعایت اموال الیتاما «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (۷) بعد رعایت مسائل اقتصادی و پرهیز از کم فروشی و گران فروشی و امثال ذلك «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ» (۸) بعد پرهیز از حس گرایی و وهم گرایی و خیال گرایی و حرکت در مدار عقل و علم فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (۹) بعد پرهیز از تکبر و امثال ذلك «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» (۱۰) بعد فرمود: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (۱۱) در آن بخش به این نتیجه رسیدیم که گاهی ذات اقدس الهی اول می گوید من به فلان شخص حکمت دادم بعد حکمت را شرح می دهد این متن قبل از شرح است، گاهی شرح است بعد در پایان جمع بندی می کند مثل همین آیه که «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» آنجا که فرمود موحد باش حکمت نظری، آنجا که می فرماید عقیف باش، پاک باش، عادل باش، امین باش حکمت عملی آن حکمت نظری در سوره ی مبارکه ی «لقمان» صدر مسئله این است که «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» بعد مسائل حکمت نظری و حکمت عملی را به دنبال آن ذکر کرد که گاهی اول متن است و بعد شرح، گاهی اول شرح است و بعد جمع بندی تفاوت سوره ی مبارکه ی «اسراء» با سوره ی مبارکه ی «لقمان» همین است آنجا فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» کذا و کذا اینجا بعد از گفتن آن حکمتهای نظری و حکمتهای عملی آن وقت جمع بندی کرده فرمود اینها حکمت است حکمت در اصطلاح قرآن کریم شامل فقه هم می شود فقه حکمت است، اصول حکمت است، تاریخ اسلامی حکمت است، حکمت هم حکمت است، کلام هم حکمت است، حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزه و دانشگاه است چه اینکه فقه به اصطلاح قرآن غیر از فقه در اصطلاح حوزوی است.

ص: ۳۵۹

۱- (۱۷). وسائل الیثعه، ج ۱۵، ص ۱۸۴.

۲- (۱۸). سوره ی اسراء، آیات ۲۶ _ ۲۷.

۳- (۱۹). سوره ی اسراء، آیه ی ۲۹.

۴- (۲۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۳۱.

- ۵- (۲۱) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۲.
- ۶- (۲۲) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۳.
- ۷- (۲۳) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۴.
- ۸- (۲۴) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۵.
- ۹- (۲۵) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۶.
- ۱۰- (۲۶) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۷.
- ۱۱- (۲۷) . سوره ی اسراء, آیه ی ۳۹.

Your browser does not support the audio tag

«فَأَرَادَ أَنْ يَنْزِلَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعاً (۱۰۳) وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِيْنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً (۱۰۵) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً (۱۰۶)»

یکی از مهم ترین عناصر محوری مسائل مکه همان جریان وحی و نبوت بود بعد از اینکه ذات اقدس الهی جریان حقانیت قرآن کریم و وحی را تبیین کرد و به صورت جهانی تحدی فرمود در آیه ی ۸۸ همین سوره که «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» انکار آنها را ذکر فرمود از یک طرف، پیشنهاد معجزاتی را از آنها ذکر کرد پاسخ کافی به این پیشنهاد عطا کرد بعد جریان وجود مبارک موسای کلیم و عناد فراعنه را ذکر کرده درباریان فرعون با اینکه اینها معجزات بین و شفاف را دیدند مع ذلك ایمان نیاوردند بعد فرمود علم به تنهایی برای تأمین سعادت و فلاح کافی نیست ولو انسان معجزات را هم به صورت شفاف ببیند زیرا کار به دست عقل عملی است یعنی عقلی که «ما عبد به الرحم؟ن و اکتسب به الجنان»(۱) گرچه ادراک به عهده ی عقل نظری است ولی کار به عهده ی عقل علمی است تا انسان این دو نیرو را تعدیل نکند، تربیت نکند به مقصد نمی رسد بنابراین با ارائه ی معجزات شفاف ممکن است کسی ایمان نیاورد سرش آن است که تصمیم را عقل عملی می گیرد، درک را عقل نظری دارد یعنی همان طوری که در بحثهای قبل گذشت ما در مسئله ی حس در نشئه ی حس بعضی از قوایمان عهده دار ادراک اند مثل سمع و بصر، بعضی از قوای ما عهده دار کارند مثل دست و پا. دست و پا گرچه نمی فهمند و چشم و گوش می بینند و ادراک می کنند لکن رهبری علمی به عهده ی چشم و گوش است، رهروی علمی به عهده ی دست و پا است حالا اگر دست و پا فلج بود خب دیدن اثر ندارد دیدن نیمی از جریان را به عهده می گیرد عمل برای دست و پا است این برای نشئه حس و بدن ما. در درون ما هم بشرح ایضاً آن چراغ هدایت به عهده ی عقل نظری است که می فهمد، برهان اقامه می کند با دلیل عقلی، با دلیل نقلی که چه چیزی حق است کارهای جزم به عهده ی اوست این عقل نظری می تواند زیرمجموعه ی خود را رهبری کند یعنی احساس را، تخیل را، توهم را رهبری کند آنها به امامت عقل نظری یعنی اندیشه ی برهانی حرکت کنند اما عزم و اراده و نیت و اخلاص و امثال ذلك که به عهده ی اندیشه نیست ممکن است او بداند که ریا محرم است و انسان مریای عذاب می بیند اما در موقع عمل آنکه ریا می کند آن نیروی عملی است نه نیروی علمی، آنکه اخلاص می ورزد نیروی عملی است نه نیروی علمی این عقل عملی که «ما عبد به الرحم؟ن و اکتسب به الجنان»(۲) اگر تربیت شده واقعاً عقل عملی شد این هم اهل اراده است، ایمان است، اخلاص است و مانند آن اما اگر کار را از عقل عملی گرفتند به شهوت و غضب دادند آن هم ریا می کند، هم بیراهه می رود، هم باطل می طلبد و مانند آن چه اینکه اگر در بخش اندیشه کار ادراکی و فتوا را بالآخره از عقل نظری بگیرند به دست وهم و خیال بسپارند آن انسان خیال اندیش یا متوهم برابر خیال و وهمش فتوا می دهد لذا فرمود موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود مطلب برای تو به صورت آفتابی روشن شد ولی ایمان نمی آوری سرش آن است.

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- (۲). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

پرسش: در اینجا ما دو بخش کردیم ایمان و عمل صالح اینها با هم فرق می کند.

پاسخ: بله خب چون ایمان محصول علم است البته علم را در بخشهای دیگر فرمودند چون علم مقدمه است برای ایمان و اگر به این ایمان منتهی نشود حجت علی الشخص است نه للشخص علم ابزار کار است دیگر، خب.

پرسش:...

پاسخ: آنچه که به اندیشه برمی گردد عقل نظری است انسان در حقیقت خود انسان است که کار می کند انسان اگر با برهان مطلب را بخواند بفهمد این عقل نظری اش تأمین می شود اما آن موعظه ها و اینها انسان را در بخش عقل عملی یاری می کند که او در تصمیم گیری موفق بشود کار را که در همان مثالهای ظاهری دست که کار نمی کند کار را نفس می کند با دست درک برای چشم و گوش نیست نفس است با چشم و گوش. در جریان درون هم این چنین است اندیشه برای نفس است منتها با نیروی عقل نظری اراده و تصمیم و اخلاص برای نفس است منتها با نیروی عقل عملی این موعظه، تذکر، نصیحت نفس را در بخش عقل عملی تقویت می کند، خب بر علم او نمی افزاید ولی بر گرایش او می افزاید. فرعون بعد از اینکه حجت الهی بالغ شد و او عالماً عامداً بیراهه رفت به این فکر افتاد که وجود مبارک موسای کلیم و مؤمنان را از سرزمین مصر بیرون کند اینها را برکند، استغزاز کند، استخفاف کند اینها را از سرزمین مصر بردارد فرمود: «فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ» این ارض معهود همان زمین مصر است «فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا» که جریان غرق را در بخش از سوره قبلی فرمود و همچنین در بحثهای بعدی خواهد آمد که ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) دستور داد که شبانگاه با همراهان حرکت بکن بعد وقتی هم که به کنار رود نیل رسیدند آن حادثه پیش آمد که فرمود: «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» (۱)، «فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا» آنجا فرمود: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» (۲)، «فَعَشَّتْ يَهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشَّتْهُمْ» (۳) آن گاه فرمود: «وَقُلْنَا مِّنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ» ما بعد از غرق فرعون به بنی اسرائیل گفتیم وارد آن سرزمین بشوید این ارض دوم همان سرزمین شام است غیر از آن «الْأَرْضُ» اول است که معهود است در سرزمین مصر. در اینکه اینها بالأخره دوباره به مصر برگشتند یا برنگشتند و اگر به مصر برگشتند راه برگشتشان به مصر چطور بود؟ راه خروج از مصر به وسیله ی «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» جاده ی خشکی در دریا پیدا شده اینها رفتند برگشتن چگونه برگشتند؟ چه موقع برگشتند آن فعلاً روشن نیست. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۳۷ مقداری از این مباحث گذشت آیه ی ۱۳۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است بعد از اینکه فرمود: «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» آن گاه فرمود: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» ما این بنی اسرائیلی که مؤمنان به موسای کلیم (سلام الله علیه) بودند و مستضعف بودند یعنی درباریان فرعون اینها را ضعیف کردند بودند شرق و غرب آن منطقه را ما در اختیار اینها قرار دادیم «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي

إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» آنجا شاید تا حدودی بحث شده باشد که آیا اینها به مصر برگشتند یا نه؟ این «مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا» در بخش خاورمیانه به کدام قسمت برمی گردد ولی به هر تقدیر در سرزمین شام اینها بنا شد مستقر بشوند اینها گفتند که ما وارد آن سرزمین نمی شویم برای اینکه آنجا خطر مرگ هست که در «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (۴) در ذیل آن آیه مطرح است.

ص: ۳۶۱

۱- (۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

۲- (۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۰.

۳- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۸.

۴- (۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۲۴.

بعد فرمود این بنی اسرائیل الآن وارد سرزمین مصر شدند «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» که غالب مفسران این را «وَعْدُ الْآخِرَةِ» را جریان قیامت ذکر کردند از این «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» خواستند کمک بگیرند که این نظیر همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «واقعه» است که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) ما همه ی شما را آن روز جمع می کنیم ولی نظر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این است که این «وَعْدُ الْآخِرَةِ» که در این بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «اسراء» است به همان بخش آغازین این سوره برمی گردد در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» دوتا وعده بود که فرمود اگر وعده ی دوم آمد «لَيْسَ لَكُم مِّنْهُم مَّا كَانَتْ لَكُمُ الْيَوْمَ الْعِزَّةُ لِمَ كُنتُمْ تَكْفُرُونَ» و مانند آن آیه ی هفت همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لَيْسَ لَكُم مِّنْهُم مَّا كَانَتْ لَكُمُ الْيَوْمَ الْعِزَّةُ لِمَ كُنتُمْ تَكْفُرُونَ» اگر این وعده ی دوم آمد یک عذاب سنگینی هم نسبت به شما بنی اسرائیل خواهد شد. ایشان می فرمایند غالب مفسران این «وَعْدُ الْآخِرَةِ» را قیامت دانستند اما اگر منظور از این «وَعْدُ الْآخِرَةِ» همان آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «اسراء» باشد از باب ردّ العجز الی الصدر که یکی از مُحَسِّنَات بدیعه است و در قرآن از این مُحَسِّن بدیعی کم استفاده نشده این با او سازگار است که پایان فصل به مراحل آغازین بحث برمی گردد که به جمع بندی نزدیک می شویم این یک نکته، نکته ی دیگر اینکه اگر این «وَعْدُ الْآخِرَةِ» منظور قیامت باشد این «فاء» تفریع خیلی جایگاهش روشن نیست این دو نکته در بیان سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) است. اما آنچه که تفسیر معروف بین اصحاب تفسیر را ترجیح می دهد این است که این «وَعْدُ الْآخِرَةِ» تهدیدی است نسبت به بنی اسرائیل، تهدیدی است که اگر بار دوم آمد ما عذاب سخت را دامنگیر شما می کنیم و این آیه محلّ بحث نسبت به بنی اسرائیل تهدید نیست این یکی، و ثانیاً واژه ی لَفِيف مناسب با همان مسئله یوم الجمع است که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» این دیگر مناسب با وعد دوم نیست بنابراین آن تفسیر رایج شاید اقرب به ذهن بیاید آن گاه چون یکی از محورهای اصلی مسائل مکه همان جریان وحی و نبوت بود دوباره برمی گردند می فرمایند: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَهُ» این کتاب صدر و ساقه اش حق است هم ما حق فرستادیم، هم تو حق گرفتی این «بِالْحَقِّ» چه به معنای مصاحبه باشد، چه به معنای ملابسه باشد این قرآن پوششیده ی به حق است یا پیچیده ی به حق است وقتی پوشیده ی به حق باشد یا پیچیده ی به حق باشد چیزی غیر از حق نمی تواند به حرم امن قرآن راه پیدا کند برای اینکه ذات اقدس الهی حق و باطل را در سوره ی «انبیاء» معرفی کرده فرمود هر وقت باطل خواست به جنگ حق برود حق باطل را سرکوب می کند، مغزکوب می کند اگر باطل را مغزکوب کرد دیگر جا برای باطل نمی ماند همان اوایل سوره ی مبارکه ی «انبیاء» به این صورت فرمود که اگر حق بیاید آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «انبیاء» «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» (۲) دماغش را در می آورد دماغ یعنی مغز باطل اگر بخواهد به سراغ حق برود جلوی حق را بگیرد خداوند می فرماید ما به وسیله ی حق باطل را مغزکوب می کنیم «فَيَدْمَغُهُ» دماغش را در می آورد یعنی مغزش را «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» پس باطل به حرم امن حق راه ندارد این «باء» در «بِالْحَقِّ» که «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» چه «باء» مصاحبه باشد، چه «باء» ملابسه چه به این معنا باشد که قرآن در صحابت حق است یا به این معنا باشد قرآن در پوشش حق است باطل به هیچ وجه راه ندارد برای اینکه سرکوب می شود نتیجه ی سرکوب شدن باطل در برخورد با حق را در سوره ی مبارکه ی «فصلت» مشخص فرمود در سوره ی «فصلت» آیه ی ۴۲ به این صورت است «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» این «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» از سنخ نفی حقیقت است یعنی اصلاً باطل راه برای این ورود به مرز حق ندارد نه از جلو می تواند بیاید نه از پشت سر می تواند بیاید برای اینکه از هر طرف بیاید مغزکوب می شود، نه در عصر خود می تواند بیاید نه در اعصار آینده قرآن آن وقتی که آمده «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» در پیش روی او، بعد از اینکه نازل شد وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت کرد بعداً هم باطل به طرف حق نخواهد آمد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»

یعنی در عصر نزول وحی «وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» چرا؟ چون «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»، خب. این قرآن که مهفوف به حق است، در صحابت حق است یا در لباس حق است این چنین نیست که ظاهر قرآن مهفوف باشد باطن نباشد ما این چنین نمونه ای نداریم که لباسی داشته باشیم که ظاهر و باطن هر دو را بپوشاند ما آنچه که در کعبه عادی ماست و از این کلمه ی «باء» ملبسه برمی آید این «باء» آن هنر را ندارد که آن معنای دقیق قرآن را به ما بفهماند ما این «باء» ملبسه را کجا به کار می بریم؟ اگر چیزی لباس شیء دیگر باشد و آن متلبس به این باشد این «باء» را به کار می بریم اگر ظرفی را با پارچه ای پوشاندند، پیچاندند یا پوشاندند بدن انسان را با لباس پوشاندند این «باء» را به کار می بریم اما وقتی این ظاهر برداشته شد این لباس آن قدرت را ندارد که بین پوست و گوشت آنجا هم لباس باشد، بین گوشت و استخوان آنجا هم لباس باشد، در درون پوست و همچنین در درون گوشت و همچنین در درون استخوان لباس باشد این کار از لباس ساخته نیست این کار از کسی ساخته است که فیض او هم این چنین است خود خدای سبحان آن دو منطقه ی ممنوعه که جا برای بحث نیست آن منطقه های ممنوعه را بحث نمی توانیم بکنیم یعنی، مقام هویت مطلقه که ذات اقدس الهی است در دسترس احدی نیست یک، صفات ذات که عین ذات است آن هم منطقه ی ممنوعه است که در دسترس احدی نیست این دو، در تمام مباحث و گفته ها و نوشته ها حواس شریفان باشد که وارد این دو تا منطقه ی ممنوعه نه می شود شد، نه شده است و نه فایده دارد این هیچ، می ماند منطقه ی سوم که فیض حق است و وجه الله است که فرمودند: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۳)، «هُيَوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۴) این وجه الله فیض خداست و ممکن الوجود است و قائم به ذات اقدس الهی این وجه الله «داخل فی الأشياء لا بالممازجه» نباید گفت چون «هو» هست «هو» به الله برمی گردد _ معاذ الله _ خود الله داخل فی الأشياء است این «هو» که ضمیر است ما را فریب ندهد «هو» گرچه به الله برمی گردد ولی محور اتحاد موضوع و محمول را محمول معین می کند نه موضوع «قد مرّ غیر مرّ» که این دو آیه نورانی جوشن کبیر و مانند آن دهها بار این ضمیر به الله برمی گردد بعد بگوییم او شافی است، او رازق است، او قابض است، او باسط است، او آخذ است، او مُعطی است، او محیی است و مانند آن، اما معنایش این نیست که موضوع و محمول با هم در مقام ذات متحدند چون اگر در مقام ذات متحد باشند این محمول متغیر است «قد يقبض قد لا يقبض، قد يحيى قد لا يحيى، قد يشفي قد لا يشفي، قد يرزق قد لا يرزق» اگر این محمول با ذات متحد باشد چون محمول زوال پذیر است _ معاذ الله _ ذات هم باید مشکل داشته باشد بنابراین این محمولهای متغیر ممکن با وجه الله متحدند نه با خود ذات یا با صفات ذاتیه این دو تا منطقه وقتی دورش سیم خاردار کشیدیم در بحث مواظب بودیم وارد این حرم امن نشدیم می ماند وجه الله حالا این وجه الله «داخل فی الأشياء لا بالممازجه» (۵) این جزء ترجیع بند روایاتی است که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند نه دوجا، نه ده جا، نه بیست جا این مضمون هست در ادعیه هست، در اذکار هست، در روایات است «مع کلّ شیء لا بالامتزاج» «غیر کلّ شیء لا بالمباینه»، «داخل فی الأشياء لا بالممازجه فهو فی الأشياء والنج و لیس منها بخارج» اینها فراوانند ما اگر بفهمیم چگونه وجه الله در اشیاست و چیزی برای اشیا نمی ماند آن گاه می فهمیم چگونه حق در قرآن است و چیزی غیر از حق در قرآن نیست.

ص: ۳۶۲

۱- (۷). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ _ ۵۰.

۲- (۸). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۸.

۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵ .

۴- (۱۰) . سوره ی حدید، آیه ی ۴ .

۵- (۱۱) . ر.ک: التوحید، ص ۲۸۵ .

بیان ذلک این است اگر «هو فی الأشياء والحج» یا «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» اگر شما یک قطره آب را گفتید فیض خدا آن وجه الله داخل در این قطره است این قطره شده دو تا نصف این «الأشیاء» که جمع محلاً به «الف» و «لام» است آن دو نصف را می گیرد یا نه، اگر وجه خدا در اشیا هست «لا بالمازجه» در یک قطره آب هست این یک قطره آب را ما دو قسم کردیم چون او داخل در این است حالا در کل واحد از این نصفین که مشمول الأشياء هستند او داخل است یا نه؟ یقیناً هست، حالا این کل واحد از این دو جزء شدند دو جزء دیگر جمعاً شده چهار جزء باز «والحج فی الأشياء» یا نه؟ شما تا هر اندازه که جزء «لا يتجزى» به شما اجازه داد بروید این «والحج فی الأشياء لا بالمازجه» هست، «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» هست و هر جا بروید باید در درون او وجه الله را پیدا کنید و سرانجام ناچارید بگویید که سراسر عالم می شود وجه الله ما چیزی به نام آب و در دیوار نداریم مثل اینکه شما اگر یک بسته کاموای خوب داشته باشید این را به صورت ژاکت یا بلوز خوب در بیآوری بافنده یک جایش را آستین می کنی، یک جایش را یقیه می کنی، یک جایش را پشت می کنی، یک جایش را جلو می کند بعد گل و بوته به آن می دهد عکس درخت می کشد عکس مار و عقرب ممکن است بکشد، عکس گل و بوته می کشد این یک نخ است که هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد وقتی بافنده این را بافت می شود بلوز یا ژاکت، آستین و دست و جلو و دنبال و گل و بوته، برگردد باز کند می شود یک مُشت نخ وقتی نفخ صور می شود برمی گردد همه از بین می روند دیگر آسمان و زمینی نیست الآن که این نخ را بافت یک جا شده آسمان، یک جا شد زمین این چنین نیست که زمین حقیقتی باشد وجه الله در این حقیقت باشد یعنی این را نیم بکند در آن نیم نباشد در این نیم نباشد فقط «بینهما» باشد این چنین نیست آن گاه «فَأَيُّنَمَا تُولُؤْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۱) معنایش این است که این چیزی را که شما می بینید آیت خداست این روی اول را بردارید به لایه ی دوم برسید آیت خداست، لایه ی دوم را بردارید به لایه ی سوم برسید آیت خداست چیزی در جهان پیدا نمی کنید که خدا را نشان ندهد منتها باید کاملاً این صراط مستقیم که «أدق من الشعر و أحد من السیف» (۲) است و از مو باریک تر است و از شمشیر تیزتر انسان باید مواظب باشد شما در این کتابهای فارسی هم می بینید در رشته های عربی هم هست ما در تعبیرات فارسی می گوئیم فلان کس موشکاف است یعنی این «أدق من الشعر» را درک می کند این مو را که خیلی پیچیده به هم بسته است این را می شکافد در تعبیرات عربی وقتی می خواهند از یک محقق نام ببرند می گویند «و هو من الذین شقق الشعر» اینها موشکافی کردند این موشکافی کردن یعنی این «أدق من الصراط» را خوب طی کردند صراط مستقیم در بخش اندیشه «أدق من الشعر» است، در بخش انگیزه و عمل «أحد من السیف» از روی شمشیر تیز رفتن هر چه سخت باشد اینها می روند هم انگیزه شان با «أحد من السیف» همراه است، هم اندیشه شان با «أدق من الشعر» شما هر چه باز بکنید چیزی غیر از وجه الله و آیه نمی بینید یعنی چیزی نیست در عالم که خدا را نشان ندهد آیت هم معنایش آیه ی بازاری نیست آینه ی بازاری عبارت از آن شیشه شفاف و جیوه و آن قاب و آن چوب و آنها را می گویند آینه ولی قرآن که آن را آینه نمی داند آن صورتی که در این جرم پیدا شده آن مرآت است یعنی «ما به یرى العاکس» نه «ما به یرى الشخص» اگر مرآت است در همان بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که با سلیمان مناظره کرد این است. به هر تقدیر نمونه هایی از این بحث قبلاً گذشت، پس وجه الله در کل اشیا هست «لا بالمازجه» این وجه الله است که هر لحظی به شکلی بت عیار در آمد جان برد و نهان شد همان وجه الله وقتی به صورت قرآن در می آید، به صورت سُور در می آید به صورت آیه در می آید این ظاهرش را می پیچاند و می پوشاند بروید باطن، باطنش را می پیچاند و می پوشاند، بروید باطن باطن همین کار اگر گفته شد «القرآن على الأربعة على العبارات و الاشارات و اللطائف و الحقائق» که این روایت هم از وجود مبارک سیدالشهداء هم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) نقل شد در هر مرحله ای از مراحل قرآن شما بروید هم می پوشاند هم می پیچاند

اگر گفته شد حبل متین است «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» (۳) در هر مرحله ای «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» لذا اگر کسی اهل قرآن باشد جز حق چیزی نمی بیند این حقی است متجلی، این حقی است مُتبلور آن وقت آن خطبه ی نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه دارد خدای سبحان در کتابش تجلی کرده «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» (۴) خدای سبحان در کتابش برای بندگان تجلی کرده ولی خب نمی بینند لذا این لغت آن قدرت را ندارد که آن حرفها را بیان کند برای اینکه عرب چه مقدار مگر این الفاظ را وضع کرده بود این می گفت «باء» برای مصاحبه است یا برای ملامسه خب ملامسه همین لباس و بدن را با «باء» می شود فهماند اما قدری جلوتر درون پوست، درون گوشت، درون استخوان، فواصل بین اینها، بالای اینها، پایین اینها را که لباس نمی پوشاند این «باء» بی که در «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» آمده یعنی صدر و ساقه این حق است باز کنی یک حق محض است، ببندی شکن شکن پیدا بشود می شود سوره و آیه و جمله و مبتدا و خبر و امثال ذلك «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» آن وقت این معارف بلند وقتی به دست عده ای که آثار تلخ کلیسا اینها را منحرف کرده در بین عربها در آمد _ معاذ الله _ می گویند قرآن کتابی است و اسلام دینی است که از قرآن و از اسلام _ معاذ الله _ می شود محمدیسم یاد کرد همان طوری که به شما می گویند کمونیسم است، فلانیسم است می گویند این همان است از آن جا غلطان غلطان به فارسی زبانها هم سرایت کرده به این صورت در آمده، خب آدم وقتی که از مبانی خودش خبر نداشته باشد و گوشش به دیگری باشد همین در می آید اگر قرآن «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» در آمد دیگر کتاب الله است نه محمدیسم آن کجا این کجا همان را برداشتند دیکته کردند گفتند قرآن کلام خود پیغمبر است، یافته های خود پیغمبر است _ معاذ الله _ جهان بینی خود پیغمبر است _ معاذ الله _ یعنی عصاره ی فکر پیغمبر از جهان این است خب دیگران هم افکار دیگر ممکن است داشته باشند خب با اینکه ذات اقدس الهی فرمود: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» خب مرحله ی وسطش «مما أنزله الله» است یا نه؟ بارها اینجا بحث شد که قرآن را خدا آویخت نینداخت آن طوری که باران را نازل کرده که _ معاذ الله _ قرآن را نینداخت که قرآن را نازل کرد «أنزل المطر»، برف و تگرگ را «يُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ» (۵) کذا و کذا این «انزل المطر» هست، «أنزل الثلج» هست، «ينزل المطر» هست، «ينزل البرد» هست این انداختن است اما _ معاذ الله _ قرآن را انداخت یا قرآن را آویخت اگر قرآن را آویخت پس یک طرفش به دست اوست این حدیث نورانی ثقلین همین است دیگر فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» (۶) أحدا ما أكبر فرمود همین قرآن «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» (۷) خب یکی، دوتا روایت که نیست این جزء روایات متواتر ماست دیگر در همه ی اینها فرمود یک طرفش به دست اوست خب اگر یک طرفش به دست اوست پس او را آویخت نه انداخت و این حبل است حبل انداخته مشکل خودش را حل نمی کند الآن این طنابهایی که در بازار طناب فروش است خب اعتصام به این حبلها کدام مشکل را حل کرد؟ اینکه خودش پاخور است که طناب انداخته ی در گوشه مشکل خودش را حل نمی کند اما طناب آویخته چون به جای بلند و مستحکم بسته است مشکل همه را حل می کند این است که گفتند «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» (۸) چون یک طرفش به دست اوست اگر یک طرفش به دست اوست مشکل همه را حل می کند دیگر «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» و این «طرفه بید الله سبحانه و تعالی» است «و الطرف الآخر بأیدیکم» اما در این امتداد یک سلسله اسکورت مخصوص فرمود ما فرستادیم آنهایی که بخشی که از نزد من فرود آمده تا برسد به قلب مطهر توی پیامبر که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (۹) ما در تمام این مقاطع دو طرف اسکورت از ملائکه فرستادیم که احدی اینجا راه پیدا نکند آن را در سوره ی مبارکه ی «جن» بیان کرد آیه ی ۲۷ به بعد سوره ی مبارکه ی «جن» فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى

كُلُّ شَيْءٍ عِدَّةٌ» فرمود ما این قرآن را که آویختیم نه انداختیم، قرآنی که نازل کردیم پیشاپیش او، پشت سر او فرستاده‌هایی را رصد فرستادیم اینها رصدند اینها که اهل غفلت نیستند، اینها که اهل خواب نیستند، اینها که اهل ضعف نیستند، خب این اسکورت مخصوص پیشاپیش قرآن هست، پشت سر قرآن هست این قرآن را با این جلال و شکوه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَي قَلْبِكَ» در بحث سوره ی مبارکه ی «انعام» آنجا گذشت که هفتاد هزار فرشته این سوره را بدرقه کردند قلبی است که هفتاد هزار فرشته را جا می دهد آنجا در سوره ی مبارکه ی «انعام» بحثش گذشت شما همین سوره ی مبارکه ی «انعام» درباره ی نزولش این بحثها را ملاحظه بفرمایید که هفتاد هزار فرشته این را آوردند کجا آوردند؟ بر قلب مطهر پیامبر چنین قلبی است که گنجایش هفتاد هزار فرشته را دارد فرشته ها هم رصدند که مبادا احدی به این قرآن دسترسی پیدا کند و دسترسی پیدا نکرده خود فرشته ها چطورند؟ خود فرشته ها بالصرّاحه اعتراف کردند فرمودند ما کسانی هستیم که «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۱۰) خود فرشته را شما وقتی می خواهید معنا کنید بهترین راه برای معرفی فرشته خود قرآن کریم است فرشته ها می گویند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را این از لطایف المیزان ایشان است فرشته ها می گویند پیشاپیش ما که مبادی اولیه است و علل است برای اوست آنچه که متأخر از ماست آثار ماست برای اوست آنچه که بین گذشته و آینده است برای اوست بین گذشته و آینده چه کسی است؟ خود اینها هستند دیگر آن وقت چیزی برای فرشته نمی ماند فرمود: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» (۱۱) آن وقت چیزی به نام فرشته نمی ماند این همان است که آن فیض مثل همان کاموا که شما به صورت گل و بوته در آوردید چیزی به نام گل و بوته در عالم نیست این کامواست که به این صورت در آمده وقتی که جمع بکند «وَالْمَأْرُضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۱۲) این گُلها و بوته ها رخت برمی بندد یوم النشور که شد دوباره اینها را باز می کند این یک فیض است که به این صورت خاص در آمده، یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد فرمود: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» آن گاه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» تو این حق را دریافت می کنی به مؤمنان بشارت می دهی، کافران را انذار می کنی که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

ص: ۳۶۳

- ۱- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.
- ۲- (۱۳). الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.
- ۳- (۱۴). بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۴- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۷.
- ۵- (۱۶). سوره ی نور، آیه ی ۴۳.
- ۶- (۱۷). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۷- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۸- (۱۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۳.
- ۹- (۲۰). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.
- ۱۰- (۲۱). سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۱۱- (۲۲). سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۱۲- (۲۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)»

چون یکی از مسائل محوری مکه جریان وحی و نبوت بود در این سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم که در مکه نازل شد در بسیاری از موارد از حقیقت وحی و نبوت و رسالت سخن به میان آمده فرمود مبدأ پدید آمدن قرآن کریم خداست که حق محض است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۱) و آنچه از خدای سبحان صادر یا ظاهر می شود آن هم حق است و آنچه هم به شما که پیامبر خدایید رسیده است حق است «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» نه در آغازش بطلان راه داشت، نه در انجامش بطلان راه پیدا می کند زیرا فرشتگانی که مأمور رسالت و فرستادن اند و همچنین خود وجود مبارک پیامبر که در همه ی این نشئات حضور و ظهور دارد همه شان بالحق اند «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ». از بیانات ذات اقدس الهی مشخص می شود که این «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» این هم در مدار حق است چون پیامبر بالحق این وحی را دریافت کرد پس تبشیرش نسبت به پرهیزکاران است بالحق، اندارش نسبت به تبهکاران است بالحق آنهایی هم که در راه صحیح اند به مقصد می رسند بالحق، آنهایی که کج راهه می روند به جهنم می رسند بالحق چیزی در این فراز و نشیب به عنوان باطل حضور ندارد اینکه فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا» یعنی «تبشیراً بالحق»، «وَنَذِيرًا» یعنی «انذاراً بالحق» چون تو بالحق اینها را دریافت کردی. این آیه مبارکه به منزله ی متن است و آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» و در سوره ی «فاطر» و در سوره ی «احزاب» و سایر سُور آمده به منزله ی شرح است. در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۱۹ به این صورت است «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» در آیه ی محل بحث فرمود: «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» بعد فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» یعنی «و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا بِالْحَقِّ، مُبَشِّرًا بِالْحَقِّ، نَذِيرًا بِالْحَقِّ» پس آنچه که در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۱۹ آمده است که «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» تا حدودی تفصیل این متن است، تفصیل این مُجمل است. در سوره ی مبارکه ی «فاطر» همین معنا به صورت تقیید به حق آمده است که ما تو را به حق رسول کردیم ارسال ما نسبت به شما بالحق بود تو رسول بالحق مایی آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» یعنی آنها هم این چنین اند که این ناظر به نبوت عام و هدایت عام است که در هر سرزمینی اگر پیام الهی می رسد خواه به صورت نبوت و رسالت یا امامت و مانند آن این بالحق است این بالحق هایی که در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «فاطر» آمده در سوره ی مبارکه ی «احزاب» مفصّل تر تبیین شده آیه ی ۴۵ تا ۴۷ سوره ی مبارکه ی «احزاب» این است «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» که همه ی اینها تبیین آن حق است اگر او حق است چراغ روشن و شفاف است چون چراغ راه را نشان می دهد، چاه را نشان می دهد نسبت به سالکانِ صراط مستقیم مبشّر است، نسبت به راهیان راه انحرافی نذیر است و مانند آن.

مطلب دیگر اینکه در بحثهای قبل داشتیم قرآن را خدا نازل کرده است اما نه آن طوری که باران را نازل کرد باران را انداخت ولی قرآن را آویخت نه انداخت برای اینکه در اول سوره ی مبارکه ی «زخرف» قرآن را به این صورت مشخص کرد فرمود: «حَمَّ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ» یعنی آنچه شما در خدمت آن هستید این عربی مبین است، آنچه که نزد ماست علی حکیم است همین کتاب یک طرفش عربی است، یک طرفش علی حکیم است آنجا نه عبری است نه عربی، نه تازی است نه فارسی چون آنجا سخن از لفظ و مفهوم و قرارداد و اعتباریات نیست پس از علی حکیم تا عربی مبین، از عربی مبین تا علی حکیم قرآن است و این را خدا نازل کرد خب نازل کرد معنایش این است یعنی آویخت برای اینکه آن علی حکیم که اینجا نیامده علی حکیم لدی الله است آنکه قرآن را تلقی می کند هم در مراحل نازله عربی مبین را می شنود، هم در مراحل عالیه علی حکیم را تلقی می کند اینکه فرمود: «إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۱) همین است آنجا لدی الهی است علم لدنی است سخن از عربی و عبری نیست و اینجا سخن از عربی و عبری است این مجموعه که یک طرفش علی حکیم است یک طرفش عربی مبین قرآن است و این قرآن را خدا نازل کرد معلوم می شود به معنی آویختن است دیگر نه به معنی انداختن و گرنه آنکه علی حکیم است که اینجا نیامده که، خب. اما اینکه باطل چگونه در عالم راه پیدا می کند با اینکه این کتاب حق است و «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۲) همان طوری که باطل در عالم راه پیدا می کند در خلقت، باطل هم در شریعت و تفسیر هم راه پیدا می کند و منشأ رهیابی باطل هم گزافه گویی و گزافه فهمی انسان است. درباره ی خود قرآن کریم وجود مبارک حضرت امیر دو تعبیر دارد یکی درباره ی اصل خلقت، یکی هم درباره ی قرآن کریم. درباره ی اصل خلقت فرمود سراسر عالم تجلی خداست و خداوند با تجلی خاص سماوات و ارض را آفرید در نهج البلاغه خطبه ی ۱۰۸ اول خطبه این است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۳) خدای سبحان تجلی کرد نه تجافی و آفرینش یک تجلی خاص الهی است که در فصل سوم است فصل اول مربوط به هویت ذات بود که احدی دسترسی ندارد، فصل دوم نسبت به صفات ذاتی حق و اسمای ذاتی حق است که عین ذات است آنجا هم کسی دسترسی ندارد فصل سوم مربوط به وجه الله است و فیض الله است که خلقت آسمان و زمین در این محدوده است این وجه الله ممکن است و از این وجه الله به عنوان جلوه ی الهی و تجلی حق یاد شده است که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» که کل خلقت تجلی است ولی درباره ی قرآن کریم یک تجلی مخصوصی است که این تجلی ویژه در جای دیگر نیست درباره ی قرآن کریم فرمود: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ» در خطبه ی ۱۴۷ به این صورت بیان فرمود خطبه ی ۱۴۷ سطر سوم و چهارم عبارت این است «بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهَلُوا وَ لِيُقَرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوا وَ لِيُثَبِّتُوا بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوا فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» خدای سبحان در قرآن تجلی کرده است خب پس نمی شود گفت _ معاذ الله _ این قرآن ساخته ی پیغمبر است، کلام پیغمبر است و جهان بینی پیغمبر است برداشتی که پیغمبر از جهان دارد به صورت کتاب در آمده است این تعبيرات، تعبيرات ناصوابی است تجلی خدا در این کتاب است چه اینکه تجلی خدا در ساختار خلقت است نه در خلقت غیر خدا تجلی دارد نه در قرآن کریم غیر خدا تجلی دارد، خب حالا- اگر عالم وجه الله است جا برای باطل نمی ماند تا اینکه ما بگوییم حق باطل را سرکوب می کند مستحضرید که نه در خلقت باطل وجود دارد، نه در شریعت و همچنین در آیات قرآن کریم تنها جایی که مجال برای بطلان هست همین محدوده ی دید انسان است. بیان ذلک این است که قرآن کریم این عالم را که آفرید بر اساس نظم و حساب دقیق خلق کرد بیانی قبلاً- از مرحوم حکیم

صدرالمتأین نقل کردیم شاید دیگران هم این را داشته باشند که نظم عالم از سنخ معماریهای حساب شده نیست در معماریهای حساب شده، مهندسی شده اگر یک آجر را از دیوار شرقی بردارند در لای دیوار غربی بگذارند و بالعکس این بنا ویران نخواهد شد جابه جا کردن چندتا خشت، چندتا آجر، چندتا سنگ اینها مشکلی ایجاد نمی کند عالم نظیر یک بنای معماری شده و مهندسی شده ی دقیق نیست بلکه از این ادق است و آن این است که عالم مانند حلقات سلسله ی ریاضی است در حلقات ریاضی اگر کسی مثلاً عدد هشت را که بین هفت و نه است بردارد این در دستش می ماند نه جایی هست که این عدد هشت را بگذارد، نه عدد دیگر را می تواند بین هفت و نه بگذارد این قدر عالم منظم است که قابل برداشت نیست عالم نظیر یک بنای معماری شده نیست بلکه نظیر حلقات سلسله ی ریاضی است این قدر منظم است چون هر چیزی علتی دارد نه قبل از آن علت است نه بعد از آن علت است، با آن علت است نه بدون علت است هر چیزی «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۴) است، «إِذَا جَاءَتْ عِلَّتُهُ لَا يَسْتَقْدِمُ وَلَا يَسْتَأْخِرُ» است و مانند آن این قدر عالم منظم است چنین عالمی باطل در او نیست اگر کسی این راه را رفته مثلاً کسی از راه رعایت قوانین پزشکی و طبّی رفته سلامت پیدا می کند بر اساس نظم ریاضی یک راه دیگر رفته مریض می شود و می میرد بر اساس نظم ریاضی. سم مثل عسل کارهایش دقیق است چقدر سم اثر دارد اول چه می کند بعد چگونه می کشد همه مشخص است مثل اینکه عسل اول چگونه فربه می کند بعد چگونه رشدش را شکوفاتر می کند مشخص است هیچ بی نظمی در عالم نیست هر چیزی سر جایش هست پس باطل در عالم نیست رأساً چه اینکه در قرآن و در شریعت هم بطلان راه ندارد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۵) اما وقتی که انسان آمده دیدی پیدا کرده نگاهی دارد، جابه جایی دارد گاهی اسم چیزی را به دیگری می دهد، رسم چیزی را از دیگری می خواهد، وصف چیزی را از دیگری می خواهد این نگاه می شود باطل، این کار می شود باطل و این نگرش می شود باطل و حق این را سرکوب می کند. درباره ی بت پرستی که از بهترین مصادیق بطلان است ذات اقدس الهی فرمود شما رب را که معنای پربرکت مؤثری است این کلمه ی رب را گذاشتید بر این چوبها وقتی گفتید اینها ارباب ما هستند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۶) یا «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۷) این کلمه ی رب را یا کلمه ی معبود را بر این اصنام و اوثان اطلاق کردید این الفاظی که می گویند دیگران هم می شنوند این حق است این معانی که در ذهن شماست دیگران هم می فهمند این حق است اما تطبیق این مفهوم رب بر سنگ و چوب این تطبیق کار شماست و باطل است «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» (۸) یعنی این الفاظ این اسما بی مسماست مسما ی این خداست که شما او را پذیرفتید در معبود بودن، تطبیق اینها بر این چوبها غلط است، باطل است این الفاظی که می گویند زیر آن خالی است شما می گویند ما رب را می پرستیم اینها که رب نیستند «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» و مانند آن. بطلان از اینجا پیدا می شود یا کسی که ریاکار است یا جاه طلب است کاری انجام می دهد می خواهد با این کار به فلان مقصد برسد این کار وسیله ی آن مقصد نیست آن هم مقصد نیست تخیل مقصد است مثل کسی که تشنه است حرفِ راهنما را گوش نمی دهد به دنبال سراب می گردد وقتی که دست و پایش خسته شد «إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» (۹) وقتی به کرانه ی افق رسید می بیند اینجا خبری نیست این آب نما، نمایش دروغین بود سراب بود در سوره ی مبارکه ی «نور» وقتی اعمال کفار را تشریح می کند می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» (۱۰) قیعه یعنی بیابان صاف می گویند قاع صیف است این است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» که «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ» وقتی که نشد «فَوْقَاهُ حِسَابَهُ» پس بطلان از اینجا نشأت می گیرد که انسان نام شیئی را بر شیء دیگر می گذارد و از او توقع تأثیر دارد و این خراب است این پوچ است این پوچ که بی مغز است یک قشر ظاهری از همین خیال بافی دارد آن حق مغز این را می کوبد معلوم می شود درونش خالی

است و همین که در آن آیه معروف مثال زد فرمود داستان حق و باطل مثل داستان آنجایی است که خدای سبحان بارانی را از بالا نازل کرده «فَسَأَلَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» (۱۱) اودیه، وادی همین درّه را می گویند وادی فرمود هر درّه، هر وادی، هر گودی، هر گودال به اندازه ی خودش آب می گیرد ولی این «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» این آب در این خروش و جوشی که دارد کفی هم دارد، نمی از آب به صورت یک گره خودش را نشان می دهد ولی این نم حق است به همین اندازه درونش خالی خالی است آن درون را می گویند باطل یعنی «لا شیء» خود این سیل در رفت و آمدش این حبابها را سرکوب می کند «فَيَذْهَبُ جُفَاءً» (۱۲) جُفَاء یعنی آب بُرد کسی این کفها را از بین نمی برد خود همین آب در این خروش این کفها را آرام می کند چون چیزی به نام کف نیست نمی است که مداری را رسم کرده این نم به اندازه ی خود حق است خب نم است دیگر درونش که انسان خیال می کند خبری هست او را می گویند باطل همین که چیزی به این سر به این نم برسد این حباب از بین می رود «فَيَذْهَبُ جُفَاءً» یعنی آب بُرد این مشتق نیست باطل همین است اگر کسی خیال کند با این راه به جاه طلبی می رسد، به مقام می رسد این نمی داند این کار نمی است که به صورت یک مدار در آمده و درونش خالی است آن درونش سراب است آن درونش باطل است بنابراین اگر گفته شد عالم وجه الله هست و باطل سرکوب می شود نه یعنی باطل چیزی هست چه در خلقت، چه در شریعت که انسان دست روی آن بگذارد بگوید این شیء باطل است نه خیر این شیء باطل نیست معصیت هم مثل اطاعت یک امر وجودی است این اگر قانونی باشد برابر آن قانون انجام بگیرد می شود حلال نشد می شود حرام کسی بخواهد از راه معصیت به جایی برسد این توهم سراب گونه ی او این باطل است و به مقصد هم نمی رسد این را با یک سرکوبی می شود نشان داد که او از بین خواهد رفت. وجه الله هم با کلّ اشیا فرقی ندارد و تقیید است مثل همان مثالی که در خود قرآن کریم است این آب وقتی جریان دارد بعضی جاهایش بلند است، بعضی جاهایش پایین است، بعضی جاهایش نرم است، بعضی جاهایش تند است، بعضی جاهایش کند است این غیر از آب چیز دیگری نیست این آب در این تعییناتش به این صورت در می آید عالم غیر از وجه الله چیز دیگر نیست اما یکی ارض است، یکی سما اینها تعیینات این وجه الله اند از باب تشبیه آن معقول به محسوس مثال همین کاموا و آن نخ که کسی با این نخ و کاموا بلوز یا ژاکت می بافت بعد یک جا گل و بوته و اینها ترسیم می کند فرق این بلبل و گل و بوته با نخ همان فرق اطلاق و تقیید است اگر مطلق دیدید می شود نخ، اگر در یک مدار خاص دیدید می شود درخت یا بوته گیاه یا گل یا بلبل یا مانند آن فرق اینها اطلاق و تقیید است فرق حق با سُور و آیات هم همین است فرق اطلاق و تقیید است اگر مطلق دیدید می شود حق، مقید دیدید می شود سوره و آیه آنجا هم اگر مطلق دیدید می شود وجه الله و اگر مقید دیدید می شود آسمان، زمین و مانند آن پس چیزی در عالم به عنوان باطل نیست اگر انسانی نبود یا متفکر دیگری مثل انسان نبود اصلاً باطل مطرح نبود برای اینکه باطل از این خلافاکاری انسان نشأت می گیرد که نام چیزی را بر چیز دیگر می نهد یا مقصدی که دارد آن مقصد را از غیر راهش می خواهد به آن برسد اینها می شود باطل، خب.

ص: ۳۶۵

۱- (۲) . سوره ی نمل، آیه ی ۶.

۲- (۳) . سوره ی فصلت، آیه ی ۴۲.

۳- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸.

- ۴- (۵) . سوره ی اعراف, آیه ی ۳۴.
- ۵- (۶) . سوره ی زمر, آیه ی ۳.
- ۶- (۷) . سوره ی نور, آیه ی ۳۹.
- ۷- (۸) . سوره ی یونس, آیه ی ۱۸.
- ۸- (۹) . سوره ی نجم, آیه ی ۲۳.
- ۹- (۱۰) . سوره ی نور, آیه ی ۳۹.
- ۱۰- (۱۱) . سوره ی نور, آیه ی ۳۹.
- ۱۱- (۱۲) . سوره ی رعد, آیه ی ۱۷.
- ۱۲- (۱۳) . سوره ی رعد, آیه ی ۱۷.

فرمود: «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» اما برخی از سؤالاتی که مربوط به مسائل روزهای قبل بود که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) چگونه افراد نالایق را به حکومت واگذار می کرد نظیر اینکه به زیادبن ابیه ستمت داد این هم مشابه این بحث قبلاً هم گذشت که علم ملکوتی انسان کامل معصوم سند فقهی نیست وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر این دو آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «توبه» است که «قُلْ اَعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» که یکجا «وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱) دارد یکجا ندارد اعمال همه ی مردم را می بیند و باخبر است اما آن علم ملکوتی منشأ آثار فقهی نیست وقتی حضرت محکمه ی قضای اسلام را به عهده گرفت دستور یافت که برابر با یمین و شاهد صدق داوری کند به صورت جمله ی مفید حصر فرمود: «انما أفضى بينكم البيّنات و الايمان» (۲) من بین شما با سوگند و بیّنه حکم می کنم اگر کسی قسم دروغ خورد یا شاهد زور آورد من حکم کردم و مالی را از محکمه دارد می برد نگوید چون از محکمه ی پیامبر است حق است «فإنما قطعت له به قطعه من النار» (۳) این دارد قطعه ای از آتش را می برد برای اینکه ما بنا نیست بر اینکه با علم غیب عمل بکنیم علم غیب را ذات اقدس الهی در قیامت برابر آن جهنم و بهشت را تنظیم می کند در دنیا اگر بنا بر این باشد که ما به علم غیب عمل بکنیم که کسی معصیت نمی کند ما مردم را آزاد گذاشتیم تا آزمون الهی محقق بشود. وجود مبارک حضرت امیر هم همین طور بود آن علم ملکوتی گاهی برای اظهار معجزه برابر علم ملکوتی فتوا می دادند اما غالباً اعمالشان چه در مسائل قضایی، چه مسائل اجتماعی، چه مسائل سیاسی برابر با همین قوانین فقهی بود، این یک مطلب. در جریان زیادبن ابیه که معاون استانداری بصره بود خود حضرت امیر او را نصب نکرد استاندار بصره یعنی ابن عباس برای خود معاونی آورد به نام زیادبن ابیه استاندار بصره که استاندارش ابن عباس بود این زیادبن ابیه معاون او بود در نهج البلاغه نامه ای که حضرت امیر برای زیادبن ابیه نوشته آمده بصره و تمام فلات اطراف او، اهواز و تمام فلات اطراف او، کرمان و تمام فلات اطراف او این منطقه ی وسیع یک استانداری بود و ابن عباس استاندار این استانداری بود و زیادبن ابیه هم معاون او بود نامه ای که وجود مبارک حضرت امیر برای زیادبن ابیه به عنوان تهدید نوشته در نهج البلاغه است فرمود به من گزارش دادند که دستت از پا خطا می کند و من چنین می کنم، چنین می کنم، چنین می کنم غرض این است که زیادبن ابیه را وجود مبارک حضرت امیر به عنوان منصوب رسمی از طرف خودش به مردم معرفی نکرد.

ص: ۳۶۶

۱- (۱۴). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

۲- (۱۵). الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳- (۱۶). الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

اما درباره ی اینکه عالم ربّانی شدن که قبلاً گفته می شد که بیست درصد یا سی درصد علم اثر دارد بقیه به عمل صالح برمی گردد و اما در روزهای اخیر گفته می شد که علم پنجاه درصد سهم دارد اینها دو مبحث است در شرایط عادی علم نیمی از آثار را یعنی پنجاه درصد را به عهده دارد آن اراده و قلب سلیم و ایمان است که پنجاه درصد دیگر را به عهده دارد ولی اگر کسی خواست اوج بگیرد و آن اوج هم در سایه ایمان و عمل صالح حاصل می شود آن گاه سهم اراده و اخلاص و نیت در آن بخش که کارِ عقل عملی است بیشتر خواهد بود لذا اگر کسی خواست یک عالم عادل بشود بله نیمی از این نیمی از آن اما اگر خواست جزء اوحدی از متدینین و مؤمنین بشود بخش وسیعش به ایمان و عمل صالح برمی گردد اما اینکه گاهی علم شهودی با معصیت هم همراه است نظیر آنچه را که سامری داشته، نظیر آنچه را که بلعم باعور داشتند و امثال ذلک بله، علم شهودی هم وقتی معصومانه نباشد این طور است چون علم شهودی بالأخره علم است گرچه قوی تر از علم حصولی است و غالباً به عمل منتهی می شود اما وقتی به عصمت نرسد آن انگیزه های عملی او را به سوء و ادار کند آن علم شهودی هم در راه باطل صرف می شود این «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۱) همین است اگر رهبری کار را و امارت را و قیادت را و امیر بودن را عقل عملی به عهده بگیرد بله این شخص راحت است و گرنه خطر بلعم باعور هست، خطر سامری هست که هر دو از کسانی بودند که از علوم فراوانی برخوردار بودند بنابراین نمی شود گفت که علم شهودی مطلقاً با عمل صالح همراه است البته اگر با عصمت باشد یقیناً همراه است.

ص: ۳۶۷

مطلب دیگر اینکه اگر کسی در هسته ی مرکزی عدل بین قوا قرار گرفت این عادل است می تواند بکوشد عدل از این مرتبه عدل از عدل و هكذا باشد لذا تمام مالش را هم اگر یک وقت انفاق بکند اسراف نیست اما کسی که در هسته ی مرکزی عدل قوای سه گانه قرار نگرفته بله ممکن است کار او به صورت اسراف باشد این معنایش نسبت اخلاق نیست برای اینکه این اصل کلی است یک قانون کلی است هر کس در این شرایط در این هسته ی مرکزی قرار گرفته حکمش این است، هر کس در آن شرایط در خارج از هسته ی مرکزی قرار گرفته حکمش این است دیگر نسبی نیست می شود قانون کلی، اما نسبی معنایش این است که این قانون با همین شرایط نسبت به زید این اثر را دارد نسبت به عمرو آن اثر را دارد این می شود نسبی که این سخنی است باطل اما اگر گفته شد این شرایط برای هر کس حاصل شد این اثر را دارد، آن شرایط برای هر کس حاصل شد آن آثار را دارد این دیگر نسبی نخواهد بود.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹ سوره اسراء ۸۷/۰۹/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)»

تاکنون روشن شد که به تصریح خود قرآن کریم این کتاب الهی که نور است از طرف خدای سبحان آمده و وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) الفاظ و معانی این کتاب را از خداوند تلقی کردند، فهمیدند، معتقد شدند، متخلق شدند، عمل کردند، به جامعه منتقل کردند عقل هم همین را در اثر توحید ربوبی تأیید می کند اینکه فرمود: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» یعنی مبدأ فاعلی او حق است، اینکه فرمود: «وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» یعنی مبدأ قابلی او حق است گاهی ممکن است انسان سخن حق بگوید ولی مستمع درست تلقی نکند یا درست ضبط نکند یا درست عمل نکند اگر متکلم حق گفت ولی مستمع تلقی اش صحیح نبود در اینجا گرچه صادق است متکلم به حق تکلم کرده است ولی صادق نیست که مخاطب به حق تلقی کرد لکن درباره ی قرآن کریم چون مبدأ فاعلی حق است و مبدأ قابلی هم حق است برای تفهیم این دو نکته فرمود: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ».

ص: ۳۶۸

مطلب بعدی آن است که قرآن نازل شده است نه اینکه نازل نشده لکن نزولش به نحو تجلی است نه تجافی و نظیر آویختن طناب است نه انداختن بالا معنای اینکه قرآن کریم یک طرفش به دست خدای سبحان است این است که اگر کسی بحثهای تفسیری دارد با عربی مبین کار دارد با لغت و الفاظ و مفاهیم و تبادل و صحت و سلب و سیاق و سباق و امثال اینها کار دارد این قرآن است از این بالا-تر آمده حقیقتی برای او روشن شد با فرشته ها در ارتباط بود آن با بخش دیگری از قرآن در کار است از آن مرحله بالا-تر رفت از ملائکه بالا-تر رفت معلّم ملائکه شد، مسجودّله ملائکه شد مثل انسان کامل معصوم آن با درجه ی برتر قرآن کریم هماهنگ است اینکه گفته می شود قرآن یک جبل آویخته است یعنی اگر در قسمت جبروت باشد

قرآن است، ملکوت باشد قرآن است، عالم مثال باشد قرآن است، عالم طبیعت هم باشد قرآن است اگر برای مؤمنان درجاتی است و اگر خود مؤمنان درجات دارند طبق دو آیه سوره ی مبارکه ی «انفال» و «آل عمران» که در «انفال» فرمود: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۱) در «آل عمران» فرمود: «هُم دَرَجَاتٌ» (۲) که دیگر «لام» محذوف نیست خود انسان درجه می شود اگر انسان دارای درجات است انسانیت دارای درجات است، ایمان دارای درجات است هر درجه ای از درجه ی ایمان و هر مرتبه ای از مراتب انسانیت با بخش مساوی خودش از حقیقت قرآن برخوردار و تلقی می کند این قرآن یک مرحله اش علی حکیم است، یک مرحله اش هم عربی مبین که در آغاز سوره ی مبارکه ی «زخرف» اشاره شد که فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (۳) یعنی این قرآنی که شما در خدمت آن هستید این عربی مبین است ما او را عربی کردیم نه اینکه به پیامبر مطلبی را گفتیم او به صورت عربی در آورده باشد یا اینکه او خودش عربی مبین ساخته باشد این چنین نیست ما عربی مبین کردیم، ما فرستادیم او تلقی کرده است و همین قرآن در نزد ما برای کسانی که علم لدنی بهره ی آنها می شود سخن از عبری و عربی نیست سخن از علی و حکیم است «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» این معنای حبل متین بودن قرآن است، این معنای آویخته شدن قرآن است که قرآن آویخته شد و نه انداخته و مانند آن. و اما اگر عمر مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از این بود قرآن آیات دیگر، سوره دیگر نازل می شود ظاهراً نه، برای اینکه آن بخش پایانی آیاتی که نازل شد از آن بخش تا آن وقتی که وجود مبارک حضرت رحلت بکنند مقداری بالأخره فاصله شد در این مقدار اصلاً آیاتی، سوری نیامده ممکن بود حضرت چند سال هم زندگی کند آیه ای و سوره ی دیگر نیاید، چرا؟ برای اینکه خود قرآن فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۴) اگر دین کامل شد، دین تام شد، دین خداپسند شد دیگر نقصی ندارد، کمبودی ندارد تا با آیات دیگر، با سوره دیگر تکمیل بشود اگر وجود مبارک حضرت عمر بیشتری پیدا می کرد بله، عده ی زیادی استفاد می کردند از تفسیر آن حضرت، تربیت آن حضرت، تعلیم آن حضرت، اصلاح حضرت، تزکیه نفوس حضرت چون معلّم بود اما آیاتی بعد نازل بشود دیگر نیست به دلیل اینکه آن فاصله ای که از حجهالوداع تا زمان رحلتش بالأخره مدتی زنده بودند و هیچ آیه ای هم نازل نمی شد آیه وقتی نازل می شود که به کمال نرسد اگر به کمال رسید دیگر کتاب قانون تمام شده است این هم راجع به نزول او. اما اینکه وجود مبارک آن حضرت چه سهمی داشت عربی و امثال ذلک و احکام را و مثالها را به صورت با فرهنگ عربی بیان می کرد این در بحثهای قبلی اشاره شد که خداوند هر ملّتی را برابر با زبان خود آنها تربیت می کند در قسمتهای سیرانی طوری دیگر بود، عبری طور دیگر بود، عربی طور دیگر است آن پیامبری که طبق بیانی که از وجود مبارک حضرت امیر هست که زرتشتیها داشتند به زبان دیگر بود و مانند آن.

ص: ۳۶۹

- ۱- (۱). سوره ی انفال، آیه ی ۴.
- ۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۳.
- ۳- (۳). سوره ی زخرف، آیات ۳ - ۴.
- ۴- (۴). سوره ی مائده، آیه ی ۳.۵]. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

و اما اینکه انسان هر کاری که انجام می دهد برابر با اندیشه است کار ممکن نیست بدون علم انجام بگیرد بنابراین علم سهم تعیین کننده دارد و حتماً مؤثر است این سخن حق است انسان یک موجود متفکر مختار است هیچ کاری را بدون علم انجام نمی دهد اما دهها، دهها یعنی دهها بار گفته شد که علم درجاتی دارد، عمل هم درجاتی دارد علم از احساس شروع می شود، توهم شروع می شود، تخیل شروع می شود تا به تعقل برسد عمل هم از شهوت و غضب و زیرمجموعه شهوت و غضب شروع می شود تا به عقل عملی برسد هر مرحله ای از علم در بخش خاص خودش اثر دارد یک آدم شهوتران او علم خیالی دارد هر صورتی که تهییج کننده باشد در او انگیزه ی کارهای غریزی انجام بدهد او را می اندیشد برابر آن اندیشه کار می کند کسی که دنبال مقام و جاه است بحثهای وهمی او را راه اندازی می کند توهمات او، اوهام او، مقام خواهی او اینها بخشهای شهوترانی او را تأمین می کند یا شهوت مال است، یا شهوت غریزه است، یا شهوت جاه است، یا شهوت پُستهای کلیدی دیگر است یا مانند آن، اگر کسی اهل فتک و کُشتن و کشته شدن و امثال ذلک باشد کارهای غضبی و دفاعی و جنگی و رزمی را به عهده دارد این بخشهای خیال و همچنین وهم او را هدایت می کند اما اگر امامت کارهای عملی او را عقل عملی به عهده گرفت یعنی عقلی که «به يُعبد الرحمان و يُکتسب به الجنان» (۵) رهبری عقل عملی را آن عقل نظری به عهده می گیرد احساس و توهم و خیال اندیشه های نازل اند آنها هرگز نمی توانند امام عقل عملی باشند آن عقل نظری که جهان بینی توحیدی دارد، معرفت الهی دارد، وحی را خوب می شناسد، نبوت را خوب می شناسد، معاد را خوب می شناسد، بهشت و جهنم را خوب می شناسد آن اندیشه های برین عقل عملی را رهبری می کند بنابراین انسان مثل حیوان یک متفکر مختار است در صورت شهوت و غضب عمل کردنش یا احساس و تخیل و توهم داشتنش وقتی از این مراحل گذشت «هی نفسی أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى» (۱) گفت آن عقلی که «به يُعبد الرحمان و يُکتسب به الجنان» آن را علم الهی رهبری می کند اینکه «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» است، «يَزْعَمُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۲) آن علم که برای عقل نظری و عقل کامل است این انگیزه یعنی عقل عملی را هدایت می کند بنابراین ممکن است کسی علم داشته باشد و عمل نکند این تفکیک برای آن است که همان طوری که ما در نشئه ی حس یک مجاری ادراکی داریم به نام چشم و گوش که می فهمد یعنی ادراک مفردات به عهده ی اینهاست و یک دست و پا داریم که فهمیده ها را اجرا می کنند و چهار قسم در این محدوده ی حس داشتیم که گاهی ممکن است بعضی افراد مجاری ادراکی شان قوی باشد یعنی چشم و گوششان قوی و مجاری تحریکی شان قوی باشد دست و پایشان هم نیرومند اینها سلیم الحس اند، سلیم التحریک اند، سلیم الادراک اند هم خوب می شنوند، هم خوب می بینند، هم خوب کار می کنند این یک قسم، قسم دیگر آن است که دست و پایشان خیلی قوی است ولی باصره یا سامعه ی اینها ضعیف است نیروی ادراکی شان ضعیف است، نیروی تحریکی شان قوی است قسم سوم به عکس است که سمع و بصرشان قوی است ولی دست و پایشان فلج است، قسم چهارم این است که از هر دو جهت افتادند یعنی نه باصره و سامعه ی آنها قوی است، نه ید و رِجل اینها نیرومند است این چهار قسم در سطح حس هست این مطلب را در پراوتر عنایت کنید اینکه ما خسته می شویم و ما را خسته می کنند برای اینکه هر کس دید اینجا جا هست می آید می نشیند این مطلبی که یک بار گفتیم حدّا کثر دوبار کافی است مکرّر سؤال که این چگونه می شود علم از اندیشه جدا بشود، انسان مگر می شود بدون علم کار بکند برای اینکه اینها خیال کردند چون تفسیر است و ثواب دارد جا هست می آیند می نشینند این حواسشان جمع باشد کسی که بالأخره در سطح خارج نیست یا لااقل سطوح عالیه را نخوانده یا بدایه و نهایه نخوانده اینجا نیاید اولاست این پراوتر بسته این چهارم برای سطح ظاهر. سطح نفس هم همین طور است گاهی بخشهای ادراکی انسان قوی است خوش درک اند، خوش فکرنند، خوش استعدادند و نیروی عملی اینها هم قوی است یعنی «ما يُعبد به الرحمن و يُکتسب به الجنان»

آنها قوی است اینها عالم عادل اند اینها خوب می فهمند خوب هم عمل می کنند، قسم دوم کسانی اند که بخشهای علمی شان قوی است اما «ما یعبد به الرحمان» آنها ضعیف است این می تواند مفسّر خوب، مدرّس خوب، مصنّف خوب، پژوهشگر خوب این بتواند «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۳) را خوب تحلیل می کند اما وقتی که بیرون رفت نامحرم را دید نگاه می کند این مشکل عملی دارد آن «ما یعبد به الرحم؟» او گیر است این دستِ عقلش فلج است زبان گویایی دارد مقاله را خوب می نویسد، درس را خوب می گوید، پژوهش را خوب می کند و تصنیف هم دارد، تألیف هم دارد، تدریس هم دارد این مثل کسی است که چشمش خیلی تیزبین است اما دستش فلج است هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین علم و عمل نیست اگر بخواهد کار بکند از نیروی علمی مدد می گیرد اما تا کار را چه کسی به عهده بگیرد بعضیها هستند که «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ» (۴) هر چه مطابق میلشان نیست رد می کنند این هوس مدار است این «إِلَهُهُ هَوَاهُ» این برابر خیال عمل می کند مگر ممکن است انسان کار بکند بدون علم متنها علمش گاهی وهم است، گاهی خیال است، گاهی مغالطه است، گاهی حس است و اگر عمل را عقل عملی که «به یعبد الرحمان و یکتسب به الجنان» (۱۰) عهده گرفت رهبری اش را عقل نظری به عهده می گیرد گاهی هم ممکن است هر دو ضعیف باشد مثل جاهل متهتک نه می فهمد، نه می کند گاهی ممکن است بخش عملی اش خیلی قوی باشد اما بخش نظری اش ضعیف است مثل متنسک جاهل بعضی از قداما (رضوان الله علیهم) نقل می کردند که عده ای از مقدّسین می گفتند ما امسال ماه مبارک رمضان شد یک دوره زادالمعاد ختم داریم خدا غریق رحمت کند آنها را گفتند آخر زادالمعاد اعمال دوازده ماهه را دارد این مثل مفاتیح الجنان است دیگر اینکه مثل قرآن نیست که شما یک دور زادالمعاد ختم کردید که این بیچاره تمام اوراد و اذکاری که برای دوازده ماه بود در ماه مبارک رمضان می خواند این متنسک جاهل است یعنی بخش عملی اش قوی است اما درکش ضعیف است همان طوری که در نشئه حس انسان چهار قسم اند گاهی ممکن است بینایی و شنوایی کسی خیلی قوی باشد اما دست و پایش فلج است و هیچ ارتباطی بین ادراک و تحریک نیست همین فلج بودن در عقل عملی هم هست عالم فاسق همین است یعنی بخش اندیشه اش خیلی قوی است اما وقتی که دستش به رانده خواری و زیرمیزی و رومیزی رسید می بیند مشکل جدی دارد هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین علم و عمل نیست اگر خواست عمل بکند الا ولابد از علم کمک می گیرد حالا اگر در حدّ شهوت و غضب خواست عمل بکند سرمایه ی علمی او خیال و وهم است، اگر در قلمرو عقل عملی خواست عمل بکند سرمایه ی او عقل نظری و برهان و قرآن و عترت است این چهار قسم هم در صحنه ی نفس است، هم در صحنه ی بدن. اما اینکه گفته شد حکمای یونان شاگردان انبیا بودند و این معارف را از انبیا یاد گرفتند ارسطوها، افلاطونها اینها از انبیا یاد گرفتند یک وقت انسان بحث تاریخی می کند باید سند تاریخی نشان بدهد، یک وقت بحث تفسیری است بحث تفسیری که شد از تاریخ و ماقبل تاریخ می تواند سخن بگوید الآن ما که می گوئیم حکما شاگرد انبیا بودند اختصاصی به یونان و خاورمیانه ندارد، اختصاصی به یک سرزمین خاص و مکان مخصوص ندارد حتی ماقبل تاریخ هم همین طور است الآن ما جریان ماقبل طوفان در دست ما نیست ابن ابی الحدید می گوید که ما از قبل طوفان خبری نداریم چون تاریخ مدوّنی در دست ما نیست اما من مورّخی ام که از طوفان به بعد باخبرم بعد می گفت در همان شرح نهج البلاغه که از جریان طوفان به بعد که تاریخی برای بشر فعلاً روی گره ی زمین است مردی به عظمت علی بن ابی طالب نیامده نه در بین مسلمانها، نه در بین یهودیها، نه در بین مسیحی، نه در بین زرتشتیها، نه در بین کفار بالآخره کفار هم آدمهای یل و فحل و قَمَدَر دارند دیگر این مارکس و انگلس هم که آدم کوچکی نبودند خیلی قوی بودند ابن ابی الحدید می گوید در شجاعت و قوّت و عظمت و تصمیم گیری هیچ کافری به اندازه ی علی نیست، هیچ مسلمان و موحدی هم به اندازه ی علی نیست این برای بعد از تاریخ اما این بحث تاریخی است بحثهای تفسیری

برای قبل از تاریخ هم هست یعنی اینکه ما می‌گوییم حکم شاگردان انبیا هستند نه تنها برای خاورمیانه، نه برای بعد از طوفان، برای قبل از طوفان هم هستند حسب التفسیر، چرا؟ برای اینکه بر اساس تفسیر قرآن کریم اولین بشری که روی زمین آمد پیغمبر بود این یک، و بر اساس سوره ی مبارکه ی «نحل» و آیات دیگر هیچ سرزمینی نیست که صدای انبیا نرفته باشد «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یا خود پیغمبر رفته یا امام و جانشین پیغمبر رفته یا معلّمان و مبلغان از طرف آنها اعزام شدند هیچ سرزمینی نیست که صدای وحی نرفته باشد این دو، سوم اینکه وجود مبارک حضرت امیر انبیا را که معرفی می‌کند در همان اولین خطبه ی نهج البلاغه دارد که انبیا آمدند که عقول مردم را شکوفا کنند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» آن دفینه‌ها، آن گنجینه‌ها که در درون افراد نهادینه شده است انبیا آمدند معدن شناسی کردند، کند و کاو کردند، تلاش و کوشش کردند این را از درون اینها در آوردند به اینها نشان دادند و گفتند شما این هستید ائمه یعنی شکوفا کردن، ثوره همان انقلاب را می‌گویند ثوره گاو را که می‌گویند ثور برای اینکه شیار می‌کند، زیر و رو می‌کند، انقلاب را که می‌گویند ثوره چون «خَافِضَةُ رَافِعَةٌ» ائمه یعنی شکوفا کردن وقتی که انبیا آمدند این اغراض و غرایز را که خاشاکهایی هستند که روی فطرت را گرفتند اینها را پس می‌زنند، فطرت را باز می‌کنند به دست دل ما می‌سپارند می‌گویند تو این هستی الآن جامعه ی بشری گرفتار «فَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۵) است ما تدسیس کردیم، دسیسه کردیم یعنی آن فطرتی که خدا «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۲) او را در وسط گذاشتیم اغراض و غرایز را که یک مُشت خاشاک است روی آن گذاشتیم این را دفن کردیم او شده مدسوس دسیسه را که دسیسه می‌گویند سرّش همین است انبیا می‌آیند به افراد می‌گویند شما که خبیثه و خُسران نصیب شما شده این خاشاک اغراض و غرایز را روی این «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» گذاشتید دفن کردید ما می‌خواهیم ائمه کنیم، این خاشاکها را پس می‌زنیم، این غبارها را پس می‌زنیم آن درون را باز می‌کنیم به شما نشان می‌دهیم می‌گوییم هویت شما این است، خب اگر اولین بشری که روی زمین آمد پیامبر است و اگر صدای پیامبر به همه جا رسیده است و اگر انبیا جهان بینی الهی و توحیدی را منتشر کردند و اگر انبیا در خاورمیانه سلسله ی فراوانی داشتند چگونه می‌شود فکر الهی و توحیدی و جهان بینی حق در جایی باشد و از انبیا کمک نگرفته باشند این بحث تفسیری است اما حالا ارسطو در چه زمانی شاگرد کدام پیامبر بود؟ افلاطون در چه زمانی شاگرد کدام پیامبر بود؟ این یک بحث تاریخی است که دون بحث تفسیری است و بیان وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که مرحوم کلینی نقل کرد که به دو نفر از اصحابش فرمود شما مشرق عالم بروید، مغرب بروید حرف از ما منتشر شده فرمود: «شَرِّقَا وَغَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (۱۳) فرمود مشرق عالم بروید حرف صحیح از وحی است، مغرب عالم بروید حرف صحیح از وحی است حالا حرف ما نه خاندان ما که چهارده نفریم ما بالأخره سلسله انبیا «مُصَدِّقٌ لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» است دیگر ما آمدیم حرف انبیای دیگر را تصدیق کردیم آنها آمدند وعده ی بشارت ما را دادند و امثال ذلك بنابراین چیزی در زمین به عنوان تفکر الهی و توحیدی و وحی و نبوت و معاد و بهشت و جهنم نیست مگر اینکه از انبیا رسیده باشد و آنها رساندند و آنها پروراندند و آنها تعلیم دادند و آنها تربیت کردند در این بخش فرمود قرآن البته سوره‌ها دارد، آیات دارد و نام اینها را هم برده است که فرمود در اول سوره ی مبارکه ی «نور» فرمود: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» در بخشهای دیگر فرمود: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادُوكُمْ» (۱۴) بخشی از قرآن آیه است، بخشی از قرآن سوره است چه اینکه در جریان تحدی هم فرمود: «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» فرمود یک سوره بیاورید سوره و آیه و اینها اقطاع و اجزای قرآن کریم اند اینکه فرمود: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ» گاهی این تکه تکه های قرآن را مشخص کرده نامگذاری کردند که بعضیها نامشان آیه است، بعضی نامشان سوره است که مصدر به «بِسْمِ اللَّهِ» است «بِسْمِ اللَّهِ» به منزله ی یعنی نشانه ی پایان بخشی سوره ی قبل و آغاز سوره ی بعد بود این تفریق قرآن کریم به همین صورت است گذشته از اینکه کتابی که

الفاظ دارد و حروف و کلمات دارد این حتماً تدریجی است اگر یک وقت گفته شد دفعتهً نازل می شود باید معنای خاصی برای نزول دفعی قرآن ذکر کرد که این جزء علوم القرآن است نه بحثهای تفسیری یک و قبلاً هم در فرق بین انزال و تنزیل دفعی و تدریجی بازگو شد دو، اما خود قرآن که آیاتی دارد، سُوری دارد حتماً تدریجی است برای اینکه تا مبتداً گفته نشود خبر نمی آید، تا خبر نیامده متعلقاتش ذکر نمی شود اگر الفاظ است، اگر کلمات است، اگر حروف است یقیناً تدریجی است یک وقت کتاب نوشته ای را به وجود مبارک پیامبر می دهند نظیر آنچه را که به موسای کلیم (سلام الله علیه) دادند عده ای هم چنین چیزی درخواست می کردند که چرا کتابی مثل الواح موسی نمی آوری که قرآن در جواب فرمود حوادث گوناگون است، سؤالها گوناگون است، خواسته های شما گوناگون است، نیازهای شما تدریجی است کتاب هم تدریجی یک کتاب موعظه ای و کلی گویی و امثال ذلک را می شود یکجا تحویل داد اما کتابی که مربوط به جواب سؤال شماست شما گفتی «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (۱۵) جوابی خواهد، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاهِلِ» (۶) جواب می خواهد، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَجِيزِ» (۱۷) جواب می خواهد، «يَسْأَلُونَكَ» «يَسْأَلُونَكَ» جواب جدیدی می خواهد «وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا» (۷) جواب جدید می خواهد، حکم زهار و جدال جواب جدید می خواهد، جریان جنگ و توزیع غنایم جنگی جواب جدید می خواهد یک کار تدریجی تعلیم تدریجی دارد و جوابهای تدریجی اما یک کتاب موعظه ای و مانند آن، آن ممکن است دفعتهً نازل بشود بنابراین یک نزول دفعی است که دیگر در عالم الفاظ یعنی در عالم طبیعت نیست باید در مرحله ی بالا تر باشد که وجود جمعی را تحمل بکند آن می شود نزول دفعی اما در جریان زمان مندی قرآن چون کتابی است از الفاظ و سُور و آیات حتماً باید تدریجی باشد.

ص: ۳۷۰

- ۱- (۶) . نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.
- ۲- (۷) . سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱.
- ۳- (۸) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.
- ۴- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰. [۸۷]. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۵- (۱۱) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰. [۱۰]. سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۶- [۱۵] . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵. (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.
- ۷- [۱۷] . سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۲. (۱۸) . سوره ی مجادله، آیه ی ۱.

پرسش: ...

پاسخ: چه کسانی؟

پرسش: ...

پاسخ: بله خب اینها انبیای قبلی اینها را پروراندند دیگر هم انبیای قبلی پروراندند هم بشارت دادند «مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۱۹) اینها را انبیای قبلی پروراندند اولین انسانی که روی زمین بود آدم (سلام الله علیه) بود بعد در سایه ی نبوت آدم (سلام الله علیه) عده ی زیادی تربیت شدند وقتی جمعیت زیاد شد و مسائل حقوقی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی دامنه دار شد فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» (۱) از آن به بعد آن روزگاری که مردم نمی توانستند جنازه هایشان را چطوری دفن بکنند آن دیگر احتیاجی به قوانین مبسوط نداشت وقتی قابیل، هابیل را کشت مانده این جنازه روی دستش مانده که چه کار کند «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» (۲) روزگاری بر مردم چنین گذشت و بر چنین مردمی گذشت که نتوانستند بفهمند این جنازه را چه کار باید بکنند از کار کلاغ یاد گرفتند «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» چنین روزگار هم بود آن دیگر احتیاجی به قانون گسترده و مسائل معرفتی فراوان نداشت بعد از اینکه کم کم بشر به مراحل عالی علم رسید فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» بعد «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» برای اینکه اختلافات علمی، اختلافات حقوقی، اختلافات سیاسی اینها را خاتمه بدهند.

پرسش: ...

پاسخ: گناهان عملی هم منشأ اگر کسی با تصمیم و اراده گناه نکند که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ» (۳) بر اساس علم و عمد کار می کند دیگر اگر بر اساس سهو باشد، بر اساس خطا باشد، بر اساس نسیان باشد، بر اساس اضطرار باشد، بر اساس الجا باشد، بر اساس اکراه باشد، بر اساس اجبار باشد «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي» اینکه گناه نیست اما کسی عالماً عامداً گناه می کند از پرسش: آنکه شرب خمر می کند خب. پاسخ: نه، می داند خمر است یا نه؟ می داند حرام است یا نه؟ اگر نمی داند خمر است یا نمی داند حرام است بله، اما وقتی می داند یعنی در برابر وحی ایستاده دیگر این در بحثهای قبل هم از جناب صدرالدین قونوی نقل شده که هیچ کسی معصیت نمی کند مگر اینکه در برابر خدا ایستاده برای اینکه اگر کسی معصیت کرده مال مردم خورده، شرب خمر کرده، قمار کرده اگر سهو باشد، نسیان باشد، خطا باشد، جهل باشد، اضطرار باشد، الجا باشد، اجبار باشد، اکراه باشد بر اساس حدیث «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ» (۴) این اصلاً معصیت نیست آن وقتی معصیت است که می داند این را شریعت حرام کرده و برای معالجه و درمان هم نیست و فراموش هم نکرده اشتباهاً هم نمی کند حرف جناب صدرالدین این است که وقتی شما گناه را تحلیل می کنید کسی که دارد نامحرم را نگاه می کند این چنین نیست که «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» را ندیده باشد این معنایش این است که خدایا تو گفתי نگاه نکن من هم می دانم گفתי، من هم می دانم حرام است ولی می خواهم نگاه بکنم باز گشت هر گناه ایستادن در برابر مولا است اینکه فرمود: «مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۵) این است فرمود اکثر مؤمنین، مشرک اند نه معصیت کار یک وقت گفت «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۶)، «أَكْثَرُهُمْ» کذا و کذا این است اکثر مؤمنین مشرک اند منتها چون شرکشان تحلیلی و ضعیف است قابل بخشش است و گرنه انسان اگر عالم نباشد عامد نباشد در برابر قانون نیستند که معصیت نیست این سم برای روح برای آن علم و عمدش است این بدنش آسیب می بیند حالا بر فرض بدن آسیب نبیند یک قطره

بخواهد بخورد یک قطره آسیب نمی رساند اما همین که می خواهد در برابر قرآن بایستد این سم روح است به خدا می گوید تو گفתי حرام است مگر شیطان چه چیزی گفت؟ شیطان به تعبیر شیخناالاستاد مرحوم آقای حکیم الهی قمشه اش «جرمش این بود که در آینه عکس تو ندید**ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست» اینکه ملعون ازل و ابد می شود نه برای اینکه سجده نکرده خب خلیها سجده نمی کنند، نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند اما ملعون ازل و ابد نیستند اما این دهن به دهن شدن به خدا گفت بله نظر تو این است ولی نظر من چیز دیگر است خب از این گناه بدتر دیگه چیست؟ آن استکبار او را به عذاب الیم گرفتار کرده نه این معصیت خب معصیتهای دیگر هم هست قتل و آدم کشی که از آن ترک سجده بدتر است که خب اگر کسی قاتل بود که ملعون ازل و ابد نمی شود اما این در برابر خدا بگوید که به نظر من «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۷) این تمام خطر از همین جاست هر جا سخن از «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» است این تریبون شیطان است در جریان طالوت و جالوت و داود (سلام الله علیه) که «قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ» (۲۷) آنجا عده ای گفتند که طالوت نمی تواند رهبری ما را به عهده بگیرد «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» (۸) در این بخش سوره ی مبارکه ی «بقره» این بحث مبسوطاً گذشت که این حرف، حرف شیطان است هر جا سخن از من و میت پیش آمد «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» شد معلوم می شود تریبون شیطان است «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» شد معلوم می شود تریبون شیطان است بنابراین کسی که معصیت می کند به جسمش بله ضرر می رساند گاهی هم ممکن است اصلاً به جسمش ضرر نرساند برای اینکه یک قطره شراب که ضرر نمی رساند اما وقتی که می داند در برابر وحی دارد می ایستد این استکبار است این استکبار سم است برای روح، خب اگر به قاری قرآن می گویند «إِقْرَأْ وَارْقُ» (۲۹) ناظر به همان است عده ای گفتند که «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعاً» که در همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» چند روز قبل گذشت آیه ی نود همین سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعاً» ذات اقدس الهی به پیامبر (علیه و علی آله آلائف التحیه و الثناء) فرمود به اینها بگو چه ایمان بیاورید چه نیاورید برای ما بی تفاوت است آن مردان خردمند و خردورز منتظر وحی بودند و ایمان آوردند و ایمان می آورند «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» چه ایمان بیاورید، چه ایمان نیاورید برای ما فرق نمی کند اما «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً» آنهايي که شاگردان انبیای قبل بودند و عالم بودند و خردمند بودند و منتظر ظهور وحی جدید بودند همین که آیات الهی را شنیدند به خاک می افتند اینها چانه شان به زمین می افتد چون وقتی انسان بخواهد به خاک بیفتد مگر اینکه سرش را خم کند اولین عضوی که به زمین می خورد چانه است فرمود: «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ» اذقان یعنی این دقنها و چانه ها، چانه اش به خاک می افتد برای اینکه اینها خاکسارند اینها می خواهند متواضع باشند نه مستکبر حالا شما ایمان نیاورید آنها، گفتید: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعاً» (۹) خب نشد، نشد «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ» نزول قرآن گرچه در مجمع البیان و بخشی از تفسیرهای دیگر خصوص یهودیها را مصداق ذکر کردند ولی به تعبیر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) اطلاقش شامل همه ی علمای قبل از قرآن می شود چه یهودی، چه مسیحی، چه زرتشتی، چه صاحب آیین دیگر «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً».

ص: ۳۷۱

۱- [۱۹]. سوره ی صف، آیه ی ۶. (۲۰). سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۳.

۲- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی ۳۱.

۳- (۲۲). بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۵.

- ٤- (٢٣) . بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٥٥.
- ٥- (٢٤) . سورة یوسف، آیه ی ١٠٦.
- ٦- (٢٥) . سورة ی مائده، آیه ی ١٠٣.
- ٧- (٢٦) . سورة ی ص، آیه ی ٧٦.٢٧] . سورة ی بقره، آیه ی ٢٥١.
- ٨- (٢٨) . سورة ی بقره، آیه ی ٢٤٧.٢٩] . الکافی، ج ٢، ص ٦٠٦.
- ٩- (٣٠) . سورة ی اسراء، آیه ی ٩٠.

Your browser does not support the audio tag

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۰)»

برخیها نقل کردند که چون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی می فرمود «یا الله»، گاهی می فرمود «یا رحم-ن؟» به دیگران هم می آموخت و قرآن کریم هم این تعبیرها را روا دانست برخی از مشرکان گفتند که این کسی که مدّعی نبوت است ما را به توحید دعوت می کند در حالی که خودش گرفتار تثنیه و تثلیث و مانند آن است هم می گوید الله، هم می گوید رحمان. در پاسخ آن توهم ذات اقدس الهی فرمود خداوند، ذات اقدس الهی اسمای حسناى فراوانی دارد چه بگویند الله منظور آن ذات است، چه بگویند الرحمان منظور آن ذات است، چه سایر اسمای حسنا را اطلاق بکنید منظور همان ذات است اسم به تنهایی معبود نیست اسم با مسماً معبود نیست اسم فقط حاکی مسماست تنها کسی که معبود است همان مسماست چه الله بگویند، چه رحمان بگویند مقصود مسماست که واحد است نه این اسما معبودند، نه مظاهر اینها که فرشتگان اند معبودند، نه موجودات دیگر «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ» این «أَوْ» برای تسویه است فرق نمی کند چه بگویند یا الله، چه بگویند یا رحمان، چه بگویند یا رحیم چه اسمای دیگر این اسما مورد عبادت نیست اسما با مسماً دوتایی معبود نیستند فقط مسماً معبود است که واحد است «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا» هر نامی را که شما بخوانید نامها هیچ کدام سهمی ندارند نه تنهایی، نه مع الاشتراک «فَلَهُ» یعنی برای آن مسماً که ذات اقدس الهی است «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» این حسنی؟ هم مؤنث «أحسن» است. اسم را بالأخره در تقسیم اولی به دو قسم منقسم دانستند یک اسم قبیح است یک اسم حسن، اسم حسن مثل علیم، قدیر، حی و مانند آن اسم قبیح مثل جاهل و ساهی، خاطی، عاصی، ناسی امثال ذلك خدای سبحان درباره ی اسمایی که دلالت بر نقص دارد دارای صفات سلبيه است یعنی این امور از خدای سبحان مسلوب است خدای سبحان جاهل نیست، فقیر نیست، ساهی نیست، ناسی نیست، خاطی نیست، ظالم نیست و مانند آن «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱) جسم نیست و مانند آن اینها صفات سلبيه خدای سبحان است این در تقسیم اول که اسم یا حسن است یا قبیح، اسمای دالّی بر نقص جزء صفات سلبيه ذات اقدس الهی اند و از او مسلوب اند اسمایی که دلالت بر کمال دارند اینها دو قسم اند بعضیها دلالت دارند بر کمال اما کمال محدود، بعضی دلالت دارند بر کمال اما کمال نامحدود آن اسمایی که دلالت دارند بر کمال ولی کمال محدود آنها هم از ذات اقدس الهی مسلوب است مثلاً علم محدود، قدرت محدود، غنا محدود، حیات محدود اینها از خدای سبحان مسلوب است و آن اسمایی که دلالت دارند بر کمال و کمال نامحدود آنها اسمای حسناى اند که حسنا مؤنث «أحسن» است احسن الاسماء آن است که این دو قید را داشته باشد یکی اینکه دلالت بر نقص نداشته باشد دلالت بر کمال داشته باشد، دوم اینکه آن کمال نامتناهی باشد وقتی کمال نامتناهی شد می شود ذاتی دیگر پس کمال ذاتی نامتناهی مدلول احسن الاسماست که از احسن الاسماء بخواهیم به صورت جمع یاد بکنیم می گوئیم «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى؟» که کلّ واحد این اسمها احسن اند. در بحث «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (۲) آنجا گذشت که فرق تسبیح و تقدیس هم در همین است تسبیح

یعنی ذات اقدس الهی را تنزیه می‌کنیم از هر نقصی، تقدیس یعنی ذات اقدس الهی را مقدّس و منزّه می‌داریم از کمال محدود یعنی از علم محدود، قدرت محدود، حیات محدود، رأفت محدود و مانند آن پس تسبیح، تنزیه از نقص است و تقدیس، تسبیح از کمال محدود در جمع و خلاصه «الأسماء الحسنی؟» یعنی أحسن الاسما برای ذات اقدس الهی است.

ص: ۳۷۲

۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

پرسش: علم فعلی خدا محدود نیست.

پاسخ: خب علم فعلی که صفت ذات نیست علم فعلی چون محدود است مادون ذات است آنکه صفت ذات است آن دیگر نامتناهی است علم فعلی مقابل دارد هر دو مقابلش زیرمجموعه آن اسمای ذاتی اند خلقت محدود است گاهی خلق می‌کند گاهی نه نمی‌کند، گاهی مصلحت باشد شفا می‌دهد گاهی شفا نمی‌دهد شافی نمی‌تواند صفت ذات باشد برای اینکه شفا گاهی هست گاهی نیست اگر صفت ذات باشد که قابل سلب نیست این گونه اسما، اسمای فعلیه اند زیر پوشش قدرت اند قدرت نامتناهی است هر جا حکمت باشد شفا می‌دهد هر جا حکمت نباشد شفا نمی‌دهد و مانند آن، خب.

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» برخیا احتمال دادند که این «له» به «أی» برگردد یعنی چه بگویی الله، چه بگویی رحمان هر کدام از اینها را بگویی برای هر کدام از اینها اسمای حسنا هست برای اینکه اینها اسم اعظم اند اگر الله بود علیم و قدیر و حی و حکیم و مُرید هم هست اگر الرحمان بود حی و قدیر و علیم و حکیم و امثال ذلك هم هست آن البته یک برداشت خاص خودش را دارد، خب ولی ظاهراً به همان مسماً برمی‌گردد «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى». بعد درباره ی به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب فرمود: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا» در نماز نه خیلی جهر و صدای بلند که علو مُفرط باشد، نه اخفات که خیلی همس و بسته باشد بین اخفات و بین آن صدای بلند نماز بخوان برخیا خواستند به همین ظاهر اکتفا کنند که این ناظر به این است که نماز نه باید صوت خیلی بلند باشد، نه خیلی مخفی ولی تبعاً للروایه که مناسب هم همین است منظور از این صلات جنس است یعنی بعضی از نمازها را جهر، بعضی از نمازها را اخفات این طور نباشد که همه ی نمازها را به جهر بخوانی یا همه ی نمازها را به اخفات بخوانی «لا تجهر بجمع الصلاه و لا تخافت بجمع الصلاه» بلکه بعضی از صلوات را با جهر و بعضی از نمازها را با اخفات که با روایات سازگارتر است «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» این ابتغای سبیل حدّ وسط در تفسیر اول یعنی نه جهر مُفرط، نه اخفات مُفرط در نماز صدا را به صورت رسمی ادا بکن صوت را، اما بنا بر تفسیر دوم که مطابق روایات است این است که همه ی نمازها جهر باشد روا نیست، همه ی نمازها اخفات باشد روا نیست بلکه «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» که بعضی از نمازها جهر، بعضی از نمازها اخفات در حکمت این تفسیر هم در روایات گفته شد که جهر بخوانید تا معلوم بشود که جهر را هم خدا می‌داند، اخفات بخوانید تا معلوم بشود که اخفات را هم خدا می‌داند آن وقت موافق باشد با آن آیه که «إِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۱) اگر شما به صورت آشکار سخن بگویی خدا جهر را می‌داند، اگر آشکار نگویی راز باشد

خدا راز را می داند و اگر رازی باشد که خودت هم نمی دانی در درونِ درونت نهفته و نهاده شده است که حتی از تو هم مخفی است باز هم اخفای از سرّ است آن هم خدا می داند «إِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» وقتی سرّ را می داند یقیناً جهر را هم می داند، خب.

ص: ۳۷۳

۱- (۳). سوره ی طه، آیه ی ۷.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّ» این آیه ی پایانی نظیر جمع بندی است که به خلاصه ی سوره نظر دارد و بی توجه به صدر سوره هم نیست صدر سوره تسبیح بود که فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» صدر سوره با تسبیح شروع شد ذیل سوره هم به تکبیر ختم می شود تکبیر را به حسب ظاهر ما از اسمای جمالیه می دانیم جزء اوصاف ثبوتیه می دانیم و مانند آن، ولی در بحثهایی که قبلاً داشتیم طبق روایاتی که برخی از آنها را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در کتاب شریف وسائل در کتاب صلوات در باب ذکر و احکام بعد الذکر و که بعد از نماز یک کتاب دعا هست و قرآن است و ذکر در کتاب ذکر، ذکر کرده آن است و آن این است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از یکی از اصحاب سؤال می کند که دوتا روایت است در آن باب که «الله اکبر» یعنی چه؟ ایشان عرض کرد «الله اکبر من کل شیء» خدا از هر چیزی بزرگ تر است حضرت فرمود: «ثم شیء فیکون اکبر منه» مگر در جهان چیزی هست که خدا از او بزرگ تر باشد؟ عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست؟ فرمود: «الله اکبر من أن یوصف» (۱) خدا بزرگ تر از آن است که وصف بشود، خب آنجا هم به عرضتان رسید که این روایت در حدّ «لا تنقض الیقین ابدأ بالشک» (۲) نیست که با پنج، شش سال درس حل بشود خب این همه اشیا در عالم هستند مگر چیزی در عالم هست که خدا از او بزرگ تر باشد اینها چون مهجور است خبری از این علوم نیست مرحوم صاحب وسائل در کتاب صلوات در کتاب ذکر چون اینها مطابق با آن بزرگان در کتاب صلوات کتاب القرآن را می نوشتند و کتاب الدعاء و کتاب الذکر را مخصوصاً مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) این سه کتاب را در کتاب الصلاه ذکر کرده مرحوم صاحب وسائل هم بخشی از اینها را در کتاب الصلاه ذکر کرده در ذکر در تسبیحات در معنای ذکر، معنای تحلیل، معنای تکبیر ابواب گوناگونی ایشان ذکر کرده این یک روایت. روایت دیگر وقتی سؤال و جواب می شود حضرت می فرماید که معنای «الله اکبر» چیست آن روای یا آن سائل یا آن صحابی عرض می کند که «الله اکبر من کل شیء» حضرت فرمود: «حدّته» تو خدا را محدود کردی، چرا؟ برای اینکه خدایی هست و اشیا دیگر هستند منتها خدا بزرگ تر از دیگران است اگر خدا نامحدود است که جا برای غیر نمی گذارد فرمود: «حدّته» این را که به افراد عادی نمی گویند که، عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست؟ فرمود: «الله اکبر من أن یوصف» (۳) خدا بزرگ تر از آن است که وصف بشود تا اینجا ترجمه ی ظاهری این دوتا حدیثی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده از آن به بعد استنباطهایی که بر این حدیث می شود یکی از آنها این است که این «الله اکبر من أن یوصف» باید به قضیه سالبه برگردد نه موجهه ی محصّله و نه موجهه ی معدوله یعنی چه؟ یعنی وصف چیزی باشد خدای سبحان اکبر از وصف کردن باشد که همان اشکال قبلی لازم می آید چون توصیف استعمال نشده حالا در لغت نگاه کنید که آیا در لغت کلمه ی توصیف به کار رفته یا نه؟ آنچه در لغت به کار رفته وصف است «ووصفه» هم متعدّی است، خب اگر وصف یک امر وجودی باشد و خداوند اکبر از وصف باشد همان اشکال پیش می آید اشکال روایت اول، اشکال روایت دوم پس وصف امری است وجودی، در برابر خدا، خدا بزرگ تر از وصف است برای اینکه نه اشکال روایت اول پیش بیاید نه اشکال روایت دوم باید این «الله اکبر من أن یوصف» به سالبه برگردد یعنی «لا وصف له» چون وصفی در کار نیست نه اینکه وصف هست و خدا بزرگ تر است وصف است، خب اگر معنای «الله اکبر» به قرینه و تفسیر این دوتا روایت نورانی به این برگشت که «الله اکبر من أن یوصف» و بازگشت این هم به سالبه بود نه موجهه ی محصّله یا موجهه ی معدوله یعنی «الله لا وصف له» این تکبیر به تنزیه برمی گردد این تکبیر به تسبیح برمی گردد این بخش پایانی سوره به اول سوره برمی گردد این همان ردّ العجز الی الصدر است که از محسّنات بدیعه است اوّلش با تسبیح شروع شد آخرش هم با تسبیح ختم شده چون تکبیر در حقیقت تسبیح است این هم که

می‌گویند تسبیحات اربع، تسبیحات اربع نه برای اینکه «سبحان الله» چون اول است «سبحان الله» تسبیح است، «والحمد لله» تسبیح است، «لا اله الا الله» که معلوم است تسبیح است، «الله اکبر» هم که تسبیح است چهارتا تسبیح است به چهار زبان نه اینکه یکی تسبیح باشد یکی تحلیل باشد یکی تکبیر باشد یکی توحید باشد بازگشت همه ی اینها به تسبیح است که او ستبوح است و قدوس بنا بر این بخش پایانی این سوره به همان بخش اولش برمی‌گردد چون این چنین است او منزّه از آن است که کسی همتای او باشد در صحنه و ساحت الوهیت هیچ کس نیست نه پایین تر از او، نه همسطح او، نه بالاتر از او این محدوده منطقه ی ممنوعه است اینجا یعنی منطقه ی ممنوعه نه پایین تر از او کسی هست تا بشود ولد او، نه همسطح او کسی هست بشود شریک او، نه بالاتر از او کسی هست که بشود ولی او «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ» نعم، ولی دارد یعنی دوست اما او «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (۴) این ولی من الذلّ ندارد که این بشود مولی؟ علیه او بشود ولی پس نه فوق او کسی هست، نه همسطح و کسی هست، نه پایین تر از او کسی هست منطقه ی الوهیت و ربوبیت مطلقاً منطقه ی توحید است بعد دیگران مخلوق او هستند، بندگان او هستند، مرزوق او هستند و مانند آن «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ» حالا که این چنین شد «کبره تکبیراً من أن يكون له ولد، تکبیراً من أن يكون له شریک، تکبیراً من أن يكون له ولی» در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آنجا بحث را بازتر فرمود، فرمود غیر خدا کسی نیست که مالک ذره ای باشد بالاستقلال أو بالمشارکه أو بالمظاهره «لا یملکون من دونه شیئاً» که بالاستقلال وارد می‌شوند و شرکتی هم ندارند «وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (۵) مظاهر او هم نیستند که از راه مظاهره و کم که ذات اقدس الهی در کارهایش _ معاذ الله _ دستکاری داشته باشد که این دستیار او کارهای او را انجام بدهد از آن قبیل هم نیست.

ص: ۳۷۴

- ۱- (۴) . وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱.
- ۲- (۵) . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.
- ۳- (۶) . وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱.
- ۴- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.
- ۵- (۸) . سوره ی سبأ، آیه ی ۲۲.

پرسش: حاج آقا حضرت رسول که می فرمایند: «ما عرفناك حق معرفتك» این شاهد بر آن منطقه ممنوعه است؟

پاسخ: آن منطقه ممنوعه که احدی به آنجا راه ندارد ولی آن منطقه هایی که مجاز است به آنجا را حق معرفت پیدا نکردند در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آیه ی ۲۲ این است «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» فرمود هر که می خواهید دعوت کنید بگویند از غیر خدا کاری ساخته نیست چهار قسم متصور است که سه قسمش محال است یک قسمش ممکن ولی آن قسمی که ممکن هست به اجازه ی خود اوست آن چهار قسم این است «لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» این قسم اول که موجودی چه در آسمان، چه در زمین به وزن یک ذره را بالاستقلال مالک باشد این محال است دو، «وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ» اینها شرک در مالکیت باشند این هم محال است سه، «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» ذات اقدس الهی در آفرینش ذره ای از مظاهر و پشتوانه و پشتیبانی اینها بهره بر باشد این هم مستحیل است این سه قسم یعنی استقلال، شرک، ظهیر و پشتوانه بودن اینها محال است. در آیه بعد فرمود قسم چهارم ممکن هست ولی باید به اجازه او باشد آن مسئله شفاعت است «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنَهُ» آن سه قسمی که شما مشرکان مبتلای اند آنکه محال است درباره ی قسم چهارم هم که برخیا مبتلا داشتند فرمود شفاعت حق است ولی باید به کسی که خدا اذن شفاعت داد ما معتقد باشیم او شفیع است «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنَهُ» و اینکه شما گفتید «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۱) به آنها اذن نداده است بنابراین چون بازگشت تکبیر به تنزیه است این از باب ردّ العجز الی الصدر بخش پایانی این سوره به بخش اولش برمی گردد.

ص: ۳۷۵

پاسخ: بله خب، این برای آن است که در بحثهای سوره ی مبارکه ی «حجر» هم گذشت این جمعها گاهی برای تفخیم است که مقام شامخ ربوبیت از خود با عظمت و جلال یاد می کند این یک، گاهی هم چون دستور می دهد که مدبّرات امر این را اجرا بکنند به ضمیمه ی مدبّرات وقتی ملحوظ بشود جمع می آورند این دو، ولی برای اینکه اشتباه نشود آن جاهای حسّاس نه جمع می آورد، نه مدبّرات را سهیم می داند یک، آنجاها هم که جمع آورد برای اینکه مشخص بشود اینها زیرمجموعه ی فرمانروایی خدای اند نه مستقل اند، نه شریک اند، نه دستیارند که در سوره ی مبارکه ی «سبأ» هر سه قید نفی شد آنجا یک جا بالصرّاحه می گوید ما تنها این کار را می کنیم فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۱) آنجاها بی که نام فرشته ها را می فرماید: «بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۲) هر کدام از اینها کمی غفلت بکنند «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» (۳) اینها مسیرند فرمود آب و کوثر می دهد نه لوله اینها لوله اند، اینها مسیرند، اینها مجرای اند اینها مدبّرات امرند مجرای فیض اند ولی فرمود این کتاب «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» اما این فرشتگان «بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ» هست، «كِرَامٍ بَرَرَةٍ» هست اینها فرمود با دست اینها ما وحی را می فرستیم اینها وارد قلب پیغمبر می شوند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۴) جبرئیل آمده در قلبت این حرفها را گذاشته و رفته خودش فهمیده دارد چه کار می کند شما هم که می فهمید چه کار می کنند ولی کلّ کارها از طرف خداست این برای بحثهایی که موهم خلاف نیست اما آنجا که موهم خلاف است یک جا به عنوان نمونه قرآن کریم ضمیر متکلم مع الغیر نیلورد آنجا که سخن از توحید است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» این طوری «فَاعْبُدُونِ» (۵)، «فَارْهَبُونِ» (۶) آنجا دیگر نفرمود «لَا إِلَهَ إِلَّا نَحْنُ» آنجاها که موهم خلاف است همه اش ضمیر متکلم وحده است یا اسم ظاهر، خب.

۱- (۱۰). سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.

۲- (۱۱). سوره ی عبس، آیات ۱۵ _ ۱۶.

۳- (۱۲). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۹.

۴- (۱۳). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ _ ۱۹۴.

۵- (۱۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۵.

۶- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۴۰.

پرسش:...

پاسخ: جهر مفروط و اخفات مفروط بين جهر مفروط و اخفات مفروط همین تعبیرات رایجی است همین سبک معمولی است که مسلمین می خوانند این بنا به تفسیر اول.

پرسش:...

پاسخ: چرا، اگر «لا بشرط» گرفتیم می شود جنس، «بشرط لا» گرفتیم می شود ماده اگر «لا بشرط» یعنی مفهوم جامع گرفتیم می شود جنس، خب.

اما آن تفسیر دوم انساب است برای اینکه روایات آن را تأمین می کند همه ی نمازها جهری نباشد، همه ی نمازها اخفاتی نباشد بلکه بین بین باشد بعضی از نمازها جهر، بعضی از نمازها اخفات خب پس اگر گفته شد «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (۱) یا «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» (۲) این جمع آوردن برای یکی از این دو وجه است.

پرسش: چرا برای ولد آوردند «لَمْ يَتَّخِذْ» ولی برای بنین آورده «لَمْ يَكُنْ».

پاسخ: بله دیگر چون اتخاذ ولد چون مسیحیها می گفتند این ولد تشریفی است آنها باور کرده بودند که زاد و ولد و همسر و اینها ندارد آنهایی که مبتلا- بودند به تفکر ولد داشتند فرمود: «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ» برای ردّ توهم آنها فرمود: «لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ» (۳) چیزی که جریان عیسی (سلام الله علیه) بشود ابن الله _ معاذ الله _ این نیست برای اینکه «لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ» نبوده اما آنهایی که می گویند نه، ولد تشریفی است نه ولد نکاحی فرمود نه، «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» پس «لم یکن له ولد بالقول المطلق» نه ولد اتخادی، نه ولد نکاحی، خب.

ص: ۳۷۷

۱- (۱۶). سوره ی قدر، آیه ی ۱.

۲- (۱۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۵.

۳- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۱.

اما در بخش اینکه قبل از اسلام در حجاز چه خبر بود با اینکه قرآن فرمود: «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۱) سرّش این است بالأخره در هر سرزمینی، در هر زمانی حجّت خدا باید برسد و رسیده است حالا حجّت خدا یا خود پیامبر است یا جانشینان پیامبرند یا مبلغان و مأموران از طرف امام و پیغمبرند مثل زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) همه ی روستاها که خود حضرت تشریف نمی برد یا در همه ی روستاها که آنها به حضور حضرت شرفیاب نمی شدند مبلغانی که می فرستادند حجّت بالغه ی حق به آنها می رسید «فَكَذَّبُوهُمَا فَعَبَّوْا وَكَبَرُوا» (۲)، «أَرْسَلْنَا» کذا اینها از همین قبیل است بنابراین اگر قبل از اسلام در حجاز پیامبری نبود حجّت الهی بود حالا یا علمایی بودند که ورثه ی انبیا هستند یا تتمه ی جانشینان انبیا قبیل بودند این چنین بود اما اگر یک وقت حادثه ای پیش آمد ظالمی بین آن حجّت خدا و مبلغ الهی با یک جمعیت شهری یا روستایی فاصله انداخت اینها مستضعفان فکری اند و معذور دسترسی ندارند.

مطلب بعدی اینکه در خاورمیانه گاهی انبیایی می آمدند بدون چالش و درگیری و خونریزی و امثال ذلك ممکن است حرف اینها در شرایط آن روز به مناطق دوردست نرسیده باشد اما وقتی پیامبری آمده تبری گرفته بت بت کده های خاورمیانه را از بین برده که رسمی بود با سلطان خاورمیانه به نام نمرود احتجاج کرد آن جریان آتش سوزی و «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ» (۳) مطرح شد این نمی تواند در یک شهر و یک روستا این صدا خفه بشود آن وقت «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (۴) مطرح است این مسئله توحید و الهیت و نفی شرک و امثال ذلك مطرح است این حتماً کلّ خاورمیانه را می گیرد. در جریان وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) این هم که نیامده مخفیانه با فرعون گفتمان داشته باشد گفتگو داشته باشد اینها نبود مسئله دریای روان و رود نیل بود، مسئله ی «فَأَنجَذْنَاهُ وَقُتِدْنَا لَهُمْ فِي الْيَمِّ» (۵) بود سقوط فرعون بود، آن مناظره ی عمومی با سحره بود، پذیرش ایمان آنها بود این منطقه توحیدی وجود مبارک موسای کلیم گفت «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (۶) نظام فاعلی را اشاره کرده، نظام غایی را اشاره کرده، نظام داخلی را اشاره کرده این فکر خاورمیانه را تصاحب کرده یونان در شمال غربی مصر بود خیلی هم از مصر فاصله نداشت این یونان یک طرف با ترکیه همراه بود یک طرف با مصر متنها در شمال شرقی مصر یک مقدار بیشتری از مصر فاصله دارد خب وقتی این صدای مهم در خاورمیانه پیچید علمای یونان چگونه ممکن است از این فکر توحیدی وجود مبارک موسای کلیم بهره ای نبرده باشند این هم یک مطلب.

ص: ۳۷۸

۱- (۱۹) . سوره ی نحل, آیه ی ۳۶.

۲- (۲۰) . سوره ی یس, آیه ی ۱۴.

۳- (۲۱) . سوره ی انبیاء, آیه ی ۶۸.

۴- (۲۲) . سوره ی بقره, آیه ی ۲۵۸.

۵- (۲۳) . سوره ی قصص, آیه ی ۴۰.

۶- (۲۴) . سوره ی طه, آیه ی ۵۰.

مطلب دیگر اینکه هیچ وقت حکما را در برابر انبیا قرار ندهیم در آن کتاب عقل منزلت عقل در هندسه ی معرفت دینی آمده چندین بار در همین بحثهای تفسیری هم اشاره شده که نه عقل در مقابل نقل است نه در برابر وحی، وحی مقابل ندارد آن علم شهودی است و معصوم است آن چه مقابلی دارد؟ چون آن مقابل ندارد بیش از همه و پیش از همه حکما برهان اقامه کردند که بشر وحی می خواهد این برهان را حکما اقامه کردند از دیرزمان ممکن نیست جامعه بدون وحی باشد، ممکن نیست جامعه بدون نبوت و رسالت و امامت و رهبری باشد این حکما می گویند عقل بسیاری از چیزها را نمی فهمد ولی خوبی عقل این است که می فهمد که نمی فهمد یک، می فهمد در جهان کسی هست که بفهمد دو، ولی می فهمد او پیامبر است از طرف خدا آمده سه و اول کسی که به او ایمان می آورد همین حکمای اند آن وقت اگر اختلافی هست اختلاف بین حکما بعید نیست برای اینکه اینها درباره ی چیزی بحث می کنند که لغت به او دسترسی ندارد، فهم عرف به او دسترسی ندارد، بنای عقلا به او دسترسی ندارد، اعتبارات مردمی به او دسترسی ندارد یعنی متافیزیک، اما صاحبان علوم می که لغت دسترسی دارد، فهم به آن دسترسی دارد، بنای عقلا دسترسی دارد، اعتبارات مردمی دسترسی دارد الی ما شاء الله اختلاف است ما چندین بار مثل «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۱) با این عدهالاصول مرحوم شیخ طوسی را آوردیم همین جا خواندیم مرحوم شیخ در عدهالاصول در جلد اول در بحث حجّت خبر واحد گفت سرّ اینکه من اقدام کردم اصول را تدوین کردم سامانه ای برای فنّ شریف اصول قرار دادم دیدم فقهای ما شیعه یعنی فقهای ما شیعه اینها به تنهایی بیش از حنفیه و مالکیه و شافیه با هم اختلاف دارند من آمدم بالأخره سامانی بدهم خب اگر اختلاف هست حتماً یعنی حتماً اگر کسی بخواهد تحقیق کند اگر فقط کسی بخواهد در درس بیاید و برای ثواب برود که معذور است اما اگر کسی بخواهد پژوهشگر باشد این عدهالاصول را آوردیم خواندیم بخش اواخر عدهالاصول است صفحه ی سیصد و اینهاست در این کتاب منزلتالعقل هم آمده در جلد اول عدهالاصول در بحث حجّت خبر واحد فرمود من دیدم این طور نمی شود فقهای شیعه با هم به تنهایی آن قدر اختلاف فقهی دارند که به تنهایی بیش از اختلاف شافعی و حنفی و مالکی است من آمدم سامانی بدهم و آن اصول است، خب این هست خدا غریق رحمت کند مرحوم حاج آقا رضای همدانی را ایشان در بحث طهارت دارد که البته همه ی فقها دارند منتها ایشان این جمله را می خواهم عرض کنم از ایشان است سالیان متمادی قدمای ما می گفتند که نزع بئر واجب است بئر با اینکه «لأنّ له مادّه» با اینکه ماده دارد و نبأ دارد و جوشش دارد این را که آب دستی نیداختند که با اینکه جوشش دارد اگر موشی بیفتد یا مردار دیگر بیفتد نجس می شود و نزع بئر واجب است برخی از فقها مثل علامه و اینها گفتند نه خیر نجس نمی شود این ادله باید حمل بر استحباب بشود نزع بئر مستحب است مرحوم حاج آقا رضا دارد که در بین این همه علما و فقهای ما به استثنای محمّد بصرای بقیه همه قائل به نجاست بئر بودند خب این هم از شریعت است دیگر این اختلافها دلیل بطلان فقه نیست دلیل است که ما معصوم نیستیم بله تلاش و کوشش را می کنیم فهمیدیم دوتا اجر به ما می دهند، نفهمیدیم یک اجر به ما می دهند اما روش مندانه بحث می کنیم اما جریان ارسطو و افلاطون شما این کتاب الجمع بین الرأیین فارابی را ملاحظه می کنید می بینید بسیاری از مسائل که دیگران متوجه نشدند ترجمه ی خوبی نشده جناب فارابی آمده حرف ارسطو را معنا کرده، حرف افلاطون را معنا کرده گفته اینها حرفهایشان یکی است اختلافی ندارند در جریان مثل افلاطون نیست چون ما از روایات متأسفانه دوریم دستی از دور داریم خیال می کنیم این حرفها در روایات ما نیست در روایات ما هست که ائمه فرمودند خروسی هست که وقتی او بخواند همه خروسهای دیگر می خوانند بعد فرمودند هر کسی تمثالی دارد که اگر این شخص دارد گناه می کند در روایات هست که پرده روی آن می گذارند که او نبیند هر کدام از ما تمثالی داریم، یک وجود مثالی داریم آن روایات چون مهجور است خبری از مثل افلاطون نیست ما خیال می کنیم افلاطون این حرفها رو زده، بنابراین

اگر در خاورمیانه این گونه از مسائل مطرح شد که انبیای ابراهیمی آمدند و جود مبارک ابراهیم آمد، موسای کلیم آمد کلّ منطقه را روشن کرد آنها اگر چهارتا حرف الهی دارند در همین زمینه حرفهای الهی شان محدود است یعنی از خود انبیای الهی گرفتند ممکن نیست که این فکر باشد و انبیا(علیهم السلام) به مبارزه و مناظره و گفتمان و گفتگو دعوت بکنند و هیچ اثری هم در یونان و امثال یونان نداشته باشد در قرآن کریم دارد بالأخره اینها آمدند به شما گفتند. اما در جریان «أُولُوا بَقِيَّةِ» (۲) در سوره ی مبارکه ی «هود» این جریان «أُولُوا بَقِيَّةِ».

ص: ۳۷۹

۱- (۲۵). سوره ی الرحم؟ن, آیه ی ۱۳.

۲- (۲۶). سوره ی هود, آیه ی ۱۱۶.

پاسخ: نمی دانیم آن دیگر اثباتش آسان نیست.

اما آیه ی سوره ی مبارکه ی «هود» آیه ۱۱۶ این بود که «فَلَوْلَا كَمَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ» فرمود چرا یک عده «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» جلوی فساد را نگرفتند قرآن کریم از علمای دین به عنوان اولوا بقیته یاد می کند مثل «أُولُوا الْأَلْتَابِ» (۱)، «أُولَى الْأَبْصَارِ» (۲)، «أُولُوا» کذا، «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» کذا یعنی اینها والیان بقای اند، خب در فرهنگ قرآن کسی باقی است که بر اساس وجه الله کار بکند چون «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۳) یا «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» (۴) چیزی که وجه الله نباشد لوجه الله نباشد نمی ماند این دو مطلب، خب پس اگر قرآن کریم یک عده را «أُولُوا الْأَلْتَابِ» می داند لُبَّ و لیب را هم معرفی کرد و شناساند، اگر «أُولَى الْأَبْصَارِ» می داند بصیر و بصر و اینها را هم مشخص کرده «أُولَى الْأَبْصَارِ» هم می شود مشخص، اگر یک عده را «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» می داند مثل اینکه ما وجود مبارک ولی عصر را طبق روایات می گویم بقیه الله دیگر حضرت هم وقتی ظهور کرد در کنار کعبه می فرماید: «أنا بقیه الله» (۵)، خب در این راستا اگر کسی در خدمت بقیه الله نبود، جزء «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» نبود این ممکن است برای لعن مانده باشد اینها را نمی گویند «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» نعم، عالمان دینی که در زمان انبیای قبل بودند حالا یا در بحثهای فیزیک یا در بحثهای متافیزیک رهاوردی داشتند چون در زمان آن پیامبر به آن پیامبر ایمان آورده بودند «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ» (۶) می شود، می شود جزء «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» این برای آن عصر، اگر بعد از آن انبیا بودند در عصر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و وحی قرآن هنوز به آنها نرسید آنها هم که خدمات علمی داشتند باز هم «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» اند. قسم سوم اگر اسلام آمده به آنها رسیده آنها عنادی هم نداشتند اما فرصت تحقیق نداشتند به دنبالش نرفتند خدمتی هم کردند برقی هم که تولید کردند نظیر ادیسون یا امثال ذلک اینها الهی بودند لوجه الله این کار را کردند منتها حالا متوجه نشدند که الآن وظیفه شان اسلام است و قرآن فرمود: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» (۷) این پلورالیزم دینی ممنوع است و باطل و بین الغی اگر کسی به او نرسید این حرف که خدا فرمود: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» باز هم می شود معذور و اگر معذور نبود چون معاند نیست و این خدمتش برای رفاه مردم است گرچه در آخرت جزء «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» (۸) نیست اما یک پاداش دنیوی را هم ذات اقدس الهی به او می دهد این کسانی که بهره های دنیایی دارند فرزند خوب دارند در رفاه اند ممکن است گاهی در اثر همان عنایتهای الهی باشد گاهی هم ممکن است آزمون ولی گاهی ممکن است خدای سبحان جزای آنها را در دنیا بدهد که در دنیا با خوش نامی زندگی کنند و اما آنکه واقعاً می ماند و در ردیف «أُولُوا بَقِيَّتِهِ» است و جزء شاگردان بقیه الله است آن کسی است که لوجه الله کار بکند.

ص: ۳۸۰

۱- (۲۷). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۹.

۲- (۲۸). سوره ی حشر، آیه ی ۲.

۳- (۲۹). سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۴- (۳۰). سوره ی الرحم، آیات ۲۶ - ۲۷.

- ۵- (۳۱) . الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲.
- ۶- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۳.
- ۷- (۳۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۷.
- ۸- (۳۴) . سوره ی هود، آیه ی ۱۱۶.

Your browser does not support the audio tag

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا (۱۱۰)»

بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم به بخش آغازینش برمی گردد و هم عصاره ی مطالب این سوره را به همراه دارد یکی از آن آیاتی که در بخش پایانی قرار گرفت همین است فرمود چه بگویند الله چه بگویند الرحمان، چه ذات اقدس الهی را به اسم الله بخوانید چه به اسم رحمان بخوانید فرق نمی کند خدا دارای اسمای حسناى فراوان است. مشرکان الله را می پذیرفتند چون اینها مشرک در اصل ذات، مشرک در خالقیت ذات و مانند آن نبودند اینها مشرک در ربوبیت بودند و گرنه می پذیرفتند که خالق سماوات و ارض الله است «وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» {۱} الله را به عنوان خالق کل قبول داشتند الله را به عنوان ربّ الأرباب و ربّ العالمين قبول داشتند «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» {۲} اما الله را به عنوان ربّ انسان، ربّ رزق، ربّ شفا و مانند آن قبول نداشتند که گرفتار ارباب متفرّق بودند اما درباره ی رحمان چیزی نمی گفتند برای آنها آشنا نبود ولی می دیدند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی به الله دعوت می کند، گاهی به الرحمان دعوت می کند آنها اعتراض می کردند می گفتند که پیامبر یعنی کسی که مدعی نبوت است ما را از شرک بر حذر می دارد ولی خودش از اسمای متعدّد سخن به میان می آورد آیه نازل شد که اینها تعدّدشان در مرحله ی اسم است و گرنه مسماً واحد است مسماً یکی است که خالق کل است و ربّ کل است و ربّ هر شیئی هم هست «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ» هر چه از این اسما را بخوانید معیار آن مسماست مسماً هم دارای اسمای حسناست و اسمای حسنا هم به همان تفسیری که در بحث روز قبل گذشت تبیین می شود البته اینها مترادف نیستند همان طوری که قابض و باسط مترادف نیستند، محیی و ممیت مترادف نیستند اینها هم مترادف نیستند البته بعضی از آنها متقابل اند، بعضی از آنها فقط مختلف اند نه متقابل الله و الرحمان از نظر معنا مترادف نیستند متقابل و متضاد و امثال ذلك هم نیستند گفتند خدا را الله می گویند برای اینکه جامع جمیع کمالات و مُستجمع جمیع اوصاف است از این جهت که همه ی حقایق در ذات اقدس الهی حضور جمعی دارد او می شود الله و از این جهت که همه ی فیوضات از ذات خدای سبحان نشأت می گیرد او می شود رحمان که رحمان الدنیا و الآخرة است آن رحمتی که «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» {۳} پس از جهت اتباع کثرت در وحدت که جامع جمیع کمالات است می شود الله، از جهت انتشاء و نشو و ظهور کثرت در امور در خارج او می شود رحمان و گرنه مترادف هم نیستند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ» این کتاب شریف تفسیر کنزالدقائق در بین این تفسیرهای روایی یک مقدار کامل تر است حتماً با این کتاب مأنوس باشید این بسیاری از روایاتی که در سایر کتابهای روایی نیست آنجا جمع می کند روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده است بخشی از آنها مربوط به تفسیر آیه است که غالباً ملحوظ می شود و مطرح می شود و بخشهای فراوان دیگری دارد که مربوط به تفسیر آن آیه نیست مثل اینکه این آیه خاصیتش چیست؟ این آیه را گرچه موقع خواندن وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین که این آیه نازل شد بچه ها همین که مقداری می توانستند چیز بفهمند این آیه را

یادشان می داد اینها روایات نورانی است که در ذیل این آیه آمده است غرض این است که اُنس با روایات تنها برای این نیست که معنای آیه مشخص بشود خصوصیت آیه، تأثیر این آیه در استجاب دعا یا شفای مرض این چیزها هم برکاتی است که این روایات دارد کسی گفت من مشکل مالی دارم حضرت فرمود چرا این آیه ی «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» را نمی خوانی خب اینها بحثهای روایی است بحث تفسیری نیست اما آثار خاص خودش را دارد با این کتاب مانوس باشید خیلی خوب است.

ص: ۳۸۱

بحثی را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی دارند در اسمای حُسنا که خدا اسمی را خلق کرد خصوصیات این اسم این است بعد اسمای دیگری که از این منتشع و منتشر شدند آنها را ذکر می کند چهار اسم را خلق کرد از هر اسمی سه اسم خلق شد، شده دوازده اسم یا سه اسم خلق کرد از هر سه اسمی چهار اسم منتشر شد شده دوازده اسم از آن اسمای دیگر هم اسمای دیگر ظهور پیدا کرده تبارک و تعالی؟ را در آن روایت اسم می داند این اسمی که در روایت مصطلح است غیر از اسمی که در مقابل فعل و حرف باشد آنجا حضرت در این روایت تبارک یا تعالی؟ را اسم می داند یعنی حقیقتی که این تبارک از او حکایت می کند، خب این روایت طولانی را که سیدناالاستاد این را در درس خواندند و معنا کردند یعنی همین روایت کافی را در تفسیر شریف کنزالدقائق این روایت هم مبسوطاً آمده.

پرسش:...

پاسخ: بله، البته بعضیهایشان این طور است این را خود آن راوی، خود آن راوی که جاعل بود این را گفته من از راههای دور و نزدیک روایاتی را جعل کردم برای اینکه علاقه ی مردم به قرآن دیدم کم شد من این را جعل کردم این یک سخن ناصوابی است یعنی کار ناصوابی است خود وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) فرمود که از راه باطل نمی شود به مقصد صحیح رسید «من حاول أمراً بمعصية الله كان أفوت لما يرجو و أسرع لمجىء ما يحذر» {۴} این از بیانات نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) است که هرگز هدف، وسیله را توجیه نمی کند ما برای رسیدن به مقصد صحیح راه صحیح فراوان داریم دیگر نیازی به راههای جعلی نیست البته برخی از آن روایات ضعیف است و مجعول است آنها را اهل درایه و رجال شناسایی کردند و بررسی کردند اما بعضیهایش بالآخره معتبر است.

ص: ۳۸۲

پاسخ: بعضی چون آخر بحث تفسیر غیر از بحث قرائت قرآن است آنجا که سخن از قرائت قرآن است بله، ثواب آن روایتی که معتبر باشد و دلالت بکند بر ثواب آن سوره ذکر می کند اما در بحث تفسیر اینجا جایش نیست آن یک بحث خاصّی است جای خاصّ خودش و حق است اما بحث تفسیر معنایش این است که این آیه معنایش چیست آن وقت روایاتی که آیه را معنا می کند باید در بحث تفسیری باشد روایاتی که در فضایل سُور را معلوم می کند آن باید در علوم القرآن باشد ما یک علوم القرآن داریم یک بحث تفسیر علوم القرآن این است که قرآن چه موقع جمع آوری شد؟ کاتبان قرآن چه کسانی بودند؟ از چه وقت شروع شده؟ چه موقع ختم شده؟ ثوابش خواندنش چیست و مانند آن البته بحث تحریف و بحث نسخ و بحثهای نزول دفعی و تدریجی و اینها جزء علوم القرآن برمی گردد اما حالا این آیه ای که در فلان سوره است این معنایش چیست این با اینکه ما در اول یا آخر سوره ذکر بکنیم که خواندن این سوره فلان قدر ثواب دارد این تفسیر آیه را روشن نمی کند این است که ایشان در بحث روایی چون بحث تفسیری است روایاتی که مربوط به تفسیر آیه است ذکر می کنند و در تفسیر متن هم روایات را در کنار ذهن شریفشان در دیدشان دارند اگر آیه ای چندتا احتمال دارد و خیلی روشن نیست لکن روایت یکی از آنها را شفاف کرده ایشان در بحث تفسیری همان معنا را که روایت گفته انتخاب می کند می فرماید «کما سیجیء فی البحث الروایی» در بحث روایی آن روایت را نقل می کنند و بازگو می کنند می گویند «کما تقدّم فی التفسیر» این رابطه ی تفسیر با روایت اما حالا روایتی در فضیلت سوره یا فضیلت آیه است این مشکل آن آیه را معنا نمی کند ما حالا چون در بخش پایانی بود این را نقل کردیم و گرنه این روایت که در تفسیر کنزالدقائق هست در تفسیرهای دیگر هم هست که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین که بچه های آن خاندان به حدّ نوجوانی می رسیدند که می توانستند چیزی بفهمند این آیه را یادشان می داد، خب اهل بیت هم همین کار را می کردند این را برای تبرّک نقل کردیم و گرنه در معنا کردن این آیه سهمی ندارد، خب.

مطلب دیگر اینکه آیا اسم عین مسماست یا نه؟ این یک، و آیا اسماء الله توقیفی اند یا نه دو، این دو از مسائل بسیار مهمی است که قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ۱۸۰ گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۸۰ این است که «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آنجا گذشت که اینکه می گویند اسم عین مسماست یعنی چه؟ اینکه می گویند اسمای خدا توقیفی است این یعنی چه؟ تا حدودی آنجا روشن شد که این الفاظی که ما اطلاق می کنیم چه در جوشن کبیر چه در ادعیه دیگر این الفاظ اسمای معانی و مفاهیم اند این یک، معانی و مفاهیم اسمای مصادیق خارجیّه اند این دو، مصادیق خارجیّه مظاهر اسمای الهی اند این سه، اسمای الهی عبارت از ذات با تعین مخصوص است این چهار، اگر گفتند که اسم عین مسماست اولی نیست، دومی نیست، سومی نیست آن مقطع چهارم است نه اینکه این الفاظ عین آن ذات است نه اینکه این مفاهیم عین آن ذات است نه اینکه اعیان خارجیّه عین آن ذات است بلکه خود آن ذات عین آن ذات است ذات با تعین عین ذات است، ذات با تعین علم، ذات با تعین قدرت عین ذات است و این تعینها هم در شهود است مرحله ی چهارم یعنی مرحله ی چهارم اگر گفته شد اسم عین مسماست یعنی آن مرحله و گرنه هیچ آدم عاقلی نمی آید بگوید این لفظ عین آن مسماست یا مفهوم عین مسماست که، که بحث عمیق داشته باشد این بحث از جای دیگر شروع شده و به جای دیگر ختم شده.

مسئله ی بعدی اینکه اسماء الله توقیفی است یا نه؟ اینکه در دعای نورانی سمات یا ندبه یا امثال ذلك است «وباسمک الذی إذا دُعیت بها للسماء فطرت» آن است با آن اسمی که آسمان را می شکافی نه با لفظِ فاطر «و بأسمائک الّتی بها خُلقت الأرض و بأسمائک الّتی خُلقت البحار» آن اسما که اثر دارد تعینات الهی است دیگر اوصاف ذات اقدس الهی است آنها اثر دارد که در دعای سمات و امثال ذلك آمده سخن از آن است که آن اسما آیا عین مسماست یا نه؟

مطلب بعدی توقیفیت اسماست که اسمای خدا توقیفی است یا نه؟ این یک بحث فقهی است البته که قبلاً در کلام بحث شده بود منتها بحث، بحث فقهی است چون در فقه از این مسائل سخنی به میان نیامده متکلمین بحث کردند اگر ما بخواهیم به عنوان اسم چیزی را برای خدای سبحان قرار بدهیم که نقص را در برداشته باشد یک، یا کمال محدود را در برداشته باشد دو، او هم منزّه است هم مقدّس، هم تسبیح دارد هم تقدیس که در بحث دیروز گذشت خدا سبوح از اوصاف نقصی و سلبی است یک، خدا قدّوس از اوصاف کمالی است دو، خدا دارای اوصاف اکمل است نه کمال، کمال محدود است آن اکملی که نامحدود است برای خداست اگر ما چنین اسمی را توانستیم پیدا کنیم این محذور عقلی ندارد اگر بحث فقهی است باید دلیل فقهی یعنی روایتی بر منع بیاید وگرنه دلیل عقلی بر منع نیست لکن همه ی بزرگان منهم سیدناالاستاد مرحوم علامه، منهم شیخ و مشایخنا مرحوم میرداماد(رضوان الله علیه) هم میرداماد فرمود از گذشتگان هم مرحوم علامه که ادب اقتضا می کند ما چیزی را به عنوان اسم برای ذات اقدس الهی اطلاق نکنیم اما مسئله ی وصف که سخن از تسمیه نیست این مرتّب همه دارند می گویند دیگر خدا واجب الوجود است، علّت العلل است، منشأ کل است، مبدأ کل است، نقطه ی آغازین است این حرفها چه در عبری چه در عربی روزانه مردم دارند می گویند دیگر از ذات اقدس الهی به این امور یاد کردن او را به این وصفها ستودن اینکه محذوری ندارد تسمیه است که اشکال دارد نه وصف خدا وگرنه هر کسی با هر زبانی درباره ی خدا بحث می کند می گوید او نقطه ی آغازین عالم است، او مبدأ جهان است، او علّالعلل است اینها که وارد نشده اینها را که به عنوان اسم یاد نمی کنند در دعا بگویند یا علّالعلل که بنابراین در اسم ادب اقتضا می کند آنچه را که وارد نشده انسان نگوید احتیاط دینی هم همین است هم فرمایش مرحوم میرداماد است، هم فرمایش سیدناالاستاد است و اینها اما وصف که خب می دانید رواست دیگر. این گونه از مسائل در ذیل آیه ۱۸۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبسوطاً بحث شد.

پرسش:...

پاسخ: کامل، محدود است اکمل نامحدود است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه، اکمل یعنی کامل ترین اینها آن کسی که کامل است بالاتر از او موجودی است به نام اکمل خدا بالاتر ندارد کامل بالاتر دارد که اکمل باشد اما اکمل که دیگر بالاتر ندارد، خب.

پرسش:... کامل نیست

پاسخ: کمال هست اکمل نیست، عالم هست اعلم نیست اگر کسی اعلم از این آقا بود که نمی گویند این عالم نیست که اگر کسی اقدر از این بود که نمی گویند این قادر نیست که اگر عمرو اکمل از زید بود نمی گویند زید کامل نیست که، زید کامل است آن اکمل از این است.

پرسش:...

پاسخ: فرق نمی کند این صیغه اسم فاعل است دیگر یا اسم فاعل یا صفت مشبیه کامل، عالم، قادر، فاضل، کاتب همه ی اینها همین طور است اگر گفتیم اقدر است، اعلم است، ابصر است، اعقل است آن می شود بالاتر اما اگر گفتیم نه کامل است، عالم است، فاضل است اینها می شود متوسّط دیگر فرق اسم فاعل و افعال تفضیل همین است دیگر، خب. «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» پس این یکی،

مطلب دیگر اینکه درباره ی اسمای حسنای ذات اقدس الهی البته آن دوتا احتمال بود ظاهرش اینکه ضمیر به مسما برمی گردد یعنی «فَلَهُ» یعنی برای مسما اسمای حسناست اما احتمال اینکه به «أَيِّ» برگردد خب آن یک راه دیگری دارد و آن این است که هر کدام از اینها را بخوانی یعنی چه بگویی الله، چه بگویی رحمان اینها چون اسم اعظم اند اسمای دیگر را هم دارند برای اینکه اینها موصوف می شوند ولی اینها وصف نمی شوند شما می توانید بگویید که اللّهی که اوصاف فراوان هم برایش ذکر بکنید، الرّحمانی که اوصافی برایش ذکر می کنید اما بیاید چیزی را موصوف قرار بدهید الله را وصف او قرار بدهید نمی شود چیزی را موصوف قرار بدهید الرحمان را وصف او قرار بدهید نمی شود الرحمان، الله اینها هرگز وصف چیزی قرار نگرفتند در قرآن اما موصوف قرار گرفتند «اللّهُ الَّذِي» کذا و کذا، «الرّحمن الَّذِي» کذا و کذا غرض این است که چون این دو از اسمای اعظم اند و موصوف می شوند چه بگویی الله، چه بگویی الرحمان سایر اسما را هم اینها در بردارند البته این معنای غیر معهودی است که ضمیر به «أَيِّ» برگردد ضمیر همان طوری که بزرگان گفتند به مسما برمی گردد، خب.

ص: ۳۸۶

مطلب دیگر اینکه این جهر و إخفات را آن را چون وقتی می شنیدند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت جهر و آشکار دارد نماز می خواند نمازِ جهری به لحاظ اذکارش هست و گرنه افکار که جهر و إخفات ندارد که اگر گفتند صلاتِ جهری یعنی به لحاظ ذکر و قرائتی که در آن هست و گرنه انحنای و انخفاض و امثال ذلک که جهر و إخفات ندارد این جهر و إخفات صفتِ قرائت است نمازِ جهری و نمازِ إخفاتی به لحاظ قرائت موصوف به این دو قسم اند چندتا شأن نزول برای آن ذکر کردند آیه نازل شد که خیلی به صورت جهر و آشکار نخوان که عده ای برنجند و بد بگویند خیلی هم إخفات نخوان که خودت هم نشنوی، إخفات که «لَا تُخَافُ» که نهی شده است آن است که خود آدم هم نشنود فرمود نه آن قدر آهسته که خودت هم نشنوی، نه آن قدر بلند که دیگران حساسیت داشته باشند اگر منظور از این صلات دعا باشد یعنی در دعاها این کار را بکن اما طبق روایات و خود ظاهر آیه منظور از این صلات همان نماز است دیگر منتها در مکه نماز به این صورتی که در مدینه رواج داشت رایج نبود اصل نماز در مکه بود برکتِ معراج بود و عده ای هم فرادا می خواندند، عده ای جماعت می خواندند اما به این گستره ای که در مدینه بود در مکه نبود لکن نماز بود، قرائت بود، جهر بود، إخفات بود بنابراین این صلات معنای خودش را دارد چون روایت فراوانی هم این را به صلاتِ جهر و إخفات معنا کردند فرمود: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا» و این با آنکه دعا هر چه مخفی تر، بهتر آن منافاتی ندارد آنجا دارد «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» {۵} با ضراعت و ناله و لابه خدا را بخوانید یک، در خفا خدا را بخوانید دو، که مصون از ریا و شرک و امثال ذلک باشد نه شما مزاحم کسی باشید، نه کسی مزاحم شما باشد این بلندگو آوردن و دعای کمیل را به بیرون پخش کردن این با این آیه هماهنگ نیست خب بلندگو برای داخل مسجد خوب است «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً».

پرسش: روایت امام رضا(علیه السلام) که...

پاسخ: بله، اما نه اینکه برای دیگرانی که حساسیت ایجاد می کند آنهایی که وقتی می شنیدند وجود مبارک پیغمبر صریحاً دارد این کار را می کند سب می کردند طبق آنچه که تفسیر دارد اما در جایی که آدم بداند که کمی بلندتر بخواند دیگران تشویق می شوند، آشنا تر می شوند که خب رجحان خاص خودش را بالعرض دارد اما خط مشی این است فرمود راه میانه را انتخاب بکن به همین دو جمله اکتفا نکرد فرمود: «لَا تَجْهَرُ بِصَيْلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا» بلکه فرمود: «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» یک خط مشی معتدلی انتخاب بکن این دو جمله ی اول که هر دو نهی است کافی بود اما فرمود نه، این راه خط مشی ات باشد بالأخره نه افراط نه تفریط حالا- عبادتی که عمود دین است آن یک خط مشی میانی دارد کارهای دیگر هم به طریق اولی؟ دیگر در بیانات نورانی اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر و بعضی از ائمه دیگر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) آمده است که «و اعلم أن کلّ شیء من عملک تبع لصلاتک» {۶} همه ی کارها را تابع نماز قرار بده بالأخره نماز خط مشی داشته باشد کارها را برابر او آن بشود امام شئون تو، خب اگر در مسئله نماز انسان یک خط مشی عاقل و معتدل دارد سایر خطوطش هم این چنین می شود پس سرّ اینکه فرمود: «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» یعنی این را یک خط مشی معتدل قرار بده وقتی اصل عبادت این طور شد نه بلند شد، نه آن قدر کوتاه که خود انسان نشود سایر شئون هم این چنین خواهد بود، خب.

پرسش:...

پاسخ: چرا خب، اگر ما بخواهیم به همه ی روایات عمل بکنیم صلوات را به معنای جامع بگیریم بهتر است که.

ص: ۳۸۸

پاسخ: بله مصداقاً جداست نه مفهوماً آن دعاست و این عبادت است و هر دو توجّه به ذات اقدس الهی است ما اگر یا باید بگوییم لفظ در اکثر از معنا استعمال شد یک، یا باید بگوییم آن روایات معنای زایدی دارد که کاری به آیه ندارد دو، هیچ کدام از این دو را نمی گوییم بگوییم این معنای جامعی دارد که توجّه الی الله خطّ مشی مستقیم دارد معتدل دارد آن خطّ مشی مستقیم این است که نه جهر نه اخفا خواه به صورت عمود دین در صلوات، خواه به صورت «الدعاء قربه» کما در سایر ادعیه.

پاسخ: بله دیگر خود این آیه می گوید آیه می فرماید که «لَا تَجْهَرُ بِصَيْلَاتِكَ» یک، «وَلَا تُخَافُ بِهَا» یعنی «لا- تخافت بصلواتک» دو، یعنی «إجهر فی بعضها و أخفت فی بعضها» یک لفظ که نیست این تکرار شده «وَلَا تُخَافُ بِهَا»، خب.

«وَأَبْنَعُ بَيْنَ ذَاتِكَ سَبِيلاً» اگر خطّ مشی معتدلی پیدا شد انسان در همه ی کارها معتدل خواهد بود وقتی این عمود دین آدم معتدل بود آن هم می شود معتدل. «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا» عده ای _ معاذ الله _ برای خدا ولد قائل بودند که آن نکاح ولد سلبی را آیه ی «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» [۷] حل کرده است آیات دیگری هم این چنین اند برخیزها اتّخاذ ولد را به ذات اقدس الهی اسناد دادند آن تَبَنَّى یعنی بنوّت، یعنی فرزندخوانده که «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً» [۸] گفتند، گفتند ملائکه بنات الله است اینکه گفتند ملائکه بنات الله است از سنخ «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً» است چون در خود سوره ی ی مبارکه ی «انبیاء» و مانند آن آمده است که اینها قائل بودند که فرشتگان فرزندان ذات اقدس الهی اند یعنی فرزندان اتّخاذی که خدا فرمود اینها فرزندان اتّخاذی نیستند آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی ی مبارکه ی «انبیاء» این است که «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً» منظور از این اتّخاذ ولد آن است که گفتند ملائکه بنات الله است به دلیل جمله ی بعد که خدا فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ عَمَّا تُشْرِكُونَ» یعنی این ملائکه ای که شما می گوئید بنات الله است و فرزند خداست «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» * لا- يَشْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» که همین معنا در زیارت نورانی جامعه کبیره در وصف ائمه (علیهم السلام) هم ذکر شده است که «لَا يَشْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» پس ولد سلبی را «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» [۹] نفی می کند، ولد تشریفی را که او بتواند کمک کار خدای سبحان باشد در آیاتی که «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً» از سوره ی ی مبارکه ی «بقره» سوره ی ی مبارکه ی «انبیاء» و سایر سُور این نفی شده در آیه محلّ بحث هم این اتّخاذ ولد معیار شد «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً».

مطلب بعدی آن است که ما معمولاً حمد را در برابر مدح می دانیم می گوئیم حمد در مقابل مدح است اگر خیری به انسان برسد آدم آن خیر را حمد می کند و اگر نه، کمالی داشته باشد نظیر «مدحتُ اللؤلؤ» آنجا سخن از حمد نیست اما در قرآن کریم اگر ما تکلفی را تحمل نکنیم و حمل بر مجاز نکنیم خود حمد در موضع مدح به کار رفته اینجا سخن از فعل خدا نیست سخن از اوصاف سلبی خداست و از جمال و جلال خداست خدایی که «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا»، «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»، «لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّ» این خدا محمود است ما او را حمد می کنیم بر کمال او، بر جمال او، بر جلال او حالا بگوئیم حتماً اینجا چیزی مقدر است که یعنی حمد می کنیم او را بر افعال جمیله اش این ضرورتی ندارد یکی از بهترین و لطیف ترین حرفهایی که در طی این سالها از جناب فخررازی ما نقل کرده بودیم همین بود ایشان هم در ذیل آیه ی «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» {۱۰} این حرف را دارد که در ذیل آن آیه بحث شد هم در ذیل یکی از آیاتی که بحثهای امسالی را به همراه داشت این را دارد که ما در هر دو جا نقد کردیم. ایشان می گوید که شمایی که می گوئید «تهلکه» بر وزن «تَفَعَّلَهُ» مصدر ثلاثی مجزء نیست از کجا می گوئید؟ عرب قانونی داشت قانون مدوونی داشت اگر سیبویه و امثال سیبویه اند که ایرانی اند و کتاب عربی را و قواعد عربی را بعدها نوشتند اگر سخن از صرف و نحو است که بعد از اسلام در آمده، اگر سخن از معانی و بیان و بدیع است که قرآن اینها را یاد داده شما یک کتاب مدوون عربی به عنوان قانون کلمات عرب دارید که بگوئید «تهلک» استعمال نشده یا جمیع کلمات عرب را استقسا کردید و گفتید احدی در شرق عالم و غرب عالم این کلمه را نگفته از کجا می گوئید؟ فقط می گویی ما ندیدیم این یک، اما قرآن را که دیدی اگر بعد از اینکه ثابت شده است این کلام الله است اصلاً چرا این حرف را می زنی که ما نداریم شما باید کلام الله را منطبق کنی بر کلام عرب جاهلی اولاً او کتاب مدوون علمی ندارد شما با چه چیزی می خواهی تطبیق کنی همه ی این صرف و نحوها به برکت اسلام در آمده هیچ لغتی به اندازه ی عرب و عربی شهامت و استواری اش را حفظ نکرده الان فارسی یک در میان شما ببینید مخلوط دارید تمام الفاظ همین طور است این طور نیست که حالا انگلیسی و اروپایی و آلمانی و فرانسوی آنها هم یک خط در میان کلمات دخیل دارند این روابط تجاری، سیاسی، اجتماعی که بین ملل هست هر قومی وقتی وارد قوم دیگر شد این گفتمانشان این گفتگویشان باعث مداخله ی لغات است اما عرب، عربی حفظ کرده شهامت خود را هرگز ورود ممنوع هیچ کلمه ای را اجازه نمی دهد مگر اینکه دست کاری بکند «ژ» آن را بردارد، «چ» آن را بردارد، «گاف» آن را بردارد، تعریب بکند بعد به کار ببرد این عظمت لغت عربی در سایه قداست قرآن است اصلاً به هیچ کلمه ای عرب اجازه نمی دهد وارد حوزه اش بشود مگر اینکه دست کاری بکند اما ما در بسیاری از این کلمات ما هر لغتی آمد پذیرفتیم دیگر الان هم می پذیریم گذشته هم همین طور بود نه ما که فارسی زبانیم آذری زبان همین طور است، آلمانی زبان همین طور است، فرانسوی زبان هم همین طور است، انگلیسی زبان همین طور است، آمریکایی زبان همین طور است این عربی است که در برابر تمام لغات قد علم کرده و می گوید تا اینجا قرنطینه نشوی تا به معیار ما در نیایید ما راهتان نمی دهیم این لغت عرب خب اینها را قرآن یادشان داده دیگر وگرنه این عرب قبلاً این طور نبود که حرف لطیف فخررازی این است اگر برای کسی ثابت نشد که قرآن معجزه است که خب باید با آن بحث کلامی را بکند اما اگر برای کسی ثابت شده است قرآن معجزه است باید ثابت بشود که آیا این چنین قرائت کردند یا نه؟ اگر بزرگان ما، مفسران ما، علمای ما «تهلکه» قرائت کردند گفتند: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» {۱۱} معلوم می شود «تهلکه» هم صحیح است دیگر دنبال این نگردید ببینید در لسان عرب هست یا نه خب نبود، نبود این از آن بهترین و لطیف ترین حرفهای فخررازی بود که در این سالها نقل شد، خب ما از این آیه می فهمیم که حمد هم در برابر کمال هست اختصاصی به فعل جمیل ندارد البته افعال الهی، نعمتهای الهی که به ما رسیده است آن را خود قرآن یادمان داده که او چون رب العالمین است

حمد می کنیم، خالق کل است حمد می کنیم، فاطر کل است حمد می کنیم، مُنعم کل است حمد می کنیم اینها در برابر نعمت است اما این آیه که سخن از نعمت نیست ما بگوییم حتماً چیزی مقدر است یا به لحاظ افعال جمیله است داعی بر این کار نیست «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي» که این اوصاف سلبی را دارد مستحضرید که اوصاف سلبی ذات اقدس الهی به اوصاف ثبوتی برمی گردد چون این سلب، سلب السلب است سلب النقص است سلبِ نقص یعنی سلبِ سلب، سلبِ سلب یعنی ایجاب «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» [۱۲] خدا ظالم نیست، خدا جاهل نیست، خدا جبار به آن معنای جبر و ستمگر نیست یعنی او عفو است، او عادل است، او رحیم است و مانند آن تمام اوصاف سلبیه ذات اقدس الهی به اوصاف ثبوتیه برمی گردد چون نقصها سلب می شود یک، نقص هم یک امر عدمی و سلبی است دو، سلبِ سلب بازگشتش به وجود است این سه، پس بنابراین ما ذات اقدس الهی را داریم به آن کمالات ذاتی خود او مدح می کنیم، حمد می کنیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» یک، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» دو، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» که بحث تفسیری اش دیروز گذشت سه. ذات اقدس الهی فرمود: «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [۱۳] یک، «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [۱۴] دو، وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه است فرمود: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» دارد یک، «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» دارد دو، «اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یک، «وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» دو، «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ» سه، «وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ» [۱۵] چهار، یعنی کسی که جنود سماوات و الارض در اختیار اوست به شما گفت «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» پس استنصاری که او کرده بر اساس ذلیل بودن او نیست «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اگر گفت «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» این استقراضی که کرده بر اساس قُلّ و قلیل بودن و اندک داشتن او نیست می خواهد شما را به کمال برساند پس «لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» اما ولیّی به معنی دوست، ولیّی به معنای ناصرِ دین که به اذن خدا دارد دینِ خدا را یاری می کند اینها محذوری ندارد «وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا» بازگشت همه ی اینها به تکبیر است. در جریان تکبیر هم یک وقت است که سخن از لفظ نیست سخن از معناست، خب ما وقتی که الفاظی نداریم سخن از بحثهای معنوی است ذات اقدس الهی کبیر است کبیرش نفسی است نه نسبی کمالات فراوانی که خدای سبحان دارد همه اش نفسی است چون معنای ذاتی بودن صفت همین است دیگر او موجود بالذات است، حیّ بالذات است، علیم بالذات است، قدیر بالذات است، کبیر بالذات است و مانند آن اینها در بحثهای عقلی، فلسفی، کلامی و مانند آن، اما در بحثهای تفسیری و بحثهایی یا روایی بحثهایی که با الفاظ سر و کار دارند بالأخره ماییم و الفاظ این الفاظ را باید به جایی برسانیم یا نه؟ اگر گفته شد «الله أكبر» باید متعلق داشته باشد دیگر نمی شود بگوییم «أكبر» به معنای کبیر است بدون قرینه آنجا که بحثهای علمی است بدون لفظ خدا کبیر لفظی است اما وقتی که سخن از لفظ شد این الفاظ باید با رهنمودی که خود قرآن ارائه کرده است معنا بشود و چون درجات فهم فرق می کند وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) در شام وقتی که مؤذن گفت «الله أكبر» حضرت فرمود: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» آنها که دیگر این معانی دقیق را نمی فهمیدند که «الله أكبر مِنْ أَنْ يوصف» فرمود: «أكبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» اما وقتی شاگردان اختصاصی ائمه به حضورشان می رسند خود آنها سؤال می کنند از شاگردانشان که «الله أكبر» یعنی چه؟ آنها طبق برداشتهای قبلی می گویند «الله أكبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» آن وقت امام می فرمایند نه خیر «الله أكبر مِنْ أَنْ يوصف» که این دوتا روایت را قبلاً هم خواندیم وسائل طبع مؤسسه آل البيت(علیهم السلام) جلد هفتم صفحه ی ۱۹۱ این دوتا روایت هست عنوان باب این است که باب ۳۳ «باب کراهه أن يُقالَ اللهُ أكبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ بل يُقالَ مِنْ أَنْ يوصف» ما مکروه است که بگوییم «الله أكبر مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» روایت اول که مرحوم کلینی نقل کرده است «عن جمیع بن عمیر قال، قال ابو عبد الله(علیه السلام) أیّ شئیء اللهُ أكبر» اینها چون از شاگردان خصوصی اند خود حضرت سؤال دارند افراد عمومی می آیند سؤال می کنند جوابشان را برابر در کشان می گیرند

اما وقتی شاگردان خصوصی را ائمه می پروراندند خودشان از اینها سؤال می کنند که «الله اکبر» یعنی چه؟ «أی شیء الله أكبر» جمیع بن عمیر می گوید من عرض کردم «الله أكبر من كل شیء» «فقال (علیه السلام) و كان ثم شیءٌ فیکون أكبر منه» آیا در قبال خدا چیزی هست که خدا هست دیگران هم هستند خدا از آنها بزرگ تر است؟ خب نمی تواند بگوید بله در قبال خدا چیزی هست که. جمیع عرض کرد که «فقلت فما هو» پس معنی «الله اکبر» چیست؟ «قال (علیه السلام) الله أكبر من أن یوصف» این روایت اولی؟. روایت دومی که باز مرحوم کلینی نقل کرده است این است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نشسته بود مردی در حضور آن حضرت گفت «الله أكبر» «قال رجلٌ عنده الله أكبر» سؤال نکرد ذکر گفت، گفت «الله أكبر فقال (علیه السلام) الله أكبر من أي شیء» او دیگر نمی توانست بگوید آقا اینجا خدا اکبر نفسی است نسبی نیست و اکبر است یعنی «کبیر فی ذاته» وقتی ما لفظ داریم باید به همراه لفظ بحث کنیم «فقال الله أكبر من أي شیء؟ فقال» آن ذاکر عرض کرد «من كل شیء فقال ابو عبد الله (علیه السلام) حدّته» اگر خدایی هست و دیگران هستند پس مرزها جدا شد تا او تمام نشد که نوبت دیگری نمی رسد که پس او یک موجود محدودی است در حالی که «لا حدّ له» بارها عرض شد که اینها در حدّ «لا تنقض» نیست عرض کرد که پس چیست معنایش؟ اگر من بگویم «الله أكبر من كل شیء» با اینکه شما در همین تفسیر شریف کنزالدقائق ملاحظه می کنید وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) همین که مؤذن در شام گفت «الله أكبر» حضرت فرمود: «الله أكبر من كل شیء» آن برای یک عده است این برای یک عده، خب این را که در جلسه ی عمومی حضرت فرمود که این جلسه ی خصوصی بود. خب، «فقال ابو عبد الله (علیه السلام) حدّته فقال الرجل کیف أقول» پس چطور عرض کنم؟ «قال قل الله أكبر من أن یوصف» در بحث دیروز گذشت که این «من أن یوصف» نه موجه ی محصّله است نه موجه ی معدوله باز گشتش به سالبه ی محصّله است یعنی «الله لا- وصف له» اینکه گفت «کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» [۱۶] همین است.

پاسخ: نه، ما وقتی که الفاظ داریم آن اصلاً موجودی نداریم بر اساس آن حساب نه کامل نداریم ناقص هم نداریم بر اساس آن بیان دقیقی که ائمه (علیهم السلام) فرمودند ما نه کامل داریم نه ناقص، نه کمال داریم نه نقص هیچ چیزی در عالم نیست حالا این حرف را مستحضرید که وقتی سعدی خواست این را معنا کند خب حالا چون امروز روز آخر بحث ماست و در پایان این حرف را می‌زنیم امام رازی می‌گوید من این را یعنی این بحث سوره یی مبارکه یی «اسراء» را در گفت این را من در غزنین نوشتم در سنه یی ۶۰۱ هجری من این را در غزنین نوشتم معمولاً در پایان هر سوره ایشان مشخص می‌کند که من این را کجا نوشتم در چه سالی نوشتم در پایان همین سوره فخر رازی نوشته که من این را در شهر غزنین سنه یی ۶۰۱ نوشتم حالا چون این بحث، بحث آخر است ان شاء الله بعد از دهه یی عاشورا این بحث شروع می‌شود دیگر امروز ختمش را اعلام می‌کنیم.

اما آن بحث اختلافی که از مرحوم شیخ طوسی از عُدّه اش نقل کردیم این هم اگر کسی خواست ضبط بکند گرچه بارها خوانده شد باز این هم برای ضبطش به عُدّه‌الاصول جلد اول صفحه یی ۳۵۶ عبارت مرحوم شیخ طوسی این است مرحوم شیخ طوسی عُدّه را بعد از استبصار و تهذیب مرقوم فرمودند تهذیب شرح روایی فروعاً مَّقْنَعَه یی مرحوم مفید است مرحوم مفید این کتاب مقنعه را که نوشته اولش اصول دین است مسئله اعتقادی و عقلی است بعد بخش دومش فروع دین. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید من خواستم آن بخش اصول را شرح کنم دیدم از من بر نمی‌آید دشوار است برایم بخش فقه را شرح کردم شرح بخش فقهی مقنعه همین تهذیب چند جلدی است مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در وافی دارد که مرحوم شیخ طوسی دوتا کتاب روایی دارد یکی استبصار دیگری تهذیب «الاستبصار بضعه من التهذیب» خب کسانی که با این دو کتاب آشنا باشند می‌دانند که عظمت تهذیب خیلی بیش از استبصار است «الاستبصار بضعه من التهذیب» مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) بعد از اینکه استبصار را نوشته، تهذیب را نوشته به نوشتن عُدّه‌الاصول هَمّت گمارد و این چنین فرمود، فرمود: «و قد ذَکَرْتُ ما وَرَدَ عَنْهُمْ (علیهم السلام)» از ائمه «مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُخْتَلَفَةِ الَّتِي تَخْتَصُّ الْفَقْهَ فِي كِتَابِي الْمَعْرُوفِ بِالْاِسْتِبْصَارِ وَ التَّهْذِيبِ فِي كِتَابِي الْمَعْرُوفِ» یعنی استبصار «و فی کتاب تهذیب الأحکام» من اینها را جمع کردم که «ما یزید علی خمسہ آلائف حدیث» بیش از پنج هزار حدیث است «و ذَکَرْتُ فی أَکْثَرِهَا اِخْتِلَافَ الطَّائِفَةِ فی الْعَمَلِ بِهَا» من در اکثر این روایات گفتم که طایفه یی امامیه در عمل به اینها اختلاف دارند بعضیها عمل نکردند، در عمل کردن بعضی بر وجوب حمل کردند بعضی بر استحباب و مانند آن «و ذَکَرْتُ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ یَخْفَى؟» اختلاف بین علمای ما اشتهر از آن است که مخفی باشد «حَتَّى أَنْتَکَ لَوْ تَأَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فی هَذِهِ الْأَحْکَامِ» اگر فقه امامیه را بررسی کنی که چون او هم قدرت تبعش زیاد بود هم شاگردان فراوانی داشت هم کتابخانه یی عظیمی داشت پژوهشگران فراوانی داشت «حَتَّى أَنْتَکَ لَوْ تَأَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فی هَذِهِ الْأَحْکَامِ وَجَدْتَهُ یَزِیدُ عَلَی اِخْتِلَافِ ابِی حَنِيفَةَ وَ الشَّافِعِی وَ مَالِکَ» می‌گوید آن سه تا مذهب یک طرف این یکی درون گروهی یک طرف، اختلافات درون گروهی علمای شیعه به تنهایی بیش از اختلاف آن سه مذهب است خب این اختلاف که دلیل بر بطلان نیست لذا بعد می‌فرماید بعد از اینکه من دیدم این اختلاف پیدا شده «وَجَدْتَهُ یَزِیدُ عَلَی اِخْتِلَافِ ابِی حَنِيفَةَ وَ الشَّافِعِی وَ مَالِکَ» اما اینها باز کنار هم جمع می‌شوند «وَ وَجَدْتَهُمْ مَعَ هَذَا اِخْتِلَافِ الْعَظِیمَةِ لَمْ یَقْطَعْ أَحَدٌ مِنْهُمْ مَوَالَاهُ صَاحِبِهِ وَ لَمْ یَنْتَهَ اِلَی تَضَلُّلِهِ وَ تَفْسِيقِهِ وَ الْبِرَآئَةِ مِنْ مَخَالَفَتِهِ» یکی را در ضلالت بدانند، یکی را فاسق بدانند، یکی را فلان بدانند بعد می‌

فرماید عمل به اخبار جایز است و امثال ذلک و من آدمم سامان دهی کردم الآن هم اگر _ معاذ الله _ نظمی پیدا نکند حوزه های علمی و اجتهاد به سامان و سامانه نرسد هم آن اختلافات وسیع فقهی هست که آن بد نیست، هم این فضیلت در کار نیست که به جان هم می افتند مرحوم شیخ طوسی فرمود اختلاف علمای ما در فتوا به تنهایی بیش از اختلاف ابی حنیفه و شافعی و مالکی است اما اینها در کنار هم اند الآن اگر خدای ناکرده چون فقه آمده به بازار سیاست یعنی دنیا، اگر خدای ناکرده جلوی این گستره ی اجتهاد و فتوای روزانه گرفته نشود یا آن نزاهت را ما تأمین نکنیم خطر ما را تهدید می کند أهدهما بالأخره باید باشد یا جلوی اختلاف فتوا را باید گرفت یا آن دنیاطلبی و بازیهای سیاسی را باید خودمان با تهذیب نفس از خودمان دور کنیم وگرنه این خطر همه ی ما را تهدید می کند حالا ان شاءالله این دهه ی عاشورا هر کدام شما توانستید منبر سیدالشهداء را فراموش نکنید این شرفی است برای ما، این درسی است برای ما، این سند کشور است برای ما دنیای ما و آخرت ماست البته سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات، مدیریت حوزه آنها باید امور تبلیغی را سامان دهی کنند ولی مقداری هم ما باید این دشواریها را تحمیل کنیم چون در نماز جمعه هم به عرضتان رسید اگر شماها تشریف نبردید شاگردانتان می روند آنها هم بعد از دو سال نمی روند و مدّاحها حسینیه ها را اداره می کنند دین مردم به وسیله ی روحانیت است الآن این کشوری که هفتاد میلیون جمعیت دارد یک میلیونش حدّا کثر اگر ما خیلی خوش باور باشیم دینشان را از قرآن و روایات دارند یعنی یا علمای حوزوی اند یا دانشگاهی اند تحصیل کرده اند مجتهدند یا متجزّی اند و مانند آن اما آن ۶۹ میلیون دینشان را از شماها دارند اینها اهل کتاب نیستند که روایت کلینی را ببیند، تفسیر آیه را ببینند، دین پیدا کنند، الغدیر ببینند، ولایت مدار باشند اینها نیستند که اینها می گویند امام جماعتشان چه گفته، واعظشان چه گفته، امام جمعه شان چه گفته، روحانی جلسه شان چه گفته دینشان را از شماها دارند و این دین هم الآن در ماه مبارک رمضان و محرم و صفر است اگر خدای ناکرده شماها نروید ممکن است بیگانه ها بروند دیگران بروند کم سوادها بروند بعد هم مدّاحها اداره بکنند دیر بجنیم آن فضیلت از ما گرفته می شود قبلاً هم شاید یک وقت به عرضتان رسید ما ایران الآن هفتاد میلیون جمعیت داریم تازه داریم می رویم به طرف انرژی هسته ای که ان شاءالله به مقصد می رسیم اما دو قدم آن طرف تر هند است هند کجا و ایران کجا؟ ایران وصله ای است در برابر هند این تحقیق مال الهند ابوریحان بیرونی را بخوانید هند دریایی است یک کشور میلیاردی است یک، سالیان متمادی اتمی شده دو، قبل از اینکه ایران تازه به صنایع سنگین دسترسی پیدا کند این صنایع سنگین او ریخته بود سه، مگر ایران را با هند قیاس می کنند اما شما دو قدم آن طرف تر ببینید از موش پرستی تا پرستش اعضای بدن انسان در آنجاها هست آنجا چون حوزه ی علمیه قم نیست، مشهد نیست، اصفهان نیست، نجف نیست مردم را رها کنی به طرف خرافات رفتند الیوم، الیوم یعنی الیوم شما الآن اینجا که رفتید بیرون در این خیابان چندتا موتور هست؟ معادل این یا بیش از این موتور بالا سرمان ماهواره هاست الآن اگر عصر علم نباشد پس چه موقع عصر علم است الآن جاهلیت است؟! الآن که شرق و غرب عالم شده یک دهکده بلکه یک خانواده الآن عصر علم نیست پس چه موقع عصر علم است موش پرستی هست، پرستش بعضی از اعضای انسان هم هست همین هند شما چرا این ایام خرافات پیدا شده، دروغ پیدا شده، امام شناسی دروغین پیدا شده، ارتباط با ائمه پیدا شده چرا؟ چه کسی باید جلوی او را بگیرد اگر مردم را رها کنی از هند بدتر خواهند شد این دین است که مردم را حفظ می کند و کشور را هم ابی عبدالله حفظ کرده این تعارف ندارد یعنی تمام آن انقلابها و تظاهرات یک طرف، این تظاهرات چهارگانه ی تاسوعا و عاشورا و اربعین و ۲۸ صفر که زن و مرد آمدند به میدان یک طرف اگر این انقلاب از جای دیگر بود چرا در تونس و امثال ذلک تا اینها به شهریور ۵۷ می رسند تا به مهر ۵۷ هم می رسند اما اُفت می کند آن کشور حسین بن علی حضور ندارد من نمی دانم شما شبهای عملیات حضور داشتید یا نداشتید؟ یا

در این مانورهای جبهه حضور داشتید یا نداشتید؟ در خاکریزهای اول چه نواری بود؟ نوار ای ایران، ای ایران بود؟ سخن از ای ایران و مرز گوهر نبود سخن از ای حسین، یا حسین بود رفتید یا نرفتید؟ این شبهای عملیات تنها نواری که مرزها را پُر می کرد یا حسین، یا حسین کربلا، کربلا خب این شرف ماست کشور ما را حفظ کرده، دین ما را حفظ کرده خب برای چه منبر نرویم تا می توانیم البته روضه ی صحیح، عاقلانه، عالمانه بخوانید ان شاءالله اجرتان هم با سیدالشهداء باشد ان شاءالله.

ص: ۳۹۱

Your browser does not support the audio tag

«لِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عِبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كَثِيرٌ فِيهِ أُنْبَاءٌ (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)»

سوره ی مبارکه ی «کهف» در مکه نازل شد و نشان نزول این سوره در مکه هم مضامین این سوره است زیرا عناصر محوری این سوره اصول دین است یعنی مسئله توحید، وحی و نبوت، معاد و مانند آن و همچنین اشاره به خطوط کلی اخلاق، فقه، حقوق است هیچ جریان جنگ و مسئله حج و مسئله زکات و مسئله صوم و امثال ذلك که مربوط به احکام مدنی است و در مدینه نازل شد در این سوره نیست بنابراین نشان این سوره که مکی بودن اوست از خود این سوره برمی آید این مطلب اول.

م آنکه صدر و ساقه ی این سوره درباره ی وحی و نبوت است اول این سوره آن است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عِبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» و آخر این سوره هم جریان وحی است که آخرین آیه سوره ی مبارکه ی «کهف» این است «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» (۱) این همان ردّ العجز الی الصدر که از محسنات بدیعی است در اینجا ملحوظ شده که انسان وقتی وارد صحبت شد مطلبی را سرفصل سخنش قرار می دهد بعد در پایان جمع بندی می کند به آن حرف اول می رسد که هم خودش بفهمد چه چیزی گفت و هم مخاطبانش بفهمند چه چیزی شنیدند این ردّ العجز الی الصدر از محسنات بدیعی است که در کتاب بدیع مطول آمده در غالب سوره قرآنی لحاظ شده مستحضرید که این گرچه فطرت پذیر هست ذوق هر ادیبی این را اقتضا می کند اما عرب یک قانون مدوئی در این زمینه نداشت که قرآن به استناد آن قانون مدوئی ادبی سخن بگوید بلکه خود قرآن منشأ پیدایش تدوین چنین کتابها شد عرب به استثنای محفوظات و قصائد و امثال ذلك چیزی نداشت ذوق خاص و حافظه ی مخصوص و هنر شعرگویی و شعرسرای و حفظ شعر در عرب فراوان بود اما یک کتاب مدوئی ادبی که این شانزده رشته ی ادبیات را در برداشته باشد نبود اینها به برکت قرآن کریم پدید آمده خب پس اول این سوره «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عِبْدِهِ الْكِتَابَ» آخر این سوره هم «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا» (۲).

ص: ۳۹۲

۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۲). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

مطلب بعدی آن است که منشأ همه ی این کمالات عبودیت ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً بحثش گذشت آنجا هم ملاحظه فرمودید طلیعه ی آن سوره این بود که «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» جریان اسرای پیامبر با عبودیت او شروع شد اسرا که همان سیر از مسجدالحرام به مقدس این در سوره

ی مبارکه ی «اسراء» بیان شد معراج که از بیت المقدس یا بیت المقدس الی السماوات است این در سوره ی مبارکه ی «نجم» است قصه معراج در سوره ی «اسراء» نبود که ملاحظه فرمودید از تلفیق این دو سوره سیر زمینی و سیر آسمانی حضرت روشن می شود «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در سوره ی «اسراء» است و مسئله اینکه «دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (۱) اینها در سوره ی مبارکه ی «نجم» است آنچه که منشأ این برکات بود همان عبودیت مبدأ قابلی و منشأ قابلی عبودیت وجود مبارک حضرت بود لذا در همه ی بخشها سخن از بنده بودن پیامبر است «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» این برای اسرا که سیر زمین است وقتی به معراج رفتند آنجا هم برکات وحی را دریافت کردند «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ» (۲) عنصر محوری اسرا عبودیت است، عنصر محوری معراج عبودیت است، عنصر محوری دریافت قرآن هم عبودیت است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ»، خب.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی همه ی نعم را برای بشر آفریده است و فرمود نعمتهای الهی قابل شمارش نیست هم آنچه را شما دارید نعمت خداست «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۳)، هم «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۴) هم آنچه دارید نعمت خداست نه از شماست نه از دیگری فقط از خداست و هم نعم الهی قابل شمارش نیست لکن در بین این نعم برخی از نعمتها را می شمارد و آن را حدّ وسط قرار می دهد برای اقامه ی برهان به اینکه خدا محمود است می گوید این نعمت عظمی را خدا داد و هر کس این نعمت عظمی را بدهد محمود است پس خدا محمود است این «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ» برهان مسئله است آثار فراوانی دارد که یکی از آنها این است که ما هم موظفیم بگوییم خدا را شکر می کنیم که بر پیامبران قرآن نازل کرد اما اصل مسئله برهان است که خدا محمود است، چرا؟ برای اینکه بهترین نعمت را که نعمت قرآن و وحی است برای بشر نازل کرد این صغرا و هر کس نعمت خاص به بشر عطا کند استحقاق حمد دارد این کبرا، پس خدا مستحق حمد است و محمود است این نتیجه.

ص: ۳۹۳

-
- ۱- (۳) . سوره ی نجم، آیات ۸ _ ۹.
 - ۲- (۴) . سوره ی نجم، آیه ی ۱۰.
 - ۳- (۵) . سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.
 - ۴- (۶) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۸.

این دو مطلب را گاهی به صورت جمله‌ی خبری می‌شود بیان کرد و گاهی یکی خبری و یکی انشایی هر دو خبر باشد مثل اینکه بگوییم خدای سبحان مُنزل قرآن است، مُنعم این نعمت است این صغرا، هر کس مُنزل قرآن و منعم نعمت باشد محمود است این کبرا، پس خدا محمود است «فهو حمیدٌ بمعنی المحمود» این هر دو به صورت جمله‌ی خبریه است. اما گاهی ممکن است یکی از دو قضیه خبر باشد و دیگری انشا این همان است که پیوند بود و نبود را به باید و نباید ثابت می‌کند خدا مُنعم است برای اینکه قرآن نازل کرده، ولی نعمت است برای اینکه وحی نازل کرده پس خدا مُنعم است، ولی نعمت است با هر تعبیری که این مطلب را برساند این صغرا که به صورت جمله‌ی خبری تأمین شده یک و مربوط به بود و نبود است یعنی حکمت نظری است این دو، ولی نعمت، مُنعم هر تعبیری که این مطلب را برساند ولی نعمت را باید سپاسگزاری کرد که این جزء حکمت عملی است می‌افتد در قضیه باید و نباید صبغه‌ی فقهی دارد، صبغه‌ی حقوقی دارد و مانند آن. ولی نعمت را باید ستایش کرد پس خدا را باید ستایش کرد این قضیه‌ی است که یک مقدمه اش از حکمت نظری است یعنی از بود و نبود خبر می‌دهد، یک قضیه اش از حکمت عملی است یعنی از باید و نباید خبر می‌دهد قبلاً هم بارها گذشت که ما هیچ قیاسی نداریم که از دو مقدمه حکمت نظری یعنی بود و نبود ما نتیجه‌ی باید بگیریم این شدنی نیست یا قیاسی داشته باشیم که هر دو مقدمه اش باید و نباید یعنی حکمت عملی باشد ولی نتیجه اش حکمت نظری این شدنی نیست اما قیاسی داریم که دو مقدمه ای دارد که یکی اش حکمت نظری است دیگری حکمت عملی، یکی از بود و نبود خبر می‌دهد دیگری از باید و نباید نتیجه غالباً باید و نباید است گاهی هم ممکن است بود و نبود نتیجه بدهد حسابش دیگر است، خب. اینجا ذات اقدس الهی فرمود خدا کتابی را نازل کرده است که خودش منزّه از اعوجاج و انحراف است و چون خودش منزّه از اعوجاج و انحراف است قیم است، قائم است، قیوم جامعه است این دو و چنین نعمتی را آن مُنعم عطا کرده است پس او محمود است «الْحَمْدُ لِلَّهِ» چرا؟ «لأنه أنزل الكتاب الذی لا عوج له و هو قیم و کلّ من أنزل القرآن الذی لا عوج له و هو قیم محمودٌ فالله محمودٌ» این می‌شود تعلیم کتاب و حکمت آن وقت از این مطلب نظری یک مطلب عملی در می‌آید پس وظیفه‌ی ما هم این است حالا او که این استحقاق را دارد، شایستگی را دارد ما هم وظیفه مان این است که حق شناسی بکنیم حق او را بشناسیم و ادا کنیم، پس اینکه وظیفه‌ی ما این است که بگوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» این نیاز به نتایج فرعی است محور اصلی آن است که ذات اقدس الهی حمید است، چرا؟ «لأنه أنزل القرآن الذی لا عوج له و هو قیم» این صغرا «و کلّ من أنزل القرآن الذی لا عوج له و هو قیم حمیدٌ محمودٌ» کبرا، «فالله حمیدٌ محمودٌ» این نتیجه. این بیان وصف خود خدای سبحان است اما وظیفه‌ی ما بعد از آن وصف روشن می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» این «الْكِتَابَ» «الف» و «لام» اش چه عهد ذهنی باشد، چه عهد ذکری باشد، چه عهد خارجی باشد بر همین قرآن منطبق است کتابی که معروف بود مرتّب گفته می‌شد همین قرآن کریم است، خب دیگر نمی‌شود گفت _ معاذ الله _ این قرآن را خود پیغمبر تولید کرد بعد به مردم القا کرد و چون فانی در خداست بگوییم قول او قول خداست بارها گذشت که اگر کسی به مقام فنا رسید فانی حرفی ندارد حرف را آن باقی می‌زند فانی باید ساکت محض باشد اگر خودش حرف بزند که دیگر فانی نیست اگر کسی به مقام فنا رسید شهود محض دارد، سکوت صرف دارد، سمع صرف دارد، بصر صرف دارد نُطقی ندارد به هیچ وجه، فعلی ندارد به هیچ وجه و گرنه فنا نیست آن گاه همه‌ی معارف را او درک می‌کند و نسبت به دیگران می‌شود معول این قصه هم مکرّر ذکر شد که در کتابهای فلسفی و حوزوی و دانشگاهی اصطلاحاً ارسطو را می‌گویند معلّم اول و فارابی را می‌گویند معلّم ثانی این اصطلاح است اما مرحوم صدرالمتألهین دارد که معلّم اول برای جوامع بشری وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است معلّم ثانی علی بن ابی طالب این حقّی است اینها هستند که علوم اصلی را به بشر دادند اینها این حرفها را آوردند بعد دیگران این حرفها را

گرفتند دیگر، خب پس معلّم کتاب و حکمت در بین بشر وجود مبارک پیغمبر است و بعد حضرت امیر اما وجود مبارک پیغمبر متعلّم من الله است «وَعَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ» (۱) به پیغمبر فرمود ما چیزهایی را یاد دادیم که تو نبودی که یاد بگیری خب بشر عادی تا تعلیم الهی نباشد چگونه از غیب و شهود خبر می دهد این «أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ» نشان می دهد که وجود مبارک پیامبر گیرنده ی این معارف الهی است اینها را خوب فهمید و از این به بعد شرحش، تبیینش که فرمود تو باید تبیین کنی «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» او اول مبین است، اول مفسّر است، اول معلّم است نسبت به جمیع جوامع بشری پس «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ» «القرآن» و مانند آن.

ص: ۳۹۴

۱- (۷). سوره ی نساء, آیه ی ۱۱۳.

بعد حالا درباره‌ی عظمت قرآن یک عده اوصاف سلبی برای قرآن ذکر می‌کنند یک عده اوصاف ثبوتی. اوصاف سلبی اگر نسبت به اشیای عادی باشد یا نسبت به اشخاص عادی باشد این اوصاف سلبی است در حقیقت می‌گویند فلان کس عالم نیست، فلان کس عادل نیست یا فلان بنا محکم نیست یا فلان چوب مستقیم نیست یا فلان زمین مسطح نیست اینها اوصاف سلبی است حقیقتاً سلب است یعنی یک امر وجودی را سلب می‌کند اما وقتی درباره‌ی ذات اقدس الهی باشد، اسمای حسنی الهی باشد، کتب آسمانی باشد، انبیای الهی باشد، اولیای الهی باشد این اوصاف سلبی به ثبوتی برمی‌گردد زیرا این قضایای سلبی سلب السلب است نه سلب الثبوت یعنی اینها نقص را، عیب را، عوج را اینها را برمی‌دارند اگر گفتیم فلان شخص «لیس بفقیر» که این قضیه سالبه نیست گفتیم «زید لیس بفقیر» این قضیه موجه است زیرا فقر امر سلبی، لیس هم سلب آن سلب، سلب سلب نتیجه اش اثبات است اگر گفتیم «زید لیس بجاهل» این قضیه موجه است قضیه سالبه نیست نعم، اگر گفتیم «زید لیس بعالم» بله قضیه سالبه است، اگر گفتیم «زید لیس بغنی» این قضیه سالبه است اما اگر گفتیم «زید لیس بفقیر»، «زید لیس بجاهل» این قضیه موجه است تمام اسمای سلویه و صفات سلویه ذات اقدس الهی به صفات ثبوتی برمی‌گردد به قضیه موجه برمی‌گردد او بخیل نیست، او جاهل نیست، او حادث نیست، او عاجز نیست، او فقیر نیست همه‌ی اینها از این قبیل است. درباره‌ی قرآن کریم هم بشرح ایضاً قرآن کریم صفات سلویه فراوانی برای آن ذکر شده او عوج ندارد، او اختلاف ندارد، او بطلان پذیر نیست، او نسخ پذیر نیست همه‌ی اینها به اوصاف ثبوتی برمی‌گردد زیرا عوج داشتن، کج بودن یک نقص است نفی این نقص کمال است اختلاف نقص است نفی این نقص کمال است، بطلان نقص است نفی این بطلان کمال است فرمود: «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَوْجًا» این یک، یا «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (۱) که در سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» گذشت «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) یعنی «لا- اختلاف فی القرآن» اختلاف و ناسازگاری و ناهماهنگی نقص است سلب این نقص می‌شود کمال یا در سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت» که فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۳) بطلان و یاوه و بیهوده بودن امر عدمی است سلب این امر عدمی که سلب سلب است به ثبوت برمی‌گردد اگر گفته شد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» یعنی «فهو حق ثابت» بنابراین اگر اوصاف سلبی برای وجود مبارک انسان کامل باشد بازگشت اینها به اوصاف ثبوتی است اگر برای قرآن اوصاف سلبی باشد بازگشتش به اوصاف ثبوتی است زیرا اینها مظاهر اسمای حسنی خداوند و بالا صاله این حرفها برای اسمای الهی است و نحو آیت بودن برای کتابهای آسمانی و برای انبیا و اولیا و ائمه (علیهم الصلاه و علیهم السلام) است.

ص: ۳۹۵

۱- (۸) . سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۲.

۲- (۹) . سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۳- (۱۰) . سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۴۲.

درباره ی عوج و عوج مستحضرید که در کتابهای ادبی فرق گذاشتند گفتند عوج با فتح «عین» برای اشیای محسوس است مثلاً چوب اگر کج باشد می گویند دارای عوج است اما عوج به کسر «عین» برای امر غیر محسوس است مثلاً فکر و رأی اگر صائب باشد می گویند عوجی در این فکر نیست این فرق را گذاشتند لکن در سوره ی مبارکه ی «طه» دارد که در قیامت این کوهها را می گویند «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» سؤال می کنند که وقتی قیامت قیام می کند این کوهها چه می شود؟ «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱) بعد «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» (۲) فرمود در جواب اینها بگو تمام این کوهها کوبیده می شود این درّه ها پُر می شود زمین صاف می شود «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» در اینجا عوج را درباره ی سطح زمین به کار برده با اینکه امر محسوس است لذا سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) جمع کردند بین این دو نظر فرمودند درست است که عوج در سوره ی «طه» برای کره ی زمین به کار رفته که امر محسوس است لکن بالأخره بین عوج به فتح «عین» با عوج به کسر «عین» فرق است آنکه خیلی محسوس و شفاف و روشن است مثل چوب کج می گویند عوج دارد اما آنکه یا اصلاً محسوس نیست مثل رأی و فکر یا اگر محسوس است با رأی و فکر درک می شود مثل این جریان زمین که بالأخره کار هندسی می خواهد از کجا که عوج در آن نیست ممکن است باصره خطا بکند در این گونه از موارد می گویند «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا». به هر تقدیر عوج یعنی کجی اگر آیه ای در درون خود صدر و ساقه اش ناهمانگ باشد این در آن عوج است اگر یک آیه نه، بیش از شش هزار آیه که در قرآن کریم است اینها با هم ناهمانگ باشند در آن عوج است فرمود به نحو قول مطلق «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» نه در درون آیه ای با صدر و ذیل خود آیه با خودش نه هیچ آیه ای با آیات دیگر نه هیچ سوره ای با سوره دیگر لذا در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که اگر این قرآن کریم از نزد غیر خدا بود حتماً اختلاف داشت آیه ی ۸۲ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۳) یعنی ما در این شش هزار و ششصد و اندی آیه که داریم هیچ آیه ای با آیه ی دیگر مخالف نیست اختلاف ندارد کتابی که یک نفر در ظرف ۲۳ سال بیاورد حوادث فراوانی هم رخ بدهد جنگ و صلح باشد، قحطی باشد، تحریمهای اقتصادی باشد، مهاجرت باشد، محرومیتها باشد یکدست و یکسان حرف بزنند این معلوم می شود «من عند الله» است «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» پس عوج درونی هیچ آیه ای ندارد یک، عوج بیرونی هم با آیات دیگر سوره ای با سوره دیگر ندارد این دو پس کتابی است مستقیم حالا که عوج ندارد مستقیم است قائم است هیچ نقصی در او نیست این می تواند قیام باشد چون خودش نقص ندارد می تواند مکمل دیگری باشد چون کامل است می تواند مکمل دیگری باشد چون «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» پس «قیماً» قیوم مردم است، قییم مردم است، مردم جاهل اند او معلّم کتاب و حکمت است، مردم در ضلالت اند او هادی مردم است، مردم نه می دانند از کجا آمدند نه می دانند به کجا می روند این آمده چهار مقطع را به مردم نشان بدهد که این چهار مقطع را شما خودتان باید بسازید دنیا را باید بسازید، برزخ را باید بسازید صحنه ی وسیع قیامت در جایگاه خاصی که دارد آنجا را خودتان باید بسازید جا بگیرید، بهشت را هم خودتان باید بسازید خدا فقط به شما زمین می دهد مثل دنیا درباره ی دنیا فرمود: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (۴) فرمود ما به شما زمین دادیم مسکن و محلّ تجارت و محلّ درس و بحث را خودت باید بسازی همه ی امکانات را فراهم می کنیم موادّ اولیه را می دهیم هوش و استعداد می دهیم تو باید بسازی «وَاسْتَعْمَرَكُمْ» این «الف» و «سین» و «تاء» برای طلب و تحقیق یعنی حتماً ذات اقدس الهی از شما می خواهد که زمین را آباد کنید «إِنَّمَا يَعْمُرُ الْأَرْضَ مَنْ كَانَ عَاقِلًا عَالِمًا» همان طوری که «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (۵) اگر کسی انسان بود زمین را آباد می کند وگرنه یک عدّه «إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ» (۶) مثل همین صهیونیسم که الآن وارد غزه می خواهند بشوند این کار را بکنند خدایا اینها را به عذاب الیم گرفتار بکن «فَأَخَذْنَا هُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» (۷)، خب.

- ۱- (۱۱). سوره ی طه, آیه ی ۱۰۵.
- ۲- (۱۲). سوره ی طه, آیات ۱۰۶ _ ۱۰۷.
- ۳- (۱۳). سوره ی نساء, آیه ی ۸۲.
- ۴- (۱۴). سوره ی هود, آیه ی ۶۱.
- ۵- (۱۵). سوره ی توبه, آیه ی ۱۸.
- ۶- (۱۶). سوره ی نحل, آیه ی ۳۴.
- ۷- (۱۷). سوره ی قمر, آیه ی ۴۲.

فرمود اینها این طورند شما برزخ و آن صحنه ی برزخ را خدا به ما می دهد اما «روضه من ریاض الجنه» را ما خودمان باید درست بکنیم، صحنه ی قیامت را خدا به ما می دهد اما جایمان کجاست و روشن است یا تاریک ما خودمان باید بدهیم مگر آنجا برق هست؟ نه، مگر آنجا شمس و قمر هست؟ این «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱) اینکه بساطش برچیده شد آن صحنه ی وسیع را چه کسی باید روشن بکند لذا یک عده در تاریکی قدم برمی دارند یک عده فضای خیلی باز و روشنی دارند اینها را خود ما باید بسازیم مقطع چهارم که بهشت است آن را هم خود ما باید بسازیم در این روایات معراج ملاحظه بفرمایید در روایات بهشت ملاحظه فرمایید فرمود: «الجنة قيعان» (۲) فرمود بهشت، زمین بهشت را خدا به شما می دهد و صاف است این عُرْف مبنیه را شما با اعمالتان می سازید فرمود: «فَلَا أَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ» (۳)، خب بنابراین این قرآن آمده قیم ما، قیوم ما، سرپرست ما باشد که ما را وادار کند به آبادی و آزادی در این مقاطعی که در پیش داریم لذا می شود قیم. برخیها خیال کردند که این «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» نسبت به «قِيَمًا» تقدیم و تأخیر راه پیدا کرده یعنی اولش این بود، اصلش این بود «الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب قِيَمًا لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» این بیان همان طوری که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اشاره فرمودند ناتمام است ظاهر قرآن محفوظ است هیچ تقدیم و تأخیری هم در آن نیست برای اینکه نفی عوج مقدم بر قیم بودن است تا شیء مستقیم نباشد منزّه از نقص و عیب نباشد و خودش کامل نباشد نمی تواند مکمل دیگری باشد کامل بودن شیء مقدم است بر مکمل دیگری بودن این قیم بودن ناظر به تکمیل دیگران است «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» ناظر به کمال خود شیء این کتاب فی نفسه کامل است و مکمل دیگری و این کتاب را ذات اقدس الهی نازل کرده است و این کتاب تدوینی خدای سبحان هماهنگ با کتاب تکوینی خداست یعنی خداوند یک کلمات خارجی دارد به نام آسمان و زمین و راه شیری و ستاره ها و دریاها و صحراها و اینها، اینها کلمات تکوینی خدای اند که «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (۴) این مضمون در قرآن کریم هست، خب.

ص: ۳۹۷

۱- (۱۸). سوره ی تکویر، آیات ۱ - ۲.

۲- (۱۹). عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸.

۳- (۲۰). سوره ی روم، آیه ی ۴۴.

۴- (۲۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.

پس کلمات الهی تمام نمی شود اینها کلمات الهی اند فیوضات الهی اند اینها کتاب و کلمات تکوینی خدای اند کلمات تدوینی ذات اقدس الهی هم همین قرآن است این کتاب تدوینی هماهنگ با آن کتاب تکوینی است درباره کتاب تکوینی یعنی سماوات و ارض و نظام کیهانی فرمود هیچ انحرافی و عوجی در آنها نیست چیزی با چیزی اختلاف ندارد همه اش با هم هماهنگ اند چیزی هم با چیزی دعوا ندارد کتاب آسمانی هم همین طور است هیچ اختلافی در آن نیست در سوره ی مبارکه ی «مُلک» آیه ی دوم و سوم این است «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (۱) فرمود ما آسمانهای هفت گانه را طبقه به طبقه خلق کردیم تاکنون آنچه را که بشر کشف کرده است آسمان اول است که فرمود: «لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ» (۲) در آیه بعد فرمود: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ» تاکنون آنچه را که بشر کشف کرده است آسمان اول است برای اینکه فرمود تمام این کهکشانشها و راههای شیری و این ستاره های ثابت و سیار همه ی اینها در آسمانهای دنیاست دنیا یعنی آنچه که به شما دُنُو و نزدیکی دارد اما برتر از این که آسمانهای شش گانه ی دیگر است هنوز کشف نشده و نمی دانند چه چیزی است خوب، بنابراین فرمود آنچه را که شما کشف کردید هر چه دقیق تر بشوید نظم را بهتر می یابید هیچ اختلافی، ناهماهنگی، شکافی، عوجی در ساختار خلقت جهان نیست این برای جهان آن هم برای قرآن آنکه مهندس کل است کاتب این کتاب است، متکلم این کلمات است «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» (۳) تفاوت این است که حلقاتی هست، سلسله ای هست یک حلقه اش و یک سلسله اش وقتی فوت بشود این ناهماهنگ است برای اینکه گذشته به آینده مرتبط نیست این را می گویند تفاوت یعنی یک جمله اش فوت شده، یک جزئیش فوت شده نه تفاوت به معنای اختلاف مرتبه، تفاوت یعنی یک گوشه اش فوت شده اینجا که باید باشد نیست فرمود چنین چیزی نیست شما هر چه بگردید نقصی، عیبی در عالم نیست که چیزی باید باشد و نبوده این نیست، پس هیچ نقضی در عالم نیست همین معنا را شما در قرآن کریم هم می بینید که «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۴) «لكن التالى باطل فالمقدم مثله» اینجا هم فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» آن گاه تأدب ما را هم به ما می فهماند.

ص: ۳۹۸

- ۱- (۲۲). سوره ی ملک, آیات ۳ _ ۴.
- ۲- (۲۳). سوره ی ملک, آیه ی ۵.
- ۳- (۲۴). سوره ی ملک, آیه ی ۳.
- ۴- (۲۵). سوره ی نساء, آیه ی ۸۲.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اصراری دارد اهتمامی دارد که قرآن در جامعه محفوظ بماند لذا فرمود گاهی ممکن است خدای ناکرده _ معاذ الله _ زمانی بر این امت بیاید که فقط از ایمان رسم ایمان بماند و از قرآن فقط درس قرآن بماند اعتقاد و تخلّق و عمل محو بشود این است که خیلی روی قرآن وجود مبارک حضرت اصرار داشتند و این سوره ی مبارکه ی «کهف» هم خصیصه ای دارد که در هیچ سوره ی نیست مثل اینکه سوره ی مبارکه ی «یوسف» خصیصه ای دارد که در این سُور نیست آن خصیصه ای که در سوره ی مبارکه ی «کهف» است و در هیچ سوره ی نیست این است که سه تا داستان آموزنده در این سوره ی مبارکه ی «کهف» است که در هیچ سوره ی نیست یکی جریان اصحاب کهف است که در این سوره است در جای دیگر نیست، یکی جریان مصاحبه حضرت موسی و خضر (سلام الله علیهما) است که در این سوره است در جای دیگر نیست، یکی هم قصه ذی القرنین است که در این سوره است در جای دیگر نیست اگر ما این مطالب را در درون خود این سوره ه توانستیم حل بکنیم توفیقی نصیب ما می شود و اگر نتوانستیم دیگر حلّش از راه بحثهای دیگر مشکل است چون در جای دیگر سخن از ذی القرنین و خضر و موسی و اصحاب کهف نیست اینها از باب «القرآن یفسّر بعضه بعضاً» حل بکنیم خودش همین جا به نحو کمال و تمام این سه تا داستان را اینجا ذکر کرده درست است که خطوط کلی و آن معارف را انسان می تواند به کمک آیات دیگر حل کند اما آنچه که مربوط به این سه تا قصه است باید در درون خود سوره ی «کهف» حل بشود و گرنه در جای دیگر این حرف نیست. اما حالا کسانی که «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» اینها سه گروه بودند هم کفار مکه بودند که می گفتند _ معاذ الله _ فرشته ها بنات الله اند و هم گروهی از یهودیها که می گفتند عُزیر ابن الله اند و همچنین فرقه ای از مسیحیها که می گفتند عیسی ابن الله است اینها را ذات اقدس الهی یکی پس از دیگری بیان می کند و ابطال می کند.

آیات ۱ تا ۴ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۴

Your browser does not support the audio tag

«الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَرْبَابٌ مُّبْتَدِئُونَ (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)»

سوره ی مبارکه ی «کهف» همان طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد به مناسبت عناصر محوری خود سوره که اصول دین است شأن نزولی برای این سوره عدّه ای از مفسّران مثل مرحوم شیخ طوسی و دیگران ذکر کردند که کفار مکه از وجود مبارک حضرت به دسیسه ی اهل کتاب سؤالهایی را مطرح کردند و آن اهل کتاب یهودیهای آن منطقه به کفار گفتند اگر این کسی که مدّعی نبوت است به این سؤالهای شما پاسخ داد و این گونه پاسخ داد معلوم می شود نبی است و گرنه در دعوت او تردید است. یکی جریان اصحاب کهف است، یکی جریان ذوالقرنین، یکی هم جریان روح که جریان روح در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت جریان اصحاب کهف و ذی القرنین در سوره ی «کهف» است با جریان مذاکره و مصاحبه ی وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما).

در اوایل بحث تفسیر ملاحظه فرمودید که بحث قرآن کریم به سه نزول نیازمند است تا تحقیق بشود یکی شأن نزول، یکی فضای نزول و یکی جوّ نزول. شأن نزول مربوط به آیه است که این آیه در چه شأنی نازل شده راجع به کدام قضیه و قصّه و داستان است درباره ی شأن نزول خیلی از مفسّران کار کردند برخیها کتاب جدا نوشتند به نام «اللباب العقول فی أسباب النزول» یا «اللباب النقول فی أسباب النزول» و مانند آن بعضیها هم که اکثری مفسّران اند همراه با خود آیه ذکر کردند این شأن نزول مشکل هر آیه ای را می تواند حل بکند چون توجه به شأن نزول در برداشت صحیح از آن آیه کمک می کند فضای نزول مربوط به سوره است این سوره گاهی در ظرف دو سال، گاهی سه سال، گاهی چهار سال به تدریج نازل می شد باید بررسی شود که حوادث حجاز یا حوادث وسیع تر از حجاز در طی این سه، چهار سال چه بود که این سوره و آیات این سوره ناظر به آن حوادث است. مهم تر از همه که کمتر روی آن کار شده یا اصلاً کار نشده جوّ نزول است جوّ نزول بررسی رخدادهای مهم در این ۲۳ ساله است چون قرآن کریم هم درباره ی فضای محلی آیات دارد، هم درباره ی فضای منطقه ای و هم درباره ی فضای بین المللی. فضای محلی قرآن همان حوزه ی اسلامی است، فضای منطقه ای او حوزه ی موحدان است یعنی اعم از مسلمانها و یهودیها و مسیحیها و سایر اهل کتاب و حوزه ی بین المللی آن مربوط به جهان انسانیت است اعم از موحد و ملحد، اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی و اهل کتاب و کفار و مشرکان و ملحدان که اصلاً کسی را قبول ندارند. طبق بیان نورانی حضرت امیر در چند جای نهج البلاغه مخصوصاً در خطبه ی اول نهج البلاغه فرمود قرآن وقتی نازل شد که اهل الأرض دارای ملل و نحل مختلف و متشتت و منتشر بودند این جوّ نزول یا اصلاً روی آن کار نشده یا خیلی کم روی آن کار شده و قرآن حتماً با جوّ نزول ارتباط تنگاتنگ دارد که در این عصر که قرآن کریم هم درباره ی مسلمانها دستور دارد، هم درباره ی اهل کتاب، هم درباره ی مشرکان و هم درباره ی ملحدان مشرک خدا را قبول دارد منتها در ربوبیت جزئی بتها را می پرستند ملحد مثل کمونیسم اصلاً مبدی را نمی پذیرد «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (۱) بنابراین اگر ملحد هست

هیچ مبیدی را نمی پذیرد و قرآن هم نسبت به اینها آیات فراوان دارد مشرکان این چنین اند، اهل کتاب این چنین اند، مسلمانها این چنین اند این کارها که نشده باعث می شود که برداشت جهانی قرآن کار آسانی نخواهد بود در سوره ی مبارکه ی «نساء» این بحث تا حدودی شده یعنی هم شأن نزول، هم فضای نزول، هم جو نزول مبسوطاً بحث شد که جهان در این ۲۳ سال رخداد مهّمّش چه چیزی بود و اگر جهان در این ۲۳ سال رخداد مهّمّش روشن شده باشد آن گاه عصاره ی قرآن کریم هم می تواند روشن بشود چون در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً راجع به این سه نزول یعنی شأن نزول، فضای نزول، جو نزول بحث شد دیگر اینجا تکرار نمی شود.

ص: ۴۰۰

۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

اما تناسب سوره ی مبارکه ی «کهف» با «اسراء» در سوره ی «اسراء» از اسرای وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سخن به میان آمده نه از معراجش شما در همان بحث سوره ی «اسراء» ملاحظه فرمودید آن سیر زمینی حضرت از مسجد اقصا تا بیت المقدس را سوره ی «اسراء» به عهده دارد اما از بیت المقدس به سماوات را سوره ی مبارکه ی «نجم» به عهده دارد معراج در سوره ی «نجم» است و اسرا در سوره ی مبارکه ی «اسراء» است در سوره ی «اسراء» با تسبیح شروع شده «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» و مانند آن اما در سوره ی مبارکه ی «کهف» با تحمید شروع شده «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و سُبُوح بودن خدای سبحان با حمید بودن او همراه است چه اینکه به ما هم امر کردند که تسبیحان با تحمید همراه باشد «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (۱) «سَبِّحْ» است «بِحَمْدِ» و از موجودات هم خبر دادند که همگان خدا را با سُبُوح و حمید می ستایند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۲) در اذکار رکوع و سجود هم می گوئیم «سبحان ربّي العظيم و بحمده»، «سبحان ربّي الأعلى» و بحمده» پس تسبیح و تحمید یک هماهنگی دارند که کیفیت این هماهنگی در ذیل آیه «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» مبسوطاً گذشت. در پایان سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً گذشت از تحمید سخن به میان آمده یک و از نفی اتّخاذ ولد سخن به میان آمده دو، آیه ی پایانی سوره ی «اسراء» این بود «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» (۳) این دو مطلب در آغاز سوره ی مبارکه ی «کهف» هم آمده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ الْكِتَابَ» تا می رسد به اینجا که «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» حمد خدا با نفی اتّخاذ ولد در بخش پایانی سوره ی «اسراء» آمد همین دو مطلب در بخش آغازین سوره ی مبارکه ی «کهف» که وارد شدیم مطرح شد.

ص: ۴۰۱

۱- (۲). سوره ی غافر، آیه ی ۵۵.

۲- (۳). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۳- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱.

مهم ترین مطلبی که در این سوره ی مبارکه ی «کَهِف» در آغاز سوره ی مبارکه ی «کَهِف» است این است که نظیر سوره ی مبارکه ی «بقره» اول نَفِيْ نَقْصِ فرمود بعد اثبات کمال در سوره ی «بقره» ملاحظه فرمودید فرمود: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (۱) چیزی می تواند هدایت کننده باشد کتابی و قانونی می تواند هدایت کننده باشد که تردیدپذیر نباشد اگر چیزی تردید پذیر است که هادی نیست «لَا- رَيْبَ فِيهِ» اولاً، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» ثانیاً، در اینجا هم کتابی می تواند قیوم، قیوم، سرپرست جوامع انسانی باشد که خودش از گزند اعوجاج مصون باشد لذا فرمود: «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» اولاً، «قَيِّمًا» ثانیاً، این «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» به منزله ی «لَا- رَيْبَ فِيهِ» است «قَيِّمًا» به منزله ی «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» است چون اگر چیزی خودش مشکل داخلی داشته باشد که نمی تواند عهده دار هدایت دیگران باشد.

آن مطلب مهم که از همه ی اینها مهم تر است آن است که در صدر این سوره مثلثی را ترسیم کرده است که این مثلث در جهان بینی قرآن کریم در موارد فراوان آمده و آن مثلث اشاره به نظام فاعلی از یک سو، نظام داخلی از سوی دیگر و نظام غایی از سوی سوم در اینکه گیرنده ی قرآن کریم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است حرفی نیست برای اینکه اینجا مشخص فرمود: «أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ» اضلاع سه گانه ی این مثلث این است که چه کسی فرستاد؟ نظام فاعلی، چه چیزی فرستاد؟ نظام داخلی، برای چه نه برای چی برای چه فرستاد؟ نظام غایی. فاعل کیست؟ غایت چیست؟ شیء چیست؟ فرستنده کیست؟ فرستاده شده چیست؟ برای چه نه چی، برای چه فرستاد این سه نظام را مشخص کرد فرمود نظام فاعلی به ذات اقدس الهی برمی گردد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ» این نظام فاعلی، گیرنده که وجود مبارک پیامبر است که در بحث دیروز گذشت، خب چه چیزی فرستاد؟ این نظام داخلی کتابی فرستاد که «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» اولاً، «قَيِّمًا» ثانیاً، این شش هزار و اندی آیه اعوجاج ندارد، کجی ندارد، نقدپذیر نیست، اشکال پذیر نیست، شبهه پذیر نیست، بطلان پذیر نیست، نسخ پذیر نیست چنین کتابی، چرا؟ چون نه افراط دارد نه تفریط دعوایی که دارد حق است، گزارشی که می دهد صدق است، وعده و وعیدی که می دهد عملی است فریب و نیرنگ در او نیست از غیب خبر می دهد صدق، برهان اقامه می کند حق، درباره ی جهان سخن می گوید با برهان، از گذشته و حال خبر می دهد با صدق، وعده و وعید دارد به جا بی فریب نیرنگ در او نیست چون هیچ یک از این نقصها در حرم امن این کتاب نیست پس «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» اگر عوجی در حریم این کتاب راه ندارد این می تواند هم قیوم جوامع بشری باشد هم قیوم کتابهای آسمانی گذشته باشد قیوم کتابهای آسمانی گذشته را از تعبیر «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» (۲) استفاده کردیم در بحثهای قبل درباره ی تورات و انجیل و سایر کتابها تعبیر قرآن کریم این است که اینها «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (۳) انجیل که آمده حرفهای تورات موسای کلیم را آن تورات غیر محرف را تصدیق کرد اما سخن از هیمنه، سیطره، سلطنت و نفوذ در آن نیست ولی نوبت به قرآن که رسید ضمن اینکه فرمود قرآن «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» کتابهای آسمانی را تصدیق می کند فرمود: «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» یعنی قرآن هیمنه دارد نسبت به کتابهای دیگر چون وجود مبارک پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیمنه دارد نسبت به انبیا و مرسلین دیگر به استناد آن هیمنه، سیطره و سلطنت قرآن نسبت به کتب آسمانی این «قَيِّمًا» هم مطلق خواهد بود نه تنها قیوم جوامع بشری است بلکه قیوم بر صحف و کتب آسمانی هم هست پس نظام فاعلی به الله برمی گردد، نظام داخلی به ساختار قرآن کریم برمی گردد، نظام غایی هم «لِيُنذِرَ الَّذِينَ»، «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ» به اینها برمی گردد برای انذار تبهکاران و تبشیر پرهیزکاران این مثلث را بخش اول این سوره ی مبارکه ی «کَهِف» به عهده می گیرد، خب اگر عوجی در او نیست شش هزار و خرده ای آیه از یک فاعل بر قلب مطهر یک قابل برای یک هدف نازل شده است قهراً از اینجا می شود استفاده کرد که این کتاب «يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (۴) چرا؟ برای اینکه همه ی اینها هدف واحد دارند و هیچ

کدام کج نیست یعنی همه همگون اند، هماهنگ اند اگر در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه آمد که قرآن «يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (۵)، «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» (۶) از همین آیات بر می آید یک وقت است آدم شش هزار حرف می زند در شش هزار جا خب این را باید با شواهد دیگر ثابت کرد اما یک کتاب از یک مبدأ برای یک مقصد برای یک قلب خاص نازل می شود این کتاب قهراً «يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» خواهد بود در اوایل سوره ی مبارکه ی «زمر» آمده است که این کتاب مَثَانِي است مَثَانِي بودن یعنی انشا دارند و گرایش به هم دارند آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «زمر» این است «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي» یعنی این شش هزار و ششصد و خرده ای آیه مَثَانِي است انشا دارد تشبیه را تشبیه گفتند برای اینکه کُلِّ واحد مُنْتَشِي و منعطف به دیگری است اینکه می گویند «وَضَعُ الْحَجَرِ جَنْبَ الْإِنْسَانِ» شما وقتی بخواهید سنگی بشمارای نمی توانی بگویی دوتا، انسان را بخواهی بشمارای نمی توانی بگویی دوتا برای اینکه حجر جنب انسان نه انسان نسبت به حجر انشا دارد نه حجر نسبت به انسان اگر خواستید جسم را بشمارای بله، اما اگر خواستید انسان را آمارگیری بکنید دوتا نیست حجر را آمارگیری بکنید دوتا نیست هیچ کدام انشا ندارند تشبیه را هم که تشبیه می گویند برای اینکه این دوتای همگون و همجنس را کنار هم می گذارند و گرنه «وَضَعُ الْحَجَرِ إِلَى الْإِنْسَانِ» دو واحد است نه اثنان پدید نمی آید سر تا پای این شش هزار و خرده ای آیه مَثَانِي است همه ی اینها انشا دارند، انعطاف دارند مثل بنای مهندسی شده ای که تمام دیوارهایش هلالی باشد به هم مُنْتَشِي باشد نه نظیر این ستونهای عمودی اگر تمام این دیوارها هلالی باشد می گویند این بنا مَثَانِي است یعنی کُلِّ واحد از این ستونها انشا و انعطاف و انحنا دارد نسبت به ستون دیگر اگر صدر و ساقه ی قرآن کریم شبیه هم اند و اگر همه ی این متشابهات مَثَانِي اند انشا دارند گرایش دارند انعطاف دارند پس «فَالْقُرْآنُ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (۷) این «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» باعث می شود که این قرآن بشود مَثَانِي، خب.

ص: ۴۰۲

- ۱- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲.
- ۲- (۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.
- ۳- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳.
- ۴- (۸) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.
- ۵- (۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸.
- ۶- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۳.
- ۷- (۱۱) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ» در بحث دیروز اشاره شد که این گونه از آیات دیگر شفاف و صریح است که قرآن ساخته ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست و اگر قرآن ساخته پیغمبر نبود معنایش این نیست که _ معاذ الله _ او مثل طوطی است او از هر نحلی بالاتر است اما قرآن کریم را ذات اقدس الهی به او آموخت «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (۱) شد بعد او همه ی اینها را فرا گرفت به دلیل اینکه این را بالا- برد و آنچه را که آنجا بود پایین آورد هم قرآن راهی را طی کرد که پیغمبر طی کرد هم پیغمبر راهی را طی کرد که قرآن طی کرد اگر پیغمبر بالا- رفت راهی را رفت که قرآن آنجاست و اگر قرآن پایین آمد راهی را طی کرد که پیغمبر پایین آمد «وکفی بذلك فضلاً» درست است پیغمبر نسبت به کل جوامع بشری معلم اول است همان طوری که در بحث دیروز گذشت و بارها به عرضتان رسید گرچه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» (۲) ناظر به امیین حجاز است ولی اگر الآن که هفت میلیارد بشر روی زمین زندگی می کنند همه ی اینها در علوم عقلی در حد مرحوم فارابی و بوعلی باشند و از نظر علوم نقلی در حد مرحوم شیخ طوسی و شیخ مفید (رضوان الله علیهما) باشند باز صادق است «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» هفت میلیارد ابن سینا و شیخ مفید نسبت به دیگران بزرگ اند نسبت به حضرت امی اند او از غیب باخبر است، از گذشته باخبر است، از آینده باخبر است علمش به غیب و شهود است علم شهودی است نه حصولی، نه مفهومی علمش معصوم و مصون است علم اینها خطاپذیر است اصلاً قابل قیاس نیست بنابراین این چنین نیست که حالا اگر علم ترقی کرده همه در حد بوعلی شدند مثلاً- «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» صادق نباشد نه این صادق است راهی را پیغمبر طی کرد که قرآن همان راه را آمد و قرآن راهی را طی کرد که پیغمبر آن راه را طی کرد این دیگر سخن از طوطی و امثال طوطی نیست اما باید بدانیم که این پیامبر که رفت کسی او را برد نه خودش رفت «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» (۳) او را بُرد و اگر پیامبر کتاب یافت «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ» چه در رفتن و چه در آمدن، چه در فراز به تعبیر لطیف شیخ عطار در منطق الطیر چه در فرود به تعبیر لطیف همان شیخ در منطق الطیر چه در فراز چه در فرود، چه در رفتن پیغمبر چه در آمدن قرآن این رهبری را خدا به عهده دارد محرک اوست او می برد، او می آورد، او نازل می کند، او یاد می دهد و وجود مبارک پیامبر به جایی می رسد که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قییم کافی این حدیث نورانی را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که «ما کَلَّمَ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) العباد بکُنه عقله قطّ» (۴) یعنی در تمام مدت عمر پر برکتش حضرت به اندازه ی فکر خودش با احدی حرف نزد خب چه کسی بود که بفهمد؟ اول کسی که در بین این متأخرین ما دیدیم مرحوم صدر المتألهین است که اهل بیت را استثنا کرده بعد مرحوم مجلسی و مرحوم فیض و دیگران گفتند که اگر پیامبر به کُنه عقل خود با اهل بیت سخن می گفت آنها می فهمیدند چه اینکه مثلاً با آنها هم سخن گفته «ما کَلَّمَ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) العباد بکُنه عقله قطّ» برخیها هستند که ضروریهای دین را نظری می کنند تا زیرش آب ببندند بعد می گویند این مطلب نظری است در بعضی از روایات ما هست که بعضیها اصلاً فقه را می خوانند برای معصیت چون همه ی معاصی یک موارد استثنا دارد دیگر غیبت یک مورد استثنا دارد، شرب خمر یک مورد استثنا دارد، شرب فحاً یک مورد استثنا دارد، خوردن لحم خنزیر یک مورد استثنا دارد، ربا یک مورد استثنا دارد محرّمی که به هیچ وجه استثناپذیر نباشد که در این احکام فقهی نیست در بعضی از روایات است که بعضی اصلاً فقه را می خوانند برای آن گناه برای اینکه آن راه حل را یاد بگیرند آن راه را یاد بگیرند که «اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات أعمالنا»، خب.

- ۱- (۱۲). سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.
- ۲- (۱۳). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۳- (۱۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱.
- ۴- (۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

پس این سه نظام را که مثلث را تشکیل می دهند در صدر این سوره آمده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ» می شود نظام فاعلی «عَلَى عِبْدِهِ» که در بحث دیروز گذشت «الْكِتَابَ» که می شود نظام داخلی، چه چیزی فرستاد؟ قرآن را که «الف» و «لام» ش «الف» و «لام» عهد ذهنی، عهد ذکری، عهد خارجی باشد که گذشت «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» انحای عوج در بحث دیروز گذشت که این گرچه قضیه، قضیه سالبه است ولی بازگشتش به موجب است چون سلب نقص است و سلب نقص سلب است بازگشتش به قضیه موجب است «قِيَمًا» پس ساختار داخلی این است. این کتاب را برای چه فرستاد؟ «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» تا وجود مبارک پیامبر با این کتاب کسانی را که می گویند خدا فرزند دارد آنها را انذار کند این فرزندداری در حجاز مشکل جدی بود هم مشرکان مبتلا بودند، هم اهل کتاب مشرکان فرشته ها را بنات الله می پنداشتند اهل کتاب عَزِير را ابن الله می پنداشتند یهودیها، مسیحیها عیسی (سلام الله علیه) را ابن الله می پنداشتند یا همه ی این فرق یا آن فرقه هایی که در داخل حجاز زندگی می کردند این مشکل را داشتند. این خدا انذار کند «مِن لَّدُنْهُ» از نزد خدا انذار بکند، چرا «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» بشارت بدهد به چه گروهی؟ «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ» مستحضرید که در معصیت صَدْرَف عمل بد کافی است برای تنبیه معمولاً در قرآن کریم آنجا که سخن از کیفر است از عصیان سخن می گوید حالا عاصی کافر باشد یا مسلمان ولی برای ورود به بهشت هرگز به ایمان به تنهایی اکتفا نمی کند مگر اینکه عمل صالح را در کنارش بالصراحه ذکر بکند یا منظویاً ذکر بکند طبق قرینه برای ورود به بهشت ایمان و عمل صالح لازم است ولی برای جهنم رفتن گناه کافی است خواه شخص کافر باشد خواه مسلمان تفاوت در خلود است وگرنه در اصل تعذیب کفر شرط نیست اینکه می بینید در عقاب همواره یک قید است و آن معصیت و فسق است در ثواب همواره دو قید است یکی ایمان، یکی عمل صالح برای آن است که بهشت برای کسانی است که جامع بین الحُسْنَيْنِ باشد حُسن فاعلی که اعتقاد است موحد باشد، معتقد باشد آدم خوبی باشد مؤمن آدم خوبی است این حُسن فعلی کار خوب هم بکند این می شود حُسن فعلی آن حُسن فاعلی کسی وارد بهشت می شود که هم حُسن باشد فاعلاً یعنی در مقام ذات معتقد باشد این گوهر ذاتش خوب است هم حُسن باشد فعلاً یعنی کار خوب کرده باشد حُسن فاعلی به علاوه ی حُسن فعلی این مصحح ورود بهشت است اما مصحح ورود دوزخ و کیفر دیدن همان قُبْح فعلی کافی است کار بد آدم را دوزخ می برد اگر صاحب این کار _ معاذ الله _ کافر بود گرفتار خلود و امثال آن می شود وگرنه گرفتار خلود نمی شود به مقدار معصیتش عذاب می شود و بعد آزاد می شود «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ».

عمده در این دوتا راهی که عرض شد که وجود مبارک پیامبر این راه را طی کرد و قرآن هم از آن طرف آمد هم قرآن از بالا آمد «مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» آمد هم پیامبر «دَنَا فَتَدَلَّى» (۱) شد همه ی ما می گوئیم این راه، راه مکان است مکانی نیست اینها حرفهای ابتدایی است قُرب معنوی است اینها حرفها، حرفهای ابتدایی است حرفهای عالمانه و محققانه نیست بله، قُرب معنوی است مکان است اما چه چیزی است بالأخره؟ ما یک سلسله عناوین اعتباری داریم مثل وزارت و وکالت و مدیر کلّی و درجه داری و اینها از این سنخ نیست اینها همه شان معنوی است ولی از این سنخ نیست یک سلسله مفاهیم انتزاعی داریم اینها فقط در ذهن آدم است وجود خارجی ندارد تا بستر سیر باشد تا کسی این را طی کند یا کسی از بالا بیاید یک سلسله معقولات ثانی منطقی داریم اینها هم در ذهن است اینها بستر سیر نیست، بستر اسرا نیست، بستر معراج نیست، بستر هبوط وحی هم نیست یک سلسله معقولات ثانیه فلسفی داریم از اینها هم هیچ کار ساخته نیست، یک سلسله ماهیات داریم که پراکنده اند بر فرض ماهیات اصیل باشند اینها گسسته اند راه نیستند اینها مَثار کثرت اند هیچ ماهیتی با ماهیت دیگر دوتایی راه تشکیل نمی دهد چیزی هست که حق است و وجود خارجی دارد و گسسته نیست و شدّت و ضعف دارد و اشتداد، اشتداد یعنی اشتداد شدّت و ضعف یعنی شدّت و ضعف یک وقت است ما می گوئیم نور هزار درجه لامپ هزار درجه با لامپ صد درجه اینها شدید و ضعیف اند این را می گویند تشدید، یک وقت می گوئیم نه این راه مثل سلسله جبال البرز است که اگر قدری ادامه بدهی به قله می رسی اشتداد یعنی این ضعیف می تواند شدید بشود و شدید می تواند اشد بشود و یعنی راه باز است اینها متصل اند این با حرکت جوهری تعبیر می شود اشتداد غیر از شدّت و ضعف است این راهها هست، گسسته نیست، یکسان نیست، یک درجه نیست، درجات به هم متصل اند و راه هست و رونده ها رفتند و می شود رفت اینکه گفتند اگر کسی در خدمت قرآن کریم باشد قرآن را با جان خود بپذیرد و ایمان بیاورد و متخلّق به خُلق قرآنی بشود و به او عمل بکند «كَأَنَّمَا أُدْرَجَتِ النَّبْوَہُ بَيْنَ جَنْبِيهِ وَ لَكِنَّہُ لَا يُوحِي إِلَيْهِ» (۲) همین است اینکه در روایات ما فراوان است که اگر کسی نظیر عَمّار شد که ایمان «مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ» (۳) شد و این شخص قرآنی زندگی کرد یعنی باور کرد بعد از اینکه فهمید باور کرد بازی نکرد و دنبال نخود سیاه نرفت کاسب کار نبود قرآن را برای منبر و مقاله و حرف و اینها یاد نگرفت قرآن را برای باور یاد گرفت که روشن بشود این «كَأَنَّمَا أُدْرَجَتِ النَّبْوَہُ بَيْنَ جَنْبِيهِ» (۴) خب اگر این است این گونه از علما می شوند ورثه ی انبیا قبلاً هم ملاحظه فرمودید در ارث مادّی تا مورث نمیرد چیزی به وارث نمی رسد در ارث معنوی تا وارث نمیرد، وارث نمیرد یعنی تا وارث نمیرد با موت اختیاری چیزی به او نمی دهند این «موتوا قبل أن تموتوا» (۵) همین است، «مُت بِالْإِرَادَةِ» (۶) همین است اگر کسی خواست وارث انبیا بشود باید بمیرد شهوت کُشی بکند، غضب کُشی بکند، هواکُشی بکند این بازیها را بگذارد کنار و عالم ربّانی بشود آن وقت وقتی این حیات مادّی را اِماتہ کرده است آن حیات معنوی یقیناً به یادش می آید خب اگر کسی در جبهه ی جهاد اصغر شهید شد حئی مرزوق عند الله است در جبهه ی جهاد اوسط و اکبر اگر شهید بشود به طریق اُولی حئی مرزوق عند الله است آنکه جهاد اکبر است به طریق اُولی حئی مرزوق می شود بنابراین این راه باز است و این همیشه هست وجود مبارک پیامبر همین راه را طی کرد و قرآن کریم همین را از راه عناوین نیامده، از راه مفاهیم نیامده، از راه معقولات ثانیه و منطقی و اینها نیامده، از راه ماهیات نیامده از راه حقیقت هستی آمده که اینها در متن خارج اند و متصل اند نه گسسته و شدّت و ضعف دارند و اشتداد و تضعّف که این شدید می تواند اشد بشود چنین راهی را طی کرده وجود مبارک پیغمبر قهراً صدر سوره ی «اسراء» با صدر سوره ی «کہف» تبیین این راه رفت و آمد است حالا کجا با هم برخورد کردند یک راه است با هم رفتند با هم آمدند آن را دیگر به تعبیر جناب نظامی خدا می داند و آن کس که رفته ولی این مقداری که بشر می تواند بفهمد راه باز است «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» از نزد او این «مِن لَّدُنْهُ» برای آن است که در دسترس خداست شما نمودج و امثال نمودج

این کتابهای ادبی و عربی قوی را حتماً باید در مُشتتاً باشد هم ادبیات تدریس کنید هم اگر یک وقت دیدید یک صفحه نهج البلاغه را بدون غلط نمی توانید بخوانید سعی کنید با ادبیات آشنا بشوید ممکن نیست کسی ادبیاتش ضعیف باشد بعد بتواند عالم الهی بشود، عالم دینی بشود چون متون اصلی ما عربی است و اگر ادبیاتش قوی نباشد این ناچار است از ترجمه استفاده کند این ترجمه مطالب ریخته است هرگز آن اصل را به دست آدم نمی دهد در این کتابهای ادبی خواندید بین «عند» و «لدی» فرق است ما در فارسی چون فارسی آن قدرت عربی را ندارد این فرق را نداریم اگر کتابی در دست ما باشد می گوئیم نزد ماست، پیش ماست و اگر این کتاب در قفسه ی منزل ما باشد در کتابخانه ی ما باشد می گوئیم نزد ماست، پیش ماست ولی در عربی این چنین نیست اگر یک کتاب نزد ما باشد دم دست باشد می گوئید «لدی» اگر این کتاب در منزل در قفسه باشد می گوئیم «عندی» «لدی» برای آنجاست که نزد آدم باشد نقد باشد «عند» برای آنجایی است که در اختیار آدم است ولو حضور ندارد برای ما «عند» و «لدی» فرق دارد ولی برای ذات اقدس الهی «عند» و «لدی» فرق ندارد چون همه چیز نزد اوست «لدی» اوست اگر فرمود «عند» یعنی «لدی» و اگر فرمود «لدی» هم باز به معنی «لدی» است. در این گونه از موارد آنجایی که «عند» دارد هم به معنای «لدی» است ولی عنایتهای کلامی سهم خاص خودشان را دارد فرمود این دم دست ماست ما بخواهیم عذاب بکنیم این چنین نیست که قدری فاصله داشته باشد تا برویم یا بیاورند یا ما برویم یا بیاورد نه خیر همه ی عذابها «لدینا» است اگر فرمود: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۷) یا فرمود: «إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۸) از این قبیل است اگر فرمود: «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا» (۹) از این قبیل است فرمود «لَدَيْنَا» (۱۰) نه تنها «عندنا» «لَدَيْنَا» عذاب گلوگیر است غصه را چرا غصه می گویند برای اینکه چیزی که گلوی آدم را می گیرد به آن می گویند غصه حالا یا استخوان است یا غیر استخوان است این را می گویند غصه فرمود ما یک عذاب گلوگیر داریم باید این را بچشد و گلوش هم گیر می کند نزد ما هم هست دم دست ماست گرچه در بخشی از آیات قرآن تعبیر «عند» شده اما «عند» خدا «لدی» خداست نه لازم است خدا برود _ معاذ الله _ نزد او، او را بگیرد نه لازم است که او بیاید تا خدا بتواند فرمان بدهد صدر و ساقه ی عالم لدی الله است فرمود هر جا بخواهیم می گیریم دیگر «لَيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ» آنا می گیرد لذا او سریع العقاب است چرا سریع العقاب است چون تازیانه دم دست اوست اگر هم در اطباق ارض باشد چون «هُيَؤُ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۱۱) آنها هم در اختیار اوست پس درست است که در کتابهای ادبی بین «عند» و «لدی» فرق است اما برای ذات اقدس الهی «عند» او همان «لدی» اوست منتها تعبیرات نسبت به شنونده و گوینده گاهی ممکن است فرق بکند گاهی ممکن است بفرماید دیرتر به شما می رسد، گاهی می فرماید زودتر به شما می رسد.

ص: ۴۰۵

- ۱- (۱۶). سوره ی نجم، آیه ی ۸.
- ۲- (۱۷). الکافی، ج ۲، ص ۶۰۴.
- ۳- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۵.
- ۴- (۱۹). الکافی، ج ۲، ص ۶۰۴.
- ۵- (۲۰). بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۵۹.
- ۶- (۲۱). تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۸۵.

۷- (۲۲). سوره ی زخرف، آیه ی ۴.

۸- (۲۳). سوره ی نمل، آیه ی ۶.

۹- (۲۴). سوره ی مزمل، آیات ۱۲ _ ۱۳.

۱۰- (۲۵). سوره ی مزمل، آیه ی ۱۲.

۱۱- (۲۶). سوره ی حدید، آیه ی ۴.

آیات ۱ تا ۵ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۵

Your browser does not support the audio tag

«الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كَثِيرٌ فِيهِ أُبْدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)»

چون سوره ی مبارکه ی «کهف» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و مانند آن این سوره با عظمت قرآن کریم شروع شد که قرآن کریم هم نور است و هم مستقیم، هم فضای مسئولیت خود را روشن می کند، هم راه را برای سالکان هموار می کند فرمود حمد برای خداست برای اینکه چنین کاری را کرده این کتاب هیچ عوج و کجی در او نیست یک، و قابل کج شدن هم نیست دو، بعضی از امورند که کج اند مثل چوب کج معوج بعضی از امورند که مستقیم اند ولی قابل کج شدن اند مثل چوبی که می شود این را کج کرد، آهنی که می شود این را کج کرد قسم سوم امور متصلب و مستقیم و قیمی اند که نه خودشان معوج و کج اند نه می شود اینها را کج کرد این معنا را ذات اقدس الهی درباره قرآن کریم بیان کرد که فرمود خدا برای او عوج قرار نداد پس او را کج نازل نکرد نقصی در آن باشد، عیبی باشد، اشکال پذیر باشد و مانند آن نیست اگر کسی هم بخواهد به وسیله ی مرور زمان اشکالی در او ایجاد بکند، شبهه ای ایجاد بکند که به وسیله ی شبهه، اشکال، نقد، اعتراض این معوج بشود فرمود این هم شدنی نیست آن را در سوره ی مبارکه ی «زمر» آیه ی ۲۸ بیان فرمود، فرمود: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» فرمود این «غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» (۱) است مستقیم بودن قرآن یک مطلب است، معوج و کج بودن او یک مطلب است، «غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» بودن او مطلب مهم است که مطلب ثالث است «غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» نظیر «غَيْرِ ذِي زُرْعٍ» (۲) است که شاید این آیه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که «رَبَّنَا إِنِّي أَسِيءْتُكَ مِن دُرِّيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ» وادی غیر ذی زرع غیر از لم یزرع است زمین یک وقت دایر بالفعل است که تحت کشاورزی است این دایر است یک وقت دایر نیست ولی بایر است خب بالقوه القریبه من الفعل می شود این را دایر کرد یک وقت بایر نیست موات است باز بالقوه البعیده من الفعل می شود این را احیا کرد یک وقت یک قسم چهارم است که دایر بالفعل نیست بایر نیست موات نیست، غیر ذی زرع است مثل سنگلاخ خب این سنگلاخ چطور شما نه جای چاه گندن است، نه جای قنات است، نه جای چشمه است یک سینه ی کوهی است فقط سنگ این گونه از زمینها را نمی گویند دایر، نمی گویند بایر، نمی گویند موات، نمی گویند لم یزرع می گویند غیر ذی زرع، لم یزرع عدم ملکه است به زمینی می گویند لم یزرع و غیر مزروع یعنی قابل کشت هست ولی بالفعل کشتی نشده اما غیر ذی زرع یعنی قابل کشت نیست این قضیه سالبه است نه قضیه موجه ی معدوله المحمول یا عدم ملکه.

ص: ۴۰۶

پرسش: استاد عرفاً لم یزرع به زمینی می گویند که اصلاً هیچ کشتی در آن نشده.

پاسخ: نشده اما نمی شود او را غیر ذی زرع می گویند نه غیر مزروع، نه لم یزرع، لم یزرع یعنی «من شأنه أن یزرع و لکنه لم یزرع» لم یزرع بعده زمین مکی یعنی آنجایی که کعبه هست آنجایی که منطقه دور است که وجود مبارک ابراهیم فرزندش را آنجا نگذاشت همین کنار بیت گذاشت آنهایی که قبل از انقلاب مکه رفتند آن کوه ابوقیسیس را دیدند این بیت مهفوف بود به چندتا کوه جبل ابوقیسیس بود از یک سو، جبل صفا و مروه بود از سوی دیگر این صفا و مروه بین الجبلین است این محدود به سنگهای سخت غیر قابل نرم شدن و غیر قابل دور کردن بود چنین جایی را وجود مبارک ابراهیم انتخاب کرد عرض کرد «رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ دُرَيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» (۱) چون خانه ات اینجاست من بچه ام را اینجا آوردم این می شود غیر ذی زرع اگر دشتی باشد که بالفعل کشاورزی نشده ولی بالقوه القریبه قابل کشت است می گویند لم یزرع آنجا وجود مبارک حضرت ابراهیم عرض کرد من این بچه هایم را در دشت نگذاشتم این را آوردم کنار خانه ات که هیچ اثری از آبادی در آن نیست اما هر کاری که تو بخواهی می توانی دیگر همانجا را هم می توانی آب در بیاوری جوشش زمزم آنجا می شود معجزه دیگر این می شود غیر ذی زرع در سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود این کتاب غیر ذی عوج است ما که این را ناقص نازل نکردیم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در سه مقطع معصومانه با او برخورد کرد هم در مقطع تلقی، هم در مقطع ضبط و حفظ، هم در مرحله ابلاغ و املا و انشا معصومانه به دست مردم رسید یعنی آنچه را که خدا نازل کرد تا به گوش جامعه برسد وحی است از آن به بعد حالا یا قبول یا نکول این چنین نیست که وحی به جامعه نرسد وحی به جامعه می رسد بعضیها می پذیرند، بعضیها نمی پذیرند نه اینکه از پیغمبر به بعد دیگر _ معاذ الله _ وحی نیست، خوب. فرمود ما که کامل نازل کردیم کسی هم نمی تواند کم و زیاد کند بخواد تحریف کند «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۲)، کم بکند، زیاد بکند این مقدورش نیست بخواد همینهایی که هستند این را کج بکند این هم مقدور نیست برای اینکه این غیر ذی عوج است شما چه چیزی را می خواهی کج بکنی ممکن است انسان آهنی را با کوره کج بکند اما اگر بخواد مثلاً کُره ی مریخ را کج بکند یا کُره ی شمس را کج بکند این دیگر مقدورش نیست فرمود این غیر ذی عوج است کم کردن محال، زیاد کردن محال، حفظ و نگهداری همین ولی کج کردنش هم محال، پس تحریف به این معنا که کسی کم بکند محال، زیاد بکند محال، کاری به قرآن نداشته باشد در کم و زیاد ولی اشکالی بکند که قرآن این اشکال کمر مطلب را می شکند خم می کند اگر کسی یک حرف غیر عمیق و غیر علمی ارائه کرده است کسی اشکال دقیق وارد کرده، خوب کمر این حرف شکست این دیگر نمی تواند خودش را نگه بدارد فرمود این چنین نیست کسی به وسیله ی مرور زمان اشکالی، نقدی، ایرادی، تعارضی، تناقضی بر قرآن وارد بکند _ معاذ الله _ که این کمرش خم بشود این این طور نیست این می شود غیر ذی عوج پس هم «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» است، هم «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» (۳) در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست که اصلاً این کمرش خم نمی شود تا کسی عصا به دستش بدهد یا مفسری بخواد، میبنی بخواد که این قد خمیده ی قرآن را راست کند این طور نیست حالا- بعد می فرماید پس اهل بیت چه کاره اند می فرماید اهل بیت را هم می گویم وزانشان با قرآن چیست.

۱- (۳) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.

۲- (۴) . سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۳- (۵) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۸.

در نهج البلاغه در خطبه ی ۱۵۶ آنجا به این صورت فرمود، فرمود: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبِيلُ الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّزْقُ النَّافِعُ وَالْعِضْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ لِمَا يَعُوجُ فَيَقَامُ» (۱) این کمرش خم نمی شود تا کسی بیاید راستش کند که، که احتیاج داشته باشد به مفسری، به مبینی و مانند آن این طور نیست «وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ» این کم نمی آورد بالآخره تا از راه دیگری تأمین بشود. اما درباره اهل بیت (علیهم الصلاه وعلیهم السلام) می فرماید اینها درست است که مبین قرآن اند اما اینها با قرآن هماهنگ اند مثل خود قرآن اند مگر اهل بیت یک جا کم می آورند که کسی اینها را یاد بدهد فرمود اینها با قرآن یک طورند «بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عُلِمُوا وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا» قرآن قیامش به وسیله ی انسان کامل است، انسان کامل قیامش هم چون یک نورند علم قرآن به وسیله ی این اولیای الهی منتشر می شود این اولیای الهی هم علمشان را از قرآن دارند چون در حقیقت یک نورند، خب. پس هم «لَمْ يَجْعَلِ لَهُ عَوْجًا» است آن بیان نورانی حضرت که درباره اولیای الهی سخن فرمود که اولیای الهی این اوصاف را دارند که کامل ترین مصداق اولیای الهی اهل بیت (علیهم الصلاه وعلیهم السلام) اند آن را در نهج البلاغه در حکمت همان کلمات قصار در کلمات حکیمانه به شماره ی ۴۳۲ این چنین می فرماید: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى يَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عُلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ وَرَأَوْا اسْتِكْتَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَدَرَكَهُمْ لَهَا قُوْتًا أَعْدَاءُ مَا سَاءَ النَّاسُ وَسَاءَ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عُلِمُوا وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا» خب پس اینها یک نور جدایی نیستند که ما بگوییم پس اینها چه کار می کنند خود قرآن کریم غیر ذی عوج است چون غیر ذی عوج است می تواند جهانی باشد اگر در آغاز سوره ی مبارکه ی «فرقان» فرمود این کتاب جهانی است به همین جهت است دیگر اگر چیزی تاریخ مصرف داشته باشد با گذشت زمان، با پیشرفت علم، با پیدایش نقدها و مانند آن فرسوده بشود این دیگر کتاب جهانی نیست چیزی که در دسترس شبهه و نقد و اعتراض نیست می تواند جهانی باشد بعد از اینکه در سوره ی «کهف» فرمود: «لَمْ يَجْعَلِ لَهُ عَوْجًا»، در سوره ی «زمر» دارد «غَيْرِ ذِي عَوْجٍ» (۲) آن گاه در آغاز سوره ی «فرقان» دارد که «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۳) این کتاب می شود جهانی برای اینکه به هیچ عاملی این تغییرپذیر نیست این نکره ها هم در سیاق نفی است خب اگر به هیچ عاملی کج نمی شود، کمرش خم نمی شود این می تواند در طول روزگار بماند هم کلیت دارد هم دوام، کلیت دارد به لحاظ افراد، دوام دارد به لحاظ ازمان شامل کل انسان فی کل عصر می شود، می شود «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»، خب.

ص: ۴۰۸

۱- (۶). نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.

۲- (۷). سوره ی زمر، آیه ی ۲۸.

۳- (۸). سوره ی فرقان، آیه ی ۱.

از اینکه فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَذْبَةَ الْكِتَابِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» از این به بعد می فرماید این قیم است دیگر برای اینکه چیزی که هیچ وقت کمرش خم نمی شود این می تواند قیوم جامعه باشد کتابی که کلام حی قیوم است خودش هم حی قیوم است دیگر هم زنده است و هم قیوم دیگران است، هم «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۱) را به همراه دارد، هم قیم و قیوم را به همراه دارد. اما اکثری مردم یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می کنند یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» آن اوحدی از مردم اند که برتر از خوف از جهنم و شوق به بهشت اند اینها جزء احرارند، اینها جزء شکورها هستند که «تلك عباده الأحرار» (۲) هست «بل نعبده حباً لله» (۳) هست هم در بیانات نورانی حضرت امیر هست هم در بیانات نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) هست هم آن حدیث مثلث معروف که بندگان خدا سه گروه اند بعضیها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می کنند، بعضیها «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» عبادت می کنند، بعضی «شكراً، حباً» و مانند آن عبادت می کنند که «فتلك عباده الأحرار». غالب مردم یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» در بین این افراد غالب غلبه برای کسانی است که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می کنند یعنی ترس از جهنم است که انسان را وادار به تقوا و پرهیز می کند برای اکثری مردم شما مستحضرید این نماز صبح که دو رکعت است همه سعی می کنند این را بخوانند اما آن همه فضایی که برای نماز شب ذکر شده کسانی که اهل نماز شب باشند کم است برای اینکه آنجا اگر کسی نماز شب نخواند جهنم نمی رود اما اینجا اگر نماز صبح نخواند عذاب می بیند دیگر واجب این چنین است فرمود از این جهت مسئله انذار را قبل از تبشیر ذکر فرمود: «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» این ضمیر «لِيُنذِرَ» بالاصاله به ذات اقدس الهی برمی گردد بعد بالتبع به «عَبْدِهِ» برمی گردد یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد هم به «الْكِتَابِ» که قرآن است برمی گردد این انذار هم به کتاب اسناد داده می شود، هم به پیامبر، هم به ذات اقدس الهی. درباره ی پیامبر که فرمود: «قُمْ فَأَنْذِرْ» (۴) پاشو مردم را بترسان نفرمود «قم فبشّر» در بحثهای قبل هم داشتیم که هر کسی آن هنر را ندارد که مردم را از جهنم بترساند آن عرضه می خواهد مگر مردم حرف هر کسی را گوش می دهند، مگر انقلاب در درون هر کسی با هر سخنرانی پیش می آید؟ این آدمی می خواهد مثل پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) بالاصاله و شاگردان مخصوص آنها بالتبع. مرحوم مفید نقل می کند «کما مرّ غیر مرّ» که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی از جهنم حرف می زد مثل اینکه معرکه ای بود مثل جریان غزه خب در جریان غزه الآن کسی که فرمانده لشکر است بخواهد خبر بدهد که این اسرائیل جرّار دارد حرکت می کند می آید این به طور عادی حرف نمی زند که این چطور خبر می دهد؟ این صورتش سرخ می شود، برافروخته می شود، حالت غضب و حالت ارتشی می گیرد می گوید آماده باشید دارند می آیند. مرحوم مفید نقل کرده که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر وقت سخن از جهنم به میان می آید «یحمازّ وجناته كأنه منظر جیشاً» تمام صورتش سرخ می شد مثل یک فرمانده لشکری که به لشکریانش دارد خبر می دهد که اینها حمله می کنند دارند می آیند خب این با صورت سرخ می گوید به صورت عادی و لبخند که نمی گویند که، اگر آدم این طور شد بله مستمعینش از جهنم می ترسند اما اگر خواست سخنرانی بکند یا چیزی نوشته می خواهد آنجا بخوان سخن خوانی بکن این کسی را عوض نمی کند این دیگر وارث انبیا بشود نیست این «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (۵) باشد نیست این سخنرانی است اما کسی را بترساند خب مردم اگر بترسند یقیناً دست از گناه برمی دارند مگر می شود آدم از جهنم بترسد و دست از گناه برندارد این جهنم کنار آدم است الآن کسی نمی داند که تا یک لحظه بعد زنده است همین الآن که رفت «فی حفرة من حُفَرِ النَّيرانِ» است دیگر خب اگر این طور آتش به آدم محیط است «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (۶) دفعتاً دارد می سوزد خب یقیناً چشم و گوششان مواظب است دیگر. این انذار مستقیماً کار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود بالاصاله فرمود: «قُمْ فَأَنْذِرْ» (۷) بعد به عالمان و روحانیون دین فرمود: «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (۸) خیلی دستگاه قضایی و ناجا موفق بشوند بیست درصد بتوانند جامعه

را اصلاح بکنند آن هشتاد درصدش به برکت همین حسینیه ها و مسجدهاست مردم را انداز اداره می کند یعنی می دانند خدا هست، قیامت هست، حساب هست، جهنم هست، کتاب هست، مرگ هم خیر نمی کند آدم همین که رفت یا در «روضه من ریاض الجنه» است یا «فی حفره من حفر النیران» است دیگر فرمود این کار را باید بکند این ضمیر «لِیُنذِرُوا» بالاصاله برای الله است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ» بالتبع برای «عَبْدِهِ» است و در کنار او به کتاب است کتاب هم مُنذِر است طبق بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «كَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَ خَصِيمًا» (۹) قرآن احتجاج می کند، قرآن خصم انسان می شود در قیامت چه اینکه شفیع انسان هم هست، حجیج است با احتجاج، با دلیل، با برهان در قیامت وارد صحنه می شود «كَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَ خَصِيمًا» دشمن آدم هم می شود چه اینکه دوست آدم هم می شود، شفیع آدم هم می شود، خب اگر کتاب چنین حقیقتی است پس اسناد انداز هم به او مجاز نیست بالتبع است نه بالعرض برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست بالتبع نه بالعرض، بالاصاله برای ذات اقدس الهی است «لِیُنذِرَ بِأَسْأَ شَدِيدًا».

ص: ۴۰۹

- ۱- (۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- ۲- (۱۰) . نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.
- ۳- (۱۱) . ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۸۴.
- ۴- (۱۲) . سوره ی مدثر، آیه ی ۲.
- ۵- (۱۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۲.
- ۶- (۱۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۴۹.
- ۷- (۱۵) . سوره ی مدثر، آیه ی ۲.
- ۸- (۱۶) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۲.
- ۹- (۱۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۸۳.

اما بآس ببینید این هم از نظر فقه اللغه بین مجتهدان این رشته اختلاف است راغب در مفردات این را در «بئس» که بالا-یش همزه باشد ذکر می کند اول «بیء» را ذکر می کند بعد «بصر» را امثال ذلک را ذکر می کند تا می رسد به آن آخرها که به «واو» و «یاء» می رسد «بأس» و «بؤس» را آنجا ذکر می کند اما وقتی به مقایس اللغه مراجعه می کنید خب او از قدماست او هم از بزرگان قرن چهارم است این می بینید «بأس» را اول ذکر می کند بعد سایر لغاتی که بعد از این همزه ذکر می شود به هر تقدیر یکی در اول لغت ذکر می کند یکی در اواخر لغت ذکر می کند بأس به معنای شدت است مطلق شدت است یک وقت می گویند «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (۱) برای اینکه این کارهای محکم به وسیله ی آهن تأمین می شود چه در جبهه های جنگ چه در ساختارها و ساختمانها «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» یعنی استحکام، مقاومت و دربارہ ی عذاب هم آن نگرانیها بین بأس و بؤس فرق گذاشته در مقایس یکی را در شدت فقر و شدت درد و امثال ذلک به کار می برند که بؤس است یکی هم در جریان جنگ و عذاب و امثال ذلک است که می شود بأس خدا دارای بأس شدید است یعنی دارای عذاب شدید است، نکایه شدید است، گیرندگی شدید است این چنین است، خب «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» چون از نزد اوست معصومانه است، خطاپذیر نیست و قابل دفاع هم نیست کسی جلویش را بگیرد اگر با اراده ی الهی است از نزد ذات اقدس الهی است عذاب حق است دیگر اگر عذاب حق باشد چاره ای جز تحمّل او نیست این برای «خوفاً من النار».

ص: ۴۱۰

اما درباره ی مؤمنان فرمود: «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» آنجا که فرمود: «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» متعلق انذار را ذکر نکرد که چه کسانی را انذار می کند به قرینه ی تبشیر که فرمود: «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ» آنجا معلوم می شود «لینذر العاصین و المنافقین و الکافرین» و مانند آن این بالقول المطلق که حذف متعلق «یدلّ علی العموم» آنجاست به قرینه ی مقابل و همان محذوف را در آیه چهارم مصداقهای شفاف و روشن او را ذکر کرد نه مصداق منحصر را، خب «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ» کدام مؤمن؟ مؤمنی که از نظر عقیده سالم است که حُسن فاعلی است، از نظر عمل سالم است که حُسن فعلی است این بحثی است که در دیروز گذشت «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» جایی در قرآن نیست که خدا به مؤمن وعده ی بهشت داده باشد مگر به مؤمنی که عمل صالح دارد یعنی حُسن فاعلی و حُسن فعلی داشتن ایمان با داشتن عمل صالح این بله، وعده ی بهشت دارد اگر در برخی از موارد نادراً مؤمن وعده داده شد و در کنارش عمل صالح نیامده چون قرینه ای قبلاً یا بعداً بود معلوم می شود اینجا هم آن دو عنصر معتبر است، خب «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا».

در قرآن کریم گاهی جنبه ی معاملات را رعایت می کنند سخن از خرید و فروش است، گاهی سخن از خرید و فروش نیست سخن از اجاره و استجاره است، گاهی سخن از وعده و وعید است و هبه و امثال ذلك است همه ی این موارد به هبه برمی گردد البته همه اش منت الهی است لکن گاهی تعبیر به خرید و فروش دارد که «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۱) گاهی هم تعبیر به اجاره و استجاره و امثال ذلك است «یوفون اجورهم» و مانند آن اینجا از همان قبیل است خب اجر را که به خریدار و فروشنده نمی دهند که در خرید و فروش سخن از ثمن و مُثمن است در اجاره است که سخن از اجرت و اجر و امثال ذلك است فرمود شما اجیر خدا باشید مستحضرید که همه ی این تعبیرات تشویقی است اگر کسی با خدا رابطه پیدا کرد چه به صورت بیع، چه به صورت اجاره یا به عقد دیگر عوض و معوض هر دو را خدا به او می دهد انسان برای خودش کار می کند از خدا مزد می گیرد هم عوض برای اوست، هم معوض برای اوست اما اگر با شیطان رابطه پیدا کرد عوض و معوض را او می برد این می شود خسر دنیا و الآخرة حالا اگر کسی بیراهه رفت، رفت به طرف گناه خب چه کسی بهره می برد؟ شیطان، اجرتی هم که دریافت می کند به سود چه کسی است؟ باز به سود شیطان او هر دو را می برد اگر به کسی قدرتی دادند، مالی دادند در برابر یک کار حرامی، خب این قدرت و مال را دوباره در همان مسیر صرف می کند ارتباط با شیطان، معامله ی با شیطان که باعث خسران است یعنی آدم سرمایه را می بازد برای اینکه عوض و معوض هر دو را او می برد لذا فرمود: «فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (۲)، «مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» (۳) اینها خودشان را باختند برای اینکه خودشان را تحویل او دادند دیگر خودی نمانده، عمری نمانده یک وقت است یک تاجر ورشکست می شود خب بالآخره زنده است دیگر اینکه تجارتش پارچه بود، عمر نبود ولی کسی که زندگی می کند تجارتش سرمایه اش عمر است نه پارچه آن کسی که ورشکست می شود پارچه را از دست داده اما این تبهکار عمر را از دست داده چیزی برایش نمی ماند که عوض و معوض هر دو را شیطان می برد اما در داد و ستد با الهی یا اجرت و اجاره و استیجار الهی عوض و معوض هر دو را خدا به انسان می دهد لذا می فرماید یک عده «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» (۴) اینجا فرمود: «أَجْرًا حَسَنًا» آدم برای خودش کار می کند مثل اینکه تعبیر تشویقی که ما به بچه هایمان می گوئیم، می گوئیم اگر این کار را کردی فلان مقدار من به تو کمک می کنم خب او دارد برای خودش درس می خواند رشد می کند البته ما یک نفع ضمنی هم می بریم ولی ذات اقدس الهی «غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۵) فرمود هیچ نحوی و هیچ نفعی عاید ذات اقدس الهی نخواهد شد «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» لذا اجر است تعبیر اجر هم یک تعبیر تشویقی است «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» آن هم «مَا كَثِيرٌ فِيهِ أُبْدًا» در اجر غرق است کسی از او نمی گیرد که چون وقتی عطای الهی باشد کل جهان مأموران الهی اند اگر «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۶) شد و ذات اقدس الهی اراده فرمود که چیزی به کسی بدهد همگان مطیع اند دیگر کسی از او نمی گیرد که.

ص: ۴۱۱

-
- ۱- (۱۹). سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۱.
 - ۲- (۲۰). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶.
 - ۳- (۲۱). سوره ی زمر، آیه ی ۱۵.
 - ۴- (۲۲). سوره ی فاطر، آیه ی ۲۹.
 - ۵- (۲۳). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۸.
 - ۶- (۲۴). سوره ی فتح، آیه ی ۷.

پرسش: ببخشید پیرامون آیه هم بعضیها می گویند که مقدر شده «الحمد لله الذي أنزل على عبده كتاب قيماً و لم يجعل له عوج» یعنی کتاب قیّم عوج ندارد.

پاسخ: بله این در روز اول یعنی دوشنبه که طلعه ی بحث بود اشاره شد و سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) هم جواب خوبی دادند هم بیان آن ناقدان اشاره شد هم جواب سیدناالاستاد و اشاره شد که اول با ید نفی نقص بشود تا اثبات قیّم بودن یعنی باید اول ثابت بشود که اعوجاجی، کجی و خم شدن در این نیست تا ما ثابت کنیم که این قیّم است و قیوم دیگری یک ستون وقتی می تواند عمود یک خیمه باشد که خودش منزه از اعوجاج باشد اول باید ما اعوجاج زدایی بکنیم یا بیان کنیم که این چوب مستقیم است و عوجی ندارد بعد بگوییم این می تواند قیّم و قیوم مثلاً- این بنا باشد لذا «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَوْجًا» باید اول باشد، «قیماً» باید آخر باشد تقدیم و تأخیری در کار نیست.

پرسش: استاد در بحث دیروز برای ورود در بهشت دو شرط قرار دادید و برای ورود به جهنم فقط فعل قریب را کفایت می دانستید اگر فقط بر اساس علت عملی که خبث باطنی باشد مانع ورود جهنم نخواهد شد.

پاسخ: حالا- این بحث کلامی است از نظر فقهی این حرام نیست بحثی در فقه بین صحّت و قبول این یک، بحثی در اصول و فقه که آیا تجزّی حرام است یا نه؟ گفتند تجزّی حرام نیست ولی به تعبیر مرحوم آخوند و صاحب کفایه دارد که این کاشف از سوء سریره است بنابراین آن جهنمی که باید با «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (۱) تا آنجا را سوخت و سوز نکند و پاک نکند این شخص وارد بهشت نمی شود البته برای سوخت و سوز او گاهی فشارهایی است در دنیا که این گفتند «لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» شامل دنیا و آخرت می شود بعضیها گفتند اولی برای دنیا است دومی برای آخرت است ولی بالأخره باید آن جزّاحی بشود تا به تعبیر فرمایش مرحوم آخوند و صاحب کفایه که این تجزّی کاشف از سوء سریره است تا این سوء سریره و سریره ی سوء اصلاح نشود به دار جنّت که دار عنایت الهی است وارد نمی شود حالا- یا این با مشکلات دنیا یا با مشکلات شدائد قبر و برزخ یا با مشکلات ساهره ی قیامت، نشد یک سوخت و سوزی در جهنّم وقتی پاک شد آن وقت وارد بهشتش می کنند این طور نیست که بحث فقهی با بحث کلامی یکی باشد شما می بینید در بحث فقهی می گویند این صحیح است اما مقبول نیست چون «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۲) خب نماز آدم فاسق، آدم ظالم صحیح است یا نه؟ بله خب صحیح است دیگر نه قضا دارد نه اعاده، اما مقبول هم هست؟ «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۳) هم هست؟ قبول یک مسئله ی کلامی است می گویند این مشکل دارد صحّت یک حکم فقهی است این قضا و اعاده ندارد حالا این شخص راهزن آنجا منتظر این است که قافله بیاید و رهزنی بکند کارش هم همین است ولی نمازش هم خوانده در لباس حلال در مکان حلال در همان دامنه ی کوه که دارد رهزنی می کند نمازش را خوانده یک فقیه می گوید این نماز صحیح است و قضا ندارد اعاده هم ندارد اما یک متکلم می گوید این سوخت و سوز را به همراه دارد درست است این نماز را خوانده اما این نماز از نظر کلام که بتواند «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» باشد نیست حالا این را ذات اقدس الهی خب عفو الهی که به دست خودش است این هیچ راهی برای تعیین تکلیف نیست اما به حسب ظاهر این شخص اگر بخواهد وارد حرم بهشت بشود یک سوخت و سوزی دارد حالا یا در دنیا است یا در برزخ است یا در صحنه ی قیامت است عند السّؤال هست، عند الحساب هست، عند التطایر الکتب هست، عند الصراط هست این گونه از مواقف قیامت هست یا اگر در این مراحل پاک نشد یک مقدار سوخت و سوز جهنّم بعد البته وارد بهشت می شود، خب.

۱- (۲۵). سوره ی همزه، آیات ۶_ ۷.

۲- (۲۶). سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۳- (۲۷). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

پاسخ: بله در بهشت توقف دارند دیگر ابداء ترقیهای علمی دارند ولی ترقیهای عملی که ندارند مثلاً در بهشت کسی نمازی بخواند، عبادتی بکند بالاتر برود که نیست این بیان نورانی پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم در نهج البلاغه به صورت اصل ذکر شده که «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلا عَمَلٍ» (۱) ترقیات علمی هست یعنی خیلی چیز برای آدم کشف می شود نه ترقیات علمی مثلاً کسی درس و بحث مقدماتی داشته باشد این چنین نیست خیلی از چیزها برای آدم کشف می شود که در دنیا کشف نشده این راه شهود هست، افزایش علم هست و مانند آن هم اینهایی که کورند و از قیام و بهشت و جهنم خبر ندارند در قیامت می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» (۲).

پرسش: اموات در حق انسان دعا هم می توانند بکنند.

پاسخ: بله خب، نه آن مثل اینکه ملائکه نسبت به ما برابر سوره ی مبارکه ی «غافر» و غیر غافر دارد که «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (۳) یا «يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۴) این همه استغفاری که فرشتگان برای مؤمنین می کنند یا «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْنَاقَهُنَّ لَطَالِبِ الْعِلْمِ» (۵) این چنین نیست که نظیر کارهای خیری باشد که دیگران انجام می دهند برای آنها ثوابی باشد مثلاً آنها شریعتی داشته باشند، رسالتی داشته باشند، او و نهی داشته باشند حرام و حلال داشته باشند از آن سخن نیست فرشتگان آثار خیری دارند نصیب دیگران می شود مؤمنان این چنین اند یا دعا می کنند یا منشأ برکات دیگری هستند اینها سر جایش محفوظ است «مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبَدًا»، خب آنجا حذف متعلق يدل علی العموم بود الان اینجا بهترین و شفاف ترین مصداق مستحقان انذار را ذکر می کند «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» چون آن درد رسمی مردم حجاز آن روزها یا اهل کتاب بودند که عذیر را فرزند خدا می دانستند یا مسیحیهایی بودند که عیسی را فرزند خدا می دانستند یا مشرکان حجاز و بت پرستها بودند که فرشته ها را بنات الله می پنداشتند اینها که می گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» که در پایان سوره ی قبل یعنی سوره ی «اسراء» آمده است که «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» (۶) اینها در سنگین ترین درد مشرکین بود در کنار آن معاصی دیگر خب آن معصیتهای غیبت و دروغ و امثال ذلك یک طرف، شرک و بنات الله و اتخاذ ولد و امثال ذلك طرف دیگر چه آنهایی که می گفتند «وَلَدَ اللَّهُ» (۷)، چه اینهایی که می گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» این چون مهم ترین مصداق معصیت بود جداگانه ذکر فرمود.

۱- (۲۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

۲- (۲۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۳- (۳۰) . سوره ی غافر، آیه ی ۷.

۴- (۳۱) . سوره ی شوری، آیه ی ۵.

۵- (۳۲) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

۶- (۳۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۱.

آیات ۴ تا ۸ سوره کهف ۲۸/۱۰/۸۷

Your browser does not support the audio tag

«وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَيَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآيَاتِهِمْ كَذِبٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَيَّا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)»

بعد از حمد مطلق نسبت به ذات اقدس الهی برای اینکه بهترین نعمت را که نعمت وحی و نبوت است نسبت به جوامع بشری ارزانی داشت آن گاه پیام وحی را که انذار و تبشیر است مطرح فرمود. در جمله ی قبل مسئله ی انذار را ذکر فرمود «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) چون درباره ی انذار آن مُنذِر به را ذکر فرمود در آیه ای که امروز تلاوت شد دیگر از آن منذربه سخن به میان نیامده فرمود: «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» چه چیزی انذار می کند؟ همان بآس شدید است که قبلاً فرمود ولی درباره ی تبشیر و همراه خود تبشیر آن مبشربه را ذکر کرد فرمود: «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (۲) بنابراین اگر در جمله ی دوم بعد از ذکر «يُنذِر» آن مُنذِر به را ذکر نفرمود برای آن است که در جمله ی قبل و در آیه اسبق مسئله ی منذربه را مطرح فرمود.

مطلب دیگر این است که گاهی برای تأکید نفی و تثبیت نفی به صورت «لا»ی نفی جنس مطرح است مثل «لَا رَيْبَ فِيهِ» (۳) یا «لا اله الا الله» گاهی هم از حرف «لن» استفاده می شود این چنین نیست که همیشه حرف تأکید و مطلب تأکیدی با «لن» ادا بشود «لن» برای تعیید نیست برای تأکید است اینکه گفته می شود «لن» برای نفی ابد است تام نیست چون اگر چیزی ابدی بود که دیگر حد ندارد در حالی که «لَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي» خیلی از موارد است که در قرآن و غیر قرآن بعد از ذکر «لن» غایت و حد ذکر شده است خب اگر چیزی ابدی بود که محدود و مغتیا نیست معلوم می شود «لن» برای تأید نفی است نه تعبیر این تأکید گاهی با «لا»ی نفی جنس ذکر می شود مثل «لَا رَيْبَ فِيهِ» گاهی هم با «لن» ذکر می شود در «لا اله الا الله» در «لَا رَيْبَ فِيهِ» از سنخ نفی جنس است. این حرفی که مشرکان زدند گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» یا برخی از اهل کتاب گفتند که «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» اگر منظورشان همان توالد و تولید جسمانی باشد این مستحیل است اگر منظورشان آن اتخاذ تشریفی باشد که می گویند «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَأَجْبَاؤُهُ» (۴) این حرام است برای اینکه این منتهی به همان حرف شرک آلود می شود کسانی که می گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» برخیها از سنخ «قالوا ولد الله» هستند که خدا می فرماید چگونه او تولید می کند در حالی که جسم نیست منزّه از جسم است «لم يكن له صاحب» او همسر ندارد تا والد بشود او «لَمْ يَلِدْ» است، «لَمْ يُولَدْ» (۵) است و مانند آن. برخیها معتقدند که ذات اقدس الهی منزّه از تولید است ولی یک نبوت تشریفی نصیب بعضی از اولیا می کند آنجا که گفتند «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَأَجْبَاؤُهُ» از این قبیل است این معصیت است برای اینکه به آن کفر کم کم منتهی می شود خب اینها که گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» اگر ناظر به حرف مشرکان باشد که ملائکه را بنات الله می پنداشتند یا برخیها می گفتند «لقد ولد الله» این چندتا بحث را به همراه دارد یکی خود قضیه است، یکی برای خیر هست، یکی هم برای مُخبر هست، یکی هم برای مُخبر عنه این قضیه اگر سخن از تولد و توالد جسمانی و امثال ذلك باشد _ معاذ الله _ این قضیه ممتنعها وجود است مسئله ی

ضرورت و امکان و امتناع در سنجش محمول با موضوع مطرح است نه سنجش با واقع این قضیه یا موجهه هست یعنی جهت دارد یا ندارد قضیه ای که موجهه هست یعنی جهت دارد این جهت بیان کننده ی کیفیت ربط محمول به موضوع است این محمول با این موضوع نسبتشان یا ضرورت است یا امکان است یا امتناع کاری به صدق و کذب ندارد صدق و کذب قضیه یا خبر یک مبحث جداگانه ای دارد وقتی گفتیم «زید قائم» چه بگوییم «زید قائم» چه بگوییم «زید لیس بقائم» هر کدام از این دو قضیه ممکن است اگر خواستیم جهت برای آن ذکر کنیم اگر مطلق بود جهت ذکر نکردیم که می گوییم «زید قائم» یا «زید لیس بقائم» اما اگر خواستیم موجهه کنیم یعنی جهت ذکر کنیم می گوییم «زید قائم بالإمكان»، «زید لیس بقائم بالإمكان» این برای جهت قضیه است. درباره ی قضایایی که محمول لازمه ی ذات موضوع است یا ذاتی با برهان است و یا لازم ذات است آنجا جهت قضیه ضرورت است در قضایایی که محمول منافی با موضوع است ذاتاً با او منافات دارد جهت قضیه امتناع است پس قضیه یا ضروری است یا ممتنع یا ممکن در سنجش محمول با موضوع. قضیه اینکه ولد الله داشته باشیم ما یا «الله والد» باشد یا «الله مولود» این قضیه ممتنع است یعنی نسبت محمول به موضوع امتناع است این کاری به صدق و کذب ندارد این یک جهت، جهت دیگر مربوط به تطبیق قضیه با خارج است که این قضیه یا صادق است بعد از سنجش با خارج یا صادق نیست، اگر مطابق با واقع بود صادق است و اگر مطابق با واقع نبود کاذب است می بینید «زید قائم» صادق باشد قضیه ممکنه است، کاذب هم باشد قضیه ممکنه است اما صدق و کذب در اثر سنجش محتوای این قضیه با واقع است امکان، سنجش محمول قضیه نسبت به موضوع قضیه است بنابراین «زید قائم» موجهه اش هم جهتش امکان است سالبه هم جهتش امکان صادق هم جهت امکان است کاذب هم جهتش امکان ولی صدق و کذب با سنجش محتوای این خبر است با واقع که یا صادق است یا کاذب، امکان برای سنجش محمول قضیه است با موضوع قضیه اگر گفته شد که «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» این اتخاذ به معنای ولد الله باشد والد و مولود باشد _ معاذ الله _ این قضیه از نظر جهت ممتنع است و از نظر سنجش با واقع کذب، اما اگر از جهت اتخاذ ولد اتخاذ تشریفی باشد نه اتخاذ تولیدی آن هم همین دو جهت را دارد یعنی از لحاظ صدق و کذب کاذب است ولی به لحاظ جهت قضیه ممکن است ذات اقدس الهی کسی را مقرب به خود نکند آنها جزء مقربین درگاه بشوند اما سخن از اتخاذ ولد نیست تَبَنَّى و امثال ذلك نیست این شخص جزء اولیای الهی است مقرب عند الله است اما سخن از اتخاذ ولد و تَبَنَّى و این امثال ذلك نیست، خب البته استحاله ی به آن معنا که خدا والد و ولد باشد نیست لکن از این جهت هم چون منتهی می شود به آن شرک از این جهت بدون فساد نیست، خب این دو مطلب برای خود قضیه. گوینده ی قضیه یا عالم است یا جاهل، اگر جاهل بود خب کذبِ مُخْبِرِی در آن نیست ولی اگر عالم بود کذبِ مُخْبِرِی هم در آن هست یعنی این قضیه کذب است خیراً و کذب است مُخْبِراً اگر جاهل باشد دروغگو نیست جاهل است ولی اگر عالم باشد هم خبر کذب است هم مُخْبِرِ کاذب اگر جاهل باشد خبر کاذب است مخبر کاذب نیست ولی جاهل است این به لحاظ مخبر که بین صدق مخبری و صدق خبری، بین کذب مخبری و کذب خبری فرق است، اگر کسی خبر راست را ارائه کرد به خیالش که این خبر دروغ است این خبر راست است ولی مخبر متجزی است کاذب نیست برای اینکه خبر دروغی نداده بی تجزی نیست برای اینکه این علم دارد این خبر دروغ است دارد شایعه پراکنی می کند در حالی که خبر راست است این می شود متجزی اینها اموری مربوط به آن مخبر. اما راجع به مُخْبِرِعه که ذات اقدس الهی است اگر از فعلی نسبت به او خبر دادیم او را به عنوان فاعل دانستیم این یکی، یکی به عنوان وصف قرار دادیم برای او یک حساب دیگری دارد اگر گفتیم خدا فرزند دارد این کذب خبری است و گذشته از اینکه قضیه فی نفسها ممتنع الصدق است و اگر گفتیم او فرزند گرفته است گذشته از کذب خبری، فربه هم هست برای اینکه از کار او داریم خبر می دهیم می گوییم او چنین کاری کرده است اگر گفتیم این آب سرد

است در حالی که این گرم است یا سرد نیست این خبر دروغ است اما اگر گفتیم زید این آب را گرم کرده است این گذشته از اینکه دروغ است فیه هم هست، افترا هم هست اما نسبت به آب نمی شود گفت افترا بست آب به او افترا بست و آب را مورد فیه قرار داد این است که این جهاتی که محل بحث است ذات اقدس الهی گاهی از جهت خبر سخن می گوید، گاهی از جهت قضیه سخن می گوید، گاهی از جهت مُخبر سخن می گوید، گاهی از جهت مُخبر عنه چهار طایفه آیات است مربوط به این چهار بخش در اینجا که فرمود: «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» یعنی این گوینده ها جاهلان سخن می گویند و خودشان هم مقلد نیاکان و تبار قبلی شان اند آنها هم جاهل بودند «مِمَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ» اینها که می گویند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ» (۶) هم اینها جاهل اند هم آنها، هم اینها که تقلید کننده ی نیاکان اند جاهل اند هم آن نیاکانشان جاهل اند این برای گوینده ها، درباره ی خبر هم فرمود: «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» اما درباره ی مطلب که مهم ترین کار است که آیا ذات اقدس الهی فرزند دارد یا نه؟ آن را بیش از هر چیزی و پیش از هر چیزی قرآن کریم روی آن همت دارد و عنایت دارد و بیان می کند می فرماید این کار اصلاً ممتنع است یعنی نسبت محمول به موضوع این ضرورت عدم دارد این ممتنع است مثل اینکه شما بگویید دو دوتا پنج تا این دو دوتا پنج تا برهان پذیر نیست، دلیل پذیر نیست لفظی است که از مفهومی حمایت می کند که دارای مفهوم است و آن مفهوم زیرش خالی است اینها که می گویند برای خدا شرک هست در بخشهای فراوانی از قرآن کریم مطالبی است که برخی از آن مطالب این است می فرماید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۷) فرمود این حرفهایی که شما می زنید الفاظ هست یک، این الفاظ دال بر معانی هست دو، اما این مفاهیم و معانی زیرش خالی است مثل عدم، عدم یک دانه «عین» است و «دال» است و «میم» اینکه مهمل نیست معنا دارد این لفظ معنا دارد اما زیر این معنا خالی است چیزی در خارج باشد به نام عدم که این مفهوم عدم از او حکایت بکند این نیست این مفهوم زیرش خالی است فرمود: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا» (۸) یک اسم بی مسماست شما گفتید این چوبها ارباب اند لفظ رب از زبان شما شنیده می شود این لفظ مفهوم دارد مهمل نیست مستعمل است اما این مفهوم زیرش خالی است از هیچ چیزی حکایت نمی کند شما وقتی وارد بتکده می شوید یک سلسله چوبهاست «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» اگر بگویید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ» (۹) آنها همین مشکل را داشتند که اسم بی مسماست تحویلتان دادند اگر اینجا هم می گویند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» اگر بر اساس «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ» است آنها عالمانه سخن نگفتند، اگر بر اساس «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» است شما و آنها حرفی می زنید که این حرف این مفهوم زیرش خالی است پس بنابراین نسبت این محمول به موضوع این بالامتناع است این اصلاً برهان پذیر نیست آن را به صورت شفاف در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بیان کرده آیه ی ۱۱۷ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این است «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ» این «فَإِنَّمَا» جزای اوست و جواب است اگر کسی ادعا کند که با خدا آلهه ی دیگری هست که این حرف برهان پذیر نیست این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است این دلیل را به همراه مدعا ذکر کردن است مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تاست که دلیل ندارد «فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ» این «لَا بُرْهَانَ لَهُ» وصف ضروری و لازم است برای اله آخر، اله آخر یعنی شرک برهان پذیر نیست برای اینکه واجب تعالی کل صحنه ی هستی را پُر کرده، خب پس اگر سخن از شرک است نسبت محمول به موضوع امتناع است شما که این حرف را می زنید جاهلید این حرفتان از نظر خبر دروغ است از نظر جهت قضیه همین جهت ممتنع است برای اینکه ما نه دلیل عقلی برای آن داریم نه دلیل نقلی، دلیل را هم که سلطان می گویند برای اینکه بر وهم و خیال و شبهه سلطنت دارد انسان وقتی برهان ندارد با شبهه و خیال درگیر است اما وقتی برهان بر مسئله اقامه شد دیگر آن اوهام و خیالات رخت برمی بندد، آن

شبهات گزندگی شان را می گذارند کنار و قلب با یک حالت شفاف مطلبی را می پذیرد لذا در بخشهایی که مربوط به توحید است می فرماید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۱۰) شرک دلیل ندارد خدا نازل نکرده نه به زبان نقل نازل کرده، نه به زبان عقل الهام کرده که آن هم یک نحوه انزال است «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» (۱۱) خب پس جهت قضیه می شود امتناع، نفی سلطنت را در آیات دیگر بازگو کرده در سوره ی مبارکه ی «روم» آیه ی ۳۵ به این صورت آمده آیه ی ۳۴ و ۳۵ سوره ی مبارکه ی «روم» این است «لِيُكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ» ما برهانی نازل کردیم که اینها طبق آن برهان مشرکانه حرف می زنند و خود آن برهان متکلم به تصحیح شریک اینهاست این استفهام، استفهام انکاری است یعنی ما چنین کاری نکردیم خب اگر چیزی از طرف خدا نازل نشده نه از درون، نه از بیرون معلوم می شود نیست دیگر. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و همچنین سوره ی مبارکه ی «انعام» مشابه این مطلب آمده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۳۳ به این صورت بیان شده فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» تنزیل سلطان اعم از درون و بیرون است اعم از برهان عقلی و نقلی است و خدا حرام کرده که «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» چیزی را که آدم نمی داند حق گفتن ندارد. در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۰۰ و ۱۰۱ به این صورت آمده است «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» این «جعل» چون دوتا مفعول می گیرد مفعول اولش شرکاست، مفعول دومش جن است «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» جن را شرکای الله قرار دادند در حالی که «وَخَلَقَهُمْ» ذات اقدس الهی همه اینها را خلق کرده «وَحَرَّفُوا لَهُ» همین مشرکان «حَرَّفُوا لَهُ بَيْنَ وَبَيْنَ بَغْيٍ غَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ * بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» وقتی همسر ندارد این مثل زن نیست که ممکن است از راه عجزه مادر بشود که مرگ نه از راه عادت، نه از راه غیر عادت مادر نمی شود این مستحیل است «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱۲)، بنابراین این پنج، شش جهت مربوط به این کریمه است که فرمود: «مِآلَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِيرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» این جزء گناهان بزرگ است جزء گناهان کبیره است یک قصیده را می گویند کلمه، یک جمله را می گویند کلمه و مانند آن فرمود این یک گناه بزرگ است یک حرف بزرگ است که از دهان اینها خارج شده این حرف، حرف عقلی ندارد ریشه ی عقلی ندارد در همان فضای دهن هست چیزی که از جان بر نمی خیزد در همان فضای دهن است دیگر همان بیان نورانی سیدالشهداء را که این روزها کاملاً ملاحظه کردید فرمود هم تعبیر «لَعِق» آمده، هم «لَعوق» آمده بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) فرمود: «الناس عبید الدنيا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت معایشهم» (۱۳) فرمود آنها که از قرآن و عترت فاصله گرفتند اگر هم به حسب ظاهر مسلمان باشند دین برای آنها مثل یک آدامس است چقدر شیرین حرف می زند آدامس را آدم چه کار می کند این بچه ها با آدامس چه کار می کنند این را در دهنشان این را نمی جوند که این را در دهنشان می چسبانند، می گردانند وقتی که آن مزه ای که مربوط به سطح و قشر زبرین این آدامس است این را می گردانند وقتی که این تمام شد تُف می کنند می اندازند دور فرمود خیلیها دین برایشان سابقاً می گفتند مصطکی حالا آدامس فرمود: «الناس عبید الدنيا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت معایشهم» (۱۴) مادامی که مزه دارد در دهن می گردانند وقتی نشد تُف می کنند می اندازند دور چقدر این عالی است خب آن روز که اسم آدامس نبود مسلکیها فراوان بود شما در جریان شهادت امام نهم و اینها این تعبیر مسلک و مسلکی را در این کتابهای مقتل می بینید فرمود عده ای این طورند مادامی که یک مزه ی ظاهری دارد این را در دهن می گردانند ذات اقدس الهی فرمود این حرفها، حرفهای دهنی است حرفهای عقلی نیست، حرفهای قلبی نیست «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِيرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» این «أَفْوَاهِهِمْ» ضمیر به هر دو برمی گردد یعنی هم به

آباء هم به خود اینها. این آدامسهای دینی هم در دهن پدرانشان بود هم در دهن اینها «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» خب البته قول یهود به دو امر منحل شد، قول مسیحیها به دو امر منحل شد قول مشرکین ظاهراً به یک امر همان ولد حقیقی بود چون اینها مجسمه بودند قائل به جسم بودن الله بودند بنات الله قائل بودند و مانند آن.

ص: ۴۱۴

۱- (۱). سوره ی که ی ف، آیه ی ی ۲.

۲- (۲). سوره ی که ی ف، آیه ی ی ۲.

۳- (۳). سوره ی بقره ی ، آیه ی ی ۲.

۴- (۴). سوره ی مائده ی ، آیه ی ی ۱۸.

۵- (۵). سوره ی اخلاص، آیه ی ی ۳.

۶- (۶). سوره ی زخرف، آیه ی ی ۲۲.

۷- (۷). سوره ی نجم، آیه ی ی ۲۳.

۸- (۸). سوره ی نجم، آیه ی ی ۲۳.

۹- (۹). سوره ی زخرف، آیه ی ی ۲۲.

۱۰- (۱۰). سوره ی یوسف، آیه ی ی ۴۰.

۱۱- (۱۱). سوره ی مؤمنون، آیه ی ی ۱۱۷.

۱۲- (۱۲). سوره ی انعام، آیه ی ی ۱۰۱.

۱۳- (۱۳). بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۱۴- (۱۴). بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

پرسش: ببخشید آیه ی صد سوره ی «انعام» «خَلَقَهُمْ» به جن بر می گردد؟

پاسخ: «خلق» به الله بر می گردد «هُم» به آن شرکا بر می گردد آنها خودشان قائل اند که خالق اینها الله است که «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَيَخِرُّ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۱) اما می فرماید اینهایی که این جنی که شما اینها را شرکای الله قرار دادید اینها شریک الله نیستند مخلوق الله اند چگونه مخلوق شریک خالق می تواند باشد «وَخَلَقَهُمْ» در حالی که خداوند این شرکا را خلق کرده آن وقت «وَخَرَقُوا» (۲) ضمیر «خَرَقُوا» به همان جایی بر می گردد که ضمیر «جَعَلُوا» بر می گردد «وَجَعَلُوا» آن مشرکان برای خدا شرکایی که آن شرکا جن است یعنی «جعل الجن شركاء لله وخرقوا» همان مشرکان برای خدا «بَيْنَ وَبَنَاتٍ»، خب.

پرسش: ...

پاسخ: شرک بالآخره بالقول المطلق ممتنع است دیگر «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» (۳) یعنی در هر کاری چون ذات اقدس الهی ذاتاً واحد است وصفاً واحد است فعلاً هم واحد است بحثهایی که قبلاً داشتیم این بود اینکه گفته می شود «لا اله الا الله وحده

وحده وحده» اینها که تکرار و تأکید نیست که «لا اله الا الله وحده ذاتاً، وحده صفتاً، وحده فعلاً» او ذاتی است «لا شریک له» در ذات، او موصوف است به اسمای حُسنِ صفاتِ عُلیا که «لا شریک له فی الصفات» او فاعل کل و خالق کل است که «لا شریک له بالفعل» «وحده وحده وحده» خب اگر این است هر مرحله ای اگر کسی گرفتار شرک بشود با این مطلب مخالف است یعنی سخنی است باطل.

ص: ۴۱۵

۱- (۱۵). سوره ی ی عنکبوت، آیه ی ی ۶۱.

۲- (۱۶). سوره ی ی انعام، آیه ی ی ۱۰۰.

۳- (۱۷). سوره ی ی انعام، آیه ی ی ۱۰۰.

بعد فرمود شما این معارف را بازگو می کنید ولی خب یک عده نمی پذیرند از آن جهت که شما «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (۱) هستید بسیار نگرانید نه چون حرف شما را گوش ندادند یا پیام ما را به زمین گذاشتند بلکه برای اینکه خودشان را به زحمت نیندازند شما نگرانید «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفًا» یک وقت است کسی می گوید من مأمورم و معذور همین را باید بگویم دیگر به ما چه، فرمود نه این طور نیست اینکه فرمود: «أنا و عليّ أبوا هذه الأُمَّة» (۲) این احساس پدری می کند اینها فرزندان اویند این جوامع بشری فرزندان او هستند این «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» است لذا بسیار متأثر می شود یک بیان نورانی از امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است که «بليته الناس عظيمه إن دعوناهم لم يجيبونا و إن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا» (۳) ما که نمی توانیم بگوئیم چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار بیفتد و ببیند ما که نمی توانیم چنین حرفی بزنیم بگوئیم رها کنیم می افتند در چاه، خب چرا بیفتند در چاه؟ ما یک درد سنگینی نسبت به مردم داریم دعوت می کنیم نمی آیند رها کنیم راه غیر از این نیست ما که نمی توانیم بگوئیم بگذار تا بیفتد و ببیند جزا اینکه نیست که این بیان نورانی امام باقر (سلام الله علیه) این همان بیان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که غصه می خورد. خدا در چند بخش آیات فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (۴) این را در جای دیگر فرمود، در این قسمت فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ»، «بَاخِعٌ» یعنی «مُهلِكٌ» داری جان می دهی که اینها قبول نکردند خب قبول نکردند، نکردند «فَلَعَلَّكَ يَبَاخِعٌ نَفْسُكَ عَلَى آثَارِهِمْ» به دنبال اینها این قدر تلاش و کوشش می کنی گویا مثل اینکه می خواهی خودت را هلاک کنی «إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفًا» بر آنها متأسف بودن، متأثر بودن بر آنها، غصه خوردن بر آنها خب لازم نیست چرا؟ این مطلب را به آنها بگو که چیزی در آسمان و زمین برای شما نیست اینها وسیله ی سرگرمی است ما زمین را خیلی مزین کردیم، باغ و راغ آفریدیم، میوه آفریدیم، نهر آفریدیم، بحر آفریدیم، جبال آفریدیم، بساط زیبایی پهن کردیم اما همه ی اینها جامه ای است بر پیکر زمین «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» نه «لكم» حالا اگر کسی خانه ی خوب دارد، فرش خوب دارد، اتومبیل خوب دارد آن زمین را مزین کرده یک فرش خوب دوازده متری پهن کرده آن اتاق را زینت داده نه خودش را فرمود این روزی هست روزی نیست شما یک زینت خاصی دارید که ما برایتان مشخص کردیم آن را در سوره ی مبارکه ی «حجرات» بیان فرمود که فرمود «إِنَّ «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزِينَةُ فِي قُلُوبِكُمْ» فرمود خدای سبحان ایمان را در قلب شما مزین قرار داد آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «حجرات» این است «وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزِينَةُ فِي قُلُوبِكُمْ» شما یک محبوب دارید و یک زیور و آن ایمان است بقیه دیگر لجن است حواستان جمع باشد به دنبال آن نروید این بیان نورانی حضرت امیر مکرر در نهج البلاغه با چند تعبیر آمده «أوبى» آمده، «موبى» (۵) آمده، «وبى» (۶) آمده فرمود اینجا خیلی سبز است خیلی پر رونق است خیلی پر طمطراق است باغ هست، بوستان هست اما این دنیایی که خیلی مزین است به به ای دارد، استقبالی دارد این یک چراگاه «وبى» و «موبى» (۷) است چراگاه وبى و موبى آن چراگاه سبز حرم و باخیز است یک گاو نمی داند که این پایانش وباست که خب این علف را می خورد و با هم مثل سرطان و سخته و اینها نیست یک بیماری آبروبر است بالأخره حالا کسی با ایست قلبی مُرد خب خدا رحمتش کند این چنین نیست که آبرویش رفته باشد که این همه دارند می میرند دیگر اما اگر کسی و با گرفته بالا تاس پایین لگن، پایین لگن بالا تاس این دیگر آبرو نمی ماند برایش فرمود این بیماریها، این گناهها، این باندها این آبروبر است مواظب آبرویتان باشید هر چه در روی زمین است خیلی زیباست ولی زینت ارض است زینت شما چیز دیگر است که در سوره ی «حجرات» است شما ایمان دارید، علاقه ی به خدا دارید، فهم دارید، ادب دارید، انسانیت دارید و قناعت کارتان را هم انجام بدهید در متن سیاست هم هستید بیرون هم نیستید آدم می تواند در متن سیاست باشد مثل سید مدرّس فرمود بقیه دیگر بازی است هیچ وقت خودتان را به وب و موبى و أوبى و

وَبِي آلُودَه نَكْنِيد «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» حالا رفتید آسمان سفینه های فراوانی، اجاره نشینی یا غیر اجاره نشینی یا برای خودتان رفتید گره ی مریخ رفتید با کهکشانشاها مأنوس شدید آنجا هم همین حرف است اگر کهکشانشا هست، اگر شمس و قمر هست، اگر ستاره های ثابت و سیار هست «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (۸) آنها هم زینت آسمان است نه زینت شما آسمان بروید زینتتان سوره ی «حجرات» است، زمین بروید زینتتان در سوره ی «حجرات» است چیزی که جدای از انسان است زینت انسان نیست آبروبر است بالأخره اگر کسی آن قدرت را پیدا کرد که حالا گفت امروز همه ملک جهان زیر پر ماست رفته آسمانی شده خب شده اما این راه شیری زینت آسمان است نه زینت او «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» بنابراین اگر انسان بخواهد خود را مزین کند تنها زیور او ایمان به خدا و محبت الهی است.

ص: ۴۱۶

- ۱- (۱۸) . سوره ی ی انبیا، آیه ی ی ۱۰۷.
- ۲- (۱۹) . بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.
- ۳- (۲۰) . من لایحضره ی الفقیه ی ، ج ۴، ص ۴۰۵.
- ۴- (۲۱) . سوره ی ی فاطر، آیه ی ی ۸.
- ۵- (۲۲) . نه ی ج البلاغه ی ، حکمت ۳۶۷.
- ۶- (۲۳) . نه ی ج البلاغه ی ، خطبه ی ی ۱۷۵.
- ۷- (۲۴) . نه ی ج البلاغه ی ، حکمت ۳۶۷.
- ۸- (۲۵) . سوره ی ی صافات، آیه ی ی ۶.

پرسش: اینکه فرمود «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ» (۱)

پاسخ: بله دیگر آن چهار شهوت بود در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» فرمود: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ» فرمود زینتی که برای مردم تزیین داده شده ما زینت ندادیم آن کسی که زینت داده برای مردم «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (۲) است ما مزین نکردیم آنکه به خدا منسوب است همین تزیین سوره ی مبارکه ی «حجرات» است فرمود انسان یا گرفتار جماد است یا گرفتار نبات است یا گرفتار حیوان است یا گرفتار هم نوع خود دیگر بیش از این چهار سرگرمی که ندارد «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ» که بیش از هر چیزی دامنگیر انسان می شود و فرزند «مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ» از اینها قناطر مقلطه که جماد است، از آنها خیل مسومه که دام است و حیوان، از آنها که بگذریم می شود حرث کشاورزی، باغ، بوستان و مانند آن دیگر بیش از این چهار زینت که برای بشر روی زمین وسیله ی آزمون نیست که فرمود آنچه که در روی زمین است ما این را زینت زمین قرار دادیم ولی آزمون شماست شما را با زینت زمین می آزماییم تا شما زینت خودتان را جستجو کنید که ایمان است «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ» یعنی این انسانها را که «أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» یعنی «أَخْلَصُ عَمَلًا» چه کسی بهتر کار می کند.

پرسش: به خدا هم نسبت داده شده می فرماید «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي» (۳)

ص: ۴۱۷

۱- (۲۶) . سوره ی ی آل عمران، آیه ی ی ۱۴.

۲- (۲۷) . سوره ی ی انفال، آیه ی ی ۴۸.

۳- (۲۸) . سوره ی ی اعراف، آیه ی ی ۳۲.

پاسخ: حرام نکرده زینه الله این خلق الله دیگر بله «أخرج لعبادی» که برای بهره ببرد اما زینت او نیست این زینت مخلوق خداست برای اینکه خودش اینجا فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا» اگر «إِنَّا جَعَلْنَاهَا» است «خلقنا» هم هست جعل هم برای اوست پس زینه الله است زینه الله است یعنی زینت آنکه خلقه الله تعالی نه زینه که «تَزِينُ اللهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى» _ معاذ الله _ پس زینه الله هست مثل «نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (۱) فرمود وجود مبارک صالح به این قوم گفت «نَاقَةَ اللَّهِ» که منصوب به آن اغراست یعنی «احذروا، بَعْدُوا انفسکم» از آن زینت خدا این «نَاقَةَ اللَّهِ» است آن أرض الله است، آن جبل الله است، آن بحر الله است، آن نهر الله است این هم زینه الله است یعنی زینتی که خلقه الله اما این چنین نیست که «تَزِينُ اللهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى» _ معاذ الله _ اینکه نیست و این هم زینت انسان نیست برای اینکه بالصراحه در سوره ی «کهف» که محل بحث است فرمود ما این را زینت زمین قرار دادیم تا شما را بیازماییم حرام نیست و اما خودتان را به چاه نیندازید بهره برداری از اینها حلال است از راه حلال به دست بیاورید بهره برداری کنید اما شما زینتتان چیز دیگر است آنکه گرفتار تکاثر است می گوید «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا» (۲) تمام تلاش و کوشش شان این است که ببینند چه کسی چشم گیرتر است، چه کسی بیشتر چشم پُر می کند «رِعْيًا» یعنی رؤیت، دیدن، خب.

پرسش: «خلق له» و «خلق لکم» آنها چه

ص: ۴۱۸

۱- (۲۹). سوره ی ی شمس، آیه ی ی ۱۳.

۲- (۳۰). سوره ی ی مریم، آیه ی ی ۷۴.

پاسخ: خب بله حلال است دیگر حرام که نیست این همه مواهب الهی برای بشر خلق شده دیگر اما حلال دارد و حرام انسان از حرامش می گذرد حلالش برای او طیب و طاهر خواهد بود بعد فرمود شما برای این اگر خدای ناکرده بخواهید از آن زینت اصلی بمانید بدانید این آخرش پرمردگی است «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» صَعِيد یعنی وجه الأرض فرمود این کوههایی که هست هنگام فرارسیدن جریان معاد ما این کوهها را می کوبیم این درّه ها را تسطیح می کنیم «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» (۱) این برای برنامه های درازمدت اما برنامه های کوتاه مدت یا میان مدت این باغ و بوستان چیست؟ فرمود: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» صَعِيد وجه الأرض است که دارد «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (۲) ما این سطح زمین را از این درختها و نهالها و گلها و ریاحین خشک می کنیم دیگر هیچ گل و ریاحانی دیگر روی زمین نیست خزان بالأخره در کنار هر بهاری هست این می شود صَعِيد جُرُز، آن می شود قاع صفصف در برنامه های درازمدت این کوهها کنده می شوند، درّه ها تسطیح می شوند زمین می شود قاع صفصف در برنامه کوتاه مدت و میان مدت همین است که «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا».

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۴ تا ۹ سوره کهف ۸۷/۱۰/۲۹

Your browser does not support the audio tag

«وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآيَاتِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)»

ص: ۴۱۹

۱- (۳۱). سوره ی ی طه ی ، آیات ۱۰۵ - ۱۰۷.

۲- (۳۲). سوره ی ی نساء، آیه ی ی ۴۳.

کلمه ی مکث در این کریمه توضیح خاصی ارائه نشد برای اینکه هم در سوره ی مبارکه ی «رعد» هم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» این واژه باز گو شد. در سوره ی مبارکه ی «رعد» آمده است که «أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» (۱) مکث به معنای درنگ، ماندن منتها با انتظار هست در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً بحثش گذشت فرمود: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» (۲) مکث و مُكث ثبات با انتظار است یک وقت کسی یک جا می ماند ثابت است این را نمی گویند مکث این را می گویند «ثَبَّتْ»، «بَقِيَ» و کذا اما یک وقت است یک حالت درنگی و انتظار در آن هست این ثبات مع الانتظار را می گویند مکث چون اینها که وارد دوزخ شدند منتظر خروج اند بالأخره یا منتظر مرگ اند گاهی می گویند «يُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ» (۳) یا به مالک (سلام الله علیه) مسئول دوزخ می گویند: «يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» (۴) از خدایت بخواه که مرگ ما را برساند و ما از این وضع برهیم پس ثبات مع الانتظار را می گویند مکث و قبلاً هم در سوره ی مبارکه ی «رعد» و

در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بحثش گذشت منتها در خود مَكْث یا مُكْث و همچنین لَبِث اَبَدِيَّتٍ اخذ نشده لذا در این کریمه « مَا كَيْفِيْنَ فِيْهِ اَبَدًا» (۵) را ذکر فرمود چون مربوط به مشرکان و کفار است در جریان لَبِث یعنی ماندن آن هم اَبَدِيَّتٍ مأخوذ نیست لذا در سوره ی مبارکه ی «نبأ» دارد «لَا يَبِيْنُ فِيْهَا اَحْقَابًا» (۶) اینها چند قرن در آنجا می مانند از اَبَدِيَّتٍ عذاب آنها سخنی به میان نیامده زیرا آن گروه احیاناً معدَّب غیر ابدی هستند، خب.

ص: ۴۲۰

۱- (۱) . سوره ی رعد، آیه ی ۱۷.

۲- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۶.

۳- (۳) . سوره ی غافر، آیه ی ۴۹.

۴- (۴) . سوره ی زخرف، آیه ی ۷۷.

۵- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۳.

۶- (۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۳.

فرمود اینها که می گویند: «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» حرفِ عظیمی می زنند اینها درک ندارند ولی مجموعه آسمان و زمین درک دارند آنها از شدت خشم نزدیک است فرو بریزند از حرفِ اینها در سوره ی مبارکه ی «طه» و مانند آن این مضمون هست که اینها که می گویند «اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» نزدیک است که آسمانها شکافته شوند از بس که این سخن، سخن بدی است. در سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۸۹ به بعد این است «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا» نزدیک است این آسمان و زمین در هم کوبیده بشود و فرو بریزد از بس این حرفِ شما حرف بدی است، خب. آنها که اهل درک اند این طور است مشابه این درباره عظمت وحی هم در سوره ی مبارکه ی «فصلت» و اینها هم آمده که وحی وقتی هبوط می کند، نزول می کند این مسیر را طی می کند گویا آسمانها می خواهند شکافته بشوند، تکه تکه بشوند از عظمت وحی و از جلال و شکوه وحی «يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» درباره ی هبوط و نزول وحی هم آمده. این کلمه «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» اینها که عاقلانه و عالمانه سخن نمی گویند از همین دهنشان برمی آید عقلی که ندارند از آن عقل خارج بشوند این حرف بسیار حرف سنگینی است «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» که در بحث دیروز فرق بین قضیه و خبر و مُخْبِر، بین جهت قضیه، صدق و کذب خبری، صدق و کذب مُخبری این پنج، شش امر قبلاً گذشت حالا فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ» در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» و مانند آن هم مشابه این گذشت فرمود پیامبری برای شما مبعوث شد که «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» (۱) شما در زحمت باشید این واقعا رنج می برد این تنها «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (۲) نیست که بگوید خواه شما بپذیرید یا نپذیرید این چنین نیست او یک والدِ رثوف است، او یک اب رحیم است، او «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۳) است این مظهر این دوتا نام است ذات اقدس الهی خود را به عنوان رثوف و رحیم معرفی کرده و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مظهر این دو نام نامیده فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» خب «رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» وصف خدای سبحان است منتها صفت فعل است مظهر تام این دو صفت وجود مبارک پیامبر است فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» خب چنین رهبری است خب چرا غصه نخورد می داند که شما دارید کجا می روید و می بیند که به کدام سبب می روید اینکه نمی تواند بگوید ما وظیفه مان عمل کردیم این طور نیست آدم نسبت به بچه اش این طور حرف می زند می گوید ما وظیفه مان را عمل کردیم می خواهد بیفتد می خواهد نیفتد ممکن است نسبت به دیگری چنین حرفی بزند اما نسبت به بچه اش که چنین حرفی نمی زند حضرت فرمود ما ابوتمان را اعلام کردیم «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة» (۴) حالا شما نپذیرفتید یک فرزند عاقید ما تنها معلّم و مبلغ و مبشّر و مُنذِر نیستیم «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة» برای ما بسیار سخت است حالا اگر کسی بچه ای نافرمان دارد عقوق یعنی عصیان، عاق یعنی عاصی فرزندی که نسبت به پدر و مادر نامهربان است می گویند «عَقَّ والديه» یعنی «عصاهما» عاق یعنی عاصی، عقوق یعنی عصیان حالا اگر بچه نافرمان شد پدر می گوید به من چه یا بالأخره غصه می خورد اینکه فرمود: «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة» این تفسیری است برای بیان این جمله ی نورانی قرآن کریم که فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۵) پس او گذشته از اینکه معلم کتاب و حکمت است، مزکی هست، مربی هست، شاهد هست، سراج منیر هست، داعی الی الله هست، رثوف و رحیم هم هست لذا غصه می خورد منتها این غصه را ذات اقدس الهی تعدیل کرده فرمود این قدر متأسف بشوی که داری جانت را از دست می دهی این طور نباشد «بَخَعِ نَفْسَهُ» یعنی «أهلك نفسه» فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (۶) این قدر غصه بخوری که داری جان بدهی این طور نباشد، خب. «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» چرا؟ سیدناالاستاد می فرماید این دوتا آیه یک بیان عجیبی در ساختار خلقت جهان و انسان دارد برای اینکه فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا مِا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» این یک آیه، «وَأِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا

عَلَيْهَا صَٰعِدًا مُّجْرًا» این آیه دوم، بیان ایشان این است که ایشان می فرمایند اینجا سخن عجیب است این است که انسان از راه دور آمده البته بدنی دارد که از ناحیه طبیعت برخاست که «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۷) اما اصالت این، حقیقت این، گوهر این، هویت این با «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۸) است از جای دیگر آمده اینجا غریب است چون اینجا غریب است اُنس نمی گیرد بسیار سخت است برای انسان که در دنیا بماند خدای سبحان فرمود ما برای اینکه او را سرگرم کنیم و علاقه مند کنیم این مهمان خانه را آرایش دادیم هر چه او بخواهد ما اینجا فراهم کردیم آسمان را مزین کردیم، زمین را مزین کردیم «زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (۹) برای آسمان است، «إِنَّا جَعَلْنَا مَآ عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» برای زمین است زینت زمین است، زینت آسمان است علاقه ی به جاه و مقام و فرزند و اینها را هم در درون او نهادینه کرد تا این را سرگرم کنیم که بماند اینجا چون ما کار داریم با او، می خواهیم او را بیروانیم او اگر بخواهد به جایی برسد باید در کلاس درس شرکت کند، در کلاس امتحان شرکت کند منتها این هفتاد سال یا هشتاد سالی که هست هر لحظه اش امتحان است تا آنجا که می فهمد فرمود ما این را زینت دادیم تا اینکه این خوب بگیرد احساس غربت نکند و گرنه وطن اصلی او جای دیگر است این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) که در مکه ایران فرمودند: «مَنْ كَانَ فِينَا بَادِلًا مَهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ» (۱۰) یعنی کسی که وطن شناس باشد توطین کند ووطنش را بشناسد به طرف ووطنش بخواهد برگردد وطن ما لقاء الله است چون از آنجا آمدیم ما که از اینجا برنخاستیم که اگر «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» هست، اگر از جای دیگر آمدیم از مشهد و محضر الهی آمدیم وطن ما آنجاست لذا وقتی آنجا برمی گردیم می گویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱۱) رجوع کردیم ما از آنجا آمدیم به همان جا برمی گردیم دیگر پس اینجا برای ما جای غریبی است احساس غربت می کنیم برای اینکه این غربت زدوده بشود اینجا را آراستند بعد هم به ما گفتند تمام این آرایش و پیرایش برای زمین و آسمان است برای شما نیست بعد هم فرمودند این صحنه، صحنه ی بازی است نه زمین، زمین جای بازی نیست آسمان جای بازی نیست دریا و صحرا آیات الهی اند «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» (۱۲)، «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۱۳) آسمان آیه ی الهی است، زمین آیه ی الهی است، همه ی مخلوقات حق اند «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (۱۴) هیچ کدامشان باز نیستند اما دنیا بازی است نه زمین شما در هیچ جای قرآن نمی بینید خدا از زمین بد گفته باشد یا از آسمان بد گفته باشد یا از آب و هوا بد گفته باشد اینها مخلوقات الهی اند، آیات الهی اند این من و ما که من به اینجا رسیدم به این مقام رسیدم این برای من است من این مدیریت دارم من آن سیمت را دارم من آن جاه را دارم این می شود دنیا، خب پس ما یک دنیا داریم که اعتبارات است یک زمین و آسمان داریم که تکوینات است زمین و آسمان تکوینی است و مخلوق خداست و در هیچ جای قرآن خدا زمین را بد نگفته آسمان را بد نگفته، آب و هوا را بد نگفته اما همه اش دنیا را مذمت کرده «عَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» دنیا لعب است، لهو است، فلان است، فلان است این را گفته این هم یک مسئله، خب این دنیا که لهو و لعب است در سوره ی مبارکه ی «حدید» آمده است «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۱۵) که بارها به عرضتان رسید مرحوم شیخ بهایی (رضوان الله علیه) می فرماید که ذات اقدس الهی مقاطع دنیا را در پنج بخش خلاصه کرده فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» از دوران کودکی تا فرتوتی و کهنسالی انسان گرفتار این پنج مقطع بازی است اگر کودک است یک طور بازی دارد، اگر نوجوان است یک طور دیگر بازی دارد، اگر جوان است یک طور بازی دارد، اگر میانسال است یک طور بازی دارد، اگر سالمند است و از همه لذایذ افتاده فقط بازی و تکاثر است این قدر مال دارم، این قدر اولاد دارم، این قدر اعتبار دارم، این قدر جاه دارم و تکاثر است که آن بخش پایانی است، خب این مقاطع پنج گانه هم همه اش شده بازی پس دنیا به عنوان قضیه حصری فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ» خب پس

این بازیچه است خودش هم چه در سوره ی مبارکه ی «صافات» در سایر سُور فرمود ما بازیگر نیستیم « وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ » (۱۶) ما اهل بازی نیستیم اگر بخواهیم بازیگر باشیم که نزد خودمان بساط بازی پهن می کنیم نه اینجا، خب این پنج، شش اصل را نگاه کنید آن گاه تا روشن بشود که چطور سیدناالاستاد می فرمایند این دو آیه با بیان عجیب ساختار انسان و جهان را تشریح می کند. پس فرمود پنج مقطع است و همه اش هم بازی است و بعد فرمود ما بازیگر نیستیم خب پس این را چه کسی آفریده؟ اگر دنیا جز بازیچه چیز دیگر نیست و اگر شما بازیگر نیستید پس دنیا ساخت چه کسی است؟ آن تحلیل نهایی ایشان این است البته در این بخش از المیزان ندارد.

ص: ۴۲۱

- ۱- (۷) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.
- ۲- (۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۹۹.
- ۳- (۹) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.
- ۴- (۱۰) . بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.
- ۵- (۱۱) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.
- ۶- (۱۲) . سوره ی فاطر، آیه ی ۸.
- ۷- (۱۳) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۸- (۱۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۹- (۱۵) . سوره ی صافات، آیه ی ۶.
- ۱۰- (۱۶) . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.
- ۱۱- (۱۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.
- ۱۲- (۱۸) . سوره ی غافر، آیه ی ۸۲.
- ۱۳- (۱۹) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.
- ۱۴- (۲۰) . سوره ی سجده، آیه ی ۷.
- ۱۵- (۲۱) . سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.
- ۱۶- (۲۲) . سوره ی انبیا، آیه ی ۱۶.

می فرمایند این بازیچه است این چرخ و فلک است اما یک مدیر حکیم، یک شهربان حکیم، یک قائد حکیم کودک، نوجوان، جوانها را به بازی می گیرد با این چرخ و فلک نوجوانها را به چرخ فلک بازی گرفتن بازیچه نیست حکمت است شما ببینید یک پدر حکیم یا حوزوی یا دانشگاهی درس خوانده این وقتی به منزل می رود یک عروسک برای بچه کوچکش می خرد این عروسک اثاث بازی است این پدر حکیم، عاقل، فرزانه او بازیگر نیست کودک را به بازی گرفتن حکمت است فرمود ما بازیگر نیستیم شما را داریم بازی می دهیم که مدتی اگر خسته شدید با این اسباب بازی سرگرم بشوید منتها انبیا فرستادیم عقل از درون، انبیا از بیرون که به شما بگویند وقتی وارد مدرسه شدید یک ساعت ساعت ورزش یا یک ربع زنگ تفریح و آزادی اما شما همه ی روز را به آن زنگ تفریح و ورزش صرف نکنید بچه های مدرسه را به بازی دعوت کردن حکمت است آن هیئت مدیره مدرسه بازیگر نیستند کار آنها هم بازیچه نیست ولی بچه را بازی گرفتن عین حکمت است فرمود ما بازیگر نیستیم این بازیچه را هم ما آفریدیم شما را به بازیچه مقداری سرگرم می کنیم این هم حکمت است ولی از درون و بیرون، از عقل و وحی و نقل به شما هشدار می دهیم که بازی حدی دارد برای اینکه خستگی تان رفع بشود شما الان وقتی که این عروسک را یا اثاث بازی را برای بچه هایتان می خرید همه ی وقت او را صرف این بازی می کنید یا بگویند یک مقدار بازی یک مقدار هم مشق، یک مقدار بازی یک مقدار هم درس ریاضی فرمود ما این صحنه را آفریدیم آنهایی که بزرگسال به دنیا آمدند نظیر «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) خواه امام جواد (سلام الله علیه) خواه ائمه دیگر اینها اهل بازی نیستند وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) مشغول هدایت بود کسی از حضرت سؤال کرد که بالأخره بعد از شما چه کسی است؟ امام هفتم؟ فرمود: «مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ» (۲) کسی که اهل بازی نیست طولی نکشید که وجود مبارک امام کاظم یک کودک چند ساله ای بود وارد حیاط شد بزه ای در اختیار داشت به این گوسفند دستور داد «أَسْجِدِي لِرَبِّكَ» فوراً امام صادق، امام کاظم (سلام الله علیهما) را در آغوش گرفت فرمود: «بَابِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ» پدر فدای پسری بشود که اهل بازی نیست اینها حسابشان جداست اما به ما گفتند بالأخره یک ساعت بازی بقیه را به آن درس و مشق و عبادت و معرفت و تحقیقات علمی این عصاره ی بیان سیدناالاستاد است که می فرماید این دو تا آیه بیان عجیب وضع انسان و جهان را ذکر می کند ما بازیچه داریم ولی بازیگر نداریم نه خودمان موظفیم بازیگر باشیم نه کسی بازیگر در عالم هست به نام خدای سبحان فرمود حواستان جمع باشد یک وقت هم ما این بساط بازی را جمع می کنیم «إِنَّا لَجَاعِلُونَ» با جمله ی اسمیه، با لام تأکید، با «نون» تأکید «إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدٌ جُرُزًا» ما این سطح زمین را به صورت یک خزان عمومی در می آوریم بساط این بازی را جمع می کنیم چون بازی وسیله است اینکه هدف نیست بهشت بازی نیست، جهنم بازی نیست، قیامت بازی نیست ابدی است اما دنیا این محدوده بازی است ما بساط بازی را جمع می کنیم لذا فرمود: «إِنَّا جَاعِلُونَ مَا عَلَى الْأَرْضِ» هر چه هست زینة لها» حواستان جمع باشد. در سوره ی مبارکه ی «یونس» آنجا مشخص فرمود که بحثش قبلاً گذشت فرمود در ضمن مثلی جریان زینت زمین را تشریح کرد فرمود وضع زمین این است که آنچه را که در خودش می یابد زینت اوست نه زینت اهل زمین آیه ۲۴ سوره ی مبارکه ی «یونس» این است که «حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ» این را گرچه به عنوان مثال ذکر می کند گرچه دارد دنیا را به این تشبیه می کند ولی این ترین را به زمین نسبت می دهد چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» در چند آیه بعد که خواهد آمد فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ» آیه ی ۴۶ همین سوره ی «کهف» «الْمَالُ وَالْبَنُونَ» این مال مطلق است هم قناطر مقرر را شامل می شود، هم خیل مسومه را شامل می شود، هم حرث را شامل می شود همه را شامل می شود «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» نه زینت شماس، خب پس ما زینتمان کجاست فرمود در سوره ی «اعراف» که بحثش گذشت فرمود: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۳) شما زینتتان آنجاست در معبدتان است اگر خواستید خودتان را

بیارایید بروید در معبد بخواید زمین را ببینید بله آنچه که هست زینت زمین است شما عمله ی دیگری نباشید آخر خودتان را مزین کنید چرا برای دیگری کار می کنید بیانی که بحث مسکن قبلاً داشتیم مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) این را از امام (سلام الله علیه) نقل کرد که آنهایی که بیش از حد لازم بنا درست می کنند یک وقت است کسی برای اجاره ی دیگران است، فروش دیگران است خب این در حقیقت خدمتی دارد می کند به جامعه ده طبقه، بیست طبقه دارد به دیگری خدمت می دهد این حساب دیگر است یک وقت برای خودش دارد برج می سازد که چند مرتبه بنشیند درباره ی این گونه از افراد روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده این است که فرشتگانی به این گونه افراد می گویند «یا أفسق الفاسقین این تُرید» (۴) کجا می خواهی بیایی؟ خب مگر ما چقدر می خواهیم زندگی کنیم و چقدر می خواهیم مرّفه باشیم یک وقت است خدمت به جامعه است آن خیر و رحمت و برکت است آن دیگر برای شخص نیست حالا- یا می فروشد یا اجاره می دهد بالأخره یک کار تولیدی است اما فقط خودش می خواهد این بهره را ببرد می گویند «یا أفسق الفاسقین این تُرید» پس اگر ما خودمان بخواهیم مزین بشویم، زینت خودمان را مشخص بکنند او همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت وضعش این بود که «خُذُوا زِينَتَكُمْ» آیه ۳۱ سوره ی «اعراف» این بود «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» گرچه برخی احتمال دادند که وقتی می خواهید بروید مسجد زینتهایتان را در بیاورید اما بالأخره می تواند این معنا هم باشد.

ص: ۴۲۲

- ۱- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.
- ۲- (۲۴) . الکافی، ج ۱، ص ۳۱۱.
- ۳- (۲۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۱.
- ۴- (۲۶) . وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۱.

یک روایت لطیفی را مرحوم صدوق در کتاب شریفی من لا یحضره الفقیه در لباس مصلی در آنجا ذکر می کند که اگر کسی لباس خوبی، نویی در منزل دارد این را برای مهمانی اش نگه داشته و اگر از مهمانی آمده این لباس را گرفته و همان لباس مُندرس منزل را پوشیده و نماز خوانده مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از امام (سلام الله علیه) نقل می کند که این شخص معلوم می شود که «فلیس لله اکتسی» (۱) این معلوم می شود کسوه اش و جامه در برکردنش برای خدا نیست خب خدا در می آورد دیگر خب آدم لباس نو دارد اولین بار با آن نماز بخواند چه بهتر که با او نماز بخواند نه اینکه این را بگذارد کنار لباس کهنه ی منزلی را بگیرد با آن نماز بخواند این «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» این را هم می تواند شامل بشود.

خب، بنابراین این دوتا آیه طبق فرمایش ایشان یک بیان جامعی است که هم وضع دنیا را تشریح می کند، هم وضع ما را تشریح می کند و هم خدمت رساندن به دیگران را هم از تنبیل و بیکاری و بی تولیدی جلوگیری می کند، هم از انباشتن برای خود جلوگیری می کند «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» بعد فرمود این در یک مقطع خاص است «لِنَبْلُوَهُمْ» تا شما را ما بیازماییم همین پس برای آزمون است «لِنَبْلُوَهُمْ أَهْلَهُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا» بعد در آیه دیگر فرمود: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» ما بعد ویران می کنیم ما که قصدمان این نبود که اینجا بیاراییم که تا اگر یک وقت خواستیم ویران کنیم کسی به ما اعتراض بکند که چرا ساختی تا ویران بکنی که، ما حالا یک مهد کودکی بود، کودگستانی بود یک بساط بازی داشتند برای اینکه بچه ها آنجا بازی کنند حالا بچه ها که رفتند این بساط بازی برای چه باشد خب این را تبدیل می کنند به چیز دیگر، بنابراین آنچه را که ایشان اینجا فرمودند ناظر به همین دو، سه بخش است به ضمیمه آنچه که در سوره ی مبارکه ی «حدید» آمده که «اعْلَمُوا» آیه ی بیست سوره ی مبارکه ی «حدید» این است که «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» من این قدرم، به من این قدر رأی دادند اینها بازی است و چون بازی است دامنگیر ما می شود این چنین نیست که ما اینها را رها بکنیم در زمان بازنشستگی اینها ما را رها بکنند که، اگر کسی برای خدمت هست «طوبیٰ له و حُسن مآب» یک نعمت خوبی است اما اگر خدای ناکرده کسی گرفتار این اوهام باشد در دوران کهنسالی بعد کم کم عندالاحتضار ما همه ی این امور را رها می کنیم اینها چنگ می زنند ما را رها نمی کنند سَرّ اینکه انسان در هنگام مرگ فشار می بیند فشار جان دادن برای همین است که ما رها کردیم این رها نمی کند مگر اینها که تبهکاران اند دنیا را رها کردند دنیا اینها را رها می کند اگر دنیا اینها را رها بکند که آدم فشار جان دادن ندارد که، فشار قبر ندارد که، یک معتاد را وقتی گرفتند او هر چه دستش است می اندازد دور اما آن مواد را انداخته دور اعتیادش را که نینداخت دور این اعتیاد او را به فریاد در می آورد مشکل ما در حال مرگ این است که ما متعلق علاقه را ترک می کنیم چه بخواهیم چه نخواهیم ولی تعلق در اختیار ما نیست که ترکش کنیم این دو، این تعلق بدون متعلق داد ما را در می آورد این سه، چرا معتاد وقتی مواد از او گرفتند دادش بلند است؟ برای اینکه اعتیاد بی مواد در می آورد تعلق بدون متعلق فریاد آدم را در می آورد این می شود فشار قبر حالا این به صورت یا آتش در می آید یا آن عمود آهن در می آید یا سایر چیزهاست که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا» این جزئیاتش را باید روایات مشخص کند ولی اصل درد این است، خب.

١- (٢٧). من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٠٦.

در سوره ی مبارکه ی «حدید» که فرمود اینها مقاطع پنج گانه دارد معلوم می شود که بعضیها کودکان هشتاد ساله اند، بعضی کودکان نود ساله اند، بعضی کودکان هفتاد ساله اند بازی، بازی است دیگر حالا فرق نمی کند یک وقت با این اسب چوبی سوار می شود، یک وقت چرخ و فلک سوار می شود بازی می کند یک وقت با بازیهای دیگر خودش را سرگرم می کند این کریمه ی سوره ی مبارکه ی «حدید» پنج مقطع است دیگر حالا- اگر کسی رفته در پارکی ورزش کرده برای کهنسالها یک طور ورزش، برای نوسالها یک طور ورزش او چون یک گوشه دیگر است یک گوشه ی باغ است آن بازی نیست خب بازی است دیگر حالا- آن شخص چون هشتاد سالش است نرمش دارد بازی دارد آن بازی نیست؟ بازی است بالأخره دیگر حالا بعضیها کودک هشتاد ساله اند بعضیها کودک هفت ساله، هشت ساله بازی، بازی است فرمود اگر این شد حیات دنیا لعب است و لهو است و زینت است و تفاخر است این استنباط البته برای مرحوم شیخ بهایی است غالباً در کتابها هم از ایشان نقل شده که مقاطع دنیا در همین پنج مقطع بازی خلاصه می شود دنیا بما آنها دنیا نه زمین و آسمان « وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (۱) که بعد به صورت خزان درمی آید، خب.

قصه ی اصحاب کهف برای خلیها شنیده شده بود و تعجب آور که چگونه یک چند نفر جوان اینها سیصد سال شمسی به خواب رفتند و ۳۰۹ سال قمری به خواب رفتند نه غذایی خوردند نه آبی نوشیدند خواب به این طولانی، بی غذایی، بی آبی این قصه برای آنها تعجب آور بود این «أم»، «أم» استفهامی است که همراه با معنای انقطاع است یعنی شما گمان کردید « أم حَسِبْتِ» یعنی «بل حسبت أيتها المخاطب» که این کار، کار عجیبی است مگر می شود انسان سیصد سال بخوابد، مگر می شود انسان سیصد سال آب نخورد، مگر می شود انسان سیصد سال غذا نخورد « أم حَسِبْتِ أَنْ أَصْرَحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» درست است شگفت آور است اما برای شما شگفت آور است نسبت به آیات ما نه، ما هر روزه از این کارها را داریم ما یک مُشت خاک را یک « أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى» (۲) را به صورت این لَوْلُو لالا- در آوردیم الآ- ن صدها دانشکده تلاش و کوشش می کنند تا این انسان را بشناسند آن هم تازه بدنش را بشناسند نه روحش را کسی می خواهد متخصص چشم چپ بشود، کسی می خواهد متخصص چشم راست بشود بسیاری از بیماریهاست که مربوط به چشم است هنوز کشف نشده، بسیاری از بیماریهاست که مربوط به گوشت است هنوز کشف نشده، این چشم چیست؟ این گوش چیست؟ این قلب چیست؟ چطور جوانه زده؟ همین یک قطره آب « أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى» فرمود اینها که عجب نیست سیصد سال کسی بخوابد ما هر روز داریم از این کارها می کنیم هر روز داریم از این معجزات به شما نشان می دهیم چون حالا عادی است برای شما احساس تعجب نمی کنید.

ص: ۴۲۴

۱- (۲۸). سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.

۲- (۲۹). سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.

درباره ی رقیم جناب زمخشری در کشاف پنج الی شش قول ذکر کرده که رقیم چیست؟ (۱) حالا برخیها گفتند که اسم آن منطقه ای که قریه ای که اینها اهل آن قریه بودند رقیم بود برخیها گفتند نه آن مکانی که این کهف در آنجا بود رقیم بود، برخیها گفتند که چون اسامی اینها در لوحی مرقوم شد آنجا نصب شد شده رقیم، برخیها گفتند چون اسامی و قصه و داستان اینها در سینه ی همان غار در درون غار حک شد مرقوم شد شده رقیم یکی از وجوه ضعیف هم این است که این رقیم اسم آن کلب است اینها وجوهی است که گفته شده، فرمود حالا- شما خیال کردید که این کار، کار عجیبی است برای ما « اُمَّ حَسَبَتْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » برای شما ممکن است تعجب آور باشد ولی در بین ما ما از این آیات فراوان داریم حالا اصل این قسمت را که قرآن کریم نقل می کند ان شاء الله باز گو بشود روایات معتبری که ضمن این هست چون مستحضرید این حکم شرعی را به همراه ندارد باید طوری باشد که بالأخره طمأنینه بخش باشد این هم مطلب دیگر اگر یک خبر واحدی بود مخالف عقل نبود، مخالف روایات نبود، مخالف آیه نبود آن را هم ممکن است آدم پذیرفت.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۷ تا ۱۳ سوره کهف ۸۷/۱۰/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

«نَا جَعَلْنَا مِا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِغِيرًا جُزْأً (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عِدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)»

ص: ۴۲۵

۱- (۳۰). ر.ک: الکشاف، ج ۲، ص ۴۷۲.

چون اکثر مشکلات همین غرور متاع دنیا است ذات اقدس الهی حقیقت دنیا را تشریح کرد مهم ترین کاری که انبیای الهی و اولیای معصوم (علیهم السلام) انجام دادند بعد از مسئله ی توحید و وحی و نبوت و معاد شناساندن دنیا است که دنیا را به ما شناساندند که این چیست هم توقع ما را محدود کردند، هم این فراز و نشیبهای دنیا را مشخص کردند در این کریمه ذات اقدس الهی فرمود ما این دنیا را مزین کردیم تا شما چند صباحی راحت باشید بدانید آنچه بیرون از جان شماست قبل از اینکه شما او را ترک کنید او شما را ترک می کند بنابراین خود را آلوده نکنید در بسیاری از این خطبه های نماز جمعه ی معصومین (علیهم السلام) این تعبیر آمده است که «ارفضوا هذه الدنيا التارکه لکم» (۱) فرمودند قبل از اینکه این دنیا را ترک کنید زیرا قبل از اینکه شما این را ترک کنید او شما را رها می کند بعد فرمودند شما فعلاً خوابید بعد یک وقت بیدار می شوید که همه چیز از دستتان رفته جریان اهل دنیا که بعد هنگام مرگ بیدار می شوند جریان اصحاب کهف است که اینها سیصد سال خواب بودند دفعتاً بیدار شدند این چنین نیست که آن قصه «قضیه فی واقعه» باشد خلیها همین طورند حالا بعضی

هفتاد سال خواب اند بعد بیدار می شوند «الناس نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا» (۲). بعضی کمتر و بعضی بیشتر این «الناس نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا» برای آن است که قبل از اینکه ما را بیدار کنند ما خودمان بیدار بشویم گفتند اولین قدم سالکان الی الله یقظه است که از خواب بیدار بشود که آنچه هست برای من است یا برای من نیست. در سوره ی مبارکه ی «حجرات» فرمود آنچه که زینت شماست در درون جان شماست در بسیاری از آیات فرمود آنچه بیرون از شما نیست زینت شما نیست اما این منافات ندارد که بهره برداری از اینها حلال است اما غرور به اینها بد است قرآن فرمود شما از آن استفاده نکنید فرمود این معیار فضیلت نیست یک، مغرور نباشید دو، خودنمایی نکنید سه، اینکه «عَزَّوَجَلَّ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (۳) در اثر همان فریبکاری دنیاست، اینکه «هُمُ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا» در اثر فریبکاری دنیاست فرمود خلیها تلاش و کوشش شان این است که منزل چه کسی، خانه چه کسی، اتومبیل چه کسی، فرش چه کسی چشم گیرتر است «هُمُ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا» (۴) اثاث با «ثاء» همان لوازم البیت است آن اساس با «سین» همان پایه های دیوار را می گویند و گرنه لوازم البیت اثاث با همین «ثاء» است فرمود: «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا» چه کسی فرشش بهتر است، چه کسی چشم گیرتر است، چه کسی چشم نوازتر است این می شود دنیا، پس اگر در بعضی از روایات ترغیب شده است که شما جامه ی خوب بپوشید هنگام نماز، وقتی وارد مصلی می شوید با لباس خوب وارد بشوید نماز جمعه و عید بروید با لباس خوب بروید این معنایش این نیست که اینها زینت شماست معنایش تجویز است یک، ترغیب است که جامعه، جامعه، جامعه ی منزّه و پاک و نظیف باشد دو، اما ضمناً هم گفتند که اگر یک لباس فاخری می پوشید برای رعایت نظم جامعه، یک لباس زبری هم آن زیر پوش که تو را هشدار بدهد این روایتی که دیروز از من لا- یحضره الفقیه مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل شده است که حتماً ملاحظه فرمودید ایشان این روایت را نقل می کند که اگر کسی لباسهای خوب دارد و لباس خوب را هنگام نماز بیرون می آورد وقتی از مهمانی آمد منزل لباس خویش را از تن بیرون می آورد با همان لباس کهنه ی منزلی نماز می خواند این معلوم می شود که «فلیس لله اکتسی». اما حالا چندتا روایتی از کتاب شریف وسائل بخوانیم تا روشن بشود که تجویز استفاده از این مظاهر یک مطلب است، اقتران به اینها یک مطلب دیگر است وقتی آدم باور کرد که اینها زینت انسان نیست مغرور نمی شود اما وقتی باور نکرد خیال کرد اینها زینت انسان است مغرور می شود برای اینکه جلوی این کار گرفته بشود و بین این دو مطلب جمع بشود ائمه (علیهم السلام) هم روششان را مشخص کردند هم دستورهای خودشان را به ما روشن بیان کردند روششان این بود که در منزل یا روی حصیر می نشستند یا روی فرش زبر می نشستند و مانند آن، وقتی می خواستند بیایند بیرون در جامعه ظهور کنند لباس تمیز و خوب می پوشیدند این وجود مبارک امام هشتم (سلام الله علیه) است که در بین ائمه این سلطان دنیا و آخرت شده همان طوری که در بین انبیا (علیهم السلام) وجود مبارک سلیمان خصیصه ای دارد که برای انبیای دیگر پیش نیامده وجود مبارک امام هشتم (سلام الله علیه) هم خصیصه ای دارد که برای سایر ائمه پیش نیامده این دیگر به مصالح الهی برمی گردد، خب وجود مبارک امام هشتم خب سلطان دنیا و آخرت بود این در همان اتاق خاص خودشان که می نشستند روی حصیر روی فرش زبر می نشستند وقتی می خواستند بیایند بیرون با جلال و شکوه بیرون می آمدند به ما هم گفتند همین کار را داشته باشید بعد هم وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) وقتی بیرون می آمدند لباس تمیز و خوب برای جامعه می پوشیدند که جامعه با این وضع روبه رو بشود اما یک پارچه ی زبر و خشن و درشتی را هم آن زیر می پوشیدند که این بدن عادت به نرم نکند این دو طایفه نصوص در روایات ما هست حالا مراجعه ی به من لا یحضره الفقیه شاید خیلی آسان نباشد اما مراجعه به کتاب شریف وسائل این خیلی سخت نیست در کتاب شریف وسائل کتاب صلوات ابواب لباس مصلی چندین روایت است که مربوط به همین مسائل است لباس پوشیدن، عمامه گذاشتن، کفش پوشیدن، چطور کفش بپوشیم، چطور عمامه بگذاریم، تحت حنک یعنی چه، برای امامت تحت حنک درست کنیم که از احد الکتفین به

کتف دیگر برود همه ی اینها منصوص است لکن برای اینکه روشن بشود یک بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر است در نهج البلاغه که حضرت چیزی به یکی از اصحاب داد یا یکی از کارگزاران او کارمندان حضرت تمکن مالی اش بد نبود ولی ژنده پوشی را انتخاب کرد کهنه پوشی و مندرس پوشی و اینها را انتخاب کرد وجود مبارک حضرت فرمود: «و لیر علیک أثر ما أنعم الله» (۵) این در نهج البلاغه هست فرمود نعمتی خدا به شما داد آثارش در شما ظهور کند این چه چیزی است پوشیدی، خب برخیها خواستند بگویند «وَأَمَّا نِعْمَتُ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۶) اطلاقش شامل این گونه از مسائل هم می شود ولی بالآخره حضرت فرمود: «و لیر علیک أثر ما أنعم الله» آثار نعمت الهی باید در شما ظهور کند که دیده بشود نه شما به این فکر باشی که به چشم دیگران نشان بدهی که چه کسی چشم گیرتر است تا بشود «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً» نه، طرزی عاقلانه و معتدلانه رفتار کن تا آثار نعمت الهی دیده بشود.

ص: ۴۲۶

- ۱- (۱) . غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۳۸.
- ۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.
- ۳- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۰.
- ۴- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.
- ۵- (۵) . نهج البلاغه، نامه ی ۶۹.
- ۶- (۶) . سوره ی ضحی، آیه ی ۱۱.

اما در وسائل طبع مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) جلد پنج صفحه ی بیست به بعد عنوان باب این است «باب استحباب لبس الثوب الحسن من خارج و الخشن من داخل و كراهه العكس» برخیا عوام فریبی بکنند يك لباس نرمی را زیر بپوشند يك لباس زبر و خشنی را رو بپوشند این را فرمود این کار مکروه است نهی شده بالأخره اما يك لباس خوبی را انسان برای حفظ حرمت جامعه رو بپوشد و يك لباس زبری را زیر بپوشد که بدن عادت به رفاه نکند این مستحب است آن وقت این قصه را لابد شنیدید که عده ای وجود مبارک امام باقر یا امام صادق (سلام الله علیه) را خواستند نصیحت بکنند به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رسیدند سفیان ثوری در مسجد الحرام امام صادق (سلام الله علیه) را دید «و علیه ثيابٌ كثيره القيمه حسانٌ» لباسهای خوبی در بدن مطهر امام صادق (سلام الله علیه) دید این گفته «و الله لا تینه و لأویخته» می روم _ معاذ الله _ حضرت را تویخ می کند «فدنا منه فقال یا بن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و الله ما لبس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل هذا اللباس» پیامبر هرگز چنین لباسی نپوشید «ما لبس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل هذا اللباس و لا علی و لا أحدٌ من آبائک» این چه لباسی است که شما در بر کردید؟ «فقال له ابو عبد الله (علیه السلام) کان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فی زمانٍ قترٍ مُقترٍ» وجود مبارک پیامبر در زمانی بود که زندگی مسلمانها بسیار سخت بود در آمدشان بسیار کم بود وضع توده ی مردم بسیار بد بود اما الآن وضع توده ی مردم خوب است خب ما چرا این لباس خوب نپوشیم؟ «کان رسول الله» در آن زمان بود «و کان يأخذ لقتره و اقتاره» چون مُقتر بودن آن حضرت هم رعایت می کرد در حد آن دهه های پایین مردم زندگی می کرد اما «و إنَّ الدنيا بعد ذلك أخرجت عزاليها فأحقَّ أهلها بها أبرارها» بعد «ثم تلی» حضرت این آیه را قرائت فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (۱) فنحن أحقُّ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ غَيْرَ أَنِّي يَا ثَوْرِي هَمِينِ سفیان ثوری فرمود ما بهره بردیم لکن مطلب دیگر هم هست «غیر آنی یا ثوری ما تری علی من ثوبٍ إنما لبسته للناس» اینکه من لباس خوب پوشیدم برای احترام جامعه است بعد دست سفیان ثوری را کشید جلو آورد «ثم اجتذب يد سفیان فجزها إليه» دستش را کشید جلو آورد «ثم رفع الثوب الأعلى» این پارچه رویی را کنار زد «و أخرج ثوباً تحت ذلك علی جلده غليظاً» یک پارچه پیرهن زبری که زیر پوشیده بود آن را به او نشان داد گفت این لباس خوب را من پوشیدم برای حفظ جامعه و آبروی جامعه خب جامعه محترم است دیگر من که می آیم نباید با لباس ژنده و درشت بیایم در جامعه که، اما آن را پوشاندم برای اینکه بدن عادت نکند به رفاه اما توی سفیان تو برعکس کردی یک جامه ی خشنی را رو پوشیدی آن زیرش را جامه ی نرم پوشیدی که بدنت راحت باشد فرق ما و شما این است «فجزها إليه» یعنی دستش را کشید جلو دست سفیان را کشید جلو آورد «ثم رفع الثوب الأعلى و أخرج ثوباً تحت ذلك علی جلده غليظاً فقال (علیه السلام) هذا لبسته لنفسی» فرمود آن جامه ی خشن را برای خودم پوشیدم که بدن به رفاه عادت نکند «هذا لبسته لنفسی غليظاً و ما رأيت» اینکه دیدی تو که لباس روست این للناس است خب بالأخره مردم محترم اند من که وارد جامعه شدم نمی شود با لباس ژنده وارد بشوم که «ثم جذب ثوباً علی سفیان أعلاه غليظ خشن و داخل ذلك ثوبٌ لئین» فرمود اما تو این رویش زبر است درونش نرم است که بدنت با نرم عادت کند «فقال (علیه السلام) لبست هذا الأعلى» را این خشن را برای مردم پوشیدی «و لبست هذا لنفسک» (۲) آن نرم را برای خودت پوشیدی این فرق ما و شما. در حدیث دوم که آن هم باز از وجود مبارک امام صادق «دخل علی أبي محمد (ع) فنظر إلى ثيابٍ بياضٍ ناعمه قال فقلت فی نفسی» این هم کامل بن ابراهیم شد آن هم خواست زاهدانه به حضرت ارشاد کند حضرت را نصیحت کند «فقلت فی نفسی ولی الله و حجته یلبس الناعم من الثياب و يأمرنا نحن بمواساه الاخوان و ینهانا عن لبس مثله فقال مبتسماً» حضرت فرمود «یا کامل! و حسر عن ذراعیه فإذا مسح أسود خشن علی جلده فقال هذا لله و هذا لکم» وقتی که به حضرت کامل اعتراض کرد که شما چه لباسی می پوشید ما را می گویند با مردم مواسات کنیم شما که لباس نرمی پوشیدی

فرمود جلو بیا این لباس را پوشیدم برای حرمت جامعه، این زیرش که می بینی خشن و زبر است برای خودم که عادت نکند نفس بنابراین جمع بین اینها این طور در مسئله داخل منزل و خارج منزل هم این طور است در داخل منزل که انسان چطور رفتار کند و خارج منزل چطور رفتار کند در باب ۲۹ روایاتی است که از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) است ابن ابی عبّاد می گوید که «کان جلوس الرضا (علیه السلام) فی الصیف علی حصیر و فی الشتاء علی مسح و لبسه الغلیظ من الثیاب حتی إذا برز للناس تزین لهم» (۳) این برای زندگی درون و بیرون این ذوات قدسی. در حدیث پنجم همان باب ۲۹ آمده که وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابی ذر فرمود: «مَنْ رَقَعَ ذِیْلَهُ وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ عَفَّرَ وَجْهَهُ فَقَدْ بَرَىءَ مِنَ الْكِبْرِ یَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ كَانَ لَهُ قَمِیصَانِ فَلِیْلِسَ أَحَدَهُمَا وَ یَلْبَسُ الْآخَرَ أَخَاهُ یَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ تَرَكَ الْجَمَالَ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَیْهِ تَوَاضَعًا لِلَّهِ كَسَاهُ اللَّهُ حُلَّةَ الْكِرَامَةِ یَا أَبَا ذَرٍّ إِبْسَ الْخَشْنِ مِنَ اللَّبَاسِ وَ الصَّفِیقِ مِنَ الثِّیَابِ لئَلَّا یَجِدَ الْفَخْرَ فِیكَ مَسْلُكَةً» (۱۰) مواظب باش که مبدا این غرور نفوذ بکند در تو بنابراین اینکه گفتند تزین کنی، شانه بزنی، معطر باشی اینها به ما گفتند که اینها زینه للناس برای جامعه و حفظ جامعه و امثال جامعه است اینها زینت انسان نیست زینت انسان همان است که در سوره ی مبارکه ی «حجرات» بیان کرده که «حَبَّبَ إِلَیْكُمْ الْإِیْمَانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ» (۴) آن می شود زینت انسان، خب درست است که اینها حرام نیست ولی وجود مبارک حضرت امیر خلیفه ی مسلمانها بود آن روز کل خاورمیانه در اختیارش بود بارها ملاحظه فرمودید الان چندین کشور و چندین دولت شد آن روز یک کشور بود ایران هم چندتا استانداری بیشتر نداشت مصر با همه ی عظمتش هم یک استانداری بود این مالک اشتر را به عنوان استاندار فرستاد دیگر کل منطقه ی یمن و این امپراطوری ایران و آن قسمتهای روم و قسمتهای مصر و این قسمتهای شامات و اینها همه ی این خاورمیانه تحت حکومت مرکزی بود و خلیفه اش هم وجود مبارک حضرت امیر بود، خب نمی گوئیم کسی مثل او زندگی بکند شدنی نیست برای افراد ولی می خواهیم بگوئیم اینها ترغیب نکردند نگفتند اینها مستحب است، نگفتند اینها فضیلت دارد حدّا کثر گفتند اینها بد نیست، اینها حرام نیست نه اینکه ترغیب کرده باشند که مثلاً مستحب باشد آدم این کار را بکند حالا شانه کردن و امثال ذلک، لباس تمیز پوشیدن حرف دیگر است درباره ی کفن سفارش کردند مستحب است کفن خوب باشد حتی قیمتی هم باشد اما اینها را نگفتند وجود مبارک حضرت امیر پیرهنی گرفته غالباً اینها پیرهن را خیاط بدهند پُرو بکند و دوباره بیاید و سه باره برونند و اینها نبود این پیرهنهای آماده ی دوخته ی بازار را می رفتند می خریدند وجود مبارک حضرت دوتا پیرهن خرید اینها در کتاب الغارات آمده این الغارات از کتابهای بسیار خوب ماست یکصد سال تقریباً قبل از نهج البلاغه است نوشته شده و برخی از مدارک نهج البلاغه همین کتاب الغارات است غارتهایی که بنی امیه در زمان حکومت حضرت امیر اعمال کردند صاحب این کتاب این غارتهای را جمع آوری کرده خطبه هایی که حضرت در این زمینه خوانده در آن کتاب آمده شده الغارات خب در آنجا هست که وجود مبارک حضرت امیر این پیرهنی که خریده یکی را به خودش داد یکی را به پیغمبر، پیغمبر گفت کدامش بهتر است تو جوان تری بگیر حالا- اینها که برای اوست و برای ما قصه است ولی این کار را خلیفه ی مسلمین کرده، خب پیرهنی که خیاط می دوزد بالآخره پُرو می کند، بالا دارد، پایین دارد، کم دارد، زیاد دارد، قیچی می گذارد اندازه است اما پیرهنی که آدم از بازار بخرد خب قدری بلندتر از آستین در می آید یا کوتاه تر در می آید در این الغارات آمده در جای دیگر هم آمده یکی از روایاتی که مرحوم صاحب وسائل هم نقل کرده همین بخش است که حضرت این آستین را دیده که مقداری بلندتر است این را جمع کرده گذاشته جایی یک سنگ آورده زده و درست کرده پوشیده این شده خلیفه ی مسلمین نه اینکه این کار مستحب باشد خب آدم می تواند قیچی بکند با نظم خاصی این آستین را کوتاه بکند اما آستین را جمع بکند یک جا بگذارد با سنگ این را کم بکند یعنی می خواهد بگوید اینها چیزی نیست فضیلت برای اینها نیست خیلی به دنبال اینها نروید پس اگر یک وقت

فرمود: «مَنْ حَرَّمَ» لسانش این است که اینها حرام نیست نه اینکه اینها زینت شماست زینت شما جای دیگر است حالا یا «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱۲) ناظر به این است که زینت مرد مسلمان در مسجد است یا ناظر به این است که وقتی می روید آنجا لباسهای تمیز بپوشید، شانه بکنید و مانند آن و اما اساس کار این است که اگر کسی همین را هم دستور دادند برای اینکه این مثل معروف عرب که به صورت نظم و نثر در آمده اصلاً این روایات بعداً گرفته شده «فقل لجديد الثوب لا بد من بلي» یعنی هر وقت یک پیرهن خوبی، جامه ی خوبی، قَبای خوبی، رِدای خوبی از خِیاطی آوردی با او حرف بزن بگو ای پیرهن تو یک وقت کهنه می شوی آبروی من را کهنه نکن «فقل لجديد الثوب لا بد من بلي» (۵) این را در مثلهای عرب هست اما مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) روایات فراوانی در این زمینه ذکر کرده که اگر کسی لباسی را از خِیاطی آورده وضو بگیرد رو به قبله چندتا آیه بخواند دو رکعت نماز بخواند آیهالکرسی بر آن بخواند که خدایا توفیقی بده که من در این لباس معصیت نکنم آبروی من محفوظ باشد با او فخر نکنم این می شود درست بالأخره جلوی ما را گرفتند از اینکه ما اشتباه بکنیم زینت زمین را زینت خودمان نپنداریم.

ص: ۴۲۷

- ۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۲.
- ۲- (۸) . وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰ - ۲۱.
- ۳- (۹) . وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۳.۱۰ . وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۴.
- ۴- (۱۱) . سوره ی حجرات، آیه ی ۷.۱۲ . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۱.
- ۵- (۱۳) . دیوان الامام علی (ع)، ص ۲۱۹.

این قصه را با تشریح مسئله اصحاب کهف شروع کرد فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَئِيَّاهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا * وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِغِيرًا مُّجْرَمًا» بعد آن وقت قصه ی اصحاب کهف را نقل کرد اما در جریان دنیا، دنیا را نمی شود گفت که معدوم است مثل شرّ، شرّ یک امر عدمی است یعنی «لا وجود له أصلاً» اما دنیا موجود اعتباری است یکی از بحثهای حکمت این است که «الوجود إمّا حقیقی و إمّا اعتباری» موجودات اعتباری دادند به مسئله اخلاق از یک نظر، قوانین از یک نظر، مسائل اجتماعیات از یک نظر، مسائل سیاسی از یک نظر دیگر اینها موجودات اعتباری اند که حالا اگر کسی مدیر کل شد، وزیر شد و ستمی پیدا کرد فرمان او باید اجرا بشود باید جامعه اطاعت بکند و مانند آن، این گونه از امور که در تدبیر منزل و سیاست مدینه و جامعه و اخلاق مطرح است مقسیم همه ی اینها موجود اعتباری است قسیم این موجود حقیقی است آن حکمت در بخشهای عالی می گوید «الموجود إمّا حقیقی و إمّا اعتباری» موجود حقیقی را می دهد به حکمت نظری، موجود اعتباری را می دهد به حکمت عملی تا تسطیح کند اما مسائل شرّ واقعاً عدم است، معدوم است چیزی در کار نیست این است که در سوره ی مبارکه ی «حدید» پنج مقطع برای دنیا ذکر کرده که لهو است، لعب است، زینت است، تفاخر است، تکاثر است این امور وهمی محض نیست یعنی «خارجیه کلّ شیء بحسبه» امور اعتباری که منشأ اعتبار دارد نه حقیقت در این مقاطع پنج گانه است.

اما راجع به اتّخاذ ولد قبلاً گذشت که در جریان بت پرستی یا بت سازی یا بت فروشی و مانند آن دو مطلب بود یکی ممتنع بود عقلاً، یکی ممنوع بود نقلاً آنکه ممتنع است عقلاً این است که ذات اقدس الهی فرزند داشته باشد نه اتّخاذ ولد آن را در سوره ی مبارکه ی «انعام» و مانند آن گذشت که در آیه ی ۱۰۱ سوره ی مبارکه ی «انعام» بود که اینها برای خدا فرزند قائل اند در حالی که او «يَدْبِغُ السَّمِیَّاتِ وَالْأَرْضِ» است «أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» او که همسر ندارد چطور فرزند داشته باشد یک عده واقعاً فرزند قائل بودند این «لقد ولد الله» در قرآن هست، «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (۱) برای نفی همین است ولد ندارد برای اینکه «لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» برای همین است اینها ممتنع عقلی است لذا قرآن برهان اقامه کرده که اینها محال است اما اتّخاذ الله ولدا، اتّخاذ الرحمن ولداً که امر تشریفی باشد اینها ممنوع است نه ممتنع آنهایی که می گفتند «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (۱۵) این کار را دین تحریم کرده نباید چیزی که فعلاً برای ما که حوزوی هستیم روشن است بگوییم برای مردم جاهلیت در چهارده قرن قبل هم روشن بود الیوم هم شما وقتی به هند و امثال هند سفر می کنید می بینید مجسمه هایی هستند که موش را می پرستند اینکه بارها عرض شد اینکه ما وارد حرم می شویم در و دیوار را می بوسیم برای اینکه اینها حقّ حیات دارند نسبت به ما، اگر اینها نبودند ما آدم نمی شدیم برای اینکه ایران یک وصله است نسبت به هند «بضعه من هند» یک استانداری است نسبت به هند، هند کجا آن اسرار هند کجا، سبقت هند کجا، عظمت هند کجا ما تازه رفتیم بعد از انقلاب به برکت انقلاب در صنایع سنگین راه بیفتیم آنها سالیان متمادی صنایع سنگین داشتند ما هنوز در انرژی هسته ای می خواهیم وارد بشویم آنها از سالهای قبل اتمی بودند اما موش پرستی در آنها هست، از بدتر از موش پرستی هم بگیرید تا بالاتر همین مردم اند دیگر، همین عصر علم است دیگر اگر نباشد حوزه و دانشگاه، اگر نباشد قرآن و عترت بشر بالآخره به جایی سر می سپارد مگر افسانه است اینها یا الیوم دارند می پرستند؟ بیش از آن مقداری که ما به زمزم احترام می کنیم اینها جسارت است به ادرار گاو دارند احترام می کنند چطور صورت می شورند با این ادرار امروز دیگر اینها که قصه نیست که اینکه می بینید این سالها ادّعی دروغین پیدا شده، عرفانهای کاذب پیدا شده، مدّعیان امامت پیدا شده همین است اگر نباشد حوزه و بیانات حوزه و علوم اهل بیت و این مراجع مردم را به هر سبکی بخواهند می برند خیال نکنید که حالا برای شما روشن است برای

همه ی مردم روشن است نه خیر برای خلیها روشن نیست لذا فرمود ولد داشتن ممتنع است «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» (۲)، اتخاذا ولد به عنوان تشریف این ممنوع است محرم است برای اینکه این زمینه را برای او فراهم می کند بنابراین اینکه فرمود اگر کسی بگوید «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» (۳) یا «اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (۴) این گرفتار باس شدید خواهد شد ناظر به این است این مکتبی هم که در بحث دیروز گفته شد ناظر به اجر حسن بود که مربوط به بهشتیهاست حالا فرمود ما داستانی را که می گوئیم به حق می گوئیم در صدر قصه ی حضرت یوسف (سلام الله علیه) فرمود داستانی که ما تشریح می کنیم این احسن القصص است در جریان اصحاب کهف فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» (۱۹) در جریان اصحاب کهف فرمود ما داستان اینها را بالحق می گوئیم ولی در جریان حضرت یوسف نفرمود ما احسن القصص را برای شما می گوئیم فرمود اصل کلی ما در قصه سرایی این است که «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» که قبلاً در سوره ی «یوسف» گذشت این «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» منصوب است تا مفعول مطلق نوعی باشد یعنی «نحن نقص عليك قصصاً أحسن القصص» نه «أحسن القصص» قصه ی یوسف احسن القصص نیست قصه ی یوسف احسن القصص است، قصه ی نوح این طور است، قصه ی انبیای دیگر این طور است، قصه ی اولیای دیگر این طور است هر قصه ای که قرآن نقل می کند «يقص علينا قصصاً أحسن القصص» نه «أحسن القصص»، خب پس قصه ی یوسف احسن القصص است، قصه ی ابراهیم احسن القصص است قصه ی همه انبیا یعنی ما هر قصه ای که می گوئیم منزّه از اغراق است، مبرای از افراط و تفریط است، تشبیه بی جا در آن نیست، اغراق در آن نیست، غلو در آن نیست، کذب در آن نیست، هیچ چیزی در آن نیست حق محض است همان بیان را در جریان اصحاب کهف دارد که «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» این حق و حسن بودن از اوصاف بارز قرآن کریم است ذات اقدس الهی این کتاب را به حق وصف کرد فرمود: «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «اسراء» قبلاً خواندیم یعنی آیه ی ۱۰۵ سوره ی «اسراء» این بود «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» این کتاب حق است قصصش حق است، وَعَدَشْ حَقٌّ است، وعیدش حق است، گزارشش حق است، برهانش حق است، صدر و ساقه اش حق است این کتاب حق است. در بخش دیگر فرمود: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْخَبَرِ كِتَابًا مَّثَابًا مَّثَابًا» (۵) بهترین کتاب همین است قصه اش احسن است، وَعَدَشْ احسن است، وعیدش احسن است، برهانش احسن است، داستانش احسن است، تشریحش احسن است، تکوینش هم احسن است اختصاصی به قصه ندارد، اختصاصی به نبأ کهف ندارد هر جا قرآن لب باز کرد حرف زد به احسن وجه و به احق وجه سخن گفت خواه به صورت قصه ی یوسف و داستان اصحاب کهف باشد خواه به صورت مطالب دیگر چون جامع همه ی آنها آنکه در سوره ی «زمر» آمده که «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْخَبَرِ» و در سوره ی «اسراء» گذشت که «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» (۶) فرمود این قصه گرچه معروف هست بین شما کم و زیاد دارد یکی اصحاب رقیم را از اصحاب کهف جدا کردند این طور نیست که آنها یک داستان دیگر داشته باشند آنها یک داستان دیگر داشته باشند نه، همین اصحاب کهف اصحاب رقیم اند برای اینکه اسامی اینها مرقوم شده در لوحی حالا یا در موزه ی آن روز بود یا در سینه ی همان کوه حک شده بود یا در هر دو هم در سینه ی کوه حک شد هم در لوحی بود در موزه ی آن منطقه هر دوی آن قابل جمع است اینها مثبتان اند معارض هم نیستند رقیم بودنشان همین است این طور نیست که اصحاب رقیم یک داستان دیگر داشته باشند و قرآن نامی از آنها ببرد بعد بگوید «نَحْنُ نَقُصُّ» (۷) و هیچ اسمی هم از آن اصحاب رقیم نبرد، خب فرمود ما این را بالحق می گوئیم اصل این داستان فی الجمله بود و مورد شگفتی بود اما نه شگفتی شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر وجود مبارک حضرت مخاطب است برای اینکه الگوی همه ی مخاطبان است نظیر «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْطَبَنَّ عَمَلُكَ» (۸) و مانند آن که خطاب به حضرت است اما «إِيَّاكَ عَنَى وَاسْمِعْ إِنِّي جَارٌ» نه اینکه برای حضرت تعجب بود حضرت آیات برتر از این و قوی تر از این و عمیق تر از این را پشت سر گذاشته خودش که

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (۹) خودش آیه ی کبرای الهی است این بیان نورانی حضرت امیر که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) نقل کرده دیگران هم نقل کردند که حضرت امیر فرمود: «ما لله آیه أكبر منی» (۱۰) خب بالأخره خدا آیاتی دارد، بهشت دارد، جهنم دارد، عرش دارد، کرسی دارد، لوح دارد، قلم دارد همه ی اینها آیات الهی اند اما فرمود از من بزرگ تر خدا آیتی ندارد «ما لله آیه أكبر منی» خب این هم نفس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است دیگر جدا که نیست خب وجود مبارک پیغمبر هم همین حرف را دارد دیگر حالا- آن کسی که «آیه الله الكبرى» است بالقول المطلق حالا آن می آید در قصه ی اصحاب کهف تعجب می کند بنابراین این تعجبها برای توده ی مردم است نه برای خود حضرت اینکه فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ» نه اینکه تو خیال کرد فرمود خلیها از این تعجب می کنند لذا سؤال می کنند که داستان اصحاب کهف چیست؟ گاهی سؤال آنها نقل می کند نظیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (۱۱) و مانند آن درباره ی قصص و داستانها هم «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْآنِ» (۱۲) آمده که سؤال کردند از این قصه که در همین سوره ی مبارکه ی «كهف» قصه ی ذی القرنین هست گاهی هم مسبوق به سؤال این چنین نیست یا سؤال آنها نقل نمی شود ولی بالأخره درصدد بودند که بفهمند این جریان چیست فرمود ما حَقَّش را می گویم یعنی باطلی در آن نیست، اغراقی در آن نیست، افراط و تفریطی در آن نیست اصل داستان را می گویم اصل داستان از اینجا شروع می شود «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» مستحضرید که این مفسران هم به آن تذکر دادند در بعضی از تعبیرات روایی هم شاید باشد که اینها جوان نبودند جوانمرد بودند از فتوت آنها قرآن سخن به میان آورده بعضی از آنها شاید میانسال بودند اما تعبیر قرآن شَبَاب نیست یعنی جوان، جوانمردانی بودند قیام کردند فتوت و جوانمردی این سال و ماه نمی شناسد ممکن است کسی از نظر تاریخ سالمند باشد ولی جوانمرد، فتوت و رادمردی صبغه ی بدنی ندارد، صبغه ی خلقی ندارد، صبغه ی خلقی دارد «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ» اوا گرفتند یعنی مأوی گرفتند رجوع کردند که بمانند یک وقت است که گردشگری است می رود غاری می ماند این نمی گویند «أوى الى الكهف» اما یک وقت کسی بخواهد پنهانده بشود به کهفی مأوی یعنی جایی که آدم می رود و پناه می گیرد و آنجا می ماند فرمود اینها مأوی گرفتند به کهف «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» اینها دیگر ناامید شدند حالا- آن قصه چه بود فی الجمله معلوم می شود یک انحراف اعتقادی بود، ظلمی هم بود، بی عدالتی بود اینها از همه جا به ستوه آمدند هیچ جایی نداشتند یک وقت است کسی همه ی وسائل را می تواند طی کند ولی خودش برتر از آن است که به این وسائل متوسل بشود این علم لدنی می خواهد، رحمت لدنی می خواهد، قدرت لدنی می خواهد این می خواهد لدن یعنی از نزد خدا اینها را بگیرد «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» (۲۸) و مانند آن این برای آن اوحدی از بندگان سالک است یک وقت است نه، یک انسان معمولی است و بیچاره شد دستش از همه جا کوتاه شد عرض می کند خدایا این وسائل که مشکل ما را حل نمی کند یا به ما نوبت نمی رسد یا ما رفتیم دیدیم از اینها کاری ساخته نیست ما به تو پناه بردیم تو که مسبب اسبابی اینکه می گویند «من لدنک»، «من لدنک» برای این است ما گرچه از آن علم لدنی طرُفی نمی بندیم برای اینکه ما در ردیف همین اسباب و عللیم اما وقتی از این اسباب و علل جواب مثبت نشنویم ناچار بیچاره می شویم یک آدم بیچاره بالأخره به خدا متوسل می شود دیگر «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ» (۱۳) برای همین است دیگر برای اینکه یا وسیله نیست یا اگر هست ما به آنها دسترسی نداریم می گویم خدایا «من لدنک» این «من لدنک» برای ماها رواست این بیچاره ها هم همین طور بودند حالا یک وقت است خضر است می گوید ذات اقدس الهی فرمود: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۱۴) یا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: «إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۱۵) یعنی اینها کوچک تر از آن اند که تو از اینها کمک بگیری یا معلم تو باشند تو باید معلّم من باشم «إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» این برای وجود مبارک حضرت هست یا ائمه معصومین و مانند

آن، اما این راه برای همه ما باز است ما که یا دسترسی به اسباب و علل نداریم یا مراجعه کردیم دیدیم از اینها کاری ساخته نیست جواب مثبت به ما نمی دهند می گویم «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» (۱۶) این در قرآن هم هست در دعاهای ما در قنوت‌های ما هم هست این بیچاره ها هم همین طور بودند «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» برای اینکه حکومت این طور است، مردم این طورند، جامعه این طورند ما هم دسترسی نداریم «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» «هَيِّئْ» گرچه به معنای تهیه یعنی آماده کردن است اما چه چیزی آماده می شود؟ وقتی مواد خام را هیئت بدهند آماده می شود اگر این تار و پود در همان انبار باشد این دیگر فرش نیست وقتی مهیاست که این مواد خام هیئت بگیرد الآن این مصالح ساختمانی وقتی می تواند ستون باشد که دیگر از آن بحثها و انبارهای سیلو و اینها در بیاید نمی دانم آن حالت سیمان خام باشد در بیاید، آهن میل گرد خام باشد در بیاید هیئت که پیدا کرده قابل استفاده است «هَيِّئْ لَنَا» مهیا بکن برای ما وقتی شیء مهیا می شود که یک هیئت دلپذیری روی این مواد خام بیاید اگر هیئت نداشته باشد همان مواد خام است این دیگر آماده نیست رشد و کمال و اینها هم همین طور است یک وقت است یک مواد خامی هست شما برو حوزه درس بخوان یا برو دانشگاه درس بخوان این مواد خام است اما داشتن استاد خوب، شاگرد خوب، رفیق خوب، مدیر خوب، هم بحث خوب، هم درس خوب اینها هیئت است این هیئت وقتی روی آن ماده و استعداد و خلوص آن طلبه قرار گرفت این می شود طلبه ی فاضل «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» این رشد را به این مواد خام بده که ما بفهمیم بالأخره چیست اینها وارد این غار شدند ناله شان این بود فرمود ما جواب اینها را دادیم، چطور جواب دادیم؟ اینها را سیصد سال خوابانندیم معلوم می شود جواب نقد خدا این چنین نیست که اگر کسی گفت ربنا فوراً جواب مثبت این چنین بدهد جواب داد خدا اما بعد از سیصد سال این معنای صبر است، این معنای رضاست، این معنای سکوت حق است فرمود این گفتن، «فَضَّرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» ما هم خوابانندیم اینها را طوری خوابانندیم که هیچ صدا دیگر اینها را بیدار نمی کند بالأخره غار است و کوه است و بیابان است و سر و صداهای طوفان و رعد و برق و غرش رعد و برق و پرنده ها و هیچ چیزی اینها را بیدار نمی کند «فَضَّرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» حالا این «سِنِينَ» را بعد تشریح می فرمایند که این سیصد سال بود «وَازْدَادُوا تِسْعًا» (۳۳) یعنی ۳۰۹ سال که اگر در بعضی از جاها آمده سیصد سال مربوط به سال شمسی است و اگر دارد «وَازْدَادُوا تِسْعًا» ناظر به حسابرسی قمری است که تفاوت این شمسی و قمری هم همان نُه سال است.

ص: ۴۲۸

- ۱- (۱۴) . سوره ی اخلاص، آیه ی ۳.۱۵ . سوره ی مائده، آیه ی ۱۸.
- ۲- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۱.
- ۳- (۱۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۴.
- ۴- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۹. [۱۸.۱۹] . سوره ی کهف، آیه ی ۱۳.
- ۵- (۲۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۳.
- ۶- (۲۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۵.
- ۷- (۲۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۳.
- ۸- (۲۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

- ۹- (۲۴) . سوره ی ضحی، آیات ۶_ ۸.
- ۱۰- (۲۵) . بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶.
- ۱۱- (۲۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۱۲- (۲۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۸. [۸۳]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۸.
- ۱۳- (۲۹) . سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.
- ۱۴- (۳۰) . سوره ی کهف، آیه ی ۶۵.
- ۱۵- (۳۱) . سوره ی نمل، آیه ی ۶.
- ۱۶- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۳. [۸]. سوره ی کهف، آیه ی ۲۵.

آیات ۹ تا ۱۳ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۱

Your browser does not support the audio tag

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)»

بعد از اینکه فرمود آنچه در روی زمین است زینت زمین است و مردم بین زینت زمین و زینت انسان اشتباه می کنند بعد از گذشت عمر می فهمند که سرزمین زندگی آنها به صورت صیغید جُرز در آمده قصه ی اصحاب کهف را نقل فرمودند اصحاب کهف عدّه ای سالیان متمادی به خواب رفته بودند بعد از خواب بیدار شدند و خیلی از حقایق برای آنها کشف شد این مردم هم در خواب اند وقتی مُردند حقایق برایشان کشف می شود که «الناس نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا»^(۱) این تناسب قصه با آن آیات قبل. اما اینکه آیا برای شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این امور باعث تعجب است یا نه؟ اگر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند که برای خود پیامبر هم مورد تعجب بود از آن جهت است که «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» اما با توجه به «يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا»^(۲) کذا و کذا دیگر جا برای تعجب نیست مخصوصاً اگر جریان سوره ی «کهف» بعد از جریان اسرا باشد در جریان اسرا ملاحظه فرمودید ذات اقدس الهی بخشی از آن سفر ملکوتی را در سوره ی «اسراء» ذکر کرد که فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»^(۳) در سوره ی مبارکه ی «نجم» هم که معراج است و تتمه ی اسراست در آنجا به عنوان آیات کبرا ذکر کرده است فرمود: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَىٰ»^(۴) تا به این جمله «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»^(۵) اگر قصه ی کهف بعد از جریان اسراء و معراج است کسی که «دَنَا فَتَدَلَّىٰ» را پشت سر گذاشته، کسی که «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ» را پشت سر گذاشته برای او قصه ی اصحاب کهف تعجب آور نیست. پس جمع بین دو مطلب این است که شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن جهت که «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^(۶) ممکن است این داستان برای آن حضرت تعجب آور باشد اما از آن جهت که خودش با وحی الهی آیات کبرا را پشت سر گذاشت برای او تعجب آور نیست و خطاب به آن حضرت از آن جهت که او أسوه ی همه ی مخاطبان است و تنها گیرنده ی وحی خود آن حضرت است مخاطب آن حضرت است لذا فرمود: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا».

ص: ۴۲۹

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲- (۲). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۳- (۳). سوره ی نجم، آیات ۱۳ _ ۱۴.

۴- (۴). سوره ی نجم، آیات ۱۷ _ ۱۸.

۵- (۵). سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۶- (۶). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

پرسش: ...چرا نفرمود «أم حسبتم».

پاسخ: نه دیگر چون غالب خطابها مفرد است دیگر، غالب خطابها به شخص پیغمبر است مگر آنجایی که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مانند آن باشد آیات قبلش هم «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (۱) که خطاب به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود اینجا هم باید با شخص حضرت در میان بگذارد، خب.

چندتا مطلب است که در جریان اصحاب کهف از اهمیتی برخوردار است که بعضی از اینها مهم است بعضی از اینها هم آنکه خیلی مهم است آن اختلاف نظری است که بین مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) و غالب مفسران است گرچه مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) کتاب تفسیری جامع و مستدل تری از ایشان در دسترس نیست اما این جمله های تفسیری ایشان که درباره ی آیات فرمودند این را آن کنگره ی بزرگداشت مرحوم مفید جمع آوری کرده به نام تفسیر مرحوم شیخ مفید در هر سوره ای مثلاً دو آیه، سه آیه، چهار آیه کمتر و بیشتر را معنا کردند تفسیر مصطلح به آن صورت نیست در جریان اصحاب کهف نظر مرحوم شیخ اماته و احیاست نه انامه و ایقاز مرحوم شیخ می فرماید ذات اقدس الهی اینها را اماته کرده اینها در کهف مُردند و بعد از سیصد سال خدا اینها را زنده کرده است، ولی معروف بین اهل تفسیر چه شیعه، چه سنی سخن از خواب است و بیداری نه مرگ است و حیات بعد از مرگ این فرمایش مرحوم شیخ که دارد «أماهم الله ثم أحياهم» اینها را اماته کرد اینها مُردند البته اجساد اینها برای اینکه نپوسد «نُقِلُّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» (۲) آفتاب می تابید و خدای سبحان بدن اینها را جابه جا می کرد از پهلو راست به پهلو چپ و اینها «ثم أحياهم» شاید احیا را از کلمه ی بعث استفاده کردند که فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» ولی معروف بین اهل تفسیر و شاید روایات هم همین را تأیید کند سخن از خواب و بیداری است نه سخن از مرگ و احیای بعد از مرگ است جریان مرگ و احیای بعد از مرگ سه قسم بود که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» (۳) آن قسمت هست جریان وجود مبارک ابراهیم که «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (۴) در همان قسمت است و مانند آن سه تا جریان دقیقی است در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» برای اینکه خدای سبحان در دنیا عده ای را اماته کرده بعد احیا کرده تا جریان حشر نمونه پیدا کند و جریان اصحاب کهف اگر از سنخ اماته و احیا بود مناسب بود همان جا ذکر بشود ظاهراً جریانش از سنخ احیا و اماته نیست از سنخ انامه و ایقاز است خدا اینها را خواباند و بعد اینها را بیدار کرد منتها خواب یک مرگ موقت است که «النوم أخ الموت» (۵) این کلمه ی «توفی» را در سوره ی مبارکه ی «انعام» که قبلاً گذشت ملاحظه فرمودید ذات اقدس الهی درباره ی خواب هم به کار برده که «يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (۶) یا «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (۷) خدای سبحان جان همه را توفی می کند آنهایی که می میرند در هنگام مرگ خدا جانشان را می گیرد آنهایی که نمرند هنوز و می خوابند خداوند در خواب جانشان را می گیرد جریان خواب از پیچیده ترین بحثهای عقلی و نقلی است که انسان می خوابد چه می شود؟ رابطه ی روح و بدن چه می شود؟ این روح کجا می رود؟ این برزخ متصل چیست؟ این چیزهایی که ما در خواب می بینیم توجیهشان چیست و اگر خوابیده را بیدار می کنند اول بیدار می شود بعد می شنود یا اول می شنود بعد بیدار می شود «كما هو الحق» اول می شنود بعد بیدار می شود، خب رابطه ی روح و بدن چقدر است که اول می شنود بعد بدن را بیدار می کند. خواب یک مرگ است ما هر شب واقعاً می میریم و هر شب هم به

لقای خدا می رسیم منتها از بس آشفته زندگی کردیم که اصلاً یادمان نیست ما را کجا می برند ما را می برند و می آورند اما حالا- کجا می برند، چه کار می کنند، به ما چه چیزی می گویند خیلی از مواقع است که احیاناً چیزهایی را آدم در رؤیا می بیند صبح که بلند شد دستش خالی است یادش نیست. به هر تقدیر مسئله خواب یک امر پیچیده ای است معروف بین اصحاب (رضوان الله علیهم) مسئله انامه و ایقاز است ولی فرمایش مرحوم شیخ اماته و احیاست قبول فرمایش مرحوم شیخ آسان نیست.

ص: ۴۳۰

-
- ۱- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۶.
 - ۲- (۸). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.
 - ۳- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹.
 - ۴- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.
 - ۵- (۱۱). مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳.
 - ۶- (۱۲). سوره ی انعام، آیه ی ۶۰.
 - ۷- (۱۳). سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

پاسخ: بله دیگر اینها هم تأیید می کنند حرف مفسران معروف را ایشان که دارند با فرمایش ایشان سازگار نیست دیگر غالب فرمایشات اصحاب مطابق با قرآن کریم است اما فرمایش ایشان ظاهراً بعید است حالا-ایشان از کلمه ی بعث می خواهند استفاده کنند این هم سخت است چون بعث مشترک است البته اگر کسی مُرد وقتی زنده می شود می گوید «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا» (۱) قبر هم مرقد است قبر یعنی برزخ، رقود یعنی خواب اگر درباره ی اصحاب کهف گفته شد «وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ» (۲) رقود به مُرده ها هم می گویند راقدنند، به خوابیده ها هم می گویند راقد «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا» منتها طرزی اینها خواب رفته بودند که شبیه انسان بیدار بودند که فرمود تو اینها را بیدار می یابی، بیدار می پنداری ولی اینها خواب اند مرحوم شیخ مفید می فرماید اینجا رقود نظیر «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا» یعنی اموات ولی ظاهر آیات و فرمایشات اصحاب (رضوان الله علیهم) با بیان مرحوم شیخ مفید هماهنگ نیست، خب.

فرمود اینها چنین حرفی زدند ما پاسخی که دادیم با «فاء» تفریع فرمود اینها از ما خواستند «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» ما هم بر اساس «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۳) این دعای اینها را جواب دادیم فوراً اینها را خواباندم معلوم می شود جواب الهی گاهی بعد از سیصد سال نتیجه می دهد و زمینه اش از همان وقت شروع می شود منتها درختی را که غرس کردند گاهی زود نتیجه می دهد گاهی دیر تا درخت چه درختی باشد این «فاء» تفریع نشان می دهد که از ما چیزی را خواستند ما هم جواب دادیم فوراً اینها را خواباندم «فَضَّرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» این کلمه ی «ضَرْب» این جمله را عنایت کنید اگر کسی خواست مشکل روزمره ی او حل بشود این کتاب تفسیر المنجد می تواند مشکلش را حل کند اما اگر خواست پژوهش قرآنی داشته باشد، مفسر باشد، محقق باشد، عالم بشود کتابهایی نظیر منجد و امثال منجد صبغه ی علمی ندارد شما باید یک کتاب عمیق نظیر مقایس نظیر اقرب الموارد کتابهایی که مخصوص این آیات قرآن کریم است یا لغات است نظیر نهاییه ابن اثیر و بعد از او که متفرع و مترتب بر اوست و به قدرت و عظمت علمی او نیست مجمع البحرين است این مجمع البحرين ما بعد از آن نهاییه ابن اثیر اهل سنت نوشته شده نه به آن قدرت علمی است نه به آن صیغ بالأخره کتابی است که بسیاری از مشکلات را می تواند حل کند تازه مجمع البحرين برای کسی که بخواهد محقق باشد اصلاً گاهی ممکن است ما چند سال به منجد مراجعه نکنیم کتاب علمی نیست اما این کتاب اقرب الموارد شما قبلاً هم به عرضتان رسید این بزرگوار می گوید ما برای جمع لغات عرب مدتها زحمت کشیدیم شهرهای مرزی، روستاهای مرزی همه ی اینها را پشت سر گذاشتیم برای اینکه شهرهای مرزی، روستاهای مرزی کلمات دخیل فراوان دارند اما آن روستا و شهرهایی که در متن و بطن منطقه های عرب نشین هست آنها ارتباطشان با خارج بسیار کم بود یا نبود ما سعی کردیم لغات را از آنجا شناسایی کنیم صاحب قاموس فیروزآبادی هم تلاش و کوشش شان برای لغت شناسی کم نیست سالیان متمادی اینها مجتهد در لغت شناسی اند یا آن حقیقت و مجاز یا اساسی را که زمخشری نوشته از این قبیل است، مقایس از این قبیل است این کلمه ی قَصَص در همین آیه قرآن کریم هر جا به کار رفته مفرد به کار رفته در اولش فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (۴) وقتی به اقرب الموارد مراجعه می کنید می بینید که بیان می کند که «أحسن القصص أي أحسن البيان» در پایان همان سوره ی مبارکه ی «یوسف» دارد «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (۵) اگر یک کتاب لغت عمیق قابل اعتماد و استنادی نظیر مقایس، نظیر اقرب الموارد نظیر کتابهایی مانند این قصص را جمع بداند خب قابل اعتماد است و گرنه همین کتابهای یاد شده مثل اقرب می گوید

قصه جمعش قصص است دیگر قصص را به عنوان جمع ذکر نکردند به هر تقدیر اگر یک وقت می خواهید روزمره مشکل روزانه ی او سخنانی او حل بشود بله یک کتاب دم دستی بد نیست ولی بخواهد عالم بشود این راهش نیست، خب.

ص: ۴۳۱

-
- ۱- (۱۴). سوره ی یس، آیه ی ۵۲.
 - ۲- (۱۵). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.
 - ۳- (۱۶). سوره ی غافر، آیه ی ۶۰.
 - ۴- (۱۷). سوره ی یوسف، آیه ی ۳.
 - ۵- (۱۸). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.

فرمود ما این قصه را برای شما بیان می کنیم ما اینها را خوابانندیم این جریان ضرب را هم جناب زمخشری در کشف معنا کرده، هم مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذکر کرده زمخشری گفت «ضَرَبْنَا عَلٰی اَذَانِهِمْ» یعنی چیزی را به عنوان پرده جلوی گوش اینها گذاشتیم آویزان کردیم که حجابی باشد که اینها حرفها را نشنوند و بیدار نشوند لکن مرحوم امین الاسلام تلاش و کوشش کرده از بعضی از لغت شناسان نقل کرده که «ضَرَبْنَا عَلٰی اَذَانِهِمْ» یعنی «سَلَطْنَا عَلَيْهِمْ» کذا و کذا بعد از بزرگان لغت شناس نقل کردند این معنای کنایی است وقتی گفتند خدای سبحان «ضرب الله به الفالنج» فلج را دامنگیر کسی کرد او را به فلج زد سخن از آویختن نیست، سخن از زدنِ مصطلح نیست سخن از سلطه است یعنی ما خواب را بر اینها مسلط کردیم بعد مرحوم امین الاسلام این جمله را هم بازگو می کند که می گوید این کلمه ی ضَرَبَ به معنای تسلیط این یک کلمه ی عربی نیست که معادل فارسی داشته باشد قبلاً هم از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) نقل شد که عربی را مُبیین گفتند چون «یُبیین الألسن و لا تُبیینه الألسن» (۱) این قدرت دارد که زبانهای دیگر را ترجمه کند ولی زبانهای دیگر آن قدرت را ندارند که این را ترجمه کنند عربی مُبیین است لذا بعضی از اوصاف را یا افعال را با تک واژه بیان می کنند و رسالتش هم ایفا می شود و همان معنا را شما بخواهید در فارسی یا غیر فارسی بازگو کنید می بینید تک واژه ندارید ناچارید از چند کلمه کمک بگیرید اگر معنا بسیط بود و در لغت عرب با تک واژه آن معنا ایفا شد آدم به مقصد می رسد اما اگر همان معنای بسیط را شما بخواهید معاد فارسی یا غیر فارسی بیاورید ناچارید چند کلمه را دوخت و دوز کنید، جمع کنید تا این چند کلمه آن معنای بسیط را برساند و در این وسطها ضایعات و ریخت و پاشش کم نیست برای اینکه اگر شما سه تا کلمه یا چهارتا کلمه را جمع کردید هر کدام از این کلمه به منزله ی بندِ غربال است هر کدام از این کلمه به اندازه ی خودش جا می گیرد بین این چهارتا کلمه خالی است وقتی بین این چهارتا کلمه خالی بود خیلی از آن لطایف معنای مُدِرک می ریزد این ریزش است آن معنا بسیط است، الفاظ مرکب است، بیان اینها فاصله است این معنا می ریزد لذا «یُدِرک و لا یوصف» که گفته می شود در این گونه از موارد است یعنی در این گونه از موارد هم هست یعنی آن معنا بسیط است لفظی که تک واژه باشد بتواند آن را ادا کند نیست از چند کلمه آدم باید کمک بگیرد دوخت و دوز بکند این کلمات هم مرکب اند بینشان فاصله است در این فواصل آن لطایف می ریزد لذا خیلی از چیزهاست که انسان بخواهد عربی را به فارسی ترجمه کند بسیار سخت است اینکه می بینید بسیاری از بزرگان تلاش و کوشش شان این است که قرآن را ترجمه نکنند برای اینکه ترجمه نمی شود نه اینکه محال است بسیار یعنی بسیار سخت است که اینجا «لام» به چه معناست، فلان حرف به چه معناست در زبان عربی انسان خوب می فهمد ولی می خواهد با فارسی بیان کند می بیند ابزار کم است شما کمتر ترجمه ای می بینید که بتواند رسالت آن خاص خود را که تفهیم معنای آیه است برساند مگر اینکه شما بگویید ترجمه آزاد است یا گزیده ی تفسیر است به این سبک باشد وگرنه ترجمه آن قدرت در فارسی نیست که عربی مبیین را تبیین کند.

به هر تقدیر مرحوم امین الاسلام می فرماید که این ضرب از آن کلمات است که ما نمی توانیم معادل فارسی یا غیر فارسی برای این کلمه از غیر عربی بیاوریم «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرَيْنِ عِدَدًا» یک وقت است که این «سِتْرَيْنِ» مبهم می خواهد ذکر بشود دیگر «عِدَدًا» در آن نیست اما می خواهد بفرماید نه، سالهای معدود و روشنی است قابل شمارش است ما شمردیم به دیگران آموختیم آنها هم می شمارند که بعد می فرمایند سیصد سال است «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» (۱) اگر قابل شمارش نباشد مبهم باشد یا مصلحت در ابهام باشد دیگر نمی فرماید «عِدَدًا» می گویند «سِتْرَيْنِ» سالیانی بود اما وقتی بخواهند بگویند معدود است قابل عِدَد است ما شمردیم به شما هم تفهیم تان می کنیم این کلمه ی «سِتْرَيْنِ عِدَدًا» را ذکر می کنند گاهی این کلمه ی عدد نشانه ی قَلت است مثل اینکه فرمودند: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» (۲) چون اگر پول زیاد باشد قابل شمارش نیست اما اگر پول خرد باشد کم باشد قابل شمارش است دیگر فرمود او را با یک مقدار پول خرد فروختند خلاصه وجود مبارک یوسف را به دراهمی فروختند که قابل شمارش است «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» که خود «بَخْسٍ» نشانه ی قَلت است «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» اینجا گرچه به لحاظ ذات اقدس الهی بالنسبه الیه سبحانه و تعالی قلیل است ولی نظر به این قسمت معطوف است که اینها معدود است معین است شمارش شده است ما برای شما شماره می کنیم و مشخص می شود آن وقت فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» و این کار را می کنیم «ثُمَّ بَعَثْنَا» حالا این اول تیر قضیه است به اصطلاح، سرفصل قضیه است، عنوان قضیه است ما اینها را خوابانیدیم بعد بیدارشان کردیم «ثُمَّ بَعَثْنَا» این بعث ما برای چند فایده است چند نکته است یکی اینکه معلوم بشود که چه کسی به این اسرار پی می برد که اینها چند سال خوابیدند «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا» اینها وقتی که بلند شدند دو حزب شدند دو گروه شدند چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» در آیات بعد خواهد آمد که آیه ی نوزده «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» اینها دو گروه شدند بعضیها از یکدیگر سؤال می کردند «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» این یک گروه بودند سؤال می کردند آن یک گروه گفتند یک روز یا نصف روز برای اینکه آن روزی که رفتند خوابیدند آفتاب در این قسمت غار بود وقتی بیدار شدند در آن قسمت اینها خیال کردند که صبح آمدند آفتاب اینجا بود عصر آفتاب آنجا این شده «بَعْضَ يَوْمٍ» دیگری گفتند که نه، برای امروز نیست آفتاب امروز نیست آفتاب روز بعد است ما امروز که آمدیم آفتاب اینجا بود فردا که بیدار شدیم آنجا بود این حرف یک گروه پس تسائل شده یک عده گفتند چقدر خوابیدیم؟ یک عده گفتند «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» آنها گفتند نه، سخن از یوم یا بعض یوم نیست «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» (۳) که بحث خواهد آمد. این حزین، حزین داخلی بود نه اینکه یک حزب به نام اصحاب کهف، یک حزب به نام اصحاب رقیم این قبیل نبود همین داخل یک عده سؤال کننده بودند یک عده جواب دهنده خدا می فرماید ما اینها را بیدار کردیم تا روشن بشود کدام یک از اینها عالم ترند به آنچه را که پشت سر گذاشتند «ثُمَّ بَعَثْنَا لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ» آن گاه فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ» حالا بحث مهمی که ما الآن در پیش داریم که پیشنهاد می دهم عرض می کنم مطلب دیگر است این «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ» در بحث دیروز اشاره شد که این اشاره به شباب و جوانی نیست به فتوت است البته گاهی این فتا و فتیان و فتیات آن بار معنوی را به همراه دارد که فتوت باشد نظیر جریان حضرت ابراهیم «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (۴) ما فتایی را که با فتوت همراه بود شنیدیم که درباره بتها نقدی دارد یا وجود مبارک موسای کریم به همراهش «قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا» (۵) و مانند آن در این جریان هم که فرمود: «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ» در چند جای همین سوره ی «کهف» از اصحاب کهف به عنوان فتنه یاد می کند اینها بار معنوی و ارزشی را به همراه دارد گاهی هم فتا به معنی مطلق جوان است چه اینکه در جریان حضرت یوسف دارد که «وَدَخَلَ مَعَهُ السُّجْنَ فَتَيَانٍ» آنجا دیگر بار معنوی ندارد یا «لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (۶) که آنجا دیگر بار ارزشی ندارد بلکه با ضد ارزش همراه است در این گونه از موارد بر

اساس قرائن حافه ای که دارد بار ارزشی دارد «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» که «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى».

ص: ۴۳۳

۱- (۲۰). سوره ی کهف، آیه ی ۲۵.

۲- (۲۱). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۰.

۳- (۲۲). سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.

۴- (۲۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۰.

۵- (۲۴). سوره ی کهف، آیه ی ۶۲.

۶- (۲۵). سوره ی نور، آیه ی ۳۳.

آن مطلب مهمی که بارها برای خود ما مسئله است و می‌خواهیم عرض کنیم این است که در جریان عاشورا پژوهی به لطف الهی سالیان متمادی است که در جریان سیدالشهداء و کربلا-سخنرانیها شده، کتابها شده از بیشترین برکاتی که از وجود مبارک حضرت گرفته شده همان احیای اسلام است ظلم ستیزی، طاغوت ستیزی این انقلاب هم از برکت اوست این جریان موفقیت برادران لبنانی در ۳۳ روز همین است، برادران مسلمان غزه همین است اینها به برکات حضرت است و آنچه که در عاشورائیات مطرح است همان مبارزه با ظلم و امر به معروف و نهی از منکر و اینهاست که حق است اما عرفائیات این عاشورا کمتر مطرح است در عرفائیات اینکه عرض می‌کنم اینجا برای ما مهم است چون این آیه مبارکه ی «أَمْ حَسِبْتَ» را وجود مبارک حضرت قرائت کردند یعنی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در کوفه بر نی این آیه را قرائت کردند آنکه مهم است این است که سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) درباره ی بخشی از اینها یاد می‌دهد که فرمایش داشتند درباره ی آن خوابی که معمولاً در بین راه قبل از اینکه حضرت به کربلا بیایند خوابی دیدند که منادی می‌گوید این قافله حرکت می‌کند مرگ اینها را تعقیب می‌کند در این باره، عصر تاسوعا وجود مبارک حضرت دم خیمه خوابی دیدند یا شب عاشورا یا صبح عاشورا خوابی دیدند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت فرمود شما فردا مهمان ما هستید و اینها. نظر شریفشان این بود که اینها خواب نبود حالت منامیه بود نه نوم، نوم آن است که بالأخره آدم می‌خوابد وضو باطل می‌شود بعد باید وضو بگیرد و اینها اما حالت منامیه این است که نه، بیدار است وضو باطل نشده می‌تواند بعد نمازش هم بخواند اما حالت کشف و شهود است نه حالت نوم این را می‌گویند حالت منامیه در عرفان ایشان فرمودند که اینها خواب نبود که وجود مبارک حضرت روی اسب خوابیده باشد یا جلوی خیمه خوابیده باشد این یک برداشت لطیفی است که این حالتی که از وجود مبارک حضرت نقل شده است به حالت منامیه تعبیر می‌کردند این یک بخش که بخواهد الآن عاشورا پژوهی و اینها به لطف الهی هست اگر در جمع شما کسانی هستند که این توفیق را داشته باشند کار خوبی است که روی عرفائیات عاشورا کار بشود، این یک بخش. بخشی هم مربوط به اینکه در شب عاشورا وجود مبارک سیدالشهداء بعد از اینکه آن سخنرانی را کرد و آنها عرض کردند که ممکن نیست دست از شما برداریم خواص اصحاب را که خواستند جای اینها را در بهشت به اینها نشان دادند خب این کشف و شهود است دیگر این دیگر خواب نیست پس انسان می‌تواند در دنیا مادامی که هست بهشت را ببیند البته اینکه جهاد اکبر می‌گویند این جهاد اکبر این است نه آن جهاد اکبر اخلاقیات جهاد اوسط است در اخلاقیات جمع بین عقل است و نفس امّاره این نفس به شهوت و غضب یا وهم و خیال می‌کشاند عقل به حکمت می‌کشاند، به معرفت می‌کشاند، به زهد و تقوا می‌کشاند و مانند آن این جنگ هست اگر انسان پیروز شد در جهاد اوسط پیروز است جهاد اکبر از آن به بعد است یعنی کسانی که در حدّ سلمان و اباذرند یا در حدّ شیخ انصاری اند یا در حدّ مقدّس اردبیلی اند اینها تازه سربازان جهاد اکبرند در جهاد اکبر جنگ بین عقل است و قلب، عقل می‌گوید که به همین مقدار بسنده کن راه بسیار سخت است، قلب می‌گوید خیر من نمی‌خواهم بهشتی بشوم که من می‌خواهم بهشت را بینم این جنگ بین علم حصولی و حضوری، جنگ بین ادراک حضوری و ادراک شهودی، جنگ بین فلسفه و عرفان این جنگ اکبر است جهاد اکبر است این است که می‌خواهند ببینند نه اهل بهشت بشوند اینها اهل بهشت اند این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا» (۱) این مقام «کأنّ» است می‌خواهند از مقام «کأنّ» به مقام «أنّ» برسند مثل خود حضرت امیر فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا از دَدْتُ يَقِينًا» (۲) وقتی درباره ی مبدأ فرمود من آن نیستم که نبینم و عبادت کنم «ما كنتُ أعبُد ربّاً لم أره» (۳) درباره ی معاد هم به طریق اولی این فرمایش را دارد اینها مقام «أنّ» است که برای آنهاست اینهایی که در خطبه ی همام آمده «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا» یا «هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» این مقام «کأنّ» است این مقام «کأنّ»

همان است که نصیب حارثین زید شده که مرحوم کلینی نقل می کند که به حضرت عرض کرد یعنی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد که «کأنتی أنظر إلی عرش ربی [و] قد وضع للحساب» (۴) این در راه است بین راه است این مقام «کأن» است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این اصطلاح را در آوردند که از حضرت سؤال کردند احسان چیست؟ فرمود: «الإحسان أن تعبد الله كأنک تراه» (۵) طریزی خدا را عبادت بکنی که گویا می بینی اگر این قسمت بازرسی شد می شود عرفانی این برای شب عاشورا که عده ای را حضرت انتخاب کرد جای اینها را به آنها نشان داد شده، شده روز عاشورا در روز عاشورا کاری خود وجود مبارک علی بن الحسین عرض کرد «هذا جدی رسول الله» (۶) این «هذا» اشاره به چیست؟ اشاره به چیست؟ «هذا جدی رسول الله» یک وقت است که نقل می شود که «هذا جدی رسول الله (ص) قد سقانی بكأسه الألفی» (۷) و به من پیام داد به شما اطلاع بدهم که «العجل، العجل» یک وقت است که نه، در نقل این چنین ذکر بشود که «هذا جدی رسول الله» این حالت احتضار است یا قبل از احتضار حالت احتضار خب همه ی ما ان شاء الله حضرت را می بینیم اما در حالت وداع که طلعه است هنوز انسان در دنیا هست به حالت احتضار و ورود برزخ نشده عرض کند «هذا جدی رسول الله» معلوم می شود شهود است دیگر این هم یک بخش. در جریان حضرت سکینه (سلام الله علیها) وجود مبارک امام حسین (سلام الله علیه) یکی از برادرزاده هایش خطبه کرده، خواستگاری کرده گفته که مرا به عنوان دامادی قبول کنید حضرت فرمود در بین دختران من سکینه در حدی نیست که تو بتوانی با او زندگی کنی او برای تو خانه دار باشد، بچه بیاورد، داخله ی زندگی تو را حل بکند نیست و تو هم در آن حدی نیستی که با سکینه زندگی کنی این در مقتل مقرر هست حضرت فرمود سرش این است که سکینه (سلام الله علیها) «فالغالب علیها الاستغراق مع الله» (۸) این غالباً غرق جمال و جلال الهی است شاهد قضیه این است که در قتلگاه خلیها بودند تنها کسی که از آن گلوی بریده این حرف را شنید سکینه بود این چنین نیست که حرف را همه بشنوند خب وجود مبارک بچه های ابی عبدالله بودند، زینب کبرا بود، ام کلثوم بود خلیها کنار جسد بودند تنها کسی که شنید که جریان سلام مرا به شیعیان برسانید به اینها بگویید مرا بهانه نکنند برای کشته هایشان گریه بکنند این حیف است کشته هایشان را بهانه کنند، شهدایشان را بهانه کنند برای من گریه کنند «أو سمعتم بغریبٍ * * * أو شهید فاندبونی» (۹) نه اینکه مرا بهانه کنید برای آنها گریه کنید این حیف است آنها را بهانه کنید برای من گریه کنید خب از غیر سکینه که نقل نشده که این همه بودند دیگر اطراف. وجود مبارک حضرت از این کارها زیاد داشت در مسئله ی خواندن قرآن این «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ» را در شام قرائت فرمودند، «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكُفْهِ وَالرَّقِيمِ» را در کوفه قرائت فرمودند خب مستحضرید وجود مبارک زینب کبرا (سلام الله علیها) یک سخنرانی مثلاً عاطفی کرده خلیها دست به شمشیر می کردند چطور می شود علنی علی رؤس الأَشْهَاد حضرت قرآن بخواند و همه بشنوند و کسی قیام نکند اینها را فریب دادند دیگر گفتند اینها _ معاذ الله _ بر باطل اند اگر همه می شنیدند همان روز قیام می کردند در بین این همه جمعیت شما از زید بن ارقم نقل می کنید اگر ان شاء الله تحقیق بکنید که آیا همه شنیدند، آیا گوش همه آن لیاقت را داشت بشنود در اینکه وجود مبارک این آیات را تلاوت فرمودند اینها «مَمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» است در اینکه بعضیها شنیدند و نقل کردند آن هم «مَمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» است این دوتا مطلب مفروق عنهماست اما آیا همه شنیدند؟ چطور شد آنها نشنیدند؟ چه گوشی می خواهد تا انسان بشنود؟ با چه گوشی می تواند بشنود؟ آنکه الآن تسبیح موجودات را می شنود آن بیان را هم می شنود اینها را جزء عرفانیات عاشوراست و متأسفانه مطرح نیست در «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱۰) هم همین است آن رفته عوام فریبی بکنند و آیه بخواند که «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ» خب وجود مبارک زینب کبرا جلویش را گرفته فرمود شما اشتباه می کنید «أظننت یا زید حیث أخذت علینا أقطار الأرض و آفاق السماء» (۱۱) تا آخر اما وجود مبارک سیدالشهداء علی رؤس الأَشْهَاد در آن

جلسه ی علنی چنین آیه را بخواند همه بشنوند باز جا برای عوام فریبی باشد این بعید است پس سه مطلب است یکی وجود مبارک حضرت قرآن خواندند این مفروق عنه است، یکی اینکه بعضیها شنیدند این هم مفروق عنه است اما آیا اینکه چطور شد که دیگران نشنیدند، آیا همه شنیدند و اعتنا نکردند چرا آن را پس نقل نکردند از آنها نقل نشده اینها عرفانیات عاشوراست که ان شاءالله اگر فراغت کردید اینها تنها مسئله روضه خوانی نیست اینها هم علم است، هم عبادت است، هم تقرب به ولایت اینهاست اینها هم سهمی دارد ان شاءالله.

ص: ۴۳۴

- ۱- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
- ۲- (۲۷) . بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.
- ۳- (۲۸) . الکافی، ج ۲، ص ۵۴.
- ۴- (۲۹) . الکافی، ج ۲، ص ۵۴.
- ۵- (۳۰) . بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.
- ۶- (۳۱) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۵.
- ۷- (۳۲) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۴.
- ۸- (۳۳) . الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۴۲۴.
- ۹- (۳۴) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۶.
- ۱۰- (۳۵) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۲۷.
- ۱۱- (۳۶) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

آیات ۹ تا ۱۴ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۲

Your browser does not support the audio tag

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبَّنَا رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴)»

قصص قرآن کریم مسبوق به سؤال است و گاهی چون در کتابهای غیر محرف انبیای گذشته آمده است و گاهی هم چون مشتمل بر آیه الهی است. جریان اصحاب کهف از هر نظر واجد این خصوصیات یاد شده است هم معروف بین عده ای از صاحب نظران بود، هم در کتابهای آسمانی آمده لذا مورد سؤال قرار گرفت و هم خودش مشتمل بر آیات الهی است ذات اقدس الهی این قصه را تطهیر می کند از آن لوث تحریف و افراط و تفریط پاک می کند و درست تبیین می کند لذا فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» و اینکه فرمود اینها فتنه ای بودند ما اینها را خوابانیدیم تا معلوم بشود که کدام یک از دو گروه اینها را درست شماره کردند «احصی» فعل ماضی است چه کسی شماره کرده، چه کسی شماره نکرده مستحضرید که خود این کمالی نیست که آدم ساعت خواب عده ای را یا ساعت خواب خودش را بداند خواب اگر عادی باشد ساعت خوابش را انسان چه بداند، چه نداند جزء آیات الهی نیست اما خدای سبحان فرمود ما این کار را کردیم تا ببینیم چه کسی شمرد، چه کسی احصا کرد که «احصی» فعل ماضی است، چرا؟ برای اینکه یک طرفش امر عادی است یک طرفش آیه ی الهی است اگر انسان یک روز یا یک نصف روز در اثر خستگی اش بخوابد این یک امر عادی است اما سه قرن بخوابد این آیه الهیه صرف دانستن یک رقم و عدد هدف این قصه نیست فرمود ما اینها را بیدار کردیم تا معلوم بشود چه کسی آیت شناس است، چه کسی آیت شناس نیست. بیان ذلک این است که آیات در قرآن کریم به دو قسم تقسیم شده است آیات آفاقی است مثل آسمان و زمین، موجودات زمینی، موجودات آسمانی آنچه بیرون از جان انسان است آیات الهی است آیات انفسی که روح انسان، بدن انسان، رابطه ی روح و بدن، کیفیت اجتماع اینها، کیفیت افتراق اینها، کیفیت تأثیر و تأثر متقابل روح و بدن و مانند آن جزء آیات انفسی است که در درون آدم است در این قصه یک سلسله آیات انفسی را ذات اقدس الهی نصیب اینها کرده آیات خود را در درون اینها نهاده کرده یک عده نفهمیدند خب آدم سه قرن بخوابد این آیه ی الهی در درون او پیاده بشود بعد هم که بیدار بشود نمی فهمد. این معلوم می شود که یک عده نه تنها از آیات آفاقی طرفی نمی بندند از آیات انفسی هم طرفی نمی بندند اینکه در پایان یکی از حوامیم سبعة آمده «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۱)، خب آیه ی الهی در درون انسان پیاده می شود و انسان هیچ نمی فهمد این خطر برای همه ی ما هم هست که گاهی معجزات الهی، آیات الهی در درون خود انسان هست او مقلب القلوب حالاتی را در جان انسان پیاده می کند و انسان همه اش خواب است بر فرض هم که بیدار بشود بیداری حسی است نه بیداری عقلی عقلش همچنان خواب است آنکه تشخیص می دهد عقل است او هم که بیدار نشده. این بیان نورانی حضرت امیر «سلام الله علیه» که در نهج البلاغه هست «نَعُوذُ

بِاللَّهِ مِنْ سُبُاطِ الْعَقْلِ» (۲) همین است سُبُاط با «سین» یعنی خواب، تعطیلی «یوم السبت»، «یوم السبت» شنبه را که می گویند سَبْت یعنی تعطیل عرض کرد خدایا ما به تو پناه می بریم از اینکه عقل جامعه بخوابد «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبُاطِ الْعَقْلِ» خب اگر عقل جامعه خوابید می شود «الناس نیام» اگر هم بیدار شد بیداری حسی است آنکه تشخیص می دهد خوابش آیه ی الهیه بود یا خوابش امر عادی بود آن عقل است او که بیدار نشده اگر عقل بیدار نشده آن نیروی تشخیص بیدار نشده حس که چنین فرقی نمی گذارد که، بنابراین همینها که «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» هستند، «إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ» هستند، قرآن خیلی تجلیل می کند از اینها، اینها مؤمن اند همینها بعضی از آیات انفسی را درک نمی کنند یک عده درک می کنند بنابراین اینها فرمود ما اینها را بیدار کردیم تا معلوم بشود چه کسی اُحْصَى، چه کسی لم يُحْصَى، چه کسی شماره کرد چه کسی شماره نکرد بر اساس همین جهت است آنکه شماره می کند نباید بخوابد عقل انسان که نمی خوابد اگر عقل است نمی خوابد این ارشاد سالبه به انتفاء موضوع است این بیان نورانی حضرت امیر و گرنه عقل اگر عقل است نمی خوابد آنکه عاقل است نمی خوابد آنکه همه اش خواب است در حقیقت ارشاد به نفی موضوع است یعنی عقل پیدا نکرده این بیان نورانی که درباره ی پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» است این حدیث را شماره مراجعه می کنید درباره ی مؤمن هم هست وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمود: «تنام عینی و لا ینام قلبی» (۳) چشمم می خوابد قلبم نمی خوابد البته آن دیگر حوزه ی بیداری اش فراوان است، قلمرو شهودش فراوان است اما مؤمنین به آن حضرت که حوزه ی بیداری و قلمرو شهودشان اندک است بالأخره محدود است مؤمن اند شما در روایات مؤمن نگاه کنید می بینید مؤمن «تنام عینی و لا ینام قلبه» قلبش نمی خوابد در خواب قلبش بیدار است در بیداری هم بیدار است لذا خوابهای خوب می بیند همان طوری که در بیداری صبح تا غروب مشغول درس است بعضی از روزها تکرار مکررات است بعضی از روزها چیزهایی هم می فهمد در خواب هم بشرح ایضاً بعضی از خوابها تکرار مکررات است بعضی از شبها هم خواب خوب می بیند عقل بما آنه عقل لا ینام نوم برای موجودی است که ارتباط تنگاتنگ با عالم طبیعت داشته باشد اگر یک موجود مجردی تام بود که خواب ندارد که حتماً یعنی حتماً این روایت را که مربوط به اینکه قلب مؤمن نمی خوابد ملاحظه می فرمایید بعد مراجعه می کنید به آن روایتی که وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمود: «تنام عینی و لا ینام قلبی» (۴) تا معلوم بشود اگر کسی امت آن حضرت است شاگرد آن حضرت است چه در خواب، چه در بیداری منتها با این تفاوت که آن حضرت در عرش است مؤمنین در فرش اند ولی بالأخره امت او هستند ابورافع است یا دیگری در سفری که وجود مبارک حضرت در جایی استراحت کرده بودند این رفت کنار درخت و این شاخه ها را تکان داد و شاخه را شکاند حضرت در همان عالم رؤیا فرمود ابورافع چه می کنی؟ عرض کرد که بینم شما در خواب می بینید یا نه، فرمود تو خیال کردی من که می خوابم چشمم می خوابد قلبم هم می خوابد «تنام عینی و لا ینام قلبی».

ص: ۴۳۵

۱- (۱). سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.

۴- (۴). بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.

پاسخ: خب بله، داریم اما این عرش نسبت به آن عرش فرش است تازه آن عرشی که «دَنَا فَتَدَلَّى» (۱) نصیب صاحب آن عرش می شود قلب مؤمن که عرش رحمان است نسبت به او فرش است بنابراین گاهی آیه ی الهی به یک جمع داده می شود تا معلوم بشود چه کسی خواب است چه کسی بیدار فرمود ما اینجا خواستیم بیازماییم همینها که مؤمن اند البته بیرون از اینها هم افراد ممکن است دو دسته شده باشند یک عده بگویند کم، یک عده بگویند بیدار آنهایی که خواب بودند با آثار باستانی می فهمند که چقدر خوابیدند آنها که بیدار بودند می گویند نه الله أعلم، «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» (۲) از همان اول می فهمند که کار به دست دیگری است این عده تا پول را نبرند در عهد دقیانوس این دینار و درهم را نبرند در بازار و معلوم نشود که این دینار برای سه قرن قبل است نمی فهمند سه قرن خوابیده اما آن یکی چون در درون خودش هست نیازی به آیات آفاقی ندارد این عده که گفتند «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۳) اینها تا این پولها را نبرند و نان نخزند و آنها نگویند که این برای سیصد سال قبل است نمی فهمند که سیصد سال خوابیدند با اینکه خودشان خوابیدند اینها را خواباندند اما آن عده ی دیگر گفتند نه، «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» چه می گویند یک روز یا نصف روز این کار، کار الهی است او بهتر می داند، خب این می شود آیه بنابراین اینکه فرمود من قصه را دارم می گویم «لَتَعْلَمَنَّ أُمَّ الْحَزْبَيْنِ» این معنای عمیق را به همراه دارد و گرنه ۳۰۰ سال یا ۳۱۰ سال قمری یا شمسی اینکه نمی تواند هدف این قصه باشد که فرمود ما این کار را کردیم تا روشن بشود یک عده را می خوابانیم و بیدار می کنیم ولی خودش بیدار نمی شود با اینکه خوابانیدیم سه قرن خوابانیدیم بیدارش کردیم، حفظش کردیم ولی او هنوز بیدار نشده مؤمن هست اما آن دیگر درجه ی عالی را ندارد، خب.

ص: ۴۳۶

۱- (۵). سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۲- (۶). سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.

۳- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.

«فَصَرَّفْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتِّينَ عِدَدًا» این «عِدَدًا» با آن دو وجهی که بیان شد روشن می شود که یعنی مُهمل نیست معین است یا ناظر به این است که نسبت به ذات اقدس الهی کم است چون وقتی گفتند «عِدَدًا» یا «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً» (۱) یعنی کم است برای اینکه وقتی افراد مؤمن یعنی انسانها که مُردند وارد صحنه ی قیامت می شوند آنها گویا در زمین یا مجموعه زمین و برزخ یک ساعت بیشتر نبود آیه ی ۳۵ سوره ی مبارکه ی «احقاف» این است «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» با اینکه سالیان متمادی ماندند این یا بالقیاس الی المعاد که ابد است «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» است یا نسبت به ذات اقدس الهی که حقیقت نامتناهی است «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» است بالأخره اگر این «عِدَدًا» به معنای قلیل هم باشد بالقیاس الی الله سبحانه و تعالی قلیل است و گرنه سیصد سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری کم نیست.

پرسش: خصوصیت این آیه چیست؟ اینها که شک نداشتند مؤمن بودند.

پاسخ: خب، مؤمنین از آیات الهی برخوردارند ذات اقدس الهی این کرامت را به اینها داده هم اینها را حفظ کرده، جان اینها را حفظ کرده، هم اینها را به عنوان رهبران فکری نسل بعد قرار داده اینها بعد آمدند آثار مثبت فراوانی داشتند اولاً اینها را خدا نجات داده از شر آن طاغی و ظالم عصر نجات داده چندین کار در اینجا صورت گرفته دیگر.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَ أَيُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا» مشابه این یعنی علم فعلی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت در آنجا ذات اقدس الهی فرمود شما درست است مؤمنید، پشت سر پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نماز جماعت می خوانید نماز پنج وقت را به جماعت و پشت سر بهترین امام می خوانید بهترین مسجد بعد المسجد الحرام همین مسجد النبی است اینجا می خوانید ولی اینها برای بهشت رفتن کافی نیست «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَعُوا مِنْ قَبْلِكُمْ» که «مَسْتَهْمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ» (۲)، «حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ» (۳) و مانند آن این مضمون چند آیه است فرمود همه ی این کارها را می کنید دیگر امام جماعتی بالاتر از پیغمبر یا مثل پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» که نیست مسجدی بعد از مسجد الحرام به اندازه ی مسجد النبی که نیست شما هم نماز پنج وقت را پشت سر حضرت به جماعت می خوانید ولی اینها شما را به بهشت نمی برد اینها بعضی از کارهای واجب است بعض دیگر هم مانده و آن این است که باید در جهاد شرکت کنید «حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ» و مانند آن، اگر جهاد نباشد بله همینها کافی است اما وقتی جهاد آمد دیگران حمله کردند دفاع شده واجب هم نماز جماعت باید هم دفاع ضمن آن آیه این کریمه مطرح شد که خدا می فرماید تا اینکه ما بدانیم «حَتَّى نَعْلَمَ» این یعنی چه؟ آنجا اشاره شد که مقام ذات هویت مطلقه که منطقه ی ممنوعه است فوق بحث است صفات ذات که عین ذات است آن هم منطقه ی ممنوعه است فوق بحث است همه ی این علمهایی که دارد تا خدا بداند، تا خدا تمیز بدهد، تا خدا تشخیص بدهد اینها علمهای فعلی است «حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (۴)، «لِيُعَلِّمَ اللَّهُ» (۵)، «لِنُعَلِّمَ اللَّهُ» اینها علم فعلی است علم فعلی را از مقام فعل می گیرند اگر معلوم نه از مقام ذات اگر عالم بگیرند صفت فعل را از فعل می گیرند عین الفعل است در حوزه ی امکان است حدوث و قدم دارد، تغیر دارد، سبق و لحوق دارد و مانند آن، علم فعلی گاهی هست گاهی نیست مثل خلق خلقت گاهی هست گاهی نیست دیگر، رزق گاهی هست گاهی نیست، شفا گاهی هست گاهی نیست این تعبیر لطیف برای مرحوم کلینی «رضوان الله علیه» است مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی خیلی کم حرف دارد بسیار به عنوان حدیث نقل می کنند گاهی یک بیانات لطیفی از خودشان در آن کتاب شریف کافی دارند این چنین نیست که

مثلاً ایشان در ذیل حدیثی یا مثلاً هر حدیثی یا حدیث مشکلی بنایشان بر شرح باشد بنایشان بر جمع روایات است ایشان در باب صفات ذات و صفات فعل این بیان لطیف را دارند که اگر چیزی هر دو طرفش وصف خدا بود و خداوند گاهی به این طرف متّصف شد گاهی به آن طرف معلوم می شود صفت ذات نیست صفت فعل است اما اگر چیزی خدا به یک طرفش متّصف بود به طرف دیگر اصلاً متّصف نبود این معلوم می شود صفت ذات است مثلاً حیات طرف دیگرش موت است، علم طرف دیگرش جهل است، قدرت طرف دیگرش عجز است، حکمت طرف دیگرش سَفَه است ذات اقدس الهی این چنین نیست که گاهی به وجود گاهی به عدم، گاهی به حیات گاهی به موت، گاهی به علم گاهی به جهل، گاهی به قدرت گاهی به عجز متّصف بشود معلوم می شود اینها عین ذات است اما مسئله ی رزق، مسئله شفا، مسئله خلق امثال ذلک «قد یخلق و قد لا یخلق، قد یرزق و قد لا یرزق، قد یشفی و قد لا یشفی، قد یجیب قد لا یجیب» معلوم می شود اینها اسما فعل است اگر اینها عین ذات بود چون اینها گاهی سلب می شود _ معاذ الله _ باید ذات سلب بشود صفت ذات که قابل نفی نیست چون اینها دو طرف دارند و ذات اقدس الهی به هر دو طرف متّصف است معلوم می شود که اینها صفات فعل اند علم فعلی هم این چنین است «قد یعلم قد لا یعلم» مثل «قد یرزق قد لا یرزق، قد یشفی قد لا یشفی، قد یجیب قد لا یجیب» گاهی مصلحت در این است که به این شخص عطا بکند گاهی نه، گاهی مصلحت در این است که این شخص را شفا بدهد گاهی مصلحت در این نیست، گاهی حکمت در این است که به این شخص مال بدهد گاهی نیست لذا «قد یفعل قد لا یفعل» آنچه که در این حوزه است می شود علم فعلی وقتی علم فعلی شد به دو طرف متّصف است یعنی به ثبوت و عدم اینها که علم ذاتی نیست و گرنه ذات اقدس الهی فرمود آنچه را شما در درون دارید خدا می داند «أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۶)، «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (۷) فرمود چه بگویید چه نگویید او می داند آن علم ذاتی خدا، علم قبل از خلق آن سر جایش محفوظ است چون اینها علم فعلی است علم فعلی از مقام فعل انتزاع می شود و در حوزه ی امکان قرار داد سابقه ی عدم می تواند داشته باشد فرمود: «لِنَعْلَمَ أَى الْحَزْبَيْنِ أَحْصَى» که این «أَحْصَى» فعل ماضی است نه «أَحْصَى» افعال تفضیل باشد. یک بیان لطیفی جناب زمخشری در کشاف دارند که افعال تفضیل را که از ثلاثی مجرد باید بگیرند آن فعلی باید متعدّی باشد این ثلاثی مجردش که افضل و تفضیل بردار نیست اگر جایی باشد باید سماعی باشد اینجا هم شنیده نشده بنابراین أَحْصَى در اینجا حتماً فعل ماضی است و غالب مفسّرین هم این راه را طی کردند سیدناالاستاد هم فرمود فعل ماضی است و اگر کسی بگوید این افعال تفضیل است این تکلفی را مرتکب شده است، خب تا معلوم بشود چه کسی شمارش کرده خب چه کسی می شمارد؟ آن کسی که بیدار باشد دیگر خب آن کسی که خواب است که نمی تواند بشمارد که، أَحْصَى فعل ماضی است احصا کرده قدم به قدم هر شب، هر روز این عقل خط کشیده که امشب دوازدهمین شب است فلان شب سیزدهمین شب است، فلان شب چهاردهمین شب است، فلان شب دویستمین شب است، فلان شب دویست و یکمین شب است تا فلان این همه را می شمارد خب این کسی است که «وَفِی أَنْفُسِكُمْ» را بلد است اینکه فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» (۸) که در سوره ی مبارکه ی «مائده» گذشت همین است این «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» اسم فعل است یعنی «الزموا» یعنی همین جا تکان نخورید «الزموا أنفسکم» سر جایتان باشید ما مشکلمان این است که این را گذاشتیم اینجا در حیات خلوت همه جای عالم را دور می زنیم فقط به فکر همه هستیم مگر به فکر خودمان فرمود همین جا باش کجا می روی چه چیزی را داری نگاه می کنی؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» یعنی «الزموا أنفسکم» سر جایتان باشید اینهایی که سر جایشان بودند فهمیدند امشب دویستمین شب است یا دویست و دهمین شب است یا دویست پنجاهمین شب است وقتی هم که بیدار شدند خبر دادند گفتند «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» اینها که نمی توانند بگویند ما سیصد سال خوابیدیم که فقط می توانند بگویند این آیه الهی است

خدا می داند و رقم را او باید بررسی کند و بگوید در همینهایی که آیه ی الهی در درون جان اینها پیاده شده یک عده خواب بودند یک عده بیدار، خب «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» یعنی «أعدّ» شمرد «لِمَا لَبِثُوا أمدًا». می فرمایند: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» این جزء نبأ آن خبرهای مهم را البته حالا به هر خبری هم می گویند نبأ اما «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۹) این است، «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (۱۰) خبر مهم همینهاست در عقداالفريد یعنی ابن اثير در عقداالفريد نقل می کند که در بعضی از لوحهای قبور افراد ذی شأن آن بالایش نوشته است «قل هو نبأ عظیم أنتم عنه معرضون» که جریان قیامت است یعنی مرگ به بعد یک خبر مهمی است و شما اعراض کردید این را در بالای اولین سطح لوح قبر می نوشتند «قل هو نبأ عظیم أنتم عنه معرضون» این هم همین طور است «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» اینها «إِنَّهُمْ فَتِيَهُ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى» این بر اساس اینکه اگر کسی «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۱۱) شد اگر کسی آن هدایت اولیه را پذیرفت هدایت پاداشی نصیبت می شود، آن گرایش نصیبت می شود، آن علاقه نصیبت می شود اگر کسی اول بگوید «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» (۱۲) ما «آمَنَّا» و پذیرفتیم از آن به بعد خدای سبحان پاداش عطا می کند پاداش تنها بهشت قیامت نیست در دنیا هم پاداش عطا می کند هم رفقای خوب برای او فراهم می کند هم استاد خوب، شاگرد خوب، هم حجره ی خوب، هم بحث خوب، هم درس خوب اینها توفیقات الهی است که اگر کسی درست راه بیفتد می بیند طولی نمی کشد که همه ی این نعم برایش فراهم است ولی متوجه نیست که چطور این رفیق خوب نصیبت شده، آن استاد خوب نصیبت شده، آن شاگرد خوب نصیبت شده، آن هم حجره ی خوب نصیبت شده، این هم بحث خوب نصیبت شده، آن مستأجر خوب نصیبت شده، آن ماجر خوب نصیبت شده، این متوجه نیست همین طوری دارد در نعمت غرق است و خب اگر کسی در خانه مشکل داشته باشد ماجر یا مستأجر بدی داشته باشد، هم بحث بدی داشته باشد، شاگرد بدی داشته باشد، استاد بدی داشته باشد این دیگر ملا نمی شود اینکه فرمود ما از هر طرف نعم را به او می دهیم همین است «زِدْنَاَهُمْ هُدًى» همین است، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» همین است البته مصداق کاملش ظهور کاملش اینها در قیامت است ولی در دنیا بالأخره «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۱۳) دیگر فرمود اینها این کار را کردند ما هدایت اینها را اضافه کردیم و رابطه ی قوی تر به اینها دادیم این است که دل اینها را به خودمان مرتبط کردیم.

ص: ۴۳۷

۱- (۸) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۰.

۲- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۴.

۳- (۱۰) . سوره ی محمد، آیه ی ۳۱.

۴- (۱۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۹.

۵- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۰.

۶- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۴.

۷- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۳۵.

۸- (۱۵) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۰۵.

۹- (۱۶) . سوره ی هود، آیه ی ۴۹.

- ۱۰- (۱۷). سوره ی نبأ، آیات ۱ _ ۲.
- ۱۱- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
- ۱۲- (۱۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۳.
- ۱۳- (۲۰). سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.

حالا- چندتا سؤال مربوط به بحثهای قبل بود که آنها را بازگو کنیم این کلمه ی ماکثین که در همین سوره ی مبارکه ی «کَهِف» آیه ی سه آمده این مخصوص مَکث در بهشت است و اگر در حین بحث از مَکث جهنمیها سخن به میان آمد نه برای آن است که این ماکثین ناظر به باس شدید است و ناظر به جهنمیهاست بلکه درباره ی جهنمیها هم کلمه ی ماکث آمده چه اینکه کلمه ی لابس هم آمده در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ی ۷۷ درباره مَکث جهنمیها چنین آمده سوره ی «زخرف» آیه ۷۷ این است «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ» اینها هیچ ارتباطی با خدا نداشتند حالا یا بر اساس لَج بازی حتی در جهنم هم باشد نمی گویند «رَبَّنَا» یا نه، اصلاً همان کفر بیرونی اش در دنیایشان اینجا هم ظهور کرده اگر چیزی را هم بخواهند از خدا بخواهند دیگر خودشان مستقیماً نمی گویند «رَبَّنَا» به مالک «سلام الله علیه» که مسئول دوزخ است به مالک می گویند به خدایت بگو نه به خدای ما، نه به ربِّ العالمین به خدایت بگو جانِ ما را بگیرد «يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» لَج بازی آدم را تا آنجا هم می برد «لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» آن وقت مالک «سلام الله علیه» پاسخ می دهد «إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ» چه اینکه «لَا يَتَّبِعُ فِيهَا أَحْقَابًا» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «نبا» بود هم ناظر به همین گروه است. فتحصل که مَکث هم درباره ی بهشتیهاست هم درباره ی جهنمیها متنها مَکث جهنمیها در آیه ی ۷۷ سوره ی «زخرف» است، مَکث بهشتیها در همین آیه ای است که محلّ بحث بود یعنی «مَّا كَثِينٌ فِيهِ أَبَدًا» (۲).

ص: ۴۳۸

۱- (۲۱). سوره ی نبا، آیه ی ۲۳.

۲- (۲۲). سوره ی كهف، آیه ی ۳.

اما در جریان این نعمتهایی که ذات اقدس الهی داده.

پرسش: بهشتیها منتظر هم هستند؟

پاسخ: بله خب منتظر نجات نیستند برای اینکه در نجات اند منتظر نِعَم بعدی اند شاید یک وقت به عرضتان رسید سیدناالاستاد مرحوم علامه می فرمود حالا نمی دانم این را از مرحوم آقای قاضی نقل می کرد یا از مرحوم آقا شیخ محمدحسین که وجود مبارک سیدالشهداء «سلام الله علیه» سالی یک بار برای اهل بهشت تجلی می کند این طور نیست که حالا هر وقت خواستند خدمت حضرت برسند مقدورشان باشد خب این نِعَم هست دیگر اینها منتظر این گونه از نِعَم اند.

پرسش: شما در مباحث گذشته فرمودید آنجا مقام فعلی است و هیچ قوه ای به فعل تبدیل نمی شود.

پاسخ: بله، عملی نیست علماً چرا، علماً لحظه به لحظه کمالات هست دیگر ما عملی انجام بدهیم که با عمل ما به مقامی برسیم این چنین نیست اما همه ی ذخایر دنیا یکی پس از دیگری اینجا ظهور می کند اگر کسی شیعه ی حضرت بود این توفیق نصیبش می شود که سالی یک بار که حضرت برای اهل بهشت تجلی می کند این به دیدار حضرت برسد بعضیها کمتر، بعضیها بیشتر شاید سالی یک بار هم نصیبشان نشود کمالات علمی فراوان است ولی کمالات عملی نیست یعنی کسی کاری انجام بدهد که به وسیله ی آن کار ثواب ببرد اگر این باشد یک شریعت می خواهد، یک رسالت می خواهد، یک دین می خواهد، یک پیامبر می خواهد این دیگر نیست این بیان را وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه از وجود مبارک پیغمبر «سلام الله علیهما» نقل کرد که پیغمبر فرمود: «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۱).

ص: ۴۳۹

پرسش: حاج آقا این اعمالی که انجام می دهد جزایش روز قیامت است پس اینها چیست؟

پاسخ: اعمالی که انجام می دهند در برزخ اثر دارد وقتی قیامت کبرا قیام می کند کسی در دنیا نیست که عمل انجام بدهد اعمالی که انجام می دهد این شخص ثوابش را نثار او می کند خب همان طوری که شفاعت نصیب او می شود فیض الهی نصیب او می شود از این طرف هم اعمال خیر نصیب او می شود اما خود او بتواند کاری انجام بدهد ثواب ببرد دیگر نیست «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ» این «الآن عن ثلاث» (۱) در حقیقت استثنا، استثنای منقطع است یعنی او کاری نمی کند که با آن کار ثواب ببرد البته صدقه جاریه داشت، ولد صالحی داشت که «یدعو له»، درختی که غرس کرد، معماری کرد، بنایی کرد گاهی در روایت سه چیز استثنا شده، گاهی پنج الی شش چیز استثنا شده اینها هیچ کدام در صدد حصر نیستند طبق بیانی که در سوره ی مبارکه ی «یس» هست «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ» (۲) اگر کسی اثر خوب گذاشت تا آن اثر هست ثواب می برد برای اینکه نتیجه ی عمل اوست دیگر خب نتیجه ی عمل او را باید به او بدهند اما بعد از مرگ کاری بکنند که با آن کار ثواب ببرد این چنین نیست. اما اینکه فرمود دنیا یعنی ما علی الأرض را ما زینت قرار دادیم برای آزمون این بخشی از آزمون است و بیان لطیف سیدناالاستاد همان بیان مُتَقَن خودش را دارد، چرا؟ برای اینکه آزمون در دنیا این اختصاصی به مسئله زینت ندارد گاهی می فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ» (۳) یک، «وَيَبْلُوَنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ» (۴) دو، «نَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» (۵) سه، «وَلِنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» (۶) چهار و آیات دیگر. آزمون اختصاصی به زینت ندارد آزمون چه در سزا، چه در ضرا آزمون است اما چرا ما زمین را زینت دادیم؟ برای اینکه درست است که «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ» (۷) با این زمین مانوس است اما «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» (۸) آن روح که در اینجا آرام نمی گیرد باید او را سرگرم کرد به یک سلسله لذایذی او برای اینکه سرگرم بشود به این لذایذ باید جایی سفره ای، مائده ای، مآدبه ای آماده کرد تا او سرگرم بشود و بماند لذا آنهایی که اهل این بازی نیستند برابر خطبه ی همام وجود مبارک حضرت امیر «سلام الله علیه» فرمود اینها اگر اجل الهی نبود، اگر فرمان الهی نبود «لَمْ تَشَيْتَقَرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ» (۹) برای اینکه اینها که اهل بازی نیستند حالا شما صدر و ذیل این شهر را پر از استادیوم ورزشی بکنید این برای فقها و حکما و اینها چه ارزشی دارد همه اش بازی است این غصه می خورد که همه اش شده میدان بازی حضرت فرمود اگر اجل الهی که «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ مِّنْ خَلْقِنَاهُ بِقَدَرٍ» (۱۰) هست، «لِكُلِّ أَجَلٍ» (۱۱) هست، «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۱۲) هست اگر آن اجل مشخص و معین و مقدر نبود اینها یک لحظه حاضر نبودند در دنیا بمانند خب اینها را خدا چطور نگه بدارد؟ یک علاقه ی فرزند هست، یک علاقه ی مال هست، یک علاقه ی تدریس هست، یک علاقه ی تألیف هست همینها اینها را سرگرم می کند نگاهشان می دارد اگر اینها نباشد هیچ داعی ندارد بماند که، خب پس بنابراین آن محور اصلی ترین برای آن است که این مهمانهایی که آمدند زود فاصله نگیرند «مَا عَلَى الْأَرْضِ» (۱۳) هم اختصاصی به بوستان و راغ و باغ ندارد «مَا عَلَى الْأَرْضِ» همه چیز را شامل می شود لذا با آیه ای که در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» است که «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۴) با آن معارض نیست اینها مثبتین اند هم بنا، هم فرزند، هم کاخ و فرش و هم درخت و بوستان همه ی اینها «مَا عَلَى الْأَرْضِ» هستند خواه به صورت مال و بنین در بیاید، خواه به صورت باغ و راغ در بیاید و اگر بگوییم ما شامل لباس نمی شود خب لباس هم از همین «مَا عَلَى الْأَرْضِ» است دیگر بالأخره بهترین لباس از همین «مَا عَلَى الْأَرْضِ» است یا از حیوانات است پشمی است پشم است یا کرک است یا وبر و امثال ذلك است یا نه ابریشم است آن بیان نورانی حضرت امیر هم ناظر به همین است دیگر فرمود بهترین لباس همان ابریشم است که محصول یک کرم است، بهترین غذا عسل مصفاست که آن هم محصول یک

کرم است و آن کسی که در حضور حضرت یک نفس صعدایی کشید فرمود برای چه این نفس تأثرآمیز می کشی یعنی چون کار دوتا کرم به تو نرسیده الآن آه می کشی اگر برای آخرت تنفس را آدا داری که درست است اما برای اینکه حالا لباس ابریشم نداری یا غسل مصفا نداری یعنی دسترنج این دوتا کرم به تو نرسیده داری آه می کشی این یک دید دیگر است، خب پس «الْمَالُ وَالْبَنُونَ» چه اینکه «الشجر و الحجر» هم «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۵) اینها هست.

ص: ۴۴۰

۱- (۲۴) . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

۲- (۲۵) . سوره ی یس، آیه ی ۱۲.

۳- (۲۶) . سوره ی ملک، آیه ی ۲.

۴- (۲۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۸.

۵- (۲۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۳۵.

۶- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۵.

۷- (۳۰) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۸- (۳۱) . سوره ی حجرات، آیه ی ۲۹.

۹- (۳۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۱۰- (۳۳) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۱۱- (۳۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۳۸.

۱۲- (۳۵) . سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

۱۳- (۳۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۷.

۱۴- (۳۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

۱۵- (۳۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

پرسش: استاد این زینت زن و فرزند و اینها بازی است یا مقام و منصب.

پاسخ: خب نه اینکه من «أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» اینکه در همین سوره می آید که «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» (۱) من بچه هایم زیاد است و گرنه آن حبّ فرزندپروری اش را گفتند که عبادت است شما این را علاقه داشته باش و بیروان اما «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» این می شود «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، خب.

مطلب بعدی آن است که اگر کسی جاهلِ بسیط بود و شاک بود همان طوری که کذب خبری اش مشکوک است کذب مُخبرِی اش هم مشکوک است احتیاط در این است که نگوید یا جزم به صدق دارد یا جزم به کذب دارد یا شک در صدق و کذب، اگر شک در صدق و کذب خبری دارد شک در صدق و کذب مُخبرِی هم هست چون نمی داند این خبر درست است یا نه؟ مُخبرِ صدق و کذبش را از خبر دریافت می کند. اما آنچه که مربوط بود به این عرفائیات عاشورا اگر کسی می خواهد رساله ای بنویسد یا پایان نامه اش را در این زمینه بنویسد ضرر نکرده چون اینها معارفی است که در روایات ما هست منتها کمتر به سراغش می روند در جریانات عرفائیات عاشورا می بینید مرحوم محدّث قمی «رضوان الله علیه» در ذیل کلمه ی «عَشَق» در همین سفینه آن قصّه ی وجود مبارک حضرت امیر «سلام الله علیه» را نقل می کند که بیست سال قبل از جریان کربلا وجود مبارک حضرت امیر که از جنگ صفین برمی گشتند به همین سرزمین رسیدند اصحاب که در خدمت حضرت امیر «سلام الله علیه» بودند دیدند از اسب پیاده شد و با دستان مبارکش اشاره فرمودند: «هاهنا، هاهنا» یک مقدار خاکی گرفتند و بو کردند دو رکعت نماز خواندند عرض کردند چه خبر است اینجا مگر چیست؟ فرمود: «هاهنا مصارع عُشَاق» (۲) اینجا عاشقانی هستند که قتلگاهشان اینجاست کسی هم نمی دانست جریان چیست فرمود: «هاهنا مصارع عُشَاق» این برای بیان نورانی حضرت امیر است اما در جریان حضرت سکینه «سلام الله علیها» مستحضرید که همه ی برکاتی که نصیب اهل بیت شده حتی زینب کبرا «سلام الله علیها» اینها به وسیله ی برکات امام زمانشان وجود مبارک امام سجاد است در جریان امام سجاد کمتر نقل شده خود حضرت هم کمتر نقل کردند برای اینکه کسی نفهمد او امام زمان است و امام چهارم است و گرنه حضرت آسیب می دید قوی تر و بهتر و بالاتر از حضرت سکینه یا حوادث دیگری که حضرت سکینه شنید وجود مبارک امام سجاد شنید اما از آن حضرت چیزی نقل نشده آن حضرت گرچه همه ی ائمه چه حیاتشان، چه مماتشان نور است ولی بالأخره امام هر زمانی سُبْحَانِ دَارِ آن عالم است به اذن ذات اقدس الهی. از وجود مبارک امام صادق «سلام الله علیه» ظاهراً سؤال کردند که اینکه پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلّم» درباره ی ابی ذر فرمود: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» (۳) پس شما چطور؟ فرمود این را نسبت به شماها و افراد عادی فرمودند اول فرمود سال چند ماه است؟ مثلاً فرمود عرض کرد دوازده ماه است و مثلاً ۳۶۰ روز است، فرمود چندتا شب قدر داریم؟ عرض کرد مثلاً یکی، فرمود نسبت شب قدر با شبهای دیگر چیست با ماههای دیگر چیست؟ عرض کرد طبق قرآن مثلاً «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۴) فرمود پس یک شب از هشتاد ماه بالاتر است عرض کرد بله، فرمود ماها شب قدر زندگی هستیم کسی افراد را با ما نمی سنجد اگر پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلّم» درباره ی ابی ذر فرمود ابی ذر این چنین است نسبت به شماهاست نسبت به دیگران که نمی سنجد که. وجود مبارک امام سجاد امام زمان است حسابش با همه ی آنها حتی زینب کبرا «سلام الله علیها» فرق دارد جداست. این حدیث شریف را هم پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلّم» فرمود هم در نهج البلاغه است که این دو ذات مقدس «علیهما السلام» فرمودند گاهی به صورت ضمیر گاهی به صورت اسم ظاهر «لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ» (۵) این در بیانات نورانی پیغمبر «صلی الله علیه و

آله و سلم» است آنکه در نهج البلاغه است با اسم ظاهر ذکر شده که با اهل بیت کسی را نمی‌سنجند(۶)، خب بنابراین اگر در جریان حضرت زینب، در جریان حضرت سکینه اینها عرفائیات مطرح است اینها همه شان به برکات امام سجاد «سلام الله علیه» است وجود مبارک حضرت سکینه را نسبت به سایر دخترها و بچه‌ها و زنهایی که آن محدوده بودند حالا یا وجود مبارک حضرت زینب آنجا حضور نداشت یا داشت و از او نقل نشده این نقل نشدن دلیل نیست بر اینکه حضرت نشنید در بین این دخترها و زنها و بچه‌ها که بودند فقط از این سکینه «سلام الله علیها» نقل شده از وجود مبارک امام جواد سؤال کردند که اگر شما مدعی امامتید همچنین درباره وجود مبارک امام رضا اگر شما مدعی امامتید خب امام قبلی وقتی رحلت کرد امام بعدی باید که در مراسم تجهیزش حضور پیدا کند وقتی که وجود مبارک امام رضا رحلت کرد شما که در مدینه بودید یا درباره امام رضا نسبت به امام کاظم «سلام الله علیهما» حضرت در پاسخ فرمود شما که درباره امامت زین العابدین «سلام الله علیه» شک ندارید که؟ عرض کرد نه، فرمود وقتی وجود مبارک سیدالشهداء را دفن می‌کردند زین العابدین در زندان کوفه بود همان خدایی که از زندان کوفه زین العابدین را به کربلا می‌آورد ما را هم از مدینه به خراسان می‌آورد خب اینها جزء عرفائیات عاشوراست اینها مانده در آن یعنی برای آنها شاید قابل هضم نباشد اما اگر کسی بخواهد مسئله ی طی الأرض، حضور ملکوتی امام و سایر مسائل را مطرح کند اینها را می‌تواند جمع بندی کند از همین متون در مقتل هست این چنین نیست که بیگانه باشد ولی این قسمتها کمتر مطرح می‌شود اینها هم می‌تواند جای خودش را باز کند هم می‌تواند آن مسئله ی ستم سوزی و ستیز با ستم و با طغیان و اینها بیشتر اثر کند چون کسی که پایگاه اعتقادی و دینی داشته باشد بهتر می‌تواند اثر کند چون عده ای از آقایان باید به مدارس بروند بچه‌هایشان را بیاورند که «حفظکم الله تعالی» ما ان شاء الله روزها پنج دقیقه ای قبل از دوازده تمام می‌کنیم.

ص: ۴۴۱

۱- (۳۹) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.

۲- (۴۰) . ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۳- (۴۱) . بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۴- (۴۲) . سوره ی قدر، آیه ی ۳.

۵- (۴۳) . بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۶- (۴۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲.

Your browser does not support the audio tag

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصِحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكُهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكُهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵)»

در مکه مهم ترین مطلبی که برای مردم آن منطقه مطرح بود اصول دین بود یعنی توحید بود، وحی و نبوت بود، معاد بود، خطوط کلی احکام و فقه و حقوق هم مطرح می شد ولی عنصر اصلی همان اصول دین بود و جریان اصحاب کهف هم قبل از میلاد مسیح (سلام الله علیه) اتفاق افتاده بود به دلیل اینکه در کتابهای یهودیها آمده و یهودیها هم باخبر بودند آنها هم سؤال می کردند و احياناً برای برخیها که از جریان اصحاب کهف باخبر بودند این قصه تعجب آور بود فرمود اینها تعجب ندارد در برابر ذات اقدس الهی اینکه فرمود «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» این «عَجَبًا» ظرفش این است «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ» چون یک چند نفری به کهف یعنی آن غار وسیع، آن غار غیر وسیع را همان مغاره و غار می گویند آن غار وسیع را می گویند کهف به کهف پناهنده شدند و این حرف را زدند و سیصد سال خوابیدند که این «إِذْ» ظرف آن «عَجَبًا» است «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ» این را به عنوان متن قبل از شرح ذکر می کنند بعد شرح می دهند لذا جمله هایی که در شرح آمده بیش از آن مقداری است که در متن آمده لکن در متن و شرح عنوان فتوت مأخوذ و ملحوظ است دیگر به ضمیر اکتفا نشده اگر می فرمود «إِنَّهُمْ آمَنُوا» کافی بود اما بار دوم کلمه ی فتیه را ذکر کرده تا روشن بشود که فتوت و جوانمردی منشأ این مقاومت بود. بار اول فرمود: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكُهْفِ» از قیام و مقاومت و ایستادگی آنها سخنی به میان نیاورد نفرمود «قاموا فقالوا» بلکه فرمود: «فَقَالُوا» در شرح این متن قیام و مقاومت و ایستادگی اینها را مطرح کرده فرمود: «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» برای اینکه اینها فهمیدند هم الحاد باطل است الهی بودن حق است هم شرک باطل است و توحید حق است نه باید ملحد بود نه باید مشرک و اینها هیچ راهی نداشتند یعنی محیط خانواده، محیط زیست، محیط تحصیل، محیط تجارت آلوده به شرک بود هیچ پناهگاهی نداشتند مگر غار، هیچ وسیله ای نداشتند مگر خالق رب السماوات و الأرض لذا عرض کردند از نزد خودت چیزی به ما برسان برای اینکه در نزد دیگران راه برای نجات نیست.

ص: ۴۴۲

«فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» اگر اینها راهی ممکن بود با طی آن راه به مقصد برسند دیگر لدی اللهی درخواست نمی کردند اینها مستحضرید به آن حد نرسیدند که علمشان لدنی باشد، رحمتشان لدنی باشد نظیر وجود مبارک خضر که ذات اقدس الهی فرمود: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۱) آن خضر می خواهد که علم لدنی

و رحمت لدنی نصیصش بشود کسی که بیچاره شد هیچ چاره ای ندارد یقیناً به الله پناهنده می شود مشرکان هم همین طور بودند آنها وقتی سوار کشتی می شدند و کشتی در آستانه ی غرق بود و هیچ وسیله ای برای نجات نداشتند «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۲) ذات اقدس الهی روی اخلاص اینها صحه گذاشت فرمود همین مشرکین بت پرست حجاز وقتی سوار کشتی بشوند «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ» (۳) بشود آنچه را که به حسب ظاهر پناهگاه می دانستند می بینند در دسترس آنها نیست یا اینها به آنها دسترسی ندارند به الله پناهنده می شوند مخلصاً «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» آن گاه «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۴) بنابراین این پرده ها خاصیت اضطراب این غبارروبی و پرده را کنار زدن است پرده که کنار زده بشود انسان مبدأ خود را به خوبی می بیند در حال اضطراب این است این «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۵) هم خاصیتش همین است آن گاه فرمود اینها از هر راهی که می خواستند بروند رفتند و ناامید شدند تنها راه الهی مانده بود و از خدای سبحان کمک طلبیدن این راه الهی در مناجات، در ادعیه، در آیات مطرح است در راههای حوزه و دانشگاه راه اسباب و علل است می گوئیم خدا هست ولی بالآخره سبب لازم است، خدا هست ولی وسیله لازم است اما این خدا هست ولی وسیله لازم است، خدا هست ولی سبب لازم است معنایش این نیست که خدای سبحان الا و لابد همیشه با وسیله کار می کند معنایش این نیست البته «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»، «أَبَى اللَّهُ أَنْ تَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» این در روایت هست درست است آن بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه درست است، آن بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در کتاب شریف توحید صدوق درست است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُومٍ» (۶) هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست معلول است نظام علّیت و معلولیت درست کردند اما معنایش این نیست که جهان بر اساس سلسله ی علل و معلول حرکت می کند و ذات اقدس الهی سرسلسله است اگر چنین چیزی باشد که می شود محدود خدا سرسلسله است با حلقه ی اول هست، با حلقه ی دوم هست، با حلقه ی سوم هست، با حلقه ی وسط هست، با حلقه ی آخر هست کسی با او نیست ولی او با همه هست این «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۷) هم ضمن تثبیت نظام علّیت او را ثابت می کند، هم بلاواسطه را کاری که از دیگران ساخته نیست و ذات اقدس الهی قادر مطلق است انجام می دهد این در دعای نورانی ابو حمزه ثمالی که وجود مبارک امام سجاد آموخت عرض کرد خدایا تو حاجت ما را بر آورده می کنی «بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی» که نمی خواهد _ معاذ الله _ شفاعت را انکار کند که، یعنی تو دوتا راه داری یک راه وسیله است، توسّل است، شفاعت است به وسیله ی انبیا، اولیا اعمال صالح انجام می دهد گاهی هم بر اساس «آخر من یشفع هو أرحم الراحمین» بدون وسیله کار می کنی تو هر دو راه در اختیار توست این «مِن لَدُنْهِ» برای کسی است که بیچاره شد دیگر هیچ وسیله ای ندارد نه اینکه آن لدی الهی را اینها طلب بکنند اینها در آن حد نبودند بنابراین آنچه را که ذات اقدس الهی به خضر و امثال خضر داد که «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۸) یا درباره ی شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۹) آن علم لدنی مخصوص انبیا، اولیا و خلص اولیای الهی است اما اینکه عرض کردند «مِن لَدُنْكَ» یعنی ما هیچ چاره ای نداریم، پس بنابراین ما دو راه می توانیم به نحو مانعها لخلو که جمع را شاید از خدا فیض بگیرد یکی از راه توسّل و شفاعت و امثال ذلك، یکی هم بلاواسطه او فیض می رساند اینها عرض کردند «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» که در روزهای قبل اشاره شد کاری که سامان ندارد، هیئت ندارد نتیجه نمی گیرد موادّ خام است اما وقتی کاری که هیئت داشته باشد به آن می گویند مهیّا دیگر موادّ خام نیست رشد برای بعضیها موادّ خام است یعنی باید مقدماتی فراهم کنند کسی مقدمات را به نتیجه برساند اینها که عرض کردند «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» یعنی این موادّ خامی که آن هم به لطف شما فراهم شده است اینها را هیئت بدهید، سامان بدهید و آن رشد باشد «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» اینها درخواست اینها بود، خب خدا چه کار کرد؟ با «فاء» تفریع فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» ما به

خواستگی اینها خواستیم رحمتی از نزد خودمان بدهیم و امر اینها را هیئت ببخشیم اینها را خوابانندیم گاهی معلوم می شود تعطیلی موقت زمینه برای یک نجات و فلاح است درباره ی بعضی از انبیای الهی دارد که اینها ندایی دادند و از ذات اقدس الهی کمک خواستند ما کمک را از راه «ازْکُضْ بِرِجْلِكَ» به اینها رساندیم آیه ۴۱ و ۴۲ سوره ی مبارکه ی «ص» این است که درباره ی ایوب فرمود: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» چه گفت؟ عرض کرد «أَنْتَ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» این ندا، این «ازْکُضْ بِرِجْلِكَ» یعنی «فاستجبنا له فأجبتنا له» به او گفتیم پایت را بزنی به این آب «هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ» و از این راه درمان می شوی، پس گاهی ندا را ذات اقدس الهی با «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ» (۱۰) و امثال ذلك پاسخ می دهد گاهی از آن قبیل نیست می فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» اینجا هم فرمود: «ازْکُضْ بِرِجْلِكَ» این «ازْکُضْ بِرِجْلِكَ» جواب آن نداست جواب آن درخواست است، خوب حالا فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» معمولاً سایر حواس برای اینکه مشخص بشود شخص خواب است یا بیدار مؤثرند، راه گشای اند ولی قوی ترین حاسه ظاهراً سامعه است انسان اول می شنود بعد بیدار می شود نه اینکه بیدار بشود بعد بشنود روح در هنگام خواب رابطه اش را با بدن بالکل قطع نمی کند و گرنه او مُرده است خیلی کم می کند ولی اولین چیزی که از آن راه ادراک می کند مسئله سامعه است اول می شنود بعد این بدن را بیدار می کند این روح است که این بدن را می خواباند، این روح است که این بدن را جابه جا می کند، این روح است که این بدن را از وضعی به وضع دیگر درمی آورد وقتی اراده کرد که از منزل به مَدْرَس یا از مدرس به منزل برود با اراده کردن این بدن هفتاد، هشتاد کیلو را جابه جا می کند وقتی این بدن خسته شد این را می خواباند، وقتی خستگی اش برطرف شد این را بیدار می کند اینکه دارد او را اداره می کند همین روح است و اگر این در تحت تدبیر مبادی برتر باشد این سامان پیدا می کند این روایت خیلی روایت لطیفی است منتها الآن در جوامع روایی ما من یادم نیست ولی در تفسیر المنار در ذیل همین اولین آیه سوره ی مبارکه ی «نساء» ایشان از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند از مُسند احمد حنبل و از ابوسعید خُدری که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود کسی که اراده کرده برود مسجد نماز بخواند باید بگوید «اللهم... فَإِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا» (۱۱) این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) معلوم می شود از این اصل گرفته شده آدم وقتی دنبال کاری که می خواهد برود باید عرض کند خدایا من با اخلاص دارم این کار را انجام می دهم این «أَشْرًا» از آن واژه هایی است که چند بار در قرآن کریم تکرار شده در قصه نوح و امثال ذلك که فرمود می فهمند «مَنْ الْكَاذِبُ الْأَشْرُّ» (۱۲) وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم عرض کرد خدایا برای هر کاری ما باید این را بگوییم ولی این جریان قیامت که مهم ترین کار عصر ماست این به عنوان أَشْرٌ و بَطْرٌ و امثال ذلك نیست این روایت را حتماً از مسند احمد حنبل و از ابوسعید خُدری استخراج کنید و مطالعه کنید، خوب.

ص: ۴۴۳

- ۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۶۵.
- ۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۲۲.
- ۳- (۳). سوره ی فصلت، آیه ی ۴۸.
- ۴- (۴). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۵.
- ۵- (۵). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

- ۶- (۶) . التوحيد، ج ۳۵.
- ۷- (۷) . سوره ی حديد، آيه ی ۴.
- ۸- (۸) . سوره ی كهف، آيه ی ۶۵.
- ۹- (۹) . سوره ی نمل، آيه ی ۶.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی انبياء، آيه ی ۷۶.
- ۱۱- (۱۱) . مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی قمر، آيه ی ۲۶.

فرمود اینها به این قصد حرکت کردند و گفتند: «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» فرمود ما هم پاسخ دادیم «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» اینها را سالیان متمادی خوابانیدیم بعد بیدارشان کردیم شرح این قصه خواهد آمد که ما اینها را سیصد سال خوابانیدیم بعد بیدار کردیم سیصد سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» تا معلوم بشود خود اینها هم یک حد نبودند با اینکه همه شان اهل قیام و مقاومت بودند، موخید بودند از الحاد رهایی یافتند، از شرک رهایی یافتند «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اما گاهی ممکن است سیصد سال انسان در کرامت الهی باشد و نفهمد حالا اگر کسی هفتاد، هشتاد سال در کرامت الهی باشد نفهمد عجیب نیست سیصد سال در کرامت الهی باشد و نفهمد این آیات انفسی است برای ماها که قصه ی اصحاب کهف را می خوانیم جزء آیات آفاقی است اما برای خود آنها جزء آیات انفسی است آیات انفسی یعنی برای خود آدم نه اینکه مربوط به نفس باشد اگر کسی در درون خودش رقیب خوب و مراقب خوب بود و اوضاع خودش را ارزیابی کرد از آیات انفسی خودش طرُفی بسته است اما نه حکیمانه، نه متکلمانه آنکه می گوید روح مجرد است به دلیل اینکه تفکر دارد، علم دارد، علم الیقین است اینها آیات آفاقی است گرچه درباره ی من حرف می زند، درباره روح حرف می زند، درباره علم حرف می زند اما همه ی اینها عناوین و مفاهیم است اینها به تعبیر جناب شیخ اشراق «هو» است نه «أنا» این معنای «أنا» که در فارسی می گوئیم من، در عربی می گوئیم «أنا» این «أنا» به حمل اولی «أنا» است و گرنه به حمل شایع صناعی «هو» است این مفهومی است در ذهن ما اینکه من نیستم اینکه می گوئیم من فکر می کنم اینها همه شان مفهوم است اینها لدی العارف سیر آفاقی است و نه انفسی آنکه گفتند خود را بشناس نه یعنی حکیمانه، اگر کسی عارفانه خود را شناخت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» می شود «عَرَفَ رَبَّهُ» (۱) و گرنه این سیر آفاقی است، خب. هر چه برهانی اقامه می کنیم مادامی که مفهوم است و فکر است «هو» است نه «أنا» در حقیقت. اینها سیصد سال آیات الهی در درون اینها ظهور کرد ولی بعضیها فهمیدند، بعضی نفهمیدند بنا بر اینکه «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» که «أَحْصَى» فعل ماضی است نه افعال تفضیل برای خود اینها باشد که «یتسائلون بینهم» اما اگر مربوط به دیگران باشد که خب ممکن است همه ی اینها آیات انفسی شان را ادراک کرده باشند اختلافی نداشته باشند بیگانه ها درباره ی اینها به دو گروه تقسیم شدند بعضی می گفتند «لبث یوماً أو بعض یوم» بعضیها گفتند نه، مدّت طولانی اما اینکه اینها گفتند «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۲) این معلوم می شود اختلاف در درون خود اینها بود نه اینکه بیگانه ها، خب «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا * ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» این متن قضیه، حالا شرح «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» داستان حق آن است که نه زمان دارد نه زمین چون جهانی است برای انسانیت است، برای وحی و نبوت است یک وقت تاریخ نگار است این حتماً باید بگوید قرن چندم بود این کار مورخ است نه کار و حیانی شما در هیچ قسمت تاریخ قرآن کریم از زمان و زمین خبری نیست که مثلاً در فلان نقطه ی خاص بود گرچه بعضی از جاها را برای برکت نام می برد مثل طور، مثل بلد امین و مانند آن اما از زمان نامی نمی برد که در فلان تاریخ بود قبل از میلاد بود، بعد از میلاد بود برای اینکه اینها نقشی ندارد حالا چه قبل از میلاد، چه بعد از میلاد داستان الهی ابدی است لذا جریان حضرت ابراهیم را، موسی را، عیسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) را هیچ کدامشان را با تاریخ ذکر نمی کند برای اینکه چون سهمی ندارد، نقشی ندارد فرمود این قصه، قصه ی حق است داستانی است حق «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ» خب اگر فتنه را نمی فرمود می فرمود «إِنَّهُمْ آمَنُوا» کافی بود اما تکرار آن هم با اسم ضمیر برای آن است که به فتوت عنایت کند اولاً و به جوانان احترام بگذارد ثانیاً اگر کسی واقعاً خوئی را با خودش به سالمندی برد بعید است برگردد اینها که حدیث العهد بالفطرت اند در اینها اثر می کند غالب کسانی هم که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آوردند جوان بودند بسیار سخت است کسی که به کهنسالی و فرتوتی رسیده بیاید

دست از عقیده ی قبلی اش بردارد حالا- برخیها این را درباره ی اولیا هم گفتند، گفتند فرق بین یوسف و یعقوب (سلام الله علیهما) هم همین بود خب البته خیلی نمی شود این را درباره ی اولیا پیاده کرد و آن فرق این است که برادرها این جنایت جُرم را نسبت به یوسف (سلام الله علیه) کردند و یعقوب را به فراق مبتلا کردند ولی چاه انداختن برای یوسف بود تمام رنج را این جوانک کشید اما همین که برادرها گفتند که ببخش فوراً گفت «لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» (۳) ولی وقتی به یعقوب عرض کردند «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا» (۴) فرمود صبر کنی من «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» (۵) حالا- این آدم جرأت می خواهد که این حرف را بزند شاید حرف، حرف صحیحی نباشد ولی بالأخره بین یوسف و یعقوب چنین فرقی هست آنکه درد دید و رنج دید فوراً گفت بخشیدم اما آنکه پیرمرد است می گوید صبر کنید برای شما استغفار بکنم اینکه عرض می کنیم شاید این سخن صحیح نباشد چون در کنارش هست که وجود مبارک یعقوب (سلام الله علیه) منتظر بود سحر بشود در مناجات سحر برای اینها استغفار کند درباره ی انبیا و اولیا آدم زبانش بسته است ولی درباره ی دیگران درست است که غالباً جوانها می توانند زودتر حق را بپذیرند تا آن سالمندان «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ» اینها چون «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» بر اساس «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۶) ما هم پاداش دادیم به اینها ما منتظر نیستیم اینها بمیرند اینها را ببریم بهشت آنجا که سر جایش محفوظ است اگر کسی واقعاً ایمان آورد ما هم چیزی به او پاداش می دهیم پاداش نقد «انهم آمنوا فردناهم هدی» چیزی هم ما به اینها دادیم این «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (۷) یا «فَزَادَهُمْ إِیْمَانًا» در سوره ی مبارکه ای که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست آیه ی هفده ای که در سوره ی ۴۷ است به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست این چنین آمده «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» یک اصل کلی است اگر کسی دو قدم راه بیفتد خدا به او هدایت بیشتری می دهد آن اهتدا به هدایت ابتدایی خدا پاسخ مثبت دادن است این یک هدایت پاداشی است نه هدایت تشریعی اولی، هدایت تشریعی اولی که «هُدًى لِلنَّاسِ» (۸) است به همه داده اینکه می بینید بعضیها حاضرند الفیه را حفظ بکنند اما حاضر نیستند قرآن حفظ بکنند این یک نحوه توفیقی است یا تمام این مجلات و تیرها را حفظ بکنند اما سعی نمی کنند قرآن و روایت را حفظ بکنند اینها توفیقی است نصیب هر کس نمی شود شما نام این بازیگرهای داخل و خارج همه را بلدند اما نام ائمه یادشان نیست، نام رهبران الهی یادشان نیست این هم توفیقی است این چنین حافظه را داده اما آن محفوظ را خدا به هر کسی نمی دهد بالأخره اینکه گفت «که عنقا را بلند است آشیانه» این است خب انسان می تواند این مرغ خانگی یا مرغهای دم دستی را صید کند اما عنقا بر فرض اینکه وجود داشته باشد این به شکار هر کسی نمی آید برخی از پرنده ها هستند که خیلی اوج می گیرند اگر گفتند «برو این دام بر مرغ دگر نه*** که عنقا را بلند است آشیانه» علم این چنین است آن قدر بزرگ است، آن قدر مَنیع است، آن قدر باکریاست که در هر دلی فرود نمی آید خب می بینید تمام اینها را بلدند پشت سر هم اسامی بازیگرها را بلدند اما وقتی ائمه معصومین را می خواهند بشمارند یادشان نیست این نعمت نصیب هر کسی نخواهد شد فرمود آنها چون درست راه افتادند «زَادَهُمْ هُدًى» به آنها چیزهای خوب ما دادیم در دنیا هم همین طور است، آخرت هم همین طور است «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (۹) تقوای اینها را ما به اینها دادیم اینها خواستند ما هم توفیق فراهم کردیم این در سوره ی مبارکه ی ۴۷ است به نام پیغمبر است اینجا هم فرمود: «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»، خب ما چه کار باید بکنیم حالا؟ حکومت، حکومت شرک است پدر و مادر مشرک اند محیط، محیط شرک است، محیط تحصیلی شرک است، محیط تجاری شرک است، محیط سیاسی شرک است، همه جا شرک آلوده است اینها هیچ پناهگاهی ندارند، خب اگر هیچ کسی پناهگاهی نداشت با دست خالی رفت در غار آخر آنجا که طعمه ی گرگ می شود اینها چطوری خوابشان می برد کوه است و غار است و درنده است و چطور آدم می خوابد خوابش می برد؟ فرمود: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» ما دلهای اینها را آرام کردیم خواباندیم اینها را بالأخره،

این یک وقت است در قوس صعود است یک وقت در قوس نزول، یک وقت است از عبد به مولا است یک وقت از مولا به عبد است از عبد به مولا در همان سوره ی مبارکه ی «رعد» است که بحثش گذشت آنجا آیه ۲۸ فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یک وقت است نه، ذات اقدس الهی از همان اول طناب آویزان بکند بگوید بگیر و محکم بچسب و بیا بالا- اینکه با «علی» به کار رفته برای اینکه از بالا آمده استعلا را به همراه دارد «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» در جریان مادر حضرت موسی هم همین طور بود خب بالأخره کسی تلاش و کوشش بکند مخفیانه مادر بشود، مخفیانه زایمان داشته باشد، مخفیانه هم شیر بدهد، مخفیانه بچه را پیروراند همین که احساس خطر کرده بچه اش را بگذارد در دریا چه کسی این کار را می کند؟ فرمود اگر ما قلبش را نبسته بودیم به مهر خودمان اینکه این کار را نمی کرد که این را در سوره ی مبارکه ی «قصص» فرمود ما این کار را کردیم الآن هم این خدا همان خداست دیگر. در سوره ی مبارکه ی «قصص» فرمود اگر ما قلبش را نبسته بودیم به مهرمان او هرگز این کار را نمی کرد آیه ی هفت به بعد سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ» بعد در آیه ده فرمود: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا» اگر ما قلبش را مرتبط به خودمان نکرده بودیم این دلش خالی می شد خب دل خالی می لرزد دیگر دل وزین یک ظرف خالی می لرزد «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيهِ» (۱۰) اگر این ظرف خالی باشد لرزش دارد دیگر وقتی پُر باشد که لرزش ندارد فرمود ما بستیم این دل را به خودمان لذا در کمال اطمینان این بچه را انداخت به دریا و بعد می دانست هم به او می رسد در موارد دیگر هم ذات اقدس الهی از ربط قلب خبر داده است فرمود ما این قلبها را به خودمان مرتبط کردیم و نگذاشتیم این قلب بلرزد و بتپد بنابراین این کریمه هم که فرمود: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا» همین است، خب اینجا قیام را ذکر کرده قیام در اینجا مقاومت است و استقامت است نه قیام فیزیکی اینکه در آن کریمه دارد که «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى» (۱۱) ممکن است کسی نشسته باشد تصمیم عاقلانه بگیرد این ایستاده است، ممکن است کسی ایستاده باشد تصمیم عجولانه بگیرد این نشسته است قیام یعنی مقاومت چون بهترین و مهم ترین حالت دفاعی آدم حالت ایستادن است آنجایی که انسان مقاومت می کند تعبیر به ایستادن می کنیم برای اینکه انسان حالات فراوانی دارد دیگر از اضطجاع و انبطا و استلقا و امثال ذلك و قعود و رکوع و این حالات دارد بهترین حال برای دفاع حالت ایستادن است دیگر چون بهترین حال برای دفاع و انجام کار حالت ایستادن است از این ایستادن فیزیکی پُلی زدند به آن مقاومت «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى» (۱۲) اینجا هم فرمود: «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا» اینها که آمدند اینجا بخوانند اینها اهل قیام اند در حقیقت «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا» چه چیزی گفتند با دو مطلب با خدا سخن گفتند یکی اصل الهی بودند که الحاد را باطل می کنند این می شود تولی، یکی توحید که از شرک نجات پیدا کردند «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این را مشرکین هم می گویند مشرکین گرفتار ارباب متفرقه هستند ولی مدیر کل را خدا می دانند در بعضی از آیات همان طوری که دارد از آنها سؤال می کنیم «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۱۳) دارد اگر سؤال بکنید «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» چه کسی است؟ آن هم «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» اما رب رزق چه کسی است؟ رب شجر چه کسی است؟ رب حجر چه کسی است؟ رب شفا چه کسی است؟ رب رفاه چه کسی است این را ارباب متفرقه قائل اند اما آن مدیر کل، رب الأرباب، رب السماوات و الأرض یکی است اینها بر اساس همان الهی اندیشی شان «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اما آنچه را که همشهریهای آنها، مشرکان آن منطقه می گفتند خدا دارای شرکایی است او را با جمله ی دیگر نفی می کنند می فرمایند ذات اقدس الهی منزّه از شرک است «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این الهی بودن، «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» این موخّذ بودن آنها آلهه ی

فراوانی قائل بودند غیر از اله آلهه ی دیگری را قائل بودند که انبیا آمدند بگوید «لا اله الا الله» فرمود: «لَقَدْ قُلْنَا» اگر ما غیر از ذات اقدس الهی اله دیگری قائل بشویم «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» شَطَط انحراف از جاّده است مخصوصاً درباره ی شطط گفتند افراط در ظلم است برای اینکه «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱۴) تنها ظلم نیست شرک آن ظلم عظیم را می گویند شطط و این تعبیر زمخشری است در کشاف که افراط در ظلم را می گویند شطط در قرآن کریم از شطط نهی شده گفتند ما شما را انتخاب کردیم برای حکم «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ» (۱۵) در سوره ی مبارکه ی «ص» در جریان داوری داود و دیگران آمده است که حکم بکن «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ» اگر مثلاً خلاف بکنی این می شود شَطَط و انحراف بدهی می شود ظلم سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۲۲ است «إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَغْضًا عَلَيَّ بَغْضًا فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ» «أَشْطَطُ» یعنی «أَفْرَطُ فِي الظُّلْمِ» در سوره ی مبارکه ی «جن» هم مشابه این آمده که آنها آیه ی چهار سوره ی «جن» هم این است «وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» در بعضی از کتابهای عقلی مخصوصاً در حکیم سبزواری قول شطط را هم به کار برده، خب شطط یعنی انحراف از راه و ظالمانه سخن گفتن از شرک هم چون ظلم عظیم است اگر کسی گرفتار شرک بشود می شود شطط، «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» خب حرف آنها چیست؟ همین فِتيه مؤمن به خدای سبحان عرض می کنند که «هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» اینها با خدایشان دارند مناجات می کنند با یکدیگر هم همین حرف را می زنند چرا حرف آنها شطط است؟ برای اینکه اینها مشرک اند شرک دلیل ندارد اینها بیراهه دارند می روند «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» شرک می شود شطط، انحراف از راه، چرا؟ برای اینکه اینها من دون الله اله قائل شدند و سلطان ندارند برهان چه عقلی باشد، چه نقلی باشد اگر به نصاب حجیت برسد می شود سلطان مسلط بر شک است، وهم است، خیال است، قیاس است، گمان از این جهت برهان را می گویند سلطان ذات اقدس الهی فرمود: «مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۱۶) ما نه سلطان درونی به نام عقل به اینها دادیم، نه سلطان بیرونی به عنوان نقل، اگر کسی بدون سلطان حرف بزند گرفتار شطط می شود اینها هم به خدای سبحان عرض کردند با خودشان هم در درون گروهی می گفتند که این مشرکان حرف برهانی ندارند برای اینکه کسی که کاری نکرده چه هویتی دارد؟ غیر خدا نه بالاستقلال کار کردند، نه بالمشارکه کار کردند، نه بالمظاهره همه شان مخلوق اند نه ذره ای را بالاستقلال مالک اند، نه ذره ای را بالاشتراک مالک اند، نه ذره ای را به دستگیری و معاونت مالک اند اینها چه کاره اند؟ اگر هیچ کاری از غیر خدا ساخته نیست پس ربوبیت ندارند «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» چرا؟ برای اینکه «هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» اینها هم کذب خبری دارند قبلاً هم گذشت، گذشته از اینکه این سخن، سخن باطلی است فربه هم هست یک وقت از خارج خبر می دهیم، یک وقت از شخص خبر می دهیم از خارج که خبر دادیم می شود کذب، اگر از شخص خبر دادیم گذشته از کذب می شود افترا.

ص: ۴۴۴

۱- (۱۳) . بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۹۹.

۲- (۱۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.

۳- (۱۵) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۲.

۴- (۱۶) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۷.

۵- (۱۷) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۸.

- ۶- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
- ۷- (۱۹). سوره ی محمد، آیه ی ۱۷.
- ۸- (۲۰). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۹- (۲۱). سوره ی محمد، آیه ی ۱۷.
- ۱۰- (۲۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- ۱۱- (۲۳). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۶.
- ۱۲- (۲۴). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۶.
- ۱۳- (۲۵). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۱۴- (۲۶). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.
- ۱۵- (۲۷). سوره ی کهف، آیه ی ۲۶.
- ۱۶- (۲۸). سوره ی یوسف، آیه ی ۴۰.

پرسش: حاج آقا اینها سلطنت را قبول دارند برای خدا.

پاسخ: سلطنت را برای خدا قبول می کنند اما خدا چون سلطنت برای خداست خدا سلطانی نفرستاده به نام دلیل عقلی یا دلیل نقلی نه دلیل عقلی بر شرک است نه دلیل نقلی حالا- چون این آقایان برای بچه هایشان باید پنج دقیقه قبل از دوازده بروند امیدواریم خدا همه را حفظ بکند و زودتر مرخص بشوند.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۱۳ تا ۱۵ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۶

Your browser does not support the audio tag

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَآئِمٌّ فَؤُومًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَتَدَّبَّرُوا الْقُلُوبَ بَلْ تَبَتُّوا لِقَوْلِهِمْ هَؤُلَاءِ آلِهَتُنَا كَمَا آلِهَةُ آلِ إِبْرَاهِيمَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَلْمِزُونَ (۱۵)»

اینکه ذات اقدس الهی فرمود جریان اصحاب کهف را ما به حق بازگو می کنیم ناظر به جهات فراوانی است که این قصه را همراهی می کند اولاً- آنچه را که اصحاب کهف گفتند ذات اقدس الهی به احسن ما یمكن آنها را بیان می کند خیلی از مواردند که دیگران می خواهند گزارش بدهند توان چنین گزارشی را ندارند این یک، دوم حالتی که این اصحاب داشتند آن حالت را هم قرآن کریم خوب تشریح می کند دو، که شاید مقدر خود اصحاب کهف نباشد اینکه می گویند «یُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ» گاهی انسان یک حال و حالتی پیدا می کند که توان تعبیر آن را ندارد این چنین نیست که هر وصف درونی را که انسان دارد قدرت این را هم داشته باشد که تبیین کند این دو، سوم هر کاری را هم که انجام دادند آن کار را هم ذات اقدس الهی به خوبی تحریر می کند، چهارم کاری که خود خدا در برابر امر اول و دوم و سوم انجام داد آن را به خوبی تشریح می کند یعنی آنها حرفی زدند خدا در برابر حرف اینها آثاری مترتب کرد، حال و حالتی داشتند خدای سبحان برابر آن حالت افاضاتی داشت، فعلی داشتند، کاری کردند خداوند در برابر آن کار پاداشی داد پس هم تحریر قول، تبیین حال، تشریح فعل این سه فصل، پاسخ مناسب این فصول سه گانه هم می شود شش کار این شش کار را ذات اقدس الهی فی احسن ما یمكن تبیین می کند بعد می فرماید این فصول شش گانه اختصاصی به اصحاب کهف و رقیم و مانند آن ندارد هر کس در هر زمان و زمینی لله قیام موحدانه داشته باشد ما این حرفها و افعال و فیوضات را نسبت به او روا می داریم و گرنه این می شود تاریخ و دفن در آن سرزمین می شود اینکه فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» صرف گزارش نیست یک وقت یک مورخ یا گزارشگر شرح حال افرادی را بازگو می کند اما درون آنها چه بود و این سه امر را هم باید بازگو کند دیگر سه امری در کار نیست یعنی در برابر حرف آنها ما چه کردیم، در برابر حال آنها ما چه کردیم، در برابر فعل آنها ما چه کردیم اینها دیگر در کار نیست خدای سبحان قصه ای را حق می داند که مجموع مبدأ قابلی و فاعلی را به همراه داشته باشد لذا فرمود: «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» این را هم در قصه آورده آنها «آمَنُوا» ما «زِدْنَا»، آنها «إِهْتَدُوا» (۱) ما «زِدْنَاهُمْ هُدًى» این درون آنها را هم که مضطرب بود ما بستیم و محکم کردیم که «رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» این را هم ذکر کرده قهراً این می شود قصه ی حق این

فصول هفت گانه حالا- در موارد دیگر هم هست اینجا که مطرح بشود می بینیم معارف فراوانی از آن در می آید و گرنه می شود کتاب داستان و قصه، تاریخ در حالی که قرآن منزّه از این سطح است، خوب.

ص: ۴۴۵

۱- (۱). سوره ی محمد، آیه ی ۱۷.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» واقعا «آمَنُوا» ما هم بر اساس آن اصل کلی که هر کسی ایمان بیاورد ما به او پاداش می دهیم «زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (۱) که در سوره ی ۴۷ بود برابر آن اصل کلی اینجا هم «زِدْنَاهُمْ هُدًى» آنها چون حالا در بحث روایی مقداری ملاحظه فرمودید حتماً، مقداری هم ملاحظه می فرمایید برخی از اینها جزء درباریان آن حاکم عصر بودند اینها وقتی که از آن دربار خارج شدند با اضطراب خارج شدند در برابر یک حکومت خشنی که دینش دین شرک بود ممکن نبود کسی علناً بتواند مخالفت کند با اضطراب و هراس خارج شدند تنها عاملی که بتواند این قلب را مطمئن کند همان نیروی مقلب القلوب است چون قلب را هیچ عاملی آرام نمی کند مگر مقلب القلوب فرمود: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» برای اینکه اینها ایستادگی کردند یک وقت است کسی منزویانه فکر توحیدی را در سر می پروراند این دیگر مبارز نیست و کار او هم مبارزه نیست این را نمی گویند قیام کرد کم نبودند کسانی که راهب گونه منزوی می شدند در غاری می رفتند و موحیدانه عبادت می کردند نه به کسی کاری داشتند نه حکومتها با آنها کاری داشتند اما اینها راهبان غارنشین که نبودند اینها اهل قیام بودند «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هیچ وقت شما نمی دیدید که حکومتها با راهبان درگیر بشوند راهبان همیشه منزویانه فکر می کردند و منزویانه هم به سر می بردند اعتراضی هم نمی کردند از این تفکر راهب گونه خدا تعبیر به قیام نمی کند «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا»، خوب.

«إِذْ قَامُوا فَقَالُوا» چه چیزی گفتند؟ گفتند رب ما همان کسی است که سماوات و ارض را آفرید و همان کسی است که سراسر عالم مربوط است و همان کسی است که خط توحید را در عالم ترسیم کرده و همان کسی است که اگر کسی از توحید ربوبی فاصله گرفت کج راه رفته و همان کسی است که توحید را در درون دل ما نهادینه کرده صحنه ی قلب ما خالی از توحید و شرک نیست که بیاییم توحید را اثبات کنیم و شرک را راه ندهیم قبلاً هم چه در سوره ی مبارکه ی «نحل» چه در سایر سوره های این معنا گذشت که این «لا اله الا الله» دوتا قضیه نیست یا «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۲) اینها دوتا قضیه نیستند باز گشت «لا اله الا الله» یا «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» به یک قضیه است لا اله الا الله که دلپذیر است و همه ما قبولش داریم اگر این «الا» به معنی غیر است چه اینکه به معنی غیر است این جمعاً یک قضیه است یعنی غیر از همین یکی که ما داریم دیگران نه، این چنین نیست که صحنه ی دل خالی از شرک و توحید باشد و انبیا آمده باشند توحید را به ما یاد بدهند شرک را جلوگیری کنند بلکه انبیا آمدند بفرمایند این توحید درونی را خوب نگاه دارید این شرک بیرونی را راه ندهید لا اله الا الله غیر از همین اللهی که دل شما قبول دارد همین، اگر «الا» به معنی غیر شد چه اینکه این چنین است باز گشت این «لا اله الا الله» به یک قضیه است اینها هم همین حرف را زدند که غیر از الله چیز دیگر شطط است و ما شک نداریم در بطلان حرف اینها سخن از شک نیست، سخن از عدم العلم نیست، سخن از علم به عدم است اینها دلیل ندارند نه اینکه مطالبه بکنند بگویند شما دلیل بیاورید نمی گویند شما اگر مشرکید حق با شماست دلیل بیاورید می گوید

دلیل ندارید این «لَوْلَا-يَأْتُونَ» درصدد بیان نفی سلطان است، نفی دلیل است نه اینکه اینها شک داشته باشند بگویند ما موخیدیم درباره ی شرک شک داریم شما اگر دلیلی دارید اقامه کنید از این سنخ نیست چون از همان اول گفتند هر کس موخید نبود به شطط افتاد یعنی بیراهه است خب اگر کسی فتوا داد که شرک شطط است خب او جزم دارد به نفی دلیل نه اینکه شک داشته باشد که آیا آنها دلیل دارند یا دلیل ندارند آنها موخید بودند بالقطع، شرک را نفی می کردند بالقطع، «لا سلطان لشرک» و کسی که بی سلطان سخن می گوید گرفتار شطط می شود «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا» این نفی تأکید است «لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» چرا؟ برای اینکه شطط است ما از شطط برحذریم پس از شرک برحذریم. آن گاه عرض می کنند هم به خودشان هم به ذات اقدس الهی می گویند در درون خودشان هم این حرفها را دارند که «هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا» ما مسئولیم بالأخره اینها را هدایت کنیم این تنها «هُؤْلَاءِ إِتْخَذُوا» نیست یک وقت است انسان احساس مسئولیت نمی کند می گوید گروهی هستند در فلان منطقه که مشرکانه به سر می برند اما اگر گفتیم «هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا» یعنی کاری باید بکنیم اینها را هدایت بکنیم این «قَوْمُنَا» رسالت و مسئولیت اصحاب کهف را تبیین می کند لذا تا آن آخرین لحظه هم بالأخره به فکر اینها بودند «هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» حالا اینها چون هر کدام بالأخره گرفتار ارباب متفرقه بودند آن منطقه، هر کدام یک رب خاصی داشتند این آلهه منظور یا فرشتگان اند یا جنّ اند یا قدّیسین بشرند نظیر عزیر بن الله گفتن یا مسیح بن الله گفتن البته اینها قبل از جریان حضرت مسیح بودند قدّیسین بشر را اله می پنداشتند منظور از این آلهه تنها سنگ و گل و چوب نیست منظور از این آلهه همان ملائکه بود که می گفتند بنات الله است یا جن بود به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اینکه اینجا ضمیر جمع مذکر سالم را به آلهه برگرداند آنها گفتند که «هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» نفرمود «لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهَا» ضمیر مؤنث بیاورد برای آلهه بلکه فرمود: «لَا- يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ» این آلهه را با جمع مذکر سالم ذکر کرد برای اینکه معلوم بشود اینها منظورشان این چوب و سنگ و اینها نیست همان صاحبان این تماثیل و این اجرام و اصنام اند «لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنٍ» چرا نمی آورید؟ نه اینکه توقع داشته باشد این چرا نمی آورید اعتراضی است نه اینکه ترغیب می کند بروید دلیلتان را بیاورید، چرا نمی آورید دلیل؟ چرا، یعنی اینکه ندارید دلیل بیاورید. بعد چرا؟ برای اینکه این جمله ی «لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنٍ» هم مسبوق است به شَطَط، هم ملحق است به ظلم قبلاً فرمود: «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» این مسبوق بودن، بعد هم ملحق بودنش این است که فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» شما می گویند خدا شریک دارد اولاً این قضیه دروغ است، ثانیاً می گویند خدای سبحان «إِتْخَذَ لَهُ شُرَكَاءَ» این فریه است دروغ بستن به ذات اقدس الهی بدترین ظلم است دیگر، پس این جمله ی «لَا- يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنٍ» که هم مسبوق است به شَطَط، هم ملحق است به اظلم معلوم می شود اینها جزم به عدم دلیل دارند اینها جزم دارند که شرک دلیل ندارد نه اینکه «لَا يَأْتُونَ» یعنی چرا دلیل نمی آورید، خب. این قضیه با این وضع البته روایاتی هم که خواهد آمد به خواست خدا تبیین می کند.

ص: ۴۴۶

۱- (۲). سوره ی محمد، آیه ی ۱۷.

۲- (۳). سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

پرسش: استاد فرزند آدم پدر آدم، بچه ها، بچه ی آدم موحد به دنیا می آیند چه داعی دارد بر اینکه الهه های متعددی را بپرستند؟

پاسخ: خب این شیطان از هر راهی وسوسه می کند شبیه ایجاد می کند بسیاری از افراد گرفتار حس اند و هر چه به حس نزدیک تر باشد می پذیرند.

پرسش: اینکه توخالی باشد توخالی است حالا می خواهد اسم.

پاسخ: بله این را بعد از سالیان متمادی درس و بحث انسان می فهمد توخالی است و گرنه الآن آن روز هم عرض شد شما وقتی می روید هند می بینید از موش پرستی شروع شده تا پرستش چیزهای دیگر از این طرف به ژاپن هم که سر می زید یا به دنبال فال گیری اند یا به دنبال بت پرستی در بخشی از چین هم بت پرستانی هستند آقایانی که رفتند و آمدند گفتند که بتهای سنگی دارند به طول هیجده متر قد این بت، الیوم که عصر علم است این چنین است اگر این معارف نباشد، این گفتگوها نباشد، این ارائه حقایق به وسیله اهل بیت (علیهم السلام) نبود و نباشد بشر به حس نزدیک است دیگر با اینکه اینها از نظر صنعت ژاپنیا در صنایع ظریف خیلی پیش رفته اند اما از نظر معارف خیلی خنگ اند یا دنبال فال گیری اند، یا دنبال نحس و سعدند، یا دنبال بت پرستی اند این چنین است سر اینکه الآن سه، چهار هزار مذهب در آمریکا و امثال آمریکا روزانه مثل قارچ سبز می شود اینها یک وقت هم به عرضتان رسید که ما مشکل جدی مان قبل از انقلاب این بود می گفتیم عالم الآن مثلی است یک ضلعش را موحدان عالم تشکیل می دهند اعم از مسیحیها و مسلمانها و یهودیها و سایر اهل کتاب، یک ضلعش هم کمونیستها و مارکسیستها مثل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مثل چین و اینها تشکیل می دهند، یک ضلعش هم همین بوداییها و بت پرستهای هندو و بودایی و اینها تشکیل می دهند آنها هم رقمشان کم نیست ما واقع نگرانی جدی ما این بود که اگر یک وقت در اثر پیشرفت علم بساط هندویی و بودایی و سایر برهمن و برهمن و امثال ذلک زیرش آب بسته بشود و در اثر قدرت کمونیستی و الحاد اینها بشوند کمونیست آن وقت آن کفه ی الحاد سنگین می شود آنها می شوند تقریباً چهار میلیارد، مسلمانها می شوند دو میلیارد، موحدان می شود دو میلیارد این یک نگرانی جدی بود برای ما که اگر یک وقت این طور شد ما چه کار کنیم؟ اما دیدیم طولی نکشید که این الحاد، این کمونیستی مثل آدم برفی بدون کودتا، بدون انقلاب، بدون جنگ، بدون خونریزی آب شد کسی کاری به شوروی نداشت این آب شد اما آن بت پرستی همچنان مانده بشر را بالأخره باید یک چیز سرگرم بکند به جایی دل ببندد ولو به یک سنگ این چنین نیست که بگوید کل جهان را من خودم اداره می کنم این هیچ تکان نخورده روزانه دارد افزوده می شود اما این کمونیستی مثل آدم برفی آب شده اگر مراکز علمی این قدرت را داشته باشند پیام توحید را به زبان روز منتشر بکنند امید اینکه ان شاء الله اینها هدایت بشوند موحد بشوند هست پله ی اول توحید است از این عرفانهای کاذب در می آیند از این هندویی و بودایی و امثال ذلک در می آیند روزانه در آمریکا که مذهب مثل قارچ گفتند سه، چهار هزار مذهب همین سالهای اخیر در آمده اینها رخت برمی بندد بعد وقتی وارد مرز توحید شدند آن گاه اسلام و تشیع و برکت اهل بیت خودش را بهتر نشان می دهد. غرض این است که اگر شیطان را رها کنی این سواری می گیرد که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت، خب شیطان کارش این است.

اما یکی از سؤالاتی که مربوط به روزهای قبل بود که شیطان چه لذتی می برد؟ شیطان از گمراهی ما لذت نمی برد ولی از گمراهی ما حسودانه انتقام می کشد یک حسود، یک مُنتَقِم، یک قَهَّار برابر قوه ی غضبیه کار می کند نه برابر قوه ی شهویه نباید گفت چه نفعی عاید او می شود مگر قوه ی شهویه او منشأ کار است؟ گاهی قهر منشأ کار است، گاهی جزم منشأ کار است آنجا که قهر منشأ کار است مثل اینکه گرگ می درد نباید گفت چه عاید گرگ می شود گرگ گرسنه خب یک دانه گوسفند حدّا کثر بَسَش است اما اینکه نمی خواهد غذا بخورد که این می خواهد آن خوی درندگی را ارضا کند لذا از هر ظرف حمله می کند عده ی زیادی را به صورت مُردار در می آورد شیطان هم یک گرگ خون آشامی است، یک سَبَّوع ضاری است حسودانه دارد انتقام می گیرد از فرزندان آدم نه اینکه حالا بهره ای نصیب او بشود.

اما اینکه شرط ورود در بهشت گفته شد دو چیز است یکی ایمان، یکی عمل صالح این برای مکلفین است دیگر اگر کسی مکلف به عمل صالح نباشد مثل کسی که اول مرحله ی بلوغش است این ایمان بیاورد و بعد هم بمیرد خب این مکلف به عمل نبود تا ما بگوییم عمل دارد یا ندارد همین که بالغ شد ایمان آورد و بعد درگذشت یا مشرکانی که قبل از وقت نماز یا روزه اینها ایمان آوردند و بعد درگذشتند اینها نسبت به آینده مکلف نبودند چون همین که ایمان آوردند درگذشتند، نسبت به گذشته کفّار گرچه به فروع مکلف است همانند اصول لکن بر اساس قاعده ی جبر «الإسلام یَجِبُ ما قبله أو عن ما قبله» (۱) تمام سیئات آنها بخشوده می شود این قاعده را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود، همه ی فقها هم پذیرفتند ما هم برابر همین قاعده عمل می کنیم قاعده ی جبر «الإسلام یَجِبُ» یعنی «یقطع» «ما قبله» بنابراین تمام سیئات حتی رباهایی که خوردند «من جاء موعظه فانتهی فله ما سلف» گرچه بعضی از مراجع (رضوان الله علیه) ایشان هم خواستند بگویند مسلمانی اگر توبه بکند رباهای گذشته را نباید برگرداند ولی این آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» درباره ی کفّاری است که اسلام را پذیرفتند رباهایی هم که قبلاً خوردند دیگر لازم نیست برگردانند البته آنچه را که اسلام آورد اسلام برمی دارد اما آنچه را که اسلام نیاورد اسلام امضا کرد آنها را بر نمی دارد مثلاً کسی قبل از اینکه مسلمان بشود زمینی، خانه ای، فرش، یک باغ و راغی را اقساطی خرید، نسبه خرید حالا که مسلمان شده معنایش این نیست که دیگر چیزی بدهکار نیست چون این دین مردم را که اسلام نیاورده آن دین فطری آورده و اسلام همان را امضا کرده اما قضای صوم، قضای صلوات، کفّارات چیزهایی که اسلام آورده همه ی اینها را برمی دارد «الإسلام یَجِبُ ما قبله» اما چیزهایی که بنای عقلا بود و اسلام امضا کرده کسی مال نسبه خریده، یا قسطی خریده، پولی از کسی وام گرفته اینها را که قاعده ی جبر بر نمی دارد، خب پس اگر کسی تازه مسلمان شده و تکلیفی ندارد وقتی که مُرد همان ایمان کافی است برای اینکه او مکلف به عمل نبود سیئات گذشته اش که برابر قاعده ی جبر بخشوده شده، حسنات بعدی هم که تحت تکلیف او نبود اگر گفته می شود یا گفته شد که شرط ورود در بهشت دو چیز است ایمان و عمل صالح برای مکلفان است شما کمتر جایی می بینید که قرآن کریم از بهشت و بهشتیان سخن به میان آورده باشد مگر اینکه این دو قید را عنصر محوری می داند در برخی از آیات بسیار کم از ایمان سخن به میان آمده که آن هم چون مهفوف به قرینه است با عمل صالح همراه است.

اما اینکه این «عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً» (۱) یک بار صَعيد جُرُز می کند یا تدریج این ممکن است یک بار باشد، ممکن است تدریج چه اینکه در جریان «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (۲) این طور است گاهی ممکن است به تدریج نسلی را منقرض بکند و نسل دیگر بیاورد گاهی هم ممکن است در اثر حوادث غیر مترقبه جمعیتی را از بین ببرد این هم گاهی ممکن است به وسیله ی خزانی، سرزمینی را خشک بکند یا به تدریج مثلاً آن سرزمین را خشک بکند این هر دو راه ممکن است.

و اما اینکه در جریان اصحاب کهف خدا فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» (۳) که «أَحْصَى» فعل ماضی است «لَمَّا لَبِثُوا أَمْيَدًا» یک اختلاف درون گروهی است که ان شاءالله به خواست خدا در همین آیه نوزدهم همین سوره ی مبارکه خواهد آمد «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» این آیه نشان می دهد که یک اختلاف درونی بود البته اختلاف بیرونی را نفی نمی کند خود همینها بعضیها گفتند ما یک روز یا نصف روز خوابیدیم، بعضی گفتند نه، خدا می داند این طور نیست خب اینکه می گوید خدا می داند این طور نیست معنایش این نیست که ما می دانیم سیصد سال خوابیدیم و شما نمی دانید معنایش آن است که اینکه شما می گوئید نیست ما بیش از این خوابیدیم و اما چقدرش را ما نمی دانیم و چه حادثه ای در خارج اتفاق افتاده آن را نمی دانیم لذا سفارش می کنند وقتی که می خواهید بروید نان تهیه کنید مواظب باشید که بالآخره کسی شما را نشناسد مواظب باشید که به خطر نیفتید این نه برای آن است که اینها هیچ نمی دانند ممکن است که بدانند سیصد سال خوابیدند اما از اوضاع بیرون بی خبرند یک وقت است سیصد سال می گذرد حکومتی بر اساس همان حکومت سیصد سال قبل رواج دارد نظیر سلسله ی بنی العباس که (علیهم من الرحمن ما يستحقون) سالیان متمادی در این مملکت علیه اهل بیت تلاش و کوشش کردند همان حکومت بود ولو یازده امام (علیهم الصلاه والسلام) همینها آسیب رسانند همین بنی العباس «یا لیت جور بنی مروان دامننا، فکانوا عدل بنی العباس فی الناری» حالا ممکن است بعد از سیصد سال چندین خلیفه یا سلطان یا دقیانوسها آمدند و رفتند ولی راه و رسم همان است این یک احتمال، یا نه اینها رفتند و بدتر از اینها آمدند روی کار این دو احتمال، یا نه اوضاع عوض شد و آدمهای خوبی آمدند سه احتمال، بنابراین ممکن است کسی از خواب سیصد ساله ی خود باخبر باشد ولی از وضع بیرون خبر ندارد که آیا بیرون مثل گذشته است یا بدتر از گذشته است یا بهتر از گذشته این را ممکن است ان شاءالله وقتی به آیه هیجده رسیدیم آنجا مشخص بشود که در چه حالت است.

ص: ۴۴۹

۱- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۸.

۲- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۹.

۳- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۹.

مطلب بعدی درباره این عرفانیات عاشورا است که بعضی گفتند این رقیم، اصحاب کهف و رقیم اینها دیوانی داشتند که همراهشان بود که شرح حال خودشان را می نوشتند، نام خودشان را می نوشتند، تاریخ خودشان را می نوشتند، و انگیزه ی خودشان را می نوشتند این دیوان هم چون همراه اینها بود اینها را گفتند اصحاب کهف و رقیم اصحاب رقیم هم هستند نه اینکه چون بعدها اسمشان در یک دیوان جداگانه ای نوشته شده یا لوحی نوشته شده که یکی از احتمالات قبلی بود. اما در عرفانیات جریان کربلا مستحضرید که این قصه، یک قصه عادی نبود خب خیلی از کرامتها را ما دیدیم، شنیدیم اگر یک خبر معتبری که سندش تام بود دلالت داشت که این ذوات قدسی در اربعین اول از شام به کربلا رسیدند ما نمی توانیم نظیر سایر مسائل فقهی و اصولی بگوییم این بعید است منصرف است الی ما هو المتعارف یا از آن فرد غیر متعارف منصرف است یا به این فرد منصرف است اینها دستان باز نیست در مسائل معاملات در مسائل عرفی اگر روایتی برسد می گویی این منصرف به عادی است اما در جریان کربلا سیّدالشهداء (سلام الله علیه) که بسیاری از معارف غیبی را به همراه دارد اگر یک سند معتبری باشد «ما نأخذ به» خب اگر قرآن کریم نقل می کند که بعضی از شاگردان سلیمان (سلام الله علیه) گفتند ما این تخت بالقیس را از یمن تا فلسطین که هشتاد فرسخ است تقریباً ما «قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ» (۱) می آوریم یا «قَبْلَ أَنْ يَوْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۲) می آوریم این همه معجزات و کرامات را قرآن نقل می کند ما چه دلیل داریم بر نفی اینها؟ غرض این است که نباید با قصه ی کربلا همان قصه ی معاملات و خرید و فروش و امور عادی با آنها رفتار کرد بگویید این منصرف به عادی است این بعید است، مُستبعد است این یک راه، اگر روایت معتبر باشد آدم می پذیرد در اربعین اول هم آمدند منتها البته کار تاریخی باید بشود دیگر سند بینیم معتبر است یا نه

ص: ۴۵۰

۱- (۸) . سوره ی نمل، آیه ی ۳۹.

۲- (۹) . سوره ی نمل، آیه ی ۴۰.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) وقتی که وارد کربلا شدند در هنگام دفن اجساد طیب و طاهر بنی اسد که حضور حضرت بودند به راهنمایی حضرت آن اجساد مطهر را جمع کردند آوردند در حرم مطهر سیدالشهداء و حریم آن حضرت و وجود مبارک علی بن الحسین را هم پایین پا دفن کردند در موقع دفن حضرت دستور می داد که این جنازه ها را چه کار کنید، کجا دفن کنید، چگونه دفن کنید. درباره دو بدن مطهر که یکی بدن سیدالشهداء (سلام الله علیه) بود یکی بدن عباس بن علی (سلام الله علیهما) حضرت خودشان شخصاً تشریف بردند قبر و شخصاً این دو بدن مطهر را دفن کردند بنی اسد یا سایر همراهان اگر به حضرت عرض می کردند دفن جسد، گرفتن جسد، بردن در قبر به تنهایی کار یک نفر نیست حضرت فرمود: «إِنَّ مَعِيَ مِنْ يُعِينَنِي» (۱) با من کسانی هستند که من را کمک می کنند، خب اینها جزء عرفانیات کربلاست، جزء ملکوت کربلاست اگر این مسائل جمع آوری بشود آن وقت بر اساس قصه ی تلاوت قرآن بحث عمیق تری باید بشود که آیا وجود مبارک سیدالشهداء از درون این حرف را به گوش بعضیها رساند یا از بیرون؟ اگر از درون باشد برابر اراده ی حضرت فقط کسی می شنود که حضرت خواسته، اگر از بیرون رسیده باشد خب آن هم باز مربوط به این است که به اذن خدای سبحان چه شخصی لایق شنیدن باشد، چه شخصی لایق شنیدن نباشد ولی اگر از بیرون باشد این سؤال باید جواب قانع کننده بدهد که این صدای مطهر را چگونه فقط زیدبن ارقم می شنود بعضی از اموری که «لو کان لبان» خواهد بود چگونه فقط زیدبن ارقم شنید؟ آیا مصلحت نبود که همه بشنوند و گرنه شورش به پا می شد و اگر همان در کوفه شورش می شد و قتل عام می شد دیگر به شام نمی رسیدند و جریان شام روشن نمی شد آن رسالت و مأموریتی که سر مطهر داشت و اسرا داشتند آنها عملی نمی شد بالأخره باید توجیه بشود یعنی تبیین بشود، بیان بشود اینها اگر یک سند معتبری شد ما هرگز جریان کربلا را نظیر جریان فقه اصغر نمی توانیم حمل بکنیم بر متعارف و منصرف می شود به عرفیات و امثال ذلک اینها راههای خاص خودشان را دارند. بعضی از آقایان زحمت کشیدند مقداری درباره ی سخنان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) مطالبی را آوردند حالا ان شاء الله تکمیل بشود. اما اینکه گفته شد شیعیان ما اصبر از ما هستند معنایش این نیست که آن شیعیان _ معاذ الله _ درجاتشان از ما بالاتر است برای اینکه مثلاً کسی که خب خیلی مقامش عالی است امتحانات مهمی می دهد این علمش، عملش، حالش قابل قیاس نیست با کسی که تازه راه افتاده دارد امتحان می دهد ولو الفبا باشد خب این برای او سخت است اما برای اینکه خیلی از چیزها را باید پشت سر بگذارد تا بعضی از امور را بفهمد اگر برای یک کودک دبستانی که تازه الفبا را یاد می گیرد آن امتحان سخت است معنایش این نیست که چون او اصبر است یعنی خیلی سختی را باید تحمل بکند پس درجه ی او بالاتر است این دشواری صبر او برای جهل اوست، برای ضعف حالت اوست این معنایش این نیست که مثلاً آنها از ما درجاتشان بالاتر است و امثال ذلک حالا درباره ی این جریان کربلا ان شاء الله به جدیت این مطالب را پیگیری کنید و هم مسئله ی عبادت هست در کار و از آن غربت هم این معارف در می آید.

ص: ۴۵۱

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا (۱۶) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوِهِ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا (۱۷) وَتَحَسَّبُ لَهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸)»

قصه ی اصحاب کهف در چند فصل خلاصه می شد فصل اول این که قیام اینها و قول اینها بود بیان فرمود گرچه بعضی از مطالب همچنان مربوط به فصل اول باقی است، فصل دوم این است که اینها از برخی درباری بودند از دربار معترضان بیرون آمدند برخی هم مؤمنان آن محل بودند که با اینها همراهی کردند از شهر بیرون آمدند و عده ای هم اینها را تعقیب می کردند برابر اینکه اینها موخیدانه با ذات اقدس الهی سخن گفتند خدا هم قلب اینها را محکم کرد، مرتبط کرد، «رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۱) پس اینها از اضطراب و دلهره و ترس و تردید به در آمدند از منطقه ی شهر بیرون آمدند به دامنه ی کوه رسیدند دیگر به این فکر نیستند که اینجا ناامن است، دامنه کوه است، غار هست، حشرات هستند، خزنده ها هستند، درنده ها هستند هیچ یک از این امور اینها را به خود متوجه نکرد در کمال آرامش با یکدیگر گفتگو کردند وارد این غار شدند و جای خوبی را انتخاب کردند و خوابیدند. غار در کدام قسمت بود، موقعیت اقلیمی غار را قرآن شرح می دهد و وسعت غار را هم که غار، غار وسیعی بود فی الجمله بیان می کند در کدام قسمت غار اینها خوابیدند را هم بیان می کند، کیفیت طلوع و غروب آفتاب نسبت به این غار را هم بیان می کند، سنگ اینها کجا قرار داشت آن را هم بیان می کند، چطور این سنگ نگهبانی می داد آن را هم بیان می کند، چشمان خود این افراد در حال خواب بسته بود یا بیدار آن را هم بیان می کند همه ی اینها برکاتی است که ذات اقدس الهی در اثر «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۲) نصیب اینها کرده اینها هیچ تردیدی نداشتند که ما الآن در این غار که احساس امنیت نمی کنیم، وسیله ی تغذیه نداریم، هوا سرد است، تا چه موقع باید بمانیم، اگر آنها ما را تعقیب کردند به اینجا رسیدند ما را دستگیر کردند چه بکنیم هیچ یک از اینها نبود خاصیت ارتباط قلب با مقلب القلوب که در سوره ی مبارکه ی «رعد» فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۳) این است وقتی قلب مضطرب نبود درست می تواند تصمیم بگیرد راه را می فهمد، چاه را می فهمد، جزماً و عزمأ چیزی را می فهمد و تصمیم می گیرد هیچ نگرانی برای اینها نبود و خداوند هم از اینها جز طمأنینه چیزی نقل نکرد. فصل دوم از اینجا شروع می شود فرمود: «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» با یکدیگر گفتگو کردند می گفتند حالا که شما از اینها فاصله گرفتید اینها را ترک کردید از ملت اینها، از مکتب اینها، از آداب و آیین اینها فاصله گرفتید خود اینها را رها کردید یک، مکتب اینها را هم پشت سر گذاشتید دو، پس کهف را به عنوان یک مأوی انتخاب بکنید خب کهف که جا برای انتخاب نیست آن هم چه موقع؟ یک ساعت و دو ساعت که نیست شما باید دوباره برگردید به این شهر مکتب مردم این شهر هم معلوم است کسانی که شما از آنها فرار کردید آنها هم که شما را تعقیب می کنند تا چه موقع می خواهید اینجا بمانید؟ این مسائل اصلاً برایشان مطرح نبود به یکدیگر می گفتند «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» شما

اینها را کنار گذاشتید یک، «وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» که این «إِلَّا» به معنای غیر است اینها غیر خدا را می پرستیدند شما اینها را پشت سر گذاشتید معزول کردید در حقیقت، منزّل کردید، ترک کردید، کنار گذاشتید مکتب اینها را هم کنار گذاشتید اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود: «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۴) همین است عابد و معبود هر دو در نارند فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۵) خدای سبحان فرمود شما و این سنگهایی که می پرستید همه اینها در قیامت می سوزند این سخن ذات اقدس الهی که عابد و معبود کلاهما فی النار در بیانات نورانی حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) هم به صورت «أَفْ» در آمده «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» عابد و معبود کلاهما فی النار همین بیان در جریان اصحاب کهف هست «وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» عبادت اینها، مکتب اینها و خود اینها را شما پشت سر گذاشتید، خب چون «إِلَّا» به معنای غیر است دیگر بحث در اینکه استثنا متصل است یا منقطع که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می فرماید این استثنا منقطع است متصل نیست برای اینکه آنها اصلاً خدا را عبادت نمی کردند مشرکان همین طور است این سخن، سخن تامی است که ایشان می فرمایند قبلاً هم برهان اقامه شده است که مشرکان فقط غیر خدا را عبادت می کنند آن کسی که قدری خدا را عبادت می کند قدری غیر خدا، خدا و غیر خدا دوتایی را عبادت می کند آن ریاکار است نه مشرک این شرک خفی دارد، شرک جلی این است که مستقیماً همین بتها را عبادت می کنند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۶) توهمی هم داشتند که ما که به خدا دسترسی نداریم فقط باید بتها را عبادت بکنیم مشرکان اصلاً خدا را عبادت نمی کردند نه اینکه قدری خدا را قدری غیر خدا را اینها فقط این بتها را عبادت می کردند این سخن، سخن صحیحی است اما بحث در اینکه این «إِلَّا» استثنای متصل است یا منقطع فرع بر این است که ما این «إِلَّا» را به معنی استثنا بدانیم استثنا هم مستحضرید گفتند «اخراج ما لولا لدخل» معنی استثنا این است اما اگر «إِلَّا» وصف باشد، غیر باشد و حرف نباشد و اسم باشد معنایش این است که «وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ غَيْرَ اللَّهِ» اینها که غیر خدا را عبادت می کنند اینها که غیر خدا را عبادت می کنند عبادت اینها، مکتب اینها را مثل خود اینها پشت سر گذاشتید معزول کردید، خب اگر شما عبادت اینها، معبد اینها، معبود اینها و عابد همه را گذاشتید کنار می شود نظیر حرف ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) که فرمود: «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۷) که همه اینها زیرمجموعه بیان ذات اقدس الهی است فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۸).

ص: ۴۵۲

- ۱- (۱) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۴.
- ۲- (۲) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۴.
- ۳- (۳) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.
- ۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۷.
- ۵- (۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.
- ۶- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۷- (۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۷.
- ۸- (۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

پرسش: حاج آقا بعداً در اظهارات مشرکین هست که بتها ما را به خدا نزدیک می کنند.

پاسخ: بله دیگر همین، همین دوتا آیه است دیگر «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۱) یک، «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۲) دو، اینها فقط بتها را می پرستند تا مقرب باشند و شفیع و گرنه خدا را که اصلاً عبادت نمی کنند اینها بر اساس توهمی که داشتند، خب.

فرمود حالا که شما این کار را کردید یعنی به یکدیگر گفتند «وَإِذِ اعْتَرَفْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» را «فَأُوتُوا إِلَى الْكَهْفِ» حالا آمدند دامنه ی کهف، کجا بروند؟ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن حالت خطر به غار پناهنده شد آن غار حرا که حساب دیگری بود این غار ثور که پناهنده شد این غار پناهگاه خوبی است برای عده ای که فقط خدا را بخواهند عبادت کنند و حرف او را اطاعت کنند و منتشر کنند به یکدیگر گفتند بروید در غار «فَأُوتُوا إِلَى الْكَهْفِ» دیگر نگفتند بعد چطور، یک قلب مطمئن به این فکر نیست که بعداً تصمیم بگیرد می گوید الآن مگر من خودم، خودم را اداره می کنم این کسی که برابر سوره ی مبارکه ی «طلاق» تو کُلش حق بود طمأنینه اش هم حق است سخن از شاید نیست سخن از «لیت» و «لعل» نیست سخن از باید است به طور جزم گفتند بروید در غار دیگر «لعل» پناهگاه باشد، «لیت» پناهگاه باشد نیست کلمه ی «لعل» و «لیت» و امثال ذلک در این امر پیشنهادی اصلاً راه ندارد «فَأُوتُوا إِلَى الْكَهْفِ» «لعل» و «لعلکم» و «لیت» و اینها در آن نیست. در سوره ی مبارکه ی «طلاق» آیه دو به بعد این است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» در هیچ کدام از این سه، چهار جمله سخن از «لیت» و «لعل» و «عسی» و اینها نیست «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» به صورت جزم، «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» به صورت جزم، «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» به صورت جزم، این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۳) این است این راه برای همه ما باز است منتها چون راه سختی است عقبه کثود است روندگان این راه کم اند ما هم در طلیعه ی راه داریم حرفش را می زنیم. دوتا روایت نورانی هست که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) اینها را در کتاب شریف وسائل جلد ۲۷ صفحه ی ۲۲۲ وسائل مؤسسه طبع آل البیت (علیهم السلام) آنجا در صفحه ی ۱۶۶ آنجا بیان فرمود جلد ۲۷ صفحه ی ۱۶۶ کتاب قضا ابواب صفات قاضی در آنجا از معجزات نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) که نقل می کند این است که «و من ذلك أنّ و ابصهين معبد الأسدي أتاه فقال لا أدع من البرّ و الاثم شيئاً الا سألته عنه» گفت من «لا أدع» هیچ چیزی بد و خوب، حلال و حرام، زشت و زیبا نیست مگر اینکه می خواهم از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال بکنم «فلما أتاه قال له النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) أتسأل عنما جئت له أو أخبرك» من بگویم برای چه آمدی یا خودت می گویی؟ عرض کرد «أخبرني» شما بفرمایید من برای چه آمدم که بهتر است. حضرت فرمود: «جئت تسألني عن البرّ و الاثم» تو آمدی بفهمی چه چیزی بد است چه چیزی خوب است، چه چیزی زشت است چه چیزی زیباست، چه چیزی حق است چه چیزی باطل است برای اینها آمدی، «قال نعم» عرض کرد بله من برای این آمدم من می خواهم بفهمم چه چیزی بدی است چه چیزی خوب است، خب این مستحضرید یک دوره کتاب فقه می خواهد، اخلاق می خواهد آن دیگر خب آدم هر چیزی را که نمی داند بد است مراجعه می کند، نمی داند خوب است مراجعه می کند اما در هر حادثه ی جزئی در موضوعات جزئی که کتاب مشککش را حل نمی کند در پرونده های قضایی که کتاب قانون جواهر مشکل را حل نمی کند از کجا بفهمد این شاهد، شاهد زور است این دسیسه است، این فتنه است، این قسم، قسم باطل است از کجا بفهمد؟ «البینه على المدعى و اليمين على من أنكر» (۴) این هم هر دو را آورده آن هم آورده حق با چه کسی است از کجا مشخص بشود؟ در باب صفات قاضی این روایت آمده است. وجود مبارک حضرت فرمود تو برای

این آمدی بفهمی چه چیزی بد است چه چیزی خوب است، چه چیزی حق است چه چیزی باطل است عرض کرد بله من برای این آمدم «فضرِب بیده علی صدره» وجود مبارک حضرت با دست مبارکش روی سینه ی او گذاشت یا سینه ی خودش فرمود از دلت بپرس این دل یک دفتر خوبی است، یک دیوان خوبی است، یک مکتب خوبی است خب معلوم می شود اگر ما آلوده نکنیم چیز بد به او ندهیم این چیزهای خوب به ما می دهد دیگر فرمود: «ثُمَّ قَالَ يَا وَابِصَهُ الْبِرِّ مَا طَمَأْنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ» آنکه دلت آرام می گیرد بدان کار خوبی است «و الْبِرِّ مَا طَمَأْنَنْتَ بِهِ الصَّدْرُ» کار نیک آن است که قلب نسبت به او هیچ لرزشی، اضطرابی، دو دلی، تردیدی، شکّی ندارد «و الْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ» آنجا که اضطراب است و دگرگونی است و لرزه است و پس لرزه است معلوم می شود معصیت است گناه است یا مستقیم یا غیر مستقیم، یا ظاهر یا باطن «و الْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ جَالَ فِي الْقَلْبِ» جَوَلَان دارد در دلت، دلت شور می زند مردان پاک این است وقتی پیشنهاد خلاف می دهند به حسب ظاهر همه ارکانش درست است ولی این احساس می کند دلش شور می زند «و جَالَ فِي الْقَلْبِ» جَوَلَان دارد «و إِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَ أَفْتَاكَ» گرچه مردم بگویند خوب است فقها هم بگویند خوب است ولی تو خودت می دانی قلبت می لرزد خب اگر کسی چنین دیوانی نداشته باشد گرفتار گوش است دیگر پس این راه باز است که آدم خب بر آدم واجب نیست که درباره ی این موضوع سخن بگوید که، بگوید من معذورم. پس ما دوتا راه داریم «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (۵) این راه حوزه و دانشگاه راه گوش است، آن طهارت روح راه دل است فرمود اگر آن راه دل باز باشد دیوان دل باز باشد جواهری هم در دلت است خب جواهر که نمی آید فتنه ها و دسیسه های زید و عمرو را بگوید که جواهر می آید حکم فقهی را می گوید اما اینکه اینجا دسیسه است، ظاهرش غیر از باطن است، باطنش غیر از ظاهر است اینکه دیگر در جواهر نیست این دیگر در صدور است و نفوس است و قلوب است و امثال ذلك این دوتا روایت است که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) این را نقل کرده در این باب، روایت دیگر هم هست البته خب اینها هست اصل قرآنی اش هم که در سوره ی مبارکه ی «بقره» از یک طرف در «انفال» از طرف دیگر فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (۶) جامع اینها در سوره ی مبارکه ی «انفال» است که فرمود: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (۷) اگر آدم باتقوا باشید فرق بین حق و باطل را در دیوان دل شما یعنی در دفتر دل شما ثبت می کند به صورت «عسی» و «لعلّ» و «لیت» و اینها در آن نیست اینها هم در آنها تاریکی حالا غروب شده، شب شده، تاریک شده پناهگاه ندارند عده ای هم اینها را تعقیب می کنند به صورت مستقیم و شفاف و بدون «عسی» و «لعلّ» و «لیت» فرمود بروید در غار اما بعد چطور؟ تا چه موقع؟ اینها دیگر در آن نیست این خاصیت «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۸) هست اینها که انبیا نبودند که حالا درباره وجود مبارک یوسف و امثال ذلك درست است که اینها را در «غَيَابَتِ الْجُبِّ» (۹) در دیوارهای چاه انداختند در چاه انداختند ولی همانجا خدای سبحان فرمود: «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» (۱۰) قصه ی نبوت حضرت یوسف (سلام الله علیه) بالصراحه و شفاف در سوره ی مبارکه ی «یوسف» نیامده کما مرّ اما فرمود وقتی اینها حضرت را در چاه انداختند ما همانجا وحی فرستادیم که یک وقت بالأخره همین اوضاع را برای برادرانت می گویی «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» که «لَتَسْبِغَنَّهُمْ بِمَاءٍ رَمِيمٍ» این یک نکته و حیانی در سوره ی «یوسف» برای حضرت یوسف هست فرمود وقتی در چاه انداختند ما وحی فرستادیم که بالأخره سالم می مانی آنها هم هستند تو هم هستی یکدیگر را می بینید و این خبر را به آنها گزارش می دهی، خب این برای انبیاست اما اینها که اصحاب کهف که انبیا نبودند که از اینها قدری نازل تر سگشان که از اینها نبود که حالا سگ را سیصد سال نگه دارد این سگ اگر کسی در کنار در صحابت مردان الهی باشد این می شود حالا گاهی چوب می شود، گاهی سنگ می شود، گاهی یک یک سگ می شود، گاهی یک سگ می شود این انسان است که می تواند سگ را انسان کند و گرنه اگر خودش _ معاذ الله _ «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱۱) بود دیگر طور دیگر در می آید دیگر خب سگی را قرآن با جلال و شکوه

ذکر بکند کیفیت نشستن او را ذکر بکند، کیفیت نگهبانی او را ذکر بکند خب این از همان راه است دیگر، خب. فرمود: «وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُغِيْدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ» خب بروید در کهف بعد چطور؟ خدا هست می خواهید بخواید او شما را جابه جا می کند، بالاپوش ندارید، زیرپوش ندارید، زیرانداز ندارید، روانداز ندارید او برایتان تأمین می کند، غذا می خواهید او تأمین می کند، آب می خواهید او تأمین می کند این حرف چه کسی است؟ «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا» همین خداست که در روزگار قبل از میلاد این برکات را داده دیگر با جزم قرآن هم کتاب قصه نیست نبأ حق است اگر خدای ناکرده این حرفها، حرفهای باطل بود یا نقل نمی کرد یا اگر نقل کرده بود او را ابطال می کرد قرآن که گزارشگر نیست حرفی را از کسی نقل بکند بعد رد بشود این حرف یا حق است یا باطل اگر حق است می گذرد و امضا می کند باطل بود فوراً ابطال می کند این سخنان جزم را با امضا پذیرفت که «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا» مُرافق شما، رفیق شما، رفیق شما همه چیز قرار می دهد بنابراین شما هیچ نگرانی نداشته باشید رفتند در آن خاکها گرفتند خوابیدند خب دیگر به این فکر نبودند که ما زیرانداز نداریم، روانداز نداریم، شب می شود، سرد می شود، اگر آفتاب بتابد چطور می شود فرمود این کار را نکنید کدام قسمت غار خوابیدند؟ حالا این را دارد مشخص می کند. فرمود غار اینها یک غار تنگ و بسته نبود یک غار وسیعی بود که «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» اینها در وسط غار خوابیدند دم در غار نخوابیدند در وسط غار خوابیدند این یک، این غار هم نه شرقی بود نه غربی.

ص: ۴۵۳

۱- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۲- (۱۰) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۳- (۱۱) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۴- (۱۲) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۸.

۵- (۱۳) . سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۶- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۲.

۷- (۱۵) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۹.

۸- (۱۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۴.

۹- (۱۷) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۵.

۱۰- (۱۸) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۵.

۱۱- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

پرسش: چطوری است جمع این آیه با معاد که در روایات ما هست؟

پاسخ: بله خب، انسان تا آنجایی که مقدورش هست باید کار کند و اینها هیچ کسی نمی تواند بیکار باشد اما وقتی همه ی علل و اسباب از او گرفته شد این به چه کسی پناهنده می شود؟ این می گوید «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» (۱) این در بحث قبلی اش گذشت این باید معاش داشته باشد، مسکن داشته باشد، زیرانداز داشته باشد، روانداز داشته باشد اما همه را از اینها گرفتند این به چه کسی پناه می برد؟ به «مِنْ لَدُنْكَ» عرض کردند خدایا همه اسباب و وسایل را از ما گرفتند ولی تو که قادر بر همه کاری هیچ کسی نمی تواند قدرت تو را محدود کند «مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» ما نمی خواهیم از ارحام و اقوام و واجب النفقه هایمان و عمودین و اینها استفاده کنیم عرض آنها نسبت به ذات اقدس الهی این بود که پروردگارا «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» این در تعبیر «لَدُنْكَ» هم به عرض رسید که اینها که نظیر حضرت خضر نبودند علم لدنی بخواهند اینها وقتی پناهگاهی نداشتند جز خدا یک مضطر مثل مسلمانان غزه اینها از چه کسی کمک می خواستند یک تکه راه داشتند که آن هم رفهیها بستند چنین آدمی به چه کسی پناه برد غیر از الله.

پرسش:...

پاسخ: آنها یا شهیدشان کرده بودند نظیر همان کسانی که «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۲) بود، نظیر مشرکان حجاز بود که کسی قدرت نداشت اگر پیامبرانی بودند «بقتلهم النبیین» بود، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» بود، «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا» (۳) بود اینها هیچ پناهگاهی نداشتند چون هیچ پناهگاهی نداشتند مثل همین مسلمانهای غزه اینها می گفتند فقط «یا الله» دیگر، «یا الله» داشتند. چنین دعایی مستجاب خواهد بود آن لدنی که ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ» (۴) این لدن با آن لدن خیلی فرق دارد آن لدنی که خضر (سلام الله علیه) داشت که ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود برو کسی که «عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۵) با او خیلی فرق دارد هر بی پناهی بگوید «یا الله» و درک نکند که «الله معه حیث ما کان» خدا جواب می دهد هر بی پناهی در صورتی که او را بخواهد، خب.

ص: ۴۵۴

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۸.

۲- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۶۱.

۳- (۲۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۶.

۴- (۲۳). سوره ی نمل، آیه ی ۶.

۵- (۲۴). سوره ی کهف، آیه ی ۶۵.

اینها آمدند ذات اقدس الهی موقعیت اقلیمی و هندسی غار را شرح می دهد فرمود: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» این کوهفشان رو به شرق نبود که آفتاب که طلوع کرد مستقیماً تا آخر کهف را بگیرد و حرارت بتاباند و اینها را آسیب برساند در شرق قرار نداشت و رو به غرب هم نبود که بعد از ظهر آفتاب که به کرانه غرب رفت مستقیم روبه رو تا ته غار را روشن کند بلکه منطقه ای بود که رو به شمال بود تقریباً و پشتش به طرف قطب جنوب بود یک طرف شرقی داشت یک طرف غربی صبح که آفتاب طلوع می کرد به یک سمت غار می تابید به درون غار که فضا را روشن بکند تا حدودی تلطیف بکند تا حدودی ولی به خود اینها نرسد اینها را آسیب نرساند، عصر هم که می شد به یک سمت دیگر غار می تابید که باز به اینها نتابد اینها را آسیب نرساند اینها احساس حرارت نکنند و رنج نبرند فرمود این غار موقعیت اقلیمی اش نه شرقی بود نه غربی صبح که آفتاب می تابید به یک سمت غار می تابید، عصر که می خواست غروب کند به سمت دیگر غار می تابید و درون غار محفوظ بود هم هوا لطیف می شد، هم معطر می شد و هم سوزان و گداخته نمی شد «وَتَرَى الشَّمْسَ» یعنی شما اگر بودی این ترسیم و احضار حال گذشته است یعنی اگر آن صحنه بودی می دیدی الآن هم اگر آن غار را ببینی این حال را احساس می کنی به هر مخاطبی می فرماید «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» به طرف دست راست این «زار» یعنی «مال» زیارت با زور گرچه سه حرفی اند «زاء» و «واو» و «راء» ولی اصلشان دوتاست اصلشان یکی نیست این «زورا» زور می گوید، باطل می گوید، منحرف است این از همین باب که «زار» یعنی «انحرف عن الحق» آن زار به معنی زیارت گرچه آن هم سه حرفی هست ولی ریشه ی اینها با این زور به معنای بطلان و انحراف دوتاست آن مقاله ای که به عنوان زیارت نوشته شده فرق بین زار به معنای زیارت با زار به معنای انحراف آنجا بیان شد، خب. «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ» یعنی «تزاور» «عَنْ كَهْفِهِمْ» به طرف دست راست شما «وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ» یعنی «تَقَطَّعَهُمْ» یعنی «تنصرف عنهم» «ذَاتَ الشَّمَالِ» شمال در برابر یمین به قسمت چپ این غار می افتد که گرچه از آن طرف، طرف راست غار است و از این طرف، طرف چپ غار ولی آن شخصی که وارد می شود دست راست خودش را حساب می کند دست راست وارد سمت چپ غار است، دست چپ وارد سمت راست غار «وَإِذَا غَرَبَتْ» یعنی شمس، «تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ» یعنی «تَقَطَّعَهُمْ» یعنی «تنصرف عنهم» به طرف شمال، خب خود اینها کجا هستند؟ خود اینها نه در طرف غرب غارند نه در طرف شرق غار «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» در فضای درون این غار گرفتند استراحت کردند و غار هم وسیع است کهف هم وسیع است چون غیر از غار است بزرگ تر از غار است، خب پس اینها غار وسیع است شرقی نیست غربی نیست اینها در وسط غار گرفتند خوابیدند در لبه ی غار نخوایدند قسمت غرب غار نخوایدند، قسمت شرق غار نخوایدند آفتاب در هنگام طلوع یک بخش خاص این کهف را روشن می کند می تابد نه همه کهف را، در قسمت غروب هم بخش دیگر را مقابلش را روشن می کند نه همه ی غار را اینها وسط محفوظ اند هم هوا لطیف می شود و هم اینها از تابش مستقیم آفتاب مصون اند «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» چون یک کتاب علمی نیست نظیر حکمت و فقه و تفسیر و فلسفه این یک کتاب نور است شما می بینید در بحثهای فلسفی، در بحثهای کلامی، در بحثهای اصولی، در بحثهای فقهی فقط صبغه ی علمی محفوظ است وسط بحث علمی مسئله تقوا و هدایت را ذکر بکنند نیست اما این چون کتاب نور است نه کتاب علم حجاب در آن نیست هر مطلب علمی را که نقل می کند صبغه ی هدایتی اش را هم بازگو می کند. فرمود: «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» مهدی کامل کسی است که از هدایت پاداشی خدا بهره برداری کند این از باب اتحاد مقدم و تالی نیست اگر کسی را خدا هدایت پاداشی داد او به مقصد می رسد و گرنه هدایت تشریحی که «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱) است خب خدا همه را هدایت کرده دیگر «وَمَنْ يُضَلِّمْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» اضلال هم قبلاً گذشت که اضلال ابتدایی اصلاً نیست اضلال کیفری هست اضلال کیفری هم امر وجودی نیست امر

عدمی است خدای سبحان توفیق را به بعضیها نمی دهد آن وقت حالا- اشخاص را به حال خودشان رها می کند این معنی اضلال و گرنه چیزی باشد به نام ضلالت _ معاذ الله _ خدا این را به آدم بدهد که نیست این امساک است در رحمت را به روی بعضی باز می کند بعضی که لا-یق نیستند باز نمی کند «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ» (۲) این اصل جامع در سوره ی مبارکه ی «فاطر» است گاهی در رحمت را باز می کند گاهی باز نمی کند نه اینکه چیزی است به نام ضلالت خدا ضلالت به یک عده می دهد نه، عقل از درون، وحی از بیرون، نقل از بیرون همه ی اسباب هدایت و راهنمایی را فرستاده قرآن فرستاده، پیغمبر فرستاده همه ی مقدمات را کرده مدتی هم مهلت داده دید این بیراهه می رود بعد این را به حال خودش رها کرده این به حال خود رها کردن همان است که می گوئیم «لا- تکلنی الی نفسی طرفه عین» (۳) این معنی اضلال است «وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا». این مسئله هدایت هم مستحضرید که ذات اقدس الهی گرچه در بخشی از موارد دارد که هدایت اینها افزوده می شود اما اصرار قرآن بر این است که بفرماید اینها بالا می آیند دارد «زِدْنَاهُمْ هُدًى» (۴) نه «زدنا هدایتهم» این «زِدْنَاهُمْ» تمییز می خواهد خب از چه نظر اینها را بالا- بردی، اضافه کردی؟ از نظر هدایت وقتی هدایت بالا می آید خود این شخص بالا می آید ما این شخص را بالا بردیم نه اینکه این شخص همان وضع قبلی را دارد هدایت یک وصف خارجی باشد آن را کم و زیاد کردیم یک انسان عالم خودش برجسته شد، یک انسان متقی خودش برجسته شد اوایل در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۵) آن بخش دقیقش در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد «هُمْ دَرَجَاتٌ» (۶) این را اگر به ابن هشام و امثال ابن هشام بدهی می گوید «لا» محذوف است، به یک حکیم بدهی می گوید خیر، جای «لام» نیست «لام» برای آن اولیهاست که «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» است اما وقتی خود این آقا بالا آمده می شود درجه دیگر «لام» سخن از حذف «لام» نیست یکی از مشکلات ما این است که ما به این فکر نیستیم ادبیاتی برابر معارف خود ما شیعه ها بنویسیم این سیوطی ما برای دیگری است، این مغنی ما برای دیگری است، این جامی ما برای دیگری است، این مختصر ما برای دیگری است، این مطول ما برای دیگری است با این ادبیات، با این حروف، با این تعبیرات آدم می آید بالا اطلاعات قرآنی اش هم همان است اگر ما کسی می داشتیم و باید هم داشته باشیم مطولی بنویسد برابر با معارف شیعه مختصر بنویسد این چنین، مغنی بنویسد این چنین، جامی بنویسد این چنین، سیوطی بنویسد این چنین دیگر شاهد و مثال ما نه سبعة ی معلقه است نه آیات به روال آنها معنا می شود آیات را به روال خودمان معنا می کنیم اگر گفتیم «لام» به فلان معناست در فلان آیه به روال خودمان می گوئیم برابر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی و المیزان علامه معنا می کنیم نه برابر تفسیر فخررازی شما غالب تفسیرهایی که طلبه ها در نوجوانی برابر مغنی از آیات یادشان است همین حرفهای سنیهاست این ما متأسفانه عادت نکردیم ما خیال کردیم باسواد شدن حرام است یا خیال کردیم این مقداری که داریم سواد است اولاً این دوتا مسئله را ما باید بدانیم که ملاً شدن حرام نیست، معصیت نیست معصیت کبیره نیست و این مقداری هم که رایج است ملایی نیست ما اگر نتوانیم چهارتا تفسیر مثل مجمع البیان بنویسیم یا چهارتا کتاب ادبی مثل مطول و مغنی بنویسیم دیگر کسی نمی تواند بگوید من ملاً هستم که، خب پس بنابراین این سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد «هُمْ دَرَجَاتٌ» (۷)، انفال دارد «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۸) اصرار قرآن هم در این است که ما خود اینها را زیاد می کنیم نه «نزید هدایتهم» نه اینها را ما بالا می آوریم اینها بالا می آیند مقرب می شوند یعنی چه؟ بالا آمده که مقرب شده خود این شخص مقرب شده اگر این شخص بالا نیامده باشد که مقرب نمی شود که.

۱- (۲۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲۶) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲.

۳- (۲۷) . الکافی، ج ۷، ص ۲.

۴- (۲۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۳.

۵- (۲۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۴.

۶- (۳۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۳.

۷- (۳۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۳.

۸- (۳۲) . سوره ی انفال، آیه ی ۴.

فرمود: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» این قصه از بس معارف هر چند همه قسمت‌های قرآن همین طور است از بس معارف عجیب و فراوان دارد که تعبیر همان طوری که می‌گویند «زید عدل» مبالغه است برای تفهیم کامل است در اینجا هم در سرفصل این قصه فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (۱) نه «عجیبا» فرمود اینها خیال کردی عجب اند، باید بگویند خیال کردی اینها عجیب اند اگر بفرماید داستان اینها عجب است خب بله، مثل اینکه می‌گویند وصف زید عدل است اما اگر بگویند «زید عدل» معلوم می‌شود مبالغه است دیگر فرمود اصحاب کهف عجب نیستند باید بفرماید اصحاب کهف عجیب نیستند نه عجب نیستند از بس این قصه معارف فراوان دارد چنین تعبیری هم او را همراهی کرده سایر قصص هم البته همین طورند، خب. اما اینها چه خوردند چه نخوردند یک بیان لطیفی دارد این سینا در آن نمط دهم اشارات چون او هم طیب بود، هم فیلسوف بود و هم ریاضیدان بود می‌خواهد این را معنا کند که ممکن است کسی چند روزی با غذای کم بسازد این را در همان اسرار آیات نمط دهم فرمود اگر به شما گفتند که سالکی مثلاً چند روز با غذای کم بسنده نکرد این را زود انکار نکن این راه طبیبی دارد بعضی از مزاجها هستند که سرگرم هضم مواد قبلی اند چهار روز، پنج روز، شش روز غذا نمی‌خورند این را ایشان ذکر می‌کند به تعبیر شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای گفت اگر یک وقت شنیدید ریاضت کشف بادامی بسازد باورتان بشود انکار نکنید هیئت ایرانی که رفته بود به شوروی سابق همان زمان روزنامه‌های آنها نوشتند زلزله ای آمده در مسکو و بعد از یک هفته یک زن سالمندی را از زیر آوار بیرون آوردند یک هفته، این معاون وزیر امور خارجه که همراهی می‌کرد این هیئت ایرانی را از آنها سؤال شده که خب اینها که شما در روزنامه هایتان نوشتید در این همراهی که از فرودگاه تا پایون اینها را همراهی می‌کردند سؤال شد که این در روزنامه‌ها بود که یک هفته بعد از زلزله این زن سالمند را از زیر آوار بیرون آوردند گفت بله نوشتند، سؤال شد که چطور این مانده حالا- جوابی که این داد گفت، گفت در کنار این دیوار ویران شده سیلوی گندم بود این برفها هم آب شد این گندمها به صورت خمیر شد و نان شد و این خورد و ماند این است. الیوم، نگاه کردم ببینم چه چیزی می‌گویی همین، خب اینها که دیگر در زلزله بم هم از این حرفها بود دیگر هفت روز، هشت روز، کمتر و بیشتر یک زن سالمندی، یک مرد سالمندی می‌ماند بالأخره فرمود: «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» آن کسی که باید نگهدارد، نگه می‌دارد شرایط عادی یک چیز است شرایط غیر عادی یک چیز دیگر است سیصد سال وقتی روح به جای دیگر توجه بکند چون روح غذا را می‌گرداند دیگر چه کسی غذا را جابه جا می‌کند این نان سنگک را، آن گوشت را، آن سیب زمینی و پیاز را چه کسی تبدیل به گوشت و خون می‌کند؟ روح دیگر، روح اگر توجهش به جای دیگر باشد به اندک کاری همین بدن را نگه می‌دارد اگر خیلی توجه داشته باشد که مرتب می‌رود پرخوری می‌کند گرسنه اش می‌شود، کمتر توجه داشته باشد، کمتر فعالیت می‌کند به جای دیگر مشغول است این دیدی است درباره شناخت انسان و مرگ خلیها می‌گویند وقتی از یک طیب سؤال بکنی انسان چرا می‌میرد؟ می‌گوید خب این دستگاه بدن جواب می‌کند انسان می‌میرد حالا یا به روح معتقد است یا به روح معتقد نیست آنها که به روح معتقدند می‌گویند «جان قصد رحیل کرد گفتم که مرو* * گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید» این خانه خراب می‌شود من ناچارم بروم بیرون اما آنها که طور دیگر فکر می‌کنند جواب دیگر می‌دهند می‌گویند این روح صاحب خانه است مدتی اینجا بود تا وسیله فراهم بکند، ابزار فراهم بکند یک خانه خوب برای خودش بسازد چون وقتی خانه خوب ساختی این خانه کلنگی را رها می‌کند می‌رود آنجا نه چون خانه فرو می‌آید صاحب خانه می‌رود بلکه صاحب خانه یک قصر دیگری در غُرف مبنیه ساخته اینجا را رها کرده این به هم می‌خورد این یک نگاه است، فرمود اینها جزء آیات الهی است شما تعجب نکنید که سیصد و اندی سال، سیصد سال شمسی گروهی بدون غذا و بدون آب بمانند.

۱- (۳۳). سوره ی کهف، آیه ی ۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذِ اغْتَرَبْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا (۱۶) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا (۱۷) وَتَحَسَّبُ لَهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸)» در جریان اصحاب کهف بعد از اینکه اینها مقاومت کردند، قیام کردند و موخیدانه قوم خود را پشت سر گذاشتند و رها کردند به یکدیگر وقتی به دامنه ی کوه رسیدند به یکدیگر گفتند بعضی از اینها به دیگری گفت وقتی آنها را پشت سر گذاشتید رها کردید و مکتب آنها را هم پشت سر گذاشتید و رها کردید رو به خدا و توحید الهی آوردید و این کهف را که روبه روی شماست مأوی؟ قرار بدهید که در بحث دیروز گذشت. احتمال اینکه گوینده هاتف غیب باشد بعید نیست لکن شاهدهی بر این کار نیست. در جریان وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) آنجا شاهد داخلی هست در سوره ی مبارکه ی «یوسف» آیه ی پانزده به این صورت گذشت وقتی برادران یوسف او را به چاه می انداختند تصمیم گرفتند که او را به چاه بیندازند خدای سبحان فرمود ما به یوسف یعقوب (سلام الله علیهما) وحی فرستادیم که این صحنه را روزی تو برای برادرانت بازگو خواهی کرد آیه پانزده سوره ی «یوسف» این بود «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ» یعنی «أذهبوه» بُردند «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» تنها جایی که از وحی الهی نسبت به یوسف (سلام الله علیه) در این سوره مطرح است همین آیه است از نبوت وجود مبارک یوسف در این سوره ظاهراً خبری نیست در سوره جزء حوامیم و آن بخش قرآن کریم از نبوت آن حضرت سخنی به میان آمده، خب در اینجا چون یوسف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای مقام شامخ نبوت هست این هاتف غیبی از طرف خدای سبحان یا خود خدای سبحان این مطلب را به یوسف صدیق القا فرمود «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» که «لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ» (۱). در جریان مادر موسای کلیم (سلام الله علیهما) آن هم شاهد قرآنی هست که گوینده یا القا کننده خداست آیه هفت سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» این تصمیم مادر موسی (علیهما السلام) را ذات اقدس الهی به وحی الهی اسناد داده است این شاهد است اما در جریان اصحاب کهف ما شاهدهی نداریم که گوینده خداست و این وحی بود و به اینها وحی رسانده نه از نبوت اینها سخنی است، نه از امامت اینها سخنی است، نه تعبیر و حیانی در اینها شده است اما احتمالش هست لکن احتمال وحی فعل نه وحی حکم، وحی حکم برای انبیا (علیهم الصلاه و علیهم السلام) است که وحی می آید که این حکم الهی این است که این به شریعت برمی گردد، اما وحی فعل مختص به انبیا نیست اولیای الهی هم از وحی فعل باخبرند وحی فعل معنایش این است که انسان در بخش اراده و اخلاص و تصمیم و نیت در این محدوده می بیند شفافیتی برای او پیدا شده گاهی انسان مطلبی را عالم هست ولی در مسئله ی عزم و تصمیم مشکل دارد که بکند این کار را یا نکند، گاهی در ناحیه ی تصمیم این مشکل برطرف می شود مردان الهی، مؤمنان باتقوا درست است که از وحی تشریعی سهمی ندارند وحی حکم خدا نصیب اینها نخواهد شد ولی وحی فعل خدا نصیب اینها می شود در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۱ از وحی

فعل سخن به میان آمده آیه ی ۷۳، آیه ی ۷۳ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» اینکه گرایشی در انسان پیدا می شود، یک تصمیم قطعی پیدا می شود، یک منش قلبی پیدا می شود این به سمت فعل برمی گردد کاری به علم و حکم ندارد در این کریمه فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» نه «إِعْلَمُوا أَنَّ الْحُكْمَ كَذَا» «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ ... إِقَامَ الصَّلَاةِ» نه «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ إِقَامُوا الصَّلَاةَ» یا «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ إِقَامُوا الصَّلَاةَ وَاجِبَةٌ» آن حکم است و علم به حکم است که از ناحیه ذات اقدس الهی به انبیا اختصاص دارد اما تصمیم بر فعل در غیر انبیا هست گرچه این آیه درباره انبیا آمده ولی وحی فعل اختصاصی به نبی ندارد گاهی خدای سبحان در قلب کسی وحی فعل دارد نظیر مادر موسی، خب اگر این چنین شد بر اساس آیه سوره ی مبارکه ی «انفال» که فرمود: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (۲) این فرق اگر در بخش علم باشد انسان جازم می شود، دیگر آن شک علمی برطرف می شود شک علمی یعنی اینکه آیا این محمول برای این موضوع هست یا نه، آن موضوع واجد این محمول هست یا نه، اما آنچه که در ناحیه ی عمل قرار دارد آن تردید است گرچه هر کدام از شک و تردید به جای دیگر کاربردی دارد و استعمال می شوند لکن شک در ناحیه ی علم است و تردید در ناحیه ی عمل آن ردّ مکرّر را می گویند تردید انسان وقتی می خواهد از دری خارج بشود این در باز است خب دیگر ردّ مکرّر ندارد نزدیک در می شود و از در بیرون می رود ولی وقتی که نزدیک در شد دید در بسته است برمی گردد به جای دیگر از در دیگر وارد می شود آن در دیگر هم بسته بود دوباره برمی گردد در کنار در اول ببیند که بلکه باز شده باشد این ردّ مکرّر را می گویند تردید فلان شخص مردّد است یعنی بین انجام و ترک کار رفت و آمد دارد این تردید در بخش عزم و اراده و نیت و امثال اینهاست این تردید با وحی الهی برطرف می شود جداً تصمیم می گیرد که فلان کار را انجام بدهد پس وحی فعل کاری به مسئله ی شریعت و حکم ندارد، کاری به مسئله جزم ندارد، کاری به مسئله شک ندارد، کاری به مسئله فعل و تردید دارد گاهی خدای سبحان در قلب کسی گرایشی ایجاد می کند که او به صورت جدّی تصمیم می گیرد که فلان کار را انجام بدهد «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (۳) این در مردان الهی هست آن وقت تعبیری که درباره اصحاب کهف آمده «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْتَدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوُوا» این احتمالش هست که از راه وحی فعل باشد اما احتمالی نیست که یک مفسّر اطمینان داشته باشد بتواند این را به خدا اسناد بدهد از سنخ وحی به مادر موسی چون آنجا شاهد داریم اینجا شاهد نداریم، خب فرمود: «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» جواب امر این است که «يُنشِرْ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» پروردگار شما از رحمت خودش برای شما منتشر می کند نه تنها شما را از رحمت برخوردار می کند بلکه منشور رحمت را به شما عطا می کند رحمت نثار می کند، نشر رحمت می کند برای شما که همه ی جوانب شما را رحمت الهی می گیرد «يُنشِرْ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُبَيِّنْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا» که گذشت، خب پرسش: حاج آقا این «رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۴) این مطلب را می رساند پاسخ: خب، بله این «رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» برای آن است که اینها چون بخشی از اینها جزء درباریان آن دقیانوس و اینها بودند و اگر ذات اقدس الهی قلب اینها را مرتبط کرد اینها بدون هراس سیاسی در برابر حکومت وقت می ایستادند و توحید را منتشر می کردند و همین کار را هم کردند اما حالا که از شهر بیرون آمدند به دامنه ی کوه رسیدند نزدیک غار رفتند آخر غار جای خطر است آنجا درنده ها هستند و خزنده ها و گزنده ها اینجایی که جای خزنده و گزنده و امثال ذلک هست که کسی تصمیم نمی گیرد که برود شب آنجا بماند که در این گونه از موارد یک تصمیم غیبی لازم است یک تصمیم عاقلانه لازم است فرمود: «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» آن ربط، مطلب قبلی بود، خب. موقعیت کهف همان طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید شرقی نبود، غربی نبود زیرا اگر در این کهف رو به شرق بود وقتی آفتاب می تابید تا آخر کهف را آفتاب می گرفت و اگر رو به غرب بود بعد از ظهر تمام کهف را آفتاب می گرفت معلوم می شود که این کهف رو به شرق

نبود، رو به غرب نبود، رو به احدالقطبین بود یا قطب شمال یا قطب جنوب آنچه که تعیین کننده است که این کهف رو به قطب شمال بود یا رو به قطب جنوب، کیفیت برداشت از یمین و شمال است اینکه فرمود: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوُرٌ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» این کهف اگر رو به قطب شمال باشد یا رو به قطب جنوب باشد صبح که آفتاب طلوع کرد از مشرق طلوع کرد قسمت راست این کهف را آفتاب می گیرد، خب قسمت راست به لحاظ شخصی که می خواهد وارد کهف بشود یا قسمت راست خود کهف؟ به لحاظ کسی که می خواهد از کهف خارج بشود کهف هم مثل اتاق طرف راست و چپ دارد شخص هم طرف راست و چپ دارد اگر طرف راست و چپ خود شخص ملحوظ باشد که می خواهد وارد کهف بشود طرف راست شخص با طرف چپ کهف همراه است قهراً این کهف جنوبی بود درش به طرف قطب شمال بود و آفتاب که می تابد در صبح به طرف چپ کهف که طرف راست وارد هست آفتاب می تابد عصر به عکس و اگر منظور از راست و چپ برای خود کهف باشد نه وارد و به لحاظ خارج از کهف باشد نه داخل کهف کسی که می خواهد از کهف بیرون بیاید یمین و یسار او با یمین و یسار کهف هماهنگ است انسان اول عادت کرده جلوی روی خود را بگوید امام پیش رو، پشت سر خودش را بگوید خلف، طرف راستش را بگوید یمین، طرف چپش را بگوید شمال، بالا و پایین هم مشخص کرده. اینکه فرمود در زمان طلوع آفتاب قسمت راست کهف را آفتاب می گیرد اگر کهف به لحاظ خود کهف باشد این کهف باید شمالی باشد یعنی در نیم کره ی شمالی است رو به قطب جنوب است پشتش به طرف قطب شمال این کهفی که در نیم کره ی شمالی هست چنین خصیصه ای دارد آنهایی که به تعبیر برخیها خواستند بگویند این کهفی که در یونان هست این کهف مراد است اینها به همان معنای دیروز ذکر کردند که این کهف جنوبی بود آنها که می گویند نه، ظاهر آیه این است که طرف راست خود کهف نه طرف راست شخصی که وارد می شود، طرف چپ کهف نه طرف چپ کسی که وارد می شود اگر این باشد این کهف باید شمالی باشد یعنی در نیم کره ی شمال باشد که درش به طرف جنوب است پشتش به طرف قطب شمال، خب. «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوُرٌ» یعنی «تتمایلووا» «زار» یعنی «مال» «تَرَاوُرٌ» این با زیارت از یک باب نیستند گاهی می بینید «فَعِلْ»، «يَفْعَلُ» به یک معناست «فَعِلْ»، «يَفْعَلُ» به معنای دیگر آن ماده یکی است ولی باب دوتاست «تَرَاوُرٌ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ» اگر به لحاظ خود کهف باشد کما هو الظاهر و به لحاظ خارج عن الكهف باشد که خارج عن الكهف یمین و شمالش با یمین و شمال خود کهف هماهنگ است این کهف باید شمالی باشد یعنی در نیم کره ی شمالی باشد یک، درش به طرف جنوب باز می شود دو، آن وقت سمت راست این کهف قبل از ظهر آفتاب می گیرد سمت چپ این کهف بعد از ظهر آفتاب می گیرد، خب فرمود ما این کار را کردیم که اینها در وسط محفوظ بمانند کهف هم وسیع بود این غار هم وسیع بود لذا از او به کهف یاد شده نه به غار «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» در فضای وسیع این کهف بودند و محفوظ هم بودند، خب حالا همان خدایی که سیصد سال اینها را بدون غذا نگه داشت از حرارت و برودت زمستان و تابستان هم نگه می دارد اینها را جزء آیات الهی می شمارد و همان خدایی که بالأخره آتش را بر وجود مبارک ابراهیم سرد کرد و همان خدایی که آب را تابع اراده ی خود کرد درباره ی اینکه آن صندوقچه و آن بسته و آن جعبه ی حامل موسای کلیم (سلام الله علیه) را سالم به مقصد برساند همان خدا هم حرارت تابستان و برودت زمستان را هم تنظیم کرده تا اینها آسیب نینند فرمود ما موقع خواب هم هر وقت اینها لازم بود اینها را جابه جا می کردیم از پهلوی راست به پهلوی چپ می خواباندیم ما هم در خواب هم همین طوریم مگر ما سر شب خوابیدیم تا صبح به همان یک پهلوی می خوابیم یا چند بار پهلوی راست و پهلوی چپ می غلتیم چه کسی ما را جابه جا می کند صبح اگر از ما سؤال بکنند شما چند بار از پهلوی راست به پهلوی چپ آمدید چه چیزی می گوئیم؟ می گوئیم اطلاع نداریم حشراتی که از کنار بستر و رختخواب انسان می گذرند چه کسی حافظ انسان

است که آن حشرات به گوش آمد، به نزدیک چشم آدم به بینی آدم وارد نشوند مزاحم آدم نباشند «قُلْ مَنْ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» کلاً یعنی حَفَظ فرمود حالا به حسب ظاهر روز خودتان را حفظ می کنید شب که خوابید چه کسی شما را حفظ می کند؟ این همه حشراتی که می آیند و می روند اگر بعضی بیایند در گوشتان، بعضی بیایند در آن سوراخ بینی تان بعضیها می دانید با دهن باز می خوابند بروند در حلقتان شما را در حالت خواب چه کسی از اینها حفظ می کند؟ «مَنْ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۵) خیلی از موارد است که انسان وقتی خسته شد از پهلوی راست به پهلوی چپ می آید چه کسی آدم را جابه جا می کند؟ صبح که بلند شدیم از ما سؤال بکنند چند بار غلتیدید، چند بار جابه جا شدید؟ می گوئیم «لا أدری» همین خدایی که نمونه هایش را در خواب به ما ارائه فرمود همین ذات اقدس الهی به عنوان یکی از آیات بَیْن الهی در جریان اصحاب کهف هم این کار را کرد. فرمود: «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» این هدایت، هدایت پاداشی است. پرسش: یک قولی هست که می گوید جمع بین اسباب مادی و اسباب معنوی این است. پاسخ: خب بالأخره اسباب معنوی فوق اسباب مادی است در تحت پوشش اسباب معنوی اند ذات اقدس الهی اسباب و علل را تنظیم کرده اینها تحت تدبیر مدبران امرند این چنین نیست که اسباب مادی در عرض اسباب معنوی باشد مدبران امر فائق اند این عالم طبیعت اند را دارند تدبیر می کنند دیگر، خب. «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» این هدایت پاداشی است هر کس را خدا به عنوان پاداش چیزی به عنوان هدایت عطا بکند او واقعاً هدایت شده است از این سنخ مقدم و تالی نیست در جریان هدایت تشریحی «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» نیست برای اینکه درباره نمود فرمود: «أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (۶) ما اینها را هدایت کردیم انبیا فرستادیم، عقل دادیم اما اینها کوری را بر هدایت ترجیح دادند ما گفتیم ولی آنها قبول نکردند ما پیام فرستادیم اما «فَبَدَّوهُ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ» (۷). هدایت تشریحی که راهنمایی و گفتن و دستور دادن و ابلاغ و املاست تخلف پذیر است برای اینکه فرمود: «أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» اما «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (۸) اما هدایت پاداشی که با دل کار دارد آن هم نصیب هر کس نمی شود اگر کسی با هدایت اولیه هدایت تشریحی احترام گذاشت پیام خدا را تلقی کرد گفت «رَبَّنَا إِنَّا سَجِغْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» که ایمان بیاورید «فَأَمَّا» (۹) خب چنین مردانی و چنین زنانی که پیام الهی را شنیدند و ایمان آوردند آن گاه ذات اقدس الهی فرمود: «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۱۰) این را در سوره ی مبارکه ی «نور» فرمود، فرمود اگر شما به هدایت پاداشی احترام گذاشتید حرف انبیا را گوش دادید ما هم چیزی به شما می دهیم و آن گرایش قلب است آن نورانیت قلب است آن شفافیت قلب است این چنین نیست که مقدم و تالی یکی باشد که «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۱۱)، «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (۱۲) از این آیات کم نیست خب در اینجا هم فرمود: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ» یعنی «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ» «فَهُوَ الْمُهْتَدِ» کسی را که خدا با هدایت پاداشی قلب او را گرایش بدهد او هدایت شده است، هدایت پذیر است کاملاً عمل می کند چون تأثیر مهم برای قلب است و ذات اقدس الهی هم این قلب را گرایش داد اینها اصحاب کهف از این قبیل بودند «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» و بر اساس توحید که هیچ مبدأ مستقلاً در عالم نیست فرمود: «وَمَنْ يُضَلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» حالا اگر کسی را ذات اقدس الهی اضلال کرد یعنی او را به حال خود رها کرد آن هدایت اولی، تشریحی که تا آخر عمر هست تا آخر عمر انبیا هدایت می کنند، عقل هدایت می کند، رهبری هست ولی اگر کسی نخواهد بپذیرد خدا او را رها می کند به حال خودش رها می کند وقتی به حال خودش رها کرد احدی هم به هدایت او اقدام نمی کند چون هیچ کسی در عالم بدون اذن خدای سبحان که کار نمی کند اگر «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۳) است، اگر «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (۱۴) هست پس هیچ عاملی در جهان بدون اذن خدا کار نمی کند و خدا هم که اذن نداده یک چیز زایدی به این شخص بدهید این شخصی که به سوء اختیار خود «نبد کتاب الله وراء ظهره» خدا او را به حال خودش رها کرده لذا فرمود: «وَمَنْ يُضَلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»، خب مستحضرید این

اصلاً قصه را با آن حق دوخت این بارها عرض شد که قرآن یک کتاب علمی نیست یا نظیر همین علوم رایج حوزه و دانشگاه این هر مطلبی را که می گوید در کنارش هدایت را بازگو می کند آن هدایت و اخلاق را با آن علم بست و گرنه به حسب ظاهر وقتی موقعیت اقلیمی کهف را ذکر فرمود، موقعیت خواب آنها را ذکر فرمود کیفیت آنها را هم در خواب باید همان جا ذکر بکند نه در آیه بعد اما حالا در آیه بعد به این صورت ذکر فرمود: «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ»، «تَحَسِب» یعنی شمای مخاطب حالا هر کسی می خواهد باشد این قصه ی گذشته را به زبان حال و به زمان حال ترسیم می کند احضار گذشته است به زمان حال و گرنه این «حَسِبْت» است نه «تَحَسِب» فرمود اگر شما هر مخاطبی که می خواهید باشید در آن صحنه اگر بودید منظره ی اینها را می دیدید خیال می کردید اینها بیدارند برای اینکه چشمهایشان بیدار بود تا چیزی طمع نکند که به سراغ اینها بگوید حالا اینها خواب اند ما به اینها آسیب برسانیم اینها چشمهایشان بیدار بود اگر هم کسی می رفت آنجا خیال می کرد که اینها بیدارند «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا» اینها ایقاط اند، بیدارند یقظه یعنی بیداری، یقظان یعنی بیدار، ایقاط هم که جمع است یعنی بیدارها «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا» در حالی که «وَهُمْ رُقُودٌ» اینها خواب اند منتها چشمهایشان باز است قیافه، قیافه ی آدم بیدار است. خب حالا سیصد سال چطور آدم این طور می خوابد لباسش نمی پوشد، خودش نمی پوشد چطوری است این؟ فرمود: «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ» ما اینها را از پهلو راست به پهلو چپ، از پهلو چپ به پهلو راست هر وقت لازم بود اینها را جابه جا می کردیم مثل یک سرپرست کودکی که این کودک را جابه جا می کند می خواباند بعضیها گفتند این «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» (۱۵) هم از همین قبیل است می دانید مادر وقتی می خواهد کودک را بخواباند با آن آهنگ می خواباند یا با دست زدن می خواباند یا با سر و صدای اسباب بازی می خواباند با یک صدا و آهنگی بالأخره این کودک را می خواباند وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) هم در کنار گهواره ی امام جواد (سلام الله علیهما) هم زمزمه ای داشت مسعودی نقل می کند که آنها نمی فهمیدند که وجود مبارک امام رضا این حرفها، آن زمزمه هایی که دارد آهسته آهسته چه چیزی می گوید، به عرض حضرت رساندند که شما امامید، امام زمانید این کودک دارد می خوابد این در شأن شما نیست که ذکر خواب بگویید برای این کودکان «و کان طول لیلته یناغیه فی مهده» حضرت فرمود نه او می خوابد نه من ذکر خواب می گویم «بل إِنَّمَا أَعْظَمَهُ بِالْعِلْمِ عِظًا» من لحظه به لحظه دارم معارف را یادش می دهم او هم دارد یاد می گیرد این سخن از ذکر خواب نیست او بیدار است من هم بیدارم من دارم می گویم او هم دارد گوش می دهد «إِنَّمَا أَعْظَمَهُ بِالْعِلْمِ عِظًا» این یک راه است اما راههای عادی همین است که بالأخره اولیای کودک این کودک را با ذکر خواب می خواباند برخیها خواستند بگویند همان طوری که کودکان را با یک سر و صدا و با آهنگ خاص می خوابانند ذات اقدس الهی هم با آهنگ خاص نظیر سرپرست کودک اینها را خوابانده بالأخره «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ»، خب. آن برداشتی است دیگر. «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ» و برای اینکه خودشان و لباسشان محفوظ بماند «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» یعنی طرف یمن، «وَذَاتَ الشَّمَالِ» یعنی طرف شمال که هم خودشان محفوظ بمانند هم لباسهایشان محفوظ بماند این برای لباسشان، خب گاهی می بینید جمادی در اثر ارتباط با انسانی حالتی پیدا می کند نظیر همان اُسْتُنُّ حَنَّانَه این اُسْتُنُّ حَنَّانَه را که خب الآن هم ستونی در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) هست به عنوان اُسْتُنُّ حَنَّانَه، ستون حَنَّانَه همین است این را خب فریقین نقل کردند وقتی حضرت به این ستون تکیه می داد سخنرانی می کرد این ستون لَدَّتْ می برد به عرض حضرت رساندند که شما خسته می شوید ایستاده سخنرانی کنید برای شما منبر تهیه کنیم منبری تهیه کردند وقتی حضرت از این ستون می خواست مفارقت کند، هجرت کند به طرف منبر بیاید این ستون جزع کرده، حنین یعنی جزع و ناله، استن حَنَّانَه هم همین است حَنَّان یعنی ناله کننده، حضرت این ستون را در آغوش گرفت و آرام شد، خب این چنین هست که گاهی جمادی در اثر مجاورت متأثر می شود، گاهی نبات

متأثر می شود، گاهی هم حیوان فرمود: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» اینها با سگ آمده بودند بیرون، خب نگهبان اینها بود این سگ در وصيد بود آیا وصيد به معنای فنا، فنا یعنی آستان، پیشگاه اینکه «حَلَّتْ بِفَنَائِكَ» یعنی پیشگاه تو، «وَأَنَا حَتَّ بِرَحْلِكَ» (۱۶) پیشگاه، فنا یعنی آستان، پیشگاه آن دم در است. برخیها خواستند بگویند وصيد، عتبه است عتبه این چهارچوب را می گویند عتبه بوسی این چهارچوب را می گویند، اعتبار مقدسه این چهارچوبها را می گویند وگر نه آن حرم و آن ضریح را نمی گویند عتبات آن داخل حرم را نمی گویند اعتبار، حرمها را این چارچوبها را می گویند عتبه، عتبه بوسی، عتبه بوسی یعنی همین چهارچوب بوسی که تبرک است اعتبار که می گویند اعتبار مقدسه از همین قبیل است، عتبات از همین قبیل است وقتی که وارد می شدند این چهارچوبها را می بوسیدند، خب حالا- این وصيد به معنی عتبه است یا به معنی آستانه؟ برخیها همان آستانه معنا کردند که با نگهبانی سگ سازگارتر است برخیها به عتبه شاید همان تعبیر آستانه، آستان یعنی دم در آن اولی؟ باشد اما این سگ همان طوری که آنها در عین حال که خواب رفته بودند چشمانشان بیدار بود «وَوَحَّصِيَهُمْ أَيَقَاطًا وَهُمْ رُقُودًا» این سگ به حالت خواب قرار نداشت به حالت حمله قرار داشت شما غالبان بالأخره این رمه سراهای دامدارها رفتید یا این سگهای نگهبانی را دیدید اینها یک وقت می خوابند خب وضع خوابشان مشخص است چطور می خوابند، یک وقت می خواهند نگهبانی بدهند، نگهبانی بدهند طرزی می نشینند دم در که آماده ی حمله اند یعنی این دوتا دست را جلو می گذارند آماده ی برخاستن اند این را می گویند حالت «بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» نه اینکه پهلو دراز کرده باشند خوابیده باشند این حالت حمله در اینها بود که اگر کسی به طرف اینها بخواهد بیاید می بیند این سگ بیدار است و آماده ی حمله پس این سبک برای سگ نگهبان وظیفه شناس است نه در عتبه بود و نه درون کهف بود بلکه در آستانه ی کهف بود و نه دراز کشیده بود بلکه «بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» بود این دوتا ذراع را پهن کرد که آماده ی حمله و دفاع و برخاستن است و حالت بیدارباش داشت. برخیها که نظیر مرحوم عبدالرزاق و اینها که در تأویلات قرآن کریم حرکت می کنند اینها در همان اول تفسیرشان نوشتند که آنچه که ما می گوئیم این تفسیر قرآن نیست وگر نه مشمول «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَهُوَ كَافِرٌ» _ معاذ الله _ خواهد بود این تأویلات اینها تأویل است می خواهند همان نظیر اینکه «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (۱۷) را می گویند ما نمی گوئیم منظور آیه این است می گوئیم یک تفسیر انفسی هم داشته باشیم یعنی همان طوری که رهبران الهی موظف اند که طاغوت را طرد کنند به مبارزه ی فرعون هر عصری برخیزند هر کدام ما هم موظفیم در جهاد اکبر با نفس اماره مان مبارزه بکنیم این طاغوت ماست، این فرعون ماست که باید با او مبارزه بکنیم می گویند این مقصود قرآن نیست این از لفظ قرآن استفاده می شود قرآن این را نمی گوید ولی می گوئیم این کار هم هست، خب می گویند اگر ما بگوئیم این تفسیر قرآن است که مشمول «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ» می شود بر اساس این برداشتهای انفسی که تشبیهی است در حقیقت نه تفسیر آنها می گویند این نفس اماره که سگ است او هم همیشه آماده ی حمله است تا کسی حرفی درباره ی ما زده هنوز ما تحقیق نکردیم که این درست می گوید یا نه، می بینیم حمله شروع شده، بد و بیراه گفتن شروع شده چنین حالتی هم این نفس دارد خب ما تحقیق نکردیم اولاً- ببینیم این درست بود یا نبود خیلی از خبرهاست که بعد تکذیب می شود بر فرض هم آن شخص یک عامل توجیهی داشت یا نداشت هنوز تحقیق نکرده، هنوز عامل توجیه نشده حمله شروع می شود این برای غالب ماها هست که این چنین حالتی هست. به هر تقدیر فرمود: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» در وصيد، وصيد هم به تعبیر شیخناالاستاد علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) مستحضرید در همین یک جا به کار برده شده گرچه برخیها خواستند بگویند این با آن مؤصده ای که در باب جهنم است از یک ریشه است که در مؤصده است «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌ» (۱۸) یعنی «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» (۱۹) این جهنمها را می گذارند در جهنم در جهنم را هم می بندند و قفل می کنند قفل در جهنم هم نظیر این قفلهای معمولی نیست

که یک گوشه اش را قفل بکنند این پشت بندی که قبلاً رسم بود از بالا تا پایین را می بست این گونه پشت بندها که الآن هم به عنوان دزدگیر می زنند این را می گویند «فِي عَمِيدٍ مُّمَدَّدَةٍ» یعنی این یک لنگه ی در را روی لنگه ی در دیگر می گذارند این بسته می شود می خواهند قفل کنند قفلش هم یک پشت بند طولانی است که از بالا تا پایین می بندد «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» مؤصده یعنی مُطَبَقه، خب حالا بسته شد پشت بندی چیست؟ «فِي عَمِيدٍ» این پشت بندی که «مُّمَدَّدَةٌ» است که مُّمَدَّد تأکید همین آمد است این قفلش نظیر دزدگیرها از بالا تا پایین می بندد، خب که جا برای خروج نیست خب کسی نمی تواند از جهنم خارج بشود ولی بستن در عذابی است فوق عذاب مثل اینکه هیچ کس از بهشت خارج نمی شود چه جایی بهتر از بهشت اما باز بودن در نعمتی است روی نعمت درهای بهشت همیشه باز است با اینکه نه بیگانه می تواند بیاید نه آشنا حاضر است برود بیرون هیچ کس قدرت ورود ندارد، هیچ کس هم میل به خروج ندارد اما باز بودن در نعمتی است خود باز بودن «مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» (۲۰)، خب فرمود: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» و منظره ی آنها با این سگ است که «لَوْ أَطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» اگر کسی وارد کهف می شد این صحنه را می دید مملو از ترس می شد و فرار می کرد حالا باید دید که این از ذکر تقدّم سبب بر مسبب است او بالعکس که بحث بعدی است. فرمود ما طرزی اینها را نگهداری کردیم که هم موقعیت اقلیمی به اینها آسیب نرساند، هم گذشت فصول به اینها آسیب نرساند، هم دراز بودن مدت به اینها آسیبی وارد نکند این سه، چهارتا کار را کردیم اما اگر کسی بخواهد به تعقیب اینها بیاید اینها را در حالت خواب آسیب برساند این چنین نیست اینها را با آن منظره که می بیند خیال می کند اینها بیدارند، سگ را با این وضع می بیند خیال می کند آماده ی پارس و حمله است هر کس وارد کهف بشود آنها را با این وضع ببیند هراسناک فرار می کند «لَوْ أَطَّلَعَتْ أَيْ مَخَاطَبٍ كَانِ لَوْ أَطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» برخیها خواستند بگویند که این رعب فراگیر نه تنها قلب می ترسد گاهی قلب می ترسد اما ترس از دل به سایر اعضا و جوارح سرایت نمی کند یک وقت قلب می ترسد و لبریز می شود به اعضا و جوارح سرایت می کند همه ی بدن می لرزد این «لَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» آن است خب خیلی از موارد است که انسان خوشحال می شود قلباً اما این چنین نیست که یک نشاط لبریز داشته باشد قاه قاه بخندد حرکاتی هم در بدنش ظاهر بشود این چنین نیست، گاهی هم هست در ترس هم بشرح ایضاً گاهی ترس قلب گیر است گاهی فراگیر آن ترس قلب گیر خب انسان می ترسد و آرام آرام صحنه را ترک می کند اما آن ترس فراگیر بدن را می لرزاند و انسان سریعاً صحنه را ترک می کند نفرمود مرعوب می شوید، فرمود: «لَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» حالا آن فرار برای رهایی از خطر است و این «لَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» سند مسئله است یا نه، این تعبیر دیگر این «لَمَلَيْتْ مِنْهُمْ رُغْبًا» سبب است و این فرار مسبب؟ بیانی سیدناالاستاد دارند که این فرار مسبب از آن نیست این از باب تقدیم مسبب بر سبب نیست که خواهد آمد. اما آن دو، سه تا سؤالی که مانده درباره تکامل علمی در بهشت وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) تجلی می کند یا ائمه دیگر (علیهم السلام) تجلی می کنند تکامل علمی در برزخ هست، در صحنه ی قیامت هست، در بهشت هست یعنی خیلی از چیزها را که انسان نمی داند آنجا می فهمد اما تکامل علمی هرگز نیست تکامل عملی یعنی انسان کاری انجام بدهد ثواب ببرد و باعث کمال او بشود چون این تکامل عملی مربوط به شریعت است و مربوط به دین است وقتی انسان رحلت می کند بساط شریعت و اینها منقرض می شود. اما حدیث مرسلی که جناب طبرسی در احتجاج نقل کرده از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این مؤید فرمایش مرحوم مفید است در طلیعه ی بحث از مرحوم مفید نقل شده است که مرحوم شیخ مفید نظیر شریفشان این است اصحاب کهف مُردند و دوباره زنده شدند این حدیث مرسلی که مرحوم طبرسی در احتجاج نقل می کند مؤید فرمایش مفید است اما اثبات این معنای عمیق که خیلی مطابق با ظاهر نیست بخشش مخالف با ظاهر هست با یک حدیث مرسلی کار آسانی نیست

اما درباره ی آقایانی که زحمت کشیدند این حدیث شریف «لم أخرج أشراً و لا بطراً» (۲۱) را پیدا کردند کار بسیار خوبی است ولی عرض شد ایشان در المنار از مسند احمد حنبل نقل می کند و از ابوسعید خدری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود وقتی انسان به طرف نماز خارج می شود به طرف مصلی می رود شایسته است بگوید «اللهم ... فَإِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا و لا- بطراً» معلوم می شود که در بحار الأنوار مرحوم مجلسی از ما و در کتاب آن آقایان از اهل سنت هست و این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) گرفته شده ی از آن اصل است معلوم می شود که این اختصاصی به حالت نماز ندارد هر کسی که می خواهد برای اقامه ی دین خدا خواه به صورت جهاد، خواه به صورت نماز، خواه به صورتهای دیگر و خارج بشود می تواند بگوید یا شایسته است که بگوید «اللهم ... فَإِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا و لا بطراً» اما جریان مجلس یزید (علیه اللعنه) که آن خیزران را به لب و دندان وجود مبارک سیدالشهداء زد این هم تفتن خوبی است که شاید از اینکه به سر حضرت نزد به لب و دندان زد شاید این آیات را شنیده که این کار را کرده اگر می خواست بزند خب مثلاً- به سر می زد این احتمال را تقویت می کند که یزید ملعون هم این حرف را شنیده ولی باید روی آن خیلی کار بشود چطور جمعیتی که باورشان شده بود _ معاذ الله _ که حسین بن علی (سلام الله علیهما) علی البطلان است این آیات الهی را خوانده و تکان نخوردند اگر گوش آنها لایق بود و همه شان می شنیدند چه در کوفه و چه در شام حتماً شورشی می شد حالا- یا گوش لایق نبود یا وجود مبارک حضرت صلاح ندانستند همه بشنوند اگر ان شاء الله روی این بیشتر کار بکنید جا دارد. «و الحمد لله رب العالمین» (۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۵. (۲) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۹. (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳. (۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۴۲. (۶) . سوره ی فصلت، آیه ی ۱۷. (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۷. (۸) . سوره ی فصلت، آیه ی ۱۷. (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۳. (۱۰) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱. (۱۱) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱. (۱۲) . سوره ی نور، آیه ی ۵۴. (۱۳) . سوره ی فتح، آیه ی ۷. (۱۴) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱. (۱۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۱۶) . بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۳۷. (۱۷) . سوره ی طه، آیه ی ۲۴. (۱۸) . سوره ی همزه، آیه ی ۸. (۱۹) . سوره ی همزه، آیه ی ۹. (۲۰) . سوره ی ص، آیه ی ۵۰. (۲۱) . مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱.

ص: ۴۵۷

آیات ۱۷ تا ۱۸ سوره کهف ۸۷/۱۱/۰۹

Your browser does not support the audio tag

تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَتَحَسَّبُ لَهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸) اصحاب كهف گذشته از اینکه خودشان موحد بودند و احياناً عده ای را به توحيد ربوبی دعوت می کردند يك مشکل جدی فکری و سیاسی هم داشتند یعنی از دستگاه حکومت از آن دستگاه افراد اینها را به شرک فرا می خواندند چون خود اینها هم طبق بعضی از نقلها جزء کارمندان عالی رتبه ی آن نظام بودند شاهد اینها هم مورد دعوت بودند این است که آنها گفتند «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» (۱) اگر ما غیر از ذات اقدس الهی کسی را به عنوان رب پذیریم و پرستیم این ظلم است معلوم می شود که

آنها را دعوت می کردند چه اینکه انبیای گذشته هم همین طور بودند و آنها می فرمودند اگر ما وارد ملت شما بشویم ظلمی را مرتکب شدیم، بنابراین این بزرگواران در خطر بودند ناچار شدند که شهر را ترک کنند اگر کسی کاری به آنها نداشت آنها می توانستند آزادانه موخیدانه به سر ببرند ضرورتی نبود که اینها به کهف پناه ببرند. مطلب دوم آن است که قرآن کریم صرف معجزات را بازگو نمی کند هم معجزات و آیات الهی را تشریح می کند، هم راههای علمی را ارائه می کند و هم ما را دستور می دهد که از وسائل و علل کمک بگیریم این سه کار را همراه هم انجام می دهد. در جریان معجزات و آیات الهی که خب فراوان است یکی از همان معجزات باهر و روشن همین جریان اصحاب کهف است که تا حدودی بحثش گذشت و تتمه ی بحثش خواهد آمد. آشنا کردن بشر به اینکه موظف است مادامی که زندگی می کند از وسائل کمک بگیرد همان جریان حضرت مریم (سلام الله علیه) است که چند بار نقل شد خدای سبحان او را از راه غیب مادر کرد «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۲) و وجود مبارک مریم مادر شد، «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» (۳) این درخت خشک سرسبز و پر بار شد اما همان خدایی که درخت خشک را سرسبز و پر بار می کند می تواند شاخه را خم بکند لکن به مریم (سلام الله علیها) دستور داده شد تو هم باید دستی دراز کنی حرکتی کنی «وَهْزِي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَبِيًّا» (۴) خب این «هْزِي» یعنی اهتراز بده، یعنی بجنبان یعنی تو هم باید دستی حرکت بدهی این شاخه را بتکانی از میوه اش استفاده بکنی این مقدار کار را بشر حتماً باید انجام بدهد همه ی کارها را به علل و اسباب اعجازی ارجاع بدهد این روا نیست این دو مطلب. مطلب سوم آن است که قرآن درست است که هدف نهایی اش هدایت است اما در عین حال که «هُدًى لِلنَّاسِ» (۵) است در عین حال «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۶) هم هست معارف قرآن را، حکمتهای الهی را تعلیم می دهد کیفیت پیدایش و پرورش باد، ابر، باران، نحوه ی ریزش باران. بارش برف، بارش تگرگ، بارش آب همه ی اینها را تشریح می کند تا راههای علمی را به ما ارائه کند منتها خطوط کلی را بیان می کند و اجتهاد را فراسوی ما باز می کند که ما مجتهدانه بررسی کنیم. جریان حضرت یوسف (سلام الله علیه) نمونه ای از این قبیل است، جریان اصحاب کهف نمونه ای از این قبیل است خب همان خدای سبحان که از راه غیب وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) را نجات داد و او را از تأویل احادیث باخبر کرد و او را از علم غیب مستحضر کرد می توانست و الا آن هم می تواند همیشه هم می توانست که این گندم را تا هفت سال نگه بدارد اینکه مهم نبود اما راهنمایی کرد که اگر خواستید این گندم در درازمدت بماند «فَذَرُوهُ فِي سِتْرِهِ» (۷) این را به خرمن نبرید، نکوبید، پوستش را جدا نکنید، از خوشه جدا نکنید با همان خوشه نگهدارید تا بیشتر بماند این یک راه علمی است و قرآن ارائه می کند گذشته از آن حکمت و هدایت این «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» ناظر به این بخش است اینکه آسمان و زمین اول با هم بودند یک ماده بودند، رتق بودند ما فتق کردیم این یک راه علمی است اینکه ماده ی اصلی نظامهای کیهانی و کهکشانی دُخَان و دود بود «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (۸) بعد این را به صورت شمس و قمر در آورديم، به صورت مصاییح آسمان در آورديم این یک راه علمی است نظیر «لا تنقض اليقين أبداً بالشك» (۹)، نظیر «رُفِعَ... و ما لا يعلمون» (۱۰) که یک جمله ی علمی را ارائه کردند آن وقت اصولیون بزرگوار ما از آن بهره های فراوان بردند این هم فیزیک شناسی است، این هم ریاضی شناسی است، این هم سپهرشناسی است، این هم آسمان شناسی است این چنین نیست که فقط چون کتاب هدایت است درس اخلاق بدهد نه خیر، «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۱) است از یک سو، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است از سوی دیگر. در جریان اصحاب کهف هم این طور است راههای بهتر ماندن، راههای سالم ماندن، کیفیت محفوظ بودن از خطر، اینهایی که دامدراهایی که در دل کوه می خوابند در غار می خوابند کجا بخوابند، چطور بخوابند، چقدر بخوابند، کجا نگهبانانشان را وادار کنند که نگهبانی بدهند اینها همه درس است در ضمن این، لذا اگر در جریان قصه ی اصحاب کهف بعضی از مطالب

علمی را هم ذکر فرمودند که اینها در وسط کهف بودند و آفتاب مستقیم نمی تابید بلاواسطه نمی تابید بلکه مع الواسطه می تابید تا هم نور اینها را تأمین کند و هم آسیبی به اینها نرساند اینها جزء «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱۲) است آن بخشهای دیگر و هدفهای اصلی جزء «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۳) است. پرسش: کیفیت جمع حرکت این بزرگواران با رهبانیت که اسلام مخالف است چگونه است. پاسخ: این رهبانیت نبود این هجرت بود در حقیقت مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر مدتی کوه حرا بود، مدتی پناهنده شد به غار ثور وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه دارد می فرماید فقط من باخبر بودم «كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي» (۱۴) فرمود هر سال چند روزی را وجود مبارک پیغمبر در کوه حرا آنجا مشغول عبادت بود فقط من باخبر بودم و من می دیدم دیگران نمی دیدند. پرسش: ... پاسخ: بسیار خب، اینها هم که نمی دانستند که سیصد سال باید آنجا بمانند که اینها رفتند آنجا گفتند راه حلی برای ما پیدا بشود اینها که قصد سیصد سال نداشتند نه در ذهن اینها بود، نه در قصد اینها بود، نه عادت بر این بود که کسی سیصد سال در غار بماند که غارنشینی کنند اینها در متن جامعه بودند اینها اگر می دانستند و می توانستند دینشان را در متن همان وزارت و وکالت حفظ بکنند دیگر بیرون نمی آمدند به قرینه ی اینکه گفتند «لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» (۱۵) معلوم می شود در فشار بودند و اینها را دعوت می کردند که هم دین آنها باشند اینها می گفتند اگر ما مشرک بشویم ظلم کردیم، خب. بنابراین قرآن کریم ضمن اینکه «هُدًى لِلنَّاسِ» است، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» هم هست از یک سو، ضمن اینکه همه ی کارها را به ذات اقدس الهی در کل نظام ارجاع می دهد به ما هم دستور می دهد که حتی اگر شما اهل کرامت و معجزه هم باشید بخواهید در کنار سفره ی کرامت و مائده ی اعجاز بنشینید یک گوشه کار را باید بالأخره به عهده بگیرد نظیر آنکه به وجود مبارک مریم (سلام الله علیه) فرمود تو هم دستی دراز بکنند خب اگر بتواند آبهای رفته را ببرد و آبهای نیامده را فرمان سکوت بدهد و ایست بدهد یک سدّ آبی درست کند دیگر نیازی به عصا زدن موسی نیست فرمود: «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۱۶) تو هم بالأخره عصا بزنی تا روشن بشود. پرسش: استاد حضرت مریم در محراب عبادت چطور شد که با اینکه هیچ مشکلی نداشت به راحتی غذا برایش می آمد؟ پاسخ: بله همین دیگر چون اینجا که دیگر غذا دست تکان بدهد نیست که اما وقتی درخت شد باید دست تکان بدهد خب اینجا دست تکان بدهد که چه؟ کجا دست تکان بدهد؟ «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا» (۱۷) اینجا جای دست تکان دادن نیست اما وقتی «فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّصُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» (۱۸) این نخله یابس، تر شد و مثمر شد اینجا جای کار کردن است فرمود این چنین نیست که همه کارها را از راه غیب انتظار داشته باشی تو هم دستی تکان بده خب آنجا که از راه غیب می آید دست تکان دادن معنا ندارد که، اما اینجا که حالا این شاخه پُربار شد فرمود تو هم اهتراز بده تا برسد. غرض این است که این کتاب هم «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۹) است، هم «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۲۰) است منتها بهره های علمی را مردم باید ببرند و آن قسمت هم که به وجود مبارک موسی کلیم فرمود تو عصا بزنی بالأخره جاده ی خشک احداث می شود نیازی به عصا زدن نبود مگر عصا مشکل را حل می کند یا اراده ی الهی است فرمود تو این کار را باید بکنی هر چه که به دست توست تو هم سهم خودت را انجام بده اگر ما دوازده چشمه از یک سنگ می جوشانیم تو هم باید دستی تکان بدهی این عصا را بزنی به این سنگ «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَعْنًا» (۲۱) کذا و کذا یک کار را تو هم باید بکنی بنابراین حتی آنها هم که در کنار سفره وحی و نبوت نشسته اند مادامی که در دنیا به سر می برند کاری را باید انجام بدهند این چنین نیست که انسان دست روی دست بگذارد بگوید که کل کارها را ذات اقدس الهی انجام می دهد هم تو سئل هست، هم تو کُل هست و مانند آن. تشریح غار و کیفیت خوابیدن اصحاب کهف در غار این برای بیان آن نکات علمی قضیه است. مطلب بعدی آن است که بالأخره این زمین به دو نیم کره ی شمالی و جنوبی تقسیم می شود فصول چهارگانه را هم به

همراه دارد در غالب نقاط زمین البته قطبین آنجا که نود درجه از خط استوا فاصله دارند آنجا دیگر شش ماه شب است و شش ماه روز آن قطبین حساب دیگری دارد و اراضی که نزدیک قطبین اند آن هم حساب دیگری دارند ولی این غالب این بخشهایی که معمور است و مورد سکونت مردم است چه نیم کره ی شمالی، چه نیم کره ی جنوبی اینها فصول چهارگانه را دارند این غار هم می تواند در نیم کره ی شمالی باشد، هم می تواند در نیم کره ی جنوبی، نیم کره ی شمالی که ماها زندگی می کنیم و از خط استوا به طرف شمال نزدیک تابستان ما، زمستان نیم کره ی جنوبی است و بالعکس الآن که زمستان ماست تابستان نیم کره ی جنوبی است این آفتاب الآن در نیم کره ی شمالی که ما به سر می بریم یک قوس النهار کوچکی دارد یعنی نقطه ای که طلوع می کند از ما خیلی دور است، نقطه ای هم که غروب می کند از ما خیلی دور است قوس النهارش هم بسیار کم است، قوس اللیلش هم بسیار زیاد است وقتی غروب کرد چهارده ساعت غروب می کند اما روز گاهی ممکن است هشت ساعت باشد این برای زمستان، در تابستان هم نزدیک تر است به ما، هم بالای سر ماست هم قوس النهارش طولانی است و قوس اللیلش کوتاه چهارده ساعت روز است و هشت ساعت و مانند آن شب. این فصول چهارگانه هم برای ما این فصول چهارگانه است هم برای کسانی که در نیم کره ی جنوبی اند آن طرف خط استوا هستند ولی این غار چه در نیم کره ی شمالی باشد چه در نیم کره ی جنوبی، اگر منظور از راست و چپ، راست و چپ خود غار باشد این دهنه اش باید به طرف قطب شمال باشد چه در نیم کره ی شمالی باشد، چه در نیم کره ی جنوبی این طور است اتقایی که در نیم کره ی جنوبی است یا نیم کره ی شمالی است وقتی رو به قطب شمال باشد آفتاب که طلوع می کند اگر بخواهد راست و چپ برای خود کھف باشد الا و لابد باید رویش به طرف جنوب باشد درش به طرف جنوب باشد پشتش به طرف شمال برای اینکه آفتاب که طلوع می کند از مشرق اول به قسمت راست این اتاق یا کھف می خورد غروب هم هنگام غروب به طرف چپش، اگر منظور راست و چپ کسی که وارد این کھف می شود این باشد به لحاظ داخل باشد نه به لحاظ خارج، به لحاظ شخص باشد نه به لحاظ کھف این حتماً باید روبه رویش به طرف شمال باشد چون اگر رو به طرف شمال باشد سمت راست این کھف اگر و به طرف شمال باشد سمت راستش سمت چپ او وارد می شود، سمت چپ او سمت راست وارد می شود. غرض اینکه اگر منظور راست و چپ خود کھف باشد این حتماً باید رو به شمال باشد برای اینکه یعنی درش به طرف جنوب باشد وقتی که درش به طرف جنوب بود آفتاب صبح به طرف راستش می تابد غروب به طرف چپش، اگر سمت راست و چپ کھف مراد نباشد شخص مراد باشد شخصی که وارد می شود دست راست انسان با دست چپ غار هماهنگ است، دست چپ انسان با دست راست غار آن وقت این حتماً باید دهنه ی غار به طرف جنوب باشد تا آفتاب که می تابد اول به طرف راست بتابد بعد به طرف چپ. غرض این است که این غار هم می تواند در نیم کره ی شمالی باشد، هم در نیم کره ی جنوبی هیچ از این جهت فرقی ندارد چون این فصول چهارگانه هم در آن طرف هست هم در این طرف منتها اگر این راست و چپ به لحاظ خود غار ملحوظ باشد یعنی وقتی آفتاب صبح که طلوع کرد سمت راست کھف را روشن می کند الا و لابد باید که رویش به طرف جنوب باشد، درش به طرف جنوب باشد چون اگر درش به طرف شمال باشد سمت راستش غروب آفتاب می گیرد هنگام عصر نه صبح، سمت چپش را آفتاب می گیرد چون ظاهر یمین و یسار برای خود غار است نه شخص وارد بنابراین دهنه ی غار باید طرف جنوب باشد خواه بدنه ی غار در نیم کره ی شمالی باشد یا نیم کره ی جنوبی البته تاریخ ممکن است این قسمتها را مشخص بکند. گفتند معاویه هنگام عبور در جنگ روم گفت ما اگر اطلاع پیدا می کردیم که این غار کجاست می رفتیم می دیدیم، ابن عباس گفت تو نمی توانستی بینی برای اینکه محکم تر از تو، قوی تر از تو، بالا-تر از تو مخاطب قرآن قرار گرفت و خدا به او فرمود: «لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا» خب این گرچه ابن عباس خیال می کرد

این خطاب مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است لکن این ناظر به هر مخاطبی است ممکن است شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستثنا باشد از این کار حضرت اگر می دیدید هیچ تغییر حالی بر او پیدا نمی شد ولی دیگران این طور بودند. اما این سؤال که با داشتن سگی که در آستانه ی آن کهف یا در عتبه ی آن کهف در حال نهبانی و حمله خوابیده چه حاجت به اینکه چشمان اینها هم باز باشد این برای اینکه علل و عواملی فراوانی دارد احیاناً بعضی از خزنه ها انسان را ببینند فرار می کنند از سگ نمی ترسند ولی از انسانی که چشم بیدار دارد هراسناک اند و آنها ممکن است که در درون غار پیدا بشوند و ببینند اینها بیدارند فاصله بگیرند تنها یک عامل شاید کافی نبود با عوامل فراوانی ذات اقدس الهی اینها را حفظ کرد. مطلب بعدی آن است که فرمود این «ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا» قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اسراء» همین کریمه گذشت یعنی هر که را خدا هدایت بکند او مهتدی است و هر که را خدا گمراه بکند او طرّفی نمی بندد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۹۷ به این صورت گذشت «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا»، خب. فرمود: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» یعنی در وسط کهف بودند «ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا». قرآن کریم افرادی را نقل می کند که برای حفظ دین هر خطری را استقبال می کردند و می پذیرفتند گاهی این افراد را به زندان تهدید می کردند اینها می فرمودند: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي» (۲۲) گاهی اینها را به کهف تهدید نمی کردند ولی خودشان کهفی می شدند شعارشان این بود «رب الكهف أحب اليه مما يدعونني» بالأخره آنها اگر این اصحاب کهف این فتنه هماهنگ با آنها بودند در آن مسئله شرک و بت پرستی کسی کاری با آنها نداشت چون موحد بودند به اینها آسیب می رساندند اینها هم حرفشان این بود که «رب الكهف أحب إلي مما يدعوننا»، خب گاهی می گویند «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي» گاهی می گویند «رب الكهف أحب اليه» وجود مبارک مادر موسی (سلام الله علیهما) این هم حرفش این بود «رب البحر أحب اليه مما يدعونني» اینها می خواستند بچه را بگیرند بکشند من می دهم دریا، وجود مبارک ابراهیم خلیل آن راههای خاص را به او ارائه کردند تا دستور «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (۲۳) رسید حرفش این بود «رَبِّ النَّحْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ» نحر نه نهر با های هوز یعنی رودخانه نحر با «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ» (۲۴) یعنی قربانی «رَبِّ النَّحْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي» این عناوین چهارگانه و مشابه آن در قرآن کریم کم نیست گاهی انسان می گوید زندان آری ولی شرک نه، کهف آری ولی شرک نه، دریا آری ولی حرف فرعون نه، قربانی فرزند آری، ولی حرف نمرود نه، این «رَبِّ»، «رَبِّ» هست در موارد گوناگون، در جریان اصحاب کهف سخن از «رب الكهف أحب الي» است اینها را وادار می کردند اینها هم گفتند «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» (۲۵)، خب. فرمود صحنه ی آنها این چنین بود که اگر شما اینها را می دیدید هراسناک بودید و ما اینها را جابه جا می کردیم برای اینکه آثار بدنی اینها، جریان خون اینها، رفاه و آرامش و آسایش اینها تأمین بشود «نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ». زمخشری در کشاف نقل می کند که اینها را سالی دو بار ذات اقدس الهی جابه جا می کرد بعد نقل می کند که عده ای گفتند سالی یک بار آن یک بار هم یوم عاشورا بود حالا- ببینید این جعل است یا نه واقعاً تبرک است چون جریان یوم عاشورا را منشأ خیر و رحمت دانستن یا منشأ نزولات آسمانی دانستن این هم در دو لسان هست عده ای یوم عاشورا را - معاذ الله - یوم برکت دانستند که خدایا «هذا يومٌ تبرکت به بنو امیه» (۲۶) یک گروه دیگری هم نه، آن روز عنایت الهی، اعجاز الهی، آیه ی عظمای الهی است از آن جهت حالا روشن نیست که جناب زمخشری این قولی که نقل می کند سالی یک بار اینها را جابه جا می کردند آن هم یوم عاشورا بود آیا بر اساس فتنه بود یا بر اساس آیت بود آن نکته ای که در بحث عاشوراشناسی مهم است شاید قبلاً هم عرض شد که

این «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» (۲۷) تنها درباره مصیبت و قتل و شهادت آنها و اسارت فرزندان نبود آن البته از آن جهت هم «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» اما صحنه ی کربلا این مثلثی داشت که درباره ی هیچ کدام از انبیا نبود، اولیا نبود آن ضلع اولش این بود که مدتها تصمیم گرفتند زمینه فراهم کردند فتوا گرفتند نظر دادند که وجود مبارک ابی عبدالله _ معاذ الله _ مهدورالدم است این را که درباره ی انبیای دیگر و ائمه دیگر نکردند این کار را که جلساتی بگیرند سری و داخل و خارج که وجود مبارک ابی عبدالله مهدورالدم است این برای قبل از عاشورا بود و کربلا در صحنه ی کربلا هم عده ی زیادی را طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود: «کلُّ یتقربون الی الله بدم الحسین» حالا یک عده خاصّی می دانستند که جریان چیست اما اکثری اینها قرّبۀ الی الله آمدند کربلا اینکه عرض می کردیم اگر تلاوت قرآن حضرت را اینها در کوفه می شنیدند منقلب می شدند شورش می کردند چه اینکه سخنانی حضرت زینب (سلام الله علیه) هم اینها را منقلب کرد بر اساس همین جهات بود اینها نماز پنج وقتشان را به جماعت می خواندند به امامت عمر سعد ولی می گفتند نماز سیدالشهداء (سلام الله علیه) که مقبول نیست این برای حادثه ی کربلا، بعد هم که دیدند این بسیار دارد دامنگیر می شود روایات فراوانی جعل کردند که روز عاشورا روز برکت است کشتی نوح در چنین روزی به کوه جودی آمد، قبولی توبه حضرت آدم در چنین روزی بود، قربانی برای حضرت ابراهیم در چنین روزی بود این جعلیات فراوانی کردند تا اینکه این خون را لوث کنند چنین کاری که قبلاً آن دسیسه های فراوان بود، همراه آن فتنه های فراوان بود، بعداً این نیرنگها و جعلهای فراوان بود این درباره ی هیچ کسی نشده که «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» (۲۸) غرض روشن نیست که این حرفی که جناب زمخشری نقل می کند این به عنوان آیه است یا به عنوان فتنه که تبرّکی است مثلاً _ معاذ الله _ که در روز عاشورا چنین چیزی بود یا اینکه نه، یک آیت حقیقی بود، خب ولی این قولها هست در کتابهای اینها. «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقَلْنَاهُم ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ» باز زمخشری نقل می کند که برخی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کردند که «کالبهم باسط» نه «کلبهم» کالب یعنی همان چوپان، همان صاحب سگ اینها که در راه می آمدند چوپانی اینها را دید و همراهی می کرد و مانند آن خب اثبات این قرائت هم کار آسانی نیست و درست هم نیست «وَكَالْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا» تو اگر اینها را می دیدی یعنی هر بیننده ای اینها را می دید فرار می کرد در غار چند نفری بیدار یعنی چشمشان بیدار با این وضع باشند اینها هراسناک می شدند دیگر به اینها آسیبی نمی رساندند این «لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» چرا رو برمی گرداندی؟ برای اینکه فرار کنی، خب چرا فرار می کنی؟ برای اینکه می ترسی شما این نکته را در کتابهای ادبی می بینید اما از ادیب ساخته نیست که این مشکل را حل کند آنها می گویند مفعول «له دو قسم است مفعول «له حصولی و مفعول «له تحصیلی «ضربته تأدیباً» آن کودک را پدر حکیمانه تنبیه می کند برای اینکه او را ادب بکند این «تأدیباً» منصوب است برای اینکه مفعول «له باشد، «جلستُ علی الحربِ خوفاً» من در صحنه برای ترس نشستم این یکی را آن اولی را می گویند مفعول «له تحصیلی، این یکی را می گویند مفعول «له حصولی، خب مفعول «له یعنی «ما یفعل الفعل لأجله» یعنی علت غایی، مگر علت غایی تحصیلی است؟ مگر علت بعد از معلول پدید می آید این را باید حکیم حل کند که بعضی از امور از نظر اندیشه و ادراک مقدم اند از نظر عمل متأخرند این اول اندیشه وانگهی گفتار یا اول اندیشه غیر از این است آنکه اول است در اندیشه، آخر است در عمل آن بشود علت غایی این بوجود علمی مقدم است، بوجوده العینی مؤخر است این فعل رابط بین علم و عین است آن علم نه وجود ذهنی، چون وجود ذهنی هیچ کاره است آن علم منشأ این کار است این کار منشأ وجود عینی اوست در حقیقت همان علمی که نه وجود ذهنی همان علمی که در صحنه ی نفس است باعث پیدایش آن عین است اینکه حکیم سبزواری دارد یک انسان تشنه به دنبال آب می رود نه یعنی وجود ذهنی سیراب شدن باعث پیدایش سیراب شدن است

اینکه فرمود: «فالرَّيَّانِ يَطْلُبُ الرِّيَّانَ» یعنی انسان سیراب به دنبال سیراب می رود یعنی آن ریان علمی خود را به ریان عینی می رساند پس آنجا که می گویند مفعول له حصولی یعنی بوجوده العلمی، آنجا که می گویند مفعول له یعنی بوجوده العینی اینجا خوف منشأ پیدایش است این هم وجود عینی است نه وجود علمی این ترس باعث فرار است فرار برای نجات از خطر است اینجا با آن مسئله ی عطش و امثال ذلك فرق می کند سخن از تقدیم مسبب بر سبب هم نیست اینکه می بیند می گویند مسبب بر سبب مقدم شده است یعنی این فرار مسبب از ترس است و ترس سبب فرار است تقدیم اولی بر دومی از باب تقدیم مسبب بر سبب است و سیدناالاستاد مرحوم علامه در المیزان این حرف را نقد می کند می گوید از این قبیل نیست به همین تحلیل برمی گردد انسان که دید می ترسد فرار می کند تا به خطر نیفتد نه اینکه این فرار کردن برای اینکه نترسد فرار می کند برای اینکه به خطر نیفتد اول ترس است، بعد فرار است، بعد صیانت از خطر، خب. این «وَلَمَلِئْتُ مِنْهُمْ رُغْبًا» تنها هراس قلب نیست که در بحث دیروز گذشت یعنی ترس کل بدن را فرا می گیرد هم قلب متأثر می شود، هم کل بدن حالا بقیه بحث اگر البته با قطع نظر از روایات خاصه ای که در مسئله است ان شاءالله بعداً مطرح می شود. «و الحمد لله رب العالمین» (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۱۷. (۳). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳. (۴). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵. (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵. (۶). سوره ی جمعه، آیه ی ۲. (۷). سوره ی یوسف، آیه ی ۴۷. (۸). سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱. (۹). وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۱۲. (۱۰). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹. (۱۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵. (۱۲). سوره ی جمعه، آیه ی ۲. (۱۳). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵. (۱۴). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲. (۱۵). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۱۶). سوره ی طه، آیه ی ۷۷. (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷. (۱۸). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳. (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵. (۲۰). سوره ی جمعه، آیه ی ۲. (۲۱). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۰. (۲۲). سوره ی یوسف، آیه ی ۳۳. (۲۳). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲. (۲۴). سوره ی کوثر، آیه ی ۲. (۲۵). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۲۶). مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا. (۲۷). بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸. (۲۸). بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

ص: ۴۵۸

آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

«وَتَحَسَّبُ لَهُمْ أَنْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بِأَسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُغْبًا (۱۸) وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰)» قصه هایی که مبسوطاً در قرآن کریم بیان می شود اول به صورت متن ارائه می شود و بعد شرحش بعد از آن خواهد آمد در جریان حضرت یوسف (سلام الله علیه) این چنین بود در جریان اصحاب کهف هم از آیه ی ۱۸ تا آیه دوازده متن این قصه آمده است که فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصِيبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» تا «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئُوا أَمِيدًا» این متن قضیه است بعد به عنوان شرح فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» از مجموع آنچه که تاکنون روشن شد این است که اول اینها مضطرباً قیام کردند

و این اضطراب برای آن بود که عده ای از اینها شناخته شده بودند و هم درباریان آن دقیانوس به اصطلاح و هم توده ی طرفداران شرک و بت پرستی اگر می فهمیدند اینها را یا رجم می کردند یا وادارشان می کردند به شرک برای اینکه بعد از بیدار شدن چند ساله باز تازه می گفتند «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» در این فضای رعب آور اینها اول مضطرب بودند اگر سخن از اضطراب هست برای چنین فضا است اما وقتی وارد محدوده ی غار می شوند در کمال طمأنینه می گویند «فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ» (۱) سرش این است که خدای سبحان فرمود: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۲) پاداشی که خداوند به اینها داد این است که دهلای اینها را به یک جا بست وقتی قلب به جایی بسته شد مطمئن می شود دیگر آرام خواهد بود پس اگر اضطرابی بود برای قبل از ربط است و اگر طمأنینه ای بود برای بعد از ربط چه اینکه در جریان مادر موسی (علیها السلام) هم آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده از همین قبیل است آیه ی ده سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا» وقتی دل خالی باشد از فیض الهی این مثل ظرف خالی لرزان است قلب کسی که خالی باشد می تپد اما قلبی که اهل تصمیم باشد این مطمئن است تصمیم گیری دوست، صمیمی بودن نشانه ی آن پُر بودن و خالی نبودن و نلغزیدن است آن سنگی که درون پُر است و سبک نیست می گویند صخره ی صمّا، آن دوستی که در دوستی اش خللی نیست می گویند دوست صمیمی، آن اراده ای که در آن تردید نیست می گویند تصمیم، اگر ذات اقدس الهی قلب کسی را با لطف خود مرتبط کرد این قلب می شود صمیم و اهل تصمیم دیگر این دل خالی نیست تا بلرزد فرمود قلب مادر موسی اگر فیض ما نبود خالی بود و قلب خالی لرزان است «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ» خب دلی که خالی باشد می لغزد دیگر و می لرزد «لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا». در جریان اصحاب کهف هم بشرح ایضاً پس اگر سخن از اضطراب است برای قبل از ربط است و اگر سخن از جدیت و تصمیم و «فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ» گفتن قاطعانه است این برای بعد از ربط، وقتی وارد این غار شدند آیه ندارد که اینها ته غار خوابیدند آیه دارد که اینها در فضای باز غار خوابیدند «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» (۳) اگر این غار شرقی یا غربی بود ممکن بود آفتاب به ته غار نرسد ولی به وسط غار می رسید و قرآن ندارد که اینها ته غار خوابیدند دارد «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» در فضای باز وسط بودند بنابراین این غار حتماً باید شرقی نباشد، حتماً باید غربی نباشد، دهنه اش حتماً باید شمالی باشد حالا خود این غار خواه در نیم کره ی جنوبی، خواه در نیم کره ی شمالی همان طوری که ما که در نیم کره ی شمالی هستیم این چنین است فصول چهارگانه داریم آنها که در نیم کره ی جنوبی اند یعنی آن طرف خط استوای اند آنها هم زمستان و تابستان دارند اگر زمستان آفتاب نزدیک به زمین است ولی مایل می تابند نسبت به ما که در نیم کره ی شمالی هستیم و گرنه همین زمستان برای نیم کره ی جنوبی هم عمودی می تابند هم دورتر از زمین است آفتاب در تابستان برای ما که عمودی می تابند برای آنها مایل می تابند اگر در تابستان برای ما از زمین دور است برای نیم کره ی جنوبی به زمین نزدیک است به هر تقدیر این غار چه در نیم کره ی شمالی باشد چه در نیم کره ی جنوبی اگر یمین و یسار به لحاظ خود غار است دهنه ی این غار باید به طرف جنوب باشد و پشت غار به طرف شمال تا آفتاب که از مشرق طلوع می کند صبح تا ظهر به هر وسیله است به دیوار سمت راست غار بتابد اما اینکه ذات اقدس الهی لیل و نهار را برای آرامش قرار داد که عده ای شب آسایش داشته باشند و روز کار کنند این غالب منطقه زمین است که قابل سکونت است اما در بخشهای قطب شمال و قطب جنوب که شش ماه به اصطلاح می گویند ارض تسعین یعنی آن منطقه ای از زمین که نود درجه از خط استوا فاصله دارد شش ماهش شب است شش ماه روز چون غالباً آنجا افراد زندگی نمی کنند این «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا» (۴) و مانند آن شامل آنها نمی شود البته آنجا که سخن از خواب و بیداری است فرقی بین اجزای کره ی زمین نیست اما آنجا که سخن از لیل و نهار است برای غالب منطقه ی زمین است، خب فرمود این وضع

خوابشان بود لکن «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ» آنکه قبلاً از زمخشری نقل شده بود درباره معاویه این بود که معاویه در آن نبرد با رومیها به صورت «لو» یاد کرد که گفت اگر «لو کُشف لنا عن هؤلاء فنظرنا إليهم» به صورت «لو» که ای کاش مثلاً وضع آنها برای ما مکشوف می شد ما نگاه می کردیم نه الآن، برای همان زمان فوراً ابن عباس گفت که اگر وضع اینها مکشوف می شد تو توان نگاه نداشتی برای اینکه کسی که بالاتر از تو بود به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند درباره ی او فرمود: «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا» آن هم گفت ای کاش ما بودیم، ابن عباس هم آن طور جواب داد و این مربوط به فعل نیست که الآن برود ببیند. پرسش... پاسخ: بله، این هم اشاره شد که منظور مخاطب است و گرنه وجود مبارک پیامبر آیات کبرای الهی را دید و «لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا» نبود این مثل «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (۵) خطاب به مخاطب است ای مخاطب کان نه خطاب به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اینکه او که «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (۶) بهشت را دید، جهنم را دید، عرش را دید، کرسی را دید، لوح را دید، جبرئیل را دید اینکه اصحاب کهف چیزی نیست برای آن حضرت منتها زمخشری در تتمه ی قصه دارد که بالأخره عده ای را معاویه فرستاد که از آن غار خبر جدیدی بیاورند وقتی که این عده رفتند معاویه گفت «لا أنتهی حتی أعلم علمهم فبعث ناساً و قال لهم اذهبوا فانظروا ففعلوا فلما دخلوا الكهف بعث الله عليهم ريحاً فأحرقتهم» (۷) معاویه گفت من دست بردار نیستم یک عده را باید بفرستم برای تحقیق یک عده را فرستاد از غار تحقیق بکنند خداوند یک باد سوزانی را برانگیخت و اینها را سوزاند خب این خبر مرسل هست نه مسند و اعتباری هم اعتبار علمی به آن نیست لکن آن صدرش مربوط به «لو» است یعنی ای کاش ما آن زمان بودیم و می دیدیم ابن عباس گفت نه خیر اگر آن زمان بودی هم نمی توانستی ببینی این مربوط به آن قسمت است، خب. «وَتَحَسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ» اما خوابهایی که حیوانات در شش ماه دارند و امثال ذلک چون عادی است کار عادی آیت محسوب نمی شود گرچه سراسر عالم آیه ی الهی است انسان وقتی وارد باغ می شود آیات فراوانی را مشاهده می کند اگر اهل تأمل باشد برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت فرمود شما وقتی وارد باغ می شوید می بینید مثلاً در یک هکتار زمین خاک یکی، آب یکی، باغبان یکی، هوا یکی، آن کودی که می دهند یکی، آفتابی که می تابد یکی، فضا و هوا و نسیم یکی اما این برگها مختلف اند، میوه ها مختلف اند، مزه ها مختلف اند، کیفیتها مختلف، کمیتها مختلف، هیچ برگی شبیه برگ دیگر نیست، هیچ میوه ای شبیه میوه ی دیگر نیست، هیچ گلی شبیه گل دیگر نیست، هیچ رائحه ای شبیه رائحه دیگر نیست «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَتَّحِإِوِرَاتٌ» که «نَفُضِّلُ بَعْضَهُمَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْثَرِ» (۸) فرمود در زمین قطعه هایی هستند که مجاور هم اند همه ی شرایط قابل یکی است ولی محصولاتش متفاوت است این در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت. آنچه که رواج دارد رایج است عادی است به اصطلاح ما او را آیه تلقی نمی کنیم با اینکه آیه الهی است، خوابیدن حیوانات قطبی در شش ماه چون فراوان است نسلهای اینها همین طورند این را به عنوان آیت محسوب نمی شود و الا اگر انسانی شش ماه بخوابد بعد بیدار بشود چون بر خلاف عادت است می شود کرامت، می شود معجزه آنها می توانند ذخیره کنند غذای شش ماه را ولی انسان که این چنین نیست لذا جریان اصحاب کهف با حیواناتی که شش ماه در قطب می خوابند و اینها قابل قیاس نیست. فرمود ما اینها را خوابانندیم و بیدار کردیم نه خوابیدن در اختیار اینها بود نه بیدار کردن آنجا که فرمود: «فَقَضَرْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عِدَّةً» (۹) ما به گوششان زدیم اینها را خوابانندیم الآن هم ما اینها را بیدار کردیم، البته خواب و بیداری مقدماتش در اختیار ماست اما اصلش که در اختیار ما نیست ما را می خوابانند و بیدارمان می کنند لذا مستحب است کسی که از خواب بیدار شده این ذکر را بگوید «الحمد لله الذی أحيانى بعد ما أماتنى» (۱۰) این چنین نیست که نوم و يقظه ما مثل قیام و قعود ما باشد که، قیام و قعود ما یک امر اختیاری است می توانیم بلند شویم، بنشینیم اما نوم و يقظه ما به دست آن

مُنِمْ و موقظ است ما را می خوابانند بیدارمان می کنند مثل مرگ و حیات ما، مگر مرگ و حیات ما در اختیار ماست این چنین نیست که آدم بخواهد بخوابد، بله می تواند دراز بکشد برود در بستر اما خوابیدن که مفارقت روح است از بدن در حدّ معین با نصاب خاص این دست آدم نیست آن کسی «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (۱۱) یا «هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (۱۲) او متوفی است ما را وفات می دهد در خواب منتها یک وفات مقطعی خاص لذا گفته شد «النوم أخ الموت» (۱۳)، بنابراین نه خوابیدن در اختیار ماست نه بیدار شدن ما را می خوابانند، ما را بیدار می کنند منتها ما غافلیم که چه کسی ما را می خواباند و چه کسی ما را بیدار می کند چون این خواب طولانی بود فرمود ما خوابانندیم «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرَيْنِ عِدَّةً» یعنی «أمناهم» «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» یعنی «أيقظناهم» ما خوابانندیم و بیدار کردیم، خب چرا؟ برای اینکه هم فضای حاکم آن روز روشن بشود که کار احیا و اِماتة به دست خداست و معاد حق است هم برای خود اینها شفاف و روشن بشود اینکه ذات اقدس الهی فرمود ما هیچ سرزمینی را بدون حجت نمی گذاریم حجت گاهی پیغمبر (علیه الصلاة و علیه السلام) است، گاهی امام (علیه الصلاة و علیه السلام) است، گاهی نایب خاص اینها هستند، گاهی عالمان دین اند، گاهی این گونه از حُجج است خدا بدون حجت بشر را رها نمی کند منتها بشر موظف است که در مُلک و ملکوت نظر کند در مُلک نظر کند تا مشکلات دنیایش را حل کند، در ملکوت نظر کند تا مشکلات معارفی اش را حل کند فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۴) این غیر از «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ» (۱۵) است یا «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (۱۶) است ملکوت کاری به مُلک ندارد فرمود چرا اینها در ملکوت عالم نگاه نمی کنند؟ درست است که باید شتر را نگاه بکنند «كَيْفَ خُلِقَتْ»، زمین را نگاه بکنند «كَيْفَ سُيِّطِحَتْ» (۱۷)، آسمان را نگاه کند «كَيْفَ رُفِعَتْ» (۱۸) اما باید ملکوت اینها را هم نگاه بکنند دیگر خب این خوابیدن مُلکی دارد که طیب می داند که چه چیزی است که انسان چطور می خوابد، چطوری بیدار می شود و اینها ولی ملکوتی دارد که انسان در خواب به پیشگاه ذات اقدس الهی می رود در یک حدّ نصاب معینی روح این بدن را رها می کند اگر لازم باشد که برگردد خب برمی گردد چون رابطه محفوظ است، اگر قرار بر این شد که برنگردد این رابطه ی ضعیف هم حذف می شود اینکه در هنگام خوابیدن مستحب است انسان بگوید خدایا من روح را به تو سپردم و به پیشگاه تو تقدیم کردم «اللهم إِنْ أَسْكَنْتَهَا فإِلَى رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةِ وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَغُفْرٌ لَهَا» (۱۹) همین است دیگر اینکه انسان مستحب است در موقع خواب این ذکر را بگوید خدایا روح را به تو تقدیم کردم اگر قرار بر این است که برنگردد او را بیامرزد، اگر قرار بر این است که برگردد او را حفظش کن از خطا، خب این معلوم می شود که گیرنده دیگری است چون ما هر شب با این آیتین یعنی با انامه و ایقاظ مربوطیم این را چون تکرار است برای ما عادت است چون خلاف عادت نیست این را کرامت نمی دانیم لکن در این کریمه فرمود ما اینها را خوابانندیم سیصد سال، ما اینها را بعد از سیصد سال بیدار کردیم «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» نظیر آنکه فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» (۲۰) آن کار را کردیم، چرا؟ «لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» این «لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» معادل با «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا» (۲۱) است این علم هم علم فعلی است قبلاً هم عرض شد که علم فعلی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و در سایر سُور هم بحث شد منتها حالا چون مکرر بحث شد و این قسمت تسنیم هم چاپ شد ما دیگر این علم فعلی را که زائد بر ذات اقدس الهی است و خارج از ذات است او را جداگانه بحث نکردیم سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۴۲ این است «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ» فرمود شما در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستید نماز پنج وقت هم پشت سر حضرت می خوانید خیال می کنید بهشتی هستید درست است مسجدالنبی بعد از مسجدالحرام افضل مساجد است، درست است احدی همسان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در امامت نیست اما این نماز پنج وقت را پشت سر حضرت خواندن و

پای منبر حضرت بودن این بخشی از وظایف شماسست مادامی که جبهه و جنگ است باید بروید جبهه تا نرفتید اهل بهشت نیستید خدا می خواهد بداند شما اهل جنگ و جهاد و دفاع هستید یا نه، خب. فرمود: «وَلَمَّا» یعنی هنوز خدا نمی داند این علم فعلی است علم فعلی خارج از اوصاف ذاتی است یک، خارج از ذات مقدّس است دو، آن دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است سه، آنچه که عین ذات است صفت ذات است آنچه که خارج از ذات است از مقام فعل انتزاع می شود و ممکن الوجود است و سابقه ی عدم دارد مثل «لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (۲۲) موارد امتحانی این است فرق صفت ذات و صفت فعل آنجا مبسوطاً بیان شده این سؤال قبلاً هم رسید اما پاسخش به آنجا ارجاع شد. خب فرمود ما آن کار را کردیم «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» تا برای ما معلوم بشود یعنی در مقام خارج مشخص بشود چه کسی عالم است چه کسی عالم نیست، چه کسی از آیات انفسی طرفی می بندد چه کسی نمی بندد اینکه فرمود: «سَيُنزِلهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» (۲۳) همین است خب این خواب و بیداری آیات انفسی ماست حالا- آنکه فرمود: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْدِي كَيْفَ خُلِقَتْ» (۲۴) جزء آیات آفاقی است اما اینکه هر شب به حضور خدا می رویم و هر صبح از حضور ذات اقدس الهی خداحافظی می کنیم برمی گردیم اینکه آیات انفسی است دیگر، خب فرمود اینها آیات انفسی را نشان دادیم، آیات آفاقی را نشان دادیم خیلی از ماها می خوابیم و بعد بیدار می شویم از این آیتین بی خبریم اصحاب کهف هم همین طور بودند در بین ماها کسانی هستند که از آیتین باخبرند شب می خوابند می فهمند کجا می روند، صبح هم که بیدار شدند می فهمند از حضور چه کسی آمدند با خواب خوب هم بالأخره زندگی می کنند بسیاری از رؤیای مبشّره نصیب همینها می شود اصحاب کهف هم دو قسمت بودند یک عده مؤمن بودند منتها اوساط از اهل ایمان که اینها با «فَضَّلْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكُهْفِ سِتْرَيْنِ عَازِدًا» خوابیدند، با «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» بیدار شدند اما نفهمیدند چه کسی اینها را خواباند؟ چه کسی اینها را بیدار کرد، چند سال خوابیدند؟ یک عده که جزء اوحدی بودند اینها فهمیدند چه کسی اینها را خواباند؟ چه کسی اینها را بیدار کرد و چند ساعت خوابیدند و نگفتند که «ربنا» به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اینها در جواب نگفتند که «ربنا يعلم» فرمود: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» یعنی خدا به ما یاد داده که ما چند سال خوابیدیم اما خدای شما می داند که شما چند سال خوابیدید اینها از آیات انفسی شان طرفی بستند دیگران از آیات انفسی سهمی نبردند فرمود: «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» این سؤال گاهی انسان از دیگری سؤال می کند یکی سائل است یکی مُجِيب، یکی گفتمان است و گفتگوست در حقیقت تسائل است این از او سؤال می کند این از او سؤال می کند این را می گویند تسائل در سوره ی مبارکه ی «صافات» و مانند آن مشابه این آمده که اینها از یکدیگر سؤال می کنند سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۴۹ به بعد این است «فَأَقْصِبْ بَعْضُ هُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» از یکدیگر سؤال می کنند «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ» و مانند آن این را می گویند تسائل. فرمود ما یک سؤال درون گروهی برای اینها احداث کردیم که اینها به مباحثه و به مناظره ی علمی هم مشغول باشند از یکدیگر سؤال بکنند که چقدر خوابیدند، چقدر نخوابیدند، کم کم برایشان روشن بشود که معاد حق است و به جامعه هم منتقل کنند. «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» این نشان می دهد که هر جا آیه ای هست انگیزه ی تسائل هم هست همان طوری که انگیزه ی تفکر هم هست فرمود: «أَوْ لَعَمْرُكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ» این برای این، این «لِيَتَسَاءَلُوا» برای آن است این دور هم نشستن، مذاکره کردن، تسائل علمی با یکدیگر است گاهی انسان تنها می نشیند فکر می کند می شود «لِيَتَفَكَّرُوا» یک وقت است با هم فکر می کنند در حقیقت مباحثه می کنند می شود «لِيَتَسَاءَلُوا» این تسائل علمی است تسائل علمی حلّ مسائل علمی را هم به همراه دارد، خب حالا «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ» تسائلشان چیست؟ یکی سؤال کرد که «كَمْ لَبِثْتُمْ» چقدر خوابیدید شما؟ دیگر نمی گوید «كم لبثنا» این از خودش باخبر نیست از دیگری دارد سؤال می کند شما چند ساعت خوابیدید؟ «قَالُوا» آنها گفتند «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ

بَعْضَ يَوْمٍ» ما یک روز خوابیدیم یا بعضی از روز خوابیدیم آنها خواستند بگویند این «أَوْ»، «أَوْ» تردیدیه است برای اینکه وقتی که وارد شدند دیدند آفتاب فلان قسمت کهف است بعد از اینکه از خواب بیدار شدند دیدند آفتاب باز همان قسمت است گفتند ما یک روز خوابیدیم وقتی که دیروز آمدیم بخوابیم آفتاب اینجا بود ۲۴ ساعت از خوابمان گذشت الآن هم آفتاب اینجا است دیگران گفتند نه، ما وقتی که آمدیم آفتاب فلان قسمت کهف بود الآن قسمت دیگر است معلوم می شود ما بعضی یوم خوابیدیم نه تمام یوم این را خواستند بگویند که «أَوْ»، «أَوْ» تردیدیه است بعضیها خواستند بگویند نه، «أَوْ»، «أَوْ» تفصیلیه است یعنی بعضی گفتند ما یک روز خوابیدیم، بعضیها خواستند بگویند ما کمتر از یک روز خوابیدیم نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» و امثال آنهاست که وقتی افرادی از برزخ وارد صحنه ی قیامت می شوند از آنها سؤال می کنند «كَمْ لَيْثُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ» آنها می گویند «لَيْثُنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» این تفصیل است یعنی بعضیها می گویند یک روز، بعضیها می گویند بعضی از روز یعنی درازمدت نبود، خب اینها بالأخره نمی دانستند که چند ساعت در کهف خوابیدند، یک عده گفتند «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» سخن از یک روز و بعضی روز نیست پروردگار شما می داند که شما چقدر خوابیدید نگفتند پروردگار ما می داند یعنی ما به تأویل الهی می دانیم ولی شما نمی دانید پروردگار شما می داند ممکن است اینها را از راه وحی گفته باشند اما مستحضرید در جریان سوره ی مبارکه ی «یوسف» آنجا چون دارد «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا» (۲۵) این چون وحی دارد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که دارد «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (۲۶) چون عنوان وحی دارد، در سوره ی مبارکه ی «قصص» که از مادر موسی (سلام الله علیهما) سخن گفته «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (۲۷) چون وحی دارد این گونه از القائات وحیانی است اما درباره اصحاب کهف ممکن است نسبت به بعضی از اینها از علوم وحیانی هم خبری باشد اما دلیلی نیست و قرینه ای در کار نیست لذا نمی شود گفت اینها حتماً با وحی بود البته دلیل بر نفی نیست لکن اثباتش دلیل می خواهد وحی هم خب مستحضرید مراتب فراوانی دارد در همان سوره ی مبارکه ی «نحل» گذشت از آن نازل ترین مرتبه که «أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» (۲۸) هست تا آن عالی ترین مرتبه که «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (۲۹) است اما بالأخره دلیل می خواهد که ما بگوییم این تعبیراتی که اصحاب کهف دارند به ضرس قاطع گفتند «فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِي» (۳۰) این مثلاً وحی بود. مطلب بعدی آن است که وحی فعل هرگز جبر را به همراه ندارد برای اینکه ما اموری که برای ما مسلم شد که تصمیم گرفتیم می خواهیم برویم اما همچنان اختیار محفوظ است یعنی ما می دانیم وقتی که این بحث تمام شد موقع نماز است باید برویم نماز بخوانیم بعد برویم منزل کار داریم این تصمیم قطعی ماست دیگر ولی می توانیم نرویم، اگر چیزی برای ما مسلم شد معنایش این نیست که ما مجبوریم ما قبل از کار مخیر بین ترک و فعلیم، بعد از کار هم که دیگر ظرف سقوط است وقتی که کار انجام شد دستور ساقط است سقوط دستور هم یا بالامتثال است یا بالعصیان قبل از عمل ما مختاریم ولو ما که یقین داریم که باید این کار را انجام بدهیم این چنین نیست که اگر حتی انسان یقین پیدا کرده که این کار را باید انجام بدهد می شود مجبور نه، مختار است می تواند ترک کند حتی وحی انبیا و اولیا (علیهم الصلاه و علیهم السلام) هم این طور است آنهایی که وحی گرفتند معصوم اند بلکه ی عصمت این چنین نیست که انسان را مجبور بکند به کار، خب خیلی از مؤمنین اند که در بسیاری از کارها معصوم اند برای اینکه هیچ کس هیچ مؤمنی در تمام مدت عمر اصلاً به ذهنش نیامده که _ معاذ الله _ با محارم خلاف بکند خب این معصیت کبیره است نسبت به این گونه از معاصی معصوم است دیگر یا نسبت به شرک معصوم است، نسبت به هتک حرمت اهل بیت (علیهم السلام) معصوم است برای اینکه در تمام مدت هشتاد، نود سالی که یک مؤمن زندگی می کند اصلاً در ذهنش نمی آید که _ معاذ الله _ نسبت به اهل بیت اهانت کند خب این معصیت کبیره است اصلاً این معصیت را به فکرش نیست تا انجام بدهد ما نسبت به خیلی از معاصی معصومیم چون مجبور

نیستیم نسبت به معاصی دیگر بله عادلیم یا خدای ناکرده از عدل هم می افتیم این چنین نیست که اگر کسی نسبت به گناهی معصوم بود یعنی مجبور بود پس این وحی اگر تصمیم هم عنایت کند یعنی گرایش قلبی ایجاد کند هرگز مخالف با عصمت نیست. فرمود ما این کار را کردیم «لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» تا اینکه اینها سؤال نکنند نه اینکه حالا یک هدف عادی در کار باشد اینها بفهمند که ما یک مسابقه ی هوش بدهیم ببینیم که تست هوش بکنیم ببینیم چند ساعت خوابیدند اینکه کار و حیانی نیست، اینکه کار قرآن نیست می خواهیم ببینیم که بالأخره اینها می فهمند جریان معاد حق است یا نه؟ بله یک عده فهمیدند و روشن کردند و فهمیدند که انسان می تواند بمیرد و بعد بیدار بشود این مرگی بود در حقیقت دیگر، این یک آیت الهی بود دیگر معاد را لمس کردند نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «بقره» هست گرچه آن روایت احتجاج مرسل است، گرچه فرمایش مرحوم شیخ مفید خیلی موافق ندارد ولی بالأخره این خواب سیصد ساله شبیه مرگ است آنجا که «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۳۱) آن هم همین طور است این معاد را در خود دید دیگر این می شود آیات انفسی یک وقت است که انسان با برهان معاد را می فهمد، یک وقت با وجدان در خارج کسی را مُرده ای را وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) زنده می کند این می بیند، یک وقت خودش می میرد و زنده می شود، یک وقت خودش می میراند و زنده می کند که بالاترین افق است آن وجود مبارک حضرت ابراهیم بود که بحث مبسوطش در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت او معاد به پا کرده نه معادی شده وجود مبارک ابراهیم عرض نکرد چگونه این مُرده ها زنده می شوند عرض کرد خدایا من می خواهم یاد بگیرم تو چطور مُرده ها را زنده می کنی که من هم بکنم «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (۳۲) نه «کیف تحیی الموتی؟» جریان قصه ی حضرت ابراهیم همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت با همه ی قصص فرق دارد این مظهر «هو المحیی» شد وجود مبارک حضرت عیسی مظهر «هو المحیی» بود منتها در دنیا، وجود مبارک حضرت ابراهیم مظهر «هو المحیی» شد به لحاظ معاد و حشر اکبر لذا با جمع محلاً به «الف» و «لام» عرض کرد خدایا چگونه مُرده ها را زنده می کنی به من هم یاد بده که من هم بکنم وگرنه خود حضرت ابراهیم خلیل که در مدت‌ها قبل در جواب نمرود که گفت ربّت چه کسی است؟ گفت «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (۳۳) با برهان قاطع فرمود خدا کسی است که احیا و اماته دست اوست. پرسش: در جواب خداوند «أَوَلَمْ تُؤْمِنَ» (۳۴) بود. پاسخ: بله خب همین دیگر «قَالَ بَلَىٰ وَ لَٰكِن لَّيَطْمَئِنُّ» (۳۵) من می خواهم به مقام برتر برسم این همین طور شد دیگر خدا نفرمود «أَلَمْ تُؤْمِنَ» فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِنَ» «واو» یعنی «واو» ذکر این «واو» یعنی تو که می دانی چرا سؤال می کنی؟ عرض کرد بله آن را می دانم خودم هم برهان اقامه کردم گفتم «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» ولی می خواهم ببینم تو چطور زنده می کنی من هم بکنم خدا هم یادش داد که این کار را بکن، این کار را بکن، این کار را بکن، این کار را بکن، دعوت بکن می آیند من هم در قیامت دعوت می کنم خدا دعوت می کند ما را، ما بلند می شویم دیگر فرمود وقتی که دعوت کرد ذات اقدس الهی بشر را «فاذا هم ينتشرون»، خب بنابراین جریان حضرت ابراهیم حساب خاص خودش را دارد اما آن «كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» (۳۶) شد، «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ» شد درست است که این روایت احتجاج مرسل است، درست است که فرمایش مرحوم مفید موافق فراوانی دارد اما این خواب سیصد ساله به منزله ی مرگ است جریان معاد را به خوبی روشن می کند می تواند زنده کند، می تواند بمیراند این «لَيْتَسَاءَلُوا» یعنی «لَيْتَنَظُرُوا»، «لَيْسَاحُوا»، «لَيْتَعَلَّمُوا» یا کذا نه اینکه فقط سؤال تستی بکنند «لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» اینکه اگر «أَوْ»، «أَوْ» تفصیلیه باشند یعنی گفتند یک روز، بعضی گفتند بعض روز «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» همان طوری که در معاد همین طور است «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ» آنها هم همین طور جواب می دهند دیگر «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» فرمود این ورق

یعنی پول نقد حالا نقره هر چیزی هست اسکناس و اوراق بهادار و اینها نبود آن روزها همین سکه ها و اینها بود ببرد در شهر مدینه یعنی این شهر و ببینید چه کسی غذای پاک دارد معلوم می شود که مردان موحد هم مخفیانه در آن شهر زندگی می کردند که اینها گفتند بروید از جای کسی که غذای پاک دارد بگیرید و مواظب باشید که کسی شما را نشناسد حالا در جریان آن سؤالی که مربوط به کربلا بود این دو نکته را عرض کنیم و بقیه بحثی که مربوط به این جریان اصحاب کهف و بحث تفسیری است ان شاء الله برای روز بعد. در جریان کربلا عده ی زیادی ناآگاه بودند و فریب خورده منتها با سوء اختیار خودشان فریب خوردند اینها که «تَيَدَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۳۷) شد، «نبذوا أهل البيت وراء ظهورهم» شد همین طور شدند اینها را فریب دادند که _ معاذ الله _ اهل بیت (علیهم السلام) خروج کردند و مهدورالدم اند و بعضیها هم فتوا دادند و اینها هم باورشان شد آنها که جایزه گرفتند همه مردم نبودند همه ی سی هزار نفر که به اینها جایزه نمی رسید به تعبیر بعضیها به یک عده از اینها دو کیلو جو دادند که در توبره های اسبشان بریزند آنها که جایزه گرفتند جزء سران این گروه بودند اینها جایزه گرفتند و می دانستند اینها هم پیشاپیش صفوف بودند آن احتجاجات وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم ناظر به اینها بود که حرف من و موعظه ی من در شما چگونه اثر کند در حالی که بطون شما از حرام پُر شد اما آن ته صفیها که این سی هزار جمعیت که صدای حضرت را نمی شنیدند البته ممکن بود حضرت به طرز اعجاز آمیز حرفشان را، سخنان مبارکش را به گوش همه برسانند اما آن میدان سی هزار نفره شیبه های اسب و سر و صدای سلاح و اینها حرفها به گوش خیلی از آنها نمی رسید آنها غافلگیر شدند، فریب خورده بودند منتها به سوء اختیار خودشان لذا وقتی زینب کبرا (سلام الله علیها) سخنرانی کرد سیل اشک ریخت حضرت فرمود: «فابکوا» (۳۸) بکاء کثیر داشته باشید همینها آماده بودند وقتی که مختار قیام کرد، قیام کردند این چنین نبود که حالا بطون همه ی اینها را حرام پُر کرده باشد و همه ی اینها نظیر عمر سعد و امثال ذلک باشند خیلیها قیام کردند و خون بها را گرفتند دیگر این چنین نبود که این همه فضایی که درباره رجال علمی کوفه است مربوط به همین است کم کاری نکردند همین کوفی بعد از قیام مختار همه ی اینها را همان دعاهای وجود مبارک سیدالشهداء به دست همینها مستجاب شد حضرت فرمود درباره ی عمر سعد نفرین کرد امیدوارم خدا کسی را بر تو مسلط کند که تو را در رختخواب سر می برد به وسیله ی همینها انجام شد، آن دعای مبارک امام سجاد درباره ی حمله ی ملعون به دست همینها مستجاب شد که «اللهم أذقه حرّ الحديد اللهم أذقه حرّ النار» (۳۹) بنابراین اینها یکسان نبودند حالا اگر واقعاً لیاقت داشتند این مسئله سوم باید حل بشود بحث در آن اولی اش که قرائت وجود مبارک حضرت آن لبان مطهر قرائت کرد این مفروق عنه است بعضی از خواص مثل زید بن ارقم شنیدند مفروق عنه است آیا همه لیاقت داشتند بشنوند یا نه؟ مصلحت در این بود که نشنوند؟ یا شنیدند و ترتیب اثر ندادند این سومی بعید است حالا آن را البته باید همچنان این بحث باز است. «و الحمد لله رب العالمین» (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۶. (۲). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۳). سوره ی کهف، آیه ی ۱۷. (۴). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۷. (۵). سوره ی کهف، آیه ی ۹. (۶). سوره ی نجم، آیه ی ۱۸. (۷). کشف، ج ۲، ص ۴۷۶. (۸). سوره ی رعد، آیه ی ۴. (۹). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۱۰). الکافی، ج ۲، ص ۵۳۹. (۱۱). سوره ی زمر، آیه ی ۴۲. (۱۲). سوره ی انعام، آیه ی ۶۰. (۱۳). بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹. (۱۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵. (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۶. (۱۶). سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۷. (۱۷). سوره ی غاشیه، آیه ی ۲۰. (۱۸). سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۸. (۱۹). بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۷۷. (۲۰). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۲۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۲. (۲۲). سوره ی انفال، آیه ی ۳۷. (۲۳). سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳. (۲۴). سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۷. (۲۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۵. (۲۶). سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳. (۲۷). سوره ی قصص، آیه ی ۷. (۲۸). سوره ی نحل، آیه ی ۶۸. (۲۹). سوره ی نجم، آیه ی ۱۰. (۳۰).

سوره ی کهف، آیه ی ۱۶. (۳۱). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹. (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۳۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۵. (۳۴). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۳۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۳۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹. (۳۷). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱. (۳۸). بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹. (۳۹). بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲

ص: ۴۵۹

آیات ۱۹ تا ۲۰ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

«وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰)» بعد از اینکه جریان خواب اصحاب کهف را بیان فرمود که «ضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (۱) فرمود همان طوری که ما اینها را اِنامه کردیم و خواباندیم «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» اینها را از خواب بیدار کردیم این بیداری برای آن است که این آیات انفسی خود را ارزیابی کنند یک، و همین آیات انفسی برای دیگران آیات آفاقی است دو، آنها با مشاهده ی این صحنه به جریان معاد پی ببرند سه، گرچه مسئله توحید جزء اصلی ترین مسائل اعتقادی است لکن آن مسئله ای که سازندگی دارد و اثر تربیتی و دینی اش فراوان است مسئله ی معاد است چون صرف اعتقاد به اینکه در جهان واجب الوجود هست و اعتقاد به اینکه آن واجب الوجود واحد است و اعتقاد به اینکه آن واجب الوجود خالق کل است و اعتقاد به اینکه آن واجب الوجود ربّ الأرباب است این اصول تقریباً در وثیقت هم بود یعنی مشرکان حجاز با این اصول چهارگانه و مانند آن مخالف نبودند «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲) و اینها تدریباً اثر تربیتی شان کم است آنچه که اثر تربیتی اش زیاد است و مؤثر است ربوبیت جزئی است یعنی ربّ ما، پرورنده ی ما کیست؟ کارهای ما به دست کیست؟ کارهای عالم را به نحو کلی خدای سبحان انجام می دهد اما انسانها کارهای شخصی شان با تدبیر چه کسی اداره می شود؟ قوانینی که برای اداره ی زندگی بشر تنظیم می شود این در دست کیست؟ مسئولیت انسان در برابر کیست؟ انسان که مُرد باید به چه کسی جواب بدهد؟ آیا چنین صحنه ای هست یا نه؟ ربوبیت جزئی سهم تعیین کننده دارد از لحاظ مبدأ، جریان معاد هم سهم بسیار تعیین کننده دارد از لحاظ مسئولیت، منکران معاد مسئول نبودند و خود را مسئول نمی دانستند می گفتند انسان که می میرد می پوسد و تمام می شود خب اگر چنین فکری هست که انسان بعد از مرگ هیچ مسئولیتی ندارد او به جای «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۳) بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (۴) عمل می کند چه اینکه الآن استکبار جهانی هم بر اساس همین عمل می کند او دیگر به این فکر نیست که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۵) یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» او می گوید «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» هر کسی برنده شد او اهل فلاح و صلاح است، خب این زندگی را تلخ می کند بنابراین آنچه که برای مردم افسوس که اهل دقیانوس بودند یا شهر دیگر این مطلب حسّاس و مهم بود که ربوبیت انسان به دست خدای سبحان است یک، و انسان هم در برابر خدا مسئول است دو، هر کاری که انجام می دهد باید جواب بدهد این عامل سازندگی است برای آدم فرمود ما اینها را مبعوث کردیم «لِيَتَسَاءَلُوا» این آیات انفسی ممکن است برای خود شخص سودآور نباشد چون او دارای رسالت بزرگ است ولی همین آیات انفسی نسبت به

دیگران می شود آیات آفاقی. در قرآن کریم فرمود ما آیاتمان را از دو منظر ارائه می کنیم به نحو منفصله مانع‌الخلو که جمع را شاید آیه ی ۵۳ سوره ی مبارکه ی «فصلت» این است «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» حالا این ضمیر «أَنَّهُ» به الله برمی گردد به توحید الله یا به وحی الهی برمی گردد که قرآن حق است به هر تقدیر آیات الهی به نحو منفصله ی مانع‌الخلو دو قسم است آیات آفاقی و آیات انفسی. آیات انفسی هر کسی برای او انفسی است ولی برای دیگری آیات آفاقی است جریان تکلم وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) در گهواره این جزء آیات انفسی بود برای خود آن حضرت و جزء آیات آفاقی بود برای توده ی مردم هر چه که خارج از جان هر کس است آیات آفاقی است ولو داخل در جان دیگری باشد. وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) که در خردسالی حکم الهی را تلقی کرد «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۶) این جزء آیات انفسی وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) بود ولی نسبت به دیگران جزء آیات آفاقی. آنچه که برای اصحاب کهف پیش آمد جزء آیات انفسی آنهاست و جزء آیات آفاقی دیگران فرمود ما این کار را کردیم «لَيْسَاءَ لَوْلَا يُبَيِّنُهُمْ» تا این سؤال و جواب زمینه ی حلّ توحید ربوبی از یک سو و جریان حقایق معاد از سوی دیگر. مطلب بعدی آن است که گرچه اشیاء بعضی عادی اند بعضی غیرعادی، بعضی آسان اند بعضی آسان تر، بعضی سخت اند بعضی سخت تر اما همه ی این اشیاء و امور نسبت به ذات اقدس الهی علی وزان واحد آسان است زیرا قدرت مطلقه نامتناهی است از یک سو، با اراده کار می کند نه با ابزار و ادوات از سوی دیگر، خب اگر با اراده کار می کند فرقی بین کوچک و بزرگ نیست، بین دور و نزدیک نیست، بین بالا و پایین نیست قبلاً. هم این بحث گذشت که ذات اقدس الهی ساده ترین و سبک ترین اشیا را مثال می زند می فرماید این برای ما آسان است، سنگین ترین اشیا که از او سنگین تر فرضی ندارد آن را هم مثال می زند می فرماید برای من آسان است. جریان سایه وقتی که آفتاب طلوع می کند این شاخص سایه ای دارد، این درخت سایه ای دارد احداث سایه، امتداد سایه، جمع سایه اینها خیلی سخت نیست برای اینکه سایه وجود ظلّی دارد اصلاً چیزی مستقل نیست فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ» این سایه را ما گسترانیدیم «ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا» (۷) اگر «یَسِيرًا» به معنی تدریج نباشد به معنی آسان باشد یعنی ما به آسانی این سایه را جمع می کنیم خب جمع کردن سایه از سبک ترین کارهای عالم است چون سایه چیزی نیست که صعوبتی داشته باشد. حشر اکبر یعنی کلّ جهان را به هم زدن و دوباره ساختن «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۸) بشود، «وَالْمَأْرُضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۹) بشود، «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱۰) بشود، «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱۱) بشود، «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۱۲) کلّ این صحنه را کسی به هم بزند دوباره بسازد دیگر از این کار سخت تر فرضی ندارد که فرمود: «ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ» (۱۳) این برای ما آسان است، خب اگر دو نمونه را قرآن کریم ذکر می کند یکی ساده ترین کارها، یکی سخت ترین کارها و هر دو نسبت به ذات اقدس الهی علی وزان واحد آسان است چون با اراده کار می کند نه با ابزار و ادوات بنابراین چیزی برای خدا عجیب یا عجیب تر، عادی یا عادی تر نیست و اگر جریان اصحاب کهف عَجَب است نسبت به دیگران که با کارهای عادی مأنوس اند عَجَب است و گرنه نسبت به ذات اقدس الهی هیچ تعجّبی در کار نیست فرمود: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (۱۴) برای شما البته چیزی که غیر عادی است تعجّب آور است چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» در جریان قصّه ی وجود مبارک موسای کلیم با همراهش که به دنبال خضر می رفتند آنجا فرمود: «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» همین سوره ی «کهف» آیه ی مبارکه ی ۶۳ این است «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» آنها تعجّب می کردند از اینکه ماهی مُرده وقتی به آب رسیده زنده بشود مثلاً. یا جریان مادر شدن همسر زکریا (سلام الله علیه) زکریا عرض کرد خدایا وقتی حضرت مریم را دید عرض کرد داشتن فرزند صالحی چون مریم برکت است خدایا به من هم فرزند صالح بده و من هم ناامید نیستم برای اینکه گرچه «رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»

لكن «لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱۵) ذات اقدس الهی به او بشارت داد که تو پدر می شوی عرض کرد هر چه که خدای سبحان اراده کند همان است ولی به حسب ظاهر من سالمندم، پیرم، محکم ترین عضو بدن انسان که استخوان است او پوک شده چه رسد به سایر اعضا همسر من که الآن پیر است آن وقت هم که جوان بود عقیم و نازا بود «وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» (۱۶) گرچه در بعضی از آیات دارد «وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ» این «عَاقِرٌ» مثل «حائض» دیگر «تاء» تأنیث نمی خواهد چون صفت مختص است عرض کرد خدایا آن وقتی که جوان بود نازا بود اما حکم آنچه که تو بفرمایی. این کار را کرده فرشته آمده مأموریت داشت که بشارت بدهد به وجود مبارک زکریا که شما پدر می شوی همسرش شنید در سوره ی مبارکه ی «هود» که این قصه گذشت در آیه ی هفتاد به بعد سوره ی «هود» به این صورت بود «وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» خب اینها نسبت به کارهای عادی عجیب است البته اما نسبت به ذات اقدس الهی چیزی عجیب نیست که مثلاً تعجب باشد که خدای سبحان چنین کاری کرده باشد نه، چون قدرت وقتی مطلق شد و نامتناهی شد و با اراده کار کرد او هر لحظه دارد کارهای غیر مترقب انجام می دهد نسبت به خدای سبحان تعجب آور نیست برای ماها که البته عادت نکردیم به این امور عجیب است. مطلب بعدی آن است که قبلاً فرمود در متن قضیه که اینها دو حزب اند «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ» (۱۷) این [قرآن] «أَحْصَىٰ» فعل ماضی بود [قرآن] «لِإِذَا لَبِثُوا أَمَدًا» (۱۸) ما اینها را بیدار کردیم تا معلوم بشود که چه کسی شمارشش دقیق تر است، چه کسی می تواند احصا بکند مدّت خواب را نفرمود سؤال کننده ها و جواب دهنده ها دو گروه اند فرمود آنها که احصا کردند دو گروه اند حالا ممکن است بعضی سؤال کرده باشند عده ای سؤال کرده باشند مثلاً یکی، دو نفر سؤال کرده باشند عده ای هم از دیگران جواب خواسته باشند آن جواب دهنده ها دو گروه باشند بگویند [قرآن] «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» یک عده گفتند [قرآن] «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» سه، چهار گروه با هم حرف زده باشند این منافات ندارد با آنچه که در متن قصه آمده است که [قرآن] «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ» یعنی «أعدّ لما لبثوا» آنهایی که احصا کردند حرفی درباره مدّت زدند دو گروه بودند بعضی گفتند کوتاه مدت خوابیدیم، بعضی گفتند مدّتش را خدا می داند این چنین نیست که مجموع سؤال و جواب کننده دو نفر بودند یا دو گروه بودند بنابراین اگر از این آیه برمی آید که سه گروه یا چهار گروه حرف زدند با آن «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» منافات ندارد اینجا ممکن است یکی حرف زده باشد «كَمْ لَبِثْتَ»، یکی در جواب گفته باشد که «يَوْمًا»، یکی در جواب گفته باشد «بَعْضَ يَوْمٍ» یکی هم گفته باشد، اینها ممکن است متعدّد باشند اما آنکه احصا کرده بیش از دو گروه نیستند یک عده گفتند کوتاه مدّت خوابیدیم، یک عده گفتند مدّتش را خدای سبحان می داند. مطلب بعدی آن است که ممکن است در جمع اینها کسانی بودند که از آیات انفسی طرّف خوبی بستند و باخبر بودند که چند سال مُردند اما منافات هم ندارد که اینها بدانند سیصد سال خوابیدند یک، و همینها گفته باشند «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ» گفته باشند این دو، چرا منافات ندارد؟ برای اینکه اینها می دانند سیصد سال خوابیدند اما نمی دانند در خارج همان فکر قبلی باقی است یا ادامه ی همان افکار شرک آلود سیصد سال قبل است این را از خارج نمی دانند لذا سفارش می کنند وقتی که رفتید برای تهیه طعام ببینید پاک ترین طعام را چه کسی دارد و مواظب باشند شناخته نشوید زیرا اگر آن افکار و آن شرک و آن بت پرستی و آن انکار معاد همچنان باشد به شما آسیب می رسانند همان طوری که به انبیا می گفتند یا باید از این سرزمین بیرون بروید یا اگر در این سرزمین زندگی می کنید مکتب ما را بپذیرید «لَتَعْوَدَنَّ فِي مِلَّتِنَا» (۱۹) این دو امر که «إِنَّ الدَّعَىٰ ابْنَ الدَّعَىٰ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ» (۲۰) همین است می گفتند یا باید در این سرزمین بمانی و مکتب ما را بپذیری یا باید از این دیار بیرون بروی این همیشه بود، بنابراین اگر اینها از آیات انفسی باخبر بودند و

آگاه بودند که سیصد سال خوابیدند منافات ندارد که به کسی که اعزام شده بود برای تهیه غذا به او بگویند مواظب باش تا شناخته نشوی برای اینکه ممکن بود احتمال می دادند افکاری که فعلاً در این شهر حاکم است همان افکار دوران گذشته باشد، خب. «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» فکر می کردند که خوابشان عادی است و عده ای گفتند که نه «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» این برخی از تفسیرها آمده که اینها اول وقتی که بلند شدند خیال کردند کوتاه مدت خوابیدند بعد وقتی که دیدند ناخنهای دستشان بلند شد، موهای سرشان طولانی شد فهمیدند درازمدت خوابیدند این استفاده خیلی بعید است خدای سبحان کل بدن اینها را حفظ کرد یعنی خواب سیصد ساله را بر اینها تحمیل کرد «ضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ» (۲۱) یک، بدن اینها را در سه قرن بدون غذا حفظ کرد دو، لباس اینها را در سه قرن حفظ کرد سه، احتیاجات بدنی اینها را بر اساس خودکفایی الهی تأمین کرد چهار، خستگی اینها را هم با «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ» (۲۲) برطرف کرد پنج، همان خدایی که مقلب القلوب است مقلب القلوب و الأبصار است، مقلب القلوب و الأبصار و الأسماع است، مقلب القلوب و الأبصار و الأسماع و الأبصار هم هست که «نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ» این «نُقَلِّبُهُمْ» برای ما هم هر شب هست ما هر شب بالأخره از پهلوی راست به پهلوی چپ می غلتیم برای رفع خستگی و نمی دانیم که چند بار غلتیدیم و چه کسی ما را دارد می غلتاند و چه کسی ما را دارد حفظ می کند «مَنْ يَكْلُؤْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۲۳) چه کسی شما را از الرحمان حفظ می کند نمی گذارد خطری از ناحیه الرحمان به شما برسد همان الرحمان است که در حقیقت شما را دارد حفظ می کند. بنابراین اینکه نگاه کردند دیدند ناخنشان بلند شده، مویشان طولانی شده و اینها ظاهراً اثباتش آسان نیست اگر این بود خب همان اولین بار انسان قیافه اش را می دید و تعجب می کرد این طور نبود که از راه بلندی مو و بلندی ناخن بفهمند «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْتَئُوا أَجِدْكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» بعد ذات اقدس الهی فرمود ما اینها را به آیات انفسی اینها، اینها را خواباندیم و بیدار کردیم تا برای اینها مسئله شفاف تر بشود و دیگران هم جریان معاد را کاملاً به خوبی احساس کنند. اما اینکه در بحث دیروز گذشت وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) قبلاً خودش به مسئله معاد استدلال کرده به نمرود فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (۲۴) چگونه بعدها به خدای سبحان عرض می کند که «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (۲۵) این سرش در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت آن نظم طبیعی که از این آیات برمی آید همین است که اول جریان مناظره و مبارزه علمی وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) با نمرود مطرح شد بعد قصه ی «كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ» مطرح شد، بعد قصه ی «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۷۸ این است «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» این بحث می گذرد، در آیه بعد «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا» (۲۶) این آیه مبسوط هم می گذرد، بعد «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» این معلوم می شود که وجود مبارک حضرت ابراهیم این کار را کرده که تا یاد بگیرد چگونه مُرده ها را زنده بکند و این کار را هم کرده. پرسش: آیه می گوید «لِيُظَمِّنَ قَلْبِي» (۲۷). پاسخ: بله خب دیگر، قلبم مطمئن باشم که تو محیی هستی، من وقتی که کسی مظهر او شد، آیت او شد و توانست مُرده را به اذن او زنده کند او که بالاستقلال و الاصاله به طریق اولی؟ می تواند مُرده را زنده کند. پرسش: مگر حضرت ابراهیم می خواسته مُرده زنده بکند؟ پاسخ: بله دیگر همین کار را هم کرد دیگر. پرسش: ... پاسخ: نه، آنکه خودش برهان اقامه کرده کاملاً وقتی کسی به عنوان پیامبر در مناظره ای که با سلطان عصر در میان می گذارد با ضرس قاطع گفت «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي» (۲۸) به صورت ضرس قاطع فرمود او احیا و اماته می کند تردیدی در او نبود و ذات اقدس الهی به حضرت ابراهیم دیروز بحث دیروز گذشت. پرسش: ... پاسخ: بله، همان در بحث دیروز گذشت ذات

اقدس الهی به حضرت ابراهیم نفرمود «ألم تؤمن» مگر تو ایمان نیاوردی فرمود: «أولم تؤمن» (۲۹) تو که ایمان آوردی پس دنبال چه چیزی می گردی؟ این «واو» نقش تعیین کننده دارد تو که مؤمنی به ما، تو که یقین داری این عرض کرد که من مطمئن بشوم که این کار را می کنی از کجا مطمئن بشوم؟ از اینکه آیات انفسی را در خود می یابم به اذن تو، من هم این کار را می کنم وقتی تو اجازه دادی به اذن تو من بتوانم مُرده ها را زنده کنم خب یقیناً این سمت در شما هست من می خواهم مظهر نام شما بشوم و این کار را هم کرده آن بزرگوارها یا درباره ی خودشان خدا آنها را اماته کرده بعد احیا کرده یا نه، دیگران را احیا کرده و اینها دیدند اما درباره وجود حضرت ابراهیم این نیست که آیات انفسی را درباره خودش پیاده کند که پرسش: حضرت ابراهیم زنده کردن را می خواست یاد بگیرد که مظهر.. پاسخ: بله دیگر، عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي» (۳۰) نشان بده. پرسش: مردم که از حضرت ابراهیم نخواستند. پاسخ: آن بزرگوار قبلی که آیه ۲۵۹ بود گفت «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ» خدا چه موقع و چطور اینها را احیا می کند وجود مبارک حضرت ابراهیم نگفت که خدا یا چطور احیا می کنی، عرض کرد من را نشان بده، آن خصوصیات را نشان بده بعد فرمود راهش هم این است تو بخواه می آید من هم در قیامت اینها را «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ» (۳۱) من مردم را به نام رهبرانشان می خواهم می گویم به نام مبارک پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می خواهم مسلمانها می آیند، می گویم موسویها بیایند کلیمیها می آیند، می گویم عیسویها بیایند مسیحیها می آیند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ» تو هم امام این حیوانات که سر اینهاست نزد خودت داشته باشد سرها را مخلوط نکن این سرِ طاوس نزدت باشد بگو یا طاوس اینها پَر می کشند می آیند این جزئیات را یاد دادن است، این سر را امام دانستن است، آن امت را بدن دانستن است هزار یعنی هزار نکته ی باریک تر ز مو اینجاست بارها به عرضتان رسید این تفسیر از درسهای دیگر خیلی مشکل تر است ما هم خارج آنها را گفتیم و می گوئیم، سطح آنها را هم گفتیم اما هیچ درسی برای ما مشکل تر از خارج تفسیر نیست حالا الهیات شفا نمی دانم فلان کتاب، فلان کتاب هم خارجش گفته شد هم سطحش اما بالأخره آدم جایی نماند و نمی ماند به حسب ظاهر درباره ی تفسیر خیلی از جاها ما مشکل داریم دیر به دهن می آید و در دسترس نیست جزء بنای عقلا و فهم عُرف و لغت و اینها نیست که مشکل حل بشود، خب. این آیات انفسی را ذات اقدس الهی نصیب اصحاب کهف کرد و اصحاب کهف هم خودشان آشنا شدند به مسئله معاد پی بردند و جامعه هم آشنا شده است و آگاه شده و مشکلات آنها تا حدودی از این جهت حل شد اما کجا اصحاب کهف به این مقامات رسیدند این مطالب را پیدا کردند اصحاب کهف بالأخره در خاورمیانه زندگی می کردند یا در نیم گره ی شمالی بودند یا در نیم گره ی جنوبی بالأخره این غار درش به طرف جنوب بود چه در نیم گره ی شمالی، چه در نیم گره ی جنوبی و انتهایش به طرف قطب شمال بود در خاورمیانه هر کس سخن از خدا و قیامت و وحی و نبوت داشت مدیون رهبری انبیای ابراهیمی بود این فضا را وجود مبارک ابراهیم خلیل و فرزنداناش اسحاق و اسماعیل (سلام الله علیهما) و بعد یعقوب و بعد انبیای بعدی و تا برسد به وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) خاورمیانه هر جا سخن از معارف الهی بود از انبیای ابراهیمی بود اینها گرچه آن روز رسانه های ملی و گروهی و امثال ذلك نداشتند اما با حکومت وقت وقتی درگیر می شدند مبارزات رسمی می کردند آن بت شکنی بتکده ها به گوش همه می رسید یا مراسم آتش سوزی وجود مبارک ابراهیم خلیل بود که «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ» (۳۲) این قضیه ای نبود که در شهری بماند، خب حکومت وقت دستور فراهم کردن هیزمهای فراوانی می دهد که می گفتند با منجنیق که می خواستند حضرت را بیندازند آن طناب سوخته و وجود مبارک ابراهیم خلیل در فضای مشتعل وارد شد «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» (۳۳) این قصه ای نیست که مخفی بماند که کلّ خاورمیانه را وجود مبارک ابراهیم پُر کرده حالا یک عده پذیرفتند یک عده نپذیرفتند انبیای ابراهیمی همین فرمایش را آوردند، وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) در مصر آن معارف را اعاده کرد،

بعد وجود مبارک موسای کلیم جریان آن بحر و آن «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» و آن «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» و درگیری با فرعون و کل این سرزمین را اینها اداره کردند آن وقت این اصحاب کشف البته قبل از جریان حضرت موسای کلیم بودند اما بعد از انبیای قبلی بودند اینها معارفشان را از انبیای قبلی گرفتند در همین خاورمیانه وجود مبارک ابراهیم خلیل بود و اسحاق بود و اسماعیل بود و یوسف بود و فرزندان آن حضرت بودند که معارف را در خاورمیانه منتشر می کردند و چون قصه ی اصحاب کشف در تورات هست از این جهت معلوم می شود که قبل از وجود مبارک موسای کلیم بودند، خب این صحنه بود فرمود: «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا» ببینید بهترین و پاک ترین غذا را چه کسی دارد «فَلْيَأْتِكُمْ بَرِزِقٍ مِنْهُ وُلْيَتَلَطَّفُ» خیلی رقیق و لطیفانه معامله کنید این کشف الآیتهای سابق این «وُلْيَتَلَطَّفُ»ها را خیلی درشت می نوشتند تقریباً دو، سه برابر کلمات بعدی تا بیننده را جذب بکند و آنجا هم اشاره کردند در حاشیه اش که این «وُلْيَتَلَطَّفُ» از نظر شمارش کلمات حروف وسط قرآن کریم است یعنی اگر قرآن چند هزار کلمه دارد این وسط گذشته و آینده است الآن ما جزء پانزدهم قرآن کریم هستیم و قرآن کریم سی جزء است از نظر کلمات و حروف این «وُلْيَتَلَطَّفُ» در این کشف الآیات سابق این طور بود، خب. «وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» چرا؟ برای اینکه «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» «ظَهَرِ عَلَيْهِ» یعنی بر شما پیروز بشوند و بفهمند شما مکتب دیگری دارید یا رجم است یا اعاده ی به همان مکتب منحوس این «قَدْ رَكُضْنِي بَيْنَ اثْنَيْنِ» آن روز هم بود به وجود مبارک شعیب هم می گفتند که «لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» این «قَدْ رَكُضْنِي بَيْنَ اثْنَيْنِ» بین دو امر خطرناک برای حضرت شعیب بود، برای اصحاب کشف بود، برای دیگران هم بود «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» و اگر _ معاذ الله _ برگشتید به آن ملت شرک آلود آنها «لَنْ تَفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا» در غالب این تعبیرات با «فی» استعمال شده است نه با «الی» این «فِي مِلَّتِهِمْ» نه «إِلَى مِلَّتِهِمْ» اگر عود الی المله بود معلوم می شود که قبلاً هم در این ملت بودند بعداً توبه کردند الآن دوباره به آنجا برمی گردند اما این چون رجوع ابتدایی است نه رجوع مستأنف با «فی» به کار رفته چه اینکه به وجود مبارک شعیب هم همین پیشنهاد را دادند «أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» (۳۴) و وجود مبارک شعیب هم فرمود خدای سبحان ما را از اول طاهر و مطهر نسبت به این رجس و آلودگی قرار داده. حالا چون ایام محرم و صفر سالار شهیدان است ما دنبال فرصتی می گردیم که نام مبارک سیدالشهداء برده شود و جریان مختاری که دیروز صحبت شد مقداری هم از قصه ی مختار بگوییم تا معلوم بشود که مثلاً او چه خدمتی کرده آیا واقعاً اهل نجات است یا نه؟ مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) فرمود من درباره ی مختار متوقف ام نظر مثبت یا منفی ندارم ولی اشهر این است که او اهل فلاح است مستحضرید که مشکل او مشکل ولایت بود مشکل توحید نبود یعنی مشرک نبود وثنی و صنمی و اینها نبود این می گفتند جزء فرقه کیسانیه است و وجود مبارک مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) را تطبیق کرده بود بر محمد بن حنیفه و در بعضی از نصوص هم دارد که «فی قلبه شیء من حبهما» اما مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف سفینه، سفینه طبع جدید جلد دوم صفحه ی ۷۵۲ شرح حال مختار را مبسوطاً ذکر می کند حالا آن سفینههای دو جلدی لغت «خَیْر» را که ملاحظه بفرمایید در لغت «خَیْر» آنجا نام مختار هست و احوال مختار و اقوال مختار و آرا درباره ی مختار هست ایشان در صفحه ی ۷۵۲ به عنوان باب احوال مختار مطالب فراوانی را نقل می کند از امالی مرحوم شیخ طوسی می گوید چون دعای علی بن الحسین که درباره ی حرمله (علیه اللعنه) ایراد فرمودند به دست مختار مستجاب شد این مثلاً شایسته ی لطف است «استجاب دعای علی بن الحسین (علیهما السلام) علی حرمله علی یدی المختار» یک. مطلب بعدی آنکه خبر قتل عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و خولی بن یزید و غیرهم (لعنهم الله) که رسید مختار گفت «لا یسوغ لی طعامٌ و لا شرابٌ حتّٰی أقتل قتله الحسین بن علی و أهل بیته و ما من دینی أترك أحداً منهم حیًا و قال أعلمونی من شرک فی دم الحسین (علیه السلام) و أهل بیته فلم یکن یأتونه برجلٍ منهم الا قتله» این یک، سرائر می گوید که درباره ی

استغاثه مختار در نار این به جهنم می رود و در آتش استغاثه می کند به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و به امام حسین (علیهם الصلاه و السلام) و می گوید «یا حسین! یا حسین! یا حسین! أغثنی أنا قاتل أعدائك فيقول له رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)» به حضرت سیدالشهداء می فرماید: «قد احتج عليك» این احتجاج کرده این حقی دارد به گردن تو «فینقض علیه كأنه عقاب كاسر» حضرت مثل یک پرنده ی شکاری پر می کشد «فیخرجه من النار» این را ابن ادريس از سرائر نقل می کند «سئل الصادق (علیه السلام) و لم عُذِّبَ بالنار؟ قال أنه كان في قلبه منهما شيء» این خطر هست «و فی التهذیب فیخرج المختار حممه و لو شقَّ عن قلبه لوجد جبهما فی قلبه» همین باعث دوزخی شدن اوست اما خب مستحضرید این شرک نیست که خلود ابدی بیاورد عذاب می آورد اما خلود ابدی نمی آورد این بحث را ایشان می برند مرحوم محدث قمی می فرماید «قال المجلسی (رضوان الله علیه) أنه و إن لم یکن كاملاً فی الايمان و اليقين و لا مأذوناً فیما فعله صریحاً من أئمة الدين لكن لما جرى؟ علی یدیه الخیرات الكثيره و شفئ؟ بهما صدور قوم المؤمنین كان عاقبه أمره أنه الى النجاه فدخل بذلك تحت قوله تعالى: «وَأَخْرُونَ اغْتَرَفُوا» (۳۵) ثم قال» خود مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) فرمود: «أنا فی شأنه من المتوقفین و إن كان الأشهر بین أصحابنا أنه من المشكورین». بحث بعدی درباره ی «ما یظهر منه مدح المختار» مرحوم محدث قمی می فرماید که رجال کشی عن ابي جعفر امام باقر (سلام الله علیه) فرمود: «لا تسبوا المختار فإنه قد قتل قتلنا و طلب بئارنا و زوج أراملنا و قسّم فینا المال علی العُسر» باز رجال کشی قول ابي جعفر (علیه السلام) بأبی محمد حکم بن مختار به پسر مختار می فرماید که «رَحِمَ اللهُ أبَاكَ! رَحِمَ اللهُ أَبَاكَ» تکرار فرمود «ما ترك لنا حقاً عند أحد إلا طلبه قتل قتلنا و طلب بدمائنا» باز رجال کشی عن الأسبق «قال رأیت المختار علی فخذ أمير المؤمنين (علیه السلام)» در دوران کودکی من دیدم مختار روی زانوی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین نشسته بود و وجود مبارک حضرت امیر «یمسح رأسه و یقول یا کیس، یا کیس» چون جزء کیسانیه بود. رجال کشی «لما أتى علی بن الحسین (علیهما السلام) رأس بن زیاد و رأس عمر بن سعد خزّ ساجداً» وجود مبارک امام سجاد سجده کرد، سجده ی شکر «و قال الحمد لله الذی أدرك لی ثاری من أعدائی و جزی المختار خیرا حتی بعث الینا المختار برئوس الذین قتل الحسین (علیه السلام)» این بیان وجود مبارک امام سجاد. باز رجال کشی از امام صادق (سلام الله علیه) دارد که «ما امتشطت فینا هاشمیة» مشاطی نیاوردند شانه ای نزدند «و لا اختضبت» خضابی نکردند هیچ زن هاشمی «حتى بعث الینا المختار برئوس الذین قتلوا الحسین (علیه السلام)» باز رجال کشی «بعث المختار عشرين ألف دینار الی علی بن الحسین (علیهما السلام) فقبلها» وجود مبارک امام سجاد قبول کرد «و بنا بها دار عقیل و دارهم الذی هُدمت». مطلب بعدی قول میثم تمّار للمختار و هما فی حبس بن زیاد هر دو در زندان ابن زیاد بودند میثم به مختار گفت «إنک أفلت»، «أفلت» یعنی «خرج» خارج می شوی از زندان «و تخرج نائراً بدم الحسین (علیه السلام)» تو از زندان آزاد می شوی و خون بهای سالار شهیدان حسین بن علی را می گیری «فتقتل هذا الجبار الذی نحن فی سجنه» این ابن زیاد را که الآن ما در زندان او هستیم این را می گویی «و تطأُ بقدمک هذا علی جبهته و خدی» تو به پیشانی او پا می گذاری روی دو گونه و دو صورت او هم پا می گذاری این را میثم تمّار در زندان به مختار گفت. مرحوم محدث قمی می فرماید: «أقول صدق میثم (رحمهم الله) فی قوله الذی أخذہ من امیرالمؤمنین (علیه السلام)» چون این اخبارات غیبی این الهامات را وجود مبارک حضرت امیر هم به میثم تمّار فرمود، هم به رُشید حجری فرمود، هم به بعضی از اصحاب «فقد روی الشیخ أنه بعث ابن الأشر برأس ابن زیاد الی المختار و أعیان من كان معه فقدم بالبرئوس فالمختار یتغذی فالقیقیت بین یدیه فقال المختار الحمد لله رب العالمین و وضع رأس الحسین بن علی (علیهما السلام) بین یدی ابن زیاد و هو یتغذی و أتیت برأس ابن زیاد و أنا أتغذی» آن گاه ماری آمد و وارد بینی ابن زیاد ملعون شد که تتمه قصه است. در علل الشرائع هم مطالب دیگری است که ایشان مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) نقل می

کند بعد در صفحه ی ۷۵۶ می فرماید مختار مقبره ای داشت نزدیک جامه کوفه بود که «یلوح لكل من خرج من باب مسلم كالنجم اللامع» بعد این را بعدها این بنا را هم تخریب کردند. باز مرحوم محدث قمی در پایان صفحه ی ۷۵۶ دارد «الروایات فی مدحه» بعد «ذکر جمله من العبارات فی مدحه منها اهدائه الجاریه أم زید بن علی بن الحسین الی علی بن الحسین (علیهما السلام) و كان يُجالس محمد بن حنفیه و يأخذ عنه الأحادیث و كان بالكوفه يتكلم بفضل آل محمد (علیهم الصلاه و علیهم السلام) و ينشر مناقب علی و الحسنین و يتوجع لهم ممّا نزل بهم» باز «لما دخل مسلم بن العقیل الكوفه أسكنه المختار داره و بايعه فلما قُتل مسلم سُعی بالمختار الی ابن زیاد» سعایت کردند «فأحضره و قال له یأبن عبید أنت المبیاع لأعدائنا فشهد له عمرو بن حرث أنه لم يفعل فثتمه ابن زیاد و ضربه بقضیب فی یده فشر عینه و حبسه مع عبد الله بن الحارث بن عبدالمطلب فی محبسٍ كان فيه میثم التمار» دعای محمد بن حنیفه للمختار هست، دعای سجاد (سلام الله علیه) هست «جزی الله المختار خیرا» و آخرین جمله این است که «قال ابن نما و دعاء زین العابدین (علیه السلام) للمختار دلیل واضح و برهان لائح علی أنه عنده لمن المصطفین الأخیار و قد أسلفنا من أقوال الائمة فی مطاوی الكتاب تکرار مدحهم له و نهیهم عن ذمه و إنما أعداؤه عملوا له مثالب لیباعده من قلوب الشیعه كما عمل أعداء أمير المؤمنین (علیه السلام) له مساوی» ما البته آنچه که رضای اهل بیت است همان را از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم. «و الحمد لله رب العالمین» (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۲). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۱. (۳). سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۴. (۴). سوره ی طه، آیه ی ۶۴. (۵). سوره ی شمس، آیه ی ۹. (۶). سوره ی مریم، آیه ی ۱۲. (۷). سوره ی فرقان. آیات ۴۵ _ ۴۶. (۸). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷. (۹). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷. (۱۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱. (۱۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۲. (۱۲). سوره ی ق، آیه ی ۴۴. (۱۳). سوره ی کهف، آیه ی ۱. (۱۴). سوره ی کهف، آیه ی ۹. (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۴. (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۵. (۱۷). سوره ی کهف، آیه ی ۱۲. (۱۸). سوره ی کهف، آیه ی ۱۲. (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۸. (۲۰). بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳. (۲۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۲۲). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸. (۲۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۴۲. (۲۴). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸. (۲۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۲۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۹. (۲۷). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۲۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸. (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۳۰). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰. (۳۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱. (۳۲). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۸. (۳۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹. (۳۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۸. (۳۵). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲

ص: ۴۶۰

آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۴

Your browser does not support the audio tag

« كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِسَيِّئَاتِهِمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالَوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَتَسْأَلُوا أَيْسَرَهُمْ عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱)» محور اصلی قصه ی اصحاب کهف تبیین مبدأ و معاد است آن بخشهای فرعی قصه را قرآن یا اصلاً ذکر نمی کند یا آنها

را در حاشیه متن قرار می دهد مدّت طولانی معیار هست حالا یا سیصد سال یا بیشتر قمری اش چقدر، شمسی اش چقدر این را نه در متن قصّه ذکر فرمود و نه در شرح قصّه بلکه در حاشیه ی قصّه ذکر فرمود. در متن قصه اصل امتداد را ذکر کرد در اصل متن فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرَيْنَ عِدَّةً» (۱) اما حالا چند سال بود این را ذکر نفرمود آنجا که فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ» جریان سیصد سال بودن را ذکر نکرد در جریان شرح هم وقتی که فرمود: «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا هُم» دیگر نفرمود بعد از چه مدّتی ما اینها را بیدار کردیم لکن در بخش پایانی این قصّه یعنی آیه ۲۵ فرمود: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» که دیگر بخش پایانی قصّه است و در حکم حاشیه است آنچه سهم مؤثر دارد این است که خواب طولانی و درازمدّت که بر خلاف عادت بود حالا یا دویست سال یا سیصد سال یا سیصد سال شمسی، ۳۰۹ سال قمری و مانند آن. مطلب بعدی آن است که آنچه که برای خود اینها اتفاق افتاده جزء آیات انفسی بود آیات انفسی این نیست که انسان درباره ی نفس آن براهین کلامی یا فلسفی که ذکر شده ادله ای که برای تجرّد نفس است آنها را ارزیابی کند بشود آیات انفسی اینها در حقیقت آیات آفاقی است یعنی علم حصولی، مفاهیم، براهین، موضوعات، محمولات اینها وقتی در ذهن ترسیم می شوند اینها مثلاً مفهوم «أنا» به حمل اولی «أنا» است ولی به حمل شایع «هو» است. من در فارسی لفظی است که معنا دارد این من، مفهوم من در فارسی من هست به حمل اولی، اوست به حمل شایع برای اینکه مفهومی است در گوشه ی ذهن آنکه حقیقت به هویت ما نیست بنابراین این بحثهایی که در علوم عقلی چه فلسفه، چه کلام مطرح است درباره تجرّد روح، ادله ی تجرّد نفس اینها همه ی بحثهایشان در حقیقت جزء سیر آفاقی است درباره ی او بحث می کنند نه درباره ی خودشان اما آنکه سخن از «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۲) می گوید خودش را مشاهده کند، هویتش را مشاهده کند، با علم شهودی ببیند نه علم حضوری و عینی ببیند نه ذهنی این بر اساس «من عرف نفسه فقد عرف ربه» خواهد بود این می شود سیر انفسی. خدای سبحان همان طور که قرآن را نازل کرده برای تدبّر، حادثی هم که برای شخص یا جامعه در نظر می گیرد آن هم برای تدبّر است همان طوری که ما را در خلقت وادار می کند به تدبّر، در شریعت هم وادار می کند به تدبّر، در هویت هم ما را وادار می کند به تدبّر. در خلقت فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳) فرمود نگاه کنید شاید ببینید چون یک عده دیدند مثل وجود مبارک ابراهیم خلیل شما نگاه کنید بلکه به دیدن برسید ما همان طوری که در فارسی بین نگاه و دیدن فرق می گذاریم در عربی هم بین نظر و رؤیت فرق است گاهی کسی می خواهد استهلال کند ماه را ببیند می گوید «نظرتُ إلى القمر و لم أره» نگاه کردم ولی ندیدم نگاه کردن غیر از دیدن است اینها مرادف هم نیستند. در جریان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) ذات اقدس الهی فرمود ما نشان دادیم او هم دید «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۴) اما شما نگاه کنید شاید ببینید «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۵) خب این نظر، زمینه برای آن رؤیت است این درباره ی خلقت، درباره ی شریعت کتاب تدوینی خدا که معادل کتاب تکوینی اوست فرمود: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» (۶)، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۷) ما این قرآن را فرستادیم اینها تدبّر کنند هدف اصلی نزول قرآن این است که اینها تدبّر کنند و هدایت بشوند. حادثی که برای خود آدم هم پیش می آید از یک نظر شبیه خلقت جهانی است و از یک نظر هم شبیه شریعت تدوینی است فرمود ما اینها را خواباندیم و بیدار کردیم تا گفتمان کنند، گفتگو کنند، پرسند، تحقیق کنند که چطور شد این قدر خوابیدند و این خوابیدن طولانی خب برای چیست؟ چرا اینقدر خوابیدند؟ خدای سبحان که می توانست از راههای دیگری اینها را نجات بدهد این خواباندن طولانی و بعد بیدار کردن لحکمه هست دیگر فرمود ما این کار را کردیم تا تسائل کنند، تا تسائل کنند این ترغیب به سؤال کردن است این گونه از سؤالها هم نصف العلم است خب حالا سؤال کردند معلوم شد سیصد سال خوابیدند این به مقصد رسیدند یا نه، این نظیر تدبّر

در خلقت است، تدبّر در شریعت است از این باب، گاهی هم چنین حوادثی برای خود شخص پیش می آید حالا لازم نیست سیصد سال بخوابد که در خیلی از موارد برای همه ما بر اساس «سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» (۸) رخدادهایی پیش می آید این نظیر خلقت است که باید نظر کنیم، این نظیر شریعت است که باید تدبّر کنیم این تسائل، از یکدیگر سؤال کردن، با یکدیگر نظر دادن، مشورت علمی کردن بار معنوی دارد و گرنه صرف اینکه حالا- سؤال بکنند یکی سؤال بکنند چند روز خوابیدی؟ یکی به او بگویند کمتر خوابیدم، یکی بیشتر خوابیدم این هدف نیست «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» خب حالا اینها اهل سؤال بودند، سؤال کردند. «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» این نموداری از جریان برزخ است که وقتی وارد صحنه ی قیامت می شوند عده ای از آنها سؤال می کنند که «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۹) خلیلیها خواب اند «الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا» (۱۰) عده ای هم آن طوری که مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) می گوید در برزخ در خواب اند بیچاره ها آنجا هم بیدار نمی شوند از بس خوابشان در دنیا سنگین بود آنجا هم با اینکه جزء آیات انفسی است مُردند، مرگ را احساس کردند، وارد صحنه ای دیگر شدند هنوز هم که هنوز است خواب اند بیدار نمی شوند یک عده خب وقتی که وارد برزخ شدند خیلی آگاهانه با برزخ برخورد می کنند می گویند این چنین نیست «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ» (۱۱) اینها عالمان سیر انفسی اند «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ» گاهی انسان آن قدر خواب است که حتی بعد از مرگ هم بیدار نمی شود این تلقین میّت یک درس است تنها برای موعظه برای تشییع کننده ها نیست این خیلی چیز می فهمد این مُرده می گویند تو مُردی این مرگ حق است خلیلیها این حق را دیدند ما هم این حق را می بینیم «ان الموت حقُّ» (۱۲) «إِسمعِ إفهم فلان بن فلان» (۱۳)، «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» یک امر ثابت است تنها برای تو نیست تو هم این وضعی که داری الآن وارد صحنه ای شدی کسانی را می بینی که قبلاً نمی دیدی، اوضاعی را مشاهده می کنی که قبلاً مشاهده نمی کردی این برای برزخ است تو وارد عالم دیگر شدی این حق است ثابت است همه ما باید به این حق برسیم خلیلیها بعد از مرگ متوجه نمی شوند که مُردند می بینند وضع عوض شد اما چه شده، کجا رفتند، چه شده این برایشان روشن نیست این تلقین واقعاً تلقین است برای آنها تعلیم است. پرسش: ... این تعلیم برای مُرده چه ارزشی دارد؟ پاسخ: خب تعلیم است این یعنی وارد صحنه ای شده هولناک است و لو کسی هم نباشد این تلقین جزء سنن اسلامی است الآن آن بیچاره خبر ندارد که چطور شده که، یک عده را می بیند که نمی شناسند، صحنه ای را می بیند که برای او آشنا نیست و روح او آن حرفها را کاملاً درک می کند به او می گویند این یک صحنه است تو مُردی این مرگ است امر ثابت است مثل اینکه می گوئیم «أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» (۱۴) یعنی اینها همه جزء حقایق عالم است مخصوص به تو نیست تو هم وارد یک نشئه ی دیگر شدی قبل از تو وارد شدند، تو هم وارد شدی ما هم «أَنْتُمْ لَنَا فِرط و نحن ان شاء الله بمك للاحقون» (۱۵) این تسکینی است برای آن بیچاره. پرسش: ... پاسخ: خب او گرفتار مراتب دیگر است چون تاّمه ی موت طوری است که بسیاری از مسائل را از یاد آدم می برد انسان یک حصبه می گیرد یک بیماری دیگر می گیرد همه معلوماتش از یادش می رود مگر یادش هست؟ جریان مرگ نظیر حصبه و بیماریهای دیگر نیست می بینید در تلقین میّت الفبای دین را تلقین می کنند، در سؤالات قبر هم الفبای قبر دیگر مسئله ترتّب و شبهه این کمونه و برهان صدیقین و اینها را سؤال نمی کنند که، خدایت چه کسی است؟ که هر مسلمانی می داند، دینت چیست؟ کتابت چیست؟ پیغمبر کیست؟ امامانت کیست؟ هر مسلمان شناسنامه ای هم اینها را می داند اما همه ی اینها با مرگ از یاد آدم می رود مگر کسی یادش است بگوید من دین من اسلام است یا بگوید کتاب من قرآن است مستحضرید در چه تلقین، چه در سؤال قبر این الفبای دین را از ما سؤال می کنند مشکلات دین را که سؤال نمی کنند که، اگر کسی جواب نداد باید معذّب

بشود به آتش، خب چطور می شود که از ما سؤال می کنند امامت چه کسی است و ما یادمان نباشد و در جواب بمانیم یا پیغمبر شما چه کسی است ما یادمان نباشد؟ امروز که زنده ایم زبان در اختیار ماست هر چه خواستیم می گوئیم اما وقتی فردا مُردیم زبان در اختیار ملکات ماست ما اگر خدای ناکرده اهل عمل نبودیم وقتی از ما سؤال کردند «مَنْ نَبِيَّكَ» یادمان نیست. «ما دینک، ما کتابک، مَنْ امامک» یادمان نیست. برخیها بعد از احقابی از عذاب آن طوری که در روایات ما آمده تازه به یادشان می آید می گویند پیغمبر من کسی است که قرآن بر او نازل شده هنوز نام مبارک حضرت یادش نیست این است که پشت سر هم می گویند به یاد اینها باشید چه در نماز، چه در غیر نماز برای اینکه آن قدر با هویت ما هماهنگ بشود که فشار مرگ نتواند اینها را از یاد ما ببرد هیچ یعنی هیچ، هیچ چیزی از این علوم حصولی اینها با مرگ نمی ماند یک حادثه ی ضعیفی آدم را ناسی می کند چه رسد به تامة ی موت این است که باید ملکه بشود صبح و شب و روز دائماً انسان به یاد حق باشد برای همین است «وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَيَرَمَدًا» همین است در دعای کمیل ما را این چیزها یادمان می دهند دیگر، خب. پرسش... استاد مرگ یک حد نصاب عمومی دارد که شامل مؤمن و کافر بشود یا هر کسی این طور است؟ پاسخ: خب یقیناً فرق است بین اینها «کما تعیشون تموتون» (۱۶) دیگر. «لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» یعنی «لیتدبروا» اینها هم تدبر کردند «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» این «أَعْلَمُ» به معنای افضل نیست شبیه افعال تعینیه است نه افعال تفضیلی نه یعنی شما عالمید و خدا عالم تر برای اینکه آنها که جواب عالمانه ندادند اینها هم فرمودند: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» این ادب در حرف زدن است ادب محاوره اقتضا می کند که بگوئیم خدا اعلم است و منظور ما افعال تعینیه باشد نه تفضیلی، اگر بگوئیم شما جاهلید خدا می داند شما نمی دانید این با فرهنگ محاوره سازگار نیست اما بگوئیم او اعلم است و منظور هم این اعلم تعینیه باشد نظیر «أُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» هم ادب گفتگو را رعایت کردیم، هم حق را ادا کردیم اینها هم همین کار را کردند «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» نه اینکه یعنی شما عالمید و خدا اعلم، شما نمی دانید و خدا می داند این معنا را با تعبیر زیبا می شود گفت هنر یعنی همین حالا- آن روزها هنرهای تجسیمی و تصویری و اینها نبود به صورت خط بود، به صورت نشستن و گفتن و راه رفتن و محاوره بود الآن تجسیمی و تصویری و اینها اضافه شده آن زیبایی حرف زدن، آن زیبایی نشستن، آن زیبایی رفتن و آمدن و برخورد را می گویند هنر، وقتی از عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عباس، عموی حضرت سؤال کردند «أنت أكبر أم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)؟» او عرض کرد «أنا أسن و رسول الله أكبر» (۱۷) از او سؤال کردند تو بزرگ تری یا پیامبر؟ فرمود او بزرگ تر است ولی سن من بیشتر است خب این را می گویند هنر در حرف زدن، ادب در حرف زدن این ظریف کاری، این لطافت، این عنایت، اینها هنر است خاصیت هنرهای اسلامی هم این است که آن معقول را با این راه عرضه کند خب اینها هم می توانستند بگویند شما نمی دانید این چه حرفی است می زنی خدا می داند اما خب اینکه هنر نیست رنجاندن مردم، دعوا راه اندازی، ظرافت را رعایت کردن از هر کسی برمی آید اما قرآن که کتاب ادب هست هنرآموز است که آدم چطور حرف بزند منتها باید بداند که وقتی که می گوید خدا اعلم است یعنی او عالم است نه دیگران عالم اند دیگران عالم تر، خب. «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» این تمام شد حالا فایده ی این خواب طولانی به جامعه می خواهد منتقل بشود فرمود که برخیها به عده ای گفتند «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ» آن روزها سخن از اوراق بهادار و اسکناس و اینها نبود هر چه بود سکه بود سکه سالیان و قرنهای متمادی قبل از اسلام بود منتها در صدر اسلام با همین شمش طلا و نقره معامله می کردند تا به رهبری وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) در عصر عمرین عبدالعزیز سکه زده شد سالیان متمادی سکه رواج داشت بعد به صورت اسکناس و اوراق بهادار و اینها در آمد سکه قبلاً بود قرون متمادی قبل از اسلام بود وَرِقٍ یعنی یکی از این سکه های درهمی «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ». پرسش: استاد این «أَعْلَمُ» را که اینجا گفته

خیلی از جاها گفته و لکن اکثر الناس لا يعلمون. پاسخ: خب آنها که کافرنند، آنها که مشرک اند و در برابر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می ایستند و می گویند «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (۱۸) در برابر این گروه بالأخره «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (۱۹). پرسش: به صحابه پیغمبر می گویند فاعرضوا عنهم آنه نجس. پاسخ: بله خب، برای اینکه اینها آمدند گفتند که «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» (۲۰)، «انك مجنون»، «انك ساحر» همه این حرفها را زدند حضرت تحمّل کرد بعد ذات اقدس الهی فرمود اینها «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» اگر اول بود که این طور نمی گفت اول «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بود، «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۲۱) بود و مانند آن بعد از اینکه اینها صریحاً به انبیا می گفتند «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» به آن نوح پیامبر، حضرت فرمود «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» (۲۲) خب از این هنرمندتر، از این مؤدّب تر فرمود من سفیه نیستم همین نه سفیه شماست ولی یک روز بالأخره باید به اینها پاسخ داد یا نه؟ فرمود: «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» خب «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» فرمود: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» این است که آن سلامی که ذات اقدس الهی به نوح می فرستد برای نوح در هیچ جای قرآن برای هیچ پیغمبری نفرستاده در جریان ابراهیم، در جریان موسی، در جریان هارون و مانند آن دارد «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» (۲۳)، «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (۲۴) و اینها، اما درباره ی نوح فرمود: «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (۲۵) این برای آنهاست آدم نه قرن و نیم با این قوم زندگی کند می گویند «إِنَّا لَنَرَاكَ» با جمله ی اسمیه و با «إِنَّ» تأکید «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» (۲۶) می فرماید: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» (۲۷) این تحمّل آن سلام جهانی را به همراه دارد «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»، خب. فرمود مواظب باشید که پاک باشد و حلال اگر پاک باشد و حلال نباشد از کافران نیست حلال باشد ولی آلوده باشد از کافران نیست فرمود: «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا» غذای حلال سهم تعیین کننده دارد، درست است که عصاره ی هویت هر کسی اندیشه ی اوست و انگیزه ی او، اما این اندیشه را این غذاها می سازد همان طوری که روح جسمانیها الحدوث و روحانیها البقا است این علوم و آن معارف هم بشرح ایضاً اینها صاف یک امر مجرّدی نصیب انسان نخواهد شد از همین راه با حرکت جوهری همسان با انسان، انسان بالا می رود با کمالات خودش محسوسش می شود متخیّل، متخیّلش می شود معقول، معقولش می شود مشهود خودش در عالم طبیعت بود بعد وارد عالم مثال می شود، بعد وارد عالم عقل می شود به عنوان لُبّ فوق لُبّ اگر کسی غذای حلال گیرش نیامده توقع فکر حلال نداشته باشد این شدنی نیست چون بالأخره او از همین غذاها درمی آید آن بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که در کتاب مکاسب محرّمه هست مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) این را در مکاسب محرّمه نقل کرده حضرت فرمود: «كسب الحرام يبين في الذريّة» (۲۸) خیال بد، فکر بد، اندیشه ی بد در ذریّه در اثر غذای حرامی است که جدّش خورده این طور نیست که حالا آدم دستگاه گوارش او با دستگاه اندیشه او رابطه نداشته باشد این طور نیست. پرسش: استاد اینکه فرمود: «أزكى طعاماً» که «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا» (۲۹) برای اینکه اینها می دانستند مدت طولانی هستند و الا اگر همان روز بود که معلوم بود. پاسخ: نه، این شخص فهمید بالأخره در شهر هم خودش هم غذا تهیه می کرد در شهرش هم غذا تهیه می کرد غذای پاک داشتند و ناپاک الآن هم در کشورهای اروپایی یک عده تلاش و کوشش می کنند آنجا که ذبیحه ی حلال دارد مسلمان است آنها را بگیرند آن منطقه مسلمانها و مؤمنینش بسیار کم بودند اکثری شان کسانی بودند که «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» مشرک بودند غیر مشرک هم زندگی می کردند الآن هم در منطقه های اروپایی یک عده لاابالی اند که از هر جا سوپرمارکتی شد غذا تهیه می کنند یک عده متدین اند مواظب اند که «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا». پرسش: ... پاسخ: نه خب، این وقتی که یک چند نفری آمدند در اینها یک این آقا که سؤال می کند می گوید «رَبُّكُمْ أَعْلَمٌ» معلوم می شود این حساب دیگری با دیگران داشت اینکه فرمود: «رَبُّكُمْ أَعْلَمٌ»، «فَلْيَنْظُرْ»، «وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» این معلوم می شود یک سیمت رهبری داشت این دارد نصیحت می کند برای خودش روشن بود که سخن از یک روز و نصف روز نیست، خب. «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا»

فَلْيَأْتِكُمْ بَرِزْقٍ مِنْهُ» آنچه که قابل استفاده است و حلال است آن را رزق می گویند فرمود بروید این کار را بکنید و بیاورد اینها امر غایب است برود و طعام زکی تهیه بکند و بیاورد «فَلْيَأْتِكُمْ بَرِزْقٍ مِنْهُ» این «وَلْيَتَلَطَّفْ» اگر ناظر به این باشد که خیلی دقیق باشد در انتخاب طعام، شناسایی طعام فروش آن جمله ی «وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» می شود تأسیس اما اگر «وَلْيَتَلَطَّفْ» ناظر به هر دو بخش باشد یعنی هم در تهیه غذا لطیفانه کار کند، هم در رفت و آمد و برخورد خیلی لطیفانه برود و بیاید که شناخته نشود آن وقت ان «وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» می شود تأکید، اگر «وَلْيَتَلَطَّفْ» فقط ناظر به بخشهای تهیه غذا باشد حفظ امتی با «وَلَا يُشْعِرَنَّ» تأمین خواهد شد می شود تأسیس، اما اگر «وَلْيَتَلَطَّفْ» ناظر به هر دو بخش باشد یعنی هم در تأمین آذوقه و غذا لطیفانه باشد، هم در حفظ امتی لطیفانه باشد آن گاه «وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» می شود تأکید، خب بالأخره کسی باخبر نشود این شخصی که می رود کاری نکند، حرفی نزند که مردم بفهمند شما اینجا هستید «وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا»، چرا؟ برای اینکه «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» اگر بر شما پیروز بشوند «ظَهَر» یعنی «غَلَب» یعنی اینها رو بیایند آنکه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «صف» است همین است دیگر «فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبِرُوا صَابِرِينَ» (۳۰) یعنی اینها رو آمدند غالب را که ظاهر می گویند چون او رو آمده در آن بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَازْرُقْنَا الشَّهَادَةَ» (۳۱) همین است عرض کرد خدایا اگر آنها رو آمدند و ما مثلاً کشته شدیم این قتل ما را شهادت به حساب بیاور و اگر ما رو آمدیم ما را پیروز کردی کاری بکن که ما بر دشمن ظلم نکنیم با اینکه آنها محارب بودند و محارب حضرت امیر کافر است اینکه مخالف حضرت امیر نیست ما بگوییم امید رحمت هست «حربک حربی و سَلَمک سَلَمی» تعبیر لطیف مرحوم خواجه طوسی (رضوان الله علیه) در متن تجرید این است شرحش که مرحوم علامه عهده دار بود همین است که «مخالف علی فسقه و محاربه کفره» خب یک وقت است دستور حضرت را عمل نمی کند مثل دستور پیغمبر را علم نمی کند، مثل دستور خدا را عمل نمی کند این معصیت است یک وقت در برابر حضرت شمشیر می کشد این دیگر معصیت عادی نیست این کفر است دیگر «حربک حربی، سلمک سلمی» تزیل است دیگر حرب پیغمبر چه حکم دارد؟ خب کفر است دیگر اگر محارب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کافر است محارب حضرت امیر هم همین طور است دیگر، خب با اینکه حضرت در برابر کفار حربی دارد در حقیقت می جنگد به خدا عرض می کند «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ» آن توفیق را بده که ما نسبت به اینها ظلم نکنیم. به هر تقدیر «ظَهَر» یعنی «غلب» چرا غالب را می گویند ظاهر؟ برای اینکه اینها رو می آیند فرمود: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» شما را رجم می کنند «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» درباره ی شعیب (سلام الله علیه) و بعضی انبیای دیگر آن قومشان می گفتند که «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» (۳۲) این بود حالا چرا رجم گرچه با «واو» ذکر شد نه با «فاء» چرا این ترتیب لفظی ملحوظ شد؟ چرا رجم قبل از عود در ملت ذکر شد؟ برای اینکه آنها که مدتها طولانی به دنبال همینها بودند اینها را پیدا کنند یا اینها را برگرداند ناامید بودند که اینها اهل رجوع به ملت و فکر آنها نیستند تقریباً مطمئن بودند که این اصحاب کهف به مکتب آنها که شرک است بر نمی گردند لذا مسئله ی رجم را اول ذکر کردند و آن را هم به عنوان یک احتمال ضعیف در عدل رجم قرار دادند و سر اینکه تعبیر کردند گفتند «فِي مِلَّتِهِمْ» برای اینکه اگر گرایش به ملت آنها بود «الی» بود این هم موهم آن است که قبلاً در این ملت بودند در حالی که این چنین نبود و هم آنها راضی نمی شدند، آنها راضی نمی شدند که کسی گرایش پیدا کند به این سیمت و به این ملت بلکه علاقه داشتند هر که وارد می شود مستقر بشود در ملت این ملت و این استقرار را کلمه ی «فِي» می فهماند نه کلمه ی «إِلَى» آنها هم که به شعیب (سلام الله علیه) گفتند «أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» برای همین بود که ما می خواهیم وارد ملت ما بشوید و مستقر در ملت و ملت ما بشوید، خب. «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي

مَلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا» خب اگر _ معاذ الله _ وارد صحنه ی شرک بشوید ابداً نجات پیدا نمی کنید. اما آنچه که مربوط به بحثهای دیروز بود وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) دارای نفس مطمئنه بودند اما خب انبیای اولوالعزم «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۳۳) هست، «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۳۴) هست، اولیای الهی مثل وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهم أجمعین) نسبت به بسیاری از انبیای الهی برتری دارند و مانند آن چون نفس مطمئنه یک حد ندارد نفوس مطمئنه در جاتی دارند، مراتبی دارند ممکن است کسی که صاحب مقام «لو كُشِفَ الْغَطَاءُ» (۳۵) است از آنها بالاتر باشد، صاحب مقام «ما كنتُ أعبُدُ ربًّا لم أره» (۳۶) از آنها بالاتر باشد و مانند آن. بحث درباره ی حضرت ابراهیم که نحوه ی درخواستش چه بود این مبسوطاً در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» بحث شد و ظاهراً این بخش از سوره ی مبارکه ی «بقره» چاپ شد در تسنیم حالا برای پرهیز از تکرار دیگر آنها را اینجا بازگو نکنیم. پرسش: ...پاسخ: این قید است برای «يُعِيدُوكُمْ فِي مَلَّتِهِمْ» دیگر، «يَرْجُمُوكُمْ» مقید نیست اگر رجم باشد خب شهادت است یا از بین می برنتان یا برمی گردانند به ملت که در این حال «لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا» نه اینکه «علی کلی التقديرین لن تفلحوا». پرسش: «يَرْجُمُوكُمْ» را تقویتش کرد با «يُعِيدُوكُمْ». پاسخ: نه، «يَرْجُمُوكُمْ» شما را شهید می کنند یا می گشتان یا شما را برمی گردانند به ملت و در ملت که در این حال «لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا» نه علی التقديرین، نه اینکه چه شما را شهید بکنند، چه شما را برگردانند «لَنْ تُفْلِحُوا» این «لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا» قید است برای این ضلع دوم که عود در ملیت است، خب. پرسش: ببخشید مقامی که فرمود در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آیا بالاتر از همه ی انبیا نیست بعد از پیامبر؟ پاسخ: ممکن است، ما دلیلی بر نفی نداریم این مرحوم مفید (رضوان الله علیه) در امالی نقل می کند که در سلسله ی انبیا و اولیا من الأولین و الآخرین وقتی ذات اقدس الهی فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اول کسی که پاسخ داد وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود بعد حضرت امیر خب ما دلیلی بر نفی نداریم بنابراین اگر روایتی وارد شده است که وجود مبارک حضرت امیر از حضرت ابراهیم خلیل و مانند آن افضل است برای اینکه صاحب مقام «لو كُشِفَ الْغَطَاءُ» (۳۷) است یا صاحب «ما كنتُ أعبُدُ ربًّا لم أره» (۳۸) این منافات ندارد با اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم دارای نفس مطمئنه باشد چون نفس مطمئنه هم دارای مراتب و مقول به تشکیک است، خب. فرمود ما این کار را کردیم تا مردم هم طرّفی ببندند که بفهمند معاد حق است اینها مشکلمان در انکار معاد چیست؟ می گویند چگونه استبعاد است دیگر می گویند چگونه کسی می میرد، می پوسد، دوباره زنده می شود؟ در مسئله معاد ملاحظه فرمودید که سه مطلب است که قرآن کریم هر سه مطلب را مبسوطاً بیان کرده یکی اینکه روح ما عین همان روحی است که در دنیاست بدون کمترین تقابل همین روحی که در دنیاست همین روح بعینها نه بمثلها، قیامت می آید دوم آن است که هویت ما یعنی حقیقت ما، ما که انسانیم بدن داریم و روح داریم این نفس با این بدن بعینها نه بمثلها، بعینه در قیامت می آید. مسئله سوم، مسئله سوم یعنی مسئله سوم اینها را با دوتای اول خلط نکنید این بدن چه می شود؟ هر جا قرآن کریم سخن از این بدن گفت فرمود مثل این است برای اینکه این می پوسد دوباره می سازیم دیگر وقتی دوباره ساختیم می شود دوتا، دوتا که نمی شود دومی عین اولی باشد که بعد می شود اجتماع مثلین، اگر ما یک «الف» داریم، یک «باء» داریم یعنی یک «الف» داریم، یک «باء» یعنی دوتا، دوتا یعنی دوتا دیگر دوتا دیگر عین هم باشد یعنی چه؟ مثل اینکه بگویید واحد عین کثیر است کثیر عین واحد است ممکن است کسی در عرف دوتا استکانی که شبیه هم است کارخانه ای است و هیچ تفاوتی بینشان نباشد بگوید دوتا عین هم است اما وقتی که به دست یک آدم عالم دادی می گوید می شود دو عین هم باشد اگر دو است یعنی دو است دیگر یعنی امتیازی بینشان است که این شده اولی آن شده دومی پس میزری هست اگر میزری نباشد که باید دومی را هم که می گویی به همان اولی اشاره کنی چه در سوره ی مبارکه ی «یس» چه در سوره ی مبارکه ی «واقعه» هر جا یعنی هر جا سخن از بدن شد فرمود: «قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ

مِثْلَهُمْ» (۳۹)، «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ * أَوْ لَيْسَ» (۴۰) کسی که «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» «عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ» (۴۱) در بحثهایی هم که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» داشتیم همه جا همین طور بود سه تا مسئله را نباید خلط کرد روح ما عین است بون کمترین تردید چون از بین نمی رود، هویت ما که روح و بدن است دوتایی عین هم است بدون کمترین تردید چون هویت ما به روح ما بسته است مثل دنیا در دنیا کسی که هشتاد سال زندگی می کند حداقل ده بار تمام بدن او عوض شده، چندین بدن آمد و رفت اگر حوضی در وسط نهر احداث کنند از طرفی آب بیاید از طرفی آب برود هر لحظه این آب در تغییر است ولی می گوئیم این حوض همان حوض است حوض دیگری نیست «شد مبدل آب این جوی چند بار?? *عکس ماه و عکس اختر برقرار» شما یک جای قرآن را بیاورید که بگوید در مسئله سوم، مسئله سوم یعنی مسئله سوم بگوید این عین آن است آن روایتی هم که از وجود مبارک امام صادق خوانده شد از احتجاج طبرسی وقتی به حضرت ابن ابی العوجا عرض کرد که خب حالا- در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «نساء» که «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۴۲) عرض کرد که آن دست اولی و پوست اولی معصیت کرد و سوخت و خاکستر شد این پوست دوم چه گناه کرده؟ حضرت فرمود: «هی هی و هی غیرها» (۴۳) این «هی، هی» به لحاظ هویت انسانی برمی گردد، «غیرها» به لحاظ تبدلات برمی گردد مثل دنیاست دیگر دنیا الان ما می گوئیم این بدن عین آن بدن است ولی یک محقق که این طور حرف نمی زند که ما در عرف می گوئیم این دست همان دست است خالی که روی آدم است می گوئیم این خال مادرزادی است این الان چهل، پنجاه سال این خال هست در حالی که حداقل ده، بیست بار عوض شده، خب این یک تسامح عرفی است ولی بر اساس دقتهای عقلی هر جا قرآن کریم سخن به میان آورده فرمود: «وَمِثْلَهُمْ» چه سوره ی مبارکه ی «یس» که جزء مهم ترین شواهد قرآنی است که گفت «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۴۴) ذات اقدس الهی فرمود خدایی که آسمان و زمین را آفریده او توان آن را دارد که مثل این را بیافریند آیه هشتاد سوره ی مبارکه ی «یس» بعد از اینکه «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۴۵) فرمود: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ * أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» (۴۶) او عالمانه سخن می گوید شده قرآن حکیم، اگر عرفی حرف بزند که دیگر قرآن حکیم نیست اگر سه تا مسئله را در سه فصل تبیین کنیم حق هر فصل از فصول سه گانه را تبیین کنیم هیچ محذوری هم پیش نمی آید. «و الحمد لله رب العالمین» (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱. (۲). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲. (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵. (۴). سوره ی انعام، آیه ی ۷۵. (۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵. (۶). سوره ی ص، آیه ی ۲۹. (۷). سوره ی محمد، آیه ی ۲۴. (۸). سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳. (۹). سوره ی مؤمنون، آیات ۱۱۲ _ ۱۱۳. (۱۰). بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳. (۱۱). سوره ی روم، آیه ی ۵۶. (۱۲). الکافی، ج ۳، ص ۲۰۱. (۱۳). الکافی، ج ۳، ص ۱۹۵. (۱۴). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۲. (۱۵). الکافی، ج ۳، ص ۲۲۹. (۱۶). عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۲. (۱۷). کتر العَمَل، ج ۱۳، ص ۵۱۹. (۱۸). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۳۶. (۱۹). سوره ی توبه، آیه ی ۷۳. (۲۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۶. (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۸۳. (۲۲). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۷. (۲۳). سوره ی صافات، آیه ی ۱۲۰. (۲۴). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۹. (۲۵). سوره ی صافات، آیه ی ۷۹. (۲۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۶. (۲۷). سوره ی اعراف، آیه ی ۶۷. (۲۸). وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۲. (۲۹). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴. (۳۰). سوره ی صف، آیه ی ۱۴. (۳۱). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۱. (۳۲). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۳. (۳۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳. (۳۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۵۵. (۳۵). بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳. (۳۶). الکافی، ج ۱، ص ۹۸. (۳۷). بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳. (۳۸). الکافی، ج ۱، ص ۹۸. (۳۹). سوره ی اسراء، آیه

ی ۹۹. (۴۰). سوره ی یس، آیات ۷۸ _ ۸۱. (۴۱). سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱. (۴۲). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶. (۴۳). بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۸ (۴۴). سوره ی یس، آیه ی ۷۸. (۴۵). سوره ی یس، آیه ی ۷۹. (۴۶). سوره ی یس، آیات ۸۰ _ ۸۱.

ص: ۴۶۱

آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره کهف ۸۷/۱۱/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

« وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) »

جریان اصحاب کهف را ذات اقدس الهی به عنوان یک آیت الهی مطرح فرمود. برای آیات الهی حکم فراوانی است خداوند برخی از حکمتهای این آیه بزرگ الهی را تبیین کرد گذشته از آن معارف توحیدی که در این قصه تعبیه شد ادب اجتماعی اصحاب کهف را هم ملحوظ داشت اینها در هنگام حکم کردن یا خواستن هرگز امر نمی کنند یک، و جنبه ی فردی را لحاظ نمی کنند دو، فکر جمعی را ملحوظ نگه می دارند و کسی را هم مورد خطاب شخصی قرار نمی دهند که کار را بر او تحمیل کنند این فرهنگ محاوره با مواسات و مساوات و برادری و هماهنگی همراه است ملاحظه بفرمایید تعبیراتی که اینها دارند این است که بالآخره یک نفر در بین اینها یک سنّ بیشتری شاید داشت اما هیچ کسی را به عنوان شخص معین خطاب نکرد که تو برو بازار، تو برو شهر چیزی تهیه کن و خودش هم دستور نداد که چه کسی به بازار برود، چه کسی به شهر برود « فابْعَثُوا أَحَدَكُمْ » شما یک نفر را انتخاب بکنید که از طرف شما به شهر برود آذوقه تهیه کند این احترام به افکار دیگران گذاشتن فکر جمعی را ملحوظ داشتن و داعیه ریاست نداشتن این جاذبه ای برای قلوب هست « فابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا » به فکر اینکه ارزان تر چیز، « أرخص طعاماً » نفرمود که چه کسی ارزان تر می دهد فرمود چه کسی طیب و پاک تر و حلال تر می دهد به دنبال ارزانی نباشید به دنبال طهارت و طیب بودن آن غذا باشید « فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا » بعد فرمود: « إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ » یک وقت است که رجم به وسیله ی محکمه ی قضایی است آن یک حکم خاصی دارد یک گروه مخصوصی در شرایط خاصی آن حکم را اجرا می کنند یک وقت جنبه ی عمومی دارد یعنی فرهنگ این مردم این است که شما را سنگسار می کنند چون همه ی اینها شما را مهدورالدم می دانند وقتی ملتی کسی را مهدورالدم دانست او را سنگسار می کند همگان در قتل شما شرکت می کنند نه اینکه محکمه ای باشد و شما را محکوم به رجم بکنند نظیر بعضی از احکام قضایی اسلام آن طور نیست همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «هود» یا یونس آن گونه از سوره گذشت می گفتند « لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا » (۱) یعنی ما همه ی مردم شما را سنگسار می کنیم این نشان آن است که کفر و شرک برای اینها یک اصل شد توحید را مزاحم شرک می پنداشتند گفتند: « إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا » آن گاه فرمود ما در این شرایط صرف اینها را که فتنه ی خاص

الهی بودند، فتنه ای بودند مؤمن شدند اینها را از معارفمان برخوردار کنیم غرض این نبود خواستیم مردم شهر را هم از این آیه الهی برخوردار کنیم آنها که مؤمن بودند مؤمن تر می شوند، آنها که مؤمن نبودند ایمان می آورند خواه در مبحث توحید، خواه در مبحث معاد این گروهها هستند آنها که در جریان توحید و خداشناسی موخید بودند مؤمن تر می شوند، آنها که درباره ی معاد مؤمن بودند مؤمن تر می شوند این خاصیت را دارد آنها یی هم که شک داشتند برهان برای آنها اقامه می شود ن « لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ » (۲) برای آنها عملی خواهد شد اگر تاکنون حجّتی بر اینها اقامه نشده است اکنون حجّتی اقامه می شود که خداوند هیچ ملّتی را بدون حجّت نمی گذارد حالا یا نبی است یا امام است یا عالم و نایبان ائمه اند یا این گونه از آیات الهی است. فرمود در چنین شرایطی ما مردم را بر اوضاع اینها مطلع کردیم هم اینها که عالم بودند آگاه تر بشوند، هم آنها که جاهل بودند آگاه بشوند که وعد الهی حق است این وعد در برابر وعید نیست جامع وعد و وعید است یعنی خداوند وعده داد و همچنین وعید داد پارسایان را و تبهکاران را که بعد از مرگ حسابی هست، کتابی هست، دوزخی هست، بهشتی هست اینها وعد الهی است و قیامت را هم یوم المیعاد می گویند خدا وعده داده است که در آینده اینها را زنده کند و به حساب اینها «ان كان حقًا» برسد، «ان كان باطلاً» هم برسد « وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَمُوا » هم اینها که عالم بودند عالم تر بشوند، هم آنها که جاهل بودند عالم بشوند، هم در مسئله مبدأ هم در مسئله معاد که یک قدرت غیبی دارد جهان را اداره می کند « لِيُغْلَمُوا أَنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا » قیامت شک بردار نیست مشابه این تعبیر قبلاً هم گذشت این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم آمده معادل آن بالضروره ای است که در کتابهای عقلی مطرح است وقتی گفتند «الأربعة زوج» جهت قضیه بالضروره است یا گفته شد «لَمَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» یعنی بالضروره « وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ » (۳) یعنی بالضروره اینها قضایای ممکنه نیست اگر خواستیم به اینها جهت بدهیم جهت اینها ضرورت است. درباره ی قرآن هم این چنین است اگر گفتیم «إنه حق»، «إنه هدی»، «إنه علم» اینها قضیه است اگر خواستیم به این قضیه جهت بدهیم اینها را موجه کنیم می گویم «لَا رَيْبَ فِيهَا»، «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» (۴) است یعنی حق است بالضروره، معاد « رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ » (۵) یعنی بالضروره، «المعاد حقٌ لا ريب فيه»، «القرآن حقٌ لا ريب فيه» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» قرآن به مشابهی بالضروره ای است که در کتابهای عقلی است یعنی هیچ جای تردید نیست یعنی بین الرشد اینجا هم فرمود: « وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا » خبر محذوف است یعنی «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بِالضَّرُورَةِ»، «إِنَّ الْمَعَادَ آتٍ بِالضَّرُورَةِ».

ص: ۴۶۲

۱- (۱) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۳.

۲- (۲) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۳- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

۴- (۴) . سوره ی بقره، آیات ۱ _ ۲.

۵- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.

پرسش: این بزرگواران خودشان می گفتند « رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » این قضیه با این همه طول و تفصیلش یعنی سبب می شود که اینها بفهمند؟

پاسخ: نه، اينها نه اينها يك گوشه بودند اكثري مردم شهر بودند اينها اشاره شد عالم بودند علمشان بيستر مي شود براي اينكه آيات انفسی را در خود مشاهده كردند اما توده ی مردم می فرماید: « وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ » عَثُورَ يَعْنِي اِطْلَاعَ، «أَعْتَر» يعنى مطلع كرد فرمود ما مردم شهر را با اين جريان كه يكى رفت غذا تهيه بكند مطلع كرديم كه يك عده در كهف هستند چرا ما اين كار را كرديم؟ تا مردم شهر اگر عالم بودند عالم تر بشوند، اگر جاهل بودند عالم بشوند چه درباره ی مبدأ، چه درباره ی معاد هم بفهمند كه وعد الله حق است « وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا » يعنى «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بِالضَّرُورَةِ»، خب.

چه موقع ما اينها را مطلع كرديم؟ « إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ » اين كسى كه رفته حالا اين وَرِقِ را، اين سكه را حالا يا مضروب يا غير مضروب يا سكه بود يا شمش نقره بود بالأخره اين وَرِقِ بر هر دو اطلاق می شود هم بر سكه ی مضروب هم بر غير مضروب. مردم شهر مطلع شدند كه عده اى در كهف هستند اين مردم درباره ی اينها بعد هم اينها ديگر رحلت كردند ديگر حياتشان را ادامه ندادند چون قرآن كتاب تاريخ و داستان و اينها نيست كه اينها مثلاً چند ساعت زنده بودند بعد چطور شدند آن نكات حساس قصه را ذكر می كند كه بشود بالحق، مردم درباره ی اينها تنازع می كردند كه ما چه كنيم با اينها؟ حالا در كهف را بنديم كه كسى آن منطقه نرود يا نه، راه ديگرى و اثر ديگرى داشته باشيم آنها كه بالأخره كاملاً مطلع شدند يا زمام امر را به دست گرفتند يا تفكر اين اصحاب كهف در آنها يك رشد و بلوغى ايجاد كرد كه رهبرى گروهى را به عهده گرفتند اينها گفتند ما اينجا را مسجد می سازيم، عده اى گفتند ما دهنه ی اين غار را می بنديم كه كسى از حال اينها باخبر نشود مزاحمشان نشود رفت و آمد نشود عده اى گفتند نه، ما اينجا را مسجد می سازيم براي تبرك. مسجد هم مستحضريد كه يك اصطلاح توحيدى است، يك اصطلاح الهى است آنها يعنى مشركان عبادت داشتند ولى از محلّ عبادتشان به عنوان معبد ياد می كردند نه به عنوان مسجد آنها كه می گفتند « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُغْفِرَ لَنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى » (۱) آن بتكده يا امثال بتكده را معبد می ناميدند ولى مسجد نمی گفتند مسجد يك اصطلاح الهى و قرآنى است يعنى انبيای ديگر هم همين عنوان را داشتند « وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ » (۲) هم شاهد اين اصطلاح قرآنى و الهى بودن اوست، خب درباره اينكه ما چه بكنيم تنازع می كردند قبل از جريان بيدارى اصحاب كهف و آمدن يكى از اينها به شهر كسى از حال اينها باخبر نبود « و الا لو كان لبان » اطلاع مردم شهر از اصحاب كهف از آن وقتى شروع شد كه اينها بيدار شدند يكى از اينها به شهر رفت براي اينكه طعام زكّى تهيه كند قبلاً كسى عبور نكرده بود و آگاه نشده بود بعد از اينكه از اين وضع آگاه شدند كه عده اى سه قرن خوابيدند و بعد بيدار شدند عده اى گفتند براي اينكه كسى مزاحم آنها نشود ما دهنه ی غار را بنديم حالا بعد از اينكه اينها مُردند، عده اى گفتند نه، حيف است كه ما اينجا را رها كنيم اينجا بايد منشأ بركت باشد « لَتَنبُذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا » در اين فضايى كه مردم درباره ی اينها اختلاف می كردند ما اينها را از اين صحنه آگاه كرديم كه به آن هدف اصلى برسند حالا يا اينجا مسجد می شود يا نمى شود يا دهنه ی غار را می بنديد عده آن است كه شما به مبدأتان عالم بشويد، به معاداتان عالم بشويد بدانيد كه « أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا » عده آن است.

ص: ۴۶۳

۱- (۶) . سوره ی زمر، آيه ی ۳.

۲- (۷) . سوره ی جن، آيه ی ۱۸.

پرسش: این «لَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمْ لَيْتَ مِنْهُمْ رُعباً» (۱) دلیل بر این نیست که مردم می دانستند اینجا خبری هست؟

پاسخ: نه، این «لو» است دیگر به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود منظره ی آنها طوری بود که اینها در عین حال که خوابیده بودند «تَحَسَّبُوهُمْ أَنْفَاطاً وَهُمْ رُقُودٌ» (۲) این چشمها باز بود این منظره، منظره ی هولناک بود که هر کس آن منظره را می دید از ترس فرار می کرد این منظره را ذات اقدس الهی برای صیانت و نگهبانی اینها به این حالت به اینها داد و گرنه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آن عصر نبود به صورت «لو» ذکر کرد فرمود به قدری وضع اینها غیر عادی بود که اینها خواب بودند ولی هر بیننده ای اینها را زنده می دید و اگر تو یعنی ایها المخاطب آنجا می رفتی «وَلَمْ لَيْتَ مِنْهُمْ رُعباً» فرار می کردی «لَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمْ لَيْتَ مِنْهُمْ رُعباً».

پرسش: حاج آقا بیان قرآن بر اینکه اینجا مسجد ساخته بشود جواز یا عدم جواز است چه می تواند باشد؟

پاسخ: این حرف آنهاست قرآن نفی نکرده این کار را حالا- ان شاء الله عرض می کنیم اینکه برخی از وهابیت و عده ای هم اصرار دارند روایاتی هم آوردند که مبدا شما قبر را مسجد قرار بدهید حالا آن روایات را هم از تفسیر مراغی و غیر مراغی عرض می کنیم، خب.

قرآن نفی نکرده این سخن را که این سخن، سخن باطلی است اگر این سخن، سخن باطل بود قرآن نفی می کرد، خب. «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِداً» بعد ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود عده ای درباره رقم این اصحاب که اینها اصحاب کهف اند رقم هم هستند، مرقوم هم هستند از عدد اینها و رقم اینها هم در آن دیوان و لوح و امثال اینها ثبت شده بود اینها اختلاف کردند «سَيَقُولُونَ» که اصحاب کهف «ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» (۳) سه نفر بودند آن سگ گله هم در راه اینها را همراهی کرده است «وَيَقُولُونَ» قول دوم آن است که «خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» اینها پنج نفر بودند ششمی اینها سگ اینها بود این حرفها «رَجِماً بِالْغَيْبِ» است در تاریکی تیر انداختن است و هدف را نشناختن است و آگاه نبودن است اینها نه به دلیل عقلی تمسک کردند نه به دلیل نقلی کسی که چیزی را نمی داند می شود رجم به غیب «وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» قول سوم آن است که گفتند اصحاب کهف هفت نفر بودند هشتمی اینها سگ اینها بود خب این هم رجم به غیب است فرمود: «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» خدا می داند که اینها چند نفر بودند این برای شما فایده ای ندارد حالا یا سه نفر یا چهار نفر یا هفت نفر «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) می دانند خیلی از افراد مؤمن می دانند «فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مَرَاءَ ظَاهِرًا» شما وقتی بخواهید مرء کنی، جدال کنی، گفتگو کنی باید گفتگوی ظاهر داشته باشی حالا یا نص یا ظاهر یک دلیل معتبر داشته باشی اگر ظهوری در کار نیست یک تعبیر ظاهری نداری، یک دلیل ظاهری نداری خب نباید مرء کنی دیگر قول باطل است بعد فرمود: «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۴) از اینها استفتا نکن چون فتوای این مطلب نزد اینها نیست انبیا و اولیا از راه علم غیب می دانند که حالا تفسیر این ان شاء الله مربوط به روز بعد.

۱- (۸). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

۲- (۹). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

۳- (۱۰). سوره ی کهف، آیه ی ۲۲.

۴- (۱۱). سوره ی کهف، آیه ی ۲۲.

اما مطالبی که مربوط به سؤالهای قبلی است یکی از آن مطالب این است که گفته شد این «إِيَّاكُمْ وَخُضْرَاءَ الدَّمَنِ» (۱) اختصاصی به جریان نکاح ندارد هر جا یک زرق و برقی هست، هر جا یک ظاهرسازی هست ولی باطنش آلوده است پرهیز کنید گفتند که کسی که حرفهای خوب می زند ولی معتقد نیست باور ندارد شما هم باور نکنید ممکن است این تعبیر با «لَا تَنْظُرَ إِلَى مَنْ قَالَ وَانظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» (۲) مثلاً هماهنگ نباشد یا با «تُخَذُ الْحَكْمَهُ وَلَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۳) هماهنگ نباشد مشابه این بحث قبلاً گذشت که یک وقت کسی یک فکر علمی محض دارد این فکر علمی محض در مسائل ریاضی، در مسائل طبیعی یا مسائل دیگر علمی محض ولو انسان در کتابی ببیند که اصلاً از مؤلفش باخبر نیست ولو روی دیوار نوشته باشد که از کاتبش بی خبر است، یک تکه کاغذی به دست او رسید این مطالب در آن نوشته از کاتبش بی خبر است چون در بحثهای علمی هیچ کاری به آن گوینده نیست اینجا جای «انظر الی ما قال» است، جای «تُخَذُ الْحَكْمَهُ» است و مانند آن، اما یک وقت کسی می خواهد زمام تربیتی خود را به دست کسی بدهد به دنبال او حرکت کند از حرف او طرّفی ببندد او را الگوی خود قرار بدهد یا رفیق خود قرار بدهد یا امین خود قرار بدهد یا وکیل خود قرار بدهد و مانند آن، یک کار عملی می خواهد با او انجام بدهد اینجا هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی مَنْ قَالَ» این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» فرمود این مطلب حق است «لَا حَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۴) ولی شما بخواهید به دنبال اینها که این شعار را بدهند حرکت بکنید سر از خوارج در می آورید شما نمی دانید اینها چه مقصود بدی دارند که در این گونه از موارد که بخواهی به دنبال کسی راه بیفتی یا کسی را به دنبال خودت بیاوری یا با هم به دنبال کسی حرکت کنی صحابتی، رفاقتی، شرکتی در رأی باشد هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی مَنْ قَالَ» این «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» برای این زمینه است. در سوره ی مبارکه ی «عبس» آنجا که دارد «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (۵) آنجا که دارد «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» خب مستحضرید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این حدیث هست «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» ای الی «علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» (۶) حضرت فرمود اینکه خدای سبحان فرمود هر کسی نظر کند و نظریه بدهد که چه غذایی می خورد یعنی هر کس نظر کند نظریه بدهد که کتاب چه کسی را می خواند، درس چه کسی می خواهد برود، پای منبر چه کسی می خواهد بنشیند، کتاب و مقاله چه کسی را می خواهد بخواند «فلینظر علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» آخر این می خواهد به این عمل کند، باور کند، به دنبال این راه بیفتد پس این چنین نیست که انسان وقتی بخواهد استادی انتخاب بکند رفیقی انتخاب بکند شاگرد انتخاب بکند می خواهد برای کسی درس بگوید حالا «انظر الی ما قال» هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی مَنْ قَالَ» برای کسی می خواهد درس بگوید مگر برای هر کسی می شود درس گفت، با کسی می خواهد مباحثه کند مگه با هر کسی می شود مباحثه کرد؟ فرمود: «فلینظر علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» بنابراین جمع بین اینها آن است که یک وقت یک مطلب علمی است آدم کار ندارد گوینده ای کیست، یک مطلب ریاضی یا غیر ریاضی است می خواهد حل کند اینجا ولو منافق هم باشد اما یک وقت می خواهد ترتیب اثر علمی بدهد، با او هماهنگ باشد، او را به شاگردی بپذیرد یا هم بحثی بپذیرد یا استادی بپذیرد این هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی مَنْ قَالَ» «إِيَّاكُمْ وَخُضْرَاءَ الدَّمَنِ» (۷).

- ٣- (١٤) . مشكاهالأنوار، ص ١٣٤ .
- ٤- (١٥) . نهج البلاغه، حكمت ١٩٨ .
- ٥- (١٦) . سوره ی عبس، آیه ی ٢٤ .
- ٦- (١٧) . الكافي، ج ١، ص ٥٠ .
- ٧- (١٨) . الكافي، ج ٥، ص ٣٣٢ .

اما اینکه شهدا وارد برزخ می شوند شهیدانه و زنده وارد برزخ می شوند مستحضرید که انسان دوتا مرگ دارد یک مرگ بدنی دارد که اثرش همین جواز دفن است که طیب می گوید این مُرده است، مرگی مربوط به روح اوست و قلب اوست که حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود یک عده مُردند «الصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ ... وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»^(۱) که این از بیانات نورانی آن حضرت در نهج البلاغه است، خب بعضیها مُردند قلبشان مُرده است، جانشان مُرده است ولی چون بدن زنده است اجازه ی دفن ندارند وقتی این بدن از نظر طیب مُرد اجازه ی دفن می دهند این «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» برای اجازه ی دفن است اما آن مرگ خیر، این چنین نیست بعضیها زنده اند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» این تازه اول حیات اوست اینکه نمی میرد وقتی انسان برابر سوره ی مبارکه ی «انفال» زنده شد دیگر مرگ برای او نیست اگر همین موقعیت را حفظ بکند شهید این را بارور کردند، شکوفا کردند این حیات را حیاتِ بالغه کردند و باخبرند فقط بدنشان مُرده است که اجازه ی دفن دارند و «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هست اما آنکه باخبر می شود، آگاه می شود و مطلع است جانِ آنهاست آنها می دانند که چه کسی راه آنها را ادامه داده، چه کسی در چه مقطع خاصی از راه اوست اینها «يَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ»^(۲) این برای آنکه شهید زنده وارد برزخ، البته عالمان دین هم این چنین اند آنها هم زنده وارد برزخ می شوند آنها می دانند چه کسی به تشییع جنازه شان می آید و چه حالتی دارند برای چه منظور می آید همه ی اینها را می فهمند و طلب مغفرت هم می کنند البته.

ص: ۴۶۶

۱- (۱۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

مطلب بعدی آن است که این جریان که گفته شد «لَتَنْتَحِدَنَّ عَلَيْهِمْ مَسَاجِدًا» این در تفسیر مراغی و امثال مراغی این حرف هست چندتا روایت اینها نقل کردند که شما قبور را مسجد قرار ندهید البته در فقه ما امامیه هم هست که نماز در قبرستان مکروه است این کراهتها هم به معنی «أقلّ ثواباً» هست نه آن حضاضتی که در کراهتهای دیگر است ولی اگر آن مقبور و آن قبر برکت الهی باشد نظیر حرما، حکم مسجد را خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را ایشان در بحث مکان مصلی دارد بالأخره این ذوات قدسی که خلیفه ی الهی اند اسامی اینها ملحق به اسامی مبارک ذات اقدس الهی شد و خانه ی اینها، قبر اینها ملحق به خانه ی الهی یعنی مسجد شد هم مساجد جزء «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» (۱) هستند، هم حرماهای اهل بیت (علیهم السلام) جزء «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» هستند آن وقت ثوابهایی که برای نماز در حرم هست ایشان می شمارند که معادل با کدام مسجد است ثواب نماز در حرم کدام شخصیت معادل با ثواب نماز کدام مسجد است؟ این را ایشان هم ذکر کردند خب اینها مستثنای اند برای اینکه جزء «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» هستند اینها نه تنها مکروه نیست بلکه مستحب است و فضایل فراوانی دارد. مشکل اساسی اینها این است که اینها معنای توسل، معنای تقرّب اینها را درک نکردند خیال می کنند که کسی از غیر ذات اقدس الهی حاجت می خواهد خیر، شما که قبول کردید نماز وسیله است این «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۲) را که امضا کردید این اصل اول، کسی به این آیه استدلال نمی کند که توسل به اولیای الهی را با این آیه درست کند و گرنه این تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه خود عام است که احدی تجویز نمی کند این دو، اما «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» توسل را تثبیت می کند توسل به غیر خدا برای آن است که خود ذات اقدس الهی دستور داد این کار شما را زودتر و بهتر به من نزدیک می کند یا پیام و اجابت مرا زودتر و بهتر به شما می رساند نماز وسیله است، روزه وسیله است، عبادتهای دیگر وسیله است، توبه وسیله است، اقرار به گناه وسیله است این «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» اینکه فرمود: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۳) خب صبر مگر واجب الوجود است یا فعلی از افعال ماست؟ ما که به صبر استعانت می جوئیم، ما که به صلوات استعانت می جوئیم این صبر و صلوات که فعل اند موجود خارجی ممکن اند به انسان وابسته اند ما از اینها کمک می خواهیم درست است که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۴) اما آنها توحید است اینها وسیله ی آن توحید است در شرک که فرقی نیست شما بخواهید به فعل استعانت کنی یا به شخص استعانت کنی یا به شیء استعانت کنی الآن ما شب و روز از هوا استفاده می کنیم، از نور استفاده می کنیم، از آفتاب استفاده می کنیم، از ماه استفاده می کنیم ما وقتی احتیاج به نور داریم یا می خواهیم گرم بشویم مگر از شمس استفاده نمی کنیم یا از نور ماه استفاده نمی کنیم حالا چه صنایع ما بخواهد انرژی هسته ای داشته باشد از آسمان کمک بگیرد یا بدنهای ما مرتّب ما داریم استفاده می کنیم ما برای رفع عطشمان مگر از آب استفاده نمی کنیم، ما برای رفع خستگی مان از هوای آزاد استفاده نمی کنیم اینها وسیله ی نیل ما به کمالات عادی ماست، خب اگر ما از شمس و قمر استفاده می کنیم برای اینکه نور بگیریم این توسل است اولیای الهی علی و اولاد علی که از هزارها شمس و قمر بالاترند حالا ما اگر از اینها کمک گرفتیم به جایی مشکل برمی خورد مگر ما آفتاب پرستیم _ معاذ الله _ یا ماه پرستیم ولی بالأخره از اینها کمک می گیریم یا نمی گیریم این توسل به شمس است دیگر ذات اقدس الهی این شمس را تیر قرار داده برای اینکه ما بهره بگیریم اگر کسی خفاش بود کور بود طرّفی نمی بندد و اگر کسی بینا بود استفاده می کند اگر کسی از انسان کاملی که به مراتب از شمس و قمر بالاتر است کمک گرفت نور خواست این محدودی پیدا می کند؟ بنابراین توسل به معنای عبادت نیست عبادت را ذات اقدس الهی به خود اختصاص داد ما هم می گوئیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۵) این حصر است و خودش فرمود اینها وسیله اند شما را زودتر و بهتر می رسانند ما می گوئیم «فقد جعلت الإقرار بالذنب اليك وسيلتي» (۶) خدایا من باید توسل داشته باشم دیگر شما گفتی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» من اقرار خودم را وسیله قرار می دهم خب این فعل من است

دیگر خب آنها که به مراتب از این بالاترند که بنابراین معنای توسل این نیست که کسی قائل باشد اینها مستقل اند، ذاتاً کار انجام می دهند نه خیر اینها موجودات شریف الهی اند ذات اقدس الهی اینها را با آن نورانیت آفریده و منشأ خیرات اند برای همه خود آنها هم با همین دعاها را هم خودشان خواندند هم این مناجات شعبانیه را هم آن صلواتهای مخصوص هنگام زوال روز ماه پربرکت شعبان را، ادعیه ماه رجب را خواندند به ما هم آموختند شما بگویید «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي» خدایا گفתי وسیله بیاور من اقرارم را وسیله قرار دادم «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي»، اعتقاد به اینکه تو ربّ منی این اعتقاد یک موجود امکانی است دیگر این را وسیله قرار دادم بنابراین آنچه را که در تفسیر مراغی و امثال مراغی آمده که خلیفه ی دوم وقتی آگاه شده از عراق که قبر دانیال آنجاست، قبر دانیال نبی را تخریب کرد یا دستور داد مسمور کنند و اثری از آن قبر نباشد این سخنها ناصواب است و هیچ اثری علیه توحید نخواهد داشت یعنی این توسلها و هیچ زمینه ای هم برای مکتبهای باطل اینها به همراه نخواهد داشت، خب.

ص: ۴۶۷

۱- (۲۱) . سوره ی نور، آیه ی ۳۶.

۲- (۲۲) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

۳- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۴- (۲۴) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.

۵- (۲۵) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.

۶- (۲۶) . بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.

مطلب دیگر اینکه در همان جریان قبر دانیال گفتند که الواحی بود، اوراق بود که ملاهم و اخبار خوب در آن بود آن را هم گفتند دفن کنید این بسیاری از برکات را از بین برده است با اینکه اینها جزء «فِي بُيُوتِ أُولَئِكَ لَبِيسٌ لَّيْسَ بِهَا إِلَهٌ وَلَا نُورٌ» (۱) است توحید معنایش این است که صدر و ساقه عالم را خدا اداره می کند، تأثیرات را ذات اقدس الهی می دهد خدای سبحان آنها را منشأ برکت قرار داده و برای ما در تشریح و تکوین هیچ فرق ندارد ما الآن شب و روز در تکوین از توسل بهره می گیریم هیچ کس نمی گوید که حالا من چون موحدم در اتاق را چرا باز کنم از آفتاب کمک بگیرم یا از قمر کمک بگیرم اینکه با خود خدای واحد احد این دستور را به ما داده است، خب بنابراین این سخن، سخن ناصواب است این «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً» اگر یک سخن باطلی بود قرآن یقیناً ابطال می کرد.

اما ارقام اینها سه نفر بودند یا چهار نفر یا پنج نفر بودند اینها اساسی ندارد مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان می فرماید اینکه برخیها گفتند هفت نفر بودند و هشتمی شان کلب بود و برای اینکه قبلاً «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ» (۲) اینجا «واو» آورد معلوم می شود که این «واو» همان «واو» ثمانیه است که در کتاب مغنی و اینها مستحضرید که مطرح کردند که «واو»، «واو» ثمانیه است وقتی عدد تمام شد ما هم در فارسی همین طور است دیگر وقتی در فارسی چند چیزی می خواهیم ذکر بکنیم اینها را با یک ویرگول می نویسیم آن آخری را با «واو» می نویسیم این شاید همان است این مشخص نمی کند که اینها هفت نفر بودند این را هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نمی کند که ما دلیلی نداریم که اینها هفت نفر بودند این هم رجم به غیب است خب شما وقتی می خواهید بشمارید می گوید فلان کس، فلان کس و فلان کس این معنایش این نیست که پایان در همه جا همین طور است دیگر.

ص: ۴۶۸

۱- (۲۷). سوره ی نور، آیه ی ۳۶.

۲- (۲۸). سوره ی کهف، آیه ی ۲۲.

پرسش: « رَجْمًا بِالْغَيْبِ » استاد قبل از این آمده بعضیها جدای از آن دوتای قبلی آوردند.

پاسخ: اینها هم همین طور است دیگر اینها هم این چنین نیست که اینهایی که می گویند خدای سبحان به پیامبرش فرمود تو « فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا » (۱) آنها نه از وحی استفاده کردند نه آنجا حضور داشتند می شود « رَجْمًا بِالْغَيْبِ » دیگر این « رَجْمًا بِالْغَيْبِ » یک واسطه العقد است که قبلی را به بعدی، بعدی را به قبلی وصل می کند خب اینها از کجا می دانند با اینکه فرمود: « مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ » این قلیل همین انبیا و اولیا هستند که از راه وحی می فهمند دیگر و گرنه از کجا معلوم می شود که هفت نفر بودند چون هیچ سندی ندارد و خود ذات اقدس الهی این سه جمله را فرمود، فرمود هیچ کسی جز افراد کم نمی دانند یک، تو هم بخواهی مرا کنی، جدال کنی مرایی که ظاهر الحجیه باشد بکن تو از کسی از آنها استفتا نکن برای اینکه آنها بلد نیستند که کجا می توانند بدانند « وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا » (۲) این نکره هم در سیاق نفی است فرمود از اینها بخواهی استخبار کنی که اینها می دانند که چند نفر بودند از کجا بدانند اینها که هیچ کسی باخبر نبود از رقم و عدد اینها که بنابراین « وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا » چون اینها نمی دانند و آنها می دانند انبیا الهی اند که از راه وحی می دانند تو هم که بخواهی مرا کنی مرای ظاهر، حالا تتمه مطالب ان شاء الله برای روز بعد.

ص: ۴۶۹

۱- (۲۹). سوره ی کهف، آیه ی ۲۲.

۲- (۳۰). سوره ی کهف، آیه ی ۲۲.

Your browser does not support the audio tag

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱)

جریان اصحاب کهف را ذات اقدس الهی به عنوان یک آیت الهی مطرح فرمود. برای آیات الهی حکم فراوانی است خداوند برخی از حکمت‌های این آیه بزرگ الهی را تبیین کرد گذشته از آن معارف توحیدی که در این قصه تعبیه شد ادب اجتماعی اصحاب کهف را هم ملحوظ داشت اینها در هنگام حکم کردن یا خواستن هرگز امر نمی کنند یک، و جنبه فردی را لحاظ نمی کنند دو، فکر جمعی را ملحوظ نگه می دارند و کسی را هم مورد خطاب شخصی قرار نمی دهند که کار را بر او تحمیل کنند این فرهنگ محاوره با مواسات و مساوات و برادری و هماهنگی همراه است ملاحظه بفرمایید تعبیراتی که اینها دارند این است که بالاخره یک نفر در بین اینها یک سن بیشتری شاید داشت اما هیچ کسی را به عنوان شخص معین خطاب نکرد که تو برو بازار، تو برو شهر چیزی تهیه کن و خودش هم دستور نداد که چه کسی به بازار برود، چه کسی به شهر برود (فابعثوا أحدکم) شما یک نفر را انتخاب بکنید که از طرف شما به شهر برود آذوقه تهیه کند این احترام به افکار دیگران گذاشتن فکر جمعی را ملحوظ داشتن و داعیه ریاست نداشتن این جاذبه ای برای قلوب هست (فابعثوا أحدکم بورقکم هذه إلى المدینه فلینظر أیها أزکی طعاماً) به فکر اینکه ارزان تر چیزی، «أرخص طعاماً» نفرمود که چه کسی ارزان تر می دهد فرمود چه کسی طیب و پاک تر و حلال تر می دهد به دنبال ارزانی نباشید به دنبال طهارت و طیب بودن آن غذا باشید (فلینظر أیها أزکی طعاماً) بعد فرمود: (إنهم إن يظهروا علیکم یرجموکم) یک وقت است که رجم به وسیله محکمه قضایی است آن یک حکم خاصی دارد یک گروه مخصوصی در شرایط خاصی آن حکم را اجرا می کنند یک وقت جنبه عمومی دارد یعنی فرهنگ این مردم این است که شما را سنگسار می کنند چون همه اینها شما را مهدورالدم می دانند وقتی ملتی کسی را مهدورالدم دانست او را سنگسار می کند همگان در قتل شما شرکت می کنند نه اینکه محکمه ای باشد و شما را محکوم به رجم بکنند نظیر بعضی از احکام قضایی اسلام آن طور نیست همان طوری که در سوره مبارکه «هود» یا یونس آن گونه از سوره گذشت می گفتند (لنخرجنکم من أرضنا أو لتعودن فی ملتنا) یعنی ما همه مردم شما را سنگسار می کنیم این نشان آن است که کفر و شرک برای اینها یک اصل شد توحید را مزاحم شرک می پنداشتند گفتند: (إنهم إن يظهروا علیکم یرجموکم أو یعیدوکم فی ملتهم ولن تفلحوا إذا أبدا) آن گاه فرمود ما در این شرایط صرف اینکه اینها را که فتنه خاص الهی بودند، فتنه ای بودند مؤمن شدند اینها را از معارفمان برخوردار کنیم غرض این نبود خواستیم مردم شهر را هم از این آیه الهی برخوردار کنیم آنها که مؤمن بودند مؤمن تر می شوند، آنها که مؤمن نبودند ایمان می آورند خواه در مبحث توحید، خواه در مبحث معاد این گروهها هستند آنها که در جریان توحید و خداشناسی موحد بودند مؤمن تر می شوند، آنها که

درباره □ معاد مؤمن بودند مؤمن تر می شوند این خاصیت را دارد آنهایی هم که شک داشتند برهان برای آنها اقامه می شود این (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) (۲) برای آنها عملی خواهد شد اگر تاکنون حجّتی بر اینها اقامه نشده است اکنون حجّتی اقامه می شود که خداوند هیچ ملّتی را بدون حجّت نمی گذارد حالا یا نبی است یا امام است یا عالم اند یا نایبان ائمه اند یا این گونه از آیات الهی است. فرمود در چنین شرایطی ما مردم را بر اوضاع اینها مطلع کردیم هم اینها که عالم بودند آگاه تر بشوند، هم آنها که جاهل بودند آگاه بشوند که وعد الهی حق است این وعد در برابر وعید نیست جامع وعد و وعید است یعنی خداوند وعده داد و همچنین وعید داد پارسایان را و تبهکاران را که بعد از مرگ حسابی هست، کتابی هست، دوزخی هست، بهشتی هست اینها وعد الهی است و قیامت را هم یوم الميعاد می گویند خدا وعده داده است که در آینده اینها را زنده کند و به حساب اینها «ان كان حقًّا» برسد، «ان كان باطلاً» هم برسد (وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَمُوا) هم اینها که عالم بودند عالم تر بشوند، هم آنها که جاهل بودند عالم بشوند، هم در مسئله مبدأ هم در مسئله معاد که یک قدرت غیبی دارد جهان را اداره می کند (لِيُغْلَمُوا أَنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا) قیامت شک بردار نیست مشابه این تعبیر قبلاً هم گذشت این (لَا رَيْبَ فِيهِ) که در قرآن کریم آمده معادل آن بالضروره ای است که در کتابهای عقلی مطرح است وقتی گفتند «الأربعة زوج» جهت قضیه بالضروره است یا گفته شد (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) یعنی بالضروره (وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (۳) یعنی بالضروره اینها قضایای ممکنه نیست اگر خواستیم به اینها جهت بدهیم جهت اینها ضرورت است. درباره □ قرآن هم این چنین است اگر گفتیم «إنه حق»، «إنه هدی»، «إنه علم» اینها قضیه است اگر خواستیم به این قضیه جهت بدهیم اینها را موجه کنیم می گوئیم (لَا رَيْبَ فِيهَا)، (الم □ ذَلِكَ الْكِتَابُ) این (لَا رَيْبَ فِيهِ) (۴) است یعنی حق است بالضروره، معاد (رَبُّنَا إِنَّكَ جَمِيعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ) (۵) یعنی بالضروره، «المعاد حق لا ريب فيه»، «القرآن حق لا ريب فيه» این (لَا رَيْبَ فِيهِ) قرآن به مثابه □ بالضروره ای است که در کتابهای عقلی است یعنی هیچ جای تردید نیست یعنی بین الرشد اینجا هم فرمود: (وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا) خبر محذوف است یعنی «إنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بِالضَّرُورَةِ»، «إِنَّ الْمَعَادَ آتٍ بِالضَّرُورَةِ».

ص: ۴۷۰

۱- (۱) . سوره □ ابراهیم، آیه □ ۱۳.

۲- (۲) . سوره □ انفال، آیه □ ۴۲.

۳- (۳) . سوره □ انعام، آیه □ ۱۰۳.

۴- (۴) . سوره □ بقره، آیات ۱ _ ۲.

۵- (۵) . سوره □ آل عمران، آیه □ ۹.

پرسش: این بزرگواران خودشان می گفتند (رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) این قضیه با این همه طول و تفصیلش یعنی سبب می شود که اینها بفهمند؟

پاسخ: نه، اینها نه اینها یک گوشه بودند اکثری مردم شهر بودند اینها اشاره شد عالم بودند علمشان بیشتر می شود برای اینکه آیات انفسی را در خود مشاهده کردند اما توده □ مردم می فرماید: (وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ) عَثُور یعنی اطلاع، «أَعْتَر» یعنی مطلع کرد فرمود ما مردم شهر را با این جریان که یکی رفت غذا تهیه بکند مطلع کردیم که یک عده در کهف هستند چرا ما

این کار را کردیم؟ تا مردم شهر اگر عالم بودند عالم تر بشوند، اگر جاهل بودند عالم بشوند چه درباره مبداء، چه درباره معاد هم بفهمند که وعد الله حق است (وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا) یعنی «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بِالضَّرُورَةِ»، خب.

چه موقع ما اینها را مطلع کردیم؟ (إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ) این کسی که رفته حالا این ورق را، این سکه را حالا یا مضروب یا غیر مضروب یا سکه بود یا شمش نقره بود بالأخره این ورق بر هر دو اطلاق می شود هم بر سکه مضروب هم بر غیر مضروب. مردم شهر مطلع شدند که عده ای در کهف هستند این مردم درباره اینها بعد هم اینها دیگر رحلت کردند دیگر حیاتشان را ادامه ندادند چون قرآن کتاب تاریخ و داستان و اینها نیست که اینها مثلاً چند ساعت زنده بودند بعد چطور شدند آن نکات حدیثیاس قصه را ذکر می کند که بشود بالحق، مردم درباره اینها تنازع می کردند که ما چه کنیم با اینها؟ حالا در کهف را ببندیم که کسی آن منطقه نرود یا نه، راه دیگری و اثر دیگری داشته باشیم آنها که بالأخره کاملاً مطلع شدند یا زمام امر را به دست گرفتند یا تفکر این اصحاب کهف در آنها یک رشد و بلوغی ایجاد کرد که رهبری گروهی را به عهده گرفتند اینها گفتند ما اینجا را مسجد می سازیم، عده ای گفتند ما دهنه این غار را می بندیم که کسی از حال اینها باخبر نشود مزاحمشان نشود رفت و آمد نشود عده ای گفتند نه، ما اینجا را مسجد می سازیم برای تبرک. مسجد هم مستحضرید که یک اصطلاح توحیدی است، یک اصطلاح الهی است آنها یعنی مشرکان عبادت داشتند ولی از محلّ عبادتشان به عنوان معبد یاد می کردند نه به عنوان مسجد آنها که می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) آن بتکده یا امثال بتکده را معبد می نامیدند ولی مسجد نمی گفتند مسجد یک اصطلاح الهی و قرآنی است یعنی انبیای دیگر هم همین عنوان را داشتند (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) (۲) هم شاهد این اصطلاح قرآنی و الهی بودن اوست، خب درباره اینکه ما چه بکنیم تنازع می کردند قبل از جریان بیداری اصحاب کهف و آمدن یکی از اینها به شهر کسی از حال اینها باخبر نبود «و الا لو كان لبان» اطلاع مردم شهر از اصحاب کهف از آن وقتی شروع شد که اینها بیدار شدند یکی از اینها به شهر رفت برای اینکه طعام زکّی تهیه کند قبلاً کسی عبور نکرده بود و آگاه نشده بود بعد از اینکه از این وضع آگاه شدند که عده ای سه قرن خوابیدند و بعد بیدار شدند عده ای گفتند برای اینکه کسی مزاحم آنها نشود ما دهنه غار را ببندیم حالا بعد از اینکه اینها مُردند، عده ای گفتند نه، حیف است که ما اینجا را رها کنیم اینجا باید منشأ برکت باشد (لِنَتَّخِذَنَ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) در این فضایی که مردم درباره اینها اختلاف می کردند ما اینها را از این صحنه آگاه کردیم که به آن هدف اصلی برسند حالا یا اینجا مسجد می شود یا نمی شود یا دهنه غار را می بندید عده آن است که شما به مبدئاتان عالم بشوید، به معاداتان عالم بشوید بدانید که (أَنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا) عده آن است.

ص: ۴۷۱

۱- (۶). سوره زمر، آیه ۳.

۲- (۷). سوره جن، آیه ۱۸.

پرسش: این (لَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُعباً) (۱) دلیل بر این نیست که مردم می دانستند اینجا خبری هست؟

پاسخ: نه، این «لو» است دیگر به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود منظره □ آنها طوری بود که اینها در عین حال که خوابیده بودند (تَحَسَّبُوهُمْ أَتَقَاطُأً وَهُمْ رُقُودٌ) (۲) این چشمها باز بود این منظره، منظره □ هولناک بود که هر کس آن منظره را می دید از ترس فرار می کرد این منظره را ذات اقدس الهی برای صیانت و نگهبانی اینها به این حالت به اینها داد و گرنه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آن عصر نبود به صورت «لو» ذکر کرد فرمود به قدری وضع اینها غیر عادی بود که اینها خواب بودند ولی هر بیننده ای اینها را زنده می دید و اگر تو یعنی آیها المخاطب آنجا می رفتی (وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُعباً) فرار می کردی (لَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُعباً).

پرسش: حاج آقا بیان قرآن بر اینکه اینجا مسجد ساخته بشود جواز یا عدم جواز است چه می تواند باشد؟

پاسخ: این حرف آنهاست قرآن نفی نکرده این کار را حالا- ان شاء الله عرض می کنیم اینکه برخی از وهابیت و عده ای هم اصرار دارند روایاتی هم آوردند که مبدا شما قبر را مسجد قرار بدهید حالا آن روایات را هم از تفسیر مراغی و غیر مراغی عرض می کنیم، خوب.

قرآن نفی نکرده این سخن را که این سخن، سخن باطلی است اگر این سخن، سخن باطل بود قرآن نفی می کرد، خوب. (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا) بعد ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود عده ای درباره رقم این اصحاب که اینها اصحاب کهف اند رقم هم هستند، مرقوم هم هستند از عدد اینها و رقم اینها هم در آن دیوان و لوح و امثال اینها ثبت شده بود اینها اختلاف کردند (سَيَقُولُونَ) که اصحاب کهف (ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ) (۳) سه نفر بودند آن سنگ گله هم در راه اینها را همراهی کرده است (وَيَقُولُونَ) قول دوم آن است که (خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ) اینها پنج نفر بودند ششمی اینها سنگ اینها بود این حرفها (رَجْمًا بِالْغَيْبِ) است در تاریکی تیر انداختن است و هدف را نشناختن است و آگاه نبودن است اینها نه به دلیل عقلی تمسک کردند نه به دلیل نقلی کسی که چیزی را نمی داند می شود رجم به غیب (وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ) قول سوم آن است که گفتند اصحاب کهف هفت نفر بودند هشتمی اینها سنگ اینها بود خوب این هم رجم به غیب است فرمود: (قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ) خدا می داند که اینها چند نفر بودند این برای شما فایده ای ندارد حالا یا سه نفر یا چهار نفر یا هفت نفر (مِمَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ) انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) می دانند خیلی از افراد مؤمن می دانند (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) شما وقتی بخواهید مراء کنی، جدال کنی، گفتگو کنی باید گفتگوی ظاهر داشته باشی حالا یا نص یا ظاهر یک دلیل معتبر داشته باشی اگر ظهوری در کار نیست یک تعبیر ظاهری نداری، یک دلیل ظاهری نداری خوب نباید مراء کنید دیگر قول باطل است بعد فرمود: (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا) (۴) از اینها استفتا نکن چون فتوای این مطلب نزد اینها نیست انبیا و اولیا از راه علم غیب می دانند که حالا تفسیر این ان شاء الله مربوط به روز بعد.

ص: ۴۷۲

۱- (۸) . سوره □ کهف، آیه □ ۱۸.

۲- (۹) . سوره □ کهف، آیه □ ۱۸.

۳- (۱۰). سوره كهف, آيه ۲۲.

۴- (۱۱). سوره كهف, آيه ۲۲.

اما مطالبی که مربوط به سؤالهای قبلی است یکی از آن مطالب این است که گفته شد این «إياكم و خضراء الدمن» (۱) اختصاصی به جریان نکاح ندارد هر جا یک زرق و برقی هست، هر جا یک ظاهر سازی هست ولی باطنش آلوده است پرهیز کنید گفتند که کسی که حرفهای خوب می زند ولی معتقد نیست باور ندارد شما هم باور نکنید ممکن است این تعبیر با «لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال» (۲) مثلاً هماهنگ نباشد یا با «خذ الحکمه ولو من المشرکین» (۳) هماهنگ نباشد مشابه این بحث قبلاً گذشت که یک وقت کسی یک فکر علمی محض دارد این فکر علمی محض در مسائل ریاضی، در مسائل طبیعی یا مسائل دیگر علمی محض ولو انسان در کتابی ببیند که اصلاً از مؤلفش باخبر نیست ولو روی دیوار نوشته باشد که از کاتبش بی خبر است، یک تکه کاغذی به دست او رسید این مطالب در آن نوشته از کاتبش بی خبر است چون در بحثهای علمی هیچ کاری به آن گوینده نیست اینجا جای «انظر الی ما قال» است، جای «خذ الحکمه» است و مانند آن، اما یک وقت کسی می خواهد زمام تربیتی خود را به دست کسی بدهد به دنبال او حرکت کند از حرف او طرّفی ببندد او را الگوی خود قرار بدهد یا رفیق خود قرار بدهد یا امین خود قرار بدهد یا وکیل خود قرار بدهد و مانند آن، یک کار عملی می خواهد با او انجام بدهد اینجا هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی من قال» این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «کَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» فرمود این مطلب حق است «لا حکم الا لله» (۴) ولی شما بخواهید به دنبال اینها که این شعار را بدهند حرکت بکنید سر از خوارج در می آورید شما نمی دانید اینها چه مقصود بدی دارند که در این گونه از موارد که بخواهی به دنبال کسی راه بیفتی یا کسی را به دنبال خودت بیاوری یا با هم به دنبال کسی حرکت کنی صحابتی، رفاقتی، شرکتی در رأی باشد هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی من قال» این «کَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» برای این زمینه است. در سوره مبارکه «عبس» آنجا که دارد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) (۵) آنجا که دارد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) خب مستحضری از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این حدیث هست (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) ای الی «علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» (۶) حضرت فرمود اینکه خدای سبحان فرمود هر کسی نظر کند و نظریه بدهد که چه غذایی می خورد یعنی هر کس نظر کند نظریه بدهد که کتاب چه کسی را می خواند، درس چه کسی می خواهد برود، پای منبر چه کسی می خواهد بنشیند، کتاب و مقاله چه کسی را می خواهد بخواند «فلینظر علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» آخر این می خواهد به این عمل کند، باور کند، به دنبال این راه بیفتد پس این چنین نیست که انسان وقتی بخواند استادی انتخاب بکند رفیقی انتخاب بکند شاگرد انتخاب بکند می خواهد برای کسی درس بگوید حالا «انظر الی ما قال» هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی من قال» برای کسی می خواهد درس بگوید مگر برای هر کسی می شود درس گفت، با کسی می خواهد مباحثه کند مگه با هر کسی می شود مباحثه کرد؟ فرمود: «فلینظر علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه» بنابراین جمع بین اینها آن است که یک وقت یک مطلب علمی است آدم کار ندارد گوینده ای کیست، یک مطلب ریاضی یا غیر ریاضی است می خواهد حل کند اینجا ولو منافق هم باشد اما یک وقت می خواهد ترتیب اثر علمی بدهد، با او هماهنگ باشد، او را به شاگردی بپذیرد یا هم بحثی بپذیرد یا استادی بپذیرد این هم «انظر الی ما قال»، هم «انظر الی من قال» «إياكم و خضراء الدمن» (۷).

۱- (۱۲). الکافی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲- (۱۳). غررالحکم و دررالکلم، ص ۵۸.

- ٣- (١٤) . مشكاهالأنوار, ص ١٣٤ .
- ٤- (١٥) . نهج البلاغه, حكمة ١٩٨ .
- ٥- (١٦) . سورة عبس, آيه ٢٤ .
- ٦- (١٧) . الكافي, ج ١, ص ٥٠ .
- ٧- (١٨) . الكافي, ج ٥, ص ٣٣٢ .

اما اینکه شهدا وارد برزخ می شوند شهیدانه و زنده وارد برزخ می شوند مستحضرید که انسان دوتا مرگ دارد یک مرگ بدنی دارد که اثرش همین جواز دفن است که طیب می گوید این مُرده است، مرگی مربوط به روح اوست و قلب اوست که حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود یک عده مُردند «الصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ ... وَ ذَلِكُمْ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (۱) که این از بیانات نورانی آن حضرت در نهج البلاغه است، خب بعضیها مُردند قلبشان مُرده است، جانشان مُرده است ولی چون بدن زنده است اجازه دفن ندارند وقتی این بدن از نظر طیب مُرد اجازه دفن می دهند این (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) برای اجازه دفن است اما آن مرگ خیر، این چنین نیست بعضیها زنده اند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) این تازه اول حیات اوست اینکه نمی میرد وقتی انسان برابر سوره مبارکه «انفال» زنده شد دیگر مرگ برای او نیست اگر همین موقعیت را حفظ بکند شهید این را بارور کردند، شکوفا کردند این حیات را حیات بالغه کردند و باخبرند فقط بدنشان مُرده است که اجازه دفن دارند و (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) هست اما آنکه باخبر می شود، آگاه می شود و مطلع است جان آنهاست آنها می دانند که چه کسی راه آنها را ادامه داده، چه کسی در چه مقطع خاصی از راه اوست اینها (يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ) (۲) این برای آنکه شهید زنده وارد برزخ، البته عالمان دین هم این چنین اند آنها هم زنده وارد برزخ می شوند آنها می دانند چه کسی به تشییع جنازه شان می آید و چه حالتی دارند برای چه منظور می آید همه اینها را می فهمند و طلب مغفرت هم می کنند البته.

ص: ۴۷۴

۱- (۱۹). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲- (۲۰). سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

مطلب بعدی آن است که این جریان که گفته شد (لَتَتَّذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا) این در تفسیر مراغی و امثال مراغی این حرف هست چندتا روایت اینها نقل کردند که شما قبور را مسجد قرار ندهید البته در فقه ما امامیه هم هست که نماز در قبرستان مکروه است این کراهتها هم به معنی «أقلّ ثواباً» هست نه آن حضاضتی که در کراهتهای دیگر است ولی اگر آن مقبور و آن قبر برکت الهی باشد نظیر حرماها، حُکم مسجد را خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را ایشان در بحث مکان مصلی دارد بالأخره این ذوات قدسی که خلیفه الهی اند اسامی اینها ملحق به اسامی مبارک ذات اقدس الهی شد و خانه اینها، قبر اینها ملحق به خانه الهی یعنی مسجد شد هم مساجد جزء (فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ) (۱) هستند، هم حرماهای اهل بیت (علیهم السلام) جزء (فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ) هستند آن وقت ثوابهایی که برای نماز در حرم هست ایشان می شمارند که معادل با کدام مسجد است ثواب نماز در حرم کدام شخصیت معادل با ثواب نماز کدام مسجد است؟ این را ایشان هم ذکر کردند خب اینها مستثنای اند برای اینکه جزء (فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ) هستند اینها نه تنها مکروه نیست بلکه مستحب است و فضایل فراوانی دارد. مشکل اساسی اینها این است که اینها معنای توسل، معنای تقرّب اینها را درک نکردند خیال می کنند که کسی از غیر ذات اقدس الهی حاجت می خواهد خیر، شما که قبول کردید نماز وسیله است این (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۲) را که امضا کردید این اصل اول، کسی به این آیه استدلال نمی کند که توسل به اولیای الهی را با این آیه درست کند وگرنه این تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است که احدی تجویز نمی کند این دو، اما (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) توسل را تثبیت می کند توسل به غیر خدا برای آن است که خود ذات اقدس الهی دستور داد این کار شما را زودتر و بهتر به من نزدیک می کند یا پیام و اجابت مرا زودتر و بهتر به شما می رساند نماز وسیله است، روزه وسیله است، عبادتهای دیگر وسیله است، توبه وسیله است، اقرار به گناه وسیله است این (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) اینکه فرمود: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۳) خب صبر مگر واجب الوجود است یا فعلی از افعال ماست؟ ما که به صبر استعانت می جوئیم، ما که به صلوات استعانت می جوئیم این صبر و صلوات که فعل اند موجود خارجی ممکن اند به انسان وابسته اند ما از اینها کمک می خواهیم درست است که (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (۴) اما آنها توحید است اینها وسیله اند آن توحید است در شرک که فرقی نیست شما بخواهید به فعل استعانت کنی یا به شخص استعانت کنی یا به شیء استعانت کنی الآن ما شب و روز از هوا استفاده می کنیم، از نور استفاده می کنیم، از آفتاب استفاده می کنیم، از ماه استفاده می کنیم ما وقتی احتیاج به نور داریم یا می خواهیم گرم بشویم مگر از شمس استفاده نمی کنیم یا از نور ماه استفاده نمی کنیم حالا چه صنایع ما بخواهد انرژی هسته ای داشته باشد از آسمان کمک بگیرد یا بدنهای ما مرتب ما داریم استفاده می کنیم ما برای رفع عطشمان مگر از آب استفاده نمی کنیم، ما برای رفع خستگی مان از هوای آزاد استفاده نمی کنیم اینها وسیله اند نیل ما به کمالات عادی ماست، خب اگر ما از شمس و قمر استفاده می کنیم برای اینکه نور بگیریم این توسل است اولیای الهی علی و اولاد علی که از هزارها شمس و قمر بالاترند حالا ما اگر از اینها کمک گرفتیم به جایی مشکل برمی خورد مگر ما آفتاب پرستیم _ معاذ الله _ یا ماه پرستیم ولی بالأخره از اینها کمک می گیریم یا نمی گیریم این توسل به شمس است دیگر ذات اقدس الهی این شمس را تیر قرار داده برای اینکه ما بهره بگیریم اگر کسی خفاش بود کور بود طرّفی نمی بندد و اگر کسی بینا بود استفاده می کند اگر کسی از انسان کاملی که به مراتب از شمس و قمر بالاتر است کمک گرفت نور خواست این محدودی پیدا می کند؟ بنابراین توسل به معنای عبادت نیست عبادت را ذات اقدس الهی به خود اختصاص داد ما هم می گوئیم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (۵) این حصر است و خودش فرمود اینها وسیله اند شما را زودتر و بهتر می رسانند ما می گوئیم «فقد جعلت الإقرار بالذنب اليك وسيلتي» (۶) خدایا من باید توسل داشته باشم دیگر شما گفتی (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) من اقرار خودم را وسیله قرار می دهم خب این فعل من است

دیگر خب آنها که به مراتب از این بالاترند که بنابراین معنای توسل این نیست که کسی قائل باشد اینها مستقل اند، ذاتاً کار انجام می دهند نه خیر اینها موجودات شریف الهی اند ذات اقدس الهی اینها را با آن نورانیت آفریده و منشأ خیرات اند برای همه خود آنها هم با همین دعاها را هم خودشان خواندند هم این مناجات شعبانیه را هم آن صلواتهای مخصوص هنگام زوال روز ماه پربرکت شعبان را، ادعیه ماه رجب را خواندند به ما هم آموختند شما بگویید «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي» خدایا گفתי وسیله بیاور من اقرارم را وسیله قرار دادم «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي»، اعتقاد به اینکه تو ربّ منی این اعتقاد یک موجود امکانی است دیگر این را وسیله قرار دادم بنابراین آنچه را که در تفسیر مراغی و امثال مراغی آمده که خلیفه دوم وقتی آگاه شده از عراق که قبر دانیال آنجاست، قبر دانیال نبی را تخریب کرد یا دستور داد مسمور کنند و اثری از آن قبر نباشد این سخنها ناصواب است و هیچ اثری علیه توحید نخواهد داشت یعنی این توسلها و هیچ زمینه ای هم برای مکتبهای باطل اینها به همراه نخواهد داشت، خب.

ص: ۴۷۵

- ۱- (۲۱) . سوره نور، آیه ۳۶.
- ۲- (۲۲) . سوره مائده، آیه ۳۵.
- ۳- (۲۳) . سوره بقره، آیه ۴۵.
- ۴- (۲۴) . سوره فاتحه، آیه ۵.
- ۵- (۲۵) . سوره فاتحه، آیه ۵.
- ۶- (۲۶) . بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.

مطلب دیگر اینکه در همان جریان قبر دانیال گفتند که الواحی بود، اوراق بود که ملاهم و اخبار خوب در آن بود آن را هم گفتند دفن کنید این بسیاری از برکات را از بین برده است با اینکه اینها جزء (فِي يُبُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ) (۱) است توحید معنایش این است که صدر و ساقه عالم را خدا اداره می کند، تأثیرات را ذات اقدس الهی می دهد خدای سبحان آنها را منشأ برکت قرار داده و برای ما در تشریح و تکوین هیچ فرق ندارد ما الآن شب و روز در تکوین از توسل بهره می گیریم هیچ کس نمی گوید که حالا من چون موخدم در اتاق را چرا باز کنم از آفتاب کمک بگیرم یا از قمر کمک بگیرم اینکه با خود خدای واحد احد این دستور را به ما داده است، خب بنابراین این سخن، سخن ناصواب است این (لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) اگر یک سخن باطلی بود قرآن یقیناً ابطال می کرد.

اما ارقام اینها سه نفر بودند یا چهار نفر یا پنج نفر بودند اینها اساسی ندارد مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان می فرماید اینکه برخیها گفتند هفت نفر بودند و هشتمی شان کلب بود و برای اینکه قبلاً (سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ) (۲) اینجا «واو» آورد معلوم می شود که این «واو» همان «واو» ثمانیه است که در کتاب مغنی و اینها مستحضرید که مطرح کردند که «واو»، «واو» ثمانیه است وقتی عدد تمام شد ما هم در فارسی همین طور است دیگر وقتی در فارسی چند چیزی می خواهیم ذکر بکنیم اینها را با یک ویرگول می نویسیم آن آخری را با «واو» می نویسیم این شاید همان است این مشخص نمی کند که اینها هفت نفر بودند این را هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نفی می کند که ما دلیلی نداریم که اینها هفت نفر بودند این هم رجم به غیب است خب شما وقتی می خواهید بشمارید می گوئید فلاان کس، فلاان کس و فلاان کس این معنایش این نیست که پایان در همه جا همین طور است دیگر.

ص: ۴۷۶

۱- (۲۷) . سوره نوره، آیه ۳۶.

۲- (۲۸) . سوره کهف، آیه ۲۲.

پرسش: (رَجْمًا بِالْغَيْبِ) استاد قبل از این آمده بعضیها جدای از آن دوتای قبلی آوردند.

پاسخ: اینها هم همین طور است دیگر اینها هم این چنین نیست که اینهایی که می گویند خدای سبحان به پیامبرش فرمود تو (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) (۱) آنها نه از وحی استفاده کردند نه آنجا حضور داشتند می شود (رَجْمًا بِالْغَيْبِ) دیگر این (رَجْمًا بِالْغَيْبِ) یک واسطهالعقد است که قبلی را به بعدی، بعدی را به قبلی وصل می کند خب اینها از کجا می دانند با اینکه فرمود: (مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ) این قلیل همین انبیا و اولیا هستند که از راه وحی می فهمند دیگر و گرنه از کجا معلوم می شود که هفت نفر بودند چون هیچ سندی ندارد و خود ذات اقدس الهی این سه جمله را فرمود، فرمود هیچ کسی جز افراد کم نمی دانند یک، تو هم بخواهی مرا کنی، جدال کنی مرایی که ظاهرالحجیه باشد بکن تو از کسی از آنها استفتا نکن برای اینکه آنها بلد نیستند که کجا می توانند بدانند (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا) (۲) این نکره هم در سیاق نفی است فرمود از اینها بخواهی استخبار کنی که اینها می دانند که چند نفر بودند از کجا بدانند اینها که هیچ کسی باخبر نبود از رقم و عدد اینها که بنابراین (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا) چون اینها نمی دانند و آنهایی هم که می دانند انبیا الهی اند که از راه وحی می دانند تو هم که بخواهی مرا کنی مرای ظاهر، حالا تتمه مطالب ان شاءالله برای روز بعد.

ص: ۴۷۷

۱- (۲۹). سوره كهف، آیه ۲۲.

۲- (۳۰). سوره كهف، آیه ۲۲.

آیات ۲۱ تا ۲۲ سوره کهف ۸۷/۱۱/۲۰

Your browser does not support the audio tag

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعِدَ اللَّهُ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتَ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)»

جریان اصحاب کهف مدتی با تقیه گذشت چون برخی از اینها در دستگاه حکومت ستمی داشتند زندگی با تقیه در کوتاه مدت ممکن است ولی در درازمدت توان فرساست مخصوصاً در حکومتی که شرک در همه ی مظاهر آن حکومت نفوذ دارد و این عده هم در بسیاری از مسائل حکومتی حضور دارند تحمیل تقیه بر این افراد بسیار سخت است چه اینکه در صدر اسلام عده ای چند صباحی در مکه تقیه کردند ولی بعد به طرف حبشه یا مدینه هجرت کردند تقیه ی درازمدت را هم قرآن کریم امضا نمی کند برای کسی که کودک نباشد، پیرزن و پیرمرد نباشد، بیمار نباشد آن را امضا نمی کند در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۹۷ به این صورت آمده «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» کسی که نتواند دینش را در جایی حفظ بکند در هنگام مرگ فرشته ها با آنها از راه عتاب برخورد می کنند اینها را ظالم به نفس می دانند یک، و در هنگام جان دادن هم با عتاب برخورد می کنند دو، و از اینها می پرسند «فِيمَ كُنْتُمْ» در چه وضعی بودید یعنی این چه وضعی است که داشتید؟ اینها در پاسخ می گویند «كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» عده ای ما را استضعاف کردند فرشته ها در جواب می گویند «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (۱) خب زمین خدا وسیع است آن شهر یا روستا نشد، شهر یا روستای دیگر اگر «أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» چه اینکه در بخشهای دیگر قرآن کریم آمده است «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَأَيَّ آفَاعٍ بُدُونِ» {۲} چرا هجرت نکردی «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» اینها نمی توانند بگویند ما مستضعف بودیم البته کودکان، سالمندان، بیماران حرجی بر اینها نیست ولی عده ای که توان هجرت دارند به بهانه ی اینکه ما مستضعفیم و ما را مستضعف کردند و نتوانستیم احکام دینی را اجرا کنیم اینها معذور نیستند مگر اینکه هجرت هم برای اینها مقدور نباشد. اصحاب کهف بعد از مدتی که به ستوه آمدند گفتند ما باید جایی برویم، کاری بکنیم که قیام الهی باشد و دهها برکت بر قیام اینها مترتب شده است صدها نفر از این قصه باخبر شدند آگاه شدند متبته شدند درباره ی کیفیت خواب درازمدت تحقیق کردند درباره ی کهفشان تحقیق کردند درباره ی سخنان اینها تحقیق کردند کهفهایی را شناسایی کردند اگر این چند نفر به حال تقیه در همان شهر افسوس یا شهرهای دیگر می مُردند که این همه برکات به همراه نداشت لذا اینها قیام کردند «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲).

۱- (۱). سوره ی نساء، آیه ی ۹۷.

۲- (۳). سوره ی کهف، آیه ی ۱۴.

مطلب دیگر اینکه ضمیرهایی که اینها برگردانند این ضمیر جمع مذکر سالم است و این ضمیر جمع مذکر سالم که به بُتْها برمی گردد دو منظر هست یکی اینکه چون بت پرستها آثار معقول را بر این بتها بار می کردند لذا قرآن کریم ضمیر جمع مذکر سالم را به اینها ارجاع می کنند نظیر آن چوبهای منحوت و تراشیده شده قرآن می فرماید: «اللَّهُمَّ ارْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطْشُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أُمَّ لَهُمْ أَذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» (۱) یک راه و منظر دیگر آن است که آنکه ارباب حقیقی اینهاست این مجسمه ها و تمثالها نیستند اینها یا به ملائکه معتقد بودند که می گفتند اینها بنات الله اند یا به قدیسن بشر نظیر عیسای مسیح (سلام الله علیه) یا عزیز اینها را تقدیس می کردند که اگر ضمیر جمع مذکر سالم هست به همان ارباب برمی گردد نه به این چوب و سنگها. در آیه محل بحث سخن از آلهه است نه سخن از بتهای حسی و تراشیده شده. آیه این است که اینها «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً» آیه ی پانزده این سوره که گذشت این است «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ لُؤْلُؤًا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ» یعنی «علی الآلهه» «بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ» (۲) ضمیر جمع مذکر سالم که به این آلهه برمی گردد در حقیقت به لحاظ آن آلهه ی راستین است نه تمثال و تندیس و مجسمه های آن آلهه.

مطلب بعدی آن است که اینها که خوابیدند انسان مادامی که بیدار است با بدن ارتباط تنگاتنگ دارد این بدن مترمّن است، این بدن متمکن است انسان زمان و مکان را در اثر ارتباط با این بدن حفظ می کند می تواند بگوید من چه مقدار راه رفتم یا چند ساعت اینجا نشستم یا چند ساعت مشغول کار بودم با حدس می تواند بفهمد اما وقتی خوابید ارتباط با بدن بسیار ضعیف می شود، وقتی مُرد ارتباطش از این بدن تقریباً قطع می شود، وقتی که خوابید یا مُرد آنچه که در زمان و زمین است یعنی این پیکر اینکه نمی فهمد آنکه می فهمد نه مترمّن است نه متمکن، گاهی می بینید کارهای ده ساله، دوازده ساله را در ظرف چند دقیقه این شخص در عالم رؤیا می بیند انجام داده داستانهای مبسوطی را می بیند از کودکی اش تا دوران سالمندی اش را می بیند که پشت سر گذاشته همه در عالم رؤیا برای او یکی پس از دیگری مجسم می شود چه موقع به مکتب رفته، چه موقع به دبستان و دبیرستان رفته، چه موقع به حوزه و دانشگاه رفته همه ی اینها با آن امتدادی که در خارج داشتند برای این شخص در عالم رؤیا متمثل می شود یا گاهی خواب می بیند به زیارت فلان مشهد مبارک رفته، به فلان عتبه مبارک ی رفته و این راه طولانی را طی کرده رفته آمده در ظرف چند دقیقه هم بیشتر خوابش طول نکشید. انسان وقتی که فاصله اش از بدن قطع می شود یا کم می شود وارد عالم برزخ می شود آنجا همه ی این حرکتهای متمثل حرکت است زمانها متمثل حرکت است مکانها متمثل مکان است و اگر یک وقت بیدار شد چون خود را با بدن مرتبط می بیند از راه مقایسه و سنجش حکمی می کند و گرنه او زمان را درک نکرده این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه که فرمود: «أَيُّ الْجَدِيدِينَ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَوْمًا» (۳) از آن غرر بیانات حُطَب مبارک حضرت است این خطبه همان خطبه ای است که ابن ابی الحدید می گوید من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزاربار این خطبه را خواندم و هر بار این خطبه را خواندم «إِلَّا وَقَدْ أَحْدَثْتُ عِنْدِي رَوْعًا وَخَوْفًا وَعِظَةً» (۴) برای من تازگی داشت و هنوز هم که هنوز است اگر کسی اهل نظر باشد می داند که حلّ آن خطبه مقدر و ابن ابی الحدیدها نیست که چگونه انسان سرمدی می شود این «کان» به چه کسی برمی گردد «أَيُّ الْجَدِيدِينَ طَعَنُوا» طعن یعنی کوچ کردن، انسانه چه شب بمیرد سرمدی می شود، چه روز بمیرد سرمدی می شود خب آن کسی که زمانی فکر می کند که

توان فهم این خطبه را ندارد فرمود انسان همین که شب مُرد سرمدی می شود «کان» چه بر او سرمد می شود؟ زمان سرمد می شود؟ شب سرمد می شود؟ روز سرمد می شود؟ یعنی یک امر سیال گذرا می شود سرمد یا یک چیز دیگر بر او سرمد می شود؟ «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ طَعْنُوا» انسان چه شب کوچ بکند، چه روز کوچ بکند هر کدام از اینها برای او سرمدی می شود، خب وقتی که در شب یا روز خوابید یا مُرد از نبش زمان می آید بالا وقتی از نبش زمان بیاید بالا نه روز است نه شب، نه یوم است نه بعض یوم، نه سیصد سال قمری است نه ۳۰۹ سال شمسی ولی برمی گردد به تن آن وقت با مقایسه این حرفها را می فهمد آدم که پنج ساعت نمی خوابد که این تن پنج ساعت در رختخواب افتاده آن روح که رابطه اش را از این بدن کم کرده او نه زمان مند است نه مکان دار حالا که این شد انسان واقعاً نمی فهمد که چقدر خوابیده مگر اینکه با مقایسه بفهمد همین معنا در حال مرگ هست منتها به نحو اشد، اگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» آن بزرگواری که گفتند از ارمیای پیامبر بود یا بزرگان دیگر آیه ۲۵۹ سوره ی مبارکه ی «بقره» آن هم شرحش همین است «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعِيدَ مَوْتِهَا فَأَمَّا آتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ» از همین قبیل است خب با اینکه درباره ی او گفته شد او ارمیای پیامبر بود بالأخره انسان وقتی رخت بر بست آنکه می ماند در خاک او که درک نمی کند یعنی تن، آنکه درک می کند که دیگر در نبش زمان نیست آن وقت چه چیزی را بفهمد؟ وقتی برگشت به تن بر اساس مقایسه می گوید «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ»، «مِتَّ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و مانند آن هیچ برهانی هم ندارد اگر سؤال بکند به چه دلیل می گوید «لست أدري» برای اینکه آنجا که بودند که زمانی نبود، اینجا که تن من افتاده او هم که اهل درک نیست من هم از راه قیاس و حدس و امثال ذلک می گویم برهانی بر مسئله ندارد که کسی با ضرس قاطع بگوید من سیصد سال خوابیدم یا دویست سال خوابیدم و مانند آن.

ص: ۴۷۹

- ۱- (۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.
- ۲- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۵.
- ۳- (۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱.
- ۴- (۷) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

اما جریان اینکه مُرده ها برمی گردند به خانه هایشان سری به خانه هایشان می زنند، باخبرند، حرفها را می شنوند اینها همه اش حق است اما اینها برای کسانی است که بعد از مدّتی با اینها گفتگو می شود و تازه نمردند افرادی که تازه مُردند اینها چند قِسم اند بعضیها کاملاً متوجّه اند که مُردند چه کسانی به تشیعشان می آیند، چه کسانی به تشیعشان نمی آیند و حتی از اینها خواهش می کنند بیشتر باشید اینکه گفتند در تشیع دیگر سلام نکنید بگذارید همه ذکرشان را بگویند «لا اله الا الله» بگویند برای همین است در موقع تشیع حرف نزنید شما نمی دانید به این بیچاره چه می گذرد، نمی دانید او از شما چه توقع دارد و کجا دارد می رود که وجود مبارک حضرت امیر این صحبت را دارد، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این صحبت را دارد حضرت دید در تشیع جنازه کسی دارد لبخند می زند فرمود: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرَهُمْ كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرَهُمْ وَجِبَ» (۱) فرمود اینها خیال می کنند مرگ برای دیگری است خب اینها هم پس فردا می میرند خب چه التماس می کند این میّت که فقط «لا اله الا الله» بگویند اذکار الهی بگویند، ولایتی باشید این حرفها را بزنید شوخیها و خنده و سلام و علیک و اینها را بگذارید کنار مکروه است که انسان به تشیع کننده سلام بکند با اینکه این همه فضیلت برای سلام کردن هست مکروه است بگذارید این آقا که دارد می رود با اذکار طیب و طاهر مشیّعین برود خب بعضیها واقعاً می فهمند که مُردند چه کسانی می آیند به تشیعشان و درک می کنند، بعضیها دفعتاً می بینند اوضاع عوض شده یا اینها را نمی بینند اصلاً شما این روایت کلمه ی احقّاب را حالا ان شاء الله اگر به سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» رسیدیم که دارد «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۲) شاید این روایات نورانی خوانده بشود شما این کلمه ی احقّاب را ببینید در بحارالأنوار آنجا در روایت هست که عده ای بعد از احقّابی از عذاب مثلاً هشتاد سال، بیشتر یک قرن عذاب تازه یادشان می آید که پیغمبر آنها کسی بود که قرآن بر او نازل شده هنوز نام مبارک حضرت یادشان نمی آید خب کسی که اهل نماز فقط یک مسلمان شناسنامه ای بود یک مسلمان شناسنامه ای مگر این تاّمه ی مرگ می گذارد چیزی به یاد آدم بماند؟ در آن روایت حضرت فرمود بعد از احقّابی از عذاب تازه به یادشان می آید چون تا این سؤالها را جواب ندهند در عذاب اند دیگر همین سؤالهای قبر بالأخره سؤال، جواب می خواهد «مَنْ رَبِّكَ»، «مَنْ نَبِيِّكَ»، «مَا كِتَابُكَ»، «مَا قِبْلَتُكَ»، «مَا دِينُكَ» اینها را باید جواب بدهند تا جواب ندادند در عذاب اند بعد از احقّابی از عذاب تازه یادشان می آید که پیغمبر آنها کسی است که قرآن بر او نازل شد ولی نام مبارک حضرت هنوز یادشان نیست حالا- ان شاء الله به «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ» که رسیدیم ان شاء الله این روایت ممکن است خوانده بشود ولی شما حتماً به کتاب شریف بحارالأنوار مراجعه کنید کلمه ی احقّاب آنجا بحثهای برزخ را می بینید که چه کسانی می فهمند مردند، چه کسانی نمی فهمند مُردند، چه کسانی یادشان می آید، چه کسانی یادشان نمی آید هر کسی این سؤالها را جواب نداد در عذاب است مستحضرید این سؤالها هم الفبای دین است مشکلات دین را، مشکلات فقه و اصول را که کسی در قبر سؤال نمی کند که همین الفبای دین را سؤال می کند خب چطور می شود یک عده جواب نمی دهند و به عذاب قبر گرفتار می شوند خب کسی نداند قبله اش کجاست؟ کتابش چیست؟ دینش چیست؟ از او سؤال می کنند دینت چیست؟ می گوید نمی دانم برای اینکه اسلام برای او ملکه نشد فشار مرگ تمام ذرّات بدن را آسیب می رساند قبلاً که بدون تخدیر موضعی این دندان را می کشیدند از این سالمندان سؤال کنید که چه درد فراوانی داشت سؤال کردن لازم نیست که انبر بگذارند این دندان را بخوانند بکشند خب خیلی درد می آید مرگ یعنی همین یعنی چرا درد می آید؟ برای اینکه می خواهند زنده ای را بمیرانند دیگر، چرا یک تکه گوشت اگر بخوانند از بدن ما قیچی کنند درد می آید؟ برای اینکه میته می شود دیگر می خواهند بمیرانند دیگر مرگ یعنی همین از تمام ذرّات بدن این روح جدا می شود مگر کار آسانی است تاّمه ی موت مگر آسان است؟ این همه دعا، ضحّه، ناله ای که ائمه دارند برای همین است دیگر اگر تمام ذرّات بدن ما را بخوانند

قیچی کنند تحمل پذیر نیست که مرگ هم حقیقتاً یعنی حقیقتاً همین است اگر یک تکه گوشت را بخواهند بمیرانند درد می آید مرگ هم از تمام ذرات بدن این روح را می کشند بیرون خب انسان باید قبلاً رفته باشد تا اینکه تعلقش کم بشود وقتی حواسش جای دیگر است علاقه اش کم است به آسانی جان می دهد. مگر این حواس می گذارد برای کسی اگر دین ملکه نباشد مگر یادش است که کتاب او چه کسی است او می ماند نمی داند چکار بکند قبله ات چیست؟ نمی داند، امامت کیست؟ نمی داند واقعاً یادش نیست بعد از احقابی از عذاب‌های تازه به یادش می آید نام مبارک حضرت هنوز یادش نمی آید می گوید پیغمبر من کسی است که قرآن بر او نازل شد چنین صحنه ای ما در پیش داریم، خب بنابراین اینها که آدمهای عادی اند به زحمت می فهمند مُردند اما آنهایی که کج راهه رفتند که هنوز برایشان روشن نیست ولی آنکه وجود مبارک حضرت امیر بعد از جریان صفین و غیر صفین در قبرستان آمد سخنرانی کردند آنها افراد تازه مرده نبودند که این یک، و گاهی هم ممکن است که ولی خدا منتظر کرامتی باشد و آنها را درک بکنند دو، افرادی هم که می آیند سری به خانه هایشان می زنند افراد تازه مرده نیستند و اگر هم تازه مرده بودند جزء مؤمنانی بودند که قبر برای آنها «روضه من ریاض الجنّه» (۳) بود و اما جریان قلب بدر که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرکان حجاز را در چاهی انداخت با آنها سخن گفت آنها عذاب را درک می کنند دیگر، دیگر نمی دانند چه خبر است ولی عذاب شعله را می بینند «حفره من حُفر النیران» را می بینند آن هم پیغمبر دارد با اینها سخن می گوید اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مُرده ای سخن گفت دلیل این نیست که هر کسی می تواند با آنها رابطه برقرار کند.

ص: ۴۸۰

۱- (۸) . الکافی، ج ۸، ص ۱۶۸ _ ۱۶۹.

۲- (۹) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۰.

۳- (۱۰) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

مسئله‌ی خواب این چنین است، مسئله مرگ این چنین است، اصحاب کهف هم بالأخره به مقصد رسیدند مردم را هم به مقصد رساندند یکی از اینها که وارد شهر شد برای تهیه غذا خب مستحضرید کسی که برای سیصد سال قبل است چهره‌ی او، قیافه‌ی او، لهجه‌ی او، لباس او، ادبیات و فرهنگ او و مهم تر از همه آن پول و سکه‌ی او که برای عهد دقیانوس بود همه‌ی اینها نشان می‌داد که این برای سیصد سال قبل است و همه هم به دنبال این بودند که اینها کجا رفتند؟ خب همه منتظر بودند باخبر بشوند و باخبر شدند و کلاً اوضاع آن منطقه عوض شد این هم که دارد «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ» شاید ناظر به این باشد که وضع فرهنگ عمومی عوض شد عده‌ی زیادی ایمان آوردند این مؤمنین غالب شدند بر غیر مؤمنین و اینها گفتند اینجا را ما دیوار بچینیم و دهنه‌ی غار را ببندیم چرا؟ اینها را مسجد می‌سازیم «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» این احتمال هست بالأخره، پس اینها یک تلاش و کوشش کردند منطقه‌ی او را عوض کردند، کرامتی را هم به مردم نشان دادند با همین خوابی که خدای سبحان انامه‌ی اینها و ایقاز اینها را به عهده گرفته بعد فرمود ما اینها را خواباندیم، ما اینها را بیدار کردیم، ما اهل بلد را هم به حال اینها متوجه کردیم عثور اهل ولد به عنایت ما بود، «أَعْتَرْنَا عَلَيْهِم» خواباندن اینها «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (۱) بیدار کردن اینها به عهده‌ی ما بود «بَعَثْنَاهُمْ» ما خواباندیم، ما بیدار کردیم، ما مردم شهر را آگاه کردیم می‌شود کرامت الهی این با قیام چندتا جوان حل شد یک وقت است کسی می‌خواهد بیدار می‌شود یک امر عادی است درست است هر کاری که می‌شود تحت ربوبیت خدای سبحان است اما خدای سبحان هر خوابی را به خود اسناد نمی‌دهد فرمود این سه، چهارتا کار را ما کردیم ما خواباندیم، ما بیدار کردیم، ما مردم را روشن کردیم این فضیلتی بود برای قیام این جوانها که فرمود: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» (۲) و مانند آن، پس بنابراین برکات فراوانی را اینها به همراه داشتند.

ص: ۴۸۱

۱- (۱۱). سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱.

۲- (۱۲). سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۳.

پاسخ: این تمثّل برزخی است دیگر در برزخ ما گفتیم تمثّل برزخی است مثل حرکت برزخی این تمثّل برزخی است حرکت برزخی است یا تمثّل حرکت است صبح برزخی است یا تمثّل صبح است این غدوّ و عَشَى برای برزخ است نسبت به قیامت کبرا و گرنه اگر صبح باشد، شب باشد باید زمینی باشد به دور شمس بگردد و این شبانه روز پیدا بشود، بشود غدوّ و عَشَى اما وقتی که «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعُنُوا فِيهِ كَأَن عَالِيَهُمْ سَرْمَدًا» (۱) دیگر شب و روزی نیست، لیل و نهاری نیست، خب.

فرمود اینها نزاع می کردند مسئله مهم در این نیست که حالا اینها چند نفر بودند و چه کسی همراهشان بود اینها چون مهم نبودند قرآن کریم اینها را ذکر نکرده اما مسئله ی درازمدت بودن چون سهم تعیین کننده ای درباره ی معاد دارد این را چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۵۹ بیان فرمود: «يَلِ لَيْلَتٍ مِّائَةٌ عَامٍ» هم اینجا فرمود: «فَصَرَّبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكُهْفِ سِتْرَيْنِ عَدَدًا» (۲) بعد آن سنین عدد را هم در بخش پایانی مشخص فرمود، فرمود: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (۳) چون این سهم تعیین کننده ای دارد که این کار ممکن است انسان در درازمدت بخوابد و بعد بیدار بشود و نپوسد همان طوری که سیصد سال یک بدن نمی پوسد، یک لباس نمی پوسد سه هزار سالش هم همین طور است مرحوم آقا علی حکیم (رضوان الله علیه) شاید وقتی به مناسبتی به عرضتان رسید مرحوم آقا علی حکیم وقتی از حوزه ی اصفهان آمدند حوزه ی تهران تدریس فلسفه سالیان متمادی به عهده ی ایشان بود ایشان کتابهای فراوانی دارد یکی از کتابهایشان سبیل الرشاد فی علم المعاد است این را در باب معاد نوشتند اوایل این رساله ی شریف قصه ی مرحوم ابن بابویه قمی را ایشان نقل می کنند ابن بابویه آن پدر در قم دفن است در همین خیابان ارم در نزدیک مقبره ی مرحوم هیدجی و حاج سعید قمی این پدر است که در قم دفن است ابن بابویه معروف در تهران نزدیک مزار حضرت عبدالعظیم (رضوان الله علیهما) آنجا دفن است، خب ابن بابویه معروف بود مرحوم آقا علی حکیم تقریباً برای دویست سال قبل است ایشان در اوایل رساله می نویسد که در اثر بارش باران شدید بود و آب گرفتگی آن قسمت از قبرستان بعضی از قبور فرو ریخت یکی از آن قبری که فرو ریخت وقتی که رفتند مرمت کنند دیدند یک جنازه ی تازه ای است با کفن تازه اوایل نمی دانستند که این قبر چه کسی است و این شخص محترم چه شخصی است بعد وقتی که مراجعه کردند به مسئولان آن منطقه فهمیدند این قبر ابن بابویه است مردم متدین تهران یکی پس از دیگری آمدند به زیارت قبر ابن بابویه مرحوم آقا علی حکیم در همان رساله اش می فرماید ده روز یا بیست روز الآن چون تازگی نگاه نکردم ده روز یا بیست روز من صبر کردم که این فشار جمعیت کم بشود خب مردم می آمدند هم به زیارت حضرت عبدالعظیم هم به زیارت این فقیه نامی، بعد از اینکه اوضاع کمی آرام شد من خودم شخصاً رفتم حضرت عبدالعظیم کنار مقبره ی این بزرگوار این بدن طیب و طاهر را تازه دیدم خب این برای هشتصد سال است دیگر همین ابن بابویه است این را آقا علی حکیم نقل می کند رفتم و دیدم بله طیب و طاهر است بدن سالم است، کفن سالم است فاصله ی مرحوم آقا علی با مرحوم ابن بابویه هشتصد سال است تقریباً دیدم طیب و طاهر است این جای تعجب نیست اگر سیصد سال نگه داشت سه هزار سال هم می تواند نگه بدارد، الی الأبد هم می تواند نگه بدارد، خب گاهی بارانی منشأ پیدایش بسیاری از برکات می شود آدم نمی داند این آب گرفتگی برای چیست؟ این قبر برای چه خراب شده؟ آن وقت شاید نگران بشود که چرا قبلاً تعمیر نکردند خب این همه برکات متوجه این است دیگر شما این سبیل الرشاد فی علم المعاد مرحوم آقا علی حکیم را بخوانید حتماً این را ببینید تا روشن بشود که این یک امر قطعی الهی است ذات اقدس الهی قادر است که بخواباند در

درازمَدّت بعد بیدار کند اِماتَه کند در درازمَدّت بعد اِحیا کند اینها آسان است حالا آنکه صد سال بود دیگر حالا این هشتصد سال بود دیگر، خب.

ص: ۴۸۲

۱- (۱۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱.

۲- (۱۴). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱.

۳- (۱۵). سوره ی کهف، آیه ی ۲۵.

پرسش: اگر مثل بدن هست ولی این بدن نیست پس بدن چه می شود؟

پاسخ: بدن الآن مثل دنیا است دیگر این سه تا مسئله بود یکی اینکه روح عین روح قبلی است چون زوال ندارد، یکی اینکه انسان عین انسان قبلی است چون اصالت با روح است این هم تبدل ندارد، سوّمی اینکه الآن هر لحظه بدن امسالی ما مثل بدن ده سال قبل است نه عین او برای اینکه چندین بار این روزانه دارد عوض می شود کسی که هشتاد سال زندگی کرده لااقل ده بار کل بدن عوض شده ما اگر می گوئیم بدن من یا بدن زید عین بدن دوران کودکی ماست این را بر اساس مسامحه عرفی می گوئیم و گرنه نه عقل قبول دارد، نه علم قبول دارد، نه طب قبول دارد، نه آزمایش قبول دارد این روزانه دارد عوض می شود در طی هفت، هشت سال تمام ذرات بدن عوض می شود منتها ما عرفاً می گوئیم این عین همان است اگر بحث عرفی است بله، آن معاد هم عین بدن است اما بحث علمی که شد که ما نمی توانیم بگوئیم این عین اوست و هر جا سخن از بدن است قرآن هم تعبیر به مثل کرده.

پرسش:...

پاسخ: این مصداق است دیگر چون روح با همین بدن به کمال رسید دیگر چرا ما کنار قبور ائمه می رویم؟ چرا دعا این در تربت مستجاب است عند القبر مستجاب است برای اینکه آن ذوات قدسی با همین بدن عبادت کردند و کامل شدند و با همین بدن به مقاماتی رسیدند لذا خدای سبحان به این بدن، به این قبر، به این حرم برکات فراوانی می دهد، خب. روح چون از بین نمی رود در تمام حالات عین اوست بالدقه العقلیه هویت ما هم چون به روح است طبق بیان امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «اصل الانسان لُبّه» (۱) ما عین همان انسان دوران کودکی هستیم بالدقه العقلیه، این مسئله دوم. سوم اینکه بدن ما مثل بدن ده سال قبل است عرفاً ولی بالدقه العقلیه تمام این ذرات عوض شده اینها تحلیل رفته، غذایی که خوردیم جای آنها را گرفته، این گوشت و پوست و خون و همه ی اینها، اینها یکی پس از دیگری تحلیل می رود این غذاهای بعدی جای آنها را پر می کند مثل همان کنار نهر نشستن و عکس ماه و عکس اختر برقرار دیدن است، خب بنابراین این هیچ جای سؤال و تعجب و اینها نیست برای قدرت ذات اقدس الهی اگر چیزی محال عقلی نبود برای ذات اقدس الهی به احسن وجه ممکن است، خب.

ص: ۴۸۳

پرسش: چرا لب را به روح تفسیر می کنید؟

پاسخ: لب چون قلب است دیگر چون قلب و فؤاد و مثلاً فرمود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (1) یا «أُولُوا الْأَلْبَابِ» این همان قلب است که حقیقت ماست آن همان عقل است که حقیقت ماست «أُولُوا الْأَلْبَابِ» به اینها می گویند «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» این قلب ظاهری را که نمی گویند این منافقین را اگر ببرند در آزمایشگاه قلب اِکو کنند، نوار بگیرند آن متخصیص قلب می گوید این قلب مریض نیست اما قرآن می گوید قلب اینها مریض است این قلبی که در قسمت چپ بدن است و مسئولیت او پالایش خون است این در حیوانات هم هست در مؤمن و کافر هم یکسان است.

پرسش: استاد عقل ظاهری را می گوید ظاهراً لب یعنی عقل اصل انسان عقل اوست.

پاسخ: عقلش است دیگر روح، حقیقتی دارد که آن عقل کلّ این حقیقت را دارد اداره می کند آن محور اصلی روح همان عقل اوست دیگر، خب بقیه جزء فروع هستند که در تحت رهبری عقل و حواس او، باصره ی او، لامسه ی او را عقل او دارند اداره می کنند عقل می گوید بین، عقل می گوید نبین، عقل می گوید اینجا را ببین، عقل می گوید آنجا را ببین و مانند آن، خب. اینها آثار و برکاتی بود که اصحاب کهف به همراه داشتند. اما درباره ی این «سَيَقُولُونَ» این «سین» اگر برای آینده ها باشد ترسیم همان قصه است به لحاظ آینده جا برای «سین» هست یعنی خدای سبحان آن قصه را تنظیم کرده فرمود در ظرف این قصه من به شما اطلاع می دهم که بعداً مردم آن شهر یا آیندگان نسبت به رقم اصحاب کهف و عدد اصحاب کهف اختلاف دارند بعضی می گویند سه نفر بودند چهارمی کلبشان بود و بعضیها هم رقم دیگر و اگر نسبت به عصر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که مسیحیها آمدند و یعقوبیه این طور گفتند گروه دیگری جور دیگر گفتند که ناظر به اختلاف نظر مسیحیها باشد در برخورد با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانها این کلمه ی «سَيَقُولُونَ» هم درست است جامع هر دوی اینها هم ممکن است یعنی خدای سبحان اصل قصه را ترسیم کرده بعد آنچه که بعد از این قصه اتفاق می افتد خواه کوتاه مدت، خواه درازمدت «سَيَقُولُونَ» مصحح دارد. و اما درباره ی این «واو» عطف، «واو» ثمانیه این شش تا جمله است اولاً. مفرد نیست جمله است این شش جمله دوّمی بر اوّلی عطف نشد چهارمی بر سومی عطف نشد ولی ششمی بر پنجمی عطف شد سرّش چیست؟ عطف مفرد بر مفرد نیست عطف جمله بر جمله است و آن چهار جمله ی اول بدون عطف اند این دو جمله ی آخر یعنی ششمی بر پنجمی عطف شده است عبارت را ملاحظه بفرمایید «سَيَقُولُونَ» مفعول «يقولون» این جمله ی «ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» در محلّ نصب است تا مفعول باشد برای «يقولون» و هکذا جمله های دیگر «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ» جمله ی اول یعنی «هؤلاء ثلاثة» «رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» این جمله ی «رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» بر جمله ی «ثَلَاثَةٌ» که خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «هم ثلاثة» عطف نشده «وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ» یعنی «أصحاب الكهف خمسة» این يك جمله، جمله ی چهارم، «سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» این سوم، جمله ی چهارم بر اینها عطف نشده فرمود «خمسه و سادسهم كلبهم» جمله ی پنجم «وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ» یعنی «أصحاب الكهف سبعة» این «سَبْعَةٌ» خبر است برای مبتدای محذوف «وَأَمِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» این جمله ی ششم بر جمله ی هفتم عطف شده است ممکن است ما مشابه این در تعبيرات فارسی هم داشته باشیم لکن مرحوم امين الاسلام (رضوان الله عليه) می فرماید بهترین تحقیق را ابوعلی فارسی کرده ایشان يك تحقیق مبسوطی دارد که چون طول می کشد من همه ی آن تحقیق را نقل نمی کنم من تلخیص می کنم، تهذیب می کنم عصاره ی این فرمایش ابوعلی فارسی را بازگو می کنم ایشان آمده گفته که جمله ها در قواعد عربی به چند قسم تقسیم می شوند در بعضی از جاها مصحح عطف

دارند، در بعضی از جاها مصحح عطف ندارند آنجا که معنا تغییر می کند مصحح عطف ندارند، آنجا که معنا تغییر نمی کند مصحح عطف دارند شواهد فراوانی هم ذکر می کنند در جایی که بعضی از جمله ها بر جمله ی دیگر عطف می شود معنا عوض نمی شود و شواهدی را هم ذکر می کنند که اگر جمله ی بعدی بر جمله ی قبلی عطف بشود معنا را عوض می کند این بحث مبسوط را مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان مبسوطاً از ابوعلی فارسی نقل می کند بعد می گوید که این چهار جمله ی قبلی از جاهایی است که اگر عطف بکنند آسیبی به معنا می رساند و جمله ی پنجم و ششم جایی است که اگر عطف بشود آسیبی نمی رساند لذا عطف کردند تفصیلش را رساله ی ابوعلی فارسی دارد، عصاره اش را مرحوم امین السلام در این مجمع البیان دارد عمده آن است که این «واو» ثمانیه که در مغنی و امثال مغنی مطرح است ایشان می فرمایند این معروف نزد علمای نحو نیست «فشیء لا يعرفه النحویون» (۲) بر اساس قواعد نحوی ما واوی داشته باشیم که روی عدد ثامن در بیاید ما چنین چیزی نداریم ممکن است کسی نام گذاری بکند بگوید «واو» ثمانیه ولی «هذا شیء لا يعرفه النحویون» آنها که گفتند ما «واو» ثمانیه داریم یعنی در شمارش از یک تا هفت که رسیدند بدون «واو» ذکر می کنند وقتی به هشت رسیدند «واو» ذکر می کنند یا رقم از یک به هشت برسد پشت سر هم یا اگر چیزی هشت تاست درباره ی آن هشت تایی و هشتمی یا هشت تایی «واو» ذکر می کنند یک شاهد قرآنی هم ذکر می کنند آنچه که در سوره ی مبارکه ی «زمر» آمده در سوره ی مبارکه ی «زمر» آیه ی ۷۱ و آیه ی ۷۳ فرقیان این است در آیه ی ۷۱ سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود: «وَسَيَقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» وقتی دوزخیان وارد دوزخ می شوند در دوزخ باز می شود «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ» تا آخر این در آیه ی ۷۱ که بدون «واو» ذکر شده «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» نه «و فتحت ابوابها» اما در آیه ی ۷۳ به این صورت آمده است «وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» اینجا که سخن از بهشت است چون ابواب بهشت ثمانیه است هشت تاست و درکات و ابواب جهنم هفت تاست آنجا «واو» ذکر نشده اینجا «واو» ذکر شده، حب «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» این شاهدهی که اینجا اقامه کردند به خیال اینکه چون درجات بهشت یا ابواب بهشت هشت تاست به مناسبت این ثمانیه «واو» آوردند اولاً اینها بین ثمانیه و ثامن فرق نگذاشتند یک، و ثانیاً بسیاری از لطایف است که به برکات روایات اهل بیت حل می شود نه با تعبیرات مغنی و امثال مغنی اینکه قبلاً به عرض رسید شیعه باید به جای آن ادبیات جامع المقدمات غیر از عواملی که مرحوم ملا محسن فیض (رضوان الله علیه) نوشته و غیر از صمدیه ای که مرحوم شیخ بهایی تنظیم فرمود یا عبدالصمد تنظیم فرمودند بقیه را باید محققان شیعه بنویسند یک سیوطی شیعه منشی بنویسند یک مغنی و جامع و مطول و مختصر شیعه روش بنویسند تا این مثالها این «واو»ها، این حروف، این کلمات، این جمله ها معنای خاص خودش را داشته باشد الآن این طلبه ها را با این ادبیات ابن هشامها می پروراند حالا انسان می خواهد چیزهایی را خدا غریق رحمت کند شیخناالاستاد مرحوم آقای آقامیرزا هاشم آملی (رضوان الله علیه) می فرمود اینها که پای درس بعضی از آقایان رفته بودند بعد می آمدند پای درس مرحوم آقا ضیاء مرحوم آقا ضیاء می فرمود که من دوتا کار باید بکنم اول باید آنچه که در ذهن شماست از ذهنتان بیرون بیاورم بعد یک مطالب عمیقی را القا بکنم این دو زحمت برای من هست الآن شما هر جا بروید باید اول آنچه را که در ذهن این طلبه ها هست که این «واو»ها و این «الف»ها و این «باء»ها به چه معناست این را از ذهن اینها در بیاورند که این این طوری نیست که ابن هشام گفته، این این طور نیست که فلان عالم سنّی گفته یا سیوطی گفته او هم بالأخره بسیاری از مطالب را از همان بر اساس روال خودشان دارند می گویند دیگر اگر کسی حالا شما نگاه کنید به المیزان ببینید که چرا آنجا «واو» دارد اینجا «واو» ندارد بعضی از جاهاست که برای عظمت جواب حذف می شود در آنجا جواب نقد است یک چیز نقدی است حسی، اما

برای بهشت جواب ندارد از بس با جلال و شکوه است که جوابش محذوف است قابل بیان نیست «ما لا یدرک» است «ما لا یدرک» را نمی شود گفت آن بیان کجا این بیان «واو» ثمانیه کجا؟ خب این را مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) می فرماید: «فشیء لا یعرفه النحویون» (۳) این چیزی نیست که این «واو» ثمانیه اینها ریشه ای داشته باشد که نحوین بفهمند آن وقت فرمود البته آن جمله ای هم که ابن عباس می گوید من می دانم با اینکه قرآن فرمود: «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» اگر دعوی ابن عباس درست باشد این هم به برکت آن است از وجود مبارک پیغمبر شنیده، از حضرت امیر شنیده، از اهل بیت شنیده، وگرنه خود ابن عباس از جای دیگر یاد گرفته باشد که عدد اصحاب کهف چندتاست این نیست فرمود: «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ».

ص: ۴۸۴

۱- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

۲- (۱۸). تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۷.

۳- (۱۹). تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامَتُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتَ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)»

جریان اصحاب کهف را به عنوان یک آیه الهی مطرح می فرماید برکاتی هم که این قصه به همراه دارد یکی پس از دیگری ذکر می کنند آنچه که سودمند نیست آن را تصریح نمی کند که حالا رقمشان هفت تا بود، شش تا بود، کمتر بود، بیشتر بود چون سهمی ندارد اثری ندارد اما این خواب طولانی شان که سیصد سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری است این چون اثر دارد این را ذکر می کند. درباره ی آرایبی که در رقم و عدد اینها ذکر شد سه قول را ذکر فرمود، فرمود: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» این کلمه ی «سین» تسویف را در قول اول ذکر فرمود و در قول دوم و سوم چون عطف بر همان قول اول اند و این «سین» روی قول دوم و سوم هم در می آید دیگر آن را تکرار نفرمود یعنی در قول دوم هم «سَيَقُولُونَ» مطرح است در قول سوم هم «سَيَقُولُونَ».

مطلب بعدی آن است که بعد از نقل قول اول و دوم فرمود: «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» این مثل تیر در تاریکی است که تعبیرات فارسی ما هم همین است سنگ در تاریکی پرت کردن، تیر در تاریکی پرت کردن یعنی هدفی ندارد به مقصد نمی رسد اینها نه خودشان مشاهده کردند، نه از مبدأ و حیانی شنیدند اگر خودشان مشاهده نکردند از صادق امین هم نشنیدند از کجا حرف آنها درست است؟ خب پس این سخنان رجم بالغیب است و این رجم به غیب اختصاصی به قول اول یا قول دوم ندارد بلکه هر دو قول رجم به غیب است به استثنای قول سوم که بحثش خواهد آمد، اگر قول اول و دوم در این جهت فرق می کردند بعد از ذکر یکی از آن دو قول می فرمود «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» و آن قول دیگر را مشمول رجم به غیب نمی دانست از اینکه بعد از قول اول و دوم فرمود: «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» یعنی هیچ کدام از اینها محققانه نیستند اینها نه خودشان بودند تا مشاهده کنند و نه از معصوم شنیدند.

ص: ۴۸۵

پرسش: ببخشید اگر اینها همان جا بالعیان دیده بودند.

پاسخ: اگر دیده بودند ولی فرمود اینها «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» است اگر دیده بودند که قول بود عند حسّ که دیگر درست بود، خب اینها کسی مطلع نشده بود از حالشان بعد از اینکه آن شخص رفت در شهر تا غذا تهیه کند تازه از اصل چنین وجودی باخبر شد گرچه از پیشینیان شنیده بودند عده ای به خارج شهر رفتند اما کجا رفتند؟ چند نفر بودند؟ این برایشان مشخص نیست پس

قول اول و دوم رجم به غیب است جناب فخررازی و بعدها هم در تفسیر مراغی و سایر تفسیرها به عنوان یک مظنه و استناد می گویند قول سوم حق است برای اینکه اگر قول سوم هم رجم به غیب بود ذات اقدس الهی این «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» را بعد از قول سوم ذکر می کرد اما از این جهت که قول اول و دوم را ذکر فرمود آن گاه گفت «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بعد قول سوم را ذکر فرمود معلوم می شود قول سوم حق است این خلاصه ی سخن جناب فخررازی بود اولاً شاید قبل از ایشان هم دیگران هم گفته باشند بعد هم در تفسیر مراغی آمده که اینها استظهار می کنند که قول سوم حق است.

سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی خب چون یک محقق کاملی است مثل فخررازی یا تفسیر مراغی سخن نمی گوید می فرماید این مُشعر است، این اشعار دارد در حدّ یک احتمال است این درست است این اشعار دارد که قول سوم مثل قول اول و دوم رجم به غیب نیست ولی استدلال نمی کنند، استظهار نمی کنند که این ظاهر در این است و دلیل بر این است این یک.

پرسش: بعضی از روایات که از جمله ی اعوان حضرت مهدی (عج) را «سبعة من أصحاب الكهف» می دانند آیا نمی شود با این...

پاسخ: سبعة من أصحاب الكهف می دانند معنایش این نیست که اصحاب كهف هفت تا هستند که اصحاب كهف فراوان اند این سبعة ای است از اصحاب كهف، خب حالا بحث در روایت جداگانه مطرح است.

مطلب بعدی آن است که همین سخن در بحثهای قبلی آمده در آیه ی نوزده آنجا سؤال و جوابی که ردّ و بدل می شود فرمود در آیه نوزده «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاَهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» فرمود ما اینها را از خواب بیدار کردیم تا با یکدیگر گفتگو کنند «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ» این قائل یک نفر است یک نفر سؤال کرد که چقدر در این كهف خوابیدیم؟ «قَالُوا» چون این «قَالُوا» جمع است و اقلّ جمع سه نفر است سه نفر در جواب گفتند «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» این سه نفر که جواب دادند و آن یک نفر که سؤال کرد می شود چهار نفر، بعد دارد «قَالُوا» این «قَالُوا» دوم غیر از «قَالُوا» اول است این «قَالُوا» حدّ اقلش سه نفر است «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» این می شود سه نفر، آنها هم می شود سه نفر، آن سائل اول هم می شود یک نفر این جمعاً می شود هفت نفر این هفت نفر تأیید می کند که آن قولی که دارد «سَبْعَةٌ وَتَأْمُنُهُمْ كَلْبُهُمْ» این درست است. سیدنا الاستاد هم اینجا هم باز محققانه سخن می گوید می فرماید اگر این قائل اول جدای از آنها باشد «قَالُوا» هم جدا باشد «قَالُوا» اول و «قَالُوا» دوم هم جدا باشد و حدّ اقل جمع سه نفر باشد بر اساس همه ی این مبانی ما می توانیم بفهمیم اینها کمتر از هفت نفر نبودند نه هفت نفر بودند فرق یک محقق و غیر محقق این است ما اولاً این «قَالُوا» اول شاید بیش از سه نفر گفتند ما دلیل نداریم بر اینکه سه نفر گفتند، «قَالُوا» دوم هم شاید بیش از سه نفر گفتند حدّ اقلش سه نفر است نه منحصر در سه نفر این دو، یک عده هم ساکت بودند و منتظر آن به چه دلیل ما می توانیم نفی بکنیم لذا یک محقق حرفش این است که از مجموع این سه قول یعنی «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» «قَالُوا» اول، «قَالُوا» دوم از مجموع این سه قول ما می فهمیم کمتر از هفت نفر نبودند نه رقمشان هفت نفر بود این حرف یک محقق است، خب پس درباره ی این تقدیم «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» در حدّ اشعار است این درست است اما نه آن طوری که فخررازی گفته، نه آن طوری که مراغی گفته بخوانند استظهار کنند، استشعار مطلبی است و استظهار مطلبی دیگر و از جمع بندی آن سه قول «قَالَ» هست و «قَالُوا» اول هست و «قَالُوا» دوم بر فرض اینکه همه حرف زده باشند و بر فرض اینکه سه نفر گفته باشند بله هفت نفرند، اما از کجا همه جواب دادند؟ و از کجا «قَالُوا» اول سه نفرند، «قَالُوا» دوم سه نفرند؟ حدّ اقلش سه نفرند نه منحصر در سه نفر، پس باید که درباره ی آن «قَالَ» می فرماید: «مُشَعَّرٌ بِل دَالٌّ» ولی درباره ی «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» می فرماید: «مُشَعَّرٌ» این «دالُّ» بر اینکه کمتر از هفت نفر نبودند را درباره ی آن «قَالَ» و «قَالُوا» و «قَالُوا» فرمود و آنچه که مربوط به «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» است فقط در حدّ اشعار تعبیر فرمودند.

پرسش: آنچه که در دست ماست همان ظاهر است و اصل به احتمالات نمی شود که.

پاسخ: بسیار خب، ظاهر که این «قَالُوا» که ظاهر در سه نفر نیست نه «قَالُوا» اول، نه «قَالُوا» دوم حدّ اقل جمع سه نفر است نه جمع برای سه نفر، خب ظاهری ما در دست نداریم چه ظهوری دارد بر اینکه اینها هفت نفر بودند؟ آن هم اگر قول سومی حق بود دیگر خدای سبحان نمی فرمود: «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» این همه نشان می دهد که کسی عالم نبود.

اما این تعبیر که خودش در همین سوره در آیه ی ۲۵ وقتی فرمود: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» بعد فرمود: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» (۱) اینکه خودش فرمود: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» با آنجا خیلی فرق دارد در آنجا قول خود را ذکر نکرد فرمود سه قول در مسئله هست بعضیها گفتند سه نفر، بعضیها گفتند پنج نفر، بعضیها گفتند هفت نفر قول خودش را نقل نکرد درباره ی مدّت خواب هم قولی از کسی نقل نکرده مگر از خود اصحاب کهف قبلاً که «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» تنها قول خودش را نقل کرد که فرمود سیصد سال بودند «وَازْدَادُوا تِسْعًا» بعد فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ» یعنی قول، قول من است نه «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» نه اگر اقوال دیگری در بین باشد آن قولها هم مطرح نیست اینکه در آیه ی ۲۶ فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ» بعد از قول خودش فرمود یعنی قول من را بگیرید آن اقوال دیگر که «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» که سندی ندارد، خب پس بنابراین بین آیه ی ۲۵ و ۲۶ با آیه ۲۱ کاملاً فرق است از این جهت نمی شود گفت که اینها هفت نفر بودند اگر ما از آیه ی نوزده بخواهیم کمک بگیریم می گوئیم حدّ اقل جمعیت اینها هفت نفر بودند بله، حداقلش این قدر بودند اما بیشتر از این بودند یا نه، این «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ».

ص: ۴۸۸

و اما اینکه اهل بلد از حالشان باخبر بودند یا نه؟ این در حدّ احتمال است ظاهرش این است که باخبر نبودند برای اینکه همان اولین بار وقتی که یکی از اینها رفته برای تهیه طعام باخبر شدند کسی آنجا نمی رفت باخبر هم نبود شاید ذات اقدس الهی که فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (۱) این كهف را هم نظیر غار وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مصون نگه داشت ما چه می دانیم؟ آنجا حضرت وارد غار شد کسی وارد غار نشد با اینکه عادی بود عده ای هم از این قیافه شناسها و اثرشناسها و اثر پا شناسها رفتند تا دم غار بعد نتوانستند بروند یا نرفتند هیچ دلیلی نداریم که آنجا افرادی رفتند ممکن است خدایی که بخواهد این آیت را به عنوان کرامت حفظ کند تا مردم به معاد علم جزمی پیدا کنند راه را برای دیگران باز نکرده است، خب.

اما اینکه مشرکان گاهی نام خدا را می برند نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» آمده آیه ی ۳۱ که آن زنها گفتند «حَاشَ لِلَّهِ» قبلاً گذشت که مشرک معتقد به خدا هست واجب الوجود را قبول دارد، توحید واجب را قبول دارد، توحید خالق را قبول دارد، توحید ربّ الأرباب را قبول دارد که مدیر کلّ عالم یکی است اما شرکش در ربوبیت جزئیة است ارباب متفرقه قائل است ربّ الرزق، ربّ الشفاء، ربّ الانسان، ربّ الحيوان، ربّ الحجر، ربّ الشجر گرفتار ارباب متفرقه است و گرنه ربّ العالمین را یکی می دانند یعنی مدیر کل، ربّ ارباب «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَيَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲) و مانند آن این تفاوت جوهری با ملحدان که آنها که اصلاً کسی را قبول ندارند خدایی را قبول ندارند یعنی مبدئی را قبول ندارند و ملحد محض اند.

ص: ۴۸۹

۱- (۲) . سوره ی كهف، آیه ی ۱۱.

۲- (۳) . سوره ی عنكبوت، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه در جریان اصحاب کهف آن مقداری که در روایات آمده هم فخررازی در تفسیرش نقل کرد هم در تفسیرهای امامیه مثل تفسیر صافی و کنزالدقائق و اینها آمده از وجود مبارک حضرت امیر که حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود اینها هفت نفر بودند اسامی اینها هم در این تفسیر آن طوری که فخررازی نقل کرده اسامی اینها هم آمده که اینها چه کسانی بودند و ابن عباس هم از همین جا استفاده کرده خب و گرنه راهی ندارد چون ابن عباس شاگرد تفسیری وجود مبارک حضرت امیر بود اگر گفت من می دانم از همین راه می دانند در تفسیر کنزالدقائق و اینها دارد که «بطریق عامی» و خود فخررازی هم همین روایت را از وجود مبارک حضرت امیر نقل کرد در این تفسیرهای شیعه هم دارد که به طریق عامه از وجود مبارک حضرت امیر نقل شده و اسامی آنها هم همین است، خب اینها البته فی الجمله تأیید می کند اگر روایت باشد خب علی الرأس اما خب مستحضرید هم طریقتش طریق آنهاست و هم بسیاری از اینها مرسل اند و اثبات مطالب علمی با روایات مرسل کار آسانی نیست در مسائل عبادی و عملی به مرسلات عمل نمی شود مگر در بعضی از مراثی چه رسد به مسائل علمی اما خب در حدّ یک احتمال استناد احتمالی و مانند آن مورد قبول خواهد بود، حالا ممکن است روایات دیگری هم در مسئله باشد ولی این روایتی که سند ابن عباس است از وجود مبارک حضرت امیر است که سنّیها نقل کردند بعد شیعه ها هم در تفسیرشان از آنها نقل کردند، اما حالا بقیه بحث ان شاءالله برای روز چهارشنبه اما این سؤالاتی که مربوط به موت بود.

پرسش: ببخشید در جریان غار رفیق پیامبر می خواست بدجنسی کند و پایش را از ابروی بیرون بیاورد که عقب او را نیش زد.

پاسخ: بله خب مع ذلک خدا حفظ کرد دیگر پس این تأیید است اگر خدای سبحان بخواهد حفظ بکند و نگذارد کسی مطلع بشود جلوی رفیق بد را هم می گیرد اگر خدا بخواهد جریان اصحاب کهف را سیصد سال حفظ بکند مانع ورود دیگران بود خود ذات اقدس الهی فرمود ما اینها را از پهلویی به پهلویی می غلتانیم که لباس اینها، بدن اینها آسیب نبیند و کسی هم آنجا باخبر نبود بعدها بعد از گذشت سه قرن «أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» ما کسی را عثور و اطلاع ندادیم ما باید اطلاع بدهیم ولی این کار را نکردیم ما می خواهیم آیتی به دست ما در جامعه ظهور کند تا اینها معاد را باور کنند ما اصحاب کهف را خوابانیم ما هیچ کس را مطلع نکردیم بعدها اینها را بیدار کردیم اهل شهر را مطلع کردیم این چهارتا کار را ما کردیم «ضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (۱) یک، «ثُمَّ بَعَثْنَا هُمْ» (۲) دو، «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ ... إِذْ يَتَنَزَّعُونَ» سه، خب اگر عثور و اطلاع مردم باید به اعثار و تعلیم الهی و اعلام الهی باشد تا این آیت معنای خودش را پیدا کند خب کسی نرفت آنجا و اتفاق هم نیفتاده و خدای سبحان هم آنها را منصرف کرده از رفتن.

پرسش: در بحث دیروز فرمودید که آنها انقلاب کردند و گفتند اینجا را مسجد قرار بدهیم.

پاسخ: بعد از اعثار دیگر، فرمود: «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ ... إِذْ يَتَنَزَّعُونَ» بعد از اینکه این یک نفر رفته شهر و غذا تهیه کند پولی که داده برای عهد دقیانوس بود فهمیدند این سکه، سکه ی سیصد سال قبل است گفتند چهار، پنج شاهد داشتند دیگر از قیافه ی اینها، از لباس اینها، از چهره ی اینها، از زبان اینها، از فرهنگ محاوره اینها، از این سکه ی اینها فهمیدند این برای سیصد سال قبل است بعد قضا را جویا شدند گفت من تنها نیستمند مدتی قبل با هم رفتیم در غار و اینها بعدها مردم شهر مطلع شدند وقتی مطلع شدند آمدند دیگر آنها کم کم رحلت کرده بودند درباره ی جایگاه آنها اختلاف کردند بعضی گفتند دم غار را ما می بندیم که دیگر این اجساد سالم بمانند یعنی آسیب نبینند، بعضی گفتند نه، تبرک بکنیم «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا»، خب.

ص: ۴۹۱

۱- (۴). سوره ی کهف، آیه ی ۱۱.

۲- (۵). سوره ی کهف، آیه ی ۱۲.

پرسش: در رابطه ی با این نبدل امثالکم این بدن مطهر ائمه آیا سالم می ماند در آن نفوس قبل می ماند.

پاسخ: بله ممکن است برای اینکه.

پرسش: یا نه، این بدن مطهر استثنا دارد از آن موارد دیگر یا اینکه معذرت می خواهم احترام دارد.

پاسخ: این در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که «يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ» (۱) فرمود ماها که مُردیم نمی میریم ماها اگر بدن پوسیده باشد نمی پوسد «وَ يَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ» این هیچ استبعادی ندارد که بدن بماند الی یوم القیامه برای اینکه آنها به وسیله ی همین بدن به کمال رسیدند یک، و آیتی باشد برای تکمیل دیگران این دو، اگر بدن مرحوم ابن بابویه هشتصد سال می ماند برای تعلیم دیگران است، برای تکمیل دیگران است البته برای خود اینها اثری ندارد حالا- چه بدن را بسوزانند نظیر اصحاب اُحدود یا نسوزانند اینها به کمالشان رسیدند «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» (۲) اینها حیّ اند، عند الله اند، مرزوق اند و مانند آن.

پرسش: آن وقت روح با همین بدن محشور می شود با همین بدن مطهر امام معصوم.

پاسخ: بله خب، منتها در تعبیرات قرآن کریم دارد مثل همین دنیا ما در حقیقت بخواهیم عرفی سخن بگوییم می گوییم این بدن ما عین بدن دوران سی سال قبل، چهل سال قبل است ما همان شخصیم دیگر اینکه تردید نداریم که ولی بخواهیم علمی و دقیق حرف بزنیم خب این بدن چند بار عوض شده ولی روح ما عین همان است، هویت ما عین همان است بدون کمترین تردید.

ص: ۴۹۲

۱- (۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۷۸.

۲- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

پرسش: همین بدن مطهر که ما روی آن انگشت بگذاریم همین بدن مطهر آیا روز قیامت روح با همان بدن محشور می شود.

پاسخ: بله خب دیگر، ولی.

پرسش: استثنا می کند معذرت می خواهم از مبدل و امثال خود استثنا می کند.

پاسخ: نه، در دنیا هم همین است این مثل آن است الآن هم ما وقتی که در دنیا که هستیم اشاره می کنیم عرفاً می گوئیم این بدن ما عین همان بدن بیست سال قبل است ولی بخواهیم قرآنی حرف بزنیم، برهانی حرف بزنیم ناچاریم بگوئیم مثل است دیگر الآن ما چندین بار عوض شدیم یک محقق که از ما نمی پذیرد بگوید شما عین آن هستید که بخواهیم عرفی حرف بزنیم بله می گوئیم این آقا که الآن شصت سال است عین همان انسان چهل سال قبل است دیگر این عرفاً، اما بخواهیم علمی سخن بگوئیم تحقیقی سخن بگوئیم می گوئیم بدنش مثل بدن قبلی است چون چندبار عوض شده روحش عین آن است چون عوض نشده، هویت او چون به روح اوست عین اوست عوض نشده اما روح که تکامل دارد چون لبس است نه لبس، لبس فوق لبس است و کمال روی کمال است تغییری نیست اگر چیزی بالا رفته که عوض نشده همان است به اضافه اما اگر چیزی تغییر کرده در عرض و نه در طول کون و فساد بود نه لبس بعد اللبس می شود مثل الآن ما چند بار، چند بار یعنی چند بار اگر کسی حضور داشته بود و یک بار کافی بود برای او ما را به زحمت نمی انداخت وقت دیگران را هم نمی گرفت چند بار یعنی چند بار این گفته شد اگر کسی در سنّ بیست سالگی سرقتی کرده و به محکمه ی عدل رفته و محکوم شد که دستش باید قطع بشود این فرار کرده و در سنّ شصت سالگی این را دستگیر کردند در طئی این چهل سال این چند بار تصادف کرده کلیه هایش را از دست داده کلیه های دیگران را به او تلقیح کردند، پاهایش را از دست داده پاهای دیگران را در حال گرم بودن وصل کردند، چسبانند گرفته، قلبش را عوض کردند با قلب دیگر کلّ بدن را عوض کردند این در سنّ شصت سالگی دستگیر شده این عین همان آقاست این می تواند بگوید دیگر دست مرا قطع نکنید برای اینکه این دست من از جای دیگر آمده من دستهایم در تصادف از بین رفته دست دیگران را به دست من چسبانند و گرفته می گویند هر چه را که روحتان قبول کرده، درک کرده، پذیرفته، ساخته، تویی ما همین دست را باید قطع بکنیم این محکمه ی عدل دنیای ماست آخرت ما هم همین طور است این دیگر نمی تواند بگوید کلیه هایم عوض شده، قلبم عوض شده، دستم عوض شده، پایم عوض شده می گویند نه، تو عین همان انسان چهل سال قبلی و درست هم هست اما وقتی بخواهند راجع به بدن او سخن بگویند می گویند مثل بدن اوست لذا قرآن کریم آنجا که جای تحقیق روحی است یک طور حرف می زند، آنجا که جای تحقیق هویت است یک طور حرف می زند، آنجا که برای بدن است می گوید مثل، اگر ما مسئله ی دنیا را خوب بفهمیم یعنی خوب بفهمیم آخرت هم همین طور است دهها بار در طئی این سالها گفته شد که کلّ بدن عوض می شود مگر ما این تمام غذاهایی که می خوریم این به جای آن پوست و گوشت و خون نمی رود آنها مگر تحلیل نمی رود این دستگاه سوخت و سوز دارد تحلیل می برد چرا اگر غذا به کسی نرسد آدم لاغر می شود؟ برای اینکه این دستگاه سوخت و سوز مواد می خواهد از همین گوشت می گیرد، از همین پوست می گیرد، از همین استخوان می گیرد اینها تحلیل می رود پشت سر هم غذاهای دیگر می رسد، مواد دیگر می رسد این مثالها هم باز مکرر گفته شد که اگر کسی در شب مهتابی در کنار نهر روانی که سنگ ندارد موج ندارد و آرام حرکت می کند کنار این نهر بنشیند عکس ماه را در این نهر می بیند یک ساعت که بنشیند خیال می کند این عکس همان عکس یک ساعت قبل است در حالی که دهها بار این عکس عوض شده این را لااقل هفتصد، هشتصد سال

قبل تاکنون هر کس آمده فهمیده و گفته که «شد مبدل آب این جوی چند بار*** عکس ماه و عکس اختر برقرار» روز اگر کنار این نهر بنشیند عکس آفتاب را در این نهر می بیند، یک ساعت بنشیند خیال می کند این عکس همان عکس یک ساعت قبل است در حالی که این نهر روان است هر بخشی از آب نمایان گر یک عکس خاص است وقتی این آبها می آید می رود این عکسها هم متغیر است منتها چون دقیق است و رقیق است و نرم است به چشم نمی آید «شد مبدل آب این جوی چند بار*** عکس ماه و عکس اختر برقرار» اگر کسی خالی روی دستش است در دروان کودکی بود این خیال می کند این همان خال شصت سال قبل است در حالی که چندین بار عوض شده اگر وضع دنیا برایمان حل بشود آخرت هم همین طور است دیگر چه استبعادی دارد، خب.

اما درباره ی موت که مرگ چیست؟ مرگ یک مرگ طبیعی داریم که طیب می فهمد و اجازه ی دفن می دهد، یک مرگ قرآنی داریم که آن مربوط به اجازه ی دفن نیست آنکه می گویند انسان تبهکار در حال مرگ فشار جان دادن دارد، در حال احتضار فشار جان دادن دارد این دست و پا زدن معیار نیست این مرگ قرآنی است نه مرگ طیبی، مرگ طیبی این است که این بدن سرد بشود خون به اعضا نرسد قلب از کار بیفتد طیب هم اجازه ی دفن می دهد یعنی رابطه ی روح با بدن قطع شد ولو این شخص رباخوار باشد، مفسد باشد، محارب باشد هنگام مرگ دست و پایی نزده سگته کرده با ایست قلبی مُرد دیگران خیال می کنند این فشار جان دادن ندارد این به راحتی مُرد در حالی که مرگ طبیعی و طیبی معیار فشار مرگ و دردِ حال احتضار نیست مرگ قرآنی انتقال از دنیا به برزخ است این شخص گرچه اجازه ی دفن داده شد رفته زیر خاک اما از دنیا به برزخ نرفته وقتی از دنیا وارد برزخ می شود که امور دنیایی از او گرفته بشود، وقتی امور دنیایی از او گرفته می شود که این وابستگیها را یکی پس از دیگری جدا کند انسان اگر در حیات خودش وابسته نبود این راحت وارد برزخ می شود اما اگر وابسته بود تعلق به مال داشت «تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (۱) بود این همین که حال احتضار رسید متعلقان را از او می گیرند یک، تعلق می ماند دو، فریاد شروع می شود سه، چرا آدم معتاد را که گرفتند دادش بلند است؟ برای اینکه متعلق عادت را از او گرفتند یک، تعلق و اعتیاد در او هست دو، تعلق بدون متعلق فریاد آدم را بلند می کند این سه، تا این تعلق قطع نشود این شخص وارد برزخ نمی شود این هنوز نمرده این گرفتار آن جان کندن است در حقیقت، این مرگ قرآنی است. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد این جمله را بارها می فرمود که اگر شهیدی در میدان معرکه در خونس دست و پا می زند عده ای خیال می کنند این فشار جان دادن دارد اگر ما می توانستیم از او سؤال بکنیم که حالت چگونه است؟ این در جواب به ما می گوید من مثل آن تشنه ی گرمزده ای هستم که وارد استخر شدم دارم در استخر کوثری شنا می کنم این دست و پا زدن من آن است او دارد لذت می برد انسان خیال می کند این فشار جان دادن است این فشار جان دادن برای کسی است که مواد را از او گرفتند متعلق را از او گرفتند یک، تعلق مانده دو، تا این تعلق رفع نشود این دادش بلند است این معنی مرگ قرآنی است حالا افرادی که با این بدن کامل شدند بالأخره این بدن به آنها خدمت کرده ممکن است سالیان متمادی در قبر بماند برای تکمیل دیگران همان طوری که کتاب اینها هادی دیگران است نوشته های اینها راهنمای دیگران است بدن پاک اینها هم راهنمای دیگران است، خب مرحوم آقا علی حکیم فیلسوف معروف عصر خودش بود بسیاری از حکما نزد او درس خوانده بودند این بالصراحه در آن کتاب نقل می کند من رفتم به زیارت ابن بابویه این کل فضای ری را عوض کرده، تهران را عوض کرده، الی الیوم دارد عوض می کند کمتر کسی است که از این قضیه باخبر باشد و ری برود و برای زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف بشود و کنار قبر شریف ابن بابویه برای زیارت نرود خب این همین است دیگر اینها برکات است دیگر آنجا شده مهد علما بسیاری از علما در کنار قبر مرحوم آقا سید محمد تنکابنی بودند مرحوم حکیم جلوه این طور بودند آنها همه رفتند کنار قبر ابن بابویه آنجا جا گرفتند خب این افتخاری است دیگر، این کمالی است، این تکمیلی است برای دیگران این هم یک مطلب.

پس بنابراین مرگها دو قسم است یک مرگ طبیعی و طبعی است که فقط اجازه ی دفن زیر خاک را می دهند، یک مرگ به معنای انتقال از دنیا به برزخ است، انتقال از دنیا به برزخ برای خلیها حاصل نیست اینکه خلیها نمی فهمند مُردند برای اینکه در کشاکش این جراحی اند اگر کسی این علاقه ها را قطع نکند بعد از مرگ می برند در افاق عمل این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود این در نهج البلاغه هست «فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ ... فَأَسِيْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ» (۱) همین است فرمود انسان بعد یک مُردار می شود بعد این مردار را می برند در افاق عمل «فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ» که همه دماغشان را می گیرند «فَأَسِيْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ» خب این را می برند در افاق عمل اگر وارسته بود که روح و ریحان است و جیفه هم نیست در حقیقت، اگر نه که «فی حُفْرِهِ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ» (۲).

اما این بیان نورانی حضرت امیر که بنا شد قرائت بکنیم این است وجود مبارک حضرت بعد از اینکه آیه مبارکه ی «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» را قرائت فرمودند مطالبی را انشا کردند این مطالب در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد یازدهم صفحه ی ۱۴۵ آغاز این خطبه است اصلش این است که وقتی حضرت «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» را تلاوت فرمودند این خطبه را انشا کردند «يَا لَهٗ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ! وَ زُورًا مَا أَغْفَلُهُ! وَ خَطَرًا مَا أَفْطَعُهُ! لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيَّ مِدْكِرٍ» تا بخش پایانی آن جمله هایی که جزء غرر این خطبه محسوب می شود این است که فرمود: «لَا يَتَعَارَفُونَ لِللَّيْلِ صَبِيْحًا وَلَا لِنَهَارٍ مَسَاءً أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعُنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا» یک خطبه ی نورانی و پربرکتی است اما در صفحه ی ۱۵۲ به بعد جناب ابن ابی الحدید این چنین می فرماید، می فرماید: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِظَ وَيَخَوْفَ وَيَقْرَعَ صَفَاهِ الْقَلْبِ وَيَعْرِفَ النَّاسَ قَدْرَ الدُّنْيَا وَتَصَرَّفَهَا بِأَهْلِهَا فَلْيَأْتِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْمَوْعِظَةِ» این تحدی می کند می گوید اگر کسی می خواهد دنیا را بشناسد و بشناساند، رابطه ی مردم را با دنیا معرفی بکند، تحولات دنیا را تشریح بکند مثل حضرت امیر سخن بگوید «وَمَنْ تَأَمَّلَ هَذَا الْفَصْلَ عِلْمٌ صِدْقٍ مَعَاوِيَةَ (علیه من الرحیمین ما یستحق)» که معاویه درباره حضرت امیر گفت: «وَاللَّهِ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقَرِيْشٍ غَيْرِهِ» که «الفضل ما شَهِدْتِ بِهِ الْأَعْدَاءُ» اگر کسی این خطبه را ببیند می بیند که معاویه این جمله اش حق بود که گفت قسم به خدا فصاحت را برای قریش غیر علی کسی ترسیم نکرده است بعد می فرماید: «وَيَنْبَغِي» حالا این را ملاحظه بفرمایید تا آن سؤالی که از محضر سیدناالاستاد مرحوم علامه کردیم بعد به عرضستان برسانیم ایشان می گوید: «وَيَنْبَغِي لَوْ اجْتَمَعَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ قَاطِبَةً فِي مَجْلِسٍ وَ تَلَى عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ» ابن ابی الحدید می گوید که اگر همه فصحاء عرب جمع بشوند در مجلسی و این خطبه ی نورانی حضرت امیر برای آنها خوانده بشود اینها باید سجده کنند همان طوری که قرآن آیاتی دارد که برای بعضی از آیات سجده هست حضرت امیر هم خُطْبِي دارد که برای بعضی از خطبه ها سجده است این را که ما دیدیم به عرض مرحوم علامه رساندیم این مبالغه نیست؟ فرمود نه، برای اینکه این همان بیانات خدا در قرآن کریم است که به این صورت آمده در حقیقت این سجده، سجده است برای کلام الله چون این تفسیر همان است بعد از جمله ی «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» معارف قرآنی را حضرت دارد بیان می کند اگر سجده می کنند در حقیقت برای قرآن است و برای کلام الله دارند سجده می کنند، خب. «وَيَنْبَغِي لَوْ اجْتَمَعَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ قَاطِبَةً فِي مَجْلِسٍ وَ تَلَى عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ كَمَا سَجَدَ الشُّعْرَاءُ لِقَوْلِ عَدِيِّ بْنِ الرَّقَاعِ قَلَمٌ أَصَابَ مِنَ الدَّوَاهِ مِدَادُهَا» بعضی از اشعار را مثل این شعر که می شنیدند می گفتند این شعر سجده دارد «فَلَمَّا قِيلَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ» به شعرا گفته شد شما چرا برای این سجده کردید؟ «قَالُوا أَنَا نَعْرِفُ مَوَاضِعَ السُّجُودِ فِي الشُّعْرِ كَمَا تَعْرِفُونَ مَوَاضِعَ السُّجُودِ فِي الْقُرْآنِ» ما در حوزه ی ادبیات هم می دانیم که قدر کدام شعر را باید بیشتر بدانیم. بعد ابن ابی الحدید می گوید «وَ إِنِّي لِأَطِيلُ التَّعَجُّبَ» من یک بحث دارم درباره خود این خطبه که از پنجاه سال قبل تا الآن چند بار این را خواندم که آن را می گویم، یک بحث دارم درباره ی

خطیب که خود حضرت امیر است. درباره ی حضرت امیر او را الآن ذکر می کند، درباره ی همین خطبه بعد از چند سطر ذکر می کند می گوید: «وإني لأطيل التعجب من رجل» که «یخطب فی الحرب بکلام يدلّ علی أنّ طبعه مناسب لطباع الأسود و النمر و أمثالهما من السباع الضاریه» خب کسی این خطبه را خوانده که در میدان جنگ آن چنان اهل تحمیس و حماسه است که گویا شیر است، گویا پلنگ است هیچ رحمی اصلاً در قلب او نیست وقتی به کفار می خواهد حمله کند آن خطبه های میدان جنگش را آدم می بیند با این خطبه می بیند هماهنگ نیست «يدلّ علی أنّ طبعه مناسب لطباع الأسود و النمر و أمثالهما من السباع الضاریه ثمّ یخطب فی ذلك الموقف بعینه إذا أراد الموعظه» در همان میدان جنگ اگر بخواید موعظه کند مثل اینکه قبل از حمله می خواهد موعظه کند طوری حرف می زند که «يدلّ علی أنّ طبعه مشاکل لطباع الرهبان لابسى المسموح الذین لم یأکلوا لحماً و لم یریقوا دماً» مثل اینکه نظیر بایزید بسطامی دارد حرف می زند اصلاً گویا گوشت حیوانی نخورده، گویا لباس فاخر نپوشیده، گویا اهل دنیا نیست همان در میدان جنگ «فتاره یكون فی صوره بسطام بن قیس الشیبانی و عتیبهین الحارث الیربوعی و عامر بن الطفیل العامری و تاره یكون فی صوره سقراط الجبر الیونانی و یوحنا المعمدان الاسرائیلی و المسیح بن مریم الالهی» این تعجب می کند این چه علی است بعد «و أقسم بمن تقسم الأمم» این درباره ی خود حضرت امیر (سلام الله علیه) است بعد درباره ی این خطبه گفت «و أقسم بمن تقسم الأمم کلّها به» من به چیزی قسم می خورم که همه ی ملتها به او قسم می خورند و آن ذات اقدس الهی است آن حقیقت محض است که این مبالغه نیست اغراق نیست «لقد قرأت هذه الخطبه منذ خمسين سنة و الی الآن أكثر من ألف مرّه» قسم به خدا من این را دروغ نمی گویم من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این خطبه را خواندم «منذ خمسين سنة و الی الآن أكثر من ألف مرّه و ما قرأتها قطّ الاّ و أحدثت عندی روئّه و خوفاً و عظه و اثرت فی قلبی و جیباً و فی أعضائی رعدّه و لا تأملتها الاّ و ذكرت الموتی من أهلی و اقاربی و ارباب وُدی و خیلت فی نفسی أنى أنا ذلك الشخص الذى وصف علیّ (علیه السلام) حاله و کم قد قال الواعظون» من خیلی حرفهای موعظه ها را شنیدم پای منبرها رفتم، کتابها خواندم در من اثر نکرد یا این طور اثر نکرد «و کم قد قال الواعظون و الخطباء و الفصحاء فی هذا المعنى و کم وقفت علی ما قالوه و تکرر وقوفی علیه فلم أجد لشیء منه مثل تأثیر هذا الکلام فی نفسی» در هیچ جا این اثر پیدا نشد این برای احد الامرین است یا «فإمّا أن یكون ذلك لعقیدتی فی قائله» من چون به آن حضرت خیلی معتقدم «کانت نیه القائل صالحه و یقینه کان ثابتاً و اخلاصه کان محضاً خالصاً فكان تأثیر قوله فی النفوس أعظم و سریان موعظته فی القلوب أبلغ» این است امیدواریم همه ی ما از این برکات طرّفی ببندیم.

ص: ۴۹۵

۱- (۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۹.

۲- (۱۰). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا- رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ
أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ
رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامَتُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ
مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)»

قصه ی اصحاب کهف تنها در خاورمیانه نبود هم در آسیا و هم در اروپا و هم در آفریقا مطرح بود محققان این قاره ها کهفهای فراوان و غارهای متعددی را شناسایی کردند این قصه چون قبل از وجود مبارک موسای کلیم بود و در تورات آن حضرت آمده و بعد در بین مسیحیها رواج پیدا کرد یک قصه ی تقریباً جهانی شده بود اهل کتاب این قصه را به مشرکان منتقل کردند مشرکان بر اساس دسیسه ی اهل کتاب یا تحقیقی که خواستند بکنند با اصرار زیاد از وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که جریان قصه ی اصحاب کهف چیست؟ و قرآن کریم آن بخشی که مربوط به اصل حق و معرفت است آنها را مطرح می کند آن بخشهایی که «لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَ وَلَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَ» آنها را مطرح نمی کند حالا- رقم اینها شش نفر یا هفت نفر در اصل کرامت الهی که دخیل نیست اینها یا زوج بودند یا فرد چون اینها در این سؤالها فقط عدد فرد را مطرح کردند اصلاً زوج به میان نیامده گفتند سه نفر بودند، پنج نفر بودند، هفت نفر بودند کسی نگفت اینها چهار نفر بودند، شش نفر بودند برخیها گفتند سه نفر بودند چهارمی سگ آنها بود، برخیها گفتند پنج نفر بودند ششمی سگ آنها بود، برخیها گفتند هفت نفر بودند هشتمی سگ آنها بود دیگر کسی نگفت اینها چهار نفر بودند یا شش نفر بودند این چه رازی داشت که از عدد زوج سخنی به میان نیامده اینها سهمی در تعیین حق ندارد آنچه واقعیت است و برای اثبات مبدأ و معاد سهم تعیین کننده دارد این است که عده ای را ذات اقدس الهی خوابانده سه قرن اینها را در خواب نگه داشته و هر وقتی هم که لازم بود اینها را پهلوی پهلوی می غلتاند و می گرداند و بعد هم اینها را بیدار کرد عمده همین است بقیه دیگر سهم تعیین کننده ای در برهان توحید یا برهان معاد ندارد لذا این اصحاب کهف به دنبال این بودند که غار کجاست و مانند آن.

ص: ۴۹۶

مطلب بعدی آن است که درست است که ذات اقدس الهی مصلحت را در این می دانست که کسی بر اسرار اصحاب کهف تا پایان خوابشان باخبر نشود ولی صحنه طوری بود که اگر کسی اینها را می دید فرار می کرد با «لَوِ» تعبیر کرده که «لَوِ اطَّلَعْتَ» (۱) این منافات ندارد که مصلحت الهی این بود که کسی باخبر نشود ولی با «لَوِ» که با امتنان عقلی یا عادی هم می سازد با «لَوِ» تعبیر کرده این هم دو مطلب.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ» (۲) تو می پنداری اینها بیدارند ولی خواب اند حالا پندار

بیداری اینها یا برای اینکه چشمشان باز بود شبیه چشم انسان بیدار یا نه، از اینکه از این پهلو به آن پهلو می‌گلتیدند این نشان آن است که اینها شبیه انسانِ بیدارِ عاقل اند گرچه انسان خوابیده هم از پهلوئی به پهلو می‌گلتد اما منسجم، منظم یک وقت است انسانی بیدار است از پهلوئی به پهلوئی می‌گلتد این معلوم است که خیلی حساب شده است، یک وقت انسان خوابیده می‌گلتد این هم معلوم است که با اختیار نیست طرزی خدای سبحان اینها را از پهلوئی به پهلوئی می‌گلتاند که شبیه انسان بیدار بود این هم یک مطلب و این هم کرامتی بود برای اینها نه برای اینکه اینها مثلاً لباسشان نپوسد یا خود اینها آسیب نینند به دلیل اینکه درباره ی کلب این تعبیر واقع نشده درباره ی سگ نفرمود ما برای اینکه او آسیب نیند او را جابه جا می‌کردیم این یک نحوه تکریم و پذیرایی است برای مهمانان غار که «نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ»، «تَحَسَدُ بِهِمْ أَيْقَاطًا هُمْ رُقُودٌ» (۳) این پهلو به پهلو کردن یک نحوه پذیرایی است از یک میزبان نسبت به مهمانش یک مهماندار نسبت به مهمان و گرنه خدای سبحان توان آن را داشت که اینها را بدون تقلیب یمین و یسار آنها را سالم نگه بدارد، خب.

ص: ۴۹۷

۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸. (۳). سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که فرمود ما اینها را بیدار کردیم تا ببینیم کدام یک از دو حزب آگاه ترند تسائل زیاد هست «لَيْسَاءَ لَوْا بَيْنَهُمْ» (۱) ظاهر اینکه این تسائل بکنند کسی سؤال کرده «كَمْ لَيْتُمْ» این تقابل نشان می دهد که مُجیب غیر از سائل است «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَيْتُمْ قَالُوا» این «قَالُوا» غیر از آن «قَالَ» است برای اینکه تفصیل قاطع شرکت است، سؤال و جواب قاطع شرکت است بنابراین همان طوری که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند اینها به حسب ظاهر کمتر از هفت نفر نبودند نمی شود گفت که آن قائلی که سؤال کرده یکی از همین افرادی بود که جواب داد ولی بالأخره اینها دو گروه بودند بعضیها رقم تعیین کردند گفتند «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» که این ناصواب بود، بعضی گفتند «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» (۲) این درست است احصا نکردند ولی علمش را به مُحصى ارجاع دادند که اینها سخن حق گفتند گرچه احصا نکردند ولی سخنشان حق بود، خوب.

مطلب دیگر اینکه ذات اقدس الهی درباره ی اینها فرمود ما خواستیم مسئله ی معاد را برای اینها مجسم کنیم و کردیم و این تعبیر برای آن بود که بدانند «أَنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا»، خوب.

مطلب دیگر که در بحثهای پایانی سال گذشته اشاره شد این بود که قرآن کریم از آن جهت که کلام خداست نه کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانها اصرار و تلاشی داشتند که تمام جزئیات این قرآن را به حساب در بیاورند در بحثهای سابق یعنی بحثهای ماه خرداد بود ظاهراً از مرحوم سید حیدر آملی نقل شده است، از مرحوم فیض نقل شده است که عده ای بررسی کردند که قرآن حالا چندتا سوره دارد چندتا آیه دارد روشن است، چندتا کلمه دارد، چندتا حرف دارد، چندتا «الف» دارد، چندتا «واو» دارد، چندتا «دال» دارد تا آخر حروف هجا، چندتا ضمه دارد، چندتا فتح دارد، چندتا کسره دارد، چندتا تشدید دارد همه ی اینها را رقم زدند رقمهای اینها و عددهای اینها در تفسیر مرحوم سید حیدر آملی بود خواندیم مرحوم فیض (رضوان الله علیه) هم این ارقام را در کتاب شریف وافی ذکر کردند آن هم خواندیم خوب این همه تلاش و کوشش مسلمانها برای اینکه معلوم بشود قرآن چندتا تشدید دارد، چندتا فتحه دارد، چندتا کسره دارد آن هم مرحوم سید حیدر خوب شاگرد مرحوم فخرالمحققین بود در فقه و اینها این در عصر مرحوم علامه بودند برای هفتصد سال قبل خوب از قبل از هفتصد سال با کمی امکانات اینها با یک تلاش و کوشش عاشقانه ای همه ی این حرفها و حرکات و تشدیدهای قرآن را شمردند خوب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) احادیث فراوان دارد حدیث قدسی دارد، روایت دارد کسی درباره ی کلمات پیغمبر که این همه تلاش و کوشش نمی کند که بفهمد چندتا تشدید دارد، چندتا فتحه دارد این را قربه الی الله این کار را کردند با نبود امکانات. در اینجا هم دو قول است حالا شاید اقوال دیگر هم باشد که آن حرف وسطی قرآن کریم کدام است؟ قبلاً عرض شد که این کشف الآیاتهای سابق این «وَلْيَتَلَطَّفْ» (۳) را خیلی درشت می نوشتند چشمگیر بود انسان متوجه نمی شد که این «وَلْيَتَلَطَّفْ» را چرا این قدر درشت می نویسند تقریباً نصف سطر را این یک کلمه می گرفت بعد در حاشیه اش توضیح می دادند که این «وَلْيَتَلَطَّفْ» نصف قرآن است که یک قسمتش قبل گذشته، یک قسمتش بعد می آید این کلمه ی «وَلْيَتَلَطَّفْ» از نظر شمارش در وسط قرآن است این تازه بین راه است نه پایان راه، خوب «واو» «وَلْيَتَلَطَّفْ» وسط است، «لام» ش وسط است، «یاء» او یا «تاء» او یا «لام» او کدام حرف از این حروف وسط است؟ اینها بررسی کردند گفتند «تاء» «وَلْيَتَلَطَّفْ» وسط قرآن است از نظر حروف چند هزار حرف قبلاً گذشت، چند هزار حرف بعداً می آید بین این چند هزار این «تاء» فاصله است قوی هم از این عطیه که تقریباً یک قول نادری است او شمارش کرده و به شمار آورده گفت «نون» «نُكْرًا» در آیه «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» (۴) این «نون» حرف وسط است از نظر حروف چند هزار حرف قبلاً گذشت، چند هزار حرف بعداً می آید این «نون»

وسط است خب این همه تلاش و کوشش برای چیست؟ اگر این کلام پیغمبر بود که این همه کار نمی کردند کلام بشر بود این همه تلاش و کوشش نمی کردند که، غرض این است که در این جمله ی «وَلْيَتَلَطَّفْ» گفتند نه تنها این کلمه وسط قرآن است بلکه «تاء» «وَلْيَتَلَطَّفْ» «تاء» منقوطه نه «تاء» مؤلف این «تاء» منقوط وسط قرآن است از نظر حرف قول دیگر که خیلی رایج نیست این است که «نون» «نُكْرًا» در «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا» آن از نظر حرف وسط حروف قرآن کریم است که آن را از ابن عتیه نقل کردند. مردم آن شهر هم تشنه بودند که جریان اصحاب کهف را بفهمند این دیگر مربوط به پیغمبر نیست در همان زمانی که اتفاق افتاده اینها چون لساناً و صدرأً از سینه به سینه، از دهن به دهن شنیدند که عده ای موحد بودند و نتوانستند توحید را منتشر کنند از این قوم فاصله گرفتند به دیار نامعلوم رفتند اما کجا رفتند؟ وضعشان چطور شد؟ این را زبان به زبان، دهن به دهن، سینه به سینه از سیصد سال قبل تا حالا به یکدیگر می گفتند و همه تشنه بودند که از این واقعه باخبر بشوند گرچه بعد از گذشت سه قرن داشتند ناامید می شدند که دیگر خبری از اینها نیست منتها می خواستند آثار اینها، قبور اینها، جای اینها را قبلاً شناسایی کرده باشند خدای سبحان فرمود ما مردم را بیدار کردیم، آگاه کردیم، خب گرچه به حسب ظاهر یک نفر از اینها که بیدار شدند از اصحاب کهف با آن لباس سه قرن قبل، با فرهنگ سه قرن قبل، با چهره و قیافه سه قرن قبل، با ادبیات سه قرن قبل، با سگه سه قرن قبل رفته بازار نان تهیه کند، غذایی تهیه کند خب مردم می فهمیدند که این قیافه و این لباس و این چهره و این قیافه و این ادبیات و این محاوره برای مردم این روزگار نیست کم کم فهمیدند لکن ذات اقدس الهی این عثور و آگاهی مردم را به خود اسناد می دهد می فرماید ما اینها را آگاه کردیم «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» با اینکه به حسب ظاهر این یک نفر که رفت آن سگه ی عهد دقیانوس را به اصطلاح اینها ارائه کرد خب همه فهمیدند این برای سه قرن قبل است اما این کار را ذات اقدس الهی به خودش اسناد می دهد خوبانندن اینها، بیدار کردن اینها، آگاهی مردم شهر از وضع اینها را خدا به خود اسناد می دهد نظیر «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» (۵) یعنی این کارها را ما تأویه کردیم، این کارها را ما اداره کردیم تا به مردم برسانیم که معاد حق است، گاهی خدای سبحان به وسیله ی پرنده ای علمی را به کسی عطا می کند هیچ چیزی در جهان بر اساس اتفاق و گتره و تصادف و شانس و بخت و امثال ذلک نیست شانس جزء خرافات است، بخت جزء خرافات است هر کاری یک حساب خاص خودش را دارد خدای سبحان می فرماید وقتی قابیل برادرش را کشت و این جسد در دستش ماند ندانست که با این جسد چه کار کند «بَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» (۶) خدای سبحان کلاغی را مأمور کرد در حضور این برادر قاتل این خاکها را کنار بزند چیزی را در درون این خاک بگذارد بعد رویش را خاک بریزد تا با این کار کلاغ به او بفهماند که جنازه را باید در خاک دفن کرد این گاهی تعلیم الهی است فرمود: «بَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا» ما این کار را کردیم «لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» یک آدم عادی خیال می کند خب این کلاغ است از این کارهای روزانه دارد می کند اما وقتی قرآن کریم این راز را می شکافد می فرماید این فرستاده ی ماست چه اینکه این بادهایی که الآن به برکت الهی این ابرها را تلقیح کرده، این ابرها را به این آستان آورده، این ابرهای تلقیح شده را زهدانی برای اینها تهیه کرده و رجمی برای اینها تهیه کرده که غربالی بیارند این را خدا به خودش اسناد می دهد «أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» (۷) این بادهای گیاهان را تلقیح می کنند، این بادهای ابرهای برادر را جابه جا می کنند و مانند آن یک موحد همه ی اینها را از منظر توحیدی در سایه ی کار الهی می بیند فرمود ما اینها را آگاه کردیم «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» با اینکه به حسب ظاهر آنها خیال می کردند که این عثور و اطلاع مردم به وسیله ی آنهاست.

- ۱- (۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹ .
- ۲- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹ .
- ۳- (۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹ .
- ۴- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۷۴ .
- ۵- (۸) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷ .
- ۶- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۱ .
- ۷- (۱۰) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۲ .

اما جریان این «واو» ثمانیه در همان روزی که از مرحوم امین الاسلام نقل کردیم که فرمود: «فشیء لا يعرفه النحویون» (۱) اما خب یک عده دست بردار نیستند از موارد فراوانی این «واو» را شناسایی کردند که این با کلمه ی هشت یا هشتمی یا هشت چیز در می آید البته ممکن است مصحح ورود این «واو» روی آن ثمانه نکات خاصه دیگر هم داشته باشد دیگر ما «واو»ی داشته باشیم به نام «واو» ثمانیه این طور نیست ولی اینها بالآخره جستجو کردند در قرآن کریم مواردی را پیدا کردند که بخشی از این موارد قبلاً گذشت بعضی از آن موارد هم الآن در این نوبت مطرح می شود. در سوره ی مبارکه ی «توبه» آیه ی ۱۱۲ این است «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» این «واو» نمی تواند آخرین معطوف باشد برای اینکه آخرین معطوف «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ» است روی هشتمی «واو» در آمده «التَّائِبُونَ» یک، «الْعَابِدُونَ» دو، «الْحَامِدُونَ» سه، «السَّائِحُونَ» چهار، «الرَّاكِعُونَ» پنج، «السَّاجِدُونَ» شش، «الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» هفت، «وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» هشت، بگوئیم این نظیر بعضی از ادبیات کشورهای دیگر است که همه ی این مفرداتی که معطوف اند با ویرگول ذکر می شوند آخری با «واو» ذکر می شود این «النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» که آخری نیست آخریش «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ» (۲) است. سر اینکه روی هشتمی «واو» در آمده چیست؟ این یک نمونه، نمونه ی دیگر هم در سوره ی مبارکه ی «حاقه» است آیه ی هفتم که فرمود: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ» خب این عطف است بر او شاید اختصاصی به «واو» ثمانیه نباشد اگر عبارت این بود «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ» باز هم «واو» می آوردند اما اینجا چون هفت شب بود و هشت روز این کلمه ی «واو» روی «ثَمَانِيَةَ» در آمده این دلیل نیست بر اینکه ثمانیه با «واو» هماهنگ است.

ص: ۴۹۹

۱- (۱۱). تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۷.

۲- (۱۲). سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۲.

در سوره ی مبارکه ی «تحریم» آیه ی پنج آنجا هم «واو» روی هشتمی در آمده ولی این هشتمی آخرین تعبیر است آیه پنج سوره ی «تحریم» این است «عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ» یک، «مُؤْمِنَاتٍ» دو، «فَاتِيَّاتٍ» سه، «تَائِيَّاتٍ»، چهارم، «عَابِدَاتٍ»، پنج، «سَائِحَاتٍ» شش، «تَيَّابَاتٍ» هفت، «وَأَبْكَارًا» این «أَبْكَارًا» هشت است خب آیا این از همان قبیل است که روی هشتمی «واو» در می آید یا نه، نظیر همان ادبیات بعضی از کشورهاست که چندتای قبلی را با ویرگول ذکر می کنند آن آخری را «واو» و این «واو» ثمانیه گفتند یا واژه ثمانیه باید باشد یا واژه ی ثامن باید باشد یا از نظر شمارش هشتمی باشد یا هیچ کدام از این سه قسم نباشد چیزی که هشت تاست وقتی می خواهند نام او را ببرند با «واو» می برند نظیر آنچه که در پایان سوره ی مبارکه ی «زمر» آمده که «وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۱) در جریان درجات یا ابواب هشت گانه ی بهشت آنجا هیچ کدام از این عناوین نیامده نه رقم آمده، نه ثمانیه آمده، نه ثامن آمده فقط نام بهشت است چون بهشت هشت در دارد نسبت به ابواب بهشت «واو» تعبیر کرده اینها می خواهند بگویند رقم هشت، عدد هشت، معدود هشت، وصف هشت، موصوف هشت مصحح این «واو» است این جاهایی که شمردند بعضیها ثمانیه بود نظیر سوره ی «حاقه» ثمانیه بود، بعضی ثامن بود نظیر همین جریان اصحاب کهف، بعضیها نه ثمانیه بود نه ثامن بود ولی از نظر رقم هشتمی بود نظیر سوره ی «توبه» و سوره ی «تحریم» بعضیها هیچ کدام از این سه قسم نبودند نه عنوان ثمانیه داشت، نه عنوان ثامن داشت، نه هفت تا قبلاً شمردند که این بشود هشتمی بلکه آن موصوف آن شیئی که ما از او سخن می گوئیم او هشت در دارد در همه ی موارد یک «واو» هست اگر ما هیچ نکته ی ادبی نداشته باشیم احیاناً ممکن است مسئله «واو» ثمانیه مطرح بشود ولی در همه ی موارد بالأخره نکته ای هست، خب زمخشری حرفی دارد و آن این است که اینکه فرمود: «سَبْعَةٌ وَثَمَانِيَةٌ كَلْبُهُمْ» این «ثَمَانِيَةٌ» این جمله صفت است برای «سَبْعَةٌ» چون «سَبْعَةٌ» نکره است جمله صفت برای او می شود این یک، برای اینکه بفهمانند این صفت خیلی لاصق و چسبنده به این موصوف است این صفت را شبیه حال قرار می دهند این دو، و چون در جمله ی حالیه «واو» حالیه در صدر او ذکر می شود این جمله وصفیه را شبیهاً به جمله ی حالیه با «واو» ذکر کردند این سه، چهار مطلب خلاصه ی سخنان جناب زمخشری است در کشف (۲) خب گفتند این حرف را سکاکی در مفتاح العلوم رد کرده دیگران مورد نقد قرار دادند که این چنین نیست که ما اگر خواستیم صفتی را شبیه حال بدانیم در لصوق و الحاق «واو» اضافه کنیم این چنین نیست پس این حرف جناب زمخشری را هم نمی توان پذیرفت، خب. ما اصرار داشته باشیم که فقط مربوط به ادبیات فرانسه یا غیر فرانسه است که ارقام قبلی را با ویرگول ذکر می کنند آخری را با «واو» ولی در ادبیات دیگر مثل تازی و فارسی نبود این برهان می خواهد.

ص: ۵۰۰

۱- (۱۳). سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۴). الکشاف، ج ۳، ص ۱۳۰.

مطلب دیگر اینکه این قبر ساختن را قرآن کریم نهی نکرده البتة مکروه است انسان در قبرستان نماز بخواند این یک، و مکروه است قبر را قبله ی خود قرار بدهد این دو، که مبادا کم کم پرستشی، تعظیم زایدی مطرح بشود اما قرآن کریم این کار را نهی نکرده «لَتَنْتَهِيَنَّ ذَنَابَهُمْ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا» که این شبیه حرم بشود یعنی بُقعه ای روی این قبور بگذارند آن رواقش، آن حرمش بشود حکم مسجد اینکه عیب ندارد که اگر روی این بنایی درست کردند و کسی در درون آن بنا نماز نخواند بلکه در بیرون آن بنا نماز خواند این نظیر حرم، نظیر رواق این محذوری ندارد شاید منظور آنها هم این بود نه اینکه ما مسجدی درست کنیم روی قبر اینها همانجا مردم عبادت بکنند شاید منظورشان این نبوده است، خب.

اما مطالبی که مربوط به کیفیت پوشیدن بدن اینها خب خیلی مورد علاقه ی همه ما هست نه تنها مورد علاقه ی علمی است محلّ ابتلای عملی ما هم هست پرداختن به اینها ما را از اصل این مسئله تفسیر این روزها تقریباً دور انگاشت حالا ان شاء الله من این سؤالاها را در کنار جداگانه گذاشتم که در مناسبتهایی که پیش می آید بالأخره قرآن کریم این طور نیست که به صورت یک کتاب علمی مسائلی را مطرح کند چون واقعاً نور است هر مطلب علمی را که ذکر می کند کنارش مسئله ی موعظه، هدایت، تقوا، یادآوری قیامت، یادآوری مرگ را کنارش مطرح می کند حالا به مناسبتهایی ان شاء الله ممکن است یکی پس از دیگری این سؤالاها مطرح بشود و گرنه ما بخواهیم به این سؤالاها پردازیم نه تمام شدنی است نه مربوط به یک آیه و دو آیه است ما آیات فراوانی داریم درباره ی معاد بخشی وسیعی از قرآن کریم مربوط به مرگ است و قبر است و معاد است و امثال ذلك هم واقعاً محلّ ابتلای علمی ماست که مشکل دیگران را حل کنیم و هم محلّ ابتلای عملی ماست برای اینکه ماییم و با این مرگ و با مردن و با این قافله ای که در پیش داریم، خب و چون تعطیلی اربعین در پیش است ما بخواهیم آیه بعد را مطرح کنیم به جایی نمی رسیم لکن قصّه ی اصحاب کهف هنوز هم که هنوز است بسیاری از زوایایش مانده هم شما مطالعه بفرمایید ان شاء الله، هم تحقیقات دیگری به عمل بیاید که بعد از اینکه ان شاء الله چند آیه دیگر گذشت به آن جمع بندی نهایی برسیم که این قصّه چون مسیحیها از یک طرف، یهودیها از یک طرف دامن زدند و غارهای فراوانی را شناسایی کردند و احیاناً اهدافی را هم در پشت پرده داشتند قرآن کریم آن هدف نهایی را بازگو کند و اسرائیلیاتی هم که به این قصّه راه پیدا کرده است آنها را رُفت و رو کند و آنچه که حق است قرآن کریم بیان کند ان شاء الله در سفر اربعین هم تبلیغ فراموشتان نشود و محورهای اصلی تعلیمتان ان شاء الله قرآن و روایات اهل بیت باشد.

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۲

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَىٰ ۚ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّيَ لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴)»

آنچه که قبل از تعطیلات ایام ماه صفر روشن شد عبارت از این بود که عدد اصحاب کهف برای کسی روشن نبود این علم غیب است برای اینکه کسی در آن صحنه حاضر نبود و سالیان متمادی هم از آن واقعه گذشت، اگر چیزی مشهود کسی نباشد و تواتری هم در کار نباشد علم به آنها مقدور کسی نیست لذا آنها هر سخنی درباره ی عدد اصحاب کهف گفتند این رجم به غیب است یعنی در تاریکی تیر پرت کردن است که به مقصد نمی رسد تنها کسی که عالم به این غیب است ذات اقدس الهی است بالاصاله یک، و کسانی که خدای سبحان آنها را از این غیب باخبر کرده است که آنها عالم به غیب می شوند بالتبع مثل انبیا و ائمه (علیهم السلام) دو، و شاگردان ائمه (علیهم السلام) به وسیله خود ائمه به مقصداری که اینها آموختند عالم می شوند سه، مثل اینکه ابن عباس مدعی بود که من عدد اینها را می دانم اگر این علمش صحیح باشد چون بخشی از تفسیر را از محضر وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) آموخت از آنجا یاد گرفت، پس «قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» چون خدا عالم الغیب است این یک، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» چون اینکه فرمود: «رَبِّي» لسانش حصر است یعنی آنکه بالاصاله عالم به عدد اصحاب کهف است خدای سبحان است آن گروهی که عالم می شوند به اعلام الهی عالم می شوند یعنی اگر وجود مبارک پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) عالم اند به اعلام الهی اند که فرمود: «تِلْكَ مِنْ أُنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» و مانند آن این دو، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» و اگر آن حدیث درست باشد یعنی ادعای ابن عباس درست باشد که من رقم آنها را می دانم این به وسیله وجود مبارک حضرت امیر فرا گرفت این سه، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ».

ص: ۵۰۲

چندتا امر و چندتا نهی در این بخش از آیات هست. امر اول آن است که از نظر علم به غیب این سه مطلب را باید بدانی «قُلْ» بگو یعنی خودت بدان به دیگران هم اعلام بکن که آنکه عالم بالغیب است بالذات، خدای سبحان است بعد خدای سبحان ائمه و انبیا را آگاه می کند بعد ائمه و انبیا به شاگردانشان می فهمانند.

پرسش: استاد قلیل نمی شود کثیر می شود. وقتی که انبیا و اولیا از دیگران متجاوزند کثیر می شود اینکه قلیل نمی شود.

پاسخ: مگر انبیا نسبت به مردم چقدرند؟

پرسش: ...

پاسخ: دیگران فقط ابن عباس و امثال ابن عباس یاد گرفتند کسی ادعا نکرد که ما می دانیم در بین این روایاتی که اهل تفسیر

نقل کردند فقط روایت ابن عباس است که گفت من عددشان را می دانم، خب.

«مَيَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» خب که به اعلام الهی است. نهی که هست عبارت از این است فرمود: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مَرَاءً ظَاهِرًا» اگر خواستند جدالی بکنند درباره ی آنها یک مَرَاءِ شَفَافٍ بَيْنَ الرُّشْدِیِّ بکن مگر آن مقداری که ما به شما اطلاع دادیم چون آن قلیل یعنی انبیا و اولیایی که آگاه شدند آنها یک جدال احسن دارند یک مَرَاءِ بَيْنَ الرُّشْدِیِّ دارند که ظاهر باشد بتواند پیروز بشود نه یک امر ظاهری، امر ظاهری در قبال امر واقعی این حقیقتی ندارد تا مورد امر قرار بگیرد. چند وجه مرحوم شیخ طوسی و همچنین امین الاسلام طبرسی (رضوان الله علیهما) درباره ی این مَرَاءِ ظاهر گفتند ظاهر این مَرَاءِ ظاهر یعنی مَرَاءِ شَفَافٍ، بَيْنَ الرُّشْدِیِّ که همان جدال احسن است آن مقداری که نافع است و می توان آن را اثبات کرد «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ» درباره ی اینها «إِلَّا مَرَاءً ظَاهِرًا»، «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» شما بخواهید استفتا کنی از آنها باخبر بشوی یعنی از مسیحیها از اهل کتاب بخواهید باخبر بشوی اصلاً این کار را نکن برای اینکه آنها عالم نیستند آنها رجم به غیب دارند خود این مسیحیها که انبیا نیستند معصوم هم نیستند ارتباطی هم با انبیا و معصومین نداشتند مگر در سایه همین کتابهای محَرَّفِ پس اینها دسترسی به واقعیت ندارند حرفی که درباره ی رقم اصحاب کهف می زنند رجم به غیب است چون رجم به غیب است جاهل اند شما از جاهل استفتا نکن چه اینکه مَرَاءِ و جدال نه برای جاهل هست نه با جاهل، نه جاهل حق مَرَاءِ دارد چون «علی بینه من ربّه» نیست نه با جاهل می توان مَرَاءِ کرد چون سودمند نیست «تقول و يقول»، «تقول و يقول» این به جایی نمی رسد لذا نه جدال برای جاهل هست، نه جدال با جاهل. استفتا هم از جاهل روا نیست برای اینکه او رجم به غیب دارد او وقتی آگاهی ندارد شما چطوری می خواهید از او فتوا بخواهید فتوا هم اختصاصی به مسئله فقهی ندارد در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت که «أَفْتُونِي فِي أَمْرِي» (۱) یا آنچه که در سوره ی «نمل» خواهد آمد که ملکه ی سبا به مشاورانش گفت «أَفْتُونِي فِي أَمْرِي» هر کس مشورتی می گیرد از صاحب نظر مطلبی را می خواهد فتوای اوست فتوای طیب مشخص است، فتوای فیزیکدان مشخص است، فتوای ریاضیدان مشخص است، فتوای سیاستمداران مشخص است آنجا آن ملکه ی سبا گفت «أَفْتُونِي فِي أَمْرِي» درباره ی سایر مسائل هم سخن از فتوا و فتیا و اینها مطرح شد فرمود از اینها شما استفتا نکن برای اینکه رجم به غیب دارند. فتحصل که مَرَاءِ نه برای جاهل است نه با جاهل، استفتا برای جاهل هست جاهل باید استفتا بکند اما نه از جاهل از عالم باید استفتا بکند «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» هیچ کدام از آنها آگاه نیستند، خب.

ص: ۵۰۳

پاسخ: نه، این از جریان «قُل» تا پایان آیه ی ۲۴ اینها جمله ی معترضه است آن «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً» این برای قصه ی آنهاست بعد هم آیه ی ۲۵ «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» تتمه قصه است این وسطها ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیامبر این مطالب را القا می کند که با اینها جدال نکن مگر در حدّ بین الرشد جدال احسن، از اینها سؤال نکن به عنوان اینکه اینها اهل کتاب اند برای اینکه اطلاعی ندارند نه آن کتاب اصیل در دسترس اینهاست نه اینها تواتری در کار دارند بنابراین از اینها استفتا نکن و با اینها هم جدال نکن «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» بعد فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» چون مطلبی را در ذیل این داستان نقل کردند که گروهی از اهل کتاب عده ای را فرستادند حضور مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندتا مسئله حسّاس را از آن حضرت پرسیدند یکی جریان اصحاب کهف بود، یکی جریان ذی القرنین بود، یکی هم جریان روح بود. جریان روح را در سوره ی مبارکه ی «اسراء» مشخص کرد که «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (۱) و مانند آن، اما جریان ذی القرنین و جریان اصحاب کهف در سوره ی «کهف» مطرح است جریان ذی القرنین بعداً خواهد آمد در همین سوره که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحَيْنِ» (۲) برخیاها نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی که این سؤال را شنید فرمود: «سَأخبركم غداً» (۳) من فردا جواب این سؤالها را به شما می دهم و استثنا نکرد نفرمود «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» حالا تا چه اندازه این نقل درست است و اصلاً می شود نسبت به پیامبری که صدر و ساقه ی هستی او را توحید تشکیل می دهد حرفی را بزند و استثنا نکند مشیئت الهی را مطرح نکند این خیلی بعید است آنها نقل کردند که وجود مبارک پیامبر استثنا نکرد یعنی ان شاء الله را نفرمود لذا «فاحتبس عنه الوحي هذه الأيام» (۴) چهل روز وحی قطع شد بعداً آمد اثبات این حرف خیلی آسان نیست.

۱- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۲- (۳) . سوره ی كهف، آیه ی ۸۳.

۳- (۴) . بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۴- (۵) . بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

پاسخ: آیه دارد که نگو این کار درست است مثل «لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۱) امر دارد، نهی دارد، زجر دارد، اخبار دارد، انشاء دارد همه اش حق است وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم در قوس صعود مثل افراد دیگر مکلف است دیگر بر او واجب است واجبات را انجام بدهد، محرمات را ترک بکند چه اینکه مستحبات را مستحب است انجام بدهد مکروهات را هم رواست که ترک بکند این مکلف است اما حالا این کار را نکرد و توییخی شد و چهل روز طول کشید اینها که از آیه بر نمی آید که و از سنت وجود مبارک پیامبر هم بعید است، خب کسی که ابن هشام درست است که این مطالب با خبر و تاریخ حل نمی شود اما با یک تاریخ و دو تاریخ و ده تاریخ نیست از مجموع این تواریخ برمی آید که این از دوران کودکی مورد عنایت ذات اقدس الهی بود ابن هشام در سیره اش نقل می کند که بعد از رحلت مادر وجود مبارک رسول برای او حلیمه ی سعیدیه را به عنوان دایه آوردند این دایه خب بچه ای داشت که فرزند خودش بود و وجود مبارک حضرت را هم به عنوان فرزند رضاعی شیر می داد وقتی که یکی از دو پستان را دهن حضرت می گذاشت حضرت می مکید آن پستان دیگر را دهن حضرت می گذاشت حضرت نمی مکید بارها تجربه کرد بالأخره فهمید که این اصرار وجود مبارک پیامبر که من فقط یک پستان را می مکم پستان دیگر نه، برای اینکه آن سهم هم شیر من است من سهم او را نمی خورم از این قضایا زیاد است درست است که این تاریخ است و نظیر روایت زراره و محمد بن مسلم و اینها نیست ولی از مجموع اینها انسان جزم پیدا می کند که از دوران کودکی در تحت تدبیر بود وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که از زمان فطامش بهترین فرشته ها را ذات اقدس الهی برای تأیید او، تربیت او، حمایت او، هدایت او فرستاده خب این در نهج البلاغه است از مجموع این تاریخها و اخبار یک امر بین الرشیدی به دست انسان در می آید که وجود مبارک پیامبر از همان اول تربیت شده بود و خوب خدا او را تربیت کرد و موحدانه بار آمد، خب.

اینکه فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ» خب درست است دیگر نهی است اما نه اینکه او مرتکب شده مثل «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۱) یا «لَوْ تَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ» (۲) این احکام است، تکلیف است حضرت مکلف است دیگر این چنین نیست که مکلف نباشد که اما معصومانه همه ی احکام را انجام می دهد. «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» مستحضرید اثنای این قصه آن معارف توحیدی را دارد ذکر می کند اصل قصه برای پرورش روح توحید است و اخلاق فرمود مبادا درباره ی چیزی حالا هر شیء هست چه سنگین چه سبک، چه کارهایی که به تنهایی باید انجام بدهی چه کارهایی که با مشورت دیگران و معاونت دیگران انجام بدهد «لِشَيْءٍ» این نکره در سیاق نفی است درباره ی هیچ چیزی نگو من فردا انجام می دهم مگر اینکه بگوید ان شاء الله خب این ادب توحیدی است که دارد یاد می دهد «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «إِلَّا أَنْ تَقُولَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» این ان شاء الله را باید بگویند، چرا؟ برای اینکه کسی که هستی او به مشیئت الهی وابسته است یعنی «کان» تامه ی او «کان» ناقصه ی او به طریق اولی^۱ وابسته است اگر کسی وجوداً به مشیئت الهی تکیه دارد ایجاداً به طریق اولی^۱ چون ایجاد متفرع بر وجود است اگر کسی بخواهد کاری انجام بدهد باید باشد یا نباشد؟ اگر هستی او به مشیئت الهی وابسته است ایجاد او به طریق اولی^۱ زیرا ایجاد او هم به هستی او متکی است هم به هستی خیلی از امور می خواهد حالا کاری انجام بدهد جایی می خواهد برود با کسی دیدار داشته باشد آن شخص باید باشد، شرایط باید باشد، استعدادات باشد، ظرفیات باشد، موانع نباید باشد همه ی اینها هیچ کدام در اختیار ما نیست اگر کسی بگوید من این کار را انجام می دهم این - معاذ الله - بی اعتنا باشد به مشیئت الهی این می شود «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۳) این داعیه استقلال دارد کسی می گوید من این کار را فردا می کنم خب تو از هستی خودت که خبر نداری بر فرض هستی خودت در اختیار تو باشد هستی خیلی از چیزها در اختیار تو نیست اگر کسی وجوداً متوقف بود و موقوف بود ایجاداً به طریق اولی^۱ چگونه انسان می تواند بگوید من این کار را می کنم پس هیچ کاری را هیچ کسی نمی تواند مدعی باشد مگر اینکه بگوید اگر خدا بخواهد حالا یک وقت است که ان شاء الله را لفظاً می گویند یک وقت ان شاء الله در بیتش است در ضمیرش است آن هم باز کافی است اینکه ذکر لفظی نظیر ذکر رکوع و سجود نیست که لفظی واجب باشد که کسی معتقد است با این نیت بگوید من فردا می آیم درس، فردا می آیم بحث، فردا می آیم آن کار این ان شاء الله در متن قلبش هست این کافی است اگر یک امر عبادت بگوید ان شاء الله خب ثواب هم می برد اما اگر در قلبش این مستتر باشد با این عقیده و ایمان بگوید محذوری ندارد اگر خواست ثواب ببرد این کلمه ی «الله» را بر زبانش جاری می کند اما اگر نگفت عقاب ندارد توبیخ نمی شود برای اینکه موخدا نه دارد چنین وعده ای را می دهد می گویند فردا می آیم اگر باشم اگر خدا بخواهد، فردا این کار را انجام می دهم اگر خدا بخواهد اینکه گفتند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (۴) همین است همیشه به یاد خدا باشید خود حضرت ائمه (علیهم السلام) فرمودند برای هر چیزی یک رقم خاصی است نماز مشخص است چند رکعت است روزه چند روز است حج در مدت عمر یک بار واجب است خب اینها رقم خاص دارد اما ذکر خدا، نام خدا، یاد خدا که محدود نیست مخصوص نیست چند جا دارد «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» عمده ذکر است و نه ذکر لسانی یاد خدا در دل نه نام خدا بر لب این نام خدا بر لب ثواب خاص خودش را دارد البته آن است که آدم را از خطر استقلال خواهی یک، و استغنا داشتن نجات می دهد همان ذکر است و یاد خداست در دل اگر کسی واقعاً معتقد است تمام حرفهایی که می زند با ان شاء الله است خب «کفی بذلک عبداً» لازم نیست بگوید ان شاء الله همین که معتقد باشد و حضور ذهنی و حضور قلبی دارد کافی است البته ثوابش در این است که بگوید ان شاء الله و گرنه آن استقلال، استغنا را هم به دنبال دارد من این کار را می کنم من می آیم خب آخر تو که ایجادت متوقف بر وجود توست وقتی وجودت در اختیار نیست چگونه خبر می دهی مگر کسی «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

هَوَاهُ» (۵) این طور باشد این «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفَّارٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (۶) همین است دیگر، خب.

ص: ۵۰۶

-
- ۱- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.
 - ۲- (۸) . سوره ی حاقه، آیه ی ۴۴.
 - ۳- (۹) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.
 - ۴- (۱۰) . سوره ی احزاب، آیه ی ۴۱.
 - ۵- (۱۱) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.
 - ۶- (۱۲) . سوره ی علق، آیات ۶ _ ۷.

پرسش: حدود و قصورش با اختیار نمی شد؟

پاسخ: با اختیار دیگر، من الآن با اختیار خودم ذات اقدس الهی مرا مختار کرده من می توانم این کار را انجام بدهم و می توانم این کار را انجام ندهم منتها برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت اگر آن حسنه باشد هم «مِنَ اللَّهِ» است هم «مِنَ اللَّهِ» اگر سیئه باشد «مِنَ اللَّهِ» هست ولی «مِنَ اللَّهِ» نیست که «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (۱) که بحث «مِنَ اللَّهِ» و «مِنَ اللَّهِ» در آن چهار جمله گذشت که حسنه هم «مِنَ اللَّهِ» است هم «مِنَ اللَّهِ»، سیئه «مِنَ اللَّهِ» هست ولی «مِنَ اللَّهِ» نیست فرق امور چهارگانه در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت این با اختیار همراه است دیگر در نماز به ما آموختند که موخّدانه زندگی کنیم این «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» همین است دیگر نه یعنی «بحول الله أموم للقرآه و أقعد للسجود و التشهد» نه خیر، قیام و قعود من در زندگی به حول خداست یکی از آن قیام و قعود من همین حالت نماز است در نماز به ما آموختند که موخّدانه زندگی کنیم در بعضی از روایات در باب صلوات هست که آیا در نماز می شود به کسی بد گفت یا نه؟ حضرت فرمود بله، شما همین «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» که می گوید هم دارید علیه اشاعره شعار می دهید هم علیه معتزله آن اشعری جبری می گوید «لا حول و لا قوه الا لله» آن معتزله ی تفویضی می گوید «لا حول و لا قوه الا لله» شما می گوید «لا حول و لا قوه الا بالله» یعنی من مختارم ولی این اختیار را من از او گرفتم من کار انجام می دهم ولی قدرتم را از او گرفتم او می تواند از من بگیرد فرمود همین شعارتان است علیه اشاعره و علیه مَفوّضه، نماز این طور ستون دین است یک وقت است کسی نمی داند این «بحول الله و قوته» سه تا مسئله است ابطال اشاعره است جبری، ابطال مَفوّضه است جبری، اثبات حرف امامیه است امر بین الامرین همین طور بلند می شود می گوید خب این یک طور نماز خواندن است کسی است می فهمد این سه مکتب کلامی را دارد به ما یاد می دهد این می شود «الصلاه عمود الدین» (۲) اثنای قصّه ی اصحاب کهف هم ذات اقدس الهی همین مطالب را دارد یاد می دهد بعد فرمود شما که اصلاً هستی تان به دیگری وابسته است آن وقت چگونه شما می گوید من این کار را انجام می دهم خب نگفتی ان شاء الله آن ثواب را نمی بری ولی معتقداً، موخّداً، عالمّاً، عازماً که ان شاء الله در ذهنتان باشد بگویند عیب ندارد «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا * اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ» مرحوم شیخ طوسی و جوهی ذکر کرده همان وجوه را مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذکر کرده منتها مرحوم امین الاسلام یک بحث مبسوطی را از مرحوم سیّد مرتضی که بحث کلامی است ذکر کرده آن هم خوب است اما ذیل آیه ی «وَمَا تَشَاؤُنْ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ» (۳) آنجا یک مطلب دقیق تری است که ما را به مکتب چهارم آشنا می کند این سه مکتب تا حدودی روشن است و در کتابهای فلسفی و کلامی آمده یعنی جبر و بطلان جبر که اشاعره دارند، تفویض و بطلان تفویض که تفویض را معتزله دارند، امر بین الامرین که اختیار است و امامیه دارند این امر بین الامرین از بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در آن حدیث معروفشان آمده که بین جبر و تفویض فاصله ی فراوانی است «أوسع ممّا بين السماء والأرض» (۴) یعنی این چنین نیست که اگر جبر نشد بشود تفویض، تفویض نشد بشود جبر اینها نقیض هم که نیستند که ارتفاعشان محال باشد اگر جبر نشد می شود تفویض هم نباشد فاصله ی بین جبر و تفویض هست لذا منفصله ی مانعهاخلو نیست این می شود هیچ کدام نباشد آنکه در بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است این است که بین جبر و تفویض فاصله اش «أوسع ممّا بين السماء والأرض» است خب پس این قدر فاصله است آن هسته ی مرکزی اش خیلی سخت است همان صراط مستقیم است که «أدقّ من الشعر وأحدّ من السيف» (۵) است هر چه به آن هسته ی مرکزی نزدیک تر بشود به امر بین الامرین نزدیک تر است برخی از امر بین الامرین است که فاصله دارد از جبر

اما خیلی فاصله ندارد برخی از امر بین الامرین تفسیری که هست فاصله دارد از تفویض باطل نیست اما خیلی فاصله ندارد آنکه در هسته ی مرکزی امر بین الامرین است و معنای دقیق امر بین الامرین است آن توحید افعالی است نه آنکه در فلسفه و کلام است توحید افعالی در «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» (۶) در می آید این امر بین الامرین هست اما نه در کلام است و نه در فلسفه برداشت از این روایت هست به کمک «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» به هر تقدیر ما هر اندازه به آن هسته ی مرکزی نزدیک تر بشویم به مفاد امر بین الامرین نزدیک تر خواهیم بود حالا آن مطالب دقیق که برای توده ی مردم نیست آنکه برای همه ی ما هست این است که در تمام شئون زندگی بگوییم «لا حول و لا قوه الا بالله» این «لا حول و لا قوه الا بالله» یک اصل حاکم است همان طوری که در مسائل فقهی، در مسائل اصولی ما یک سلسله اصول حاکم داریم گفتند «الطواف بالبيت صلاة» (۷) این یک نحو حکومت است به توسعه ی موضوع یا «لا ربا بين الولد و والده» (۸) یک نحوه حکومت است به تضییق موضوع این «لا- حول و لا- قوه الا- بالله» حاکم بر همه ی شئون ماست به نحو آن امر بین الامرین اگر «لا حول و لا قوه الا بالله» است خب چگونه کسی می گوید «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» پس باید بگوید «بحوله و قوته أفعال» چگونه در نماز می گوید «لا حول و لا- قوه الا- بالله» بعد می گوید فردا من کار انجام می دهم مستحضرید مرحوم حکیم سبزواری در آن بحث اخلاق منظومه آن اخلاقیات منظومه که آخر منظومه است می گوید اینکه می گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۹) که حصر است دیگر که این تقدیم است این مفعول که ضمیر منفصل است مفید حصر است فقط از تو کمک می خواهم اما وقتی حادثه ای پیش آمد، مشکلی پیش آمد به در زید و عمرو می رود ایشان آنجا فرمودند: «يَكْذِبُ مُسْتَعِينٌ حَقٌّ إِذْ قَرَى *** ثُمَّ إِذَا الْمَهْمُ جَاءَ غَيْرًا يَرَى» (۱۰) این کسی که در نماز می گوید «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اما همین که حادثه ای پیش آمد در خانه ی زید و عمرو می رود از آنها کمک می خواهد معلوم می شود «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» او دروغ است دیگر، اگر زید و عمرو را مجرای فیض خدا بداند از خدا بخواهد که قلب اینها را هدایت کند تا مشکل کارش حل بشود این هم به جا رفته، هم «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» او درست گفته و صادقانه است اما اگر نه، بگوید خدا هست ولی این آقایان هم هستند این «يَكْذِبُ مُسْتَعِينٌ حَقٌّ إِذْ قَرَى» آن وقتی که این «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می گوید دارد دروغ می گوید، چرا؟ چون «ثُمَّ إِذَا الْمَهْمُ جَاءَ غَيْرًا يَرَى» دیگری را دارد می بیند، خب اگر کسی بگوید «لا- حول و لا قوه الا بالله» بعد در گزارشات روزانه بگوید فردا می آیم فلان کار را انجام می دهم به شما اطلاع می دهم اصلاً خبر از ان شاء الله نیست خب این «يَكْذِبُ» در نماز که می گوید «بحول الله تعالى» و قوته أقوم و أقعد» یعنی قیام و قعود من به حول اوست خب اگر قیام و قعود کسی به حول کسی باشد و به ذات اقدس الهی باشد دیگر نمی گوید فردا من این کار را انجام می دهم که مگر اینکه ان شاء الله را می گوید در قلبش که معتقد باشد کافی است «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» آن «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱۱) شما در حقیقت مشیئت الهی را می خواهید یعنی انسان به حسب ظاهر می گوید من می خواهم فلان کار را انجام بدهم اما آن آیه از اینها خیلی دقیق تر می گوید «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» اگر ما باشیم و ظاهر آیه می گوییم «وَمَا تَشَاؤُنَ» مفعول می خواهد «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» آن «أَنْ» با آن «يَشَاءُ» تاویل به مصدر می رود می شود مفعول «وما تشاؤون الا مشيئته الله» شما فقط مشيئت خدا را می خواهید این می شود توحید افعالی نه جبر می شود، نه تفویض می شود، نه امر بین الامرینی که در فلسفه و کلام است می شود او هر چه بخواهد شما می خواهید او اراده ی شما را رهبری می کند، او اراده ی شما را هدایت می کند، او اراده ی شما را تغذیه می کند منتها اصلاً اراده دو شعبه است و شما سر دو راهی ایستادید این دو راهی را دو شعبه ای را «إِمَّا إِلَى الْإِيمَانِ أَوْ إِلَى الْكُفْرِ» این سر دو راهی را او تقویت می کند اما اگر نه، این طور معنا نکردیم گفتیم این به ذهن نمی آید و متبادر به ذهن نیست و قابل فهم نیست آن وقت این چنین می شود «وما تشاؤون شيئاً الا أن يشاء الله» که «شيئاً» مفعولی است محذوف در کنار «مَا تَشَاؤُنَ»، «إِلَّا

أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «إِلَّا أَنْ يَشَاءَهُ اللَّهُ» دوتا محذوف است یکی ضمیر است که مفعول «يَشَاءَ» می شود، یکی «شيئاً» است که مفعول «تَشَاءُونَ» می شود این باید در ذیل آن آیه مبارکه ی «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» حل بشود اما اینجا هم همین حرف را زدند بعضیها گفتند «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إِنْني فاعِلٌ ذَلِكُ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» این «أَنْ» با «يَشَاءَ» تأویل به مصدر می رود می شود مشیئت «الآ مشیئه الله» را من فقط مشیئه الله را می خواهم مشیئه الله درباره ی طاعات است دیگر فقط درباره ی طاعات می توانی بگویی من این کار را انجام بدهم این تازه اول اشکال است خب مگر درباره ی طاعات هم کسی می تواند بگوید من نمازم را می خواهم بخوانم، من می خواهم روزه بگیرم، من می خواهم مکه بروم مگر آنجا هم می شود گفت آن مشکل کلامی است نه مشکل فقهی، مشکل کلامی این است که چیزی که هستی اش به اراده ی الهی تکیه دارد یعنی «کان» تامه، ایجادش یعنی «کان» ناقصه به طریق اولی^۱ به اراده ی الهی تکیه دارد پس «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إِنْني فاعِلٌ ذَلِكُ غَدًا» مگر اینکه خدا بخوهد البته از نظر تکوین این طور است اما از نظر تشریح ذات اقدس الهی جز واجبات و مستحبات چیز دیگری را نمی خواهد چون در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «كُلُّ ذَلِكُ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» (۱۲) کراهت در قبال مشیئت و اراده است دیگر آن بعد از شمارش بسیاری از معاصی کبیره فرمود: «كُلُّ ذَلِكُ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» سیئات مورد مشیئت الهی نیست از نظر تشریح و فقهی و حقوقی، تکوین حساب خاص خودش را دارد.

ص: ۵۰۷

- ۱- (۱۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۷۸.
- ۲- (۱۴) . وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۷.
- ۳- (۱۵) . سوره ی انسان، آیه ی ۳۰.
- ۴- (۱۶) . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۶.
- ۵- (۱۷) . الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.
- ۶- (۱۸) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۷- (۱۹) . مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۱۰.
- ۸- (۲۰) . الوسيله، ص ۲۵۴.
- ۹- (۲۱) . سوره ی انسان، آیه ی ۳۰.
- ۱۰- (۲۲) . شرح منظومه، ج ۵، ص ۳۸۰.
- ۱۱- (۲۳) . سوره ی انسان، آیه ی ۳۰.
- ۱۲- (۲۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۸.

پاسخ: در کجا؟ آن بله در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که کراهت قرآنی اصطلاحاً غیر از کراهت فقهی است چه اینکه در روایات هم همین طور است در روایات هم کراهت بر حرمت اطلاق شده در این آیه خب از شرک گرفته تا قتل نفس و بسیاری از معاصی بزرگ در همان سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت بعد در ذیل دارد که «كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئَةً عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» کراهت به معنای که مقابل حرمت باشد این یک اصطلاح فقهی است نه اصطلاح قرآنی، خب.

«وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ ءِ اِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكِ عَدَاً»، «عَدَاً» نه یعنی فردا، یک لحظه ی بعد هم همین طور است منتها حالا آن چون شاید مناسب با آن شأن نزول باشد و مانند آن یا کاری که مربوط به توده ی مردم است و گرنه یک لحظه ی بعد هم همین طور است چون برهان عقلی نه مترمّن است برای یک روز نه متمکن است برای یک زمین، انسان بگوید من یک لحظه ی بعد این کار را انجام می دهم آن هم همین طور است دیگر خود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که این همه بی تابی می کرد در حفظ توحید به حضرت عرض کردند شما چرا این قدر بی تابی می کنید فرمود من این قدر به خودم اطمینان ندارم که این چشمم باز است می توانم این چشمم را ببندم و بمیرم خب چنین موجودی انسان این است دیگر اگر کسی نباشد در این حال چشم آدم را ببندد این بدن که گرم است یک منظره ی هولناکی پیدا می کند آن مُرده کسی باید باشد که چشمش را ببندد خب ما این هستیم یعنی ممکن است آدم چشمش باز باشد فرصت بستن چشم را پیدا نکند و بمیرد حضرت فرمود ما این هستیم من چگونه، این درس توحید را منتشر کردن است آن وقت این عَدُ که گفته می شود نه معنایش این است که آدم درباره ی فردا اگر بخواهد تصمیم بگیرد باید بگوید ان شاء الله اما درباره ی عصر امروز یا یک ساعت بعد یا دو ساعت بعد یا نیم ساعت بعد لازم نیست بگوید نه خیر، عَدُ یعنی آینده حالا آن خصوصیتش را برای آن داستان که حضرت فرمود مثلاً «سأخبركم غداً» (۱) به این مناسبت ذکر شده، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» بعد خب حالا یک وقت است که انسان همیشه اگر موحداً باشد که آن ذکر قلبی سر جایش محفوظ است حالا اگر خواست فیض هم ببرد ثواب هم ببرد یادش رفته بگوید یا نه، غفلت ذهنی عارض شده در ذهنش نبود که ان شاء الله را ترسیم بکند بعد که یادش آمد فوراً بگوید ان شاء الله کافی است چون آن سهو و نسیان برداشته شد «وَأَذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» وقتی یادش رفته بگویی «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» ان شاء الله همین که متذکر شدی کافی است برای اینکه آن مشکل کلامی می خواهد حل بشود دیگر با این حل می شود ما که نمی خواهیم بگوییم که این قرینه ی متصل است یا قرینه ی منفصل است فاصله آمده بعد از دو، سه روز این حرف را زده دیگر به هم خورده اینها را که نمی خواهیم بگوییم که در مسئله کلامی فرق ندارد که هر وقت انسان یادش آمده بگوید ان شاء الله آن سهو و نسیان که برداشته شد «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي» (۲) پس اگر سهو کرده یادش رفته بگوید ان شاء الله به کسی قول داد که من فردا این کار را انجام می دهم بعد رفت خانه یادش رفته که ان شاء الله را بگوید حال ان شاء الله را انسان یا بلند می گوید یا آهسته می گوید یا در ذکر است یا در ذکر است بالأخره آن قسمت کلامی باید محفوظ بماند کلامی نه یعنی کلام ادبی کلامی یعنی در مقابل فلسفه و در مقابل فقه و علوم یعنی علم کلام آنکه مسئله اعتقادی است این است که معتقد باشد که به مشیئت الهی است خب حالا- اگر یادش رفته که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَةً» یکی اش این است خب وقتی یادش آمده بگوید ان شاء الله «وَأَذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» این یک.

-
- ١- (٢٥) . بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٣٦.
- ٢- (٢٦) . وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٣٦٩.

پاسخ: آنها که فراموش نمی کنند که ماها، برای ماهاست آن خطاب نظیر «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۱) دیگر که بسیاری از آیات قرآنی «نزلت» آیات قرآن «علی معنی اُعی و اسمعی یا جار» (۲) که خطاب به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی مستمع و مخاطب اصلی توده ی مردم اند، خب.

در این گونه از موارد که قرینه همراه است آن کسی که موخِردانه زندگی می کند مثل وجود مبارک پیغمبر که «إِنَّ صِيَئَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳) در سوره ی مبارکه ی «انعام» بحثش گذشت آن دیگر یادش نمی رود کسی که حیاتش لله است، مماتش لله است آن دیگر یادش نمی رود که، خب اما برای ماها اگر یادمان رفته فوراً اگر وقتی متذکر شدیم بگوییم ان شاء الله کافی است.

پرسش: خطاب به پیامبر اسلام هم است.

پاسخ: بله خطاب به پیامبر است مثل «لَئِنْ أَشْرَكْتَ» (۴) دیگر «لَئِنْ أَشْرَكْتَ» مگر خطاب به حضرت نیست اگر وجود مبارک حضرت منتها معصومانه منزّه از این کار است خطاب هست تکلیف هست منتها او معصومانه و منزّهانه این تکلیف را دستورات الهی را انجام می دهد. فرمود: «وَقُلْ» تا حال چندتا امر و چندتا نهی بود یک «قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ» که «قُلْ» بود، «فَلَا تُمَارِ» نهی بود، «لَا تَشْتَفِئْتِ» نهی بود، «وَلَا تَقُولَنَّ» نهی بود، «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ» امر بود، «وَقُلْ عَسَىٰ رَبِّي» امر است «وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» فرمود حالا شما مسئله ی اصحاب کهف را مطرح کردید ما خیلی از معارف را از ذات اقدس الهی داریم قصه ی انبیا را داریم، اولیا را داریم، قصه ی مبدأ را داریم، معاد را داریم، بهشت را داریم، جهنم را داریم که از اینها خیلی برتر است خدای سبحان همه ی اینها را به وسیله ی علم غیب به ما آگاهی می بخشد «وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا» از این نزدیک تر رشد و کمال به ما عطا می کند حالا شما قصه ی اصحاب کهف را از ما سؤال کردید درست است اینها در سرزمینی بودند که هیچ اثری از آنها نیست کسی هم نیست خبر بیاورد و خدای سبحان ما را باخبر کرده است الان هم خدا می فرماید: «وَلَبِئُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدَاؤُا تِسْعًا» (۵) اما از اینها بالاتر، از اینها مهم تر که قصص انبیاست فرمود: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۶)، «نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۷) گاهی ضمیر مذکر، گاهی ضمیر مؤنث.

ص: ۵۰۹

۱- (۲۷). سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۲- (۲۸). عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۵.

۳- (۲۹). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۲.

۴- (۳۰). سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۵- (۳۱). سوره ی کهف، آیه ی ۲۵.

۶- (۳۲). سوره ی هود، آیه ی ۴۹.

۷- (۳۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.

آیات ۲۳ تا ۲۴ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۳

Your browser does not support the audio tag

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ءِ إِنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ غُدَاً (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشْدًا (۲۴)»

این بیان که فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ءِ» جزء دستورات اسلامی است و احکام اسلامی همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» و سایر سُور گذشت تدریجاً نازل شد و این توییح یا تأیید و مانند آن نیست اگر برای اولین بار ذات اقدس الهی دارد بیان برای آن می فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ءِ إِنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ غُدَاً * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» و این دستور را اولین بار حضرت دارد می شنود بعد از آن به بعد هم امتثال می کند این محذوری را به همراه ندارد حالا بر فرض آن قصه ی نادرست، درست باشد یعنی عده ای آمدند از وجود مبارک حضرت جریان اصحاب کهف و جریان ذی القرنین و جریان روح را سؤال کردند و حضرت هم فرموده باشد که «سأخبرکم غداً» (۱) و ان شاء الله نگفته باشد بر فرض این قصه درست باشد محذوری ندارد چون قبلاً که این آیه نازل نشده بود احکام الهی به تدریج نازل شده و اگر این آیه نازل شد که هر وقت خواستی گزارش بدهی کلمه ی ان شاء الله را بگو از آن به بعد اگر وجود مبارک حضرت ترک کرده باشد آن وقت جای این سؤال هست که آیا نسیان دارد یا ندارد، ترک اولاست یا نه و مانند آن، بنابراین اگر کسی خواست بر فرض صحّت آن قصه حمل بکند بر ترک اولی؟ یا نسیان _ معاذ الله _ و مانند آن باید احراز کند که قبلاً چنین حکمی نازل شده است و پیغمبر این را ترک کرد در حالی که چنین چیزی ثابت نشد.

ص: ۵۱۰

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

پرسش: ...

پاسخ: آن اجمالی است وجود اجمالی تکلیف را هم به همراه ندارد، خب «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ءِ إِنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ غُدَاً * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

پرسش: اینکه می فرماید قرآن بر قلب پیامبر نازل شده مگر پیامبر مانند دیگران است؟

پاسخ: غرض آن است که یک وقت اجمالاً کل قرآن بر قلب مطهر حضرت نازل شده است آن دیگر تفصیل را ندارد تبیین احکام را به همراه ندارد و مانند آن، اما اینکه فرمود چه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» چه در آیات دیگر که ما متفرقاً نازل می کنیم «لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ» (۱) احکام اسلامی، آیات قرآنی تدریجاً نازل می شود و تدریجاً هم امتثال می شود خب وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه روزه نمی گرفت این نباید گرفت چرا روزه نمی گرفت که برای اینکه روزه

در مدینه آمده، اگر احکام اسلامی به تدریج نازل شد امثالش هم تدریجی است اگر قبلاً چنین حکمی نازل شده باشد و آیه ای نازل شده باشد و حضرت ترک کرده باشد آن گاه سخن از فخررازی و امثال فخررازی است که آیا این ترک اولاست یا نه، سهو برای پیامبر هست یا نه و مانند آن، اما این ثابت نشد که قبلاً چنین دستوری آمده که.

مطلب بعدی آن است که در کتابهای اصولی ملاحظه فرمودید که می گویند این مخصّص لثبی دارد یا مقید لثبی دارد بعد هم می گویند مخصّص یا مقید لثبی گاهی متّصل است گاهی منفصل این متّصل و منفصل در لثبی معنای خاصّ خودش را دارد در لفظی استثنای لفظی، قرینه ی لفظی، مخصّص لفظی و مانند آن معنایش روشن است اگر قرینه ای همراه با کلمه باشد این مانع انعقاد ظهور است و اگر قرینه در کلام منفصل باشد مانع انعقاد ظهور نیست مانع حجّیت ظهور منعقد شده است این برای قرینه های لفظی مخصّص لفظی، مقید لفظی که یا متّصل است یا منفصل. اما درباره ی لثبی یک وقت است اجماع همان زمان منعقد است همراه با این عام یا مطلق است اینجا می گویند مخصّص لثبی متّصل که با آن عام یا مطلق هست یک وقت دلیل عقلی است این دلیل عقلی اگر شفاف و بین باشد این مقید یا مخصّص لثبی متّصل است اما اگر مبّین باشد نه بین یعنی نظری منتهی به بدیهی باشد می گویند این مقید یا مخصّص لثبی منفصل است یعنی این عام را این فقیه مطالعه می کند بررسی می کند بعد به سراغ ادله ی عقلی می رود وقتی فحص کرد یک دلیل عقلی پیدا می کند که مخصّص این است یا مقید این. در کلمه ی ان شاء الله برای ما موخّدان ما یک استثنای لثبی متّصل در همه جا داریم. بیان ذلک این است که اگر کسی گفت «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» فردا من این کار را می کنم این یا جمله ی خبریه است یا جمله ی خبریه ای است که به داعیه انشاء القا شده یک وقت است گزارش می خواهد بدهد می گوید فردا من چنین کاری می خواهم بکنم این خبری محض است یک وقت است وعده می دهد می گوید فردا این کار را برای شما می کنم یا فردا این را به شما می دهم این یک جمله ی خبریه ای است که به داعیه انشاء القا شده چون این جمله، جمله ی انشائی است در حقیقت این پیام، پیام انشائی است، خب اگر فردا در اثر عُذر حالا- یا بالموت یا بالمرض و مانند آن موفق نشد که به آن خبر عمل کند یا به این انشاء عمل کند نه در جریان خبر ما می گوئیم این دروغ گفت، نه در جریان انشاء می گوئیم خُلف وعده کرد، چرا؟ چون گرچه کلمه ی ان شاء الله را نگفت اما یک قید مقید لثبی متّصل در این جمله ها هست این اصلاً ادبیات محاوره ی ماست هم گوینده هم شنونده خب حالا اگر فردا مُرد این خبر می شود دروغ یا آن انشاء می شود خُلف وعده یا فردا بیمار شد یا علل و عوامل قهری دیگر مانع انجام این کار شد می گوئیم این دروغ گفت؟ می گوئیم این خلف وعده کرد؟ یا می گوئیم نه، اصلاً وعده در بستر ان شاء الله شکل می گیرد این یک قرینه ی لثبی متّصل است که همه ی این امور را اگر عامّ اند تخصیص می زنند و اگر مطلق اند تقيید می کند این هست بنابراین صحبت از اینکه کذب می شود یا خلف وعده می شود که برخی در تفسیرهای مفصّل ذکر کردند این بحث اصلاً جا ندارد برای ما موخّدان برای اینکه این یک قرینه ی لثبی متّصل است که همراه این اخبارها یا انشاءات است.

اما آیا کلمه ی شیء بر معدوم اطلاق می شود یا نه؟ حالا شما اینها را نگاه می کنید بعد به المیزان رجوع می کنید درست است که تفسیر فخررازی خیلی طولانی است اما این حرفهای غیر نافع هم در این تفسیرها هست حالا آمدند بحث کردند که آیا معدوم را می گویند شیء یا نه از این حرفهای نازل اصلاً در المیزان نیست ایشان بحث می کند که آیا معدوم شیء است یا نه؟ برخیها استدلال کردند که معدوم شیء است برای اینکه این کسی که می گوید «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» و ذات اقدس الهی شیء را بر آن شیء آینده اطلاق کرده است یعنی آن معدوم فعلی شیء است دیگر برای اینکه می گوید «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٌ إِنِّْي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» آن چیزی که الان معدوم است خدا از آن به شیء یاد کرده پس معلوم می شود المعدوم شیء خب اگر معدوم شیء باشد که این لفظ حاکی از اوست فخررازی جواب می دهد که این به علاقه ی ما یعول است به علاقه ی ما سیأتی است نظیر «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» (۱) خب امر الهی که بعداً می آید که از او به عطا یاد نمی کنند که چون مستقبل محقق الوقوع است از مستقبل محقق الوقوع به فعل ماضی یاد شده است وگرنه چیزی که بعداً می آید که نمی شود گفت آمده است از این تعبیرات که به علاقه ی ما کان یا به علاقه ی ما یعول لفظی بر شیئی اطلاق می شود مجزاً کم نیست خب کتاب را معطل کردن برای این حرف که آیا «المعدوم شیء» یا «أم لا»، «لم أطلق الشيء على المعدوم» این دیگر کار عمیق علمی نیست، خب «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٌ إِنِّْي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». اساس کار بر توحید است یعنی شما وقتی که قرآن را بخوانید در یک کلمه خلاصه کنید کلمه ی «لا اله الا الله» در آن در می آید وقتی بخوانید باز کنید می شود ۶۶۰۰ یا کمتر و بیشتر آیه همه ی کارها بر اساس توحید شکل می گیرد و این بحث هم بحث تکوین است نه بحث تشریح فخررازی در اثر خلط بین اراده ی تشریحی و اراده ی تکوینی گفته که معتزله می گویند عبد مستقل است در کار و اراده ی عبد غالب بر اراده ی خداست _ معاذ الله _ برای اینکه خدا از کافر ایمان خواست و کافر اراده اش بر اراده الله غالب شد و ایمان نیآورد یا خدا از انسان اطاعت خواست و انسان عاصی اطاعت نکرد و معصیت کرد پس اراده ی او غالب شد و اراده الله مغلوب این را به عنوان یک وهم به معتزله نسبت می دهند بعد می گویند «أما عندنا» هر کاری که واقع می شود باراده الله هست چه ایمان مؤمن، چه کفر کافر _ معاذ الله _ این به اراده الله است لذا اراده ی خدا هرگز مغلوب نمی شود دائماً غالب است غافل از اینکه بحث تکوین کاملاً جدای از بحث تشریح است در بحثهای تکوینی اراده ی ذات اقدس الهی غالب است «هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ» (۲) او «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۳) است او غالب قاهر است فوق کل شیء است غالب علی العباد است و اینها، اما اراده ی تشریحیه ذات اقدس الهی آن شیء را اراده نکرده از انسان مختار خواسته است با میل و اراده ی خودش ایمان بیاورد بعد او را هم آزاد گذاشته فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۴) تو آزادی من از تو تکویناً ایمان نخواستم من از تو تکویناً اطاعت نخواستم من از تو تکویناً انتخاب آزادانه خواستم تو آزادی می خواهم تو را تربیت کنم پرورش انسان در آزادی اوست پس در نظام تکوین خدای سبحان کار خودش را اراده می کند مرید خداست و مراد فعل خارجی است بین اراده ی خدا و کار خارجی هیچ چیزی فاصله نیست خدا کار خودش را اراده می کند وقتی کار خودش را اراده کرد کسی متخلل نیست و غالب هم هست بالقول المطلق استثنای پذیر هم نیست اما اراده ی تشریحیه ذات اقدس الهی آن کار را نخواسته است از انسان خواست که با اختیار خودش آن کار را انجام بدهد فرمود من گفتم، راهنمایی هم کردم هم با عقل و فطرت از درون، هم با وحی و نبوت و امامت از بیرون گفتم صراط مستقیم کجاست، کج راهه کجاست این حرف را گفتم «مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۵) خدا خواست که انسان آزاد باشد که کمال در اوست هدایت هم کرده از درون و بیرون، خب پس آنچه را که ذات اقدس الهی در اراده ی تشریحیه اراده کرده است اراده کرد که آن کار خارجی از راه انتخاب و اراده ی خود انسان واقع بشود نه اینکه خودش آن کار را بخواهد انجام بدهد یا بین آن کار و اراده الله فاصله ای نباشد خداوند خواسته است که انسان آزادانه و مختارانه

ایمان بیاورد فرمود می خواهی بیاوری می خواهی بیاوری من تو را آزاد گذاشتم نه رها کردم آزادی را به تو دادم هر وقت هم بخواهم از تو می گیرم و این کار تو آزادانه از تو انجام می گیرد این می شود اراده ی تشریحیه در اراده ی تشریحیه ذات اقدس الهی اراده نکرده که آن فعل خارجی انجام بشود بلاواسطه خواسته است که عبد با اختیار خودش آن کار را انجام بدهد چه اینکه خواسته است عبد با میل خودش هر طرفی را که خواست برود، اما یک اراده التشریح است که غیر از اراده ی تشریحیه است اراده التشریح به تکوین برمی گردد.

ص: ۵۱۲

-
- ۱- (۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۱ .
 - ۲- (۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۸ .
 - ۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۰ .
 - ۴- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶ .
 - ۵- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۹ .

پرسش: در این بحث، بحث حدود و تعزیرات و اینها را نداشتیم.

پاسخ: همین طور است دیگر هدایت کرده فرمود تو خیرت در این است که ایمان را بیاوری و اطاعت بکنی کمال تو در همین است و عقل هم از درون و فطرت از درون دادم که تو را به این خیر راهنمایی کند وحی و نبوت و امامت را هم از بیرون راهنما قرار دادیم که تو را هدایت کند من می خواهم تو را به کمال برسانم اگر بیراهه رفتید تنبیه می شوید تشریح و قانون گذاری معنایش همین است دیگر و اگر بیراهه رفتی برای اینکه دیگران این راه کج راه را نروند تو باید تنبیه بشوی تا دیگران عبرت بگیرند که فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۱) این «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» حیات برای آن مقصود که نیست مقصود را اعدام می کنند آن کسی که قصاص شده است اما حیات جامعه با قصاص تأمین می شود فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» چه اینکه در بحث جهاد هم همین را فرمود این آیه نورانی سوره ی مبارکه ی «انفال» آن هم در سیاق جهاد است یعنی صدر و ساقه ی آن بخش سوره ی «انفال» مربوط به جهاد است جبهه است و جنگ است و کشتن است و خونریزی بعد از اینکه این آیات جنگ و جهاد را ذکر کرد فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْرِعُوا بِنُحُبِّهِمْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲) این جنگ و خونریزی شما را زنده می کند این فلسطین را او زنده کرده، این لبنان را او زنده کرده، این غزه را او زنده کرده، این ایران را او زنده کرده درست است که درباره ی همه ی عبادات هست ما هم در همه ی گفته هایمان نوشته هایمان می بینید که همه به همین آیه تمسک می کنیم اطلاقش شامل می شود اما بستر این آیه بستر جنگ و جهاد است فرمود بجنگید تا زنده بشوید قبلش جنگ است بعدش جنگ است وسطش جنگ است این چنین نیست که درباره ی نماز و روزه و اینها نازل شده باشد که البته اطلاقش هم عبادات دیگر را شامل می شود، خب «اسْرِعُوا بِنُحُبِّهِمْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» اگر می خواهید یک ملت زنده بشوید زیر بار ذلت نروید درست است شما شهید می دهید کشته می دهید و مجروح می دهید و مانند آن ولی شما را زنده می کند این قوانینی که ذات اقدس الهی وضع کرده چه در حدود چه در تعزیرات چه به عنوان جهاد چه به عنوان دفاع اینها حیات بخش است، خب.

ص: ۵۱۳

۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۹.

۲- (۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

اراده ی تشریحیه معنایش این است که ذات اقدس الهی اراده کرده است که انسان آزادانه این کار را انجام بدهد این بر خلاف اراده ی خدا نیست تا اراده ؟ خدا بشود مغلوب یک اراده التشریح است که امر ثالثی است و آن کمتر مطرح است و آن هم به تکوین برمی گردد اراده التشریح غیر از اراده ی تشریحیه است. اراده ی تشریحیه به احکام تعلق می گیرد که افراد آنها را انجام بدهند اما اراده التشریح به جعل قانون تعلق می گیرد به کار خودش تعلق می گیرد خدای سبحان اراده کرده است که قانون گذاری کند این «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (۱) اراده کرد که قانون گذاری بکند نه اراده کرد که شما نماز بخوانید او اراده کرده است که قانون گذاری کند به فعل خودش اراده ی او تعلق گرفته این هم تخلف پذیر نیست چون بازگشت اراده التشریح به اراده ی تکوینیه است پس یک اراده ی تکوینیه داریم که متعلقش آفرینش ارض و سما و اینهاست، یک اراده ی تکوینیه داریم که متعلقش قانون گذاری است که اراده التشریح زیر مجموعه ی اراده ی تکوینیه است یک اراده ی تشریحیه داریم که مربوط به افعال مردم است از راه اراده ی مردم خب جناب فخررازی! کجا اراده ی خدا مغلوب است؟ خدای سبحان که نخواست این شخص نماز بخواند بلا اراده که خواست با اراده یا بخواند یا نخواند و این هم هیچ وقت مغلوب نمی شود همیشه هم همین طور است دیگر او اراده کرده است «لَا- إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۲) را، اراده کرده است «وَهَيِّدْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۳) را، اراده کرده است «قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۴) را، بنابراین بحث را از مسیر منحرف کردن اراده ی تشریحیه را در آیه دخیل دانستن، نزاع اشاعره و معتزله را اینجا طرح کردن همه یعنی همه بیراهه رفتن جناب فخررازی است، خب. فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ ءِ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» بحث هم در بحث تکوین است و در نظام تکوین همین طور است و چیزی در عالم نیست مگر اینکه به مشیئت الهی وابسته است انبیا این راه را داشتند دیگر در نظام تکوین وجود مبارک خضر وقتی به موسای کلیم گفت تو نمی توانی صبر کنی عرض کرد «سَيَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۵) این «إِن شَاءَ اللَّهُ» را وجود مبارک موسی به خضر (سلام الله علیهما) گفت، وجود مبارک ابراهیم به اسماعیل (سلام الله علیهما) گفت «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» عرض کرد «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَيَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۶) این «إِن شَاءَ اللَّهُ» دأب همه موخیدان است اگر این ان شاء الله، ان شاء الله در قرآن فراوان است در سیره ی انبیا آنکه زیر تیغ می خواهد برود می گوید ان شاء الله، آنکه می خواهد سوار کشتی بشود می گوید ان شاء الله این موخیدانه زندگی کردن کلمه ی توحیدی را هم به همراه دارد پس بحث در نظام تکوین است نه تشریحیه و این سخن، سخن همه ی موخیدان است و ادبیات محاوره ای ما هم ان شاء الله است لذا اگر یک وقت کسی مانعی پیش آمد نتوانست به آن گفته اش عمل کند نه می گوئیم دروغ گفت نه می گوئیم خلف وعده کرد، نه می گوئیم دروغ در آمد یعنی نه کذب خبری است نه کذب مُخبری، نه خبر او دروغ در آمد نه او آدم دروغگوست و خلف وعده هم در کار نیست برای اینکه همه ی اینها با یک مقید لثبی متصل همراه اند که ان شاء الله، خب پس «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ ءِ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» این درس توحید است شما قبلاً هم به عرضتان رسید این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) این یک اصل توحیدی است در همه ی کارها حالا وجود مبارک حضرت به صورت شاخص در وقتی که خواست از مدینه خارج بشود فرمود خدایا! «إِنِّي لَم أُخْرَجَ أَشْرًا و لَا- بطراً و لَا- مفسداً و لَا ظالماً» (۷) این در تعبیرات دینی ما آمده در مسند احمد بن حنبل آمده در تعبیرات روایی برخی از بزرگان و محدثان ما آمده که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود می خواهی بروی برای نماز، می خواهی بروی مسجد بگو «اللهم... فإني لم أخرج أشراً و لا بطراً» (۸) در ساده ترین کار من این راه که می روم راه توست خدایا این چنین نیست که حالا این مربوط به آن جنگ جهانی و جریان بین المللی و نه، اصلاً یک موحد دائماً این طور سخن می گوید خدایا من می خواهم بروم مسجد نمی خواهم بازی کنم می خواهم بروم این نماز که ستون دین است اقامه بکنم به این فکر

نیستم که چه کسی به من اقتدا بکند، به این فکر نیستم که آن که می آید توانگر است یا تهیدست یک پیش نماز بازیگر این می رود مسجد تا ببیند چه کسی به او اقتدا می کند یک پیش نماز موحد ولو این حرف را نگوید با محتوای این حرف می رود بیرون «اللهم إني لم أخرج إليك عشراً ولا بتراً» در درس و بحث هم همین طور است اینکه می خواهد برود بحث بکند تا رقیب را از پا در بیاورد این دارد مرء می کند اینکه فرمود: «فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً» (۹) این اصلاً مریه، مرء گرچه نزدیک جدال هست ولی مفهوماً مرادف با او نیست مریه با شک نوعاً آمیخته است و آن اصرار را هم از او به مرء به مریه یاد می کنند دیدید قبلاً این دامدارها که این وسیله برای دوشیدن شیر نبود چندین بار پستان این گوسفند یا گاو را چنگ می زدند که اگر قطراتی هست بیاید این چند بار چنگ زدن به پستان گوسفند این را می گویند مریه «ماريته» یعنی «مسحت ذریء الشاطيء مره بعد آخری؟» مکرر فشار می آورد می دوشد، می دوشد، می دوشد که چیزی نماند جدال این طور است این می دوشد رفیق را و رقیب را تا او را خاموش کند و خفه کند چنین کاری می شود مرء همه جا منهی است مخصوصاً در سفر حج فرمود با کسی مرء نکن مگر آنجایی که بین الرشد باشد حرف تو و ظاهر و غالب بشوی «فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً» این ظهور نظیر آنچه که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «صف» آمده که «فَأَمَنْتَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةً فَأَيْدِنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبِحُوا ظَاهِرِينَ» (۱۰) یعنی «غالین» در آن گونه از موارد که چیز بین الرشدی داریم و حجت او را مدهوض و باطل می کنی این گونه انجام بده برخیا هم گفتند مرء ظاهر بکن یعنی یک مرء سطحی که خیلی عمیقاً بحث نکنی، بنابراین «لَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ ءِ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا * اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ» یعنی همیشه موخدا نه زندگی بکن هیچ چیز خب این کاری که الآن داری می کنی «غداً» هم که بنا شد طبق بحث دیروز «غداً» هم نه یعنی آیا ۲۴ ساعت بعد این لحظه ی بعد را هم می گویند غداً پس انسان دائماً موخدا نه زندگی می کند دیگر کسی بگوید من یک لحظه ی بعد این کار را انجام می دهم تلفن می کنم این در ذهنش باشد ان شاء الله همین که موخدا نه بود کافی است، خب.

ص: ۵۱۴

۱- (۱۰) . سوره ی شوری ؟، آیه ی ۱۳.

۲- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

۳- (۱۲) . سوره ی بلد، آیه ی ۱۰.

۴- (۱۳) . سوره ی كهف، آیه ی ۲۹.

۵- (۱۴) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

۶- (۱۵) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

۷- (۱۶) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۸- (۱۷) . مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۷.

۹- (۱۸) . سوره ی كهف، آیه ی ۲۲.

۱۰- (۱۹) . سوره ی صف، آیه ی ۱۴.

پس بحث در بحث اراده ی تکوینیه است نه اراده ی تشریحیه و بحث گسترش توحید است نه مطالب دیگر و این توحید به عنوان یک گلاب در برگ گل هست که اگر این یک قطره آب را از این برگ برداریم این می شود تَفَالَه گل اگر معطر است و اگر زینت است به خاطر همان یک قطره آب است دیگر اگر این گلاب را از این برگ گرفتند باید در سطل زباله بریزند دیگر، اگر این یک قطره ی توحید در زندگی نبود این زندگی می شود تَفَالَه، فرمود موحدانه زندگی کنید «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، خب حالا فان قلت اگر یادمان رفته چه کنیم؟ فرمود اگر یادتان رفته این ترمیم پذیر است «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» اگر یادت رفته دوباره برای اینکه این کار بشود هم ان شاء الله را بگو، هم «لا اله الا الله» را بگو هم کلمات دیگر را بگو که بالأخره این توحید محفوظ بماند، خب.

پرسش:.... پاسخ: درست نیست دیگر سخن باطلی است دیگر.

پرسش:.... پاسخ: او حالیش نمی شود که توحید یعنی چه باید توجیهش کرد که خود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید شما هر کاری که می کنی بگو باذن الله دیگر اگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آنها هم همین طور هستند دیگر ائمه اطهار، اولیای الهی، ملائکه مقربه همه اینها به اذن خدای سبحان کار می کنند دیگر وقتی خدا اذن بدهد اینها جزء مدبران امر می شود، خب.

پرسش:....

پاسخ: «لِمَ تُحَرِّمُ»؟.

پرسش: اول سوره ی «تحریم» «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ».

ص: ۵۱۵

پاسخ: بله، حالا- ان شاء الله به خواست خدا خواهد آمد آنجا نذر کرده حضرت نذر هم جایز است دیگر فرمود خود را به زحمت نینداز این حکم تشریحی که نیست - معاذ الله - که این کار حرام است اگر کسی نذر بکند یا عهد داشته باشد یا یمین داشته باشد انسان می تواند مباحی را بر خودش حرام بکند اگر مصلحتی در این کار باشد این ناظر به آن نذر است بعد فرمود راه حل هم ما به تو نشان دادیم «تَحِلُّهُ أَيَّمَانِكُمْ» (۱) در کنارش هست که ذات اقدس الهی گشودن این یمین را هم به شما نشان داده است که چگونه شما این یمین را باز کنی، خب.

«وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ ءِ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا * اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ» یک بحث مبسوط دیگری را جناب فخررازی مطرح کرده است و آن این است که این «اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ» حتماً باید متصل باشد به آن «اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا» یا منفصل هم می تواند باشد؟ ابن عباس گفته است که لازم نیست متصل باشد اگر کسی گفت «اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا» بعد از مدتی گفت ان شاء الله این به آیه عمل کرده است حالا برخیها گفتند زمان انفصال تا شش ماه می تواند باشد بعضی کمتر بعضی بیشتر این حرف معروف از ابن عباس است فقهای عامه اینها نظرشان این است که این استثنا باید متصل باشد ابوحنیفه هم از فقهای بود که اصرار دارد که این باید متصل باشد اگر کسی گفت «اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا» و ان شاء الله را متصل گفت به آیه عمل کرد اما اگر بعدها گفت نه خیر به آیه عمل نکرد. در زمان منصور عباسی این خلفای عباسی چون جدشان عباس عموی پیامبر بود اینها ابن عباسی اند، بنی العباسی اند این منصور دوانقی طبق نقل جناب فخررازی شنید و به او برخورد ابوحنیفه را احضار کرد تا اعتراض کند که چرا فتوایی داد که مخالف با رأی ابن عباس است فخررازی نقل می کند وقتی منصور عباسی ابوحنیفه را احضار کرده است گفت شما چرا فتوا می دهی حتماً باید متصل باشد و منفصل باشد کافی نیست؟ گفت این فتوای ما به سود خلافت شما هم هست گفت چرا؟ گفت برای اینکه شما افرادی را می آوری اینجا از اینها تعهد می گیری بیعت می گیری آنها با سوگند بیعت می کنند و دست بیعت به تو می سپارند خب اگر از اینجا رفتند بیرون گفتند ان شاء الله، عهده دار این بیعت نیستند که اگر یک وقت می خواهند بگویند ان شاء الله باید حضور شما بگویند که آن هم که خب شما نمی گذاری و نمی توانند هم بگویند یا بر فرض هم بگویند شما با آنها یک قرارداد دیگر ببندی اگر این ان شاء الله که استثناست منفصل هم باشد همین که از حضورتان بیرون رفتند بگویند ان شاء الله بعد هم اگر نقض کردند شما نمی توانی اینها را محاکمه کنی که شما بیعت کردی اینها می گویند ما مقید کردیم به ان شاء الله و خدا هم نخواست. منصور دوانقی دید بد فتوایی نیست گفت عیب ندارد آزادید اینها هر وقت گیر می کردند با همین روش خودشان را نجات می دادند فخررازی این قصه ی سیاسی را سرپوش می گذارد می گوید که این طور حرف زدن معنایش تخصیص آیه است بالقیاس و این درست نیست یعنی ابوحنیفه قیاسی کرده و این قیاس را مخصّص ظاهر آیه قرار داده ظاهر آیه متصل است نه منفصل، خب اصل این سخن قصه ای است که اثباتش به عهده ی فخررازی و امثال فخررازی است لکن ظاهر این آیه این است که باید متصل باشد در فتاوی ما هم همین طور است ما در عهدهایمان، در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۲) اگر قیدی هست باید قید متصل باشد این نظیر مسائل انشائی و پیمانی نظیر مسائل حقوقی نیست مسائل حقوقی ما عامی داریم، خاصی داریم این خاص ولو منفصل هم باشد می تواند مخصّص عام در تمام دنیا این طور است اختصاصی به عُرف ما ندارد قانونی را مجلس شورای اسلامی سال هشتاد وضع می کند بعد سال ۸۷ تبصره ای می زند این تبصره مخصّص عام است این مسئله ی اینکه خاص مخصّص عام است مقید مطلق است اینها که آیه و روایه نمی خواهد که اینها فرهنگ عمومی مردم است اینها ادبیات محاوره مردم است مردم چطور زندگی می کنند؟ چطور حرف می زنند؟ چطور قانون گذاری می کنند؟ قبل از اسلام اینها بود بعد از اسلام اینها هست بعد از اسلام در حوزه ی مسلمانها

هست در حوزه ی غیر مسلمین است این بنای عقلاست که قانون عام دارند، قانون خاص دارند اینکه اصولین می گویند که از آیه و روایت نگرفتند که این را بر اساس محاورات مردمی گرفتند در فضای قانون گذاری این طور است هر تبصره ای مختص یا مقید اطلاق یا عموم عام است بنابراین اگر کسی در قانون گذاری این طور باشد بله، اما در تعهدات، محاورات نه قبل از اسلام این طور بود نه بعد از اسلام، نه در حوزه ی مسلمین این طور است نه حوزه غیر مسلمین کسی عقدی ببندد بعد از دو روز نزد خودش بگوید ان شاء الله قیدی اضافه بکند بعد خریدار که می خواهد به فروشنده مراجعه بکند بگوید به عقدت وفا کن بر اساس اطلاق «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این بگوید من در ذهنم گفتم یا نزد خودم گفتم ان شاء الله قیدی ذکر کردم اینکه حجری بر حجری بند نمی شود این در انشائیات این طور نیست در نذر و عهد و یمین و اینها این طور نیست در تعهدات و تکالیف این طور نیست در فضای قانون گذاری این طور است، خب «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» ظاهر این «وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» این است که متصل به همین جمله ی قبلی است یعنی شما همیشه موخیدانه زندگی کنید اگر یک وقت یادتان رفته هر وقت یادتان آمد آن مسئله ی توحید را تأمین کنید هم ان شاء الله را بگویید یا الفاظی که این را تأمین می کند بگوید ولی فخررازی در تفسیر کبیرش گفت این دو وجه دارد یکی اینکه «وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» متصل به قبل باشد یکی اینکه کلمه مستأنف و مستقل باشد آنکه متصل باشد همان بحثهایی است که قبلاً گذشت اما آنکه مستأنف باشد و کلمه مستقل و جدا باشد چند وجه برای آن ذکر کرده که بخشی از آن وجوه را سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) بدون اینکه نام ببرد که فخررازی این را گفته فرمود «و فی بعض التفاسیر» ایشان هم رد کردند عصاره ی آن وجوه یعنی چند وجهی را که فخررازی در تفسیرش ذکر کرده این است که «وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» یعنی هر وقت به یادت آمد بگو ان شاء الله این تأمین می کند این در عین حال که به گذشته مرتبط است یک کلام مستأنف است یا «وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» یعنی اگر چیزی گم کردی فراموش کردی نمی دانی این کتابت را کجا گذاشتی چند بار اگر نام الله را ببری یا «لا اله الا الله» بگویی، تسبیح بگویی، تحلیل بگویی، تکبیر بگویی این اذکار را بگویی یادت می آید اگر نام خدا را ببری خدا تو را متذکر می کند که آن کالا را یا آن متاع را کجا گذاشتی این یک وجه، وجه دیگر اینکه نه، «وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» به منزله ی کفار ی آن کار باشد که اگر یک وقت ان شاء الله یادت رفته نام خدا را ببر که به منزله ی کفار ی آن کار باشد هیچ کدام از این وجوه نمی تواند منظور آیه باشد ظاهر آیه این است که این متصل به جمله ی قبل است یعنی «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» اگر یادت رفته هر وقت یادت آمد بگو که ما می خواهیم موخیدانه به سر ببری این متصل به قبل است نه کلام مستأنف و کلام مستقل حالا چندتا سؤال شد که ان شاء الله در فرصتهای دیگر.

ص: ۵۱۶

۱- (۲۰). سوره ی تحریم، آیه ی ۲.

۲- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی

Your browser does not support the audio tag

«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِبَادَتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴)»

در جریان اصحاب کهف عده ای گفتند اینها سه نفر بودند عده ای گفتند پنج نفر بودند عده ای گفتند هفت نفر و مانند آن، ذات اقدس الهی به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود خدا اعلم است در مواردی هم اشاره شد که این گونه از تعبیرها به معنای افضل نیست اینها افعال تعیینی اند نه افعال تفضیلی نظیر آنچه در سوره ی «احزاب» آمده است که «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۱) این «أُولُوا الْأَرْحَامِ» تعیین است نه تفضیل اینجا هم اعلم تعیینی است نه تفضیل فرمود خدا اعلم است یعنی خدا عالم است و اینها «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» سخن می گویند اگر کسی رجم به غیب داشت پس جاهل بود و خداوند عالم است نه اینکه از اینها اعلم است پس این افعال، افعال تعیینی است نه تفضیلی «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِبَادَتِهِمْ» قهراً آنهايي هم که می دانند به وسیله ی اینکه خدای سبحان در کتابهای آسمانی به وسیله ی انبیای الهی به آنها آگاهی بخشید «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ». بر اساس این دو مطلب که خدا می داند و آنها نمی دانند و خداوند به وسیله ی انبیا و صحف آسمانی افراد کمی را آگاه کرده است این مطلب را متفرع کرد فرمود: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» یک گفتگوی ظاهری این دو مطلب را بگو، بگو خدا اعلم است یک، افراد کمی هم مثل انبیا و اولیای الهی می دانند دو، در همین حد با آنها گفتگو بکن دیگر بخواهی درباره ی رقم و عدد اصحاب کهف بحث بکنی آنها جاهل اند تو عالمی این مراء، مراء درستی نیست «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» این وجه همراه و جوهی که روزهای قبل گذشته است باز گو می شود بعد فرمود: «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» یعنی درباره ی اصحاب کهف از آنها کسی را چون این سوره در مکه نازل شد و در مکه اهل کتاب بسیار کم بودند این ضمیر «مِنْهُمْ» بعید است که به اهل کتاب برگردد گرچه بسیاری از مفسران این «مِنْهُمْ» را به اهل کتاب برگردانند ولی اهل کتاب مطالبی را به مشرکان القا کردند آن مشرکان هم ادعای عالم بودن داشتن و قهراً در مدینه اگر کسی از اصحاب کهف باخبر بود همان مشرکانی بودند که از اهل کتاب باخبر شدند فرمود: «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» یعنی درباره ی اصحاب کهف از اینها یعنی از مشرکانی که در ارتباط با اهل کتاب بودند «أَحَدًا» پس نه از اهل کتاب استفتا بکن اگر در آنجا حضور داشتند و نه از مشرکانی که با اهل کتاب در ارتباط بودند استفتا بکن برای اینکه اینها نمی دانند جا برای سؤال کردن نیست «وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا».

ص: ۵۱۷

۱- (۱). سوره ی انفال، آیه ی ۷۵.

در بحث دیروز اشاره شد که این «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» اگر آن شأن نزولی که نقل کردند درست باشد این «لَا تَقُولَنَّ» مربوط به همین قصه است آن شأن نزول این بود که عده ای از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که جریان

اصحاب کهف چیست؟ جریان ذی القرنین چیست؟ و حقیقت روح چیست؟ این «يَسْأَلُونَكَ» (۱)، «يَسْأَلُونَكَ» این سه تا سؤال است. حضرت هم فرمود: «سَأَخْبِرْكُمْ غَدًا» (۲) فردا من جواب این سه سؤال را می‌دهم و کلمه ی ان شاءالله را فرمود مثلاً بر اساس آن جهت مثلاً پانزده روز یا چهل روز حبس منقطع شد اگر این قصه درست باشد این «وَلَا تَقُولَنَّ» ناظر به این جریان است یعنی اگر شما خواستید چیزی را وعده بدهید ان شاءالله را حتماً بگویید و اگر آن قصه حق نباشد کما هو الظاهر این یک تأدیب توحیدی است، یک بیان توحیدی است که در اثنای این قصه آمده به عنوان جمله ی معترضه در خیلی از موارد قرآن کریم جریان توحید و مانند آن را در وسط آیه ذکر می‌کند برای اینکه روشن بشود آن تعالیم قبلی و این تعالیم بعدی برای معرفت توحیدی است «وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ» نباید گفته می‌شد «و لا تقولنَّ شیئاً» که آن «شیئاً» بشود مفعول «وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ» این «لام» هم شبیه معنای «فیه» است یعنی برای چیزی، درباره ی چیزی هیچ تصمیمی نگیر مگر اینکه خدا بخواهد این «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «الّا باذن الله» اگر در فارسی بگوید اگر خدا بخواهد، خدا اذن بدهد کافی است «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» همان اراده ی فعلی خدا و مشیئت فعلی خداست که به صورت اذن ظهور می‌کند مگر اینکه این خدا اذن بدهد «وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ إِنْ نِيَّ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «الّا باذن الله» و روشن هم شد منظور از این عَدَ به معنای فردا نیست چه اینکه منظور از اَمَس هم دیروز نیست چه اینکه منظور از یوم امروز نیست ما یک حال داریم یک آینده یک گذشته از حال تعبیر به الیوم می‌کنیم، از آینده تعبیر به عَدَ می‌کنیم از گذشته تعبیر به دیروز می‌کنیم این یک ادبیات محاوره ای است نه اینکه اگر گفتیم فردا یعنی اگر کسی برای عصر قول داد لازم نیست بگوید ان شاءالله فردا یعنی لحظه ی بعد چه اینکه اگر گفتند دیروز نه یعنی یک ۲۴ ساعت قبل نه، دو ساعت قبل سه ساعت قبل چهار ساعت قبل و اگر گفتیم الیوم نه یعنی این دوازده ساعت از بامداد تا شامگاه الیوم یعنی حالا پس ما یک حال داریم یک گذشته یک آینده از حال تعبیر به الیوم می‌شود از آینده تعبیر به غد و از گذشته تعبیر به اَمَس اینکه فرمود درباره ی فردا حرفی نزنیم و قولی ندهیم مگر خدا بخواهد یعنی برای لحظه ی بعد اگر کسی بگوید من این کار را بعد از مباحثه انجام می‌دهم یا یک ربع بعد انجام می‌دهم یک باذن الله، یک «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، یک ان شاءالله گفته باشد.

ص: ۵۱۸

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۲- (۳) . بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

مطلب بعدی آن است که بحثهای توحیدی و اخلاقی حکم خاصّ خودش را دارد بحثهای فقهی حکم مخصوص خودش را، بحث فقهی اگر این مشیّت بخواهد آن عقد را یا آن نذر را یا آن عهد را یا آن سوگند را مقید کند این باید متصل باشد اگر منفصل باشد اثر فقهی ندارد لکن از نظر تأدیب توحیدی معرفت اخلاقی و مانند آن «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» هر وقت یادت آمد بگو ان شاء الله، باذن الله آن مشکل توحید را حل می کند آن نکته ی اخلاقی را تأمین می کند پس مسئله ی فقهی کاملاً از مسئله ی اخلاقی جداست اگر کسی خواست به این فضیلت اخلاقی برسد هر وقت یادش آمده بگوید باذن الله کافی است ولی اگر این را خواست در مسئله ی نذر و عهد و یمین و عقد و سایر معاملات اثر فقهی بدهد حتماً باید کنارش باذن الله باشد، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» باشد البته مستحضرید اگر این گفته ها باعث تنجیز انشاء بشود دیگر اثر فقهی هم ندارد اگر یک اثر خاصّ خودش را داشته باشد باید که مزاحم تنجیز آن عقد و انشاء هم نشود «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «الّا باذن الله» «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» که این حکم اخلاقی و آن معرفتی است و گرنه حکم فقهی را به همراه ندارد. برخیها گفتند که این «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» ناظر به قضای نمازهای منسی است یعنی کسی نمازش فراموش شده وقتی به یادش آمده باید متذکر به خدا بشود چون «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱) نماز را برای ذکر خدا اقامه می کنم چون صلوات، ذکر الله هست این کریمه هم که دارد وقتی فراموش کردی به نام خدا متذکر باش یعنی یک وقت نماز یادت رفته فراموش کردی به موقع اگر اول وقت فراموش کردی در اثنای وقت به جا بیاور، اگر وقت گذشت هم قضا بکن نظیر «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (۲) که آن بر اساس روایت حمل شده است بر حالات سه گانه ی نماز گزار یک وقت است نماز گزار سالم است قائماً نماز می خواند، یک وقت مشکل بدنی دارد جالساً نماز می خواند، یک وقت مشکل بیشتری دارد مضطجعاً، مستلقیاً نماز می خواند «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»، خب این بر اساس روایاتی است که در همان بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که گذشت آن روایاتش هم از وسائل خوانده شد بر اساس روایاتی که ائمه فرمودند این را تطبیق کردند بر حالتهای گوناگون نماز گزار اگر جانبازی آن توان را ندارد که قائماً بخواند قاعداً می خواند و اگر آسیب دیده ای توان قعود ندارد علی جنبه می خواند و مانند آن، اما در اینجا ما چنین روایتی نداریم که تطبیق کرده باشد این «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» بر قضای نماز فراموش شده که اگر نمازی را فراموش کردید هر وقت به یادتان آمد آن را اقامه کنید، اعاده کنید، اما خب احتمالی است که دادند «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» این تنبیهی است باعث رشد ماست در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت که آن فتنه، آن جوانمردها به خدای سبحان عرض کردند «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (۳) آنجا معنا شده است که «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» موادّ خام هرگز اثر مخصوصی ندارد موادّ خام همه جا ریخته است اگر بخواهد آن مواد اثر پیدا کند باید هیئت، صورت و ساختار خاصی پیدا کند تا اثر بکند این موادّ خام نخ یا پشم یا کرک یا مو این موادّ خام همه جا هست اگر بخواهد فرش بشود باید هیئت خاص پیدا کند، اگر بخواهد لباس بشود باید هیئت مخصوص پیدا کند آن هیئت است که به این موادّ پراکنده سازمان می دهد سامان می بخشد این هیئت بخشی را می گویند تهیئه، «هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» یعنی خدایا این موادّ پراکنده ی ریخته را هیئت ببخش، سامان ببخش تا اثر کند اگر چنین چیزی شد می گویند مهیاست یعنی آماده است و گرنه موادّ خام که اثر ندارد در آن بخش که گفته شد «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (۴) بر اساس همان رَشَد ذات اقدس الهی به پیغمبر فرمود بگو امید است خدای سبحان از این کاری که من کردم و از این تعلیمی که نسبت به شما اعمال کردم از این بهتر و نزدیک تر رَشَدی را خدای سبحان به من عطا کند ما قصه ی اصحاب کهف را از آغاز تا اینجا برای شما گفتیم و گفتیم رقمشان جز خدا کسی نمی داند و اساس کار هم در این است که اینها مردانه قیام کردند برای حفظ توحید و ذات اقدس الهی اینها را حفظ کرده، کلبشان را حفظ کرده، آینده شان را حفظ

کرده، دینشان را حفظ کرده و این «نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ» (۵) شامل کلبشان نمی شود برای اینکه درباره ی خود اینها آمده فرمود همه ی این کارها بر اساس کرامت الهی حاصل شده است از این بهتر داستان انبیا و اولیا و قصص فرشتگان و اینهاست که از اینها به واقع نزدیک تر خدا می داند و خدا ما را هم به آنها آگاه می کند چه اینکه قصص انبیا هم در پیش است، قصص اولیا هم در پیش است و مانند آن «وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا».

ص: ۵۱۹

-
- ۱- (۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۴.
 - ۲- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۱.
 - ۳- (۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۰.
 - ۴- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۰.
 - ۵- (۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر اینکه در این گونه از موارد عنوان ربوبیت خیلی به کار رفته یک، اضافه شده به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو، یعنی آن کسی که این مطالب را در میان می گذارد قصد تریب دارد چون رب، مضاعف است نه ناقص و بابش هم باب تریب است اگر بخواهد به باب «تفعیل» برود نه تریب، لازمه ی تریب تریب است رب یعنی مالک مدبر لازمه ی مالکیت و مدبر بودن تریب کردن است که آن ناقص است آن رُبوه است، آن برجستگی دادن است خب رب تو، گاهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «قُلْ رَبِّي» گاهی خود خدای سبحان با حضرتش در میان می گذارد فرمود: «وَأَذْكَرُ رَبِّكَ» این «رَبِّكَ» که ربوبیت را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد می دهد یا به خود آن حضرت دستور می دهد که بگوید «رَبِّي» این نشانه ی تدبیر خاص است نسبت به آن حضرت که او را دارد کاملاً می پروراند از راه علم غیب و پرورش غیبی تا دیگران را هدایت کند «وَأَذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشْدًا». اما آن مطالبی که البته اگر رسیدیم ان شاء الله «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» (۱) را خواهیم خواند اما آن مطالبی که بخشی که مربوط به این سؤالات قبلی است مراء در بحث دیروز اشاره شد که مفهوماً مرادف جدل نیست دوتا مفهوم است و اگر به معنای جدل باشد مطلقاً ممنوع نیست چون جدل را هم خدا امر کرده است و هم توقع بر آن است که وجود مبارک پیامبر برابر امر خدا عمل بکند «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۲) امر آمده «لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۳) امر آمده مرحوم طبرسی در احتجاج نقل می کند که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده است که آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدال کرد یا نکرد؟ فرمود بله، یقیناً جدال کرد برای اینکه خدا به او امر کرده «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چگونه می شود او امر خدا را اطاعت نکرده باشد آن وقت شاهی هم اقامه می کند همان بخشهای پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» را به عنوان جدال احسن ذکر می کند می فرماید جدال احسن آن است که آن کسی که استدلال می کند از مقدماتی کمک بگیرد که آن مقدمات هم معقول است و هم مقبول یعنی هم حق است هم طرف گفتمان می پذیرد مثل اینکه آنها گفتند «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۴) حضرت طبق نقل مرحوم طبرسی در احتجاج فرمود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدال احسن کرده است (۵) در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» آنها گفتند چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟ خدای سبحان به پیامبر فرمود بگو الله، چرا؟ برای اینکه شما که قبول دارید خدا این را خلق کرد چون «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۶) اینکه مقبول شماست معقول هم هست حق هم هست پس خدا خالق اینهاست در بار اول، این مطلب هم حق است و معقول و هم مورد قبول شماست خب «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۷) او که هیچ را به صورت انسان در آورد این انسان پراکنده را که می تواند جمع بکند که، فرمود این جدال احسن است اگر مراء به معنای جدال نیست اگر به معنای جدال باشد جدال احسن استثنا شده است و جدال احسن جایی است که مقدماتش هم حق باشد هم مورد قبول طرف، اگر مورد قبول طرف باشد ولی حق نباشد این فقط برای ساکت کردن طرف خوب است چنین کاری که در دأب و سیره ی اهل بیت نیست اینها نمی خواهند طرف را خفه کنند که می خواهند طرف را چیز بفهمانند می شود «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۸) این درباره ی جدال و درباره ی هیچ چیزی فرمود جدال نکن درباره ی اینها مگر اینکه مراء ظاهر باشد یا اندک باشد یعنی همان دو مطلب را بگویی، بگویی «رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» یک، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» دو، که با همین گفتگوی کوتاه مسئله حل بشود یا نه، اگر خواستی طوری باشد که ظاهر بشود، غالب بشود و حق شکوفا بشود.

- ۱- (۹) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۶.
- ۲- (۱۰) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.
- ۳- (۱۱) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۶.
- ۴- (۱۲) . سوره ی یس، آیات ۷۸ _ ۷۹.
- ۵- (۱۳) . الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱.
- ۶- (۱۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۷- (۱۵) . سوره ی یس، آیه ی ۷۹.
- ۸- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

اما در جریان «لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» آنجا عنایت کردید که در این گونه از مسائل چهار قول است سه قولش رسمی است قول اشاعره این است که انسان مجبور در کارهاست، قول مَفْوُضَه این است که انسان مستقل در کار است گرچه خدا می تواند جلوی انسان را بگیرد ولی انسان مستقل است کارهای انسان را _ معاذ الله _ به او واگذار کرده البته خطر تفویضی که معتزله بر آن اند بیش از خطر جبری است که اشاعره بر آن اند در روایات اهل بیت (علیهم السلام) فراوان آمده است که «لا- جبر و لا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» (۱) چون جبر و تفویض نقیض هم نیستند که ارتفاعشان محال باشد ممکن است نه جبر باشد نه تفویض و امر بین الأمرین باشد. در بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) این بود که بین جبر و تفویض فاصله هست و وسعت هست «أوسع ممّا بین السماء و الأرض» (۲) تا اینجا حرفهایی است که در روایات هست از این به بعد آن حرفهایی که قبلاً اشاره شد مطرح است و آن این است که بین جبر و بین تفویض اگر کسی نظر بدهد حق است که واقعاً نه جبر باشد نه تفویض چون فاصله ی جبر و تفویض زیاد است برخیها به دست راست نزدیک اند، بعضیها به دست چپ نزدیک اند که «اليمين و الشمال مضلّه» (۳) بعضیها حرفشان نزدیک به جبر است گرچه جبر نیست و این حرف هم حق است همین که جبر نبود حق است چه اینکه تفویض هم نیست بعضی از حرفها و مکتبها نزدیک به تفویض است این سخن هم حق است همین که تفویض نبود حق است همین که جبر نبود حق است اما آن هسته ی مرکزی بین جبر و تفویض بسیار کمیاب است طوری که در آن هسته ی مرکزی توحید قرار بگیرد آن هسته ی مرکزی توحید تشخیصش در فلسفه و کلام نیست در یک علم دیگر است که آن علم دیگر با دعا و روایات و قرآن نزدیک تر از بحثهای عقلی است و آن این است که در کتابهای عقلی یعنی فلسفه و کلام می گویند خدا فاعلِ بعید است و انسان فاعلِ قریب است پس کاری نیست که به خدا منتهی نشود چون اگر کاری در عالم به خدا منتهی نشود معنایش این است که این شیء که ممکن الوجود است به واجب منتهی نمی شود ممکنی باعث پیدایش ممکن دیگر است خب اگر این باشد این راه اثبات صانع را می بندد مگر می شود یک ممکن به واجب ختم نشود، مگر می شود یک ممکن، ممکن را ایجاد بکند بدون استمداد از واجب برای اینکه این خطر پیش نیاید می گویند که انسان کاری را که انجام می دهد فاعلِ قریب است ولی فاعلِ بعیدش خدای سبحان است اینها در طول هم اند یکی قریب یکی بعید از راه اراده و اختیار انسان کار بالا می رود به خدای سبحان اسناد پیدا می کند پس ممکن به واجب ختم می شود منتها از راه اختیار و اراده ی انسان البته این کار آسانی نیست بحثهای قرآنی قسمت مهمّش در این فضا است یا از قضا است یا از قَدَر است یا از ملائکه است یا از شیطان است یا از بهشت است یا از جهنم است که در نوبتهای قبل اشاره شد که بحثهای قرآنی نظیر بحثهای فلسفه و کلام و فقه و اصول نیست فقه و اصول را با بنای عقلا و قرارداد عقلا و لغت و استظهار از کلمات و بنای عُرف و غرایض عُرف و ارتکازات عُرف دارد تأمین می کند که روزانه داریم تأمین می کنیم فلسفه و کلام هم با بخشهای مفهومی راه دارد تا حدودی مشکلش حل می شود اما این گونه از مسائل قرآنی واقعاً از همه ی اینها مشکل تر است گوشه ای از این مسائل آمده به اصول همین که سیرش را نشان داد مرحوم آخوند صاحب کفایه گفت: «قلم اینجا رسید سر بشکست» (۴) این کاری نیست که با لغت حل بشود، با استظهار حل بشود، با اعتبار حل بشود، با بنای عرف حل بشود، با ارتکاز مردمی حل بشود این طور نیست قدم به قدم اگر کسی آدم وارد بشود فرشته یعنی چه؟ شیطان یعنی چه؟ وسوسه ی شیطان یعنی چه؟ الهام فرشته یعنی چه؟ نفس ملهمه چگونه الهام می یابد؟ قدم به قدم «قلم اینجا رسید سر بشکست» هست مگر کسی سالیان متمادی کسی در این زمینه کار بکند و عنایت الهی او را همراهی بکند اما آنکه فنّ چهارم است و به آیات نزدیک تر است و به روایات نزدیک تر است همین برداشت از «أمرٌ بین الأمرین» (۵) است منتها به آن هسته ی مرکزی اعتدال بین جبر و تفویض نزدیک تر است و آن اجمالش این است که ما تمام بحثهایمان در مقام ثالث است نه در مقام اول و نه در

مقام ثانی، مقام اول یعنی هویت مطلقه که ذات اقدس الهی است احدی به او دسترسی ندارد برای اینکه او حقیقتی است نامتناهی یک، و بسیط است دو، اگر بسیط است جزء ندارد ظاهرش عین باطن است اولش عین آخر است نمی شود گفت من قدری از خدا را شناختم آن قدری ندارد یا همه یا هیچ همه اش محال است پس هیچ، اوصاف ذاتی هم که عین ذات است آن هم بشرح ایضاً ما با یک سلسله مفاهیم کار داریم می گوئیم خدا بسیط الحقیقه است، نامتناهی است اینها مفاهیم است و اجمالاً می دانیم که این مفاهیم مصداقی دارد اینها که خدا نیست همان روایت مرسلی که از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است که فرمود: «كُلُّ مَا» نه «كَلِّمَا»، «كُلُّ مَا مَيِّزَ تَمَوْه بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذِقِ مَعَانِيَه مَخْلُوقِ مَصْنُوعِ مِثْلِكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» (۶) اینها مفاهیم ذهنی است که ما ساختیم برای این حکایت آنکه خداست بیرون از مفاهیم است به او دسترسی داریم فقط می دانیم هست اما چیست؟ «لست أدري» و نمی شود گفت هر کسی به اندازه ی خودش خدا را می فهمد اندازه ندارد آن مثال برای توجیه توده ی مردم است «قد مرّ غیر مرّ» که الآن که از منبر پایین آمدیم کسی از ما سؤال بکند ما چگونه خدا را بشناسیم با او که داریم حرف می زنیم همین شعر معروف را می خوانیم که «آب دریا را اگر نتوان کشید** ** هم به قدر تشنگی باید چشید» خب اما وقتی داریم در بحثهای تخصصی وارد می شویم آب دریا، اقیانوس اولاً متناهی است اگر متناهی نباشد که ساحل ندارد، اگر متناهی نباشد که سطح ندارد مگر یک جسم نامحدود سطح دارد؟ سطح آن هیئت احاطه ی به محتوای آن است اگر می گوئیم این شیء گره است یا استوانه است یا هرم است یا مکعب است و مانند آن همه ی اینها بعد الفراغ از محدودیت آن شیء است سطح عبارت از کیفیت احاطه ی به جسم حالا یا یکی است می شود گره یا چند سطح است می شود مکعب اگر چیزی متناهی نبود که سطح ندارد در بحثهای هندسی نمی گنجد شکل ندارد اصلاً حالا اگر اقیانوسی نامتناهی بود او که سطح ندارد او که ساحل ندارد اولاً، بر فرض ساحل داشته باشد اگر اقیانوس بسیط بود ساحلش و سطحش عین عمق اوست اگر کسی توان آن را ندارد که یک لیوان از عمق اقیانوس بگیرد از سطحش هم نمی تواند بگیرد اینکه ما می گوئیم «آب دریا را اگر نتوان کشید» برای آن است که دریا مرکب است سطح دارد ساحل دارد ما دسترسی به وسطش نداریم دسترسی به عمقش نداریم از گرانه و کناره ی او یک لیوان آب برمی داریم بلکه ممکن است اما الله که این چنین نیست بنابراین صفات ذاتی اش هم عین اوست پس این دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است و احدی به او دسترسی ندارد تمام بحثها درباره ی وجه الله است و فیض الله است و «كُلُّ مَنْهُ قَدِيمٌ» است و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۷) است و «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ» (۸) است و «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۹) است و صدر و ساقه ی قرآن این است هر جا هست «وجه الله» هست و «فیض الله» هست و «نور الله» هست و امثال ذلک که اینها تجلیات الهی است ما با اینها کار داریم، خب. یک وقت است ما می گوئیم خدای سبحان در مقام سوم یعنی مقام سوم هرگز آن دوتا فصل که دوتا منطقه که منطقه ی ممنوعه است این را در مقام سوم نمی آوریم در مقام سوم که ذات اقدس الهی همه ی کارها را خالقیت او، مدیریت او، مدبریت او اینها همه فعل است دیگر گاهی هست گاهی نیست، گاهی خلق می کند گاهی نمی کند، گاهی رزق می دهد گاهی نمی دهد اگر اینها صفات ذات بود _ معاذ الله _ که ذات آسیب می دید چون چگونه ممکن است یک وصف گاهی باشد گاهی نباشد ولی عین ذات باشد خالقیت عین ذات نیست «قد یخلق زیداً و قد لا یخلق»، «قد یشفی زیداً قد لا یشفی»، «قد یقبض قد لا یقبض»، «قد یبسط قد لا یبسط»، «قد یحیی قد لا یحیی»، «قد یمیت قد لا یمیت» اگر چیزی دو طرف داشت و هر دو طرفش نفی و اثباتش صفت خدا قرار بگیرد آن معلوم می شود صفت فعل است دیگر صفت ذات نیست، خب این صفت که صفت فعل ذات اقدس الهی است اذن در این محدوده است مشیئت فعلی و اراده ی فعلی در این محدوده است آیا این را بر روال فلسفه و کلام حل بکنیم یعنی بگوئیم انسان واقعاً فاعل است فاعل قریب یک قدم که جلوتر رفتیم خدا فاعل است فاعل بعید

که اینها در طول هم اند یا اینها را بر اساس فنّ دیگر باید حل کرد آنکه می فرماید «داخلُ فی الأشياء لا بالمازجه»، «لا کشیء فی شیء داخل» (۱۰)، «خارج من الأشياء لا کشیء من شیء خارج» آن می خواهد بفرماید این اراده ای که شما دارید، مریدی که شما هستید، مرادی که شما هستید سه شیء است در درون همه ی این اضلاع سه گانه اراده ی الهی هست بدون امتزاج شما جایی را نمی توانید خالی بکنید بگویید اینجا سهم من است آن قدری جلوتر رفتیم سهم اراده ی خداست اگر نمی شود سهم بندی کرد مرزبندی کرد چگونه می شود گفت این محدوده، محدوده ای است که زید انجام می دهد دو قدم جلوتر محدوده ی خدای سبحان است این شرکت سهامی را عرفان امضا نمی کند حالا ببینید روایاتی که این بخش را تأمین می کند می فرماید خدای سبحان در مقام سوم یعنی مقام وجهه الهی، فیض الهی، نور الهی این «داخلُ فی الأشياء لا بالمازجه» این روایت یکی و دوتا نیست این نظیر «لا- تنقض» نیست که محدود باشد ما برای تظافر سند اینها را جمع بکنیم چندین روایت است در چندین باب بخشی از اینها را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند این توحید مرحوم صدوق از کتابهای قیم امامیه است این نکته را هم عنایت کنید اگر روایتی را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) تضعیف کرد این آخرین حرف نیست باید ببینیم که مرحوم کلینی چرا تقویت کرد، مرحوم صدوق چرا تقویت کرد، صاحبان کتب اربعه چرا تقویت کردند معیارشان چیست یک، متأخران مثل مرحوم مجلسی چرا تضعیف کردند دو، آیا این معیار از نظر فنّ رجال و درایه حق است یا آن معیار سه، اگر روایتی را کلینی نقل کرد یا صدوق نقل کرد با اهتمام و اعتنا نقل کردند بعد بعضی از متأخرین مثل مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) آمده فرموده «ضعیف» چون این حرف متأخر از آنهاست نباید بگوییم آخرین حرف را او زده اگر مجتهدانه بخواهیم نظر بدهیم باید آن رجال را، درایه را، این اسناد را کاملاً بررسی کنیم میناها را ارزیابی کنیم که آیا مبنای مرحوم کلینی در تشخیص وثاقت و ضعف اولاست یا مبنای مرحوم مجلسی؟ آیا مبنای مرحوم ابن بابویه قمی در تشخیص وثاقت و ضعف مقدّم است یا تشخیص مرحوم مجلسی غرض این است که صرف اینکه روایتی را مرحوم مجلسی گفته ضعیف است این حرف آخر نیست. مرحوم ابن بابویه قمی در کتاب شریف توحید صدوق صفحه ی ۷۳ سطر ششم به این صورت بیان فرمود، فرمود: «بل هو الذی لم یتفاوت فی ذاته و لم یتبعض بتجزئه العدد فی کماله فارق الأشياء لا علی اختلاف الأماكن و تمکن منها لا- علی الممازجه» در همه چیز هست اشياء هم جمع محلاً به «الف» و «لام» است در همه هست اما با چیزی آمیخته نیست این در صفحه ی ۷۳ سطر ششم، صفحه ی ۷۹ سطر هفتم به این صورت است «لم یبعد عنها بالافتراق بل هو فی الأشياء بلا کیفیه و هو أقرب إلینا من حبل الوريد و أبعَدُ مِنَ الشَّبهَةِ مِنْ کُلِّ بَعِيدٍ» این به ما از ما نزدیک تر است در نوبتهای قبل هم اشاره شد چون این بحثها بحثهای فصل سوم است و مقام سوم ما می بینیم ذات اقدس الهی فرمود ما عالم را پهن کردیم یک وقت هم بساط عالم را جمع می کنیم وقتی جمع کردیم چیزی نمی ماند در نفخه ی صور وقتی که نفخه ی اول دمیده شد «فَصَّحَقَ مَنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنَ فِي الْأَرْضِ» هیچ چیزی نمی ماند «ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَبَادَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۱۱) اگر نفخ صور دوم شد بعد همه دوباره زنده می شوند خب این سماوات و ارض موجودات آسمانی، موجودات زمینی اینها با نفخه ی صور از بین می روند این مخصّص ص «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۲) است یا تخصّصاً خارج است؟ وجهه الله از بین می رود یا آسمان و زمین؟ آنکه آبی از تخصیص است «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ» (۱۳) آن نفخ وجهه الله هست آن وجهه الله کلّ این بساط را جمع می کند دوباره پهن می کند ما مثلی چند نوبت قبل اشاره شده که اگر بافنده ای یک کاموا داشته باشد یک کیلو نخ داشته باشد این کاموا را به صورت بلوز یا ژاکت در بیاورد یک جایش آستین است یک جایش یقه است یک جا سینه است یک جا پشت است بعد آن را با رنگهای گوناگون با گلکهای گوناگون که گلها از سر خود کامواست یک جایش درخت است یک جایش بلبل است یک جایش چمن است یک جایش رودخانه است یک جا

آسمان است یک جا زمین است این کاموا را به صورت بلوز و ژاکت با این نخ در آورده بعد اگر این را باز کند می شود یک مُشت کاموا نه بلبلی در کار است نه چمنی در کار است نه آسمانی در کار است نه زمینی در کار است دوباره بخواهد بیافد همان در می آید این چنین نیست که وجه الله از بین برود آن کسی که گفت «هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد***» جان بُرد و نهان شد گه پیر و جوان شد» در این مرحله ی سوم دارد سخن می گوید نه مرحله ی اول و دوم این کاموا را بافت به صورت آسمان و زمین در آورد بعد هم جمع می کند دوباره می بافت وقتی که نفخ صور شد همه رخت بریستند وجه الله که از بین نمی رود چون خود این نفخ وجه الله هست دیگر خود این نفخ که فرمود: «نُفِخَ فِي الصُّورِ» اینها «فَصَيَّرَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ» (۱۴) همه رخت برمی بندند با وجه الله رخت برمی بندند چه اینکه وجه الله اگر تجلی دیگر کرد «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۱۵) بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» او با تجلی کار می کند از پاک ترین واژه های قرآنی و روایی همین کلمه ی تجلی است که اگر برای موسای کلیم تجلی کرد «تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَيْعِقًا» (۱۶) آن وقت اندکاف جبل پیش می آید اگر تجلی خاص، تجلی جلالی کرد «فَصَيَّرَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ» و تجلی جمالی کرد «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» این در صفحه ی ۷۹.

ص: ۵۲۱

- ۱- (۱۷) . الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴.
- ۲- (۱۸) . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۶.
- ۳- (۱۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶.
- ۴- (۲۰) . کفایه الاصول، ص ۶۸.
- ۵- (۲۱) . الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴.
- ۶- (۲۲) . بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.
- ۷- (۲۳) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.
- ۸- (۲۴) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ _ ۲۷.
- ۹- (۲۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.
- ۱۰- (۲۶) . التوحید، ص ۲۸۵.
- ۱۱- (۲۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۱۲- (۲۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.
- ۱۳- (۲۹) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ _ ۲۷.
- ۱۴- (۳۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۱۵- (۳۱) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۱۶- (۳۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.

پاسخ: این کاری که برای زید است همه اش برای زید است و در درون همه اراده ی خداست نمازی که زید خوانده است کلاً برای زید است در درون این نماز اراده ی خداست نه اینکه این نماز وقتی یک قدم بیرون تر رفتیم فاعل بعیدش می شود خدا، او «داخلٌ فی الأشياء لا بالمازجه» این اشیاء را شما کاغذی را فرض کنید این شیء است دیگر فیض خداست که مقام سوم بحث است داخل در این کاغذ است «لا- بالمازجه» شما حالا- این کاغذ را دو نیم کردی وقتی این کاغذ را به دو نیم تقسیم کردید این نیم هم جزء اشیاست آن نیم هم جزء اشیاء این «الأشیاء» که جمع محلاً به «الف» و «لام» است این دو نیم را هم شامل می شود آن نیم اول را هم دو نیم کردید خدا در هر دوی اینهاست نیم دوم را هم دو نیم کردید این یکی شده چهارتا خدا در تک تک اینهاست این چنین نیست که این خدا در کاغذ یعنی مرحله ی سوم وجه خدا، فیض خدا در اشیاء در این کاغذ باشد در وسط کاغذ باشد که اگر این دو نیم کردید دیگر «داخلٌ فی الأشياء لا بالمازجه» نباشد خیر، این یک کاغذ اگر به دو کاغذ تقسیم شد در هر دو طرفش فی الأشياء لا بالمازجه دوتا را هم به چهار قسمت تقسیم کردید در این چهارتا «داخل لا بالمازجه» چهارتا را هم به هشت تا تقسیم کردید در همه ی اینها «داخل لا بالمازجه» تا اینکه همه ی اینها کامواگونه چیزی برای کاغذ نماند هیچ چیزی نمی ماند آنکه موحد است هم اکنون عالم را به آن صورت می بیند این جریان نفخ صور که دیگر جزء تاریخ شمسی و هجری و میلادی و اینها نیست که این تاریخ برود، برود، برود برسد تا به جایی که به نفخ صور برسیم جایی که تاریخ برجیده می شود دیگر نمی شود گفت که نفخ صور در فلان سال هجری یا فلان سال میلادی است چه موقع و کجا رخت برمی بندد اگر چه موقع و کجا رخت بربست می شود مجرد اگر مجرد شد «شو مجرد تا مجرد را بین» اگر کسی الآن از نبش زمان بیرون بیاید هم اکنون آن نفخ صور را دارد می بیند آنکه می گوید «ما زنده به ذکر دوست باشیم***» دیگر حیوان به نفخه ی صور» از آنجا دارد خبر می دهد.

به هر تقدیر این بقیه فهرستها را هم بخوانیم تا اینکه فرصتی کنید ان شاء الله به مبسوطی مراجعه کنید. صفحه ی ۱۱۵ سطر یازده، صفحه ی ۲۸۵ سطر پانزده، صفحه ی ۳۰۶ سطر چهار و هفت، صفحه ی ۳۰۸ سطر پانزده در همه ی اینها آمده خدا یعنی مقام سوم نه هویت مطلق نه صفاتی که ذاتی است و عین ذات است وجه خدا، فیض خدا «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» شما وقتی اشیا را بررسی می کنید و ارزیابی می کنید می بینید چیزی برای اشیا نمی ماند آن وقت «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» (۱) خودش را نشان می دهد اگر «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» خودش را نشان داد سخن از فاعل قریب و بعید نیست سخن از «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۲) است.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره کف ۸۷/۱۲/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (۲۴) «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (۲۵) «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (۲۶)

جریان شأن نزول این آیات خیلی روشن نیست برخی از این روایاتی که به عنوان شأن نزول ذکر شده است شامل سه مطلب است یکی اینکه آمدند از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جریان اصحاب کف و جریان ذی القرنین و جریان روح را سؤال کردند در بعضی از این روایات دارد چهار مطلب مورد سؤال قرار گرفت همین سه مطلب یاد شده یکی هم جریان قیامت است. در برخی از اینها آمده است که وجود مبارک پیغمبر فرمود: «سأخبركم غداً» (۳) در برخیها هم نیست بنابراین اثبات این مطلب حساس که وجود مبارک پیغمبر بدون ان شاء الله چنین مطلبی گفته باشند ثابت نشده. سؤال درباره ی اصحاب کف هم در قرآن نیامده که «يسألونك عن أصحاب الكهف» ولی در جریان روح قبلاً گذشت در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (۴) در جریان ذی القرنین در همین سوره ی مبارکه ی «كف» خواهد آمد که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ» (۵) در همین سوره ی مبارکه ی «كف» هست که اینها در جریان ذی القرنین از وجود مبارک پیامبر مطلبی را پرسیدند خداوند هم پاسخ آنها را در آیه ۸۳ همین سوره بیان فرمود بنابراین اثبات اینکه حضرت استثنا نکرده کار سختی است.

ص: ۵۲۳

۱- (۳۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۲- (۳۴) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۳- (۱) . بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۴- (۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

مطلب دیگر در سوره ی مبارکه ی «انعام» که آن هم در مکه نازل شد آنجا آمده است که تمام شئون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خدای سبحان است و شئون توحیدی است یعنی آیه ۱۶۲ سوره ی «انعام» این بود «قُلْ إِنَّ صِيَغَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» کسی که تمام شئون زندگی و مرگ او الهی است و موحدانه است چنین شخصی حتماً از استثنا یعنی ان شاء الله گفتن غفلت نمی کند.

مطلب بعدی آن است که این اگر بخواهد به عنوان یک دستور در دین قرار بگیرد باید که نازل بشود از آن وقتی که این دستور نازل شده است دیگر کسی خلاف نمی کند گرچه دستور، دستور و جویی نیست در حالی که بسیاری از این دستورها در مدینه آمده در مکه سخن از روزه گرفتن نبود، سخن از زکات دادن نبود و مانند آن، خب اگر کسی بگوید چرا حضرت در مکه روزه نمی گرفت یا مسلمانها روزه نمی گرفتند جوابش این است که روزه گرفتن در مدینه واجب شده است، زکات دادن در مدینه واجب شده است و اگر انبیای قبلی ان شاء الله را می گفتند آنها هم در طلیعه ی نبوتشان نمی گفتند بعد از اینکه دستور آمده برابر دستور خدا در شریعت خودشان این مطلب را فرا گرفتند که جزء سنن الهی است مستحب است کسی بگوید ان شاء الله.

مطلب دیگر گاهی این ان شاء الله را اهل کتاب هم بنی اسرائیل هم می گویند و گفتند چه اینکه مشرکان هم می گویند این باید بین مشیئت تکوینی و تشریحی فرق گذاشته بشود به عنوان یک سنت یا به عنوان یک مطلب تکوینی باید از هم جدا بشود مشرکان هم دارند که «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (۱) بنی اسرائیل هم گفتند که «إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (۲) آیا این همان تعلق بر مشیئتی است که تفکر جبری آن را اصلاح می کند یا خلط بین تکوین و تشریح است که مشرکان مبتلا شدند مشرکان هم می گویند خدا خواست که ما بت پرست باشیم و اگر او نمی خواست چون قدرت داشت می خواست جلوی ما را بگیرد این خلط بین تکوین و تشریح در مشیئتهای مشرکانه ی مشرکان هم هست آنها گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» اسرئیلیها هم یک تفکر جبری احیاناً داشتند آنها هم اگر ان شاء الله گفتند در همان فاز و فضا بوده است بنابراین این چنین نیست که این به عنوان یک سنت الهی در تعلیمات مستحب دینی در کلمات مشرکان آمده باشد و در کلمات بنی اسرائیل آمده باشد خب، پس وجود مبارک پیغمبر از آن وقتی که ذات اقدس الهی این دستور را داده است یقیناً امثال کرده است ولو دستور استجابی چه اینکه خود خدای سبحان هم برای تعلیم در کلام خودش هم مشیئت را ذکر می کند در سوره ی مبارکه ی «فتح» آیه ی ۲۷ به این صورت است «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسِهِكُمْ» خب خود خدا دارد از کار خودش خبر می دهد می فرماید ما آن توفیق را می دهیم که شما در کمال شهامت وارد مسجد الحرام بشوید امروز که مشرکان جلوی شما را می گیرند و نمی گذارند شما وارد بشوید بعداً به قدرت الهی شما پیروز می شوید یقیناً وارد مسجد الحرام می شوید این با نون تأکید ثقیله هم ذکر فرمود: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» در کمال احساس امنیت وارد می شوید اما «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» این «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» یک ادب دینی است که با توحید آمیخته است و در کلمات خدای سبحان هم آمده برای تعلیم، اما این جریان غد که «لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنْ نِيَّ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» غد درست است که ظرف است و مفهوم ندارد اما معنای اینکه این کلام مفهوم ندارد این نیست که مطلق است یک بحث در این است که آیا این گونه از کلمات حالا- القاب اند، ظروف اند، اعدادند و مانند آن مفهوم دارند یا نه؟ حق این است که اینها مفهوم ندارند.

مطلب دیگر آن است که اینها که مفهوم ندارند یعنی ما اطلاق را از همین جمله به دست می آوریم یا معنای مفهوم نداشتن این است که اگر یک دلیل مطلق ما داشته باشیم اینها چون مفهوم ندارند مقید اطلاق مطلق دیگر نیستند اگر گفتند قید مفهوم ندارد، وصف مفهوم ندارد، لقب مفهوم ندارد، عدد مفهوم ندارد، معنایش این نیست که اینها مطلق اند معنایش این است که اگر ما مطلق داشتیم چون اینها مفهوم ندارند نمی توانند مقید آن مطلقات باشند اگر گفتند که «أكرم العالم يوم الجمعة» این «يوم الجمعة» چون ظرف است مفهوم ندارد معنایش این نیست که «أكرم العالم مطلقاً» معنایش این است که اگر ما یک دلیل دیگری داشتیم به نام «أكرم العالم» این دلیل نمی تواند مقید او باشد اینها می شوند مثبتان آن به اطلاق هست این هم به خصوصیتش هست در اینجا یک تأکید بیشتری است و چون این مفهوم ندارد نمی تواند آن اطلاق را تقیید کند این «لَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» این چون ظرف است مفهوم ندارد اما فقط مورد خودش را شامل می شود نه موارد دیگر را نعم، اگر دلیل دیگری باشد مطلق باشد که «لَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» غدا در آن نباشد این چون مفهوم ندارد نمی تواند مقید آن اطلاق باشد در حالی که ما می خواهیم از آن اطلاق به دست بیاوریم سر اطلاق این است که این عَدَّ به معنی فردا نیست عَدَّ یعنی آینده، خب از همین لحظه ی بعد شروع می شود تا لحظات دیگر گذشته که دیگر درباره ی او آدم خبر نمی دهد «وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» یعنی اگر یک وقت ان شاء الله نکفتی هر وقت یادت آمد بگویی اما جریان سهوالنبی در احکام و امثال ذلک یا در افعال عبادی که برخی از این غفلتها احیاناً در کلمات بعضی از محدثان آمده آن سخن ناصواب است هم سهوالنبی باطل است و هم دلیل تامی بر او نیست، خب و اما جریان اینکه عصای مشوق وجود مبارک حضرت در آن حالت بیماری در آن مسافرت عصای او به دوش عربی خورد آن معلوم نیست که حضرت زده باشد دوش او به عصا خورد شاید از آن قبیل باشد چون فعل وقتی به فاعل اسناد دارد که به احد انحای ثلاثه ما بتوانیم این فعل را از او بدانیم اگر فعل به فاعل بخواهد اسناد پیدا کند یا عمدی است یا شبه عمد است یا خطأ بالأخره خطأ فعل فاعل است کسی عمداً کسی را می زند و می کُشد این می شود قتل عمد یک وقت است که به قصد کُشت نمی زند ولی جایی را می زند که او غالباً کُشده است به سرش می زند و مانند آن این شبه عمد است یک وقت است که نه عمد است نه شبه عمد می خواهد حیوانی را صید کند ولی اشتباه می کند خیال می کند که آن صید آنجاست اشتبهاً جای دیگر را هدف می گیرد و جای دیگر می خورد به شخصی این نه می دانست و نه قصد داشت ولی کار، کار اوست این کار به او اسناد دارد خطأ این سه تا جمله است، سه تا فعل است و یک فاعل و سه تا تمیز است می گوئیم «قتله عمداً، قتله شبه عمد، قتله خطأ» این اگر باشد فعل برای اوست دیه مشخص دارد یا قصاص است یا دیه برای خودش است یا دیه برای عاقله اما مورد چهارم کاملاً از این فضا جداست مورد چهارم این است که این شخص نه قصد زدن دیگری داشت نه اشتباه کرد هدفی را در نظر گرفت دارد تیراندازی می کند کسی خودش را به سرعت رساند و در مسیر تیر قرار گرفت و کُشته شد در اینجا این شخص ضارب این شخص مقتول را نکُشت «لا عمداً و لا شبه عمد و لا خطأ» بلکه او خود را به این شخص زد نظیر راننده ای که طبق قواعد فنی راهنمایی و رانندگی دارد راه خودش را می رود یک موتورسوار به سرعت خودش را به این می زند و کُشته می شود در اینجا این راننده نه قاتل عمد است نه قاتل شبه عمد نه قاتل خطا این دیه هم نباید بدهد فعل به او اسناد ندارد اصلاً به احد انحای ثلاثه این مورد فعل است نه مصدر فعل دیگری خودش را به گلوله او رساند نه اینکه او خطأً به دیگری زد به آن مقتول زد آیا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این شخص را زد عمداً یا شبه عمد یا خطأً یا نه، وقتی خواست با این عصا به آن مرکوبش اشاره کند دیگری دوشش به اینجا برخورد کرد این به احد انحای ثلاثه فعل حضرت نیست این باید تحقیق بشود بنابراین عصا از سنخ زدن خطایی هم نیست تا مسئله سهو و امثال ذلک مطرح بشود.

۱- (۴). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.

۲- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۷۰.

پرسش:...

پاسخ: هیچ چیز حلالیت هم نمی خواهد او باید حلالیت طلب بکند یعنی آن موتورسوار تندرو باید از این راننده حلالیت طلب بکند خسارتش را پردازد حالا از نظر عواطف آن شخص وجود مبارک پیامبر یک حساب دیگری دارد این چنین نیست که حضرت در آنجا بخواهد احتجاج کند که تو زدی، تو خودت را آوردی و اینها ما باید از نظر فقهی این را بحث بکنیم اگر کسی بخواهد بگوید که مثلاً _ معاذ الله _ حضرت سهو کرد باید اینها را ثابت کند در فضای عرفی آن موتورسوار باید عذرخواهی بکند خسارت هم باید بدهد برای اینکه این شخص برابر آن سرعت مجاز می رفت و هیچ خطایی هم نکرد او به سرعت آمد خودش را زده کسی در حرم حق گشتن صید حرم ندارد خب حالا راننده ای در حرم دارد می رود این کبوتر به سرعت آمده خودش را زده به ماشین اینکه صید حرم نیست آن کبوتر خودش را به ماشین زده نه اینکه این ماشین خود را به کبوتر زده به احد انحای ثلاثه فعل باید به فاعل اسناد داشته باشد اگر گفتیم «قتله» باید یک تمیز بیاوریم یا بگوییم عمداً یا شبه عمد یا خطأ اما در جریان موتورسواری که خودش را به این راننده می زند به احد انحای ثلاثه فعل به فاعل اسناد ندارد.

خب، فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدَاً * اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ وَقُلْ عَسَىٰ اَنْ يَّهْدِيَنِيْ رَبِّيْ لِاَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشْدًا».

پرسش:...

پاسخ: بله خب این چون قضا به امر جدید است دلیل می خواهد آن البته امر جدید حکم خاص خودش را دارد اما «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسَيْتَ» این جمله وصل به همان است متصل است منفصل که نیست یعنی اگر یادت رفته که ان شاء الله بگویی هر وقت یادت آمده بگو تا این تذکره ی توحیدی محفوظ بماند.

ص: ۵۲۵

پاسخ: نه، مورد نیست اصلاً زمینه این است این درباره ی نماز نیست اگر درباره ی نماز بود آدم می گفت مورد مخصیص نیست اصلاً درباره ی نماز نیست می فرمود این ان شاء الله گفتن ترک نشود اگر یادت بود که خب همان متصلاً به کلام می گویی اگر یادت رفته که ان شاء الله بگویی هر وقت یادت آمده بگو این ان شاء الله گفتن است، خب.

مطلب بعدی در جریان آن مسئله توحید است که ما چگونه ذات اقدس الهی را عبادت می کنیم و به طرف خدا می ایستیم و مانند آن، ما ذات اقدس الهی را به عنوان اینکه او الله است، الرحمان است، رب العالمین است با همین عناوین می شناسیم و می پرستیم که این عناوین حاکی آن ذات خارج است و بسیاری از ماها هم همین طوریم و خیال می کنیم که داریم ذات واجب را عبادت می کنیم ولی اوحدی اهل معرفت برای ما مشخص می کنند که ذات قابل شناخت نیست بعد نظیر آنچه که کارشناسان شمس و قمر به ما می گویند که شما می توانید ماه را ببینید ولی نمی توانید آفتاب را ببینید تا برای ما ثابت نکنند ما همان ادبیات عرفی ما، محاورات مردمی ما این است که ما آفتاب را می بینیم رو به آفتاب می ایستیم در فضای شریعت هم می گویند وقتی خواستی نماز ظهر به جا بیاوری بین که شمس از دایره ی نصف النهار زایل شده است یا نه؟ رو به شمس بایست بین که سایه روی ابروی راست است یا ابروی چپ است این مقدار برای ما کافی است ما می گوییم رو به آفتاب ایستادیم آفتاب را دیدیم سایه به طرف ابروی راست بود یا ابروی چپ بود و مانند آن در حالی که کارشناسان می گویند شما رو به نور آفتاب می ایستید مگر می توانید آفتاب را ببینید آفتاب آن وقتی که منکسف شده است و قمر بین آفتاب و زمین قرار گرفت و سایه ی قمر به زمین افتاد و نگذاشت نور آفتاب مستقیماً به زمین برسد تازه در حالت انکساف که نورش مستور شده است اگر بخواهید با چشم غیر مسلح یک گوشه ی آفتاب را ببینی کور می شوی نگاه نکن مگر آفتاب دیدنی است؟ ولی همه ی ما باورمان این است که آفتاب را می بینیم هیچ کسی بدون شنیدن حرف کارشناس مگر تردید می کند که ما آفتاب را می بینیم، آفتاب را می بینیم این آفتاب است دیگر آن کارشناس می گوید اینکه شما می بینید نور شمس است مگر آفتاب دیدنی است؟ تازه آن وقتی که منکسف شد باید چشمت را مسلح کنی تا یک گوشه اش را ببینی ما «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) را که محمول «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است در آن قضیه می بینیم بله خداست، الله است، الرحمان است همین که قرآن معرفی کرده همین که در ادعیه هست اما مسمای اینها نه البته ما اسما یعنی مفاهیم را عبادت می کنیم نه خیر همین جَلَوَاتِ او و وجه او را عبادت می کنیم شما ببینید اول تا آخر قرآن هر جا سخن از فنا و زوال و نابودی است فقط وجه الله استثنا می شود نه الله ندارد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا اللَّهَ» او بالاتر از این بحث است «كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَانِ إِلَّا اللَّهَ» اینها نیست «كُلٌّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» (۲)، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۳) خود این وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است شما وقتی این را بر اساس آن ادبیات مُعْنَى و جامی می خواهی حل کنی می بینی «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» می گویند این خبر است برای مبتدای محذوف ای هو یعنی خدا ذو الجلال و الإِکرام است اما وقتی به یک حکیم می دهی به یک عارف می دهی می گویند دست به آیه نزن خود وجه الله «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است این وجه با جلال است نه اینکه «هو» مقدر است «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» که آن وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است نه «ذی الجلال و الإِکرام» است که «ذی» اگر باشد یعنی رب ذی الجلال و الإِکرام است «ذو» اگر باشد یعنی وجه ذو الجلال و الإِکرام است سخن از نعت مقطوع نیست که «و بقی وجه ربک» که رب مجرور است «هو» این رب ذو الجلال و الإِکرام است خیر این چنین نیست این ذو الجلال برای همان وجه است که

وجه با جلال و کرامت است مگر می شود ذات اقدس الهی را درک کرد نظیر این شمس، خب در نماز و غیر نماز هم همین طور است ما به طرف الله می ایستیم همان حقیقتی که واجب الوجود است همان حقیقتی که خالق آسمان و زمین است آن وقت ببینید همه ی این اسمایی که شما می گوید آنکه «بكلء شیء علیم» است، آنکه «هو الحیّ الذی لا یموت» است آنکه سرمدی است همه ی اینها اسمای اوست آنجا که هیچ سِمه ای و علامتی ندارد کسی به او دسترسی ندارد، خب.

ص: ۵۲۶

۱- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

۲- (۷) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ _ ۲۷.

۳- (۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّكُرَ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» در جریان ربوبیت، ربوبیت را ذات اقدس الهی تنويع کرده، تقسیم کرده فرمود یک ربوبیت مطلقه است که خدا ربّ کل شیء است ربّ العالمین است یک ربوبیت رحیمیه است که تدبیر می کند، می پروراند، اداره می کند مالکیتش را و مولویش را به عهده می گیرد در این ربوبیت رحیمیه و ربوبیت خاصّه فرمود مشرکان و اهل جهنّم تحت ولایت خدا نیستند «اللّٰهُ مولانا و لا مولیٰ لهم» (۱) این شعار رسمی مسلمانها بود به دستور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) در جبهه های جنگ می دادند در قرآن کریم فرمود خدای سبحان مولای مؤمنین است کفّار تحت ولایت آتش اند «مولا هم النار» گاهی می فرماید «مولا هم النار»، گاهی می فرماید: «فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ» (۲) اینها در تحت تکفل و ولایت شعله اند آتش اینها را خوب می پروراند «مولا هم النار»، «فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ» لذا درباره ی مؤمنین دارد که خداوند مولای مؤمنین است. فتحصّل که ربوبیت نظیر رحمت دو قسم است یک ربوبیت رحمانیه است که فراگیر است او ربّ العالمین است، یک ربوبیت رحیمیه است که ذات اقدس الهی ربّ مؤمنین است، ربّ انبیاست، ربّ اولیاست، مولای مؤمنین است و کفّار تحت ولایت الله نیستند چون ولیّ الله نیستند آن گاه همین پروردگاری که ربّ العالمین است آنها را عذاب می کند در آیات عذاب، همان خدایی که رحمت رحمانیه دارد نه رحیمیه آنها را عذاب می کند و آنها هیچ راهی جز پذیرش عذاب الهی ندارند برای اینکه ربّ العالمین دارد اینها را عذاب می کند او اشدّ المعاقبین است فی موضع النکال و النقمه چه اینکه ارحم الراحمین است فی موضع العفو و الرحمه اینکه فرمود ربّ من این ربوبیت رحیمیه است و گرنه خدای سبحان در ربوبیت رحمانیه او ربّ العالمین هم هست، خب.

ص: ۵۲۷

۱- (۹) . بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۳.

۲- (۱۰) . سوره ی قارعه، آیه ی ۹.

در جریان مدّت مکث اینها اول فرمود اینها مدّت طولانی در غار بودند در طلّیعه ی قصّه آیه ی یازده این چنین فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلٰی اَذَانِهِمْ فِی الْكَهْفِ سِنِیْنَ عَدَدًا» (۱۱) این به عنوان متن بود بعد این متن را در آیات بعدی شرح کردند تا رسیدیم به این آیه که شرح این عدد هست در این آیه محلّ بحث که شرح عدد هست فرمود: «وَلَبِثُوا» همین اصحاب كهف «فِی كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِیْنَ» این «سِنِیْنَ» تمییز نیست اگر تمییز بود مفرد بود نه جمع این بدل است برای «ثَلَاثَ مِائَةٍ» نباید بدون تنوین خواند چون بدل است معنایش این است که «و لبثوا فی كهفهم سنین» آن سنین چند سال است؟ «ثَلَاثَ مِائَةٍ» یا اول می فرماید «وَلَبِثُوا فِی كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ» چه چیزی؟ «سِنِیْنَ» نه شهر، نه یوماً بلکه سِنِیْنَ که این «سِنِیْنَ» بدل «ثَلَاثَ مِائَةٍ» خواهد بود نه تمییز تا روشن کند که آن «سِنِیْنَ عَدَدًا» که در آغاز قصّه آمده «ثَلَاثَ مِائَةٍ» این «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» از وجود مبارک حضرت امیر سؤال کردند که چطور «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا»؟ فرمود این «ثَلَاثَ مِائَةٍ» یعنی سال قمری چون معمولاً سال به اصطلاح کتاب و سنت همان سال قمری است دیگر سال شمسی که نیست سال قمری است و اگر در کتابهای انبیای دیگر یا در نوشته های اقوام و ملل دیگر آمده است که آنها سیصد سال شمسی آرمیده اند و سیصد سال شمسی بیش از سیصد سال قمری است خدای سبحان فرمود: «ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِیْنَ وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» یعنی ۳۰۹ سال قمری که معادل سیصد سال شمسی است البته در طیّ این رقم سیصد سال تفاوت سه ماه شاید دو ماه و نیم سه ماه تفاوت باشد که اینها دیگر مُعْتَفَر است حالا فخررازی نقدی دارند که اگر ان شاء الله شد آن را در نوبت بعد مطرح می کنیم نسبت به این حدیث نقدی دارند که آیا ۳۰۹ سال قمری همان سیصد سال شمسی است یا تفاوت دارند این نقد جناب فخررازی را به خواست خدا فردا مطرح می کنیم، خب.

ص: ۵۲۸

«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» این سخن خداست بعد مشخص کرد و این می شود آیت الهی، بعد فرمود به دو دلیل ذات اقدس الهی اعلم است این اعلم بودن خدای سبحان به عنوان افعَل تَفِيض نیست اعلم افعَل تعیینی است نه اینکه شما هم عالمید خدا عالم تر است برای اینکه غیب است شما غیب نمی دانید آنچه را که شما گفتید «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بود شما با اینکه عدد اینها خب بالأخره چند نفر از شهر آمدند این سینه به سینه قابل ضبط بود نسبت به آن شما نمی دانستید چند نفرند بالأخره به نسلهای بعدی نرسیده که اینها پنج نفر بودند؟ هفت نفر بودند؟ چند نفر بودند؟ این خوابشان که سیصد سال است از کجا اینها عالم باشند پس تنها کسی که چون غیب است می داند خداست به چه دلیل؟ به دو دلیل یکی اینکه مجموعه ی آسمان و زمین ملک و مُلک خداست او هم مالک است هم مَلِك «تَبَارَكَ الَّذِي يَبْدُءُ الْمُلْكَ» (۱) هم او مالک سماوات و ارض است هم مَلِك سماوات و ارض بنابراین باخبر است، مطلب دوم آن است که او چون «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است هم چون مالک کُلِّ شَيْءٍ است می داند چه خبر است هم بر فرض که به فرض محال که مالک نباشد چون علیم بکلِّ شَيْءٍ است باخبر است لذا با دو حجت با دو برهان ثابت فرمود که ذات اقدس الهی به مسئله رقم و عدد سالیان خواب اصحاب كهف آگاه تر است یا آگاه است «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا»، چرا؟ چون «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «كُلُّ مَا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَهُوَ عَالِمٌ فَلِلَّهِ عَالِمٌ» این یک، «أَبْصَرُ بِهِ وَأَسْمِعُ» خدا تعجب است که بکلِّ شَيْءٍ بصیر است این «أَبْصَرُ بِهِ» صیغه ی تعجب است دیگر مُبْصِر به آن محذوف است که «حذف متعلق يدل على العموم» مسموعش محذوف است که حذفش «يدل على العموم» «أَبْصَرُ بِهِ وَأَسْمِعُ» که تعجب است او چنان بصیر است که بکلِّ شَيْءٍ بصارت دارد، او چنان سمیع است که بکلِّ شَيْءٍ سمیع است هیچ چیزی از حوزه ی بصر و سمع او خارج نیست خدا این چنین است پس یقیناً به جریان اصحاب كهف علیم است پس طبق دو برهان ذات اقدس الهی اعلم به مدت مدید خواب اصحاب كهف است «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» چرا؟ چون «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «و كَلَّ مَنْ لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَهُوَ عَالِمٌ فَلِلَّهِ عَالِمٌ» دو، «أَبْصَرُ بِهِ وَأَسْمِعُ» خدای سبحان بکلِّ شَيْءٍ بصیر است با چه تعجب، بکلِّ شَيْءٍ سمیع است با چه تعجب اینها هم یک شَيْءٍ اند و خدای سبحان «بِكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٌ» (۲) و سمیع است پس به حال اینها بصیر و سمیع است این برهان دوم، اما دیگران نه بالاستقلال عالم اند نه بالمشارکه البته جامع اینها همان است که در سوره ی مبارکه ی «سبأ» خواهد آمد که یک وقت هم برابر ضرورتی که ایجاب کرد از سوره ی مبارکه ی «سبأ» آن آیاتش خوانده شد که سوره ی مبارکه ی «سبأ» آیه ی ۲۲ می فرماید بر اساس توحید کُلِّ صحنه ی آفرینش برای خداست غیر خدا نسبت به ذره ای از ذرات عالم هیچ کدام از این سِمَتها را ندارد یک، لا بالاستقلال مالک ذره است لا بالمشارکه مالک ذره است، لا بالمظاهره در ذره سهم دارد می ماند بالشفاعه، شفاعت هم تحت اذن اوست در آیه ی ۲۲ سوره ی مبارکه ی «سبأ» فرمود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۳) شما این ارباب و بتهایی که غیر خداست آنها را بخوانید ببینید چه کار از آنها ساخته است اینها «لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (۴) منقال، منقال مصطلح در بقالی و معاملات عرفی نیست یعنی همین ذره ای که اگر انسان دریچه را باز کند به طرف آفتاب ببینید ذرات مبسوطی در هواست هر کدام از اینها ذره است اینها که دیگر به وزن در نمی آید که، خب «لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» چه فی السماوات باشد چه فی الأرض اینها مالک نیستند یعنی بالاستقلال «وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ» نه تنها بالاستقلال مالک ذره ای از آسمان و زمین نیستند شریک واجب هم نیستند این دو، یک وقت است انسان مالک است یک وقت مالک نیست شریک مالک است یک وقت است نه مالک است نه شریک ولی پشتوانه ی مالک است ظَهْر یعنی پشت، ظهیر یعنی پشتوانه، پشتیبان در اثر مُظَاهَره در اثر پشتوانه بودن، پشتیبان بودن سهمی دارد فرمود این هم از غیر خدا ساخته نیست «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» [۱۶] پس بنابراین اینها می شوند بیگانه ی محض اگر بخواهند سهمی داشته باشند فقط می ماند مسئله شفاعت، شفاعت حق است اما برای انبیا و اولیاست دیگر به این بتها که

کسی اجازه ی شفاعت نمی دهد که چهارمی را فرمود ممکن است آن سه تا که محال است یعنی بالاستقلال مالک باشند، بالمشارکه مالک باشند، بالمظاهره سهم داشته باشند اینها محال است می ماند مسئله شفاعت این را در آیه بعد فرمود شفاعت حق است اما «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنٌ لَهُ» {۱۷} این فقط به اهل بیت و انبیا و اولیا حق شفاعت می دهد چون به اذن خداست هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد «إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى» هم شفیع باید که مأذون باشد «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنٌ لَهُ» بنابراین غیر خدا هیچ سهمی ندارد چون غیر خدا هیچ سهمی ندارد نه برهان اول که «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است در آنها جاری است نه برهان دوم بنابراین دلیلی ندارد که آنها بدانند که یک امر غیبی را چطور غیر خدا می تواند خبر داشته باشد؟ می ماند انبیا و اولیا که به اعلام الهی باخبرند پس «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» پس آنها نه ولایت دارند که مستقلاً کار بکنند نه شریک واجب اند می ماند قسم سوم که مظاهره است این مظاهره را در سوره ی مبارکه ی «سبأ» بیان کرده پس از این بتها هیچ کاری ساخته نیست پس بنابراین از غیر خدا که درباره ی غیب می خواهند خبر بدهند چون نه مالک غیب السماوات و الأرض اند نه «أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِجْ» درباره ی آنهاست وجهی ندارد که آنها عالم باشند اگر سخنی گفتند «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» است، خب.

ص: ۵۲۹

۱- (۱۲). سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۲- (۱۳). سوره ی ملک، آیه ی ۱۹.

۳- (۱۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۵۶.

۴- (۱۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۲۲.

« مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا » حالا بگوئیم شریک نیستند ولی خدا اینها را قرار داده این چنین کاری که نیست شرکت که محال است آن شفاعت است که به اذن اوست شرکت داشتن در کار خدای سبحان بالقول المطلق محال است نه کسی شریک است نه خدا چنین کاری را کرده و می کند می ماند شفاعت، شفاعت هم که افراد خاصی اذن داشته باشند حالا به خواست خدا سخنان جناب فخر رازی فردا ممکن است که مورد نقض قرار بگیرد.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره کهف ۸۷/۱۲/۱۸

Your browser does not support the audio tag

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)»

ادب توحید اقتضا می کند که انسان چه در قلب بخواهد تصمیم بگیرد، چه در لفظ بخواهد بگوید با استئنا همراه باشد یعنی چه در قلب بخواهد تصمیم بگیرد که کاری را انجام بدهد در همان قلب باید متذکر باشد مشیت خدا را به عنوان ان شاء الله و در لفظ هم اگر خواست بگوید «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» مناسب است که بگوید ان شاء الله این یک امر واجب نیست که انسان اگر گفت فردا می آیم، فردا این کار را انجام می دهم و نگفت ان شاء الله معصیت کرده باشد اما ادب توحیدی اقتضا می کند که انسان هم مواظب قلبش باشد هم مواظب زبان این چنین نیست که این اختصاصی به لفظ داشته باشد پس این قول در برابر لفظ نیست مطلق عمل است چه جارحه و چه جارحه از آنکه فرمود اگر یادت رفته هر وقت یادت بیاید «وَادْخُرْ رَبَّكَ» به یاد خدا باش این یاد اعم از یاد لسانی و یاد قلبی است بنابراین اگر ان شاء الله را در قلب بگوید کفایت می کند و همان طوری که در اثنای بحثهای قلبی گذشت اگر بخواهد ثواب ببرد البته باید لفظاً بگوید اما اصل حفظ توحید با همان تذکره ی قلبی کافی است. «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» مگر اینکه بگویی ان شاء الله در عزم، اراده داشته باشی متعلقاً به مشیت الله در لفظ بگویی متعلقاً به مشیت الله، مسئله نسیان جزء برکات عالم خلقت است نسیان اگر در عالم نبود کمتر کسی به کارهایش موفق می شد برای اینکه هر کسی بالأخره یا نشاطی را پشت سر گذاشت یا اندوه و مصیبتی را پشت سر گذاشت اگر آن نشاط دائماً در ذهن انسان باشد انسان دستش به کار نمی رود چه اینکه همان روز نشاط بالأخره روز تعطیلی اوست و اگر مصیبتی دامنگیر او شد اگر همان غم و مصیبت به یادش باشد او کاری را از پیش نمی برد یکی از برکات الهی نسیان است نسیان حوادث گذشته جزء برکات است منتها حسن و قبح نسیان به عظمت و خوبی و بدی آن منسی است یک وقت است انسان چیز بدی را فراموش می کند این نسیان، نسیان خوبی است یک وقت چیز خوبی را فراموش می کند این نسیان، نسیان بدی است یک وقت کسی عادت داشت شبها مسبحات را بخواند سُوری که اولش تسبیح الهی است بخواند یا سوره ی «واقعه» را قبل از خواب بخواند بعد مدتی یادش رفته این یک نسیان مذموم است برای اینکه آن منسی یک چیز خوبی بود یک وقت است عادت کرده بود به غیبت کردن یک کار ناروا بعد آن را فراموش کرده این نسیان یک نسیان پربرکتی است برای اینکه آن منسی یک امر مذموم است تلخ ترین نسیان این است که انسان خدا را فراموش بکند زیرا کیفر فراموشی خدا فراموشی

خود آدم است که در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (۱) مبدا جزء کسانی باشید که خدا را فراموش کردند و خدا کیفر این نسیان را انسا قرار داد خدا انسا کرد یعنی آنها را از یادشان بُرد «فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» لذا اینها به فکر همه چیز هستند به فکر خودشان نیستند، به فکر خانه و تن و لباس و فرزند و تن و زندگی هستند اما هویتشان را فراموش کردند بنابراین نسیان فی الجمله جزء برکات الهی است اولاً، بدی و خوبی نسیان به آن متعلقش که منسی است وابسته است این دو، و بدترین نسیان، نسیان خداست که تلخ ترین کیفر را به همراه دارد و آن این است که انسان خودش را فراموش می کند «وَإِذْ ذُكِّرْتُمْ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا» در جریان اصحاب کهف اختلافهای فراوانی بود اختلاف قصه ای، اختلاف تاریخی، اختلاف عصری و مصری فراوان بود اما قرآن کریم هیچ کدام از آن اختلافها را پاسخ نداد مگر یک مطلب عمیق علمی که اثر توحیدی دارد یک اختلاف در رقم اصحاب کهف بود که اینها هم اصحاب کهف اند هم رقم، رقم اینها، عدد اینها چقدر بود؟ اقوال مختلف را اشاره فرمود اما آن نظر نهایی را به عنوان وحی صادر نکرد چون اثر علمی و اثر توحیدی ندارد حالا یا شش نفر یا هفت نفر یا پنج نفر یا ده نفر این چه اثری دارد پس این اختلافی که در رقم اصحاب کهف است شاید برای دیگران مهم باشد ولی وحی آن را مهم نمی داند این اختلاف اول، یک اختلاف سومی هم هست که بعد از جریان بیداری است که حالا اینها که بیدار شدند بعد به شهر برگشتند یا نه؟ همان کهف ماندند یا نه؟ دوباره خوابیدند یا نه؟ چند سال عمر کردند و مُردند اینها یک امر عادی است دیگر اینها را که اختلاف سوم است اصلاً به اینها نپرداخت در بین اختلاف اول و اختلاف سوم فتوایی نداد عمده اختلاف دوم است که اینها چند سال خوابیدند خب اگر یک ۲۴ ساعت بود یا دو ۲۴ ساعت بود اینها خیلی مهم نبود اما وقتی سیصد سال یا سیصد و اندی شد این کرامت است، معجزه است آیه ی بینه ی الهی است این مهم است در بین این مسائل گوناگون این یکی را ذکر کرده چون این است که اثر دارد آثار فراوانی که بر قیام این مردان الهی مترتب بود اینها را ذکر کرد که «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَّنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) و خدای سبحان اینها را از خطر سیاسی حفظ کرد، از خطر اجتماعی حفظ کرد، از خطر طبیعی حفظ کرد، از خطر سماوی و ارضی حفظ کرد، از خطر درنده ها حفظ کرد، از خطر راهزنها حفظ کرد اینها برکت است اینها معجزه است اینها آیه ی الهی است خب آن عصر خفقان یک عده قیام بکنند علیه دستگاه و اعتراض بکنند و مصون بمانند از خطرات اجتماعی آن جامعه ی شرک زده هم مصون بمانند بیایند به غار از خطرات طبیعی دامنه ی کوه، سرما و گرما، رهنها، درنده ها، خزنده ها مصون بمانند اینها کرامت است فرمود اینها را ما انجام دادیم این مهم است این ما را آشنا می کند که عمر را درباره ی چه چیزی صرف بکنیم یک وقت است کسی در شب تحصیل به این فکر است که جدول روزنامه ای را حل بکند خب این صاف دارد عمرش را آتش می زند یا نه، درسهایی می خواند که نه آیه ی محکمه است نه فریضه ی عادل است نه سنت قائمه بالأخره آن دینی که گفته «طلب العلم فریضه» (۳) گفته چه چیزی بخوانی یا نگفته؟ بله، فرموده: «طلب العلم فریضه» اما وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود، وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود چه پیغمبر، چه امام (سلام الله علیهما) فرمودند این سه تا درس را بخوانید آیه ی محکمه بخوانید، فریضه ی عادل بخوانید، سنت قائمه بخوانید اینها را بخوانید ما گفتیم «طلب العلم فریضه» اما نگفتیم چه چیزی بخوانید او فرمود هم «طلب العلم فریضه»، هم «طلب الآیه المحکمه فریضه»، «طلب الفریضه العادل فریضه» هم «طلب السنه القائمه فریضه» بنابراین انسان می رود به دنبال عقایدش مثلاً به دنبال علوم عقلی به دنبال علوم نقلی، به دنبال تفسیر، به دنبال علوم عقلی به دنبال فقه اینها که به درد خودش می خورد علوم دیگری هم هست که بالأخره زیرمجموعه همینها خواهد بود این قرآن کریم ما را یاد می دهد که چه چیزی بخوانیم و چطور بخوانیم و گرنه این همه اختلافاتی که درباره ی اصحاب

کهف بود و همچنان هست اینها خب اثری ندارد حالا یا اینها ده نفر یا هشت نفر چه اثری دارد؟ بعد از آنکه بیدار شدند حالا یا دو سال ماندند یا بیست سال این چه اثری دارد یک زندگی طبیعی است دیگر حالا آمدند به شهر خانه و زندگی شان چطور شد یک امر طبیعی است این دیگر اثر علمی و توحیدی ندارد که مثل سایر مردم زندگی کردند بالأخره نه اختلافات بعد از بیداری را نقل فرمود نه اختلاف در عدد و رقم اصحاب کهف را برای اینکه نه ثمر اعتقادی دارد نه ثمر علمی و عملی اما آنها که مهم است این را ذکر کرد.

ص: ۵۳۰

۱- (۱). سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

۲- (۲). سوره ی کهف، آیات ۱۳ _ ۱۴.

۳- (۳). الکافی، ج ۱، ص ۳۰.

مطلب دیگر اینکه یک بخش از کارها را به این اصحاب کهف اسناد داد یک بخش کارها را به خودش، خوابیدن را به آنها اسناد داد خواباندن را به خودش، بیدار شدن را به آنها اسناد داد بیدار کردن را به خودش فرمود: «ضَرَبْنَا عَلٰی اَآذَانِهِمْ» (۱) ما اِنامه کردیم خوابانندیم «تَتَرَاوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ» (۲) کذا و کذا اینکه «ضَرَبْنَا عَلٰی اَآذَانِهِمْ» یعنی «اَنَمْنَاهُمْ» ما اِنامه کردیم ما اینها را خوابانندیم اینها هم خوابیدند بعد وقتی «بَعَثْنَاهُمْ» شد ما بیدار کردیم اینها مُنْبِعْث شدند از خواب بیدار شدند اینها لَبْث داشتند به یکدیگر می گفتند که «كَمْ لَبِثْتُمْ» گفتند «لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۳) مکث و لَبْث را به آنها اسناد دادند اما اِنامه را به خودش و بَعْث را به خودش او می خواباند او بیدار می کند، ما می خوابیم ما بیدار می شویم این لَبْث لازم است متعدی نیست که گفته بشود «لَبِثُوا» پس «ضربنا» را یعنی «اَنَمنا» را به خود اسناد داد، «ناموا» را به آنها فرمود: «تَحَسَّبْ لَهُمْ اَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودًا» (۴) اینها راقندند آن بستر اینها هم مرقد است اینها راقند بودند خوابیدند ما اینها را خوابانندیم اینها خوابیدند ما اینها را بیدار کردیم «بَعَثْنَاهُمْ» اینها هم بیدار شدند بنابراین آنچه که مربوط به خود آنهاست به آنها اسناد داده، آنچه که مربوط به خودش است به ذات اقدس الهی است به خودش ذات اقدس الهی اسناد داد حیوانات هم البته می توانند تربیت بشوند به شرطی که در سایه تربیت و تعلیم رهبران الهی قرار بگیرند یا در سایه تربیت شاگردان آنها قرار بگیرند اگر در سایه تربیت اصحاب کهف قرار گرفتند می شود اصحاب کهف که «وَكَالْبُهْمَ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ» (۵) و اگر نظیر ههد بود که تحت تعلیم و تربیت وجود مبارک سلیمان (سلام الله علیه) قرار گرفت می بینید برهان حکیمانه اقامه می کند خیلی از افراد عادی از اقامه چنین برهانی عاجزند اینکه از ههد بر نمی آید، اینکه از حیوان بر نمی آید این به سلیمان (سلام الله علیه) عرض کرد که «اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَّلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ» (۶) اینها شمس پرست اند چرا شمس آفرین را نمی پرستند؟ اینها ماه پرست اند چرا ماه آفرین را نمی پرستند؟ آن بزرگواری که در دیوانش گفت «ای دوست قمر بهتر یا آنکه قمر سازد» * * * ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد» از همین جاست تازه او جزء بزرگان اهل معرفت است این ههد در سایه تعلیم و تربیت وجود مبارک سلیمان گفت اینها چرا شمس آفرین را عبادت نمی کنند به دنبال شمس هستند خب اینکه مقدر افراد عادی نیست اگر وجود مبارک سلیمان مرَبِّي شد هم عَفْرِيَّت از جن را آن جن را تربیت می کند که می گوید «قَالَ عَفْرِيَّتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا اَتَيْكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَاِنِّي عَلَيَّهٖ لَقَوِيٌّ اٰمِيْنٌ» (۷) بالأخره آن

«قَالَ عَفْرَيْتُ مِّنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ» آن تخت با همه جلال و شکوهش را که در سبأ است یعنی در یمن است من در ظرف مدّت کوتاهی به فلسطین می آورم خب این را وجود مبارک سلیمان تربیت کرد دیگر الان هم که فرقی نمی کند بلکه بالاتر از سلیمان را ما داریم خاندان عصمت و طهارت ما اگر خودمان را بسپاریم به اینها حداقل این است که از این وضع خاص به در می آییم خب پس حیوانی رشد کرده است در سایه تربیت مردان الهی است بالاتر از اصحاب کهف همان ههد است که می بینید برهان فلسفی عمیق اقامه می کند که خب شما چرا به دنبال این ماه هستید چرا به دنبال ماه آفرین نیستید؟ چرا به دنبال شمس هستید به دنبال شمس آفرین نیستید و وجود مبارک سلیمان هم امضا کرده حرف ههد را، خب پس اگر حیوانات اگر در سایه تربیت اولیای الهی قرار بگیرند رشد می کنند این ممکن است و شفاعتی هم که گاهی سؤال می شود که آیا در دنیا هست یا نه وقتی ذات اقدس الهی اذن بدهد انبیای الهی، اولیای الهی به اذن خدا شفاعت می کنند هم در دنیا، هم در برزخ، هم در معاد، هم در صحنه ی بهشت که ترفیع درجات آنجا نصیبشان می شود در همه ی مراحل اینها به اذن خدا می توانند شفاعت کنند شفاعت حوزه اش خیلی وسیع است.

ص: ۵۳۱

- ۱- (۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۱.
- ۲- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۷.
- ۳- (۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.
- ۴- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.
- ۶- (۹) . سوره ی نمل، آیات ۲۳ _ ۲۴.
- ۷- (۱۰) . سوره ی نمل، آیه ی ۳۹.

پاسخ: چرا، اینها که مجرد محض نیستند که آغاز و انجامشان یکی باشد که اینها از انسان پایین ترند ولی قابل تربیت اند استعداد در آنها هست دیگر، اگر موجودی نظیر لوح باشد، نظیر قلم باشد، نظیر عرش باشد، نظیر کرسی باشد که آغاز و انجامش یکی است این یک موجود ثابت است دیگر حالا ترقی بکند در آن نیست این خودش کمال خود را دارد «مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۱) اما اگر از آن حد پایین آمده موجودی بود قابل درک الآن شما می بینید خلیها در حد همان افرادند دیگر شما غالب این بازیهایی که برخی از افراد دارند که نام نمی بریم همین سیرکها همین بازیها را در حیوانات هم دارند فیل را تربیت می کنند، گرگ را تربیت می کنند، شیر را تربیت می کنند مگر این سیرک بازیها اینها نیستند مگر روزها اینها را نشان نمی دهند همین هنرها را به این حیوانات نمی دهند انسان نباید تعجب بکند این همان است منتها این حیوان ناطق است خیلی فرق نمی کند قرآن که نمی گوید انسان حیوان ناطق است که در بحثهای قبل هم داشتیم که «الانسان لیدی القرآن هو الحی المتأله» آن زنده ی الهی اندیش او انسان است بقیه دیگر «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» (۲) حیوان اند منتها حرف می زنند شما این سیرکهایی که گاهی رسانه ها نشان می دهند می بینید اینها را خوب تربیت می کنند دیگر از یک حلقه ی باریک می گذرند پریشان این است، نظمشان این است اسبها را این طور، فیلها را تربیت کردند برای اینکه بخندند خب اینها خیلی با هم فرق نمی کنند فقط فرقیشان در این است که یکی ناطق است یکی ساهل است یکی خائراست یکی ناهق است یکی طائراست و مانند آن و گرنه حیوان مشترک است انسان که این نیست این قرآن که نیامده ما را در این حد سیرک بازی و طناب بازی و اینها نگه دارد که.

ص: ۵۳۲

۱- (۱۱). سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴.

۲- (۱۲). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

پرسش: استاد در مورد شفاعت آمده که شما قیامت خودتان را به ما برسانید.

پاسخ: اما مشکل در همان روایت مشکل این است که شما به ما دسترسی ندارید نه دست ما کوتاه است.

پرسش: بنابراین اصل شفاعت باید در قیامت باشد.

پاسخ: نه، آن مرحله‌ی عالی‌اش در قیامت است در برزخ در همان روایت می‌گوید شما به ما دسترسی ندارید نه اینکه ما دستمان بسته است خب در دنیا هم همین طور است دیگر در دنیا کسی مشکلی دارد به هر در و دیوار مراجعه می‌کند ولی اهل حرم نیست خب این نتوانسته برود آنجا نه اینکه اهل حرم دستشان بسته باشد نفرمود ما دستمان بسته است فرمود شما به ما دسترسی ندارید اگر دسترسی داشتیم اگر کسی هم بود که اهل دسترسی بود به این طور بود، خب آنها که در برزخ اند سیدناالاستاد از مرحوم برادرش نقل می‌کرد مرحوم آقا سید حسن طباطبایی (رضوان الله علیه) آن بزرگوار چون با بعضی از افراد ارتباطاتی داشتند خواستند آنها را ببینند که با بعضی از ارواح ارتباط داشتند به مرحوم آقا سید حسن اخوی سیدناالاستاد گفتند که ما خواستیم هر چه روح مرحوم علامه بحرالعلوم را حاضر کنیم نشد با اینکه الآن در برزخ اند دیگر برای اینکه او در تحت ولایت حضرت امیر است و بدون اجازه‌ی حضرت هم جایی نمی‌رود خب این طور است حالا تا چه کسی ارتباطشان به آنها زیاد باشد مشکل از طرف ماست که در برزخ به اینها دسترسی نداریم نه اینکه دستشان بسته باشد البته شفاعت کامله در قیامت است دیگر، خب.

پس حیوانات اگر این چنین باشد قابل تربیت هستند و به عنایت آن اولیای الهی ذاتاً همین اند که شما می‌بینید و این جریان «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) تحقیر نیست «کما مرّ غیر مرّ» این تحقیق است که قرآن نمی‌خواهد کسی را اهانت کند که می‌فرماید خیلها حیوان ناطق اند یا حرف مرا گوش بدهید یک، یا چشم دلتان را باز کنید ببینید دو، یا دو سه روز صبر کنید با هم می‌روید می‌بینید چه کسی به صورت انسان محشور می‌شود سه، آن جریان عرفات که بارها گفته شد هم از وجود مبارک امام سجاد بود هم از وجود مبارک امام باقر بود در جریان «أَكْثَرُ الضَّجِيجِ وَ أَقَلُّ الْحَجِيجِ» (۲) فرمود نه، این طور نیست قرآن که فرمود: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» که نخواست کسی را فحش بدهد که نخواست کسی را تحقیر بکند که فرمود این است یا نقل را قبول کن یا اهل شهود باش نظیر حارث بن زید باطن را ببینید یا دو روز صبر کن با هم یکدیگر را ببینید دیگر.

ص: ۵۳۳

۱- (۱۳). سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۲- (۱۴). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

اما جریان سهوالنبی اینها سخن باطلی است حالا ان شاءالله در جای خودش روشن می شود که اینها منزّه از سهوند به عنایت الهی. «وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» اینکه چیزی نیست قصه ی اصحاب کهف و رقم اینها بالاتر از این مهم تر از این را خدای سبحان به ما می گوید، خب پس آن اختلاف اولی که رقمشان چندتاست چون اثر توحیدی و علمی و اثر عملی نداشت پاسخی نفرمود حالا- وحی صادر بشود اینها هفت نفر بودند چه اثر دارد؟ اما درباره ی رقم اینها عدد اینها که اینها چند سال بودند خب خیلی مهم است دیگر کسی سیصد سال محفوظ بماند بدون غذا، بدون تغییر پوشاک این کرامت است دیگر «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» سیصد سال. معمولاً با یک تعبیر گفته می شود ۳۰۹ سال دیگر بفرماید «ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» با جمله ی جدا این دلیل می خواهد سرش این است که دیگران بر اساس حساب شمسی در تورات بوده یا توقع داشتند آن اول فرمود این سیصد سال یعنی به حساب شما آقایان که به حساب شمسی رقم می زید سیصد سال اما به حساب ما و اصطلاح ما که بر اساس ماه قمری سخن می گویم «وَازْدَادُوا تِسْعًا» وگرنه اگر کسی از اول بخواهد بگوید که ۳۰۹ سال اینکه با دو جمله بیان نمی کند که می گوید ۳۰۹ سال ولی اول بفرماید «لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» بعد بفرماید: «وَازْدَادُوا تِسْعًا» این ناظر به تفاوت دو حساب است. جناب فخررازی روایتی را که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شد به آن روایت اشاره نمی کنند به عنوان قول می گوید، می گوید این حرف درست نیست برای اینکه سیصد سال بیش از ۳۰۹ سال قمری است سیصد سال شمسی بیش از ۳۰۹ سال قمری است خب سه ماه تفاوت است البته بیشتر هست اما در این گونه از ارقام مهم سه ماه مُعْتَفَر است با آن کیسه ها و آن نقصهایی که احیاناً هست نمی شود گفت چون هر ۳۳ سال یک سال تفاوت بین شمسی و قمری است سه تا ۳۳ سال می شود ۹۹ سال نه صد سال، اما اینها معمولاً طبق این آیه هر صد سال یک سه اضافه شده سه تا صد سال می شود نه سال، سه تا سه سال می شود نه سال این نه سال وقتی ضمیمه آن سیصد شد می شود «وَازْدَادُوا تِسْعًا» البته سه ماهی هم اضافه می آید این سه ماه همان طوری که سیدناالاستاد اشاره فرمودند در حسابهای عمومی مغتفر است.

پرسش: این هم از قبیل «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» (۱) نیست؟

پاسخ: نه، آن حسابش مشخص است دیگر آن سی روز بوده و چهل روز «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» این دیگر حسابش مشخص است. اما دارد سیصد سال خب نه سال و سه ماه است این مغتفر است این دیگر جای نقد جناب فخررازی نیست، خب.

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» شما در جریان عدد اینها که چند سال خوابیدند آگاه نیستید الله عالم است به دو دلیل که در بحث دیروز گذشت یکی اینکه این غیب است و غیب سماوات و ارض را خدا می داند در زمین موجودات غیبی فراوان است، در آسمان موجودات غیبی فراوان است الآن ما در این مسجد زیر این سقف هستیم از جایی دیگر هیچ خبری نداریم نه از مکان دیگر باخبریم، نه زمان قبلی یا زمان بعدی در زمان بعدی دو ساعت بعد چه اتفاق می افتد هم خبری نداریم غیب را ذات اقدس الهی می داند فی الأرض، غیب سماوات را هم خدا می داند که «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» چون جریان اصحاب کهف غیب است و هر غیبی را خدا می داند پس جریان اصحاب کهف را خدا می داند این صغرا و کبرا برهان اول بود که در بحث دیروز گذشت. اما برهان دوم بخشی مربوط به مبصرات است بخشی مربوط به مسموعات اصحاب کهف حرفهایی داشتند، گفتمانی داشتند قبل از اینکه وارد کهف بشوند حرفهایی داشتند بعد از اینکه بیدار شدند حرفهایی داشتند وقتی که وارد کهف می خواستند بشوند «فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» (۲) داشتند همه ی اینها حرف بود و قرآن کریم همه ی اینها را نقل کرد پس هم «أَبْصُرْ بِهِ» درست است هم «أَسْمِعْ»، «ما أبصر ربك»، «ما أسمع ربك» او «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (۳) است، او «بِكُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است اینها وقتی بیدار شدند یکی به دیگری گفت «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ» (۴) همه اینها سخنانی بود که خدا از اینها نقل کرده خدای سمیع از اینها نقل کرده اختلاف دیگران را که اینها چند نفر بودند «سَيَقُولُونَ»، «سَيَقُولُونَ» را خدا نقل کرده اینها هم که وقتی بلند شدند چه گفتند را هم خدا نقل کرده پس همه ی این غیبهای مسموع را خدای سمیع عالم بود و خبر داد چه اینکه آن غیبهای مبصر را هم خدای بصیر عالم بود و خبر داد «أَبْصُرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا» این «لَهُمْ» هیچ اختصاصی ندارد برای غیر خدا، خدا تنها کسی است که ولی ندارد «مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (۵)، «لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ» (۶) ولی دیگران ولی دارند برای خدا سبحان ولی نیست و شریک هم خدا قرار نداده است ولی قراردادی نیست مولی؟ علیه ولایت او را باید پذیرد ولی شریک قراردادی است لذا در مسئله ولی فرمود ولی ندارد اما فرمود «لم يشرکه في الولاية» و مانند آن، اما در مسئله شرکت در خلقت یا امر و امثال ذلك فرمود: «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» یعنی آن «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» (۷) که حصر است و مفید انحصار حکم است او همچنان به قوت خود باقی است «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» و ذات اقدس الهی هم برای خود هیچ شریکی قرار نداد آن حصر همچنان محفوظ است بنابراین در اصل قضیه اساس بر توحید است در پایان قضیه هم اساس بر توحید است بین آن آغاز و انجام هم بساط بر توحید است حالا اگر مطلبی مربوط به این آیه نباشد از «وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۸) را باید نگاه بفرمایید که ذات اقدس الهی به پیامبرش فرمود این حرفها، حرفهای من است تو خوب این حرفها را تلقی بکن و خوب هم به جامعه منتقل بکن اینها را بر مردم تلاوت بکن من اولین مفسیرم و کسی تفسیر نمی کند و تو هم مبین حرفهای من هستی من اسرار عالم را تفسیر می کنم به صورت کتاب تو مطالب کتاب را تبیین بکن به عنوان «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۹) این کلمه ی تفسیر فقط یک بار در قرآن کریم ذکر شد آن هم مخصوص

خدای سبحان است که آنها «لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (۱۰) حقایق عالم را من بهترین مفسر این قرآن سرپلی است رابطی است که عین را به ذهن می آورد و ذهن را به عین منتقل می کند مطالب جهان هستی به قرآن آمده و قرآن ما را راهنمایی می کند که به معارف جهان هستی آشنا بشویم حالا- «وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» (۱۱) شما حالا- این مطالب را گرچه در بحثهای پارسال مبسوطاً گذشت مقداری هم از آن بحثها در اوایل سال گذشت اینها را خوب بررسی کنید که بالأخره قرآن کریم کتاب خداست یا - معاذ الله - کتاب پیغمبر است پیغمبر جهان را شناخت و عصاره ی شناخت خود را به صورت قرآن در آورد یا ذات اقدس الهی جهان و خدا و خالق و مخلوق و مبدأ و معاد را به پیغمبر شناساند و آن شناساندن خدا به صورت قرآن کریم در آمده گاهی ممکن است کسی مطلب شفاف و روشن و ضروری را بیچاند نظری بکند که اگر یک وقت آن را قبول نکرد بگویند انکار نظری است این هست در بیانات نورانی حضرت امیر است ظاهراً که بعضیها درس می خوانند فقط برای گناه چون هر عمل حرامی بالأخره یک مورد استثنایی دارد دیگر در بعضی از روایات ما هست که بعضیها فقط فقه می خوانند برای اینکه خوب معصیت کنند یک گناه مشروع داشته باشند به دنبال آن موارد استثنایی هستند بعد کارشان را توجیه می کنند بگویند فلان، خب حالا قرآن این مسائل را که این کتاب، کتاب خداست و کتاب پیغمبر نیست این الفاظ، الفاظ خداست الفاظ پیغمبر نیست این مطالب، مطالب خداست مطالب پیغمبر نیست منتها مطالب عالیه است قول ثقیل است و وجود مبارک پیغمبر همه ی اینها را به تعلیم الهی یاد گرفته «إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۱۲) علم لدنی نصیب او شد، علم غیب نصیب او شد این علم غیب نصیب او شدن را قرآن به صورت شفاف بیان کرده آیا اینها مسائل نظری و پیچیده است که اگر کسی انکار کرد بشود انکار نظری یا اینها نه، اینها را بیچاندند که زیر بارش نروند.

ص: ۵۳۵

- ۱- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.
- ۲- (۱۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۶.
- ۳- (۱۷) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۹.
- ۴- (۱۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.
- ۵- (۱۹) . سوره ی جن، آیه ی ۳.
- ۶- (۲۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۱.
- ۷- (۲۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.
- ۸- (۲۲) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۷.
- ۹- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۱۰- (۲۴) . سوره ی فرقان، آیه ی ۳۳.
- ۱۱- (۲۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۷.
- ۱۲- (۲۶) . سوره ی نمل، آیه ی ۶.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرَ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (۲۴) «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (۲۵) «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (۲۶) «وَإِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۲۷)

قبلاً روشن شد که این «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ» استثنایش به چند وجه قابل تبیین است که دو وجه روشنش این است «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» یعنی «الآن تقول ان شاء الله» این یکی و آن وجه دقیق تر این است که «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَنْ تَقُولَ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» تو نگو مگر اینکه خدا بخواهد که تو بگویی نظیر «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» (۱) قهراً وقتی که می گویی «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» «ما قلت إذ قلت و لكن الله قال» که این به مرحله سوم یعنی توحید افعالی برمی گردد نه آن دو منطقه ممنوعه، پس وجه رایجش این است که «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» مگر اینکه بگویی ان شاء الله که این معنای ساده و روشنی است که در خیلی از تفاسیر آمده. آن معنای ادق این است که تو نگو «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» مگر اینکه خدا بخواهد که تو بگویی «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» و چون مشیئت، مشیئت فعلی است وقتی که تو می گویی «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» در حقیقت «و ما قلت إذ قلت و لكن الله قال» این دو وجهی بود که در اثنای مطالب گذشت.

ص: ۵۳۶

۱- (۱). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر با قرینه این چنین است «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ» با توجه به آن حکم فقهی که گفتند مستحب است یا جزء سنن و آداب است که کسی سخن می گوید، وعده می دهد یا خبر می دهد بگوید ان شاء الله تعبیر این می شود که «إِنِّي أَفْعَلُ ذَلِكَ غَدًا» ان شاء الله الا ان تقول نظیر «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱) آنجا هم همین دو مطلب است «وَمَا تَشَاؤُونَ» مگر اینکه خدا بخواهد که شما بخواهید می شود ان شاء الله یا نه، معنای دقیق این است که «و ما تشاؤون الا مشیئه الله» که بعدها تبدیل به مشیئت با تشدید شده است و گرنه شاء است و با همزه است اصلش مشیئت است نه مشیئت «و ما تشاؤون الا مشیئه الله» شما مُرادات خدا را می خواهید آن طوری که او اراده کرده است دارید پیاده می کنید که می شود توحید افعالی.

پرسش:...

پاسخ: بله آن «قد مرّ غیر مرّ» اینکه گفته شد هر جا، جا هست آدم نمی آید برای اینکه وقتی که ده بار مطلبی گفته شد دیگر

جا برای گفتن یازدهم نیست. مشرکان گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (۲) قرآن می گوید چرا بین مشیئت تکوینی و تشریحی خلط کردید چیزی در جهان نیست مگر اینکه خدا بخواهد مگر می شود در عالم بر خلاف خواسته ی خدا انسان چیزی را مستقلاً انجام بدهد اینکه می شود شرک محض حتی سحر که یک امر باطل و بین الغی است و عقل و نقل آن را تحریم کرده است به کسی اذن نمی دهد ذات اقدس الهی می فرماید ما به این ساحران تکویناً اذن داده ایم که به یک عده آسیب برسانند «مَا يُفَرِّقُونَ» با این سحر «بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۳) خب خدا اذن تکوینی می دهد که ساحران بین زن و شوهر جدایی بیندازند با تحریم تشریحی، مشرکان بین تکوین و تشریح خلط کردند گفتند اگر خدا نمی خواست که ما مشرک باشیم و تحریم کنیم خب جلوی ما را می گرفت «لَوْ شَاءَ اللَّهُ» یعنی اگر خدا بخواهد که ما موحد باشیم و شرک ما را نخواهد «مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۴) ذات اقدس الهی به رسولش فرمود اینها دارند مغالطه می کنند ما تکویناً چیزی در عالم نیست مگر به اذن خدا ولی سخن از تشریح است شریعت حرام کرده، عقل حرام کرده، نقل حرام کرده شما چرا بین تشریح و تکوین فرق نمی گذارید اینجا هم در نظام تکوین این چنین است و در نظام تشریح هم مستحب است انسان بگوید ان شاء الله.

ص: ۵۳۷

۱- (۲) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲۹.

۲- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.

۳- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۲.

۴- (۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.

فَتَحْصِيْلُ كِه «وَمَا تَشَاؤُونَ» اِلا اِيْنِكِه بَكُوِيْد اِن شَاءَ اللهُ اِيْن مَعْنَايِ عَادِيْ اَشْ اَنْ مَعْنَايِ دَقِيْقَش «وَمَا تَشَاؤُونَ اِلَّا مَشِيْئَةَ اللهِ» اِيْنَجَا هِم هَمِيْن دُو مَعْنَا هَسْت «وَلَا تَقُوْلُوْا لِيْشَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ تَقُوْلُوْا اِنْ شَاءَ اللهُ» مَعْنَايِ اِدْقَش اِيْن اِسْت كِه «وَلَا تَقُوْلُوْا لِيْشَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا» * اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللهُ اَنْ تَقُوْلُوْا اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا» مَكْر اِيْنِكِه اَوْ بَخُوَاهِد كِه تُو بَكُوِيِي كِه اِيْن مِي شُوْد «وَمَا قُلْتُمْ اِذْ قُلْتُمْ وَّلٰكِنْ اَللّٰهُ قَالُ» خُب.

فَرْمُوْد اَصْحَابِ كِهْف اِيْنِهَا سِيْصِد سَال مَانْدَنْد قَبْلًا كِنْدَشْت كِه اِيْن سِه اَمْر يِعْنِيْ اِخْتِلَافِيْ كِه مَرْبُوْط بِه رَقْم بُوْد، اِخْتِلَافِيْ كِه مَرْبُوْط بِه سَال بُوْد، اِخْتِلَافِيْ كِه بَعْد اَز بِيْءَارِيْ اِيْنِهَا بُوْد قُرْآنِ كَرِيْمِ دَر بِيْن اِيْن اِخْتِلَافَاتِ وَ اَمُوْر فَرَاوَانِ فِقْطِ يِكْ بَخْشِ اَشْ رَا ذِكْر كَرْد كِه اَثْر عِلْمِيْ وَ دِيْنِيْ دَاشْت عِدِه يِ زِيَادِيْ دَر بَارِه يِ زَمَانِ اَصْحَابِ كِهْفِ وَ تَارِيْخِ وَ قُوْعِ اِيْنِ حَادِثَه اِخْتِلَافِ كَرْدَنْد اَنْ طُوْرِيْ كِه جَنَابِ فَخْر رَازِيْ نَقْلِ مِي كَنْد عِدِه اِيْ بَر اَنْ اَنْد كِه اِيْنِ قَبْلِ اَز وَجُوْدِ مَبَارَكِ مُوسَايِ كَلِيْمِ بُوْد لِنْدَا دَر تُوْرَاتِ مُوسَايِ اَمْدَه، عِدِه اِيْ مِي كُوِيْنَنْد بَعْد اَز مُوسَايِ كَلِيْمِ وَ قَبْلِ اَز ظُهُوْرِ وَجُوْدِ مَبَارَكِ مَسِيْحِ بُوْد لِنْدَا دَر تُوْرَاتِ نِيْسْت كِرْچِه يَهُودِيْهَا اَز اِيْنِ قِصَّه بَاخْبَرْنَنْد بَعْد اَز جَرِيَانِ مُوسَايِ كَلِيْمِ اِيْنِ حَادِثَه اِتْفَاقِ اِفْتَادِه يَهُودِيْهَا هِم بَاخْبَرْنَنْد. قَوْلِ سُوْمِ اَنْ اِسْت كِه بَعْد اَز وَجُوْدِ مَبَارَكِ عِيْسَايِ مَسِيْحِ وَ قَبْلِ اَز وَجُوْدِ مَبَارَكِ پِيَامْبِرِ (عَلِيْهِ وَ اٰلِهِ اَلْاَسْرَافُ التَّحِيَّهْ وَ التَّنَاثُ) اِسْت وَ اَكْر هَمِه بَاخْبَرْنَنْد اَز اِيْنِ قِصَّه اِيْ كِه بَعْد اَز مَسِيْحِ اِتْفَاقِ اِفْتَادِه بَاخْبَرْنَنْد مَا اَنْچِه كِه بِه عِنْوَانِ شَأْنِ نَزُوْلِ دَارِيْمِ اِيْنِ اِسْت كِه عِدِه اِيْ اَز پِيْغَمْبِرِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ) سُوْالِ كَرْدَنْد كِه اَصْحَابِ كِهْفِ چِه كَسَانِيْ اَنْد؟ مَعْلُوْمِ مِي شُوْد دَر زَمَانِ حَضْرَتِ عِدِه اِيْ اَكْغَاهِ بُوْدَنْد اَمَّا اِيْنِ اَكْغَاهِ بَرَايِ اَنْ اِسْت كِه دَاِسْتَانِ اَصْحَابِ كِهْفِ بَعْد اَز عِيْسِيْ بُوْد يَا بَعْد اَز مُوسَايِ بُوْد (سَلَامِ اللهُ عَلَيْهِمَا) يَا قَبْلِ اَز هَمِه يِ اِيْنِهَا بُوْد اِيْنِ سِه رَأْيِ وَ سِه نَظْرِ هَسْت كِه فَخْر رَازِيْ دَر تَفْسِيْرِشِ نَقْلِ كَرْد. هَمِيْنِ فَخْر رَازِيْ مِي كُوِيْد اِيْنِ سِه سُوْرَه اِيْ كِه دَر كِنَارِ هِم اَمْدَنْد يِعْنِيْ سُوْرَه يِ «اَسْرَاءُ»، سُوْرَه يِ «كِهْفُ»، سُوْرَه يِ «مَرِيْمُ» سِه تَا وَاقِعَه يِ عَجِيْبِ نَادِرِ رَا دَر بَر دَارَنْد دَاِسْتَانِ مَعْرَاجِ پِيْغَمْبِرِ قَسْمَتِ اَسْرَايِشِ دَر سُوْرَه يِ مَبَارَكِه يِ «اَسْرَاءُ» اِسْت كِه دَاِسْتَانِ عَجِيْبِ وَ نَادِرِ اِسْت جَرِيَانِ اَصْحَابِ كِهْفِ كِه عَجِيْبِ وَ نَادِرِ اِسْت دَر هَمِيْنِ سُوْرَه يِ مَبَارَكِه يِ «كِهْفُ» اِسْت، جَرِيَانِ مِيْلَادِ وَجُوْدِ مَبَارَكِ عِيْسِيْ بَدُوْنِ پِيْدَرِ دَر سُوْرَه يِ مَبَارَكِه يِ «مَرِيْمُ» اِسْت كِه بَعْد اَز سُوْرَه يِ «كِهْفُ» اِسْت اِيْنِ سِه تَا سُوْرَه كِه دَر كِنَارِ هِم اَنْد هِر كِدَامِ يِكْ دَاِسْتَانِ عَجِيْبِ وَ نَادِرِيْ رَا بِه هَمْرَاهِ دَارَنْد اِيْنِ هِم دُو مَطْلَبِ.

مطلب بعدی که باز جناب فخررازی ذکر می کند این است که مرحوم بوعلی در کتاب زمان ان شاء الله آن را فرصت کردیم ممکن است یک وقت بخوانیم در بخش طبیعات شفا در بحث زمان از ارسطو نقل می کند که ارسطو گفته است خب اینها برای قبل از میلاد مسیح اند دیگر ارسطو گفته است جریانی برای برخی از متألّهان اتفاق افتاده است که آن جریانی که ارسطو نقل می کند شبیه همین جریانی است که قرآن درباره ی اصحاب کهف نقل می کند خب بالأخره اصل این قصه ولو برای مردان متألّه قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است حالا بعد از وجود مبارک موسای کلیم بود یا قبل از وجود مبارک موسای کلیم بود ان را دیگر این حرف شفا ثابت نمی کند ولی این مقدار هست که داستانی شبیه داستان اصحاب کهف قبل از جریان مسیح اتفاق افتاده آن طوری که امام رازی از مبحث زمان طبیعات شفای بوعلی نقل می کند اما اصل این جریان را که بین سال شمسی و سال قمری بیش از نه سال فاصله است این را فخررازی به عنوان اشکال نقل می کند اما مقدار تفاوت را ذکر نمی کند سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) مقدار تفاوت سال شمسی و سال قمری را سه ماه می دانند تقریباً، آن را فخررازی فقط می گوید اینها با هم تفاوت دارند اما ما به التفاوت را ذکر نمی کند سیدناالاستاد ما به التفاوت را سه ماه ذکر می کنند شاید آن تفاوتهای کیسه و غیر کیسه آیا سال شمسی ۳۶۵ روز است یا یک مقدار کمتر، سال قمری ۳۵۵ روز است یا یک مقدار کمتر این تفاوتهای کیسه و غیر کیسه در سیصد سال این تفاوت را به همراه داشته باشد. بعد فرمود: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که برهان اول است «أَبْصَرُ بِهِ وَأَسْمِعُ» که برهان دوم است، «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» که این حکم قبلی است یعنی اصلاً ذات اقدس الهی بر اساس توحید به کسی اجازه ی دخالت در نظام تکوین نمی دهد همه مأموران و مدبران الهی اند به اذن خدا.

پرسش: ...

پاسخ: یعنی اصحاب کهف دیگر، ضمیر جمع «هُم» فاعل «لَبِثُوا» است «لَبِثُوا أَصْحَابُ كَهْفٍ فِي كَهْفِهِمْ» که این ضمیر جمع هم به آن برمی گردد این ضمیر مجرور و آن ضمیر «هم» که در «لَبِثُوا» هست فاعل است و به اصحاب کهف برمی گردد «وَأَزْدَادُوا» یعنی همینها «لَبِثُوا» سیصد سال و همینها «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» منتها در بحثهای قبل اشاره شد که چرا نفرمود «لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ» ۳۰۹ سال بلکه فرمود: «لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ» سیصد سال «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» این ناظر به اختلاف دو حساب است.

پرسش: ...

پاسخ: اینها را خوابانده اینها خوابیدند دیگر.

پرسش: باید بفرماید «لَبِثُوا»، «لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ».

پاسخ: دیروز بحث شد آخر اینکه فعل لازم است فعل لازم که مجهول نیست «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَدَدًا» (۱) ما خوابانده اینها خوابیدند.

پرسش: ...

پاسخ: خب دیگر اشکال بیشتر، «وَلَبِثُوا» که «لَبِثُوا» نمی شود.

پرسش: «وَأَزْدَادُوا تِسْعًا» چه کسی زیاد کرده؟

پاسخ: همینها.

پرسش: یعنی اینها باعث زیاد کردن هستند؟

پاسخ: بله دیگر اینها زیاد کردند چون نمو را به نامی اسناد می دهند می گویند این جسم نامی است ولی در حقیقت منیو چه کسی است؟ چه کسی نمو می دهد؟ آن مبدأ فاعلی «ازداد» متعدی است اما «لَبِثُوا» که متعدی نیست نمی شود گفت «لَبِثُوا» در آنجا فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَدَدًا» آنجا هم «لَبِثُوا» داشت که «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ» چقدر «لَبِثْتُمْ»؟ «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (۲) این می شود لازم اما «ازداد» چون متعدی است مفعول برمی دارد و مانند آن «ازدادوا» را به اینها می شود نسبت داد اما مثل اینکه «نام» «ازداد» یعنی اینکه زیاد شد، زیاد شدن اضافه کننده می خواهد چه کسی اینها را خوابانده؟ به قرینه ای که قبلاً فرمود: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَدَدًا» (۳) یعنی «أَمْناهم» ما خوابانده اینها هم خوابیدند، خب.

ص: ۵۴۰

۱- (۶). سوره ی کهف, آیه ی ۱۱.

۲- (۷). سوره ی کهف, آیه ی ۱۹.

۳- (۸). سوره ی کهف, آیه ی ۱۱.

فرمود: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اما از اینکه سخنی که در بحث دیروز اشاره شد که کلب با هدهد این گونه از حیوانها چگونه به کمال می رسند اشاره شد که حیوان طبعاً سقفش تا تجرد وهم و خیال است تجرد عقلی ندارد که استدلال بکند کلیات را درک بکند و گرنه رشد می کرد حیوانات الآن با حیوانات هزار سال قبل، دو هزار سال قبل یکسان اند اما انسان است که چون رشد عقلی دارد می تواند استدلال کند و نوآوری داشته باشد و مانند آن، اگر حیوانی در تحت تدبیر و لئی از اولیای الهی قرار بگیرد البته کامل می شود.

پرسش: دلیل خاص چه؟

پاسخ: دلیل خاص می خواهد دیگر، وجود مبارک سلیمان هدهد را تربیت کرده و گرنه این همه هدهدها در عالم نمی آیند برهان حکیمانه اقامه کنند که.

پرسش: هدهد زبانش را از حضرت سلیمان می فهمد.

پاسخ: اما منطقش را دیگر خود هدهد ندارد که، اگر منطقش هدهد را دیگران هم داشته باشند هدهدهای دیگر داشته باشند می شوند حکیم آنها کار می کنند دیگر اگر کسی بتواند برهان فلسفی اقامه کند که «أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) خب اگر کسی این طور قدرت فکر دارد که گرفتار صید انسانها نمی شود که اگر کسی در حد یک حکیم فکر می کند او برای خودش یک زندگی او می فهمد که چه کسی این را صید می کند کجا صید می کند خودش را نجات می دهد اگر کلب اصحاب کهف با سایر کلاب یکسان باشند که دیگر می بینید رقم بچه های سگ بیشتر از بچه های گوسفند است ولی اینها زاد و ولدشان زیاد است نتیجه شان کم است.

ص: ۵۴۱

پرسش: استاد آنها انسانیت را از انسانهایی که به دنبالشان راه افتادند نمی فهمیدند؟

پاسخ: نه خب از انبیا، از اولیا اینها که سگ گله داشتند از آنها یاد نگرفتند که مگر ولیی از اولیای الهی بخواهد اینها را تربیت کند.

پرسش: دلیل توحید خیلی فرق می کند با دلیل موارد دیگر.

پاسخ: خب نه، توحیدی که یک سنگ دارد بر اساس «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱) غیر از توحیدی است که یک حکیم دارد این برهانی که هدهد اقامه می کند که برهان حکیمانه است برهانی که خیلیها غافل اند.

پرسش: خیلیها زبان هدهد را می فهمیدند آنها هم می توانستند دلیل اقامه کنند.

پاسخ: اما این هدهد نه هدهدهای دیگر.

پرسش: فرقی نمی کند؟

پاسخ: اگر فرق نمی کند اگر او می فهمد که برای خودش زندگی درست می کند اگر حیوان در حدّ یک حکیم بفهمد او می شود انسان دیگر، دیگر زندگی او گرفتار دام و دانه ی دیگری نیست اگر کسی در حدّ یک حکیم درک بکند خب او برای خودش زندگی فراهم می کند دیگر گرفتار دام و دانه ی این نیست که اینها را بگیرند در قفس برای زیبایی این استفاده بکنند اینها چون نمی فهمند گرفتار بشوند در حدّ خیال و وهم زندگی می کنند بله، اما اگر نه حکیمانه بفهمند خب برای خودشان زندگی درست می کنند صید نمی شوند نجات پیدا می کنند کلب اصحاب کهف هم همین طور است اگر سایر کلاب در حدّ این باشند که گرفتار قلاذه دوستان نمی شوند اینکه گرفتار قلاذه سگ دوستان می شوند به هر جا بخواهند ببرند اینها را می برند دوست و دشمن نمی شناسند هر که را اغرا کردند می گزند برای اینکه عقل ندارند.

ص: ۵۴۲

پرسش: ناقه ی آقا امام زین العابدین هم وقتی از دنیا رفتند حضرت آمدند کنارشان.

پاسخ: خب بله آن تربیت ولیّ خدا بود.

پرسش: او انسانیت را از آقا دیده بود و جذب ایشان شده.

پاسخ: بله، اگر ولیّ و گرنه همان اسبی که آمده روی بدن مطهر سیدالشهداء این چه کار کرد؟ اسب است دیگر آنها با قافله آمدند بدن را تکه تکه کردند تا چه کسی تربیت کند اگر حیوانی با آن حیوانها محشور باشند هر دو می آیند سینه ی مطهر پسر پیغمبر را می درند اگر حیوانی با ولیّ خدا تربیت بشود می آید کنار قبرش مویه می کند تا چه کسی پیروانند تا دست چه کسی پیروانند این اُستن حنّانه را پیغمبر پروراند دیگر اینکه گفت «کمتر ز چوبی نیستی حنّانه شو حنّانه شو» خب این همه چوبها بودند دیگر یک وقت سنگی می زنند دندان پیغمبر را می شکنند یا چهره ی پیغمبر را آسیب می رسانند یک وقت است یک تکه چوبی جزع می کند که چرا پیغمبر از من دارد فاصله می گیرد این را چه کسی باید پیروانند، چه کسی باید تربیت بکند و گرنه هر کسی انسان هم اگر وقتی تربیت بشود این طور است، حیوان وقتی تربیت بشود این طور است، درخت وقتی تربیت بشود این طور است، جماد وقتی تربیت بشود این طور است و گرنه اینکه درخت نبود الآن جماد است دیگر این جماد جزع کرد، ناله کرد که چرا پیغمبر دارد از من فاصله می گیرد آنجا ناقه ی زین العابدین (سلام الله علیه) می رود سر قبرش آنجا هم اسبها می آیند روی سینه ی پسر پیغمبر این با کفار بود آن طور تربیت شد، این با اولیای الهی بود این طور تربیت شد، خب.

ص: ۵۴۳

حیوان در کتابهای عقلی ملاحظه فرمودید حیوان متحرک بالمیل است نه متحرک بالاراده ممکن است بگویند حیوان «حساس متحرک بالاراده» اما وقتی اراده تلطیف می شود معنای دقیق اراده روشن می شود اراده با میل فرق گذاشته می شود معلوم می شود که آن گرایشی که در تحت رهبری وهم است از نظر معنا، خیال است از نظر صورت آن می شود میل لذا مرحوم صدرالمتألهین نظر شریفشان این است که حیوان متحرک بالمیل است نه به اراده، اراده معنای لطیف، دقیق، والا دارد که در تحت رهبری عقل است اینکه خلیها می گویند هر چه میل داشته باشم انجام می دهم، هر چه دوست داشته باشم انجام می دهم اینها درست می گویند اینها واقعاً حیوان اند که برابر میل کار می کنند نه برابر اراده که تحت رهبری عقل است عقل آن است که «ما عبده الرحمن و اکتسبه به الجنان» (۱) اگر آن تصمیم علمی بگیرد، جزم علمی بگیرد تصمیم عملی را به عقل عملی بدهد می شود اراده این می شود مؤمن، مسلمان اگر یک مقدار بالاتر بود همین ارادت او در بخشهای عمل هم کراهت او در بخشهای ترک تلطیف می شود، ترفیق می شود، شفاف تر می شود، می شود تولی و تبری این تولی و تبری که اوج انسانیت است همان جذب و دفعی است که در جمادات هم هست آن جذب و دفع کمتر قدری بالاتر می آید می شود شهوت و غضب، کمتر بالاتر می آید می شود میل و بی میلی، قدری رقیق می شود، می شود اراده و کراهت قدری که شفاف شد جانانه شد می شود تولی و تبری اگر یک تکه سنگ که «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» او اگر جاذبه و دافعه نداشته باشد که هر خاکی جذب می کند می شود یک کلوخ آن یک رهبری دارد که شما تمام این خاکها را که کنار آن لعل بدخشان یا عقیق یمن است می بینید آنها را پس می زند یک سلسله رده ها و رگه های خاصی را جذب می کند تا بشود لعل، تا بشود یمن مگر یاقوت هر خاکی را جذب می کند مگر هر خاکی یاقوت می شود این معادن هر کدام خاک شناس اند، جنس شناس اند، رقیب شناس اند، رقیق شناس اند آن مناسبهای خودشان را جذب می کنند بعد از چند میلیون سال «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این در جاذبه و دافعه سطح جمادات است مگر درخت هر کودی را قبول می کند، هر آبی را قبول می کند، هر خاکی را قبول می کند این قدر اینها خوش پسندند شناسایی می کنند بعد یک خاک خاص یا کودی مخصوصی را جذب می کنند تا یکی سیب می شود و یکی گلابی از آنکه بالاتر آمدید در حیوانات هم همین طور است این اسب یک پوز می زند بعد علف را می خورد مگر هر علفی را می خورد منتها شامه ی او که دستگاه طبعی او را درمان می کند در همان پوز او تعبیه شده است اول بو می کند بعد می خورد اینکه قرآن فرمود یک عده از حیوانات پست ترند برای اینکه بی بو می خورد اصلاً نمی فهمد حلال یا حرام است این تحقیق قرآنی است نه تحقیر این سگ مگر سگ هر غذایی را می خورد تا اول بو نکند بالأخره همه چیز که برای سگ خوب نیست همه چیز برای اسب و حمار خوب نیست اینها غذاهای خاصی را می خواهند چیزی که خوب نباشد با پا دور می کنند کلاب این طورند، فرسها این طورند، حمارها این طورند اینها اول بو می کنند کسی که بو نکند نفهمد حلال است یا حرام برایش فرق نکند «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۲) پس وقتی در حیوانات آمده می شود میل، در افراد عادی آمده می شود اراده، وقتی به مؤمنان خاص و خالص رسید می شود تولی و تبری این تولی و تبری اوج همان جذب و دفعی است که در جمادات هست رقیق می شود، لطیف می شود، شفاف می شود، ناب و خالص می شود، سره می شود، می شود تولی و تبری، خب بنابراین حیوانات با اراده حرکت نمی کنند با میل حرکت می کنند مگر اینکه با معجزه ی ولیی از اولیای الهی با هدایت ولیی از اولیای الهی، عنایت ولیی از اولیای الهی اینها کامل می شوند.

۱- (۱۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- (۱۲). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

اما مسئله‌ی اختیار چون در چند آیه بعد در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «کَهِف» آیه‌ی ۲۹ داریم «قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱) آنجا داریم باز ممکن است مطرح بشود اما در این بخش فرمود: «وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ» قرآن کریم به صورت شفاف محکماش را روشن کرده درست است که کتاب عمیق علمی است درس می‌خواهد، قول ثقیل است «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۲) این از هر درسی به عرضتان بارها رسید دشوارتر و مشکل‌تر است اما یک محکمت و اصول روشنی دارد این چنین نیست که متشابه نداشته باشد یا اگر دارد سرگردان باشد یک متشابه شناور ندارد قرآن درست است فرمود: «مِنهُ آيَاتٌ مُّحْكِمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (۳) متشابهاتی دارد که به سامان و سامانه رسیدند فرمود من محکمت شفاف روشن نازل کردم اینها سامان بخش متشابه اند پس هیچ کسی حق ندارد از متشابه بدون ارجاع به محکمت استفاده کند «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ» (۴) ممکن است اینها که نواندیش اند یا دگراندیش اند و بخواهند خودشان را به اسلام برسانند از آیات استفاده کنند اما از آیات متشابه بدون ارجاع به محکمت بعد بگویند شما یک برداشت دارید ما هم یک برداشت داریم خب مفسران الهی متشابهات را به سامان و سامانه‌ی محکمت ارجاع می‌دهند بعد برداشت می‌کنند الآن ما در طی این ۱۴۰۰ سال قدم به قدم رابطه مان با اهل بیت وصل است اینها چه گفتند، اینها چه کردند، اینها چه نوشتند، اینها چه خوردند همه این روابط و اینها مفسر قرآن است یک وقت می‌گوییم بر اساس هرمنوتیک شما با داشته‌هایتان یک برداشت خاصی از قرآن دارید ما هم با داشته‌هایمان یک برداشت خاصی از قرآن داریم این می‌شود اختلاف قرائت ولی ما بالأخره نوکران خاندان این خاندانیم ما با اینها بودیم دیگر ما الآن ۱۴۰۰ سال است که با اینها هستیم عمل اینها را دیدیم، رفتار اینها را دیدیم، نوشتار اینها را دیدیم، سنن اینها را دیدیم اینها گفتند و عمل کردند و نوشتند ما همه‌ی اینها را دیدیم شما از جای دیگر آمدید با آن برداشتها می‌خواهید با آن داشته‌ها می‌خواهید از قرآن چیزی استفاده کنید این گرفتار هرمنوتیک باطلی است ما بر فرض اگر بر اساس هرمنوتیک یعنی داشته‌هایمان و خواسته‌هایمان و علوم قبلی مان چیزی از قرآن داریم علوم قبلی مان از همین جا گرفته شده ما این چنین نیست که از جای دیگر آمده باشیم که ما در همین سفره بودیم اگر سخن از هرمنوتیک است، اگر سخن از داشته‌های قبلی است، اگر اینکه هر کسی با پیش فرضهای خود با داشته‌های قبلی می‌آید ما داشته‌های قبلیمان هم از کاشته‌های اینها گرفتیم ما از جای دیگر نیامدیم که ما در کنار سفره‌ی اینهایم بالأخره این حوزه‌ها قدم به قدم، سینه به سینه، قلب با قلب، عقل با عقل به اینها وصل اند الآن شما وقتی می‌بینید این تاریخ مراجع ماضین و مراجع حاضر (حفظهم الله) را می‌بینید این یکی می‌گوید حدیثی از چه کسی، از چه کسی، از چه کسی، از زراره از امام صادق این اجازه‌ی نقل روایت همین است دیگر، این اجازه‌ی نقل حدیث همین است دیگر ما شجره داریم آن وقت بگویید حوزه‌ی علمیه از قرآن یک طور برداشت دارد ما هم یک طور برداشت داریم بله خیلی فرق است اگر جریان هرمنوتیک که می‌گوید آنکه شما می‌گویید حق باشد ما داشته‌هایمان از همان کاشته‌های آنهاست ما بیگانه نیستیم این نقل روایت این نقل حدیث این سلسله سند برای همین است وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) اصلاً به ما یاد داد که هم محکم بگو، هم سند داشته باشید بهترین حرف را اصلاً حضرت یاد داد که آدم چطور حرف بزند در جریان حدیث سلسله‌الذهب اصل را توحید قرار داد بسیار خب، مگر کسی از امام رضا سند می‌خواهد؟ حجت خداست این قرآن متحرک است دیگر اینها که از حضرت خواستند سند بدهد به عنوان اینکه تو ولی‌ی خدایی، امام مایی معصومی از او که سند نخواستند که ولی حضرت یاد داد ما چه چیزی بگوییم یک، چطور بگوییم دو، فرمود توحید را حفظ کنید که اصل است حرف می‌زنید متقن و مُسند باشد پدرم از پدرش از جدش از پیغمبر از جبرئیل از اسرافیل از چه کسی، از چه کسی از خدا به آنجا رسید این تربیت حوزه هاست خب مراجع ما هم این طور تربیت شدند و گرنه صِرف تبرک که خب شما هم

برو در کتاب نگاه کن هر چه من گفتم نه خیر، هر چه که از من شنیدی بگو من از استادم او از استادش او از استادش او از زراره او از امام صادق حوزه ی علمیه شجره دارد فرق نمی کند چه حوزه ی پر برکت سابقه دار نجف باشد که امیدواریم به حق شهدایمان مشهدهایی که آنجاست به آن جلال و شکوه اولش برگردد چه حوزه ی قم، چه حوزه ی مشهد، چه حوزه ی اصفهان، چه حوزه ی شیراز، چه حوزه ی بلاد و حتی روستاها اینها همه شجره دارند بنابراین اگر کسی با یافته های قبلی حرکت کند بخواهد حقوق بشر آنجا را با همان سرمایه هایی که دارد بر قرآن تحمیل کند بگوید شما قرائتی دارید من هم یک قرائت خب یک بیگانه با یک آشنا بگویم ما با هم شریکیم این هماهنگی در نمی آید فرمود: «وَأَنْتُمْ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ رَبِّكُمْ» این یک، و به عنوان نفی جنس هم فرمود: «لَا مَبْدَأَ لِكَلِمَاتِهِ» (۵) این نفی جنس است گاهی «لَا تَبْدِيلَ لِحُكْمِ اللَّهِ» (۶) دارد، گاهی «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (۷) دارد نه آن تکوین عوض شدنی است و نه این تدوین اینجا که دارد «لَا تَبْدِيلَ» یا «لَا مُبَدَّلَ» اینها معمولاً نفی جنس است فرمود هیچ کسی عوض نمی کند نه خدا نه غیر خدا، غیر خدا عوض نمی کند چون قدرت ندارد خدا عوض نمی کند چون «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» (۸) این شیواترین وجه بود، بهترین وجه بود، مُتَقَنَّ تَرْتِيبَ وَجْهِهِ وَجْهٌ مِنْهُ» (۹) هر چه آفرید به بهترین وجهی آفرید خب چرا عوض بکند لذا خلقت هم همین طور است این ساختار خلقت جهان تبدیلی در آن نیست به نحو نهی نفی جنس «لَا تَبْدِيلَ لِحُكْمِ اللَّهِ» غیر خدا که قدرت ندارند، خود خدا که «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۹) هر چه آفرید به بهترین وجهی آفرید خب چرا عوض بکند لذا نه ساختار تکوین تبدیل پذیر است نه ساختار تشریح و تدوین «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَكَانَ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا» مُلْتَحِدٌ یعنی سنگر گاه، پناهگاه «الْحَدُّ» و «لَحْدٌ» یعنی به یک کناره و کناره ای آرمیده است مُلْحَدٌ را هم که می گویند ملحد برای اینکه از صراط مستقیم فاصله گرفته است رفته کنار، خب ملتحده این سنگر را می گویند این پناهگاه را می گویند ملتحده در چند جای قرآن فرمود بشر غیر از خدا مُلْتَحِدٌ ندارد در سوره ی مبارکه ی «جن» به وجود مبارک پیغمبر هم این دستور را داده است آیه ی ۲۲ سوره ی مبارکه ی «جن» این است «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ» هیچ کسی مرا پناه نمی دهد اگر خدای ناکرده من از خدا فاصله بگیرم احدی در عالم نیست که مرا پناه بدهد، چرا؟ برای اینکه «وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا» ملتحده یعنی سنگر یعنی پناهگاه گاهی تعبیر این است که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» (۱۰) یا «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا «وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا» آن لسان اثبات است این لسان نفی در اینجا دارد «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا» چه اینکه باز در همین سوره ی «کَهِف» آیه ی ۵۸ به این صورت است «رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ يَلَهُمُ مَوْعِدٌ» که «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا» این «موعد» هم چون عود الی الله است باز گشتش به همان توحید برمی گردد چون معاد در حقیقت رجوع الی المبدأ است.

ص: ۵۴۵

۱- (۱۳). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۴). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۳- (۱۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

۴- (۱۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

۵- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۵.

- ۶- (۱۸). سوره ی روم, آیه ی ۳۰.
- ۷- (۱۹). سوره ی انعام, آیه ی ۳۴.
- ۸- (۲۰). سوره ی زمر, آیه ی ۲۳.
- ۹- (۲۱). سوره ی سجده, آیه ی ۷.
- ۱۰- (۲۲). بحار الأنوار, ج ۴۹, ص ۱۲۷.
- ۱۱- (۲۳). بحار الأنوار, ج ۳۹, ص ۵۴۶.

Your browser does not support the audio tag

«وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِجًا (۲۷) وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)»

سوره ی مبارکه ی «کهف» چون در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول دین است و مهم ترین شبهه ی مشرکان مکه هم بعد از توحید مسئله ی وحی و نبوت بود این سوره ی مبارکه با جریان وحی و نبوت شروع شد در اثنای این سوره هم به مناسبت‌هایی جریان وحی و نبوت را طرح می کنند در بخشهای پایانی این سوره هم باز درباره ی قرآن و وحی و نبوت سخن به میان می آید. در آغاز این سوره فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» (۱) آغاز این سوره مبارکه این است که خدا را سپاس که بر بنده ی خود کتاب را نازل کرده است بعد از اینکه چند آیه در همین زمینه گذشت آن گاه دوباره مسئله تلاوت کتاب الهی را طرح می کند که «وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» چه اینکه باز در بخشهای نهایی و پایانی همین سوره هم یعنی آیه ی ۱۱۰ این سوره ی مبارکه ی «کهف» که آخرین آیه ی این سوره است به این صورت آمده «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ» بنابراین آغاز و انجام و وسط این سوره ی مبارکه به وحی و نبوت و کتاب آسمانی پرداخته است فرمود: «وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» آنچه که از وحی الهی و کتاب الهی بر تو نازل شده است و وحی شده است همان را تلاوت کن هم در مقام لفظ آن را تلاوت کن، هم در مقام عمل از آن تبعیت کن و هیچ کسی قدرت تبدیل این کتاب را ندارد «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» این تعبیر «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» همان تعبیر اوایل سوره ی مبارکه ی «حجر» دلیل بر نزاهت قرآن از تحریف است یعنی هیچ کسی نیست که این کتاب را تغییر کند، تبدیل کند برای اینکه این کتاب دین آخرین انبیاست اگر نظیر تورات و انجیل قابل تحریف بود چون بعد از وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبری نخواهد آمد پس دینی در روی زمین نخواهد ماند لذا عقلاً یقیناً ذات اقدس الهی کتاب آخرین پیامبر را از هر تحریفی حفظ می کند حالا- گذشته از آن ادله ی فراوان نقلی، پس آنچه که در این آیه است که «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» شبیه همان «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» است منتها معنای دقیق تر دیگری را هم دارد و آن این است که خود ما هم عوض نمی کنیم این «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۲) یعنی عین اینها محفوظ است اما حالا چرا تغییر و تبدیل در اینها نیست ولو به وسیله ی خود خدای سبحان می فرمود آن هم جا برای تبدیل نیست برای اینکه غیر خدا که قدرت ندارد خود خدا که قادر است این کتاب را به احسن بیان نازل کرده «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» (۳) از این بهتر ممکن نبود اگر از این بهتر ممکن نیست خب خدا تغییر می دهد که چه؟ چه اینکه در ساختار خلقت هم همین طور است در جریان کلمات تکوینی خدا فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۴) چرا؟ چون یک اصل کلی این است که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۵) به اصطلاح «کان» تامه افزایه کرده است اصل دیگر قرآن کریم این است که «کان» ناقصه را بیان می کند «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۶) یعنی هر چه را آفرید به بهترین وجه آفرید، چرا؟ برای اینکه اگر بهتر از وضع موجود ممکن بود و خداوند آن را خلق نکرده باشد «إما

للجهل» است «أو للعجز» است «أو للبخل»، «والتالي بأسره ممتنع فالمقدم مثله» این به صورت یک قیاس استثنایی است اگر بهتر از این ممکن بود یعنی جهانی بهتر از این ممکن بود و خدا آن را خلق نکرده باشد یا برای آن است که _ معاذ الله _ عالم نبود یا قادر نبود یا جود و بخشش نداشت تالی به هر سه ضلعش مستحیل است «فالمقدم مثله» این برهان عقلی ظاهر آیه را تأیید می کند آیه این است که خدای سبحان جهان را به احسن وجه آفریده از این زیباتر دیگر ممکن نیست لذا فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۷)، «لَا مَبْدَلٌ لِكَلِمَاتِهِ» و مانند آن، این برای تکوین، کلمات تدوینی خدا، کتاب تدوینی خدا هم بشرح ایضاً اگر قرآنی بهتر از این، عمیق تر از این، جامع تر از این، نافع تر از این فرض می شد و ذات اقدس الهی آن را نازل نمی کرد _ معاذ الله _ «إِنَّمَا لِلْجَهْلِ» بود «أو للعجز» بود «أو للبخل» «والتالي بأسره الثلاث مستحیل فالمقدم مثله» بر اساس آن قیاس استثنایی که مؤید «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي» (۸) تأیید آن آیه است پس ساختار خلقت در تکوین «أحسن ما يُمكن» است، ساختار شریعت در تدوین «أحسن ما يُمكن» است و اگر بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبی دیگری می آمد ضرورت عقلی نبود بر حفظ و نزاهت از تحریف حالا- دلیل نقلی دلالت دارد مطلب دیگری است نظیر آنچه که در شریعت موسی، در شریعت عیسی (سلام الله علیهما) اتفاق افتاد اما وقتی دلیل قطعی بر خاتمیت اقامه شد و دیگر کتابی بعد از این نخواهد آمد از طرفی دیگر دین برای مردم ضروری است ممکن نیست خدا مردم را بی دین رها کند پس باید دین را حفظ بکند لذا حفظ دین به آن ثقل اکبرش هست چه اینکه ثقل اصغر هم مبینات و مجریان همین ثقل اکبرند لذا برهان عقلی هست بر نزاهت قرآن از تحریف. دلیل نقلی فراوانی هست هم آیاتاً هم روایتاً بر اینکه قرآن منزّه از تحریف است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «حجر» گذشت.

ص: ۵۴۶

- ۱- (۱). سوره ی کهف, آیه ی ۱.
- ۲- (۲). سوره ی حجر, آیه ی ۹.
- ۳- (۳). سوره ی زمر, آیه ی ۲۳.
- ۴- (۴). سوره ی روم, آیه ی ۳۰.
- ۵- (۵). سوره ی زمر, آیه ی ۶۲.
- ۶- (۶). سوره ی سجده, آیه ی ۷.
- ۷- (۷). سوره ی روم, آیه ی ۳۰.
- ۸- (۸). سوره ی زمر, آیه ی ۲۳.

پرسش: خاتمیت پیامبر را که با خود قرآن اثبات نمی کنند.

پاسخ: بله خب حالا که ثابت شد، حالا که ثابت شد که او خاتم است پس دینش باید محفوظ باشد.

پرسش: اگر قرار باشد خاتمیت پیامبر را با قرآن اثبات کنید و بعد...

پاسخ: غرض این است که خاتمیت با خودش با اصرار خودش که گفت «لا نبی بعدی» (۱) ما اصل نبوت او را با قرآن و سایر

معجزات ثابت کردیم یقین پیدا کردیم او پیغمبر است یک، خودش هم بالصرّاحه بارها فرمود: «لا نبی بعدی» دو، قرآن هم همین را تأیید می کند سه، پس قرآن آخرین کتاب است ما از اینکه قرآن آخرین کتاب است دلیل عقلی اقامه می کنیم که این باید محفوظ بماند.

پرسش: خب چه لزومی دارد که ظرفی اضافه شود به قرآن.

پاسخ: «لا نبی» که حدیث است اینکه قرآن نیست آن آیه ای که در قرآن است دلالت می کند بر اینکه او آخرین پیامبر است، خب حالا- اگر آخرین پیامبر است اینها دیگر آماره است دیگر لوازم عقلی اینها حجّت است اینکه اصل نیست که مثبت لوازم نباشد که ما از این آیه استفاده می کنیم که او پیامبر است به نحو قطع آن «لا- نبی بعدی» هم که حدیث است مؤید همین مطلب قرآنی است از مجموع حدیث و قرآن جزم قطعی پیدا می کنیم که «لا- نبی بعده» خب پس این می شود خاتم اگر - معاذ الله - دین او تحریف بشود الی یوم القیامه دیگر بشر دینی نخواهد داشت این با آن ضرورت وحی و نبوتی که عقل ثابت کرده است هماهنگ نیست این دلیل قطعی عقلی است بر حفظ قرآن از تحریف شواهد فراوانی هم در خود آیه هست در روایات هست اجماع مسلمین هست خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ طوسی را ایشان هم در همان مقدمه تفسیر تبیان دارد که اجماع مفسران و علمای امامیه بر نزاهت قرآن از تحریف است حالا بعضیها ممکن است که برخی از اقوال شاذّه را داشته باشند که شاگردان آنها گفتند که اینها در صدد بیان تحریف قرآن نبودند برای بیان نزاهت بودند منتها این را جمع کردند تا جواب بدهند. به هر تقدیر دلیل قطعی عقلی هست بر نزاهت قرآن از تحریف آیات هم که به خوبی دلالت می کند منتها آیه ی سوره ی مبارکه ی «حجر» که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۲) چون اگر کسی قائل به تحریف شد - معاذ الله - تحریف به نقیصه است نه تحریف به زیاده دیگر نمی تواند بگوید این دور است شما می خواهید با خود قرآن ثابت کنید قرآن منزّه از تحریف است برای اینکه آنها که خیال تحریف کردن چه شیعه، چه سنی گفتند بعضی از آیاتش کم شده اما احدی نگفته بعضی آیاتش زیاد شده که، پس نسبت به زیاده مُجمع علیه فریقین است هم در اهل سنت بعضی از علمای درجه ی چهار و پنج قائل شدند به تحریف، هم متأسفانه در بین ما هم در بعضی علمای درجه هفت و هشت قائل شدند آنها به تعبیر شیخ طوسی جزء علمای ردیف اول نیستند خب کسی که آن امّهات دین در دستش نیست او دیگر ردیف سوم و چهارم هم نیست بنابراین اگر کسی چنین خیالی کرد چه در ما شیعه ها، چه در آن سنیها اینها جزء علمای ردیف چندم اند و مبادا - معاذ الله - کسی به این حرف دامن بزند که شیعه بگوید چون شما می گوید سنی بگوید چون دودش به چشم همه می رود آن بیگانه می گوید که هم شما شیعه ها تحریفی هستید، هم سنیها تحریفی هستند، هم آنها به شما نسبت می دهند هم شما به آنها نسبت می دهید پس اصل دینتان متزلزل است.

ص: ۵۴۷

۱- (۹). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۳.

۲- (۱۰). سوره ی حجر، آیه ی ۹.

پاسخ: دلیل عقلی این است که این دین، دین خاتم است از آن طرف هم برهان عقلی داریم که بی دین ممکن نیست یعنی خدا بشر را هرگز رها نمی کند یعنی خدا بشر را آفریده بدون راهنما و بدون قانون این محال است مؤید این برهان عقلی همان سوره ی مبارکه ی «نساء» بود که آیاتش چندین بار خوانده شد در سوره ی مبارکه ی «نساء» ذات اقدس الهی بعد از اینکه نام بسیاری از انبیا(علیهم السلام) را برد فرمود: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» ما انبیا فرستادیم «لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱) این «بَعْدَ» از جاهایی است که مفهوم دارد چون در مقام تهدید است فرمود ما انبیا فرستادیم برای اینکه در قیامت کسی علیه خدا احتجاج نکند به خدا نگوید خدایا تو که می دانستی ما بعد از مُردن چنین جایی می آییم، تو که می دانستی ما از برزخ به بعد هیچ خبری نداریم، تو که می دانستی در برابر همه ی کارها باید جواب بدهیم خب چرا راهنما نفرستادی؟ فرمود اگر من پیغمبر نفرستم مردم علیه من در قیامت احتجاج می کنند این در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت اواخر سوره ی مبارکه ی «نساء» است فرمود ما انبیا فرستادیم تا احدی در قیامت علیه ما حجت اقامه نکند «لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» آیه ی ۱۶۴ و ۱۶۵ سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضِصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» قیامت روز احتجاج است اگر مردم به من خدا بگویند تو که می دانستی ما نبود نمی شویم، تو که می دانستی باید چنین جایی بیایم، تو که می دانستی ما باخبر نبودیم بعد از مرگ چه خبر است، تو که می دانستی ما نمی دانستیم چه کار بکنیم اینجا راحت باشیم خب چرا راهنما نفرستادی؟ فرمود من راهنما فرستادم مردم آزادانه فکر بکنند من هم زیر سؤال نروم نظام خلقت بر اساس علم است و عدل فرمود ما این کار را کردیم تا محجوج نشویم مردم حجت نداشته باشند ما انبیا فرستادیم حالا اگر آخرین نبی را فرستاد بعد دینش را حفظ نکرد این همان در می آید مردم در قیامت می گویند که تو که می دانستی این آخرین پیامبر است خب چرا جلوی تحریف را نگرفتی؟ یا پیامبر دیگر بفرست یا اینکه فرستادی حفظش کن.

پاسخ: مسلماً خلاف است بین الغی است این حرفها را عوض کن استغفار کن چه چیزی از آن عوض شده.

پرسش: پس حضرت می آید چه چیزی را درست می کند؟

پاسخ: حضرت می آید اجرا می کند همین نماز را، همین عدل را خلیها اگر همین رساله ی عملیه اگر اجرا بشود ما کشور امن داریم ما خیلی چیز بلدییم همه ی ما این رساله ی عملیه را حفظیم دیگر مگر رساله ی عملیه بلد نیست شما الان هشت میلیون پرونده ای که داری برای اینکه این رساله ی عملیه عمل نشده این دروغ است و کذب است و خیانت است و کم فروشی است و گران فروشی همین رساله ی عملیه کافی است دیگر لازم نیست جواهر عمل بشود که آن جواهر برای محققین و مجتهدین است ما اینکه در تمام موعظه ها این است که دروغ نگویید، دروغ نگویید، دروغ نگویید اینها الفبای دین است این هشت میلیون پرونده به استثنای چند پرونده ای که مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر است که ما چطوری نفت استنباط بکنیم، چطوری نفت استخراج بکنیم یک کار پیچیده ی علمی است اما شما این هشت میلیون پرونده، هفت میلیون پرونده همه اش برای الفبای دین است این رساله ی توضیح المسائل مراجع عمل بشود کشور، کشور بهشت می شود کسی دروغ نگویید، خلاف نگویید، احتکار نکنید، گران فروشی نکنید، کم فروشی نکنید، خلف الوعدہ نکنید، سر وقت بیاید، ارباب رجوع را تکریم بکنید اینها جزء واجبات است و جزء بینات دین است ما مشکلمان علم نیست مشکلمان عمل است بنابراین حضرت می آید همین را احیا می کند مردم عاقل هم حضرت را به خوبی می پذیرند حالا الان هفت میلیارد بشر است اگر ان شاء الله حضرت ظهور کرد مگر هفت میلیارد اینها را می گُشد با کُشتن حضرت اصلاح می کند شما آن جریان ظهور حضرت را نگاه کنید فرمود وقتی حضرت ظهور کرد به برکت حضرت «وضع الله» یا وضع حضرت به عنایت الهی «یده رؤس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم» (۱) مردم می شوند عاقل، خب اداره ی هفت میلیارد آدم عاقل خیلی سهل است مخصوصاً ۳۱۳ تن شاگردی مثل امام داشته باشد این کشور این جهان را به خوبی می شود اداره کرد حالا اصحاب حضرت شبیه امام (رضوان الله علیه) هستند دیگر حالا ۳۱۳ شاگرد دارد مثل امام مردم هم عاقل اند این به آسانی اداره می شود مگر با کُشتن اداره می کند اداره ی مردم بفهم سخت نیست اداره ی مردم نفهم دشوار است الان مشکلات ما همین است یک رساله ی عملیه برای یک مرجع در یک سال عمل بشود چه اینکه دو، سه روز است ایام احیا و اینها گوشه ای عمل می شود مردم احساس امنیت می کنند شما هر شب دارید می بینید فلان جا گرانی است فلان جا احتکار است، فلان جا کم فروشی است، فلان جا اسکناس جعلی است، فلان جا ارز جعلی است و همین مشکل ما علم نیست علم در تحقیقات حوزوی و دانشگاهی است جامعه را رساله ی عملیه اداره می کند. به هر تقدیر اگر مسلم شد که ذات اقدس الهی جهان را بدون وحی نمی فرستد و ثابت شد به طور قطع که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین پیامبر است و ثابت شد قرآن کریم آخرین کتاب است و خدا این را حفظ نکند این احد المحذورین لازم می آید یا باید پیامبر دیگر بفرستد نظیر آنچه که بعد از موسی و عیسی (سلام الله علیهما) بود یا دینش را حفظ بکند آنکه محال است فرمود: «لا نبی بعدی» (۲) پس این را باید حفظ بکند این عقلی است آن وقت آن آیات هم تأیید می کند که «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۳) اینجا هم که فرمود: «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ».

- ١- (١٢). الكافي، ج ١، ص ٢٥.
- ٢- (١٣). وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٣.
- ٣- (١٤). سورة ي حبر، آيه ٩.

پرسش:...

پاسخ: بله حفظ می کند.

پرسش:...

پاسخ: نه خیر می گوئیم ممکن است من خطا بکنم ولی دست به این آیه نزن این شعار یا مرگ یا «واو» اباذر همین بود دیگر مردم شام دیدند که اباذر شمشیر به دوش کشیده می گوید یا مرگ یا «واو» «لَا أَضْعُ السِّيفَ عَنْ عَاتِقِي حَتَّى تَوْضِعَ الْوَاوُ فِي مَكَانِهَا» فرمود من شمشیر را از دوشم نمی آورم پایین مگر اینکه این «واو» سر جایش باشد، گفتند اباذر چه می گویی؟ گفت معاویه دستور داد در جلسه ی قرائت قرآن یا وراقان که می خواهند آیه ی سوره ی مبارکه ی «توبه» را بنویسند «واو» «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» (۱) را بنویسند، گفتند خب چه فرق دارد برای یک «واو» شمشیر کشیدی؟ گفت خیر این «واو» اگر باشد معنایش این است که اکتناز و زراندوزی و ثروت جمع کردن و فقرا را راه ندادن این حرام است چه شخص مسلمان باشد چه یهودی باشد چه زرتشت باشد چه ملحد باشد چه موحد باشد نمی تواند در کشوری زندگی کند که فقر هستند و این زراندوز است حالا کسی نمی خواهد مسلمان بشود خب نباشد می خواهد کافر و ملحد و کمونیست باشد خب باشد اما نباید زراندوزی کند اگر این «واو» «وَالَّذِينَ» را بردارند معنایش این است که این «الذین» عطف بیان قبلی است یعنی آن احبار و رهبان اگر اکتناز بکنند حرام است بر مسلمانها حرام نیست معاویه قصد اکتناز و زراندوزی داشت و این «واو» جلویش را می گرفت گفت این را بنویسند این یک اباذر عصر گفت ممکن نیست من شمشیر از دوشم بکشم «حتی توضع الواو فی مکانها» این قصه با شرح مبسوطش در ذیل آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «توبه» بود گذشت که «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» مشابه آن در «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَأْخِضَانِ» (۲) هست البته آن با این جلال و شکوه نیست که اباذری باشد و قیامی کرده باشد و امثال ذلک به آن صورت نبود به هر تقدیر این در سوره ی مبارکه ی «توبه» هست که بحثش مبسوطاً گذشت در هر عصری هم همین طور است ولو آدم نداند که این معنایش چیست بالأخره ذات اقدس الهی به وسیله بشر، به وسیله ی اولیای الهی که شاگردان فراوانی هم دارند این قرآن را از هر تحریف حفظ می کند چه اینکه از راههای غیبی هم حفظ می کند «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِدًا» هیچ پناهگاهی هم بدون آن نیست.

ص: ۵۵۰

۱- (۱۵). سوره ی توبه، آیه ی ۳۴.

۲- (۱۶). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۰.

اما آنچه که مربوط به احیاناً برداشت گوناگون یا قرائتهای گوناگون به استناد هرمنوتیک هست این است که در جریان هرمنوتیک مربوط به متن است نه مربوط به براهین عقلی یعنی می گویند هر کسی یک برداشتها و مبانی علمی دارد این یک، وقتی می خواهد متنی را معنا کند آن برداشتها و مبانی قبلی دخیل در کیفیت استنباط مطلب از این متن هستند این دو، چون مبانی مختلف است قرائات هم مختلف است برداشتها هم مختلف این سخن فی الجمله درست است اما نه بالجمله یک، و نه درباره ی براهین عقلی دو، بیان ذلک این است که ما در اصل جهان بینی سخن از هرمنوتیک نداریم متنی در کار نیست که ما از آن متن چه قرائتی داشته باشیم، چه برداشتی داشته باشیم ما با علوم متعارفه مان یعنی اصل تناقض، اصل هو هویت، اصل استحاله جمع نقیضین، جمع ضدین، جمع مثلین، بطلان دور، بطلان تسلسل اینها سرمایه های اولیه ای است که ذات اقدس الهی به انسان داد ما با این سرمایه به سراغ جهان می رویم با این سرمایه ثابت شده است که عالم مبدأ حکیم دارد چون جهان منظم است و مُتَقَن است یک ناظم متقنی دارد به نام خدا توحید او ثابت می شود، حکمت او ثابت می شود، ضرورت وحی و نبوت ثابت می شود و اینکه پیامبر که می آید حتماً باید معجزه داشته باشد برای اینکه او مدعی است من از طرف خدا آمدم یک دعوی غیر عادی دارد باید یک کار غیر عادی هم بکند که ما تصدیق بکنیم پس خدای سبحان تو را پیامبر قرار داد این می شود معجزه، معجزه هم با علوم غریبه فرق دارد با سحر و شعبده و جادو و طلسم و اینها فرق دارد همه ی اینها را عقل با مبانی قطعی خود تشخیص می دهد که علوم غریبه چیست؟ معجزه چیست؟ سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار و مانند آن اینها هیچ کدام سخن از هرمنوتیک نیست با این مبانی و مبادی و این منبعها ما به سراغ قرآن می رویم بررسی می کنیم می بینیم قرآن معجزه است وقتی این مبانی قرآن را حفظ کرده است و قرآن را به عنوان معجزه به ما معرفی کرد به سراغ قرآن می رویم می بینیم قرآن می گوید که من حرفهای قطعی شفاف نفوذناپذیر دارم یک، حرفهای متشابه هم دارم دو، حالا- چرا متشابه فرمود این در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت ما هم محکمت و آن بیانات شفاف و روشن قرآن را عرضه می کنیم و فیش برداری می کنیم هم متشابهات را فیش برداری می کنیم هم متشابهات را به رهبری محکمت ارجاعاً محکماً ارجاع می دهیم برای اینکه او فرمود: «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱) اُم آن است که مجموعه کتاب را در دامن خود پیروراند راه ارجاع متشابهات به محکمت را هم، هم قرآن به ما نشان داد هم اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) که عدل قرآن کریم اند برای ما یک اصول ثابتی به دست آمد و آن این است که گوینده خداست، فرستنده خداست، صاحب کتاب خداست، صاحب وحی خداست، صاحب کلام خداست، گیرنده پیغمبر است این یک آیه و دو آیه و ده آیه نیست «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۲)، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (۳)، «بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» (۴)، «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ» (۵) زبانت را بدون اجازه ما حرکت نده این کلمه ی «قُلْ»، «قُلْ»، «قُلْ» چندین بار در قرآن کریم تکرار شده بگو، بگو، بگو خب انسان درباره ی این حرفها احتمال می دهد که این قرآن حرف خود پیغمبر باشد؟ احتمال می دهد - معاذ الله - ساخته ی خود پیغمبر باشد؟ این حرف نه با آن مبانی اولی سازگار است برای اینکه برهان ما این است که بشر را خدا باید اداره کند نه بشر الان مانیفیست ما، قانون اساسی ما این کتاب است اگر - معاذ الله - این کتاب ساخته ی پیغمبر بود خب معنایش این است که بشر را بشر اداره می کند این با حرفهای اولی و براهین اولیه که برهان وحی و نبوت را ضروری می داند بشر محتاج به راهنمای بالذات است «و هو الله» او سازگار نیست خود پیغمبر را خدا هدایت کرده «وَوَجَّهَكَ صَالِحًا فَهَدَى * وَوَجَّهَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (۶) و مانند آن فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (۷) ما چیزهایی یاد دادیم که تو نمی توانستی نه تنها نمی توانستی درس بخوانی یاد بگیری حالا- بر فرض درس می خواندی «مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» است نه «ما لا- تعلم» «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» یعنی چیزهایی یاد دادیم که تو با همه ی نبوغی که داری بر فرض هم درس می خواندی نمی توانستی یاد بگیری ما تمام این لحظه ها را آدرس

دادیم که تو در جریان موسی نبودی قصه از این است، در جریان عیسی نبودی قصه از این است، در جریان شعیب نبودی قصه از این است، در جریان مریم نبودی قصه از این است که این آیات مکرر خوانده شد «مَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» (۸) ولی قصه از این است، «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ» (۹) قصه از این است، «مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُزْبِيِّ» (۱۰) قصه از این است، «مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱۱) قصه از این است قدم به قدم آدرس می دهد چنین کاری، کار پیغمبر نیست آن وقت کسی بیاید بگوید شما برداشتتان این است بر اساس هرمنوتیک ما برداشتمانی چیز دیگر است این لَعْب قرآن کریم است این سخن از هرمنوتیک نیست یک وصیت نامه داریم ما، یک وقف نامه داریم ما، یک اقرارنامه داریم ما، یک قولنامه داریم ما، یک وکالتنامه داریم ما اینها محکماتی دارند شما در فهم این متون به ادبیات محاوره مراجعه می کنید اگر به صورت شفاف گفت فروشنده زید، خریدار عمرو، زمین این واقع در فلان مترائش فلان این دیگر هرمنوتیک ندارد این دیگر چند طور برداشت ندارد اگر متشابه باشد چند طور برداشت دارد اما اگر کسی بگوید قرآن ظنی است قرآن درست است بعضی از ظواهرش ظنی است اما آن محکوماتش قطعی است وقتی تضاfer پیدا کرد، تظاهر پیدا کرد قطعی است الآن ما یقین داریم که نماز واجب است چون یک آیه و دو آیه نیست یقین داریم روزه واجب است، یقین داریم حج واجب است، یقین داریم انبیا معصوم اند، یقین داریم معاد حق است، یقین داریم بهشت است، یقین داریم یقین یعنی یقین دیگر سخن از اینکه قرآن ظواهرش ظنی است نیست یک آیه نیست یک ظهور نیست اولاً محکومات است بعد نصوص در آن هست بعد تضاfer ظواهر هست، تظاهر ظواهر هست حالا آن روایات فراوان که مبین همین است سنت پیغمبر را داریم، سنت سیزده معصوم دیگر (سلام الله علیهم) را داریم آنها نور علی نور است سخن از یک برداشت و یک آیه نیست تا کسی بگوید شما از قرآن برداشت دارید قرآن درست است سندش قطعی است ولی ظواهرش ظنی است و الفاظش ظنی است و روایات هم که خب ظنی است ولی ما ادله ی قطعی داریم، خیر ادله ی قطعی با این طرف است ادله ی قطعی می گوید ممکن نیست خدا بدون پیغمبر جهان را رها کرده باشد این می شود بازیچه، خب انسان مسافر است خدا مسافر را آورده اینجا پیاده کرده نگفته کجا برو زادراحت چیست، ره توشه ات چیست این با حکمت خدا سازگار است؟ این را عقل می فهمد همین مطلبی را که عقل می فهمد سوره ی مبارکه ی «نساء» به صورت شفاف این را تبیین کرده بنابراین اگر سخن از هرمنوتیک هست این برای آن جاهایی است که انسان مبادی خودش را و مبانی خودش را بخواهد تحمیل کند دین هم به ما آموخت که با دست خالی برو نه با دست پُر آنچه را که داری این را ظرف قرار بده این را مستمع قرار بده «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (۱۲) اینکه فرمود: «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۱۳) نه یعنی در مجلس ترحیم وقتی قرآن می دهند گوش بدهی یعنی توی مجتهد که داری مطلب را استنقاد می کنی فقط گوش بده بین قرآن چه می گوید نه مبانی خودت را بر قرآن تحمیل نکنی «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» نعم، اطلاقش شامل مجالس ترحیم هم می شود آنکه واجب است که از وجود مبارک امام باقر رسیده است آن مربوط به امام و مأموم است در نماز جماعت که به فتوای بعضیها سکوت مأموم مخصوصاً در بعضی از نمازها واجب است برخیها فتوا بر استحباب دادند این را حمل بر استحباب کردند اما آنکه مطلب اصلی و پیام اصلی آیه این است که شما در برابر قرآن ساکت باشید ببینید او چه می گوید نه اینکه تلفیق کنید قدری رأی من، قدری رأی خدا یا تحمیل کنید آنچه را که خودتان بلدید این را بر قرآن تأویل کنید بخواهید از قرآن به دست بیاورید خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اساس هرمنوتیک _ معاذ الله _ قرآن را تحویل گرفته؟ خب آن هم عاداتی داشت، آدابی داشت، سننی داشت اینها را دخیل کرده در فهم و تلقی یا خدای سبحان فرمود نه، «إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۱۴) یا فرمود: «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ» (۱۵) او با شرح صدر تمام آنچه را که در پیغمبر بود همه را ظرف قرار داد هیچ کدام را سخنگو قرار نداد با ظرفیت باز این مظروف را قبول

کرده اینکه فرمود: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» (۱۶) یعنی از لسان تا عقل همه را آرام قرار بده بین «فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَى» (۱۷) که به موسای کلیم فرمود، فرمود بین خدا چه می گوید تو فقط سر تا پا گوش، چشم گوش و پای گوش و مغز گوش و گوش گوش بین چه چیزی می گوید خدا نه اینکه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» یعنی هیجان وهمی و خیالی و قلبی و عقلی آنها عیب ندارد ولی زبانت را حرکت نده خب زبان که بیچاره تابع آنهاست اگر کسی در گوش دادن تمام حرفش این باشد که یک گوش نقد بکند بالأخره حرف طرف را نمی فهمد که ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اینها که می آیند پای درس ات یا می خواهند مذاکره کنند اینها دو گونه هستند یک عده می خواهند ببیند من چه می گویم سلام مرا به آنها برسان یا سلام خودت را به آنها برسان این در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۱۸) اینکه خطبای نماز جمعه سلام می کنند بر اساس دستور خدا در سوره ی مبارکه ی «انعام» است که فرمود به شاگردان سلام بکن حالا آن اوساط سلام را از تو تحویل می گیرند اوحدی از شاگردان سلام را از من تحویل می گیرند سلام مرا به آنها برسان اینکه آمده بفهمد اما آنکه آمده حرف خودش را بزند نه چیز بفهمد فرمود: «وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُحَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا» (۱۹) کذا و کذا و کذا یک عده می آیند حرف خودشان را بزنند نه می آیند ببینند من چه می گویم فرمود پس دو گونه مصاحبه داریم دو گونه شنونده داری این هرمنوتیکها می آیند حرف خودشان را بزنند نه گوش بدهند ببینند خدا چه می گوید او تبیان است، او بیان است، او نور است مگر در نور غیر از شفافیت چیز دیگر است اینها اول ضروری را نظری می کنند بعد زیرش را آب می بندند می گویند ما بر فرض این کار را کردیم این کار نظری است فرمود پیغمبر مواظب باش اینها دو گونه اند آنها که می آیند واقعاً حرف وحی را بفهمند سلام مرا به آنها برسان، آنها که می آیند جدال بکنند حرف خودشان را بزنند با آنها طور دیگر رفتار بکن بنابراین ما آن مبانی را تا آخر باید حفظ بکنیم اینها هم سند توحیدند، هم سند وحی اند، هم سند نبوت اند، هم سند فرق بین معجزه و غیر معجزه اند آن وقت چیزی نمی تواند جای شبهه باشد این دیگر «لا ریب فیہ» است دیگر اگر هر کسی برابر برداشت خود مجاز باشد از قرآن کریم استفاده کند که می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» (۲۰) امر مریح یعنی هرج و مرج این می شود هرج و مرج کسی بگوید از آیه قرآن _ معاذ الله _ ترک عصمت در می آید یک بگوید نه، پیامبر معصوم است می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» نعم، آن اختلافات درجه ی دهم و دوازدهم که فلان جا نماز احتیاط واجب است یا فلان جا نماز احتیاط واجب نیست یا چه چیزی مثلاً در سفر مبطل روزه است اینها بله خیلی دور است دیگر اینها دیگر جزء امور بین الرشد و جزء محکومات نیست چون روایات فراوانی هم هست در روایات هم احیاناً متشابهات باید به محکومات برگردد این مشکلات ممکن است پیش بیاید اما الآن شما همین رساله ی عملیه که بیش از هزار مسئله دارد ببینید چند جایش اختلاف شده اختلافش هم می بینید در درجه ی ده، دوازدهم است در خطوط کلی کجایش اختلاف است؟ در مناسک حج، در روزه گرفتن، در نماز خواندن، در زکات دادن، در خمس دادن در خطوط اولیه اش کجایش اختلاف است منتها نباید گفت که این مجتهدین یکی از دیگری می گیرد _ معاذ الله _ خیر، هر گوهری در هر دریایی رشد نمی کند این دریاچه ها یا گوهر ندارند یا اگر داشته باشند کم ارزش است آن اقیانوس است که گوهرهای گرانبها دارد و هر غواصی هم توان آن را ندارد عمق آن اقیانوس برود اگر ده تا غواص از جان گذشته ی تلاش کرده ی سابقه دار تمرین کرده این ده نفر رفتند به عمق اقیانوس همه شان گوهرهای یکسان در آوردند این نمی شود گفت این از او گرفت که این جان کند چندین سال غواصی کرد به عمق دریا رسید این هم همان گوهری را در آورد که دیگری در آورد مراجع ما این طورند یعنی هر کدام شصت سال، هفتاد سال، کمتر و بیشتر تلاش و کوشش کردند همه رفتند عمق این دریا و گوهرهای مشابه در آوردند نه _ معاذ الله _ یکی از دیگری گرفته اگر از دیگری بگیرد که دیگر نمی تواند فتوا بدهد که،

بنابراین هرمنوتیک یک راه خاصّ خودش را دارد مرز مخصوص خودش را دارد اما این مبانی و منابع اوّلیه ما اینها قطعی است که هم از نظر علوم عقلی «لا ریب فیہ» است که از آن به ضرورت یاد می شود می گویند اینها مسائل ضروری اند هم از نظر علوم نقلی قرآن کریم دارد «لَا رَيْبَ فِيهِ».

ص: ۵۵۱

- ۱- (۱۷) . سوره ی آل عمران, آیه ی ۷.
- ۲- (۱۸) . سوره ی مائده, آیه ی ۱۵.
- ۳- (۱۹) . سوره ی اسراء, آیه ی ۱۰۵.
- ۴- (۲۰) . سوره ی قیامت, آیه ی ۱۶.
- ۵- (۲۱) . سوره ی قدر, آیه ی ۱.
- ۶- (۲۲) . سوره ی صحّٰی, آیات ۷ _ ۸.
- ۷- (۲۳) . سوره ی نساء, آیه ی ۱۱۳.
- ۸- (۲۴) . سوره ی قصص, آیه ی ۴۵.
- ۹- (۲۵) . سوره ی قصص, آیه ی ۴۶.
- ۱۰- (۲۶) . سوره ی قصص, آیه ی ۴۴.
- ۱۱- (۲۷) . سوره ی آل عمران, آیه ی ۴۴.
- ۱۲- (۲۸) . سوره ی طه, آیه ی ۱۳.
- ۱۳- (۲۹) . سوره ی اعراف, آیه ی ۲۰۴.
- ۱۴- (۳۰) . سوره ی نمل, آیه ی ۶.
- ۱۵- (۳۱) . سوره ی نجم, آیه ی ۱۰.
- ۱۶- (۳۲) . سوره ی قیامت, آیه ی ۱۶.
- ۱۷- (۳۳) . سوره ی طه, آیه ی ۱۳.
- ۱۸- (۳۴) . سوره ی انعام, آیه ی ۵۴.
- ۱۹- (۳۵) . سوره ی شوری, آیه ی ۳۵.
- ۲۰- (۳۶) . سوره ی ق, آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۷) وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (۲۸)»

در بخشهای نهایی قصه ی اصحاب کهف ملاحظه فرمودید آن مقداری که قرآن کریم بیان فرمود چون بین الرشد است مفید یقین است و آن این است که عده ای برای حفظ توحید قیام کردند و خدا اینها را نجات داد و اینها به کهف رفتند و سیصد سال از نظر شمسی و ۳۰۹ سال از نظر قمری در خواب بودند و بعد هم بیدار شدند و آن قصه اش است، اما بقیه بسیار مورد اختلاف است ظاهراً اصحاب کهف در همین خاورمیانه بودند لکن چندین کهف بر اساس تاریخ حدس زدند هم در آسیا، هم در اروپا، هم در آفریقا چه اینکه از نظر تاریخ اصحاب کهف هم عده ای گفتند قبل از وجود مبارک موسای کلیم بود، عده ای گفتند بعد از وجود مبارک موسی و قبل از وجود مبارک عیسی (سلام الله علیهما) بود، عده ای گفتند بعد از وجود مبارک عیسی و قبل از وجود مبارک حضرت رسول (علیهم الصلاه و علیهم السلام) بود از نظر زمان اختلاف کردند، از نظر زمین اختلاف کردند، از نظر عدد اختلاف کردند اینها هیچ کدام سهم تعیین کننده ندارد یعنی از نظر بحث تفسیری و عقلی و کلامی اینها چه در آسیا باشند، چه در اروپا، چه در آفریقا چه قبل از وجود مبارک موسای کلیم یا قبل از وجود مبارک عیسی مسیح یا قبل از وجود مبارک حضرت در همه ی این حالات آن عنایت الهی و قدرت الهی و جریان حقانیت معاد ثابت می شود اینها دیگر بحثهای تاریخی است اما در جریان حیوان که آیا حیوان می تواند به آن رشد عقلی برسد حیوان با حفظ حیوانیت و درجه ی حیوانیتش یک تفکر حکیمانه ی عقلی نظیر آنچه را که هدهد اقامه کرده است مقدورش نیست اما اگر به عنایت الهی با معجزه ی ولی خدا مثلاً بخواهد از این مرحله ترقی کند چیزی را درک کند و بگوید این هیچ برهانی بر منعی نیست بارها این قصه هم از تبیان مرحوم شیخ طوسی هم از کشف زمخشری نقل شده است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من قبل از اینکه به رسالت مبعوث بشوم سنگی بود که هر وقت مرا می دید سلام می کرد «و ائی لأعرفه الآن» (۱) الآن هم آن سنگ را می شناسم خب این را هم شیعه نقل کرد هم سنی نقل کرد اینها به نحو خرق عادت ممکن است اما به نحو عادت با حفظ شرایط حیوانی مثلاً هدهد این طور برهان عقلی اقامه کند بله مقدور نیست.

ص: ۵۵۲

۱- (۱). التبیان، ج ۱، ص ۳۱۰، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۲.

اما جریان ورود برخی از حیوانات به بهشت اگر دلیل معتبر نقلی باشد چون اینها را باید دلیل نقلی ثابت کرد اگر دلیل معتبر نقلی باشد که مثلاً بعضی از حیوانات نظیر کلب اصحاب کهف یا نظیر فلان ناقه یا نظیر فلان حیوان وارد بهشت می شوند

دلیلی بر منع عقلی نیست چون بهشت درجاتی دارد مراتبی دارد لذا یزیدی دارد اگر آن لذت عالیّه نصیب اینها نمی شود اما لذت‌های حسی و بدنی بهره‌ی اینها خواهد شد غرض این است که اگر دلیل نقلی معتبر بود و روایت صحیح بود و معتبر برهان عقلی بر منعی نیست. در جریان اصحاب کهف و اینها احياناً چندین کهف را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) برابر با آنچه را که مورخان ذکر کردند مراجعه فرمودید کهفی که در آسیاست کجاست؟ کهفی در اروپاست کجاست؟ کهفی در آفریقا است کجاست اینها را ذکر کردند که اگر لازم دانستید مراجعه می کنید عمده آن است که فرمود: «وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» یعنی در قصه‌ی اصحاب کهف گفته‌ی زید و عمرو مشکل را حل نمی کند شما ببینید وحی چه می گوید. در بسیاری از صحنه‌های تاریخ متأسفانه چون تاریخی در کار نیست و مدون نشده ما مشکل جدی داریم درباره‌ی فقه و اصول واقعاً باید قدر فقها و اصولیین را ما بدانیم اینها خیلی زحمت کشیدند تمام این رجال را یکی پس از دیگری مشخص کردند چه کسی موثقه است، چه کسی مشکوک است، چه کسی مجهول است، چندتا روای داریم، مروی عنه چه کسانی هستند، روایان چه کسانی هستند خیلی درباره‌ی فقه زحمت کشیده شد سعیشان مشکور اما درباره‌ی تفسیر ما مشکل جدی داریم، درباره‌ی مقتل مشکل جدی داریم، درباره‌ی تاریخ مشکل جدی داریم، درباره‌ی روایات اخلاقی مشکل جدی داریم، درباره‌ی قصص انبیا مشکل جدی داریم این را حوزه در اثر رشته‌های فراوانی که دارد و استعدادهای گوناگون اینها باید مشخص بکند مستحضرید که خداوند برای همه‌ی علوم استعدادهای گوناگون آفرید این طور نیست که همه برای یک سلسله علوم خلق شده باشند این علوم لازم است اولاً، انسانها باید این را فرا بگیرند ثانیاً، برخی از اینها واجب عینی است برخی از اینها واجب کفایی است ثالثاً، خدا استعدادهای گوناگونی آفریده «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة» (۱) سیدنا الاستاد مرحوم علامه نقل می کردند که ما پای درس مرحوم آقای نائینی که این مسجد نجف پر از شاگرد بود فکر می کردیم اینها همه درباره‌ی فقه و اصول کار می کنند بعد وقتی بررسی می کردیم می دیدیم آن دوتا در تفسیر کار می کنند، آن دوتا در کلام کار می کنند، آن دوتا در تاریخ کار می کنند، آن دوتا در رجال کار می کنند همه برای فقه و اصول خلق نشدند همه آن گرایش هم ندارند این وجود مبارک پیغمبر است فرمود، وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) فرمودند این روایت از هر دو نقل شده است که درست است «طلب العلم فریضه» (۲) تحصیل علم واجب است اما همین دینی که گفت تحصیل علم واجب است گفت چه چیزی بخوان نه اینکه نگفته باشد گفت آیه‌ی محکمه بخوان، فریضه‌ی عادلّه بخوان، سنت قائمه بخوان عقاید بخوان، اخلاق بخوان، فقه و اصول بخوان، تفسیر بخوان این چنین نیست که ما گفتیم و بگوئیم آیه محکمه یعنی فقه و اصول، فریضه‌ی عادلّه یعنی فقه و اصول، سنت قائمه یعنی فقه و اصول این نیست غرض آن است آن دینی که به ما گفته «طلب العلم فریضه» گفته چه چیزی بخوان و آن خدایی که اسلام را به ما داد استعدادهای گوناگون هم به ما داد بنابراین اگر عده‌ای روی روایات تفسیری کار می کنند، عده‌ای روی روایات تاریخی کار می کنند، عده‌ای روی روایات مقتل کار بکنند اینها همه برای ما لازم است حالا- یا واجب عینی است یا واجب کفایی البته بعضی مهم اند بعضی اهم از اینکه قرآن کریم آن بخشهای مربوط به تاریخ زمان و زمین را ذکر نکرده است چون خیلی در بحثهای تفسیری و کلامی نقشی ندارد بالأخره این قصه چه در آسیا باشد چه در اروپا باشد چه در آفریقا باشد حق است و اثر خاص خودش را دارد.

مطلب دیگر اینکه آنکه جناب فخررازی در تفسیرش نقل کرده است که بوعلی سینا از ارسطو نقل کرد که عده ای شبیه اصحاب کهف حالتی داشتند این را که من مراجعه کردم دیدم وقتی که اسفار مباحثه می کردیم این را من یادداشت کردم در طبیعات شفا اینکه اُفتش در مکتبه ی مرحوم آیت الله مرعشی (رضوان الله تعالی علیه) چاپ کردند عنوان جلد اول طبیعات چون طبیعات شفا بر اساس این اُفت که اُفت از تصحیح شده ی مصر است دو جلد است دوره ی شفا البته چند جلد است این جلد اول طبیعات که به عنوان سماء طبیعی است در صفحه ی ۱۵۲ بحث زمان را که مطرح می کنند آن بحث زمان از صفحه ی ۱۴۸ شروع می شود «الفصل العاشر فی ابتداء القول فی الزمان و اختلاف الناس فیه و مناقضه المُخطئین فیه» زمان هم از بحثهای مشکل فلسفه است بعضی زمان را واجب الوجود دانستند، بعضی زمان را معدوم دانستند و بینهما هم اقوال و آراء چهارده، پانزده قول درباره ی زمان است که زمان چیست؟ مرحوم بوعلی در صفحه ی ۱۵۲ می فرماید احساس به زمان محصول احساس حرکت است اگر کسی حرکت را حس نکند زمانی که بر او گذشت مقدارش را حس نمی کند بعد از آن جریان این داستان را نقل کرد در صفحه ی ۱۵۲ جلد اول طبیعات که در سماء طبیعی است این جمله را فرمود: «و من لا یُشعر بالحرکه لا یُشعر بالزمان كأصحاب الکهف فإنهم لما لم یُشعر بالحركات التی آن ابتداء لقائهم أنفسهم للإستراح بالنوم و آن اتباعهم لم یعلم أنّهم زادوا علی یوم واحد» چون حرکت احساس نکردند خیال کردند بیش از یک روز نخواهند گفتند «یوماً أو بَعْضَ یَوْمٍ» (۱) بعد می فرماید: «و قد حکى المعلم الأول ایضاً» بوعلی نسبت به ارسطو خیلی ارادتمند است می گوید همه ی صاحب نظران آمدند گفتند جهان بینی مشکل است، اندیشه درباره ی آغاز عالم مشکل است، اندیشه درباره ی اینکه خدایی هست یا نیست سخت است وارد این صحنه نشوید اشتباه دارد برای اینکه فکرها اشتباه می کند اندازه ندارد همه آمدند گفتند این بیابان پر خار است نروید اما ارسطو آمد که گفت من راه حل دارم کفشی برایتان درست می کنم این کفش به پایتان می رود غالب خوبی دارد ضدّ خار است ضدّ تیر است این راه را شما طی کنید و آن منطق است انسان اگر بخواهد چیزی را بپذیرد یک، نفی کند دو، شک کند بگوید من شک می کنم الا- و لابد بدون این ترازوی منطق ممکن نیست حالا شما بخواهید بررسی کنید چیزی را اثبات کنید بدون منطق ارسطو یا نفی کنید بدون منطق ارسطو یا حتی بگویید من درباره ی فلان مطلب شک دارم این هم محال، محال یعنی محال هیچ ممکن نیست تمام حرفها باید به شکل اول برگردد آن شکل چهارم و سوم و دوم به شکل اول برمی گردد می گوید سرّ ارادت من به ارسطو این است که همه آمدند حرف زدند این طرح داد یعنی قالب گیری کرد که اندیشه روی این قالب بگذار اگر «الف»، «باء» بود و «باء»، «جیم» بود به نحو کلی این نتیجه می دهد مغالطات را هم مشخص کرده است و گفت خود ارسطو در کتابش نوشته که من این مطلب را گفتم شما اگر کم یافتید اضافه کنید، زیاد یافتید کم کنید این را در منطقتش گفته و بین من و ارسطو چندین قرن گذشته است بیش از هزار سال گذشته است و من کمتر کتابی به دست من رسید که بدون نقد از زیر دست من برود من هر چه تلاش و کوشش کردم چیزی بیفزایم یا چیزی کم بکنم مقدورم نبود این است که به ارسطو خیلی ارادتمند است و از ارسطو به عنوان معلم اول یاد می شود و ایشان برای احترام ارسطو همیشه نمی گوید ارسطو الا- ناردأ می گوید «قال المعلم»، «قال الفيلسوف»، «قال المعلم»، «قال الفيلسوف» اینجا چون فارابی به عنوان معلم ثانی شهرت یافت ایشان می فرمایند: «فقد حکى المعلم الأول ایضاً أنّ قوماً من المتألهین عرض لهم شبیه بذلک» یعنی برخی از متألهان هم شبیه جریان اصحاب کهف برایشان اتفاق افتاده حالا اصحاب کهف برای حفظ دینشان به مبارزه ی سیاسی و توحیدی علیه حکومت وقت قیام کردند یک عده متألهین نه، این چنین نبود در عالم خودشان بودند یا سخن از مبارزه و امثال ذلک نبود و آنها سیصد سال بود اینها حالا یا بیشتر یا کمتر در همان محدوده بود لذا فرمود: «عرض لهم شبیه بذلک و يدلّ التاريخ علی أنّهم كانوا قبل أصحاب الکهف» آنچه را که از ارسطو آمده یعنی

ارسطو برای چهل قرن قبل است دیگر برای اینکه بالأخره اصحاب کهف اگر برای زمان حضرت عیسی به بعد باشد مشخص است زمان حضرت موسی به بعد باشد تا حدودی روشن است اینها برای چهل قرن قبل است چهار هزار سال قبل است ایشان می فرمایند که این داستان ظاهراً قبل از داستان اصحاب کهف است شبیه این مطلب نه مربوط به اصحاب کهف شبیه جریان شبیه سازی را مرحوم بوعلی در همان نمط نهم شرح اشارات و تنبیهات آنجا ذکر می کنند داستان سلامان و ابسال را که ذکر می کند در متن اشارات و تنبیهات به قصه سلامان و ابسال اشاره می کنند مرحوم خواجه در شرحش می گوید ما نتوانستیم این متن بوعلی را درست شرح کنیم وقتی که اشارات را شرح کردند بعد از بیست سال از شرح اشارات که گذشت رساله ای به دست من آمد مربوط به جریان گذشته بود در آن رساله قصه ی سلامان و ابسال را ذکر کردند و آن قصه این است که برای پرورش فرزندی با یک شرایط خاصی نطفه ی کسی را گرفتند زن و مرد را در بیرون رجم در یک شیشه با حفظ شرایط خاص نگهداری کردند پروراندند بچه تربیت شد حالا این حرفها برای قبل از هزار سال است بوعلی این داستان را از چه موقع نقل می کند روشن نیست برای دو هزار سال قبل است، سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است این معلوم نیست این قصه ی مرحوم خواجه می گوید ما بعد یافتیم اما تاریخ آن رساله چه موقع است معلوم نیست الان شما می بینید این افغانستان مهد علم و تمدن بود این بلخ بسیاری از حکما و عرفا را همین بلخ تربیت کرد این هرات برای خواجه عبدالله انصاری هروی است، آن اباصلت هروی که شاگرد وجود مبارک امام رضا بود از اصحاب آن حضرت بود برای همین هرات افغانستان است از آن بلخ و بخارا آن وقت گرفته تا اخیراً که این آخوند خراسانی این برای خراسان شرقی است خراسان غربی که نیست ما آنچه که الان جزء ایران ما هست خراسان غربی است آن قسمت که خراسان شرقی است در افغانستان است اینکه خراسان ایرانی نبود این خراسان افغانی بود همین افغانی سالیان متمادی مجتهد و مرجع تربیت کرد غالب شاگردان همین افغانی مرجع جهانی شدند الان ممکن است این جهانی شدن پسوند هر مرجعی باشد ولی آن روز این طور نبود مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی تنها مرجع جهان تشیع بود فی مشارق الأرض و مغاربها مرحوم حاج آقا حسین قمی شش ماه قبل از مرحوم آقای بروجردی مرجع تقلید مشارق الأرض و مغاربها بود مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیهم) مرجع تقلید شیعیان مشارق الأرض و مغاربها بود این می شود مرجع تقلید جهانی همه ی اینها شاگردان این افغانی بودند دیگر الان افغانستان به این روز سیاه در آمده مگر بغداد مفاخر کم داشت، مگر میراث فرهنگی بغداد کم بود امروز به این صورت ارباباً در آمده حوادث تلخی در اثر فرعونهای هر عصری نظیر بوشها، صدامهای این روزگار اتفاق افتاده که آثار تاریخی را کلاً منهدم کرده است دسترسی به تاریخ مدون معقول مقبول بسیار کم است اما محال نیست ممکن هست ما نه می توانیم ادعا کنیم که این نوآوریها بی سابقه بود نه سند قابل قبولی هم می شود ارائه کرد نه این جهان، جهان یک میلیارد سال و دو میلیارد سال و صد میلیارد سال است روشن نیست که این گره ی زمین چندین میلیارد سال بشر آمد و رفت کتابخانه ها داشتند، ابتکارات داشتند، افتخارات داشتند، نوآوری داشتند، شبیه سازی داشتند، اصحاب کهف داشتند این طور نیست که حالا از ناسخ التواریخ شروع کرده ماییم و دیگر خبری نیست این چنین نیست بنابراین آنکه نزد اینها مقبول است این است که قبل از جریان اصحاب کهف عده ی زیادی هم بودند این خدا همان خداست که شمسی آفرید که بر آرامگاه عاد و ثمود نور می تاباند غرض این است که آنچه که مهم است اصل مسئله است که قدرت لا یزال الهی تعلق گرفته و می تواند مُرده را زنده کند، افرادی را سیصد سال بخواباند دوباره بیدارشان کند و مانند آن.

اما بخش پایانی این است که تاریخ آنها نه تاریخ هجری شمسی بود نه تاریخ هجری قمری بود نه تاریخ میلادی آن روز هر ملّتی برای خودش یک تاریخ خاص دارد ولی قرآن کریم همان طوری که تازی را همان طوری که عبری را همان طوری که سریانی را به لسان عربی مبین تبیین کرده است تاریخ را هم به لسان شمسی مشخص کرده است آنها مدت زمانی خواب بودند که اگر بخواهیم به حساب تاریخ هجری ارائه کنیم شمسی اش می شود سیصد سال، قمری اش می شود ۳۰۹ سال وگرنه آنها تاریخ شمسی و هجری و قمری یا میلادی و اینها نداشتند الاّن تاریخ میلادی در دی است، تاریخ ما که شمسی است در فروردین است، تاریخ هجری قمری ما سیار و شناور است چون ماه قمری بالأخره سیار است هر ملّتی تاریخی دارد حالا باز اگر مطالب فرعی مربوط به مسئله ی اصحاب کهف بود ممکن است در نوبتهای بعد مطرح بود ولی ذات اقدس الهی در این بخش پایانی جریان اصحاب کهف فرمود آن حرفها که گفتند آنها را رها کن «وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» اما از اینکه فرمود: «لَا مِثْلَ لِكَلِمَاتِهِ» تبدیل در کلمات الهی نیست آن وقت این دو تا سؤال مطرح می شود یکی اینکه یّدا در تکوین چیست؟ یکی اینکه نسخ در تشریح چیست؟ خب اگر کلمات الهی ثابت است تغییرناپذیر است چطور در تکوین بدا راه دارد و در تشریح نسخ راه دارد. پاسخش که نمونه هایش هم در «مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (۱) قبلاً گذشت می تواند این باشد که خدای سبحان بخشی از موجودات را به عنوان ثابتات که «مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (۲) خلق کرده است آنها ترقّی بکنند، تعالی داشته باشند، درجات برتر داشته باشند نیست هر کس هر فرشته هر چه دارد همان است بخشها جزء متغیّرات محض اند نظیر صحنه ی جماد، نظیر صحنه ی نبات و مانند آن، بخشی از مُلک و ملکوت طرفی بستند یعنی هم جنبه ی ثبات دارند هم جنبه ی متغیّر یک روح و فطرتی دارند که «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» (۳) یک ارتباط تنگاتنگی هم با جهان طبیعت و ماده دارند که فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۴) آنچه که به فطرت برمی گردد ثابت است و «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» آنچه به طبیعت برمی گردد سیار است و متغیّر شریعت و دین برای تأمین این دو جنبه است دین ثابت است برای اینکه مربوط به آن اصول اولیه فطرت است منهاج و شریعت متغیّر است برای اینکه انسان در عصر و مصری که زندگی می کند با شرایط خاص روبه روست اینکه فرمود: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (۵) از این جهت است از آن طرف هم که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۶) آن طرف است یک سلسله اصول کلی، خطوط کلی فقه، خطوط کلی اخلاق، خطوط کلی حقوق، خطوط کلی عقاید اینها ثابت است یک سلسله امور تدوینی است که قبلاً به کدام طرف نماز می خواندید الاّن به کدام طرف نماز بخوانید اینها برابر متغیّرات و زمان و زمین انجام می گیرد این مجموعه یعنی رعایت کردن فطرت ثابت و ملاحظه کردن طبیعت متغیّر این مجموعه که دین ثابت و شریعت و منهاج متغیّر دارد این جزء سنّت الهی است این تغییرپذیر نیست چون این چنین است پس نسخ حتمی است، بدا حتمی است برای اینکه اگر بشر نظیر فرشته ها بودند «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (۷) بود نسخ و بدایی در کار نبود این مجموعه که یک بخش اش ثابت است دین ثابت می طلبد، یک بخش اش متغیّر است منهاج و شریعت متغیّر می طلبد این مجموعه می شود سنّت الهی نسخ در این مجموعه است که به شریعت و منهاج برمی گردد، بدا در این مجموعه است که شبیه به آن اصول متغیّر است این مجموعه می شود سنّت الهی «فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (۸) نسخ باید باشد این چنین نیست که بی نسخ در عالم حرکت بشود کرد، بدا حتماً باید باشد، تبدیل حتماً باید باشد این را نمی گویند تبدیل کلمات خود نسخ جزء سنّت است این مجموعه می شود کلمه الله این مجموعه تغییرپذیر نیست اگر نسخ برداشته بشود می شود تبدیل کلمات الله، چگونه نسخ برداشته بشود؟ مردم عصر فعلی با اعصار دیگر در شریعت و منهاج یقیناً فرق می کنند اما الی یوم القیامه این شریعت اخیر ثابت است برای اینکه قواعد کلی را آورده، اجتهاد را آورده این اجتهاد پویا برابر روایتی که وجود مبارک امام صادق فرمود یک، و امام رضا(سلام

الله علیهما) فرمود دو، و هر دو روایت را مرحوم صاحب وسائل در کتاب قضای وسائل ذکر کرد سه، فرمود بر شما مستعدان لازم است که اصول کلی که ما می‌گوییم شما استنباط کنیم «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» (۹) قهراً عقل چه عقل تجربی و چه عقل تجریدی می‌شود حجت شرعی الآن اینکه می‌بینید برخیها در هویت علوم می‌گویند مگر ما علم اسلامی داریم، فیزیک اسلامی داریم یا شیمی اسلامی داریم سرش این است که اینها منابع دین را ارباباً اربا کردند گفتند عقل بشری است این داده‌ی بشری است این بشر دارد کشف می‌کند در حالی که ذات اقدس الهی معلوم را آفرید که صحنه‌ی هستی است و در حقیقت همه‌ی علوم به خلقت شناسی برمی‌گردد ما چیزی به عنوان طبیعت شناسی نداریم احیاناً اگر طبیعت را در برابر فطرت قرار دادیم هر دو زیرمجموعه‌ی خلقت است خلقت خدا یا بخش‌اش طبیعی است یا بخش‌اش فطری و گرنه همه‌ی علوم به خلقت شناسی برمی‌گردد این اصل اول، پس معلومات کلاً مخلوق الهی اند از ریزترین علم تا قوی‌ترین علم این برای معلوم، عالم ممکن است ملحد یا موحد باشد بله یا سکولار عالم بحثش نیست علم ما علم غیر اسلامی نداریم معلوم که خلقت خداست علم کار عقل است هیچ کس حق ندارد بگوید من نمی‌خواهم عقلم را به کار ببرم چون همان خدایی که عقل داد فرمود: «طلب العلم فریضه» (۱۰) شما الا و لابد باید فکر کنید این چنین نیست بگوید من نمی‌خواهم درس بخوانم این نیست مگر کسی ضعیف الاستعداد باشد مقدورش نباشد انسان تا قدرت فهم دارد بر او تحصیل علم واجب است «طلب العلم فریضه» پس معلومات، مخلوقات الهی اند این یک حوزه، عقولی که درصدد کشف معلومات اند قدم به قدم در حوزه‌ی شریعت اند هیچ کس نمی‌تواند بگوید من عقلم را به کار نمی‌برم خیر، دین می‌گوید عقلت را به کار نبردی جهنم می‌روی الا- و لابد باید عقلت را به کار ببری قدم اول، حالا می‌خواهی عقلت را به کار ببری چطور باید کار ببری؟ باید طوری کار ببری که اگر مطلبی برای تو مسلم نشد این قدر باید تحقیق کنی که مسلمش کنی بدون تحقیق نه حق داری دهن باز کنی نه، نه حق داری دهن باز کنی آری، نفی و اثبات باید که عالمانه و محققانه باشد برابر روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده در کتاب شریف اصول کافی جلد اول که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «ان الله سبحانه و تعالی خصّ او غیر» سه تا قرائت در این حدیث هست «خصّ عباده بآیتین من کتابه» (۱۱) فرمود ذات اقدس الهی بندگان خود را با دوتا سیم خاردار بست اگر کشور بخواهد کشور دینی و علمی باشد اگر رها بشود که بحثی در او نیست فرمود: «خصّ» مخصوص کرد یا «حصّن» (۱۲) در دو حصن و دو قلعه و دو دژ اینها را بند کرد «ان لا- یقولوا حتی یعلموا»، «ان لا- یقبل الا الحق» بخواهند تصدیق کنند باید عالمانه باشد، بخواهند تکذیب کنند باید عالمانه باشد هر طور قلم بزنند دهن باز کنند حرام یعنی حرام فرمود حق ندارند انسان تا چیزی را محققانه بررسی نکرد نه حق دارد تصدیق کند نه حق دارد تکذیب کند بعد به این دو آیه استدلال فرمود، فرمود یکی «الْمُ يُؤَخِّذْ عَلَيْهِمْ مِثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱۳) پس در نفی الا و لابد باید عالمانه باشد و آیه سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» هم استدلال کردند «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (۱۴) بخواهد پیروی کند بپذیرد می‌گوید آری باید محققانه باشد این هم قدم دوم که اسلام اینجا حضور دارد پس باسواد شدن واجب است، محقق شدن واجب حالا- شخصی در فیزیک یا شیمی، دریاشناسی صحراشناسی مطلبی را کشف کرد می‌تواند بگوید این محصول کار من است یا اسلام می‌گوید خیر الا- و لابد بر تو واجب است برابر این عمل کنی مگر ممکن است محقق، دریاشناسی، زیردریاسازی چیزی را کشف کرد بعد بگوید خدایا من خودم کشف کردم زیردریایی را نمی‌خواهم برابر آنچه که تو گفתי عمل کنم می‌خواهم برابر آنچه که خودم تشخیص می‌دهم عمل بکنم این را در راه بمب سازی مصرف کنم، در راه اهلاک مصرف کنم می‌فرماید نه، اگر زیر دریا رفتی یا سفینه فضایی ساختی به مریخ رفتی می‌دانی اگر به آن شاسی فشار بدهی به خودت ضرر می‌رسد یا به دیگری ضرر می‌رسانی این کار حرام است آسمان بروی حرام است زمین بروی

حرام است «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱۵) پس در آسمان و زمین این حکم شرعی هست ما در فضای علوم جایی پیدا می کنیم که اسلام آنجا حضور نداشته باشد تا بگوییم علم سکولار است این عقل را ذات اقدس الهی داد فرمود شما نطفه ای بودید من به این صورت در آوردم به شما عقل دادم آن «ما أنزله الله» را حجت کردند این «ما ألهمه الله» را هم من حجت کردم مگر می شود چیزی جزء «ما ألهمه الله» باشد که «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۶) و حجت شرعی نباشد؟ می شود «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» (۱۷) باشد و حجت شرعی نباشد؟ می شود «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ» (۱۸) می شود حجت نباشد؟ پس به نحو موجه ی کلیه همه علوم می شود حُجج شرعی هیچ کس نمی تواند بگوید این دارو را من خودم کشف کردم راه مصرف هم خودم می دانم خیر، خودت کشف کردی به عنایت الهی بود راهش هم او باید نشان بدهد پس ما به نحو سالبه ی کلیه هیچ مطلبی در علوم نمی یابیم مگر اینکه شریعت آنجا حضور فعال دارد کار خداست و حکم خدا این مجموعه، این کل به صورت کلمات الهی در آمده فرمود این قابل عوض شدن نیست کسی بتواند عوض بکند، کم بکند، زیاد بکند این چنین نیست شما در فضای شریعت دارید زندگی می کنید حالا یا قبول یا نکول آن مختارید ما ممکن است عالم سکولار باشد، بدتر از سکولار ملحد باشد بله این ممکن است همین آیه ای که بعد از این جمله ی «وَاصْبِرْ» می خوانیم این است که «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱۹) اما ما در فضای دانشگاه، دانشگاه را دانش تأمین می کند چیزی داشته باشیم که غیر اسلامی باشد، سکولار باشد اصلاً وجود ندارد زیرا در تمام صفحات علمی دانشگاه این دانشها می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد ما در حوزه ی علمیه وقتی تفسیر بحث می کنیم می گوئیم خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت خب اگر تفسیر می شود علم اسلامی فیزیک هم می شود اسلامی دیگر او می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، ما می گوئیم خدا چنین گفت، خدا چنین گفت اگر او اسلامی تر از ما نباشد مثل ماست منتها او راه خودش را نمی داند او قدر خودش را نمی داند این خیال کرده صحنه ی آفرینش صحنه ی طبیعت است و عقل هم برای خودش است هم عقل را مصادره کرده که وسیله ی علم است، هم معلوم را از مبدئش جدا کرده خلقت را طبیعت کرده، عقل را که «مما ألهمه الله» است بشری دانسته خطرش به همین روز در آمده شده دانشگاه دیگر می گویند علم مگر اسلامی و غیر اسلامی دارد اینها خیال می کنند دین فقط در ادله ی نقلی خلاصه می شود و خیال می کنند اگر فیزیک است در آیه یا روایت باید فرمول بدهد و گرنه اسلامی نمی شود این به معرفت شناسی برمی گردد در بخشهای تجربی که احیاناً به جریان اصحاب کهف نقدی وارد کردند این را مستحضرید از نظر معرفت شناسی اندازه ی تجربه خیلی محدود است تجربه حوزه ی خاص خودش را دارد همیشه زبان اثبات دارد زبان نفی ندارد یعنی در علوم تجربی مستحضرید که جزم بسیار کم است در ریاضیات البته جزم فراوان است اما در علوم تجربی جزم بسیار کم است غالب مسائلش در حد نود درصد، هشتاد درصد، ۹۵ درصد و اینهاست البته جریان ریاضی البته مسائل صددرصد هست و غیر از صددرصد هم نمی پذیرد در مسائل تجربی همیشه لسانش لسان اثبات است یعنی یک طیب تجربه کرده است که با فلان دارو فلان بیماری در شرایط خاص درمان می شود این می شود علم اما راه دیگری نیست، داروی دیگری نیست، عصاره ی گیاه دیگری در عالم یافت نمی شود این را که او تجربه نکرده فوق ذلک کله دعا اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، صمله ی رجم اثر ندارد، کرامت اولیا اثر ندارد آنکه تجربه نکرده این زیر پوششش تجربه آن در نمی آید این گرفتار مغالطه است این یک جامه ی یک متری در بر کرده می خواهد به اندازه ی آسمان و زمین فتوا بدهد تجربه یک ابزار مخصوصی است و این ابزار مخصوص فقط در حوزه ی خودش حجت است هرگز تجربه لسان نفی ندارد نمی تواند بگوید که ما همیشه تجربه کردیم که بله بچه از پدر و مادر متولد می شویم اما چندین قرن است که بوعلی نقل کرده شبیه سازی کردند الآن دارند شبیه سازی می کنند ما خیال

می کنیم یک چیز جدیدی است یا بر خلاف خلقت است خیر، ما آنکه دیدیم برابر عادت همین است که از پدر و مادر متولد می شود اما چیزهایی که ندیدیم که با تجربه نفی نمی شود و حال اینکه تجربه نکردیم تجربه یک راه باریک مبدأ و منتهای محدود و مشخص دار است آن علوم متعارفه است که حرف اول و آخر را می زند نه مقدمات تجربی، با مقدمات تجربی انسان به یک نتیجه ی محدود می رسد و علوم طبیعی با تجربه کار می کنند این اگر بگوید دعا اثر دارد می گوئیم مربوط به تو نیست، بگوید نفی می کنم مربوط به تو نیست، بگوید شک می کنم مربوط به تو نیست اگر وارد حوزه ی کلام شدی بله این حرفها، حرفهای متکلمان است که در حوزه ی کلام بحث می شود معجزه اثر دارد یا نه، کرامت اثر دارد یا نه، صدقه و صلّه ی رحم اثر دارد یا نه آنجا جای اثبات است یا جای نفی است یا جای شک.

ص: ۵۵۵

- ۱- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۶.
- ۲- (۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴.
- ۳- (۷) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.
- ۴- (۸) . سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.
- ۵- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.
- ۶- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.
- ۷- (۱۱) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴.
- ۸- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱.
- ۹- (۱۳) . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۲.
- ۱۰- (۱۴) . الکافی، ج ۱، ص ۳۱.
- ۱۱- (۱۵) . الکافی، ج ۱، ص ۴۳.
- ۱۲- (۱۶) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۶.
- ۱۳- (۱۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۹.
- ۱۴- (۱۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۶.
- ۱۵- (۱۹) . سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.
- ۱۶- (۲۰) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۱۷- (۲۱) . سوره ی علق، آیه ی ۵.
- ۱۸- (۲۲) . سوره ی الرحمن، آیات ۱ _ ۳.
- ۱۹- (۲۳) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۷) وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (۲۸)»

بعد از اینکه جریان اصحاب کهف را آن مقداری که لازم بود بیان فرمود و چیزهایی که اثباتش آسان نیست یا مؤثر نیست آنها را ذکر نفرمود نظیر آنچه که قرطبی در تفسیر خود آورده که اصحاب کهف بعد از آن بیداری دوباره رقود و خوابی داشتند تا زمان ظهور حضرت مهدی (سلام الله علیه) اینها در خواب اند اثبات این مطالب آسان نیست اولاً و خیلی هم مؤثر نیست ثانیاً، بعد از اینکه آن مطالب لازم را بیان فرمود این اصل کلی را ارشاد کرد که [قرآن] «وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» کلمات الهی چه در تکوین و چه در تشریح قابل تغییر نیست چون «أحسن ما یمكن» است و اگر در تکوین بدایی حاصل می شود یا در تشریح و تدوین نسخی رخ می دهد باز گشت نسخ به تخصیص زمانی است از یک سو، باز گشت بدا به ایدا و اظهار بعد الاخفاست از سوی دیگر و هر دو جزء سنن الهی اند یعنی جامعه را در هر عصر و مصری با شرایط خاص اداره کردن این جزء سنن الهی است قهراً در شریعت و منهاج تحوُّلی رخ می دهد که مربوط به طبیعت است ولی درباره ی دین که مربوط به فطرت است تغییر پذیر نیست فرق بین طبیعت و فطرت هم در بحثهایی که ذیل آیه ی «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَأِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) گذشت ارائه شد آنجا ذات اقدس الهی بدن انسان را به طین و طبیعت اسناد می دهد و روح انسان را به فطرت و به خودش منسوب می داند باز هم آیاتی از این قبیل هست که جریان فطرت و طبیعت را در کنار هم ذکر می کند در آنجا ممکن است بعضی از مطالبی که قبلاً گذشت باز گو بشود بنابراین تغییر در کلمات الهی چه کلمات تکوینی، چه کلمات تدوینی راه ندارد و خود نسخ و بدا هم جزء سنن هست و باید باشد و جزء احسن سنین خواهد بود. اما تفسیر به رأی چه در آیات، چه در روایات این ممکن است یعنی عده ای قرآن کریم را _ معاذ الله _ به میل خود معنا بکنند روایات را به میل خود معنا بکنند، تفسیر به رأی چه در قرآن چه در روایات هم امکان دارد و هم وقوع پیدا کرده است تغییر در روشها و هنجارها هم امکان دارد هم وقوع پیدا کرده است حتی در برخی از روایات از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید در اثر تبلیغات سوء گاهی ممکن است مردم امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، گاهی ممکن است به جایی برسد که به جای امر به معروف و نهی از منکر امر به منکر و نهی از معروف بکنند گاهی هم ممکن است به جایی برسد که معروف، منکر بشود نزد عده ای و منکر، معروف بشود همه ی اینها ممکن است و اشراط ظهور حضرت را یعنی علائم ظهور وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) را که در روایات می خوانیم می بینیم این مسائل مطرح است و اگر احیاناً گفته می شود که وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) که ظهور کرد دین جدیدی، آیین جدیدی، مکتب جدیدی ارائه می کند نه یعنی _ معاذ الله _ قرآن تحریف می شود و حضرت قرآن اصلی را برمی گرداند همان دین هست، همان سنت هست ولی چون عده ای به میل خود تفسیر کردند و عده ای هم عمل نکردند «بَيِّدَ فَرِيقٌ مِّنْ

الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۲) آنچه که در جامعه شهرت پیدا کرده است بر خلاف چیزی است که اسلام فرموده نظیر اینکه انقلاب اسلامی که ظهور کرد بسیاری از افراد از احکام و حکم اسلامی باخبر نبودند و خیال کردند این یک چیز جدیدی است آن روز که آن مرد می گفت اسلام افیون جامعه هست او که از نهج البلاغه و قرآن خبر نداشت او مساجدی را می دید که چند سالمند در آن به سر می برند دین را در همان مسجد سالمندان که شبیه سالن سالمندان و خانه ی سالمندان بود می دید می گفت دین افیون است اما وقتی انقلاب شد و امام قیام کرد و مردم مبارزه کردند و اسلام راستین را نشان دادند معلوم شد که اسلام عامل پویایی و حرکت است نه عامل افیونی و مانند آن، بنابراین اگر کسی بی خبر بود می گوید این یک دین جدیدی است باید گفت شما از اسلام خیر نداشتید نه اینکه این یک اسلام جدید است روش مردم بیانگر اسلام نیست خود قرآن که تبیان کلّ شیء است به بهترین وجه خودش را معرفی می کند بنابراین تبدیلی در کلمات الهی نخواهد بود و وجود مبارک پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) با این آیه البته مستحضر بودند به آیات قبل با این آیه هم آگاه تر شدند و به دیگران هوشیاری دادند که غیر از خدا پناهگاهی نخواهد بود «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا».

ص: ۵۵۶

۱- (۱). سوره ی ص، آیات ۷۱ _ ۷۲.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱.

اما جریان اینکه هر کسی هر برداشتی داشته باشد حق است بر اساس هرمنوتیک این سخن ناصواب است برای اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کتابی را نوشت در اختیار مردم قرار نداد تا هر کسی برابر ظواهر برداشتی داشته باشد بلکه مأمور بود این کتاب را که تبیان است روشن تر کند روشن تر کردن این کتاب هم با فعل بود، هم با قول بود، هم با تقریر تقریباً در حدود ۲۵۰ سال این چهارده معصوم (علیهم الصلاه و علیهم السلام) در بین مردم زندگی می کردند قرآن را معنا می کردند برابر قرآن عمل می کردند، نقطه ضعفهای مردم را تبیین می کردند می گفتند این مخالف قرآن است فلان کار موافق قرآن. جریان قرآن نظیر کتابی نیست که یک مؤلف تدوین کرده باشد آن وقت دیگران هر کس برابر پیش فرضهایی که دارد یک برداشت خاصی داشته باشد اینها این طور نبودند اینکه وجود مبارک پیامبر مأمور به تبیین بود سیره ی او نشان می دهد که چگونه قرآن را تبیین می کند فرمود: «يَهْدِيكُمْ» (۱)، «يُبَيِّنُ لَكُمْ» (۲)، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۳) این تنها راهش تدریس نبود حضرت در مسجد آیات الهی را تلاوت می کرد برای آنها معنا می کرد آنها از معانی آیه باخبر بودند بعد می رفتند صحنه ی عمل اگر جریان عبادت بود می گفت این نمازی که در قرآن گفته شد «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (۴) ببینید من چگونه نماز می خوانم ارکان نماز چیست؟ اجزای واجب نماز چیست؟ اجزای مستحب نماز چیست؟ رکوع و سجود چیست اینها را ببینید و عمل کنید «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» با مردم مکه می رفت می فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» (۵) با مردم به جبهه و جنگ می رفت جریان جبهه و جنگ را تبیین می کرد دوباره مردم را برمی گرداند به مسجد می فرمود آنجا به فلان دستور عمل کردید نتیجه گرفتید آنجا به آن دستور عمل نکردید ضرر کردید اگر وجود مبارک پیامبر معلم بود، اگر وجود مبارک پیامبر مبین بود نه یعنی مدرّس بود یعنی مبین بود با فعلش تبیین کرد، با قولش تبیین کرد، با تقریرش تبیین کرد ۲۵۰ سال این چهارده معصوم با جامعه بودند و قرآن را با قول و فعل و تقریرشان تبیین کردند همه می

گفتند «صلوا كما رأيتموني أصلي» یا «صوموا كما رأيتموني أصوموا» و مانند آن، این تبیین عملی جا برای شبهه نمی گذارد محکّمات قرآن هم که خودش را روشن کرد بعضی از آیات مبین بعضی دیگرند این طور نیست که با ظواهر محض تکیه کند در بسیاری از مسائل حساس اسلامی تعبیر قرآن کریم این است که «لَا رَيْبَ فِيهِ» (۶) این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که اصطلاح قرآنی است همان بالضروره ای است که در علوم عقلی مطرح است وقتی گفتیم «الأربعه زوج» خواستیم این قضیه را جهت بدهیم این را موجه کنیم می گوئیم بالضروره، اگر گفتیم «زید قائم» خواستیم این قضیه را جهت بدهیم آن را موجه کنیم می گوئیم «زید قائم بالامکان» اما وقتی خواستیم بگوئیم «الأربعه زوج» نمی گوئیم «الأربعه زوج بالضروره» این بالضروره ای که در علوم عقلی است همان «لَا رَيْبَ فِيهِ» است که در اصطلاح کتاب و سنت است یعنی هیچ تردیدی در آن نیست اگر سخن از ظواهر و ظنون باشد این دیگر «فيه ريّب»، «احتمال» و مانند آن، خطوط کلی قرآن «لَا رَيْبَ فِيهِ» است، خطوط کلی سنت «لَا رَيْبَ فِيهِ» است جایی برای شبهه نگذاشتند بنابراین اگر کسی این مسیر را طی کرد مانند علما و فقها و حکمای الهی اینها گاهی ممکن است چون معصوم نیستند اشتباه بکنند گاهی هم به مقصد می رسند اینجاست که «للمصيب أجران و للمخطيء أجر واحد» اما اگر کسی این مسیر را توجه نکرده، سیره متشرّعه را توجه نکرده، این سیره ی علما را بررسی نکرده، این ارزیابی ۲۵۰ ساله ی چهارده معصوم (علیهم السلام) را نگاه نکرده آمده گفته که این قرآن ساخت خود پیغمبر است _ معاذ الله _ من قرائتم این است بر اساس هرمنوتیک من برداشتم این است که او مثل زنبور عسل تولید می کند خب این معلوم است که نه موافق با محکّمات قرآن است نه موافق با سیره است نه مطابق با این ۲۵۰ سال عمل کردن اهل بیت است نه موافق با سایر روایات است و مانند آن و اگر گفته می شود اختلاف قرائات برای هر کسی معتبر است آن سخن حق است اما برای کسانی که در این مسیرند الآن صاحب جواهر و شیخ انصاری (رضوان الله علیهما) هر کدام نظری دارند یا فلان مرجع با مرجع دیگر اختلاف نظر دارند اختلاف اینها در حواشی و فروع جزء است قبلاً هم به عرضتان رسید الآن این رساله ی عملیه که بیش از هزار مسئله است در عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و جوامع را با همین می شود به خوبی اداره کرد اختلاف فتوا را شما می بینید از اعصار گذشته تا الآن در چند فرع جزئی است این را نمی گویند اختلاف قرائت در بسیاری از خطوط کلی موافق اند، در بسیاری از مسائل اخلاقی موافق اند، در بسیاری از مسائل معاملاتی موافق اند اما کسی بیاید اصلاً زیر همه ی اینها را آب بیند بگوید شما قرائتان این است که این کتاب را خدا به پیامبر داد من قرائتم این است که این کتاب ساخت خود پیامبر است _ معاذ الله _ این سخن از هرمنوتیک و اختلاف قرائت و اختلاف برداشت و اینها نیست پس بنابراین سخن از ظنی بودن هم نیست کسی به ظن عمل نمی کند ظن باید به یقین قطع بشود اینکه آن بزرگوار گفت «ظنیه الطريق لا- تنافی قطعیه الحکم» همین است مگر می شود آدم به مظنه عمل بکند، مگر می شود گمان را عامل عمل به دین بدانند این گمان را باید به جایی بند کرد باید به دلیل قطعی برسیم که آن دلیل قطعی می گوید این مظنه حجت است و گرنه ظن را که به ظن نمی شود بسنده کرد، مظنه را به مظنه نمی شود اسناد داد تا ظن به یقین نرسد و دلیل قطعی بر حجیت این مظنه نداشته باشیم نمی توانیم عمل بکنیم بنابراین اگر اختلاف قرائت هست فضای خاصّ خودش را دارد مثل اینکه این مراجع همه یکدیگر را تعدیل می کنند می گویند آن عمل برای آن آقا حجت است و معذّر هم هست این عمل برای این آقا حجت است و معذّر هم هست و اگر اختلاف عملی را به بار نیاورد ممکن است احدهما در نماز به دیگری اقتدا بکند پس بنابراین ظنون باید به یقین برگردد نمی شود به خود ظن عمل کرد باید بر اساس «ظنیه الطريق لا- تنافی قطعیه الحکم» پایگاه اصلی پیدا کرد یک، خطوط کلی که قرآن کریم از آنها به عنوان «لَا رَيْبَ فِيهِ» یاد می کند آنها را ارزیابی کرد دو، محکّمات کتاب و سنت هم مشخص بشود سه، عمل ۲۵۰ ساله ی این چهارده معصوم (علیهم السلام) تکیه گاه مهم باشد چهار، آن نقل را با این فعل هماهنگ کرد و نتیجه

گرفت پنچ، و مانند آن. اما درباره ی اینکه می شود بعضی از کارها را مثلاً انسان بگوید من این طور برداشت کردم فلان شخص این طور برداشت کرد اشاره شد به اینکه اگر در مسیر باشند عیب ندارد اما اگر نه، در مسیر نباشند با خطوط کلی موافق نباشند این درست نیست پس بنابراین « لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا » (۷) حالا- باز مطالب دیگری هم که ممکن است به مناسبتهایی که در پیش است یکی پس از دیگری مطرح بشود.

ص: ۵۵۷

-
- ۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۲۶.
 - ۲- (۴) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.
 - ۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
 - ۴- (۶) . بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۷۹.
 - ۵- (۷) . عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۵.
 - ۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.
 - ۷- (۹) . سوره ی کهف، آیه ی ۵۸.

اما اینکه گاهی احياناً گفته می شود که مثلاً در فلان کشور این خاها بود نظیر افغانستان و اینها مستحضرید که ایران یک کشور سلطنتی یا کشور پادشاهی نبود که یک سلطان داشته باشد، یک پادشاه داشته باشد امپراطوری بود که از او به شاهنشاهی یاد می کردند این تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی از اینجا حکایت می کند و کشور شاهنشاهی مرز شمالی اش، مرز شرقی و غربی اش، مرز جنوبی اش هم مشخص بود اما ما باید طرزی حرف بزنیم که غائله ای به پا نشود بزرگواری یک سخن صحیح تاریخی گفته اما مدتها زمینه برای بهانه جویان فراهم شده ما اگر بحث تاریخی را به حساب روز بیاوریم این مشکلی ایجاد می کند افغانستان قبلاً چه بود؟ بحرین قبلاً چه بود؟ آذربایجان قبلاً چه بود؟ آن هفده شهر قبلاً چه بود آن می شود بحث تاریخی اگر کسی این را طرح بکند مدتها برای مسئولین محترم زحمت ایجاد می کند با اینکه آن بزرگواری سخن حقی گفته است غرض این است که مسائل تاریخی را نباید با مسائل دیگر مخلوط کرد.

اما آنچه که در آیه «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» آمده این است که عده ای به وجود مبارک پیامبر پیشنهاد دادند نه تنها به پیامبر اسلام به انبیای قبلی هم پیشنهاد می دادند که شما باید این افراد مستضعف، افراد فقیر و تهیدست را از اطراف جدا کنی، دور کنی ما با اینها نمی توانیم یکجا بنشینیم تا ما بیاییم ما اگر خواستیم در محافل تو شرکت کنیم خواستید در محافلت شرکت کنیم این فقرا را باید برداری این را به حضرت نوح گفتند، به انبیای دیگر گفتند، به وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم این پیشنهاد را دادند. در جریان حضرت نوح ذات اقدس الهی قصه اش را در سوره ی مبارکه ی «هود» به این صورت بیان فرمود آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «هود» که قبلاً بحث گذشت این است «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» یعنی قوم نوح «مَا تَرَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَكَ أَتْبَعِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ» یک سلسله ارادل و اوباش به شما اقتدا کردند این اوباش هم چند بار در نماز جمعه، غیر نماز جمعه معنا شده اوباش الآن بار سوم است، مقطع سوم است که در کلمات اجتماعی مطرح می شود اول یک اصطلاح حدیثی بود بعد وارد کلام شد بعد وارد مسائل اجتماعی شد ارادل که خب عربی است این اوباش هم جمع وَبَش و وَبَش است این چرکهای روی ناخن، این سفیدیهای روی ناخن را می گویند وَبَش اوباش یعنی چرکهای دست. در حدیث این کلمه اول به کار رفت بعد وارد فن کلام شد شما می بینید در شرح مقاصد تفتازانی می گویند «قالت الاشاعره كذا، قالت المعتزله كذا، قالت الاوباش كذا» این اوباش یعنی آنهایی که طرز تفکر مستقیمی ندارند از حدیث به علم کلام آمد از علم کلام هم به مسائل اجتماعی راه پیدا کرد می گویند ارادل و اوباش چنین گفتند آنها اوباش را به کار نبردند گفتند ارادل دورت جمع شدند همین افراد رذل و فرومایه قرآن کریم فرمود اینها فروتن هستند نه فرومایه، اینها متواضع اند نه فرومایه ما هرگز اینها را رها نمی کنیم شما می خواهید بیایید می خواهید نیاید این را ذات اقدس الهی به وجود مبارک نوح فرمود، فرمود پیشنهادهای اینها را نپذیرد آنها گفتند: «مَا تَرَكَ أَتْبَعِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا تَرَكَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ بَلْ نُنْظِقُكُمْ كَادِبِينَ» بعد از اینکه این پیشنهاد را دادند وجود مبارک نوح به دستور الهی فرمود: «يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلْ مُكُومَهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ * وَيَا قَوْمِ لَا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا» (۱) من این مؤمنین را که ترک نمی کنم «إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» من اگر اینها را ترک کنم اینها در قیامت با خدای سبحان ملاقات می کنند و از من انتقام می گیرند کیفر می طلبند، اعتراض می کنند من چه حق دارم این مؤمنین را ترک کنم؟ «وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ * وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ» (۲) مگر خدای ناکرده من این فقرا را طرد کنم چه کسی به داد من می رسد من از خدا و انتقام الهی نجات می دهم مگر می شود ما اینها را طرد کنیم این سخنی بود از دیرزمان به انبیا می گفتند قبلاً در سوره ی مبارکه ی

«انعام» این مسئله گذشت که ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۵۲ به این صورت فرمود، فرمود: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» مبدا اینها که صبح و شام به یاد خدا هستند اینها را رها کنی اینها حافظ دین اند، اینها مسلمان اند، اینها اهل معنا هستند «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ» خب این فقرا را طرد کنی این ظلم است به حال اینها دیگران که توانگرند می خواهند بیایند می خواهند نیایند همین معنا را که در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت در سوره ی مبارکه ی «هود» گذشت و اختصاصی هم به پیغمبری دون پیغمبر دیگر ندارد در سوره ی مبارکه ی «کهف» یعنی محل بحث فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» اولاً- اینها خلیهایشان امکانات ساده ای داشتند برخیا از همه ی زندگی شان گذشتند با دست خالی آمدند صُفَّهُ نشین شدند در ایوان مسجد مدینه سکونت کردند اینها که فقیر نبودند که البته بعضیها مشکل مالی داشتند اما یک عده در مکه خانه داشتند یک زندگی ساده ای داشتند به عشق اسلام اینها هجرت کردند اینها وقتی می خواستند هجرت کنند اموالشان تقریباً مصادره می شد نه تنها اموال غیر منقول را کسی از اینها نمی خرید تا نقد کنند بیایند مدینه خانه بخرند بلکه اموال منقول آنها را هم نه کسی می خرید نه اجازه می داد اینها جابه جا کنند اینها با دست خالی از مکه آمدند مدینه که دین را حفظ بکنند چه کسی اینها را تحریک کرد که بروید؟ آیه ای که خدای سبحان نازل کرده فرمود: «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» فرمود خیلی حریص و آزمند نباشید آدم همیشه که نمی تواند مثل موش زندگی کند یا مثل مور زندگی کند مقداری هم مثل بلبل زندگی کند، هزارستان زندگی کند مگر این پرند ها آذوقه شان را تأمین می کنند این موش است که زیرزمین آذوقه و انبار دارد، این مور است که آذوقه و انبار دارد فرمود فرق نمی کند آن موش و موری که آذوقه شان را ذخیره می کنند خدا رازق است، این بلبلی که اهل پس انداز نیست خدا رازق است «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ» که لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» اهل ذخیره نیست «اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» (۳) وقتی این آیه نازل شد خب همین مؤمنین گفتند خدای مکه خدای مدینه هم هست دیگر آنکه ما را در مکه روزی می دهد در مدینه هم روزی می دهد اینها برای حفظ دینشان با دست خالی از مکه آمدند مدینه شدند مهاجر، آن وقت آن انصار جزء عربهایی بودند که مانند سایر اعراب از سوسمار نمی گذشتند و کارشان غارتگری بود آمدند «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَّاصَةٌ» (۴) این طور اهل ایثار شدند حقوقشان را، ممکناتشان را، وسایل رفاهی خودشان را با اینکه به آنها احتیاج داشتند به همین مهاجر می دادند هم ذات اقدس الهی به آن آیه گفت شما بلبل گونه زندگی کنید چرا موش منش هستید چرا مورمنش هستید مثل او باشید خب او آزاد است دیگر مگر او از فرط بی روزی می میرد چون ذخیره نکرده خدا به او روزی نمی دهد؟ شما هم بروید همان جا خدا به شما روزی می دهد این آیه «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» باعث هجرت مهاجران شد از مکه به مدینه، آن آیه «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» که درباره مردم مدینه است و قرآن در سوره ی «حشر» با جلال و شکوه از مردم مدینه یاد کرد که «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» (۵) آنها را ساخت همین عرب بودند که بالأخره با راهزنی زندگی می کردند الآن شدند «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَّاصَةٌ» به پیغمبر فرمود اینها قابل تربیت اند، اینها حافظ دین اند، اینها مربی دین اند، اینها حامی دین اند اینها را نران حالا آنها می خواهند بیاید می خواهند نیایند «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» اینها صبح نمازشان را می خوانند، در عشا نمازشان را می خوانند اگر گفتند صبح و شام کنایه از دوام است اینها دائماً به یاد خدا هستند، «هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۶) هستند، همیشه به یاد حق اند اگر کسی در شبانه روز گناه نکند معلوم می شود دائماً به یاد حق است یاد حق بودند این است که انسان را از معصیت باز دارد فرمود اینها «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» اینها نمی خواهند ریاضت بی جا داشته باشند اینها لوجه الله این دین را حفظ می کنند و از لذایذ می گذرند. آن بیان لطیفی که اهل معرفت داشتند سیدناالاستاد مرحوم

علامه (رضوان الله عليه) همان بیان را در مواردی دارند که یکی از آن موارد ذیل همین آیه سوره ی «کَهْف» ذیل «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» است فرمود وجه چیزی که «يتوجه به الأولياء» و مانند آن. ما با اسمای حسناى الهی روبه رو هستیم اگر خواستیم با خدا سخن بگوییم با الله با رحمان با رحیم با حی با قیوم با امثال ذلک کار داریم این الفاظ را می‌گوییم یک، معانی اش در ذهن ما هست دو، این معانی را نمی‌پرستیم سه، این معانی را حاکی مصداق خارجی می‌دانیم چهار، از مصداق خارجی خبری نداریم پنج، فقط می‌دانیم هست و این معانی خدا نیست الله مفهومی است حاکی آن ذات این الله که مفهوم است به حمل اولی الله است به حمل شایع مفهوم ذهنی است که انسان آن را درک می‌کند در حوزه ی نفس انسان جا می‌گیرد و مانند آن. این مفاهیم حاکی از آن مصداق است ما اجمالاً یقین داریم مصداقی در خارج هست اما آن چیست او به ذهن نمی‌آید او که ماهیت نیست اگر ماهیت بود آنچه را که ما می‌فهمیدیم عین همان شیء خارجی است الآن درخت یا فلان حیوان، جانور یا فلان معدن اینها ماهیت اند کاملاً به ذهن می‌آیند آن کسی که مهندس کشاورزی است واقعاً درخت را می‌فهمد لذا همه ی بیماریهای درخت را تشخیص می‌دهد، راه قلم کاری را می‌داند، راه بوستان سازی را می‌داند، انحای کود را تشخیص می‌دهد، بیماریهای درخت را تشخیص، درمانهای درخت را هم تشخیص می‌دهد این آقای مهندس کشاورزی حقیقت درخت را فهمیده حالا ممکن است بعضیها متوجه نشوند ولی بعضیها می‌فهمند در معدن شناسی این طور است، در هواشناسی این طور است، در زمین شناسی این طور است، در ستاره شناسی این طور است، علوم این طور است اما اگر ماهیت نبود و مفهوم بود از حقیقتی ما مفهوم گرفتیم نه ماهیت، نه مفهوم به خارج می‌رود نه خارج به ذهن می‌آید هم انقلاب مفهوم محال است هم انقلاب خارج محال، ماهیت در هر دو وعاء وجود دارد یعنی هم در ذهن می‌آید و هم در خارج آن بزرگوار که گفت «للشیء غیر الکون فی الأعیان*** کون بنفسه لدی الأذهان» آن درباره ماهیت است که واقعاً انسان به واقعیت اشیا راه پیدا می‌کند در بخش ماهیت، مفهوم را که انتزاع کرد شناخت مفهوم هرگز به خارج نمی‌آید و خارج هم هرگز به ذهن نمی‌آید ذات اقدس الهی حقیقتی است نامتناهی یک، و بسیط دو، اگر حقیقتی نامتناهی بود و بسیط بود جزء ندارد تا ما بگوییم ما به اندازه ی خودمان او را می‌شناسیم لذا آن هویت محضه به هیچ وجه تحت ادراک کسی نمی‌آید اما اسمای حسناى او که بیانگر او هستند به عنوان وجه الله آنها را هر کسی به اندازه چون اسمای حسنا تعیناتی اند کسی خدا را از راه علم می‌شناسد، کسی خدا را از راه قدرت می‌شناسد در هویت مطلقه نه تنها این مصداقاً عین هم اند، مفاهیم هم آنجا عین هم اند چگونه مفهوم عین هم می‌شود ولی مترادف نمی‌شود یک بحث خاص خودش را دارد آنجا هر چه هست یک نور نامتناهی است و لاغیر بیان لطیف سیدنا الاستاد را مراجعه کنید در ذیل همین «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» بعد از اینکه وجه الله را معنا کردند اسمای الهی را اشاره کردند فرمودند: «وَأَمَّا الذَّاتُ الْمُتَعَالِيَةُ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهَا» (V) به گنه ذات کسی راه ندارد کُنْهِش با بعضی یکی است نمی‌شود گفت که ما به کنه ذات راه نداریم ولی به مقدار خود خدا را می‌شناسیم خب او مقدار ندارد او کُنْهِش با بعضی یکی است او اولش با آخر یکی است، او ظاهرش با باطن یکی است، او جلالش با جمال یکی است یا همه یا هیچ همه فقط برای خودش است سهمی برای ما نیست برای کسانی که در این رشته کار کردند یک امر بین الرشیدی است که ذات الهی در دسترس احدی نیست و اینکه احیاناً گفته می‌شود هر کس خدا را به اندازه ی خود می‌شناسد در بحثهای قبل هم داشتیم تشبیه می‌کنند تشبیه معقول به محسوس مثل اینکه آفتاب وقتی در برابر آینه ها قرار می‌گیرند آفتاب با تمام حقیقت خودش را نشان می‌دهد منتها این آینه به اندازه ی خود آفتاب را به ما نشان می‌دهد نه اینکه این آینه رفته بالا به اندازه ی خود معرفت گرفته یک وقت است کسی کنار اقیانوس می‌رود یک کاسه دستش است می‌گوید من به اندازه ی کاسه از این اقیانوس آب گرفته این صحیح است بر اینکه اقیانوس مرکب است اجزا دارد کناره و کنار او غیر از سطح اوست، سطح او غیر

از عمق اوست می شود از یک گوشه اش یک ظرف آب گرفت اما ذات اقدس الهی که این چنین نیست جزئی داشته باشد، سطحی داشته باشد، ظاهری داشته باشد غیر از باطن، باطنی داشته باشد غیر از ظاهر اگر بسیط الحقیقه بود، بسیط محض بود نمی شود گفت من قدری از خدا را شناختم بنابراین اگر قدری هست چون خدای سبحان با تمام هویت تجلی کرده است این شخص که آینه ی معرفتی در دست اوست در حوزه ی خودش نه در حوزه ی خدا، خدا را به اندازه ی خود می شناسد نه اینکه رفته بالا- مثل اقیانوس از خدا به اندازه ی خودش معرفت گرفته باشد فرمود «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این جمله را حتماً مراجعه کنید که تعبیر لطیف سیدناالاستاد این است که «وَأَمَّا الذَّاتِ الْمُتَعَالِيَةِ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهَا» به ذات احدی راه ندارد با اسمای حسنا، اسمای حسنا را هم در آن روایت نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید خلق کرده آنجا فرمود که مبادا کسی اسما را عبادت کند این می شود شرک، الحاد اسما را با مسما بخواد عبادت کند می شود شرک بلکه اسما را حاکی قرار می دهد آن محکی که بالاجمال برای ما معلوم است همان معبود ماست و همان خالق ماست و همان مقصود ماست و مانند آن «وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» فرمود مبادا چشمت از اینها منسلخ بشود برخیا گفتند که خود «عدی»، «یعدوا» متعدی است یعنی تعدی کرده، تجاوز کرده باید «عینیک» گفته بشود نه «عیناک» اما این قرائتی که معروف است درست هم هست و آن این است که چشمت تجاوز نکند مبادا چشم صرف نظر کنی چشم پوشی کنی اینها را نبینی سرمایه دارها را ببینی این کار را نکن «لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ» یعنی چشمانت عداوت نکند نه عداوت یعنی دشمنی، یعنی تعدی نکند چشمت از فقرا تعدی نکند به طرف اغنیا که آنها را ببیند و اینها را نبیند و منظور تو از چشم پوشی از تهیدستان و چشم اندازی به توانگران این باشد «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آن کار را نکن. در بخشهای دیگر فرمود به این سیمت نگاه نکن «لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۸) در این آیه سوره ی مبارکه ی «کهف» فرمود چشمانت از تهیدستان جدا نشود در آن بخشهای دیگری که در سایر سوره هست به خواست خدا خواهد آمد این است که سرمایه ی سرمایه دارها را، زر زراندوزان را نگاه نکن «لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هم از این طرف نهی کرده هم از آن طرف نهی کرده، هم فرمود از فقرا چشم پوشی نکن، هم فرمود نسبت به زراندوزی زراندوزان چشم اندازی نکن تعبیر لطیفی که مربوط به آن آیه است این است که فرمود این شکوفه است اصلاً دنیا برای کسی میوه نمی دهد می خواهد قیامت و بهشت شما غالب این سرمایه دارها را که می بینید اینها بین حفظ موجود و طلب مفقود در فشارند این عذاب قبر است برای ما قبل از اینکه بمیرند یک عذاب درونی دارند تمام تلاش و کوشش شان این است که آنچه دارند حفظ بکنند آنچه ندارند فراهم بکنند بین این دو جدار پرس شده اند بین حفظ موجود و طلب مفقود هنوز به موجودیت موجود نرسیدند و کام نگرفتند به آن مفقود دسترسی پیدا نکردند «نودی فیکم بالرحیل» باید رخت بریندند لذا قرآن فرمود این زر و این متاع دنیا برای هیچ کس میوه نمی شود فقط شکوفه است همه ی شما کم و بیش می دانید در منطقه های سردسیر بیلاقی درخت رشد نمی کند مگر درختهای جنگلی و بی ثمر اگر یک درخت میوه ای غرس کردند این درخت میوه ای در بحبوحه ی تابستان که هوا گرم است شکوفه می دهد اما پاییز زودرس می رسد این شکوفه ها را می ریزاند همین، در این منطقه های بیلاقی سردسیر میوه به عمل نمی آید فرمود ما که اینجا را خلق کردیم اینجا شبیه منطقه های قطبی است خیلی سرد است اینجا برای هیچ کسی میوه نمی شود فقط شکوفه می شود نفرمود «لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَّا مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ ثَمْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یا «فاكهة الدنيا» فرمود: «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۹) زهر یعنی شکوفه، ازهار یعنی شکوفه ها زهرالربیع که کتاب مرحوم سید نعمت الله هست یعنی شکوفه ی بهار این زهر و زهره مثل ثمر و ثمره است که آن «تاء» برای وحدت است «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مثل ثمره است فرمود این را مطمئن باشید چه حوزه، چه دانشگاه کسی به سراغ نخودسیاه برود بخواد چه از آخوندی چه غیر آخوندی بخواد بازی در

بیاورد چیزی گیرش نمی آید بالأخره اینجا جای میوه نیست جای میوه در بهشت است اینجا جای طهارت روح است و قداست روح است و وارستگی اگر انسان این طور شد آنجا به او میوه می دهند. به هر تقدیر فرمود این کار را نکنی که «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» برای اهمیت مطلب هم جریان مؤمنان وارسته را به عظمت و جلال و شکوه ذکر کرد فرمود اینها به یاد خدا هستند «بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ» اینها به یاد خدا هستند «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این جلال و عظمت این فقرای مؤمن حالا شأن نزولش درباره ی سلمان و اباذر و اینها تطبیق کردن آن سر جایش محفوظ است مورد هم که مخصیص نیست اینها هم از مصادیق بارز این شأن نزول اند. فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ» یک، «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» دو، بعد فرمود این امرهایی است مربوط به این «تَعِدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» از اینها چشم ببوشید دیگری نگاه نکنید که «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که لهو و لعب بیش نیست یک، این زینت حیات دنیا را بخواهی بکنی دنیا را در بخشهای دیگر مشخص کرد که این شکوفه است میوه ای عاید آنها نمی شود چه رسد به تویی که بخواهی به آن سمت گرایش داشته باشی «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» این کار را نکن «وَلَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا» آنها پیشنهاد دادند که این فقرا را از مسجد بیرون کن ما بیایم فرمود می خواهید بیاید می خواهید نیاید راه برای همه باز است چرا من اینها را بیرون کنم اینها غافل القلب اند فرمود ما قلب اینها را غافل کردیم ما قبلاً مستحضرید که ذات اقدس الهی قلب همه را بر اساس «فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۰) روشن کرد قلب کسی را غافل نکرد اما وقتی کسی آن الهام الهی را نادیده انگارد و کتاب خود را وراء ظهرش بیندازد برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «صف» فرموده است با آنها عمل می کند در سوره ی مبارکه ی «صف» آیه ی پنج به این صورت فرمود، فرمود: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (۱۱) وقتی اینها زیغ و انحراف و کج روی و کج راه و بیراه روی را ادامه دادند ذات اقدس الهی هم قلب اینها را منحرف کرد انحراف قلب اینها هم نظیر اینکه «يُضِلُّ بِهٖ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهٖ كَثِيرًا» (۱۲) بعد فرمود: «وَمَا يُضِلُّ بِهٖ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (۱۳) یک امر وجودی نیست انحراف، کج روی، کج راه یک امر وجودی نیست که خدا نازل بکند به کسی بدهد ذات اقدس الهی بشر را در این صراط مستقیم آفرید و اگر اهل دیانت باشد بخواهد بلغزد خدای سبحان او را تأیید می کند اما اگر چندین بار بی اعتنایی کرده است نه ندای فطرت را گوش داد یعنی «ما الهمهم الله» را گذاشت کنار، نه ندای شریعت را از بیرون گوش داد یعنی «ما انزله الله» را گذاشت کنار آن وقت ذات اقدس الهی فیض خود را از این می گیرد وقتی فیض خود را از او گرفت او در کج راه ادامه می دهد فرمود: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (۱۴) و از اغه ی خدا هم همین است نظیر «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ» (۱۵) چیزی به عنوان ضلالت یا غفلت یا زیغ وجود ندارد تا خدا آنها را نازل کند همین که لطف خود را نداد انسان بیراهه می رود فرمود: «وَلَا تَطْعُ» من آن وجوه دیگری که مرحوم شیخ طوسی در تبيان ذکر کرد بعد مرحوم امين الاسلام طبرسي (رضوان الله عليه) ذکر کرد در کتاب تفسیرهای اهل سنت آمده است آنها تام نیست «وَلَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» او پیرو هوس خودش است «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» که درباره ی فُرُط و فَرُط و فَرُط ان شاء الله در نوبت بعد.

ص: ۵۵۸

۱- (۱۰). سوره ی هود، آیات ۲۸ _ ۲۹.

۲- (۱۱). سوره ی هود، آیات ۲۹ _ ۳۰.

۳- (۱۲). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۰.

- ۴- (۱۳). سوره ی حشر، آیه ی ۹.
- ۵- (۱۴). سوره ی حشر، آیه ی ۹.
- ۶- (۱۵). سوره ی معارج، آیه ی ۲۳.
- ۷- (۱۶). تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۲.
- ۸- (۱۷). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.
- ۹- (۱۸). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.
- ۱۰- (۱۹). سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۱۱- (۲۰). سوره ی صف، آیه ی ۵.
- ۱۲- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶.
- ۱۳- (۲۲). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶.
- ۱۴- (۲۳). سوره ی صف، آیه ی ۵.
- ۱۵- (۲۴). سوره ی فاطر، آیه ی ۲.

Your browser does not support the audio tag

«وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۷) وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفُلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطاً (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِنَّ سِرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً (۲۹)»

در آیه ی ۲۷ که فرمود کلمات الهی تبدیل پذیر نیست برهان عقلی مثل برهان نقلی اقامه شده است بر نزاهت قرآن کریم از تحریف اما این سؤال که ممکن است در آن دلیل عقلی خدشه ای وارد بشود و آن این است که درست است که اسلام آخرین دین است و وجود مبارک پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین پیامبر است و این دین باید محفوظ بماند لکن دین چون دو ثقل وزین دارد یکی قرآن و دیگری عترت ممکن است به وسیله ی روایات حفظ بشود نه به وسیله ی قرآن، اگر تنها سند قرآن بود این دلیل عقلی تام بود و چون هم قرآن مرجع است هم روایات پس دلیل و سند منحصر بر قرآن نیست اگر _ معاذ الله _ قرآن تحریف می شد باز اصل دین محفوظ بود برای اینکه روایات هست این شبهه.

پاسخ این شبهه این است که خود ائمه(علیهم السلام) مثل پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند روایاتی که از ما به شما رسیده است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد حتماً باید بر قرآن کریم عرضه بشود برای اینکه مثل قرآن کسی سخن نمی گوید و جعل نمی کند اما سخنانی مثل سخنان ما جعل می کنند روایات مجعول کم نیست این بیان نورانی از خود پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که «ستكثر على القول» افراد دروغ پرداز از من روایات نقل می کنند که مرحوم مجلس(رضوان الله علیه) یک بیان لطیفی همانند بزرگان دیگر دارد و آن این است که می فرمایند همین روایت دلیل است بر اینکه به نام پیامبر احادیث جعل کردند خواه این روایت صحیح باشد یا ضعیف، خواه صادر شده باشد خواه صادر نشده باشد دلیل است که بر پیامبر حدیثی افترا بستند زیرا اگر این روایت صحیح باشد و از حضرت صادر شده باشد خوب خود حضرت فرمود به نام من دروغ جعل می کنند اگر این روایت ضعیف باشد و صادر نباشد چون همین را از پیغمبر نقل کردند پس معلوم می شود به نام پیامبر چیزی را جعل می کنند پس این روایت دلیل قطعی است بر جعل گذشته از آن دو طایفه از نصوص که یکی مربوط به نصوص علاجیه است یکی هم مربوط به مطلق روایات که روایت وقتی حجت است که بر قرآن کریم عرضه بشود و معلوم بشود که مخالف قرآن نیست چون مخالفت قرآن مانع حجیت است موافقت قرآن شرط نیست، خوب بنابراین چون به نام اهل بیت روایات جعل می کنند چه اینکه روایات مجعول کم نیست پس این تحریف شده است تنها مرجعی که طبق برهان عقلی حتماً باید محفوظ بماند قرآن کریم است البته ادله ی نقلی فراوان دیگری هم بر صیانت قرآن از تحریف هست این مربوط به شبهه ی قبلی.

پرسش: قولی است که روایات اعتقادی را باید به قرآن عرضه کرد روایات فقهی را نه.

پاسخ: نه دیگر، همه ی روایات چون مسئله ی اطلاق و تقیید و مسئله تخصیص و اینها که مخالفت نیست این شرح و تبیین این است نصوص علاجیه را که در اجتهاد و تقلید در تعارض و نصوص بزرگان اصول مطرح کردند قسمت مهم مصرف آنها همین روایات فقهی است که در ترجیح ما چه کار بکنیم؟ غالباً فقها روایات متعارض را بر قرآن کریم عرضه می کنند آن روایتی که مخالف قرآن باشد آن را طرد می کنند آنکه مخالف قرآن نیست می گیرند نظیر «مخالفة القوم الذین جعل الرشد فی خلافهم».

اما درباره ی این کریمه که فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» عده ای افراد نظیر سلمان، اباذر و مقداد، عمار بزرگانی از اصحاب که اینها از نظر مالی ضعیف بودند ولی جزء موحدان ناب و مؤمنان خالص بودند اینها در محفل پیامبر حضور داشتند صنایع قریش و سرمایه داران مکه پیشنهاد دادند که اگر بخواهی ما بیاییم باید این فقرا را از مجلس خودت طرد کنی اینها نیابند قبلاً هم عرض شد که این تنها در زمان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود درباره ی نوح پیامبر بود، درباره ی انبیای دیگر بود وجود مبارک نوح فرمود من اینهایی که «تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ» (۱) را حق ندارم اینها را طرد کنم آن در سوره ی مبارکه ی «هود» قرائت شد در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آیه ی ۱۴۰ این هم شبیه این مضمون آمده درباره ی نوح از آیه ی ۱۰۶ به بعد سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» آنها «فَالُوا أُوْمِنُ لِمَكَ وَاتَّبِعِ الْآرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنْ حَسِبْتُمْ إِلاَّ عَلَى رَبِّي لَو تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * فَالُوا لِيْن لَمْ تَنْتَه يَانُوح لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» از زمان نوح شیخ الأنبياء (عليهم السلام) تا وجود مبارک پیامبر این مستکبران این اغنيا این مستغنيان این تفرعون را داشتند که حاضر نبودند با فقرا و افراد ضعیف یکجا بنشینند سوره ی مبارکه ی «عبس» هم نشان این استکبارمنشی بودن یک گروه است در سوره ی مبارکه ی «عبس» آمده است «عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» این ردیلت بود به وجود مبارک پیامبر پیشنهاد دادند که اگر بخواهی ما در مجلست شرکت کنیم باید فقرا را طرد کنی. ذات اقدس الهی فرمود مبدا چنین کاری بکنی با همین مؤمنین و فقرا و اهل توحید و عبادت و نماز به سر ببر «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» اینها بامداد، شامگاه نمازشان را می خوانند دائماً به یاد ذات اقدس الهی هستند مبدا از اینها فاصله بگیری دیگران می خواهند بیابند می خواهند نیابند اینها «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» هم امر فرمود «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» هم نهی فرمود که «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» چشمانت از اینها تجاوز نکند که اینها را نگاه نکنی دیگران را نگاه بکنی این کار را نکن، خب اینها صرفاً فقیر نبودند تا اینها کسی بگوید که پس خوب است که انسان با فقرا باشد خب آنها یک وقت است کسی فقیر مستکبر هم هست اهل نماز نیست، اهل عبادت نیست چنین فقرایی را ذات اقدس الهی جزء اصحاب حضرت به حساب نیاورده «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» یعنی مردان موحد و مؤمن گرچه فقیرند اینها را رها نکن.

ص: ۵۶۰

مطلب بعدی اراده‌ی وجه الله است که اینها ریا در آنها نیست کاری بکنند که دیگری ببیند می شود ریا، کاری بکنند که دیگری بشنود می شود سُمعه نه اهل ریا هستند نه اهل سمعه اند بلکه «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» اینهایی که وجه الله را می خواهند، می خواهند بمانند یک راه خوبی است حیف است که آدم هفتاد سال آن هم این طور یا هشتاد سال یا صد سال بماند چه عیب دارد که آدم در درازمدت بماند هزار سال یا بیش از هزار سال تا آنجا که ذات اقدس الهی مصلحت بداند آدم بماند این «العلماء باقون ما بقي الدهر» (۱) همین است دیگر خب ما می خواهیم بمانیم و نمیریم راه ماندنش هم این است که «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» چون اگر کسی مرید وجه الله باشد وجه الله چون مصون از زوال و مرگ است چنین انسانی هم محفوظ است این یک مطلب. مطلب دیگر اینکه انسان وجه الله را که می خواهد منظورش چیست؟ یک وقت است که می خواهد خدا به او توجه کند مشکلات او را حل کند این به فکر خویشتن خویش است بیمار است می خواهد خدا به او توجه کند بیماری اش حل بشود، فقیر است ممکن است خدا به او توجه کند فقرش برطرف بشود، جاهل است خدا به او توجه کند عالم بشود و مانند آن این کار، کار خوبی است و از خدا خواستن است اما این حد منشأ بقا نیست آنهایی که مرید وجه خدای اند می خواهند وجیه عند الله بشوند اگر وجیه عند الله شدند باقی اند مثلاً درباره‌ی وجود مبارک عیسی دارد که «وَجِيهًا فِي الْمَدِينَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۲) در این دعاها به اهل بیت (علیهم السلام) عرض می کنیم «یا وجیهاً عند الله» (۳) اینها که وجیه عند الهی اند وجیه الهی اند اینها چهره های ماندگارند اینها می مانند که «باقون ما بقي الدهر» (۴) اینها چه کار می کنند؟ اینها مظهر ذات اقدس الهی می شوند خدا کار را انجام می دهد که بحث در منطقه‌ی سوم است که منطقه‌ی ممکن است نه منطقه اول و دوم که منطقه‌ی ممنوعه است یعنی هویت مطلقه که ذات اقدس الهی است در دسترس کسی نیست آن گنه صفات ذات که عین ذات است آن هم در دسترس نیست عمده فیض خداست، وجه خداست، افاضه خداست، عنایت الهی است، کرم الهی است و مانند آن، خب آدم وجه خدا را می خواهد که وجیه عند الله بشود کاری که از ملائکه برمی آید از او بریاید ملائکه مدبرات امرند، صافات اند، زاجرات اند، نازعات اند و امثال ذلک دیگر اگر ذات اقدس الهی بسیاری از مأموریتها را به ملائکه داد نه به نحو تفویض بلکه به نحو مظهریت انسان در این حد می تواند مظهر ذات اقدس الهی بشود بگوید خدایا تو که دینت را حفظ می کنی به وسیله‌ی فرشته‌ها دینت را تأیید می کنی چه بهتر که آن دینت به دست ما حفظ بشود مرا طوری قرار بده که دینت را حفظ بکنم حالا یا با علم یا با مال یا با مبارزه بالأخره به هر وسیله‌ای که هست من حافظ دین تو باشم تو که به مردم روزی می رسانی به وسیله‌ی ابر و باد و باران و عسل و عوامل دیگر مشکلات مردم را حل می کنی به وسیله‌ی فرشته‌ها نیاز مردم را برطرف می کنی خب به وسیله‌ی ما نیاز مردم را حل بکن که ما بشویم مجرای فیض تو ما که از ابر و باد و باران کمتر نیستیم که ما که می توانیم نظیر ملائکه‌ی وسطا این حد را داشته باشیم اینها می شوند وجیه عند الله پس بنابراین کسانی که وجه الله را می طلبند یک وقت منظورشان آن است که خدای سبحان به اینها توجه کند مشکلات اینها را حل کند این کار خوبی است که دعا می کنند و از غیر خدا هم طلب نمی کنند اما این بخشی از فیض خدا را دریافت کردن است بخش دیگری این است که خود انسان وجیه عند الله بشود آن وقت منشأ برکات فراوان بشود همین زکریابن آدم که در شیخان قبر مطهرش هست این شاگرد امام رضا (سلام الله علیه) بود دیگر از اصحاب حضرت است به حضرت عرض کرد که رفقای من، دوستان من، هم درسهای من، هم بحثهای من، هم سنهای من آنها رحلت کردند اینها الآن جوانها در قم اند و من اگر اجازه بدهید از قم بیایم بیرون، وجود مبارک امام رضا به همین زکریابن آدم که قبرش در شیخان است فرمود نه، در قم باش خدا عذاب را از مردم آن منطقه به برکت تو برمی دارد همان طوری که به برکت قبر پدرم موسی بن جعفر (سلام الله علیه) از آن منطقه عذاب را برمی دارد خب این کار یک روحانی است این می شود وجیه عند الله این طور منشأ خیر و رحمت و برکت

می شود اگر این کار دیگر مخصوص امام و پیغمبر نیست دیگر بالأخره از این حد که مقدر آدم است آدم طوری باشد که حیات و ممات او منشأ برکت برای شهری باشد اینها «العلماء باقون ما بقى الدهر» (۵) اینها می شود وجیه عند الله، وجیه عند الله که شد خود وجیه عند الله شدن درجاتی دارد یک وقت است که یک سلسله علومى را یاد می گیرد به مردم منتقل می کند در بخشهای برهان، علم عقلى، علم حصولی این یک نحو وجیه الله است یک وقت نه، خودش حقیقتی را می یابد بعد به مردم منتقل می کند این مرحله ی بالاتر است یک وقت است نه، از همه ی اینها بالاتر حقیقتی را خودش مشاهده می کند که با آن حقیقت مظهر بسیاری از اسمای پر برکت ذات اقدس الهی می شود که این سه مرحله در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت آیه ی ۲۵۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» تا ۲۶۰ این سه مقطع را می رساند در آیه ی ۲۵۸ برهان وجود مبارک ابراهیم بر اینکه خدا احیا دارد، اماته دارد، مُرده ها را زنده می کند ذکر شده که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ» تا پایان برهان این یک نحوه تعلیم است که یک نحوه وجیه عند الله شدن است در این تعلیمها و مناظره ها و نظریه پردازی آیه ی ۲۵۹ این است که «أَوُ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» و گفت چگونه خدا مُرده ها را زنده می کند؟ ذات اقدس الهی اماته کرده خود او را میرانده و بعد از مدتی صد سال مثلاً زنده کرده این حقیقت مرگ را یافته، حقیقت حیات بعد از مرگ را یافته در خودش مشاهده کرده با علم شهودی بعد این معارف را به دیگران منتقل می کند این یک نحوه وجه الله، آیه ی ۲۶۰ که مربوط به خود حضرت ابراهیم است این بالاتر از هر دو مقطع است این به خدا عرض می کند خدایا مرا طوری وجیه عندك قرار بده که من بتوانم بمیرانم بتوانم احیا کنم توفیق اماته و احیا را هم به من یاد بده «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» را نه «کیف تحیی الموتی» نشان بده که من چطورى مرده ها را زنده کنم که ذات اقدس الهی به او نشان داد این کار را بکن اماته بکن بعد احیا بکن خب این سه گونه وجه الله شدن است، سه گونه «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» بودن است، سه گونه «العلماء باقون ما بقى الدهر» (۶) بودن است فرمود اینها که «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» با اینها باش مبادا صورت برگردانی دیگران را نگاه بکنی آن دیگران چندتا مشکل دارند که در جمله های بعد ذکر شده اما بودن با این مردان الهی را هم با امر ذکر فرمود «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» هم با نهی آن کار را تقبیح کرده «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اما درباره ی پذیرش طرح این مستکبران فرمود: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا» اینها کسانی هستند که مکرر گذشت «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» (۷) خدا دل اینها را مُهر کرده یا در سوره ی مبارکه ی «صف» هست که «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (۸) یا در سوره ی مبارکه ی «حشر» است که «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (۹) اینها خودشان را فراموش کردند با انسای الهی اینها کسانی هستند که «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا» (۱۰) ما بستیم رسوباتش را شما می بینید این چشمه های شفاف و صاف این سالیان متمادی می جوشند و این ریگها و سنگها که کنار همین چشمه است در اولین مقطع یا در مسیر چشمه است همچنان زلال است برخی از آنها هستند که با املاح همراه اند همین که جوشیدند اولین کاری که می کنند راه خودشان را می بندند آن سنگهایی که از چشمه های پر املاح، املاح می گیرد هم مشخص است بعضیها هستند که همین که نفس می کشند کار می کنند مثل آن چشمه هایی هستند که رسوبات زیاد دارد و راه خودشان را می بندند این چشمه هایی که می بینید سنگهای بزرگ کنارش آمده اینکه روز اول این سنگ نبود که این همین خودش بسته دیگر لذا آن زیر این سنگها دفن شده آب بود داشت می جوشید ولی چون صاف نبود راه خودش را بسته انسان هم همین طور است حرکاتش، سکناش، افکارش، اندیشه هایش اگر با رسوبات همراه باشد راه خودش را می بندد فرمود شما خدای سبحان قلب اینها را بست سَرش این است که اینها سالیان متمادی دین خدا را پشت سر گذاشتند و خدای سبحان راه توبه را هم به روی اینها باز کرده اینها این در را هم عمداً بستند آن گاه لطف خدا از اینها گرفته شده جریان انسا

که در سوره ی مبارکه ی «حشر» است که «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» یک، جریان اغفال که در سوره ی «کهف» است که محلّ بحث است «وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» دو، جریان ختم و مهر کردن که «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» سه، همه ی اینها کیفری و پاداشی است. چه موقع نامه را مهر می کنند؟ ختم یعنی مهر کرد دیگر خاتم یعنی مهر، چه موقع نامه را مهر می کنند وقتی تمام حرفها که باید نوشته بشود نوشته شده دیگر جایی برای حرف جدید نیست خدا فقط مهر می کند امضا به نام اوست وگرنه نامه ها را آنها نوشتند یعنی کلّ صحنه ی نفس را اینها سیاه کردند دیگر حالا زیرش را خدا مهر کرده دیگر جا برای تطهیر و حرف جدید نوشتن و امثال ذلک که نیست اگر جا بود حتی برای توبه ذات اقدس الهی مهر نمی کرد راه توبه را اینها هم با سوء اختیار خودشان بستند کلّ صحنه «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱۱) شد آن گاه ذات اقدس الهی بست، مهر کرد پس جریان اغفال از سنخ کیفر است نه از سنخ اغفال ابتدایی _ معاذ الله _ وگرنه ذات اقدس الهی همه را با قلبی آفرید که «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۲).

ص: ۵۶۱

۱- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۳- (۴) . بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷؛ مفاتیح الجنان، دعای توسل.

۴- (۵) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵- (۶) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۶- (۷) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۷- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۷.

۸- (۹) . سوره ی صف، آیه ی ۵.

۹- (۱۰) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

۱۰- (۱۱) . سوره ی فصلت، آیه ی ۵.

۱۱- (۱۲) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.

۱۲- (۱۳) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

«وَلَا تَطْعَمَنَّ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» این به دنبال هوای خودش می رود دیگر و امر او فُرُط است. فُرُط یعنی تقدّم، فُرُط تقدّم ما یکی از سنن زیارت اهل قبور این است که «السلام علی اهل الدیا» کذا و کذا «أنتم لنا فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون» (۱) شما که در زیارت اهل قبور می گوئیم «أنتم لنا فرط» یعنی شما پیشگامید زودتر رفتید ما هم پشت سر شما می آییم حالا اگر کسی از حد بگذرد یا از این طرف یا از آن طرف اگر از آن طرف بگذرد می شود فُرُط است اینها اهل افراط اند اهل تفریط اند در آن هسته ی مرکزی عدل قرار ندارند «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أُمْرُهُ فُرُطًا». اما آنچه که مربوط به هرمنوتیک و فهمیدن متون است اولین متن را ذات اقدس الهی به عنوان قرآن کریم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد عالمان دین که ورثه ی انبیا هستند مثل خود انبیا اند انبیا هر کدام حالا یا عبری یا عربی یا سریانی یا زبان دیگر هر کدام عاداتی داشتند، آدابی دارند، سنی دارند، فرهنگی دارند بالأخره در سنّ چهل سالگی به این مقام می رسند اینها خیلی چیز را قبلاً آشنا بودند اما وقتی در برابر ذات اقدس الهی قرار می گیرند بر اساس «فَأَسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (۲) سر تا پا گوش اند هنر در این است که آدم هر چه می داند آن را در بستر قرار بدهد در مقابل گوینده فقط گوش باشد بعد نوبت داوری او هم می رسد انبیا این هنر را داشتند که تمام آنچه را که قبلاً داشتند همه ی اینها را در بستر قرار دادند همه ی اینها را صدر و ساقه ی اینها را گوش کردند ببیند وحی چه می گوید بعد وحی بعضی از اینها را امضا کرده آنها که مطابق حق بود بعضی از اینها را ابطال کرده آنهایی که مطابق حق نبود البته انبیا منزّه از بودند از اینکه چیز باطل داشته باشند ولی کار وحی این است ما در فهمیدن متون هم باید «العلماء ورثه الأنبياء» (۳) همین کار را بکنیم در آن نوبت قبل آیات سوره ی مبارکه ی «انعام» به عرضتان رسید که خدای سبحان می فرماید اینهایی که می آیند در مجلس توی پیامبر دو گروه اند یک عده می آیند ببیند تو چه می گویی اینها هم بالأخره علمی دارند، آدابی دارند، یادداشتهایی دارند اگر تشخیص دادند حق است دیگر نگران نباش اینها ایمان می آورند یک عده از همان اول سراسیمه اند که بیایند حرف خودشان را بزنند اینها گرفتار هرمنوتیک اند اینها نمی گذارند تا حرف بزنی اینها سعی نمی کنند که حرف تو را بفهمند اینها آمدند تا حرف خودشان را به شما برسانند فرمود آنهایی که می آیند ببینند تو چه می گویی «إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۴) اما «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا» (۵) در بخش دیگر فرمود: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» (۶) و مانند آن ما در برابر هر متن چه متن عقلی چه متن نقلی برای اینکه گرفتار این فن هرمنوتیک نشویم باید تمام آنچه را که داریم ساکت بگذاریم حرف نزنیم ببینیم صاحب این متن چه می گوید آن وقت حرفهای او را خوب می فهمیم وقتی حرفهای او را خوب فهمیدیم اگر یک آدم خوش باوری باشیم اهل اجتهاد باشیم این دیگر به ما فرصت نمی دهد ما سعی بین صفا و مروه بکنیم به آن یادداشتهای قبلی هم مراجعه بکنیم دوباره اینها را هماهنگ بکنیم بالا کنیم، پایین کنیم حق را تشخیص بدهیم یک آدم زودباور خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم آیت الله محقق داماد بارها این جمله را از یکی از آشنایانشان نقل می کرد می گفت آن شخص می گفت من مجتهد نیستم از شاگردان مرحوم آقا شیخ بودند گفت من مجتهد نیستم برای اینکه رسائل مرحوم شیخ را نگاه می کنم می بینم حق با ایشان است مطالب خوبی دارد بعد کفایه مرحوم آخوند را نگاه می کنم می بینم اشکال می کند بر مرحوم شیخ می بینم که حق هم با ایشان است بعد پای درس استادمان مرحوم آقا شیخ عبدالکریم می نشینم می بینم ایشان بر آخوند اشکال می کند می بینم حق هم با ایشان است من مجتهد نیستم مرحوم آقای داماد می فرمود که حق می گفت کسی که زود می تواند تصدیق بکند این نمی تواند مجتهد باشد شاید بعد از تأمل و دقت نظر معلوم بشود که حق با بعضی از اینها بود نه بعضی دیگر ما برای اینکه هر متنی را محققانه داوری کنیم تمام آنچه را که می دانیم باید آنها را به عنوان مستمع قرار بدهیم نه به عنوان گوینده ببینیم فرمایش این آقا چیست بعد در حدّ تصوّر اینها را جاسازی بکنیم نه تصدیق بعد آن داشته های قبلی

مان را عرضه کنیم اینها را با هم ارزیابی کنیم بسنجیم از دیگران هم بپرسیم مراجعات دیگر بکنیم تا جمع بندی بشود تا اظهار نظر بکنیم آن وقت ممکن است اشتباه بکنیم ولی اشتباه اندک است این چنین نیست که بر اساس فن هرمنوتیک هر کسی هر چه دارد برابر همان مبانی برود به سراغ متن و برداشتهای گوناگون داشته باشد می بیند مشرکین قرآن را خواندند، مسیحیها قرآن را خواندند، یهودیها قرآن را خواندند، زرتشتیها قرآن را خواندند، ملحدان هم قرآن را خواندند خب ملحد اصلاً مبدأ فاعلی را منکر است «مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (۷) است، «نَمُوتُ وَنَحْيَا» (۸) است و امثال ذلک همه ی این پنج فرقه قرآن را خواندند قبول کردند پذیرفتند بعضیها هم نپذیرفتند معلوم می شود که داشته های قبلی مانع نیست اینکه مستمع است برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» دستور داده شد آیین مطالعه ی متن را این قرار داد فرمود: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۹) این البته مخصوص قرآن کریم نیست حالا- بر اساس قداستی که دارد حتی در تلاوت قرآن این چنین است این البته مخصوص قرآن کریم است اما در مطالعه ی قرآن مخصوص قرآن کریم نیست حالا- ما می خواهیم ببینیم تورات چه گفته، انجیل چه گفته، فلاّن کتاب چه گفته، فلاّن مستشکل چه گفته ما در موقع مطالعه کردن آن متن باید مستمع محض باشیم.

ص: ۵۶۲

- ۱- (۱۴) . الکافی، ج ۳، ص ۲۲۹.
- ۲- (۱۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۱۶) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.
- ۴- (۱۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۱۸) . سوره ی شوری، آیه ی ۳۵.
- ۶- (۱۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۸.
- ۷- (۲۰) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۲۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۹- (۲۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

پرسش: حاج آقا اینها قبول نمی کنند که یکی از پیش فرضهای هرمنوتیک این است که من هم باید بفهمم که چی گفته.

پاسخ: بله، آن اصول متعارفه است که مشخص است سرمایه هر دو است.

پرسش:...

پاسخ: بله، غرض آن است که هر کسی قرآن کریم یا متن دیگر بر اساس علوم متعارفه حرف می زند یک زبان است یک لغت است یک ادبیات است یک صرف است یک نحو است یک مبانی عقلی است اینها پیش داشتهای مشترک اینها میزان است که انسان با این میزان دارد حرف می زند دیگر خلاف ظاهر که نیست قرینه هم حمل می کند پس ما مبادی مشترک داریم آن مبانی و مبادی مختص آنها باید مستمع باشد ماییم و محاورات و اگر کسی لغز ندارد، معماً ندارد اجمالی، ابهامی، تعارضی در گفته های او نیست او بیان دارد بین است، تبیان است شفاف سخن می گوید ما هم هر چه داریم آنها را باید مستمع قرار بدهیم با این محاورات مشترک ببینیم او دارد چه می گوید بعد این را یادداشت می کنیم قبول و نکول برای مرحله ی بعد است ما هم داشته هایی داریم دیگر بد نیست می سنجیم اگر نقدی داشتیم دوباره سؤال می کنیم اشکالی داشتیم برایمان باید حل بشود و مانند آن در هر متنی این طور است اما در هر متن آدم با آن پیش فرضها و پیش داشتهای حمله بکند به متن این چیزی گیرش نمی آید این در هر متنی همین طور است قرآن آداب فهمیدن را هم به ما یاد داد فرمود هر چه دارید داشته باش بالأخره این پنج گروه آمدند در مکتب قرآن یک عده اصلاً به چیزی معتقد نبودند به نام ملحدان، یک عده مشرک بودند، یک عده یهودی بودند، یک عده مسیحی بودند، یک عده زرتشت بودند قرآن با همه ی اینها گفتگو کرد بعضی پذیرفتند بعضی نپذیرفتند این تحولاتی که پیدا می شود برای بزرگان همین است حالا ما در فقه مثل علامه داریم که گفتند «فیصیر أقول المصنف بحسب کتبه»^(۱) که در شرح لمعه و اینها این تعبیر آمده این بر اساس اینکه هر مطلبی را از هر مستدل می خواست گوش کند آن داشته های قبلی خودش را می گذاشت کنار می بیند این آقا چه می فرماید بعد با داشته های قبلی خود هماهنگ می کرد می دید حق با اوست برمی گشت. مردان بزرگ در تاریخ این قدرت را دارند که عجله نکنند هر چه دارند آن را ظرفیت ظرف قرار دهند ببینند این متن چه می گوید شیخ اشراق چند تحوّل در او پیدا شده این است که می بینید خواجه نصیر با اینکه در فلسفه پیرو مکتب مشاء است او توانست خواجه نصیر را در بعضی از بحثهای عمیق فلسفی متحوّل کند که مسئله علم واجب همین طور است خب خواجه با پیش فرضهای خود حرفهای شیخ اشراق را مطالعه می کرد دفعتاً در مسئله علم حصولی و حضوری صفحه اش برگشت خود شیخ اشراق برگشت، مرحوم صدرالمآلهین می فرماید من قبلاً از اصالها ماهیه به جدّ دفاع می کردم وقتی با حرفهای بزرگان اهل معرفت آشنا شد ۱۸۰ درجه برگشت گفت حالا شدم اصالها لوجودی «كنت شديد الذب عن اصالة الماهية»^(۲) این تحوّل نشان بدهد که آدم چطور درس بخواند، چطور مجتهد بشود اگر کسی با آن پیش فرضهای خودش هر چه دارد به سراغ متن برود این همان است که بود اما اگر نه، آنچه را که دارد گذاشت کنار بعد ببیند این آقا فرمایشش چیست چون همین شیخ اشراق در حکمها لاشراق دارد که آقا جان ما تاکنون وقف نامه ای پیدا نکردیم که خدا علم را وقف یک گروه خاص کرده باشد گاهی از آن روستا، گاهی از این روستا غالباً علمای بزرگ از این منطقه های ضعیف برخاستند شما مشرق ایران، مغرب ایران، شمال ایران، جنوب ایران را که بررسی می کنید می بینید غالباً بزرگان و فحول از حکما و فقها و اصولیون و رشته های دیگر از همین روستاها برخاستند هیچ کس فکر نمی کرد از فلان روستا از فلان منطقه فلان مرجع در بیاید ایشان می گوید علم وقف هیچ ملت و قومی نشده وقف هیچ سرزمینی نشده

منتها ما باید آیین درس خواندن را بدانیم در هر درسی هر مطالعه ای آدم «العلماء ورثة الأنبياء» (۳) یکی از آن راههای ارث بری این است که آدم گوش باشد نه اُذن باشد سریع القبول باشد، سریع الرضا باشد گوش بدهد ببیند این آقا چه می گوید وقتی مسلم شد که این آقا چه می گوید با آن مسلمات خودش هماهنگ می کند حالا یا قبول یا نکول این راهی که قرآن در سوره ی «اعراف» به ما آموخت تنها مخصوص قرآن کریم نیست نعم، تلاوتش بر اساس اینکه این کلام، کلام بشر نیست کلام ذات اقدس الهی است طوری این کلام مقدس است که اگر کسی وضو نداشت بخواهد این کلب کلبهم را بیوسد هم نمی تواند اسم نار را، اسم فرعون را، اسم کلب را، اسم خمر را که در قرآن کریم است کسی بی وضو بخواهد بیوسد نمی تواند چنین کتابی است خب این تلاوتش هم البته «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۴) آن را به همراه دارد اما اصل فهمیدن قرآن این بر اساس هرمنوتیک آدم باید مواظب باشد آنها که گرفتار فن هرمنوتیک نبودند تحولاتی در آنها پیدا شده فرمود شما این آیات را بخوان آنها هم بعد تدبیر کنند معنای تدبیر همین است این اول این را خوب گوش بدهند بعد آن یادداشتهای قبلی خودشان را با این بسنجد حالا یا تصدیق یا تکذیب از این به بعد اشتباه رخ می دهد اما کم این طور نیست که الآن یک آیه قرآن کریم هست با چندتا روایت که بارها به عرضتان رسید «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْتَمِعُوا إِلَيَّ ذِكْرَ اللَّهِ» (۵) اینها چون برایشان مسلم شده است یکی از شرایط اقامه ی نماز جمعه حضور معصوم است از همین یک آیه به ضمیمه آن چند روایت چندین فتوای گوناگون در آمده یکی می گوید نماز جمعه در عصر غیبت حرام است، چرا؟ چون شرطش وجود معصوم است معصوم که نیست این می شود بدعت، یکی می گوید نماز جمعه در عصر غیبت واجب تعیینی است، یکی می گوید واجب تخییری است با وجوب احتیاط جمع، یکی می گوید وجوب تکوینی است با استحباب احتیاط، یکی می گوید وجوب تخییری است بدون استحباب احتیاط «کما هو الأقوی» این آرا هست خب اگر کسی با داشته های قبلی نرود بالأخره یکی از اینها از آن در می آید این فن برای همه ی ما هست که ما چطور متن را گوش بدهیم این مخصوص قرآن نیست فرمود نه شما سریع الرضا باشید نه بطیء الرضا معتدل باشید هر چه دارید داشته باشید برای خودتان محترم است اما این را یادداشت کنید به عنوان بستر قرار بدهید به عنوان مستمع قرار بدهید نه مخاطب شما غوغا کردید در ذهنتان اصلاً نگذاشتید این صاحب متن حرفش را بزند کسی که با یک سلسله مبانی و مبادی رفته به چنگال آن متن که ببیند این متن چه می گوید چیزی گیرش نمی آید این باید اینها را ساکت بکند ببیند آن متن چه می گوید بعدش هم ردش آسان است اما اینکه می بینید در معالم جایی هست که بگوید «أما نشأ الإشکال من سوء فهمه» این همان یک گوشه ی هرمنوتیک است می گوید این تمام اشکالاتی که این آقا کرده به فهم خودش اشکال کرده نه به متن نویسنده، خب بنابراین اگر ما هر متنی را مخصوصاً قرآن کریم را بخواهیم بر ادب تدبیری که خود قرآن یادمان داده که وقتی قرآن می خوانند گوش کنی بعد حرفهایتان را بزنید آزادانه «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» آن را بعد فرمود آزادانه انجام بدهید سرش همین است الآن در همین آیه بعد فرمود مردم در قبول و نکول مجبور نیستند آزاداند اما خوب حرف ما را بفهمند «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» این یکی از برکات نعمتهای الهی است که انسان را آزاد آفریده البته در نظام تشریح نه در نظام تکوین انسان آزاد است می خواهد بپذیرد می خواهد نپذیرد.

۲- (۲۴). اسفار، ج ۱، ص ۴۹.

۳- (۲۵). الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۴- (۲۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

۵- (۲۷). سوره ی جمعه، آیه ی ۹.

پرسش: استاد تکلیف ارتداد بچه مسلمان پس چه می شود؟

پاسخ: همین، اینها نظر تکوین است نه تشریح ارتداد هم مثل اعتیاد است قرآن کریم فرمود از توحید دست برداشتی از دین دست برداشتی از قرآن دست برداشتی خودت را هلاکت کردی نه اینکه آزادی در نظام تشریح _ معاذ الله _ اگر فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱) یعنی در نظام تکوین بشر آزاد خلق شده و گرنه آن «خُدُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» (۲) پس چیست؟ آن بگیر و بند چیست؟ بگیرد، بندید «ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» (۳) خب این بگیر و بندها چیست پس؟ اینکه در نظام تشریح بشر آزاد نیست در نظام تکوین آزاد است که کمال در همین است و گرنه انسان هر راه و هرزه که خلق نشده یک راه خاص دارد شما بخواهید سَم هم پای درخت بریزی و این درخت میوه بدهد این چنین نیست درخت می خشکد انسان طوری نیست که هم با سَم زندگی کند هم با آب زلال درخت هم این طور نیست هیچ موجودی این طور نیست فرمود انسان مختار است می خواهد راه خوب برود می خواهد راه بد برود کسی او را مجبور نکرده جبر در نظام تکوین نیست و اکراه در نظام تکوین نیست در نظام بشر آزاد است اما یک چیز برای او خوب است یک راه برای او خوب است حق خوب است، عدل خوب است، توحید خوب است، ایمان خوب است و مانند آن، آن بزرگواری که چند روز قبل درباره ی دین جدید سخنی گفته و جواب تلخ شنیده اگر شد خودش را به ما برساند که ما حضوراً عذرخواهی بکنیم.

ص: ۵۶۴

۱- (۲۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

۲- (۲۹) . سوره ی حاقه، آیات ۳۰ _ ۳۱.

۳- (۳۰) . سوره ی حاقه، آیات ۳۱ _ ۳۲.

Your browser does not support the audio tag

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)»

عده ای که در اثر انحراف اعتقادی و سیئه ی عملی قلبشان بسته شد از ادراک معارف حق عمداً خود را محروم کردند پیشنهادهایی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دادند که این پیشنهادها برخی مربوط به تغییر اعضا و رهروان این مکتب. اما آن مطلب اول که قلب بسته شد آیاتی نظیر «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱) یک، از قبیل «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) دو، از قبیل «مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا» سه، از قبیل «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ» (۳) و مانند آن چهار، مجموعه این چهار طایفه و مانند آن نتیجه ی تلخی که داد این است که «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (۴) این گروه چون نمی فهمند انسان چیست و جهان چیست و پیوند انسان و جهان چیست به رهبران الهی چند پیشنهاد می دهند که همه ی این پیشنهادها مطابق با قلبهای بسته ی اینهاست گاهی پیشنهاد می دهند که شما حرفهایتان را عوض کنید این آیات الهی را تغییر بدهید، این اصولی که آوردید عوض بکنید «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ» (۵) و مانند آن این پیشنهاد تبدیل، تحریف، تغییر و مانند آن مربوط به اصل مکتب است گاهی هم پیشنهاد می دهند که اعضا و پیروان این مکتب را عوض کنید این فقرا و مستضعفان اینها را ترک کنید تا ما بیاییم ما که توانگریم با این تهیدستها یکجا نمی نشینیم این دو پیشنهاد مذموم گاهی از یک نفر است یک گروه است، گاهی از دو گروه است و اینها مانع الجمع نیستند که هر دو مطلب را بخواهند ذات اقدس الهی هم آن پیشنهاد را نقل کرد و رد کرد، هم این پیشنهاد را ذکر کرد و باطل دانست و منشأ این دو تا پیشنهاد باطل را بستگی دل معرفی کرد وقتی محور اندیشه بسته باشد خب انسان درک نمی کند برابر چشم و گوش نظر می دهد و چشم و گوش هم که محور تفکر و تعقل و اندیشه نیستند. فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» اینها ماندگارند. معنای ماندگاری افرادی که وجیه الی اللهی اند، وجهه اللهی اند و لوجه الله کار می کنند این است که آثار و برکات آنها در جامعه هست از یک سو، مردم هم در طی اعصار و قرون برای اینها علو درجه و منزلت مسئلت می کنند از سوی دیگر، هم از طرف آنها برکات نصیب مردم می شود هم از طرف مردم برکات برای آنها درخواست می شود و آنچه ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «احزاب» به عنوان صلوات بر مؤمنین نازل کرده است اختصاصی به مؤمنان زنده ندارد اینکه فرمود: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۶) گرچه مصداق شایع و رایجش مردان با ایمان زنده اند ولی آنها که رحلت کرده اند هم مشمول صلوات اند خدای سبحان بر مؤمنین صلوات می فرستد و ملائکه را هم به همراه خود وادار می کند که برای مؤمنین صلوات بفرستند «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این اخراج از ظلمت به نور در هر نشئه ای اثر خاص خود آن

نشئه را دارد اختصاصی به عالم طبیعت و زمان حیات ندارد. به هر تقدیر اینها مانده اند اما درباره ی افراد دیگر فرمود: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» (۷) ما اینها را اُحدوْثه و تاریخ قرار دادیم فقط شما باید در کتابهای تاریخ بخوانید که روزی در این سرزمین ساسانیان بودند سامانیان بودند سلجوقیان بودند روزی در این سرزمین پهلوی بود روزی در این سرزمین قجر بود همین «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» اُحدوْثه، اُحدوْثه در تاریخ قرار دادیم اما انبیا موجود زنده اند الآن این هفت میلیارد بشری که روی زمین زندگی می کنند قسمت مهمّ اینها را همین چند پیغمبر دارد اداره می کنند یا حضرت عیساست یا حضرت موسای کلیم است یا وجود مبارک پیغمبر اسلام است همین چهار، پنج نفر دارند اداره می کنند دیگران هم اگر زنده اند به برکت همینها زنده اند اینها آمدند آن جنبه ی عدل و انسانیت و اینها را گرفتند مانند آن جنبه ی الهیّتش را رها کردند آنها هم بالأخره در کنار سفره ی انبیا آمدند شعار عدل گستری را سر دادند بالأخره الآن این چهار، پنج نفرند که دارند جهان را اداره می کنند هر کس سخن از عدل و حق و انصاف و شرف و اصول ارزشی دارد مخصوص همین چند نفر است، خب بنابراین اینها هم ماندگارند و دیگران فرمود: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» اینها در تاریخ دفن شدند روزی در این مملکت ساسانیان بودند، روزی در این مملکت پهلوی بود همین شده حدیث اما اینها بالأخره باقی اند در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید فرمود یک عده اولوالألباب اند، یک عده اولوالأبصارند، یک عده اولوالنهای اند دارای نُهی اند عقل را نُهیہ گفتند برای اینکه انسان را از زشتی نهی می کنند عده ای اولوالنهای اند، عده ای اولوالألباب اند، عده ای اولوالأبصارند، عده ای اولوا بقیه اند اینها والی بقای اند، ولی بقای اند «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ» (۸) بعد فرمود: «أُولُوا بَقِيَّهِ» (۹) خب یک آدم عاقل والی لُعب است، یک آدم حکیم والی لُعب است، یک انسان الهی والی بقاست می شود اولوا بقیه اگر وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) را ما می گوئیم بقیه الله برای همین است که «أَبْقَاهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِإِقَامِهِ الْأُمَّتِ وَالْعُوجُ» این می شود جزء اولوا بقیه فرمود اینها کسانی اند که می مانند پس آن پیشنهاد دهنده ها که یا پیشنهاد تغییر مکتب دادند گفتند «بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» (۱۰) یا اینها که پیشنهاد تبدیل رهروان راه قرآن را می دهند گفتند فقرا را طرد کنید ما بیاییم «لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» (۱۱) در سوره ی مبارکه ی «یونس» این بود در اعراف این بود در سایر سُور این بود به حضرت نوح گفتند به انبیای دیگر گفتند به وجود مبارک پیامبر هم گفتند که خدای سبحان فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» این پیشنهادهایی که به حضرت نوح و انبیای بعدی تا وجود مبارک پیغمبر (علیهم الصلاه وعلیهم السلام) می دهند بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۱۲) است خب وقتی که بیماری آمد دیگر فرق نمی کند اگر کسی در اثر بدخوری دستگاه گوارشش آلوده شده و صدمه می بیند این چه برای هزار سال قبل باشد چه برای هزار سال بعد این دستگاه گوارش که با هر غذایی آماده نیست این دستگاه اندیشه هم همین طور است فرمود: «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» چون «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» آن پیشنهاد مذمومی که به نوح (سلام الله علیه) دادند به تو می دهند آن حرفی که به حضرت ابراهیم زدند به تو می زنند «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این «يُرِيدُونَ» که فعل مضارع است دلالت بر استمرار دارد این دائماً وجه الله را می طلبند این بیان نورانی حضرت امیر در دعای کمیل که عمر مرا «فی خدمتک سرمد» (۱۳) همین است انسان دائماً می تواند در خدمت الهی باشد آن درسی آن بحثش اگر صبغه ی دینی دارد که خدایا توفیقی بده من خوب درس بخوانم خوب یاد بگیرم خوب معتقد بشوم خوب عمل بکنم خوب منتشر کنم این می شود «فی خدمتک سرمد» «وَلَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ» بالأخره انسان بر جایی باید تکیه کند چند بار ما به عرضتان رساندیم که قبل از انقلاب ما مشکل جدی داشتیم می گفتیم اگر این مثلثی که فعلاً هست پایدار نباشد و یک ضلعش فرو پاشد ما چه کنیم؟ قبل از انقلاب مشکل رسمی ما این بود که الآن جهان را بت پرستی و کمونیستی و الهیّت اداره می کند یعنی مسیحیها و یهودیها و مسلمانها معتقد به مبدأند،

مارکیستها ملحدند، بت پرستها هم این آیین بت پرستی را دارند ترویج می کنند ما مشکلمان این بود می گفتیم با پیشرفت علم این بت پرستی و موش پرستی و فلان پرستی این یقیناً رخت برمی بندد در هند هست، در چین هست، در بسیاری از کشورهای عقب افتاده هست اگر این بت پرستیهای گوناگون فرو پاشید در اثر پیشرفت علم و این قشر عظیم به طرف الهیت نیامد و به طرف الحاد رفت کفّه ی ملحدین سنگین تر می شود آن وقت در کل جهان الهیون آسیب می بینند این نگرانی جدی ما بود اما دیدیم طولی نکشید که الحاد متلاشی شد آن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مثل آدم برفی آب شد کسی هم کاری با او نداشت نه کودتایی شد نه انقلابی شد نه جنگی شد هیچ نشد فقط رخت بر بست و این موش پرستیها هر روز ادامه دارد و محکم هم می شود این عرفانهای دروغ همین است دیگر بالأخره بشر خودش را باید به جایی بند کند اگر آن نشد به موش تکیه گاهی نداشته باشد نیست منتها غفلت می کند گاهی به خودش اکتفا می کند گاهی به موش اکتفا می کند گاهی به بتهای دیگر اکتفا می کند اینها هر روز دارد تقویت می شود و اما آن جریان مارکسیستی و کمونیستی و اینها هم که آب شده اگر کسی قلب بسته شد به دنبال هوا راه می افتد آن را خدا می داند یا به دنبال فال گیری یا به دنبال بخت یا به دنبال شانس یا به دنبال همین ادعاهای دروغین «وَكَمَا نَأْمُرُهُ فُرُطًا» این یا افراط است یا تفریط از آن صراط مستقیم فاصله گرفتن است. بعد فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» این آرا، این افکار را شنیدید و آنها مطرح کردند تو بگو حق از طرف خداست در هیچ جا نیست مگر از طرف خدای سبحان و بدان که بشر در انتخاب راه تکویناً آزاد است ما کسی را مجبور نکردیم در نظام تکوین ولی راه را نشان دادیم در نظام تشریح گفتیم در نظام تشریح چه چیزی بر آنها واجب است شریعت منطقهاالفراغ نیست گرچه منطقهاالفراغ هم دارد بالأخره واجباتی است، مستحباتی است، مکروهاتی است، یک مباحات آنجا که منطقهاالفراغ است مشخص است در نظام تکوین بشر آزاد خلق شده است چون کمال در همین است اجباری در کار نیست کسی را وادار کنند الا ولابد تو باید ایمان بیاوری اما امر به معروف هست، نهی از منکر است که با مسئله اجبار در دین فرق می کند پس بشر از نظر آفرینش آزاد خلق شده و کمال هم در این است که بر اساس آزادی به طرف حق برود اگر مجبوراً به طرف حق می رفت که کمال نبود «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» این یک، حق از طرف خداست و لاغیر این لسانش هم لسان حصر است بشر هم آزاد است در نظام تکوین این دو، در نظام تشریح الا ولابد باید دین را بپذیرد چون دین صراط مستقیم است و اگر نپذیرفت کج راه رفت دو طرفش جهنم است این صراط مستقیم که دو طرفش جهنم است گاهی گفته می شود پُل صراط روی جهنم است یعنی همین دو طرفش است جهنم است افراط و تفریط جهنم است، «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ» (۱۴) این وسط رفتن واجب است تشریحاً پس حقیقت و حق هر چه هست از خداست یک، و انسان هم در نظام تکوین مجبور نیست جبر محال است نه باطل جبر مستحیل است نه بد از سخن مباحث حکمت عملی نیست بگویم جبر بد است تفویض بد است امر بین الأمرین خوب است خیر، جبر محال است تفویض محال است امر بین الأمرین ضروری است مثل این نمی گویم دو دوتا پنج تا بد است، دو دوتا سه تا بد است، دو دوتا چهارتا خوب است، دو دوتا پنج تا محال است، دو دوتا سه تا محال است، دو دوتا چهارتا ضروری است امر بین الأمرین ضروری است جمع مستحیل است، تفویض مستحیل است این مطلب بعدی حالا که انسان مختار است هر کدام را دوتا راه را می تواند اختیار کند با عقل و فطرت از درون، با کتاب و سنت از بیرون به انسان گفته می شود که راه دین راه مستقیم است بقیه «فَمَا إِذَا بَعِدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ» (۱۵) پس «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» یک، و بدان نه اینکه به مردم بگو بدان و دیگران هم البته می دانند که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» انسان آزاد است دو، نظیر آن آیات دیگر «مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱۶)، «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۱۷) کذا و إما کذا این کذا و إما کذا در نظام تکوین است یعنی انسان مختار است اما در نظام تشریح بر او واجب

است که احدالطرفین را که طریق مستقیم است بپذیرد و گرنه «خُدُوهُ فَعْلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صِلُوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» (۱۸) او را تعقیب می کند این بگیر و ببند نشانه ی آن است که در نظام تشریح آزاد نیست اگر گفته شد «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱۹) معنایش این نیست که _ معاذ الله _ دین جزء مباحات است بخواهید قبول کنید می خواهید نکول معنایش این است که تو فطرتاً مجبور نیستی و کمال هم در این است که بر اساس اندیشه و انگیزه آزادانه ی کسی راه را بپذیرد اگر بر اساس جبر یک طرف برود که کمال نیست پس در نظام تکوین بشر آزاد است مجبور نیست در نظام تشریح عقل و نقل او را راهنمایی می کنند که در مسیر دین حرکت کند نرفت، «خُدُوهُ فَعْلُوهُ» او را تعقیب می کند بگیر و ببند در کنارش است در دنیا «فَاقْطِعُوا» (۲۰) هست، «فَاجْلِدُوا» (۲۱) هست، «الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۲۲) هست و مانند آن، در آخرت هم «خُدُوهُ فَعْلُوهُ» هست و مانند آن.

ص: ۵۶۵

- ۱- (۱) . سوره ی مطففین, آیه ی ۱۴.
- ۲- (۲) . سوره ی محمد, آیه ی ۲۴.
- ۳- (۳) . سوره ی فصلت, آیه ی ۵.
- ۴- (۴) . سوره ی اعراف, آیه ی ۱۷۹.
- ۵- (۵) . سوره ی یونس, آیه ی ۱۵.
- ۶- (۶) . سوره ی احزاب, آیه ی ۴۳.
- ۷- (۷) . سوره ی سبأ, آیه ی ۱۹.
- ۸- (۸) . سوره ی مائده, آیه ی ۶۳.
- ۹- (۹) . سوره ی هود, آیه ی ۱۱۶.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی یونس, آیه ی ۱۵.
- ۱۱- (۱۱) . سوره ی انعام, آیه ی ۵۲.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی بقره, آیه ی ۱۱۸.
- ۱۳- (۱۳) . مصباح کفعمی, ص ۵۵۹.
- ۱۴- (۱۴) . نهج البلاغه, خطبه ی ۱۶.
- ۱۵- (۱۵) . سوره ی یونس, آیه ی ۳۲.
- ۱۶- (۱۶) . سوره ی انسان, آیه ی ۳.
- ۱۷- (۱۷) . سوره ی بلد, آیه ی ۱۰.
- ۱۸- (۱۸) . سوره ی حاقه, آیات ۳۰ _ ۳۲.
- ۱۹- (۱۹) . سوره ی بقره, آیه ی ۲۵۶.
- ۲۰- (۲۰) . سوره ی مائده, آیه ی ۳۸.
- ۲۱- (۲۱) . سوره ی نور, آیه ی ۲.

پرسش: حاج آقا جبر و تفویض مطلقش است که تابع عقل است نسبی بودنش چطور؟ آیا تابع عقل است؟

پاسخ: بالأخره جبر که انسان مجبور باشد بالقول المطلق محال است نه بد است تفویض بالقول المطلق مستحیل است که خدای سبحان کارِ بشر را به بشر واگذار کرده باشد، خب.

«قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» این برای نظام تکوین، اما نظام تشریح مختاری ما در نظام تکوین کسی را مجبور نکردیم ولی در نظام تشریح پذیرش دین واجب است نپذیرفتید گرفتار این اصل می شوید «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» این «أَعْتَدَ و عَدَّ» هر دو می تواند ریشه باشد برای «أَعْتَدْنَا» که آن «دال» تبدیل به «تاء» شده یا نه، «عَدَّ» خودش مستقل است «کما هو الظاهر» این اشتقاق «أَعْتَدْنَا» در آیات قبل گذشت «إِنَّا أَعْتَدْنَا» یعنی ما آماده کردیم الآن جهنم موجود است چه اینکه الآن هم بهشت موجود است آنجا فرمود: «أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)، «أُزْلِفَتِ» یعنی قُرْبَت، یعنی اعدت آماده شد، مهیا شد برای متقی، متقی همین که اینجا رخت بر بست «فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (۲) «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» که «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» این ظالمین اسم فاعل نیست صفت مشبیه است نشانه ی استمرار و استقرار این وصف است اینها که در اثر غفلت قلب و قفل قلب و رین قلب و کنان قلب طبق آن آیات چهار طایفه اینها دل مُرده شده اند «أَحَاطَتْ بِهِمْ خَطِيئَاتِهِمْ» شد در بخشهای قبلی فرمود: «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» (۳) بعضیها هستند که گناهان اعتقادی دارند، گناهان اخلاقی دارند، گناههای عملی دارند، گناههای عهد و پیمان اجتماعی دارند، گناهان سیاسی دارند «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» این کسی که «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» گرفتار دوزخی می شود که به او احاطه دارد آیه ی ۴۹ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» این هر جا برود می سوزد چه اینکه در دنیا به هر طرف می رفت معصیت می کرد در هر حزبی، در هر ارگانی، در هر نهادی، در هر انجمنی، در هر محفلی، در هر کوی و برزنی گناه می کرد یا گناه اعتقادی بود یا قولی بود یا فعلی بود و مانند آن، آنکه «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» گفتار «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» می شود احاطه ی این نار به صورت سرادق یاد شده است این سرادق یک بار در قرآن کریم استعمال شد و آن هم در همین آیه سوره ی مبارکه ی «کهف» است ظاهراً عربی نیست و معرب است و اصلش هم فارسی است و غیر فارسی هم ممکن است داشته باشند و بسیط نیست و مرکب است این سرادق اصلش سرایده بود این سرایده را سراطاق کردند این سراطاق شده سرادق و چون یک ریشه ی ادبی صرف و نحوی ندارد این است که «هذه کلمه أعجمیه فالعب بها ما شئت» به حسب ظاهر این سرادق همان سرایده است سرایده آن پرده ی محیطی است که همه را در برمی گیرد بسیط نیست سرایده ی جهنم همه ی اینها را فرا می گیرد گاهی خیمه معنا کردند که همان سرایده است، خب.

ص: ۵۶۶

۱- (۲۳). سوره ی واقعه، آیه ی ۸۹.

۲- (۲۴). سوره ی واقعه، آیه ی ۸۹.

۳- (۲۵). سوره ی بقره، آیه ی ۸۱.

«أَحْيَا طَبَّهْمُ سِرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءِ كَالْمُهْلِ» بالأخره اینها در آن حرارت سوزان احساس عطش می کنند تشنه شان می شود آب می خواهند به آنها نظیر سُرَب گذاخته، مس گذاخته که مُهل همان مس گذاخته است به او می دهند همین سیئه باطنش همان است اینکه سوزاند جامعه ای را به آن صورت در می آید.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر این را این سرپرده را تعریب کرد به صورت سرادق در آورد و خیلی شفاف ارائه کرد عربی این کار می کند دیگر عربی مبین مستهلک می کند آن قدرت در فارسی یا غیر فارسی نیست ما در عین حال که به ادبیات فارسی مان علاقه مندیم اما هر لفظی بیاید با همان وضع استعمال می کنیم عربی بیاید با همان وضع عربی ما دیگر تفریس نمی کنیم فارسی نمی کنیم عربی را عربی، کلمات لاتین چه فرانسه، چه انگلیس، چه آلمانی چه زبان دیگر که بیاید ما همان طوری که آمده و جزء وارداتی ماست همان طور به کار می بریم این سلطنت در فارسی نیست که بتواند این لغات و کلمات وارد شده را در خود هضم بکند به صورت بومی در بیاورد و مصرف کند اما عربی هرگز این چنین نیست هر کلمه ای بخواهد وارد بشود باید ویزا بگیرد، گذرنامه بگیرد وارد بشود آنجا بازسازی بشود و مصرف بشود این طور نیست که هر کلمه ای وارد بشود آن را همان طور مصرف بکنند این قدرت و سیطره ی لسان عرب است، خب.

«أَحْيَا طَبَّهْمُ سِرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءِ كَالْمُهْلِ» اگر استغاثه کنند ناله کنند لابه کنند ضججه بزنند که ما تشنه ایم به ما آب بدهیم به جای آب کوثر و گوارا و زلال به آنها مس گذاخته می دهند فلز گذاخته که آب همان فلز است می دهند آن را می گویند مُهل این هنوز به لب نیامده _ معاذ الله _ پوست صورت را می ریزد از بس داغ است «يَشْوِي الْوُجُوهُ» چهره را بُریان می کند مَشْوِي یعنی بریان، خب اگر کسی جریان اسرائیل را ببیند، جریان فلسطین را هم مشاهده کند، جریان غزه را مشاهده کند باور می کند که این کیفرها برای آنها حق است. «يَشْوِي الْوُجُوهُ» بعد فرمود: «بِئْسَ الشَّرَابُ» برای اینکه این به جای اینکه رفع عطش بکند تمام دستگاه را می سوزاند دوباره ذات اقدس الهی دستگاه گوارش ایجاد می کند اینکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت «كُلَّمَا نَضَا جَتَّ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۱) همین است دیگر اگر این پوست چه در درون چه در بیرون، گوشت چه در درون چه در بیرون به صورت خاکستر در آمد دوباره ذات اقدس الهی می رویاند «وَسَيَاءَتْ مُرْتَفَقًا» یک برجستگی بسیار بدی است این برای انداز اما آن تبشیرش مربوط به «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» است که به خواست خدا برای فردا مطرح می کنیم.

ص: ۵۶۷

اما درباره ی این سؤالهای هرمنوتیک مستحضرید این فن باید توجه بشود اگر معنایش این است که افراد پیش فرضهایی دارند، مبانی دارند، مبادی دارند هر کسی از متن چیزی می فهمد این سخن ناصواب است اگر منظور آن است که بعد از اینکه همه از این متن مطلبی را فهمیدند در مقام رد و امضا بعضیها امضا می کنند که با مبانی اینها مطابق است، بعضیها رد می کنند چون با مبانی اینها مطابق نیست این سخن حق است همه ی ما هم همین طوریم ولی این چنین نیست که چون مبانی فرق می کند پیش فرضها فرق می کند برداشتها هم فرق می کند یعنی بگوییم این آیه این را می خواهد بگوید این قرائت این است معنای آیه این است خیر، قرآن کریم به صورت نور بیان شده و خود را به عنوان نور معرفی کرده که «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۱) بعد تبیان است، بعد «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ» (۲) است و در حدود ۲۵۰ سال این چهارده معصوم (علیهم السلام) این قرآن را گفتند و خواندند و عمل کردند و تفسیر کردند به مردم منتقل کردند و روشن شد که قرآن چه چیزی می خواهد بگوید اگر در مسئله نماز و حج بود که پیغمبر فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (۳) یا «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» (۴) مرحله ی جنگ بود هفتاد، هشتاد جنگ شده تا آیات جهاد و دفاع و جنگ را به مردم بیاموزاند برای مردم تشریح کند کمبودها را دو مرتبه به مسجد بیاورند و برای آنها حل کنند، اگر مسئله حکومت بود وجود مبارک حضرت امیر خاورمیانه را پنج سال به خوبی اداره کرد وجود مبارک امام مجتبی چند ماه حکومتی داشت و اگر سخن از مبارزه بود طغیان ستیزی و با طاغوت درگیر شدن و خوی شهادت طلبی و اسارت را در راه دین پذیرفتن است وجود مبارک سیدالشهداء عملاً به آیات در بسیاری از موارد آیات را تلاوت کرده با سر مطهرش آیات را خوانده این آیات را تبیین کرده، تشریح کرده، روشن کرده و اگر بخشهای عرفانی آنهاست و دعا و نیایش و اینهاست وجود مبارک امام سجاد در حدود سی سال مسئله دعا و عرفان و اخلاق را گفت و عمل کرد و منتشر کرد و اگر بحثهای حوزوی است وجود مبارک امام باقر و امام صادق هزارها شاگرد تربیت کردند حالا اگر کسی اشکال کند که در مدینه جا برای پذیرش چهار هزار شاگرد نبود هیچ کس ادعا نمی کند که وجود مبارک حضرت امام صادق مجلسی داشتند که چهار هزار شاگرد آنجا حضور داشتند این را که کسی نگفت که در طی عمر با برکتشان چهار هزار شاگرد تربیت کردند یک شاگرد یک ساعته آمده یک حدیث یاد گرفته رفته، دو تا شاگرد فقط یک نصفه روز حضرت را دیدند یک نصفه روز، یک سؤال، دو سؤال، ده سؤال، بیست سؤال تا یک مدت عمر نه چهار هزار نفر نظیر آنچه که فعلاً در مسجد اعظم مطرح است اینها می آمدند در مدینه چهار هزار نفر می نشستند وجود مبارک امام صادق برای اینها درس می گفت اینکه نه شدنی است نه کسی ادعا کرده مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در طول عمرش هزارها نفر را که دوازده هزار نفر را در آن اسدالغابه و غیر اسدالغابه جمع آوری کردند اینها شاگردان حضرت بودند از یک ساعت تا یک عمر این طور نیست یعنی این طور نیست و کسی ادعا نکرده که چهار هزار نفر پای درس امام صادق بودند یعنی در طی این عمر پر برکت این ده نفر آن بیست نفر آن سی نفر آن دو نفر آن یک نفر این جمعاً چهار هزار نفر حضرت را دیدند و از حضرت حدیث نقل کردند، خوب. اگر این است وجود مبارک امام باقر این کار را کرده، وجود مبارک امام صادق این کار را کرده در طی این اصول اربعمائه در همین زمان نوشته شده بالأخره چهارصد نفر چهارصد کتاب نوشتند چهارصد رساله نوشتند این فاصله ی بین کتب اربعه و ائمه (علیهم السلام) همین اصول اربعمائه است مرحوم کلینی در قرن چهارم بود چهار قرن از هجرت گذشته وجود مبارک امام صادق، امام باقر در قرن دوم بودند اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم اینها بودند دو بیست سال بین این بزرگان فاصله است یعنی بین کتب اربعه و محمدین ثلاث مرحوم کلینی و مرحوم صدوق مرحوم شیخ طوسی تا وجود مبارک امام صادق و امام باقر دو بیست سال فاصله است این دو بیست سال را اصول اربعمائه تأمین می کند این اصول اربعمائه به وسیله ی شاگردان ائمه (علیهم السلام) تدوین شده به هر تقدیر در طی این ۲۰۵

سال گفتند و نوشتند و سخنرانی کردند و اقامه کردند و دین شده یک چیز شفاف حالا کسی بیاید بگوید که من برداشتم از دین این است درست است که فقهای ما برداشت دارند مثلاً صاحب جواهر برداشتش از این روایت یک مطلب است که مثلاً فلان کار اگر کسی قصد ده روز کرده در جایی بخواهد از آنجا خارج بشود تا مرزش کجاست مرحوم صاحب جواهر یک فتوای دیگر کمی تفاوت دارند حالا کسی بیاید بگوید _ معاذ الله _ پیغمبر معصوم نبود یا بگوید _ معاذ الله _ این کتاب جهان بینی خود پیغمبر است هستی شناسی خود پیغمبر است این زیر همه ی دین آب بستن است دیگر این را که نمی شود گفت اختلاف قرائت که.

ص: ۵۶۸

۱- (۲۷) . سوره ی مائده, آیه ی ۱۵.

۲- (۲۸) . سوره ی بقره, آیه ی ۲۵۶.

۳- (۲۹) . بحار الأنوار, ج ۸۲, ص ۲۷۹.

۴- (۳۰) . عوالی اللئالی, ج ۱, ص ۲۱۵.

پرسش: حاج آقا ببخشید گاهی هست که معصومین و خود حضرت صادق (علیه السلام) دارند که «لوقری القرآن کما أنزل لالیتمونا فیہ مسّین کما سمّی من کان قبلنا» (۱).

پاسخ: اگر همین قرآنی که در سوره ی مبارکه ی «حشر» است که «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا» (۲) این مربوط به حقیقت قرآن است این حقیقت قرآن اگر بخواهد تجلّی کند کوه توان تحمّل آن را ندارد مثل اینکه ذات اقدس الهی با بعضی از اسمای حسنائش تجلّی کرده است «حَرْ مَوْسَى صَعِقًا» (۳) یا جبل مُندک شده است و مانند آن. آن مربوط به حقیقت کتاب است ما که حالا- نه ادعای آن را داریم نه به آن حد می رسیم اما همین ظواهری که هست که از این ظواهر بشود کم کم، کم کم بالا رفت این را که نمی شود ادعا کرد که ما برداشتمان این است جریان هرمنوتیک در دو مقطع است یکی آدم هر چه بلد است هر مبنایی که دارد وقتی به یک متن رسید باید این مبانی اش را در مرحله ی مستمع ساکت کند که بفهمد صاحب متن چه می خواهد بگوید مخالف و مؤالف هر دو یک گونه می فهمند مگر اینکه او آداب استماع را نداند مثل اینکه کسی وسط حرف کسی دارد حرف می دواند خب این معلوم می شود آداب استماع را نمی داند اگر کسی یک کتاب جلوی اوست چهارتا مبنا هم خودش قبلاً فراهم کرده این دارد این کتاب را مطالعه می کند فوراً دست به قلم می کند دارد اشکال می کند این اصلاً آداب مطالعه را بلد نیست این باید به پایان برسد کاملاً صدر و ساقه اش گوش محض تا ببیند این متن چه می گوید این مقام استماع، بعد مقام تصمیم گیری و استدلال یا قبول یا نکول از آن به بعد آزاد است می تواند اشکال کند، می تواند نقد کند، می تواند نقض کند، می تواند بپذیرد یقیناً فرق می کند هر کسی مبانی داشته باشد این است و تفاوت جوهری این است که اگر خوب گوش بدهد گاهی دست از مبانی خود برمی دارد اینکه می بیند علامه شد علامه برای اینکه خوب گوش داد تحوّل این تجدیدنظر همین است یک وقت است کسی متحجّر است این مبنایی که قبلاً- به او گفتند این همیشه در ذهنش هست هر جا هم رفته حرف هر کسی را گوش داده یا کتابی را خوانده در وسطهای حرف او و گفته های او حرفهای خودش را دوانده این اصلاً نگذاشت آن متکلم بیچاره حرف بزند که این به جایی نمی رسد این متحجّر است این رسوب دارد اما کسی مثل علامه است، مثل صدرالمآلهین است اینها تحوّل دارند این حرکت جوهری که اول برای او پیدا نشد که، این اصاله الوجود که اول برای او پیدا نشد که این جسمانیها الحدوث و روحانیها البقاء که اول در استادش نبود، در حوزه ی علمیه اصفهان نبود خب چطور شد که دفعتاً این نوآوریها پیدا شده؟ آدم خوش فهم، گوش بده وقتی به یک متن رسید سر تا پا گوش است و عجله هم نمی کند سر هم تکان نمی دهد تصدیق بکند تکذیب هم نمی کند و یادداشت برمی دارد که این آقا این را می خواهد بگوید این متن این را می خواهد بگوید بعد این را با داشته های خود ارزیابی می کند بعد روی گرسی نظریه پردازی می نشیند در آن صحنه ی دل یا برمی گردد یا اشکال می کند یا تجدیدنظر می کند این راه عالم شدن است هرمنوتیک یعنی این طوری که آدم از هر متنی برابر با برداشت خود بفهمد این مغالطه است اینکه فهم نیست اگر او ظهور نداشته باشد معما باشد، جدول باشد، لغز باشد بله آدم هر طوری به میل خود می تواند حل کند اما اگر «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (۴) شد، «عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» (۵) شد، «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» شد، «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۶) شد، «تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ» (۷) شد آدم باید گوش بدهد ببیند این چه می گوید بعد حرف خودش را می خواهد بزند این دو تا مطلب را. پیش فرضها هم مستحضرید که دین آمده به ما چهارتا حرف زده گفت اگر مقلّدی محقّق باش، رهبر یا مرجعی محقّق باش، تمام ظنون باید به یقین ختم بشود اگر استادی محقّق باش، اگر شاگردی محقّق باش، اگر درصدد تصدیقی محقّق باش، اگر درصدد تکذیبی محقّق باش چقدر این کتاب من البته همه ی بزرگان به اهل بیت ارادتمندند اما من ندیدم فقهی کتاب

حدیث را مثل قرآن بیوسد مگر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی ما معمولاً قرآن را در گرفتن و اینها اول می بوسیم بعد قرائت می کنیم ولی نهج البلاغه این طور نیست که اگر نهج البلاغه به دست ما دادند این بیوسید این می بوسیم این سید این در جلوت و خلوتش راهش یکی بود از بس این احادیث نورانی است وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) آن طوری که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی در بحث علم نقل می کنند می فرمایند شما می خواهی تصدیق بکنی بکن، می خواهی تکذیب بکنی بکن همان طوری که قبلاً عرض شد فرمود بدان دو تا سیم خاردار این طرف است بخواهی به مرز تصدیق بروی سرت را تکان بدهی پایین بیاوری بگویی آری باید محققانه باشد، بخواهی تکذیب کنی سرت را بالا ببری بگویی نه باید محققانه باشد چون دین بست «ان الله سبحانه و تعالی خصّ، حَضَّ، أو حَصَّن» سه قرائت در این حدیث نورانی هست «عباده بآیتین من کتابه أن لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا» (۸) آن وقت این دو تا آیه را وجود مبارک امام صادق طبق نقل مرحوم کلینی استدلال کرده فرمود اما آن آیه ای که دلالت می کند نفی باید محققانه باشد این آیه است «أَلَمْ یُؤَخِّذْ عَلَیْهِمْ مِثَاقَ الْکِتَابِ أَنْ لَا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۹) آنجا که پذیرش باید محققانه باشد آیه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» است که «لَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (۱۰) بنابراین ما باید آنجایی هم که به مظنه عمل می کنیم همان طوری که قبلاً اشاره شد «ظنیه الطریق لا تنافی قطعیه الحکم» ظن به ظن نباید بند بشود ظن باید به یقین بند بشود ماییم و فرهنگ محاوره باید حرف طرف را بفهمیم طرف هم که قرینه اقامه نکرده اصالهاالظهور حجت است یقیناً نه ظناً نه اینکه ما گمان داریم اصالهاالظهور حجت است نه خیر ما صددرصد یقین داریم اما ظاهر این لفظ این است بله ما گمان داریم آیا متکلم این معنا را اراده کرده است بله ما یقین نداریم مظنه داریم اما مظنه حجت است را یقین داریم ظواهر الفاظ حجت است ما یقین داریم ما در وصیت نامه ها، اقرارنامه ها، وقف نامه ها، وکالت نامه ها با یک پشتوانه ی صددرصد فتوا می دهیم ما می گوئیم وقف نامه ها ظاهرش حجت است، وکالت نامه ها ظاهرش حجت است، وصیت نامه ها ظاهرش حجت است، شرکت نامه ها ظاهرش حجت است، وکالت نامه ها ظاهرش حجت است ما یقین به حجیت این ظواهر داریم یعنی یقین داریم این ظنون حجت است اما از ما سؤال می کنند که آیا واقف این معنا را اراده کرده صددرصد یا هشتاد درصد؟ ما می گوئیم هشتاد درصد ما که یقین نداریم واقف چه اراده کرده که ظاهر الفاظ این است ظواهر حجت اند بالقطع است نه اینکه مظنه به مظنه وابسته است منتها ظاهر را باید در مقام فهم حفظ کرد قبول و ردش در مقام استدلال است پس بنابراین پیش فرضهای ما اگر بخواهیم درس خوان و پژوهشگر و عالم بشویم راهش این است اگر بخواهیم یک آخوند معمولی در بیاییم راه فراوان است راه عالم شدن این است که انسان بخواهد تصدیق کند یک پشتوانه ی صددرصد داشته باشد، بخواهد تکذیب کند یک پشتوانه ی صددرصد داشته باشد پیش فرضهایی که به جایی بند نیست کسی را محقق نمی کند اصول موضوعه با حُسن قبول می شود اصول موضوعه اگر کسی نپذیرفت آن شخص را یا آن مبنا را «و ان مع النکره والارادی مصادره ثم ذی المبادی» همین اصول موضوعه، همین پیش فرضها می شود مصادره به مطلوب پس به اصول موضوعه هیچ یعنی هیچ نمی شود تکیه کرد باید به علوم متعارفه تکیه کرد علوم متعارفه آن قضایای بدیهی است ما در تمام استدلالها باید این حرف را ببریم، ببریم، تا به لبه ی یک پرتگاه آنجا بیندازیم که دیگر مزاحم نشود باید به اصل تناقض برگردد، اجتماع ضدین برگردد، اجتماع مثلین برگردد، اصل هوئیت برگردد، سقوط الشیء لفسه برگردد، سلب شیء از نفس محال است برگردد اینها سرمایه های اولیه ماست به اینجا ختم نشود به جایی بند نیست اگر کسی بر اساس حُسن قبول پذیرفته دیگری دگراندیش آمده زیرش را آب بست روزی «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» (۱۱) می شود، روزی هم «یخرجون من دین الله افواجا» می شود این هم از بیانات نورانی سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی است که در سوره ی مبارکه ی «حج» استنباط دارند فرمودند اگر مقلدی محققانه باش،

مرجع یا رهبری محققانه باش، این دو تا آیه در سوره ی مبارکه ی «حج» هست فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» (۱۲). بعضی سر خم کردند تابع هر کسی هم هستند اینها رهروان بی تحقیق اند این در آیه ی سوم سوره ی مبارکه ی «حج» در آیه ی هشتم سوره ی مبارکه ی «حج» یک مطلب دیگری است او بالعکس برای رهبران و مراجع است فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» این سر را خم می کند تا یک عده را گمراه بکند این «لِيُضِلَّ» برای آن رهبران و مراجع مُضِلَّهُ است آن «وَيَتَّبِعُ» برای رهروان ضالّ است این دو آیه یکی در آیه ی سوم و یکی آیه ی هشتم سوره ی «حج» وظیفه ی رهرو و رهبر را مشخص کرده فرمود اگر تابعی محققانه تابع باش، رهبری محققانه رهبر باش، مقلّدی محققانه مقلّد باش، مرجعی محققانه این فرهنگ، فرهنگ حق است که «یدور مع الحقّ حیث ما دار» بنابراین این اجازه نمی دهد که ما هر قرائتی را از هر کسی بپذیریم یا هر کسی هر ادّعی کرده آن را مغبون بدانیم.

ص: ۵۶۹

- ۱- (۳۱) . بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۷۴.
- ۲- (۳۲) . سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۳۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.
- ۴- (۳۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.
- ۵- (۳۵) . سوره ی هود، آیه ی ۱۷.
- ۶- (۳۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۱.
- ۷- (۳۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۸۹.
- ۸- (۳۸) . الکافی، ج ۱، ص ۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۶.
- ۹- (۳۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۹.
- ۱۰- (۴۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۶.
- ۱۱- (۴۱) . سوره ی نصر، آیه ی ۲.
- ۱۲- (۴۲) . سوره ی حج، آیه ی ۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهَيْلِ يَشْوِي اللَّوْجَةَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَيَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)»

کفار که قلبشان بسته است و از ادراک معارف الهی محروم اند چندتا پیشنهاد دادند یکی تغییر مکتب بود و یکی تغییر اعضا که هر دو پیشنهاد با هر دو جواب قبلاً گذشت. در شأن نزول «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» (۱) گاهی گفته می شود که اینها درباره ی سلمان و اباذر و سایر مؤمنان اصحاب صفه و اینهاست البته این در مدینه هم درست است لکن این سوره ی «کف» در مکه نازل شده است و این اصحاب صفه و فقرای مدینه در مکه حضور نداشتند ممکن است پیشنهاد آنها درباره ی اصل طبقه ی محروم درست باشد اما تعیین این طبقه ی محروم که آیا اصحاب صفه بودند یا دیگران این باید مطابق با نزول خود سوره باشد چون سوره ی «کف» در مکه نازل شد این پیشنهاد باید تطبیق بشود بر فقرای مکه.

مطلب بعدی آن است که این «قُلِ الْحَقُّ» یعنی حق را منتشر کن حالا- یا با گفتن است یا با املاء کردن است که دیگران به دستور شما این نامه های شما را منتشر کنند یا با فعل حق را تبیین کن بالأخره به أحد انحاء بیان حق را به جامعه منتقل کن.

ص: ۵۷۰

۱- (۱). سوره ی کف، آیه ی ۲۸.

مطلب بعدی آن است که مردم در نظام تکوین آزادند اگر حق را می پذیرند آزادانه می پذیرند و اگر حق را رد می کنند آزادانه رد می کنند کسی مجبور نیست در نظام تکوین لکن در نظام تشریح بر اینها واجب است حق پذیر باشند و به حق عمل کنند زیرا پایان حق «جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» است، پایان باطل مهل است و آن عذاب گدازنده است و سرادق از نار است و امثال ذلك «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

مطلب بعدی راجع به این لف و نشر است که گاهی مشوش است گاهی مرتب تا مقتضای کلام چه باشد در اینجا لف و نشر مشوش است نه مرتب اول سخن از ایمان بود دوم سخن از کفر لکن در بیان کفر اول سخن از کفر است بعد سخن از پاداش ایمان.

مطلب بعدی آن است که برابر این لف و نشر خواه مشوش و خواه مرتب این چنین به نظر می آید که مناسب این بود بفرماید «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ» چون جمله ی قبل این است «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» بعد بفرماید «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ» لکن

برای تبیین این مطلب از کافر به ظالم یاد کرده است زیرا هم در آیه ی قبل فرمود: «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۱) این متجاوز است این از حد تعدی می کند و هم کافر را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۴۵ به خوبی مشخص کرد در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۴۵ این است «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۲) ظالمین را در آیه ی ۴۵ مشخص کرد فرمود ظالمین چه کسانی اند؟ «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ» این اشخاص که از بصیر جدا شدند نسبت به مکتب ظلم کردند، نسبت به خودشان ظلم کردند در حقیقت کفر ورزیدند و کفر بازگشتش به ظلم است.

ص: ۵۷۱

۱- (۲) . سوره ی کهف, آیه ی ۲۸.

۲- (۳) . سوره ی اعراف, آیه ی ۴۴.

مطلب دیگر آن است که ظلم سه قسم است ظلم نسبت به مکتب است که حقوق الهی، احکام الهی را کسی هتک کند یا نسبت به دیگران است که حقوق دیگران را حفظ کند یا نسبت به خودش است که فرمود: «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱)

آن دو قسم ظلم نیازی به توضیح ندارد ظلم نسبت به مکتب، اهانت به مکتب، ترک مکتب این ظلم نسبت به قانون الهی است ظلم نسبت به دیگران هم معنایش روشن است کسی حریم دیگری را حفظ نکند، حقوق دیگری را حفظ نکند، اموال دیگری را از بین ببرد این بالأخره ظلم است اما ظلم به نفس که در بسیاری از آیات به آن اشاره شد «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» این نیازی به توضیح دارد که ظلم به نفس یعنی چه گرچه قبلاً در ذیل آیاتی که دارد «كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» گذشت ظلم به نفس توضیح داده شد اما بالأخره این همچنان ممکن است در پرده ای از ابهام باشد که انسان به خودش ظلم می کند یعنی چه؟ در مسئله ظلم ظالم و مظلوم حتماً باید متعدّد باشند بعضی از کتابهای عقلی ملاحظه فرمودید بعضی از مفاهیم اند که الّا ولابد تعدّد مصداق را به همراه دارند مثل خالق و مخلوق، مثل علت و معلول، مثل محرک و متحرک این گونه از الفاظ مفاهیمی دارد که مفاهیم آنها الّا ولابد خواهان تعدّد مصداق است یعنی خالق غیر از مخلوق است، علت غیر از معلول است، محرک غیر از متحرک است و مانند آن. بعضی از مفاهیم اند که نه، این چنین نیستند ممکن است دو تا مفهوم یک مصداق داشته باشد ممکن است دو تا مفهوم دو تا مصداق مثل عالم و معلوم، عاقل و معقول و مانند آن، محب و محبوب گاهی این مفاهیم با تعدّد مصداق همراه اند مثل اینکه کسی به مطلبی عالم است خب عالم شخصی است مقدور معلوم چیز دیگر یا به کسی علاقه مند است محب کسی است محبوب کس دیگر محب و محبوب، عالم و معلوم این در این گونه از موارد دو تا مفهوم است و دو تا مصداق اما گاهی این دو تا مفهوم یک مصداق دارد مثل کسی که به خودش علم دارد به ذات خودش عالم است یا به ذات خودش محبّ دارد اینجا عالم و معلوم یکی است، محبّ و محبوب یکی است و مانند آن پس مفاهیم دو قسم اند بعضیها حتماً تعدّد مصداق را به همراه دارند مثل علت و معلول، خالق و مخلوق، محرک و متحرک و مانند آن، برخی از مفاهیم اند که هم با تعدّد مصداق می سازند هم با وحدت مصداق مسئله ظالم و مظلوم جزء مفاهیم قسم اول است که الّا ولابد تعدّد مصداق را به همراه دارد ظلم حتماً باید بین دو چیز باشد، چرا؟ چون ظلم معنایش تجاوز از حق است، تجاوز از حد است «الف» موجودی است فرضاً حدّی دارد، حریمی دارد دیگر ممکن نیست «الف» به خودش ظلم بکند، چرا؟ چون «الف» در حریم خودش کار می کند اگر از حریم خود تجاوز کرد به حریم «باء» رسید می شود ظلم و گرنه فرض ندارد که «الف» به خودش ظلم بکند چون هر کاری که «الف» می کند در حوزه ی خودش است در حریم خودش است اینکه ذات اقدس الهی فرمود کفّار و معصیت کاران به خودشان ظلم می کنند این نشان می دهد که ما دو مرحله داریم یک مرحله خودمانیم که مختاریم مالکیم البته به تملیک الهی در مرحله ای دیگر امینیم مالک نیستیم ذات اقدس الهی آن فطرت را ملک ما نکرد آن هویت انسانی انسانیّت ما را ملک ما نکرد به عنوان امانت الله به ما داد این بخش رویی که بسیاری از کارها را او به عهده می گیرد اگر از مرز خود تعدّی کند وارد محدوده ی امانت الله بشود این می شود ظلم چرا ما نمی توانیم خودمان را بکشیم؟ برای اینکه ما مالک خودمان نیستیم ما امینیم مگر امین می تواند در امانت خیانت بکند؟ یکی از معاصی کبیره خودکشی است خب اگر ما مالک خودمان باشیم که به خودمان ظلم نکردیم تملیک نکرده آن هویت انسانی ما را به ما این را به ما به عنوان امانت به ما داد اگر به عنوان امانت به ما داد ما باید صحیحاً و سالمّاً این امانت را حفظ بکنیم تحویلش بدهیم این چنین نیست که هر کسی بتواند بگوید من خودم آزادم و این تعبیر هم تعبیر مجاز نیست «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۲)

تعبیر حقیقی است و ظالم و مظلوم الّا ولابد تعدّد را می طلبند پس ما محدوده ای داریم تا آنجا که حلال است محدوده ی ماست به ما اجازه دادند و ذات اقدس الهی فرمود این محدوده حریم شماست از محدوده ی حلال بخواهید بگذرید وارد

هویت آن انسانیتان می شوید آن را می خواهید به هم بزنید این کار را نباید بکنید و گرنه می شود ظلم بنابراین سه تا ظلم فرض دارد البته در بعضی از موارد تلازم هم هست به هر تقدیر ظالم غیر از مظلوم است و کافر ظالم است برای اینکه تجاوز کرده هم به حریم الهی و حدود الهی، هم به حقوق دیگران هم به هویت اصلی خویش تعدی کرده لذا فرمود: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» درباره ی مؤمنان که قسم اول هست و به نحو لفّ و نشر مشوّش یاد شد آنجا تعبیر ایمان را تغییر نداد ولی تفصیل داد.

ص: ۵۷۲

۱- (۴). سوره ی بقره، آیه ی ۵۷.

۲- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۵۷.

بیان ذلک این است که در آیه فرمود: «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» این ایمان را تغییر نداد برای اینکه فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» این «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همان تبیین ایمان است منتها این را تفصیل داد، تحریر کرد، شرح کرد، بسط داد تغییر نداد تفصیل داد ولی درباره ی کفر آن را تغییر داد تبدیل به ظلم کرد تا روشن بشود که چرا کافر باید بسوزد؟ برای اینکه در حقیقت ظالم است هم «وَكَيْفَ أَنْزَلْنَاهُ فُطْرًا» (۱) که در آیه قبل بود هم آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» که کافران را به ظالمان معرفی کرد. در اینجا فرمود: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَكْفِرُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ» این مهل سه بار در قرآن کریم ذکر شده است در سوره ی مبارکه ی «معارج» هست و در سوره ی مبارکه ی «دخان» هم هست در سوره ی «معارج» آیه ی هشت این است «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» یعنی در آستانه ی قیامت آسمان مثل همین مس گداخته است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «دخان» هم وضع مهل را در آیه ی ۴۵ به این صورت بیان کرده «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامٌ لِلْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ» (۲) که این مهل «يَغْلِي فِي الْبُطُونِ» این مس گداخته که باطن گناه این طور است، باطن ظلم این طور است، باطن هتک حریم الهی این طور است این تنها چیز نیست که مثلاً حالا مال مردم را ببرند تا بگویند مثلاً صد تازیانه بزنی اگر مثلاً بی عفتی کرده باطن شرک این است، باطن کفر این است، باطن ظلم این است، خب که «أَعَاذْنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

ص: ۵۷۳

۱- (۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۸.

۲- (۷) . سوره ی معارج، آیات ۴۳ _ ۴۵.

پرسش: حاج آقا بیخشد ظرافت یا نکته ای در این هست که مس را مثال زده؟

پاسخ: اختصاصی به مس ندارد چون همین مُهل را گفتند که فلز دیگری هم باشد گداخته کنند آبش را می خواهند بگیرند آن را هم می گویند مُهل منتها مس چون فراوان تر است مثال زدند اینها مثالها دخیل نیست آن اصلش ممثل است، خب.

پرسش: حاج آقا ببخشید این «أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» نمی خواهد غیر از کفار را هم شامل بشود.

پاسخ: چرا آخر این طور عذاب این طور عذاب برای همه نیست بعضیها که معصیت کردند به این صورت در نمی آیند آنها خب مقداری معذب می شوند اما نه این عذاب دردناک و سهمگین اما برای کفار و ظالمین این عذاب هست.

خب، فرمود: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ» که این مُهل از بس گداخته و داغ است «يَشْوِي الْوُجُوهَ» که هنوز به دهن نرسیده به لب نرسیده پوست صورت را مَشْوِي می کند بُریان می کند، خب «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ» این یک بد آبی است «وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» مُرْتَفَق یا تکیه گاهی مِرْفَق است مثل اینکه آدم که خسته می شود بالأخره بالشی دارد در منزل یا غیر منزل این مرفق را روی این بالش تکیه می دهد آن می شود مُرْتَفَق یعنی تکیه گاهی مِرْفَق یا در هنگام استراحت و خواب مرفق را تکیه گاه صورت قرار می دهد این دستش را تا می کند و این صورت را روی این مُرْفَق می گذارد بالأخره مُرْتَفَق یا تکیه گاه صورت است یا برای مِرْفَق تکیه گاهی است مثل بالش و اینها یا نه، مُرْتَفَق یعنی مجتمع رفقا به هر کدام از این معانی تفسیر بشود معنایش این است که جای بسیار بدی است یا تکیه گاه بسیار بدی است یا محفل بسیار بدی است این برای ظالمین، اما در قبال این ظالمین آن مؤمنین بودند عنوان مؤمن را تغییر نداد ولی تفصیل داد.

پرسش: گرسنگی و قشنگی چه ربطی دارد به انسان در بهشت.

پاسخ: بالأخره انسان که با بدن هست چه در بهشت، چه در جهنم در بهشت بدون اینکه انسان گرسنه بشود لذت سیری را دارد چه اینکه قبلاً گذشت انسان در بهشت تشنه نمی شود ولی هر وقت خواست آب کوثر بنوشد می نوشد و لذت آب را می برد چون آدمی که تشنه نیست به او آب بدهی لذت نمی برد این لذت بردن از آب گوارا در دنیا مسبوق به آن رنج عطش است ولی در بهشت بدون سبب رنج انسان از آن گنج بهره می برد این برای بهشت در جهنم بالأخره اینها تشنه می شوند گرسنه می شوند باید آب بخورند بخواهد آب بخورند این آبهای گداخته را می دهند، بخواهند غذا بخورند خب اینها در دنیا بودند چکار می کردند مگر به این نیش می زدند هم به آن تیغ می زدند هم به آن آسیب می رساندند اینکه به این نیش بزن به آن تیغ بزن به آن آسیب برسان به آنها تیغ می دهند ضریع همین تیغ بیابانی است که شترها و اینها می خورند فرمود: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ» (۱) خب این خار این تیغ زدن به این و آن به آن صورت در می آید این «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ» که «لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» سیر نمی کند حالا یک این تیغ را به شتر بدهند به انسان که گرسنه اند که تیغ بدهد که سیر نمی شود که.

پرسش: بدن کفار با بدن مؤمنین فرق دارد در آخرت؟

پاسخ: خب بالأخره فرق می کند البته این بدن محصول سیئات است آن بدن ولی انسان همین یکدیگر را که ببیند «واذا رأیته لقلت فلا- بعینه» این در روایات ما هست که هر کسی را ببینی به عینه می شناسی که این همان است منتها طور دیگر ساخته شده از مواد دیگر ساخته شده.

ص: ۵۷۵

خب فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایمان را تحریر فرمود، تفصیل داد تغییر نداد چون مستحضرید که در قرآن کریم هر جا سخن از بهشت است ایمان با عمل صالح است برای جهنم رفتن کفر لازم نیست گناه کافی است خواه انسان کافر باشد، خواه نباشد گناه با جهنم رابطه دارد حالا یا کوتاه مدت یا دراز مدت یا درکات ضعیف یا درکات قوی، اما بهشت تنها با ایمان حل نمی شود یعنی حُسن فاعلی کافی نیست الاً و لابد عمل صالح می خواهد صرف اینکه کسی مؤمن باشد ولی عمل نکند بهشت جایش نیست لذا اینجا که فرمود: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» این را تفصیل دادند، تحریر کردند، شرح دادند فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چون صرف ایمان کافی نیست «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» این کبرای کلی این تعلیل است برای کبرای محذوف یعنی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» جزایی دارند، چرا؟ برای اینکه ما جزای کسی را ضایع نمی کنیم منتها آن جزا را در آیه بعد شرح می دهند باز تر ذکر می کنند چون «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» جزای آنها را خواهیم داد جزای آنها چیست؟ این است «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا» این پنج، شش امر را به عنوان پاداش مردان مؤمن ذکر می کند اینکه فرمود: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» یا جمع در برابر جمع است چون «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» جمع هست برای مردم با ایمان بهشتهایی است نه برای یک نفر بهشتهاست برای آنها جنات است چون جنات درجاتش، مراتبش فرق می کند این جمع در مقابل آن جمع است گاهی هم ممکن است جمع در مقابل فرد باشد یعنی برای کل واحد واحد اینها جنّت است دو جنّت است، سه جنّت است گاهی می فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) گاهی دارد «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ» (۲) برای همه چند بهشت نیست برای بعضیها یک بهشت است اما «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» یک جنّت حسی است که درخت است و حور است و قصور است و کوثر است و خوردن است و نوشیدن است و امثال ذلک یک جنّاهاللقاست که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۳) آنجا دیگر سخن از عُرف مبنیه و درخت و حور و قصور نیست برای همه هم دوتا بهشت نیست اکثری مردم همین «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۴) را دارند یعنی یکدیگر را می بینند، حور دارند، قصور دارند، غذا دارند، آب دارند و آسایش اما برای اوحدی از مردان با ایمان گذشته از اینکه این جنّت هست آن جنّت هم هست هر کس دارای «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» بشود یقیناً «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» را داراست اما هر کس دارای «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» باشد به آن مقام «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» برسد این طور نیست خب اینکه فرمود: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» عَدْن یعنی اقامه، دوام.

ص: ۵۷۶

۱- (۹) . سوره ی الرحمن, آیه ی ۴۶.

۲- (۱۰) . سوره ی الرحمن, آیه ی ۶۲.

۳- (۱۱) . سوره ی فجر, آیات ۲۹ - ۳۰.

۴- (۱۲) . سوره ی بقره, آیه ی ۲۵.

پرسش: حاج آقا بیخشد افرادی که گناه کردند می گویند ممکن است با داشتن ایمان باز جهنم برود آدم.

پاسخ: بله دیگر مؤمن فاسق متتها خلود ندارد مؤمن فاسق معذب می شود بعد از مدتی در روایات هست که وقتی آزاد شده در پیشانی اش نوشته می شود «اولئک عتقاء الله من النار» (۱) بعد برای اینها درد است، زحمت است ناله می کنند، درخواست می کنند که این پاک می شود بعد وارد بهشت می شوند عده ای که از جهنم وارد بهشت می شوند.

پرسش: قبلاً فرمودید که اگر کسی دارای ولایت باشد به آتش نمی رود.

پاسخ: خب نه، دوتا حرف است اگر ولایتش کامل باشد که دیگر گناه نمی کند این معلوم می شود یک ولایت مدار شناسنامه ای است اگر گناه بکند خب بالأخره باید بچشد دیگر حالا مُخَلَّد نیست یک، البته عذاب هست جهنم هست ولو جَنِّم برزخی که «حُفْرَه مِنْ حُفَرِ النَّیْرَانِ» حالا اگر آن جهنم کبرا نرود این جهنم صغرا که «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِیَامَتُهُ» (۲) که «القبر روضه من ریاض الجنّه أو حُفْرَه مِنْ حُفَرِ النَّیْرَانِ» (۳) این هست دیگر حالا یک وقت است که شفاعت شامل حالش می شود مطلب دیگر است آن دیگر دست کسی نیست، خب.

«أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ» معدن را که معدن می گویند برای اینکه قرارگاه و اقامتگاه این گوهرهاست چیزی را یک جا چال می کنند قدری خاک می ریزند روی آن ولو به طور عمیق گود کردند و آن را در آن دفن کرده این دیگر معدن نیست آنکه خودش بد می راند جایگاهش مشکل دارد عَدْن هم چنین معنایی را دارد اما اینکه فرمود: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» در آیات دیگر دارد که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۴) یعنی تحت اشجار بهشت نهر جاری است خب آن دیگر معنایش روشن است اما زیر مردان بهشت نهر جاری است این یا برای آن است که اینها در عُرف مبنیه هستند در آن عُرف که زندگی می کنند زیر قصر اینها و غرفه های اینها نهر جاری است یا نه، نهر همانند کانالهای تحت الأرضی است اینها که روی زمین بهشت زندگی می کنند که می گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ تَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» (۵) که اینها روی زمین بهشت حرکت می کنند کانال گونه زیر این زمین آبها جاری است صادق است گفته شود «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» پس به هر نحو باشد این «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» هست.

ص: ۵۷۷

۱- (۱۳). من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲- (۱۴). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- (۱۵). بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷.

۴- (۱۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵.

۵- (۱۷). سوره ی زمر، آیه ی ۷۴.

مطلب دیگر اینکه انسان هم دارای زیورهای خاص است زنها به یک صورت، مردها به یک صورت، انگشتری دارند و مانند آن زیوری دارند که اینها را هم بُس تعبیر می کنند اینکه در بحث لباس مصلی می گویند بُس خاتم من ذهب برای مرد اشکال دارد همین است اینها جزء لباس محسوب می شوند یعنی پوشیدن ولو به صورت جامه و قبا و ردا نباشد اینها را می گویند بُس، لباس ولی بالأخره اینها زیور انسان است انگشتر زیور انسان است و مانند آن. یک سلسله پوشاکهایی هم انسان دارد به هر دو بخش اش قرآن کریم درباره ی بهشتیها اشاره کرد فرمود: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» این أساور که جمع سوار است گفتند سوار معرب دستواره است آن مجمع المئسم آن مُچ را که می پوشاند الآن ساعت مچی برای یک عده زینت است خب این ساعت را ممکن است در جیب بگذارد ولی خب آنجا که هست برای او زیوری است سعی می کند گذشته از اینکه این ساعت مشکلات وقت او را تأمین بکند زیبا هم باشد که زینت دست او حساب بشود اینها را می گویند مئسم یعنی به همان مچ بسته است فرمود این برای مچهای آنها یک زیورها و دستواره هایی هست این برای زیور اینها «وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا» پارچه هایی را می پوشند که از نظر رنگ خضر است أخضر است سبز است یک، «مِنْ سُندُسٍ» است که حریر نازک است دو، «إِسْتَبْرَقٍ» است که حریر غلیظ است سه، برخیها استبرق را دیبا معرفی کردند دیبا آن پارچه زربفت است، زربافت است به اصطلاح، خب در قبال رنج جان کاه کفار اینها آسایش جان نوار دارند «مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ» روی تختها تکیه می دهند که کمال آرامش در آن هست «نِعْمَ الثَّوَابُ» ثواب خوبی خدای سبحان به اینها عطا کرده است در بحثهای ثواب چون از ثوبه است هم شامل کيفر می شود، هم شامل پاداش درباره ی جهنم هم سخن از ثواب هست مثوبه تعبیر قرآن کریم مثوبه درباره ی جهنمیها و ظالمین آمده بالأخره این جامه را خود انسان تهیه می کند تار و پودش را، بافتش را در دنیا می سازد آنجا می پوشد اگر بار خار است به تعبیر فردوسی خود کشته ای «واگر پرنیان است خود رشته ای» آدم یا مشغول گران فروشی و احتکار و به هم زدن و دروغ گفتن و ایجاد اختلاف است خب این همه اش تیغ است دیگر این مرتب دارد این درخت قتاد را که محصولی جز تیغ ندارد دارد آبیاری می کند اینکه می گویند این «دونه خرط القتاد، خرط القتاد» این از امثال معروف عرب است که در کتابهای فقهی و اصولی هم آمده می گویند این مطلب سخت است، مشکل است نمی شود این را ثابت کرد برای اینکه این دشوارتر از خرط القتاد است از این آسان تر است قتاد آن درخت پرتیغ جنگلی است که تمام میوه ی این یک شاخه همه اش تیغ است این شاخه ای که فرضاً یک متر است دو طرفش تیغ است این را می گویند قتاد اگر کسی با دست بخواهد از بالا- تا پایین این تیغها را مثل برگ جدا کند کار آسانی نیست یک وقت است یک درخت توت است که این شاخه چندتا برگ دارد اینها دامدارها برای گوسفندانشان به صورت عادی دست می گذارند بالای این شاخه این را می کشند تمام این برگهایش را به آسانی جدا می کنند می دهند به گوسفندان خرط می کنند یعنی می کشند و جدا می کنند حالا اگر قتاد را به کسی دادند که خرط کن کار آسانی نیست این دست به آن تیغ اول بزند دستش مجروح می شود چه رسد به تیغهای دیگر خرط قتاد کار آسانی نیست این جزء مثالهای معروف عرب است در کتابهای فقهی و اصولی و مانند آن می گویند «دونه» در فرمایشات مرحوم شیخ انصاری هم هست «دونه خرط القتاد»^(۱) است یعنی آن خرط قتاد از این کار آسان تر است حالا در این گونه از موارد که فرمود: «نِعْمَ الثَّوَابُ» این شعری که جناب فردوسی دارد یک وقت است کسی در تمام مدت عمر دارد درخت قتاد می کارد و آبیاری می کند یک وقت است نه، کسی در مدت عمر دارد پرنیان تولید می کند کرم ابریشم دارد و ابریشم دارد و حریر دارد و پرنیان و پرده های پرنیانی دارد تولید می کند این مدت عمرش این است او می گوید «اگر بار خار است خود کشته ای *** واگر پرنیان است خود رشته ای» اینکه غزالی می گوید من نصایح چهل ساله ام را یک طرف می گذارم و شعر فردوسی را یک طرف دیگر می گذارم می بینم آنچه را که من در این مدت گفتم حکیم

ابوالقاسم فردوسی یکجا گفته است این است آن روز اینکه می بینید این هزار سال گذشته این مرد به عظمت مانده است آن روز بحبوحه قدرت ضد تشیع بود مگر ممکن بود نام مبارک حضرت امیر را کسی ببرد و سرش به دار نرود آن روز این با جلال و شکوه گفت درست است این سخن گفته پیغمبر است که من شهر علمم علی ام در است اگر می بینید کسی به عظمت هزار سال می ماند این است از مرحوم آقا سید محسن جبل عاملی سؤال کردند شما این همه تجلیل برای فردوسی قائلید برای آقا ضیاء عراقی این فضیلت را، گفت آقا ضیاء را چهار نفر طلبه ی نجف می شناسند اما حکیم فردوسی را جهان اسلام می شناسد به هر تقدیر «اگر بار خار است خود کشته ای*** واگر پرنیان است خود رشته ای» ما با اعمال خودمان محشوریم و از آنها بهره می بریم یا خدای ناکرده رنج می بریم در اینجا فرمود: «نَعْمَ الثَّوَابُ» غرض آن است که این ثواب برای هر دو است یا پر تیغ است یا پرنیان مثوبه ای که در قرآن کریم برای کفار است یعنی ما ثواب تلخی ثواب یعنی ثواب، ثواب تلخی به کافران می دهیم یعنی ثوبشان، جامه شان که خودشان یافتند «وَحَسْبُنَا مَرْفَقًا» مرتفقی که در آنجا بود به سه معنا در همین جا هم هست اما گاهی اینکه سؤال می شود ما چرا درباره ی هرمنوتیک بدون تفسیر هرمنوتیک و تشریح هرمنوتیک به جواب می پردازیم مستحضرید که در بحثهای عمومی وقتی کسی اشکال می کند یا سؤال می کند ممکن است این اشکال یا سؤال اشکال همه نباشد یا سؤال همه نباشد ولی قانون بحث این است که انسان به اشکال جواب بدهد به سؤال جواب بدهد ولو اشکال یا سؤال برای بعضیها باشد فرق نمی کند اشکال یا سؤال به صورت کتبی باشد یا شفاهاً ذکر بشود چون چندتا نامه درباره ی همین شبهه ی هرمنوتیک و اشکالات هرمنوتیک مطرح شده آنها لابد بحثهای هرمنوتیک را گذراندند و می گذرانند کتابهایشان را مطالعه کردند این بحثها که در روز راجع به هرمنوتیک مطرح می شد پاسخ به اشکالات یا سؤالهای بعضی آقایان بود که در این زمینه داشتیم. اما درباره ی عیدی که ما الآن در پیش داریم الآن حضور ذهن ندارم که در کدام یک از این جوامع روایی دیدم در نماز عید قربان امسال این دو تا روایت خوانده شد آنجا آن وقت حضور ذهن داشتم که از کدام جامعی از جوامع روایی ما نقل کردیم در روایات ما ائمه (علیهم السلام) فرمودند دو تا عید در ایران بود یکی عید مهرگان و یکی عید فروردین ذات اقدس الهی به برکت اسلام «أبدلهما بعیدین آخرین» خدای سبحان آن عید مهرگان را و عید فروردین را تبدیل کرده به عید فطر و عید اضحی؟ حالا این دید و بازدید چیز خوبی است اما ما باید به سمتی حرکت کنیم که از این عیدین طیبین طاهرین یعنی عید فطر و عید اضحی؟ آن بهره ها را ببریم ان شاءالله برای روز شنبه که پانزده فروردین است بحث شروع می شود.

ص: ۵۷۸

Your browser does not support the audio tag

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا - رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (۳۲) كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَزْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا (۳۳) وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا (۳۴) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا - (۳۷) لَكِنَّ اللَّهَ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)»

قرآن کریم از آن جهت که برای هدایت جوامع بشری است و افراد از نظر معرفت یکسان نیستند عده ای را با شهود عرفانی، عده ای را با برهان عقلی و عده ای را با نقل قصص و داستانهای صحیح و گروهی را هم با تمثیل هدایت می کند لذا مطلبی در قرآن نیست که قابل فهم برای توده ی مردم و افراد ساده نباشد گرچه در قرآن آیاتی است که حکیمان و فقیهان در آن می مانند ولی مطلبی در قرآن نیست که قابل فهم برای توده ی مردم نباشد جمع بین این دو واقعیت این است که همان مطلب سنگین عقلی عرشى را به صورت داستان، قصه، هنر، مثل این قدر پایین می آورد تا در دسترس فهم ساده ترین افراد جامعه قرار بگیرد بنابراین در عین حالی که قرآن کریم مطالب عمیقی دارد که افراد حکیم و متأله در آن می مانند همان مطلب را به صورت داستان و هنر برای توده ی مردم قابل فهم می کند حالا ان شاءالله به سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که رسیدیم معلوم می شود که چگونه آن برهان عمیق تمایز را که حکما در آن گیر هستند چقدر تنزل داده ساده کرده با قصه و داستان قابل فهم برای توده ی مردم کرده اما آن کسی که در حد ساده اندیشی قرآن را می فهمد به همان اندازه در بهشت جا دارد آن حکیم و فقیهی که به مرتبه ی بالاتر درک قرآن می رسند آنها هم «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۱) برترین درجه ی بهشت برای آنهاست خلط نشود که هر دو چون می فهمند یک درجه دارند «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۲) این «دَرَجَاتٍ» تمیز دوّمی است تمیز اولی محذوف است «يرفع الله الذين آمنوا منكم درجه» اما «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» آن چون قرینه داشتیم حذف شده است ضرب مثل از همین قبیل است.

ص: ۵۷۹

۱- (۱). سوره ی انفال، آیه ی ۴.

۲- (۲). سوره ی انفال، آیه ی ۴.

پرسش: حاج آقا این تحت قانون است دیگر؟

پاسخ: بله خب، خیلی فرق می کند کسی مرحله ی ساده را می فهمد یکی مسئله فقهی را بلد است چون توضیح المسائل را خوانده یک وقت کسی مجتهد است و فقیه است این توضیح المسائل را استنباط کرده و نوشته هر دو می دانند که شک دو و

سه حکمش چیست اما یکی مقلد است و دیگری مجتهد، یکی استنباط کرد و یکی مطالعه کرد.

به هر تقدیر اینکه آیا واقعاً اینجا قصه ای بود دو نفر بودند یک سرمایه دار توانگر یکی فقیر تهیدست اینها همسایه بودند محاور هم، مجاور هم بودند گفتگو و گفتمانی داشتند، این چنین بود یا این فقط در حدّ مثل هست؟ برخیها خواستند بگویند که این مربوط به دوتا همسایه است یکی توانگر دیگری تهیدست، یکی باغ دار یکی فقیر و آن باغ دار هم وضع باغش همین است که در قرآن آمده. اثبات این شأن نزولها با ضعف سندی که در اینها هست کار آسانی نیست لکن سیدناالاستاد می فرمایند این خصوصیتی که ذات اقدس الهی برای این دوتا باغ ذکر می کند این نشان می دهد که تقریباً این قضیه واقع شده است صرف تمثیل نیست این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه در منطق ملاحظه کردید که تمثیل سهمی دارد در فهماندن مطلب اما برون مرزی است نه درون مرزی، نه درون مرزی است نه با درون رابطه دارد از بیرون چیزی را به آدم می فهماند مستحضرید که در منطق در باب معرّف و قول شارع پنج راه برای فهمیدن معرّف است دوتا راه برای حدّ است حدّ تام و حدّ ناقص، دوتا راه برای رسم است رسم تام و رسم ناقص این چهار راه معروف است راهی هم هست به نام تمثیل که منطق از او استفاده نمی کند ولی خبر می دهد که توده ی مردم در گفتگوهایشان از این روش هم برای فهمیدن و فهماندن استمداد می کنند حدّ تام آن است که تمام ذاتیات شیء بیان بشود، حدّ ناقص آن است که بعضی از ذاتیات شیء بیان بشود رسم تام و رسم ناقص مربوط به این است که برخی از ذاتیات با عوارض ذاتی یا نه، کلاً از عوارض ذاتی باشد بالأخره عوارض ذاتی معروض خودش را نشان می دهد اما تمثیل هیچ کدام از این چهار راه نیست برای نمونه می گویند بخواهند نفس را بیان کنند کسی برهان اقامه می کند بر اینکه نفس موجودی است مجرد و بالأخره خود را معرّفی می کند اما عده ای از راه تمثیل نفس را معرّفی می کنند می گویند وزان نفس در بدن، وزان سلطان به مدینه و رُبان به سفینه است این مَثَلهای معروف کتابهای منطق است سلطان جنس و فصل مدینه نیست ولی مدیر و مدبّر مدینه است رُبان یعنی ناو خدا نه ناخدا، ناو یعنی کشتی آنکه ربّ و مدبّر و مربّی کشتی است ناو خداست به او می گویند رُبان حالا می گویند ناخدا، ناخدا در همان تخفیف در لفظ است. خب این ناو خدا یعنی مدبّر ناو و کشتی این ذاتی کشتی نیست جنس و فصل کشتی نیست ولی رهبر کشتی است وزان نفس در بدن، وزان سلطان به مدینه و رُبان به سفینه است این نه حدّ تام است نه حدّ ناقص، نه رسم تام است نه رسم ناقص فقط تمثیلی است تا بفهماند که رابطه ی نفس و بدن چگونه است این در باب معرّف و قول شارع. در بحثهای حجّت و تصدیق هم بشرح ایضاً گاهی مطالب از همین قبیل است در آنجا یا از راه حکمت است یا از راه موعظه است یا از راه جدال احسن است که «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْوِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) شاید این تمثیل در آن رده های پایین موعظه ی حسنه قرار بگیرد ولی بالأخره تمثیل غیر از خطاب است تمثیل چه در بخش قضایا و تصدیق سهم یقین آوری ندارد در بخش معرّف و قول شارع هم سهم معرفت شناسی که آدم واقعاً چیزی را بشناسد ندارد ولی بالأخره آدم را نزدیک می کند این راهی است در ادبیات مردمی که تشبیه می کنند، مثل ذکر می کنند قرآن از این راه فراوان استفاده کرده به عنوان ضرب المثل «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» (۲)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَشِيءُ تَحِيَّةً أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» (۳) برای اینکه می خواهد به مردم بفهماند قرآن که یک کتاب علمی نیست تا بگوئیم اینها متخصص بشوند بفهمند قرآن نور است وقتی نور است باید به همه بتابد یک وقت است می گوئیم این رسائل است، کفایه است، اسفار است، منظومه است درس خواندن لازم است خب این برای همه ی مردم نیست اما اگر کتاب مدّعی شد که

«ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۴) است، «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۵) است، «هُدًى لِلنَّاسِ» (۶) است اکثری مردم هم که اهل تخصیص نیستند باید طرزی حرف بزند که همه بفهمند لذا هیچ مطلبی در قرآن کریم نیست که قابل فهم برای ساده ترین ساده اندیشان نباشد آن را با مثل، با داستان، با قصه و مانند آن تبیین می کند این به علوم قرآن برمی گردد به بحث تفسیر برنمی گردد. در سوره ی مبارکه ی «کهف» که محل بحث است در اوایل سوره فرمود: آیه ی هفت «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» چون قرآن برای هدایت مردم است و مهم ترین عامل فریب دادن یا فریب خوردن هم حب دنیاست خدای سبحان هم دارد دنیای را تشریح می کند چون ما مشکل علمی نداریم تمام مشکلات ما مشکل عملی است ما خیلی چیز بلدیم الآن همه ی این احکامی که در رساله های عملیه نوشته است همه ی ما بلدیم دیگر ما صدها مطلب را بلدیم اما باز مشکل داریم مشکل ما علم نیست مشکل ما آن انگیزه است آن شهوت و غضب است آن را قرآن دارد حل می کند می فرماید حب دنیا که رأس کل خطیئه است من دنیا را برای شما تشبیه می کنم «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» (۷) شما می خواهید مزین بشوید ولی مغالطه می کنید این درخت و باغ و راغ زینت شما نیست این زینت زمین است به فکر زینت خودت باشد «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۸) یا «اللَّهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۹) زینت شما چیز دیگر است به سراغ این راغ و باغ می روید این زینت شما نیست بعد هم از شما گرفته می شود «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوهُمْ» این در اوایل سوره ی مبارکه ی «کهف» در بخشهای بعدی که خواهد آمد در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ» آیه ی ۴۶ همین سوره که بعد به خواست خدا خواهد آمد «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» خب پس این آیاتی که فعلاً محل بحث است هم مسبوق است به آن بیان، هم ملحق است به این بیان هم مسبوق است به «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» هم ملحق است به «الْمَالُ وَالْبَنُونَ» برای اینکه مردم را می خواهد هدایت کند مردم باید بفهمند که اینجا چاله است این چاه است در متن زندگی باید بود و به چاه نیفتاد این چاه زوروقی روی آن هست هم دشمنان بیرون زوروقی روی این چاه گذاشتند هم دشمن درون که نفس مسؤله است چنین کاری کرده اگر یک سلسله تابلوهای زرینی به آدم نشان بدهند که تمام زباله ها پشت این تابلوست روی این یک قشر ورق زرین قرار گرفته شده خب آدم هم فریب می دهد این برای فریب دادن بچه ها خوب است نفس مسؤله که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» بحث مسبوقاً گذشت «سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» (۱۰)، «سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (۱۱) این قبل از نفس امّاره است این نفس مسؤله یک روان شناس خوبی است، روان کاو خوبی است، روان دان خوبی است برای اینکه در درون ماست می داند ما چه چیزی خوشمان می آید همه ی آن زباله های فریب را پشت می گذارد یک، زوروقی از آنچه که ما خوشمان می آید روی آن می کشد دو، به ما نشان می دهد که این کار، کار خوبی است خدمت به دین است خدمت به جامعه است این تمدن است این فرهنگ است این پیشرفت است ما را فریب می دهد سه، ما به سراغ او می رویم چهار، گرفتار آن لجن می شویم پنج، این نفس مسؤله وقتی که ما را در آن چاله انداخت آن وقت نفس امّاره سر در می آورد می گوید حالا- که به چاه افتادی هر چه من امیرانه دستور بدهم تو باید اطاعت کنی از آن به بعد اشخاص عالماً عامداً گناه می کنند اینکه اول امّاره بالسوء نبود که اول مسؤله بود با این تسویل گرفت شیطان هم بشرح ایضاً او هم اول همین کار را می کند پس ما این چهار خطر را داریم دو خطر از بیرون، دو خطر از درون. بیرون اول تسویل است و بعد فرمانروایی، درون هم اول تسویل است و بعد فرمانروایی این چهار خطر را قرآن درمان کرده فرمود این زباله ها را پشتش گذاشته این زوروق کشیده روی آن مبادا بیفتی این زرق و برق است این مال حرام این است آن حلالش نمی ماند چه رسد به حرام فرمود برای اینها این داستان را بیان بکن پس مسبوق است به «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» (۱۲) و ملحق است به آیه ی ۴۶ که فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آن قصه ی اصحاب کهف و آن براهین و آنها را پشت سر گذاشته حالا با مثل می

خواهد مسئله را حل کند حالا یا واقعاً دوتا همسایه بودند یکی توانگر و دیگری تهیدست یا نه، به صورت یک مثل است که دنیا وضعش این است فرمود: «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا» که این مثل مربوط به دو نفر است «رَجُلَيْنِ» ما یکی را آزمودیم به غنا، دیگری را آزمودیم به فقر درست است افراد باید تلاش و کوشش بکنند خدای سبحان هیچ کسی را بدون روزی نگذاشت بارها شنیدیم که خدای سبحان چه در سوره ی مبارکه ی «هود» چه در سایر سوره فرمود آنچه در جهان هستند عائله من اند من برای تمام مار و عقرب دنیا روزی تعیین کردم «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (۱۳) بر خودم لازم کرده ام من عهده دار روزی تمام گرگ و گراز عالم من مُعِلم اینها عائله من اند هیچ ماری، هیچ عقربی، هیچ گورگنی هیچ کسی بدون روزی نیست انسان هم بشرح ایضاً منتها زائد بر او یک تلاش و کوششی می خواهد و آنچه را که خدای سبحان داد به عنوان زائد بر رزق ما یقوت به البدن، یقوم به البدن اینها آزمون است فرمود ما دو نفر را آزمودیم یکی را به فقر، یکی را به غنا آن روزی مشترک و لازم را به همه ی آنها دادیم «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» به یکی از اینها دوتا باغ دادیم خصوصیات این باغ این است این باغها پر از انگور است، پر از خرماست، بین این درختها هم مزرعه است یعنی جو و گندم و اینهاست عدس و لوبیا این چیزهایی که لوازم زندگی است هم محصول باغی دارد، هم محصول کشاورزی دارد آبش را هم ما از درون تأمین کردیم که «فَجَزْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا» منفجر کردیم از خلال وسطهای این دو باغ نهری که هم فراوان است هم در دسترس و این شخص گذشته از کشاورزی و گذشته از باغداری دارای ثمر هم بود ثمر به مال می گویند ثمر اختصاصی به میوه و امثال ذلک ندارد این هم نقدین داشت، هم دامداری از جای دیگر داشت پس انسانی بود مرفّه به تمام معنا هیچ کمبودی نداشت ما به او دادیم تا بیازماییم «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» البته این قرآن چون به زبان عربی است ممکن است در یک منطقه ی دیگری اگر نازل می شد به جای انگور و خرما، سیب و گلابی مثال می زد اینها چون جزء امثال است اینها فرق نمی کند حالا به این صورت بیان فرمود عمده آن ممثّل است مثال چون به لسان عربی بود این چنین بیان شده، خوب.

ص: ۵۸۰

- ۱- (۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.
- ۲- (۴) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۶.
- ۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶.
- ۴- (۶) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۵- (۷) . سوره ی فرقان، آیه ی ۱.
- ۶- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۷- (۹) . سوره ی کهف، آیه ی ۷.
- ۸- (۱۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۱۱) . سوره ی حجرات، آیه ی ۷.
- ۱۰- (۱۲) . سوره ی طه، آیه ی ۹۶.
- ۱۱- (۱۳) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۸.
- ۱۲- (۱۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۷.

پرسش: اینکه فرمودید «عَلَى الْأَرْضِ زِينَةٌ» (۱) با آیاتی که می فرماید «خَلَقَ لَكُمْ» (۲)، «طِيبَ لَكُمْ»

پاسخ: بله، اما زینت شما نیست زینت شما را در سوره ی مبارکه ی «حجرات» مشخص کرد «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزِينَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۳) آنچه را که «إِنَّا جَعَلْنَا مِثْلَ مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» وقتی زینت برای ما نبود ما دیگر به این فخر نمی کنیم ما فخرمان این است «کفی بی عزاً أن أكون لك عبداً» این بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است این سه جمله «الهی! کفی؟ بی عزاً أن أكون لك عبداً و کفی؟ بی فخرأ أن تكون لی رباً أنت کما أحب فاجعلنی کما تحب» (۴) ما فخرمان در این است که بنده ی او باشیم این چیز خوبی است زینت ما در این است که برده ی او باشیم این زینت چیز خوبی است اما حالا با قسط و جان کندن آدم یک خانه تهیه کند، فرش تهیه کند، اتومبیل تهیه کند تا زنده است زیر بار قرض برود قرضی که ائمه فرمودند: «هم باللیل و ذل بالنهار» (۵) عمر فروشی بکنند آن هم فخر بکنند خب این معلوم می شود آدم مختالی است دیگر مختال یعنی خیال زده با خیال دارد زندگی می کند بعد هم آخر که شد با روی سیاه و دست تهی دارد می رود این اصلاً نمی داند کجا آمده کجا دارد می رود چه کاره است این عوضی گرفته زینت ارض را زینت خودش گرفته، خب «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» برای شماست اما زینت شما نیست نیاز شما را باید تأمین بکند بله، این از بیانات نورانی اهل بیت است سیره ی آنها این است که ما باید در دو کار حساس باشیم یکی تلاش در تولید، یکی قناعت در مصرف آن وقت نه بیراهه می رویم نه راه کسی را می بندیم تا می توانیم تلاش می کنیم که جامعه مان را نجات بدهیم در مصرف هم مثل همینهایم حالا اگر سرمایه داری با داشتن صد یا غیر صد بتواند صدها هکتار را آبیاری کند و درآمد سنگین داشته باشد که این مشکل جامعه را حل کند خودش هم که أحد من الناس دارد زندگی می کند محبوب نزد همه ی مردم است اما این تظاهر به ثروت است که عداوت می آورد، این رفاه طلبی و آن اسراف است که دشمنی می آورد و گرنه این بیان نورانی اهل بیت که انسان تلاش بکند در تولید، قناعت بکند در مصرف این محبوبیت جامعه را به همراه دارد که عجب آدم خوش تدبیری است تولید کرده ما را در برنج و گندم و جو و در سایر درآمدها خود کفا کرده خودش هم مثل ما زندگی می کند یک آدم عاقل این طور زندگی می کند و این آیات در صدد عقل پروری است فرمود ما به یکی دو تا باغ دادیم که انگورهایش مرتب، خرماهایش مرتب بین این درختها هم کشاورزی اش تأمین، لایه لایه این دو باغ هم نهر جاری است بیرون این باغ هم درآمد فراوانی داشت از راه دامداریها، از راه معدن، از راه تجارت «وکان له ثمر» پس هیچ مشکل اقتصادی نداشت ما از هر راه تأمینش کردیم «جَعَلْنَا لِأَخِيهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» یعنی انگورها «وَحَفَفْنَا هُمَا بِنَخْلٍ» این دو تا باغ انگور با خرما محفوف شدند محاط شدند به درخت خرما «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا» بین این اعناب و نخیل بین درختهای خرما و درختهای انگور در این دو باغ ما کشاورزی اش را تأمین کردیم یعنی برنجش را، گندمش را و مانند آن. هیچ کدام از این دو باغ گرفتار سرمازدگی، گرمزدگی، خشکسالی یا طوفان و مانند آن نشدند «كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا» هر دو باغ اُکل خودش را دادند اُکل یعنی «ما يؤکل» «أُكُل» یعنی خوردن، «أُكُل» یعنی خوراکی اینکه درباره ی درختان بهشت دارد «أُكُلَهَا دَائِمٌ» نه یعنی «أُكُلَهَا دَائِمٌ» خوراکی داش دائم است این چنین نیست که چهار فصل باشد یک فصلش میوه بدهد بقیه میوه ندهد این همیشه میوه می دهد «أُكُلَهَا دَائِمٌ» یعنی خوراکی او دائم است اینجا هم فرمود هیچ سالی او گرفتار خشکسالی یا سرمازدگی و مانند آن نشد «آتَتْ أُكُلَهَا» هر کدام از این دو باغ محصول خودشان را به خوبی دادند «وَلَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئاً» هیچ کدام از این دو باغ نسبت به آن اُکل یعنی خوراکی، یعنی میوه ظالم نشدند این ظلم در برابر عدل اخلاقی و فقهی و حقوقی نیست یک ظلم لغوی است «ظَلَمٌ» یعنی «نَقَصٌ» هیچ کدام کم نیاوردند، کوتاه نیاوردند ظلم لغتاً یعنی نقص چون اشیاء در جای خود قرار نگیرند نقص است کسی که به حق خود

راضی نیست و به حقوق دیگران تعدی می کند باعث نقصان حقوق دیگری است می گویند ظالم در اینجا فرمود: «وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ» یعنی هیچ کدام از این دو جنت از اُکل کم نیاوردند هر کدام میوه ی خودشان را دادند از نظر آب هم تأمین بود «وَفَجَّرْنَا» خلال این دو باغ «أَنْهَاراً» نهر فراوانی جوشاند ما منفجر کردیم و گذشته از درآمدهای این باغ از خارج این باغ هم ثمر و مالی داشت که دامداری او و معدن داری او و تجارت او و مانند آن را تأمین می کرد چنین آدمی به جای اینکه شاکر باشد به همسایه اش به رفیقش به محاورش فخرفروشی کرد «فَقَالَ لَصِيْحِيهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» که محاور او بود گفتگو و گفتمانی داشتند فخرفروشی می کرد می گفت «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً- وَأَعَزُّ نَفَرًا» حالا- یا می گفت یا عملاً کارش این بود می گفت من سرمایه دارم یک، فرزند و خدام و حشم من از تو بیشتر است این دو یا به رُخش می کشید یا بالصراحه می گفت مثل اینکه فرعون می گفت که «أَلَيْسَ لِي مُلْكُكُم مِّصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» (۶) خب. «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً- وَأَعَزُّ نَفَرًا» نفر هم به اعضای خانواده می گویند یعنی فرزندان، برادران، عموها و بستگان، هم به عشیره و قبیله می گویند و اینها را می گویند نفر یعنی بچه ها اینها را می گویند نفر چون در نفر و کوچ کردن انسان را همراهی می کنند از این جهت می گویند نفر البته در نفر و رأس اصطلاحاً در سرشماری به چه کسی می گویند رأس به چه کسی می گویند نفر آن یک اصطلاح خاصی دارد که درباره ی حیوانات چه می گویند درباره ی انسانها چه می گویند آن یک اصطلاح مخصوص خودش را دارد خب پس این شخص به دیگری فخرفروشی می کرد به جای اینکه شاکر باشد «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَرًا» از نظر نفر عزیزم و از نظر مال زائد. با این فخرفروشی وارد باغش شد «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ» یعنی هر کدام از این دو باغ مشمول این جنتها می شوند باغها کم نیاوردند ولی این شخص کم آورد «وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» این به خودش ستم کرده برای اینکه خودش باید مزین بشود به زینت عقل و عفاف، نشده تمام تلاش و کوشش اش این بود که از سرمایه خود که عمر است بکاهد این زمین را مزین کند بعد با دست خالی برود خب این خسارت است دیگر آدم رایگان نه برای دیگری کار کند برای جماد کار کند این خسارت است دیگر زمین را مزین کرد و رفته «وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» در چنین حالی وقتی وارد این باغ شد منطقتش این بود، رفتار و گفتارش این بود که «قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» من فکر نمی کنم خودش را معیار حق و باطل تشخیص داد خیال کرد آنچه که او فکر می کند درست است آنچه او فکر نمی کند نادرست است من فکر نمی کنم این از بین برود این از بین رفتنی نیست شما بعضی از اصطلاحات پیشینیان را اگر بدانید آنها هم چنین تفکر جاهلی داشتند می گفتند این زمین را قباله قرار بدهید برای مهر و قران برای اینکه این ملک نمیر است یا مسها را می گفتند این ملک نمیر است یا بعضی از فرشهای دست بافت قدیمی بادوام را می گفتند اینها ملک نمیر است این تفکر جاهلی ملک نمیر همین است «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» «بَادَ» یعنی «هَلَكَ» من فکر نمی کنم از بین برود، من فکر نمی کنم این از بین برود خیال می کند این ماندنی است خودش هم این چنین خیال می کرد که می ماند آنکه در سوره ی مبارکه ی «همزه» دارد که «وَيُلِّ لِكُلِّ هُمْزِهِ لُْمَزِهِ» آیه سومش این است که «الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ * يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» خیال می کند این سرمایه ی او، او را جاودانه می کند خالد و جاودان می کند این نسبت به خودش خب اگر خودش می ماند به وسیله ی مال می ماند پس مال هم باید بماند دیگر لذا هم درباره ی خودش خیال خلود دارد جاودانه و هم درباره ی مالش خیال خلود دارد و جاودانه می گوید «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» فکر نمی کنم این از بین برود و بعد هم _ معاذ الله _ قیامت می فکر نمی کنم باشد «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» قیامت هم قیامت نمی کند اصلاً قیامت را قیام کردند برای اینکه همه برمی خیزند و می ایستند دیگر «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷) کسی اجازه ی خوابیدن و نشستن و اضطجاع و استلقا و اینها همه باید به فرمان الهی بایستند دیگر آنجا به کسی اجازه ی نشستن نمی دهند که قیامت است دیگر قیامت یعنی قیامت «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، «يَقُومُ الْحِسَابُ» (۸) است خب. «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» _ معاذ الله _ خبری از بعد از مرگ

نیست بر فرض هم باشد وضع من آنجا مثل اینجاست «وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي» اگر هم قیامتی باشد و ما برویم آنجا، آنجا هم با تلاش و کوشش من همین کاری که اینجا کردم آنجا هم همین کار را می‌کنم دیگر آنجا هم پیدا می‌کنم «وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» ما منقلب می‌شویم از دنیا به آخرت و منقلب می‌شویم از آنچه را که در اینجا داریم به بهتر از این آنجا هم باغ خوبی، نهر خوبی، درخت خرمای خوبی، درخت انگور خوبی، کشاورزی خوبی، مال خوبی هم فراهم می‌کنیم من پیدا می‌کنم نه خدا به من می‌دهد این بر اساس «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۹) این طور فکر می‌کند دیگر نمی‌گوید خدا به من می‌دهد می‌گوید من خودم می‌یابم «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» این عصاره‌ی تباه اندیشی توانگری که مباحاتش به زینت ارض است اما مؤمن «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» آنکه با او محاوره داشت، حواری داشت، گفتگو داشت گفت «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» من هشدار بدهم تو را نسبت به ساختار خلقت خودت یک، نسبت به ساختار خلقت این باغها دو، خودت اول خاکی بودی الآن اگر کسی برود پشت بام این آسمان این بشرها را نگاه کند که هفت میلیاردند هفت میلیارد خاک در دو قرن قبل در این باغها و زمینها افتاده بود بعد از مدتی هم این هفت میلیارد خاک باغها و کودها می‌شوند برای اینکه الآن این جمعیت هفت میلیاردی یک چند سال جلوتر که باشند ببینید خاکهای همین مزرع و مرتع بودند جذب این گیاهان شدند، جذب درخت شدند، شدند جو و گندم و بهشت و سیب و گلابی یا علف شدند و گوسفندها خوردند و از راه این کشاورزی و باغداری و دامداری آمدند به بازار آبا و اجداد ما این گندم و جو و برنج و میوه و گوشت را خوردند شده نطفه این نطفه الآن شده هفت میلیارد بعد از دویست، سیصد سال هم همینها می‌شوند خاک و کود همینها این چنین نیست که حالا کود را از عالم دیگر بیاورند که همین زید و عمرو شده کود دیگر چیز دیگر نیست که آنکه عاقل است روی پشت بام این نظام افراد را می‌بیند می‌گوید اینها شمالاً کود، جنوباً هم کود حالا دارند افتخار می‌کنند این بیان نورانی حضرت امیر برای محدوده‌ی خاص است که «أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِبَقَةٌ» (۱۰) آن کسی هم که دوراندیش است طبق راهنمایی حضرت او هم همین طور فکر می‌کند این مرد بزرگوار به همسایه توانگرش گفت بابا تو اول یک مُشت خاک بودی بعد کم کم به صورت میوه در آمدی بعد پدرت این را خورد و به صورت نطفه در آورد بعد این نطفه به این صورت لؤلؤ لالا شد تو شاکر باش «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» این بیان یک موحد است بعد هم «ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا»، «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّأَكَ فَعَدَلَكَ» (۱۱) همین است مستوی الخلقه خلق کرده «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۱۲) مستوی الخلقه اعضا و جوارح به جا این «لَكِنَّ» در چند جای قرآن همین «لَكِنَّ» است که قدری «الف» آن اشباع شده بعضی از جاها «لكن أنا» است آنجا تشدیدش جدا با مدّ جدا جداگانه قرائت می‌شود اما اینجا همان «لَكِنَّ» است لذا می‌بینید روی آن «الف» یک جزم دارد این «لكن أنا» نیست آن «لكن أنا» در آیه‌ی دیگر است دارد که آن با مدّ است «لكننا» یعنی «لكن أنا» این طور می‌گویند تو طور دیگر می‌گویی، خب «ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا» * لَكِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي» من حرفم این است تو حرفت این است که می‌گوییم «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» یک، «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» دو، «وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» سه، این حرفهای را می‌زنی اما لکن من حرفم این است می‌گویم «هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» نه خودم را شریک باری می‌دانم بگویم من تهیه کردم نه دیگری را می‌گویم «بر سر هر سفره بنشستی خدا رزاق بود» و به تو هم نصیحت می‌کنم «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (۱۳) چرا وقتی وارد باغ شدی شکر نکردی؟ «مَا شَاءَ اللَّهُ» نگفتی قوت و حول را منحصر درباره‌ی خدا ندانستی؟ من بر اساس بینش توحیدی ام می‌گویم «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا» (۱۴) اگر امروز می‌بینی که من وضع مالی ام ضعیف است فرزندان کم دارم تو گفتی «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» من می‌گویم «أَقَلُّ مَالًا وَأَقَلُّ نَفَرًا» خدایی هست و مرا تأمین می‌کند «فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا» (۱۵).

- ۱- (۱۶). سوره ی كهف، آیه ی ۷.
- ۲- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.
- ۳- (۱۸). سوره ی حجرات، آیه ی ۷.
- ۴- (۱۹). بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.
- ۵- (۲۰). من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۲.
- ۶- (۲۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۵۱.
- ۷- (۲۲). سوره ی مطففين، آیه ی ۶.
- ۸- (۲۳). سوره ی ابراهيم، آیه ی ۴۱.
- ۹- (۲۴). سوره ی جائيه، آیه ی ۲۳.
- ۱۰- (۲۵). نهج البلاغه، حكمت ۴۵۴.
- ۱۱- (۲۶). سوره ی انفطار، آیه ی ۷.
- ۱۲- (۲۷). سوره ی شمس، آیه ی ۷.
- ۱۳- (۲۸). سوره ی كهف، آیه ی ۳۹.
- ۱۴- (۲۹). سوره ی كهف، آیه ی ۳۹.
- ۱۵- (۳۰). سوره ی كهف، آیه ی ۴۰.

در اوایل این سوره ی مبارکه ی «کَهِف» یعنی آیه ی هفت فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا * وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» ما یک وجه الأرض خشکِ گرمزده ی سوخته تحویلتن می دهیم همین سرزمین سبز را اینکه خدا فرمود: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» همین مطلبی را که خدا آموخت این مؤمن در جواب آن شخص می گوید ممکن است آفتی برسد این دو باغ سرسبز تو «فَتَصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا» به صورت وجه الأرض سوخته ی خشک شده ی پژمرده ی خاکسترشده در بیاید این خطر او را تهدید می کند.

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۳۲ تا ۴۰ سوره کَهِف ۱۶/۱/۸۸

Your browser does not support the audio tag

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (۳۲) كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا (۳۳) وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا [قرآن] (۳۴) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقْلَ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)»

در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «کَهِف» فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» (۱) آنچه در روی زمین است از بوستان و دامداری و کشاورزی و مزارع و مراتع و بناها اینها زینت زمین است زینت انسان نیست پایان این هم به صورت پژمردگی است در همین سوره ی «کَهِف» آیه ی ۴۶ که بعداً خواهد آمد فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» این معنا را با مثل هم تبیین می کنند یعنی یک تأیید عقلی است برای حکیمان و یک تمثیل حسی است برای توده ی مردم البته برای حکیمان این تمثیل در حد تأیید است. سرّ اینکه ذات اقدس الهی هم آن سابقه را و هم این لاحق را بیان کرده تعلیلاً و در وسط قصّه و تمثیل را ذکر کرده است تأییداً آن است که مشکل جامعه را حل کند. مشکل جامعه ی عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند سایر اعصار همین جنگ بین فقیر و غنی است فقرا رنج می برند از اینکه اغنیا با اینها یکجا نمی نشینند اغنیا فاصله شان را از فقرا زیاد می کنند مراکز مذهبی مثل حسینیه ها و مساجد جای فقرا و افراد مستضعف می شود اغنیا جایشان در اینجا خالی است و حضور ندارند خواهان تشکیل جلسه ی جدا هستند که رهبران الهی آن را نمی پذیرند برای اینکه این فاصله ی غنی و فقیر کم بشود هم از راه تعلیل حکیمانه، هم از راه تمثیل عامیانه مردم را روشن کردند تا نه فقرا رنج ببرند از تهیدستی و نه اغنیا فخر فروشی بیجا بکنند آن برهان عقلی آن است که انسان اگر بخواهد فخر کند باید به کمال خودش فخر کند نه بیرون از حوزه ی آن مثل اینکه وجود مبارک حضرت امیر به آن کمالات فخر کرده عرض کرد «الهی! کفی؟ بی عزّاً أن أكون لك عبداً و کفی؟ بی فخرّاً أن تكون لی ربّاً» فخر من همین است که شاگرد تو هستم تو داری ما را می پرورانی و عزّت من در این است که به پیشگاه غیر تو سر نمی سایم «أنت کما أحب فاجعلنی کما تحب» (۲) خب اگر چیزی روی زمین شد اگر روی زمین بود زینت زمین است جدای از حوزه ی جان آدمی است این وصف به حال متعلّق موصوف است مثل «مررت برجلٍ وسیع

داره» خب انسان افتخار بکند به چیزی که جدای از اوست آن وقت دیوار خانه ی همسایه را محکم بکند به خودش فخر بکند این راه ندارد که برای اینکه جنگ فقیر و غنی را ذات اقدس الهی حل بکند هم آن برهان عقلی را ذکر کرد هم این تمثیل حسی را. این جنگ باعث شد که عده ای به پیامبران مخصوصاً به پیامبر خاتم (علیهم الصلاه و علیهم السلام) پیشنهاد دادند که فقرا را طرد کنید ما می آییم از زمان نوح تا زمان خاتم (علیهم السلام) همین طور بود به وجود مبارک نوح پیشنهاد دادند حضرت فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) به انبیای دیگر پیشنهاد دادند آنها هم نپذیرفتند، به پیامبر اسلام پیشنهاد دادند آیات نازل شد «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (۴) در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» که بعضی از آیاتش گذشت خدا به پیامبر دستور داد «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ» (۵) پیشنهاد این اغنیا را گوش نده اینها می گویند مسجد را از فقرا خالی کن ما بیاییم یا جلسه ی خصوصی برای ما تشکیل بده نه آن را بپذیر نه این را بپذیر مسجد معبد الهی است همه باید بیایند آنها که نمی آیند خودشان را محروم کردند بعد این دو مطلب را که یکی اینکه غنا منشأ فخر نیست و یکی اینکه فقر منشأ ضعف و ذلت نیست آن را با برهان عقلی از یک سو و با این تمثیل حسی از سوی دیگر بیان کرده تا این جنگ برخیزد فرمود غنی اولاً- خیال می کند که داشتن کمال است داشتن کمال نیست نداشتن هم نقص نیست این یک، و آنچه را هم که انسان دارد به عنوان مال دنیا زینت زمین است نه مال انسان این دو، و طولی هم نمی کشد که بساطش به پژمردگی تبدیل می شود سه، این چند روزی هم که به دست توانگران است اینها خودشان تهیه نکردند ما به اینها دادیم چهار، و به اینها هم به عنوان امتحان دادیم نه به عنوان اکرام پنج، اگر این اصول ارزشی خمسه روشن بشود جنگ فقیر و غنی رخت برمی بندد و مهم ترین فایده ی این صحنه را فقرا می برند ممکن است اغنیا خیلی طرُفی نبندند اما فقرا رشد می کنند فقرا یعنی کسی که حالا- امکانات زیادی ندارد برای اینکه ما هر کدام ما یک اندازه ی محدودی توان داریم این توانمان را باید در امتحانهای الهی صرف بکنیم کسی می بینید یک مقدار وقتی دارد یک لوازم تحریری هم دستش است کاغذی دارد و قلمی دارد یک فراغت یک ساعته هم دارد خب این بهترین راهش این است که مطالب علمی را فکر کند یا از خودش یا از علمای دیگر این را یادداشت کند عده ای می آمدند محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت عرض می کردند که مجلس شما بسیار شیرین است وقتی از مجلس شما بیرون رفتیم آن حلاوت را نداریم حضرت فرمود: «إِستعن بيمينك» (۶) چرا به من می گویی به دستت بگو اینجا که آمدی با لوازم التحریر بیا آنچه شنیدی یادداشت بکن، دفتر علمی داشته باش وقتی شب رفتی منزل دفتر علمی را ورق بزنی هر وقت هم فراغت پیدا کرد این کلمات را نگاه کن لذت ببر فرمود: «إِستعن بيمينك» مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) این را در باب علم بحار الأنوار نقل کرد خب یک وقت است کسی این نصیحت را نمی شنود لوازم التحریر دارد، وقت دارد، فراغت هم دارد، دارد جدول حل می کند این کار علمی نیست این اتلاف وقت است چه چیزی در می آید از حلّ این جدول؟ ما یک اندازه توان داریم این توان را ذات اقدس الهی به ما فرمود ذخیره بکن من با این کار دارم و آن توان صبرِ ماست مگر ما چقدر می توانیم تحمل بکنیم؟ ما این مقدار تحمل را باید در جهاد اصغر و اکبر صرف بکنیم آن وقت هرز صرف کردن این نیرو به هیچ وجه مصلحت نیست پس مطلب اول این است که ما یک مقدار محدود توان داریم دو، این است که این توان را باید در جهاد اصغر و اکبر صرف بکنیم و آن صبر است تحمل رنج است، تحمل غصه است، تحمل رخدادهای تلخ است ما به یک اندازه ی خاصی می توانیم حلیم باشیم حلیم از آن واژه های پربرکت عربی است که شاید معادل فارسی نداشته باشد ما در فارسی ناچاریم دوتا کلمه را کنار هم بگذاریم تا حلیم را معنا کنیم بگوییم حلم بردباری یعنی این بار را می تواند برد یک بردن است و یک بار این دوتایی را ضمیمه می کنیم تا معنای حلم را بفهمیم و بفهمانیم خب این حلم سرمایه ی ماست، این صبر سرمایه ی ماست ما باید از این سرمایه حداکثر بهره

را ببریم در جهاد اصغر و اکبر به کار ببریم این شد. مطلب سوم ما اگر ندانیم معیار ارزشی چیست وقتی که دیگران وضع مالی شان خوب است ما وضع مالی مان خوب نیست خیال می کنیم داریم تحمل می کنیم، حلم می ورزیم، صبر می کنیم این نیرو را بیجا صرف می کنیم یعنی این قدرت تحمل را درباره هیچی داریم صرف می کنیم اسلام به ما می گوید که این یک چیز مهمی نیست که تو الآن برای او غصه بخوری که تو کار داری الآن کسی که حکیم است، فقیه است، اصولی است او دیگر غصه نمی خورد که فلان کس گل زده یا گل نزده که یا غصه نمی خورد که اینهایی که کارتهای خالی را جمع می کنند یا نمی دانم پلاستیکهای کهنه را جمع می کنند چرا بیشتر از او جمع کردند خب این اصلاً ارزشی برای او قائل نیست این دیگر غصه بخورد که چرا او چهارتا کارتن بیشتر جمع کرده؟ کل دنیا وضعش همین چهارتا کارتن خالی مُندرس شده است ما بیایم غصه بخوریم که چرا نداریم؟ فرمود این سرمایه را نگهدار «وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» (۷) یک، «حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَنَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ» (۸) و مانند آن دو، در جهاد اکبر به کار ببر سه، این سرمایه را برای او صرف بکن حالا- فلان کس بیشتر دارد، فلان کس کمتر دارد باری دارد می برد این معیار ارزش نیست بارها به عرضتان رسید که حکما معتقدند هیچ درختی ترقی نمی کند برای اینکه، اینکه بالا- آمده فرع اوست، دُم اوست دهن درخت، سر درخت، چشم درخت، گوش درخت، مغز درخت در لجن است گفتند سرمایه دار برج ساز یا اتومبیل خوب تهیه کننده و مانند آن این یک حیات گیاهی دارد این دُمش بالا آمده اما سرش در لجن است تمام فکرش این است که از خاک در بیاورد روی خاک بچیند و خاک بر سر برود همین، خب حالا ما غصه بخوریم که دیگری دارد و ما نداریم این حلم را، این بردباری را، این سرمایه را بیجا صرف کردن است تمام تلاش این بخشهای قرآن کریم این است که برای چه چیزی داری غصه می خوری؟ برای چه چیزی داری رنج می بری؟ آن وقتی که خاورمیانه در اختیار وجود مبارک حضرت امیر بود یعنی وقتی حضرت خلیفه ی مسلمین شد کلّ این امپراطورین شرق و غرب شرق حجاز امپراطوری ایران بود، غرب حجاز هم امپراطوری روم این دو امپراطوری که دو ابرقدرت خاورمیانه در آن روز بودند در اختیار حضرت امیر بود از آن طرف تا مصر استاندار می فرستاد از این طرف هم برای ایران چندتا استاندار فرستاد آن وقت مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) نقل می کند که در این بحبوحه کسی آمده از حضرت امیر چون می دانید بعضی از کسبه ها، آبرومنداها مشکل مالی برایشان پیش می آید به حضرت عرض کرد که من مشکل مالی پیدا کردم حضرت به مأمور امور مالی اش فرمود: «له بألف» هزار مثقال به او بده این باید حساب و کتاب داشته باشد به حضرت عرض کرد هزار مثقال طلا- یا نقره، دینار یا درهم فرمود هر چه که مشکل او را حل می کند «فَاعْطِ الْاِعْرَابِيْنَ اَنْفَعَهُمَا لَه» هر چه که مشکل او را حل می کند بده «كَلَاهُمَا عِنْدِي حَجْرَانِ» (۹) هم طلا نزد من سنگ است هم نقره نزد من سنگ است آن سنگ زرد است این سنگ سفید مگر غیر از سنگ است؟ شما اینها را به عنوان احجار کریمه یاد می کنند دیگر خب این دیگر غصه نمی خورد که مال به دست چه کسی است که، اگر معیار ارزش مشخص شد انسان نمی گوید من صبر کردم یک وقت است که تا وضع مالی اش خوب نیست می گوید «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد***» تو اهل دانش و فضلی» خیر این طور نیست آدم غصه بخورد غصه برای چیز دیگر است رنج و حلم و صبر و بردباری برای چیز دیگر است بنابراین هم تعلیل قرآنی، هم تمثیل قرآنی برای تبیین معیار ارزش است اینکه شد آدم این سرمایه حلم و بردباری و صبر را نگه می دارد برای مطالب دیگر نه برای این نه اینکه اینجا غصه بخورد بعد بگوید خب ما باید صبر بکنیم نه خیر جای صبر نیست حالا- این ته سیگارها می بینید بعضیها این نان خشکها را زیاد جمع می کنند خب حالا- جمع کرده دیگر یا ته سیگارها را جمع کرده یا کاغذ باطله ها را جمع کرده خب حالا- آدم غصه بخورد که او بیشتر جمع کرده؟ کلّ جریان این است. فرمود آن توانگرهایی که مسجد نمی آیند بدانند یک مُشت آهن پاره دست آنهاست یک مُشت هم کارتن خالی دست

آنهاست بعد هم پژمرده خواهد شد این معیار ارزش نیست یک، بعد هم ما دادیم دو، بعد هم به عنوان آزمون دادیم سه، بعد هم سعید زلتی می شود چهار، آن وقت شما باید حساب این کارها را بدهید پنج. این راه را ذات اقدس الهی در موارد زیادی به همه آموخت. در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً گذشت فرمود: «وَلَقَدْ صَيَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» یعنی آیه ی ۸۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود برای اینکه قرآن یک کتاب تخصصی نیست که مخصوص یک عده خاص باشد این وقتی «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۰) است، «ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» (۱۱) است، «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۱۲) است، نور است باید همه را روشن کند هیچ کسی نیست که از این مطالب سر در نیاورد از این امثال چیزی نفهمد برای همه هست فرمود پس اولاً مال که جنگ فقیر و غنی بر اساس این است این معیار ارزش نیست یک تحلیل نورانی وجود مبارک حضرت امیر داشت که آن را قبلاً در بحثهای سابق خواندیم در آن خطبه ی نهج البلاغه که حضرت تحلیل کرده و بسیار تحلیل جامع و حکیمانه بود پس این نیست معیار ارزش نیست معیار ارزش برای کمالات انسانی است علماً و عملاً که در آیات دیگر نظیر «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱۳) و مانند آن بیان کرده این یک، این مقدار هم ما دادیم نه شما گرفتید چون خلیها می روند تلاش و کوشش می کنند چیزی گیرشان نمی آید ما دادیم نه شما گرفتید بعد هم این دادن ما هم اکرام شما نیست امتحان شماست بعد هم طولی نمی کشد از شما می گیریم ما این سه، چهار مشکل را در اغنیای کنونی مان داریم گرچه هر کس مبتلا به غنا شد این سه، چهار مشکل را دارد مشکل اول این است که خیال می کند مال معیار فخر است «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» شعار خلیهاست «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئًا» (۱۴) شعار خلیهاست این «رِئًا» یعنی چشم گیر، یعنی رؤیت، یعنی مرآ، یعنی دید یعنی دید آنها نسبت به ما زیاد است وضع ما طوری است که چشم گیر است، وضع ما طوری است که چشم دیگران را متوجه می کند ما در مرآی مردم قرار می گیریم فرمود این تفکر باطل عده ای است که به دنبال «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئًا» هستند.

ص: ۵۸۲

- ۱- (۱) . سوره ی كهف، آیه ی ۷.
- ۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.
- ۳- (۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۴.
- ۴- (۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۲.
- ۵- (۵) . سوره ی كهف، آیه ی ۲۸.
- ۶- (۶) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۲.
- ۷- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۵.
- ۸- (۸) . سوره ی محمد، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۹) . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۶۸.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۱- (۱۱) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی فرقان، آیه ی ۱.
- ۱۳- (۱۳) . سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.

پرسش: آقا اگر بشر این طور بوده از اول عالم تا الآن این طور بوده که اغنیاء ارزش قائل بودند برای این چیزها.

پاسخ: بشر را ذات اقدس الهی علاقه مند کرده به دنیا تا دنیا را آباد کند زندگی اش بگردد منتها باید تعدیل کند نه تعطیل. تمام تلاش و کوشش برای همین تولید و رفع نیاز مردم باید باشد این چیز بسیار خوبی است در بحث دیروز گذشت که اگر کسی قدرت اقتصادی داشت بتواند تولید بیشتر کند مشکل جامعه را حل کند تلاش در تولید، قناعت در مصرف کند این محبوب مردم است مردم با چنین آدمی کینه ندارند آنکه تظاهر می کند به ثروت با اسراف و اتراف زندگی می کند مغبوض جامعه است و گرنه می دانید قدرت اقتصاد و قدرت تولید از پیچیده ترین کارهای اجتماع است مگر هر کسی قدرت تولید دارد؟ هر کسی مخصوصاً در شرایط کنونی انسان تنها آب و هوا را که نباید بشناسد، درختکاری را نباید بشناسد یا صنعت را نباید بشناسد مرزهای قاچاق را هم باید بداند، تحریمها را هم بداند کجا قاچاق وارد می کنند در نتیجه این کارخانه می خوابد این هم باید بداند، کجا تحریم می کنند این قطعات گران می شود این را هم باید بداند چندین هوش کارشناسی شده می خواهد تا آدم بتواند تولید کند حالا اگر تولید کرد به بیان حضرت امیر تلاش در تولید و قناعت در مصرف جزء محبوبین جامعه است هیچ کسی با چنین افرادی مشکل ندارد آنها مشکلشان این است که اول این را معیار ارزش می دانند یک و خیال می کنند خودشان فراهم کردند دو و آنهایی هم که می گویند خدا به ما داد خیال می کنند خدا اینها را عزیز کرده است اکرامشان کرده، گرامی داشته سه این سه بخش را جداگانه قرآن تبیین می کند و ابطال می کند.

پاسخ: بالأخره همه ی ما همین طوریم دیگر به ما فرمودند اسراف نکنید تبذیر هم نکنید از حداکثر عمرتان، وقتتان، برکتتان، هوشتان استفاده ی معتدل کنید عادلانه کنید اما اینکه مال، معیار ارزش نیست آیات قبلی بود اما اینکه هیچ کس نمی تواند بگوید من خودم زحمت کشیدم ما ابزار قابلی هستیم خلیها هستند به دنبال کار می روند چیزی گیرشان نمی آید ما اگر واقعاً موخیدیم نباید اسلامی حرف بزیم و قارونی فکر بکنیم آنکه می گوید من خودم چهل سال درس خواندم و مجتهد شدم این اسلامی حرف می زند ولی قارونی فکر می کند چون او هم بیش از این نمی گفت این می گفت «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (۱) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم همین که دهن باز کردیم گفتیم من خودم چهل سال زحمت کشیدم به اینجا رسیدم این فکر، فکر قارونی است این مرضی خدا نیست اگر گفتیم خدا را شکر که این فیض را به ما عطا کرده است این فکر موخدانه است و گرنه ما اسلامی حرف بزیم و قارونی فکر بکنیم همان خطر ما را هم تهدید می کند ما هیچ کدام مجاز نیستیم بگوییم ما خودمان چهل سال زحمت کشیدیم به اینجا رسیدیم، پس مطلب دوم این است که کسی نباید بگوید «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» باید باورمان بشود که «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» (۲). سوم اینکه این نعمتی که به ما داد معیار ارزش نیست ارزش در بهشت است اگر واقعاً ما بهشت رفتیم چیزی خدا به ما داد معلوم می شود که نسبت به ما اکرام کرده است در پیشگاه او محبوب و عزیزیم اما آنچه که در دنیا به ما داده است برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «فجر» آمده هر دو ابطلاست فقیر مبتلا- به فقر است غنی مبتلا به غناست ما الآن خیال می کنیم کسی که فقیر است مبتلاست و کسی که غنی است منتعم است چه اینکه خیال می کنیم کسی که بیمار است مبتلاست کسی که سالم است مرفه است خیر، هم سالم مبتلا به سلامت است چه اینکه مریض مبتلاست، هم غنی مبتلا به غناست همان طوری که فقیر مبتلا به فقر است در سوره ی مبارکه ی «فجر» این است «فَأَمَّا الْإِنْسِيَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا» (۳) توده ی مردم این طور هستند که اگر خدا اینها را مبتلا به ثروت بکند می گویند خدا ما را گرامی داشت اگر مبتلا به فقر بکند می گویند خدا به ما اهانت کرد «کَلَّا» ما نه آن اهانت است نه این اکرام هر دو ابتلا- و آزمون است ما الآن که سالمیم در کلاس امتحان سلامت نشسته ایم این سلامت هم نعمت است و ما ممتحن و مبتلای به سلامتی چیزی را بدون ابتلا و آزمون که به ما نمی دهند که، پس معیار ارزش ثروت نیست اولاً و خود انسان مبدأ قابلی است ابزار را فراهم می کند نه مبدأ فاعلی دهنده دیگری است ثانیاً و این را که ذات اقدس الهی به ما داد آزمون است ثالثاً این معارف اگر حل بشود دیگر مسجد خالی نمی ماند یا مخصوص فقرا نمی شود اغنیا هم شرفشان را در همین مسجد می دانند که می آیند در مسجد و معارف الهی را یکجا یاد بگیرند با فقرا و محرومین یکجا زندگی می کنند به رهبران الهی هم فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ» آن وقت این مطلب را با این داستانها هم تبیین می کند داستانهای فراوانی در قرآن کریم در این زمینه هست بخشی از این داستان در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» است که داریم می خوانیم بخشی هم در همین زمینه که برخیها خیال می کنند نعمتی را که خدا به آنها داده است خودشان فراهم کردند آن را در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۷۸ به این صورت فرمود که قارون گفت «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا» آن ثروت کلانی که برای قارون ذکر کردند این مهم ترین ثروت دنیا نبود ذات اقدس الهی در همان عصر فرمود ما به کسانی ثروتهایی بیش از ثروت قارون دادیم آن هم به خاک تبدیل شدند این خیال که هر کسی تلاش کرد خودش پیدا می کند این چنین نیست که در سوره ی مبارکه ی «قصص» ابطال شده در سوره ی مبارکه ی «فصلت» هم آیه

پنجاه به این صورت آمده است که بر خیها می گویند «وَلَيْسَ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُدَيِّقُنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» فرمود اینها خیال می کنند ما اینها را گرامی داشتیم بر اساس این پندار باطل قیامت را هم که منکرند می گویند بر فرض قیامت حق باشد همان طوری که اینجا پیدا کردیم آنجا هم پیدا می کنیم همان طوری که خدا به ما اینجا داد آنجا هم می دهد اینکه اگر قیامت باشد ما مشابه دنیا یا بهتر از دنیا را در آنجا فراهم می کنیم در همین آیه محل بحث آمده که گفته «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» خب کجا شما با «لام» و «نون» تأکید ثقیله می گویند حتماً بهتر گیرم می آید یا گیر می آورم از کجا می گویند؟ برای اینکه یا خودتان را مقتدر می دانید یا آنچه را که خدا به تو داد این را مایه ی اکرام می پندارید نه آن است نه این، نه خودت گرفتی نه نزد خدا کریمی آن وقت چگونه با ضرس قاطع می گویی اگر قیامت هم باشد هر کسی اینجا امیر است آنجا هم امیر خیر، بسا امیر که آنجا اسیر می آید چه چیزی را می گویی «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» این مشکل جامعه بود از زمان نوح تا الآن بشر حس گرا را این معارف باید توجیه کند که انسان به این لذایذ جهان نیازمند است برای اینکه هم بماند، هم نسلش را حفظ بکند باید غذا بخورد تا بماند باید نکاح داشته باشد تا نسل انسان محفوظ باشد نه مثل فرشته است که غذا نخواهد نه مثل فرشته است که بماند و مرگ دار نباشد و نیازی به نکاح نداشته باشد این دوتا کار سخت است یعنی تهیه غذا سخت است، تهیه ی مسکن برای همسر سخت است لذتی ذات اقدس الهی به انسان داد این به عنوان مزد کارگری است اینها خیال می کنند که خوردن برای لذت بردن است خب انسان که مثل حیوان نیست غذایش روی زمین آماده باشد که انسان هم مثل حیوانات نیست که جفت گیری اش آسان باشد که این دوتا کار سخت است این سختی را باید تحمل بکند مزدی به او داده و آن اینکه مقداری دم دهندش را لذیذ کرده تا این تحمل بکند این کارها را همین، بنابراین مهم ترین رهنمود قرآن این است که انسان را به انسان می شناساند که تو چه کسی هستی، جهان را به انسان می شناساند، رابطه ی انسان و جهان را به او می شناساند دیگر جنگ بین فقیر و غنی رخت برمی بندد و این کارها در زمان ظهور حضرت روشن تر می شود آن وقت اداره ی جامعه ی این چنینی سخت نیست وجود مبارک حضرت که ظهور کرد با کشتار وسیع جهان را اداره نمی کند الآن هفت میلیارد بشر روی زمین است اگر حضرت (سلام الله علیه) ظهور کند چقدرش را می کشد اداره ی مردم به فهم سخت نیست مردم را بفهم کردن سخت است آن کار حضرت است حالا چه قدرتی ذات اقدس الهی به آن حضرت می دهد که در روایات هست که یا دست الهی روی سر مردم هست، دست وجود مبارک حضرت روی سر مردم هست که «وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها أحلامهم» (۴) این است آن وقت الآن که هفت میلیاردند اگر هفتاد میلیارد هم باشند اداره ی مردم بفهم سخت نیست اداره ی مردم چنینی دشوار است و این نوراتیت حضرت جهان را جهان عقل می کند بالأخره جهان باید میوه بدهد درخت انسانیت باید میوه بدهد الآن که اکثرهم کذا، اکثرهم کذا، اکثرهم کذا آن روز اکثرهم عاقلون اند، عالمون اند، عاملون اند، حکمای اند، فقهای اند، عادل اند و مانند آن اداره ی مردم عاقل سخت نیست این به برکت حضرت است این معارف آن روز پیاده می شود این معارفی که تعلیلی و تمثیلی است آن روز پیاده می شود آن وقت جنگ غنی و فقیر هم رخت برمی بندد اما در این بخشها هم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود تو صابر باش با این فقرا بساز، هم به فقرا فرمود شما این سرمایه تان که حلم و صبر است برای جهادین صرف بکنید نه برای هیچی، غصه می خورید برای چه چیزی؟ و هم به اغنیا فرمود که شما ممتحن و مبتلایید نه مکرم فاصله تان را از فقرا کم بکنید و زیاد نکنید، خب.

- ۱- (۱۵). سورة ی قصص, آیه ی ۷۸.
- ۲- (۱۶). سورة ی نحل, آیه ی ۵۳.
- ۳- (۱۷). سورة ی فجر, آیات ۱۵ _ ۱۷.
- ۴- (۱۸). بحار الأنوار, ج ۵۲, ص ۳۲۸.

در این قسمت وقتی که آن شخص وارد شد همه ی حرفهایی که دیگران حالا- البته آن قصه ای که یا در بنی اسرائیل دوتا برادر بودند میراثی به آنها رسید یکی توانگر شد یکی تهیدست و مانند آن یا نه، این شأن نزول چون سند معتبری ندارد تام نباشد بر فرض شأن نزول خاص داشته باشد یا نداشته باشد مطلب کاملاً تام است البته شأن نزول داشته باشد مستحضرید که آن مورد نزول مخصیص اطلاق یا عموم آیه نیست. در این بخش فرمود هر دو باغ او میوه های خودشان را می دادند اُکل یعنی خوراکی بعضی از باغها، زمینها و شرایط محیطی طوری است که می گویند سالِ آورش نیست حالا گرچه با پیشرفت صنعت کشاورزی هر سال ممکن است درخت محصول بدهد ولی غالباً این طور بود سابق چه در کشاورزی، چه در باغداری زمین آن آمادگی را نداشت که هر سال محصول کامل بدهد بعضی از سالها سالِ آورش بود، بعضی از سالها سالِ آورش نبود در این بخش از آیه فرمود: «وَلَمْ تَطْلِمِ مِنْهُ شَيْئاً» این هم نکره در سیاق نفی است هر سال بار خوبی دادند این چنین نبود که یک سال، سال آورش نباشد کم محصول بدهد یا محصول ندهد این طور نبود آن وقت در چنین فضایی این آمده فخرفروشی کرده این سه، چهار مغالطه دامنگیر او شد اولاً خیال کرد که این مال منشأ عزت است، دوم خیال کرد خودش تهیه کرده، سوم خیال کرده که اگر خدا به او داد تکریم کرده، چهارم خیال کرده که اگر معاد باشد در قیامت هم چون دنیا خدا او را تکریم کرده در قیامت هم به او می دهد طولی نکشید که «فَتَضَيِّحَ صَعِيداً زَلَقاً» مؤمنی که ذات اقدس الهی او را پرورانده دیگر نگفت که خب ما صبر می کنیم و فعلاً- تحمل می کنیم فعلاً- کار به دست شماست این طور نگفته این حکیمانه برهان اقامه کرده گفت اینکه تو داری معیار ارزش نیست دیگری به عنوان امتحان به تو داده در آینده نزدیک هم از تو می گیرد این می شود فقیر با ایمان این است آنکه دیگر نگفته که خب بسیار خب ما صبر می کنیم «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد» این طور نگفته که، گفته تو به چه چیزی داری افتخار می کنی؟ حالا- ملاحظه بفرمایید او چه گفته. بعد از اینکه او این حرفها را زده «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» که محاوره داشتند، گفتگو داشتند، گفتمان داشتند و مانند آن «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ» تو منکر مبدأ فاعلی شدی؟ تو مگر «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْتِنِي» (۱) خب تو یک قطره آب بودی او به این صورت در آورده دیگر چه می گویی من تهیه کردم من سرمایه دار شدم «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ» این همزه ی استفهام انکاری است یعنی چرا این کار را کردی؟ اصلت که تراب بود بعد هم که نطفه بود تو با چه چیزی داری افتخار می کنی؟ اگر فیضی است که برای اوست «ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا» این را معتدل القامه کرده «وَوَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۲) کرده، بدن را مستوی، نفس را مستوی کرده «لكننا» یعنی لکن من این «لكن» بود که «نون» آن خفیف است «أنا» بود که همزه ی «أنا» حذف شد «نون» «أنا» با «نون» «لكن» ادغام شد این «نون» شده مشدد آن «الف» «أنا» عندالوصف حذف می شود عندالوقف می ماند «لكننا» یعنی من حرفم این است تو حرفت آن است من حرفم این است دیگر این نگفته که خب حالا- امروز قدرت دست شماست که فقیر را قرآن این چنین می پروراند شجاع می پروراند نه صبور این صبر را می گوید داشته باش برای میدان جنگ حالا یا جهاد اکبر یا جهاد اصغر «لكننا» یعنی من یعنی «لكن أنا» حرفم این است می گویم «هُوَ اللَّهُ رَبِّي» من الهی هو الله گویم خدا غریق رحمت کند شیخناالاستاد مرحوم الهی قمشه ای را وقتی به او گفتند درباره ی رضاشاه مدحی بگو آن بحبوحه ی قدرت رضاشاهی خب این هم استاد دانشگاه بودند آن روز دانشگاه را علما اداره می کردند یعنی هشتاد سال قبل که دانشگاه همزمان حوزه ی علمیه قم تدریس شد علوم تجربی در دانشگاهها راه نداشت غالباً همین علوم انسانی بود فقه بود، اصول بود، ادبیات بود، تاریخ بود، فلسفه بود، کلام بود، عرفان بود این بخشها بود اینها را از علما تأمین می کردند یعنی اساتید اولیه دانشگاهها همین علمایی بودند که از حوزه ی مشهد و قم و جای دیگر از اینها دعوت کردند و دانشگاه راه اندازی شد بعد اگر چهارتا مسئله طبّی هم بود همان طبّ قدیم رایج بود طبّ سنتی بود طبّ گیاهی بود که از حکمای طب دان حوزه ها استفاده می کردند آن روز طب هم یکی از درسهای رسمی

حوزوی بود اینها را می خواندند بعد کم کم که رضاخان قدرتی پیدا کرد از همه ی اینها خواست که به بهانه ای او را مدح کنند از مرحوم آقای الهی استاد ما هم خواستند که شما رضاخان را مدح کنید که ایشان آن غزل یا قصیده ی مستضاد معروف را گفتند که «مِنِ الهی هُوَ اللهُ گویم*** من جهان دارم و خدای من شاه من*** نداند جز این روح آگاه من» که اگر شما بخواهید من درباره ی شاه تعریف بکنم من یک شاه دارم و آن الله است که سلطان سلاطین است این همان ترجمه ی همین است «لکننا» یعنی «لکن انا» حرفم این است در بخش دیگر این مشدد هست که در آیه ی دیگر می آید به خواست خدا اما این طوری که معروف بین قاریان است این است که گفت نه، لکن من حرفم این است این فقیر را با عظمت تربیت کردن است «إنما الغنی؟ غنی؟ النفس» (۳) این از بیانات نورانی حضرت امیر است که «استغناءك عن الشیء خیرٌ من استغناءك به» بی نیازی از مال بهتر از بی نیازی به مال است اگر این حالا اگر در جامعه رواج پیدا نکرد در حوزه و دانشگاه رواج پیدا کند ما علمای کامل فراوان خواهیم داشت، اساتید کامل فراوان خواهیم داشت اگر چشم ما به زرق و برق نباشد به همین علوم الهی باشد طولی نمی کشد که در بین ما مردان بزرگی در فقه و اصول و حکمت و کلام خواهیم داشت چه در حوزه و چه در دانشگاه «لکننا» یعنی «لکن انا» من هم فتوایم این است «هُوَ اللهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» من برای خدا شریک قائل نیستم نمی گویم که خدا هست ما هم هستیم ما هم تلاش و کوشش کردیم یا خدا هست بتها هم هستند این طور نیست «لِکِنَّ هُوَ اللهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» هیچ کسی چه خودم چه دیگری را شریک او قرار نمی دهم کار فقط به دست اوست خب تو چرا وقتی وارد باغ شدی نگفتی الحمد لله این فقیر خوب است «وَلَوْلَا- إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» چرا این حرف را نزدی؟ چرا شکر نکردی؟ چرا عوضی رفتی به جای شکر کفر کردی به جای اینکه خدا را ببینی خودت را دیدی به جای اینکه امتحان را ببینی کرامت را خیال کردی همه اش عوضی است در بحثهای سالهای قبل هم ما داشتیم کارِ منطق این شناسایی مغالطه در اندیشه ها و در تصوّرات و در تصدیقات است اما مهم ترین کارِ رهبران الهی این مغالطه در انسان شناسی است مغالطه های معمولی حالا- یا منشأش اشتراک لفظی است یا امور دیگر است این است که آدم «الف» را به جای «باء» اشتباه می کند یا «باء» را به جای «الف» اشتباه می کند مغالطه ای که انبیا پرده برداری کردند این است که خویش را به جای بیگانه، بیگانه را به جای خویش بپنداریم آنکه آمده الآن در درون ما تصمیم گرفته فتوا می دهد ما نیستیم دیگری آمده آنجا کرسی گذاشته «لَأُخْتِنَنَّ» (۴) شده که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت دارد از ما سواری می گیرد ما بفهمیم دیگری آمده نفوذ پیدا کرده در حرم قلب ما «طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» طواف کرده، احرام بسته، وارد قلب شده دارد سواری می گیرد این طول می کشد اینکه وجود مبارک حضرت امیر به آن شخص گفت شیطان با دهن تو دارد حرف می زند یعنی کسی آمده آن داخل نشسته این «نَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ» از همین قبیل است این «نَطَقَ بِاللِّسَانِ بَتَّيْهِمْ» از همین قبیل است، «دَبَّ وَ دَرَجَ» (۵) که در خطبه ی پنجم، ششم نهج البلاغه است از همین قبیل است فرمود دیگری آمده آن داخل نشسته صاحب خانه را بیرون کرده الآن تو خیال می کنی تو هستی خیره، آنکه آمده این داخل دهن را مهار کرده دهنه زده او دارد حرف می زند نه تو، اینکه فرمود شیطان «نَفَثَ فِي رُوحِكَ» تشبیه نیست این کار انبیاست که این کار در منطق و فلسفه و حکمت و اینها نیست این راه آنهاست که می گویند آقا این مغالطه در انسان شناسی دیگری می آید جای آدم می گیرد و کرسی می گذارد ما خیال می کنیم ماییم خیره، او دارد حرف می زند دیگری دارد می گوید همان طوری که در قُرب نوافل بالا-تر از ما می آید به جای ما و ما را راهنمایی می کند تحت تسخیر خود قرار می دهد «كنت سمعه الذی یسمع به» می شود، «لسانه الذی ینطق به» (۶) می شود در نفوذ و سلطه ی شیطان هم این چنین است این فقیر راست قامت است «لکننا» یعنی لکن من حرفم این است «هُوَ اللهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا * وَلَوْلَا- إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» این توحید است اما حالا برای اینکه بساطش را

جمع بکند گفت اینکه تو داری آینده ی نزدیک بساطش برچیده می شود «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا» من که کمتر از تو نیستم اگر به نظر تو مالاً و ولداً کمتر از تو هستم تو چون نفر داری و من ندارم, تو چون باغ داری و من ندارم اگر به نظر تو از تو کم هستم «فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» خدا ممکن است بهتر از این به من بدهد خیر بدهد نه اینکه تو داری.

ص: ۵۸۵

-
- ۱- (۱۹) . سوره ی قیامت, آیه ی ۳۷.
 - ۲- (۲۰) . سوره ی شمس, آیه ی ۷.
 - ۳- (۲۱) . کنزالفوائد, ج ۲, ص ۱۹۳.
 - ۴- (۲۲) . سوره ی اسراء, آیه ی ۶۲.
 - ۵- (۲۳) . نهج البلاغه, خطبه ی ۷.
 - ۶- (۲۴) . الکافی, ج ۲, ص ۳۵۲.

Your browser does not support the audio tag

«كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا (۳۳) وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا (۳۴) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّهُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحَ مَاءً غَورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱)»

امروز از این جهت که سالروز رحلت کریمه ی اهل بیت (سلام الله علیها) است و همه ی ما در کنار مائده و مآدبه خاندان عصمت و طهارتیم گرچه تمام ثوابها در تمام روزها متعلق به اهل بیت (علیهم السلام) است ولی تمام بحثهای امروز باید به روضه ی منوره ی این کریمه اهدا بشود ما آغاز و انجام این بحث را هم با همین نیت ان شاءالله شروع می کنیم که ذات اقدس الهی این عبادت را بپذیرد و به روضه ی منوره ی کریمه ی اهل بیت اهدا کند این جمله ی نورانی که در زیارت آن حضرت است از غرر جمله های این زیارت نامه است و آن این است که در زیارت حضرت عرض می کنیم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْلُبْ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ» [۱] {حُسن عاقبت از بهترین نعمتهاست که آدم در کنار مزار این حضرت از ذات اقدس الهی مسئلت می کند عرض می کنیم خدایا عاقبت ما را به خیر کن یک، «فلا تسلب مني ما أنا فيه» ما وارد حصن تو شدیم تو فرمودی «كلمه لا اله الا الله حصنی» [۲] این دژ من است، قلعه ی من است من دربان این هستم، قلعه بانم ما هم گفتیم سمعاً و طاعاً وارد شدیم درباره ی ولایت حضرت امیر هم فرمودی: «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» [۳] ما هم وارد شدیم خدایا ما را از اینجا بیرون نبر «فلا تسلب مني ما أنا فيه» من وارد قلعه ی توحید شدم، وارد قلعه ی ولایت شدم خدایا مبادا خدای ناکرده کسی در اثر وسوسه ی شیطان و نفس اماره ما را از این قلعه ها بیرون کند مستحضرید که این دو تا حصن نیست یکی شرط است یکی مشروط این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود: «بشروطها و أنا من شروطها» [۴] مسبوق است به بیان نورانی امام باقر (سلام الله علیه) که آن حضرت هم همین معنا را فرمود که ولایت، شرط حصن بودن توحید است و در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست که ولایت شرط حصن بودن توحید است این طور نیست که این فقط از بیانات نورانی امام هشتم به ما رسیده باشد که «كلمه لا اله الا الله حصنی» بعد بفرماید: «بشروطها و أنا من شروطها» یعنی آنجا هم که حضرت فرمود، شخص خود امام هشتم را نفرمود یعنی امامت و ولایت از شروط حصن بودن کلمه ی توحید است که ان شاءالله امیدواریم همه ی ما که وارد شدیم تا آخر بمانیم و هرگز وسوسه ی خروج نداشته باشیم، خب.

ص: ۵۸۶

۲- (۳) . بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۶۷.

۳- (۴) . بحار الأنوار، ج ۳، ص ۷.

آنچه که از این بیانات قرآن کریم درباره ی فقر و غنا برمی آید عبارت از این است که مال، نعمت است بله روایات هم بر این مطلب دلالت دارد آیات هم بر این مطلب دلالت دارد که ثروت نعمت است، غنا نعمت است این مطلب اول. اما بین نعمت و کمال فرق است اگر این نعمت را به کسی دادند معنایش این نیست که او انسان کاملی است عقل نعمت است و کمال، علم نعمت است و کمال، عدل نعمت است و کمال، انسان عالم، عادل، عاقل انسانی است در حد خود کامل اما ثروت کمال نیست که انسان سرمایه دار بشود کامل نعمتی است به عنوان آزمون دادند به انسان این یک مطلب.

مطلب دوم آن است که درباره ی تأثیر غنا، تأثیر حُسن غنا از یک طرف و تأثیر سوء غنا از طرف دیگر درباره ی تأثیر حُسن و سوء فقر از طرف دیگر چهار طایفه دلیل نقلی هست که دو طایفه مربوط به حُسن و قبح فقر در یک طایفه غنا خیلی تجلیل شد در طایفه ی دیگر غنی تحقیر شد که «مَنِ اسْتَتَعْنَى» (۱) حکمه کذا، در طایفه ی سوم فقر تحقیر شد، در طایفه ی چهارم فقر تجلیل شد که این سیمای انبیاست، لباس انبیاست این چهار طایفه باید جمع بندی بشود. یکی از آن جمع بین این طوایف آن است که در قالب این روایات که از فقر مذمت شده است این حکم یا از غنا تعریف شده است اینها صبغه ی وصفی دارد نه دستوری، وصفی یعنی طبع توده ی مردم این چنین است دستوری یعنی این چنین باشیم هرگز به ما نگفتند شما سرمایه دار باشید گفتند مردم سرمایه دار راحت اند، مردم فقیر در زحمت اند اما نگفتند که شما فقیر باشید یا نگفتند شما غنی باشید دستور نیست وصف است آن بیان نورانی که از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل شده بارها در همین بحث تفسیری آن روایت را خواندیم مرحوم کلینی در جلد پنج کافی که جزء فروع کافی است در کتاب المعیشه این بیان را از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل می کند که ذات مقدس آن حضرت به ذات اقدس الهی فرمود: «اللهم بارک لنا فی الخُبز» (۲) خدایا! نان مملکت را کم نکن این خُبز که گفتند نان مردم نان در برابر لباس و اینها نیست مثل اینکه اکل در برابر پوشاک و مسکن و اینها نیست آنکه گفته شد «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (۳) یعنی تصرف نکنید اینجا هم که حضرت دارد خدایا! نان مملکت را قطع نکن یعنی اقتصاد مملکت را دعا این است «اللهم بارک لنا فی الخُبز و لا تفرّق بیننا و بینه» خدایا بین ملت و اقتصاد ملت جدایی نینداز «لولا الخبز ما صُمنا و لا صلینا و لا ادینا فرائض ربنا» (۴) عرض کرد ملتی که اهل اقتصاد نباشد فقیر باشد مشکل مالی داشته باشد نه اهل نماز است نه اهل روزه است نه اهل سایر فرایض این مضمون آن حدیث شریفی است که مرحوم کلینی در جلد پنج کافی در کتاب المعیشه نقل کرده است و درست هم هست از نظر وصف نه از نظر دستور، از نظر دستور اصل اعتقاد است نه اقتصاد خود وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) و همراهان او و اصحاب باوفای او چند سال در شعب ابی طالب در محاصره ی اقتصادی بودند در تحریم بودند چیزی عایدشان نمی شد به زحمت بعضی از منسوبینشان این شترها را پر از بار می کردند به عنوان چرا رها می کردند این شتر هم عادت داشت خودش را به شعب ابی طالب می رساند آنها کم کم از آن استفاده می کردند این طور نبود که اینها راهی داشته باشند اینها هم در محاصره بودند هم در تحریم و نفس هیچ کسی هم در نیامد آنها که دین را حفظ کردند بر اساس اصالت اعتقاد حفظ کردند نه اقتصاد اینها که خواستند مهاجرت کنند از مکه به مدینه بالأخره هر کسی آلونکی داشت ولو یک خانه ی کلنگی، فرشی داشت نه به اینها اجازه می دادند که آن اموال منقول را اینها به همراه ببرند نه

به اینها اجازه می دادند که اموال غیر منقول را بفروشند اینها هم ناچار شدند با دست خالی از مکه به مدینه بیایند که چند روز قبل آن آیه که مطرح شد اینها را راه اندازی کرد که «كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» (۵) وقتی این آیه نازل شد که خدا هم موش و مور را که اهل پس اندازند روزی می دهد هم بلبل و هزارستانی که اهل پس انداز نیستند تأمین می کند مگر این بلبلها و گنجشکها ذخیره دارند خب اینها که «لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» اینها را چه کسی تأمین می کند؟ فرمود خدای سبحان این موشها را تغذیه می کند، این مورها را تغذیه می کند که اهل پس اندازند این بلبلها که فکر آهنک و خواندند که اهل ذخیره و پس انداز نیستند اینها را هم تأمین می کند «وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» این مهاجرین گفتند که خب حالا ما که کمتر از بلبل و گنجشک نیستیم که این خدا که اینجا ما را تأمین می کند آنجا هم ما را تأمین می کند دیگر بعد آمدند شدند جزء مهاجرین و در صفه و ایوان مسجدالنبی در مدینه ماندند و جهانی شدند اینها دستور است نه وصف بیان نورانی حضرت سیدالشهداء آن هم وصف است نه دستور نه این چنین باشید فرمود طبع مردم این طور است آن بیان نورانی خیلی لطیف است که «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» قبلاً مصطکی بود الآن آدامس است وجود مبارک حضرت سیدالشهداء فرمود بعضی دینشان آدامسی است این آدامس را چکار می کنند؟ این آدامس یک قشر شیرینی دارد که در فضای کام لذیذ است این را می جوند، می جوند وقتی به صورت خاص در آمده تُف می کنند می اندازند دور فرمود بعضیها دینشان، دین آدامسی است وقتی به کام ایشان شیرین است دیندارند، تا به کام ایشان شیرین نشد رها می کنند «والدین لعق علی ألسنتهم معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» مادامی که شیرین است اینها می بینید دهنشان را می گردانند فرمود مادامی که دینشان دنیایشان را تأمین می کند دنیایشان محفوظ است این دین را می گردانند با این دین به سر می برند وقتی امتحان فرا رسید «قل الدیانون» تُف می کنند می اندازند دور این دستور نیست این وصف است وصف غیر از دستور است آن دستور بر اساس اصالت اعتقاد است نه اصالت اقتصاد این آیات هم همان را تبیین می کند بعد فرمود این دوتا باغ از هر راه منتعم بودند ما از راه بارانهای مناسب این دوتا باغ را تأمین می کردیم اینکه بعد از اینکه فرمود این دوتا باغ سرسبز و خرم بودند هر سال ثمربخش بودند و هیچ کدام کم نمی آوردند بعدها فرمود: «فَجَزْنَا خِلَالَهُمَا أَنَهَارًا» بعد از اینکه همه ی اینها را فرمود، فرمود ما آب به اینها دادیم خب از نظر نظم طبیعی اول باید آب باشد بعد سرسبزی باغ اما خدا بعد از اینکه همه ی اینها را ذکر کرده فرمود: «وَفَجَزْنَا خِلَالَهُمَا أَنَهَارًا» یعنی این نعمتی است روی آن نعمت اگر این نهرها نبود هم ما آن باغها را سرسبز نگه می داشتیم در اثر باران به قدری این باغ خرم بود که نیاز به این نهر و نهر نبود چون نهر لغه فی نهر اینها را ما نعمتی روی نعمت افزوده کردیم به اینها دادیم این چنین نبود که این باغ فقط با این نهر تأمین بشود تا شما بگویید که خب چرا اول این را ذکر نکردید بله، اگر این باغ با این نهر تأمین می شد ما باید می گفتیم که باغی بود دارای نهر درختانش در سایه ی آن نهر رشد می کردند و ثمر می دادند اما این شبیه آنچه که در سوره ی مبارکه ی «نور» آمده که «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلٰی نُورٍ» (۶) از آن قبیل است یعنی بدون این نهر هم او ثمر می بخشید این بارانهای مناسب در اثر خواست الهی آن بار را تأمین می کرد ما برای افزایش و افزودن نعمت نهر متراکمی هم به اینها دادیم و آنچه که در دستور قرار می گیرد بیانات نورانی حضرت امیر است که فرمود: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرَوَةٌ» (۷) آدم اگر بداند که کمال چیست به سراغ همان می رود و لذت هم می برد غالب این مردانی که به جایی رسیده اند با این ثروت رسیدند فرمود: «وَالزُّهْدُ ثَرَوَةٌ» این بی رغبتی به زرق و برق ثروت است علم آن قدر مَنیع است، آن قدر بلندپرواز است که به هر قلبی نمی نشیند مخصوصاً علوم و حیانی خب همه ی ما بالأخره در ایران داریم زندگی می کنیم با منطقه های سرسبز هم آشناییم با منطقه های کویری هم آشناییم با این پرنده ها هم آشناییم این زاغ و زغن در خیلی از شهر و

روستا پیدایشان می شود اما تَدْرُو و طیهو کم است تَدْرُو یعنی همین قرقاول مگر این مرغها هر جایی پَر می کشند مگر اینها مثل زاغ و زغن اند گنجشکها خیلی پیدا می شود اما مگر بلبل هر جا پیدا می شود مگر روی هر درختی هم می نشیند مگر روی هر فضایی هم می خواند همین که خرداد دارد به اول تیر می رسد که درجه ی حرارت مقداری بالاتر می آید این بلبلها دیگر نمی خوانند اینها یک هوای لطیف می خواهند، یک فضای باز می خواهند، یک گل معطر می خواهند، یک باغ بی سر و صدا می خواهند، یک هوای آرام می خواهند تا بخوانند آن تَدْرُو هم همین طور است مگر او روی هر درختی می نشیند، طیهو هم همین طور است در بعضی از جنگلهای انبوه که آنجا رفت و آمد نیست علف هرز نیست شکارچی نیست تیرانداز نیست درنده ها نیستند چهارتا مرغ این چنینی آنجا می خوانند و پیدایشان می شود از بس آنها لطیف و منیع اند علم هم همین طور است علم این طور نیست که در هر قلبی بنشیند و پرواز کند عقل این طور است، علم این طور است، زهد این طور است اگر گفته شد «مَنْ أَصْبَحَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» یا «أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» آن گاه «ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (۸) این است این طور نیست که انسان با درس و بحث بشود عالم ربّانی آن قدر این عنقا بلند پرواز و بزرگ طبع است که هر جا نمی نشیند بالأخره. این بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ» (۹) آن گاه کمالی نصیب انسان می شود که وصف انسان است و محصول کار آدمی و گرنه چیزی را خدا به آدم بدهد که مربوط به در و دیوار زندگی اوست که برای آدم کمال نیست بله، نعمت الهی هست اما آنکه در درون دل نهادینه می شود و با ما هست در برزخ با ما هست در قیامت با ما هست در بهشت با ما هست آن کمال است آن عقل است و علم است و ایمان است و توحید است و ولایت است و امثال ذلك بنابراین بین آن طوایف اربعه جمع می شود بین وصف و دستور جمع می شود ما البته چون طبع مردم این طور است باید تلاش و کوشش بکنیم که مردم را از هر خطری برهانیم خودمان هم آلوده نشویم این شخص هم دارای چنین باغی بود به جای اینکه شاکر باشد باغی که بدون نهر سرسبز است چه رسد با نهر اینکه فرمود بعد از همه ی آن شُعب فرعی باغداری بعد فرمود: «وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا» این از سنخ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّهُ» و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ» (۱۰) است چنین باغی اما اینکه ضمیر مفرد آورده فرموده: «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ» این نکاتی دارد برای اینکه این شخص دفعتاً واحده که وارد هر دو باغ نمی شد وارد یک باغ می شد اول، وارد باغ دوم می شود دوم این یکی، یا این دو تا باغ چون به هم مرتبط بودند به منزله ی جَنَّتِ واحده بودند این دو وجه یا نه، در جنس مراد است «دَخَلَ جَنَّتَهُ» یعنی کلّ واحد از اینها که وارد می شد این حرف را می زد می گفت اینها ابدی اند مشکل اساسی این مال زده همین است که قیامت را فراموش کرده مسئله ی فراموشی قیامت مهم ترین عامل به دام افتادن بشر هست در سوره ی مبارکه ی «ص» وقتی عَلَتْ سقوط عده ای را ذکر می کند می فرماید اینها چون قیامت را فراموش کردند سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۲۶ این است «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» مهم ترین مشکل این است که آدم روز حساب را فراموش کرده البته اعتقاد به اینکه خدا واجب الوجود است ثمره ی علمی دارد، اعتقاد به اینکه خدا خالق کل است ثمره ی علمی دارد، اعتقاد به اینکه او مدیر کلّ جهان است و ربّ الأرباب است ثمره ی علمی دارد این سه فصل را مشرکان حجاز هم قبول کرده بودند آنها که مخالف این فصول سه گانه نبودند آنچه که پیوند تنگاتنگ جامعه را با او تأمین می کند اعتقاد به ربوبیت جزئی است که بالأخره ربّ ما چه کسی است؟ چه کسی ما را به عهده دارد تربیت می کند روزی ما، شفای ما، سلامت ما، حیات ما، قانون ما، تربیت ما دست کیست این یک، و ما در برابر چه کسی مسئول هستیم این دو تا، این دو تا را عرب نمی پذیرفت یعنی ربوبیت خدا نسبت به انسان را قبول نداشت مسئولیت انسان در برابر خدا را هم قبول نداشت می گفت انسان «إذا مات فات» آنچه که سازنده ی انسان است در بخش عملی و تهذیبی همین دو تا است البته برای اولیا و اوحدی از اهل معرفت آنها مراحل علمی سر جایش

محفوظ است اما اینکه من قانون چه کسی را باید عمل بکنم؟ قانون ربّ خودم را، ربّ من چه کسی است؟ همان که فرعون می گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۱۱) او که نمی گفت من واجب الوجودم یکم، نمی گفت من خالق کلم دو، نمی گفت من ربّ الأربابم سه، می گفت من ربّ و مدبّر و مربّی شما هستم اندیشه ی من محور قانون شماست همین این را مشرکان حجاز به بتها می دادند مشرکان مصر به فرعون و امثال مصر می دادند و مسئولیت هم نیست انسان هر کاری کرد، کرد در آیه ی ۲۶ سوره ی مبارکه ی «ص» می فرماید چون قیامت را فراموش کردند به دام افتادند خب آدم اگر بداند که مسئول است خب مواظب کارهای خودش است دیگر چون قیامت را فراموش کرده اند به دام افتادند در اینجا هم این شخص گفت «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و اگر هم بر فرض _ معاذ الله _ به خیال او معاد باشد من بهتر از این پیدا می کنم بنابراین بین وصف و دستور فرق است. بین غنا و فقر فرق است اینکه ما در چه حالتی باید صابر باشیم در چه حالتی باید تلاش و کوشش بکنیم آن هست بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه راجع به اینکه هر جا فقر هست در اثر اینکه یک عده اهل اتراف و اسراف اند آن هم هست اما آن بیان نورانی حضرت که فرمود: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ» آن را در همان کلمات قصار حکمت شماره ی چهار این چنین فرمود: «الْعَجْزُ آفَةٌ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَا» اما در شماره ی دیگر که مربوط به این است که اگر کسی فقیر شد در اثر اینکه عده ای به حقّ او تجاوز کردند آن را در همان کلمات حکیمانه یعنی کلمات قصار شماره ۳۲۸ به این صورت آمده که «إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ» این در کتاب صوت العداله و امثال ذلك آن هست که هر جا ثروتی هست در کنارش حقّی تضييع شده است آن مضمون اگر پیدا نشد این عبارت همان معنا را تأدیه می کند فرمود هیچ کسی گرسنه نشد مگر در اثر اسراف و اتراف سرمایه دار، سرمایه دار حقّ فقیر را دارد می دهد نه از خودش در روایات زکات ملاحظه بفرمایید فرمود خدا فقرا را شریک اموال اغنیا قرار داده اینکه مال خودش را نمی دهد که.

ص: ۵۸۷

- ۱- (۵) . سوره ی عبس، آیه ی ۵.
- ۲- (۶) . الکافی، ج ۶، ص ۲۸۷.
- ۳- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۸.
- ۴- (۸) . الکافی، ج ۶، ص ۲۸۷.
- ۵- (۹) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۰.
- ۶- (۱۰) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.
- ۷- (۱۱) . نهج البلاغه، حکمت ۴.
- ۸- (۱۲) . جامع الأخبار، ص ۹۴.
- ۹- (۱۳) . نهج البلاغه، حکمت ۴.
- ۱۰- (۱۴) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.
- ۱۱- (۱۵) . سوره ی نازعات، آیه ی ۲۴.

پرسش: حاج آقا اگر اصل نقدینگی و پول به حداقل ممکن کاهش پیدا کند باعث اعتبار اقتصاد...

پاسخ: خب آن قسمت مهم مرحله ی اقتصاد است که باید عاقلانه و عالمانه و سیاستمدارانه آدم بررسی کند در روزهای قبل هم اشاره شد فنّ اقتصاد یک فنّ پیچیده است تنها علمی نیست الآن یک فقیه بخواهد استنباط بکند درست است که اجتهاد یک کار مشکلی است اما خطر ندارد منابع معلوم، کتابها معلوم، احادیث معلوم، برهان معلوم، اجماع معلوم بالأخره بر اساس این می نشیند بعد از دو، سه ساعت یا کمتر و بیشتر یا دو، سه روز مسئله را حل می کند پیچیدگی اقتصاد تنها در فن نیست اینها آمدند بررسی کردند مثلاً این کشور را باید از نظر صنعت پیش برد یا از نظر اقتصاد و کشاورزی یا با هم، حساب کردند که ما چقدر آب داریم چقدر قسمتهای کویری داریم اینها درست و حساب کردیم دیدیم که این آبها را باید با سد مهار کرد این هم درست، سد هم آبی باشد یا خاکی این هم درست، طول تاج سد چقدر باشد درست، اینها همه کارهای علمی است اما تحریمی پیش می آید، قاچاقی پیش می آید دفعتاً می بینی صدها کالا وارد می شود دست اینهایی که تولید کردند می بندد این دیگر دست کسی نیست این علمی نیست است یک سیاست این مرزداری هست، دشمن شناسی هست همه ی اینها باید دست به هم بدهند تا کشور را اداره کنند این چنین نیست که مسئله اقتصاد نظیر مسئله اجتهاد و فقهات و فلسفه یک کار علمی محض باشد که کارشناسی بکنند خیر، کارشناسی کردند دیدند که اگر ما بخواهیم از نظر جو و گندم و برنج خود کفا بشویم راهش این است راه خوبی هم طی کردند دفعتاً تحریمی پیش آمد، دفعتاً قاچاقی پیش آمد، دفعتاً مرزها گشوده شد این یک راه دیگر است اگر یک وقت چهارتا مشکلی پیش می آید این را نمی شود به حساب مسئولین آورد، خب فرمود: «فما جاع فقیرٌ الاّ بما متّع به غنی»^(۱) این بیان که هیچ جا ثروتی نیست مگر اینکه حقّ مضمّعی ما داریم ناظر به همین است هر جا فقری هست در اثر می بینید در بعضی از این کشورها اینها سفره ی صبحانه را که پهن کردند همان طور این سفره را می اندازند در سطل زباله بعضی از دوستان می گفتند که ما وقتی در کشورهای خارج بودیم خیلی از این سیاهها روزی خودشان را از همین سطل زباله تأمین می کردند این طور هم هست آن طور هم هست این بیان نورانی حضرت که فرمود هیچ کسی گرسنه نشد مگر در اثر اسراف و اتراف یک سلسله توانگرها ناظر به همین است غرض این است که بین تکاثر و کوثر فرق است ما اگر در نظام ارزشی بدانیم چه چیزی تکاثر است که خطّ بطلان روی آن بکشیم یک ضربدر، کوثر چیست که به سراغ او برویم هم اقتصاد خوبی خواهیم داشت هم اعتقاد خوبی حالا این شخص که اعتقاد خوبی داشت و اقتصاد معتدلی در برابر او خودش را نباخت او که گفت «أنا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفْراً» این تریبون ابلیس دستش بود برای اینکه تا سخن از «أنا» است معلوم می شود تریبون ابلیس است او گفت «أنا خَيْرٌ مِنْهُ»^(۲)، «أنا خَيْرٌ مِنْهُ»، «أنا خَيْرٌ مِنْهُ» من از او بهترم این من از او بهترم که حرف آدم عاقل نیست اگر کسی گفت من از او بهترم این بداند که تریبون دیگری دستش است تا سخن از «أنا خَيْرٌ مِنْهُ» است انسان ابلیسی فکر می کند تا سخن از «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ»^(۳) است در برابر داود(سلام الله علیه) در برابر که «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»^(۴) در برابر طالوت قرار می گرفت این معلوم می شود تریبون ابلیس دستش است آنها می گفتند «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» ابلیس هم می گوید «أنا خَيْرٌ مِنْهُ» این باغدار هم گفت «أنا أَكْثَرُ» این «أنا»، «أنا»، «أنا» همین است اما اگر نه، گفتیم «لَکِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي» این حرف الهی است نه حرف ابلیسی این معیار مشخص است هم در بحثهای اعتقاد معیار کوثری است هم در بحثهای اقتصاد معیار کوثری است آن وقت آدم راحت است وقتی عاقل شد این عقل آن چنان لذیذ است که تمام ذائقه را تأمین می کند درست است که نعمتهای ظاهری هم لذیذ است اما می دانید این نعمت ظاهری هم مثل آدامس است مادامی که در فضای دهن لذیذ است همین که جویده شد و دیگر پوسته اش در آمد باید انسان آن را فرو برد اگر از مخرج بالا در آمد

که متعفن است از راه دیگر دفع شد که بدبوست این همین چند لحظه ای که در فضای دهن است شیرین است اما مطلب علمی اگر کسی چهل سال قبل مطلبی را خوب فهمید هم اکنون هم در کام جان او لذیذ است یک کار خیری کرده هم اکنون هم لذیذ است اینکه از بین رفتنی نیست یک عمل خیر و یک علم صائب تا انسان زنده است با او هست و لذت بخش است این می شود کوثر آن می شود تکاثر این «أنا»، «أنا» گفتن می شود تکاثر «لِکِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي» می شود کوثر گرچه قرائتی هست که بدون «الف» قرائت شده لکن مشهور همین دو قرائت هست یا عندالوصل این «الف» را حذف می کنند و عندالوقف حفظ می کنند «لکنا» در حال وصل ساقط می شود، می شود «لِکِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي» و در حال وقف این «الف» محفوظ است یا نه، بالقول المطلق «الف» محفوظ است «لکن أنا» همزه ی «أنا» حذف شد «نون» «أنا» با «نون» «لکن» ادغام شد، شدن «لِکِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي» مشدد شد آن «الف» «أنا» که به جای همزه محفوظ مانده است در حال وصل ساقط می شود و در حال وقف محفوظ است می گوئیم «لکنا هو الله ربی»، خب این می گوید من سخن از اینکه چه چیزی هستم نیست من حرفم حرف خدای من است «هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» این نکره هم در سیاق نفی است کسی را شریک او قرار نمی دهم و تو چرا این کار را نکردی این امر به معروف و نهی از منکر و اینها هم در آن هست تنها خودش را در نیافت که من اهل توحیدم او را هم نجات داد به فکر نجات او بود یک آدم نترس این است کسی که مرعوب نمی شود این است آنها به فکر مرعوب کردن اند ملا-حظه بفرمایید در سوره ی مبارکه ی «مریم» آنها برای اینکه به رخ بکشند این حرف را می زنند می گویند «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئِيًّا» ما آیه ی ۷۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» این است که «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئِيًّا» ما قبل از اینها خیلیها را به خاک کردیم که اینها هم اثاث البیتشان یعنی فرزشان، ظرفشان اینها اثاث با «ث» مثله اما آن اساس با «سین» یعنی پایه اثاث البیتشان گرانبها بود و وضع زندگی داخلی اینها هم چشمگیر بود «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئِيًّا» یعنی به چشم بهتر می افتادند در مرآ، در رؤیت، در دیدن اینها در چشم بودند ما اینها را خاک کردیم، خب آنکه می گوید «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» یعنی «أحسن منك اثاناً وریاً» در سوره ی «مریم» فرمود ما اینها را خاک کردیم که بیش از اینها بودند خب این شخص که او را نهی از منکر کرد فرمود چرا وقتی وارد باغ شدی در برابر این نعمت ما شاء الله نگفتی؟ چرا شکر نکردی؟ لا-قوه الا- بالله نگفتی اما اگر می بینی من از نظر مال نسبت به تو کمترم «إِنْ تَرِنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا» خب خدا جبران می کند من به او متکی ام «فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» اینجا هم مفرد آورد به همان سه دلیل یا جنس مراد است یا تک تک اینها مراد است یا این دوتا باغ به هم مرتبط بودند «وَيُزِيلُ عَلَيْهَا حُشْبَانًا» حُسبان آن تیرهایی که به حساب آورده می شود در تحت شمارش است آنها را می گویند حُسبان و یا عذابهایی که یکی پس از دیگری بررسی می شود به آن می گویند حُسبان عذاب الهی خواهد آمد به حیات اینها خاتمه خواهد داد «فَتَضَيَّبَحَ صَيْعِيدًا زَلَقًا» اینکه الآن جنتی بود محفوظ به درخت و محفوظ به آن کشاورزی و محفوظ به نهر می شود یک سرزمین خشک لغزنده این لَزَغ و زَلَق همان لیزی است که ما در فارسی می گوئیم یعنی صاف شد این بیابان قاع صَفْصَف کرد خدا او را لَزَغ کرد، زَلَق کرد و لیز کرد صاف شد دیگر چیزی نیست «أَوْ يُضْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» این چون کوثری فکر می کند برابر با آنچه که در پایان سوره ی مبارکه ی «ملک» آمده همان را دارد نصیحت می کند آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «ملک» این است «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» بالأخره الآن این سرزمین با چشمه و چاه و قنات دارد تأمین می شود اینها در دسترس مُستخرِجان اند اگر دو، سه هزار کیلومتر اینها پایین برود چطور می شود؟ کلّ این سرزمین می شود فلاحت خشک دیگر، فرمود این آبهایی که الآن در چشمه هاست، در چاههاست، در قناتهاست در دسترس شماست اگر ما دستور دادیم قدری پایین تر بروند چه کار می کنید شما؟ بعد فرمود ما این راهها ورود ممنوع را بلدیم ما ساختیم، خروج ممنوع را بلدیم خود ما ساختیم دو راه، سه راه، پنج راه

زیرزمین این آبها را ما رهبری می کنیم این باران را ما می فرستیم می دهیم به دل خاک به زمین می گوئیم فرو ببر این تنها جریان طوفان نوح نیست که «قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي» (۵) خب این زمین باید فرو برد، فرو می برد این همه آبی که آمده روی زمین سیل راه انداخته آنجا که می رود کجا می رود؟ اینجا را به ما گفت خودت تأمین بکن آنجا را من خودم تأمین می کنم کجا جاسازی بکنم، کجا دو راه بشود، کجا سه راه بشود، کجا ورود ممنوع بشود، کجا خروج ممنوع بشود گفت همه ی این کارها را من آنجا انجام می دهم این کار را می کنم «فَسَلِّكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» (۶) مسلک را من می دهم، راه را من می دهم کجا باید چشمه بشود این را من تأمین می کند، کجا باید چاه بشود آن را من تأمین می کنم، کجا باید مسیر قنات بشود من تأمین می کنم، کجا ورود ممنوع، کجا خروج ممنوع اینها همه کارها را من می کنم «فَسَلِّكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» تا به چشمه ی اصلی برسانم به چیزی اجازه ی خروج نمی دهم اینها را من می کنم خب این هم که خداست این کارها علمی هم هست با نظم هم هست اگر کسی این زمین شناسی را کرده آن وقت خودش کشف کرده گفته که این بشر کشف می کند علم بشری است این قابل قبول است یا وقتی قدم به قدم بگوئیم خدا این چنین کرد، خدا این چنین کرد، خدا این چنین کرد، کجا راه را بست، کجا راه را گشود، کجا سه راه کرد، کجا دو راه کرد، کجا طرفینی کرد این می شود علم زمین شناسی و نمی دانم آب شناسی تحت الأرض اسلامی قدم به قدم خدا این کار را کرد، خدا، عقل هم چراغ خداست اینکه شما می بینید به بعضیها ناله می کنند می گویند ما بچه های مسلمان می فرستیم به بعضی از مراکز علمی اینها بی نماز در می آیند برای اینکه دانش یک لاشه ی علم است این دانش، دانش اسلامی نیست می گوئید زمین شناسی مگر زمین شناسی غیر اسلامی ما داریم؟ آب شناسی غیر اسلامی داریم؟ هواشناسی غیر اسلامی داریم؟ ما بارها عرض شد که این «هو الأول» را گرفتیم آن «هو الآخر» را گرفتیم این لاشه ی علم را آوردیم در کتابها یک، عقل را هم صادره کردیم گفتیم برای ماست بشری است خب اینکه فرمود: «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى» (۷) اینکه فرمود: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۸) اینکه فرمود: «جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (۹) اینکه فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۱۰) اینکه فرمود: «فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [۲۶] چه چیزی از آن بشری است این چراغ را به دست ما داده ما شدیم عاقل چه عقل تجربی، چه عقل تجریدی اگر کسی اهل فلسفه و کلام است با عقل تجریدی کار دارد، اهل علوم آزمایشگاهی است با عقل تجربی کار دارد این سرمایه را به ما داد چراغ را به ما داد ما قدم به قدم مسئولیم هیچ کسی نمی تواند بگوید این عقل من است من نمی خواهم کار ببرم می گوید خیر بر تو واجب است که تحصیل علم بکنی این یک، خب اگر عقل و قدرت فراگیری برای ما باشد چرا او می گوید باید بکنیم مگر کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم عقلم را به کار ببرم؟ می گوید خیر، این چراغ را که من دادم الا ولابد باید با او ببینی «طلب العلم فریضه» [۲۷] این یک، قدم بعد کسی می خواهد خودش را به جادوگری و سیّحر و شعبده می دانید وقتی این بازی جهان بشر را به بازی داد بازیگران ما به کدام طرف دارند، به کدام خراف نماز نمی خواند اما به دنبال خرافات سیّحر و شعبده و جادو راه می افتد وقتی عقل نباشد همین است دیگر، خب کسی می گوید من نمی خواهم عقلم را به علم صحیح کار ببرم می گوید حرام است، این علوم، علوم حرام و حلال است باید به دنبال علم نافع برویم این قدم دوم. حالا که چیزی را یاد گرفته چه در علوم تجربی، چه در علوم تجریدی می تواند بگوید من خودم زحمت کشیدیم این علم را پیدا کردم یا او می گوید من به تو دادم این حجت من است؟ الا ولابد باید برابر این عمل کنی پس ما قدم به قدم داریم به دستور او راه می رویم شما در حوزه ی درون و بیرون یک جا بگردید که سخن از خدا و دین نباشد می شود پیدا کرد؟ اینها آمدند این لاشه ی علم را به کتابها دادند «هو الاول» را گرفتند «هو الآخر» را گرفتند این سیر عمودی را ربوندند سیر افقی دادند زمین در چندین میلیون یا چند میلیارد سال قبل چنین بوده است الان چنین است آینده نزدیک یا دور چنین می

شود اما چه کسی کرد برای چه کرد اینها را گرفتند عقل را هم که عطیه الهی است مصباح الشریعه است این را مصادره کردند گفتند برای من است گفتند بشر خودش فهمیده، بشر کشف کرده آن وقت چه توقعی دارید که این علم بشود اسلامی، اگر این علم شده اسلامی قدم به قدم گفتیم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد همان طوری که یک خط «لا تنقض» را بزرگان ما آمدند پنجاه، شصت جلد کتاب از آن در آوردند با حذف مکرات الآن بارها گفته شد که این «لا تنقض» پنجاه، شصت جلد کتاب درباره ی آن استصحاب نوشته شده مطالب عمیق آنها هم این همه آیاتی که درباره ی پیدایش باران، پیدایش ابر، پیدایش باد، پرورش گیاهان، ریزش باران در زمین، جاسازی باران در زمین، پیدایش چشمه، پیدایش قنات، پیدایش چاه، راه سازیها همه ی اینها را عقل گفته چندین برابر «لا تنقض» را که اینها گفته، اگر عقل که چراغ دین است اینها را کشف بکند می شود زمین شناسی اسلامی، هواشناسی اسلامی، آب شناسی اسلامی دیگر بچه های ما با نماز نمی روند و بی نماز برگردند غرض این است که این شخص گفته «هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» بعد فرمود اگر قدری خدا پایین برد چه کار می کنی؟ اگر این نفت و گاز خدای ناکرده سه، چهار هزار متر بروند پایین کشور جز کاسه ی گدایی چیز دیگر دستش نیست این آب به عنوان تمثیل است نه تعیین در سوره ی مبارکه ی «ملک» در پایانش که می فرماید: «قُلْ» بگو به این مردم «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» [۲۸] خب «لو أصبح نفتکم»، «لو أصبح گازکم غوراً» همین طور است دیگر اگر چند هزار کیلومتر یا چند هزار متر این نفتها برود پایین این کشور جز اینکه کاسه ی گدایی در دست بگیرد چیز دیگر است؟ فرمود این را چه کسی خلق کرد؟ چه کسی اینها را تبدیل کرد به نفت؟ چه کسی تبدیل کرد به گاز؟ چه کسی اینها را در دسترس شما قرار داد؟ یک چند قدم دورتر و پایین تر برود که شما گدا می شوید چه می گوید ما سرمایه داریم «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» یکی از القاب نورانی وجود مبارک حضرت ماء معین است شما ذیل این روایت را ملاحظه کنید ماء معین است این ماء معین فعلاً غائر است ماء معین آبی است که «تراه العيون و تناله الدلاء» آن آبی که دلو به آن می رسد چشم او را می بیند می گویند ماء معین و این باید جاری باشد به دنبال آن مقام نورانی حضرت عالمان دین هم به این لقب پرافتخار در اثر نیابت ملقب اند یک عالم دینی را می گویند ماء معین گاهی خدای سبحان علما را از مردم منطقه ای می گیرد این هم «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» گاهی وجود مبارک ولی عصر را غایب می کند «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» این می شود ماء حیات، این می شود ماء ظاهری.

ص: ۵۸۸

- ۱- (۱۶). نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.
- ۲- (۱۷). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.
- ۳- (۱۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷.
- ۴- (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۱.
- ۵- (۲۰). سوره ی هود، آیه ی ۴۴.
- ۶- (۲۱). سوره ی زمر، آیه ی ۲۱.
- ۷- (۲۲). سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.
- ۸- (۲۳). سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.

۹- (۲۴). سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.

۱۰- (۲۵). سوره ی علق، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱) وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحُ يُقَلَّبُ عَلَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲)»

مهم ترین برنامه ی قرآن کریم بعد از مسئله ی توحید و اسمای حسناى الهی معرفى خود انسان و دنیا و رابطه ی انسان و دنیاست زیرا حبّ دنیا رأس کلّ خطیئه است چون مهم ترین خطر حبّ دنیاست اصرار قرآن کریم هم بر معرفى دنیا و خطر این محبت باطل است لذا هم با برهان، هم با موعظه، هم با جدال احسن و هم با تمثیل این مطلب را تفهیم می کند در این زمینه درباره ی دنیا هم در همین سوره ی مبارکه ی «کف» آیه ی ۴۵ که خواهد آمد مثل ذکر می کند هم آنچه که در سوره ی مبارکه ی «یونس» قبلاً گذشت به صورت مثل جریان دنیا را تبیین فرمود. در سوره ی مبارکه ی «یونس» که قبلاً گذشت آیه ی ۲۵ این بود «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ» (۱) دنیا مثل یک بهار زودگذری است که خزان او را تعقیب می کند و کلّ جریانش پزمرده خواهد شد در سوره ی مبارکه ی «حدید» هم به همین وضع آمده در همین سوره ی مبارکه ی «کف» که محور بحث است در آیه ی ۴۵ هم همین مضمون را ذکر می کند که «وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» با تفاوتی در این موارد امثله مشخص می کند که این یک زرق و برق زودگذری است و پایانش هم پاییز ممتد تا انسان گرفتار حبّ این دنیا نشود. در محلّ بحث که فرمود: «دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» این «وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» جمله ی معترضه است که در وسط واقع شده یعنی این شخص به خود ظلم کرده این شخصی که موحد نبود از یک سو، معتقد به معاد نبود از سوی دیگر، نظام ارزشی را بیجا فهمید از سوی سوم، به جای تواضع، تفاخر کرد «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» (۲) گفت از جهت چهارم، این شخص به خودش ستم کرده «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» درباره ی آن دوتا باغ هم که فرمود: «كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُمُ الْأُكْلُهُ» (۳) دیگر نفرمود «تلك الجنة اتتا» با اینکه اگر «كلتا» است باید تشبیه بیاورد بفرماید «أتتا» اما فرمود: «كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ» یعنی «أتت كل واحد منهما أكلها» نه اینکه مجموع این دوتا باغ ثمرشان را دادند بلکه جمع ثمرش را داد یعنی هر باغی ثمر خودش را داد یک وقت است می گویم این دوتا باغ ثمر دادند یعنی مجموعشان بی ثمر نبود این نمی رساند که کلّ واحد ثمر خودش را داده اما اگر گفتیم جمع ثمر دادند یعنی کلّ واحد از این دو ثمربخش بودند دیگر جا برای آن توهم نیست لذا فرمود: «كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ» یعنی «أتت كل واحد منهما أكلها» اما اینکه این باغ محفوف بود چون حفاف یعنی جانب «أحفه» یعنی جانب او را گرفت اگر جانب او را بگیرد می تواند به او احاطه پیدا کند محفوف است یعنی چیزی جانب او را گرفته در سوره ی مبارکه ی «غافر» که دارد «يَأْفِيَنَّ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» (۴) یعنی فرشته ها از هر طرف در محدوده ی عرش حضور دارند «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ» پایان سوره ی مبارکه ی «زمر»

«وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» «حَفَّ» و «أَحَفَّ» یعنی «أحاط بجانبه» چون حفاف یعنی پهلو، «أحفه» یعنی پهلو او را گرفته اگر همه ی پهلوهای او را «أحَفَّ» و «حَفَّ» یعنی أحاط به او از همه ی طرف او، خب اینکه فرمود: «حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ» (۵) معنایش این نیست که این انگور و این خرما با هم همزمان میوه می دهند تا اشکال بشود که یکی از نظر حرارت باید در تابستان باشد در فضای گرم باشد، یکی باید در فضای خنک باشد ممکن است آن انگورش در فصل بهار میوه بدهد و این خرمایش در فصل تابستان چون این فصول چهارگانه برای انواع میوه ها آماده شده است البته در بهشت که سخن از شمس و قمر نیست «لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» (۶) فصول چهارگانه هم نیست اما مع ذلك «أَكَلَهَا دَائِمًا» (۷) چون آنجا به اراده ی مؤمن درخت سبز می شود نه با نسیم بیرون یا آب بیرون و مانند آن، اگر «فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ» (۸) است و هر چه انسان بخواهد در بهشت هست دیگر سخن از این نیست که آنجا در فصل بهار چگونه میوه می دهد در فصل تابستان چه میوه می دهد فصولی در کار نیست و میوه ها هم دائمی است اُكل یعنی خوراکی درختان بهشت دائم است با اینکه فصولی هم در کار نیست اما اینجا ممکن است در هر فصلی از این فصول چهارگانه بخشی از این درختها میوه بدهد و آن «كَانَ لَهُ ثَمْرًا» (۹) هم گذشته از اینکه نقدین و مانند آن را شامل می شود میوه های درخت خاصی که باید در زمستان ثمر بدهد آن را هم در برمی گیرد بنابراین چهار فصل این شخص از نعمتهای الهی برخوردار بود و کلّ واحده از این باغها هم این چنین بودند منتها این شخص هم از نظر مبدأ مشکل داشت و هم از نظر معاد لذا این چنین گفت که «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» (۱۰) و اما آن شخص که محاور او بود یعنی گفتمانی داشتند، گفتگویی داشتند «حار، یحور» یعنی «رجع یرجع» «ظَنَّ أَنْ لَنْ يُّحَوَّرَ» (۱۱) یعنی «لن یرجع» وقتی اشکالی می شود جواب برمی گردد این می شود محاوره، نقدی می شود دیگری بررسی می کند می شود محاوره، شبهه ای است و پاسخی می شود محاوره حوار یعنی رجوع کردن یکی به دیگری این هم محاور او بود در برابر سؤال او پاسخ ارائه می کرد او به او گفت که «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ» تو اگر منکر مبدای خب آن خدایی که تو را خلق کرده است توان کارهای دیگر را هم دارد درباره ی معاد که گفتی «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» اگر مشکلت این است که چگونه مُرده ها را خدا زنده می کند خب آن خدایی که مهم تر از معاد را یعنی در مبدأ انجام داد در منتها هم انجام می دهد همان بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» که «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۱۲) خب «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۱۳) آنکه هیچ را به این صورت در آورد «خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» همان یقیناً توان آن را دارد که دوباره انسان مُرده را زنده کند پس چرا می گویی «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»؟ اگر مشکلت این است پاسخش با خودش است خب اگر قبول کردی آن کسی که خالق است و بار اول ایجاد کرد که مشکل تر از بار دوم است همان خداست خب دوباره ایجاد می کند دیگر اگر می گویند نه، خدا مرا خلق کرده ولی دنیا آخر خط است مرگ هم عبارت از پوسیدن است نه از پوست به در آمدن اگر این را خیال می کنی خب خدای حکیم که کار عبس نمی کند «سَوَّأَكَ رَجُلًا» او همه ی کمالات علمی و عملی را در اختیار انسان قرار داد عقل داد، هوش داد، خرد داد، مجاری ادراکی ظاهری داد، مجاری ادراکی باطنی داد، اعمال ظاهری داد، اعمال باطنی داد چنین کار حکیمانه که نمی تواند عبس و پوچ باشد اینکه اینها دست به خودکشی می زنند باور نکردند که مرگ از پوست به در آمدن است اینها خیال می کنند راحت شدند در حالی که عذابشان از همان لحظه ی مرگ شروع می شود برای اینکه اینها به بهترین امانت الهی بدترین خیانت را روا داشتند، خب خیال کردند این جان برای خودشان است، حیات برای خودشان است، پس دوتا شبهه است اگر شبهه در این است که خدا قادر است یا نه؟ «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ» خب «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آنکه اولین بار خلق کرده یقیناً قادر است که دوباره مُرده را زنده کند، اگر شبهه در این است که خدا خلق کرده ولی هدفی در کار نیست مرگ، پایان کار است این می شود بی هدفی، می شود عبس و خدای سبحان تو را به عنوان یک مرد کامل

آفریده این کارِ حکیمانه هدفی دارد و آن این است که انسان در برابر عنایتهای الهی مسئول است آمده تا به کمال برسد و ثمر کمالش را هم در دنیا بچیند هم در آخرت پس چرا می گویی «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»، «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» این تراب و نطفه هم می تواند درباره ی اصل و فرع انسان باشد که خلق آدم را من تراب و جعل نسله من ماء مهین، هم درباره ی خود انسان که در طلوعه ی بحث اشاره شد هر انسانی بالأخره اول خاکهای این مزارع و مراتع بود، بعد نطفه شد، بعد انسان، بعد هم دوباره خاک می شود «ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» پس این ابطالِ سخن او. یک موخید الهی تنها درصدد این نیست که سخن رقیب را ابطال کند حرف مثبت خودش را هم طرح می کند «لَكِنَّ» یعنی لکن من حرفم این است تو حالا حرفت آن بود من حرفم این است «لَكِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» و او هر چه دستور داد هم اطاعت می کنم و اما تو که وارد شدی به باغهایت به جای اینکه بگویی «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ» (۱۴) چرا نگفتی ما شاء الله «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا * فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» این با اینکه موحد بود اما در حد امید سخن گفت او با اینکه ملحد بود به ضرس قاطع سخن گفت، گفت «لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» با ضرس قاطع با «نون» تأکید ثقیله گفت من آنجا هم اگر بروم بهتر از این گیرم می آید این با اینکه موخید است «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱۵) این خائفانه و راجیانه سخن می گوید «خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» این نفرین نیست این هشدار به عذاب الهی است این انذار است نه اینکه من این کار را می کنم یا خدایا این کار را بکن خدا انذار کرده، تبشیر داده به انذارش عمل می کند، به تبشیرش عمل می کند، به وعده اش عمل می کند، به وعیدش عمل می کند عذابی بیاید «فَتَضَيِّحُ» این جنت «صَيِّعِيدًا زَلَقًا» صیعیدهمان وجه الأرض است یک لَزْغ، زَلَق، لیز و صاف بشود این برای این یا نه، عذابی نیاید ولی در اثر خشکسالی این کم کم پژمرده بشود «أَوْ يُضَيِّحُ مَأْوَاهَا غَوْرًا» وقتی که این آبها فرو رفته خب چیزی سرسبز نمی ماند در پایان سوره ی مبارکه ی «قلم» که آن آیه خوانده شد این است که «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضَيِّحُ مَأْوَكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۱۶) اگر خدای ناکرده این آبهایی که فعلاً به صورت چشمه و چاه و قنات در دسترس ماست اگر ذات اقدس الهی اراده کند که اینها چند هزار متر بروند پایین یا خدای ناکرده این نفت و گاز و اینها چند هزار متر بروند پایین که هیچ صنعتی نتواند اینها را استخراج بکند خب جز فقر و تنگدستی چیز دیگر نیست فرمود ما این را بالا آوردیم در دسترس شما قرار دادیم اگر اینها پایین برود که شما نمی توانید، مقداری ما اینها را پایین بردیم تا شما تلاش و کوشش کنید صنعت یاد بگیرید اینها را استخراج کنید اما اگر خواستیم قدری پایین تر ببریم که «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» ماء معین یعنی آبی که «تراه العيون و تناله الدلاء» دلو به او می رسد، چشم او را می بیند و مانند آن، خب «أَوْ يُضَيِّحُ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسِيَّ تَطِيحَ لَهُ طَلَبًا» این محاوره، اما نتیجه چطور شد؟ فرمود: «وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ» تاکنون سخن از «حَفَفْنَاهُمَا بِنَحْلِ» (۱۷) بود اما الآن «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ» تاکنون این مزرعه ها و باغها محفوف به درختهای سرسبز و خرّم بود الآن محفوف شد به عذاب الهی احاطه پیدا کرده یعنی دورش را دیوارچین کرده با عذاب دورش را چیده می گویند فلاّن کس یک آدم محتاط است یعنی دور دینش را دیوار کشیده این احتیاط از حائط است این روایت را که مرحوم شیخ انصاری در رسائل نقل کرده در جوامع روایی ما هم آمده وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) به کمیل فرمود، کمیل «أخوك دينك فاحتط لدينك» (۱۸) تو یک برادر داری در عالم همین و آن دین توست آن برادرها هستند اما با تو در قبر نیستند تنها برادر ما همان دین ماست «أخوك دينك» نه «دينك أخوك» این مفید حصر است یعنی تو فقط یک برادر داری و آن دین توست «أخوك دينك» حالا یک برادر عزیز داری که آن دینت است «فاحتط لدينك» (۱۹) دور دینت را دیوار بکش آدم محتاط یعنی دیوار کشیده خب اگر کسی زحمت کشیده باغ درست کرده این درختها ثمر دارد خب اگر دیوار نکشد بیگانه می آید مرتّب از میوه اش می چیند اینکه می گویند مواظب باشید

کسی از شما چیزی نخواهد یعنی دیوار بکشید طرزی زندگی کنید که هر کسی هر پیشنهادی را به شما ندهد در این روایت معروف که دارد «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ» (۲۰) فقیه باشد، مجتهد باشد، «مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» باشد، مخالفاً لأمر باشد «صَائِنًا لِنَفْسِهِ» نه یعنی عادل، عادل را که فرمود «مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» نه یعنی آدمِ خوبِ باتقوا او را که «تَارِكًا لِهَوَاهُ» می گوید صائِن یعنی آدمِ عاقل که دور دینش را دیوار بکشد که صیانت کند اگر دور دین دیوارکشی نشود هر کسی می آید بالأخره هر راهرویی می آید یک چیزی می برد فرمود کمیل تو یک برادر داری «دِينُكَ أَخْوَكُ» نیست «أَخْوَكُ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ» دور دینت را دیوار بکش حالا که دورش را حائط کشیدی، دیوار کشیدی این محفوظ است یک وقت است که با رحمت چیزی را دیوارکشی می کند، یک وقت با نِقْمَت چیزی را دیوارکشی می کنند یک کمر بند سرخ آتشی دورش می بندند این همان است فرمود: «وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ» این با نِقْمَت الهی، عذاب الهی این ثمر خواه در کشاورزی، خواه در آن باغداری، خواه در آن نقدین و تجارت ثمر بالقول المطلق همه ی این نعمتهای شمرده شده را در برمی گیرد اینها محاط شدند به عذاب الهی «وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» حالا این دستها را روی هم می زند این کف دست راست را پشت دست چپ، کف دست چپ را پشت دست راست که من چه کاری کردم برای چه سرمایه گذاری کردم اینکه می گفت «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» دید زود یک خزان زودرسی آمده البته منظور او این نبود که این برای ابد می ماند چون می دید بالأخره باغها بعد از چند سال از بین می روند اینکه می گویند این مال نمیر است یا «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» یعنی ما تا زنده هستیم این هست و گرنه منظورش این نیست که این ابدی است، خب اینکه گفت «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» دید صبح کرده تمام نعمتها از دستش رفته «فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ» گاهی ذات اقدس الهی این مثلها را در قیامت به صورت دیگر بازگو می کند می فرماید: «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» عَضُّ یعنی گاز گرفته می گویند کلب عَضَّض یعنی سگ گازگیر انسانِ پشیمان این سَبَابَه را به دندان می گرد اینکه در تعبیرات فارسی و همچنین عربی معروف است چه در سَبَابَه ی مردم پشیمانم که ما در فارسی می گوئیم یا آنها می گویند «سبابه المتندّم» یعنی عربها می گویند برای اینکه معمولاً اهل عُرف در هنگام پشیمانی این سَبَابَه را به دهن می گذارد ولی وقتی خطر زیاد بود «يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۲۱) هر دو دستش را گاز می گیرد از شدت ندامت که چرا با این دست خلاف کردم، با این دست خلاف کردم «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» اینجا هم «فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرْوَتِهَا» سقفهایش پایین آمده اگر انگور بود داربست بود عرش داشت یعنی سقفی داشت که این شاخه ها و خوشه ها روی آن سقف آرمیده بودند اینها فرو ریختند «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرْوَتِهَا» آن گاه در چنین حالی می گوید «وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» آن وقت هم که فایده ندارد «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ» (۲۲) در چنین حالی نه ولی دارد نه ناصر قبلاً هم این فرق گذشت یک وقت است کارهای انسان را دیگری به عهده می گیرد این می شود ولی مثل این که کار کودک را پدر و مادر او به عهده می گیرند یک وقت است نه، بخشی از کارها را خود انسان به عهده دارد بخشی را از دیگری مدد می جوید این می شود نصرت در آنجا که شخص بخشی از کارها را خودش انجام بدهد بخشی را دیگری به آن دیگری می گویند معین، معاون، ناصر اما وقتی تمام کارها را دیگری انجام می دهد این می شود ولی اینها که ناصر ندارند برای اینکه کسی در آن روز قدرتی ندارد که به کمک اینها بیاید یک ولی می ماند و آن خداست خدا هم که ولایت اینها را رها کرده سرپرستی اینها را به عهده نگرفته هم درباره ی ولایت نظر قرآن مشخص شد هم درباره ی نصرت فرمود: «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا» (۲۳) این سه مسئله را یکی نصرت است یکی ولایت است یکی انتصار، انتصار این است که خود آدم انتقام بگیرد مُنتَصِر یعنی مُنتَقَم در سوره ی مبارکه که به نام پیامبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) است آن سوره ی ۴۷ آنجا فرمود ما در جریان دنیا کفار هستیم، منافقین هستیم، جبهه هست، جنگ هست، معرکه ی قتال هست اگر خدا بخواهد دینش را حفظ بکند که به شما نیازی ندارد ولی شما را می خواهد کامل کند «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَيْنَاكُمْ مِنْهُمْ» (۲۴) «لَا تَتَّصِرَ» یعنی «لا انتقم» اگر خدا خودش می خواست که از اینها انتقام می گرفت «وَلَكِنْ لِيَبْغِضَ اللَّهُ الَّذِينَ يَبْغِضُونَ» (۲۵) می خواهد شما را بیازماید که آیا اهل جهاد و جبهه هستید یا نه؟ انتصار یعنی انتقام. فرمود نه خود این سرمایه دار مال باخته قدرت انتصار دارد که خودش انتقام بگیرد جبران کند یک، نه کسی از بیرون به کمک این می شتابد دو، یک ولی می ماند که «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۲۶) آن هم که ولی مؤمنین است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن بخشهای جنگ فرمود شعاری که آنها می دهند می گویند «لَنَا الْعِزَّةُ وَالْغِيَاةُ» که «لَا عِزَّةَ لَكُمْ» شما بگوییم «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ» (۲۷) درست است خدا مولای عالمیان است اما آن ولایت خاصه ای که بتواند با عنایت همراه باشد آن برای مؤمنین است پس ولایت حق در آنجا ظهور می کند که این شخص بهره ای ندارد، انتصار هم مقدورش نیست نصرت هم نصیبش نمی شود این سه قضیه سالبه نسبت به این شخص «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ» (۲۸) اینکه می گفت «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (۲۹) لازم نیست قیامت فرا برسد «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (۳۰) در دنیا هم همین طور است اگر ذات اقدس الهی خواست کسی را تنبیه کند طرزی انسان را محاط عذاب قرار می دهد که «لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ» اینکه می گفت «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» الآن هیچ کسی نیست به داد او برسد اختصاصی به مسئله قیامت ندارد «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا» این دو قضیه، «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» این سه قضیه او ولی است اما «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ» خدا ولایت دارد اما «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (۳۱) پایان خوب به دست اوست او دارد «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۳۲) ثواب برای اوست به مؤمنان خواهد داد اینها را به حال خودشان رها می کند هیچ کسی به داد اینها نمی رسد و آن نتیجه ی عمل تلخ هم دامنگیر اینها می شود همین معنا را که بر خیها مثل تفسیر ابی السعود اینها تاریخش را ذکر کردند که اینها دوتا برادر بودند اسمشان هم ترسوس و امثال ذلك بود اینها را از فخر رازی گرفتند فخر رازی این قصه را نقل کرده می گوید اینها دوتا برادر بودند ارث داشتند اسم اولی این بود اسم دومی این بود البته مستحضرید که این گونه از تاریخها چون منشأ اساسی ندارد تکیه کردن به اینها هم کار آسانی نیست که آیا واقعاً همین دو نفر بودند؟ همین فخر رازی می گوید که آنچه که در سوره ی مبارکه ی «ص» یا «صافات» آمده آن هم مربوط به همین دوتا برادری است که یکی وضعش خوب بود یکی وضعش بد بود این طور شد. مستحضرید که فقر «من حیث هو فقر» کمال نیست مگر کسی که فقیر باشد و فقر را به عنوان آزمون الهی تحمل کند و صابر باشد غنا «بما أنه غنی؟» نقص نیست مگر کسی از غنا به اتراف و اسراف سر در بیاورد که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (۳۳) اگر این دو باشد آن صبری که در فقیر است آن استغنائی که در غنی است یکی معیار عزت است دیگری معیار ذلت و گرنه صرف مال در جایی باشد این نه دلیل کمال است نه نبودش نقص این چنین است، خب.

ص: ۵۸۹

۱- (۱) . سوره ی یونس، آیه ی ۲۴.

۲- (۲) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.

۳- (۳) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۳.

۴- (۴) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۵.

- ۵- (۵) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۲.
- ۶- (۶) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.
- ۷- (۷) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۳.
- ۸- (۸) . سوره ی فصلت، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۹) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۴.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۴.
- ۱۱- (۱۱) . سوره ی انشراق، آیه ی ۱۴.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی يس، آیه ی ۷۸.
- ۱۳- (۱۳) . سوره ی يس، آیه ی ۷۹.
- ۱۴- (۱۴) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۴.
- ۱۵- (۱۵) . سوره ی شعراء، آیه ی ۹۰.
- ۱۶- (۱۶) . سوره ی ملك، آیه ی ۳۰.
- ۱۷- (۱۷) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۴.
- ۱۸- (۱۸) . وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ فرائد الاصول، ج ۲، ص ۷۷.
- ۱۹- (۱۹) . وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷.
- ۲۰- (۲۰) . وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.
- ۲۱- (۲۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۲۷.
- ۲۲- (۲۲) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۳.
- ۲۳- (۲۳) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۳.
- ۲۴- (۲۴) . سوره ی محمد، آیه ی ۴.
- ۲۵- (۲۵) . سوره ی محمد، آیه ی ۴.
- ۲۶- (۲۶) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۲۷- (۲۷) . الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۴.
- ۲۸- (۲۸) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۳.
- ۲۹- (۲۹) . سوره ی كهف، آیه ی ۳۴.
- ۳۰- (۳۰) . سوره ی عبس، آیات ۳۴ و ۳۵.
- ۳۱- (۳۱) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۳۲- (۳۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.
- ۳۳- (۳۳) . سوره ی علق، آیات ۶ _ ۷.

پاسخ: می تواند، نعم المال الصالحه اما للرجل الصالح تا به دست چه کسی باشد این مال خود مال من حیث هو مال نعمت است اما به دست چه کسی باشد؟ اگر به دست مرد صالح باشد این بیان از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «نعم المال الصالح للرجل الصالح» (۱) یک، «نعم المال عوناً للتقوی؟» دو، این دو تا روایت و مانند آن در مجامع روایی ما کم نیست اما فقر بما آنه فقر کمال نیست صبر فقیرانه باعث کمال است البته این معنا هست که داشتن سرگرمی می آورد و غالباً کسانی که به مقاماتی رسیده اند از همین خانواده های ضعیف و محروم بودند غالباً این مراجع بزرگ، حکمای بزرگ، فقهای بزرگ، مفسران بزرگ از همین روستاها بودند این چنین نبود که فرزند سرمایه داری بشود فقیه، بشود حکیم، بشود اصولی، بشود مفسر این طور نبود آنها در عین حال که چیز خوبی است اما سرگرمی می آورد دیگر اینها که سرگرمی ندارند قلبشان را به عنایت الهی لبریز کردند غالباً اینها این طورند اینها که به جایی رسیدند بعد بچه هایشان آدم عادی در می آیند برای اینکه اینها بچه هایش مُترف زاده اند غالباً این طور است شما این تاریخ بزرگان را که مراجعه می کنید می بینید اینها روستازاده ها بودند که ذات اقدس الهی به اینها عنایت کرد به مقامات علمی رسیدند یا مرجع شدند یا رشته های دیگر بالآخره شاخص شدند در حوزه های علمیه بعد هم چراغ خاموش شد اگر مال بما آنه مال حساب بشود کمال نیست ولی غالباً رهن است و این نداشتن از بهترین برکات است برای انسانِ عاقل و داشتن از بدترین نعمتهاست برای انسانِ جاهل آنچه که هست عقل است بالأخره، خب یک وقت است وجود مبارک داود است، وجود مبارک سلیمان است که در سه، چهار سال قبل بود گویا این از نهج البلاغه آن خطبه ی نورانی حضرت امیر خوانده شد که حضرت بررسی کرد فرمود شما نگویید حالا سلیمان چیزهای فراوان داشت بله داشت وجود مبارک داود رهبر انقلاب بود «قَتِيلَ دَاوُدَ بْنِ الْوَالِدِ» (۲) حکومت تشکیل داد رهبری کرد شخصاً به میدان رفت، شخصاً عده ای را به هلاکت رساند همراهانی داشت اما بعد ببینید چطور زندگی می کرد در همین نهج البلاغه آمده است وجود مبارک داود زنیل بافی می کرد به دیگران می گفت این زنیل را ببرید در بازار بفروشید هزینه ی من تأمین بشود آن وجود مبارک سلیمان که «عُدُوَهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحَهَا شَهْرٌ» (۳) زندگی ساده اش را ببینید که چه چیزی می خورد؟ چه چیزی می پوشید؟ این را علی (سلام الله علیه) گفته دیگری که نگفته که در همان خطبه ی مبسوط نهج البلاغه خواندیم همه ی اینها را فرمود این چنین نیست که حالا اگر پیغمبری همه چیز داشت همه چیز می خورد، همه چیز می پوشید این طور نبود، خب پس بنابراین داشتن «نعم المال الصالح للرجل الصالح» (۴) این چنین نیست که مال بما آنه مال کمال باشد اگر این دو خصوصیت یعنی حُسن فعلی و فاعلی جمع شد چیز خوبی است.

ص: ۵۹۰

۱- (۳۴) . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲- (۳۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۱.

۳- (۳۶) . سوره ی سب، آیه ی ۱۲.

۴- (۳۷) . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۸.

برای بیان همین مطلب پس یک نصرت هست، یک انتصار هست، یک ولایت هر سه به عنایت الهی است لکن این شخص ذاتاً مُنتَصِر نیست قدرت انتقام ندارد یک، احدی هم به نصرت او قیام نمی کند دو، تنها ولی خداست و ولایت الهی هم بهره ی دیگران است نه بهره ی این سه، «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (۱) همین مطلب را بر اساس اهمیتش دوباره با ذکر آن داستان با مثلی به پایان می برد فرمود: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» این «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» (۲) در سوره ی مبارکه ی «یونس» که مشابه همین عبارت هست گذشته که این تمثیل دنیا به دنیا نیست بهار و پاییز نعمت است مخلوق خداست آیه ی الهی است بهار چیز بسیار خوبی است پاییز چیز بسیار خوبی است اینکه نقصی در آن نیست فرمود این زرق و برق دنیا یک بهار زودگذری است که پاییز خزان برگ ریز مستمر را به دنبال دارد او را به این تشبیه کرده «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» (۳) باران را فرستادیم این ذرات بذرگونه ی زمین با این آب مخلوق شده علف رویده شده، گیاه و خوشه و شاخه و درخت کشت شده آن گاه «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» طولی نکشید که «فَأَصْبَحَ حَشِيمًا» یعنی کاه زرد شده طولی نکشید که برگهای زرد خزانی فرا رسیده باد او را این طرف و آن طرف می کند «تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ» باد او را این طرف و آن طرف می برد این خودش اهل دنیا این طور بودند که «يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» بودند حالا ریح «تزرده الرياح» حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» (۴) آنکه هر باد به هر سمت بیاید می رود روزی هم می رسد که «فَأَصْبَحَ حَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ» باد هم حالا این را این طرف و آن طرف می برد «تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا * الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» (۵) حالا اگر مطلبی درباره ی این امور مانده بود ممکن است به خواست خدا در روز بعد مطرح بشود.

ص: ۵۹۱

۱- (۳۸) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.

۲- (۳۹) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۵.

۳- (۴۰) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۵.

۴- (۴۱) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵- (۴۲) . سوره ی كهف، آیات ۴۵ و ۴۶.

.Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

(وَأَحْيَطَ بِشَمْرِهٖ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيْهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيٰ أَحَدًا (۴۲) وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُوْنَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (۴۴) وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلِ الْحَيٰهِ الدُّنْيَا كَمَاۤ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوْهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيٰتُ الصَّٰلِحٰتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا (۴۶)

قرآن کریم چون برای هدایت همه مردم است گذشته از آن مطالب تخصصی و علمی آن معارف را به صورت داستان یا مثل تنزل می دهد تا دامنه مطلب پایین بیاید اولاً، در دسترس فهم ضعیف قرار بگیرد ثانیاً، حجت خدا بر اینها تمام بشود ثالثاً، اگر مطلب عمیق باشد کسی قدرت آن ژرف بینی را ندارد یا خیلی بلند باشد کسی قدرت بلندپروازی ندارد حجت خدا بر او تمام نیست اما اگر مطلب عمیق را با مثل بالا- آوردند که در دسترس ساحل نشینها قرار بگیرد یا مطلب بلند را با مثل پایین آوردند تا در دسترس ذیل نشینها قرار بگیرد حجت خدا تمام هست این مطلب اول.

مطلب دوم اینکه جریان دنیا و زرق و برق دنیا مکرر در قرآن کریم و همچنین در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است و این موعظه ها تکرار شده سرش آن است که مطالب علمی را یک بار که انسان فهمید بار دیگر اگر بازگو بشود خسته کننده است اما مطالب اخلاقی، مطالب تربیتی هر چه تکرار بشود سودمند است به دلیل اینکه وسوسه تکرار می شود و هر روز است مگر شیطان یک بار وسوسه می کند یا هر روز دارد وسوسه می کند؟ او نه در خواب انسان را رها می گذارد نه در بیداری اگر در هر حال او وسوسه می کند خب وقتی خطر هر لحظه هست، دشمن هر لحظه هست، دفاع هم باید هر لحظه باشد دیگر. سر تکرار موعظه گفتند در هر نماز جمعه در هر خطبه ای شما تقوا را بازگو کنید خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را او فتوا داده است همان طوری که قبل از نماز جمعه خطبه خوانده می شود و در خطبه سفارش به تقوا می شود قبل از عقد ازدواج هم خطبه خوانده بشود و در آن خطبه سفارش به تقوا بشود این فتوای ایشان است در هر کاری سفارش به تقوا، چرا؟ چون در هر کاری وسوسه است لذا جریان اینکه متاع دنیا زرق و برقی گذراست این مکرر ذکر شده هم به عنوان یک داستان هم به عنوان یک تمثیل، هم دنیا را معرفی کرده هم برایش مثل زده هم قصه اش را گفته آن قصه (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلًا رَجُلَيْنِ) (۱) که «له جنتان» آن یک داستان، (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلِ الْحَيٰهِ الدُّنْيَا) یک بخش، (الْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِينَةُ الدُّنْيَا) بخش دیگر. این سه بخش برای آن است که وسوسه از هر سه جهت حمله می کند این هم مطلب دوم.

مطلب سوم آن است که جهان بینی این شخص ملحد این بود که مبدئی _ معاذ الله _ نیست یا اگر باشد شرکای فراوانی دارد و معادی هم نیست انسان که می میرد می پوسد نه از پوست به در بیاید این درباره کَلْ امور و خودش هم مقتدر می دید و این مال را هم نمیر می پنداشت اهل و فرزند و قبیله و عشیره را هم دارای قدرت دفاع می پنداشت پس پنج، شش و هم او را احاطه کرده درباره مبدأ گرفتار وهم بود، درباره معاد گرفتار وهم بود، درباره خودبینی به جای معرفت نفس گرفتار وهم بود، درباره مال دنیا و زرق و برق دنیا گرفتار وهم بود، درباره اولاد و عشیره و قبیله گرفتار وهم بود این محفوف به وهم بود قرآن کریم کارش این بود که این اوهام را تحلیل کرد از چهار، پنج ناحیه و به همه این چهار، پنج وهم هم پاسخ داد گفت این اول وقتی وارد باغ شد گفت (مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا) (۱) و بعد هم (مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) (۲) بعد هم خود را صاحب قدرت می پنداشت و می گفت (لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا) (۳) بعد هم می گفت (أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا) (۴) این اوهام پنج، شش گانه او بود وقتی حادثه تلخ پیش آمد و عذاب الهی فرا رسید باغ او پژمرده شد و سوخته شد و از بین رفت و این سقفهای منزل یا عروش این انگورها اینها فرو ریختند و آن دیوارها روی این سقفها فرو ریخت چون در این گونه از موارد دارد که (فَتِلْمَكُ يَبُوتُهُمْ) (۵) یا امثال اینها (خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا) عروش که جمع عرش است یعنی سقف اینکه می گویند «ثبَت العرش» نه «ثبَت الأرض»، «ثبَت العرش ثم النقش» یعنی اول شما سقف را محکم بچین بعد رنگ آمیزی کن اینکه می گویند یک «کان» ناقصه فرع بر «کان» تامه است مثالش همین است اول سقف درست بکن بعد رنگ آمیزی کن عرش یعنی سقف وقتی حادثه مثل زلزله یا امثال زلزله می آید این سقف فرو می ریزد روی ساکنان اینها را خفه می کند بعد دیوارها فرو می ریزند روی سقف لذا فرمود بیوت اینها و امثال اینها (خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا) یعنی اول عروش پایین می آید، سقفها پایین می آید بعد دیوارها روی سقف می ریزد در زلزله ها این طور است، در خطرهای دیگر این طور است،

خب.

ص: ۵۹۳

۱- (۲). سوره كهف، آیه ۳۵.

۲- (۳). سوره كهف، آیه ۳۶.

۳- (۴). سوره كهف، آیه ۳۶.

۴- (۵). سوره كهف، آیه ۳۴.

۵- (۶). سوره نمل، آیه ۵۲.

فرمود این حادثه که پیش آمد (أَحِيْطَ بِثَمَرِهِ) این واژه (أَحِيْطَ) چه معلومش چه مجهولش ناظر به احاطه □ خطر است و «أَحِيْطَ» یعنی «أَهْلَكَ» آنجا که دارد چه در سوره □ مبارکه □ «یونس» چه در سوره □ مبارکه □ «قلم» چه در سوره □ مبارکه □ «یوسف» که بعضی با فعل معلوم بعضی با فعل مجهول آمده در همه □ موارد به معنای اهلاک و احاطه □ خطر است وقتی که وجود مبارک یعقوب به فرزندانش فرمود با هم باشید مواظب باشید (إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ) (۱) یعنی مگر اینکه شما محاط به خطر باشید (أَحِيْطَ بِثَمَرِهِ) یعنی «أَهْلَكَ» این ثمرش به هلاکت رسید آن خطر محیط شد و این ثمر محاط شد پس آنچه در سوره □ مبارکه □ «یونس» هست در سوره □ «یوسف» هست در سوره □ «قلم» هست در همه □ موارد یعنی اهلاک □ اینجا هم (أَحِيْطَ بِثَمَرِهِ) یعنی این ثمر به معنای اعم از کشاورزی و دامداری و نقدین و امثال ذلک اینها محاط شدند و خطر فراگیر شد. پس (أَحِيْطَ بِثَمَرِهِ) یک قرینه، (يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَيَّ مَا أَنْفَقَ فِيهَا) قرینه □ دوم، خب اگر این باغها از بین نرفته باشد مالها از بین نرفته باشد که کف روی کف زدن و غصه خوردن و پشیمان شدن ندارد که، خب هر چه خرج کرده الآن هست دیگر این هم دو قرینه و بیوت و این جدار و این باغ خاویه است یعنی ساقط است (عَلَى عُرُوشِهَا) این سه قرینه، پس کل اوضاع به هم خورد حالا می ماند جهان بینی این شخص، این شخص که خود را مقتدر می دانست الآن (مَا كَانَ مَنَّصِرًا) قدرت انتصار یعنی انتقام ندارد اینکه می گفت من فرزندانای دارم، قبیله و عشیره ای دارم (أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا) (۲) (لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ) پس جهان بینی او کلاً فرو ریخت به خود متکی بود معلوم می شود ضعیف است، به مال متکی بود می گفت (مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَيْدَاءً) (۳) معلوم می شود این فرو ریخت، به قبیله یا عشیره یا فرزندانش متکی بود (لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ) به خدا متکی نبود الآن می خواهد به خدا متکی بشود تا مالش برگردد گفت (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) این نه یعنی «آمنت بالله» این همان بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) است که بعضیها لعوقانه و لعقانه مسلمان اند یعنی مسلمان آدمسی این کسی که آدامس در دهنش است مادامی که لذیذ است می جود وقتی به صورت یک پوسته در آمده تُف می کند دیگر فرمود: «لَعَلَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ»، «يَحُوطُونَ» همین است «ما دَرَّتْ به معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون» (۴) الآن هم که در روز خطر می گوید (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) خیال می کند که اگر موحد باشد فوراً مالش برمی گردد این توحید را برای باغ می خواهد نه برای سعادت ابد، خب اگر کسی واقعاً موحد بشود در حال خطر باز ذات اقدس الهی نجاتش می دهد در سوره □ مبارکه □ «انعام» گذشت فرمود ما یک عده را در فشار دادیم که چرا نگفتید در آن وقت «یا الله» ما وقتی آنها را به فشار گرفتیم چرا (مَا يَنْصُرُونَ) (۵) چرا تضرع نکردند؟ ما اصلاً اینها را فشار دادیم که بگویند «یا الله» نگفتند «یا الله» این گله □ قرآن کریم این است که این حالت خطر برای اینکه انسان بگوید «یا الله» نگفت که الآن هم که می گوید (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) برای اینکه باغش برگردد. در سوره □ مبارکه □ «انعام» آیه ای است که از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند آیا ذات اقدس الهی به معدومات علم دارد حضرت فرمود نه تنها معدوم عادی به ممتنعات علم دارد یک، به ممتنعات بر فرض وجود چه می شود هم علم دارد دو، بعد به این آیه سوره □ مبارکه □ «انعام» استشهاد کردند فرمودند وقتی دنیا بساطش برچیده شد دنیایی نیست تا کافر از جهنم در بیاید به دنیا که، چون بساط دنیا کلاً برچیده شد (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) شد، (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) (۶) شد کل دنیا بساطش برچیده شد حالا اینها در جهنم اند این کسی که در جهنم است می گوید که اگر خدا برگرداند ما را ما عمل صالح انجام می دهیم خدا می فرماید این چنین نیست (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۷) بر فرض محال هم حالا که دنیا نیست بر فرض محال هم این ملحد از دوزخ برود دنیا باز همان طور می شود این شخص هم که گفت (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) از همین قبیل بود وگرنه انسان در حال خطر هم حالا به حال احتضار نرسیده البته بگوید «یا الله» ذات اقدس الهی ممکن است بپذیرد خب این

تحلیل قرآنی است جهان بینی این شخص را درباره مبدأ و معاد و مرگ بیان کرد و ابطال کرد، نظر این شخص را درباره باغ و راغ بیان کرد و ابطال کرد، نظر این شخص را درباره خود و فرزندانش بیان کرد و ابطال کرد و این معنا برای خیلیها هست لذا این را هم با آن قصه بیان کرده، هم با (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) بیان کرده، هم با (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) بیان کرده این حبّ الدنيا نه تنها رأس كل خطيئه است خطر مستمر هم همین است اگر این خطر سالی یک بار به سراغ آدم می آمد این قدر تکرار نمی شود اما هر لحظه، هر ساعت است آدم هر چیزی را دید دلش می خواهد هر منظره ای را دید دلش می خواهد (يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) (۸) حرف خیلیهاست حالا چه بگویند چه نگویند چون از این طرف و سوسه زیاد است از آن طرف هم موعظه باید دائمی باشد و تکرار هم سودمند است.

ص: ۵۹۴

۱- (۷) . سوره یوسف، آیه ۶۶.

۲- (۸) . سوره کهف، آیه ۳۴.

۳- (۹) . سوره کهف، آیه ۳۵.

۴- (۱۰) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۵- (۱۱) . سوره مؤمنون، آیه ۷۶.

۶- (۱۲) . سوره زمر، آیه ۶۷.

۷- (۱۳) . سوره انعام، آیه ۲۸.

۸- (۱۴) . سوره قصص، آیه ۷۹.

پاسخ: ربوبیت ربّ العالمینی را قبول داشتند نه ربوبیتی که هر لحظه کار به دست اوست مشرکین هم ربوبیت خدا را به عنوان مدیر عامل کلّ جهان قبول دارند او را ربّ الأرباب می دانند اما کار الآن به دست چه کسی است؟ کار به دست این بتهاست اینها باید _ معاذ الله _ ما را به خدا نزدیک کنند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) [خ](#)ب اگر او ربّ العالمین است که «أقرب الينا من جبل الوريد» است چرا این بت را پرستیم مشکل مشرکان این نبود که خدا را به عنوان ربّ الأرباب قبول ندارند در همان اوایل سوره مبارکه «یونس» آمده که اگر از آنها سؤال بکنی (مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ) (۲) [م](#)دیرعامل کلّ چه کسی است؟ آن مدیر کلّ چه کسی است؟ خداست، [خ](#)ب حالا چرا اگر رزق می خواهی، اگر شفا می خواهی، اگر حلّ مشکل می خواهی نمی گویی «یا الله» می گویی این کارها به دست ارباب متفرّقه سپرده شده است تمام خطر در این است که اینها گرفتار تفویض اند قرآن کریم فرمود اولاً اینها هیچ کاره اند و ثانیاً ذات اقدس الهی (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلِ الْوَرِيدِ) (۳) [ا](#)براین مشکل اساسی این است که الآن ما باید حرف چه کسی را گوش بدهیم؟ آن کسی که با او ارتباط تنگاتنگ داریم یعنی حیات ما، ممت ما، سلامت ما و رزق ما و شفای ما و رفاه ما به دست اوست باید حرف او را گوش بدهیم اینها این را نمی پذیرفتند حالا این در حال خطر پذیرفته تا باغش بر گردد نه اینکه سعادت پیدا کند، [خ](#)ب.

ص: ۵۹۵

۱- (۱۵). سوره زمر، آیه ۳.

۲- (۱۶). سوره یونس، آیه ۳۱.

۳- (۱۷). سوره ق، آیه ۱۶.

پرسش: در قرآن هم داشتیم در این مورد که (لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي) (۱۷).

پاسخ: «لئن» است دیگر اگر باشد، قیامتی نیست _ معاذ الله _ فکر نکنم قیامتی باشد مثل اینکه فکر او منشأ کار است بر فرض هم باشد همان طوری که اینجا من پیدا کردم به من دادند آنجا هم می دهند با ضرس قاطع می گوید، می گوید (لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ) خب از کجا (لَأَجِدَنَّ) این به خود متکی است دیگر خیال می کند قدرتی دارد یا کرامتی دارد که به او می دهند یا می گیرد خب اگر یک (لَأَجِدَنَّ) است امروز که خطر رسیده چرا خودت انتقام نمی گیری؟ (مَا كَانَ مَنَّصِرًا) یعنی «ما کان منتصما» این نتوانست از خودش دفاع بکند حالا آن روز می گوید اگر به قیامت هم رفتم باز هم آنجا می یابم، خب پس همه □ این اوهام را قرآن کریم طرح کرده و یکی پس از دیگری ابطال کرده، اما اینکه فرمود: (وَأُحِيطَ بِشَمْرِهٖ فَأَصْبَحَ) این معلوم می شود شب خطر رسید این صبح کرده دید کل باغ سوخت یا کل باغ ویران شد این (فَأَصْبَحَ) نشان می دهد که این خطر شبانه آمده نظیر آنچه که در سوره □ مبارکه □ «قلم» آمده است در سوره □ مبارکه □ «قلم» آیه □ هفدهم به بعد این است (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) عده ای بودند باغدار و سوگند یاد کردند (إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ) گفتند ما صبح فردا با سوگند پیمان بستند که برویم میوه های این باغ را بچینیم (وَلَا يَشِئْتُونَ) دیگر ان شاء الله نگفتند که اگر خدا بخواهد (فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ) شب در حال خواب آن عذاب الهی رسید دور این را گرفت این طواف کردن تعبیر دیگری از آن احاطه پیدا کردن است این عذاب الهی اینها را احاطه کرده طیفی از عذاب که طائف بود بر اینها دور زد اینها را (فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ) این باغ مصروم شد، مقطوع شد، بُریده شد سیف را می گویند صارم همین جهت است (فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ) اینها که خبر نداشتند چه شد که، به یکدیگر صبح که شد یکدیگر را خبر کردند ندا دادند بیایم محصول باغ را بچینیم (أَنْ اِعْمَدُوا عَلَىٰ حَزْمِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ □ فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ) آرام آرام می رفتند که فقرا نفهمند، کسی نفهمد اینها می خواهند محصول باغ را بچینند در آن بحثهای قبلی هم داشتیم که از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است که چیدن میوه □ باغ در شب مکروه است برای اینکه فقرا و رهگذر میوه های این باغ را روز قبل دیدند شما شب بچینید و اینها نبینند و بهره ای نبرند روا نیست روز بچینید که لااقل چیزی به این عزیزان بدهید. چیدن میوه □ درخت شبانه گفتند مکروه است این را در باب اجتناع ثمار در کتاب فقهی ملاحظه فرمایید (فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ) اخفات، آرام نماز اخفاتی یعنی آرام، یعنی آرام آرام زیر گوش هم می گفتند که یواش برویم کسی نفهمد که (أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ □ وَغَدُوا عَلَىٰ حَزْمٍ قَادِرِينَ □ فَلَمَّا رَأَوْهَا) وقتی آمدند دیدند یک باغ سوخته است بعد گفتند ما عوضی آمدیم راه را گم کردیم جای دیگر آمدیم اینجا راه نبود اینکه باغ ما نیست (إِنَّا لَصَالُونَ) ما راه را گم کردیم بعد دیگری گفتند نه، راه را گم نکردیم باغ ما همین باغ است راه هم همین راه است منتها محروم شدیم (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ □ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ □ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كُنَّا ظَالِمِينَ □ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ) یکدیگر را ملامت می کردند (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنْ كُنَّا ظَالِمِينَ □ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنْهَا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ □ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) خب.

ص: ۵۹۶

این قصه ای که در سوره مبارکه «قلم» است مشابه همین است که در سوره مبارکه «کهف» محل بحث است و آنچه هم که در سوره مبارکه «یونس» بود آن به نحو اصل کلی است. در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود آنچه را که ما به شما دادیم این معیار کرامت و عزت نیست اینها آزمون الهی است آیه ۵۵ سوره مبارکه «مؤمنون» این است (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ) این (أَنَّمَا) هم از آنجایی است که نباید متصل نوشته می شد (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِينَ) خیر است (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِينَ) ما قدری مال فراوان دادیم، قدری فرزندان فراوان دادیم یعنی به اینها خیرات فراوان دادیم یا اینها آزمون است؟ (بَلْ لَّا يَشْعُرُونَ) اینها شعور ندارند نمی دانند که اینها آزمون است خیر در چیز دیگر است (إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مِمَّا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) پس خیر این است آنها آزمون است، خب.

اما اینکه فرمود: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) این گاهی تفصیل است گاهی اجمال، گاهی تلفیقی بین تفصیل و اجمال است گاهی می گوید آنچه که غیر خداست به شما داده شد آزمون است اعم از منقول و غیر منقول، اعم از ذی حیات و غیر ذی حیات این متن است و اجمال، گاهی نیمه تفصیل و اجمال است مثل همین آیه محل بحث سوره «کهف» که فرمود: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) این مال متن است در سوره مبارکه «آل عمران» اوایل سوره مبارکه «آل عمران» این را باز کرده که فرمود این مالی که ما می گوئیم (زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) این چند بخش دارد بعضی جمادند، بعضی نبات اند، بعضی حیوان آیه چهارده سوره مبارکه «آل عمران» این است (زِينٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ) که اینها محبوبهای انسانی اند (وَالْقَنَاطِيرُ الْمُقَنْطَرَةُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ) که محبوبهای جمادی اند (وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ) که محبوبهای حیوانی اند (وَالْحَرْثِ) یعنی کشاورزی که محبوبهای گیاهی اند بالأخره از این چهارتا که بیشتر نیست یا کمتر از چهارتا هم که نیست همه را به صورت جداگانه این آیه چهارده سوره مبارکه «آل عمران» بیان کرده. محبوب آدم یا از سنخ انسان است یا از سنخ حیوان است یا از سنخ نبات است یا از سنخ جماد یا نقدین است ذهب و فضه و امثال ذلك است یا زمین است و مانند آن که جماد است یا درخت و کشاورزی و باغداری و امثال ذلك است که نبات است یا دامداری است که از سنخ حیوان است یا زن و فرزند است که از سنخ انسان است این را به صورت باز در آیه چهارده سوره مبارکه «آل عمران» تبیین کرده ولی نیمه تفصیل و اجمال در همین آیه محل بحث بیان فرمود که (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) اما (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) مستحضرید این باقیات الصالحات مصادیق فراوانی داشت بر نمازهای پنج گانه تطبیق شد به علم صائب و عمل صالح تطبیق شد، به ولایت تطبیق شد، به ازکی تسبیحات اربعه تطبیق شد همه اینها مصداق این باقیات و صالحات می توانند باشد حصر نیست در هیچ کدام (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ) اگر چیزی عند الله خیر بود باقی است دیگر چون (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) اگر چیزی را خدا خیر دانست خب این معلوم می شود می ماند دیگر، اگر عند اللهی بود این می شود صغرا برای آن کبرا که در سوره مبارکه «نحل» است این خیر عند الله (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) (۱) دیگر پس می شود باقی و اگر صالح نباشد که خیر نیست (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا) پاداش خوب دارد و آرزوی خوب هم همین است امل فی نفسه بد نیست امل یعنی آرزو حالا تا انسان به چه چیزی آرزومند باشد، خب پس سر تکرار این جریان عبارت از همین خواهد بود آنکه اول فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا) (۲) به منزله متن است و این آیات چندگانه هم به منزله شرح تطبیق این به موارد فراوان هم آسیمی نمی رساند برای اینکه هیچ کدام درصدد حصر نیست، خب.

١- (١٩). سورة نحل, آيه ٩٦.

٢- (٢٠). سورة كهف, آيه ٧.

اگر این شخص واقعاً موحد شده باشد خب لطف خدا ممکن بود شامل حال او بشود ولی این چنین نبود این برای همان باغش می گفت که، چون دید که رفیقش گفته بود (لَكِنَّ) یعنی «لکن انا» (هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا) (۱) این هم می گوید در چنین حالی (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) نه اینکه من ربم کار جزئی مرا هم او به عهده دارد تربیت و تربیب مرا هم به عهده دارد او به عنوان رب العالمین قبولش داریم اما کار به دست ارباب جزئی است در همان اوایل سوره مبارکه یونس «يونس» هست (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) (۲) مواردی هم هست که وقتی از آنها سؤال بکنی (مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) آنها (فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ) یعنی رب الأرباب خداست و این بتها را ما عبادت می کنیم تا ما را به آن رب الأرباب نزدیک کنند شفیع ما بشوند به آن رب الأرباب این _ معاذ الله _ انکار شفاعت یا توسل نیست همان رب الأرباب فرمود: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۳) اگر ما به غیر خدا تمسک بجویم به عنوان ابزار و وسیله به دستور خود خداست اما حالا این وسیله چیست؟ به خود این آیه (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) نمی شود تمسک کرد که پس فلان چیز وسیله است این تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود آن عام است اینکه احدی اجازه نداد (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) ثابت می کند که توسل با توحید سازگار است اما «ما الوسيله و ما التوسل» آن را با ادله خارجی باید ثابت کرد در روایات هست، در دعا هست، در مناجاتها هست که «جعلت الاقرار بالذنب إليك وسيلتي» (۴) خدایا! همین که من اقرار دارم گناه کردم این وسیله من است «يتوسل اليك ربوبيتك» (۵) همین که من معتقدم تو رب منی این وسیله من است ولایت وسیله است، (اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) (۶) اینها وسیله اند گفتند مشکلی دارید دو رکعت نماز حاجت بخوانید نماز وسیله است، روزه وسیله است، عرض ارادت به اهل بیت وسیله است، زیارت اینها وسیله است، طلب مغفرت از خدا به برکت اینها وسیله است اینها به وسیله ادله خاص روشن شده است.

ص: ۵۹۸

۱- (۲۱) . سوره كهف، آیه ۳۸.

۲- (۲۲) . سوره یونس، آیه ۳.

۳- (۲۳) . سوره مائده، آیه ۳۵.

۴- (۲۴) . بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.

۵- (۲۵) . اقبال الأعمال.

۶- (۲۶) . سوره بقره، آیه ۱۵۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا [قرآن] ۴۵» الْمَالُ وَالْبُنُونُ زِينَةُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا [قرآن] ۴۶»

گرچه برهان توحید و همچنین دلیل بر مطالب حکمت عملی در قرآن کریم کم نیست اما آنچه برای توده ی مردم نافع است تبیین مطلب از راه مثل است و آنچه مشکل اساسی مردم هست حبّ دنیاست برای مسافر خطرناک ترین چیز سرگرمی به مرمت راه است منزل بین راه و مسافرخانه را زرق و برق دادن و رنگین کردن این مهم ترین مانع راه مسافر است لذا قرآن کریم این مطلب را گاهی به صورت برهان، گاهی به صورت موعظه، گاهی به صورت جدال احسن، گاهی به صورت مثل و گاهی هم به صورت داستان و قصّه ذکر می کند. در اثنای سوره ی مبارکه ی «کهف» که محلّ بحث است داستان دو نفر را ذکر کرد که حالا- اینها برادر هم بودند یا همسایه هم بودند بالأخره یکی از امکانات مالی فراوانی برخوردار بود و دیگری محروم بود. آنکه از امکانات مالی فراوان برخوردار بود دوتا مشکل جدی داشت یکی مشکل دانشی و اعتقادی او بود، یکی هم مشکل ارزشی و اخلاقی او بود. مشکل دانشی او در حکمت نظری این بود که برای خود یا برای علل و اسباب عادی سهمی از استقلال قائل می شد در حالی که استقلال مستقلاً منحصرأً برای خدای سبحان است و غیر خدا هر چه هست و هر که هست ابزارند و ابزار بودن آنها هم به اراده ی ذات اقدس الهی است این تفکر قارونی که کسی بگوید «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (۱) این با توحید سازگار نیست و اگر در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «اعراف» و همچنین یوسف این مضمون گذشت که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲) ناظر به همین بخش است یعنی اکثر مؤمنین مشرک اند منتها آن شرک وثیبت و صنمیت نیست وقتی از امام معصوم (علیه السلام) سؤال می کنند که چگونه اکثر مؤمنین مشرک اند فرمود همین که می گویند «لولا فلان لهلكت» اگر فلان شخص نبود مریض ما درمان نمی شد یا مشکل ما حل نمی شد یا اول خدا دوم فلان شخص این تعبيرات، تعبيرات شرک آلود است منتها ذات اقدس الهی از بس ارحم الراحمین است که از این لغزشها می گذرد و گرنه این با توحید سازگار نیست برای این شخصی که دارای دو باغ سرسبز بود این معنا شفاف تر بود برای او، قوی تر بود برای او که برای خود و برای اسباب و علل سهم بیشتری از استقلال قائل بود که این با توحید سازگار نیست اثبات اینکه این شخص بت پرست بود هم آسان نیست از آیات قرآن چنین چیزی بر نمی آید که این بت پرست بود ولی برای خود و برای علل و اسباب عادی سهمی از استقلال قائل بود این از نظر حکمت نظری و مسئله ی دانش. از نظر حکمت عملی و اخلاق و ارزش اجتماعی به جای اینکه شاکر باشد و متواضع باشد شروع کرد به فخرفروشی کردن «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» (۳) و مانند آن این دوتا مشکل جدی در جامعه ی کنونی هم هست در اعصار گذشته هم بود لذا ذات اقدس الهی این دو مشکل را مبسوطاً طرح می کند هم با برهان، هم با مسئله موعظه و جدال احسن و قصّه و تمثیل. فرمود کسی که برادر او بود یا همسایه او بود با او محاوره داشت گفتگو و گفتمان داشت و تا آخر ادب محاوره را هم حفظ کرد آن طعن می زد او را تحقیر می کرد فخرفروشی می کرد این از این فخرفروشیها آشفته نمی شد تعبیر قرآن کریم این است که «وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» بعد از اینکه

تحقیق‌های آن طرف را شنید باز هم مع ذلك قرآن کریم تعبیر می کند «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» (۴) این نشان کمالِ حُسن خلق این محاور است که این محاور این مناظر این اهل حِوار این اهل گفتگو برآشفته نشد تحقیر را دید ولی همچنان نصیحت کرد منتها در مسئله ی توحید مستقیماً نگفت تو کافر شدی به صورت استفهام ذکر کرد «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا» (۵) به این تعبیر، اما راجع به اینکه «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا - وَأَعَزُّ نَفْرًا» (۶) خود را بزرگ شمرد، او را تحقیر کرد در برابر این دیگر قهر بکند و فاصله بگیرد یا حرفهای تند بزند این چنین نبود همچنان آن محاوره را ادامه می داد و کارهای او را تحلیل کرد گفت درباره ی کفر تو که برای دیگران استقلال قائل بودی دیگران هم اشیای دیگر هم مثل تو هستند تو هم یک تراب بودی بعد نطفه شدی بعد به این صورت در آمدی دیگر وجهی برای استقلال و دعوی استقلال داشتن نیست اما درباره ی مسائل مالیت که به او فخر می کنی این مالی که وبال شد برای تو و زمینه ی تحقیر دیگری را فراهم کرده به صورت قطعی نفرین نکرد گفت ممکن است خدای سبحان بساط او را برچیند خب چنین مالی را که انسان نه صریحاً نفرین می کند نه بی تفاوت است فقط فرمود این مالی که الآن تو را گرفت می گویی «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا - وَأَعَزُّ نَفْرًا» درباره ی شخص او تعبیر تندی نداشت یک، درباره ی عائله ی او فرزند او نفر او تعبیر تندی نداشت دو، درباره ی مال او گفت «فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» (۷) ممکن است خدای سبحان آفتی برساند و بساط مال را برچیند خب این نهایت ادب محاوره است از آن سو تحقیر است از این سو تحمل این تحمل و صبر را شاگردان انبیا از خود انبیا(علیهم السلام) آموختند، خب پس راجع به آن مسائل دانشی و اعتقادی برهان اقامه کرد «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا» دیگر داعیه استقلال برای چه؟ درباره ی مال هم فرمود این تحقیر کردی که گفتمی من مال ندارم ممکن است ذات اقدس الهی به من مال عطا کند و مال را هم از تو بگیرد خب مالی که وبال است برای خود او و برای جامعه چنین مالی جز بلا- چیز دیگر نیست قبلاً- روشن شد که اصل مال نعمت است جزء نعمتهای الهی است یک، دادن مال به افراد فتنه یعنی امتحان و ابتلا- یعنی آزمایش است این دو که فرمود: «أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۸) این را به صورت موجهی کلیه فرمود «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» اما درباره ی اینکه بعضی از فرزندان دشمن پدران و مادران اند آن را به صورت موجهی جزئی فرمود، فرمود: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» (۹) عداوت برای همه ی فرزندان نیست ولی آزمون به صورت موجهی کلیه برای همه ی فرزندان است فرمود مالتان و فرزندانان بالقول المطلق فتنه و ابتلا- و امتحان است اما بعضی از همسرها و بعضی از فرزندان دشمنان شما هستند «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» خب.

ص: ۵۹۹

۱- (۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۶.

۳- (۳) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.

۴- (۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.

۵- (۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۷.

۶- (۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.

۷- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۰.

۸- (۸). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۵.

۹- (۹). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

پس چند مطلب شد اول اینکه خود مال و یا فرزند اینها نعمت اند، دادن مال و فرزند به افراد آزمون است اگر شخص از این آزمون سرفراز به در آمد «إِنْ تَشْكُرْ اللَّهُ يَشْكُرْكُمْ» یا «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۱) افزایش نعمت است و اگر کفران نعمت شده است ممکن است ذات اقدس الهی تنبیه کند پس مال فی نفسه نعمت است، دادن مال به مال دار امتحان است اگر مال دار از این مال بهره ی صحیح برد شکر کرد به جا مصرف کرد باعث افزایش نعمت است و اگر کفران کرد ممکن است باعث کاهش نعمت باشد این سه، چهار مطلب را کنار این ذکر کرد و این شخص هم در محاوره نسبت به خود این کافر بدگویی نکرد نسبت به فرزندان او بدگویی نکرد نسبت به مال او ممکن است از دست تو گرفته بشود. در سوره ی مبارکه ی «توبه» در دو جا ذات اقدس الهی به رسولش فرمود که همه ی مردم متوجه بشوند که مبادا مال و ثروت و فرزندان برخی از افراد سرمایه دار تبهکار شما را به شگفتی وادار نکنند این یک راه استدراجی است که کم کم خدا می خواهد اینها را با این راه عذاب بکند آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» در آیه ی دیگر هم در همین سوره ی مبارکه ی «توبه» یعنی آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «توبه» مشابه همین مضمون آمده که «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» این شخص ادب محاوره را حفظ کرده مستقیماً او را تکفیر نکرده یک، حرفی را که او زد آن حرف را اکتال کرده در مسائل حکمت نظری دو، در مسائل ارزشی کاری به خود او و کاری به فرزندان او نداشت سه، درباره ی مال او گفت مالی که الآن به او خرسندی و مایه فخر توست ممکن است از دست گرفته بشود چهار، و آنچه را که تو تحقیر کردی ممکن است ذات اقدس الهی ترمیم بکند مرا هم متمکن بکند پنج، دیگر حالا این بخش اش در قرآن کریم نیامده که خدای سبحان این شخص محاور را متمکن کرد یا نه، عمده آن است که آن شخص فخر فروش را از پا در آورده همین آن مهم بود فرمود: «عَسَىٰ» خدای سبحان به من مال عطا بکند «وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» (۲) حالا این «أصبح، یصبح» در این گونه از موارد ممکن است به معنی «صار» باشد همان طوری که در تفسیر شریف المیزان آمده لکن در این گونه از موارد که خدای سبحان داستان سرمایه داران تبهکار را ذکر می کند به قرینه ی آنچه که در سوره ی مبارکه ی «قلم» بود که خواندیم باغ آنها از بین رفت در حالی که اینها «وَهُمْ نَائِمُونَ» (۳) امر خدا آمد و بساط آن باغ را برچید و صاحبان آن باغ خواب بودند «وَهُمْ نَائِمُونَ» نشان می دهد که این «أصبح» یعنی «دخل فی الصبح» نه «أصبح» یعنی «صار»، خب غافلگیر شدند «أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا» (۴) این «يُصْبِحُ» ممکن است به معنای همان «صار» باشد هم ممکن است به معنای دخول در صبح باشد و این خطر برای همه هست حالا در سوره ی مبارکه ی «نحل» گذشت که خدای سبحان چیزهایی را که شما نمی دانید خلق می کند «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خدای سبحان اینها را آفریده یعنی خیل و بغال را آفریده «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آیه ی هشت سوره ی مبارکه ی «نحل» این بود که «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» این «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» هم می تواند به همین وسایل صناعی اتومبیلها تطبیق بشود یک، در جریان «يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا» (۵) شبیه «يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» هم هست آن روز که مسئله نفت و گاز نبود که اگر به فرمان الهی چند هزار متر این نفت و گاز _ معاذ الله _ برود پایین که وسایل صنعتی نتواند آنها را از اعماق زمین بیرون بیاورد آن وقت انسان کاسه ی گدایی دستش است فرمود این آبهایی که در دسترس شماست ما در دسترس قرار دادیم این نفت و گازی که در دسترس شماست ما قدری بالا آوردیم که بتواند به شما

خدماتی ارائه کند «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۶) نفت هم همین طور است، گاز هم همین طور است، معادن هم همین طور است این معادن اگر قدری پایین تر برود این چنین نیست که اینها خودساخته باشند و کار به دست خود معدن و زمین و امثال ذلک باشد مدبر ارض و سماء دارد اداره می کند دیگر بالأخره آنکه مواد اولیه را به صورت نفت و گاز در می آورد قدری بالاتر می برد، قدری پایین تر می برد، خوب.

ص: ۶۰۰

۱- (۱۰). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۷.

۲- (۱۱). سوره ی کهف، آیه ی ۴۰.

۳- (۱۲). سوره ی قلم، آیه ی ۱۹.

۴- (۱۳). سوره ی کهف، آیه ی ۴۱.

۵- (۱۴). سوره ی کهف، آیه ی ۴۱.

۶- (۱۵). سوره ی ملک، آیه ی ۳۰.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، ولی منظور آن است که کسی فخرفروشی ندارد بعضی جاها ممکن است باشد بعضی جاها ممکن است نباشد غرض این است که کسی حق فخرفروشی ندارد باید خدا را شکر که این نعمت را به ما داد همین.

پرسش:...

پاسخ: آن دیگر مربوط به اراده ی الهی است دیگر تا کجا بخواهد تا کجا نخواهد «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ» هست، «يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» (۱) هست.

همین مطلب را که ذات اقدس الهی نعمتهایی را که داده ممکن است بگیرد در سوره ی مبارکه ی «سبأ» به صورت یک قصه بیان فرمود در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آیه ی پانزده به بعد این است «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ» برای مردم منطقه ی سبا یک آیت الهی بود نشانه ای بود آن نشانه چیست؟ «جَنَّاتٍ عَن يَمِينٍ وَشِجَارٍ أَكْثَرٌ شَجَارًا» شما وقتی وارد این منطقه می شدید طرف راستش یک باغ سرسبز بود، طرف چپش هم یک باغ سرسبز بود این منطقه سبا محفوف به دو باغ بود که همه ی نعم در آنجا فراهم بود و خدای سبحان هم به مردم آن منطقه فرمود: «كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ» این دستور، آنها به جای شکرگزاری کفران کردند «فَاعْرَضُوا» بیجا صرف کردند از توحید و از اعتقادات صحیح اعراض کردند از مسائل ارزشی صرف نظر کردند و اعراض کردند «فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» این سیل دمان را می گویند سیلِ عَرِمِ آن گاه «وَبَدَّلْنَا هُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ» این دو تا باغ سرسبز پرثمر را ما تبدیل کردیم به دو تا باغ بی ثمر که فقط درختهای سدر و درختهای سرو و اینها ممکن است روئیده بشود «بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِی أُكُلٍ» میوه ی این درختها خَمَط بود و اَثَل بود و «شَئِی ءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَلِكْ جَزَآئُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِیْ اِلَّا الْكُفُورَ» خب مدتی ذات اقدس الهی عطا می کند به عنوان آزمون، وقتی دید اینها بیراهه می روند از اینها می گیرد این یک اصل کلی است جزء سنن الهی است در بعضی موارد به صورت مثل ذکر شده در بعضی از موارد به صورت داستان.

ص: ۶۰۱

در سوره ی مبارکه ی «بقره» در بخش پایانی اش به عنوان یک مثل بیان فرمود که اگر یک وقت بیراهه رفتید ممکن است در دوران سالمندی گرفتار چنین آفتی بشوید آیه ی ۲۲۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ» باغی بود سرسبز، پرثمر و خودش استفاده کرد تا دوران فوتوتی و کهنسالی یک سلسله بچه های کوچک برای او مانده خودش هم الآن پیرمرد است در چنین فضایی «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ» یک باد سوزان خانمان براندازی آمد و این باغ را به صورت تلی از خاکستر در آورد «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» این هم تمثیل، آن هم قصه در سوره ی «سبأ» به این صورت قصه بود در این سوره به صورت مثل بیان شده در جریان سوره ی مبارکه ی «کهف» که محل بحث است جامع هر دو مطلب است هم داستان را ذکر کرد هم مثل را ذکر کرد.

پس بنابراین ادب محاوره به دو بخش خلاصه شد یکی به حکمت نظری و دانشی است یکی به حکمت عملی و ارزشی هر دو را این محاور محققانه پشت سر گذاشت و آن شخص هم مشرک نبود یعنی اثبات اینکه او مشرک بود کار آسانی نیست ولی برای خودش و برای علل و اسباب سهمی از استقلال قائل بود. اما اینکه او منکر معاد بود یا نه؟ سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) دارد که از اینکه تعبیر به «لو» نکرده و به «إِنْ» تعبیر کرده معلوم می شود او منکر معاد نبود این سخن درست است ولی مستحضرید که قرآن کریم وقتی از منکران معاد سخن به میان می آورد می فرماید اینهایی که منکر معادند دلیلی بر نفی معاد ندارند یک، قطع به عدم معاد ندارند دو، «وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِقِينَ» (۱) به جای استحاله اینها استبعاد دارند می گویند مگر می شود انسان پوسیده دوباره زنده بشود «وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِقِينَ» اینها یقین به عدم معاد ندارند استبعاد می کنند نه استحاله می گویند «ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۲) این بازگشت دوری است چطوری خاک شده؟ «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۳) چطوری برمی گردد؟ خب اگر منکران معاد به ضرس قاطع حرفی ندارند و دلیل ندارند بر استحاله ی معاد استبعاد است نه استحاله می گویند «ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۴) این با «لَئِنْ رُدِدْتُ» (۵) هم می سازد دیگر، دیگر لازم نیست کسی «لو» بگوید که آنها هم که منکر معاد بودند در حد همین شک بود یعنی از آنها سؤال بکنی که شما قطع دارید معاد نیست؟ می گویند بعید است رجوع دوباره بعید است خب این با «لئن» هم می سازد دیگر پس بنابراین اگر «لو» گفته نشده و «لئن» گفته شده با حرف منکران معاد هماهنگ است چون منکران معاد بیش از استبعاد حرفی هم برای گفتن ندارد و قرآن کریم هم می فرماید اینها یقین به عدم ندارند اینها استبعاد می کنند، خب.

ص: ۶۰۲

۱- (۱۷) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.

۲- (۱۸) . سوره ی ق، آیه ی ۳.

۳- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۴- (۲۰) . سوره ی ق، آیه ی ۳.

۵- (۲۱) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۶.

اما از اینکه فرمود: «لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً» (۱) و منتصّر نیست و امثال ذلك اینها که بحثهایش در روز چهارشنبه گذشت «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۲) یک بحث ادبی این است که فرق ولایت و ولایت چیست؟ اینها در سوره ی مبارکه ی «مائده» گذشت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (۳) برخیا خواستند بگویند که ولایت به فتح به معنی نصرت است ولایت به کسر به معنی سرپرستی و مدیریت و مدبریت و امثال ذلك است سیدناالاستاد می فرماید این فرق ثابت نشد هر دو می تواند به یک معنا باشد هم ولایت به فتح هم ولایت به کسر می تواند به معنی سرپرستی و مدبریت باشد. اما اینکه فرمود: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» یعنی این حجابها که رفت حق روشن می شود ظرف ظهور ولایت حق آن وقتی است که این پرده ها کنار رفت خدای سبحان که ولی مطلق است «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (۴) این ضمیر فتح با معرفه بودن خبر با «الف» و «لام» مفید حصر است که «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» این در سوره ی مبارکه ی «فصلت» خواهد آمد این ولایتش هم بالقول المطلق برای خدا ثابت است منتها برای برخیا مستور است برای برخیا مشهور. مردان الهی همیشه «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» را درک می کنند یا به علم حصولی یا به علم حضوری باور دارند اما دیگران بینشان و بین ولایت الهی حجاب هست خودشان را می بینند حجاب است، علل و اسباب را می بینند حجاب است، اموال را می بینند حجاب است وقتی این حجابها برطرف شد آن فطرت درونی که می بیند تنها چیزی که مشهود اوست ولایت الهی است در آن لحظه ولایت الهی را می بیند و باور می کند و مانند آن. اینکه مشرکان وقتی وارد دریا می شدند مشرکانه وارد می شدند وقتی احساس خطر کردند «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۵) همین است آنها در حالی که احساس خطر می کردند در امواج سهمگین این دریا واقعا می گفتند «یا الله» نه لفظاً برای اینکه قرآن دارد «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» این سرّ اخلاص برای آن است که در حال عادی این حجابها بود و انسان نمی دید در حالی که همه ی اینها رخت برست و انسان دید احدی و چیزی به داد او نمی رسد به آن مبدأ راستین متوجه می شود «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» اینکه گفته شد «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۶) همین است چون مضطرّ واقعی او را می بیند و مشکل مضطرّ را هم ذات اقدس الهی حل می کند در این حال خطر انسان او را می بیند وقتی این شخص مالش را از دست داد، فرزند و فئه و امثال ذلك راهگشا نبودند خودش هم منتصّر نبود آن گاه ولایت الهی روشن می شود حالا او اعتراف بکند یا نکند مطلب دیگر است ولی بالأخره برای او روشن می شود «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۷) نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «نور» مثال ذکر می کند در سوره ی مبارکه ی «نور» مثالش این است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۸) یک آدم تشنه که حرف راه بلد را گوش نمی دهد راهنما را محترم نمی شمارد این خود کفاست منتها بیراهه رفته خیال می کند خود کفاست در کرانه ی افق سرزمینی که قیعه باشد، قاع باشد، قاع صفصف باشد کرانه ی این سرزمین سبز آب نماست این نما، نمای کاذبی است این نمای کاذب را می گویند سراب در این سوره ی مبارکه ی «نور» آیه ی ۳۹ این است کسانی که کافرنند به سراغ بت و بت پرستی می روند آنها را تقدیس می کنند اعمال آنها مثل سرابی است که «بِقِيعَةٍ» قیعه یعنی کرانه ی صاف و وسیع و بی حجاب در قیعه، در قاع صفصف در دورترین نقطه آب دیده می شود این شخص آب نمایی که در قیعه هست خیال می کند چشمه ی پر آب و خروشان است «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» یک انسان تشنه خیال می کند آن آب است هر چه به او می گویند این سراب است این آب نیست راه آن طرف نیست گوش نمی دهد تا می تواند می دود هر چه بدود عطشش افزون تر می شود قدرتش کاهش می یابد وقتی به کرانه ی این قیعه و افق رسید عطشش چند برابر شد قدرتش فروکش کرد نه راه برگشت دارد نه عطشش فرو نشست عطش هست راه برای برگشت نیست نه دستی مانده نه پای مانده نه توانی مانده فقط هل هل می زند در آنجا خدا را می بیند در آن حال «حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» این سالبه است نه «وجدته لا شیء» این قضیه سلبی است سراب را که آدم عدمش را نمی بیند چون عدم قابل یافت

نیست «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» است چیزی نمی بیند نه اینکه می بیند نیست اگر هم ما گفتیم در اتاق را باز کردیم دیدم زید نبود بازگشتش به یک قضیه سالبه است یعنی زید را ندیدم نه اینکه عدم تحت دید می آید من نبود او را دیدم، خب «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ» آنجا الله را می بیند بالأخره یکی هست که مشکل را حل بکند یا نه؟ «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ» آن گاه «فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ» این شخص هم «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۹) برای او روشن شد «فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ» این بر پایان افراد تبهکار این است که حق برایشان روشن می شود یعنی این پرده ها کنار می رود حق برایشان روشن می شود در سوره ی مبارکه ی «ق» هم دارد که پرده روی جمال و جلال الهی نیست یک، پرده روی اسرار عالم نیست دو، این تار و پود پرده را خودت بافتی و جلوی چشم خودت انداختی «فَكَشَفْنَا عَنْكَ» نه «عَنَّا» یا «عَنِ الْعَالَمِ» «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» نه «عَنَّا غِطَاءَنَا» یا «عَنِ الْعَالَمِ غِطَاءَهُ» عالم بی پرده است، خدا بی پرده است «پرده ندارد جمال» به تعبیر حکیم سبزواری «غیر صفات جلال نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست» این مغز محض است این بی پرده است اگر پرده ای هست خود انسان می بافد و جلوی چشمانش می آویزند فرمود: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (۱۰) حالا چشمت تیزبین است این «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۱۱) از همین قبیل است، «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ» (۱۲) از همین قبیل است این شخص در پایان راه این حجابها را بر طرف رفته می بیند آن گاه ولایت الهی را، مدیریت الهی را، استقلال الهی را مشاهده می کند در حالی که هیچ کاری از او بر نمی آید مهم ترین خطر ما در قیامت این است که ما می فهمیم ولی نمی توانیم ایمان بیاوریم سرش این است که بین ما و فهم ما هیچ چیزی حاجب نیست ما در فهمیدن مختار نیستیم البته در مبادی فهم، در مقدمات فهم که درس و بحث و مطالعه و گوش دادن اینهاست بله اینها چون فعل است تحت اختیار ماست اما وقتی حالا رفتیم جایی یا کتابی را خواندیم و مطلب را شنیدیم دیگر می خواهیم بگوییم که من نمی خواهم بفهمم این دیگر نیست، نمی خواهم بفهمم مقذور ما نیست چون مطلب ضروری است ما در برابر ضروری قرار می گیریم می شود مضطرّ این سه اصل است مطلبها ضروری است، هر کس در برابر ضروری قرار بگیرد می شود مضطرّ، ما هم مضطرّیم ما مجبوریم بفهمیم کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم دو دوتا چهارتاست اما ایمان بین نفس و بین ایمان اراده فاصله است ایمان فعل ماست ممکن است بگوید من قبول ندارم دو دوتا چهارتاست بله می تواند بگوید با اینکه فهمیده همان طوری که وجود مبارک موسای کلیم به فرعون پلید فرمود آخر برای تو روشن شد چرا قبول نداری؟ می گوید قبول ندارم، این قبول ندارم کار ماست بین نفس و بین قبول اراده فاصله است حق روشن شد وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ» (۱۳) آخر برای تو روشن شد گفت نه، بین نفس و بین ایمان اراده فاصله است در قیامت این اراده از ما گرفته می شود فقط علم می ماند این علمی که انسان نتواند بپذیرد مشکل جدی دارد در قیامت می گویند «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا» (۱۴) اما «آمَنَّا» دیگر در آن نیست برای اینکه «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۱۵) این اراده که ابزار کار ماست در دنیا در اختیار ماست برای عمل صالح، برای جهنمیها این چنین نیست که هر چه بخواهند به آنها بدهند این طور نیست این اراده ی سرکش اینها که در دنیا در اختیار بود الآن بالکل از اینها گرفته می شود. مردان الهی که این اراده را به صورت فرشته در آوردند از این اراده بهره های صحیح بردند در قیامت به اذن خدا این اراده در طول علل قرار گرفته «لَكُمْ فِيهَا مِمَّا تَشْتَهُي أَنْفُسِكُمْ» (۱۶)، «لَهُمْ مِمَّا يَشَاءُونَ فِيهَا» (۱۷) هر چه بخواهند منتها جز حق چیز دیگر نمی خواهند. خطر این گونه از افراد این است که اینها اراده های عملی را ایمان و عمل صالح را از بس تضعیف کردند دیگر رخت برمی بندد فقط در اواخر عمر علم می ماند و هیچ کاری هم از اینها ساخته نیست لذا آنجا فرمود: «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ» (۱۸) در اینجا فرمود: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۱۹) آن وقت این خیر است، ثواباً خیر است، پایان کار خیر است، نتیجه خیر است و مانند آن. مثلی هم که زده باز در خلال این مثل قدرت الهی را شکوفا کرده

چه در سوره ی مبارکه ی «یونس»، چه در این سوره ی مبارکه ی «کهف» در هر دو جا تعبیر این است «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا» دنیا را می خواهند تشبیه کنند می فرمایند دنیا مثل آن است که آبی از بالا می آید از آسمان می آید نبات زمین این گیاهان با این آب مخلوط می شوند خب بهار که فرا می رسد مثلاً باران می آید فصل هم عوض می شود هم خوابیده ها بیدار می شوند یک، هم مُرده ها زنده می شوند دو، این درختهای به خواب رفته بیدار می شوند شروع می کنند به تغذیه، تنمیه، غذا خوردن آنها به این است که این خاکها و کودها و آبها را جذب بکنند این خاکها، این کودها مُرده اند وقتی جذب ریشه و ساقه و بدنه ی درخت شدند این مُرده ها زنده می شوند در بهار هم خوابیده ها بیدار می شوند هم مُرده ها زنده می شوند فرمود: «أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (۲۰) زمین مُرده را زنده می کند یعنی خاک بی روح را دارای روح می کند، خب وقتی باران آمد نبات زمین با این باران مخلوط شده یک وقت است که بارانی که آمده با نبات زمین و این بذرها و این ساقه ها در یک حدّند نمی گویند نبات با این مخلوط شده چون در یک حدّند یک وقت است که نبات زمین و بذرها زمین و ساقه های زمین بیشترند باران مستهلک است باز در این حال هم نمی گویند نبات زمین با آب مخلوط شده در بین این سه صورت تصویر شده یک صورت می ماند و آن این است که این باران زیاد است، نبات الأرض کم است این نبات الأرض با باران مخلوط می شود اینکه فرمود مَطْرًا مَا از سماء فرستادیم «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» نه «إِخْتَلَطَ» یک، نه «إِخْتَلَطَ يَنْبَاتِ الْأَرْضِ» دو، این دو تعبیر را نکرده بلکه فرمود: «فَاخْتَلَطَ بِهِ» یعنی به این آب، نبات الأرض معلوم می شود اصالت برای این باران است و آنها فرع اند. این تعبیر لطیف در سوره ی مبارکه ی «یونس» هم آمده آنجا هم تعبیر «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» است آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «یونس» این است «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» و حتی این بارانهای چشمه و چاه و اینها هم بالأخره از باران است چند طبقه ی هوای ناهماهنگ که بعضی گرم باشند بعضی سرد باشند با هم برخورد کنند در شرایط جوّی خاص آب تولید می شود تمام این دریاها را هم باران پُر کرده و گرنه اول که زمین آب نداشت این زمینی که یک گره ی سوزانی از جای دیگر جدا شده اول گدازنده بود بعد کم کم اقیانوسی شد این باران را ذات اقدس الهی در اثر برخورد دو لایه ی هوا با شرایط پیدایش ابری و مانند آن نازل کرده اقیانوس درست کرده، خب اگر «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» شد خدای سبحان بخواهد بساطش را بردارد می فرماید اول این است بعد از اینکه چند روزی اینها سبز بود «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا» «أصبح» یعنی «صار» دیگر حالا به معنی «دخل فی الصبح» نیست «صار هشیمًا» هشیم که «فعلیل» است به معنی مفعول است یعنی مهشوم، یعنی مقطوع هاشم را هم هاشم گفتند برای اینکه این نانها و این غذاها را تقطیع می کرد در دامنه های کوه می گذاشته برای سال خشکسالی و قطعی برای پرنده ها و مانند آن هاشم یعنی تکه تکه کننده، مهشوم یعنی تکه تکه شده، فعلیل به معنی مفعول هم همین است هشیم یعنی مهشوم یعنی تکه تکه شده، خب این درخت اول سرسبز است و روی ساقه ی خودش است برگها هم همین طور است وقتی خشک شدند مهشوم اند، هشیم اند، قطعه قطعه اند، تکه تکه اند آن گاه باد هر تکه ای را به سیمت دیگر می برد «هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ» در سوره ی مبارکه ی «قمر» به این صورت بیان فرمود این مطلب هشیم را در سوره ی مبارکه ی «قمر» در جریان ثمود از آیه ی ۲۳ به بعد که «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّدْرِ * فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَسِيعٍ» بعد از اینکه «إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَنْزَلْنَاهُمْ وَاضْطَبْرًا» این چنین فرمود، فرمود: «فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ» ناقه ی صالح را پی کردند «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ» خود این قوم ثمود مثل هشیم محتظر شدند محتظر با «طاء» و «ظاء» این دامداران را می گویند که برای حیوانات آخورشان و اصطبلشان این علفهای سبز را می چینند بعد می خشکانند بعد تکه تکه می کنند به اینها می دهند محتظر یعنی آخوردار، آغول دار، دامدار که برای حیواناتش علف می چینند بعد از اینکه دوران

سبزی آنها سپری شد تکه تکه می کند یا بعد از اینکه آنها تکه تکه شدند در اثر خشکی اینها را به آن حیواناتشان می دهند در آن آیه فرمود ما قوم ثمود را مثل هشیم آخوردار کردیم هشیم از همین قبیل است در سوره ی مبارکه ی «حدید» وضع دنیا را که مشخص کرد آنجا سخن از هشیم و مانند آن نیست ولی پایانش بالأخره همین است در سوره ی مبارکه ی «حدید» آیه ی بیستم این است که «اعلموا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» کفار یعنی ضراء «ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا» زرد می شود، زرد می بینید «ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» حطام، محطوم یعنی مقطوع یعنی خشک، یعنی زرد یعنی زود شکستنی «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» کذا و کذا اینجا هم بعد از اینکه این مطلب را ذکر فرمود، فرمود اینها هشیم می شود «تَذُرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَأَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» نتیجه و جمع بندی مطلب این است که «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَالِغَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا».

ص: ۶۰۳

- ۱- (۲۲) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۳.
- ۲- (۲۳) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۳- (۲۴) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.
- ۴- (۲۵) . سوره ی شوری؟، آیه ی ۹.
- ۵- (۲۶) . سوره ی یونس، آیه ی ۲۲.
- ۶- (۲۷) . سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.
- ۷- (۲۸) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۸- (۲۹) . سوره ی نور، آیه ی ۳۹.
- ۹- (۳۰) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۱۰- (۳۱) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۱۱- (۳۲) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۱۲- (۳۳) . سوره ی نور، آیه ی ۳۹.
- ۱۳- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۲.
- ۱۴- (۳۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
- ۱۵- (۳۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.
- ۱۶- (۳۷) . سوره ی فصلت، آیه ی ۳۱.
- ۱۷- (۳۸) . سوره ی ق، آیه ی ۳۵.
- ۱۸- (۳۹) . سوره ی نور، آیه ی ۳۹.
- ۱۹- (۴۰) . سوره ی كهف، آیه ی ۴۴.
- ۲۰- (۴۱) . سوره ی حدید، آیه ی ۱۷.

Your browser does not support the audio tag

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً (۴۶) وَيَوْمَ نَسِيبُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيًّا فَمَا لَقَدُوا جِثْمُونًا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَفَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صِيَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)»

سوره ی مبارکه ی «کهف» چون در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سوره مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است در این سوره از مبدأ و معاد و وحی و نبوت زیاد سخن به میان آمده و چون مهم ترین عامل انحراف در عقیده یا اخلاق یا عمل حب دنیا است مسئله ی حب دنیا را هم با تحلیل و تعلیل عقلی روشن فرمود هم با تمثیل روشن تر کرد آیه «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» نتیجه ی بحثهای مربوط به این مثل و آن داستان است که جریان مال برای زینت دنیا است هر حکمی را که او مزین دارد زینت هم همان حکم را داراست اگر دنیا گذراست زینت او هم بشرح ایضاً، اگر دنیا لهو و لعب و تفساخر و تکاثر است زینت او هم بشرح ایضاً زینت هر چیزی تابع همان چیز است اما «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» درباره ی باقیات و الصالحات که جمع محلاً به «الف» و «لام» است مصادیق زیادی ذکر شده که جنبه ی تطبیقی دارد و نه تفسیر مفهومی. نماز شب طبق روایاتی که در ذیل همین آیه آمده است از مصادیق بازر باقیات الصالحات است تسبیحات اربعه از مصادیق این است خدمت به جامعه از مصادیق این است اذکار الهی از مصادیق این است و برجسته تر از بسیاری از اعمال باقی صالح مودت اهل بیت است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود مودت ما را ذخیره بدانید و این از باقیات الصالحات است همه ی اینها را می توان در این کتاب شریف کنزالدقائق که بعد از مرحوم فیض نوشته شده و پیرو راه فیض است و روایات فراوان تری از تفسیر صافی در آنجا جمع شده این را مطالعه بفرمایید: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ» برای اینکه بحث گذشته را به آینده مرتبط بفرماید مسئله ثواب و مسئله آرزوی خیر بودن را هم مطرح فرمود که «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً» یعنی آرزوی خوبی است چه موقع این ثواب ظهور می کند؟ چه موقع این عمل و امید و آرزو به مقصد می رسد؟ فرمود: «وَيَوْمَ نَسِيبُ» که هم مسئله معاد را که از عناصر محوری مطالب سوره مکی است طرح کرده باشد و هم ظرف این وعده های الهی را بازگو کرده باشد.

ص: ۶۰۴

مطلب دیگر آن است که ذات اقدس الهی زمین را که آفرید برای آرامش زمین و سکون زمین از اضطراب این کوهها را در زمین قرار داد که این کوهها به منزله ی میخ این زمین اند اینکه در آیات فراوان دارد که «وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا» (۱) یعنی «جعلها راسیا» «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» (۲) رواسی یعنی میخها، ارساء جبال یعنی میخکوب کردن زمین به وسیله ی کوه. در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) هست که «وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ» (۳) مَیِّدَانِ یعنی اضطراب، فرمود با و تد با میخ

سنگهای بزرگ جلوی مَیْدَان و اضطراب و نوسان زمین را گرفته «وَوَتَدَّ بِالصُّخُورِ مَیْدَانَ [اضطراب] أَرْضِهِ» این بیان نورانی حضرت از همان آیات گرفته شده که «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» یا «وَالْجِبَالَ أَرْسَالًا» و مانند آن. برای اضطراب زمین و لرزش زمین که زمین لرزه ی جهانی پدید آید اول این میخها را می کنند وقتی میخها کنده شد آماده است، زمین آماده می شود برای اضطراب البته آن جهان لرزه است نه تنها زمین لرزه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۴) کل آسمان و زمین می لرزد و درهم کوبیده می شود حالا- گاهی از لرزش آسمانها سخن به میان می آید، گاهی از لرزش زمین و کوهها، گاهی از مجموعه ی آسمان و زمین این بخش از سوره ی مبارکه ی «کهف» درباره ی زمین لرزه ی حالت قیامت است، کوه لرزه ی حالت قیامت است. فرمود: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» ما این کوهها را می بریم وقتی کوهها را بردیم زمین آماده می شود برای لرزیدن، خب کوهها را کجا می بریم؟ درباره ی کوهها چند طایفه از آیات هست هم مردم سؤال کردند که در جریان معاد که زمین می خواهد دگرگون بشود «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۵) از یک سو، «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۶) یعنی «تبدل السماوات غیر السماوات» از سوی دیگر، خب تبدیل ارض و سماء، تبدیل جبال و مانند آن چگونه است؟ چگونه خدا با این زمین رفتار می کند؟ این سؤال را در سوره ی مبارکه ی «طه» مطرح فرمود و پاسخ داد آیه ی ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره ی مبارکه ی «طه» این است «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» که این کوهها در قیامت چه می شود؟ «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» اینها را می کوبند اینها در دره ها و چاله ها قرار می گیرند کل زمین مسطح می شود نسف کردن، کوبیدن، وقتی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به سامری گفت «لَنَنْسِفَنَّهٗ» یعنی این گوساله را می کوبیم، درهم می کوبیم «لَنَحْرُقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (۷)، خب. در این کریمه فرمود در پاسخ اینها که سؤال کردند کوهها چه می شود؟ بگو پروردگار این کوهها را می کوبد و زمین را قاع صف صف می کند الآن چند حجاب روی زمین هست یک حجاب گودالها و دره ها و چاهها و چاله ها، یک حجاب تپه ها و کوهها کسی که در گودال رفته دیده نیست، کسی که پشت تپه و کوه است دیده نیست اما وقتی این کوهها کوبیده شد، پودر شد و در دره ها و گودالها قرار گرفت و تسطیح شد «تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» کل زمین شفاف می شود و قابل دیدن. فرمود: «لَنَحْرُقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» وقتی این کوهها کوبیده شد در دره ها و چاله ها و گودالها قرار گرفت آن گاه کل سطح زمین را قاع می بینید قاع یعنی بیابان صاف این صفصف یک وصف تأکیدی است برای قاع «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (۸) یعنی سطح زمین را مساوی، مسطح بدون حجاب نه حجاب گودی نه حجاب برآمدگی این پاسخ آن سؤال، اما چگونه این کوهها را از بین می برد؟ اول بخشی از آیات را مطرح می فرماید که این کوهها سست می شوند الآن خودشان مستحکم اند، محکم اند میخ زمین اند ولی در اثر اراده ی الهی کم کم یا دفعتاً اینها نظیر تلی از شن می شوند این گردبادی که می وزد در مسئله کویر این شنها را دور هم جمع می کند یک تپه ی شنی درست می کند این تلّ شنی چون ریشه ای ندارد مستحکم نیست همین که با دست مقداری از این تلّ شنی گرفته شد بقیه می ریزد این تلّ شنی را می گویند «کَثِيبٌ مَّهِيلٌ» این تپه های شنی که با یک کلنگ می ریزد این را می گویند «کَثِيبٌ مَّهِيلٌ» این سلسله ی جبال که امروز مستحکم اند به اراده ی الهی تدریجاً یا دفعتاً کَثِيبٌ مَّهِيلٌ می شوند این یک مطلب. از این مرحله که بگذرند می فرماید: «الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (۹) از این سست تر هم می شوند مثل آن پنبه ی ندافی شده، پنبه ی ندافی شده خب سست تر از تلّ شنی است آن وزنی دارد و روی هم هستند این بسیار سبک است مثل عِهْن یعنی پنبه ی منفوش یعنی منفوخ یعنی ندافی شده یعنی زده شده. مرحله ی بعدی آن است که می فرماید ما این را می کوبیم ریزش می کنیم دیگر نه به صورت تلّ است نه به صورت عِهْن مَنْفُوش کوبیده می شود، پودر می شود. مرحله ی بعدی آن است که هباء مُنْبَثٌ می شود این پراکنده می شود چیزی از او نیست آخرین مرحله این است که «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا» (۱۰) اصلاً کوهی در کار نبود خیلی از آیات است

که انسان وقتی نزدیکش می رود رعب آن آیات آدم را می گیرد ناچار می شود که فاصله بگیرد و بحث را جمع بکند تنها درباره ی مبدأ نیست که آن ادیب گفته «کَلَّ مَا قَدَّمَ فِيهِ فِكْرًا فَرَّ مِيلًا» یک وجب ما به طرف خداشناسی بخواهیم برویم یک کیلومتر باید فرار بکنیم درباره ی معاد هم همین طور است آیات معاد، مسئله ی معاد، اشراف الساعه اینها الآن چون در صندوقهای بسته شده تلاوت می شود ما خیال می کنیم چیز شفاف و روشنی است در این مسائل ساده ی فقهی می بینید وقتی روایتی را که افراد عادی می فهمیدند چون الآن فاصله زیاد شد فقهای ما (رضوان الله علیهم) پنج، شش برداشت از یک روایت دارند چه در باب عبادات چه در باب معاملات اگر مسئله ی معاد از نظر کتاب و سنت عرضه بشود آیات قیامت عرضه بشود بالأخره با اشکال باید عرضه بشود یا بی اشکال؟ اگر با اشکال و با تحلیل و با استدلال عرضه بشود ان وقت معلوم می شود که چندین رأی درباره ی تک تک این مسائل پیش می آید یکی می گوید «کان» به معنی «صار» است «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا» یعنی آن روز سراب می شود خب قبلاً هم عرض شد که الآن ما گرفتار ادبیات ابن هشامها هستیم اگر این چهار، پنج تا کتاب یعنی صرف قوی، نحو قوی، معانی و بیان و بدیع قوی، عروض و شعر و قافیه قوی را خود شیعه می نوشت ما دیگر مجبور نبودیم این «فَكَانَتْ سَرَابًا» را بگوییم «فصارت سراباً» الآن به زحمت از ذهن این طلبه ها باید بیرون آورد که به چه دلیل «کانت» به معنی «صار» است؟ او می گوید چون من در جامع و مغنی خواندم که گاهی «کانت» به معنی «صار» است در این آیه، خب ما برهانی داریم روایتی داریم دلیل قرآنی داریم دلیل روایی داریم که این «کانت» به معنی «صار» است یا «کانت» به معنی خودش است؟ «فَكَانَتْ سَرَابًا» یعنی آن روز می فهمیم که این سلسله جبال سراب بوده است نه سراب شده است پس الآن حقیقت چیز دیگری است ما با سراب داریم زندگی می کنیم.

ص: ۶۰۵

- ۱- (۱) . سوره ی نازعات, آیه ی ۳۲.
- ۲- (۲) . سوره ی مرسلات, آیه ی ۲۷.
- ۳- (۳) . نهج البلاغه, خطبه ی ۱.
- ۴- (۴) . سوره ی حج, آیه ی ۱.
- ۵- (۵) . سوره ی زمر, آیه ی ۶۷.
- ۶- (۶) . سوره ی ابراهیم, آیه ی ۴۸.
- ۷- (۷) . سوره ی طه, آیه ی ۹۷.
- ۸- (۸) . سوره ی طه, آیه ی ۱۰۶.
- ۹- (۹) . سوره ی قارعه, آیه ی ۵.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی نبأ, آیه ی ۲۰.

به هر تقدیر وقتی این هباء مُنَبِّث شد انسان می بیند کوهی در کار نیست (وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَأَنَّهُ سَرَابًا). در این کریمه فرمود: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» آنجاها صیغه ی فعل مجهول است که تَسْيِير می شود جبال می رود، می رود، می رود تا می شود سراب گاهی می فرماید مثل سوره ی «نمل» که شما خیال نکن این کوهها آرام اند «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ» (۱) این مثل ابر دارد می رود اما رهبر این جبال کیست؟ چه کسی می برد؟ مگر حرکت بدون محرک می شود؟ مگر فعل بدون فاعل می شود؟ متحرک قابل حرکت است نه فاعل حرکت آنکه می برد خداست که در این کریمه فرمود: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «يُنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۲) اینها پودر می شوند ولی پودرکننده خداست اینها می روند ولی برنده خداست «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» کوهها را می بریم، می کوییم کوهی در کار نمی ماند تمام درّه ها پُر می شود کلّ زمین روشن می شود بارز یعنی ظاهر، مبارز هم کسی که می آید روی تشک بالآخره می آید در میدان این را می گویند مبارز، بارز، مبارز «بَرَزَ» یعنی «ظهر» این می آید ظاهر می شود حالا ظاهر می شود برای آنکه حجاب گودالی رخت بر بست، حجاب جبالی رخت بر بست خب این زمین حجاب ندارد رفع حجاب که برای دیدن کافی نیست برای دیدن عدم مانع از یک سو، وجود مقتضی از سوی دیگر چشم بینا می خواهد از یک طرف، عدم حجاب می خواهد از طرف دوم و فضای روشن می طلبد از سوی سوم حالا ممکن است چشم کسی سالم باشد حجابی هم در کار نباشد ولی شب باشد و تاریک باز رؤیت حاصل نیست اگر شمس و قمر برچیده شد نظامشان برچیده شد «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۳) شد، «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۴) شد بر فرض جبال کوبیده شد درّه ها را پُر کرد، بر فرض چشم انسان سالم است اما بالآخره یک فضای روشنی می طلبد تا آدم ببیند آن روز «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (۵) زمین روشن می شود البته در ذیل این آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» یکی از مصادیقی که برای آن ذکر شده است همان وجود مبارک ولی عصر است که با ظهورش زمین روشن می شود ولی بالآخره آن یکی از مصادیق است هم زمین با نور الهی روشن است هم چشم بیناست هم حجابی در کار نیست آن گاه یک انسان شرمنده راهی برای رفع شرم ندارد امروز ممکن است کسی خودش را پنهان کند پشت دیوار ولی فردا نه دیواری هست، نه درختی هست، نه تپه ای هست، نه کوهی هست، نه چاله ای هست فضا هم روشن چشم افراد هم بینا که «فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (۶) خب پس برنده و مُسَيِّر ذات اقدس الهی است گرچه کلمه ی حرکت در قرآن کریم نیامده، محرک در قرآن کریم نیامده اما سَيِّر و مُسَيِّر آمده این هم همان حرکت است خدای سبحان محرک است و اینها هم در حال حرکت اند که فرمود: «يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» در آیات دیگر که حالا می خوانیم از سوره ی مبارکه ی «قارعه» آنجا آیه ی پنج به این صورت است «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» که این بعد از آن کَثِيبٌ مَهِيلٌ است آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «قارعه» در سوره ی مبارکه ی «مزمّل» آیه ی چهارده این است «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا» این جبالی که نگهبان و نگهدار گره ی زمین بود خودش مثل یک تلّ شنی که دارد فرو می ریزد آن گاه در بخشهای دیگر فرمود ما زمین و کوهها را اینها را با هم می کوییم سوره ی مبارکه ی «حاقّه» آیه ی چهارده این است «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» ما این دوتایی را با هم می کوییم خب دوتایی را با هم می کوییم دوتایی را هباء مُنَبِّث می کنیم، هباء منشورا می کنیم مُنَبِّث می کنیم یا دوتایی را با هم می کوییم که این تپه ها و کوهها آن گودالها و چاله ها را پُر کنند چه کار می کنیم؟ «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» البته بحث فعلی درباره ی زمین و کوههای زمین است درباره ی آسمان نیست و گرنه آیه ی شانزده سوره ی مبارکه ی «حاقّه» درباره ی آسمان سخنش این است «وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» واهی یعنی سست همان طوری که خود سلسله ی جبال «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» می شود، سست می شود این ستاره ها، راه شیریها، کهکشانشا همه واهی اند و درهم کوبیده می شوند و سست

خواهند بود. در سوره ی مبارکه ی «معارج» آیه ی هفت به بعد این است که اینها قیامت را دور می بینند «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَنَرَاهُ قَرِيباً» چه موقع معاد ظهور می کند؟ «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» گداخته می شود «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ» مثل پنبه ی زده شده و ندافی شده آن روز «وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً» هیچ دوست گرم و صمیمی به فکر دیگری نیست. در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آیه ی چهار به بعد به این صورت آمده است «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجاً» وقتی زمین بلرزد «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَساً» این بس آن طوری که احمد بن فارس در مقایس معنا کرده دو تا اصل دارد به دو معناست یکی «بَسَّ» یعنی «ساقه»، «بُسَّت» یعنی «سبقت» که این با «وَسَّيْرَتِ الْجِبَالِ» هماهنگ است معنای دوم «بَسَّ» و «بُسَّت» یعنی «فُتَّت» پودر شد، پوک شد و درهم کوبیده شد این با آن «فَدَكْنَا ذَكَّةً وَاحِدَةً» یا «هَيَاءً مُتَّبِئاً» با آن هماهنگ است به هر دو معنا «بُسَّتِ الْجِبَالُ بَساً» قابل تفسیر است چه اینکه صاحب مقایس به هر دو معنا هم احتمال داده است که آیه ی «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَساً» ناظر به آنها باشد. در سوره ی مبارکه ی «طور» آیه ی هشت به بعد این است که «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا» ماَر یعنی موج زد، لرزید «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» اما چه کسی می برد؟ به کدام سمت می برد؟ این را این بخش سوره ی مبارکه ی «طور» بیان نفرمود، خب. پس آنچه که از این کریمه برمی آید این است که وضع کوهها با زمین به این صورت در می آید «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» در چنین فضایی مردم را ما محشور می کنیم، زنده می کنیم «وَحَشَرْنَاَهُمْ» خب مردم محشور می شوند. در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که این از معضلات تفسیر است که این سه تا احتمال هست اینکه زمین را تبدیل می کند به زمین دیگر «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۷) یعنی «یوم تبدل السماوات غیر السماوات» آسمانها عوض می شود، زمین عوض می شود اول انسانها را خدا زنده می کند بعد زمین را عوض می کند؟ خب حالا- این زمین را عوض کرده اینها کجا هستند؟ بالأخره جایی می خواهند یا نه؟ یا نه اول زمین و آسمان را عوض می کند تبدیل می کند بعد اینها را زنده می کند خب بالأخره ما از این خاکیم اگر عوض شده ما عوض می شویم این تکلیفش چیست؟ این زمین، این مسجد این در و دیوار باید شهادت بدهد یا شکایت بکند اگر عوض شده که آن نیست چطوری می شود؟ آن هم روایاتی که در ذیل این آیه است آمده که تبدیل می شود زمین به زمینی که «لم يعص عليها» این کشاورزی نیست که قدری خاک را زیر و رو کنند که، گره ی زمین عوض می شود نه باغ و راغ زمین تبدیل می شود به زمینی که روی آن گناه نشده این همه معاصی روی زمین است دیگر، این همه شرک و وثییت و ظلم روی زمین است دیگر زمین تبدیل می شود «الی أرض لم يعص عليها» (۸) این یک، بعضی از روایات دارد که زمین تبدیل می شود «الی گره أرض خُبز نقيته» این گره ی زمین تبدیل می شود به یک گره ی نان خوب و خالص که مردم در قیامت آنها از این نان استفاده می کنند تا قیامت قیام بشود اینها هر کدامشان نظیر شبهه ی ابن کمونه نفس گیر است، خب با هم عوض می شوند بالأخره انسان جا می خواهد دیگر؟ چه موقع عوض می شود قبل از تبدیل عوض می شود قبل از اینکه انسانها بدنشان از این زمین بیاید عوض می شود بعد عوض می شود؟ «فيه وجوهٌ و أقوالٌ و آراءٌ و معضلات» حالا چون در مدار بسته است با بسته ما کار داریم می گوئیم معادی هست البته معادی هست قیامتی هست اینها سر جایش محفوظ و هر چه که بر خلاف قرآن و سخن اهل بیت عصمت و طهارت است مضروب علی الجدار است اما همان طوری که بحثهای فقهی ما، اصولی ما که روزانه درگیریم از یک روایت چندین احتمال و فتوا برمی خیزد از آیات مخصوصاً این بخشها وقتی مطرح بشود و سؤال بشود و اشکال بشود و انتقاد بشود آرای فراوانی در می آید، خب. فرمود زمین باز می شود مردم را هم ما محشور می کنیم مردم را آنجا صیغه ی فعل مضارع است اینجا ماضی است فرمود: «نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ» یعنی ما بعد از او اینها را محشور کردیم یا از این چون به فعل ماضی یاد شده است اول مردم را محشور می کنیم جمع می کنیم بعد اوضاع را عوض می کنیم خب الآن که هفت میلیارد مردم روی زمین زندگی می کنند سعی می کنند می

گویند اولاد کمتر حالا یا درست یا نادرست آن روزی که برابر سوره ی مبارکه ی «واقعه» «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۹) آن روز سخن از هزار میلیارد نیست سخن از میلیارد نیست در روایات دارد که وقتی که اولین و آخرین می خواهند جمع بشوند ما زمین را توسعه می دهیم همان طوری که آسمان را ذات اقدس الهی توسعه می دهد «وَالسَّمَاءِ» را «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (۱۰) کره ی زمین را هم ما توسعه می دهیم که همه جا بگیرند خب توسعه می دهیم یعنی چیزی ضمیمه او می کنیم یا همین را پهن می کنیم چطوری توسعه می دهیم؟ هر طوری که البته ذات اقدس الهی اراده کند ممکن هست ولی برای فهم ما، ما باید ببینیم که چیزی باید پیدا بشود که شهادت بدهد ما چه کردیم و شکایت بکند ما چه نکردیم اگر یک زمین بیگانه ای بیاید که شهادتش در روز قیامت مسموع نیست شهادت شاهدی مسموع است که در محکمه ی عدل الهی وقتی شهادت را ادا می کند مسبوق باشد به تحمّل عادلانه در حین واقعه اگر ادا مسبوق به تحمّل نباشد که شهادت ابتدایی است مسموع نیست چیزی در زمان حادثه ی ما، اطاعت و عصیان ما باید کاملاً حضور داشته باشد فهمیده باشد ضبط کرده باشد و در قیامت شهادت بدهد ما چنین چیزی را می خواهیم زمین این است، مسجد این است، خیابان و بیابان این است این بالأخره باید این چنین باشد یک چیز جدایی اگر بخواهد باشد او بیگانه است او نمی تواند شهادت بدهد یا شکایت کند، خب «وَحَشْرُنَاهُمْ» از این به فعل ماضی یاده کرده است ما مردم را محشور می کنیم با چه چیزی؟ با نامه ی اعمالشان هم هیچ کسی از حساب نمی ماند یک، و هم هیچ چیزی از حساب نمی ماند این دو، ما هیچ کسی را فراموش نمی کنیم اولین و آخرین را در قیامت محشور می کنیم «وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُنْغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» این نکره در سیاق نفی است «غَادِرٌ» یعنی «تَرَكَ» «نُغَادِرُ» یعنی «نَتْرَكَ» «فَلَمْ نُنْغَادِرْ» یعنی «لَمْ نَتْرَكَ مِنْهُمْ أَحَدًا» این خیانت را که می گویند غَدْر کرده چون ترک الوفا کرده و گرنه «غَدْر» به معنی خانه نیست «غَدْر» یعنی ترک، ترک الوفا، «فَلَمْ نُنْغَادِرْ» یعنی «فَلَمْ نَتْرَكَ» از این بشر احدی را، خب پس هیچ کسی نیست مگر اینکه در آن روز حضور پیدا می کند اینها که می آیند صف می بندند در پیشگاه ذات اقدس الهی با نامه ی اعمالشان می آیند «وَعَرَضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ» اینها می آیند مثل اینکه دارند سان می دهند و ذات اقدس الهی دارد سان می بیند همه در پیشگاه الهی حضور پیدا می کنند که «لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ» (۱۱)، «صَفَاءً» آن گاه گویند فقط ذات اقدس الهی است و شنونده مردم و احدی هم قدرت حرف ندارد وقتی که آمدند «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۱۲) هیچ کسی حق حرف ندارد و اگر هم اجازه گرفت جز حق چیزی نمی گوید در آن بحثهای سوره ی مبارکه ی «اعراف» خواندیم که در آن روز تنها کسی که قرآن خبر می دهد که آنها مجازند حرف بزنند اهل بیت اند، خب. فرمود: «وَعَرَضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفَاءً» گویند خداست، شنونده هم توده ی مردم اند، حالا خدا چه می گوید؟ می فرماید: «لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» همان طوری که من شما را «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» (۱۳) تنها آمدید کسی با شما نبود، چیزی با شما نبود، فرزندی با شما نبود هیچ کس با شما نبود امروز هم هیچ کس با شما نیست یک کودک چطوری به دنیا می آید اینکه با مال و فرزند نمی آید که، با قبیله و عشیره نمی آید که این تنها به دنیا می آید چنین حالتی هم در معاد برای ما هست هر چه نگاه می کنیم چپ و راست می بینیم کسی را نمی شناسیم هیچ کس با دیگری ارتباط ندارد اینکه فرمود: «كَمَا خَلَقْنَاكُمْ» از این نظیر معلوم می شود که انسان تنها می آید چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» قبلاً گذشت آیه ی ۹۴ این بود «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» این وجه تشبیه آنجا ذکر شده یک وقت می گویم «زَيْدٌ كَالْأَسَدِ»، یک وقت می گویم «زَيْدٌ كَالْأَسَدِ فِي الشَّجَاعَةِ» آیه ی محلّ بحث نظیر «زَيْدٌ كَالْأَسَدِ» است آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» از قبیل «زَيْدٌ كَالْأَسَدِ فِي الشَّجَاعَةِ» است «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» یعنی «كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فُرَادًا» خب تنها می آید آدم هیچ چیزی با آدم نیست فقط نامه ی اعمال است که به سراغ خود آدم خواهد آمد که اعمالشان در

سوره ی مبارکه ی «یس» دارد که ما کتاب شما را از درون شما بر آوردیم «طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» (۱۴) و «كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (۱۵)، خب. فرمود: «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» حالا یک عده را هم توییخ می فرماید، می فرماید: «بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» شما خیال کردید ما قرارگاهی نداریم و عالم _ معاذ الله _ عیب است خب خدای حکیم که کار عیب نمی کند هر کسی هر چه کرد، هر چه بُرد حساب و کتابی در عالم نباشد که می شود باطل این چند جا گاهی به صورت قضیه موجه، گاهی به صورت قضیه سالبه فرمود این نظام به حق است یک، این نظام باطل نیست دو، ما بازیگر نیستیم سه، «وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ» (۱۶)، «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۱۷)، «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» (۱۸) گاهی مثبت، گاهی منفی، گاهی ایجاب، گاهی سلب فرمود نه ما بازیگریم و نه شما را بازی گرفتیم این چنین نیست که عالم هر که بیاید هر چه خواست بکند برود و مرگ پوسیدن باشد خیر مرگ از پوست به در آمدن است اگر مرگ از پوست به در آمدن است خب ما از قفس به در آمدیم صحنه ای هست آن صحنه را باید از اینجا به وسیله ی انبیاء بفهمیم چیست؟ «بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» در چنین حالی «وَوَضِعَ الْكِتَابُ» نامه های هر کسی به او داده می شود هیچ کسی قدرت حرف ندارد آن روز «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۱۹) در آن روز یک عده می لرزند «فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُسْفِقِينَ» آنها با اشفاق، با رُعب، با هراس، با دلهره از این کتاب و مطالب این کتاب به سر می برند و می گویند حالا یا مجازند که بگویند یا نه در درونشان این راز را می پروراندند گاهی قول به آن رازداری و رازگویی درونی اطلاق می شود نظیر اینکه برادران یوسف وقتی آن جام از بار برادر یوسف گرفته شده برخی از آنها گفتند که اگر این یکی _ معاذ الله _ سرقت کرد او برادری هم داشت او هم سارق بود آیه ی ۷۷ سوره ی مبارکه ی «یوسف» این است که «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» این مطلب را که وجود مبارک یوسف شنید در دل نگه داشت «وَأَلَمْ يُؤْذِنَا لَهُمْ» نگفت که برادرش دزد نیست «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» این «قَالَ» یعنی در درونش گفت نه بیرون برای اینکه بیرون دارد «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَأَلَمْ يُؤْذِنَا» وجود مبارک یوسف در آن لحظه حرفی نزد منتها در درونش گفت «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» پس گاهی «قال» با آن «أَسْر» هست، گاهی «قال» با آن رازگویی و رازداری نهفته هم هست اینها که می گویند «يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» یعنی مجازند حرف بزنند؟ یمكن چون این حرف اظهار تأسف است و دردی هم برای آنها دوا نمی کند یمكن هم که فقط در درونشان این حرف بگذرد «يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ» یعنی «لا يترك» «صَغِيرَةً» معصیه صغیره و لا معصیه کبیره هیچ عمل کوچک، هیچ عمل بزرگی نیست «إِلَّا أَحْصَاهَا» این کتاب آن را شمرده «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» این کتاب بررسی کرده و اینها متن عمل را یافتند «وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا» این هم نکره در سیاق نفی است هیچ کسی را چون «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۲۰) از یک سو، نامه ی اعمال کسی را به حساب دیگری ننوشته این هم یکی، کم و زیاد نکرده از سوی دیگر آنها متن عمل را می بینند و خدای سبحان عادلانه با آنها در ثبت اعمال عمل کرد هنوز مسئله پاداش و کیفر نیامده آیا این کتاب، کتاب تکوینی است که اینها خود متن عمل را می بینند یا جایی نوشته شده آنها با عمل تطبیق می کنند که غیر از کتاب اعمال خود عمل جداگانه دیده می شود یا معنای ثبت اعمال در کتاب حفظ متن اعمال است به صورت ملکوتی و ارائه ی متن عمل است در صحنه ی قیامت به عاملان.

ص: ۶۰۶

- ۲- (۱۲). سوره ی طه, آیه ی ۱۰۵.
- ۳- (۱۳). سوره ی تکویر, آیه ی ۱.
- ۴- (۱۴). سوره ی تکویر, آیه ی ۲.
- ۵- (۱۵). سوره ی زمر, آیه ی ۶۹.
- ۶- (۱۶). سوره ی ق, آیه ی ۲۲.
- ۷- (۱۷). سوره ی ابراهیم, آیه ی ۴۸.
- ۸- (۱۸). ر.ک: الکافی, ج ۶, ص ۲۸۶.
- ۹- (۱۹). سوره ی واقعه, آیات ۴۹ _ ۵۰.
- ۱۰- (۲۰). سوره ی ذاریات, آیه ی ۴۷.
- ۱۱- (۲۱). سوره ی حاقه, آیه ی ۱۸.
- ۱۲- (۲۲). سوره ی نبأ, آیه ی ۳۸.
- ۱۳- (۲۳). سوره ی نحل, آیه ی ۷۸.
- ۱۴- (۲۴). سوره ی یس, آیه ی ۱۹.
- ۱۵- (۲۵). سوره ی نساء, آیه ی ۶.
- ۱۶- (۲۶). سوره ی دخان, آیه ی ۳۸.
- ۱۷- (۲۷). سوره ی حجر, آیه ی ۸۵.
- ۱۸- (۲۸). سوره ی ص, آیه ی ۲۷.
- ۱۹- (۲۹). سوره ی نبأ, آیه ی ۳۸.
- ۲۰- (۳۰). سوره ی مریم, آیه ی ۶۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۴۷) وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» (۴۸) وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۴۹) [قرآن]

چون سوره ی مبارکه ی «کهف» در مکه نازل شد و یکی از عناصر مهم و محوری مطالب سور مکی جریان توحید و نبوت و معاد است و جریان توحید و نبوت هم در این سوره تا حدود لازم مطرح شد جریان معاد را هم بشرح ایضاً تشریح می کند. فرمود برای تشریح قیامت روزی که قیامت فرا می رسد ما این سلسله ی جبال را که ستون زمین است و میخ زمین است و سبب آرامش زمین و نجات او از اضطراب است اول این را از بین می بریم بعد هم زمین را به صورت دیگر تبدیل می کنیم [قرآن] «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» به تدریج این کوهها را می بریم پایان سیر را در این قسمت از آیه مشخص فرمود که به کدام طرف می بریم؟ کجا می بریم؟ در آیات چند گانه ای که در بحث دیروز اشاره شد تا حدودی روشن شد که مسیر کجاست و منتها کجاست به کدام سمت می برند در درجه ی اول فرمود این کتیب مهیل می شود در درجه ی ثانیه عهن منفوش می شود، در درجه ی ثالثه هباء مُنبث می شود و [قرآن] «بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا» (۱) می شود یعنی کوبیده می شود و مانند آن. در سوره ی مبارکه ی «نبا» آنجا فرمود: «وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» (۲) این پایانش است دیگر از آن به بعد خبری نیست این «كَانَتْ» آیا به معنای «صارت» است یا نه، یعنی در قیامت این جبال سراب می شود یا در قیامت کشف می شود که جبال سراب بود؟ اگر ما برهان کافی داشته باشیم می گوییم این «كَانَتْ» به معنای «صارت» است اما اگر برهان کافی نداشتیم این «كَانَتْ» معنای خودش خواهد بود.

ص: ۶۰۷

۱- (۱). سوره ی واقعه، آیه ی ۵.

۲- (۲). سوره ی نبا، آیه ی ۲۰.

مطلب بعدی آن است که همان طوری که معلوم سیری دارد اول خیلی ستر و بادوام و مستحکم است کم کم ضعیف می شود سرانجام به صورت دیگر ظهور می کند علم و عالم هم بشرح ایضاً اول انسان به علم خودش خیلی تکیه می کند چون تکیه گاه علم او عرف است و بنای عقلاست و لغت است و مشهودات حسی است قدری که جلوتر می رود می بیند بخشی از اینها جزء امور اعتباری است بخشی که جلوتر می رود می بیند اینها جزء ظنون است، قدری جلوتر می رود می بیند خطای در تطبیق است، قدری که بالاتر رفته است معلوم می شود که حق جایی دیگر بود و او جای دیگر می دید عالم باطل نمی شود و باطل در عالم نیست اما این حقیقت کجاست برای افراد حس گرا یک طور ظهور می کند برای افراد عقل گرا یا دل گرا طور دیگر

ظهور می کند این عالم بالأخره حق است و خدای سبحان عالم را آفرید و فرمود به حق هم خلق کردم، اما آنچه را که ما می بینیم و می فهمیم و می یابیم آن حق است یا ما در آینه می بینیم آن حق در جای دیگر است اینها سُورِ مرآتیه اند؟ اگر معلوم لحظه به لحظه آن صلابتش گرفته می شود کثیب مهیل می شود بعد عهن منفوش می شود بعد هباء مُنْبث می شود علم هم این چنین است عالم هم این چنین است فرق ما با اولیای الهی آن است که ما تا نمیریم این حرفها برای ما روشن نمی شود آنها چون با موتِ ارادی مُردند هم اکنون می بینند آنچه را که ما بعد از مرگ می بینیم آنها می بینند کار به دست دیگری است در جای دیگر رفت و آمد هست ما آینه ای است به اندازه ی نظام کیهانی این آینه ی میلیاردی که همه ی کیهانشانها و مانند آن گوشه ای از این آینه اند حقیقتی در این آینه می تابد روزی این آینه می شکند و برمی گردیم می بینیم چیزی عوض نشده همه اش حق بود ولی کارگردان دیگری بود کار در جای دیگر بود و ما در آینه داشتیم دعوا می کردیم این شعر لطیف شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای وقتی وجود مبارک سیدالشهداء وارد قتلگاه شد این شعرش خیلی لطیف تر از اشعار مرحوم محتشم کاشانی است او می گوید تا آن لحظه وجود مبارک سیدالشهداء خب حالتهای عادی داشت اما وقتی که از روی اسب به زمین افتاد «آینه بشکست و رخ یار دید» همه ی صحنه ها وقتی رخت بریست آن گاه «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (۱) ما تا نمیریم برای ما روشن نمی شود اما آنها که «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» (۲) برای آنها هم اکنون ظهور کرد هم اکنون می بینند که «مَيَّا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۳) مخصوص انسان نیست هم اکنون می بینند که «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» (۴) مخصوص مجاهدان نیست هم اکنون می بینند که آب سیراب نمی کند، نان رفع گرسنگی نمی کند آن کسی که «يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» (۵) او ساقی است، او سیراب می کند نه اینکه او آب آفرید و آب ما را سیراب می کند نه اینکه او نان آفرید نان ما را سیر می کند خیر، او ما را سیر می کند منتها ما این چهار فصل را باید مرزبندی کنیم آن فصولی که جزء منطقه ی ممنوعه است به خود اجازه ی ورود به آن منطقه را ندهیم یعنی هویت مطلقه که مقام ذات اقدس الهی است فصل اول است بالقول المطلق منطقه ی ممنوعه است صفات ذات که عین ذات است اکتناه آنها منطقه ی ممنوعه است احدی به آن دو منطقه راه ندارد فصل سوم می شود وجه الله و فیض الله، فصل چهارم می شود مستفیض ما مستفیضیم یعنی آسمان و زمین فیض می گیرند آنکه با عالم کار دارد همین وجه الله هست و فیض الله هست و نور السماوات و الأرض است و امثال ذلك که همه ی اینها ظهورات الهی اند این ظهور وقتی به صورتهای گوناگون در آمد ما خیال می کنیم این مستفیضها اصل اند وقتی صحنه عوض شد می بینیم سخنی از مستفیض نیست این مثل چندبار در همین جلسه ی بحث ذکر شد اگر کسی چند متر نخ کاموایی درست کند با این کاموا یک بلوز یا ژاکت بافد با این کاموا آستین درست می کند، دست درست می کند یقه درست می کند جلو را درست می کند پشت سر درست می کند نقش و نگار به آن می دهد گل و بلبل به آن می دهد یا نقش مار و عقرب به آن می دهد نه اینکه رنگ آمیزی کند با خود همین کاموا به صورت نقشهای دیگر در می آورد وقتی بافت می شود آسمان و زمین، وقتی نفخ صور شد همه را باز کرد می شود یک مُشت کاموا نه سخن از مار است نه سخن از عقرب نه سخن از آستین است نه سخن از یقه نه سخن از روست نه سخن از زیر، آن نفخ صور که شد همه رخت برمی بندند دوباره این کاموا را باز می بافد «نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۶) ما مستفیضیم و با فیض خدا کار داریم ماها که با این علوم ادبی عرفی و نحو و صرف رایج و دارج کار داریم وقتی به این آیه برخورد می کنیم «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا» (۷) می گویم این «کانت» به معنی «صارت» است اما قدری که جلوتر برویم یا بعد از مرگ برای ما روشن می شود خب آن لحظه که بساط آسمان و زمین برچیده شد «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شد، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۸) شد، «وَوَحِمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» (۹) شد، بساط همه برچیده شد دیگر آن وقت از بین می رود؟ چه چیزی در عالم از بین

رفت؟ آن وجه الله که موجود است این مستفیض است که چیزی از خودش نداشت آن گاه می فهمیم که «فَكَانَتْ» به معنی «فَكَانَتْ» است این دعای نورانی که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است در هنگام تلاوت قرآن که خدایا آن توفیق را به من بده که من آیه ای که تلاوت می کنم مشمول آن باشم که «اقرأ وارق» (۱۰) توفیقی بده که هر آیه ای باعث رُقَى و ترقَى من بشود «واجعلني مَمِين» هر آیه ای را این آیه «تُرقِيه» (۱۱) یعنی او را ترقی می دهد این در تفسیر هست در بحثهای دیگر هم هست ما اگر در همین حد توقف کنیم ناچاریم پشت سر هم برابر حرفهای این هشام آیه را معنا کنیم وقتی که می رسیم به پایان سوره ی مبارکه ی «قصص» «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آنچه که در این کریمه آمده است این چنین نیست که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ وَبِيقِي» که بعد فعل مضارع باشد آیه ی ۸۸ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُفُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» خب ما با همین قواعد ادبی بخوایم این آیه را معنا کنیم چطور معنا می کنیم؟ استعمال هَالِكٌ که مشتق است در ما یأتی بالقول المطلق مجاز است اگر اختلافی هست استعمال مشتق در مَن مَضَى عنه المبدأ است که حق است یا مجاز ولی نسبت به ما یأتی که مجاز است ما این هَالِكٌ را به معنای مجاز معنا کنیم قرینه می خواهد قرینه ای نداریم که بگوییم «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی «سیهلتک» خیر، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» (۱۲) الآن هَالِكٌ است منتها تو خیال می کنی به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه می فرمود این کودک وقتی سیب را در آینه می بیند خیال می کند که در آینه سیب هست به طرف این آینه حمله می کند ولی آن بزرگ تر به او می گوید سیب در ظرف است و روی میز و عکسش در آینه است شما به دنبال آینه داری می روی اگر کسی به دنبال آینه برود به سیب نمی رسد اما وقتی برگردد آینه را به عنوان مرآت بداند بگوید این آینه حق می گوید، حق می گوید یعنی من ندارم جای دیگر است ما حرف این آیت را مرآت را گوش بدهیم به مقصد می رسیم چون همه ی اشیا فلش به طرف وجه الله دارند می گویند اوست چون همه ی اینها آیه اند دیگر چیزی در جهان نیست که آیه و علامت و نشانه نباشد آیه که مردم را به خود دعوت نمی کند آیه مردم را به ذی الآیة دعوت می کند تمام آنچه در آسمان و زمین است آیه است ذاتاً ووصفاً فعلاً أثراً در همه ی مقاطع چهارگانه چیزی در عالم نیست که ما را به خدا دعوت نکند پس چیزی در عالم نیست که خودش منشأ اثر باشد اگر چیزی در عالم نیست که منشأ اثر باشد پس هر چه در عالم هست سراب است آنچه که حق است وجه الله هست این آیه ی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» این مشتق در معنای خودش است یعنی الآن هَالِكٌ است نه «سیهلتک» منتها برای برخیها الآن ظاهر است برای برخیها هم بعد از مرگ ظاهر می شود تفاوت در ظرف ظهور است بنابراین ائمه (علیهم السلام) هم با ما با همین روال سخن گفتند گاهی در خود روایات هم این «فَكَانَتْ» شبیه این معنایی که دارد «فَكَانَتْ سِرَابًا» (۱۳) آنها این «کان» گرچه اسم نبردند ولی به صورت صیوروت معنا کردند در خطبه های نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه خطبه ی ۱۹۵ این است فرمود وقتی قیامت فرا می رسد به این صورت در می آید «فَيَصِيرُ صِلْدُهَا سِرَابًا رَقْرَقًا» نه «یکون»، «یصیر» آن روز آن جبال صُلْدٌ، مُتَصَلِّدٌ و متصلّب و سخت به صورت سراب مضطرب در می آید این یک مرحله است، یک مرحله هم این است که خودشان در تمام موارد از حضرت امیر و سایر ائمه (علیهم السلام) نقل شده است که چیزی در جهان جز وجه الله نیست باقی هَالِكٌ اند بنابراین این دعای امام صادق (سلام الله علیه) که هنگام تلاوت می خوانیم معنایش این خواهد بود که خدایا ما اگر بخوایم از قرآن طرْفی ببینیم این طور نباشد که همان معنایی که خلیها گفتند و برخیها هم از ما نبودند و گفتند ما به همان حد بسنده کنیم بلکه توفیقی بده که یک مرحله بالاتر بیاییم منتها مرزها باید مشخص بشود که ما با وجه الله کار داریم، خب فرمود: «يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» به این صورت در می آید «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «نبا» که «فَكَانَتْ سِرَابًا» آنجا سراب را به دو معنا ذکر کردند یکی همین آب نما، یکی حقیقت نما که در حقیقت دوتا مصداق است برای یک معنای

جامع این مشترک لفظی نیست منظور این بزرگوار هم این نیست که سراب دوتا معنا دارد مشترک لفظی است سراب یعنی حقیقت نما، حقیقت نیست ولی حقیقت را نشان می دهد تفاوت سراب با مرآت این است که سراب نشانش نشان کاذب است و به خود دعوت می کند نشان دروغ می گوید خبری از آب نیست ولی صورت مرآتیه نشان می دهد و درست می گوید و دروغ نمی گوید در خطبه های نهج البلاغه هم مرایا ضبط شده است هم مرآیی که صدر و ساقه عالم مرآیای الهی اند یعنی آینه ی حق اند یا مرآیی اند بنا بر اینکه مرآیی هم جمع مرآت باشد نه جمع مریی ولی آنچه که رهگشاست همان بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) است که در باب مجلس الرضا مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در پایان کتاب شریف توحید نقل کردند که آن مصاحبه را و گفتگوی حضرت با آن عمران را چندبار در همین محفل خواندیم که آن شخص می گوید ما خدا را چگونه بشناسیم ما در خداییم یا خدا در ماست چون نه ما در خداییم نه خدا در ماست بنابراین شناخت او ممکن نیست یا راهی برای اثباتش نیست یا مثلاً مانند آن، حضرت فرمود همه ی ما خودمان را در آینه می بینیم عرض کرد بله، فرمود شما در آینه هستید یا آینه در شما؟ «فلم یحر جواباً» (۱۴) هیچ راهی برای جواب نداشت فرمود شما مسئله صورت مرآتیه را حل کن یک امر روشنی است دیگر ما همه مان خودمان را در آینه می بینیم آینه صورت ما را به ما نشان می دهد آینه یک جرم شفاف است به نام شیشه پشتش هم یک مقدار جیوه است بعد قابی هم به آن دادند همین غیر از این که دیگر خبری نیست شما تمام این محدوده ی آینه را ریز ریز بکنی عکس پیدا نمی کنی عکسی نیست اگر کسی عکس گرفته بله کاغذی است و عکسی است و خارج وجود دارد اما اینکه در آینه هست هیچ است هیچ یعنی هیچ ولی درست می گوید هیچ دروغ هم نمی گوید سراب دروغ می گوید، صورت مرآتیه راست می گوید خودش ندارد جای دیگر را نشان می دهد حضرت فرمودش ما مشکل صورت مرآتیه را حل کن آن هم برای شما حل می شود سراسر عالم آینه دار جلال و جمال حق اند خودشان چیزی ندارند فقط او را نشان می دهند اگر این دید شد آن وقت او مُطَعِم است، او ساقی است، «مِا رَمِیتَ إِذْ رَمِیتَ وَلَکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی» (۱۵)، «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ» همه ی اینها حل می شود البته در عنصر محوری وجه خدا و فیض خدا، پس بنابراین اینکه جناب فخررازی بیان کرده که «نَسِیرٌ» سیر می دهیم به طرف عدم این احتیاج به توجیه دارد نه اینکه به طرف عدم برود هیچ موجودی معدوم نخواهد شد ما قدری جلوتر رفتیم می فهمیم که این خبری نبود از او جای دیگر بود و این آن غیر را نشان می دهد و حالا- فعلاً- آینه شکسته باید برگردیم جای دیگر را ببینیم نه اینکه این شیء واقعاً امروز موجود است و فردا معدوم می شود خیر، فردا ظرف ظهور مرآت بودن اینهاست.

ص: ۶۰۸

- ۱- (۳) . سوره ی نور، آیه ی ۲۵.
- ۲- (۴) . بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۵۹.
- ۳- (۵) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۴- (۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۷) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۹.
- ۶- (۸) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۷- (۹) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

- ۸- (۱۰). سورة ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۹- (۱۱). سورة ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۱۰- (۱۲). الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.
- ۱۱- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.
- ۱۲- (۱۴). سورة ی قصص، آیه ی ۸۸.
- ۱۳- (۱۵). سورة ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۱۴- (۱۶). التوحید، ص ۴۲۹.
- ۱۵- (۱۷). سورة ی انفال، آیه ی ۱۷.

پرسش: ببخشید شما گفتید زمین و زمان و امام اینها همه آیت خدا هستند اما که آیت خدا هست می تواند باشد یا نه؟

پاسخ: بله، آن امامت وجه خداست آن وجه خدا که شما در همین دعای توسل می گوید «این وجه الله الذی به [إلیه] یتوجه الأولیاء» (۱) این جزء وجه خداست این جزء مستثناست نه مستثنی منه این جزء وجه الله است دیگر.

پرسش: حاج آقا اگر تمام جهان آینه هست پس چرا فرمود: «سراباً»؟

پاسخ: بله دیگر، این آینه بودن وقتی ما می گوئیم آینه غیر از آن است که عرف می گوید آینه کسی می خواهد برود بازار آینه بخرد او شیشه می خرد و قاب می خرد و یک مقدار جیوه در آن است مرآت، این مرآت اسم آلت است یعنی ابزاری که وسیله ی دیدن صورت است این معنی آینه است اما وقتی یک مفیّر، یک حکیم، یک عارف، یک فقیه می گوید مرآت به آن صورت می گوید مرآت نه به آن جیوه اینکه آینه فروش بازاری نیست مرآت یعنی «ما به یری الشخص» نه «ما به یری الصورة» آن آینه فروش می گوید من شیشه و جیوه و قاب می دهم که این آلت دیدن صورت است حکیم می گوید این صورت آلت دیدن صاحب صورت است این مرآت با آن مرآت خیلی فرق می کند اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود سراسر عالم مرایای الهی است این خواهد بود، خب همه او را نشان می دهند دیگر شما وقتی که آیه را تبدیل می کنید می شود چیزی در عالم پیدا بشود که از جهتی خدا را نشان ندهد این محال است خب اگر حیثیتی داشته باشد بگوئیم آیت بودن برای موجود امکانی نظیر زوجیت اربعه است یعنی لازمه ی ذات اوست خب هر لازمی متأخر از ملزوم است یک، مقام ذات مقدم بر مقام لازم است دو، اگر مرآتیت و آیت بودن لازمه ی ذات ممکن باشد یعنی عرض لازم باشد در حوزه ی ذات ممکن نیست دو، پس این ممکن در مقام ذات خودش آیت حق نیست _ معاذ الله _ بنابراین باید این را جلوتر بیاوریم نباید بگوئیم آیت بودن لازمه ی ذات ممکن است آن طوری که زوجیت لازمه ی ذات اربعه است بعد باید جلوتر بیاوریم جلوتر که آوردیم گاهی ممکن است خیال بشود اگر ما آیت بودن ممکن را نظیر ناطق بودن انسان بدانیم کافی است این هم شرک در مرآتیت است زیرا انسان جزئی دارد به نام حیوانیت، جزئی دارد به نام ناطقیّت اگر آیت حق بودن جزء ذات باشد آن وقت آن جزء ذات دیگر، دیگر آیت خدا نیست _ معاذ الله _ این نیست پس این آیت بودن باید بیاید کلّ ذات را بگیرد جنس و فصل و مقوم و همه و همه بشود آیه آن وقت «نازم آن مهمان که بیرون کرد صاحب خانه را» دیگر چیزی برای انسان نمی ماند ما تا زنده ایم خیال می کنیم انسان حقیقتی است که بررسی او ما را به خدا می رساند یا آسمان این طور است یا زمین این طور است که آیت بودن لازمه ی ذات ممکن است وقتی به این تحلیل رسیدیم می بینیم که نه خیر حیوانیتی در کار نیست، ناطقیّتی در کار نیست چیزی نیست جز آیت بودن آیت هم غیر از ذوالآیه چیز دیگر را نشان نمی دهد پس مرآتی که در نهج البلاغه آمده است غیر از آینه بازار است آینه بازار آلت دیدن آن صورت است آینه ی نهج البلاغه آلت دیدن صاحب صورت است، خب پس آنکه جناب فخر رازی فرمودند که به طرف عدم سیر داده می شود باید توجیه بشود شاید با همین توجیه سخنان ایشان هم حل بشود بعد فرمود: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمُ أَحَدًا» «غادر» را هم که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که اصلش «تَرَک» است و غدیر را هم غدیر گفتند یعنی آن برکه را غدیر گفتند برای اینکه «ما تَرَکته السیول» است سیل که می آید به همراه خود هر چه آورد می برد مگر آن مقدار آبی که در این برکه ها گذشته این را ترک می کند چون آب در این گودال و برکه می ماند این تریکه ی سیل است «ما تَرَکته السیول» است از این جهت به آن گفتند غدیر یعنی آن آب برکه را.

١- (١٨). اقبال الأعمال، ص ٢٩٧؛ مفاتيح الجنان، دعای ندبه.

پرسش: به قرینه ی «وَحَشَرْنَاَهُمْ» نمی شود گفت ارض بارزه مقصود صحرای محشر است چون بلافاصله فرمود: «وَحَشَرْنَاَهُمْ»؟

پاسخ: بله، ارض محشر هست اما برابر سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» که «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۱) این ارض محشر همان ارض دنیا است منتها تبدیل شده، خب مثل اینکه انسان آخرت همان انسان دنیا است با این وضع در آمده گاهی به صورت حیوان گاهی به صورتهای دیگر.

«وَعَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيْفًا» حالا صَف یا به معنای شفاف بودن است و تکرار این «صاد» و «فاء» برای تأکید این شفاف بودن است صِيْفُ صَفِ مِنْ قَبِيلِ است «فَاعَا صَفْصَفًا» (۲) که دو تا صَف است یعنی خیلی شفاف و روشن است زلزله از همین قبیل است که تکرار این «زاء» و «لام» برای تأکید آن لغزش است صَف یعنی صاف یا نه، صَفًّا یعنی همان طوری ردیف ایستادن نظیر صف جماعت. «لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» در بحث دیروز از سوره ی مبارکه ی «انعام» کمک گرفته شد چون آنجا دارد که «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» که در سوره ی مبارکه ی «انعام» آن آیه قبلاً گذشت یعنی آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» اما مشابه این منتها درباره ی فرد و به طور عموم در سوره ی مبارکه ی «طه» به این صورت آمده است آیه ی ۷۹ به بعد آیه ی هشتاد سوره ی مبارکه ی «مریم» این است «وَوَرِّثُهَا مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فُرَادًا» این شخص در قیامت فرداً می آید چیزی با او نیست چه اینکه در همان سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۹۵ به این صورت یاد شده است «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» هیچ چیزی با آدم نیست خب اگر هیچ چیزی با آدم نیست این اعمال است که ملک آدم است و ما را رها نمی کند یا ما مملوکیم این به همراه ما می آید اینکه فرمود: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یک چیز را دارد استثنا می کند و آن این است که «وَوُضِعَ الْكِتَابُ» و هر کسی عمل خودش را می بیند «لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» شما فکر می کردید _ معاذ الله _ وعدی، وعیدی، حسابی، کتابی در عالم نیست «وَوُضِعَ الْكِتَابُ» حالا در بخشی از این امور حضور عمل، حضور کتاب و مانند آن مطرح است در بخش دیگر احضار عمل، احضار کتاب مطرح است در بخش سوم مُحَضَّرِ عمل، مُحَضَّرِ کتاب مطرح است کتاب خود به خود نمی آید کسی این را می آورد، عمل خود به خود حاضر نمی شود کسی او را حاضر می کند آن کس کیست؟ خود انسان است حالا بنگرید بخشی از طایفه آیات دارد که «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» در این بخش یعنی سوره ی مبارکه ی «کهف» و مانند آن، در سوره ی مبارکه که قبلاً گذشت فرمود: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» (۳) عمل خود به خود نمی آید کسی او را احضار می کند این طایفه ی ثانی، طایفه ی ثالثه این است که چه کسی او را احضار می کند؟ خود انسان آن را در سوره ی مبارکه ی «تکویر» آنجا به این صورت بیان فرمود آیه ی دوازده به بعد این است که «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُيِّعَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ» پس ما یک قافله ایم که داریم می رویم درست است فردیم کلّ اعمال دوران زندگی با ماست ما یک قافله ایم این چنین نیست که دیگری آورده باشد ما تا بتوانیم اعتراض بکنیم بگوییم خدایا اینها را کس دیگر آورده چون هیچ راهی برای اعتراض نیست آن گاه سخن از یا ولینا است برای اینکه ما عمل را می بینیم، اصلش را به عنوان متن در همین سوره ی مبارکه ی «کهف» فرمود: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» شرحش داد در سوره ی مبارکه ی «زلزله» مشخص فرمود آیه ی ۷ و ۸ که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» مثقال نه اینکه واحد طلافروشی و نقره فروشی و اینهاست مثقال یعنی ذره وزن ذره این ذرات پراکنده ی در فضا را می گویند مثقال، مثقال ذره این است نه مثقالی که در طلافروشی یا کالافروشی دیگر است این را حاضر می بینیم بعد در سوره ی نساء «فرمود» این خودش نمی آید کسی او را می

آورد در سوره ی «تکویر» فرمود خود آدم می آورد آن وقت راهی برای تکذیب نیست به هیچ وجه در آن لحظه است که «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۴) هیچ چاره جز اعتراف نیست، خب. اینکه فرمود: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» یعنی هیچ جای دیگر برای انکار نیست برای اینکه چون خود انسان این عمل را کرده دست پخت خود اوست و مشخص می کند و چاره ای هم برای انکار ندارد. «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ» چون می دانند چه کردند «وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» این اعتراف است این تأنث صغیره و کبیره به لحاظ آن تأنث موصوف است یعنی معصیت صغیره معصیت کبیره، خصلت صغیره خصلت کبیره مگر اینکه این شمرده، خب این شمرده این چه کسی است که می شمارد این را؟ این کتاب را می شمارد یک وقت است ما می گوئیم در آن نوشته است یک وقت است می گوئیم احصا کرده، خب در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هست که «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (۵)، «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» و هیچ ستمی هم در عالم نیست برای اینکه «وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا» انسان عمل خود را به خوبی می شناسد این عمل از بین نمی رود یک و چیز معطل ما در عالم نداریم دو، که یک موجود معطل و شناور و سرگردان باشد مگر می شود در سلسله ی علل و معلول یک چیز معطل و بیکاری باشد پس عمل از بین نمی رود یک، اگر موجود است یک چیز شناور و سرگردان و متحیر در عالم نیست دو، الا- و لابد این عمل به جایی مرتبط است آن چه کسی است؟ خود عامل است این سه، چهارم مگر می شود موجودی با موجود دیگر رابطه داشته باشد و بیکار؟ نه سرگردانی در عالم هست نه تعطیل خب اگر این در عالم سرگردان نیست این عمل سرگردان نیست به عامل مرتبط است می شود موجودی به چیزی مرتبط باشد و هیچ کار نکند؟ وقتی وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که مرحوم صدوق در توحید نقل کردند کسی سؤال کرده من چرا توفیق نماز شب ندارم؟ فرمود: «قیدتک ذنوبک» (۶) این گناه روز نمی گذارد شب بلند بشوی مگر می شود آدم کاری بکن این کار بیکار باشد؟ خب معقول نیست چیزی موجود باشد در دستگاه آدم باشد و هیچ کاری هم نکند فرمود: «: «قیدتک ذنوبک»، خب فرمود: «وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا» حالا اگر مطالبی در این باره باشد که بعد به خواست خدا ادامه بدهیم نه که وارد مسئله «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» (۷) بشویم.

ص: ۶۱۰

۱- (۱۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۲- (۲۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۰۶.

۳- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۰.

۴- (۲۲) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

۵- (۲۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۴.

۶- (۲۴) . التوحید، ص ۹۷.

۷- (۲۵) . سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)»

چون سوره ی مبارکه ی «کهف» در مکه نازل شد و عناصر محوری مسائل مکه توحید و وحی و نبوت و معاد و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق بود و جریان شیطان در فضای شرک کاملاً مطرح است زیرا شیطان در فضای مشرکان هم معبود آنهاست هم مدبر و مربی و مطاع و سرپرست آنهاست و هم ناصر آنهاست به زعم باطل اینها، قرآن کریم این مسئله ی کلیدی را در سوره مکی کاملاً مطرح می کند، شیطان را به خوبی معرفی می کند بعد می فرماید شیطان نه ناصر کسی است نه سرپرست کسی و نه معبود کسی هر سه امر باطل است و برهان اقامه می کند که شیطان نه مستقلاً در عالم تأثیر دارد نه شریک واجب تعالی است، نه ظهیر و دستیار و مشاور و معین و معاون واجب است پس شیطان مخلوق محض است یک، و هیچ ستمی در عالم ندارد دو، پیروی از او چه در بخش نصرت خواهی، چه در بخش سرپرستی، چه در بخش عبادت و اطاعت باطل است و غی است و ضلال این سه.

جریان آفرینش فرشته ها را به عنوان یک مسئله ی کلیدی نقل می کند لذا آن جریان تعلیم اسما و امثال ذلک که مربوط به سوره ی مبارکه ی «بقره» بود اینجا اصلاً مطرح نیست فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» چون جریان آفرینش فرشته ها و کیفیت امر آنها به سجده و امثال ذلک در سوره قبله گذشت فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» اینجا فقط در محور اطاعت فرشتگان و عصیان ابلیس سخن می گوید فرمود ما به فرشته ها دستور دادیم که برای آدم سجده کنید آنها اطاعت کردند در جریان امر به سجده شیطان هم حضور داشت و گرنه در جریان آفرینش فرشته ها و درجات فرشته ها و امثال ذلک شیطان حضوری ندارد برای اینکه از جن است در این مسئله ی امر به سجده شیطان هم سهیم بود «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» برای اینکه روشن بشود فرشته گناه نمی کند فوراً فرمود منشأ عصیان ابلیس آن است که او جن بود فرشته نبود «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» جن مثل انس یک موجود مختاری است که شهوت و غضب دارد، مؤمن و کافر دارد، مطیع و عاصی دارد، متمرد و مرید دارد و می تواند عصیان کند و می تواند اطاعت کند آنها هم مؤمنینی دارند و کافرانی و این شیطان چون از جن بود و راه عصیان باز بود معصیت کرد «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» فسق یعنی خروج از راه، وقتی کسی در بستر مستقیم حرکت می کند می شود عادل و معتدل، وقتی از راه راست جدا شد فاصله گرفت می گویند «إِنحرف و فسق» «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس او فاسق است هم ساختارش از جن است هم در برابر امر الهی عصیان کرده است اینکه گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» تنها معصیت نبود که باعث لعن ابد بشود چون یک عصیان عادی باعث لعن ابد نمی شود این استکبار بود «أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱) در برابر ذات اقدس الهی اظهار نظر کردن، به خدا گفتن که تو نظرت این است ولی من نظرم چیز دیگر است تمام استحقاق او برای عذاب ابد همین بر اساس استکبار اوست که در برابر خدای سبحان گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۲) یعنی شما نظرتان صائب نیست _ معاذ الله _ این سخن از کفر مصطلح نیست دیگر «أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» و این شخصی که در این مثل سوره ی «کهف» آمده مطیع همان شیطان

بود او گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» این گفت «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (۲) این کسی که می گوید «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» این همان حرف شیطان است که از زبان او شنیده می شود در این فضا که مکه آلوده بود مشرکان آلوده اند و در این مثل هم این شخص آلوده بود ذات اقدس الهی جریان ابلیس را بازگو می کند می فرماید این از جن است و از امر پروردگار منخسف شد و فاصله گرفت «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ».

ص: ۶۱۱

۱- (۱). سوره ی بقره. آیه ی ۳۴.

۲- (۲). سوره ی ص. آیه ی ۷۶.

۳- (۳). سوره ی کهف. آیه ی ۳۴.

پرسش: شاید از ملائکه بوده اما چون امر خدا را اطاعت نکرد «كَانَ» ای «كَانَ مِنَ الْجِنِّ».

پاسخ: خب حالا این قرینه می خواهد دیگر.

پرسش: در روایات هم آمده.

پاسخ: بله، روایات دیگر هم تثبیت کرده که این از جن بود چون روایات متعارض اند باید بر قرآن کریم عرضه بشوند مرجع می شود قرآن کریم وقتی مرجع قرآن کریم شد ظاهر قرآن کریم این است که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»، خب.

فرمود: «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ» شما او را و ذراری او را به عنوان اولیا قرار می دهید اولیا که معنای متعددی دارد می تواند در جامعش استعمال بشود که هم شامل ناصر می شود، هم شامل سرپرست و مدیر و مدبر می شود و هم شامل مولا و معبود هر کسی در هر مقطعی با شیطان ارتباط داشته باشد مشمول این نهی و مذمت است «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» ناصر خداست کسی از خدا نصرت نخواهد به دنبال جن گیری برود، سرپرست خداست کسی از خدا سرپرستی نطلبد به دنبال سرپرستی ابلیس باشد، معبود خداست کسی خدا را عبادت نکند به طرف عبادت ابلیس برود مشمول این است آنهایی هم که بت پرست اند در حقیقت معبودشان ابلیس است برای اینکه ابلیس اینها را منحرف کرده است گفت شما بتها را بپرستید خود بتها که اینها را دعوت نکردند به سوی خود در حقیقت مشرکان «كانوا يعبدون الجن» است شیطان را عبادت کردند آن بیان نورانی امام جواد (سلام الله علیه) گرچه از ائمه دیگر (علیهم السلام) هم نقل شده است در همین زمینه شاهد صادق است حضرت فرمود: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَيَّدَهُ فَإِنَّ كَانِ النَّاطِقَ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانِ النَّاطِقَ عَنِ ابْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ ابْلِيسَ» (۱) فرمود هر کسی گوش به حرف گوینده بدهد نه حرفش را استماع کند بعد تحلیل کند رد کند و مانند آن وقتی ما می گوئیم فلان کس به حرفم گوش نمی دهد یعنی قبول ندارد، فلان شخص از فلان شخص می شنود یعنی ترتیب اثر می دهد اینجا که امام جواد (سلام الله علیه) فرمود هر کسی گوش به حرف دیگری بدهد نه یعنی بشنود ببیند او دارد چه چیزی می گوید، خب اگر کسی گوش به حرف دیگری بدهد بعد حرف او را نقد کند که این بد نیست اما «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ» یعنی کسی گوش به حرف دیگری بدهد شنوای حرف او باشد حرف او را بشنود «فقد عبده» اگر آن دستوردهنده و سخنگو از

ابلیس سخن می گوید این شخص ابلیس را عبادت کرده است و اگر از خدا سخن می گوید این شخص خدا را عبادت کرده عبادت در بخش اعتقاد هست، در اوصاف هست، در بخش اعمال است. فرمود: «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» حالا بیان لطیف سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) را هم مطرح می کنیم «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي».

ص: ۶۱۲

۱- (۴). وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۵۳.

مشکل دیگری که در این آیه به آن استدلال شده و پرداخت فرمود نه تنها او آدم بدی است او نسبت به شما هم دشمن است یک وقت بحث در این است که او لیاقت ندارد بله آن کسی که فاسق است از امر پروردگار منحرف شد که لیاقت هیچ کدام از این شئون یاد شده را ندارد نه نصرت، نه سرپرستی، نه معبود بودن. برهان دیگر در مسئله این است که او دشمن شماست نه تنها لایق نیست او دشمن شماست «وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» یعنی ابلیس و ذریه ابلیس دشمنان شما هستند سعی می کنند شما را از راه راست به در ببرند برای اینکه شیطان گفت «لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (۱) من سر راه راست به عنوان کمین می نشینم راههای چاله و چالش دار و گودال که راه خود اوست آنجا لازم نیست او کمین بکند در سر راه راست یعنی در عبادتها و کارهای خیر می نشیند که جلوی راهیان راه را بگیرد راهزن که نمی رود بیراهه که، راهزن می آید سر راه می نشیند گفت «لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» یک صراط هم بیشتر نیست گفت من همین جا می آیم کمین می کنم آنها که بیراهه می روند که جزء باند خودش هستند راهزن سر راه راهیان می رود نه بیراهه این دشمن هم هست «وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» بعد فرمود کسانی که شیطان را بدل ذات اقدس الهی گرفتند چه در بخش نصرت و یاری، چه در بخش سرپرستی و مدیریت، چه در بخش عبادت این بدل غلط است نسبت به مُبَدَل و این بدل، بدل بدی است «بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» یعنی «بئس ابلیس بدلًا عن الله سبحانه و تعالی للظالمين» ظالمین برای خود به جای خدای سبحان بدلی اتخاذ کردند و آن ابلیس است، خب. چرا حالا ابلیس هیچ ستمی ندارد؟ آنکه برهان اول بود که او بیراهه رفته است برهان دوم این بود که سعی می کند شما را بیراهه ببرد برای اینکه خودش فاسق است دشمن شما هم هست یعنی دشمن دیانت شماست که شما را به سمت خود ببرد و فاسق کند چرا حالا او لیاقت این کار را ندارد؟ برای اینکه او هیچ کاره است در عالم «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» شما ابلیس و ذریه ی ابلیس را برای چه به عنوان ناصر، برای چه به عنوان سرپرست، برای چه به عنوان معبود اتخاذ می کنید؟ بالأخره یا باید عملاً چیزی را بدانند یا باید عملاً کاری از آنها ساخته باشد اینها که هیچ کاره اند در عالم «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در هنگام آفرینش آسمانها و زمین اینها که حضور نداشتند. در بحثهای سابق داشتیم که گاهی خلق به معنای آفریدن است که همان معنای مصدری است گاهی خلق به معنای مخلوق است نظیر لفظ به معنای مفلوظ که مصدر به منزله ی مفعول است آنجایی که می فرماید: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۲) این خلق به معنای آفریدن است که کار خداست کار خدا حق است آنجا که می فرماید دنیا لهو و لعب است آن برای مخلوق است نه برای خلق نوبتهای قبل هم این مثال را داشتیم آنهایی که اسباب بازی برای کودکان می سازند کار آنها حکیمانه است ولی محصول کارشان که این عروسک است این ابزار بازی است آن که هم عروسک برای کودکش می خرد این خریدن عروسک حکیمانه است ولی کار آن کودک بازی است کودکان را به بازی گرفتن حکمت است بچه های مدرسه را یک ساعت بازی دادن حکمت است هیئت مدیره، طراحان برنامه اینها بازیگر نیستند اینها مدبران حکیم اند ولی کسی که رفته در مکتب چه در مدرسه، چه در راهنمایی، چه در دبیرستان، چه در بخشهای بالاتر این نیازی به بازی دارد، نیازی به ورزش دارد کودک را و نوجوان را به بازی گرفتن حکمت است گرچه او دارد بازی می کند و پایان کارش هم چیزی نیست منتها او باید بداند که این بازی وسیله ی نشاط است تأمین سلامت است برای آن ساعتهای کارهای علمی وقت را صرف این بازی نکنند این چهار ساعت درس خواندن و یک ساعت بازی کردن حکیمانه است اگر این بازی فراگیر بشود وقت درس و بحث هم بگیرد خودش بشود ابزار درآمد این مجموعه می شود بازیچه، می شود لهو و لعب این چهار امر نباید به هم مخلوط بشود یکی کار خداست به نام خلق، یکی آسمان و زمین دنیاست که مخلوق اند این دو، کار خدا حکمت است این سه، دنیا بازیچه است این چهار، افراد را به بازی گرفتن حکمت است لذا چه در سوره ی مبارکه ی «ص» چه در سایر سُور فرمود ما بازیگر نیستیم ولی دنیا بازیچه است خب دنیا را هم که

خدا آفرید فرمود خَلَقَ حَكْمَتٌ است ولی مخلوق بازیچه است حواستان جمع باشد ما این بازیچه را آفریدیم تا شما یک چند لحظه بازی کنید که خستگی تان رفع بشود و اگر تمام عمرتان را به این بازیچه صرف کردید به بطلت گذرانید جمع بین این دو طایفه که خَلَقَ حَقٌّ است ولی دنیا که مخلوق است بازیچه است بر اساس آن چهار، پنج امر است و این عنوان حق که می گویند «حَقٌّ مَخْلُوقٌ بِهِ»، «حَقٌّ مَخْلُوقٌ بِهِ» که در کتابهای اهل معرفت است ناظر به همین است «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۳) جهان با حق خلق شده است مثل اینکه یک معمار و مهندس بگوید مصالح ساختمانی این مسجد مثلاً بتون است، مثلاً آهن است محکم است خدا می فرماید مصالح ساختمانی صدر و ذیل عالم حق است عالم با حق خلق شده است از سنخ سیمان و آهن و چوب نیست چون با هر ابزاری از مصالح ساختمانی که حساب بشود خود او هم مخلوق است عالم را با مصالح خاص نیافریده البته زمین مواد اصلی اش مشخص است، آسمان مواد اصلی اش مشخص است در پیدایش شمس و قمر و راههای کیهانی و شیری فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ» (۴) بعد فرمود مصابیح درست کردیم، مواد اولیه شمس و قمر هم یک مُشْت دود بود ما این دود را به صورت آفتاب در آوردیم «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» بعد «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» این مواد اولیه ی شمس و قمر، اما مجموعه ی آسمان و زمین که دیگر مواد اولیه ندارد که مواد اولیه و ثانویه همه در این مجموعه است فرمود این مجموعه مایه اصلی اش، خمیرمایه اش، جان مایه اش، دل مایه اش حق است اینکه می گویند حَقٌّ مَخْلُوقٌ بِهِ این است آن وقت آن بزرگانی هم که می گویند حق عین خَلَقَ است با این حق کار دارند شما اگر با تفسیر ابن عربی مأنوس باشید ذیل همین آیه البته دهها مورد هم هست اما ذیل همین آیه که محل بحث است دارد که «وَالْعِلْمُ بِذَاتِ الْحَقِّ مَحَالٌّ حَصُولَهُ لَغَيْرِ اللَّهِ» (۵) مستحیل است غیر خدا بتواند خدا را بشناسد چون او حقیقت ازلی و ابدی و بسیط محض است تجزیه پذیر نیست یک گوشه اش را بشناسد نیست او گوشه ندارد، او جزء ندارد، او بالا و پایین ندارد، او اول و آخر ندارد اولش عین آخر است ظاهرش عین باطن است و بسیط محض است و نامتناهی است آنجا احدی دسترسی ندارد در بخشهای دیگر می فرماید سرّ اینکه خدا را نمی شناسی برای اینکه با او رابطه نداری او که تو را خلق نکرده الآن کسی بگوید من با شمس رابطه دارم این سخن سخنی محققانه نیست برای اینکه شمس ما را گرم نکرده، شمس ما را روشن نکرده نور شمس است که ما را گرم می کند و ما را روشن می کند آن وقتی که کسوف شده نورش به ما نمی رسد تازه کارشناسان می گویند اگر کسی بخواهد با چشم غیر مسلح جرم آفتاب را نگاه کند کور می شود ما الآن هیچ تردیدی نداریم که آفتاب را می بینیم ولی اینکه می بینیم نور شمس است مگر خود شمس قابل دیدن است این تازه شمسی که از دود درست شده «فکیف بخالق الشمس» بنابراین درباره ی ذات اقدس الهی اگر این بزرگان گفتند «عنقا شکار کس نشود دام باز چین» همین است می گویند شما این فکرتان ای حکیم! آن شهودتان ای عارف! اینها دام است این دام برای صیدی است که به دام بیفتند اما آن عنقا به دام کسی نمی افتد نه به دام حکیم، نه به دام عارف «وَالْعِلْمُ بِذَاتِ الْحَقِّ مَحَالٌّ حَصُولَهُ لَغَيْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» آن حق در دسترس احدی نیست این حَقٌّ مَخْلُوقٌ بِهِ است که این حق است از جهتی، خَلَقَ است از جهتی اینکه می فرماید: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۶) این حَقٌّ مَخْلُوقٌ بِهِ «خَلَقَ مِنْ جِهَةٍ وَغَيْرِهِ مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى» به هر تقدیر فرمود شما به چه جهت می خواهید به شیطان و باند شیطان مراجعه کنید چه در بخش نصرت، چه در بخش سرپرستی، چه در بخش حفاظت اینها که هیچ کاره اند ما که اینها را در آفرینش عالم آگاه نکردیم نه حضور داشت خود نبودند اصلاً ما این هم جزء مجموعه ی خلقت ماست اینها وقتی شاهد نبودند، حاضر نبودند، ناظر نبودند هیچ کاره اند شما چرا هیچ کاره را می پرستید این برهان اول، «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یک، «وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ» خود اینها هم جزء ابزار کار ما هستند اینها اصلاً نمی دانستند ما اینها را از چه چیزی آفریدیم ما اینها را از یک دود خلق کردیم همان طوری که شمس و قمر را از دود خلق

کردیم اما شما انسانها را بدنتان را از خاک و گل آفریدیم حماً مسنون، صلصال آفریدیم جانتان را از خود مایه گذاشتیم «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۷) حساب شما با اینها جداست شما می توانید خلیفه ی من باشید و اما این یک مُشت دود بود ما این را درست کردیم «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (۸) ما که روحمان را به او ندادیم از خودمان به او آیت خاصه عنایت نکردیم پس او هیچ سهمی ندارد در عالم «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ» و ابلیس نسبت به ذریه ی خود نظیر آدم (سلام الله علیه) نسبت به ذریه ی خود نیست آنجا که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (۹) سخن از آدم و ذریه ی آدم است آن یک حساب دیگری است این نسل کنونی اولین فردش آدم (سلام الله علیه) است اما وزان ابلیس برای ذریه اش وزان آدم (سلام الله علیه) برای ذریه ی خود نیست او اولین فرد است از انسانها «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱۰) ولی ابلیس را فرمود: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» این یک مقدمه، «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» مقدمه ی دیگر پس قبلاً جن بود قبل از انسان جن را خدا خلق کرد در این جنها یکی اش هم ابلیس در آمد پس ابلیس اولین فرد از این صنف نیست ابلیس از جن است جن از نار است و قبل از انسان هم خلق شده است پس ابلیس از مجموعه ای است که این مجموعه سابقه ی خلقت دارد. فرمود: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ» پس اینها در دستگاه خلقت حضور و ظهور نداشتند یک، دستیار ما هم نیستند یک وقت است که اینها صاحب کاری اند شهود و حضور دارند در صحنه ی خلقت اینکه نیست ما به اینها ستمی هم ندادیم از اینها کمکی هم نگرفتیم این دو، پس اینها هیچ کاره اند، خب پس چهار برهان در مسئله است یکی اینکه اینها شاهد صحنه ی خلقت جهان نبودند شاهد صحنه ی خلقت خودشان هم نبودند یک، دو اینها عَضُد و کمک، دستیار، ظهیر ما نیستند این دو، فاسق اند و بیراهه رونده سه، دشمن خون آشام شما هستند چهار، خب چرا با آنها رابطه برقرار می کنید؟ این هم اول وعده می دهد بعد اطاعت می خواهد بعد سواری می گیرد خب این براهین اربعه و مانند آن از این کریمه به خوبی برمی آید «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ» پس اینها در صحنه ی آفرینش حضور نداشتند بعد هم هیچ کاره اند اینها که معاضد ما نیستند، معین ما نیستند در بحثهای قبل مشابه این را داشتیم کاری را که انسان با این سر و پنجه و اینها انجام می دهد یک نام مخصوص دارد کمکهایی که بین مُیج و آرنج است این قسمت دست را می گویند ساعد و آن قسمتی که بین آرنج و دوش است می گویند عضد، کارهایی که چند نفر با هم با کمک گرفتن از این فاصله ی بین مچ و آرنج می کنند چون این قسمتها را می گویند ساعد می گویند اینها مساعد هم اند آن بخشهایی که با یکدیگر در اثر کمک بین آرنج و دوش که عضد است انجام می شود می گویند اینها معاضد هم اند فرمود ما از کسی کمک نگرفتیم مساعد نداریم، معاضد نداریم، عضد نداریم اینها را نداریم اصلاً او تنها او و ذریه ی او مطرح نیست این «كُنْتُ» از سنّت الهی یاد می کند یک، و سنّت الهی منسلخ از زمان و زمین است دو، لذا اگر گفته شد «كان الله كذا و كذا» این مربوط به گذشته نیست گذشته و حال و آینده هر سه را شامل می شود وقتی خدا می فرماید ما از مُضَلِّين کمک نگرفتیم یعنی نگرفتیم نمی گیرم الآن، نمی گیرم بعد وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در جریان عیدالله بن حَزْر جوفی بعد از آن پیشنهادی که حضرت اول کسی را فرستاده برای او که بیا من عازم کربلا می ام که مرا کمک بکن او نیامد خود حضرت برای هدایت او و نجات او حرکت کرده که آن صحنه ی عاطفی عجیبی هم دارد هم بچه های حضرت همراه حضرت بودند تا در خیمه ی عیدالله بن حَزْر جوفی که دو، سه تا جریان عاطفه انگیزی هم دارد. وقتی که عیدالله گفت که من بالأخره کوفه را در آستانه ی تحوّل تاریخی دیدم گفتم اگر آنجا باشم علیه شما قیام بکنم که آخرت من در خطر است، علیه اینها قیام بکنم که دنیای من در خطر است من اعلام بی طرفی کردم از کوفه بیرون آمدم اینجا چادر زدم ولی کمک مالی می کنم این اسب را می دهم این شمشیر را می دهم همان قصه ای که در مقتل هست وجود مبارک حضرت فرمود: «و ما كنتُ متخذ المصلين

عضدا»(۱۱) ما از آدم مُضَل شمشیر نمی خواهیم این معلوم می شود چه روحانی باشد چه غیر روحانی باشد اگر _ معاذ الله _ کج راهه و بیراهه رو است این هرگز آن توفیق را پیدا نمی کند که ناصر دین خدا باشد این هم هست این یک اصل کلی است این قصه نیست مربوط به گذشته نیست قضیه فی واقعه نیست این اختصاص به ذات اقدس الهی ندارد اولیای الهی این طورند، انبیای الهی این طورند، دستور خدا این است، سنت خدا این است که از آدم کج رو رهبری دین، هدایت مردم به دین ساخته نیست این یک اصل کلی است، خب پس بنابراین طبق این براهین چهارگانه و مانند آن ابلیس هیچ سهمی ندارد «و ما کنت متخذ المضلین عضدا» اینها هیچ کمکی ندارند.

ص: ۶۱۳

- ۱- (۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶.
- ۲- (۶) . سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۳- (۷) . سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۴- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.
- ۵- (۹) . فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۵۵۷.
- ۶- (۱۰) . سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۷- (۱۱) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.
- ۸- (۱۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۹- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.
- ۱۰- (۱۴) . سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۱۱- (۱۵) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۵.

پاسخ: غیر مضلین اولیای الهی اند برای اینکه فرمود: «هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (۱) دل‌های مؤمنین را ذات اقدس الهی به طرف پیغمبر متوجه کرده است فرمود ما اینها را فرستادیم اینها مأموران ما هستند قلبهای مؤمنین را ذات اقدس الهی هدایت کرده است که حامیان راستیان پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) باشند، خب.

بعضیها این مسئله ی «مَا أَشْهَدْتُهُمْ» را به معنای مشورت گرفتند بیان سیدناالاستاد این است که نه، ما اِشهاد را به معنی مشورت نگیریم همان معنای خودش بگیریم یعنی ذات اقدس الهی در هنگام آفرینش عالم و آدم شیطان را حاضر نکرده که او در خلقت حضور داشته باشد ضرورتی ندارد که ما اینجا اِشهاد را به معنای مشورت بگیریم چون آنها در حقیقت شیطان را می پرستند و در اثر اغوای شیطان بتها را انتخاب کرده اند خدای سبحان می فرماید اینها هیچ ستمی ندارند چرا حرفهای او را گوش می دهید، خب ما بدل لازم نیست بگیریم برای اینکه آن مُبَدَل همه جا و همیشه با ما هست اگر نصرت بخواهیم «مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ» (۲)، سرپرست بخواهیم «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (۳)، معبود بخواهیم هم که فرمود: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (۴) در هیچ بخش ما مجاز نیستیم که به غیر ذات اقدس الهی مراجعه کنیم آن گاه وقتی موحّدانه به اشیاء مراجعه کردیم می گوئیم خدا را شکر همان بیان نورانی حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) است که «يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» (۵) اگر آب نوشیدیم می گوئیم ساقی اوست خدا را شکر می کنیم که ما را از این راه سیراب کرده غذا خوردیم می گوئیم خدا را شکر که ما را از این راه سیر کرده و مانند آن، خب فرمود: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُونَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» این اصل کلی یعنی شما هم این چنین باشید. اما درباره ی آن سؤال که «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۶) این ناظر به معادین است البته حق است آیات فراوانی مثل این آیه دلالت دارد که انسان هم با بدن می آید هم با روح نه با بدن بی روح می آید نه با روح بی بدن بلکه همین بدنی که دارد همین روحی که دارد با همین وضع وارد صحنه ای می شود البته مناسب با آن صحنه باشد.

ص: ۶۱۴

۱- (۱۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۲۶.

۳- (۱۸) . سوره ی شوری ، آیه ی ۹.

۴- (۱۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۶.

۵- (۲۰) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۹.

۶- (۲۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدُتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)»

بعد از جریان کافر متنعیم و مؤمن محروم و تفاخر بی جای آن کافر نسبت به این مؤمن برای تحلیل منشأ این گونه از فخر فروشها جریان ابلیس را ذکر فرمود که یکی از وجوه تناسب این آیه با آیات قبل همین است. جریان سجده ی فرشته ها را بالا جمال ذکر فرمود تا تمرد ابلیس را بالتفصیل بیان کند فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» در سجود فرشته ها فعلاً بحثی نیست در تمرد ابلیس بحث است یک بحث این است که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» ظاهر این کریمه آن است که او از جن بود و جن در قبال انسان است و در قبال فرشته برخیا گفتند او هم از ملائکه است چه اینکه بعضی از روایات هم این را تأیید می کند لکن در تصریح این کریمه که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» با اینکه او مثلاً از فرشته ها باشد و جوهی ارائه کردند که جناب فخر رازی بخشی از آن وجوه را مطرح کردند. یکی این است که صنفی از اصناف ملائکه به نام جن اند پس جن تقریباً می شود مشترک لفظی بین طایفه ای از ملائکه و این گروه خاصی که در قبال انسان و فرشته اند این یک، دوم اینکه جن معنای جامعی دارد هر جا کلمه ی «جیم» و «نون» به کار می رود معنای ستر و خفا و امثال ذلک را به همراه دارد ملائکه هم جنّ اند چون مستورند و اثره ی جنین از همین قبیل است، و اثره ی مجنون از همین قبیل است، و اثره ی جنّت از همین قبیل است، و اثره ی جنّت از همین قبیل است هر باغی را جنّت نمی گویند آن باغی که درختهای فراوانی دارد و کلّ این مجموعه به صورت فضای سبز است چیز جدایی دیده نمی شود چنین باغی را می گویند جنّت این «جیم» و «نون» می گویند خاصیتش این است جنین بودن جنین هم برای مستور بودن اوست، مجنون بودن دیوانه ها هم برای مستور بودن عقل اوست و مانند آن. اگر جن معنای جامعی دارد و بر هر مستوری هم می شود اطلاق کرد چون فرشته ها مستورند و مشهود نیستند لذا گفته شد جن و گرنه او از فرشته هاست. وجه دیگری هم باز بیان کردند اینها بسیار ضعیف است این گونه از وجوه چه اینکه ضعف اینها را هم خود فخر رازی به آن اشاره کرده. دو شاهد در مسئله است که ثابت می کند که این جن در قبال انسان و در قبال فرشته است نه جنّ به معنای مستور و مانند آن. یکی را جناب فخر رازی مطرح کردند و دیگری در کتابش نبود ممکن است در جای دیگر طرح کرده باشند. آن شاهی که ایشان ذکر کردند این است که در همین کریمه آمده ابلیس که از جن است او و ذریّه ی او یعنی فرزندان او دشمن انسان اند و فرشته فرزند ندارد نکاحی ندارد، ازدواجی ندارد درباره ی ملائکه نقل نشده است که اینها ازدواجی دارند ذریّه ای دارند این یک.

ص: ۶۱۵

پرسش: این شیطان یکی از فرزندان ابلیس است.

پاسخ: شیطان معنای جامعی دارد که خود ابلیس مصداق شیطان است و شیطان متعدّد است که جمع بسته شد که فرمود:

«شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۱) آن «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» جزء جنود ابلیس اند اما شیطان به معنای جامع این بر خود ابلیس هم حمل می شود، خب.

این شاهد اول، اگر ابلیس فرشته باشد از ملائکه محسوب می شود نباید نکاح و ازدواج و همسر و فرزند داشته باشد در حالی که ظاهر این آیه آن است که او دارای ذریه است. شاهدی دیگر آن است که خود ابلیس وقتی خواست فخرفروشی کند گفت «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲) درباره ی فرشته هیچ دلیلی نداریم که آنها از آتش خلق شدند درباره ی انسان دلیلی داریم که از خاک بود «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۳) درباره ی جن داریم که «وَالْجِبَانُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (۴) این آیات دلالت می کند که مواد اصلی بدن ابلیس آتش است مواد اصلی بدن انسان خاک است ولی درباره ی فرشته چنین دلیلی نداریم که فرشته را از خاک خلق کرده باشد یا از آتش خلق کرده باشد این دو شاهد کافی است برای اثبات اینکه ابلیس فرشته ی مصطلح نبود، خب.

پرسش: استاد ببخشید اگر انسان علاوه بر خاک... هست در جن علاوه بر دود و آتش چیز دیگری هم هست؟

پاسخ: بله خب، منتها آن ارواح خبیثه به اینها داده شد یا مراحل نازل تر به آنها داده شد بالأخره درک دارند، تجرّد دارند، حساب و کتابی دارند، زوال پذیر نیستند حشری دارند مثل حشر انسان، خب.

ص: ۶۱۶

۱- (۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

۲- (۲) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۳- (۳) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۴- (۴) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۷.

فرمود: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» از امر پروردگارش منحرف شد این خرما را که از آن قشر رقیقش خارج می کنند یا آن هسته ی خرما را از آن قشر رقیقش خارج می کنند می گویند «فَسَقَ» یا این را از آن قشرش هسته اش را در می آورند می گویند «فَسَقَ مِنَ الرُّطْبِ» این خروج را می گویند فسق «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» بعد می فرماید: «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ» شما او و ذریه ی او را به عنوان سرپرست، به عنوان دوست، به عنوان معبود اتخاذ می کنید تعبیری که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده است که «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ» یعنی سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۷ آن نمی تواند شاهد باشد که ابلیس جزء جن بود و جزء فرشته نبود چون در آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده است که «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» او شما را می بیند از آن منظری که شما او را نمی بینید در آن آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» سخن از ذریه نیست فرمود: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ» یعنی قبیله ی او، افرادی که رودروری هم اند از آن جهت به اینها می گویند قبیله که مقابل هم اند یعنی کنار هم اند، قبله ی هم اند، خب این نشان آن نیست که او جزء فرشته نیست برای اینکه فرشته ها هم دارای قبیله و طایفه اند یعنی اصنافی اند، مراتبی دارند و دسته هایی دارند و مانند آن، اما آیه ی محلّ بحث می تواند شاهد خوبی باشد که از آنها به عنوان ذریه یاد کرده است و ذریه بدون ازدواج همسر و امثال ذلك حاصل نیست پس معلوم می شود که او ذریه ای دارد، ازدواج دارد و جزء فرشته ها نیست.

فرمود: «أَفْتَتِحُ دُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» و چند برهان اقامه کرده است که این نه صلاحیت ناصر بودن دارد نه صلاحیت والی بودن دارد نه صلاحیت معبود بودن به هیچ نحوی از انحا نمی شود از او استفاده کرد برای اینکه «هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» ابلیس و ذریه ابلیس وقتی دشمن بشر شدند از دشمن نه توقع نصرت هست نه سرپرستی و نه عبادت و آنهایی که این کار را انجام دادند به دنبال شیطان حرکت کردند ظلم کردند البته ظلم به نفس گرچه ظلم به دین یعنی دین را یاری نکردند دین را کتمان کردند بر خلاف دین عمل کردند اما باز گشت همه این ستمها به خودشان است که «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ» (۱) این ظالمینی که به خودشان ستم کردند بدل ذات اقدس الهی که هم ناصر است هم والی است و هم معبود یک ناصر و والی و معبود دیگر گرفتند بد راهی را انتخاب کردند «بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» خب، پس عداوت هست، فسق هست پس اینها صلاحیت ندارند آن گاه به اینهایی که به شیطان مراجعه می کنند می فرمایند شما برای چه به اینها مراجعه می کنید کاری که از اینها ساخته نیست «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اینها شاهد آفرینش آسمان و زمین نبودند تا بدانند در آسمان چه چیز هست، در زمین چه چیز هست، چه چیز نافع است چه چیز ضار است تا شما را هدایت کنند بلکه خود اینها را هم که ما آفریدیم اینها بی خبر از آفرینش خودشان بودند نه انسان که از تراب است باخبر است که دست قدرت الهی چگونه این تراب را طین کرده، حمأ مسنون کرده، صلصال کالفخار کرده و بعد به او روح داد نه آن نسلش که در رجم اند می دانند چگونه این نطفه علقه شد، مُضْغَة شد، عِظَام شد و «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» شد این جنین کامل شد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۲) نه اینها می دانند که مدبر با آنها چه کرد نه جن، پس «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» خب موجودی که از نه از بیرون خبر دارد نه از درون خبر دارد چه ستمی می تواند داشته باشد اما آنچه که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» راجع به پیمان گیری از انسان آمده است با این آیه ارتباطی ندارد آیه سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۷۲ این است «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی آدم را خلق کرده است بنی آدم را هم در نشئه ای خلق کرده است از ظهور این بنی آدم ذریه ی اینها را که این عموم ملاک شامل خود آدم و همه ی فرزندانش می شود ذریه ی اینها را خارج کرده است و از آنها در مشهدی پیمان گرفته این «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» مربوط به آفرینش نیست نه اینکه ما انسان را شاهد خلقت خود انسان قرار دادیم این مربوط به بعد از خلقت است بعد از آفرینش انسانها در مشهدی از همه اینها پیمان گرفتند خدای سبحان خود را آن طوری که باید که اینها مشاهده کنند ارائه کرده است نه من وراء حجاب برهان و دلیل بلکه اینها را شاهد خود قرار داد و خود را مشهود اینها قرار داد طوری که اینها صدای «أَنَا رَبُّكُمْ» را شنیدند، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» را شنیدند و مشاهده کردند و خداوند در آن صحنه ی پیمان اینها را شاهد بر خودشان قرار داد که در قیامت خلاف نگویند و کتمان نکنند نگویند ما غافل بودیم حالا این صحنه کجا هست؟ قبل از خلقت است؟ صحنه ی فطرت است؟ صحنه ی عقل است؟ صحنه ی شریعت است؟ در بحثهایی که مربوط به فطرت در قرآن است شاید گوشه هایی از اینها آمده باشد اصل آن مشهد و آن صحنه عبارت از این است که ذات اقدس الهی یک تجلی خاص کرده است یک، همه ی انسانها خدا را به مقداری که باید بشناسند وجه خدا را، جمال و جلال الهی را شناختند دو، در این مشهد خدای سبحان فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» سه، در این مشهد همگان گفتند «بَلَى» (۳) این چهار، شاهد این صحنه برای هر کسی خود آن شخص بود «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» آنها را شاهد بر خودشان قرار داد پس هیچ راهی برای انکار نیست پنج، این مربوط به شهادت در خلقت نیست که خدا بفرماید من انسانها را که می خواستم خلق کنم انسان را شاهد خودش قرار دادم خیر، انسان در حال خلق بی خبر بود بعد از اینکه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۴) شد و صاحب عقل و فطرت شد آن گاه اهل شهود است این در صورتی است که «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» یعنی «جعلهم الله شاهدین علی أنفسهم» در این صحنه ی پیمان گیری خدای سبحان انسانها را شاهد بر خودشان قرار داد یعنی هم

اقرار کردند، هم شهادت می دهند در قیامت که ما اقرار کردیم و شاهد صحنه ی پیمان گیری بودند. اما معنای دقیق تری هم می تواند داشته باشد و آن این است که ذات اقدس الهی به عنوان وجه خاص خودی که دارد این تجلی کرد یک، و صحنه ی آفرینش انسان هم مرآت بود دو، خداوند در این آینه تجلی کرد سه، سر این آینه را خم کرد به خود آینه نشان داد از آینه سؤال کرد که را می بینی؟ چهار، گفتند تو را می بینم چون آینه که خودش را نمی بیند اگر سر آینه خم بشود درون خودش را نگاه کند آن صاحب صورت را می بیند خودش را که نمی بیند این معنا را می توان از این کریمه استفاده کرد «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» این «أَشْهَدُهُمْ» را قبل ذکر کرده نه اینکه ما پیمان گرفتیم شاهد پیمان خود اوست خیر، من که می گویم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» می شنوی؟ تو در خودت نگاه کن بین چه کسی را می بینی؟ تو مرا نشان می دهی «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۵) اگر آینه های شفافی باشند کسی سر این آینه را خم نکند از آینه سؤال بکند چه کسی را می بینی؟ می گویند تو را، این صحنه بود و هست و خواهد بود آنها که اهل راز و رمزند می گویند هنوز آن صدا را ما می شنویم این «وَإِذْ» ظرف است، منصوب است یعنی «أُذْكَرُ إِذْ» به یادت باشد چنین صحنه ای بودی معلوم می شود اگر ما الآن غافل نباشیم این پرده ی غفلت را و پنبه ی غفلت را از گوش برداریم هم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» او را می شنویم، هم «قَالُوا بَلَىٰ» خود را چون به ما خطاب کرد فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا» یعنی «إِذْ كَرُوا» آن زمانی را که «أَخَذَ رَبُّكَ» اگر یک عالم دیگری بود که الآن یادمان نیست باید هم اکنون اگر اهل غفلت نباشیم آن صدای «أَلَسْتُ» را بشنویم، صدای «بَلَىٰ» را بشنویم آنکه گفت «دیروز بلی گفتی امروز به بستر لا خفتی» مثل شیخ بهایی (رضوان الله علیه) اینها می توانند کم و بیش آن صداها را بشنوند آن صدا هم اکنون هم هست این قضیه فی واقعہ نیست اگر هم اکنون او می گوید «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و هم اکنون هم ما می گویم «بَلَىٰ» علم به علم نداریم، محجوبیم در قیامت این صحنه روشن می شود گاهی ممکن است کسی بگوید که علوم نقلی مثل اخلاق، فقه، حقوق و مانند آن کاربرد عملی دارد اما این لطایف قرآنی این بحثهای معاد چه سودی دارد؟ این بحثها خودش فی نفسه مطلوب و لذیذ و کمال است مثل اینکه فرشته ها کامل اند با اینکه بحثهای فقهی و اصولی و حقوقی ندارند کمال فرشته ها در آن است که این معارف را می دانند این یک، بعد از مرگ هم این علوم نقلی و علوم عملی همه رخت برمی بندد همان طوری که بعد از مرگ کسی بیمار نمی شود تا به طبیب مراجعه کند نسخه ای بخواهد، دارویی طلب بکند، درمان بشود کلاً بساط طب و بهداشت و درمان رخت برمی بندد و بعد از مرگ کسی نیازی به مسکن ندارد تا به عمّله و آکله و معمار و مهندس و بنا و مصالح ساختمانی نیازی داشته باشد کلاً بعد از مرگ علوم هندسی رخت برمی بندد و این طبیبان و مهندسان بعد از مرگ مقداری که گذشت همه ی آنچه خوانده اند از یادشان می رود ما فقیهان و اصولیون و امثال ذلک که این اصطلاح را بلدیم بعد از مرگ نه خودمان باید به اینها عمل کنیم نه کسی از ما این مسائل را می پرسد مقداری که از عمر مرگ ما بگذرد همه ی تحصیلات دوران هفتاد، هشتاد ساله ی ما از یادمان می رود آن اصول عملی، آن آمارات، آن امثال ذلک رخت برمی بندد آنجا چیزی می خواهند که آدم سرگردان نباشد اگر کسی نداند معاد یعنی چه؟ صحنه ی معاد یعنی چه؟ حشر اکبر یعنی چه؟ مردم در عین حال که همگان «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۶) در عین حال که همه کنار هم اند هیچ کس با دیگری کاری ندارد همه تک اند «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ» (۷) کسی که این مسائل را در دنیا نچشید آن روز سرگردان است کسی که این مسائل را اینجا فهمید آن روز معلوم حصولی او، معلوم حضوری می شود مشهود می شود مکشوف می شود دیگر سرگردان نیست می گوید این همان است که من به دنبالش می گشتم این همان است که به من می گفتند فرق این علوم با آن علوم فرق آسمان و زمین است، فرق اصل و فرع است این چنین نیست که اینها چون کاربرد عملی ندارد مشکل مردم این نیست که حشر اکبر یعنی چه؟ مشکل اکبر این است که بانک بی ربا می خواهند درست است اینها در این محدوده

کار کاربردی دارد اما آنها پشتوانه‌ی این علوم اخلاقی و فقهی و اصولی است از یک سو، و خودش در آن روز میدان دار است از سوی دیگر این علوم این خاصیت را دارد که آن روز انسان سرگردان نیست و آنچه را که تحصیل کرد «وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (۸) یک، «ووجدوا ما علموا حاضرا» دو، آن روز کسی که از این معارف طُرْفی نبسته است با دست خالی می‌رود و واقعاً سرگردان است.

ص: ۶۱۸

-
- ۱- (۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۰.
 - ۲- (۶) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.
 - ۳- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
 - ۴- (۸) . سوره ی ص، آیه ی ۷۲.
 - ۵- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
 - ۶- (۱۰) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
 - ۷- (۱۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۴.
 - ۸- (۱۲) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

مطلب دیگر اینکه گاهی گفته می شود چه حاجتی خدای سبحان که سریع الحساب است چرا همه ما را یکجا جمع می کند؟ این جریان مکه و عرفات و مشعر و منا ترسیمی است از صحنه ی معاد که انسان اول باید از همه جان و جامه فاصله بگیرد فقط لباس احرام در بر کند که شبیه کفن است بعد هر کسی از راه خاص برود همگان در عرفات جمع بشوند در مشعر جمع بشوند که این نموداری از آن قیامت است ما وقتی که کادح الی ربیم «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمَلَأَقِيهِ» (۱) همه ی اولین و آخرین به طرف الله می رسند در بین راه یک میدان وسیعی است که همه یکدیگر را ملاقات می کنند نه اینکه خدا نیازمند است به صحنه سازی عبور از هر راه به یک مجمع عمومی می رسد که ما آنجا جلال الهی و جمال الهی را درست مشاهده کنیم این مقطع بین راه این طور است که همه ی ما از این قبرها برمی خیزیم تک تک، فرادا بعد «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۲) در این مقطع عظمت الهی را همگان می بینیم بعد هم «وَأَمَّا زُورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۳) دستور می رسد صفها را جدا کنید مجرمون بروید کنار فقط طیب و طاهرها بمانند این «وَأَمَّا زُورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» خطاب به طیبها و طاهرها نیست فرمود «وَأَمَّا الزُّورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الطَّاهِرُونَ» فرمود بروید کنار، طیبین و طاهرین باید بمانند اینجا اینها بقیه الله اند بقیه الله کسی است که از وجه الله طرفی ببرد چون آنکه از وجه خدا سهمی دارد باقی است بقیه را می ریزند دور «وَأَمَّا زُورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» انسان در آن روز وعده های خود را کاملاً می بیند، صدق حرف انبیا را همه می بینند، صدق پیام اولیا را می بینند، تمام امیدهایی که داشت در آن روز کاملاً مشاهده می کند بدون اینکه قدرت حرف داشته باشد بدون اینکه قدرت داوری داشته باشد می بیند حق است می بیند آن وعده هایی که دادند فلان کس ظالم بود فلان کس مظلوم چگونه اینجا «وَأَمَّا زُورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» حاکم است آنچه را که انبیا گفتند آنجا می بیند، آنچه را اولیا گفتند آنجا می بیند، آنچه را خودش در دنیا ظلم و ستم را مشاهده کرده است آنجا می بیند مقطعی است که جلال الهی و جمال الهی آنجا ظهور می کند و همگان از آن مقطع می گذرند حالا- «فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ» این برای صحنه ی قیامت است قبل از ورود در بهشت و جهنم. احتیاجی برای خدای سبحان نیست اما آن صحنه را وجود مبارک حضرت امیر گویا از همان صحنه دارد خبر می دهد چندبار رفت و آمد و گزارش دارد می دهد اینکه فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا زِدْتُمْ يَقِينًا» (۴) همین است دستی در دنیا دارند دستی در آخرت دارند هم از اینجا باخبرند هم از آنجا باخبرند آن خطبه ی نورانی که گاهی صحبتش می شد یعنی خطبه ی ۲۲۱ وقتی وجود مبارک حضرت امیر «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (۵) را تلاوت فرمودند این خطبه را ایراد کردند در بخشی از این خطبه آمده است که اینها در صحنه ی قیامت طوری اند جیران اند، همسایه ها هستند اما «لَا يَتَأَنَّثُونَ» هیچ انسی با هم ندارند و احباء هستند یا احیا هستند که دو نسخه است «لَا يَتَرَاوَرُونَ» هیچ کدام به زیارت دیگری نمی روند «بَلِيَّتٌ بَيْنَهُمْ عُرَىٰ التَّعَارُفِ» عروه یعنی آن دستگیر آن عروه هایی که در دنیا با هم داشتند یکدیگر را می شناختند الآن گسیخته شد هیچ ارتباطی هم با هم ندارند «وَ انْفَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِخَاءِ» سبب برادری که در دنیا داشتند برادری قومی بود، سرزمینی و وطنی بود یا نسبی بود یا حسبی بود هر چه بود این سببیت بین اینها منقطع شد «فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَهُمْ جَمِيعٌ» با اینکه «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۶) همه شان تک اند البته هر کدامشان قافله اند برای اینکه با عقایدشان، با اخلاقتان، با اعمالشان، با تلی از کارها دارند می آیند بعضی به دوش می کشند، بعضی به سر می کشند «لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ» شد، «أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ» (۷) هست و مانند آن. فرمود: «فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَهُمْ جَمِيعٌ وَ بَجَانِبِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَخِلَاءٌ» با اینکه اینها خلیل هم اند از یکدیگر مهجورند «لَا يَتَعَارَفُونَ لَلَّيْلِ صَبَاحًا وَ لَا لِنَهَارٍ مَسَاءً» (۸) این همان خطبه ای است که ظاهراً جناب ابن ابی الحدید می گوید من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این خطبه را خواندم و هر بار خواندم «أَحْدَثْتُ عِنْدِي رَوْعًا» (۹) برای من تازگی داشت که یک وقت خود عبارت ابن ابی الحدید اینجا خوانده شد، خب اینها صحنه هایی است که برای

قیامت ترسیم می کنند درست است که فقه می گوید چه چیزی واجب است اما پشتوانه ی فقه این امور است یک وقت است کسی از این امور خبر ندارد فقط بازار فقه فروشی دارد، سخنرانی می کند یا مقاله ای تنظیم کرده در همایشی سخن خوانی دارد این همان است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است در بعضی از تعبیرات هم هست که «لا يزال إن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و بأقوام لا خلاق لهم» (۱۰) غزالی در احیاء العلوم این «بالرجل الفاجر» یا «بالذی لا خلاق له» یعنی «لا نصیب له» او را بر واعظ غیر متعظ و عالم غیر عامل حمل کرده است که این سخنرانیها و مقاله ها و همایشها از افرادی است که اهل عمل نیستند ولی دین را دارند بالأخره تأیید می کنند خب این نظر جناب غزالی است گاهی ممکن است که نه، معنای وسیع تری از این «إن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و بأقوام لا خلاق لهم» یا «بالفاجر» باشد یعنی افرادی که ظالم اند مسجدی بسازند، حسینیه ای بسازند خودشان طرّفی نمی بندند ولی یک گوشه ی دین محفوظ است این هم ممکن است مصداق باشد ولی نه آن مصداق نه این مصداق مشمول «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» نیست مُضِلٌّ غیر از ضالّ است یعنی کسی که فقط درصدد گمراه کردن مردم است ما از اینها کمک نمی گیریم ممکن است کسی ضال باشد معصیت کند فاسق باشد اما این کار ابلیسی را در مسئله اضلال به عهده ندارد آیه می گوید که ما مُضِل را کمک خود قرار نمی دهیم البته کسی ممکن است که غیر عادل باشد خداوند به دست او برای توبه ی او توفیقی به او عطا کند که مثلاً چندتا کار مثبت را هم او انجام بدهد به هر تقدیر «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» ناظر به آن است که مُضِل را خدا کمک حفظ دین قرار نمی دهد اما ضال را، ظالم را، فاسق را برای هدایت و توبه ی او ممکن است که این توفیق را عطا بکند، خب.

ص: ۶۱۹

۱- (۱۳). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۲- (۱۴). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- (۱۵). سوره ی یس، آیه ی ۵۹.

۴- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۵- (۱۷). سوره ی تکوین، آیات ۱ و ۲.

۶- (۱۸). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۷- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۱۳.

۸- (۲۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱.

۹- (۲۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۱۰- (۲۲). نمیهالمزید، ص ۳۳۵.

پاسخ: بله خب، برای اینکه او عده ای را به بی طرفی دعوت کرد همان عبیدالله بن حرّ جوفی عده ای را خب می دانید آدمی که «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» (۱) یک عده ناهی اند یک عده ناهی نائی اند در کریمه ی تلاوت شده فرمود به عده ای خودشان فاصله می گیرند در صحنه نیستند، عده ای را هم مانع می شوند که بیایند «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» نائی با همزه یعنی دور می گویند حجّ تمتّع وظیفه ی نائی است یعنی آنها که دورند. این گروه یک عده دورند یک عده هم دورند هم دور نگه می دارند این عبیدالله از همان قبیل بود برای اینکه عده ای را او به بی طرفی دعوت کرد و چند نفر را هم به همراه خودش آورده بود، به هر تقدیر، خب.

فرمود: «مَا أَشْهَدُتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ» پس اینها از هیچ چیزی خبر نداشتند نه خودشان نه از آفرینش عالم نه از آفرینش خودشان پس کاری از اینها ساخته نیست.

مطلب بعدی آن است که ما یک افاضه داریم، یک فیض داریم یک مستفیض فرق افاضه و فیض شاید خیلی فرق جدایی دار و بینونت دار نباشد نظیر ایجاد و وجود که اگر به فاعل اسناد داده شد می شود ایجاد و افاضه و اگر جنبه ی پذیرش قابل ملاحظه بشود می شود وجود حقیقتی باشد به نام ایجاد حقیقتی باشد به نام وجود این چنین نیست اما مستفیض آن مبدی است آن آینه ای است که این صورت در آن آینه منعکس بشود پس مستفیض دریافت کننده فیض است فیض در اثر افاضه ی الهی ریزش می کند فیض به افاضه ی مستفیض تکیه دارد استفاضه به آن مبدأ قابلی دریافت کننده فیض متکی است، خب.

ص: ۶۲۰

اما آنچه را که مربوط به گاهی است اشکال یا سؤال خارج است بحث است نشود بهتر است که چگونه ما ضریح را می بوسیم در زمان پیغمبر ضریح بوسی بود یا نه؟ در آن حضرت را می بوسند اینها ان شاء الله در فرصتی که مناسب آیه باشد مطرح می شود البته در بعضی از این روایات دارد که وقتی خواستید فلان امام را زیارت کنید در مشهد فلان امام رفتید یا خود ائمه (علیهم السلام) در زیارت بعضی از امامان معصوم قبلی وقتی می رفتند گونه ی راستشان را روی قبر می گذاشتند قبر را می بوسیدند بعد گونه ی چپ را می گذاشتند اینها هست که وجود مبارک امام سجاد مثلاً چه کار کرده وجود مبارک ائمه دیگر نسبت به ائمه قبلی چه کار کردند این هست هر اشکالی یا سؤالی بالأخره سعیتان این باشد ان شاء الله که مربوط به محلّ بحث باشد.

آیات مربوط به حشر هم چند طایفه است یک آیه نظیر همین آیه ای که قبلاً خواندیم که «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۱) که بازترش در سوره ی مبارکه ی «انعام» است که «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» و همچنین در دو جای سوره ی مبارکه ی «طه» مسئله ی حشر فردی مطرح بود که «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۲) و آیه دیگر هم بود که «وَكُلُّهُمْ» نداشت اینها یک سلسله از آیات و طوایف آیات اند که دلالت می کنند که هر کسی تنها می آید اما این معنایش این نیست که جامعه وجود ندارد البته اثبات وجود جامعه سهل نیست اما این آیات دلیل بر عدم وجود جامعه نیست زیرا در سوره ی مبارکه ی «اسراء» چنین آیه ای هست که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» ما در قیامت روزی فرا می رسد که هر کسی را به امام او، به نام امام او می خوانیم می گوئیم علویها بیایند، حسینیها بیایند، حسینیها بیایند یا به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) می خوانیم آیه ی ۷۱ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» پس آنجا که فرمود: «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى» (۳) ناظر به حشر فرد است هر کسی را با علامت خاص او فرداً می خوانند و حضور پیدا می کند اما هر کسی عضو امتی بود جزء یک جامعه ی خاصی بود، دین خاصی داشت، مکتب مخصوصی داشت او را به اسم امامش دعوت می کنند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» بعد «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فِتْيَالًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» دیگر در مقابل یمین، یسار را اینجا ذکر نکرد فرمود کسی که کور است که این صنعت احتیاج چهار جزء را انسان بخواهد بگوید یک در بین بگوید تا طرف بفهمد این یکی از صنایع ادبی است که قرآن کریم از این صنایع ادبی کم ندارد انسان یا بیناست یا کور، انسان یا نامه ی اعمالش را دست راست می گیرد یا دست چپ این عناوین چهارگانه را قرآن کنار هم ذکر نکرد دوتا را ذکر کرد تا آن دوتا را ما بفهمیم فرمود یک عده نامه ی اعمال را با دست راست می گیرند یک عده کورند، خب کور که در مقابل نامه ی عمل به دست راست گیر نیست در قبال گرفتن نامه به دست راست، گرفتن نامه به دست چپ است، در قبال کور، بیناست این صنعت ادبی با آدم بفهم کار دارد دیگر لازم نیست چهار جمله بگوید که آن آدم بفهم می فهمد که یک در بین گفته تا آن دوتا را او بفهمد نظیر همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «یس» که مکرر گفته شد. فرمود یک عده نامه ی اعمالشان به دست راست است یک عده کورند یعنی یک عده بینا هستند و نامه ی اعمال را به دست راست می گیرند یک عده کور هستند و نامه ی اعمالشان را به دست چپ می دهیم، خب این آیه دلالت داشت که مردم را در قیامت به اسم رهبرانشان صدا می زنند پس اینجا یک وجود جمعی برای جامعه و امت و امثال ذلک قائل است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم مشابه این معنا آمده است آیه ی ۲۸ و ۲۹ به این صورت است «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» ما می گوئیم قرآنها بیایند، توراتها بیایند، انجیلیها بیایند آن امام هم می تواند کتاب باشد هم می تواند پیامبری که آن کتاب را آورده باشد «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» نه «بما

کنتم»، نه با محذوف است یعنی متنِ عمل جزای شماس است «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» این آیات را که تقریباً دوازده، سیزدهم قرآن کریم است کاری به فقه ندارد کاری به اصول ندارد کاری به مسائل حکمت عملی ندارد کاری به جهان بینی دارد یک سیزدهم قرآن مربوط به فقه و اصول است این شش هزار و ششصد و خرده ای حداکثر پانصد آیه درباره ی این مسائل فقه و اصول باشد حالا- یا پانصد آیه مربوط به فقه و اصول است یا پانصد حکم از احکام فقهی از آیات استفاده می شود که رقمش کمتر از آن دوازده، سیزدهم مربوط به جهان بینی است دیگر. «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ما آنچه را که شما عمل می کنید استنساخ می کنیم که این از جاهایی است که بالأخره چالش فراوانی دارد ما مُسْتَنْسِخِمْ، نسخه برداری می کنیم نه از روی نوشته ی شما نسخه برداری کنیم خیر، ما متن عمل شما را نسخه برداری می کنیم «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» یعنی یک نسخه ی اصلی هست عمل شما نسخه بدل اوست وجود مبارک امام در ذیل این آیه فرمود: «أَلَسْتُمْ قَوْمًا عَرَبًا» (۴) مگر عرب نیستید، مگر قواعد عربی نمی دانید استنساخ غیر از نسخ است نامه ای اصل باید باشد و این دومی را بر اساس آن اولی بنویسند آن نامه ی اولی چیست؟ نمی دانیم، این متن عمل، متن عمل یعنی متن عمل این نامه ی دومی است این نسخه بدل اوست آن گاه آنچه را که ما انجام می دهیم «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ» (۵) اینها می نویسند «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۶) و مانند آن، این مرحله ی سوم و چهارم است اما مرحله ی اول و دوم گیریم ما یک نامه ی اصل باید داشته باشیم این کاری که می کنیم نسخه بدل اوست حضرت می فرماید مگر شما عرب نیستید قواعد عربی را این روایت نورانی را ذیل این آیه ببینید مگر شما عرب نیستید خدا که نمی گوید «ما نکتب» که، فرمود عمل شما را ما استنساخ می کنیم نه از روی عمل شما نسخه می گیریم متن عمل شما مستنسخ ماست پس یک نسخه ی اصل باید باشد یک، این کار شما نسخه بدل اوست دو، حالا از این به بعد کارها را هم می نویسند این حرفها، حرفهای قرآن است اگر اینها وارد شد ائمه (علیهم السلام) اصرارشان هم این بود که انسان با این مسائل هم مأنوس بشود.

ص: ۶۲۱

۱- (۲۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۴.

۲- (۲۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.

۳- (۲۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۶.

۴- (۲۷) . بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۷۲.

۵- (۲۸) . سوره ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۶- (۲۹) . سوره ی انفطار، آیه ی ۱۴.

فَتَحْصَلُ كَمَا أَنَّ انْصَانَ طَبَقَ بَعْضَى از آيَاتِ يَكِّ زَنْدَگَى فَرْدى دَارِدْ يَكِّ مَسْئُولِيَّتِ فَرْدى، يَكِّ زَنْدَگَى جَمْعَى دَارِدْ يَكِّ مَسْئُولِيَّتِ جَمْعَى حَالاً- وَاقْعاً جَامِعَةً وَجُودَ جَدَا دَارِدْ كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ بَحْثُ يَا نَهْ، انْصَانَ دَارَى دُو حَيْثِيَّتِ اسْتِ يَكِّ حَيْثِيَّتِ فَرْدى اسْتِ يَكِّ حَيْثِيَّتِ جَمْعَى كَهْ گَاهَى از انْصَانَ سْؤَالَ مَى كَنْنَدْ آيَا وَطَافِيْفِ فَرْدى رَا انْجَامَ دَادَى يَا نَهْ، گَاهَى از او مَى پَرَسَنَدْ آيَا وَطَافِيْفِ اجْتِمَاعَى وَ جَمْعَى اتِ رَا انْجَامَ دَادَى يَا نَهْ اَيْنِ دُو.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

آيَات ۵۰ تا ۵۱ سوره كهف ۸۸/۰۱/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُخَذِلِينَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا (۵۱)»

برای تبیین توحید در سوره ی مبارکه ی «کهف» که در مکه نازل شد فرمود غیر خدای سبحان فرشته ها هستند و ابلیس و ذریه ی او، هیچ کدام از اینها صلاحیت مطاع بودن را ندارند آنچه که در بین مشرکان حجاز و امثال حجاز رواج داشت پرستش غیر خدا بود غیر خدا یا فرشته ها بودند یا اطاعت از جن بود و مانند آن. فرمود غیر خدا هر که هست و هر چه هست صلاحیت اطاعت و تربیت و ربوبیت انسان را ندارند اما ملائکه که اینها خادم انسانیت انسان اند و در پیشگاه انسانیت انسان ساجدند اینها نمی توانند مطاع و ربّ و ولیّ و معبود باشند اینها خدمتگزارند، به اذن خدا هادی اند، تأیید می کنند و مانند آن. ابلیس و ذریه ی ابلیس هم جهل علمی دارند هم جهالت عملی نه از ساختار خلقت جهان باخبرند، نه از ساختار خلقت انسان مستحضرند، نه از کیفیت خلقت خودشان باخبرند این مربوط به جهل اینها. جهالت علمی اینها به این است که اینها سدّ عن سبیل الله دارند، اینها مضلّ اند مُضِلّ که نمی تواند مطاع باشد فتَحْصَلُ که اطاعت، نصرت، ولایت و آن کامل ترین مرحله عبادت مخصوص ذات اقدس الهی است اگر احیاناً کمکی از غیر خدا به کسی می رسد آنها مأموران الهی اند که به اذن خدا کار می کنند زیرا حصر «مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۱) بیانگر آن است که اگر در عالم نصرتی از جایی به کسی به شخصی رسیده است این به اذن خداست این می تواند مبین توحید در فضای شرک باشد «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» پس معبود بودن فرشته ها روا نیست برای اینکه اینها ساجدند و خاضع اند این صدر آیه را برای آن جهت ذکر می کنند که براهین آینده مزاحم نباشد چون براهین آینده درباره ی نفی ربوبیت ابلیس و امثال ابلیس این است که خدا فرمود: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خب اینکه درباره ی فرشته ها و حاملان عرش صادق نیست خدای سبحان اینها را شاهد خلق قرار داده حتی درباره ی کیفیت آفرینش آسمانها به اینها دستور داده که چطور می خلق بکنند، درباره ی کیفیت آفرینش انسان به اینها دستور داده که کجا خاک بیاورند، کجا آب بیاورند، کجا گل کنند، کجا حمأ مسنون بشود و مانند آن پس اینها که شاهدند ساجدند آنها که ساجد نیستند دو سبب از اسباب منع سلب در آنهاست یکی جهل علمی و یکی هم جهالت عملی هم نمی دانند هم بدراهه اند و بدسرشت اند، بدسرنوشت اند، دشمن اند. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» پس فصل اول اگر مربوط به اطاعت از فرشته ها باشد باید به اذن خدا باشد پرستش غیر خدا ولو فرشته هم باطل است برای اینکه این خودش ساجد و خدمتگزار انسانیت انسان است. درباره ی غیر فرشته ها می شود ابلیس و ذریه ابلیس فرمود: «إِلَّا إِبْلِيسَ» که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و سجده نکرد

«فَفَسَّقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» از این مسیر خارج شد آن گاه با این برهان گاهی حکم را اول ذکر می کند بعد دلیل را بعد، گاهی دلیل را اول ذکر می کند حکم را بعد این کریمه ی پنجاه از این قبیل است که اول دلیل را ذکر فرمود بعد مدلول را، اول عدم استحقاق معبود بودن غیر خدا را ذکر کرد بعد فرمود: «أَفَتَسْحَبُونَ ذُرِّيَّتَهُ وَأُولِيَاءَهُ مِنْ دُونِهَا» در حالی که «وَهُمْ لَكُمْ عِدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» مبسوط برهان این است که «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بالأخره انسان ناچار است با جهان رابطه داشته باشد از عمق دریا تا اوج سپهر میدان تاخت و تاز انسان است حالا اگر کسی نتوانست دریا را تسخیر کند آسمان پیمان درست کند آن بر اساس نقص خودش است فرمود من این سفره ی آسمانی را برای شما پهن کردم آنچه در آسمانهاست برای شما تسخیر کردم، آنچه در دریاها و صحراهاست برای شما تسخیر کردم حالا نتوانستی بروی با اینکه همه ی امکانات را من فراهم کردم «لَوْ مَوَّأ أَنْفُسِكُمْ» (۲)، خب پس فرشته ها که خاضع و ساجدند، جن و ذریه ی جن که از خلقت آسمان و زمین بی خبر است «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» اینها وقتی از جریان خودشان بی خبر باشند جریان دیگران به طریق اولی^۱ برخیها فکر می کردند که این «وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» از این قبیل است که وقتی «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (۳) یعنی «یسلم بعضکم علی بعض» نیازی به این تکلف نیست فرمود کسی که از وضع خودش بی خبر است چگونه از وضع دیگری باخبر باشد کسی که مشکل خودش را نمی تواند حل بکند چگونه مشکل دیگری را حل بکند و برای اینکه ثابت کنند که اینها عاجز محض اند فرمود «ما شهدوا خلق السماوات و الأرض» به تعبیر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) نفرمود «ما شهدوا خلق السماوات و الأرض و لا خلق انفسهم» نفرمود اینها عالم نیستند شاهد نیستند فرمود ما اینها را اِشهاد نکردیم زیرا اگر اینها باید عالم باشند باید تعلیم ما باشد اگر اینها بخوانند شاهد باشند باید با اِشهاد ما باشد ما که اِشهاد نکردیم پس اینکه نفی شهود را به نفی اِشهاد بسنده کرد برای اثبات آن است که اگر آنها بخوانند عالم باشند به تعلیم الهی باید باشد، کسی معبود است که هم بداند این عابد چگونه خلق شده است، هم بتواند مشکلات او را حل بکند خدای سبحان این دو صفت ممتاز را برای خود ذکر می کند فرمود خدا می داند بشر چگونه اند چون او را آفرید «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۴) یعنی «الله خالق کل شیء» این صغرا، «و کلّ خالق عالم بمخلوقه» این کبرا، «فالله عالم بالخلق و بالمخلوق» این نتیجه، عصاره ی این نتیجه را در آن جمله ی نورانی ذکر فرمود: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» خب مدبر هم باید باشد مدبر هم معنایش این است که هر موجودی را بداند که استعداد چه کمالی را دارد راه مستقیم او را هم در اختیارش قرار بدهد رهبری او را هم به عهده بگیرد این سه، چهار کار را خدا فرمود ما کردیم برای اینکه «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (۵) آن استعدادها و لیاقتهای هر کسی را به او دادیم یک، یک صراط مستقیمی هم بین نقطه ی آغازین حرکت و پایان حرکت ما رسم کردیم که صراط مستقیم است که در عالم هست رهبری این راه را هم خود خدا به عهده گرفته فرمود: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۶) این صفت فعل خداست ذات اقدس الهی تمام کارهایش بر صراط مستقیم است خب خدا بر صراط مستقیم کار می کند صراط مستقیم هم خودش احداث کرده است اما آیا رهبری هر موجودی را به عهده دارد که به مقصد برساند؟ فرمود آری، آن را هم خدا به عهده دارد «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (۷) پس آنجا یک راه راست است یک، سالک و رونده است دو، پیشانو و پیشانی این رونده به دست خداست سه، خدا هم این راهی را و این سالک را در همین مسیر مستقیم رهبری می کند این چهار، اگر «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» است، اگر «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» است او می تواند رب باشد، می تواند مربی و مدبر باشد برای اینکه هم باخبر است که هر موجودی برای چه خلق شد چون خودش اعطا کرد «اعطی کل ذی خلق خلقه» و هم راه مستقیم را آفرید که استعداد را به فعلیت برساند، هم رهبری این راه را خودش به عهده دارد به نحو ایصال به مطلوب نه به نحو هدایت طریق منتها حالا- مشکل ما این است که ما این زمام را به دست او نمی دهیم اینکه نمی گوئیم

«تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» (۸)، نمی گوئیم «أَفُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» (۹) یعنی زمام کار به دست خود ماست خب اگر «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۱۰) این زمام را، این پیشانی و پیشانو را سجده کنیم به او بدهیم دیگر، اگر به او دادیم می شود راحت خب ما اگر خواسته باشیم این زمام را این ناسیه را به او بسپاریم آدرسش کجاست؟ آدرسش سجده است دیگر، اگر آدرسش سجده است کسی که اهل نماز است و بهترین حال در حالات نماز همان سجده است این سجده های طولانی وقتی این سجده صورت را پیشانی را به خاک در پیشگاه او ما ساییدیم یعنی ما این زمام را به تو دادیم دیگر آن وقت چه کسی این کار را کرد که به مقصد نرسید؟ فرمود شما پیشانی تان را به من بدهید من که می گیرم من که نمی خواهم شما را راهنمایی بکنم آدرس بدهم که من تمام کارهای شما را به عهده می گیرم «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۱۱) آن برای انسان است و افراد عادی است و هدایت طریق است و «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۲) بله، اما حالا کسی که برابر «هُدًى لِلنَّاسِ» عمل کرد و سر به خاک گذاشت و در پیشگاه خدای سبحان سجده کرد یعنی ناسیه اش را به او داد دیگر اگر ناسیه اش را به او داد «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۳) خب. فرمود آنها که شاهد خلق سماوات و ارض نیستند شاهد خلق خودشان نیستند فضلاً از دیگری پس اگر هم باشند ما باید اشهاد بکنیم ما که اینها را اشهاد نکردیم آنها را هم که اشهاد کردیم آنها را خدمتگزار شما قرار دادیم به فرشته ها گفتیم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱۴) به آنها گفتیم فلان جا خاک بیاورید فلان جا مشکلات خاک را حل کنید اینها را شاهد خلق کردیم اما اینها را خدمتگزار شما قرار دادیم پس چه کسی را می خواهید عبادت کنید؟ نه فرشته، نه غیر فرشته آنکه حق روست ساجد است آنکه باطل روست جهل علمی دارد و جهالت عملی و خدای سبحان هم عالم است هم مدیر و مدبر خوب «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْمِلِينَ عَضُدًا» عَضُد یعنی کمک آنکه در سوره ی مبارکه ی «قصص» به موسای کلیم فرمود: «سَيَنْشُدُ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» (۱۵) از همین قبیل است فرمود ما تو را به وسیله ی برادرت یاری می کنیم آیه ی ۳۵ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «قَالَ سَيَنْشُدُ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا» عَضُد یعنی همان کمک و ریشه ی اصلی اش هم از همان عضو خاص است که قبلاً گذشت بنابراین شیطان به هیچ وجه صلاحیت ندارد این سلب شهود از آنها در بخشی سالبه به انتفای موضوع است در بخشی هم سالبه به انتفای محمول قضیه که آنها نسبت به خودشان نبودند تا شاهد باشند. درباره ی ضمائر ارجاعات فراوانی شده.

ص: ۶۲۲

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۲۶.

۲- (۲) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۳- (۳) . سوره ی نور، آیه ی ۶۱.

۴- (۴) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۴.

۵- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۵۰.

۶- (۶) . سوره ی هود، آیه ی ۵۶.

۷- (۷) . سوره ی هود، آیه ی ۵۶.

۸- (۸) . سوره ی هود، آیه ی ۵۶.

۹- (۹) . سوره ی غافر، آیه ی ۴۴.

- ۱۰- (۱۰). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.
 ۱۱- (۱۱). سوره ی طلاق، آیات ۲ و ۳.
 ۱۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
 ۱۳- (۱۳). سوره ی هود، آیه ی ۵۶.
 ۱۴- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.
 ۱۵- (۱۵). سوره ی قصص، آیه ی ۳۵.

پرسش: در شأن آدم شیطان گفت که «خَلَقْتُهُ مِنْ طِينٍ»^(۱).

پاسخ: نه، بعد از سجده است امر به سجده است حالا که ذات اقدس الهی آدم را آفرید «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^(۲) از آن به بعد «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» از این به بعد این تعرّض کرده اما حالا روحش را از کجا آوردیم، بدنش را از کجا آوردیم، پیوند روح و بدن را از کجا آوردیم اینها را ذات اقدس الهی با برخی از فرشته ها در میان گذاشته امر کرده که این کار را انجام بدهید ولی شیطان در این صحنه هیچ حضور نداشت، خب.

پرسش: گذر زمان در آفرینش آدم تأثیری داشته؟

پاسخ: بالأخره گذر زمان نقشی ندارد ولی شیطان هیچ علمی نداشت نمی دانست که خدای سبحان چه می کند که، از خلقت بدن، از خلقت جان، از پیوند جان و بدن هیچ خبری نداشت شاهد باشد که چه کار کرده اینها آن بیان مبسوطی که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) دارد چند قول از اقوال مفسّران را نقل می کند و ابطال می کند لابد ملاحظه فرمودید که این ضمیر به چه کسی برمی گردد این ضمائر «مَا أَشْهَدْتُهُمْ»، «وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ» و اشهاد آیا به معنی مشورت است یا نه؟ خب اشهاد که به معنی مشورت نیست به چه دلیل ما این ظاهر را بر خلافش حمل بکنیم «مَا أَشْهَدْتُهُمْ» یعنی مشورت نکردم با آنها، آنها را در شور دخیل نکردم حالا بر فرض آنها عضو شورا بودند مشورت شونده بودند دیگر صلاحیت اینها برای ولایت ثابت نمی شود بنابراین در ولایت دو چیز معتبر است یکی عالم بودن به ساختار این شیء، دوم مدیر و مدبّر بودن فرمود شیطان و ابلیس و ذریّه ی او فاقد هر دو جهت اند نه عالم اند نه خیرخواه، فرشته ها که عالم اند و خیرخواه خلقت آنها برای خدمت گزاری به انسان است و نه معبود بودن.

ص: ۶۲۳

۱- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲.

۲- (۱۷). سوره ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

پرسش: حاج آقا بیخشد این روایتی هست که اشهاد حضرت خاتم به حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها).

پاسخ: خب آنها نسبت به مادونشان اند دیگر و گرنه در اصل خلقت خود آنها، آنها هم این چنین نیستند اینها نسبت به مراحل بعدی مادون اند اینها هم مثل فرشته ها هستند که سرپرستی موجودات دیگر را به اذن خدا به عهده دارند آنها بی که عالم اند به تعلیم الهی در صدد هدایت مردم اند چیزی از مردم طلب نمی کنند.

اما بخشی که مربوط به سؤالهای قبلی است. زمین را در روز قیامت ذات اقدس الهی توسعه می دهد که تا اولین و آخرین در آن زمین جا بگیرند اما توسعه ی زمین اگر با تبدیل زمین همراه باشد و تبدیل هم تفسیر شده باشد به اینکه زمین تبدیل می شود به زمینی که روی آن گناه نشده یک، تبدیل می شود به گره ی خُبزِ نَقِی (۱) یعنی نانِ خوب دو، این گونه از روایات اگر در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» است که «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۲) آن گاه مسئله ی شهادت و شکایت باید توجیه بشود که یعنی چه؟ اگر زمین قبض و بسط دارد قبض و بسط منافات با شهادت و شکایت ندارد اما اگر زمین تبدیل می شود به زمینی که «لَمْ يُعَصَّ عَلَيْهَا» طبق بعضی از روایات یا تبدیل می شود به گره ی خُبزِ نَقِی در بعضی از روایات آن احتیاج به توجیه دارد.

مطلب دیگر اینکه این معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) اینها هم وجه الله را درک می کنند چون خود ذات اقدس الهی به هیچ وجه قابل ادراک نیست یعنی آنها که این راه را طی کردند سیدنا الاستاد که در ذیل آیه ی «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» آنجا در المیزان بالصراحه تصریح فرمودند: «وَأَمَّا الذَّاتُ الالْمَتَعَالِيَةُ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهَا» (۳) احدی به آن مقام راه ندارد بزرگان اهل معرفت هم در ذیل همین آیه ی «مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» عبارتشان این است که «أَمَّا الْعِلْمُ بِذَاتِ الْحَقِّ مُحَالٌّ حَصُولَهُ لغير الله» (۴) این حرف این بزرگان است، خب.

ص: ۶۲۴

۱- (۱۸). الکافی، ج ۶، ص ۲۸۶.

۲- (۱۹). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۳- (۲۰). تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۴- (۲۱). فتوحات مکّیه، ج ۳، ص ۵۵۷.

پرسش: اهل بیت عصمت و طهارت خودشان مصداق کامل وجه الله هستند.

پاسخ: بله، به مصداق کامل وجه الله هستند اما وجه الله کجا و الله کجا این وجه الله که «این وجه الله الذی یتوجه إلیه الأولیاء» (۱) ظهور خداست مثل اینکه ما الآن هیچ تردیدی نداریم که آفتاب را می بینیم اما آن کارشناسان به ما می گویند اینکه شما می بینید نور آفتاب است مگر آفتاب قابل دیدن است تازه آن وقتی که کسوف شده و نورش به ما نمی رسد اگر کسی بخواهد با چشم غیر مسلح ببیند کور می شود اما تا یک کارشناس به ما نگوید ما هیچ باور نمی کنیم که ما آفتاب را نمی بینیم خب همه مان آن آفتاب را می بینیم دیگر ما نور السماوات والأرض را می بینیم نه آن هویت مطلقه آنکه گفته «عنقا شکار کس نشود دام باز چین» همین است «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (۲) همین است آنجا احدی دسترسی ندارد برای اینکه او بسیط محض است بسیط محض که جزء ندارد که ما بگوییم ما به اندازه ی خودمان او را می شناسیم که، یک حقیقت نامتناهی است و بسیط محض است منتها نور السماوات و الأرض است فیض آسمان و زمین وابسته است خود اینها فیض اند هر فیضی خودش را به اندازه ای که هست می شناسد آنها کامل اند فیض کامل اند معرفت کامل و فیض دارند دیگران ناقص اند معرفت ناقصه و فیض دارند ولی بالأخره به ذات دسترسی نیست بالقول المطلق و آن بیان نورانی حضرت امیر که دارد سخن از عبادت هست ربّ است آنجا هم در جواب سؤال ذعلب سخن از ربّ است ربوبیت از اسمای حسناى ذات اقدس الهی است نه مسما، خب.

ص: ۶۲۵

۱- (۲۲). بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷.

۲- (۲۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۰.

اما اینکه هر کسی محتاج به مُضَلّ بیرونی است این برهانی بر او اقامه نشده بعضی از موجودات اند که اگر بخواهند گمراه بشوند شاید محتاج به مضلّ بیرونی باشند اما این چنین نیست که دلیل داشته باشیم که الا ولابد هر موجودی که گمراه می شود محتاج به عامل بیرونی است بلکه ذات اقدس الهی برخی از موجودات را طوری آفریده که هم گرایشهای شهوت و غضب در آن هست، هم گرایشهای عقلی او را وادار کرده به جهاد اکبر در صحنه ی نفس که بتواند به جای تعطیل این قوا آنها را تعدیل کند شهوت را به جا، غضب را به جا هر دو را به امامت عقلی که خدا به او داده است اداره کند اگر اینها یک نماز جماعتی در صحنه ی نفس خواندند مأموم عقل بودند عقل شهوت و غضب را رهبری و هدایت کرد اینها می شوند موجود عادل، اما اگر عقل را به اسارت گرفتند زمام را به شهوت یا غضب دادند می شوند ضالّ و جاهل علمی یا جهالت دار عملی اگر هر موجودی بتواند با این اوصاف خلق بشود نیازی به مُضَلّ بیرونی نیست لذا کسی ابلیس را گمراه نکرده همان خوی خودخواهی که در او بود به جای اینکه این خودخواهی را به کمال نزدیک کند به اعتماد به نفس و به جمال و جلال الهی وابسته کند به خودش متکی کرده و گمراه شده کسی او را گمراه نکرده جن هم شاید این چنین باشند که اگر گمراه می شوند به وسیله ی عامل بیرونی نیست بنابراین اضلال الا ولابد به عامل بیرونی وابسته باشد اثبات می خواهد درباره ی انسان البته این طور است یعنی عملاً- این طور است حالا- اگر نبود، ابلیس نبود، انسان اصلاً گمراه نمی شد آن هم محتاج به برهان است بالأخره این قوایی که در انسان هست می تواند تعدیل نشود و سرکشی کند.

پاسخ: درونیا ابزار کارند آن عامل اصلی برای یک عده بیرونی است این نفس اماره را، نفس مسؤله را از تبعیت عقل خارج می کنند خودشان «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۱) می شوند آن وقت این نفس اماره، این نفس مسؤله در اثر دسیسه و وسوسه ی عاملان بیرونی از رهبری عقل تمرد می کند و زمینه ی گمراهی را فراهم می کند، خب.

مطلب بعدی آن است که ما درباره ی افراد نمی توانیم حکم بکنیم که این پایان کارش چیست «إنما الأعمال بخواتيمها» (۲) ما درباره ی خودمان و درباره ی دیگران باید به حُسن عاقبت دعا بکنیم گاهی ممکن است کسی اولش خوب باشد آخرش بد، گاهی اولش بد باشد آخرش خوب درباره ی اشخاص نمی شود «إنما الأعمال بخواتيمها» باید از خدا بخواهیم که همه ی ما را ان شاءالله در مسیر مستقیم هدایت کند. درباره ی علوم که این علوم تا کجا پیش می روند؟ مستحضرید علم وقتی که به عمل نرسد کم کم از یاد آدم می رود علوم عملی نظیر صنایع یدی و یا غیر یدی اینها اگر به عمل در نیاید کم کم یاد آن شخص می رود علوم تعلیمی مثل ادبیات، مثل فقه، مثل اصول، مثل فلسفه، مثل کلام که تعلیم و تربیت در آن هست کسی سالیان متمادی اینها را درس نگوید از یادش می رود بعد از مرگ چون سخن از طهارت و بیع یا بیع و اجاره و صلح و مضارعه و مضاربه نیست یا اصالت وجود و اصالت ماهیت این مسائل مطرح نیست هر کس هر چه خوانده است بعد از مرگ بعد از مدتی از یادش می رود یا زود یا دیر، اما اگر کسی یک سلسله علمی را فراهم کرد که بهشت یعنی چه؟ آن چهار نهر یعنی چه؟ شفاعت یعنی چه؟ ولایت یعنی چه؟ تَوَسُّلٌ یعنی چه؟ بهشت به اراده ی بهشتیان سرسبز و خرم می شود به تعبیر مرحوم امین الاسلام در مجمع اگر کسی بخواهد چشمه بجوشاند با خط کشی دستی چشمه جوشیده می شود که دارد «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (۳) و بهشتیها تابع چشمه نیستند چشمه ها تابع اراده ی بهشتیها هستند جریان بهشت مثل دنیا نیست که هر جا چشمه باشد انسان کنار چشمه چادر بزند بلکه چشمه ها تابع خواسته های انسان اند اگر این مسائل را در دنیا فراهم کرده خب روز به روز، لحظه به لحظه این علمش آنجا شکوفاتر می شود این علمی نیست که از یادش برود اگر در جریان جهنم و درکات جهنم باخبر شد، اگر از بهشت و درجات بهشت باخبر شد، اگر این جوشن کبیر را خوب خواند و عمری را صرف اسمای حسناى الهی کرد او ضار است یعنی چه؟ او نافع است یعنی چه؟ او قریب است یعنی چه؟ او «الدانی فی علوه و العالی فی دنوه» (۴) یعنی چه؟ این علوم در آنجا شکوفاتر، شفاف تر، روشن تر می شود اما حالا «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (۵) این دیگر یادش می رود آنجا سخن از وضو و نماز نیست سخن از طهارت مائیه و تراپیه نیست یا وفای به عقد بکنید یا خیال غبن دارید یا خیار عیب دارید آنجا سخن از «لا بیع فیه و لا خله» دیگر سخن از خرید و فروش نیست تا بگوییم بیع عقد لازم است یا عقد جایز است و مانند آن. این سلسله از علوم اگر کسی اینها را برای رضای خدا یاد گرفت و برای رضای خدا باور کرد و تعلیم کرد و نوشت و یاد داد ثمره ی این علوم در قیامت می شود بهشت این ثمره اش هست اما خود این علوم رخت برمی بندد اما آن سلسله از علوم که اسمای حسناى الهی را بشناسد، اولیا را بشناسد، نبوت را بشناسد، رسالت را بشناسد، خلافت را بشناسد، ولایت را بشناسد اینها شکوفاتر می شود علمی باید تهیه کرد که آنجا هر لحظه شکوفاتر بشود نه علمی که وقتی انسان رفت کل سرمایه را از دست بدهد فقط ثمرش بماند این تفاوت انحای علوم است.

- ۱- (۲۴) . سوره ی نماس، آیه ی ۵.
- ۲- (۲۵) . بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۰.
- ۳- (۲۶) . سوره ی انسان، آیه ی ۶.
- ۴- (۲۷) . صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.
- ۵- (۲۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۶.

اما درباره ی استنساخ مقداری قبلاً در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» یا «نساء» گذشت اصل بحثش مربوط به سوره ی مبارکه ی «جاثیه» است که ان شاءالله خواهد آمد. درباره ی فقیر بودن اشیاء بعضیها فقرشان در همین است که حکایت می کنند اینکه گفته می شود موجودات عالم صور مرآتیه حق اند یا سایه ی آن شمس حقیقت اند این سایه فقرش در این است که شاخص را نشان می دهد این صورت مرآتیه فقرش در این است که صاحب صورت را نشان می دهد هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه آیت حق است ذاتاً و صفتاً و فعلاً. و فقرش یعنی در ربط اوست نه اینکه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اگر موجودی فقیر بود که معدوم نیست اگر ما گفتیم «الألف فقیر» این موجه ی معدوله المحمول است اگر گفتیم «زیدٌ أعمی» این موجه ی معدوله المحمول است یک وقت است که حرف سلب در بین موضوع و محمول قرار می گیرد می گوئیم «زیدٌ لیس بصیر» این می شود قضیه ی سالبه یک وقت است که نه، حرف سلب را در درون محمول جاسازی می کنیم البته در کنارش نه در درون می گوئیم «زیدٌ لا- بصیر» این می شود موجه ی معدوله المحمول از این دقیق تر این است که حرف سلب را می بریم در جوف محمول می گوئیم «زیدٌ أعمی» این اعمای را که انسان باز کند می بیند یک حرف سلب در آن هست «زیدٌ أعمی» موجه ی محصّیله نیست موجه ی معدوله است، «زیدٌ جاهلٌ» از این قبیل است، «زیدٌ فقیر» از این قبیل است، «زیدٌ أُمّی» از این قبیل است همه ی محمولاتی که بار منفی دارند یک حرف نفی ای در درون اینها جاسازی شده یک حکیم که اینها را موجه ی محصّله نمی داند می گوید این محمول را که شما باز کنید از درونش یک حرف نفی در می آید پس معلوم می شود این قضیه موجه ی محصّیله نیست موجه ی محصّیله این است که بگوئیم «زیدٌ عالمٌ» اما اگر گفتیم «زیدٌ أُمّی»، «زیدٌ جاهلٌ»، زید کذا و کذا همه ی اینها قضیه ی موجه ی معدوله المحمول است «الانسان فقیر» موجه ی معدوله المحمول است و فقرشان هم در این است که فقط مثل سایه اند، مثل صورت مرآتیه اند خدا را نشان می دهند. درباره ی فرشته ها دلیلی بر اینکه همه ی فرشته ها نظیر حاملان عرش یا حاملان وحی که وارد قلب مطهر پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) می شوند ما نداریم به تعبیر مرحوم صدر المتألهین ملائکهالأرض حسابشان غیر از ملائکهالسماست خب آن فرشته هایی که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۱) وارد قلب می شوند بله آنها مجردند اما فرشته هایی که به تعبیر وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) هر قطره بارانی را فرشته ای نازل می کند ما دلیلی بر تجرد این گونه از فرشته ها نداریم فرشته ها انواعی دارند، اصنافی دارند، اقسامی دارند دارای مجردات عقلی اند، دارای مجردات مثالی اند احياناً بعضی هم ممکن است نظیر انسانها و مانند آن باشند راهی برای اثبات تجرد عقلی جمیع فرشته ها باجمعهم نیست اما درباره ی جن حجت خدا بر اینها تمام است حالا حجت خدا بر جنها چگونه تمام است آیا نظیر آنچه را که در صحنه ی اخذ میثاق خدای سبحان برای انسانها مقرر کرده است برای جن هم مقرر کرده است از آیات ظاهراً چیزی به یادمان نیست ولی حجت خدا بر جن تمام است طوری که در صحنه ی قیامت خدای سبحان به جنها می فرماید آیه ی ۱۳۰ سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا» حالا در روایات راهی برای اتمام حجت بر جن غیر از راه فرستادن انبیا و مرسلین هست یا نه؟ یمكن، ولی آنچه که از آیه ی ۱۳۰ سوره ی مبارکه ی «انعام» برمی آید این است که حجت خدا نسبت به اینها تمام است اگر در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» آمده «مِمَّا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبَدُونَ» (۲) اتمام حجتش را در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۳۰ مشخص کرده چه اینکه بعضی از اینها تابع تورات وجود مبارک موسای کلیم بودند اینها در زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضور آن حضرت شرفیاب شدند بعد به یکدیگر خبر دادند برابر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه سی آمده این است که «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَشْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصَبْ تَوْأَمَنَا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ» این آیه ی ۲۹، آیه ی سی

این است که «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَيِّمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ» اینها معلوم می‌شود انبیای قبلی را می‌شناختند تابع انبیای قبلی بودند وقتی وجود مبارک حضرت ظهور کرد و به رسالت مبعوث شدند به حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، به او ایمان آوردند یا از جریان او باخبر بودند آنچه که در سوره ی مبارکه ی «احقاف» و همچنین در سوره ی مبارکه ی «جن» از آیه سیزده به بعد آمده همین است.

ص: ۶۲۸

۱- (۲۹). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- (۳۰). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶

آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره کهف ۸۸/۰۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِي الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱) وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا [قرآن] (۵۲) وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)»

مسئله توحید در مکه از عنصری و محوری ترین مسائل آن روز بود و شئون متعددی هم این مطلب را همراهی می کرد عده ای به فرشته ها سر سپرده بودند عده ای هم به جن، عده ای هم به قدیسین بشر و این چوبهایی هم که درست کردند یا سنگهایی که تراشیدند اینها یک تندیس، یک نماد، یک مجسمه، تمثالی برای آن بتها بود بعد کم کم همینها برای آنها قداست پیدا کرد. قرآن کریم فرمود ابلیس و ذریه ی او هیچ سهمی از ربوبیت و ولایت ندارند [قرآن] «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» (۱) ولی کسی است که بالذات یا بالتبع شاهد خلقت سماوات و ارض باشد و شاهد خلقت انسان باشد تا بتواند این مثلث را تحت ولایت خود اداره کند یعنی جهان را، انسان را، رابطه ی انسان و جهان را و ابلیس و ذریه ی ابلیس از هیچ کدام از این مسائل آگاه نبودند لا بالذات و لا بالتبع، بالذات آگاه نبودند چون خالق نیستند بالتبع آگاه نشدند، بالعرض آگاه نشدند زیرا خالق عالم اینها را آگاه نکرده است [قرآن] «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» گذشته از اینکه اینها شرط ولایت را ندارند گرفتار مانع ولایت و رهبری اند شرط ولایت علم است، مانع ولایت اضلال است کسی که راهزن است راهبر و رهبر نیست فرمود اینها مُضِلُّ اند و خداوند مُضِلُّ را کمک قرار نمی دهد به جای اینکه ضمیر ذکر بکند بفرماید «و ما کنت متخذهم عضدا» اسم ظاهر ذکر کرده تا هم به اهمیت مطلب عنایت بشود هم به علت مطلب و گرنه ممکن بود بفرماید «و ما کنت متخذهم عضدا» کسی که از نظر علمی لا بالذات و لا بالعرض شاهد خلقت سماوات و ارض و انسان نیست یک، نه خالق است نه از علم الهی بهره ای برده است و کسی که نه تنها شرط ولایت و امامت و رهبری را ندارد گرفتار مانع رهبری است رهزن را خدا رهبر نمی کند این مُضِلُّ است جلوی راه مردم را می بندد خودش هم گفت که «لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (۲) این سر راه می نشیند که رهزنی بکند و نگذارد سالکان الهی این راه را طی کنند، خب پس این مُضِلُّ است پس نه تنها شرط رهبری را ندارد گرفتار مانع رهبری است بر همین اساس اسم ظاهر به جای ضمیر نشسته یک، و این اسم ظاهر هم با عنوان اضلال یاد شده است دو، «وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِي الْمُضِلِّينَ عَضُدًا».

ص: ۶۲۹

۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

۲- (۲). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶.

پاسخ: بله، این «أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» را فرمود ما فرستادیم این مثل کلب معلّم است در همان آیات قبلاً «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲) ما مثل سگ شکاری اینها را می فرستیم شیطان درست است که راهزن است اما یک راهزنی مجاز داریم که آن برکت و رحمت و خلق و عنایت است، یک راهزنی شرّ داریم که آن عقوبت است بیان ذلک این است که شیطان راهزنی اش در حدّ وسوسه، دغدغه، شوراندن همین حد است و این از بهترین برکات عالم است هر کس به هر جایی رسیده است به برکت جهاد اکبر رسیده است چرا می گویند انسان از فرشته ها بالاترند؟ برای اینکه آنها وسوسه ندارند، آنها دغدغه ندارند، آنها جهاد اکبر ندارند انسان جهاد اوسط و اکبر دارد در کنار جهاد اصغر این وسوسه است، دعوت نامه است، تحریک شهوت و غضب است از آن سو هم دعوت نامه خداست به نام قرآن، دعوت نامه عترت طاهرین است به نام روایات، دعوت نامه سرشت و سرنوشت ماست به نام فطرت و عقل این جنگ درگیر است هر کس به مقامی رسیده است به برکت این جهاد بود خب اگر شیطان نباشد، وسوسه نباشد، دغدغه نباشد جهادی در کار نیست انسان یا در حدّ حیوان است یا در حدّ فرشته دیگر رشدی نمی کند پس اصل وسوسه از بهترین برکتهای عالم است که خدای سبحان این را خلق کرد اما از آن به بعد گزیدن، گاز گرفتن، مسموم کردن این در قدرت شیطان نیست مگر اینکه ذات اقدس الهی این را مثل کلب معلّم اغراء کند مگر سگ تربیت شده بدون اذن صاحبش کسی را می گزد و گاز می گیرد؟ هرگز این چنین نیست خدای سبحان فرمود ما عده ای را هدایت کردیم با فطرتشان با عقلشان از درون، بهترین بندگانمان را به در خانه ی آنها فرستادیم خب اگر کسی بخواهد به کسی احترام بکند دعوت بکند بهترین نامه را می فرستد و بهترین نماینده را می فرستد دیگر از این بالاتر فرض ندارد که، اگر کسی عزیزترین شخص خود را در خانه ی کسی بفرستد و متقن ترین نامه را برای کسی بفرستد این معلوم می شود دعوت گرامی است دیگر خدا نامه ای که از قرآن بالاتر نیست آن کتاب را به نام قرآن به در خانه ی ما فرستاده و کسی که از او بالاتر در جهان خلقت نیست به نام پیغمبر در خانه ی ما فرستاده عقل و فطرت را هم از درون به ما داده اگر قدری بیراهه رفتیم یک بار، دوبار، چندبار عفو کرده راه توبه را راه بازگشت را باز گذاشته اگر ما به همه ی اینها بی اعتنایی کردیم _ معاذ الله _ «نَبِّدُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»، «نَبِّدُوا أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» و در درون هم دسیسه ای کردیم این چراغ درون را خاموش کردیم یا کم سو کردیم «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۳) از آن به بعد این سگ تربیت شده را می گوید بگیر این را «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّضَعُوا لَنَا أَوْ لَا» (۴) از آن به بعد این کلب معلّم را می فرستد می گوید حالا- بگیر حالا- وسوسه بکن ما هم کمکش نمی کنیم او هم مرتب وسوسه می کند زشتی را زیبا نشان می دهد از این طرف هم که انبیا کمکش نمی کنند رها کردند او را عقل و فطرت هم که در درون او زیر خروارها خاک اغراض و غرایز دفن شده اند کسی به دادش نمی رسد آن وقت این گرفتار می شود اگر اینها به دنبال شیطان می روند، اینها به دنبال ابلیس می روند، اینها به سوء اختیار خود این ابالسه را اولیای خود قرار دادند و گرنه کسی به دنبال رهن حرکت نمی کند که، خب.

ص: ۶۳۰

۱- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۲- (۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۵) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

ذات اقدس الهی همه ی این مسائل را برای کفار مکه مشخص کرد کفار مکه چند گروه بودند بعضی از اینها این مطالب را از کتابهای اهل کتاب فرا گرفتند چون اینها مطالبی نیست که فقط در قرآن باشد وجود مبارک موسای کلیم آورد، عیسی مسیح (سلام الله علیهم) آوردند همه ی انبیای الهی مخصوصاً انبیای ابراهیمی در خاورمیانه این مطالب را منتشر کردند مشرکان هم از این مطالب باخبر بودند یک عده هم از مطالب قرآنی بهره بردند آگاه شدند منتها ایمان نیاوردند پس این گونه از علوم برای مردم مکه صنایع قریش مخصوصاً نخبگانشان حاصل شد یا از راه کتابهای اهل کتاب یا از راه خود قرآن منتها بی ایمان اینها اصل مطلب را فهمیدند منتها ایمان نیاوردند فرمود صحنه ی عالم از نظر ربوبیت این است پس به دنبال اینها نروید و شیطان و ابلیس سهمی در عالم ندارند الآن شما می بینید خیلی افراد خود را روشن و روشنفکر یا دگراندیش می پندارند برای برترین و مهم ترین بودجه های رسمی مملکت به دنبال جادوگرها می روند این خیال وقتی عقل نباشد و فطرت نباشد و وحی و نبوت نباشد خیال و وهم میدان دار قضیه است، خب این «كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعْوِذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ»^(۱) این حرف قرآن است که تازه است و زنده است و در مسائل ورزشی جهان این به دنبال جادوگر دارد راه می افتد آن به دنبال جادوگر دارد راه می افتد این حرف قرآن است که عده ای از مردها به دنبال جنها راه می افتند جن موجود است، شرور است این کارها را هم بلد است منتها دنبال سم رفتن هلاکت را هم به همراه دارد «كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعْوِذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ» این حرف الیوم است که شما می بینید و کسی هم نمی گوید این حرفها چیست این یک جاهلیت مدرنی است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان این فرمایش را در المیزان هم دارند فرمودند رسوبات جاهلی در خلیها هست الآن اگر خدای ناکرده دختر کسی از منزل فرار کند و کج راهه برود انسان هیچ این را تحمل نمی کند اما پسر او اگر خدای ناکرده کج روی کرده این را تحمل می کند خب همان جاهلیت است فرق ندارد بی عفتی دختر و پسر چه فرق دارد؟ اگر حدّ شرعی است برای هر دو هست اگر حرمت شرعی است برای هر دو هست، اگر جهنم است برای هر دو هست اما اینکه کسی حاضر نیست دختر او آلوده بشود ولی پسر او اگر آلوده شد باکش نیست این یک رسوب جاهلی است همان جاهلیت در شئون دیگر هم هست اگر به او خبر دادند که خدای ناکرده پسر زنا کرده خیلی عرق نمی ریزد اما به عکس، مگر فرق می کند در حرمت و حلیت، مگر فرق می کند در حدّ شرعی، مگر فرق می کند در غیرت؟ آنجا بی غیرتی است اینجا هم بی غیرتی است منتها آنجا بی باکی است اینجا با باک، بنابراین گاهی انسان اسلامی حرف می زند و جاهلی فکر می کند و متوجه نیست.

ص: ۶۳۱

پرسش: در زیارات آمده است که دامنهای پاک.

پاسخ: خب ارحام پاک و اصلا ب پاک تنها ارحام نیستند «أَشْهَدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» (۱) باید صُلب طیب و طاهر، رَحِم طیب و طاهر اگر یک طیب و طاهر بخواند عرضه بشود از دو مجرای طیب و طاهر باید بگذرد.

خب، بنابراین این یک رسوب جاهلی است الآن هم نقل می کنند مناظره می کنند مصاحبه می کنند دعوا می کنند کمیته ی انضباطی تشکیل می دهند محکمه تشکیل می دهند بر اساس «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ» (۲) و باکشان هم نیست عصر هم عصر طلایی است در جامعه های دیگر هم هست اینجا هم هست بنابراین اینکه فرمود شما اینها را به عنوان ولی نگیرید برای اینکه کاری از دست اینها ساخته نیست معصیت اینها، خلاف اینها ممکن است اینها دانه ای بیفشانند اما در دام دانه می افشانند نه در بیرون دام این طور است، پس بنابراین اینها را تبیین کرده فرمود به دنبال اینها راه نروید جزء معاصی کبیره هم هست کسبش هم که مستحضرید همه شما به لطف الهی اینها را گذرانید جزء مکاسب محرّمه است کسبش حرام است، کارش حرام است آن ساحر را آن جادوگر را تنبیه می کند بعضی از قسمتها حد دارد بعضی از قسمتها تعزیر دارد خب این هست فرمود شما چرا این کار را می کنید به دنبال چه کسی می خواهید راه بیفتید؟ کسی که از ساختار خلقت عالم خبر ندارد از ساختار خلقت انسان خبر ندارد و راهزن است نه تنها شرط رهبری را ندارد مانع رهبری در او وجود دارد چرا به دنبال او راه می روید «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» اینها راههایی است که فرمود. شیطان، ابلیس و مانند اینها خیلی از چیزها را بلد بودند به تعلیمات الهی اما آن گونه از علوم که کسی را ولی نمی کند، آن گونه از علوم که کسی را ربّ نمی کند اینکه خدای سبحان فرمود شما جاهلید یعنی نسبت به عنصر محوری ربوبیت و ولایت جعل دارید شما باید آلاء را بشناسید که نمی دانید، حقیقت انسان را بدانید که نمی دانید، انسان از کجا آمده به کجا می رود هم که باید بدانید نمی دانید حالا چهارتا مسئله یک چهار هزار مسئله را هم بدانید آن مشکل این کار را حل نمی کند، خب فرمود: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» این مطلب بعدی را هم فرمود به اینها به عنوان انداز بگو اینها یا همین مطالب را از اهل کتاب شنیدند یا بالأخره خودشان در این زمینه بیندیشند فرمود: «وَيَوْمَ يَقُولُ» یعنی آن روز را به یاد بیاور که خدای سبحان به همین مشرکان می گوید ندا می دهد «وَيَوْمَ يَقُولُ» خدای سبحان می فرماید به این مشرکان دستور می دهد «نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» امروز که روز خطر و نیاز است آن آلهه ی تو، آن بتهایی را که شریک من قرار دادید به گمان شما شریک من بودند به پندار باطل شما شرکای من بودند آنها را بخوانید چه کاری از آنها ساخته است؟ «نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» خب اینها در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و مانند آن فرمود: «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ» (۳) اینها اسمی اند که زیرش خالی است مثل عدم، عدم یعنی «عین» و «دال» و «میم» یک لفظ است مُهْمَلٌ نیست مستعمل است معنا دارد معنایش را ما می فهمیم یعنی نیستی این نیستی زیرش خالی است یعنی چیزی در عالم نیست که این نیستی از او حکایت بکند چون نیستی یعنی نبود دیگر از بود که خبر نمی دهد که این کلمه ی عدم زیرش خالی است این کلمه ی ربّ که شما بر این بتها اطلاق کردید زیرش خالی است ربّ این «راء» و «باء» مشدّد لفظی است که له مفهوم مفهومش را ما می فهمیم ولی شما وقتی بتکده می روید می بینید این لفظ این مفهوم زیرش خالی است مصداق ندارد «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ» اسمی بی مسماست این کلمه معنا دارد ولی درباره ی غیر خدا مصداق ندارد حالا می گوید نه، بگردید این مصداقش را در قیامت پیدا کنید «نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ»

که فکر می کردید اینها شریک من هستند بگردید این بتها را بخوانید که به داد شما برسد شفاعتتان را بکند عذاب از شما دفع بکند ثواب را به شما بدهد و مانند آن، اینها برابر همان ملکات دنیایی شان این بتها را خواندند «فَدَعَوْهُمْ» در دنیا هم می گفتند «لنا عَزَىٰ و لا عَزَىٰ لکم» که در جنگها شعار می دادند و مسلمانها می گفتند «الله مولانا و لا مولیٰ لکم» (۴) در برابر شعار آنها، آنها که در برابر جبهه های نبرد باطل علیه حق می گفتند «لنا عَزَىٰ و لا عَزَىٰ لکم» مسلمانها در جبهه های نبرد حق علی الباطل می گفتند «الله مولانا و لا مولیٰ لکم» حالا می فرماید شما که می گوید «لنا عَزَىٰ و لا عَزَىٰ لکم» بت هُبَل، بُت لانت، بت عَزَا کار شما را انجام می دهد خب بخوانید «فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» کاری از آنها ساخته نبود آنها هم اجابت نکردند. در این حال «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» بین اله دروغین و عابدان باطل رو یک درّه ی هلاکتی فاصله شد یعنی اولاً رابطه قطع شد موبق یعنی مهلاک بین اینها مهلکه ای اتفاق افتاده است یعنی محلّ هلاکت حالا یا واقعاً نار از این طرف بود آنها آن طرف اگر آنها جزء قدّیسین بشر و جزء ملائکه باشند اگر جزء ابالسه باشند که «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصِيبٌ جَهَنَّمَ» (۵) عابد و معبود کلاهما فی النار آن فرعونی که مردم را به خود دعوت می کرد می گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ» (۶) یا «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (۷) با عقبه ی فرعون اینها کلاهما فی النار، ابلیسی که مردم را به خود دعوت می کرد «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۸) اگر آن معبودها جزء ملائکه بودند قدّیسین بشر بودند بین اینها یک درّه ی هلاکت زایی است که اینها وارد مهلکه می شوند و آنها نجات پیدا می کنند نظیر آنچه که در سوره ی مبارکه ی «حدید» آمده است که آیه ی سیزده سوره ی «حدید» درباره ی مؤمنان و منافقان چنین فرمود: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ» که «لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» یک طرفش رحمت است یک طرفش عذاب اگر آن معبودها جزء ملائکه بودند جزء قدّیسین بشر بودند آنها فی الجنّه اند اینها فی النار آنها می گویند ما اینها را دعوت نکردیم «كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» (۹) اینها به اغوای ابلیس به دنبال عیسای مسیح راه افتادند ثالث ثلاثه گفتند اینها به اغوای ابلیس به دنبال عَزِرِ راه افتادند «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِرٌ ابْنُ اللَّهِ» (۱۰) و گرنه نه عَزِرِ اینها را به نبوت دعوت کرد نه وجود مبارک عیسای مسیح اینها را به هلول و اتحاد و تثلیث فرا خواند اینها «كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» پس اگر ابلیس و امثال ابلیس معبود اینها بودند که «كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» کلاهما فی النار که «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ وَمِمَّن تَبِعَكَ» (۱۱) اگر معبودان آنها قدّیسین بشر و فرشته ها بودند نظیر «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» (۱۲) می شود که آنها در روح و ریحان اند و اینها در نار بالآخره «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» آنچه که به تعبیر سیدنا الاستاد مناسب این گونه از آیات است این است که رابطه کلاً قطع می شود اینکه فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» یعنی هیچ ارتباطی دیگر بین شیطان و بین عبادت کننده های آنها نیستند در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۹۴ به این صورت گذشت.

ص: ۶۳۲

۱- (۸) . بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۸۷.

۲- (۹) . سوره ی جن، آیه ی ۶.

۳- (۱۰) . سوره ی نجم، آیه ی ۲۳.

۴- (۱۱) . بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۳.

۵- (۱۲) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

- ۶- (۱۳). سوره ی نازعات, آیه ی ۲۴.
- ۷- (۱۴). سوره ی قصص, آیه ی ۳۸.
- ۸- (۱۵). سوره ی هود, آیه ی ۱۱۹.
- ۹- (۱۶). سوره ی سبأ, آیه ی ۴۱.
- ۱۰- (۱۷). سوره ی توبه, آیه ی ۳۰.
- ۱۱- (۱۸). سوره ی ص, آیه ی ۸۵.
- ۱۲- (۱۹). سوره ی حدید, آیه ی ۱۳.

پرسش: حاج آقا بیخشد آنهایی که عبادت شیطان می کنند و پیروی از شیطان حسب جهنم هستند.

پاسخ: بله، خب «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۱) این در بحثهای قبل محقق قمی (رضوان الله علیه) در اصول که «مَنْ» و «مَا» فرقیان چیست ذوی العقول است یا غیر ذوی العقول آنجا استشهاد کرده به این آیه که اگر عابد و معبود کلاهما فی النارند خب خیلی از معبودها ملائکه اند قدیسین بشوند آن یکی از پاسخها این بود که این «مَا» برای آن بتها و امثال بتهاست شامل ذوی العقول نمی شود جواب تحقیقی آن است که معبود حقیقی اینها جن بود اینها به دستور جن به دنبال قدیسین بشر یا ملائکه رفتند لذا اگر فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» سنگ ریزه های جهنمی با آیه ای که دارد «كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» هماهنگ است.

خب، در آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ» یعنی «ما أعطیناکم» «وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ» شما که می گفتید «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۲) شما که می گفتید «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۳) این شفعااتان کجاست؟ رابطه کلاً قطع شد «وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (۴) مشابه بخشی از این مطالب در سوره ی مبارکه ی «یونس» به این صورت آمده است آیه ی ۲۸ سوره ی «یونس» این است «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ» ما عابد و معبود را جمع می کنیم بعد بین اینها کاملاً جدایی می اندازیم تا معلوم بشود که اینها به سمت جن می رفتند نه به سمت شرکاء و در حقیقت این شرکاء ستمی هم نداشتند. خب، اینکه فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» می تواند از این قبیل باشد. در جریان «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ» در این صحنه اینها آتش را دیدند آتش از دور اینها را می بیند و نعره می زند و فریاد می کشد هیچ دلیلی نداریم که بگوییم این مجاز در کلمه است یا مجاز در اسناد است ما که از آتش آنجا خبر نداریم که، نباید آتش قیامت را مثل آتش دنیا بدانیم فرمود: «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَزَفِيرًا» (۵) این رؤیت را به آتش اسناد داد فرمود همین که جهنم اینها را از دور می بیند نعره می زند ما بگوییم مجاز است؟ مگر آتش می فهمد خب ما که خبر نداریم از آنجا که به چه دلیل این را حمل بر مجاز بکنیم؟ این ظواهر حجت است هم لغتاً و هم اسناداً نه مجاز عقلی است نه مجاز لغوی، نه در کلمه ی رؤیت می توان تصرّف کرد نه در اسناد رؤیت به نار، نار قیامت می بیند برای ما که احراز نشده این مثل نار دنیا است که نفهمد که «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَزَفِيرًا» این است چون از دور فریاد می کشد نعره می گویند اینها می گویند که ما افتادنی هستیم گاهی می گویند این مَظَنَّهُ به معنای علم است که می فهمند گاهی می گویند نه، چون از دور او فریاد می کشد اینها می گویند لابد برای ماست دیگر «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ» یعنی از دور «فَطَنُوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا» بعد کم کم می بینند هیچ راهی برای فرار نیست «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا» یعنی از آن نار «مَصْرِفًا» که عامل انصراف باشد نار منصرف بشود؟ نیست، اینها بتوانند فرار کنند منصرف بشوند؟ نیست.

ص: ۶۳۳

۱- (۲۰). سوره ی انبیاء, آیه ی ۹۵.

۲- (۲۱). سوره ی مریم, آیه ی ۳.

۳- (۲۲). سوره ی یونس, آیه ی ۱۸.

۴- (۲۳). سوره ی انعام, آیه ی ۹۴.

۵- (۲۴). سوره ی فرقان, آیه ی ۱۲.

اما آن مطالبی که مربوط به سؤالهای قبلی بود بخشی گذشت بخشی درباره ی اینکه خدای سبحان نور سماوات و ارض است این ظهور خدا، فیض خدا که وجه خداست و فعل ذات اقدس الهی است این درجاتی دارد بخشی از اینها برای لوح و قلم و عرش و کرسی و فرشتگان و کزویان و مقربان و ارواح انبیا و اولیاست که با قلب دیده می شود، بخشی با عقل فهمیده می شود، بخشی که نازل تر است در عالم مثال است با خیال درک می شود بخشی هم که نازل تر است رقیق تر است و در سطح محسوسات است با حس درک می شود ما نورِ نورِ السماوات و الأرض را چون رفیع الدرجات ذو العرش است آن عرش اش را برای عرشیان بدانیم این فرشتش را برای فرشیان بدانیم که اینها در مرحله ی حس قابل درک اند آنها در مرحله ی عقل قابل درک اند و تنها انسان کامل است که می تواند خلیفه ی خدا باشد هم حرفهای فرشته ها را تلقی بکند یک، هم قلب مطهرش ظرف نزول فرشته ها باشد که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۱) این دو، هم بتواند جن را ببیند و هم جن بتوانند با او رابطه داشته باشند که حجت خدا بر جن هم تمام بشود و احکام را بیابند این سه، خود جن در تحریک و تحرک صحیح است اما در تعقل این چنین نیست نقل نشده که از بین اینها کسی به مقام نبوت رسیده اینها مکلف اند به همان اندازه ای که درک دارند.

پرسش: ولی خدا شاهد خلق هم است؟

پاسخ: ولی خدا؟

ص: ۶۳۴

پرسش: کسی که می خواهد خلیفه بشود.

پاسخ: به اذن الهی عالم می شود به خلق خدا چون خدای سبحان اسمای خود را به او یاد داد دیگر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ» (۱) که ضمیر جمع مذکر سالم آورده معلوم می شود این اسما حقایق اند آن اسما را که یکی از آنها خالقیت است، رازقیت است، مبدأ بودن است، بدیع بودن است اینها را تعلیم انسان کامل می دهد.

در جریان جن در سوره ی مبارکه ی «نمل» فرمود آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «نمل» این است «وَحُشِرَ لِسَيِّمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» درباره ی آفرینش ذات اقدس الهی این روایات را شما اگر فرصت کردید ان شاءالله مطالعه می کنید کتاب شریف توحید مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) که مکتبهاصدوق چاپ کرده صفحه ی ۴۵۴ تا پایان این کتاب که بخش پایانی این کتاب هست تا صفحه ی ۴۶۱ این ۳۵ حدیث است غالب این احادیث درباره ی این است که آن منطقه، منطقه ی ممنوعه است بعضیها خیال می کردند که کسانی که مثلاً اهل علوم عقلی نیستند کسانی که در این رشته کار نکردند یا خیلی قدرت علمی ندارند این روایات ناظر به آنهاست که شما وارد در آن منطقه نشوید، از ائمه (علیهم السلام) سؤال کردند فرمود نه، «المُحْسِنِ وَغَيْرِ الْمُحْسِنِ» (۲) حکیم و غیر حکیم سوا هستند آن منطقه اصولاً منطقه ی ممنوعه است به چه چیزی می خواهد راه پیدا کند؟ یک حقیقت نامتناهی بسیط کجایش را می خواهد بگیرد؟ یا همه یا هیچ همه محال است پس هیچ این مثل دریا نیست که بگوییم یک گوشه اش را ما بگیریم که. این روایات از اینجا شروع می شود این ۳۵ روایت است روایت اولش این است که ابی بصیر از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) نقل می کند «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَحِيْرًا» روایت دومش هم همین است «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ» اما «وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ» روایت سوم و چهارم به همین مضمون هست بعد روایت پنجم فضیل بن یسار می گوید من از وجود مبارک امام صادق شنیدم که حضرت فرمود: «يَا بَنَ آدَمَ! لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَبَصْرَكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خِرْقٌ إِبْرَهَ لَغَطَّاهُ تَرِيدٌ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَهَذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمَلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا» (۳) اگر توانستی یک لحظه به آفتاب نگاه کنی خب چه چیزی را می خواهی بفهمی؟ این مثالها همه از آنجا گرفته شده. در روایت ششم هم به همین صورت هست هفتم و هشتم هم به همین صورت هست روایت نهم این است که سلیمان بن خالد می گوید از وجود مبارک ابی عبدالله درباره ی «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُتَتَّبِعِي» (۴) سؤال کردم فرمود آن پایان خط است آنجا رسیدید تمام شد «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ» «إِلَى رَبِّكَ» نه «فِي رَبِّكَ»، «إِلَى رَبِّكَ» دیگر پایان خط است اینجا منطقه ی ممنوعه است خودت را هدر نده بعضیها رفتند جلوتر بروند متحیر شدند، سرگردان شدند در این ۳۵ روایت چند روایت به این مضمون است اینها هوششان، عقلشان را از دست دادند دیوانه شدند اینها را کسی از جلو صدا می زد می گفت زید این کسی که اینها را صدا می زد جلو بود این برمی گشت پشت سر می گفت بله این بین جلو و دنبال دیگر فرق نگذاشت که این آقا که این را صدا می زند می گوید زید جلو ایستاده این برمی گردد پشت سر می گوید بله، این امام و خلفش را دیگر گیر کرده این روایات بعضی از اینها همین مضمون هست یک روایت دارد که مبدا کسی بگوید بعضیها که قدرت علمی دارند می توانند مراجعه کنند و بعضیها که نمی توانند نه خیر این چنین نیست «فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ إِلَّا تَهِيْرًا» (۵) مُحْسِنِ وَغَيْرِ مُحْسِنِ يكسان اند یعنی کسی که اهل ادراک باشد و مانند آن بله يكسان است روایت ۲۶ این باب مرحوم صدوق می گوید ابی (رحمهم الله) همین که در قم ما در کنار جوار او هستیم همین ابن بابویه ای که در قم مزار پربرکت اوست این پدر آن ابن بابویه ای است که در کنار عبدالعظیم

هست و صاحب من لا- یحضره الفقیه و صاحب همین کتاب توحید «أبی (رحمه الله) قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا محمد بن عیسی قال قرأت فی کتاب علی بن بلال أنّه سأل الرجل یعنی أبوالحسن (علیه السلام) أنّه رُوی عن آبائك أنّهم نهوا عن الكلام فی الدین» به وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیه) عرض کرد که از پدران شما نقل شده است که شما درباره ی دین فکر نکنید «فتأول موالیک المتکلمون بأنّه إنّما نهی مَنْ لا یحسن» آنها که اهل کلام اند و علم کلام دارند و درباره ی خدای سبحان فکر می کنند و خیال می کنند می توانند جلو بروند آنها این روایت را تأویل بردند که منظور ائمه (علیهم السلام) این است که افراد عادی حق ندارند آیا این تأویل درست است یا نه؟ «فأما من یحسن أن یتکلم فیہ فلم ینه» کسی که اهل علم و کلام است این نهی نشده «فهل ذلک كما تأولوا» آیا این تأویل متکلمان درست است یا نه؟ «فکتب (علیه السلام) المحسن و غیر المحسن لا- یتکلم فیہ فانّ إثمہ أكثر من نفعه» (۶) آنجا منطقیه ی ممنوعه است چه متکلم چه فرد عادی شما در اسمای الهی این جوشن کبیر را بگیریید هر چه می خواهید بحث بکنید شما هزار جلد کتاب درباره ی این هزار اسم بنویسید جا دارد اما جلوتر ممنوع است مسما ممنوع است آن منطقیه ی هویت مطلقه ی بسیطه که ذات الهی است ممنوع است اینها همه وجه خداست و فیض خداست و اسمای حسنا ی الهی است و تا پایان این روایت ۳۵.

ص: ۶۳۵

۱- (۲۶) . سوره ی بقره, آیه ی ۳۱.

۲- (۲۷) . التوحید, ص ۴۵۹.

۳- (۲۸) . التوحید, ص ۴۵۵.

۴- (۲۹) . سوره ی نجم, آیه ی ۴۲.

۵- (۳۰) . التوحید, ص ۴۵۷.

۶- (۳۱) . التوحید, ص ۴۵۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا [قرآن]» (۵۲) «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» (۵۳) «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (۵۴) «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» (۵۵)

چون مسئله معاد از عناصر محوری سُورِ مکی است و سهم تعیین کننده ای هم در پذیرش مسئولیت دارد لذا در این بخش از سوره ی مبارکه ی «کهف» چندبار مردم را به یاد معاد متذکر می کند در آیه ی ۴۷ فرمود: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» یعنی «أذکروا» آن روزی را که سلسله ی جبال به صورت سراب در می آید و مانند آن. در آیه ی پنجاه فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» یعنی «أذکروا» به یاد آن لحظه ای باشید که جریان امر به سجده حاصل شد فرشته ها اطاعت کردند ابلیس اطاعت نکرد و مانند آن. در آیه ی ۵۲ می فرماید: «وَيَوْمَ يَقُولُ» یعنی «أذکروا یوم یقول» به یاد روزی باشید که ذات اقدس الهی به مشرکان می فرماید شما که در برابر بتها خضوع می کردید امروز از آنها کمک طلب می کنید و همچنین در آیات بعد سخن از تذکره ی معاد است اگر قرآن کریم به عنوان «ذِکْرَىٰ لِلْبَشَرِ» (۱) معرفی شد، اگر به عنوان تذکره یاد شد، اگر به عنوان «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۲) مطرح شد این گونه از تذکره ها را و یادآوریها را که بخشی به مبدأ برمی گردد بخشی به معاد در جای جای قرآن کریم ارائه می کند. فرمود: «وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا» گاهی برای اهمیت مطلب از حالتی به حالت دیگر التفات می شود قبلاً سخن از خطاب بود «وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (۳) خدای سبحان به عنوان متکلم وحده از خود یاد کرد اما درباره ی مشرکان به عنوان فعل غایب یاد می کند زیرا آنها لایق نیستند که خدای سبحان مستقیماً با آنها گفتگو کند به آنها بفرماید «نَادُوا» نفرمود «یوم نقول نادوا» گرچه برخیها چنین احتمالی دادند بلکه به فعل غایب فرمود: «وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» که تا حدودی توضیحاتش ارائه شد. از همین گروه با اسم ظاهر یاد کرد برای دو نکته اگر می فرمود «و رأوا» یا ضمیر جمع غایب می آورد به همین مشرکان برمی گشت و ابهامی در کار نبود ولی به جای ضمیر اسم ظاهر آورد لکنکتین: یکی اینکه به علت ابتلای اینها و تعذیب اینها یاد بشود که اینها چون مجرم اند باید معذب بشوند و ثانیاً تعمیم مسئله است که ورود در نار مخصوص مشرکان نیست هر که مجرم بود بالأخره باید متنبه بشود جرم گاهی به شرک است، گاهی به غیر شرک بر اساس این دو جهت به جای ضمیر اسم ظاهر آورد آن هم «الْمُجْرِمُونَ»، «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا» که اینجا «ظَنُّوا» یا به معنای «عَلِمُوا» است یا نه، چون از دور دیدند هنوز برای آنها جرم حاصل نشده است «فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» این کلمه ی واقع دربارۀ دوزخیان همین یک جا ذکر شده است که اینها مواقع آتش اند نه واقع در جهنم. قیامت به عنوان صحنه ی واقعه است که «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» و نزدیک هم هست که «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ» (۴) آزه یعنی قریب، حالا- چطور نزدیک است اگر معاد رجوع الی المبدأ است که هست و اگر مبدأ «أقرب إلینا من جبل الوریث» است که هست، پس معاد هم «أقرب إلینا من جبل الوریث» است که هست، حالا- راههای دیگر هم دارد که البته طولانی است لذا از قیامت به عنوان آزه و قریب یاد شده است «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ»، «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» (۵) این «أَقْتَرَبَتِ» بالاتر از «قَرَبَتِ» است همان طوری

که اقتدار بالاتر از قدرت است اقتراب هم بالاتر از قرب است قیامت خیلی نزدیک است آرزفه است و مُقْتَرِب، خب.

ص: ۶۳۶

۱- (۱). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۲- (۲). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

۳- (۳). سوره ی کهف، آیه ی ۵۱.

۴- (۴). سوره ی نجم، آیه ی ۵۷.

۵- (۵). سوره ی قمر، آیه ی ۱.

پرسش: مواقعہ باب مفاعله است کہ

پاسخ: بلہ، چون باب مفاعله است الآن باید بحث بشود کہ نکتہ چیست.

﴿فَطَنُوا أَنَّهُمْ مُّوَاقِعُهَا﴾ آدم وارد آتش می شود دیگر آتش بر او وارد نمی شود به حسب ظاهر. در مواقعہ کہ همین یک بار در قرآن کریم راجع بہ دوزخیان ذکر شد و آن همین آیه ی ۵۳ سوره ی مبارکہ ی «کہف» است چند وجہ گفته شد یکی اینکہ گاهی باب مفاعله برای مبالغہ می آید پس طرفینی نیست برای مبالغہ است اینجا از همان قبیل است کہ وقوع اینها قطعی است، حتمی است و گدازندگی اینها را تعقیب می کند و مانند آن. وجہ دیگر این است کہ نہ خیر مواقعہ همان معنای مفاعله و طرفینی است سرّش این است کہ ما خیال می کنیم جریان قیامت ہم مثل جریان دنیا است البتہ آنجاها کہ قرینہ داشته باشیم قرینہ ی عقلی یا قرینہ ی لفظی داشته باشیم خب این کلمہ را بر خلاف ظاهر حمل می کنیم نظیر اینکہ من مسافرت کردم، من لُصّ را تعقیب کردم «سافرت و عاقبہ اللُصّ» این معلوم است کہ تعقیب دزد طرفینی نیست معاقبہ طرفینی نیست مسافرت طرفینی نیست فعلی است کہ یا برای مبالغہ یا طبق جہات دیگر بہ باب مفاعله بردہ شد اما دربارہ ی مواقعہ النار در یوم القیامہ ما دلیلی نداریم کہ آتش قیامت مثل آتش دنیا یک جانبہ باشد آتش دنیا یک جانبہ است دیگر یعنی آدم وارد آتش می شود آتش کہ دیگر بہ آدم وارد نمی شود کہ آدم وارد آتش می شود خب می سوزد چیزی را کہ در کورہ انداختند این می سوزد دیگر اما در آتش قیامت این چنین نیست ہم شخص وارد در نار می شود ہم نار وارد در شخص می شود شما نمونہ های این را در دنیا ما داریم یک وقت است یک تگہ کاغذ را آدم می گذارد در تنور خب بالآخرہ این بہ صورت یک خاکستر در می آید یک وقت یک گالن بنزین را می اندازد در آتش این یک وقوع طرفینی است این بنزین آتش می گیرد یک، آتش را ہم افزودہ می کند دو، پس تأثیر طرفینی است ہیزم کہ نظیر یک تگہ کاغذ نیست کہ فقط بسوزد کہ، آتش را مشتعل می کند زغال سنگ این طور است، آتش این طور است، بنزین این طور است، موادّی ان تی این طور است. در سوره ی مبارکہ ی «جن» فرمود خود ظالمین ہیزم جہنّم اند «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» آیه ی پانزدہ سوره ی مبارکہ ی «جن» این است «وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» این آیه ی چہارده، آیه ی پانزدہ این است کہ «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» خب ہیزم کہ رفت این مواقعہ ی نار است نہ وقوع آتش در او واقع می شود بلہ او می سوزد او ہم در آتش واقع می شود آتش را مشتعل می کند افزودہ می کند ہیزم است بعضیها کہ بالاتر از ہیزم اند وقود النارند حالا یا آتش

گیره یا آتش زنه آنها هم واقعه ی آنها کامل است یعنی طرفینی است آنها هم گر می گیرند و باعث اشتعال آتش می شوند آنها که وقود النارند کدأب آل فرعون از همین قبیل است دیگر بنابراین چون روشن نیست که مسئله آتش آخرت نظیر آتش دنیا باشد ما اگر قرینه ی عقلی یا قرینه ی لفظی پیدا کردیم بله، لفظ را بر خلاف ظاهر حمل می کنیم اما اگر قرینه ای بر خلاف پیدا نکردیم خب لفظ بر همان ظاهرش حمل می شود دیگر این مجرمان و مشرکان با آتش واقعه دارند نه تنها وقوع یک جانبه هم اینها در آتش می روند هم آتش در اینها فرود می آید این یک تأثیر و تأثر یک تعامل متقابلی است لذا تعبیر به واقعه فرمود. «فَطَّنُوا أَنَّهُمْ مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» هیچ راهی برای فرار نیست از آتش دنیا به هر وسیله است می شود فرار کرد یک وقت خانه ی آدم آتش می گیرد خب بالأخره آدم بیرون می آید نجات پیدا می کند، یک وقت لباس آدم آتش می گیرد بالأخره در می آورد راحت می شود یک وقت بدن آدم آتش می گیرد بالأخره می میرد راحت می شود اینها که سوختند بالأخره بعد از سوختن دیگر سوزی نیست که، یک وقت مرحله ی چهارم است مرحله ی چهارم یعنی مرحله ی چهارم این «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (۱) است «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (۲) کجا فرار بکنند؟ این نظیر تن نیست که بسوزد و آدم راحت بشود که، تن و روح با هم می سوزند چه منصرفی دارد از کجا بخواهد فرار کند؟ اینکه نکره در سیاق نفی فرمود به هیچ وجه اینها نمی توانند از آتش منصرف بشوند فرار کنند برای اینکه با اینهاست دیگر اگر بدن بسوزد بالأخره انسان بعد از مرگ دیگر سوخت و سوزی نیست اینها که در انفجارات سوختند دیگر بعد از مرگ سوخت و سوزی نبود که اما اگر «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» شد، «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» شد این دیگر راهی برای گریز نیست لذا بالقول المطلق اینها راهی برای انصراف و رهایی از نار جهنم ندارند «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا».

ص: ۶۳۷

۱- (۶) . سوره ی همزه، آیه ی ۶.

۲- (۷) . سوره ی همزه، آیه ی ۷.

پرسش: حاج آقا آتش که روح را نمی سوزاند.

پاسخ: آتش روحی است دیگر آتش جسمانی جسم را می سوزاند آتش روحانی، غم چه کار می کند با ما؟ غصه چه کار می کند با ما؟ مگر غصه می گذارد کسی بخوابد؟ مگر غصه می گذارد کسی فکر بکند؟ غصه که امر جسمانی و هیضم و مواد دیگر نیست این ادراکات همین طور است، غمها همین طور است، یک عدّه ادراکات لذیذ دارند در بهشت روح و ریحان اند و جنت نعیم، یک عدّه «كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» (۱) اگر این غم هست دیگر راه برای نجات نیست بنابراین آن «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» که نمونه هایش در عالم هست این است خزی، رسوایی چطور آدم را گدازنده است فرمود: «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲) رسوایی، غم، شرمندگی اینها عذابهای روحی است دیگر اینها که دیگر جسمانی نیست، خب.

فرمود ما برای تبیین مسئله آن شخص وارد باغ شده بود گفت «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (۳) فخر فروشی می کرد و مانند آن ذات اقدس الهی با برهان این مسئله را تبیین کرد با مثل هم این مسئله را تحلیل کرد که همه بفهمند فرمود ما برای فهماندن مطلب از هر مثلی کمک گرفتیم «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» هیچ کس نمی تواند بگوید که من قرآن نمی فهمم چون بارها عرض شد که قرآن یک کتاب علمی است تخصصی نیست اگر نور هست برای همه هست دیگر منتها بخش عمیق این نور برای اولوالألباب است بخشهای میانی اش برای مؤمنین است بخشهای نازلش برای توده ی مردم است شما از «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» (۴) بگیرید تا «يَا أُولَى الْأَلْبَابِ» (۵) تا «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» (۶) تا «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» (۷)، و اوجش «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» است نزولش «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» است بینهما هم مراتب یک «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» دارد که خطاب به همه ی مردم است یک «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» (۸) دارد که برای غیر مسلمانهاست یک «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (۹) دارد که برای مؤمنین است، یک «أُولَى الْأَبْصَارِ» (۱۰) دارد که برای خواص است، یک «أُولَى الْأَلْبَابِ» (۱۱) دارد که برای اخص است، یک «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» دارد که برای خاصّه الخواص است یک «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» دارد که می گویند خلاصه صفای خاصّ الخاص است آنجا که سخن از «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» است که دیگران حضور ندارند که بنابراین فرمود ما همه گونه سخن گفتیم از «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» تا «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» در «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» سهیم است اما در «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» سهیم نیست چه اینکه اولوا الأبصار، اولوا الألباب اینها با دیگران فرق دارند «أُولَى النَّهْيِ» (۱۲)، «لِذِي حِجْرٍ» فرمود: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ» (۱۳) شما می بینید در این منطقه هایی که اراضی موات را می خواهند احیا کنند تحجیر می کنند که در کتابهای فقهی ملاحظه فرمودید در احیای اموات، تحجیر یعنی سنگ چین، پرچین اینهایی که پرچین می کردند سنگ چین می کردند اینها علامت حیات بود وقتی پرچین کردند سنگ چین کردند تحجیر کردند حجاره چیدند این وسط منطقه ممنوعه است عقل این کاره است عقل پرچین می کند سنگ چین می کند دیوار می کشد و این محدوده، محدوده ی اوست این روایتی که چند روز قبل بحث شد وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) به کمیل فرمود کمیل! دور دینت را دیوار بکش همین است «یا کمیل! خُذِ الحَائِطَةَ لِذِيكَ» که محتاط یعنی همین دیگر احتیاط یعنی همین احتیاط یعنی حائط کشیدن، دیوار کشیدن روی دین، دور دین اگر پرچین نشود سنگ چین نشود حائط نشود خب هر کسی بخواهد وارد می شود دیگر اگر درباره ی فقها گفتند که «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ» کذا و کذا «صَائِنًا لِنَفْسِهِ» یعنی این، «صَائِنًا لِنَفْسِهِ» یعنی عاقل نه یعنی عادل، عادل را که در آن جمله ی «مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» (۱۴) با آن جمله بیان کرده معنای «صَائِنًا لِنَفْسِهِ» این نیست که آدم خوب است و آدم باتقواست و آدم عادل است آنها را با آن جمله های دیگر بیان

کرده معنای «صائناً لنفسه» یعنی آدمِ عاقلِ نفوذناپذیر صیانت کرده دیگر دورش را دیوار کرده فرمود: «یا کمیل! خذ الحائطه» دیوار «لدینک» باغی باشد که دیوار دورش باشد که هر کسی نیاید از میوه اش استفاده کند این می شود ذی حجر یعنی تحجیر کرده، حجر کرده، سنگ چین کرده، محصور کرده «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ» (۱۵) عقل را نُهیه گفتند برای اینکه آدم را همان طوری که نماز «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ» (۱۶) عقل هم «بِنَهْيٍ عَنِ الْفَحْشَاءِ» این نُهیه است عقل را نُهیه گفتند به این معناست، ذی حجر گفتند به این معناست و مانند آن. در این قسمت هم خطابها از «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» (۱۷) شروع می شود تا «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» (۱۸) فرمود ما مطلبی را در قرآن فروگذار نکردیم درست است آیات عمیق دارد که برای توده ی مردم درک آنها میسر نیست ولی همان مطالب را آن قدر رقیق کردیم، نازل کردیم، تمثیل کردیم با قصه و داستان و هنر با هنر مطلب را فهمانیدیم چون بخش وسیعی از آثار زندگی مردم را انگیزه تشکیل می دهد و نه اندیشه شما می بینید همه ی ما بالأخره به لطف الهی با این جوامع روایی ما مانوسیم در جریان مقتل ببینید یک روایت صحیحی مرحوم کلینی نقل کرده یا مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرده درباره ی سیدالشهداء (سلام الله علیه) خب آدم این روایت را می خواند متأثر می شود گاهی هم ممکن است در کتابخانه اش دارد مطالعه می کند قدری اشک هم بریزد اما وقتی همان مطالب صحیح را یک مدّاح با آهنگ خوب می خواند آدم نمی تواند خودش را کنترل کند مطلب که همان مطلب است آنکه اشک می آورد هنر است، انگیزه است نه علم، علم به درد حوزه و دانشگاه می خورد این اندیشه را با انگیزه و هنر آمیخته کردن به مردم رساندن کار هر کس نیست تشبیه معقول به محسوس، تنزل دادن معقول به محسوس کار هر هنرمندی نیست آن فیلمهایی که مبدأ خیالی و وهمی دارد در دسترس است از خیال و وهم به حس می آید همین سریالهاست که می بینید اما اگر فیلمی، سریالی، برنامه ای باشد که معقول را محسوس کند همه را جذب می کند تا معقول، محسوس نشود اثر وحیانی ندارد قرآن این هنر اعجازی را دارد که معقول را غیب را محسوس و شهادت کرده است فرمود ما از هر مثلی برای تفهیم مردم آیه نازل کردیم، مطلبی فرستادیم همین مضمون در سوره ی مبارکه ی «اسراء» قبلاً گذشت آیه ی ۸۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» اگر حوزه با هنر آشنا بشود چون مایه ی عقلی را دارد می تواند نیاز جامعه را از راه انگیزه تأمین بکند معقول را محسوس بکند و دلپذیر اگر با هنر سر و کار نداشته باشد فقط با اندیشه و علم خشک سر و کار دارد خب این فقط به درد حوزه و دانشگاه می خورد یعنی به درد درس گفتن و کتاب نوشتن و اینها می خورد به درد اینکه جامعه را جذب بکند مردم را بکشاند این هنر را ندارد مردم را انگیزه می آیند نه با اندیشه.

ص: ۶۳۸

- ۱- (۸) . سوره ی حج، آیه ی ۲۲.
- ۲- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۳.
- ۳- (۱۰) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.
- ۴- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۱.
- ۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۹.
- ۶- (۱۳) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۱.
- ۷- (۱۴) . سوره ی انفال، آیه ی ۶۴.

- ۸- (۱۵). سوره ی آل عمران, آیه ی ۶۴.
- ۹- (۱۶). سوره ی بقره, آیه ی ۱۰۴.
- ۱۰- (۱۷). سوره ی حشر, آیه ی ۲.
- ۱۱- (۱۸). سوره ی بقره, آیه ی ۱۷۹.
- ۱۲- (۱۹). سوره ی طه, آیه ی ۵۴.
- ۱۳- (۲۰). سوره ی فجر, آیه ی ۵.
- ۱۴- (۲۱). وسائل الشیعه, ج ۲۷, ص ۱۳۱.
- ۱۵- (۲۲). سوره ی فجر, آیه ی ۵.
- ۱۶- (۲۳). سوره ی عنکبوت, آیه ی ۴۵.
- ۱۷- (۲۴). سوره ی بقره, آیه ی ۲۱.
- ۱۸- (۲۵). سوره ی انفال, آیه ی ۶۴.

پاسخ: خب برای اینکه فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (۱) مفسران با عربی مبین همراه اند تا آنجا که این ادبیات و این الفاظ و این کلمات و این اصطلاحات بُرد دارد اینها می روند اما لدی اللہی شدن و با علی حکیم مانوس شدند اینکه با درس و بحث حاصل نمی شود یک وقت است که انسان سالک است که غالب مفسران این طور هستند این سالک قدم به قدم همراه الفاظ و کلمات و اصطلاحات و تعبیرات و ادله و اینها بالا می رود یک وقت مجذوب است می برند نه می رود آنکه گفت «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» برای مجذوبان سالک است یک عده تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) اینها که به سمت پروردگار حرکت می کنند اینها چهار گروه اند یک عده به سالک محض اند قدم به قدم راه می روند با اصطلاحات و با علوم و با الفاظ و با ظواهر راه می روند که حشرشان بهشت است ان شاء الله اینها سالک محض اند یک عده مجذوب محض اند که نگار مکتب نرفته اند و مرتب با جذب حرکت می کنند اینها انبیای الهی اند که کسی به آنها دسترسی ندارد از طیف مردم عادی، برخیها که قسم سوم اند سالک مجذوب اند می روند، می روند، می روند تا اواخر عمر چیزی نصیبشان می شود که از آن به بعد اینها را می برند اینها هم مشکل ندارند مشکل برای آن کسی که در دوران جوانی حالتی به او دست داد وارد حوزه شد یا وارد دانشگاه شد وارد طیف علمی شد او را آوردند از آن به بعد باید با پای خود برود این است که این بزرگوار می گوید «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» من با یک کیشش آدمم ایام جنگ بود، تشیع جنازه شهدا بود یک حالت خوبی در کسی پیدا شد وارد در فیض سیر و سلوک شد وارد در حوزه شد اما بقیه را قدم به قدم باید برود آن بسیار سخت است بالأخره غیر از انبیا مگر می توانند با لدی اللہی محشور بشوند لدی اللہی بشوند با علی حکیم انس داشته باشند. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می کند در صحنه ی قیامت که اولین و آخرین حضور دارند می بینند شخصی با جلال و شکوه وارد می شود این روایت خیلی مفصل هم هست علما خیال می کنند این جزء طیف علماست می آید می بیند از سطح علما هم می گذرد، اولیا، انبیا، صدیقین، صلحا، شهدا چه کسی است این که از همه گذشت و بالا می رود؟ می گویند این قرآن کریم است به صورت با جلال و شکوه وارد می شود انبیا خیال می کنند که این جزء پیامبران است می بیند که نه از صف انبیا هم گذشته است می خواهد با خاتم انبیا محشور بشود این را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب القرآن در جلد دوم اصول کافی در بحث عظمت قرآن ذکر می کند (۲) لذا از آن جهت گفته شد که بکر وارد می شوند ولی ما گرچه دلمان می خواهد به آن علی حکیم دسترسی کنیم اما «لیست بأمانیکم و أمائنا بأمانیهم» ما با عربی مبین مانوسیم دیگر حجت ما همین است دیگر، خب.

۱- (۲۶). سوره ی زخرف، آیات ۳ و ۴.

۲- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶ _ ۵۹۸.

پرسش: این شخص امام هم هست یا نه؟ یعنی این شخصی که وارد محشر می شود همان باطن امام است که به این شکل مجسم در آمده؟

پاسخ: حقیقت امامت، حقیقت ولایت، حقیقت قرآن البته یکی است لکن در آنجا که نشئه، نشئه کثرت است پیامبر، قرآن، امام هر سه با هم حضور دارند، خوب.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» آیا معنایش این است که هر کسی که جدال از او متمشی می شود در بین مجادلان انسان از دیگر مجادلان اکثر جدلاً است کما هو الظاهر یا نه، انسان کارهای فراوانی دارد که اکثرش جدال است البته ظاهر همان معنای اول است که عده ی زیادی از مفسران همان را ذکر کردند یعنی در بین مجادلان انسان پر جدل ترین آنهاست در همان سوره ی مبارکه ی «اسراء» که از کثرت مثل یاد کرده است در پایان آیه فرمود: «فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (۱) اینجا هم فرمود: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» انبیا حکمت دارند، موعظه دارند، جدال احسن دارند ولی انسانهای عادی آن حکمت را از دست دادند، موعظه را از دست دادند، جدال حق را از دست دادند به دنبال جدال باطل اند در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» آیه ی ۷۷ فرمود: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» در برابر پروردگار که باید خاضع باشد با خصومت برخورد می کند می گوید چه کسی می تواند دوباره مُرده را زنده کند و مانند آن، خوب انسان چون خصیم مبین است و «أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» است این یک گرفتاری دیگر دارد آن گرفتاری اش این است که اینها هرگز ایمان نمی آورند مگر اینکه آن خطر را از نزدیک احساس کنند «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» می فرماید اینها هرگز نمی پذیرند مگر اینکه خطر را احساس کنند آن روز هم که ایمان اثر ندارد مثل اینکه می گویند این معتادها دست بر نمی دارند مگر اینکه با آنها برخورد بشود وقتی برخورد شد که دیگر آنها ترک اعتیاد نمی کنند که، خوب این خطر را دارد ذکر می کند یعنی اینها تا لحظه ی خطر ایمان بیار نیستند «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَىٰ» عذاب زمینی نظیر «سَيَخْرَجُهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَانِيَةَ أَيَّامٍ» (۲) یا سایر عذابهایی که بر اُمم گذشته آمده یا نه، بمیرند و وارد صحنه ی برزخ و «فی حُفْرَةٍ مِنْ حُفْرِ النَّارِ» بشوند که دیگر در آن حال این ایمانها برای آنها سودی ندارد. مشابهش در سوره ی مبارکه ی «غافر» که از او به سوره ی «مؤمن» هم گاهی یاد می شود آیه ی ۸۴ و ۸۵ است که فرمود: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ» اما «فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» که در آن لحظه اینها ایمان اجباری می آورند و ایمان اجباری هم سودی ندارد.

ص: ۶۴۰

۱- (۲۸). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۹.

۲- (۲۹). سوره ی حاقه، آیه ی ۷.

اما بخشی از سؤالاتی که مربوط به جلسات گذشته است. تحیّر که گفته می شود آنها که درباره ی ذات اقدس الهی بی جا ورود کردند متحیّر می شوند دو قسم است یک تحیّر محمود داریم یک تحیّر مذموم. تحیّر مذموم این است که انسان راه گم کرده است نمی داند تکاثر کجاست کوثر کجاست؟ آب کجاست سراب کجاست؟ سرگردان است این تحیّر مذموم است عطش هست راه هم گم کرده است یک وقت تحیّر، تحیّر محمود و ممدوح است در اثر هدایت راهنمایان الهی این انسان تشنه راه مستقیم را طی کرده به دامنه ی کوه رسیده چشمه های فراوانی گوارا دارد می جوشد این متحیّر است از کدام استفاده کند این یک تحیّر ممدوح است که «رب زدنی فیک تحیّراً» (۱) و درباره ی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است آن طوری که صدرالدین قونوی نقل کرده که وجود مبارک پیغمبر وقتی به نماز می ایستاد همان طوری که از جلو می دید از پشت سر هم می دید حالا غیر نماز برای ایشان ثابت نشده یا نقل نشده ولی دلیلی بر نفی هم نیست ولی آن طوری که ایشان نقل می کند می گوید در موقع نماز حضرت این طور بود که هر کس پشت سر او بود چند صف پشت سر او بود. چه کسانی پشت سر او اقتدا می کنند همه را می دید همان طوری که از جلو می دید این برای تحیّر.

درباره ی اینکه مؤمنان از جن چه سمتی دارند اینها هم مثل مؤمنان انسان مُثاب اند از رحمت الهی برخوردارند منتها نقل نشده که اینها هم در معارف و حیانی رشدی بکنند همتای فرشته ها بشوند نبوتی از خودشان داشته باشند نبی داشته باشند و مانند آن نیست جریان ابلیس چون در بین فرشته ها بود تغلیباً امر «لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» (۲) آن هم شاملش شد اما این، این چنین نیست که در بین حَلَمه ی عرش بود در بین کزوبیان بود در بین مقربان بود با عده ای از ملائکه بود جمع ملائکه هم با «الف» و «لام» شامل همه می شود حالا- این در کدام صف قرار داشت آن هم معلوم نیست بالأخره چون در بین ملائکه بود تغلیباً امر به ملائکه شامل حال او شده او مأمور به سجده بود یک، لکن خوی استکباری که در درون او بود مانع پذیرش این امر الهی بود دو، «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۳) پس مأمور بود و سجده نکرد و مستحقّ آن عذاب شد.

ص: ۶۴۱

۱- (۳۰). شرح فصوص الحکم، ص ۵۲۷.

۲- (۳۱). سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

۳- (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

پرسش: استاد همان طور که شیطان رشد کرده و به مقام ملائکه رسیده ملائکه دیگر هم این امکان بر ایشان هست؟

پاسخ: نه، حالا با کدام فرشته؟ ممکن است با بعضی از ملائکه الأرض بله در ردیف آنها قرار بگیرد اما ملائکه درجاتی دارند درباره ی عصمت بعضی از اینها قرآن بالصراحه سخن گفته ملائکه ای که مسئولان جهنم اند فرمود: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادًا لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»^(۱) خب ملائکه ای که مسئول بهشت اند به طریق اولیٰ معصوم اند، ملائکه ای که مسئول آوردن وحی اند به طریق اولیٰ معصوم اند، ملائکه ای که حاملان عرش اند به طریق اولیٰ معصوم اند، اینها نصّ خاص بر عصمتشان هست اما ملائکه الأرض و سایر انواع ملائکه اصناف ملائکه نه دلیل عقلی داریم نه دلیل نقلی برای اینکه تجرّد تامّ اینها ثابت نشده البته آنکه مجرّد تام باشد بله معصوم است چون راهی برای گناه ندارد.

مطلب دیگر اینکه فلسفه آن هنر را ندارد که ملائکه را ثابت کند بله، موجود مجرّد را ثابت می کند اما حالا این ملک هست یا نه؟ این کار فلسفه نیست ولی ادله ی نقلی و بخشی از بحثهای کلامی اینها می توانند عنوان فرشته را محور بحث قرار بدهند و دلیلی اقامه کنند بر اینکه ملک موجود است، خب.

پرسش: اینکه می فرمایند شیطان از جن است چطور خطاب خدا شاملش شد؟

پاسخ: تغلیب است دیگر نظیر والدین که می گویند مذکر می آورند والده را هم شامل می شود به دلیل اینکه «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَیْجُدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»^(۲) آنها خواستند بگویند این استثنا، استثنای منقطع است و سرّ اینکه امر به سجده متوجه ملائکه شد و شیطان را در بر گرفت تغلیباً است چون در جمع اینها بود این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه آمده است می تواند شاهد باشد که جن در بین فرشته ها بود شش هزار سال عبادت کرد «لَا یُدْرَى أَمِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَمْ مِنْ سِنِی الْآخِرَةِ»^(۳) تغلیباً گفته شد.

ص: ۶۴۲

۱- (۳۳). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۲- (۳۴). سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

۳- (۳۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

و اما اینکه ذات اقدس الهی معروف احدی نیست کسی به او دسترسی ندارد نه حکیم نه عارف این در کلمات اساتید ما هم فراوان هست آن بزرگان قبلی که سخنانشان در تفسیرشان هست که در تفسیر ابن عربی ذیل همین آیه ی «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ» (۱) که چند روز قبل نقل کردیم ایشان دارد که علم به ذات حق برای غیر حق محال است تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه ی «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» که «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (۲) آنجا فرمود: «و أما الذّات المتعالیه فلا سیل إليها» (۳) احدی راه به مقام ذات ندارد آنجا که دارد «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» آیه ی ۲۸ همین سوره ی مبارکه ی «کهف» که گذشت به المیزان که مراجعه می کنید ذیل این آیه ذیل کلمه ی «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» آنجا می فرماید: «أما الذّات المتعالیه فلا سیل إليها» سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) هم در تعلیقاتشان بر فصوص آن را بارها ما آن عبارت را اینجا آوردیم خواندیم که می فرماید ذات احدیت آن هویت محض نه معبود هیچ پیغمبر است نه معروف هیچ پیغمبر و نه مشهود هیچ پیغمبر، هیچ پیغمبری به او دسترسی ندارد چه رسد به توده ی مردم. خب، اما درباره ی آن بخشهای دیگر از مطالب ملائکه ای که مؤمن اند عصمت آنها را از این راه می شود ثابت کرد اما اینکه هر کسی یک مزاحم بیرونی دارد این درباره ی انسانها بیان شده اما هر گمراهی مزاحم بیرونی دارد ما دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده خود ابلیس را کسی گمراه نکرده درباره ی انس این چنین هست که گمراه کننده ای از بیرون می تواند او را گمراه کند آن هم استحاله اش ثابت نشده که اگر ابلیس نبود هیچ انسانی گناه نمی کرد نه، چون زمینه ی گناه در هر انسانی وجود دارد. درباره ی جن ممکن است انسانهایی که با آنها ارتباط دارند چه اینکه خود جنها هم با یکدیگر رابطه دارند «شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (۴) یکدیگر را گمراه بکنند الآن همان طوری که یک جوان آلوده جوان دیگری را آلوده می کند جزء شیاطین الإنس است و سوسه می کند و او را از راه به در می برد جنها هم همین طورند ممکن است افراد انسی که با جنی رابطه دارند اینها هم آنها را اغوا بکنند با القائاتشان اینکه «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۵) غالباً از آن طرف هست انسانها شیاطین انسی دارند شیاطین جنی، درباره ی جن هم شیاطین جنی وجود دارد که بعضیها یکدیگر را اغوا می کنند اما حالا انسان می تواند آنها را گمراه بکند یا نه؟ احیاناً شاید بتواند انسانهای شرور و فتنه انگیز برخی از جنها یا اوساط از جنها را هم «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و شرورهم» آلوده کنند.

ص: ۶۴۳

۱- (۳۶) . سوره ی کهف، آیه ی ۵۱.

۲- (۳۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۲۸.

۳- (۳۸) . تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۴- (۳۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

۵- (۴۰) . سوره ی ناس، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْمَآُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا (۵۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا (۵۸)»

مشركان مکه مشكل ترين مسائل فرهنگي آنها همان عناصر اصول دين بود يعنى توحيد و وحى و نبوت و امثال اينها بود اينها خود را نشناختند يعنى حقيقت انسان را نشناختند و جهان را هم نشناختند و خدا را هم نشناختند قرآن كريم همه ي اين معارف را به اينها تفهيم مى كند يكي از برجسته ترين رسالتهاي قرآن اين است كه ظرفيت انسان را به انسان باز مى شناساند كه انسان چقدر ظرفيت دارد اينكه فرمود: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» (۱) اين نشانه ي ظرفيت اوست منتها اين ظرفيت را بيجا مصرف مى كند يعنى اگر به راه بيفتد «كان الانسان أكثر شىء عقلاً و عدلاً و معرفهً و ايماناً و عملاً صالحاً» خواهد بود وقتى بيراهه رفت و كج راهه افتاد مى شود «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» در آن بخشهاي اثباتي انسان را به عنوان خليفه ي خدا معرفى کرده عالم به اسمای الهی معرفى کرده كه معلمش خود ذات اقدس الهی است و مانند آن در اين طرف اگر كسى كج راهه رفت «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» اين انسان است كه اگر راه راست را طى كرد «كان الانسان أكثر شىء عقلاً و عدلاً و ايماناً و عملاً صالحاً» خواهد بود و اگر كج راهه رفته است «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» (۲) خواهد بود منتها همان طوري كه در بخش اثباتي خلافت و آگاهي به اسمای الهی بهره ي همه ي مردم نيست خواص ظرفي مى بندند مسئله ي «أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» هم نصيب همه ي مردم نمى شود آنهايي كه در كارهاي فرهنگي و علمي كار مى كنند اگر بيراهه بروند «أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» است سر اينكه قرآن كريم درباره ي آن مطلب اول از انسان به ناس ياد كرد و درباره ي مطلب دوم به انسان تعبير كرد شايد همين باشد آيه ي ۵۴ اين بود «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ» نه «للإنسان» «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» اگر منظور توده ي مردم بود همان ضمير كافي بود كه بفرمايد: «وكان أكثر شىء جدلاً» اما به جاي ضمير اسم ظاهر آورد و به جاي ناس، انسان ذكر كرد فرمود: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» بنابر اين ظرفيت انسان فراوان است اگر در راه صحيح طى كند مى شود خليفه ي خدا و عالم به اسمای الهی راه باطل را طى كند «أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» خواهد بود قالب اين نحله هاي به وسيله ي همينها ساخته شده بارها به عرضتان رسيد اين ملل و نحل چه آنچه را كه اين جزم نوشته، چه آنچه كه شهرستاني نوشته چه آنچه را كه ديگران تحقيق كردند اين دو جلد است جلد اول ملل است كه انبيا آوردند جلد دوم نحل است كه دانشمندان حوزه و دانشگاه آوردند هر روز مى بينيد يك نحله، يك مذهب، يك آيين، يك دين جديدي ظهور مى كند اين بر اساس همان «أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا» است آمار متبنيان كمتر از آمار انبيا نيست، آمار عالم نمايان كمتر از علما نيست آمار مؤمن نمايان كمتر از مؤمن نيست اين دو جلد بودن ملل و نحل نشانه ي خوبي است كه نحله ها را همين درس خوانده ها

آوردند ملت‌های حق را و صحیح را انبیای الهی آوردند، خب. پس انسان این ظرفیت را دارد و باید بکوشد این ظرفیت را در راه صحیح مصرف کند ولی اکثری مردم باز از او به ناس تعبیر کرد به انسان تعبیر نکرد فرمود: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ» وقتی هدایت الهی آمد اینها ایمان نمی آورند اکثری مردم تا خطر نبینند ایمان نمی آورند روز خطر هم که روز نفع ایمان نیست روزی که عذاب الهی دامنگیرشان شد که ایمان سودی ندارد «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» اگر ایمان بیاورند از گذشته توبه کنند بر اساس قانون «الإسلام يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» (۳) ذات اقدس الهی می پذیرد تنها منتظر دو چیزند یا سنت اوّلین نظیر آنچه را که بعضی از همین امت اسلامی پیشنهاد دادند گفتند «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۴) که این عذاب دنیاست یا نه، می میرند و به عذاب قیامت گرفتار می شوند در طلیعه ی ورودشان در برزخ گرفتار «حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ» می شوند بعد این عذاب ادامه دارد تا به قیامت که «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۵) دامنگیرشان می شود بنابراین «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ» (۶) یک، «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ» «وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» دو، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» نظیر آنچه که بر عادت و نمود گذشت یا «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» که در هیچ یک از این دو حال ایمان نافع نیست، خب سهم انبیا چیست؟ سهم انبیا این نیست که آزادی را از مردم بگیرند که سهم انبیا نه از باب «سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» است نه از باب «الْعَذَابُ قُبُلًا» است سهم انبیا تعلیم است و تربیت است و هدایت است و ارشاد است و تبشیر است و انذار اینها که اختیار را از آدم سلب نمی کنند، اینها که انسان را مجبور نمی کند به ایمان و استغفار و مانند آن هدف انبیا هم همین است «وَمَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ» که به عنوان حصر ذکر فرمود: «إِلَّا الْمُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» انذار می کنند تا اینها بیراهه نروند، تبشیر می دهند که اگر به راه آمدید به مقصد می رسید برای تنفر از گناه انذار می کنند برای تقرب به الله تبشیر می کنند «إِلَّا الْمُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» اما اینکه ما گفتیم «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (۷) این بخش دوم تخصیص است همه ی ناس این چنین نیستند انسان این چنین است یک، و همه ی انسان این چنین نیستند «الَّذِينَ كَفَرُوا» این چنین اند «وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ» پس یک ناس داریم یک انسان داریم یک کافر که گروهی از انسانها هستند بنابراین انسان می تواند ظرفیت خود را بشناسد و به تعبیر قرآن کریم وقتی سِيعَهُ ی ظرفیت او زیاد هست خب این را لبریز از معارف بکنند در بیانات نورانی حضرت امیر هم که قبلاً ملاحظه فرمودید به کمیل فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» (۸) این دلها ظروف علوم است و بهترین دل، دلی است که ظرفیتش بیشتر باشد برای علوم و معارف الهی در این ظرف جایگزین خواهد شد فرمود این چنین باشید «وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» ادحاض یعنی لغزاندن و گاهی به معنای ابطال هست «حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۹) یعنی باطله، دَحْضُ یعنی بطلان، ادحاض یعنی ابطال منتها راه لغوی اش این است که وقتی بلغزانند او از پا در می آید دیگر «لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» اینها کارشان این است که زیر پای حق عامل لغزش ایجاد کنند که حق بلغزد او را با شبهه، با اشکال، با نقد بی جا و مانند آن زیر پایش را خالی کنند که بلغزد از بین برود _ معاذ الله _ و آیات الهی را اینها به استهزا می گیرند گاهی استهزا به این معناست که می گویند «أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» (۱۰) یا «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» (۱۱) یا اگر رسالت حق است باید فرشته «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ» (۱۲) و مانند آن، اینها راه تحقیر و مسخره کردن و اینهاست، گاهی در اثر فقر مالی می گویند «هان الله. من الله من بیننا» آیا اینها کسانی اند که خدا آنها را بر ما مقدم داشت؟ از فقر فرهنگی اینها را مسخره می کردند یا بر اساس دعوی رسالت و نبوت می گفتند این برای فرشته هاست برای شماها نیست این معنای مسخره کردن است اما در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) این است که این مسخره کردن آیات الهی تنها اختصاصی به کفار ندارد که آنها بگویند چرا اینها مثلاً با اینکه وضع مالی شان خوب نیست پیامبر شدند یا بشر مگر می تواند پیامبر بشود فقط باید فرشته باشد و مانند آن، بلکه هر کسی که احکام الهی را عمل نکرده است به

نوبه ی خود گرفتار استهزای احکام الهی است در کلمات حکیمانه و قصار وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه به شماره ی ۲۲۸ آنجا به این صورت آمده است که «مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا» تا به این جمله می رسند «وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَعَيَاتِ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا» خب بالأخره اگر کسی اهل قرآن است دیگر نباید وارد جهنم بشود ولو یک لحظه، اگر یک لحظه وارد جهنم شد معلوم می شود به همان یک لحظه _ معاذ الله _ قرآن را «اتَّخَذَهَا هُزُوعًا» (۱۳)، «وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَعَيَاتِ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ مَنْ لَهِيَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثِ هَمْ لَا يُعْبَهُ وَ حِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ» که این ذیلش از بحث کنونی ما بیرون است البته منشأ اتخاذ هُزُوعاً همان حُبّ دنیاست، خب.

ص: ۶۴۴

- ۱- (۱) . سوره ی كهف، آیه ی ۵۴.
- ۲- (۲) . سوره ی كهف، آیه ی ۵۴.
- ۳- (۳) . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۹.
- ۴- (۴) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۲.
- ۵- (۵) . سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.
- ۶- (۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۴.
- ۷- (۷) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- ۸- (۸) . سوره ی شوری، آیه ی ۱۶.
- ۹- (۹) . سوره ی كهف، آیه ی ۵۴.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی تغابن، آیه ی ۶.
- ۱۱- (۱۱) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی فرقان، آیه ی ۲۱.
- ۱۳- (۱۳) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۹.

پرسش: ببخشید فرمودید حتی یک لحظه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» (۱).

پاسخ: ورود را آنجا به معنای اشراف معنا کردند نه دخول برای اینکه در جریان حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) گفتند که وقتی موسی (سلام الله علیه) وارد مرز مدین شد که برای دامهایشان سِیقِی و آبیاری را به عهده دارند «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» (۲) در این قسمت خدای سبحان از وجود مبارک موسای کلیم که یاد می کند می فرماید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» «وَرَدَ» یعنی «أشرف» نه اینکه حضرت رفته در چاه یا در چشمه یا در قنات این ورود به معنای اشراف است همه ی شما مشرف بر جهنم خواهید بود منتها پُلی است روی جهنم این همان صراط معروف است بعضیها به سرعت «كالبرق الخاطف» (۳) می گذرند، بعضیها افتان و خیزان می افتند الآن شما می بینید به خلیها پیشنهاد رومیزی و زیرمیزی می دهند با رقمهای درشت این به آسانی می گذرد یا کسی، رفتگری، یک پیک بهداشتی در شهرداری کار می کند یک چک گرانمایی را پیدا می

کند بالآخره اعلام می کند به صاحبش برمی گرداند اینها از مال حرام به آسانی می گذرند اینها کسانی اند که به سرعت از صراط می گذرند بعضیها مشکل جدی دارند طوری که در دنیا هست در آخرت هم همین طور خواهد بود.

پرسش: فرمودند ورود حتمی است اما خروج معلوم نیست.

پاسخ: ورود یعنی اشراف دیگر فرمود: «إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» (۴) اینها که اشراف داشتند بعضیها همان جا می مانند «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا» (۵) آن وقت متقین را فرمودند ما آزاد می کنیم نجات می دهیم اینها که اشراف کردند مُشرف شدند می خواهند بگذرند پُلی است دیگر یک عده می گذرند به سرعت «كالبرق الخاطف» (۶) یک عده اُفتان و خیزان می افتند «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا»، خب.

ص: ۶۴۵

-
- ۱- (۱۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۱.
 - ۲- (۱۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.
 - ۳- (۱۶) . وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۷.
 - ۴- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۱.
 - ۵- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۲.
 - ۶- (۱۹) . وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۷.

پرسش: رابطه بین ایمان و استغفار چیست؟

پاسخ: اینها نسبت به آینده باید مؤمن باشند باید گذشته شان را با مغفرت ترمیم بکنند دیگر اینها قبلاً سابق سوء داشتند فرمود اینها کسانی است که «وَنَسِي مَا قَدَّمَتْ يَدَا» اینها گذشته شان را دارند فراموش می کنند این طور نیست شما حالا فراموش کردید او که شما را فراموش نمی کند مگر عمل، عامل را رها می کند؟ قبلاً گذشت که عمل موجود است یک، و شیء موجود در نظام علی و معلولی معطل و سرگردان نیست دو، حتماً جای خاصی دارد و اثر خاصی می گذارد و اثر خاصی هم می پذیرد این سه، تنها جایی که عمل با او در ارتباط است و اثر می گذارد و از او اثر می پذیرد همان عامل است چهار، مگر عمل عامل را رها می کند؟ طبق این اصول اربعه هر کس با یک قافله حرکت می کند می تواند با استغفار او را تبدیل کند «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنًا» می تواند خدای ناکرده با اصرار آنها را افزوده کند، خب.

فرمود: «وَمَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» که اینها از سیئات انذار می کنند، نسبت به حسنات تبشیر می دهند و بیگانه که اهل جدال است با ابزار باطل با شبهه و مانند آن درصدد لغزاندن حق است و اتخاذ آیات الهی و آنچه را که انذار شده اند آنها را می خواهد به استهزا بگیرد بعد فرمود از اینها ظالم تر چه کسی است؟ برای اینکه خدای سبحان همه ی حجج ظاهری و باطنی را در اختیار آنها گذاشته «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ» تذکره هست یادش آوردند یعنی با یک ابزار و سرمایه ی خاصی انسان به این عالم آمده و انبیا هم مذکرند و قرآن تذکره است به یاد انسان می آورند که از کجا آمده این حرفها برای انسان آشناست مثالهایی هم که ما قبلاً داشتیم این بود اگر در مهد کودک یا در کودکستان یا در دبستان این بچه ها سرگرم بازی اند در بحبوحه ی بازی هر کس این بچه را صدا بزند این جواب نمی دهد مشغول بازی است اما همین که مادرش آمد صدا زد این فوراً برمی گردد جواب می دهد این صدا برای این بچه آشناست می داند بالأخره در دامن این تربیت شده انبیا صدایشان برای ما آشناست چیزهایی را می گویند که ما می گوئیم بله، حق با شماست حرفهای بیگانه نمی زنند حرفهای تحمیلی نمی زنند لذا فرمود قرآن تذکره است «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۱) است «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۲) آن بخشهای بعدی اش به عنوان تعلیم و امثال ذلك تفصیل همین اصل است اصل این است که ما وقتی گوش می دهیم می بینیم این صدا آشناست این صدا از دل برمی خیزد حرفهایی است که ما قبلاً این حرفها را شنیدیم و می پذیریم برای ما تحمیل نیست و می گوئیم راست می گویند این حرفه، حرفهای آشناست فرمود از اینها ظالم تر چه کسی است؟ که ما سرمایه ی اولی را به اینها دادیم در درون اینها ذخیره کردیم، نهادینه کردیم عزیزترین انسانها و بهترین انسانها را به دنبال اینها فرستادیم اینها را یادآوری کردند اینها هم به یادشان آمد اما باز برگشتند «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا» عالماً عامداً اعراض کردند «وَنَسِي مَا قَدَّمَتْ يَدَا» آنچه را که با دستهایشان انجام دادند یعنی دستهای آنها کار کردند چون قسمت مهم کار با دست است تعبیر این است که «نَسِي مَا قَدَّمَتْ يَدَا» وگرنه حرفهایی که زدند، با پا جایی که رفتند، با چهره چیزهایی که دیدند، با چهره ی آنها کسی گناه کرد یا با چهره ی خودشان گناه کردند همه ی اینها جزء «نَسِي مَا قَدَّمَتْ يَدَا» می شود «فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِي مَا قَدَّمَتْ يَدَا»، خب حالا می فرماید راز این چیست که انبیا می آیند بهترین انسانها برای آنها پیام می آورند تبشیر می کنند انذار می کنند اینها به هوش نمی آیند سرش چیست؟ فرمود ما بالأخره آن چراغ را قبلاً روشن کرده بودیم حالا دیگر آن چراغ را روشن نکردیم و او را به حال خودش وا گذاشتیم «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ نَدَعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» ما این دوتا نعمت را از آنها گرفتیم قبلاً می دادیم حالا نمی دهیم اینکه مدعی است «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

هَوَاهُ» (۳) همیشه می گوید «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (۴) من این چنینم، من خودم زحمت کشیدم، من هر چه بخواهم می کنم، هر جا بخواهم می روم، هر چه بخواهم می خرم، هر چه بخواهم می خورم این هر چه، هر چه که می گوید داعیه استقلال دارد دیگر ما او را به حال خودش رها کردیم این «رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» (۵) همین است فرمود ما او را به حال خود رها کردیم، به حال خود رها کردیم یعنی چه؟ یعنی این دوتا فیضی که به او می دادیم این را دیگر از این به بعد نمی دهیم خدای سبحان در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قلم» که روزهای قبل هم مورد اشاره قرار گرفته بود فرمود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۶) ما این آبها را دوراه ر، سه راه ر، ورود ممنوع ر، چهارراه را همه را ما در نقشه زیرزمینی کشیدیم «فَسَلِّكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» (۷) همه ی این آبها کدام آب باید نزدیک زمین باشد؟ کدام آب باید دورتر باشد؟ آب باید کدام مسیر را طی کند؟ کجا دو طرف است؟ کجا یک طرفه است؟ کجا باید به صورت چشمه در بیاید؟ کجا به صورت چاه در بیاید؟ کجا به صورت قنات در بیاید؟ همه ی نقشه های زمین را ما کشیدیم «فَسَلِّكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» بعد فرمود اگر اراده ی خدا تعلق بگیرد که چند هزار متر اینها را به پایین ببرد که در دسترس صنایع شما نباشد چه کار می کنید؟ «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۸) این درباره ی آب طبیعی، اما درباره ی آب زندگانی که عقل و معرفت است این را هم در زمین دل فراهم کرد آن را در زمین گِل فراهم کرد در زمین دل فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۹) از یک سو، «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۰) از سوی دیگر، حالا- یک مقدار اینها را فروتر می بریم، پایین تر می برد روی آنها کنان و حجاب و ستار قرار می هد که در دسترس کسی نباشد انسان هر چه فکر می کند به یادش نمی آید فرمود ما یک قفل بستیم ما اینها را در کِن و ستار و غار قرار دادیم ما دوتا مجرا بود برای آب حیات اینها همان طوری که آب ظاهری دو مجرا دارد آب باطنی هم که آب حیات است در زمینه ی زندگی دوتا مجرا دارد آب بیرونی زمینی می تواند باغ خوب باشد، مزرعه ی خوب باشد، جایی برای زندگی باشد که یا آب از خودش داشته باشد آنجا چشمه و چاه بجوشد یا اگر خودش چشمه ندارد در نزدیکی او چشمه ای باشد، چاهی باشد از آنجا با نهر بیاید در این استخر تأمین بکند با لوله کشی در منبع آب این شهر و روستا را تأمین بکند دیگر دوتا راه که بیشتر نیست جمعش ممکن است که جایی هم استخر داشته باشد و هم چشمه ولی بالأخره رفعتش که ممکن نیست بالأخره این زمین یا باید از خودش آب داشته باشد یا لوله کشی بکند از جای دیگر بیاید انسان که بخواهد عالم بشود هم دوتا راه دارد یا باید از دل بجوشد مثل انبیا و اولیای الهی که اینها نگارانی اند که مکتب نرفته اند و با غمزه مسئله آموز صد مدرّس شدند اینها از کسی درس نخواندند جایی درس نخواندند اینها چشمه را کسی آب نداد این استخر نیست کسی آب بریزد لوله کشی بکند یا نه، نظیر علمایی هستند که لوله کشی شده است به وسیله درس خواندنه، بحث کردند، شاگرد استاد بودند همین راهی است که از مجاری علمی به انسان می رسد، خب اگر کسی بخواهد چشمه باشد مثل انبیا راهش روشن است اگر کسی بخواهد متعلّم علی سبیل نجات باشد مثل علما این هم راهش روشن است اینها از راه گوش استخر آب دارند گوش به حرف انبیا می دهند و خود انبیا(علیهم السلام) از راه دل چشمه های جوشان دارند اگر خدای ناکرده هر دو قطع شد خب انسان می خشکد دیگر فرمود ما هر دو راه را بر اینها بستیم نه از دل اینها چیزی می جوشد نه اینها گوش به حرف عالمان دین می دهند «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» حالا- اگر این چشمه خروارها آب بیاید روی چشمه خب این چشمه دفن می شود دیگر این «فَدَخَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱۱) همین است دسیسه کردند، مدفون کردند، مدسوس کردند آن «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱۲) این سرمایه ی اولیه را که خدا به اینها داد اینها در غرایز و اغراض دفن کردند پس از دل چیزی نمی جوشد حرفهای علما را هم که گوش نمی دهند لذا فرمود هم گوششان بسته است هم دلشان قفل شده است آن وقت اینها چه کار می توانند بکنند با چه چیزی عالم بشوند؟ «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا

أَيِّدًا» البته ما قفل نزدیک اینها خودشان قفل زدند «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱۳) ما نبستیم اینها بستند «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۱۴) اینها قفل کردند، اینها چرکین کردند، اینها رین زدند، اینها کارشان را کردند اینها حرفهای علما را گوش ندادند و در چند جای قرآن فرمود اینها هر دو راه را به سوء اختیار خودشان بستند در سوره ی مبارکه ی «مُلُك» آنجا که آغازش «تَيَّارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» است آیه ی ده این است اینها در قیامت وقتی وارد جهنم می شوند در بانهای جهنم می گویند مگر علما نیامدند برای شما سخنانی کنند همه که دسترسی به انبیا ندارند که مگر علم، بزرگان، مبلغان دین نیامدند به شهر شم، به روستای شم، به محله ی شم، در منطقه ی شما؟ «كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ» دسته دسته وقتی که به جهنم انداخته می شوند «سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهُا» خازنان جهنم از آنها سؤال می کنند «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» (۱۵) نه یعنی مگر پیغمبر نیامد در روستای شم، در شهر شما چون برای هر کسی در هر روستا و هر شهر و هر خانه که پیغمبر نمی رود شاگردان انبیا همان حرفهای انبیا را به مردم می رسانند دیگر اگر عالمان دین، مبلغان دین، سفیران دین همین طرح هجرت اینها حرفهای الهی را به مردم می رسانند دیگر در قیامت می گویند مگر عالم نیامد در محله ی شما در روستای شما در منطقه ی شما؟ «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَىٰ» چرا علما آمدند، سفرای الهی آمدند همین طرح هجرت آمد همین سفیر هدایت آمد اما «بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» (۱۶) بعد آن روز این چنین اعتراف می کنند آیه ی ده سوره ی «ملک» این است که «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» بالأخره یا ما خودمان باید مانند چشمه از دل می جوشیدیم آنکه نبود یا گوش به حرف عالمان دین می دادیم آن هم که نبود اگر گوش به حرف عالمان دین می دادیم یا از درون ما می جوشید ما الآن گرفتار جهنم نبودیم این برابر آیه ده سوره ی مبارکه ی «ملک» در سوره ی مبارکه ی «ق» آنجا هم به همین مضمون آمده است آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه ی «ق» این است «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرًا» این حرفها تذکره است و یادآوری است برای کسی که یا مثل استخر راه آب گیری اش باز است یا مثل چشمه راه جوشش و فورانش باز است «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» گوش بده و بفهمد و عمل بکند پس دوتا راه است اگر این دوتا راه در روستا یا شهر نباشد خب آن سرزمین می خشکد دیگر در دل هم همین طور است فرمود ما این دوتا راه را به حال خودشان رها کردیم دیگر بسته شد «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» که مبدا «أَنْ يَفْقَهُوهُ» این برای قلب که این دل بسته شد «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» این ثقل ر، سنگینی را در گوششان گذاشتیم پس نه اهل گوش اند نه اهل هوش خب چنین گروهی بالأخره «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَيِّدًا» دیگر، «وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» این با «لن» تأکید با تعبیر ابد نشانه اش این است که هرگز اینها ایمان نمی آورند خب این ظاهرش هم همین طور است دیگر اگر زمینی نه استخر داشته باشد نه لوله کشی آب داشته باشد از جایی بیاورد نه چشمه و قنات از خودش داشته باشد خب همیشه موات است دیگر، این مضمون تاکنون چندجا محل بحث قرار گرفت یکی آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» بود که در آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» به این صورت آمده است «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا تَنْبَأُ بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» اینها نه چشمه دارند نه استخر وقتی هم که می آیند اصلاً فرصت نمی دهند تو حرف بزنی فقط حرف خودشان را می زنند یک عده می آمدند محضر حضرت که معارف الهی را یاد بگیرند در همان سوره ی مبارکه ی «انعام» که آیه اش قبلاً گذشت فرمود اینها که می آیند پای درس تو سلام مرا به اینها برسان یا سلام خودت را به اینها ابلاغ بکن «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۱۷) اینکه خطیب نماز جمعه اول سلام می کند بر اساس همین دستور است فرمود اینها که می آیند برای فراگیری علوم و حیانی به اینها سلام بکن اینها یک گروه اند، یک عده می آیند حرف خودشان را بزنند اصلاً گوش نمی دهند تو چه می گویی «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ» اینها اصلاً

می آیند برای جدال نه می آیند برای مباحثه ی حق و گوش بدهند یا از قلب چیزی بجوشد یا در گوش چیزی فرو برود این دو تا آیه که قبلاً یکی در سوره ی مبارکه ی «انعام» بود یکی هم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» دیگر بحث مبسوط خودش را آنجا گذرانده آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم همین است «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَةً» اگر سخن از توحید بود «وَلَوْ أَعْلَى أَدْيَارِهِمْ نُنُورًا» خب پس اگر توضیحاتی هم بود دیگر مربوط به آن بحثهای قبلی است. اما آنچه که این «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» (۱۸) مربوط به هر دو گروه است بالآخره.

ص: ۶۴۶

- ۱- (۲۰). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۲- (۲۱). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۳- (۲۲). سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.
- ۴- (۲۳). سوره ی کهف، آیه ی ۳۴.
- ۵- (۲۴). الکافی، ج ۲، ص ۵۸۱.
- ۶- (۲۵). سوره ی ملک، آیه ی ۳۰.
- ۷- (۲۶). سوره ی زمر، آیه ی ۲۱.
- ۸- (۲۷). سوره ی ملک، آیه ی ۳۰.
- ۹- (۲۸). سوره ی علق، آیه ی ۵.
- ۱۰- (۲۹). سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.
- ۱۱- (۳۰). سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.
- ۱۲- (۳۱). سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.
- ۱۳- (۳۲). سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.
- ۱۴- (۳۳). سوره ی محمد، آیه ی ۲۴.
- ۱۵- (۳۴). سوره ی ملک، آیه ی ۸.
- ۱۶- (۳۵). سوره ی ملک، آیه ی ۹.
- ۱۷- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۱۸- (۳۷). سوره ی ملک، آیه ی ۳۰.

اما بخشی که مربوط به سؤالات قبلی است در جریان فرشته ها چون تا حال چندجا در همین قرآن کریم از امر فرشته که آیا تشریحی است یا تکوینی است، هر کدام محذور دارد، فارق از این دو امر چه چیزی می تواند باشد چون مهم ترین بحث در سوره ی مبارکه ی «بقره» بود و تعلیم اسما هم آنجا بود و آنجا مفصل بحث شد در تسنیم هم چاپ شد دیگر آنها را خیلی ما تکرار نکنیم. در جریان جهنم، جهنمیها گرچه در این آیه «مُوقِعُوهَا» فرمود اینها «فَطَنُوا أَنَّهُمْ مُوقِعُوهَا» (۱) نشانه ی آن است که اینها با اختیار وارد می شوند ولی در حقیقت نتیجه ی اعمال سویی که به اختیار انجام داده اند اینها با اختیار وارد جهنم می شوند گرچه مأموران الهی اینها را می برند «خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» (۲) کنار اینها هست، «أَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۳) هست اما نتیجه ی سوء اختیار خود اینهاست و چون باطن هر معصیتی آتش است بدون اینکه ما نیازی به تأویل داشته باشیم فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۴) دیگر نیازی نیست ما بگوییم مضاف محذوف است یا مجاز در کلمه است یا مجاز در اسناد است «یدعون إلى المعاصی التي یوجب ارتكابها دخول النار» خیر این چنین نیست حقیقت آتش گناه است که بعضیها مدعی بودند این افرادی که آتش بیار معرکه اند، فتنه گرند برای ایجاد اختلاف تلاش و کوشش می کنند این بزرگان می گفتند وقتی این بنده خدا حرف می زد ما می دیدیم از دهنش آتش در می آید برای ماها که محجوبیم می گوییم یا مضاف در تقدیر است یا مجاز در کلمه است یا مجاز در اسناد است یا حذف مضاف است «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۵) یعنی «یدعون إلى المعاصی التي موجهة إلى النار» یا در سوره ی مبارکه ی «نساء» که دارد «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» (۶) یعنی مال یتیم آتش نیست چون در قیامت باعث ورود در آتش می شود از این جهت است گویا آتش می خورند خب آنکه مربوط به جمله ی بعد است که فرمود: «وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا» «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا» آن نار قیامت که سر جایش محفوظ است این حقیقتاً نار است حالا همان طوری که «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۷) این هم همین طور است هیچ معصیتی نیست مگر اینکه آتش است «ولکن لا ترونهم ولكن لا تسمعونهم»، «لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ» و مانند آن، اسنادی نیست که ما بگوییم مجاز در کلمه است یا مثلاً مضاف محذوف است اگر ما این ظاهر را حفظ بکنیم هیچ محذوری ندارد که واقعاً گناه آتش است.

ص: ۶۴۷

۱- (۳۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۵۳.

۲- (۳۹) . سوره ی حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳- (۴۰) . سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.

۴- (۴۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۵- (۴۲) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۶- (۴۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۰.

۷- (۴۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

خب، اما در جریان اینکه عده ای به جن پناه می برند خب برخی از مردم خب متأسفانه گرفتار این هستند یا در اذیت شیطان اند یا با شیطان ارتباط دارند اینکه فقها در مکاسب محرمه این را کسب محرمه می دانند برای اینکه کار شدنی است اگر کار ناشدنی باشد محال باشد که جزء مکاسب محرمه نیست احضار اجنه جمع جنین است نه جمع جن، «وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَهُ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» (۱) یعنی همه ی شما اجنه بودید، یعنی همه ی شما جنین بودید جمع جن جنه است نه اجنه فرمود همه ی شما بالآخره دوران جنین را گذرانید یک عده هستند که با جن ارتباط دارند کسبشان حرام است این کار حرام است و ممنوع، اعتقاد به اینکه اینها مؤثرند که «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْوِذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ» (۲) این هم محرم است اما آثار اینها متأسفانه برای بعضیها اینها چون هم مومن دارند هم کافر دارند مزاحم عده ای هم هستند اما آثار اینها هم می تواند بدنی باشد چه اینکه ایوب (سلام الله علیه) گفت: «مَسَّنَى الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَيْدَابٍ» (۳) هم می تواند درونی باشد یعنی در خیال و واهمه و تخیلات آدم اثر می گذارد که «يُوسِيوْسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (۴) اینها مرگ دارند، زندگی دارند منتها بعضیها عمر طولانی تری دارند اما شخص ابلیس برابر آنچه را که خدای سبحان درخواست او را اجابت کرده است تا قیامت زنده نیست ولی «الی یوم وقت معلوم» زنده است که عمر درازی دارد لکن ذریه او یکی پس از دیگری متولد می شوند و می میرند و مانند آن.

ص: ۶۴۸

۱- (۴۵) . سوره ی نجم، آیه ی ۳۲.

۲- (۴۶) . سوره ی جن، آیه ی ۶.

۳- (۴۷) . سوره ی ص، آیه ی ۴۱.

۴- (۴۸) . سوره ی ناس، آیات ۵ و ۶.

مطلب دیگر، در آخرت جا برای خلاف و باطل و لغو و امثال ذلک نیست جا برای اینکه حرف باطل بزنند، کار باطل بکنند، یک نشاط کاذب داشته باشند این چنین نیست اگر کسی در جهنم است رنجش صادق است و اگر در بهشت است گنجش هم صادق است چون «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرَانُ» (۱) کُلَّ آخِرَتِ این طور است همه شان زنده اند در خصوص بهشتیان فرمود: «لَا لُغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ» (۲) این جا برای لغو و تأتیم و امثال ذلک نیست و اینکه ما چرا لذت عبادت را یا لذت مناجات را نمی چشیم برای اینکه یک بیمار وقتی که تب دارد شما می بینید یک حبه قند که در دهنش می گذارند احساس تلخی می کند یا اگر احساس تلخی نکند احساس شیرینی نمی کند این برای اینکه مریض است مناجات را قلب باید لذت ببرد اگر کسی «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (۳) شد دیگر لذت نمی برد شما بهترین گلابی را به یک انسان تب دار بدهید او احساس لذت نمی کند چون فضای کام او تلخ است آن سلامتِ قوه ی ذائقه از دست رفته است لذا احساس نشاط نمی کند این هم که گفته شد «المؤمن مرآة المؤمن» (۴) این درست است یک وظیفه ی اخلاقی هم هست لکن این روایت را در معنای جامع به کار بردند مؤمن آینه ی مؤمن است به جای اینکه در پشت سر او عیب جویی کند یا غیبت کند در حضور او امر به معروف و نهی از منکر می کند آن غیبت و عیب جویی می شود محرم، این امر به معروف می شود واجب مرآت خاصیتش همین است در غیاب آدم که عیب جویی نمی کند در حضور آدم عیب آدم را به آدم می گوید می شود نصیحت، می شود امر به معروف، می شود تذکره مؤمن مرآت مؤمن است به این معنا می تواند باشد. اما یکی از اسمای حسنا ی ذات اقدس الهی که در بخشی از آیات قرآنی آمده این مؤمن است خدا مرآت انسان است انسان هم مرآت خداست خدا خود را در آینه ی خلق می بیند خلق هم خود را در آینه ی الهی می بیند نه در خود ذات اقدس الهی در این نورِ نور السماوات و الأرض خود را می بیند چون ما اگر بخواهیم خود را بشناسیم این سه امر یعنی عالم و علم و معلوم همه در چنگ نور السماوات و الأرض اند نور سماوات و الأرض این چنین نیست که جدای از درون ما باشد عالم را که ما هستیم فرا گرفته و در رفته، علم را که وصف ماست فرا گرفته و در رفته، معلوم را که خود ما هستیم فرا گرفته و در رفته، از بس قَدَر است هر جا برود حرف خودش را می زند شما می بینید مسئله ی شیء، مفهوم شیء عام ترین مفاهیمی است که بشر می شناسد حتی از بعضی از جهات از مفهوم وجود اعم است این شیء این مفهوم شیء که بر تمام اشیای عالم صادق است چون مفهوم است و سلطه پذیر همه را در برمی گیرد اما هر جا که رفت لون همان جا را می گیرد مثلاً اگر گفتیم این حَجَر است و شیء است می گوئیم «هذا حجرٌ و شیء» اگر درباره ی درخت گفتیم «شجرٌ» می گوئیم «هذا شجرٌ و شیء» شیء در اینجا بر حجر حمل می شود در آنجا بر شجر حمل می شود اما خدای سبحان همه جا هست و همه را می مالاند و خودش، خودش است «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» (۵) این چنین نیست که «هو الذي في السماء سماءٌ و في الأرض أرضٌ» چون نفس هر موجودی را می گیرد جایی را برای غیر نمی گذارد تا ما بگوئیم این هم الله هم ارض، هم الله هم سماء این خاصیت قدر بودن خداست، خاصیت هو الغالب بودن خداست در آن دوتا روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده که در بحث پارسال خواندیم گرچه برخی از متأخران این دوتا روایت را تضعیف کردند اما یک بحث رجال و درایه لازم است که آیا نظر قُدماً مثل مرحوم کلینی مثل مرحوم صدوق در توثیق و تعدیل معیار است یا نظر برخی از متأخران آن بزرگان اینها را به عنوان روایت معتبر یاد می کنند این یک، ثانیاً در این روایات برهان اقامه کرده حضرت فرمود این خدا نامحدود است اگر نامحدود است در قبال نامحدود ما یک محدود دیگر نداریم و گرنه آن می شود محدود «كان ثم شيء» وقتی حضرت سؤال کرد الله أكبر یعنی چه؟ او گفت «الله أكبر من كل شيء» حضرت فرمود: «كان ثم شيء» پس خدا موجودی است در برابرش موجودات دیگر هم هستند دیگر خب آن می شود محدود اگر ما گفتیم الف موجود است منتها موجود بزرگ باء هم موجود است پس الف باید جایش تمام بشود که نوبت باء برسد یا

نه؟ این می شود محدود فرمود مگر «کان ثم شیء» عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود: «الله أكبر من أن یوصف» (۶) که در بحث پارسال گذشت که این «یوصف» موجهی مدوله نیست نه خدا بزرگ تر از آن است که وصف بشود بلکه سالبه ی محصیه است «الله لا یوصف» و راه حلش را وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در آن بخش پایانی همین باب ذکر مجلس الرضا ذکر کرده وقتی آن شخص گفت خدا را ما چطور بشناسیم آیا ما در خداییم یا خدا در ماست؟ حضرت فرمود نه، نه ما در خداییم نه خدا در ماست عرض کرد حالا که نه ما در خداییم نه خدا در ماست چگونه او را بشناسیم؟ حضرت فرمود من جریان آینه را برای شما تشریح می کنم شما خودتان را در آینه می بینید یا نه؟ عرض کرد بله، فرمود: «أنت فیهما أم هی فیک» (۷) شما در آینه هستید یا آینه در شماست؟ عرض کرد نه این است نه آن، فرمود شما این مشکل خودت را حل کن جهان صورت مرآتیه است صورت مرآتیه جا تنگ نمی کند اگر ما شخصی داشتیم نامتناهی بعد صور مرآیی فراوان مرآتی که حکیم می گوید و مفسر نه مرآتی که آینه فروشها آنجا می گویند مرآت، مرآتی که حکیم می گوید یعنی «ما به یری صاحب الصوره» یعنی این صورت ابزار دیدن آن صاحب صورت است نه آن شیشه و جیوه و قاب آنکه آینه فروش می گوید آینه اما وقتی که در روایت می گویند آینه، آلت دیدن صاحب صورت است نه آلت دیدن صورت آنکه آینه فروش می گوید آینه، مرآت اسم آلت است آلت دیدن آن صورت است آن در بازار آینه فروشهاست اما آنکه در بحثهای علمی مطرح است ابزار دیدن صاحب صورت است خود آن صورت مرآتیه را می گویند مرآت خب اینکه جا تنگ نمی کند حضرت فرمود شما مشکل خودت را حل کن بعد بروی مشکل الله را حل کنی صدر و ساقه ی عالم صورت مرآتیه او هستند در قبال خدا چیزی وجود ندارد می شود آیت او و مرآت او. صلوات خدا و سلام خدا به ارواح انبیا و اولیا مخصوصاً امام رضا (علیهم الصلاه و علیهم السلام).

ص: ۶۴۹

- ۱- (۴۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.
- ۲- (۵۰). سوره ی طور، آیه ی ۲۳.
- ۳- (۵۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.
- ۴- (۵۲). مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۹.
- ۵- (۵۳). سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.
- ۶- (۵۴). وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱.
- ۷- (۵۵). بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ عیون اخبار الرض، ج ۱، ص ۱۷۲.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (۵۸) وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)»

بعد از اینکه تمرد عده ای از مشرکان حجاز را به صورت صریح ذکر کرد و اینکه آنها درصدد استهزا و مکر بودند به عنوان تسلی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از یک سو و بیان آزادی مردم از سوی دیگر این کریمه را فرمود: «وَمَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» (۱) یعنی انبیا مسئولیتشان در حد دعوت و هدایت و تبلیغ و تبشیر و انذار است بیش از آن مسئول نیستند اگر گروهی ایمان نیاوردند مسئولیتش به عهده ی خود آنهاست نه به عهده ی انبیا. در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی شش به این صورت فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» شما از شدت تأسف و تأثر گویا دارید جان می بازید خب اگر ایمان نیاوردند، نیاوردند مسئولیتش به عهده ی خود آنهاست مرسلین دوتا سیمت دارند یکی تبشیر یکی انذار و شما هم که این تبشیر و انذار را به احسن وجه عمل کردید بنابراین از این جهت نگران نباشید. بعد از اینکه آن مطلب را فرمود که تقریباً با آیه صدر این سوره هماهنگ است فرمود از اینها ظالم تر چه کسی است؟ ممکن است کسی از اینها ظالم تر نباشد و مرادف اینها ظلم داشته باشد ولی بالأخره بدترین ظلم، ظلم به دین خداست اینها چون به دین خدا ستم کردند از اینها ظالم تر کسی نیست نه اینها ظالم ترین مردم اند این «وَمَنْ أَظْلَمُ» نفی اظلم بودن دیگری نسبت به اینهاست نه اثبات اظلم بودن اینها نسبت به جمیع من سواست ممکن است عده ای هم در اثر کج روی دینی همتای اینها باشند در ظلم ولی کسی از اینها ظالم تر نیست «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ» آنچه در درون اینهاست با تذکره یادآوری شده ولی اینها عمداً اعراض کردند و آن سیئات قبلی هم از یادشان رفته یعنی بی باک اند، غیر موالی اند و خدای سبحان فرمود ما در برابر این انحراف آنها آن مجاری ادراکی اینها را دیگر روشن نکردیم اینها را به حال خودشان وا گذاشتیم. از روح المعانی نقل شده است که عده ای به آن بخش اول استدلال کردند برای تفکر جبر، عده ای به این جمله ی دوم برای تفکر قدری و آزادی تفویض عده ای به جمله ی دوم استدلال کردند برای اثبات جبر این «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» این را جبرین مستمسک قرار دادند چه اینکه قدریه و مفاوضه آن جمله ی قبل را که «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ» و همچنین «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» این آیات را مستمسک قرار دادند. فخر رازی می گوید که این دو قبیل آیات را خدای سبحان نازل کرده است تا در اثر این مناظره های علمی آنها که راسخ در علم اند از غیر راسخ امتیاز داده شوند. لکن بیان سیدنا الاستاد مرحوم علامه این است که هر دو طایفه حق است یعنی آن ظاهر آیات که دلالت دارد بر آزادی انسان این حق است ظاهر این طایفه که دلالت دارد بر اینکه اینها از قلمرو سلطنت الهی بیرون نیستند این هم حق است از مجموع این دو طایفه همان اختیار در می آید که اهل بیت فرمودند امر بین الامرین است نه جبر است نه تفویض بین جبر و تفویض تناقض نیست که اگر جبر نبود حتماً تفویض است و اگر تفویض نبود حتماً جبر است که ارتفاعشان محال باشد جمع بین اینها محال است اما ارتفاع اینها

محال نیست چون اینها نقیض هم نیستند در بعضی از روایات مخصوصاً آنچه که از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است این است که بین جبر و تفویض «أوسع مما بين السماء والأرض» (۲) آن وقت چون بین جبر و تفویض فاصله زیاد است امامیه می گوید امر بین الأمرین است «لا جبر ولا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» (۳) در نوبتهای قبل اشاره شد که همین که یک متفکر از جبر نجات پیدا کرد به دامن تفویض نیفتاد این اهل نجات است منتها هر چه به هسته ی مرکزی عدل نزدیک تر بشود که توحید افعالی است این موفق تر است توحید افعالی نصیب هر صاحب نظری نیست ولی بالأخره بین جبر و تفویض فاصله بیش از فاصله ی بین ارض و سماست همین که از این دو خطر انسان نجات پیدا کرد در وسط قرار گرفت یعنی بینهما قرار گرفت اهل نجات است حالا هر چه به هسته ی مرکزی عدل که همان توحید افعالی است برسد موفق تر است و نجات یافته تر.

ص: ۶۵۰

۱- (۱). سوره ی کهف، آیه ی ۵۶.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۳- (۳). الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴.

پرسش: من آزادم دروغ بگویم ولی چون می دانم این نظام حق است دروغ باعث رسوایی من می شود پس من مجبورم راست بگویم.

پاسخ: مجبور شرعی یعنی بر من واجب است جبر شرعی هست یعنی اجبار، یعنی الزام نه جبر تکوینی همانهایی هم که مسئله شرعی را می دانند و عذاب را شنیدند باز عالماً عامداً گناه می کنند این کمال در آزادی است که خدای سبحان فرمود اگر کسی مجبور بود به اطاعت که کامل نمی شد راه تکامل بسته بود انسان در انتخاب راه آزاد است ولی کمالش در این است آنچه را که خدا هدایت می کند بپذیرد آنچه را که عقل و فطرت به آن سمت گرایش دارند بپذیرند و مانند آن.

مطلب دیگر اینکه فرمود اینها که به این صورت در آمدند و استحقاق عذاب دارند لکن ذات اقدس الهی در عین حال که عادل است اهل تفضل و احسان هم هست اهل مغفرت و رحمت هم هست اینها اهل نجات نیستند و خدای سبحان هم اینها را نمی آمرزد برای اینکه اینها مشرک اند، کافرنند صریحاً و سریعاً در برابر دین موضع گرفتند و مانند آن، لکن چون ذات اقدس الهی نه تنها غافر است بلکه غفور است، نه تنها رحمان و رحیم است بلکه ذوالرحمه است به تعبیر مرحوم علامه این ذوالرحمه از دو تا اسم رحمان و رحیم کامل تر است خدای سبحان در اثر غفور بودن، در اثر ذوالرحمه بودن به اینها مهلت می دهد راه برای توبه باز است، راه برای انابه باز است تا به حُسن عاقبت بار یابند «وَرَبُّكَ الْغُفُورُ» یک، «ذُو الرَّحْمَةِ» دو، چون این چنین است «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ» اگر می خواست فعلاً اینها را مؤاخذه کند در اثر اینکه اینها اظلم اند از اینکه اعراض کردند، از اینکه «نَسِيَ مَآ قَدَّمَتْ يَدَاہُ» همه ی علل و عوامل کیفر کردن اینها فراهم است ولی چون خدای سبحان غفور است و ذوالرحمه به اینها مهلت می دهد عذاب می کند لکن تأخیر می اندازد که راه برای توبه ی اینها باز باشد «وَرَبُّكَ الْغُفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ» بالفعل «بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ» تأخیر نمی انداخت فوراً اینها را عذاب می کرد «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» نه اینکه خدا برای اینها

موعدی مقرر کرده که فرمود: «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» این چنین نیست الآن دارد داوری می کند این نکته را عنایت کنید که در المیزان آمده یک وقت است خدا سرشت و سرنوشت گذشته را تشریح می کند می فرماید خدا این چنین کرد، خدا این چنین قرار داد، خدا این چنین جعل کرد، خدا این چنین اراده می کند اینها از سنت الهی حکم می کند یک وقت سخن از «جعل» و امثال ذلك نیست حرف نهایی را الآن دارد می زند این معلوم می شود که در کرسی قضا قرار گرفته فرمود: «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» یعنی الآن ایجاد کردیم این مسئله را اینها یک قرار مشخص دارند یک روز معینی دارند یعنی الآن من این چنین حکم می کنم چون عذاب قیامت که خب حسابش مشخص است که مربوط به آینده است اما عذاب دنیا هر لحظه است دیگر ممکن است ذات اقدس الهی در همین لحظه تعذیبشان کند در برابر اینکه عذاب اینها تعجیل نیست بلکه مؤجل است یعنی أجل دار و مدت دار است این را به عنوان سرنوشت یا سرشت یا قضایای گذشته ذکر نکرد فرمود «جعل الله لهم أجلاً» بلکه فرمود: «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» یعنی الآن که دارد پرونده را تنظیم می کند فرمود الآن عجله ای نیست ما برای اینها یک موعد مشخص اینها را خواهیم گرفت این الآن در کرسی قضاست بنابراین نسبت به مسئله قیامت «جعل» است خب الآن که بهشت و جهنمی مستقر نیست نسبت به عذاب دنیا که هر لحظه ممکن است خود ذات اقدس الهی الآن که در مقام قضا و داوری است فرمود فعلاً ما اینها را نمی گیریم این حکم است مثل اینکه قاضی یک وقت است که قاضی برابر قانون می گوید این شخص بعد از دو ماه باید به زندان برود این از قانون خبر می دهد یک وقت است نه، قاضی آنجایی که به وسیله ی علم او جرم ثابت شد آنجا که دست قاضی باز است می تواند تخفیف بدهد می تواند عذاب را بالفعل صادر کند می گوید این دو ماه بعد بیاید این دو ماه بعد بیاید را قانون نگفته قانون دست قاضی را باز گذاشته پس دو گونه دو ماه بعد بیاید ما داریم یک وقت است که قاضی برابر قانون می گوید این بعد از دو ماه باید به زندان برود چون در قانون نوشته یک وقت است نه، در قانون دست قاضی را باز گذاشته چه عذاب نقد، چه عذاب مؤخر ولی قاضی هم اکنون حکم می کند که این بعد از دو ماه باید بیاید این فرق بین «جعل لهم موعداً» با «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» است که این «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» از سرشت و سرنوشت و قانون قبلی خبر نمی دهد از حکم فعلی سخن می گوید، خب. «بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ» که «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا» «لَنْ» را همان طوری که مستحضرید برای نفی ابد نیست نفی تأکید است چون در چند جای قرآن این «لَنْ» مغتیا شده است به غایتی «فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي» (1) و مانند آن، خب اگر چیزی مؤید بود، ابدی بود که دیگر مغتیا نیست غایت ندارد که این «لَنْ» برای نفی تأکید است نه تأیید گرچه در این بخش از المیزان متأسفانه کلمه ی تأیید آمده «لَنْ» برای نفی تأکید است منتها «أبداً» ایشان که می فرمایند ابداً ناظر به این ابداً است نه اینکه تعبیر را از کلمه ی «لَنْ» در آورده باشد در آنجا «لَنْ يَهْتَدُوا إِذَا أَبَدًا» آن تأیید مستلزم یک عذاب قطعی است آن «أبداً» که در ذیل آیه ی ۵۷ است «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذَا أُبِيدًا» که «لَنْ» در آنجا مفید تأیید نیست آن کلمه ی «أبداً» است که مفید تأیید است اینجا فرمود: «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا» موثّل هم به معنای «مَنْ جَاء» است هم به معنای ملجأ هم به معنای محلّ پناه نجات هم به معنی محلّ پناهگاه، هم پناهگاه هم محلّ نجات اینها نه اهل نجات اند نه پناهگاهی دارند که خودشان را از خطر محفوظ کنند. فرمود این چنین مردم در سرزمینی هستند که گرفتار عذاب الهی اند «وَتَلَمَّكَ الْقَرْيَ أَهْلُكُنَّاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» اما «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» اینجا چون اصل کلی است از سنت الهی خبر می دهد کلمه ی «جعل» را به کار برده فرمود مردمی که در سرزمینی زندگی می کنند اهل عناد و لجاج و کفر و شرک اند اینها سرانجام به هلاکت می رسند ما برای اینها یک هلاکت گاه مشخصی قرار دادیم از نظر زمان مشخص است، از نظر زمین مشخص است و مانند آن. صدر آیه گرچه درباره ی قراست «وَتَلَمَّكَ الْقَرْيَ» اما ضمیر جمع مذکر سالمی که بعد آمده که فرمود: «وَتَلَمَّكَ الْقَرْيَ أَهْلُكُنَّاهُمْ» معلوم می شود که منظور مردم آن سرزمین اند نه خود آن سرزمین. عذابهای الهی چند قسم است یک قسم فقط مردم منطقه ای را از بین می برد یک

وقت است که نه، خود آن سرزمین را با مردمش از بین می برد آنجا که دارد «فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» (۲) مردم آن سرزمین را با خود آن سرزمین از بین برده است آنجا که دارد «سَيَخْرُهَا عَلَيْهِمْ سَيْحٌ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةٌ أَيَّامٌ» (۳) مردم آن سرزمین را از بین برده است. در بعضی از آیات جریان سرزمینها را ویران شده تلقی می کنند که می فرماید: «مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ» (۴) یعنی بعضی از سرزمین اند و قریه ها هستند که درو شده اند این دیگر اختصاصی به اهل و سکنه آن سرزمین ندارد. آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «هود» این است «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا» نه «منهم» «مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ» یعنی بعضی از این سرزمینها الآن سرپا هستند بعضیها هم حصیدند، حصید به معنای محصود یعنی درو شده «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» روز حصاد کشاروزی یعنی روزی می شود که این کشتهها را درو می کنند فرمود این سرزمینها دو قسم اند بعضی الآن سرپا هستند که ما آن قریه ها را از بین نبردیم، بعضی از قرا هستند که درو شده اند، محصودند، مقطوع اند، ریشه کن شده اند آیه محلّ بحث دلالت ندارد که خداوند آن قریه ها را از بین برده است فقط از آن استفاده می شود که مردم آن قرا از بین رفته اند برای اینکه فرمود: «وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» ممکن است که خود آن قریه ها را هم از بین برده باشد ولی باید با دلیل دیگر ثابت بشود با این ادله ثابت کردنش آسان نیست، خب. اینها مربوط به جریان این چند آیه ای بود که باید بحث می کردیم.

ص: ۶۵۱

۱- (۴) . سوره ی یوسف، آیه ی ۸۰.

۲- (۵) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۴.

۳- (۶) . سوره ی حاقه، آیه ی ۷.

۴- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۱.

اما آنچه که مربوط به مطالب آیات گذشته است درباره اینکه چطور در آیه ی ۵۳ کلمه ی ظَنُّ، مَظْنَه بر یقین حمل شد که «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» چطور این مَظْنَه را بر یقین حمل کردند؟ برای اینکه با قرینه همراه است ظن و مَظْنَه در مقابل یقین احتمال خلاف را دارد یک احتمال ضعیفی در قبالش هست اما در اینجا احتمالِ مقابل و احتمال خلاف نیست برای اینکه فرمود: «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» اگر کسی هیچ راهی برای انصراف از عذاب ندارد خب این ظنُّ به معنای یقین است دیگر، یک وقت است که یک احتمال ضعیف می دهد یک راه ضعیفی را پیش بینی می کند که از آن راه منصرف بشود و فرار کند اما اگر تمام راهها بسته است آتش هم نزدیک بنابراین اگر این ظن را به معنای یقین گرفتند برای اینکه با قرینه همراه است نه بی قرینه چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم مشابه این گذشت آنجا یعنی آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» که ظن بر یقین حمل شد برای اینکه با قرینه بود آیه ی ۴۵ این است که «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» خاشعین چه کسانی اند؟ «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» خب خاشعین یقین دارند دیگر در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده است «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (۱) خب اگر چند آیه قبل فرمود مؤمنان اهل یقین اند به قیامت یقین دارند دیگر در اینجا نمی شود گفت که اینها احتمال خلاف هم می دهند و مَظْنَه به معنای چیزی است که احتمال خلاف می دهند پس اگر خاشعین «يَظُنُّونَ» یعنی «يقطعون» به این قرینه آنجا مَظْنَه به معنای قطع است مشابه این البته نه به این حد و قدرت در ذیل آیه ی دیگری که در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» بود «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) آنجا هم ظن به معنای یقین بود.

ص: ۶۵۲

۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۴.

۲- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۹.

پاسخ: بله، احتمالش هم قوی است برای اینکه ولو احتمال ضعیف باشد مُحتمَل قوی است کسی که احتمال می دهد این سَم است یقیناً پرهیز می کند ولی بحث در این است که مؤمن احتمال می دهد یا نه؟ مؤمن مظنه دارد یا نه؟ مؤمن یقین دارد اگر مؤمن یقین دارد دیگر ظن به معنای یقین است دیگر نه ظن به معنای خودش است و در آنجایی که آدم وقتی احساس خطر کرد و هیچ راهی برای نجات نیست خب این ظن به معنای یقین است دیگر.

پرسش: نسبت آن عین الیقینی که در قیامت ایجاد می شود.

پاسخ: آن شهود است دیگر آن عین الیقین است.

پرسش: آن ظن محصور نمی شود؟

پاسخ: نه، آن شهود است این علم حصولی است آن علم حضوری است در صحنه ی قیامت خب بالأخره آدم مشاهده می کند چه اینکه برای برخی از اصحاب نظیر حارث بن مالک آنها در دنیا هم که هستند قیامت را مشاهده می کنند اینکه فرمود: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» (۱) از مقام «كَأَنَّ» عده ای هم به مقام «أَنَّ» رسیدند اینها کسانی اند که برابر آیه «كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (۲) هم اکنون که در دنیا هستند جهنم را می بینند آن عین الیقین است برای اهل شهود و بالاتر از او هم حق الیقین است، خب غرض این است که اگر یک وقت مظنه بر یقین حمل شده است چون محفوف به قرینه است.

اما اینکه چون اکثری مردم اهل گناه اند این با هدف خلقت سازگار است یا نه؟ این هم مشابهش قبلاً گذشت که یک وقت انسان دنیا را با این محدوده خاص در نظر می گیرد این جهان بینی نیست که بگویم خدای سبحان که فرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۳) با اینکه اکثر مردم اهل گناه اند «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (۴) این با آن هدف خلقت سازگار نیست اولاً مستحضرید که هدف، هدف خلقت است یعنی هدف مخلوق است نه هدف خالق، خالق خودش هدف است چون کمال نامتناهی کاری را برای چیزی نمی کند بلکه چون کمال نامتناهی است و قدرت و اختیار نامتناهی در اختیار اوست کارهای خیر از او صادر می شود نه اینکه او کار خیر انجام می دهد برای رسیدن به مقصد. برای اینکه روشن بشود جهان به مقصد می رسد طبعه ی از این بحث در مسئله ظهور حضرت (سلام الله علیه) روشن می شود که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۵) ظهور می کند «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۶)، «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (۷) این یک گوشه، بعد عده ای در برزخ پاک می شوند، عده ای در قیامت کبرا پاک می شوند، عده ای هم در سوخت و سوز اوایل جهنم پاک می شوند بعد وقتی که ما درباره ی جهان یعنی ازل تا ابد، ابد تا ازل می بینیم، می بینیم قافله ی بشریت به مقصد رسیده است چند نفری در ته جهنم می مانند آنهایی که می مانند و مُخَلِّدند هر کافری نیست برای اینکه آن کافر عنود بله این «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» اما مستضعفان و کسانی که احکام الهی درست به آنها نرسیده آنها هم مشمول رحمت الهی می شوند بعد از یک سوخت و سوز منتها حالا کسی قدرت آن تحمل را ندارد خلود برای منافق هست و کافر عنود اما هیچ موحدی، هیچ مسلمانی مخلد در نار نیست البته معدب است حالا- یا عذاب دنیا هست یا عذاب برزخ است یا عذاب ساحره ی قیامت است یا اوایل ورودش در جهنم است به هر یک از این مقاطع چهار، پنج گانه سوخت و سوز او طاهر می شود آنکه نجات پیدا می کند و به مقصد می

رسد اکثری مردم اند چون اکثری مردم در دیدِ ابدیتِ قرآنی به مقصد می رسند پس خلقت به مقصد رسیده است.

ص: ۶۵۳

- ۱- (۱۰). الکافی، ج ۲، ص ۵۴.
- ۲- (۱۱). سوره ی تکاثر، آیات ۵ و ۶.
- ۳- (۱۲). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.
- ۴- (۱۳). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۳.
- ۵- (۱۴). سوره ی توبه، آیه ی ۳۳.
- ۶- (۱۵). سوره ی توبه، آیه ی ۳۳.
- ۷- (۱۶). سوره ی فتح، آیه ی ۲۸.

اما درباره‌ی اسمای الهی گرچه سوره‌ی مبارکه‌ی «توحید» و مانند آن یا اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی «حدید» یا اواخر سوره‌ی مبارکه‌ی «حشر» از اسمای ویژه‌ی الهی خبر می‌دهد «هو» را هم به الله برمی‌گرداند اما «قد مرّ غیر مرّ» که در همه‌ی موارد ولو ضمیر هم باشد تعیین محور اتحاد به دست محمول قضیه است نه به دست موضوع قضیه ما در همین جوشن کبیر این دعای نورانی در قالب این موارد کلمه‌ی «هو» هست این «هو» بر آن الله برمی‌گردد اما اگر گفتیم «هو خالق»، «هو رازق»، «هو محیّ»، «هو محیط» این «هو» دلالت می‌کند بر اینکه موضوع قضیه با محمول قضیه متحدند در این کتاب علی بن موسی (علیهما السلام) آمده مبسوطاً این بحث که ضمیر بین موضوع و محمول باشد، بین مبتدا و خبر باشد و این ضمیر به موضوع برگردد اینها هیچ کدام مشکل ایجاد نمی‌کنند موضوع و محمول هم باید متحد باشند هم مشکل ایجاد نمی‌کنند تمام حرف در این است که محور اتحاد کجاست؟ تعیین محور اتحاد بین موضوع قضیه و محمول قضیه به دست محمول قضیه است نه به دست موضوع قضیه الآن ما این سه تا قضیه که به عنوان نمونه قابل طرح است می‌توانیم اینها را معیار سایر قضایا قرار بدهیم ما می‌گوییم «زید هو ناطق»، «زید هو عالم»، «زید هو قائم»، سه تا قضیه است، سه تا موضوع و سه تا محمول و سه تا اتحاد و در همه‌ی موارد هم موضوع زید است و ضمیر «هو» هم به زید برمی‌گردد و این موضوع و محمول هم با هم متحدند اما محور اتحاد را محمول معین می‌کند نه موضوع، وقتی گفتیم «زید هو ناطق» ناطق بنا بر اینکه فصل باشد چون فصل انسان است و ذاتی انسان است این محمول و آن موضوع در مدار ذات با هم متحدند وقتی گفتیم «زید هو عالم» چون عالم وصف زید است نه جزء ذات زید و خارج از ذات است محور اتحاد موضوع و محمول مقام وصف است که دون از ذات است اگر گفتیم «زید هو قائم» محور اتحاد موضوع و محمول نه ذات است نه وصف بلکه مقام فعل است که مرحله‌ی نازل هست در هر سه قضیه ما «هو» داریم که این «هو» به ذات برمی‌گردد اما تعیین محور اتحاد به عهده‌ی محمول قضیه است این دعای جوشن کبیر هم همین طور است اگر گفتیم الله «هو الحیّ القيوم» است محور اتحاد در مقام اسمای الهی است از آنجا به بعد مقام رزق و شفا و امثال ذلک می‌رسد محور اتحاد مقام فعل است در مقام فعل اینها هست. سوره‌ی مبارکه‌ی «توحید» هم همین طور است او احد است، او واحد است، او صمد است همه‌ی اینها اسمای الهی اند فوق اسما چیزی در قرآن کریم نیامده می‌بینید اصلاً نام هویت مطلقه را قرآن با جلال و عظمت می‌داند و در هیچ جا او را استثنا نمی‌کند نمی‌گوید همه چیز از بین می‌رود مگر خدا اصلاً نمی‌شود ذهن باز کرد این حرف را زد همه چیز از بین می‌رود مگر وجه او، هر جا سخن از استثناست سخن از وجه خداست «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) نه «الّا هو»، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ» (۲) نه «بیقاه» از بس جلالی و عظمتی دارد آن ذات که اصلاً نمی‌شود ذهن باز کرد درباره‌ی او سخن گفت بنابراین حالا یک بار هم باز حالا شاید چندین بار ما فرمایش سیدنا الاستاد مرحوم امام را همین جا خواندیم این بزرگوار در تعلیقاتشان بر فصوص دارد که انبیا راه ندارند، اولیا راه ندارند او معبود هیچ پیغمبری نیست، مشهود هیچ پیغمبری نیست، مقصود هیچ پیغمبری نیست یک موجود محدود نمی‌تواند به حقیقت ازلی نامحدود راه پیدا کند او که تجزیه پذیر نیست ماییم و وجه خدا، ماییم و اسمای حسنای الهی با الله، الله اسمی از اسمای هویت مطلقه است ما با الله کار داریم با حیّ قیوم کار داریم با ازلی کار داریم با ابدی کار داریم با سرمدی کار داریم اینها همه اسمای الهی اند و ذات اقدس الهی اگر در بعضی از آیات دارد که با شیطان گفتگو کرده یا با کافر گفتگو می‌کند و مانند آن این طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه که فرمود او «الدانی فی علوه و العالی فی دنوه» (۳) این چنین است شیطان که بالا نمی‌رود با خدا سخن بگوید ذات اقدس الهی که «الدانی فی علوه» در مقام فعل و نه در مقام ذات در مراحل نازله با کفار سخن می‌گوید چون «هُوَ مَعَكُمْ أَئِنَّ مَا كُنْتُمْ» (۴) با کفار سخن می‌گوید، با فسقه سخن می‌گوید و مانند آن.

۱- (۱۷). سورة ی قصص، آیه ی ۸۸.

۲- (۱۸). سورة ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- (۱۹). صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

۴- (۲۰). سورة ی حدید، آیه ی ۴.

اما درباره ی اینکه وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در همه ی حالات شاهد بود «قد مرّ غیر مرّ» مخصوصاً در سوره ی مبارکه ی «توبه» در ضمن آن دوتا آیه که در دو جای قرآن کریم فرمود: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (۱). یک جا کلمه ی «وَالْمُؤْمِنُونَ» دارد که منظور اهل بیت (علیهم الصلاه وعلیهم السلام) است در آنجا مبسوطاً بحث گذشت که در تمام حالات شش گانه وجود مبارک پیغمبر اعمال ما را می بیند در حال نماز و غیر نماز می بیند، در حال خواب و بیداری می بیند، در حال مرگ و زندگی هم می بیند الآن هم که وجود مبارکش رحلت کرده است تمام اعمال ما را می بیند چون او باید شهادت بدهد یوم القیامه او شهید یوم القیامه است آن حالات شش گانه را در ذیل آن دوتا آیه خواندیم جریان ابورافع را این روایت را هم آنجا خواندیم که ابورافع می گوید در سفری خدمت حضرت بودم حضرت خواب بود من رفتم کنار درخت شاخه ای را شکاندم حضرت فرمود چه می کنی؟ عرض کرد من در خوابِ شما رفتم کنار درخت شاخه را بشکنم بینم شما می فهمید یا نه؟ فرمود تو خیال کردی ما در خواب نمی بینیم ما در خواب می بینیم در بیداری می بینیم اما آنچه که از جناب صدرالدین قونوی نقل شده است این بزرگان مراحل برتری را دارند می گویند آن حالتی که برای حضرت در حال نماز هست در غیر نماز نیست درست است که در تمام حالات می بینند اما شهود محض در حالت نماز است که به علم الهی می بیند آن حرفها را که نمی شود در بحثهای تفسیری ارائه کرد که هم صدرالدین برتر از این حرفهاست هم دیگران آنها در آنجا خدا می بیند و اینکه فانی در علم الهی است با علم الهی می بیند در نماز می بیند در غیر نماز هم می بیند اما این دوتا دیدنها فرق می کند این بحث آنجا گذشت.

ص: ۶۵۵

پرسش: اینکه فرمودید هدف برای خلقت است نه برای خالق توضیح آیه ی «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱).

پاسخ: بله دیگر آنجا هم چندبار گذشت که اگر این را به صاحب مغنی و جامی بدهی می گوید این «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» این متعلق به «خَلَقْتُ» به آن «تاء» «خَلَقْتُ» است اما به یک حکیم بخواهی بگویی این جمله را معنا کن می گوید آن «تاء» «خَلَقْتُ» که «أنا» است خودش هدف است این هدف است این متعلق است به آن خلق به معنای مخلوق یعنی انسان برای عبادت خلق شده است که اگر عبادت نکند به کمال نمی رسد نه خدا انسان را برای عبادت خلق کرده است که اگر انسان عبادت نکند خدا به مقصد نرسیده این کجا آن کجا؟ چون هر موجودی کاری را انجام می دهد برای اینکه به مقصد برسد هر موجودی کاری را واسطه قرار می دهد که به وساطت کار به آن کمال برسد ولی اگر خود آن کمال که نامتناهی است خواست کار انجام بدهد او برای چیزی کار نمی کند لذا آن شعر معروف هم در این بحثهای تفسیری مورد نقد قرار داده شد «من نکردم خلق تا سودی کنم *** من نکردم خلق تا جودی کنم» کار خدا تا بر نمی دارد آنکه به این مقام بار نیافت می گوید بلکه من خلق کردم تا جودی کنم خب اگر خلق نمی کرد جماد نبود؟ نقص داشت؟ حالا با این خلق می خواهد نقص زدایی کند؟ مثل یک انسان توانگری که اگر بیمارستان نسازد حسینیه و مسجد نسازد جواد نیست جود می کند تا به این کمال برسد این طور است _ معاذ الله _ یا نه، چون جواد محض است از او عالم نشأت می گیرد چون کمال صرف است از او نشأت می گیرد این حرفها جای آنها نیست چه رسد به دیگری، وقتی خدا بفرماید «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ» (۲) یعنی این مقصد مخلوق است نه مقصد خالق لذا صریحاً در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» به زبان موسای کلیم اعلام کرد فرمود به همه شان بگو «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۳) صدر و ساقه ی عالم کافر باشند برای او فرق نمی کند نه اینکه او افسوس بخورد که من به مقصد نرسیدم او خودش مقصد است اگر اول است آخر است، اگر آخر است اول است این کمبودی ندارد تا به وسیله ی کار جهان را بیافریند عالم و آدم را بسازد تا اینها عبادت بکنند در سایه ی عبادت اینها آن کمبودش را برطرف کند لذا تمام اینها به آن غایت خلق برمی گردد قبلاً هم نمونه هایش ذکر شد مثلاً اگر شما از ادیبی سؤال کنی «الانسان موجود» را ترکیب بکن می گوید «الانسان» مبتدأ، «موجود» خبر، ولی وقتی به حکیم بگویی «الانسان موجود» را ترکیب بکن می گوید «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدأ مؤخر هستی است که به صورت انسان در می آید نه انسان هستی پیدا می کند کل ادبیات فرق می کند، خب بنابراین اگر در بحثهای دیگر از جناب صدرالدین یا امثال صدرالدین طرح شده این برای آن است که گاهی رسول به علم خود می بیند مثل آن حالتها یاد شده آن پنج حالت یعنی در بیداری، در خواب، در مرگ، در حال حیات در غیر نماز در این پنج حالت وجود مبارک پیامبر در اثر علمی که خدای سبحان به او داده است به جمیع شئون ما عالم است در خواب می بیند، در بیداری می بیند، در نماز می بیند در غیر نماز می بیند در حال مرگ می بیند غیر مرگ هم می بیند در این حالتها شش گانه یک حالت مستثناست و آن حالت عبادت اوست در آن حالت به علم الهی می بیند نه به علم خودش دیگر دوتا علم نیست، خب اما آنچه را که مربوط بود به مسئله ی قرائت این تمثیل و امثال ذلك این بحثهایش قبلاً گذشت حالا ورود در مسئله بعدی راجع به مسئله هنر و هنر اسلامی و اینها اگر یک وقت مناسبی شد ممکن است ما عرض کنیم هنر اسلامی چیست اما در اثنای بحث تفسیری ما یک بحث مبسوطی درباره ی هنر اسلامی که معقول را چگونه انسان می تواند محسوس بکند، محسوس را چگونه در قوس صعود باید خدمت معقول برسد این وقت گیر است حالا ان شاء الله در فرصتی دیگر.

- ۱- (۲۲). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.
- ۲- (۲۳). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.
- ۳- (۲۴). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۸.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمِمَّا أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا [قرآن] (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)»

بعد از اینکه در اوایل این سوره ی مبارکه ی «کهف» فرمود آنچه در دنیاست زرق و برق و زیور حیات دنیاست نه زینت انسان و انسان برتر از این زرق و برق و زینتهای دنیاست و هدف والایی دارد این مطلب را هم برهانی فرمود، هم با قصه و داستان تبیینش کرد جریان اصحاب کهف را با آن معارفی که در برداشت را تشریح فرمود جریان آن دو نفری که یکی باغدار بود و دیگری تهیدست ذکر فرمود، جریان حیات دنیا را به عنوان مثل ذکر فرمود مطالبی دیگری را هم تبیین کرد بعد فرمود: «وَإِذْ قَالَ» یعنی به یاد این صحنه باش. جریان برخورد وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) و خضر (علیه السلام) نشان آن است که آنچه که در این صحنه می گذرد باطنی هم دارد اسراری هم دارد ما تا آنجا که ممکن است باید به همین شریعت و ظاهر عمل بکنیم اما کسانی هستند که پی به ملاکات احکام، اسرار احکام، مصالح و مفاسد درونی هم پی می برند یک مقدار جریان «الناس نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا» (۱) را برای ما تشریح کردند فرمودند اکثری مردم خواب اند وقتی مُردند بیدار می شوند انسان در عالم خواب چیزهایی را می بیند و آنچه را می بیند اگر ساخته ی خودش باشد در مثال متصل ببیند اضغاث و احلام است تعبیری ندارند، تأویلی ندارد چیزی او را همراهی نمی کند اما اگر ساخته ی خود او نباشد در مثال متصل نباشد اضغاث و احلام نباشد مربوط به مثال منفصل باشد گاهی عین آن واقع را می بیند که دیگر نیازی به جریان تعبیر و تأویل و امثال ذلك نیست نظیر آنچه که وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) مشاهده کرد که «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (۲) گاهی محتاج به تأویل یا تعبیر و مانند آن است نظیر آنچه که وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) گفت «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۳) که نیازی به تأویل و تعبیر داشت پس آنچه را که انسان در عالم رؤیا می بیند چند قسم است یک قسمش مربوط به مثال متصل است و اضغاث و احلام هست و تأویل یا تعبیر ندارد، یک قسم با متن واقع بدون تعبیر و تأویل دیده می شود، یک قسم متن واقع با تعبیر و تأویل دیده می شود یکی بی تأویل یکی با تأویل. آنچه را هم که ما در عالم بیداری که زنده ایم و زندگی می کنیم همین طور است برخیها در خیالات خودشان زندگی می کنند دوستی و دشمنی آنها بر اثر توهم و تخیل خود آنهاست کسی را دوست می پندارد در حالی که نیست، با او بساط دوستی پهن می کند کسی را دشمن خیال می کند با او از در دشمنی در می افتد در حالی که دشمنش نیست اینها در عالم خودشان زندگی می کنند اینها گرفتار اضغاث و احلام خودشان اند بعضیها هم جهان را و واقعیت را آن طوری که هست می بینند، بعضیها هم واقعیت خارج را می بینند ولی در لفافه ی تعبیر و تمثیل و تأویل و امثال ذلك وقتی بشر مُرد آن گاه آنچه واقعیت دارد بر او روشن می شود اکثری مردم خواب اند وقتی مُردند بیدار می شوند برخیها وقتی مُردند بیدار می شوند که عمری با خودشان

داشتند زندگی می کردند آنچه را که به عنوان دوستی و دشمنی تخیل می کردند نبود، آنچه به عنوان حق و باطل می پنداشتند آن نبود آنچه به عنوان حسن و قبیح می پنداشتند آن نبود، آنچه به عنوان خیر و شرّ می پنداشتند نبود، آنچه به عنوان سعادت و شقاوت می پنداشتند نبود معیار سعادت چیز دیگر بود، معیار حقّ و صدق چیز دیگر بود، معیار خیر چیز دیگر بود و این در عالم خودش برای خودش زندگی می کرد این «یحوم حوم نفسه» (۴) هست. بعضیها واقعیت خارج را می بینند منتها نیازی به کمک دارند با تعبیر و تأویل باید به واقعیت برسند بعضی متن واقع را می بینند مثل انبیا و اولیا آنها هم اکنون بیدارند از آنها به عنوان حیّ بن یقظان یاد می کنند اینها اهل یقظه اند بیدارند اصلاً در خواب نیستند آنکه می گوید «تنام عینی و لا ینام قلبی» (۵) از این قبیل است شاگردان آنها در مراحل پایین تر از همین قبیل است و اگر درباره ی مؤمن وارد شده است روایتی درباره ی مؤمن هست که مؤمن خودش می خوابد ولی قلبش نمی خوابد از همین قبیل است که واقع را می بیند محبت و عداوت او مشخص است، صدق و کذب او مشخص است و مانند آن، بعضیها هم واقع را می بینند منتها در لفافه ی تأویل و تعبیر و امثال ذلک وقتی مُردند آن واقعیت واقع برای آنها روشن می شود. جریان دیدار موسای کلیم (سلام الله علیه) و خضر (علیه السلام) نموداری از این صحنه است که آنچه را ما می بینیم پشت پرده مصالحتی هست آن مصالح برای اولیای الهی به تعلیم حق روشن است برای ما روشن نیست و ما می دانیم که یک سلسله واقعیتی ملاک این احکام است منتها ما نمی دانیم انبیای الهی از طرف خدا می دانند لذا باید تابع محض اینها باشیم این قصه ی وجود مبارک موسای کلیم و خضر (سلام الله علیهما) گوشه ای از پرده برداری از اسرار واقع است این یک مطلب، مطلب دیگر اینکه آیا وجود مبارک موسایی که در این آیه آمده است همان موسای پیامبر است یا یکی از فرزندان حضرت یوسف (سلام الله علیه) این سخن هم ناصواب است برای اینکه قرآن کریم بیش از ۱۲۰ مورد نام مبارک موسی را برد و اگر این موسی غیر از آن موسی بود باید که با قرینه ای مشخص می کرد که این موسی آن موسی بن عمران معروف نیست در حالی که چنین قرینه ای در قرآن کریم نیست همان طوری که نام مبارک موسی در آن صد و تقریباً بیست مورد آمده اینجا هم آمده گذشته از اینکه روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی رسیده است که منظور از این موسی وجود مبارک موسای کلیم است پس اگر در برخی از تعبیرها از او به عنوان موسی که از فرزندان یوسف (سلام الله علیه) است این مسموع نیست.

ص: ۶۵۷

۱- (۱) . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲- (۲) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

۳- (۳) . سوره ی یوسف، آیه ی ۴.

۴- (۴) . بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۱۴.

۵- (۵) . بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.

مطلب دیگر اینکه از قرآن کریم بر نمی آید که یک آب حیاتی بود، آب زندگانی بود در ظلمات بود و خضر راه بلد بود و آنها به دنبال آب حیات می گشتند و مانند آن این چیزها از قرآن کریم بر نمی آید یک، ثانیاً یک آب حیاتی در عالم باشد که اگر کسی مقداری از آن آب زندگانی خورد برای همیشه محفوظ از مرگ باشد و نمیرد این با منطق قرآن کریم مخالف

است زیرا خدای سبحان فرمود: «مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» (۱) و فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) و فرمود: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۳) و فرمود: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (۴) و مانند آن از نظر قرآن کریم مرگ برای انسان قطعی است یعنی «كُلُّ انْسانِ يَموتُ بِالضَّرورةِ» این قضای الهی است اما حالا بعضی عمرشان طولانی تر بعضی عمرشان کوتاه تر و مانند آن، آن مطلب دیگر است آن قدر است و گرنه چیزی در عالم باشد که آدم یک لیوان از آن آب بخورد نمیرد این چنین نیست هر کسی در عالم طبیعت زندگی می کند به اذن خدا روزی می میرد حالا- یا عمرش کوتاه باشد یا عمرش طولانی بالأخره مرگ قطعی است پس چیزی به عنوان آب زندگانی این افسانه است البته آن ماء الحیات، آن عین الحیات آن معرفت الهی، ایمان الهی که «العلماء باقون ما بقى الدهر» (۵) آن سر جایش محفوظ است آن مربوط به حیات معنوی است نه حیات ظاهری مردان الهی باقی اند هم در دنیا نامشان باقی است هم در برزخ باقی است هم در ساهره ی قیامت باقی است هم در بهشت باقی است که «العلماء باقون ما بقى الدهر» بنابراین این قصه گذشته از اینکه در قرآن کریم نیست مخالف قرآن کریم هم هست.

ص: ۶۵۸

۱- (۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۳۴.

۲- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۸) . سوره ی زمر، آیه ی ۳۰.

۴- (۹) . سوره ی جمعه، آیه ی ۸.

۵- (۱۰) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

اما مطلب چهارم اینکه جریان ماهی آیا این ماهی زنده شده است یا نه، چون ماهی مثلاً سرخ کرده بود یا مثلاً نظیر ماهیهای دودی قبلی سنگین بود به همراهشان از ظرفشان افتاد و در دریا رفت از آیه برنمی آید که این ماهی وارد آب شد و زنده شد ولی اگر روایات معتبری دلالت کند بر اینکه این ماهی به دریا افتاد و زنده شد مخالف قرآن نیست برای اینکه قرآن ندارد این ماهی به عنوان یک جسم سنگین در دریا رفت دارد «أَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» اما آیا زنده شد و مانند ماهیهای دیگر در دریا حرکت کرد یا نه، به عنوان یک جسم سنگین وارد دریا شد در آب رفت این از قرآن برنمی آید ولی نفی نمی کند بنابراین اگر روایت معتبری دلالت کرد بر اینکه این ماهی وارد آب شد و زنده شد این مخالف قرآن کریم نیست اما حالا اینها برای چه کاری رفتند، در اثنای قصه مشخص می شود که ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسای کلیم دستور داد کسی که من از اسرار عالم او را باخبر کردم شما باید با او مصاحبتی داشته باشید و از آن علم باطن کمک بگیرید از اثنای قصه برمی آید که این کار وجود مبارک موسای کلیم به عنوان یک مأموریت الهی بوده است حالا قصه از اینجا شروع می شود.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر چون خود این وحی است دیگر خدای سبحان به او وحی فرستاد بعد از اینکه موسای کلیم (سلام الله علیه) از مصر به مدین رفت و آن دوران هشت سالگی یا نه سالگی اجیر بودن حضرت شعیب (سلام الله علیه) را گذراند و برگشت که از مدین به مصر بیاید در بین راه «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» (۱) و بعد کنار آن طور رفت و بعد آیات الهی نصیبتش شد و «فَاسْتَمِعَ لِمَا يُوحَى» (۲) شد «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» شد دیگر شده پیامبر از این به بعد دیگر وحیهای نبوی شامل حال وجود مبارک موسای کلیم می شد.

ص: ۶۵۹

۱- (۱۱). سوره ی قصص، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۳.

پرسش: حاج آقا به قرینه «عَجَبًا» این آیه «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» نمی شود.

پاسخ: «عَجَبًا»، «سِرْبًا» اینها نفی اثبات نمی کند و اگر روایت معتبری باشد با اینها منافات ندارد حالا تعجب در این است که هر دو قرارشان این بود که در مجمع البحرين که «مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ» یاد شده است مجمع البحرين یعنی بین النهرین مجازاً از بین النهرین به مجمع البحرين یاد شده است قرارشان همان جا بود آنجا توقف کنند و ملاقات کنند آن عبد صالح را اما با اینکه قرارشان همان جا بود یک امر تعجیبی است که هر دو یادشان رفته که حالا به آنجا هم می رسیم. «وَإِذْ قَالَ» یعنی «أذکر» آن صحنه ای را که موسای کلیم به آن جوان همراهش آن کسی که فتوت داشت و شایبی بود همراه او بود خدمتگذار او بود یا مصاحب او بود گفت «لَا أَبْرُحُ» این «أَبْرُحُ» هم از افعال ناقصه است یعنی «لا-أزال» این «لا أزال» یعنی «لا أزال اسیر، لا أزال أمشی، لا-أزال أذهب» یعنی «لا أزال» راه می روم تا به بین النهرین برسیم گفتند دریای فارس و دریای روم بود حالا باید از نظر نقشه بررسی کرد «لَا أَبْرُحُ» یعنی «لا أزال» چه می شود؟ چه می کنند «أذهب أسیر أمشی، لا أبرح أمشی، لا أبرح أسیر» سیر می کنم «حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» یعنی بین النهرین و این هم که او را همراهی می کرد این جوان هم یعنی تو هم باید بدانی که من تا آنجا بالأخره باید بروم چون میقات ما آنجاست تو هم باید همراه من تا آنجا باشی و اگر آنجا رسیدیم یافتیم، یافتیم نشد «أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا» حُقْب گفتند یک قرن هست، یک هشتاد هست دو، دهر طویل هست سه، احقابی از عذاب دامنگیر کفار می شود یعنی سالیان متمادی می مانند موسای کلیم گفت من بالأخره تا آنجا می روم اگر آنجا آن صحنه پیش آمد ملاقات رخ داد که بسیار خب، نشد یک قرن هم که شد من باید راه بروم تا به استادم برسم اینکه از مرحوم آقای قاضی یا امثال آقای قاضی (رضوان الله علیه) نقل شده است که اگر کسی نیمی از عمر خود را صرف حرکت کند جستجو بکند تا استاد پیدا کند از همین جاهاست که گفت من یک حُقْب هشتاد سال یا یک قرن هم که شد بالأخره به دنبال استاد می گردم چون آن علم می ارزد آدم را آرام می کند پشت پرده را به آدم نشان می دهد خب این کار را باید بکند و هر دو حرکت کردند «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا» وقتی به آن میقات رسیدند آنجایی که بنا بود خضر (سلام الله علیه) را ملاقات کنند به بین النهرین رسیدند خب کنار سنگی آرمیدند که مقداری استراحت کنند وقتی بارشان را گذاشتند و کنار سنگ استراحت کردند مأوا گرفتند این ماهی حالا سرخ شده بود ماهی دودی بود به چه صورت بود از این ظرفشان یا از این کیسه شان یا از این پارچه ای که پیچیده بودند به هر وسیله ای بود افتاد در دریا و مثل جرم سنگین دیگر «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» «عجبا» دیگر رفت در آب «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا» آن جوان عهده دار حمل این بار بود او از نزدیک دید که این ماهی از این ظرف افتاد از این پارچه افتاد هر چه بود افتاد در دریا فرو رفت و یادش رفته بود که به وجود مبارک موسای کلیم گزارش بدهد که ماهی افتاد در آب و وجود مبارک موسای کلیم هم سؤال نکرد که وضع مالی چطور است چون میقاتشان این بود که هر جا ماهی بیفتد اینها همان جا باید ملاقات کنند.

پرسش: کلمه «اتخذ» حیات را نمی رساند چون کلمه ی اتخاذ اختیاری است «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ»

پاسخ: بله دیگر این الآن وقتی چیزی در دست آدم چوبی، سنگی در دست آدم بیفتد مگر ما نمی گوئیم افتاد در دریا رفت در دریا؟ می گوئیم دیگر یک تعبیر عادی است در قرآن آیه ای نیست که صراحتاً دلالت کند که این ماهی زنده شد ولی اگر روایت معتبری دلالت کند بر اینکه ماهی زنده شد با آیه مخالف نیست چون آیه نفی نمی کند، چون آیه با او هم سازگار است.

«نَسِيًا حَوْتَهُمَا» اسناد نسیان به وجود مبارک موسای کلیم به یک وضع است، اسناد نسیان به همراه موسای کلیم معنای دیگر است «فَاتَّخَذَ» این ماهی «سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَيْرًا» این می گویند یکی از شرایط استطاعت آن است که انسان از نظر بدن سالم باشد، از نظر زاد و راحله مجهز باشد «تخلیه السرب أو سرب» یعنی راه باز باشد امتیت راه لازم است در استطاعت حج آنکه در حج می گویند «تخلیه السرب» یعنی راه امن باشد از همین است این «سیر» یعنی این راه را به عنوان سبیل خاص اتخاذ کرده در سوره ی مبارکه ی «رعد» هم بود ظاهراً گذشت که خدای سبحان می داند برخیا آن چنان اند «مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» بعضیها هم «وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» (1) سارِب آن کسی که با سیر و سرب روز کار دارد «مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» آنکه شبانه مخفیانه حرکت می کند آنجا معنای «مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» گذشت که تخلیه السرب أو سیر هم همین است «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَيْرًا» و یاد آن شخص رفت که به وجود مبارک موسای کلیم گزارش بدهد وقتی از بین النهرین گذشتند و وضع ماهی هم به این صورت شد که افتاد در دریا «فَلَمَّا جَاوَزَا» وجود مبارک موسای کلیم با همراهش از بین النهرین گذشتند وجود مبارک موسای کلیم به همراهش فرمود: «قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا» این غذایی که در روز می خورند می گویند غداه آنکه در شب می خورند می گویند عشا این صحنه روز بود حضرت به همراهش فرمود آن غذای ما حالا یا نهار ما یا چاشت ما یا هر چه هست بیاور که ما خسته شدیم چاشت آن ساعت تقریباً ده است این چاشت که یک واژه فارسی است همان معنای ضحای عربی را می فهماند «وَالضُّحَى» یعنی قسم به ساعت تقریباً ده نزدیکهای ظهر مقداری به ظهر مانده که هوا خیلی شفاف و روشن است آن وقت را می گویند چاشت غذایی را این کشاورزها و اینهایی که کارهای یدی می کنند در آن موقع روز می خورند می گویند چاشت خوردیم صبح زود شروع به کار می کنند تا ساعت ده آن وقت غذایی میل می کنند می گویند چاشتمان حاضر شده خوردیم حالا یا چاشت بود یا نهار بود وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «آتِنَا غَدَاءَنَا» عشا نبود غذا بود آنچه که شب خورده می شود عشا است آنچه روز خورده می شود غداست «آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصِيبًا» ما از این مسافرت خستگی تلقی کردیم نَصِيب، وَصَب، تَعَب اینها همه به معنی خستگی است ما خستگی احساس کردیم همراه وجود مبارک موسای کلیم به آن حضرت عرض کرد «أَرَأَيْتَ» یعنی «أخبرنی» آگاه کن مرا «إِذْ أَوْثِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ» آن وقتی که ما دوتایی به آن سنگ ماوا گرفتیم و در کنار سنگ آرمیدیم که مقداری خستگی راه برطرف بشود آنجا این حادثه پیش آمد «فَأِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ» من یادم رفته که جریان ماهی را به عرض شما برسانم آنجا ماهی از ظرف یا از آن پارچه افتاد در دریا رفت من دیگر دسترسی به او نداشتم «فَأِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ» یعنی یادم رفته که به شما عرض کنم نه اینکه ماهی فراموشم شد «وَمَا أَنْسَانِيَهُ» با این قرائتی که اینجا شده «إِلَّا الشَّيْطَانُ» شیطان نگذاشت که من این را به عرض شما برسانم یادم رفته بود میقات ما همین جا بود دیگر «وَمَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ» او نگذاشت که یادم بیاید من یادم رفته به عرض شما برسانم «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» او به سرعت در دریا افتاد اتخاذ سبیل کرد همین که اگر چیزی از دست آدم بیفتد در آب می گوئیم در آب رفت این در آب رفت

معنایش این نیست که زنده شد و رفت، البته اگر روایت معتبری باشد که دلالت کند بر اینکه این ماهی زنده شد هیچ با قرآن مخالف نیست چون قرآن اصراری ندارد که او همان طور جامد بود و بی روح بود دارد که «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» در آیه قبلی، یا «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» در آیه فعلی. آن گاه وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» آن که ما به دنبالش می گشتیم همین بود دیگر اینجا از جاهایی است که با این قرائت «یاء» حذف شده است عاملی برای جزم و حذف «یاء» نیست این چنین قرائت شد «بَغِي»، «بِغِي»، «بَغِي» یعنی طلب «أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَىٰ يُحِبُّ بُغَاهَ الْعِلْمِ» (۲) «بَغِي» طلب، باغی علم یعنی طالب علم، بُغَاهُ الْعِلْمِ یعنی طلبه ها، طالبان علوم «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» «ما كُنَّا نَبْغِي» آنکه ما طلب می کردیم همین بود ما می خواستیم به بین البحرین برسیم یک، آدرس و علامت ما همین بود که ماهی می افتد در دریا این دو، خب شما نگفتی ما آدرسی که خدا به ما داده بود بین البحرین بود چون بین البحرین هم منطقه ی وسیعی است دیگر آنجایی که ماهی می افتد در دریا همان جا محل ملاقات ماست «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» این همین بود که ما طلبش می گشتیم مطلوب ما همان جا بود «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَطْلُبُ وَنَرْغَبُ وَنَذْهَبُ إِلَيْهِ وَنَقْصِدُهُ» آنجا جایش بود دیگر چرا نگفتی؟ «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» ما باید برگردیم همان جا، خب بین البحرین هم منطقه ی خیلی وسیعی است جای مشخص پنج متر و شش متر که نیست در این بین البحرین منطقه ای بود که اینها آرام گرفتند برای استراحت کنار یک سنگ همان جا جای ملاقات بود «فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» وجود مبارک موسای کلیم با همراهش برگشتند «ارتد» یعنی «ارتجع» رجوع کردند راهی که آمدند دوباره برگشتند همان راهی را که آمدند به همان راه برگشتند «عَلَىٰ آثَارِهِمَا» خب بالأخره یک منطقه ی وسیعی اگر جای دیگر می رفتند باز به آن آدرس نمی رسیدند باید همان راهی که آمدند به دنبال همان راه برگردند زیرا ماهی در کنار همان صخره به دریا افتاد و همان جا که ماهی به دریا می افتد همان جا ملاقات گاه وجود مبارک موسای کلیم و خضر (علیهما السلام) است لذا برگشتند نه این راه وسیع که آمدند از یک راه آمدند به فاصله ی چند متری رفتند نه خیر، از همان راهی که آمدند علامت پایشان هر جا بود به دنبال همان علامت پا برگشتند تا برسند به آن صخره «فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا» خب پس اگر کسی فرض کنید بین این اتوبان قم و تهران حالا بنا شد برگردد خب برگردد این اتوبان جای وسیعی است کجا باید برود؟ کدام منطقه؟ تا چند متری؟ اما اگر علامت پای خودش را ببیند به دنبال همان بیاید به آن ملاقات گاه می رسد «قَصَصًا» هم یعنی دنبال کردن، پیروی کردن، متابعت بودن قصه را که قصه می گویند برای اینکه چند مطلب متصل منسجم پی در پی است دیگر وجود مبارک موسای کلیم را وقتی به آن صندوقچه گذاشتند و به دریا انداختند به دستور ذات اقدس الهی مادر موسای کلیم به دخترش که خواهر موسای کلیم بود گفت «قُصِّيه» (۳)، «قُصِّيه» یعنی به دنبال این جعبه برو بین تا کجا می رود؟ این «قُصِّيه» یعنی «اتبیعها» به دنبال این قدم به قدم همراه این برو بین این جعبه را چه کسی می گیرد؟ پس قصه را از این جهت قصه می گویند، قصص را هم از این جهت قصص می گویند قصاص را هم از این جهت قصاص می گویند برای اینکه به دنبال آن قتل است دیگر یک قتل ابتدایی که نیست چون پیرو آن است، تابع آن است به دنباله ی آن می آید از این جهت به آن می گویند قصاص، خب.

ص: ۶۶۱

۱- (۱۳). سوره ی رعد، آیه ی ۱۰.

۲- (۱۴). الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

پاسخ: در آب که ماهی در آب بود ولی آن صخره که در آب نبود اینها کنار آن صخره مأوا گرفتند «أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ» مأوایشان جای استراحتشان کنار آن سنگ بود در کنار آن سنگ که مأوا گرفتند ماهی از ظرف یا از آن پارچه افتاد در دریا رفت اینها همان جا از کنار آن سنگ حرکت می کردند آمدند یک مقدار زیادی را که راه آمدند این قصه پیش آمد وجود مبارک موسای کلیم فرمود آن غذای ما را بیاور او گفت من یادم رفت به شما عرض کنم ماهی همان جا در دریا رفت حضرت فرمود همان جا جای ملاقات ما بود «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ» دوباره برگشتند، دوباره برگشتند همان راهی که آمدند همان جایی که قدم گذاشتند با همان خط و مسیر برگشتند آمدند تا کنار آن صخره ی از بین النهرین آنجا «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا».

پرسش: ارتباط ماهی با آن چه بوده چه سزی در آن بوده؟

پاسخ: دیگر حالا ما البته تازه شروع کردیم این قصه را، خب این ترجمه ی ابتدایی و ظاهری این قصه است هنوز بحثهای عمیق دنبالش است، خب.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» حالا که برگشتند دیدند آنجا بنده ای از بندگان خاص الهی است «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» که این بنده از بندگان خاص ما خصوصیتش این بود «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» یک، «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» این دو، هم از رحمت خاصه ی ما، رحمت عنداللهی برخوردار بود که ما به او دادیم، هم از علم لدنی برخوردار شد که معلمش ما بودیم پس تنها او اهل رحمت و زهد و مغفرت و عفو و صیْفَح و امثال ذلک نبود بلکه آنها کمالات حکمت عملی او بود و اینها هم کمالات حکمت نظری او، هم علیم بود هم رؤوف بود، هم علیم بود هم رحیم بود هر دو کمال را داشت منتها درباره ی رحمت تعبیر به «عند» دارد درباره ی علم تعبیر به «لدن» قبلاً فرق بین «عند» و «لدن» گذشت ما در فارسی وقتی چیزی نزد ما باشد اعم از اینکه در دست ما باشد مثلاً- کتابی در دست ما باشد یا کتابی در قفسه ی کتابخانه ی ما باشد می گوئیم نزد ماست، این کتاب نزد ماست، این کتاب پیش ماست اما در عربی این چنین نیست که هر چیزی را چه نزدیک چه دور بگویند «عنده» بگویند «لدیه»، «لدیه» ظاهراً آنجاست که نقد و حاضر باشد «عند» شاید از این جهت اعم باشد که هم با حضور سازگار است هم با غیبت، علم لدنی آن علمی است که متعلّم بالا برود شاگرد بلاواسطه خدای سبحان بشود علم را از سرچشمه یاد بگیرد این می شود علم لدن، گرچه همه ی علوم را ذات اقدس الهی به انسان یاد می دهد «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۱) اما گاهی انسان علم را از کتاب می گیرد، گاهی از استاد می گیرد، گاهی از شواهد دیگر می گیرد و مانند آن اینها هیچ کدام علم لدنی نیست اولاً علم حصولی است، ثانیاً خطابردار است، ثالثاً نظیر آن آبهای دست خورده است که افکار و آرای دیگران هم در این آب می آید خب یک آب چشمه دیده، دست خورده، هواخورده، زمین خورده، زمان خورده این آب ناب که نیست یک وقت است که به همراه این نهر این قدر می رود تا به سرچشمه برسد آنجا دیگر دست کسی به این آن نرسیده، دلو کسی به این آب نرسیده، طناب کسی به این آب نرسیده این آب را از سرچشمه می گیرد دیگر خود آب است بدون اینکه مشوب باشد آب ناب است این می شود آب لدنی علم این طور است اگر یک وقت کسی در درس و بحث شرکت کند درس بخواند، درس بگوید، مباحثه بکند همین علمی که «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» شاملش می شود اما اگر جزء انبیا بودند، اولیای الهی بودند که فرمود: «إِنَّكَ تَلْتَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۲) این دیگر یعنی تو مکتب نرفتی از کسی یاد نگرفتی از کتابی بهره نبردی بالا

آمدی لدی اللہی شدی آنجا بلاواسطه علم یاد گرفتی قهراً می شود علم حضوری نه حصولی، قهراً می شود علم خالص نه علم مشوب، می شود علم حق نه علمی که احیاناً باطل او را همراهی بکند و مانند آن. علم لدنی علمی نیست در برابر فقه و اصول و فلسفه و کلام و عرفان همین علوم است منتها این علم اگر در کتاب و درس و بحث باشد این دیگر لدنی نیست لدی اللہی نیست اما اگر همه ی این علوم هر کدام از اینها از سرچشمه گرفته بشود می شود علم لدنی همین فقهی که ما از وجود مبارک پیغمبر می شنیدیم که فرمود: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (۳) همین احکام صلوات را وجود مبارک حضرت در معراج «مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۴) یاد گرفت شده فقه لدنی این حکمتش لدنی است، آن حقش لدنی است، آن اخلاقش لدنی است و مانند آن علم لدنی علمی باشد که موضوع داشته باشد، محمول داشته باشد، مسائل داشته باشد، مبادی داشته باشد در قبال اینها باشد مثلاً ما یک علم فقه و اصول داریم یک علم لدنی این چنین نیست همه ی این علوم هر کدام از اینها که حق است اگر از لدن و نزد ذات اقدس الهی گرفته شد می شود علم لدنی چون از آنجا آمده با ملاکات همراه است، با اسرار همراه است، با احکام همراه است ما آنچه را که فعلاً در کتابها می خوانیم این است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام اما از دو حاشیه اش بی خبریم چرا حلال و حرام است نمی دانیم، بعد چه خواهد شد نمی دانیم، اما آن علم لدنی حاشیتین این علوم را هم تشریح می کند می گوید چرا فلان شیء حلال است و به چه دلیل فلان شیء حرام است این یک، بعد این حلال و حرام در قیامت به چه صورت در می آید این دو، آنچه که در قیامت ظهور می کند تکوین حقیقت است یا بهشت است یا جهنم، آنچه که به عنوان ملاکات است تکوین است و حقیقت، آنچه در وسطهاست همان علوم اعتباری است باید و نباید این باید و نباید اعتباری هم مسبوق به آن تکوین است، هم ملحق به آن تکوین ما در کتابهای عقلی اینها را باور می کنیم و ایمان می آوریم باز می شود علم کتابی اما آنها هم ملاک را می بینند که آن ملاک باعث وجوب و حرمت می شود، هم ثمر را می بینند که در بیانات نورانی حضرت امیر هست «هُيْمٌ وَ الْجَنَّةُ كَيْفَ نَقْدَرُ آهَا فَهَيْمٌ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هَيْمٌ وَ النَّارُ كَيْفَ نَقْدَرُ آهَا فَهَيْمٌ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» (۵) که تازه این مقام «کأن» است الآن هم عده ای می گفتند ما عوای اهل جهنم را یعنی زوزه ی سگان جهنم را می شنویم، خب پس این واقعیتی است که مسبوق به حقیقت است، ملحق به حقیقت است و سطها امر اعتباری است بالأخره ما در عالم اعتبار داریم زندگی می کنیم با قانون داریم زندگی می کنیم قانون مجموعه باید و نباید است دیگر بشر را بخواهند هدایت کنند بشری که با اعتبارات زندگی می کند باید بگویند چه چیزی باید چه چیزی نباید منتها این باید و نباید را یا از رسوبات و رسومات و فرهنگ و عادات و آداب مردمی می گیرند که اعتباری ندارد یا نه، از حقایق تکوینی تلقی می کنند که انبیا آوردند چون مسبوق به حقیقت است از یک سو، ملحق به حقیقت است از یک سو، عالمان علوم لدنی هم سابقه ی این احکام را می بینند از طرف ذات اقدس الهی هم لاحق اش را.

ص: ۶۶۲

۱- (۱۶). سوره ی علق، آیه ی ۵.

۲- (۱۷). سوره ی نمل، آیه ی ۶.

۳- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۷۹.

۴- (۱۹). سوره ی نمل، آیه ی ۶.

۵- (۲۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

اما سؤالاتی که مطرح می شود گرچه ما احترام می گذاریم به این سؤال ولی بدانید سؤال هر کسی سؤال شخصی اوست یا سؤال دو، سه نفر است سؤال این جمع عظیم نیست یک، گاهی هم چندین بار این مسائل این سؤالات مطرح شده دو، این است که هر کسی هر چه به ذهنش آمده در کاغذ ننویسد مگر آنچه که مربوط به مطالب این قدر مطالب عمیق تفسیری مربوط به همین آیه هست که آنها مغفول عنه است اما چیزهایی که دهها بار گفته شده همین مسئله جبر و تفویض در سوره ی مبارکه ی «نساء» مفصل بحث شد آنجا که فرمود: «وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَيْثُ بَدِئًا» (۱) آنجا فرق بین من عند الله و من الله مشخص شد حسنه هم من الله است هم من عند الله، سیئه من عند الله هست ولی من الله نیست مفصل یعنی مفصل آنجا بحث شد جبر و تفویض هم آنجا اشاره شد که ما یک جبر علی داریم که حق است «الشیء ما لم یجب لم یوجب» جبری در مقابل تفویض داریم که بین الغی است و این امر بین الأمرین تلفیقی از جبر و تفویض نیست چون جبر هر جا پا گذاشت باطل است تفویض هر جا پا گذاشت باطل است اینها چون نقیضین نیستند رفع هر دو ممکن است اما اینکه این علوم می ماها می خوانیم اینها در قیامت کارآمد ندارد سرش این است الآن کسی در خود دنیا وقتی دوران سالمندی و کهنسالی او فرا رسید چند دوره مکاسب گفت و کفایه گفت و رسائل گفت و حالا دیگر به سن هفتاد به بعد رسید دیگر خسته شد و اینها را گذاشت کنار ده، بیست سال وقتی اینها را درس نگوید به سن نود سالگی که می رسد همه چیز از یادش می رود این علوم این طور است فقه باشد این طور است فلسفه باشد این طور است وقتی آدم تمرین نداشته باشد درس و بحث نداشته باشد از یادش می رود همه ی این علوم بعد از مرگ از یاد ما می رود اختصاصی به فقه و اصول ندارد فلسفه ندارد اما چیزی مربوط به مسئله قیامت است که معاد ما هو؟ قیامت ما هی؟ صراط ما هو؟ تطایر کتب چیست؟ برزخ چیست؟ نشر کتاب چیست؟ نامه ی اعمال به دست راست می گویند چیست؟ به دست چپ می دهند چیست؟ قرائت کتاب چیست؟ جهنم درکاتش چیست؟ بهشت درکاتش چیست؟ همه ی این بحثهایی که مربوط به این معارف است وقتی مُردیم این علم حصولیها می شود حضوری هر لحظه شفاف تر، روشن تر می شود مشهود ما می شود آن معقولات ذهنی ما می شود مشهودات خارجی بنابراین هرگز از یادمان نمی رود و آن کاملاً مشهود است.

ص: ۶۶۳

اما اینکه ذات اقدس الهی به ذهن کسی نمی آید ولی ما مع ذلک او را عبادت می کنیم در توحید مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) این روایت نورانی از وجود مبارک معصوم (علیه السلام) هست که کسی به ایشان اشکال می کند که خب اگر ما دسترسی به خدا نداریم پس چطور عبادت می کنیم؟ فرمود اگر این اشکالی که شما می کنید که «لکان التوحید عناً مرتفعاً» (۱) ما به همین مقدار موظفیم. بیان ذلک این است که ما درباره ی اسمای الهی درباره ی صفات الهی صفات فعلی اش اینها کاملاً درک داریم هم عرفا اهل شهودند هم حکما و متکلمان و مؤمنان اهل درک اند اینها را درک می کنیم اما نسبت به آن هویت مطلقه ما مفاهیم حصولی داریم می گوئیم آن هویت مطلقه حق است، بسیط الحقیقه است و همه ی کمالات را داراست جزء ندارد همه ی این الفاظ را می گوئیم این الفاظ مفاهیمی دارد ما این مفاهیم را می فهمیم می گوئیم این مفاهیم مصداق دارد ما آن مصداقی را که نمی دانیم عبادت می کنیم برای اینکه آن مصداق که به ذهن نمی آید ما مفهوم الله واجب الوجود، بسیط الحقیقه، لا- شریک له، صمد، لم یلد، لم یولد اینها مفهوم اند اینها که ماهیت نیستند _ معاذ الله _ اگر اینها ماهیت بودند یعنی _ معاذ الله _ خدا جنس داشت، فصل داشت، مرکب بود خب این به ذهن می آمد ما شجر را به خوبی درک می کنیم، حجر را به خوبی درک می کنیم یعنی انسان می تواند معنای شجر و حجر را به خوبی درک کند البته بعضیها اشتباه می کنند بعضی درک می کنند آن مهندس کشاورزی واقعاً درخت را درک می کند درخت می سازد درخت می پروراند همه ی بیماریهای درخت را تشخیص می دهد همه ی راه درمان و باروری درخت را تشخیص می دهد درخت را درک می کند چون درخت، شجر ماهیت دارد ماهیت به ذهن می آید اینکه گفتند «لشیء غیر الکون فی الأعیان» *** کون بنفسه» یعنی «کون بنفسه»، «کون بنفسه لدی الأذهان» (۲) آنها برای ماهیت است اما مفهوم که مصداق دارد فرد ندارد اول باید معلوم بشود که مفهوم چیست؟ ماهیت چیست؟ وجود چیست؟ مفهوم، مصداق دارد فرد ندارد اگر مفهوم است ممکن است آنکه در ذهن ماست مفهوم باشد آنکه در خارج است مصداق باشد چون مصداق حقیقت خارجیّت عین ذات اوست اصلاً به ذهن نمی آید منتها مفهوم یک صورت مرآتیه ای است ما می گوئیم این بسیط الحقیقه این واجب که کمالات نامتناهی دارد و درک نمی شود مصداقی دارد که ما از راه این مفهوم به آن مصداق می گوئیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۳) ما غیر از این راهی هم نداریم اگر آن مصداق فرد بود نظیر شجر خب این به ذهن می آمد می شد ماهیت _ معاذ الله _ ولی خارج بودن و واقعیّت عین حقیقت اوست اگر چیزی واقعیّت عین حقیقت اوست دیگر به ذهن نمی آید که ما درک ما از واجب تعالی همین مقدار خواهد بود حالا- برای اسلامی شدن علوم هم این کتاب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی هم راهگشاست بعضی مطالب هم حالا ان شاء الله ذکر می کنیم.

ص: ۶۶۴

۱- (۲۲) . التوحید، ص ۲۴۵.

۲- (۲۳) . شرح منظومه، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳- (۲۴) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا [قرآن] (۶۵)» قَالَ لَهُ مُوسَى هِيَ لَأَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُسُلًا (۶۶)»

در جریان مصاحبت و برخورد وجود مبارک موسی و خضر(علیهما السلام) دو نظر هست اکثر مفسران بر این اند که مقصود از این موسی، موسای کلیم(سلام الله علیه) است زیرا قرآن بیش از ۱۲۰ مورد نام مبارک موسای کلیم را ذکر کرد و قصص و برخوردها و کلمات و مناجات او را ذکر کرد و اگر این موسی غیر از آن موسی بود باید تذکر می داد. دلیل دیگر روایات معتبر و حدیث صحیحی مخصوصاً از وجود مبارک امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل شده است که منظور از این موسی، موسای کلیم(سلام الله علیه) است پس قرآن و روایات معتبر دلالت دارد بر اینکه این موسی همان موسای کلیم(علیه السلام) بود اما اهل کتاب و گروهی از محدثان و مورخان بر این اند که این موسی قبل از موسای کلیم(سلام الله علیه) بود و از احفاد یوسف نبی(علیه الصلاه و علیه السلام) است و با موسای کلیم فرق دارد آنها برهان قرآنی ارائه نکردند و برهان روایی هم ارائه نکردند برخی از مستندات تاریخی و استبعادی را سند قرار دادند گفتند که این قصه که در مصر اتفاق نیفتاد این داستان که در مصر نبود که وجود مبارک موسای کلیم از آنجا بیاید به بین النهرین حتماً بعد از جریان خروج موسی از مصر و رسیدن به سرزمین تیه، این مطلب اول.

ص: ۶۶۵

در جریان طی هم که قوم او با او بودند موسای کلیم در همان جا رحلت کرده است و قوم او بعد از رحلت موسای کلیم(علیه السلام) از سرزمین تیه بیرون آمدند و اگر این مسافرت در آن تیه اتفاق می افتاد باید چند روزی وجود مبارک موسای کلیم در بین اصحاب و مردمش نباشد و همه می فهمیدند که موسی کجا رفت پس بنابراین این سفر اصلاً برای موسای کلیم نیست، خب مستحضرید این یک استبعاد تاریخی است نه سند و حیانی دارد نه دلیل روایی اولاً ممکن است در همان تیه چون آنجا یک شهر مشخص و یک جای مشخصی که همه از همه خبر داشته باشند که نبود وجود مبارک موسای کلیم هم بنای او بر این نبود که این سفر را علنی کند حضرتش گاهی به مناجات می رفت همان طوری که در مصر یا غیر مصر به مناجات می رفت و به کوه طور می رفت گاهی چهل روز، گاهی کمتر، گاهی بیشتر سفر مناجاتی داشت این چنین نبود که تمام اسفار وجود مبارک موسای کلیم در زیر ذره بین باشد و هیچ غفلتی دیگران از این سفر نداشته باشند این صرف استبعاد است و آن حضرت هم مأمور نبود که این سفرنامه اش را برای همه ی مردم بازگو کند بنابراین غیر از یک استبعاد چیز دیگری نیست.

اما اینکه گفتند چطور می شود که وجود مبارک موسای کلیم با اینکه از انبیای اولوالعزم است، با اینکه معجزات فراوانی خدا به او عطا کرده است و برابر آن معجزات فراوان بر فراغنه مصر پیروز شده است آن «تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» {۱} را خدا به او داد چگونه او شاگردی کسی را بکند این هم یک استبعاد است چون علوم الهی بخشی اش به باطن برمی گردد، بخشی به ظاهر برمی گردد وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم بود این «مما لا- ريب فيه» است و همه ی احکام شریعتی که لازم بود ذات اقدس الهی به آن حضرت آموخت این هم حرفی در آن نیست اما همه ی احکام و همه ی حکم امور ظاهری است یا تأویلات و امور باطنی هم هست این یک، و آیا همه ی امور را دفعتاً واحداً به وجود مبارک موسای کلیم آموخت یا به تدریج آیات تورات نازل می شد؟ گاهی به وسیله ی فرشته ها، گاهی به وسیله ی انسانهایی که جزء اولیای الهی اند اگر وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولوالعزم است چه اینکه هست معنایش این نیست که همه ی علوم را دفعتاً واحداً تلقی کرده است به تدریج در طی مدت عمر پربرتکش احکام الهی نازل می شد آن هم این سلسله امور مربوط به مصالح خفیه و باطن این عالم است اینکه می گویم وقتی وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) ظهور کرد برابر علم باطن و علم غیبی و ملکوتی عمل می کند و گرنه فعلاً آن طوری که در دنیا بنا بر حکومت آنها و قضا و داوری و فتوای آنهاست همین علم شریعت است خب مگر در اینکه قرآن کریم دو جا بالصراحه فرمود هر چه می کنید خدا و پیغمبر می بیند مسئله عرض اعمال هم که روایتش فراوان است همه ی کارهای ما را به عرض وجود مبارک پیغمبر می رسانند او شاهد اعمال ماست در یوم القیامه در بیانات نورانی حضرت امیر هست که در وصف رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض می کند خدایا او «بِعِشْكَ» مبعوث توست «و شَهِيدُكَ» {۲} او شاهد اعمال است اما آن علم غیبی، آن علم ملکوتی، آن علم ماورایی این جزء منابع حکم فقهی نیست حضرت بالصراحه در محکمه ی قضایی اعلام کرد فرمود: «إِنَّمَا» این «إِنَّمَا» برای حصر است دیگر «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْإِيْمَانِ وَ الْبَيِّنَاتِ» فرمود مردم درست است که هر چه بکنید خدا به ما اعلام می کند ولی در محکمه ی قضا بنا بر این نیست که ما به علم غیب و علم ملکوتی عمل بکنیم آن علم ملکوتی آن علم غیب سند فقهی نیست هر کسی در محکمه شاهی آورد بیینه ی عادلۀ آورد مسموع است قَسَمَ ياد کرد مسموع است گفتیم «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» {۳} هر کس بیینه عادلۀ آورد محکمه ی ما می پذیرد هر کس سوگند یاد کرد محکمه ی ما می پذیرد ما برابر آن علم غیب عمل نمی کنیم ولی مردم «إِعْلَمُوا» بدانید اگر کسی بیینه کاذبه آورد یا قسم زور یاد کرد و محکمه ی من یعنی خود من که قاضی محکمه ام مالی را به کسی دادم و او می داند که این شاهد، شاهد دروغین است یا آن قسم، قسم کذب است این مال را که از محکمه می برد «قَطْعَةٌ مِنَ النَّارِ» {۴} نگویند که پیغمبر حُکَم کرده من از محکمه ی قضا آوردم محکمه ی قضا که واقع را تغییر نمی دهد این حکم ظاهری است این چنین نیست که ما مال خودمان را به کسی بدهیم اگر مالی را ما خودمان دادیم بله آن حلال واقعی است اگر ما برابر علم غیب عمل بکنیم که شما هیچ وقت خطا نمی کنید اینکه کمال نیست کمال در این است که انسان مختار باشد آزاد باشد بتواند معصیت کند و نکند اگر ما برابر علم غیب عمل بکنیم خب محکمه ی ما معلوم است که جلوی هر ظلمی را می گیرد این دیگر کمال نیست که.

پرسش: روایات فراوانی داریم که زمین خالی از امام نیست در داستان خضر و موسی امام در اینجا

پاسخ: وجود مبارک موسای کلیم بود دیگر تعددشان ممکن است.

پرسش: امام باید هادی باشد دیگر.

پاسخ: هادی است دیگر از نظر احکام شریعت وجود مبارک موسای کلیم هادی همه ی مردم بود.

پرسش: معادل از مقسوم دارد پیروی می کند که.

پاسخ: اما خیر، این مربوط به علم باطن است اگر در نظر حکم شریعت باشد سه تا مسئله شرعی که آنجا اتفاق افتاده یکی درباره ی قتل آن جوان، یکی درباره ی سوراخ کردن کشتی، یکی درباره ی چیدن آن دیوار در شرف انهدام هر سه ان شاء الله به خواست خدا خواهد آمد که اگر حکم شریعت را می خواستند وجود مبارک موسای کلیم به صورت شفاف بیان می کرد این باطن امر است نه ظاهر.

غرض این است که حکم علم غیبی سند فقهی نیست حالا گاهی برای اثبات معجزه برابر علم غیب نظر می دهند ولی علم غیب سند فقهی نیست تا آن روزی که بشر بخواهد به آن عدل کل برسد وجود مبارک حضرت که ظهور کرد احیاناً ممکن است در بعضی از موارد برابر آن علم ملکوتی عمل بکند چند سال قبل یا چند دفعه به فرصتهای مناسب این کتاب شریف کشف الغطاء مرحوم کاشف الغطاء را خواندیم ایشان بالصراحه فتوا می دهد که آن علم غیب منشأ حکم فقهی نیست لذا نمی شود سؤال کرد که وجود مبارک حضرت امیر با اینکه علم داشت در آن شب ضربت می خورد چرا رفت؟ یا وجود مبارک امام مجتبی با اینکه علم داشت آب آن کوزه زهرآلود است چرا نوشید؟ این چرا در برابر علم ملکوتی راه ندارد اینکه دلیل فقهی نیست آن دلیل فقهی این است که انسان با آمارات، با علائم، با شواهد، با بینات، با ادله ی عرفی عقلایی مردمی اگر به چیزی علم پیدا کرد بله سند فقهی است.

پرسش: حاج آقا بیان کردند که قاضی هیچ مدرکی نداشته باشد نهایتاً به وجدان خودش مراجعه کند.

پاسخ: بله خب این علم عادی است دیگر آن شواهد را جمع می کند استنباط می کند و نظر هم می دهد این درست است اما آن علم غیب و علم ملکوتی که وجود مبارک پیغمبر چه در خواب، چه در بیداری می فهمد چه کسی دارد خلاف می کند آن اگر منشأ حکم باشد که خب همه دست از خلاف برمی دارند لذا به صورت جمله ی منحصره ی مفید حصر فرمود: «إنما أفضی بینکم بالبینات و الأیمان» {۵} بعد هم بالصراحه اعلام کرد که قضا، حکم واقع را عوض نمی کند حلال را حرام نمی کند حرام را حلال نمی کند ولو قاضی پیغمبر باشد مردم برابر بینه و آیمان باید که عمل بکنند بعد هم بالصراحه فرمود اگر کسی می داند که شاهدش شاهد زور است قسمش قسم کذب است در محکمه ی من بینه ی کاذبه آورد یا قسم زور یاد کرد و مالی را از محکمه ی من به دست من تحویل گرفت «قطعه من النار» {۶} یک شعله آتش دارد می برد بنابراین این سؤالها که وجود مبارک موسای کلیم دارای احکام شریعت بود و همه ی احکام را بلد بود از یک جهت باید توجه داشت که این احکام تدریجاً نازل شد یک، و از طرف دیگر وجود مبارک خضر که اسمش در قرآن نیست در مثلاً روایات و اینها نام مبارکش به نام خضر است در قرآن به عنوان «صاحب» آمده این احکام شریعت را که مطرح نکرده بر خلاف حکم شریعت عمل کرده منتها حکم باطن است، حکم تأویل است، حکم ملکوتی است که اینها را هم به وجود مبارک موسای کلیم به حسب ظاهر آموخت هم به ماها فهماندند که پشت این عالم و احکام یک اسرار و حکمی هست این طور نیست که این احکام بدون مدرک باشد بدون پشتوانه باشد این عالم تکیه گاهی هم دارد که اولیای الهی به آن تکیه گاه آگاه اند بنابراین اگر یک وقت در آیات قرآن کریم آمده که وجود مبارک موسای کلیم از آن شخص چیز یاد گرفت مربوط به علوم شریعت نیست اولاً، چه اینکه علوم شریعت را خدای سبحان به تدریج به موسای کلیم یا انبیای دیگر برای آنها نازل می کند گاهی به وسیله ی فرشته نازل می کند گاهی به وسیله ی انسانهای دیگر یکی از اقوال ضعیف در مسئله این است که منظور از این خضر فرشته ای از فرشتگان است که این جزء ضعیف ترین اقوال است خب پس بنابراین ما دلیلی نداریم که وجود مبارک موسی غیر از آن موسای کلیم باشد با استبعاد هم که نمی شود از ظاهر آیه و از روایت صحیحی که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شد دست برداشت اما آن صاحب گرچه اسمش در قرآن کریم به عنوان خضر نیامده در روایات و اخبار و اینها هست لکن ظاهراً باید ولی ای از اولیای الهی باشد یک شخص عادی نیست یا نبی ای از انبیای الهی باشد برای این سه تعبیری که قرآن کریم درباره ی آن صاحب حضرت موسای کلیم یاد کرد یکی اینکه خدا می فرماید: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» این رحمت خاصیه گرچه خدا رحمان است بالقول المطلق که «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» {۷} و از آن خصوصی تر رحمت خاصه دارد که فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» و از آن اخص همان است که در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آمده که منظور از رحمت همان رحمت ویژه است که به نام نبوت باشد در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ی ۳۱ به بعد این است «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» گفتند اگر این قرآن وحی است و گیرنده ی این قرآن پیامبر است این باید یکی از سرمایه داران مکه یا طائف یا مکه یا مدینه یکی از این دو شهر باشد پاسخ خدا این است که «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» این نبوت یک رحمت ویژه است به دست آنها نیست تا بگویند که این برای سرمایه دارهاست که «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ما معیشت دنیایی آنها را به عهده داریم آن وقت جریان ملکوت و وحی و نبوت و اینها را به دست آنها می دهیم؟ اینکه نیست خب پس گاهی رحمت مصداق کامله اش همان وحی و نبوت است اینجا که خدا درباره ی آن صاحب موسای کلیم (سلام الله علیهما) فرمود: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» این باید مسئله

ی نبوت باشد او یک شخص عادی نیست گذشته از اینکه علم لدنی را به او آموخت «وَعَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» شاید بتوان درجه ی این علم را از درجه ی آن رحمت بالاتر دانست چون رحمت «مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» است ولی علم «مِنْ لَدَى اللَّهِ» است آن «لدى؟» قُرب و حضور بیشتری را می فهماند ولی بالأخره کسی که دارای علم لدنی است باید صاحب منصب نبوت و امثال ذلک باشد.

ص: ۶۶۸

شاهد سومش هم وجود مبارک موسای کلیم به او گفت «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي» اجازه می دهی من در خدمت شما باشم که از علم شما استفاده کنم یا نه؟ خب معلوم می شود او یک مقام الهی دارد دیگر یعنی یک دانشمند عادی بود یا فرد متعارف بود که موسای کلیم شاگردی او را استقبال نمی کرد فتحصل که منظور از موسی وجود مبارک موسای کلیم است یک، و آن استبعادها در برابر ظهور قرآنی و روایتی که مخصوصاً صحیحی که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شد مقاومت نمی کند دو، آن استبعادهایی که بعضی از اهل کتاب داشتند یا بعضی از محدثان و مورخان اسلامی هم آن را پیروی کردند این ناتمام است سه، وجود مبارک موسای کلیم اسرار غیبی را نه احکام شریعت را ممکن است به وسیله ی ولی ای از اولیای الهی با تعلیم الهی چون خدا تعلیم داد فرا بگیرد سه، آن هم یک شخصیت ممتاز الهی بود دارای سمتی داشت به آن سه قرینه یکی «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» است، یکی «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» است، یکی هم «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» است و مانند آن، اما حالا این همراه وجود مبارک یوسف چه کسی بود تعبیر به فتا شد حالا ممکن است او هم سمتی داشته باشد از اولیای الهی باشد وجود خلفای بعدی باشد گاهی هم ممکن است یک مؤمن شایسته ای باشد چون عرب به خادم و خادمه فتا و فتاه می گویند اما معمولاً این تعبیر لطیف هم در روایات صحیح هست و هم جناب ابن ابی الحدید معتزلی این را در شرح یکی از خطبه های نهج البلاغه آورده که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وقتی که ظهور کرد چندین کار نوآوری داشته و ابتکار و بساط بردگی را می خواست برچیند اولین اقدام او اقدام ادبی و فرهنگی بود که در خانواده ها فرمود شما که عبد دارید و امه، غلام دارید و کنیز نگویید عبدی و امتی بگویید فتای و فتاتی به اینها حیثیت بدهید کم کم، کم کم بساط آزادی را فراهم کرد و کتاب عتق آمد و کتاب رِق رخت بر بست ما الآن کتاب رِق نداریم کتاب عتق داریم خب قبل از اینکه این عتق عمومی بیاید و بساط بردگی برچیده بشود اول فرهنگ سازی کرده فرمود نگویید عبدی و امتی بگویید فتای و فتاتی خودش هم این کار را می کرد به برده ها این تعبیر داشت و دستور رسمی هم داد آنها هم این کار را می کردند که فاصله کم بشود، خب.

پرسش: حاج آقا در نماز میت که.

پاسخ: خب عبد خداست دیگر چه بهتر از این «إلهی... و کفی؟ بی فخرًا» این سه جمله ی نورانی حضرت امیر از غرر روایات است «إلهی کفی؟ بی عزاً أن أكون لك عبدا و کفی؟ بی فخرًا أن تكون لی ربّیا أنت کما أحبّ فاجعلنی کما تُحب» {۸} از این شیرین تر و زیباتر چیست؟ خب.

پرسش: استاد ببخشید درباره ی آن سوراخ کردن کشتی که توسط حضرت خضر صورت می گیرد کیفیت سوراخ کردن آخه وقتی کشتی به ورطه ی غرق شدن بیفتد یا آنجا که آن کودک را می گیرد.

پاسخ: بله خب آن خیال می کرد که به حسب ظاهر این طور بود ولی ان شاءالله درباره ی آن سه قضیه به خواست خدا خواهد آمد که ظاهرش این طور است ولی باطنش طور دیگر است حضرت خیال می کرد که با سوراخ کردن کشتی آب وارد می شود و این کشتی غرق می شود، وجود مبارک خضر فرمود خیر، ما این پارچه ای که گذاشتیم کار هر تخته ای را می کند حالا- ان شاءالله آنجا خواهد آمد ولی بالأخره آنکه ولیّ الهی است جلوی آب را می گیرد حالا- ان شاءالله وقتی که به این قسمت رسیدیم روشن می شود که این سه کار قبلاً- سابقه داشت به دست خود موسای کلیم هم این کارها انجام گرفته و شدیدتر و محکم تر حالا چطور شد خدا می خواهد به ماها بفهماند وگرنه کاری که خضر کرده بود مهم ترش، بالاترش، دقیق ترش، اعلایش را وجود مبارک موسای کلیم پشت سر گذاشت حالا سیظهر ان شاءالله موسی کجا و آن کجا حالا این صحنه چیست؟ خدا می خواهد به چه کسی بفهماند و چه چیزی بفهماند خب کسی که خودش در دوران کودکی افتاده در آن دریای مّواج و سالم در رفته حالا این می گوید «لَتُغْرَقَ أَهْلَهَا» {۹} خودش هم سیلی زده کسی را کُشته برای احیای حق حالا می گوید «أَفْتَلَتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» {۱۰} خودش هم کارگری کرده برای بچه های شعیب آب کشی کرده رایگان در کمال فقر حالا «لَوْ شِئْتُمْ لَأْتَّخَذْتُمْ» {۱۱} موسی کجا آن خضر کجا؟ اگر کمی صبر کنید معلوم می شود که حالا این صحنه چیست که خدا می خواهد به ماها بفهماند مهم تر از این سه قصه، دقیق تر از این سه قصه، عالمانه تر از این سه قصه را خود وجود مبارک موسای کلیم از دوران کودکی تا پایانی که داشت پشت سر گذاشت او کجا و خضر کجا حالا این اسرار عالم چیست ما نمی دانیم وگرنه خود موسای کلیم همه ی اینها را قبلاً آموخت، خب.

پاسخ: خب آن سه کاری هم که وجود مبارک موسای کلیم کرد همان طور بود دیگر این مگر یادش رفته وقتی که دوباره به آغوش مادر برگشت تمام قصه را مادر به او گفته من تو را به این دریا دادم با مأموریت الهی خدا فرمود تمام این امواج در قهر و مهر الهی اند «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» [۱۲] این امر غایب است دیگر، به مادر موسی گفت بینداز او گفت چشم، به دریا گفت ببر در خانه ی فرعون گفت چشم، خب این را در بچگی دیده دیگر کسی که آن عظمت را در بچگی می بیند که بالا-تر از کار خضر است به مراتب این خودش می افتد در دریا و نجات پیدا می کند آن چهارتا بلم را می خواهد نجات بدهد بلم نشین را، خب بنابراین این ظاهرش این است که وجود مبارک موسای کلیم بود و اینها.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتْبَاهُ لَا- أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» این جریان ماهی، ماهی نه غذای شام آنها بود نه غذای ظهر آنها نه غذای صبحانه ی آنها ماهی یک آیت و علامتی بود که ذات اقدس الهی به او گفته که این ماهی را می گیری هر جا وقتی این ماهی افتاد در آب هر وقت افتاد در آب همان جا خب در آن بیابان وسیع بین النهرین که بعد دوتا دریا به هم وصل می شوند کجا در بیابان از چه کسی پرسد اینجا سه راهی ندارد، چهارراهی ندارد، علامت ندارد، فلش ندارد از چه کسی پرسد؟ کسی هم آنجا نیست فرمود علامتش این است پس این ماهی برای غذا و خوردن نبود چون اگر می خوردند که دیگر علامت نبود اگر می خوردند که بعد علامت نبود بعد از رفتن در دریا هم که جا برای خوردن نبود پس این را برای خوردن نیاوردند حالا- ماهی مُرده درست است که روی آب می آید اما این سرخ کرده بود، سنگین بود چطور بود که به طور عجیب رفته در آب، آب هم مثل اینکه راه باز کرده دهن باز کرده این را بپذیرد و گرنه یک جرم سنگینی وقتی که وارد آب بشود آب او را ببرد دیگر عجب نیست و اثبات اینکه ماهی در آب زنده شد محال نیست ولی بالأخره روایتی، آیه ای، چیزی باید برساند که این ماهی زنده شده محتمل هست زنده باشد اما در قرآن یا روایت از حیات مجدد ماهی خبری نیست بر فرض از حیات مجدد ماهی خبر باشد سخن از آب زندگانی نیست آن آب زندگانی افسانه ای می گویند اگر کسی یک لیوان از آن بخورد مقداری از آن بنوشد برای ابد زنده است آن افسانه است اگر حیات مجدد پیدا کرد در دریا این طور است در صحرا همین طور است خود وجود مبارک عیسی مسیح عده ای از مُرده ها را زنده کرده وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) به اذن خدا مُرده هایی را زنده کرده مُرده زنده شدن در عالم فراوان است گاهی در دریاست گاهی در صحراست این نشانه ی آب زندگانی نیست پس ماهی اگر بیفتد در دریا علامت است گرچه قرآن برای طلیعه ی این داستان فرمود هر وقت این ماهی به دریا رفت شما همان جا میقات شماس است وقت ملاقات شماس موعده ملاقات شماس ولی از اینکه به وجود مبارک موسای کلیم گفت «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ» معلوم می شود این علامتی بود بین خدای سبحان و موسای کلیم (سلام الله علیه) پس این ماهی حالا چطور بود سرخ کرده بود، آماده بود، ماهی دودی بود، به چه وضع بود این از اینها بر نمی آید ولی این مقدار هست که وارد دریا شد و اینها هم این را در مِکتل، مِکتل یعنی زنبیل در کتابهای تفسیری دارد این را در یک مکتل گذاشتند در زنبیلی گذاشتند در مکتلی گذاشتند کنار آن سنگ گذاشتند و خوابشان برد این وجود مبارک موسای کلیم و آن، این سفر هم یک سفر استثنایی بود سفری بود که خستگی را به همراه داشت یک مقدار قبلاً خسته شدند یک مقدار هم بعد از آن خسته شدند که وجود مبارک موسای کلیم گفت که «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصِيْبًا» خب سفر عادی خستگی دارد اما دیگر «هذا» نمی خواهد که کسی که از مصر تا مدین پیاده می رود از مدین شبانه و غیر شبانه با زن و بچه حرکت می کند به مصر این

سفر دیده و جهان دیده و سفر کرده است آن فاصله ی طولانی را از مصر تا مدین رفته، در برگشت با زن و بچه از مدین به مصر آمده حالا می گوید «لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا» یعنی خصیصه ای دارد این سفر خستگی داشت چطور بود خستگی داشت؟ کجا باید می رفت خستگی داشت؟ چقدر راه رفت خستگی داشت که گفت «أَبْلَغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضَى حُقْبًا» من مأمورم تا بالأخره به آن میقاتمان برسد این کلمه ی «هذا» نشان می دهد این سفر ویژگی ای داشت و گرنه خب می گوید من در مسافرتم خسته شدم دیگر این خستگی عام لازم سفر عام است هر سفری بالأخره خستگی دارد دیگر می گویند «قطعه من السفر» اگر سفر خستگی دارد پیاده روی خستگی دارد دیگر «هذا» و غیر «هذا» ندارد که معلوم می شود خصیصه ای داشت که فرمود من از این سفر خسته شدم «آتِنَا غَدَاءَنَا» حالا غذایی که در غَدَات در بامداد مصرف می کنند مثلاً حالا اختصاصی به چاشت یا نهار ندارد غَدَات هم که بامداد مصرف می کنند غذاست این رفته در آن مِکْتَل در زنبیل غذا در بیاورد دید ماهی نیست بعد عرض کرد که شما به من فرمودید هر جا این ماهی در آب رفت به عرض شما برسانم ولی من یادم رفته به عرض شما برسانم و جز شیطان کسی از یاد من نبرد خب شیطان وسوسه می کند خاطره ای را کم می کند، خاطره ای را زیاد می کند ولی آزادی را از آدم نمی گیرد همان طوری که شیطان وسوسه می کند فرشته ها هم عنایتی دارند ما دفعتین یک جا نشستیم گاهی می بینیم یک خاطره ی بدی خدای ناکرده در ذهن ما خطور می کند که ما را به گناه دعوت می کند ما باید جلویمان را بگیریم یک خاطره ی خوشی در ذهن ما می آید در روایات که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) و دیگران هم نقل کردند که گاهی انسان جایی نشسته گناهی که بیست سال قبل کرده فوراً به یادش می آید این عنایت الهی است فرشته ها این کار را کردند که همان جا بگویند «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» این عنایت خداست یک وقت است که «نَسِيتِي مَا قَدَّمْتُ يَدَاةً» {۱۳} یادش رفته بیست سال قبل چه معصیتی کرده این باید خودش را سرزنش کند که چرا گناهانم یادم نیامده این کسی که «فَأَعْرَضَ عَنْهَا» ذکر خدا و «نَسِيتِي مَا قَدَّمْتُ يَدَاةً» این مشمول رحمت خاصه شاید نباشد اما اگر کسی یادش آمده که فلان وقت حرف بی جایی شده، خلافی کرده، معصیتی کرده همان لحظه که به یادش آمده باید برای خودش استغفار کند، برای آن طرف استغفار کند اینها عنایت الهی است اینها فضیلت الهی است بنابراین به یاد آمدن یک خاطره ی تلخ یا شیرین، رخت بر بستن یک خاطره ی تلخ یا شیرین به دست ما نیست این فعل بالأخره فاعل دارد بشر بالأخره می تواند مرز شهرش، کشورش، آسمانش را ببندد الآن همه ی اینها می توانند بالأخره آسمانشان را ببندند که هیچ هواپیمایی بدون اجازه ی اینها پرواز نکند این راه ممکن است اما بستن مرز دل مقدور کسی نیست این فقط به دست مقلب القلوب است مگر ما می توانیم طوری زندگی کنیم که خاطره ای در دل ما خطور نکند یا از دل ما رخت بر نبندد حافظه ی ما ضعیف نشود این طور نیست که شیطان این کار را می کند، فرشته ها این کار را می کنند گاهی چیزهایی را به یاد آدم می آورند، گاهی چیزهایی را از یاد آدم می برند ولی انسان همچنان آزاد است مستحضرید وقتی گفتند «رُفِعَ النِّسْيَانُ» آن خود نسیان گفتند مورد تکلیف نیست ولی اگر مبادی اختیاری داشت برابر آن مبادی اختیاری معقب اند، خب این شیطان از یاد این شخص برد و این هم گفت که من رفتم در این مِکْتَل این زنبیل را باز کنم غذایمان را، صبحانه مان را یا چاشتمان را یا نهارمان را بیاورم دیدم ماهی نیست این ماهی هم همان جایی که ما رفتیم استراحت بکنیم افتاد در آب شما هم فرمودید من به عرض شما برسانم ولی من یادم رفته «وَمَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَدْكُرَهُ» که من به یادم باشد و به عرض شما برسانم او می دانست که این ماهی وقتی رفت آنجا جای حسد است و حالا- یا می دانست که آنجا میقات است یا نه، فقط باید موظف بود که به عرض وجود مبارک موسای کلیم برساند.

پرسش: استاد اگر این ماهی به عنوان طعام نبوده و آیت بوده پس چرا حضرت موسی گفت صبر کنید آن غذا را بیاور به عنوان طعام؟

پاسخ: نگفت ماهی بیاور که گفت غذا را بیاور این غذا در مکتل بود در زنبیل بود وقتی رفت در زنبیل غذا بیاورد دید ماهی نیست بعد یادش افتاده که ماهی آنجا از بین رفته ماهی را برای خوردن نیاوردند ماهی یک آیت و علامتی بود چون اگر ماهی را می خوردند که دیگر علامت نبود بعد از اینکه آن علامت را نشان داد علامتش همین بود که برود در دریا بعد هم که قابل خوردن نیست ماهی را برای خوردن نیاوردند، خب.

پس این وجوهی که یاد شده است می تواند گوشه ای از این بحثها را باز گو کند. در جریان ماء الحیات و اینها هم که خب روشن شد که ماء الحیات به آن صورت نیست. اما آنچه که مربوط به بحثهای قبلی بود در آیه ی مبارکه ی ۵۳ «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» این «لَمْ يَجِدُوا» عطف بر «أَنَّهُمْ» نیست «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا» یک، «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» دو، نه اینکه گمان کردند پناهگاه ندارند یا عامل انصرافی ندارند یقین داشتند که عامل انصراف ندارند، چرا؟ برای اینکه شواهدی هم قبلاً در بحثها داشتیم که آتش قیامت بر اساس اینکه «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» [۱۴] نظیر آتش دنیا نیست این آیه ای که دارد «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» مجموعه ی جهان آخرت را زنده می داند نه اینکه بهشت دار حیات است یا بهشتیان زنده اند یا جهنمیان زنده اند می گوید دار آخرت دار حیات است پس چیزی که زنده نباشد آن داخل نیست و چیزی که نفهمد آن داخل نیست و چیزی که بی جا کار بکند آن داخل نیست «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» این اصل اول چون دار آخرت دار حیات و درک و شعور است آتش جهنم هم می فهمد که مجرمین چه کسانی هستند لذا از دور وقتی مجرمین را دید نعره می زند «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» [۱۵] نه «إِذَا رَأَوْهَا» رؤیت را به نار اسناد داد فرمود آتش همین که از دور آنها را ببیند نعره می زند، خب این همه جمعیت هستند آتش فقط یک عده را می بیند نعره می زند اینها می فهمند اهل آتش اند دیگر از این طرف خود اینها در برزخ مرتب گرفتار عرضه ی نار بودند «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» [۱۶] بامداد و شامگاه آتش را بر اینها عرضه می کنند که می گویند این است وقتی وارد قیامت شدی جزایت این است وقتی وارد صحنه ی قیامت شدند از دور که آتش اینها را می بیند نعره می زند خب این دیگر جای مظنه نیست که یقین دارند که «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا».

مسئله ی دیگر اینکه جبر علی حق است قانونی است که «الشیء ما لم یجب لم یوجد» این اشاعره متأسفانه آنجا که باید قائل به جبر بشوند جبر علی یعنی چیزی تا علتش صد درصد نشود حاصل نمی شود این جبر علی است که از آن تعبیر می کنند می گویند این معلول ضرورت بالغیر دارد چه اینکه ضرورت بالقیاس دارد اینجا باید قائل به جبر بشوند می گویند شیء بالاولوئیت حاصل می شود اما آنجایی که نباید قائل به جبر بشوند جبر در برابر تفویض آنجا متأسفانه جبری اند نقص فکر اشاعره در این است که آنجا که باید قائل به جبر بشوند که «لا یوجد شیء بالاولوئیه»، «الشیء ما لم یجب لم یوجد» آنجا قائل به اولوئیت اند اینجا که نباید قائل به جبر بشوند چون اختیار یعنی بین جبر و تفویض منزلتی است به نام اختیار این حق است اینجا گرفتار جبر شدند جبر علی حق است اما اختیار بین جبر و تفویض در مسئله ی افعال ما حق است و بهترین و نزدیک ترین راه، راه توحید افعالی است و توحید افعالی این است که انسان اختیار خود را آینه ی اختیار خدا بداند، قدرت خود را آینه ی قدرت خدا بداند این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که در باب ذکر مجلس الرضا در بخش پایانی کتاب شریف توحید مرحوم صدوق است که چند بار هم اینجا خواندیم از آن غرر روایات ماست که خدا حقیقتی است نامتناهی است یک، در قبال حقیقت نامتناهی چیزی وجود ندارد دو، و صحنه ی عالم از سماوات و ارضین اینها صُور مرآتیه اند صُور مرآتیه جا نمی خواهد جای کسی را هم تنگ نمی کند استقلالی ندارد حضرت فرمود نه شما در آینه اید نه آینه در شما ولی صورت شما را آینه به شما نشان می دهد آن وقت کل صحنه می شود صُور مرآتیه، صُور مرآتیه جا نمی خواهد جا را تنگ نمی کند با حقیقت نامتناهی سازگار است و گرنه ما ناچاریم بگوییم خدا _ معاذ الله _ موجودی است محدود خدا هست این همه موجودات هم هستند خب بالأخره موجود وقتی چندتا شد همه اش باید متناهی باشند دیگر آن از غرر روایات است که بعضی از مواقع خوانده شد.

مطلب دیگر اینکه ما حالا- چرا از عبادت لذت نمی بریم؟ اینکه از عبادت لذت نمی بریم نباید گفت که حالا- ما که گناه کردیم از عبادت لذت نمی بریم ولی جوانها که تازه بالغ شدند چرا از عبادت لذت نمی برند با اینکه معصیت نکردند؟ آنها برابر همان چون حدیث العهد بالفطرت و الاسلام اند به همان اندازه لذت می برند ولی لذت بردن از عبادت به دو عنصر محوری نیازمند است یکی وجود مقتضی، یکی رفع مانع اینها مانع ندارند گناهی نکردند اما مقتضی التذاذ وجود ندارد و آن معرفت است آدم بداند خدا یعنی چه؟ چطور به ما نزدیک است؟ ما چطور در مائده الهی هستیم؟ چطور در درست قدرت او هستیم؟ چطور یک قطره را به این صورت در آورده این گونه از معارف باعث می شود که انسان از قرب الهی لذت ببرد چون کسی یک احسان مختصری نسبت به ما بکند ما به او مهر می ورزیم کسی که تمام هویت ما حدوثاً و بقائاً در اختیار اوست چگونه به او علاقه نداشته باشیم از مناجات او لذت نبریم پس لذت نبردن برای این است که معرفت در آنها نیست گرچه مانعی هم در آنها نیست لکن تنها رفع مانع کافی نیست وجود مقتضی هم شرط است.

کلمه ی ظنّ مشترک لفظی نیست ظنّ معنای خودش را دارد ولی با قرینه می شود در مورد یقین به کار برد. اما سرّ اینکه کلمه ی «فاء» را در «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذَا أَتَيْدَا» [۱۷] را آوردند برای این است که اینها تمام مجاری قبول را بستند سالیان متمادی ذات اقدس الهی به اینها مهلت داد بعضی از مهلتها رحمت است بعضی از مهلتها مهلت نیست استدراج است اگر کسی اتومبیلش در اثر خواب آلودگی او دارد می رود به درّه گرچه سرعت دارد ولی این سرعت عین سقوط اوست او نمی فهمد این را نمی گویند مهلت، نمی گویند به او مهلت دادند یک ساعت بعد سرش شکست این استدراج که فرمود اینها خیال نکنند که ما به اینها مهلت دادیم «سَسَيَتَدْرَجُهُمْ» [۱۸] ما همین الان داریم می گیریم این سرعت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» [۱۹] استدراج معنایش این نیست که به او مهلت دادیم استدراج معنایش این است که همین الان داریم این را می گیریم این دارد به طرف ته درّه می رود منتها قدری سرعت دارد خیال می کند که از دیگران جلو زده این زودتر از دیگران سرش به سنگ می خورد اما آنجا که مهلت می دهد واقعاً رحمت است مهلت می دهد برای توبه درباره ی اینها که فرمود: «فَلَنْ يَهْتَدُوا» [۲۰] سالیان متمادی به اینها مهلت داد اینها «نبذ كتاب الله وراء ظهرهم» یک، مستقیماً با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درگیر شدند دو، همه ی مجاری توبه و بازگشت را بستند سه، لذا با کلمه ی «فاء» یاد کرد حالا بقیه سؤالات ان شاء الله برای نوبت بعد.

Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمِمَّا أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷)

برای تبیین عناصر محوری دین مخصوصاً بخش توحید و شعب وابسته به آن در این سوره مبارکه «کهف» که در مکه نازل شد براهینی را اقامه فرمود که گذشت داستانهایی را ذکر می کند که تنزل همان معقول به محسوس است تا در ضمن این قصص و داستانها آن معارف را تبیین کند. جریان ملاقات وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) با آن صاحبش که از او به عنوان خضر در روایات یاد شده است مبسوطاً ذکر می کنند این برای آن است که طلب علم لازم است علم سودمند، علم نافع ولو انسان در حد موسای کلیم باشد طلب علم لازم است ولو با خستگی سفر همراه باشد، طلب علم لازم است ولو اینکه با برگشت به جایی که قبلاً بود این رنج را باید تحمل کند، طلب علم لازم است که انسان در اثنای طرح بحث اشکال نکند، سؤال نکند خب اینها راههایی است که ذات اقدس الهی با نقل این داستان به انسان یاد می دهد حالا چه سرّی بود که وجود مبارک موسای کلیم با تعهدی که سپرده بود اثنا اشکال می کرد هنوز کار وجود مبارک خضر تمام نشده این اشکال می کرد، سؤال می کرد؟ این سؤال را جای سؤال راه نقد را جای نقد را هم مشخص می کند که باید کلام متکلم تمام بشود کلام آن گوینده تمام بشود تا کسی نقد کند یا سؤال کند و مانند آن، جهات فراوانی در این قصه است که یکی پس از دیگری تبیین می شود به خواست خدا.

ص: ۶۷۵

در نوبت دیروز اشاره شد که آنچه را که وجود مبارک موسای کلیم از خضر آموخت این برای تعلیم ماست و گرنه همه این مطالب را در حد اعلا و اشرف خود وجود مبارک موسای کلیم پشت سر گذاشته حالا جریان کودکی اش و جریان زدن آن جوان و جریان خدمتگزاری فرزندان شعیب همه این کارها را به نحو اتم خود موسای کلیم قبلاً سالیان متمادی از دوران کودکی به بعد پشت سر گذاشته چطور می شود کاری که انسان خودش انجام داده دیگری که دارد انجام می دهد باز تعجب می کند حالا اینها را به خواست خدا وقتی به آن سه بخش مربوط به این داستان رسیدیم باید مطرح بشود. عمده این است که در این کریمه فرمود اینها وقتی که برگشتند به همان جایی که باید در همان جا توقف می کردند (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) که این عبد را (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) این رحمت را قبل از علم ذکر کرد در بحثهای قبلی هم مشابه این گونه از آیات داشتیم که ذات اقدس الهی که معمار و مهندس این عالم است هم بر اساس حق این عالم را تنظیم کرد هم بر

اساس رحمت، بر اساس حق تنظیم کرد یعنی کارِ یاوه، باطل در سماوات و ارض راه ندارد مصالح ساختمانی عرش تا فرش را حقیقت تشکیل داد کاری که باطل باشد در این عالم جا ندارد یعنی به مقصد نمی رسد کسی بخواهد بیراهه برود، راه کسی را ببندد که از این دوتا کار زشت به مقصد برسد رسیدنی نیست کلّ این عالم علیه او می شورند برای اینکه همه □ مصالح ساختمانی عالم را حقیقت تشکیل داد که (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) (۱) که این حق همان است که از او به عنوان حق مخلوق به یاد می کنند در کتابهای اهل معرفت یک، و این حق همان است که می گویند عین خلق است من وجه و غیر خلق است من وجه آخر دو، نه آن حقی که ذات اقدس الهی با آن حق است _ معاذ الله _ که او بشود «عین خلق من وجه و غیر خلق من وجه» این حق مخلوق به است که مطلق است و وجه خداست عین خلق است من وجه و غیر خلق است من وجه پس عالم با حق ساخته شده کسی بخواهد با حیل با مکر کاری را انجام بدهد بداند که به مقصد نمی رسد چون همه □ عالم ستاد الهی اند (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (۲) همه به حق کار می کنند این از نظر بخش نظری و علم، از نظر بخش عملی و عاطفی فرمود عالم با رحمت خلق شده است «برحمتی التي وسعت كل شيء» «برحمتی وسعت كل شيء» یا «برحمتك التي وسعت كل شيء» (۳) از نظر مهر و عاطفه و جاذبه کلّ جهان با رحمت خلق شده است لذا اگر ذات اقدس الهی یک وقت بخواهد قهری را اعمال کند مهندسی این قهر را مهر به عهده می گیرد اینکه در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که «تسعی رحمته امام غضبه» (۴) یعنی غضب او جزء نمازگزاران جماعتی است که به امامت رحمت اقتدا می کند چون خدای سبحان می خواهد به جامعه رحمت کند چهار نفر را تنبیه می کند تنبیه کردن کافر و منافق رحمت برای جامعه است «تسعی رحمته امام غضبه» (۵) این همان است که این جمله □ معروف را تشکیل می دهد که «يا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتَهُ غَضَبُهُ» رحمت پیشاپیش می رود، خط کشی می کند، نقشه برداری می کند، طراحی می کند، برنامه ریزی می کند که کجا غضب باشد و کجا مهر؟ آن رحمت مقابل ندارد چون او مهندس است، او معمار است، او طراح است، او امام است «تسعی رحمته امام غضبه» آن رحمت مقابل ندارد آن رحمتی که مقابل دارد این رحمت خاصه و مقطعی است مثلاً بهشت جای رحمت است جهنم جای غضب، فلان نعمت رحمت است فلان نعمت غضب اینها مقطعی اند، موردی اند، موضعی اند مقابل دارند اما آنکه امام این جماعت است و امام همه □ این امور است و مهندس و معمار است و طراح و برنامه ریز است او رحمت است او مقابل ندارد خدای یک رحمت مطلقه دارد که مقابل ندارد که (وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (۶) یک رحمت خاصه دارد. برای افراد عادی وضع همین است ولی برای اولیا و خواص گذشته از آن رحمت عامه یک رحمت خاصه ای می آید که نقشه ویژه می کشد اگر کسی را ذات اقدس الهی بخواهد پیغمبر کند، رسول کند، ولی کند، خلیفه کند، امام کند یک رحمت ویژه ای به دنبال آن رحمت مطلقه مأموریت پیدا می کند طراحی می کند، برنامه ریزی می کند، نقشه ریزی می کند ساختار خلقتش را مشخص می کند در اصلاط طاهره باشد، در ارحام مطهره باشد، زمان و زمینش طیب و طاهر باشد تا این شخص به دنبال این نقشه □ رحمت ویژه علم لدنی پیدا کند فرمود این کسی را که توی موسای کلیم مأمور شدی از او استفاده کنی اولاً بدان که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) ثانياً بدان که (عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) ما اول برنامه ریزی کردیم بر اساس رحمت ویژه نقشه کشیدیم که این علم لدنی پیدا کند اگر کلمه □ رحمت بر تعلیم و علم در اینجا مقدم شده است گرچه این گونه از تقدیمها تقدیمهای لفظی است با «او» است با «فاء» نیست ولی این معماری را هم نشان می دهد یک وقت است کسی می خواهد عالم بشود علم حوزوی یا دانشگاهی پیدا کند آن هم رحمت خاصه لازم است پدر خوب، مادر خوب، شیر خوب، غذای خوب آن رحمتها باعث می شود که یک عالم عادل پیدا می شود یک استاد دانشگاه پیدا می شود که به دین خدمت می کند به نظام خدمت می کند ولی یک وقت کسی می خواهد خضر راه بشود او دیگر رحمت ویژه می طلبد به موسای کلیم فرمود ما همه □

جهات علم لدنی را برای این شخص فراهم کردیم این هم یک مطلب.

ص: ۶۷۶

- ۱- (۱) . سوره احقاف, آیه ۳.
- ۲- (۲) . سوره مدثر, آیه ۳۱.
- ۳- (۳) . مصاحب المتهدجد, ص ۸۴۴.
- ۴- (۴) . صحیفه سجادیه, دعای ۱۶.
- ۵- (۵) . بحار الأنوار, ج ۹۱, ص ۲۳۹.
- ۶- (۶) . سوره اعراف, آیه ۱۵۶.

مطلب دیگر اینکه لَدُنْ یعنی نزد این با آن لَدُنْ که طبق نقل ابن فارس اصل این معنا با او هماهنگ است این بی ارتباط نیست آن شاخه □ نرم لطیف انعطاف پذیر را می گویند لَمَدُنْ آن شاخه □ خشک متصلب یا چوب خشک را آنها را نمی گویند لَدُنْ این شاخه ای که به هر سبک بخواهی منعطف می کنی بالا-بری، پایین بیاری، خم کنی، راست کنی تابع است این شاخه □ زیبای نرم ملایم را می گویند لَدُنْ کسی به لَدُنْ می رسد که در دست ذات اقدس الهی این چنین باشد قلبش این چنین باشد که خدای سبحان او را این طور بیوراند تا به او علم لدنی عطا بکند هم خود این شخص دارای قلب لَدُنْ، نرم، انعطاف پذیر بود که از علم لدنی برخوردار شد و هم تمام طراحیهای رحمت خاصه را ذات اقدس الهی به عهده گرفته آن هم با جلال و شکوه که با متکلم مع الغیر یاد کرده است تعبیر فرمود ما این کار را کردیم شاید فرشته ها آنجا حضور نداشتند ولی ذات اقدس الهی برای عظمت و جلال این رحمت تعبیر کرده که ما به او رحمت دادیم، ما به او علم لدنی دادیم. درباره □ علوم که انسان از انبیا یاد می گیرد درست است که خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا انبیای دیگر اینها علمشان شهودی است ولی کسانی که در محضر انبیا هستند بالأخره از راه چشم و گوش و از راه مجاری ادراکی مفاهیم را تلقی می کنند لذا در دو، سه مقطع ممکن است اشکال جدی داشته باشند حالا- آنها که در محضر حضرت بودند و علم را از وجود مبارک پیغمبر می شنیدند اینها را نمی گویند علم لدنی چون باید با شهود باشد اینکه با مفهوم است، باید از خطر سهو و نسیان و جهل و امثال ذلک منزه باشد اینها که این چنین نیست گاهی انسان در محضر معصوم قرار می گیرد حرف را درست نمی فهمد برابر آنچه که در سوره □ مبارکه □ «نساء» گذشت خدای سبحان می فرماید این آیات را به آنها تلقی کنید آخر اینها چرا حرف نمی فهمند، (فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) (۱) اینکه معلمشان وجود مبارک پیغمبر بود، در مسجد این قرآن را می خواند بعد تفسیر می کرد (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۲) مبین بود، مفسر بود، شرح می داد، تفسیر می داد اما آنها نمی فهمیدند که آیه نازل شد اینها چرا آخر کودن اند؟ (فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) بنابراین ممکن است معلم هیچ نقصی نداشته باشد ولی متعلم در عین حال که از محضر معصوم فرا می گیرد درست حرفهایش را نفهمد بر فرض هم که می فهمد در حد مفهوم می فهمد این مفهوم حقیقی را نشان نمی دهد نه مشهود خارجی را به انسان القا می کند نه آن حال را، چون مستحضرید که علم را به سه قسم در سه طبقه تقسیم کردند یک علم عقلی است، یک علم حالی است یک علم سرّی، علم سرّی که در اختیار کسی نیست علم عقلی همین علم حکمت است و فقه است و اصول است و اینها که معقولات تکوینی یا اعتباری اند که با براهین همراه اند انسان این اصول را یاد می گیرد این قواعد را یاد می گیرد این براهین را یاد می گیرد با مفاهیم سروکار دارد چون با مفاهیم سروکار دارد لذا ممکن است عمل بکند یا عمل نکند سرّ اینکه ما عالم بی عمل داریم برای اینکه از مفهوم کاری ساخته نیست قبلاً این بحث مبسوطاً گذشت که ما یک عقد داریم یک عقیده، آنچه که در حوزه ها و دانشگاه ها مطرح است عقد است یعنی رابطه □ محمول با موضوع، پیوند موضوع با محمول که «تسمی القضیه عقداً» این گره را انسان با برهان یا با علوم تجربی، تجربیدی می بندد که «الف»، «باء» است این می شود عقد، قضیه را که عقد می گویند برای اینکه بین موضوع و محمول گره می خورد کار حوزه و دانشگاه همین است که فلان موضوع دارای این محمول است، فلان چیز حلال است، فلان چیز حرام است یا فلان چیز ضرر دارد یا فلان چیز داروی فلان بیماری است این کار حوزه و دانشگاه اما یک چیز دیگری لازم است و آن عقیده است عقیده این است که عصاره □ این علم را انسان با جان خود گره بزند که این می شود ایمان این دیگر کار حوزه نیست این کار دانشگاه نیست این کار مسجد است این کار سجاده است خدا غریق رحمت کند این شهید را در آن ذکرهاش را ملاحظه کنید این جریان اینکه تباکی برای سیدالشهداء مستحب است انسان وقتی در مجلس عزا نشسته بالأخره باید حالت عزا بگیرد ایشان فتوا می دهد که نماز گزار تباکی اش مستحب است

حالا اگر آن گریه برایش پیش نیامده لااقل به حالت گریه باشد تاکی در حال نماز مستحب است همان شهید در ذکر^{۱۱} نقل می کند که کسانی که نزدیک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بودند در حال سجده نماز جماعت یا مانند آن می دیدند قلب مطهر حضرت مثل دیگک دارد می جوشد صدایش را آنها می شنیدند آن دیگر کار حوزه و دانشگاه نیست آن برای مسجد و نماز شب و جان کندن و اینهاست، خب این را می گویند عقیده، عقیده یعنی عصاره^{۱۲} علم را آدم با جان خود گره بزند وقتی گره زد علم حال پیدا می شود چرا ما عالم بی عمل داریم؟ ممکن است کسی (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضَوْنَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۳) را سخنرانی کرده مقاله نوشته درس گفته بحث کرده اما وقتی یک نامحرم را می بیند خودش را کنترل نمی کند این عقد دارد ولی عقیده ندارد یعنی این علم را به جان خود گره نزد در کام او شیرین نیست خوف و رجایی هم ندارد ممکن است کسی مهندس کشاورزی باشد کندوی عسل بسازد عسل تولید بکند تجارت عسل داشته باشد ولی عسل نچشد و شیرینی عسل در کام او نباشد این عسل شناس است و اما کامیاب نیست برای اینکه عسل نچشیده یک فقیه یا یک اصولی یا یک حکیم ممکن است حرفهای خوب بزند، سخنرانی خوب بکند، ک تاب بنویسد درست بگوید ولی نچشیده چون نچشیده نه گریه دارد نماز شبش نه نشاط دارد آن توفیقاتی که خدا به او می دهد این را می گویند علم حال آن علم حال با این مفهوم حاصل نمی شود یعنی علوم حصولیه این عرضه را ندارد که به آدم نشاط بدهد به آدم قدرت بدهد به آدم قوت بدهد یا کامیاب بکند ممکن است کسی برای دارو حنظل بکارد سالیان متمادی حنظل فروشی بکند ولی ذائقه اش تلخ نیست برای اینکه او حنظل نخورده این حنظل ساخته یا کندوساز ممکن است عسل نچشد ولی کامیاب نمی شود شیرین هم نمی شود علم حال مربوط به آن است اینکه آدم را می جوشاند همین آن علم حال است نه درس و بحث حوزوی آنکه ضجه می زند آدم این است خب چرا ما در جریان سیدالشهداء گاهی ضجه می زنیم این بر اساس آن مقتل که نیست مقتل را که آدم در کتابخانه اش هم خوانده آن سوزش دل یک چیز دیگر است از اینها بالا-تر علم سرّ است پس یک علم عقلی داریم که در علوم رایج هست یعنی با ادراکات عقلی همراه است یک علم حال داریم که بعد از آن علم عقلی گره خوردن آن علوم با جان یعنی عقیده پیدا می شود وقتی جان با او گره خورد یا خوشحال است یا نگران اگر می بیند اسلام پیشرفت کرده او واقعاً خوشحال است «رضی الله رضانا أهل البيت» (۴) و اگر ببیند یک حادثه^{۱۳} تلخ دینی پیش آمده واقعاً اشک می ریزد اشک را علم نمی ریزاند اشک را حال می ریزاند بالا-تر از آن علم سرّ است که در دسترس ماها نیست وجود مبارک خضر از این علم سرّ برخوردار بود که ذات اقدس الهی گوشه ای از اسرار عالم را نشان این داد تا پرده ای باشد برای ما که ما لااقل اجمالاً بفهمیم پشت پرده خبری هست حالا- اگر مناسب شد ان شاءالله جریان زراره را به عرضتان می رسانیم که شاگردان مخصوص امام صادق(سلام الله علیه) زراره بود، محمدبن مسلم بود، حرمان بن أعین بود و سایر بزرگان بودند که حضرت درباره آنها «بشّرنی مخبّطین» تعبیر کرد و مانند آن. عده ای در محضر امام صادق نشسته بودند نام مبارک زراره مثلاً مطرح شد حضرت عیب جویی کرد انتقاد کرد از زراره، خب اینها فهمیدند که زراره مورد عنایت حضرت نیست وقتی متفرّق شدند به اطلاع زراره رسید زراره آمد به عرض حضرت عرض کرد که ما که شاگرد خاصّ شمایی هنوز هم که در خدمت شمایم اگر عیبی، نقصی، نقدی باشد خب به ما حضوراً می فرمودید در غیاب آبروی ما رفت برای چه بود؟ فرمود من این کار را کردم تو را حفظ بکنم اینها ساواکیها و اطلاعاتیها و مأموران منصور دوانقی بودند می خواهند ببیند تو نزد ما وجیه و موجه و مقربّی با نه؟ ما آسیبی رساندیم که تو را حفظ بکنیم مگر نشنیدی خضر آن کشتی را سوراخ کرد تا محفوظ بماند من همان کار را کردم این یک راه نشان دادن است جریان موسی و خضر(علیهما السلام) که گاهی انسان را چند روز می گیرند که حیات انسان را حفظ بکنند این طور نیست که اگر یک وقت مشکلی برای آدم پیش آمد حتماً مربوط به مصیبتی باشد، تنبیهی باشد، نعمتی

باشد خیر، خیلی از موارد رحمت است و انسان نمی داند خب می بینید این جریان موسی و خضر کجا؟ جریان نقد زراره در حضور ساواکیها و مأموران عباسی کجا، استفاده کردن این مطالب از این جریان نشانه □ آن است که یک علم سَری را اولیای الهی دارند گاهی پرده را کنار می زنند تا انسان بفهمد بنابراین علومی که انسان از محضر انبیا یاد می گیرد مفهومی است، عقد است ممکن است با عقیده و گره در دل همراه نباشد یک، در موقع فهمیدن هم شاگردی کردن هم سه مرحله را باید خوب معصومانه بگذرانند آنجا ممکن است نباشد دو، یعنی حرف استاد را خوب بفهمد یک، وقتی که از مجلس درس بیرون رفته یادش نرفته باشد خوب حفظ کرده باشد دو، وقتی خواست آنچه را که فهمیده و حفظ کرده تقریر کند، تبیین کند، برای دیگران بگوید نقل کند در منطقه □ لب یا قلم پاک باشد سه تا بشود عالم خب خیلیها بودند در محضر انبیا بودند این طور این مراحل را نداشتند.

ص: ۶۷۷

-
- ۱- (۷) . سوره □ نساء، آیه □ ۷۸.
 - ۲- (۸) . سوره □ نحل، آیه □ ۴۴.
 - ۳- (۹) . سوره □ نور، آیه □ ۳۰.
 - ۴- (۱۰) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

اما اینکه وجود مبارک نبی علمش نسبت به ذات اقدس الهی چگونه است مستحضرید که غالباً درباره خود این اولیای الهی سخن از اسمای حسناى خداست سخن از وجه الله است در جریان تعلیم انسان کامل سخن از این است که (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ) (۱) ملائکه هم به وسیله تئیه و اینای انسان کامل تازه عالم به اسما شدند آنچه که در جهان و عالم و آدم می گذرد علم به اسمای الهی است نه علم به هویت مطلقه اسمای الهی را بعضیها می دانند بعضیها نمی دانند آنهايي هم که می دانند با علم حصولی می دانند خواص از اولیای الهی با علم شهودی می دانند بعضی بهشت را با علم شهودی می دانند دون جهنم، بعضی بالعکس، بعضی هر دو را می دانند، بعضیها فقط برهانی اقامه می کنند که بهشتی هست و جهنمی هست عرش خدا این طور است، لوح خدا این طور است، قلم این طور است، کرسی این طور است، لوح محو و اثبات این طور است، لوح محفوظ این طور است، همه اینها را انبیای الهی با شهود می بینند دیگران ناقصش را درک می کنند اگر ممکن باشد آن هم با علم مفهومی با علم حصولی درباره ذات اقدس الهی احدی به او دسترسی ندارد مگر از راه علم حصولی آنجا که جای تعلیم بشریت است فقط در حوزه اسماست لذا کتابهای اهل معرفت جداً خالی از هویت مطلقه است احدی در آنجا راه ندارد چند روز قبل عبارت محیی الدین را برایتان خواندیم که گفته که علم به ذات حق «محال لغیره سبحانه و تعالی» بیان سیدناالاستاد مرحوم علامه را هم در ذیل آیه (بُرِيدُونَ وَجْهَهُ) (۲) همین سوره مبارکه «کهف» خواندیم که ایشان می فرماید: «أما الذات المتعالیه فلا سیل إليها أصلاً» (۳) سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) هم که در تعلیقاتشان بر مصباح و فصوص آن عبارت معروف را دارند که علم به ذات اقدس الهی، عبادت ذات اقدس الهی مشهود احدی نیست آن هویت مطلقه نه معبود هیچ پیغمبر است، نه مقصود هیچ پیغمبر و نه مشهود هیچ پیغمبر سه تا قضیه سالبه را آوردند آن اگر حقیقت است و مشهود است و ماهیت نیست و نامتناهی است فرض ندارد کسی او را بتواند درک کند او که جزء ندارد تا بگوییم یک مقدارش را درک بکند ماهیت هم ندارد که ما بگوییم آنکه در خارج است به ذهن بیاید مفهوم هم که غیر از ماهیت است این سه فصل یعنی سه فصل که فرق می شود مفهوم چیست؟ ماهیت چیست؟ حقیقت بسیطه چیست؟ مفهوم، مصداق دارد نه فرد لذا آنکه در ذهن ماست غیر از آن است که در خارج است ماهیت است که مصداق دارد و فرد هم دارد. به هر تقدیر درباره ذات اقدس الهی اصلاً سخنی نیست و اما آنها که می خواهند عالم ربّانی بشوند به همین معانی راه خوبی است همین درس و بحث حوزوی، طریق خوبی است در سوره مبارکه «آل عمران» از عالمان ربّانی به نیکی یاد می کند اما محورش همین تعلیم و درس است که این زمینه است اگر عقد به عقیده تبدیل شد زمینه عالم ربّانی شدن فراهم می شود آیه ۷۹ سوره مبارکه «آل عمران» این بود (مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ) به مردم می گویند: (كُونُوا رَبَّائِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ) شما عالم ربّانی بودنتان همین درس و بحث است چیزهایی را درس می گویند، چیزهایی را تعلیم می دهید با همین علوم حصولیه می توانید عالم ربّانی بشوید یعنی انسان آنچه را که فهمید بالأخره ممکن است چهار جا اشتباه کرده باشد معصوم نباشد ولی همان چهار جایی که اشتباه کرده ماجور است چون روش مندانه رفته خیلی از جاها را هم که فهمیده و اگر آن فهمیده ها را به جان خود گره بزند و معتقد بشود آن علم رایج حوزه و دانشگاه او می شود علم حال وقتی این علم حال شد آن وقت در نماز شب نمی شود این را نگه داشت، در روزه های مستحبی نمی شود این را نگه داشت او از گناه به عنوان یک لجن فاصله می گیرد نه برای اینکه جهنم می رود باطن گناه حقیقتاً زباله است و بدبوست این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خوبی درک می کند که فرمود: «تعطروا بالاستغفار لا تفضحنكم رواح الذنوب» (۴) خودتان را با استغفار معطر کنید و گرنه بوی بد گناه رسوایتان می کند این بو را چه کسی باید استشمام بکند؟ یک وقت است که یعقوبی می خواهد از فاصله هشتاد

فرسخی بو می شنود این بو را شامه استشمام می کند دیگر این شامه که شامه فیزیکی و علم تجربی نیست که (إِنِّي) با جمله اسمیه با چندتا تأکید (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفَنَّدُونَ) (۵) از فاصله هشتاد فرسخی خب این شامه می خواهد دیگر اگر شامه می خواهد باصره غیبی هم داریم، سامعه غیبی هم داریم، لامسه غیبی هم داریم این تنها مخصوص به شامه که نیست که این شامه بعد از مدتی صبر و استقامت و بردباری باز می شود باصره هم همین طور است.

ص: ۶۷۸

- ۱- (۱۱). سوره بقره, آیه ۳۱.
- ۲- (۱۲). سوره کهف, آیه ۲۸.
- ۳- (۱۳). تفسیر المیزان, ج ۱۳, ص ۳۰۲.
- ۴- (۱۴). وسائل الشیعه, ج ۱۶, ص ۷۰.
- ۵- (۱۵). سوره یوسف, آیه ۹۴.

اما اینکه ما چرا در بخش‌های دیگر گاهی ممکن است مثلاً شیطان اثر بکند این نکته هم معلوم باشد که شیطان در وجود مبارک موسای کلیم اثر نکرده آن همراهش که فتای او بود یا خدمتگزار او بود که از او به فتا یاد می‌کنند در او اثر گذاشته شیطان این آثار را دارد چون از جن است هم می‌تواند تأثیر فیزیکی داشته باشد خدا کسانی را که مبتلا هستند نجات می‌دهد شما می‌بینید بعضی از این آقایان که گرفتارند لابد شنیدید بعضی‌هایشان را بالأخره جنها به اینها آسیب می‌رساند چه زن چه مرد هستند وجود خارجی دارند آسیب می‌رسانند این بیچاره‌ها می‌آیند ناله می‌کنند منتها کسی نیست که مشکل اینها را حل بکند این (شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) را اینها می‌گویند ما می‌بینیم جن می‌آید با ما در کنار بستر ما می‌آرمد اینها را می‌بینند یکی، دوتا هم نیست بنابراین وجود خارجی دارند جن‌اند و اثر می‌گذارند (مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) (۲) این چنین نیست که فقط از راه خاطرات اثر بگذارد البته همان طوری که (وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ) (۳) ممکن است انبیای را کفار بکشند شهید بکنند کفار از جن هم ممکن است درباره بدن انبیا آسیب برسانند اگر شکستن چهره یا دندان وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به دست کفار یک امر امکان پذیر است آسیب رساندن بدن یک پیامبر نه روح پیغمبر و مجرای وحی او، بدن پیغمبر مثل ایوب (سلام الله علیه) به وسیله جن ممکن است (أَنِّي مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) چون جن است و این آسیب را می‌رساند آنها هم مسلمان دارند، کافر دارند مسلمانانشان مزاحم کسی نیستند کفارشان مزاحم اند مثل همین کفار انس بنابراین همان طوری که انسان کافر دارد، مؤمن دارد کافرش مزاحم است آنها هم کافر دارند، مؤمن دارند کافرش مزاحم است منتها در حوزه بدن ایذایی دارند و آسیبی می‌رسانند در حوزه‌های دیگر نه.

ص: ۶۷۹

۱- (۱۶). سوره اسراء، آیه ۶۴.

۲- (۱۷). سوره ص، آیه ۴۱.

۳- (۱۸). سوره بقره، آیه ۶۱.

اما اینکه در سوره مبارکه ﴿انعام﴾ فرمود: (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) که این جزء سؤالات روزهای قبل بود که (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ) که ظاهرش این است انبیا آمده است برای هر دو گروه آیه ﴿۱۲۸ سوره مبارکه ﴿انعام﴾ این است (وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ جَمِيعًا يَوْمَ مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ) و آیه ﴿۱۳۰ این است که (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي) در قیامت ذات اقدس الهی به جن و انس خطاب می کند فرمود مگر پیامبری نیامده اما معنایش این نیست که از هر صنفی پیامبر آمده مثل اینکه ذات اقدس الهی زن و مرد همه را در قیامت خطاب می کند مگر پیامبری از شما نیامده یعنی از شما انسانها نه اینکه پیامبر دو قسم است یک قسمت از زنها هستند یک قسمت از مردها اگر زن و مرد را در صحنه قیامت حاضر کردند فرمودند: (أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ) معنایش این نیست که از هر صنفی پیامبر آمده که، یعنی از این مجموع پیامبری آمده آنجا هم وقتی که جن و انس را جمع می کنند می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ) نه معنایش این است که پیامبران دو قسم اند یک قسمت از جن و انس، از این مجموع پیامبری آمده و خب آمده و آن پیامبر از انس است و برای هر دو گروه شدند.

اما بخشی که مربوط به ترسیم معقول به مشهود است.

پرسش:...

پاسخ: باشد، خطاب به این جنس است دیگر وقتی که به این جنس می فرماید حالا لازم نیست از یک نوع باشند و دو صنف آن برای تقریب به ذهن بود گاهی ممکن است از یک جنس باشند منتها دو نوع می فرماید از این قبیل اند یک عده هم خب جزء شیاطین الانس در می آیند که برمی گردند از همانها می شوند به این مجموع خطاب می کند که رُسُلِی از بین شما آمده.

ص: ۶۸۰

اما آنچه که مربوط به مسئله هنر است که به تدریج حالا بعضی از سؤالات ممکن است که به خواست خدا مطرح بشود این تعبیر که (مِن لَّدُنَّا عِلْمًا) یعنی علم اصلی معدنش نزد ذات اقدس الهی است این معدن که جمعی هم دارد به عنوان معادن بعضیها بالقیاس الی بعض معدن اند دربارۀ انسان کامل مثل اهل بیت (علیهم السلام) که در زیارت جامعه و امثال این می گویم که «و معدن الرحمه» در تعبیرات وجود مبارک حضرت امیر هست که اینها آئمه علم الهی اند ایمه یعنی صندوق، اینها صندوق علم الهی اند یا اینها معدن علم الهی اند اینها معدن نسبی اند یعنی نسبت به مادون معدن اند اما خودشان از معدن علم الهی کمک می گیرند آنجا که دارند (مِن لَّدُنَّا) یعنی معدن اصلی علم آنجاست که از آنجا به معادن دیگر می رسد و مع الواسطه رقیق تر می شود و مفهوم می شود و این ترکش و پرکش آن حقیقت است که به دیگری می رسد می بینید آبخار که از بالا ریزش می کند ترشحاتش که تقریباً یک هوای مرطوب است به بعضیها می رسد این مفاهیم که به حوزه و دانشگاه داده می شود این همان هوای مرطوب علمی است که نازل شده لذا اثرش هم بسیار کم است مفهوم از همان امور قبلی گرفته شده منتها ما اوایل یک مفاهیم بدیهی داریم بعد از این مفاهیم بدیهی مفاهیم نظری را استخراج می کنیم این کار اجتهاد مجتهدان است که نظری را از بدیهی می گیرند آن بین را با این مبین گره می زنند ولی یک وقت است نه، از بدیهی نمی گیرند از متن خارج می گیرند یک وقت است کسی طیب است دل درد را می فهمد که چطور می شود که انسان دل درد پیدا کند او دستگاه گوارش را بررسی می کند، ظرفیت دستگاه گوارش را بررسی می کند، کیفیت غذا و جویدن و مدق و بلع و اینها را بررسی می کند می گوید اگر غذا در این شرایط بود به آن دستگاه رسید به این دستگاه فشار می آورد درد تولید می شود اینها همه را بر اساس علم حصولی یک طیب می فهمد ولی کسی دل درد دارد اینکه درس نخوانده که، اینکه علم حصولی این دستگاه گوارش و ریه و روده و معده و اینها نمی داند که چیست این درد را با علم حضوری می یابد با علم شهودی می یابد بعد به طیب می گوید من دل درد دارم این مفهوم را از آن مشهود گرفته نه مفهوم را از آن مفهوم آن طیب دردشناس آن مفهوم را مفهوم نظری طب را از مفهوم بدیهی عادی و مخصوص گرفته اما این دردمند این دل درد را از آن مشهود گرفته اگر کسی گفت «ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست» یعنی کسی آن دل درد را احساس نکرده تا بگوید دلم درد می کند تا ما معالجه اش بکنیم بنابراین انبیای الهی از درون او را مشاهده می کنند بعد از او مفهوم می سازند وقتی مفهوم ساختند به ما منتقل می کنند ولی عالمان حوزه و دانشگاه مفومی را از مفهوم می گیرند لذا ممکن است اصلاً به عمل نرسد هنر در این نیست که انسان مفومی را به مفهوم منتقل کند این یک گوشه هنر است مثلاً کسی خوب حرف بزند، حرف خوب بزند، آن مطالب دقیق را رقیق کند، تنزل کند این یک نحو هنر تعلیمی است اثرش هم بسیار کم است اما اگر آن مشهود را مفهوم کرد آن هنر دارد آن می تواند به همراه اثر کند حرف عده ای واقعاً در آدم اثر می گذارد و آدم را منقلب می کند اینکه گفتند با کسانی باشید که «یُدَّكُمْ اللَّهُ رُؤْيَةً» یعنی همین، «یرغبکم فی الآخره عمله» همین است «و یزید فی علمکم منطقه» (۱) همین است عمده این است که با کسی باشید که «یُدَّكُمْ اللَّهُ رُؤْيَةً» می بینید شیخ اشراق صاحب عوارف نه آن شیخ اشراق صاحب حکمها اشراق ایشان می گوید «مَنْ لَا يَنْفَعُكَ لِحْظُهُ لَا يَنْفَعُكَ لَفْظُهُ» آن عالمی که دیدار، ملاحظه اش عوض نکند حرفش هم اثر ندارد یک وقت است آدم می خواهد درس بخواند مدرک بگیرد چه حوزوی، چه دانشگاهی راهش باز است اما اگر کسی بخواند اهل درد باشد فرمود کسی که دیدارش آموزنده نباشد گفتارش هم بی اثر است «مَنْ لَا يَنْفَعُكَ لِحْظُهُ لَا يَنْفَعُكَ لَفْظُهُ» هنر گاهی در این است که انسان مفهوم نظری را بدیهی کند آن معقول را متخیل کند بعد محسوس کند و ارائه بدهد این آثارش هم البته اندک است اما اگر هنرمند واقعی بود این هنرمند واقعی چون خودش چشید این گفتارش، نوشتارش طعم همان یافته خود را دارد لذا او می تواند در جامعه تحوّل ایجاد کند برخی از اهل معرفت می

گویند سرّ پیشرفت هنر در مسیحیت این است که ذات اقدس الهی همین مطلبی را که در قرآن کریم فرمود در انجیل وجود مبارک مسیح هم آورده دیگر که ما فرشته را به صورت یک انسان معتدل در آوردیم (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) (۲) آنها معتقدند سرّ پیشرفت هنر نقاشی حتی در معبد‌های مسیحیت همین تعلیم دینی آنهاست که ذات اقدس الهی یک فرشته □ معقولی را به صورت یک پیکر زیبای محسوس در آورده این آنها معتقدند که سبب پیشرفتشان است اما الآن ما مرتب می‌گوییم فلان کار حرام است فلان کار حرام است یک بیان لطیفی سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) داشتند که زمان و زمین در اجتهاد مؤثر است این زمان و زمین در اجتهاد مؤثر است گاهی با تفاوت موضوع است خب بله اینکه همه می‌دانیم گاهی در زمستان خرید یخ سفهی است این معامله باطل است همین یخ موضوع عوض نشده در تابستان خریدش عقلایی است این برای زمان که تغیر زمان یک معامله □ سفهی را عقلایی می‌کند، یک معامله عقلایی را سفهی می‌کند در سرزمینها همین طور است کسی که در قطب به سر می‌برد خرید و فروش یخ در آنجا سفهی است اکل مال به باطل است معامله □ باطلی است ولی در منطقه‌های گرم که به سر می‌برد عقلایی است نافع است اکل مال به باطل نیست (تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ) (۳) است همین یخ است، موضوع همین یخ است منتها زمان و زمین فرق می‌کند فتواها هم فرق می‌کند خود امام (رضوان الله علیه) شما مسئله خرید و فروش بتها را جزء مکاسب محرّمه ملاحظه بفرمایید بت ساختنش حرام است فروختنش حرام است نگهداری اش حرام است بر خلاف مجسمه‌های دیگر که گفتند ساختن مجسمه ذی روح حرام است اقتناحش گفتند محرّم نیست، خب اما درباره □ بت مطلقاً حرام است ایشان آنجا فتوای شریفشان را ملاحظه بفرمایید البته بزرگان دیگر هم همین فتوا را می‌دهند که امروز اگر بُتی را از زیر خاک در آوردند کسی این بت را عبادت نمی‌کند این را فقط به عنوان یک آثار دستی و میراث فرهنگی و آثار باستانی هنری می‌شناسند لذا خرید و فروش این محرّم نیست خب گاهی زمان و زمین موضوع را عوض می‌کند مثل اینکه گذشت یک میوه بعد از شش ماه می‌پوسد این گذشت خب این موضوع عوض شده یک وقت تغیر زمان یا تغیر زمین موضوع را عوض نکرده این جسم همان جسم است، این یخ همان یخ است، این پوستینی که در منطقه □ سردسیر خرید و فروش عقلایی است در منطقه □ استوایی خرید و فروش سفهی است این پوستین همان پوستین است این لباس گرم همان لباس گرم است منتها موضوعاتش جهات خارجی اش فرق می‌کند گاهی موضوع عوض می‌شود این حکمش روشن است گاهی موضوع عوض نمی‌شود جهات خارجی عوض می‌شود از این قبیل ایشان فرمودند الآن خرید و فروش این مجسمه‌ها به عنوان آثار هنری دلیلی بر حرمت نیست کسی حالا این بتها را نمی‌پرستد موضوعها فرق کرده هنر هم همین طور است شما ببینید مرحوم مجلسی اول (رضوان الله علیه) در شرح من لا یحضره الفقیه در جلد دوازده یا سیزدهم ظاهراً آنجا که از کلمات قصار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که یکی از آن کلمات قصار این است که «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا» یک، روایتی که ایشان نقل می‌کند این است که «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لِحِكْمَةٌ» (۴) این دوتا، در جمع بین این دو طایفه از روایات مرحوم مجلسی اول در همان شرح من لا یحضره الفقیه مرحوم ابن بابویه قمی می‌گوید آن شعری که از حکمت است اشعار غزنوی است، اشعار رومی است، اشعار حافظ است این می‌شود حکمت الآن شما می‌خواهید شعر مولوی یا غزنوی یا حافظ را بخوانید در مسجد یا غیر مسجد ناچارید یک مصرع را بخوانید یک مصرع را نخوانید که شعر تمام نشود این الغدیر که جزء کتابهای قیم ماست و آبروی ماست و فخر ما شیعه هاست بخش وسیعش مربوط به ادبیات شعری است کاری که شعر می‌کند، هنر می‌کند همان کاری است که از ادله □ دیگر برمی‌آید منتها این راهی را که مرحوم مجلسی اول (رضوان الله علیه) رفته این را حتماً، حتماً یعنی حتماً به این جلد دوازده یا سیزده مراجعه کنید اگر شد پایان نامه‌ای، رساله‌ای در این زمینه بنویسید که آیا این شعری که در روایت دارد شعرها ولو حق باشد در مسجد مکروه است در

آنجا مکروه است این سندش تا چه اندازه درست است معارض دارد یا معارض ندارد بر فرض مکروه است کراهت به معنی اقل ثواباً است یا کراهت به معنی .. تا هنر از این محجوریت بیرون بیاید.

ص: ۶۸۱

-
- ۱- (۱۹). الکافی، ج ۱، ص ۳۹.
 - ۲- (۲۰). سوره □ مریم، آیه □ ۱۷.
 - ۳- (۲۱). سوره □ نساء، آیه □ ۲۹.
 - ۴- (۲۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

(فَوَحَّيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَأَ الْقُرْآنَ بِالْهُدَىٰ وَرَأَىٰ عِزَّةَ الْمَلَكِ إِذْ نَزَّلَ عَلَيْهِ السُّورَةَ ۚ لِيُتْلِيَ عَلَيْهَا بِبَيِّنَاتٍ مِّنْ رَبِّهِ ۚ إِنَّكَ لَن تَسِيءَ تَطْيِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَن تَسِيءَ تَطْيِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَيَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ ابْتِغْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰)

جریانی که ذات اقدس الهی درباره موسای کلیم و خضر(سلام الله علیهما) ذکر کرد یک جریان خاصی است که درباره انبیای دیگر چنین صحنه ای نقل نشده است و بسیاری از مطالبی که مربوط به تعلیم و تعلم، آداب متعلمان، آداب معلمان است در این محاوره آمده و بهره صحیح تعلیم و تعلم خواه درباره علوم حصولی و علم شریعت و فقه و امثال اینها باشد یا علوم دیگر و علم باطن و تأویل و امثال اینها باشد عنصر اصلی اش رشد است که انسان برای تعالیم رشد باید عالم بشود حتی در علوم باطنی.

مطلب دیگر آن است که هر کار نو و جدیدی احیاناً با سهو یا نسیان یا لغزش یا جهل و مانند آن همراه است چون برای اولین بار است که اتفاق می افتد و این نقص نیست برای اینکه انسان وارد این صحنه شد و می خواهد یاد بگیرد منتها درباره انبیا(علیهم السلام) آنچه را که برای اولین بار اینها تلقی می کنند اگر سخن از وحی باشد برای آنها بین الرشد است و تردیدی ندارند اما اگر سخن از تلقی وحی در قلب آنها نیست سخن در اعمال خارجی است و قبلاً هم دستور و حیانی نیامده احیاناً ممکن است که آنها مورد سؤال قرار بگیرند یا آن مطلب مورد سؤال اینها قرار بگیرد. وجود مبارک موسای کلیم بعد از مسئله نبوت خب ملاقاتهایی با ذات اقدس الهی داشت میقاتی داشت نه در آن زمان تردیدی بود نه در آن زمین (وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (۱) آن سرزمینی که باید برای مناجات می رفت بدون اینکه جلوتر برود یا دنبال تر، آن زمانی که برای ملاقات و مناجات تعیین شده است همان زمان را مراعات کرد بدون جلوتر یا دنبال تر هیچ تحوّل، تغییری در اینها نیست اما درباره جریان ملاقات موسی با خضر(سلام الله علیهما) یک امر بدیع و تازه است که باید با علوم باطنی و تأویلات شریعت آشنا بشود و خدای سبحان هم جای مشخصی را برای او معین نکرده است که کدام منطقه محلّ برخورد شما و آن خضر(سلام الله علیهما) است این بود که احیاناً آن حادثه پیش آمد مقصدی وجود مبارک موسای کلیم با همراهشان رفتند دوباره برگشتند مشابه این تخطی یا احیاناً تعدّد در کار و نظیر آن در برخورد وجود مبارک موسای کلیم در اولین بار در همان وادی طور با آن عصا همین طور بود خدای سبحان در طلیعه امر به موسای کلیم که وحی فرستاد فرمود: (مَا تَلَكَ بِمِینَكَ يَا مُوسَىٰ) (۲) خب برابر جریان عادی حضرت عرض کرد (هِيَ عَصَايَ) (۳) دیگر غیر از این جوابی نداشت خدای سبحان فرمود نه خیر (أَلْقَهَا) (۴) بینداز بین چه چیزی در می آید انداخت و دید که به صورت یک مار

دمانی در آمده آن گاه وجود مبارک موسای کلیم هراسید این ترس هم یک امر معقولی است یک امر عادی است بر خلاف نیست برای اینکه خب انسان عاقل از مار باید فاصله بگیرد پس نه آن جوابی که فرمود: (هِيَ عَصَايَ) بر خلاف عادت و عُرف بود نه این هراس، بعد از اینکه معلوم شد مسئله، مسئله نبوت است و اشیاء حقیقتی در درون خودشان داشته باشند نسبت به ذات اقدس الهی این طور نیست که مثلاً بگویم سنگ ذاتاً سنگ است چه خدا بخواهد چه نخواهد این طور نیست خدا خواست که او سنگ باشد و سنگ شد و اگر خواست به صورت دیگر در بیاید به صورت دیگر در می آید آن وقتی که خدا اراده کرده است که این سنگ باشد واقعاً سنگ است آن وقتی که اراده کرد به صورتی دیگر در بیاید واقعاً به صورتی دیگر است بعدها اگر از موسای کلیم سؤال می شد (مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى) (۵) می فرماید هر چه تو بخواهی حُکم آنچه تو اندیشی نه اینکه این عصاست تو اگر خواستی این مار باشد این مار می شود واقعاً، اگر خواستی (سَيُنْعِدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۶) برگردانی دوباره به حالت عصا و چوب در بیاوری عصا می شود واقعاً، چون اراده شما سازنده واقع است این طور نیست که جهانی باشد شما در جهان مدیرعامل باشی جهان را شما می آفرینی شما می سازی، شما متحول می کنی اگر کار به دست ذات اقدس الهی است خب یک موحد بعد از اینکه ارتباط توحیدی اش با ذات اقدس الهی تام شد عرض می کند هر چه شما بخواهی نه اینکه این شیء ذاتاً عصاست و شما اراده تان تابع اشیاء باشد این طور نیست ماها اراده مان تابع اشیاست اگر خواستیم با چوبی برخورد کنیم باید اراده مان را تطبیق بدهیم که داریم با چوب برخورد می کنیم، اگر خواستیم با یک آب برخورد کنیم باید تابع آن مراد باشیم و اراده مان را طرزی تطبیق بدهیم که با آب سازگار باشد اما اگر ذات اقدس الهی خواست دریا را به صورت یک جاده خشک در بیاورد این کار را می کند (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) (۷) که (طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا) (۸) یک جاده خشک می شود این طور نیست که خدای سبحان - معاذ الله - اراده اش تابع اشیاء باشد چون اشیاء را خود او آفریده هر طوری که آفریده حقیقت است و هر طوری هم که برگرداند حقیقت است یک موحد عرض می کند که هر چه تو بخواهی نه اینکه این عصاست بعد از اینکه به مقام نبوت رسید از آن به بعد حرفها طرز دیگر شد اما برای اولین بار وقتی خدای سبحان از انسانی سؤال بکند این عصا چیست؟ خب عرض می کند چوب است دیگر بعد وقتی که به صورت یک مار در آمد هراس پیدا می کند و هراس پیدا کردن او هم یک امر عقلی و عرفی و صحیح است بعد از اینکه معلوم شد کار به دست دیگری است آن گاه مرتب چه در برخورد با فرعون، چه در صحنه مناظره با سَیْحَرَه مرتب دست می زد این مارها را می گرفت و می شد عصا تا اراده می کرد بشود عصا، عصا می شد برای اینکه اراده او دیگر تابع اراده خدای سبحان شد برای اولین بار ممکن است که تازگی داشته باشد انسان سؤال بکند ولی بعد وقتی که ملکه شد دیگر جا برای سؤال نیست. در برخورد وجود مبارک موسای کلیم با خضر (سلام الله علیهما) این اولین بار بود چه اینکه اولین و آخرین قصه ای است که در قرآن کریم در این زمینه آمده که خدا پیامبری را با ولی ای از اولیای خود به مصاحبه و به مناظره فرا می خواند تا علم تأویل را این پیامبری که صاحب شریعت است از او فرا بگیرد لذا در این برخوردها جای مشخص قطعی تعیین نشده لذا وجود مبارک موسای کلیم آن مأموریت کلی را که یافت فرمود (حَتَّىٰ أَتْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ) که چندین وجه دربار این دو تا بحر گفته شد (أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا) (۹) اگر در جای برخورد این دو بحر که از آنجا به عنوان بین النهرین یاد می کردند این بحر است که به عنوان نهر یاد شده است مجمع بحرین، ملتقای بحرین است در حقیقت آنجا نقل شده یا نه، یک راه دورتری را من طی بکنم، خب اگر بین البحرین است یا مجمع بحرین است (أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا) جای مشخص قطعی برای حضرت معین نشد لکن آن علامت و آماره ای که گذاشتند این است که هر وقت جایی که این ماهی به دریا می رود در تفسیر شیعه ها و در تفسیر اهل سنت این قول هست که این ماهی مملوح بود یعنی ماهی شور بود همین ماهیهایی که این را با آب نمک چیز می

کنند که مدتی بماند این ماهی شور را آن کسی که همراه وجود مبارک موسای کلیم بود از آن مِکْتَل و زنبیل در آورد کنار این دریا که بشورد از دستش افتاد و وارد دریا شد مستحضرید که بحر مثل نهر نیست این موجی دارد انسان کنار دریا می نشیند می خواهد دستش را بشورد دفعتاً می بیند زیر پایش خالی شده این موج می آید گاهی ده متر، گاهی کمتر، گاهی بیشتر شنها را می برد گاهی شن می آورد و مانند آن این از دستش افتاد و وارد دریا شد (وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) (۱۰) یا (فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا) (۱۱) و مانند آن، این هم در تفسیر اهل شیعیان هست هم در تفسیر اهل سنت قبلاً هم روشن شد که اگر روایت معتبری باشد که این ماهی زنده شده هیچ منع قرآنی وجود ندارد مخالف قرآن هم نیست دیگر قرآن ندارد که این جامداً و میتاً رفته که، می سازد با حیاتش ولی اثبات حیات نیازمند به دلیل معتبر هست البته بعضی از روایات در تاریخ هم نقل کردند که ماهی زنده شده.

ص: ۶۸۲

- ۱- (۱) . سوره اعراف، آیه ۱۴۲.
- ۲- (۲) . سوره طه، آیه ۱۷.
- ۳- (۳) . سوره طه، آیه ۱۸.
- ۴- (۴) . سوره طه، آیه ۱۹.
- ۵- (۵) . سوره طه، آیه ۱۷.
- ۶- (۶) . سوره طه، آیه ۲۱.
- ۷- (۷) . سوره طه، آیه ۶۳.
- ۸- (۸) . سوره طه، آیه ۷۷.
- ۹- (۹) . سوره کهف، آیه ۶۰.
- ۱۰- (۱۰) . سوره کهف، آیه ۶۳.
- ۱۱- (۱۱) . سوره کهف، آیه ۶۱.

اما مسئله اینکه آنجا جای ملاقات بود را وجود مبارک موسای کلیم به همراهش فرمود هر وقت این ماهی به آب افتاد به من اطلاع بده این یادش رفته که به عرض موسای کلیم برساند لذا بعد از مدتی گفت آنجا که رفت از مِکْتَل و غذایشان را تهیه کنند گفت این ماهی در فلان منطقه از دستم افتاد و به دریا رفت وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ) (۱) یعنی «بَنَغی» آنجا که ما به دنبالش می گشتیم همان جا بود حالا وقتی که آمدند هر دو خضر را دیدند (فَوَجَدَا) هم موسای کلیم هم همراهش اما یکی در عین حال که می بیند از خضر بهره ای نمی برد و دیگری بهره مند می شود آیا بهره ای از این علوم فراوان نصیب آن همراه موسای کلیم شد یا نه؟ هیچ سخنی نیست از این به بعد گرچه صدر داستان ضمیر تنبیه است ولی تا آخر قضیه مفرد است و فعل مفرد است اول آمده (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) اما از این به بعد همه این محاوره و گفتگو مفرد است بین وجود مبارک موسای کلیم است و آن خضر.

پرسش: استاد ببخشید در چند آیه قبل فرمودید که تعداد اصحاب کهف چون پیامی نداشت گفتید که به آنها پرداخته نشود

پاسخ: چه پیامی داشت حالا یا زنده یا مُرده.

پرسش: این ماهی چه پیامی دارد که قرآن می گوید.

پاسخ: چون علامت بود دیگر، علامتش این بود که هر جا این ماهی به همراهشان آنجا دیگر آدرسی، نمونه ای، فلسفی جایی کسی که نبود بالأخره باید علامتی داشته باشد پیدا کند کوه طور جای مشخصی بود میقات وجود مبارک موسای کلیم مشخص شد و مانند آن، اما اینجا جایی باید مشخص باشد که آنجا آن عبد صالح را ملاقات کند این آماره □ ملاقاتشان بود اما اینکه این رحمت منظور نبوت است جناب فخررازی و جوهی را برای اثبات اینکه آن عبد صالح پیامبر بود نقل می کند و نقد می کند یکی از آن ادله که ایشان نقل کرد و نقد کرد این است که آنهایی که گفتند آن عبد صالح پیامبر بود برای این است که خدای سبحان فرمود: (فَوَحَّيْدًا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) این رحمتی که از نزد خدای سبحان بیاید رحمت نبوت است به دلیل اینکه در سوره □ مبارکه □ «قصص» آیه □ ۸۶ به این صورت آمده (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) ذات اقدس الهی به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می فرماید تو امیدی نداشتی که قرآن برای تو نازل بشود مگر اینکه یک رحمت الهی بود خب منظور از این رحمت در اینجا همان مسئله نبوت است دیگر. فخررازی نقدش این است که اگر در جایی از نبوت به رحمت یاد شده است ما هم قبول می کنیم که «کل نبوه رحمة» اما دلیلی بر عکس نیست که «کل رحمة نبوه» مورد بحث این است که خدا رحمتی به این صاحب، به همراه به خضر داده این دلیلی بر نبوت او نیست اگر از نبوت به رحمت یاد شده است معنایش این است که «کل نبوه رحمة» اما این دیگر عکس نمی شود به نحو کلی که «کل رحمة نبوه» لکن از مجموع شواهدی که درباره □ این عبد صالح یاد شده است معلوم می شود که ارتباط با ذات اقدس الهی تنها از نظر گرفتن رحمت خاصه یک، گرفتن علم لدنی دو، تنها از این دو منظر نبود بلکه بعضی از اوامر را از خدای سبحان تلقی می کردند اینکه تلقی امر از ناحیه خدا باشد معلوم می شود رسالتی، یک مأموریت ویژه ای به عهده □ اوست به دنباله □ همین جریان آیه □ ۸۹ وقتی که وجود مبارک موسای کلیم سؤال کرد که راز اینکه این دیوار را چیدی و ما را به کار گرفتی هر دوی ما کارگری را تحمل کردیم تا این دیوار را بنا کنیم چه بود؟ وجود مبارک خضر فرمود: (وَبَيْنَكَ سَأْتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (۲) من این را که از نزد خودم نکردم که، یعنی خدای من به من امر کرده خب اگر کسی امر الهی را تلقی می کند و برابر امر الهی آن دیوار را می چیند معلوم می شود رسالتی دارد حالا رسالت او تا چه قلمرو و محدوده ای بود مطلب دیگر است ولی از اینکه خضر این همراه از امر الهی مدد می گرفت و خداوند به او امر می کرد که فلان کار را انجام بده معلوم می شود سمتی داشت مثل رسالت، خب.

ص: ۶۸۳

۱- (۱۲). سوره □ کهف، آیه □ ۶۴.

۲- (۱۳). سوره □ کهف، آیه □ ۷۸.

پرسش: روایت دارد که من مأمور به امری هستم که خودم هم طاقت ندارم این بیانش چیست؟

پاسخ: ندارد من خودم طاقت ندارم که، (مَيَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَيَا لَمْ تَسْطِطْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (۱) وقتی وجود مبارک موسای کلیم سؤال کرد که (لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۲) ما هر دویمان خسته، نیازمند به غذا، اینها هم که حاضر نشدند ما را به عنوان مهمان پذیرند خب اگر شما اجری می گرفتید در برابر این کار ما در برابر این کار مزدی دریافت می کردیم و با آن مزد غذایی تهیه می کردیم چه می شد؟ حضرت فرمود من مأمور بودم که این را رایگان انجام بدهم من این کار را به امر خودم نکردم که، این معلوم می شود که امر از ناحیه □ دیگر است خب عبد بودن انبیای الهی نشان آن است که اینها عبدند نه هر کسی خدای سبحان از او تعبیر به عبد کرده است این سمتی خاص داشته باشد اینکه دلیل نیست، خب.

پس اشکالهای جناب فخررازی در این منطقه وارد نیست حالا ممکن است بعضی از شبهات را وارد بدانیم. از اینکه فرمود: (فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا) (۳) اگر قصص به معنای پیروی باشد و معنای برگشت مجدد باشد این می تواند مفعول مطلق نوعی باشد یعنی «فارتد علی آثارهما ارتداداً قصصاً» که منصوب بودنش از آن ناحیه است حالا عمده این است که این از راه علم لدنی خب می شود استفاده کرد که او مقامی داشت آنجا هم جناب فخررازی نقدی دارد می گوید این علم لدنی دلیل نیست بر اینکه این شخص دارای مقام بود، چرا؟ برای اینکه شما علم لدنی را به معنای علم بی واسطه معنا می کنید اگر علم لدنی به معنای علم بی واسطه است خب علوم ضروری را که همه □ ما از ناحیه □ خدای سبحان داریم این علوم بدون واسطه است یعنی نه ما از معلّم خارجی کمک می گیریم درباره □ اینکه جمع نقیضین محال است، رفع نقیضین محال است، اجتماع ضدّین محال است این بدیهیات و ضروریات اولیه نه با اندیشه و فکر اینها را می فهمیم اینها برای ما روشن است ما همین که چشم باز کردیم نور را می بینیم دیگر کسی لازم نیست به ما بگوید این نور است اما ممکن است از کسی پرسیم که این کالا چیست؟ آن زمین چیست؟ آن قلم چیست؟ آن دفتر چیست؟ اینها را سؤال بکنیم بفهمیم اما وقتی چشم باز کردیم اولین چیزی که می بینیم نور است دیگر ما وقتی فکر را باز کردیم اولین چیزی که می فهمیم همین بدیهیات است که جمع نقیضین محال است، جمع ضدّین محال است، جمع مثّلین محال است این چیزها را می فهمیم پس اینها را بلاواسطه می فهمیم فهم بلاواسطه دلیل نیست که انسان سمتی دارد این نقد جناب فخررازی هم وارد نیست برای اینکه آنها که استدلال کردند به علم لدنی می گویند علم عمیق پیچیده دو قسم است بعضی از علوم است که انسان با زحمتهای زیاد از اساتید سالیان متمادی کوشش می کند یاد می گیرد بعضی از علوم نظری عمیق است که بلاواسطه یاد می گیرد که کسی مطلب، مطلب عمیق نظری است ولی این شخص نه از کسی شنیده نه خودش فکر کرده آن را می گویند علم لدنی نه اینکه علم بلاواسطه ولو بدیهیات باشد این نقد ایشان هم وارد نیست، خب.

ص: ۶۸۴

۱- (۱۴). سوره □ کهف، آیه □ ۸۲.

۲- (۱۵). سوره □ کهف، آیه □ ۷۷.

۳- (۱۶). سوره □ کهف، آیه □ ۶۴.

ایشان بعد از چندتا شبهه در جریان حضرت موسای کلیم در پایان می گوید که این کلمات تقویت می کند قول کسانی را که می گویند این موسی موسای معروف نیست موسایی است که حالا- از احفاد وجود مبارک یوسف است نوه های حضرت یوسف است و مانند آن و آن موسای معروف نیست این قول، این کلمات تقوی قول کسی را که می گوید موسای خضر (سلام الله علیهما) موسای کلیم نیست و این سخن او هم ناصواب است برای اینکه هیچ کدام از این کلمات آن خیال را تقویت نمی کند حالا- عمده آن است که این دوتا بنده صالح خدا که یکی می خواهد از دیگری چیز یاد بگیرد راهش چیست؟ این آداب المتعلمین که مرحوم شهید نوشته گوشه هایی از اسرار را از همین روایات و بخشی هم از این آیات به دست آوردند حالا این می خواهد شاگردی کند محضر خضر آدابی را که این موسای کلیم به استادش ذکر می کند ملاحظه می فرمایید هفت، هشت فضیلت است یازده فضیلت است که ایشان ذکر می کنند از همین تعبیرات وجود مبارک موسای کلیم که بخشی از آنها حالا اینجا ذکر می شود و آن این است که اولاً وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد به آن خضر که (هَلْ أَتَّبِعُكَ) من اگر بخوام چیز یاد بگیرم باید تابع باشم، تابع باشم برای چه؟ که تو تعلیم بدهی مرا، چه چیزی تعلیم بدهی؟ آنچه که عامل رشد من است پس هدف اصلی تعلیم و تعلم می شود رشد در برابر سِفَه، رشدی که قرآن کریم می گوید در برابر سِفَه است درباره ابراهیم خلیل دارد (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ) (۱) این می شود رشد و رشد را هم ذات اقدس الهی مجموع صفات ثبوتی و سلبی مؤمنان کامل می داند که درباره افراد رشید آن اوصاف خمسه ثبوتی و سلبی سوره «حجرات» را مشخص کرد که اینها کسانی اند که (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) (۲) خب اگر (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ) یعنی کسی دوست ایمان باشد به ایمان دل ببندد نه به عنوان تکلیف (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ) و زیور او هم همین ایمان باشد (وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) اینها جزء صفات ثبوتی مؤمنان است (وَكَّرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) اینها جزء اوصاف سلبی است (أُولَئِكَ) که جامع آن اوصاف ثبوتی و این اوصاف سلبی اند (هُمُ الرَّاشِدُونَ) پس رشد را خدای سبحان به ابراهیم خلیل داد یک، رشیدها را هم معرفی کرد که دارای اوصاف ثبوتی و سلبی اند دو، محور تعلیم و تعلم هم رشد است که آدم وارد حوزه یا دانشگاه می شود برای اینکه رشد پیدا کند نه برای اینکه مدرک پیدا کند، نه برای اینکه عالم بشود حتی، رشد مجموع آن عقلین است، مجموع آن عقد و عقیده است، مجموع آن گره ای است که بین موضوع و محمول می خورد در فضای علم و گره ای است که عصاره قضیه را به جان می بندد در مسئله ایمان این مجموع می شود رشد من پیرو شما بشوم تا بشوم رشید (هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) تعبیر اینکه (تُعَلِّمَنِي) تعلیم بدهید به من اما نه اینکه همه آنچه را که شما خودتان می دانید به من بگویید این نهایت ادب و تواضع متعلم در پیشگاه معلم است ممکن است از او بالاتر برود «كَمْ تَرَكَ الْأَوَّلَ لِلْآخِرِ» ممکن است خیلی از شاگردان از اساتیدشان بالاتر بروند اما ادب گفتارشان محفوظ است این دیگر نگفت هر چه بلدی به من بگو این «مِنْ» تبعیض را اینجا حفظ کرده (تُعَلِّمَنِي مِمَّا) نه «ما» نه هر چه بلدی به من بگو مقداری آنچه بلدی به من بگو این ادب در تعلم است.

ص: ۶۸۵

۱- (۱۷). سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۲- (۱۸). سوره حجرات، آیه ۷.

مطلب بعدی آن است که یک وقت کسی همان بارها این مثال گفته می شد اسلامی حرف می زند و قارونی فکر می کند می گوید من خودم سی، چهل سال در حوزه یا دانشگاه بودم درس خواندم و عالم شدم، خب من خودم زحمت کشیدم و عالم شدم غیر از حرف قارون حرف دیگری که نیست مگر او خودش نگفت من زحمت کشیدم و مال پیدا کردم (إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَيَّ عِلْمٌ عِنْدِي) (۱) مگر آدم این طور حرف می زند بگوید خدا را شکر که این عنایت را کرد لحظه به لحظه توفیق داد و ما را به این نعمت متنعم کرد خب اگر کسی بگوید آنچه بلدی یا آنچه خودت یاد گرفتی به من بگو این راه تعلم نیست راه تعلم این است که آنچه را که بهت یاد دادند یک مقدارش هم به من بده نگفت «مِمَّا تَعْلَمُ أَوْ مِمَّا عَلَّمْتِ» (مِمَّا عَلَّمْتِ) شما هم بالأخره شاگردی کردی از جایی یاد گرفتی مقداری هم از آنچه که یاد گرفتی به ما یاد بده (عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتِ رُشْدًا). خب ذات اقدس الهی آنجا وجود مبارک موسای کلیم به او آدرس داد که به سراغ چه کسی بروید و علم را از چه شخصی یاد بگیرید اینها هم که گفتند (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) اینها هم وجود مبارک موسای کلیم باخبر بود لذا گفت حالا شما که لدی الهی بودی ما اگر در علم باطن به آنجا نرسیدیم لاقلاً از محضر شما گوشه ای از آنچه را که شما یاد گرفتید به ما هم برسد (مِمَّا عَلَّمْتِ رُشْدًا) خب این ظرفیت می خواهد خود انبیای الهی این کار را می کردند شاگردانی داشتند، حوزه هایی داشتند خود خضر (سلام الله علیه) هم بالأخره با هر که مانوس بود شاگردانی داشت اما اگر بخواهد بر خلاف آنچه را که شاگردش می داند یک مطلب جدیدی به او القا کند اینجا صبر و حوصله لازم است دیگر از وجود مبارک موسای کلیم تعهد گرفته که گفت من حرفهایی دارم کارهایی دارم بر خلاف آنچه در ذهن شماست شما باید صبر بکنی تا جمع بندی بکنیم وگرنه صرف تعلم و شاگردی که این تعهد را نمی خواهد که خب آدم می رود محضر استاد گاهی هم سؤال پیش می آید سؤال می کند اما اینکه نتواند تحمل بکند معلوم می شود چیزی است که بر خلاف آموخته های قبلی است چون بر خلاف آموخته های قبلی است خب انسان نمی تواند تحمل بکند دیگر و جای این هم هست که کسی تحمل نکند وگرنه خب اگر خدای سبحان به موسای کلیم فرمود برو یاد بگیر به خضر (سلام الله علیه) هم فرمود برو یاد بده وگرنه آنجا چکار می کرد خضر و چطور می پذیرفت او را، چطور او را به همراه می برد این چنین نیست که دستور یک جانبه باشد دستور دوجانبه است منتها آنچه که به شریعت برمی گردد به قصص انبیا برمی گردد درباره وجود مبارک موسای کلیم بیان کرده اما آنچه که به اولیا برمی گردد به علم باطن است آن را دیگر بیان نکرده خب اگر به موسای کلیم فرمود برو یاد بگیر قبلاً به خضر (سلام الله علیه) فرمود برو یاد بده. یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) آن را نقل کرده فرموده درست است که تعلم بر جاهلان واجب است اما قبل از اینکه تعلم بر جاهل واجب باشد تعلیم را خدا بر عالم واجب کرده است «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهْلِ عَهْدًا بِطَلْبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهْلِ» برهانی که حضرت نقل می کند این است که «لَأَنَّ الْعِلْمَ كَانُ قَبْلَ الْجَهْلِ» (۲) خب اگر از این طرف بر مردم، بر جاهلها یاد گرفتن احکام واجب است در بخشی از امور واجب عینی است در بخشی از امور واجب کفایی بر عده ای هم تعلیم واجب است در بخشی واجب عینی در بخشی واجب کفایی این طور نیست که تعلم بر دیگران واجب باشد تعلیم بر عده ای واجب نباشد این طور نیست تأمین زندگی معلّمان را گفتند از بیت المال باید باشد برخیا شبهه کردند که انسان برای گرفتن احکام الهی مثلاً چیزی دریافت می کند ولی بیت المال را موظف کردند که اینها را محترمانه تأمین بکنند به هر تقدیر فرمود: «لَأَنَّ الْعِلْمَ كَانُ قَبْلَ الْجَهْلِ» خب پس این چنین نیست که موسای کلیم مأمور باشد به فراگیری علم ولی خضر (سلام الله علیه) مأمور نباشد به تعلیم علم این طور نیست حتماً به او هم گفته منتها خضر (سلام الله علیه) می داند که چه چیزی می خواهد یاد بدهد این یاد دادن کتابی نیست که مثلاً این عبارت را بخوانند این با تکوین کار دارند چون وقتی با

تکوین کار دارند کارهای ولایتی و کارهای باطنی با متن خارج روبه روست چون با متن خارج روبه روست تحمل می خواهد کارهایی را باید انجام بدهد که این صاحب شریعت نمی تواند آنها را تحمل کند لذا وجود مبارک خضر اول تعهد گرفته که تو باید صبر بکنی چون ما کاری می کنیم که خارج از حوصله □ شماست این کار فرمود: (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ) با (لَنْ) که مفید نفی مؤکد است (لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) نمی توانی با من تحمل بکنی، صبر بکنی. برهان مسئله هم این است (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) ما کارهایی می کنیم تو خبیر نیستی، احاطه نداری به راز و رمزش آشنا نیستی و اعتراض می کنی آن وقت چطوری می توانی صبر بکنی حق هم با توست برای اینکه ما که مطلب روزانه یاد نمی دهیم که، متعلمی از محضر معلم چیزهایی را یاد می گیرد خب این کاملاً روزانه صبر می کند اما این کاری بکند که بر خلاف آنچه که بر اساس دانسته های قبلی اوست باورهای قبلی اوست این چطوری تحمل بکند؟ چطوری صبر بکند؟ گفت تو محیط نیستی خبیر نیستی آن راز را نمی دانی و اعتراض می کنی (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) خب.

ص: ۶۸۶

۱- (۱۹). سوره □ قصص، آیه □ ۷۸.

۲- (۲۰). الکافی، ج ۱، ص ۴۱.

وجود مبارک موسای کلیم این تعبیرات را کرده اولاً حتی در تعبیر پیروی هم استیذان کرده اجازه می دهید من تابع شما باشم یا نه؟ نگفت که من می خواهم تابع شما بشوم گفت (هَلْ أَتَّبِعُكَ) این استیذان است دیگر (هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) همه را به عنوان تبعیت آن حضرت فرمود وقتی می توانی تابع باشی که خیر باشی حالا که خیر نیستی احاطه علمی نداری چطوری می توانی تحمل بکنی؟ (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا).

پرسش: اجمالاً می دانست که ولی خداست خب پیروی می کرد.

پاسخ: خب بله، اما اجمالاً. که وقتی ببیند کسی بیگناه را دارد می کشد چطوری تحمل بکند؟ این هر دو می دانند که این حوادثی که در پیش دارند یکی بالاجمال یکی بالتفصیل آن که بالتفصیل می داند، می داند که کارهایی انجام می شود که بر خلاف ظاهر شریعت است که گفتند وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) که ظهور کرد بعضی از کارهای او نظیر کارهای خضر است، خب.

ایشان گفت که من با عنایت الهی درست است ممکن است من نتوانم صبر بکنم اما (سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) اگر خدا بخواهد. ما با اطمینان به عنایت الهی صابریم تو آنچه را که می توانی ما را به عنوان شاگردی بپذیر (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) هیچ امر شما را عصیان نمی کنم تابع محضم منتها با عنایت الهی وابسته است اگر به عنایت الهی وابسته باشد دیگر ما هیچ محذوری نداریم اجمالاً می دانستند که کار، کار شریعت نیست چون وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولوالعزم بود دیگر و چهل شبانه روز که (وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) وجود مبارک موسای کلیم چهل شبانه روز آن دوران سخت را گذرانده که برای او بسیار شیرین بود نه غذایی خواست، نه خوابی خواست، نه آبی خواست مهمان خدا بود با تعلیم الهی با مناجات الهی با تلقی الواح تورات و مانند آن ارتزاق می کرد، خب کسی که دوره چهل شبانه گرفته به اصطلاح، اربعین گرفته نه خوابیده، نه غذا خورده، نه آب خورده فقط مشمول زمزمه و مناجات الهی بود این دوران سخت را گذرانده پس معلوم می شود اگر خدا بخواهد می شود صبر کرد لذا به خضر گفت که اگر خدا بخواهد ما صبر می کنیم.

ص: ۶۸۷

اما اینکه احیاناً طبق بیانی که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در همان باب ذکر المجلس الرضا (علیه الصلاه و علیه السلام) آمده که صدر و ساقه عالم آینه اند مستحضرید که منظور از آینه آن صورت مرآتیه است یک، و ما عادت کردیم که صورت مرآتیه را در شیشه و قاب و جیوه بینیم هیچ دلیلی ندارد که صورت مرآتیه بدون محل وجود ندارد حتی بهشت، حتی جهنم، حتی نار اینها مرآت اند طبق آن بیان منتها مرآت اند نه یعنی بی اثرند یعنی این سوخت و سوز دارد واقعاً، (كُلَّمَا نَضَيْتَ جُلُودَهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا) (۱) دارد واقعاً، اما دیگری دارد می سوزاند این آینه است آینه با سراب فرقی این است که سراب دروغ می گوید آینه واقعاً راست می گوید منتها در آینه چیزی نیست دیگری دارد این کار را می کند اگر سراسر عالم طبق بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) مرایای الهی اند مرآت حق اند ما عادت کردیم که مرآت را در شیشه بینیم هیچ دلیلی هم نیست که صورت مرآتیه بتواند تنها یافت بشود هیچ دلیلی هم نیست که ظل بتواند بدون شاخص یافت بشود معنی در کار نیست اما ظل دروغ نمی گوید شاخص را نشان می دهد صورت مرآتیه دروغ نمی گوید صاحب صورت را نشان می دهد لذا اسناد این امور به آن صور مرآتیه برای توده ماها حق است اسناد الی ما هو له است برای کسانی که به توحید ناب بار یافتند این وسیله است اسناد الی غیر ما هو له است دیگری دارد این کار را انجام می دهد و ما در آینه داریم می بینیم خیال می کنیم این صورت مرآتیه است این کار را انجام می دهد وقتی که کار را به او انجام داد می شود اسناد الی ما هو له، در حقیقت معذب خدای سبحان است (فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) (۲) اگر (بِأَيْدِيكُمْ) می شود ابزار تعذیب الهی این ابزار در حد صورت مرآتیه اند ماها اشخاص را به عنوان مجاهد می بینیم ولی مردان الهی که سراسر عالم را مرآت حق می بینند این به عنوان آینه دار جمال و جلال الهی می بیند این بیان نورانی حضرت امیر که سراسر عالم را مرایا می داند در نسخه ای مرایا می داند حتی گفتند مرایا هم می تواند جمع مرآت باشد ناظر به همین معناست این هیچ خلافی در کار نیست منتها ما خیال می کنیم که زید دارد کافر را عذاب می کند آیه می گوید خیر، (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) (۳) آنها که موخیدانه آیات را می بینند می گوید این (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) حق است آنها که مرآت عالم را می بینند می گویند که «و لكن الله قتلهم بأيديكم» این مضافی تقدیر می گیرند یا مجاز در کلمه می دانند یا مجاز در اسناد می دانند و مانند آن، اما این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در آن پایان یک بیان جامعی است فرمود اینها جای دیگر را نشان می دهند و ما با اسمای حسناى خدا کار داریم یعنی شما ببینید عالم را جوشن کبیر دارد اداره می کند او ضار است او نافع است او شافع است منتها اینها افعال الهی اند یعنی کل این عالم را این جوشن کبیر دارد اداره می کند شما این جوشن کبیر را که بررسی می کنید می بینید چیزی برای عالم نمی ماند که دیگر نگویم اینها مجاز است اسناد ضرر و نفع را به الله ما مجاز می دانیم به این اشیای خارجی حقیقت یا می گویم در طول اینها هستند خب چرا این طور بگویم آن موحد می گوید که «خویش را تأویل کن نی ذکر را» خودت بالا- بیا چرا این جوشن کبیر را عوض می کنی؟ چرا می گویی (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) این دیگر حکم شفاف است دیگر شما نکشتید او کشت خب اگر شما نکشتید او کشت یعنی در قتل مجاز است در کلمه مجاز است یا اسناد قتل به او مجاز است این طور نیست و این واقعیت را نشان می دهد سراب نیست که باطل باشد حق است «لا ريب فيه» منتها اینجا نیست جای دیگر است و این آن جای دیگر را نشان می دهد و آنها که در جهنم دارند می سوزند نمی دانند که چه کسی اینها را تعذیب می کند آنجا هم در اثر شدت عناد نمی گویند خدا آنجا به مالک (سلام الله علیه) که مسئول جهنم است آنجا هم این بی ادبی و دهن کجی را دارند می گویند (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُكُ) (۴) ما که خدا را قبول نداریم تو که خدایی داری از خدایت بخواه که بالأخره جان ما را بگیرد یک عده هستند که بالأخره بگویند (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَاسْمِعْنَا) (۵) اما آنهايي که (أَشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ) (۶) آنها هم که هستند دست از استکبار بر نمی دارند می گویند مالک!

ما که معتقد نیستیم تو که معتقدی خدایی داری و این کارها به دست اوست از او بخواه که جان ما را بگیرد (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) یعنی تو بگو، خب این آنجا هم همین طور است بنابراین.

ص: ۶۸۸

-
- ۱- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۵۶.
 - ۲- (۲۳) . سوره توبه, آیه ۱۴.
 - ۳- (۲۴) . سوره انفال, آیه ۱۷.
 - ۴- (۲۵) . سوره زخرف, آیه ۷۷.
 - ۵- (۲۶) . سوره سجده, آیه ۱۲.
 - ۶- (۲۷) . سوره بقره, آیه ۹۳.

پرسش: حاج آقا روایت دارد «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» (۱) یعنی آنها متنبه می شوند دیگر.

پاسخ: بیدار می شوند تمام درد و مصیبت این است انسان بیدار می شود عالم می شود ولی نمی تواند ایمان بیاورد تمام مشکلات بعد از مرگ همین است که علم هست یعنی عقل هست انسان خیلی همه چیز می بیند برایش دیگر (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَنَسْمِعْنَا) اما «آمتا» در آن نیست (فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا) (۲) برای اینکه ما که در دنیا هستیم اراده در اختیار ماست علم امر اختیاری نیست علم یک امر ضروری است کسی وقتی که مقدمات حاصل شده نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم دیگر مقدمات که حاصل شده چون اینها ضروری است ما در برابر ضروری قرار می گیریم وقتی در برابر ضروری قرار گرفتیم می شود مضطر دیگر کسی دیگر نمی تواند بگوید این چنین هست یا این چنین نیست این یقیناً هست اما بین نفس و بین ایمان اراده فاصله است می تواند بگوید من قبول نمی کنم وجود مبارک موسای کلیم به فرعون فرمود آخر برای تو روشن شد اینها سحر نیست بپذیر دیگر نپذیرفت الآن شما ببینید دوتا طلبه بخواهند سیوطی را مباحثه بکنند در حجره که ثالثشان فقط خدایشان است آنجا با اینکه حق روشن شد که با این هم بحث اوست حاضر نیست تمکین بکند این دیگر وقتی عالم شد و به جامعه افتاد فتنه برای دیگران است ما از همان اول باید خودمان را کنترل بکنیم ایمان یعنی ایمان بین نفس و بین ایمان فعل اختیاری است اراده فاصله است یا ایمان می آوریم یا نمی آوریم اگر امروز گفتیم حق با توست وقتی وارد جامعه شدیم می شویم نور و رحمت و برکت در قیامت این فضیلت کلاً رخت برمی بندد ماییم و علم ما و ماییم و آنچه را که قبلاً انجام دادیم لذا ایمان و عمل صالح و امثال ذلک هیچ در بعد از مرگ نیست «الیوم عملٌ و لا حسابٌ و لا عمل» (۳) این از غرر روایات ماست که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است وجود مبارک حضرت امیر هم آن را نقل کرده.

ص: ۶۸۹

۱- (۲۸) . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲- (۲۹) . سوره سجده، آیه ۱۲.

۳- (۳۰) . نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

آیات ۶۵ تا ۷۱ سوره کهف ۸۸/۰۲/۰۹

Your browser does not support the audio tag

(فَوَحَّيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَّبَعْنَاهُ أَن نَّكَفُكَ قَالَ أَنبَأْتُكِ الْمَلَائِكَةَ لِتَخْرُجِيَنَّهُنَّ مِنَ السَّمَاءِ بِمَا هُنَّ آيَاتُ اللَّهِ فَكُفِّرْنَ بَعْضُهُمْ أَعْيُنَ بَعْضٍ أَصَابَتْ مَوَازِينَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ نَسِئَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَن تَسِيَطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُخْبِرَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّمَاءِ خَرَقَتْهَا فَالتُّرِقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتُمُونَنَا بِبَعْضِ الْآيَاتِ الْمُبِينِ (۷۱)

آنچه که در طلوعه ☐ قصه ☐ وجود مبارک موسای کلیم و خضر (علیهما السلام) در بعضی از نقلهای تاریخی آمده است که وجود مبارک موسای کلیم بعد از تلقی کلام الهی و دریافت تورات عجیبی _ معاذ الله _ در او پیدا شده و گفت من اعلم مردم و خدای سبحان برای رفع عجب او این صحنه را به بار آورد ظاهراً اینها تام نیستند نه سند معتبر دارند نه با مقام شامخ عصمت اینها سازگار است.

مطلب دوم آن است که وجود مبارک موسای کلیم مأمور شد که با بنده ای از بندگان خاص الهی دیدار داشته باشد و معارفی را از او فرا بگیرد اما بالأخره آدرس و علامت و آیت و نشانه ای باید باشد که طبق آن نشانه آن بنده ☐ صالح خدا را ملاقات کند گاهی این نشانه ها در بدن خود انسان پیش می آید نظیر آنچه که ذات اقدس الهی به زکریا (سلام الله علیه) وعده داد که تو فرزنددار می شوی وجود مبارک زکریا عرض کرد من (رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا) (۱) اما وعده ☐ الهی و اعجاز الهی امکان پذیر است علامت این کار چیست؟ فرمود: (آيَتِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا) (۲) سه روز (ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا) سه روز در عین حال که سالم هستی و هیچ مشکل طبیبی در کام و زبان و دندان و لسان تو نیست قدرت حرف زدن نداری فقط می توانی مناجات داشته باشی، ذکر داشته باشی، دعا داشته باشی عبادت بکنی ولی نمی توانی با مردم حرف بزنی این یک علامت است وقتی وجود مبارک زکریا این علامت را در خود احساس کرد فهمید آن بشارت نزدیک است گاهی هم علامت در خارج از بدن انسان است مثل آنچه که برای وجود مبارک موسای کلیم این علامت را قرار دادند که این ماهی که به همراه دارید اگر به آب افتاد و رفت همان جا میقات شماست، ملاقات شماست این ماهی سهمش همین طور بود این هم یک مطلب.

ص: ۶۹۰

۱- (۱). سوره ☐ مریم، آیه ☐ ۴.

۲- (۲). سوره ☐ مریم، آیه ☐ ۱۰.

مطلب دیگر اینکه انسان باید بالأخره تا آنجا که زنده است از علوم الهی بهره ببرد و هیچ کس نمی تواند بگوید این مقدار درسی که من خواندم بس است در بعضی از تعبیرات دینی ما آمده است حالا یا به عنوان روایت است یا کلمات بزرگان دین

که اولین روز جهلِ انسان آن وقتی است که بگوید من فارغ التحصیل شدم و همین مقدار درسی که خواندم بس است این قُتیبه دینوری از بزرگان اهل دین نقل می کند که انسان منبع معرفتی او سه چیز است یکی قرآن است یکی حدیث یکی «لا ادری» اگر کسی این «لا ادری» را رها کرده دیگر به سراغ قرآن و روایت هم نمی رود تا باور دارد که خیلی چیز را نمی داند این می تواند به دنبال علم باشد اما همین که این باور از او گرفته شد این «لا ادری» به «ادری» تبدیل شد دیگر به سراغ آن دو منبع دیگر هم نمی رود منبع عالم شدن انسان قرآن است و روایت است و اعتراف به جهل خدای سبحان انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را از اسمای الهی برخوردار کرده است چون مستحضرید قرآن وقتی وارد مسئله تعلیم و تربیت و (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۱) می شود از اسمای الهی سخن به میان می آورد (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) (۲) یعنی این کتاب که مَهِمِن بر سایر کتابهاست در محور تعلیم اسمای الهی سخن می گوید نه در تعلیم هویت مطلقه و ذات اقدس الهی که احدی به او دسترسی ندارد (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) آن وقت این هزار اسمی که در جوشن کبیر است این هزار کتاب است هزار فصل است هزار رساله است که به انبیا آموختند این می شود علم الهی (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) در همین مدار تعلیم اسماست.

ص: ۶۹۱

۱- (۳) . سوره بقره, آیه ۱۲۹.

۲- (۴) . سوره بقره, آیه ۳۱.

اما اینکه گفته می شود چرا جن نازل تر از انسان و فرشته است برای اینکه نه بلاواسطه شاگرد خداست که خدا بفرماید وَ عَلَّمَ مثلاً جن را اسماء بلکه دربارهٔ انسان فرمود: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) یک، نه مع الواسطه شاگردان خدا هستند که خدای سبحان به انسان کامل دستور بدهد این اسمای حسنا که من به شما آموختم شما ولو در حدّ انبیا نه در حدّ تعلیم به اینها القا کنید به اینها اعطا کنید دو، فقط دربارهٔ فرشته ها آمده است که (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۱) فرشته ها گرچه آن حد را ندارند که شاگرد بلاواسطه خدا باشند یک، و عالم بشوند به اسمای الهی دو، بلکه شاگرد مع الواسطه هستند سه، در حدّ انبای از اسما باخبرند نه در حدّ تعلیم چهار، خدای سبحان به آدم نفرمود «یا آدم عَلِّمَهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» فرمود: (أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ) (۲) گزارشی بده آن کاری که از انسان کامل برمی آید از فرشته بر نمی آید.

دربارهٔ جن درست است شهوت دارند، غضب دارند اما آن عقلی که بتواند اینها را متعالی کند آن عقل را ندارند در کارهای تحریکی هنرمندانه خیلی کارها را انجام می دهد اما در کارهای ادراکی ضعیف اند. به هر تقدیر خدای سبحان یا از راه تعلیم اسما هست یا مستقیم هست یا از راه فرشته هاست گاهی هم از راه اولیای خاصّ خود مطالبی را به بعضی از انبیای خود القا می کند نظیر آنچه بین موسی و خضر (علیهما السلام) گذشت. درست است که وجود مبارک موسی جزء انبیای اولوالعزم است اعلم ائت خود هست اما آن ولیّ خدا جزء تودهٔ مردم نبود آن هم علم شریعت را به موسای کلیم تعلیم نداد علم ولایت را تعلیم داد و آنها هم در حقیقت علم است نه سه تا قضیه جزئی ان شاءالله به آن قضایای سه گانه که رسیدیم روشن می شود که در کنار همهٔ اینها قضایای کلی به نحو قضایای حقیقه هست که قابل تعلیم و تعلّم است وقتی که می فرماید این دیوار برای دوتا بچه یتیم بود (وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) (۳) این یک اصل کلی است یعنی اگر کسی آدم صالح بود هرگز خدای سبحان صلاح او را فراموش نمی کند ولی در احفاد او و احقاب او هم که باشد خضر راه را می فرستد که نوه های او، ندیده های او، نبیره های او را دریابند این برهان مسئله است وقتی وجود مبارک خضر به موسی عرض می کند که چون پدرشان آدم صالحی بود من مأمور شدم که دیوار اینها را بازسازی کنم این اصل کلی است ممکن نیست کسی آدم خوب باشد و خوبی او به فرزندان او نرسد، ممکن است کسی آدم بد باشد و خدای سبحان بدی او را دربارهٔ اعقابش اعمال نکند اما این ممکن نیست کسی آدم صالح باشد و فرزندان او در بین راه بمانند این شذنی نیست این برهان مسئله است خب اگر برهان مسئله است می شود تعلیم کلی دیگر آن دوتا قضیه هم همین طور است این علم بود نه تنها سه تا کار جزئی.

ص: ۶۹۲

۱- (۵) . سوره بقره، آیه ۳۳.

۲- (۶) . سوره بقره، آیه ۳۱.

۳- (۷) . سوره کهف، آیه ۸۲.

پرسش: استناد این استثنایش را چطور توجیه می کنید حضرت نوح، امام هادی.

پاسخ: آنجا تنها پدر صالح بودن کافی نیست مادر صالح هم لازم است درباره همسر لوط و همسر نوح ذات اقدس الهی فرمود: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا) (۱) اینکه ما درباره اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) می گوئیم تنها اصلاص شامخه که نیست ارحام مطهره هم هست تنها اصلاص شامخه اگر کافی بود بله فرزند نوح نقض می شد اما هم اصلاص شامخه لازم است هم ارحام مطهره آنجا که فرمود همسر نوح کافره بود، همسر لوط کافره بود نباید توقع داشت فرزند صالح به بار بیاید ولی این از حریم بحث بیرون است بحث در این است که اگر کسی خودش آدم صالح بود یک، فرزندان او نوه های او بالأخره نتیجه خوبی پدر یا جد را می بینند این دو و آن هم خیر دنیایی بود به آنها رساند این چنین نیست کسی آدم خوب باشد و خوبی اش در عالم گم بشود این شدنی نیست این وعده الهی است همیشه خضر راه در راه است منتها کسی بعضیها می شناسند بعضیها نمی شناسند یک وقت می گویند فلان کس شناسی به ما کمک کرده یا فلان کس این مشکل ما را حل کرده اصلاً نمی دانند که چه کسی این را فرستاده این نگاه توحیدی به عالم همین است این در کتاب شریف نهج البلاغه بارها این حدیث خوانده شد وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «الْمَسِيكِينَ رَسُولُ اللَّهِ» (۲) است «الْمَسِيكِينَ رَسُولُ اللَّهِ» یک وقت است کسی گدای حرفه ای است که خب هیچ باید بساط اینها را جمع کرد یک وقت واقعاً کسی مسکین و نیازمند است فرمود اینکه نیازمند است به شما مراجعه کرد این نیامده خدا او را فرستاده از یک طرف به شما امکانات داد یک، از طرف دیگر او را در خانه شما فرستاد دو، ببینید چه می کند سه، «الْمَسِيكِينَ رَسُولُ اللَّهِ» یعنی خدا فرستاده او را، خب این نگاه توحیدی کجا آن نگاه که این گداه را باید جمع کرد کجا، اگر وجود مبارک حضرت امیر دارد که من جهان را مرآت حق می بینم بر اساس همین معیار است ما آیات فراوانی داریم که صدر و ساقه عالم را آیات الهی می داند چیزی در قبل از دنیا، در دنیا، در برزخ، در ساهره قیامت و در بهشت و جهنم در این مقاطع پنج گانه یافت نمی شود که آیه خدا نباشد مگر ممکن است چیزی موجود بشود در این مراحل پنج گانه و مخلوق خدا نباشد خب اگر مخلوق خداست ممکن است چیزی مخلوق خدا باشد و آیت خدا نباشد منتها آیات فرق می کند ما فقط عادت کردیم به آن بلبل و طیهو و آهو و امثال اینها کلب و خنزیر هم آیه الهی اند آن کسی که موحدانه نگاه می کند جهنم و بهشت را هم یکجا آیت خدا می بیند و خدای سبحان وقتی سوره مبارکه «الرحمن» را به عنوان عروس قرآن نازل کرده آن به به و چه چه ای که دارد درباره جهنم هم هست وقتی جهنم را با آن غضبش می ستاید می فرماید به به (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) چقدر جای خوبی است ما اگر ان شاء الله وارد بهشت بشویم اول در و دیوار جهنم را می بوسیم می گوئیم تو باعث شدی که ما خطا نکریم اگر جهنم نبود خیلها آلوده می شدند از ترس جهنم است که یک عده به طرف بهشت می روند (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ) (۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) این (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) (۴) را آیات می داند آن (وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) (۵) را آلاء می داند، این شعله گدازنده جهنم را آیه می داند می گوید به به عجب نعمت خوبی است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) وقتی انسان جهان بین موحد است کل صحنه را می بیند، می بیند همه چیز در جای خودش خوب است یک وقت انسان می رود منزل آشپزخانه را می بیند، اتاق پذیرایی می بیند، حال را می بیند اتاق خواب را می بیند می گوید به به ولی از دید معمار که نگاه کند اگر خانه ای دستشویی نداشته باشد که جا برای زیست نیست این دستشویی اگر نباشد آن خانه مفت هم نمی ارزد فرمود کل این عالم هر کدام در جای خودش زیباست اگر جهنم نبود بسیاری از مردم آلوده می شدند اکثری مردم «خوفاً من النار» عبادت می کنند حالا یا ترس آبروست یا

ترس از زندان است یا ترس از نار است غرض این است که یک اصل کلی قرآنی این است که چیزی در عالم نیست که مخلوق خدا نباشد یک، اصل دوم این است که چیزی نیست که مخلوق خدا باشد ولی آیه الهی نباشد خدا را نشان ندهد اینکه ممکن نیست اگر هر برهانی شما اقامه می کنید بر اینکه عرش خدا دارد فرش هم همچنین، بهشت خدا دارد جهنم هم همچنین، آهو و طیهو خدا دارند کلب و خنزیر هم این چنین، نگاه عارفانه به جهان کل جهان را آیه می بیند، مرآت می بیند که او را دارد نشان می دهد منتها بعضی اسمای قهر را نشان می دهند بعضی اسمای مهر را نشان می دهند و مانند آن، اگر کسی نه خودش نبی بود نه از فرشته ها کمک گرفت نه از شاگردان انبیا نه از شاگردان اولیا مدد گرفت قرآن کریم می فرماید: (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) (۶) اینها قدری پول خرد علمی در جیبشان است مبلغ علمشان همین است تا این برنامه ۱۰ کوتاه مدت را آن هم محدود می بینند یعنی تا گور را می بینند همین چند سال را در حالی که این چند سال نسبت به برزخ و ابد قیامت قابل قیاس نیست فرمود: (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) به وجود مبارک موسای کلیم یا انبیای دیگر از چند راه علم یاد می دهد یا از راه تعلیم اسماست یا با فرستادن فرشته هاست یا با فرستادن عبد صالح که از علوم ولوی برخوردار است همان است گاهی هم به بندگان خاص خودش نظیر سلیمان (سلام الله علیه) از راه هدهد علمی به او یاد می دهد که هدهد می گوید (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) جریان بوالقیس و جریان یمن و اینها را این هدهد به عرض وجود مبارک سلیمان می رساند.

ص: ۶۹۳

- ۱- (۸) . سوره ۱۰ تحریم, آیه ۱۰.
- ۲- (۹) . نهج البلاغه, حکمت ۳۰۴.
- ۳- (۱۰) . سوره الرحمن, آیات ۳۵ و ۳۶.
- ۴- (۱۱) . سوره الرحمن, آیه ۷۲.
- ۵- (۱۲) . سوره الرحمن, آیه ۴۶.
- ۶- (۱۳) . سوره نجم, آیات ۲۹ و ۳۰.

پرسش: حاج آقا درایت پیامبر اولوالعزم از غیر اولوالعزم بالاتر نیست؟

پاسخ: خب البته، بالاتر است ولی آن علم باطن را دارد یاد می گیرد نه علم ظاهر را یعنی آن شریعت سر جایش محفوظ.

اما در جریان اینکه وجود مبارک خضر این کارها را از امر الهی کرد با مادر موسی فرق دارد مادر موسی قبلاً بعضی از این شواهد گذشت که گاهی خدای سبحان به انسانی که پیامبر نیست، امام نیست وحی فعلی می فرستد نه وحی علمی، وحی دو قسم است یک وقت وحی حکم است و علمی است یک وقت وحی فعل است وحی حکم برای انبیاست که فلان حکم حلال خدا این است حرام خدا این است که این شریعت است و غیر از انبیا کس دیگر هم نمی آورد وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت کرد آن طوری که در نهج البلاغه است حضرت امیر فرمود: «لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ» (۱) یعنی با ارتحال شما چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کسی قطع نمی شد اگر انبیای دیگر رحلت کردند بالأخره وحی تشریحی قطع نشد برای اینکه شما ظهور کردی اما بعد از شما که دیگر پیامبری نخواهد آمد دیگر شریعتی نیست حلال و حرامی هر چه باید بیان بشود شد البته وحی ولوی هست، وحی فعل هست، اخبارات غیبی هست، تأییدات هست اما وحی شریعت که به اسلام برگردد به دین برگردد به حکم خدا برگردد این دیگر تمام شد «لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ».

در آن بحث به این نتیجه رسیده بودیم که وحی گاهی وحی حکمی است که برای انبیاست گاهی وحی فعلی است نه وحی حکمی یعنی انسان در بخش علمی منتظر دریافت علوم و معارف است در بخش عقل عملی که کار او تصمیم است و عزم است و نیت است و اراده است و محبت است و گرایش اینها کارهای عملی است نه کارهای علمی، کارهای علمی برای جزم است و یقین است و برهان است و تصور است و تصدیق است و امثال ذلک که اینها برای عقل نظری است در قرآن از دو نوع وحی سخن به میان آمده یکی وحی علمی است که خب برای انبیا و گروه دیگر است اگر به شریعت برنگردد به حکم برنگردد برای غیر انبیا هم هست یک قسم وحی عملی است که انسان دفعتاً در قلبش این القا می شود که تصمیم بگیرد فلان کار را بکند از او سؤال کنی خیلی نمی تواند برهان اقامه کند اما یک گرایش ویژه ای در قلب او پیدا می شود این برای مادر موساست مادر موسی نگفت به من امر کردند که این کار را بکن (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ) (۲) ما این تصمیم را به قلب او القا کردیم او هم همین کار را کرده اما در اینجا خضر (سلام الله علیه) به موسی (علیه السلام) می گوید (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) (۳) یعنی به من امر شده من خودم که این کار را نکردم که اینکه به من امر شده دستور دادند این کار را بکن معلوم می شود که دستور خاص حکم را دارد از ذات اقدس الهی می گیرد منتها حکم باطنی پس یک وقت است سخن از وحی فعل است آن برای مادر موساست که دلیل نیست بر اینکه او رسالتی داشته چون هیچ دلیلی نیست فقط فعل را خدا گفت برای همه ما همین طور است منتها آن مرحله زیر خط فقر، آن مرحله ضعیف گاهی می بیند انسان به سیمتی گرایش پیدا می کند بعد می گوید خوب شد ما این کار را کردیم، خوب شد این حرف را زدیم اما دیگر نمی داند چه کسی در قلبش القا کرد که، این (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (۴) نه «أَنْ أَحْكُمُوا وَكُذَّاءً» «أَنْ أَفْعَلُوا وَكُذَّاءً» وحی می شود نه «أَنْ أَحْكُمُوا» یا «أَنْ أَعْلَمُوا» فعل را ما القا می کنیم گاهی آدم می بیند تصمیم می گیرد که فلان کار را انجام بدهد بعد می بیند کار خوبی بود این باید شاکر باشد که از جای دیگر این تصمیم به او افزوده شده در حد مادر موسی (سلام الله علیهما) بیش از این نبود تصمیمی در قلب او القا شده ولی درباره خضر گفت من این کار را که به دستور خودم نکردم که یعنی به من

دستور دادند این کار را کردم لذا تفاوت جوهری هست بین آنچه خضر(سلام الله علیه) انجام داد و آنچه که مادر موسی(سلام الله علیهما) انجام دادند.

ص: ۶۹۴

۱- (۱۴). نهج البلاغه, خطبه □ ۲۳۵.

۲- (۱۵). سوره □ قصص, آیه □ ۷.

۳- (۱۶). سوره □ كهف, آیه □ ۸۲.

۴- (۱۷). سوره □ انبياء, آیه □ ۷۳.

مطلب بعدی آن است که در قرآن کریم این تطورات موسای کلیم آمده که ایشان در مصر اول اقدام کرد و به نفع مظلومی قیام کرد و ظالمی را از بین برد عده ای ائتمار کردند یعنی مشورت کردند (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ) (۱) مشاوره کردند که موسی را از بین ببرند و به موسی (سلام الله علیه) خیر داده شد (جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ) (۲) که آنها تلاش دارند تو را از بین ببرند موسای کلیم (سلام الله علیه) از مصر بیرون رفت (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) این مشخص بود قبل از نبوت بود وارد سرزمین مدین شد چه حادثه ای در آنجا اتفاق افتاد مشخص است چند سال خدمت شعیب (سلام الله علیه) بود مشخص است برگشتن با عائله از مدین به طرف مصر آمد مشخص است در شب تار در هوای سرد (آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا) (۳) مشخص است بعد آنجا رفت و (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) (۴) شد و وحی و نبوت نصیبت شده که از آن به بعد مسئله نبوت است بعد وارد مصر شد اینها را مشخص فرمود بعد جریان مناجات و کوه طور رفتن و اینها مشخص شد مبارزاتی که با فرعون و آل فرعون داشت مشخص شد و خروجش دوباره از مصر با گذر از دریای خشک شده مشخص شد وقتی وارد سرزمین تیه شدند اینجا دیگر مشخص نیست لذا برخیها که شبهه دارند که آیا وجود مبارک موسای کلیم که در این قصه آمده همان موسای معروف (علیه السلام) است یا موسایی که از احفاد یوسف (سلام الله علیه) است از همین جا پیدا شده که اینها مشکل تاریخی دارند و اگر این در مصر بود خوب یقیناً «لو کان لبان» چون قضیه ای بود همگان در مصر از موسای کلیم باخبر بودند و اینها اما در آن وادی تیه کسی از کسی باخبر نبود اینها راه چند ساله را چهل سال سرگردان بودند همین گروهی که راهی که چهل سال نه، چهل هزار سال هم اگر صبر می کردند نمی توانستند برسند چهار ساعته رفتند مگر حالا آدم چهار هزار سال صبر بکند می تواند این دریا را خشک بکند و با پای عادی از دریا بگذرد (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا) (۵) طوری برود که پایش تر نشود این دیگر با چهار هزار سال، چهار میلیون سال اما همین مردمی که این کار چهار هزار سال یا چهار میلیون سال را چهار لحظه کردند آنجا (أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ) (۶) وقتی دنبال وحی و نبوت نباشد و دنبال رهبران الهی نباشد راه چهار ساعته را چهل سال معطل است وقتی راه انبیا را برود راه چهل هزار ساله اصلاً نه، راه نشدنی را شدنی می کند غرض این است که جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) مشخص نبود که در مصر است اگر بود «لو کان لبان» و عده ای هم نمی گفتند که این موسی غیر از موسای کلیم است و آنچه که اتفاق افتاد ظاهراً در همان جریان تیه بود و ظاهر قرآن کریم این است که وجود مبارک موسایی که اینجا مطرح است همان موسای کلیم است.

ص: ۶۹۵

۱- (۱۸) . سوره قصص، آیه ۲۰.

۲- (۱۹) . سوره قصص، آیه ۲۰.

۳- (۲۰) . سوره قصص، آیه ۲۹.

۴- (۲۱) . سوره طه، آیه ۱۲.

۵- (۲۲) . سوره طه، آیه ۷۷.

۶- (۲۳) . سوره مائده، آیه ۲۶.

پرسش: با توجه به اینکه درباره حضرت ابراهیم دارد (رُشِدُهُ مِنْ قَبْلِ) (۱) تا به مقام پیامبری برسد در همین داستان هم خود حضرت موسی دارد می گوید که من از تو رشد می خواهم نباید این داستان موسی و خضر بعد از پیامبری.

پاسخ: چرا، برای اینکه این وحی را که دریافت کرد اگر نبی نبود که وحی دریافت نمی کرد که، اینکه خدای سبحان به موسای کلیم وحی می فرستد معلوم می شود او نبی بود دیگر و اگر نبی نبود و شریعت نداشت که اعتراض نمی کرد چون نبی بود شریعت داشت می گفت آخر چرا این شخص را کشتی، چرا آن کشتی را سوراخ کردی، چرا بیکاری کردی و امثال ذلک اینها همه را از آنجا گرفته منتها رشد جریان یک رشد خاصی است در جریان وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) که فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ) برای اینکه تبرگیری و بت شکنی اش را تشریح بکند سرفصل آن قصه این است و گرنه اول که این حرفها نبود در اول که سخن از احتجاجات توحیدی بود (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) مسئله معرفت توحیدی بود آن وقت او برای احتجاج و مناظره و جدال احسن (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي) (۳) او را باطل کرد آن دیگری (هَذَا رَبِّي) آن را باطل کرد (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ) (۴) اینها را باطل کرد بعد گفت (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ) (۵) این از سنخ سرفصل آن قصه (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است اما سرفصل مبارزه با بت پرستها و بت شکن بودن این (لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ) حالا این رشد معنایش این نیست که وجود مبارک ابراهیم طلیعه نبوت او رشد است تا ما بگوییم وجود مبارک موسای کلیم هم که می گفت (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) این هم طلیعه نبوت اوست آن در اثنا یا بخش پایانی نبوت او بود وجود مبارک ابراهیم که در طلیعه امر رشد نگرفت در طلیعه امر ملکوت را به او نشان دادند، خب.

ص: ۶۹۶

۱- (۲۴) . سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۲- (۲۵) . سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۳- (۲۶) . سوره انعام، آیه ۷۵.

۴- (۲۷) . سوره انعام، آیه ۷۸.

۵- (۲۸) . سوره انعام، آیه ۷۹.

این مطلب دیگر اینکه آنچه را که خضر (سلام الله علیه) فرمود کرد اما گاهی هم ممکن است بگویند ما جریان غدیر و سقیفه را _ معاذ الله _ از همین قبیل می دانیم که مفضولی بر فاضل مقدم می شود خب غدیر و سقیفه کجا، خضر و موسی (سلام الله علیهما) کجا آنجا هر دو حق بود آنجا هر دو به امر الهی بود اینجا یکی بین الغی است یکی بین الرشد است یکی حق محض است یکی باطل صرف است این سخن از تقدیم فاضل و مفضول حیلہ ای است که متأسفانه از قلم ابن ابی الحدید گذشت خب الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل اولاً خدای سبحان که حکیم است هرگز کار غیر حکمت نمی کند آن وقت این دسیسه است سخن از فاضل و مفضول نیست سخن از حق و باطل است مگر می شود این کار را کرد خدای سبحان برای حکمتی باطل را بر حق ترجیح بدهد اینها در نماز جمعه مطرح شد حالا چطور شد از قلم این بزرگوار متأسفانه گذشت این برای دسیسه خوب است گاهی ممکن است بگویند مصلحتی هست که انسان مفضول را بر فاضل مقدم بدارد خب عده ای هم می گویند شاید، اما سخن از فاضل و مفضول نیست سخن از عدل و ظلم است، سخن از حق و باطل است سقیفه کجا غدیر کجا، غرض این است که مبدا خدای ناکرده هر شبهه ای از هر کسی شنیدید حواستان را پرت کند حسابها از هم باید کاملاً جدا باشد حالا «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز»، خب.

اینجا فرمود: (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) ما به او علم آموختیم علم دو گونه است یعنی آنچه را که ما به موسای کلیم یاد دادیم قابل علم است منتها رقیق کردنش، نازل کردنش با مثال و داستان می شود به شما هم منتقل بشود علم است (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) علم است اینها علم است و می شود اینها را رقیق کرد مثال زد در حدّ داستان بالآخره به شما تفهیم کرد بعضی از چیزهایی که ما به موسای کلیم دادیم یا به خضر دادیم اینها از سنخ علم نیست که شما بروید درس بخوانید و یاد بگیرید می بینید در جریان سلیمان و داود و مانند آن (علیهم السلام) تعبیر قرآن دو گونه است یک وقت است می فرماید ما به داود فلان علم را دادیم خب همه انبیا آمدند (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۱) هستند دیگر معلّم شاگردان اند علما را تربیت کردند منتها حالا- آنها در اوج اند در قلّه اند شاگردانشان در دامن اند در آن ذیل اند در حدّ علم حصولی بالآخره آنها را یاد می گیرند ولو کم ولو در علم حصولی اما بعضی از آن کارها از سنخ علم نیست حالا مثلاً کسی درس بخواند حالا وجود مبارک موسای کلیم با یک اشاره با دست زدن آن عصا را اژدهای دمان می کرد انسان درس بخواند چند سال عصبایی را ولو به صورت یک مارمولک در بیاورد این شدنی نیست این با درس حل نمی شود این به قداست روح وابسته است اینها سنخ درس نیست. فرق بین این دو دیدگاه درباره وجود مبارک داود در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) آیه هشتاد سوره مبارکه «انبیاء» این است (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) ما به او یاد دادیم که چگونه برای شما زره ببافند که در جنگها شما را حفظ بکند خب او بدون استاد زره باف شد بعد زره بافی را یاد دیگران داد این زره بافی فن است، علم است خیلها یاد گرفتند این تعلیم است اما چگونه این آهن سرد صلب سخت را درست بزن مثل بحره موم نرم بکن اینکه دیگر علم نیست آنجا نفرمود ما یادش دادیم چگونه آهن را مثل موم نرم بکند فرمود: (وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ) (۲) نه «أَلَّنَاهُ إِلَّا نَهَ الْحَدِيدَ» آن «أَلَّنَاهُ» کارِ کارخانه ذوب آهن است که آهن را نرم می کند اما آدم دست بزند این آهن سخت را مثل موم نرم بکند اینکه با درس حل نمی شود که این یک قداست الهی می خواهد معجزه راه علمی ندارد راه فکری ندارد «کما مرّ غیر مرّ» این به طهارت روح به قداست روح به عظمت روح به فنای اراده عبد در اراده مولا وابسته است او دست می زند که این آهن نرم بشود می گوید چشم، اگر ذات اقدس الهی اراده کرده که نار گلستان بشود (رَبَا نَارًا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا) (۳) اینکه دیگر راه علمی ندارد که آدم درس بخواند آتش را گلستان بکند این راهها را این لطایف را قرآن کریم

کاملاً ملاحظه کرده در جریان موسای کلیم و در جریان خضر (سلام الله علیهما) آنچه که به بخش علمی برمی گردد چه حوزه چه دانشگاه آنها مشخص است منتها آنها در قله ماها در دامن، آنها علم شهودی ما علم حصولی، آنها حقیقت ما مفهوم بالآخره راه باز است اما در معجزات راه علمی و فکری ندارد که آدم مثلاً درس بخواند آنها قدری بیشتر ما قدری کمتر از آن سنخ نیست لذا مسئله □ الانه □ حدید را تعبیر به علم نکرد نفرمود: «وعلمناه الانه الحدید» تا بشود کارخانه □ ذوب آهن فرمود ما طرزی کردیم که دست آنها ید الله شد خواست آهن نرم بشود نرم می شد چیزی در عالم در قبال اراده □ ذات اقدس الهی که استقلالی ندارد بنابراین آنچه را که به وجود مبارک موسی و خضر داد به دو بخش تقسیم می شود یک بخش اش به بخش علمی برمی گردد که خب نصیب دیگران هم می شود آنها شاگردانشان را از علوم الهی برخوردار می کنند به بعضیها آیه □ محکمه می دهند به بعضیها فریضه عادلۀ می دهند به بعضیها سنت قائمه می دهند «کلُّ علی حاله و حیاله» اما آن مقداری که به معجزه برمی گردد که دست بزنده مُرده ای را زنده کند دست بزنده عصایی را ازدها بکند اینها از سنخ علم نیست وجود مبارک موسای کلیم هر دو بخش را داشت چه اینکه خضر (سلام الله علیه) هم هر دو بخش را داشت و این گفت من می خواهم این علوم را از شما یاد بگیرم و این علم یک علم عملی بود تقریباً و با داده های قبلی هم هماهنگ نبود لذا خضر (سلام الله علیه) اول اتمام حجت کرد که تو نمی توانی صبر کنی نه استعداد نداری یک وقت است انسان به کسی که تازه وارد حوزه یا دانشگاه شده می گوید این مطالب برای کسی است که چند سال این مسائل را پشت سر گذاشته الان شما استعداد ادراک آن مطالب دقیق را ندارید این می گوید شما استعداد آن را ندارید یک وقت است نه، یک سلسله کارهایی می خواهد بکند می گوید تو نمی توانی صبر بکنی این نمی توانی صبر بکنی مربوط به استعداد نیست این معلوم می شود یک چیز دیگری است که با صبر هماهنگ است نه با استعداد ممکن است کسی خوش استعداد باشد خوش ذوق باشد خوش فکر باشد بتواند یک مطلب علمی را درک بکند اما وقتی می بیند چیزی است که بر خلاف یافته های قبلی اوست اعتراض می کند می گوید نمی توانی صبر بکنی حالا بقیه سؤاها برای نوبت بعد ان شاء الله.

ص: ۶۹۷

۱- (۲۹) . سوره □ بقره، آیه □ ۱۲۹.

۲- (۳۰) . سوره □ سبأ، آیه □ ۱۴۰.

۳- (۳۱) . سوره □ انبیاء، آیه □ ۶۹.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي غُلَامًا فَتَقَاتِلْهُ أَوْ يُقَاتِلْكَ فَذَكَرْنَاكَ يَوْمَ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ وَفَعَلْنَا بِغُلَامٍ آخَرَ الَّذِي كَذَّبْتَ وَبَدَّلْنَاكَ بِالْغُلَامِ الْأَخْرَبِ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نَكِرًا (۷۴)

جریان وجود مبارک موسی و خضر (علیهما السلام) با این سؤالات همراه شد سؤال وقتی مطلب از ظرفیت مخاطب بیشتر باشد قهراً سؤال برانگیز است سؤال گاهی به صورت اعتراض است می گویند فلان شخص یا فلان نهاد زیر سؤال رفته یا در قانون اساسی آمده که نمایندگان حق سؤال دارند این سؤال معنای استفهام و استعمال نیست که متعلم از معلم می کند این سؤال به معنای اعتراض است در کریمه ﴿ وَفَعَلُوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُورُونَ ﴾ (۱) یعنی اینها را متوقف کنید اینها زیر سؤال اند یعنی سؤال اعتراض آمیز نه سؤال استفهامی و استعمالی این سؤال اعتراض آمیز در این بخشهای قرآن کریم نیست سؤال استفهامی و استعمالی این گاهی به موقع است گاهی به حسب ظاهر عجولانه است وقتی آدم چیزی را نمی داند و سؤال می کند اگر به موقع سؤال کرد جای اعتراض نیست اگر زودتر از موقع سؤال کرد احیاناً جای اعتراض است بنابراین سؤال گاهی به معنای اعتراض است و زیر بار سؤال بردن است نظیر (لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۲) نظیر (وَقَفُوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُورُونَ) (۳) نظیر (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (۴) همه این موارد با تعبیر و تویخ ضمنی همراه است منتها درجاتش فرق می کند. اما سؤال اگر به معنای استفهام و استعمال باشد این با اعتراض همراه نیست ولی گاهی قبل از موقع است و گاهی به موقع. سؤال فرشتگان نسبت به ذات اقدس الهی در جریان آفرینش [آدم] از همین قبیل است سؤال استفهامی است منتها اینها شتاب زده سؤال کردند اگر ذات اقدس الهی می فرمود من می خواهم انسان خلق بکنم خب آنها ممکن بود سؤال بکنند انسان چیست؟ بر اساس استفهام محض باشد اما خدای سبحان فرمود من می خواهم خلیفه خلق کنم یعنی شما در عین حال که جزء عباد مکرّم خداید لایق مقام خلافت نیستید این سؤال برانگیز است منتها فرشتگان مؤدبانانه سؤال استفهامی و استعمالی داشتند. سؤال وجود مبارک نوح از ذات اقدس الهی از همین قبیل است چون خدای سبحان به نوح (سلام الله علیه) فرمود وقتی حادثه طوفان پدید می آید شما و اهلتان در کشتی محفوظید دیگران به کام غرق فرو می روند. وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) از این کلمه اهل همان اعضای خانواده را به حسب ظاهر دریافت کرد بعد وقتی پرسش غرق شد به ذات اقدس الهی عرض کرد که پسر من که اهل من است تو هم که وعده دادی اهل من محفوظ بماند وعده تو هم که حق است راز این کار چیست؟ که خدای سبحان فرمود آن اصل اول مشکل دارد (لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) (۵) وگرنه وعده دادم یک، و وعده من هم حق است دو، اما آن اهل تو نیست (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) این گونه از موارد سؤال اعتراض آمیز نیست سؤال استفهامی است استفهامی است منتها گاهی به موقع نیست. سؤالهای وجود مبارک موسی از خضر (سلام الله علیهما) هم از همین قبیل است سؤال به موقع نبود

نه سؤال اعتراض آمیز بود او مأمور شد از کسی که این دو عنصر باعظمت را دارد علم فرا بگیرد کسی که دارای رحمت است کاری بر خلاف رحمت نمی کند کسی که دارای علم لدنی است کاری که بر خلاف علم باشد نمی کند وجود مبارک خضر برابر آن جمله ای که خداوند به موسای کلیم (سلام الله علیهما) فرمود (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) (۶) کسی که از رحمت الهی برخوردار است کاری بر خلاف رحمت نمی کند کسی که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) کاری بر خلاف علم نمی کند منتها ظرفیت سائل محدود است اگر بر خلاف آنچه را که او می داند باشد احیاناً در برابر آن مسئولیتی که دارد وادار می کند که سؤال کند این سه سؤال از سنخ اعتراض نیست البته در یک سطح نیست سؤال فرشته ها و سؤال نوح (سلام الله علیه) و سؤال موسی از خضر (علیهما السلام) از یک سنخ اند ولی در یک حد و در یک درجه نیستند ممکن است بعضی از سؤالها خیلی شتاب زده باشد و از نظر تعبیر به سؤالهای اعتراضی شبیه باشد و مانند آن.

ص: ۶۹۸

۱- (۱) . سوره صافات, آیه ۲۴.

۲- (۲) . سوره تکوین, آیه ۸.

۳- (۳) . سوره صافات, آیه ۲۴.

۴- (۴) . سوره اعراف, آیه ۶.

۵- (۵) . سوره هود, آیه ۴۶.

۶- (۶) . سوره کهف, آیه ۶۵.

مطلب بعدی آن است که این حادثه تاریخی و سنگین ظاهراً بعد از نبوت بود و در مصر هم نبود در مصر وجود مبارک موسای کلیم با یک سلسله مأموریتهای تعلیم کتاب و حکمت، ترکیه نفوس و مانند آن همراه بود گذشته از آنکه رهبری انقلاب را به عهده داشت مبارزات سیاسی را به عهده داشت هر روز با عده ای در ارتباط بود که آنها هم مسائل فکری شان را با موسای کلیم (سلام الله علیه) در میان بگذارند هم مسائل سیاسی را، هم کیفیت مبارزه با سحر ساحران را وجود مبارک موسای کلیم در مصر با کارهای فراوانی همراه بود اگر چنین مسافرت سرنوشت سازی را انجام می داد بالأخره خلیها باخبر بودند گذشته از اینکه جواسیس فرعونیه هم مستحضر می شدند درست است خود موسای کلیم از اصحاب سرّ است ممکن است برای کسی بازگو نکند اما وقتی یک رهبر انقلاب در کوران سیاست قرار گرفته در مبارزات سیاسی است عده زیادی هم او را رصد می کنند برای او به حسب ظاهر بعید است که چند روزی غایب باشد و هیچ کس نفهمد و سؤال نکند ظاهراً این در وادی تیه بود در وادی تیه نه مبارزات سیاسی مطرح بود نه جواسیس فراغنه در بین بودند نه آن رهبریهایی که در مصر بود در وادی تیه راه داشت و مانند آن در آنجاها ممکن است چنین مسافرتی پیش بیاید البته اینها همه در حد مظنه و گمان و ترجیح بعضی از احتمالات بر محتمل دیگر و امثال ذلک است بیش از این هم متوقع نیست برای اینکه نه آیه ای در این زمینه هست، نه تاریخ قطعی در این زمینه هست ولی اجمالاً این است که این رهبریهها و این برخوردها نشان می دهد که وجود مبارک موسای کلیم از شریعتی دارد حمایت می کند. مطلب بعدی آن است که این سخن که جریان خضر (سلام الله علیه) از سنخ عمل به تأویل است و جریان وجود مبارک موسای کلیم از سنخ شریعت است این یک امر بین الرشد و حق است و هیچ

ارتباطی به آن مطلب بین الغی دیگران ندارد که شریعت در مقابل طریقت است _ معاذ الله _ کسی که اهل طریقت است کاری به شریعت ندارد آن یک سخن بین الغی و ظاهرالبطلانی است اما این اصطلاح وجود مبارک موسای کلیم که یک تأویل است برابر آنچه که در همین سوره مبارکه «کَهِف» آیات بعد خواهد آمد وقتی که موقع تودیع فرا می رسد و خضر (سلام الله علیه) جریان را برای موسی (علیه السلام) بازگو می کند می فرماید این کارهایی که من کردم تأویلی دارد به استناد آن تأویل من دست به این سه کار زدم در آیه « ۷۸ همین سوره که بعد به خواست خدا خواهد آمد خضر (سلام الله علیه) فرمود: (قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) یعنی بازگشت و رجوع این کارهای من چه مصلحت و چه ملاک و چه حقیقتی بود من بعداً به شما اطلاع می دهم این را در آیه « مبارکه « ۷۸ بعد شروع کردند به بیان تأویل وقتی اسرار سه گانه را مشخص کردند در آیه « ۸۲ همین سوره « مبارکه « کَهِف» دارد که (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) این اسرار و باطن چیزی است که من انجام دادم و کسی که مأمور به باطن است مثل گاهی وجود مبارک ولی عصر (سلام الله علیه) که ظهور کرد ممکن است برابر آن علم غیبی اش عمل بکند ولی خود وجود مبارک موسای کلیم که به این اسرار آگاه شد هرگز دست به چنین کاری نزد چون انبیا مأمور به علم تأویل نیستند نه قبل از وجود مبارک موسای کلیم پیامبری با تأویل مردم را اداره کرد نه خود موسای کلیم (سلام الله علیه) نه انبیای بعدی با تأویل مردم را اداره کردند مردم بر اساس «انما افضی بینکم بالبینات و الأیمان» (۱) باید اداره بشوند و حکومت هم بر اساس همین شواهد و علوم ظاهری باید اداره کند تا مردم مختار باشند با اختیار خودشان به طرف فضیلت و وجوب استحباب بروند و اگر خدای ناکرده کج راه رفتند معذور نباشند و گرنه مردم را مجبور کردن کمالی در کار نیست آن جبر را در مقام امر به معروف و نهی از منکر باید اعمال کرد که جامعه به طرف فساد نرود اما باطن مردم، اسرار مردم، در حریم شخصی مردم در خانه ها چه می کنند آن را دین اجازه نداده آن کار ربوبیت خدای سبحان است که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ) (۲) را آماده کرده اما مردم هر کاری که می کنند باید بر اساس آزادی شان باید تا معلوم بشود که چه کسی به طرف حق می رود و کامل می شود و چه کسی به طرف باطل می رود و ناقص می شود.

ص: ۶۹۹

۱- (۷) . الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲- (۸) . الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

پرسش: حکومت آقا امام زمان (عج) آن وقت چه می شود؟

پاسخ: حکومت هم همین طور است در آن حکومت عقل مردم غالب بر جهل مردم است در همان روایات ظهور حضرت (سلام الله علیه) دارد که دست الهی بالای سر مردم است به برکت وجود حضرت «فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم» (۱) عقل مردم می آید بالا وقتی عقل مردم آمد بالا، فهم مردم آمد بالا جامعه را با عقل و فرهنگ و فهم به خوبی می شود اداره کرد در چنین جامعه ای اگر کسی احیاناً بخواهد بر خلاف عقل عمومی، فکر عمومی، مصلحت عمومی دست به کاری بزند همه مردم او را تنبیه می کنند اما الآن شما می بینید قسمت مهم بودجه این مملکت نه تنها ایران در کشورهای دیگر هم همین طور است صرف بی فرهنگی است یک سوم این مملکت را دستگاه قضایی تشکیل می دهد این دستگاه قضایی برای تمشیت امور بی فرهنگهاست الآن هفت، هشت میلیون پرونده که در دستگاه قضایی است نود درصدش برای بی فرهنگی و بی عقلی مردم است این چنین نیست که مشکلات این هفت، هشت میلیون بر اساس شبهات ابن کمونه عقلی باشد یا شبهات مسئله ترتب در اصول باشد یا اجتماع امر و نهی باشد که این مسائل پیچیده فلسفه و فقه و اصول است که مشکل حوزه های علمی است مشکلات مردم همین الفبای دین است دروغ گفتن، تجاوز کردن، چک بی محل دادن، تخلیه نکردن، مال مردم خوردن، زیرمیزی و رومیزی گرفتن، اختلاس کردن همین الفبای دین است چیزی که همه ما می دانیم حرام است و کسی هم نیست پیدا بشود اینها را نداند نود درصد پرونده ها گاهی هم البته این سلسله پرونده های پیچیده حقوقی هم ممکن است پیدا بشود این زدن زنها مطرح است، تجاوز مطرح است، حریم حقوق زن و مرد، وقف خوردنها مطرح است، مال مردم خوردنها مطرح است شما غالب این پرونده ها را که نگاه می کنید می بینید بر اساس همین الفبای دین است یک رساله عملیه مرجع تقلید کافی است که جامعه را اصلاح بکند مشکلات مردم بر اساس ندانی نیست ندانی یعنی مسئله را نمی دانم بر اساس نفهمی و بی عقلی است بر اساس جهل علمی نیست بر اساس جهالت عملی است از برکات حضرت آن است که عقل مردم کامل می شود عقل همان است که در روایات ما آمده که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) عقل آن است که آدم چیزی را که می داند بد است نکند دیگر چیزی را که خوب است انجام بدهد اگر یک سال همین رساله عملیه که فهمیدنش برای هر کسی که سواد داشته باشد مقدور است عمل بشود جامعه می شود متمدن دیگر یک سوم بودجه مملکت صرف این زندان سازی و نمی دانم زدن و بُردن و اتلاف عمر و اتلاف وقت و اینها نمی شود اینکه همه ما منتظر ظهور آن حضرتیم برای اینکه یک نفس تازه ای بکشیم و گرنه حضرت که با کُشتن مردم را اصلاح نمی کند قسمت مهم برکت آن حضرت «فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم» (۳) آن وقت اداره کردن مردم بفهم آن هم با ۳۱۳ شاگردی مثل امام آسان است دیگر.

ص: ۷۰۰

۱- (۹). الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲- (۱۰). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳- (۱۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم این رازدار بود سردار بود اما تأویل امور را باید آشنا باشد و بر فرض هم که تأویل امور را آشنا شد عمل به تأویل در اختیار خضر راه است نه در اختیار پیامبران نه قبل از موسای کلیم (سلام الله علیه) نه بعد از او و نه خود او هیچ کدام به تأویل عمل نمی کردند البته گاهی ضرورت اقتضا می کرد، گاهی اعجاز اقتضا می کرد، کرامت اقتضا می کرد، ولایت اقتضا می کرد که این کار را انجام بدهند نظیر آنچه که شما در شرح حال زراره می بینید این قسمت را حتماً ببینید که خب بالأخره مأموران عباسی مواظب بودند ببیند که چه کسی بیشتر از دیگران مورد وثوق و اطمینان و اعتماد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است تا آنها را آزار کنند از حریم حضرت دور کنند و مانند آن غالباً این جاسوسها هم در مجلس درس و بحث وجود مبارک امام صادق حضور داشتند ناشناخته بودند یک روز آمدند ببیند که بالأخره آن خواص و رازداران حضرت چه کسانی اند نام زراره را کسی در محضر حضرت برد وجود مبارک امام صادق درباره زراره نقدی کرد این نقد به اطلاع زراره رسید بعد شرفیاب شد عرض کرد ما که خدمت شما هستیم اگر عیبی، ضعفی، جهلی در ما هست شما ولی ما هستید بفرمایید ما اصلاح کنیم در غیاب من آبروی مرا بردید این رازش چیست؟ این هم از همان سؤالهای موسی و خضر است که از حضرت سؤال کرده راز و رمز این کار چیست؟ سؤال استعلامی بود و نه سؤال اعتراض آمیز وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود مگر جریان کشتی خضر را نشنیدی که کشتی سالم را و بی عیب را او مقداری معیب کرد تا سالم بماند از دست غاصبان در مجلس ما هم مأموران عباسی بودند جاسوسان عباسی بودند من نقدی کردم تا آنها دیگر مزاحم تو نشوند و مطمئن باشند که تو از اصحاب خاص من نیستی من تو را با این کار حفظ کردم که زراره حق شناسی و سپاس گذاری کرد این علم برای اولیای الهی هست گاهی هم انجام می دهند الآن هم وجود مبارک ولی عصر ممکن است این کارها را بکند اما اگر ضرورتی ایجاب بکند اینها این سمت را دارند بنابراین تأویل اسرار یک مطلب است آن طریقتی که عده ای درباره شریعت می گویند که بین الغی است مطلب دیگر و وجود مبارک امام زمان (ارواحنا فداه) برای اصلاح عالمین ممکن است گاهی از این علم استفاده بکند و ائمه (علیهم السلام) عندالاضطرار ممکن بود از این علم استفاده بکنند لکن طبق بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود من فقط با ایمان و بینات محکمه قضایی را اداره می کنم یعنی ماییم و عمل به ظاهر باظنتان هر چه باشد محکمه عدل الهی هست اگر بنا بشود که برابر علم باطن عمل بشود مردم از ترس معصیت نمی کنند آن وقت دیگر کمال نیست فرمود مردم آزادند و اعمال هم در قیامت ظهور می کند مثقال ذره ای هم مستور نیست (مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) (۱) حکمش این است چه خیر باشد و چه شر باشد. بنابراین موسی (سلام الله علیه) صاحب شریعت بود و به شریعت عمل می کرد اسرار عالم نزد خضر بود به تعلیم الهی و خدای سبحان خواست از این راه به موسای کلیم عطا بکند. اینکه درباره خضر (سلام الله علیه) ضمیر متکلم مع الغیر آورد این نشان آن نیست که فرشتگان یا موجودات دیگر قدسیین بشر در این کار سهیم اند تعبیر خدای سبحان از خود به متکلم مع الغیر این در غیر آیات توحیدی است اولاً دیگر هیچ جا ندارد «لا إله إلا نحن» آنجا که سخن از توحید است برای اینکه توهم خلاف نشود حتماً ضمیر متکلم وحده است ولی آنجایی که ضمیر متکلم مع الغیر است گاهی در اثر حضور اعوان، فرشته ها، جنود الهی نظیر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ) (۲) و مانند آن که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) (۳) که مانند آن است گاهی هم برای تعظیم و تفخیم و جلال و شکوه خود متکلم است ما این کار را کردیم این چنین نیست که همیشه ضمیر متکلم مع الغیر نشان آن باشد که عده ای حضور دارند بنابراین در (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) یا (عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (۴) این معنایش این نیست که در آن محضری که تو از علم لدنی استفاده می کردی فرشتگان حضور داشتند من به وسیله فرشتگان خضر را از علم لدنی برخوردار کردم این دلیل می خواهد که مثلاً برای تفخیم و تعظیم نیست برای حضور فرشتگان است مثلاً، خب.

- ١- (١٢). سورة زلزله, آيه ٨.
- ٢- (١٣). سورة قدر, آيه ١.
- ٣- (١٤). سورة شعراء, آيات ١٩٣ و ١٩٤.
- ٤- (١٥). سورة كهف, آيه ٦٥.

اما اینکه دو حجت ممکن است در عصری باشند این عیبی ندارد در آن روایاتی هم که دارد «لساخت الأرض» (۱) ارض هر حجت این فرو رفتن را دارد اگر آن حجت نباشد اما اگر ارضین شد، بقای متعدّد شد، سرزمینهای متعدّد شد، حجج متعدّد شد این برای هر حجتی زمینی هست و زمین هر حجتی هم تابع وجود آن حجت است گاهی می بینید ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) حجت خداست، عصر او وجود مبارک لوط هم حجت خداست هر دو پیغمبرند البته یکی اولوالعزم است و صاحب کتاب است و دیگری تابع او ولی بالأخره هر دو پیغمبرند اینجا که به صورت شریعت از وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) چیزی یاد نشده او فقط علم تأویل را خدای سبحان به او آموخت و او هم مأمور شد که علم تأویل را به وجود مبارک موسای کلیم منتقل کند تا معلوم بشود که در پشت هر حکمی یک ملاک واقعی هست این طور نیست که اتفاقاً این سه جریان با ملاک همراه بود اگر وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) بیشتر تحمل می کرد بیشتر از اسرار الهی برخوردار بود این قصه را بارها ما به عرضتان رساندیم اولین بار از مرحوم شیخنا الاستاد مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی شنیدیم بعد هم به دستور ایشان مراجعه کردیم مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) این را در کتاب شریف معانی الأخبار دارد که شاگردان ائمه (علیهم السلام) یکسان نبودند بعضیها می رفتند فقط مسائل را یاد می گرفتند بعضیها گذشته از اینکه آن مسائل را یاد می گرفتند، فریضه عاده را یاد می گرفتند سعی می کردند از سنت قائمه برخوردار بشوند یک، سعی می کردند در درجه اولی از آیه محکمه متعم بشوند دو، چون همه شنیده بودند که هم پیغمبر هم امام صادق (علیهما آلاف التحية و الثناء) فرمود شما در سه رشته کار بکنید آیه محکمه است و فریضه عاده است و سنت قائمه (۲)، آیه محکمه را در جهان بینی، فلسفه، کلام، حکمت، معرفت شناسی، توحیدشناسی آیا جهان آغاز و انجالی دارد یا نه؟ آیا جهان خدایی دارد یا نه؟ آیا خدا شریک دارد یا نه؟ آیا وحی و نبوت حق است یا نه؟ آیا معجزه حق است یا نه؟ فرق معجزه با سحر و شعبده و طلسم و جادو چیست؟ آن علوم غریبه فرق جوهری شان با معجزه چیست؟ ریاضت با معجزه چیست؟ ریاضت با کرامت چیست؟ اینها می افتد در مجموعه آیه محکمه، بعضیها نظیر هشام بن سالم، هشام بن حکم اینها سعی می کردند آیه محکمه، فریضه عاده، سنت قائمه را یاد بگیرند بعضیها فقط سعی می کردند همان احکام شرعی را فقه را یاد بگیرند بالأخره این سؤالات بود گاهی از محضر امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می شد که چرا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می گفتند ابوالقاسم؟ حضرت برای سؤال او فرمود خب بالأخره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرزندی داشت به نام قاسم این هم کنیه اوست شده ابوالقاسم عرض کرد اینها را می دانم می خواهم راز این کنیه را بفهمم، خب حالا این با شاگردان دیگر فرق می کند حضرت که مستقیماً آن راز را به هر کسی نمی گوید که، حضرت مطلبی فرمود که با دو، سه تا مقدمه باید شرح داده بشود شرح اول این است که هر کسی شاگرد کسی است به منزله فرزند اوست و معلم به منزله پدر او عرض کرد بله، فرمود علی بن ابی طالب شاگرد پیغمبر است و پیغمبر معلم اوست چون همه این وحی در درجه اول به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایحا می شد و وجود مبارک حضرت امیر از این راه عالم می شد عرض کرد بله، فرمود وجود مبارک حضرت امیر «قسیم النار و الجنة» (۳) است در قیامت حضرت به دستور خدا تقسیم می کند می فرماید این دشمن من است «فخذیه» آن دوست من است «فاترکیه» (۴) آنها را طرد کن این را بگیر عرض کرد بله، فرمود طبق این اصول سه گانه پس امیر المؤمنین قاسم جنت و نار است این قاسم پسر پیغمبر است و پیغمبر می شود ابوالقاسم این خیلی خوشحال شد و برگشت خب این ابوالقاسم کجا آن ابوالقاسم کجا اینها را می گویند تأویل علوم، اینها را می گویند جزء آیه محکمه. مرحوم آقای آملی می فرمود اگر این شاگرد زود سیر نمی شد و از امام می پرسید که «زدنی بیانا» توضیحات دیگری هم حضرت می داد این چنین نیست که این القاب، این الفاظ فقط در حدّ یک قشر معنا داشته باشد این کتاب معانی الأخبار مرحوم صدوق اول تا آخرش یک پارچه نور است شما وقتی این لطایف را

می بینید اصلاً این کتاب در همین زمینه نوشته شده اینکه نخواست لغت را معنا کند که این معانی اخبار از این قبیل را نوشته، خب یک محدث قوی جانباخته اهل بیت می خواهد که همه اینها را جمع آوری کند و دسته بندی کند و در جریان فطرت مگر می شود بعضی از حرفها را گفت، مگر می شود بعضی از روایات را معنا کرد آن جریان (مَنْ وَجَدَنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ) (۵) از همین قبیل است قابل گفتن و طرحش در مجالس عمومی نیست که حضرت وقتی (مَنْ وَجَدَنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ) را می گوید یعنی اگر حسناتی، کار خیری، فضیلتی نزد مخالفین ما باشد آن را برمی دارند در نامه اعمال موالیان ما می نویسند برای اینکه متاع ماست آنجا یافتیم و گرفتیم مگر این قابل گفتن است؟ قابل طرح است در جلسات عمومی؟ اینها را با شاگردان خاص تربیت می کردند و اگر سنیاتی در موالیان ما باشد این را در نامه اعمال دیگران می نویسند برای اینکه این برای آنهاست این قابل طرح است این قابل گفتن است بدون مقدمات، بدون حفظ اصول قبلی، بدون پیش فرضها، بدون اصول موضوعه اینها را گاهی عندالضروره اینها بیان می کردند در جریان تأویل هم از همین قبیل است آن وجود مبارک موسای کلیم هم بعداً کسی نقل نکرده که برابر آن تأویل عمل کرده باشد، خب.

ص: ۷۰۲

۱- (۱۶). الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲- (۱۷). الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۹۵.

۴- (۱۹). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۷۹.

۵- (۲۰). سوره یوسف، آیه ۷۹.

حالا- اینها رسیدند وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد که اگر خدا بخواهد چون می داند که تحمل کاری که به حسب ظاهر بر خلاف شریعت است خب آدم چطور تحمل بکند آن هم کسی که مسئول دین مردم است و هیچ سؤالی هم نکند این بسیار سخت است اولین بار که وجود مبارک موسای کلیم تعهد سپرد که حرفی نزند وجود مبارک خضر فرمود من که از شما تعهد می گیرم شما تعهد سپردی ولی به حسب ظاهر مقدرتان نیست برای اینکه آن دل مایه تعهد را ندارید اگر از کسی سؤال بکنند وقتی این بار سنگین را روی دوش شما می گذارند شما نباید بلغزی خب این تعهد می سپارد ولی وقتی توان آن را ندارد چگونه نلغزد؟ خضر به موسی (علیهما السلام) می فرماید چگونه می توانی صبر بکنی در حالی که توانش را نداری من کارهایی می خواهم بکنم که به هیچ وجه با شریعت سازگار نیست (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) چگونه می توانی صبر بکنی این اتمام حجت است لذا وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) دید هیچ چاره ای ندارد بر اساس همان توحید حرکت کرد فرمود بالأخره قدرت خدا که فوق اینهاست او اگر بخواهد من می توانم صبر بکنم (سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) خب اگر گفت در سایه عنایت الهی، لطف الهی آن وقت مسئولیت را از خود رفع کرد گفت من تا آنجا که ممکن است آن مقداری که خدا به من تا الآن داده است از او استفاده می کنم صبر می کنم آن مقداری که تاکنون به من نرسید بعداً به لطف الهی به من می رسد باز هم صبر می کنم پس خودش را در همان حصن توحید جا داد و جاسازی کرد حضرت فرمود: (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا □ قَالَ سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) نه «ستجدنی صابراً» بعد هم تأکید کرد (وَلَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا) من عصیان نمی کنم حالا یک وقت یادم رفت، یک وقت اضطرار بود، یک وقت فوق قدرت بود آنها که عصیان نیست اگر عندالنسیان بود، عندالاضطرار بود، عندالاجبار بود اینها عصیان نیست ولی عالماً عامداً من حرف شما را می شنوم این بهترین تعهد است دیگر (قَالَ سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)، خب. بعد هم برای تأکید مسئله وجود مبارک خضر به موسی (علیهما السلام) فرمود: (فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ) تو حرف نزن (حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) نه «أحدث لك منه علماً» نه اینکه من چیزی بگویم که تو نمی دانی عالم بشوی نه اینکه تعلیمت بکنم نه اینکه راز را بگویم یادآوری می کنم (أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) یعنی من کارهایی می کنم که قبلاً همین کارها یا مهم ترش را خودت انجام دادی (حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) نه «أعلمك» وجود مبارک موسی آمده (أَنْ تَعْلَمَنَّ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا) خضر (سلام الله علیه) می گوید نه خیر کارهای من ارشاد نیست کارهای من تذکره است همین کارهایی که من کردم قوی ترش را تو قبلاً کردی یعنی اگر به درون درون خودمان نگاه بکنیم می بینیم خدای سبحان با ما خیلی از این کارها کرده است (حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) حالا قصه از اینجا شروع می شود (فَانطَلَقَا) در این سفر حرکت کردند (حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ) سوار کشتی شدند همین که سوار کشتی شدند (حَرَ قَهَا) این کشتی دیواره ای دارد که به طرف آب است کفی دارد که روی آب است وجود مبارک موسای کلیم ظاهراً بعضی از این تخته ها و الواحی که به طرف دریا بود و خطر ورود آب را تداعی می کرد یکی دو تخته از آنها گرفت نه تخته از زیر آب از آن نشیمنشان که آب فوراً فوراً کند بیاید داخل دیگر ندارد کدام قسمت لوح و تخته را گرفته ولی یک تخته □ خطر خیزی را گرفته که بعدها ممکن است آب در اثر موجش وارد این سفینه بشود. (حَرَ قَهَا) آن گاه وجود مبارک موسای کلیم دید خب این در دریاست خودش خضر و آن کسی که همراهش است فرمود این کار را کردی (أَحَرَ قَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا) این «لام»، «لام»، «لام» غایت نیست «لام» عاقبت است یعنی این کار را کردی پایش غرق این سفینه است نه تو این کار را کردی که کشتی را غرق کنی «لام»، «لام» غایت نیست البته، به عرض حضرت خضر رساند این کار را که کردی پایش غرق و فرو رفتن این کشتی است دیگر برای اینکه آب وارد کشتی می شود تعادلش را از دستش می گیرد غرقش می کند که این «لام» می شود «لام» عاقبت نه غایت (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) یک کار مهمی کردی «امر» یعنی عظیم، در

این دریای پرخطر این کار را کردی خب پایانش غرق است دیگر حضرت فرمود: (أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) نگفتم نمی توانی صبر بکنی نه صبر نکردی اصلاً نمی توانی صبر بکنی برای اینکه این جا برای صبر نیست کسی که راز و رمز را نمی داند به خودش اجازه می دهد دیگران هم به او اجازه بدهند که سؤال بکند موسای کلیم عرض کرد که (لَا تُؤَاخِذْنِي) در کمال طمأنینه روی همین کشتی سوراخ شده نشست (لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ) این در حوزه و ولایت است در حوزه و راز و رمز است نه در حوزه و شریعت لذا نسیان در احکام الهی نیست نسیان در آن تعهد ولوی است (لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَشِيرًا) اِرْهَاق کردن، رساندن، تحمیل کردن دشواری را بر من تحمیل نکن مستحضرید اینکه وجود مبارک خضر به موسی (سلام الله علیهما) گفت (حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) این می تواند ناظر به آن جریان خود موسای کلیم باشد که در دوران کودکی این مراحل را در کمال جلال و شکوه پشت سر گذاشته در سوره مبارکه «طه» «طه» حضرت موسای کلیم به این صورت آمد آیه ۳۸ سوره مبارکه «طه» این است فرمود، خدا به موسی می فرماید: (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ۚ أَنْ اِقْدِفِي فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِي فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ ۚ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي) فرمود مگر تو یادت رفته وقتی خدا بخواهد کشتی ای که یکی، دوتا تخته از آن گرفته شده آن را حفظ می کند تو که مهم تر از این شدیدتر از این را پشت سر گذاشتی تو کودکی بودی نه شنا بلد بودی نه کسی هم دنبالت بود تو را در یک صندوقچه گذاشتند، گذاشتند در دریا کسی هم اینجا نبود که بالأخره ما بزرگسالیم عده ای ما را می بینند اهل نجات اند به حسب ظاهر ما می توانیم شنا بکنیم تو که ده برابر این را پشت سر گذاشتی چه اعتراض داری می کنی؟ مگر ما با کار خود ما (فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي) (۱) لذا نگفت من یادت می دهم که راز این کار چیست فرمود من یادت می آورم (أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) من یادت می آورم که تو که مهم تر از این را گذراندی الآن چه اعتراضی دارد؟ در همان سوره مبارکه «طه» پشت سر هم امر خداست دریا باید این کار را بکند، مادر موسی باید این کار را بکند، فراعنه باید این کار را بکنند یک کارگردانی دارد خدا می کند همه اش به صورت امر دریا (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ) امر است دیگر آن هم به مادر موسی فرمود: (أَلْقِيهِ) این هم امر است بعد هم او فرمود ما این کار را که به آب دستور دادیم ببر، ببر، ببر تا کاخ فرعون تا آنها بگیرند و در پایان امر (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَخَزَنًا) (۲) اینها همه امر است دیگر پس بنابراین فرمود من این کارها را کردم برای یادآوری توست در سوره مبارکه «قصص» هم مشابه همین صحنه آمده که این جریان از سنخ امر ذات اقدس الهی است که خدای سبحان به مادر موسی امر کرده که تو این صحنه را به خوبی انجام بده در سوره مبارکه «قصص» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ) (۳) در آن بخش مسئله آمدن موسی (سلام الله علیه) با این جعبه به در خانه فرعون آنجا هم کاملاً مطرح شد، خب. پس در این بخشها که مرتب ذات اقدس الهی سخن از «الْق» و خودت را ببنداز در دریا و به مادر موسی گفتند (لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۴) این حرفها، حرفهایی است که خدای سبحان در دوران کودکی درباره موسی فرمود بعد هم مادر موسی این حرفها را به موسای کلیم گفت پس بنابراین اینها یک تذکره الهی است.

ص: ۷۰۳

۱- (۲۱). سوره كهف, آیه ۸۲.

۲- (۲۲). سوره قصص, آیه ۸.

۳- (۲۳). سوره قصص، آیه ۳۶.

۴- (۲۴). سوره قصص، آیه ۷.

Your browser does not support the audio tag

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتَ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنَ لُدُنِّي عُذْرًا (۷۶)

در جریان مصاحبت وجود مبارک موسی و خضر(علیهما السلام) بر خیها گفتند خضر، مقام است و هر کس به این مقام برسد متّصف به مقام خضری است و اثر این مقام هم این است که اگر کسی به این مقام رسید هر جا که برسد و خدا را عبادت بکند و نمازی بگذارد فوراً آنجا سبز می شود «إخضر المكان» آن مکان و مصلاّی این شخص خضر می شود، أخضر می شود، سبز می شود این دو مطلب البته محتاج به اثبات است که خضر مقام است و هر کس به این مقام رسید می شود خضر و اینکه تسمیه خضر از این جهت است که وقتی یک جا می رسید نمازی می خواند آنجا سبز می شد البته ثبوتاً ممکن است ولی اثباتاً نیازمند به دلیل معتبر است.

ص: ۷۰۴

مطلب دیگر اینکه فضیلت گاهی دو جانبه است به صورت تمایز است گاهی یک جانبه است به صورت امتیاز فضیلت‌های امتیازی یعنی یک جانبه را قرآن کریم در دو مقطع بیان کرده فرمود انبیا یک درجه نیستند، مرسلین یک درجه نیستند (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ) (۱) این یک آیه، (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) (۲) آیه دیگر فرمود انبیا در یک درجه نیستند مرسلین در یک درجه نیستند گرچه وظیفه بندگان این است که به همه آنها ایمان بیاورند (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) (۳) همه آنها مأموران الهی اند معصوم اند در احکام، حکم الهی صاحب نظرند و مانند آن از این جهت ما که مؤمنیم فرقی بین انبیا و مرسلین نمی گذاریم این وظیفه ماست که (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) لکن انبیا در یک حد نیستند، مرسلین در یک حد نیستند «بعضهم أفضل من بعض» این فضیلت یک جانبه که امتیاز است. اما فضیلت دوجانبه به عنوان تمایز این است که دو نفر از انبیای الهی یا مرسلان یا اولیای الهی یکی در جهتی افضل باشد و دیگری در جهت دیگر افضل این فضیلت دوجانبه را می گویند تمایز این تمایز دوجانبه بین موسی و خضر(سلام الله علیهما) بود که وجود مبارک موسای کلیم در شریعت دارای امتیاز بود و وجود مبارک خضر در علم تأویل دارای امتیاز بود و نمی شود گفت أحدهما بالقول المطلق از دیگری و بر دیگری رجحان دارد.

مطلب دیگر اینکه این داستان برای آن است که آنچه را به عنوان یک اصل کلی و جامع خدای سبحان به بندگانش اعلام کرد نمونه هایی از آن را در این قصص تبیین می کند در برخی از آیات به عنوان اصل جامع اجمالاً بیان فرمود که بعضی از

چیزهاست که محبوب شماست ولی مصلحت نیست بعضی از چیزها مصلحت هست ولی محبوب شما نیست آنچه که شما تشخیص می دهید برابر تشخیص و معرفتان به آنها علاقه مند می شوید شاید به سود شما نباشد یا بعضی از امور مورد کراهت شماست ولی شاید به سود شما باشد این به عنوان یک اصل کلی در قرآن کریم آمده بعد هم فرمود در داورها شما گاهی ممکن است کسی را بر دیگری مقدم بدانید ولی از آینده باخبر نیستید این خطوط کلی و اصول جامع را قرآن کریم در ضمن این داستان تشریح می کند نمونه هایش را ذکر می کند مثلاً در سوره مبارکه ﴿بقره﴾ در جریان قتال و جهاد آیه ﴿۲۱۶﴾ به این صورت فرمود: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ) اصل جامع این است که (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) پس احکام الهی، حکم الهی دارای ملاکات مستور و مخفی است که ذات اقدس الهی به آنها عالم است یک و حکیمانانه برابر آنها احکام را تدوین می کند دو، این یک اصل جامع است آن وقت این اصل جامع را در جریان موسی و خضر (سلام الله علیهما) تبیین کرد این اصل جامع را در مواردی بازگو کرد در سوره ﴿مبارکه﴾ ﴿نساء﴾ همین مطلب را در جریان مسائل خانوادگی بیان فرمود آیه ﴿نوزده سوره مبارکه﴾ ﴿نساء﴾ این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُوا لَمَنُوهنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا) پس جذب و دفع شما گرایش و گریز شما معیار نیست چون علم و جهل شما معیار نیست احکام یک سلسله ملاکهای دارد که در دسترس شما نیست در جریان توزیع ارث در همان سوره ﴿مبارکه﴾ ﴿نساء﴾ آیه ﴿یازده فرمود این سهامی را که ذات اقدس الهی مقرر کرده است برابر همین سهام شما میراث را توزیع کنید نگوید که فلان دختر است فلان پسر است فلان پسر بزرگ تر است فلان دختر کوچک تر است یکی را کمتر بدهید یکی را بیشتر بدهید این کار را نکنید برای اینکه شما از آینده خبر ندارید آیه ﴿یازده سوره مبارکه﴾ ﴿نساء﴾ این است بعد از اینکه فرمود: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) سهام بسیاری از وراثت را که ذکر فرمود در بخش پایانی آیه ﴿یازده فرمود: (أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمُ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا) شما چه می دانید آینده چیست این بچه چطور در می آید نوه های او چطور در می آیند یا آن دختر چطور در می آید نوه های او چطور در می آیند شما دست به این سهام ارث نزنید از اسرار که خبر ندارید اینها به نحو قول جامع است که جزء جوامع الکلم است پس چه در مسائل خانوادگی و چه در مسائل مبارزات سیاسی و جهادی، چه در مسائل توزیع ارث در این آیات فرمود یک سلسله اسرار و حکمی هست که شما نمی دانید آنچه که بین موسی و خضر (علیهما السلام) واقع شده است تبیین گوشه ای از این اسرار است در روایات ما هم ملا حظہ فرمودید از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین از معصومین دیگر (علیهم السلام) نقل شده است که اگر وجود مبارک موسای کلیم صبر می کرد بسیاری از اسرار روشن می شد این آنچه که بین موسی و خضر (علیهما السلام) رخ داد شرح این جریان است که اسراری در عالم هست ملاکاتی هست احکامی هست عناوینی هست که برابر آن عناوین و اسرار و ملاکات احکام جعل شده است این قصه برای آن است.

ص: ۷۰۵

۱- (۱) . سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲- (۲) . سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳- (۳) . سوره بقره، آیه ۲۸۵.

پرسش: در اجتهاد زمان و مکان تأثیر دارد با این ملاکات واقعیه چطور جمع می شود؟

پاسخ: بله خب گاهی انسان وقتی در یک زمان خاصیه، در یک مکان خاصیه فتوا می دهد همه جهات را در نظر می گیرد گاهی موضوع عوض می شود خب این دیگر نیازی به بیان روشن امام (رضوان الله علیه) نبود که بفرماید زمان و مکان در اجتهاد اثر دارد، گاهی موضوع عوض نمی شود اما زمان فرق می کند، مکان فرق می کند بدون اینکه موضوع عوض بشود معاملات سفهی را می گویند باطل است خب اگر کسی رفته از منطقه استوایی سوزان حرکت کرده رفته منطقه قطبی که آنجا یخ فراوان است اینجا یخ را باید به اعلى القیم بخرد معامله، معامله عقلائی است آنجا یخ فروشی می شود سفهی اگر کسی خواست فتوا بدهد باید بداند که زمان را در نظر بگیرد، مکان را در نظر بگیرد، فصول را در نظر بگیرد، منطقه استوایی و قطبی را در نظر بگیرد قبلاً می گفتند که چون تربیت فرزند، بهداشت فرزند، آموزش و پرورش فرزند به عهده خود اولیا بود خب «تناسلوا فانی اباهی بکم الأمم» (۱) اما الآن تربیت فرزند به عهده دولت است، بهداشت به عهده دولت است، بیمه به عهده دولت است، تأمین پارک بازی به عهده دولت است همه این کارها را باید او انجام بدهد اگر کسی بخواهد تکثیر کند تکثیر کند باید که از همه جوانب اطلاعات دقیق داشته باشد بعد بگوید «فانی اباهی بکم الأمم» یک روز بود که همه کارها به عهده اولیا بود این می توانست تأمین کند «اباهی بکم الأمم» اما الآن تنها او نیست او اگر تکثیر کرد تکثیری پدید آمد دیگری باید به عهده بگیرد آن وقت این باید با دیگری هماهنگ کند که آیا دیگری به عهده می گیرد یا نه، بعضی از کشورها می گویند نه، ما به عهده نمی گیریم بیش از یک فرزند یا دو فرزند را به عهده نمی گیریم حالا حق یا باطل به عهده آنهاست کار بدی می کنند مطلب دیگر است نقص در مدیریت آنهاست مطلب دیگر است ولی بالأخره این شخص باید بداند که اگر پنج تا فرزند داشت دوتا را یا یکی را دولت تأمین می کند بقیه را خودش باید اداره کند.

ص: ۷۰۶

پرسش: در زمان پیغمبر که پیغمبر فرمود: «إني اباهي بكم الامم» نفرمود در این دوره هایی که.

پاسخ: بله دیگر، اما فرمود: «أدّبوا أولادكم» فرمود.

پرسش: الآن هم همین مسئله بود نه اینکه.

پاسخ: بله، بعد فرمود: «أدّبوا أولادكم»، «حَسَنُوا أولادكم».

پرسش: عده ای در تأمین رزق عاجزند چون رزق آنها به دست خداست.

پاسخ: بله رزق به دست خداست فرمود بر پدر واجب است تعلیم بدهد بر پدر واجب است او را به قرآن آشنا کند بر پدر لازم است او را به محبت اهل بیت آشنا کند همین که این نابینا به نام جابر (رضوان الله علیه) عصازنان، عصازنان کوچه ها حرکت می کرد می گفت «أدّبوا أولادكم علی حُبّ علی بن ابی طالب» (۱) این بر پدر و مادر واجب است خب این بچه تولید بکند بدهد به این مهد کودک این می تواند «أدّبوا أولادكم علی حُبّ علی بن ابی طالب» باشد؟ این وصیت پیغمبر است آخر جابر عصاکش که نداشت بر او لازم بود که این حرف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جامعه منتقل کند اینها می دیدند این جابر که از اصحاب پیغمبر است عصاکش هم ندارد همین طور عصازنان، عصازنان خودش نابیناست این کوچه ها می گردد می گوید مردم بچه هایتان را با علی تربیت کنید خب این واجب است دیگر الآن دوتا بچه یا یک بچه دارند این نقص هست همه ما معترفیم که این نقص هست تکاثر باید باشد، فرزندان شیعیان باید عالم گیر باشند اما این درد است نه اینکه این حکم شرعی باشد این درد را باید تحمل کرد همین الآن که یک دانه بچه یا دوتا بچه دارند این را می دهند به مهد کودک وقتی این بچه در دوران هفت سالگی این هفت سالگی از هر حوزه علمیه ای قوی تر است از هر دانشگاهی قوی تر است چون عاطفه در درون این کودک هفت ساله نهادینه می شود اگر این عاطفه نبیند صبح او را تحویل مهد کودک بدهند غروب بگیرند همین که این بزرگ شد و پدر و مادر پیر شدند فوراً تحویل خانه سالمندان می دهد او دیگر حاضر نیست پدر و مادرش را پذیرایی کند این درد را پدر و مادر باید بچشد برای اینکه آن عاطفه را تزریق نکرده من در یکی از این مجامع عمومی عرض کردم در دو سال قبل بود من دیدم کسی از یک استان دور آمده تابستان نزد ما خیلی هم نگران است سنش هم در حدود شصت است بین پنجاه و شصت است که آقا شما این آب آوردم این را دم بزیند دعا بخوانید حمد بخوانید مادر مریض است خب مادرش بین هشتاد و نود است دیگر ما آفرین گفتیم که این مرد از راه دور آمده حمدی بشنود و به مادرش بدهد که مادرش شفا پیدا کند برای اینکه این در دوران هفت سالگی در دامن و آغوش همان مادر تربیت شده این دیگر حاضر نیست که مادرش را بدهد به خانه سالمندان که اما وقتی از این طرف برای رفاه بچه را می دهد به خانه سالمندان این باید بداند، بداند یعنی بداند همین که پیر شد او جایش در خانه سالمندان است ما این اجتهاد در زمان و زمین ما اثر دارد که در چه زمانی فکر می کنیم آن بر همه ما واجب است که بچه هایمان را به محبت علی بن ابی طالب تربیت بکنیم اما بدهیم به جایی که هیچ خبری نیست چه چیزی در می آید؟ این در همه عصرها این اصل، اصل جامع است حلال خدا الی یوم القیامه حلال است حرام خدا الی یوم القیامه حرام است اما وقتی از در دادند از دست آدم در می رود آدم چه کار باید بکند؟ نه اینکه این کار، کار خوبی است این کار، کار بسیار بدی است ولی در اثر نقص مدیریت و ضعف مدیریت.

١- (٥). نم لا يحضره الفقيه, ج ٣, ص ٤٩٣.

پرسش: حاج آقا به عنوان مؤید عرض می کنیم «قله العیال احد الیسارین» (۱) مولا در نهج البلاغه دارد.

پاسخ: بله، اما اگر کسی بتواند اداره کند که دیگر برای او یسار نیست اگر کسی امکانات داشته باشد اگر کسی بتواند تربیت فرزند را بتواند آموزش و پرورش آنها، بهداشت آنها، ورزش آنها را تربیت کند که احدالیسارین است نه احدی الفضیلتین بله برای آدم یسار است آسان است دیگر کسی که در آسانی اش شکی ندارد که اما کدام افضل است؟ اگر «افضل الأعمال أحمزها» (۲) بود چطور؟ اینکه تکلیف را بیان نمی کند که، می گوید این آسان است بله خب آسان است همه می دانیم اما بیان ارشادی است اما اگر «افضل الأعمال أحمزها» بود چطور؟ افضل آن است.

به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم با خضر (سلام الله علیهما) این داستان الهی را طراحی کردند به دستور خدا تا گوشه ای از آن تأویل الهی، اسرار الهی و حکم الهی را تبیین کنند ما از درون قضیه بی خبریم که واقعاً موسای کلیم عالم نبود یا نه، دوتایی توافق کردند به این صورت در بیاید نه اینکه او واقعاً جاهل بود او هم به علم الهی عالم بود این منظره را ترسیم کرده اند تا بسیاری از اسرار و حکم برای ما روشن بشود و مستحضربید که این ادب را وجود مبارک موسای کلیم اول تا آخر حفظ کرده وقتی می خواهد اعتراض کند در این کار مهم تمام این لبه □ نیز اعتراض را متوجه به فعل می کند نه فاعل انبیا این طور ند، ملائکه این طورند وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) وقتی می خواست سؤالی را از ذات اقدس الهی مطرح کند تمام این سؤالات را متوجه فعل کرد اول و آخر داستانش با تقدیس همراه است (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) خدایا تو منزهی نه من نه احدی حق انتقاد به کارت نداریم و ندارند ولی راز این کار چیست؟ فرشته ها هم همین کار را کردند فرشته ها اول به آخر، آخر به اول هر دو عرض کردند (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) (۳) تو منزّه از آنی که کار عبس بکنی و غیر حکیمانه کار بکنی ولی رازش چیست؟ چطوری ما را به خلافت قبول نکردی آنها را به خلافت قبول کردی؟ اولش (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) است معلوم می شود تمام این سؤالات که به حسب ظاهر صبغه □ اعتراض دارد متوجه فعل است نه فاعل، موسای کلیم به خضر (سلام الله علیهما) هم اول و آخر همین کار را کرد عرض کرد من تابع شما باشم که (أَنْ تَعْلَمَنْ مِمَّا عُلِّمَتْ رُسُلًا) (۴) بعد آنجا هم که می گوید که این امر است یک داهیه عجیبی است آنجا هم که می گوید این نُکْر است یک عمل ناشناخته است همه □ این اعتراضها متوجه به فعل است نه فاعل یعنی این کار، جای سؤال است شما هم که حکیم و ولی خدا و معصوم این رازش چیست؟ این صحنه برای آن است که گوشه ای از آنچه را که ذات اقدس الهی فرمود: (لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا) (۵) یا (عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) یا (عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ) این گوشه ها را برای ما تشریح بکند، خب.

ص: ۷۰۸

۱- (۶). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱.

۲- (۷). بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱.

۳- (۸). سوره □ بقره، آیه □ ۳۰.

۴- (۹). سوره □ کهف، آیه □ ۶۶.

۵- (۱۰). سوره □ نساء، آیه □ ۱۱.

پرسش: حاج آقا شما سابقاً فرمودید فعل از فاعل جدا نیست پس اعتراض به فعل به فاعل هم می خورد.

پاسخ: نه، فعل از فاعل جدا نیست فعل او را رها نمی کند ولی انسان فاعل را می شناسد که حکیم است از رمز و راز فعل سر در نمی آورد لذا سؤال می کند. سؤال در محور فعل است که چرا این فعل واقع شده شما که حکیمانه این کار را می کنید اگر کسی حکیم نباشد آدم سؤال نمی کند می گوید خب این کاری است بر خلاف کرده اما وقتی کسی حکیم باشد انسان سؤال می کند که چگونه این فعل از شما سر زده است راز این فعل چگونه است؟ خب.

پس بنابراین کل این صحنه می تواند از همین قبیل باشد. برخیها گفتند که خُبْر هر علمی نیست (وَكَيْفَ تَضْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) خُبْر آن علم ذوق و شهود و چشیدنی است ولی بالأخره در علوم حصولی اگر کسی خبیر باشد صابر است، در علوم شهودی اگر کسی خبیر باشد صابر است منشأ اعتراض آشنان بودن به آن راز کار است اگر کسی به راز کار آشنا باشد که اعتراض نمی کند خُبْر اختصاصی ندارد به مسئله علم ذوقی. جریان صبر هم وجود مبارک موسی این چنین فرمود: (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) اگر خدا بخواهد من صبر می کنم. برخیها خواستند بگویند سر اینکه او در صبر موفق نشد این بود که خداوند در دستور به مشیّت، مشیّت را مؤخّر ذکر کرد ولی موسای کلیم مشیّت را مقدم ذکر کرد حق آن است که انسان طریزی سخن بگوید که خدا سخن گفته است در همین سوره مبارکه «کهف» آیه ۲۳ به بعد این است (وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَيْءٍ إِنْ نِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) را مؤخّر ذکر بکن این دستور است ولی موسای کلیم (أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) را مقدم ذکر کرد (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) این تقدیم باعث شد که موسای کلیم به صبر موفق نشد استفاده مطلب از این تعبیرها خیلی بعید است این اثباتش آسان نیست، خب (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) دستور وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) ظاهراً از طرف خداست درست است محتمل است که ولی ای از اولیای الهی بر خضر اشراف داشته باشد و به او دستور بدهد این ثبوتاً محتمل است لکن آنچه که در این آیات آمده از ایتای رحمت بود من عند الله، از ایتای علم بود من لدی الله، سخن از غیر خدا نیست هر چه هست سخن از ایتای رحمت است من عند الله، تعلیم علم است من لدی الله، اگر گفته شد من از امر خودم انجام ندادم یعنی امر الهی است اگر غیری در این اثنا سهمی می داشت قرآن کریم یا بخشی از آیاتی را که در این زمینه وارد شده است متعرض آن بودند، خب.

اما اینکه وجود مبارک خضر با موسی سوار کشتی شدند ضمیر را تنیہ آورد فرمود: (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) آیا همراه موسای کلیم یعنی آن فِتاه که مِکتل و زنبیل ماهی را به همراه داشت او سوار کشتی شد یا نه؟ محتمل است که سوار نشده باشد تا اینجا موسی را همراهی کرده باشد برای اینکه این ضمیر تنیہ برای موسی و خضر (علیہما السلام) است محتمل هم هست که اینها را همراهی کرده باشد و اینکه نفرمود «فانطلقوا و رکبوا» برای اینکه عنصر محوری این قصه همان وجود مبارک موسی و خضر (علیہما السلام) اند او چون سهمی نداشت از آن جهت ضمیر را تنیہ آوردند. (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) یعنی اینها از آن مجمع البحرین حرکت کردند می خواستند سفر دریایی کنند سوار کشتی شدند و همین که سوار کشتی شدند یک قسمت از دیواره کشتی را که بالأخره مشخص باشد این کشتی سوراخ شده است این کشتی سالم نیست و آب گیر است این کار را کردند نه از زیر که وقتی به آن بندر رسیدند که کشتیهای سالم را غصب می کردند بینند این کشتی، کشتی آسیب دیده است (قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرَقَ) یعنی این فعل باعث غرق شدن اهل سفینه است نه تو در صدد غرق کردن اهل سفینه ای (لِتُغْرَقَ) آن سفینه «أهلها» نه (لِتُغْرَقَ) تو اهل او را غرق بکنی این «لام» در حقیقت «لام» عاقبت است و اگر «لام» غایت گفته شد و در تعبیر شریف المیزان هم آمده این ناظر به غایت فعل است نه غایت فاعل (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرًا) امر یعنی امر عظیم، امر مهم، آن داهیه را می گویند امر.

پرسش: اگر دیواره کشتی را سوراخ کرده باشد که غرق نمی شد؟

پاسخ: بله خب چون آخر آب که نظیر هوا نیست که موج نداشته باشد این امواج دریا فراز و فروری دارد به تعبیر این آقایان، خب گاهی وقتی که موج می زند دیواره کشتی را هم تر می کند دیگر اگر کشتی سوراخ بشود او از آن راه می آید دیگر این دریاها این کشتیها با باد حرکت می کند خب آن روز که اتومبیل و برق و امثال ذلک نبود که اینها هواشناسی می کردند بادشناسی می کردند مسیر باد را شناسایی می کردند فرمود وقتی که اینها سوار کشتی شدند وقتی باد تند نمی آمد (فَيُظَلِّلَنَّ رَوَاكِدَ) (۱) اینها خیلی خوشحال بودند اما (وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ) (۲) وقتی که طوفانی می شد باد می وزید، گردباد می وزید اینها فکر هلاکت بودند کشتی ای که با باد حرکت می کند همان طوری که کشتی را حرکت می دهد آب را هم طوفانی می کند موج ایجاد می کند موج هم به بدنه دیوار کشتی می رسد و گاهی هم نفوذ می کند آسیب فعلی به این کشتی نرسیده بود، خب. (لِئُغْرِقَ) آن سفینه (أَهْلَهَا) نه تو اهلش را غرق می کنی که این نقد متوجه فاعل باشد نقد متوجه فعل است، خب اینکه در بحث دیروز گذشت که وجود مبارک موسای کلیم همین صحنه را پشت سر گذاشت و خضر (سلام الله علیه) هم فرموده بود که (حَتَّى أُخْرِدَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) یک آیه در سوره مبارکه قصص بود یکی هم در سوره طه در سوره طه بحث دیروز خواندیم اما آنچه که در سوره مبارکه قصص هست این است که از آیه هفت به بعد سوره قصص این است که (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) تا آن بخش پایانی که مادر موسی به خواهر موسی فرمود: (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) خب این همه این خطر را از نزدیک دید ولو آن روز کودکی ممکن بود طبق جریان عادی آگاه نباشد وقتی که برگشت به دامن مادر رسید و در آغوش مادر تربیت شد کل این جریان را مادر موسی برای آن حضرت گفت دیگر، خواهش برای او گفت، امرأه فرعون هم گفت که ما تو را بالأخره اینجا پیدا کردیم و سالیان متمادی در کنار سفره ما بودی حالا علیه ما قیام کردی وجود مبارک موسای کلیم هم جواب داد که اینها وظیفه شما بود و مانند آن، خب کسی که کل این صحنه را خیلی قوی تر از جریان آن (أَخْرَقْتَهَا) دید چگونه یادش می رود چگونه به ولی ای از اولیای الهی اعتماد ندارد خدا به او فرمود این کسی است که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) این دارای علم لدنی است تو بالأخره باید پیدایش کنی اگر بر موسای کلیم طلب واجب بود چه اینکه واجب بود مطمئن بود که به خضر می رسد برای اینکه معنا ندارد خدا طلب را واجب بکند، جستجو را واجب بکند ولی رسیدن ممکن نباشد اینکه فرمود: (حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (۳) یعنی من یقین دارم به مقصد می رسم برای اینکه خدا امر کرده بر من واجب کرده خب اگر دسترسی به خضر ممکن نبود که خب بر من واجب نمی کرد این صحنه را وجود مبارک خضر گفت من تمام این نقشه ها را کشیدم تا یادت بیاورم نه یک مطلب جدیدی به تو بیاموزانم برای اینکه تو مهم تر از این را پشت سر گذاشتی.

ص: ۷۱۱

۱- (۱۱). سوره شوری، آیه ۳۳.

۲- (۱۲). سوره یونس، آیه ۲۲.

۳- (۱۳). سوره کهف، آیه ۶۰.

پرسش: آن وقت با (خُبْرًا) جور در نمی آید با همان آیه که (كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا).

پاسخ: بله خب دیگر، بعد چون الآن نمی داند رازش چیست ولی وقتی که یادت آوردم دیگر متوجه می شوی کسی که همین لحظه می گوید (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسَيْتُ) من این امری که دیدم چون وجود مبارک موسای کلیم از نظر غیرت ممتاز بود «کما سیظهر ان شاء الله» اعتراض می کرد خب اگر در همین لحظه ها مسئله نسیت مطرح است از دوران کودکی هم نسیان مطرح است دیگر خضر (سلام الله علیه) فرمود من یادت می آورم چه خطری است مگر دریا را دیگری اداره می کند؟ صحرا را دیگری اداره می کند؟ دریا و صحرا جزء جنود الهی اند آنچه که در سوره مبارکه «طه» و همچنین سوره مبارکه «قصص» هست امر الهی است دریا این کار را بکند چشم، صحرا این کار را بکند چشم این طور نیست که حالا دریا از خودش اراده داشته باشد از خودش بدهد آب را ببرد آب نیاید چشم، برو چشم، خب جریان (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) (۱) همین طور بود این وجود مبارک موسای کلیم اصلاً با دریا، دریادلی کرد با دریا زندگی کرد روی دریا بود آسیب ندید، دریا را خشک کرد آسیب ندید خب یک سدّ آبی تشکیل شد مگر این رود، رود آسانی است دریای روانی است نیل جای کشتیرانی است با یک عصا آن آبهای رفته رفت و آبهای نیامده ماند پشت سر هم یک سدّ آبی تشکیل دادند این طور نیست که اینها جزء محالات عقلی باشد که اینها جزء محالات عادی است محال عادی با معجزه حل می شود آب بایست چشم، خب این خود این خطرات را برتر از کار خضر را وجود مبارک موسای کلیم پشت سر گذاشت حالا از اینجا (لُتْغَرَقَ أَهْلُهَا) برای چه بود؟

ص: ۷۱۲

فرمود من (حَتَّىٰ أَخِدْتَّ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) من به یادت می آورم که راز و رمز این کار چیست من به دستور خودم که این کشتی را سوراخ نکردم (مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي) (۱) آنکه مالک من و مالک سفینه و مالک این سرنشینان سفینه و مالک امواج بحر است او دستور داد خب امواج بحر در برابر اراده ذات اقدس الهی که استقلالی ندارد که فرمود تو این کارها را کردی حالا وقتی که رسیدند به جریان غلام و جوانی که وجود مبارک خضر (سلام الله علیهما) او را کُشت (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) باز موسای کلیم اعتراض کرد اصولاً موسی از نظر غیرت ممتاز بود با برادرش آن کار را کرد دیگر.

پرسش: آیا خضر از مقام الهی حضرت موسی باخبر بود یا نه؟

پاسخ: خضر (سلام الله علیه) باخبر بود اعتراض به فاعل نکرد اعتراض به فعل کرد این فعل برای چه پدید آمد؟

پرسش: عرض بنده این است که اگر خضر از مقام الهی حضرت موسی باخبر بود که باید باشد دیگر نباید بگوید (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ).

پاسخ: (مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) الآن که احاطه ندارد لذا نسیان بود دیگر آن دوران کودکی که فعلاً یا شد نیست لذا گفت (حَتَّىٰ أَخِدْتَّ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) من متذکرت می کنم وجود مبارک موسای کلیم اهل غیرت بود به برادرش هارون آن اعتراض سخت را کرد در جریان سامری این غیرت فضیلتی است در مؤمنین هست اما همان طوری که علم درجاتی دارد زهد درجاتی دارد شجاعت درجاتی دارد غیرت هم مراتبی دارد این عناصر سه گانه غیرت در هر که قوی تر باشد او اغیرالناس است و هیچ کسی به اندازه ذات اقدس الهی غیور نیست غیرت معنایش این است که انسان هویت خود را کاملاً بشناسد که من چه کسی هستم وقتی حوزه خود، مرز خود، هویت خود را کاملاً شناسایی کرد شناسنامه او به دست اوست این عنصر اول وقتی هویت خود را شناخت نه به مرز غیر تجاوز می کند این دو، نه اجازه می دهد غیری به مرز او راه پیدا کند این سه، چنین آدمی را می گویند غیور آن کسی که باکش نیست دیگری به منزل او بیاید به هر وضعی که آمد او بی غیرت است آن کسی هم که به حریم خصوصی دیگران تعدی می کند او هم بی غیرت است این بیان نورانی حضرت امیر را نگاه کنید در نهج البلاغه در همان کلمات حکیمانه حضرت فرمود: «مَا زَنَىٰ غَيُورٌ قَطُّ» (۲) هیچ مرد باغیرتی زنا نمی کند برای اینکه به حریم دیگری دارد تعدی می کند غیر را نه راه می دهد نه خودش راه می رود غیر، غیر است دیگر آنجا که می خواهد تجارت کند، رفت و آمد کند که دیگر غیر نیست (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) اما در حریم خصوصی دیگری شما می بینید این کمبود غیرت در کشورهای غربی شما لابد مسافرت کردید آنها اصلاً دیوار ندارند غالباً دیوار ندارند همین شبکه های فضانماست خب این بر اساس بی غیرتی است دیگر که هر کسی حریم دیگری را ببیند دیوار به آن معنا می گویند این با فضای ما و لطافت هوا و تمیزی هوا و اینها هماهنگ نیست دیوار نیست همین پنجره هاست یعنی پنجره های آهنی که کاملاً حیاط دیگری مشهود است این خانه هایی که به اصطلاح اینها اُن درست می کنند که همه باز است وقتی کسی آمد همه جا را می بیند این هم در اثر فقد غیرت است خب آدم غیور که این طور نیست که بالأخره حریم خصوصی خودش را باز کند برای هر کسی که، خب اگر «مَا زَنَىٰ غَيُورٌ قَطُّ» انسانی که به حریم غیر تعدی می کند می شود بی غیرت وجود مبارک موسای کلیم در این فضیلت خیلی ممتاز بود دید خضر (سلام الله علیه) جوانی را که به حسب ظاهر (زَكِيَّةٌ)، بی گناه بود کُشت بدون اینکه این جوان کسی را کشته باشد خون مظلومی در عهده او باشد به وجود مبارک خضر (سلام الله علیهما) عرض کرد که (أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً) به حسب ظاهر

این بی گناه بود (بَغَيْرِ نَفْسٍ) او که کسی را نکشته آن دارد (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) (۳) یک وقت قصاص است این در تورات هم هست و یک وقت است نه، قتل بدآیی و ابتدایی است فرمود کسی که دیگری را نکشته شما او را کشتید (أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) برخیهها خواستند بگویند از کلمه □ غلام برمی آید که این جوان بالغ نبود برای اینکه به نابالغ می گویند غلام لکن این استنباط تام نیست برای اینکه به جوان هم که بالغ باشد غلام می گویند یک و از طرفی هم اگر نابالغ باشد بر فرض قتل عمد کرده باشد صبر می کنند تا بعد الآن که کسی را نابالغ را قصاص نمی کنند که احکام بر او جاری نیست تا بالغ بشود این دو، بنابراین از این کلمه □ غلام نمی شود استفاده کرد که آن جوان نابالغ بود (أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) او که کسی را نکشته (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا) این کار نُکْر است، آن اولی امر است دومی بدتر از اولی است اولی مرگ را به همراه نداشت ممکن بود مرگ و خطر غرق اینها را تعقیب بکند اما دومی مرگ فعلی و قتل نقد است شما چرا این کار را کردی؟

ص: ۷۱۳

۱- (۱۵) . سوره □ کهف, آیه □ ۸۲.

۲- (۱۶) . نهج البلاغه, حکمت ۳۰۵.

۳- (۱۷) . سوره □ مائده, آیه □ ۳۲.

پرسش: حاج آقا به مجرد اینکه از آینده خبر داده بود آن پس چه مجوز هست یا خیر؟

پاسخ: از نظر شریعت نه، ولی لذا موسای کلیم هم گفت این می شود قصاص قبل از جنایت بعد خدای سبحان در جریان موسای کلیم هم همین صحنه را اعلام کرده است وجود مبارک خضر می فرماید من یادت می آورم تو هم همین کار را کردی قبل از من در سوره مبارکه «قصص» آیه پانزده این است که وجود مبارک موسی (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) با یک مُشت و سیلی او را از بین برد فردا که موسای کلیم همان مقطع می گذشت آیه هیجده دارد که (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) در آیه نوزده دارد (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ) خب این کار را وجود مبارک موسای کلیم کرد وجود مبارک خضر دارد می گوید آنچه را که تو کردی که از این مهم تر بود یا لااقل در همین حد بود شما برای چه کردی؟ الآن یادت رفته شاید آنچه را که ما در عهد داشتیم با خدا تعهد سپردیم خیلی از چیزها یادمان رفته الآن اینجا یادمان می آید این رمز و راز آن عالم را با همین داستان می خواهد برای ما بیان کند ولی به هر حال همه این کارها سابقه داشت تا برسیم به آن قسمت سوم این کارها را وجود مبارک موسی کرد تا اسرار روشن بشود.

ص: ۷۱۴

Your browser does not support the audio tag

(فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسِيْطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِيْ عُسْرًا (۷۳) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِيْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسِيْطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِيْ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّيْ عُذْرًا (۷۶) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

قرآن کریم خود را به عنوان احسن الحدیث معرفی کرد درباره قرآن این چنین آمده است (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) (۱) حدیثی احسن است که هم از نظر معارف جهان بینی حق بگوید و هم از نظر قصص و داستانها صادق باشد به همین مناسبت که قرآن احسن الحدیث است ذات اقدس الهی درباره قصص قرآنی فرمود: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (۲) که این اختصاصی به جریان حضرت یوسف ندارد این قصص به فتح است نه به کسر و مفعول مطلق نوعی است «نحن نقص عليك قصصاً احسن» نه «أحسن القصص» (أحسن القصص) یعنی هر داستانی که ما بگوییم به روش احسن است (نحن نقص عليك أحسن القصص) که مفعول مطلق نوعی است یعنی «قصصاً احسن» از قصه آدم تا قصه خاتم (عليهم السلام) همه قصه های قرآن کریم (أحسن القصص) است یعنی «قصصاً احسن».

ص: ۷۱۵

۱- (۱). سوره زمر، آیه ۲۳.

۲- (۲). سوره یوسف، آیه ۳.

مطلب سوم آن است که قصه ای احسن است نظیر (أحسن الحدیث) (۱) که هم از نظر مطلب حق باشد هم از نظر گزارش صدق باشد.

مطلب دیگر آن است که آنچه در خارج واقع شده است یا فعل است یا قول است یا حال، اگر حال باشد یا فعل باشد قرآن آن را به لسان عربی مبین بیان می کند و اگر قول باشد قرآن آن را به لسان عربی مبین ترجمه می کند که هم نقل حق است و هم منقول علی ما هو علیه، نقلش چون به صورت عربی مبین است اگر در حد سوره باشد که معجزه است و اگر در حد آیه باشد که اگر معجزه نبود به بهترین وجه، به فصیح ترین وجه، به بلیغ ترین وجه ارائه می شود.

مطلب چهارم آن است که گاهی چند مطلب در کنار هم ذکر می شود اگر ما دلیلی نداشتیم که این آیات با هم نازل شد از سیاق نمی شود کمک گرفت ولی اگر قصه بود و سرفصلی داشت ما دلیل داریم که این جریان با هم ذکر شده است و قصه

هایی که قرآن کریم نقل می کند اول سرفصلی و عنوانی به آن قصه می دهد که مطالب میانی و پایانی این قصه برابر آن سرفصل اولی اوست مثلاً در جریان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) احتجاجات آن حضرت را نقل می کند، مشاهدات آن حضرت را نقل می کند سرفصل آن قصه این است که (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) این سرفصل قصه است که نشان می دهد آنچه که مربوط به جریان مشاهدات وجود مبارک خلیل الرحمان است از سنخ ملکوت است و نه از سنخ مُلک (وَكَذَلِكَ نُرِي) که به صورت فعل مضارع مفید استمرار است بیان شده (نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) اینجا هم در جریان قصه □ موسی و خضر (علیهم السلام) فرمود ما به موسی (علیه السلام) مأموریت دادیم به سراغ کسی برود (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) یک، (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (۳) دو، پس عنصر محوری این قصه رحمت الهی و علم لدنی است اگر عنصر محوری این قصه رحمت من عند الله است و علم لدنی است همه □ این جمله ها مفردها ارجاع ضمائر باید با حفظ این دو عنصر باشد مبادا کاری به موسای کلیم که از انبیای عظام و اولوالعزم خدای سبحان است یا به آن عبد صالح که از علم تأویل برخوردار است چیزی اسناد داده بشود، ضمیری به مرجع برگردد، فعلی درست معنا نشود که با این رحمت من عند الله و علم لدی الهی سازگار نباشد، بنابراین آنچه که در این قصه ها گفته شده درست است که ضمیر (خَرَفْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا) ظاهرش این است که ضمیر یعنی «أنت» است و منظور از این «أنت» مخاطب است به نام خود خضر، لکن اگر این دو سرفصل را رعایت کنیم ارجاع ضمیر به سفینه اولاست و وجود مبارک خضر اگر بر فرض می خواست کسی را غرق کند به وسیله □ سفینه غرق می کند و تمام مطلب پنجم یا ششم این است که تمام اعتراضها یا سؤالهای استفهامی در مدار فعل است نه در مدار فاعل یعنی مشکل وجود مبارک موسای کلیم این نیست که این عبدی که از رحمت عنداللهی و از علم لدی الهی برخوردار است □ معاذ الله □ خلاف کرده مشکل وجود مبارک موسای کلیم این است که راز این کار چیست؟ لذا مرتب شاگردی خودش را اعلام می کند، استیذان می کند، عذرخواهی می کند اعتراضی در کار نیست همان طوری که در بحث دیروز داشتیم سؤال فرشته ها از ذات اقدس الهی مصدر بود به تسبیح و تقدیس هم مسبوق بود به تسبیح، هم ملحق بود به تسبیح چه اینکه سؤال وجود مبارک نوح (سلام الله علیهم) همین طور بود مسبوق بود به تسبیح اینها یا در قبل و بعد هر دو می گویند (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) (۴) یا در احدالطرفین می گویند (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) یعنی تو منزّه از نقصی مشکل در ماست که ما راز این کار را نمی دانیم.

ص: ۷۱۶

۱- (۳) . سوره □ زمر، آیه □ ۲۳.

۲- (۴) . سوره □ انعام، آیه □ ۷۵.

۳- (۵) . سوره □ کهف، آیه □ ۶۵.

۴- (۶) . سوره □ یونس، آیه □ ۱۰.

مطلب هفتم یا ششم این است که یک وقت بحث در این است که آیا خدای سبحان می تواند جمعیتی را در دریا حفظ بکند یا نه؟ مشکل وجود مبارک موسای کلیم این بود یا نه، مشکل این بود که چگونه شما دست به مال مردم زدید؟ از بعضی از تعبیرها برمی آید که وجود مبارک موسای کلیم هراسناک از غرق بود از طرفی هم می شود زمینه سؤال را طرزی مطرح کرد که چطور به مال مردم آسیب رساندی، خب سوراخ کردن کشتی مردم ولو در ساحل و خشکی باشد سؤال آفرین است که چرا به مال مردم آسیب رساندی؟ اما آن کارهایی که خود وجود مبارک موسای کلیم در دوران کودکی پشت سر گذاشت آن با سؤالهای شرعی همراه نبود یعنی هیچ مسئله ای بر خلاف ظاهر حکم شرع انجام نگرفت اما آنچه را که الآن در کشتی می بیند این است که وجود مبارک خضر کشتی مردم را دارد سوراخ می کند این الواح و این تخته های بدنه کشتی آنجا که احیاناً ممکن است آب در اثر موج وارد کشتی بشود آن را دارد برمی دارد نه اینکه از آن نشیمن کشتی تخته ای برداشت و گرنه خب آب فوران می زد این سؤالها در آن جریان (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لِّيْ وَعِدُوْ لَهُ) (۱) مطرح نبود اما در جریان کشتن آن جوان خود موسای کلیم وقتی آنها گفتند که تو قاتلی کسی را کشتی خودش در همان آیات پایانی دارد که (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) یعنی من خطایی نکردم اینها ظالم اند اینها مستضعفان مصر را آسیب می رسانند آن گروه فراعنه این بنی اسرائیل مستضعف را آسیب می رساند خودش فرمود: (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۲) بنابراین خود موسای کلیم هم در جریان مصر هم رهبری سیاسی را داشت هم رهبری علمی را داشت هم رهبری فرهنگی و اجتماعی را داشت همه این مسائل را پشت سر گذاشت این روایاتی که در کتاب شریف کترالدقائق است حتماً ملاحظه فرمودید چون این بحثها با آن روایات ارائه می شود چون این بعد از تفسیر صافی نوشته شده خیلی جامع تر از تفسیر صافی روایات را نقل کرده حتی جامع تر از تفسیر نورالثقلین است روایات فراوانی نقل کرده شما این روایاتی که می بینید در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود موسی اعلم از خضر بود این تفاضل، تفاضل دوجانبه بود همان طوری که در بحث دیروز اشاره شد نه یک جانبه یعنی اگر وجود مبارک خضر از علم تأویل برخوردار بود و خداوند خواست در قوس صعود موسای کلیم از این راه به تأویل آشنا بشود خود موسای کلیم از آن جهت که از انبیای اولوالعزم است عالم به شریعت است برابر این روایت اعلم از خضر است پس تفاضل دوجانبه است نه یک جانبه این جریان موسی و خضر (علیهما السلام) داخل در (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۳) نیست داخل در (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۴) نیست آن افضلیت یک جانبه است آنجا امتیاز است و نه تمایز ولی در جریان موسی و خضر (علیهما السلام) تفاضل دوجانبه است تمایز دوجانبه است حالا وارد کشتی شدند و این کشتی را فقط موسای کلیم دید که خضر آن کشتی را خراب کرده و سؤال اعتراض آمیز به این معناست که فعل برای من روشن نیست نه چرا تو این کار را کردی.

ص: ۷۱۷

۱- (۷) . سوره طه، آیه ۳۹.

۲- (۸) . سوره قصص، آیه ۲۱.

۳- (۹) . سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۴- (۱۰) . سوره اسراء، آیه ۵۵.

پاسخ: خب بله برای اینکه این شاگرد علم تأویل است خضر بنا نبود که علم تشریح را از این یاد بگیرد آن شاید قصه دیگری باشد ولی الآن خدا مأموریت داد به موسای کلیم که علم تأویل را از این راه آشنا بشود نه علم تشریح را به خضر بیاموزاند اینکه در بعضی از بحثهای روزهای اسبق اشاره شد که این روایت تام نیست برای اینکه در آن روایتها آمده که _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم وقتی که الواح را آن تورات را و معارف الهی را تلقی کرد گفت اعلم از من کیست؟ آن گاه خدای سبحان مثلاً به فرشته ای از فرشتگانش یا به گروهی از فرشتگان فرمود: «أدرکوا موسی» (۱) موسی را دریابید «فانه قد هلك» یا «یرید أن یهلك» این دارد از دست می رود این چه ادعایی کرده است خب معلوم است این حرفها درست نیست وقتی موسای کلیمی که آن همه معارف را از ذات اقدس الهی تلقی می کند می آید چنین ادعایی می کند تا خدا بفرماید که موسی را دریابید این دارد به هلاکت گرفتار می شود این گونه از روایات خب معلوم است که درست نیست اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم از خضر در علم الشریعه اعلم باشد این بعید نیست خضر (سلام الله علیه) در علم التأویل از موسای کلیم اعلم باشد اینها بعید نیست حالا در قوس نزول آنجا که من عند الله بودند بر اساس «خَلَقَ اللهُ الْأَرْوَاحَ» (۲) ممکن است که همه چیز را بدانند یا آن مقداری که باید بدانند، بدانند ولی در قوس صعود بر اساس (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (۳) دارند کار می کنند دیگر این (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) برای همه است حالا گاهی به وسیله فرشته علمی را به پیامبر القا می کند پیامبری از پیامبران یا به وسیله انسان کاملی که ولی خداست یا از قلب او می جوشانند این هست این. این نزاعها که بین موسی و خضر (علیهما السلام) و مانند آن مطرح است یک نزاع ممدوح و محمودی است که مشابه این در بین فرشته ها هم هست در سوره مبارکه «ص» آیه ۶۸ و ۶۹ این است (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ۖ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ۖ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) این اختصاص، این افتعال همان معنای مفاعله است مثل «اقتتلوا» که به معنی «قاتلوا» است اختصاص یعنی این مخاصمه و خصومت در ملأ أعلا که مربوط به فرشته ها هست راه دارد با اینکه آنها (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (۴) با اینکه در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود اینها کاری را بدون اذن خدا نمی کنند، حرفی را بدون اذن خدا نمی زنند (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۵) که همین معنا که در اوصاف فرشته هاست درباره اهل بیت (علیهم السلام) در زیارت جامعه کبیره آمده، خب اگر اینها (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) چگونه در ملأ أعلا به مخاصمه برمی خیزند؟ معلوم می شود مخاصمه کل شیء بحسبه، مناظره کل شیء هم بحسبه این گفتگو و گفتمان این دو بزرگوار به عنوان اعتراض یک فرد عادی با فرد عادی دیگر نیست همان طوری که آیه ۶۹ سوره «ص» درباره موسی و خضر (علیهما السلام) هم باید این چنین گفت چون سرفصل این قصه همین رحمت عنداللهی و علم لدی اللهی است، خب اگر با رحمت من عند الله و علم لدی الله داستانی شکل بگیرد حتماً اختصاصش اختصاص محمود و ممدوح است. آن گاه بعد از اینکه این سفینه را خرق کرده است وجود مبارک موسی فرمود این کار را کردی (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) امر را آن طوری که زمخشری در کشاف و بعضی دیگر معنا کردند «الأمر الفاسد المحتاج الى أمر للإصلاح» آن امری که فاسد است و نارواست و محتاج به دستور اصلاحی است او را می گویند امر (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) در اینجا وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) پاسخ نداد فقط فرمود من نگفتم که تو نمی توانی صبر کنی خب مستحضرید این یک اعتراض به فعل است نه به فاعل یک سؤال محمود و ممدوحی است کسی که غیرتی دارد، غیرت دینی دارد وقتی می بیند کاری به حسب ظاهر توجیه شرعی ندارد خب سؤال می کند دیگر. (قَالَ لَا تُوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ) این نسیان را به معنی ترک هم گرفتند

ولی خب این تام نیست (وَلَا تُزْهِقِنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) عُسر و دشواری را نزدیک من نیار بر من تحمیل نکن آن نوجوانی که نزدیک به بلوغ است می گویند شابّ مراهق یعنی نزدیک به بلوغ است یعنی عسر و دشواری را نزدیک من نیار بر من تحمیل نکن.

ص: ۷۱۸

۱- (۱۱). تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- (۱۲). بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۳۲.

۳- (۱۳). سوره طه، آیه ۱۱۴.

۴- (۱۴). سوره تحریم، آیه ۶.

۵- (۱۵). سوره انبیاء، آیه ۲۷.

پرسش: ببخشید اینجا فعل را نسبت به فاعل می دهند چطور می شود که بین فعل و فاعل توجیه کرد.

پاسخ: بله، می گوید این کار، کار شماست اما من از این کار سر در نمی آورم شما که منزه از آنی که خلاف بکنی توجیهش چیست؟ اگر فاعل را معلم و حکیم می داند و اگر از فاعل معلّم حکیم راز را می پرسد معلوم می شود اعتراض به فاعل نیست اعتراض به این فعل است که چرا این واقع شده؟ باز هم عرض کرد چشم من همراه شما می آیم تا شما برای من تشریح کنی.

پرسش: این عذرخواهی هم به خاطر (لا تَوَاخِذُنِي) است.

پاسخ: بله من را مؤاخذه نکن که من سؤال کردم ساکتّم سؤال نمی کنم بروید چون حضرت فرمود همراه من بیا به شرطی که اعتراض نکنی و وجود مبارک موسای کلیم بر اساس غیرت دینی این سؤال را مطرح کرده است و می داند که او حکیم است رحمت عنداللهی دارد، علم لدی اللهی دارد می خواهد راز این کار را بپرسد و اگر این را خلاف شرع می دید که همان جا فاصله می گرفت مع ذلک استدعا می کند که اجازه بدهید من در خدمت شما باشم و اینکه در بعضی از روایات آمده است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود خدا برادر ما موسی را رحمت کند اگر او صبر می کرد بسیاری از اسرار برای ما روشن می شد برای آن است که این صحنه تا یوم القیامه اسرارآمیز است خب همین جریان وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) با زراره از همین قبیل است هر روز این کارها را دارند انجام می دهند گاهی انسان مشکلی پیدا می کند مؤمنی از مؤمنان الهی، ولیّ ای از اولیای الهی، عبدی از عباد صالح خدا به انسان می گوید نگران نباش، صبر کن تو چه می دانی که مصلحت چیست شاید اگر حالت سالم بود به خطر می افتادی تو را برای یک کار دیگر می بردند شیخناالاستاد مرحوم آقای الهی قمشه ای بر اساس همین جهت آن پسر بزرگشان که هر دو را خدا غریق رحمت کند مرحوم حاج آقا نظام الدین او هم از فضلا و مدرّسین خوبی بود ایشان ما وقتی که تهران خدمتشان اشارات می خواندیم این بزرگوار در قم بود هر وقت تهران می آمد در درس مرحوم پدرش شرکت می کرد یک وقت به بیماری سختی مبتلا شد مرحوم استاد فرمود پسر تو چه می دانی اگر به این بیماری مبتلا نمی شدی چه حادثه ای برایت پیش می آید (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ) (۱) همین جریان خضر را برایش می خواند که اگر تو سالم می ماندی شاید عده ای می آمدند به سراغ تو، تو را برای کاری دعوت می کردند که مصلحت نبود فعلاً خدای سبحان چند روز تو را در منزل نگه داشت که جانت را حفظ بکند این روحیه برای همیشه هست الی یوم القیامه این اسرار ظهور دارد، بروز دارد قابل تطبیق است بر هر مقطعی، در هر زمانی، در هر زمین.

ص: ۷۱۹

فرمود: (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) خب مستحضرید که در جمله □ اول به صورت شرط و جزا بیان شده فرمود: (حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) که این (خَرَقَهَا) می شود جزا، اما اینجا به صورت شرط و جزا بیان نشده (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) با «فاء» ذکر کرده که دنباله □ اوست که هنوز تمام نشده آن وقت جزا این است (أَقْتَلْتَ) برای اینکه ثابت کند که تمام بحث در این است که موسی عالم بشود در آنجا که سرفصل قصه بود از این سه قصه نه سرفصل اصل مطلب در آنجا به صورت شرط و جزا جمله را تمام کرده (حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) این جمله تمام شد اما در اینجا جمله را تمام نکرده فرمود: (حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَ) بحث را برده روی سؤال موسای کلیم چون آن صیغه لأجله الکلام همان سؤالها و تفهیمهای و تعلمهای موسای کلیم است لذا اینجا جمله را تمام نکرده (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) جمله هنوز تمام نشد (قَالَ أَقْتَلْتَ) این جواب اوست معلوم می شود که تمام آن لبه □ نیز این قصه این است که موسی حرفش را بزند و عالم بشود (قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) کسی را که به حسب ظاهر آلوده نبود بیگانه بود و کسی را هم که نکشت نه ارتدادی داشت مثلاً نه گرفتار زنای احصانی بود و یا علل و عوامل دیگری بود که اگر در آن شریعت ایجاب قتل می کرد از این جهت نبود پس نفس زکیه بود یک، کسی را هم که نکشت دو، اگر کسی نه جرم ارتداد دارد نه جرم زنای محصنه دارد نه جرم محارب بودن دارد از این اجرام جرمها چیزی ندارد و قتل نفس هم نکرده است این مهدورالدم نیست (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً) یک، (بِغَيْرِ نَفْسٍ) دو، آن آیه معروف این است که (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) (۱) یعنی کسی را بکشد در حالی که او کسی را نکشت او قاتل نبود اینجا هم این جوان کسی را نکشت قتل نفسی نکرد خودش هم که جرمهای دیگر نداشت (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً) که جرمهایی که موجب قتل باشد مرتکب نشد یک، آدم گشی هم که نکرد دو، (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) هیچ عاملی از عواملی که این جوان را مهدورالدم بکند نبود (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا) این کار، یک کار ناشناسی است نکره را که نکره می گویند یعنی ناشناس، منکر را که می گویند منکر یعنی این کاری است که نزد عقل، نزد نقل که مجموعاً منبع معرفتی شرع اند نکره است ناشناس است در شرع این کار به رسمیت شناخته نمی شود معروف یعنی کاری که در شریعت به رسمیت شناخته می شود «يعرفه العقل يعرفه النقل فيعرفه الشرع» کاری که به وسیله □ عقل معرفه است یا به وسیله □ نقل معرفه است در حوزه □ شریعت معروف است کاری که به وسیله □ عقل نکره است به وسیله □ نقل نکره است در حوزه □ شریعت منکر است آن را می گویند منکر، قبلاً در ذیل آیه □ (وَلْيَتَلَطَّفْ) (۲) آنجا این مطلب بیان شد که کشف الآيات سابق این کلمه □ (وَلْيَتَلَطَّفْ) را که آیه □ نوزده همین سوره □ مبارکه □ «كهف» است خیلی درشت می نوشتند و این جلب توجه می کرد در حاشیه □ این کلمه □ (وَلْيَتَلَطَّفْ) (۳) آنجا می نوشتند که این کلمه از نظر شمارش حرف یا کلمات وسط قرآن کریم است، وسط قرآن کریم یعنی گذشته و آینده را شما بررسی کنید حدّ وسط این شش هزار و اندی آیه این جمله است آن هم بررسی کردند گفتند «لام» (وَلْيَتَلَطَّفْ) یا «تاء» (وَلْيَتَلَطَّفْ) از نظر حروف وسط است ولی برخیها نقل کردند که (نُكْرًا) این «نون» (نُكْرًا) از نظر حروف وسط قرآن کریم است یعنی حروفهایی که قبلاً گذشت و حروفهایی که بعداً می آید آن چند هزاری که قبلاً گذشت این چند هزاری که بعداً می آید هسته □ مرکزی حروف قرآن «نون» (نُكْرًا) است در بحثهای قبلی هم از مرحوم سید حیدر آملی اولاً بعد از وافی مرحوم فیض ثانیاً نقل شده است که آن روزها با اینکه شمارش آیات و حروف و کلمات آسان نبود قرآن از آن جهت که حرمت خاص دارد و کلام خداست و کتاب خداست با کمبود امکانات اعصار گذشته همه □ این حروف را شماره کردند خب مرحوم سید حیدر برای شش، هفت قرن قبل است او که در آن عصر از عصر خودش خبر نداشت شاید از اعصار گذشته هم همین طور بود که آن روزها خیلی شمارش این آیات سخت بود خب اینها همه بررسی کردند که قرآن چندتا سوره دارد، چندتا آیه دارد اینها سخت نیست، چندتا جمله دارد،

چندتا کلمه دارد, چندتا حرف دارد اینها را یکی پس از دیگری بررسی کردند, چندتا حرکت دارد, چند هزار فتحه دارد, چند هزار کسره دارد, چند هزار ضمه دارد, چند هزار تشدید دارد که همه □ اینها در تفسیر سید حیدر آملی و از آنجا در کتاب شریف وافی مرحوم فیض هست که یک روز آوردیم در همین محضر شما هر دو را خواندیم غرض این است که این کلمه □ (نُكْرًا) را «نون» (نُكْرًا) را گفتند از نظر حرف وسط حروف گذشته و حروف آینده است (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً) یک, (بَغَيْرِ نَفْسٍ) دو, (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا).

ص: ۷۲۰

۱- (۱۷). سوره □ مائده, آیه □ ۳۲.

۲- (۱۸). سوره □ کهف, آیه □ ۱۹.

۳- (۱۹). سوره □ کهف, آیه □ ۱۹.

آن گاه خضر (سلام الله علیه) این کلمه «لک» را اینجا اضافه کردند چون بار دوم بود این کلمه «لک» را اضافه کردند در بار اول فرمودند: (أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ) در بار دوم فرمود: (أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيحَ تَطِيحَ) این تأکیدی است من به شما گفتم نمی توانی تحمل بکنی بار دوم اعتراض وجود مبارک خضر سنگین تر بود، بار اول همان جمله (أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ) بود بار دوم این است که (أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيحَ تَطِيحَ مَعِيَ صَبْرًا) وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِنْ سَأَلْتِكَ) این یک تعهد بعدی است (إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ) بعد از این قصه (فَلَا تُصَاحِبْنِي) حق با شماست مرا به صحابت نپذیر من در خدمت شما نباشم (فَلَا تُصَاحِبْنِي) برای اینکه (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَمَدُنِي عُذْرًا) در جریان قتل نفس که خود وجود مبارک موسای کلیم قبلاً کسی را کشته بود در سوره «قصص» آنجا به این صورت حضرت فرمود اینها ظالم اند خدا یا مرا از این ظالمان نجات بده در همان ذیل آیه «آنجایی که خودش فرمود من کسی را کُشتم و یا آنها گفتند (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ) (۱) در سوره «مبارکه» «قصص» آیه «هیجده به بعد آیه» پانزده این بود که (فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَهُ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) آنجا ان شاء الله باید بحث بشود که ضمیر (قَالَ) به چه کسی برمی گردد چه کسی گفته این (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) است یک، قائل چه کسی است و مشار الیه (هَذَا) چیست؟ (هَذَا) یعنی کار موسای کلیم که کسی را کُشت یا آن مخاصمه ای که آن فرعونیان داشتند علیه محرومان بنی اسرائیل دو، در همین صفحه ذیل همین آیات آیه «۲۱» به این صورت است وقتی به موسای کلیم گفتند که عده ای در مؤتمر و مشورت هستند که تو را از پا در بیاورند از مصر خارج شو (وَحَيَاءَ رَجُلٍ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ) (۲) مؤتمر یعنی جای مشورت و نظرخواهی مؤتمر کذا، مؤتمر کذا آنها آن همایش و محل گفتگو را می گویند مؤتمر (يَأْتَمِرُونَ) یعنی «بتشاورون» اینها دارند مشورت می کنند، هماهنگی می کنند، تصمیم می گیرند که درباره «تو چه بکنند (يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ) از این شهر خارج شو (إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ) موسای کلیم (مِنْهَا) از این محل، قریه (خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۳) اینها ظالم اند که محرومان را به بند کشیدند نه من ظالم باشم بنابراین ظلمی از طرف موسای کلیم واقع نشده کما سیظهر ان شاء الله اما آنجا بالاخره قبل از نبوت بود یک، و به عنوان قیام علیه ستمکاران فرعونی بود دو، به خودش هم چنین اجازه ای داد (فَانطَلَقَا) وجود مبارک موسی و خضر (حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا) حالا خسته، گرسنه به محلی رسیدند که از آنها استطعام کردند، طعام خواستند آنها حاضر نشدند اینها را به عنوان ضیافت و مهمانی پذیرایی کنند (اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا) ضعیف یعنی مهمان، حاضر نشدند که ضعیف کنند یعنی ضعیف را و مهمان را پذیرایی کنند ضعیف و ضعیف یعنی مهمان پذیر آن کسی که آن شخصی که ضعیف را می پذیرد می گویند «ضعیف» یا «أضاف» در این دعاها هست که به امام (علیه السلام) مربوط به هر امامی باشد عرض می کنیم امروز روز توست و من هم ضعیف تو هستم و در جوار تو هستم به تو پناهنده شدم «أضفنی و أجرنی» (۴) یعنی مرا به عنوان ضعیف پذیر بشو ضعیف من، مرا در جوار خودت پناه بده بشو مجیر من «أضفنی و أجرنی» در این دعاها هست.

ص: ۷۲۱

۱- (۲۰). سوره «قصص»، آیه «۱۹».

۲- (۲۱). سوره «قصص»، آیه «۲۰».

۳- (۲۲). سوره «قصص»، آیه «۲۱».

۴- (۲۳). مفاتیح الجنان، زیارت روز شنبه.

پرسش: ببخشید آیه ۱۶ سوره «قصص» می فرماید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي).

پاسخ: بله، اما خب همه اینها نسبت به خودشان چنین چیزی اسناد می دهند مثل اینکه وجود مبارک حضرت آدم این کار را کرد اما در پایان همان بخش آیه ۲۱ دارد که (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ) آیه ۲۱ این بود (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ) آن هم کسی در پیشگاه خدای سبحان طلب مغفرت می کند معنایش این نیست که من این کار را کردم و این کار خلاف بود این کار را که وجود مبارک موسای کلیم می داند که اینها ظالم بودند من ظالمی را تنبیه کردم، خب حالا ان شاء الله این قصه اش در سوره مبارکه «قصص» روشن می شود.

(فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا) اینها ابا کردند که اینها را به عنوان ضیف پذیرایی کنند در این صحنه وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) (فَوَجَدَا) در این قریه (جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) دیدند دیوار دارد می افتد حالا اسناد اراده به جدار مجاز است یا نه که زمخشری و امثال زمخشری به زحمت افتادند تا ثابت کنند اثبات اراده به جدار مجاز است برای اینکه اینها خواستند قرآن را برابر با آن سبعة معلقه و دواوین شعرا و اشعاری که جامع الشواهد جمع کرده معنا کنند در حالی که قرآن یک زبان خاص خودش را دارد حالا- می رسیم ان شاء الله که این اسناد اراده به جدار حقیقت است یا مجاز (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) دیدند دیوار دارد می افتد اینجا وجود مبارک موسای کلیم بر خلاف آن کارهای قبلی اثری دید که سؤال انگیز بود کارهای قبلی این بود که ظاهرش فتنه است رازش معلوم نیست این کار بر خلاف کارهای قبلی است ظاهرش حکمت است و احسان ولی رازش معلوم نیست خب یک اهل قریه ای که گفتند لئیم اند این منطقه حاضر نیستند دو شخصیت را به عنوان ضیف پذیرند آدم بیاید کارگری بکند دیوار مردم را درست بکند این احسان سؤال برانگیز است که شما نسبت به چه کسی داری احسان می کنی؟ خب موسای کلیم به خضر (سلام الله علیهما) گفت خب لا اقل اجری بگیرید مزدی بگیرید که ما با او مشکل غذایمان را حل کنیم (فَأَقَامَهُ) یعنی وجود مبارک خضر این عبد صالح این دیوار را حفظ کرد نگذاشت این دیوار سقوط کند (قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَأَتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) اینجا اعتراض نکرد به فعل چون فعل احسان است فعل احسان ندارد اما مورد قابل و لایق نیست فرمود پس شما اجری اگر می گرفتید مشکل بی غذایی ما حل می شد (لَوْ شِئْتُمْ لَأَتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) اینجا دیگر چون تعهد سپرده بودند که ما سؤال نکنیم وجود مبارک خضر فرمود: (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ).

اما اینکه آیا اسناد اراده به جدار مجاز است ما واقعاً اگر خواستیم قرآن را برابر سبغه معلقه و اشعار جامع الشواهد و اینها معنا بکنیم بله همین تفسیر زمخشری در می آید اما اگر قرآن یک فرهنگ خاص داشت یک زبان مخصوص داشت برای همه موجودات عالم شعور قائل بود طبق آن پنج طایفه آیات فرمود هر چه در آسمان و زمین اند مسیح حق اند، محمد حق اند، مسلم حق اند، مطیع حق اند و ساجد حق، (وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) (لَهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۲)، (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۳)، (فَقَالَ لَهَا وَاللَّأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) (۴)، (إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۵) این همه آیات گاهی به صورت فعل ماضی، گاهی به صورت فعل مضارع، گاهی به صورت مصدر تسیح را به همه موجودات اسناد می دهد آدم نمی تواند بگوید اینها مجاز است بعد هم فرمود شما زبان اینها را نمی دانید خب اگر شما زبان اینها را نمی دانید اگر (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) (۶) شد ما اگر بتوانیم از این قریه سؤال بکنیم او جواب می دهد چون ما نمی توانیم می گوئیم مضافی محذوف است «واسأل أهل القرية» چون ما نمی دانیم می گوئیم (جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) یعنی آن ملاتهایش ریخته و پایه هایش سست شده دارد می افتد اینها مجاز است خیر، اگر کسی با دیواری که مسیح حق است گفتگو کند (بُرِيدُ) را به معنای خودش می داند.

ص: ۷۲۳

- ۱- (۲۴) . سوره آل عمران، آیه ۸۳.
- ۲- (۲۵) . سوره نحل، آیه ۴۹.
- ۳- (۲۶) . سوره جمعه، آیه ۱.
- ۴- (۲۷) . سوره فصلت، آیه ۱۱.
- ۵- (۲۸) . سوره اسراء، آیه ۴۴.
- ۶- (۲۹) . سوره يوسف، آیه ۸۲.

Your browser does not support the audio tag

(فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْبِطَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنِ شَيْءٍ بَعِيدٍ فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنَ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَأَتَّخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْبِطْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)

آیات قرآن کریم یک سلسله بحثهای عمومی تفصیلی را به همراه دارد که آن مشترک است اما بعضی از آیات اند که مربوط به معارف توحیدی اند بخشی از آیات مربوط به مسائل وحی و نبوت و انبیا و سیره انبیای اند بخشی از آیات مربوط به احکام اند آن قسمتهایی که به آیات الأحکام مربوط است بحث تفصیلی اش را کتابهای تفسیری و فن تفسیر به عهده دارند و بحثهای فقهی اش را کتاب شریف فقه، اما آن بحثهایی که مربوط به معارف توحیدی یا وحی و نبوت است آنها را باید کتابهای عقلی به عهده بگیرد بخشهایی که مربوط به جریان نبوت و امثال اینهاست گذشته از اینکه مفسران در کتابهای تفسیری بحث کردند متکلمان هم در علم کلام از آنها سخنی به میان آوردند گاهی رساله های خاص نوشتند حالا ان شاء الله بحث تفسیری این قسمت که به پایان برسد به آن بخشهای کلامی اش هم تا حدودی اشاره می شود مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) درباره سوره مبارکه «کهف» راجع به برخورد موسی و خضر (علیهما السلام) نظر کلامی دارد که باید مطرح بشود، مرحوم سیّد مرتضی (رضوان الله علیه) در تنزیه الأنبياء همه سؤالهایی که در ذهن آقایان هست که چرا موسی صبر نکرد، چرا موسی اعتراض کرد، چرا موسی بر خلاف وعده بار دوم و سوم باز سؤال کرد همه اینها در این تنزیه الأنبياء مرحوم سیّد مرتضی هست بعدها هم دیگران که این تنزیه الأنبياء را نوشتند این سؤالها را مطرح کردند و پاسخ دادند متأسفانه بحثهای کلامی خیلی رایج نیست آن طوری که فقه رواج دارد کلام و مسائل اعتقادی متأسفانه رواج ندارد و گرنه انسان این مسائل را به کتابهای کلامی ارجاع می داد آنهايي که متعرض شدند هفت، هشت سؤال را مرحوم سیّد مرتضی پشت سر هم به عنوان شبهه ذکر کرد که چرا آنجا موسی کلیم سؤال کرد، چرا آنجا این طور جواب داد، چرا بی صبری کرد «فإن قلت، فإن قلت، فإن قلت» همه اینها را پاسخ می دهند. حالا ان شاء الله اگر بحث تفسیری در حد خود به پایان رسید ممکن است به آن مسائل کلامی هم پردازیم البته بخش وسیعی از آن مسائل کلامی در اثنای مسائل تفسیری آمده و می آید ان شاء الله.

ص: ۷۲۴

مطلب دیگر آن است که نکته ای در تفسیر ابی السعود هست و سیدناالاستاد مرحوم علامه این را با یک راه فنی دقیق تری بیان کردند شاید یک مطلب نباشد دو مطلب باشد یا اگر یک مطلب است از دو منظر این مطالب ارائه شد و آن این است که آیا قرآن کریم درصدد بیان سه تا داستان و سه تا قصه است یا درصدد بیان یک قصه و سه سؤال و سه جواب، سه اعتراض و سه

جواب، سه استفهام و سه جواب است؟ نکته ای که سیدناالاستاد در بحث دیروز اشاره شد منتها گذرا بود و توضیح بیشتری لازم داشت که امروز مطرح می شود این است که آنچه از قرآن کریم برمی آید این است که قرآن نمی خواهد بگوید سه تا قصه است یکی قصه □ سوار شدن کشتی و سوراخ کردن کشتی، یکی قصه □ دیدن آن جوان و کشتن آن جوان، یکی هم دیدن آن دیوار در شرف انهدام و نگهبانی و نگهداری و بازسازی و نوسازی آن دیوار بلکه این مجموعه یک قصه است و سه تا سؤال قهراً سه تا جواب را به همراه دارد. این نکته را سیدناالاستاد از اینجا استفاده می کنند در خدمت قرآن کریم هستید این آیات را خوب نگاه کنید دیروز کاملاً مطرح شد منتها البته توضیح بیشتری می طلبد. آیه □ ۷۶ این است (فَانْطَلَقَا) یعنی خضر و موسی (سلام الله علیهما) (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) این (خَرَقَهَا) جواب (إِذَا) است «إِذَا رَكِبَا خَرَقَهَا» این شرط آن هم جزا بعد موسای کلیم سؤال کرد (قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتَغْرُقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) این برای جریان اول، اما در جریان دوم آیه ۷۴ این است که (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ) دیگر نفرمود «حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا قَتَلَهُ» که «قتله» بشود جواب «إِذَا» و سؤال موسای کلیم دوباره مطرح بشود در جریان اول (خَرَقَهَا) جواب است (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) این شرط و جزا تمام، وقتی شرط و جزا تمام شد سؤال وجود مبارک موسای کلیم از این به بعد شروع می شود، اما در آیه □ ۷۴ آن کار خضر (سلام الله علیه) همه آمد در طرف شرط، جزا شد اعتراض موسای کلیم آیه □ ۷۴ این است (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ) این (قَالَ) می شود جزا، آن کار خضر تتمه شرط است دیگر در آیه □ ۷۴ نفرمود «حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا قَتَلَهُ» که بشود شرط و جزا و بشود یک قصه □ جدا همان طوری که در جریان سفینه فرمود (حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) این شرط و جزاست این قصه که تمام شد آن وقت موسای کلیم اعتراض کرد (أَخْرَقْتُهَا لِتَغْرُقَ أَهْلَهَا) اما در جریان قتل غلام نفرمود «حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا قَتَلَهُ» که قصه بشود تمام بلکه با «فاء» ذکر کرد که مجموعاً بشود جزء شرط (حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) هنوز جمله تمام نشد (قَالَ) این در جریان دوم.

در جریان سوم هم به این صورت است (فَانْطَلَقَا) آیه ۷۷ (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ) همه را با «فاء» ذکر کرده که تتمه شرط باشد (قَالَ) می شود جزا اینکه میزان را میزان کرده این است، این حرفهاست، خب. این معلوم می شود که عنصر محوری این جریان این است که آن گفتمان و گفتگوی موسی و خضر را بیان کند نه اینکه سه تا قصه است در هر قصه ای یک سؤال است و یک جواب نه خیر، هدف اصلی سؤالات موسای کلیم است و پاسخهای او لذا آن سه تا داستان را به یک صورت ذکر کرده که همه در ردیف شرط قرار بگیرند جزا را مستقل ذکر کرده منتها سرفصل این سه جریان که جریان اولی [۱] اول است آن را به صورت شرط و جزا بیان کرده که (حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) (۱) که این اصل قصه سامان بپذیرد بعد اعتراضات موسای کلیم شروع بشود. مشابه این مطلب در تفسیر ابی السعود هست اما از دو منظر دیگر و ان شاء الله به او مراجعه کنید معلوم می شود که به این لطافت نیست، خب این راجع به اینکه هدف قصه چیست.

پرسش: استاد می بخشید در سوره «نصر» معمولاً یک نوع از شرطهایی که اذا وقتی هست سر جزای کوتاه واو می آید (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) (۲).

پاسخ: بله، اما آن دیگر ما جزایی نداریم اما آنجا جزایی نداریم اینجا ملاحظه کنید جزای لا و لابد (قَالَ) است (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ) آن «فاء»، «فاء» تفریع است نه جزای شرط و گرنه اگر جزا باشد جمله باید که تمام باشد خب (حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ) چی؟ این معلوم می شود تمام نیست دیگر «ما لا یصحّ السکوت» است اما وقتی که (قَالَ) آمد «یصحّ السکوت» است (حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ أَفَتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) آنجا هم این چنین است وقتی که دیوار را پیدا کردند همه را با «فاء» که «فاء» ترتب دومی بر اولی، سومی بر دومی، چهارمی بر سومی است «فاء» ترتیب است نه «فاء» جزا (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) این می شود جزای او، آن «فاء» ترتیب غیر از «فاء» جزاست خب این معلوم می شود که محور اصلی این داستان بیان سؤالات موسای کلیم و جواب خضر (سلام الله علیهما) است. مرحوم شیخ مفید حالا ان شاء الله این را از تفسیر ایشان می خوانیم کتاب تفسیر رسمی ندارند در فرمایشاتشان در اثنای کتابهای کلامی و مانند آن مطالبی مربوط به آیات بود که ایشان بیان فرمودند کنگره [۱] بزرگداشت مرحوم شیخ مفید اینها را یکجا جمع کرده به عنوان بحثهای تفسیری ایشان و گرنه همین سوره [۲] مبارکه [۳] «کهف» سه، چهار آیه را ایشان تفسیر کرده که صبغه [۴] کلامی دارد قسمت مهمش. مرحوم شیخ مفید اولین احتمالی که می دهد می گوید این جریان برخورد موسی و خضر (سلام الله علیهما) قبل از نبوت آن حضرت بود خب می بینید بسیاری از سؤالات رخت برمی بندد قبل از نبوت بود چه عیب دارد که کسی قبل از نبوت همان طوری که موسای کلیم محضر شعیب را درک کرده مطالبی را از شعیب آموخت اینجا هم محضر خضر را ادراک کرده باشد مطالبی را از خضر فرا گرفته باشد تا زمینه [۵] نبوت آن حضرت فراهم بشود، خب می دانید با احتمال مشکل کلامی حل نمی شود الآن حوزه [۶] علمی ما با همه [۷] ظرفیت فراوانی که دارد حداکثر بیست الی سی درجه از ظرفیت خودش را دارد استفاده می کند هفتاد درجه اش خالی است بسیاری از علوم اسلامی است که این طلبه های مستعدند، ذوق آن را هم دارند، برای آن هم خلق شدند ولی حوزه پاسخگو نیست بارها گفته شد همه برای فقه و اصول نیستند یعنی ذوق فقه و اصول را همه ندارند خدای سبحان همه را برای همه [۸] علوم خلق کرده نه همه را برای علم اینکه می بینید هزار نفر در جایی در درس فقه شرکت می کنند ده نفر ممکن است تقریر

بنویسند برای اینکه بقیه برای بقیه تحمیل است اینها برای علوم دیگر خلق شدند این قصه را هم بارها به عرضتان رساندیم سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی می فرمودند پای درس مرحوم آقای نائینی یک مسجد پُر بود ما خیال می کردیم همه شان برای فقه و اصول می آیند بعد معلوم شد نه، چون علم رسمی فقه بود اینها برای اینکه از قافله عقب نمانند در درس شرکت می کردند اما آن دو نفر در تفسیر کار می کردند، آن دو نفر در کلام کار می کردند، آن دو نفر در رجال کار می کردند، آن دو نفر در درایه کار می کردند، آن دو نفر در حدیث کار می کردند این طور بود الآن هم همین طور است و اگر کسی درس سطح را خوب بخواند این یقیناً یک مجتهد متجزی است مگر کسی ممکن است که رسائل را بفهمد، کفایه را بفهمد و مجتهد متجزی نباشد استاد ما مرحوم آقای غروی (رضوان الله علیه) ما در آمل خدمتشان قوانین می خواندیم این شرح حال دست نوشته اش این است که شرح حال خودشان را نوشتند که من چه موقع از ایران رفتم نجف، بخشی از رسائل را در ایران خواندم مقداری فرمودند در همان شرح حالشان که مقداری از رسائل مانده بود رفتم در نجف نزد مرحوم آقا شیخ مهدی خواندم بعد مقداری درس مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی رفتم دیدم که با مبانی من و تفکرات من هماهنگ نیست به درس مرحوم آخوند رفتم دیدم که با مبانی و تفکرات ما هماهنگ است آنجا چند سال ماندم خب آن روز که مرحوم آخوند کفایه را نوشته بود این طلبه □ رسائل خوانده شده جزء فضیله درس خارج آخوند خراسانی کسی که رسائل بخواند و نتواند خارج را خوب بفهمد این اتلاف عمر کرده این ترجمه کرده کتاب را مگر می شود کسی رسائل را بخواند، کفایه را بخواند و مجتهد مسلم ولو در حد متجزی نباشد وقتی که این فقه و اصول در این مقدار خوانده شد آدم بالأخره «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۳) «فقد عرف مبدأه، فقد عرف طريقه، فقد عرف معاده، فقد عرف سيرته، فقد عرف سنته» آدم که خودش را نشناسد خب آدم بیکاری است دیگر این باید بداند خدا او را برای چه علمی خلق کرده. وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلافاً التحیه و الثناء) که فرمود: «طلب العلم فریضه»، «اطلبوا العلم ولو بالصین» (۴) کذا و کذا و کذا فرمود عالم بشوید اما فرمود چه چیزی بخوانید یا نفرمود؟ فرمود: «إنما العلم ثلاثة آیه محکمه أو فریضه عادله أو سنّه قائمه» (۵) آیه محکمه بخوانید که علوم عقلی و حکمت و کلام و تفسیر و امثال اینهاست، فریضه عادله بخوانید که فقه و اصول است، سنّت قائمه بخوانید که اخلاق و معارف است اگر دین فرمود عالم باشید فرمود چه چیزی بخوانید این چنین نیست که همه برای فلسفه یا تفسیر خلق شده باشند بعضیها اصلاً ذوق فلسفی ندارند اصلاً اینها باید بروند دنبال تفسیر، کلام، فقه، اصول بعضیها بالعکس اند خداوند (فَدَ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً) (۶) هر کسی را طرز خاص آفریده، ذوق خاص عطا کرده کم اند کسانی که مظهر الله باشند و جامع باشند بعضیها مظهر علیم اند، بعضی مظهر قدیرند، بعضی مظهر شافی اند طیب می شوند، بعضی مظهر رازق اند اقتصاددان می شوند اینها هر کدام یک کار خاص خودشان را دارند به هر تقدیر حالا اینجا روشن می شود که سیدناالاستاد علامه طباطبایی این حرفها دیگر می بینید در تبیان مرحوم شیخ طوسی و نمی دانم مجمع البیان طبرسی و اینها نیست که این حرفها، این ابتکارات برای المیزان است شما این تفسیر سعدالسعود را هم ببیند، تفسیر علامه طباطبایی را هم ببیند که چرا قرآن کریم در این قسمت این سه قسمت را تفکیک کرده سه تا داستان نکرده یک داستان سه ضلعی است داستانی است که سه تا عنصر اصلی دارد به نام سه تا سؤال، سه تا عنصر اصلی دارد به نام سه تا جواب ولی قصه یک قصه است گویا خدا چنین فرمود که خضر (سلام الله علیه) کشتی را سوراخ کرد و کسی را گشت و دیوار را بازسازی کرد «فسأل موسى اولاً کذا و أُجیب فسأل ثانياً کذا و أُجیب و سأل ثالثاً کذا و أُجیب» که آن عنصر محوری قصه بیان این گفتگو و گفتمان اینها باشد.

- ١- (١) . سورة كهف, آيه ٧١.
- ٢- (٢) . سورة نصر, آيه ٣.
- ٣- (٣) . بحار الأنوار, ج ٢, ص ٣٢.
- ٤- (٤) . بحار الأنوار, ج ٢, ص ٣٢.
- ٥- (٥) . الكافي, ج ١, ص ٣٢.
- ٦- (٦) . سورة نوح, آيه ١٤.

مطلب بعدی آن است که حالا ان شاء الله باید روشن بشود که اگر طبق احتمال اول مرحوم شیخ مفید این جریان قبل از نبوت وجود مبارک موسای کلیم بود خب خیلی از این سؤالها رخت برمی بندد که چرا سؤال کرد با اینکه پیامبر بود مگر نمی دانست خیلی از این سؤالها و اشکالات و شبهات رخت برمی بندد اما اگر بعد از نبوت بود باید پاسخ خاص خودش را از جواب دوم شیخ مفید دریافت کرد یک، و از جواب مبسوط شاگردش سید مرتضی در تنزیه الانبیاء که ان شاء الله می خوانیم استفاده کرد دو، لکن ما دوتا کمبود هم داریم یکی اینکه مسئله تاریخ است یکی از کارهایی که از ظرفیتهای خالی حوزه که باید پُر بشود همان مسئله تاریخ است خب اگر ما یک تاریخ مدوئی درباره نه قصص انبیا تاریخ مدوئی درباره سیره و سنت انبیا می داشتیم الآن جواب نقد در دست ما بود که این وقایع مربوط به قبل از نبوت است یا بعد از نبوت چه اینکه اگر یک جغرافیا و علم المسالک و الممالک متقنی داشته باشیم اگر کسی به ما اشکال بکند که شما که می گوید وجود مبارک موسای کلیم از مدین به طرف مصر آمد در بین راه با کوه طور برخورد کرد (آنس من جانب الطور ناراً) (۱) اصلاً آنجا کوه طور ندارد ما ناچاریم ساکت باشیم بگوییم که گفتند که ما هم می گویم اما اگر یک جغرافیدان ماهر بدانیم نقشه اش را داشته باشیم می گویم بله فاصله مدین با کوه طور این مقدار است، فاصله کوه طور تا مصر این مقدار است، کوه طور در فلان قسمت شرقی یا غربی مصر قرار داد و مانند آن و جواب قاطع به او می دهیم چون اصل این علم مطرح نیست آن شعب وابسته به این یعنی تاریخ و علم المسالک و اینها هم مطرح نیست، خب اینها ضرورت خاص خودش را دارد که باید طرح بشود البته، اگر ان شاء الله الرحمن بحث کلامی رسیدیم آن وقت آن شبهاتی که سید مرتضی مطرح می کند طرح می شود ولی اجمالش این است. آن بیانی که مرحوم شیخ مفید به عنوان احتمال اول ذکر کردند که این قصه و این داستان مربوط به قبل از نبوت وجود مبارک موسای کلیم است این با بعضی از روایاتی که روزهای قبل خواندیم هماهنگ نیست در روایاتی که در تفسیر شریف کنزالدقائق و سایر روایات آمده آنجا هست که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود موسی (سلام الله علیه) اعلم از خضر بود خب این برای زمان نبوت آن حضرت است دیگر باید با این روایات هم جمع بندی بشود که اگر قبل از نبوت بود چگونه اعلم از خضر است؟ ولی والذی ینبغی أن یقال آن است که صبر دو قسم است یک وقت انسان در مشکلات صبر می کند وجود مبارک موسای کلیم از بارزترین مصادیق صابران فی امر الله بود آن مبارزات چندساله را با صبر تحمل کرد درگیری نفس گیر با فراعنه را تحمل کرد آمده بین دو دستگاه مرگ یعنی پشت سر ارتش جرّار فرعون جلو هم که دریا خب چه کسی می تواند صبر بکند؟ همراهان موسای کلیم به آن حضرت عرض کردند اعتراض کردند اینجا هم جا بود ما را آوردی؟ جلو که دریاست پشت سر هم که آتش اینجا جا بود که آوردی؟ این با ضرس قاطع بدون کمترین تردید فرمود: (کَلَّا) چه حرفی است می زنی جلو دریاست در اختیار خدا، پشت سر ارتش جرّار است در اختیار خدا، دستور برسد برگردیم بجنگیم می جنگیم و فاتح می شویم، دستور بدهد به دریا برویم می رویم و فاتح می شویم (کَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (۲) این از دو دوتا چهارتا قوی تر حرف می زند این حرف، حرف چه کسی است؟ خب اگر بعد از نبوت اوست نمی شود گفت او صبر نکرده که او بین دوتا مرگ دارد صبر می کند یک مرگ قطعی آنجا سخن از پُل و امثال پل نیست که، سخن از شنا که نیست که کسی با شنا از دریا رد بشود این (کَلَّا) حرف ردع است با جمله اسمیه با «نون» تأکید (إِنَّ)، (کَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) این «سین» هم «سین» تأکید است (سَيَهْدِينِ) این را که نمی شود گفت صابر نبود که، بنابراین این صبر مبارزاتی صبر عادی است در شرایط دردناک اینها درباره وجود مبارک موسی در کمال قدرت بود اما وقتی خلاف شرع می بیند اصلاً باید اعتراض کند جا برای صبر نیست کسی مسئول دینی مردم است پیغمبر هم هست شریعت آورده می بیند کسی کاری کرده که جان دیگران در خطر است این حتماً باید اعتراض بکند این یک اعتراض ممدوح و محمود است

اینکه فشار گرسنگی و تیغ و امثال اینها نیست که صبر بکند که، خب پس بنابراین اگر وجود مبارک موسای کلیم اعتراض کرد این با صابر بودن و صبار بودنش منافات ندارد در طلیعه \square سوره \square مبارکه \square «ابراهیم» این مسائل گذشت خدای سبحان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این کتاب را ما نازل کردیم (الر کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور) \square (۳) این قرآن برای این نیست که مردم عادل بشوند، متقی بشوند، عالم ربانی بشوند، وارسته بشوند اینها بین راه است قرآن برای این است که مردم حارثهین مالک بشوند، نورانی بشوند، بهشت را ببینند، جهنم را ببینند آن است آدم خوب شدن (لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) \square (۴) اینها هدف میانی دین است و گرنه هدف نهایی دین این است که (الر کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور) آنها که (نورهم يسعى بين أيديهم) \square (۵) در دنیا هم مثل حارثهین مالک می شوند که بگویند ما اینجا جهنم را می بینیم، بهشت را می بینیم، زوزه \square سگان جهنم را می شنویم، عوای کلاب نار را می شنویم خب این را خیلیها نقل کردند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مجلسی نشسته بود کلماتی را فرمود اعجاب آمیز مثلاً، عرض کردند یا رسول الله چیست؟ فرمود من صدایی شنیدم، عرض کردند چه صدایی؟ فرمود سنگی هفتاد سال قبل از لبه \square جهنم پرت شد الآن به ته جهنم رسید وقتی رسید صدایش به گوش من آمد این حرف را از محضر پیغمبر شنیدند بیرون آمدند دیدند یکی از این منافقان معروفی که سنش به هفتاد سالگی رسیده بود به دیار جهنم رفت به اینها فهماند این شخص از همان روزی که به دنیا آمده مسیر جهنم را دارد طی می کند و الآن به ته جهنم رسیده این نور است منتها کمالش برای پیغمبر است ضعفش برای حارثهین زید است اگر کسی به اینجاها رسید به هدف دین رسید اگر کسی آدم خوب شد که هدف میانی است، خب.

ص: ۷۲۷

- ۱- (۷) . سوره \square قصص، آیه \square ۲۹.
- ۲- (۸) . سوره \square شعراء، آیه \square ۶۲.
- ۳- (۹) . سوره \square ابراهیم، آیه \square ۱.
- ۴- (۱۰) . سوره \square حدید، آیه \square ۲۵.
- ۵- (۱۱) . سوره \square تحریم، آیه \square ۸.

بعد از اینکه این قسمت را در اوایل سوره مبارکه ﴿ابراهیم﴾ که بحثش گذشت فرمود، فرمود: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (۱) نه صابر بعد بلافاصله جریان حضرت موسی را ذکر کرد فرمود: (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ) (۲) کذا و کذا و کذا (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) خب موسی نه تنها صابر بود بلکه صَبَّار بود و قرآن کریم او را جزء صَبَّاران می شمارد نمی شود گفت که موسای کلیم چرا اعتراض کرد که، صبر در اطاعت خوب است صبر از معصیت خوب است صبر در مصیبت خوب است اما صبر در برابر خلاف شرع که خوب نیست.

پرسش: حاج آقا تعهد داد که صبر کند یا نه؟

پاسخ: بله، اما تعهد نداد که در برابر خلاف شرع صبر بکند که، فرمود اگر کاری را من دیدم صبر بکنم من این کارها را که تعهد ندادم که، که شما خلاف شرع بکنید من حرف نزنم. یک وقت است بگوئید که من مسئولم ما هم باید ساکت بشویم چشم، بگوئید خدای سبحان به من دستور داد که من این بچه را بکشم می گویم چشم، اما یک وقت داری یک آدم نوجوان را می کُشی من مسئولم باید اعتراض بکنم، اگر تعهد داد تعهد نداد که شما هر کار خلاف شرع بکنید من حرف نزنم یا به من بگو که صاحب شریعتی که به من گفته قتل نفس حرام است همان صاحب شریعت گفته است این بچه آینده اش خطر دارد او را بکُش می گویم چشم.

ص: ۷۲۸

۱- (۱۲). سوره ﴿ابراهیم﴾، آیه ۵.

۲- (۱۳). سوره ﴿ابراهیم﴾، آیه ۶.

پرسش: فرموده بود رشد پیدا کنم.

پاسخ: بله خب رشد پیدا کنم با تعلیم و تعلّم دیگر نه با خلاف شرع رشد پیدا کنم مگر اینکه شما بگویید رشد در همین است این علم باطن است بعد هم تسلیم محض شد دیگر بعد از اینکه گفت (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) (۱) این گفت «آمنا و صدقنا» سلم محض بود از آن به بعد دیگر اعتراض نکرد بالأخره ما تابع دستور یک نفریم دیگر اگر آن خدا که به من گفته قتل نفس حرام است به تویی که رحمت عنداللهی داری علم لدی اللهی داری گفتی استثنائاً آن قتل لازم است می گویم چشم، تا آدم نفهمد که بالأخره باید سؤال بکند دیگر.

پرسش: در مورد سوم که خلاف شرع نبود.

پاسخ: نبود، ولی این احسان به غیر اهل غیر مورد است کسی که لئیم است شما در جریان وجود مبارک امام صادق این قصیه را بخوانید شتری در خدمت حضرت بود این شتر باید زود نحر می شد و گرنه آسیب می دید کسی که در خدمت وجود مبارک امام صادق بود در این مسافرت رسیدند به قریه ای به حضرت عرض کرد اینجا بالأخره عده ای سینه دارند اجازه می دهید ما این شتر را نحر کنیم و مردم این منطقه از این استفاده کنند؟ فرمود نه هنوز زود است از آن منطقه گذشتند به بیابان رسیدند فرمود حالا این شتر را نحر کنید، عرض کرد چرا؟ فرمود حیوانات بیابان بخورند بهتر است تا این و هایشها بخورند این است دیگر، این جریان امام صادق است فرمود آنها کسانی نبودند که ما اینها را کمک بکنیم اینها ناصبی اند اینها دشمن اهل بیت اند، اینها کذای اند، اینها کذای اند خب این حیوانات گرسنه در بیابان بخورند دیگر، گاهی احسان در مورد خودش شناخته نمی شود وجود مبارک موسای کلیم سؤال کرد آخر آدمهای لئیم که چنین شخصیتی را یا بالأخره چیزی حاضر نبودند که ما را به عنوان مهمان بپذیرند شما اجری بگیر دیگر فرمود نه، حالا کم کم یادش می آورد که تو برای آن پیرمرد یعنی شعیب به احترام آن شعیب فرزندانش را مورد تفقد قرار دادیم من هم (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) (۲) وقتی فهمید ساکت محض شد رشدش هم در همین بود غرض این است که اگر هم در زمان نبوت باشد چه اینکه ظاهر بعضی از روایاتی که فرمود وجود مبارک موسای کلیم علم از خضر بود ظاهر این روایت این است که بعد از نبوت در زمان نبوت بود دیگر قبل از نبوت نبود صبرها دو قسم است وجود مبارک موسای کلیم نه تنها صابر بود و صبور بود بلکه صبار بود چه اینکه در اوایل همان صفحه اول سوره مبارکه «ابراهیم» برمی آید مبارزاتش هم این است بین دریا و ارتش قرار گرفته و صبر کرده با ضرس قاطع فرمود: (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (۳) نمی شود گفت او صبر نکرده، کم حوصله بوده این طور نیست. اما در جریان خلاف شرع خب سؤالهایش سؤالهای محمود و ممدوحی است باید سؤال بکند و سؤال هم کرده است، خب.

ص: ۷۲۹

۱- (۱۴). سوره كهف، آیه ۸۲.

۲- (۱۵). سوره كهف، آیه ۸۲.

۳- (۱۶). سوره شعراء، آیه ۶۲.

پرسش: حاج آقا فرمودید حضرت موسی می دانست که حضرت خضر از اولیای الهی است باز هم اعتراض می کرد.

پاسخ: اعتراض که اولیای الهی کارهای باطن، درجات بهشت، درکات جهنم این معارف را می گویند می شود رشد اما کسی که پیغمبر است و مسئول شریعت مردم است این چگونه می تواند خلاف شرع را تحمل بکند مگر اینکه او بگوید همان خدایی که برای شریعت تو این امور را مقرر کرده مرا هم مأمور کرده این کارها را انجام بدهم که فرمود: (مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي) (۱) یعنی خدا به من دستور داد دیگر حالا- این ساکت شد این باید یاد بگیرد در همین جریان فرمایش مرحوم شیخ مفید و تعبیرات مرحوم سید مرتضی که حتماً تنزیه الانبیاء مرحوم سید مرتضی را ملاحظه می کنید آنجا دارد که درست است وجود مبارک موسی خیلی چیز می دانست اما به باطن شریعت که عالم نبود مگر از این راه، خدا اگر بخواهد به باطن شریعت کسی را عالم بکند حالا یا بلاواسطه است یا به واسطه فرشته هاست یا به وسیله انسانهای دیگر است این علم به باطن را به وسیله □ خضر تعلیم موسای کلیم داد به تعبیر قرآن کریم علم تأویل را به وسیله □ خضر تعلیم موسای کلیم داد این می شود. و اما جریان شریعت و علم باطن، شریعت نردبانی است که هر کس به جایی رسیده است به وسیله شریعت رسیده یعنی به وسیله □ احکام و حکم الهی، عبادات، معاملات همین عقود و ایقاعات و احکامی که فقه متعرض آن است و مسئول آن، اگر کسی _ معاذ الله _ بگوید نه، ما یک راه دیگری داریم غیر از این شریعت یا نه این شریعت را طی بکند برود بالا بعضی از مطالب برایش حل بشود بگوید این شریعت برای پاینیهاست برای ما نیست همان جا سقوط می کند اگر کسی نردبانی گذاشته پله ده رفته دستش به سقف رسیده این نمی تواند بگوید من دیگر نیازی به نردبان ندارم اگر گفت نردبان چیست همان جا می افتد سرش می شکند این الآن روی پله های نردبان شریعت ایستاده راه برای باطن به تعبیر تنزیه الانبیاء سید مرتضی راه برای رسیدن به تأویل به تعبیر قرآن کریم جز از راه شریعت حدوثاً و بقائاً نیست.

ص: ۷۳۰

فَتَحْصَلُ كَمَا هُوَ الظاهر این یک کار محمودی است چون دارد برای حفظ شریعت این کارها را انجام می دهد.

پرسش:...

پاسخ: نسیان؟ نه این را در اصول ملاحظه فرمودید «رُفِعَ عَنِ امْتِي تَسْعَهُ» (۱) گفتند چیزی رفع می شود که وضعش ممکن باشد اگر نسیان رفع شده باید که وضعش ممکن باشد در حالی که وضع احکام در حال نسیان ممکن نیست آنجا پاسخ داده شد که اینها مبادی اختیاریه دارد لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» که دارد (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا) (۲) همین است دیگر ما را بر نسیانمان مؤاخذه نکن آنجا که مبادی اختیاریه دارد آدم می تواند حفظ بکند بی اعتنایی کند، کم توجهی کند، یادش برود مورد مؤاخذه قرار می گیرد بر اساس مبادی اش مؤاخذه می کنند، خب بنابراین این یک سلسله.

ص: ۷۳۱

۱- (۱۸). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۲- (۱۹). سوره بقره، آیه ۲۸۶.

مطلب بعدی آن است که اصلاً این سؤال و جوابها نشان می دهد که وجود مبارک خضر می خواهد موسای کلیم را به صحنه ای ببرد که زمینه یادآوری آن داستانهایش فراهم بشود می بینید سؤال موسای کلیم این نیست که چرا مال مردم را ضایع کردی سؤال موسای کلیم این است که چرا کاری کردی که مردم به خطر بیفتند؟ خب (أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا) (۱) به حسب ظاهر اینجا چندتا خلاف شرع است دیگر یکی اینکه خب سوراخ کردن کشتی، آسیب رساندن کشتی مال مردم چه در ساحل چه در دریا جایز نیست دیگر تصرف در مال مردم است و حرام، دوم اینکه جوابی که وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) به موسای کلیم داد هنوز هم که هنوز است آن مشکل اصلی را حل نکرد مگر اینکه خود موسی فهمید مشکل از چه راه حل می شود توجه کنید. جوابی که داد حالا بعد می خوانیم این است که به موسی فرمود من این کشتی را سوراخ کردم برای اینکه این بندر که رسیدیم حالا آنجا جریان جنگ است یا علل دیگر سلطان آن منطقه مالک آن منطقه کشتیهای سالم را غصب می کند حالا یا برای حمل نیروهای نظامی شان که گفتند جنگ بود و یا برای مصالح اقتصادی شان وقتی ما رفتیم بندر این کشتی را می بینند که سوراخ است کاری به این کشتی ندارند این کشتی هم وسیله نقلیه چندتا کارگری است مثل اینکه چند نفر شریک اند یک کامیون دارند که با او بارکشی می کنند این وسیله ارتزاق آنهاست اینها هم چون ساحلی بودند بندری بودند از همین کشتی کرایه ای ارتزاق می کردند من این کار را کردم که این کشتی سالم بماند و این کشتی را غصب نکنند، خب اما آن نکته که اصل بود ناگفته بماند و آن این است که وجود مبارک موسای کلیم سؤال کرده که من، تو، سرنشینان و این مسئول این ناو خدا اینها همه این داخل هستیم تو برای اینکه بندر که رسیدیم این کشتی را غصب نکنند هم اکنون همه ما را می خواهی بفرستی دریا؟ (أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا) (۲) حضرت خضر گفت من برای اینکه کشتی را آنجا غصب نکنند اشکال موسای کلیم این است که اما همه ما را می اندازی در دریا حالا بر فرض بگیرند آنجا ما که سالم برویم یا نرویم؟ الآن خود کشتی را به دریا می فرستی سرنشینانش را هم به دریا می فرستی آنجا اگر برویم همه ما محفوظیم منتها کشتی را غصب می کنند خب چه کاری بود کردی؟ آن نکته اصلی اصلاً یعنی اصلاً در سؤال و جواب نیامده موسی فهمید این کسی که رحمت عنداللهی دارد، علم لدی اللهی دارد این می تواند کشتی را به مقصد برساند برای اینکه خودش روزگاری سوار دریا شد و رفت این می شود (أُخْرِدَتْ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۳) وگرنه اصلاً سؤال و جواب این نیست اگر سؤال و جواب شرعی باشد می گوید چرا مال مردم را سوراخ می کنی، اگر او گفته باشد که اگر کشتی سالم باشد در بندر رفتیم کشتی را غصب می کنند خب موسی می گوید کشتی را غصب نکنند بهتر است که بالأخره کشتی سالم می ماند غصب می کنند ممکن است بعد از چند روز به اینها بدهند یا کرایه اش را به اینها بدهند اما شما می خواهی کشتی و اهلش را همه را به کام دریا ببری این چه کاری است داری می کنی؟!

ص: ۷۳۲

- ۱- (۲۰). سوره كهف، آیه ۷۱.
- ۲- (۲۱). سوره كهف، آیه ۷۱.
- ۳- (۲۲). سوره كهف، آیه ۷۰.

پرسش: اگر وراء را به معنای ... بگیریم فرمایش حضرت عالی درست است اگر به معنای خودش باشد یعنی پشت سر آن وقت.

پاسخ: اگر پشت سر باشد که خطر رد شد که.

پرسش: نه، پشت سر می گویم که به فهم آن.

پاسخ: باشد پشت سر هم باشد همین طور است بسیار خوب، اگر بخواهند غصب بکنند می آیند کشتی را می بینند وقتی می بینند شکسته است غصب نمی کنند ما باید سالم از اینجا برویم دیگر اگر کشتی سوراخ شده در دریا باشد کشتی و اهلیش غرق می شوند چه ورا، چه جلو، چه پشت سر، چه شرق، چه غرب ما را در دریا می بری این اصلاً گفت (حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۱).

پرسش: شما در بحث قبل اشاره فرمودید که جدار کشتی را سوراخ.

پاسخ: بله خوب، کشتی هم مثل هوا نیست که هوا ندهد که، الآن شیشه ماشین را که پایین می آورند که ماشین سقوط نمی کند اما وقتی این بدنه کشتی را سوراخ بکنند مگر دریا آرام است با موج و طوفان همراه است.

پرسش: ...

پاسخ: کشتی که اینکه نگفت مگر اینکه خدای سبحان این دریا را آرام کند و گرنه از زیر اگر این الواح را گرفته بودند که گرفتن این لوح همان و آمدن آب همان اینکه نبود، از پهلو گرفتند که در بندر بینند این کشتی، کشتی سالم نیست اینکه وجود مبارک موسای کلیم گفت این برای سقف کشتی را نگفت که، برای جای آب گیر کشتی را گفت، گفت این کاری که تو کردی کشتی را به خطر غرق وارد می کنی یک وقت است از سقف کشتی، بالای کشتی تخته ای را برمی دارند اینکه خوب مستلزم است غرق نیست جایی را سوراخ کرده، جایی آن تخته ها و الواح کشتی را گرفته که خطر غرق او را تهدید می کرد.

ص: ۷۳۳

پرسش: نظرش را به حرف گفته یا تذکر داد.

پاسخ: جواب نداد.

پرسش: باید کشتی سوراخ بشود که غصب نشود.

پاسخ: خب، پس معلوم می شود، نه، آن را که اصلاً جواب نداد جوابی که داد گفت کشتی را غصب می کردند من این کار را کردم که کشتی را غصب نکنند خب آن اشکال موسی می ماند خب حالا ما باید به سلامت به مقصد برسیم تا کشتی را بگیرند یا نگیرند؟

پرسش: اگر جدار فقط سوراخ شده باشد باید غرامت بپردازند.

پاسخ: چرا از کجا؟

پرسش: چون حضرت خضر.

پاسخ: سؤال موسای کلیم این بود که این کار خطر خیز است پس جایی باید باشد سقف نباشد آن قسمتهای بالای جدار نباشد جایی باید باشد خطر خیز (لِتُغْرَقَ أَهْلَهَا) (۱) خب خضر می توانست بگوید من از آن بالا گرفتم بالا که غرق نمی شود که، یا از جایی گرفتم که غرق نمی شود که، جایی را گرفته خطر دار این جای خطر دار را اصلاً جواب نداد تا او خودش متوجه بشود وقتی این امر، امر لدی الاهی است و رحمت عندالاهی است این را به مقصد می رساند.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره کهف ۸۸/۰۲/۱۶

Your browser does not support the audio tag

(فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً) (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاهٌ وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ كَرَاهًا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

ص: ۷۳۴

جریان برخورد وجود مبارک موسی و خضر (علیهما السلام) هم از نظر زمان محلّ بحث است و هم از جهت سرزمین. از جهت سرزمین بحثش قبلاً گذشت که آیا این در مصر بود یا بعد از عبور از دریا و رسیدن به وادی تیه، از نظر زمان بحث است مرحوم مفید دوتا احتمال با تقدیم احتمال اول که این جریان برای قبل از نبوّت موسای کلیم است قول دوم آن است که بعد از نبوّت موسای کلیم است روایات هم تأیید می کند که این قصّه برای زمانی بود که وجود مبارک موسی اعلم از خضر بوده است از جهتی، اگر این دو قسمت کاملاً روشن بشود که آیا این مصاحبه و این همسفری برای قبل از نبوت بود یا بعد از نبوت در توجیه و تبیین نسیان و امثال اینها سهم مؤثری دارد اگر قبل از نبوّت بود خوب حمل نسیان بر معنای ظاهری اش هیچ محذوری ندارد اما اگر بعد از نبوّت بود بالأخره نیازمند به توجیه است.

پرسش: معذرت می خواهم در مورد فضیلتی که فرمودید در مورد حضرت خضر فرمودید که... و حال آنکه نمی شود که هر دوتا فضیلت داشته باشند نسبت به هم اما از جهت دیگری باشد که ..

پاسخ: خوب بله چون فضیلت گاهی یک جانبه است نظیر (تَلَمَّكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۱) یا (فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۲) همه شان دارای نبوّت اند، رسالت اند، شریعت اند بعضی افضل من بعض اند این افضلیت یک جانبه است گاهی از سنخ شریعت نبوی و رسالی نیست یکی دارای شریعت است یکی دارای علم تأویل بنابراین دو سنخ است ممکن است این تفاضل دوجانبه باشد نه یک جانبه. انبیا را که می سنجدند (فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) مرسلین را می سنجدند (تَلَمَّكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) اما کسی که اهل شریعت و رسالت و نبوّت باشد و دیگری اهل تأویل باشد اینها از یک سنخ نیست لذا تفاضلشان ممکن است دوجانبه.

ص: ۷۳۵

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲- (۲). سوره اسراء، آیه ۵۵.

پرسش: اینها فیلِت یکی شان نباید که مورد بحث باشد.

پاسخ: آنکه وجود مبارک خضر در علم تأویل افضل بود و موسی (سلام الله علیه) مأمور شد که از علم تأویل او استفاده کند.

پرسش: در شریعت بله اما در اصل کلی که می خواهید حساب کنید بالأخره باید یکی شان.

پاسخ: نه، آخر یکی مثلاً در فقه قوی تر است یکی در اصول قوی تر است، یکی در فقه قوی تر است یکی در کلام یا حکمت قوی تر است حُکماً را که با هم می سنجدند یا فقها را با هم می سنجد اصولیها را با هم می سنجدند یکی فاضل است یکی افضل اما وقتی یکی حکیم بود یکی فقیه خب ممکن است این در این جهت فضیلت داشته باشد او در آن جهت فضیلت داشته باشد از یک سنخ نیست، خب.

این باید هنوز این بحث دوتا فصل را سیدناالاستاد مرحوم علامه در المیزان ذکر کردند بعد از بحث تفصیلی که مربوط به این قصه است که شاید آنچه که سخنان مرحوم مفید و سخنان مرحوم سید مرتضی در تنزیه الأنبیاء است ما در ضمن آن دوتا فصل ذکر کنیم مرحوم علامه بعد از اینکه بحث تفصیلی را به پایان بردند دوتا فصل منعقد کردند برای جریان تبیین قصه □ موسی و خضر (سلام الله علیها).

مطلب دیگر اینکه اگر این صحنه بعد از نبوت بود وجود مبارک موسای کلیم از صبر کلان برخوردار بود چه اینکه در بحث دیروز اشاره شد خداوند در سوره □ مبارکه □ «ابراهیم» از موسای کلیم با جلال و شکوه یاد می کند اول سوره □ «ابراهیم» این است که (الرِکْتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) بعد به وجود مبارک پیامبر دستور می دهد این کار را بکن آن گاه به عنوان نمونه آیه پنج همان سوره □ مبارکه □ «ابراهیم» این است که (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) در جریان موسی (سلام الله علیه) تنها سخن از صبر و شکر نبود بلکه صباران و شکوران بودند که این صحنه را پشت سر گذاشتند و بر فراغه مسلط شدند پس موسی چنین شخصیتی است گاهی صبر، صبر مدموم است و نسیان، نسیان محمود و ممدوح آنچه را که سهو قلم بعضی از محدثان است درباره □ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مثلاً سهوی کرده نماز شب از یادش رفته یا مانند آن، آن یک سهو مدمومی است که نیاز به توجیه دارد اگر سند درست باشد اما در اینجا یک سهو سهو محمودی است کسی که غیور است و صاحب شریعت است وقتی ببیند خلاف شرع واقع می شود و مأمور به تأویل هم نیست خب باید سؤال بکند لذا سؤال کرده سؤال توجیهی که خب چرا این کار را کردی؟ اگر چیزی یادش رفته برای حفظ دین یادش رفته این بر خلاف آن است که کسی نماز شب یادش برود یا نماز ظهر و عصر یادش برود که احتیاج داشته باشد مثلاً به تذکره تا بگویند اطمینان مردم سلب می شود یا در امر عادی سهو و نسیان بکند تا کسی بگوید سهو و نسیان در امر عادی هم روا نیست برای اینکه اطمینان مردم سلب می شود اما اگر کسی برای حفظ شریعت از چیزی غفلت کرده باشد این جای حمد و ثنا دارد جای اعتراض ندارد این برای حفظ شریعت اعتراض کرده لذا این سهوها و این نسیانها مدموم نیست و اما اگر ما بخواهیم توجیه کنیم بگوییم این نسیان به معنی ترک است درست است که نسیان گاهی به معنای ترک می آید اما آنجا با قرینه همراه است در اینجا قرینه بر خلاف است در آنجا که نسیان به معنای ترک است نظیر آیه ۱۲۶ سوره □ مبارکه □ «طه» آنجا با قرینه همراه است و محذوری هم ندارد اصل جریان این است که در سوره □ «طه» آیه □ ۱۲۵ فرمود عده ای کور محشور می شوند بعد در قیامت اعتراض می

کنند می گویند (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا) ذات اقدس الهی جواب می دهد (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا) تو عمداً آیات ما را پشت سر گذاشتی نه اینکه فراموش کردی (كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى) ما هم عمداً تو را گذاشتیم کنار این ترکِ عمدی است هم در آن صدر هم در ذیل, هم (كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا) یعنی عمداً گذاشتی کنار ما هم تو را عمداً از رحمت دور کردیم اما در اینجا نسیان به معنای ترکِ عمدی باشد با تعهد سپردن هماهنگ نیست اخلاقی نیست این کار کسی تعهد بسیار بعد عمداً نکند لذا در سوره مبارکه ﴿طه﴾ حمل نسیان بر ترکِ عمدی رواست اما در آیه ﴿محلّ بحث حمل نسیان بر ترکِ عمدی نارواست برای اینکه این تعهد سپرده.

مطلب بعدی آن لطیفه ای که در تفسیر شریف المیزان هست قریب به آن در تفسیر ابی السعود هم هست یعنی تفسیر ابی السعود که خب برای چند قرن قبل است می گوید قصه □ اول شرط و جزا به فعل خود خضر (سلام الله علیه) وابسته بود در قصه □ دوم و سوم فعل خضر جزء شرط قرار گرفت (قَالَ) موسی که سؤال است جزء جواب قرار گرفت برای اینکه همه بی صبرانه منتظر این هستند که موسایی که تعهد سپرد چه کار می کند چون همه بی صبرانه منتظر این هستند بیند موسی چه کار می کند لذا حرف موسای کلیم، جواب موسای کلیم به عنوان جزای شرط قرار می گیرد و کار خضر (سلام الله علیه) تتمه آن شرط قرار می گیرد این بیان ممکن است عبارتها قدری مختلف باشد و در المیزان یک مقدار شفاف تر و عمیق تر طرح شده باشد ولی اصلش در تفسیر ابی السعود هست.

خب، اما اینکه فرمود: (حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ) (۱) این رکوب در قرآن کریم اگر راجع به سفینه و امثال سفینه باشد با «فی» استعمال می شود نظیر آنچه که در سوره □ مبارکه □ «هود» به این صورت ذکر شده است که نوح (سلام الله علیه) در آنجا فرمود آیه □ ۴۱ سوره □ «هود» (وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا) نه «ارکبوا» (قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا) سوار بشوید در سفینه در آیه محل بحث هم دارد که (إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ) اما اگر سخن از اسب و امثال اسب باشد آنچه که در سوره □ مبارکه □ «نحل» بیان شده که فرمود ما این دواب را و این انعام را برای شما آفریدیم که بارهای شما را جابه جا کند در آیه □ هشت سوره □ «نحل» فرمود: (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا) نه «لترکبوا فیها» این جهاتی دارد که برخی از آن جهات ظاهری اش این است که انسان وارد کشتی می شود اما وارد اسب نمی شود جهات دیگری هم دارد که باز در تفسیر ابی السعود در بحث سوره □ مبارکه □ «هود» آنجا بیان کرده نه اینجا، اینجا فقط اجمالاً اشاره می کنند، خب پس این تفاوت بین رکوب انعام با رکوب سفینه ها در سفینه می گویند «رکب فی السفینه» اما درباره □ اسب و امثال اسب می گویند «رکبه» حالا وقتی سوار شدند اصل این قصه ها را ما به پایان ببریم بینیم که نتیجه □ تفسیری چیست تا برسیم به بحثهای کلامی اش به خواست خدا.

ص: ۷۳۷

پرسش: توجیه استدعایی که اینها کردند و از اهل قریه طعام خواستند.

پاسخ: این برای اینکه خب یک انسانِ گرسنه وقتی وارد یک قطعه شد از کرامت آنها می خواهد استفاده کند ضیافت بود نه صدقه به دلیل اینکه دارد (فَأَبْوَا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا) خب اگر کسی ضیافت طلب بکند یعنی خود را در معرض ضیافت قرار بدهد آنها حاضر نباشند مُضَيَّفُ باشند مهمان پذیر باشند این جای نقد اخلاقی هست کسی از آنها کمک نخواست که اینها فقر را تحمل می کردند اما ضیافت و مهمانی با کرامت هماهنگ است خود موسای کلیم (سلام الله علیه) در جریان ورود بر مدین آنجا همین صحنه ها را پشت سر گذاشت در سوره مبارکه ﴿قصص﴾ دارد که وقتی وجود مبارک موسای کلیم وارد سرزمین مدین شد (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ) (۱) یعنی «أشرف» به سر چاه رسید (وَوَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْتَقِيمُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَشْقِي بِحَتَّى يُضَيِّدَ الرَّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) این (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) نظر شریفتان باشد تا روشن بشود با (كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) هماهنگی دارد خود موسای کلیم از سفر رسیده خسته بود و رنج آبکشی اینها را هم تحمل کرد (فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) (۲) از کسی چیز نخواست با خدایش درددل کرد با رازق حقیقی درددل کرد الآن هم اگر کسی نیازمند به غذا باشد خود را در معرض ضیافت قرار بدهد که نقص نیست در معرض صدقه گیری قرار بدهد نقص است این دو بزرگوار در معرض ضیافت قرار دادند آنها هم (فَأَبْوَا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا) آن گاه در چنین شرایطی هر دو دیدند که این دیوار دارد می افتد قبلاً هم اشاره شد که این (بُرِيدٌ) را ما نباید بر اساس همان ادبیات جاهلی سبعه ﴿معلقه﴾ جامع الشواهد و اینها معنا کنیم زبان قرآن یک زبان خاصّی است اگر قرآن طبق پنج طایفه از آیات برای صدر و ذیل عالم شعور قائل است و اگر طبق روایات فراوانی هر سرزمینی شهادت می دهد، هر سرزمینی شکایت می کند مخصوصاً درباره ﴿مسجد شهادت می دهد که کدام همسایه آمد کدام همسایه نیامد، شکایت می کند که چه کسی آمد چه کسی نیامد اینها را که نمی شود همه اش را بر مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه حمل کرد که ما که برای ما روشن نیست که اینها چیز نمی فهمند اصرار کتاب و سنت هم این است که اینها شهادت می دهند، شکایت می کنند در قیامت حاضرند ما همه ﴿اینها را حمل بر مجاز بکنیم آخر به چه قانونی حمل بر مجاز بکنیم یک آیه و دو آیه نیست، یک روایت و دو روایت نیست هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه شهادت می دهد که کسی این آقا در اینجا چه کرده و چه نمی کند، هیچ مسجدی هم نیست مگر اینکه شهادت می دهد یا شکایت می کند یا شفاعت می کند خب اینها که مجاز نیست می گوید مسجد شهادت می دهد که کدام همسایه آمده کدام همسایه نیامده یعنی فرشته ها شهادت می دهند؟ اینها که نیست یا قبر هر روز صدا می زند «أنا بيت الوحشه»، «أنا بيت الغربه» (۳) ، «أنا بيت الكذا» بگوییم همه ﴿اینها مجاز است خب هم مرحوم شیخ طوسی نقل کرد که بارها نقل کردیم هم جناب زمخشری در کشاف هر دو یکی از بزرگان شیعه یکی از بزرگان اهل سنت نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود سنگی بود که هر وقت من قبل از نبوت آنجا عبور می کردم «كان يُسَلِّمُ عَلَيَّ بِمَكَه قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ» (۴) آن سنگ هم الآن من می شناسم هر وقت من رد می شدم به من سلام می کرد همه ﴿اینها را بگوییم حمل بر مجاز است برای اینکه سبعه ﴿معلقه و ادبیات عرب اینها را نمی فهمد اینها که نیست (بُرِيدٌ) یعنی (بُرِيدٌ) حالا آنها می گویند (وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ) (۵) اگر تو بتوانی سؤال بکنی او جواب می دهد حالا چون شما نمی توانی سؤال بکنی این می گوید مضاف محذوف است «وَأَسْأَلُ أَهْلَ الْقَرْيَةَ» و گرنه قریه شهادت می دهد، قریه شکایت می کند، قریه هم عالم است اگر ما دلیلی بر خلاف داشتیم بله از این ظاهر دست برمی داریم اما دلیل بر خلاف نداریم بلکه آیات دیگر تأیید می کند (بُرِيدٌ) یعنی (بُرِيدٌ) می خواست بیفتد

خب این در جریان وجود مبارک مادر امام باقر که نقل شده است درست است اینها خبر واحد است اما یکی دوتا نیست مادر امام باقر (سلام الله علیهما) داشت عبور می کرد دیوار در حال ریزش بود حضرت با دستش اشاره کرد فرمود: «لا- بحق المصطفی» این دیوار همان طور منحدرآ مانند تا حضرت عبور کرد بعد دیوار افتاد درست است خبر واحد است اما یکی و دوتا و ده تا نیست اینها را بگوییم همه اینها حمل بر مجاز است، همه اینها حمل بر تشبیه است این طور که نیست که.

ص: ۷۳۸

۱- (۴). سوره قصص، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- (۵). سوره قصص، آیه ۲۴.

۳- (۶). الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۴- (۷). امالی [شیخ طوسی]، ص ۳۴۱.

۵- (۸). سوره یوسف، آیه ۸۲.

پرسش:...

پاسخ: اگر رفته باشد بله، اما آیه ظاهر در حیات نیست که.

پرسش:...

پاسخ: بله خب به آن معنا بله به آن معنا اتّخذ درست است اما اینکه زنده شده باشد اگر دلیلی داشته باشیم نأخذ به که آن آب بشود آب حیات اما دلیل بر اینکه آن آب، آب حیات بود او زنده شد نداریم ولی خب رفت دیگر.

پرسش: عرض بنده این است که یعنی اگر لاشه حوت...

پاسخ: آن لاشه حوت درک دارد چه در مکتل باشد مثل خود مکتل وقتی که در مکتل بود در زنبیل بود اهل شعور بود خود زنبیل اهل شعور است آن صخره اهل شعور است اختصاصی به حالت (فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا) (۱) ندارد چیزی در علم (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (۲) این جامع ترین آیه در سوره مبارکه «اسراء» بود که گذشت هیچ چیزی نیست مگر اینکه مسبح حق است و محمّد حق است «تسبیح گوی او نه بنی آدم اند و بس» آن وقت آن بزرگوار تازه از بلبل سخن گفته «بلبل و شاخه و برگ همه تسبیح گوی حق اند» این گفته که «تسبیح گوی او نه بنی آدم اند و بس» هر بلبلی که زمزم» نه خیره هر بلبلی که زمزمه و هر شاخه و هر برگی که حرکت می کند. غرض این است که اگر ما دلیل بر خلاف داشته باشیم خب دست از ظاهر برمی داریم این حوت و آن مکتل و آن صخره و همه اینها شاهدند و مُدرک اند چیزی در عالم نیست که نفهمد، خب این (یُرِيدُ) به آن معناست.

ص: ۷۳۹

۱- (۹) . سوره كهف، آیه ۶۱.

۲- (۱۰) . سوره اسراء، آیه ۴۴.

مطلب بعدی درباره ﴿اَقَامَ﴾ است این ﴿اَقَامَ﴾ گرچه محتمل است که به نحو اعجاز باشد و با نفس مؤثر وجود مبارک خضر باشد اما از اینکه وجود مبارک موسای کلیم گفت اگر می خواستی اجری می گرفتی این دوتا پیام را به همراه دارد یکی اینکه خب با اراده و با کار معجزه که نمی شود اجر گرفت کاری باید باشد که بالأخره «يُبدل بإزائه المال» این یک، دوم اینکه باید در حضور عده ای باشد خب اگر مردم بی خبر باشند در آنجا حضور نداشته باشند وجود مبارک موسای کلیم می فرماید خوب شد که از اینها یک اجرت می گرفتی آخر کسی نبود تا از آنها اجرت بگیرد که این دوتا پیام را دارد که عده ای حضور داشتند یک، و کار هم به نحو عادی بود یعنی کارگری بود، معماری بود، مهندسی بود بالأخره بازسازی بود، نوسازی بود بالأخره دیوار را درست کردن بود درست است می توانست از راه معجزه و کرامت الهی آن کار را بکند اما بر اساس آن که اجرت نمی دهند از اینکه گفت ﴿لَوْ شِئْتُمْ لَأَتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ این نکات برمی آید. درباره «اتخذ» و «أخذ» که «تخذ» هم به معنی «أخذ» هست بحثی در دیروز گذشت مثل «تبع» که «تخذ» بر وزن «تبع» به معنی «أخذ» است آن گاه دیگر تشدید ندارد «لَتَّخَذْتُمْ» مثل «لَأَخَذْتُمْ» لکن اینجا که قرائتش مشدد است گفته شد که این «أخذ» رفته باب «افتعل» و آن تبدیل به «تاء» شده، شده «اتخذ» «لَأَتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» آن گاه وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) فرمود این دیگر آخرین نوبت بود برای اینکه شما قبلاً دوبار مهلت خواستی در بار سوم گفتی از این به بعد دیگر به من مهلت نده برای اینکه عذر را به پایان رساندی ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ (۱) دیگر من عذری ندارم دیگر عذرخواهی نمی توانی بکنی چون به پایان رساندی خودت هم گفتی که ﴿إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي﴾ (۲) برای اینکه من دوبار عذر داشتم عذرخواهی کردم الآن دیگر عذری ندارم بیاورم که ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ لذا وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) به موسی (سلام الله علیه) فرمود: ﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾ برای اینکه کاملاً مسئله تسویه بشود و جدایی حاصل بشود نفرمود «هذا فراق بیننا» فرمود: ﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾.

ص: ۷۴۰

۱- (۱۱). سوره كهف، آیه ۷۶.

۲- (۱۲). سوره كهف، آیه ۷۶.

اما اینکه من گفتم کار من با حکمت است به شما اطلاع می‌دهم حالا- دارم اطلاع می‌دهم من باید به وعده ام وفا کنم (سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) تفسیر نیست، علم به باطن نیست چون باطن یک نحوه تفسیر است با ظاهر و با مفاهیم کار دارد در برابر ظاهر باطن است، در برابر این اصل این تفسیر تأویل است شیء یا تفسیر است یا تأویل، تفسیر یا ظاهر است یا باطن، باطن با مفاهیم کار دارد که مفهومش این است دقیق ترش این است بالاترش این است اما تأویل با خارج کار دارد از اول است، از رجوع است یعنی بازگشت این صحنه آن حادثه □ واقعی است مثل اینکه وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) بعد از اینکه پدر و مادر و برادرانش خضوع کردند گفت (يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ) (۱) تأویل رؤیا غیر از تعبیر رؤیا است رؤیایی آدم می‌بیند یک معبر عبور می‌کند به آن واقع می‌رسد می‌گوید بله عده ای مثلاً تو به مقامی می‌رسی عده ای در برابر تو خضوع می‌کنند این می‌شود تعبیر که آن صحنه را که این شخص در عالم رؤیا دید این را گزارش می‌دهد نزد معبر، معبر اگر روان شناس باشد، روان کاو باشد، باخبر باشد از قداستی برخوردار باشد آنچه را که این شخص دیده است از این بر اساس تناسباتی که خودش بلد است عبور می‌کند، عبور می‌کند، عبور می‌کند تا به آن اصل برسد بعد می‌گوید این حادثه واقع می‌شود این می‌شود تعبیر، اگر کسی درهم زندگی می‌کند آشفته زندگی می‌کند این هم آشفته خواب می‌بیند خوابهای آشفته □ کلاف سر در گم این اضغاث احلام است این تعبیر ندارد آن معبر را خسته می‌کند از کجا بخواهد عبور بکند؟ شما می‌بینید در جلسه ای شرکت کنید که چند نفر غیر اهل علم حضور دارند حرف نزنید ببینید اینها در این یک ساعتی که اینجا نشستند اول وارد چه مطلبی شدند آخر وارد چه مطلبی وقتی که می‌خواهند خداحافظی کنند این جلسه یک کلاف سر در گمی هست از هر دری سخن به میان آمده به اندک مناسبت یا بی مناسبت، اما وقتی وارد جلسه □ علما می‌شوی می‌بینی اول کسی مسئله ای طرح می‌کند بعد به مناسبت او یک مسئله □ عمیق تری و آخر با اول کاملاً منسجم است اینها که منسجم زندگی می‌کنند خواب هم که می‌بینند منسجم است و تعبیر دارد، آنها که اضغاث و احلامی زندگی می‌کنند خوابی هم که می‌بینند اضغاث و احلامی دارد و تعبیر ندارد یعنی کسی نمی‌تواند عبور بکند، عبور بکند به آن مطلب اصلی برسد ولی تعبیر با مفاهیم کار دارد یعنی این معنا را که این شخص در عالم رؤیا دید به معبر می‌گوید معبر از آن صحنه عبور می‌کند به مناسب، به مناسب، به مناسب □ غایی می‌رسد می‌گوید چنین حادثه ای اتفاق افتاده است یا اتفاق می‌افتد و بعداً می‌بینی این می‌شود تأویل اما وقتی واقعیت عینی محقق شد این می‌شود تعبیر اما وقتی واقعیت عینی محقق شد این می‌شود تأویل یعنی رجوع و بازگشت آنکه دیدی این وجود واقعی است که وجود مبارک یوسف گفت (هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ) (۲) اما آن دو تا خوابی که هم بندها و زندانیهای در مصر دیدند وجود مبارک یوسف برای آنها تأویل کرد که فرمود: (سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ) و بعد واقعیت را هم البته گفت از نظری که چه می‌شود آن حوادث واقعی را خبر داد. اینجا وجود مبارک خضر گفت تأویل این قصه آن است نه اینکه من دارم لفظی معنا می‌کنم من کاری کردم این کار بازدهی دارد آن بازدهش این است (سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا □ أَمَا السَّفِينَةُ) که من آن را آسیب رساندم این یک وسیله □ نقلیه بود که یک عده از این راه ارتزاق می‌کردند نظیر اتومبیل کرایه ای حالا یا باربری هست یا مسافربری و وسیله □ نقلیه آنها، یک عده هم مساکین این عده □ مساکین و وسیله □ نقلیه شان که یا باربری بود یا مسافربری یا مخلوط از این راه ارتزاق می‌کردند (فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ) که (يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيَبَهَا) این سه تا قصه یا سه تا جریان یک قصه با سه تعبیر همراه شده یک جا فعل عیب و نقص است که وجود مبارک خضر به خود اسناد می‌دهد، یک جا مشترک از نقص و کمال است در دالان ورودی این کار این را به خودش و خدا اسناد می‌دهد وقتی این می‌خواهد منشعب بشود به آن بخش خیر فقط به خدا اسناد می‌دهد این دو، سومی که فقط خیر است ضمیر را مفرد می‌آورد به خدای سبحان اسناد می‌دهد این سه تعبیر از ادب توحیدی وجود مبارک خضر

حکایت می کند (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا) نه «فأراد الله أن يعيبها» خدا خواست که این را عیب ناک کند من خواستم این را معیبت کنم (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا) چرا؟ برای اینکه (وَكَأَنَّ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) این «وراء» گرچه به معنی پشت سر هست خلف در برابر امام لکن اطلاقات او و اصطلاح جامع او آن است که جهتی که انسان غفلت دارد گاهی این «وراء» در جلو، گاهی در پشت سر، گاهی در یمن، گاهی رد یسار «وراء» یعنی ماسوا اگر گفته شد (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) (۳) تنها پشت سر نیست چون خدا در تمام جهات حضور دارد اگر در سوره مبارکه «مؤمنون» آیه هفت دارد که (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ) یعنی ماسوای این اختصاصی به امام و خلف و یا احدالجانین ندارد چه اینکه در سوره مبارکه «شوری» که سخن از توزیع اقسام کلام خداست در آیه ۵۱ آنجا می فرماید: (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) حالا حجاب جلو باشد این ورای او، حجاب پشت سر باشد این ورای او، حجاب در یمن یا شمال باشد این ورای حجاب یمنی یا شمالی می شود در همه موارد صادق است بالأخره یا از جلو این کار را می کردند یا پشت سر ما وقتی که رفتیم به این بندر سلطان این منطقه حالا در اثر اینکه جنگی دارد یا کارگری زاید می طلبد کشتیهای سالم را به بیگاری می برد اینکه دارد (يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) یعنی «كل سفينة سليمه غصبا» این سلیمه محذوف است به قرینه مقام برای اینکه اگر هر کشتی را او به بیگاری می برد خب چه سالم چه معیبت چرا شما این کشتی را معیبت کردی؟ معلوم می شود کشتی عیناک را نمی برد کشتی سالم را برای باربری یا مسافربری دریا می برد، خب.

ص: ۷۴۱

۱- (۱۳). سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۲- (۱۴). سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳- (۱۵). سوره بروج، آیه ۲۰.

فرمود این کشتی را از این جهت من سوراخ کردم که این محفوظ بماند می بینید هیچ جوابی به آن سؤال اصلی و اصیل حضرت موسی داده نشده خب موسای کلیم می گوید بالأخره کشتی را سوراخ کردی، سقف کشتی را که نگرفتی این بدنه □ کشتی را گرفتی این بدنه □ کشتی هم که نظیر شیشه □ ماشین نیست که اگر پایین بیاوری خطر نداشته باشد این بدنه □ کشتی وقتی آن چوبهایش گرفته شد خب آب با آن طوفانی که دارد با آن موجی که دارد می آید داخل دیگر (لَتُغْرَقَ أَهْلَهَا) (۱) در معرض غرق است شما گفتید که من برای اینکه وسیله □ ارتزاق این خانواده و این چندتا مسکین محفوظ باشد من این کشتی را سوراخ کردم خب باز سؤال ما را جواب ندادی اگر آب با آن موجش وارد این سفینه می شد خود اینها را از بین می برد سفینه و اهلش غرق می شدند شما این را جواب بدهید این را گفت (أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۲) آن را دیگر وجود مبارک موسای کلیم دیگر سؤال نکرد چون خودش این صحنه را، وقتی او ولی خداست بعد هم گفته من این کار را به دستور خدا کردم دیگر تمام شد اینکه در پایان گفت (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) یعنی خدای من به من فرمود که من این چوبها را بردارم من هم چشم، دیگر موسای کلیم آرام شد برای اینکه آن خدایی که به دریا می گوید (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) (۳) خب این سفینه را هم حفظ می کند دیگر، ببینید آن عنصر محوری اینجا مسکوت می ماند و گرنه موسای کلیم می توانست بگوید خب بالأخره شما برای اینکه این وسیله □ رزق این چهارتا کارگر محفوظ بماند همه را به خطر انداختی آن سؤال مرا چرا جواب ندادی؟ گفت (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) صدر قصه هم این است که این شخص رحمت عند اللہی دارد، علم لدی اللہی دارد کسی که (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) است (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (۴) است از طرف خدا مأمور شده که این کشتی را آسیب برساند خب یقیناً این کشتی محفوظ می ماند دیگر خود کشتی سالم می ماند به دلیل اینکه همان صندوقچه محفوظ ماند، اهلش سالم می ماند به دلیل اینکه آنکه در صندوقچه بود محفوظ ماند، خب.

ص: ۷۴۲

- ۱- (۱۶) . سوره □ كهف، آیه □ ۷۱.
- ۲- (۱۷) . سوره □ كهف، آیه □ ۷۰.
- ۳- (۱۸) . سوره □ طه، آیه □ ۳۹.
- ۴- (۱۹) . سوره □ كهف، آیه □ ۶۵.

پرسش: حاج آقا اینکه بعضیها می فرمایند وقتی که کشتی را سوراخ کرد پارچه ای روی آن گذاشت که مانع از ورود آب بشود.

پاسخ: بسیار خوب، اینکه مشکل او را حل نمی کند آن آب قهار دریا که جلوی پارچه احتجاب نمی کند.

پرسش: حاج آقا اگر معجزه آسا باشد.

پاسخ: اگر معجزه آسا باشد خود آنها حل کردند قضیه را یعنی احتیاجی به این کار ندارد اگر امر خداست خب امر خدا به دریا بگوید نیا، آب می گوید نیا دیگر آنجا به صورت امر غایب فرمود دریا این کار را بکن در جواب گفت چشم، (فَلْيُلْقِهِ الْيَوْمَ) (۱) این امر غایب است دیگر، (فَلْيُلْقِهِ الْيَوْمَ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ) همین کار را کردند مدیر جهان و مدبر این جهان دارد امر می کند و امر تکوینی است دیگر اینکه امر تشریحی نیست، خب اگر وجود مبارک خضر گفت من این را که به امر خودم نکردم به امر خدا کردم دیگر موسای کلیم (سلام الله علیه) در این زمینه هیچ حرفی نزد.

بعد درباره غلام (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ) پدر و مادر اینها مؤمن بودند (فَخَشِينَا) اینجا دوتا کار است یک کار به حسب ظاهر سؤال برانگیز است و آن قتل نفس است، یک کار کمال است و احسان است و آن این است که دادن یک فرزند صالح، رثوف، مهربان که حقوق نداشته باشد، طغیان و کفر نداشته باشد، پدر و مادر هم به طغیان و کفر نکشانند این بخش را فقط به خدا اسناد می دهد اما در طلیعه امر که مشترک است بین خود و خدا ضمیر متکلم مع الغیر می آورد اما وقتی می خواهد به دالان ورودی کمال برسد خودش را کنار می کشد مستقیماً به خدا اسناد می دهد (فَخَشِينَا).

ص: ۷۴۳

پرسش: ...

پاسخ: اول «حَشِينَا» است دیگر چون مشترک است بین خدای سبحان و بین موسی (سلام الله علیه).

پرسش: ...

پاسخ: بله این نظیر فعل است تأثر قلبی که نیست همان کاری که خدای سبحان انجام می دهد کاری است که در زمینه خشیت محقق می شود همه کارهایی را که به خدای سبحان اسناد می دهند درباره همین است که کار در این زمینه [انتظار] می رود مثل (عَسَى اللَّهُ) (۱)، (يَرْجُوا اللَّهَ) (۲) خدا امیدوار است، خب.

(فَحَشِينَا أَنْ يُؤْهِقَهُمَا) این غلام آن پدر و مادر مؤمن را (طُغْيَانًا وَكُفْرًا) آیا آنها را در اثر تبلیغ سوء و گرایشهای باطل به طغیان و کفر بکشاند یا نه، خودش در اثر طغیان و کفری که دارد حقوق داشته باشد، عصیان داشته باشد به آنها آسیب برساند یا هر دو، آن گاه هنوز ضمیر متکلم مع الغیر محفوظ است (فَأَرَدْنَا) اینجا هم ضمیر متکلم محفوظ است (أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاهٌ وَأَقْرَبَ رُحْمًا) این بخش که فقط کمال است و لطف است و احسان است مستقیماً به خدای سبحان منفرداً اسناد داده شد که خدا تبدیل کند به جای این کسی که گرفتار طغیان و کفر می شود و ارهاق کفر و طغیان را هم درباره او می توان حدس زد خداوند به جای او فرزندى بدهد که زکی است، طاهر است یک، از نظر صله رجم از او اقرب است دو، از نظر رعایت کردن حقوق پدر و مادر که آنها را به طغیان و کفر نکشاند سه، نه نسبت به آنها طاغی و کافر باشد نه آنها را به طغیان و کفر بکشاند. (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ) خب خود موسای کلیم در آن صحنه چه کار کرده بود؟ آنچه که در سوره مبارکه «قصص» آمده این است که وجود مبارک موسای کلیم آن جوان را گشت ظاهرش قتل بود ولی باطناً و واقعاً این شخص مهدورالدم بود برای اینکه جزء ظالمان به طبقه محروم بود و وجود مبارک موسی هم گفت (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۳) اما در اینجا فرمود: (وَأَمَّا الْجِدَارُ) مثل اینکه اذان دارند می گویند.

ص: ۷۴۴

۱- (۲۱). سوره نساء، آیه ۸۴.

۲- (۲۲). سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳- (۲۳). سوره قصص، آیه ۲۱.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِمَّا زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲))

در این مصاحبت و هم سفری وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) نکات فراوانی است که بخشی مربوط به سؤالیهای حضرت موسی (علیه السلام) است بخشی هم مربوط به جوابهای خضر (سلام الله علیه) و بخشی هم مربوط به فراغ اینهاست وقتی موسای کلیم (سلام الله علیه) مأمور شد به مدرسه □ آن شخصی برود که از رحمت عند اللہی یک، و از علم لدی اللہی برخوردار است معلوم می شود انسان گذشته از این علوم عادی اگر توانست به سراغ کسی برود که از رحمت عند اللہی و علم لدی اللہی برخوردار است نباید غفلت کند این یک، دوم اینکه وجود مبارک موسی به عنوان شاگرد که رفت باید دارای قلب عقول و لسان سئول باشد این دو عنصر از برجسته ترین راههای فراگیری است وجود مبارک پیغمبر دربارہ □ امیر مؤمنان (علیهم الصلاه و علیهم السلام) فرمود علی بن ابی طالب دارای لسان سئول و قلب عقول بود یعنی او هر چه را که باید می پرسید از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کرد و هر چه را هم که می شنید خوب می فهمید این دو عنصر راه عالم شدن است لسان سئول داشتن و قلب عقول داشتن منتها «حَسُنُ السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ» (۱) چه موقع سؤال بکند، چطور سؤال بکند، چقدر سؤال بکند، تعنتاً سؤال نکند، استعمالاً و استفهاماً سؤال بکند اینها خصیصه □ سؤال است برای اینکه در قرآن کریم هم ما را به سؤال دعوت کردند فرمود: (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (۲) ولی اگر کسی قلب عقول نداشت این سؤالش به ثمر نمی رسد.

ص: ۷۴۵

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- (۲). سوره □ نحل، آیه □ ۴۳.

مطلب دوم آن است که خدای سبحان طرزی این صحنه را تعبیه فرمود که هم سائل به سؤالش برسد و هم مُجیب جواب بدهد و هم این سؤال بر اساس حکمت و مصلحت باشد و هم آن جواب، اگر وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) در آغاز امر می فرمود یا موسی! من به بعضی از کارها مأمورم و این امر الهی است من از طرف خودم نیست خدا به من امر کرد که این کارها را انجام بدهم دیگر سؤالی نبود اما مصلحت در این بود که این را در پایان ذکر بکند بخش پایانی این قصه □ موسی و

خضر(عليهما السلام) این جمله است که فرمود: (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) اگر این را در آغاز قصه و مصاحبت می فرمود دیگر هیچ سؤالی اتفاق نمی افتاد لکن مصلحت در این است که این را در پایان بگوید تا نحوه فراگیری علم هم آموزش داده بشود اگر از همان اول دستور می داد این یا می گفت که خدا مرا امر کرده یک سلسله کارهایی را به فرمان الهی انجام بدهم خب دیگر جا برای سؤال و جواب نبود.

مطلب دیگر اینکه اگر خود خضر(سلام الله عليه) مأمور نبود که این اسرار را علنی کند و عملی کند هرگز این تأویل را مرتکب نمی شد یک، علم باطن را طبق این روایاتی که یاد شده ظاهر نمی کرد دو، نه به باطن عمل می کرد نه بر اساس تأویل قدم برمی داشت خودش که بنا بر این نبود که به دستور خودش این کارها را انجام بدهد پس یک امر الهی است که به او می گوید کارهای تأویل دار را انجام بده بعد تأویلش را بازگو کن، کارهای باطن دار را عمل بکن بعد باطنش را اظهار بکن طبق بعضی از روایات سخن از باطن است طبق ظاهر این آیات سخن از تأویل است اگر امر الهی نبود وجود مبارک خضر این کارها را نمی کرد.

مطلب دیگر اینکه خود وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) در تمام این مراحل آداب سؤال را به ما آموخت اگر یک وقت نسیان به وجود مبارک موسی اسناد داده شد در دو مورد یکی درباره ماهی یکی درباره آن سؤال اول در جریان ماهی نسیان در حقیقت برای همراه وجود مبارک موسی بود نه خود موسی منتها تغلیباً نسیان به هر دو اسناد داده شد (نَسِيًا حَوْتَهُمَا) (۱) و گرنه وجود مبارک موسای کلیم که از همراهش سؤال کرد (آتَيْنَا غَدَاءَنَا) (۲) آن جوان که در خدمت حضرت موسی بود گفت من فراموش کردم (وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ) (۳) پس سخن از نسیان همراه موسای کلیم است نه خود موسای کلیم اما در جریان سؤال موسی بعد از اینکه تعهد سپرد من سؤال نمی کنم بعد وقتی وجود مبارک خضر فرمود تو که تعهد سپردی چرا سؤال کردی وجود مبارک موسی فرمود: (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ) (۴) من سؤالی که کردم بر اساس نسیان بود و شما مرا مؤاخذه نکنید (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) بعضی از نسیانهاست که مذموم است یا اگر مذموم نباشد طمأنینه مردم را سلب می کند مثل نسیان احکام شرع که این مذموم است یا امور عادی را اگر فراموش بکند طمأنینه مردم ممکن است سلب بشود اعتماد آنها زائل بشود ولی برخی از نسیانها محمود و ممدوح است انسان برای حفظ شریعت تعهداتی که قبلاً سپرده فراموش می کند برای حفظ دین، معلوم می شود این شخص تمام همش حفظ شرع است اگر کسی تعهدات عادی را از بین می برد برای حفظ شرع یا فراموشش می کند برای حفظ شرع معلوم می شود چنین آدمی در حفظ احکام و صیانت وحی الهی کمال جدیت را دارد هرگز باعث زوال طمأنینه و اعتماد مردم نخواهد شد این برای نسیان وجود مبارک موسای کلیم است که مؤید آن است.

ص: ۷۴۷

۱- (۳) . سوره كهف، آیه ۶۱.

۲- (۴) . سوره كهف، آیه ۶۲.

۳- (۵) . سوره كهف، آیه ۶۳.

۴- (۶) . سوره كهف، آیه ۷۳.

مطلب دیگر اینکه آیا در قرآن کریم مجاز هست یا نه؟ افرادی نظیر ابواسحاق اسفراینی یا ابوبکر محمدبن داود اصفهانی عده دیگری هم هستند اینها می گویند در قرآن کریم مجاز راه ندارد چون مجاز راه ندارد باید بر حقیقت حمل بشود بنابراین (أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ) بعد دارد (يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) (۱) باید بر حقیقت حمل بشود این بزرگوارها به جای اینکه از راه صحیح وارد بشوند آمدند یک مطلب ادبی ذوقی دلپذیر را انکار کردند خب مجاز باعث زیبایی در کلام است اینکه نقص نیست منتها در جریان (أَمَّا الْجِدَارُ) و امثال جدار باید ما شواهد عقلی یا نقلی اقامه کنیم که این مجاز است در کتابهای ادبی فقط این مقدار را به ما می گویند که اگر محمول برای موضوع نباشد این اسناد مجاز است اما کدام محمول برای کدام موضوع است اینکه در حوزه ادبیات نیست اینکه از مطوّل و امثال مطوّل بر نمی آید فقط در مطوّل و امثال مطوّل یعنی در حوزه ادبیات با همه گستردگی که دارد وظیفه شان این است که بگویند مجاز دو قسم است اگر لفظ در غیر ما وضع له استعمال شد می شود مجاز لغوی و اگر محمول به غیر موضوع خودش اسناد داده شد می شود مجاز عقلی این کار ادبیات است اما کدام محمول برای کدام موضوع است که بحث ادبی نیست و اگر احیاناً در جریان «أَنْبَتِ الرَّبِيعِ الْبُغْلُ» یا «أَنْبَتِ اللَّهُ الْبُغْلُ فِي الرَّبِيعِ» که در مطوّل آمده اینها به عنوان مثال است اینها را باید فلسفه و کلام مشخص کنند در علوم عقلی مشخص می شود که کدام محمول برای کدام موضوع است اگر مشخص شد بر اساس توحید افعالی که رویاننده خداست بهار ظرف زمان رویش گیاهان است نه رویاننده باشد آن وقت می گویم «أَنْبَتِ الرَّبِيعِ الْبُغْلُ» مجاز است اثبات انبات به ربیع می شود مجاز، اما یک دهری که مبدایی را - معاذ الله - معتقد نیست او فقط طبیعت را می بیند اسناد این محمول به این موضوع را حقیقت می داند بنابراین مجاز جزء زیباییهای ادبی در گفتار است اقسام مجاز و همچنین استعاره نمی شود اینها را منکر شد منتها باید با شواهد عقلی، با شواهد نقلی مشخص کرد که کجا حقیقت است کجا مجاز؟ مشکل این جناب ابواسحاق اسفراینی یا ابوبکر محمدبن داود اصفهانی یا هم فکرانشان این است که اگر ما اینها را مجاز بدانیم تعبیرات فراوانی که در قرآن کریم هست که زبان شهادت می دهد، دست و پا شهادت می دهند، پوست شهادت می دهد (وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) (۲) اینها همه اش می شود مجاز و چون یا مثلاً رؤیت را قرآن به نار قیامت اسناد می دهد (إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ تَكْتُمُونَ) (۳) یا خشم و غضب را به آتش نسبت می دهد می فرماید: (تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا) لازمه اش این است که همه اینها مجاز باشد خیر، این تلازم ممنوع است هرگز این تالی لازم آن مقدم نیست آن مقدم ملزوم این تالی نیست اگر ما شواهد عقلی داشتیم، شواهد نقلی داشتیم که این اشیاء درک می کنند اینها که مجاز نیستند ما چرا مجاز را منکر بشویم؟ اگر جایی دلیل عقلی یا دلیل نقلی نیافتیم می شود مجاز و ظرافتهای ادبی، اما وقتی ما دلیل عقلی داریم که هیچ موجودی بی درک نیست دلیل نقلی داریم پنج طایفه آیات است که ثابت می کند اشیاء مُدْرِك اند و شاعر خب این می شود حقیقت، اگر ما دلیل داریم نمی گویم اینها مجازند که، اگر دلیل داریم که اشیاء چیز می فهمند و فرمان الهی را درک می کنند وقتی رؤیت را به نار اسناد داد یا شهادت را به جلود و اعضا و جوارح اسناد داد می گویم حقیقت است اسناد الی ما هو له است، اسناد الی ما هو له و الی غیر ما هو له این از مطوّل بر نمی آید این از علم دیگر برمی آید. خب، بنابراین این حقیقت است ممکن است کسی به این آیات دیگر توجه نکند و بگوید (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ)، (يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) (۴) بگوید حمل بر مجاز است یا (وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ) (۵) را بگوید که مضاف محذوف است یعنی «وَأَسْأَلُ أَهْلَ الْقَرْيَةِ» اما وقتی که اگر یوسف فرمود درست است، یعقوب فرمود درست است اما اگر برادران چاه اندازشان گفتند بله آنها نمی فهمند که قریه هم حرف می زند، قریه هم جواب می دهد، قریه هم درک می کند، قریه هم شهادت و شکایت دارد بنابراین وجهی برای انکار مجاز نیست باید این مجازهای متوهم را به حقیقت برگرداند این هم یک مطلب.

- ١- (٧) . سورة كهف, آيه ٧٧.
- ٢- (٨) . سورة فصلت, آيه ٢١.
- ٣- (٩) . سورة فرقان, آيه ١٢.
- ٤- (١٠) . سورة كهف, آيه ٧٧.
- ٥- (١١) . سورة يوسف, آيه ٨٢.

مطلب دیگر اینکه از این جریانی که وجود مبارک موسای کلیم به خضر (سلام الله علیهما) فرمود: (لَوْ شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۱) معلوم می شود جریان تمثّل و امثال ذلک نبود یک، آن شخص هم که رحمت عنداللهی و علم لدنی داشت فرشته نبود دو، انسان بود و علنی و ظاهر و رفت و آمد عادی و برای اینکه اینها گرسنه بودند غذا می خواستند در تمثّلات که سخن از غذا نیست، در فرشته ها که سخن از استطعام نیست هیچ دلیلی هم نیست که این تمثّل بود وجود خارجی نداشت نه خیر وجود خارجی عینی بود شخصی به نام صاحب، خضر که در قرآن نیامده در روایات هست شخصی هم به نام وجود مبارک موسای کلیم فرشته هم نبودند دو تا انسان بودند استطعام هم کردند.

مطلب دیگر اینکه متأسفانه سالیان متمادی ادبیات حوزه را بعد از همین مُغنی و جامی و مختصر و مطوّل آن مقامات حریری و مقامات حمیدی و مقامات بدیع الزمان اداره می کرد و مهم ترین ادیب الأدباء کسی بود که بتواند مقامات حریری را درس بگوید یا این مقامات را حفظ بکند، خب این وضع حوزه بود این مقامات حمیدی خب این مثل فولادی است یعنی این طور نیست که مثلاً کسی بتواند یک صفحه اش را مطالعه کند و دو طرفش کتاب لغت نباشد این طور است مثل سیرب دارد لغت می ریزد این کار است اما محتوای او یک سلسله ولیمه و سورچرانی و شکم چرانی است خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ عباس قمی را سرّ اینکه این مفاتیح مانده بر اساس همان اخلاص و صفای ضمیر این بزرگ مرد بود این در شرح حال خودش می گوید که من علاقه به ادبیات داشتم رفتم به سراغ این کتابها دیدم محتوایی ندارد بعد گفتم چه بهتر که من به جای اینکه مقامات حریری و حمیدی و اینها را بخوانم بروم سراغ نهج البلاغه هم ادبیات است هم عقل، هم ادبیات است هم فقه، هم ادبیات است هم معارف در نوشته های عربی مرحوم آقا شیخ عباس آثار عجب نیست این ادیب خوبی است نویسنده خوبی هم هست در این مقامات حریری آن طوری که در تفسیر قرطبی آمده ببینید قرآن را وقتی دادند به دست ادیب غیر حکیم چه چیزی در می آید؟ گفت موسی و خضر آمدند در آن قریه (اَسْتَطْعَمَا) (۲) یعنی تکدی کردند _ معاذ الله _ کدیه، تکدی بعد می گوید تکدی نقص نیست جواب این تکدی جواب اگر منفی باشد نقص است خب وقتی قرآن را به دست صاحب مقامات حریری بدهی همین در می آید با اینکه قرآن دارد (فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا) (۳) ضیف شدن و مهمان شدن ننگ نیست مهمان را نپذیرفتن ننگ است اما تکدی در هر دو حال ننگ است شما بگویید این دو ولیّ الهی دو بزرگوار آمدند تکدی کردند (اَسْتَطْعَمَا) یعنی به قصد تکدی آمدند _ معاذ الله _ اینها خب برای تأمین غذایشان کار بدی نکردند ولی آنها کار بدی کردند حالا - معلوم می شود چطور قرآن هم محجور است از حجره هم محجور است از هجره هم محجور است با «حاء» یعنی ممنوع به سه لغت قرآن (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (۴) دو لغتش برای آن «هاء» هوز است یک لغتش که در قرآن نیست با آن «حاء» جیمی است این شده مقامات حریری دیگر نباید توقع داشت که حوزه مثلاً به کدام سمت حرکت کند، بنابراین همین حرف را خب باکش هم نبود دو کتاب رسمی ادبیات بود مخصوصاً در بعضی از حوزه هایی که ادیب الأدباء داشتند شما بروید تحقیق کنید ببینید که کار آنها حفظ نهج البلاغه بود؟ تدریس نهج البلاغه بود؟ تعلیم نهج البلاغه بود؟ یا مقامات حریری و حمیدی فلان کس چقدر سور داد، فلان کس چقدر سور خورد، سفره های چطور رنگین بود همین، اما در بیانات نورانی حضرت امیر این است که «وَلَا تَجْتَمِعْ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيمَةٌ» (۵) یک انسان اگر بخواهد عالم بشود انسان سورچران عالم نمی شود اهل ولیمه و فلان کس از مکه آمده برویم، فلان کس از عمره آمده برویم، فلان کس خانه ساخته برویم اینجا این سفره آنجا آن سفره این دیگر طلبه در خوان بشود نیست «وَلَا تَجْتَمِعْ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيمَةٌ» اگر کسی اهل عزم است اهل تصمیم است می خواهد مثلاً بشود دیگر سورچرانی نمی خواهد این کجا، آن کجا حالا برای شما فرصت نیست که مقامات

حریری را بخوانید ولی یک مقدار مانوس بشوید می بینید همین است چه کسی پذیرایی کرده، چه کسی سور داده، چه کسی در سفره چه چیزی گذاشته، کجا دعوت کردند اینهاست. این است که مرحوم آقا شیخ عباس گفت که من توبه کردم که آن کار را بکنم آمدم به طرف نهج البلاغه این (اسْتِطْعَمَا) (۶) یعنی «استضافا» یعنی ضایف کردند گفتند ما به عنوان مهمان، به عنوان مهمان عرضه شدن این هیچ نقصی نیست خب آنها (فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا) (۷) قرآن که از تکدی اینها سخن به میان نیاورده که. خب، پس سخن از تمثل و امثال تمثل نیست.

ص: ۷۴۹

۱- (۱۲) . سوره كهف، آیه ۷۷.

۲- (۱۳) . سوره كهف، آیه ۷۷.

۳- (۱۴) . سوره كهف، آیه ۷۷.

۴- (۱۵) . سوره فرقان، آیه ۳۰.

۵- (۱۶) . نهج البلاغه، خطبه ۲۴۱.

۶- (۱۷) . سوره كهف، آیه ۷۷.

۷- (۱۸) . سوره كهف، آیه ۷۷.

مطلب دیگر اینکه اگر وجود مبارک موسی این سفر را طی کرد راه فراگیری علم را هم به ما آموخت اما در تمام این صحنه ها به یادش آمده که اگر چیزی امر خداست از خطر هم حفظ می کند در جریان غرق مستحضرید این چندبار این کلمه تکرار شد آن عنصر اصلی مشکل موسای کلیم مسکوت عنه بود این کشتی که نه در مبدأ بود نه در مقصد تا کسی او را سوراخ کند خطر نداشته باشد چون عبارت این است (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا) (۱) اینها سوار کشتی شدند و همسفر وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیهما) این کشتی را سوراخ کرده خب در آب است دیگر مشکل اصلی موسای کلیم این است که اینکه آب مثل هوا نیست که موج نداشته باشد داخل نیاید تعادل را به هم نزنند خب این دریاست طوفان دارد، موج دارد خب با یک موجش اگر آمده داخل کشتی چیزی از ما باقی نمی ماند که (لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا) (۲) یعنی تو، من و همه سرنشین این اصلاً جواب داده نشد. وجود مبارک خضر فرمود من این کار را کردم برای این بود که حالا یا در مبدأ یا در مقصد این کشتی چون حالا جنگ بود یا غیر جنگ هر کشتی سالم را به غضب می گرفتند اینها هم وسیله نقلیه کشتی کرایه ای چندتا کارگر بود که اینها ارتزاق می کردند من این را سوراخ کردم که این کشتی غرق نشود خب جا داشت موسای کلیم سؤال بکند جواب مرا ندادی بالأخره این صاحبانشان آن ناو خدا آن راننده کشتی که صاحب کشتی است او، من، شما، سایر سرنشینان باید سالم بمانیم یا نه؟ تو برای اینکه کشتی اینها غرق نشود خود کشتی و خود اینها را داری غرق می کنی این اصلاً جواب داده نشد. گفت کشتی را من سوراخ کردم تا کسی غضب نکند این چه امری بود که موسی را به یاد آن (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ) (۳) افتاد دیگر موسای کلیم سؤال نکرد گفت من این کارها را به امر خودم نکردم از امر دیگری کردم خب بالأخره این باید سؤال بکند و بفهمد این (حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۴) به یادش افتاد. اما در جریان قتل نفس، در جریان قتل نفس وجود مبارک خضر فرمود این غلام پدر و مادر خوبی داشت و نسبت به آنها ممکن بود عقوق داشته باشد یک، آنها را بیراهه برد گرفتار ضلالت و غوایت بکند دو، ما این کار را کردیم دیگر سؤال نکرد که قصاص قبل از جنایت نمی شود کرد که، چون خودش برابر آنچه که در سوره مبارکه «قصص» گذشت او هم همین کار را کرد دیگر آیه «پانزده سوره مبارکه «قصص» این است (فَاشْتِ تَعَاثَرَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) خب این مشابه آن، در جریان جدار که خود وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) خسته بودند محتاج به غذا بودند موسی به خضر (سلام الله علیهما) گفته بود (لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۵) مشابه این را خود موسای کلیم برابر آنچه که در سوره مبارکه «قصص» آیه ۲۳ و ۲۴ آمده انجام داده آیه ۲۳ و ۲۴ این است که وقتی وجود مبارک موسی وارد سرزمین مدین شد بر آن چاه مدین اشراف پیدا کرد (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْبِقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْبِقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) این فهمید که یک دختران عقیفی اند و حاضر نیستند که با این مردها یکجا بجوشند و همتای آنها آب بگیرند یک پدر پیری هم دارند آن گاه (فَسَقَى لَهُمَا) در حال گرسنگی و خستگی (فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) این روایت را ملاحظه بفرمایید در ذیل این دیگر یعنی واقعاً حضرت گرسنه بود از راه رسیده، سفر توان فرسایی هم از مصر (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) (۶) بود، خسته بود، آب کشی هم کرده عرض کرد خدایا من گرسنه ام، خب تو که گرسنه ای آنها هم که می دانی نیازمند نبودند برای اینکه دامدار بودند و بعد تو را هم اجیر کردند کارگری آنها را به عهده بگیری وضع مالی شان خوب بود خب می توانستی اجر بگیری دیگر چرا این کار را نکردی؟ این (حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۷) آن هم موسای کلیم به عنایتهای الهی این کار را انجام می داد منتها گاهی الهام حکم است گاهی الهام فعل، الهام حکم، تعلیم حکم البته برای انبیاست اما گرایشهای فعلی که در قلب انسان کاری و عزمی ظهور کند که انسان برابر او انجام بدهد که (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (۸) این برای غیر انبیا

هم هست مردان الهی گاهی می بینید به امری گرایش پیدا می کنند، به یک امر علاقه پیدا می کنند آن امر را به خوبی انجام می دهند سخن از کار است نه سخن از حکم، سخن از عمل است نه سخن از علم بله، آن حکم شرعی مخصوص انبیاست اما اگر «اوحینا الیهم ان احکموا» بله آن برای انبیا بود، اما «اوحینا الیهم أن افعلوا» است که این (فَعَلَ الْخَيْرَاتِ) (۹) به جای همان «أن افعلوا» است این کار هست درباره موسای کلیم هست، اولیای الهی هست، مؤمنان خاص هست «كُلٌّ عَلَى قَدْرِهِ وَقَدْرُهُ» اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم متوجه شد که یک راهنمای غیبی هم هست که در درون کار او نهفته بود.

ص: ۷۵۰

- ۱- (۱۹) . سوره كهف, آیه ۷۱.
- ۲- (۲۰) . سوره كهف, آیه ۷۱.
- ۳- (۲۱) . سوره طه, آیه ۳۹.
- ۴- (۲۲) . سوره كهف, آیه ۷۰.
- ۵- (۲۳) . سوره كهف, آیه ۷۷.
- ۶- (۲۴) . سوره قصص, آیه ۲۱.
- ۷- (۲۵) . سوره كهف, آیه ۷۰.
- ۸- (۲۶) . سوره انبياء, آیه ۷۳.
- ۹- (۲۷) . سوره انبياء, آیه ۷۳.

اما از اینکه وقتی وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) فرمود من این کار را نکردم مگر به دستور خدا این دیگر ساکت ساکت شد حتی یعنی این چهار کاری که من کردم یکی درباره کشتی، یکی درباره قتل غلام، یکی درباره بازسازی یا نوسازی این دیوار، یکی هم اعلام فراغ گفتم (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) دیگر عذر تو را نمی پذیرم این هم (مَا فَعَلْتُهُ) به همه این امور چهارگانه برمی گردد نه تنها سه کار، دیگر موسای کلیم ساکت محض شد دیگر عرض نکرد که خب پس اجازه بدهید من خدمت شما باشم فرمود تا اینجا این (وَمَا فَعَلْتُهُ) اطلاقش شامل همه موارد چهارگانه می شود اختصاصی به آن سه مسئله ندارد اینجا هم فهمید که باید فاصله بگیرد از اینکه فرمود: (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) یعنی پایان راه است و این کار را هم من به دستور خودم انجام ندادم به دستور ذات اقدس الهی انجام دادم و این هم ساکت محض شد و مفارقت حاصل شد، خب.

بنابراین این کارهایی که وجود مبارک موسی انجام داد یک مقدار تعلیم هست برای خود ما که راز و رمز کارها را هم بفهمیم و با سؤال مسئله حل بشود منتها با قلب عقول و این لسان سیئول داشتن، اما حالا این سؤالها قبل از جریان بود یا بعد از جریان اینها البته از نظر تاریخ مختلف است لکن آنچه مربوط به بحثهای تفسیری است در آنها سهمی ندارد، خب.

پرسش: این قضیه قتل عدو حضرت موسی با قتل غلام حضرت خضر ظاهراً با هم تفاوت دارند چون آنجا فاستغاثه بود شیعه حضرت موسی بود.

پاسخ: خب، بله اینکه اگر کسی کمک بطلبد که مجوز این نیست این حَقش این بود که جلوی مظلوم شدن او را بگیرد نه ظالم را از پا در بیاورد می توانست آن مظلوم را نجات بدهد.

پرسش: آنها دعوا می کردند دعوایشان هم دعوی اعتقادی بود.

پاسخ: آخر آنکه بر فرض دعوی اعتقادی که نباید منکر را با مُشت کُشت که این وجود مبارک موسای کلیم دعواهای اعتقادی زیادی هم داشت که هیچ کدام را اقدام به قتل نکرد که آن شخص را هم باید نجات بدهد و داد اما حالا با مُشت کسی را از پا در بیاورد این معلوم می شود که یک دستور دیگر است دیگر، نه خیر در سوره مبارکه ﴿قصص﴾ سخن از سهو نیست لذا فردا که کسی مشابه آن صحنه را دید (فَأُضِيحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا) در آیه ﴿هیجده﴾ همان سوره ﴿قصص﴾ این است که (فَأُضِيحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اِسْتَصَيَّرَهُ بِالْأُمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ) همان جوانی که دیروز استنصار کرد از وجود مبارک موسای کلیم نصرت خواست امروز هم گفت «یا صِرْحَا» صریح یعنی مُستغیث ناله کرد و کمک خواست (قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۱﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) خواست حمله کند به کسی که هم دشمن موسی بود هم دشمن آن محروم مستضعف (قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ نَقْتُلَكَ كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأُمْسِ) سخن از اشتباه و امثال ذلك نبود، بنابراین این سؤالا آن جوابها را به همراه دارد.

فَتَحْصَلَ که وجود مبارک خضر مأمور بود چند کاری را از علم تأویل انجام بدهد داد و موسی (سلام الله علیهما) هم باید یاد می گرفت، گرفت و به یاد آن قضایای اولیه هم افتاد که آرام بخش بود و آن مسئله این بود که تأویلی در کار نبود عمل به باطن بود اما سیر ملکوتی فعل خود خدا بود که این جعبه را در دریا حفظ می کند و به دست دشمن هم دوست خودش را حفظ می کند آن کارها هم چنان که اتفاق افتاده (فَسَدِّقِي لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ) ﴿۱۱﴾ آن هم از همین سنخ بود قلب موسای کلیم را گرایش داد که نسبت به این دو نفر احسان بکند در حال گرسنگی حتی طلب ضیافت هم نکرده است حالا بعضی از سؤالهایی که مربوط به این است ان شاء الله در نوبتهای بعد.

ص: ۷۵۲

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءَ وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَنَا أَشَدَّهُمَا وَيَسْرِخَ أَخْرَجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲))

بعد از اینکه وجود مبارک موسی به خضر (سلام الله علیهما) آخرین تعهد را سپرد که اگر من سؤال کردم (فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنَ لَدُنِّي عُذْرًا) (۱) و سؤال سوم را مطرح کرد وجود مبارک خضر فرمود برابر آن آخرین تعهد الآن زمان فراق من و شماست برای تأکید این تفرقه نفرمود «هذا فراق بیننا» فرمود: (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ). اما در اسرار این کاریک سلسله رحمت هست و یک سلسله علم لدنی آن رحمت را جداگانه بازگو می کند و آن علم لدنی را هم جداگانه تشریح می کند خدای سبحان موسای کلیم (سلام الله علیه) را اعزام کرد نزد کسی که هم رحمت عنداللهی نصیب اوست هم علم لدی الهی و باید در این حوزه □ تعلیم نموداری از آن رحمت و از این علم لدنی مطرح بشود وجود مبارک خضر بعضی از کارها را به عنوان رحمت الهی اشاره کرد، بعضی از کارها را به عنوان علم لدی الهی، یعنی علمی که خدا به وجود مبارک خضر داد و از آن راه به موسی (سلام الله علیهما) منتقل شد.

ص: ۷۵۳

۱- (۱). سوره □ کهف, آیه □ ۷۶.

مطلب دیگر این است که اگر کسی بخواهد به علم تأویل به تعبیر قرآن یا علم باطن به تعبیر روایت برسد چاره ای جز حفظ شریعت نیست حدوثاً و بقائاً بالأخره راه می خواهد و صراط مستقیم هم غیر از شریعت نیست، اما هر کسی وارد شریعت شد به علم لدنی می رسد این را وعده ندادند اما هر کسی از آن طرف به نحو ایجاب کلی است هر کسی از رحمت عنداللهی و علم لدی الهی برخوردار بود الاً و لابد حافظ طریق صراط مستقیم و شریعت است اما به نحو ایجاب کلی هر کسی وارد شریعت شد و عمل به احکام کرد او به علم باطن دسترسی پیدا می کند برابر روایت یا علم تأویل را به او عطا می کنند برابر قرآن چنین وعده ای داده نشده ولی حدوثاً و بقائاً رحمت عنداللهی و علم لدی الهی متکی به حفظ شریعت است.

پرسش: ببخشید پس «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» (۱) چیست؟

پاسخ: خب «مَنْ يَشَاءُ» است دیگر نفرمود «فی قلوب کل مؤمن و مؤمنه» درباره □ بهشت و جزای آخرت به نحو ایجاب کلی

وعدده داد هر کس مؤمن باشد و عمل صالح داشته باشد خدای سبحان به نحو ایجاب کلی وعده داد که او را در قیامت سعادت مند می کنیم اما علم لدنی آن نور الهی بالاتر از بهشت است یک چیز دیگر است این (رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) (۲) است این (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) (۳) است او را که به نحو موجب □ جزئیة وعده داد نه موجب □ کلیه فرمود: «مَنْ يَشَاءُ»، «مَنْ يَشَاءُ» او هم برابر مشیئت حکیمانه است دیگر.

ص: ۷۵۴

-
- ۱- (۲) . مصباح الشریعه, ص ۱۶.
 - ۲- (۳) . سوره □ توبه, آیه □ ۷۲.
 - ۳- (۴) . سوره □ عنکبوت, آیه □ ۴۵.

پرسش: اگر شریعت تنها راه است پس چرا همه نمی روند؟

پاسخ: چون همه نمی روند، خلوص ندارند، درجات فرق می کند برخیا تلفیقی است از خوف نار و شوق به بهشت، بعضیها گاهی لغزشها و لَمَنی هم دامنگیر آنها می شود این طور که خالصاً «مِنَ الْقَرْنِ إِلَى الْقَدَمِ» را ایمان بگیرد کم است.

خب، مطلب دیگر اینکه فرمود: (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ) این یک وسیله نقلیه ای بود که عده ای از این راه ارتزاق می کردند یک کشتی کرایه ای بود یا مسافربری بود یا وسیله حمل و نقل گاهی یا تلفیقی از هر دو، الآن چندتا مسافر سوار شدند احیاناً ممکن است مقداری باری هم برای یک عده صاحبان بار حمل کرده باشد (وَكَانَ وَرَاءَهُمْ) در بحث وراء ملاحظه فرمودید گرچه برخی از مفسران این وراء را به پشت سر معنا کردند اما اکثر مفسران آن طوری که در تفسیر قرطبی آمده این وراء را به معنی جلو معنا کردند نظیر (مِنَ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمَ) (۱) خب وراى كفار و منافقان جهنم است جهنم در پیش است دیگر این (وَرَاءَهُمْ) را به معنای جلو معنا کردند اکثر مفسرین.

(أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ)، خب جلو این بندر جلو و ایستگاه خب فرمود وراء اینها یعنی جلوی اینها این بندر این اسکله این ایستگاه سلطانی است که هر کشتی را غصب می کند به قرینه مقام این کلمه صحیحه یا سالمه محذوف شد یعنی «یاخذ کل سفینه سالمه غصبها» وگرنه اگر کشتی چه سوراخ، چه سالم هر دو را غصب بکند خب پس چرا حضرت این را سوراخ کرده؟ این قرینه می شود بر حذف آن صفت «یاخذ کل سفینه سالمه غصبها» خب، وجود مبارک خضر و موسی مثل انبیای دیگر اینها بخش مهمشان حمایت از محرومان و مستضعفان، آن هدایت عامه و آن تعلیم عمومی که (هُدًى لِلنَّاسِ) (۲) است این سر جایش محفوظ اما این همه کشتی که در معرض خطر بود وجود مبارک خضر که نرفت تک تک اینها را سوراخ بکند که در بین اینها یک عده طبقه محرومی بودند که با این وسیله نقلیه ارتزاق می کردند خواست مشکل این محرومان را حل بکند، پس اصل خطر برای همه کشتیها و وسایل نقلیه است ولی این بزرگوار در صدد حمایت این محرومان بود (لِمَسَاكِينٍ) آنها که قرائت «مَسَاكِينٍ» گفتند آن هم تکلفی است مساکین همین نیازمندی که چندتا برادر بودند وسیله نقلیه شان وسیله ارتزاقشان بود پس این چنین نبود که وجود مبارک خضر برای حمایت اغنیا و فقرا یکجا قیام بکند برای حمایت از فقرا قیام کرد. یک بیان نورانی قرآن کریم از موسای کلیم (سلام الله علیه) نقل می کند که سیدناالاستاد مرحوم علامه آن را در المیزان محور بسیاری از مطالب قرار دادند و آن این است که وجود مبارک موسی هم در مبارزاتش طبق نقل قرآن کریم این چنین گفت (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ) (۳) خدایا! تو به من نعمت دادی، علم دادی، قدرت دادی، این نعمتها را به من دادی به پاس احترام از این نعمت من از ظالم حمایت نمی کنم این اصل کلی، ما هم در نماز مکرر به خدا عرض می کنیم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۴) راه منعم علیه را هم به ما نشان بده یکی از آن مصادیق بارز منعم علیه وجود مبارک موسای کلیم است که گفت: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) گذشته از اینکه در سوره مبارکه «نساء» نبیین و صدیقین و صلحا و شهدا و صالحین را منعم علیه معرفی کرد، خب یکی از مصادیق شفاف منعم علیه وجود مبارک موساست و یکی از مصادیق روشن روش این منعم علیه مبارزه با ظالمین است (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ) ما هم از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) راه و روش منعم علیه را به ما بده خب این هم موسای کلیم است که منعم علیه است آن هم روش اوست که مبارزه با ظالمان است پس ما مبارزه با ستم و ظلم را هر روز در هر نماز از خدا مسئلت می کنیم این از لطایف تفسیری سیدناالاستاد است که در بحثهای قبل

گذشت، خب پس هم موسی هم خضر (سلام الله علیهما) در راه مبارزه با ظالم از یک سو، حمایت از مظلوم از سوی دیگر قدم برمی داشتند این رحمت است این تعلیم نیست البته گفتن این مطلب تعلیم است اما انجام این کار رحمت عنداللهی است (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ).

ص: ۷۵۵

-
- ۱- (۵). سوره جاثیه، آیه ۱۰.
 - ۲- (۶). سوره بقره، آیه ۱۸۵.
 - ۳- (۷). سوره قصص، آیه ۱۷.
 - ۴- (۸). سوره فاتحه، آیات ۶-۷.

پرسش: استاد ببخشید چرا تبعیض گذاشتند پیغمبر.

پاسخ: تبعیض نبود همه کشتیها را که سوار نشدند که، بنشیند صبح تا غروب کشتیهای طبقه محروم را سوراخ بکند که می فهمند چه خبر است.

پرسش: دستور می داد که این، این کار را بکنید.

پاسخ: به چه کسی دستور می داد؟ آنها خودشان می فهمیدند که کشتی سالم را غصب می کنند دیگر، یک امر غیبی که نبود منتها از دست او همین برآمد این را هم کوتاهی نکرد، خب.

فرمود: (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ) در این سه امر که یکی سوراخ کردن کشتی بود، یکی کشتن آن جوان بود، یکی بازسازی یا نوسازی و اقامه آن جدار بود از امر اول و دوم وجود مبارک موسای کلیم با یک تعبیر تندی تعبیر کرد درباره خرق و سوراخ کردن کشتی فرمود: (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) درباره قتل نفس فرمود این نُکَر است اگر آن نُکَر است و این امر است خضر (سلام الله علیه) هم در جواب هر دو نکته را رعایت کرده آن امر را به خدا اسناد نداد، این نُکَر را به خدا اسناد نداد این دو قسمت را به خودش اسناد داد گفت (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) معمولاً نقصها را به خودشان اسناد می دهند کمالها را به خدا، چه اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) هم همین کار را کرد دیگر (إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) (۱) این چنین نیست که انسان به سراغ مرض برود که، بالأخره حوادث و رخداد بر انسان چیره می شود انسان را بیمار می کند ولی مرض را به خود اسناد داد و شفا را به خدای سبحان (إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) (وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) این راجع به آن امری که این رحمت لدی اللہی است. (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ) این غلام، این جوان یا نوجوان پدر و مادر او باایمان بودند (فَخَشِينَا) این خَشیت که مشترک است در مقام فعل است نه ذات و نه مقام ذات که اوصاف ذات که دوتا منطقه ممنوعه است در مقام فعل جای «لعلّ» هست، جای «لیت» هست، جای «رجاء» هست، جای «خوف» هست، جای «خشیت» هست و مانند آن (فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) که معنا شد (فَأَرَدْنَا) اما در این مقدمات ضمیر متکلم مع الغیر است اما وقتی به آن مرحله کمالی می رسد دیگر ضمیر مفرد می شود (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا) هم از نظر نزاهت روح و ترکیه نفس آن فرزند آینده بهتر از این است هم از نظر پرهیز از عقوق والدین از این اقرب است هم از نظر رعایت صله رجم از این اقرب است هم از نظر اینکه پدر و مادر را در آن دین یاری می کند از این اقرب است چه کاری از این بهتر.

ص: ۷۵۶

پرسش: استاد برای اینکه این شائبه اختلاف خشیت املاق پیش نیاید، چه اشکالی دارد که فاعل (فَخَشِيْنَا) و (غَضِبَا) را حضرت خضر و ابواه بگیریم.

پاسخ: نه، ابواه که خبر ندارند که در قتل نفس پدر و مادر که هیچ اطلاع نداشتند که.

پرسش: در جلسات قبل فرمودید که قتل را در حقیقت به مجرد فعل می خواهد نسبت بدهد.

پاسخ: بله، قتل را نسبت نداد لذا اصلاً صحبت از قتل نبود آن بدلی که به جای مقتول می نشیند که خیر و رحمت و علم لدنی او را تأیید می کند او را به خدا نسبت داد نه اینکه قتل را به خدا نسبت داده باشد. قتل را که ضمناً به خودش اسناد داده بود اما تبدیل این مقتول و اقرب رُحما را به خدا اسناد داد گشتن آن کسی که آینده اش سیاه بود را به خود اسناد داد، دادن یک برادر نسبت به او و فرزند برای آن ابوان را که اقرب رُحما هستند، اقرب زکاتاً هستند این را به خدا اسناد داد.

پرسش: آن وقت هنوز این شائبه اسناد خشیه املاق سر جای خودش باقی است.

پاسخ: نه دیگر در مقام فعل، فعل یعنی فعل دیگر، فعل یعنی فعل، فعل حوزه امکان است امکان «لعل» برمی دارد «لیت» برمی دارد خوف برمی دارد رجاء برمی دارد زمان برمی دارد، رفت و آمد برمی دارد.

پرسش: در تنزیه الأنبياء فرمودند که خشیت را الف و لام برمی دارد.

پاسخ: بله خب این یکی از جوهری است که این بزرگوار معنا کرده خشیت را ما به علم معنا بکنیم تأویل می خواهد این برای اینکه مقام ذات را با مقام فعل مرحوم سید حالا این دوتا بحث خواهد آمد هم آنچه را که مرحوم مفید (رضوان الله علیه) دارد هم آنچه را که مرحوم سید در تنزیه الأنبياء دارد این دوتا کتاب یعنی این دوتا کتاب «مع ما، فیهما و علیهما» بنا شد جداگانه بحث بشود حالا ما بحث تفسیری را بگذرانیم ان شاء الله.

پرسش: ببخشید علامه اینجا فرمودند که اسناد خشیت به املاق مجاز است نه حقیقت.

پاسخ: بله خب، این اگر بخواهیم اما در مقام فعل باشد در موارد فراوان خود ایشان فرمودند «لعل» و «لیت» و همه اینها حقیقت است چون مقام فعل است مقام فعل، مقام امکان است حوزه امکان است به مقام ذات بر نمی گردد که، کسی که از علم لدنی برخوردار است تازه این علمش از ذات اقدس الهی گرفته شده آنجا جا برای خشیت نیست اگر بخواهیم این خشیت را به ذات اسناد بدهیم می شود غلط، غلط یعنی غلط ما یک غلط داریم یک صحیح این یک بحث، صحیح یا حقیقت است یا مجاز این دو بحث، اسناد خشیت به مقام ذات غلط است نه مجاز، اسناد خشیت به صفات ذات غلط است نه مجاز، اسناد یا «الی ما هو له» است این می شود حقیقت یا با تناسبی است می شود مجاز ما اگر جریان را به آب اسناد دادیم گفتیم «جری الماء» می شود حقیقت این اسناد، اسناد حقیقی است «الی ما هو له» است جریان را به نهر که خانه رود است رودخانه است خانه رود است اسناد دادیم گفتیم رودخانه جاری است این مجاز است اما جریان را اگر به جدار و دیوار این اسناد دادیم می شود غلط، غلط یعنی غلط هیچ تناسبی ندارد اسناد خشیت به ذات اقدس الهی یا اوصاف ذاتی غلط است اسناد خشیت به فعل خدای سبحان می تواند مجاز باشد «لعل» همین طور است، «لیت» همین طور است، خب حالا- ان شاء الله آن دو تا کتاب را جداگانه بنا شد بحث بکنیم یعنی فرمایش مرحوم مفید که احتمال داد این موسی غیر از آن موسی باشد همان احتمالی که فخر رازی تقویت کرد دو تا قیل دارد احتمال اولش این است بعد «قیل» بی میل نیست که آن قول اول را تقویت کند بعد از فرمایش مرحوم مفید می رسیم به فرمایش شاگرد ایشان مرحوم سید مرتضی در تنزیه الأنبیاء بینیم چه چیزی می گوید آن وقت صحت و سقم آن فرمایشات هم تحلیل می شود ان شاء الله، خب.

فرمود: (فَخَشِيْنَا أَن يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) در اینجا تا آنجا که مقدمه □ کار است ضمیر متکلم مع الغیر است آنجا که به کمال می رسد فعل مفرد می شود، ضمیر مفرد می شود «فَأَرَدْنَا أَن نَّبْدِلَهُمَا» نیست (أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا) آن که اینها را تدبیر می کند مالک اینهاست مدبر اینهاست سید اینهاست (خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا). در اینجا آن بحثهایی که در اوایل سوره □ مبارکه □.

پرسش: حضرت استاد ببخشید.. این رُبُّهُمَا خودش از نظر ادبیات و بیانی مشکلی ندارد.

پاسخ: نه، هیچ مشکلی ندارد چون ربّ آنهاست تا آنجا که مقدمه □ کار است چون چندین کار است دیگر فراهم کردن زمینه و کُشتن و اینها مقدمات است این مقدمات را به ضمیر متکلم مع الغیر برمی گرداند اما برادری را به جای این برادر، فرزندی را به جای این فرزند به آن پدر و مادر دادن دیگر رحمت است و کار خضر نیست زیرا از این به بعد هر چه ضمیر است مفرد است.

این جریان مقابل جریان اوایل سوره □ مبارکه □ «نساء» است که آنجا بحثش گذشت و آن آیه نه سوره □ مبارکه □ «نساء» است در آیه نه سوره □ مبارکه □ «نساء» مقابل این آیه مطرح شد فرمود: (وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ) این آیه هم در جریان غلام می تواند بی ارتباط نباشد هم به جریان آن (أَمَّا الْجِدَارُ) ارتباط تنگاتنگ دارد و آن این است که ذات اقدس الهی رابطه □ فرزند و پدر یا فرزند و جد را حفظ می کند اگر کسی یک آدم بدی بود نسبت به ایتم دیگران بدرفتاری کرد بعد از مرگ او هم ایتم او آسیب می بینند اگر کسی یک آدم خوب بود هم در زمان حیات او خدای سبحان از راه فرزند به او خیر می رساند هم بعد از مرگ او از راه خضر راه به نوه های او یا فرزندان او خیر می رساند، اگر کسی خودش در زمان حیات آدم بدی بود به ایتم دیگران ستم می کرد آیه □ نه سوره □ مبارکه □ «نساء» می گوید که شما بترسید برای اینکه همین بلایی که شما به سر ایتم دیگران در آوردید بر سر ایتم شما در می آید و آیه محلّ بحث و همچنین آیه جریان جدار می گوید اگر شما آدم خوبی بودید خدا به وسیله □ فرزندان صالح به شما خیر عطا می کند یک، و اگر مُردید اثر خوبی شما را فرزندان شما می یابند دو، پس این رابطه □ متقابل بین پدر و پسر، بین جد و نوه هست و اگر کسی بد بود این بدی به فرزندان او هم می رسد و اگر کسی خوب بود این خوبی به نوه های او و فرزندان او هم می رسد حالا ارتباط مستقیم بین آیه نه از سوره □ «نساء» و آنچه که محلّ بحث است درباره □ جدار است ولی نسبت به این ابواه هم در محلّ بحث راجع به غلامین هم بی ارتباط نیست. فرمود چون اینها آدمهای خوبی بودند خدا خواست از راه داشتن فرزند سالم به خوبی اینها پاداش بدهد (فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا □ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ) اما جریان این دیوار که شما هم بالأخره این کار را کردی شما هم می توانستی اجیر بشوی الآن به من می گویی چرا اجیر نشدی شما وقتی که دیدی آن دختران شعیب (سلام الله علیه) مشغول فراهم کردن آب برای گوسفندان اند حالا ولو شعیب را شناسی ندانی اینها بچه های شعیب اند ولی از اینکه دامدار بودند، امکانات مالی داشتند می توانستی به عنوان با اینکه نیازمند بودی گفتی (رَبِّ إِنِّي لَمِأَنزِلْتِ إِلَيَّ مِثْنِ خَيْرٍ فَاقْبُرِي) (۱) می توانستی اجرت بگیری حالا- به من اعتراض می کنی که چرا اجرت نگرفتم مستحضرید که در آن سؤال سوم تعبیری از قبیل امر، تعبیری از قبیل نُكْر و مانند آن ندارد آن کار اول چون به حسب ظاهر خلاف شرع بود، کار دوم چون به حسب ظاهر خلاف شرع بود تعبیر به فعل نه به فاعل، به فاعل هیچ اعتراضی نداشت برای اینکه آمده از محضر آن فاعل علم یاد بگیرد اما درباره □ فعل جای نقد دارد که این فعل قابل نقد است امر است و نُكْر

ولی در فعل سوم هیچ تعبیر گزنده ای مشاهده نمی شود که این فعل، فعل بدی بود گفت چرا اجرت نگرفتی در حالی که خودش هم می توانست اجرت بگیرد آنها دامدار بودند امکانات مالی داشتند می توانست بگوید من برای دام شما آب تهیه می کنم به این شرط که به من مثلاً این مقدار مزد بدهید این کار را نکرد فرمود: (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ) سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) می فرماید محتمل است که اینها از آن قریه فاصله گرفته باشند رسیدند به شهری یا شهری در کنار آن قریه باشد ولو فاصله نگرفته باشند حضرت فرموده این دیوار برای دوتا بچه یتیم شهر بود خب اگر این مدینه همان قریه است که قرطبی و امثال قرطبی بر آن اند یا تفسیر ابی السعود آنها می گویند گاهی مدینه بر قریه اطلاق می شود چه اینکه گاهی مدینه را هم می گویند قریه، قریه را هم می گویند مدینه به همین دلیل اینها خیال کردند که این مدینه همان قریه است. سیدناالاستاد می فرماید اگر این مدینه همان قریه بود دیگر گفتن نداشت با ضمیر اکتفا می کرد (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِيهَا) که در آن قریه بودند دوتا بچه یتیم آن قریه این دیوار برای آنها بود اما از اینکه فرمود: (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ) احتمال اینکه این مدینه غیر آن قریه باشد هست بنابراین ما اگر خواستیم بگوییم قرآن هم قریه را مدینه می داند، هم مدینه را قریه باید احراز بکنیم که مقصود از این مدینه همان قریه بود. در ابی السعود می گوید حالا چون تحوّل در اینجا پیدا شده خضری آمده، موسایی آمده، یک حمایت از محرومی آمده، یک کار خیری در اینجا شده این دیگر حالا قریه نیست مدینه است مدینه جای مردان متمدّن و متدین است که بالأخره به حمایت محرومان و مظلومان و امثال ذلک بشتابند البته او یک جمله دارد که اگر باز کنی به این صورت در می آید خب بالأخره یا این مدینه غیر از آن قریه است یا عین آن قریه آنچه سؤال برانگیز است این است که فرمود چون پدرشان صالح بود من مأمور شدم این دیوار را اقامه کنم بازسازی یا نوسازی کنم که آن گنج زیر دیوار محفوظ بماند آن سؤال این است که در قرآن کریم کسانی که اهل اکتنازند، زراندوزند، کنزی دارند، گنجی دارند، گنجینه ای دارند مذموم اند که در سوره مبارکه ﴿توبه﴾ بحث گذشت آن وقت چگونه این شخص آدم صالح است و دینه ﴿گنجی دارد؟ آیه این است (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً) از این قصه یک سلسله قضایای شخصی برمی آید که استفاده از او آسان نیست اما یک سلسله قضایای کلی به نحوه قضیه حقیقه برمی آید که همه ﴿موارد می شود به آن استدلال کرد یعنی اگر کسی آدم صالحی بود هیچ ممکن نیست که اثر صلاح او محو بشود بالأخره به فرزندان او می رسد این تعلیل خضر (سلام الله علیه) است چون پدرش آدم صالحی بود من مأمور شدم از طرف خدا که مشکل این بچه ها را حل کنم این نقطه ﴿مقابل آیه﴾ نه سوره ﴿مبارکه﴾ ﴿نساء﴾ است در آن آیه فرمود اگر شما بد کردید بر فرزندانان هم می آید در اینجا دارد اگر کار خیر کردید این خیر نصیب فرزندانان می شود این رابطه ﴿مقابل بین گذشته و حال محفوظ است بالأخره خضر راه همیشه هست (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً) باز اینجا وجود مبارک خضر کار خیر را مفرداً به خدا اسناد داد (فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) یعنی این رحمت عنداللهی که خدا به تو گفت من به بنده ای از بندگان دادم برو رحمت من عند الله را یاد بگیرد و علم لدی اللهی را یاد بگیر این کار نموداری از آن رحمت عنداللهی است چندتا کار رحمت است، چندتا کار علم است بعضی تلفیقی از رحمت و علم است، خب.

اما آنچه در روایات ملاحظه فرمودید بدون روایت مبادا کسی وارد جلسه تفسیر بشود چون کل روایات به طور مبسوط خوانده نمی شود و اما در ثنایا و اثنای بحث یک در بین شما می بینید به روایات اشاره می شود. در روایات آمده که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که چگونه این کتوز بود این چه کتزی بود؟ فرمود این ذهب و فضّه نبود، طلا و نقره نبود اینها کلمات الهی بود «بسم الله الرحمن الرحيم» بود، «لا اله الا الله» بود، شهادتین بود، «عجبت لمن أيقن بالموت كيف يفرح» بود، «عجبت لمن أيقن بالقدر كيف يحزن» (۱) بود این کلمات بود توحید بود، مسئله نبوت بود، مسئله معاد بود این گونه از اصول بود بعد فرمود: «ما كان من فضّه و لا ذهب» این در روایتی که از وجود مبارک امام صادق است این گنج است به نظر قرآن کریم. اما در بعضی از روایات دارد که آن لوحی که این کلمات روی آن لوح نوشته بود «كان فضّه» این دو. اما آیه ای که در سوره مبارکه «توبه» است که اکتناز را منع کرده آن درباره احبار و رهبان آن به این صورت است آیه ۳۴ سوره مبارکه «توبه» این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْيَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْإِطْلِ وَيَصِيدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) که این درباره «واو» (وَالَّذِينَ) آن بحث مبسوطی بود که معاویه دستور داد در جلسات و انجمنهای قرائت قرآن و همچنین وراقان و نسخه نویسان این «واو» را حذف بکنند که وجود مبارک اباذر (رضوان الله علیه) شمشیر کشید گفت تا این «واو» سر جایش نباشد من شمشیر از روی دوشم بر نمی دارم که آن قصه معروف است، خب این برای اکتناز است اما حالا این گنج فراوان بود معلوم نیست این یک، و لازم بود در راه خدا انفاق بکند و انفاق نکرد این دلیل نداریم دو، این بچه یتیمها وقتی که بالغ شدند باید سرمایه ای داشته باشند که با او ارتزاق کنند پدر این را به این صورت در آورد سه، این مقدار که مذموم شرعی نیست چهار، بنابراین ما راهی نداریم بگویم این کار، کار بدی بود با اینکه خدا می فرماید: (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) پس یک جواب این است که اصلاً معلوم نیست این گنج، گنج طلا و نقره باشد برای اینکه بعضی از روایات دارد «ما كان ذهب و لا فضّه» بلکه کلمات توحیدی و نبوت و شهادتین بود و معاد بود و امثال ذلك اینکه گنج نبود، در بعضی از روایات که دارد آن لوح ذهب بود این معلوم نبود که از مواردی باشد که اکتنازش حرام باشد یک مختصر سرمایه ای گذاشته برای این بچه ها که اگر بزرگ شدند با این سرمایه کسب بکنند زندگی شان را اداره بکنند پس این قابل حل است. می ماند تعبیر بعدی که (فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَا كَرَهِمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) این (وَمَا فَعَلْتُهُ) هم که ملاحظه فرمودید به امور چهارگانه برمی گردد یکی مسئله سفینه، یکی مسئله قتل غلام، یکی مسئله جدار، یکی مسئله تهدید (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) (۲) گفتن که این هم از امرالله بود نه اینکه از نزد خودم.

ص: ۷۶۰

۱- (۱۱). الکافی، ج ۲، ص ۵۹.

۲- (۱۲). سوره کهف، آیه ۷۸.

اما مطلب مهم این است که در جریان خضر (سلام الله علیه) حالا گرچه آیه به صورت خضر ندارد ولی روایات بر خضر تعبیر کرده. آنکه قبلاً گذشت این بود که ما یک آب حیاتی داشته باشیم در یک گوشه عالم که اگر کسی آن را خورد برای همیشه زنده بماند و مرگ به سراغ او نیاید این بر خلاف قرآن کریم است برای اینکه قرآن دارد هر کسی باید بمیرد نعم، این (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۱) این است، (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (۲) است، این (ثُمَّ إِنَّكُمْ بِعِيدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ) (۳) این است، لسان قرآن می گوید این است که هیچ کسی به نحو ابد زنده باشد نیست اما معمرین چرا، عمر طولانی داشته باشند این ممکن است و ممکن است کسی هم بعدالموت زنده شده باشد که وجود مبارک عیسی این کار را کرده، وجود مبارک ابراهیم این کار را کرده اینها هم کارهای بین الرشدی است که انبیا دارند احیای بعدالموت ممکن است، عمر طولانی ممکن است اما عمر ابد ممکن نیست، این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه خضر، الیاس، عیسی (سلام الله علیهم اجمعین) هر که باشد اگر خضر الیوم زنده است یقیناً پیغمبر نیست، اگر الیاس الیوم زنده است یقیناً پیغمبر نیست چون صریح قرآن این است که وجود مبارک حضرت خاتم انبیاست دیگر، دیگر «لا نبی بعده» (۴) نعم، ولی ای از اولیای الهی است الیوم روی گره زمین کسی باشد و نبی باشد این با خاتم النبیین بودن سازگار نیست، الیوم اگر هست ولی است و الیوم اگر کسی هست باید تحت ولایت وجود مبارک ولی عصر باشد کسی باشد روی زمین مستقل عن الولایه نیست، مستقل از نبوت نیست پس بنابراین اینها یا اصلاً نبی نبودند یا طبق بعضی از روایات که نبی بودند نبوت اینها مختومه شد با آمدن نبوت وجود مبارک خاتم انبیاء (علیهم آلاف التحیه و الثناء) اما در جریان مبارک حضرت عیسی روشن نیست که حضرت عیسی رحلت کرده است که (إِنِّي مُتَوَفِّيكَ) (۵) ناظر به آن است یا رحلت نکرده (وَرَأْفِعُكَ إِلَيَّ) ناظر به آن است به هر تقدیر وجود مبارک عیسی علی وجه الأرض نیست در مردم نیست در گره زمین نیست حالا- اگر یک موجود آسمانی باشد آن مطلب دیگری است وقتی هم که به عنوان ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) تنزل می کند به عنوان تابع تنزل می کند نه به عنوان متبوع یا همسان، بنابراین این خطوط کلی که حضرت پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) دارای ختمی نبوت است، ختمی نبوت بهترین تعبیر است تا ختمی مرتبت این دارای ختمی نبوت است یک، وجود مبارک ولی عصر ختمی ولایت است، ختمی امامت است این دو، اگر کسی در عالم ستمتی دارد زیر مجموعه اینها باید باشد برابر تعبیرات قرآن کریم.

ص: ۷۶۱

۱- (۱۳). سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲- (۱۴). سوره زمر، آیه ۳۰.

۳- (۱۵). سوره مؤمنون، آیه ۱۵.

۴- (۱۶). الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۵- (۱۷). سوره آل عمران، آیه ۵۵.

مطلب دیگر اینکه آنچه که دربارهٔ روزهای قبل گفته شد که وجود مبارک امام صادق فرمود ما از این سرزمین بگذریم این شتر را نحر کنید این دلیل نیست که ما حج عمره را کم بکنیم ما باید عاقلانه حج عمره برویم آن شعار دینی ماست و حتی مستحضری در جریان کربلا هم همین طور است برخی از فقها فتوا دادند که زیارت سیدالشهداء (سلام الله علیه) مثل زیارت کعبه در مدت عمر برای مستطیع واجب است و واجب یعنی واجب البته معروف بین فقها این نیست اما این را فتوای وجوب دادند نسبت به دو امر شریعت اسلام کوتاه نیامده یکی دربارهٔ حج است فرمود حالا اگر وضع مالی مردم خوب نشد امکاناتی نداشتند یا نخواستند مکه بروند این بعثه، بعثه، بعثه از آنجا در آمده بر حکومت اسلامی لازم است بعثه ای تأمین کند یک عده را تأمین کند و اعزام کند که بروند به زیارت کعبه تا کعبه خالی از زائر نباشد این بر حکومت اسلامی واجب است حالا اگر خدای ناکرده وضع مالی مردم مساعد نبود مخصوصاً آن روزها که سفر سخت بود بر حکومت اسلامی لازم است از بیت المال کمک بگیرد یک عده را مبعوث کند به زیارت کعبه همین بیان دربارهٔ زیارت سیدالشهداء هم هست ملاحظه کنید در بحثهای فقهی که اگر کسی نخواست کربلا برود یا امکانات نداشت بر حکومت اسلامی لازم است که بعثه ای فراهم کند که مزار حسین بن علی خالی نماند، خوب بنابراین درست است که حضرت فرمود شتر را اینجا نکشید اما آدم می تواند عاقلانه مکه برود، حج برود، عمره برود مگر تهیه کردن سوغات لازم است این بی عقلی ماست که آن طرف دارد کالاهای دیگری را دارد اینجا مصرف می کند نباید جلوی مکه و حج عمره را گرفت باید جلوی جهل مردم را گرفت مردم را باید عاقل کرد باید به مردم گفت این حرف اگر بخواهد حرف جهانی باشد باید از کنار کعبه برخیزد الآن حقیقتاً حرمین در اسارت آل سعود است شما ببینید وجود مبارک حضرت امیر در آن نامه ای که برای مالک مرقوم فرمود، فرمود مالک ما انقلاب نکردیم که خودمان آزاد باشیم ما بندهٔ خدا ایم «الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تَطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا» (۱) فرمود مالک! این دین، این قرآن، این نماز، این حج در اسارت بود از این بیان شفاف تر، «الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» حالا حضرت تقیه می کرد، مدارا می کرد ولی بالأخره حرفش را زده دیگر این دیگر در عهدنامهٔ رسمی وجود مبارک حضرت امیر است نسبت به مالک در نهج البلاغه است کتابهایی که صد سال قبل از نهج البلاغه نوشتند همین مطلب را آوردند «الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» الآن حرمین در اسارت آل سعود است این وهابیت که این حرف را می زند در کنار مقدس ترین مکان آن امام جماعت مسجد آن حرف بین الغی را می زند مگر اسارت چیست؟ یعنی بیایند زنجیر بکشند دور کعبه، کعبه و حج و عمره در اسارت آل سعود است در اسارت وهابیین است «الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» وجود مبارک حضرت امیر در صدر اسلام در یک مقطع خاص سیدناالاستاد امام (حشره الله مع الأنبياء) در مقطع وسیع تر او اگر ما دربارهٔ زیارت ائمه می گوئیم «أشهد أنك قد أقمّت الصلاة و آتيت الزكاه و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر» (۲) الآن کاملاً در کنار مزار امام و مرقد امام می گوئیم «أشهد أنك قد أقمّت الصلاة و آتيت الزكاه و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أقمّت الحج» حج را او اقامه کرد مگر در حج سخن از برائت از مشرکین بود، مگر «مرگ بر آمریکا» در کنار گوشِ مزدوران آمریکا مقدور بود این را این امام زنده کرد حج را اقامه کرد ما دربارهٔ ائمه دیگر این شهادت را نمی دهیم چون فرصت نبود دربارهٔ وجود مبارک حضرت امیر شما در نهج البلاغه می بینید حضرت برای والی مکه نوشت فلان کس من به تو دستور می دهم «فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ» (۳) این در نهج البلاغه هست حج را اقامه کن آن هم یک مختصر، ولی امام حج را الآن دارد سی سال اقامه می کند این شعار «مرگ بر آمریکا»، شعار «مرگ بر اسرائیل» طنین انداز است فضای مکه را، فضای حرمین را، فضای عرفات را، مشعر و منا را این مثل لیک، لیک همه زائران پُر کرده بنابراین نباید گفت ما حج عمره را کم بکنیم باید آن هزینه های زائد را، آن سوغاتهای زائد را کم بکنیم بعضی از سؤالها می ماند که ان شاء الله در فرصت دیگر.

- ١- (١٨) . نهج البلاغه, نامه ٥٣.
- ٢- (١٩) . بحار الأنوار, ج ٩٩, ص ١٦١.
- ٣- (٢٠) . نهج البلاغه, نامه ٦٧.

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲))

برخی از مفسران در اینکه این صاحبی که خدای سبحان برای موسای کلیم (سلام الله علیهما) مشخص کرد خضر است یا نه اختلاف داشتند آنها که پذیرفتند خضر است در حیات و ممات او هم اختلاف داشتند و دارند. قرطبی می گوید که خضر زنده است و عموماًتی که دلالت بر مرگ دارد قابل تخصیص است اگر منظور ایشان این است که ما افراد مُعَمَّر داریم این حق است ما عمومی نداریم که افراد عمر کوتاه دارند تا کسی بگوید که این عموماًتی قابل تخصیص است ما چنین آیه ای نداریم که همه افراد کوتاه عمرند اگر منظور آن است که آیاتی که دلالت می کند بر اینکه هر انسانی می میرد قابل تخصیص است این قضای الهی است نه قَدَر و لسان اینها هم آبی از تخصیص است آیات قرآن کریم می فرماید ما اصلاً برای هیچ کس ابدیت قرار ندادیم (مَا جَعَلْنَا لِنَشْرِ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ) (۱) ما قضای الهی داریم که قابل تغییر نیست، یک قَدَر الهی داریم که قابل تغییر است قضای الهی این است که هر کسی می میرد دنیا دار عمل است عمل با ابدیت سازگار نیست دنیا دار حرکت است حرکت با ابدیت سازگار نیست عمل باید به نتیجه برسد، حرکت باید به قرار برسد ما باید به دارالقرار برسیم این چنین نیست که کسی دائماً در دنیا بماند و این معنای معقولش و تعبیرات اینکه فرمود: (مَا جَعَلْنَا لِنَشْرِ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ) اینها قضای الهی است از این قضا که «لا یرد ولا یرد» اما قدر افراد که کسی چقدر باید عمر بکند اینها کاملاً قابل تغییر است اگر کسی اهل رعایت بهداشت بود از نظر مسائل ظاهری، اهل صله، رجم بود، اهل صدقه بود، اهل احسان بود، احترام به پدر و مادر را نگه داشت از عمر بابرکتی برخوردار است اینها کاملاً قابل تغییر است البته چه می شود را خدای سبحان می داند که این شخص با حُسن اختیار خودش فلان مقدار عمر می کند، فلان شخص در اثر سوء اختیار خودش یک عمر کمتری دارد اما این آیاتی که مربوط به قضا است این قابل تخصیص نیست که مثلاً بگوییم همه می میرند مگر خضر (سلام الله علیه). پس دو مطلب است یکی اینکه اگر ما دلیلی داشتیم که افراد عمرشان معمولاً تا صد سال کمتر، در همین محدوده است بله این قابل تخصیص است افراد معمر ما داریم اما اگر کسی بگوید نه، آن آیاتی که می گوید (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۲) یا (مَا جَعَلْنَا لِنَشْرِ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ) (۳) یا (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (۴) این آیات قابل تخصیص است یعنی بعضی افراد اصلاً نمی میرند این سخن درست نیست.

ص: ۷۶۳

۱- (۱). سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- (۲). سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳- (۳). سوره انبیاء، آیه ۳۴.

مطلب بعدی آن است که این گونه از تفسیرهای مبسوط به یک سلسله اخباری تمسک کردند و درباره او تلاش و کوشش کردند سعیشان مشکور ولی اثباتش آسان نیست یکی اینکه خضر اهل فارس بود و الیاس از بنی اسرائیل است خب اثبات این حرفها محتاج به دلیل معتبر هست الیاس از بنی اسرائیل و خضر از اهل فارس و اینها هر سال در موسم مکه در عرفات مثلاً مشعر و منا یکدیگر را ملاقات می کنند اینها البته باید اثبات بشود.

مطلب دیگر اینکه در بعضی از روایات ما هم آمده و آن اینکه خضر با وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهما) ملاقاتی داشتند برخورد داشتند بعضی از دعاها را به حضرت امیر ارائه کردند دعای کمیل را مثلاً بعضیها نقل کردند آن دعایی که قرطبی در تفسیرش نقل می کند این است که خضر این جمله را به وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود که اگر کسی در هر نمازی این جمله ها را بخواند ثواب فراوانی دارد البته این جمله ها، جمله های پربرکتی است «یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، يَا مَنْ لَا يَغْلُظُهُ السَّائِلُونَ وَ يَا مَنْ لَا يَتَبَرَّمُ بِالْحَاحِ الْمَلْحِينِ أَذْقَنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَ حُلَاوَةَ مَغْفِرَتِكَ» (۱) این دعای خوبی است البته حالا حدیث «مَنْ بَلَغَ» هم این را می گیرد و مانند آن. نکته جالب این است که قرطبی می گوید من مقدمتاً این جمله را عرض کنم سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی یک ارتباط نزدیکی با مرحوم علامه امینی داشتند بالأخره همشهری بودند در نجف هم حوزه ای بودند، هم فکر بودند ارتباط زیادی هم داشتند مرحوم امینی با ایشان ارتباط تنگاتنگی داشت مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) فرمودند یک وقت که با مرحوم امینی دیدار داشتیم ایشان فرمود من وقتی فحص می کنم به روایتی در فضیلت حضرت امیر (سلام الله علیه) می رسم اخیراً برای من این اطمینان حاصل شد که چنین فضیلتی یقیناً برای عُمَر هست بله، اینها دنبال این بودند که هر فضیلتی که از راه صحیح برای حضرت امیر بود مشابه او را برای عمر نقل کردند جریان خضر را هم همین طور الآن قرطبی در تفسیرش نقل می کند که خضر با عُمَر ملاقاتی داشتند این دعاها را یادش دادند بعضی از امور است که اصلاً آن جاعل رویش نمی شود این طور جعل بکنند مسیر را عوض می کند آن جریان آن قصه معروف که وجود مبارک حضرت امیر در جریان جنگ خندق عمر بن عبدود، و د یکی از بُتهای معروف آن روز بود از زمان نوح هم سابقه داشت یقوت و یعوق و نس و ود که در قرآن کریم آمده همین است یکی از بتها نامش ود است این عمر بن عبدود همین، در جنگ خندق وجود مبارک حضرت امیر بر او مسلط شد و در هنگام قتل دست از کشتن او کشید و آمد کنار که سؤال همه برانگیخته شد تعجب همه که الآن موقع کنار آمدن نیست خب اگر آن دشمن خون آشام برخیزد و شمشیر بکشد چه باید کرد؟ این قصه اش که خب هست به حضرت امیر (سلام الله علیه) سؤال کردند که چرا شما صبر کردی بلند شدی از روی سینه اش و نکستی بعداً کُشتی گفت او خدو، خَیو یعنی تَف انداخت به صورت من، من عصبانی شدم و می ترسیدم که این قتل من برای تأمین رضای نفس من و رضای خدا باشد این کار را نکردم رفتم غضبم فرو نشست برای قربه الی الله، خالصاً لوجه الله رفتم سرش را بریدم خب این خیلی مقام می خواهد دیگر این درباره حضرت امیر نقل شده مشابه این درباره عُمَر هست منتها نه در میدان جنگ چون آن کسی که می خواست جعل بکنند دیگر رویش نمی شد او دیگر این صحنه را که نمی توانست داشته باشد درباره این که مثلاً کسی، گدایی، فقیری، مسکینی چیزی از او خواست و عمر نداد بعد او مثلاً خَدویبی انداخت، خَیویبی انداخت عمر را عصبانی کرد عمر بعد یک مقدار صبر کرد و دوباره پاسخش را داد غرض این است که این جعل همیشه به این صورت هست مرحوم امینی و مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیهما) فرمود من اخیراً

به جایی رسیدم که هر فضیلتی که برای حضرت امیر یافتم اطمینان پیدا می‌کنم که برای دیگری هم جعل کردند آنچه که در تفسیر قرطبی آمده آن هم از همین قبیل حالا خضر بیاید با کسی که سابقه اش معلوم است دعا یادش بدهد، خوب.

ص: ۷۶۴

۱- (۵). المناقب، ج ۲، ص ۲۴۷.

بحث دیگری که جناب قرطبی مطرح کردند در کیفیت پیدایش و پرورش خضر است که او در مغاره ای به دنیا آمده گوسفندی او را شیر داده بالأخره اینها شبیه به داستان است اولاً طرح این مسائل در کتابهای تفسیری روا نیست اثبات اینها هم آسان نیست. اما آنچه که در تفسیر فخررازی آمده آن هم بدون شذوذ نیست در تفسیر فخررازی آمده که «رأیت فی کتب الحکایات» آدم هر چیزی را که در کتابهای تفسیر نمی نویسد ایشان می گوید من در بعضی از کتابهای حکایت دیدم که اهل آن قریه بعد از اینکه فهمیدند قرآن درباره آنها چنین حرفی زد اینها یک بار شتر طلا تهیه کردند آوردند خدمت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند شما این بار طلا را بگیرید این (فَأَبُوا أَنْ يُضَيِّقُوا هُمَا) (۱) را این (أَبُوا) را «أتوا» کنید یک نقطه به ما بدهید «أتوا» که دوتا نقطه دارد، (أَبُوا) یک نقطه دارد شما این حمل ذهب را بگیرید یک نقطه به ما بدهید این (أَبُوا) که یک نقطه دارد شما هم یک نقطه بدهید بشود دوتا اینکه پایین است بگذارید بالا معنایش این می شود «فأتوا أن یضیقوهما» یعنی اهل قریه آمدند که اینها را به ضیافت پذیرند بعد وجود مبارک پیغمبر فرمود ما با یک نقطه در حریم قرآن کریم دخالت نمی کنیم این باعث کذب قرآن کریم است و شدنی نیست و اینها، خب طرح این مسائل در یک کتاب تفسیری عمیق اصلاً باعث حضاضت است اینها را که آدم در تفسیر نقل نمی کند که. اما اصرار قرآن کریم بر این است که اینها مردم لئیم بودند می بینید فرمود: (اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا) (۲) این کلمه (أَهْلَ) را قرآن اصرار دارد که محفوظ بماند فرمود: (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ) نفرمود «أتیا قریه» فرمود: (أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا) نفرمود «استطعماهم» خب باید ضمیر می آورد دیگر اگر (أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ) باید می فرمود «استطعماهم» دیگر چرا اسم ظاهر آورده چرا تکرار کرده؟ (اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا) این اصرار دارد که لئیم بودن این مردم را بفهماند خب وقتی مردم این طور لئیم اند به یتیمهایشان نمی رسند دیگر این کلمه (أَهْلَ) را بار دوم به حسب ظاهر نباید ذکر می فرمود اگر می فرمود «حتی إذا أتیا أهل قریه استطعماهم» هم مختصرتر بود هم معنا معلوم بود اما فرمود: (اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا) تا لثامت این مردم این سرزمین را تثبیت کند این بر اساس این جهت، خب گرچه سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می فرمایند این صرفاً برای تأکید نیست برای نکته دیگر است.

ص: ۷۶۵

۱- (۶). سوره كهف، آیه ۷۷.

۲- (۷). سوره كهف، آیه ۷۷.

مطلب دیگر اینکه برخیها اختلاف کردند که فقیر و مسکین کدام یکی «أشدّ فقراً» است چون «الفقير و المسكين إذا اجتماعا افترقا و إذا افترقا اجتماعا» اگر گفتیم به فقیر می شود زکات داد یعنی به فقیر و مسکین، به مسکین می شود زکات داد یعنی به فقیر و مسکین «إذا افترقا اجتماعا» اما «إذا اجتماعا» اگر هر دو با هم ذکر شدند تکرار نیست مترادف نیست هر کدام معنای خاصّ خودش را دارد حالا- هر کدام که معنای خاصّ خودش را دارد فقیر مشکلش بیشتر است یا مسکین، بعضیها می گویند فقیر زمین گیرتر است مسکین از او بهتر بعضیها به عکس، یکی از ادله ای که اقامه کردند که فقیر نیازش بیش از مسکین است این است که در اینجا کلمه □ مسکین درباره □ کسانی به کار رفت که اینها یک وسیله □ نقلیه مسافربری یا کرایه کشی دارند فقیر این را هم ندارد، خب این را امام رازی از بعضی از شافعیه یا خود شافعی نقل کرد. کلمه □ «وراء» همان طوری که در فرمایشات مرحوم شیخ مفید و دیگران هم هست امام راضی می گوید این «وراء» از همین متواری شدن است ما به کسی می گوئیم متواری که یا از طرف پشت یا از طرف جلو یا از طرف شرق یا از طرف غرب از ما غایب باشد اختصاصی به پشت سر ندارد حالا اگر گاهی اطلاقش در پشت سر بیشتر بود این با ریشه □ کلمه خیلی تناسب ندارد هر کسی متواری شد، غایب شد، پنهان شد می گویند «وراء» چه از امام باشد چه از خلف آنچه درباره □ جهنم است که (مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ) (۱) خب این جهنم «وراء» به معنی جلو است دیگر پس بنابراین اختصاصی به پشت سر ندارد گذشته از اینکه اکثر مفسران این «وراء» را به معنی امام گرفتند گرچه برخی به معنای خَلْف.

ص: ۷۶۶

پرسش: حاج آقا درباره نماز صبح آنجا دارد که (فَلْيَكُونُوا مِنْ وِرَائِكُمْ) (۱).

پاسخ: بله، (وَرَائِهِمْ) وراء حالا جلوست یا پشت سر.

پرسش: (وَرَائِهِمْ) نماز صبح است پشت سر که نیست!

پاسخ: کجا؟

پرسش: حاج آقا (فَلْيَكُونُوا مِنْ وِرَائِكُمْ) دارد در سوره مبارکه «نساء».

پاسخ: بله خب به آن معنا هم اطلاق شده اطلاق بر پشت سر این معنایش حصر نیست آنکه این امام رازی و دیگران دارند می گویند «وراء» یعنی متواری شدن یک وقت است ما می گویم «وراء» یعنی خلف این دلیل می خواهد «وراء» که به معنی پشت سر نیست هر کسی که غایب باشد متواری باشد می گویم «وراء» این ریشه «وراء» با متواری بودن هماهنگ است از آنجا آمده خب اگر کسی جلو باشد متواری شده باشد بگویم وراء به دلیل اینکه (مِنْ وِرَائِهِمْ جَهَنَّمَ) (۲) پشت سر باشد این چنین، دو طرف هم باشد این چنین، خب این حرف جناب فخررازی.

مطلب بعدی آن است که در تفاسیر شیعه هم هست ولی فخررازی می گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل شده است که اینکه فرمود: (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) این پدرِ بلافصل این دو تا بچه یتیم نبود بین این دو تا بچه یتیم و آن پدر صالح هفت نسل فاصله بود جدّ هفتم اینها بود بالآخره این ثابت می کند که اگر کسی انسان صالح باشد تا نوه های هفتم او بالآخره برکات او به آنها می رسد یا لااقل خیر او اگر به اولاد بلافصل نرسد به اولاد مع الفصل می رسد این روایت را ایشان نقل می کنند بعد هم نقل می کنند که وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) به بعضی از این خوارج گفته که چرا خدای سبحان به این دو تا غلام رحم کرده؟ آنها گفتند که برای اینکه پدرشان آدم خوبی بود، حضرت فرمود که پدر من و جدّ من که بهتر از آنهاست چرا شما به ما رحم نمی کنید آن وقت آنها آن بی ادبی کردند جواب دیگر دادند گفتند «إِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصْمُونَ» شما مثلاً _ معاذ الله _ شایسته این کار نیستید، خب. اما اینکه قرآن کریم فرمود: (فَخَشِيْنَا أَن يُزْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) (۳) این را خب بعضی از مفسران گفتند که ما شواهدی را هم دیدیم که خلیفها آدمهای صالحی بودند جزء کبار علما محسوب می شدند اما همین که بچه هایشان رشد کردند مسیر اینها برگشت این را گفتند ما خودمان دیدیم در جریان زبیر هم که معروف است وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «ما زال الزبیر منّا أهل البیت حتی أدرك فرخه» (۴) همین که عبدالله بن زبیر رشد کرد مسیر پدر را برگرداند پس اینها شدنی است که گاهی فرزند مسیر دین پدر را برگرداند خب زبیر همین طور بود دیگر که وجود مبارک حضرت امیر فرمود این با ما بود اصلاً اما پرسش که رشد کرد این شد حالا اینها گوشه هایی از حرفهای جناب فخررازی و جناب قرطبی با آن نقطه ضعفهایی که داشتند.

ص: ۷۶۷

٢- (١٠). سورہ ٲ جائیہ, آیہ ٲ ١٠.

٣- (١١). سورہ ٲ کھف, آیہ ٲ ٨٠.

٤- (١٢). الخصال [صدوق] ج ١, ص ١٥٧.

اما آنچه که مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) بیان کرد و بعدش هم شاگردش مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) بیان کرد که در طلعه بحث اشاره شد این است. مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) در جلد ششم از مصنفاتی که کنگره مرحوم شیخ مفید چاپ کرده صفحه ۳۴ این است مصنفات مرحوم شیخ مفید این دوره اش جلد ششم آن مسائل حاجیه را که نقل می کند صفحه ۳۴ مسئله پنجم «المسأله الخامسه قال السائل و الأنبياء (عليهم السلام) عندنا معصومون كاملون فما بال موسى (عليه السلام)» که «كان تلميذاً للخضر و هو أعلى منه ثم أنكر على الخضر فعله و الحق فيه» دو اشکال هست یکی اینکه انبیا کامل اند چطور وجود مبارک موسای کلیم رفته شاگردی کرده، دوم اینکه انبیا معصوم اند چطور اعتراضهای بی جا کرده یا او چرا این کارهای خلاف انجام داده. این بحث عصمت انبیا از دو طرف مطرح است هم درباره خضر هم درباره موسی (سلام الله علیهما) مرحوم شیخ مفید در همان صفحه ۳۴ این جلد ششم می فرماید: «الجواب و بالله التوفيق أن موسى (عليه السلام) أتبع الخضر قبل أن يُتَّبِعَ و يُبْعَث» خب این می بینید خیلی از مسائل را عوض می کند می گوید این جریان برای قبل از بعثت حضرت موسی بود این موسی همان موساست برخیا گفتند موسای کلیم غیر از موسای خضر است این موسایی که با خضر صحبت می کرد این از احفاد وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) است ولی خب قبلاً گذشت که ظاهر قرآن این است که این موسای کلیم است مرحوم مفید قبول دارد که این موسی همان موسای کلیم (سلام الله علیه) است لکن می فرماید این جریان و این صحنه برای قبل از نبوت حضرت موسی بود خب اگر قبل از نبوت حضرت موسی بود خیلی از سؤالها رخت برمی بندد قطعاً «أن موسى (عليه السلام) أتبع الخضر قبل أن يُتَّبِعَ و يُبْعَث و هو إذ ذاك يطلب العلم و يلتمس الفضل منه» این هم هیچ مانعی ندارد که کسی قبل از نبوت به سراغ معلم برود همه انبیا که مثل وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند که نگار به مکتب نرفته باشد اینها هم مکتب بشر عادی نرفتند ولی خب از ولی ای از اولیای الهی که هم از رحمت عنداللهی هم از علم لدی اللهی برخوردار بودند استفاده کردند پس این محذوری ندارد یعنی سؤال اول پاسخ داده می شود.

پرسش: حاج آقا نظیری آوردند برای شیطان که چرا قضیه.

پاسخ: نه خیر اینجا برهانی ذکر نکردند همین طور به طور ارسال مسلم همین جا ذکر فرمودند.

اما این عبارتها را که دیگر لازم نیست بخوانیم حتماً ملاحظه می فرمایید بعد می فهمید که هیچ منافات ندارد که کسی قبل از نبوت از نبی ای علم فرا بگیرد و امثال ذلک، این جواب اول. جواب دوم «و لو كان موسى (عليه السلام) أتبع الخضر بعد بعثته لم يكن ذلك أيضاً قادحاً في نبوته» برای اینکه این مربوط به علم شریعت بود نه علم تأویل هیچ پیامبری از امتش از بشر عادی علم یاد نمی گیرد این درست است و علم شریعتش هم از کسی یاد نمی گیرد این درست است مگر اینکه پیامبری غیر اولوالعزم باشد از پیامبر اولوالعزم شریعت بگیرد مثل اینکه وجود مبارک لوط از حضرت ابراهیم (سلام الله علیهما) می گرفت که در قرآن به این صورت آمده (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ) (۱). یعنی لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورد خب بله این عیب ندارد که نبی ای که غیر اولوالعزم است از نبی اولوالعزم استفاده کند اما پیامبری از افراد عادی کمک علمی بگیرد این درست نیست ولی وجود مبارک عیسی از فرد عادی علم نگرفت از خضر علم گرفت که علم لدنی دارد خدای سبحان مع الواسطه خواست این رحمت عنداللهی و علم لدی اللهی را به وجود مبارک موسای کلیم عطا بکند این هم مُخَلَّ به علم او نیست.

پرسش: اگر بفهمیم که قبل از اینکه... اشکال را از او یاد بگیرد خود عصمت را زیر سؤال می بردند.

ص: ۷۶۹

پاسخ: چرا؟

پرسش: با اعتقاد به اینکه اینها از کوچکی معصوم بودند.

پاسخ: عیب ندارد خب معصوم نباید یاد بگیرد؟ ما اعتقاد نداریم که عالم به جمیع علوم بود که، ما داریم معصوم بود اینکه با عصمت منافات ندارد که از کسی مطالب علمی را آن هم از ولیّی ای از اولیای الهی مطالب را یاد بگیرد، خب خود ائمه (علیهم السلام) هم از امام قبلی می گرفتند از پیغمبر یاد می گرفتند این در دوران کودکی شان این طور بود دیگر.

پرسش: خود هدهد هم به حضرت سلیمان می گوید که.

پاسخ: آن بحثش قبلاً اشاره شد در سوره مبارکه ﴿نمل﴾ هم خواهد آمد که این هم باز به عنایت الهی بود و از معجزات خود وجود مبارک سلیمان بود کما سیجی ء ان شاءالله.

بعد مرحوم مفید (رضوان الله علیه) وارد یک سلسله مسائلی می شوند که این قابل دفاع نیست که مثلاً ممکن است پیامبر این چیزها را نداند علم نجوم و اینها را نداند خب با بحثهای عمیق قرآنی که وجود مبارک پیغمبر از کیفیت پیدایش آسمان خبر می دهد، از رتق بودن آسمان و زمین خبر می دهد از اینکه خدای سبحان این منظومه ﴿شمسی را، این راه شیری را، این کهکشانهها را از دخان آفریده خبر می دهد خب اگر کلام هم مثل فقه در حوزه بررسی می شد همان طوری که صاحب جواهرها مطالب فقهی المقنعه مفید را و سایر کتابهای مرحوم شیخ مفید را مورد نقد قرار دادند این مسائل کلامی شان هم بشرح ایضاً اگر ان شاءالله الرحمن آن آیات نجوم خوانده بشود معلوم می شود که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همه ﴿این علوم به تعلیم الهی عالم بود، خب این قسمت را ایشان به آن صورت پاسخ می دهد.

ص: ۷۷۰

اما دربارهٔ اینکه چرا وجود مبارک موسی اعتراض کرد چون سؤالِ سائل دو قسمت داشت یکی اینکه چطور موسای کلیم علمی را از دیگری یاد می گرفت؟ ایشان فرمود اولاً- این صحنه برای قبل از نبوت بود، ثانیاً برای بعد از نبوت هم باشد محذوری ندارد برای اینکه از بشر عادی یاد نگرفته از ولّی ای از اولیای الهی به تعلیم الهی یاد گرفته. اما مقام ثانی بحث که چرا این اعتراضات را مطرح کرده؟ می فرماید: «وَأَمَّا إِنْكَارُهُ (عليه السلام) خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الطِّفْلَ فَلَمْ يُنْكِرْهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ» این از لطایف فرمایشات مرحوم مفید است ببینید فرمود وجود مبارک موسی اعتراض نکرد که این کار بد است چرا کردی و چرا می کنی همهٔ اینها را به صورت سؤال مطرح کرده سؤال که حَقَّ مُسَلِّمٍ اوست عرض کرد (أَخْرَقْتُهَا) (۱) یک، (أَقْتَلْتُ نَفْسًا) (۲) نفرمود «لم تقتل، لم خرت» این خیلی استنباط، استنباط خوبی است فرمود این حَقَّ استفهام هم ندارد؟ حَقَّ سؤال هم ندارد؟ سؤال، سؤال استفهامی است دیگر سؤال استفهامی که کمال است سؤال استفهامی که نقص نیست اصلاً این آمده برای اینکه یاد بگیرد کسی که یاد می گیرد باید سؤال بکند دیگر، اگر وجود مبارک موسی به خضر (سلام الله علیهما) گفته بود «لم خرت» بله حق با شماست اما گفت (أَخْرَقْتُهَا) این سؤال، سؤال استفهامی است دیگر چیز خوبی است (أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً) خب اینها که سؤال استفهامی است سؤال استفهامی که نقص نیست نه با عصمت منافات دارد نه با طلب علم منافات دارد فرمود: «وَأَمَّا إِنْكَارُهُ (عليه السلام) خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الطِّفْلَ فَلَمْ يُنْكِرْهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ إِنَّمَا أَنْكَرَ الظَّاهِرَ مِنْهُ لِيَعْلَمَ بَاطِنَ الْحَالِ» و ظاهراً هم که کار منکر بود حَقَّ استفهام که دارد که «وَقَدْ كَانَ مُنْكَرًا فِي ظَاهِرِ الْحَالِ وَ ذَلِكَ جَارٍ مَجْرَى قَوْلِ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام)» که می گویند شهادت عدول در ظاهر قبول است و امثال ذلك پس بنابراین بسیاری از این مسائل قابل حل است نه سؤالش مسئله آفرین است نه تعلّمش.

ص: ۷۷۱

۱- (۱۴). سوره كهف، آیه ۷۱.

۲- (۱۵). سوره كهف، آیه ۷۴.

پرسش: در آیات قبل فرمود که (فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ) (۱).

پاسخ: بله، آن را مرحوم سید مرتضی به عنوان هفت اشکال بازگو می کند این عصاره □ تحلیل مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) بود در آن مسائل حاجیه که تقریباً یک صفحه و نصف است ولی عنصر محوری اش همین دو نکته است که اولاً او قبل از بعثت بود و ثانیاً بعد از بعثت هم باشد تعلمش از ولی ای از اولیای الهی اشکال ندارد ثانیاً این سؤالاتش هم به جا بود.

اما تنزیه الأنبياء مرحوم سید مرتضی شاگرد مرحوم شیخ مفید او چون چند چاپ شده در این چاپی که الآن در دست ماست صفحه □ ۱۴۳ البته فهرستش مشخص است تنزیه وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) مشخص است. در صفحه □ ۱۴۳ این چاپ دارد که «مسئله فإن قيل فما وجه قوله تعالى فيما حكاه عن موسى (عليه السلام) والعالم الذي كان صحبه و قيل إنه الخضر (عليه السلام)» چون قرآن دارد عالمی، در روایات و اینها احیاناً گفته شد خضر است «من الآيات التي ابتداءً» این است «(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا □ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا □ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا □ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا □ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا □ قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (۲)» الی آخر الآيات المتضمنه لهذه القصة» آن وقت هفت اشکال را اینجا ذکر می کنند همین اشکالات معروفی که در ذهن خیلی از آقایان است «و أول ما تُسألون عنه في هذه الآيات أن يقال لکم كيف يجوز أن يتبع موسى (عليه السلام) غيره و يتعلم منه» که این همان اشکالی بود که مرحوم شیخ مفید ذکر کرد و پاسخ داد «و عندکم أن النبى [أى نبى كان (عليه الصلاة و عليه السلام)] لا يجوز أن يفتقر الى غيره» این سؤال اول یا اشکال اول، دوم «و كيف يجوز أن يقول له (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)» شما می گوید استطاعت قدرت است یک، و قدرت هم قبل از فعل موجود است این بحث کلامی است که گوشه ای از آن بحث آمده در اصول که آیا می شود امر کرد آیا قدرت در ظرف امر لازم است یا در ظرف امثال آنجا این بحث کلامی خودش را در اصول نشان داد آیا قدرت قبل از فعل است یا مع الفعل، اگر قدرت عرض باشد و عرض لا-يَبْقَى زمانین این قدرت عندالفعل است نه قبل الفعل و حين الفعل که یک امر عرضی در دو زمان وجود داشته باشد و سایر توهمات شبهات واهیه که در کلام اهل سنت است از آنجا به اصول آنها آمده و از اصول آنها هم به اصول ما سرایت کرده «و كيف يجوز أن يقول له (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)» در حالی که «والاستطاعه عندکم هي القدرة و قد كان موسى (عليه السلام) على مذهبكم قادراً على الصبر» این اشک دوم. اشکال سوم «و كيف قال موسى (عليه السلام) (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (۳) فاستثنى المشيئة فى الصبر و أطلق فيما ضمّنه من طاعته و اجتناب معصيته» چگونه موسای کلیم سه مطلب گفته یکی را با ان شاء الله گفته دوتا را بدون ان شاء الله برای اینکه موسی گفت (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) این ان شاء الله (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) فاستثنى المشيئة» یعنی ان شاء الله را «فى الصبر و أطلق فيما ضمّنه من طاعته و اجتناب معصيته» اگر دو امر باشد یا نه، طاعت همان اجتناب معصیت است که یک امر باشد در (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) ان شاء الله نگفته فقط در (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) ان شاء الله گفته با اینکه نبی باید در هر دو مرحله ان شاء الله می گفت. اشکال چهارم «و كيف قال: (لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا إِمْرًا) (۴)» یک، درباره □ خرق سفینه (شَيْئًا نُكْرًا) (۵) دو، درباره □ قتل نفس در حالی که «و ما أتى العالم منكرًا على الحقيقة» آن خضر کار منکری انجام نداد یک کار حقیقی انجام داد، یک کار با حکمت و مصلحت انجام داد. اشکال پنجم، «و ما معنى قوله (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ) (۶)» در حالی که «و عندکم أن النسيان لا يجوز على الأنبياء» انبيا که فراموش نمی کنند «و لم نعت موسى (عليه السلام) النفس بأنّها زكية و لم تكن

كذلك على الحقيقة واقعا این بچه يك آينده شرّ و خطري داشت پس نفس زكيه نبود يك، و به وجود مبارك خضر هم گفت تو كار نُكر و منكر كردی در حالی كه او كار حكيمانه كرد دو. اشكال ششم این بود، اشكال هفتم «ولم قال في الغلام (فَخَشِيْنَا أَن يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) (۷) فَإِن كَانَ الَّذِي خَشِيَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَىٰ مَا ظَنَنَّهُ قَوْمًا» اگر منظور از این خشیت یعنی خدا ترسید _ معاذ الله _ «فَالْخَشِيَةَ» كه «لا- تجوز عليه تعالى» یعنی «لا يُمكن» و اگر خضر ترسید «فكيف يستبيح دم الغلام لأجل الخشية و الخشية لا- تقتضى علماً و لا يقينا» اگر منظور خشیت خداست اینكه محال است، اگر منظور خشیت خضر است با خشیت و خوف كه نمی شود بچه گشت كه علم و يقين كه در كار نیست.

ص: ۷۷۲

۱- (۱۶) . سوره كهف، آیه ۷۰.

۲- (۱۷) . سوره كهف، آیات ۶۵ _ ۷۰.

۳- (۱۸) . سوره كهف، آیه ۶۹.

۴- (۱۹) . سوره كهف، آیه ۷۱.

۵- (۲۰) . سوره كهف، آیه ۷۴.

۶- (۲۱) . سوره كهف، آیه ۷۳.

۷- (۲۲) . سوره كهف، آیه ۸۰.

پرسش: اشکال این است که (وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ) (۱).

پاسخ: آنکه چیز حقّ است که از خدا ترسیدن که حق است.

پرسش: عرض می‌کنم دیگر این خشیتی که اینجا آمده آنجا آمده که عن الله از غیر خدا نمی‌ترسند.

پاسخ: بله نمی‌ترسند دیگر.

پرسش: ...

پاسخ: خشیت وجود مبارک خضر خشیت یعنی می‌ترسد نه اینکه مبدأ ترس خداست مثلاً می‌ترسد که این شخص این کار خلاف شرع را بکند این مؤمن را بکشد این خشیت، خشیت محمود و ممدوح است دیگر.

پرسش: پس یعنی از خدا نترسیده.

پاسخ: نه، آن ضرر ندارد این می‌ترسد که خلاف شرع بکند این آن خشیت سوره مبارکه «احزاب» نیست این برگشتش به خشیت الهی است اگر کسی می‌ترسد که کسی.

پرسش: حاج آقا اینجا می‌گوید (وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا) با أحداً گفته یعنی چیزی که غیر خدا باشد.

پاسخ: یعنی آنهایی که (يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ) اینها در خشیت موحدند یعنی می‌دانند تأثیر فقط برای خداست اما استعمال خشیت در این موقعی که بگویند من می‌ترسم که این شخص مؤمنی را بکشد یا مسجدی را خراب بکند این خشیت، خشیت ممدوح است اینکه خشیت به آن معنای سوره «احزاب» نیست خشیت سوره «احزاب» معنایش این است که مبلغان الهی می‌دانند کار فقط به دست خداست جهنم را او می‌برد.

پرسش: که اینجا این را به صورت متکلم مع الغیر آورده. این (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا) (۲) مگر این (يُبَدِّلَهُمَا) که فعل خداست مگر معلول اراده خضر است؟

ص: ۷۷۳

۱- (۲۳). سوره احزاب، آیه ۳۹.

۲- (۲۴). سوره کهف، آیه ۸۱.

پاسخ: نه، ما در همان تحصیلات قبلی اش گذشت مقدمات این کار را ذات اقدس الهی به دست کسی که رحمت عنداللهی را به او داد، علم لدی اللهی را به او داد انجام می دهد مثل (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (۱) یک، (فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) (۲) دو، که اینها در سوره مبارکه انفال گذشت که می فرماید گاهی خدای سبحان کارهای خود را به دست مردان با ایمان انجام می دهد.

پرسش: برعکس است می گوید ما اراده کردیم که خدا این کار را انجام بدهد.

پاسخ: بله دیگر، ما یعنی من و خدا، عبد و معبود، خالق و مخلوق همان طوری که با (رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ) اصلش برای خداست و انسان وسیله کار اوست که فرمود: (فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) محور اصلی خداست فرمود با دشمنان اسلام جهاد کنید خدا می خواهد که آنها را به دست شما عذاب بکند اینجا هم خضر می گوید که ما مقدمات کار را فراهم کردیم اصل از خدا، ابزار از ما اما کار به دست اوست چه کسی تبدیل می کند فرزند صالح عطا می کند؟ خدای سبحان تبدیل می کند.

پرسش: اراده را به خودش نسبت می دهد اراده که افراد ندارد.

پاسخ: خب، اینکه می گوییم آمدند همه جا هر کسی هر جا، جا هست آدم نمی رود برای همین جهت است دیگر. اراده ابزار نیست فعلی از کارهای عالم است دیگر کار خدا دو گونه است گاهی نفسانی گاهی بدنی است اراده ابزار نیست یعنی چه؟ کل عالم ابزار الهی است که (لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۳) ، خب.

ص: ۷۷۴

۱- (۲۵) . سوره انفال، آیه ۱۷.

۲- (۲۶) . سوره توبه، آیه ۱۴.

۳- (۲۷) . سوره فتح، آیه ۷.

این هفت تا اشکال را مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) مطرح کرده بعد دارد پاسخ می دهد می فرماید: «الجواب قلنا أن العالم الذي نعته الله تعالى في هذه الآيات» این «فلا يجوز إلا أن يكون نبياً» خب حالا اگر نبی است وجود مبارک موسی می خواهد از او چیز یاد بگیرد این نقص است؟ نبی ای از نبی دیگر چیز یاد بگیرد این نقص است این با عصمت انبیا سازگار نیست؟ و گرچه گفته شد که این خضر بود و ابوعلی جُبائی انکار کرده که این خضر نبود و گفت این حرف صحیح نیست ولی بالأخره این عالم نبی بود رحمت عنداللهی داشت، علم لدی اللهی داشت یک انسان عادی نبود. حرف ابوعلی این است که خضر نبی است از انبیای بنی اسرائیل و بعد از موسای کلیم تاریخش این است که بعد از موسای کلیم مبعوث شده و بعداً آمده در زمان موسای کلیم نبود. این هم از بحثهایی است که بالأخره اگر تاریخ مدون ما می داشتیم می توانستیم داوری بکنیم که قصص انبیا هست با این وضع اما تاریخ انبیا که تاریخ مدون علمی در کار نیست انسان می توانست بگوید این خضر در کجا زندگی می کرد، چه موقع به دنیا آمده، آیا قبل از حضرت موسی بود، معاصر حضرت موسی بود یا از احفاد اینهاست و بعد از حضرت موسی؟ این حرفی است که ابوعلی زده مرحوم سید مرتضی هم چنین دفاع جدی بکند که نه، این خضر همان خضر بود این نیست، خب.

«و ليس يمتنع أن يكون الله تعالى قد أعلم هذا العالم ما لم يُعلمه أو يُعلمه موسى (عليه السلام) و أُرشد موسى إليه ليتعلم منه و إنما المنكر أن يحتاج النبي (عليه السلام) في العلم إلى بعض رعيته المبعوث إليهم» اما اگر به غیر رعیت خودش عالم بشود این محذوری ندارد. مثل اینکه دارند اذان می گویند بقیه ان شاء الله برای روز بعد.

Your browser does not support the audio tag

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

قرآن کریم در توحید خلقت تمام اشیاء را مخلوق خدای سبحان می داند که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) و در این آفرینش چیزی جز حقیقت راه ندارد که فرمود ما آسمان و زمین را به حق خلق کردیم و باطل در خلقت راه ندارد (مِمَّا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمِمَّا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) (۲) در بخشهای دیگر دارد (إِلَّا بِالْحَقِّ) (۳) پس خلقت منحصرأ کار خداست و این خلقت و آفرینش هم بر محور حقیقت است یعنی بر اساس نظم علی و معلولی از یک سو، هر چیزی در جای خود قرار بگیرد از سوی دیگر. ربوبیت و پرورش اشیاء هم بر اساس توحید ربوبی منحصرأ در اختیار خدای سبحان است که او رب العالمین است همان طوری که خالق کل شیء است و ربوبیت و پرورش پروردگار هم بر اساس حکمت است چیزی را بدون حکمت نمی پروراند این امور چهارگانه یعنی خلقت منحصرأ در اختیار خداست و خلقت با حق است ربوبیت منحصرأ در اختیار خداست و ربوبیت با حکمت است این امور اربعه جزء سنتهای لا-یتغیر الهی است اگر فرمود: (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (۴) با عبارتهای گوناگون این مطلب را بیان فرمود یعنی در هیچ کدام از این امور یاد شده دگرگونی و تغییر راه ندارد نه می توان خلقتی پیدا کرد که همراه با حقیقت نباشد و نه می توان ربوبیتی و پرورشی و پروراندنی یافت بشود که همراه با حکمت نباشد. آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه که فرمود: «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۵) ای خدایی که با هیچ وسیله و توسیلی نمی توان حکمت او را تغییر داد خداوند ما را به توسل دعوت کرده است فرمود: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۶) در قرآن، در روایات نماز وسیله است، اعتقاد به توحید وسیله است، اقرار به گناه وسیله است، توسل به اهل بیت (علیهم السلام) وسیله است اینها وسیله اند عبادتها و مناسک اینها وسیله اند هیچ کس نمی تواند با توسل به وسیله ای مسیر حکمت خدا را عوض بکند که خداوند در یک جا کاری غیر حکیمانه _ معاذ الله _ انجام بدهد «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» این امور جزء امور ثابت است آنچه بین موسی و خضر (سلام الله علیهما) گذشت در همین مدار حق و محور حکمت بود نه کاری بر خلاف حق انجام گرفت، نه کاری بر خلاف حکمت موسای کلیم (سلام الله علیه) این اسرار را به وسیله خضر از ذات اقدس الهی تلقی می کند که اینها نموداری از کارهای الهی است اگر جایی کاری انجام گرفت به حسب ظاهر ما توان تحلیل آن را نداشتیم به نحو اجمال علم داریم که حتماً حکمتی هست یا امتحان الهی هست یا کیفی است که ذات اقدس الهی بر اساس تنبیه و عدل دارد عده ای را تنبیه می کند یا آزمونی است که خدای سبحان برابر این امتحان می خواهد طیب را از غیر طیب جدا بکند اینها اصول کلی است و اختصاصی به این سه حادثه ندارد هر کاری را که ذات اقدس الهی انجام می دهد چه در خلقت باشد چه در پرورش، چه در خالقیت چه در ربوبیت با حقیقت از یک سو، با حکمت از سوی دیگر همراه است.

- ۱- (۱) . سوره زمر، آیه ۶۲.
- ۲- (۲) . سوره ص، آیه ۲۷.
- ۳- (۳) . سوره حجر، آیه ۸۵.
- ۴- (۴) . سوره فاطر، آیه ۴۳.
- ۵- (۵) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱۳.
- ۶- (۶) . سوره مائده، آیه ۳۵.

مطلب بعدی آن است که اگر وجود مبارک موسای کلیم از علم ظاهر و تنزیل برخوردار است که بر اساس آن شریعت را اداره می کند و اگر وجود مبارک خضر (سلام الله علیهما) از علم تأویل برخوردار است که بر اساس آن علم تأویل عمل می کند اینها نباید گسیخته و گسسته باشد، چرا؟ چون تعلیم صاحب شریعت از صاحب تأویل و آگاه کردن صاحب تأویل نسبت به صاحب شریعت باید برابر یک اصول مشترکی باشد اگر یک اصول مقبول و مشترکی بین این دو نشئه نباشد نه سؤال صاحب شریعت را دارد نه پاسخ صاحب تأویل، اگر صاحب تأویل برابر یک سلسله اصولی کار انجام بدهد که آن اصول در عالم شریعت جایی ندارد و صاحب شریعت در حوزه شریعت کارهایی را می طلبد که پاسخی در عالم تأویل ندارد این گسیخته است هرگز نمی توان به صاحب شریعت گفت که با صاحب تأویل همسفر شو و چیزی یاد بگیر البته سه راه دارد که دو راهش ممکن است یک راهش غیر ممکن، آن دو راهش ممکن است که شاگردان حوزه شریعت را نزد صاحب شریعت می برند می گویند علم یاد بگیر، صاحبان علم تأویل را نزد صاحب تأویل می برند می گویند تأویل بیاموز این دو تا راه است و ممکن است یعنی خضر ممکن است شاگردان خاص داشته باشد چه اینکه وجود مبارک موسی (سلام الله علیهما) شاگردان مخصوص دارد اما کسی که در حوزه شریعت است بخواهد وارد حوزه تأویل بشود و چیزهایی را فرا بگیرد حتماً باید یک اصول مشترک بین الحوزتین باشد اگر اصول مشترکی بین این دو حوزه نباشد هرگز ممکن نیست کسی که با شریعت کار می کند بتواند در حوزه تأویل راه پیدا کند، این هم یک مطلب. یکی از اصول مشترک بین الحوزتین که در این قصه سهم تعیین کننده دارد این است که هر اهمی بر مهم مقدم است یعنی اگر در مسئله خلقت ما حق محوریم یکی حق بود یکی احق آن که احق است باید متبع باشد و اگر در حوزه ربوبیت یکی حکمت بود یکی احکم از این حکمت بود آن که احکم و افضل است باید متبع باشد این یک اصل پذیرفته شده بین حوزه شریعت و حوزه تأویل است که هر اهمی بر مهم مقدم است این چون مقبول بین وجود مبارک موسی و خضر (علیهما السلام) است خلاصه جوابهای سه گانه از این سه داستان به تقدیم اهم بر مهم برمی گردد این تقدیم اهم بر مهم برای صاحب شریعت مقبول است هم برای صاحب تأویل. در جریان غضب و خرق سفینه فرمود ما مختصری آسیب به این کشتی رساندیم برای اینکه اصل کشتی محفوظ بماند، خب گاهی در انسان عضوی از اعضای انسان را قطع می کنند تا اصل انسان محفوظ بماند و سالم و زنده بماند این تقدیم اهم بر مهم است تقدیم اهم بر مهم در همه امور هست چه در مسائل مالی، چه در مسائل نفسی. در جریان قتل هم آنجا هم باز تقدیم اهم بر مهم بود برای اینکه این بچه اگر بالغ می شد چندین مفسده را به همراه داشت خودش به کفر و طغیان می کشید یک، پدر و مادر را به کفر و طغیان می کشاند دو، خودش به عذاب الیم گرفتار می شد سه، پدر و مادر به عذاب الیم گرفتار می شدند در قیامت چهار، این چهار خطر برطرف شد با اینکه این یک عمر کوتاهی داشته باشد بعد در قبالش خداوند به پدر و مادر او فرزندی بدهد که این فرزند هم ایمان دارد و به بهشت می رود، هم باعث تقویت ایمان پدر و مادر است آنها را به بهشت می

رساند، هم در رابطه با فرزندی و پدری مهربان است و رثوف است و أقرب رَحِمًا است پس همه این مسائل می شود اهم این اهم بر آن مهم مقدم است. اما در جریان جدار درست است که اینها خود را در معرض ضعیف قرار دادند و قرآن کریم هم تعبیر به اضافه کرده یعنی مهمان پذیری ضعیف یعنی مهمان، مُضِیف یعنی مهمان پذیر حرمت این دو بزرگوار را حفظ کرده اینها استطعام تکدی نکردند - معاذ الله - و قرض هم نخواستند ضیافت یک امر مشترک بین المللی است که فطرت می پذیرد، عقل می پذیرد در قبال لثامت است و چیز خوبی هم هست کسی بگوید من مهمان شمایم این مهمان شدن نقص نیست مهمان پذیر بودن هم کمال است این با کرامت سازگار است و هرگز مسئله تکدی و درخواست رایگان و مفت خوری و اینها در آن مطرح نیست یک فضیلت خاصی است به عنوان ضیافت این را ذات اقدس الهی در درون هر کسی نهادینه کرده است اگر کسی در اثر اغراض و غرایز این فطرت را دفع کرده باشد (قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (۱) ممکن است به این فطرت پاسخ ندهد و گرنه ضیافت یک کرامت بین المللی است یعنی زبان مشترک تمام انسانهاست که اضافه کردن یعنی ضعیف پروری جزء فضایل است و قرآن هم تعبیر به اضافه کرده، خب. اینها در معرض ضیافت قرار گرفتند اهل آن قریه مهمان پذیر نبودند این کاری است که انسان بگوید خب اینها که لثیم اند ما اینها را رها کنیم اما اهم از اینها این است که این دوتا غلام یتیم بودند پدرشان آدم صالح بود صلاح پدر هرگز فراموش نمی شود به فرزند او می رسد، به نتیجه ها و نوه ها و نیره ها و ندیده های او می رسد حالا آن گنج خواه گنج مادی باشد یا نه، نسخه خطی باشد، کتاب علمی باشد، میراث فرهنگی باشد که اینها بزرگ می شوند و این کتاب خطی را می گیرند آن میراث فرهنگی را می گیرند که آن کلماتی که نوشته شده شهادتین بود، شهادت به وحدانیت خدا بود، شهادت به رسالت وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود اینها فضیلت بود اینها ذخیره بود حالا - چه گنج مادی چه گنج معنوی به این بچه ها باید برسد در اثر صلاح پدر. امر مهم آن بود که انسان بالأخره که گرسنه است با ضیافت گرسنگی خود را برطرف می کند ولی اهم از آن این است که حالا اگر در این قریه مردمان مهمان پذیر نبودند انسان نباید در اثر لثامت یک عده آن صلاح پدر این ایتام را هم فراموش کند، خب این تقدیم اهم بر مهم یک اصل مقبول معقول مشترک بین شریعت و تأویل است این اصل چون پذیرفته شده است وجود مبارک خضر و موسی (سلام الله علیهما) برابر این اصل مشترک این سه تا قضیه را تفاهم کردند.

ص: ۷۷۷

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک خضر دوتا حرف زد یکی اینکه این کار من به دستور من نبود من این چهارتا کاری که کردم سه تا کار مربوط به این قضیه است کار اخیرم اعلام تفرقه است گفتم (هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) (۱) آنچه را که من انجام دادم به دستور خود من نبود به دستور ذات اقدس الهی بود (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) این یکی، دوم اینکه نفرمود تأویل کارهای من این است فرمود تأویل آنچه تو نتوانستی تحمل کنی این است محور اعتراض یا سؤال شما که اعتراضی نبود استفهامی بود شما دنبال جواب سؤال خودت بودی من در صدد این نیستم که کار خودم را بیان کنم چون برای من روشن است شما در صدد سؤال بودی که چرا این کارها را کردی این هم جواب شما در حقیقت جواب سؤال شما این سه مطلب است نه راز کار من، راز کار خودم را که می دانستم بنابراین اینکه نفرمود «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا فَعَلْتَهُ» بلکه فرمود: (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) این است.

مطلب بعدی که در فرمایشات مرحوم سید مرتضی هست که آن حالا الآن باید بررسی بشود قبل از اینکه بقیه عبارتهای مرحوم سید مرتضی را بخوانیم که تتمه بحث روز چهارشنبه بود این نکات مانده را که در این سؤالها مطرح است بررسی بشود تا برسیم به آن بقیه پاسخ مرحوم سید مرتضی.

پرسش: برای صاحب شریعتی که به همراهی این مسائل است این نقص نیست که او سؤال می کند.

پاسخ: نه خب، اگر وجود مبارک موسای کلیم مثل پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) مظهر اسم اعظم بود بله این باید همه چیز را بداند اما غیر از وجود مبارک پیغمبر اسلام دیگران حوزه علمشان محدود است و به تدریج یکی پس از دیگری را عالم می شوند ارواح انبیا که «خلق الله الأرواح قبل الأجساد» (۲) در آن عالم بودند در قوس نزول البته آنچه را که باید بدانند می دانند اما در قوس صعود که از این طرف به وسیله عبادات کامل می شوند همه اینها بر اساس (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (۳)، (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)، (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) پیشرفت می کنند یکی می گوید (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) یکی می گوید (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (۴) و مانند آن اینها که در طلیعه عالم در قوس صعود همه وحی و امثال ذلك را که نمی دانند در قوس نزول بله، آنجا که بودند می دانستند اما اینجا که هستند به تدریج (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) هست، به تدریج (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) هست و مانند آن، یکی از راههایی که وجود مبارک موسای کلیم باید از تأویل برخی از کارها عالم بشود همین برخورد با خضر (سلام الله علیه) است دیگر، البته کسی معاصر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که حضرت بخواهد از او استفاده کند این فرض ندارد چون خودش مظهر اسم اعظم است اما انبیای دیگر که مظهر اسم اعظم نیستند هر کدام مظهر اسمی از اسمای الهی اند این محذوری ندارد که پیغمبری از ولی ای از اولیای الهی مطلب را یاد بگیرد.

ص: ۷۷۸

۱- (۸) . سوره كهف, آیه ۷۸.

۲- (۹) . بحارالأنوار, ج ۵۸, ص ۱۳۲.

۳- (۱۰) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

۴- (۱۱) . سوره طه, آیه ۲۵.

پاسخ: بله دیگر این اعلم بود نسبت به تمام امتش در تمام حوزه شریعت اعلم بود اما در علم تأویل که مورد تکلیف نیست که نباید اعلم باشد که از آن به بعد هم وجود مبارک موسای کلیم مأمور نبود که کاری که خضر می کند او هم انجام بدهد که. درباره ظهور حضرت (سلام الله علیه) گفته شد وقتی حضرت ظهور کرد گاهی برابر علم باطن عمل می کند اما بنا بر این نیست که انسان پیغمبر یا امام (علیهم السلام) برابر آن علم باطن عمل بکند «قد مرّ غیر مرّ» که وجود مبارک پیغمبر به صورت حصر فرمود: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ» (۱) با اینکه دو آیه در سوره مبارکه «توبه» به صورت شفاف و روشن دارد هر کاری که می کنید پیغمبر و خدا می دانند (قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) در یک آیه (وَالْمُؤْمِنُونَ) (۲) هم دارد که بر ائمه تطبیق شده است، خب ما هر کاری می کنیم حضرت می داند عرض اعمال هم از همین قبیل است یک روایت و دو روایت هم نیست این دوشنبه و پنج شنبه منحصر نیست در دوشنبه و پنج شنبه سان عمومی است تقریباً و گرنه هر کاری می کنند او چون شاهد است در قیامت هم باید شهادت بدهد شهید یوم القیامه است، حجج یوم القیامه است الآن باید بدانند و می داند اما بنا بر این نیست که در حوزه شریعت برابر علم باطن عمل بکنند که، فرمود محکمه قضایی من با یمن و بینه اداره می شود مبادا کسی در اثر بینه زور یا یمن باطل وارد محکمه بشود و محکوم له بشود مالی را بگیرد بعد بگوید که من این را به محکمه پیغمبر مراجعه کردم از دست خود پیغمبر گرفتم برای من حلال است فرمود اگر کسی بینه باطل داشت یا قسم دروغ خورد مالی را از محکمه من به قضا و داوری خود من گرفت این «قطعهُ من النار» (۳) این آتش را دارد می برد بنا بر آن نیست ما آنچه را که می دانیم در دنیا عمل بکنیم دنیا برابر با همین ایمان و بیّنات است، خب. بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم به اسرار الهی عالم شد از آن به بعد هم دیگر این طور نبود که مثل خضر عمل بکند که بنای شریعت بر همین است اگر امام معصوم (سلام الله علیه) یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علم باطنشان عمل بکنند مردم مجبورند آدم خوب باشند اینکه کمال نیست الآن فرمودند مردم آزادند هر راهی را که می خواهند بروند آزادند ولی قیامتی هست، جهنمی هست تا اینکه حُسن و قبح اعمال، سوء اختیار و حُسن اختیار مشخص بشود.

ص: ۷۷۹

۱- (۱۲). الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲- (۱۳). سوره «توبه»، آیه «۱۰۵».

۳- (۱۴). الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

پرسش: فلسفه □ تعلیم حضرت موسی چه می شود اگر مأمور به عمل نیست؟

پاسخ: خیلی از علومی که به عمل نمی رسد الآن ما خیلی چیز از این قضیه فهمیدیم آن اصول پنج گانه که فهمیدیم از همین قضیه بود که عالم مخلوق خداست یک، به حق خلق شده دو، عالم مربوب خداست سه، به حکمت اداره می شود چهار، خیلی از اسرار است که بر اساس اهم و مهم انجام می شود پنج، ما مطمئن می شویم که کار خدا اعتراض بردار نیست می فهمیم هیچ (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (۱) این «کفی بذلک علما» برای ما آرام بخش است دیگر ما سعی می کنیم که خودمان را در مسیر حق در بخش خلقت، در مجرای حکمت در بحث ربوبیت قرار بدهیم تا فیض بگیریم هیچ اعتراضی نمی توانیم بکنیم نسبت به عالم برای اینکه عالم در مدار حق دارد می گردد این افاده □ علمی می کند و اساس عملی هم بر اساس حوزه □ شریعت است البته، خب.

مطلب بعدی آن است که در بحثهای قبل داشتیم وجود مبارک خضر یا یاس اگر الیوم زنده باشند جزء اولیای الهی اند دیگر ممکن نیست در زمین باشند وحی شریعت و نبوت و تبلیغ احکام به اینها القا بشود که از طرف خدا وحی ای برسد به اینها که فلان شیء حکمش این است، فلان شیء حکمش این است برای اینکه این با خاتمیت سازگار نیست یا اینها الیوم نیستند یا اگر هستند به عنوان ولی ای از اولیای الهی هستند نه به عنوان نبی آن جریان «لا نبی بعدی» (۲) و مانند آن اطلاق دارد یعنی بعد از من دیگر وحی تشریحی نمی آید خواه کسی از قبل بوده و بعد از من حیات او ادامه داشته باشد یا نه بعد از من بیاید در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این است که در رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت عرض کرد «لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ» (۳) یعنی با رحلت شما وحی تشریحی قطع شد که با رحلت هیچ کسی در عالم وحی تشریحی قطع نمی شد برای اینکه انبیای قبلی وقتی که رحلت کردند باز (لَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) (۴) بود انبیای بعدی بودند تا به شما رسید اما با رحلت شما وحی تشریحی که حکمی از طرف خدا با شریعت بیاید این دیگر نیست خواه این شخص قبلاً بوده و بعداً هم نبوت او ادامه داشته باشد یا نه بعداً پیغمبر بشود در هر دو حال این با خاتمیت سازگار نیست لذا اگر خضر (سلام الله علیه) زنده است که از بعضی روایات برمی آید این برابر همان علم تأویل و ولایت کار می کند نه بر اساس شریعت که وحی تشریحی نازل بشود بر اساس وحی شریعت باید تابع شریعت قرآن و عترت باشد این برای این. اما مسئله تفویض این مستحیل است چون تفویض محال است مثل جبر، کاری را خدای سبحان به کسی تفویض نکرده به خضر یا غیر خضر (سلام الله علیه) کاری را تفویض کرده باشد این چنین نیست اینها مأمور الهی اند چه اینکه خود خضر هم در آن جمع بندی نهایی گفت (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) بنابراین در جریان تفویض مطلقاً ممنوع است.

ص: ۷۸۰

۱- (۱۵). سوره □ قمر، آیه □ ۴۹.

۲- (۱۶). الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه □ ۲۳۵.

۴- (۱۸). سوره □ قصص، آیه □ ۵۱.

مسئله □ بعدی آن است که این نسخه □ خطی چه همان که در خلال بحث اشاره شد ولو اینکه کمتر نباشد خب مطالب علمی است این مطالب علمی دعوت توحید است، دعوت به رسالت است این فخری است برای یک منطقه که از این امور استفاده کنند، خب حالا- اینها گوشه ای از بحثهای مربوط به مسائل قبلی است. درباره □ عصمت مطلقه انبیا که اگر یک وقت کاری کردند کار عادی باعث سلب طمأنینه می شود یا نه؟ اینها مباحث قبلاً گذشت و همچنین آنچه مربوط به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود در جریان آن عصای ممشوق که حضرت سواره بودند به دوش کسی آن هم قصه اش قبلاً گذشت. مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف تنزیه الأنبياء بر اساس این چپهایی که الآن دست ماست صفحه □ ۱۴۳ تا صفحه □ ۱۵۰ این شش، هفت صفحه مربوط به جریان حضرت موساست تنزیه حضرت موسی در این قسمت البته بر خورد حضرت موسی با خضر این بعد از اینکه ثابت شده باشد که وجود مبارک موسی بعد از نبوت این سفر را داشت و این سؤالا پیش آمد اما بر اساس احتمال اول مرحوم شیخ مفید که این سفرهای سه گانه □ موسای کلیم با خضر (سلام الله علیهما) برای قبل از نبوت حضرت موسی بود بسیاری از این سؤالا دیگر رخت برمی بندد فرض مرحوم سید مرتضی این است که بر اساس احتمال دوم فرمایش شیخ مفید استادشان هست که موسای کلیم در زمان نبوت با خضر (سلام الله علیهما) برخورد کرد این اشکالات هفت گانه را در روز چهارشنبه خواندیم.

پرسش: این سه مطلب با سه صفحه □ جداگانه مطرح شد یا در یک جلسه؟

پاسخ: در یک جلسه که نبود در سفر بود ولی این قبلاً گذشت که سیدناالاستاد مرحوم علامه فرمودند این در حقیقت سه تا سؤال است و یک جواب سه تا قضیه جداگانه نیست البته این فرمایش در سخنان تفسیر ابی السعود هم بود از اینکه چرا قرآن کریم در همان قضیه اول شرط و جزا را جدا کرد ولی در قضیه دوم و سوم همه کارهای خضر را در طرف شرط قرار داد و سؤال موسی را در طرف جزا قرار داد این نکته از تفسیر ابی السعود و از تفسیر المیزان قبلاً گذشت در این برخورد در این راه یک مقدار سفر کشتی دریایی بود یک مقدار سفر خشکی به تدریج این سه تا قضیه واقع شد، خب این اشکالات هفت گانه را که در صفحه ۱۴۴ بود خواندیم بعضی از جوابها که در صفحه ۱۴۵ و اینها بود باز گو شد در آنجا وجود مبارک موسی و خضر درباره استطاعت سؤال کردند که خب خضر فرمود تو نمی توانی، خب سخن از نفی استطاعت است یا سخن از نفی صبر؟ اگر نفی استطاعت باشد که جا برای نقد نیست خب اگر کسی نتواند کاری را انجام بدهد جا برای نقد و اعتراض نیست چرا خضر اعتراض کرد که تو نمی توانی ولی محور اساسی صبر است نه استطاعت به دلیل اینکه وجود مبارک موسی کلیم در پاسخ گفت: (سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) (۱) نه «إِنْ شَاءَ اللَّهُ مُسْتَطِيعًا» پس محور گفتگو صبر است اگر کسی قدرت استطاعت نداشته باشد که مکلف نیست اما اگر استطاعت داشته باشد مکلف به صبر است (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (۲) که وجود مبارک موسی فرمود این مشروط به مشیئت است این تعبیر (سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) سؤال کننده این است که چرا (لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (۳) گفت در حالی که «عَصِي أَمْرَهُ»؟ پاسخش این است که این ان شاء الله حلقه ارتباطی گذشته و آینده است گذشته این است که (سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) (۴) آینده آن است که (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) این (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) که قبل واقع شد هم برای (صَابِرًا) هست هم برای (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) یعنی اگر خدا بخواهد من صبر می کنم و فرمان شما را تخلف نمی کنم حالا اگر مشیئت الهی به چیز دیگر تعلق گرفت که من صبر نکنم یک، و حرف شما را نپذیرم دو، من خلاف نکردم چون من معلق کردم به مشیئت الهی.

ص: ۷۸۲

۱- (۱۹). سوره كهف، آیه ۶۹.

۲- (۲۰). سوره كهف، آیه ۶۹.

۳- (۲۱). سوره كهف، آیه ۶۹.

۴- (۲۲). سوره كهف، آیه ۶۹.

اما اینکه گفت (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِمْرًا) (۱) امر به چند معناست هم کار مهم است، داهیه است، سؤال برانگیز است، امر عجیب است اینها را می گویند امر به معنای منکر و حرام و قبیح نیست چون این کلمه امر در چند معنا به کار می رود و در موارد متعدّد کاربرد دارد ما به قرینه این که طرفین معصوم اند این کلمه امر را باید حمل بکنیم بر آن معنایی که با عصمت این بزرگواران منافاتی نداشته باشد. اما درباره این (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا) (۲) درباره (شَيْئًا نُكْرًا) یک وقت در مسئله کذب خبری و مخبری این فرق گذاشته شده یک وقت است می گوئیم این خبر کذب است نه اینکه گوینده کاذب است گوینده یک انسان امینی است ولی این خبر را اشتباهی به عرض ایشان رساندند این می شود کذب خبری در حالی که مخبر امین است و عادل است یک وقت است نه، مخبر خائن است گزارشگر دروغگوست و اتفاقاً این گزارش درست در آمد یک خبر درستی بود اینجا کذب مخبری هست ولی کذب خبری نیست گاهی نه، هم خبر دروغ است هم مخبر دروغگو این جمع بین کذبین است در جریان نُکْر همین طور است یک وقت است که کسی فاسق است و در صدد معصیت است که هم فعل منکر است و هم فاعل فاسق یک وقت است نه، فاعل حکیم است معصوم است به حق کار می کند ولی فعل ناشناخته است به حسب شریعت نُکْر است یعنی منکر، به حسب تعبیر عُرف است یعنی معروف بنابراین این سؤال وجود مبارک موسای کلیم گفت (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا) یعنی کاری کردی که در شریعت منکر است درست هم هست کسی که صاحب شریعت است که قصاص قبل از جنایت نمی کند ولی همین کار در حوزه تأویل عرف است یعنی معروف است در آنجا می شود امر معروف در اینجا می شود نهی از منکر بنابراین جمع ممکن است.

ص: ۷۸۳

۱- (۲۳) . سوره كهف، آیه ۷۱.

۲- (۲۴) . سوره كهف، آیه ۷۴.

مطلب بعدی آن است که مرحوم سید مرتضی می فرماید شما این سؤالها را یک بار مرور کنید این نگفت تو کارِ امرِ کردی، گفت تو نُکر کردی همه اش با استفهام است (أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) (۱) (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا) (۲) این نُکر و آن امر متفرع بر آن مطلب مسئول عنه است اینکه با سؤال استفهامی همراه بود آیا این کار را کردی؟ در حقیقت این است که آیا این امر است، آیا این نُکر است یا نه؟ وگرنه این خرق را که دیده آن قتل را که دیده آنچه که سؤال آفرین است این است که سرّ این خرق و آن قتل چیست؟ اگر یک وقت همزه استفهام نبود معنایش این است که وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) به ضرس قاطع امر و نُکر را به خضر اسناد داد یعنی فعل، فعل امر و نُکر است این چنین که نبود که در هر دو بخش مصدر به همزه استفهام است (أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا)، (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا) این نُکر و آن امر، این امر و آن نُکر در فضای استفهام است بنابراین این یک امر قبیح را به عنوان قطعی اسناد نداده است.

پرسش: این ادب منکر بودن را نفی نمی کند منتها ادب صاحب شریعت ایجاب می کند سؤال مؤدبانه کند.

پاسخ: از این مؤدبانه تر، ادب در سؤال شریعت این است که شریعت خودش را حفظ بکند خب این نهایت غیور بودن را حفظ می کند کسی که مسئول یک دین است باید دینش را حفظ بکند با تمام جهت، لذا آن را در بحثهای قبلی که چطور وجود مبارک موسای کلیم صبر نکرد این گفته شد این بی صبری فضیلت است یک وقت است آدم صبر می کند ببیند که قصه چه پیش می آید اما یک وقت خلاف شرع واقع شده این برای چه صبر بکند اینجا بی صبری فضیلت است، اینجا زود اقدام کردن فضیلت است اینجا جای سکوت نیست وجود مبارک موسای کلیم هم ساکت نبود نهایت ادب را هم کرد اول هم گفت (أَنْ تُعَلِّمَنِ) (۳) بعد هم عذرخواهی کرد (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) (۴) و مانند آن با اینکه هنوز برایش روشن نشد تأویل این کار چیست اما فرمود: (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) این کارها را هم کرده دیگر، خب.

ص: ۷۸۴

۱- (۲۵). سوره كهف، آیه ۷۱.

۲- (۲۶). سوره كهف، آیه ۷۴.

۳- (۲۷). سوره كهف، آیه ۶۶.

۴- (۲۸). سوره كهف، آیه ۷۶.

پرسش: ...احتمال دارد که خلاف شرع کرده باشد در حدّ یک احتمال است.

پاسخ: نه دیگر ظاهرش بین الغی است دیگر فاعل معصوم است کار بد نکرد اما فعل به حسب ظاهر خلاف شرع است دیگر آدم یک کشتی که در معرض خطر هست کشتی غرق می شود اهلش هم غرق می شود در دریا آدم چنین کاری نمی کند که.

پرسش: شاید که یک وجه دیگری که مفروض باشد در آنجا که دارد یک پسر را می کشد دو احتمال صورت می گیرد یک حُسن ظن است، دو سوء ظن است.

پاسخ: نه بالأخره اینکه نفس زکیه است چون احراز کرده گفته بچه ای است در میدان داشت بازی می کرد و فلان، سابقه □ قتل هم که ندارد برای موسای کلیم هم این دو تا امر مشخص بود اگر گمنام بود که نمی دانست که کسی را کشته یا نکشته خب نمی گوید که (بِغَيْرِ نَفْسٍ) (۱) اگر گمنام باشد نمی داند آلوده است یا غیر آلوده که نمی گوید (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً) فرض سؤال این است که این دو مطلب برای وجود مبارک موسای کلیم ثابت شده بود که این نفس نه عقیده □ باطلی، نه شرک باطلی، نه آلوده دامن بودنی داشت که باعث قتل بشود لذا فرمود: (نَفْسًا زَكِيَّةً) یک، نه کسی را کشته دو، فرمود: (بِغَيْرِ نَفْسٍ) بالأخره آدم که اعدام می شود یا برای آلوده بودن دامن اوست یا برای قتل نفس است دیگر برای حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) ثابت شده بود که این هیچ کدام از این دو تا کار را نکرد.

جوابهای دیگری که مرحوم سید مرتضی می دهند درباره □ نسیان که (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ) (۲) و جوهی گفته شد که در بعضی از تعبیرات قبلی آمده گاهی تعبیر می کنند که این کار شبیه نسیان است نه اینکه من نسیان کردم نظیر آنچه درباره □ برادران یوسف (سلام الله علیه) گفتند (أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ) (۳) یعنی کار شما شبیه کار سارقان است آنجا هم این توجیه آمده که کار در صورت مجرای استفهام است و امثال ذلك. در جریان (فَخَشِيْنَا أَن يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) (۴) فرمود ظاهر «يَشْهَدُ أَنَّ الْخَشْيَةَ مِنَ الْعَالِمِ لَا مِنْ» خشیت از طرف شخص است بعد خشیت را به چند وجه معنا کردند خشیت یعنی کراهت یک وقت است می گوئیم انسان فقط باید به خدا امیدوار باشد در رجاء باید موحد باشد فقط به خدا امیدوار باشد «لا يرجون أحد منكم الا-ربه» این درست است، در خوف و خشیت «لا- يخافن الا ذنبه» (۵) فقط از خدا باید بترسد درست است برای اینکه منشأ همه □ آثار خداست اما اگر بگوئیم که حالا یک انسان پاکی، مؤمنی، ولی ای از اولیای الهی بگوئید من اگر جلوی این کار را نگیرم می ترسم برود مسجد را منفجر کند بگویند شما فقط باید از خدا بترسی؟ این با آن دو تا مسئله است، دو تا مبحث است. این خشیت در آنجا به این معنا که کار به دست خداست لذا انسان فقط از خدا اطاعت می کند دیگر از غیر خدا که اطاعت نمی کند چون از غیر خدا کاری ساخته نیست اما این در تعبیرات ادبی، محاورات، ادبیات عرفی این است که من می ترسم برود مسجد را آلوده کند، من می ترسم مزاحم مردم بشود من می ترسم، این من می ترسم یک امر رایجی است وجود مبارک هارون به موسای کلیم (سلام الله علیهما) فرمود گرچه این گوساله پرستی راه انداخته ولی من اگر جلوی را می گرفتم خشیت که می ترسیدم که تو بگوئیم که چرا فَرَّقْتَ بين بنی اسرائیل می ترسیدم اعتراض بکنی این گونه از خشیتها با انحصار خشیت تعقیبی و تعدیبه درباره □ ذات اقدس الهی منافات ندارد. چند وجه مرحوم سید مرتضی ذکر کرده که خشیت به معنی کراهت است در سوره □ مبارکه □ «اسراء» که قبلاً گذشت این بود که خدای سبحان فرمود: (كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ

رَبِّكَ مَكْرُوهًا) (۶) یعنی همه این سیئات نزد خدا مکروه است خدا کراهت دارد نسبت به بعضی از امور رضایت دارد که (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) (۷) نسبت به بعضی از امور کراهت دارد این خشیت هم به معنای کراهت است.

ص: ۷۸۵

۱- (۲۹) . سوره كهف, آیه ۷۴.

۲- (۳۰) . سوره كهف, آیه ۷۳.

۳- (۳۱) . سوره كهف, آیه ۷۰.

۴- (۳۲) . سوره كهف, آیه ۸۰.

۵- (۳۳) . نهج البلاغه, حکمت ۸۲.

۶- (۳۴) . سوره اسراء, آیه ۳۸.

۷- (۳۵) . سوره مائده, آیه ۱۱۹.

دربارهٔ مساکین که آیا کشتی داشتن با مسکین بودن سازگار است یا نه؟ این دیگر می گوید تعبیر گرچه مربوط به تنزیه حضرت موسی نیست حالا خضر گفته که (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ) (۱) حالا بحث ادبی را در خلال تنزیه انبیا ذکر کردند این خیلی تناسبی ندارد حالا بالآخره الآن دارند بحث می کنند که آیا فقیر مشککش بیشتر است یا مسکین، این نزاع معروف هست حالا در اینجا کسانی که کشتی دارند تعبیر شده به مساکین این چه نقدی است بر موسی؟ چه نقدی است بر خضر (سلام الله علیهما) به هر تقدیر ایشان برای پاسخ این سؤال که خب حالا اگر کسی یک چند نفرند چندتا برادرند اعضای خانواده یک لنج کرایه ای دارند کپرنشین هم هستند اگر یک لنج کرایه ای دارند یا وسیلهٔ مسافرکشی دارند یا وسیلهٔ بارکشی اینکه با مسکنت اینها منافات ندارد اینکه با فقر اینها منافات ندارد این را حالا دارند توجیه می کنند و توجیه کردند، بعد کلمهٔ «وراء» را که حالا می بینید این بحث تفسیری است که با تنزیه آمیخته شده آیا «وراء» به معنی امام است یا به معنی خلف می گوید در اینجا «وراء» به معنی امام است یعنی جلو و اگر هم به معنای خلف باشد باز قابل تطبیق است که اینها با بحث تنزیهی سازگار نیست با بحث تفسیری سازگار است.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۳ تا ۸۸ سوره کهف ۸۸/۰۲/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِفَ تَخْرُجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (۸۲) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْيَتَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْغُبُ فِي عَيْنِ حِمِّيٍّ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَخَذُ فِيهِمْ حُسَيْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷) وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

ص: ۷۸۶

۱- (۳۶). سوره کهف، آیه ۷۹.

جریان محاوره و مصاحبه وجود مبارک موسی و خضر (علیهما السلام) برای عده ای مطرح بود و سؤال هم کردند و آنچه مربوط به اسرار و حکم این محاوره بود قرآن کریم بیان فرمود و پیامبر بودن وجود مبارک موسی کلیم منافات ندارد با اینکه برخی از تأویلهای احکام و حکم را به وسیلهٔ ولی ای از اولیای الهی از طرف خدای سبحان یاد بگیرند و آن شخص هم فرشته نبود یک عبد صالحی بود که از رحمت عنداللهی و علم لدی اللهی برخوردار بود و چون سؤال، سؤال عالمانه است و متعلمانه نه معترضانه بنابراین منافات ندارد پیامبری سؤال بکند از ولی ای از علم لدنی دارد و در حقیقت از طرف خدای سبحان هم مأموریت پیدا کرده و آنچه را که وجود مبارک خضر انجام داد سؤال حضرت موسی را برانگیخت نه اعتراض او را

و تمام این سؤاها در محور حکمتِ فعل است نه اعتراض بر فاعل و اصل این مصاحبه و محاوره برای فراگیری است چون اصل این مصاحبه برای فراگیری است وجود مبارک موسی باید سؤال بکند و جواب هم بشنود، پس اگر گفته بشود که با اینکه موسای کلیم از انبیای اولوالعزم است چرا می پرسد و یاد می گیرد این پاسخش قبلاً ارائه شد که موسای کلیم از فرد عادی مطلب را یاد نگرفت و آن هم شریعت را نیاموخت بلکه تأویل احکام را از عبدی که از علم لدی الهی برخوردار بود استفاده کرد و هرگز سؤالهای موسای کلیم اعتراضی نبود استفهامی بود و استعلامی بود و هرگز سؤالهای موسای کلیم نسبت به فاعل نبود نسبت به فعل بود که این کار رازش چیست نه تو چرا این کارها را کردی، خب اینها مطالبی بود که در خلال بحثهای قبلی بازگو شد.

ص: ۷۸۷

پرسش: اگر سؤال در این داستان در این جریان گواه بود. چرا نمی شد از سؤال (فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ) (۱).

پاسخ: بله، یعنی سؤال نکن تا من خودم بازگو کنم اگر ظاهر این فعل امر یا نُكِر نبود وجود مبارک موسای کلیم صبر می کرد اما ظاهر این کارها بر خلاف شریعت بود و کسی که مسئول شریعت است نمی تواند کاری که بر خلاف شریعت است ببیند و تحمل کند لذا سؤالش را سریعاً اعلام کرد اگر صبر می کرد پاسخ می شنید لکن چه اینکه در بعضی از روایات هم هست لکن اگر این کارها، کارهای عادی بود اسرارش معلوم نبود صبر می شد اما کاری که به حسب ظاهر امر است، به حسب ظاهر نُكِر است بر خلاف شریعت است به فعل باید توجه کرد گرچه فاعل معصوم است درباره این فعلها این سؤالها مطرح شد. اصل این قصه عطف است بر قصه دیگر یعنی اینکه فرمود: (وَإِذْ قَالُوا لِمَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَائِدًا) که در آیه شصت همین سوره مبارکه «کهف» گذشت (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لَأَنبَايَاتِهِمْ هِيَ سَوَاءٌ مَا أُخْبِرُوا وَاللَّيْلُ نَسُوبٌ لَّهُمْ وَإِنَّمَا تَأخُذُ الْبَاطِنَاتُ إِيَّاهُ وَلِإِذِ انبَسَّ لُحْيُ مُوسَىٰ إِذْ ذُقُّوا ذُرِّيَّتَهُمْ إِذْ يَقُولُ أَبَوَاهُ لِمِذَا لَقِيْتُمُوهُمْ زُرْقًا يَوْمَ تُلَاقُوا النَّارَ أَلْتُلَاقُهُمْ وَتُجِيبُهُمْ قَوْلًا مِّنْ عِنْدِكَ فَتَأْتُهُمُ الْبُحْرَانُ فِيهَا قُلْتَ طُوفُوا فِيهَا كَذِبًا) این آیه پنجاه، بعد (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ) این آیه شصت که در حقیقت عطف قصه بر قصه است برای مردم حجاز هم حالا خواه در اثر اینکه در کتابهای اهل کتاب بود و اینها متوجه شدند یا سینه به سینه به اینها رسید این سؤالها مطرح بود و همینها را طرح کردند یکی از آنهايي که مطرح بود و طرح کردند همین است جریان ذی القرنین است، خب پس این قصه ذی القرنین به دنبال قصه محاوره خضر و موسی برای آن بود که حالا یا در کتابهای اهل کتاب بود و از راه اهل کتاب به مشرکان حجاز رسید یا سینه به سینه این قصه باخبر بود آنها خواستند مستحضر بشوند و مطلع بشوند.

ص: ۷۸۸

پرسش: حاج آقا در مورد مسئله خضر و موسی اگر واقعاً وظیفه □ موسی پرسیدن بود و از غیرت او حساب می شد چطور پس مسئله (هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) (۱) مطرح شد.

پاسخ: برای اینکه بیش از این مأموریت نداشت اگر خودش تعهّد سپرد که اگر من سؤال بکنم (فَلَا تُصَيِّرْ بَيْنِي قَدُ بَلَعَتْ مِنْ لَدُنِّي عُدْرًا) (۲) کسانی که مربوط به عالم تأویل اند احکام باطنی دارند مأموریتشان هم محدود است مسئولیتشان هم محدود است از اینجا ما می فهمیم که این جریان حضرت موسی و خضر در همین سه محور بود و اگر این سه محور برای دیگران حل بشود خیلی از مسائل حل می شود برای خود موسای کلیم بسیاری از این مسائل حل شد یک سؤال یا یک مطلب را وجود مبارک حضرت امیر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخت فرمود خدای سبحان به وسیله □ این یک در هزار در علم به روی من گشود که از هر دری هزار در گشوده می شود از این قاعده از این مطلبی که حضرت فرمود ألف باب گشوده شد و از هر بابی هم ألف, ألف ألف می شود یک میلیون سابقاً که واژه □ میلیون مطرح نبود وقتی می خواستند از میلیون یاد بکنند می گویند ألف ألف و چون میلیون واحدی نبود که در دسترس بسیاری از مردم قرار بگیرد اگر می خواستند کسی را رجم کنند که او اهل مبالغه است او اغراق گوشت می گویند او را رها کن او ألف ألف می گوید یعنی از میلیون حرف می زند آن روز ألف ألف گفتن مقدور هر کسی نبود, خب گاهی می بینید مطلبی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیر (علیه الصلاه و علیه السلام) می رسد و یک میلیون مطلب از آن در می آید این سه قصه سه تا راز و رمز تأویلی است که وجود مبارک خضر به عنایت الهی به موسی (سلام الله علیهما) القا کرد و از هر کدامش ألف باب علم در می آید برای ماها که قدّمی فکر می کنیم, لحظه ای فکر می کنیم, کلمه ای فکر می کنیم سه تا مطلب است اما برای آنها ممکن است سه میلیون مطلب باشد وجود مبارک موسای کلیم خیلی چیز فهمید.

ص: ۷۸۹

۱- (۲) . سوره □ کهف, آیه □ ۷۸.

۲- (۳) . سوره □ کهف, آیه □ ۷۶.

پرسش: ببخشید در بحث گذشته فرمودید حضرت موسی که از حضرت خضر سؤال کرد چون مظهر اسمای جامع نبود سؤال کرد ولی پیغمبر ما چون مظهر اسمای حُسن بود و جامع و کامل بود سؤال نکرد سؤال ما این است که پیغمبر هم خیلی جاها سؤال کردند و گفت منتظر وحی هستم نمی توانم...

پاسخ: نه، نه اینکه از خدا سؤال نمی کرد از غیر خدا سؤال نمی کرد تفاوت موسای کلیم و وجود مبارک پیغمبر (علیها الصلاه و علیهما السلام) این بود که چون وجود مبارک پیغمبر خاتم مظهر اسم اعظم است از احدی سؤال نکرد مطلبی را تا بفهمد نه اینکه از خدا سؤال نمی کرد خدا که مأمور بود بر اساس (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) از خدا سؤال بکند که.

پرسش: فرق بین حضرت جبرائیل و حضرت خضر چیست؟

پاسخ: نه، جبرائیل (سلام الله علیه) که خب رسول است در حقیقت سؤال را وجود مبارک پیغمبر از خدا دارد می گوید (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (۱)، (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) نه به جبرئیل بگوید «یا جبرئیل زدنی علما» وحی را گاهی جبرئیل می آورد گاهی بدون واسطه وحی به پیغمبر می رسد (مَّا كَانَ لِنُبَشِّرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ) (۲) از سه راه ممکن است یک انسان کامل از خدای سبحان علم دریافت کند که جامع ترینش نصیب پیغمبر است.

خب، بنابراین این حوادث را نسبت به آن جریان سوم، جریان سوم از سنخ ظلم به نفس نبود که بگوییم ظلم به نفس حرام است ظاهر کار مطابق با حکمت نبود یعنی یک قوم لثیمی که از شایسته ترین فضایل انسانی محروم اند به نام ضیافت چنین قومی شایسته احسان نیستند که یک پیامبر بزرگواری یا ولی ای از اولیای الهی به بازسازی یا نوسازی یک دیوار در شُرْف انهدام پردازد این کار بر خلاف حکمت است.

ص: ۷۹۰

۱- (۴). سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲- (۵). سوره شوری، آیه ۵۱.

پرسش: احکام دفع سیئه بر حسنه که نباید خلاف حکمت باشد.

پاسخ: نه، منظور آن است که این کار بر خلاف حکمت است سؤال برانگیز است نه چون معصیت بود، ظلم به نفس بود این کار را کردند ظلم به نفس در کار نبود ما یک ایثار داریم، احسان داریم و یک عدل که بالاتر از عدل، احسان است و ایثار وجود مبارک موسای کلیم خودش هم ایثار کرد در همان آیه \square سوره \square مبارکه \square «قصص» که خواندیم گفت (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) بعد از اینکه (فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) (۱) اینجا جای ایثار است نه اگر سؤال سوم حضرت موسی برای این نیست که او خلاف شرع کرده مثلاً، ظلم به نفس کرده و این خلاف شرع سؤال برانگیز است نظیر سؤال اول و دوم، خلاف شرعی در کار نبود.

خب، جریان ذی القرنین هم از مطالب مطروحه در حجاز بود که از نزد اهل کتاب به اینها رسید و از وجود مبارک پیغمبر سؤال کردند که ذی القرنین چیست؟ آنها دنبال قصه و تاریخ و امثال اینها بودند قرآن کریم راه سؤال و جواب را به اینها آموخت که شما به دنبال چیزی باشید که اساس داشته باشد تاریخ او که اسم او چه بود؟ پدر او که بود؟ مادر او که بود؟ در کدام سرزمین می زیست؟ چه موقع به دنیا آمده؟ چه موقع مُرده اینها سودی ندارد شما شأن او و هویت علمی او و عملی او را بخواهید (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ) حالا- چرا او را ذی القرنین گفتند آیا برای این است که قَرْن مشرق و مغرب را پیموده است یا عمر طولانی کرده است که تقریباً دو قرن را درک کرد یا در تاج او دو تا چیزی شبیه قَرْن و شاخ بود و جوهی گفته شد که هیچ کدام از اینها «لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمِهِ» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا) شما حالا یا خودتان این سؤال را کردید یا عده ای وادارتان کردند از اهل کتاب وادارتان کردند که سؤال کنید جریان ذی القرنین چیست؟ من که نزد خودم این قصه ها را بازگو نکردم و نمی کنم بعداً اگر ذات اقدس الهی آیاتی نازل بکند از طرف خدا ذکری را بر شما تلاوت می کند اگر ضمیر (مِنْهُ) به الله برگردد و مقصود از ذکر آیات قرآن کریم باشد معنایش این می شود «سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ آيَةً أَوْ آيَاتٍ» اما اگر ضمیر (مِنْهُ) به (ذِي الْقُرْنَيْنِ) برگردد دیگر منظور از ذکر یعنی جریان او را من برای شما تلاوت می کنم این دو تا احتمال هست اما احتمال اول که ضمیر (مِنْهُ) به الله برگردد و مقصود از ذکر آیه یا آیات قرآنی باشد که با تلاوت که مُشعر به قداست است سازگار باشد اولاست، پس دو تا احتمال هست یکی اینکه ضمیر به (ذِي الْقُرْنَيْنِ) برگردد منظور از ذکر، تاریخ او باشد، احتمال دیگر اینکه ضمیر (مِنْهُ) به الله برگردد، ذکر هم منظور آیه ای از آیات قرآن باشد که از قرآن کریم خدای سبحان به عنوان ذکر یاد کرده است (سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا).

ص: ۷۹۱

پرسش: ضمیر به مذکور برگردد بهتر از تقدیر نیست؟

پاسخ: مذکور در چه کسی؟

پرسش: از ذی القرنین.

پاسخ: خب حالا تلاوت با او سازگار نیست، ذکر با او سازگار نیست، خب.

بعد هم مؤید اینکه ضمیر به الله برمی گردد و منظور از ذکر آیات است این است (إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ) حالا تلاوت شروع شده، خب این تلاوت را از چه کسی دارد می گوید؟ از خدای سبحان، خدا می فرماید ذی القرنین کسی بود که ما او را در زمین متمکن کردیم گاهی ارض گفته می شود ارضِ زندگی که همان محلّی است، گاهی ارض گفته می شود وسیع تر از محلّی همان منطقه ای است، گاهی ارض گفته می شود وسیع تر از محلّی و منطقه ای بین المللی است که کلّ ارض است در جریان طوفان نوح و امثال طوفان نوح این سه تا احتمال مطرح بود اینجا به قرینه □ (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) از یک سو و رفتن او به مشرق و مغرب عالم از سوی دیگر تأیید می کند که منظور از این ارض، محلّی یا منطقه ای نیست بلکه بین المللی است (إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ) یعنی «فی کلّ الأرض» ما متمکن کردیم (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) این هم تأیید می کند او بخواهد به هر چیزی برسد اسبابش را فراهم کردیم اگر بخواهد سفرِ ظاهری داشته باشد وسیله اش را فراهم کردیم، سیرِ علمی داشته باشد علوم را به او دادیم یا به صاحبان او دادیم و وسایل علمی را فراهم کردیم او اگر بخواهد کاری انجام بدهد که سببش علم است ما علم را در ارکان او فراهم کردیم، اگر بخواهد کاری انجام بدهد که سببش مال است ما مال را در اختیار او قرار دادیم این طور نیست که او تک بُعدی باشد مثلاً در مسائل مالی از اسباب مادی برخوردار باشد ولی در مسائل علمی از اسباب تحقیقی بی خبر باشد برخوردار نباشد این طور نیست (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) ما این امکانات را به او دادیم او هم از این امکانات استفاده کرد خلیها هستند که خدای سبحان به آنها قدرت می دهد، امکان می دهد ولی بهره نمی برند مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) که این حدیث چند بار هم نقل شد ایشان نقل می کند که عده ای به محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسیدند و بهره های علمی می بردند یکی از آنها به حضرت عرض کرد که محفل شما بسیار سودمند و نافع است ولی از اینجا که ما بیرون رفتیم دیگر آن لذت را به همراه نداریم حضرت فرمود: «استعن بيمينك» (۱) چرا به من می گویی به دستانت بگو تو هم بالأخره یک لوازم التحریر داشته باش، کاغذی داشته باش، قلمی داشته باش آنچه اینجا گفته می شود تو یادداشت بکن وقتی به منزل رفتی در هر فرصتی این مطالب نورانی و عالمانه را هم می توانی مطالعه کنی به دیگران هم منتقل کنی و به آن عمل بکنی این می شود سرور دائم «استعن بيمينك» یک وقت است کسی چند سال در حوزه می ماند می رود در درس اما نه تحقیقی دارد، نه پژوهشی دارد، نه جزوه ای دارد، نه تقریری دارد، نه بحثی دارد، نه درسی دارد این مادامی که در حوزه است از این علوم باخبر است اما همین که مأموریتی پیدا کرد کاری را برای نظام اسلامی در جای دیگر انجام بدهد من هر چه خوانده ام همه از یاد من برفت این معنایش این است که از عمرش استفاده نکرده فرمود ما به ذی القرنین وسایل دادیم او هم از این وسایل بهره برد (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا □ فَأَتْبَعَ سَبَبًا) اگر قدرت علمی دادیم، مصاحبان خوب همه □ نعمت را که خدا به یک نفر نمی دهد که به دوستان او می دهد به مشاوران او می دهد به معینان او می دهد به معاونان او می دهد اگر از هر کسی بتواند بهره □ کافی ببرد می شود (فَأَتْبَعَ سَبَبًا)، خب (فَأَتْبَعَ سَبَبًا) یعنی این اسبابی که ما به

او دادیم چه اسباب مادی، چه اسباب معنوی این پیروی کرده به دنبال سبب راه افتاده. این اسباب او را به جهان گردی کشاند «سار» که این «حتی» متعلق است به آن فعل محذوف، «سار» سیر کرده است اول به طرف مغرب را قرآن نقل می کند بعد به طرف مشرق (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ) البته این ارضی که امروز بشر به کار می برد شاید آن وقتها نبود خیلی از شهرها و کشورهای است که آن طرف آب است، آن طرف اقیانوس کبیر است بعدها کشف شده بعدها پیدا شده بعدها باخبر شدند قبلاً خبری از آنها نبود آنها آخر دنیا را همین طلیعه اقیانوس کبیر می دانستند در طرف غرب از این طرف هم اقیانوس هند می دانستند در طرف شرق می گفتند آخر دنیا همین است آخر ارض یعنی همین است. خب، (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَحَيْدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ) وقتی به کرانه و کناره اقیانوس آرام قرار گرفت خب اقیانوس هم مثل زمین گروی است و غروب که می شود آدم خیال می کند که این آفتاب می رود در دریا، در آب آن کرانه آن قسمت جزیره ای بود و آب داشت و داغ بود و گرم بود و با لجن آن ساحل همراه بود آفتاب آنجا غروب کرده این به چشم می آید که این رفته در آن چشمه الآن هم اگر کسی در کنار افق بایستد همین طور است دیگر خیال می کند آفتاب رفته در آن ضلع در آنجا فرو رفته (تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ) یعنی چشمه ای که جوشان است خب آن منطقه، منطقه استوایی هم بود حالا یا بخشهایی از آفریقا بود منطقه استوایی بود گرم بود، سوزان بود خیال کردند رفت آنجا. در کرانه اقیانوس این طرفش (وَوَحِيدًا عِنْدَهَا قَوْمًا) خب عده ای آنجا زندگی می کردند خدا می فرماید ما که او را در زمین متمکن کردیم اسباب هر چیزی را برای او فراهم کردیم او که به این منطقه تقریباً آفریقایی آمده یک منطقه سوزان است استوایی است و گرم است ما گفتیم با این مردم چه تصمیم می گیری؟ حالا ما گفتیم یعنی بلاواسطه با او گفتیم یا مع الواسطه؟ این یک احتمال، اگر بلاواسطه گفتیم نظیر آن القاء وحیی که نسبت به مادر موسی (سلام الله علیهما) بود (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) که (أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) (۲) از آن باب هست یا نه از آن دستورهایی که خدا به انبیا می دهد؟ پس از چند جهت جای سؤال هست و نمی شود از این (قُلْنَا) استفاده کرد که ذی القرنین پیامبر بود اما بالأخره آدم خوبی بود مؤمن بود اینها هم از آن در می آید (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) اگر دلیل معتبری، روایات معتبری داشته باشیم که او پیامبر بود با آیه مخالف نیست چون باید ما روایت را بر قرآن عرضه کنیم اگر مخالف قرآن نبود بپذیریم از آیه در نمی آید که الا ولابد او پیغمبر نبود ولی از قرآن هم بر نمی آید که او پیغمبر بود، امام بود از اینها هیچ در نمی آید ولی در می آید که یک عبد صالحی بود مؤمن بود همین مقدار در می آید از این (قُلْنَا) نمی شود استفاده کرد که او پیامبر بود برای اینکه آیا مع الواسطه بود یا بلاواسطه این یک، اگر بلاواسطه بود از سنخ (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) (۳) بود یا نه این دو، در سوره مبارکه «بقره» در جریان طالوت و مبارزه با جالوت آنجا چنین آمده که طالوت رهبری این مبارزه را به عهده داشت و وجود مبارک داود (سلام الله علیه) وقتی وارد شد او بالأخره قائد شد و جالوت را کُشت و شده رهبر انقلاب حالا این طالوت را چه کسی برانگیخت و چه کسی به او سمت داد؟ در سوره مبارکه «بقره» آنجا وقتی که از طالوت نام می برد عده ای در آیه «۲۴۶» عده ای از بنی اسرائیل به پیامبران گفتند: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَائِئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ائْبَعَثْ لَنَا مَلِكًا) به پیامبران گفتند برای ما ملکی، سلطانی را نصب بکن برانگیز که ما زیر ولایت حکومتی او به دستور تو کار بکنیم او هم طالوت را انتخاب کرده است گفت: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) (۴) خب این طالوت که پیامبر نبود پیامبر آن عصر فرمان خدا را به طالوت ابلاغ کرد طالوت هم پیام خدا را از طرف پیامبر عصرش دریافت کرد آیا ذی القرنین از این قبیل بود یا نه؟ یُحتمل.

-
- ١- (٧) . بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٥٢.
 - ٢- (٨) . سورة قصص، آيه ٧.
 - ٣- (٩) . سورة قصص، آيه ٧.
 - ٤- (١٠) . سورة بقره، آيه ٢٤٧.

پرسش: از عموم (و آتیناهم) نمی توانیم پیامبری را استفاده بکنیم؟

پاسخ: نه خب چون ممکن است که خدای سبحان به خیلی از بشرهای عادی این قدرتها را داد بعضی در راه باطل داشتند مثل فراعنه آن روز، بعضی در راه حق در همین (كُلُّ شَيْءٍ) در بعضی از تفسیرهای روایی مثل کنزالدقائق و اینها آمده است که چند نفر امکانات زمین را در طی زندگی به دست آوردند بعضی مؤمن بودند بعضی کافر بودند او که مؤمن بود ذی القرنین بود او که کافر بود بعضی از فراعنه بودند و امثال ذلك اینها هم ممکن است چون چیزی که دلالت بکند بر وحی و نبوت از این به دست نمی آید نعم، اگر روایت معتبری دلالت بکند بر اینکه این پیامبر است چون مخالف قرآن نیست یؤخذ به. خب، فرمود: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَرْبَ الشَّمْسِ وَجَدَ) آن شمس را (تَعْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَ) آن (عَيْنٍ حَمِئَةٍ)، (قَوْمًا) آن کنار آن دریا کنار آن عین (قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) حالا این (قُلْنَا) را خدا آیا بلاواسطه فرموده یا مع الواسطه روشن نیست بر فرض هم فرموده باشد از سنخ (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) (۱) است یا وحی که به پیامبران نازل می شود (علیهم السلام) روشن نیست (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسَيْنًا) درباره اینها چه تصمیم می گیری؟ اینها را عذاب می کنی یا روش خوبی درباره اینها اتخاذ می کنی چه کار می خواهی بکنی؟ (قَالَ) حالا ممکن است خدای سبحان به وسیله پیامبر عرش یا ولی ای از اولیای الهی این پیام خدا را به ذی القرنین رسانده ذی القرنین به آن ولی الهی یا نبی الهی در پاسخ این چنین گفته (قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) این گفتگو مستقیماً بین ذی القرنین و خدا نیست به قرینه ذیل همین آیه ای که الآن خوانده می شود (قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا) منظور از این ظلم تنها افساد فی الأرض نیست منظور از این ظلم به قرینه مقابلش که فرمود: (وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) سه گروه اند کسی که مؤمن نباشد و عمل صالح انجام ندهد او ظالم است چون تفصیل قاطع شرکت است آن هم مقابل این است کسی که مؤمن نیست و یا مؤمن باشد عمل صالح انجام نمی دهد اینها سه گروه اند بعضی ملحدند که خب اصلاً مؤمن نیستند، بعضی مشرک اند که اصلاً مؤمن نیستند، بعضی ملحد یا مشرک نیستند ایمان دارند ولی اسلام اسم و شناسنامه ای نه اهل عبادتند نه اهل حقوق الهی اند نه اهل حقوق شرعی اند هیچ چیزی نیستند عمل صالحی ندارند، خب این سه گروه ظالم اند بالأخره (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) که طبق مقابل (وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) آن مرگب ینتفی بانتفاء أحد الأجزاء کسی که «لم يؤمن أصلاً للاحاده» می شود ظالم، کسی که «لم يؤمن أصلاً لشركه» می شود ظالم، کسی که «آمن و لم يعمل عملاً صالحاً» می شود ظالم این مرگب ینتفی بانتفاء أحد الأجزاء این سه تا انتفاء دارد جزء اول منتفی باشد وحده، جزء دوم منتفی باشد وحده، کلی الجزئین منتفی باشند معاً این سه فرض دارد. خب، (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ) ما، دستگاه حکومتی ما او را عذاب می کنیم (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ) نگفت «يُرَدُّ إِلَيْكَ» این گفتگو اگر مستقیماً بین خدا و ذی القرنین بود که فرمود: (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) ما به او گفتیم یا ذی القرنین چه می کنی، این باید در جواب می گفت که «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَيْكَ» نه (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ) معلوم می شود گفتگو بین ذی القرنین است با آن عبد صالح حالا- یا او ولی ای از اولیای الهی است یا پیامبری از انبیای الهی است و مانند آن، آن که به ذی القرنین می گوید (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسَيْنًا) آن خدا نیست آن پیامبر خداست یا ولی ای از اولیای الهی است و مانند آن که ذی القرنین با آن «قال»، «قلنا» دارد گفتگو می کند (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا) نُكْر یعنی چیزی که قابل شناخت نیست در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد که (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) (۲) خدا طرزی عذاب می کند که کسی مانند او عذاب نمی کند قهراً این عذاب ناشناخته است نکره است می شود نُكْر نه زشت است بلکه ناشناخته است (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) الآن در دنیا اگر کسی معذب بشود ولو سوخته بشود می گوید بالأخره من بی گناهم یا

اگر خودش بداند که با گناه است می گوید بالأخره من روزی انتقام می گیرم یا بچه های من انتقام می گیرند یا حزب و گروه من انتقام می گیرند بالأخره با چیزی خودش را سبک می کند اما وقتی به صحنه قیامت رسید هیچ کدام از این شاید و باید مطرح نیست کل حق برای او روشن می شود معلوم می شود علی الباطل است و همه هم در بندند اگر بد باشند و اگر آنها که خوب باشند که راضی اند به این کار بنابراین هیچ ممکن نیست کسی در قیامت عذاب ببیند و با وجهی از جوه کار خود را توجیه بکند یا خودش را از نظر روانی سبک بکند (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) (۳۲) ، خب (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا) ولی (وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ الْحُسْنَىٰ جَزَاءً) این (جَزَاءً) باید مؤخر باشد (فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ) یعنی العاقبه الحسنیٰ برای اوست به عنوان جزا، حسنه □ حسنا، خصلت حسنا، عاقبت حسنا برای اوست (جَزَاءً) مستحضرید که در قرآن کریم افراد عادی را می فرمایند اینها وارد بهشت می شوند اما درباره □ شهدا یا درباره □ صدیقین، صلحا، علما، ربانیون آنها دارد که «له الجنة» این «له الجنة» غیر از اینکه «یدخل فی الجنة» است کسی را وارد بهشت می کنند این یک حساب دارد، یک وقت بهشت در اختیار آنهاست خب اگر بهشت در اختیار کسی باشد او حق شفاعت هم دارد دیگر برای اینکه بهشت برای اوست یعنی خدا در اختیارش قرار داده دیگر این تعبیر «یدخل الجنة» با «له الجنة» فرق دارد اینها هم از همان قبیل اند اگر کسی مؤمن باشد و عمل صالح داشته باشد «فله العاقبه الحسنیٰ جزاءً»، «وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» که این بالاتر از آن بهشت است آن عاقبت حسناست یک گفتگو و گفتمان آسانی هم خدای سبحان با او دارد که ان شاءالله در جلسات بعد معلوم می شود.

ص: ۷۹۳

۱- (۱۱) . سوره □ قصص، آیه □ ۷.

۲- (۱۲) . سوره □ فجر، آیه □ ۲۵.

۳- (۱۳) . سوره □ فجر، آیه □ ۲۵.

Your browser does not support the audio tag

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الذِّقْرِينِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الذِّقْرِينِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالُوا أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷) وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

یکی از مسائلی که اهل کتاب از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند و همین سؤال که از اهل کتاب نشأت گرفته بود در بین مشرکان حجاز هم رواج پیدا کرد و از حضرت پرسیدند جریان ذی القرنین بود، جریان ذی القرنین نزد یهودیها مطرح بود اهل کتاب از این باخبر بودند مشرکان حجاز از یهودیها این اطلاع را گرفتند البته ارتباط مشرکان حجاز با اهل کتاب در مکه زیاد نبود و در مدینه زیاد بود ولی اصل ارتباط آن هم در مسائل مهم قابل قبول هست که به وسیله اهل کتاب در بین مشرکان حجاز رواج یافته باشد. جریان ذی القرنین دو قصه را هم به همراه دارد یکی جریان یاجوج و ماجوج هست و یکی آن سده معروف آن دوتا قصه تاریخی در ذیل داستان ذی القرنین طرح می شود خود ذی القرنین جوهی که در روز قبل از تعطیلی اشاره شد مطرح کردند که چطور او را ذی القرنین گفتند یکی از آن وجوه آن است که روی کله خود او دوتا تاج و دوتا پر بود که نشانه شجاعت و شهامت بود همین که در مراسم تعزیه خوانی و اینها این کار را می کنند که پری می گذارند و یک کله خود که علامت شجاعت باشد بر خیها گفتند این است و اصولاً این وجه که مغرب را گرفته، مشرق را گرفته یا آن سه، چهار وجه دیگر هر کدام از اینها می تواند احتمالی باشد برای نام گذاری این شخص به ذی القرنین و گفتند چهار نفر کل زمین را بالأخره زیر سلطه خود در آوردند زمین آن روز را، یکی سلیمان (سلام الله علیه) بود، یکی ذی القرنین که اینها مؤمن بودند منتها یکی پیامبر و دیگری غیر پیامبر و دو نفر دیگر هم غیر مسلمان بودند یکی نمرود بود و یکی بخت نصیر آنچه را که در این گونه از تواریخ آمده دلیلی بر حصر نیست چون بسیاری از اسرار قبل از طوفان به عنوان قبل از تاریخ مطرح است که نمی شود آنها را انکار کرد و بگوییم تنها کسانی که مالک کل ارض شدند همین چهار نفر بودند البته سلطه بر زمین در اعصار گذشته با سلطه بر زمین در عصر کنونی خیلی فرق می کند راههای آبی بسیار ضعیف بود یا نبود از آن طرف اقیانوس آرام کسی خبری نداشت و مانند آن.

ص: ۷۹۴

مطلب دیگر اینکه وقتی که سؤال کردند از ذی القرنین فرمود من جریان ذی القرنین را برای شما تلاوت می کنم یعنی از ناحیه وحی من باخبر می شوم و این قصه را برای شما بازگو می کنم و آن قصه از این قرار است که خدا فرمود: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) ما او را متمکن در زمین کردیم یعنی حوزه حکومتی او کل زمین شد اینکه فرمود: (فِي الْأَرْضِ) اگر قرینه ای نباشد که آیا ارض محلی است یا منطقه ای، همان ارض بین المللی است یعنی کل زمین گاهی

قرینه است بر اینکه آن شخص در همان محل خود دارای سلطه است، گاهی قرینه است بر آن منطقه ای که آن شخص در محل خود و مجاور محل خود دارای سلطه است یک وقت است نه، قرینه است بر اینکه این (فِي الْأَرْضِ) همان منطقه بین المللی است کل زمین است ظاهراً در جریان ذی القرنین کل زمین است نه محلی و نه منطقه ای به دلیل اینکه مشرق و مغرب را اینجا ذکر می کند (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا). در قرآن کریم آنهایی که متمکن در زمین شدند و بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) (۱) سلطه بر زمین پیدا کردند (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذُنًا) (۲) شعار آنهاست آنها که بر اساس تمکین الهی متمکن شدند آنها را در سوره مبارکه «حج» مشخص کرد که آیه ۴۱ سوره مبارکه «حج» این است (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) پس عده ای بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) سلطه ای بر زمین پیدا می کنند آنها همانهایی هستند که (إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذُنًا) گروهی هم بر اساس تمکین الهی متمکن می شوند آنها بر اساس آیه ۴۱ سوره «حج» (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) می شوند جریان ذی القرنین از سنخ آیه ۴۱ سوره مبارکه «حج» است قرآن از او به نیکی یاد می کند فرمود: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ) بعد هم وقتی به مغرب آمد چه کار کرد، به مشرق رسید چه کار کرد، وقتی به مغرب آمد من گفتم که چه تصمیمی می خواهی بگیری؟ این هم گفت ما اینها را به دین دعوت می کنیم اگر کسی به الحاد یا به شرک یا به کفر گرایش پیدا کرد خب تنبیه می شود در دنیا و بازگشتش به جهنم آخرت است و اگر کسی مؤمن بود که ما با او از راه نیکی رفتار می کنیم ولی حرف ما حرف دلپذیر است سخت نیست آسان است ما چیزی را بر مردم تحمیل نمی کنیم این نشانه کسی است که از تمکن الهی برخوردار است سه تا حرف زده و هر سه هم قرآن پسند یکی اینکه ما دعوت می کنیم و دعوت ما هم آسان است تحمیلی بر کسی نیست چیزی که بر خلاف فطرت باشد، بر خلاف عقل و فهم باشد ما دعوتی نداریم که (سَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا) چه اینکه خدا هم درباره قرآن فرمود: (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ) (۳) در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید که بین آسان بودن و سست بودن فرق است قرآن آسان است سست نیست بین وزین بودن و سخت بودن هم فرق است قرآن ثقیل است، وزین است، بار علمی دارد ولی دشوار نیست هم (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (۴) پیام وزین بودن و علمی بودن و سنگینی علمی داشتن را می رساند، هم (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ) (۵) پیام آسان بودن را مطلب عمیق علمی است پس سست نیست دلپذیر است، فطرت پذیر است پس سخت نیست این دو وصف را جزء اوصاف ثبوتی قرآن ذکر فرمود یکی اینکه وزین علمی است وزنه علمی دارد سست نیست دوم اینکه دلپذیر است سخت نیست دوتا صفت سلبی دارد یکی اینکه سست نیست، یکی اینکه سخت نیست همین معنا را این اوصاف چهارگانه که دوتا ثبوتی است و دوتا سلبی درباره قرآن کریم بیان فرمود در حد رقیقش همین گفتگوی با ذی القرنین مطرح است که ذی القرنین وقتی به مغرب گره بر زمین رسید دستور خدا را یا سخن خدا را با چه واسطه ای بود شنید روشن نیست ولی بالأخره حکم خدا را تلقی کرد که خدا فرمود با این مردم چه می کنی؟ عرض کرد اینها را به دین دعوت می کنم مردم آن وقت دو قسم اند کسانی که الحاد را یا شرک را یا کفر را انتخاب کردند تعدیل می شوند و در قیامت بازگشت آنها به سوی توست و کسانی که ایمان آوردند مورد مهر و رحمت و عطاوت ما قرار می گیرند و از عدالت برخوردارند ولی در عین حال کار ما آسان است ما سخت گیری را روا نمی داریم، خب. این خاصیتی کسی است که از تمکین الهی برخوردار باشد بر خلاف کسی که بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) (۶) سلطه پیدا کند که آن همان طوری که در سوره مبارکه «نمل» و امثال «نمل» آمده (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) (۷)، خب.

- ١- (١) . سورة طه, آيه ٦٤.
- ٢- (٢) . سورة نمل, آيه ٣٤.
- ٣- (٣) . سورة قمر, آيه ١٧.
- ٤- (٤) . سورة مزمل, آيه ٥.
- ٥- (٥) . سورة قمر, آيه ١٧.
- ٦- (٦) . سورة طه, آيه ٦٤.
- ٧- (٧) . سورة نمل, آيه ٣٤.

پس در آیه ۴۱ سوره مبارکه «حج» به این صورت آمده است (الَّذِينَ إِن مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) اینجا هم فرمود: (مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَيِّئًا) بعد هم وقتی که سلطه پیدا کرد به مردم مغرب زمین گفتگوی خدا با او را هم ذکر می کند، خوب. ما آنچه لازم است حکومت او بود به او دادیم اینکه فرمود: (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَيِّئًا) این با قرینه ای که او را همراهی می کند معلوم می شود که تمام اسباب و علل حکومت روی کره زمین در آن روز مقدور ذی القرنین بود گاهی تعبیر (كُلُّ شَيْءٍ) هست ولی به لحاظ محلی یا احیاناً منطقه ای نظیر آنچه در سوره مبارکه «نمل» درباره «ملکه» صبا آمده است سوره مبارکه «نمل» آیه ۲۳ این است وقتی هدهد گزارش یمن را به وجود مبارک سلیمان می رساند می گوید که آیه ۲۳ سوره مبارکه «نمل» (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) این (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) در همان حوزه حکومتی خودش است و گرنه در فلسطین و امثال فلسطین که وجود مبارک سلیمان حکومتی داشت آن امرئه صبا سمتی نداشت در آن منطقه، پس این (كُلُّ شَيْءٍ) در آن آیه ۲۳ سوره مبارکه «نمل» نشان کلیت در محلی یا احیاناً منطقه محدود نه بین المللی و اما این (كُلُّ شَيْءٍ) که در جریان ذی القرنین مطرح است این نسبت به کل زمین است به قرینه آن دوتا سفری که ذی القرنین کرده است، خوب.

(فَأَتَّبَعِ سَيِّبًا) از علل و عوامل کمک گرفته و حرکت کرده این (فَأَتَّبَعِ سَيِّبًا) ناظر به آن است که در جریان سلیمان (سلام الله علیه) سخن از اسباب ظاهری نبود (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ) (۱) بود (غَدُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ) (۲) ما باد را بر او مسلط کردیم او سوار بر باد می شد بامداد راه یک ماهه را می رفت شامگاه هم راه یک ماهه را می رفت (غَدُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ) صبح به اندازه یک ماه راه می رفت عصر به اندازه یک ماه راه می رفت دو طرف روز به اندازه دو ماه راه می رفت این دیگر سبب عادی و اسباب عادی و امثال ذلک نبود که ما به وسیله علل و اسباب عادی او را بر شرق و غرب مسلط کرده باشیم بلکه (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ) (۳) ولی در جریان ذی القرنین که دارد (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَيِّئًا) وسائل نقلیه فراوانی در اختیارش قرار دادیم او از این وسائل استفاده می کرد گاهی به شرق می رفت و گاهی به غرب حالا- این اول برای سیاحت بود، جهان بینی بود، گردش بود بعد جهان گشایی و جهان گیری برای او انگیزه شد یا از همان اول به عنوان جهان گیری و جهان گشایی حرکت کرد؟ اینها را دیگر قرآن کریم نقل نمی کند که سفری که ایشان به مغرب داشت برای اینکه محدوده مغرب را تصرف کند یا برای اینکه از محدوده مغرب باخبر بشود؟ یا برای اینکه از محدوده غربیها باخبر بشود که آیا آنها می توانند حمله بکنند یا نه؟ قصد حمله دارند یا نه؟ توان رزمی آنها چقدر است؟ به کدام یک از این اهداف سه گانه ذی القرنین به غرب سفر کرده است در این بخش از آیات نیست فرمود: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ) بر اساس چه انگیزه ای از این سه انگیزه رفته بود این را قرآن مطرح نمی کند (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ) نه اینکه آفتاب در آن لجن فرو می رفت حمأ و حمأ مسنون یعنی آن گل آلود آب آمیخته با گل می شود لجن در آن فلات دور جزیره ای که گل بود و آب بود به صورت حمأ بود و چون آب بود و در کنار این دریا بود چشمه تلقی می شد (فِي عَيْنٍ) و چون با گل و لای همراه بود عینی بود حمئه، بر خلاف حمأ مسنون که ماده اصلی خلقت بدن انسان است آنجا سخن از عین نیست، خوب.

۱- (۸) . سوره ص, آیه ۱۸ .

۲- (۹) . سوره سبأ, آیه ۱۲ .

۳- (۱۰) . سوره ص, آیه ۳۶ .

پرسش: حاج آقا در جلسات قبل در مورد بعث فرموده بودید که حضرت خضر به همراه پیغمبری بود که کارهای خارق العاده انجام داد و کارهای باطنی خودش را القا می کرده.

پاسخ: الآن این کار باطنی نکرد که.

پرسش: فرمودید که حضرت ذی القرنین همین کار را می کردند و بعضی از اولیای الهی همین کار را در ایام کنونی هم می کنند.

پاسخ: نه، منظور این است که ذی القرنین کار خلاف عادت نکرد که با وسائل عادی، با امکانات عادی سفری به غرب کرده اما خضر (سلام الله علیه) کاری کرده بر خلاف عادت بر اساس تأویل شریعت خب این الآن کار خلاف نکرده منتها قدرتی داشت، جهان گشایی کرد، جهان گیری کرد با وسائل آن روز البته دشواریها را تحمل کرد تا به اقیانوس آرام رسید به دریای بزرگ رسید بعد هم دید آفتاب آنجا فرو رفته حماً مسنون یا حَمَّه همان گِل و لای را می گویند یک، و چون در آن بخش از جزیره آب بود آبی بود که با گِل و لای مخلوط تلقی می شد دو، شده عین حَمَّه و چون زمین گروی است کسی که در این قسمت ایستاده خیال می کند آفتاب آنجا فرو رفته قرآن نفرمود آفتاب آنجا فرمود رفت فرمود او این چنین دید این درست هم هست الآن در منظر هر بیننده ای وقتی به طرف کرانه شرق نگاه می کند خیال می کند آفتاب از این زیر بالا آمده، وقتی در غروب به کرانه غرب می نگرد خیال می کند از این درخت به زیر رفته این در دید بیننده است لذا نفرمود «شمس تغرب فی عین حَمَّه» فرمود: (وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَمَّه) مثل سراب دیگر، خب بعد هم فرمود در راههای دیگری که سخن از زمین نیست سخن از فرو آمدن آفتاب در زمین نیست و مانند آن، این در دید بیننده است و منظور از مغرب و مشرق هم همین مغرب و مشرقی است که بشر عادی می تواند نه آن منطقه قطبی که شش ماهش شب است شش ماه روز آفتاب طلوع می کند شش ماه می ماند و آفتاب غروب می کند شش ماه نمی آید آن اصلاً معروف بین بسیاری از مردم نبود شناخته شده نبود وقتی می گویند آفتاب طلوع کرده یا آفتاب غروب کرده یا (حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ) (۱) در جریان ليله قدر مطرح است همین منطقه های معموره بشر نشین معروف است که طلوعی دارد، غروبی دارد، فجری دارد و مانند آن، خب. (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَمَّه) آنجا که سخن از خود شمس است (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ) (۲) که از نظم حرکت شمس و قمر و مانند آن سخن می گوید (كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) سخن می گوید اما آنچه به دید بیننده می آید فرمود: (وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَمَّه) او این چنین تلقی کرده و یافت وقتی که به آن صورت رفت دیگر مطمئن شد دیگر از آن به بعد خبری نیست یا کسی آن طرف آب نیست یا اگر باشد دسترسی نیست نه این می تواند به طمع جهان گشایی آن طرف برود نه آنها می توانند به طمع حمله این طرف بیایند لذا آن طرف اقیانوس آرام خبری نیست از آن طرف صرف نظر کرد و برگشت خیالش و خاطرش نسبت به اقیانوس آرام به بعد جمع شد در این منطقه این طرف آب عده ای را دیدند زندگی می کنند خدای سبحان حالا با چه وسیله به ذی القرنین تفهیم کرد آن را قرآن مطرح نمی کند اگر الهام باشد نظیر اینکه به مادر موسی الهام فرستاد این بله، ممکن است کسی پیامبر نباشد و از الهاماتی برخوردار باشد اما ممکن است که نظیر طالوت باشد که در آن روزگار پیامبری بود و آن پیامبر طالوت را به اذن خدا نصب کرد برای رهبری این جنگ که آنها گفتند: (إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا) که (نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (۳) آن پیامبر بزرگوار طالوت را به عنوان فرمانده جنگ نصب کرد ممکن است در زمان ذی القرنین پیامبری بوده که ذی القرنین را مأموریت داده یا

ذی‌القرنین دستورات شرعی اش را از او یاد می‌گرفت ولی بالأخره یا الهام است که ممکن است به غیر پیامبر ابلاغ برسد یا اگر حکم تشریحی است به وسیله پیامبر آن عصر به ذی‌القرنین رسیده از قرآن کریم بر نمی‌آید که ذی‌القرنین پیامبر بود. خب، فرمود با این مردم چه کار می‌خواهی بکنی؟ این دو طرف تقسیم را گفته معلوم می‌شود مقسمی هست بالأخره، مقسم را برای اینکه معلوم است ذکر نکرده گفت اگر آنهایی که بیراهه می‌روند ظالم اند آنها را تنبیه بکند آنها که ظالم نیستند و مؤمن اند آنها را پاداش خوب می‌دهند خب این دو ضلع، دو قسم هر کدام قسم مقسمی اند پس دینی هست، مکتبی هست، عده ای هست، دعوتی هست که از آن به بعد بعضی اهل قبول اند بعضی اهل نکول اگر مکتبی نباشد، دعوتی نباشد، دینی نباشد ظلم و ایمان معنا ندارد که خدای سبحان به هر وسیله ای بود به ذی‌القرنین فرمود چه می‌کنی؟ (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَرْبِ الشَّمْسِ وَحَدَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ) یک، پس آن طرف آب خبری نبود و اما این طرف آب (وَوَحَّدَ عِنْدَهَا) یعنی عند این حمئه و این طرف آب (قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) درباره اینها چه تصمیم می‌گیری؟ (قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تَكْفُرَ فِيهِمْ حُسَيْنًا) یا تعذیب یا روش خوب و عفو و گذشت، خب بدون مکتب، بدون حجت تعذیب این را که در سوره مبارکه ﴿اسراء﴾ که بحثش قبلاً گذشت فرمود: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) (۴) البته آن عذاب (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَمْعَ لَيْالٍ) (۵) این گونه از تعذیبها احتیاج دارد به بعثت اما اصل این تعذیب که یک عده را تنبیه بکنند یک عده را پاداش بدهند این بعد از حجت بالغه است مگر ممکن است ملتی حجت بالغه الهی به آنها نرسد بعد تنبیه بشوند؟ آیه ﴿پانزده سوره مبارکه ﴿اسراء﴾ این بود (مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) در ذیل همین آیه ﴿پانزده سوره مبارکه ﴿اسراء﴾ روشن شد که آن بهره برداری براءت نقلی که خواستند از این آیه بکنند این درست نیست چه اینکه نظر مرحوم آخوند صاحب کفایه هم همین است اما اصل مطلب که خدا بخواهد کسی را عذاب بکند باید بعد از قیام حجت باشد چه عذاب جهنم، چه عذاب خسف، چه عذاب طوفان، چه عذابهای دیگر بالأخره خدا بعد از اتمام حجت عذاب می‌کند اگر فرمود: (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) رسول هم به معنی حجت است حالا یا پیامبر بلاواسطه است یا مع الواسطه است حجت الهی وقتی به عده ای ابلاغ بشود اینها اگر پذیرفتند پاداش می‌بینند، نپذیرفتند ممکن است عفو بشوند یا تخفیف یا کیفر ببینند اینجا هم وقتی وجود مبارک ذات اقدس الهی به ذی‌القرنین می‌فرماید چه تصمیم می‌گیری؟ ذی‌القرنین می‌گوید که (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ)، (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) یعنی چه؟ بالأخره مکتبی باید باشد، قانونی باید باشد اگر کسی تخلف کرد می‌شود ظالم و تخلف نکرد می‌شود عادل پس قانونی، دعوتی باید باشد که از اینجا روشن بشود و در ذیل همین مطلبی که در صدر بازگو نشده تذکر دادند که (سَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا)، (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) یعنی ما دینی، مکتبی ارائه می‌کنیم آنها که ظالم بودند نپذیرفتند (فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ) این وظیفه ماست که تنبیه اش بکنیم در دنیا (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ) در بحثهای روز قبل اشاره شد که از اینکه تعبیر (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ) آمده معلوم می‌شود که این گفتگو مستقیماً بین خدا و ذی‌القرنین نیست چون اگر مستقیماً بین خدا و ذی‌القرنین بود و ذی‌القرنین هم پیامبر بود این عرض می‌کرد «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَيْكَ» نه (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ) معلوم می‌شود که ذی‌القرنین پیامبری باشد که مستقیماً وحی بگیرد نبود احکام الهی به وسیله هر پیامبری به او ابلاغ شده است هر کسی که بود و او حالا این حرف را می‌زند که ما این مکتب را، این دین را منتقل می‌کنیم اگر کسی نپذیرفت ما تنبیه اش می‌کنیم (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيَعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا) در جریان این سه تا قصه یعنی اینکه ذی‌القرنین کیست؟ یا جوج و مأجوج چه کسانی اند؟ سد ذی‌القرنین چیست خب اختلافات فراوانی است درباره خود ذی‌القرنین گرچه اختلافات فراوان است اما دو قولش رسمی است یک قول این است که این قبل از میلاد مسیح بود و مؤمن بود برابر آن شریعتی که آن روزها حاکم بود برابر آن ایمان آورده بود و ناشر فرهنگ و تمدن و علم بود و وارد سرزمین

یهودیه‌ها شد عالمان یهود را خواست هر کسی تلاش و کوششی کرده بود و علمی آموخته بود به او پاداش داد و علم را و فرهنگ را ترویج کرد و همین که می‌گویند ذی‌القرنین شاگرد ارسطو بود از همین قبیل است.

ص: ۷۹۷

-
- ۱- (۱۱). سوره قدر, آیه ۵.
 - ۲- (۱۲). سوره یس, آیه ۴۰.
 - ۳- (۱۳). سوره بقره, آیه ۲۴۶.
 - ۴- (۱۴). سوره اسراء, آیه ۱۵.
 - ۵- (۱۵). سوره حاقه, آیه ۷.

قول دوم آن است که از الآثار نه آثار، الآثارالباقیه برای ابوریحان بیرونی که این ذی القرنین از ملوک حمیر بوده است نه رومی، اهل روم نبود اهل حمیر بود که پادشاهانشان به عنوان تبع نام داشتند و این سلاطین را می گویند «توابع» و این ذی القرنین که اهل حمیر بود در قرآن کریم مطرح است بالأخره چه آن و چه این سَرّ اینکه قرآن کریم نام غیر انبیا را در قرآن ذکر نکرده و نام این شخص را ذکر بکند برای اینکه او ناشر فرهنگ و تمدن بود حالا یا اسکندر رومی بود و شاگرد ارسطو یا نه، اهل حمیر بود و از تبع بود و از حاکمان تبع بود و امثال ذلک ولی کارهای مثبت فراوانی را انجام داد، خب.

(أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَيُؤْفَئِعُ ذُنْبَهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا) یک عذاب ناشناخت در سوره مبارکه «فجر» هم آن روز اشاره شد که عذاب قیامت بالأخره ناشناخته است یعنی کسی این طور عذاب را تلقی نکرده، درک نکرده چه اینکه لذتهایی هم که در قیامت هست مشابهش در دنیا نیست که «ما عین رأْتُ ولا أذنُ سَمِعْتُ» این چنین است فرمود: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ) (۱) هیچ کس نمی داند خدا برای او چه ذخیره کرده است چون بالأخره آنچه در دنیا دید یک سلسله لذایذ محدود است که این از سنخ عالم طبیعت است او یک سنخ دیگر است این در ذیل آیه ای است که مربوط به نماز شب خوانهاست که (تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) (۲) درباره این گونه از رادمردان که نمونه بارزش حضرت آیت الله عظمای بهجت (حشره الله مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین) است از همین قبیل بود فرمود: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ) این نکره در سیاق لفظ است هیچ کس نمی داند ما اینجا چه وسیله برای پذیرایی او آماده کردیم به خیال کسی هم نمی آید، خب. (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) این برای لذایذ بهشت. از آن طرف هم در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» هم فرمود: (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ) (۳) آن بگیر و ببندی که در جهنم است سابقه ندارد برای اینکه اینهایی که در دنیا عذاب می شوند بالأخره در درون آنها این مطلب نهاده است که من خلافاً دارند مرا عذاب می کنند و حق با من است و روزی بالأخره من انتقام می گیرم این در درون هست اما وقتی آنجا رسید روشن می شود که دیگر روز دیگری نیست و او هم استحقاق این عذاب را دارد بنابراین این (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) (۴) هم گدازنده روح است هم گدازنده جسم دیگر بگویند من روزی در می آیم انتقام می گیرم یا الآن مظلومم یا الآن حق با من بود یا بیخود گزارش دادند این حرفها نیست اگر این حرفها نیست پس آن عذاب، عذاب ناشناخته است چه اینکه آن رحمت و آن نعمت هم نعمت ناشناخته است هم در بخش رحمت (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) (۵) هم در بخش نعمت، خب فرمود: (فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا).

ص: ۷۹۸

۱- (۱۶). سوره سجده، آیه ۱۷.

۲- (۱۷). سوره سجده، آیه ۱۶.

۳- (۱۸). سوره فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

۴- (۱۹). سوره همزه، آیات ۶ و ۷.

۵- (۲۰). سوره سجده، آیه ۱۷.

پاسخ: بله دیگر نه متشابه با این است نه متشابه دنیا اینها شبیه هم اند آن وقت اگر هم متشابه هست درباره □ بعضی از نعمتهاست یعنی این مقدار نعمتی که به آنها می دهند از خوراکی می گویند این شبیه همان است که ما در دنیا چشیدیم یعنی شبیه همان نماز و روزه است اما غیر از اینها چیزهای دیگر هم هست که (وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا) (۱) درباره □ آنها نیست در قرآن ندارد که تمام نِعَم دنیا از سِنخ (وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا) است که، فرمود: (كَلِمًا زُرِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا) اینها (قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ) (۲) از این قبیل است اما یک سلسله چیزهایی هم هست که (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) خب. فرمود: (قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا □ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) که ایمان به تنهایی کافی نیست عمل صالح هم لازم است (فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ) یعنی «فله الحُسنى جزاء» عاقبت حُسنًا، خصلت حُسنًا، درجه □ حُسنًا جزای او و پاداش اوست ولی (وَسَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسِيرًا) ما چه به آنها چه به اینها به هر دو گروه حرف آسان می دهیم حرفی که این مسئله (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) (۳) این جزء حرفهای اولیه □ مکتبهای دین است (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) (۴) این برای همه □ مناهج و شرایع است مثل اینکه درباره □ اینکه رهن همه □ مردم محبت دنیاست این حرف در همه □ شرایع آمده فرمود شما (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا □ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى □ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى □ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ) (۵) آخرت بهتر از دنیاست، دنیا رهن است این حرف همه □ انبیاست و در همه □ کتابها آمده (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى □ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ). این جریان (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) از یک سو، (مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) از سوی دیگر، (لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ) (۶) از سوی سوم یعنی دین ما بالأخره دین دلپذیری است بر فطرت شما تحمیل نیست ما نمی خواهیم و چیزی نگفتیم که دل مایه نداشته باشد، جان مایه نداشته باشد در گوش جاننان این صدا گوش نواز نباشد نه، چیزی می گوئیم که بالأخره در درون شما این حرفها مورد قبول است این (وَسَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسِيرًا) حرف همه انبیا در همه □ مکاتب است. به هر تقدیر چه آنچه از الآثارالباقیه ابوریحان نقل شده است که این از ملوک حمیر، از حمیر بود چه آنچه دیگران که اکثر مفسران اند نقل کردند که این اهل یونان بود او شاگرد ارسطو بود و جهان گیر شد چه آن و چه این، قبل از میلاد مسیح (سلام الله علیه) بود نه بعد از میلاد مسیح حالا شما نگاه کنید در شاهنامه □ مرحوم فردوسی گویا آمده این مسیحی بود حالا ما دوتا ذی القرنین داریم یا همین ذی القرنین معروف قرآن است اگر این ذی القرنین است که این قبل از میلاد مسیح بود حالا نگاه کنید این حرف اصلاً در شاهنامه □ مرحوم فردوسی هست یا نه، اگر هست بالأخره بینیم غیر از این ذی القرنین معروف ذی القرنین دیگری ایشان سراغ دارند یا همان است اگر همان است بالأخره یا شاگرد ارسطوست و یونانی است یا از قبیل □ حمیر یمن است.

۱- (۲۱). سوره □ بقره، آیه □ ۲۵.

۲- (۲۲). سوره □ بقره، آیه □ ۲۵.

۳- (۲۳). سوره □ بقره، آیه □ ۱۸۵.

۴- (۲۴). سوره □ حج، آیه □ ۷۸.

۵- (۲۵). سوره اعلیٰ, آیات ۱۶ _ ۱۹.

۶- (۲۶). سوره قمر, آیه ۱۷.

Your browser does not support the audio tag

(ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا) (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَلْمُحًا عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجِدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سِدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِن رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

یکی از قصصی که مورد سؤال قرار گرفته شد وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر آیات قرآن کریم به این سؤال پاسخ داد جریان ذی القرنین است بخشی از این مسائل مربوط به ذی القرنین که عناصر محوری این قصه را تشکیل می دهد در قرآن کریم آمده بخشی از عناصر غیر محوری در روایات و بخشی هم در اخبار و قصص ذی القرنین است در باره ذی القرنین چند قول بود که دو قولش اشاره شد اکثر مفسران بر آن اند که این اهل یونان بود و شاگرد ارسطو، ابوریحان بیرونی و هم فکراشان معتقدند که این اهل حمیر بود و این پیشوند «ذی» و «ذا» و «ذو» در قبيله حمیر هست ذوالنور می گویند این کلمه «ذی» در ذوالنون و امثال اینها هست ذی نواس می گویند، ذی النون می گویند و شعرا یمن هم این را از خود می دانند و در بعضی از قصایدشان جریان ذی القرنین را به خود اسناد دادند. بخشی از این احکام مربوط به روایات است که لابد ملاحظه فرمودید بخشی هم مربوط به تاریخ است اما عنصر محوری اش که در قرآن کریم است مطرح می شود تا در صورت ضرورت آن عناصر هم طرح بشود.

ص: ۸۰۰

مطلب دیگر آن است که بر اساس گرویت زمین ما از هر جا شروع بکنیم وقتی رو به شمال می ایستیم طرف چپ ما می شود مغرب، طرف راست ما می شود مشرق این قصه چون در خاورمیانه اتفاق افتاده یک، و به دلیل اینکه مشرق را همان جریان قوم یاجوج و ماجوج می داند که یاجوج و ماجوج بر تتر و مغول تطبیق شده است معلوم می شود که این دریای غربی اقیانوس اطلس شمالی است نزدیک ترین دریای غربی همان اقیانوس اطلس شمالی است برای کسانی که در خاورمیانه هستند اقیانوس آرام غرب دور است و هنوز آن روزها این غرب دور کشف نشده بود بنابراین این دریایی که ذی القرنین به او رسیده است این ظاهراً همین اقیانوس اطلس شمالی است که برای اهالی خاورمیانه در شمال غربی قرار دارد و برای ایالات آمریکا در شمال شرقی قرار دارد. خب، این عین حمئه را عین را گاهی به تعبیر سیدنا الاستاد در المیزان بر دریا هم اطلاق می شود حالا کسی که در کرانه این دریا از طرف شرق ایستاده است منتهی الیهش را مغرب شمس می بیند که خیال می کند آفتاب در آنجا فرو رفته آن جزایری که در آن قسمتهای غربی این اقیانوس اطلس است و از آن طرف که بخشی از این به قسمتهای

آفریقا مربوط است و استوا هست و گرم این به صورت گِل و لای آن جزیره به صورت منطقه □ سوزان، گِل و لای، حمأ مسنون، عین حمئه ظهور می کند بنابراین وقتی در این کرانه ایستاده باشد آن طرف را حالا- یا در جزیره است یا در اثر داغ بودن آن منطقه تعبیر به عین حمئه کرده است چون از نظر دید بیننده است تعبیر (وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَمِيهِ) (۱) کرده پس عین گاهی بر دریا اطلاق می شود یک، آن بخشهای غربی اقیانوس شمالی هم بی جزیره نیست دو، بیننده ای که در قسمت شرق اقیانوس ایستاده است آفتاب را در آن قسمتها و جزایر غربی فرو رفته می بیند این سه، گرچه سخن از فرو رفتن آفتاب در زمین و دریا و مانند آن نیست.

ص: ۸۰۱

۱- (۱). سوره کهف، آیه □ ۸۶.

مطلب بعدی آن است که ذی القرنین در برابر این قدرتی که داشت با مسئولیت همراه بود چون از این آیات برمی آید که او اهل ایمان بود یک، و از فرمان الهی استفاده می کرد دو، حالا دلیل روشنی از قرآن نیست که این مستقیماً وحی می گرفت گرچه فخررازی در تفسیرش بنا بر این دارد که بگوید ذی القرنین پیامبر بود برای اینکه ظاهر آیه این است که خدا می فرماید ما به او گفتیم یعنی بلاواسطه به او گفتیم پس او می شود پیامبر، اما اثبات اینکه این بلاواسطه بود آسان نیست شاید نظیر طالوت بود که در تحت رهبری پیامبری مأموریت پیدا کرده است که قیام کند و علیه ظلم مبارزه کند اگر بلاواسطه باشد صحیح است، مع الواسطه هم باشد صحیح است اثبات اینکه این بلاواسطه بود که جزء انبیا بود آسان نیست.

خب، قرآن کریم هم فرمود ما به کسانی که تمکن بدھیم آنها وظیفه شان اقامه صلوات و ایتای زکات و امر به معروف و نهی از منکر است ذی القرنین هم از کسی است که خدای سبحان درباره او فرمود: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) (۱) در بخشهای دیگر هم که قبلاً خوانده شد فرمود: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) (۲) ممکن است این مرد با ایمان جزء کسانی باشد که (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ) باشد و برای این باید دوتا کار بکنند یکی اینکه جلوی ظلم و فساد را بگیرد چه اینکه باخبر بود یا باخبر شد که یأجوج و ماجوج در منطقه ای فساد می کنند جلوی آنها را گرفته، دوم اینکه عدل و ایمان را گسترش بدهد و این گسترش در جریان غرب مشخص است که خدای سبحان حالا یا مع الواسطه یا بلاواسطه وقتی او به مغرب زمین رسید فرمود احکام الهی را به اینها ابلاغ بکن اگر کسی قبول کرد که (تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسَيْنًا) (۳) و اگر کسی قبول نکرد آنها را مثلاً تنبیه می کنیم.

ص: ۸۰۲

۱- (۲) . سوره کھف، آیه ۸۴.

۲- (۳) . سوره حج، آیه ۴۱.

۳- (۴) . سوره کھف، آیه ۸۶.

مطلب بعدی آن است که این از سنخ تفویض نیست این از سنخ واجب تخیری است مثل اینکه به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان اسیرگیری فرمود: (فِيمَا مَنَّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فِدَاءً) (۱) بالأخره اسیر در جبهه های جنگ یا سخن از استرقاق است یا سخن از فداست یا سخن از آزادی است و گاهی هم قتل اینها را ذات اقدس الهی به عنوان اضلاع واجب تخیری به پیامبر ابلاغ می کند نه اینکه امر را تفویض بکند بگوید هر چه نظر شماست عمل بکن مثل اینکه خصال کفار را بر ما واجب کرده یا عتق رقبه است یا صوم ستین یوم است یا اطعام ستین مسکین است و مانند آن این کار را به ما تفویض نکرده که هر چه ما تصمیم بگیریم بلکه بر ما واجب کرده به نحو وجوب تخیری. در جریان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم کار بر آن حضرت تفویض نشده که نظر شما هر چه هست نه خیر، تخیر است تخیر یعنی تکلیف به چند ضلع فرمود بر شما واجب است آن یا این یا این یا آزاد کردن یا استرقاق یا کشتن و مانند آن. در جریان ذی القرنین هم بشرح ایضاً کار را تفویض نکرده که نظر مبارک شما هر چه هست عمل بکن خیر، این دستور الهی است نسبت به عده ای که ظالم اند تنبیه باید بشوند آنهایی که مؤمن شدند (سَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَمْرُنَا يَسِيرًا) (۲) پس قسمت غرب تأمین شده است کسی که متمکن در زمین است مسئولیتش هم در حوزه زمین است وسیع خواهد بود اما اینکه جریان ذی القرنین با خضر (سلام الله علیه) فرق دارد برای آنکه درباره خضر هم تعبیر رحمت عنداللهی هست، هم تعبیر علم لدی اللهی هست هیچ کدام از این دو تعبیر بلند درباره ذی القرنین نیامده گذشته از اینکه مصاحبت موسای کلیم (سلام الله علیه) با خضر نشان می دهد که موسای کلیم علم تأویل را به وسیله خضر از ذات اقدس الهی فرا گرفته مأمور شد که علم تأویل را از آنجا بیاموزد که چنین معارفی درباره ذی القرنین نقل نشده نه همسفری نظیر موسای کلیم در کنار او بود و نه تعبیر رحمت عنداللهی یا علم لدی اللهی درباره او شده و نه کار او از سنخ کار تأویل بود. این گوشه ای از اسرار آنچه در مغرب زمین نصیب ذی القرنین شد و ایشان از مغرب زمین فراغتی پیدا کرد به طرف مشرق زمین حرکت کرد وقتی به طرف مشرق زمین آمد چند تعبیر دارد شما قصه مهم همان جریان ذی القرنین است و یا جوج و مأجوج است و سد معروف است و امثال ذلک که اینها را سیدناالاستاد مبسوطاً بحث کردند. فرمود از اینجا که سفر غربی شان تمام شد (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيًّا) ما که همه وسایل را برای او فراهم کردیم این از آن وسایل کمک گرفته به طرف شرق مسافرت کرده این اسباب عادی را در اختیار داشت به مشرق آمده بر خلاف جریان سلیمان (سلام الله علیه) که سخن از (أَتْبَعَ سَبِيًّا) نیست آن (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ) (۳) است (عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ) (۴) یک سبب عادی نیست که حالا از کجا شروع بکنند به کجا ختم بشود این باد مرکب آن حضرت بود هر جا که او اراده می کرد این باد در اختیار او قرار می گرفت (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ) که (عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ) یعنی در بامداد راه یک ماهه را طی می کرد در شامگاه راه یک ماهه را طی می کرد دو طرف روز به اندازه دو ماه سفر می کرد اما درباره ذی القرنین فرمود: (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيًّا) تا اینکه به طرف شرق رسیدند (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ) آن مطلع یعنی زمان طلوع، مطلع الفجر آن به فتح یعنی زمان طلوع اما مطلع یعنی مکان طلوع به آن قسمتی که آفتاب طلوع می کند قرآن کریم با ادبیات مردمی حرف می زند نباید گفت که زمین که کروی است و زمین حرکت می کند شمس طلوع ندارد الآن آنهایی که برایشان ثابت شده به طور شفاف خودشان علم کشف کردند که زمین کروی است یک، و زمین حرکت می کند دو، سخن از طلوع و غروب شمس نیست بلکه زمین حرکت می کند گاهی رو به شمس است گاهی پشت به شمس سه یا چهار، آنها هرگز نمی گویند وقتی زمین طلوع کرد، وقتی ما طلوع کردیم ادبیات محاوره ای و فرهنگ مردمی یک مطلب است اصطلاحات علمی چیز دیگر است هیچ کس نمی گوید وقتی که زمین طلوع کرد با اینکه برای همه ما روشن است که زمین طلوع می کند، ما طلوع می کنیم نه شمس طلوع بکند این زمین است که می گردد اما آدم وقتی حرف می زند برابر فرهنگ مردم حرف می زند نه اینکه برابر اصطلاحات خاص علمی حرف

بزنند که کسی نفهمد قرآن کریم با اینکه جریان را به سپهری نسبت می دهد در همین روایاتی که شما بخشی را ملاحظه فرمودید یا ملاحظه می فرمایید می بینید که وقتی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می کنند وضع طلوع و غروب چیست حضرت می فرماید بعضی علما این طور می گویند آن روز که روشن نبود که زمین حرکت می کند و شمس طلوع و غروب ندارد که حضرت فرمود بعضی علما این طور می گویند مگر ممکن است هر حرفی را در هر عصری با توده مردم در بین گذاشت فرمود بعضی علما این طور می گویند که آفتاب طلوع می کند و اینها.

ص: ۸۰۳

۱- (۵). سوره محمد, آیه ۴.

۲- (۶). سوره کهف, آیه ۸۸.

۳- (۷). سوره ص, آیه ۳۶.

۴- (۸). سوره سبأ, آیه ۱۲.

بنابراین دو مطلب است یکی اینکه از نظر تحقیقات علمی چیست بله طلوع و غروب برای زمین است حرکت برای زمین است شب و روز برای زمین است یکی اینکه فرهنگ مردمی چیست؟ ما چگونه حرف بزنیم که مردم بفهمند؟ باید طوری حرف بزنیم که با ادبیات توده مردم هماهنگ باشد دیگر همه اینهایی که صاحب نظرند و برایشان روشن است که بالأخره زمین حرکت می کند از آن طرف و از این طرف نه اینکه شمس از آن طرف و از این طرف حرکت می کند هرگز نمی گویند وقتی زمین طلوع کرد یا ما طلوع کردیم می گویند آفتاب طلوع کرده، آفتاب غروب کرده، آفتاب برآمده.

خب، مطلع یعنی مکان، مطلع آن زمان مطلع الفجر آن برای زمان است (حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ) آنجایی که شمس آن مکانی که شمس طلوع می کند، خب (وَجِدَهَا تَطَّلِعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا) فرمود یک فرد ساده ای زندگی می کردند که از امکانات اولیه محروم بودند الآن هم در بعضی از مناطق زمین همین طورند که خیلی شبیه انسانهای دیگر نیستند و تفاوتی هم با زندگی انسانهای اولی ندارند اینها هیچ پوششی در برابر آفتاب نداشتند آفتاب مستقیماً بر اینها می تابید نه حجاب طبیعی داشتند مثلاً پشت کوه بودند و مانند آن یک، نه حجاب مصنوعی و بنا و معماری و مهندسی داشتند که در خانه ها زندگی بکنند دو، نه حجاب و پوشش لباسی داشتند که از تابش مستقیم آفتاب مصون باشند سه، شبیه حیوانات زندگی می کردند که (لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا) بین آنها و بین آفتاب نه حجاب طبیعی بود، نه حجاب صناعی، نه حجاب دستبافت و نساجی شده چنین قومی بودند، خب این گروه که فرهنگی نداشتند جز حمله زندگی اینها زندگی جنگلی بود دیگر چنین قومی آنجا به سر می بردند «لم نجعل لهم من دون الشمس سترا» که حجاب باشد بین اینها و بین آفتاب (كَذَلِكَ) یعنی این چنین که او یافت ما هم (وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا) او رفت و دید و باخبر شد ما همیشه باخبر بودیم که آنجا چه خبر است بر شرق دور ما احاطه علمی داشتیم او رفته از نزدیک دیده که آنجا چه مردمی زندگی می کنند (وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا) یعنی «أحطنا احاطه» چون ما بکل شیء خبیر بودیم. از آن منطقه ایشان راه را ادامه داد و به شرق دور رفت (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا) حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ) دو کوهی بود یا سد ساختگی بود بالأخره یا مصنوعی یا طبیعی دوتا کوه بود آن طرف کوه گروهی بودند مثلاً. یا جوج این طرف کوه گروهی بودند به نام مأجوج اینها از این دوتا کوه نمی توانستند عبور کنند بیایند مزاحم مردم ماورای جبل و ماورای سَدَّین بشوند بین السَدَّین که شیاری بود، دره ای بود، شکافی بود از این بین السَدَّین سوء استفاده می کردند و می آمدند حمله می کردند کار اینها هم غارتگری بود کشاورزی و اینها که آشنا نبودند تغذیه شان از همین راه غارتگری بود پس یک سد آن طرف بود یک سد این طرف حالا یا سد صناعی یا سد طبیعی به نام جبل بین الجبلین شواهد دیگر تأیید می کند که این سَدَّین همان جبلین طبیعی بودند خب آنهایی که آن طرف کوه بودند از راه کوه نمی توانستند بیایند اینهایی هم که این طرف کوه بودند از راه این کوه نمی توانستند بیایند ولی بین الجبلین راهی بود اینها از این راه غارتگری شان را شروع می کردند و مزاحم مردم این طرف منطقه بودند. (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا) حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِ) اینها یعنی آن طرف این سَدَّین (قَوْمًا) که (لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) هیچ چیزی نمی فهمیدند نه زبانشان با زبان مردم خاورمیانه یا مشرق زمین معتدل هماهنگ بود نه فرهنگشان، نه آدابشان، نه سینه نشان اهل فهم و فرهنگ و اینها نبودند کارشان هم غارتگری بود (لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا). اینجا ذات اقدس الهی می فرماید ما به ذی القرنین گفتیم حالا فخررازی از اینکه خدای سبحان مستقیماً دارد (قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) می خواهد استفاده کند که او پیامبر بود برای اینکه مستقیماً سخن خدا را می شنود اما قبلاً گذشت که اولاً معلوم نیست این قول بلاواسطه باشد اگر روایتی دارد که این نظیر طالوت بود که از پیامبر عصرش برنامه می گرفت که (قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ اِنْعَثْ لَنَا مَلِكًا) از آن قبیل باشد منافات ندارد یک، ثانیاً این دستورها آیا از

سنخ الهام بود نظیر آنچه به مادر موسی (سلام الله علیهما) گفت که ما به او گفتیم (أَرْضِعِيهِ) شیر بده (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۲) خب این گونه از تعبیرات الهام بخش ممکن است برای ذی القرنین هم ثابت شده باشد اگر این در این حد است نشان نبوت او نیست نعم، اگر روایت معتبری بر نبی بودن ذی القرنین دلالت بکند مخالف آیه نیست اما اثبات نبوت ذی القرنین از صرف این تعبیرها کار آسانی نیست، خب. (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِ) سَدَّيْنِ يَعْنِي أَنَّ طَرَفَ سَدَّيْنِ (قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) مردم این منطقه که این طرف سد بودند و در امان غارتگری آنها نبودند به ذی القرنین این پیشنهاد را دادند (قَالُوا) مردم این طرف سد گفتند ذی القرنین آن طرف سد یاجوج و ماجوج هستند غارتگرند ما از دست اینها در امان نیستیم (قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ) یک، (وَمَا جُوجَ) دو، که می گویند قوم تتراند و قوم مغول اینها آمدند بخشهای وسیع این خاورمیانه را بر اساس همان غارتگری که داشتند از بین بردند یعنی خلفای بنی العباس را اینها ارباباً اربا کردند حالا- مرحوم خواجه طوسی (رضوان الله علیه) چه جلال و عظمتی داشت که توانست این باغ وحش را به صورت بوستان در بیاورد اینها را خواست آدم بکند و با این طرز تفکر رصدخانه ای در مراغه درست کرده آن از عظمت خواجه است حالا این تقریباً اختصاصی به جریان خواجه و اینها ندارد این را شهرزوری در آن شهر حکمه الاشراق از تالیس ملطی نقل می کند که بعدها ممکن است مرحوم خواجه همین حيله را به کار برده باشد ولی اصلش آن طوری که شهرزوری در شرح حکمه الاشراق از تالیس ملطی نقل می کند این است که سلطان آن عصر نمی فهمید که این شمس و قمر خسوف و کسوف دارند یعنی چه؟ آیا خسوفی دارند کسوفی دارند چطوری ماه را ظل می گیرد چطوری آفتاب را ظل می گیرد چطوری زمین را ظل می گیرد اینها را نمی فهمید آن حکیم و ریاضیدان معروف این تالیس ملطی به سلطان گفت این حرکت زمین این طور است حرکت شمس این طور است اگر زمین بین ماه و شمس قرار بگیرد که آفتاب آن طرف زمین باشد و ماه بالای سر ماه باشد این زمین که کروی است و سایه او مخروطی است وقتی ماه بخواهد عبور بکند اگر به سایه زمین نرسد که خب خسوفی نیست، اگر از سایه زمین بگذرد سایه زمین نمی گذارد نور آفتاب به ماه برسد این حالت را می گویند حالت انخساف، ماه گرفتگی یعنی سایه زمین می افتد روی ماه، ماه را تاریک می کند اگر این در قسمتهای قاعده این مخروط قرار بگیرد می شود خسوف کلی، اگر در رأس این قاعده قرار بگیرد که باریک است خسوف جزئی اینها را گفت او که متوجه نمی شد که این جریان چیست که، خب معمولاً ماه هم در شب چهارده می گیرد یعنی وقتی که به بدر رسید می گیرد در همان شعر معروف «یا هلالاً لَمَّا اسْتَمَّ كَمَالاً» به حضرت عرض می کند ای هلال! آن وقتی که نوجوان بودی یا جوان بودی هلال بودی الآن که به سن پنجاه سال رسیدی از هلالی در آمدی بدر شدی «یا هلالاً لَمَّا اسْتَمَّ كَمَالاً» که الآن جهان باید از تو استفاده کند بدر شدی «غاله خسفه فأبدأ غروباً» (۳) وقتی که بدر شدی باید همه از تو استفاده کنند گرفتار خسوف شدی و ماه گرفتی. غرض این است که خسوف در حالت بدر بودن و ماه وقتی شب چهارده رسید می گیرد تالیس ملطی طبق نقل شهرزوری در شرح حکمه الاشراق گفت که ما که نمی توانیم این سلطان را بیدار کنیم وقتی ماه گرفت او بیاید ببیند که، شما به این تاس بکوبید از کوبیدن و سر و صدای این تاس او بیدار می شود وقتی بیدار شد می گوید چه خبر است؟ به او می گویم که اینکه ما چند ماه قبل گفتیم فلان شب در فلان ساعت ماه را ظل می گیرد این است که بعدها او کم کم آشنا شد به مسائل ریاضی و به تالیس ملطی و امثال تالیس ملطی امکاناتی داد. همین کار را درباره مرحوم خواجه و این قومی که (لَا- يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) تتر و مغول کردند اینکه می بینید وقتی ماه گرفته مکرر با جارو و غیر جارو به تاس و اینها می زنند از همان جا پیدا شده و گرنه به تاس زدن و به جارو گرفتن و اینها که اساسی ندارد که خب این اصلش برای چند هزار سال قبل است برای چندین قرن سی، چهل سال یا چهل قرن قبل است که از آن دور زمان دیر آمده

مرحوم خواجه هم مشابه این حيله را به كار برده تا كم كم اينهايي كه (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) اينها بفهمند چه خبر است،
خب.

ص: ۸۰۴

۱- (۹) . سوره بقره, آيه □ ۲۴۶.

۲- (۱۰) . سوره قصص, آيه □ ۷.

۳- (۱۱) . بحار الأنوار, ج ۴۵, ص ۱۱۵.

این قوم وحشی را مرحوم خواجه (رضوان الله علیه) به این صورت در آورده که وقتی مرحوم علامه می گوید که من در بین علمای عصرم به عظمت استادم خواجه نصیر ندیدم گفتند که شما چرا مقید کردی گفتی در این عصر مگر در اعصار قبلی به عظمت خواجه کسی آمده؟ غرض این است که این قوم که (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) همین یا جوج، همین مأجوج آمدند در بخشهای وسیع این آسیای میانه این بنی العباس را اربا اربا کردند و بساط حکومت اینها را برچیدند و کسی هم به داد اینها نرسید در اثر بی عرضگی این بنی العباس و طغیان گری اینها. خب، این قوم خاورمیانه را بالأخره به خاک و خون کشیدند کم جنایتی نکردند برای اینکه (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) در برابر این قوم حالا تازه بعد از این سد و امثال ذلک بود (حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَحَدَّ مِنْ دُونِ) سَدَّيْنِ یعنی طرف (قَوْمًا) که (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) مردم این طرف سد خب آدم بافرهنگی بودند از ظلم آن یا جوج و مأجوج به سطوح آمدند به ذی القرنین گفتند (إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا) ما هزینه اش را می دهیم ولی آن معماری و آن مهندسی و آن امکانات را نداریم که این شکاف این دو سد را یا دو جبل را بپوشانیم که اینها نتوانند بیایند ما هزینه اش را می دهیم. خدای سبحان هم که قبلاً در همین سوره آیه ۸۴ فرمود: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) ما او را متمکن در زمین کردیم امکانات فراوانی هم به او دادیم. اینها که پیشنهاد دادند به ذی القرنین که ما هزینه را تأمین می کنیم أُجرت هم تأمین می کنیم خرجش را بالأخره می دهیم هزینه را می دهیم شما سد بسازید یعنی بین الجبلین ذی القرنین فرمود: (مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ) چون ذات اقدس الهی امکانات را به من داده آن خیر است منتها نیروی کمکی، کارگر و ابزار کار را بیاورید ما که نمی توانیم از نقاط مختلف این سرزمین آهن بیاوریم، براده های آهن بیاوریم، قیر بیاوریم، سرب بیاوریم شما این وسایل را بیاورید ما پولش را می دهیم، کارگر بیاید ما پولش را می دهیم دستور را می دهیم، معماری و اینها را راهنمایی بکنید و بکنیم هزینه اش را می دهیم کمک مالی نمی خواهید (مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ) آن نیروها را بدهید نیروی کارگر و اینها را بدهید بقیه را ما تأمین می کنیم (أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) رَدْم همان سد است من کاری می کنم که این شکاف بسته بشود بین شما که این طرفید و آنها که آن طرف کوه اند رَدْمی، سَدی باشد که آنها نه بتوانند از بالای سد بیایند نه بتوانند نَقَبی بزنند این سد را سوراخ بکنند بیایند هیچ یک از این دوتا راه نیست نه از بالا می توانند بیایند نه این را می توانند بشکافند آنها هم که دوتا کوه است که آنها دسترسی ندارند. خب، پس می شود سه تا سد دوتا سَدّ طبیعی سَدّی هم ما می سازیم. این سد آن دیوار چین نمی تواند باشد برای اینکه دیوار چین بر اساس همان مصالح ساختمانی آجر و امثال آجر است دیگر این سد یک سَدّ فلزّی است آهن است و براده آهن است و سرب است و نَفّاحی کردن و دَمیدن این کوره آهنگری هست و آب کردن این سربها و آن آهن هست و یک دیوار فلزّی لذا این با آن دیوارهای مصطلح فرق می کند.

پرسش: حاج آقا این تطبیق با آیه □ (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) (۱) سازگار نیست.

پاسخ: کدام آیه؟

پرسش: آیه □ (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ).

پاسخ: حالا- می رسیم به خواست خدا، می رسیم به آن هماهنگی این با آن مطرح می شود به لطف الهی الآن این خودش روشن بشود بعد اینکه چگونه ذات اقدس الهی او را در هنگامی که می خواهد قیامت قیام بشود (جَعَلَهُ دَكَاً) (۲) می شود یا در فرصت دیگری خدا این سد را متلاشی می کند جداگانه در همین سوره آیه □ ۹۸ خواهد آمد.

خب، این به حسب ظاهر بین السدین را ذی القرنین می خواهد بچیند (قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ) با این نیروی کارگری، با تهیه کردن امکانات و هزینه ما (أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) که ردم همان سد است. خب برای این سدسازی چه چیزی لازم است؟ بین این جبلین را این شکاف را این شیار را می خواهد سد بسازد فرمود: (ءَأَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ) این براده های آهن را جمع کنید اینها مصالح ساختمانی ماست دیگر آجر و سنگ و اینها لازم نیست وقتی این براده های آهن را جمع کردید بین این دو سد، بین این دو جبل این آهنها را بریزید مثل آجر، مثل سیمان و مصالح دیگر این مصالح اولیه را بریزید، خب (حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى) این مقداری که آوردید بین الصدفین بین آن جبل و این جبل این شکاف با این براده های آهن پر شد آن گاه سرب می آورید وسایل نفاخی و کوره □ آهنگری را راه اندازی می کنید این وسایل نفاخی این سرب را که آب کرده است می دمدم این آهنها و براده های آهن هم داغ می شود مجموع این سربها و آن براده های آهن یک تکه فلز غیر قابل نفوذ در می آید بین این دو کوه این فلز قرار می گیرد که نه از نظر امتداد مقدور آنهاست که بالا بیایند از بالای این سد به شما حمله کنند، نه آن قدرت را دارند که این را نقد بزنند و سوراخ بکنند و از وسطش بیایند (ءَأَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا) بدمید، چه چیزی را بدمید؟ این زبر حدید را خب چطور بدمید این را؟ آن مواد تی ان تی یا انفجاری یا مواد سوخت و سوزش چیست که بدمیم این آدم را آب بکند؟ آن سرب است (حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا) که این سرب مثل ملات می شود این آهنها که گداخته شده این سرب را در آن می ریزیم جمعاً وقتی سرد شد یک تکه سد فلزی مستحکم خواهد شد به طوری که (فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ) نه یاجوج و ماجوج می توانستند از بالای این سد بیایند (وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) نه توانستند این دیوار را بشکافند و از جلو بیایند خب این کاری به آن دیوار غرب چین ندارند این بین دو کوه است یک، فلزی هم هست دو، حالا ببینیم آیات دیگر یا ادله □ دیگری با این هماهنگ است یا نه؟

ص: ۸۰۶

۱- (۱۲). سوره انبیاء، آیه □ ۹۶.

۲- (۱۳). سوره اعراف، آیه □ ۱۴۳.

Your browser does not support the audio tag

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجْهَهَا تَطَّلَعَ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا) (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا- (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْآنِ إِنَّ يَا أَجُوجَ وَمِيَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتِطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِن رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنَفَخْنَا فِي السُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)

قصه □ ذی القرنین که برای اهل کتاب معروف بود و از راه شهرت بین اهل کتاب به مشرکان حجاز هم منتقل شد مورد سؤال قرار گرفت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق آیات الهی به او پاسخ داد. آنچه از این بخش از قرآن برمی آید این است که این شخص معروف به ذی القرنین بود چون سه بار کلمه □ ذی القرنین در این سوره تکرار شد مردم آن منطقه ها هم می گفتند (یا ذَا الْقُرْنَيْنِ) این لقب باید طوری باشد که برای منطقه های عرب نشین و مانند آن باشد این ترجمه □ آن نیست ظاهراً خود این کلمه نام آن شخص بود و او هم معروف به این نام بود و این هم نه اهل مغرب بود و نه اهل مشرق اهل خاورمیانه بود اینها را از قرآن می شود فهمید حالا- آن تحقیقاتی که ابوریحان بیرونی کرده یا دیگران گفتند و یا احتمال کورش هست اینها هم در این اثنا روشن می شود. خب، پس این اهل مغرب نبود اهل مشرق هم نبود و چون ظاهر قرآن این است که این سفری به طرف مغرب کرده و سفری به طرف مشرق کرده این برای خاورمیانه است.

ص: ۸۰۷

مطلب بعدی آن است که سفر مغربش را به همین مغرب نزدیک ختم کرده مغرب دور که برسد به آن شمال اقیانوس آرام به آنجا نرسید ولی درباره □ سفر مشرقش دو سفر برای مشرقش ذکر فرمود، فرمود: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجْهَهَا تَطَّلَعَ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا □ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا □ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا) این سفر خاوری را به دو بخش تقسیم کرد حالا یا در عرض هم یا در طول هم، اگر در طول باشد یک مشرق نزدیک و یک مشرق دور را هم او طی کرده اگر در عرض هم باشد در یک امتداد باشد این بالأخره به همان مشرق نزدیک که آخرین سیر آن روز بود رسیده است ولی بالأخره در قسمت شرق خاور دور دو تا سفر داشت ولی در باختر یک سفر داشت.

مطلب بعدی آن است که از اینکه فرمود در آیه □ ۸۴ (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) در آیه □ ۸۵ هم فرمود: (فَأَتْبَعَ سَبَبًا) در آیه □ ۸۹ هم فرمود: (فَأَتْبَعَ سَبَبًا) در آیه □ ۹۲ هم فرمود: (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا) اینها همه امضای قانون سببیت است که «أبی الله أن تجرى الامور الا بأسبابها» یا «أبی الله أن یجری الامور الا بأسبابها» که این را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل کرده که کارها بر اساس نظم علت و معلول و سبب و مسبب است هیچ کاری بی سبب نیست منتها آن سبب یا عادی است نظیر

همین کارهایی که این بشر عادی انجام می دهد یا سبب، ناشناخته و غیر عادی است که از او به معجزه و کرامت و امثال ذلک یاد می کنند کسی یک حمد می خواند یک بیمار صعب العلاجی بیماری اش برطرف می شود کسی دعایی انجام می دهد مشکل شدید حل می شود یک وقت است با وسایل دارو و امثال اینها آن بیماری برطرف می شود یک وقت با یک حمد برطرف می شود اینها هم اسباب و علل اند منتها بعضی عادی اند بعضی اسباب و علل غیر عادی از اینکه مکرر فرمود ذی القرنین برابر اسباب کار کرده است این ناظر به همان اصل کلی است که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده که کارهای عالم بر اساس اسباب و مسببات است اگر آن اسباب شناخته شده باشد که می شود عادت و اگر ناشناس باشد که خرق عادت است می شود کرامت و معجزه.

ص: ۸۰۸

سفرِ مشرقش را به دو قسمت تقسیم فرمود پس این شخص به نام ذی القرنین معروف است و اهل مشرق هم نیست اهل مغرب هم نیست و اگر کسی اهل چین یا مغولستان یا آن قسمتها بود سدی ساخت او دیگر ذی القرنین نیست برای اینکه او برای حفظ منطقه □ خودش سدی می سازد آنکه قرآن نقل می کند این است که این از راه دور وارد منطقه □ مشرق زمین شد و باخبر شد که یاجوج و ماجوج مفسدند و برای نجات مردم از افساد یاجوج و ماجوج سدی ساخت، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، ولی خب اینکه مشخص فرمود به طرف مشرق زمین رفت آنجا یاجوج و ماجوج آمدند دیگر این معلوم است که از مشرق زمین حرکت نکرده کسانی که از مشرق زمین حرکت می کنند مثل مغولستان و چین آنجا حرکت می کنند شرق آنها آن شمال اقیانوس آرام است غرب آنها هم غرب نزدیک دارند و غرب دور تا به شمال اقیانوس اطلس برسند، اما از اینکه فرمود این سفری به غرب کرده است (وَجَدَهَا تَعْرُبُ فِي عَيْنِ حِمَّةٍ) (۱) بعد سفری به شرق کرده است معلوم می شود که نه اهل مشرق بود و نه اهل مغرب.

خب، فرمود: (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيًّا □ حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) آن بخش سفر غربی ذی القرنین که ذات اقدس الهی فرمود: (إِمَّا أَنْ تُعِذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخَذَ فِيهِمْ حُسْنًا) (۲) ذی القرنین گفت آنها که ظالم اند بالأخره باید تنبیه بشوند آنهایی که مؤمن اند و عمل صالح دارند منتعم اند حالا شاید عده ای ایمان نیاوردند ولی ظلم هم نکردند این تقسیم حاصر نیست مگر اینکه منظور از آن ظلم خصوص شرک و الحاد باشد و گرنه تقسیم حاصر نیست ممکن است کسی کافر باشد ولی ظالم هم نباشد آنها هم ممکن است مشمول احسان ذی القرنین قرار گرفته باشند زیرا بر اساس آنچه در سوره □ مبارکه □ «ممتحنه» آمده است ذات اقدس الهی فرمود کسانی که کار بدی نسبت به مسلمانان نکردند شما نسبت به آنها مهربان باشید در سوره □ مبارکه □ «ممتحنه» آیه □ هشت این است (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) کفاری که کاری با شما ندارند مزاحم شما نیستند نه در براندازی تلاش و کوشش کردند نه در تبعید شما نه با کسانی که مزاحم شما بودند همکاری کردند ستمی به شما نکردند بدی هم نسبت به شما روا نداشتند در آیه □ هشت سوره □ مبارکه □ «ممتحنه» می فرماید خدا نهی نکرده که نسبت به اینها مهربان باشید، خوش رفتار باشید بلکه امر می کند که نسبت به اینها عدل را رعایت کنید برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) این همان زندگی مسالمت آمیزی است که جمهوری اسلامی در روابط بین المللی اش با کفار خارجی از این منطقه دارد و نهی هم نشده نسبت به اینها در قانون اساسی ما هم همین مفاد آیه هشت سوره □ «ممتحنه» آمده. درباره □ ذی القرنین فرمود اگر آنها ظالم اند خب باید تنبیه بشوند، اگر مؤمن اند و عمل صالح دارند از پاداش برخوردارند حالا اگر کسی مؤمن نبود کافر بود ولی ستم هم نکرده این هم ممکن است مشمول مهر و رأفت الهی باشد برابر آیه هشت سوره □ مبارکه □ «ممتحنه» اما درباره □ این اقوامی که در مشرق زمین بودند درباره □ آن سفر اول چیزی قرآن کریم ذکر نکرده که حالا □ آن سفر اول که فرمود: (حَيْثَى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَلُوعًا عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا) اینها از آن جهت که رشد عقلی نداشتند تکلیفی نداشتند سخن از (إِمَّا أَنْ تَتَّخَذَ فِيهِمْ حُسْنًا) و (إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ) (۳) و امثال ذلك نبودند هر جا که بشری زندگی می کند و یک تفکر عقلی در آنجا حضور دارد آنجا شریعت حضور دارد اما کسانی که در حد توخش به سر می برند هنوز به حد تفکر عقلی نرسیدند آنجا برای آنها خب پیامبری یا فرستاده □ از طرف پیامبری کسی نرفته و حجتی بر آنها تمام نشده

چون اهل حَجَّتْ نیستند. در این قسمت که فرمود: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ) معلوم می شود که قبلاً سَدّی ساخته شده بود دوتا سد ساخته شده بود نفرمود «بین الجبلین» فرمود: (بَيْنَ السَّدَّيْنِ) حالا اگر قرینه ای داشتیم که منظور از این سَدّین، جبلین اند حرف دیگر است ولی ظاهرش سد است معلوم می شود قبلاً برای نجات از آن قوم وحشی و مهاجم دوتا سد ساخته شده بود یک سد برای نجات یأجوج، یک سد برای نجات از مأجوج بین این دو سد شکاف بود و فاصله بود مشکل مردم این منطقه این بود که این یأجوجیها که پشت این سد بودند مأجوجیها که پشت آن سد بودند از این شیار وسط سوء استفاده می کردند از این راه می آمدند اینها می خواستند بین این دو سد هم سَدّی ساخته بشود که جلوی تهاجم این قوم وحشی را بگیرد لذا تعبیر به سد کردند (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا) یعنی آن طرف سد (قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) آن گاه عده ای که این طرف سد بودند از طرف مهاجمان آن طرف سد که آن طرف سَدّیها یأجوج و مأجوج بودند در زحمت بودند از دست آنها به ذی القرنین گفتند (يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ) حالا- این معروف بود یا آنجا که رفت معروف شد به این نام او را شناختند ترجمان آنها با اینها سخن گفت بالأخره به هر وسیله ای بود می دانستند که این شخص به نام ذی القرنین است (قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ) که یک گروه بودند (وَمَأْجُوجَ) که گروه دیگر بودند که اینها پشت این دوتا سد بودند اینها (مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ) ما ممکن است که وسایل سدسازی را فراهم بکنیم اما آن معماری و مهندسی و آن قدرت اداره □ این کار را نداریم ما امکانات اولیه را فراهم می کنیم شما دستور بدهید اینجا سد بسازند که بین این دوتا سد سَدّی هم ساخته بشود که جلوی تهاجم این قوم را بگیرد (قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ).

ص: ۸۰۹

۱- (۱) . سوره □ كهف، آیه □ ۸۶.

۲- (۲) . سوره □ كهف، آیه □ ۸۶.

۳- (۳) . سوره □ كهف، آیه □ ۸۶.

پرسش: استاد ببخشید طبق سیاق آیه این (قَالُوا) به همین قوم (لَا يَكَادُونَ) بر نمی گردد.

پاسخ: نه، اینها که خودشان مفسد فی الأرض بودند به همین قرینه به کسانی که به این طرف سد قرار دارند بر می گردد. یاجوج و ماجوج پشت این دوتا سد بودند و بین این دوتا سد باز بود هم یاجوجیها از سد شرقی می آمدند از این بین تهاجم می کردند هم ماجوجیها از طرف سد غربی اگر غربی و شرقی بود یا شمال و جنوبی بود همین طور (قَالُوا) سکنه این طرف سد (يَا ذَا الْقُرَيْنِ) گفتند (يَا ذَا الْقُرَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ) که پشت این دوتا سدند (مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا) یعنی هزینه ای بدهیم (عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا) این وسط جای یک سد خالی است اگر این را بسازید دیگر راه برای نفوذ آنها نیست. ذی القرنین در جوابشان گفت که این سد را می سازم و نیازی هم به کمک مالی شما نیست ولی کمک انسانی، نیروی کارگری بدهید و مواد را هم به ما بفروشید کارگرایتان هم پول می گیرند (قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ) چون خدای سبحان در همین سوره «کهف» آیه ۸۴ فرمود: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ) ما او را متمکن کردیم چه اینکه مشابه این تعبیر درباره حضرت سلیمان (سلام الله علیه) هم هست وقتی عده ای از ملکه سبا نزد وجود مبارک حضرت سلیمان آمدند کادویی، اهدایی به همراه داشتند آنها گفتند که ما این هدایا را می بریم نزد سلیمان آیه ۳۵ سوره مبارکه «نمل» این است (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ) سلیمان در جواب فرمود: (أَتَمِدُّونَ بِمَالِ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ) اظهار بی نیازی کردن و چیزی از آنها نگرفتن این هم در سنت سلیمان (سلام الله علیه) بود هم در سیره ذی القرنین لذا ذی القرنین گفت (مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ) شما فقط این وسایل را بدهید هزینه اش را هم من تأمین می کنم (فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ) که (أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا)، ردم هم که همان سد است. آن وقت پنج، شش کار را ذی القرنین دستور داد انجام دادند آن کارها به ترتیب عبارت از این است گفت (ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ) این زُبر و زُبره مثل غُزف و غُرفه که جمع و مفرد است یعنی بُریده های آهن، تکه های آهن این ماده اول. بین این دو سد باید این خلأ پُر بشود آن ضلع سد را می گویند صَدَف برای اینکه مصادف با این طرف است این ضلع این سد دوم را هم می گویند صَدَف چون مصادف با آن است جبلین هم همین طور است منتها تعبیر به سَدِّين دارد نه جبلین اگر او سد طبیعی بود خوب ممکن بود که بگوئیم منظور از این سد همان جبل هست اگر یک روایت معتبری باشد که منظور از این سَدِّين، جبلین هستند قابل قبول است برای اینکه معنی لغوی سد مراد است اما اگر ما دلیل معتبری نداشتیم که این سَدِّين را به جبلین تفسیر بکنند خوب همان سد خواهد بود آنها گفتند که (حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدِّينِ) ضلع آن سد مصادف با این بخش است ضلع سد دیگر مصادف با این بخش است این ضلعین را می گویند صَدِّين چون کُلِّ واحد مصادف دیگری است. ذی القرنین دستور داد مواد اولیه را که زُبره های حدید و بُریده های آهن بود فراهم کردند سه کار را با این مواد انجام داد که اینها مواد خام بودند یکی اینکه عرض این سَدِّين را پُر کردند، یکی اینکه طول این سَدِّين را پُر کردند که نه شکافی در عرض باشد، نه شکافی در طول که آنها نتوانند بیایند بالا چون اگر کوتاه باشد خوب می آیند بالا یا با وسایلی می آیند بالا وقتی این صَدِّين یعنی دو ضلع این دو سد پُر شد عرضاً و طولاً آهن و بُریده های آهن را پُر کرد دستور داد آتشی فراهم بشود و کوره کوره راه اندازی بشود و نفاخی بشود قبلاً این آهنگرها با آن کوره هایی که می دمیدند نظیر بادبزن که آتش را روشن می کند و مشتعل تر می کند این کار را می کردند با آن مَنفَخَها و نفاخها می دمیدند و این آتش تولید شده را مشتعل تر و گسترده تر می کردند وقتی آتش مشتعل شد کُلِّ این بُریده های آهن شده یک تکه آتش در این حال گفت یا مس گداخته یا سرب گداخته را بیاورید که در حکم ملاط باشد که من بریزم و این ملاط گونه این آهن گداخته را یکپارچه سد منظره

بکند وقتی نفاخان با آن منفخها آتش را مشتعل کردند با دمیدن و آن مس آب شده یا سرب آب شده را ریختند آن قسمت سوم هم تأمین شد یعنی عرض سد حاصل شد، طول سد حاصل شد، قطر سد هم حاصل شد لذا ذوالقرنین و آنها فهمیدند که یاجوج و ماجوج هیچ راهی برای نفوذ ندارند نه در عرض، نه در طول، نه در نقب زدن و شکافتن این سه تا کار را بعد از آن پنج، شش کار یعنی فراهم کردن براده های آهن، فراهم کردن وسایل نفاخی، فراهم کردن کارگران و دمیدن در آن منفخها و آتش را مشتعل کردن، فراهم کردن مس گداخته یا سرب گداخته، ریختن آن مواد گداخته روی این آهن تَف دیده و داغ شده بعد وقتی سرد بشود یک دفعه یک سد طولانی عریض طویل عمیق می شود. وقتی این چنین شد گفت: (ءَأَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ) یک، (حَتَّى إِذَا سَاوَى) این حدید فراهم شده (بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ) بین ضلع آن سد و ضلع این سد این شیار و شکاف را عرضاً (سِاَوَى) طولاً هم (سِاَوَى) نه از نظر عرض کم آمد، نه از نظر طول کم آمد که هیچ راهی برای نفوذ این یاجوج و ماجوج نبود (حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) فرمودند با این منفخها بدمید کل این منطقه شده آتش آهن گداخته، وقتی این آتش مشتعل شدند این آهن دستور داد (ءَأَتُونِي) چه چیزی را (ءَأَتُونِي) آن نحاس مذاب یا سرب مذاب را به دلیل آن (قَطْرًا) که گفتند چون این قطره قطره می ریزد به آن گفتند (قَطْرًا)، (ءَأَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا) یعنی یا آن نحاس مذاب را یا آن سرب مذاب را بیاورید ما قطره قطره بریزیم و این یکسره به منزله ملاقطه شود و بگیرد آن گاه چون این سد مستحکم ساخته شد عرضاً، طولاً و عمقاً (فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ) نمی توانستند بالا بیایند چون امله است، صاف بدون دست گیر، مرتفع این راه برای بالا آمدن ندارد (وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) از نظر قطر هم قوی اینها نمی توانند سوراخ کنند قطرش را بشکافند تونل بزنند بیایند نه تونل پذیر است نه دستگیره دارد نه راه دیگر البته این کار را وقتی ذی القرنین انجام داد (قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي) مردان الهی هر کاری که نصیب آنها می شود این را به رحمت الهی استناد می دهند چه اینکه وجود مبارک سلیمان (سلام الله علیه) هم وقتی به آن قدرت رسید گفت: (هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) آیه چهارم سوره مبارکه «نمل» این است (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ... فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ) وقتی وجود مبارک سلیمان تخت بالقیس را از یمن به فلسطین در طرفه العین دید (قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) (لِيُنَوِّنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) الآن هم که ذی القرنین این کار را انجام داد گفت که (هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي)، خب. بالأخره این سد مانند سدهای دیگر، این کوه مانند کوههای دیگر، این بخش از زمین مانند سایر بخشهایی از زمین بالأخره روزی بساطش برچیده می شود ذی القرنین گفت (فَإِذَا جَاءَ وَعِيدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً) وقتی دستور الهی برسد آن روز پیمان برسد این سدی که یاجوج و ماجوج نه از عرض او، نه از طول او، نه از عمق او نمی تواند بگذرند خدای سبحان این را هم مثل پودر نرم می کند آن روزی که فرا برسد مُنْدَك می کند و وعده الهی هم حق است این کار را اگر بخواهد می کند و یقیناً خواهد کرد یعنی قیامت خواهد آمد (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً وَكَانَ وَعِيدُ رَبِّي حَقًّا) از این به بعد را ذات اقدس الهی به عهده می گیرد می فرماید اگر آن وعد آمد ما این کوه را یا این سد را مثل پودر نرم می کنیم بشر مثل دریای سونامی زده موجی ایجاد می شود آن روزی که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۱) مردم «يَمْوُجٌ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ» مردم مثل جراد منتشر پراکنده می شوند از هول و وحشت نه می دانند کجا بروند و نه می شناسند به چه کسی پناهنده بشوند یک عده البته در امان اند. خب، (وَتَرَكْنَا) این دیگر کلام الهی است (وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا) این نفخ اول بود که این کار را کردیم اینکه طلیعه معاد شد نفخ اول پیدا می شود اینها از بین می روند، نفخ دوم که شد اینها (فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (۲) در نفخ دوم (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ) این نفخ دوم است و گرنه نفخ اول (فَصَيَقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) می شود همه در هم می روند و از بین می روند که (فَصَيَقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) (۳) وقتی که نفخ اول شد

(فَصَيِّعَتْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) اما (ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) آن گاه (فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا) که در سوره مبارکه «واقع» دارد (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) آن روز که نفخ ثانیه شد و همه زنده شدند آن روز ما جهنم را نشان می دهیم (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا) (۴) چه اینکه بهشت را هم در معرض مؤمنان قرار می دهند. خب، آیا تاکنون این وعد الهی محقق شد این سد فرو ریخت و یاجوج و ماجوج از ورای این سد در آمدند که در بخشی از تفسیرهای مفسران نظیر تفسیر مراغی و امثال مراغی آمده که این سد فرو ریخت یک، چنگیز مغول از ماورای این سد در آمد دو، بساط سلجوقیها را برچید سه، سلطان خوارزم چون به فرستاده چنگیز بدرفتاری کرد و فرستاده او را مثلاً از بین برد آنها هم مهاجمانه از آن طرف حرکت کردند و بساط سلاجقه را برچیدند این حرفی است که او دارد اما ظاهر این آیات ناظر به مسئله و وعد قیامت است در سوره مبارکه «انبیاء» هم مشابه این آمده آیه ۹۵ و ۹۶ سوره مبارکه «انبیاء» این است (وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَزَیْهِ أَهْلُكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَا- يَرْجِعُونَ) حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ) از هر حُدُوبه و برآمدگی سرازیر می شوند از بالای کوه، بالای سد بالآخره سرازیر می شوند و می ریزند به منطقه های دیگر، خب این طلعه قیامت است چون بعد دارد (وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا) اثبات آنچه در تفسیر مراغی آمده آسان نیست که مثلاً این سد فرو ریخت و آنها آمدند و بساط سلجوقیها را برچیدند ممکن است اقوام دیگری که این طرف سد بودند حرکت کردند و آن بساط را برچیدند.

ص: ۸۱۰

۱- (۴) . سوره واقع، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۵) . سوره زمر، آیه ۶۸.

۳- (۶) . سوره زمر، آیه ۶۸.

۴- (۷) . سوره کهف، آیه ۱۰۰.

نتیجه ای که از این بحثها گرفته می شود این است که در هر سرزمینی که فکر و اندیشه باشد وحی و نبوت آنجا حضور فعال دارد چه شرق دور، چه غرب دور منتها در بخشهای قبل هم داشتیم که قسمت مهم انبیایی که تاریخشان در قرآن کریم آمده انبیای خاورمیانه بودند برای اینکه قرآن چیزی را نقل می کند که بتواند سند ارائه کند به مردم خودش که در خاورمیانه زندگی می کنند می فرماید فلاَن منطقه پیامبری بود مردمش ایمان آوردند آثار خوب نصیبتشان شده فلاَن منطقه ایمان نیاوردند آثار تلخ دامنگیرشان شده (فَسِیْرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ) (۱) الكُذَّاءِ، و عَاقِبَةُ الكُذَّاءِ و عَاقِبَةُ الكُذَّاءِ این (فَسِیْرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا) برای همین خاورمیانه است و گرنه باختر دور و خاور دور که با (فَسِیْرُوا فِی الْأَرْضِ) هماهنگ در نمی آید چه کسی حالا می تواند بگوید ماورای قسمت شمالی اقیانوس آرام این چنین بود یا قسمت شمالی اقیانوس اطلس این طور بود شما بروید تحقیق بکنید این احاله به غیب است لذا در بخشهایی از قرآن کریم فرمود ما قسمتی از قصص انبیا را بازگو کردیم (مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقُصِّصْ عَلَيْكَ) (۲) بعضی از انبیا هستند که ما داستانشان را در قرآن برای شما نگفتیم البته در روایات برای اهل بیت فرمودند اما در قرآن نیست برای اینکه راه برای اثباتش نیست اما در جریان اینکه هیچ کشوری، هیچ منطقه ای، هیچ سرزمینی نیست که در او انسان متفکر زندگی کند و وحی نرفته باشد نیست برای اینکه برای هر امتی (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (۳) و منذر داریم، هاد داریم (وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا) (۴) و مانند که بخشی در سوره مبارکه «نحل» و مانند آن گذشته (لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (۵) منتها حالا حجت خدا گاهی به وسیله خود پیغمبر هست، گاهی به وسیله امامهایی است که جانشین پیغمبرند، گاهی به وسیله علمایی هستند که از طرف ائمه می آیند و مانند آن این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) (۶)، (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) که خزنه جهنم به جهنمیها می گویند وقتی جهنمیها می خواهند وارد جهنم بشوند جهنمیها آن مالک دوزخ می گوید (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) معنایش این نیست که مگر برای شما پیغمبر نیامده، معنایش این است که مگر پیام انبیا به شما نرسیده حالا گاهی خود پیامبر است گاهی امامان هستند، گاهی علما هستند، گاهی همین سفیران هدایت و طرح هجرت اند مگر حالا حتماً باید مراجع بروند در روستاها؟ در آنها می گویند مگر کسی نیامده از طرف مراجع حرفهای الهی را به شما بگوید؟ (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) نه معنایش این است که شما مگر پیغمبر نداشتید تا آنها بگویند ما پیغمبر نداشتیم ولی علما آمدند گفتند اینکه نیست وقتی عالمان دین می گویند حرف انبیا را به مردم می رسانند دیگر (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) یعنی مگر حجت شرعی برای شما پیش نیامده. خب، این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) برای همه هست حالا گوشه ای از اینها را به عنوان قصه ذی القرنین مطرح کرده گوشه های دیگر را در جوانح دیگر مطرح است. از اینکه سد به عنوان سد اسکندر معروف است تأیید می کند که آن سد را اسکندر ساخته است اما سدّی را اسکندر ساخته است که قوی است اما این همان سد است؟ با استفاده از این مثل معروف که سدّ اسکندر، سدّ اسکندر نمی شود ثابت کرد که آن سدّی را که ذی القرنین ساخت همین سدّ اسکندر است و ذی القرنین هم اسکندر است الان اگر باستان شناسی بشود دوتا سدّی که بینشان شیار شیار بود یک سدّ فلزی که این دوتا سد را به هم وصل بکند پیدا بشود سازنده او هر که هست همین ذی القرنین است مسئله دیوار چین و امثال دیوار چین که با سنگ و آجر و اینها ساخته شد اینکه سد نیست آن چند کیلومتر است آن هم (بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ) نیست، بین السدین نیست، بین الجبلین نیست اگر باستان شناسی که قرآن کریم بر اساس آن هنر تکیه می کند در سوره مبارکه «حجر» بحثش گذشت فرمود اگر شما متوسّم باشید یعنی میراث فرهنگی شناس باشید یعنی و سیمه شناس باشید، یعنی سیماشناس باشید، یعنی سیمه شناس باشید، یعنی آثار باستانی شناسی می فهمی این زیر زمین چه خبر است فرمود ما دوتا شهر را خاک کردیم (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) (۷) متوسّمین یعنی متوسّمین یعنی کسانی که زیرزمین را می شناسند، آثار سه هزار سال، چهار هزار سال، پنج هزار سال را می شناسند، عالمانه تحقیق می

کنند از یک تکه پارچه می فهمند این برای چند هزار سال قبل است، از یک تکه چوب می فهمند، از یک تکه سنگ می فهمند فرمود یک آدم عوام از این جریان ما سر در نمی آورد البته مؤمن باشد به عنوان آیه نه آیات به عنوان آیه می فهمد اگر مؤمن باشد دیوار و کوخ خراب شده را هم می فهمد اما متوسّم، سیما نه یعنی چهره سیما یعنی علامت موسوم یعنی علامت دار، ستمه یعنی نشانه این موسوم هست یعنی علامت دارد ستمه دارد یعنی علامت دارد سیما دارد یعنی علامت دارد منتها حالا چون علامت غالباً در چهره است خیال می کنند که سیما به معنی صورت است سیما یعنی علامت فرمود اگر کسی علامت شناس باشد میراث فرهنگی شناس باشد زیر خاکی شناس باشد، سنگ شناس باشد، خاک شناس باشد می فهمد که این زیر زمین چه خبر است این دوتا شهری است که ما ویران کردیم سر راه شما هم هست وقتی از مکه به شام می روید یا از شام به مکه می آید (وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ) (۸) امام آن بزرگراه را می گویند هر راهی را نمی گویند امام آن بزرگراه راهی است که آدم وقتی رسید یقیناً لازم نیست از کسی پرسد که بزرگراه انسان را به مقصد می رساند دیگر این راههای فرعی است که بالأخره قدم به قدم آدم باید پرسد دست راست بروم یا دست چپ بروم اما وقتی وارد امام شد یعنی بزرگراه شد خب یقیناً به مقصد می رسد فرمود شما که از مکه به شام می روید این دوتا شهری که میراث فرهنگی و آثار باستانی دارد سر راهتان است (وَإِنَّهُمَا) این دوتا شهر (لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ) این بزرگراه شفاف و روشنی که همه تان می روید این کنار شهرش است منتها حالا شما باید آثار فرهنگی شناسید، بنابراین تحقیق درباره این که ذی القرنین کورش است یا آن شخص معروف حمیری است که ابوریحان بیرونی بر آن است یا اسکندر مقدونی است که شاگرد ارسطوست که بسیاری از مفسّران بر آن اند و سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می فرماید بعید است که این اسکندر که شاگرد ارسطو بود او این ذی القرنین باشد برای اینکه از او آثار توحیدی نقل نشده و قرآن از ذی القرنین به عنوان یک فرد موحد یاد می کند برخیا خواستند بگویند کورش است و برخی از متأخران هم این را ساختگی می دانند که هرگز کورش نیست برخیا هم بی میل نیستند که ثابت کنند این کورش است که ان شاء الله تتمّه بحث در نوبتهای دیگر.

ص: ۸۱۱

- ۱- (۸) . سوره آل عمران، آیه ۱۳۷.
- ۲- (۹) . سوره غافر، آیه ۷۸.
- ۳- (۱۰) . سوره رعد، آیه ۷.
- ۴- (۱۱) . سوره فرقان، آیه ۵۱.
- ۵- (۱۲) . سوره نحل، آیه ۳۶.
- ۶- (۱۳) . سوره ملک، آیه ۸.
- ۷- (۱۴) . سوره حجر، آیه ۷۵.
- ۸- (۱۵) . سوره حجر، آیه ۷۹.

Your browser does not support the audio tag

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجٌ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

در جریان ذوالقرنین چون گفته شد دو شخصیت بودند یکی در عهد ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بود یکی هم در عهد ارسطو. آن ذی القرنینی که در عهد ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بود مؤمن بود و اینکه در عهد ارسطو بود غیر مؤمن بود آن تعبیری که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) دارند که از قرآن برمی آید که این ذی القرنین مؤمن بود و ذی القرنینی که هم عصر ارسطو بود به نام اسکندر این غیر مؤمن بود پس منظور از ذی القرنین اسکندر نیست این فرمایش وقتی تمام است که ما یک ذی القرنین داشته باشیم اما وقتی ذی القرنین اول داریم و ذی القرنین ثانی داریم و ذی القرنین اول مؤمن و موحد بود و این آیه هم احتمالاً همان ذی القرنین را می گوید آن گاه نفی ذی القرنین به معنای غیر ایرانی و اثبات اینکه منظور از ذی القرنین کورش کبیر است محتاج به برهان است و فحوص بیشتر. در جریان ذی القرنین آنچه از این آیات برمی آید این است که خدای سبحان به او تمکن فراوانی داد و او هم از این تمکن بهره های فراوان برد که (فَأَتَّبِعَ سَبَبًا) (۱) اما نمی شود به فعل ذی القرنین استدلال کرد برای اینکه معصوم بودن او ثابت نشود.

ص: ۸۱۲

۱- (۱). سوره کهف، آیه ۸۵.

مطلب دوم این است که بر فرض اینکه ثابت بشود او معصوم است صرف کاری که معصوم انجام داد فعل معصوم حجت است اما دلیل بر جواز است نه دلیل بر وجوب اگر کاری را معصوم (علیه السلام) انجام داد اینکه گفته می شود فعل معصوم، قول معصوم، تقریر معصوم حجت است به این معنا نیست که اینها علی وزان واحدند خب بالأخره قول قابل اطلاق گیری، قابل عموم، تأسیس قاعده و مانند آن هست اما صرف فعل دلیل بر جواز است مگر اینکه به صورت سنت مستمر در بیاید که از آن رجحان استفاده بشود و گرنه صرف اینکه کاری را معصوم انجام داد این دلیل است بر جواز آن هم فی الجمله چون فعل نه لسان دارد که وجوب را بفهماند و نه اطلاق و عموم دارد بنابراین (فَأَتَّبِعَ سَبَبًا) دلیل نیست که انسان واجب است از اسباب استفاده کند لکن از این تعبیر قرآنی که (فَأَتَّبِعَ سَبَبًا) این نشانه است استمرار سنت ذی القرنین است برای اینکه کسی که به مغرب رفته از مغرب تا مشرق را هم طی کرده با (فَأَتَّبِعَ سَبَبًا) معلوم می شود سیره این بود، سنت این بود یک، یک فعل گذرا نبود و قرآن هم با تمجید این را نقل می کند دو، معلوم می شود که پیروی از اسباب و علل رجحان دارد سه، لکن ما نیازی به این

تکلفات نداریم اصلاً ذات اقدس الهی بر ما واجب کرده است که از علل و عوامل طبیعی کمک بگیریم فرمود: (هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا) (۱)، (وَاسْتَعْمَرَكُمْ) یعنی (وَاسْتَعْمَرَكُمْ) خدا بر شما واجب کرده از شما خواسته که زمین را آباد کنید کسی بگوید به من چه، کسی به دنبال کار نرود یا کشاورزی و کارهای دیگر را صنعت نداند اینها حرام، حرام یعنی حرام این (وَاسْتَعْمَرَكُمْ) یعنی «طلب منکم عماره الأرض» بر همه ما واجب است که زمینی که زندگی می کنیم آباد کنیم می شود وجوب کفایی در بخشی از امور می شود واجب عینی اگر خدای سبحان ما را از زمین مبعوث کرد و از ما خواست که زمین را آباد کنیم باید در همه امور خود کفا باشیم دست در کنار سفره دیگران آن هم مخصوصاً کافر دراز کردن که بر خلاف این آیه است از ما جداً خواست که زمین را آباد کنیم آباد کردن زمین به کشاورزی اوست، به دامداری اوست، به صنعت اوست و مانند آن.

ص: ۸۱۳

پاسخ: بله اینکه در اوایل از آن بیانی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده است همین حدیث در روزهای اول بحث بازگو شد که خدای سبحان هر کاری را از روی اسباب و علل انجام می دهد گاهی از راه کرامت و معجزه انجام می دهد منتها کرامت و معجزه علل و اسباب غیر عادی دارد خدای سبحان کار را بر روال اسباب و علل عادی انجام می دهد از ما هم خواسته اما بر ما واجب کرده که زمین زندگی مان را آباد کنیم از ما به جِدّ خواست «واستعمرکم وطلب منّا عماره الأرض» کسی بگوید به من چه، یکی بگوید به تو چه این چنین نیست، خب ما نیازی به اینکه چون ذی القرنین این کار را کرده پس ما هم باید «أَتَّبِعَ سَبَبًا» بشویم نیست این چندین عقبه □ کثود را باید طی کند که هیچ کدام از اینها لازم نیست او باید معصوم باشد یک تا فعلش حجت باشد آن هم فعلش دلیل بر وجوب باشد نه دلیل بر جواز آن هم ثابت بشود اگر چیزی در شریعت سابق بود در شریعت لاحق هم هست اینها عقبه □ کثود است اصلاً لازم نیست وقتی صریحاً خدا فرمود شما جانشین من هستید بر شما واجب کردم که زمینتان را آباد کنید نه کسی می تواند بگوید به تو چه، نه کسی می تواند بگوید به من چه (وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا) (۱) بعد هم فرمود همان طوری که روی دوش اسب سوار شدن سخت است شما هم باید روی دوش زمین سوار بشوید روزی تان را در بیاورید (فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهَا) مِنْكَبٌ یعنی دوش، روی کوه سوار بشوید، روی تپه سوار بشوید، روی برجستگی سوار بشوید معدن را شناسایی کنید، معدن را استخراج کنید آنکه در دل کوه است برای شماست بر ما واجب کرده که اینها را آباد کنیم، خب.

مطلب دیگر اینکه حالا وقتی که فرمود نوبت به سدسازی می رسد. از جریان ذی القرنین ما نمی توانیم نبوت او را ثابت کنیم برای اینکه یک چندتا خطاب در قرآن کریم به ذی القرنین است که خدا می فرماید: (يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) (۱) یک، و چند تعبیر از خود ذی القرنین هست که خدای سبحان در موقع مشخص وقتی وعده الهی فرا برسد این سد را مُنْكَك می کند و مانند آن. اینها در قرآن نمونه هایی دارد که بعضیها خطاب مع الواسطه اند بعضیها خطاب بلاواسطه مثل اینکه گاهی خدا می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۲) به ما خطاب می کند اما از راه نبوت نبی ما، به بنی اسرائیل خطاب می کند (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۳) و (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ) (۴) اما از راه نبوت ولی خودشان سر اینکه خداوند بفرماید ما گفتیم (يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) مثل اینکه خدا به ما بفرماید ما به مسلمانها گفتیم (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) به بنی اسرائیل هم گفتیم (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) فرموده خدا لکن به لسان نبی اش پس صرف اینکه در تعبیری خدا بفرماید ما گفتیم (يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ)، (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)، (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ) این دلیل بلاواسطه بودن نیست. و اما اینکه ذی القرنین گفت که وقتی قیامت فرا می رسد وعده الهی فرا می رسد خدا همه را از بین می برد خب این هم وقتی شاگرد نبی ای باشد نظیر طالوت که از نبی خودش سخن می گفت این هم از برابر آن وحی نبی خودشان خبر می دهد وقتی قیامت رسیده است خدا بساط همه اینها را برمی چیند.

ص: ۸۱۵

۱- (۴) . سوره كهف، آیه ۹۴.

۲- (۵) . سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۳- (۶) . سوره بقره، آیه ۴۰.

۴- (۷) . سوره آل عمران، آیه ۶۴.

مطلب دیگر اینکه گاهی کلمه سد با قرینه همراه است منظور سدّ غیبی است مثل حجاب وقتی با قرینه همراه باشد حجاب غیبی است، کنان وقتی با قرینه همراه باشد کنان غیبی است فرمود: (وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً) (وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا) (۱) یا (بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ) یا (إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسِيئًا) (۲) همه سدّ اینها با قرینه همراه است چه اینکه در سوره مبارکه سدّ «یس» در آغاز این سوره با قرینه همراه شده فرمود: (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ) (۳) ما جلوی اینها و دنبال اینها را مسدود کردیم اینها نه جلو را می بینند نه دنبال را می بینند آیه نه سوره مبارکه سدّ «یس» این است (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ) خب این سدها هم معلوم می شود سدّ غیبی است بشری که بیراهه رفته گناه، غرایز و اغراض این فطرت او را پوشانده این نه گذشته خود را می بیند نه آینده را. گذشته پشت سر اوست این نگاه نمی کند تا عبرت بگیرد آینده پیش روی اوست این نگاه نمی کند کجا دارد می رود اگر کسی بخواهد فکری داشته باشد بیندیشند یا درباره گذشته باید بیندیشد عبرت بگیرد، یا درباره آینده باید بنگرد و برنامه ریزی بکند یا سر بلند کند فکر آسمانی داشته باشد بالآخره یکی از این راههاست دیگر این ناچار است هیچ راهی ندارد مگر اینکه سرش را خم بکند و چشم را خم بکند فقط خودش را ببیند و پای خودش را ببیند شما این را تصوّر کنید کسی جلوی او دیوار است، پشت سر او دیوار است بین این لبه سدّ دوش او تا زیر چانه اش یعنی گردن او با آهن بسته است این شخص نه می تواند برگردد پشت سر را ببیند، نه می تواند جلو را ببیند برای اینکه جلوی او دیوار است، پشت سر او دیوار این دو حجاب مانع این است که او گذشته و آینده را ببیند سر خم بکند فطرت خودش را ببیند نمی تواند، سر بالا کند با افکار الهی آشنا بشود نمی تواند چون این گردن این فاصله بین چانه و دوش بسته است فرمود: (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا) (۴) آینده را نمی بیند، (وَمِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا) گذشته را نمی بیند تا عبرت بگیرد، (وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ) گردن اینها با آهن بستیم این همیشه سر به هواست چنین آدمی که (جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا) چنین آدمی همیشه سر به هواست نه اهل فکر است، نه اهل آینده نگری است، نه اهل گذشته بینی خب (فَهُمْ مُقْمَحُونَ) (۵) مُقْمَه یعنی آدم سر به هوا یک جوان گریخته از مدرسه و منزل همین است دیگر آدمی که نه گذشته را می بیند نه آینده را می بیند همیشه سر به هواست از همین قبیل است. خب، در این گونه از موارد سدّ چون با قرینه همراه است آن حجاب معنوی است نظیر (جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسِيئًا) (۶) حجاب، کنان، سدّ در این طایفه از آیات یاد شده چون با قرینه همراه است بر آن معنای غیبی محمول است. اما این سدّی که در اینجا مطرح است که فرمود: (بَيْنَ السَّدَّيْنِ) یک شکاف و شیاری بود که یا جوج و مأجوج می آمدند ما قرینه ای نداریم بر اینکه منظور از این سدّ، سدّ معنوی باشد یا سدّ به معنی کوه باشد نعم، اگر این کوه قرینه داشتیم یا روایتی تأیید کرد که این دو سدّ منظور همان دو کوه است که در آن منطقه بود (حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ) (۷) آیه قابل تطبیق است چون بر کوهها هم سدّ تطبیق می شود اما اگر نه قرینه ای داشتیم که آن سدّ معنوی را همراهی کند نظیر آن آیات و نه قرینه ای داشتیم که بگوید منظور از سدّین جبلین است خب بر همان ظاهرش حمل می شود این یک مطلب، اما حالا چگونه ممکن است مردمی دو تا سدّ داشته باشند و برای ساختن سدّ سوم عاجز باشند چون آن سدّ را که خود این مردم نساختند نیاکانشان ساختند، نیایشان، تبارشان، اجدادشان ساختند الآن شما می بینید منارهایی که در بعلبک است در این قسمتهای شامات است یک، اهرامی که در مصر است دو، هرگز نه مردم این منطقه می توانند مثل آن مناره ها را بسازند نه مردم منطقه مصر می توانند اهرام بسازند شما لابد در قسمتهای شام و بعلبک و سوریه و لبنان رفتید این مناره ها تقریباً هر کدام دو برابر این ستون است و از دو تکه سنگ تشکیل شده یک تکه سنگ به اندازه این ستون در زیر است یک تکه سنگ به اندازه همین ستون روست و این دو تکه سنگ را آن چنان ظریفانه روی هم گذاشتند مثل دو

صفحه □ یک کتاب اصلاً فاصله پیدا نیست چگونه قبلاً این دو تکه سنگ بزرگ را به صورت یک منار در آوردند فلز کار نکردند این را قلاب کردند چگونه سنگ دوم را روی سنگ اول گذاشتند مثل اینکه صفحه □ دوم را انسان روی صفحه □ اول می گذارد این قدر ظریف است الان که مقدر کسی نیست و ما هم خیال نکنیم دنیا برابر ناسخ التواریخ ماست میلیونها سال گذشته، میلیاردها سال گذشته صنایعی بودند، مردمی بودند، قدرتهایی بودند، مردمی بودند در عصری امکاناتی داشتند آن (إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ □ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ) (۸) را در سوره □ «فجر» همین قرآن نقل کرده فرمود یک عده در دامنه های کوه ویلا می سازند اینها در کوه ویلا ساختند آنها که متمکن هستند الان در دامنه های کوه خانه می سازند اما آنها تمام این سنگهای کوه را تراشیدند برای خودشان اتاق پذیرایی، اتاق ورودی، اتاق استراحت، دستگاه فرعی، دستگاه آشپزخانه از کوه سنگ در آوردند نه اینکه در دامنه □ کوه خانه ساختند که فرمود: (تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) (۹) نه «تَنْحِتُونَ فِي الْجِبَالِ» شما این سنگها را می تراشید خانه درست می کنید، اتاق درست می کنید بله، الان که مقدر کسی نیست. غرض این است که اگر یک وقت دوتا سد ساختند نباید گفت حالا که آن دوتا سد را ساختند این سد را هم باید بسازند آن دوتا سد را چه موقع ساختند، چه کسی ساخت مشخص نیست ولی علی ای حال اگر این سد منظور سدّ ظاهری نباشد منظور کوه باشد وقتی که ذوالقرنین گفت که (فَبِأَذَا جَاءَ وَعَیْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ) یک وعد عمومی یعنی تهدید عمومی، وعید عمومی است که ذات اقدس الهی به وسیله □ انبیا به همه □ مؤمنان فرمودند که وقتی قیامت فرا رسید خدای سبحان همه □ این کوهها را در هم می کوبد در سوره □ مبارکه □ «حاقّه» آیه □ پانزده این است (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً □ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) کلّ زمین با جبالی که روی زمین است اینها دوتایی با هم کوبیده می شوند پودر می شوند اما آنکه جناب ذی القرنین گفت که (فَبِأَذَا جَاءَ وَعَیْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ) نگفت «جعلهُ دَكَّاءً» گفت: (جَعَلَهُ دَكَّاءً) (دَكَّاءً) صفت است برای ارضی که این ارض موصوف است و محذوف است «جعلهُ أرضاً دَكَّاءً» «الأرض المستویه هی الأرض التي یقال له الدكّاء» نه دكّا یعنی می کوبد زمین صاف را می گویند دَكَّاء که ممدود است اگر قرائت «دَكَّاءً» بود با (حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً) (۱۰) هماهنگ بود نظیر آنچه در سوره □ مبارکه □ «طه» هم آمده آیه □ ۱۰۵ سوره □ مبارکه □ «طه» این است که (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) خدا در قیامت وقتی قیامت بکند اینها را می کوبد پودر می کند نرم می کند آن وقت وزان آیه، وزان آیه □ ۱۰۵ سوره □ «طه» می شود، وزان آیه □ سوره □ «حاقّه» می شود و مانند آن، اما دَكَّاءَ نیست (جَعَلَهُ دَكَّاءً) یعنی «فجعلها أرضاً مستویه» به آن صورت در می آورد هر دو حق است و این را از سخنان انبیای قبلی استفاده کرده و بیان کرده و برای اینکه تکرار نشود تلاقی دوتا کلمه باعث ثقل لسان نشود (اسْتَطَاعُوا) اول با حذف «تاء» شده «استطاعوا» (اسْتَطَاعُوا) دوم محفوظ مانده و گرنه هر دو یکی است نه اینکه این «سَطَعَ» بود بعد یک «الف» اضافه شد «استطاع» ما دیگر فعلی برای «استطاع» نداریم «افتعل» داریم و «أفعل» دیگر «افعل» نداریم که این «استطاعوا» اول اصلش «استطاعوا» بود برای اینکه با «استطاعوا» دوم تلاقی نکند و در لسان ثقل احساس نشود در هنگام قرائت آن «تاء» حذف شد (فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا).

ص: ۸۱۶

۱- (۸) . سوره □ كهف، آیه □ ۵۷.

۲- (۹) . سوره □ اسراء، آیه □ ۴۵.

۳- (۱۰) . سوره □ یس، آیه □ ۹.

- ۴- (۱۱) . سورة رعد, آيه ۵.
- ۵- (۱۲) . سورة يس, آيه ۸.
- ۶- (۱۳) . سورة اسراء, آيه ۴۵.
- ۷- (۱۴) . سورة كهف, آيه ۹۳.
- ۸- (۱۵) . سورة فجر, آيات ۷ و ۸.
- ۹- (۱۶) . سورة شعراء, آيه ۱۴۹.
- ۱۰- (۱۷) . سورة حاقه, آيه ۱۴.

مطلب دیگر اینکه آنها از ذی القرنین سد خواستند ذی القرنین گفت من به شما رَدْم می دهم آنها سؤالشان این بود که (یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَاْجُوْجَ وَمَآجُوْجَ مُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلٰی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ سِدًّا) (۱) ذی القرنین فرمود شما آن نیروهای مردمی را فراهم بکنید که حقوقشان را من می دهم آن مواد اولیه را فراهم بکنید هزینه اش را من می دهم (اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْمًا) (۲) شما سد خواستید من رَدْم می دهم، شما سدّ سنگی و آجری و سیمانی می خواستید من سدّ فلزی به شما می دهم این رَدْم اقوای از آن سد است، اقدر از آن سد است (اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْمًا) اما حالا- چطور ذی القرنین با یاجوج و مأجوج نجنگید؟ اولاً آنچه را که در مغرب زمین انجام داد به دستور الهی بود برای اینکه (قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِیْهِمْ حُسْبًا) (۳) معلوم می شود که به رهبری یا خودش یا الهام یا رهبری پیامبری که از او دستور می گرفت درباره مردم مغرب زمین آن دو مطلب را گفته است. درباره مردم مشرق زمین هم اگر می خواست جنگ بکند باید دستور برسد این یک، و ثانیاً آن قومی که قدم به قدم سنگر داشتند گاهی می گفتند اینها در دریا زندگی می کنند، گاهی می گفتند در سرداب زندگی می کنند اهل خانه ای نبودند نه کاخ داشتند نه کوخ نظیر این حیواناتی که در غارها زندگی می کردند جنگ کردن با این مردم هزینه زیاد دارد و درآمد کم، پس هم باید دستور برسد که چنین دستوری نرسیده بود و هم اینکه فرصت مناسبی باید باشد تا در آن فرصت بجنگد و هم اینکه جنگ با چنین مردمی کار آسانی نبود اینها گفتند که (لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا) (۴) اینها بدتر از آنهایی بودند که (مِنْ دُونِهَا سِتْرًا) یعنی این یاجوج و مأجوج بنابراین با آنها مأموریت جنگ پیدا نکردند و این ایام هم که همه نیروهای ذی القرنین حضور داشتند نیروهای مردمی هم حضور داشتند آنها قدرت اینکه بتوانند از این شیار عبور بکنند هم نداشتند این مقدار بود گرچه جریان جنگ مطرح نبود ولی جریان تهاجم آنها هم مقدور نبود که آنها از آن طرف بخواهند حمله کنند این کارها را ذی القرنین انجام داده است و اگر کسی بخواهد پایان نامه ای بنویسد جا برای آن هست که تحقیق کند این اقوال متعددی که هست کدام یک از اینها حق است چون دوتا ذی القرنین است راهی را که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) طی کرده و بعضیها هم پذیرفتند که مثلاً احتمال این هست که منظور از این ذی القرنین کورش باشد این نیازی به فحص تاریخی عمیق دارد که آیا کورش چنین قدرتی داشت که مغرب و مشرق عالم را به این وضع طی کند یا نه؟ کورش آن دیانت را داشت که فرمان را از پیامبر بگیرد یا مورد الهام باشد که خدای سبحان با او در مغرب چه بگوید؟ در مشرق چه بگوید، اینها باید ثابت بشود و چندتا اسکندر داریم، چندتا ذی القرنین داریم در چه تاریخی بودند اینها باید بررسی بشود اگر کسی خواست به ضرس قاطع حکم بکند که منظور از ذی القرنین کورش است اما اگر در حد احتمال باشد خب احتمال مشکلی را به همراه ندارد پس این بیان سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) احتیاج به فحص بیشتری دارد.

ص: ۸۱۷

۱- (۱۸). سوره كهف، آیه ۹۴.

۲- (۱۹). سوره كهف، آیه ۹۵.

۳- (۲۰). سوره كهف، آیه ۸۶.

۴- (۲۱). سوره كهف، آیه ۹۰.

مطلب دیگر این کلمه □ (تَرَكَنَا) است و برخیها بعضی از اقوام را گفتند از همین در تفسیر ابی السعود از همین کلمه □ (تَرَكَنَا) گفتند مشتق شده است که اینها نامگذاری شان به همین صورت بود. خب، فرمود وقتی این سد ساخته شد سد فلزی (قَالَ هَذَا رَحْمَهُ مِنْ رَبِّي) این عنایت الهی بود نظیر آنچه سلیمان گفته که در بحث دیروز خوانده شد (فَإِذَا جَاءَ وَعَيْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ) (۱) این را زمین مستوی قرار می دهد اگر قرائت «دکاء» باشد آن گاه با سوره □ مبارکه □ «طه» با سوره □ مبارکه □ «حاقه» می شود هماهنگ.

پرسش: ...

پاسخ: خب البته، اینکه رحمت الهی اصلش آن است دیگر منتها همین که آدم گروهی را نجات بدهد رحمت است دیگر.

(وَتَرَكَنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ) آنهایی که (كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ) (۲) منتشر می شوند یا (فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (۳) محشور می شوند همان در هم اند دیگر وقتی اینها را خواستند (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) (۴) با فشار از این قبرها سر بر می دارند مثل ملخ پَرکشان حرکت می کنند (كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ) اند از یک جهت، (إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) اند از سوی دیگر لذا فرمود: «یَمُوجُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ» بعد از نفخ صور دوم هم همه شان یکجا جمع می شوند برابر آنچه در سوره □ مبارکه □ «واقعه» آمده است که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ □ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) (۵) در عین حال که جمع اند، جمیعشان حاضرند اما همه شان تنها هستند (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (۶) که مضمونش در سوره □ مبارکه □ «نحل» و «اسراء» و اینها گذشت همه با هم اند اما هیچ کسی دیگری را نمی شناسد نظیر آنچه در برزخ مطرح شد از آن خطبه □ (أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ).

ص: ۸۱۸

۱- (۲۲) . سوره □ كهف، آیه □ ۹۸.

۲- (۲۳) . سوره □ یس، آیه □ ۵۱.

۳- (۲۴) . سوره □ قارعه، آیه □ ۴.

۴- (۲۵) . سوره □ اسراء، آیه □ ۷۱.

۵- (۲۶) . سوره □ واقعه، آیات ۵۰ و ۵۱.

۶- (۲۷) . سوره □ مریم، آیه □ ۹۵.

خب، (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا) نسبت به کفار در برزخ که هستند که «حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ» جهنم را از دور نشان می دهند که (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا) (۱) اینها را می برند نزدیک جهنم یا اینها را می آورند در حدی که جهنم را ببینند اینها را بر جهنم عرضه می کنند آل فرعون را که دربارهٔ برزخ اینهاست (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا) نه «تُعْرَضُ عَلَيْهِم» اما در جریان قیامت که می خواهد قیام بکند می فرماید: (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا) اینها را نشانشان می دهیم. حالا قبلاً هم مشابهش گذشت که ما یک جهنم منقول داریم یک جهنم غیر منقول اسراری در آنجاست که بسیاری از آن اسرار را ما نمی فهمیم جهنم منقول را در سورهٔ مبارکهٔ «فجر» دارد (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى) (۲) کذا و کذا این یعنی چه؟ این کدام جهنم است؟ در ذیل این آیه آن روایات هست که با چند زنجیر جهنم را کِشَانِ کِشَانِ می آورند ما آنچه را که می فهمیم این است که یک جهنم منقول داریم یک جهنم غیر منقول اما اینها چه چیزی هستند؟ شرحشان چیست؟ خصوصیاتشان چیست؟ خیلی از این اسرار است که برای ما روشن نیست. خب، جهنم را می آورند (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) ما اگر قرینهٔ قطعی داشته باشیم، ادلهٔ دیگر داشته باشیم که منظور از (جیء) یعنی شما را می برند نأخذ به، اما وقتی دلیلی نداشتیم بلکه روایات هم در ذیل این آیه دارد که او را با زنجیر کِشَانِ کِشَانِ می آورند معلوم می شود دوتا جهنم هست عرضه کردن جهنم هم دو گونه است یک وقت اینها را می برند نزدیک جهنم، جهنم را بر اینها عرضه می کنند یک وقت جهنم منقول را به اینها نشان می دهند اینکه دارد (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ) این با آیات سورهٔ مبارکهٔ «فجر» سازگارتر است که جهنم را نظیر کالای قابل عرضه این خریدارند آنها همین جهنم را خریدند دیگر اینهایی که (بِشَيْءٍ مَّا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ) (۳) جهنم را خریدند اینها در نمایشگاه عالم عرضهٔ مستقیم کالا است هم بهشت را عرضه کردند، هم جهنم را عرضه کردند یک عده جهنم را خریدند دین را دادند جهنم را خریدند اینکه فرمود: (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) (۴) همین است، (اشْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ) (۵) همین است، «یشترون النار بالجنه» همین است اینها در نمایشگاه عالم در عرضهٔ مستقیم جهنم بخرند ما این کار را در آنجا هم نشانشان دادیم (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا) کدام کافر؟ آنهایی که (كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَفِيدُونَ سَمْعًا) هر دو را با «کان» ذکر کرد منتها (كَانَتْ) اول با (كَانُوا) دوم خیلی فرق می کند. غالباً انسان یا از راه چشم اشیایی را می بیند، کتابهایی را مطالعه می کند، مناظری را می بیند متعظ می شود یا از راه گوش مطالبی را می شنود و متعظ می شود اگر چشم کسی بسته باشد، گوش کسی بسته باشد این نه سمیع است نه بصیر وقتی سمیع و بصیر هم نبود وقتی واردات سمعی و بصری نداشت صادرات خوبی هم ندارد کسی حرف خوب می زند و خوب حرف می زند که شنیده باشد و دیده باشد اگر کسی مطلبی را نشنیده، کتابی را نخوانده چه توقع که او حرف خوب بزند؟ چون مجرای وارداتی او بسته است مجرای صادراتی او هم بسته است از این مجاری سه گانهٔ بسته خبر می دهد که (صُمُّ بُكْمٌ عُمَى) (۶) اینها کورند، اینها گُرنند، مجرای وارداتی شان بسته است بُكْمٌ اند حرف صحیح هم از اینها شنیده نمی شود مجرای صادراتی اینها بسته است خب اگر کسی اهل مطالعه نیست تا کتاب بخواند، اهل گوش دادن موعظ هم نیست که از راه گوش چیزی را یاد بگیرد چنین آدمی کافر می ماند چیزی را هم نمی پذیرد این در حقیقت در نمایشگاه دنیا جهنم بخر است بعد از اینکه مُرد جهنم را به او عرضه می کنند می گویند این را خودت خریدی (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي) خودشان آمدند پُرده ای بافتند و جلوی چشمشان انداختند و گرنه خدای سبحان اینها را بی پرده خلق کرد این غطاء و این پرده را خودشان بافتند و خودشان آویختند خدای سبحان در آنچه در سورهٔ «ق» آمده فرمود این پرده را تو بافتی و آویختی ما آمدیم الآن برداشتیم (فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفٍّ) (۷) نه «غطاءنا» یا «غطاء الحق» حق، بی پرده است خدا هم خود را بی پرده نشان داد با آیات و بینات خودش تو با دست بافت خودت پرده ای بافتی و آویختی و جایی را هم نمی دیدی الآن ما این پرده را

کنار زدیم خیلی از جاها را می بینی (فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا) (۸) غطا را خود انسان می بافد، خود انسان آویزان می کند (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي) برای اینکه اعراض را هم بفهماند با کلمه «عن» به کار رفته است یعنی اعراض و تجاوزی داشتند از یاد خدا و از نام خدا (وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمِعًا) اصلاً نمی توانستند گوش بدهند با اینکه خدای سبحان اینها را سمیع و بصیر خلق کرد فرمود: (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) (۹) فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ) (۱۰) یا در سوره «مبارکه» «انسان» فرمود: (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) این آمده خودش را کر و کور کرده این نگاه به نامحرم این چشم را از دیدن آیات الهی کور می کند گوش دادن به صدای حرام این گوش را از شنیدن کلمات حق کر می کند وقتی یک جا موعظه است این حال رفتن ندارد وقتی منظره «آموزنده است این حال نگاه کردن ندارد اینکه می بینید حال نگاه کردن ندارد برای اینکه چشمش واقعاً بسته است، گوش اش واقعاً بسته است و خودش بسته البته، خب این (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمِعًا) اینها شبیه به همان جریان یا جوج و مأجوج اند، یا جوج و مأجوج اینها کسانی بودند که (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) یک، سدی هم برای اینها شد که مزاحم کسی نباشند در همان مدار بسته زندگی کنند دور در این افسانه ها هست که اینها این قدر گوش درازند که یک گوش شان لحافشان است یک گوش شان زیراندازشان در این افسانه ها که البته نه اصلی دارد، نه مبدایی دارد، نه منتهایی دارد و جزء خرافات هست این افسانه هست اما هر کس این افسانه را ساخته خوب بافته بعضیها فقط در همان مدار دوتا گوش خودشان هستند یعنی وقتی می خواهند بخوابند این گوش راستشان لحافشان است، وقتی می خواهند بخوابند آن گوش چپ زیراندازشان است یعنی اینها فقط در کار خودشان، حرف خودشان را می شنوند حرف کسی را نمی شنوند که، آن کسی که در دیوان شمس گفت «لحاف گوش چپ است و لحاف دیگر گوش راست» همین است می گوید آن کسی که اهل عقل نیست، اهل درایت نیست، اهل فکر نیست اهل گوش است فقط گوش به حرف خودش می دهد این یا جوج و مأجوج ماست این قصه است، خرافات است هیچ اصلی ندارد اما ببینید بزرگان از این قصه و افسانه چه بهره هایی بردند نظیر کار کليلة و دمنه که اصلش قصه است ولی مطلب حق است یعنی کسی که فقط حرف خودش را گوش می دهد این یا جوج و مأجوج هر قومی است یک لحاف گوش چپ است و نمی دانم فلان گوش راستش این دوتا گوش دارد فقط حرفهای خودش را می شنود و لاغیر چون آنها این چنین اند و کفار هم این چنین اند این دوتا را ذات اقدس الهی کنار هم ذکر کرده فرمود اینها یا جوج و مأجوج اند دیگر مگر یا جوج و مأجوج حقیقت شرعیه ندارد که، کسی که فقط حرف خودش را گوش می دهد یا جوج و مأجوج است دیگر یعنی شما توقع داشته باشید که یا جوج و مأجوج یک حقیقت شرعیه داشته باشد لغتی باشد خیره هر کسی در هر عصری در هر مصری به حرف خدا و پیغمبر گوش نمی دهد به برهان گوش نمی دهد به دلیلهای معتبر گوش نمی دهد حرف خودش را گوش می دهد یک گوش اش لحاف است یک گوش اش زیرانداز (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمِعًا) آن وقت این برابر همان در می آید که در سوره «مبارکه» «یس» دارد جلوی اینها سد است پس سر اینها سد است هیچ جا را نمی بینند (فَهُمْ مُّكْمَحُونَ) (۱۱) سر به هوا هستند یا جوج و مأجوج آن مشکل را داشتند اینها هم یا جوج و مأجوج اند چرا یک عده در قیامت به آن صورت محشور می شوند به صورت با جنّها محشور می شوند با گروههای دیگر محشور می شوند برای اینکه واقعاً (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) (۱۲) در سوره «مبارکه» «یس» که قبلاً گذشت فرمود این همه براهین اقامه کردی چرا اینها حرف نمی فهمند اینها هنوز نمی توانند بین جبر و تفویض و امر بین الأمرین فرق بگذارند بگو (وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) (۱۳) آخر اینها چه مردمی اند که حرف نمی فهمند خب همینها که ابوسفیانهای آن روز بودند آیات

سوره مبارکه «نساء» درباره آنها آمده یا جوج و مأجوج ذی القرنین هم همین طور ند اینها (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) آنجا هم فرمود: (فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) اینها چرا چیز نمی فهمند؟ چون یا جوج و مأجوج (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) هستند و اینها هم (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) (۱۴) هستند به دنبال جریان یا جوج و مأجوج که گرفتار سدین اند با سد فلزی سوم اینها هم گرفتار سدین اند اینها (أَعْيُنُهُمْ فِي غَطَاءٍ عَن ذِكْرِي) يك, (وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا) دو, برابر آیات سوره مبارکه «یس» هستند (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (۱۵).

ص: ۸۱۹

- ۱- (۲۸) . سوره غافر, آیه ۴۶.
- ۲- (۲۹) . سوره فجر, آیه ۲۳.
- ۳- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۹۰.
- ۴- (۳۱) . سوره بقره, آیه ۱۶.
- ۵- (۳۲) . سوره بقره, آیه ۸۶.
- ۶- (۳۳) . سوره بقره, آیه ۱۸.
- ۷- (۳۴) . سوره ق, آیه ۲۲.
- ۸- (۳۵) . سوره ق, آیه ۲۲.
- ۹- (۳۶) . سوره انسان, آیه ۲.
- ۱۰- (۳۷) . سوره نحل, آیه ۷۸.
- ۱۱- (۳۸) . سوره یس, آیه ۸.
- ۱۲- (۳۹) . سوره کهف, آیه ۹۳.
- ۱۳- (۴۰) . سوره نساء, آیه ۷۸.
- ۱۴- (۴۱) . سوره نساء, آیه ۷۸.
- ۱۵- (۴۲) . سوره یس, آیه ۹.

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا» بقیه ان شاء الله روز شنبه.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۹۸ تا ۱۰۳ سوره کهف ۸۸/۰۳/۰۹

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)

در جریان ذی‌القرنین که بخشی از مطالبش گذشت و اگر لازم بود در پایان هنگام جمع بندی به خواست خدا بعضی از مطالبش مطرح می‌شود این واژه ذوالقرنین یا ذوات القرون از القاب رسمی رومیها بود آنها چون دارای گیسوان بلند بودند به آنها می‌گفتند ذوات القرون حالا ممکن است اقوام و ملل دیگری هم به مناسبتهایی به این القاب ملقب می‌شدند ولی درباره رومیها گفتند اینها ملقب به ذوات القرون اند، این مطلب اول.

مطلب دوم اینکه کسانی که جهان‌گشایی کردند نه تنها کشورگشایی از نظر تاریخ سه نفرند یکی کوروش کبیر است، یکی اسکندر است، یکی قیصر ممکن است قبل از طوفان رجال نامی هم بودند که جهان‌گشایی کرده باشند ولی در این تاریخ مدون این سه نفر را به عنوان جهان‌گشا شناختند و معرفی کردند در تطبیق ذوالقرنین بر یکی از این عناصر باید خصوصیات قرآنی ملحوظ بشود اولاً او مؤمن بود حالا کلمات الهی را اگر مستقیماً تلقی نمی‌کرد به وسیله پیامبر عصر خودش تلقی می‌کرد مؤمن بود به دستور خدا عمل می‌کرد یک، و نظیر سلاطین دیگر رفتار نمی‌کرد که (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذْلًا) (۱) این چنین نبودند بلکه با مردم از راه مهربانی و عطوفت رفتار می‌کردند و جنگ آنها در حقیقت زدودن ظلم طاغیان بود مردمی که در کشورهای دیگر زیر سلطه طاغیان بودند اینها آن طاغیان را که مانع و حجاب پیشرفت مردم بودند برمی‌داشتند مردم را آزاد می‌گذاشتند مردم متفکر آزاد آنچه حق بود می‌فهمیدند و می‌پذیرفتند کار ذی‌القرنین و امثال ذی‌القرنین این بود صرف کشورگشایی و جهان‌گیری و امثال اینها نبود. به دلیل همان برخوردی که با مردم مغرب زمین داشت با مردم مشرق زمین داشت و مانند آن. اگر کسی خواست ذوالقرنین را بر کوروش کبیر یا بر اسکندر و مانند آنها منطبق کند باید این خصوصیات را هم از نظر تاریخی ثابت کند.

ص: ۸۲۰

۱- (۱). سوره نمل، آیه ۳۴.

مطلب دیگر اینکه کوروش صغیر این قدرت را نداشت درباره کوروش کبیر بعضی از این فضایل ذکر شده است که او آن

بزرگان قوم را نمی‌گشت مفسدان و طاغیان را از بین می‌برد و مردم را آزاد می‌گذاشت با دین کسی کار نداشت مردم را به اجبار وارد پذیرش دین و آیین دیگر نمی‌کردند آنها را در دینشان آزاد می‌گذاشتند بعد با مطالب فرهنگی و فکری با آنها در میان می‌گذاشتند اگر خواستند دین جدیدی را بپذیرند آزاد باشند اینها بعضی از مطالبی است که درباره کورش کبیر نقل شده البته نیازمند به تحقیق بیشتر است که شاید اگر فراغتی ان شاء الله در پایان سال تحصیلی نصیب ما شد در آن جمع بندی پایانی سوره مبارکه «کَهِف» اینها مطرح بشود ولی اگر فراغتی برای آن کار پیدا نشد باید این نکات ملحوظ باشد که وقتی می‌توان ذوالقرنین را بر یکی از این جهان‌گشایان معروف و مشهور تاریخ حمل کرد که این ویژگیهای قرآنی را داشته باشند.

اما درباره اینکه چطور برای آن قومی که (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) (۱) پیامبر نبود؟ اولاً کسی که در آن حد حیوانی ذکر می‌کند تفکر انسانی را فراهم نکرده است مکلف نیست و اگر واقعاً در حد تکلیف بود ما راهی نداریم برای نفی حجت خدا ممکن است کسی که زبان آنها را می‌فهمد و قدرت تبیین دارد به آن طرف رفته باشد و اسرار الهی را با آنها در میان گذاشته باشد نفی نمی‌شود کرد چون قرآن کریم آن اطلاقی که دارد آن عمومی که دارد قابل تخصیص نیست فرمود اینها برای هر ملت می‌باشد (لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا) (۲) و برای هر مملتی هم هادی و مُنذِر هست این چنین نیست که برابر سوره مبارکه «نساء» و مانند آن مملتی بی حجت باشد اگر مملتی بی حجت باشد، بی پیامبر باشد، بدون امام باشند در قیامت احتجاج می‌کند برای اینکه در قیامت به خدا عرض می‌کند شما که می‌دانستی بعد از مرگ ما به این سرزمین می‌آییم حسابی هست، کتابی هست، بهشتی هست، جهنمی هست، صراطی هست، تطایر کتب هست، انطاق جوارح هست، میزان هست خب چرا راهنما نفرستادی ما که از اینجا خبر نداشتیم (لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (۳) این یک اصل کلی است دلیل ضرورت وحی و نبوت است بنابراین هیچ جا ممکن نیست بشری باشد متفکر و حکم الهی به آنجا نرسد حالا یا خود پیامبر است یا منصوب است امام است، جانشین پیامبر است یا عالمان دین اند و سُفَرای الهی اند یا نامه های آنهاست و مانند آن، اما اگر درباره «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» پیامبری نرسید برای یکی از این وجوهی بود که گفته شد. درباره آن سد افرادی که پشت این سد بودند اینها قدرت نفوذ پیدا نکردند نه در عرض، نه در طول، نه در عمق سلسله جبال هم ممکن بود طولانی باشد و آنها نتوانند از پایان آن سلسله جبال خودشان را به این طرف کوه برسانند تنها راه نفوذ همین شیار بین الصدفین بود که این هم به وسیله ذی القرنین بسته شد بقیه یا راه دریایی بود یا ادامه سلسله جبال بود که دیگر ممکن نبود آنها از آن راه بتوانند نفوذ پیدا کنند از این جهت، خب. اما اینکه در قرآن کریم جعل را به ذی القرنین اسناد داد برای اینکه فرمود: (قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) (۴) این ضمیر «جعل» به همان چیزی برمی‌گردد که ضمیر «قال» برگشت (قال) یعنی ذوالقرنین فرمود: (قَالَ انْفُخُوا) بدمید (حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) یعنی «جعل» ذوالقرنین این فضا را مشتعل کرد. اسناد کار به فرمانده کار رایج هم هست نظیر «فتح الأمير البلد» است دیگر با اینکه امیر مباشر جنگ نبود فرمانده کل قوا و فرمانده لشکر در جبهه حضور ندارد تا اینکه فتح کند ولی اسناد فتح به آن فرمانده است که «فتح الأمير البلد» در حالی که جُند و سرباز فتح می‌کند اسناد فعل به فرمانروا و فرمانده امر رایجی است نظیر اسناد فتح بلد به امیر لشکر در اینجا هم اسناد جعل نار به ذوالقرنین با اینکه کارگران دمیدند و آتش را مشتعل کردند و این زبر حدید را و بُراده های آهن را به صورت آتش در آوردند از قبیل اسناد کار زیرمجموعه است به فرمانده مجموعه با «انفخوا فیها»، (حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ) نه «جعلوه» آنها نفخ کردند، آنها در اثر دمیدن این براده های آهن را به صورت نار در آوردند لکن ضمیر را مفرد آورد (قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) نه «جعلوه

ناراً» اگر «جعلوه» بود هم صحیح بود برای اینکه آن کارگراها هستند که این براده ها را مشتعل کردند لکن اسناد فتح به امیر اولاست اینجا هم اسناد جعل به فرمانده اولاست، این کارها را کردند. در جریان نفخ صور اول چون همه از بین می روند دیگر سخنی از نفخ صور اول به میان نیامده نفخ صور ثانی به میان آمده که همگان زنده می شوند (ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (۵) آن گاه یعنی «يَنْتَظِرُونَ» آن گاه مؤمنان از بهشت بهره می برند و کفار گرفتار دوزخ می شوند در مقطع نفخ صور ثانی که (تَرْكُنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ) در آن مقطع فرمود: (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا) احاطه به تاریخ کسی که مشرق و مغرب عالم را درنوردید کار آسانی نیست ولی خدای سبحان می فرماید برای ما آسان است همین ذوالقرنین که تا به کرانه های غرب رسید یعنی بخش شمالی اقیانوس اطلس را طی کرد و اگر دورتر رفت بخش شمالی اقیانوس آرام را طی کرد و در قسمت شرق هم این بخشهای وسیع اقیانوس را طی کرد اگر کسی بخواهد به اخبار این کشورگشای معروف سلطه پیدا کند باید یک گروه فراوانی باشد لکن خدای سبحان می فرماید: (وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا) (۶) ما با اینکه او مغرب بود، مشرق بود بر اساس اینکه (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (۷) به جمیع اخبار اینها احاطه داشتیم برای ما هیچ فرق نمی کند آیه ۹۱ این سوره این بود که (وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا) ما وقتی او در مشرق بود با او بودیم، در مغرب بود با او بودیم، بین المشرق و المغرب بود با او بودیم کسی که (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) است هر جا باشد بالآخره از حال آدم باخبر است لذا فرمود این خبر فقط از قرآن صحیح است برای اینکه در همه حالات ذات اقدس الهی با او بود و از وضع او باخبر بود.

ص: ۸۲۱

- ۱- (۲) . سوره كهف، آیه ۹۳.
- ۲- (۳) . سوره فرقان، آیه ۵۱.
- ۳- (۴) . سوره نساء، آیه ۱۶۵.
- ۴- (۵) . سوره كهف، آیه ۹۶.
- ۵- (۶) . سوره زمر، آیه ۶۸.
- ۶- (۷) . سوره كهف، آیه ۹۱.
- ۷- (۸) . سوره حدید، آیه ۴.

خب، وقتی نفخ صور ثانی شد مردم زنده شدند فرمود: (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا) این (عَرَضًا) گرچه مفعول مطلق نوعی است ولی مفید تأکید هم هست ما به خوبی جهنم را نشانمان می دهیم اینها جهنم را از دور می بینند و جهنم هم که (إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا) (۱) هم اینها می بینند هم آنها می بینند جهنم از دور حالا در این روایات فاصله فراوانی را ذکر کرد که از فاصله فراوان خروش جهنم به گوش همه جهنمیها می رسد اما با اینکه بهشتیها در صحنه قیامت اند (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) (۲) این همه غرّش و خروش است اصلاً همصخش آن صدای ضعیفش هم به گوش مؤمنین نمی رسد (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) اصلاً گویا در قیامت جهنمی نیست با اینکه شما این روایات جهنم را که ملاحظه بفرمایید صدای غرّش و خروش او تا پانصد فرسخ می رود یا هزار کیلومتر می رود، پانصد میل می رود صدایش این است چه اینکه بوی بهشت پانصد فرسخ می رسد ولی عاق والدین استشمام نمی کنند این چنین نیست که حواس قیامت در آخرت مثل حواس دنیا باشد در دنیا الآن شما می بینید مراکز فرهنگی هست، مسجد هست، معبد هست، حوزه هست، دانشگاه هست، مراکز علمی هست یک آدم منحرف هیچ کدام از این مراکز فکری، فرهنگی را نمی بیند چهار جای آلوده باشد فقط آن صدا را می شنود این همه مراکز را رها می کند آنجا می رود در قیامت هم همین طور است همین معنا که در دنیا افراد تبهکار این همه صداهای پاک هست نمی شنوند به دنبال صداهای آلوده می روند و در دنیا باز هم از طرفی راههای ناهنجار هست دعوت‌های فراوانی از تبهکاران هست مردان الهی هیچ به آنها گوش نمی دهند فقط گوششان به طرف انبیا و اولیاست در قیامت همین معنا ظهور می کند خب چگونه غرّشی که تا پانصد فرسخ می رود یا تا هزار کیلومتر می رود مردان بهشت (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) اینها هستند بهشتی که بویش تا پانصد فرسخ می رود عاق والدین این بو را استشمام نمی کنند بنابراین ما در دنیا یک حواس مشترکی داریم یعنی چشم ما مشترک است، گوش ما مشترک است این صداها را می شنویم ولی همین صداها و همین مناظری که ما داریم یک نگاه دیگری هم لازم است اگر آن نگاه دیگر را داشتیم در قیامت چیزی را ما می بینیم که دیگری نمی بیند، چیزی را ما می شنویم ان شاء الله که دیگری نمی شنود اگر خدای ناکرده این چشم ما و این گوش ما همین حرفها را دید چیزهای دیگر را ندید گرفتار وضع آنها می شویم. اینکه در آیه ۱۰۱ این سوره فرمود یک عده چشم و گوششان بسته است همین است (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي) چشم اینها نام مرا نمی بیند معلوم می شود نام الهی و یاد الهی دیدنی هم هست گذشته از اینکه شنیدنی است دیدنی هم هست الآن مشکل اساسی ما یک اخباریگری مُدرنی در سطح جامعه ما هست. بیان ذلک این است که آنهایی که _ معاذ الله _ گرفتار توهم تحریف قرآن اند در معارف قرآنی فقط به روایات مراجعه می کنند و اگر در ضمن آیه ای روایتی نبود در آن آیه هیچ بحثی ندارند با اینکه بسیاری از آیات قرآن کریم است که بخشهای معرفتی را به همراه دارد و روایتی در ذیل آنها نیست اگر _ معاذ الله _ قرآن تحریف شده باشد اینها گرفتار همان جمود روایی اند و قرآن را به وسیله روایات معنا می کنند با اینکه ائمه (علیهم السلام) فرمودند روایات ما را بر قرآن عرضه کنید اگر چیزی مخالف قرآن بود حجت نیست چه آن روایت معارض داشته باشد چه نداشته باشد آنهایی که معارض دارند در نصوص علاجیه در اصول مطرح اند آنهایی هم که معارض ندارند یک باب دیگری است که مرحوم کلینی و سایر محدثان نقل کردند. روایت چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد اولین پایگاه اعتبارسنجی اش عرضه بر قرآن است اگر با قرآن مخالف نبود حجت است خب اگر قرآن وضعش روشن نباشد میزان و معیار را ما در دست نداشته باشیم روایت را بر چه چیزی عرضه کنیم؟ این مشکل کسانی که _ معاذ الله _ گرفتار تحریف قرآن اند. آنهایی که گرفتار تحریف قرآن اند و وارد مسئله فقه و اصول می شوند در حد اخبار اجتهاد می کنند اگر اصولی باشند، اگر اخباری باشند اجتهاد هم ندارند ترجمه ای

از روایات می‌کنند تقلید را منع می‌کنند می‌گویند مردم نباید از کسی تقلید بکنند فقها فقط حَقَّ ترجمهٔ حدیث را دارند و مردم باید این ترجمهٔ احادیث را از فقها بگیرند و عمل بکنند خب این یک جمود دیگر که قدم دوم، پس اگر کسی _ معاذ الله _ گرفتار تحریف قرآن بود اصولی بود یک مشکل دارد، آخباری بود مشکل دیگر دارد همین اشکال از حوزه‌ها به جامعه هم سرایت کرده الان دانشگاه ما یک اخباریگری رایجی در آنها هست سالهاست گفته می‌شد که ما علم غیر اسلامی نداریم اینها باورشان نمی‌شود که ما علم غیر اسلامی نداریم می‌گویند فیزیک که اسلامی و غیر اسلامی ندارد، شیمی که اسلامی و غیر اسلامی ندارد، دریاشناسی، صحراشناسی، سپهرشناسی، معدن شناسی، آب شناسی، هواشناسی اینها که اسلامی و غیر اسلامی ندارد علم سکولار است در حالی که قرآن آمده قدم به قدم اسلامی بودن را معنا کرده فرمود همهٔ این علوم اسلامی است اینها خیال می‌کنند وقتی که علم اسلامی شد یعنی در آیه یا روایت باید فرمول فلان دارو هم باشد، فرمول فلان هواپیماسازی هم باشد، فرمول کشتی سازی باشد تا بشود علم اسلامی این یک اخباریگری منجمد متحجر است اما وقتی باز بشود معلوم می‌شود که همهٔ این علوم اسلامی است منتها اینها آمدند مصادره کردند. بیان ذلک این است که قرآن کریم اینکه می‌فرماید یک عده چشمشان ما را نمی‌بیند یاد ما را نمی‌بیند یاد ما را یعنی یاد ما را، چشم اینها یاد ما را نمی‌بیند گوش اینها حرف ما را نمی‌شنود (كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي) چشمشان بسته است یاد ما را نمی‌بینند. قرآن کریم که فرمود: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ) (۳) خدای سبحان این کتاب را از طرف خود نازل کرد و این کتاب فرمود آنچه مصداق شیء است ممکن است مخلوق خداست (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۴) پس چیزی در عالم نیست که مخلوق الله نباشد پس اصل اول این است که فرمود این کتاب نور است، اصل دوم این است که این نور جهان را روشن کرده فرمود: «كُلُّ مَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» اصل سوم این است که فرمود ما این را زیبا آفریدیم (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (۵) خب اگر چیزی مبدأ داخلی اش ناقص باشد، خارجی اش ناقص باشد، هدفدار نباشد، با نقص باشد، با عیب باشد که زیبا نیست پس هر چه را خدا آفرید زیبا آفرید این برای خدا. طبق این سه اصل ما چیزی در عالم به عنوان طبیعت نداریم هر چه داریم خلقت است وقتی هر چه داشتیم خلقت شد چیزی به عنوان علم طبیعی نداریم که مثلاً فلان شخص دانشجوی علم طبیعی است ما خلقت شناسی داریم اگر زمین شناسی است، دریاشناسی است، صحراشناسی است، خلقت شناسی است علم که یک سلسله موضوعاتی دارد با محمولات، محمولاتی دارد مرتبط به موضوعات این علم دربارهٔ کار خدا بحث می‌کند، خلقت خدا بحث می‌کند وقتی یک زمین شناسی، دریاشناسی، آسمان شناسی، ستاره شناسی دارد بحث می‌کند قدم به قدم می‌گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد یک مفسّر وقتی دارد قرآن تفسیر می‌کند تفسیر علم اسلامی است آن مفسّر می‌گوید خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت می‌شود علم اسلامی، آن دریاشناس می‌گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد می‌شود علم اسلامی، آن هواشناس می‌گوید نسیمی از هزارها کیلومتر می‌وزد این نسیم قدری جلوتر می‌آید تندباد می‌شود ابر تولید می‌کند ابر را جابه جا می‌کند، ابر را باردار می‌کند ابر را بر اساس نظم جایی می‌باراند زایمانش را به عهده می‌گیرد. چه کسی این کارها را کرده چه کسی نسیم ساخت؟ چه کسی نسیم را به صورت باد در آورد؟ چه کسی ابر تولید کرد؟ چه کسی ابرها را به وسیلهٔ باد جابه جا کرد؟ چه کسی ابرها را زن و شوهر کرد؟ چه کسی ابرها را مادر کرد تلقیح کرد باردار کرد بارش دار کرد؟ چه کسی ابرها را به موقع می‌باراند؟ الله، خب این قدم به قدم سخن از خداست این برای معلوم می‌ماند علم و علم به وسیلهٔ عقل است عقل چه عقل تجربی باشد که در همین علوم زمانی و علوم فیزیکی مطرح است، چه عقل تجریدی باشد که در فلسفه و عرفان نظری و کلام مطرح است این عقل فیض خداست مخلوق خداست چراغ است این چراغ را او در درون

ما روشن کرده فرمود: (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ) (۶) این فتیله های این چراغ را که سمع و بصر است او داد، این زیت و زیتونه و نفت و وسیله سوخت و سوز را که سمع و بصر و مواد خام اولیه است او داد، آن مشکات و زجاجه را او داد، آن علم را هم او عطا کرد (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۷) پس عقل را او داد، علم را او داد، مجاری علم را او داد بشر با عقل کشف می کند که خدا چه کرد، اگر این چراغ حرف بزند او مجاز است که بگوید من کردم یا فقط باید بگوید من نشان دادم؟ عقل مصباح دین است چراغ دین است کاشف حقیقت است نه مبتکر حقیقت، نه خالق حقیقت عقل نه در نظام تکوین کار تکوینی از او ساخته است نه در نظام تشریح کار قانون گذاری او قانون شناس خوبی است در مسئله فقه و اصول، او حقیقت شناس خوبی است در مسئله فیزیک و شیمی و نجوم و ریاضی و طبیعی اگر چراغ بخواهد حرف بزند بگوید من کردم می گویم تو کسی هستی که ادعای الهیت می کنی این (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۸) همین است اگر چراغ می خواهد حرف بزند و حرفش راست باشد بگوید من این طور می بینم، من این طور نشان می دهم، من این طور کشف می کنم نه من مبتکرم، نه من فناورم، نه من ساختم، نه من می گویم من می بینم اگر دیدن کار عقل است او خلقت خدا را می بیند اگر کسی این چشم را نداشت یک چراغ دروغگوست قرآن می فرماید این کور است بعد بالصراحه روشن کرده در سوره مبارکه «حج» که من می گویم کور است نه یعنی کوری است که باید چشم پزشک معالجه کند (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (۹) آن چشم دل گور است این نمی بیند چه کسی کرد این یا لاشه علم را می بیند می گوید این چنین بوده است، این چنین شده است، این چنین می شود سیر افقی را دارد اما چه کسی کرد؟ برای چه کرد؟ کور است نمی بیند یا اگر خیلی داعیه فرعونی داشته باشد می گوید من مبتکر بودم، من نوآور بودم گویا خودش خلق کرده به نام خودش ثبت می دهد خب این را می گویند کور دیگر، کور دیگه حقیقت شرعیه نمی خواهد که اگر کسی مطلبی را نبیند می شود کور، بالاتر از این اگر به نام خود اسناد بدهد می شود کاذب، اگر به نام خود اسناد ندهد فقط کور است اینکه قرآن در این کریمه می فرماید اینها کورند برای همین است پس معلوم که مخلوق خداست، عقل چه تجربی که در طبیعتات گذشته نقشی داشت و چه تجربی که در الهیات سهمی دارد چراغ خوبی است یک فیزیکدان عاقل و یک فیلسوف متکلم عاقل می گوید من جهان را این چنین می بینم بیش از این حق حرف ندارد این برای علم برای عقل چه تجربی، چه تجربی عاقل هم که انسان است که بنده است اگر به خود اسناد ندهد و به خود دعوت نکند و واقع را ببیند یکی از حقایق عالم خود اوست فرمود: (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى) (۱۰) الآن بیش از صد دانشگاه نه دانشکده، صد دانشگاه که هر کدام مشتمل بر چندین دانشکده اند تلاش و کوشش شبانه روزی آنها این است که بفهمند این یک قطره آب چگونه این طور شده کسی که متخصص چشم راست است به خودش اجازه نمی دهد درباره چشم چه فتوا بدهد بالأخره همین یک نطفه بود دیگر (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى) همین یک قطره را به این صورت در آورد دیگر حالا تازه این علمی که دانشگاه های تجربی درباره آنها نظر می کنند چه رسد به آن (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (۱۱) که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱۲) عهده دار اوست آن یک حساب دیگری دارد. خب، پس اگر عالم است که بنده است و اگر عقل است که چراغ اوست و اگر معلوم است که مخلوق اوست کجا سخن از غیر اسلامی است؟ ما علمی داریم که اسلامی نباشد؟! منتها تفکر اخباریگری اینها دانشگاه را به این صورت در آورده اینها خیال می کنند علم اسلامی آن است که خدا در قرآن بگوید «یا أيها الذین آمنوا» اگر خواستید آن دارو را بسازید دو گرم از این، دو گرم از آن، دو گرم از آن به هم مخلوط کنید بشود فلان دارو نظیر صوم و صلات که دو رکعت این، سه رکعت آن، چهار رکعت آن اما عقل اگر چیزی را بفهمد حجت شرعی نیست در حالی که همین عقل وقتی در فضای دانشگاه و حوزه این تشخیص را داد این چراغ را داد وارد حوزه علم کلام شد می بیند او را به

رسمیت می شناسند می تواند به خوبی اسناد بگوید خدا چنین کرده است البته مادامی که علم باشد نه فرضیه، نه وهم و خیال و قیاس و گمان و وهم علم باشد و مرز را هم قرآن کریم مشخص کرده است یعنی دوتا خط قرمز کشیده فرمود شما اگر خواستید به طرف اثبات بروید تثبیت کنید باید محققانه باشد، خواستید به طرف نفی و تکذیب بروید باید محققانه باشد نشد توقف کنید هم این بیان نورانی مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد که بارها در همین محفل خوانده شد که وجود مبارک امام صادق فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَصَّ أَوْ حَضَّ أَوْ حَضَّنَ» طبق سه قرائت و سه نسخه «عباده بآیتین من کتابه» (۱۳) فرمود ذات اقدس الهی دوتا خط قرمز کشید برای بندگان یکی «أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا» وقتی می خواهند حرف بزنند، تصدیق کنند، سر پایین بیاورند بگویند آری، باید حجت داشته باشند یکی هم وقتی سر بلند کردند می خواهند بگویند نه، باید حجت داشته باشند «أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا» و اینکه «لا یردوا ما لم یعلموا» باطل را به این آیه تمسک کردند یکی در سوره «اسراء» است که (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا) (۱۴) یکی هم به آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (۱۵) وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این دو آیه فرمود این دوتا خط قرمز دوتا مرز است آری باید محققانه باشد، نه باید محققانه باشد همین بیان در مسائل علمی در مسائل فقهی هم آمده همان که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود امور ثلاثه است «بین رسیده»، «بین غیبه» «شبهات بین ذلک» (۱۶) مسئله حلال و حرام این طور است، واجب و مستحب همین طور است اگر مالی حلال بود بین رسیده، حرام بود بین غیبه، امر مشتبّه بود «قف عند الشبهه» در مسائل عملی این طور است، اخلاقی این طور است، اعتقادی این طور است، علمی این طور است که انسان وقتی اقدام می کند که حجت داشته باشد، وقتی پرهیز می کند که حجت داشته باشد، وقتی احتیاط می کند که نه از آن طرف حجت نه از این طرف حجت، بنابراین وقتی فضای علمی و عقلی شد یعنی دانشگاه عقلی شد وارد حوزه علم کلام شدند مستقیماً می توانند به خدا اسناد بدهند خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد وقتی وارد حوزه فقه و اصول می شوند، می شود حجت همه فقها گفتند یکی از منابع حجیت شرع عقل است بسیاری از مسائل اصول را عقل به عهده دارد، بسیاری از مسائل فقه را عقل به عهده دارد عبادات با روایات حل می شود اما بخش معاملات، بخش تنازع حقوقی و امثال ذلک با عقل حل می شود مسئله ای که بیع فضولی کاشف است یا ناقل و امثال ذلک کشف حقیقی یا کشف حکمی آن بحثهای عمیق مرحوم شیخ انصاری و امثال ذلک اینها که در آیه و روایت نیست که آن بحثهای عمیق استصحاب تعلیقی و تنجیزی اینها که در روایات نیست که اینها را عقل کشف کرده مشکل دانشگاههای ما اخباریگری است اینها خیال می کنند وقتی فیزیک اسلامی می شود که در روایات بحار الأنوار یا در آیات قرآن این باشد که فلان ماده را با فلان ماده اگر وصل کنی فلان پدیده به دست می آید اما اگر عقل کار خدا را کشف بکند حجت نیست این چشم بسته است فرمود خلیفها کورند به حسب ظاهر عالم اند اما قلبشان کور است برای اینکه آیات ما را نمی بینند، یاد ما را نمی بینند نه زمین را، بله زمین را می بینند، دارو را می بینند، درمان را می بینند اما یاد ما را نمی بینند این نگاه آیه ای، نگاه آیت به عالم علم را علم الهی می کند ما علم غیر الهی نداریم علم سکولار نداریم نعم، اگر خدای ناکرده جهان بینی کسی الحادی بود همه علوم می شود ضدّ دین و الحادی دیگر سکولار نیست اگر جهان بینی کسی _ معاذ الله _ نفی مبدأ و معاد بود (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) (۱۷) بود، (مِمَّا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) (۱۸) بود تمام علوم می شود ضدّ دین و الحادی ما علم سکولار نداریم ولی اگر جهان بینی کما هو الحق الهی بود همه عالم کار خداست بحث در کار خداست چطور می شود انسان درباره کار خدا بحث بکند و اسلامی نباشد خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد خب قرآن چرا علم اسلامی است؟ برای اینکه می گویم خدا چنین گفت، خدا چنین گفت آن علم هم می شود اسلامی چون خدا چنین کرد،

خدا چنین کرد، خدا چنین کرد مشکل این است که وقتی گفتند دانشگاه باید اسلامی بشود، علوم باید اسلامی بشود، متون درسی باید اسلامی بشود اینها خیال می کنند بر اساس آن تفکر اخباریگری که ما در قرآن باید آیه ای داشته باشیم که زیردریایی را چطور بسازند یا سفینه با سرنشین یا بی سرنشین را چطور بسازند چون ما در قرآن چنین آیه ای نداریم بنابراین سفینه سازی یا کشتی زیردریاسازی اسلامی نیست این یک اخباریگری است عقل را از حرم شرع بیرون بردن است اینها تازه به زحمت می گویند که این مطلب عقلاً این طور است شرعاً آن طور خوب دیدیم اگر چیزی را عقل فهمید من الأدله الشرعیه است باید بگوییم عقلاً این طور است یا نقلاً این طور شرع را، کار خدا را، فعل خدا را، قول خدا را، سنت خدا را هم از راه عقل می شود تشخیص داد هم از راه نقل همان طوری که نقل اعتبار حجیتش یک سلسله شرایط ویژه دارد عقل هم بشرط ایضاً و بشرح ایضاً هر عقلی حجت نیست همان طوری که هر نقلی حجت نیست اگر تعارضی هست تعارض درون گروهی است نه تعارض عقل و دین است تعارض عقل و نقل است گاهی دوتا دلیل عقلی، گاهی دوتا دلیل نقلی، گاهی یک دلیل عقلی یک دلیل نقلی با هم معارض اند اینها که تفکر اخباری دارند عقل را مستقلاً حجت می دانند اما آنها که تفکر اخباریگری ندارند می گویند عقل حجت فی الجمله است نه بالجمله اگر بحثهای عقلی را مطرح می کنند هرگز بحثهای نقلی را از نظر دور نمی دارند بحثهای نقلی را جدا، بحثهای عقلی را جدا بعد جمع بندی مجتهدانه می کنند آن گاه فتوا می دهند.

ص: ۸۲۲

- ۱- (۹) . سوره فرقان، آیه ۱۲.
- ۲- (۱۰) . سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.
- ۳- (۱۱) . سوره مائده، آیه ۱۵.
- ۴- (۱۲) . سوره زمر، آیه ۶۲.
- ۵- (۱۳) . سوره سجده، آیه ۷.
- ۶- (۱۴) . سوره نحل، آیه ۷۸.
- ۷- (۱۵) . سوره علق، آیه ۵.
- ۸- (۱۶) . سوره جاثیه، آیه ۲۳.
- ۹- (۱۷) . سوره حج، آیه ۴۶.
- ۱۰- (۱۸) . سوره قیامت، آیه ۳۷.
- ۱۱- (۱۹) . سوره ص، آیه ۷۲.
- ۱۲- (۲۰) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.
- ۱۳- (۲۱) . الکافی، ج ۱، ص ۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۶.
- ۱۴- (۲۲) . سوره اسراء، آیه ۳۶.
- ۱۵- (۲۳) . سوره یونس، آیه ۳۹.
- ۱۶- (۲۴) . الکافی، ج ۱، ص ۶۸.
- ۱۷- (۲۵) . سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

Your browser does not support the audio tag

(وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَمَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا (۱۰۶)

در بخش پایانی سوره مبارکه «کف» نتیجه این سوره را به صورت ایمان عده ای و کفر گروهی دیگر بیان فرمود. بعد از اینکه براهینی بر توحید و نبوت و معاد ذکر کرد و شبهات منکران این اصول را مطرح کرد و به این شبهات پاسخ داد و برای تبیین آن معارف اعتقادی چند قصه و داستان را به صورت مبسوط آن مقداری که لازم بود ارائه فرمود قهراً به بخش پایانی که معاد رسید فرمود ما جهنم را نسبت به کفار عرضه می کنیم و بهشت را برای مؤمنان مقدر می کنیم. چند نکته درباره ذوالقرنین است که ان شاء الله در بخش پایانی ممکن است ذکر بشود اینکه ضمیر را مفرد آورد که گفت (أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) (۱) این (أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) نظیر (حِجَّتِي إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) (۲) هست که در بحث دیروز مطرح شد آن نیروهای کارگری در این کوره ها دمیدند و این آهنها و زبر آهن را و زبره های آهن را مشتعل کردند دستور از ذی القرنین بود دمیدن و آتش روشن کردن از نیروی کار بود ولی خداوند ضمیر را مفرد آورد فرمود: (حِجَّتِي إِذَا جَعَلَهُ نَارًا) یعنی ذی القرنین این آهن و زبر حدید را نار قرار داد اسناد «جعل» به ذی القرنین از سنخ اسناد فتح به امیر است در «فتح الأمير البلد» همچنین اسناد جعل ردم که گفت (أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) (۳) که ردم بالاتر از سد است اسناد جعل به ذی القرنین از این قبیل است.

ص: ۸۲۳

۱- (۱). سوره کف، آیه ۹۵.

۲- (۲). سوره کف، آیه ۹۶.

۳- (۳). سوره کف، آیه ۹۵.

مطلب دیگر اینکه روایات فراوانی یا اخبار زیادی چه در تفسیر شیعه، چه در تفسیر سنی درباره ذی القرنین آمده بر فرض حجیت اخبار با خبر واحد در این گونه از مسائل که نه اعتقادی است و نه عملی مربوط به آن است که این خبر صحیح باشد برخی از روایات نشانه ضعف متن در آنها هست چه اینکه نشانه ضعف سند در آنها هم هست البته اگر روایتی باشد معتبر در حد اعتبار خودش قابل اعتماد است و می شود این را اسناد داد به صاحب شریعت، اما اگر آن چنان نباشد بسیار مشکل است.

مطلب دیگر مصاحبت ذی القرنین با خضر است که خضر با ذی القرنین بود و به ظلمات رفتن برای گرفتن آب حیات و مانند

آن اثبات اینها و مصاحبت ذی القرنین با خضر بود کار آسانی نیست اگر کسی خواست در این زمینه تفسیر موضوعی داشته باشد یا پایان نامه بنویسد باید تحقیق بیشتری بکند تا مطمئن بشود که آیا خضر با ذوالقرنین بود یا نبود و آیا جریان آن ماء الحیات که عمر طولانی بدهد نه عمر ابد این درست است یا درست نیست؟

خب، در نتیجه بحث به اینجا رسید فرمود اینها که ادله و براهین در آنها اثر نمی گذارد اینها در اثر غبار آلود بودن اندیشه های اینها قدرت دید و قدرت شنید را از دست دادند. بیان ذلک این است که یک تعامل متقابلی بین نیروهای حسی و نیروهای عقلی هست بین نیروهای تجربی و نیروهای تجریدی هست اگر چشم و گوش که در قلمرو حس اند کمک خوبی برای تجربه باشد چشم کار خودش را انجام بدهد گوش کار خودش را انجام بدهد رهاورد خوبی و مطالب خوبی به دستگاه اندیشه و فکر بدهند عقل هم فعال می شود، مجتهد می شود، مبتکر می شود، فناور می شود، نوآور می شود، می شود «یُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۱) این عقل از آن گنجینه بودن به در می آید و شکوفاتر می شود متقابلاً عقل در این نیروهای حسی اثر می گذارد آن عقل تجریدی این عقل تجربی و حسی را کمک می کند که او خوب نگاه بکند، خوب بشنود، رهاورد خوبی داشته باشد مُبصرات را در کمال امانت به عقل بسپارد مسموعات را در کمال امانت به عقل بسپارد تا عقل در تحلیل و تجزیه دچار زحمت نشود این تعامل و خدمات متقابل بین نیروهای تجربی و تجریدی همیشه هست اگر این باصره و سامعه از آن استعداد و ظرفیت استفاده کنند از قوه به فعلیت بیایند یعنی چشم از نظر به بصر منتقل بشود و گوش از اذن به سمع منتقل بشود دستاورد تجربی و حسی خوبی خواهد داشت وقتی تجربه و حس خوبی فراهم کرد به عقل عطا می کند آن وقت آن عقل از قوه به فعلیت می آید، از وهم زدگی و خیال آلودی به در می آید می شود عقل مجتهد تجریدی تام دوباره آثار آن عقل تجریدی در این حس تجربی و مانند آن ظهور می کند این خدمات متقابل باعث می شود که این شخص به جای اینکه ناظر باشد بصیر است، به جای اینکه اذن و صاحب اذن باشد سمیع است، به جای اینکه متوهم و مُختال باشد می شود عاقل و متفکر در درون از وهم و خیال می رهد می شود عاقل، در بیرون از نظر می رهد به بصر می رسد از اذن می رهد به سمع می رسد قرآن کریم کفار را وقتی معرفی می کند می فرماید اینها اهل چشم اند اهل نظرند نه اهل بصر اینها اهل اذن اند نه اهل سمع اینها گوش دارند نه شنوایی، اینها نگاه دارند نه بینایی بین نظر و بصر فرق است اگر آن شاعر معروف گفت:

ص: ۸۲۴

از همین راه است این عناوین را قرآن کریم کاملاً از هم تفکیک کرده فرمود ما آیات فراوانی را عرضه کردیم بسیاری از اینها اهل نظرند نه اهل بصر، اهل اذن اند نه اهل سمع، اهل خیال اند نه اهل عقل اهل خیال بودن را به عنوان مُختال نقل کرد که همین ماده است منتها باب افتعال رفته در تعبیرات عرفی ما باب تفعّلش رایج است می گویم تخیّل کرده ولی در تعبیرات قرآنی باب افتعالش رایج است این مختال است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (۱) این اسم فاعل «إختال»، «یختال» می شود مختال، مختال یعنی انسانِ خیالباف، خیال زده، خیال رو، خیالباف و امثال ذلك اما عاقل کسی است که از شرّ خیال آلودگی نجات پیدا کند. درباره نظر آیات فراوانی است که در قرآن کریم آمده فرمود ما نشانه های زیادی در آسمان و زمین گذاشتیم و بسیاری از این آیات و نشانه ها بر اینها می گذرد یک، اینها از آنها می گذرند دو، اما بی تفاوت عبور می کنند سه، چقدر آیات بر اینها می گذرد چقدر آیات اینها بر آنها می گذرد اما (وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ) (۲) درباره خود پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود اینها تو را به عنوان یک رجل عرب مکی که از کدام خانواده هستی نگاه می کنند اما نبوت تو را نمی بینند (وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۹۸ این است (وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا) پس اینها اهل سمع نیستند یک، (وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) اینها تو را نگاه می کنند ولی نمی بینند مستحضرید که بین نظر و رؤیت فرق است عده ای که خیال کردند _ معاذ الله _ خدا را در قیامت می بینند (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) (۳) تمسّک کردند که معنایش این نیست ولی محققین ما در کتابهای کلامی مخصوصاً مثل علامه و خواجه اینها گفتند بین نظر و بصر فرق است آن کسی که استهلال می کند می خواهد ماه را ببیند می گوید «نظرتُ الی القمر و لم أره» نگاه کردم ولی ندیدم نگاه کردن دلیل دیدن نیست اگر کسی را بگویند ما دیدیم معلوم می شود او مُبصر است اما اگر بگویند به طرف او نگاه کردیم معلوم نیست که او دیده بشود که در این کریمه هم فرمود: (يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (۴) اینها اهل نظرند اما اهل بصر نیستند سرّش این است که آن تحلیل را در مجرای ادراکی ندارند چه اینکه در همان سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۷۹ درباره کفاری که گرفتار دوزخ اند فرمود: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا) اینها اهل چشم اند نه اهل بینایی و دیدن (وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا) اینها اهل اذن اند نه اهل سمع. فرقی در فقه در کتاب دیات بین اذن و سمع هست، فرقی در کتابهای عقلی بین اذن و سمع هست آن فرقی که در کتاب فقه بین اذن و سمع هست دیه ها مشخص است دیه چشم مشخص است دیه بینایی مشخص است، دیه گوش مشخص است دیه شنوایی مشخص است اگر کسی به گوش کسی آسیب برساند این دستگاه فیزیکی دیه اش معلوم است چقدر است، اگر کسی کار به گوش نداشته باشد ولی شنوایی را از بین برد دیه اش مشخص است اگر کسی چشم کسی را کور بکند یا یکی از شبکات را آسیب برساند دیه اش مشخص است و اگر کسی کاری بکند که به حسب ظاهر چشم او مشکل فیزیکی پیدا نکند ولی نیروی دید را از دست بدهد دیه او مشخص است بین فایده گوش و گوش، بین فایده چشم و چشم چهارتا مسئله فقهی در دیات مطرح است اما در مسئله کلام غیر از این شنیدن حرفهای عادی یک شنیدن دیگری مطرح است که قرآن کریم با او کار دارد فرمود کفار اهل اذن اند اینها سمیع نیستند اینها اهل نظرند اهل بصر نیستند بصر آن است که یک مواد خوبی را به عقل ارائه کند تا عقل درباره اینها تصمیم بگیرد سمیع آن است که حرفهای خوب را بشنود و تحویل عاقله بدهد تا عاقله ارزیابی کند اگر کسی با گوش حرفهای علمی نشنید با چشم مناظر علمی ندید چیزی از این مجاری ظاهری به دستگاه درونی نرفت نه آن عقلی که دینه است شکوفا می شود و نه این

نظر، بصر می شود و نه آن اذن، سمع می شود فرمود: (لَهُمْ آذَانٌ) اما اهل سمع نیستند، (لَهُمْ أُعْيُنٌ) (۵) ولی اهل بصر نیستند سرش این است که تو را نگاه می کنند ولی نمی بینند آن کسی که بین پیغمبر و غیر پیغمبر فرق نگذارد که این چه کسی است؟ چه چیزی آورده و حرفهای یکی از دیگری تشخیص ندهد که این چه می گوید آن چه می گوید این دارای سمع و بصر نیست دارای نظر و اذن است آیات الهی را در قرآن کریم فرمود فراوان است بر اینها عبور می کند و اینها بی تفاوت از کنارش می گذرند در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۱۰۵ به این صورت آمده است (وَكَايُنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) این تعبیر که می گویم بی تفاوت از کنارش رد می شود همین است فرمود آیات فراوانی روز و شب بر اینها می گذرد ولی اینها بی تفاوت می گذرند چه اینکه شب و روز را همه می بینند کسی نیست که شب را نبیند روز را نبیند و روشنایی روز را و تاریکی شب را نبیند اما حالا چه کسی شب آورده، چه کسی روز آورده (اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) (۶) چیست؟ (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) (۷) کیست؟ اینها را تشخیص نمی دهد بنابراین او اهل نظر است نه اهل بصر درباره این گونه از افراد فرمود قیامت اینها هیچ طرفی نمی بندند در سوره مبارکه «قصص» آیه ۷۲ به این صورت آمده (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْتَعْمُونَ ﴿۷۲﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) خب سمع و بصر در این است که انسان درباره نظم عالمانه و حکیمانه لیل و نهار فکر بکند اگر نکرد دیگر سمیع و بصیر نیست دارای اذن است و دارای عین. در این بخش فرمود آیات الهی این است یک وقت است انسان مسلمان است موحد است و گاهی غفلت می کند در آن حین غفلت بصیر و سمیع نیست اما یک وقت _ معاذ الله _ کفر سر تا پای او را گرفته (بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۸) شد، (أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (۹) شد درباره این گروه تعبیر به فعل ماضی «کان» می کند که نشانه استمرار و ملکه است هم درباره از دست دادن سمع تعبیر به «کان» کرد فرمود: (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي) و هم درباره از دست دادن نیروی سامعه تعبیر به «کان» کرد فرمود: (وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا) آنچه در بحث دیروز گذشت درباره علوم اسلامی از همین قبیل است اینها که نقلی فکر می کنند علمی اسلامی است که در آیه یا روایت نظیر اینکه رکعات نماز چگونه است؟ از کجا شروع می شود؟ به کجا ختم می شود؟ داروسازی، کشتی سازی، هواپیماسازی و مانند آن این طور نقل می شود تا بشود هواپیماسازی اسلامی یا داروسازی اسلامی یا فیزیک اسلامی اما کسی سنت الهی را بشناسد، روابط موضوع و محمول را بشناسد، کار خدا را بشناسد این عقل که مصباح شریعت است نه میزان شریعت است و نه مفتاح شریعت است بلکه چراغ سنت شناسی است اگر عقل تشخیص داد که چگونه زیردریایی بسازیم، چگونه سفینه فضای بسازیم با سرنشین یا بی سرنشین این علم اسلامی نیست خب این آیات الهی را ندیدن است مگر عقل خودش کاری انجام داد از چراغ هیچ کاری ساخته است از چراغ نه در خلقت کار آفریدگاری برمی آید نه در شریعت کار قانون گذاری چراغ فقط نشان می دهد، بشر فقط می فهمد نه می سازد ساخته های الهی را بشر می فهمد اگر سمیع و بصیر بود و تجربه و حس خوبی به عاقله داد و از اختیال به در آمد به تفکر و عقل رسید می شود چراغ (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّهُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) (۱۰) این چراغ اگر به خلقت خورد می شود طبیعت شناس خوب به اصطلاح آنها یا خلقت شناس خوب به اصطلاح قرآن و اگر به متون نقلی دسترسی پیدا کرد به فقه و اصول دسترسی پیدا کرد می شود شریعت شناس خوب هرگز انسان نه در قدرت اوست نه مجاز است بگوید من این کار را کردم چه اینکه چراغ اگر حرف بزند نمی گوید من این کار را کردم می گوید من این را دیدم بنابراین علوم است دیگر طب هم همین طور است هنر هم همین طور است اینکه می گویند طب اسلامی معنایش این نیست که فقط با گیاه کار را حل بکند طب از نظر دارو تقسیم می شود یا گیاهی است یا شیمیایی این کاری به اسلامی و غیر اسلامی

ندارد گیاهی باشد و محققانه اسلامی است غیر محققانه اسلامی نیست شیمیایی باشد محققانه اسلامی است غیر محققانه اش اسلامی نیست کسی سنت خدا را بشناسد این موجود چه هست؟ عوارض لازمست چیست؟ عوارض مفارقت چیست؟ کاربردش چیست؟ در چه چیزی اثر می گذارد؟ از چه چیزی اثر می گیرد این سنت خداست کسی این را بشناسد سنت خدا را شناخته اگر با این دارو بیماری را درمان کرد باور می کند «هو الشافی» چراغ شفا می دهد یا دارو؟ دارو را چه کسی آفرید؟ الله، خاصیت چه کسی داد؟ الله، دستگاه گوارش را چه کسی آفرید؟ الله، اثرپذیری دستگاه گوارش را چه کسی به دستگاه گوارش داد؟ الله، آن وقت غیر خدا کاره ای در عالم نیست آن وقت چطور می شود طب می شود غیر اسلامی؟ طب اسلامی اگر دارو گیاهی بود و محققانه و عالمانه می شود اسلامی اگر اشتباه بود غیر اسلامی است شیمیایی بشرح ایضاً هنر هم همین طور است هنر اسلامی آن است که انسان آن معقول را قدرت تنزل داشته باشد بیاورد در محدودهٔ خیال این یک کار، و قدرت متخیلهٔ این کارگردانها و هنرمندان باید بتواند دوخت و دوز کند یعنی این آنچه را که در خیال هست به عنوان صورت اینها را کم و زیاد کند از معانی جزئیه ای که واهمه سپرده است اینها را به هم مرتبط کند صورتی که از خیال گرفته، معنایی که از وهم دریافت کرده زیر مجموعه و امامت و رهبری عقل هدایت کند تا این متخیله بشود متفکره و گرنه اگر از محدودهٔ خیال آورد پایین حسی کرد می شود همین سریالهای معمولی دیگر اسلامی نیست آن آدم مختال خیال را محسوس کرد نه آدم عاقل معقول را محسوس کرده باشد هنر اسلامی آن است که انسان آن منقول صحیح یا معقول صحیح را در دستگاه درون بیاورد در عالم خیال متخیله را فعال بکند از واهمه کمک بگیرد معانی جزئیه را به این صور عطا بکند از دستگاه خیال و وهم استمداد بکند آنچه را که از عقل تنزل کرده به مرحلهٔ میانی نفس یعنی خیال رسیده او را به صورت تصویر در بیاورد بشود هنر اسلامی و گرنه خیال که اسلامی نیست وهم هم که اسلامی نیست همهٔ علوم اگر منبع عقلی داشت یا منبع نقلی این وقتی به حس آمد می شود اسلامی چون عقل چراغ خوبی است سنت شناس است، نقل چراغ خوبی است سنت شناس است اینها همه زیرمجموعه وحی کار می کنند سنت الهی را انبیای الهی بدون اشتباه یک، با علم شهودی دو، چه در تلقی، چه در نگهبانی و حفظ، چه در ابلاغ و املاء و انشاء در هر سه مرحله معصوم اند پنج، این امور پنج گانه برای آنهاست دیگران هر که هستند هر چه هستند با عقل و نقل کار دارند نه با وحی این عقل و نقل چراغهایی هستند که دسترسی به وحی دارند وحی را ذات اقدس الهی به انبیا می دهد و لاغیر آن حرم، حرم امن است حرم عصمت است حرم شهود است تلقیاً، حفظاً، ابلاغاً و املاً و انشائاً این برای این. و آنچه را که اینها یافتند در کمال امانت به مردم تحویل می دهند این الفاظ را «بما لها من المعانی» بعد به مردم می گویند به علما می گویند شما اینها را بفهمید از این به بعد اختلاف شروع می شود چند بار در همین جریان نماز جمعه مثال زده شد این نماز جمعه یک آیه است و چند روایت بیش از یک آیه هم نیست و چند روایت هم مربوط به نماز جمعه است حقیقت مطلب را وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) مشهوداً، معصوماً و مصوناً تلقی کرد، حفظ کرد و املاء کرد (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) (۱۱) تحویل مجتهدین داد این الفاظ بما لها من المعانی را تحویل مجتهدین داد فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) (۱۲) شما درباره اش تحقیق کنید ببینید چه چیزی می فهمید؟ آن که روش مند نیست حق ورود ندارد آنها که روش مندانه می اندیشند یعنی مجتهدند وارد این حریم می شوند از این آیه و چند روایت چند حکم متقابل فهمیدند بعضی می گویند چون یکی از شرایط امام جماعت عصمت است و این از شئون خاص امام معصوم است نماز جمعه در عصر غیبت حرام است، چرا؟ چون خدا فرمود، دیگری می گویند چون عصمت شرط امام جماعت در زمان حضور است نه در زمان غیبت نماز جمعه واجب تعیینی است و نماز چهار رکعتی کافی نیست این دو قول، قول سوم نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است با وجوب جمع

بین نماز جمعه و چهار رکعت ظهر احتیاطاً واجبا قول سوم، قول چهارم جمع باید بشود مستحباً این قول چهارم، قول پنجم این است که احتیاط لازم نیست نه وجوباً نه استحباباً کما هو الحق این قول پنجم، خب همه □ علما از این یک آیه و چند روایت در آوردند این نقل است که مبدا کسی خیال کند که نقل (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) است (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) (۱۳) تا لبان مطهر پیغمبر اینجا مرز عصمت است از این به بعد مرز اجتهاد است شما می بینید این همه اقوال مختلف که بین علما هست همین است چراها مختلف است اگر کسی روش مند نبود که خودش را به گمراهی انداخت به جهنم رفت و عده ای را هم به جهنم برد اما اگر کسی سالیان متمادی روش مندانه به اجتهاد رسید یا مصیب است یا مُخطی اگر مصیب بود فله أجران و اگر مُخطی بود فله أجز واحد بنابراین ما علمی نداریم که اسلامی نباشد منتها باید منبع معرفت دین را عقل و نقل دانست عقل یعنی عقل که به زحمت گیر می آید همان طوری که اجتهاد به زحمت گیر می آید عقل هم به زحمت گیر می آید آنها که با کتابهای عقلی مخصوصاً منطق و قرآن و شفا مانوس اند آنها مطمئن اند که عقل به آسانی گیر نمی آید شرایط عقلی، شواهد عقلی، مبادی عقلی کار آسانی نیست عقل هم به زحمت گیر می آید نقل هم به زحمت گیر می آید هر کدام از اینها یک چراغ قوی اند منتها اگر کسی _ معاذ الله _ عقلی محض بود کاری به نقل ندارد نظیر همینهایی که دانشها را غیر اسلامی می دانند می گویند هر چه که عقل گفت آن حجت است آن وقت تعارض علم و دین را مطرح می کنند ولی وقتی روشن شد که عقل چراغ دین است، نقل چراغ دین این هماهنگی و معاضدت و مساعدت و همدلی و همیاری عقل و نقل را مطرح می کنند نه تعارض عقل و نقل را مناظره □ عقل و نقل را گاهی ممکن است مطرح کنند آن وقت اگر تعارضی احیاناً بین عقل و نقل پیدا بشود مثل تعارضی است که بین دوتا دلیل عقلی، بین دوتا دلیل نقلی پیدا می شود یا گاهی بین عقل و نقل پیدا می شود که یک فقیه یا یک اصولی بین این دو دلیل جمع می کند چون هر کدام حجت فی الجمله اند. فرمود اینها چشمشان بسته است گوششان هم بسته است و غالب علمی که به عنوان متون درسی دانشگاههاست که از غرب آمده با چشم و گوش بسته است چه کسی کرد؟ چه چیزی کرد؟ برای چه کرد؟ هیچ مطرح نیست این دارو چه هست؟ تا کجا اثر دارد و چقدر هم باید فروش برود خب این معلوم است اسلامی نیست بنابراین ما علم غیر اسلامی نداریم بر اساس آن جهان بینی توحیدی چه اینکه _ معاذ الله _ اگر جهان بینی کسی الحادی بود ما علم غیر الحادی نداریم همه □ علوم الحادی است چون همه □ اینها در بستر نفی مبدأ و معاد است این قرآن کریم فرمود ما مبدأ را برای اینها گفتیم، معاد را برای اینها گفتیم اینها هم زیر مبدأ را آب بستند، هم زیر معاد را آب بستند ما هم در قیامت حسابی برای آنها باز نمی کنیم (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا) یعنی نه نزد ما ارزش دارند چون ارزش هر کسی «قیمه کل امریء ما یُحسنه» (۱۴) نه ارزشی نزد ما دارند نه آن ترازوی سنجش را ما برای اینها نصب می کنیم در قیامت ترازو هست این میزانی که فرمود میزان قسط است، میزان عدل است در قیامت نصب می شود این یک، میزان معمولاً دوتا کفه دارد یک کفه جای وزن است یک کفه جای موزون این دو، الآن در این میزانهای رایج کسی بخواهد نان یا گوشت را بسنجد گرچه با پیشرفت صنایع یک سلسله میزانهای خاصی مطرح شده ولی آن میزانی که همه بفهمند و قابل مذاکره برای همه باشد آن ابزاری است که به عنوان اسم آلت از او نام می برند یک کفه اش جای وزن است یک کفه جای موزون، در یک کفه سنگ می گذارند در یک کفه نان می گذارند تا سبک و سنگینی معلوم بشود. در قیامت میزان هست اصل اول، وزن هست اصل دوم، موزون هست اصل سوم (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ) (۱۵) اصل میزان این اصل اول، اصل دوم را در سوره □ مبارکه □ «اعراف» بحثش گذشت فرمود: (وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نه «والوزن حق» یک وقت می گویم «إِنَّ الموت حق»، «إِنَّ الجنة حق»، «إِنَّ النار حق» یعنی مرگ هست، بهشت هست، جهنم هست آنجا دیگر «الف» و «لام» ندارد اما در این آیه که فرمود: (وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) (۱۶) نه «و الوزن حق» وزن حق است یعنی آنجایی که ما باید وزن بگذاریم

حق را می گذاریم حقیقت را می گذاریم در این کفه، عمل مردم را هم می گذاریم در آن کفه ما نماز مردم، دیانت مردم، عقیده مردم، اخلاق مردم را با حقیقت می سنجم حالا حقیقت چیست باید آدم برود ببیند در این کفه سنگ نمی گذارند، متر نمی گذارند، واحد دماسنج و فلان سنج نمی گذارند حقیقت سنج می گذارند حقیقت سنج را با حق می سنجد (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) این دو اصل، عمل افراد را در موزون می گذارند می شود سه اصل بعضیها که مؤمن اند (ثُقُلَتْ مَوَازِينُهُ) (۱۷) چون دارای حقّ اند، بعضیها که اعمالشان فاسد است (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) ولی درباره کفاری که هیچ کاری ندارند فرمود ما ترازو نصب نمی کنیم ما چه چیزی را بسنجیم؟ کسی یک مشت هوا آورده ما که هوا را نمی توانیم بسنجیم که (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا) نه او نزد ما ارزش دارد نه چیزی او آورده که ما بسنجیم آخر ما چه چیزی را بسنجیم؟ ما سنگ را آوردیم که سنگین است در برابر اگر کسی یک مشت هوا آورده هوا را که در کفه نمی گذارند که باید او نانی بیاورد، گوشتی بیاورد، کالایی بیاورد ما بسنجیم بینیم سبک است یا سنگین است او که چیزی نیاورده که او یک مشت عبادات دارد برای بتها که گفت (مِمَّا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱۸) یک، (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۱۹) دو، زیر هر دوی اینها را در سوره مبارکه «نور» آب بسته فرمود: (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) (۲۰) خب سراب را که آدم نمی سنجد که فرمود ما ترازو نصب نکنیم چه چیزی را بسنجیم او که چیزی نیاورده (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) خب اگر سراب قابل سنجش نیست ما برای چه ترازو نصب نکنیم؟ پس از این جهت نه خودش نزد ما ارزشی دارد نه چیزی آورده که ما بسنجیم می ماند درکات، درکات او را با حق می سنجم او چقدر از حق فاصله دارد چون کفار همه شان یک درکه نیستند آن منافقیان (فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (۲۱) هستند به هر اندازه که این کافر از حق فاصله داشته باشد درکه او در دوزخ مشخص است آن ترازوی خاصی است که با بُعد از حق می سنجد نه با قرب به حق آن از جهتی که (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) آن درکاتش مشخص است.

ص: ۸۲۵

- ۱- (۵) . سوره لقمان, آیه ۱۸.
- ۲- (۶) . سوره اعراف, آیه ۱۹۸.
- ۳- (۷) . سوره قیامت, آیات ۲۲ و ۲۳.
- ۴- (۸) . سوره اعراف, آیه ۱۹۸.
- ۵- (۹) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.
- ۶- (۱۰) . سوره مزمل, آیه ۲۰.
- ۷- (۱۱) . سوره حج, آیه ۶۱.
- ۸- (۱۲) . سوره مطففین, آیه ۱۴.
- ۹- (۱۳) . سوره محمد, آیه ۲۴.
- ۱۰- (۱۴) . سوره نور, آیه ۳۵.
- ۱۱- (۱۵) . سوره نجم, آیه ۳.
- ۱۲- (۱۶) . سوره جمعه, آیه ۹.

- ١٣- (١٧) . سورة نجم, آيات ٣ و ٤ .
- ١٤- (١٨) . بحار الأنوار, ج ١, ص ١٦٥ .
- ١٥- (١٩) . سورة انبياء, آيه ٤٧ .
- ١٦- (٢٠) . سورة اعراف, آيه ٨ .
- ١٧- (٢١) . سورة اعراف, آيه ٩ .
- ١٨- (٢٢) . سورة زمر, آيه ٣ .
- ١٩- (٢٣) . سورة يونس, آيه ١٨ .
- ٢٠- (٢٤) . سورة نور, آيه ٣٩ .
- ٢١- (٢٥) . سورة نساء, آيه ١٤٥ .

فتحصّل ما باید بصیر باشیم باید سمیع باشیم و باید عاقل باشیم اگر اهل نظر بودیم و اهل اذن عقل از آن گنجینه بودن به در نمی آید اشاره [دفائن عقول نمی شود ما هم می شویم در حدّ خیال و وهم که (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (۱) می شویم مختال، می شویم صاحب اذن، می شویم صاحب عین نه صاحب بصر یا صاحب سمع در این آیات چون فرمود: (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي) یک، (وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا) لذا هیچ وزنی در قیامت نداریم الا آن هم هشدار داد فرمود شما اینها را برای چه می پرستید؟ این بتها را برای چه می پرستید؟ برای اینکه به حالتان نافع باشند از اینها کاری ساخته نیست، برای اینکه اینها دافع ضرر باشند از اینها کاری ساخته نیست چون چهار وجه یا وجوه بیشتر در ضمن این است که (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا) در رابطه [بین صدر و ذیل این آیه ۱۰۲ و جوهی گفته شد که چهار وجهش را ایشان سیدناالاستاد در المیزان ذکر کرده فرمود اینها چه کار می کنند؟ اینها برای چه به غیر خدا پناهنده شدند؟ می خواهند به حال آنها نافع باشد کاری از آنها ساخته نیست، بخواهند آنها دافع ضرر باشند کاری از آنها ساخته نیست «عَتَدَ» درست است، «عَيَّدَ» و «أَعَدَّ» هم درست است که قبلاً گذشت (أَعْتَدْنَا) آیا اصلش «أعدنا» بود یا نه خود «عَتَدَ» باب «افعال» می رود می شود (أَعْتَدْنَا) که این «تاء» جزء کلمه باشد نه تبدیل شده از «دال» ما آماده کردیم جهنم برای کفار آماده است نه از بتها کاری ساخته است نه از بت پرستی، بت پرستی سراب است بتها هم که کاری از آنها ساخته نیست خواه آن معبودشان فرشته باشد یا غیر فرشته؟ چون غیر فرشته که کاری ساخته نیست فرشته و امثال فرشته هم که از کار اینها بیزارند «من يدعوا منهم من دون الله جهنم» فرشته ها هم که (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۲) پس بنابراین (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ) که به آنها نفع برساند که گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۳) یک، (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۴) دو، آنها نه اهل تقرب اند نه اهل شفاعت بخواهند مشکل آنها را در قیامت حل کنند اینها (لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا) (۵) چه رسد به مشکل بت پرستها را بخواهند حل کنند ما جهنم را نقد کردیم این نزل آن چیزی است که اولین بار برای مهمان می آورند وقتی مهمان وارد شد قبل از آن پذیراییهای مهم یک پذیرایی موقت و زودگذری دم نقد دارند آنچه را که اولین بار برای مهمان می آورند این را می گویند نزل فرمود اینها همین که مُردند جهنم را نزل اینها قرار می دهیم این نظیر (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) (۶) است. خب، اینها چه گروهی اند؟ (هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا) من به شما بگویم کسانی که از همه خسارت بارترند چه کسانی اند؟ (الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) که این (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) متعلق به سعی است سعی شان در دنیا گم شده کسی که غیر حق را می پرستد وقتی حق ظهور کرد (يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) (۷) این به دنبال چه چیزی دارد می رود؟ اگر کسی در تاریکی به دنبال گوهر و غیر گوهر دارد می گردد دغماً آفتاب طلوع کرده دید او یک مُشت سنگ ریزه دستش است چیزی دستش نیست وقتی قیامت قیام کرد (ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ) (۸) بود (مِنْ دُونِ اللَّهِ) چیزی دستشان نیست وقتی آدم به آن کرانه [افق رسید می فهمد اینجا چشمه نیست (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا) (۹) نه «وجدته لا شيء» چون «لا شيء» قابل وجدان نیست وقتی انسان به دنبال سراب رفت و رفت و همه [پاهایش خسته شد توانش را از دست داد می بیند آبی نبود خب اگر کسی سراب را آب پنداشت و حرف راهنمایان را گوش نداد (ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) یعنی آن تلاشهایی که در دنیا کردند الان می بینند خبری نیست (وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخْسَرُونَ) (۱۰) اند چیزی هم در آخرت گیرشان نمی آید و اینها (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) اینها از نظر مبدأ آیات الهی را ندیدند یک، از نظر معاد منکر لقاءالله بودند دو، مبدأ و معاد که برای اینها افسانه است بین مبدأ و معاد که صراط است هم افسانه خواهد بود وقتی راه افسانه شد راهنما هم می شود افسانه _ معاذ الله _ لذا اینها رُسل را به استهزا گرفتند، چرا رسل را؟ چون رسل می گویند از این مبدأ تا آن انتها راه است و ما راهنماییم خب اگر کسی _ معاذ الله _ منکر مبدأ بود، منکر معاد بود راه

می شود مسخره راهنما هم می شود مسخره اینها (كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) (۱۱) یک، مبدأ در کار نیست (كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ) (۱۲) منتهایی در کار نیست پس نه آغازی هست نه انجामी انسان شناور و سرگردان است خب اگر مبدیی نیست و معادی نیست راه نیست وقتی راه نبود راهنما نیست وقتی راهنما نبود کسی مدعی راهنمایی باشد خب همین کفار او را به استهزا می گیرند فرمود اینها چون (كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) یک، (كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) دو، مبدأ و انتها را منکر شدند راه را منکرند وقتی راه را منکر شدند راهنما را منکرند اینها کسانی اند که (وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا) لذا (فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا □ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا). «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

ص: ۸۲۶

- ۱- (۲۶) . سوره □ لقمان, آیه □ ۱۸.
- ۲- (۲۷) . سوره □ انبياء, آیه □ ۲۷.
- ۳- (۲۸) . سوره □ زمر, آیه □ ۳.
- ۴- (۲۹) . سوره □ يونس, آیه □ ۱۸.
- ۵- (۳۰) . سوره □ فرقان, آیه □ ۳.
- ۶- (۳۱) . سوره □ آل عمران, آیه □ ۲۱.
- ۷- (۳۲) . سوره □ نور, آیه □ ۲۵.
- ۸- (۳۳) . سوره □ فصلت, آیه □ ۴۸.
- ۹- (۳۴) . سوره □ نور, آیه □ ۳۹.
- ۱۰- (۳۵) . سوره □ نمل, آیه □ ۵.
- ۱۱- (۳۶) . سوره □ انفال, آیه □ ۵۴.
- ۱۲- (۳۷) . سوره □ انعام, آیه □ ۳۱.

Your browser does not support the audio tag

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)

بخش پایانی سوره مبارکه «کهف» به منزله نتیجه گیری از مطالب این سوره است این سوره با بیان اینکه دنیا یک ابزار زینت است شروع شده فرمود آنچه در دنیاست و جاذبه دارد و زیور هست این حق است لکن زیور انسان نیست زیور زمین است چون انسان باید در این زمین زندگی کند همه امکانات زندگی با بهترین وجه در اینجا مقرر شده هیچ کدام از اینها زیور انسان نیست انسان احتیاج به بستر خوب دارد، فضای خوب دارد، آسمان خوب دارد، هوای خوب دارد، باغ خوب دارد، میوه های خوب دارد همه اینها را فرمود ما فراهم کردیم اما هیچ کدام از اینها زیور انسان نیست مبدا شما بیرون را با درون اشتباه بکنید آنچه زینت انسان است او را نشناسید و آنچه زینت زمین است زینت خود تلقی کنید و گرفتار این مغالطه انسان شناسی بشوید به فکر آباد کردن بیرون باشید و از آباد کردن حیات و درون خود غفلت کنید. سوره مبارکه «کهف» با این فضا شروع شده با ادله عقلی این مطلب را ثابت کرد، با ادله نقلی ثابت کرد، با قصه ها و داستانهای اصحاب کهف و جریان ذوالقرنین و جریان موسی و خضر (سلام الله علیهما) و امثال ذلك این را تبیین کرد، تثبیت کرد و مانند آن. در اوایل همین سوره آیه هفت به این صورت بود که (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا) (۱) نه «لکم» پس آنچه روی زمین است اگر باغ است، اگر آبشار است، اگر فضای دریاست و اگر صحراست همه اینها زینت الارض است نه زینت انسان در همین سوره «کهف» آیه ۲۸ فرمود: (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مبدا از این افراد فقیر و محروم و طبقه ضعیف فاصله بگیرد با اغنیا رابطه داشته باشید به فکر زینت حیات دنیا باشید انسان کرامت او در زیور خود اوست نه زیور زمین در روایات و مسافرتها و دستورات سفر حج این روایات هست که کسی به امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد که من در این سفر هر جا که پیاده می شد این قافله برای استراحت شب بماند من در آنجا گوسفندی ذبح می کردم قافله را تأمین می کردم حضرت تشویق نکرد فرمود کار بسیار خوبی کردی با اینکه این شخص در آن قافله خدمات فراوانی ارائه کرده گوسفند ذبح می کرد اطعام می کرده فرمود این گوسفند را در شهر و روستای خودت در شرایط عادی ذبح کن و اطعام بکن وقتی همسفر شدی عضو کاروانی شدی باید با کاروانی همسفر باشی که وضع مالی آنها مثل تو بود تو دست بازتر بود در این مثلها انفاق می کردی آنها نداشتند و خجالت می کشیدند چرا چنین کاری کردی؟ دیگری که از حضرت سؤال می کند من با چه گروهی سفر کنم؟ باید با کسانی که هم کیسه تو هستند سفر بکن برای اینکه آنها که وضع مالی بهتری دارند چیزی هزینه می کنند تو مقدورت نیست و خجالت می کشی مؤمن موظف است حیثیت و کرامت خودش را حفظ بکند گرچه این دستور درباره حج و سفر حج است در روابط خانوادگی هم همین طور

است، در روابط اجتماعی هم همین طور است خانمها با خانمهایی رابطه داشته باشند که فرش منزل آنها، زندگی آنها، پذیرایی آنها مثل خودشان باشد اگر بخواهند مثل دیگری زندگی کنند در رنج اند بخواهند کم کم بیاورند خجالت می کشند این را نپذیرفته دین فرمود مثل خودت زندگی بکن چه کار داری با کسانی که وضع مالی شان بهتر است. برای خلیها تشخیص اینکه چه چیزی زینها لارض است، چه چیزی زینها لحيات الانسانی است این آسان نیست و انسان را خدا کریم آفرید و درس کرامت در همه امور می دهد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اینها که وضع مالی شان خوب است سعی می کنند تو در جلسات اینها شرکت کنی با اینها رابطه داشته باشی از فقرا فاصله بگیری مبدا این کار را بکنی با اینکه برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مسائل حل شده بود. غرض آن است که بخش وسیعی از سوره مبارکه «کهف» برای آن است که به انسان بگوید ارزش شما در چیست؟ زینت انسان در آسمان و زمین نیست اگر هم بر فرض سوار سفینه شدی و به کرات دیگر رفتی این کهکشانشا برای شما شد آنجا هم باز مکتب همین است برای اینکه درباره آنها فرمود: (إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) (۲) بر فرض شما آسمانی شدی ستاره ها هم در اختیار شما گرفت این ستاره ها زینها السماء هستند نه زینها ل انسان اگر در زمینی باغهای فراوانی فراهم کردی این زینها لارض است نه زینها ل انسان، اگر آسمان رفتی ستاره ها را تصاحب کردی آن هم زینها ل السماء است نه زینها ل انسان هم (إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ)، هم آنچه در زمین هست زینة الحياه الدنياست بعد در همین سوره مبارکه «کهف» در بخش سوم آیه ۴۶ فرمود: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ) بنابراین این راه حل را به ما نشان داد بسیاری از اختلافات زن و شوهر بر اساس همین جهت است در مهمانیهاست در رفتنهاست چه در مردها چه در زنها فرمودند با کسی رفیق باش که مثل تو باشد هم در مسائل دینی، هم در مسائل مالی کاری که باعث حقارت انسان است او را دین تجویز نکرده و امضا نکرده، خب اگر کسی گرفتار زینت حیات دنیا شد آن گاه خیلی از کارها را تمدن می داند، فضیلت می داند، خیر می داند و بسیاری از امور باطل را خیر تلقی می کند و بسیاری از کارهای خیر را عقب ماندگی و تحجر تلقی می کند فرمود می خواهید من به شما گزارش بدهم که چه کسی از همه خسرانش بیشتر است؟ نبی را نبی گفتند برای اینکه خبریاب است و گزارش دهنده و گزارشهای الهی را به مردم ابلاغ می کند که از آن جهت می شود رسول مهم ترین خبر و نبأ را انبیا آوردند ذات اقدس الهی فرمود به مردم بگو می خواهید من به شما خبر مهم بدهم که چه کسی از همه خسرانش بیشتر است؟ آن کسی که حرف حق را نمی شنود، خودپسند است، کار باطل انجام می دهد خیال می کند دارد کار خوب انجام می دهد این تلاش و کوشش اش هم در دنیا بی اثر است هم در آخرت اینکه فرمود: (قُلْ هَيْلٌ نُنَبِّئُكُمْ) چون من نبی شمایم خبر را من دارم نبأ عظیم هم نزد نبی است «يسئلونك عن النبأ العظيم» (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ۙ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) (۳) این لوح قبر بسیاری از بزرگان به جای این القابی که متأسفانه حالا رواج پیدا کرده آیات الهی نوشته می شد قبلاً رسم نبود که قبور علما صدر و ذیل این لوح را القاب بگیرد آیاتی نوشته می شد، موعظه ای نوشته می شد، تذکره ای نوشته می شد این العقد الفرید را بخوانید ببینید درباره لوح قبر بعضی از بزرگان اولش نوشته است (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ۙ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) جریان مرگ به بعد خبر مهم است و شما نمی دانید با همین تشریح بسنده می کنید اینجاها خبرهای زیادی است یعنی از آن زیر قبر. لوح قبر باید طوری باشد که آدم را عوض نکند نه لوح قبر طوری باشد که آدم را یا منزجر نکند یا بی تفاوت باشد صدر و ذیل این القاب اینکه راه فرهنگ دینی نیست (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ۙ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) اینجا فرمود خبر مهم نزد ماست (هَيْلٌ نُنَبِّئُكُمْ) خلیها هستند که خسارت می بینند، عده ای هستند که جزء اخسرین اند نه تنها «اخرین عملا»، (بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا) با اینکه اگر «عملاً» بود مفرد بود به عنوان تمیز کافی بود اما جمع آورده تا معلوم بشود همه کارهای اینها پوچ است نه تنها یک کار وقتی کار صبغه عقلی نداشته باشد صبغه

دینی نداشته باشد همه □ این کار پوچ در می آید اگر می فرمود «هل ننبئکم بالأخسرین عملاً» از نظر ادبی درست بود یک تمیز می خواهد تمیز هم باید مفرد باشد در این گونه از موارد مفرد هم می تواند باشد اما جمع آوردند برای اینکه بشود تمام کارهای اینها پوچ است نه تنها در آخرت پوچ است در دنیا هم پوچ است در بحث دیروز اشاره شد این (الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) این (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) متعلق است و مفعول واسطه است برای سعی یعنی کاری که اینها درباره □ دنیا می کنند این کار پوچ است نه در دنیا نتیجه می دهد نه در آخرت نه اینکه «ضَلَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در دنیا پوچ است ولی ممکن است در آخرت نتیجه بدهد اگر این (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مفعول بواسطه برای (ضَلَّ) بود یعنی کار اینها در دنیا نتیجه نمی دهد حالا در آخرت نتیجه می دهد یا نه؟ ساکت است ولی این (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مفعول بواسطه است برای سعی یعنی کاری که اینها درباره □ دنیا می کنند یا در ظرف دنیا می کنند کلاً ضال و گمراه و بی نتیجه است حذف متعلق هم یدلّ علی العموم «ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» کسی که درباره □ دنیا کار می کند نه در دنیا نتیجه می گیرد نه در آخرت نه تنها یک کار بلکه جمیع کارهای او این است (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا □ الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) کجا (ضَلَّ)؟ «فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» و چون این گروه (يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) خیال می کنند متمدّن اند، خیال می کنند راه حق دارند می روند، خیال می کنند آدمهای متشخصّ اند چون این خیال را دارند از دیگران اخسرند یک وقت است کسی بیراهه می رود ولی خیال نمی کند که این کار، کار خوبی است می گوید من دیگر حالا مبتلا هستم اما این کار بد می کند و خیال می کند کار خوبی است لذا از دیگران اخسر است (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) اینها در اثر همان خودخواهی چنان که در بحث دیروز اشاره شد منکر مبدأند یک، منکر معاندند دو، وقتی آغاز و انجام را منکر باشند، اول و آخر را منکر باشند رابطه ای بین اول و آخر نیست صراط مستقیمی نیست این صراط مستقیمی که ما معتقدیم من الله است و الی الله چون (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (۴) اگر مبدئی هست، اگر منتهایی هست که هست راهی هم هست این راه همان دین است و صراط مستقیم اگر راه هست راهنما هم هست برای اینکه این راه که همین محدوده □ دنیا نیست که، که آدم بگوید ما با علم و عقل می فهمیم که یک طرفش مبدأ است که معلوم نیست از کجا شروع شده، یک طرفش معاد است که معلوم نیست بعد از قبر کجا می رویم اگر راه من المبدأ الی المنتهی □ لله و الی الله است و این راه دو طرفش به خدا برمی گردد پس یک راهنما می خواهد برای اینکه ما نه از اولش باخبریم نه از آخرش باخبریم دیگر. خب، آنهایی که مبدأ و معاد را منکرند راه را منکرند وقتی راه را منکر شدند راهنما را هم منکرند وقتی راهنما را منکر شدند انبیا و حرفهای انبیا را به استهزا می گیرند برای اینکه این فرع بودن مبدأ و انتها و بودن راه است خب اگر راه نیست وجود راهنما می شود شیخیه دیگر لذا فرمود این گروه کسانی اند که (فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا) چرا؟ برای اینکه (ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ تَاخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا) اینها آیات الهی را به استهزا می گیرند خیال می کنند مرگ پوسیدن است نه از پوست به در آمدن بعد از مرگ هم خبری نیست وقتی هم گفتی ما فیزیک اسلامی داریم، شیمی اسلامی داریم، علوم اسلامی داریم این هم به استهزا می گیرند برای اینکه نمی دانند آنچه در جهان است سنت خداست، کلمات خداست، کتاب خداست مگر می شود کسی قرآن تفسیر بکند بعد بگوید این علم، علم اسلامی نیست نمی شود چون تفسیر کلام خداست در آیات بعد هم می خوانیم تمام موجودات عالم کلمات الله اند و این دانشمندان فرهیخته کلمات الهی را دارند تفسیر می کنند خدا چنین گیاهی را آفرید، چنین آثاری را به این گیاه داد، چنین درمانی را برای این گیاه قرار داد فرض ندارد که داروشناسی و گیاه شناسی و طب و امثال ذلك علم غیر اسلامی باشد منتها اسلامی که در همه □ این مسائل مطرح است همان است که در اوایل سوره □ مبارکه □ «آل عمران» آمده که (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (۵) این اسلام در رهاورد وجود مبارک آدم تا خاتم یکی است نوح وجود

مبارک نوح، وجود مبارک ابراهیم، عیسی، موسی، انبیای دیگر وجود مبارک حضرت (علیهم آلائه التحیه و الثناء) همه اسلام آوردند منتها (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) (۶) شرعه، منهاج، مذهب راههای مختلف اینها البته راههای جزئی اینها مختلف است آنها چند رکعت نماز بخوانند ما چند رکعت نماز بخوانیم آنها به کدام طرف ما به کدام طرف اینها جزئیاتی است که شرعه و منهاج است و در ادیان فرق می کند لذا ادیان نمی شود گفت، تشبیه ندارد چه رسد به جمع (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) سنت خدا را هر که بشناسد دارد اسلام شناسی می کند.

ص: ۸۲۷

۱- (۱) . سوره كهف، آیه ۷.

۲- (۲) . سوره صافات، آیه ۶.

۳- (۳) . سوره ص، آیات ۶۷ و ۶۸.

۴- (۴) . سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۵- (۵) . سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۶- (۶) . سوره مائده، آیه ۴۸.

خب، در این گونه از موارد که فرمود جهنم هست در آیه ۱۰۲ که چند روز قبل خواندیم فرمود: (إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا) نُزُلًا همان چیزی است که اولین بار که مهمان وارد شد، نازل شد برای او حاضر می کنند پس جهنم می شود نُزُل درباره بهشت هم که الآن می خوانیم (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفُؤَادِ نُزُلًا) بهشت برای اینها نُزُل است الآن مهمانی که برای آدم آمد بالأخره یک قَدح شربتی، آبی، میوه ای اولین بار برای او حاضر می کنند آنچه را که اولین بار برای مهمان که نازل شد می آورند آن را می گویند نُزُل. تقسیم انسان به مؤمن و کافر و رسیدن به بهشت و جهنم در اثر تشخیص خوب یا بد درباره زینت است که اگر کسی زینت حیات دنیا را با زینت انسان خلط نکرد مغالطه نکرد امر بر او مشتبه نشد این اهل بهشت است و اگر کسی زینه الحیاه الدنیا را زینت انسان تلقی کرد به آن سمت رفت گرفتار جهنم می شود و چون گرفتار جهنم می شود جهنم برای او نُزُل است بهشت برای بهشتیان نُزُل آن وقت این سؤال تولید می شود که اگر مهمانی آمد و میزبان برای این مهمان نُزُل آورد یعنی چیزی که پیش پذیرایی است اصل پذیرایی چیست؟ اگر پیش پذیرایی مهمان کافر جهنم است پیش پذیرایی مهمان مؤمن بهشت است آن پس پذیرایی اش چیست؟ فرمود چیزهایی در قیامت هست که به خیال کسی نمی آید این جَنَّتایی که ما وصف کردیم حور دارد، قصور دارد، غلمان دارد، (تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱) است اینها تازه نُزُل است اما (لَدَيْنَا مَزِيدٌ) (۲) چیزهایی است که اصلاً به فکر کسی نمی آید (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) (۳) هیچ کس نمی داند آنجا چه خبر است چون شبیهش که در دنیا نیست وقتی شبیهش را ندید ما چه تعریف بکنیم؟!

ص: ۸۲۸

۱- (۷) . سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۲- (۸) . سوره ق, آیه ۳۵.

۳- (۹) . سوره سجده, آیه ۱۷.

غرض این است که مقسم این دو گروه آن است که آنچه در جهان هست یک وقت کسی می فهمد که این زینت حیات دنیاست مجذوب آن نمی شود ایمانش را حفظ می کند، یک وقت گرفتار وسوسه و مغالطه می شود خیال می کند این زینت انسان است مجذوب او می شود و دنیا و آخرتش را از دست می دهد پس افراد یا مُحَقِّق اند یا مبطل، یا مؤمن اند یا کافر در نتیجه یا اهل جهنم اند یا اهل بهشت وقتی اهل جهنم شدند جهنم برای اینها نزل است و اگر مؤمن شدند جنات الفردوس برای اینها نزل اما بالاتر از جهنم و سخت تر از جهنم چیست؟ همان است که در بخش پایانی سوره مبارکه ﴿فجر﴾ فرمود: (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) (۱) یا در بخشهایی از سوره مبارکه ﴿زمر﴾ و غیر «زمر» فرمود: (وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) (۲) یک سلسله عذابهایی دامنگیر آنها شد که اصلاً فکرش را نمی کردند چنین عذابی آیا هست یا نه، چون مشابه اش را در دنیا ندیده بودند این نزل هم گفتند برای آن است. فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) در مقابل کفار است که بحثش این روزها گذشت (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) این را بارها ملاحظه فرمودید که قرآن کریم برای عذاب یک عامل قائل است و آن معصیت است معصیت باعث عذاب است اما نعمت ویژه بهشت دو عامل لازم دارد یکی ایمان، یکی عمل صالح صرف ایمان کافی نیست که انسان وارد بهشت بشود لذا غالباً وقتی جریان وعده بهشت مطرح است ایمان و عمل صالح مطرح است اگر در بعضی از موارد به همان ایمان بسنده کرد برای اینکه محفوف به قرینه است یا قبل یا بعد عنوان عمل صالح ذکر شده است اینجا هم فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) ما این پیش پذیرایی را آماده کردیم به عنوان (کانت) هم تعبیر فرمود اینها وقتی وارد شدند از راه رسیدند تا مه موت سخت است جریان برزخ سخت است ورود در ساهره قیامت سخت است این عقبه های کنود را که پشت سر گذاشتند وارد می شوند به (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) که این (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) تازه نزل است برای آنها، اما بالاتر از (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا) بالاتر از این (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) مطالبی است که بخشی از آنها در سوره مبارکه ﴿سجده﴾ آیه هفده به این صورت آمد که البته درباره نماز شب خوانها و مانند آن است که (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ هیچ کس نمی داند ما چشم روشنایی که برای اینها در قیامت ذخیره کردیم چیست؟ این نکره هم در سیاق نفی است البته آنهايي که می فرماید: «لو كشف الغطاء ما زددت يقينا» (۳) مستثنای اند و گر نه دیگران نمی دانند در بهشت چه خبر است. (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) در سوره مبارکه ﴿زمر﴾ آنجا در مقابل این آیه درباره کفار و جهنمیها آیه ۴۷ و ۴۸ به این صورت است فرمود: (وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) برای دوزخیان آن قدر تلخی پدید می آید که اصلاً فکرش را نمی کردند (وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) آنچه بالأخره خیال نمی کردند و در دنیا نمونه اش را ندیده بودند هست چه اینکه در همان بخش پایانی سوره مبارکه ﴿فجر﴾ دارد که (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) (۴) این برای کسی که اهل نظر هست، اهل بصر نیست آنهايي که اهل بصرند هر چیزی را با صبغه آیه بودن می بینند اگر هم درباره زمین خدای سبحان فرمود: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (۵) یا (إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ) (۶) یا (إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ) (۷) چون با قرینه همراه است این نظر به معنای بصر خواهد بود چون به کیفیت خلقت آسمان و زمین تشویق می کند که چرا اینها درباره کیفیت خلقت آسمان، کیفیت خلقت زمین، کیفیت خلقت شتر فکر نمی کنند یک وقت است کسی دامداری، دام شناسی دارد یا دام پزشکی دارد بيطاری دارد این نظر به کیفیت خلقت شتر ندارد این یک بيطار خوبی است یا یک فلکی و هیوی و منجم خوبی است این درباره نظم ستاره ها می اندیشد این یک رصدخانه خوبی دارد اما کیفیت رفعت آسمان که رافع آسمان چگونه آسمان را بلند کرد بدون ستون نگه می دارد آیا ستون ندارد یا ستون دارد ولی مرئی

نیست (رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) (۸) در این زمینه فکر نکرده فقط درباره سیر کواکب بحث کرده خسوف و کسوف را خوب بلد است، طلوع و غروب را خوب بلد است، مدارات اینها را خوب بلد است، حرکت اینها را خوب بلد است که سیر افقی این کهکشانهاست اما چه کسی کرد برای چه کرد در این زمینه هیچ فکری نمی کند در این بخش آیات که نظر به کار رفته این گونه از نظرها کارِ بصر را می کنند چون درباره کیفیت خلقت است که اینها مربوط به بحث دیروز بود.

ص: ۸۲۹

-
- ۱- (۱۰). سوره فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.
 - ۲- (۱۱). سوره زمر، آیه ۴۷.
 - ۳- (۱۲). بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.
 - ۴- (۱۳). سوره فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.
 - ۵- (۱۴). سوره غاشیه، آیه ۱۷.
 - ۶- (۱۵). سوره غاشیه، آیه ۱۸.
 - ۷- (۱۶). سوره غاشیه، آیه ۲۰.
 - ۸- (۱۷). سوره رعد، آیه ۲.

خب، در این قسمت فرمود بهشت برای بهشتیان نزل است این پیش پذیرایی است چه اینکه جهنم برای دوزخیان و کفار پیش پذیرایی است آن پذیراییهای بعد جای خاصّ خودش را در آیات و سوره دیگر مشخص کرده است. خب، این آیه مبارکه ﴿

۱۰۹ به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اختصاصی به سوره مبارکه ﴿کهف﴾ ندارد چه اینکه مخصوص به این بخش پایانی هم نیست این جزء غرر آیات می توان او را محسوب کرد جزء اصول کلی است که قرآن کریم ناظر به آن است (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) فرمود اگر دریا مرکب بشود و بخواهد کلمات الهی را بنویسد این دریا تمام می شود این مرکب پایان می پذیرد ولی کلمات الهی هنوز پایان نپذیرفت اگر ما دریای دیگری را هم به کمک این دریای تمام شده بیاوریم که او هم بشود مرکب باز بشرح ایضاً. مقصود از این کلمه و کلمات نه در مقام کلام مقابل کلام است نه در مقابل فعل گاهی کلمه در مقابل کلام است این می شود مفرد آن می شود مرکب گاهی کلمه در مقابل فعل است این می شود کار جارحی و دیگر و مانند آن اما منظور از کلمه و کلمات در این آیه نه در مقابل کلام است نه در مقابل فعل چون قرآن کریم گاهی کلمه را بر جمله و مطلب القا می کند (تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ) (۱) که آنه کذا و کذا کلمه خدا یعنی این مطلب الهی، گاهی کلمه را بر عین خارجی اطلاق می کند مثل اینکه درباره عیسای مسیح مثلاً گفته شد او کلمه الله است و گاهی کلمه به معنای فعل است که در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه بود که بارها آن خطبه در همین محفل خوانده شد که فرمود کلام خدا «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبحَانَهُ فِعْلٌ» (۲) حرف خدا کار خداست نه اینکه خدا _ معاذ الله _ دهانی داشته باشد، زبانی داشته باشد با این زبان حرف بزند «إِنَّمَا قَوْلُهُ فِعْلُهُ» فعل خدا حرف خداست چرا حالا فعل خدا را کلمه الله گفتند؟ برای اینکه کلمه دالّ بر ما فی الضمیر است کلمه یک امر مشهود است که ما را راهنمایی می کند به آن امر غایب آنچه در ضمیر متکلم است برای ما غایب است آنچه را که او تلفظ کرده برای ما حاضر است این حاضر مشهود آن غایب مستور را به ما می فهماند و چون معنای کلمه عندالتحلیل این است که حاضر دلیل غایب باشد، مشهود دلیل مستور باشد سراسر عالم می شود کلمات الله چون آیات الهی اند آن غیب محض را به ما نشان می دهند آن علوم غیبیه خدا، قدرت غیبیه خدا، عنایت غیبیه خدا، جود غیبیه الهی اینها را به ما نشان می دهند پس عالم می شود کلمات الله، سنّت الهی کلمه الله است، سیره الهی کلمه الله است، افعال الهی کلمه الله است، خب بر اساس این معیار اگر کسی درباره موجودی از موجودات عالم دارد بحث می کند دارد کلمه خدا را تفسیر می کند می شود اسلامی، قهراً ما علم غیر اسلامی نخواهیم داشت اگر علم برهانی است اگر شناخت سنّت است اگر شناخت خلقت است چه در آسمان باشد چه در زمین، چه در دریا باشد چه در صحرا تفسیر کلمات الهی است که خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد منتها این چراغ گاهی عقلی است گاهی نقلی و هر دو چراغ را هم او روشن کرده به انسان عقل داده، به انسان هوش داده (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۳) کرده و مانند آن، برای انسان انبیا فرستاده از راه وحی بشر را تغذیه کرده و مانند آن. خب، پس ما علم غیر اسلامی نخواهیم داشت یک، و کلمات الهی هم تمام شدنی هم نیست این دو، قهراً علوم می شود نامتناهی اگر دریا مرکب بشود این بحر جنس است «الف» و «لام»ش عهد ذکری یا عهد لفظی نیست که منظور از این بحر دریای خاص باشد این «الف» و «لام»ش جنس است جنس بحر، ائی بحر کان این اگر مرکب بشود بخواهد کلمات الهی را یادداشت کند دفتر علوم الهی باشد این دریا تمام می شود ولی کلمات الهی همچنان ادامه دارد حالا اگر دریای دیگری مانند دریای تمام شده او هم مرکب بشود به مدد این بیاید او هم تمام می شود ولی کلمات الهی همچنان ادامه دارد پس علوم الهی، علومی که در جهان هست نامتناهی است و انسان را ذات اقدس الهی به چنین سفره نامحدودی دعوت کرده است (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ) که «الف» و «لام»ش نه عهد ذکری است نه عهد ذهنی «الف» و «لام»ش جنس است

یعنی آی بحر کان (مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنْفَعَدَ الْبُحْرُ) برای تأکید و تفخیم در غالب این موارد به جای ضمیر که ضمیر کافی بود اسم ظاهر می آورند (لَوْ كَانَ الْبُحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنْفَعَدَ) اگر می فرمود (لَنْفَعَدَ) کافی بود اما اسم ظاهر را به جای ضمیر آورد فرمود: (لَنْفَعَدَ الْبُحْرُ) اگر هم می فرمود: (قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَدَ) باز هم کافی بود که ضمیر (تَنْفَعَدَ) به آن کلمات برمی گردد آن کافی بود لکن دوباره کلمات را با اسم ظاهر آورده و تشریفاً کلمه □ رب را هم تکرار کرده در دو جا کلمه □ کلمات آمده، در دو جا کلمه □ رب آمده، در دو جا کلمه □ بحر آمده تفخیماً و تعظیماً (قُلْ لَوْ كَانَ الْبُحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنْفَعَدَ الْبُحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) این معنایش این نیست که اول این دریا تمام می شود که مرکب است بعد کلمات تمام می شود خیر، کلمات تمام شدنی نیست به چه دلیل؟ به دلیل اینکه این دریا که تمام شد دریای دیگر هم اگر کمک این دریای اول بیاید حکم همین دریا را دارد می شود (لَنْفَعَدَ الْبُحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) دریای سوم هم اگر به کمک دریای اول و دوم بیاید همین حکم را دارد (لَنْفَعَدَ الْبُحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) این است که «لا- منتهی لوجوده» جود او لامتناهی است از این طرف اگر نبود اصرار کتاب و سنت به اینکه فیض خدا ابدی است خلیها که ازلی بودن فیض خدا را نمی پذیرند ابدی بودن فیض خدا را هم نمی پذیرفتند چون بشر محدود الفکر می گوید مگر می شود چیزی غیر خدا ابدی باشد؟ بله، غیر خدا ابدی است منتها ابدی بالعرض و بالغیر غیر خدا ازلی است منتها ازلی بالعرض و بالغیر. واقع اگر نبود اصرار کتاب و سنت که بهشت ابدی است، بهشتیها ابدی اند، تا و حتی و میلیاردها و بیلیاردها سال مطرح نیست درباره □ جهنم بعضیها نظرهای خاص ارائه کردند ولی درباره □ بهشت احدی تفوق نکرده که بهشت تمام می شود، بهشتیها تمام می شود، ارواح مؤمنین تمام می شود، ابدان مؤمنین تمام می شود این نیست حتی ندارد شما الآن از اینجا از صفر شروع کنید تا اورانوس و نپتون تا آنجایی که ستاره کشف شد همه جا را صفرگذاری کنید و یا راه شیری به این کهکشانش را صفرگذاری کنید و ارقام این صفر هم همه میلیارد و بیلیارد باشد تا آنجا که حساب هست و صفرگذاری است منتها علم باید پیشرفت کند و بگوید این رقمش چیست؟ اما مسئله □ بهشت اصلاً قابل تصوّر تنهایی نیست اگر شما از اینجا صفرگذاری بکنید و هر کدام از این صفرها هم بیلیارد باشد نه میلیارد تا آنجایی که علم کشف کرده باز می شود منتها بهشت این قدر نیست ابدیت یعنی ابدیت اگر اصرار کتاب و سنت نبود که انسان ابدی است، بهشت ابدی است، فرشته ها ابدی اند خلیها باور نمی کردند می گفتند مگر می شود غیر خدا ابدی باشد بله، آن خدایی است که از بیکران تا بیکران جود دارد

ص: ۸۳۰

۱- (۱۸) . سوره □ انعام, آیه □ ۱۱۵.

۲- (۱۹) . نهج البلاغه, خطبه □ ۱۸۶.

۳- (۲۰) . سوره □ علق, آیه □ ۵.

لم یزل سیدی بالحمد معروفاً و لم یزل سیدی بالجود موصوفاً (۱)

این بیان نورانی را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قیم توحید نقل کردند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) وقتی جریان خلقت را شرح داد به آن ستون تکیه داد «ثم أنشأ يقول» آن وقت این اشعار را حضرت خواند خدا برای ازل جواد بود، جود فعل است، فیض است، صفت ذات که نیست

لم یزل سیدی بالحمد معروفاً و لم یزل سیدی بالجود موصوفاً

او از بیکران تا بیکران «دائم الفضل علی البریه» (۲) است منتها عالم حادث است سماوات حادث است، ارضین حادث است ما چیزی باقی نداریم فضلاً از قدیم اینها می آیند و می روند، نبودند پیدا شدند بعد از بین می روند ریخته شدند پاشیده شدند دوباره تنظیم شدند ولی او «دائم الفضل علی البریه»، «دائم الجود علی البریه» است اصلاً فرض ندارد که ذات اقدس الهی باشد و تعطیل محض بعد فیض شروع بشود چون در عدم محض اینجا و آنجا ندارد، مصلحت و مفسده ندارد نمی شود گفت الآن مصلحت نیست بعداً برای عالم مصلحت است ما الانی نداریم، مصلحتی نداریم، مفسده ای نداریم، اینجا و آنجا نداریم وقتی عدم محض بود انقطاع جود فرض ندارد، فرض ندارد یعنی فرض ندارد عالم حادث است یعنی سماوات نبود و پیدا شد، ارضین نبود و پیدا شد همه این موجودات در مقطعی نبودند و پیدا شدند ولی آن جود الهی ازلی است در جریان ابد هم همین طور است غرض این طور نیست که حالا اگر دو دریا به کمک دریای اولی آمدند کلمات الهی و فیض الهی تمام بشود (وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَيِّدًا) در آیات دیگر هم آمده که بعضی آیات دیگر (وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ) (۳) هفت دریا هم اگر به کمک این دریا بیایند باز اینها تمام می شوند و کلمات الهی که سنت الهی است و لا حد لها این تمام شدنی نیست آن سبعة هم در مقابل سته یا ثمانیه نیست (وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ) یعنی بحار کثیره، بحار فراوانی اگر به کمک بحر اول بیایند اینها تمام شدنی اند اقیانوس آرام تمام شدنی است این اقیانوس آرام اگر بخواهد شرح حال خودش را بنویسد عاجز است بالأخره این اقیانوس آب است یا نه؟ کیفیت پیدایش آب، برکت آب هر قطره ای بخواهد شرح حال خودش را بنویسد عاجز است چه رسد به شرح حال بیرون آب بالأخره این آب از چه چیزی پیدا شده، درجه دما باید چطور باشد؟ برخورد هوا با برودت چطور باید باشد که ابر تولید بکند بعد باران تولید بکند کدام معیار هست؟ هر قطره ای بخواهد شناسنامه خود را بنویسد نمی رسد چه رسد به اینکه به بیرون دریا برسد بنابراین این آیه جزء غرر آیات قرآن کریم است نه تنها در سوره مبارکه «کهف» بلکه در سایر سوره نشانه نامتناهی بودن فیض خداست نه نامتناهی است یعنی اول متناهی بود منقطع الأول بود ولی غیر منقطع الآخر است، نه نامتناهی است یعنی اول غیر منقطع بود ولی آخر منقطع است بلکه او «دائم الفضل علی البریه» (۴) است، «دائم الفیض علی البریه» است

ص: ۸۳۱

۱- (۲۱). التوحید، ص ۳۰۹.

۲- (۲۲). مصباح کفعمی، ص ۶۴۷.

۳- (۲۳). سوره لقمان، آیه ۲۷.

لم یزل سیدی بالحمد معروفاً و لم یزل سیدی بالجود موصوفاً (۱)

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره کهف ۱۲/۳/۸۸

Your browser does not support the audio tag.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰))

جریان تبشیر و انذار دو برنامه رسمی انبیا(علیهم السلام و علیهم الصلاه) است گاهی این جریان را در آغاز سوره، گاهی در پایان سوره، گاهی هم در اثنای سوره مطرح می کند تبشیر به مؤمنان و کسانی که دارای عمل صالح اند، انذار نسبت به کافران، فاسقان، عاصیان کسانی که گرفتار عمل طالح و معصیت اند. درباره کفار فرمود: (ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا) (۲) و در آیه ۱۰۲ هم فرمود: (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا) آنها که فکر می کردند به وسیله پرستش تنها از عذاب الهی می رهند یا به کمال معنوی می رسند نه این رهیدن ممکن است و نه آن رسیدن میسر ما جهنم را برای کافران آماده کرده ایم و پیش پذیرایی است چه اینکه بهشت را برای مؤمنان آماده کردیم و پیش پذیرایی است معنای پیش پذیرایی این است که همین که انسان از ساهره قیامت فاصله گرفت یا وارد جهنم می شود که پیش پذیرایی اش عذاب است یا وارد بهشت می شود که پیش پذیرایی اش همان جنات فردوس است که حور هست، قصور هست، انواع نعم هست. درکات بعدی برای کفار بالاتر از آن عذاب ظاهری است درجات بعدی برای مؤمنان بالاتر از این رفاه و نعمت ظاهری است برای کفار درد درونی هست که آن درد درونی بدتر از سوخت و سوز بیرونی است آن (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) (۳) آن به مراتب بدتر از عذاب جسمانی است که در سوره «نساء» آمده (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا) (۴) آن عذاب درونی بدتر از عذاب بیرونی است و بدتر از هر دوی اینها محجوبیت از لقای پروردگار است که (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۵) اینها همه جلال و جبروت الهی را می بینند ولی خدا را نمی بینند ذات اقدس الهی که مشهود احدی نیست اما آن وجه الهی که قابل ادراک است برای اینها درک نمی شود پس اینها سه عقبه کنود دارند عقبه اول همان پیش پذیرایی اینهاست که فرمود: (إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا) (۶) عقبه کنود دیگر که بدتر از عقبه اول است (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) است، عقبه سوم که بدتر از هر دو عقبه کنود یادشده است (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) لذا اینها وقتی درخواستی هم می خواهند بکنند بگویند جان ما را بگیر تا ما با مُردن از عذاب راحت بشویم چون خدا را نمی بینند محجوب از وجه خدای اند به فرشته های مسئول جهنم می گویند: (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ) (۷) به خدایت بگو جان ما را بگیرد آن درک و پرده گشایی برای اینها نیست که

مستقیماً با خدا سخن بگویند البته با وجه الله اما درباره مؤمنان پیش پذیرایی اینها (جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) است مراحل بالاتر اینها همان است که در آیه بعد یاد شده است (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ) آن روح و ریحان بودنی که در سوره مبارکه «واقع» هست آن مرحله بالاتر از (جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) است و بالاتر از روح و ریحان بودن همان لقاء الله هست که (فَادْخُلِي فِي عِيَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي) (۸) در بخش پایانی سوره مبارکه «واقع» دارد (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) (۹) نه اینکه «فله رَوْحٌ و له رِيحَانٌ و له جَنَّةٌ نَعِيمٌ» آن «له جَنَّةٌ نَعِيمٌ» برای مرحله اول است که پیش پذیرایی است وارد بهشت می شود این مرحله اول است و پیش پذیرایی است این را می گویند نُزُلٌ و این برای ابرار هم هست برای مقربان هم هست ولی اگر کسی مقرب بود بالاتر از این (جَنَاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱۰) این است که خود روح و ریحان می شود نظیر اینکه آن کفار و مشرکون خود هیزم نسوز می شوند، خود (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) (۱۱) می شوند _ معاذ الله _ بنابراین این چنین نیست که یک «لام» مقدر باشد یا محذوف باشد «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فله روح و ریحان و جنة نعيم» خیره خود روح و ریحان است. این قصه بارها به عرضتان رسید که مرحوم صدوق در امالی شیخ طوسی در امالی این بزرگواران این احادیث را نقل کردند شاید در حدود سی روایت باشد که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به حضرت امیر (علیه الصلاة و علیه السلام) فرمود: «يا علي! أنا مدينة العلم و أنت بابها» (۱۲) این به تعبیرات مختلف آمده ولی در بین این ۲۷، ۲۸، ۳۰ روایت بعضی روایات به این مضمون است که حضرت فرمود: «أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و أنت يا علي بابها» (۱۳) من شهر حکمتم و این حکمت بهشت است و تو ای علی در این بهشتی، در این حکمتی. مستحضرید که حکمت به اصطلاح قرآن و روایت به معنای فلسفه مصطلح نیست چه اینکه فقه در کتاب و سنت به معنای فقه مصطلح نیست هم فلسفه و کلام فقه است، هم فقه مصطلح حکمت است حکمت الهی اعم از حکمت نظری و حکمت عملی است فقه هم حکمت است چه اینکه حکمت هم فقه است. به هر تقدیر فرمود: «أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و أنت يا علي بابها» پس بنابراین وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) هم اکنون در بهشت است و مردان الهی از نظر جنت معنوی هم اکنون در جنت اند منتها بعضیها ادراکشان ضعیف تر است بعضی ادراکشان میانی است بعضی قوی تر بنابراین از اینکه فرمود بهشت برای مردان مؤمن پیش پذیرایی است بعد از این بهشت درجات فراوانی هست اگر فرمود جهنم برای کفار و مشرکان پیش پذیرایی است بعد از جهنم درکات دیگر هم هست که فرمود: (جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا).

ص: ۸۳۲

- ۱- (۲۵) . التوحيد، ص ۳۰۹.
- ۲- (۱) . سوره كهف، آیه ۱۰۶.
- ۳- (۲) . سوره همزه، آیات ۶ و ۷.
- ۴- (۳) . سوره نساء، آیه ۵۶.
- ۵- (۴) . سوره مطففين، آیه ۱۵.
- ۶- (۵) . سوره كهف، آیه ۱۰۲.
- ۷- (۶) . سوره زخرف، آیه ۷۷.
- ۸- (۷) . سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۹- (۸) . سوره □ واقعه, آیات ۸۸ و ۸۹.

۱۰- (۹) . سوره □ آل عمران, آیه □ ۱۵.

۱۱- (۱۰) . سوره □ همزه, آیات ۶ و ۷.

۱۲- (۱۱) . الامالی [صدوق], ص ۵۶۱.

۱۳- (۱۲) . الامالی [صدوق], ص ۳۸۸; الامالی [طوسی], ص ۴۳۱.

اما مسئله خلود چون انسان در دار دنیا در حرکت است که تلاش و کوشش می کند این مطلب اول, حرکت نمی تواند دائمی باشد اگر آسمان و موجودات سپهری در حرکت اند, اگر زمین و موجودات زمینی در حرکت اند حرکت نمی تواند ابدی باشد برای اینکه حرکت راه است, حرکت وسیله است راه اگر ابدی باشد یعنی مقصدی در کار نیست یعنی لغو است, یعنی باطل است, یعنی عبث است آدم دائماً حرکت کند خب که چه؟ حرکت الا ولابد باید به مقصد برسد همان طوری که حرکت مبدأ دارد الا ولابد مقصد دارد وقتی به مقصد رسید این دارالفرار دنیا به دارالقرار آخرت می رسد اگر حرکت هست یعنی طریق هست حتماً مقصد هم هست مقصد کفار که به سوء اختیار خود تعیین کردند همان (إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا) (۱) است مقصد و دارالقرار مؤمنان که به حُسن اختیار خود فراهم کردند (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) است این می شود دارالقرار از اینجا بیرون نمی آیند معنای اینکه جهنم دارالقرار است و اینها مَخْلَدُونَ و بهشت دارالقرار است و مؤمنان مَخْلَدُونَ این تحدید به لحاظ مادون است نه به لحاظ مافوق یعنی اگر گفتند جهنم دائمی است یعنی از جهنم بیرون نمی آیند نه اینکه بدتر از جهنم برای اینها نیست اگر گفته شد بهشت و جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ دائمی است یعنی از بهشت پایین نمی آیند نه بالاتر از بهشت درجاتی برای اینها نیست بهشت دارالقرار است دیگر بهشتیها از بهشت بیرون نمی آیند (لَمَّا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا) چون جای خوبی است کمال است, رفاه است, آسایش است, لَذَّتْ است و مانند آن, جهنم دارالقرار است برای اینکه راه بسته است (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا) (۲) هر وقت بخواهند فرار کنند اینها را بازداشت می کنند گذشته از اینکه خب حالا فرار کردند آمدند تا دم در, در بسته است فرمود: (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) الآن این دزدگیرهایی که دارند درست می کنند و درست کردند نظیر همان دربندهای سابق است این دربندهای سابق دو قسم بود یک قسمت خانه های معمولی بود که قفلی داشت چوبی این دو لنگه □ در را به هم مرتبط می کرد این قفل این در بود یک دربند سراسری بود که یک لنگه را که روی لنگه □ دیگر می گذاشتند یک پشت بند و دربند سراسری که از بالا- تا پایین وصل می کرد فرمود جهنم ما از قبیل دوم است (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) (۳) این عَمَدٍ, این عمود, این پشت بند, این دربند از بالا تا پایین است مثل دزدگیری که از بالا تا پایین این دو لنگه را به هم بست خب راه برای فرار نیست, پس از یک طرف (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا) (۴) فرشتگان جلوی اینها را می گیرند, از طرفی هم بر فرض اینها از وسط جهنم فرار کنند بیایند دم در, در بسته است (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) اما بهشت تمام درهایش باز است نه برای اینکه هر کسی بخواهد برود آزاد است هر کسی بخواهد بیاید آزاد است نه آمدن آزاد است که کسی بتواند وارد بهشت بشود و نه کسی حاضر است از بهشت بیرون برود ولی آزاد بودن و باز بودن در نعمتی فوق نعمت است یک وقت است کسی نمی خواهد برود بیرون ولی در افاق بسته است این نعمت, نعمت تام نیست اما یک وقت نمی خواهد برود بیرون برای اینکه اینجا خیلی خنک تر از بیرون است بیرون گرم است هر گز حاضر نیست ولی باز بودن در خودش نعمتی است فرمود: (مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْمَبْوَابُ) (۵), (مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْمَبْوَابُ) درها باز است برای اینکه نعمت اینها نعمت تام باشد خود آزادی نعمتی است فوق نِعَمِ دیگر آنجا در بسته است چون بند بودن عذابی است فوق عذاب دیگر, بنابراین بهشت

برای بهشتیان و جهنم برای کفار عنود دارالقرار است اما معنایش این است که اینها از جهنم بیرون نمی روند، از بهشت بیرون نمی روند نه این است که در جهنم درکات دیگری نیست یا در بهشت درجات دیگری نیست (لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا) بعد هم در بهشت مراتب برتر هست.

ص: ۸۳۳

۱- (۱۳). سوره كهف, آیه ۱۰۲.

۲- (۱۴). سوره حج, آیه ۲۲.

۳- (۱۵). سوره همزه, آیه ۹.

۴- (۱۶). سوره حج, آیه ۲۲.

۵- (۱۷). سوره ص, آیه ۵۰.

مطلب دیگر اینکه کسی نمی تواند در بهشت کاری انجام بدهد که به وسیله آن کار ثواب ببرد و درجات بیشتری پیدا کند برای اینکه «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۱) آن روز جا برای اینکه کسی ایمان بیاورد یا عمل صالح بکند عبادتی انجام بدهد نیست چون اگر آنجا هم جای ایمان و عمل صالح بود می شد دنیا زیرا اگر کسی بخواهد ایمانی بیاورد عمل صالح داشته باشد باید شریعتی باشد، دستوری باشد برابر دستور پیغمبر این کار را بکند پس آنجا هم نبوت است و رسالت است و تکلیف است و امثال ذلك آنجا دیگر دارالقرار نیست آن می شود دار امتحان لذا در بهشت ممکن نیست کسی کاری بکند، عملی انجام بدهد که به وسیله آن عمل به درجه ای برسد اما اعمال او یکی پس از دیگری ظهور می کند این ظهور بعد از خفاست آثاری که در دنیا گذاشته آن یکی پس از دیگری به او می رسد آن بیان سوره مبارکه «یس» که دارد (نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) (۲) از همین قبیل است آن روایات نورانی که از وجود مبارک امام صادق و سایر ائمه رسیده است که «إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا عن ثلاث أو خمس أو ست» (۳) که اینها هیچ کدام حصر نیست آثار فراوانی دارد از همین قبیل است تا اثر انسان زنده است آثار آن اعمال به انسان می رسد این عمل خود انسان است دیگر عمل جدیدی نیست (نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) این آیه به اطلاق و عموم هر اثری را می گیرد لذا آن روایاتی که دارد چهارتا یا پنج تا یا شش تا اینها بیان مصداق رایج و دارج است نه بیان حصر هر کاری که اثری داشته باشد و اثر مثبتش نصیب امت اسلامی بشود این تا آن اثر هست حسنه هست بنابراین پیش پذیرایی بودن مستلزم تهدید یک جانبه است نه دوجانبه.

ص: ۸۳۴

۱- (۱۸) . نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۲- (۱۹) . سوره یس، آیه ۱۲.

۳- (۲۰) . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

پاسخ: کمال انسان، کمال خواهی در دنیا مشخص است وقتی که به دارالقرار رسید کمال خواهی او هم قرار پیدا می کند الآن ما باصره ای داریم و یک سامعه هرگز باصره □ ما تمّی ندارد که کارهای گوش را انجام بدهد به نعمتهای شنوایی برسد و هرگز سامعه □ ما درگیر این نیست که به کمال باصره برسد و لذت دیدن را ببیند فرشته ها نظیر قوای ملکوتی جهان این چنین اند بهشتیان هم در بهشت نظیر قوای ما هستند، نظیر فرشته های اند که هیچ کسی آرزوی مقام دیگر را نمی کند که حسرت اش در دلش بماند هر که هست، هست شبیه (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) (۱) می شود آن غبطه ای اگر درباره □ وجود مبارک قمر بنی هاشم وارد شد آن ظاهراً به برزخ یا ساهره □ قیامت برمی گردد و گرنه در بهشت کسی تمّی بکند که به درجه □ دیگری برسد این چنین نیست هر کدام به دارالقرار رسیدند و کمال خواهی شان هم به همین حد است بیش از این طلب نمی کنند و گرنه فرشته ها همیشه در زحمت بودند برای اینکه فرشته ها بر اساس (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) هر کدام درجه □ خاص دارند آن کسی که درجه □ ده دارد هرگز به مقام درجه □ یازدهمی نمی رسد آن وقت همیشه او باید در رنج باشد یا باید تلاش و کوشش بکند که به درجه □ یازدهم برسد یا باید غصّه بخورد در حالی که نه آن است و نه این در بهشت از همین قبیل است کمال خواهی باید انسان این کمال خواهی را در دنیا مرزبندی کند در دنیا حدّی برای او نیست که بگوید من به این حد می خواهم برسم.

پاسخ: در صحنه قیامت یوم الحسره است یک، و برای جهنمیها یوم الحسره است دو، ولی برای بهشت و بهشتیان یوم الحسره نیست اینها همه شان راضی اند رضوان خداست آنجا جز رضا چیز دیگر نیست نظیر عالم فرشته ها.

(خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا) بعد می فرماید هر کمالی که می خواهید در دنیا بخواهید دیگر مرزی نیست یک بیان لطیفی از مرحوم شیخ اشراق هست بارها به عرضتان رسید این حرف شیخ اشراق خیلی حرف آموزنده است این یک روستازاده سهرورد زنجان بود شده شیخ اشراق مکتبی در فلسفه ایراد کرد خواجه طوسی کم آدمی نیست این در برخی از مسائل مهم فلسفه از فلسفه مشاء آمده مشرب اشراق همین شیخ اشراق او را بالأخره تابع فکر خود کرد این یک روستازاده سهرورد زنجان بود این یک حرف خوبی در حکمهلاشراق دارد می فرماید تاکنون وقف نامه ای پیدا نشده که خدای سبحان علم را وقف شهری کرده باشد وقف روستایی نکرده باشد وقف عصری کرده باشد دون عصری، وقف مصری کرده باشد دون مصری. شما غالب این حکما و فقها و مراجع می بینید، می بینید روستازاده اند این داشتن نعمت در عین حال که خب نعمت است جزء بدترین بلاها و مصیبتهاست این داشتن از هر سرطانی بدتر است مگر کسی عاقل باشد و مال را در اختیار بگیرد و گرنه همین که انسان آزاده شد راه علمش بسته است اگر کسی بفهمد کمال در چیست و موجود ابدی کمال ابدی می خواهد خودش را رایگان نمی فروشد و مهم ترین سرمایه که وقت است برای آن برنامه ریزی می کند در دنیا فرمود که هر چه بخواهی هست هیچ مرزی هم ندارد نمی توانی بگویی من استعدادم این است این حرف را نزن برای اینکه استعداد را او باید بدهد

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

نگو من استعداد ندارم، نگو من قدرتم همین مقدار است مگر ذات اقدس الهی برنامه اش نظم خاصی دارد نظیر مهندسان و معماران که بر اساس ظرفیتها کار بکنند مگر خدا برابر با نظم قبلی کار می کند یا او خودش نظم ساز است؟ مگر ظرفیت قبلاً بود و خدای سبحان برابر این ظرفیتها فیض می دهد یا ظرفیت را او می دهد؟

با یکی فیضش گدا آرد پدید با دگر فیضش گدایان را بخشد مزید

او اول فقیر خلق می کند بعد او را غنی می کند، او اول استعداد می دهد بعد مستعدله را استعداد می دهد فرمود کلمات الهی نامتناهی است نگو من همینم، نگو سهم من همین است هیچ سهم بندی در عالم نیست اگر فیاض علی الاطلاق اوست این (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (۱) برای پیامبر ماست به ما هم گفتند: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۲) خودتان را ارزان نفروشید نگوید من می خواهم به آن حد برسیم آن حد برای شما کم است هم کلمات الهی نامتناهی است، هم ما مأموریم که لحظه به لحظه بگوییم (رَبِّ زِدْنِي)، (رَبِّ زِدْنِي)، (رَبِّ زِدْنِي) نباید بگوییم ما استعدادمان این است، ما استعدادمان این است این تعیین تکلیف برای اوست خب استعداد را او می دهد دیگر «با یکی فیضش گدا آرد پدید» مستعد خلق می کند، «با دگر بخشد گدایان را مزید» بنابراین کلمات الهی نامتناهی است مرزبندی هم در این عالم نیست تقسیم بندی و وقف نامه کردن که علم برای فلان منطقه است و فلان منطقه نیست، نیست شما این اوضاع و احوال مراجع (رضوان الله علیهم) را که ملاحظه می فرمایید می بینید غالب اینها از روستاهای گوناگون این ایران اسلامی الهی اند غالب اینها، کدام استان است که مرجع تحویل نداد، حکیم تحویل نداد، فقیه تحویل نداد، منجم تحویل نداد، ریاضیدان تحویل نداد کدام استان است؟ تاریخ علماست دیگر بنابراین هیچ کس نمی تواند بگوید مگر ما می توانیم یا روستای ما می تواند همین چند قدمی ری این روستا بود که مرحوم کلینی تربیت شد دیگر خب حالا-قم که حساب دیگری دارد البته هر جا که اهل بیت آنجا حضور داشته باشند برکاتش بیشتر است این حرفی در آن نیست و اما حصر نشده فرمود کلمات الهی نامتناهی است هرگز نگو این مقدار بس است این ابن قتیبه دینوری از بزرگان نقل کرده است اولین روز جهل انسان آن وقتی است که بگوید من فارغ التحصیل شدم اولین روز جهل اوست برای اینکه به دنبال مطالعات نمی رود، به دنبال افزایش علم نمی رود آن مقداری هم که خوانده کم کم از یادش می رود و همین بزرگوار و دیگر بزرگواران گفتند سرمایه علمی هر عالمی سه اصل است قرآن است و سنت معصومان است و «لا ادری» انسان بفهمد که نمی فهمد این هنری است انسان که بفهمد خیلی از چیزها را نمی داند و باید یاد بگیرد به دنبالش می رود آن وقت خدای سبحان اگر با این وضع حرکت کرد به دنبالش راه می افتد کسی بهتر از مسجد و نماز مسجد چیست؟ اینها دیگر ستون دین است دیگر در دستوراتی که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است گفتند مستحب است وقتی می خواهی از خانه بیایی بیرون برای مسجد برای اینکه ستون دین را اقامه کنی می گوید «إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا» همین بیان نورانی که سیدالشهداء (سلام الله علیه) در هنگام خروج از مدینه فرمود این را شیعه ها نقل کردند بسیاری از علمای سنت نقل کردند که وقتی انسان می خواهد از منزل خارج بشود حتی برای نماز جماعت در مسجد بگوید «اللهم إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا» من قصد فتنه و شرّ و خودخواهی و غرور و اینها ندارم آمدم بردگی کنم و کمال ببرم همین، خب اگر در ستون دین این دستور هست روزانه هم که آدم وارد بحث می شود آن است دیگر وقتی که با این وضع وارد مسجد و معبد و مدرسه شد می شود عالم، اگر فهمید حق با رفیق اوست کوتاه می آید دیگر.

دیگر نمی خواهد تا آخر حرف خودش را تثبیت کند که گرفتار مغالطه بشود که، خب این راه باز است فرمود کلمات الهی حد ندارد شما اقیانوس آرام را مرکب قرار بدهید چندین اقیانوس آرام اینها ممکن است تمام بشود کلمات الهی تمام نمی شود در این آیه که فرمود: (لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) این (وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) که در مقام تحدید نیست شامل بحار فراوان هم هست در سوره مبارکه ﴿لَقمان﴾ به این صورت تبیین شده آیه ﴿۲۷﴾ سوره مبارکه ﴿لَقمان﴾ این است که (وَلَوْ أَنَّ مَا) که متأسفانه این قرآنها را بیج «أنا» نوشته شده اینجا جای وصل «أَنَّ» با «ما» نیست «أنا» و «إنما» که حرف حصرند آن «إِنَّ» باشد و اسم داشته باشد نیست اما اینجا «أَنَّ» اسم است حرف مشبه فعل است و «ما» هم اسم اوست (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ) (۳) نه «أنا» حالا «أنا» نوشته شده چون قرآن اصلاً دور از جامعه بود انسان فقط او را در طاقچه قداست می دید و هیچ درباره او فتوا نمی داد بحث نمی کرد که آیا طور دیگر می شود نوشت یا نه، خب اینها که مطابق با قواعد نیست، مطابق با فن نیست، مطابق با دستور نیست خب چرا ما این طور بنویسیم؟ این «أَنَّ» را کجا باید با «ما» وصل کرد، کجا نباید با «ما» وصل کرد «کل» را کجا با «ما» باید وصل کرد کجا نباید با «ما» وصل کرد ما یک «کل ما» داریم که این «کل» اسم است و مضاف است و مبتدا آن «ما» مضاف الیه، یک «کَلَمًا» داریم که حرف است و صور قضیه است «کلما طلعت الشمس» اینها را باید از هم جدا کرد در حالی که در قرآن جدا شده نیست از بس قرآن در دسترس نبود درباره او فتوا نیست که آیا جایز است یا جایز نیست؟

ص: ۸۳۷

۱- (۲۲). سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲- (۲۳). سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳- (۲۴). سوره لقمان، آیه ۲۷.

پاسخ: خب فرمود قرآن را محجور کردند دیگر هم ادبیاتش محجور است هم روایاتش محجور است، هم تفسیرش محجور است دیگر.

خب، (وَلَوْ أَنَّ مِائًا) یعنی (أَنَّ مِائًا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرِهِ أَقْلَامٌ) اگر تمام درختهای روی زمین قلم بشود (وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ) (۱) دریا یک دریا که «الف» و «لام» ش «الف» و «لام» جنس است نه عهد ذکرى نه عهد ذهنی پشت سر این دریا هفت دریا هم مدد او بشوند و همه بشوند ممداد (مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «کهف» که محل بحث است فرمود: (لِنَفِثَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِثَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) این مثل تا هفت دریا را هم شامل می شود مستحضرید که کلمه «هفت» یا هفتاد در خیلی از موارد ناظر به کثرت است نه رقم خاص که هفت تا یعنی بین شش و هشت است که اگر هشت تا دریا بیاوری مثلاً تمام می شود اما اگر هفت تا دریا بیاوریم تمام نمی شود این هفت ناظر به کثرت بحار است (وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ)، چرا؟ چون (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۲) خب اگر این چنین است آدم در دنیا خب خیلی بخواهد دیگر حشر با انبیا را می خواهد مگر در روایات ما نیست؟ در ادعیه ما نیست اینکه حشر با انبیا که به مراتب بالاتر از بهشت است مگر اینها «وحشرنا مع النبیین» «وحشرنا کذا، وحشرنا کذا» اینها بالاتر از این بهشت است خب اینها را گفتند بخواهید معلوم می شود که هم خواستن جایز است و هم خواستن لغو نیست می دهند به آدم منتها انسان با چه نیتی بخواهد، چه کسی را بخواهد، از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده است که چرا دعاهای ما مستجاب نیست فرمود: «لأنکم تدعون من لا تعرفونه» (۳) کسی را می خوانید که نمی شناسید خدا کیست؟ چیست؟ اوصافش چیست؟ اسمای حسنائش چیست؟ فرمود: «لأنکم تدعون من لا تعرفونه» اگر بشناسید خدا کیست دعایتان مستجاب می شود چون او را می خوانید دیگر.

ص: ۸۳۸

۱- (۲۵) . سوره لقمان، آیه ۲۷.

۲- (۲۶) . سوره لقمان، آیه ۲۲.

۳- (۲۷) . مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۱.

خب، فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُحَدِّثُ) این جمع بندی نهایی سوره مبارکه «کهف» است در اوایل و اواسط بحث ملاحظه فرمودید این سوره در مکه نازل شد یک، و عناصر محوری مطالب سُور مکی معارف اولی و اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد است این دو، و خطوط کلی فقه و اخلاق در آن مطرح می شود سه، ولی عناصر اصلی اش همان اصول اعتقادی است این اصول اعتقادی را با ادله مشخص کرد توحید را، وحی و نبوت را و معاد را. در پایان یعنی آیه ۱۱۰ که آخرین آیه این سوره است فرمود به اینها بگو شما اگر درباره شخص من حرف می زنید من دو چهره دارم، دو صِبْغَه دارم، دو حیثیت دارم یکی اینکه بشر عادی ام مثل شما، یکی اینکه وحی بر من نازل می شوم نبی ام، رسولم، با فرشته ها ارتباط دارم از خدا وحی تلقی می کند تا وحی نیاید از طرف خدا از من کاری ساخته نیست شما توقع داشته باشید من از آن جهت که بشرم علم غیب داشته باشم، معجزه بیاورم، از گذشته و آینده خبر بدهم این چنین نیست اما از آن جهت که نبی ام، رسولم وحی می گیرم خدای سبحان هر چه مصلحت بداند درباره گذشته و حال و آینده به من خبر می دهد من هم به شما خبر می دهم چه اینکه جریان اصحاب کهف از همین قبیل بود، جریان ذی القرنین از همین قبیل بود، جریان روح از همین قبیل بود قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی قدم به قدم آدرس می دهد می گوید تو در جریان طور نبودی، تو در جریان مریم نبودی، تو در جریان تورات گیری نبودی (مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ) (۱) کذا، (مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ) (۲) کذا، (مَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) (۳) إِذْ كَذَا، (مَا كُنْتَ لَمَدْيَنِهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) (۴) إِذْ كَذَا همه را آدرس می دهد می گوید آنجا نبودی، آنجا نبودی، آنجا نبودی، ولی قضیه از این قرار است شفاف دارد صحنه را نشان می دهد مگر طور نبودی ولی حرف من با موسی این است آن وقتی که خواستند مریم (سلام الله علیها) را به عنوان فرزند پرستاری کنند کفیل او باشند تو نبودی که چگونه گفتگو داشتند ولی قصه از این قبیل است، چگونه قرعه زدند قرعه به نام چه کسی در آمد قصه از این قبیل است تو در جریان مدین نبودی ولی قصه از این قبیل است همه را آدرس می دهد. فرمود از جهت بشری تا وحی نیاید از من توقّعی نداشته باشید اگر وحی الهی آمد از آغاز تا انجام من شما را باخبر می کنم و حرفی که من می زنم همین توحید است و نبوت است و معاد خدا هست و یکی است و اسمای حُسنای برای اوست و مدیر کل است و مدبّر کل است از غیر خدا هیچ ساخته نیست مگر اینکه خود خدا آنها را وسیله قرار بدهد نماز را وسیله قرار داد، روزه را وسیله قرار داد، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را وسیله قرار داد، اقرار را وسیله قرار داد، توبه را وسیله قرار داد «جعلت الاقرار بالذنب إلیک وسیلتی» (۵) این در دعاها ماه رجب است «و یتوسّل إلیک بربوبیتک» (۶) اقرار به عبودیت وسیله است، اقرار به ربوبیت خدا وسیله است، اقرار به ولایت علی و اولاد علی (علیهم السلام) وسیله است نماز وسیله است، روزه وسیله است همه عبادات وسیله است لذا فرمود (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۷) فرمود غیر از او هیچ کسی کاری انجام نمی دهد مگر وسیله از وسیله که کاری ساخته نیست وسیله، راه است که آدم را برساند به مقصد تمام کار برای مقصد است دیگر، بنابراین اگر این چنین است هیچ شبهه ای این برادران اهل سنّت نداشته باشند برای اینکه چطور قبول دارند نماز وسیله است، قرائت قرآن وسیله است، تلاوت قرآن وسیله است، تفسیر قرآن وسیله است خب تفسیر سخنان اهل بیت هم وسیله است دیگر وسیله بودن یعنی ما را به مقصد می رساند اگر این گونه از مسائل عالمانه حل بشود ما دیگر قضایای اسف باری نظیر آنچه در زاهدان این روزها رخ داد پیدا نخواهیم کرد امیدواریم که بزرگان شیعه و سنّی خودشان این مشکل زاهدان را حل کنند برادران شیعه و سنّی هم آن مشکل را حل کنند در ایام پربرکت انتخابات است بهانه به دست دیگری ندهند.

- ١- (٢٨) . سورة قصص, آيه ٤٤.
- ٢- (٢٩) . سورة قصص, آيه ٤٦.
- ٣- (٣٠) . سورة قصص, آيه ٤٥.
- ٤- (٣١) . سورة آل عمران, آيه ٤٤.
- ٥- (٣٢) . بحار الأنوار, ج ٩١, ص ٩٧.
- ٦- (٣٣) . اقبال الأعمال, ص ٧٠٨.
- ٧- (٣٤) . سورة مائده, آيه ٣٥.

به هر تقدیر فرمود من از جهت بشری منتظر وحی ام من از آن جهت که بشرم کاری ساخته نیست اما وقتی وحی آمده از گذشته و حال و آینده خبر می دهم درست است از جهت بشری غیب نمی دانم اما این همه خدا با من سخن گفته (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ) (۱)، (نُوحِيهَا إِلَيْكَ) (۲) گاهی مذکر، گاهی مؤنث فرمود این اخبار غیب است که من به شما دارم می گویم بله آن وقت ما عالم غیب می شویم از آن جهت که (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) توقع نداشته باشید اما وقتی فرشته آمد، وحی آمد، من به معراج رفتم از ذات اقدس الهی علوم الهی را استفاده کردم آن گاه هر چه بخواهید به شما ابلاغ می کنم (يُوحِي إِلَيَّ أَنْمَاءُ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ) دیگر این آلهه را بگذارید کنار آنها دروغین اند اینها اسم بی سَمای اند (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ)، (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا) (۳) اینها اسم خالی است اینها اسم پوچی است این الفاظی که شما می گوید و د است و یغوث است و نسر است و لامت است و عَزَّاسْت و امثال ذلك الفاظ هست یک، این الفاظ مهمل نیست معنا دارد دو، این معنا زیرش خالی است سه، مثل لفظ عدم این عدم «عین» و «دال» و «میم» این کلمه معنا دارد اینکه مهمل نیست این مستعمل است وضع شده است این لفظ است یک، مفهوم دارد دو، زیرش خالی است سه، چیزی نیست که عدم از او حکایت کند که، عدم از هیچ چیزی حکایت نمی کند نه از معدوم حکایت می کند، معدوم چیزی نیست تا او از او حکایت کند که، فرمود: (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ) گفتید لات است، گفتید عَزَّاسْت، گفتید هُبَل است اینها الفاظ است یک، مستعمل است مهمل نیست مفهوم دارد دو، ولی زیرش خالی است چیزی در عالم باشد به نام اله غیر از ذات اقدس الهی نخواهد بود (أَنْمَاءُ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ) آن نبوت این هم توحید مسئله معاد را اینجا ذکر می کند (فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا لَقِيَ رَبَّهُ فَأِعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) خب عمل صالح برای عامل صالح است عملی را قرآن صالح می داند که مطابق با شریعت باشد دیگر اگر از قرآن سؤال بکنیم که کدام کار خوب است؟ می گوید کاری که پیغمبر اسلام از طرف خدا آورده خب اگر کسی _ معاذ الله _ معتقد نباشد مدرسه بسازد، درمانگاه بسازد، راه بسازد اینکه عمل صالح نیست این حُسن فعلی باید با آن حُسن فاعلی همراه بشود یعنی مؤمن باشد یک، این کار خیر را انجام بدهد دو، تا بهشت برسد اما از این جهت که حُسن فعلی دارد چون حُسن فاعلی ندارد ذات اقدس الهی بهره دنیایی او را می دهد برکاتی به او می دهد در دنیا، خیراتی می دهد در دنیا اما (مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ)، (مِنْ نَصِيبٍ) و مانند آن (وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) شرک نوزد، اهل شمع نباشد، اهل ریا نباشد. شمع آن است که انسان کاری را می کند که دیگران بشنوند، ریا آن است که کاری را انجام می دهد دیگران ببینند فرمود این کار را نکنند هر دو شرک است شرک در ریا خاصیت خودش را دارد، شرک در اعتقاد خاصیت خودش را دارد اینها سر از جهنم در می آورد پس بنابراین عناصر اصلی که توحید و نبوت و معاد باشد حق است، راه رسیدن به آن دارالقرار که (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) باشد عمل صالح است برای اینکه این عمل صالح ما را به جنات الفردوس برساند باید خالص باشد لذا صلاحش را با (فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) بیان کرده، خلوصش را که منزّه بودن از شمع و ریاست با (وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) بیان کرده.

ص: ۸۴۰

۱- (۳۵). سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۲- (۳۶). سوره هود، آیه ۴۹.

۳- (۳۷). سوره نجم، آیه ۲۳.

آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰ سوره کهف ۸۸/۰۳/۱۳

Your browser does not support the audio tag

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰))

مبسوط ترین قصه ای که در سوره مبارکه «کهف» بیان شده قصه ذی القرنین است گرچه عمیق ترین قصه ذی القرنین است. این سوره همان جریان برخورد وجود مبارک موسی و خضر (علیهما السلام) است از نظر ملکوتی آن بسیار برجسته است و از نظر ملکی این بسیار برجسته است و اگر کسی خواست پایان نامه ای درباره جریان ذی القرنین بنویسد راه باز است منابعی که اخیراً در لغت نامه های فارسی و غیر فارسی راهها را نشان دادند زیاد است که انسان از این منابع می تواند به آن منابع اصلی دسترسی پیدا کند. در جریان ذی القرنین و اصحاب کهف و خضر و جریان روح اینها گفتند مشرکان حجاز وقتی با آن سوء رفتارشان کار را از پیش نبردند نماینده ای انتخاب کردند به نام ابوجهل که از مکه به مدینه بیاید با علمای اهل کتاب مصاحبه کند از آنها راهنمایی بگیرد که کسی در شهر ما پیدا شده و ادعای نبوت می کند ما برای تشخیص حق و باطل چه بکنیم؟ آنها گفتند در تورات ما جریان اصحاب کهف هست، جریان ذی القرنین هست، جریان روح هست، جریان برخورد های دیگر هست این قصه ها را از او سؤال بکنید اگر این چنین جواب داد معلوم می شود پیامبر است اگر درباره ذی القرنین گفت: (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) (۱) معلوم می شود پیامبر است و اگر جریان اصحاب کهف را این چنین ترسیم کرد معلوم می شود پیامبر هست و مانند آن که اباجهل از مدینه برگشت پیام علمای اهل کتاب را به مشرکان مکه رساند آنها هم همین سؤال را کردند و همین جوابها را شنیدند ولی ایمان نیاوردند اگر در جریان مکه سخن از اهل کتاب و مصاحبه اهل کتاب و مناظره ذی القرنین با اهل کتاب است انکار کرد باید تحقیق کرد اگر نقل درست بود راه حلش همین است که نماینده هایی از مشرکان مکه به مدینه می آمدند با علمای اهل کتاب مصاحبه می کردند از آنها راهها را یاد می گرفتند برمی گشتند مکه و مطرح می کردند البته جریان ذی القرنین را آن طوری که در این لغت نامه ها آمده از برخی از تفاسیر فارسی زبان ایران و غیر ایران نقل کرده اند بسیاری از اینها یا بخشی از اینها آمیخته با اسرائیلیات است اثبات هر چه که در این لغت نامه ها آمده کار آسانی نیست اگر سند معتبر تاریخی باشد معتبر است و گرنه باید ابهام باید نگاه کرد مطالب معنوی اش که باید بر قرآن و سنت قطعی عرضه بشود اما درباره احتمال اینکه در آیه ۹۶ ضمیر (حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ) به «نفخ» برگردد که وقتی نفخ این آهن را به صورت نار در آورد این با سیاق هماهنگ نیست برای اینکه ضمیر سه گانه قبل و بعد به خود ذی القرنین برمی گردد در آیه ۹۶ به این صورت است. (قَالَ انْفُخُوا) این (قَالَ) ضمیرش به ذی القرنین برمی گردد (حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ) باز ضمیرش به ذی القرنین برمی گردد (ءَاتُونِي) این مقصود از «یاء» متکلم وحده خود ذی القرنین است (أَفْرِغْ) ضمیر «أنا» در (أَفْرِغْ) مقصود ذی القرنین است این گونه از ضمیر متصل و منفصل وقتی به ذی القرنین برمی گردد ظاهرش این است که ضمیر «جعل» هم به خود ذی القرنین برمی گردد تا با آن چهار ضمیر هماهنگ باشد.

مطلب بعدی درباره کلمه (وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) است احسان دو قسم است یک وقت است انسان نسبت به دیگری اعطایی دارد محبتی می کند، لطفی روا می دارد این احسان است یعنی نسبت به غیر کار خیر کردن یک وقت «أحسن» یعنی «فعل فعلاً حسناً» یعنی کار نیک انجام داده این (وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) منظور از این احسان یعنی کار نیک کردن نه نسبت به غیر کار خیر کردن گرچه آن هم جزء احسان به مدد عمل صالح هست ولی احسان به معنای عمل صالح دوتا مصداق دارد یکی اینکه مثلاً کسی نماز می خواند، روزه می گیرد آدم منزهی است چشمش پاک است، گوش اش پاک است، صادق است این احسان است یعنی کار حسن می کند یک وقت نسبت به دیگری جود و بخشش و صفا و وفا دارد این احسان است یعنی نسبت به غیر عمل صالح انجام می دهد بنابراین احسان به معنای عمل صالح هر دو قسم را می گیرد اما احسان به معنای نیکی کردن نسبت به غیر شامل اعمال صالح دیگر نخواهد شد و منظور از (وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) [\(۱\)](#) ناظر به آن عمل صالح شخص است یعنی اینها خیال می کنند کار خیر می کنند.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی وقتی کلمات خود را نامتناهی می داند ما را ترغیب می کند به فراگیری فیض نامتناهی برخیا هستند که به فیض نامتناهی می رسند مثل وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین، اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) که اینها می توانند به آن فیضهای بیکران الهی دسترسی پیدا کنند اما دیگران گرچه به آن فیض نامتناهی دسترسی ندارند ولی هیچ کس نمی تواند بگوید دیگری جای مرا تنگ کرده این کاری که دیگری دارد من می خواستم بگیرم خیر، هیچ کسی جای دیگری را تنگ نکرده فیض خدا فراوان است راه کمال فراوان است آن راه نشد راه دیگر اگر کمالات الهی نامتناهی است کلمات خدا نامتناهی است، فیض خدا نامتناهی است، جود خدا نامتناهی است جا برای حسد نیست اگر ما نتوانستیم جزء جوامع الکلم باشیم که نیستیم لاف کلمات دیگر را حفظ نکنیم هیچ چیزی در عالم نیست که وجود مبارک اهل بیت نداشته باشند برای اینکه اینها صادر اول اند و بقیه فیوضات بعد از اینهاست اگر کسی مقداری با علوم عقلی آشنا باشد و مقداری انسان شناس باشد و فیض خدا را بداند وحی و نبوت شناس باشد، ولایت شناس باشد جریان زیارت جامعه کبیره برای او خیلی روشن است دیگر نمی شود گفت این _ معاذ الله _ مرام نامه شیعیان غالی است چون بالأخره صادر اول انسان است دیگر بعد از انسان فیوضات نامتناهی است اگر بعد از انسان فیوضات نامتناهی است چگونه انسان که صادر اول است به این فیوضات نامتناهی دسترسی پیدا نمی کند این «بکم فتح الله» این است، «بکم یختم الله» [\(۲\)](#) این است همه اینها کلمات خدای اند بنابراین اینکه فرمود: (لَوْ كَانَ الْبُحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبُحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي) انسان را به شرح صدر دعوت می کند معمولاً این روایت خصال را ملاحظه فرمودید هر کسی باید مشکل خودش را اول حل بکند ما که در این کسوت و این لباسیم ائمه (علیهم السلام) فرمودند مشکل اهل این لباس همان حسد است کسانی که اهل دانش و فکرنند مشکل مالی ندارند مشکل مقامی و امثال ذلک دارند چند گروه اند که با چند گناه گرفتار دوزخ می شوند یکی همین کسانی که در این کسوت اند گرفتار حسدند و با حسد به جهنم می روند این را در روایات ما فراوان است در خصال در بحث سته هست که شش گروه به شش گناه به جهنم می روند یکی اش همین است علاجش همین است ما اگر دیگری دیدیم ترقی کرده خب راه برای ما هم باز است ما اگر بهتر از او نشویم مثل او خواهیم شد دیگر جا برای حسد و نگرانی نیست این کمال را چه کسی به او داد؟ خدا، تمام شد؟ نه، راه هست؟ بله، به ما هم می دهد؟ بله، خب جا برای حسد

نیست اینکه فرمود: (لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) جای هر گونه حسد و امثال ذلك را تنگ می کند دلیلی ندارد که ما از پیشرفت دیگری نگران باشیم خب حالا او رشد کرده بسیار خب, ما اگر بالاتر از او نرویم مثل او راه که فراوان است اگر به ما گفتند این دعاها را بعد از نماز بخوانید, در قنوت بخوانید «یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» یا «یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ» (۳) این دعای علقمه بعد از زیارت عاشورا همین چیزهاست دیگر همه دعاها که مربوط به طلب مغفرت در عالم قیامت نیست طرز زندگی را هم به ما نشان دادند فرمود بخوانید: «یا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي» (۴) این حرز وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) هست خب این دعای علقمه که بعد از زیارت نورانی عاشورا خوانده می شود همین است دیگر خب وقتی خدا چیزی را به دیگری داد به ما هم می تواند بدهد آن وقت جا ندارد ما غصه بخوریم یا درباره دیگر حرف تلخ بزنیم یا نگرانی کنیم بهتر از آن را می تواند به ما بدهد به شرطی که از او بخوایم بنابراین اینکه فرمود کلمات الهی نامتناهی است اینکه نخواست خودنمایی بکند که فرمود این کرمش نامتناهی است نعمتش بی پایان این تشویق به خواندن است این ترغیب به خواندن است فرمود ما مائده و مادبه و سفره ای گستراندیم مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ منتها ازلیت آنها بالعرض است ابدیت آنها هم بالعرض یک وقت هم کل بساط را جمع می کنیم چون در نفخه صور چیزی نمی ماند فرمود یک وقت جمع می کنیم یک وقت پهن می کنیم مگر در نفخ صور که شد بهشت و بهشتی می ماند هنوز بهشتیها نرفتند بهشت ولی خبری با نفخ صور هیچ چیزی نمی ماند

ص: ۸۴۲

۱- (۲) . سوره كهف, آیه ۱۰۴.

۲- (۳) . بحار الأنوار, ج ۹۸, ص ۱۵۳.

۳- (۴) . بحار الأنوار, ج ۹۵, ص ۹۷.

۴- (۵) . بحار الأنوار, ج ۹۲, ص ۲۰۸.

چو سلطان عزت علم برگشود جهان سر به جیب عدم در گشود

خب اگر او دفعتاً سفره □ عالم را جمع می کند می شود نفخه صور اول بعد این سفره را پهن می کند (ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (۱) اگر کار به دست اوست و به ما هم گفته بخوانید من به شما بدهم چرا نخوانیم؟ بنابراین این آیه می تواند بسیاری از شرح صدرها را تأمین بکند، بسیاری از تنگ نظریها را تأمین بکند. سخنی از ابن عباس بود که در اوایل طلبگی خیلی از ماها تجربه می کردیم که اگر کسی این آیه □ ۱۱۰ سوره □ مبارکه □ «کهف» را بخواند هر وقتی که خواست بلند بشود بلند می شود خب بالأخره جوان است خواب دوشینش دشوار است که بالأخره برای نماز برخیزد گفتند اگر خواستند برای نماز برخیزند یا بالأخره کاری داشتند این آیه □ ۱۱۰ را بخوانند با قصد اینکه در چه ساعتی برخیزند برمی خیزند این را ابن عباس نقل کرده بعضی از مفسرین هم آوردند حالا این مطلب آیا صحیح است یا نه؟ سند درست است یا نه؟ این یک چیز است اما آن نکته □ اساسی که در این گونه از روایات است این است که این آیه شما را بیدار می کند آن مهم است حالا آن خواب بالأخره «رُفِعَ ... عن النائم حَتَّى يَسْتَيْقِظَ» فرمود این آن حرفی که حالا- یا ممکن است ابن عباس خودش متوجه نشده باشد که دارد چه چیزی نقل می کند و استادش که وجود مبارک حضرت امیر است چه چیزی فرموده شاید به آن حد نرسد این مهم نیست که حالا- انسان کاری که الآن با این ساعتها زنگ کوب می شود آن کار را نباید از این آیه توقع داشت از این آیه باید چیزی توقع داشت که نه از زمان ساخته است نه از زمین آن آدم را بیدار می کند حالا- فلان ساعت نشد فلان ساعت.

ص: ۸۴۳

خب، غرض این است که اگر این آیه ما را بیدار می کند چرا بیدار نشویم؟ اصلاً برای بیداری ما آمده دیگر هم برای حیات ما آمده هم برای بیداری ما. ما را زنده می کند یک، سالم نگه می دارد دو، جلوی خواب ما را می گیرد سه، همه □ این کارها از این برمی آید دیگر فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ) (۱) یک وقت هم این روایت را الآن حضور ذهن نداریم که این روایت را کجا دیدیم ولی در این بحثها این روایت را نقل کردیم که کسی داشت نماز می خواند وجود مبارک پیغمبر او را صدا زد این نمازش را ادامه داد بعد از اینکه نمازش تمام شد رفت خدمت حضرت، حضرت فرمود چرا جواب ندادی؟ عرض کرد من داشتم نماز می خواندم فرمود مگر نشنیدی که دعوت من تو را زنده می کند این دعوت من بر آن نماز مقدم است چرا نمازت را نشکاندی نیامدی؟ مگر نشنیدی خدا فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) (۲) این است حالا آن حرف ابن عباس ولو حتی خودش متوجه نشده باشد که چه کسی گفته و چه چیزی گفته مطلب حق این آیه آدم را بیدار می کند کلمات خدا نامحدود است آن وقت ریشه □ حسد را قطع می کند یعنی ما هیچ راه علمی نداریم برای حسد اگر قرآن کریم فرمود کسی راه ابراهیم خلیل را طی نکرده سفیه است حالا معلوم می شود سفیه یعنی چه بالأخره انسان یک وقت خدا غریق رحمت کند مرحوم آیت الله حائری را ایشان می گفت بالأخره اینها که مال مردم را می دزدند بالأخره آن میوه یا آن غذا چیز لذیذ است برای آن لذتشان می خواهند خب شما که حسد می ورزی، من که حسد می ورزم، فلان کس که حسد می ورزد که درد رسمی اهل این کسوت است این برای چیست؟ چیزی می خواهیم دیگر خب اینجا که هست دم دست ما هم هست اگر او (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۳) است، اگر او (إِذَا دَعَاكُمْ) وقتی که دعوت کردید «يجيب إذا دعون» هست و اگر کلماتش نامتناهی هست و اگر «لا يشغله شأن عن شأن» هست، اگر «لا يشغله شيء عن شيء» هست هیچ یعنی هیچ وجهی ندارد که ما برای دیگری حسد بورزیم زوال نعمت او را بطلیم این می شود سفه این چنین نیست که ذات اقدس الهی در سوره □ مبارکه □ «بقره» فرمود اگر کسی راه ابراهیم خلیل را طی نکرده سفیه است این تحقیق باشد قرآن کتاب ادب است فرمود: (وَمَنْ يَزْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (۴) اینها سفیه اند برای اینکه ما چه چیزی می خواهیم؟ خب هر چه می خواهیم دم دست ماست دیگر، دیگر دلیل ندارد به دیگری بد بگوییم. خب، این آیه ولو آدم را بیدار نکند چون آن بیداری از این ساعتهای زنگ کوب هم برمی آید ولی حقیقت بیداری فقط از این آیه و امثال این آیه برمی آید اگر آیه □ پایانی سوره □ مبارکه □ «کهف» که به منزله □ فضلکه □ بحث است و نتیجه □ این سوره است بخواند کسی از آن بهره برداری کند خب بیدار می شود و آن این است که پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) مأموریت یافت که دو نکته را علناً با مردم در میان بگذارد تا مردم دستشان به طرف خدا دراز بشود فرمود بگو من بگرم یک، بگو من مثل شما هستم دو، (قُلْ) حصر کرده (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) یک، (مِثْلُكُمْ) دو، آن وقت شما چه توقعی از من دارید؟ معجزه می خواهید صبر بکنید، استجاب دعا می خواهید صبر بکنید، همه □ این کارها به عنایت الهی برطرف می شود ولی از من چیزی نخواهید (قُلْ إِنَّمَا) وقتی که خدا داد آن وقت ما می شویم جوامع الکلم وقتی شدیم جوامع الکلم اگر به زیارت ما آمدید گفتیم «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ، بِكُمْ يَخْتَمُ» (۵) درست گفتید برای اینکه همه □ این کلمات بعد از ماست اگر کسی صادر اول شد که اینها هستند چون در آنجا کثرت در کار نیست اینها نور واحدند و «أول ما خلق الله» هم نور همین ذوات قدسی است این کلمات بیکران از بیکران تا بیکران بعد از اینهاست اینها می شوند جوامع الکلم اینکه مرحوم ابن میثم در همان مقدمه جلد اول شرح نهج البلاغه از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد که آن حضرت فرمود: «و لقد اوتيت أنا جوامع الکلم و اوتيت يا علي جوامع الکلم» همین است جوامع الکلم تنها یک قاعده □ فقهی یا قاعده □ اصولی نیست که مطالب دیگر را زیرمجموعه خود دارد اینها هم جزء جوامع الکلم است اما اگر صدر و ذیل عالم کلمات الهی است آن کلمه □ جامعه که روح ولایت است

جوامع الکلم است دیگر این محذوری ندارد نباید دنبال سند گشت تا بگوییم فلان شخصی که در زیارت جامعه هست برای ما شناخته شده نیست این مطلب در روایات فراوان هست در نهج البلاغه هست اینها عیب علم الهی اند، معدن وحی اند عیب یعنی صندوق خب اینکه در نهج البلاغه هست آن کلمات اصلی این زیارت در کلمات نهج البلاغه هست در جوامع اولی روایی هست خب عیب یعنی صندوق، صندوق علم الهی باشد کافی است دیگر. خب، پس بنابراین این بخش پایانی آدم را بیدار می کند بیداری هم همین است حالا آن ممکن است درست باشد بر فرض هم اگر هم درست نیست خیلی جای نگرانی نبود برای اینکه مثلاً درباره سند باید بحث بشود درست نشده یا خواننده با اخلاص نخوانده و مانند آن (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) اما گاهی ممکن است سؤال بشود که بهشتیها که حالا رفتند در بهشت آنجا باشند و بخورند و لذت ببرند و در غُرف مبنیه باشند و حور و غلمان باشد خب که چه؟ برایشان عادی است این چنین نیست که آنها لذت ببرند آنها از کار خودشان لذت می برند در دنیا انسان باید کشاورزی کند و کشت و زرع بکند تا میوه و نان در بیاورد اما آنجا درختهایش آماده است ولی میوه ندارد اگر میوه دارد با کلمات بهشتیها میوه پیدا می کند در سوره مبارکه «یونس» این مطلب گذشت آیه در سوره «یونس» که (دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ذیل این آیه در سوره مبارکه «یونس» آن بحث مبسوط گذشت که بهشتی اگر بخواهد میوه ای بچیند چه می گوید؟ خودش می رود می چیند؟ به دیگری می گوید برای من میوه بیاور یا نه، (دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) با تسبیح میوه پدید می آید با تسبیح دعواش همین است (دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) با یکدیگر برخوردی هم که دارند سلام است یعنی غیر از سلام و وفاء و وفا و صفا چیزی نیست اینها چون (نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ) (۶) کندیم، کند و کاو کردیم قلبهای اینها را نسبت به کینه دیگری تطهیر کردیم نسبت به همه با صفا و وفا هستند. در سوره مبارکه «حشر» هم دارد که دعای مؤمنین اینها که اهل بهشت اند دعایشان هم همین است دعا تنها این نیست که خدایا وسعت رزق به من بده یا عاقبت امور من را خیر بکن آنها دعاست اینها هم دعاست که (وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا) (۷) این در سوره مبارکه «حشر» است مردان الهی به خدا عرض می کنند (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا) کذا و کذا و کذا (وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا) این دعای مردان مؤمن است در دنیا همین مردم در قیامت هم (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ) اینها در شب و روز، در دعا، در نماز، در قنوت، غیر قنوت می گویند خدایا کینه کسی را در دل ما قرار نده آخر چه کاری است بلایی است در دل آدم دیگر این کینه که آمد آدم سوء ظن پیدا می کند سعی می کند او را از پا در بیاورد و مانند آن خودش هم در زحمت است.

ص: ۸۴۴

- ۱- (۷) . سوره انفال، آیه ۲۴.
- ۲- (۸) . سوره انفال، آیه ۲۴.
- ۳- (۹) . سوره ق، آیه ۱۶.
- ۴- (۱۰) . سوره بقره، آیه ۱۳۰.
- ۵- (۱۱) . بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۵۳.
- ۶- (۱۲) . سوره اعراف، آیه ۴۳.

پرسش: آیه (أَكْلُهَا دَائِمٌ) (۱).

پاسخ: اُكلش دائم است اما این اُكل با چه چیزی دوام پیدا می کند؟ با همین تسبیح چون تسبیح اینها دائم است اینها دائماً به یاد خدای اند (دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) این یک، (وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ) این دو، وقتی میوه را میل کردند (وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲).

پرسش: با توجه به اینکه دارو، دار تکلیف است.

پاسخ: تکلیف نیست این ظهور ملکات است اینها مثل فرشته ها، فرشته ها که مکلف نیستند که نظیر انسان بهشت و جهنمی چیزی داشته باشند اما اهل تحمیدند، اهل تسبیح اند، اهل تحلیل اند، اهل تکبیرند با همین لذت می برند با همین در تکامل اند (وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پس میوه یافتن آنها با سبحان الله است، برخورد آنها مسالمت آمیز است بعد از اینکه میوه را میل کردند (وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ) اینها از این ذکر خدا بیش از آن لذت می برند مثل فرشته ها. خوب، پس در آنجا لذت از همین قبیل است و دوام لذت هم از همین قبیل است اُكل او دائم است برای اینکه تسبیح اینها دائم است تحمید اینها دائم است و مانند آن.

پرسش: کریمه □ آخر سوره □ کهف (أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) درباره □ چه کسی است؟

پاسخ: بشر عادی دیگر (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) (۳) من متولد شدم، پدر و مادر دارم، مکلف هم هستم، مثل شما می میرم همین.

ص: ۸۴۵

۱- (۱۴). سوره □ رعد، آیه □ ۳۵.

۲- (۱۵). سوره □ یونس، آیه □ ۱۰.

۳- (۱۶). سوره □ فرقان، آیه □ ۷.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر آنچه را که.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن به جهت ولایتشان است که مسلط شد در همان جریانی که فرمود: «ما قلعَت باب خَیبر... بقوه جسدیه و لا حرکه غذائیه لکنّی ایدت بقوه ملکوتیه و نفس بنور ربّها مضمیئّه» (۱) که آن بزرگوار می گوید قوت جبرئیل از مطبخ نبود فرمود اینکه دیدی من در خَیبر را کَندَم نه در اثر اینکه غذای خوبی خوردم بعضیها هم که نقل کردند حضرت نرفت دست بزند در خَیبر را باز کند همین که اراده کرد در کَندَم شد نفرمود با دست این «بقوه ملکوتیه» است دیگر. خب، اینها مریض می شوند، اینها سالم اند، اینها می میرند اینها سنگ اگر به پیشانی آنها بخورد می شکند، لب و دندان اینها سنگ بخورد می شکند خب همین است. فرمود این دو مطلب را بگو به مردم (قُلْ) این وحی الهی است تا از تو توقّعی نداشته باشند اما از آن به بعد دیگر جوامع الکلمی کلّ عالم زیرمجموعه ولایت است (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) این جهت، اما (يُوحَىٰ إِلَيَّ) این می شود وحی و نبوت چون صادر اول اند، جوامع الکلم اند آن (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي) زیرمجموعه اینهاست برای اینکه صادر ثانی و ثالث و رابع اند دیگر، اگر «أول ما خلق الله نور نبینا» (۲) است و اگر این اهل بیت در آن مقام قدسی نور واحدند پس این نور می شود صادر اول، می شود جوامع الکلم بقیه زیرمجموعه اینها هستند دیگر اگر آنها عالم باشند به گذشته و آینده به تعلیم الهی که محذوری ندارند و اگر وجود مبارک آدم معلّم ملائکه است مقام آدمیت معلّم است نه آدم شخصی که بگویم قضیّه فی واقعه و تمام شد الیوم وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) معلّم ملائکه است این مقام، مقام معلّم است (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ) (۳) یعنی مقام آدمیت، مقام انسان کامل مقام معلّم ملائکه بودن است این باید جوامع الکلم باشد تا کلمات دیگر را زیرمجموعه خود داشته باشد فرمود به مردم بگو هر روز مزاحم تو نشوند هر روز از تو معجزه نخواهند بله، اگر اراده الهی شد شقّ قمر می شود، شقّ دریا می شود، شقّ صحرا می شود، شقّ سنگ می شود، شقّ زمین می شود همه اینها را خدا شق کرده دیگر فرمود: (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) (۴) که شقّ البحر شد، در جریان قارون فرمود: (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ) (۵) این شقّ الأرض شد، (اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ) (۶) آن شقّ الأرض شد اگر نار بود، هوا بود، زمان و زمین بود مُنشَق شد فرمود اگر وحی الهی باشد و دستور الهی باشد تو چون جامع الکلمی و جزء جوامع الکلمی همه این کلمات به اذن من از تو پیروی می کنند (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) یک، (مِثْلُكُمْ) دو، اما (يُوحَىٰ إِلَيَّ) این می شود نبوت، چه چیزی به من وحی فرستاده می شود؟ توحید و معاد پس نبوت من ثابت می شود با (يُوحَىٰ إِلَيَّ) نبوت و معاد ثابت می شود به (أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ) این یک، (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ) دو، چون مبدأ حق است، منتها حق است چه اینکه در بحث روز قبل داشتیم بین آن آغاز و انجام راه هست راه هم همان صراط مستقیم است و دین راه که شد راهنما می خواهد آن راه چیست؟ عمل صالح است (فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) این اختصاصی به صوم و صلوات ندارد چه صوم باشد، چه صلوات باشد، چه عمل فردی باشد، چه عمل جمعی باشد این عمل صالح را ائی عمل کان این را مخلوط نکنید (فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) چه شرک خفی چه شرک جلیّ، چه شرک مستور چه شرک مشهود، چه شرک مغفول چه شرک غیر مغفول این هم نکره در سیاق نفی است شما چه چیزی می خواهید؟ شما دیگری را که شریک کار خود قرار می دهی این مشرک که دیگری را شریک در دیدن یا شنیدن قرار می دهد می شود مُرایبی یا می شود اهل سُمعه چه چیزی طلب می کند یا می خواهد به خیر دیگری برسد یا از شرّ

دیگری مصون بماند این دعای نورانی جوشن کبیر که ضارّ و نافع را منحصر در خدا کرده پس او ضارّ است او نافع است خب این دو تا دنبال دیگری که نمی گردد قبلاً هم از صدرالدین قونوی نقل شد که هیچ کسی عمداً گناه نمی کند مگر اینکه او مشرک است اصلاً گناه به شرک برمی گردد منتها چون این گناهها شرک خفی است، شرک مستور است، شرک ضعیف است امید بخشش است چرا گناه نمی کند مگر اینکه مشرک باشد؟ برای اینکه یا به دیگری معتقد شد که کار دست اوست او ضار است او نافع است چیزی از او در می آورد در حالی که ضار و نافع خداست دیگر (لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا) (۷) دیگری مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به مشکل شما یا برای این است یا نه، برای نفع از دیگری یا در امان بودن از ضرر دیگری نیست یک گناه شخصی است دارد نامحرمی را نگاه می کند یک وقت است که برای اینکه از خیر دیگری بهره ای ببرد یا از شرّ دیگری محفوظ بماند بیراهه می رود یا راه کسی را می بندد این شرک است در ربوبیت که دیگری را شریک خدا قرار می دهد یک وقت است نه، دارد دروغ می گوید یا نامحرم نگاه می کند این خودش را شریک خدا قرار می دهد، چرا؟ تحلیل آن بزرگوار این است اگر کسی چشمش افتاد به نامحرم یا کاری را سهواً، خطئاً، نسیاناً، اضطراراً، اضطراباً نمی دانم الجائزاً، اجباراً، اگرها انجام داد که بر اساس حدیث رفع گناه نیست اگر کاری را عالملاً عمداً بدون عذر دارد انجام می دهد این گناه است معنای گناه عمدی یعنی چه؟ یعنی خدایا من می دانم شما این را فرمودی در قرآن گفتی (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۸) گفتی من هم اضطرار ندارم یک وقت است طیب است دارد معاینه می کند حرف دیگر است من هم هیچ عذر ندارم، هیچ عذر ندارم اضطراری نیست چشم نیفتاد ولی می خواهم بیفند و می دانم تو در قرآن گفتی (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ) ولی به نظر من باید این کار را انجام بدهم این حرف همان حرف شیطان است دیگر همان شرک است دیگر هیچ یعنی هیچ شما هیچ گناه نداری مگر اینکه به شرک برمی گردد یا شرک، شریک قرار دادن دیگری است که من این کار را می کنم از خیر دیگری استفاده ببرم یا از ضرر دیگری مصون بمانم خب این دیگری را شریک خدا قرار دادن است یا نه، داری نامحرمی را نگاه می کند عالملاً عمداً هیچ اضطراری هم در کار نیست چشمش هم نیفتاده می گوید خدایا تو فرمودی که این کار حرام است ولی به نظر من نه، عیب ندارد من دارم نگاه می کنم این غیر از آن است؟ غیر از (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) (۹) است حرف شیطان غیر از این بود گفت شما فرمودید که سجده بکن ولی به نظر من (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) هیچ گناهی نیست مگر اینکه به شرک برمی گردد لذا (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (۱۰) همین است دیگر، بنابراین در آن آیه که فرمود اکثر مؤمنین مشرک اند سرّش همین است البته در ذیل آن روایتی بود که قبلاً هم آن روایات خوانده شد که امام (سلام الله علیه) فرمود اینکه می گویند «لو لا فلان لهلكت» یکی از مصادیق این است.

ص: ۸۴۶

۱- (۱۷). بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۶.

۲- (۱۸). ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

۳- (۱۹). سوره بقره، آیه ۳۳.

۴- (۲۰). سوره شعراء، آیه ۶۳.

۵- (۲۱). سوره قصص، آیه ۸۱.

۶- (۲۲). سوره قمر، آیه ۱.

- ۷- (۲۳) . سوره فرقان, آیه ۳.
- ۸- (۲۴) . سوره نور, آیه ۳۰.
- ۹- (۲۵) . سوره اعراف, آیه ۱۲.
- ۱۰- (۲۶) . سوره یوسف, آیه ۱۰۶.

خب، (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) نه خود را که بعد بگویم فلان شخص به اینجا رسیده، نه دیگری را این حرفی است که ما از این آیه می فهمیم اما آنها که راههای دیگری را طی می کنند گفتند که ما این طور می فهمیم ولی مفسران عادی طور دیگر می فهمند حق با آنهاست الان ما که داریم حرف آن آقا را نقل می کنیم برای دو نکته است یکی اینکه ایشان می گوید حرف مفسران صحیح است که (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) یعنی هیچ کس را شریک کار قرار ندهد، ریا نکند، سَمعه نکند و اینها اما راهی که ماها داریم این راه می گوید هم صحیح است این را نقل می کنیم تا روشن بشود که سخن غالب آنها این است یعنی آنها که کتابهای عرفان نظری را نوشتند اهل این رشته اند کتاب نوشتند آنها می گویند مقام احدیت در دسترس احدی نیست شما می خواهی احد را عبادت کنی یا رب را؟ شما فقط رب را عبادت کن احدیت را بخواهی با ربوبیت هماهنگ کنی که هم ربوبیت را عبادت کنی هم احدیت را شدنی نیست چون آنجا که جای احدیت است تو نیستی اگر جای احدیت است احدی در قبال احدیت نیست قبلاً هم در ذیل همین آیه سوره مبارکه که «کَهْف» که محل بحث است در ذیل آیه ۲۸ همین سوره که فرمود: (بُرِيدُونَ وَجْهَهُ) حرف ایشان را نقل کردیم که گفته اصلاً ذات اقدس الهی در دسترس درک هیچ پیغمبری نیست و سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) هم ذیل همین آیه گفته بود که «وَأَمَّا الذَّاتُ الْمُتَعَالِيَةُ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ لِأَحَدٍ» همه وجه الله را عبادت می کنند او مقام بسیط محض که بسیط صرف است یا همه یا هیچ همه محال است پس هیچ ما با وجه خدا کار داریم با رب کار داریم با خالق کار داریم با همین اسمای حسناى الهی کار داریم مفاهیمی از این اسما به دست می آوریم که پشت این مفاهیم مصداقی هست اینها که ماهیت نیست که او را نشان بدهد مفهوم است مصداقی هست برای ما نسبت به ذات همین است این است که سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) در همان تعلیقاتشان بر فصوص فرمود: «وَأَمَّا الْهُوِيَّةُ الْمُحَضَّةُ» ذات احدیت این نه معبود هیچ پیغمبر است این نه مشهود هیچ پیغمبر است این نه مقصود هیچ پیغمبر است سه تا قضیه سالبه را ذکر کردند برای همین است برای اینکه او بسیط محض است نمی شود گفت من قدری از او فهمیدم اینکه می گویند به قدر خودمان، به قدر خودمان از باب تشبیه معقول به محسوس این است این آفتاب که جرمش برای ما قابل دیدن نیست که بارها به عرض رسید حتی در زمان کسوف می گویند اگر کسی با چشم غیر مسلح بخواهد گوشه ای از آن آفتاب را ببیند کور می شود چه رسد به خود جرم شمس، جرم شمس برای ما دیدنی نیست آنچه ما می بینیم نور اوست عالم را نور آفتاب اداره کرده و ما هم تردید نداریم که آفتاب را می بینیم چون نور او را می بینیم اما همان آفتاب در برابر یک آینه ده سانتی خود آن آفتاب بتمامه خودش را نشان داد اما این آینه ده سانتی به اندازه خودش می بیند اینکه گفته شد:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

این به قدر تشنگی برای این سطح است نه آن سطح است نه یعنی عبدِ سالک بالا می رود، بالا می رود خدا را به اندازه □ خودش می شناسد خیر، این پایین است، پایین است، پایین است

او با صد هزار جلوه برون آمده که من با صد هزار جلوه تماشا کنم تو را

اما این به اندازه □ خودش الله را می بیند الله تبعیض نشد خدا بعضش را نشان داد همه اش را نشان داد اما این آینه به اندازه □ خودش الله را می بیند اگر اندازه است در زمین است نه مافوق، در طبیعت است نه مافوق طبیعت احد را اینها این طور معنا می کنند گرچه ما که دستمان از همه جا کوتاه است از همین احد مانند سایر مفسرین همین را می فهمیم که بنده موظف است هیچ کسی را شریک عبادت خود قرار ندهد نه ریا کند نه سُمعه ولی حرف آن بزرگان این است که مقام احدیت معروف هیچ کسی نیست، معقول هیچ کسی نیست، مشهود هیچ کسی نیست تا او را بتواند عبادت کند فرمود مواظب باش تو فقط مقام ربوبیت را می توانی عبادت کنی برای اینکه با احدیت رابطه نداری. حالا- ان شاء الله هر جا هستید جعلکم مبارکاً اینما کنتم حشرتان با قرآن و عترت باشد در سخنرانیها در مجالس در مباحث در مطالعات با کتاب الهی باشید که ان شاء الله سفیران حق باشید.

«غفر الله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

